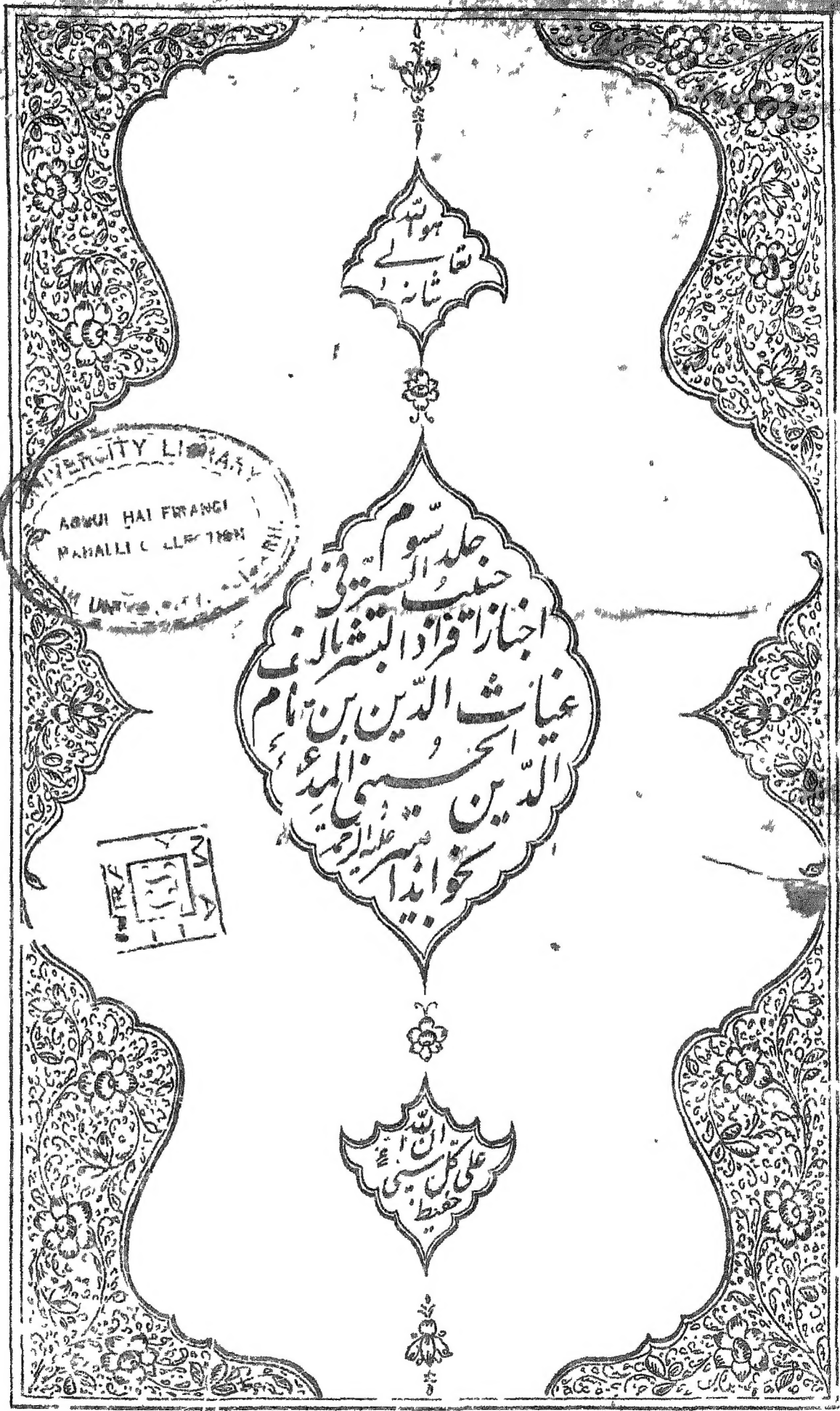


THE  
JOURNAL  
OF  
THE  
ROYAL  
ANTHROPOLOGICAL  
INSTITUTE  
OF GREAT  
BRITAIN  
AND IRELAND  
VOLUME  
LXXV  
PART I  
1905

PRINTED BY THE CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS

طبع در دارالکتاب  
 الشریعہ اسلامیہ لاہور  
 المصنف: علامہ محمد تقی عثمانی  
 تصنیف: المصنف  
 تہ: ۱۳۵۰ھ  
 ج ۱

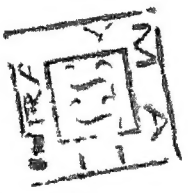


تقاسم

جلد سوم  
 اجازت فراد البشائر  
 عیاش الدین بن امام  
 الدین  
 سحرانید

علی بن ابی طالب

UNIVERSITY LIBRARY  
 AHMAD HAI FRANGI  
 MAHALLI COLLECTION  
 LAHORE



۱۲





M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE9866

### بسم الله الرحمن الرحيم

بار باری خدای خود بخشن سازم کن در کشتن خودم بر دارم کن باعث حبیب خویش بر دارم کن در ملک سخن وری سرفرازم کن برین  
خویشاقت باس بویشندان سخن شناس در نقاب بشبهه التباس مخفی نخواهد بود که این صحایف موفور الایطایف مجلد سیم است از کتاب  
اجادت اثر حبیب التیسر مشتمل بر بتیین وقایع ایام سلطنت خانان ترکستان و پادشاهانی که لواء سلطنت برافراشته اند پس از  
انقضای زمان عباسیان و ایضا محتویست بر ذکر طوایف اقباب اقبال شاهی منقطع تالیفات ناقصه الی و این مجلد نیز بطریقه تجدیدات سابقه  
میست بر چهار جلد جزو اول در ذکر آلمان ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در بلاد ایران و توران  
عنوان نامه ناداری مبنی بر سپردن حکومت جهانشاهی و طغرای صحیفه کماکاری مبنی از خبر حکام کبیری ارامی سپاس و ستایش مالک الملکی است  
مقتضای حکمت شامله اش نظام همای عالم و انتظام امور مبنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت امین منوط و مربوط  
گردیده کلام صدق انجام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم اعضاؤا که این معنی است بر حسب مسئله کماله اش را بیت هدایت آیت  
مبارزان جبار و دهرسان معرکه اجتهاد در جرح و رخت و استعلاء رسیده و آیت وافی عنایت فضل الله الجا بدین علی القاعدین در ترجمه  
این دعوی است معینان مقام و جفا کم خلاص فی الارض در بارگاه جلالت کلمه سجاوین و سخن که عابد و نوره در زبان دارند  
لاجرم مشور اقتدارشان بوقوع و وقوع تو فی الملک من تشاء صفت تکمیل می باید و ممکنان مکان و لقد مکناهم فی الارض بر درگاه لایزال  
نقش و الانفس چند اقد بر لوح دل میکارند بنا بر این انوار عنایت انار ان یضیرکم الله فلا غالب لکم بر جنات احوالشان میباشد  
بر باقی این خاص بر منصب شاهنشاهی موجود حکم توفیق نامایی چون بت ترا اندیمه کس اکاهی شاهی تو کم کنی بر کس جواهری  
و فرست اوراق سخن را فی خبر از انار مالکان محاکات جاه و جلال و سپاچه مجموعه مکته دانی مشتمل بر اخبار سالکان مساکات دولت اقبال  
صلوات صلوات عالی مقدار است که نظام تواریخ بنو قش از قوامی گشت بنیاد آدم بن الهار و الطین پیوست و انفا و مناسبت  
رسالتش از حق تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین بود از خوان و حوت که پیش بر و فنی کبره بعثت الی الاسود و الاحمر جمیع  
النس و عشره عشر خطوط و اربابا بست ملت تویش بر طین که میم آن الله یغفر الذنوب جمیعاً تا می صاحب حبیبیت یعنی عنایت طبعی ظاهر

نیلین کور و شک از انکه حاصل کرد انکار می بعمیش و شکار میل است و در جائیکه حال انکه بیست علم اقامت با فرشتی او بود

卷



ذکر حاتم معول

[illegible]

از آنکه کان با حکم پادشاه دیندار و پیرایه ای که نیکو و در آن پیش از خود زمین قاعده مرعی داشت و صفت خود که دست راست لشکر که جواب از میمنت میسر و اتراک بر آن  
مستحق بود و چون پادشاه چپ که بر بی سیره و بر کی جوانان و عبادت آن است معوض با حق بود و ایضا ولایت عمار را با ولایت و بی خودی مخصوص کرد  
خود که فرزند آن در جوانی مانع ایشان باشند چون اخو خان را مثال این و صایا فرعیان حاصل کرد و سلطنت جهانی را بدو و نموده روی ملکیت باقی  
ذکر کن بن اخو خان کن بلغت بر کی مراد و قاضاست دولت کن خان بعد از فوت اخو خان بر طرفه بلاد ترکستان تاقه رعیت را در سائر احوال  
احسان و پناه و لطف و انتان جای داد و بموجب تصواب و نیکو خویش از قبل خواجسته و کاشه اخو خان را در میان برادران و برادران و کسان بجهت  
نمود و چون بهر یک منصب سبب یمن نمود و قاضایشان را مقرر ساختن برین تدبیر آن وزیر صافی صمیمت میان انظار خود اهدا نمود و محبت و محبت  
گشته در محاسن طی و محل کشیدن شیطان هر یک میجو و ساری چه در امید انداخته و بجای نشستن خویش عارف بودند و بدین واسطه با الهامی بسیار برین  
مواظقت در میان داد اخو خان بود و ایام سلطنت آن خاندان فرمائی فراوان متذکر یافت و چون کن خان مدت صفای و سال اقبال گذرانید  
از در ملال ملک دیگر گشت که دید و گشتی خان بن اخو خان آبی و ماه بلغت بر کی بیکه معنی ۱۰۰ و آنچه را بایک کوشش آبی خان و پس از  
افشایات برادرش کن خان بر تو سلسله بر مفا رقیبایی و رعیت انداخت و چندگاه در عین سعادت و کامرانی جانیانی کرده بهنگام حلول  
اجل صبحی در عالم جاودانی منزل ساخت و ذکر پدید زرخان بن ای خان ترکان سار و را بیدار گویند و اختراع پدید زرخان بعد از شش پیرش بدرجه  
شرف رسید چندانکه بجای آباد و اجداد خود پادشاه بود و اخو خان را در تبرکات باقی انتقال نمود و ذکر منکی خان بن پدید زرخان منکی و پدید و قاض  
مقام پدر بود و در زمان دولت بدستور سلاف خویش در میان رعیت سلوک فرمود و ذکر منکر خان تنگ بلغت بر کی مراد و در راست و  
دولت منکر خان بن زفوت منکی در بحر ارام و مراد جاری گشته چون بکبر رسید و سلطنت را به پسر خود ایخان معوض کرد و این خود و بگوشت خوراک  
بتدارک یافت معقول گردید ایخان معاصر تو برین فریدون بود و چون سوخت خان که سلطنت قوم ناما را تعلقی بوی میداشت موافقت کرده با  
مخالف تو که شکار در بستان شکست یافتن ایخان از تو برین فریدون و ذکر خنق پسرش قیان در صما جست پدید زرخان که قون  
بخشین بلاغت نشان و بتکیان فصاحت بیان آورده آنکه بعد از فوت اخو خان مدت نیز از سال اولاد اجداد و دولت اقبال گذرانید  
آنکه بهر یک مقامی عادت خویش قاضی سلطنت ایشان را بر سر حد و آل سایشه و تو برین فریدون بر ایخان غلبه کرده اکثر ذریه قاضی  
سدر فغ گذرانید و کیفیت پناه چنان بود که چون تو بر بلاد و اماره و انوار ترکستان استلا یافت با سوخت خان ناما متفق شده عیان بصواب  
ایخان نشاند و بعد از آن فی فریقین و عبادت و بچان بشین تو و سوخت بای کرد و فریب کویان شده در و فوختی منکر ایخان منزل گردید و در  
دیگر یکگاه بر سر خولان ناخته رایت حضرت بر افراختند و ایخان را در خلوت ساخته و کشش و کوشش و خوریش بر تبه با اخو خود و دیگر ایخان  
بن ایخان را بر سر خال و کوزه و در پیر حلال ایشان غنمی را تقوم زنده ماند و این چهار کس خود را در میان کشان نگهید و چون شب در آمد بر ایخان باد  
رفا رسد و زاده کریمش گرفتند و بهنگام دمیدن صبح موضع سید که کوه بود و اطراف و جوان آن محیط بود و دیگر صعبش شد و او را  
انجبال یکی کوه دیگر چون باره تو کشتی که بود از خاکت پاره بروش خدا آفرین چنان در و نش تاز و علف چون بنان و انچه را در  
و شقت بسیار آن جل آمده در آن طرفه مرغزاری و بدنه شمل و چهره های خوشگوار و شایر و بافتند و آن آثار و انچه را در  
شکاری در اطراف و جوان ایشان شکار بود و لاجرم بجا حاکم حاکم انداختند و در کان آن منزل را که کوه قون گویند یعنی کوه بند الهقه قیان و کوه  
درید در آن کوه قون بر سر رده ایشان خلفی نامیده و در و جو آمده و جایی که در دیت قیان موسوم بعقیات گشته و جامع التوابع رشیدی  
سلطان است که بلغت قیان عبارت از سیل قومی که از فرام که روی بنشیند و در و قیان بهر یک کمال شجاعت و دلاوری باین هم موسوم شده بود  
و قیات جمع قیاست و احوال از صلب مکنون ظاهر شدند و در لیکن خوانند و ذکر خنق قیاست و در لیکن بخشش حضرت رب العالمین  
اشرف مورخین چنین آورده اند که چون اکثر قوام قیات و در لیکن بر تبه رسیدند که اگر کوه قون را بخایش ایشان نماید یکی بهت بران مهر و شمشیر  
تجاسر و ن آیند و در منار آل با و جدا خود و بن نمایند و حال آنکه راه ایشان را گویند که معادن آهن بود و سد و دوا و انچه است و انچه را می آیند





جزو اول انجاریستیم

[illegible]

[illegible]

جزو اقل طریقه سوم

در سال چنگیز خان را سرورای ایلان قوم نیزون دست داده و با اتفاق ارباب چنگیز خان در وقت ولادت مقداری چون منوره در پشت او  
و آغی نزد عقلا و دلیل و در دلیلی که او در بر شکست و ما و بنا بر آن در آن سال که چنگیز خان در وجود آمد نام حکومت حاکم قوم نام که توچین نام داشت  
با ناما رسیده بود و میسوکا بها در سپهر خود اموسوم بنوچین کرد و ایند چون توچین سیزده ساله شد و تنگوزیل با پند و شخصیت و دود میسوکا بها و قات  
بافت و چنانچه بنا بر تقاضا مقرر گشت قوم و قبایله او بروم نامحوت پیوستند و توچین در آن اوقات بی خواب دید که در دهائی او دراز شده و هر دوی شش  
دار که سر یکی آنان و ششیش شرق متصل است و سر دیگری بغرب و صبح که کیفیت واقعه را با در گفتش غورت خواب پسرا چنین پیغمبر کرد که در شرق  
و غرب عالم مسوئی غنائی شد و از شرق خوزرت بلاد مشرق و مغرب خوا بدر رسید و چنانچه در تواریخ معتبره مقرر است توچین بعد از خواب در بیدار  
و دشمنان بدو خبر چند گشت در عملکها افتاد اما چون بمقدد چنان بود که بدو ملی عظیم رسد از آن بلا یا در نجات دست داد و در وقتیکه سال عمرش نسی بخا  
مرد و سرورای ایلان و قوم خود شد و بنا بر مخالفت بعضی از حکام ترکستان در آن چهل سالگی با اتفاق قرار چار نویمان بن سوخوچین پناه با و نامت خان برد و او نامت  
خان حاکم قوم قزاقیت بود و در آن زمان با سایر خانان برید شوکت و عظمت امتیاز داشت و توچین در آن سال در مافقت و موافقت از نامت خان  
برده بعد از آن بنانچانین مهاجرت و مخالفت روی نمود و توچین بروی غلغرا ریخته و تنگوزیل با پند و نمود که سال عمرش بچهل نه رسیده بود و در تنگوزیل  
شان کمره بر تخت خانی و دست جهانبا نی بر آن کجا متوجه اندام بنام عمر و دولت سبار حکام و خوانین مغولستان و ترکستان گشته با نکت زمانی بر غلبه  
کرد و در سنه شش و سی و پنج کی از بغداد خاند خود که او را دست سگری یکاقتند و توچین با چنگیز خان مبدل کرد و ایند و چنگیز خان بعد از فتح خراسانی بلاد مشرق و شمال  
بنا بر اسبابی که در ضمن قضایا بر سلطان محمد خوارزم شاه گذشت در شهر و رسته است و بعد از قتل و غارت ایالتی ترکستان و در اوایل سال  
چهارم رسیده و هم در آن سال قاضی آن بلاد که از نام کشش و خوزرتی که می آورد و حیره نویمان و سویدای و جلاله و باسی بر سر و در عقب سلطان محمد خوارزم  
ار سال داشت و ایستان بهر دیار که رسیدند از آن دیار ناما نگذاشته و چون چنگیز خان از حرم ما و را الهه فرخت یافت از آنجا میو عبور نمود و حاکم  
بخریب پنج یافت و قوی خان را با جمعی که از پناه مشریش خیر و لایات خراسان نافر فرمود و قوی اکثر آن ممالک را ویران ساخته و هیچ مکان تقصیری باقی نگذاشت  
و چنگیز خان از بلخ بلخستان رفته بپشت نینجه خود حیات نمود و بعد از آن متوجه و فی سلطان جلال الدین بلخگری گشت و بعد از آنکه هم سلطان جلال الدین  
بر وجهیکه در آخر مجلد ثانی بنویس ذکر یافت از بیم گذشت آن خان بهرام قهر را بدو و دیگر ما و را الهه فرخت و از آنجا بجانب پورت اصلی خود رفته و در دو کج  
سلطه بر قصد رسیده و در آن خرابای حیات میان او و سید رو کها کم شکست و قاشین بود و حاکم عظیم روی نمود و در جنگ نیز چنگیز خان و ظفر و نصرت دست  
داد و اما بخوار و آن تحمل بریض گشته و چلو بر لبش را توانی نهاد و در چهارم رمضان سنه که موافق تنگوزیل بود و فاشش اتفاق افتاد و او قات چنگیز خان  
نزدیکت به قتل و فرخ سال استاده داشت و ولادت بیت و چنگیز خان علم سلطنت بر افراشت و چنگیز خان را خواستین و قاتین فرزان بود و در آن  
روز و درون خواتین و پسرش زبا پند فروید و سر آن زن پنج نفر بود و توچین و خرفی نویمان که حاکم قوم قزاقیت بود کجور بخت  
السان خان کوهی سودون و خرمایانک خان میو لون بخت جایکو قو لون و خرمایان سودون و نیز پنج خاتون با باج و گاه خرفون بود و هم برده  
و توچین برده که از شاه فرزند بسیار داشت چند پنج دختر بسیار داشت و او را دو کو چنگیز خان بروایت ظفر نامه نه نفرند از آنجا چار نفر  
که از برده توچین در وجود آمده بودند و چنان بسیار داشتند و اسامی ایشان اینست جوجی جغای او کدای قوی و چنگیز خان هر یک از این چهار  
پسر را بر و جوجی همی افراخته بود و امر صید و شکار و ترتیب مجلس و نظم تعلی بجو جی میداشت و بر عذر بیدار و سیاست کردن و در ایند که قزاق  
مقدون خانی خجتهای بود و در عظیم سلطنت و تدبیر مصالح جمیع که ایستام میبود و توانا که او را این بخت و کجافت اردو و سر تمام مهم  
شکر تمام میفرمود و در وقتیکه چنگیز خان بخوار و فرغت یافت و آن ممالک را بر او داد و خوان خود قسمت کرده و در باب ششید بنا نهاد و  
و بعد از آن ایشان بپوشیده بخان بپوشیده و بر یکدیگر می آید و چنگیز خان این پنج پسر دینی و ملی بود و از انقباض و حجابان مذمبی بر سر نهادند  
بسیار عظیم و مکریم علما را و بر طایفه مبد و اخت و این حتی ما برده نگاه پا و شاه بی بیای عظیم سلطان و هم اسما نه وسیله تهریب سیاست انرا میاد و رسوم  
که تا آنجا میان خود لایقانی و چنگیز خان وضع کرد و در سر کجا هم مورد و در است و لایق خدای شد و ایام بجای می آید و در و چون در این خاتون







ذکر احوال حبیب مرغان

۱۲۸

دوران بلده چهل فرسنگ است و سوار دارد و در یک طرفش دویست عریض بر تکه ارضی تا شام می تا کم شش یک نوبت از طرف بدان  
طرف میرود و می آید و آن شهر سیوه و سی و یک کیلومتری کرم سیری می باشد قصه بعد از رفتن التان خان بدان بخان خدال نام با حال ملک مال راه یافت  
و جمع کثیر از امار و لشکر با آن علام عصیان از طاع و او شتر نشو و شتر اوراق گشت و تا فک کار بجای رسید که پسر التان خان یکمست یکمست  
با او گذارند و بدرفت و حاکم جوهر که او را بگو می گفتند ای پسران برق و با و زنجیر خان فرستاد و اطهار را طاعت نموده و در آن خلد و ارامت کرد  
بنا بر آن چکیر خان و امیر تومان ملک آن سامو و را بالشکر و اوان به تنجیه نام فرود کرد و ایشان یکمست و فیه چندگاه بمجا حدشتغال نمود و بعد از مدت زمان  
قوت محصوران با تمام رسیده بلیت یکمست و خوش انجمن تنگ گشت که نامی بجای نیامد بلیت و التان را اضطرار مرد و خود خیرانه از امار  
تومان به بخارا با ستمه میر میگرد که تقا یکمست و بر بند حکم فرمود که امار با تمام نوکران لشکر با آن خود هر یک به فقره خبر بر دارند ایشان حساب فرموده  
عمل نموده چون بمنزل سنک سی رسیدند جمعی از امار چکیری باز خوردند چکیر خانیان ایشان را کر زانیده و عزالت را متصرف کردند و غایب خبر چکیر  
شیوع یافت و قوکیک جنگساک از غایت غصه بر خورد و بر دو سو تنگ جو تنگ کر خیره می به یکمست و در آنجا نگاه خفا متصرف امار پادشاه کشور  
گشت و آمد چکیر خان برقع مطلع شده مقتونویان اباد و امیر دیگر بار ملک التان خان فرستاد و بقل خراین و غایتش فرمان او و ایشان را بکجا  
نمود نامعد و و اجناس سقیاس را با خازن التان خان که فدا نام داشت بطرف چکیر خان رسانیدند و خان به تیج و سرور گشته بلیت بلشکر بخشید  
آن جمله مال که او را بنده می بخش طال و سچقان یل و افق سلسله به چکیر خان ضبط و لایست ختامی ابریده و نقلی کو یا تنگ حلا کرده از سر چکیر خان  
راجعت بجای آورد و می خود بر داشت و چون بقصد رسیده روزی چند بفرغت که زانیده شود و شکوک و تخیر قوم و اخای کردید گفتار در بیان  
شمره احوال قراچانیان که کورخان لقب حاکم ایشانست و ذکر آنچه میان کوشلوک و آخرین ملوک آن قوم بوقوع پیوست  
مولود و شایسته اخای است ایشان از جمله سیران آن ولایت بوده اند و پادشاه خود را کورخان می گفته اند چنانکه خانیان التان خان می نامیده  
و کاد چکیر خان شتا و نفراد که آن قوم با اقربا و عشیرت خود بر وایتی با کرم می انبوه اخای بیرون آمده بودند و فرزند و میان ایشان و فرزندان  
مناعت اتفاق افتاد و از آنجا با بیل شتا فتند و آن سرزمین شهری بنا نموده قرب هزار خانه و ارا از آنراک لی باک در وایتی آن شهر جمع گشته و پیران  
وقت در بلده بلا ساغون که موشلان از اغویایع گویند یعنی شهر خوب خانی بود و از نسل او سیاب یا خچان بختی داشت و مردم قرق و قتل بر جفا  
ولایت از زده خارت و تاراج میکردند و بنا بر آن المیچیند کورخان فرستاد و التماس نمود که بد آنجا نبشتا بد بلا ساغور متصرف گشته شهر قرق و قتل  
را کفایت نماید کورخان بلا ساغون رفته و بخت سلطنت نشسته نام خانی از بیرون سیاب انداخت و او را با یکمست مکان موسوم ساخت و اقوامی  
را که مخالف بودند بطبع و منقا و کرد و اندیه فوجی از مردان هفت شگن بجا شت و ختن فرستاد و آن ولایات را نیز در سلک سایر ملک خویش نظام  
داد و آنجا حکام ملک ما و را الهه و فرغانه را نیز ایل منقا و کرد و اندیه چنانچه در جمله ثانی سبق ذکر یافتند و شمره با سلطان سجز حرب بند و او را مندم  
ساخت بعد از آن کورخان فوت شده خاتونش کو یونک قائم مقام گشت و قراچانیان دام کو یونک میل فسق و زنا نموده بودند و با بخش می می نمودند  
و چون هوا نفسی و می غلبه کرد و او را با محشوش از میان برداشتند و لقب کورخان را بر او کورخان سابق اطلاق نمود و نقش طاعتش را بر لوح خط  
نگاشتند و میان ایرک و رخان و سلاطین چار نشاهی کا بهی صلح اتفاق افتاد و کا بهی صورت جنگ دست میداد و چنانچه شمره از این حکایات و احوال  
ثانی مرقوم کاکت بیان گشت و کوشلوک بن تایانک خان بعد از گشته شدن عم خود بو یروق و قبل رسیدن تو قیاسیکی پناهنده کورخان آورد  
و کورخان او را منظور نظر شفقت گردانیده و با دای خویس سزافرا کرد و نظم و در کورخان نهاد و فرزند خویش بیرون و جایش فرزند خویش  
و لیس کرد و حرم بدختی چوماه تنش را همیداشت از بد نگاه و و آن وان که چکیر خان بکانبختی می فرمود و کوشلوک خیال استقلال نمود و روزی  
بعض کورخان سنانید که پیش با یغ و قالیغ مدتی شد که سپاه نایان مانند رسی شبان کرد و اندوه حال بلیت که چکیر خان را و یا خت  
همه کار ایشان توان کرد راست اگر رای هوا نای قضا نماید بنده بد آنجا نبفته بودم و قبیل خود را جمع کردم و ایشان را استمانت داده  
نجدت رسانم بلیت رسانده دلی کورخان گفتش شنید و بی دید و در قتش و قامت قابلیت کوشلوک را بجلعت نفسیه

ذکر احوال چنگیز خان

از این زمان در قتل خان ارغیشتی اجازت فرمود و چون کوشک بپشت قدیم آباد و خود رسیده و آوازه وصول او در آن بایر شایع گردید  
مصرع بر جمع شد لشکر مایان و حاکم قوم کریت توقیان نیز کوشک پیوسته و را جمیع عظیم دست داد و کوشک با ستمها لشکر بسیار را کوشک  
آغاز یافت کرده آتش نهب و تاراج و لایاتش زور و سوری پیش سلطان محمد خوارشاه فرستاد و پیام داد که مناسب چنانست  
که سلطان از آنجا سب تو به استقبال کورخان شود و من اینجاست مقدار آنکه اگر سلطان پیشتر کورخان را مغلوب کرد اندک شوق حق را با شد و اگر من  
درین پیشتر دست نیامد سلطان را آب قنات من مسلم دار و آنجا دو پادشاه از طرفین توجه کورخان گشته کوشک پیشتر رسید و محاربه برزیده و من  
کردید بعد از آن و چون که در لوار حمله ثانی نمود کورخان میان سلطان محمد و کورخان قتالی اتفاق افتاد و بسبب عدم سپه کورخان سلطان پشت بر  
مخالفتان کردند و برانکار کورخان نیز انرا مایه قلب هر دو لشکر تیغ و خنجر یکدیگر زدند و کورخان بجایان کرد و غبار مانع رویت بصارت شده غالب  
از مغلوب بپشت نشاند و مبارزان هر طرف تاراج کنان و می بودی و فرار آنها و ندو چون کورخان به بلاد سغون رسید باقی آن ولایت که از قندی  
قرخان بپشت آمد بود و ندو می پنداشتند که خوارشاه را عقب خواهد رسید و از نامه کورخان در شهر نکه استند و با داخل تیر و سنگ و فرود  
آتش حرب جنگ استغال نمودند و کورخان نیز آقا و محاربه و محاربه کرد و بعد از آن از نو روز قهر بلاد ساغور را گرفت و قتل عام فرمود و او در سه  
شماره روز چهل و هفت هزار مرد را دار گشته شدند و چون خوارشاه کورخان در وقت تنه اسباب سپاه از درم و دنیا را خالی شده بود و محاربه باقی که مال  
بسیار داشت و می رسید که کورخان از وی چیزی طمع ناید بعضی رسانید که مناسب است که در عوض اموال که از خزانه تلف شده غنایمی که اموال این  
و قانع گردد اندک از آن سپارند و کورخان این سخن را جمیع رضا جای داد و چون اموال بر آن اندیشه مطلع گشتند هر یک بهانه بطرفی رفتند و در غصه  
کوشک از این حال خبر یافته و غصه و عقبت دانسته بدانجا سب ایضا کرد و بپشت خان با سپاه آمد از روی شرق که کوشکی می آمد و تیغ برق  
و اندک بپشتی که آنجا بپشت سپاه سغون آمد کورخان بخیر تواضع و فروتنی چاره ندانست و قصد کرد که در پیش سریر کوشک بپای خدمت بایستد اما کوشک  
با این معنی را می شنید و او را بحسب ظاهر تعظیم نموده تمام تا طوق و صامت نمیکشید و کورخان بعد از این اقامت دو سال زندگانی نمود چون  
سنتش بود و پنج رسید به جای باقی منزل کرد و او شتاب و یکسال بسلطنت و اقبال گذرانید ذکر ششم از تسلط و غلبه کوشک  
خان و بیان منافع شدن تیر و سبب توجه جبهه نویان بعد از فوت کورخان کوشک در سلطنت استغال یافته باندک زمان  
الایح و کاشغور و ختن را تسخیر کرد و با شتمن آتش ظلم و ضلالت پرداخته و دوازده و دوازده و دوازده و آن به بخت بت پرست بود و در آنست متابعت ملت نصاری  
می نمود و لاجرم هر دو پیوسته در تعذیب مسلمانان می کوشیدند و هر کس از جهان شریعت را آدم میزد و او را بقتل میرسانیدند و در وقت که ولایت ختن بپشت  
آن ایدین بود و فرسوده بود خواست که از روی حجت و برهان علماء را ملزم گرداند و بدینا می که با خود جمع کرده بود و بسیار معقلان و مین و مین رساندند و آن  
که در شهر سنا می نمودند که هر که در زنی اهل علم و صلاح است بصورتها بدو بر سر کس از آن طایفه جمع گشته کوشک روی بدیشان کرد و گفت گیت  
از شما که از خیر خدا ترسد و از حق بازنکر دود و در باب رجحان این ملت از صدق نیت مناظره نماید و قدوة العلماء المتوجهین علماء الله و الدین محمد بنی که  
تقویت شریعت محمدی بر میان بسته زبان الهام بیان بکنند و با کوشک لعین آغاز محاربه فرمود و در باب ترجیح ملت بیضا و بر این  
اقامت نمود و کوشک را ملزم ساخت و آن به بخت از بخت عاجز گشته آغاز محاربه کرد و نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کلمات می  
ادبانه بدینان آورد و بپشت چو عاجز شدن آنی ادب و جواب بید کرد و حاشا بنی خطاب و آن عالم ربانی از عایت میزداری بی تحمل گشته گفت  
خاک بر بابت با دمی نمک بر آن سرخیل اهل کفر و ظلم از شنیدن این شتم آشفت فرمود که اینجا بداند که بداند یا نداند از دین اسلام هر که دود  
بر آن موجب فرموده عمل نموده چون از ارتداد آن عالم بیک اعتقاد مایوس گشته و در مدرسه خود ساخته بود او را چارمچ کردند تا بجا حضرت الهی  
و اصل شده بعد از شهادت مولانا علماء الدین محمد رحم بآنک از دقاقت و اقامت تا رجوع و جماعت از آن بیا بر افتاد و دست تقدیر ملک تغییر  
ابواب فتنه و فساد و ظلم و بیدار و بر روی مسلمانان بکنند و در خلال این احوال حاکم قوم کریت توقیان از کوشک جدا گشته بطرف قشما چنگیز خان  
این اخبار را رسانید و فرمود که بخیر باشد تو مان از سپاه نظر نشان توجه کوشک کرد و وجهی بموجب فرمان بکاتب کاشغور روان شده



روان شده چون مجد و دات و ولایت رسید کوشک روی بهر بیت نهاد و بجهت بکاشف در آمده فرمود که در کوی و بازار اند اگر ندید که هر کس باید که بر کیش آید  
 اجداد خویش باشد و متعشیر یکدیگر نشوند و از اتباع کوشک هر که را بر جای بند بکشند لاجرم این اسلام از ظلم و تعدی آن به نام نجات یا خیر فوجی از مغولان  
 کوشک را نجات نمودند و بجز کس از قوم نایان رسیدند سفلو حال افضل و ساندند و کوشک بکوهستان بدیشان که خجسته از غایت سراسیمگی  
 رفت که از سارق قول بکشند و راه بیرون شدن نداشت و در آن حین جمعی از صیادان در آن کوه لشکر شتال می نمودند مغولان ایشانرا گفتند که  
 اگر این جماعت را که از ما خجسته اند گرفته با سپارید بجان امان یا بید صیادان اطراف و جانب کوشک و اتباع او و داده همه را بدست آورند  
 و مغولان سپردند و ایشان کوشک را گردن زده سرش پیش جبهه نایان بردند و جبهه آن سر را نیز و چنگینان فرستاد و آنکه جوجی خان بدفع توقیان که  
 بطرف کجک رفت بود نامزد فرمود و جوجی بروی که در آخر ذکر سلطان محمد خوارزم شاه نوشته شده معتم توقیان و قوم او را ساخته است  
 کرد و آنکه چنگیز خان بنابر سبب مذکور روی توجه ما و راه التهر آورد و گفتار در میان توجه چنگیز خان بجان ما و راه التهر و کشته  
 شدن اکثر متوطنان آن بلاد و بر تیغ خشم و مهر چون خاطر چنگیز خان از خطه مالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سیاحت بر  
 کانون درون خاندان آن حدود تافت شیخ مالک سلطان محمد خوارزم شاه را پیش نهاد و بجهت بلند بخت ساخته با سپار افزون از قطره دهن  
 و ذره در شمار بجانب ما و راه التهر روان شد و چون بنواحی انزار نزول اجلال فرمود او که ای و جغتای را بجا صرّه اکثر بازداشت و جوجی  
 خان را بجانب جند فرستاد و آفاق نوین از بنگاک و خجند ارسال نمود و بنفس خویش با قوی خان متوجه بخارا گشت و ناکاه بقصبه زرنو رسید  
 و اهل آنجا بخت دروازها بر کشید و خواستند که در مقام محاربت آیند و آخر الامور بموجب نصیحت دانشمند حاجب که مردی مسلمان بود و ملازمت  
 چنگیز خان می نمود ابواب صلح و صفاکش در ترک جنگ و عدا دگر دند و ترکان انقلعه را باز زمین هموار ساخته جوانان را همراه خود گردانیدند و در  
 بجانب حصار نور آورند و مردم نوین آنها را طاعت و انقیاد کرده حکم شد که ساکنان آن مکان بلا بد معاش و مصالح زراعت و تخم و کاه و  
 قناعت کنند و خانه ها خود را با سایر ایشان باز گردانند تا مغولان غارت نمایند و آن پیچاره گان بموجب فرموده بتقدیم رسانیدند و انزار  
 بعد از نوبت و تاراج بجانب بخارا روان شدند در اوایل ماه محرم سنه سبع و شصت موافق سیلان پیل چنگیز خان در نواحی آن بلده که در آن  
 زمان مجمع اهالی بهم دکان و مرجع اصحاب فضل و افضال بود نزول اجلال فرمود و اشتقاقی لفظ بخارا از بخار سب و معنی بخار بلیط معان  
 مجمع علم باشد القصه چون سپاه پشمار چنگیز خان در اطراف و جوانب بخارا فرو دادند و آن بلده مانند نیکن در اکثر شهری آگاه نمودند و در  
 اول امراء خوارزم شمس کوک خان و سونچاق و شلیخان با بیست هزار یاسی هزار از بخاراان خجند را بر سرم شیخون بر سر مغولان تا خجند اما چون  
 غلایه آن سپاه خوشخوار برسان بخت خویش بیدار بودند مقدم مقاتلت پیش آمده اکثر بخاریان بر خاک هلاک انداختند و نزدیک که بواسطه  
 ظهور حمید خورشید ثوابت و تاراج حصار سپرد و از سقوط و نابود گشت اهالی بخارا در بدب خلاف سبب ابواب شهر باز گشادند و سادات  
 و حبا و اشراف و اعیان سجدت خان شافیه مان طلبیدند و چنگیز خان همان زمان سوار شد و با آن بلده فاخر در آمد و چون بسجده جامع رسید  
 پرسید که این سربلای سلطان گفتند فی بلکه خانه یزدان است و او همچنان سواره بسجده در آمده تا مقصود بخان باز نگشاید آنکه از سبب پیا  
 شده بر منبر رفت و نشست و مردم خود را گفت در صحرا علف نیست شکم اسبان را سیر سازید مغولان بموجب فرموده کار بند گشته در انبارهای  
 و از صنایع مصحف و اجزار او را انداختند و آخور اسبان ساختند و افرا چهار پایان بدست علمای و مشایخ داده و بایاغ داشتند  
 مشغولی کردند و آنکه مغولی بر کشیدند بعد از آن چنگیز خان بعید گاه رفته و با جماع خلایق بخارا غرام داده بر منبر برآمد و بخت  
 زبان بجهت و شاه آلهی بخارا در باب معایب سلطان محمد خوارزم شاه سخنان بر زبان رانده و آخر گفت که انجی از شما که  
 بزرگ در وجود آمده است بنابر آن خشم انزیدی مرا که از جمله بلاء که انحصارم بسوی شما فرستاد اکنون هر چه درین شهر خلا هرست حاجت بتقریر  
 نیست آنچه از سوال مخفی دارید تسلیم نماید لاجرم متولان آغاز فرود آوردن مال کرده هر چه دادند مغولان از ایشان بستانند و بستانند  
 و شکسته کسی اینجا بنیدند اما چون برین صبار شده بود که نوکران خوارزم شاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن طبقه پناه ببردم

و ذکر احوال چنگیز خان

برده بودند و این معنی بر چنگیز خان ظاهر گشت تا بر دشمنان و استعجال یافته فرمود تا آتش در خانه بخاریان زودند و حال آنکه اکثر محلات چوب پوش بودند  
بر آن سبک روز و بیشتر سوخته شد بلکه غیر از مسجد جامع و بعضی سراها که از خشت و گچ بود و عمارتی سالم نماند و بعد از آن چنگیز خان جوانان بخارا را به  
جکیت قلعه برد و اندوخت و از جانبین منجینها مرتب ساخته باندک زمانی مغولان فراتر آن حصن حصین را بگرفتند و مجموع مردان را که در قلعه بودند کشته و کشت  
و اطفال ایشان را اسیر کردند و حصار را ماند زمین هموار کردند و اینند فلکست که بعد ازین واقعه یکی از بخاریان بخراسان رفت شخصی از وی پرسید  
که حال شما کیان است جواب داد که آمدند و کشتند و سوختند و بر دند و فی الواقع در کلام فارسی عبارت از مختصر ازین در بیان آنچه از لشکر مغول  
در بخارا بود و قیاس نموده بودند و میتوان یافت اما جمعی و او که ای که قیاس آنرا مامور بودند چون بطهران دیا رسیدند غایر خان بانکه شخصت هزار  
سوار جوار داشت در شهر متحصن شد و محافظان بر شهر بار و از پانصد و شصت هزار دکان مدت پنج ماه آن بدن را محاصره نموده کار تحصرون با  
ضطررا انجام میدادند قزاق حاجب که حکم سلطان محمد خوارزم شاه بکوک غایر خان متعین بود با مغولان ایل شده شبی از دریا از صوفی خانه پرت  
رفت و همان شب چریک مغول در شهر بخانه غایر خان با میت هزار کس از شجاعان پناه بجهار برده و در زدیکر خنثای و او که ای قزاق حاجب  
بکفران نعمت خوارزمشاه و محاط بساته بکشد و تمامی مردم را از بخارا راند به تیغ تبر بکشد و آیندند و آغاز محاصره قلعه نمودند و غایر خان از آن  
حصار هر روز بیچاره و مریدان بر و میفرستاد تا کشت و کوشش نموده بغیر شهادت میرسیدند و برین منوال مدت یکماه زمان محاصره و محاربه  
استد و یافته در آن ایام بسیاری از کفار بر خاک هلاک افتادند و چون از سپاه غایر زیاده اند و کس نماند مغولان بجهار در آمدند و غایر با آنها  
دو بار پناه بیام برده برقرار بخت می نمود و بر خشمک و خشت محالان را از خود باز میداشت و چون فرمان چنگیز خان چنان بود که او را  
زنده بدست آورند لشکر مغول تیر بطرف او می انداختند و قصه بعد از آنکه آن دو کس نیز کشته شدند مغولان غایر خان را کشته و بند  
کرده قلعه را باز زمین یکسان ساختند و غیر از باب صنعت تمامی متوفیان آن مکان را بکشد و کشته و او که ای عازم اردو  
اغلام کشته و در حد و دسمر قد غایر خان را کشته بنظر چنگیز خان رسانیده و کوک سزا و او را شربت شهادت چشاندند تا جوی خان که بچوبان  
بجانب جند رفته بود چون بفرمان رسیدن حاجی را که در سلک تجار انتظار داشت و در آن اوان ملازمت چنگیز خان می نمود اینجا فرستاد  
تا مردم را بفرمان کرده از و خامت خاقیت مخالفت بخیر نماید و چون حسن بشهر درآمد پیش از آنکه با و در رسالت پردازد و او با شش بیکر کویا  
او را بکشد و جوی برین سارت اطلاع یافت فی الحال بسان شیر خشتنک روان شد و بطا بر خاق شتافته لشکر یا ترا کشت دست از جنگ زندان  
تا آن بلده را مستخرساند و مغولان نهایت سعی و اینجام بجای آورده بیت بد و در زیر و زیر گشت شهر همه خلق آن کشته گشته شهر و امارت  
آن ویرانه بر حسن حاجی متعلق شد و جوی خان روی با و زدند و با و بوز کنند بصلح مفتوح گشت از آنجا با سبش رفت و او با شش اسبش آغاز  
پرخاش کرده اگر کشته شد تا بر خبر بیعت قتل خان که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بنا و شات و قراش سمت ترزل نیز رفته  
راه خوارزم پیش گرفت و جوی خان بختور را بر رسالت نزد جندیان فرستاد و بعضی از عوام قاصد جانش گشتند و خنثور بطلایف بجل خود نگاه  
داشتند بخدمت جوی مرجعت کرد و جوی چهارم صفر ۶۱۷ بظا هر شهر شتافته و جندیان در وازهار استند و بسان نظار کمان بر زیر فسیل شتافته و  
بها بر خندق تربیت کرده و در دانهانها ده بیالای باره بر آمدند و از آنجا بجزیر رفته و در وازها بجا آمدند و عمارت خلق را بصحرار انداخته و  
بخارا و بخت و باراج پاک ساختند و مردم بخاروند در جند جنگ بکشتن مغول نیز بجا جنگ شد کشته غیر از دوسه شور بخت  
که با خنثور کشته بودند سخت و جوی خان امارت جند را بعلی خواجه غجد وانی عنایت کرده روی بار دومی پدر آور و اما الاق نویان  
که بکفر قتل شکست و خنجه مامور بودند چون بظا هر شکست رسید و الی اینجا ایلنگو ملک باتفاق قتلیان که ملازمان او بودند در حصار تحصن و  
نظم بیکار رسته و وزیر خاستند بر و ز چارم آنان خواستند ز شهر فناکت برون آمدند همه غرقه در موج خون آمدند و الاق نویان شعر  
بشهر خنجه انجی رو نهاد و ملا و از مردم میگویند و بعد از آنکه بان بلده رسید و الی اینجا بختور ملک که در ملک سلطان محمد خوارزمشاه از و مرده  
نزی نبود و با هر داند که بیکر خود در اناث رستم و اسفندیار میدانستند در قلعه که بمیان آب خنجه ساخته بودند پناه بردند و فی با مغولان

دو چون

مغولان گوشش متوجه بسیاری از ایشانرا بقصر جهنم فرستادند و چون کارش باصطرا انجامید خواص و مستعلقان را در هفتاد کشتی پر پیوسته که بیرون آنها  
بکل و سرکه اندوده بودند نشانند و خود نیز بسیفینه درآمده مانند باد بر روی آب روان کشت و لشکر مغول بر فراز تپه و ملک مطلع شده جنگ کن کن کنار  
آب میرفتند و تپه را تیر و دزد که بر خطای می کرد کفا بازمیداشت تا آنکه بسا حل رسید از آب بیرون آمد و مغولان در پی او بودند و تپه را ملک هر ساعت  
می آید و وحشت میکرد تا آنحال و اقلان پیش میگردیدند تا آخر الامر بر اتباع او کشته کشته اموال را اعدا با زست اندود و با سینه چوبه تیر که یکی از ایشان  
نداشت سبب میزند و سینه مغول از عجب می شتابد و تپه را ملک عطفه غنائی کرده تیر بی چکان را بر چشم یک مغول زد که کور شد و در نفر و کج و خروش  
گرفتند و تپه را ملک بخوار زمزمه از آنجا بفرار شتافت و از عراقی خان غنیمت بشام یافت چون فتنه آرام یافت او را حجت و وطن بر مراجعت با  
کشت و بغیر غلته خرامیده گاهی بخند میرفت و استکشاف احوال می نمود و در آنجا شنید که پسرش حکم با تو بن جی خان بن چنگیز خان بختنامه و متصرف  
املاک و اسبابش شده با جرم با سپر ملاقات نموده گفت اگر پدر خود را به پنی می شناسی جواب داد که طفل شیر خورده بودم که از پدر دور افتادم  
تا غلامی هست که او را بجا می آورد و آنکه غلام را حاضر ساخته و غلام تپه را ملک نشانده خبر و وصولش در ترکستان شیوع یافت و او با سید ملط و حمزه  
بجانب اردوی او که می آید فای آن که بعد از چنگیز خان بر تخت سلطنت نشسته بود و در آنکه در آنجا می آید و غلامان و چار خور و فرمود تا دستهای  
بسته و از محرابانی که کرده بود آغاز نقیشتن و تفحص نمود و تپه را ملک بخان او را جواب می گفت در آن صحن کعبه تقدیر مغولی که بر زمین تپه را ملک  
گور شده بود بان مجلس سید و اردوی بخان رسید و تپه را ملک دیر در مقام گفت و شنود برآمده قدقان در عجب رفت و تپه را ملک کزای تپه را ملک زد  
که دیگر نفس از وی بر نیامد القصه الاقنویان چون از تپه چنگیزان فراغت یافت بجانب سمرقند که ضرب خیام اردوی اعظم بود شتافت تا فتنه  
سمرقند چنان بود که در آن زمان که سلطان محمد خوارزمشاه از توهم سپاه تا مار و مغول متفرق ساحل حرغان مجلس نرم و پیکار می پرداخت صد و ده هزار  
سوار برادر سمرقند کشت و غیره خواص معوام در آن بلده بشاید بود که محاسب و هم خیال از تعداد آن بجز و تصور اعتراف می نمود و سمرقندیان جهت  
چند فصل بر گرد شهر کشیده بودند و خندق را با آب رسانیده بنابر آن چنگیز خان سخت به شجر بخارا و سایر بلدان ما و راه انهر و ترکستان پرداخت و  
چون خاطر از آن امور فارغ ساخت در اوخر زمی تپه سلطنت علم نهضت بصوب آن بلده فاخره بر فراخت و در غلته سمرقند جمع ایشانرا هزاره کان  
و لشکر با کف بفتح انصار ترکستان ما مور کشته بودند با مردم حشری بوی سینه چنگیز خان در کوک سرفرو داده دور و زاسایش نمود و سمرقند طایفه از  
سرداران لشکر خوارزمشاهی سپاهی جلادت در میدان مبارزت ناختند و از جنود مغول فوجی کشته جمعی کشته سیر و دینیکر ساختند و روز چهارم چنگیز خان  
بنفس خویش سوار شده روی شهر آورد و مغولان بر شهر هجوم نموده تندراندند که مردم شهر را محال نماند که سر از دروازه بیرون کنند و شب پنجم آرامی  
ساکنان سمرقند مختلف کشته بعضی بایل صلیح شدند و زمره ملاطه حقوق سلطنت نموده بر مخالفت مصرع بودند و چون دروازه افی مشرق بسبب  
تناسیل صبح صادق مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی از اشراف انام از شهر بیرون رفته بلا زمت نشان شتافتند و لغات طلیدند و چنگیز خان  
ایشانرا از فتر و سخط خود این ساخته اجازت مراجعت از رانی داشت و ایشانرا سمرقند بازگشته دروازه خارگاه باز کردند و لشکر مغول در شهر  
رنجه قاضی و شیخ الاسلام و پنجاه هزار کس از اتباع آن دو بزرگ را فرمود که گردانیدند و باقی خلایق را بصحرا راند دست بیگارت و تاراج بر آوردند  
و روز دیگر بمکت بر تپه فتنه کاشته از جمله محصوران ایشان با هزار کس از شجاعان دل از جان گرفته خود را بر میان لشکر مغول زدند و بسلا مت  
بیرون رفته در صدد و عراق سلطان محمد رسیدند و او را اخبار حالات ما و راه تپه را ملک و سراسیمه کردند و در همان روز که التبخان از فتنه سمرقند بکسب  
چنگیز خان بران حصار سلطنت یافته قریب سی هزار از راه سمرقند خوارزمشاهی را با تمام لشکریان بقتل رسانیدند و از سایر مردم سی هزار کس که طایفه  
بودند جدا ساختند چنگیز خان ایشانرا بر اولاد و اقرباء خویش تقسیم کرد و از بقیه متمولان مبلغ دویست هزار دینار خون بهایستاد و زیاده  
ازین تفرض نرساند و در فتنه جنبه لویان و سواد می بها در از عجب خوارزمشاه بموجب فرموده چنگیز خان و بیان شمه از قتل و  
خارت ایشان در اطراف ولایات و حاکم ایران در آن زمان که چنگیز خان در غلته سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد  
خوارزمشاه با عدواندک و خوف بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام بسلسله جمیعت او بدست سید و دوران ازیم کینه بخانه بران

بر اسطه



جبهه نویان و سواد می بهار و تو قهر را با سی هزار سوار و خنجر کار از عجب سلطان روان فرمود و ایشانرا گفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا مضامین بدست نیارند از پای نشینند و اگر طاقت مقاومتش نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانند توقف کرده کیفیت اعراضه داشت نمایند و اگر آبجو فرو برد بجان خراسان روان شدند و در آخر ربیع الاخر ششصد موافق سیلان با شیل متعاقب یکدیگر از آب اموی عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و چون ملک هرات پیشتر کس فرستاده اظهار تقیاد کرده بود جبهه و سواد می متعرض آن بگذشتند اما تو قهر از عجب بهرات رسیده متابعت ملک را سمع نداشتند و آغاز می صبر کرده از شهرت و قضا تیری عمر فرسای بقتل آن کافر خورد و شتر او منهدم کردند و ابتاع اش از عجب جبهه و سواد می شافیه در نوای زاده بدیشان پیوستند و احرار از باطن آن قصبه زل و علوفه طلبیده مردم را و در وانه بستاند و چیرنی بدیشان دادند و چون مغولان بر جناح استیصال بودند متعرض آنجا حوت شدند و بگذشتند و از بالای بار اهل راه آغوش و یا و کرد و اندام را از غایت غضب زکشتند و در بعضی سکه روز را و راه مسخر ساخته قتل عام نمودند و چنانچه در آن دیار دیده را نداده و حال و احوال لشکران شکسته و بوی خند و بعد از آن بر پیشانی بر رفته همدم آنها می صلح انهم بر گذشت از آنجا جبهه نویان به او چون غنیمت دارند از آن نمود و سواد می بطور شنه غنمی بی نهایت کشت و از طوس برادگان شافیه میخوار و جری آنها را و ولایت او را خوش آمد بنابر آن متعرض ادگانیان شد اما در جوشان و اسفراخ قصور راست کرد و از اسفراخ بدامغان رفته روز دوازدهم آن خطه را پایمال حاد کرد و انید و جبهه نویان در زمانه آن بسیاری از طوایف انسانرا کشته و فجی از سپاه بی باک بجا حصاره غلامی که مقرر متعلقان بخارم شاه بود بازداشت و بجانب رمی روان شده و سواد می پیوست و در آن وقت پوسه در میان مردم رمی جهت مخالفت مذرب تعصب بود بنابر شافیه مذمبان چون خرق و وصول مغولان شنیدند باستقبال شافیه و جبهه و سواد می را بر قتل نصف شهر که حقی مذمب بودند تحریص نمودند و انید سخت خفیه را به تیغ بیدریغ گذرانیده بعد از آن با خود کفشد که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشا خویش می نمایند چرنیکو می توقع توان داشت انگاه شافیه را نیز از عجب خفتیان روان کردند و از رمی سواد می بقرون رفته جبهه بجانب همان توجه نمود و چون بهم رسید تا بمردم آنجا را بخاک بعضی هستی را به نمان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول بهمان با والی آنجا محمد الدین علاء الدوله عکس صلح کرده رومی بگزید و و خرم آباد نهادند و در از کر زرد و خرم آباد را حمله ساخت و مردم نهاد را بکشته کشته کردند و انید در سایر ولایات بی خدا و نهمین عمل بجای آورد و سواد می در قرون قرب پنجاه هزار مسکن را به تیغ کین کشته بعد از آن آن و صفا آن فصل هم پیوستند و آن زمستان در حد و در می نشستند و در اول فصل بهار که سبب و فو قتل سر و قدان کل رخسار لاله عذار در اطراف داشت و کوهسار غرقه بخون زبته خاک بر خاست و نبشته بود پوشیده سوزن زبان جهت بقیه جوانان بی رحمانان خواسته جبهه و سواد می غنیمت آذر بجان کردند و در زنجان وارد دسیل و سیرا حراسم قتل و غارت بجای آوردند و از سیرا جلوزیر رومی نیز بر نهادند و بکشت از یک در آن زمان دالی آن خطه بود صلاح در صلح دید و مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشانرا از قتل و غارت تبریز در گذرانید و چون نوبت دیگر سپاه برد و سرما هجوم نمود جبهه و سواد می در موغان قتلای کردند و در آن زمستان بکرجستان شافیه بسیاری از کرجیا بقتل آوردند و در شش در مراغه و بهمان و خوی و سلماس و مخچان و ملیان و شامخی و بعضی از بلاد شروان آنچه مفد و ایشان بود از قتل و اسیر و غارت بقدم رسانیدند انگاه خاطر شوم طایفه کراه مایل باشد که از جانب در بند شروان مغولستان روند اما راه نمیدانستند و چون اندیشید فاصدهی سخن دان پیش شروان شاه که در حصن حصین محصور بود و فرستادند که مارا دایم چنانست که دیگر متعرض قلم و رو تو شویم و مناسب است که جمعی از مردم بیک نفر سنی نامیده عذرت کرده فو اعد عهد و پیمان را با یان نموک کرد از نیم شروان شاه از استماع این سخنان شادمان شده و نظر انجا مو قرتان و مغولان فرستاد اما از آن ده نفر یکی را گردن بانش کتفتند که کرکشا قراولی کرده راه شامیه که از در بند بکمریم بجان مان یاسید و الا مان یا خود به راه عدم شتابید و آن پیکار کان از نیم جان بخرجی کشته آن غلامان بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز در سدارا قه خون و کفر قتل بندگان خدا شده بطرف مغولستان گذشتند و در شاه راه هم مردم الان و قحیاق را با سان کنان عراق و خراسان ساخته در ولایت اروس بهمان شوه تا خویش پرداختند انگاه بچیکر خان که در آن زمان پورت قدیم مغولان سید بود پیوسته سر گذشت خود معروض داشتند و از مغولان این قحاکل قوت و بطوت مغولان بر بکنان ظاهر میکرد و بلکه غایت قهر و غضب شتم جبار نسبت با بالی آن روزگار و بوضوح می شوند زیرا که با وجود آنکه در آن ایام

ایام قرب صد جا که صاحب جو با جنود نامحدود و اسباب نامحدود و عراق و خراسان بود و بیکدیگر آمد تا نیدیا فتند که در صد و هفت و هشتاد و هشت  
فوجی از لشکر مغول آیند تا آن لایات که از غایت معموری رشک کارخانه چین بلکه غیرت و آبی شست بپوشید و ویران گشت و مهم چندین از بزرگس  
از اهل اعلام ضرب تیغ پیدا و زمره از اهل کفر و ظلام از هم که گشت سیحان اندالوا حد القمار و صلی الله علیه و آله الاطهار کشتار و در میان تو  
اولا و چند کینه خان بجانب خوارزم و ذکر لشکر آن خط بعد از وقوع جنگ و زرم چون چنگیز خان از توهم قتل خان کشته شود  
چند تو احمی آن بلده فردوس مانند توقف نمود و جوجی و جغتای او که ای را بفتح ملک خوارزم ما موکر دانید و در آن مان چربانیه که بتسبی بدوان  
ولایت است و ترکمان از او که کچ کویند دار الملک سلاطین خوارزمشاهی بود و از علما و فضلا و ادبا بکثرت و صاحب قلم و ارباب حرف صنایع  
و سایر طوایف بنی آدم آن مقدار در جرجان جمع آمده بودند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان معجب و مان چنگیز خان با سپاه چوین خوار  
آسان بی پایان بدین جانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خا رنگین نامی بود که با والده سلطان محمد خوارزمشاه خوشی داشت و چو  
منتهای سپاه جرجان کشای چنگیز خان بخوارزم نزدیک رسیدند جمعی شیر تظا هر جرجانیه نمایند و بر اندن چار پان مشغول گردیدند و در میان  
ایشان از آنک دیدند خلق بسیار از پادشاه و سوار پای اندر و از بیرون نهادند و عنان حریت بچاره انجاست لطاف دادند و مغولان را بر این نکرد  
و سبب گاهی چون صید وحشی را ایشان میر میدند و احیاناً آنک توقف نموده جنگ میکردند تا با جرح خرم که در یک فرسخی شهر است رسیدند نگاه  
سایر سواران منتهای که در کین گاه بودند تیغ جلادت آنجی بجانب خوارزمیان تا خند و آقا کشش خور زینش کرده از وقت طلوع آفتاب  
تا هنگام زوال قرب صد هزار کس قتل آوردند و از عقب کرجیکان رانده خود را در شهر انداختند و با محلی که آرا تنوره کویند شامه تنور عرب  
کرم ساختند و بیکدام غروب خورشید با گشتند و بعد از دور و زارین اقامه شاهزادگان جوجی و جغتای او که ای نامی لشکر قیامت را نکرد  
خوارزم رسیدند خشت فاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را با بی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده بگذشت سال سل و رسایل مشرب  
گشت بر تیب اسباب قلعه گیری مشغول شده و دست با زدن تیر و سنگ بر آوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدردن و در مدافعه محاربه کوشید  
از با هم تا شام در محافطت برج و باره اتمام میکردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قار و دریای  
لفظ و زخم سنگ رعد سوخت و منهدم گشت مغولان قصد نمودند که آب چوین را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان  
مستعد این خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدین جانب شامه بر سر آب آتش تنال اشتعال پذیرفت و با  
ظفر از جانب اهل خوارزم شاهان و احتراز آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطه این فتح جرجان در شاهان در محافطت  
شهر بیشتر تیر شد و در آن شامیان جوجی و جغتای اخبار تقار ارتفاع یافته تا مدت پنج ماه مغولان را تسخیر خوارزم علیه شکست و این خبر بسمع  
چنگیز خان رسیده و بیخ و او که سرور آن لشکر او که ای باشد جوجی و جغتای و امروند و در آن از کرم و فرمان و تجا و جازمندان و او که ای بود را  
را با هم در مقام صلح و صفای آورده و همه را سپاه را منظم گردانید و اتفاق جنگ پیش بردند و کلبا و کلبت متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه  
نجانده و محله بخارا ایشان میکردند تا تمامی جرجانیه مستخلص شد آنکه خلافت را بصحرانده قریب صد هزار نفر از مردم پیشه و رجلا ساختند و زمان  
جوانان کوکان را بپندگی گرفته و باقی مردم را تقسیم نمود و بقتل رسانیدند و کویند که هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسیده و عدو قاتلان را بحد  
نهادند و زب و دو یکی از شهدا خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبری طوایف بنی آدم بود و در  
سنگین قدم به تفصیل بعضی از حالات شروع نمود ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت بقدر نیاز و تعالی  
نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الحنفی است و لقبش کبری و بدان جهت لقبش باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد  
بر روی غالب می آمد و بدین سبب او را طایفه کبری لقب داده اند بعد از آن اگر گشت استعمال طایفه را انداخته کبری گفتند و بعضی بر آنکه لقب  
آنحضرت جناب کبری بود ای هو نجم الکبری جمع تکیه و الکیه و الصیحه هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجناب است و سبب  
آن این لقب را بر وی اطلاق کرد که نظرش بر هر که افتاد می بر تبه ولایت رسیدی مصراع سکن که شد منطوق نجم الدین بکار زیار و روست

# ذکر احوال حبشکر خان

جبه نومیان و سیدی بهادر و توغیرا پاسی هزار سوار خبر گذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشانرا گفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خطم بدست نیارند از پاشی نشینند و اگر طاقت معاقبت نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانست توقف کرده کیفیت اعراضه داشت نمایند و امر اجبار فرمود و بجانب خراسان روان شدند و در آخر ربع الاخر ششمه موافق میلان امیل متعاقب یکدیگر از آب اموی عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و چون ملک هرات پیشتر کس فرستاده اظهار تقیاد کرده بود جبه و سیدی می متعرض آن بده نشدند اما توغیرا از عقب هرات رسیده متابعت ملک را سمیع نداشت و از آغازهی صرصر کرده از پشت قضای تیری عمر فرسای برقتل آن کافر خود و شر او منقطع گردید و اتباع اش از عقب جبه و سیدی می شتافتند در نواحی زاوه بدیشان پیوستند و احرا و اندا با پای آن مقبضه نزل و علوفه طلبیده مردم زاوه در وازرا بستند و چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان بر جناح استیصال بودند متعرض آنجا حوت شدند و بکشدند و از بالاسی باره اهل زاوه آغاه و فحش و یا و کوه و ندامت از غایت غضب از کشتند و در عرض سده روز زاوه را مستحضر ساخته قتل عام نمودند و چنانچه در آن دیار دینار و نادر و احوال و اقبال کشکان را شکستند و بسوزانند و بعد از آن به پیشانی بوز رفتند مردم آنجا جمعی صلح از هم کردند و از آنجا جبه نومیان براه جوی غنیمت باز نماند و سیدی بطوس شته حقیقی نهایت کشت و از طوس برادگان شتافتند و مغولان و جویان آنها را آن ولایت اورا خوش آمدند و بر آن متعرض ادکایان نشد اما در خوشان و اسفرا این تصور راست کرد و از اسفرا این بدامغان رفتند و از او با شش آن خطه را پایمال حاد کرد و اندید و جبه نومیان در ماندر آن بسیاری از طوایف ایشانرا کشته و جوی از سپاه بی باک بجا صرصر غلای که مقرر متعلقان بخارزم شاه بود باز داشت و بجانب ری روان شده و سیدی بد و پیوست و در آن اوقات پیوسته در میان مردم ری جهت مخالفت مذہب تعصب بود و بنابر شافعی مذہبان چون خرق و وصول مغولان شنیدند با استقبال شتافتند و جبه و سیدی که ابر قتل نصف شهر که حقیقی مذہب بود مذبح ترس نمودند و ایشانرا سخت خفیه را بر تیغ بید ریغ گذاریدند بعد از آن با خود کفشد که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چنانکه می توقع توان داشت آنکه شافعی را نیز از عقب خفیان روان کردند و از ری سیدی بقرقین رفتند و جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقیم رسید تمامت مردم آنجا را با خود بعضی رستی مذہبان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول بهمدان با والی آنجا محمدالدین علاء الدین عکرمه صلح کرده روی بکمر زد و در خرم آباد نهادند و در و اگر زرد و در خرم آباد را عکرمه ساخت و مردم نهادند و البته کمر گذارند و اندید و در سایر ولایات بی خداوند بهین عمل بجای آورد و سیدی در قرقین قرب پنجاه هزار مسکین را به تیغ کمر کشته بعد از آن آن و صفا آن جنس بهم پیوستند و آن زمستان در حد و در می نشستند و در اول فصل بهار که سبب وفور قتل سر و قتل کل رضا را لاله عذار در اطراف داشت و کوهها رخسار بخون از بستر خاک برخواستند بنفشه کبود پوشیده سون زبان همه بقیه جوانان بی رحمان مانده است جبه و سیدی غنیمت آذر بجان کردند و در زنجان وادریل و میرا مراسم قتل و غارت بجا آوردند و از سیرا جلوریز روی تیریز نهادند و بکشت از یک در آن زمان والی آن خطه بود و صلاح در صلاح دید و مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشانرا از قتل و غارت تبریز در گذراند و چون نوبت دیگر سپاه برد و سرها بچوم نمود جبه و سیدی که در موغان قتل کردند و در آن زمستان بکرجستان شتافتند بسیار می از کرجیا بقتل آوردند و در شته در مراغه و همدان و خوی و سلماس و مخوان بقیان شتافتی و بعضی از بلاد شروان آنچه مقدور ایشان بود از قتل و اسیر و غارت تقدیم رسانیدند آنکه خاطر شوم آن طایفه که راه مایل باشد که از جانب در بند شروان بخولستان رود تا راه نمیدانند و بکشد اندیشید فاصدی سخن دان پیش شروان شاه که در حصن حصین حصین بود و فرستادند که مارا دایم چنانست که دیگر متعرض قلم رو تو شویم و مناسب گله جمعی از مردم نیک بفرستی ما تمهید عذرت کرده قواعد عهد و پیمان را بایمان میگرد کرد اینم شروان شاه از استماع این سخنان شادمان شده ده نفر از جوانان و معتبران مغولان فرستاد و امر از آن ده نفر یکی را گردان بآن شتافتند که اگر شتافت و اولی کرده راه نمائید که از در بند بکمر بیک بجان مان باید و الا نمید و خود براه عدم شتاید و آن پیاکان از بیم جان عجزی کشته آن ظالمان بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز در بند اراقه خون و کفر قتل مال بندگان خدا شده بطرف مغولستان کد شتند و در انشاء راه تمام مردم الان قیاق را باستان کنان خرق و خراسان ساخته در ولایت ارومستان بهمان شتود و خویش برداشتند آنجا بیکم خان که در آن زمان بمرت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سر کدشت خود معروض داشتند و از مضمون این قاتل قاتل قوت و سطوت مغولان بر بکنان ملامت میکرد بلکه غایت قهر و غضب شتم بجا رست با بالی آن روز که بوضوح می پویند زیرا که با وجود آنکه در آن ایام محرم

بر آورده

ایام قرب صدحاکم صاحب جو با جنود نامحدود و اسباب نامحدود و عواقب و حراسان بود و چنانچه نام نیدانند که در صد و هفت و شصت و شصت  
 فوجی از لشکر مغول آمد تا آن لایات که از غایت معموری رشک کارخانین ملکه غیرت فرای شست بزمین بود ویران گشت و فوج خدین از بزمین  
 از اهل املام بغیر شیخ پیدا و زمره از اهل کفر ظلام زبیم که شست سببان آمدند و احوال فقار و صلی الله علیه و آله الاطهار کفشار و در میان کوه  
 اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنگ و زرم چون چنگیز خان از فوج قد فانی گشته بود  
 چند روزی آن بلده فردوس مانند توقف نموده جوجی و جغتای او که اسی را بفتح مملکت خوارزم مامور کرده اند و آن زمان چنگیز خان که بتدریج بدان  
 ولایت است و ترکمان از او کوچ گویند و از الملک سلاطین خوارزمشاهی بود از علما و فضلا و ادبای شیعه و اصحاب علم و ادب و باب حرف صنایع  
 و سایر طوایف بنی آدم بمقدار و جز چنانچه جمع آمده بودند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان موجب فرمان چنگیز خان با سپاهی چون خود  
 آسمان بی پایان بدان جانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خاتکین نامی بود که با والده سلطان محمد خوارزمشاه حوشت داشت و چون  
 سقلاسی سپاه جهانگشای چنگیز خان بخوارزم نزدیک رسید جمعی مشیر کتب و هر چه جانیته خرامیدند و بر اندن چهار پادشاهان مشغول گردیدند و در میان  
 ایشان از آنکه دیده و خلق بسیار از پادشاه و سوار پای از دروازه بیرون نهادند و عیان غریب تجار و کجاست انظار فدا و نمود مغولان بطریق نکرد  
 و نوبت گاهی چون صید و حشی از ایشان میریدند و احیاناً آنکه توقف نموده جنگ میکردند تا باج خرّم که در یک فرسخی شهرت رسیدند نگاه  
 سایر سواران بخلائی که در کمین گاه بودند متوجه خلوات اخیری جانب خوارزمشاه تا خنده و احاطه کشش مخور زیش کرده و از وقت طلوع آفتاب  
 تا هنگام زوال قرب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب که چنگیز خان رانده خود را در شهر انداخته و با محلی که آراستوده کویند شانه شور و عرب  
 کرم ساخته و بنیگاهم غروب خورشید با رگشده بعد از دو روز ازین اقعته شاهزادگان جوجی و جغتای او که اسی با تمامی لشکر قیامت را نگه  
 خوارزم رسیده و نخست فاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را با بی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده بدست رسید و سلاطین و سلاطین  
 گشت ترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست با نذاختن تیر و سنگ بر آوردند و ساکنان خوارزم نیز بعد از مدتی در و دیوار و محاربه و محاربه  
 از بار تا شام در محاربه فطرت روح و باره اتمام میکردند و بعد از آنکه مدت محاربه امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قار و راهی  
 فقط و زخم سنگ و عدس و خنجر و شمشیر گشت مغولان قصد نمودند که آب چون لکه بشهر برده بود و بدین طرف و دیگر اندازند و سوار کس از ایشان  
 مستعد این خدمت شده خوارزمشاهان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدان جانب شانه بر سر آب آتش تمال اشتعال پذیرفتند و با  
 ظفر جانب اهل خوارزم شامیان را از آتش زاده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطه این فتح بعد از شام ایشان در محفلت  
 شهر پیشتر نشین شدند و در آن شامیان جوجی و جغتای هم را بقار ارتقا یافتند تا مدت پنج ماه مغولان را تسخیر خوارزم میر گشت و این خبر به  
 چنگیز خان رسیده و بیخ و او که سروران لشکر او که اسی با شد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران و حکم و فرمان و تجا و جاز را ندانند و او که اسی در آن  
 را با هم در مقام صلح و صفای آورده و مهمان سپاه را منتظم گردانید و اتفاق جنگ پیش بردند و ملک و ملکیت متوجه اهل خوارزم گشته مغولان غارت  
 بخانه و محله بخد از ایشان میکردند تا تمامی جرجانیته مستخلص شد آنکه خلافت را بصورت رانده و قرب صد هزار نفر از مردم پیشه رجدا ساخته و زمان  
 جوانان و کودکان را بکشتن گرفته و باقی مردم را تقسیم نمود و بقتل رسانیدند که هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید و عدد قاتلان اشد  
 هزار و تجاوز و بود و یکی از شهداء خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از کابری شیخ عالم و معتزله ای کبری طوایف بنی آدم بود و علم  
 مشکین تم بقصیل بعضی از حالات شروع نمود و ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت بتقدیر از بر و لغا  
 نام شیخ نجم الدین احدین عمر اخمنه فی است و نقشب کبری و بدان جهت ملک باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علم که بحث میکرد  
 بروی غالب می آمد و بدین سبب او را طایفه کبری لقب داده اند بعد از آن از گشت استعمال طایفه را انداخته کبری گفته و بعضی بر آنکه لقب  
 آنحضرت جناب کبری بود اسی هو نجم الکبری جمع نگاشته و الصبیح هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجناب است و سبب  
 آن این لقب را بروی اطلاق کرد و مد که نظرش بر بر که افتاد می بر سببه ولایت رسیدی مصرع سکت که شد منطوق بنجم الدین سکا را سرور است

شیخ محمد  
الدین

در کتب شیخ محمد الدین ابو انجانب بود و امیر اقبال سیستانی در رساله که مشتمل است بر سماع شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی آورده است که در ایام  
جوانی حبیبیل حدیث از علامه بهمان رفت چون از علماء انجاسی رخصت حدیث یافت با سکنه ریشنافت و از محدث اسکندریه نیز اجازه حاصل  
کرد و در وقت مراجعت شیخ حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم در خواب دیده و از آنحضرت سماع کتبی نمود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود  
که ابو انجانب انجانب بسید کلا ابو انجانب محقق حضرت فرمود که لاشد و شیخ چون از خواب و را مدامعی آن کتبت چنان فهم کرد که از دنیا اجنبای با  
نمود و لا جرم بهمانچه خود را از علایق دنیوی مجر و ساخته و طلب مرشدی که دست او دوت بوی و دها غار سافرت فرمود چون بخوستان سید خانقا  
شیخ اسمعیل قنری پهلوی میرزا توانائی نهاد و چون توجه خاطر شیخ از آن مرض نکات یافت و مریدی می کشید بملوک مشغول شد و چندگاه انجانب بود و شیخ کافر  
خود فرمود که علم ظاهری من از شیخ اسمعیل زیاده است و از علم باطن نیز خطی تمام یافته ام و این سنی بر شیخ اسماعیل ظاهر گشته با داد انجانب را طلبید  
و گفت برخیز و سفر کن که ترا بخدمت شیخ عاریا سیری باید رفت شیخ محمد الدین است که شیخ اسماعیل بر آنچه در خاطرش خطور نموده بود اطلاع یافته  
اما هیچ نگفت و بجای از دست شیخ عاریا شافه بعد از مدتی که انجانب بملوک مشغول گردید و چندگاه انجانب بود و شیخ همان حدیث بر ضمیرش گذشت و صباح شیخ عاریا  
گفت که محمد الدین بخیر و بهر پیش شیخ روز بهمان تا این هستی را بضرر سیلی از سرتو بیرون برود و در لغات از شیخ محمد الدین نقولست که گفت چون  
رسیدم شیخ روز بهمان را در بیرون خانقاها و دیدم که باب اندک وضو می ساخت و بجای طرم گذشت که ظاهر شیخ نمیدانم که باین قهراب وضو  
گشیت و چون شیخ از وضو فارغ گشت دست بر روی من افشاند و بسبب قطرات آب وضو شیخ که بروی من سید پیچیدم و شدم شیخ بخانقاها و آمد  
من نیز در رفتم و انجانب بنگر وضو مشغول گشت من بر پایی ایستادم از خود غایب شده دیدم که قیامت قائم است و مردم را میکشیدند با تش می  
اندازند و بر ترا تش پیری بر زبانه نشسته و هر کس که میکشید که من تعلقی بوی میدارم و را میکشاند و ناگاه مرا بگریزند و بجای تش کشیدند و چون  
گفتم که از جمله مستحقان ایستادم را که در اندامم بر آن شسته بالا رفتم و شادمانم و دیدم که شیخ روز بهمان است پیش می شافتم و در پایش افتادم سیلی  
سخت بر قدام زد و چنانکه بروی در افتادم و گفت پیش از این اهل حق را انکار کن بعد از آن در قیاب باز آمدم دیدم که شیخ از غار فارغ شده پیش من  
در روی بر پایش نهاد و شیخ در شهادت نیز چنان سیلی بر پس سرم زد و همان لفظ بر زبان اندازد و بدان سبب عجب لطیف من ایل کشید شیخ و بهمان  
مرا بخدمت شیخ عاریا سیر باز گردانید و بوی نوشت که هر چند من اری بفرست تا من در خالص ساخته باز پیش تو فرستم شیخ محمد الدین مرقی و دیگر در خدمت  
شیخ عاریا سیر برود چون بدرجه کمال رسید رخصت یافت و بجای از دست شافه بنیاد و رشتاد و نقل است که در آن زمان که سپاه بکاسخ از زمزم فرستاد  
خکیه خان اولادش که بر علو مرتبه شیخ محمد الدین توف یافته بودند چند بخت گشت و انجانب و رشتاد و التماس کردند که از جبهه بیرون رود تا کسی  
بذات بابر کاتش رسد تا شیخ آن مجلس اجابت نفرمود و فرمود که ما در وقت آسایش و فراغت با این مردم مبریده ایم چگونه جایز باشد که در زمان  
نزول بیج و عناد و حلول محنت و بلا از ایشان بخارفت اختیار کنیم چون آن لشکر قیامت شتر زد و یکسازم سید شیخ محمد الدین شیخ سعد الدین جموی  
شیخ رضی الدین علی الا و شیخ سیف الدین با جزئی و بعضی دیگر از اعظم اصحاب را که زیاده بر شصت نفر بود رخصت داد که از آن لایب بیرون  
روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ و عا که تا این بلا از اسلام منقطع کرد و شیخ فرمود که این قضایست بمرم و بدعا علاج نمی پذیرد انجانب  
گفت پس مناسب آنست که شیخ با ما درین سفر رفعت کانی جواب او که مرا از آن خروج نیست و بهم اینی شهید خواهیم شد و اصحاب انجانب او را که  
به طرف برفتند و در روزی که کفار مغول بشده آمدند شیخ محمد الدین جمعی را که در خدمتش باقی مانده بودند طلبیده گفت قوموا علی اسم الله تعالی سبیل  
آنکه به جاسته خود را از اقلند و میان محکم نیست و بغیر پلنگ ساخته نیز بدست گرفت و روی بچک مغولان آورد و در ایشان سنگ میزدند  
تا سنگها را که در بغل داشت تمام شد و لشکر خکیه خان انجانب را تیر باران کرده یک تیر رسید بهار کش آمد چون آن تیر را بیرون کشید مرغ روح  
سطرش بر یاض شست مادی که برید که نمید که شیخ محمد الدین در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود پس از آنکه از پامی در افتاد و کس توانست که آن کافر  
از دستش خلاص سازد و عاقبت کاکل کافر را بر میدند و نظر باین سنی مولانا جلال الدین بودی گفته است که با عی ما از آن محققیم که ساعیر کردند  
فی اذن من خلصان که بلا عر گیرند یکی دست می خالص باین پوشند یکی دست و کمر چم کا و گیرند و کانت شهادت و قنوس و صریح شهادتشان

مغول



ثمان عشر و شصت و نهم الهرة النبوية ذکر تو حنکیر خان بکانب ترمد و بلخ و کسیدن شهر و حیات مردم آنجا نسی بسطع خوانند  
این قصه چنان بزیان آورده اند که چون چنکیر خان ولاد و لشکر یا از جانب خوارزم فرستاد و بهاران مال در حدود سمرقند بگذرانید انگاه  
خیالی تخریب تر نمود و بخت شمشیر بضر بیا هم اگر ظفر سلب کشت و بخت تقاضای وقت تابستان آنجا میرود بعد از آن وی تیر و تیر  
و ساکنان آن مکان بدیت بدیتی باروی شهر و حصار که میگردید چون بگردش گذار پای در دامان مشتعل کشید بعد از وصول لشکر منول  
وست با مذاحتن تیر و سنگ دراز کرد و منولان بجزیره تیر و تیر آن بلده کوشش نموده بدیت نده روز کرد و منولان بخراب بگذرد باروی  
ترمد و آب ساکنان آن بلده را از غیور و کبر غنی و فقیر بکشید و میزد و تر و عورتی را جمعی از لشکر یا چنکیر خان گرفته و استعد که بقتل رسانند  
آن پاره گفت که کشید تا مروری بزرگ بشما و هم رسیدند که آن مرد را بیدار گما نهاد و جواب داد که و برود ام منولان و سال شکم ادا  
شکا فروید و بر این آوردند بدیت از آن پس همه لشکر از شکم بامید که برود و دیدیم چنکیر خان از ترمد بعد و لشکر و ساکنان  
رفت و بستان آنجا بود و فوجی از سپاه را بختشان فرستاد تا آن ملک را نیز مانند سایر ولایات خراب کرد و در اول بهار را معبر ترمد کشته  
رومی بطرف بلخ نهاد و آن بلده و معموری بستان بود که در نفس شهر و قریه از او و بیست جانمان جمع میکرد و نده و هزار و بیست تمام راحت آنجا  
و آن بکند و مقام موجود بود و بده الا و لیا خواجه ناصر الدین بولفر با دساتر سر میفرموده اند که در وقت رسیدن ای چنکیر خان آنجا بهار کن سدا  
و مشایخ و علماء و موالی در بلخ قیامت داشتند و قصه چون اشرف و ایمان از قرب موصول چنکیر خان قوف یافتند با ساروی و شکس با استقبال  
شما قند بهار آن که در آن ایام سلطان جلال الدین ولایت غزنین لشکری پیشم و کین جمع آورده و در میدان خلاف و غنا و جلالان می نمود و بلخ  
طهارت و طاعت و مطهات و فایده ندا و هر که در آن ولایت بود و ضرب تیغ منولان عرق چون کشته از پای در افتاد بدیت همه بلخ را چون کشت  
وست کرد و عمارات عالیش را بپشت کرد و آن خان بهرام اتبعام سپه قشام بعد از تحریک به اسلام تولی خان را ولایات خراسان نامزد کرده خود  
بلا لقا گرفته و ابالی طالقان و حصار بکشد و بعد از جنگ فوج ابالی پیش آمدند و بنا بر استحکام آن مقام مدت محاصره است و دیافه بهار و حیرت  
تولی از خراسان اجتماع لشکر با صورت تخریب و می نمود هر کس در آنجا بود کشته کشت آنجا چنکیر خان جب دفع سلطان جلال الدین بکبرنی بطرف  
غزنین در حرکت آمد و هر شهر که رسیدی از آبادانی بترکند اشته و در میان تیغ از تیغ می جانی درین غداشت زیرا که یکی از اولاد و بنتی خان بنجم  
تیغ ابالی آن مکان کشته بود و چون چنکیر خان در کنار آب سب سلطان جلال الدین سید و قوم او را بر می که در ضمن قایع خوارش بیان سمت  
تحریر یافت و بنیصل رسانید بلا نویان با و دو تومان لشکر بصوب هندوستان فرستاد و آن بلای نامکان و اعمال و مضافات لاهور و ملتان  
بخارت اقدام نموده باز کشت و بچنکیر خان پیوست ذکر تو حه تولی خان بکانب خراسان بیان خراسانی بعضی دیگر از  
ولایات ایران در آن و آن که چنکیر خان رقت و عمارت قبه الاسلام بلخ با زیر وخت سپه خود و تولی خان را بطرف خراسان و آن سا  
و تولی با بستان و هزار سوار که عشر لشکر چنکیر خان بود و بخت بروشاهان رفت و در آن وقت مجیر الک شرف الدین بظفر که در سکنان کان دولت  
سلطان محمد خوارشاه منظم بود و در آن بلده حکومت می نمود و جمعی کثیر از ابالی بجال و ملاتش بسری بر و نولات و ادوات عرب قتال  
بسیار داشتند چون تولی خان بظاهر آن بلده میموده رسید مجیر الک بفرود مسعود در مقام مقاومت و مانعت آمد و بر و ای در روز اول که در بی آن  
از شهر بیرون تاخته و در عرض یک ساعت هزار نفر از لشکر منول بر خاک هلاک انداختند و تولی از تهور آن سپاه متعجب و غضب همه تا تیر بجا شرف  
و بعضی خود با طایفه از شاهان حمله کرده جمعی کثیر بقتل رسانید و بقیه السیف را بشهر گریانید و تا مدت بیست و دو روز میا از جملات صران و مهران  
نیز از قتال اشغال داشت و قوی که مختار صاحب تاریخ جهان کشای مولف مقدمه ظفر نام داشت آنکه چون تولی خان بظاهر و منول فرمود  
تا شش روز و جنگ تاخیر نمود و در روز هفتم بدیت چو رسید تا بان آمد بلند بیگانه بر چرخ دشمنان کند سپاه منول جمع کشته شد و  
شهرستان اند و جنگ آغاز نمود و از مردیان مقدار و بیست کس از و از و بیرون آمدند و در مقام دفع ایشان شدند و تولی بنفس  
خویش بدیت یکی بر چو شید چون بل است سپهر بر آورد و پیوست و پیاده بر شریان حمله کرده و منولان متعجب و بطرف دروازه شتافتند و

تقریب

ملک  
مستقیم

احوال اول چنگیز خان را اینست که چون از بدو در مصیبت کشکان کسوت سوکوری پوشید و مغولان تا روز در دشت ایستاده پاس داشتند و روز دیگر سپاه  
 حبش از حبش و مازام یافت و زمانه رخ زارند و خورشید فرق شب یکی لشکری بجزیر الملک بفرستاد و انقیاد چاره و عالمی جمال الدین نام که  
 از تمام دانشمندان و متقیان مرد و بزرگوار و علم و عمل مستحق بود و زرد توی خان فرستاده امان است و چون توی خان بجزیر الملک ابرو عید پذیر  
 مستطرد و طین جان را سخت پیشکش بقیاس از نمود و نامند و نقایس اجناس بقیاس داده و بارگاه سپهر ساس شافت و توی فصل منزلان شرار و طلبید  
 فی الحال دو سیسکس نام نویسنده کرده و مصلحت آن تحصیل راستایده بشهر فرامیدند و آن مردم را گرفته مطالبه مال نمودند و نگار بکشگریان بوجوب اشار  
 توی خان چار و توی فصل متوطنان مرد و از شهر بفرار اند و چهار صد نفر از محترمه و بعضی از پسران دختران اسیان امان داد و بقیه از زنهار و رجال  
 و پیران اطفال بد لشکریان قتل نمودند و هر مغولی را سیصد یا چهار صد کس حصه رسید بر یک رسد و در القتل رسانید که نیکه سپهر الدین  
 فساد با چند نویسنده سیزده شبانه نور تند او کشکان مرد و کرد و از مردم نفس شهر بفرار بر فریاد بر او کسری در شمار آمدند حیرت نموده زبان باور  
 این با عی عمر خاتم کردان ساخت و با عی ترکیب پایله که در هم پیوست لشکستان آن مردانیدارد دست چندین سرو پای نازنین است  
 از مهر که پیوست و بکین که شکست و چون مغولان خاطر از کشکان ساکنان مرد و فایغ ساختند و تحریب مساکن ایشان پر و خندیدند از آن توی خان  
 فرمان داد که امیر ضیا الدین علی که از اشراف مرد و بود بواسطه خلعت و از او افتی بد و زرسیده حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پید  
 شوند سر داری کند و بار ما س بد او غلی آن دیار بی دیار قیام نماید چون توی از مرد و بجا نب میشا بود و آن کشت بقیه السیف از بقیه  
 و سوار خا برون فرامید فی الحقیقه جمعیتی است و ادنا کا بعضی مغولان سفاکان از عقب بد آنجا رسیدند و حصه مرد کمی خود طلبید گفتند تا هر کس  
 جفا ایشان بکند امن جلا از شهر بفرار و بوسیله این جلیه خرم اندکانی ایشان را با و قتل دادند پس از آن بقیس فغان کسان چه نویان چاشته  
 بود و مرد رسیده مری بر جراتها نداد و مقارن آن حال امیر ضیا الدین علی جیت دفع شهر بپولان ابو بکر دیوانه که در حسن قتل بر بخت متوجه  
 آنجا نب شد و بار ما س وی بصوب بخارا آورد و خون گرفته چنگ که در مرد و بود و این مینی بران حمل کردند که از او از رشا خبری بدیشان  
 رسیده که شهر بازمی گذارند بی تا مل طبل کوفته با غی شدند و بار ما س اگر چه مراجعت نمود اما در بیرون شهر بر کس یافت بقتل رسانید و بنیاد رفت  
 و این اشاکو لشکریان باز مر از ملازمان سلطان محمد خوارشاه بر سر رسیده بران بلده استیلا یافت و امیر ضیا الدین علی را که از حسن بارگشته  
 بود بکشت و این خبر بچنگیز خان رسیده و و سرور با بنیاده خول خود از آن شب بدو شتافتند و در حمله اول شهر گرفته و قرب صد هزار مسلمان را  
 که جمیع کشته بودند بکشتند و بطرف دیگر روان شده اوق ملک نامی را در مرد و کشته شدند اگر مستمندی از کوشه بیرون آید ابواب بلا بر ویش بکشاید  
 و اوق ملک بهر حلیه که توانست طایفه دیگر را بکشت و آخر شخصی را گفت که بانک نازکو بد معدودی چند که در بقعه خنیده بودند چون اواز  
 اذان شنیدند قامت راست کردند و بیرون آمدند و فی الحال بیاران سابق لاحق شدند القصه صورت قتل در مرد و بر تبه رموی نمود که از تمام  
 ساکنان آن بلده و توابع زیاد و از چهار کس نده ماند لا مرد و نقصاء الله و لا معقب حکمه ذکر و افعه فیشا بود و آن چنان بود که توی خان  
 داعیه نمود که بلده مرد و عجب نماید و با چنگیز خان تغا جاکو رکان را که بروایت امیر بزرگ مجذبی بود و خود را جاکو نویان بود و با ده هزار نفر  
 میشا بود و فرستاد بجزیر الملک کافی و ضیاء الملک روزی که در سلک و زراسطان واکا بر خراسان نظام داشتند بکشت مردان چرا و و خورالات  
 کار از راجع در کشته عواده و تحقیق در بر و ج منصوب کردند و ایندند و خاطر بر بقا بد قرار دادند و تغا جاکو را مرد و میان گرفته آغاز محاصره نمود  
 و در روز ششم از شش قصا تیری بر تغا جاکو خورد و در حال برد و سپاه مغول دست از جرب میشا بود و این باز داشتند طایفه بر و ارشاد فتنه  
 عنان غنیمت بدان صوب محطوف کردند و ایندند و در مقدمه فوجی از سپاه با مجامیق و سباب قلعه گیری ارسال داشتند با آنکه حوالی میشا بود  
 سخلخ بود لشکریان از چند منزل شک پاره جمع کرده با خود بانشا بود و بر دند چنگ که از آن نکما پشتها بدید آمد و بجزیر الملک و سیرا مالی شجون  
 ایتام لشکر مغول ابدین شایه شده کردند و اندک که این جماعه مانند جمعی که همراه تغا جاکو بودند و زو و باز بخوار بکشت با وجود آنکه  
 آلات و اوقات قلعه و ارمی بسیار داشتند بر رسیدند و قاضی مملکت رکن الدین علی بن ابراهیم المعینی را پیش توی خان فرستادند تا شجاعت

درین کار

تا شفا عت نموده جهت نیایش بوریان مان طلبید تا قوی سخن قاضی ابراهیم قبول جامی نداد بلکه او را بشهر باز فرستاد و مصالح روز چهارشنبه و از بهر هم صغیر از  
 طرفین آغاز حرب و جنگ بود و سرنگ بران کردند و تا روز جمعه زمان مقابل در محاربه میزدند و ایامه در آخر از روز مغولان چند موضع از خندق پرتاب شدند  
 و جنگ در زیر برآمد و رخنه در دیوار شهر انداختند و شب شنبه مجمع باره از مغولان پرسید و روز شنبه لشکر تا پیکار در آن بلده رخنه بقبل و عاریت  
 کشیدند مردم پناه بکوشها و ویرانه ها رود جنگ میکردند و مجیر الملک که حاکم بقعی که رخنه مغولان و را از آنجا بیرون کشیدند و از وی سخنان درشت شنیده  
 بصعب تر و جوی نقش آوردند بعد از آن خان و مردنیشا بود در البصر از اندیشه چهل نفر از پیشه را از جدا ساختند و بنیاد حیات سایر خلایق را برانداختند و خیر  
 چنگیز خان شهر در آمده با تمام شوهر خویش از جنبه آه از کد داشت و هفت شب از آب در شهر بسته تمام عمارات را هموار ساختند و کاشت و در  
 تاریخ خراسان و حیرت بیان آمده که و از ده روز تا کشتگان بنیاد بود کرد و سوا سی عورت و طفل هزار هزاره و هفت هزار و نیم مد آگاه بود  
 عازم بر راه گشته مغولان چند آنجا بکشد تا اگر خون گرفته پیش او بقبل رسانند و کمر واقع همراه حرسها التبع الحاد ثبات از جمود  
 مورخان آورده اند که چون قوی خان از تحریب نیایشا بود و رخت یافت عنان غیبت بصوب دار اهل طه همراه یافت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در  
 مرغزار شیر تو فرو آمده ایچی زینور نام نزد کلا تران آن بلده فاخره فرستاد و پیغام داد که ملک و قاضی خطیب معارف مشا بر شیر باید که با استقبال  
 رایات ظفر مال اقبال نمایند و افعال با و شاهان از تاب آفتاب حاد شایین مانند ملک شمس الدین محمد جو رجا کی که در آن زمان قبل سلطان  
 جلال الدین همراه حاکم کوه قرب صد هزار مرد سپاهی داشت چون سخن بنور شنید فی الحال در پایا ل غصب کرد اندیشه بکشت و گفت آن روز  
 سپاه که من بطبع و منقاد کفار شوم و چون خبر قبل بنور در روی قوی شایع شد مغولان بسان بنوران خاک آلود و چشم و فیه بر جبر فرمانی قوی خان  
 با طراف و جوارب شهر در آمدند و هر کس گنایا قتل بقبل رسانیدند و ملک شمس الدین محمد متعجب جنگ و پیکار کشته مدت هفت روز از بر و طرف نهایت  
 مردانگی و جلالت بجای آوردند و از اهل اسلام و جمیع کفر و ظلام طبعی بد رحمت نفیم و در کات جیم پیوستند از آنجه هزاره هفتصد نفر از مغولان بشهر  
 سمرقند پیش گرفتند و در روز ششم ملک شمس الدین محمد با جمعی کثیر تر شمر تعالی لات کارزار کشته و راندا که و در تری بدور رسید و شهید گردید آنجا هر دو بیان  
 متفرق بدو فرقه شدند اتباع سلطان جلال الدین نیکو بی و ملازمان ملک محمد جو رجا کی گفتند که ما را از حق ارجیاست باقی باشد دست از مقابل و مقابل باز  
 نذاریم و قضایات معلما و اشرف و چیمان شهر صلح مایل کشند و چون قوی خان را عذوبت و لطافت هوا و فراز است بسا تین طراوت بنور و یا حین از  
 آن سرزمین موافق مزاج افتاده بود و میخواست که بلده هرات ماند سایر ولایات و ایران شود و بابر آن در آن روز که بزرگان بصلای تسلیم نموده بودند  
 با دوست سوز و کینه بختی در دوازه فیروز آباد شتافت و خود از بربر گرفته گفت ای مردم بدانید که من قوی خان بن چنگیز خان نام اگر میخواهید که بجان  
 امان یابید دست از محاربت باز دارید و سپاهی متابعت پیش آید و نصف آنچه از خراج و مال بقال خوار و شاه میداده اید بر تاب بار رسانید با بطیف  
 رحمت پادشاهانه خصاص یابید و سوز کندان عظیم یابد که اگر ابواب مخالف مسدود کرد و اندیشه در دوازه با بختیاید نسبت در طریق عدل و احسان مسدود  
 نماید و ایالی شهر که از زبان قوی خان امثال این سخنان شنودند ترک عناد و لهج داد و هخت امیر الدین بکرومی که پیشوای جامی با فان بود و با  
 جلیباف که هر یکی نه جای قیمتی دوست داشتند بخت قوی خان مبارزت نمودند بعد از آن کار و عیان از شهر بیرون آمده شمول نظر عاطفت  
 پادشاهانه کشند و قوی خان از مردم هرات دوازه هزار کس را که از اتباع سلطان جلال الدین بودند کشته متعرض سایر خلایق نشد و ملک ابوبکر را بکوه  
 و سنگهای را بشکلی باز داشتند علم غیبت بصوب طالقان که مسجد بکبر پدرش بود و برافراشته ملک ابوبکر و سخنانی در هرات بر عیت پروری و حجت کشی  
 مشغول گشته خلایق در غایت فراغت بهارات و زراعت پرداختند تا چون خانه تقدیر تجویب آن بلده نیز جاری شده بود و در آن دوران امری  
 بوقوع آنجا میدید که هرات نیز گسایر بلدان خراسان گرفت و در این باب در کتب علماء بلاغت ماب دور و آیت بنظر رسیده قول اول که مختار و مفصل  
 کبار مولانا شرف الدین علی یزدی است آنکه چون روزی چند ملک ابوبکر و سخنانی در آن بلده و گفتنهای بکوه دست و دارائی قیام نمودند ناگاه و خبر  
 غلبه سلطان جلال الدین بیکر بی را بر او چنگیز خان و در ولایت خراسان شیخ با و فرمود که در نظر تصور کرد و مذکور دیگر مقابل و مقابل چنگیز خان با سلطان  
 صورت نخواهد بست و منجیلان فرار برقرار اختیار نموده بگسستن خواهند رفت و باین خیال محال در تمامی بلدان خراسان مردم بی پروا مان گفتم

خاطر

حکم



و حال خلیفہ خان با بقیل رسانید و دیان بیکر و شکامی را پانی را آوردند و اسیت و دیگر که حضرت مخدومی ابوی مرحوم در وصفه انصاف صفت کن  
حکم نموده اند است که در آن زمان که تولی خان بقیل و غارت بلاد و قلع و خراسان شغال داشت مغولان هر چند می نمودند قلعہ کالیون را که حالانی  
توشتاریا قلعہ است که مسخر کردند و بعد از رفتن تولی خان بطالعان ساکنان آن حصار استوار استماع نمودند که مردیان بربیت سلطه آلات  
که رفتن قلعہ قیام می نمایند و میگویند که هرگاه ما را دشا گیتی تان بخیر تو اشارت فرماید بعبت بگوئیم بر بیات زنده یل بگوئیم مانند دیای  
نیل و ما بدست بخت گند استوار برکنده آن قلعہ بکنیم از پای می کشیم و متوطنان کالیون را استماع امثال این سخنان و موهم افتاده با یکم قلعہ مناسب  
است که اندر سیر می کشیم مواضع مختلف و نزاع میان مغولان و مردیان بر وجهی و بیجان اید که اصلاح پذیر نباشد و بعد از اتمام تدبیر صاحب نامی  
که در جلالت و تهوری مثل بود با شتا و فدائی بدار السلطنت برات فرستاد و ناما بهر نوع که تواند ملک ابوبکر و شکامی را پانی را آوردند و صاحب  
با مصاحبان خود دردی تبار بشهر آمده و در کوچه بازار و بیع و شری اشتغال می نمودند و روزی ملک ابوبکر و شکامی در پای حصار رسوا دیده  
بیکبار بر خیم کار و در خیمه در و بقیل رسانید و مردیان بقتضای این مصراع که عشاق را بهائیس باشد شمشیر پاکشید و جوش و خروش آمدند و دریا  
تامی اتباع حاکم خشنه را از عقب ایشان فرستاد و نگاه ملک مبارزالدین سبزواری را حاکم خود ساخته امر کلا نرسی و ریاست را بخواجہ فخر الدین علی  
خیرانی تفویض نمودند چون آنکه بخیل خان سید نجابت شمساکر وید و تولی خان امخاطب ساخته گفت که تو مردم برات را می کشی این مقصود نمی یافت ایلیکده ای  
نویا را با شتا و هزار مرد و خیمه که از جانب برات فرستاده و در وصیت نمود که بعد از آن بده متفق می ماند و اگر در ایلیکده ای بهادر می یافت و در کنار برات رود و در  
آید بنگر یا زارت یکاه مملکت داده تا بر تیب جنگ حصار پر دارند و بعضی بدان حسان که داروغه شین و بد بفران خلیفہ خان و طلبید بجا هزار نفر و دیگر و نظر این  
جمع آمد و ملک مبارزالدین خواجہ فخر الدین علیان اشرف اراک را با شرمه پیمان بسیار آوردند که در قلم حاکم و خاشا صلا از خود بقتضای می نمود و مانند  
اول و در یکی نکته و بعد از مدت یکاه ایلیکده ای دوازه های برات را تقسیم نمود و به جانب شهر می فرامرد و شتا و کف هر کس بخت سستی کند بسیار است خواهد رسید  
و هر که با ظهار مبارزت مباردت نماید نجابت عنایت مخصوص خواهد کرد و دیدگاه از چهار طرف جنگ در انداخت و مردیان مضمون من بیک  
علی الله فوجیه بر طر که رانیده در مقام مدافعه و محاربه ثبات قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز از جانبین نجابت سعی و کوشش و نهایت حلاوت  
و خون ریزی پیگیری رسانیدند و در شهر شش عشر و ستا چند روزی بی در پی ایلیکده ای سخت پیش برده و در هر حالی قریب پنجاه کس از لشکر او کشته و خسته  
سنگ و خمق حصار باره سوراخ سوراخ گشت و از قلعها که در زیر کسار میزدند قواعد بروج با نهدم نزد یک رسید و روزی بیک ناکا هچا که  
دیوار افتاد و بر خیمه آمده چهار صد مرد را در آن سپاه تا آرا چیر کرد و دیدند و بعد از این اقدام به روز مبارقت ذخیره کار مردیان را بجا مید  
و خلاف در ادای ایشان پدید آمد و صبح و در حصار جماعت ماه جادی الاخره شد و کور ایلیکده ای نویا از برج خاک بر سر که اکنون کاکشته است ایا فته  
فرا تر اهرات را گرفت و خاک او با بر مغارق متوطنان آن یا بخیه بر خیمه شمشیر ادر شته حیات و مرد و زن و پیر و جوان را بکشت و مدت هفت شب روز  
آن لشکر عالم سوز بگریستن و مردن سوختن کردن بکاری پرداخته و مقدار هزار و شصت هزار کس می از مردیان ابد بر شهادت رسانیدند  
آنکاه ایلیکده ای بجانب ولایت برات رفت چون بقصبه او رسید و هزار مغول را برات باز کرد و اندک آنکس از کشته میون آمده باشد باریان سابق  
لاحی کردند و آن و هزار کافر با یکا رگرت و دیگر بان بلده شتا فته قرب سه هزار کس که جمیع کشته بودند و قتل نمودند و بغیر شتا فته هر که کمی از آنکه مولانا  
شرف العین خلیفہ قریب قریب تان بود که در عقب کعبه مسجد جامع نهان شده بودند و هیچ کس بگریزنده نماند و در تاریخ برات آورده اند که چون آن بلده از جو  
شوم لشکر مغول خالی گشت یکی از آن شازده کس از مسجد بیرون آمد و در بازار بر پیش خوان کان جلو اگر نشست و مدتی در اطراف و جوانب بگریست  
کس نمیدانگاه دست بر پیش فرو آورده گفت الحمد لله که می بفرخت تویم بعد از آن بیت و چار کس دیگر از بلوکات و ولایات نزدیک بان ن  
شازده کس پیوسته مدت پانزده سال بغیر این چهل نفر احدی در آن بلده فخره و توابع موجود نبود و ایشان بجنبه مسجد جامع که مقبره سلطان علیا  
الدین است بسر می بردند و مدت مدید بکوشش قاف و کشکان تغذی میکردند و در انبارها و طویل سببان کشته از کرم و آنچه بظرافت می می یکیک  
بر میچیدند تا چندی قلعہ جمع ساختند و اندک زمینی را بیکدیگر توانستند شایا کرده آن قدر را کاشته تا سال دیگر در وقت ادراک محصول هر یک را چندشت

جنگی

بسیار

شکریه

مشت کند و جو رسیده آن چهل کس مولانا شرف الدین خطیب را بر خود گماشته و باین سخن گذرانیدند تا آن زمان که او کدای قان چنگیز خان تاجیک را نزد خود  
 برات کشته امیر خاندین مقدم بعضی دیگر از مردم را بدینجا فرستاد و بمجموعی و آبادانی آن خطه مشال داد و کر مر حاجت چنگیز خان بجانب توران  
 زمین و بیابان مجاریه و با سید رفو حاکم قاشین چون پادشاه پر خشم و کین تانت مملکت سلطان ایران توران مین اموجی که مرقه و خا صفا  
 آیین شد و زیور بر کرد و آید و خبر فوت خوارشاه و عجز او را دوش آید و قراچا و نوایان مسایرام را حالیکان طریق جافعی مسلک و استادی جود را  
 قرار گرفت که از شاهزادگان جغتای حدود مکران هندوستان بسجایا و ب عارت و تاراج پاک سازد و او کدای شیب آب سدر و ان کشته تا آخرین  
 بتارزد و این و شاهزاده آن ولایات را برو جی یران کرد و اندک که اگر سلطان بلال الدین باین نواحی شتاب اصداد و معاش انتعاش نیابد و روان  
 و احباب او دکان برین بگذرد و یا فتنه جغتای او کدای بر یکی با جمعی کثیرا سپاه جهانشای و می بصوب آن ولایت آورده و در اول فصل بهار که خضر  
 ثوابت سیار از رنسان غارت عثمان غنیمت بمنزل شرف انطاف داد و جزوه نصرت و رود یا حین از بار و می تو به بسیار تین و مرغزار نهادند  
 چنگیز خان هم منصب بیروت اصلی خویش بزم کرده برای که آمده بود با کشت و در بقلان با غرق خود پیوسته تابستان در آن حدود توقف نمود و در  
 فصل خریف از حیون عبور کرده بمقدف و رنسان نواحی بلده محل اقامت انداخت اما جغتای او کدای که تاخت ولایات مکران و سرحد  
 هندوستان غنیمت فتنه بودند و اکثر آن موضع مراسم غارت و قتل بجای آورده و شهر و ولایات خصوصاً غنیمت اخراب کرده و هر یک برای توجیه و راه  
 گشتند و آن رنسان در بنجارا قتل فرموده کثرتا یکا نور پانیدن شکار کردن شغال می نمودند و هر هفته پنجاه خوار و قور و چنگیز خان میفرستاد  
 و المعبده علی الترمی چون فصل رنسان بپایان رسید و سپاه سبزه و لاله بار و یکم متوجه دشت و کوه گردید بلبیت برخاست بزم گشت و از شد  
 عازم کوه دشت لاله و چنگیز خان از سر قد بصوب رنسان روان شد و فرمود تا رنسان خاتون المده سلطان محمود خوارشاه و عرواسی آن پادشاه  
 عالیجا پیشش لشکر برونند و از بلند بلیت بر ایران سلطان تاج و سریر همه وقت نوحه کنند و بغیر و ترکان آن خیل ترکان در تمام آن  
 بلیت بهر حیت آب و می کند می جانی از آن قصد گفت و گوی و دکن را ب سیون جغتای او کدای بار و پیوسته و چون از آن آب عبور  
 کرده بصوبای بقلان بار و رسیدند جوی خان که بعد از فتح خوارزم نابینا قاری که از برادران خاطر دشت بجانب دشت قچاق دلفه بهر حیت  
 که با و رسید از یور خود در حرکت آمد بهرم شکار بر که در این جانب چنگیز خان اولاد و امر از هر که انداختند و در موضع قاری که بهم رسید چنگیز خان  
 بنشاند و صید شکار سوار شد و در میان هر که تاخته بود و پیچید و روان شد و بخت و پس از می شاهزادگان او را نیز بدان امر پرداخت و چون از رنسان  
 شکار معلول گشتند آنچه زنده مانده بود و اغنامی خود نهاد و نگذاشتند که جوی خان را نوزده بشرف دست بوس بدشرف شد و پیشش بسیار کیش  
 از آنکه صد هزار اسب بود که بسیت هزار از آن اسبان جنگ یک رنگ بودند و چنگیز خان آن تابستان بهر آنجا بفرود و قویلتا بزرگ کرد و جمعی را  
 ایغور را سیاست فرموده آنکه جوی خان را بدشت قچاق فرستاد و خود بجانب یور ت اصلی شافت و در ماه ذوالحجه توافق لوی میل دراز  
 فرود آمد و نظم جهان دار ایران توران مین که داد این جانفش جان آفرین بار و می فرخنده آمد فرود بدخواه او گشت چرخ کبود خاتون توران و  
 ایران برش زده حلقه لشکر بگرداندش بدین کو پیچید با کلر خان بشادی میر و چنگیز خان و در میان رنسان که بسبب هجوم لشکر و و سرما  
 دست و پای تافری برای می خود خبر متواتر شد که سید رفو حاکم تگت که از قاشین نیز گویید سر از کربان حصیان بر آورده و جنود نامحدود و جوی که  
 مستعد قاتل کشته است لاجرم چنگیز خان ترک مجلس بزم نموده با سپاه ترک غم آن ناحیت فرمود و سید رفو با قصد فرار و در راه را بدو نظم  
 میدان مردان کشید نصف برآمد غریبی در و طرف بران هر دو لشکر زمین تنگ بود که پنا ایشان بجهت فرسنگ بود و بفرمان تیر کشید  
 ز پشت کاهنار و ان کشت تیر ز پزنده پیکان بران دوی پنج تیر شد سپاهی چو مویخ و لشکر سید رفو نیز در آن حرکت بقدر امکان ثبات قدم  
 نموده و از مصلوات و مردانکی بجای آوردند اما چون شیت از می متضی عظم شان چنگیز خان بود شکست یافتند و اکثر ایشان کشته گشتند بقیه  
 الیف روی بودی فرار آوردند و در کتب معتبره مسطور است که اعتقاد و مولان چان است که از هر لشکر که صد هزار کس قبل آید یک تیشل بفرق  
 سر بایستد و در آن روز از سپاه سید رفو کشته بفرق سرایتاده بود و سید رفو با تاقا کر خیمه بلیت از آن نام چو لشکر کامیاب ولایا

ماستین پسند خراب چنگیزخان را قتل و غارت و شکست فراغت یافت بطرف جوردو و چنگیزخان شافست اما که جوردو را با طاعت و انقیاد و متوجه ساخته  
پیشکشهای مایه ارسال است از آنکه بدین را اجاس تنگ کی طبع پر فرستاده بود و از شب فروز در چنگیزخان فرستاده که این موارد را بر روی برسد کوش  
ایشان سوار و اسبها شد و جام بارگاه سلطنت برین بوجبه تقدیم رسانید بعضی از مغولان که کوش ایشان مدیون حال بکار و دود و کوشها و جوردو  
سوار و کوه و دود و اسبها شد و دنگ بسیار میزدان با فاضل آمدن و در آن حال سید قوزار تا قیام صحرایا و چنگیزخان سوار و فرستاد و پیغام  
داد که اگر خان مرا بچان مانده و عهد و پیمان میان آن دو نظم شایم آن بار که شاف و خوش بیک ماه باخته و شکست بیایم به خدمت نجات که بهم چون قلم چنانها  
چنان چوبی بکنند یا بگویند و بدین امان شاد و کرد و چوای بی شکست زود و در شد چو شمشیر بماند و بخور شد ذکر انتقال چنگیزخان از جمان کدران  
چون فوت مزاج چنگیزخان بصیغه تبدیل یافت و دانست که محل رحلت نزدیک نزدندان برادران خویشان و قزاقان و یاران اطلب غمزه و شریط  
وصیت تقدیم رسانید و در باب تقدیمهای موافقت و عدم سلوک و در طریق مخالفت سخنان بخیر و زبان کدرانید که چنانست او کوهی و توتی را که حاضر  
بود و در طلب ساخته گفت که اصلعت می بیند که دل عهد و قایم مقام من باشد و آن سید برادر با اتفاق از آن زده گفته بدین پدرش پارس است و ما بقییم  
بیزمان را پیش برکنده ایم چنگیزخان منصب و ولایت عهد و سر ریخانی را با و کرد ای سلم و شست و فرمان او تا در آن باب و شقیه نوشته و سار و اولاد  
و اخوان او را با خط نامه که از متابعت او کدای کرد و پنجه و سر خط فرمان دهنده و بلاد و اهر و کرستان از بعضی خان جنایت کرده او را  
بفرج جارد و یاران سپرد و گفت تا عهد نامه قبل خان قاجولی بهادر را که با اتفاق از مغولان سپیده بود و مجلس آوردند و از اینجا می تسلیم کرده فرمود که با تقصیر  
این شیعه عمل نموده از استصواب قزاقان و یاران تجا و زجاینداری و او را در ملک و مال شریک خود شمار و جفا می تقبل آن وصیت گشته چون  
خاطر چنگیزخان از این صایان رخ گشت گفت نظم چو مدت مانجیات در میان است باید حیات را نباید که از کین ایستدش بمان به  
که باشد همکس خوش چار شمشیر قوزار و یار و مراد و هم اندم بریزد و خون بر آید از لشکر او و مار که تا بر شامک کیر و قرار بگفت این دیدیم بهمان  
تو گفتی که چنگیزخان خود فرزند و این افتد و چهارم ماه رمضان سنه اربع و عشرين و عشتا بموافقت تکرار میل که هم سال ولادت و هم سال فوت پدر و هم  
سال جلوسش بخت سلطنت بود اتفاق افتاد و هم در آن بام شمشیر قوزار تا قیامسان صیدی که بسای خود بدام آید و بچنگیزخان سپید شاد و  
و امراء و وصیت چنگیزخان بسایمی آورد و دو حکم تنگت را با هر کس که همراه داشت بقتل رسانید و بعد از آن بطرف اردو باز گشتند و چنگیزخان از اردو پاکیا  
درختی که رومی در آنرا شکار بجهت خود تعیین کرده بود مدفون ساخته و با نیک و قوی چندان رخت در آن موضع و نواحی آن پدید شد که با و  
از آنجا محال که از محال نموده و چنگیزخان از نظرمانان شایع کس بی بدن مرزین برد و دنگ تقدیر الغریز العظیم و کرطایه از اول چنگیزخان  
که بعد از فوت او در العیور تباد شایمی کرده اند و خواتینی که در العیور ت چنگیزخان که جبارت از کهوران قزاقان است و بار و  
بایع مشهور بر مسند خانی نشسته اند بروای که اشرف الفضل مولانا شرف الدین علی التیروی رحمه الله تعالی و مقتدره نظر نامه نوشته اند بازده نفر بودند  
و بقوی با و شاه عالیشان میرزا الخ بیک کورکان مارا تقدیر بهانه در الواس و به قلمی نموده اند و زده نفر اول ایشان با اتفاق مورخان او که اطمینان  
است و آخرین ایشان بروایت اولی با زری و غلان و بقول ثانی اوای بن و کتمور چون اقم حروف ادب باب عدد و اسامی اساطین چنگیزخان  
اعتنا و بروایت دیگری بشیر و دنا همای ایشان اموافق آنچه در الواس رابعه سطور است تعداد خواهد نمود و العلم عند الله المصلی طریق المظنون  
و المقصود ذکر او که امی قان بن چنگیزخان او که امی قان که بصفت حمیده و سمات پسندیده و محاسن کرد و او را احسان بطوار و وفور  
عدل و احسان شمول بدل در امتنان از سایر پادشاهان نافذ فرمان استیاد و استیاد داشت پسیر چنگیزخان بود و بعد از فوت پدر و سال  
در شهر سنه است و عشرين و عشتا بموافقت او دلیل بخت جهانیا نشسته است نظام مدام عالم و عالمیان بعد از امکان به تمام فرمود و دین اسلام را  
او دین فرج داشت و همواره بهت عالی نسبت بر ترفیع حال مسلمانان می داشت باران انعام و عطایش بشایر بر مغارق فرق برابار دید که او  
آن با قضای دیار مشرق و انتهای بلاد مغرب سپید هر کس از ایران و آن احسانش بی خطی تمام با رنگش و در جواب سوال هیچ سایل کلام و لم  
بر زبانش نگذاشت رفتن ما چون نوین بجانب عراق و از میان و شکست یافتن سلطان جلال الدین چنگیزی و امانی بلده فاخره هرات

برین

هرات و فوت توی خان جنگلی خان ایام دولت آن کجا که از آن قریب بیست و چون دوازده سال بدولت و اقبال گذرانیدنی شهر شمس و پیشین مستقر  
رجعت سفر آخرت بر لبست و او که ای قان چهارخان چون منبر و صفت قما بود و نوشته ای منبت هفت پیر بوی که امت فرموده و قانون و لش بر توفیق نام داشت  
و روزی فرمود تورگینا و تیم سوکا خان تون نام نیکو چنانچه معلوم نیست اما می پسران او که ای قان برین موجبست کیونکه تان که جو قراخان شایسته تان  
ما در زمان ملک و سلطنت سراری نظام هشت و ده پنج پیر بزرگ که تورگینا خان تون بود و الله تعالی علم بالصلوات الیه المرجع الماب گفتار در بیان  
کیفیت جلوس او که ای قان بر مسند خانی و ذکر بعضی از وقایع یا م سلطنت آن بانی بجای جانشینان را و بیان  
اخبار قان و حاکمان سبب سخن آن آورده اند که چون شیت خانبهادر سبانی شعلق بان شد که در اطراف عالم تفرقه و پیرشانی جمعیت آباد  
تبدیل باید و توسبت دیگر کتاب عدالت و حسان نیز عافیت واقفان و حجات احوال سالکان مسلک مسلمان یا جنگلی خان وقت سکرات تو  
او که ای قان اتوی عهد ساخته بعد از آن که شاه زادگان او را و نوغیان از نوام تو خیش باز پر و اخذ می از آنکه در تمام سلطنت سخن گویند هر یک علم  
عزیمت بطرف یورت خود پرده هستند اما بعد از انقضاء دوسال در اوایل فصل بهار که از فیض پروردگار سلطان کل پرده زد و مردین را جمال برداشت  
بر او رنگ فروزه رنگ واکر رفت و فضایی باغ و بستان و صحن حسن کستان از رشحات سحاب بنیان صفت حضرت و نصارت پذیرفت کلا تران  
الوس جنگلی خان از اطراف و جانب مغلستان برسم قریبای متوجه اردو گشته از طرف دشت قچاق و دلا و جوجی با تو و شیبان و جمیای متقوت و بر که  
و بر کجا بود از جانب شرق برادران جنگلی خان و تکین ملکوتی و یلیای و پیش با لیج خجانی خان از اردوی خود قراخان زویان او که ای قان اتوی  
خان سباز و لا و صفای جنگلی خان خود را در دو بلو و ندو بعد از اجتماع قومی شاهزادگان امر از نوغیان تقدیم مراسم جشن سور و لهو و سرور و باب و صایا  
جنگلی خان و شتی او که ای بر مسند حکم و فرمان سخنان در میان آوردند و او را به خط ماسم سلطنت و تعهد امور مملکت ترغیب و تحویض کردند و او که ای  
زبان عهد ارکشا ده گفت لایق سریر یا و شاهای برادر بزرگ تو خجانی خانست و احکام من نیز قابلیت این امر دارد و مدت چهل روز این قبل و قال  
استاد یافته در روز چهل و یکم که خسرو خاوری بر مسند تکیه فرمایند مجمع شاهزادگان و نوغیان نزد او که ای قان بر زبان آوردند که خلاف  
صوابید جنگلی خان مقدور مانیت ما چارتر اجباح مرحمت و شفاق بر عارف خلایق قان قاسم طوطی باید ساخت و او که ای بر رضا جانشینده  
جانشین مغلستان شاهزادگان که با از میان بجنگا و ندو خجانی دست راست او که ای و او تکین دست چپش اگر فتنه با خضای رخسار و قانان  
آن ظهر امر امان را بر تخت خانی نشاندند و از میان زوئاریجی آوردند و زو که بر سر نشاندند و قومی شاهزادگان کا سکار و امران و امیر  
سیکبار از نوغیان و با بر عا و تانبا و اسلاف خویش از اردو چون رفتند و نسبت پیش قان برانوردند و بیا که عالم پناه باز گشته سبب  
عیش و نشاط و تفریح و مویجات و فوج و نهیاط قیام و اقدام نمودند و خدمتستان سلطنت شایان بفرمان قان ای قان ای خراسی شاه حاضران با اندام  
نقود و ناسعد و اجناس نفیاس معقود و سرافراز نهادند و چون پادشاه و امران و امثال این امور باز پر و خستند رای ماکلک آرای قان ای متوجه درک  
اندک خلایق که حدوث یافته بودند لشکر باطراف و جانب ایران و توران رسال داشت و بکله جوامع و نوغیان بسته بودند و انرا لشکر طغرائین  
جبهه و قس سلطان قلال الدین علم نهضت بصوب عراق و آفریجان برافراشت و از آن جنود هر کس بهر طرف رفت مظهر و منصوب با غنایم و محصور  
راجعت نمود و در ماه ربیع الاول ۸۳۷ او که ای قان با اتفاق خجانی خان توی خان بجانب خجانی نهضت فرمود زیرا که اتان خان تان از آن  
در شبه یکت بر سر سلطنت تکین داشت و قلم بدست خیر سار ملک موروث بر لوح خاطر می نگاشت و او که ای قان چون چند منزل قطع فرمود  
توی خان را با و دولما نیکو برسم مغلای نیت ارسال نمود و بخت نفیس بر او راست روان شد و توی خان نخست ببلده که بر کنا رود و خانه فراموشان  
بود و سپه و بعد از آنکه چهل روز آن شهر را محاصره کرد و فتح میسر گشت و سپاه مغول بر پنج خشم کین جمع گشت و قیل کرد اندیند که توی خان و می یکت  
المان خان عهد برادر و اجلا و تان بدفع دامور ساخت و آن لشکر قیامت در عقبه تو لمان تعلق توی خان و متابعان اشکاری را  
در میان گرفتند و بجای خجانی ماندند و توی خان را بر ستمال سنگ دیده و پدید آمدن برف و باران سرما بر ایشان غالب گشت که خجانی را بقتل آورد  
و بعضی که اسیر ساخت با ایشان حمل فرمود و کور پس از آن سالها خان غمان عزیمت بطرف اردوی او که ای قان انخطاف و او چون پایا سر

او که ای

نقش





نفس نایب مناسبت که شب انقضای درگاه دار و فرود بقضای با ساعلی نایم جفتی دست از آن عیاره باز داشته باشند سیر تا او را بخانه  
خود برود و تا آن شب یکی از معتادان فرموده تا بالشی رفته در موضع غسل آن مسلمان را بخت و دیگری را فرمود که با او موخت که در وقت برود و بگوید که  
من نزدی که بیا حاتم دریا و از یک بالشی رفته سراید دارم و چون کرد و سواران بدیدم رسیدم که جمعی باشند که از این سببند لاجرم با آب و رنده و لوزانها  
ساعتم و صبح روز دیگر و انقضای درگاه آن شخص را با رکا و آن سببند از آن زوی رسید که بچه سبب خلاف توره و یا سارک  
باب آمده بودی آنچه بدو تعلیم نمود و بدو عرض کرد و تا آن جمعی از هزاران را فرمود که بروید و در آن آب احیا طناید تا صدق کنید بحال این شخص  
ظاهر کرد و آنجا بجا نشاء و بالشی رفته یا فتنه طاقان ساسند و آنجا قان فرمود که هیچ افزیده را رفته نیست که از تقضای حکم و یا ساسی یا تجا و رجا  
دارد و این سبب از غایت فقر و احتیاج نقد حیات را فدای این مقرر کرده بود پس به بالشی میگردانید و آن یکت با شکر کرده بان مسلمان او را و اما بعد  
فرمود که دیگر بر عقل این حرکات اقدام ننماید و دیگر آنکه در ابتدا و آیم سلطنت فرما و آن برین جمله نفاذ یافته بود که هیچکس کار و بر جلی که سفید و دیگر چیزها  
نزدیک بکعبه و متغولان سینه و بیج را بشکافند و زوی مسلمان کو سفیدی خرید و بجا نبرده در راه حکم بسته کار و بر جلی کشیده و قضا را قضا می که در بام کعبه  
بود و کیفیت حال بدید و ساعت پایان دیده و دست و راکر فته بدرگاه قان رسانید و کوسید بعضی از ثواب جمیع را معروض رشت قان فرمود  
که این مسلمان عایت حکم کرده که نهان کو سفید راکشته و ترک یا ساسا ما جازیده رشت که بیا م خاز و بر این مسلمان انکه اید و قضا می یا با ساسا رسانید و دیگر آنکه  
حادث قان چنان بود که در سالی سه ماه رشتان بکار شکار اشتغال نموده و دیگر هر روز بعد از شکار برین درگاه بر جندی نشی و اجناس پیشان  
و استنفسه خرمن خرمن خود نموده و هر کس خدای خیری از آن بخشد و گاه بودی که شخصی را گفتی آنچه توانی از این شکاری را و بجا خود بر زوی شل این  
انعام نسبت بکسی فرمود آن شخص بعد طاعت و توان شمع و زادان بر گرفت و در راه یک و صد قاش از دستش افتاد چون ساریا رفته و دیگر خود و  
باز آنکه آن صدر اگر افتاده بود و در قان فرمود که مناسب نیست که از برای یکت جامه این عزیزم بخری که آنکه او را گفت باز بر مقدار که توانی بخر  
و بر دیگر آنکه شخصی در شکارگاه خرخره نزد قان بر و بنابر آنکه از جتن و بجا چیزی همراه نموده قان ملوکا خاتون شارت فرمود که در بامی که در کوش اری  
با این رویش بده جمعی هستند که در پیش من این شاهوار ندانند مناسب آنکه بدرگاه عالیه حاضر گرد و تا آنچه بدو داد و اشتیاق از رجا و بستن آنکه آن فرمود  
که این درویش انحصار نیست که تا فرود انتظار کشد و نیز برت که این آنکها ضایع که آنچه غایت نایم متعارن حمت مشقت باشد و این مرد اید با باز  
بدست ما افتد آنکه در بار تعلیم و رویش نموده و درویش خرج ناک باز رشتن آنها را بهای اندک بفروخت شتری با خود اندیشید که امثال این هر که را یاقا  
پادشا هاست روز دیگر هر دو را پیش قان برد و قان فرمود که بچشم که اینها عاقبت با خود اید رسید و آنها را ملوکا خاتون باز داده آن شخص با صاف  
عطا یا خوش آمد و هر دو که آمدند و دیگر آنکه در و فرسخی فرود آمد و پادشا و کرم بر زبشت که شکی ناکارده و از آن خود با لبق نام نهاد و شخصی حوالی این شیشه نمایی چند  
دید و با دام بنشاد و طالع اید و نموده آن نمایی با سبکشت و حال آنکه قبل از آن کسی را آن نواحی درخت ندیده بود و چون قان را نظر بر آن درختان افتاد  
فرمود تا بعد و هر دو ختی بالشی در آن شخص اندو کشیده تا آنکه بالشی ز عبارت از رشت متغول و و و نکست و بالشی رفته کثایت از رشت درم و دو  
و نکست و دیگر آنکه در و زوی که قان بچشم نم نشسته است کشته و شخصی حجت و طایفه که در و بیات طایفه ای اهل خراسان قان حکم فرمود که در و زوی نام  
آن شخص باقی سیلغ و و سبت بالشی نوشتند و آب تصور آنکه با لعه و این باب از خاصیت شریست است و برات را بر جوف و هستند و روز دیگر آن شخص را  
بر ارباب و شاه عرض کرد حکم فرمود که و سبت بالشی اسید کرد و در و همچنین المتغولان را در تا خیر می انداختند و قان بالشی بان می فرمود تا بشخص رسید  
بعد از آن قان نویسنده کار اطلبه رسید که چه چیز در دنیا موهوب خواهد داد و آنکه هیچ چیز را آن فرمود که این صفت غلط است چه نام نمیکند و در تخیل  
ا بر می خور و با حقیقت با من عدوت می و در زید زیرا که میخواهید که نام من بگوید و در عالم باقی ماند و تصور آنکه از سببی بخشد که یک نام مراد و تعویق  
می کند و ارباب حاجات را انتظار می دهد و یک کس از شما را بر داد و اعتبار بکنم ترک این فعل مذموم نخواهید داد و دیگر آنکه روزی قان از باز را در قان فرمود که  
نظرس بر عتاب افتاد و چون آن مایل شد و چون به رکا رسید یکت بالشی بر انقضای درگاه و آنکه از آن عتاب بخور و بیاورد انقضای درگاه و شاف و بر مع  
بالشی یکت خوان عتاب خیزد و پیش قان او را و پادشا و فرمود که باز اید و در عتاب یکت بالشی که است و انقضای درگاه بالشی با قان نمرود گفت این عتاب

برج بایش خرید و در برج بایش اصفاف بن این غناست تا آن در آنجا نیده فرمود که مثل من خریداری مده اعزاز در دکان ان اقبال گشته و بایش  
دیگر بایش فروش غنای یک کرد و دیگر اگر نوی صد بایش مستحق تمام فرمود نویسد کان با هم گفتند که ظاهر قان صد بایش اصد م پارد و بالشارا بر سر  
راه و بکشد و ند چون نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد پرسید که این چه چیز است جواب دادند که بالشارا نیست که بطلان بایش غنایت فرموده اید  
گفت صد بایش اندک چیزی بود این با مضاعف سازید و بوی دهید دیگر نگه در قانم کانگری بود که هیچ کس کانهای او را از غایت رذات  
نمی خرید و نوی بیت کان بر سر چوئی بسته بر یکد قان بایستاد قان را نظر بوی افتاده پرسید که این کیست و غرض چیست کانگر عرض کرد که من  
غیر از ساقن کان بهی نمی دارم و چنان مشهور شده که کانرا نیک نمی سازم بآن جتی هیچ کس با من سودا نمیکند لاجرم پریشان حال گشتم و این بیت  
قبضه کانرا بر سر پیشکش آورده ام قان فرمود که آن کانرا از وی ستاند و بعد هر یک بایش زد بوی انعام فرمود و دیگر آنکه شخصی برای قان  
انامی آورده و قان و انامی دکان را شمرده بعد هر یک بایش بوی بخشید و برین قیاس آن پادشاه حق شناس زمان کنت و کان مرا فی وادان سلطنت  
و جهانبا نی همواره در مردم دنیا را بطریقا زو خویش و در خویش از خرم و سرور میکرد و ایند و پیوسته بساط عیش نشا طع بسط و دستبوی خوش  
از خانی و استماع الحان افغانی صبح را بعبود و غنای صبح میرسانید که بیک ناکاه با دم اللذات و واسپ بر سرش تاخت و ازشت تقدیر بر اصل  
گشتا و مانده او را از پای در انداخت بخت نیست همیشه حادث چرخ کبود چون نیمنی بدو ال آورد و در روضه الصفا سطور راست که گشتا  
خود را بر نذر که سفید بخونی زده پیشتر انعام او را تلف کرد و دیگر صاحب دیر پیش قان و نه شگفتی که با و رسیده بود و عرض داشت قان گفت  
که کرک پیدا خواهد شد اتفاقا جمعی از کشتی گیران که در آن اوان از جزایران بایر بر اعلامی آمدند که کرک گرفته بدو کاه آوردند قان اگر کانرا نشان  
بزار بایش بخرد و آن منقول را طلبیده گفت ترا از کشتن این کرک نفی نباشد و فرود تا هزار کوه سفید بوی داد و دیگر کرک را ازاد کرد و خونی ایال سکان گویا  
که در کین بود و در کرک افتاده پاره پاره است کردند قان از شایده این حالت متعجب شدند و او تا کلاب بقصاص کرک گشتند و همین بار کاه  
در آمده ارکان دولت را گفت که غرض من از استخلاص کرک آن بود که در فراخ خود احساس ضعفی میکردم اندیشیدم که چون بی حیولی را از این ملک خلاص  
سازم شاید خدا بی جا و دیدار صحت کرامت فرماید و چون کرک ازین جان نبرد ظاهر که مرا نیز می باید مرد و همدران یام پهلور بستران توانی نهاد و دخت  
هستی یا و خدا و در باغی بی خار اگر کلی میسر بودی هر دم بجهان لذت و دیگر بودی این کهنه سر می زندکانی ما را خوش بودی اگر کرک بر در  
بودی ذکر کیوک خان که پادشاه دوم است از خواجین کلوران نه کیوک خان بن او که ای قان در زمان حیات پدر خود  
بعضی دیگر از شاهزادگان کج و بد و بلا داروس بر کس بلغا رتو چون ده بود و بعد از وفات قان بسپه چار سال با و رسیده در ماه ربیع الاخر سنه ثلث و  
و اربعین سنه ثانی قان و اینی بر مسند جهانبا نمود و در شاعه عدل و حقیقت پروری و فاضله فضل و رحمت کسری تعلیه او که ای قان فرمود تا  
با خود قان که تا بکشتن جیفای که در سلک او کشته و کشای نظام داشت ملت عیسوی بوسه میزد و در او اخایام حیات مایل بسیر ملائجه  
گشته با لشکر بسیار بد آنجا نبد روان شده و چون بمقدور رسید با جل طبعی که داشت در سلطنت شکیال بود و وفات ملک مالش را قان اتفاقا جیفای  
سراجم می زاد و کیوک خان اسمی سه نفر بعد از آمدن برین موجب خواجه خول با تو بهر تو و ازین سر بیج یک سلطنت رسید که قان در میان  
تسلطی که توراکینا خاتون است داد و ذکر و قایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد و مورخان سخن آن  
آورده اند که او که ای قان و اوان جهانبا فی السیر بر کر خود کجوراکه مادرش توراکینا خاتون بود بولایت عهد مقرر ساخت اما مدت عمر کجوراکه در آن  
حیات پدر برآمد و پسرش شرامون که در سن طفولیت بود بجای پدر ولی عهد شد و چون قان وفات یافت بار صغیر شرامون غیبت کیوک خان  
بن قان توراکینا خاتون که والد کیوک و دیگر اولاد قان بود بر مسند حکومت نشسته تبصیر و ربط امور بجهت پر و دخت و بر برای رزین عقل و برین  
و ارسال تحف و هدایا و استالست سپاهی و رعایا اگر رعایان اشرفه با مطاعت خویش مایل در اغب ساخت و عورتی را طعنه خاتون نام کار  
جمله اسیران شده مقدسه و نزد توراکینا تقریب تمام پیدا کرده محرم اسرار اندونی و کار پر داز قنات نمای گشت و بدین سبب رامو ملک و مال نیز  
دخل نموده و از چشم چشم دیگر بران عورت کمر بستند و این معنی بر خاطر بعضی از امر و نو نمایان کران آمد و بعد از سه سال که توراکینا با و منی خوش خلقانی

در پیش  
در طبقه

چنانچه خانی برداشت کیوک خان از آن سفر مراجعت نموده باره رسید و با وجود کمال اقتدار بدستور و زمام مدام پادشاهی را بقصد اقتدار وادار داشت و تودا  
 کینا خاتون سرخان اطراف و اطوار لایات و امصار را رسال داشته فرمان داد که سلاطین حکام ایران تورا از این تملی می حاضر کردند و از حدود دوم و شام و  
 بعد از آن اقصای لایات و شت قیاق و چین مختای لوک و اشرف و اعیان باندک زمانی در اردو مجمع گشتند و خیر با تو بن جی که حکومت کیوک خان را  
 و بر بهادر و با مختلف نمود تا می متین این ایل و اوس منول بار و بالیغ آمده کثرت خلافت برتر رسید که در هر کار که بهر بهادران مرتب گردانیده بودند و ماکول  
 و مشرب بنایب غریز لوج و کشت و بعد از این که حقیقت این است و ادوات این شاهزادگان به باب تبیین پادشاهی که از نسلی قان باشد و غیره مشورت و بیان کنند  
 و چون کوتان بن قان برین بود و شیرمون از عهد آن مربرون می توانست آمد و تورا کینا خاتون قوی خان بود و قوی بی بی پاسبان کیوک خان ایل بود و تورا  
 و نو نیا ن این امر با ایشان متفق گشته منصب قانی بروی تسلیم داشتند و در ساعتی که قان غمناک می نمودند که شاهزادگان و معتبران و دیگر بایکس دون  
 اساس جمع آمده افتر بر برداشته و کز اینان بخشا دهند و دست راست کیوک خان است و کفایت قان قوی خان دست چپش و دیگری از دودمان چرخ خان گفته  
 برکت نشاندند و چنانچه در و کرجا و کدای قان مذکور شد بسیار رسوم و ادب آن هم پرورد خست و کیوک خان معتقد حال صغار و کبار را شایسته کار  
 و امر او را در حکام و لایات و ممالک و ولات امصار و مسالک پرداخته تا می حاضران ردوی عالی را علی اختلاف مراتب با تمام احسان و انانیتش نمود  
 و بساط نشاء کسترده چند و پنج از قیام رخوانی و اهل الحان افغانی به تمام آنکه بتفحص و تقییس مورسی که بعد از فوت قان سراج گشته بود و پرداخت می نمود  
 فاطمه خاتون که بعضی از جماعتی که برادران داشتند این مقال آنکه چنانچه سابقا بر یاففت فاطمه خاتون بسبب فقری که نزد تورا کینا خاتون پیدا کرده  
 بود و چنانکه در سرانجام امور ملک و مال ضل نموده و این منی بر خاطر امر او اعیان کران را آن ضعیف را با مودرتا لایق می نمود و مقدار معلوم کیوک خان  
 برادرش کوتان بهادر شده یکی از آنجا که فاطمه خاتون و نو کدای این منی متوجه فاطمه خاتون است و کوتان ساده لوح و این سخن با و کرده و وقت تو عجز بیست  
 خود بیکر خان بنیام فرستاد که بجهت فاطمه خاتون بعضی تمام بهر حاجت می رسید و او را که می شنیدند که آن برادر سحره را بقصاص ساند و متعاقب  
 این بیغایم خبر فوت کوتان شایع گشت و حیفا می که بروی کیوک تسلیم می تمام داشت و باب رسیدن آن غوغا می نمود و کیوک قاصدی می فرستاد  
 فرستاده فاطمه خاتون را طلبید و تورا کینا خاتون نخست بعد از تنگ جست چون الحاح میسر از حد اعتدال تجاوز شد طوعا و کرها فاطمه خاتون تسلیم گسان  
 کیوک خان کرد و در میان چند روز تورا کینا خاتون فات یافت و بهر چنان به مقام سنگشاف احوال فاطمه خاتون آمدند و چند روز او را که سر به پهنه داشت  
 لوازم نندید و تغییف بجای آوردند تا آن بچاره بنگاه ناکرده اعتراف نمود و بقصاص رسید که کیوک خان شنید که پیش از وصول و بار و برادر چرخ خان و  
 چرخ خان بیان که می شد و سپرد و بهر شت بخمال جلوس بر مسند قانی متوجه اردوی چرخ خان گشته بود و سو قان و دیگری از شاهزادگان این پیش این غوغا می کردند  
 و بچنین می نمود و متفرقت گشت لاجرم چند نفر از امرا ایشان با اسباب اختصاص یافته ناکه کیوک خان امر و حکام و لایات را بخت انصاف ازانی داشت و نسبت  
 بعضی از اعیان سلاطین ایران تورا انعام و احسان تقدیم رسانید و برخی را مقداران داشت و اولی باز کرد و این را بچرخ خان و پادشاه و دوم و حاکم حلب را  
 برین و باز به داد و بخلیفه بعد از آن ششم امیر بیغایم فرستاد و زیر که بشیرمون لدر با غوغا نوین زوی شکایت کرده بود و نسبت باطلی علماء الدین و محققین طریقی  
 کم التغائی سلوک داشته سخنان محشت انکیز نوی قلمی نمود و چون از اوقات قیام سلطنت فراغت یافت همان تو بهر بصوب مجلس عیش نشاء و سبک  
 عشرت و انبساط یافت و بنا بر آنکه تا بک کیوک خان فداق امیر لادر بیغایمی بر ملت نصاری بود و بدو پیوسته صورت آن مذنب را در نظر من جلوس  
 میدادند تا کیوک دین عیسوی را بر شریعت محمدی ترجیح نداده بهمت بر تربیت نصاری کاشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان و برادر وی او جمع گشتند و  
 اسلام ضعیفی تمام یافته و آن بام بهر مسلمان را زهره و یا را بنود که با ترسائی بلند سخن گفتند و نوبتی جمعی از نصریان با مداد و قاق بیغایمی نشانی حاصل کردند  
 که تمام مسلمانان ممالک کیوک خان را خصی سازند و یکی از کلا تران ایشان نشان ابدست گرفته از بارگاه بیرون آمدند و بسیار ترسایان رسانند  
 همان مان بکافیه در وی افتادند و خصیتین را کنده یک لقمه خام ساختند بعد از آن انصاری را از اعجاز ملت مصطفوی رسیده دیگر نام نشان نیند  
 و کیوک خان را و آخر ایام حیات با جنود ظفر سلب قوافل عیش و طرب بار و بالیغ و حرکت آمده و رعیت و لایات غری نمود و بر سر و شهر و قصبه که عبور نمود  
 ساکنان آنرا با تمام زور و جاسوس و دل و مسرور ساخت و چون با پیرایت نصرت می شد و در قندهار و تارخاکا که بویکی بچند تن رسید و روح

و چنانچه

و فرستاد









طعام بجای آرد و ای رقیق بود و قوام و کثرت در بدن چنانچه غلظت و غلظت در میان ساکنان رقیق بود که اتفاق افتاد و اتفاق علیهم السلام و اتفاق  
 که در اوس خنثی با تمام و پادشاه شده بود و فرستاد و چنانچه داد که از جنس غله و زراعت میسر شود بدین جانب ارسال دارند اما زمان که در اوس  
 فغان قوت قوت نشود و العون تحت شرط اطاعت بجای آورده و آخر الامر یکدیگر را و یکدیگر را بدین جانب نفرستاد و ایلیا را کشته قاصد می برد که  
 قبل از آن که در و با طهارت و صحت و درت جست و قبل از ایلیا العور ابوجی را خسته یلغ و پانزده عنایت فرمود و ارتقی را تمام محالفت العور  
 خستمان شده متوجه دفع او گشت و قرا بود که در سلک امر محبته نظام است منتظر ایلیا که دانیة العزیز می میدان قال نمانده بر مقدمه  
 سپاه ارتقی بود که فخر یافت و قرا بود که کشته شده و سپاهیان بودی فرستادند و العون و این فتح مغرور شده و اردوی خود و مر جیت  
 نموده و یفرغت و مجلس عیش و عشرت بنهشت که ناکاه لشکریان رقیق بود که بر سرش بنهشت و خون بسیاری از میانش را با خاک بر میخورد و العون  
 که خسته از آنجا بسفر رفت و ارتقی بود که در الما لیس قتل کرده دست بکشتن جمعی از امر که فی الحقیقت آن اشتباه آورده و فیصل باریا  
 فقط و غدار الما لیس شیوع یافت که در نجاریان لشکریان رقیق تلف شده و در شراب قمار و پروای ضبط امور ملک داشت و آن را روزی می  
 تذکره طاعتها با همی خیمه زاری رقیق بود که که بیت العشرة و بود و بکسلانید ستون خیمه گستره امر این معنی را بفال بدو هشتم و اگر متفرق گشته  
 ارتقی را تنها گذاشتند و العون را احتلال احوال و مطلع شده با سپاه فراوان بجانب الما لیس توجه نمود و ارتقی چاره مخدوران است که نزد برادر خود  
 قبل از آن که در وقتیه ایام حیات را بفرغت بگذرانده و روی بصوب خنثی آورد و پیشتر خود ایلیا پیوسته و سلطنت میفرستاد و زجر میسازد و  
 و قبل از آن ایلیا را نوازش کرده و برادر را بعواطف و مراحم امیدوار ساخت و چون رقیق بود که با خنثی رسید و قبل از آن که در ملک عظمت و جنت تحت  
 سلطنت قرا یافته بارگاه عالم پناه را برادران جوین پوش و بهادران کینه کوش بپاراست و برادر را می ماند و طبع بر درگاه فرمود که در  
 را بر ایلیا که کاران را در می آورد و مجلس میسازد و در جای که ایلیا می ایستادند و در ایلیا می کردند و آن را شافق از رقیق پرسید که در جنت  
 و جوی و تنگ می جوی بجانب ما بود یا از تو ارتقی قبی ما بل جواب داد که آن درو سلطنت حق ما بود و امر و نصیب بدو آن است بعد از آن ایلیا  
 نویمان را نوزده رخصت جلوس ارتقی بود که حاصل نمود و بهمهید بساط نشاء طرود خسته آن و برادران در بزم عشرت و بهساط جمع افتاد می را غول  
 و استعجال الحان غانی اشتغال نمود و روز دیگر قبل از حضور از اشراف و اعیان فرمان ده و ملتی می کرد و در باب پیش روی رقیق بود که او را کار  
 دولت و لوازم تمام بجای آورد و در غیاب مقام استفسار آمده ارتقی بود که کف تصدیج و ایلیا و خنثی است نم و نویمان مراد ایلیا که بی نیست  
 این سخن مقبول نیست و بعد از تقیض کثرت امر و مقربان رقیق بود که با سپاه رسیدند و شاه و حکماء حکماء که در پانزده سر بر اعلی حاضر بود و رسید که هر  
 در و یا شامش این امری که این تیغ و در روی آقا کشته جمعی از کسانان کشته شده است یا فی ایشان جاب و مذکور و تاریخ قدیم سطو است که در بود  
 در این سلسله بقدر سر ملک با هم میزدند و در هر یک که غلبه آورده و بر گرفت و پیرمون نزل را در زارهای بی چرا و یواری کشید و در آنجا متعقد  
 تا اوقات حیاتش نهایت رسید و با بر وفی تقریر اهل خفا و مانا و چار دیواری را خفا و غیلان تیب و مذوار رقیق با فرقه از خفا و مانا که باقی مانده  
 بودند و خواتین فرزندان آن محبت با و فرستاد و طایفه از غلظت از آنک برایشان کل ساخت و ارتقی بود که در محبت و اندوه بی انتها آنجا بر می  
 برد و طاعت بیرون نمی آمد که در ایام شمس و سور چون مدت یکسال روزگار تیره بدین تیره بگذرانید و خنثی بزدان آخرت کشید و ارتقی بود که چار سال با و  
 نمود و او را چار پیرو در برین موجب بود که در ملک تیر و بار با و قاتل جمعی و هیچ یک از این چار پیوسته سلطنت بر سر نهادند و که بعضی از معنای طاعت  
 قبل از آنکه با معان طاعت بضمای و در روضه الصفا مسطور است که نوبی طایفه از آنجا مسلمانان جبهه آن شکاری غنیمت که با بیاد و تقاضای  
 بود و از روضه و عقاب سفید و شکاری کردند و پادشاه را آن چنان مقبول افتاد و الوش خاصه خویش و آنجا عفت فرستاد و باز کارکان دست از آن  
 طعام کشید و آن که ایلیا که در پیش بود فرمود که از آنجا بر سر که چار پیوسته بخورید و سکه این سخن از آنجا عفت پرسید جواب داد که در ملت ما ناکو  
 رانج کشند خوردن گوشت جایز نیست سکه نابرعلا و تی که با اهل اسلام است این چار باین عبادت عرض کرد که این عبادت می گویند که آتش پادشاه  
 با عتقا و ما حکم و او را در و قبل از استماع این حدیث بر شفته حکم فرمود که بعد از ارباب سلام صحاب کتاب تیغ بر حلقی کوفته و بخند و بطریق غولان











پادشاهی نشاندند و نامش را الهجای تو قائل کردند و چون الهجای تو قائل آن بر سر رخانی بر ابط طباط عشت و بساط قیام نمود و ابواب انعام و چنان  
بر روی خواص و اهل بیت را بامناصب را بدستور زمان قبل از آن مهتر ساخت و بیان قیام بشیر از پیشتر بیت کرده رایت اختیار  
و اعتبارش را بر افرخت و فرمود که او را بقلب پدر و جد طغی و دانسته شد اهل خانه و فرمان او را در امور مالی از برای و کلی معتبر اند حکومت و اوقاف  
اصلی چنانکه خان امیر و بزرگ تر خویش کلا عنایت فرمود و میراث خود را بنده و اهل و لایحه موغان بن قیام را بایالت و لایحه تکلیف نصب فرمود که بگویند که  
که در کار با دفع شاهزاده قید و نامزد کرد و در تمهید بساط عدل و انصاف و دفع رسوم جوهر و اعشاف شراط بساط الهجای آورد و بخت پیوسته که تیر قائل آن  
از بسا دی ایام جوانی و معنویان او از زندگانی شرب راج دیگانی تخریب با دود ارغوانی بغایت مشغوف بود و هر چند چنانچه در شرب قائل آن او را از دامن  
دام منع مینمود اصرار قبول نمی فرمود و آخر الامر قیام کس از اهل اعتماد بران فرزند را بجهت سبقت ساخت تا که از مدتی دست بجانب امری بر او بزرگوار جام  
و چون شاهزاده روزی چند بقول اصحاب و عظمای شرب نیاشاید بی تحمل شده بعید مولانا رضی الدین بخاری که در سفر قریب شرب نزد او مقرب بود  
حاجی را گفت که بجای آب و یکی از خود را با جام شرب دیزد و هر روز با اتفاق خدمت مولوی ایچام رفتن بهان از اغیار و دفع خارجی نمود و آخر الامر مولانا  
بر آن مرد قوف یافت که کیفیت حال بعضی قیام را ندانند و قائل آن در منصب رفیع مولانا رضی بخاری را بهمانا صحبت شاهزاده و در انداخت و چون چنانچه  
راستی اصل پر کرده بود بطریق خفیه و در اهلک ساخت عرض انحضرت این حکایت که بنا بر اسباب مذکوره قیام قائل آن در زمان زندگانی قائل آن نمی توانست  
که بموجب دلخواه و مجلس عیش و عشرت قرار گیرد اما بعد از جلوس بخت سلطنت صبح و شام غیر شرب می کلفا می کردی داشت و شب و روز هم قیام  
جام بود و قبول نصیحت نیک اندیشان و پیران طریقت که پیش از آنکه شش سال در کمال اقبال باین طریق اوقات گذرانید بجا شرب و شرب می نمود  
الاستیج او تا تیرگی و فیض صرع و لغوه گرفتار کرد و بدو شش سال زمان بخوری و امتداد یافت و در آن اوقات خاتون مشهوره امرا و ملوک و مال را  
بفصل میرسانید و بعقیه صاحب نظر ما نام پدر قید غازی اقول بود گفتا در بیان بدایت حال شاهزاده قید و ذکر نهایت  
ایام اقبال او شاهزاده قید و که بدایت صبح و دل قشنگ بن او که امی قائل آن بود و اوایل ایام رفته و تغییر از دست اهل تو کاه می نمود و ... آن قائل  
که آثار بخت و او بار بصفحات احوال اهل قائل که هر گشت قید و بمقتضای این مصراع که مصراع نبید و لست گریان باش چون تیر عمل کرده روی بعضی از  
بلای مغولستان آورد و زور بر که اقول که در و شب قیام بجای صابین خان پادشاه شده بود و قاصدی سخن دان رسال داشت و التماس فرمود که  
او را بحال و لشکر مدد و بعضی از اهلک مورد شراست و بخاری که اقول که بصفت عقل و فراست و فهم کیاست موصوف و معروف بود و متجاوز طلبید  
فرمان داد که برزای طالع قید و نظر اندازید و سعادت و شقاوتش از سر بخوم معلوم نموده کیفیت عرض کنید و اهل تخیم بعد از تأمل و نظر موصوف کرد و اینند  
که از امارات سلاوی چنان بوضع می پیوندد که طالع قید و در غایت قوت و در خصوص و احادی طریقه یافته مسا لهما بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
بر که خان قید و در از لشکر مدد کرد و قید و با سطران سباجا چرا بجا ربه النوحان که در الحس خجائی پادشاه بود مبار دت نموده بروی طفر یافت  
و بلاش و کنک و بعضی دیگر از ولایت ترکستان و مغولستان را بخیر تسخیر آورد و در آن وقت که خاطر قبل از آن از ترس گفت را در ش اهل تو کاه و اغت  
یاخت فی سینه ششین ستیزه شاد ایلیچیان نزد نامی خواتین شاهزادگان اوس خیر چنان فرستاده بطریقهای فرمان داد و جمع ایشان روی بجان  
بالبین نهادند که اولاد با تو شاهزاده قید و و قبل از آنکه قید و غده بخاطر راه داده خواست که او را در قید بلا اندازد و لاجرم چند گشت  
قاصدان چپ زبان می می دهان کرده پیغام فرمود که مناسبت چنان می نماید که آن فرزند را ندانند سایر شاهزادگان خود منید و بجانب شتابند  
پیدا کرد و بیکر و کشن کنیم و با اتفاق پرتو ایستام هم بر انتظام امور ملک و دولت اندیم قید و خان بمساعدت بخت پیدا جواب داد که امسال لا اقل  
خشم و خدم ما از لاغری بحال افتار اند اگر توفیق گردد سال و یکم شرف ملازمت دریا بیم و تا مدت سه سال با مثال اینها بنامشک جسته بر کاه  
قائل آن رفت و در سال طایفه از ابطال ابطال باطراف مالک مغولستان و ترکستان میفرستاد و با خد غنایم و کوشش را با بجهت می پرداخت  
و غده خاطر قبل از آن از جانب قید و خان نو می گشته فوجی از شاهزادگان نوینیان را با بسا بی کران بجا ربه و نامزد فرموده انسان و کس را  
او پیش میلاق کرده و خواست که در ابل فضل خریف ثبات و نماند و کانی شایسته از آن شاهزادگان بنابر فضل و ذمه و در حدان نسبت

بشارت  
خدا

به قتل یا آن مقام عصیان آن سرور از آن لشکر و اموال خود معفی گردانید و جمعی را نزد او داد تا تو و فرزند را پیش قید و فرستادند و این مثنی موجب از یاد  
عقل و توفیق و جان گشته بعد از آن مرخصی یافت آن سپاه بجای آورد و سال داشت منهنج باز آمدند چون قتل و فاجات یافت و پرتو انوار عدالت تیرم قاتل آن بر  
اطراف و آنجا و لایات یافت در سه شعبه موافق و در میل تو مان لشکر مرتب ساخته بقابل و مقابل قید و ما فرمود و قید و از صورت حاد و شجر بافته  
ایلیان نزد و اطفال که در آن مان پادشاه الوصل خجانی خان بود و فرستاد و پیغام داد که مناسب است که بیعت هر چه تا مرز لشکر خجانی خجانی  
ملحی شوی با باقیات شریک تیرم قاتل آن را از سر باز کنیم و و ابد و ای در و قید و خان نزد و ختم معا ویرنا دل پذیر متکسب است و قید و با تفرقه با جزو  
خلاصه خود بصورت و فرم حرکت کرده با سسکی علی تسافت می نمود تا در برابر صد تو مان لشکر تیرم قاتل آن رسید و با آنکه پیش و صد میک آن سپاه زیاده  
بنود دل بر مجاری نهاده مدت سه شب از و جنگهای مرده اند که در و آخر الامر زخم داشته و نزدیک بود که گرفتار گردد و لاجرم در شب چهارم فرمان فرمود که یک  
از لشکریان و چند موضع آتش افروزند و سپاه تیرم قاتل آن شعلات بران فراوان دیده تصور کرد و ندانید و در از جانی مد رسید و خود و همان شب کوچ  
کرده باز پیش نشست و امرای خجانی بتو تم آنکه قید و جلا و بستند و بخود که ایش از و یک خود کشد و بدام بلا مقید گردانند و از تعاقب نموده و در محاربان  
حال و اطفال با شجاعان و ایل و الوصل خجانی خان لقب پیوست و هر دو سواره و بعد از تقدیم مسرت بهمن یکدیگر روی سپاه تیرم قاتل آن نهادند  
در کنار آسایش بدیشان رسیده هر دو گروه خندان کوشش نمودند که از و برتر نشیند و آمدند و مساف پای و داد و زخم خورد و چند نفر از ویشان او  
از پای در افتادند اما عاقبت قید و غالب گشته خجانیان همان بصوب و از و گردانیدند و در اصرار آتش تیرم قاتل آن بر او خستند و حلف زار و  
را بسوختند تا کسی ایشان را تعاقب ننماید و بعد از این فتح نامدار قید و خان بر وض کراچ گرفتار گشت و بعضی از جلا و خجانی که را طایفه می پنداشتند  
بیت و پنج حب بدو دادند و مرض خجانی سبال و موسی شده و قید و خان فی سنا شتی و ستاره به رجب رخت بسری عقی کشید و در و نشسته و اصفاسطو است  
که قید و خان زیاده از و موسی تفرق بر عذر و حوالی خسار نداشته و هر که شرب و تیرم قاتل آن خورد و دولت اسلام را بر سار و دایان ملل ترجیح کرده پیوسته  
با علما و حکما صاحب می نمود و ایشان را بمنظور و مباحثه امری فرمود و هر شب قبل از طلوع صبح از خواب برخاسته بحسب تفکر و موسی بر و بلطف طبع  
وجود و دین موصوف بوده با رحیت و زیر و ستان و کمال عدالت سلوک میکرد و کوبید و نبی بعضی از لشکریان او بی رخصت و لایات باغی  
را غارت نموده جمعی اگشته و قیام ایشان را با خواست باغ فرمود و که از میان آن بختاد و در گردان انداخته و کرات آفتاب را از نو زده آنکا هاجا  
کرده و گفتای خدای بزرگ را بدین کنه که بخلاف رضای من واقع شده و موافقه نمایی از جلا و حکایات که بر یکارم اخلاق قید و خان دلالت دارد  
یکی انگه و اما دشمن است شهبان کثیر کی در از ساخت و در قید و که حامل بود از این معنی و قوی یافته موسی شوهر را بگرفت و افا و خوغا نموده و شوهر را  
بر شگس زد که فی الحال افا و بر دیران قید و در مقام انتقام شوهر آمده و او را بر آن و شستند که و اما در اطلب اردو بسیار است رساند و پدر و اما و پسر  
خود را دست و پای بست پیش قید و فرستاد و آنگاه قید و از دیران پرسید که در حق این شخص چه اندیشه و اید گفتند که میوه بیم بقصاص از هر خویش خویش  
بر نریزیم و گفت شوهر شمار از قتل او چه فایده خواهد رسید گفت هیچ فایده نداشت و قید و گفت پس مصلحت آنست که متعوض او نکردیم چه پدرش را با همایا کراچ  
واده و حالا جلا طلب رضای ما پسر خود را مقید درگاه فرستاد و پسران در مقام مناقشه شده با لاخوه و مقرر شد که و اما در اصد چوب زنند و بکازانند  
و قید و پنهان از و لاجلا در گفت که ده شاخ چوب بر هم بسته و با را بسته روی فرو و آورد و بعد از آنکه روزی چند برین قضیه بگذشت و چشم پسران  
کمتر گشت قید و خان ایشان را طلبیده گفتای فرزند آن چگونه و اید که بیکانه بر جای خواهد شد گفتند که مصلحت و اطفال بهر سید اندکگاه و  
پادشاه و در و بیکر خود را با آن شخص او و او را خوش دل و سرور نزد پدر فرستاد و از جلا و فاضل مولانا زین الدین قدسی ملازم قید و خان بوده و عظم  
این رباعی را بوی اسناد می نموده اند رباعی اندر و حق بنده و شاه یکیت محبوب و قربان و کاه یکیت تجا نه شدم و دشمنی را و بدیم انکشته  
بر آورده که انیکیت ذکر اسامی سایر پادشاهانی که بعد از قوت تیرم قاتل آن در ابع یورت بر سر خانی نشسته و حای و در و  
خانان فرار و فرم و کلوران مرقوم کلک بیان گشت بروایت میرزا انبیک کورکان عدوان ملاطین با قهرمان زده نفر است و از این جمیع نفر مذکور شد  
و بنا بر آنکه احوال چهارده نفر بجز نامعلوم است کلک سخن که از آنجا و بعد از اسامی ایشان انحصار نموده در سلاک تو می کشید که قاتل آن ششم و ششامی غلبه

در این











چهار خردار شمشیر آوردند و این اتفاق بسبب از یادار و اوت خلافتی شد و بعد از چند روز از سلطنت محمود و از عهد امر که از بخارا بیرون فرست  
بودند با لشکر بسیار مراجعت نموده روی بمیدان قتال نهادند و تارابی ایشانرا استقبال فرمود و چون بمغولان نزدیک رسید صف لشکر بسیار  
و خود در صحنه شمس الدین محمودی و قلب با ایستاد و بنابر آنکه در میان خلوت شهرت یافته بود که بعضی خیر و ظاهری تارابی از بخارا بی پای دارد  
که در میان زمین آسمان طیران می نماید و هر کس تیغ و تیر و رومی و میکش و میکشد شک میشود و مغولان کسان در میان دست تیر و کمان و تیغ و سنان  
می بردند و عاقبت و تیر عمر فرسایند دست قضا کشتاد و یافته بر قتل محمود تارابی و محمودی خورد و خیاچی برود و بر خاک هلاک افتادند اما بسبب زمین ناپدید  
پیدا کرد و غلبه یکس پس حال اطلاع یافت و لشکر جغتای خان را طلب از ابرار استیج خل کرد و دلوادی فرار شد و فریدان شیخ ایشانرا اتفاق  
نموده و در آن کس قتل آوردند و چون بمسک بازگشتند تارابی را زنده ندیدند گفتند خواجه عیسی فرموده اند و برادرانش محمود علی را بخت حکومت  
نشانده که مطاعت بر میان بسته و این اجبار بعضی امیر اجار رسید و نوین شجاعت آئین با سپاه بی سنگین با فرود آمدن آتش کرد و ایشان  
بعد از قتل تارابی یک هفته خود را بنجایار رسانیده برادران تارابی و برابر مغولان صف ارامی کشید و جنگی سخت اتفاق افتاد و در آن وقت که در آن  
کس از جانبین کشته شدند و برادران تارابی تیرازی می دادند و فریدان بنقبای مغولها که بخت اندکاه مغولان بخیل قتل و غارت بخارا بجانب شهر توجه  
نمودند و وظایف از اهل اعتبار با تحف و پیشکش ایشانرا استقبال کرده التماس فرمودند که چندان تخریب آن بلده مباد و تاسا که صورت قضیه بعضی  
امیر اجار رسید و خبر باز آمد و امر این تمس را قبول نموده چون آن نوین محدث آئین برین حال اطلاع یافت حکم فرمود که امر و لشکریان باز گردند  
و متوجه بخارا نشوند و از میان من توجه خاطر و اجار نوین بخاریان هم از شرفقه تاراسیان هم از قتل و تاراج لشکریان نجات یافتند و ذکر ابو  
یعقوب السکاکي و حبش حمید و میان انجمنیان بوقوع انجام میداد عالم فاضل ابو یعقوب السکاکي که کتاب مفتاح در علم معانی  
بیان از جمله لغات بلاغت نشان دست از علوم غریبه و فنون عجیب و غریب و سخن و دعوت کواکب طلسمات و فنون و سیمیا و خاصیت  
اجسام ارضی اجرام سما و قوف نام و هست و این معنی از لغت حبش حمید و وزیر و دیگر معنی از لغت پاییز سر سلطنت مصیر جغتای خان ظاهر گشته است آنجا  
را طلبید و انیس و حبش حمید و سکاکي پیوسته بخاریان را بیاد و شاه می نمود و آن معنی موجب فریدان و او را ترس میگردید و از جمله آنکه در روزی  
که جغتای خان بر صندلی نشسته بود دید که کلنگی خیزد و در فضا به هوا طیران می نماید و دست بر تیر و کمان بر دست کسی رسیده که با شاه کدام یک از این کلنگها را  
میخواهد که بر زمین افتد جغتای با خشت گفت و لکن آخرین یکی از اینها که در میان بدست کسی خطی می خورد بر زمین میفتد و فو فی خواند و با خشت نشان  
کرد فی الحال آن کلنگ بر زمین افتاد و جغتای با خشت تعجب بدندان گرفت و بر تیر و مرید محقق ابو یعقوب شد که پیش او بدو از لغت ادب می نشست  
و در آن ایام نوبتی سکاکي بعضی جغتای رسانید که مصرع در آن قصه که در بغداد بودم از وزیر خدیفه بنحیده آتش ابستم خیاچی هر خدیو سخی  
می کرد و از فوخته نمی شد و بعد از سه روز فریاد از نهادن خلافت بر آمد خدیفه است که این معنی از کتاب طبعیت نیست لاجرم و اطبله که گفت که  
را بخشای گفتم وقتی میخواستیم که در بغداد نماند که این فعل از سکاکي صدور یافته و وزیر بر سر کون سکت و بدو همچنین کردند اما آتش انجمنی و مقصد  
تقریب سکاکي نزد جغتای بدان مرتبه رسیده که آتش شک و حسد و خیمه زریشتعل کردید و تحت بر رسیدن آن زنده اهل خلیل و کال است و سکاکي  
برین قضیه توقف یافته بروی سبابت جست و با جغتای خان گفت که از دلائل نجوم چنان معلوم میشود که کرب و دولت و اقبال حبش حمید بدو  
بهبوط و هم و خوش سیده و از آن می ترسم که شقاوت و ادا بار او و سعادت و اقبال او سرایت کند و جغتای این سخن با و کرده فی الحال حبش  
را از وزارت معزول ساخت چون بحال از حال وزیر بگرفت و احتلال در احوال ملک و مال ظاهر گشت جغتای با سکاکي گفت که ضعف  
نخوست طالع مردم و وام ندارد و شاید که کوب خفت حبش حمید قوت گرفته باشد سکاکي از خواست حاجت خیاست اندیشه گفت می تواند بود  
و جغتای با و بیکر منصب وزارت را بحش قبول فرمود و او که قصد ابو یعقوب بر میان بسته زبان بغیثت کشید و در آن شاسکاکي تخریب کرده  
لشکر می آتش و شش که ساز و سلاح آن نیز آتشین بود و در کار جغتای ظاهر گردانید و جغتای از شاه ده آن حال اندیشا که شده حبش مجال سعادت  
یافت و گفت چون سکاکي با جیاد امثال این امور قدرت دار می تواند بود که خیا سلطنت نمود و بقصد پادشاه لشکر می آتشین کشند و این سخن



کردند و پسران ملک جتو و شانت اما از و به هم بارگشته بحال فلان را آن حکم نیافت و روزی چند بوضع و چاه پستی گذرانیده و جغیه را در میان  
را با خود متفق ساخت و در وقتی که آن شاهزاده مبارک نام میگوید انجام در حاکم بود و به از سوار خروج کرد و بیک ناکاه و در اسیر و شکست گردید  
و جمیع غرایب و فاین و اسب و شتر و کله و در و جوشن و جیب مبارک شاه را بچیت بخت و در و اما بجانش آید و کمر براق خان باقی  
مورخان براق خان یادش ای بود و بصفه ظلم و جور و موصوف و با خد اموال عایا و وزیر و ستان مشغول و شجاعت و تهور و شهور و بجلاد و ت و کبر و  
و در اوایل شهر سینه و ثلث و ستاین موافق پارس نیل جلایر بامی را که بزیجلا دت از سایر امرای الوس جغتای امتیاز داشت بمصوب  
امیرالامرای رسانیده و وزارت را بمسعود بیک بلوچ محقق و کرد و اندی و در اوایل ایام پادشاهی میان او و شاهزاده قید و دو نوبت محالفت  
و محاربت اتفاق افتاده و از الامر بعضی قیاق اقول بن قدان بن او که امی موافقت و مصالحت دست داد بعد از آن براق خان لشکر روان  
جمع آورده و قح خرسان بلکه تسخیر و از بیجان امینین و تمت ساخت و از آب اموی عبور نموده و با باقا خان که در آن مقام قیام مقام ملک و خان  
بود محاربه کرده و منهدم بارگشت و چون بخارا رسید سلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت و بعد از چند روز بضع فالج گرفتار شده و او شش و شش  
و ستین و ستانه موافق قویل نزد قید و خان رفت و شتر بی مسوم خورده راه سفر آخرت پیش گرفت مدت سلطنتش شش سال بود و کفتار در میان  
بعضی از احوال براق و بیان منهدم شدن و از لشکر از بیجان و عراق در در و صه القفا مسطور است که چون براق در الوجستی  
برسد ایالت گنیز و از جاده مستقیم عدل و انصاف انحراف نموده لشکر یاز از نظم و اعتداف منع نکرد و مغولان کا فکشتن و بلاد ما و را الله و ترکستان  
شیوه ناستود و خویش پیش گرفته و راه با بیچاره پایا لریج و غما و دست خوش شفت و بلا کشتند و براق در اوایل ایام دولت خود سپاهی در بهیم  
کشیده و جانب ختن تا ختن کرد و کاشته و باقا آن را از آنجا که زیانیده دست با سر و منب با و در و در آن لایب مغولی بسطی در رفته و اشیا خطا  
بخطش در آمد و بی تقریب تیری بر آن نهاده و دری شاهوار از آنجا نازل گشت و در جاده مستراح که در برابر آن اشیا نه بود و افتاد و مغولی با آن چاه فرورفت  
صد و پنجاه بالشت ز سرخ یافت و همچنین جمعی از لشکر با آن باقی شقی و باقی بوده و با آن خود را بر و در جی میان می بستند و ناکاه و با آن چتری رسیده  
آن درخت پوشیده و شکست و از میان آن شش هزار بالشت نقره ظاهر گشت و سپاه براق از آن غنایم براق تمام بدست آورده این معنی از امارا  
قوت و دلش میبستند و چون براق از ختن بهار را ملک خود با برگشت بدشیر زیشی و طغیان شتغال نمود و این اخبار بمسعود قید و خان رسید  
و فع شد و از بدست تمت واجب و است و با لشکر روان و متوجه و کشت براق بیریاق تمام مستعد جنگ و یگانه شد و کنا را آب سجون بهاد و  
مبارزان هر دو کشور انکس قبال التهاب یافته و بسیار می تیغ و سنان خون چون رو و چون در فضا امیر که سیلان نمود و از جانبین بسیاری بر خاک  
هلاک افتاد و از احوال براق ظاهر یافت و با غنایم نامحصر و غنائم بهار را ملک خویش یافت و بعد از این و افتد و نوبت و دیگر دکن را بجمعیان آن و  
و دستم مقابل و مقابل دست داده و درین کرت قید و خان بدیدن عروس فتح و نصرت فایر کرد و دید و براق منهدم شده و نامر قید و خان بیکران باز  
کشیده و قصد نمود که بجاروب غارت و تاراج بلاد ما و را الله را یک ساز و در براق لشکر کرده و بار دیگر علم جنگ و جلال بر او را و اما قبلی از آنکه  
این اندیشه از خیره و فضل آید قیاق اقول که در سلک بنایا که ای قاتل نظام است از و قید و خان بر سالت آمده و بنالان فصلیج سودمند  
مرا عطف دل سپیدانش قهر و را منظمی کرد و اندی تا از مقام غارت ما و را الله و عداوت قید و در کد شستین الجانین با طاصیج و صفایم که دید و برین  
جمله متورک است که قید و براق را براق و لشکر دپد و او از آب اموی عبور نموده و در بختی عراق و خرسان نه بعد از آن سلک احوال براق خان مظلم  
گشته و شهر سینه و ستین و ستاین موافق نیلان نیل مسعود بیک بلوچ را بر هم رسالت نزد باقا خان بن هلاکو خان فرستاد و با محب ظاهر ظاهر  
مخالصت و اتحاد کرد و ضمناً تحمیل گشت لشکر عراق و از بیجان نماید و بر کیفیت مسالک آن مالک اطلاق فرماید و مسعود بیک مصالح بعضی میان  
حقیقت درست و دل چون طالع مقلان قومی از آب اموی که داشت و بسیرت هر چه تا مری می نازل نموده و جهت دعایت خرم و در مری و در سرب  
صبارا رفتار و محتمی خدمتکار گذاشت و چون بمقصد نزدیک رسید و اجتمعیان ازین محرومینی که صاحب دیوان باقا خان بود و با اتفاق امرای و  
او را استقبال نمود و خواهر چینه که مرکب مرکشی در زیران است اما در حین ملاقات و طایفه انسانی به تبعیم رسانیده و پیاده شده و مسعود بیک

هستند

حاصل



شماره  
۱۲۰۰  
۳

خان که سوار ازل پروردگرشیده گفت فلان با خطا بود اما در وقت باریان او خصم و صام و غول و جلا و پامی زبان بتسلی خاطر پادشاه کشاده در آن شب اول  
بر تپه آسپا بجنگ بسته روز دیگر از جانب شرق و مغرب غریب و کوشش افغان سورن بر جاست و جسدی جو رسید که سپهر با سینه خطا و خطا و خطا  
سپاه پر و خنده از صدامی کور که کوس کوش کرد و آن کور کرد و دیدار او ای غیور که نامی زمین زمان وجود بلر زید و از غم کان بهام اصل بسان باران  
بسان باریدن گرفت و از سینه سنان متع خون در سیلان آمده روی زمین صفت بود چون پذیرفت در آن آتش برق غم براق خان از حجاب تنور  
اغان و خشن کرد و از طرف برانکار لشکر خویش همچو عدوان بر جوانان و مخالف تاخت و هر کس که در برابرش بود بر خشمش خیزد و از خشمش خیزد و از خشمش خیزد  
با آن رسید که پیش با قاضان از بیم فروریزد و آن پادشاه کشور کشای از دست برد لشکر جنای بگریزد اما سومیای بهادرت بود و قاضان آن افعه بایده  
کاشه در آن حیل آسپا و شد و بر صندلی نشسته عاقبت از بر مجاری و سیرت خیز کرد و با قاضان نفس خویش با فوجی از دلیران پیش بر انداخته و فرمود  
از سپاه براق و غول و برابر آمده کشته شد و در آن ساعت کوشش مردان هر دو لشکر و خوریش و لا و در آن هر دو کشور و بر تپه رسید که با هم بر شیده و انتقام  
بگیرند که از می موسوم است چنان پیکار می نموده و تا سپه بدر کرد و عالم و علیان کردیده مانند آن کارزاری نشیده و چون پادشاه جرح چهارم  
از مهابت آن سحر که ترسیده روی بدیا و مغرب نهاد و از عکس خون لکان سبالک پهلوانی و اما آن فتنه را رنگ شقایق نغمانی و او براق خان را رات  
عجز و انکسار و جرات و حال مردم خویش شایسته نموده روی بصوب ما و را از آن نور و بعد از وصول بخارا نور و توجید و دلش با فوج و مسلمانان شایسته  
غیاث الدین لقب یافت و بعد از آن ایام مرض فاج کر فاشه که ملک جمعیست از آن بکویت و مسعود بیک بلوچ از وی جدا شده بار و وی فیه و خان  
و براق نیز با تیر و رحمت و اشتاق نزد شایزاده قید و رفته و در روزی بغایت گذرانید و آخر الامر از دست ساقی و مکر و خدایتش تیر می کشید  
و با عی و مکر و دشمنی این سپهر نابید غور جامیت که جلد را چنان تند بود و نوبت چو رسد عده متوکل و دن با ساقی این بزم که دور است و جوهر است  
که از براق خان چهار سپه ماند و بزرگترین ایشان یکی تور نام داشت و یکی تیمور با اتفاق برادران خود و اولاد الفوخان با فیه و اغان و مخالف کرد و باز  
سر و خنجر و تاج را افس ظلم و سید و برافروختند و خان مان جاعلی را که بسجی و سود بیک بلوچ در آن بلا جمع آمده بود و ندانید قتل و غارت و خنجر  
و چند نوبت میان اولاد براق و قید و محاربه دست داده و هر یک را که ریاضت اولاد براق و قاضان و بدین اسطر عایا و بیچاره و مصداق و مظلوم بیکر قمار  
شدند و آن آتش بیک ترکان که کولال قلع و آمویه بودند و با قاضان و سق و تحریک خواجهر مسال الدین محمد صاحب نیوان سمد و قاضی مذکور و هر دو  
داشت و گفت که هر کس که والی سمرقند بخارا می شود مانند براق بخارا بخارا و دماغ و رضا عده نموده و متعرض بخارا می گرد و مناسب است که با  
که به سولت تیر می پذیرد و فوجی از سپاه ظفر نپاه بدیا بجانب شایزاده و نوعی سازند که در آن یار دیا رنما مذا با قاضان را این سخن معقول افتاد و یکی  
بهادر را با یکتوان لشکر در رفعت آق بیک باین هم نامزد کرد و ایشان بعد از طی منازل مر اهل بخارا رسید بر آن بلده هتیل یا فتنه و قتل  
عام نموده و آتش بر سر شمشیر و سود بیک بلوچ که معبر ترین مدارس آن بلده بود و در آن فتنه و کتب نفیسه که و آنجا بود و جاکسته خیزی ماند و چون آق  
بیک سپاه و در کار و یکی شوم قدم از نو از م فتنه و فساد و هیچ باقی نگذاشتند و بیچاره و بیچاره و پیکر را که با سیری گرفته بود و در پیش از آنکه علم و رحمت  
برافروختند و مدت هفت سال بخارا از او میان خالی بود بعد از آن سود بیک حکم قید و خان بار و یکی تبعه آن خطا و دخت و بدست و پیشتر بخارا و اولاد  
را جمع شراف و اعیان طبقات انسان ساخت و ذکر نیک بی خان بعد از وقوع فراق براق خان امر او کلانتران الو حقیقی خان بنا بر اشارت  
قید و خان بیک بی خان که پسر زاده و جنای خان بود و بر و این پدرش شیرامون و بقولی سارمان نام داشت پادشاهی برگزید و چون نیک بی خان  
بدرگن پیش آمد علم متابعت بوقایم و بر بن قاضی بن بوری بن متیوکان بر او نشاند و پس از آنکه بوقایم و زیوفات یافت پسر براق خان که بقولی و بخارا  
و بر و این دو و چون نام داشت و ما و را از آنکه در گستان پادشاه کرد و دید امیر الامرا و لشکر کش و و هیلیکیر بن بخل نیوان بود و او مدت سی سال سلطنت  
نمود کفایت در بیان مخالفت و اخوان بن براق خان با پادشاه الخ بورت و ختامی یعنی تیمور قانع و و اخوان با اتفاق و در خان  
پادشاهی کامکار بلده مقدار بود و در پیشگاهت و مردانگی از قاضی مثال و اوتان متا و مستثنی می نمود و در ایام دولت او بین تدبیر امیر بیکر خلقی کشید و  
نظراتش جمع آمده و او القیم بعضی از شاهزادگان که با حفظ حدود و مملکت تیمور قانع ما و بود و مکرر است و بجانب ایشان بیچاره کرده و شهنشاه می که همه



بهر جمع قلع و دو حکامی اشغال شدند شنیدند که باغی رسید و بغیر از کور کورگان که دوازده تیمور خان و یوچکس ز سروران توانست که در برابر دو خان  
 آید و کور کور باز داشت هزار اسوار با استقبال شافیه بعد از وقوع قتال گرفتار شدند و دو خان و در امتعید مجبوس گردانید و غنایم بسیار گرفته مراجعت نمود و در  
 قراقرم بغیر از هشت بساط عشرت بساط ساخت و چون کجنگان ب تیمور خان پیوستند بر هفت بعصلی زام و سرحد را بنزد کرد و روی بتدارک اختلال احوال  
 سپاه و کور و دین انا الوس بوقا و دور دقای با دوازده هزار مرد جزا اردو خان کجنگان ز تیمور خان آن قتل و کشتن که مابرد و نیک سپاه جمعی طلوع  
 و ابریم و نهایت شجاعت و ارمیدیم اگر اشارت قان نافذ کرد و بر زمایشان کمر بستیم و دو و اسب و ابر برض ملک و خرابی ملک گرفتار سار و پیوست  
 قان آن و میرا با عالم کلاه و کمر سرفراز و قمر ساخته و اعمار و دست برد و در آن خضر و آن دشت گرفتاری از امار و لشکر با آن سپاه با ایشان بجاری  
 آوردند و برین موجب حکم فرموده الوس بوقا و دور دقای آن سپاه را سرگرد و در وقتی که دو خان بمقتضی چون الوس بعضی از سوارگان که متعلق  
 تیمور خان بود ایلغا نموده بیک ناکاه بوی رسیدند و تیغ انتقام از سار کشیده جمعی کثیر از لشکر با آن جمعی بکشتند و دو خان بصوب خوار گردید  
 و اما دوش سپید شد و دو خان بدار الملک خود رسید و ایلحان سخن دان نزد تیمور خان و سار و پیغام داد که اگر ما بی ادبی کردیم بخیر او سزا رسیدیم اکنون بنایب  
 انکه او ما را بدینجا سار سال فرماید ما نیز کور کور را اطلاق نماییم تیمور خان و او دو خان و اسوار غنایم کرده شرف و خست از زانی دشت  
 تا قبل از وصول او دو خان کار کور کور را ساخته بود و با جمعی که از زوق آن بطلب آمده بودند گفتند که ما کور کور کورگان را بجای بار دوی شاهزاده  
 قید و فرستاده بودیم و او را شاهزاده و وفات یافته و بعد از این افعی خنجر در ضمن قایق و قید و خان کشت کرت و دیگر میان دو خان و لشکر تیمور خان و ایلحان  
 روی نمود و در آن نوبت ظفر و نصرت قید و خان دو خان را بود و چون دو خان برض موت گرفتار گشته طبیبش از دو خان عارضه عاجز شد پس  
 کوچک خان بر سر شهر پاریشت و او و ایام دولت خود و ولایتی را که او و قید و خان تصرف بودند در خیر تخیل آورده و اصل الوس خجتمای گردانید و بعد  
 انکه کوچک خان نیز خست بکج لشکر کشید تا بلیغ خان بن فدای بن بوری بن میوکان یا شاه گردید و تا بلیغ نیز بوقت حلول اصل تحت و تاج را واقع کرده  
 ایستاد و قان بن دو خان ایت سلطنت را فرست و کو سلطنت ایستاد و قان بن لشکر فرستاد و او بجایب خرها بنان چون ایستاد و  
 در الوس خجتمای بوی خانی و علم جانبانی مرتفع گردانید خیل تسخیر اسان بجای کز رانیده براد و کوچک خان شاهزاده و مسور بن ارکیتور بن بوقا تیمور  
 بن بوری را نامزدان مهم فرمود و شاهزادگان با سپاه هزاران از آب و جو و برادر و قتل مغارت و غوای شهر و ولایات مشغول گشتند امیر سار و بوجای  
 و دزدان شدند و در آن زمان از قبل سلطان محمد زاننده و در و خراسان قامت داشتند چون این خبر شنیدند بیکدیگر پیوسته بجای آب مغارت شتافتند  
 و در آن مقام میان سپاه ایران توران همی صعب دست داده و کوچک خان و مسو ظفر یافتند و لشکر با آن خراسان همان غنیمت بصوب عراق و اذربایجان  
 تافته امیر سار و بوجای با هزار اسوار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشتند کمال جلالت و مردی بجای آورده آخر امیر سار و بوجای با هفت نفر  
 از آن کرداب فسا باصل خجتمای کشید و بوجای با چهل سوار آهین خامی مبارزت می نمود و وقتی که آن سواران تمام گشته شدند آنکا از غایت سربل  
 خود را بر آب انداخت و یکی از اربابان ما و را الهه بزخم تیری جان کز آمدی آن و در از خون بوجای کلگون ساخت و شاهزاده و کوچک و مسور آن در آب  
 با عصب خراسانیان می تاخته و پرتل گرفته مردمی انداختند و کوچک خان بخیست که در ظلام لیل یخ خان باز نشسته تا شاهزاده و مسور مانده  
 گفت بلیت چه فرور گشتی شود و سیر مکن بسته جهم را که زیر باران کپک خان کتکاشی سار کجنگان داد و شاهزاده و مسور جمعی از سیران  
 را و در احوال غایت کرده بمنزل ایشان فرستاد و چون خبر استیلا را شاهزاده و کورگان و فرار اراسان بعضی از لاجم الوسلطان سید با لشکر با می عراق  
 و اذربایجان متوجه دفع دشمنان گردید و کوچک و مسور از توجه و واقف شدند غنایم بصوب ما و را الهه و ترکستان یافتند و بخت ایستاد و فرقه سیورگان  
 و القات یافتند و ایستاد و آن مالک بکام دل اوقات تمیکنه زانند تا آن زمان که اوقات حیاتش مبر رسید و متوجه عالم حق گردید و کوچک خان بن  
 دو خان بن با اتفاق مورخان کوچک خان مظهر امارت و حسان و مطلع انوار لطف و اتمان بود و او و بعد از وفات ایستاد و بخت سلطانی  
 و مسند جانبانی صعود فرمود و از نواد و وفات که از آن خان ستوده ما را نقل کرده اند یکی انکه روزی بغرم کشت با جمعی از خاص خدم سوار شد  
 و در کو و دشت میبکشت تا کاه استخوان آدمیان بنظرش رسد که در میان کی بر بزرگاک ریخته بود و غنایم کشته و مظهر آن غنایم بوسیده بحسبیت پس







بر او خلیف منکوقا آن فی شهر بخیرت و حسن و شکر از آب آمویکند که قدم بر ارضی ایران نهاد و نوشید و آن با اتفاق ملک شرف در سنه  
 و خمین و سبزه رخت تقابا و قنادین مان قبالی بیا یفتزد یکصد و پنج سال امتداد یافته باشد چنانچه بدین تفصیل مست تحریری ماید  
 و بهر الموفق المعین گفتار در میان تسلط هلاکو خان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان حوادث دور  
 شهر یاران مالک منجر و رمی و شمسواران سالک هنر و درسی رایات این حکایات را بدین عبارت آراسته اند که چون منکوقا آن بن تولی  
 خان بنرل قزاقم و کلوران بر سر سلطنت و کامرانی قرار گرفت نخست تاج نوایان را بصلط و ولایات ایران نامزد فرمود و تاج بدار قبول  
 بحد و ذوق و آفرمایان ایلچیه پارس سلطنت مصر و خراسان و استعصم خلیفه شکایت بهر عرض داشت کرد و بعد از آن بایام قاضی القضاة شمس  
 الدین احمد الکافی القزوی که از خوف فراسیان اسمعیلیه پیوسته مانده مای خوش پوش بود و در باب دفع وجود ملاحظه مبالغه بجای آورد و بنابر آن  
 منکوقا آن خاطر بر آن قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه هزاران صاحب عهد جمیع قعات ایران گردانند و بعد از تقدیم لوازم مشورت  
 و عهد اختیار برای این کار بر هلاکو خان افتاد و منکوقا آن او را منظور نظر غایت گردانید و گفت بلیت ز توران گذر کن بایران عزم بر آور  
 بخورشید خشنه نام و باید که بهر جلالت و بهلوانی و ضرب شمشیر جهاکیری و کشور ستانی از کنا چون تا اقصای ولایات مصر تحت تصرف در آید  
 و ملاحظه سر دم و یا سامی چنانچه خان نموده هر که بقدم اطاعت و فرمان برداری پیش آید او را رعایت نماید و هرگز در کسی کند ابواب قتل و عارت  
 بر روی او و عیال و اطفال و اقربائش نکشای و هلاکو نخست قبول بر دیده نهاد و مدت یکماه منکوقا آن و خواتین شاهزادگان و اماره و اعیان او را  
 بنوبت طلوی دادند و بعد از آن هلاکو خان با خمسی لشکر چنانچه که صد بیست هزار سوار بود و رخصت یافته و راه رسید اول سده احمدی و خمین  
 و ستاره موافق او و بیل از اردوی قان قبول خود شتافت و بر تیب اسباب قلعه کیری و تجرید لیران میدان نام آوردی مشغولی نمود و هزار  
 خانه و انجین ساز و لفظ انداز که از خانی آمده بودند با خود همراه ساخت و در ماه رمضان سال مذکور بجایان ایران و آن شده در سنه شایسته  
 و خمین و ستاره موافق تو شقان بیل و رطاب هر وقت بهر غار کان کل منزل گردید و مسعود یک جلوه که در آن زمان صاحب اختیار و اراده بود و تیب  
 اسباب طلوی قیام می نمود و هلاکو خان مدت چهل روز در آن مقام و لغز و بعیش و عیش گذرانید نگاه از آنجا بشه و لکش خراسان و امیر خراسان  
 و ملک شمس الدین محمد کت با بعضی از کار و اعیان در آن مقام بخت رسید و پیش کش کشیده با صناف الطاف بر فرزند گردید و برین قیاس  
 مرکب گردون اساس با استیلا طی مسافت نموده و در بر نری جمعی از اشراف ایران بگریا و سفلت التماس می شناسند و بغایت سیور و شایسته  
 اختصاص می یافتند و هلاکو در ذی حجه مذکوره انجیون همور نموده در آن رستان و معدود شرخان قشلاق فرمود و در ایل فضل بهار و همنام طبر  
 سپاه را بدین ازار از شرخان بصوب ولایت خواف نصرت کرد از خون آقا بموجب فرمان روی بجا سبار دومی منکوقا آن آورد و سپهر خود  
 ملک و امیر بیک و صاحب تاج جهان کشای خواجه عطا ملک جوینی را نزد هلاکو خان که او را اولاد او را مورتخان ایلخان کونید بگذاشت و چون ایلخان  
 زیاده رسید کیو قانویان را بفتح قستان رسانده و دلبطوس شتافت و در بطوس خواتین امیر لغون و خواهر الدین طاهر که مایش بود و هلاکو را اطلاع  
 داد و در حال این احوال ملک شمس الدین محمد کت بر رسم رسالت نزد ناصر الدین مجسم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قلعه تحت بود و وقت  
 و بعد از او پیغام ناصر الدین در مقام فرمان برداری آمده و بر صاحب ملک راه اردوی هلاکو پیش گرفت و چون باستان سلطنت آشیان  
 رسید با انواع التفات سرافراز گردید و هلاکو خان پس از طی منازل و مراحل بحد و ولایت رود و بار نزول اجلال فرمود چنانچه در ضمن قضایا ملاحظه  
 سبق ذکر یافت در روز یکشنبه اول ذی قعدة سنه ربیع و خمین و ستاره رکن الدین خورشاه هلاکو شتافت و چون مهم قلاع و قلاع ملاحظه بصیرت اتمام  
 رایات حشمت و عظمت و از آنجه متوجه دار اسلام بغداد گردید و بروچی که در او آخر خروستیم از جمله دوم مذکور شد فتح بغداد بعد از محاصره و محاربه  
 سمیت پذیرفته هلاکو خان در روز جمعه نهم ماه صفر سنه شصت و خمین و ستاره بدو از الحافه و در آفراده و عیان اطراف را طلوی داد و مستعصم خلیفه را که  
 معید بود در آن مجلس طلبیده گفت که تو میزبانی و دامیهان آنچه دست کنت تو بدان رسد و درخور باشد بیا و مستعصم استیجاب بر حقیقت حل کرده  
 و در برابر جامه نفیس و بهار دنیا رخسار و بعضی از ظروف و اوان طلا و نقره که بخواهر زوار بر صحن بود از خزانه بیرون آورد و بر طبق عرض نهادن

شهادت ایلیان بچشم اشکاف در آن شبها نظر نداشت و مجمع و اسباب خزان انعام فرمود و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهر تو بعد از این در تصرف  
سندکان ماست احتیاج تسلیم نیست و طفیف آنکه از خنثیات و دافین چیزی بکوی مستعصم شارب بصحنی از الحلاوه نکر و چون آن زمین را حق نمودند  
کوهی مملو از سنگیات طلا یافتند که هر یک صد مثقال وزن داشت و بعضی از روایات آمده است که در آن ایام که خلیفه انام در دست مغولان  
بی اسلام اسیر بود روزی چند یغمان ایلیان و اطعام ندادند مستعصم را که سستی بی تحمل شده از سوت کمان خوردنی طلبید ایشان انعام خلیفه را بهر آنکه  
خان عرض کند حکم شد که طبقی مملو از زهر و جواهر زوایا پیش خلیفه بردند و او را بتناول آن اشیا تکلیف نمایند و چون آن طبق بفرستعصم رسید  
گفت ز جواهر چگونه توان خورد و ترجمان ایلیان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چرا فدا می جان و چندین هزار مسلمان نگریدی  
و بسپاه ندادی تا ملک موروث ترا از ترس لشکر بیکار محفوظ دارند خلیفه چون در این باب عذری مقبول نداشت باولی چون کوزه زر کران کم  
آه سر و بر کشید از بزرگ دیده لالی اسنگ بر خسار روان کرد و اندک قصه هم در آن چند روز خوش مستعصم با تن غضب ایلیان سوخته اولاد  
و اخوان و قربا و همراء و ثواب او مانند سلیمان شاه که مروج اشیر الدین اومانی است و دو واتیان صغیر کبیر و شرابی تمام کشته کشند بلا حکم قتل نام  
صدور یافته بنا حیات بشخصه مرگرس و دار السلام است اندام پذیرفت و در آن دیار نفوذ نامعدود و نقالین اجناس و جواهری نظیر  
و او افی زترین و سیمن و فیول عربی و بغال قیمی و غلمان و می و روسی آن مقدار دست مغولان افتاد که همه حساب آن عاجز آمدند و چون  
لشکر ایلیان از قتل و عارت و راحت یافتند غنا تجرب برج و باره آن بلده یافتند بعد از آن مایه غضب ایلیان تسکین گرفته بقیه ایاریا که  
در قهبا و سوراها خنیده بودند ترجم فرمود که لشکرا از شوارع برداشته ابواب دکانین بکشایند و یکمهرچ آفریده را بر او فرستند و عوض نمایند  
و چون قسم دار السلام و متوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید داشت که بنا بر اتمامی که در باب اندام اساس دولت بنی  
عباس بطور برسانیده بود حکومت بغداد بوسی تقویض یا بدویر تو افتاب عنایت ملاکوخان بر وجبات احوالش تا بدلتا ایلیان و او را منظور نظر  
شفقت نکرد و اندک بر زبان کند رانید که اگر کسی باولی نعمت خود وفا نکند چطو طعش توان داشت و با سفاقی بغداد را بعلی بهادر نکست او بهاروی  
بغداد رفته بود و ازانی فرمود و حکومت دار الخلافه را با بن عسمران تقویض نمود و چون حکایت ابن عمران عالی از اوابی نسبت قلم مشکین قلم تحریر  
آن بهادر و تخی نماید و تاریخ و صفای مسطور است که ابن عمران در مسلک احاد الناس بغداد و نظام داشت و فی الجمله سوادی از بیاض معلوم کرده  
نجدت عامل یعقوبه قیام می نمود و قبل از رسیدن ایلیان کیال عامل یعقوبه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت نموده بود و با همادکران  
عمران بنما و و شراطه و لک بجای می آورد و ناگاه خواب بر ابن عسمران غلبه کرده با همادی در خدمت ازومی واقع شد عامل پرسید که چرا دست زنی  
من کشیده دشتی خواب داد که در خواب بودم عامل گفت در خواب چه دیدی که گفت چنان مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس منور بود  
و زمام یالت و دار السلام را در قبضه اختیار بنهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شد چنان که گد می پرسید ابن عمران و که ششش بر زمین آمد و وقتی  
که ملاکوخان بغداد را محاصره میکرد ابن عمران بر تیری نوشت که مرا که ابن عمران از ظیفه طلب فرماید شاید که لشکر پادشاه را بکار ایم مضمون آن نوشته  
بعض ایلیان سیده ایلیچی مستعصم فرستاده ابن عمران را طلبید و خلیفه مضمون این مصلح را که مصرع که کیر زلفاد که من زبلی بخاطر کند رانیده ابن  
عمران اجازت داد و او نزد ایلیان رفته عرض کرد که اگر بلیغ شرف نفاذ یا بدین لشکر پادشاه را بقدر احتیاج تقار و علوفه بهم بچند این  
سخن بعدی تمام داشت ملاکوخان بجهت این کار تعیین نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود که مردم یعقوبه و توابع آن خلافت خود را در کدام موضع  
در زیر زمین ستر ساخته اند با اتفاق شحه یعقوبه رفته بترتیب سر جابهاسی کشاد و غله مغولان می داد و بدین واسطه مدت پانزده روز لشکر کلابان  
کثرت را بغل احتیاج نشد و این خدمت موقع قبول یافته تیر تیر بر ابن عمران بهر مقصود رسید ایلیان بعد از فتح بغداد او را در دار السلام حکم کرد  
و حکم فرمود که ابن علقمی مایه محکوم ابن عمران باشد و وزیر ارتین و غصه بیکار گشته در همان چند روز در کشته ذکر مراجعت ملاکوخان از  
دار السلام و بیان بخیه بعضی از ولایات شام چون خاطر ایلیان از فتح بغداد فراغت یافت همان مراجعت بجانب آنجا  
تافت و بعد از وصول پراخه در او خسته است و حسین و شمایه سلطان بدر الدین بود که سبب استیلا و او بر ولایت موصل در شامع

نموده

از روی

عین



ذکر که هر یک از این دو دولت را از اولاد و الدین بنی قنبر و مسطور شده بدر کاکیتی پناه رسید و بنا بر آنکه مدت نود سال از غریزی که شمشیر و سول  
الطاف اعطاف ایلیان کردید و در ششم شهر شعبان رحمت یافته عثمان در اجبت بموصل یافت بعد از آن ملاکوخان ایلیان بولایت شام فرستاد و حکام  
آن بار را بمطاعت و انقیاد دعوت نمود و در آن زمان بایک بعضی از ملاوان ملکات تعلق یکا شکان پادشاه هشت و در چند موضع ملکات  
و اردین ملک معظم و ملک نصیب عمر بن عادل که ذکر ایشان در ضمن قضایا ال ایوب گذشت حکومت میکردند و ایشان ایلیان را بفرمان بردن و مدعیان را بفرمان  
بنابر آن ملاکوخان غم بخیر لایاقت شام کرده و نخست قاصدی نزد بدر الدین الاوفی فرستاد و پیغام داد که ما را بواسطه گرسن ازین پورش عاف و ششم تا  
باید که پیغوه و ملک صالح ما براه لوامی شو رکشای کردانی بدر الدین الاوفی بوجوب فرموده عمل نموده ایلیان ترک آن خاتون دختر سلطان جلال الدین بکلی  
بوی ارزانی داشت و در بیست و دوم شهر رمضان شمس و مسین و تسعانه بصوب مقصد حرکت نموده چون بدیار بکر رسید پیغوه و شمس را با طایفه  
از ملا و بسیاری از سپاه شجاعت انما شیر میا فارسین و اردین نامزد فرمود و ملک صالح را باستقلال امر کرد که آنرا حاضر کند و فرستاد و بعضی خویش را  
بر هوا گرفته و آن بلده را بصلح گرفته از آنجا بطرف نصیبین و حران در حرکت آمد و آن شهر را بجنگ فتح نموده و قتل و غارت از خود مقصود ارضی شد و آنجا  
جلب فته و در باب لافلاکیزول فرمود و دیگر در از بای اطراف شهر را بر او نوینان قست کرده مجاری و محاصره مشغول شد و بانکه زمان فی از باب  
العراق بشهر حلب درآمد و قتل و غارت پر دهند بعد از آن محاصره قلعه را پیش نهاد و بهمت ساختند و آنرا نیز در عرض چند روز فتح کردند و هدیه ضیاع و غیر  
را اسیر کردند و سایر یلانی را بکشتند و ایلیان چون از غم حلب فارغ گشت گشت گشت برکنده تسخیر حصار حازم که از مضافات آن ولایت بود و آنجا  
و اعانای محاصره و مجاری بکر و کار ساکنان آن مکان باضطرار انجامید و پیغام فرستادند که اگر فخر الدین ساقی بدینجا آمده سوگند خورد که لشکریان متعوض  
مال جان با نخواستند بیرون آمده قلعه را تسلیم بینمایم و فخر الدین ساقی شخصی بود که بان مردم سابقه معرفتی داشت و آنرا تا مکار است ملاکوخان قیام  
می نمود و فخر الدین بعد از وصول پیغام بموجب فرموده ایلیان بطبقه رفت و محمد و پیمان در میان آورد و آن طایفه نادان پایان آمدند و ملاکوخان مان  
داد که مجموع ایشان را حتی اطفال شیرخواره و کودکان کهواره بقتل آورند و بچکس آنجا عتجات یافت مگر ازین نظر که در آن فن ماهر بود و آنجا  
ایلیان فخر الدین ساقی حکم حلب ساخته و کل بخشی شجکی آن ولایت منصوب شد اما بعد از چند روز جلیان از فخر الدین شکایت کرده ملاکوخان بقتلش فرمان  
داد و زمام ریاست آن ولایت را در قبضه اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل مشق از واقع فلاح و بقاع مذکوره و قوف یافتند اصفاف و تحفه های  
و صحبت طایفه از بلاء باستان سلطنت ایشان ایلیان فرستاده و اظهار طاعت و انقیاد نمودند و ایلیان کیو قانونیان را نامنضبط دار الملک  
شام کرده اشراف و اعیان آن ملک با استقبال کبوقاشا قند و تسکات ایشان با جابت مقرون شده با انواع سیور غامیثی و نوازش اختصاص  
یافتند و قماران این ارجانب شرق ایلیی رسید خبر فوت منکوقا آن سانی و ملاکوخان بخون کشته بجا نباز و باز کردید و کعبه فایز باغ بال در  
و شش پسند اقبال بخیزده ناکاه پادشاه صریف الدین قند و وزیر برش تاخت و او را اسیر ساخته بنیاد حیات بسیاری از خونان را بر انداخت و ذکر  
سیف الدین قند و وزیر سایر سلاطین مصر و خوارزمشاه گشت انشاء الله تعالی و تقدس ذکر تحریک میان فارسین و اردین سبب استیلاء  
مغولان چشتم و کین چنانچه سابقا بقا نگوشت ایلیان در وقت وصول بدیار بکر پیغوه و شمس را باستقلال امر کرد و قین مامور گردانید و چون شایان  
روسی بدینجا نیامد و ایلیی نزد ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی سید است ارسال نمود و او را بایلی و انقیاد دعوت فرمود ملک جواب داد  
که بر عهد و پیمان شما اجماع و عینت زیرا که مستقیم خلیف و رکن الدین خورشاه اسمعیلی و جمعی دیگر از حکام بلاد را نخست بامان طعن کردند و اندید و آخر الامر بی  
جهت بقتل رسانید و لاجرم من با خود فرار داده ام که تا جان در تن و رمقی در بدن است با شما این چهار دیواری بیرون نیایم چون این پیغام به شمس  
رسید مستقیم میان فارسین کردید و ملک کامل مردم خویش را استمالت داده گفت از جنس ستم و زور و غل و اجناس دیگر آنچه در خزانه و انبارخانه  
موجود است از سپاهی و رحمت دریغ نیست و نه الح و الم که من مانند مستقیم خلیف می بینم که دنیا رو درم را فدای نفس و بعضی خود نکرد و اتم آنچه ضرورت  
دارید بستانید و در محافظه تین بلاد خود بقصر ریاضی نشوید و متوطنان آن بلده از استماع این سخن امیدوار گشته شمشیر بکارشگر تا تا رسد و از آنجا  
فرار و مخفی بکار داشته تا از انداختن تیر و سنگ گردند و هر روز از شهر فوجی از شجاعت بیرون آمده مایه قتل می افروختند و در من حیات جمعی

قصیده

دشمن

برد وند  
م

جمعی از مغولان را می رسد از جمله دو جوان بود که ملک کاملی اختصاص تام داشتند و ایشان را اکثر تیان می نامیدند و بجا رسیده بودند تا بجا آمدن  
طایفه دیگر و اینند که داورستان شجاعت رستم و ستان اسفندیار و درین تن منوخ یکشت تقلت که ملک کامل را بهنجی بود که بزم سنگ او رخسار بنا  
زندگانی سپاه ایلیخان می افتاد و مغولان در وضع او چاره جوی گشته بهنجی پدر الدین لولوراک او نیز قمارت کامل حاصل داشت طلب نمود و چون  
آن شخص بار دوی شیموت رسید بهنجی در برابر خنقی شهر نصیب کرد و آن دو ستاد بیکبار سنگها از خنقی گشتاد داده هر دو سنگ در فضا به هوا پاشیدند  
ریشه ریزه شد مردم اندرون و بیرون از حدقت آن و هر چند حیران و متعجب گشتند لکن قارین مدت دو سال استوار یافت حاقبت و شهر  
قطعه و علانی عظیم روی نمود و سپاهیان اسبان خود را گشته خود و مندو بعضی از قویا از گوشت صحنای نوع تقدی می کردند و آخر الامور قمارت داشتند  
مغولان در حدقت ملک کامل مانده کس نزد شیموت فرستادند و اما طلبیدند و شاهزاده ارقیونو یا زانامرو فرمود که بیتا قارین رفته ملک کامل را بدست  
و کردن بسته بار و در سارم مردم با برتبع گین بکدارند و ارقیونو شده و آمده آن دو جوان جلالت نشان چن حال نوعی دیگر دیدند بر بام خانه  
بر آویخته انداختن مشغول شدند و پس از آن که سهام ایشان با تمام رسید سپاه را در کشیده چندان شیر زدند که بدرجه شهادت فایز گشتند و همان لحظه  
تمامی مستطنان آن گان گشته شده شیموت ملک کامل را پیش پدر فرستاد و چون ایلیخان او را دید حکم فرمود که قطعه کشت از بدن آن حاکم عادل  
سلمان بریده و در دهنش می نهادند تا در گذشت گویند که زهد ملک کامل بر تیر بود که با وجود سلطنت بحرف خیا طاعت شغولی نموده روزگار بیکدنگ  
و هرگز خیال ظلم و عدوان پیرامین خاطر عاشرش نمیکردید و چون مغولان میان قارین اعمال ضایعات از اسبان سایر پدران ویران کردند و روی  
بصوب ماروین آوردند و ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود و قلعه محصنه گشته شیموت سپاه را بمحاصره و محارب مامور گردانید و در باب تخیر ماروین  
و نهایت ملک سعید و روایت داد و دست اول آنکه چون مدت محاصره بدور و دراز کشید و شهر علت و با و بلا غلا شیوع یافت و سپه ملک سعید  
ملک مظفر از غنا و ولجاج بدرتنگ آمده و از زبرد او و بایشیموت صلح کرد و ابواب شهر باز گشتاد و قول ثانی آنکه چون امرا ایلیخان ایلیچی نزد ملک سعید  
او را با بلی دعوت نمودند بعد و میان بیرون آمد و شاهزاده شیموت او را بار دوی پدر ارسال داشت ایلیخان قبلش رسانید و سپه ملک سعید ملک  
مظفر را که حکم پدر در محبس اوقات میکشید از این منظور تربیت ساخته الی ماروین گردانید و ذکر فوت والی موصل و کشته شدن او و او  
بر دست مغولان افتاد و چون عمر پدر الدین لولور بود و دوش سال رسید و ازین جمله قریب پنجاه سال بدولت و اقبال بگذرانیده بقول  
امام یاضی رشتو شمس و حسین شام و وفات یافت و بر او روضه القضا فی شمس و حسین شام ایلیخان جاودان شادت و ایلیخان پسر  
ملک صالح را منظور نظر عاطفت گردانیده قایم مقام پدر ساخت و صالح روزی چند طریق طاعت سلوک داشت بعد از آن علم مخالفت برافروخت  
و موصل را یکی از معتقدان خود سپرده متوجه مصر کرد و دیوار سلطانی مصر بنده و رعایت و ایالت و دیار نگاه بابر از امور بمصر خود مراجعت نمود و تاخر این  
و دواغین موصل را بمصر برد و ایلیخان از موصل او واقف شده با مراد بیا رسید و فرستاد که محافظت طریق نمایند تا اگر ملک صالح بار و یکبار پی  
و بطریق مصر بنده دست بردی بوی نمایند و سنده غولیا را با لشکر لک کران موصل ارسال داشت تا بهر کیفیت که تواند ملک صالح را بچنگ آورد  
و در روزی که ملک صالح مانده مردم صالح در دارالملک خود بنای و نوش اشتغال می نمود و بیکبار آوار گردید که کوس بکوش او رسید لاجرم از آمد  
سند اغو خبر یافته در دروازها بر بست و ابواب خزان کشته و لشکر شول و کرد و ترکازا که در شهر بود و ندانست ببال مقیمان خوشنود ساخت و سنده  
اغو اغاز محاصره و محارب نموده روزی هشتاد نفر از دلیران لشکر مغول با لای سور بر آمدند و موصلیان ایشان را در میان گرفته همه را کشتند و سر  
گشتگان را بریزانداختند بدین جهت در شازعت بجزر شدند و چون پادشاه مصر بنده قرار از هجوم سپاه تا آورد اضطرار ملک صالح خبر یافت  
یکی از امرا عظام را با جنود شام با مادر موصلیان نامزد فرمود و ایشان را بجا رسیده تا نزد قلم آوردند و موصلیان آنکه ملک صالح و اهل موصل با یکدیگر  
و غوغا بخاطر راه ندیدند که سپاه شام بمجاونت اهل اسلام بمسخر رسیده اند و آن نوشته را ببال گبوتری بسته بطرف موصل پرواز دادند و قضا گبوتری  
خط کرده برنجین مغولان شست و استاده بهنجی گبوتری را گرفته و نام را از بال او بار کرده و ترسند و اغو ایلیخان را از غلامات فتح و ظفر دانسته عمل افور  
ایلیخان سپاه بدفع شام میان نامزد نمود و مغولان بعد از قطع منازل نهجی بخار رسیده به قسم قسم شتم شدند و کبوتری هشتاد و دو قوس وصول لشکر

شام یکبار بر سر آن با استعمال تیر کشید و شامیان بر دانه مشغول گشته در آن اثنا ششم فروزی از جانب مغولان در شهر از آمدن بادی صعب  
 خیمه چشمه های اهل شام را از خاک پر ساخت و اجرم اکثر ایشان کشته شدند و سپاه منداخر جا همای آن طایفه را پوشیده و بر اسبان عربی تراود  
 سوار گشته روی بطرف موصل آوردند و در شهر را چون چشم بر ایشان افتاد و تصور کردند که لشکر بقدار بجو می آیند اجرم جمعی کثیر بر جم استقبال آوردند  
 بیرون فرامیدند و مغولان ایشان را در میان گرفته همه را شمشیر کردند و اندک بعد ازین قایم ضحی تمام باحوال ملک صالح را دریافتند و کس نزد سید  
 فرستاد و امان طلبید و سید غوث متقبل شفاعت جرایم ملک موصل گشته صالح را از شهر بیرون آمد و سید غوث را به جمعی سپرد تا نزد ایلیخان برود ملاکو خان  
 چون از وی بجايت شمس ناک بود و فرمود تا اخذ ایشان را و در بند گرفته و نهی بروی پیچیده بر سر محکم بستند و در آفتاب بند بستند و گاهی اندک خدای می  
 میدادند پس از چند روز آن را بنیاست حیل میکردان شده اعضا ملک را از خاک خود کن کردند و صالح مدت یکماه با بر عقیبت بگذرانیده و وفات یافت آنگاه  
 پسر سید سالار که عماد الملک نام داشت برکنار رودخانه موصل برب تیغ جان کسل و نیم زدند و بر نیل و او یک جانب بود و جانب دیگر بختی و بختی و بختی و بختی  
 و ملا متقبل حکم گشتار و در میان مخالفت ملاکو خان برکه اغول و تلف شدن جمعی کثیر از حیل مغول چون برکه اغول بن جوجی خان  
 بموجب فرموده برادر برکه اغول در باب تشییت هم سلطنت نمیکرد آن سعی بسیار نموده بود خود را از ملاکو خان برتر میدانست و پیوسته بر کوه  
 محکمات مشورتش و قاتلش کشته بروی تقوی محبت ملاکو ازین معنی بیست آمد و نوزی بر زبان آورد که مچند برکه اغول است و من اینی اما ازین طریق  
 غف سلوک داشته و همواره مرا تکلیفات نامناسب می نماید بعد ازین با وی قاعده یکا کنی تبدیل خواهیم داد و این سخنان بسبع برکه خان رسید بر شرف  
 و گفت ملاکو در ملاک اهل اسلام کوشیده بلا و اسلام را زبا خاک یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بی شورت قادیانی بکشت اگر خدای جاوید تائید  
 و بخون می کنایان از وی خواهم خواست و در خلال این احوال تاریخ هم هم صفر سنه ۸۰۰ و حسین ستاره ملاکو تو را اغول را که خویش بر خان بود  
 مستم گردانیده بیا سارسانید و این معنی ضمیمه از اخطا برکه شده دفع ملاکو را پیش نهاد و تمیت ساخت و توقای را که لشکر کش و بود با تو آقا  
 داشت با منی هزار سوار و مقدمه روان کرد و ملاکو از تو بر سپاه داشت و اتفاق گشته در شوال شصده و شصت از الاق در حرکت آمد و شیرامون  
 نوایز از هم منتهای بغرستان و چون شیرامون بحد و شماخی رسید بیک ناکاه برو تاخت و از اهیان امر سلطان جوق را با بسیار می زد و لیران  
 ایران برخاک ملاک انداخته و این خبر به ملاکو خان رسید با نامی نوایان با نامزد دفع شیر نو قای کرد و اندک با نامی و در می بخت که کوره دیک  
 فرسخی شایران خود را بر سپاه برکه خان دو درین نوبت توقای اندام یافته در اوایل محرم سنه شصت و شصت ایلیخان بنص خلیش از حد و شماخی که  
 عازم رزم برکه خان گشت و روز بیست و نهمین ماه نزدیک بچاشگاه به بد بند شیروان سیده که و هو از مردم باغی بر زیر دیند و لشکر بایان  
 ایران بزخم پیکان ایشان را بر اندزد و از در بند گشته از حارب کرد و بدو میریت بر جنود داشت قیاق افتاد و ایرانیان دست بقتل عام بر آوردند  
 و در غره صفر از توقای و سپاه برکه خان آن حد و دارن ناکاه با قا خان و شیرامون و ابامای نوایان که منتهای ایلیخان بودند بر جناح  
 اشغال عازم داشت گشتند و از آب ترک عبور نمودند و منازل الوس که خان از غیبه فرگاه و بغال و جمال و اغنام و مواشی ملو یافتند و از مردم  
 بسیار بسیار می ندیدند زیرا که همه که بخت بودند و عیال و اطفال را آبی تاختی و خانه های قیاقیان فرود آمدند و با دختران گلزار ماه و خسارت  
 و آغوش کرده نامی نوش مشغول شدند و بعد از آن شبانه روز بیک ناکاه برکه خان با لشکری چون مور و طغی پایان در آن بین داشتند  
 گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام غروب با قا خان و امرای بقا بل و مقاتله قیام نموده برکه خان غالب آمد و ترکان ایلیانیه ترک محارب کرد  
 بگرختند و در زمان عبور از آب ترک شگسته تعلق کثیر و غنی دریای فاش شدند و ازین چشم زخم خون تمام و اندوه لاکلام بر ضمیمه ملاکو خان استیلا  
 یافته فرمان داد که در تمامت محاکم حوریه بر ترقیب اسلحه و آلات نبرد قیام نمایند بخیمال آنکه بعد از ترقیه اسباب جوال و استالک بطلال رجال عازم تھا  
 برکه خان کرد و اما فرصت نیافت و ازین سلاق مراغمان غریت بقشلاق جغتو یافته در ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین ستاره و موافق و بویل  
 روزی بتمام رفت و چون از آن مقام راحت انجام بیرون آمد برین کشته با اتفاق اطباء مسهل خورد آن دو موجب غش شده مرض سبکته انجامید و  
 در آن ایامی روز و آب مهیب بر شرب پدید می آمد و بعد از چند شب که آن فرود و آب مهیب نمود ملاکو خان نیز کشتن حیات لیدر و فرمود امر و ارکان

تجارت  
نوقای

محبان  
کدنه  
لازم  
میران  
م

داركان دولت جده منش سروا بر ساقه و چند خرمه پیکر مانوع زيب زيور آراسته بان سردابه فرسا و مذايلجان از دست نهالی و شفت  
جدايشي متا لم نگرود زيب عقل و دانا مني شراف و هيان بخول که بهمت بر امثال اين فعال بجايصل مي گاشته و آن اسبب سرت حصو  
اموات خود مي پنداشتند خواه نصير الدين جلوسي در تاريخ هلاکو کوي قطعه چون هلاکو زمرغ برستان که شد کرد تقدیر ازل نوبت و در آخر حال  
بر شصده و شصت و سه شب بشيد که شب نوزدهم بدر سبب آخر مدت عمر هلاکو خان چهل و هشت سال بود و زمان سلطنتش نزدیک بر نه سال  
و هلاکو خان چهارده سپه داشت اول با قاخان از سوختن جان تو که از قوم سلدور بود و دوم جو مغور از کوبلی خاتون بنت توراکچی که رکان  
از قبيله اورات سيم شيرت که مادرش قاشی بود و بوقاچين ايکچی نام چهارم کمسين که از قوبلوی خاتون قنات در وجود آمده بود و دوزخ و سالی  
بعثت استخارستانه از عالم انتقال نموده هم طراحي مادرش و نیز قما بود و بوقچين نام دشت ششم شين که برادر اعيانی شيرت بود و هفتم  
نگو و کار اعيانی از قوبلی خاتون تولد نموده بود و ششم اجاي که مادرش ايلقاي ايکچی بود و بنت تنگور رکان هم فقرايی که مادرش کيرک خانيه بود و نام  
او اچوچايکچی هم ميودار که مادر سجين بود و از قوم کورلوت يازدهم تنگوتور که مادرش ايلجاي خاتون بود و بنت توراکچي که رکان دوازدهم هلاجو  
که مادرش ايلجاي بود و از قوم قنات سيزدهم شيا و جی که برادر اعيانی هولا جو بود چهاردهم طغاي تور که مادرش در سلک نمکان اتظام دشت  
و از اين جمله با قاخان بسلطنت رسيدند گفتار در بيان بعضی از آنها را ايلجاني و ذکر شمه از حال فرزندان و عيال آن سالک ز  
مسالک طرقي جهانبا في نه چون نگوفا آن بحدت ذهن وقت طبع از ساي سلاطين بخول عياد است و کايي خاطر بدیع ماکثر جل بعضی  
از اشکال قلیديش می گاشته هوس بسمن بصد و ضميرش پيدا شد و جت تشييت آن هم جمال الدين محمد بن طاهر بن محمد الزيدي البخاري را با تير سیر  
سلطنت صليبيه فرمود که بنا بر صدر پرواز و جمال الدين محمد از سر انجام آن بر خطيره عاجز گشته منکوفا آن پويسته در اندیشه آن کار روزگار  
ميگردد زاننده تا آنکه آواز فضایل و کالات خواه نصير الدين محمد جلوسي سمع اورسيد و در وقتی که هلاکو خان را بايران می فرستاد با وی گفت که چون  
فلاح ملاحظه مستخلص کرد بايد که خواه نصير الدين را بدینجا نب روانه کردانی را رسيدند و بعد از فتح تيمور و زخواه بخدمت ايلخان شافقه هلاکو بفار  
رضا داد و در زمانی که از تخریب و تخریب بغداد و اخذ یافت بنابر ترغيب خواه بترقب اسباب رسد و استبنا طرچ فرمان فرمود خواه نصير الدين را  
مراغه تير ز راجه تبار رسد اختيار کرده حکم شد که هر چه محتاج اليه آن هم باشد و يونيان و خزانين تسليم نماند خواه بر کس هر چه کرد و بايست بود  
طلب فرموده و بدست آورده و طرف شمالی مراغه بر زير شيشه ربيع بنبار رسد خانه اشغال نمود مشتمل بر تماثيل اشکال افلاک و دوزيات و جل  
و دواريمو مور و صور و در وجود دوده کانه و آن رسد بروحي ساخته و پر داخته شد که صبح بوقير عظم از نقبه قبه بالا بر سطح عظيم افتاد و در ج  
و در قاتل حرکت وسط آفتاب کيفيت ارتفاع در فضول رجه و مقدار ساعات از آنجا معلوم ميگشت و صورت گرفته زمین و تقسيم ربع سکون  
براقايم سبوع طول ايام و عرض بلد و ميات جزاير و کارجان و دشمن مبرهن کرد و ديگر چيز شسته نماند و بواسطه اختلاف حرکت اوج آفتاب میان  
برج ايلجاني و زيجات پشين در مطالع سال تقاوتی فاحش ظاهر گشت و بنيز عمارت رسد تا تمام بود که کوب طالع هلاکو خان بقا طعي سبب اجل  
ميوداد رسد تقدیر کين بخشاد چون هلاکو خان را بجاارت ميل بسيا ر بود و ايام دولت خود را که تاقی قصري رفيع ساخت و در حوالی آران  
و از دبايجان تيجانهای بزرگ طرح انداخت و در او اوقات حیات بيشتر از مشي خود را بتمير واضح مشغول مي داشت اما در شست امر مملکت  
نيز غافل نبود چون آثار رسد و نجابت در ناصيه پير بزرگتر خویش با قاخان مشاهده نمود نام حکومت ممالک عراق و ما ز نذران و خراسان را  
ماکنا چيون در کف کفایت و نهاد منصب ولایت عذرانيز با و داد و ضبط و بطور ارا آن آرد بايجان با ولد ديگر خود شيرت رجوع نمود  
و ايلت ديار بکرو ديار بغيراد عمده اميرتودان کرد و مملکت روم را بمعين الدين پروانه سپرد و وزارت هلاکو خان و بيشتر اوقات تعلق  
بخواجه سيف الدين کيچي ميده است و در او ايل هم سنه احدی و ستين و ستانده هلاکو خان متوجه رزم بر که خان بود و در منزل شابران جمعی از  
مقرران نسبت بخواجه سيف الدين خواه عزير که عامل کرجستان بود و خواه مجد الدين تيريزي سخنان بعضی از اب ايلخان رسانيدند و هلاکو پيرش  
آن ريعو فرمان فرموده بعد از نبوت کناه هر سه خواه بياسا رسيدند آنکا منصب وزارت من حيث الاستقلال بقوده صحاب قلم و ملا دارباب

شیرت





در این باب

در این باب

در این باب

در سلک خاص و ممتازان معظم شده بنا بر آنکه وفات حضرت مستعصم در مدینه بود و بلاگو خان را بر آن داشت که بصورت بغداد  
شکستید تا مقصد بغداد و این بدانجا انجامید که سابقا مذکور کردید از جمله زوایات خواجیه شرح اشارات و متن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در  
و حکمت و معنی و اوصاف الاشرف و سلوک و اخلاق و ماضی و متشوق و اهل ایمان شهر است و نکات و وقایع آن کتب را پس از آنکه در آنجا  
علامه و فضلا و مذکور و تاریخ وفات آن علامه پسندیده صفات ازین قطعه معلوم میشود که قطعه نصیبت و درین بادشاه کشور فضل یکار که چو او  
ما در زمانه زاده بسال شصت و هفتاد و دو و بدو پنج روز پیش از وفات در بغداد و جامع رسیدی سطور است که خواجیه نصیر الدین وصیت فرمود  
که او را در چهار روز فیض نثار امام بزرگوار موسی کاظم علیه السلام دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقم غفر نشان جبهه و آقا خضر فرمودند که ماه  
سردار کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تقشیر و تقشیر بوضوح پیوسته که آن صحیح را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پیش از ظاهر بخلاف  
وصیت پدر را در حصار دفن فرموده از غریب حالات آنکه سردار در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه چهارصد و نود و هفت تمام شده بود  
و در میان آن و خواجیه نصیر الدین تولد نموده و مدت عمر خواجیه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز و العلم عند الله المعبود و دیگر از افاضل آن  
زمانه آنرا نصیر الدین و امافی است و او مان قریه است در لواحق علم از ولایت همدان و آنرا نصیر الدین قبل از استیلا و بلاگو خان را بعد از وصیت  
سلیمان شاه که در سلک نواب مستعصم بصری بود و در روح و اشعار و ابدار نظم میکرد و در تاریخ کزیده مسطور است که آنرا نصیر الدین و امافی در اواخر  
ایام زندگانی ارفاضی همدان که موسوم و ملقب بحدیث الدین طویل بود و برنجید و این قطعه در آنجا منقول و مکرر و اندک قطعه نه از آن دشت تقضا  
مرکب می اندر ناخیر که برید اجلس می نماید بخیال نیک و در فضیلت آنچنان که گشت که بعد سال برده پیش از رانیل و مضمون این قطعه  
در مزاج قاضی که مردمی شقی بود و تا نرسیده چهل نوبت سوره نعام خواند و آنرا نصیر الدین نفرین کرد و بعد از آن نزدیکی به تیر رسید و خرج اشتر در کت  
و از آنجمله دیگری خواجیه صفی الدین عبد المؤمن است که در فن ادب و ادب موسیقی در غرضه کند و در بی بدل بود و مانند فینا خویش و وقف بر شعبات  
اصول مقامات ضرب النمل و استاد صفی الدین نیز در زمان مستعصم در بغداد می بود و در وقت قتل و غارت آن بلده در گوشه مخفی و نیم نور  
خود را بنواهی خرمگاه و بلاگو خان رسانید و بر پایی استاده آغاز بر لبه نواختن کرد و بنا بر آنکه آن نواهی روح افزای اصلا در مغولان لی سر و پا  
تا تیر کشید و تا وقت غروب یکسک کمالش نبرد و خست آخر الامر یکی از اهل هوش شمه از فضلا و امافی آن استاد و ما هر یکوش پاوشاه قاهر رسانید و امافی  
آنجا ب رنوشتر از بر لبش نواخته مالی خطیر از ارفاضات و مستقلات بغداد و مقر ساخت که هر سال بومی رسانند و آن عمارت مدتی بعد خواجیه  
صفی الدین و اولادش میر رسید و در زمان آقا خان که رایت دولت خواجیه شمس الدین محمد ارفاضع یافت خواجیه بلازم است آستان و وزارت همدان  
شافت و از ریضا فی ضمه و در آنجا خواجیه شرف الدین بارون اشتر در کت ساخت و استاد صفی الدین و آن اوقات بتصفیف رساله شریفیه  
و از آنجمله دیگری حسام الدین نجم است و در آن ایام که ایمان بقیل مستعصم فرمان و اجسام الدین بکار آمدت پاوشاه رفته گفت اگر خلیفه شکر  
حالم سیاه و تاریک شود و علامت قیامت مشاهد شود و اشغال این کلمات و مابست آن میر چندان عرض نمود که بلاگو خان در کشتن خلیفه تردد  
پیدا کرده در آن باب با خواجیه نصیر الدین طوسی مشورت فرمود و خواجیه گفت که زکریا بیضا میر و یکی معصوم را اسلام الله علیه القبل آوردند و هیچ کس  
ازین حالات بوقوع نرسید و اگر حسام الدین عمومی نیاید که این احوال بر جوهر کمال جبار تر تب میشود و غلط است زکریا میر و یکی از ایشان  
پیش ازین گشته اند نه آفتاب تکلف شده و نه قمر مخفف آنکه ایمان اجسام الدین چنانکه استاید که بعد از قتل خلیفه تا مدت معین اگر آنچه گفته بطلیم  
نرسید و او را یکمید و چون آن مدت انقضا یافت و در شب شنبه ششم محرم سنه اصدی و سیدین شاه حسام الدین تیغ مغولان بر خشم و کین کشید  
و دیگری از آنجمله نجم الدین دیران است و هو ابو الحسن علی ابن عربین علی القزوینی و نجم الدین دیران علم و کمال ارفاضلا و زمانه کوی ساق  
می بود و در وقتی که خواجیه نصیر طوسی بر صد شغولی می کرد و او را بر ارفاضه طلبید و او را در آن باب شرایط امتداد بجای آورد و نجم الدین متن شمس را  
در زمان وزارت خواجیه شمس الدین محمد تصنیف نمود و آن رساله را بنام نامی آن وزیر ریاض فی ضمه میر و شمس ساخته شمس نام فرمود و شرح و حکمت  
عین و جامع الدقایق نیز از خواجیه تصانیف نجم الدین است و میر الدین عسکری و شقی و فخر الدین مراغی موصالی و محمد الدین خطاطی نیز با بلاگو خان

معاصر بود و در وقت بنا رسیدن خواجه نصیر الدین را او اوجی نمود و دویکی از اهل فضل و زمان ملا کوخان صدر الدین ساوجبی است و او بخت  
نورین سلیم وجودت طبع مستقیم و نور قوت حافظه و قوت بر علم عروض و قافیه انصاف و هشت و در تاریخ کریمه مسطور است که صدر الدین بوزیر  
بجز و کتابت را بیک خواندن یا دویکی رفت و در زمان ملا کوخان بجز مسموم گشته شربت شهادت خشیسته حسنا و علم عروض و قافیه از جمله منظومات  
است و دویکی از اهل فضل و نورین است و او در ایل زمان ملا کوخان در شام مقیم بود و در میدان تخمین از بختان جدید و قدیم قصب  
السبق می بود و بعضی از مصنفات او در زمان بختان مشهور است و احکام او که مطابق واقع افتاده برالس و افواه مذکور ذکر ابا قاجان  
بن ملا کوخان در دهامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که ملا کوخان بختان چاه و ان شافت ابا قاجان در وقت ایل از نذران بود  
امراء و ارکان دولت مانند ایلکان نوایان و سونجاق برادر و غیره امیر علیان طلب و فتا و ابا قاجان بمرحمت برق و باد و توجار و گوشت  
و در روز دهم جمادی الاولی ستمت و شش و ستار به مقصد رسید و بخت با قاست لغزیت قیام نموده در ماه رمضان هجری مذکور و اونی ایل  
با اتفاق شاهزادگان امراء و اعیان در موضع بختان با و رازند و بر امان بر سر ریختن شست و تمهید بساط عدالت و تشبیه قوا و حرمت  
پرواخته در ایام دولت او سپاهی و رعیت را رفاهیت بوقوع پیوست زمانم نصب امیر الامرائی را در قبضه اختیار رسوخاق نوایان نهاد و گوشت  
ولایت خراسان را بپادشاه پیشین اقول و او تشبیه تمام و رات را بدستور زمان پادشاه پیشین الدین محمد باکر گذاشت و خواجه عدا الدین  
عطار ملک بختان منوال بخت بر تعمیر نهاد و کاشت ایالت اصفهان را بخواججه بهار الدین محمد تقویین نمود و در سایر بلاد و همصار حکام معولیت  
شعرا و قیامین فرمود و در اوایل ایام دولت ابا قاجان شاهزاده نو قای بفرمان بر که خان از راه در بند متوجه آذربایجان کردید و ابا قاجان  
ازین معنی و قوت یافته برادر خود و شیوت را بدفع مخالفان نامزد کرد و انید و بیستم صفر سنه ۷۸۷ و شش و ستار به بین الجانبین محاربه دست داد  
و در اثنای راه دویکی تیری بچشم نو قای رسید و بر میب بجان سپاهش افتاد چون بر که خان خبر این چیزم شنید و با سید فخر اسوار متوجه آذربایجان  
گشت در کنار آن نزل نمود و ابا قاجان نیز با سپاهی بیکران بدخانب شتافته در این طرف آب نزول اختیار فرمود و بعد از روزی چند بر که خان  
بجانب تلخیص رفتگیال آنکه از آنجا از آب بگذر و روی بیکران آید و اما در اثنای راه برض قویچ گرفتار گشت و پادشاه طبعش دست از تیر  
شبهستان بدین کوه کرده در کشت بالافوره سپاهش بساط محاربه در نوشتند و سر خود گرفته بپای استیصال متوجه دشت گشتند و در می حجه  
شش و ستار بهشت و پنج شش فرسخی همراه برو جی که سا بقا مسطور شد میان ابا قاجان و براق غلان محاربه بوقوع انجامید و براق  
شهرم گشته ابا قاجان بدستور پیشین بدین ادر خراسان حاکم گردانید و در سنه شش و ستار بهشت و دو موافق سیحان بیل ارجون فاکه قریب سیال  
بفرمان چنگیز خانیا نایالت بعضی از بلاد خراسان بطلب بوی میداشت بپارشد و بطوس علم غریت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه  
شش و ستار بهشت و دو ابا قاجان برادر خود و منکو تیمور تسخیر بلاد شام مامور ساخت و منکو تیمور با سپاهی بر تهورایت تو بر بصوب آن ولایت  
برافراخت و در ماه حجب سنه مذکور او را با سلطان نصر سیف الدین قلاوون که مشهور است بالغی در حد و محصل محاربه دست داد و پادشاه  
مصر ظفر یافت و بروایتی منکو تیمور با اکثر مغولان بر خاک هلاک افتاد و قوی آنکه منکو تیمور از آن حرکت بختان بواوی بر میب یافت و بپیدا رفت و در  
همان سال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت ابا قاجان و در دار السلام از شکست سپاه خود و خبر یافته قصد کرد که جبهه انتقام بجانب آن  
مصر و شام متوجه نماید اما مصلحت ندید و از بغداد بهمدان رفت و تاریخ دویچ شش و ستار بهشت و دو متوجه ملک عجمی گردید و مدت سلطنتش هجده  
سال بود و بعد از وفاتش بکو و این ملا کوپادشاهی نمود و در حکومت خواججه بهار الدین محمد بن صاحب دیوان در مملکت اصفهان  
خواججه بهار الدین محمد که قوت شخصی و صفت سبعی بر فرازش استیلا داشت چون بفرمان ابا قاجان در بلاد اصفهان ایت حکومت برافراشت  
طایع شریف اعیان آن ولایت را بر ایختن خیال رفته و قصاد و فروختن نیران آشوب و بیدار بجهول یافت بنا بر آن ابواب عفو و عفو  
بیکبار کی بر بست و پشت بر سر غفلت نهاد و در لاسی اصفهانیا ن را بجهول بار کران شکست و در اظهار قدرت و ابراهیم سیاست قاعده چند  
وضع نمود که مانع حکایات زیاد بن ابی و حجاج بن یوسف بود اگر شخصی نبر و فوق مزاج شد یا بجزیر صغیر کبیره هر رسد خاندانها بر باد و او

در شام  
مقیم بود  
شاه  
الافغان

پیش

انگول

عشرین

داده مال و جان مسلمانان را به باد شورش و انیدی ارکان دولت و نواب دیوان اشراف و اعیان اگر شب یک بخوابد بر سر شمشیر  
می خنود و ندیدم که در این نسیم صحرای بیدار باده صحرای سر جان خود ترسان لرزان بودند که آیا امروز از خیزش و بچه و برنجایت توان یافت  
و باز در ششم آتش بارش بر روزگار که دام خاکسار از پای این دیار خواهد یافت نمود و او با ش و سرای که شبها می آفریده از بیم ایشان در اسواق  
تر و دخی توانست نمود و در اندک زمانی چنان طبع و متقا دش گشتند که زیاده از آن تصور نتواند بود و ارباب و مفت و فلاحیت پیوسته اسباب حرب  
و زراعت و کلیل سیاستش می سپردند و اگر چنانچه در رعایت نفاست در راهی افتاده بود آینه و رونده از و هم همتش دست بد آنجا نب و دراز  
میکردند می محافظت محلات و اسواق اصفهان و دیو سنا و سپهسالاران عتض کرد و انیدی و دکانداران بموجب شارت و شبها ارباب کاکین  
را باز گذاشته بخانه رفتند و آتشی با شعله ایشان رسید می گویند شبی عسسی و قرضی نان از دکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و ضعف به آنجا  
گذاشت صبح که بخار بجای خویش معاد و دت نمود و صورت حال مشاهده فرمود از کال و غوغا و اخلای آن حال نتوانست کرد و مضطرب شد  
رومی بدرگاه خواهد آورد چون کیفیت واقعه بعضی سینه ناعت عسلی از دیوان دکان مصلوب کرد و یقینست که خواهد بهاد الدین غلامی داشت  
نیک بی نام که محرم اسرارش بود شبی او را فرمود که در شهر برای تحقیق احوال حافظان محلات و اسواق نموده خبری تحقیق نامی نیک بی شرایط احتیاط  
بجای می آورد چون باز آمد بعضی رسانید که فلان کس از اهل پاس مستعد کار و بیدار دل و بهوشیار بود و دیده بان غرضت حصار خرم اطراف و جواب اسواق  
و محلات را ملاحظه می نمود و فلان شخص در مقام جاسوس تگن داشت اما سلطان منام بر شهرستان ما غش غلبه کرده و عواضل ظاهری او را از احوال معهود  
مخبر می داشت و فلان غریب از موضع آخر اسرایب بود و در احوال قارب و اجانب روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید جاسوسان  
شبهستان آسمان زمین اعیان غنیت نمودند و شعله قهر خواهد بهاد الدین شارت فرمود تا هر یک از آن شخص با قضا و جوب زد و در شرح حال الدین گوید  
که من در وقت صدور آن حکم نزد خواهد بهاد الدین حاضر بودم و از وی پرسید که اگر این شخص سبب عدم احتیاط یا غنیت مستحق عقوبت شده باشد  
این غریب کاسی بی بلو از من خود قیام می نموده چرا در دربار باب جرم انتظام می یابد خواهد جواب داد که مؤاخذه این شخص چه است که نیک بی را که در نایب  
شب در دیده بسر و قش میرسد اگر گفت و پرسید که درین وقت چه سبب از خانه بیرون آمدن و قصه چون سیاست و کشش و عقوبت و خوریش  
خواجده بهاد الدین از اعتدال متجاوز گشت خواهد بهاد الدین متجاوز روی دل سواری و شفت اوت چند نوبت مکتوبات نوشته و اصدان ارسال  
داشت و لهجه اکثر قتل و احوال و اغراق منع نمود و وحامت عاقبت آن حرکات مالا لایق را عبارات تحلیف بیغام فرمود اما خواهد بهاد الدین  
اصلا متنبه نبشت و از سر ارتکاب افعال ناانجا خود و دیکشت مصراع نپدید مانع نشد و سوامی و دراز را از اخلای و در بر دستی و در کار و در بر  
موا سبب خویش سعی در پیوسته و عرض اراض متضاده صورت قوت عصبی خواهد بهاد الدین را بشکست و بنور نسین اوقات حیاتش تلخین  
رسیده بود که از احوال فانی بجهان جاودانی انتقال نمود و قطعه فغان افتتین بج سار راحت سوز فغان نکردش این جان فکار جو ر سرتشت  
که صورتی که بفری نکاشت خود بستر و که کو بری که می سال سخت خود بشکست در روضه القضا سطور است که خواهد بهاد الدین همه هر چند  
در شیوه سیاست و عقوبت سعی تمام و مبالغه کلام داشت با ضعاف آن در بطریق خود و سجاوت اهتمام فرمود هرگز در باب تعظیم فضلا و عظما  
و علما و قیقه فعل و نامرعی نمیکداشت اوقات خود را منقسم گردانیده از صبح تا چاشتگاه و صغیرا بهشتی نگاه با طایفه از اصداف و احوال القضا بساط  
صحت و ملاطفت مبسوط داشتی بعد از پیشین با فاضل نما ساعی تخریج قلاص می از احوالی ستاس بودی و در هیچ وقت از سر انجام مهمان ملک و مال  
و استکشاف احوال تغافل نمودی و چون خبر وفات خواهد بهاد الدین محمد صاحب دیوان رسید و فراق قره العین خویش مخزون شده این رباعی  
در ملک نظم کشیده رباعی فرزند محمد می فلک هندویت بازار زمانه را بهایکویت توشت پدر بودی از آن پست پدر خرم گشت و ابروی  
شان بی روی گشتار در بیان حصول آخر طالع محمد الملک بر دمی با و ج اقبال و رجعت کوکب دولت خواهد بهاد الدین  
محمد محمود و بال و دکلش سهر بهر کل دولت بدست که افتاد که از عقب فارنا کامی در پایش شکست و در عشرتخانه عالم پر بهانه زیاده اقبال  
بکام که رسید که از در و در خوار و شخت مشغولی سر بر نهشت بوستانی کا از دریافت از خوانی سروی بچین تاسع و راجی کا خیر تر سے

از شرفا

نمود و برپای هر روزانه را بنابرینست هر شمع را در کد انرا نیست و در هر کجاست میجایست کشتنیت زنی شب سیاهی میزد این حال صورت  
 حال مهر سپه فضل و افضل خواجهمیرزا شمس الدین محمد صاحب دیوان که چون در زمان سلطنت ملاکو خان و اباقا خان چند سال در کمال استقلال بهر انجام  
 امور دولت و مال قیام نمود بعد از فوت خواجهمیرزا شمس الدین محمد سبب تقریر مجد الملک یزدی اعضای تمام بجایه و جلالتش راه یافته دست تقدیر ابواب  
 مقب بر روی روزگار و برادرش خواجهمیرزا ملک که بشو و تفصیل این احوال آنکه مجد الملک که ولد صفی الملک ابوالمکارم بود و در سلطنت وزیران و کمان یزد  
 انظام داشت بواسطه حدوث بعضی از وقایع از آنجا که یوسف شاه یزدی بنجیده باصفهان شتافت و طارقت خواجهمیرزا شمس الدین محمد اختیار  
 کرده چون اورا بغایت درشت خوی یافت بنجیدت صاحب سعید خواجهمیرزا شمس الدین محمد میرا درت نمود و جناب صاحب شغل از اشغال دیوانی  
 در عیله او کرده مجد الملک کاینی از عیله میرانجام آن هم بیرون آمد و آن اشا امارات اتفاق درنا صیحه احوال او طاهر گشت و سعادت اهل حد  
 در دولت شد نقد اعتماد و خلوص اعتماد و وزیریکه تمام و نسبت مجد الملک معشوش گشت و بغضا و حرمان فرکار یکدیگر اندیزد و اندر تر و دهنده هسا  
 معرفت مستحکم میکردانید و انشاء آن اوقات روزی مجدالدین شیرکه نایب خواجهمیرزا ملک بود تقریری بنماد حضرت پادشاه صو گشت لشکر آن  
 و با بعضی از منشیان خود میگفت مجد الملک آن سخنان را شنیده و اغراضا شت کرده بوسیله یکی از معتبران بعضی اباقا خان رسانیده که مجدالدین شیر  
 که از جمله مخصوصان برادر صاحب دیوانست بنابر اشارت و انتصاب اخوین یا مصریان زبان یکی دارد و پیوسته در مجالس زبان بمرح سلطان  
 مصر میکشاید از استماع این حدیث نایز خوشامیاقا اشتغال یافته فرمان داد تا مجدالدین شیر را گرفته در شکو کشینند و اورا ایذا بسیار نمودند تا  
 به تمام مجد الملک اقرا نماید چون آن سخن کذب محض و فکری صریح بود مجدالدین یمنیا عدو پادشاه و در ابصاحب سعید و جناب صاحبی چون غلام  
 مجد الملک را با این بیثباتی پادشاه فرموده و اورا تا فر دست اموال سپاس کرده و ببلخی گرامند تر و می فرستاد مجد الملک بنا بر آنکه همچنان بهمانی گفته  
 بود مجدالدین انعام بر جناب صاحب اعتماد و نفوذ و انتظار فرصت کشیده با دشمنان صاحب دیوان دوستی و زبید تا در زمان که اباقا خان  
 سرتیفر اسان گشته بفرقین رسید و پیش از آن خان سعادت ملازمت پذیرد و فرار کرد و مجد الملک توسط اباجی که در سلطنت اباقا شاه پادشاه  
 انظام داشت در مجلس بغون خان راه یافته بعضی رسانیده که هر سال این مقدار مال که مجموع ممالک محروسه بخانه طاهر میرسد حاصل طراک خا  
 صاحب دیوان است که بر سبیل خیانت از اموال پادشاه خرید و جمع ذلک و کفران نعمتی که شود با ملوک مصروف شد و شراب و تنباکو و غیره نوشید  
 و برادرش خطا ملک بعد از طراک خود تصور کرده بدستور ملوک فوسق الاقدار تاج مرصع جتیش ترتیب داده و اگر خان کیتیستان با  
 برتبت ترتیب سرافراز و بر شمس الدین محمد ثابت می سازم که قرب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی طراک بنام خود خریده و از نفوذ و جلال  
 و کله و رمق و وزیران و دیگر در تحت تصرف دارد و بنابر آنکه و انفسه که مرابعا پیش اطلاع حاصل است نیک مشو ضبط و حکومت اموال  
 سیواس بنام من نوشته و بلخی گرامند بطریق رشوه فرستاده و از آن این سخن بر پیشانی ابوسعید خاسنه فرستاده و دخلی بعضی پادشاه اباقا خان  
 بر زبان آورده که حالا پادشاه این میرزا درت منهای تا بهنگام فرصت شرط پیش بجای آوریم و بعد از آنکه زمانی ازین قیل قال در وقتی که صا  
 دیوان دارد و بنو مجد الملک در مجلس پادشاه با استقلال راه یافته بواسطه سخنان مذکوره را بعضی رسانید و تقریر مجد الملک و ضمیر صاحبی  
 و سر تا شیر نموده نسبت خواجهمیرزا شمس الدین محمد مزاج شد و مجد الملک را بعد از آن مجلس بدست خود کاسه داشت و از احوال تمامی ممالک و خرابی  
 و آبادانی هر دیار استفسار فرمود و ابواب را بدوشن کیفیت آن حالات خاطر نشان خان کرده و برین شرف نفاذ یافت که مجد الملک شرف  
 جمع و خرج فلم دیوانان باشد و محاسبات چند ساله مفروض سازد و ارشام از کمان اموال و مقربان بچکس و قتم او دخل نماید و علاوه این احکام  
 پایزه سریش که پیش ازین هیچ یک از سلاطین نداده بود عنایت فرمود و قتم مجد الملک در یک خط که بر توالی و عاطفت پادشاهی بروی افکند بنعم  
 صفت انضیض و خطاط روی با وج ارتفاع نهادن و ان پری و ش با جامهای نیکش بر اسبان تازی و باد پایان شامی و بجاری سوار خست  
 و خرگاه چهل سرب و بارگاه اطلس شستری تا دیده آسمان ایوان کیوان بر افراخت و جبهه استخار و کلاه و نواب صاحبان که در تریز بود و بدلیلیان  
 تعیین نمود و این با عی در سلطنت نظم کشیده نروا جناب روان فرمود و با عی در بحر غم و غوطه خواهم خوردن یا غرق شدن یا کهری آوردن خصمی





سید تو بن متقیان شد که فرود آمد و مع ذلک معاذان فرستادند و مع سبائی رسید که محصلان او را بسلاسل و اغلال و دیگر و بعل و دیگر و  
 و با انواع شکنجه و عذاب معذب میداشتند تا بر سر داشت و قایم جان خود ساخته و فروخت و بهای تسلیم نمود و بعد و بجز مطالبه گفتا کرده صاحب  
 بمصادقت و موافقت حکام مصر و شام متمم گردانیدند و بیکبارگی آن عزیز و خوار و افتاد و در آخر ایام حیات که ابا قحطان در سده بود  
 محمد الملک از خاتین اختیار و اعتبار کس بنجد او فرستاد تا صاحب علاء الدین را بار و آرد و محصلان او را بانبه گران همراه داشته متوجه  
 کشند اما در آن اثنا ابا قحطان فوت شد و ایندو تعالی خواجہ علاء الدین را از آن شدت فرج داد و ذکر وفات ابا قحطان در روضه مصفا  
 مسطور است که در آن ایام که کشتن از او میگویند برین ملاکوخان از دست برداشته مصر و شام اندام یافت اما قحطان در سنجار بود و بعد از هجرت  
 آن خبر عنان بطرف بغداد تافته در قی قنده سته ثمانین و ستائید با السلام رسید و روزی چند بجای توقف کرده متوجه سدهان گردید و  
 در روز چهارشنبه ششم و پنج و آن بدو زول فرمود و بر ترقیب مجلس عیش و طرب اشارت نمود و بسبب و وام شراب بدم عارضه قوی بر  
 فراخش طاری گشت و ضعف قوت پذیرفته و در بیستم ماه مذکور فی الحقیقه احساس فرمود و بر صندلی نشسته نگاهانی در برابر او  
 آمده بانک که درین گرفت و ملازمان از او پراکنده در آن چنین پادشاه را غشی عارض شد و همان زمان مرغ و وحش قفص قالب بتی  
 ساخت شایزادگان و خوانین و نو قینان بپسم و اینم بخول چند روز غرادر آهنگار قریبائی کرده نقش طاعت نکو دارین ملاکوخ  
 بر لوح ضمیر نگاشته و از ابا قحطان و و سپر باز را غون از تنش غارتون و کینا تو از تو قحطان غارتون و این سرد و سپر بر تبه سلطنت سید  
 ذکر بعضی از اکابر زمان ابا قحطان از جمله اجداد شیخ عظام و اعظم عرفا لازم الاحرام مولانا جلال الدین محمد سلجوقی  
 با ابا قحطان محاصر بود و در ایام دولت او از عالم اشغال و در فحاشات مسطور است که پد مولانا جلال الدین شیخ بهاء الدین محمد حسین  
 بن احمد الخلیجی البکری است و مادر شیخ بهاء الدین محمد ملقب بود و ولد و خرد زاده سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنار خواجه که  
 دیده بود و دختر خود را با حسین بن احمد خواجه بسته بود و مولانا بهاء الدین ولد و علوم ظاهری و باطنی در جنبه و مرتبه اجمده داشت و بیست  
 هجرت عالی نعمت برادر و خانیف طاعات و عبادات میباشند و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع الاول سنه اربع و شصت  
 اتفاق افتاد و انتخاب و مصغری بود که مولانا بهاء الدین ولد عزیمت کنادون حج سلام کرد و چون از کعبه مبارکه بازگشت بروم رفته  
 متوطن شد و در بلد لارنده مولانا جلال الدین محمد را که سن شرفش نهاده رسید و بدو که خدا ساخت و در سنه ثلث و عشرين و ستائید  
 انتخاب را پسری متولد شده آن مولود حاجت محمود را سلطان ولد نام نهادند و مولانا بهاء الدین محمد با اولاد عظام از لارنده بقیه  
 رفته در آن شهر وفات یافت و همان روز این معنی در تریب رسید بر آن الدین محقق که مریدش بود و ظاهر کشته بقونیه شافقت و مولانا  
 جلال الدین محمد را در ظل تربیت خویش جای داد و جناب مولوی مدت زیسال در خدمت سید بسیر برده و ترقی تمام کرده در فحاش  
 جمادی الاخری سنه اثنی و سبعین و ستائید روی بر بایض جهان آورد و شیخ صدر الدین محمد قونیوی بروی نماز کرد و از مولانا جلال الدین  
 رومی غیر از سلطان ولد و لدی نامزد و او نیز از سید بر آن الدین محقق و شیخ شمس الدین تبریزی تربیت یافت و در عاشر ماه رجب سنه  
 اثنی عشر و سبعائید بجنات عدن شافقت از سلجوق طبع شریف مولانا جلال الدین رومی شنوئی و غزالیات بغایت مشهور است و سلطان  
 ولد را نیز بر وزن حدیث شیخ سالی غزونی نظمی است مثل بر سر او واجب معنوی و از جمله مشایخ آن زمان و یکی جامع سعادات دنیوی  
 و اخری شیخ صدر الدین محمد بن سخی القونیوی است و شیخ صدر الدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون  
 عقلی و نقلی و نقب السبق از امثال و اقربان میر بود و مولانا قطب الدین علامه شریازی علم حدیث نزد آن جناب تحصیل نمود و در  
 فحاشات مسطور است که شیخ صدر الدین پسری شیخ محمد الدین العربی است و تربیت از روی یافته و او نیز مولف است چون تفسیر فحاش  
 الکتاب و فحاش الغیب و فصوص و فحاش و شرح حدیث و فحاشات کتبه و دیگری از جمله مشایخ آن زمان شیخ محمد کجوجانی است و کجوجان  
 قریب است و یک فرسخی تبریز و شیخ محمد بغایت متقی و پر مهر کار بود و هم در ایام ابا قحطان از عالم اشغال نمود و از انجمله دیگری شیخ

شیخ او حد الدین جامه کرمانی است و او مدینه شیخ رکن الدین سنخاسی بود و صحبت شیخ محمد الدین عربی رسید و شیخ در قنوجات و  
رسایل دیگر از وی حکایات نقل نموده و شیخ او حد الدین به دیار جوانان ساده خدایمیل بسیار داشت بنابر آن وقت شیخ شمس الدین تبریزی  
از وی پرسید که در چه کاری جواب داد که ما بر او طشت آب می بنیم شیخ شمس الدین گفت اگر بر بس سر و نبل نداری چرا بر آسمان نمی نشینی  
نقل است که نوبتی پیش مولانا جمال الدین محمد رومی گفت که شیخ او حد الدین بسیار است اما پاک باز است فرمود که کاش که دی و بکشتی و  
منظومات شیخ او حد الدین رباعی که نوشته میشود دلالت بر آن دارد که بشاید صورت بغایت مفید بوده بآزان منکر هم چشم سر و صورت  
زیر آنکه معنی است اثر و صورت این عالم صورت و ما در صورتیم معنی توان دید که در صورت و کتاب مصباح الارواح اثر علی  
منظومات بلاغت این شیخ او حد الدین است و از آنجمله دیگری شیخ عز الدین نظری است که شارح یکی از قصاید باری فی  
و از جمله علمای زمان اباقاخان یکی مولانا قطب الدین علاء شیرازی است و انتخاب در اکثر علوم است که در خواجه نصیر الدین  
بود و در فضل و کمال بهر چه باند و مرتبه از چند تنی فرمود بر مزاج او مزاج غلبه داشت و همواره نکات و کلمات شیرین بر لوح  
بیان می داشت نقل است که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیر الدین مجلس ملاکون خان و آید و اینچنان بنابر آنکه در آن  
ایام از خواجه رنجیده بود و افکار و احراض و خشونت کرده و آن اشیا انتخاب را گفت که اگر صد تا تمام نمی ماند تا میکشتم مولانا پیش رفته  
گفت من صد را تمام کنم چون خواجه از بارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته گفت رو با باشد که پیش  
بخیلین منول را اعتماد می کنی شاید که او را ندانستی که تو هرگز نمی کنی جواب مولوی جواب داد که من هرگز نمی کنم و از روی جد  
آن سخن بر زبان می آوردم از جمله موافقات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهور است و نکات و دقائق آن کتاب اخلاص  
انتساب بر الله اطباء عظام مذکور و دیگری از آنجمله جافظ علی بن احنوب بن عثمان بن السامی البغدادی المورخ بود  
و او در سده اربع و سبعین و ستایش از عالم اشغال نمود و از جمله شعر آزان اباقاخان یکی قاضی نظام الدین صفهانی است و خدمت  
قاضی بر نظم اشعار عربی و فارسی بغایت ماهر بود و او در قصیده است مبع در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و این دو  
بیت از غزلی است که در آن قصیده مندرج گردانید نظم به یدم خود و سر و مسلم نداری ندارد و عهد تو هیچ استوار می ز تو جز  
سر کشی کاری نیاید ز ما جز خوی نرم و ساز کاری و دیگری از آنجمله جمال الدین بشیق لفظی است و بشیق لفظی هم حکایت  
از مصطلحات قزوین و جمال الدین در زمان اباقاخان در وقتی که مدت نود سال از عمرش گذشته بود و وفات یافت این رباعی مشهور  
از منظومات اوست که رباعی ای ز توئی آنکه جامع گشته محبوب خلایق همه او قانی شک نه خدای تو و اینچنین چو خدا  
شمار عیوب و قاضی الحاجات و دیگری از شعرا دیوان اباقاخان سعد جمال الدین کاشی است و او را اشعار لطافت  
بسیار است از آن جمله ترجعی است که در جواب فارس میدان سخن سازی شیخ فیصل الدین سعدی شیرازی نظم نموده و مطلع آن ابیات  
است که مطلع من شدم در نه و لالی وین شیوه بهت لایزالی و به ترجیع اینکه بر خیزم و دست یار گیرم بی یار چرا  
گیرم و دیگری از شعرا از زمان ملک رضی الدین است و ملک رضی الدین در زمان اباقاخان چندی که حاکم دیار بکر بود  
و چون از آن منصب مخرول شد و جمال الدین نامی که بعلت ظریت اتهام داشت قایم مقام گشت این رباعی نظم نموده نزد  
خواجه شمس الدین محمد فرستاد که رباعی شما مستند کشور است از چو منی وادی بخفتی ز مردمی نه زنی زین کار چو آفتاب  
روشن کردید پیش تو چه دلف زنی چه شمشیر زنی و از آنجمله دیگری عماد الدین فضولی است که مشهور بود و بعد از او  
و عماد در در سلک مداحان و مصاحبان صاحب دیوان اشطام داشت و کاهی که خواجه با وی شطرنج می باخت در آن اشیا باری  
مطایبه می گفت که ای کون زنت فراخ و عماد این رباعی در آن باب نظم کرد که رباعی هر چند سخنهای چو در میگوئی بشد که بهمان  
زم میگوئی عیب تو چنین است که اندر شطرنج ای کون زنت فراخ بر میگوئی و دیگری از آنجمله فاضلی است سخنور مشهور

مجدد سحر و له سر ادا فضل زمان خود بود و در او ایل حال از یزد باصفهان رفته چند کاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد نمود و نقل است که  
در آن ایام که مجد سحر از یزد و عزیمت اصفهان فرمود و سکو خود را که بغایت مست بود و در یزد که است و بعد از چند کاهه خاتون ارغش شمس  
باصفهان رفته و وقتی که مجد در خانه بود با خنجر سید و یکی از ملازمه مجد از قدم خاتون خبر داده شد و کانی طلبید مجد گفت فردا کانی  
و قتی میدادم که خاتون بعالم آخرت رفتی و این سخن را بنرسانید چون شوهر را بدید آغاز غشای کرد و در آن اشکافت مصرع عشق  
من و تو لیل و نهار می بود بهر گشت پیش از من علی نامیش از تنه حاشا که لیل و نهار می بود باشد و ترا بیخ کردید مسطور است که در زمان  
ابا قان میان افسلکا کاشان و باب ترنج و تفصیل شعرا نوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و سحر را حکم ساخته این قطعه بدو نوشتند  
قطعه ای آن زمین و تار که بر آسمان فضل ماه خجسته منظر و خورشید نوری جمعی زانقدان سخن گفته ظهیر ترجیح می دهند بر شکار  
انوری جمعی و گر برین سخن انگار میکنند فی الجمله در محل نزاعند و داوری رجحان یکطرف بود ایشان ناکه است زیر یکین طبع تو  
ملک سخنوری سحر در جواب نوشت که قطعه جمعی ز اهل خط کاشان که برده اند زار باب فضل و دانش کوی سخنوری کرد  
بحث در سخن فشان نظم تا خود که سفت به در روی در می و داوری مناظره شان رفت و در ظهیر تمام راست پای بر تر شاعر می  
از آب فاریاب یکی غصه داد و در خاک خاوران و گریز جعفری ترجیح مینماید یکی مبر بر مرقم تفصیل می نمود یکی حور بر بری  
الضاف چون نیافت کرده از ذکر کرده من بنده را که در نظر شان باوری در کان طبع ان چو بکتم کران کران در قهر سحر  
چون و دم شادوری شعری تر آمد چون در شاهوار نظم ذکر بر آمد چون هر داوری شعر ظهیر اگر چه سر اید جنس نظم با طرز  
انوری نیز خلاف همسری براوج شتر به بر سه نظم او خاصه که شاکری و مدح کسری طبع رطب اگر چه نه نیست و  
خوش مذاق کی به بود بحاصیت از قد عسکری بیدار چه سبزه و نقر و لطیف است و ابدار چون در چین بجلوه کند بید عری  
هر چند لاله صحن چین را بد فروغ پهلوی باز ندیده بی باکل طری اینست اعتقاد و همی خوش قبول کن که تو مقوله سخن مجد سحر می ز  
این شمشیر شب از خنجر در خا و عین و وال ز بجر سپری و دیگری از آنجمله امامی هر می است و به ابو عبد الله  
ابی کبرین عثمان و امامی در کران ساکن بود و در مدح سلاطین انجا شاعر نظم مینمود و این قطعه در جواب سوال مذکور از جمله  
اوست قطعه ای سالک سالک فکرت درین سوال معذره نیستی حقیقت چون بگری قلیز را ز به تناسب درین دو طور بیخ  
حتیاج نیست باین شرح کسری کاین سحر است و ان سحر این شمع و آن چراغ این ماه و ان ستاره این حور و آن پری  
ذکر نیکو دارین ملک کو خان بعد از وفات ایاقا و تقدیم لوازم غایتا بیخ کیشینه سیزدهم ربیع الاولی سنه احدى و ثمانین  
و ستائمه اتفاق عالم امیر کو دار پاشی غارت برمند سلطنت نهاد و ابواب عدل و داد بر روی متوطنان و لایات عراق و اندر با بجان  
بر کشاد و چون او متقلد دین حسین احمد مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بود و فشی تقدیر یقینش با سلطان احمد سحر بر نموده زمانم وزارت را بدستور  
محمود بدست خواجه شمس الدین محمد و او مجد الملک یزدی را قتل رسانید و خواجه عطا ملک را بار دیگر بکجاست بغداد فرستاد و شیخ  
کمال الدین عبدالرحمن الراحمی را به بخت بخت سرفراز ساخته قولیت موقوفات تمامی مالک محروسه را بکاشکانان جناب فخر  
کردانید و به ظایف اعلی و بختان نصاری و به دراکه پیش ازین از اوقاف میداد و منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان بدین  
رسانید و به تخریر قوافل حاج و ترتیب موقوفات سبیل بیت الله احکام بکلیه تمام صادر یافت و در باب جمع و وصول حاصلات  
موقوفات حرمین شریفین اهتمام نموده بر تواجبه بر تقویت سایر ارکان شریعت یافت مواضع حسنام و به بختانها و کنایه صفت  
اندام گرفت و بجای آنها مساجد و معابد اهل اسلام سمت ارتفاع پذیرفت و چون وقوع این صور موافق مزاج بعضی از امرا و کاکش  
بنو دبار و سلطان احمد قنوقور بای اتفاق کرده خواستند که به یکنام فرصت پادشاه را میان بردارند و بار دیگر در طلب انوار ایمان  
و عرفان کوشیده رسوم عبادت و ثواب و سایر اویان باطل را معتبر شمارند و سلطان را که باند ایشان و خوف یافته امرا و مضطربان

خز اول از حلیه سیوم

بسیار سائیده پست تقویر بای رنج مسلمانان را از ظلم و عدوان او باز نمایند شهادت سلطان احمد بر دست و رنج ققنور بای حکم از خون جان پنهان  
 ابا قحطان فی شهر سده ثلث و شصت و ستاد روی نو مدت سلطنتش دو سال و سه ماه بود گفتار در بیان نجات یافتن صاحب  
 علاء الدین و کشته شدن مجد الملک حکم پادشاه عدالت آیین چون سلطان احمد تهاجد بر تخت بخت قرار گرفت و از  
 اشعه خیمه تیرش اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که یلینان بهمان فرستاد تا خواجه علاء الدین عطا ملک را  
 بار آورند و زمام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد نهاد و کرت و کیمز نایره بغض و حسد  
 در کار نون درون مجد الملک شتعال یا قنار خون خان که حاکم خراسان بود و عرصه داشت نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوار شاهرزاده را  
 بزرگوارک ساخت و چون بیدار گشتن بمان سر و توفیق و کیم قدر سر بر دار و علاء الدین برادرزاده مجد الملک بر حضور این عرصه واقف ببار که مجد الملک او را صاحب  
 خزینه داری عمل کرده بود و بخت خواجه شمس الدین محمد رفته صورت حال باز نمود این حدیث بعضی سلطان احمد رسیده حکم فرمود که مجد الملک را مقید و مغلول گردانند  
 و بپایین نماند که آنچه در زمان ابا قحطان بزرگوار علاء الدین عطا ملک گرفته بودند باز دادند و خواجه علاء الدین عطا ملک بیعت اشرف علاء الدین که بر نفسی کاردار این  
 در مدت طاعت یافته ایم از فاضل صدقات حضرت سلطان است حالا مرید بنده برادرین قریبای بنایم و اشارت نمود و آن سوال پیشان که باور کرده  
 حضار درگاه پادشاه از یکدیگر بر بودند آنگاه از موقف جلالت حکم لازم الاتمال صدر یافت که امر اعظام پیش تمام مجد الملک شتعال نمایند و ایشان را موجب فرموده علی  
 در آن زمان از میان آمده و قسمة مجد الملک مقداری پست شیر بر روی اند که بخوران و بخور مطری چند مقرر بر آن نوشته بودند و چون اترک منکر سحر می باشند  
 از آن نوشته خائف گشته در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر با تصواب قمان و بختیان مقرر گشت که آن پوست شیر را شسته  
 غساله از مجد الملک بپاشند و آنچه سحر و عاید کرد و مجد الملک از قبول این معنی ابا و استناعت نمود و چکان بر دکان نوشته را شرح کردند  
 که دوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کرده و دشمنان ان کید قیست و کناه مجد الملک به ثبوت پیوست اما سو حقایق نو بیان  
 بقیل اورضانه و مقارن این حال سو حقایق پهلوی بسته تا توانی نهاد و شیخ عبد الرحمن بجای دت و وقت و مبالغه نمود و تا سو حقایق بختن مجد الملک  
 راضی شد آنگاه او را بملازمان خواجه علاء الدین عطا ملک سپردند و خواجه علاء الدین از غایت سلامت نفس و حسن خلق میخواست که بوجب  
 کلمه العفو عند الاقذار من علو الاقدار عمل نموده در زمان قدرت میخواست که قامت مجد الملک را بخلعت غلبه بپاراید اما جمعی از مخلصان حقیقی و  
 انصار و اعیان صاحبی گفتند بر بکنان روشن است که این مبرم بر درایم خستیار هیچ دقیقه از این ازاره فراموش نشد و در روزگار غلبه  
 مطلقا جانب حق و خلق را مرعی نه اشت امر در اگر مخلص و صورت بنده بر این باز عالمی را در سر خیز ظلم و شکجه جور گرفتار پسند و فرصت فوت  
 بناید ساخت و بنای حیات دشمن را از بنیاد بر انداخت بیت سنگ در دست و مار بر سر تنک نه زدانش بود و منوس و در تنک آنگاه از مجد الملک  
 صاحبی مجد الملک یزدی را از محبس برید و آورده و بیک طرفه العین او را پاره پاره کرد و بر غصوی از اعضا او را بملکبئی فرستادند و  
 قلوب را عایا و حجه را که از دست ظلم او بجان آمده بودند تسلی دادند سرش را بجا در سیده مانی بردار اعتبار بود و بپای آن شوم قدم  
 بشیر از دستش بجراق برده یکی از فضلا این بیت نظم نمودیت میخواست که او دست و ساند بعراق دستش ز سید لیک دستش برسد  
 نقل است که شخصی زبان مجد الملک را بصد دنیا از جلا و خیزه بتریز بر دو این رباعی را یکی از اهل طبع در باب قصیده مجد الملک انشا کرد و در  
 روزی دوسه سرود قتر و ویر شدی جوینده ملک و مال تو قیر شدی اعضا تو بر یکی گرفت اقلیمی فی الجمله کیفه جفا گشته شدی لعنت  
 چون مجد الملک رخت هستی بیا و فنا و سلطان احمد نبوت و دیگر صاحب علاء الدین را بکومت بغداد فرستاد و خواجه عطا ملک بر چند بنای  
 مقرر ساخته بود که بقیه عمر در گوشه منزوی بوده پرامون امور سلطنت نکرد و غدر ایام که شسته را بجای آورد اما چون عواطف پادشاهانه  
 و عوارف خسروان را از او غرقاب یکی شامت احواد دیگر بی هلاکت نفس بی همتا نجات داد و خلاص ساخت و خشم معاند و دشمن حاکمان  
 با هر چه از اموال او گرفته بود و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده با و غنایت نموده از بنیاد بر انداخت بر این در مذبح مروت و شریعت  
 قنوت و وفای نموده و هیچ آن جایز نبود بنابر این از اعتناق آن از خلیفه خطیب کبیر از حجاب توافقت نمود و چون به اسلام رسیده

روزی چند تن به سبب عاصمت پر داشت تا که با دم الاذات از کین کاه بیرون تاخته آن خواجه فاضل عادل را از تخت بخت بر حقه ملک جنت  
و این واقعه در شب چهارم ذی حجه سنه احدى و ثمانین و شصت و هجده روی نمود و صاحب دیوان بعد از استماع خبر فرستاد برادر خواجه رحمت  
بواز هم از تعزیت قیام نمود و قطعه علاء دولت و دین آن وزیرى که حاکم بود اندر ملک بغداد چو غنای کشت زیر پرده خاک خفا از سبب  
تاریخ خبر داد گفتار در مخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن سلطان احمد بجای مغفرت حضرت پیر چون در آن  
که بحسن سبب و ایتام خواجه شمس الدین محمد و مین دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت بنویس قوت گرفت آنست که قصد حسد در کار نمودن و این  
بعضی از شاهزادگان و امراء بی ایمان به شغال پذیرفت و ارغون خان بن باقا خان خاطر بر مخالفت سلطان احمد قرار داده و فلحا چنانچه  
منظور نظر تربیت گردانید و لشکر قراوناس را که بی باک ترین اقوام مغول بودند در تاجیک او کرد و سلطان احمد را فساد و فتنه و غیر عقیدت  
ارغون خبر یافته علی ایاتیک در میان مورخان بالینای شهرت دارد و شاهزاده فرستاد و جنته امتحان با حضار و فرمان داد  
الینای چون مجلس ارغون رسید شاهزاده بعنوان عواطف و احسان او را از جاده موافقت سلطان مغول گردانید و با خود متفق ساخت  
و الینای مهابی عهد و یشاق را بظانایان استقام داد و بیایه سریر پادشاه اسلام باز گشته در باب خلف ارغون عذر می عظیم عرض کرد  
و صاحب دیوان بر موافقت شاهزاده و الینای مطلع شده کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانید و سلطان بهت بر استال الینای  
کاشته او را باز و واج و دختر خود سلطان کوچک سرافراز گردانید تا شجره مخالفت از قضای سینه بر کند و متفق گردید و چون ارغون  
خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان شده جوشی بر کاره سلطان فرستاد و قصه تقریر مجد الملک و شغال نایره غضب  
ابا قان و رجعت کوکب دولت صاحب دیوان یاد و پیغام فرمود که در آن اوان خواجه شمس الدین محمد اقرار کرد و دلو که از نفع و جنب و  
ضیاع و عمار هر چه در قبضه ملک و اقتدار است همه تعلیق بالینایان دارد و هر وقت فرمان شود هرگاه مصلحت باشد بهر که اشارت نافذ کرد و  
بی مجال تاخیر و اجمال سپارد اکنون التماس از مخصوصان استان سلطنت آشیان آنست که صاحب دیوان را صاحب جوشی بدینجا  
ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده و صلاح و یراق دیده و بیچیان اخفیت حال و باجی استفسار نمایند سلطان از استماع این سخنان دست  
که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد و در جواب فرمود که مهابت ملک را حسن به بیروزی صافی ضمیر و در خط  
کفایت و توفیر می آرد اگر او از در کار عالم بنیاد عینت نماید مصالح ملک و مال در محل احوال و مدد و اخلال می آید و بر رسول نامه مطلقا استقامت  
نفرمود و جوشی قرین با خوشی باستان ارغون را اجعت نمود این حکایت موجب شکایت کشت و صورت عداوت ارغونی از پرده سبب  
در گذشت شاهزاده نشانیها بطراف مالک فرستاد که اسباب شمس الدین محمد را بتصرف ثواب اینجاب گذارند و کاششکان او را  
از شروع در مهابت و معاملات باز دارند و بنا بر آنکه ارغون خان در حدود عراق اقامت داشته عاقیان براسان کشته هر کس  
از و کلا صاحب دیوان آنچه در قبضه خستیدار او بود بتصرف کاششکان شاهزاده باز گذشت و ارغون بجانب اسلام بغداد فرستاد  
و حال متصرفان اموال آن دیار را از چاشنی اشتقام جرعه چشاند و در راه ایل سنداننی و ثمانین و شصت و هجده بالشکر حاضر عازم بلاد و شهر  
کشت و سرعت تند باد و داعیه فتنه و فساد بر آن بلاد کشته همه وقت درین اندیشه که سریر سلطنت پایدار را از قبضه اقتدار عزم نماید  
بچه تدبیر بیرون آورد و شب و روز درین فکر جان سوز میفرار که سلطان احمد را از میان چسان بدارد و در آن اثنا الطیجی بیایه سریر  
فرستاده التماس توامات عراق و فارس که اکثر به دیوان خاص اختصاص داشت نمود و پیغام فرمود که چون سریر دولت پادشاه  
بمحل جلوس سلطانی را میباید برانیه مارانیر طرئی باید که حاصل آن بمصالح سپاسی که در ظل رایت فتح است جمع اند و صرف نموده آید که  
این تفسیر شرف جانب یابانوار اتفاق بر صفحات احوال قادیانی تا به و الا بعد الیوم بیت مرا تخت ترین باشد و تاج ترک قبا جوشن  
دل نماده هر یک سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود در جواب فرمود که یورت اصلی و ملک او ف ارغون خطه خراسان است  
و ما از روی شفقت آن ولایت را با مسلم داشته ایم که هر چه در آن است که میباید که بقریبی حاضر شود و التماس او



او در جبهه اجابت یابد و اگر خود بماند در طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرماییم که موی از دایمی زخا یعنی فوجی از سپاه جرایج ارسلان رود  
 و ارطون را دست و گردن بسته بر کاه آورد. ندای مجی با کشته ارا و قرا و اس که دوم محبت را غون میزد و مواخذه شد و ابواب صلح و صلاح  
 از جانبین سد و کشت و اختلال آن حال از حد و دمار که در گذشته صاحب دیوان بکار سازی خود نصرت نشان شغولی فرمود و  
 بسیاری از اسباب و اوقات جنگ و حرب و آلات طعن و ضرب ترتیب نمود و بعد از استعدا لشکر النیاق با پانزده هزار از مبارزان مصطفی  
 در مقدمه توجه فرمود و از آن جانب ارغون خان بصوب از باسجان در حرکت آمده در غره صفر سه شلث و شمانین و ستایه در صحرای  
 آنجا حیر میان او و لیسناق حرب روی نمود و شایر او شکست یافته گریز بر ستیز اختیار کرد و سلطان احمد ازین مخفی خبر یافته بسرعت برقی  
 و با روی بخراسان نهاد و ارغون جته دفع حوادث زمان کشته رکاب و کشته غمان بقلعه کلاته شتافت و متعاقب النیاق با ده هزار  
 سوار باسجی آن حصار رسیده شایراده بغیر از تسلیم راسی و بجز توکل نیایی نیافت و جته ملاقات النیاق از قلعه پامان که لیسناق سپاهی  
 خلیف کش کرد و در ملازمت شایر او و قلعه زنده شرایط صحت بجای آورد و ارغون بکلمات ای لیسناق فریفته شده همراه او بطرف اردوی سلطان خیمه  
 و بعد از قطع منازل طی اهل درخوبان بستان سلطنت ایشان رسید سلطان احمد مدت یازده شایراده سفر از اردو افتاب باز دشت نگاه بار داد و او را در  
 آغوش مهربانی کشید روی بروی او نهاد و تقویض مملکت خراسان امیر و اساطیر سکنی برادرزاده خود کابلی تعیین نمود برادر بوقا آروق را با چهار هزاره  
 کس بحفاظت آن خرگاه امر نمود و روز دیگر که شهریار ثوابت و ستیاز از جانب مشرق بطرف دیار مغرب رایت غرمت برافروخت  
 سلطان احمد صحبت حرم خود تو دوی خاتون که در اردو گذشته بود مایل شده لیسناق را مصلحت کوچ دادن اردوی حیات شایر  
 ارغون معین ساخت بیت بنجر از آنکه نقش بند قضا در پس پرده نقشه دارد و چون سلطان از غایت خفت و طیش بنجیل اعشرت  
 و عیش روان کشت و قوا بعضی دیگر از نوئلان اسبوسعی مخالفت بر خاطر گذشت و بوقا بقوت برادر خود که رقت تقرب دشت صحیفه  
 شایر از او کان و امارت داشت که احمد الواس چکر خان را ویران ساخته از بنیاد بر انداخت و رایت غمت مسلمانان را بتسلیم صاحب دیوان  
 تا ایوان کیوان برافروخت مصلحت الواس است که بولاجو را بنجانی و احمد را از سر سلطانی بردارند و این هم وقتی تثبیت مایه که  
 ارغون را از حبس چون در از صدف بیرون آرند همه را این رای صواب نموده مقرر شد که چون زمانه مانده دل اهل عصیان تار یکسر  
 این اندیشه از خیر قوت بفعل رسد و برین قرار در شب سه شنبه شرم بیج الاغی سه شلث و شمانین و ستایه بوقا از یک بنجوا بخاک ارغون  
 خان رفته دامن خیمه را چون حجاب شرم و نقاب از مردم برداشت ارغون از بستر استراحت باضطراب بی نهایت بر جست چه تصور نمود  
 که موسم و دایح حیات زنده گانی است و بوقا دست او را گرفته قضیه موهبه را بنج مسطور عرض کرد و همان لحظه موافقان ایشان  
 جمع آمده بر باد پامان برقی رفتار سواد شدند و بجانبار دوی النیاق مایه او را در پشت خایه خفته یافتند و میر علی متخاچی از ملازمان  
 بوقا سیر بالیش رفته سرش از بدن جدا کرد و افغان دشت محشر و فرع روز که بر آن شب دست داد و غرورش و زلزال و زمینزل  
 افتاد اگر مقریان و خواص سلطان احمد کشته کشته یکی از آن جماعت بر مرکب فرار سوار شده و از عقب سلطان شایر در قوی که  
 چهار فرسخ از اسفرا این گذشته به و رسید و از خروج ارغون و حوادث بنجیون و افغاب روز کار و قتل اعوان و انصار شسته بعضی  
 رسانید سلطان ازین خبر محش مضطرب و شوش خاطر شده روی بجانب اردوی مادر خود قوی خاتون که در سراب بود نهاد  
 ام او سرداران و نجیبان و مقریان که در ملازمتش بودند در منزل جمعی از رکاب سلطنت اشباب جدائی اختیار نمودند بیت هر  
 کامی زکامی دور می ماند از محنت ای مسطور بخواند صاحب دیوان چون مجاورم رسید الاغی چند دست آورده حازم صفها  
 کردید و بعد از آنکه ارغون از غون مشیت ایزدی کار دشمن بساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بود و در آن زمان که صبح  
 صادق آغاز میدیدن کرده موالب که کاب را بنجمت جبهه خورشید رسانید شایر از او کان و ملازمت ارغون خان رسیده  
 از زبان بتمنیت بقا زنده گانی و وصول بر تبه جهان بینی کرد آن ساخته بوقا اجازه سواری فرستاد و لشکر قرا و ناس راه

بر سلطان احمد گزیده اساس دولتش را پست گردانند و سرخی دیگر نزد قوشچیان روان کرد که باز بهمت در هوای صید نوکران آن پادشاه  
بی سامان برانند و ارغون نیز متعاقب بدانجا بنصرت فرمود و چون سلطان باردوی والده رسید و او را از آن حادثه آگاه کرد و آنرا  
توقی خاتون گفت نسبت آنست که در همین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت انداخته و متفق گردانی تا منم که از پرده عیب که در محنت  
رومی نماید و دو سه روزی حقیقت حال بر بروم اردوی قوقی خان در لباس التباس محجب بوده هر کس بحسب غلبه طن شخصی بر زبان  
میراند و بساحی قراوقای و شیکو نوایان علی الرسم بخدمت سلطان شتافتند و بصل پادشاه بی خیل و سپاه استعلام  
نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بجا فغان پوشیار سپردیم و حاجت سرانجام از حق و ما محتاج لشکر غنیمت اینجانب کردیم شخصی  
ایمان که در بیرون خرگاه نشسته بود و از بر کشید که صورت و اقدار برین وجه غنیمت بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امار ارغون را با پادشاه  
بر داشته اند و بهم عالیه برانند و قتل سلطان احمد کاشته اگر اشتطام احوال ایل و الوس میخواستند و در حراست نموده مجال قرار ندهید امار  
بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان رامسد و وساختند و مقارن آن حال سپاه قراوقا  
در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید قراوقا و شیکو سلطان احمد را  
دست بسته با استقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که هرگاه دشمن مغول  
به بنیاد دست و پای افشاند لفظ میو بر زبان رانند ارغون در امر انگریز شتابت میو گفت و هانجا کاسه دشته تلوا عشرت  
برافراشت بیت چنین عجایب حالی بسالهای دراز نه کوش و در شکنید و نه چشم دولت دید و چون ارغون خان تجربه معلوم نمود  
بود که بر ابقار دشمن فایده غیر ذامت مترتب نمی گردی توقف و تاخیر سلطان احمد را با ولا و تقوی بای سپرد تا در شب پیشین غنیمت  
ششم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستا زشت و اربعه صاص بدو خود داند اهل اسلام بنگشند قطعه سپهر عدل نکو و ایشتری  
و یدار که بود در سرور جانان خطه ایران ز دست برد قضا پست و شکست و ینک نمود سال شکنج مغول از لب خان و از  
احمد خان سه سپر ماند قلاچچی و ارسلانچی از ارمنه خاتون و بوقاچی از قورقوجین و ازین سپران سپیک سلطنت نرسیدند ذکر  
ارغون خان بن اباقا خان بر چند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق ابر خلاص سلطان احمد مقرر چنان بود  
که شاهزاده هولاکو خان را بپادشاهی بردارند در آن وان که ارغون خان سلطان احمد را بعالم متحد فرستاد و بار دوست  
خواتین ابراهیم شاهزادگان که در آذربایجان بودند در مقام فرمان برداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را در ورمیت و بیعت جمادی  
سنه ثلث و ثمانین و ستا در منزل آب شور از حد و دوزینج بر تخت خانی نشاند و ابواب عیش و سرور بر روی جمهوری زد و یک دو  
کشوند و مدت یکماه خورد و بزرگ تانیک و ترک بشر شراب ارغوانی و استماع الحان و ناغای قیام نموده بیت کبی ربط  
زدند و کاچینور کبی نشان بدند و کاچینور و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور باز پرداخت مطایا اموال اشراف و عیان  
از عطایا خویش کران بار ساخت زمام رقی و فتن و بقیض و لبط و جل و عقد مور ملک و مال را در قبضه اختیار بوقا که مجد در این  
زنده گانی و مرتب اسباب کامرانی او بودند و برادرش آروق را که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بجا نقش قیام نموده  
بود بکومت بغداد فرستاد و مرغ دل هولاکو را که حسب المقرر خیال استقلال داشت بدانه انعام و احسان رام کرد و اندید و رقبه سایر  
شاهزادگان را بالمطوف و عنف در راجه اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحبی و صعو و سعد الدوله بود بر تبت تربیت  
در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه منزل بیانی عظمت بوقا راه یافته بنام حیالش در هم شکست مدت  
سلطنت ارغون مفت سال بود و قبل از تفریب سعد الدوله خواجه جلال الدین محمد سمنانی بمرور از نش قیام می نمود گفتار و در  
ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجلی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون  
خان چون صاحب سعد در جاجرم از سلطان احمد جدا شده باصنهان رسید بعد از آنکه زمانی بجز استیلا علی ارغون خان گذشت

و کشتن سلطان استماع نمود و لا جرم بر خاطرش گذشت که از اصحابان بشیر از دو و از شیراز متوجه هر فرزند از راه در پا خود ابد یار یارند و بسیارند که بکشد و در  
از حیات باقی باشد در آن مملکت بهر اخت بگذرانند باز از شدت فقر محول اندیشیده و همچنین میسر گذرانند که اگر فضل خود را این خرقاب خراب حاصل نجات توان  
انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و کما شکان را در آتش خطاب و عتاب و بونه اید و عذاب توان که اخت مدت سی سال در کمال غفلت و سهو غفلت  
گذرانیده و صبح نشاط آیام شباب بشام غم انجام سبب رساییده اگر سپرد بهر موجب عادت خویش آغازه یوفانی و میل جفاکاری نماید پیداست که نه  
مستانت بهر فروغ را میسر چه بند و چه کشاید نسبت که دست امید در دامن توکل اسوار داشته بر که پادشاه اعتماد نماید و التماس درگاه  
عالم ناپه برده اندیشیده انواع اندوه و طلال و نزول و ارتحال باز آیم اگر نسیم غنایت از غلبه الطاف پادشاهانه و زیدین گیر و در خون جان از سر جرمیده  
نا کرده بنده در گذرد و جرمشک بوی و زخورشید نور نیست بدیع و الا باری چندین کس را از محنت کنگه و تقدیب خلاص داده با شمع آگاه کلمه شریفه  
و انقضی الی قدر زبانی گذرانیده بصوب اردوی ارغون خان روان گشت و در آن راه امیر خاری و آتاکت پوست شاه و ملک امام الدین فرزندی  
که از ارغون خان باغلق آقا و این ایشان را جبهه امتحالت صاحب دیوان ارسال داشته بود و بدینجا رسیده و گفتند پادشاه جهان یار میگوید که چون  
صدای جادید مرا بر دشمنان بخود داد و تاج خانی و افسر جهانی بفرق مبارکت من نهاد و کسا جمیع ارباب جرایم را بخشیدم و رفتم عفو و اغماض بر هر چه خطایا  
بکنان کشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت آید بهر آنکه باصناف الطاف اختصاص یابد و نشانی مثل را مثال این بخان ظاهر گردانیده و خاطر شریف  
صاحبی از استماع این کلمات طمئنان یافته بسرعت برق و باد قطع مسافت نمود و تا در روز جمعه دهم ماه رجب شش ثلث و ثمانین و شصت و سه باره رسید  
در و تاق بو قاروقل فرمود و روز دیگر بو قاروقل را سپاه سریر علی برده ارغون خان صاحب سعید را بهو اخت و تقویع منصب وزارت امیدوار ساخت  
و صاحب زمین خدمت بوسیده و دوام دولت با دار ساییده و خبری از دیار گشت و چون چند روزی برین مقصود گذشت و نزد اهل جسد و صوفی  
انجام مید که خواججه شمس الدین محمد بدستور محمود و ماسر سراجام بهرام وزارت خواهد بود و فخر الدین بهتونی و صام الدین صاحب بهو قافله گفت که با وجود  
وزارت صاحب دیوان بر باض حکومت تو صفت نصارت نخواهد گرفت و اگر چه چو اهر روزی چند طریق تو اضع سلوک دارد و هرگاه ممکن گردد تو را  
تیر شش سار اهرابی اختیار خواهد ساخت و رابعی دشمن چو ابدست آمد و حضرت داری زنه که از دست خودش نگذاری در بکنداری و دست یابد تو  
سودی نگذارد امت و غمخواری سار علی بدو قاروقل و خلوی زبان لامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که در باره پدر نیک نهاد و پادشاه بدین  
و بر کفران نعمت اقدام نموده او را زهر دهد از خدمت پسندیده چگونه توقع توان داشت ثبات دولت صاحب تاج و سرور و خاد و زبر پر کرد و تو  
قرین بیکدیگر است او را زنده نباید گذاشت بهت چو قدرت یافتی بهضم غدار کن تقصیر و مغریش را بر و آن سباران ارغون خان حکم فرمود که صاحب  
دیوان را بموقوفه یغوراند و امر او نو عیان بهت بر تحقیق آن مهم کار نه انجا که صاحب صاحبی را بموجب فرمان دستا بسته بسرد دیوان حاضر گردانیدند  
و جهانیان فریاد و نفعان باوج آسمان رساییده که در از ارق خلایق را چرا بسته اند و خاطر بی توانان و بکنان را چون دل نهر مندا بکن چه سگسته اند و چه  
شمس الدین محمد در جواب صاحب حدیث گفت تقصیرات و تصرفات بنده که ارباب عرض عرض گردانیدگی را صدا عتراف می آید اما از نعمت اندیشیده حد  
نه حیانت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم بهت نه بر زبان گذرانیده ام نه بر خاطر نه در عقیده این بنده بهر کران بوده است طلاق است  
و نصاحت بیان هیچ فایده ندارد و ج با حکم قضاء میسجای کند حکم شد که مبنای تضایل و معالی را خواب کنند و سرشته خود و احسان را سرب گردانند  
خواججه شمس الدین محمد چون دانست که بجات ممکن نیست عسلی بجای آورد و دو کا نه از برای یکانه حقیقی بگذارد و مصححی که همراه داشت برسم تعالی بکشد و آن  
آیه را که آن الدین قالوا ربنا الله ثم اتفقوا تمیز علیهم السلام که آن لا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون لا جرم خاطر از علایق  
خارج ساخته در مقام تسلیم آمده گفت ج بهر چه از تو آید خوش بود و خواهی شفا خواهی الم و غانه دیگر و دشمنه چهارم بشان بنده نه کوره و در موضع  
از سر بخجلا و تهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر را و لا دان و زیر صافی صمیر بخی و فرج الله و عود و آتاکت را نیز همان شربت چشایند نظم  
تبعی کشید بهر این چرخ کور نیست کو صد هزار شاه و کد را بر بقر گشت چون عاقبت خاست جهان و در نکت اسهلت خوب و زشت اگر نرم  
یا درشت و بعد از نهانیت خباب صاحبی ارکان دولت ارغون خان قامت ایاک و اسباب او را که در ملکات عزان و آذر با بجان بود و بخت

در آوردند و اسلحه های حیات و غیره را آوردند و منهدم کردند و نشت که هر روز حاصل اداکات خواجیه مثل الدین محمد صید و تان میر سید و اکثر نوچه در  
 امیر خیر و صوفی و دیگر و یکی از فضلا در مرثیه آن صاحب سعادت انما این رباعی منظم کرده اند رباعی از رفقش اشق خون بکبیه سر روی کبند و زهر  
 کبیه برید مشب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح بر زلفش سر و کریان بدرید و دیگر یکی در تاریخ وفات آنخواجیه پسندیده صفات این قطعه در سلک  
 نظم کشیده قطعه نظام عرصه اتفاق صاحب دیوان محمد بن عینی در یک کانه و میر سبال شصده و ششاد و سینه زنجیان چهار بوقت عصر و شبته بر دو خانه اهر رشت  
 ظلم از روی اعتیاد بجزیر جام تیغ لبالب چشید شربت قهر و یکی از دوستان مجد الملکات یزدی در آن واقعه گفت که قطعه جو مجد الملکات از تقدیر یزد شهاب  
 یافت در سجای نو شتر بقصد صاحب دیوان محمد که دو شتر کاکت بود در دهر پس از دو سال دو ماه و دو هفته چشید و بهم زد و رانی شربت قهر تو  
 در دنیا مشوید را معال که دارد در ترزو نوش باز بر و بعد از انتقال خواجیه مثل الدین محمد بن محمد بن قادر حکومت تانت مملکت ایلخانی استقلال تمام  
 یافته از خون خان و در اجنکساکت لقب داد و فرمان فرمود که تانه کنه بزرگ از کتاب نماید در ریغ و غیره پادشاه کسی کنایهش را نپرسد و بی التماس او حکام  
 بر اینج رسامع نذر اند و فرمان این او در فصل مهمات بدون بر اینج اطاعت نمایند و بوجاهنگساکت فی بعض الامر ترکی میب عاقل بود و در فصل مهمات مکان  
 و دولت بر اینج عدالت بد پسجامی نمود و او ایست که در ایام حکومت او یکی از سالیان صطبل خاص سی از دکان بقال برداشت و دکان دار مصطفی  
 عادت جملی خود در مقام مناقشه آمد و سالیسی شری بر و زو و بازاری بانه و زاری بر و زو و قارقه صورت حال بعضی رسانید بوقاف و نو و تاخر بنده در  
 بدو نیم زدند و با حاضران گفت که اگر با امثال این مردم را بختصرات افعال مواخذة نمائیم دیگران و بعد از کتاب عظیم امور آید و سلک عوام  
 جمهور از بیم کینه صبط مملکت بهولت میسر گردد و چون استبداد و استقلال بوقایع از اینج اعتدال تجاوز نمود و از خون خان را از سلطنت خراجی نماید  
 رشک و حسد در باطن سایر امار و ارکان دولت و انتهاب و اشغال آید و آغازه رشک آمیزی و فتنه انگیزی کردند تا با وجود جنه لطف و عنایت ایلخان  
 تدبیر ایشان به هدف مراد میرسد لاجرم بهدار او مواسا اوقات سیکند را بنده و سر در گریبان فکر فرموده خون جگر بخوردند و فتنه فرصت میبوند و در خلا  
 این احوال کو کب طالع سعد الدوله بهیو و با وج تقرب و نیابت صعود نمود و سپهر خدایا که عادت اوست در استرا دمو ابی که بوقاهنگساکت داده  
 بود سعی فرمود و بتین این محال و تفصیل این احوال که سعد الدوله که له بعضی الدوله سببه الله بن محمد بن الدوله اهری بود و متابعت ملت موسوی میبوند و در  
 از خون خان جو در داخل اظهار ایلخانی ساخته در دار السلام بعد از عزل قامت انداخت و بزرگ و تازیک هر ملا و و بار آغا را اخلا و ابسط  
 کرده بهشت لغات و نامشده و بر حقیقت حال محال و مسخر فان اموال معذ و تصرفات و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل فرمود در آن اثنا جمعی از نگهبانان  
 که پوینته ملازمت آستان از خون خان میبوندند فرصت یافته بعضی رسانیدند که سعد الدوله در خطه بعد از دست در دامان فراغت استوار گردانیده  
 و خدمت در کاخ عالم پناه را پشت پازده چون او نیز با خد طوفان انعام مدام بارگاه پهلر چشم مبارک در دست نیامد باید که مانند صاحب و شام در خدمت  
 بوده در سفر و حضر از دوی بجایون نصیب نفرماید این سعایت سعی در تحصیل اقبال سعد الدوله کشیده موجب فرمان از خون خان ملازمت در کاخ عالم پناه  
 اختیار کرد و بتی هر نیک و بدی که در شمار است تا در کمری صلاح کار است و بحسب اتفاق بهدران اوقات پادشاه در مرض مده سعد الدوله در بیمار  
 شرایط اهتمام بجای آورد و از خون را بهسلی داده نافع افتاد و از یاد مرض روی در انحطاط نهاد و در ایام تقاضی روزی از خون خان حکایتی که در دفع  
 طالت تواند بود از سعد الدوله استنطاق نمود و چون او میل خاطر ایلخان را بجمع آوردن اموال فراوان معلوم داشت صورت طائف و اسراف  
 نواب و کاتب هر ملا و و دیگر خصوصاً خطه بعد از بقرار دلپذیر بر روح ضمیمه از خون خان نکاشت و گفت تانت اموال مملکت بوقاف و خویشان او بقتضی  
 تصرف درمی آید و جهت خزانة عامه پادشاه چیزی معتد به در هیچ جا نمیکند از ند و آرون که بر او راوست و در خطه بعد از اواب ظلم و تعدی بر روی رعیت  
 کشاده و در انولایت صورت عدل و رفاقت مانند روتن هم اهل بنزد و کم و کاست افتاده لظلم کشاده بر خلایق دست بنید و ز دست ظلم  
 او عالم بفریاد و بجزخ از ناله بیداشت اینک زبانش قامت منظم چون چنگ بنابرین مقدمه حکم شد که سعد الدوله در صاحب اردو و قی و بی  
 سکوچی بطرف بعد از توجه نماید و در تحصیل اموال تحقیق احوال محال استخراج وجه دیوانی و وضع ویرانی اتهام تمام فرماید و سعد الدوله با اتفاق شای  
 الیهانی او از سر نه ست و ثانی نه ست که بهدار اسلام رفته و مدت اندک اموال بسیار از بقایا رسال گذشته و متوجبات سال نو فراسم آورد و بجا

بکاتب اردو بنابر کتب چون آن فتوای نامحدود و اجتناب بقیاس و نظر از غرض آن رسانید در باره اوصاف الطاف سید و اول داشته مضرب بشیر افحرج  
و خرج بعد از تعلیق بوی گرفت و سعد الدوله بار دیگر بنیاد رفته از بر وجهی که توانست خزانه باصفاف کثرت اولی بهم رسانید در حقش از آنکه حال بلند و سینه  
در آن موضع است بطریق الحیا سرافراز شده آن اموال را که در ایند و از غرض آن او را منظور نظر تربیت و موقوفه علی غایت کرده بر خاطرش گذشت که هر  
سال این مقدار را را آوردن از حاصلات بعد از میسر و باین واسطه اعمال و از غرض آن بر صدق در ایت و حسن کفایت بگذرد درجه اعلی یافت و از دوی  
نیز از کمال اخلاص و کار دانی او بخوان بعرض رسانید و غرض آنست که بوی نظام احوالش وقت و گفت سعد الدوله از یک ولایت در مدت اندک  
و دو نوبت این مبلغ مال بخزانة عامه واصل گردانید و محاسبات و معاملات از دوی راستی معروض و بخش ساخته آن ملک را معهود کرد اگر ضبط  
اموال جمیع حاکمات محرومه در عهد او باشد کار خزانة و ملک را بجای رساند که در نظام و انتظام هم در رعیت و در غایت ابالی بهر شهر و ولایت  
حقل حرومه دان گشت تعجب بدندان گرفته حیران ماند اینان بصدیق این سخن نموده حکم شد که قطعا جاز نمویان وارد و قیام و جوشی را به مضرب امارت معین  
دارند و سعد الدوله را وزیر و حاکم ملک و مال ساخته بی استعواب او امر سخنی بوقف عرض رسانید اما سعد الدوله بر وقت و بهر حال که خواهد اگر همی داشته باشد  
به مشورت موقوفه داشته عرضه داشت که آنکه سعد الدوله از روی قدرت و اختیار بصدیق ضبط و ربط امور محو و کشته بدین واسطه اعتبار و بوقا  
رومی در نقصان بناد و جمعی که منتهی فرصت بودند در خلوت زو از غرض آن زبان به نصیحت گشادند و طوطا نویان نوبتی بعرض رسانید که سلطان احمد بود قاضی  
دولت و محرم سلطنت میسر و مع ذلک ساکت طریق خیانت گشته آن نوع کاری پیش برد و حال آنکه در آن زمان چندانی قدرت و کمکت بیش  
امر و کار خزان محصور و عساکر موفور و در دوشاه را دکان بظرف احترام در روی مکر بسته بر چسبیده بود رضا اصفا میمانید باید که مرد و عامل از روی فاضل باشد  
و دست تسلط او را بوجهی از جوه کونا سازد و خواج صدر الدین احمد بخانی که نائب طغاجار نویین بود و جهت آنکه بوقا از روی بقایاد اموال فارس  
میطلبید و در مجالس آواز خبثت کرده بر زبان سیکه زانید که بوقا پادشاهیت در کمال اقبال بریزد که پوئسته بی مشورت امر احکامات مفصل میداد و اموال  
حاکمات ایلمانی را زبونی اراده خود صرف نماید و کار بجای رسیده که برای پیگیری و پاپیره به تبریز میرود و اگر التماس بوقا براه ندانسته باشد طوطا  
غایت میر علی تنجایی میگرد و بنا بر استماع امثال این حکایات مزاج از غرض آن بود که بتغیر گشته در آن شاد و مجلس شرب بوقا و یکی از امرای دیگر از بخان  
خوشنیت امیر گفته و پادشاه آن امیر را باز خواست نکرد و بدین جهت بوقا از غرض آن بر بختی و متعاقب این قضیه رجسام الدین قزوینی که از راه نیابت  
بوقا بشیر زده فتنه بود در سردیوان ایلمانی صدها و نچاه تومان ثابت ساخته بود و بوقا بکل از درجه اعتبار افتاده بهانه جمیع انفصل در کج خا  
خود نشست و از غرض آن تارض او را دانسته بر لایحه داد که حال مستعلقان بوقا در فقر بسیار نند و از اعمال معزول باشند بنا علی بد اخاطر بوقا بر مخالفت  
از غرض آن قرار گرفته قصدی زو شاه زاده جو شکاب بن جو ماخرن ملاکو خان که در کنارت فرات میبود در سال نمود و پیغام فرمود که از غرض آن بنا بر سخن ابل حد  
از من برخیزد و جمعی را که در سلطنت نوکران من انتظام داشته بدت تربیت سرافراز گردانید لاجرم قومی از امر او ایمن را با خود متفق ساخته ام و در  
هو اداری تو افرخته باید که خاطر تو بر استخلاص ملکات موردش قرار دوی تا من بکسر سلطنت را از خارج مقرر من معاندان صفی گردانم شاه زاده جو شکاب  
چون اینچنین عجیب شنید از کشت حیرت بدندان که ید و لحظه تماثل کردید و گاهی ایلمانی را گفت که مرا بر سخن تو زیاده اعتمادی نیست اگر سخنانی که و تون کلی حال  
اسامی اینجا است را که با بوقا موافق اند مفصل کرده با چکلکابیا و ایلمانی باز گشته التماس جو شکاب را بعرض رسانید و آن خایین آنچه شاه زاده طلبیده بود  
در سال نمود و جو شکاب ایلمانی را گفت که من در فلان شب بار دو خاتم رسیده باید که بوقا با موافقان خود تمکل باشد تا هم از غرض آن را بفضیل و بهی و ایلمانی مراد  
نموده جو شکاب خواست که صورت و قهر را علی اسرع الحال را بخون رساند تا و خاست چنانست بوقا بر و ز کار بهر ایت کند لاجرم بر جنبش استیصال بجای  
روانده اما در شب موعود زیند و صبح زو در یک ملاقات از غرض آن خان فایز شد که حقیقت حال را مشروح معروض داشت از غرض آن نخست آنحضرت را  
بمعقول راه نداد و جو شکاب خفی را که شمل بر اسامی موافقان بوقا و چکلکابیا ایشان بود بوی نمود از غرض آن بر آشت و همان لحظه گفت که سلطان انان  
و طو لدای و طو فان با سکر فراوان بورت بوقا روند و دست و کردش را بسته در پائنه سر بر علی حاضر گردانند امرای موجب فرموده متوجه استیصال  
گشته بوقا که کیفیت حادثه خبر یافت و هزار بر قرار خست یا که دره بار دوی ایلمانی خاتون کریمت و امرای بد بخا برده و او را گرفته بر کار رسانید

است  
اردو  
م



در وایستی که ارغون خان پیش از این قبضه اخذ و قتل تو فامو جراد دومی او کشت و آن کا فر لغت را در بورت اولجای خاقان باخته برنجور سید و بر سر تپه بر بیدار نمود  
 کلاه شاه زاده جو شکاب در مجلس ششمی چون قطره آب بر دست گرفته بود قمار کردن زد و شکران را دوی او را بجا رب غارت و قمار باک ساخت  
 بر کسی که بوی اندک غلغلی داشت بیاسار سید بغیل الله را پیش رو حکم یارید ذکر شمه از عظمت و حمیت سعد الله و له پیرو و بیان آنکه سبب  
 قتل او و موجب قتل ارغون خان چه بود چون ارغون از خون صانع چون خاطر از غدغه عذر و کبر و قافایع ساخت کما یحب یعنی  
 بر تربیت و رعایت سعد الله و له بر داشت تمامی مصالح و محاکات و جهات عالمیان را بر کس درایت و کار دانی او تفویض فرمود و کوب اقبال آن سرفراز  
 اهل ضلال با وج اعتقاد و استقلال صعود نمود سرفرازی را بایت ایاکش بر فراز ملک فرق فرقدین گشت و کین کسی غم نداشت بر مسافر سر بر آید چنان  
 و داور راه آمد شد بر بست لبیب جهان وزارت او را بطریق عثمان خلعت سعادت او را بفتح کشته صمان و سعد الله و له حکومت اکثر شهرها گشت ارغون  
 خان را بقراتبان خود داد اندک بجهل خزانده را که برادرش بود در جهل مرکب ماند خلاطون و حکمت بی بدل میوه و بعد از فرستاد و در دیگر راه حکم  
 و یار بر بر بیه ساخت و ولید بن ابی ربیع و بعضی از ملا و از با یحان را بایت ریاست بر فراخت و دیگری از خویشان او پیش الله و له نام روی حکومت و لای  
 فارس آورد و اگر شاه زاده خازن و کچا تو خان و در خط حراسان و روم والی می بودند سعد الله و له لایات را نیز بقراتبان خود تفویض میکرد و تحقیق  
 آنکه در زمان وزارت سعد الله و له تمامت مملکت و رعایت معهودی و آبادانی بود بچشم انداز ارغون خان بر رعا و فرار طان و در هیچ باب ظلم  
 بعضی نمی توانست نمود بلیت مکرری هیچ آب از باد فریاد بقای کل گشتی پاره آباد مدت دو سال که سعد الله و له در کمال استقلال بدان شغال اقبال  
 استقلال داشت مبلغ هزار تومان در خزانه عامه مخزون ساخته بخت بر تارک عظمای چند ساله کماشت لاجرم بر توختین پادشاه حجت آیین زمان را  
 بروجات احوال شکیافت و بر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت رفعت و ترقی ریا و می یافت تا کار بجای رسید که روزی در خلوت با یحیا  
 روزی بخت و از تقریب عظمت پادرا کردی بی ادبانه کچین می انداخت درین حال مجببال در آمده بران ترک ادب باز خواست مبلغ نمود و فرمود  
 که هر چند پادشاه عواطف بیکرانه میدول دارد و چنین حضراتی این نوع بی ادبی چگونه جایز تواند بود بلیت شاه اگر لطف بی حد در اند بنده باید که  
 حد خود اند سعد الله و له در جواب همین قدر گفت که سبب ترک ادب وجه المفاصل است و خلاف سخن پادشاه عادل کار مردم جابل و چون کمال اقبال  
 و اختیار سعد الله و له باین درجه انجامیده نایره عداوت و رکافون درون امر او را کان دولت شغل کردید و طوفان که از وی بخشش پذیر داشت جمیع  
 اعیان حضرت را بر دفع او متفق ساخت و با نوینیان هم میهمان کرده اساس انداز و اس او را طرح انداخت تا بنا بر صلحت وقت آن سر در کجینه سینه مخفی  
 میداشت تا آن زمان که فرصت یافته سرشته حیات او را بجاگشت و خاشاک مات لباشت و سعد الله و له در ایام اعتبار نخست بحسب ظاهر در باب  
 ترویج شریعت سید ابراهیم صلی الله علیه و اله الاطهار سعی می نمود و راه رمضان شنه ثمان و ثمانین و شمانه جبه رعایت و معاشرت بجهل کتابی بسلام  
 بعد از ارسال فرمود تا آخر الامر کمال دولت و اقبال و غایت عظمت و استقلال معز و رکشت و نخوت و جبروت و اذیت و باد بروت او انداخته و  
 که شست بید و لسان قوم بیود را و هم اندک نیلای پای بر دایح استیلا و استعلا نهادند و زبان استهزا و استهانت نسبت بامت حضرت رسالت علیه السلام  
 و تحقیر گشادند و سعد الله و له از غایت شقاوت چند گزشت بعضی ارغون خان رسانید که نبوت اخیگر خان بحسب ارشد و تحقیق بجهل و افاق سیخ  
 و بعنایت آلی خباب پادشاهی را تمسید قواعد ملک و ملت و تشیید مبانی دین و دولت بکمال دجی میسر کردیده چنانکه نبی عربی صلوات الرحمن علیه و آله و  
 و انصاف دوست و مازوی نصرت شعار گشادند و بسیاری از مخالفان و معاندان را قتل آورده قتلاد مانعیا و قبول ارکان اسلام بر کردن خواص و عوام  
 نهادند اگر بخان عالمستان بمقتضای بخت عالیشان کار فرایید و لطف و غفور و غفیر خصوص نسبت بار باب موافقت و اصحاب مخالفت باز ناید بطی  
 جدید در روزگار پایدار پدید آید میتوان ساخت و رسوم و عادات پیشین و قواعد و اطوار دیرینه را از عرصه جهان بر انداخت ارغون خان که سبب حب  
 مال دشمنان مسلمانان بود بعد از استماع این بخان بر پیشانی هر بهانه بر قتل بگشایدان اقدام می نمود و حکم کرد که هیچ مسلمان را در دیوان کار نفرمایند و  
 طایفه را انداخته شد و مانع آید و سعد الله و له با ارغون خان فرار داد که کعبه را معبد اصنام بنام کرد اند و اهل اسلام و سایر فرق انام را از عبودیت  
 رحیم رحمان بعبادت او تان رساند و بدین اندیشه با اعراب بود پیشه مراسلات و مکاتبات روان داشت و در ساختن اسباب توجه بجا بکشم

بجانبه که اعلام صلوات اعلام بر فراشت درین اثنا بحسب محال را که هم گیش آن بداندیش بود بجانب مملکت خراسان فرستاد و اسامی دو بیت نفر از عیان  
و متولیان را در آنجا مقرر کرده بدو او که ایشان را از رضا عالم بقا و حیات بسر حد منزل فدا و موات رساند و اموال و اجبات و سایر ملکات همه را واصل  
دیوان ایشان کرد و همچنین شمس الله و که پیشین معده شمس از علماء و بزرگان ارسیر از عقیق بود و اجتماعت را غیر شدت در جهان و قدمت خانان و خرد و  
در خان و مان کنایه بود و چون حرکات نامائیت و افعال نامائیت سعد الله و له بود از حد اعتدال در گذشت ناکاه ازشت قضا ناوک بلا کشاد فتنه  
متوجه جان او گشت حج یکی برده آتش که خلقی بدایع و از غوغای خان را بسبب مداومت بر خوردن مخونی که بعضی را جرا آن برین و کو کرد و بود مرضی در عاقبت شیخ  
روی نمود و خواهر این الدین را بسبب در محال مساعی مشکوره بجای آورده مرضی روی در انحطاط نهاد در آن اثنا جو که که مرتب همچون مذکور بود در سجام شمس  
با و او و علت کسی کرده مرضی گشت و کار را در محال و در او را طلبا و حکما و در گذشت فتوی از رضا بکچین صغیر خود و روغن با و او مکنی نبود و امر او  
از صوبت آنجا که حیران مانده صلوات و صدقات مستحقان و غیر تران رسانیده و بسیاری از جوانان را از محنت جوس خلاص کرد و مطلق العنان  
گردانید و سعد الله و له و دیگران زیاده بر آتش محنت بپوشید و از فتنه های خطایشان گشته اند و هر که بر او می کشید از شدت صورت صحت ایشان بغایت نوبت  
و از وفات عاقبت اندیشه ناز و ارسا و لرزان بسان برکت بیدیت منم مروزی زانده گیتی بدویم بچم گشت خودم که بجان باشد بچم جبهه رگت  
رعیت و اتحالت مردم و ولایت فرمانها برین با تمنا بر طرف ارسال نمود و دیگر و زینها نشان فتنه نشان مثل بر اظهار عدل و داد و دفع ظلم و فساد و هر مملکت  
خود و چون بقضای ادا جارا جلهم لایستخرون ساقه و لایستخرون محاست که حکم حکم و قضا بر مسمت تقدیم و تاخیر کرد و داد و عا و ابالی با و عا و ابالی  
الانی ضلال شرف قبول و اجابت پذیرد برایشان را و اطفال عدل احسان فایده تر شربت گشت و مرضی از غوغای خان شده و فتنه که را از خیر تر سپرد و پیر  
و صغیر و که در گذشت غیر از سعد الله و له و جوشی کسی را از کاهه پادشاه راه نمیدانند و ایشان بطریق بنانی از چنان زود شده داده خانه آن خراسان فرستادند که  
بر پیل سرعت رایت غریب بجانب شمس بر سلطنت بر افرازد و محمود اصلی که قتل از حد و فتنه خود را بکگاه رسانیده و ایشان را از ضرب تیغ امر افکار  
ساز و او و نویمان برین مکیه اطلاع یافته و در خانه طغایار نویمان اجتماع نمودند و محنت جمعی از بچگیان و احوال سعد الله و له را گرفته بعالم دیگر روان  
فرمودند و چون از خبر محنت سعد الله و له نیز جفت نمود که فرشته دوسه روز در خانه طغایار محسوس بود و بعد از آنکه فدا خودش بعین یقین مشاهده افکند  
در خایت اندوه و غلبه رفته باین عبارت پیش کسی فرستاد که بجدایم برزل و لایزال که این چهاره تا بوده با دوستان ایشان دوست و یار و شمس و شمس بوده  
والله علی نقول وکیل یعنی اگر در محنتی افتد بچم برین مظهر طریقه اخلاص سلوک خواهد بود و المعلق بالشی الخال محال و در دیگر سعد الله و له محسوس طالع مشکون خیر آزاد  
تیغ آشبار شربت فدا و اند و محسوس و مسلمان که در سه صلوات طیبات بروضه صیفا پیش ساکن خاک شرب فرستادند او یار دین احمدی از خانه لطف احمدی قنای  
بقا پوشیده و اعدا و ملت محلی را بجام قهر انجام قضا احمدی شربت فدا نوشیده از غوغای خان که در آن او ان بغایت صغیف و ناتوان بود بچم باز کرده و سلب  
غلبت سعد الله و له و اباقان بقضا نمود یکی از حاضران مدزنی مسموم بعضی رسانیده و ایشان حقیقت حال دانسته و در روزه شنبه تقیم بر بیع الا و له یقین گشته  
در باخچه آنان متوجه عالم آخرت گردید و غلبت چنین است این خرج بنده کبی با شمس و کبی با کرده و از غوغای خان چهار سپرد داشت باین ترتیب نماز آن کو  
قتل بکاجی بود میوه نموده و بجا یوسف سلطان که او کوک خاتون که خواهر زاده امیر ارغین و والده ایشان بود خنای او غول که مادرش را قتل خان و غنت  
و قویق بوقامی گشته و از جمله این چهار سپرد خاتون و او بجا یوسف سلطان سلطنت رسیده و ذکر بعضی از افاضل و الشهداء ان و فضلاء و زکات  
از غوغای خان یکی از جمله علماء و در آن از غوغای خان رضی الدین محمد بن علی بن یوسف الشاطبی است و او در علم لغه عدل و نظیر داشت و در سنه ۷۸۳  
تا ۸۰۰ و شمس و شمس و شمس عالم آخرت بر افراشت و دیگری از جمله محدث محمد یوسف بن محمد الکاتب الوزج الحود است و او در حسن و شمس  
و شمس بجهان جاب و ان جویت و دیگری از جمله اعیان علماء اعلام و اشراف فضلا لازم الاحرام قاضی القضاة ابو سعید ناصر الدین محمد بن عبد الله البیضا  
با از غوغای خان معاصره بود و همواره بدریس علوم محسوس و محسوس و تحقیق مسائل فروع و اصول مشغول میفرمود و پدر قاضی بجاوی امام الدین عمر بن محمد الدین محمد  
بن صدر الدین علی الشافعی است و آنجناب زود از بنود امام الدین بکسب علوم دین فرموده بود و سنه ۸۰۰ امام الدین بدو واسطه بکمال تسلیم الی عا لک  
سپرد و قاضی ناصر الدین بجاوی را بعلوم لغات معینه و مضافات پسندید و بسبب یاراست تفسیر قرآن و غایه الفتوی و شرح صحیح و منهل و حواصی

و سلطان و صاحب و مرصدا و نظام التوابع از جمله است شغال قاضی صدر الدین بضاوی بختیاری عالم احمدی برایت شیخ جری در سنه حسن ثمان و ثمانه کنیا  
افتاد و بقال نام باغی انصورت در سنه ثانی و ثمانه دست داد و دیگری از جمله علامه کبیر قاضی القضاة شهاب الدین محمد بن محمد الحلی بکلی  
و او در کمال علوم بی مثل زمان خود بود و در ایام حیات تصنیفات افادت آیت تحریر نمود نظم علوم الحدیث از بیاج اعلام پسندیده ارقام دست داده  
در سنه ثمان و ثمانه واقع شد و از جمله دیگری فضل مصطفی الدین محمد بن سلیمان بن القیاب المصطفی است و او را نقیضی است در صد مکتوبات  
در سنه ثمان و ثمانه اتفاق افتاده و دیگری از جمله عالم عابد زین الدین علی بن الصاعد است و آنجناب شقی لاصل بود و بوعظ و بوضوح  
خلایق مشغول نمود و چون خبر واقعه سعد الدوله بود و از خون جان رشود نصیحه نظم فرمود که مطلق است شکر بخمن دار بامه العکات بدالیهود  
الفرودقه ملک و از جمله شعرائ زمان بی کج محمد الدین زرکوب است و این قطعه از ابیات است که قطعه منم زرکوب محصورم حضرت  
بجز فریادی و باکی نباشد همیشه بر میان ریشیم و لیکن بر کرم دانی نباشد ذکر کنیا توخان بن باقا خان کنیا توخط اکثر مورخان بجا  
اخر خروف و خواجه مشایخه افتاده و بعضی از کتاب آن نام را بنون و جیم نوشته اند و میرزا النعمانی کورکان در الواس اربعه باین چهارم تلمی فرموده  
که غالباً نام کنیا توخیا تو باشد چه بولی معنی دار و یعنی در عجب اند از کنیا تو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم حاکم بود و چو صورت فوت  
ارغون روی نمود و جمهور امر متفق اللفظ و المعنی کنیز کورکان را بدان مرزبوم فرستاده از حدوث واقعه بخانی و وصول بوقت سلطنت بانی سانی  
جهان بانی اعلام کردند و استاده حضور فرمودند و بعد از توجه کنیز اختلاف در اراد امر پیدا شده طغایار و طوغان و قحطیال بادشاهی باید و احوال  
که حاکم بغداد بود و بایل کشته و مکتوبی مبنی برین معنی صحوب محمدی نزد او فرستادند آبا باید و ملاحظه جانب کنیا تو فرموده همس نجاعت را اجابت کرد  
و چون کنیز بروم رسید و کنیا تو را حقیقت حال مطلع گردانید فی الحال بر خراج تعجیل مؤخره آذر بایجان گردید و از خواستین و شادان زادگان نا آفاق و  
تقبل نموده بهت سلطنت گفتند و در حدود جلاط فریقهای اتفاق افتاده تا پنج کشته بست و چهارم در حبس نه نقین و ثمانه کنیا تو سر برجا  
نشت و لوازم آن امر خواجه جهود است بوقع بویست بعضی از امر ابرسل طوع و رغبت و زمره از سر ضرورت و کراست پای در دایره بختان  
نمادند و کنیا تو بعد از چند روز که مجلس شش و ششاد بصقه بار خرا میدرخونی مراد بداندیش را پسید هر یک از طغایار و قحطیال را سه چوب با ساق زرد  
تو مان قحطیال را بسکیور نوین غایت کرد و تو مان طغایار را بدگری از امر انجشیه طوغان را با و لا و اردو قیاسیر و با بعضا ص بدو خوش بقتل آوردند و مشیر  
با طراف ولایات فرستاده خلایق را بعد از احسان و رفع ظلم و طغیان بشارت داد و مقارن آنحال از جانب روم اخبار پریشان شده راه و رسم نیابت  
خود را بسکیور نوین تفویض نمود و در روز جمعه چهارم ماه مبارک رمضان بجنب روم نهضت فرمود و در غیبت رایت فتح تایت بعضی رایشه زادگان  
و امر انجیل خلاف کرده روی برتیب اسباب فتنه و فساد آوردند و کنیا تو در جمادی الاخری سنه احدى و ثمانه از آن سفر منصور و خطر باز آمد و بجهت  
بر تو التفات بر برانجام مهم سلطنت نداشت و بخلاف مقصود جمعی را که بدیشیه مخالفت داشتند با انواع مرام و الطاف بخواخت منصب امیر لاری بی  
اقبوقا بهادر داد و زمام امور وزارت را بتبارخ ششم دی جمعه مذکوره در کفایت خواجه صدر الدین احمد خالیدی رنجانی نهاد و او را بقلب بصیر  
جهان گردانید و برادر صدر جهان قطب الدین محمدی مصطفی هم قاضی القضاة و تولیت موقوفات مالک محروسه گردید و کنیا توخان با اتفاق نمود و  
سخنی ترین اولاد بلا کوخان بود و خواجه در اندک زمانی نامی چراین آبا و اخوان خود را بر شاه زادگان و خوانین و امر تقسیم فرمود و چون نظرس بر جو ابرو  
که سلاطین سابق اندازانند کوهر دل در بختیه سپید خطمه میداشتند افتاد و تایت را بجزرها و نبات بخشید و گفت امثال این بختیه غلبه بی بحال این جماعت است  
که خود ابدان بیارایند و الا چه در خانه مجموعین شتن و چه در قهر و یا صمیم کان گذاشتن و آن بادشاه صاحب کرم بهم در او ایل ایام دولت در باب افت  
سحب ادراست و اشاعه بر و صدقات اتمام تمام ظاهر ساخته سادات و علما و مشایخ و فضلاء احکام ترغابی از زانی داشت و بکلیس محوسان و زندگان  
حکم فرموده محاکم بخت برتر فیه احوال عامه برایا حاشا و کنیا تو بطبع از سخن جوان فراد انسانی متفرغ بود لاجرم در مدت سلطنت اصلا بر قتل کسی اقدام  
نمود و در ایام دولتش خیر جام و صراحی سیج آفریده خوریزی میکرد و در روزگار سلطنتش بخورف و چیکت هیچ فردی هلاک نمیکرد و کوشال نخورد و ایلخان با وجود  
این صفات پسندیده بر لذت مباشرت شغف تمام داشت و بهواره رایت عیش و عشرت می افراشت مصل دست تصرف سپین و نبات خود

[illegible]

ذکر سلطنت کجیا توخان

و در بار بکر و خراسان چاه خانه بنیاد نهادند و حال چیه نشستند کجا بعضین بنود و مهر شد که بخارجار و نمود اگر ان ولایات باغی را در وقت سفر عرض چاه و در هیند  
چو در وجه طوفات جماعت زکران و صراطین و زردوزان بر سال مسلی معین از چاه و خانه مجری دارند تا دیگران صفت نیز دارند و در هر طبله مسلی کفی در وقت  
بنیاد چاه و خانه مصروف گشت و چاه و کاغذ پاره مربع طویل بود چندی که بخجانی بران نوشته و در دو طرف آن کلمه طیبیه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ این  
دو سبکی که همان ختایان عبارت باد شاه را القاب گردانیده بودند نسبت ساخته و در میان کاغذ ایره کشیده بودند و از نیم درم تا ده درم بنابر احتیاج  
چاه و رقم زده و اینها سطر چندی بر آن کاغذ مسطور بود و مضمون آنکه ساریج شش و هفتین و ستاره باد شاه جهان بن چاه و مبارکت را در محاکات روان گردانیدند  
و بتدیل کشنده جان و فرزند خویش میوید بسیار ساختا اهدر سید انار شتهار این حکایت مردم در بخار و حیرت افتادند و بعضی از شعرا جمله میلان خا طرا و شاه و  
صاحب دیوان در آن سبب ایستادند از آنکه یک بیت بخا طرا و نوشته است چاه و اگر در جهان روان باشد روش ملک چاه و ان باشد القصه  
در ماه ذی قعدة منته مذکور در تبریز چاه و روان گشت و باز در این دوسه روزی بحسب ضرورت بهیچ و شهری شغال نمودند بعد از آن طایفه از تبریز این را نشان  
این زبان بی تحمل شده روی سفر آوردند و در خره اگر چه از بیم ابواب دکانین باز میکردند اما انقشه و امتعه و اخذیه و اشهره را پنهان میساختند بنابر این در رو  
جمعه عوام الناس زبان بفریاد و خجانی گشاده و بزرگوار نظر لعنت نمودند و نو و او باقی قصد جان آن سرکش گشتند و اینی اورا گشتند و آید شد که روان  
و سوداگران میساخته طبقات انسان غلط شده امر او نمیان با اتفاق صاحب دیوان بعضی بادشاه رسانیدند که وضع چاه و سکر در حربی را عایا و موجب  
فقدان اصل تمکانت و اگر چند روز دیگر این بدعت برقرار مانده احتمال تمام باحوال ملک و مال و یا دیگر توخان چون اینچنین شود باطل چاه و حکم فرمود و مردم  
جلا گشته بودند و تبریز باز آید ابدی آن لیده بحالت اصلی معاودت نمود و ذکر مخالفت باید و و تقبل رسیدن کجیا تو در آن ایام که امر  
و نو نمیان بواسطه شرب بدم کجیا توخان و دست رسانیدش بنین و بنات مسلمان بر خودی عجب بد و خواطر خلاف او قرار داده انتظار بطیفه عینی میکشیدند  
بشی و آلا تاق بادشاه با بد و احوال بن رعای بن ملاکو خان کاغذ بدستی کرده است حق با فرمود تا مشتی چید بروی ز و صبح که از خواب خار بیدار شد  
از حرکت شبانه پشیمان گشته مجلس پادشاه بپاراست و باید و در اطلیبه افسر خدای سرش نهادند و با خواست باید و احوال بر چند عیار اخص انقضی  
گردانیده و مصلحت وقت در اظهار عجز و تعارض ندیده و از روز بعیش و طرب که اندام او عیان که فقط فرصت بودند بخش خاطر باید و او دانسته نهانی ملاز  
رفته و موصوفه گردید که سال دیگر باید و از بعد از بحال اردوی کجیا تو نهضت نماید تا ایشان که معاشرت بر میان بندند و ابواب خلاف بر روی ایشان  
بکشاید بعد از آن شاه زادگان که در اردو بودند و پورتهای خویش را بجهت نمودند و در میان رنستان منی بران اتفاق اطلاع یافته از بعد از عرصه شش  
مشغل بر اساسی بدین نشان و موصوفه ایشان نزد کجیا توخان فرستاد و ایشان ایلدار و قفقعال و طولادای را مواخذ کرده مقید ساخت و طفا جار که خمیریه  
آن فتنه بود و قاصدی همی بفرستاد و باید و بعد از سال داشته باید و پیغام داد که بر جنج اسجال بد بخایب ایضا باید و نه مقصود کجیوید و باید و در  
خجیش آید چون انجیر بر جمع کجیا توخان رسیده از آن به تبریز فرامید و تیناق با پنج هزار سوار شغلی ساخته اقبو قاطفا جار را باد و نومان لشکر عقب روان  
گردانید و غرض خود را و ایل شش ربع و بعضی و ستاره از اردو خانه بهر فرم حرب و قهر و توجیه گشت و سنان فیناق و قراولان باید و محاربه روی نموده فوجی از سنان  
باید و تقبل رسیدند آقا قبا و طفا جار چون دوروزه راه فرستند بکر صیص صادق در میدان بود طفا جار به پشت اقبو قاطفل کوچ کوفته روان شدند و  
اقبوقا از تقدم و عدم التقات طفا جار محبت گشته چون در منزل نزول نمود کس فرستاد و سلب آن محنی را استغفار نمود طفا جار جواب داد که موجب عیب نیست  
قلت طفت و خن بورت بود اقبو قاطین این بود که ده محردیکر با طفا جار با اقبو قاسقت گرفت و مانند سوز که گشته پیشتر روان گشت و بدین واسطه اقبو ق  
در دفعه افتاده پیغام داد که چاه طفا جار بخلاف بایسا دین دور و پیش از نا کوچ عینا بد طفا جار نقاب ارتباب از چهره اندیشه بر گرفته و در حاکمیت  
که نام او مرد بکر کجیا توخان اقبو قاصصا میرا لامانی و رسته تقدم داشت و حالا بفرمان باید و خان آن امر من علق گرفته چون انجواب بگوش میوش اقبو قاصد  
منویم گشته بسیار فوج مانده سیل در وقت اتحاد روی منزل طفا جار آوردند و اقبو قاصد و دی چند عینا بسوی اردوی کجیا توخان الحظافه داد  
و بعد از وصول کیفیت حال عرض کرد که کجیا توخواست بطرف روم که ریزد اما بعضی از مردم کوه آیدش مصلحت ندیدند و ایشان بطرف ابر کشیده در آن اسانکوس  
نومان که لشکر که ان کجیا تو رفته بود و مرا حمت نمود و جویان امر که در تبریز مقید بودند که کشیده بوی میوستند و اتفاق شتر و آن روی کجیا نوشته ز و خبر از





فکر و حال شلم زادہ غازیان

او میفرود کشته نزد ارغون خان فرستاده لشکر را بکند و جمع کرد آید و روی بنور زنده داد و پانزدهم ربيع الآخر سنه مذکوره در او حاجی را دکان بی بی الجین مقابل در  
اتفاق افتاد این کرت نیز غازی نهم گشت و نور و رعیت بسیار کشته حسیب شجاعت و بطولانی او را یوان کوان در گذشت و شهراده غازیان در آن  
انهم بجای یوش استرا با در فتنه چهل روز در آن مقام آرام گرفت و بعد از آنکه از نزد ارغون خان باید و اخول و نورین نویمان با سپاه فراوان بدر رسیدند بار  
دیگر حرم رزم متوجه نور زنده شد و میر نور وزیر اندکان در حرکت آمد چون محدود و جرم خان زول نمود است که با آن لشکر دست در گیر نموند و لاچار  
عنان رعیت بصوب ترکستان لغتاف داد و شاه زاده غازیان مانو حاجی دار السلطه همراه او را اتفاق فرموده حرکت مضبوط رعیت متوجه نور بدست  
آوردند و از صحرائی برابر جریس پیل مراجعت کوفته غازیان خان آن رشتان در پیشا پور قشلاق کرد و در بهار سنه شص و شش در فضای جان غازیان  
ببلاق نموده در فصل شتابان غرامید و باید و اخول با سپاه عراق حضرت معاد دوت فرمود و در او خرمستان بقرانته سرخ که آن را شیر سبیل نیز گویند  
و بنور در آن مقام بود که خبر توجیه سپاه قید و خان تواتر پوست کینیت واقعه آنکه نور و زبیک بعد از آنهم نزد قید و خان رخصه صورت تخریر غازیان  
ما در نظرش آسان نمود و قید و خان داماد خود از کتومور را با سی هزار سوار بر تور نامزد پورش خراسان کرده محبوب نور و روان گردانید و ایشان را  
شصت نفس و ششماه از آب سمویه کشته انچه در در دوی غازیان خان شایع گشت شاه زاده غازیان و اهرام حال قتال آن سپاه محال داشت تا ولایت  
سمنان غازیان یکبار با نرنگشیدند و از کتومور و نور و زبیک بد ایشان را تعاقب نموده لشکران قید و خان در ولایت خراسان لوازم قتل و غارت تعلیم  
رسانیدند اما در وقت مراجعت میر داری که میگردیدند بطولانیان خراسان در دیده پیر و زو پوشیده شب بخولان بی ایمان را می کشیدند شبانه که چون آن  
سپاه با عین سید نه قریب پنجاه سوار ایشان نامید بود و بدین جهت از کتومور و زبیک فرستاده و با ساق نادیب فرمود در حلال این احوال  
فوت ارغون خان و صلعت کجا تو خان شیوع یافت و غازیان در ولایت سمنان را کینیت حادثه و قوف یافته بعد از اقامت حرام تعزیت غازیان  
رعیت بطرف دماوند رفت و از آنجا سلطان دوین رفته در آن منزل شاه زاده آید و بی و طولادای و قضا با ابا یغیا را ابطال حال برجم کوکمت از  
ز د کجا تو خان آمدند و غازیان بوصول آن سپاه مستقر گشته چندگاه بعد از احوال اوقات گذرانید و در بهار سنه شص و شش و نقین و شاه بزم ملاقات کجا تو خان و  
عرض حالات خراسان متوجه آذربایجان گشت و کجا تو خان و وصول شاه زاده زابار دوازده صلح ملک دوردا نسته جمعی از نوئلان را ارسال داشت تا او  
بطرف خراسان باز گردانیدند و غازیان خان نوبت دیگر کار بذران شافته و او را فرستاد و نقین و شاه غازیان رعیت بصوب نیشا پور یافت و در آن  
ولایت میان آنحضرت و امیر نور و زبیک و مخالفت بعد و موافقت تبدیل یافت محض این محال آنکه چون نور و زبیک صاحب از کتومور را پورش خراسان  
بجانب بخولستان مراجعت نمود و در کنار آب سمویه از وی توبیخ گشته سلوک طریق مفارقت اختیار فرمود بارشاد زو خبر خویش طغان خان و نقین  
عاقبه بود که در دیگر کار نشت غازیان کرده از خواص طارمان ساقش و اسیر غازیان شاه زاده فرستاد و سخن صلح در میان انداخت محض پیغام آنکه  
ما کی از جانبین طریق محاصرت پیانم و حصه جان و حرم کی یکدیگر نایم اکنون وقت است که شاه زاده جراید جرایم این کیسند و آب جعفر و اخلاص بشوید و من  
بعد بخدم الطاف طریق غنایت و اعطاف پویه و قدر تقصیری که تا غایت بحسب تقدیر واقع شده پذیرد تا بنده بدرگاه عالم سپاه آمده طریقه خود  
و اخلاص پیش گیر غازیان خان از شنیدن این سخن غنایت متعجب و شادمان شده و اطاعت نور و زبیک را بجمعه مات سرسری بخالی اقبال خود بشود و با اهل  
ایمان را بر رخت کباب عواطف و مرهم حضرت و نصارت داده بی الجین بیانی عهد و پیمان بخلاط ایمان ناگید یافت و انوار رحمت غازیانی مطلق  
هر با بی طلوع نموده در عقب رشتان غنایت استقبال نور یافت و بر سر حسن مرور و فرموده در حدود شیرخان بصیقل نور و زبیک و او در ساعت بخت  
مبارت کرده نه سر سبب جبار قاپش کشید و زبان خلاص و نیاز بعد جباری که تا غایت از وی صده و ریافته بود بکشد و دست امید در زخم  
عاطفت شاه زاده زده چون سایه در پایش افتاد غازیان خان بجایان محبت آنمیر و کلمات شفقت آینه زور اهنواخت و بهت بر رعیت در عایش شسته  
راست مراجعت بصوب سلطان دوین برافراخت و که سلوک شهزاده غازیان نسبت بباید و خان در طریق خلاف و بیان  
ملاقات ایشان با یکدیگر بعد از وقوع مصاف در اوایل سنه اربع و شص و شش که غازیان خان بهمنان امیر نور و زبیک سلطان دوین متلبه  
بود و در شانزده جنر قتل کجا تو خان و جلوس باید و متوجه ترکشت و بهمنی بر خاطر شاه زاده کران آمده بعد از حصول سلطان دوین در مات دفع باید و تو خبر ملک

حاکم موروث با اعظم ارکان دولت طریقه مشورت مرعی داشت نوز گفت امید چنان است که مغرب شاه زاده عالمیان را بر سر قیادت  
 و جهان بینی بنیادیم و باید و مانند حجاب که در میان بر گرفته قاضی امر او چنان را بر سر فرمان کرد و غم بشیر طیکه شاه زاده باطن محبت میامن را با نواز یان و  
 عرفان منور سازد و سالک طریق سلطانی گشته لوا و متابعت ملت بی آخر زانی بر افراد و غارن خان قبول این پیش بان کشاده را است نهضت بصورت  
 او را با بجان بر افرخت و چون قطع سازل و مراحل کرده طران روی را بر سر خطه اشراف ساخت بنابر هتواب نور و زبیک مولای پیش برسم رسالت نزد پاد  
 فرشتا و پیغام داد که هرگز دستور نبوده که امر افراتجی شتر عرض اروج چنگر خانی کردند لاجرم توقع چنانست که جمعی را که مقصد می قتل گنج تو خان بوده اند  
 محصور فرستند تا نواب درگاه ما بفرمان قضیه رسیده زمره که کفران نعمت اندیشیده باشند بعضی خاص رسد و ایچیان در پشت رود و مراجه بناید بر سر  
 رسیده بخشی که داشته بعضی ساینده برین موجب جواب یافته که امر بموجب فرموده ما گنج تو را کشته اند و حالا قاضی آبی و اقا بر سلطنت با متبعی گشته  
 بنابر ان مناسب چنان میاید که غارن خود را بر سر نه دار و بجانب خراسان مراجعت نماید و مولای پیش بر بروقی بد فاعا و دت کرده و وقوع  
 بکار نعت غارن خان رسیده و سخنان باید و را معروض گردانیدند غارن خان از ان جواب بر انشت و بجانب پشت رود و روان گشت و باید و این  
 حال آگاه شد و غارن غیبت با استقبال اهل عدوت انعطاف داد و در روز پنجم پنجم جیب شده اربع و ستین و شمانه در نوای قربان شیر نزدیک بر  
 رود خانه فریشته گیران بر دوش و لشکر در برابر یکدیکه صف کشیدند پیش از آنکه آنکسک طبل خلک بکوش عالمیان نام و سنگ رساله بر قلعه ها از بر غارن  
 خان بر توکل و ایله که در جو انظار باید و بودند حمله نمود و توکل غارن را بار بودی فرار گردانیده و ایله با قرب و دست سوار نامه بقتل رسید بنابر  
 باید و تو تم شده بود قاضی حاجی را نزد غارن فرستاد و پیغام داد که چون قوا عدو امانه و مولات همواره میان صفت بکلام داشته مراد ملک  
 و مال تا مضافه نیست مناسب آنکه شمشیر خلاف در خلاف کرده بروی که رضاء جانین و صحت ایل و اوسان بهرون باشد بیکدیگر صلح نامیم و بر غم  
 روز کار سازگار با جواب موافقت و مراقت بر کشایم و غارن خان به حاله را خب گشته مقرر شد که هر دو پادشاه با هم ملاقات نمایند و بخشی که داشته  
 باشند بی توسط خویشی گفت و شنید فرمایند پس روز دیگر باید و غارن و شهرزاده غارن هر یک با معدودی چند از لشکرش رانده بودند که ستانفتند  
 و از روی عزت و احترام یکدیگر را در بافتند شهرزاده غارن الحاق ایچو فارس و کرمان و عراقی که تعلق با غارن خان میباشند و غارن خان این پیش بان  
 بحسن قبول تلقی فرمود و قرار بر آن افتاد که روز دیگر طوی کرده هر یک از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردانند اما باید و امر او را بخیا که فرود آمدن  
 اس کشیدن هم غارن فیصل رسد روی بنیادل خویش آوردند و نمایی بنیادل عالم افروز شاه زاده غارن را بر تو انداخته امیر نوروز و نوروز و له بود قاض  
 ریغی را جهت اطلاع بر سر ایضا را در اوستادن برین ایچو فارس و کرمان و عراقی با یکدیگر داشت و غارن خان در شب سه شنبه و پنجم ماه مذکور بجانب نازد  
 روانشد و بخیل بر چه تا متر طی مسافت کرده چون در منزل مسلم نزول احوال فرمود از گنمور را بر رسالت باز فرستاد و باید و پیغام داد که من با قاضی که در  
 لیکن از حرکات و سکنات امر امارات حصیان مشاهده نموده بر حضرت را است مراجعت افرشتم باید که بوجه دفعه که مناشیر ایچو غارن خان را محبوب  
 نوروز بیک نزد دی رسال نمایند اما اندام بیبالی عهد و پیمان راه نیاید باید و آغاز توابع فرموده برینج واد که ملک اسلام حال الدین که حاکم فارس بود  
 محصولات ایچو آن ولایات را بکاشان غارن سلیم نماید اما اجازت امیر نوروز را از ایچو خیر گذاشته او را بکلیف طارست خود نمود و نوروز در حقیقه با طهار  
 عهد و پیمان در میان آورد که بعد از دت یکدیگر سباط سلطنت باید و را در نوروز و شاه زاده غارن را مطیع و متعاه کردند و بشوهر مکر و خدمت نزد  
 باید و سوگند خورد که اگر حال را باز گردانند غارن را بسته بکار نیست سپارم باید و بدین امون فریب یافته باز پنجم ماه مذکور نوروز و قهقمر را رخصت  
 داد و ایشان بسان تیر از خانه کان سپردن جسته در بسیت و غم جان ماه و فرزند کوه بخدمت شاه زاده کوه نگوه رسیدند و گفت و شنیدی که باید کرده  
 مشروح معروض گردانیدند که امیر نوروز غارن فیصلی یکی را بسته پیش باید و غارن فرستاد پادشاه و امر از شاه این جلد در حیرت افتاده از آنکه استن  
 نوروز پیمان گشته و تا پنج چهارم شعبان شده مذکور غارن خان بموجب و عهد که سابقا با امیر نوروز کرده بود و در حضور شیخ صدر الدین ابن ابیم بن شیخ  
 سعد الدین جمعی کلمه توحید بر زبان مانده از روی خلاص دین سپین نوی باید و زینت و انقیاد احکام شریعت خوا کرده ترک ترک و ملت ندوم از  
 گرفت و در آن روز فیروز قرب صدر از شرکت همدم من و مومند که دیدند از عظمت کفر و عبادت او مان بکتابت یافته با نور توحید و غارن

رسیده بدین آگاهی که نشان اینجانبان را بشیر زبده بود باز آمد و بعضی رسانید که حکام فارس مشورتی بفرستادند تا عای اطفا بر ساخت و طریق غنا و سلوک داشته  
 با نقیاد و فرمان شاه زاده پسر داحت و این معنی موجب شغال بران عصب غازان شده بود و دیگر خیال بپوش آذربایجان نمود و امر او نوینیان را بشیریه بسیار مقابله  
 و مقابله امر فرمود و معادن اخیال صدر جهان خواجهد صدر الدین احمد زنجانی که نامزد ضبط ولایت روم بود از راه غمان بصوب کلمان لطیف داده و متوجه  
 اردوی غازان خان شد و در مقام شوال بکوب عالی پوسته غنایت به نهایت یافت و بهنگام وضعت معروض داشت که اگر خسرو سگندار این اندیشه دل بپسند  
 بکوشد و شش ساخته بکشد که چون بر پیش نظر باید در تقویت دین نبوی و ترویج مکتب مصطفوی باقی الغایه سعی نماید و اوراد و صدقات که سلاطین باید  
 در محاکم معروض داشته اند از شواست بقیض مضمون دارد و اعلاک طایفه که گشته اند بپوشه ایشان گذاردن من مکتب ششم که نوروز بکیت را با شلا شنی کرد  
 از راه کلمان مفاصحه بر سر ناید و سامانم غازان خان مقبل این امور شده در روز جمعه یازدهم شوال متوجه آذربایجان گشت و امیر نوروز را با صدر جهان در مقام  
 بعثت و امیر نوروز را بفرار کرده در سرعت رخساری بسیار نمود و نمیشی به معنی رسید که از اجناب اردوی باید و در روز راه بود و اخیرا اطفا جاز بعضی دیگر از  
 امر اکبر بشیریه یکبار اقبال و از باید و روی برافتاده و مانده بخت و دولت بخدمت نوروز بکیت شافقه و باید و در روز جمعه یازدهم و بقیعه انکس  
 سفید رود که معسکرتش بود قرار بر قرار اختیار کرده بر راه مرند و او جان غلام کرجان شد نوروز بوعده ای احتیاجی داشته رسانیدن اخیر از غازان  
 روان ساخته خود بسرعت با دهر صدر اعظم باید و در راه مرند آمد و نوروزی که مقدمه پناه نوروز بود در حد و کجایان بان غازی سرو سامان رسید و او  
 گرفته در تبریز نظر نوروز رسانید و نوروز باید و در خدمت غازان خان که در آن زمان با و جان آمده بود ارسال نمود و غازان خان سواتی احتیاجی به استیلا  
 فرستاد و در چهارشنبه بیست و نهمی قنده سوار بج و یقین و سمانه خرمن بقای باید و در اسباب و قضا و دلت بر هیچ آدمی اجل بقا نمیکند سلطان برکت هیچ  
 محاباتی کند از باید و سه سپهر باید بچاق علی محمد و از ایشان بچیک سلطنت رسید ذکر خلوس سلطان محمود غار ان و جان محلی اروغ  
 ان دوران چون بنال دولت باید و از سنباده و اجتهاد نوروز بکیت منقطع کرد و بدینیم شوکت غازی بهار زنده کانی آنالکت طریق جهان مانی را  
 بخزان مرگ مبتدل کرد این در دو آنچه سنده اربع و یقین و سمانه غازان خان بر رو عید اضحی طلعت روح افزا بر دم نمود و تحت جانی و سر یکارانی را بوجه  
 بهایون خود زینت و در افروزد جهان روز بر لیلیم بمانون نفاذ یافت که تمامی مغولان مسلمان شده با طهارت شاعر شریف پر دارند و سنباده  
 که فرود خندان را مانده ظلم و طغیان از جهان بر اندازند و بر کس از انقیاد ارکان دین قویم کردن بچید سرش بر دارند و ابل کتاب را اگر جریه دهنه بخلاف حکم  
 متقین قوانین شریعت نیارند و بهمدان نام پادشاه اسلام بقراباغ اران رفته و قیامی فرمود و چون جمیع شاه زادگان و خواتین و نوینیان سلطنتش  
 چلک دادند و نیت دیگر بر سر رخانی نشسته خواجه مسعود مغولان است طوی نمود و غازان خان هم در مبداء جلوس به نسبت انجام بجهت تین و تعال التماس  
 که مرتب بود شکل مستدیر که افضل اشکال است تغییر فرمود و در میان آن بکله لاله الا الله محمد رسول الله نقش نمود و اشارت کرد که بر سر کا کتیب و مناشیر  
 بسم الله الرحمن الرحیم قلمی کردند و فرامین اوراد و سبوح غالات اهل اسلام را با مضامین مقرون دانند مضرب امیر الامرائی و یاسامشی سپاه را بکتاب  
 نوروز بکیت تقویض نمود و صدر جهان خواجهد صدر الدین احمد زنجانی را بجهت وزارت یقین فرمود و در اوایل ایام سلطنت غازیان تقیبال و ابدا  
 و طفا جاز بعضی دیگر از امر اسامی شیه غدار بسیار ایلخانی اختصاص یافته و جمعی دیگر که زنده مانده ساکت طریق مکر و زور گشته ایشان نیز بمن جلالت  
 امیر نوروز غمان بجام آخرت ناخته و در سینه ست و یقین و سمانه امیر نوروز به و سنی سلطان مصر ششم شده و در حراسان حکم غازان خان شربت شهادت  
 چشید و در ششبع و یقین و سمانه صدر جهان نیز زجهان شربت جام لبالب در کشید و در همین سال میان غازان خان و سلطان مصر در نواحی حصص مقابله دست داد  
 غازان خان را بصورت نصرت روی نمود و حکومت هر طرده از بلاد شام را در عهدگی از امر کرده مراجعت فرمود و اما امرا بواسطه خوریزی و فتنه  
 انکیزی متوطنان متحشام از محافظت آن بلاد عاجز گشتند و متعاقب غازان خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده بساط مملکت واری در نوشته  
 و در شهر شمش و بهمانه گرت و دیگر غازان خان شام شفاخته روزی چند در نواحی حلب پیش طرف بگذراند اینکاه شملاصل نولایات را بعهده جلالت  
 و کاروانی امیر قفقاز و چوپان بکیت که آشته باز کردید معادن اخیال پادشاه مصر ملک ناصر بر سران نوین جلالت این تاخت و بسیاری از سپاهیان  
 غازیان را گشته راست نظر و نصرت را فرارخت و فات غازان خان در روز یکشنبه یازدهم شوال نشسته شلت و سبانه اتفاق افتاد و مدت بیست سال

بشت سال و پنج ماه اقبال بر سر نهادن زمان جهانش سی و سه سال بود و بعد از وی برادرش سلطان محمد باسلطنت قیام نمود  
 و قایم ایام دولت خاندان خان با زمان شهید شدن امیر نوروز غازی و در خراسان در سال اول از طوس خاندان از جلال  
 خاندان خبر آمد که بجای ولد و اق خان و دو او ساریان با فوجی از سپاه ایران از آب تیموریه عبور نموده اند و امر او لشکریان کخود و آب معا و مستنجحت  
 بخارند و با تمام کموکب غازی امیدوارند چون خاندان میدانست که دفع آن فتنه خبر باز وی اقتدار امیر نوروز و شیرخواه پذیرفت و او را سپاه طلب  
 آنها بجای خراسان روان فرمود و در زمان لشکر و راه را از شهرها و دوازده ران رانده بودند و قتل و غارت می نمودند اما چون از وصول بخوار بیک  
 خبر یافتند خاندان محبوب فرار یافته و امیر نوروز با جنود و دشمن سوزش و دروغ و غیبت بجای حقیقت کمره در حد و همراه به ایشان رسید و نصیر  
 تیغ و نشان خلقی را بر خاک پلک افکند و بقیه السیف را بکمر اندید و متعاقب در حرکت آمد و بجای می قیام نموده تا وقتی که خاندان از آب تیموریه بگریختند  
 باز گشت آنکه مطهر منصور آستان خاندان خان شافیه شیراز بیشتر سیور غامشی یافت و مقدار آن حال صدر جهان بقصر و اموال دیوان منتهی گشته امیر نوروز  
 هم عزل برورق حاشی کشید و منصب وزارت را بخواجیه جمال الدین و سجده ای منقوض گردانید و در خلال این احوال طایفه از شاه زادگان و نوینیان مانند  
 سوکا و بر لا و سیتمور بن صفور بای و ارسلان که ارتقا اعلام اسلام مخالفان ایشانی بودند بیکدیگر اتفاق کرده و قصد پان را بظاظ ایمان مولا که گردانیدند  
 که خاندان خان و امیر نوروز را بر نوعی که توانستند شهادت چنانچه در مساجد و معابد است خیرالام علیه الصلو و السلام را کن می و عبت الاصل  
 گردانید و قبل از آنکه این اندیشه از سر فو و فعل رسد امیر نوروز و نوبت دیگر جهت بعضی از مصالح ملکی رومی توجه خراسان نهاد و خاندان فرمان داد که سوکا و بر لا  
 در آن سفر اخصت نوروز بیک نمایند لاجرم بدانشان با هم فرار دادند که سوکا و بر لا در حد و خراسان بوقت صحت خاطر از نوروز فارغ گردانید و سیتمور  
 و ارسلان خاندان را در فرار با بجان قتل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز به خراسان سوکا و بر لا مصدق می شد شاه زاده را بکچ فرستاده و او را از اندیشه  
 خویش وادان تا با ایشان بوقت غایده و با کچ بحسب خبر سر رضا خانبانیده غنیه قاصدی از نوروز بیک ارسال داشت تا باب مواضعه کوه  
 آنچه معلوم نموده بود پیغام فرمود لاجرم امیر نوروز در شب و خود از اردوی خود بیرون رفته و در کین کا با بایا دو سوکا و بر لا با مواضعان پیش میبرد  
 مکه گشته بمحرم و شافیه و چون تمامی خدام را بسان سرچند خود از نورایان غالی یافتند و هم نموده عزم کریر کردند و در آنچنین امیر علاء الدین بکین گشتند  
 راه نجات را بقوم بی دین بست و جمعی را تیغ بید ریخت که زانیده زمره را امیر ساخت و سوکا جمال فرار یافته بر لا در سلکات سیران عظم گشت مرور دیگر  
 تند باد و فرامیر نوروز سباحت حیثیت در نوشت و ایچی بدرگاه عالم سپاه ارسال داشته کیفیت مواضعه دشمنان را مشروح پیغام داد و در آن اوان سیتمور  
 و ارسلان با سپاه فرزان متوجه محاربه خاندان شده بودند و پادشاه نیز لشکر پیشتیر بکین بایشان نهضت نموده در نوای پل تعان بپل باینج هم  
 استعمال تیغ و نشان سرایت کرد و سیتمور با چند کس از لشکران بر پشتو گشته بقیه معاندان راه کریرش گرفته و آخر الامر اکثر ایشان بدست قتل  
 رخت زندگانی با و قتل و او را چنانچه در مدت یک ماه پنج شاه زاده و سی و هفت کس از امر از انسان از انجباری رخت سبب اهل جنیم کشیدند و بدین فتح حسین  
 مقویان دین متین تیغ و مسرور گشته صدقات مستحقین رسانیدند از غریب و قایم آنکه در آشنای ظهور این امور بعضی از مبایشران اعمال دیوانی خواجیه  
 خنده الدین احمد زبجانی را بمواضعه خاندان دولت خاندانی منتهی داشتند و او را بخصالان بهرام صولت سپرده بعد از تعذیب و شکنجه بی ثبوت جز  
 حکم سبقت حاصل نمودند اما هر قدر اقل نوین کیفیت بکینای صدر جهان اطلاع یافته و مقصد و غرض بدانشان را با بغار خاندان عرض کرده فرمان جاس  
 الا و خان با طلاق آن وزیر باستحقاق شرف اصدایا یافت و در و ضمه الصفا از صدر جهان منقولست که گفت در اوقات که فشاری شی مرا خواب در  
 دیده بصیرت من در واقع چنان شده که در که روز جمعه را بسیار سکا بردند و در میان بشی غلبت محوف موقوف داشتند تا که شخصی نورانی از آب  
 بشی به شمع فروخته بر سر خرامید و مرا از چنگت بخصالان خلاص گردانید و گفت هر جانب که خواهی توجه نمای و پیش بهفت کس از محرمان خود زمان با شش  
 این را بکیشی روز دیگر این واقعه را با بهفت نفر از مخلصان حجتی در میان بنادم و نظر لطیفه غنی بوده سر رشته اختیار بدست عنایت پروردگار  
 دوم غیبت در دست ما چو نیست عنان ارادی بکدام شیم تا که ما و کار برد و چون روز جمعه شد مولا خان را بر اسب بالای نمود که بیهوشه بودند و با  
 بر آنکه در عهد کینا تو خان در باره ایشان صنف الطاف بطور ساینده بودم در اجرا حکم تاخیر نکردم و آن اثنا بیایست شخصی که در واقع جمعیه خیار



در آنجا که بقدرت و نفوذ و غایت فراوانی روی نموده در آن حال برحق نوین انگار که مراجعت فرموده بدان موضع رسید و حقیقت حکم که در حق من  
صدور یافته بود معلوم کرده و شخص را بحفاظت من مقرر کرد و ایندو چون از آن شرافت یافتیم آن دو عزیز بشارت راحت رسانیدند و محصلان را از فعل  
نافع آید تا صبح شش ساعت بجای آوردند و روز دیگر برحق صورت بیکسانی برابر برای نوین انگار نگاشت و حکم بجای آورده در مطلق العنان گذاشت  
و در سبب ششم ذی الحجه شمس و معین و تهمینه که عازان خان متوجه بغداد بود و خواهر جمال الدین و سحر وانی بسیار باطنی اختصاص یافته و راوایل محرم سن  
و معین و تهمینه و نوبت دیگر نوین انگار بشارت عازان خان بروحیات احوال صدر جهان یافت و یکام دوستان با دیگر برسد و وزارت شش کی از فضل این باجمعی را در  
در سلطنت نظم کشید و باجمعی با صدر جهان ملک و چو مساز آمد شبانه بعد از شش سپرد آمد تا شصت روز و سه سال کند اقبال روحیه کنان باز آمد طوی  
انام باز حرام ملازمت اصغر جماعتشام سینه و ازین عید التلش غایت جمعیت خود و در نهایت ضایر و دیگر فراغت نشسته و بهرین سال امیر نوروز  
عازان غضب باطنی که کشتار کشته رخت زندگانی با و خدا را تفصیل این اجمال که چون خواهر صدر الدین امیر بخانی کثرت ثانی برسد وزارت عازان بی شک  
شد و باری که سابقا نوروز بیک در عزل و عزل داشت تحت بر اعطاء مرتبه اش نگاشت و باجمعی از او اتفاق نموده و در میان رسیده مذکور که عازان خان  
در بیایان بدان بود و تقیم بهر بلوچ خاطر نظیر تا بون نگاشته که نوروز بیک با پادشاه مصر بمان یکی دارد و بخواهد که با اتفاق مصریان جنر و جاسان را  
از میان بردارد و در زمان سلطان مصر و نوروز بیک مکتوبات فرموده می کرده آن نوشته را در مجلس شراب و رکیه قیصر باجمعی از ملازمان امیر نوروز بیک  
که مصر آمد شد و میوه و ذوال میان حاجی بیک که را در نوروز بیک بودند و چون پادشاه این سخن شنید و متوجه تحقیق آن کرد و بعد از الفوق قیصر و حاجی  
بیک را بسیار که طلبیده و باجمعی فرورد از او صحنی که نهاده بود پذیرد و آوردند و عازان خان مضمون آن در سلاست معلوم نموده بی توقف حکم فرمود  
که اساس وجود قیصر البصر چاقی تا بود که دانند و برادران و نواب نوروز که در عراق بودند بسیار رسانند و امیر یونانی و برحق نوین بقیه  
که با دو توان لشکر بخراسان روند و تا جان نوروز را باقی نماند و مراجعت نمایند و معاف آن دو امیر قیصر قلعشاه را با طایفه پناه بگویند و ایشان  
ناز و فرمود و امیر نوروز در پیشاپور کیفیت حادثه و خوف یافته با امر او را در کان دولت فرقه مشورت در میان انداخت و گفت مرصحت خیابان  
نیاید که به راه رفته پناه بکشت فخر الدین کثرت برم زیرا که دامانست و حقوق تربیت در ذمه وی ثابت دارم طایفه از اهل عقل و تدبیر بر زبان آورده  
که قلعه مخول قضای صحراست نسبت است که امیر خود را در چهار دیوار هراته مقیم نگه دارند و بر بانب ملک فخر الدین اعتماد و نظر نماید و لیکن نوروز  
بیک بر صوابید خود اصرار نموده اگر لشکر از وی جدا شدند و او با چهار صد کس به راه شافته ملک فخر الدین که برادرزاده امیر نوروز و در حال کفاح  
داشت بقدم او اخلای داشت فرمود و انتخاب را در قلعه اختیار الدین فرمود و او و بعد از چند روز قلعشاه نوین با سپاه جلالت این ظاهر  
آن بلده قاهره زول نموده بجهت برجه تا منزله غار حصره و محاربه کرد و امیر نوروز و زبانت و حصان و کثرت غور باین خرابه فرور شده روزی بر حصان  
و بعضی دیگر از مقر بان خود که مارا هیچ نیایی و در امکاهی بهر این شهر نیست و مقر است که قلعشاه بهر چند سعی نماید تخیر این مده و او امیر خود را بکشت رخصت  
گفت از جانب قلعشاه و غده خطا خطا نمیکند اما بغور باین اعتماد و غیبه ان کرد و پیراست که حضرت امیر ملک فخر الدین با موافق و مقید گردانیده و من  
نفیس مصدق محافظت شهر کرده و هر که به غیر از جانب معاندان فارغ سازد و دیگر تربیت ملک پردازد امیر نوروز گفت معاذ الله که من قدر این  
و در مقام و قصد و اما خود باجمعی از سرسکان سستیان که در سر و نحرگاه کوشش میکشید این بخان رسیده و فی الحال بهر بیک فخر الدین رسانید و ملک باجمعی  
خوش طریق مشورت مساک داشت و خاطر بران قرار داد که امیر نوروز و زبانت ختم سپارد و نگاه دارد و رفته گفت درین از بر صنف مردم مبتد مساد  
که جمعی اتفاق نموده در زمان بار بر روی و منتهان بشاید اگر ای عالم را صحت و دندانه محافظت در روز با مصداق خود باز دارند تا این و غده از خط  
مرتفع گردد امیر نوروز و زبانت سخن را بکمال شفقت عمل نموده و در ساعت ملازمان خود را در راه با فرستاد و چون اندک مردم می پشیمانند ملک فخر الدین  
تاج الدین لیه نزد جمال الدین خدسام و سر دین الدین نمرود و قلعشاه این با طایفه از میان این در کثرت امیر نوروز و ناز و فرمود و ایشان در با و چو  
بردست گرفته و قتی که نهاده به چهار کس در ملازمت خود و نوروز بیک بود و او بجانب سپاه قلعشاه تیر می انداخت و لا رفته و در آن زمان کسب نفوذ  
زده کائنات بکثرت و بدست خاتم خان را بر زمین نموده در آن انباشش بر غور باین افتاد و پرسید که بچه بهم رسیده شده امیر لیه زبانت و ملک با فرستاده

مار فرستاد که باین دربار پیش امیر چویندیم تا از رحم ترا حد ایمنی نبات مبارکش رسد میرنور در گفت یکو باشد و کمان را بر داشته بره بپشت منقول شد و ملای  
قدمش بناده گزنی برقیقه او زد و دیگران آن امیر رستم نشان را فرو گرفته بدست بسته و سروروی در بزم گشته در خانه باز داشتند و بمان لحظه ماندند  
با دوست سوار گشتند بدو قلعه آمد بهر یک از نوکران نوروز بیک را که محافظت درواز با مشغول بودند بهانه طلب نمود و سینه نو نفر از آنجا گشت گشته  
و امیر ساخته نوروز را با نو فرزند و قلعشاه فرستاد و قلعشاه در بیت و دوم شوال سال مذکور بدست خویش او را گردون زد و سرش را بر دو اسل  
داشت و غار آن فرمود تا آنسر را بر دار قلعشاه بختی یکی از فضلا در آن باب گفته راجعی با پیش شهاب طبع تو میخیزد باد و خنجر تو خون عدو میخیزد و  
هر سر که نه بهر شهادت باشد همچون سر نوروز در او میخیزد باد و چون خاطر قلعشاه از جانب نوروز بیک فراغت یافت غسان مراحت میخفت  
کرد اینده تا نشان سلطنت ایشان شافت گفتار و در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر آنچه از آن خان کمره  
بجانب شام در زمان سلطان محمود غارن بلاق و قشلاق جماعت نمود در آن ملک عراق بود و چون ایشان مقتضای عادت قدیم که بی قطع طریق قتل  
مینمودند پادشاه فرمود از آن طایفه خنجر شمشیر که اگر آن فعل بد نمودم قیام نماید خون ایشان در یوانی باشد در آنرا بر کس در آن است راه نیز بماند  
میدزد و بدار و کمان نمود در یان را می گرفته که این کار را تا کردید و جماعت ازین محلی بکنک آمده بی آنجا راه از عراق به قستان رفته و از آنجا به راه شفا  
سپاه بکشت خنجر آید کت بردند و ملک آن قوم بیابک را با سپ و سلاح متظاهر گردانیده پیوسته تاخت بعضی از حدود خراسان را مورد حسیا خست و آتش  
هنب و مارتاج در دو دمان مسلمانان می انداخت و باین واسطه دو دار خاندا نهاد بر آمده فوجی از خراسانیان بر بزم داد و جانی بدو که پادشاه علیا  
رفته و غار آن خان متوجه قلعشاه کورد یان شده فی شتر مرغ و معین و ستاره برادر خود در خزینه اغول را که دلجو سلطان و سلطان محمد خاندان عمارت  
از دست و در آن زمان در بار نذران حکومت می نمود و نامزد یورش خراسان فرمود و مکتوبی نزد او ارسال داشت مضمون آنکه چون بدان ملک  
نمود یان را از ملک خنجر آید طلب نامی و اگر ملک در تبعیم آنجا عت اهلان و زرد بجا صره برادر خنجر بعد از شاد به صورت فتح و نظیر آن وجود  
نموده از باقی نگذار و سایر فرق بر دیار مبارک و چون دلجو سلطان پیشاپور رسید بی پیش ملک خنجر آید فرستاده طلب آمدن خود را بپایان  
فرمود و ملک در ارسال نمودن کورد یان ایصال نموده بین الجابین مجادلات و محاربات اتفاق افتاد و بالاخره بوساطت شیخ الاسلامی شیخ شهاب  
الدین حاجی مصالحه بوقوع انجامید و هر یان مبلغ صد هزار دینار یکی بدل صلح بیرون فرستاده سلطان محمد غسان معاودت العطف داد و در  
مذکوره یکی از جمله نام که دعوی تصفیه باطن و اطلاع بر حقیقات میکرد و پادشاه زاده تاجیکو گفت چهل روز دیگر سریر پادشاهی بوجه و تو نیزین جوانه گرفت  
و بجه و دشمنان این سخن بخار سپید بکاخ و باغ تاجیکو بقتل نموده در همان ایام آن خبر کویش غارن خان رسید و تاجیکو را با امر او متهمان و کرامت کوی  
ناوان بیاسار رسانید و در جمادی الاخری همین سال رسید قطب الدین و معین الدین خراسانی با بد بعضی از امراد غارن فی انتهار فرصت نموده شمشیر  
نصرت و عقیم خواجه صدر الدین احمد بنجانی بعرض پادشاه رسانیدند و آن تقریر در ضمیر صاحب تاج و سریر جای گیر شده مقدار آن حال قلعشاه نو  
که جهت استخلاص اموال کرجستان رفته بود در موضع دالان ناور بار و رسید و از صدر جهان جواب بسخنان مقرران رسید صاحب دیوان تو هم شده  
در خلوتی برای طمانی عرض داشت که نوکران قلعشاه در کرجستان و برانی بسیار نموده اند و پادشاه قلعشاه را معاتب ساخته خباب امارت پنا  
از خدمت وزارت و سکا سوال کرد که آیا حکایت شکایت مرا بهیچ حضرت اعلی که رسانیده صدر جهان جواب داد که رشید طلبیب زیرا که خان کمان  
بود که رشید قطب الدین و معین الدین با یکدیگر خواجه رشید بر و تقریر بنمایند العتقه میقتضای چون این سخن را استماع نمود خواجه رشید الدین فضل الله اطمینان  
از موجب غیبت رسید و انجذاب انکار بلوغ نموده در کتار کا که کفایت آن بهتان بعرض پادشاه رسانید و غارن خان قلعشاه نو یان را حاضر ساخته  
فرمود که دست بکوی که خواجه رشید را غیبت تو که هست نموده گفت که صدر الدین احمد بنجانی و پادشاه غضب رفته روز چهارشنبه بمغیم حجب باخود و قی  
صاحب دیوان فرمایان دور جمعه نوروز هم او را در وقت رنخواه صهار نموده حکم شد که بنیاد فضایل و معالی را خراب گردانند و سر چشمه جود و احسان را  
نمودار سراب سازند و در روز یکشنبه سبب و یکم در جوی جاندار یک دست صدر جهان را امیر ستوای و دست دیگر را پهلوان ملک غوری گرفته قلعشاه  
او را از میان دو نیم زد و برادر صدر جهان قطب جهان که بغیر از شرف اخوت صاحب معیه نمیدید هیچ حیثیت نداشت در روز و شنبه سبب

و یکم شعبان در تبریز عجب انتخاب روان کردید و در او افرین سال در وقتی که آن پادشاه به تخیل لغز شلاق بغداد از دارالملک تیریز بجا بود  
 نهضت فرمود و ثبت نیابت امور جهان بانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی بحسن درایت و حسن کفایت و اوجهر رشید الحق و الدین و الدین که در اقصای  
 علوم علمی و تقی یافتن حکمت و طبابت سرآمد حکماء عالم بود و خواجه محمد المذنب الدین ساوچی که در علم استیفاء و بیاضت به سبب میوه و مفعول کشت و این  
 دو وزیر صاحب جنت صایب به پیر کمالی و سیرانجام امور دین و دولت و انتظام ممالک و ملت قیام و اقدام فرمودند و بواسطه تیریز و بخت جوان  
 ایشان جهان کس سال جوانی از سر گرفت و تارک و مطالب اقارب و اجانب بکفایت اقراران باقیه سلطنت احوال اهل فضل و افضال است نظام پذیرفت  
 و تا به در آن اوقات بسبب صلابت عین الکمال قرآن تحسین در برج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاد و رخسار صاحب عنایت الهی چه کاه انقطاع یافت  
 چنانچه در آب حیوان و نسل تفاوت فاحش ظاهر گشته سرافق و غلا کانون درون بی نوا یان و فرو رفت و از عجب عسرت بلا و بار شایع شده و در  
 بلده شیراز بعضی حصه زیاده از بجهت بزرگس قناب تراب بر عذر کفایم کشیده و عالمیان را در فراق خویش قرین له و زاری و گریه و بقراری گردانیده  
 در خلال این احوال و فاجعه مطوره بعضی غازیان خان رسید که سلطان ناصر ملک ناصر چهار هزار سوار به یار بکر فرستاده تا آنها را فرصت نموده و بیکجا بگردانند  
 در یار دین و راس العین انداخته دست بفارت و تاراج برآورده اند و بسبب یاری از عیالی اطفال مسلمانان را اسیر برده اند این معنی موجب ترحال  
 غضب غازیانی گشته ببارج نور و هم محرم سیرت و سعین و شانه روز جمعه با فود هزار سوار اسفند باران را که بر یک از قوه ششما به همراه داشته اند از دارالملک  
 تبریز رایت نهضت بجانب بلاد شام را فراخت و چون حدود بضمین محل نزول خود دظفر آیین کشت سلطان مار دین نجم الدین بوکبک علی پوستانه پادشاه  
 را طوی داد که مثل آن از سلاطین جنت قرین محمود بود و غازیان نماند و یار بکر بجانب طلب شاقه محاصره آن شهر تا زمان فصل هم مصریان موقوف حیات  
 و در فوجی آن بلده بعضی سپاه نصرت سپاه پرداخت و تمامی امر او سرداران و لشکریان و بهادران جیه پوشیده و با اهتت تمام و طبابت لاکلام در  
 فضا صحرای صف کشیده و پادشاه سپه احتشام را برایش کرد و در خرام سوار شده از هیئت تا سیر به نظر احتیاط در آورد و در وقتی که مقوم سیر و رسید  
 امیر چوپان که را می ایشان بود از صف خویش پیش اند و و حامی دولت ابد پیوند با دار ساند و نواز و کفایت چون چشم چایون پادشاه درین روز بر  
 هر کس با می افتد که اجازت باشد پس با و رفتار پیشکشی نماید و این سخن گفته ای که پیکر با همون که پیش کشید و بهیمنی نوافقی مزاج صاحب تخت و تاج افتاد  
 سایر امر درین امر با امیر چوپان اتفاق نموند و اسپان کردن توان پیشکش کردند بعد از آن در بابات ظفر آیت از آن منزل نهضت فرموده و در نواحی بلده  
 حمص روز چهارشنبه بسبت و بقیع بر بیع الاول میان غازیان خان و ملک ناصر اتفاق طاقات افتاد و بیا و جمله و لیران میدان بزر دیران تیریز کشیده و چون  
 حیات بسیاری از مبارزان طرین موخته شد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم غازیان خان و زنده بر لای و قورمشی بجایات متواتر قرب چهار هزار لشکر  
 ملک ناصر بر خاک هلاک انداختند و سلطان مصری آب رو کشته پشت بر سر که گردانیده و در وقت فرار در تیریز سرعت نمود که چون بدار الملک رسید  
 زیاده از بهفت سوار با او بود و غازیان خان دور و در محض توقف کرده مراسم منت غنایم بجای آورد و بعد از آن علم عنایت بصوب دمشق را فراخت و غازیان  
 و اشراف آن بلده بعد از آنکه از قرب وصول بوکبک غازیانی خبر یافتند با تحف لایقه با استقبال شافتند غازیان خان ایشان را بجا اطفای پیران مخصوص  
 گردانید و موقوفان آن بلده را شربت آنان چنانچه و خلق قیام بجای شهر موسوم شده و بلا رغبه تعازات مضروب کشت و امر حکومت بقیان کشت  
 از ملک ناصر که بحیثه التجار دولت غازیانی کرده بود و تعلیق گرفت و ابالی دمشق بیکر آن امان مبلغ صد تومان قبول نموده و جهت تحصیل آن وجه سید قطب الدین  
 و خواجه صدر الدین ابهری شهر رفتند و کاه غازیان خان غرم مراجعت جرم کرده قلعشاه نوین را بقیع قلع دمشق نامزد فرمود و در یاست حمص و طرابلس و عک  
 و سلامیه و مقرة النعمان که شام و طری عیار است از آنها با یکی مفعول شد و ایالت حلب و حما و غتاب و جبل النفاق و پیره تارجه شام که از شام مغلی  
 کوبیده بیکتو و مقرر کشت و بر لای روی حکومت غده آورد و بلیت خوش گرفته حرفیان سر زلف ساتی که فلکشان بگذار که قراری گیرند و بعد از مراد  
 غازیان خان قلعشاه نوین بجا برده و دمشق را در اخته کی از اسناد ان بختی دعوی کرد که من این حصار را بضرر سنگ متحقق شده و انم قلعشاه سیرانجام  
 اسناد اشارت فرمود که تو اقل قلع دانست که اگر بختی فرصت یابد بواسطه محال مهارت و در فن خود اجزاء آن کوه را امتلاشی گردانده لاجرم بعضی  
 از دیران قوم گفته که هر کس شیراز پیش از آنکه من فرغ سازد هزار دینار بوی سیدیم کی از غازیان متور آنجهت را متقبل شد و بقیه لباس کرد و از قلع







مجلسی که چهل گزیندی قامت دوست و صیقل چنانچه در این و احوال هر چند از شیخ یعقوب بن ابی و جهان فرامی ناید که اولیا را الله شهادت داده الا فرنگ را با دست  
 برداشته اند و رایت دولت او را تا اوج برپا فرشته اند و این بدان سبب خواهد بود که این صاحب دیوان رسیده و در ساعت کیفیت عالی بعضی رسانیده  
 و جهانی احتیاجی است که همه احضار مردم قندهار بکند و بر سر پشته و در عرض ده روز از فرنگ دیر یعقوب و در راه الدین الحی و شیخ حبیب و سید جمال الدین را  
 بدرگاه پادشاه آورد و عازر این سخن خود پرستی انقضیه غریبه بوده جرئت آنجاخت به بیعت پوشت لاجرم فرمان واجب الادعای از توقف غضب صدر  
 یافته سیر یعقوب را از کوی که مسجدش بود بایان انداختند و کار میرانش با بیعت نیز از سر گرفته و شهادت داده الا فرنگ اگر چه دوسه روزی مان یافت  
 آنرا باخبره او نیز مغضوب گشته عالم آخرت شافت و چون رای صوابی خدای از محرم دشمنان باز پرداخت بهمت عالی بهمت بر تربیت دوستان  
 ساخت و حاجه سعد الدین محمد را که سبب سبب جمیل او اسرار بداند ایشان ظاهر شده بود با علی مدارج اختیار و اعتبار رسانیده و طبع علم اندازی داشته یک  
 هزار از سکر مخول را بتایین او مقرر گردانید و آنجناب را جمع میان مارت و وزارت دست داد و در وقت مراجعت غازیان خان از قشاق و رساوده آنجناب  
 طوی کرده و پادشاه کاسه گرفته پای بر مدارج خلعت نهاد و ذکر انتقال غازیان خان از جهان گذران و بیان بعضی از آثار آن پادشاه عالی  
 غازیان خان که بواسطه غلبه صبر این الم فردا ان در خاطر داشت در قشاق حرمه سرای ریض شده بهلو بر سر نوازی که اشت اصناف مواد فاسده بر سرستان بدن  
 ایلمانی استیلا یافت و سکران و مسلمات اگر چه طبیعت غازیان روی بر یافت نه نوع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد و در اول فصل بهار که  
 سبزه چون از غرذگان از جای برخاست و لاله خوین کفن اطراف دشت و صحرا را بپارفت غازیان غارم سبلاق شده و تا شاد راه افتاد و مرض سجای رسیده که تو  
 تا که اناساک غنان عاجز گشته پادشاه در محله منزل گردید و بعد از وصول بحدود قزوین خسرو معدلت این بیعت توکل قطع رسته علایق کرد و خدایین و نوین  
 و دوزخه مقربان را جمع ساخت و شرایط وصیت سجای آورده رایت دولت برادر خود سلطان محمد فدا سنده را بقویض منصب ولایت عهد برقرار  
 و در روز یکشنبه بانه شوال نهشت و سجاه و روقی که زبان الهام بیان با واکلمه طیبه توحید کرد ان داشت قوت محرکه انسانی از هر یک باز داشت  
 لوامی توجه بجمع هجتمی برافراشت امرا و ارکان و دونه او عیان حضرت بلبلای تربیت شس نموده جسد شرفش را بدارالملکت تبریز برد و در گنبدی که  
 در شب تبریز با کرده عاقبت عالی شمشیر و برینج شریعت شجاک سپرده و ذکر خات رفت و نهایت زین و نهایت آن قبیله عالی و سایر عمارات  
 غازیان خضریب بهمت تحریر خواهر یافت انشاء الله تعالی ذکر شمه از محاسن او صفات و محمد انار غازیان و بیان قوانین پسندیده  
 آن بانی مبان جهان بینی و اتفاق اخبار خیار سلاطین و عارفان آثار شرف خود ایتین خدای صافی را بجهت مسکین چنین ازین داده اند که سلطان  
 محمود غزنوی پادشاهی بود بصفت عقل و درست موصوف و بهمت فهم و گدایت معروف از مصطلحات علوم باخبره از تحقیقات فنون بهر و طبع پاکش  
 در آن غرض مصلحان و دین و ذکر کشتن و حی صوف فضایل از انواع اصناف حرف صاحب و قوف و بهمت عالی شمشیر بتبشیه قواعد ملک و ملت  
 مصروف حضرت جبر و ثبات و حقیقت بی حلیش موجود و بهواره نظر خجسته ازین مضمون کلمه با ایتیا الدین آموخا و فوا با بقعود در میدان نرم نه  
 شیر بر تیر و درایون بزم بیان بر زمینان که بر بریز کلم غلبات مختلفه سکود انسی و در رعایت سادات و علما سبافه نمودی بدان مقدار که توانسی بحقیقت  
 ایضاب و آداب سلاطین اقوام محول لغایت دانا بود و چنانچه خواهد رسید در وقت تالیف جامع پیشرو قانع را از تقریر آن پادشاه روشن ضمیر تحریر نمود  
 و انحراف نمودی عادل از شیوه فصاحت و بلاغت لطیفی حاصل داشت و میرگاه فضل علما و اعظم فضلا و مجلس شرفش حاضر میشد نقوش بصفت و محو  
 بر لوح ضایع ایشان میگذاشت و حقیقت ارکان دین بنوی و شیت امور ملت مصطفوی بقدر مقرر و رسمی واجبه و محمود و در تاسیس مبان سلطنت و تهنیت مراسم  
 عدالت و رعیت پروری هرگز از خود و تقصیر راضی نه بود و لایل صدق این معانی و شواهد عدل این دعاوی است حکایتی که خاند بلاغت کتب از کتاب  
 جامع نقل نمایند و امید میدار که محسن طایع از باب دولت و اقبال بد حکایت اول در باب اخلاص آن پادشاه علی الحیا سبب  
 بعجبه طاهره حضرت رسالت پناه غفلت که غازیان بعد از عتقی بکلیه سلام و ایمان و وفایت حضرت رسالت راضی الله علیه و آله  
 و سلم در عالم زمانه مشا به نموده در هرگز است امیر المؤمنین علی و بطین علیهم السلام در خدمت آنحضرت بودند و رسول صلوات الله و سلامه علیه بقریب عمر  
 طاهره کرده فرمود که بمایه که نسبت ایشان در طریق اخلاص سلوک عالی و ابواب نیکی و احسان بر روی روزگار رسالت برزگو برکتی لاجرا



جزء اول از خط سیم

در کتابت سیدین قاجاری نوشته و تاریخ از صد سال یا صد و پنجاه سال باز پس می بردند و آن دهیان بدان وسیله نرا هم اشراف و اعظمی شدند و هر یک  
از مدعی و مدعی علیه بنحوی صاحب اختیار و توسل جسته خاصیت بین الحاکمین بتطویل می انجامید و هر یک را مبلغی خرج شده آن قضیه بمقطع انجامید و گاهی  
میان حامیان هم از تنوع زبان باستعمال سیف و سنان سرایت کرده روز بروز خصوصیت می افزود و قاضی را خود در زمین اشتغال بدان هم می کردند  
رشت کاری بود بنابراین سعادت چند سال اصحاب علم و کمال در کمال اشغال حال بودند و رواج و رونق امور شریعت را از قاضی الحاجات سوال  
مینمودند تا اگر تحت سلطنت و جابجایی بذات سیمت صفات عازانی است زین و رعیت پذیرفت و تیرد حاجی مظلومان بهد قاجاریت رسید و بهمت علم  
تتمش بر بقوت دین مسلمانی قرار گرفت و بعد از تقصیر و تقصیر کیفیت ظهور نمود و آن سنده و حقیقت بطلان کاتبان متقدم برای عالم آرایین ظاهر گشته  
جمع از مردم با اعتقاد را که فتوای ایشان نزد عالمان مقرر بود سیاست فرمود و منبایان دیانت پیشه و معتوان یگانه اندیشه بر داشت تا کسی  
از اهل ترویج در هر جای بدو عرض داشت اینست و کان پایه سر بر اهل نمایند و بدین جهت بسیاری از ترویز معتمدان شریعتین انجامید و قاجاریت در  
ایشان باطل شده و دیگر کسی بر اصول و دعوی بی معنی نکرد و دیگر پادشاه اسلام بنا به یکی است متوجه ترویج احکام شریعت شده و آن باب چهارم  
لازم الاشارة اصدار فرمود اول در باب تعویض نصب جلیه الات قضا و قسم در باب آنکه چون در سی سال از وقوع قضیه گذر و قصه را بر افروخته  
آن نیز در اندیشه سیم در باب اثبات کلیه این قبل الیه چهارم در باب تاکید احکام سابقه و تمسید شرایط لاحق و طفرای هر یک از این فرامین مطاعه برین  
موجب بود که بسم الله الرحمن الرحیم بقره الله تعالی و میاس الله الخیر و فان سلطان محمود غازیان و در این نصب قضا بعد از قیود و مشروطی که  
متعارف و معروف است مذکور بود که با بیک قاضی را هیچ آفریده از حکام و امر او و زوایا خود و طلبه و همه کس جز فیصل قضا یا بدو انصاف رود و قضا  
هیچ علت و بهانه اند مردم چیزی نگردد و هر گاه حجتی نوانید قباله کند را در طاس عدل بشوید و ایضا هر قباله که تاریخ کتابت آن از سی سال زیاده باشد  
هم در آن طاس نالد و در گذراند و از هر کس تجبه و ترویزی ظاهر شود در پیش او را تراشید و بر او نشاء ذکر و شرب بر او و مردم را از نوشیدن مخمر منع کند  
و مخمر و کچکس را اعتبار نماید و اگر مدعی علیه جاعلی از اهل اختیار حاجت بدو را انصاف حاضر سازد تا وقتی که حامیان از حکم بیرون نروند بر افروخته  
قضیه نیز دارد و دیگر باید که جهت قضیه که میان دو منقول یا یک ترک و یک تازی باشد در مابین دو روز حکام و تکلیفان و قصه و صلحان و  
والشهداء را بسجده جامع مجتمع شده در دیوان مظالم نشینند و آن دعا و بی با اتفاق پرسیده و منقطع دهند و در جمیع دعا و بی مشکو برین موجب عمل است  
و کیفیت را سبیل ساخته خطوط خود را بر آن بنند و دیگر هر کس که در ملکیت آن گفت و گوی باشد ما دران و غیره کان و خا توکان و فرزندان و دختران و امان  
و ایزان توکان و هزاره و صده و ده و سایر منولان و تکلیفان دیوان بزرگ و قاضیان و صلحان و والشهداء و شیایخ و پارک و دیوان  
باشند بخند و قاضی باید که احتیاط بنموده قباله نام طوایف مذکوره بنویسد و اگر بداند که دیگری می نویسد مانع شود و دیگر باید که قاضی مستندی ترین  
نصب کند تا تاریخ قاجاریت را نویسد و روزنامه نگاه دارد و نیکو ملاحظه نماید که اگر کسی مکی یا یکبار فروخته باشد یا برین کرده باشد و دیگر فروخته باشد  
بگویند و اگر ظاهر شود که شخصی پس فعل اقدام نموده باشد در پیش او را تراشید و اگر شهر بر او و اگر تاریخ نویس نیز از آن قضیه واقف بوده باشد  
داشت باشد کنار و کشتی باشد و السلام علی من اتبع الهدی مضمون تاریخ دوم آن بود که چون یکی است مامقصور برانست که امور و جهور  
عدالت فیصل پذیرد و موا در ارج از میان طوایف اید و حقوق در مراکز خویش قرار گرفته ابواب تلجیه و ترویزند و که در و چند گرت بمقصود  
قضاة و علایرین فرمودیم که در فضل و قطع قضایا بر ایاب و جی که مقتضای شریعت قرار باشد و از شوایب ترویز و عا بهر سحر او و امان نظر کنند  
و قباله تیره که در وقت نکال دعوی کرده باشند و مزد می آرد دستور ساخته خواهد که بحاکم قوی دست می دهد باطل خود را به ثبوت رساند  
سموع نداند و مراغه آن قضیه نکنند و هیچ آفریده را اجمال نموده و اگر یکی از اهل اقدار بر ایشان الحاح نماید و مقتضای تاریخ تجا و زیاده  
کیفیت عرضه داشت کنند تا برو جی او را سیاست فراتیم که موجب عبرت عالمان گردد و این نشان را عازان خان در منزل کشف را حدود  
موصول در سیم جبه سینه تسبیح و کتبه با لمتما موشح ساخته فرمود تا سواد ما نزد جمیع قضاة و مالک فرستادند و از تمامی قاضیان و شیخ و خط و مامورین  
اگر قضا که فیصل قضا یا شریعه از سبیل و مانع و ترویز و تلجیه حجت و محتر بود و در مضمون فرامین مطاعه تجا و زیاده دارند و اگر خلاف نموده

و عادی سی ساله را در حدیقه مستحق تقدیب و نایب و مستوجب صرف و دخول نمود و حاصل العونی منور سیم آن بود که از جمله معظرات امور که در میان  
عالمیان وقوع میابد یکی دعوی اجل است بعد قیامات کینه و ستمات قدیمه و کینه‌های قضا و قضایان و جرمی تواند بود که بعضی از مردم نزاع قباله است  
مکنی خود را میگردانند و گاهی بعضی از آن قیامات کینه را با هم اولاد خود درست میکنند و بعد از او و حسن آن ملک یکت قباله را بیشتر می‌داده و دیگر  
نایب میدارند و پس از آنکه آن ملک بخود کس استعمال میابد باید اول شخصی از ورثه آن قباله دیگر را ظاهر ساخته و دعوی میکند و بگو امان در ملکیت  
خود را بر ثبوت میرساند چون بر طبقی شکل مشهور است قاضی بدو کلاه عاجز است بخت آن قضیه حکم میکند و در این ولایت عالی نعمت بردن اشغال  
این دعوی باطل گشته حکم فرمودیم که هر کس در صدد مبادی کلی آید بخت با او القضا رفته و مراغه نمود و بشود و عدول ملکیت خود را ثابت سازد و بگوید  
آن ملک را بیشتر می‌باید که اگر تسکین داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی قرار کند که بعد از این هر قباله که در این باب ظاهر شود باطل و ناسمجح باشد  
پس از آنکه کینه‌های این مراغه را بسجمل ساخته مشروح بنویسد و تسکین را در تحت آن سجل قلمی نماید و اگر صاحب کلی خواهد که در حق کسی قرار می‌کند هم بر آن  
موجب تسلیم رسانند و در این نشان چندین دیگر مذکور بود و دیگر آنکه باید که یکتاب داد القضا هیچ کتابی بکتابت قیام نماید و قصه و نیزه کاتبان خود  
مستخرج سازند و دیگری از اجازت آن کار نمهند و هر کتابی که جوی نگیرد که داد و ستد آن خود دینار باشد کید رفعتی الکتابه مستند و اگر مخالف از حدیث  
زیاد بود دیگر نیاراجه گیرد و بیشتر طلبد دیگر آنکه چون قاضی در محله نشیند طاسی پر آب بر کرسی پیش خود بنهد و بر دعوی که مستطیع یا بدجسوک قدیمه  
آوردن طاس که موسوم است بطاس عدل بشود و دیگر آنکه ظاهر شود که وکیل از تحاصین چیزی گرفته او را ریش تراشید و تقریر و تشریح کند و هر قاضی  
که بخلافین فرمان و اجبالا دعان عمل نماید بقتل یا بلیانی محاقب کشته شود و باشد آن نشان چهارم اشغال داشت بر آنکه احکامی که در زمان مذکور  
اشارت بان رفت و چند حکم دیگر نیز ضافه شده بود و دیگر آنکه قضاة ممالک از کتا آبا تمویه ناهد و در صدد باب تعدیل و تزکیه شود و زیاده بر صمود  
ایهام نمایند و بجز آنکه کسی اظهار العدایه بپسند قضاة ننمایند و در هر قضیه که امل از تقریر نموده مادام که صدق مقال ایشان تحقیق ننمایند بر ثبوت  
مدعای حکم نکنند و دیگر آنکه در باب هر کردن ستمات و قیامات منایب رویت کار فرموده مادام که مضمون آن صحایف را از شایبه بطلان و تزویر بر  
نگردانند بجامه شهادت مخوم نمانند و دیگر آنکه دو وثیقه مخالف یکدیگر در دست دو کس که با هم مناقشه داشته باشند ظاهر گردد آنده و علماء  
دارالعدل ساخته گاینبی بخت آن قضیه نمایند و حقیقت هر یک را از آن دو تسکین بظهور پیوند بصاحبش داده قباله باطل را در طاس عدل بشویند  
و اگر در یک مجلس آن قضیه فیصل نیابد هر دو وثیقه را با بی‌سپارند و بخصمان باز نمهند تا وقتی که شبهه و الباس بالکل مرفوع شود و حق در مدکر  
خود قرار گیرد و دیگر آنکه اگر بظهور پیوند که کسی کلی را فروخته و پنهانی در باب و قیامات ملک و قضیه نوشته یا بحسب تمییز اقرار بکلیت دیگری نموده و  
بعد از فوت وی ورثه آن بایع آن و قضیه یا بخت اقرار بکلیت را ظاهر ساخته و داعیه دعوی کرده باید که چنانچه سلطان بکشا و سلجوقی حکم فرموده بود  
قضاة اصلا آن قضیه را راضه نمایند و آن ملک را بکلیت بهائمس که متصرف باشد باز گذارند و چون این نشان را بتمنا هایون رسید غازان خان  
فرمان داد تا از آن سواد گرفته تمامی بلاد و امصار را رسال داشته و بدین واسطه رواج و رونق تمام در صورت حضرت خیرالامام علیه الصلو  
و السلام پیدا شد و مکه آن مناسب شرعی نقش امانت و دیانت بر لوح دل گذاشته حکایت چهارم در بیان نیایی که از مرز رسودان قضا  
غازان خان آن رسم را غسوخ ساختن و نمین پرایه از جامع رشیدی این سرایه بچک آورده که سبب شیوع قرض بود و ایام ارتفاع اعلام سلطنت  
خو اقین چکیزی آن بود که در زمان باقا خان بعضی از مردم تجارت پیشه چند دست سلاح از جوش و برکتوان و شمشیر و تیر و کلان رقیب کرده و توسط امداد  
تو چینی نزد باقا خان آورده و بهایی آنرا بر وجهی ستمانند که مراجه تمام بمحصل پیوست و آن حال باجمعی از سلطان مشاهده کرده و زبوس و قرض نمودند  
و مانند آن اشیاء رتب ساخته و ایلخان بردند و بان وسیله سر مایه پدید کردند و گاه بجای رسانیدند که باقا خان فرمان فرمود که هر کس از مردم سودا  
سند تو چیان بدیوان بردن اسلحه را که بتور خانه سپرده باشد دیوانیان بر محل انقضه برآه نویسند و بسبب این حکم آنجا حق تا تو فری تمام بمحصل موصول  
شد لاجرم جمعی کثیر از ترک و تازی که تمیشت آن مهم را خسته پیوسته زبوس و می ستمند و اسلحه ساخته نزد تو چیان میردند و ایشان بسلطان از آن طایفه رشوت  
گرفته بموجب مدعا میدادند و چون آن ستم بظردیوانیان میرسید که بقیعت تو فری آن وقوف یافته و نوشتن برآه طریق اهل سلوک میداشتند و سو واکران

در اکران یعنی دیگر جنس انگشت در نشان میدهند تا هم کفایت باشد و آهسته آهسته این سودا و معادله را بجا بیاورند که زمره از سوداگران بعضی از کجایی را  
که خط منوی می توانستند نوشت خدمتی کرده و التماس می نمودند تا از زبان امراء قوی سزا بپایان می آید در علم می آورند و بتدریج درست برکت از نزد  
آن مقدار سند و برادر جمع شد که اگر اموال قومی مالک را بدیشان میدادند و فایز میکرد و عشر عشر آنچه یافته داشتند سلاح در قورخانه سوجو بدو و  
آنجا تحت پر دوز به دیوان رفته و جوهه نابود خود را می طلبیدند و اصحاب دیوان از اداء عاجز بوده در فیصل آن قصه تیرگی میکردند آخر از صاحب سعید خواج  
شمس الدین متوجه جویی بر حقیقت این معاطه و توقف یافته سوداگر از اطلب فرمود و فرمود که این مبلغ مال که شما از دیوان می طلبید در عالم موجود نیست و نزد ما  
بجایی پیوسته که شما را جمع کردن این اسناد غیر خدمتی را امراء قورخانه و بنگیایان را کرده اند چیزی صرف نغذیه اکنون من می توانم که در عوض هزار دینار  
که برادر است دارید و ولایت دینار بشمار سال مشروط با آنکه از آن دولت دینار صد دینار شما باشد و صد دینار من یکی از قرض خوانان غایب  
مضایقه که صاحب سعید از وی پرسید که ترا از دیوان چه مبلغ بیاورد گفت جواب داد که پانصد تومان خواج شمس الدین متوجه گفت که اسباب و الاک تو  
در تیریز چه مقدار باشد گفت که هیچ مقدار فرمود که ترا این شهر سزا نیست گفت بلی متوجه بود دارم صاحب دیوان باز سوال کرد که ممکن تو آن مقدار هست  
دارد که اگر پانصد تومان را در آنجا ریزد چیزی فاضل نیاید جواب داد که خانه من کنجایش آن مبلغ ندارد و خواج گفت قطع نظر از سایر جهات کسی که سزا  
نباشد که پانصد تومان نزد آن کجی چگونه باور توان کرد که مالک پانصد تومان سلطه بوده و آنرا تمام بر کار پادشاهی فروخته و بعد از این قیل و قال  
و جواب و سوال سوداگران بشروط مذکور صلح نموده و خواج و جویی اگر شک در دست داشتند از بنادر دینار و ولایت دینار بر مواضع بر جا آوردند  
برات نوشت و آنچه نقد میشد در وجه حق التام خود گرفته و حصه سوداگران را جنس بدیشان میداد تا آن بهم فیصل انجام میدادند و دیگر در این باب که در آن  
سلطنت کنجیها و وزارت صد رجبان معاطعان و لایات مردم خیس و نوبت بودند و هرگاه که پادشاه می آمد و صاحب دیوان از آن  
مال می طلبید کسی گفتند که اینجا چیزی نمی شود و اگر آنکه زربان جنس بود و قرض کنیم و این تقدیر را از میان می آید خود خواج صد دینار از آن اجازات  
ضرورت فرمودی که بهر طریقه قرض باید میسر را که در حساب مجری داریم تا شما را نقصان نباید کشید و معاطعان جنسی را که بدینار می ریزد بسی نیارفتن  
میکردند و بچهل دینار بهر جهان می دادند و اب دیوان آن جنس را بدیده و دینار که من عدل آن بود و فروخته چهار دینار چه خود بر یک فرستند و بعضی  
میکفتند که از این جنس نباید و از شش دینار حاصل نشد برین تقدیر از هر چهل دینار اصل المال شش دینار در وجه برادر دار پادشاه می نشست لاجرم  
قومی سوال دلایات بالا یعنی مصروف گشت و احتمال با مورد ملک قایل را یافته و هم کنجیها تو خان چنانچه نوشته شد از هم گذشت و همچنین از معاملات صد  
جهان حکایت کنند که نوبتی یکی از ملازمانش از بازار گالی چند هزار کوسفند به جاده صاحب دیوان بخرید کوسفندی می خرید دینار مقدار که بعد از نقصان  
دوماه از زربیع زده جواب که چون میعاد در رسید و زربیع وجود نبود صاحب دیوان فرمود که کوسفند را فروخته بنا بر دهنند و حال آنکه بعضی  
از آن تلف شده بود و باقی را عرشته چنانچه از شش آنرا زیاده از مرز خود و ماه چینی حاصل شد و باز از گالی آن وجه را ستانده بطریقه که مسعودی  
قبلا اصل را داده که در القصد چون غار آن خان بر سر سلطنت قرار گرفت و اشل این جلایات استماع نمود فرمود که سوجان این همه فدا و آنست که فدا  
عبد بخلاف شریعت مطهره زربعد میدهند و در شعبان سنه ثانی و ثلثین و ستاد برین واجب الاذعان بنامی بدان ارسال داشت که من باین  
آفریده در بسو دند و دستانده هر کس که بخلاف شرح شریف و حکم هایون عمل نماید حلام و دار و خان ادا نماید بلی نموده و بخوار سازند و بن  
واسطه آن بدعت سینه در ایام دولت آن پادشاه عالیجاه برافرازد و زربعد و آن سیاستهایانی ترسیده و دیگر کسی قدم در وادی آن امر  
محدث نهاد حکایت پنجم و منع حکمت که آفرین و زجر مردم را از کتاب امیر که کنجیها را رشیدی سطور است که دان و آن که غار آن خان  
باندنام آثار و ظلام و ارتعاع اعلام سلام می پرداخت چند کثرت بیع اشرفا علی رسید که بعضی از امراء لشکریان و غیر ایشان هرگاه بر بخان  
ظفر می آیند یا گاری از پیش می برند زبان لاف و کزاف گشاده میگویند که بواسطه شجاعت و دلاوری ما و تدبیرات صایبه که انگیزه این مردم تیر  
و اگر قضیه بر عکس میبود بر زبان میگردانیدند که ما بقدر سعه و رول و از من سنی اتمام بجای آوردیم تا فرمان آبی برین موجب میدویم و یا همه بود که مستلزم  
مستکوب کردیم و این سخن عموم نام پیدا کرده و اگر امور را بنگرید و در نزد دیک و ترک و تازی با مثال این مثال حکم نمینمودند و انهمی بر مزاج اینانی که





و مدت سه شبانه روز هر چند می نمود هیچ آفریده ندید مگر محصلی را که در میان ده شسته درشت بانی و دور رعیت را چوب سیر و قوتقه بسطید و بکت جبهه قبول  
موصول میکردید القصد چون انوار عدالت غازی از افق عنایت و حرمت بر ذرات طالع کشت و جنات خافیه بر اطراوت و نصارت تجشید این پادشاه طایفه محمود  
تدارک اختلال احوال عایا و دفع ظلم و بدعتها شده فرمان فرمود که وزیر اینج و لایبی را با طاعه ندیند و دست حکام را از داد و دمه کوتاه ساخته عیان است  
اکنهار در حققت اقتدار ایشان ننهد اکناه و زرا عظام بر حسب رینج مطاع بهر محکمی از ممالکت محروسه نویسد راست قلم ارسال داشته که تاجی فری  
مرز و عاتان ملک رسیده املاک و اسباب رعیت را نام بنام فصل نماید و اجی بر یکت اعطایده برسل عدالت فراد دهد و املاک را بنحو اوقات رانام  
مصرفان ثبت سازد تا معلوم شود که هر لایبی کدام اراضی ملک است و کدام خاصه و کدام ایچو و کدام وقف و بعد الیوم اگر کسی خا ابد که وقف را بدست  
انصرف نماید یا ملک کسی را دیگری دعوی کند هرگاه بان و قرض جوع فرمانیه حقیقت حال ظاهر گردد و چون برینجوب و قرضی ستمگر کشت و قانون عالی جهات بر لای  
مقرر شد بقضای فرمان غازی جهت داد و دوشد بهر محکمی نویسد بهر نظر آن نشان نوشته بالتون متغاشوش کردانند و بولایت فرستند تا عایا و اجی خود را مع ده ویم  
باشد مخصصا در وجه اباب حوالات بر آه نویسد و بر نظر آن نشان نوشته بالتون متغاشوش کردانند و بولایت فرستند تا عایا و اجی خود را مع ده ویم  
و حق خزان بدو قط بصاحب جمع آن ولایت جواب گویند و او حصه بر آه در اوصول داده تکرار بخانه عامه رساند و فرمان واجب المادمان لغاذا یافت  
که حکام و با متعاقان و بکچیان ایشان سلا بر عایا بر آه نویسد و اگر بخلاف حکم ظلم بر کا ندنند عالمی را که پروانه داده باشد سیاست کرده نویسد و دست  
برند و بعد از این حکم بنجدگاه دار و غمر رود و اور از اعمال بمان پروانه داد و بکچیی برای بولایت نوشت و کیفیت این عالی برین رسیده ایلی متوجه  
بمان کشت تا بدستورند و کور عمل نماید و غمر و بکچیی بر وصول ایلی اطلاع یافته که بختی پس ارسال حکم در زاونیه که تحقیق از عالم انتقال بنود اما نویسد و در  
بنا و ندر کار کشته مطوع الید شد بعد از آن در تمامی ممالکت محروسه هیچ آفریده را از هر چه و یا را بنود که بخلاف حکم یکدنیا رو کین بار بر رعیتی حواله نماید و چو  
طعمه و علوفه و سوار و دست توجیه بر آورده ابواب تخصیص نکشاید و چون دوسه سال از وضع این قاعده و قانون در کشت و معموری ولایات  
سمت از و یاد گرفته اموال خزان تمام و اصل کشت رای صوابهای غازی چنان اقتضا کرد که آنجا مده پسندیده را بر و جوی نو که گردانده که بسبب تبدل  
زمان و تغییر دوران و حدوث و قایع و توقع حوادث هیچ آفریده طریق خلاف ننویسد و بدستور و اباقی ایام ابواب توجیه و تخصیص ردی عایا بنود  
کشد و بنابران فرمان لازم الانضیا و بجا و انجامید که از تمامت ولایات و قایع قانون نه کور را بکنا بخانه که در برین بنا کرده بود و جمع سازند و  
مبعضانی سپرده ایشان را از اوقات بقعه مذکوره و وظیفه دهند تا در محافظت آن تخصیص را ضعیف کردند و قانون هر موضع از ممالکت محروسه را بر تخته باره یا  
سکی با صحنه از حدیثیات باشد مرسم نقش کردند و در یکی از بقاع آن موضع منصوب سازند و طبعیت نو که گفته که بر و بشور و ایام و تعدادی و مورد احوال  
بر یکس از فرق نام تغییر و تبدل با این قانون راه ندید و هرگاه که انضای منصوب ضایع شود در عایا رجوع بکنا بخانه نه کور بنوده در محافظت کتب نقل سازند  
و درین باب رینج مطاع سوش بالتون متغاشوش و یافته سوا آن را با طراف ولایات فرستادند و در آن نشان نه کور بود که حکام و دار و عکان بلدان  
باید که بقضای قانون و بالتون متغاشوش و قرواجی که مقرر شده بی زیاده و نقصان محصور سادات و قضا و اند و دوانا کار برین عایا  
بر فریه و سر زمره و بنده و ایشان را الزام نمایند که در عرض سبب روزان بجهت بار لوج نقش کرده در موضعی معین محکم گردانند تا سالهای بسیار بانی  
و پایدار باشد و انصفت تغییر و تبدل محروس محصوران ند و هر کس را از وجوه العین و اجناس بر حسب مقرر چربی بدیوان عالی باید داد چنانچه معاصین  
کرد و ادانایه و چنین با خود است تمهید این بر تخته مرسم گردانند و باید که هرگاه محصلی بهتری یا حصه تحصیل آورد دجهت او حتمه در میان آن موضع نصب کنند  
در عایا از روز اول تا آخر معیا و هر روز آنچه نقد شود با فرج و خزانه داری بوی رسانند و او را بعد از آن با هم علوفه و قوتقه چربی ندینند و نگذرند که  
نوزان خود را به محصلی هیچ طرف فرستد و اگر رئیس ده و در عایا طریق اقبال و تغافل سلوک داشته معیا و مقرر و واجب خود را وصول ندیند محصل  
ایشان را که فرجه برماند سازند و هر کس که بقضیه مرسم باشد بجا و چوب رزم معیا و دوجا العین و اجناس ولایات برین موجب که از جامع رشیدی یعنی نقل کرد  
میشود مقرر بود و معیا و دوجا العین بر ولایاتی که اقسام آن مختلف است تا بهر موضع از آن نوع برو جی که معین گشته بر لوج نویسد و بران موجب جواب  
گویند و چو در موجهات رعایای ده پیشین که عادت است که در هر سالی بدو قط رسانند و توجیهات صحرا نشینان مقرر آنکه در اول سال یکدفعه جواب گویند

ما خود را از آنکه بخواهی که مناسب بر دلائی بر نظر می شده بر لوح ثبت کند و لوح را در موضعش اسوار کرد و اندک باران بوجوب بقطر وصول دهند و زیاده و نقصان  
خلاف نماید حرفت از جمله تو جهات یکساله بر بزمی از نور و جلالی تا بسیت روزی راضی رسانند حرف از وقت بخوبی افسان بیزان تا مدت بسیت روز  
نصفی دیگر جواب گویند و خراج تو گاهی که از قدیم الایام بوجه العین مقرر بوده اند اول روز و جلالی تا مدت بسیت روز و بدین خراج و وجه العین که مقرر بود که  
بدرست ارتفاعات صغیری جواب گویند و انا قول تا تسنان تا مدت بسیت روز و بدین میعاد و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات که سیری و سیر و سیری  
شوی و بعضی و بعضی مواضع صغیری ندارد بر بزمی و بعضی از شوی و بعضی شوی تا مدت بسیت روز و بدین میعاد و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات که سیری و سیر و سیر و سیری  
بجای پای خود فعل انباری کنند که در آنجا و بعضی تسلیم نمایند و غایب جمله آن است روز و راست صغیری از اجناسی که بوجوب قانون بیرون از بیرون  
مقرر شده بجای پای خود فعل انباری کنند که در آنجا و بعضی تسلیم نمایند و غایب جمله آن است روز و راست صغیری از اجناسی که بوجوب قانون بیرون از بیرون  
باشد شوی بوجوب قانون مقرر تمام و کمال بجای پای خود فعل انباری کنند که در آنجا و بعضی تسلیم نمایند و غایب جمله آن است روز و راست صغیری از اجناسی که بوجوب قانون بیرون از بیرون  
موضعات تمام و کمال فعل کنند با بناری که در آنجا و بعضی تسلیم نمایند و غایب جمله آن است روز و راست صغیری از اجناسی که بوجوب قانون بیرون از بیرون  
ایلیچیان و بیان رفع جور و تعدی ایشان در زمان چنگیز خان و جبهه سرانجام همت سرکار سلطنت و رسانیدن اخبار هر شهر و ولایت است  
ایلیچیان با طراف و کناف بلدان بسیار و قریح بیافست و قامت خدایت و شادمانی و امر از تو مان و هزاره و صده و ششمان مالک و قوچیان و پاشیان  
و قوچیان جبهه چتری مصطفی نوکران خود را ایچیان نام نهاده بولایت میرسانند و هر کس که در شهری شخصی خصوصی داشت و حاکم بغیر قضیه او میرساند جمع  
بر رکاب پادشاه کرده و بعضی از قریحان توکل حبه با ولایت میرسانند و هر کس که در شهری شخصی خصوصی داشت و حاکم بغیر قضیه او میرساند جمع  
اینطایفه بجای میرسد که آن الاغانی سواری ایشان و غایبی نمود لاجرم هر یک که در آنجا راه بجای میرسد یا بجای روانی یا به خودی الاغانی کوفته سوار شدی  
و بسیار بودی که ایلیچیان در هر اوبایان جهان سادات و قضیه و علمای که توجه آرد و بودندی که رفتندی و آن زمره واجب القتل در مواضع خود میبایست  
و نهانمانندی و این هم بدینجا آنجا مید که طبقه اند از زمان خود بصورت ایلیچیان میبازان نموده الاغانی ایشان را با رخت میگردانند و هر طرف میروند  
سیرتند و کاهی ایلیچیان نیز میگردانند الاغانی قانع نمیشدند و هر قریح و جیل خانه که میرسد بدین صغیرات آنچه لقمه و سوزنی ایشان میشد از مردم مخلوفه میشدند  
و قوچیان ایشان جابه و علمای چکان میر بودند و چون هر کس از ایلیچیان نوکر بشیر میداشت تمام او در ولایت خود در کفایت میشد از مردم  
بسیار جمعی کثیر اند و او با شایر و میر و بدینچینی که بعضی از ایلیچیان که نمایان و اولیایان او را می شناختند و مصلحت مردمی بجای میرفت و دوست مید  
سوار میرانداشت و معارف الطایفه را خرب بر سر سوار طراز میبوند و حیوانات چنان واقع میشد که در شهری بر سر دیوان نزدیک بدوست صغیر  
جبهه جلوس ایلیچیان میدادند و حاکم میگفت که میر می داند که در سرانجام آن قدغن بشیر است بشیرتایم هر یک از ایلیچیان میگفتند که بغایت ضرورت و بدین سبب  
میان ایشان نیز از مزاج طرب کشته هر کس غالب می آمد و دروغ را از قند و دیگران نجات میداد و اکثر ایلیچیان بی اندک کار ایشان سامان باید با کشتند  
و بدین جبهه احتیالی در اموز ملک و مال بدیدی آمد و بزرگترین ضرر با که از ایلیچیان بر مردم میرسد آن بود که در میان ولایات ایشان را در خانه های مزایا  
و مخدرات فردوسی آورده و آن حوالاتی که در آنجا میباید از غرض و او را فی و خور و فی و پوشیدن ملک خود تصور کرد و بصرف می نمودند  
و کاهی دست بر زن و فرزند سمعته آن دراز کرده ابواب خفی میبستند و میکشیدند و غفلت که نوبتی پیری صاحب ناموس بر دیوان حاکمی رفته بزبان مخبر  
دنیا گفت که ای امرا و وزرا من مردی پیرم و عورتی جوان دارم و سپهران من که زنان جمیل دارند بفرزنده اند و عیال خود را در منزل من گذاشته اند و مرا  
دختران نیز بسته و چندگاه شد که جمعی از ایلیچیان خوب صورت در خانه من فرو داده اند و آن نسوان را می بسته و مرا میبستند و مرا میبستند که پوسته در خانه  
بوده محافظت احوال ایشان نایم و بعضی دیگر از مسلمانان را نیز همین طریقه واقع است اگر چه سال و دیگر حال بر بنیوال باشد حلال ناه و درین محکمت کم پیدا شود  
بدانکه در عهد یکی از سلاطین سلجوقی در میشا و بعضی دیگر از مسلمانان را نیز همین طریقه واقع است اگر چه سال و دیگر حال بر بنیوال باشد حلال ناه و درین محکمت کم پیدا شود  
اورا گفت و واسپ را آب ده آن مرد چون بر غرض آن صغیر طبع بود آن سخن لغات نموده و ترک باید از او مشغول گشته آخر الامر تو عروس جمیل که انوائت  
دیده داشت انصار اسب را که کینه آتیب برود در این سلطان با چنان رسید و آن عورت را بدین صورت بر پیکر که سبب حسیت که تو بدین حال لغزین

و لعل و لعل برینیت و زیبا سپ باب آورد و جواب داد که ظلم و ستم و تو با و شاه از حقیقت این سخن پشیمان بود و پس انقوت بر کینیت واقع نمود  
که من بیکس از لشکریان در خانه شهربان نزل نمایم کون تا نایز اقدار آن پادشاه عادل نماید و بفرستد که آن رسید آن بر غیر میر چند این نوع غمان بزرگ  
آورد و بیکس جایش داد و در زمان فرزند نشان غار آن زمان آن رسم حدث بنیاد القصر چون آن پادشاه بود تصور بر و قایم نه کرده اطلاع یافت غمان بزرگ  
همت بصوب آن بدعت معطوف گردانیده اول حکم فرمود که همه اعیان خاصه اعیالی که بصلحت مملکت جهانیان بهرست آمدند نمایند در شوارع  
بزرگ و در بر فرسخ با نمائند و در برابر پای پانزده سراسر فرسخ نگاه دارند و میرا می که نشانی شوی تا بگویند بخدا داشته باشد از آن بام خانه اطلاع دهند  
و الا غدا با نمائند از عهدگی از عالم اگر کرده در وجه اخراجات آن مواضع محمود و معین فرمود و چون ضرورت بود که اعداء سرحد با اعلام احوال  
ملکت و مال اعلی آن شوارع بدرگاه سلطنت بنام فرستند هر یک از آن نوایان را چند کاه میخند و شمشیر بکوتل متاع غایت کرد و تا بوقت احتیاج نشانی  
اللاع نویسد و مقرر ساخت که هیچ اعلی را زاده اند چهار لایع میخند و فرمود که اگر خبری باشد که در وصول آن محتمل بشود باید که در آن باب بکوتل نویسد  
همکنه و بیای می رسانند تا او بر سبب بام نشسته بام خانه دیگر بر و از اینجا می دیگر بخته بیامخانه دیگر آورد تا آن کتب بیای بکوتل رسد و چون حکم  
بعلی آمد تجربه معلوم شد که با چنان در شبانه روزی صفت فرسخ مسافت قیامت و اخبار یکدیگر وصول آن قدغن بود در آن سبب چهار روز از فرستادن  
به تریز میرسد و اگر اعلی خود متوجه میبود در گذر نشش روز آن مسافت قطع نمی توانست نمود و همچنین در هر بار بخانه دو بکوتل مقرر فرمود که بعضی اخبار را  
ایشان از اینجا بیامخانه رسانند و آن پیکان در شبانه روزی سی فرسخ راه میفرستد و چون بیامخانه خاصه اعلی میجو می که مقرر گشت در قیاب یافت  
غار آن زمان باطلای نامی اعلی می توان فرغان فرمود و اموالی که صرف آن میشد بخانه عامه فرود آمد و بعد از آن او ان ریلج واجب الاطلاق نامی گشت  
که بغیر از باب در نگاه پادشاه هیچ افرید هیچ طرحی اعلی ارسال ندارد و اگر کسی بکلاف حکم عمل نماید آن اعلی را علف و موقوفه میخند و چون بمقتضای رسد او را  
و محسوس گردانند بعد از آن فرغان داد که اعلی آن خاصه اعلی را بحسب تخمین مدت رفتن از فرغانه عامه موقوفه میخند تا مدداه فراجم و یا میخند و خبری  
طلبند و بعد از آن نام آن پادشاه همیشه عیشام حکم فرمود که در هر شهر اعلی خانه ساخته در آن منزل فرس و او انی و سایر اینجا تر تیب نمایند تا دیگر هیچ  
اعلی در خانه رعیت فرو نیاید و ابواب تفرقه و تشویش بر روی تفرقه کشاید و بواسطه این احکام مطاعه عموم خلایق در محاد آسایش و فرخت  
آرمیدند و بیشتر از پیشتر در رعیت و عبادت کوشیده و مدعی دوام دولت بتقدیم رسانیدند **حکایت هشتم در دفع شر و روان**  
**مقصود و تقوالان** میسر و پیش از آنکه بجای دولت غار آن خان خلیج امن و امان بر مغارق عالمیان بسط سازه دیبای را شش بار بر روی  
و قطع طریق بر آورده بودند و در شوارع خود بر تکه و مسافران زده اموال ایشان را میبردند و جمعی از نظامیه در میان روستایان و شهرهای  
دوستان داشتند که در وقت عبور کاروان کس فرستاده ایشان را بیکدیگر میمالی و اگر این اطلاع میدادند و مره با تقاولان و راه و داران طرح محبت میگرد  
انگند و بودند بنابر آن چون مسافران منزل ایشان میرسد بخت آنچه حد عداشته بهانه راه واری انداخته چارگان میگردانند و بعد از آنکه در دوحرا  
بهره شاست یا آنکه راه خوف است از کوچ کردن مانع میخندند تا وقتی که قطاع اطرفی مشتبه گشته کمین گاه می آمدند و هیچ کاروانی از راه نمی آنقدر  
نمیدید که با تقاول از آنرا که قطاع اطرفی کاهی کاروانی با بخور و تقاول در هر عرضی در حین موضع مردم را گرفته بهر بهانه مال ایشان را میبرد و چون  
غار آن زمان بر کینیت اقبال و قوف یافت بکلی بهت متوجه بهت طریق گشته بخت حکم فرمود که بهنگام هجوم قطاع اطرفی باید که هیچ افریده از مردم کاروان  
طریق آنرا میسر میگردانند و در دفع و روان متقی بوده هر کس شکایت نماید از عدا و خون و مال رفیقان میروان آید و دیگر فرمود که هر قریه و قصبه و روستایی که بکوتل  
راه نزن و نرنگت تراشد باید که ساکنان آن موضع مدوان را تعاقب نموده بدست آورند و دیگر فرمود که اگر ظاهر شود که شخصی از خیل زک و از روی  
طریق محبت مسلوک میدارد و در حال او را بیست رسانده آنجا امیریت می را که ابرو او را یا میسر او و بهر شهر نظامیه مانع فرمود و او در آن باب  
حانیت اجتهاد و تقدیم رسانیده و در اندک زمانی جمعی کثیر از قطاع اطرفی متوجه سیاست بگذرانید و مره را دوشاخه بر گردن بدگاه پادشاه آورد  
محسوس گردانید بعد از آن آن چنان عالی مکان ریلج فرمود که در تمامی شوارع مملکت محروسه و در موضع که خوف باشد راه و داران این بنشینند و از چهار  
ورمان کوشش که رخت تجارت بار داشته باشند یکم آنچه که در دوشاخه میگردانند و در چهار پیکان عالی و آنچه که کوه داشته باشند اصلا خبری

۴۴

[illegible]



رسد دیگر فرمان دادیم که وزن نکست بار در هر موضع کمتر از وزن جبر نبوده باشد مگر آنی وزن آن بر وزن سارند و در هر ولایت که آن وزن زیاد بوده باشد همان  
و ستور مقرر اند لیکن باید که نامیت آن ثبات در یک محل باشد و تعدیل نمود و معتدل ان شمار ایها سکه بران هستند اما اعتقاد داشته باید که وزن بار از دونه  
تا یکدوم باز و دونه سارند بدین فصل ده من پنج من و دو من یک نیم چهار یک ده دوم یکدوم و دو من یکدوم دیگر حکم شد که همه بار با گران یکبار  
که آن را بریزان توان بجهت تخفیف آن بلا و قیام نصب نمایند و بار بدان ششدر و جوی که در وزن تفاوت ظاهر گردد و دیگر مقرر فرمودیم که در تمامی حالات  
محر و سه کیلومتر مسافرتی سارند بر و جوی که در وزن سارند و در وقت درم است و دیگر که کج و دکل از آن است و همه از باشد و بغیر این کین هیچ پائنه  
و اصطلاح در میان طبقات انسان مختبر بود تا مردم نموانند که بخیل زیاده و کم کیلومتر را فریب دهند و چون در وزن جوابات از کدوم وجود و برنج و نخود  
و قند و کج و جادوس و غیره با تفاوت ظاهر است باید که همه بر یک از جوابات مذکور که کیلی علامه سارند چنانچه در من بریزان جوی که آن کیلومتر را برای آن  
باشد در آن کج و در جوی که یک شت کنند که کیلومتر همان دانسته شود و سارند تا یک نیم چهار یک ده دوم یکدوم و دو من یکدوم دیگر حکم شد که همه بار با گران یکبار  
و در هر مایه کیلومتر آن علامات را بنظر آورند تا هیچ موزنی زیاده و کم نتواند کرد و اگر در دست کسی کیلومتری نشان آید او را ششدر سارند تا دست بر  
جریان سارند دیگر باید که پائنه بشیر و سه که در وزن سارند بر و جوی که در پائنه بوزن بریزان کج و اگر یک نیم پائنه سارند چنانچه کجایش پنج من بریزان  
باشد باقی نیست و باید که شیک بشیر که همه اش کرد و سارند و در پند پنج پائنه باشد بوزن پند و آن پند برای طوی او زنده چهار پائنه باشد چل من دیگر باید که  
تمامت دزاع که اقمشه بدان که کند با کزیز سارند و باید که درم که آن تفاوت بسیار دارد و مقرر آنکه بر هر دو بر جمع جواب که با نمودار است و فخر الدین  
و بهاد الدین خراسانی باشد اما اعتقاد داشته و السلام علی شیخ الهدی حکایت یازدهم در باب شخم و زراعت در مزارع رافق  
و محصول سعادت جاوید محصول سارند چون بواسطه قتل و غارت عام و ظلم و تعدی بر دوام در ایام استیلا مملولان بسیاری از مرقعات  
و حصصات ایران بازنوع و ویران شده بود و در آن اوان که از دشمنان کتاب عدلت عازان خان حصای جهان چون هراتستان جهان ضرورتی نمود و در  
آن پادشاه عالی مکان چمنه آفتاب تاثیر متوجه جمهوری ابراست که در آینده امر او را کان دولت و اعیان و اشرف مملکت را جمع آورد و در باب فواید زراعت  
کفایت بجهت و کلمات پسندیده تقریر کرد و آنکه در هیچ مایه ن فرین با توین قضا حیات فرموده و کل بر آنکه هر کس مرزعه را که بایر بوده باشد مزرع کرد و دانه و پائنه  
با او چگونه معامله کنند و آن چنان بود و از این مثنی که اراضی مزرع و سه نوع می تواند بود و نوع اول آنکه مری جاری متصل با راضی بایر باشد و بی راضی بقی آفتاب جز است  
رسد مقرر آنکه هر آفریده که در مثل این موضع زراعت کنند در سال اول چیزی بدیوان ندهد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او شود چهار دانگ دهد و در سال سوم  
مال خود را بموجب راستی جواب گوید و نوع دوم آنکه مزارعی باقی بچهار خجی باید که تا آب جوی بر زمین نشسته مقرر آنکه کسی که مثل این زمین را زراعت کند و در  
نوع اول در سال نخست از مال جهات معاف باشد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او باشد نصفی بدیوان دهد و بعد از آن بدو ساریر عایا مال جواب گوید  
نوع سیم آنکه بواسطه خمر نه بایرون آوردن آب کاری مزارع و اجمیت بسیار باید کشیده تا زمین مزرع کرد و مقرر آنکه مزارعی که مثل این مزرعه را مزرع سارند و در  
دو نوع مذکور سیال اول یکدینار و یکین بایرون ندهد و در سنه ثانیه دو دانگ وصول سارند و در سارینوات از آنچه حقوق دیوانی باشد نصفی را جواب گوید  
و نصفی دیگر را در وجه حق الا بهام خود در دارد و آن مزرعه هر چند دیوانی باشد و در اجملیت آن مزارع مقرر و اند چنانچه اگر خواهد آنرا بفروشد کسی شش  
نماید و بعد از صد و در این حکم خاص عام در اراضی بایر مزارع زراعت کرده در اندک زمانی بسیاری از آن اوضاع محمود و آبادان گشت و خلایق در رفاهیت  
افزاده خصب و عیش و عشرت از حد حد گذشت و بهمدان اوان بسیار نواب غانان خان رسید که مزروعات خاصه غلانی که در ولایات بوده اکثر  
روی بویاری آورده بلکه بعضی از حکام بدست انداز عوامل بدین پادشاهی را تلف کرده اند و ساربران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در ولایات از دوا  
بر ولایتی مملکتی معین در وجه عوامل و بدین زراعت خاصه مملکتی محوری دارند و سال بسال بوقت اوقات محصول حاصل از ارا حاکم آن ولایت طلب اند  
تا و ضرورت در باب زراعت مواضع اینچنین است که باید و چون برین موجب عمل نمودند در سال اول بعضی از حکام بهانه افت ارضی با مسامی و عدم  
محصول سخن استند که بذخارانی را بوی جواب گویند و این عذر بیسم قول آیه نیافته اعلاک انجاعت در عوض تعلقی بدیوان گرفت لاجرم بعد از آن گاهی  
ولات و ولایات در باب آبادانی مزروعات اینچنینی و اتمام مسلوک داشتند و هر سال مبلغ و مقدار کفی از آن محصول وصول گردانید

محم بنکامی گشتند حکایت و وازد هم در باب رعایت خلایق و ممنوع شدن پکان و خرندگان از راه کاساموزان  
در جامع اتوار پنج ریشی نظر در آمد که غار آن خان ملاحظه حال رعایا و زیر دستان بر تبه سالنه داشت که هرگاه بر وی ظاهر میشد که یکی از امرای و مقربان بجانب فرار  
از رعیتی چیزی گرفته فی الحال میفرمود تا بضرب چاق آن و جرد استراحت نموده بآن چهار در ساند و هرگاه که در آتش را یا اسفاره بفریه میفرمود تا که  
و مرغ و سایر باغیچ را ببعیر وقت از مردم انجانی میخریدند و بهار آن اشیاء نقد ادا کرده بزیاده و کم فراهم و متصرف یکپس میگردیدند و در آتش آن اوقات  
بعضی رسید که جمعی کثیر از پکان و استر بانان و سایر بانان خاصه و طایفان و خواتین و شاه زادگان و نو نیشان و فرج و فرج و در محلات و اسواق سر راه بر میخوان  
میگردیدند و بطلب باغیان میگویند که امروز جبهه خرج صحبت ما این مبلغ سیر انجام بپایه کرد و اگر آن شخص در ادا اندکی اجمال نماید او را بلیاموس میسازند  
و بسبب اینچنان واقع میشود که یک کس در یک روز سه چهار طایفه از آنجا بخت و دو چار میخورد و هر کس که مبلغی فرو دمی آورد یا بی عرض میشود و همچنین آن  
میایک در ایام عید و نوروز در خانه بزرگان رفته چیزی می طلبند و اگر آن بزرگ خود را بایشان بنماید انواع امانت کشیده ضرورت آنچه میخواهند  
و الا آنچه در خانه او مییابند بر گرفته در خرابات بگرد میزنند و چون آن عزیز بر بد متاع خود را طلب بنماید او را نقد ادا نماید امیر ساند که قابل شایسته  
و این معانی در نظر عدالت غازی بنیابت ناپسند نموده فرمان داد تا در اسواق نمادی کرد که هیچ آفریده نگذارد و بکین با بجا بخت پکان و سایر بانان  
و استر بانان مذکور هر کس ازین طایفه از مردم چیزی طلبد او را در حال سیاست بکنند و اگر آن قوم نرسیده دست اندازد رعایا بنیابت کشیدند و دیگر  
از آن بر مشرب تر تفرقه و پریشانی ندیدند حکایت سیزدهم در باب قطع سپاه و رعایت طایفان در کا و پیش از آنکه  
آن پادشاه عالیجاه عزم لشکر محول را مرسوم و حاکمی و تغار مقرر نمود و بعضی از سران سپاه را که فی الحقیقه از دیوان می تانند و چون سریر جانیانی  
وجود غازی بنیابت پذیرفت جبهه لشکرانی که خدمت نزدیک میکردند تغار میبین فرمود و بدین بر سال چیزی بران می فرمود و بنا بر آنکه بر  
نقد را بر ولایات می نوشتند بواسطه سرانجام مخلوقه را تا پیش بسیار رسید و کاهی براه راجع شده لشکری بی حصول مقصود باز میگردد و چون آن  
بر چنین منیر غازی روشن گشت فرمان داد که در هر ولایتی از قشلاق و میلاق بکنام از تغار محصول غلات دیوانی را مبر کرد و بجهت سپارنده تا هرگاه که برانجا  
رسد آنچه او را باید گرفت بی مزاحمت رعیت بستاند بعد از آن در اوایل شهر رسته ثلث و سباعه فرمود که این تغار که با جهت سپاه تغار مقرر فرموده  
از هر ده نفر نیده نمیرسد و مناسب چنانست که انعام را محمول یافته بکنان را شامل کرد و بچکس در وقت توجه بوش از اخلاص و عدم ریا  
کثایت تواند کرد آنگاه در عرض دوسه ماه تمامت سپاه معضل نموده اقطاع تعیین فرمود و در آن باب برینج داده قیود مضیده در آن نشان  
کرد ایند شخص محمول بر اینج آنکه بکنان پوشیده نیست که پیش ازین پدران بعضی از چرک محمول را اندک تغار میداده اند و اگر کثرت ایشان از  
مواجب و انعام بی لایب و محروم میگردد و مادامی که وقت تمامت چرک محمول عواطف و عطایا گردانیده در یک سلسله نظام  
و مقرر فرمودیم که از کثرت آن سبب تا حد و مضر از قری و مزارع بر یکس بورت بر کردیم از هزار تا چیل محمول نزد یکس با هم اقطاع برایشان میسازیم  
تا تصرف شوند و احکام و شروحات اقطاع برین موجب است که مشروح میگردد اول آنکه از آن موضع آنچه باخج و دیوان علقی داشته باشد هر طایفه  
از رعایا که از قدیم الایام در آن ارضی زراعت میکردند هم بان قاعده عمل نمایند و اجبی آن را از روی راستی بچرک رسانند و دیگر آنکه باید  
که لشکران در املاک و آب و زمین ملک و اوقاف اصلا دخل نکنند و از آنجا مال و جبات طلب ندارند و دیگر آنکه آنچه از قری و مزارع دیوان  
باید باشد داخل بورت بر یکس از هزار باشد از آنکج صاع از زراعت ساخته باشد مالکی یا میوتی پیدا شده حقیقت خود را به ملکیت یا وقفیت ثابت  
سازد باید که آن مالک یا میوتی ده یکس از محصول آن بدیوان جواب گوید و بقیه را با مزارعان مناصف تقسیم نماید و دیگر باید که اصحاب اقطاع رعایا و مزارعان  
مواضع بایر را در هر جا باشند باز گردانند تا مزرعه قدیم خود را بدیوان بیاورند و باقی ایام مزرعه سازند و رعایا مواضع دیگر را از خود راه نهند و حمایت  
کنند و بدانند که ایشان را بر رعیت زیاده از آن حکم نیست که مزارعان را بر مزرعه ساختن مواضع محصوره بکار دهند و مال و جبات دیوانی را بر راستی  
بستانند و رعیتی که استطاعت زراعت نداشته باشد باید که او را بکلیف بکنند و رعایت حال مزارعان واجب دانند و دیگر باید که چرک مخصوصه  
در قری و مزارع می که در جو را از ارضی ایشان باشد اصلا دخل نمایند و زراعت نکنند و آنقدر از غله که چرگاه انعام و عواید ملوای مردم آن موضع

کردند  
مزرعه سازند  
و جمیع اقطاع  
آن باجه حاضر خود  
تغیر کنند و دیگر  
آنکه اگر زمین  
که چرک صالح  
زراعت

آن موافق را می باشد باز گذارد و دیگر باید که از پیرامون که با قطع معترضه جماعتی از اهل جزیرت با اتفاق یکدیگر باین مقصد آن قطع را بقرعه در میان صد جا  
 هزار بایتم نمایند و آن یکی حصه هر صده و ده را از اراضی معموله و باره فرد ساخته نام بنام بردن نویسد و یک نسخه بدیوان عالی آورده و دیگری بامیر  
 ساز و دوازده صد جات را با هر اصدده و ده بعد از آن یکی عارض بر سال بکویت حال مردمی را که نام ایشان بر دفتر مشیت باشد بخص نمایند تا آنکه در  
 زراعت اجتهاد نموده باشد رعایت یافته هر یک تقصیر و زیاده باشد مواخذ گردد و دیگر باید که هر یک این اقطاع را که با ایشان عنایت فرموده ایم بفرستند  
 و بخشد و باند اقودانی و اقای محلی بکلفت کنند و الا مجرم و کشتی خواهند بود و دیگر چون کسی که اقطاع بنام او معترض ساخته ایم وفات یابد از پسران و دران  
 او یکی را قائم مقام او سازند و نامش را بر دفتر ثبت کنند و اگر سپه و برادر نداشته باشد آن قطع را بنام علام قدیم او نویسند و اگر او را خلافت میریزد  
 در میان صده هر یک ثبت داشته باشد آن اقطاع را بوی دهند و کسی که یا ساق را دیگر کون کند امرار هزاره و صده او را گناه کار گردانند و اقطاع  
 او را کسی دهند که کوچ تواند و نامش را بر دفتر نویسند و بر سال دفتر بعض رسانند و حکم فرمودیم که اگر مردم چربک آید آنچه در دفتر قانون قرار یافته  
 چیزی زیاده از رعیت طلبند عارض آید و اگر منع نشوند نام آنکس را نوشته عرضه داشت پای سریر اعلی نماید دیگر چون اقطاع امیر هزاره و حارث  
 علامه معترض شده باید که در اقطاع هر یک تصرف کنند و بر آن نویسند و چربک باید که بشیر مطهر نموده انصاف بر لایع تجاوز نمایند و بر رعایا  
 و مزارعان روز و زیاده ای جایز ندارند من بدله بعد با همه فاعا الله علی الذین یدلون بوشیه غانده که بعد از وقوع این اقطاع خازن خان فرغانه و او که در  
 توچی سان سپاه سازیده کرده در خانه واری یکد و نفر بفرایند و مجموع اقطاع عطا معترض ساخته ایشان را بجا فطت سرحد ولایات  
 بفرستد و لشکریان تازیک را نیز عاکلی و اقطاع شغف نموده فرغانه داد تا اسامی ایشان را بر دفتر مشیت گردانند و در بر سر ماه بکویت عرض  
 کرده براق بجا عت را با خط نمایند بخت که در واسطه ایام سلطنت آن پادشاه عالی مرتبت معلوم شد که بواسطه مناعت و مخالفتی که در میان  
 اوس جوی خان و جغتای و او که دای و اقع است به وقت جنگی بنای یکدیگر را غارتیه و عیال و اطفال را اسیر میکرد و بتجارت و مردم تازیک میفرستاد  
 عرق غیرت و جیشش حرکت آید فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی که از نسل اقوام محول بوده باشند و چندین کاچنگیر خان را کوچ داده پیش  
 تازیکان خدمت کنند حکم فرمود که بر محول بچه که بعضی بیع در آورند جبهه خاصه ایغانی بخزند و ایشان را بخدمت آستان سلطنت ایشان باز دارند  
 و در عرض دو سال نزدیک بیست تومان محول بچه خریده شد و ولایت مراغه در وجه اقطاع آن لشکر در خریدن یافته امارت آن تومان بپرداز  
 جنگناک محض کشت حکایت چهاردهم در تدبیر کشیر اسباب جنگ و حرب و توفیر آلات ملحق و ضرب  
 قبل از جلوس خازن خان در بر ولایتی جمعی کشیر از کماک و تیر تراش و ترکش و دوز و شمشیر که و جلیبی را علفه بختین کرده بودند که جبهه خاصه ایغانی اسلحه  
 ترتیب نمایند و بجا عت احیاناً بواسطه عدم وصول موجب و کالی بلب قله اتهام امرار قورخانه در سر انجام آن مهم طریق اجمال سلوک کشیدند  
 و آنچه از اسلحه محلی نموده بودند بقورخانه می رسانیدند و نوبتی یکی از سلاطین بکیزی تحقیق احوال بجا عت اشغال فرموده بود بوضع پوست که بر سال عی  
 کلی در وجه علفه ایشان بر تصرفان ممالک مجری شده و عشر آنچه متقبل گشته بودند اسلحه موجود نیست بنابراین جمعی از بکچیان بوتیات را بقتل رسانیدند  
 امرار قورچی را نیز محط و محاف که در این معرکه فایده بران ترتیب پذیرفت و اسلحه که مقرر بود از آن عطا یفیه وجود گرفت و در آن  
 که خازن خان بخت بر صبط و ربط امور سرکار سلطنت مصروف می داشت در باب توفیر و کشیر اسلحه تدبیر صایب کرده حکم فرمود که یکچک از مره  
 مذکوره را با عاکلی و علفه مذند و تعیین نمایند که هر کس از جماعت کماک و تیر تراش و شمشیر که و جلیبی و غیره بنام بر سال صد دست سلاح جبهه خاصه و  
 سایر بقورخانه آورد بخر و در بهار سال مذکور بر هر علفه از بجا عت ایمنی نصب فرمود تا سال بسال اسلحه مقرر را ایشان بوصول رسانند و  
 یافته آنرا بکلیه از قورخانه گرفته بهاد و در وجه من اسلحه و اخراجات قورخانه مالی بکیت ولایت را معین کرد و ایند تا حاجت نباشد که بجهت  
 برای دار و ولایت رود و موجب تفرقه رعیت شود و باین تدبیر در سال ده هزار مرده سلاح محلی و مرتب کشت و پیش از آن ده هزار مرده سلاح  
 نمی یافت حال آنکه در آن سال زیاده از نصفه آن مبلغ که سابقاً در وجه علفات مردم اسلحه ساز مجری میشد در بهار آن ده هزار مرده سلاح  
 کشت لاجرم انقاصه بخت استمرار گرفت و از کثرت اجتماع آلات حرب قورخانه عالی صفت تصانیق پذیرفت حکایت پانزدهم

در پادشاه محترم قوشچی و پارسچیان و صید شدن مرغ و دل خلائق بسبب دفع دام مضرت ایشان در زمان  
 اکثر سلاطین خلیفای جالوز و اسباب برقرار بود که هر یک در وضعی معین بنا گشته جانور گیرند و با مراد قوشچی سپارند و همه بر یک از لطایف در ولایات  
 مجلسی با هم علف و علوفه و جاک و طعمه جانور تعیین کرده بودند و ایشان هر ساله از جوارح ده یازده و قولقه از نقد و جو تحصیل نمودند و اندک جانوری  
 بدست آورد و موجود درگاه شده در آن راه بر شهر و قریه که میرسدند الاغان مردم در سواری و پر تل میکردند و طعمه جانورهای کثلی علوفه و طعمه جانورهای تانند و چون  
 از لطایف را استیلا تمام بود بر مرغی که رسد که از سر انجام و جمع ایشان با خبر شدی هر چندی که شکار شتی جانوری بدست آوردی و نزد ایشان برده بر این تانندی  
 که در سلاطین جالوز داران عظم باشد و از غلایان ولایت علوفه گیرند و باران عدد انجماعت بجایست گشت انجمامیده بود و هر طعم و زیاده که از ایشان بدست  
 بطوایف انسان و قریه بلیات بکس از جو است فی نوز و بسیاری از مردم و با ش و فغان بجایست جانور داران بدست گران خدای عظم و بعدی میکردند و  
 اگر کسی بهوز از قوشی فرق جانور میکردند از وی سب و جامه و زر گرفته انواع حیف و جور بجای می آوردند و با وجود این همه ستمها که انجماعت را دادند  
 بودند هر سال چند جانور معدود و نظر امر قوش میرسانند و بری چند انجموعه و بکشد بر میان زده بر فرج میخواستند میرانند و محرم نور بانان نیز  
 بجهن صورت داشت و پنج آفرید نقش مرغ و زجر این طایفه را بقلم اندیشه بر لوح دل عیون است کاشت تا آنکه غارتان برای پر و بخت جوان دران  
 باب فکری بصواب اندیشیده فرمود که در سر کار سلطنت سالی نبرد دست جانور و صید قلاوه یوز کافی است و اشارت کرد تا امر قوش و پارس  
 اسامی کسانی را که ثابت آن محرم داشته باشند معض کنند و حکم شد که بعد جماعتی که نام ایشان را در معضل نویسد بکس کثرت جانور و نور قیام نماید و مقرر کرد  
 که همه علوفه و طعمه جانوران و خرج انجان جانور داران و یوز بانان هر ساله چه مبلغ از کدام ولایت دهند و در آن باب بر این بلیاتون بخواهش گشت  
 و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سواي آنچه در بر این مثبت بود جانور داران و یوز بانان هیچ علت و شلتاق چیزی از رعیت گیرند و مرسم  
 و مقرر شد الاغان مردم نشوند و باین تدبیر بر باد و پیرو صغیر و کبر از مضرت انجماعت خلاص یافته حسب الامر بر سر دست جانور و صید قلاوه یوز  
 وصول یافت و آنچه سابقا در وجه علوفات متبادان مجری میشد بضع رسید و التامید من الله الحیدر الحیدر حکایت شان زدیم و در ضبط سر کار غارت  
 و سپردن انعام و مواشی باصحاب امانات قبل از نصارت مرغ از ملک از حساب معدلت غارتی شتران و کوسفندان بلخانی بخوبی غارت  
 میبود و هیچ کس بر کار فرامی طلب نتاج با ایشان گفت و شود نمی نمود و چون غارتان بر سر بر روی نشسته محض انجماعت تحقیق آنچه بدیشان سپرده  
 بودند مشغول گشت معلوم شد که عین المال نیز موجود نیست تا نتاج چه رسد و از سلب نقدان شتران و کوسفندان پرسید و ایدادند که امسال سر ما بوت جواب  
 اعلاف انعام و مواشی بود غارتان فرمود که بعضی نماند که غارتان را شتر و کوسفند خاصه بدست یابی و بعد از تقدیم لوازم تقشیر تحقیق انجمامیده که هر یک  
 از آن قوم شتر و کوسفند بسیار دارند لاجرم بلخان بر زبان راند که بجهت برودت بوت در حال انعام بلخانی تاثیر نموده مواشی خاصه شمار اسامی که در  
 انجماعت بکنا محترف شده غارتان غارت را از ایشان باز گرفت و بر دم محترم این سپرده فرمود که هر سال از نتاج چند اس بر اصل افزایند و خطوط قبول  
 از آن طایفه تانند ایشان را تکالیف دیوانی رخان گردانید و بدین واسطه در اندک زمانی آن مقدار شتر و کوسفند و مواشی بلخانی افزود که قبل از آن هیچ  
 از خلیفای خانیان را عین میسر نبود حکایت هفتم در بیان قوانین پاییزه و احکام و ابطال فراین مکرر خاص و عام  
 در ایام دولت اکثر سلاطین چنین کثرتی هم غنایت کردن پاییزه و بر این غنایت نامضبوط بود و هر کس همی داشت یکی از امرای و وزرا البتة که در حلیه  
 ایشان در دست میبند و باران و دران طوایف انسان خصوصاً امرای اعیان بر این غنایت کید کربسار داشتند و بجهت پاییزه مکرر بدست آوردند  
 بدان واسطه همواره نقش خیالات باطل بر لوح دل میکشیدند و چون نشان عالیشان اناجیلنا خلیفه بنام نامی غارتان خان مصنافت فرمان فرمود و کفر  
 و تاراه و زرد و مقرران پاییزه سر را علی و مجلس شراب از خات ملکی عالی جزئی و کلی جزئی بعضی رسانند و هرگاه کلمی در باب همتی صادر کرد و بر این مطابق آن  
 حکم میبود که در معرض دارند و بمباح جلال رسانند که این سواد فلان نشان است که در فلان روز عرضه داشت شده بود تا رخصت بر این نوشتن حاصل  
 کرد و غارتان کید صند و قهر را که متعارف بزرگ در انجا بود بخلاف سلاطین ضایع خود نگاه میداشت و هرگاه چند بر این جمع میگشت کید را بکسیان میفرمود  
 تا متعارف سپردن آورده بر نشان زنند و باز بسیارند و آن پادشاه عالیجاه چار کس از نو بلخان بزرگ برگزیده که هر یک قریه بجای غنایت کرده بود که

اگر چه بود که بر پشت نشان نهاده تا نشان آن را در وقت ناخودآگاه و ناخواسته از روی خود فرو نهد و به آنکه به پیشانی که با سحر  
 نمودار از آن لفظ بلفظ برده و ثبت نمایند و ذکر کنند که آن نشان در گذر ام روز بخند که ام یکت انجمنی است که جمعی از آن که بعضی سبایند و گویند در پیشانی  
 باب دهمی بعد طرح نمایند تا مورد سرکار برین نظم بود و در آن باب خط و حیات نشانید و از آن نشان جهت نشان که گویست سلاطین و ملوک و حکام و اعیان  
 کرم مقام بزرگ از سنگ شیب مرتب ساخته بود و برای فرامین قصاص و شمشیر و علمای غیرتعالیشب ترتیب نموده بودند و این نشانها را اول  
 در نظر کوچک تر نمود و جهت مستطبات امور سلطنت نظای بزرگ ترین داشت و نشانهای تنهای جزئی را اخفی دیگر که شیب بود و دیگر شیب  
 و برای برینشتر هر یک و خود آمدن لشکر رتک و تازیک تعالی مخصوص از زمین کرده بود و بر جوشی این تمنا صور کمان و چاق و شمشیر  
 نمیداد و مقرر چنان بود که تا لشکر بآن آغاز برین نمیداد پس حکایت از امر او و فینان موقوفه طری نشوند و همچنین در وقت شتاب و جنگ و کور و غیر  
 باز کشه صورت خود را در میان قیاسی آن پادشاه نموده و جهت برات خزانها حره و موت حیات و لایات و با نجر و مملو حیات و کموتات و مملو  
 و یوانی اتون تمنا که کوچک نگاه میداشت و میر نمود که مضمون آن نوشته اند نیز بر قری عده ثبت نمایند که خطا بود در آن و زنده با اتون تمنا رسیده  
 بعد از چندگاه که این نوع مصنوعات گشت برین بود و از آن نشان که گشت که چون محتات سرکار و غیانی و حاجات طبقات انسانی بسیار است و موسسه کل  
 آن نیست که سواد احکام را بعضی رسانند بر این مدام فرق نام در عهده و تقوی و اجمال خواهد ماند بدین واسطه فقران و محتاجان و تفصیل و توفیق  
 یافت بنا بر آن فرمان واجب الاوقاف جدا در شده که جهت هر یک از مناصب و جهات ممکن اوقع که بخا حرکت کند و نیز خط در آید نشان فی مثل  
 و دقیق و قیود و مناسبه شود و کرده امر او در آن را مطلقه نمایند و اصلاح نموده و هر دفعی دارند و مجموع آن مسود است را بر روی نوشته آن  
 قانون الامور نام نمیداد هرگاه در باب هر یک از آن محتات حکم نموده که برین و پسند بکنان قانون الامور را در پیش نهاده آن نشان را برای دریا و ده  
 از آنجا نقل نمایند و اگر احیاناً بحسب تعال و استاخاص مردم و بنیان مواضع و مقتضیات حالات و از منته اندک تغییر زیاده و کم در آن نشان باید کرد  
 آن لفظ و عبارات غیر از نخست بر کاغذ پاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن در برین نویسد و چون این صانع و قانون بعمل آید خط  
 عبارات که جهت اغراض در نشانها وقوع می یافت منبج گشت و در باب علمیات از سر کردنی و انتظار خلاص شدند اما ترتیب و تدبیر پاره برین  
 و جهت صفت نظام پذیرفت که جهت سلاطین و ملوک و حکام و محکم پاره بزرگ ساخته بصورت سر شیر و نام اکس را بر آن ثبت کردند و به کس  
 پاره از آن میدادند تا شایر و قری نوشته و مدت العمر از ابوی میگذاشتند و بعد از عزل میبایدند و در این سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 لا جرم حکام معزول در حقیقه وسیله آن پاره بخلاف حکم محتات میبایستند و کسی بر آن اطلاع نمی یافت و همچنین برای ولایت مستوطه احوال پاره کوچه  
 از آن شخصی مخصوص مقرر شد همان شریف و منصب ساختن پاره بیک ریز که محکم که پوسته لازم آمد و وجود و موقوف گشت و او سکه که نقشی غریب آن موقوف  
 ترتیب نمود و هرگاه پاره کسی میدادند و حضور نواب بارگاه خاندانی لشکر ابرار پاره میرزا کسی تیر و پاره تواند ساخت و جهت انجمنی که با آن  
 به طرف میرفتند پاره علی حده ترتیب کرده بودند و میرزا که هر کس می گری رد و آن را بوی دهند و چون باید آید بستانند و پاره بانی که پیش از آن  
 در تصرف شاه را و اکلان و خواتین و امرای و تمام ابطال یافت و برین حایض نشان خان بمران او ان احکام واجب الاطلاق با طراف و لایات  
 و بلدان فرستاد حاصل الخوای مجموع آنکه برین پاره قدیم و جدید که دست مردم باشد و ام که با سحر و جادوی زید هیچ آفریده و مضمون آن اعطاء  
 کنند و باین تدبیر شایسته و در احکام مخالف کرده که در تصرف فرق میشود و تمام باطل است و مسموع شده و پاره بانی که در مدت بخت و سالی هر کس بخت  
 و بهانه گرفته بدان واسطه بر خلاق نور و زیادت می نمود و بخش حکایت مقرر و بهم در بیان ترتیب شیطان خاصه و خاتون  
 و بهار منته سابقه و در راه که سلاطین جهت با نجر شیطان و خرج مجلس بهم و طوی سطح کلی جمع بسته بودند و رانته خواتین و شاه را و اکلان و حیدقات و امر  
 مطیعان و طعمه جانوران را اضافه کرده بر مال و جهالت و لایات حواله نمیدادند و انجمنی که تحصیل آن میفرستد حکام ایشان را بخدمتخانه و مملکتان فرستاد  
 ندی که در محفل میبایستند و در سبب بر این اوقات محفل معصوم و باز گردانیده با و از آن جهت تیاران مصالح شیطان بوقت حاجت ترتیب می  
 میدادند چنان در اکثر احیان سبب آن جهت را بوی قرض نمیدادند و شراب را که صدین ده و دنیا به دست نهاده بودند و نیز سیر میباید که بود



که ضروری به سبب دنیا و دنیا پرستی و لاجرم هر وقت که حاجتی چری از بخواهش بوصول میرساند صرف در آنچه قرض انداخته و بدین واسطه  
سنگ تمام افرغ محاسبات میان بنگیان اندازی و دیوانیان منازعت افتادی و امر بر رسیدن بر غوی ایشان در تها و قات که زانیده بدی و آن هم فضیل نیافت  
و اینجا چنان واقع شدی که انداختن از قصاب کو سفند و اند شراب فروش شراب قرض کردیدی و به باد ایشان رسانیدی و اینجا عت پوئیه بسر  
دیوان آمده و او را بهی خودی و یکس جور زبیدی و چون فساد این محانی بر خاطر انور غازی روشن شد فرمان فرمود که اخراجات شیطان ضروری را  
بر آور و گنبد که در دست شما چه مبلغ می تواند بود و در شهر شما آن مبلغ را نقد از خزانه تسلیم انداختن نمایند که آنچه محتاج الیه باشد بخرند و بر قدر  
عت نمایند که در فلان تاریخ جهت مصالح آتش و محبت این مقدار اجناس و کوفته باین مستغیر خرید شده تا بهی افزیده شود تا آنکه ثقت نهادن مستغیر  
چیزی از میان برد و بسبب نفاذ این حکم اسباب شیطان و مصالح طوایف و جبهه را طمانی جاس و جی حتمی و آمده شد و از آنچه در اوقات گذشته جبهه این  
اخراجات در ولایات مجوی میداشتند در مدت دو سال نقد فاضل آمد که با نقد سرشتر و با نقد سر استراران و جمهره میداد و بسیار بانان و آخور  
سلاطین و پسران و تاجران و حاکمان و موقوفات و محاسن غایت و چون غازان خان از ضبط و تسخیر شیطان خاطر فارغ ساخت بختین و جوهه آتش و با کجای خود  
پرداخت و مقرر فرمود که جبهه شیطان بر یک از حرمها از اینجا ولایات موضعی معین گردانیده آن را از سر کار دیوان شکی کند و بمصرف دیوانیان  
ایشان گذارند و در اعظام ضروریات شیطان و با کجای لبوس و مرکوب و جامی دختران و فراتشان و طحیان و ساربانان و سایر خدم و حشم  
بر یک از خزانه بقیس آید که در سال چهل و پنجم و مقداره میوه و آن را از موضع مذکور بخواه نموده اگر چری فضل آید جبهه ایشان بخزانه سازد  
تا بهنگام حدوث اخراجات ضروری صرف نمایند و فرمود که هر موضع از اینجا که در وجه اخراجات حاکمان معین کنند ملک آن حاکم بود و بعد از  
و فاضل بر او لاد کوروی وقف باشد و دیگری در آن تصرف نماید بنا علی هذا در سر کار بوقیات خواتین نیز نظام تمام پدیدار شده ضروریات ایشان  
صفت سرانجام پذیرفت و بر سال مبلغی که در خزانه بر یک مخزن گشته امور و جوهر و خدام اردو با سمت نظام گرفت **حکایت نور و نور**  
در بیان ضابطه سرکار خزانة غازی و کیفیت بخشش و سخاوت آن فرین سر سیلطنت جهانیه در جامع ریشیه می شود  
که در زمان استیلا سلطانین حولی هفت خزانة بغایت نامصنوط بود و هر یک از امراء و مقربان بوقت حاجت نقد و حسن خزان را بمصرف می نمود لاجرم هر یک  
بکچیان با فراغ محاسبه خزانان میسر داشتند و در وقت کج فراتشان و صدای خزان را بار کرده بان و سیله تمام خود میساختند و هرگاه از ولایاتی مالی خزان  
نزد خزانان آوردند میسویان و باور چنان و احتیاج چنان و فراتشان را ایشان بوقات طلبیده هر یک از نقد یا حسن خری خد کردندی و چون بوقت  
دولت بغازان خان رسید و احوالی خزان را باین مرتبه مختل دید فرمان داد تا خزان نقد و حسن و طلا آلات و مرصعات از یکدیگر جدا گردانیدند و یکی از  
ایشان مرصعه مفصل کرده غازان خان انبار دست خود در صندوق نهاد و در صندوق را مهر و قفل نموده بخواجہ سرائی و خازنی معتد سپرد و فرمود که یک  
خازنان و فراتشان مطلقا بر این آن صندوق نگردد و بهیمن بخواجہ سلطنت زربینج و جاهای خاصه را در عهد بمان و مختل مقرر فرمود و خزانة بر خند  
و اثواب تشرفی را بخواجہ خازن و خواجہ سرائی دیگر باز گذاشت و گفت که آنچه از خزانه خرج باید کرد و نیز حکم حاصل نموده پروانه نویسد و بنظر انور رساند  
که بقلم جابون جابو یا بد آنکه مانیب وزیر آن پروانه را بر دفتر ثبت کند تا بهیمن بخواجہ سلطنت بخواجہ سرائی و خازنی عالی صادر شد که وزیران و شهر شما بکجا  
عرض خزانة کنند تا معلوم گردد که آنچه بنام خود بخواجہ سرائی و خازنی در دفتر ثبت است موجود است یا نه و اگر خیانتی بطور پیوند کیفیت معروض دارند و همچنین مبلغ  
نفاذ یافت که هر یک ترتیب نمایند تا بهر جامه که بخزانة آرند فی الحال آن مهر را بر آن ثبت بصلحت آنکه خزانچی جابو را بجا میسدلی تواند کرد و اینده و خزان  
که بد صد دنیا که از ولایات بخزانة آورند و دنیا را تسلیم خزانچی کنند تا در وجه مواجب خویش تصرف نماید و بعد از آن یکس چری طبع کنند و بهیمن را از  
غازان خان خواجہ سرائی معین کرده فرمان داد که از هر ده و نیا روده دست جامه که بخزانة آورند یکدینار و یکشوب بان خواجہ سراسپارند تا در وقت  
فرق با بون مصروف گردد و بهیمن قواعده جمیده و ضوابط پسیده چندان نقد و حسن و خزانة عامه غازی بهیمن گشت که بر چند بدست کو بر بار  
زربینج و سفید و نفاذ این اجناس با مراد خدام بارگاه بهیمن بخواجہ سلطنت و خزانة خازن میگردید و کیفیت بدل وجود آن پادشاه طاقت محمود  
برین موجب بود که بوقت در تورانی او جان فرمان داد که بارگاه سرائی بزرگ نصب کردند و نقد و نفاذ این خزان بخواجہ در هیچ آورند و نفاذ او را

جزء اول از جلد ششم

الوالب را جلیس و در خدمت فقه تربیت دادند و بعد از آنکه در امور و بعضی را جدا جدا نهادند بر هر یک نوشتند که چه مبلغ و مقدار است آنکه بعضی بعضی را  
نظر از فقر بان بارگاه و آید و اظهار بخشش کرده مردم بزرگتر و جماعتی را که خدمت پسندیده و بجای آورده بودند مقدم داشت بعد از آن طایفه را که در  
مرتبه پدیری یا فرزندی بودند چینی داد آنکه نسبت به امر از بندها برانکار و جو انکار لوازم انعام بجهت ساینده و مدت بازده روز باین فاعده نگاه  
ورزید و در آن ایام مبلغ بصد تومان در نقد و بیست هزاره جامه و پنج عدد کمر مرصع و سیصد عدد کمر طلا ساده با مراد و سکران کشید و بدین قبیل همواره  
انعام آن پادشاه پسر اشتهام تقدیم نمود و در هر یک یکم بخشش چینی بر ولایات و ایالتی نمود و روزی در حضور چهره را و در کان دولت فرمود که بهترین صفات  
بشری خصوصاً سالکان مسالک سرور و تخیلی تا خلاق الهی است و شیوه متوده بدل وجود از جمله اخلاق حضرت محبوب است پس مناسب است که پادشاهان در  
سخاوت و احسان کوشند اما باید که طریق اعتدال مسلک و انداز اسراف و تبذیر واجب نگارند تا بهیچ وجه بخشش قدرت داشته باشند تا آنکه روزی  
چند هر چه بدست افتد بخشند و چند گاهی دیگر نه و جدا انعام بایستد و نه بختیج طعام و لا بختیج یک مخلوقه الی غفلت و لا مطهات کل البطو الاضطرار  
که پادشاه باید که بسان آفتاب تابان نور وجود و احسان تمامی طبقات انسان رساند و بکس از انبویا لطف و عطیة خویش محروم و بی نصیب نگرداند  
و بکس از سلاطین باید که همچون آب چاه و چشمه باشد که خنده آن بر کند و دیگر رجوشه و نقصان در آن پدید نیاید و این معنی سر نشود و مکر تبذیر مالت و  
سیاست پس لایق آنکه از طریق فقر و غنیة مالت تجاوز نمایند و در جمیع امور مثرایه اعتدال بجای آوریم و از هر چه بدست افتد چینی بجهت سعادتی  
و بهیچ نه آنکه زرد جامه بر بزرگیک بکنیم و بدانید که خاصیت مالت آنست که چون اندک سرمایه باشد و چینی اضافت آن گردد مثال مرغی که صیاد آنرا  
در دامگاه گذارد تا مرغان هم حسن او صید شوند و اگر آن مرغ بود صید کردن شیرین تر و حصار مجلس چون بنیختن مکتب است و غیر حکمت و دانش آنکه شریف شود  
مراسم و عادات با جمعی آورد و در لوازم اخلاص و عبودیت افزودند حکایت ششم در عمارات و بقعات آن بانی مبانی  
خیرات چنانچه از من قضایا سابقه متفاو میکرد و سلاطین بخواند فی معین بود و بر کس از ایشان فوت میشد جسدش را در موضعی که از عمارت و  
زراعت بعدی داشت دفن نموده و نوای آن را فرق می کردند و چون حال غار آن بخلیه سلام و ایان مرین گشت و بشرف طواف بقعات این  
گرام و شایع عظام مشرف گردید و روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که مشهور و مرقد کسی که این قدر رواج و رونق داشته باشد و از هر گونه از هر گونه  
توان شود و هر چند بار در جرحها حاصل نیست اما خاطر اشرف اعلی بر آن قرا یا غنی که بقضای کلیمه من تشبه قوم منوم عمل ما یم و ابواب البری ساخته  
در بامی صدقات جاریه بر گشتیم تا انوار ضایع خیرات بر وجبات حال سادات و علما و فقرا تا بدو برکت آن رحمت پنهانیت حضرت ایزد تعالی مبارک  
در یابد آنکه فرمانها و امصاران مدتی و استادان مهندس و شنب تریز که مالا بشنب غار ان شهرت یافته قبه عالی چه مدفن بجا و بن بنا نموده اند ثقات  
اشرف افتاده که بجهای دیوار آن کسب پیر آثار مرده گز است و در تاریخ و صفا مسطور گشته که بنیاد عدد و قبه بل ترین و همین که وزن بر یک از آن با  
بازده من بود آن بقره منوره او بجهت بودند و صید من لا جورد و در نقش مشفق و جدا آن صرف نموده و غنای خان بگردان او ان متصل آن بقعه رفیع  
دیگر خارج نفع تعمیر نمود برین موجب مسجد جامع مدرسه شافعیة مدرسه خفیه خالعه و دارالیتامه و رصده خانه دار الشهابیت الکتب بیت القانو  
و ان خانه بود که دختر توانین امور ملک و مال که غار ان طایفه رفاهیت بسیاری در رعیت وضع کرده بود و انگارده بودند بیت المتولی حوض خانه مقایه  
احمام تسلی بعد از آن پادشاه علایشان از اعلایان خاصه آنچه بحسب شریعت مطهره در حکمت تصرف داشت برین بقیع سپهر انعام و وقف فرمود چنانچه  
مقامت قصاه و علمای تحت آن حکم کردند و هیچ طاعن را مجال اعتراض نبود و در چند بقعه چند حافظ مقرر کرد که هر روز در آنجا و کلام بحیثیت تعالی نمایند و  
اوقاف آنجا عت را و طیفه دهند و در هر شب جمعی بنان و محلو اصناف فرمایند و در مسجد جامع خلیف پوشی نماز و اعطای نمودن و بکبر و فراش و در  
بر یکت از مدرسه شافعیة و خفیه مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان و در خانقا شیع و پیش نماز و باورچی و خادم و در دارالیتامه نفیث و خادم  
و باورچی که بجهت سادات آینده و در دهنه طبع غایده و در رصده خانه مدرسی که درس علوم کلی تواند گفت و معبد و طلبه و فراش و در دار الشهابیت کمال  
و جراح و باورچی و فراش و در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت القانو کاتب و خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در  
حوض خانه و مقایه فراش و در حمام تسلی حمامی و دلاکت و سر تراش و خطه دار و کفین تات بقین کردن مجموع ارباب و طیفه و غم را به طایف گردانند و

[illegible]

در جامع التواریخ چنین خبر نموده که چون مولانا بهبه الله بدگاه عالم ناپه رسید غازی خان اورا این بخارش فرموده حکم کرد که رعایت خاص واجب دارم و آنچه در عادت داشته  
باشد بدو رسانم و من حسب حکم با محتاج اورا مرتب ساختم و بعد از مدتی که در آنجا ماند و تا حالت خاطرش برده آنهم بعد از آن بپوشیده مولانا بهبه الله بعد از آنست پادشاه شریف میبکشت و  
پس الجانین در باب شکست و غنائی بخان بجهت میبکشد و من در اکثر مساجد غازی خان را بروی فلان میبافتم و بجهت می نمودم که حضرت ایلخانی با وجود تقوی  
در سخن دانی بجهت بجهت است و شوقست و مجال اشعار این سخن نداشتیم تا روزیکه در غایت مولوی پادشاه سخن در غایت وقت بر زبان گذارید و فرمود که ایست  
که فهم هر کس که آن رسد زیرا که عجم غنائی در غزله اسماء سلطان را نه بناید بلکه جوهر صاحب خاص بی بدان سرسبز شریف بنزد و عوام اردو در دود و آوار  
نکرند مانند شیخ بهبه الله که اورا آن مرتبه نیست که خود را بدر و غزله رساند لاجرم هر چه در سر و آن آنگاه باشد و اند من که این سخن از غازی خان مان شنیدم فر  
یافته معروض گردانیدم که چون این سخن بجهت نورانی ایلخانی واضح است بجهت شیخ بهبه الله در این مقدار تعظیم نماید و بجهت او اخلار میل و رغبت میفرماید غازی  
خان جواب داد که ما حکم فرموده داریم و امثال این مردم حکم سنگ نشان و فرولا در اگر چه از سنگ نشان طلب تر نماید اما من در حدت و جبرش می افزاید  
چاقس هر چند که مرات خاطر خطیرا عکس پذیر صوری کرد که اندر آن هرگز در صفای نمیشد شیخ بهبه الله در نو نیکند لیکن بجهت او طبع امارت و صفای  
از پیشتر پیشتر بود که مولانا بهبه الله هم در زمان غازی خان در گذشت و در نو نیکند و دارالملک تبریزه خون گشت مولانا محمدی الدین مدنی به در  
چکیز غازیان قاضی القضاة مالک آذربایجان بود و بجهت علم و عمل انصاف داشته رنج امانت و دیانت فضل قضایا بر ایا اندام میفرمود شیخ عثمان ساجو  
در زبده تقوی درجه کمال حاصل کرده بود و بجهت علم و شجاعت و شانه در بدنه سواد از عالم انتقال فرمود بمشرف الدین عجمی در ملک اعظم  
علما انتظام داشت و همواره نقش افاده و تالیف بر صحایف روزگار میبخت از آنکه تعالی من العیدس در ساله حساب شهور است و کلمات و وقایع آن  
کتاب بر الواح خطی از فضل مطور رفیع الدین مکرانی در اصل اندر بود اما در کرمان اقامت میفرمود این رباعی از اشعار است که رباعی با چرخ  
باخت جنگل مکن و زخم زده مانده چون جنگل مکن در خاک ریزد آب دریا که هر ضایع نگارند و دل شک مکن و رفیع الدین با سپری بود در کمال  
علم و تقوی که کن الدین نام و او نیز اشعار و لغزب را وراق روزگار میبخت و تا زمان سلطان ابوسعید بهادر خان در کیش شایسته نشین داشت شریف الدین  
کاشی ناظم تاریخ غازی خان بود و او را حصیه است مصنوع در معرجه خواجه بهادر الدین محمد بن خواجه رشید و فات مشرف الدین در زمان سلطان ابوسعید  
ابوسعید بهادر الله الحمید و کر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود با و لجا تو سلطان ولادت با سعادت سلطان محمد غیاث  
در دوازدهم ذی حجه سنه ثمان و ستمائة اتفاق افتاد و چون قیامت قیامتش بر جای افتاد بالاکشید بفرمان برادر عالی که خود غازی خان و می توجه بجهت  
فراسان نهاد و بعد از آنکه خبر فوت غازی خان رسید بعضی از شاه زادگان و بزرگان نوایان را که در خلاف داشته بسیار رسانیده و توجه بر تر کردید  
و در چشم هم می خیزد شمشیر و بجهت بدان بلور رسیده در تن بست و سکه ساکی بر تخت سلطنت نشست و در شیشه خواجه اسلام و غنیه بانی قیامت خیر الامام  
علیه الصلوٰه و السلام ابواب بسی و اجتهاد گشوده و در با دظلم و سب و بد و رست مضرب و زارت را بدو نورانی برادر خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه  
سعد الدین محمد سلم داشت و لوح صمیمه بر انبوش خلاص حضرت حضرت رسالت علیه السلام و ائمه هدی و ائمه معصومین را بر وجهه بیکه گشت  
و او اول پادشاهی است از چکیز غازیان که سعادت مناسبت بهبه الله را برید و نامهای ائمه اثنی عشر علیهم السلام در خطبه و سکه سنجید کرد و این  
مالک محروسه را در عهد قتل قیاد بهادر الدین یعقوب کرد و ایشان را با برسل ناکید گفت که هر چه حاصل حق است بفرمایید رعایت شروط و احوال بجا بیاورید  
و در بهادر سنه اربع و ستمائة اولی تو سلطان در قتل انک شهر سلطانیه را طرز انداخت و در باب شایسته در نسیب در نسیب آن بلور اتمام کرده چون  
تمام شد در مالک ساخت و در ذی حجه اولی تو سلطان بجرم تخریب دیوان توجه فرمود و میان او و حکومت آید بهار بخت دست داده و بعضی از  
سواران قتل شاه نوایان از عالم انتقال نمود اما خرافه مریدان و بر مقام معصی الله و لایم اطاعت بجای آوردند خطبه بنام پادشاه اسلام خوانند  
چند عزان هر ساله خیر و ابرار میخوانند که در و در ایام دولت سلطان محمد غازیان بهروز و سیور و کپک غازیان با تقوی یکدیگر از آستانه میگذشتند و در  
بنا و احسان آن غازیان است و در تاریخ معروضه و در اب فخری برده و در نکو و طمان که یکدیگر خوانند و چنانچه در و کریمه و غازیان سخن گزینست و بسیار  
باجبانی ایا و احسان بیکدیگر ایشان سواد است نموده بوجای گشته شد و امیر سوار غازیان محبوب فرار گشت و او را تو سلطان ازین می واقف گشته

پیش  
ادوات  
۳

سنه  
۳

مطمئن بود که امیر علی قوچق بدو اجابت شایسته بجا نیت و در جوابی چندی معروض نمود و هر کس از اجابت و در خراسان یا بیهقار عداوت محض و بیجا  
گرداند و امیر علی قوچق نیز از شیران بشیر کیدلی بدو نظر و در حرکت آمده و لاجا تو سلطان نیز از عتب حضرت کرد و چون انجمن صامع شاهزادگان ایلوس  
چهارم و پنجده عثمان بصوب مراجعت منقطع ساختند هر یک روی بویست خویش آورد و بیت هنوز خسرو خورشید روی نموده ستادگان مکرر  
جای و بگریزند رفتن امیر و انشدند بدو از سلطنت همراه و گشته شدن در قلعه احتیاج الدین در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده بوقوع انجا میخیزد  
تفصیل انجا کایت در اثنای قضایا و ملوک کیت بدو کور خواهر کردید و وفات او لاجا تو سلطان در بلده سلطنت در شب اول از ماه شوال سال منفصل  
شازده اتفاق افتاد و محمد آندوتی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم انظام دود باغی از مفضل و شازده چون ماه گذشت از کا  
و کلاه سروری شاه گذشت بگذشت و جهان بوفار ابدا داشت آگاه ز حال خویش آگاه گذشت مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و  
اوقات جانشینش شوال کشتار و در بیان محلی از احوال و زرا و سلطان محمد خدابنده و دیگر بعضی دیگر از احوال و احوال  
ایام دولت آن افسان تاسنده خواهر سعد الدین محمد ساوچی تا آن زمان که نسبت بخواجه رشید الدین طیب در مقام وفای و اتحاد بود  
آفتاب انباشت از مفضل و بال از زوال و محسوس می نمود و بیت ناکل نکشت خد کلزار نکشت زمانه در دلش خار و در سینه اصدی عشر و سبزه خار  
سعد الدین محمد باو اسطه سوطیات شیطانی و تحولات لغائی سید تاج الدین ساوچی و جمعی از نواب خود در آن داشت که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام  
تقریر آید و مبلغ با صد تومان از تو فیض اموال ممالک قول کردند و اما در اعظام بموجب اشاره پادشاه کرد و نایام مقرران را با و زرا اکر ام توقف  
بر خواهر صاحبان کلاه بر خواهر سعد الدین ثابت شد و حکم سلطانی از انکل غضب صادر یافته خواهر سعد الدین با امیر ناصر الدین یحیی و خواهر زین الدین  
کرد و خواهر شهاب الدین مبارک شاه بعضی دیگر را بل تقریر تاریخ دهم شوال سال مذکور در منزل محل از توابع بغداد و سایر اسیر و محمد آندوتی در تاریخ  
آن قضیه این دو بیت در سلک نظم کشید رباعی عشر اول شبیه از شوال کشته منصرف رفته از تاریخ هجری سال اول و الف در محل شد بفرمان خدا و بجا  
بدر خواهر سعد الدین محمد خشف و مبلغ با صد تومان که مقرران تفرغ کفایت آن شده بودند از جهات و تمکات ایشان بوصول موصول گشت و سید تاج  
الدین که قبایح اخلاص بر بطلان دعوی سیادت دلالت میکرد و بعد از آن ایام در قید مصداق و مواخذة افتاده و حضور قاضی القضاة ممالک و سادات  
و علماء بوضوح چو بیت که آن سر بر زبانه بر صید هزار دنیا را احوال بقا رشا بدو بمصومین و سایر اشراف مسلمین غضب و شتمان گرفته بود بنیای آن را  
بسادات صاحب سعادت سپردند تا حقوق خود را از وی ستاده بخواهر کرد و در ایش رسانند و آن زمره واجب العظیم تاج الدین را بکنار شرط برده نصرت  
مستغاث بقتل رسانیدند و چون سید محمد الدین بهمائی در آن امر با نواب خواهر سعد الدین شرکت داشت جهان بین او را میل کشیدند تا خود را ناصر الدین بنام  
زایل گشت و چون دهره قدر لاجا تو سلطان بستان ملک را باغبان آسار بهال وجود اهل شرارت به پیر است چته یقین در زیری صایب تدبیر که  
با اتفاق خواهر رشید الدین فضل الله بمرحوم همام پادشاهی قیام نماید با امر اعظام شورت فرمود و خاطر انور بران قرار یافت که خواهر تاج الدین  
علیسا جلیان را بشیر یغی آن منصب شریف سرافراز کرد و اند و بموجب حکم قضا امضا خواهر تاج الدین علیسا با خواهر رشید الدین فضل الله و امر فرات  
شریک شد و در وقتی که نوزیدگان انجمن چون در نظر سلطان گمان گرفته از اوراق شکو فرم و دنیا بسیار بصورت نیاز شمار کردند و خواهر علیسا  
پادشاه و نوبیان و نیا فان را در دار السلطانه بطوی داد و در آن جشن و کله مرصع بخواهر یغیسه که چهارده رطل وزن داشت و اشرفی بکمال که قطعه  
بیت و چهار شقالی در آن تعبیه کرده بودند و نه غلام سیم اندام کلیدار با کمرهای زرنگا و نه اسپ عربی ترا و که زین و لجام آنرا زین بود و پیش کرد و  
و بعضین عنایت نمود و کشته بر دوزیر صایب تدبیر بود و وقت یکدیگر تمهیت همام رعیت و لشکر مشغول شدند بعد از آن و لاجا تو سلطان داعیه نمود که  
بشور غار ان خان بخت برفق بلا و مهر و شام کمار دانا در آن اشانجا طرش رسید که چون ابل گیلان با وجود قرب جوار طاعت فرمان نیامد لشکر ببار  
دور دست بردن مناسب نخواهد بود و در باب توجه بصوب گیلان با و اعیان بر اسم باغی مرغی داشته آری بکمان بران قرار یافت که گشت  
الطی بدو نالایت فرستند و گیلانیان را با طاعت و انقیاد دعوت فرمایند اگر مقدم قبول آیند فو المطلب و الا جهه تا و صیاب ایشان را بوجه نمایند  
و در آن ایام که گیلان حکام شده و با مزایای قیام نموده و تا انصاف تحکیم از اولاد بلا که خان را طاعت نموده بودند و امیر و تاج از سادات



از سایر ولایات معظم تر نیز سبب بنا بر آن و بجا می شود سلطان مختار علی پاشا و فرستاده امیر به بیگشاهی لایق تر سبب کرده بار دوی چهارم و شصت  
و با صفا و صفای اخلاقی اختصاص یافته اند اما اینکه در فانی از بسیاری بیگانه و توهمات امر و جنگ آمده نیم شبی بر حضرت علان و سبب بطرف علان  
خود تافت و سلطان محمد ازین حرکت رنجیده بعد از اجتماع سپاه فرمان داد که امیر چوپان از راه اردبیل مجانب کسکرو و و امیر قلقشاه از طریق علان و توجیه  
خویش درشت و دلم کرد و امیر سلطان و امیر موسی اندام و شکار و کلاه دشت بدو ولایت در آیند و بجا می شود سلطان بعد از رفتن امر ایکه بختیخانی  
سلطانیته متوجه لاجان گشت و امیر چوپان حد و کسکرا غارتید و قبل از وصول سلطان بلا جان سالها غارتا بار دوی حضرت نشان ملی شد اما امیر قلقشاه  
چون بختیخانی رسید حاکم آن موضع شرف الدین خلجی بخدمت مبارک نمود و بزبان دو لخواهی مهر و حق جناب امارت پناهی کرد و اینکه در مایه نیک  
و راهبانی صعب در پیش است و بنور مهابت سپاه پادشاه کیلانی جایگزینش مناسب آنکه در کمال جزم و تانی ملی سافت کرده شود امیر قلقشاه چون فدا  
طبع با جمل ملک حیوانات تیر ساخته بود و بخت و شوکت خویش مغرور شده آن سخن را بسمع رضا اصفا نمود و امیر فولا و قنار با مشغله گردانیده بر سبب عت  
رایت بهضت برافراخت و اتباع امیر و باج و عقیقه نیک سر راه بر فولا و قنار گرفته آغا جنگت کرد و دوسه نوبت بین لاجانین زد و خورد و واقع شد  
بر بار فولا و قنار غالب آمد و امیر و باج قاصدی نزد او فرستاد و طلب صلح نمود و فولا و قنار این التماس را عرض داشت و قلقشاه کرده امیر بخوار سپرد  
از قبول صلح سر باز زد و امیر را نیز بشیر فرستاد و امیر را ده بخار سپرد بدین راه داد و توجیه کیلانیان گشت و بعد از وقوع مقاتله اندام یافته اکثر سواران  
در کل فرورفتند و چون بقیه کرخیان بقیقشاه نویان رسیدند طار زمان بکوب او نیز زنی بفرستاد و دند و امیر قلقشاه ساعی بی ثبات بهضت و جزم کان  
یکی از بختیخان کیلانیان نقد جان بقتل بعض ارواح سپرد و کیلانیان غنیمت فراوان گرفته بموضع خویش رفته اند اما امیر سلطان و امیر موسی چون خبر و افولایت رسید  
امیر بنده شاه که حاکم سرحد بود بقدیم امیر پادشاه را استیصال نمود و ایشان را در محسب خود گردانیده بار دوی علی پوتینه و بعد از آنکه ایات عالیست  
او بجا می شود سلطان بر وصول ولایت لاجان انداخت و الی آنجا فاشیه فرمان برداری بروش گرفته بخدمت شافت و سلطان فارغید صحنی در آن بلده  
گردانده ناگاه حریفش امیر قلقشاه شنید و بغایت غمناک شده امیر شج نهل و امیر را بکمر را بکمر امیر را بکمر بکمر که کیندن انتقام ارسال نمود و متعاقب  
ایشان امیر حسین و امیر سونج را بد و فرستاد و امر را بکسرش و کوشش فراوان بر کیلانیان غالب آمد جمعی کثیر از ایشان کشته درشت و خویش و دلم را غارت  
کرده بیکشتند آنجا حکام کیلانیان حراج قبول فرموده سلطان محمد علم را بعت برافراخت و بپیرامین قلقشاه را بسبب فرار از هر که کیلانیان چوب یاساق زده  
چوپان نویان را قایم مقام قلقشاه ساخت و در ششانی عشر و سبب حاکم دمشق قراستق و صاحب ملک جمال الدین افروم که اندام عظم امر و مهر و شام بودند  
از نیاست ملک و مهر توهم نموده بپایان صحرای جبار بخدمت او بجا می شود سلطان شافت و در حد و سلطانیته بقتل سبط علالت سناط سرافراشته  
با صفا و انعام و نوازش اختصاص یافته و لاجان بسبب ترغیب و تحریق ایشان عزیمت سحر ملا شام را که در خاطر داشت بجهت بد فرموده علم بهضت  
بد آنجا برفت و بمیاسم اتهام و زرد عظام اجاب آن یورش و آلات کفرین قلع و حصار به کل و جری مرتب گشت از آنجا بفرار و پانصد زره  
و بکمر از مسقط است و آن فرنگ بهم رسیده و دست و پشت سراسر کوه پیکر بامون نورد با طهارت کون از غلغله اسون زمینهای مریض است  
کردید و دوزخ را با صد شتر بر سر یک چله حمل ساری در قطار کشیدند و نو چرخ دور انداز و باز ده هزار و کسری بر یولاد و صد قار و ده لفظ آتش نوز  
و صد هزار کوس رعد آواز و صد علم زلفیت مرتب گردانیدند و صد و شصت نقاب نیز خنک بپیل و کلنگت همراه بودند و آن پادشاه عالجاده و  
و سپاه باین ترتیب و آیین درین رجب نه مذکور از موصول راه بخار عزیمت فرمودند و در روز یکشنبه ششم ماه مبارک رمضان برجسته الشام رسیده و توجیه  
فتح آن گردیدند و آن قلعه تین دوازده برج داشت و خدی و غنای سی کرد و عرض باز ده کرد و آن فرو برده و ساس جوارش را نیک  
استوار کرده و بسیاری از بطلان جان در خدمت کوفتالی اختصاص کرده بدین موسی گردانید و بپیرامین خود و فرار و اسلحه و اسباب جنگت حصا  
بسیار داشتند و قلعه چون سپاه عراق و از بایجان بظاهر انعام اسان رسان رسیده بدین موسی بای در دامن تلخا کشیده ابو اب قلعه محصور گشت  
و آغاز انداختن سیر و نیک و ده از بایجان نیز در لایق یک انداخت و بیک کرد و و لقا بان دست معصوم و درین برادر و سواران بر سبب  
خدیق و تاج نظر جمعا گردانیدند و چون بختیخان که بجا آمد ساید که او را سکانان قلعه را بختیخانی ساسان سیرم فرار آن در خدیق انداختند و



اشراق و شرح مصحح از تصانیف اوست و از جمله مورخان طاعت انما مولانا شهاب الدین عبد الله الشیرازی صاحب تاریخ و صاحب معاصران  
 پادشاه مجننه او صاحب بود و در ایام دولتش آن کتاب با فادستانتاب را تالیف نمود و از آنکه دیگری ابو سلیمان محمد الدین داود بن کتی است و خزانة  
 داود در آن ایام عدالت انجام تاریخی در غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده آن را روضه الاول البیان نام نهاد و همان کتابست که بین المورخین تاریخ کتی است  
 یافته و دیگری از آنکه محمد بن اسعد بن عبد الله الخفای القسری است که منتخب جامع الحکایات از نوکات اوست از جمله شعرا و از زمان مجننه نشان یکی  
 اسعد بها است و این مطلع از منظومات اوست که مطلع حاش الله که مرا عهد تو از دل برود با خود از خاطر هم آن کل و شایل برود و از جمله خوش نویسان آن  
 یکی سید شرف الدین خطاط شیرازی است و او لاجا تو سلطان در آن اوان که سلطان ابوسعید بها در خان را حکومت خراسان سپرد و آنجا بایستاد و آنجا با بعضی ولد خود  
 بعضین فرمود و شاه زاده بعد از امکان در عظیم و احترام آنجا بمبا لغه نمود و چنانچه پادیه کتب میرفت و استاد از قیام مانع آمده و پیش او بدو را نوی دوب  
 می نشست ذکر سلطان علاء الدین ابوسعید خان بن ابوالجایو سلطان ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه بیستم ماه  
 ذی قعدة سنه اربع و سبعمائة بمقام نور قوی از بلاد اذربایجان روی نمود و چون هفت روز از عمرش نفیض در گذشت حکم ابوالجایو سلطان امیر بیروج منصب بانگی  
 آن قمره العین سلطنت مقرر گشت و در سنه ثلاث عشر و سبعمائة که شاه زاده نه سال بود حکومت مملکت خراسان برافراشته بدین صوب توجه نمود و سالی  
 کسری در آن بلاد بمهمینه قوا عدله داد و پرداخته و در او اخر سنه شصت و سبعمائة که در مازندران تشریف داشت از فوت پدر خبر یافت و آن مقدار توقف فرمود که  
 امیر بیروج از خراسان آمده بود کبک عالی پوشت آنجا بجا بماند و چون سلطانیه نزدیک رسید چو بان نویان و سایر مرد و اوجیان آن مظهر عدل و احسان را  
 نمودند و بعد از اقامت مراسم تعزیت در قرق سلطانیه قرطیای فرمودند و در غره ماه صفر سنه شصت و سبعمائة اتفاق جمود نزدیک و در امیر بیروجان یکت بازوی  
 شاه زاده و امیر بیروج کف دیگر گرفته او را بر سینه پادشاهی نشاندند و زود و جو بر سر پادشاه کرده بر فرق بجا پوش افشاندند و چون سلطان ابوسعید بر سر پادشاه  
 ممکن کرد و پیر نام امور حکومت مملکت را در کف کفایت امیر بیروجان ملکه و فرمود و خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه را بدو نزدیک منصب وزارت داد و امارت  
 و دیگر بکر امیر بیروجان سمت تعلق پذیرفت و امیر بیروجان بن چو بان با مالیت روم مسای کشه راه آن مرز بوم پیش گرفت و در میان ابوسعید خان  
 بواسطه صغیرین آن پادشاه عالیشان و کمال استیلا امیر بیروجان بسیاری از شاه زادگان و نوینیان در اطراف دیار عراق و اذربایجان و خراسان غارت خرافت  
 کرده قتلها میکنند و در انولایات محاربات و کجالات دست داده و لیران میدان کا زار خون جمعی کشته اند و بار و زکار را بر خاک بلاک میکنند و در جمیع  
 معارک بسبب قوت دولت و شجاعت سلطان ابوسعید ظفر و نصرت عازمان استقامت و قبال آشیان او را روی نمود و لاجرم باندک زمانی تمامی فتن بسکین یافته و دست  
 عنایت ایزدی ابواب فراغت و رفاهیت بروی عالمیان برکشود شهادت خواجه رشید الدین و وزیر و قتل شاه زاده میور و انهدام بنا رحیات  
 چو بان نویان و اکثر اولاد او در ایام دولت سلطان ابوسعید خان بوقوع سوخت و انقضا هم در آن اوقات خواجه علیشاه چیلانی وفات یافته صاحب  
 سعید خواجه عیاش الدین محمد بیلشید بر مسند وزارت نشست و تباری سیزدهم ربیع الاخر سنه شصت و شصت و سبعمائة در نواحی قراغ اراتان وفات سلطان  
 ابوسعید بها در خان بوقوع انجامید و در مدتی که در حوالی سلطانیه بنا نهاده بودند فون کردید اوقات حیاتش سی و دو سال بود و مدت سلطنتش نوزده  
 سال گفتار در بیان ستمه از خال خواجه رشید و ذکر شهادت آنجناب بسی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابوسعید  
 خباب فضایل پادشاه رشید الدین فضل الله بظن است و سطو و حکمت افلاطون انصاف داشت و بکمال فون عقلی و فنی مصطفی بوده و پوخته نقش تالیف و تصنیف  
 بر لوح خاطر کاشت از رشحات خامه کوه برایش ریاض فضل و فصاحت ناصروریان بود و از قطرات خامه در رخسارش حدایق انشا و بلاغت از زوایا و ابرار با  
 پر میوه و بیت خامه و چون کبر افشان شدی نظم سخن لولو و مرجان شدی از جمله مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات  
 در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غایت آیت و مسائل فرخنده است که آن اوراق بر لوح خاطر نقوش بطور و چنانچه پیش ذکر گفت  
 خواجه رشید در زمان خاندان بر مسند وزارت نشسته رای صوابهایش نظم مصالح اعم گشت و مکرر مشکل گشایش مرتب امور جمهوری آدم شد و بیت پادشاه  
 دل بردن بر اسان شد ولی زامید لطیف و دستان را کاسان شد و آنجناب تا آخر ایام حیات خباب خانانی در غایت اقبال و کامرانی بسر برد و چون  
 ابوالجایو سلطان نام تمام کشورشانی بقبضه اقتدار و اور و پسر از پدر در باره آن دستور داده و میر لطف و رحمت مبدول داشته و در جده او را از انباء حسن طنب

نطاق بران

کرد و آن وزیر بخت نهاد با نامل کز دست ابواب عدل انصاف بر روی خواص و عوام بکشتاد و ابل علم و فضیلت را بشمول نظر عاطفت گردانیده همه ایشان  
 مدارس و بقال خیزه بنام و وفرا ج مرعوب و سخطات بقیع وقف نموده بپوشیده غلام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد و مبارید و بر کزینج آفرین  
 از خان بخت و انعام بکشانش بایوس و محروم میگردد و آثار خیرات آن مظهر الطاف و اهب العظیات بنور در ولایات عراق و آذربایجان باقی و پدیدار است  
 و زبان را بظلم و شرارتشول ابرام و عطفش مع کوی و شهر کزاد شمران نامانند اعلیاینا فاطمه و ابعدنا الی الاثر و در او اخرا تا م دولت او بجا میسر  
 خواج علیشا حلیان بغایت مغرب شده بعضی مہمت را بی وقوف خواج برین تفصیل میداد این جهت خرن و لال کجا حظ و زیر حمید و جمال رسیده زدیاد شده تا  
 شکایت بکشد و بعضی رسانید که اگر در منصب وزارت بنده بر علیشا تقدیم دارد و اورا متابعت من باید کرد و اگر او در شکیست این امر متعالی باشد و رادوی  
 بسراجم تمام دیگر باید آورد و حالا خواج علیشا و هر یک از این صورت اختیار نماید بنده بقدیم اتفاق پیش آید اقول انکه مستعد سر انجام جمیع امور دیوانی  
 شود و تا من بحساب محاسبات سنوات سابقه قیام نام دوم انکه عاتقی مهاجی که متعلق بود و امپاشد به بنده باز کرد و تا من بغایت سلطانی مستطوره و نه اند  
 آن مزبور نامیم ستوم انکه بلاد و ممالک محروسه را بستم بدو قسم ساخته هر یک در سر کار خود دخل کنیم و بعد از مدتی و اما کفایت بخیر ظهور رسانیم او بجا میسر  
 در جواب فرمود که خواج بر شیده و خواج علیشا و خدمت کار شایسته اند رشید مردی پیرو دانشمند است و علیشا جوانی کار دان بی مانند صلاح مملکت در دست  
 که هر دو باتفاق یکدیگر مہمت را بخیل دیند و آن یکت در مقام شفقت و این یکت در صد و عظیم و حرمت بوده قدم از دایره نوافقت پیرون نهند و بحسب  
 فرمان آن دو وزیر علیشا بمصالحه راضی گشته کز کشتی گردند و بار دیگر بخیل مبارکت و مسامحت روی بسراجم تمام آوردند تا چون سلطان ابوسعید  
 مسند سلطنت را بوجد خود مشرف گردانید بوقت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد و هر چند خواج علیشا خواست که نصرتی بر خواج رشید باشد  
 کند ابواب حصول این مخفی بر روی او کشتاد و درین اثنا جمعی از ملا دیوان چنانچه عادت ایشان است از خواج رشید زنده بر عرض رسانیدند که اگر اجازت فرمایند ما  
 با خواج علیشا در مقام گفت و شنیدیم تا مبلغی از تصرفات بروی ثابت کرد و خواج رشید از بغایت سلامت نفس بدان امر جداستان نشد و گفت من چون  
 علیشا را بگویم که شمارا ایسر ضایع و انجاعت از خواج رشید ما بایوس گشته ز خواج علیشا آفا زرد کرد وند و باتفاق بقدری وزیر صافی ضمیر آوردند و خواج  
 علیشا نواب سلطان ابوسعید خان را رشوت نهاد و تا مزاج سلطان را بر خواج رشید گردانید و در خدمت پادشا و خواج رشید حاصل نیاید را بعوض بستان  
 در او اخرا و بحسب شمس عشر و سبانه رقم قرآن تا ضمیمه لش کشیدند و امیر سوخ اگر چه بغزل صاحب سعید راضی خود انداد آن او ان مرضی بخت و سلطان  
 ابوسعید خان در ان زمان علم غریب بصوب دایلام بعد از دبر افراشت و امیر سوخ در عسکین و قلعده نه نه ند کرده و در منزل محل بعالم آخرت انتقال نمود  
 و در وقت فصل خسرو ثوابت و سیار بر سر محل سلطان عالی محل بصوب سلطانیه منتقل فرمود و امیر چوپان در حدود آذربایجان بر اسم گار برداخته در آن اثنا  
 خواج رشید را که بعد از عزل در تبریز قامت داشت پیش خود طلبید و گفت وجود تو بر درگاه پادشا مانند نکت در مقام مطلوب است و مهم سیاسی  
 و رعیت بی دخل رای هو انما بغایت محبوب البت کز دیگر ملازمت اختیار نماید کرد و در وی بغض مہمت مملکت پیدا کرد و خواج رشید در جواب گفت که اگر  
 در ملازمت کز زانیدم و شام اوقات شباناب الصبح اتمام شلب رسانیده روز کار شبان که موسم جمع کردن اسباب کارانی است نهایت پذیرفت و  
 بنال آمل و آنانی به باجوانی از بیوب صرصر خریفه و نا توانی سمت انخا گرفت قطعه سنان پشت کمان کشت پشت من را روی که تیر عر کرانما بر  
 کشت از شست بپای ستون مگشت و میکوبید زمانه خیر که این خانه نیست جانی شست و آنچه در وزارت دست داده بر کزینج وزیر را افشا  
 حقیقتا که کون سیزده نفر از او لا و رشید بر شد رسیده اند اولی است که حالا ایشان عرض من در خدمت باشند و بنده تدارک مافات قیام نموده ایم  
 رقم میان برودن حال من کشند بخت رسمت که مالکان تحریر ازاد کنند بنده پیر خواج رشید بهر چند در باب تعفایا لعمد شمر بود امیر چوپان در تکلیف  
 بقول منصب وزارت افزود و اخرا لا مر خواج سر رضا جلبناید و چون انچرخ خواج علیشا جمعی که قصد جناب اصفا پناه نموده بودند رسیده آغاز اضطراب کرده  
 ابو بکر آقا که نفس نا طقه امیر چوپان بود بایشا در دم و دنیا بر نفیقه تا مزاج امیر را بر وزیر صافی ضمیر متغیر گردانید و چوپان نویان اگر چه با خواج رشید بود و اما  
 لوح دل ساده داشت که بر کس میخواست مطلوب خود را بر طبق مد جابران میکشاست و کابجانی رسیده که اعداء خواج رشید بعضی امیر چوپان رسانیدند که خواج  
 بر اسم ولد خواج رشید که شربت دارا بجا میسر سلطان بود با خواج رشید خود پادشا را زبرداد و بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم حمله نهاد و امیر

نسخه خطی  
ده رخت  
الم با کتیبه  
سلطان

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب



شاه زاد میو بر گز و مقام مخالفت پادشاه نیاید و بر تقدیری که این اندیشه در خاطر او قرار گیرد و آن مقدار که در آن روز میو بر ایشان را در میو بر ایشان  
جمع ساختن لشکر بهر ارادی خود را بچوکی که پیش بود سپرده فی واسطه جلالی الاخره نشان عشر و سبعمائه و شصت و هشت و چون به عیبهت رسید بکوتوب و سبک  
امرا که در این عیبهت داشتند بوی و سینه و خواطر بر پیش نهان در داده بخت کتبونی زد و عیایش الدین کرت فرستادند و او را با بی و انقیاد و دعوت کردند  
و ملک نشان خوشنیت آمیز در جواب نوشته میو بر از اطاعت برویان نویسد شد و در ماه رجب از جنگ عیبهت که شش بهرعت برق و با بصوب را دکان که محل آقا  
امرا ابو سعیدی بود بهشت نمود و بیکت ناکاه بر نشان آخته تاجی بر آق و کلور نشان غلغان را منصرف گشت و بکوتوب تا دامنغان را دانه میو بر تا وسط مازندران غلغان  
بار کشید و خرابی بسیار کرده قرب ده هزار از سادات و اشراف آن ولایات اسیر گردانید و چون از خبر بیعت شریف سلطان ابو سعید خان رسید حسین کورکان  
و لدا میر قو با جلا بر ابا سپاه و افر بصوب خراسان فرستاد و شاه زاد میو بر از تو جه میر حسین کورکان خبر یافته در قلب رشتان غلغان مراجعت العطف داد و میر  
حسین بهرعت تمام رغب در حرکت آمده چون میو بر پیش پور در آمده آقا از مطا لیه و مواخذة مسلمانان کردند تا پیش از آنکه حکم جری معینه حاصل گردانند خبر  
وصول امر حسین شود و در پرتوای خود که داشتند و چون میو بر بنواهی شهید مقدسه رضویه علی را در بافت السلام و اختیار زول نمود استماع فرمود که ملک عیایش الدین کرت  
فوجی از سواران خود را با جانب باد و عین فرستاده و جهات بکوتوب و اتباع او را با بدخارت و تاراج داده لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت در آن عین سید به الدین  
با سایر سادات شهیدانک ساوری رقیب خود به ملازمت شاه زاد و شاه قنده و بطریق سنت زبان سلام کشادند و چون انش عیبهت میو بر شمل بود و بکوتوب  
و سادات رجعت جلوس نیز فرمود ایشان را از پیشین ناخوار و کیر پایی استاده بعد از آن شاه زاد و نازین بر آور و گوشت سپاه را تغایر میاید و میو  
کو سفند فرمایید بر الدین فرمود که منت داریم محصلان عیینه من را میاید باز و وی این تمام ساخته شود میو بر صدیکس همراه سادات گردانان با سفند سرگشته  
و سفند خوار و دو پانصد خوار جو با سایر با میخان ستانده باده و در ساند و خود متوجه جام شد و غیبت آن صدیکس را همه را شهرباره بهر جماعتی را در محله فرود  
آورد و همان شب همه را چوکی دیگر از میو بریان که همه بود او معامله بد بخارفته بود و قبل رسانید و از اسپان و اسلحه ایشان پیش سنگین مرتب ساخته چون حسین  
بدان حد و رسید به استقبال بر دو حشیر باقی حسین کشاده سادات را با حواطف بکرانه بخواست و شاه زاد میو بر بعد از وصول ابوابی جام خواست که شش الام  
شهاب الدین جمیل حاجی را بچوکی خود حاضر ساخته از وی اندی نماید تا بهر چند کسان را طلب آنجناب فرستاده و الحاح حضور نمود بجای رسید و شج در کوشکی محقق گشته  
فرستادگان را بغیر تیر و لده و چرخ میاید و او بنا بر آنکه الاغان میر حسین بغایت لاغر بود و روزی چند جهته آسایش در انکس را دکان توقف نمود و در آن ایام که  
میو بر و بکوتوب فوجی داشتند همراهه را تا خنده در باب محاصره آن بلده و قضیق ملک عیایش الدین که شنیدند و چند نوبت خواجه ابو احمشیری را بشهر فرستاده  
مردم و جهاتی که ملک و غیبت ایشان از باد عین همراهه برده بود نمودند تا بان و سید صالحه نمایند اما ملک اصلا بدان نمان منت نشد و هیچ چیز و بکوتوب پسند  
و میو بر و بکوتوب با جگر گشته در آن شاه خبر وصول میر حسین تو را بخامد و شاه زاد و متب و موت نیارده باری و دیگر طرف کر میر خرامید و میر حسین در او اخره  
شع عشر و سبعمائه و آن بلده فاخره زول اعلان فرمود و ملک عیایش الدین را با انعام و احسان بخواست و با اتفاق او از عیبهت میو بریان در حرکت آمد و جمعی از  
ایشان را گرفته و کشته رایت مراجعت بر افراخت و در سه خشرین و سبعمائه یکت خان بن دواخان در ماوراء النهر از پریشانی حال میو بر خبر یافت و بنا بر کینه  
که از وی در خاطر داشت شاه زاد دکان عظام و بیکدای در ستم و شکنجی خواجه و فو لا و را با چهل هزار مرد و جوار از آب گویه که زانیده و با ایشان مقرر کرد که تمام  
میو بر و بکوتوب با قطع رسانند باز کردند و ابی نزد میر حسین فرستاده پیغام داد که مناسبت که شما نیز فوجی از سپاه خراسان را با بادا و لشکر ماوراء النهر تعیین نمایند  
تا علی امر علی جمیع میو بر فضاصل باید و میر حسین بیت هزار کس بر آق کرده از عیبهت مردم که یکت خان ارسال داشت و چون این لشکر بخت رسیدند  
شنیدند که سپاه جغتای میو بر و بکوتوب را بدست آورد کشته اند و کیفیت نواخته چنان بود که امرار یکت خان بعد از علی منازل بده فرسنگی از دوی میو بر  
منهیان پیش سروران سپاهش فرستادند و ایشان را با با صناف انعام و اکرام وعده دادند و آن پو فایان قول کردند که چون تلاق فریقین روی نماید لشکر ماوراء  
پویند و بعد از آنکه شهاد میو بر از وصول اعدا خبر یافت مردم خود را او کلکا داده روی سیدان قتال نهاد و در وقت تسویه صفوف امر او را دکان و لشکر جغتای  
بجانب خصم رفته شاه زاد دکان جغتای بر میو بر خفته و او آن بکوتوب رسیده سرش از تن دور انداختند و میو بر چاره مخمور فرورد و استهاله بکدی خبر از سر او عیبهت  
او ارسال داشت و آن سواران سه روز علی مسافت نمودند تا بدور رسیدند و دست باقتال تیغ و تیر بر دقتش رسانیدند و سپاه ماوراء النهر و لاد شاه زاد

بید و بزرگ  
چو شود که مال  
ن از سلطان  
چستانه  
نه دان مرد  
تا پور

روح

در خلال آن احوال بنیم غنایت الهی بوزید و بواقفت دولت ابوسعید یادی برخواست که چندی بجای آن خان را از دولت معزول گردانید و بیتی که با درخواست  
 از آن کو بهار بزرگ و بزرگوار و امیر عاصمی دیده دولت تیره و چشم بخت تیره کشته بعضی در معرکه بقتل رسیدند و این چنین و اتفاق و اسبوقا در بخت تقدیر سپهر  
 گردیدند و سلطان فرمود تا ایشان را بسلطانیه برده از داری بیاویختند و در زیر در آتش افروختند و باین طریق عین حیات آن بختان را سوختند و قوریشی پیش  
 عبدالرحمن و بوقا ایلد و برسی و چوپان قراوناس که از آن دریای خود از جان بکنا کشیده بودند بدست امیر جوینی که از دیار بکر متوجه سلطانیه بود افتاده سواتی  
 عبدالرحمن و بوقا و چوپان قراوناس را بخت تیره گردانید و قوریشی را زنده بدرگاه پادشاه فرستاد و او نیز حسب حکم رحمت بهی با دوا داد و چون سلطان را  
 سحر بعضی نفس میباشتر امر عرب کشته بود و مقرر شد که ایشان را بلاغت نشان لفظ بهادر صاف القاب بیاویند و باین عنوان السلطان العادل ابوسعید بهادر خان  
 و فتح نامها نوشته با طرف ولایات ارسال فرمایند و محمد بن علی را داف نمایه و نوادر آتیه ذکر بعضی از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید  
 بهادر خان و بیان انتقال خواججه علیشاه جیلان از جهان کدوان در سنه اصدی و عشرين و سبعمائه امیر چوپان خواجهر سلطان ابوسعید بهادر خان  
 شاهزاده سالتیک بنت او بجا تو سلطان را خواستگار می نمود پادشاه بخت خباب امارت پناه را میندول داشته و کسب افانیش بخت شرف انتقال فرمود  
 و در سنه اشی و عشرين و سبعمائه امیر حسین بن امیر قوقا که حاکم خراسان بود از عالم فانی انتقال نمود و بعد از آن سال امیر قوقا بن امیر چوپان با عوای جمعی از مردم نادان  
 بخار پندار کج و دماغ داده و در ملک روم خطبه و سکینه نام خود گردانید و بدعوی آنکه مهدی آخر الزمان است الب کشته از حکام مصر و شام مد طلبید  
 تا حاکم عراقین و کوز بایجان را بخت نصرت در آورد و بایشان طریق اتفاق و اتحاد مسکوت دارد و امیر چوپان از حرکت پسر واقف شده و باین  
 معنی سلطان در میان نهاد و با سپاه فراوان عثمان غنیمت بصوب روم اعطاف داد و پیوسته پیشرویش را بنده فرموده بدرگاه پادشاه رسانید و سلطان ابوسعید خطبه  
 و چوپان نویمان را بپشت بکافی و قاضی نجم الدین طبری را که خیمه نایب آن گشته بود بکشته پیوسته پیشرویش را بنده فرموده بدرگاه پادشاه رسانید و سلطان ابوسعید خطبه  
 خاطر امیر چوپان کنا پیوسته پیشرویش را بنده فرموده بدرگاه پادشاه رسانید و سلطان ابوسعید خطبه  
 سلطان قرض شد و فصل بن محل آنکه در او خراج ایام دولت او بجا تو سلطان قاضی محمد نامی که خطیب بخت آن بود و باین غرضی که داشت قبلا که کینه بنام نار خاقان بخت  
 امیر کردستان بدست آورد و آن را به زرد امیر چوپان برده عرض کرد که پدر شما ملک بهادر بن نویمان در زمان بلا کو خان نار خاقان را بر سر گرفته  
 و بکرم رنج اسباب و املاک نار خاقان ملک بهادر بوده و حال بحسب ارشاد شما میرسد و در ملک عراق ضعیف و عمارت نار خاقان بسیار است و امیر  
 چوپان این چنین که نقشه الحیر بر لوح دل کشیده جمعی از نوکران خود را بجهت نصرت بخت بولایات فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و بعد از آن بخت نصرت  
 در آوردند و این حدیث غریب در میان خلق شهرت یافت و بزرگاری که از مالک مرز و مفری داشت یکفایت این موضع داخل املاک نار خاقان است و لا جرم فرما  
 از نهاد خاقان برآمد و امیر حسین شافع و خواجهر رشید زبان نصرت امیر چوپان کشاده طوقا کرد و او را از مقام خرنش در گذرانید تا بهمان چند موضع که گرفته بود  
 قناعت نمود و در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان که اختیار بر او اجتناب امیر چوپان بر سر نه ملک سید قاضی محمد اتفاق دیگری را بدایت خریطه کینه که دوست  
 مسکت مثل بر اسباب و املاک دوسه ولایت در آن نهاده بودند زرد امیر چوپان برده بکشته که مادر طغان موضع خانه بنیم ناکا که این قبایل را که با هم  
 نار خاقان بنیم و تیم و امیر چوپان حاصل آن موضع را از شیر و در حلال تصور کرده و کلا و اودست تصرف مزاج و املاک را عاید از کرد و ندو کار بجای رسید  
 که آسیابی را که بدوسه هزار و سیصد و بیست و نه نفر از مردم اویم که گویند ملک نار خاقان بوده بدوسه دینار میفرجند و لا جرم آتش در عین فراغت صحاب را  
 افتاد و خواججه علیشاه جیلان در آن تمام با چوپان گفت و شنید کرده و لایق در ملک روم در عرض اسباب نار خاقان که رفته بصره و کلا  
 امیر چوپان که داشت و از خاصه خود بخت هزار دنیا تسلیم نمود تا امیر چوپان از مقام دعوی آن اسباب در گذشت و نشان نو که بخت نامه در حکم آورده  
 القاضیه بایله سلیمانان مندر فکشت و در سنه ربیع و عشرين و سبعمائه خواججه علیشاه پارس شده دست اطباء و عاقل بدامن علاج انفارضه زبیه و سلطان  
 صاحب سعادت از غایت غنایت بعیاد دست وزیر تشریف برده بصورت نیرافغ بختا و خواجهر در او جان جان بنیم بجا بخت رت العالمی بخت  
 نفس او را باین شریعت سید المصلحین صلوات الله علیه و آله الطینین بر داشته بخت تیره زرد و در جواری مسجدی که بنا کرده و سما بختش بود و دفن کرد و از وزیر راه  
 بلا کو خان و اولاد او خواججه علیشاه بخت باطل طبع فوت شد و خواججه علیشاه با صاحب رای و تدبیر و غایت و وفای و کار دانی در سر انجام امور سلطنت

سلطنت و جهانجانی انصاف داشت و در ایام دولت در مملکت عراق و آذربایجان بجهت رفیع نماند مدارس و خانق و اربطه و مساجد تعمیر فرمود و موقوفات خوا  
و مزایع مرغوب بر آن قیام و وقف نمود و سلطان ابو سعید ایلاد و قزاقان و خواجه شیشه را با صنایع لطاف توانش کرده میخواست که منصب وزارت ایلی  
ارزو سپهر او و پدر آن اشامیان برادران نزاع دست زد و هر یک یک نفر فرستادند و مهم بد آنجا میآمد که هر چه پدرشان در ده عمر انداخته بود بدو بان دادند  
و مکتوب و محذول در کج خانه نشسته در سکر سر انجام قوت لایوت روز میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابو سعید بهادر خان بعد از فوت خواستار  
الدین علیشاه جیلانی قتل برکن الدین صابن گرفت و کشته شد و صابن از اولاد و ضیاء الملک محمد بن بود و است و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه  
عارضی سپاه داشت و در کن الدین صابن چون بسادی بن رشد و تمیز رسید خود را در مملکت طار زمان امیر جوپان نظم کرد و ایند و امیر جوپان یو یافو و در پیش افرو  
ما آور او وزارت سلطان منصب فرمود گفتار در بیان اباب یعنی مزاج سلطان ابو سعید نسبت بامیر جوپان سلسله و زو که در ختن  
خرمن عمر او و اولادش تا پیش خشم جهان سوز خوانندگان عجایب حکایات و دانندگان غریب روایات آورده اند که امیر جوپان را زو خری  
بود که طر اوت عذارش طعنه بکبرک طری زوی و صباحت رخسارش از ماه و شتری کرد و بر دی بعد از غایتون نام و امیر جوپان آن جور پری را در در شهر  
سنة ثمت و عشرین و سباه در مملکت از دواج امیر شیح حسن بن امیر حسین گورکان بن امیر جوپان جلایر که امیر شیح حسن ایلیکانی و امیر شیح حسن بزدک عبارت از  
انظام داد و در سنة خمس و عشرین و سباه سلطان ابو سعید را که در سن نسبت سالی بود نسبت بعد از غایتون تعلقی پیدا شد و همان صبر و قور یکبار از  
اقتدار شریار کا مکار سپرون رفت بخت چو دل در سر زکس مست رفت اگر شاه اگر بنده از دست رفت و این بخت که مثبت می افتد از غایتون  
که جناب سلطانی در آن اوقات در مملکت نظم کشیده بخت سپاه بصره دلم تا دوش جان پنی که از زوی دلم دیوای بعد از است و چون ایسا چنگل خان  
که مرغی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را حلاق داد و بجزر پادشاه فرستد سلطان ابو سعید بعد از محال اضطراب و محرمی نزد جوپان روان ساخته  
شده از نانی تغییر خویش اعلام نمود و جوپان از امتناع این سخن در بجزریت افتاده تسخیرت در کانون درویش زبانه زدن گرفت و جوپانی بر و خمر ارا غشاه  
گفت و سلطان لب از آن گفت و شنید بر بست اما از جانب جوپان غباری بر جاشیه صمیر نیش نشست و این جلق قال را خرا تا بستان و در سلیاق او جان  
واقع شده و چون در شان زو یکت بعد از امیر جوپان بلا خطا که بر کاه گشایان محب و محبوب حاصل کرد و شاید سوزت عشق اکسار یا به امیر شیح حسن با بعد از غایتون  
بیرایغ از آن فرستاد و سلطان را طوعا و کرها بقتل او بعد از پیرو بعد از آنکه خمر و عالی مقام بجزیه السلام سپید سلطان شش بعد از غایتون بیشتر در شهر شش  
صمیر شش متولی کرد و بد بخت دوا می عشق کونید از خمر خیر چه دانستم که در دل حراق می خواهد افروغی شد بهر شمل و چون صابن وزیر که ملک منصور الدین اول  
لقب یافته بود تغییر مزاج پادشاه را نسبت بچوپان نویان معلوم نمود و بهنگام جمال شمه از جمال احوال جوپان و اتباع او معروض گردانید و فرمود که اعلیت  
و او و ستم حامی حاصلات و ولایات و جفته اقتدار چوپانان است و با وجود او هیچکس نمر او و زوار و ارکان دولت را اعتباری نیست بخت زو زو و در  
و بس نذر اندیشه انگشس سخنان وزیر و صمیر صاحب تاج و سر جایگیر آید و این علم صمیمانه علم عشق بعد از غایتون کشت بنا بر آن از خرا که کم سپرون می آمد  
و کسی را بار نیداد بخت جهاندار و کج ایوان خویش منیک و خراب و جانان خویش و چون امیر جوپان حال پادشاه را بدین نوال دید در غلوئی بعضی رسانید که  
اگر محمود و روح سکون مخرج سلطان است و سبب علای خاطر افتاب شراق معلوم نیست بخت چرا خوش نغمه کی گویی سخن بکن بر چه خواهی که گوید بکن  
سلطان جواب داد که من ز نام اختیار تمام ممالک را بکف کفایت تو گذارتم اما باید که برو جی سلوک نای که من بغراخت عوامم بود و تا اکنون باری روزی  
بدخواه نگذرانده ام و از دوش خواج که در آن اوان نیابت و سر انجام مهم خاصه سلطانی تعلقی بوی میداشت کثایت کونه کرد و جوپان مظهر و حیران  
از خرا که سلطان گفت و دوش خواج را طلبیده و آنچه از پادشاه شنیده بود با وی در میان نهاد و گفت باید که تو در نیکو خدمتی بشا به سماعی جسد بندول  
داری که اگر از من جریمه در وجود آید سلطان بجهت خاطر تو آن را بر و سه صمیر نایر دانه که جان با سبب افعال ناخوار تو در معرض خطر باشد و دوش خواج  
جواب داد که من بدوز و شبی بی خدمت در آستان سلطنت آشیان ایستاده ام و چشم و گوش با شارت و فرمان شریاری نهاده ام و ای بوالی نفس خود که نشسته ام  
و بخلاف رای او مکتب امری نشسته ام اما چندانکه شده که مزاج پادشاه نسبت بخود تغییر میابم و سبب بختی را غیر خراشت صابن و وزیر امری میدانم چوپان نویان  
بعد از شنیدن این سخنان مصحمت در آن بدانت که روزی چند خود را زور که پادشاه دور اندازد و صابن وزیر را همراه خود برده بوقت فرصت

گرویش را از سرسبک ساز و بنابر آن در وقت و میدان کل در میان و فضایی باغ و بستان بهانه ضبط و در بعضی مقامات و ولایات خراسان به سلطان ابو سعید  
 بهادر خان اجازت طلبیده بدین صوبه منتقل گردید و امیر کرمان و امیر محمود و امیر قلع و امیر محمد بیک و صابان و وزیر مصوب خویش برود و دوشی خواهر را به تور  
 در خانه بگذاشت و سلطان بهادر خان او را از بغداد بجانب سلطانیه علم غایت برافراشت و امیر چوپان چون بخراسان رسید شنید که ترشیرین خان در خدمت و کامل  
 منزل گردیده و خیال تخویر خراسان بخاطرش گردیده بنابر آن سپرد و امیر حسن بابا سپاه نصف مکن بدفع مخالفان فرستاد و ترشیرین خان را توبه و دلچسپان خبر یافتند  
 از لشکرهای خود را با استقبال او روان فرمود و ملاقاتی فریقین در حدود دغین دست داد و او از گروه فرساده دران خشم و کین نذر کرد و در زمان و زمین افتاد و آخر الامر  
 حسن غالب آمد و سپاه ترشیرین فرار کردند و خود خراسان جزین متافیه لازم قتل و هتاجی آوردند و مجاوران ترشیرین سلطان محمود غزنوی را سیر مقتد و  
 او را قاصد مصاحف و جعفر فرار از بر دست و پای انداختند و حسن و دادا و فرزند و شورش و عیش و سرور و بجا از آن ولایت مراجعت فرمود و بخدمت پدر پیوسته  
 کیفیت حال بنود و دانا دوشی خواهر چوپان بعد از توبه بدربار صوب خراسان جمیع کلیات و خیرات امور سلطانی از پیش خود گرفت و در غایت استقبال  
 سیر خاتم ملک و مال پر و اخته سلطان ابو سعید را از سلطنت برنامی ماند و این معنی بخاطر بایون کردن آمده در غلوی تنه از نانی الضمیر خویش با بعضی از بزرگان  
 در میان نهادگی از ایشان مجال جفاست یافته گفت دوشی خواهر با یکی از فغان و بجا تو سلطان که در مقله سلطانیه میباشد بعلتی می و روز سلطان فرمود که کار  
 دوشی خواهر از محمود به قطع رود و مرا کاه سازید و بهادران ایام که داخل شهر شورش و عیش و سرور و بجا بود و غلبه عشق دوشی خواهر بر آن داشت که بجماعت  
 و سلطان واقف گشته حکم بایون قتل او صادر یافت و بیکس از هزاره بود که برین فعل اقدام نماید بجهت اتفاق در آن روز سیری چند از قطع اطری کرد و  
 او را در سلطان فرمود که آوازه در انداختند که این سرچوپان و اتباع او است که در خراسان بر دست امر گشته شده اند و دوشی خواهر از شنیدن این  
 غمان کثیانی از دست داده با و ده کس از قطع پیروان تاخت و روی بودی فرار نهاد سلطان صحر خواهر و آقا لولو را بکشتی او فرستاد و آنگاه دوشی خواهر در  
 روز پس را که بهترین سپاهان لوس بلا کو خان بود در زیران داشت صحر خواهر و آقا لولو لوبی رسیدند و آن سبب تیرگت ماند و سبب چوپان در سبب طریح  
 از رفتار بدلیستاده بر چند دوشی خواهر خواست که بنایه سیاست آن را بکیند و تیرگت لاجرم خیال خبک نمود و قصبه شمشیر گرفت تا بر کشتی از  
 نیام پیرون بناید و صحر خواهر بوی رسیده خواست که همیش با خورساند آقا لولو گفت دوشی اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان نتوان کشت و صحر خواهر  
 پیش پادشاه رفته کیفیت حال را بگفت سلطان به تیرگت بی گشتی بوی داد و صحر خاتم را با آقا لولو نموده بجزیب شمشیر مصری روزی دوشی را بشام اجل رسانید و در آن  
 روز که ششم ماه و ثوال سال بقصد و سبب و هفت بود و تمامت خزان و اسباب بخت و شمشیر دوشی خواهر با و عارت و تاراج رفت غلشی که با و آن روز  
 نان چاشت نداشت بوقت شام از مال دوشی غنی گشت و چون آن مهم از هم بگذشت سلطان ابو سعید بهادر خان نشانی مصوب یکی از معتقدان نزد امر از  
 فرستاد که در گرفتن و کشتن چوپان و اتباع او مرا هم انجام بجای آورند و همچنین اطراف و دیگر ولایات فرامین مطاع را رسال فرمود که از دیرت چوپان و چوپان  
 اثر نگذارند و غلش از سلطانیه منتقل فرموده بقرون شافت و در باب اجتماع خود نظر و در احکام بنایکید تمام لغا و یافت و قاصد سلطان در آن  
 هرات بار و دوی چوپان رسید و نشان واجب الاذعان را بهمان بام رسانید ایشان را علی الفور مخالفت چوپان محال نمود و لاجرم با اتفاق پیش او رفته و  
 حال را بگفتند و از رضا بقبل دوشی خواهر ابراه و مکر کردند و در اظهار موافقت و اتحاد در هم میالعه بجای آوردند و چوپان بر فوت پسر خج و فرغ نموده چون  
 مجلس نشست و دیر گذشت امیر حسن بهرض پدر رسانید که من بعد صحبت ما و سلطان ابو سعید در یکدیگر و بر عهد و پیمان امر اصلاح و اعتماد و توان کرد صحبت  
 دولت در آنست که هر کس که سلطان ابو سعید را بشناسد بشیم و از سلطان لوس بجای بد طلبیده تمامی ممالک خراسان را بجمعه ضبط در آوریم اگر سلطان  
 ابو سعید بد بجانب آید با و میقاته نمایم و آلا هرگاه مارا گشت و شوکت بشیر شود و بی عراق بناده و اول خود از و سبب نام چوپان این حسن گشت بدشت  
 و بکثرت لشکر و زور بار و دوی خویش غره شده گفت حالا در ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید بلکه خیال قتل بجا طر تواند گذرانید آنگاه صابان و وزیر  
 که خبر بایه آن شنیدند میانه بطلبید و جلاد را گفت که تمام این نام پر داند و وزیر تیر شده مجال قتل و قاتل یافت و از جلا و التماس نمود که امر از  
 صابان بدو نیم زن جلاد پرسید که سبب این متنا چیست ملک نصره الدین بجانب چوپان مکر میته نظم بدو گفت زیرا که پشی که آن کند بر شما اعتماد  
 از جهان بنایه بخریج فرجام آن بچین است آخر سر انجام آن بعد از آن امیر چوپان با بعضا و بزروار که در آن زمان همراه داشت را بیت غرمت

سخن پادشاه



عنایت بجانب عراق و آذربایجان برافراشت و امر او نوبت میان را سوگند داد که بوی مخالفت نکنند و چون منازل مراحل قطع کرده بهمنان رسید بخانه صف پناه  
شیخ رکن الدین علارد و کتبه نوشت که مجلس شریف شیخ با امر او عیان محمد و پیمان آورد که اگر کسی گردان نشوند و از آنحضرت التماس نمود که با و بشا و آقا  
نموده بر لال موعظت و بصیحت نایره غضب سلطانی را فرو نشاند تا بار دیگر نسبت با و در مقام غایت آید چندی را که در کشتن و دشتن خواجه اشما هم نموده بودی سپا  
و شیخ کتبه ای علارد و کتبه نوشت که چنان بویان را بشرف اجابت اقرآن داده و توجیه را دوی پادشاه جلایان کشت و بعد از حصول سلطان عالی مقام عظیم و احترام  
شیخ قیام نموده و او را در پهلوی خویش نشاند و بدو را نوبی داشت و شیخ در باب اصلاح جانبین و انضباط نایره نزع و مثنی بخان بر زبان آورده بودی و  
تقدیم رسانیده تا بار دیگر میان سلطان و چوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه و امر آن انضباط را بسمع رسانا نشود و در مقام مخالفت و محاب  
را نزع و ام و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ تقدم بزم بازگشته آنچه گفته بود شنیده بسمع چوپان رسانیده و او را انگیزان شیر در وی ولی نیست تحذیر فرمود  
و چوپان بغرور و مغرورنمانی رو انداخت و چون بمنزل قیام رسید و میان او و دوی سلطان گیر و راهش نایره میرفت چنانکه چنانکه که خال سلطان بودی  
میکرور و غیره از امر اباسی بر او فرمود و چوپان را بطریق میان بناده سلطان پویند و چوپان بر باقی امر او سگرمایان بی اعتماد شده از راه پادان  
روی به ولایت حراسان آورد و سایر امیران و متابعان او پریشان گشته و پادشاه را شاه شاه زاده ستمکیت با که رنج و او خواهر سلطان بود اجازت  
داد که پیش برادر رود و خود بخیمال ملازمت قان تا کنه راب مرغاب غنای بازگشاید و در آن منزل زمان عنایت پیمان شده عازم مبراة کشت که چرا  
ملک غیث الدین کرت که مرتبی او بود و روزی چند بسر برد یکی دولندی فریاد بر آورد که این چوپانی با صوابست ملک مبراة با که دوفاکر و دنگه گشته  
عنایت صحبت کیتی گشته کند با که دوفاکر و دنگه گشته و انشمنه بیاد در پیشتر صدر قتل نموده و امیر یوزور اگر شته نسیم قتلشاه فرمودند چون شته عرو چوپان  
بصوان رسیده بود و چنان سخن گفتند و بهر اوقات ملک غیث الدین بحسب ظاهر لوزم انسانیست بجای آورد و چوپان را در منزل مناسبی داد  
اجازت خلاص و بیازمندی کرد و تهور آن ایام نشان سلطان ملک رسیدنمون انکه اگر چوپان را با بسیار رساند بهو صلت حرمش کرد و چوپان را و اخذ احوال آن ملک  
عازم مغرور و سرافراز کرد و ملک حقوق تربیت و رعایت چوپان را با بوده انکاشته جلا در انجمنش فرستاد و چوپان آن فارغ و اضطراب نموده و بخواست  
کرد که ملک با وی ملاقات کند و این التماس بدو نفعی نداشت انگاه و ان واقعه تا که زنده ده ست و صحت فرمود و اول انکه سرش را از تن جدا سازند و در  
نشی با و در فرستند یکت انگشت او را که دوسر داشت روانه کردند و دوم انکه سپاه جلا و خان که جوانی بود در کمال قابلیت و جاهل و از خواهر سلطان  
ابو سعید دولندی غلبت و بلحاظ سلطان تو که نموده بود زنده بعراق ارسال نمایند شاید که چون سلطان را چشم بروی افتد عرق خویشی در حرکت آمده و خوشنشین  
سیوم انکه کلبه او را بیدین رسول الله صلی الله علیه و علی اله و سلم برده در عاری که در آن بلده طینه ساخته بودند مد فون سازند ملک غیث الدین را قبول  
این تمناست که گوید اشاره نمود تا جلا و چوپان را بجنبه ملک ساخت و انگشت او را بعراق روانه داشت آن نشانه در راه محرم شمان و عسکریان  
بارد و رسید و حکم شد که آن را در سر او و بار او بکشند و در زمان همین سال ملک غیث الدین عزم ملاقات سلطان طغر قرین کرده و در انشاء  
راه نمود که بغداد را خاتون در حرم پادشاه رسیده و اختیار و اعتبار بسیار و در لاجرم و دفعه بخاطرش راه یافته کسی بخراسان بازگردانید تا جلا و  
خان را بقصر رسانید و خود باستان سلطنت ایشان شافعه در قریب از ان بفرستاد تا بواسطه اعتبار بغداد خاتون تمسک پیشرفت ملک  
در راه و موقوف گردانید تا کسان بخراسان فرستاد که تا بوقت امیر چوپان و جلا و خان را با و جان آوردند انگاه سلطان ابو سعید بسلطه چهل هزار دینار  
در خرج محمل افرو و حاجیان را فرمود که آن دو تا بوقت زبهره بگردند و از آنجا بیدین رسانیده به خاک سپارند و انجاعت بوجب فرموده عمل نموده و سایر  
مناسک حج تا بوقت با محمل بود و در روز غدیه صبحی حاجیان بران جایز نماز کردند و همراه خود بدین طریقه برده و رجوع را فرمود اما امام عالی مقام احسن بن ابی یوسف  
علی علیه السلام دفن کردند زیرا که غارت امیر چوپان در جمله سجد رسول الله صلی الله علیه و علی اله و سلم بود و کندن قبر در آن موضع منکر بود و ادب نبود و در  
سعد بن ابی کرباست که امیر چوپان بعضی غنیمت و نقایص و اوصاف داشت و پیوسته بهت بر او را و وظایف طاعات و عبادات میخواست و در راه  
و شاه عمار است عایده که حاجی آثار ضایعه و اکاسه است طبع انداخت و آب جاری بکلیه معطله آورده و آن بکلیه مکرر را بجهت ساختن ذکر  
اولاد امیر چوپان چوپان نوبان را نه سپرد و بزرگوار همه امیر چوپان را و سپه داشت که از آنجمله یکی موسی است بنامش و تالش و نام دولتی

ابو سعید بهادر خان در هفتاد و هفت سالگی در آن که امیر چوپان از سلطان کرزان گشت حسن و دانش بازداران و از آنجا بخوارزم رفتند  
 قلع پتور که از قبل پادشاه او بکنت در آن ولایت حکومت میکرد پدر و پسر را عایت فرموده نزد خان خود فرستاد و خان ایشان را بربط تربیت سزاوارست  
 با سپاهی بجز بجز کسی روان ساخت و امیر حسن از آن جنگ رنجی نماند و در گذشت و بعد از آن دانش برض طبعی عازم عالم اخوت گشت و دو پسر دیگر امیر  
 که حاجی بک و غوج حسین نام داشتند حاجی بک را پیشتر شیخ حسن کو بک زبرد داد و حسین سلیمان خان جهان جادو ان فرستاد و پسر خود امیر چوپان پسر  
 پتور تاش بود و او خرد از اسنان حیایت پدر و برادر دیو اس شود و روزی چند و یکی از قلع بلاد و روم شخص بود و آخر الامر با هموال افغان بهرشت  
 التی بکنت مهر کرد و مرغ دل اشرف و ایمان آن ملک را بدانه انعام و احسان صید فرمود و بکنت ناصر چند روزی بخت پتور تاش در مقام غایت  
 و اتفاقات سلوک نمود و چون دید که پیشتر عالم آن ولایت معتقد او شده اند برسد که میباید و خروج نماید بکام فرصت مستقر تاش را از بدن جدا ساخته  
 نزد سلطان ابو سعید فرستاد و آنست که در آن سال هفتصد و بیست و هشت در بلاق او جان باورید و پتور تاش را چهار پسر و یک شیخ حسن کو بک ملک اشرف  
 و بکنت اشرف و پسر و دیگر ایشان در دستانهای آینده از سعادت و قضا موعول است و پسر سیم امیر چوپان دشمن خود را بر او که کیفیت گشته شان او در خیران  
 آید و دشمن چهار خرد داشت یکی از آنکه دلاور و خاوند است که خواهر پسران ساجی از جمله مداحان دست و پسر چهارم امیر چوپان بود که در کرجان حکومت  
 نمود و پنجم در سال قتل پدر بدست لشکران سلطان افتاده رخت بقا با دغا داد و او از وی چهار پسر ماند و هر چهار بدست امیر شیخ حسن بزرگ و پسر شیخ حسن  
 کو بک بمحرم مقتول گشتند این چهار پسر امیر چوپان با بغدا و خاتون از بکیت مادر بودند و پسر پنجم چوپان جلا دغا خان است که ذکر شد است او سابقا  
 مسطور شد و پسر ششم امیر چوپان پسر خان بود و مادر این پسر بکنت است دختر او بجا تو سلطان و سه پسر امیر چوپان که سوگشاده و بیانی باستی و نور و  
 نام داشتند از بکیت مادر بودند و ذکر ایشان بکن که من بعد تقریب در خبر پان آید ان شاء الله تعالی و تقدس ذکر مشرف شدن بغدا و خاتون  
 بمناکت سلطان ربع مسکون نظم عشقت که شیر زبون آید از و وزیر چوپان بری فرون آید از و که دوستی کند که جان آساید که ستمی کند که  
 خون آید از و مشاکان عارض اخبار چهره بگرین بایدین کون آراسته اند که با وجود و وقوع حالات مذکوره و حکایات مسطور و گشته شدن چوپان و اولاد  
 و اشغال و انظار نیران شروضا و دغا و خاتون بنت چوپان جهان و تورو و صمیمی حکایت و سر تیگن بود و هیچ وجه پادشاه روی زمین بدون هوا  
 آن زبیر چنین بکشیانی نمی توانست نمود نسبت بهر کسی در پی کاری و غم بایر جان دل جانان بر دغا جهان بایر جان آخر الامر قاضی سباز گشته را طلبیده  
 گفت که پیش امیر شیخ حسن رو و بهر جمله که توانی او را از سر بغدا و خاتون بگذران قاضی حسب فرمان نزد امیر شیخ حسن رفته بعبارتی که دانست شمه امیر  
 حاضر پادشاه بدان مفارقت و مرافقت عرض کرد شیخ حسن از ترس خان و خوف جان خان و مان بار برداخته مبادت جانان اختیار نمود و چون زمان عدت  
 شخصی شد و غلبه شوق عشق گشت سلطان او را بجا که کج در آورد و بغدا و خاتون پی برسد و غرت و خرائل فرست بمانده در امور ملکی مالی دخل کرد  
 گرفت و بار دیگر همت چوپانان صفت سامان پذیرفت نسبت بلی عشقت پرامون و نیز بکنت که صحت کار او که بخت و در شورش شمشیر  
 سبزه جمعی از حسان بیع اشرف سلطان رسانیدند که میان امیر شیخ حسن و بغدا و خاتون مراسلات پنهانی واقع است و سلطان را این سخن باور آید از  
 موقف حیاست حکم بقتل شیخ حسن صدور یافت و مادر شیخ حسن که بکنت سلطان بود و خان او را درخواست کرده پادشاه بخشید اما او را بقلعه کج فرستاده بغدا  
 خاتون را از نظر اعتبار بنیداخت و بعد از چندگاه که بکنت مغربان نزد پادشاه جهانیا تحقیق پوینده بار دیگر بغدا و خاتون در مقام غایت و اتفاقات آمد  
 حکومت روم را با امیر شیخ حسن تقوین فرمود کشتار و در میان شمه از حال صاحب سعید خواجه عیاش الدین محمد بن رشید و ذکر  
 سار و قایم که در زمان دولت سلطان ابو سعید بخیر ظهور رسید خواجه عیاش الدین محمد که ارشد او لاد خواجه رشید الدین  
 فضل بود و سبای غفوان او ان جوانی را که خفا شمه اوقات زندگانی است با کشت خضایل افغانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نمود و بآنکه زمانی حقایق کثر  
 علوم معقول و قانی بشیر فزون مغولی را بلوح خاطر نگاشت و جمال حاش بحکیمه اصناف فضل و مبرراته کشته را بخت بخا و است بطاقت لسان و حجت  
 بیان حسن خلق و لطیف طبع و سلامت نفس و شفا مست فزین مهور گشت و او را بام شتاب بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه حیرالامان علیه الصلوه و السلام  
 مشرف شده و از آنکه بیهیات در گذشت در آن اوقات که سلطان ابو سعید بهادر خان امیر دشمن خواجه بن چوپان را بجا که بغدا فرستاده و غمان توجیه بجا

بجانب قزوین اعطاف داد با مستجاب امر او ایدکان دولت مقابل در حق و حق و محتاج بعضی بطعام ملک و مال در قضا اقدار خواجہ غیاث الدین محمد  
نهاد و از اعیان خراسان خواجہ علاء الدین محمد را در وزارت بجانب شریک کرد ایندما بعد از انقضای شش ماه خواجہ علاء الدین محمد بکابل منتقل  
رفته صاحب سعید نقل کرد و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارادت و تحقیق بر مندر فرماید بی نشسته با حیا و کرامت عدل و احسان و اعلام عالم امن و امان و  
احسانت سپاسی و رعیت و کثیر عمارت و زراعت قیام و اتمام نمود و در مہینہ از کان دین پس و تشفیہ قواعد شرعیہ سید المرسلین صلوات اللہ علیہم اجمعین جد  
و جہمہ تمام فرمود و ہنال مال بل فضل و کمال از ثمرات بحالت فاضل نشو و نما پذیرفت و ریاضتانی علمای ربانی از فطانت احسان بی پایان صفت طراوت  
و نصارت گرفت نظم تا با تلف دولت تو در داد و از بر عالمیان گشت در رحمت باز پیرانہ سراسر کہن جهان گرد جمع کرد بخت جوان بوجہ  
کرد و باز چون رایت اعتبار و اختیار خواجہ غیاث الدین محمد در غایت است و اقدار سر لشکرت و دار کشید جمعی کہ نسبت بخاندان رشیدی  
بی ادبیا کردہ بودند تو ہم شدہ و آنخواجہ کیو سیرت بخلاف عفتہ و انجاعت ہمہ را منظور نظر مکرمت و احسان کرد و ایند بیت و عثمان را کجا کنی بخود  
تو کہ با دشمنان نظر داری از خروج ضمیر دانش پذیر و قدوہ فضلا آفاق و لانا کمال الدین عبد الرزاق لغات این حکایت بر صفحات مطبع معین تافہ کہ  
مازی طغائی لکچر بقای کجوقا و ایل سن رشد و غیر ذلک ملازمت سلطان ابو سعید بود و امیر دشمن خواجہ بن جوان بدارت ظلم و مصلال درنا صلیتہ حال  
او مشاہدہ فرمودہ چنان ساخت کہ مانند کشت و ادب بار آمد شد اردوی سلطان کا مکار و مجور گشت و مازی طغائی ستغاثہ زدا میر چو بان برودہ چو بان  
از غایت نیک نفسی دشمن را از قصد آن کدیش منع کرد و او باز دیگر کہ ملازمت پادشاہ بر میان بستہ ترصد فرصت بود تا تفسیر مزاج صاحب شکت تاج  
نسبت بچو پانیان فہم نمود آنگاہ آغاز شرارت و جنایت کرد کہ در سہم اتصال اندو مان سعی بسیار بجای آورد و چون آن ہم رجب مدعی او پیش رفت  
واموال و جہات فراوان از میر و کات امیر چو بان و او لا و او گرفت رایت بخت بر افراخت و حکم بر لیغ ضبط ولایات خراسان را پیش نہایت  
ساخت و پس از آنکہ آن ولایت رسید نسبت بہک غیاث الدین کرت آغاز غنجد و لجاج کردہ میخواست کہ توان براہ را نیز بخت تصرف در آورد و آنجا  
خواجہ غیاث الدین محمد نیز حاجی ملک بود آن ہم را پیش نہایت بر دو و دو فتی کہ ملک غیاث الدین از اردوی ظفر قرین بجانب ہرات میرفت طغائی  
یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکر کبیرا فرستاد تا راق و جہات ملک را بجا روبر غارت و تاراج برفت و در ولایات خراسان دست بظلم و بیدار  
بر آوردہ موال مسلمانان را بباختی میبند و در ہر چند روز بطبع اخذ مال بطرف ولایت دیگر میراند چون خبر این افعال را بجا میرض سلطان کا مکار رسید در  
غضب رفته بشہر توران ہجرت کبیر سورت شوکت او بجانب خراسان روان کرد و ایند و مازی طغائی قتل از وصول ایشیتو خبر خشم سلطان را نسبت بچو پانیان  
بود و چہ تدارک متوجہ کردہ در شاہ راہ آن و امیر کبیر نیز بیکدیگر رسیدند ہم خلوت کردہ و سر ہم اتحاد و اتفاق بجای آوردہ و خواجہ را خبر کردند  
فرار و اند کہ بعد از جاتون و خواجہ غیاث الدین محمد بقتل رسانند بعد از آن در مقام خدمتکاری آمد مزاج بجانب ہیری را با خود را مکرر اندوخت  
سید انشد کہ امیر علی پادشاہ نیز با ایشان درین امر موافقت خواہد نمود و محمدی زدا فرستادہ کہ کیفیت اندیشہ خود را اعلام فرمودند و چنان موافقت  
کہ مازی طغائی بسلطانیہ رود اگر تواند کہ پادشاہ را در قصد آن و در خیر با خویش موافق سازد و مظلوم و الا کہ باندہام بنا جہات سلطان بر بندد و گاہ  
اوراد و باید دیگران را اعلام نماید آنگاہ بشہر توران متوقف شدہ مازی طغائی بسلطانیہ رفت و سلطان بواسطہ ظلم و بیداری کہ از وی معلوم نمود  
بود او را بار بار گاہ راہ انداد و بعد از جاتون کہ قتل بد و برادران را بشاہت میدانستہ با وی کم التفاتی آغاز نہاد لاجرم مازی طغائی ہر امید شدہ بہر  
تورین ملاقات کردہ و حقیقت اتفاق خود و ما بشہر و علی پادشاہ را بر زبان آورد و از وی موافقت طبع داشت تورین اورا بوعہ فرخیتہ صورت  
با خواجہ غیاث الدین محمد با کفت و سلطان ابو سعید نیز بعضی اشیاقان شہ ازین حدیث استماع فرمود و در اندیشہ بود کہ آن عقدہ کل را با مال بکلی  
کبشاہد در آن شہ مازی طغائی جمعی از غلامان خود را بکلی و مسلح ساختہ در مدرسہ کہ متصل برای خواجہ غیاث الدین محمد بود باز داشت و ایشان را گفت  
بر کاہ بجانب وزارت تاب پای از خانہ بیرون نہند دست بروی نمایند و خود مسلح بستہ بدار وزارت شافت و کفت بخواب ہم کہ خواجہ  
خلوت بکیم برادر وزیر باو کفت کہ حکم بر لیغ نفاذ یافتہ کہ بچہ اخذیدہ با سلاح نزد وزیر خود واسطہ او را باز ستانند و نوکرانش را نیز از دخول منع  
مازی طغائی تنہا بخانہ در رفتہ نسبت بخواجہ آغاز تو اضع و چالوسی کرد و کفت نوعی میباید ساخت کہ نوبت و یک پادشاہ با من ابواب الطاف مفتوح

و جانشین



[illegible]



همواره با صاحب سعید خواجہ غیاث الدین محمد رشید طبریزی مصاحبت سلوک میداشت بویسته مدح و ثناء بسیار بجای رابر و پیاپی مضافات خود عینکاشت  
مختصر این صاحب در اصول فقه و فروع و فقه کلام و فواید عجائبه در فقه حنفی بیان از جمله موفقات آن فاضل محبت مضافات که نام نامی خواجہ غیاث الدین  
محمد در سلک تحریر کثیده و الحقیح کمال علوم و دانش خود را در آن رسایل بر فواید بلج عبارتی ظاهر گردانیده و فاضل صمد الدین در مشهور رساله شمس و حسین و سراج  
روی نموده و علیه الرحمه و الرضوان من الملک الترحیم المعبود و دیگری از جمله موفقات و فاضل کتب پر داری مولانا قطب الدین رازی است و آنجناب را  
نیز نسبت خواجہ غیاث الدین محمد انصاری نام بود و شرح مطالع و شرح شمسیه را با هم شریفش تالیف نمود و از جمله دیگری حافظ عبد الرزاق الخواری است  
که در علم حدیث و فقه تاریخ مہارت کامل حاصل داشت و فاضل در بعد از او در سنه ثلث و عشرين و سبعمائے اتفاق افتاد و از بزرگای آن زمان یکی مولانا جلال الدین  
علیق است و این مطلع در سلک مخطومات او انتظام دارد که مطلع از خاک کف پایت بر گردد که بر خیزد جانهاش فرو بارود لہاس فرو ریزد و از جمله  
دیگری فخر الدین فتح الدین ابی بکر بن محمد الله المستوفی القرونی است و این مطلع از جمله مخطومات اوست که مطلع صد کره باز بر آن زلف میخیزد  
عالی را چو سرفراز هم بر زده و از جمله مورخان آن زمان یکی برادر فخر الدین فتح الله محمد الله المستوفی است که در سلک نویسندگان خواجہ رشید الدین  
فضل الله و سپهرش خواجہ غیاث الدین محمد انتظام داشت و تاریخ کریدہ را با نام نامی انصاری زاده عین صلیف کرد و از جمله موفقات محمد الله دیگری  
نیز تہ القلوب است و از این کتاب کمال فضیلت و جامعیت محمد الله بوضوح می پویند و بسیار از غرائب و عجایب عالم و خواص اشیاء را بهر سیر و ذکر  
ار پان خان که او را قبل از وصول بر سر سلطنت ار پاکا و نیکو گفتند یار حق بود کا و بن قوی خان می پویند و برین موجب که ار پاکا و بن می پوسه بن  
شکاکان بن ملک می پور بن ارقی بود کا و سلطان ابوسعید بہادر خان روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان ہاکا و بن کسی که شایستہ امر بادشاهی باشد  
عائدہ این کار بار پانگاہ میرسد و در آن وقت کہ سلطان بکرات موت گرفتار بود خواجہ غیاث الدین محمد رشید قاصد یکی بخل خانہ ار پان خان فرستادہ و او را بار  
طلب نمود چون سلطان در گذشت روز دیگر امر او اعیان چنانچہ رسم و آیین ایشان است ار پاکا و بن را بر تخت خانیست نشاندہ تا چ مرتفع بر سر نشاند  
و امر او را در خدمت بستہ ہر یک بجای خود ایستادند و از ورتاشب بجنور و سرور گذرانیدند و نوای عیش و عشرت نیز مگاہ مابید رسانیدند و  
روز دیگر ار پان خان با ہمتا لست میر و اران و نوینیان کشادہ گفت من باندہ سلاطین باقی بچشم عقیدہ مستقیم عرض تا چ زر کار گلاہ غدوسی و سجای گزین  
کار بیان بندہ شہر اکفایت از لشکر ستاعت و موافقت و ارشاد رحمت و شفقت و مناصب امر او ارکان دولت را بدینور زمان سلطان ابوسعید  
مقرر ساخت و روز جمعه مسجد رفیعہ در خطبہ او را مقرر الدین و الدین خواندند و بی شایستگی و غایب تصلف شہوہ سلطانی قبا فی بود بر بالای او بنزد  
و شہدہا بنانی خلقی بود قامت قابلیش را برانزدہ ہمت ای قبا بی پادشاهی راست بر بالای تو باج شاهی را فروغ از لؤلؤ لالای تو آما چون رسان  
دولت افتادہ بود و روز کار نامہ ساز کار آن شہر یار عدالت شہر امان نداد و ہم در اوایل ایام اقبال اختلال احوال ملک و مالش را یافت و امر علی شاد  
خروج نموده در سابع عشر رمضان سنہ شہ و ثمانین و سجاہ بن الجہان بن مجاہد بوقوع پیوست و ار پان خان منہزم شدہ و زیر نظر بطری کرخت و سخت خواجہ  
غیاث الدین محمد بدست نوکران میر علی پادشاہ گرفتار شدہ در حبس و یکم ماہ مذکور شہادت چہیدہ از ان ار پان خان نیز بخت دشمنان افتادہ و دیگر  
شوال ہمان سال در مقام ادجان عقب وزیر روان گردید کشار در میان مجلسی از وقایع ایام دولت ار پان خان و ذکر بعضی از  
اسباب طغیان محافل آن چون ار پان خان بر سر سلطنت نشکن گردید با خود اندیشید کہ تا جماعتی کہ در زمان سلطان ابوسعید بہادر خان معتبر  
بودہ اند معدوم نشوند نام امور ملک و قبضہ اقتدار من قرار نخواہد یافت بنابراین افاض بعضی از امر اعیان و دولت پریش ہما و ہمت ساخت و سخت  
بغداد خاتون را کہ بطریق تعارف در وی می گریست بدوستی پادشاہ و وزیر یک و وزیر دادن سلطان ابوسعید بہادر خان مہم داشتہ و را و اخراج الاول  
سنہ ست و ثمانین و سجاہ بن الجہان فرما نداد و خواہر لؤلؤ در مقام آن سیم اندام را شہرت شہادت چنانکہ ار پان خان در میان رسانا لشکر کجا ب و در  
شہر آن کشید زیرا کہ پادشاہ و وزیر بکان کبار آب کر آمدہ قصد از بیجان داشت و بغداد از قارب فرہقتن ار پان خان طایف از سپاہیان را از آب کشید  
تا عقب از بکان در آمدند و خود از پیش رو در برابر ایشان بایستاد و بعضی موجب ہزارم خالغان شدہ ار پان خان مقرر مقرر بدار الملکیت اجست فرمود و شاہ  
را دہ سالیک بہت اوجی تو سلطان را کہ سابقا در بچ امیر چو پان بود بعد خویش در آورد و در روز استیقام ہمان کمال امیر محمود شاہ انجور بہمت انگی گلی

نسب پان

یکی از اولاد بلا کو خان با در خانه خود پنهان کرده و اعیانه خرج دارد و قبل رسانید و اولاد امیر محمود شاه و امیر محمود شاه و امیر شیخ ابوالحسن از تبریزی در وادی  
 گریز نهادند و محمود شاه بر دم پیش امیر شیخ حسن رفت و گفت که من بیدار گردیده و کشته شده ام و امیر علی پادشاه که خال سلطان ابوسعید بهادر خان بود و از مخالفت او با خان  
 دم نیز دخی گشت و بهادر خان با خان نوکل قتل که منسوب باو گدا می تا آن می پوست با دو پسر خورشید منظر بی جی سیاست کرد معارف آن حال نمره از امر  
 مانند امیر محمود این قتل و سلطان شاه بن نیکت روز و محمد سلیمان که حکم سلطان ابوسعید بهادر خان معیت بودند از بند بجات یافته بلا زنت از پناه خان شایسته آمد  
 به قضاوی عادت جلی ضنار و شغال نیز آن قلمه می نمودند و در آن اثنای و خان که سلطان ابوسعید بهادر خان جمله بود از اردو که سخته زدا میر علی پاد  
 رفت و مادر پادشاه و خفوه حاجی خان که بر سلطنت از پناه رضا داشت و از پناه لولوز از امیر علی پادشاه فرستاده برادر را بر مخالفت از پناه خان  
 تخریض نمود و حال آنکه امیر علی پادشاه از قوم ثرات بود از نسل شکر و شکر در زمان خواجه قاسم پوخته با ارتق بود که عبد علی از پناه خان است مقابله و قتل  
 می نمود لاجرم مقضای الحب توارث و بعضی توارث امیر علی عداوت از پناه را پیش نهاد و بهت ساخته موسی خان بن علی بن پناه و خان اباسا و شایسته  
 و کر ارتقاء رایت دولت موسی خان و امیر علی پادشاه و بیان انجام هر دو کار از پناه خان و جناب و زارت  
 چون امیر علی پادشاه با جماع خیل و سپاه منظر کشته موسی خان را سلطنت برداشت و بهت برد از پناه خان معصوم گردانید و علم هفت بر افراشت و خنجر  
 بار پناه خان رسیده بنابر استعوا صاحب رشید سعید خواجه عیث الدین محمد و می بسیدان قتال آورد و پیش از طای فرستادن بعضی از امر از مخالفان پناه  
 نزد خواجه عیث الدین محمد فرستاده پیغام دادند که مناسبت است که منصب امارت و سرداری سپاه با امیر علی پادشاه تفویض نماید این شکسته کیر و دیار  
 باین سخن التفات نکرد و بر زبان آورد که قطعه شوم خاضع عدد و هرگز که بر آسمان کشد سکن با کج شکست را بر فرمان شیر و باه را نهد کردن در  
 خلال این حال از پناه خان قصد کرد که نمره از امر از خان را که بهو اداری امیر علی پادشاه مهم بود و از میان بردارد و خواجه عیث الدین محمد را غایت  
 غرور وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و گفت که چه جای قصد که اندیشه هم گری کند و در روز چهارشنبه سابع شهر رمضان شمس و شمس  
 و بهار و در عدد و خفوه آن دو لشکر با یکدیگر ملاقات افتاد و حربی در غایت مصوبت دست داد و در اثنای احتمال تیر و لوز و شان شعله افروز محمود  
 امین قتل و سلطان شاه بن نیکت روز از پناه خان روی گردانده با امیر علی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بدین پیکر ظفر فایز کشته پادشاه و دو  
 بر یک بطری که سخته و مخالفان از عقب شایسته خواجه عیث الدین محمد و در سه کنبه ان مراغه و سیکر کردند و نزد امیر علی پادشاه بر دهنه امیر  
 پادشاه اگر چه از آن وزیر صافی صمیمانه بسیار در خاطر داشت مراحم خوار و احترام بجای آورده و بخواب است که بجان عزیزش آسبی رساند اما سایه را بر  
 در شهادت صاحب سعادت لوازم اتهام تعهد رسانیدند و در بیست و یکم ماه مذکور از آنجا عادل عالم فاضل نواز را شنیدند که در پناه خان  
 نیز در همان چند روز در ولایت بنجاس گرفته با و جان بردند و حکم موسی خان با اولاد امیر محمود شاه و انجو سپردند و ایشان در ثالث شوال سال مذکور بمصفا  
 بد را و اقبال آوردند و معنی آیه کریمه من قبل مظلوم فاقه جملنا لولیه سلطان ظاهر گردید و بعد از این وقایع بایله ربع رشیدی و منازل خواجه عیث الدین  
 محمد و اتباع و ملازمان غارت و تاراج یافته چند آن افسینه و او در مصروفه و نفوذ نامحدود و امتعه و اقمشه بطور آنکه که شرح آن نوشتن و گفتن است  
 سیاه و از مصوبت مصیبت آن وزیر و از مغبته علماء و اعلام راجع مکرمت از سر تعقیب و وفصله که ام را محوری از غفلت کیانی دست و او یکی از ایشان  
 چندی چند در مرثیه آن وزیر پادشاه نشان در سلک سپان کشید چند عیث از آن بخاطر بود در سلک تحریر نظم گردید قطعه عجبی است که از آن امور  
 بر سر از دست چرخ خاک کنند در دمنده ان مهر از سر در جامه دبر چو صبح چاکت کنند العیث العیث در کینه ناله واه و در خاکت کنند  
 که وزیر یاران عزیز را بچین جوارشی ملاک کنند در باب و فرج و در سفا و تربیت و رعایت علماء ثقات روایت حکایات از آن وزیر  
 فضیلت سمات نقل نموده اند از جمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه سرافراز امیر شیخ ابوالحسن در شیراز بر سر فرمان دبی نشست روزی قدمه از  
 قاضی محمد الدین بن شریف رسید و در اثنای سراج از انجناب پرسید که اهل فضل و تندر است و ایام سلطنت سلطان ابوسعید بهادر خان رعایت و رعایت  
 بشیر یافتند و او ای دولت بن قاضی محمد الدین بن شریف نموده جواب داد که صورت حال این فقیر است که بوی خواجه عیث الدین محمد رشید که وزیر آن پاد  
 سعید بود و یک مجلس است نوبت دست عطا بخش مجانب من اشاره کرد و بعد از آن التفات مرا ان معذرت سباب و اطلاق کتب قبول پوست که هر سال بود

دیوان شاعر حاصلات آنرا سی هزار دینار عراقی حساب نموده از من میبایستد و امیر شیخ ابوالحسن فیضی این اجمال سوال نمود قاضی گفت که یکی از خدا است  
آن در پنج صفت آن بود که در هر شب جمیع علماء و مولیٰ طرح صحبت انداخته در چهار صفت که از صفای وطن فرزند میباش حکایت کردی میباش و بجا  
را علی اختلاف مراتب هم در آن مجلس جای میداد و بعد از وقوع بنا حشده علمی از هر کسی بجهت پیشیند او را بخود نزدیکی میکرد و ایند او را قبول نوبت که من بدان مجلس  
در صفت که آن وزیر صافی صمیمی منزل کرده بود و جانیان هم در وسط صفت دیگر نشسته در شمار و قیل و قال بعضی ازافاضل که بر من تقدیم نموده بودند غالب آدم  
و بعضی بران برقی بل فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالار نشین لاجرم مرا بجای که در آن صفت جای داشتند مقدم شستم و با بعضی در میان افتاده و بار دیگر  
غلبه دست داد و وزیر اشارت کرد که دیگر بصفه نشین و من بصفه که انتخاب نشده بودم و چون تیم نوبت در بحث بر علماء آن مجلس قیام آدم اشارت نموده  
بسیار سطر را بطوری خواندند و فرشی و ادائی آن صحبت را بمن انعام فرمود و خاص و مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات انتخاب را در باره آن  
مرتبه مشاهده کردند آن مقدار که عرض نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابوالحسن بعد از استماع این حکایت مبلغ سی هزار دینار عراقی را که دیوانیان او و برسان  
برسم مال جهات از قاضی میخواستند بوی بخشد و بر طبقی کلمه بدامن برکات البراکه بسبب فعلی که از آن آن وزیر مکرمت شاعران فضل اخذت و ثابا عظمی  
بهره و زکریه را با عی ای کشته ترا مسند اقبال مقام راسی تو امور ملک را داده نظام خواهی که شوی در دو جهان نیکو نام در بر بیت اهل تنگوش نام  
ذکر جلوس موسی خان بن علی بن باید و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکافی با او در سوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از  
مقام اربابان با زبردخت در موضع او خان موسی خان را بر سریر جهان بانی نشانده و سر انجام تمام کامرانی را من چشما لا استقلال پس نهاد بخت  
زمان منصب وزارت را در کف کفایت امیر جمال الدین حاجی و لکن علی الدین علی شروانی نهاد و لو استعبار افراشته بی استعوا اب را امور ملک و مالی  
میداد و بنابران نوینان از متاعش متفر نموده پای در دامن از نو ایجادید و مخالفتش با او و دگر ساحتیه نظاره وقت میکشیدند و چون استیلا علی پادشاه و قوا  
اورات در اطراف و لایات بیوع یافت امیر حاجی طغی از دیار بگریز و در م شده بجهت امیر شیخ حسن که سپهر سلطان ابو سعید بود شتافت  
و او را بر مخالفت موسی خان امیر علی پادشاه بحر ترض نمود و امیر شیخ حسن محمد بن قلی قطب بن اسنهور بن ابنا رجی بن شکو بنور بن ملا کو خان را پادشاهی برد  
و تخری ملک ایران را با خود قرار داده علم منصب بحاجت او را بجان بر افراشت و موسی خان و علی پادشاه بقتال و افشده در چهار و هم دوی تخری محمد  
مذکور و موضع نوشهر را قرار داده از توابع الا تاق آن دو سپاه هم رسیده و امیر علی پادشاه حیل اندیشیده قصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام داد که  
دو پادشاه بر سر ملک با هم نزاع دارند چه ضرورتست که ما تو درین خون ریزی ایشان شریک باشیم صلحت چنان نماید که هر یک با اتباع بر سر نشسته بر  
ایشان بهم گذاریم و هر کدام ازین دو خان که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول فرمود و او و هزار مرد صف سکن بر فراشته بر آید و افسان  
ببا حمله بطل جال استقلال فیه محمد خان چنان بصوب بریت یافت و امیر علی پادشاه از دست برد ملک سیره کا غافل گشته خود را غالب تصور  
نموده بغیر اعلان در کنار بی زوال نمود و بجهت و ضو مشغول شد در آن حال امیر شیخ حسن آن دو هزار مرد پیشتر از پیشته فرو تاخت و بر ششم تیغ تیرا میر  
پادشاه را ریزه ساز ساخت موسی خان بعد از استماع آن خبر فرار بر قرار اختیار کرد و محمد خان غمان در اجبت العطف داده روی با امیر شیخ حسن آورد  
ذکر جلوس محمد خان در او جان و توجه طنا سیمور خان از جانب خراسان چون امیر علی پادشاه فضل رسید و موسی خان  
منهم کرد امیر شیخ حسن ایلکافی محمد خان را بر سر جهان بانی نشانده و ضبط امور ملک برداخته باز ماندگان خواج غیاث الدین محمد را بطور نظرها طفت خست  
و دلا خاتون ابی کفایت بعد از خاتون که سلطان ابو سعید بهادر خان بصفه از وی شانده بود و بجای آنکاخ در آورده و نوای پیش عشرت و صلی  
فرج و مسرت با یوان کوان رسانید تا بهمدان ایام بعضی از امارات مقتضای شوی ناموده خویش چنگت مخالفت ساز و او و هر یک جنایی کرده بود  
بطرفی نهادند از آنکه امیر محمود امین قلع خور شان شتافت و امیر علی جعفر خان بعزیت بصوب خراسان یافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر  
ولد امیر علی قوشچی و بعضی دیگر از امار که حکومت ولایات خراسان اشغال داشتند ملاقات نموده خاطر نشان ایشان کرد که ملک عراق و آذربایجان  
از امیر شیخ حسن آسان میتوان گرفت و امار عازم الطرف شده طفا بنور بن سودای بن بابا بهادر بن ابوکامی بن لکان بن تو بن جوجی مسارین میدو  
بها در میان بی برداشته و با لشکری عظیم متوجه آذربایجان گشته را بر عطف بر افراشته و در راه شعبان ششم و ششین و شعبان سیم و چهارم رسیدند

[illegible]





بر جانی افتاد که نزدیک بسکه امیر شیخ حسن بزرگ بود بعد از آن که در دو غبار روان شده بود و تصور کردند که لشکر بسیار بر سر ایشان می نمودند و بسیار از خویش  
 باز گردیدند و متعارفان کمال برادر طایفه خانی امیر شیخ کاوان با حضور طایفه خانی عازم تخریق و آذربایجان گشت و از آنجا بکشت و از آنجا بکشت و از آنجا بکشت  
 برادر خویش امیر شیخ حسن کوچک مخالفان را استقبال کرده و در حدود اهرین الجانین مقام در دست او و شغلی کاوان اندام یافته بخدمت طایفه خانی بویت  
 و موجب فرمان و عنان بحرب سرداران تافته در جنگ لطایفه کشته شده و شمشیر کشیده و چنانچه طایفه خانی نیز در دست و خارج کجی کراوی سردار  
 بقتل آمد چنانچه کیفیت آنجا نوشته و در آنجا ذکر سردار امیر شیخ و از آنکه ذکر کشیدن امیر شیخ حسن چو پانی بجانب و یار بکمر و در و هم و بقتل رسید  
 او بعد از مر اجبت بنابر اقتضاء حق و قیوم امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مرزبوره و در خدمت سلیمان خان لشکر کجانب  
 و یار بکمر کشید و در ولایت موسی برای بسیار که آتش بیدار و در افروخت و خانه ها را سوزانید و در خرمین مرز ارغان را بوخت و چون بحد و داروین رسید حاکم آنجا  
 به امرت مبارک نمود و بهر غرضی مخصوص یافت و از آنجا به کجی بیک بن امیر حسن بن چو پانی را با سپاه فرزدان بجانب بغداد فرستاد و امیر شیخ حسن چو پانی  
 امیر شیخ جعفر و قرا حسن را با طایفه اندرون شیرین در برابر سال اشته کشت بر چو پانیان افتاد و چون بکجکان بهار وین رسیدند امیر شیخ حسن کوچک بچشم  
 رفیع در آن مرز بوم هر موضع که نقل بامیر حسن بزرگ میداشت و بر آن ساخت و از آنکه در آن مرز بوم در شمار گرفته علم معاودت بر افراخت و در شیرین  
 در سه و غافله ای در غایت وسعت و رفعت طرح انداخته و در آنک زمانی آنکارات را با تمام رسانید و در سه اربعین و سبعمائه نوبت و یک سبعمائه  
 خان و امیر یعقوب شاه را بجزیب بعضی از بلاد و هم و ایشان از آن شهر باز آمد امیر شیخ حسن کوچک یعقوب شاه و خضر ششم داشت و مقید و محبوس گردانید خان  
 امیر شیخ حسن غت ملک که با یعقوب شاه نقش میوزر بهر صورت که بود برش بران امر ناپسند و قوف یافته و بد انصب یعقوب شاه را در زندان انداخته  
 متوهم گشت و بمقت بر قتل امیر شیخ حسن کاشته و دوسه زن را با خود متعلق ساخت و در شب سه شبته بمقت مجرب شده مذکور و موثر بر العیش و تنصیه عالم  
 آخرت فرستاد و خواهر سلیمان ساوچی در آن باب این قطعه در سلک نشاء انتظام داد و قطعه نهجرت بنوی رفقه بهفقد و چهل چادر و در آخر جرب افتاد  
 اتفاق حسن زنی بکوه زنی خیر خیرت حسان بر و در باره ای جو و خصلین شیخ حسن گرفت حکم و میداشت تا بر و در رفت زنی حبه زنی حایه دار مرد  
 و چون از آن حبه تا بکار این حرکت شش صد و ریافت صباح از دارالاماره که بحیثه بهم بکشان خود بجام رفت و بنا بر آنکه از بیم سیاست امیر شیخ حسن بکشان را  
 یار بگوید که بر این جرم سر می او کرده و در و در این قضیه غریبه در پرده اختفا مشورت و در و در بیم اندر کینه کی پیدا کرده و دارالاماره فرستادند تا معلوم نماید که  
 بچه سبب امیر از خانه و برین دوسه روز بر و نیاوده و آن کینه که بکشان بکشان امیر شیخ حسن شافیه او را مرده یافت و از آنجا حرام سر بکشان نید لاجرم علی لغو  
 بازگشته کیفیت واقعه بعضی امر رسانید و ایشان بصورت حال بی برده بعد از جرت و جوی غت ملک دوست با زبان او را بدست آورده و در و در و در و در  
 بر چه تا مرید بر اهلک ساخته کوشش ایشان را طبعه کلاب کردند و ذکر بعضی از حوا و یان فضایل نفسانی که معاصر بود و بد با امیر شیخ  
 حسن چو پانی موز خان سخن و راوده اند که از طبعه فاضل دانش از خانه الحافظ جمال الدین یوسف بن الزکی در زمان امیر شیخ حسن چو پانی در آن زمان  
 طبع خویش بهره و در داشت و مهارت جمال الدین یوسف در علوم دینی و بی تاخن حدیث بر بیکه شیخ خردی در وصف او نوشته که بعد از او شریفی و در نوشته بی  
 شده و در تندیب الکمال فی اسماء الرجال لم یقدر بشیر علی تالیف مثله و انتقال جمال الدین از دارالاماره در سه اثنی و اربعین و سبعمائه دست داد و از آنجا  
 اعظم علماء آن زمان دیگری قاضی القضاة عبد الله بن محمد العبدی العرفانی است و او صاحب منصب قضا و لایهت تبریز بود و تا آخر عمر  
 ابر قیام می نمود و در رفقه نام شافعی و خفی مهارت تمام داشت و پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح ضمیر می گاشت شرح الغایه و در مذنب نام شافعی  
 و شرح طوابع و شرح مصباح و شرح منہاج قاضی ناصر الدین بضاوی داخل مؤلفات او است و فاضل در سه طشت و اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و از آنجا  
 دانستند آن آن زمان دیگری ابوالمکارم محمد الدین حاج بن الحسن الحارثی است و او در زمان خود اعظم علماء تبریز بود و پیوسته اوقات شریفه را  
 بدر سن و تالیف علوم عقلی و نقلی صرف می نمود و از غایب حکایات آنکه در روزیکه منتهی شب طلت امیر شیخ حسن چو پانی میث مولانا خضر الدین بحسب اتفاق با یک  
 شیخ حسن ملاقات کرده و سر و شاد و محاوره از آن عالم تحریر رسید که اگر جمعی از دشمنان ناگاه شخصی را فرو گیرند و بکشند و او را بجال نشود که کلمه توحید بر زبان  
 راند و مصنی آنرا نیز بر دل گذارند یا حکم بر اسلام او توان کرد یا بی توانا جواب داد که چون در ایام زندگانی سلاکت ملزمتی مسلمانی بوده باشد معصیت

والتفات



حسنه و اول ارجله سیوم

آورند و در صورتی که ایشان ملاقات واقع شده از اینجا بفرستند و گویند که بیکر که بلاق امیر چنان بود رفتند و قریب دو ماه پیش و خرمی گذرانیده ایشان را  
 جمعی دست داد و سلیحان خان که آن زمان در قریب بود و پنداشت که امر غاشیه اطاعت او بردوش خوانند گرفت چون بیکر روای او کرد و بطرف  
 دیار بگرفت و حاجی حمزه مولای و غیاث الدین محمد علی شاهی وزیر و عماد الدین سروای ستونی از وی جدا گشته ملک اشرف بودند در آن شبانی عماد الدین  
 سروای را جنال نکست بران داشت که خیمه و یراق خود را بر جای گذاشته پیش سورهان و باغی باسی که یکد و فرسنگ از ملک اشرف دور نشسته بودند  
 گفت که ملک اشرف تو که آن خود را جلیه پوشانیده قصد شادمانی و بازی بران باغی باسی و سورهان با اتباع بکلی منقطع شده بایستادند و نیم شب خیمه ملک  
 رسید که عام تو صلاح پوشیده جنال عذری بنواده لاجرم از یزید گشته مردم خود را مستعد ساخت و چون روز شد کس از باغی باسی و سورهان فرستاده  
 پیغام داد که ما هنوز ملک کنی نگرفته ایم که بسبب قیامت آن مخالفت دست دهد موجب این مؤثر و ثقیب چیست ایشان جواب دادند که عمار الدین سروای مثل این سخن  
 گفته ملک اشرف بگویند که باید کرد که من این سخن خبری ندارم و اصلاح خیال از سر شایع خطر مگذرانیده ام اکنون باید که عمار الدین سروای را بجنور فرستاد  
 تا طریق موافقت بدو موعی باشد و ایشان عمار الدین را تسلیم نموده چون بقبول ملک اشرف رسید مقول شد که آنجا ما را بموافقت یکدیگر بفرستادند  
 و بنا بر باغی باسی و سورهان پسران بواسطه چنان بودند بریزان ایشان را بیشتر از ملک اشرف تعظیم میکردند و ازین جهت ملک اشرف و حرکت آنده از  
 بریز بهمنه رفت و در آن منزل نشیند که باغی باسی و سورهان و اعیمه دارند که چون بروی زند لاجرم با اتفاق برادر خود مصر کل شده متوجه شهر گشت و در آنجا  
 راه استماع نمود که سورهان و باغی باسی شب کوچ کرده بطرف خوی رفته اند و ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرائی غنای باد تلای فرعیین دست  
 و بعد از گشتش و کوشش ملک اشرف ظفر یافته باغی باسی و سورهان که زیر برتیره اختیار کردند و اشرف در تایل زول نموده نوشیروان نامی را که قجائی ابو  
 سحانی برداشت و او را نوشیروان عادل خوانده و آذر با بجان واران بایست استقلال را برافراشت و باغی باسی و سورهان چون بموضع بانی رسیدند  
 قاضی محی الدین بر دمی و فخر الدین جیش را نزد برادر زاده فرستاد و طالب مصالحه شدند و ملک اشرف سخن ایشان را قبول نموده گفت که مناسب است که امر  
 شریف آوردن تا با اتفاق مهادت ملکی مضل و بیم و چون فرستادگان برگشته سورهان بران سخن اعتماد کرده بدیار برگشتافت و در آن دیار بدست امیر  
 امیر شیخ حسن ریزک بقتل رسید و باغی باسی ملک اشرف پیوسته با اتفاق روی به بریز آوردند و ملک اشرف بعد از آن اوقات باغی باسی به وجی ملک  
 ساخت که بیکس آن اطلاع نیافت آنکه بفرار عبال دست بظلم و ضلال را آورده در شسته است و اربعین و سجانه برادر خود مصر ملک را گرفت و در حق  
 آهین محبوس گردانید و بکسی بدار و خواجه علی و الکیر بهادر و اقبال رسانید و در سه سح و اربعین در بریز و بانی عظیم علاقه پیدا و ملک اشرف کشت و بد  
 حقه هر کس که توانست آذر با بجان خلاصه بمانی رفت و در بهار ششمان و اربعین ملک اشرف با سپاهی جلالت این غم رزم امیر شیخ حسن  
 اعلیانی کرده روی بجدا آورد و بنا بر آنکه امیر شیخ حسن قوت اقا و دست نه داشت در شهر محض شد و ملک اشرف مدت ماهه بجا صره پرداخته چون  
 حرارت بر جو بهر هوا استیلا یافت و دانست که کاری از پیش نمیتواند بردم را حجت کرد و بدستور پیشتر در آذر با بجان واران و عراق عجم بمواخذه رها  
 و فخر قیام نموده از بکس بر جوتوانست بستاند و در بهار ششمانه امدی و حنین و سجانه نجیب الدین برادر امیر که یار و وزیر و خواجها عمار الدین محمود را  
 که در آن زمان از قبل امیر شیخ ابو اسحق محاکم شهر بودند اطراف آن بلده را بمصنوط ساخته محض نمودند و ملک اشرف مدت بجاه و در بجا صره و محاکم  
 بعد از آن مصالحه اتفاق افتاد و مصنفانیا حظه بنام نوشیروان عادل خوانده و در بهار دینا شیخ با موزی صد هزار دینار اجناس سرون فرستادند و  
 ملک اشرف ایشان را مهادتراضی گشته با ذریه بجان مراجعت نمود بعد از آن ترک جایگیری کرد و در ربیع رشیدی ساکن شد و خدقی در گردان منزل  
 کرده بی ساخت و حکم نمود که متوطنان بریز را از اکبر و اشرف تا مزارغان و محرقات و در آن مکان محل اقامت انداخته هر کس تواند جده خود و عمارتی بنا  
 و هر کس استطاعت انداخته باشد در بقیع خیر مقیم شود و از دام خاص عام در ربیع رشیدی برشته بجا مید که زیاده بران تواند بود و چون ملک اشرف  
 از غنایش و قربانیان مرا لگان گشته اموال ایشان را گرفته بود و در آن اوقات هراس بهتایس بپیشترش متولی شده در خانه تاریک نشست و در کول  
 و مشروب غایت احتیاط بجا می آورد و چنانچه مرغ و کوه خند و در برابر او میکشند و سقا در فظا آب آورده در جسم جلی میر کجیت و پنج هزار مرد را در کرم  
 بشیر داده مقرر ساخت که پیوسته بر در بارگاهش حاضر باشند و در بخیری که در نگار باطراف آن بسته بودند از در کرایس نگشت اساس خویش بایست

بیکر روای

و سجانه

بجاه بهادر  
مرد و جارتو  
سخت و خندان  
گشت و بیکر

و طایفان



کلیا امیر گفت بر قول و فعل ملک اشرف اعتماد نیست بحدین ولایت بفرخت اقامت نامی بجای زبید و چون خواجہ رزیک بتریز منزل گزید بجزیر شیر  
 بخدمت ملک اشرف رفته رسید کرد بن مع و دل عبدالحی آوردن او اعلام نمود اشرف گفت امشب او را در پیش خود فرود آور و بگوی که فردا امیر را طلبید  
 خلعت وزارت خواهد پوشاید و بجزیری موجب فرموده عمل نموده روز دیگر ملک اشرف او را گفت عبدالحی را بقلعه الحی برده معید ساز و بجزیری خواجہ نظر  
 المودار را بر اسی لانغسوار ساخته بقلعه برده و بگوئد او اسلحه سپرد بعد از چند گاه ملک اشرف عادل انجاسی را با بخشی ارسال نمود تا عبدالحی را از آنجا برون آورد  
 یکی از قلاع کردستان که کوئتاوان موسی بنی بود بر دو موسی عبدالحی را احترام تمام کرده ابواب اطاف و احسان بر ویس کشاد و در آن شاد و بر بی تیر غرض  
 داشتی پیش ملک اشرف فرستاد و صحتون آنکه موسی در محافظت این قلعه تعاضل میوزدیش از آنکه گردان استیلا یابند و برین باب فکری میباید نمود بکیت چنین  
 شود مردار و زکار همه آن کنش نیاید کار و ملک اشرف بعد از وقوف بر بنیهای انحرافیه موسی اطمینان در کیکه عقوبت کتید و چون آن بچاره بگریز  
 خود رسید عرصه داشت عبدالحی را ظاهر کرد و ایندو موسی بدلائل معقوله خاطر نشان اشرف کرد که در حراست حصان صلواتیست نموده و نشان کوئتاوانی  
 رسانیده بدینجا بازگشت و خواجہ کامل العقل را در خانه تنگ و تار یک مقید ساخته و در آنرا سبک و کج بر آورد و سقف خانه توراخ کرده هر روز در  
 مانقچه خواجہ نادان از آن توراخ پانی انداخت و حال عبدالحی بر این منوال جاری بود تا آنکه عالم انتقال نمود خواجہ مسجود و امغانی را ما خواجہ  
 عبدالحی بود و بعد از آن امبصب وزارت ملک اشرف مشغول فرمود و خواجہ مسجود خط خوب و آتش در خوب داشت و چون چند کابی رایت وزارت  
 بر افراشت ملک اشرف در اوایل شش اصدی چنین بجهان او را گرفته و در قعر وین در مقید کرد و ایندو مال خواجہ مسجود از کتب تاریخ بوضع نه انجید  
 و البعم عند الله الحیدر ذکر وفات میر شیخ حسن الیکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر پند جهانانی چون میر شیخ حسن  
 در دارالسلام بعد از چند سال تثبیت مهمانزیک و ترک مقام نمود در شهر سنه ۸۰۰ و بجهان مریم شد بجهان بشت انتقال فرمود و ابراهیم  
 دولت بعد از تقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی بر سر پسر اشرف سلطان اویس که از دلشاه خان و بن بست توراخ بن امیر چوبان در وجود آمده بود نهادند  
 و کمر خندنگاری بر میان لبته زبان دها و شکا دهند و خواجہ سلمان ساجی در بنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت نصیده و رفایت جودت تنظیم آورد  
 و مطلع خیر نازی را باین چنین کرد چهار بیت اول آن نصیده نیست نصیده مبرشران سعادت برین بلند و اق همین کنند و در ملک افاق گرسنال  
 بچاه و بخت ماه رجب با اتفاق خلایق بباری خلایق نشست خسرو روی زمین با سخاقت فرات تحت سلاطین بدار ملک عراق حد ایکان سلاطین جمیع  
 اویس بنیاه و پشت لوک جهان علی الاطلاق و بیشایکتف و بخور آنی مهر پسر سردی پادشاهی بود در کمال لصف و رعیت پروری و نهایت  
 معدلت و رحمت کتری نسبت بابل فضل و بزرگداشت بسیار داشت و همواره بهت عالی سمت بر انتظام حال اهل او شرف داشت بکیت رایت این  
 و اما آن اندر ملک بر فراشت برود و دیوار کتی نقش نیکی نگاشت و بواسطه اطوار حمیده و آثار پسندیده باندک زمانی تمامی مملکت عراقین  
 واران و آذربایجان خرفران و گشت و پایه قدر و منزلت از مراتب آبا و اجداد در گذشت سلطنتش بیست سال امتداد یافت و در شب دوم  
 جمعی الا اولی سنه ۸۰۰ و بعین و بجهان بعد از بیست و پنج سال کفایت کفایت و در میان کفایت رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ  
 حسن و ذکر شمه از وقایع ایام دولستان مظهر حضرت ذوالمنن در بهار سنه ۸۰۰ و بعین و بجهان که خبر مراجعت بیری بکیت خان  
 بجا بشت و تسلط اخی چون بر انداختن محقق گشت سلطان اویس از بغداد با سپاه بسیار روی به تریز نهاد و اخی چون ناکوه ستای لوی بجا بکشت  
 استقبال کرد و چون بجانبین قتال اتفاق افتاد و در روز اول غالب از مغلوب تریز یافت آثار و در دوم اخی چون از نکر که تریز غلایق بر نیت بطرف تریز یافت و  
 سلطان اویس تریز غلایق در بیدار انصوب تو جرم نمود و اخی چون بر حصول آنجناب واقف گردید بطرف پنجوان که کیت و سلطان اویس در عمارت رسید  
 نزول اجلال فرموده امراء اشرفی بشرف سباط موسی رسیدند و بشرفیاست مشرف شده بعد از چند روز عذر می اندیشیدند لاجرم سلطان در راه مبارک  
 رمضان چل و بخت تن از ایشان بسیار رسانید و بقیه التیف باخی چون بوسیله او از پنجوان بفرمان آید و سلطان اویس امیر علی پلش را بفرمان  
 نامزد کرده خاتمش را بر تاقاری که در سلطان در خاطر داشت در حجاب کمال در زید و منهرم باز گردید و سلطان بنابر پیشانی سپاه از بایجان باخی چون  
 باز گردانیده علم غنیمت بصوب بغداد را فراشت و اخی چون کیت دیگر بایجان ولایت استیلا یافته بعد از مقدور نیزان ظلم و عدوان عمل گردانید و در بهار سنه

نزد و ایام صرف

جلال الدین

میر

کلیا



ستین و سمانه امیر سنان الدین محمد مظفر از لشکر بزرگشده انجی جوک لیکر زانید بخارن کمال خبر تو به سلطان اولین شنیده بکلیت خود باز کردید و سلطان  
به بزرگ آید خانه خواجه شیخ کج را بمن مقدم شریف مشرف ساخت و انجی جوک با جونی را بل فساد نپا به صدر الدین قباکی که پدر خوانده او بود بر دو سلطان  
اولین بچیان بقتان فرستاده او را بعواطف خویش امید و ارساخت تا بکار منت مبادرت نمود و چون روزی چند در ظل غایت سلطانی اسود با اتفاق  
پیل تن و جمال الدین قره منی قصد غدر کرده خواجه شیخ پادشاه را از آن حال واقف گردانید و شهنشاه آن هر سه نفر را بر خاک هلاک انداخت و در نزد جدی  
و ستین و سمانه پیرام شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود و مجلس شراب با بعضی انجمنیان جنگ کرده خشم نمود و بعد از رفتن و خواجه سلمان ساوجی کتابت  
نامه را در آن اوقات نظم فرمود و چون سلطان تحمل بجران پیرام شاه نداشت کسان فرستاد تا او را به تبریز آورند و در سنه اثنی و ستین و سمانه سلیمان بیگ  
و ای سلطان را که امر اعظم الشان و فیض ممتا و احتیاج داشتند در جلال کج کشید و سنان بر صلت بهضبت رت رسید و بعد از آن ایام خواجه حبیب الدین ابد میر  
شمس الدین کریم وزیر کردید و مولانا ابی اسفند که با آن بر روز صغای نداشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان گذاشت قطعه امارت بر سلمان شد مقرر وزارت  
بر حبیب ذکات حیران خلعت ناز و بوی کوی جهان را که انیک نصف و انیک سلیمان و در سنه حسن و ستین و سمانه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت  
مینمود و لو انک صبیان ارتفاع داد و سلطان بد آن جانب منت منت فرموده خواجه مرجان بمیدان قتال خا میه تا چون پیش بر علم ظفر پیکر اشد بهریت منیت شمرده بجا  
شهر کریمت و جسد جلوه را ویران کرد و روز دیگر غایت لطف و رحمت پادشاهی را شیخ ساخته ابواب دارالاسلام گشاد و سادات و علما و دانشمندان و معارف  
را با استقبال امکب بیاویون فرستاد و سلطان بعد از در آمده از جلیه خواجه مرجان در گذشت و این لای ایدار سنان بر تو طبع پاک خواجه سلمان منظم گشت  
نظم نایکشاوند کبیرستی در و دارالسلام در طواف آید غلمان را بکاشن من مدام زاده خوار است کل ان شیش بوی وفا خود کسی بوی وفا نشیند زانای لنام  
لا لا لاسیه روی و زبان در کام دل زان سیه روی سرانند پیش چون بل غلام بر درخت آمد بر و ن کل لاجرم بر باد رفت انجمن باشد چو بر بوی  
بر و ن آید غلام و سلطان او پس بازده ماه در دارالسلام بعیش کا مرانی بسر برده سلطان شاه خازن را بکومت انولایت نصب کرد و دوروی تو بهر بصره  
موصول آورد و آن ملک را از برادر پیرام خواجه ترکان گرفت و این بابیات از نتیجه فکر سلمان است شهادت پذیرفت قصیده موصول سید آورده و اخبار فتح موصول  
با و این خبر مبارک بر پادشاه عادل رسید که از قدومت امروزین و محرش چون آب و جلا فتنه در پای شهر موصول و سلطان ان انیس صحرای بویش  
رفته پیرام خواجه ترکان که علم امیر قرا یوسف بود بخار به نمود و جهات ایل الواس و ارباب غارت و تاراج داده از آنجا براه قرا کیسیا به تبریز رفت  
و چون در غایت امکب بیاویون ملک کاوس بن ملک کعبا که ابانجه حکومت شروان بعلق بوی سیداشت و ظاهر انا غایت اولاد او در انولایت  
بایدت شغال دارند و دو فو بیت بهر باغ ارا آن شافته مردم آن موضع را بشروان کوچانیده بود و درین فرصت که سلطان اوین با ذریه بجان رسید و انجمن شنید  
پیرام بیگ را با فوجی از امر انجمن شروان و تا ویب ملک کاوس نامزد فرمود و امر ابا سپاه لاقه و لاختی بکاتب شروان روان شده ملک کاوس و بعضی  
قلاع کجمن جست و امر او را در ان بلاد شته ماهر حل قامت انداخته چون ملک کاوس مشاهده نمود که اگر طریق اطاعت مسلوک نمیدارد ملک مورد کجی ویران  
میشود و مشایخ و علمای او سید ساخته نزد پیرام بیگ رفت و پیرام بیگ او را بند کرد و پیش سلطان اوین سه ماه پادشاه شروان را بجا داشته بار دیگر سلطنت  
آن مملکت را بوی غایت فرمود و در سنه تسع و ستین و سمانه امیر قاسم برادر سلطان اوین بر خرق و قات یافت و خواجه سلمان مرثیه گفت که بیت آتش  
ایست در بجا که خورشید روتجوانی چو صبح دوم بود کم زنده کانی و بعد ازین سال ای بعد از سلطان شاه خازن فوت شد و بار دیگر خواجه مرجان کم  
دارالسلام گشت و در همین سال پیرام شاه که سلطان اوین خطه از صحبت او کشید نداشت علم غایت بصورت علم آخرت بر افراشت و سلطان در آن صحبت  
سیاه پوشیده خواص و امر اهل اسما در کردن انداختند و تغیری داشتند که مثل آن در هیچ زمان وقوع نیافته و خواجه سلمان در مرثیه پیرام شاه قصیده نظم نمود  
بیت اولش در خاطر بود بیت اشقا و مطلع آسمان با سینه پراشت و پشت در و تاه مشه بهایای کرمان بر سر بر امشاه و در سنه احدی و سبعین و سمانه و تبریز  
و بانی صعب دست داد و قرب سید بزرگس بر خاک هلاک افتاد و در سنه اثنی و سبعین و سمانه امیر دلی که بعد از قتل قلی محمد سلطان بر ولایت جرجان  
استیلا یافته بود نسبت به سلطان اوین ظاهر خلاف نمود و سلطان تو بهر جرب او کشته در حدود ری بوی رسید و بکلی صعب اتفاق افتاد و امیر دلی منهرم  
گردید و سلطان با سنان او را تعاقب نموده جمعی کثر از لشکران جرجان را بقتل رسانید و حکومت ری را بقتلشاه اندرانی داشته عثمان مراجعت معطوف داشت

و کده  
مان شاه  
م

طایفه  
نخستین

مستوف داشت و بعد از انقضای دو سال قتلش اندکی با صفا نرفته آن منصب بعد از انقضای گرفت و این عادل آنکه بعضی از مورخان او را سارق عادل  
گویند و در جادوی او اهل شهنشاه را تسلیم نمود و بعد از آن که کر سلیمان بیکت شده روز بروز هم او ترقی می نمود تا در حکومت ری شروع فرمود و در سنه شصت و هجده  
امیرزاده که برادر سلطان او پس بود از نام کوشک او جان بست افتاده جان پیدا و او از مرثیه که خواهر سلیمان حبه او کتف بر سر بیت بخاطر و دعای تبریز  
ان زبان کشا و مرثیه درینجا که بار بار جوانی فروخت از تنه با و خرافی درین آن مرثیه با لاکه او را زبانه افتاد این بلا که گمانی بودانی بر افتاده است  
ای زمانه افتاده است قهر کم را ممانی و در سنه اربع و هجده و سی و یک امیر و سلیمان و کشته آن بله را بغیر و غلبه گرفت و مبارکشاه که حاکم آنجا بود و روی  
حیدر و بی بیان کرده آخر از فرزند امیر و بی رفت و در خرد که در غایت حسن و جمال بود و بی و او و امیر و بی او را منظور نظر شفقت گردانیده و بازگشت و بی  
سبانی زندگانی نکست و کاهن شروانی اندام یافت و سلطان او پس پسرش ملک بوشنگ را که عازم او بود بجای پدر نصب کرد و در او از سنه شصت و هجده  
والی بغداد و خواجه جان جان بقای بعضی اوضاع تسلیم کرد و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور روی پسر انجام همهم آن ملک آورد و در سنه شصت و هجده و سی و یک  
و جلوه طغیان بنوده عمارات عالیات بغداد مهندم شد و قرب چهل هزار کس در زیر دیوار مانده و قاتل یافته خواجه صحرای در آن گوید بیت و جلوه  
اصالح رفقای عجب ساخته بود پای در بنجر و کف بر لب کرد و آن بود و خواجه سرور از عالم دیرانی در ارتقا م بر بخور کشته غریب جفا شد و حکومت غریب  
عرب تعلقی بر میر و حبه آید بن سبیل و امیرزاده و وزیر گرفت و ذکر اندام نباهند کانی سلطان او پس بن شیخ حسن الیکانی در او خ  
برج الاخر سنه شصت و هجده و سی و یک و سبیل رضی صاحب بر ذات سلطان او پس عارض شده و روایت حافظ ابو قریب از آن تاریخ بسته ماه آن پادشاه و علما به بر زمان فوت  
خویش اطلاع یافته کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده بود و چون از تاریخ بر صبیحه احوال سلطان شود و خصال ظهور نمود در کان دولت  
بر اقیقت قاضی شیخی و خواجه شیخ کجانی بر سر بالین آن بی بیان جان بی حاضر شده طلب وصیت فرمود و سلطان گفت ولایت عهد تعلقی بحسین سپیدار و ایا  
بغداد شیخ حسن گفت که شیخ حسن برادر بزرگتر است محل بخوابد فرمود و که شاکا آید امر این سخن را اجازت محل نمود و شیخ حسن را معیت یافتند و در شب  
دوم جادوی الاولی شده که در سلطان او پس بر ارض صفا نقل کرد و در همان شب شیخ حسن شده شداد حبه سلطان را در پیران شروان و شیخ کجانی  
در عمارت و مشقیه بجاگ سپردند و چنانچه معهود بود و لو از هم تقریت و سوگاری بجای آوردند سلیمان در مرثیه آن پادشاه عالی شان که بی نقطه انکسار  
استه روکاری ناسان کرده ملک ایران را برک شاه ویران کرده آسمانی را فرو داده و از او خورشید بر زمین افکنده و با خاک یکسان کرده  
آفتابی را که خلق را روشن رسایه بود زیر پشت کل صبر و آیش نهان کرده نیست کاری مختصر که بحقیقت میردی قصد خون و مال عرض بر سلیمان کرده  
زین صیبت در زمین ارفع نکشت از دور آسمان از آن زمان که فاد و در آن کرده روزگار در کار دولت سلطان او پس یاد کن در آن برخلافی  
سلطان او پس و ذکر سلطان حسین بن سلطان او پس سلطان حسین پادشاهی بود طراوت عذارش غریبه کبکری و لوا مع رضارش رنگ ماه  
و مشری از رفتار قامت رخسایش سر و سبلی در کل و از کف ریح روح اخراش غنچه نور می منفعل و بچه لوی کوشش ثالث ماه و مهر و غبار موکب  
کردن سایش من مضمین سهر بیت خدیو جهان بخت فرخ لغا معلی سر میظفر و با برق قدم زبید باج و سریر ز دوست و دشمن بجزو کان در نصیر سلطان  
حسین بهر آن ایام که پدرش وفات یافت با اتفاق امر و ارکان دولت در دار الملک تبریز قدم بر بند سلطنت نهاد و خواجه سلیمان مقصیده و رعایت غایت  
در باب تنبیت جلوس نظم کرده سنه بیت از آن ثبت افتاد نصیده ای در پناه حیرت خورشید پادشاهی محکوم امر و تنبیت از راه تابایی هم ملک  
ایمن از صد تنه زلزله هم دور شت فارغ اند صمیمه تباهی از راهی است عالی و ایات کامکاری در شان شت منزل آیت پادشاهی و سلطان حسین  
بر تو انجام بر انتظام امور ملک انداخته مناصب امر و ارکان دولت را بهر طور زمان پدر مقرر ساخت و در او اهل بهار شمس و حسین و سکا در ریا  
ظفر بیک مقصد پیرام خواجه و قراحتی ترکان را فراخت و بعضی از قلاع که در تصرف ایشان بود دفع فرمود و آخر الامر صیحه انجامید و امر از ترکان بر تم کش  
بر سرادبیت نبر کو سفید قول نموده سلطان باز کردید و در بهر حال شاه شجاع بن امیر محمد ظفر با لشکر ظفر از صوبه آذربایجان شتافت و سلطان حسین اول  
استقبال نموده بعد از وقوع قتال عیان بودی اندام یافت و شاه شجاع در تبریز چون جهاد ماهه پیش نشا و بگذرانید خبر لغت شاه یحیی شده عالم  
شیراز گردید و لاجرم ببار و دیگر سلطان حسین از بغداد روی بر تبریز نهاد و بر بند سلطنت ممکن گشته ابو اب عمرت و ابن سجاد برگشت و شهادت امیر حسین بن

در شیخ

در بغداد و در ایام سلطنت سلطان حسین بود که چون چوینیت و بدان سبب شاه زاده شیخ علی بن ابی طالب در عراق عرب برسد حکومت نشست و میان برادران  
یکت نبوت محاربه و محاربه اتفاق افتاد و بنور خوار خوار از اتفاق داشت که قتل سلطان حسین بر دست برادر دیگرش سلطان احمد دست داد و این واقعه  
در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و چهارم در تبریز بود که آنجا رسید و سلطان حسین در محاربه و مشقه مدفون گردید که هزار و در میان محاربه از  
امر السبب کمال اعتبار عا دل آقا در بهار سنه ثمان و حسین و بجای که خسرو ثابت و تیار از رستان خانه حوت جبهه اظهار عمل سرج محل اتفاق  
گردید و جان نود غالب عالم کس و صیده فضایی باغ و بستان روی حضرت و نصرت آورد و سلطان حسین از تبریز و جان شتافت و عا دل آقا از سلطانیه  
بار روی تا چون رفته کینیت و جنایت محاربه را از پیش خود گرفت طایفه از امر امانت اسرا نیک و عبد القادر و حسن شاه و در ویش قصد جان عا دل کشته  
فانگیشتی را که حکم پادشاه از او بر بایجان بشام شافقه که مدت الحرام باشد باز آورد و در روزی با عا دل آقا در سردیوان خانه گفت و شنید نمود و بر  
کذا نیند که تا حایت منصب پیشانی با قتل تو میداشت و دیگر از قبول از ایم آقا جواب داد که اختیار پیش شاست و فی الحالی بر خواسته قبول خود رفت  
و روی سلطانیه آورد و امر از کذا شستن آن کرک کس پیشان شده و جبهه مدفون کس از عقب خباب امارت پناهی فرستاد و اندوالت اسامی حاجت کردند  
عا دل آقا بخشای ای مفت نشد و تا قتل سلطانیه عثمان با کشته متحارن محال شایسته حضور بن شاه مظفر بن امیر محمد مظفر از شاه شجاع که کینه پناه عا دل آقا بود  
و عا دل آقا و در عهدان عالم کرده باندک زمانی سپاه روی بدیشان آورد و بعد از رفتن عا دل آقا سلطان حسین از امر متهم شده برسم سیر و شکار سوار گشت  
و از او جان سپردن تاخته عثمان ریز به تبریز شتافت و شهر را که چوینید کرد و امر از آن محال شایسته بود و در خانه و جبهه خانه را بر ملازمان خود تقسیم نموده و رو  
بغداد نهاد و سلطان حسین قصدی نزد عا دل آقا فرستاد و از غنیمت محاربه خبر داد و عا دل آقا با اتفاق شاه منصور با خنجر اسوار از عقب ایشان را ملاکظ  
شاه منصور بمطعمی روان شد و در نوایح الموت کویروک بدیشان رسید و بعضی از ایشان که ریز به تبریز اختیار کردند و طایفه پناه پناه منصور بوده کشته باندگان  
پادشاه سیم و شاه منصور قاضی شیخ علی و امر از حاسی را بایجان امان داد و قبول عا دل آقا رسانید نگاه با اتفاق عازم تبریز گشتند و چون امر از رسیدند بموجب شایسته  
که سلطان حسین بخند و خنجر بکشد می کرده بود عا دل آقا حکم قبول امر از خود و بر چند شاه منصور زبان بدخواست گشت و نشود اما قاضی شیطانی را زنده گشت  
از روی صدق و مان خون بهای باند و شاه منصور کوفته خاطر بهمان رفته عا دل آقا در تبریز بگذشت سلطان حسین رسید و شیر از پیشتر بعواطف خمر وانه مظهر  
گردید و ذکر گشته شدن امیر محمد بن امیر زکریا و وزیر و میان محاربه شاه زاده شیخ علی صاحب تاج و سر بر سر چون امیر  
بن امیر زکریا و در اسلام بغداد و لواء ایالت را فرخت جمعی از مردم فرومایه را تربیت کرد و به تبریز رفت و شاه زاده شیخ بن سلطان و این که در نوایح  
بی اختیار دولی اعتبار بر سر سپرد و آنجا حاکم و اختلال نمود و در دروغ و جنایات شسته ثانی و بجای که امیر محمد بن امیر زکریا که میرفت مبادگشته تا  
که ترکش او را بر داشته بود پیش دوید و شیشری بر رویش و خنجر از پای داشت و امیر محمد و برادر امیر زکریا از خانه بیرون آمدند امیر محمد او را زید آورد  
که ایچم مراد یاب و امیر محمد و بجای برادر زاده و دانشمه مبارکش حسن و کچن دیگر که قراقرخ نام داشت او را نیز بجای و شهادت رسانیدند و نزد  
شاه زاده شیخ بن ختمه کینیت و واقعه باز کفند و الله شاه زاده سلطان گفت که اگر راست میگویی سیر محمد بن امیر زید و ایشان در ساعت مراد بریده  
پیش ما و سیر محمد و از عمارتی که بنا کرده امیر محمد بود و او بخشسته از غراب آنکه در وقت کس امیر محمد بن امیر زکریا در میان گشت نشسته بود و استادان کار میکردند  
سجاری خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون مانده بود قطع کند امیر محمد او را منع نموده گفت بگذار شاید سیر کسی را از آنجا پناهی زند و حاجت سرش را از آنجا  
و بخشسته القعه چون از خنجر بر تبریز رسید امیر زکریا که در کمرین بود بر پشت پسر و برادر ناله در آری از غارتها و سلطان حسین نشود سلطنت بغداد را تمام  
شاه زاده شیخ بن ختمه آورد و نزد برادر فرستاد و پیغام داد که تا در ایالت ولایت بغداد با تو مضایقه نداریم اما مناسب چنان بنیادیکه یکی از امر او بر  
نزد خود نگاهداری تا بپایا مشی عینت و سپاهی قیام نماید که چون بر یک از نویمان در طلب کنی بد آنجا بنام فرستیم و شاه زاده شیخ فرستاده را بد خوشدل  
و سرور باز گردانیده بر سر برادر شایسته کشت و منصب وزارت را بعد از ملکات تنهایی تو یعنی فرموده قاتلان امیر محمد را با وج عطف و اقدار از شاه  
و چون دید که تشییت امور حکومت از ایشان نمی آید قاضی زید پیر علی بادک که از ملازمان قدیم او بود و در آن زمان قتل شاه شجاع در شوشه حکومت می نمود  
فرستاده او را ببغداد طلبید و پیر علی بدار اسلام شافقه سرانجام تمام هم را از پیش خود گرفت و سایر ملازمان عراق عرب را تحت تصرف آورد و چون



سلطان اندی که گفتند که برگاه عباس و سایر بزرگواران سلطان احمد جلایر سزید که از ما بشیر اعتبار یابند و لی که همه اینجا حاضرند و خدمت ایشان فراموش  
کردیم و در مبادی اوقات پیش از یکم فی توقف و قلم شمشیر در هم بستند و عباس و سایر کشته کشته و باغی بسی سرور ایشان را از دست سلطان احمد روان کردند  
اینچنین موافق از سلطان بنیاد و چون کار از دست رفته بود چاره نداشت و بدتر بر خیزد و متوجه صحنه محکمت و کلمات سپاسی و رعیت گشت تا که گاه خبر  
رسید که شاه زاد و شیخی و پیر علی باد که با خواهر عادل آقا خرم رزم خرم کرده نزدیک رسیدند و بران سلطان استقبال ایشان روانند و در حوالی  
هفت روز و چهار دست و ده عمر چاقی از جوانان سلطان احمد صحرایان کرد و شاه زاد و شیخی بویست لاجرم بکشت بر جانب سلطان احمد افتاده اند و  
خوبی پنجه ان رفت و در مرزای غیر خجالی بقرا احمد زکمان می کشیده اند و استقامت نمود و فراتر از حد گفت این پیش و قتی سبب اول افتد که چون مادر را بر جان لغات صف کشیم تو  
با نوکران خویش در موضع که تعیین نایم توقف نموده قدم پیش و پس نمی و بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر و عنایت طبع نمی سلطان احمد معتدل این دو شرط شده و فرا  
چرخ برادر در غیب داد و بر صید کس با یک قشون ساخت و هر قشونی را سی و پنج کرد و مقرر را که از هر قشونی ده مرد پیش رفته تیر اندازی کنند و چون چشم فتنه  
ایشان نماند که زیر آن کشته ده نفر دیگر قدم پیش نماند و سیال اعدا هم فرود بر زبان خواند و احمد باشاه زاد و شیخی و پیر علی باد که حرب کرد شاه زاد و پیر علی  
در آن حرکت معتدل سید و زکمان غنیمت فراوان گرفته و روی بنابر از خویش آورد و بعد از آن سلطان احمد بدتر بر شافت و مسر بر علی را بر سپیل ستر از دوا دل  
آقا فرستاد و آقا متوجه بر زکشته دین ایشان را بنیادین صحرایان افاد و سلطان احمد جوهر شمع کج و مو لا نامش الدین بهری را از دقا فرستاد و نامانی بهمان را  
با جان مکه سازند و منظر را جهت ایشان میوه که ناگاه استماع نمود که عادل از نزدیک رسیدند و بران متوجه شده اند از آن بخت آن طرف اردان و موغان رفت و آقا  
شیخی را بطلب بوشک که حاکم آنجا بود فرستاد و عادل از دوا جان نزول کرد و مرا بخودش شافتند و خوازش و هو اطف خفایا صافیتد آنجا میر و بوشک  
شده بنیادین صحرایان کوه اتفاق افتاد و برینوجب که آذربایجان متعلق سلطان احمد داشته باشد و عراق عجم سلطان یزید و عادل در عراق عرب مشرک سلطان  
احمد بود و کافران فرار سلطانیه باز کشته امراء بغداد و بوی فتنه کشیده می فرست تا ما اقبل تو در اسلام را ضبط کنیم و عادل آقا تو بهون را که سرداری اعدا  
وجود و سپهر عالمه بود و حکومت و قرام الدین البقی را بوزارت بغداد و نصب نموده همراه امراء و دوا جان فرمود و چون تیرسون در دوا اسلام بغداد فرود آمد و بعد  
تغیاتی که صاحب اختیار اندام بود با طایفه که امیر جمیل را بشمشیر کشته بودند بدین آوردت و فی الحال با مصحابان معتدل سید و مبلغ و در هزار تومان از منزل او  
و اصل مجلسان شده و بغداد پر فتنه و آشوب کشته خرنه که جبهه عادل آقا فراهم آورده بودند بساد غارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز بعضی سلطان  
احمد رسیده بر جناح امتحال روی بغداد نهاد و در آنجا به شاه منصور را عرض کرد که تو خلاص شده بود که سلطان یزید و چون تیرسون از قرب حصول سلطان  
خبر یافت اندام یعقوبه بود می فرستاد و جمعی از عتب و ورفته و ادرا که فتنه محض سلطان آوردند و فرمان بران پس از روزی چند تیرسون را با قوا و  
انجمنی بسیار ساسند و سلطان احمد بمران با امیر علی و بنده وی قوی و سلطان عرب را که اندیشه هندی داشتند بدین سیر کج که زانند و مشایخ  
را حاکم حیره و شوشتر که زانند و شاه منصور در آن ولایت ممکن شده و یکدیگر را ندیده و سلطان احمد آن مسکنان در بغداد قشلاق فرمود و در هر باره حسن و  
شان و سبحان خواجگی سنانی را بکومت و اما اسلام نصب کرد و خود روی بدتر بر آورد و امیر عادل در نواحی مراغه پیش آمده از هر دو جانب و لبر از فتنه  
او بخت و جمعی که کشته شده بر طایفه بطرفی که بختند و آقا سلطانیه را جهت نموده سلطان امراء با و جان رفت و از آنجا بر شافت و چون عادل از قرب  
و حصول سلطان پر دل اطلاع یافت سلطانیه را بجهت ان درگاه سپرد و روی بهمان نهاد و آنجا می پیش شاه شجاع که بادشاه فارس بود فرستاد و استقامت نمود و شاه  
شجاع بهون تیر از دوا جان در حرکت آمده چون بجز با دقان رسید سلطان یزید و عادل آقا بوی پویند و بهمان یکدیگر بهمان رفتند و سلطان احمد بلیان بر د  
شجاع فرستاد و پیغام داد که سلطان یزید آقا و خود و منست و مرا لک و مال از دوا جان نیست و هر چه شاه در آن باب بفرماید اطاعت غیاثم آقا و عادل سید  
ماست که روی بان درگاه بود و مطوع آنکه در انصوبت کنند و مجال تسلط ندهند شاه شجاع با خود اندیشید که سلطانیه را با نام سلطان یزید بستاند و خواب  
خویش دید و عادل آقا در محله کت سازد و آنچه بگویند و بیاورند و میان نهاد و هم برین جمله قرا یافت و شاه شجاع حکم کرد که امراء بدتر بر ملازم  
یازید بود و بدتر بخدمت عادل زود و سلطان احمد بدتر بر زفته سلطان یزید با امراء خود و امیر ایم شاه و عبد الکیرم از ملازمان شاه شجاع سلطانیه آورد  
و شاه شجاع با وی شرط کرد که زمام اختیار امراء فارس که دارد و خود بجانب شوشتر شافت و چون ایشان سلطانیه رسیدند امراء سلطان یزید بدتر چاقی و

امیر جمیل  
را بشمشیر  
کشته بودند

حکمت و مال  
در قفسه تبار



عمر قاجار و محمد شهبازیم گفتند که چگونه اختیار ره و طعمه را بدست امر شاه شجاع توان داد و ابراهیم شاه و عبدالمکریم را در شهر فرو داد و ده اندک زر بیایان دادند و محمد شهباز در آمد و دیگر اتفاقات بدیشان کردند و عبدالمکریم و ابراهیم شاه بقوت لامبوت متعلق شده در میان رشتان پنهان نگشته و سلطان پانزده فرسبجاه روز در سلطانیه حکومت نموده تا که بی جی عمر قاجار را بقتل آورد و امر او را دیگر از روی مومتم شده و مکر بخند و سلطان احمد خیر ضعیف را در پیشینه سلطانیه رفت و مقصد رسید که رفته مضبوط ساخت و سپهر خدایان بود که ده ساله بود و حکومت منصب فرمود و نام اختیار انولایت را در کف کفایت شیخ محمود جاندار نهاد و چون قورچی را که کوه آل سلطان صاحب پانزده را خوب خویش به تبریز برد و درین اثنا خبر تو جه حضرت صاحبقران امیر مومنون کورگان بطریق عراق و آذربایجان شایع شد و جمعی از پانزده حضرت به تبریز رسیدند و سلطان احمد مقصد فرمود که از پانزده و ایشان را بدینجا بفرستاد و خود نیز از عقب و حرکت آمد و آل قاسم سلطان را از حد و سلطانیه دور دیده و نوبت دیگر آن بلده را تحت تصرف در آورد و دو وزیر کس بدش بوسیله اطراف آنقدر مضبوط ساخت و بار دیگر میان و سلطان غبار نزاع در میان آمد و چون از جانبین گفت می نمودند که با چهره ایات آقا با شراق صاحب قرآن اتفاق برپا نمود و ولایات فارس و عراق انداخت و کار ایشان بجا می رسید که بعد از بیچیت از آن دو سر و بدیگری پیرواخت و سلطان احمد مدتی تمسکینت بصاحبقران و افر صفت نیز در مقام خلاف و نزاع بوده آخر الامر بر مکر نخت و روزی چند در پناه دولت پادشاه آن مرد بوم ایلدزم بایزید و رکار میگردانید که بکاتب صرو شام شاف و سلطان مصر چند روزی در مقام تربیت ایشان در آمده و بالاخر بر دورا محوس گردانید و میخواست که بگذرد و حضرت صاحبقران فرستاد و از آن شاه خیر فوت آنحضرت تحقیق بویست و سلطان مصر ایشان را بمطالع ان ساخته سلطان و قرا یوسف ترکان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و سلطان احمد عراق ترک استیلا یافته امیر قرا یوسف آذربایجان را در تفرقه کشید و در وقتی که کباب دم فتنه بود سلطان نیا بعدی را که میان او و قرا یوسف بود مهندم تصور کرده به تبریز فرستاد و بر آن خطه مستولی گردید و چون امیر قرا یوسف از آنان یورش را نگشت روز جمعه بیست و یکم بر مع آگاهانه شش عشره ثمانه در دو فرسخی تبریزین بجانبین مجاور دست داد و فرار بر جانب سلطان افتاد و در تبریز تحقیق شد و بعد از آن روز امیر قرا یوسف آنجا بجا را بدست آورد و بقتل رسانید چنانچه مقتضای این واقع بعد قضا الکی در ضمن قضایا حضرت صاحبقران امیر مومنون کورگان بر حوض خواجه رسید و چون جواد تو خرم غامه از جوانان در احوال جنگیر خانیان بازپرواخت بموجب وعده که در دیباچه کتاب کرده شده عنان پان بصوب احوال پادشاهی که صاحب جنگیر خانیان بوده اند معطوف خواست

سیر و در زمان  
اوقات که امیر قاجار  
کورگان عازم بود  
شاه سلطان احمد  
بر اوقات قرا یوسف  
ترکان که او نیز  
در نظر عایت  
ایلدزم  
بایزید  
ع

مثنوی

گرد کلکم از سر و دانش سواد  
گشت این اوراق پر درین  
سرور در یاد دل عالی ستار  
دیده بان قصر اقبالش جنل  
گلک زین عطار در سپهر  
ماه بر فرق کواکبش پیکری  
هرگز دادند از نامش نشان  
ختم بهتر بر دعای ذات او  
بادیار با صف عالی مقام  
نام او هر نامه را زینت فرای

جز و اول زین محبت شد تمام  
بلکه از بحر صبر خزانه بین  
جانش اصف پناه دادگر  
روشن از دید او چشم امل  
نیزند بر فرق خمش تیغ تیز  
ز نهر در زرش بود جنبه گری  
ذات او را شد کهیم الدین لقب  
بست بعد چون ثنای ذات او  
تا بود طبع خندان نکته جوی  
خانه دایم در شایسته نکته زای

شکر از دور که بر وفق مرام  
قصه شبان چنکیزی تراو  
مانند از سر و افت نظره  
شتری که در آخر شیداقت دار  
رک حوزی ز فلک روزستین  
می نویسد حیرتش از روی مهر  
در کرم بی مثل اندران سلب  
خجیب الله ناز و بر زبان  
تا کند کلمات سخن و گفتگوی  
برج ابل فضیلت بر دوام

تمام شد جز و اول از جلد سیم تاریخ  
عمره شهر رجب الماوی ۱۲۷۳ هجری  
علی دقل خلق الله میرزا محمد علی

شکر از دور که بر وفق مرام  
قصه شبان چنکیزی تراو  
مانند از سر و افت نظره  
شتری که در آخر شیداقت دار  
رک حوزی ز فلک روزستین  
می نویسد حیرتش از روی مهر  
در کرم بی مثل اندران سلب  
خجیب الله ناز و بر زبان  
تا کند کلمات سخن و گفتگوی  
برج ابل فضیلت بر دوام



در او خرامه مبارک بر صفا نشسته در صحن جلالت تقارب فریقین دست داده و ملک مظفر طایفه از ابطال جلال را در کین کاه باز داشته با سپاه بزرگ  
نشیند با ایستاد و کین و فاجعه و زور بر آن نشسته تا ختم ملک مظفر موجب کینه الحرب مدعیه شست بجایب او گردانید و روی بپاوی فرار او و کین و فاجعه  
مصریان را عاقبت نموده چون کین بیک ناکا سپاه مصر طرف و جواب او را فرو کردند و قتل اشغال یافته عزم حیات بسیاری  
از جوانان محرقی گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام استوای غبار میر که بجا و بیجان بوده آخرت را ملک مظفر بر طبق نام خویش مظفر گشت و کین و فاجعه  
چنگل انسا که قرار شد و بجا بجا بقیل رسید و ملک مظفر که پیشوای مظفر بود و دید تا بعد از آن تا به بعضی از امر از قتلش اتفاق نمودند و بهادر مغربی در  
بوضع بطیبه بر خیم تیری جان کر ای در از پای در آورد و بعد از آن علما مان را با مباد شاهی را بدست ابو الفتح بیرس التری التصلحی دادند و او را  
ملک ظاهر لقب نهادند و ذکر ملک ظاهر بنسب بقول امام باقری بیرس بود و روایت صاحب تاریخ و صاف بنده دار و او در احوال  
در ملک محاکمات علی بن الدین که از جمله ارکان دولت ملک صالح بود و نظام داشت و ملک صالح از اقبال در اصفیه حاش مشایده کرده او را  
از امیر علماء الدین بخبر دید و منظور نظر شغف گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر و ترتیب بود تا در وی تقدیر شده به بیرس بیضنت مصر مشغول و بصفت  
شجاعته و جلالت و دیانت و امانت اقداف داشت و در حمایت حوزه اسلام ساعی مشکوره بتقدیم رسانیده و همواره محبت عالی بهشت بر خیز  
و جهاد می گشت و در ایام دولت خود با احمد بن الطاهر با بنده ناصر الدین العباسی مخالفت بجیت کرده او را استنصر بنده و بعد از قتل المستنصر الحاکم  
با مرقد ابو العباس احمد بن علی را که از جهاد المستنصر بالله بود و بجا پیش نشاند و چون ظاهر بنده سال و کسری بدولت و اقبال که از انبیه و در محرم  
الحرام سنه ۵۸۱ خمرت منزل کردید که شمار در میان بعضی از وقایع مان سلطنت بنده قرار و ذکر ششم از احوال علما و افاض  
آن روز کار در تاریخ امام باقری مستور است که در سنه شصت و شش که ملک ظاهر در مصر لواء سلطنت برافراخته بود و احمد بن الطاهر  
العباسی که اسود لقب داشت بان سرزمین رسید و تحت نسب خود را به ثبوت رسانید و طالب ملوس بر سر خلافت گردید و ملک ظاهر بنده  
بقبول اقران داده و اشرف و اعیان مصر جمع ساخت و شرطها بایست بجای آورده دیگران نیز مناجات کردند و احمد را لقب برادرش  
بانه گردانیدند و بعد از آن مجلس تنصیر بدست خویش خلعت سلطنت و در قامت ملک ظاهر بنده نشاند و در آن باب منوری در ملک تخریش  
و ملک ظاهر با هر مغربه را ازین سببه با خلعت خلیفه سوار شد و کرد و شهر را با تاجا و همه مستنصران یکدست و حاجب و اسناد و اقدار و غنی تعیین نمود  
سر اسب و سی اسب و شصت شیر چند غلام بکارش باز داشت و مستنصر بنده و این قدر جمعیت خود را خلیفه سلام تصور نموده بجانب بغداد روانه  
تا اند بار از نصر فاسا بیرون آورده بدو را با و اجدا و خویش بر مسند استغفال بنشیند و چون بهیت رسید فوجی زیاده ملاکوخان از اطراف  
و جوا بنش برآمده آغاز قتل نمودند و طایفه از اعراب و زکام که در محکب تضرع گشته بودند فسر بر قتل اختیار کرده مستنصر فوجی از خواص  
گشته شد و از جمله مردمی که آن خواب با خود را با حلیات رسانید یکی ابو العباس الحاکم با مرقد که در ملک احفا و المستنصر بالله نظام داشت  
و چون او به مصر رسید بموجب صواب بدین قدر قائم استنصر بالله گشت و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بروی اطلاق کردند و در گذشت  
و در سنه ثلث و شصت و شش که ملک ظاهر بمقامت مجدد رسول صلی الله علیه و سلم که روی بپاوی آورده بود و امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعه  
مبنی که بکمال جموری رسید و در سنه ۶۶۶ ملک ظاهر بنده که او اعمال طریقه الطائیه را منقوح و متحر گردانید و در سنه ۶۶۹ حصن فکیر تحت تصرفش قرار  
گرفت آنکه بنده قدابوس بن خیر ملک روم کرده یکی از ارکان دولت را در مصر بنیابت خویش باز داشت و با دوستی کس از خواص در لباس  
بروم شافیه مدخل و مخارج آن ملک را بنظر احتیاط در آورد و بدو از ملک خود بازگشته بطی نرو با قاقان فرستاد و پیغام داد که ما بجهت نظاره و شکار  
بولایت روم فتنیم و در دکان فلان بطیخ خاتم خود را برین مقدار طعام کردیم بطیخ آنکه پادشاه بار سال آن حکم فرماید با قاقان از خیال تنور و جزا  
ملک ظاهر بنده فاصدی حبه اعلام بنحال ندید و معین الدین پروانه که در اندام بکلمه شغال داشت فرستاد و معین الدین انگشتی بنده قرار  
از آن بطیخ سنانده روان فرمود و بعد از آن بنده قرار بالشکر بسیار بجایب بلاد روم نهضت نمود و روایت تاریخ و صاف آنکه خیرکت از وی بنا  
براسته عامه معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربت بر آن ملک متولی گشت و قول امام باقری آنکه میان بنده قرار و لشکر

لقب

مقام

نخستین

و در مکه بجا بایستاق افتاد و بهر دست خضر و نصرت او را دست داد و روزی چند بدولت و اقبال گذرانیدند با غنائیم بسیار بصره بازگشت و چون باقا  
خان اکیفیت بخانه خرافیت عثمان غنیمت بصوب روم یافت و بقول امام باقری بیخ سیاست از نیام استقامت میگشاید معین الدین پروانه را  
با دوست نیز مسلمان نماز گذارند و چون از کوتایت بدار الملک خود باز کردید طایفه از ابطال جال را بدیار شام فرستاد و داشت و آن  
جماعت بجا صحرای شمره مشغول شده نزدیک آن رسید که آنحضرت صحن را بقلعه و قصر متحرک کردند و ساکنان پره حال تره خود را قلمی نموده آن نامه را  
کبوتری بستند و بوقت پرواز شایسته ترین بال خود را از افق شرقی آن کبوتر را بجانب مصر پراپندند و در نصف النهار همان روز آن برید پرند  
مکتوب را بقاهره رسانید و چون بنده قدار بصحنون نامه حمایه و قوت یافت فرمود تا بر فور جواب نوشتند که ساکنان قلعه پره باید که مطمن  
حاضر و مستقر باشند که صبح رایت دولت طدر در و بنفتم ازین تاریخ بر افق حوالی پره مطلع خواهد گشت و اگر درین وعده خلاف واقع شود ایشان  
در سلب حصار و محاصره اندو سیاح فضاء هوا بطریقیکه مده بود بازگشته بنده قدار با دوازده هزار سوار بجانب پره در حرکت آمد و بعضی بعضی با هیئت  
بر در اکب یام نشسته بر شکر سبقت گرفت و چون در آنوقت از قاهره تفریقیت و بهت موضع یام بسته بودند و در چهار شبانه روز آن سافت  
و دراز را فطخ کرده بعد از قرب وصول بمقصد و بیت سوار از لشکر یان حجابو کب خضر انما پیوستند و در وقتی که خسر و انجم بر قلعه خرج چهارم  
بر اندکنا آب فرات و پره عائل بود بر بر شسته رفته علامت سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغله فرج و ابلهناط با یوان کیوان  
رسانید و بخولان اگر چه حقیقت حال نداشتند اما پریشان خاطر شدند و بعد از پانزده روز از ارسال کبوتر لشکر مصر بجهت نامه رسیدند و نامه  
ملا و آب فرات گذشته بخولان چون آسمان مشاهده کردند روی بودی فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نمود و غنیمت فراوان گرفتند  
وفات بنده قدار بر رویی که در روضه الصفا مسطور است در ذوالحججه سنه در دمشق اتفاق افتاد و بقول امام باقری در باره دهم محرم الحرام سنه  
مذکوره در بعضی گشت و سیزده روز بر بستر ناتوانی افتاده در آنگاه در گذشت و از وی سته پسر و بهت دختر ماند سپهران محمد خضر و سلامش نام  
داشتند و از شاخ زمان بنده قدار یکی محمد الدین بر ایم است که شیخ عراقی است و در و شیخ عراقی از نو احی بهمان بوده و صخر سن از حفظ قرآن غنت  
یافته بحقیق علوم اشتغال نمود و اندک زمانی آنجانب را آن معداد رتقی دست داد که در سن هجده سالگی دیدگی از مدراس بهمان باقا و خول  
گشت روزی جمعی از قلندران بهمان رسیدند و با ایشان پرسی خورشید منظر بود و چون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد و بواسطه غلبه شرب عشق گرفتار  
شد آنگاه جع باده واده و رقهایی درس و فتوی را سپرد و پی قلندران بناده همراه ایشان بولتان رفت و در آن بلده بصحبت شیخ بهاء الدین  
نکر یا مولتانی رسیده دست ارادت بوی داد و چندگاه در علوت نشست و باصطفا کشیده بدرجه کمال صعود نمود و شیخ بهاء الدین یکی  
از نباتات خود را بعقد شیخ عراقی در آورد و شیخ عراقی را اران دختر سپری در وجود آمد و در اکبر الدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از فوت شیخ بهاء الدین  
بر زیارت حرمین شریفین ناوهمانند تشریفا و تعظیمارفته از حجاز بروم شتافت و بدر سن شیخ صدر الدین و بنوی مشرف شده شماع فصوص بود  
و کتاب لمعات را و آن یام تالیف نموده بنظر شیخ رسانید و محسین یافت و معین الدین پروانه که در آن زمان حاکم روم بود شیخ جمال  
عراقی کشته جبهه آنجانب در توفاه خانقاه بی ساخت و هر روز بملاقات شرفین میرد اخیست روزی مبلغی نزد سید بن شیخ بر و شیخ فرمود که  
بزر نتوان فرقیست بهرست حسن قوال را بارسان حسن قوال در آنوقت در غایت حسن و جمال بود و چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بوی معلوم  
نمودنی الحال کس فرستاد حسن را طلبید و شیخ با امیر معین الدین و سایر کارا بر با استقبال آن زهره جبین شتافته چون شیخ بحسن نزدیک رسید  
پیش رفته و سلام گفته او را در آغوش کشید و شربت طلبیده بوی داد آنگاه با اتفاق بخانقاه خرامیدند و صحبتها داشته شماعها کردند و شیخ  
و آن یام غزلها گفت و یکی از آنجمله غزلیت که مطلعش غنیمت نظم ساز طرب عشق که داند که چه ساز است کز خسته او نه فلک اندر تکت  
و تازست شیخ بعد از قتل معین الدین از روم بهر شتافته سلطان نسبت با و ارادت تمام پیدا کرد و شیخ بی تکلف و مصر کرد که چه و باز از مصر فرود  
روزی شیفته کیشگر شد و پدرش را گفت که حیضت که لب و دندان بن پسر صاحب چرم خراب باشد گفتگر گفت که ما مردم فقیریم و غیر این  
صرفه نداریم اگر چه خرد بدان نگریم نممان بدست نیایش شیخ پرسید که این پسر هر روز چه مقدار کار میکند جواب داد که هر روز چهارم شیخ فرمود که

کریان او



که من هر روز پشت درم می‌نیم با یکدیگر این کار کنند بعد از آن هر روز شیخ عراقی بدکان لشکر رفتی و اشعار خواندی و اشکات فشا ندی خود آن بخیر سلطان  
رسایندند از ایشان پرسید که شیخ بکر این سپهر را با خود بجای می‌برد گفتند که در دکان با وی در خلوت می‌نشستند گفتندی که نگاه و علم خواست  
و نوشت که هر روز پنج دنیا بر وی می‌خورد و آن شیخ بخیر اندیش و شیخ عراقی پس از چندگاه از مصر شام شتافتند در دمشق مقام ساخت و سپس کسیر الدین که در  
موتل آن مانده بود در آن مبله چهارست پدر رسید و معارف آن شیخ برین شده شرط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی نظم کرد نظم  
در سابقه چون فرار عالم دادند تا که نه بر مراد آدم دادند نان قاعده و قرار کان روز قیامت پیش کس و عده فی که دادند و فاش شیخ عراقی در ششم  
دو القعه ششم ثان و ثمانین و شصت اتفاق افتاد و در صالحیه دمشق و قضاة خبر شیخ محی الدین العربی مدفون شد و مرقد و دین کسیر الدین هم اینجا است و از  
علمای زمان ملک مظفر کی حافظ نجم الدین علی بن عبد الکافی است در تصحیح المصاحف مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین با نام شیخ  
بعقد ثمانین رسید فوت شد و اگر او را اجل مان دادی در حفظ حدیث بر تیره رسید که تمام محمدان متقدین باین مسیگر و یغروب کوکب زندگانی  
نجم الدین در مشهور سنه ثمانین و شصت دست داد و ذکر می‌آید بجمعه صاحب تصانیف محمد بن عبد القدر بن ملک الجبائی بود و او نیز در سنه ۶۷۰ از عالم  
استغفار نمود و او را صاحب تاریخ اسکندریه و جغرافیة حافظ منصور بن سلیمان و جیه الدین العلامیة الاسکندریه و در زمان سلطنت قیصر  
در سنه ۶۷۰ از لباس حیات عاری گشت و از جمله دانشمندان عالم کان از زمان دیگری نام شیخ محی الدین النورسیت و نام امام محی الدین بچی بود و اسم  
شرف پدرش شرف بن حسن و ولادتش در عشره اسطر ماه محرم الحرام سنه دست داد و در سنه ۶۷۰ در اربعین به تحصیل بدین شتافت و در مدینه  
رواجیه قریب دو سال ساکن بوده تمامی اوقات را بباطالع و صرف داشت چنانچه در آن مدت اصلا بهلوی بر زمین نهاد و در سنه ۶۷۰ مصحوب و اله  
بکمره رفته بگذاردن حج اسلام فایز شد و در سنه ۶۷۰ آغاز تصنیف نموده تا سنه ۶۷۰ و شصت که وفات یافت بان کار مشغول بود و در وضع منهاج الدنیا  
سکین و تهذیب الاسماء و اللغات و شرح صحیح مسلم شرح المذهب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب التفسیر و التقریب و کتاب بیان  
التصالحین و کتاب الادکار و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیة از جمله مؤلفات امانوی است ذکر ملک سعید محمد  
بن ملک طاهر محمد بن بنده قدر بعد از انتقال به ر بدار القمار با اتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب  
یافت و چون قریب دو سال تثبیت امور مملکت پرداخت چیزی از مواجب و مروتات سپاهیان کم کرد و بآبان اشراف و اعیان قصد خلع نمود  
و ملک سعید تنهایی را دانسته برادر خود سلامش را که در تن بهفت سالگی بود بخت سلطنت نشاند و او را ملک عادل لقب داده سیف الدین قلاوون که در  
سلک فلامان صاحبی نظام داشت اما بک وی ساخت و بنفین بنفین ببار در خود خضر بعضی از خاص بقلعه کرک شتافت و در سنه ۶۷۰ در آنجا وفات  
یافت و خضر نام حکومت کرک را بدست آورد و ملک سعید و لقب شد و تا شوشه در آن دیار شهر بار و بعد از آن سیف الدین قلاوون و بآبان  
طوقا و کر با زمان قعه بیرون آورده دیگری بجایش نشاند ذکر سیف الدین قلاوون چون ملک سعید از مصر برگشت رفته عیلت کرک را  
و اعیان آن مملکت بعد از انقضای سه ماه سلامش از حکومت معاف داشته سیف الدین قلاوون را که مشهور بود با لعی در ماه رجب سنه ۶۷۰ پادشاه  
گردانیدند و او را ملک منصور لقب دادند تا شهر شمر صالحي که ملک الامراء و شش بود اظهار خلاف نموده ملقب بملک کامل شمس الدین گشت و در  
سنه ۶۷۰ سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشید میان او و منقر مقابله اتفاق افتاد و سیف الدین ظفر یافته منقر بمواحل شام شتافت و بعضی  
از آن بلدان متوفی شد و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و شاه زاده نکو تیمور بن ملاکو خان که بفرمان برادر خویش اباقا بجد و جمعی آمده بودند  
روی نمود و قلاوون شام را بهزیم گشته ملک منصور بطریق لقب خویش نصرت یافت و در سنه ثمانین و شصت میان منقر و سیف الدین قلاوون صلح قویع  
انجامید و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیگر بوی بازگذاشت در چهارم ماه رجب آخر سنه ۶۷۰ سیف الدین قلاوون مبله طرابلس را  
بجنگ انکار فرستاد گرفته اهل اسلام عنایت فراوان بخت نصرت داد و در سادس ذی القعدة سنه در مطایره قاهره عزیران باو شاه عاز  
از عالم تمایزی حلت نمود و مدت سلطنتش از نوزده سال و چند ماه بود ذکر بعضی از افاضل مشهور که معا صر بودند با ملک منصور  
از جمله فضلای زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاة ابن خلکان مورخ است و بنوش الدین ابوالعباس محمد بن محمد الابرلی و در تاریخ نام با منقصور

نسخه  
ملک



که این خلکان در ستمشان و ستمانه تولد نمود و در وصل تحقیق علم کرده بهر شرافت و چند گاه در آن مملکت ساکن شده بعد از آن بقضا عیال و شایسته  
 گشت و مدت و سال آن امر شغال فرموده و در فصل فضا با سرباز داشت و امانت به قیام رسانید و چون سلطان رقیم عزیر بر صحنه شایسته  
 در مدرسه انیسویه و نجفیه بدین و افاده بهر داحت نادرسنه احدی و ثانیین و ستمانه عالم اخوت را منیر ساخت و از جمله مصنفات این خلکان کتاب  
 و هیات الاعیان است و آن بهترین کتبی است که متقدمین در قرن تاریخ تصنیف نموده اند و از جمله مشایخ از زمان کی شیخ ابوالحسن ابراهیم بن محمد  
 الجعفری است و شیخ ابوالحسن ریحان نام یافعی صاحب کرامات بود و در ستمه در مصر از عالم انتقال نمود و در ماه ربیع الاول همین سال شیخ یاسین النجفی  
 وفات یافت و شیخ یاسین در مملکت اکابر مشایخ انتظام داشت و بواسطه آنکه احوال خود را در پرده خفاست و دیگر دایره جماعت اشغال نمود  
 و شیخ حمی الدین امام نووی در نسبت شیخ یاسین فریب بهشتاد سال بود و هجدهمین سال از بغیض العلامه علاء الدین علی بن ابی الحکم القرشی الدمشقی که در  
 دیار مصر بگذرید و در سیار مصر اشغال و بطبعی بود از عالم غایت نمود و از تصانیف آنجا بجا بود و مشهور است و بسیاری را که بر علماء آن کتاب را سر  
 نوشته اند و دیگری از فاضل زمان سیف الدین قلاوون ابن الجارمی الحداث است و ابن الجارمی در ستمه تولد نموده بود و در بغداد تحصیل فرموده  
 و از مشایخ آن بلده اجازت روایت و حدیث یافته و او بصفت صلاح و دیانت و تقوی و امانت موصوف بود و در صحنه و مشق فی  
 ستمه تعین و ستمانه بجهان جاودان نقل نموده بسبب شهرتش باین بجا می آید که پدرش چند گاهی در بجا بسر برده بود و هجدهمین سال شیخ عقیف الدین  
 سلیمان بن علی غسانی از عالم غالی بمنزل ماتی انتقال فرمود و آنجا ب مسانل التیارین را که مؤلف مغرب حضرت باری خواجہ عبداللہ انصاری  
 شرحی بکونه نوشته است و دیوان شاعرش در غایت سلاست و عذوبت واقع شده و آنکه بعضی از نقاشی عقیف الدین را بدینده و الحاد و ستم  
 می نمودند ظاهراً بنابر کمال حسد بوده و الله اعلم ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین علاء  
 دوان بعد از وفات ملک منصور و جمهور اشرف مصر و لدا شدش ملک اشرف را در ذیقعد ستمه بر تخت سلطنت نشاندند و او یار شایسته  
 صائب را می گیتی ای بود چون مصر جهانبانی بر سر نهاد امر و زرات را بشمس الدین سلطون تفویض نمود و منصب سرداری سپاه را به بدر الدین  
 متعلق گردانیده و با تخلص طربس که بار دیگر بقصر کفار فرنگ درآمده بود آورد و پس از وصول بظاهر انحصار در امر محاصره و پیکار غایت سعی  
 و اهتمام به قیام رسانیده و در کمتر از یکماه آن بلده را مسخر گردانید و بسیاری از کفره و فخره را به تیغ بیدریغ بگذرانید و اساس قلعه را اهدام داد و آن  
 شهری نو بنا کرد و آن را نیز طربس نام نهاد و بعد از آن بهت بتخریب عمارت با عساکر موفور و جنود غیر محصور که از آنجا بگریخته بودند همراه غلام زرخیز و او  
 متوجه آن حصار شده و در چهارم ربیع الاخر ستمه تعین و ستمانه بقصر رسیده آغاز محاصره و محاربه نمود و مخالفان دین سپهر که در آن قلعه متحصن گشته  
 در مقام دفع و منع آمده از جانبین نیز خرج و سنک بختن بران گشت و در آن و آن روزی کفار یکی از سلیمانان را که با سپهری گرفته بودند و عوص  
 سنک و بختن نهاده بطرف سپاه اسلام انداختند و بعد از آن بجا به در فضا به هوا استلاشی گشته از شایسته محال است آن حضرت ملک اشرف  
 در اشغال آید به گونه خور و که تا شهر کفر را بجا ک راه یکسان سازد و خرمن حیات متوطنان آنجا بسا دقت با بود و کرد اند دست از خنک باز  
 ندارد و نقابان نیز خنک را فرمودند و در مسام زین آغاز راه بریدن کردند و از خندق گذشته ستمانه در زیر برج و باره نصب نمودند و حامی شب  
 قلعه را محو ساختند و یکبار آن در آن ستمانه از دند لاجرم با دانه بر بنهار ققار و در نیده بعضی از جدا از صحنه بختند و در صبح روز هجدهم جماد  
 الاول ستمه مذکور اهل اسلام تیغ انتقام از بنام کشیده در عک بختند و چون اکثر آن بی دینان را بر خاک ملاک بختند و بعد از دور و زار وقوع  
 این صور بدین صورت نیز در خیر تحیر ملک اشرف در آید زیرا که حکام و لشکریان آن بلده از مصوبت قضیه مردم عک خبر یافتند و فرار اختیار نمودند و  
 رعیت کس نزد ملک اشرف فرستاده و اظهار طاعت و انقیاد کرده و از و خه طلبیدند و بهمد آن سال ملک اشرف بتایید از دست عال حصا  
 صیدا و عیلت و طروس و طبایخی را نیز مفتوح ساخته نصاری فرنگ را تمام از آن دیار اخراج فرمود و ابواب مسج و سرور بروی روز کارل  
 اسلام کشود و در هجدهمین سال ملک عادل اسلامش بن ملک ظاهرتین وفات یافت و چون مدت هزار روز انوار سعادت ملک اشرف بر مزارق  
 اهل اسلام تافت بیدره بروی خروج نموده در سابع محرم الحرام ستمه ثلاث و سبعین و ستمانه شش و ده آن سلطان عادل عابد را بگوشت شیر نیز از لایح

الحج

ارادت تمام بود و چو ستم  
 بر باریت او در ستم  
 طریقی که در مملکت  
 سید است  
 عمر شیخ یاسین

روی

و عصیت

حال

لاچین

سیکته

از لوح زندگانی بستر و برادرش ملک محمد بن ملک منصور سیف الدین قلا و ن پادشاه کرد و این سلفوس و زبر را متواخذ کرده و متفکر بکینه نمود که از عالم نجات  
فرمود و ذکر اقبال او بار بیدره و کیو قلا و لاچین و رسیدن ملک ناصر سلطنت آن سرزمین چون بیدر بقتل ملک  
استر شهادت نمود و اسم پادشاهی بر محمد بن سیف الدین قلا و ن که درین زمان ساکی بود اطلاق کرده و سرانجام قتل را از پیش خود برگرفت و لقب  
بلکت فایز شد چون کسان تنبوال بگشت در محراب شنبه ریح و معین و تکیا کیو قلا که در زمان غلبه ملک مظفر کیو قلا نوبان با سیری در دست مصرع انشا  
بود بواسطه کثرت قابلیت تدبیر و پای بر بندد مارت نموده با اتفاق لاچین و غلامان شرفی خروج کرده بیدره را بگشت و ملک عادل لقب یافته و قدرت  
سلطنت مصر گشت و او در آن وقت که بر سر سلطنت مصر صعود نمود چاه ساله و بعد از دو سال از پادشاهی کیو قلا در شت و معین و ستانه عاظم امرا  
دو تن از سیر خپو فانی در بزم شکسته و عروس آن مملکت را بحسام الدین عقد بستند و کیو قلا چهار کس از غلامان خاصه خویش بصوب دمشق که سخته لاچین  
که ملک منصور لقب یافته بود و فوجی از سپاه را بدان جانب فرستاد تا او را گرفته و رفته مصر فرستاد که در اندیشه و اسباب فرستادن با هم رسانیدند و در شت  
شان و معین و ستانه عیان مصر نسبت بلاچین نیز طریق سو فانی پیش گرفتند و بعد از اداء غایب شدن در وقتی که لاچین بلعب شطرنج اشغال داشت غیر  
از قاضی حسام الدین طغی و امیر عبداللہ و زید البیدی و اما من بن العسال کسی نزد او نبود و بوقت کس از عاظم امرا با شمشیری کشیده بر سر لاچین رفتند  
و قتل فانی را بکشتن مرغ روح او را بطرف اشیاء یعنی پرواز دادند و روز دیگر که طلب محمد بن الدین قلا و ن که در غلبه گشت بود فرستاد و او را مصر  
آوردند و پادشاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند و منصب سرداری سپاه را با سالار نقویض کردند و در شت و ستانه حاکم فانی الدین ابو الفتح محمد  
علی بن رقیق الشیری در مصر فوت شد و شیخ المصباح مسطور است که تقی الدین با مصنفاتی است که مانند آنها تألیف کرده نشده و در همین سال کیو قلا  
که بعد از غلبه آن سلطنت مصر در سر خود و از عالم انتقال نمود گفتار در ذکر سلطنت ملک ناصر و آنچه شد و در زمان او خلاص  
چون ملک ناصر بر سلطنت مصر تکیا گشت چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان که شت چهارم بر سوادبار دین و لاس العین که حکام  
خراج گذار غازان بودند فرستاد و اموال و جهات ساکنان آن موضع را با و غارت و تاراج داد و بنا بر آن میان او و سلطان محمود غازان بود از نوع در  
بجایان آمده غازان را و اوایل شت لشکر بصوب شام کشیده و در فوجی حصن ملک ناصر قلم نموده او را منظم گردانید و ایالت آن بلاد را بعضی  
از آن نقویض کرده رایت مراجعت بر فراخت و ادراء عظام از محافظت لشور شام عاجز شده هر یک از ایشان عنان غریب بجانب اردوی  
غازان شان معطوف ساختند بنا بر آن غازان خان ثانی سپاه فراوان بدان بلیان برد و بعد از وصول بحلب شام را بعد از قتلشاه نوین  
و چون بآن بیکت کرده روی بصوب دارالملک خود آورد و ملک ناصر با عساکر ظفر ناظر در موضع مرجع مصر بر سر غازانیا ناخته حتم ایشان را بحسب  
و نحو نقویض داد و غلبت بنیاییت گرفته قدم بر سته حمت و عظمت نهاد و از حطیر نیابت و لشکر کشی با بیکته نقویض نمود و منصب وزارت فخر  
الدین عمر الجنبی شغوی فرمود و فرستاد در دمشق حاکم کرد و جمال الدین فرم در طلب روی تمثیل امور سپاری و رعیت آورد و صیت بحال قدرت  
و استقامت امور مملکتش در اطراف افان سمت استنار گرفت و لشکری و رعیت مطیع و متفادش گشته نامی بلاد مصر و شام صفت محمودی پذیرفت  
در شت احدی و سبها که حکام با مرقده العباسی که در مملکت مصر و شام اسم خلافت داشت مر بصل شده رایت غریب بصوب عالم اعزت را فرستاد  
ملک ناصر بر او کار بر سرش استکلی با بقدر با بجایش بر تخت خلافت نشاندند و بر بنا بر اسلام در دیار مصر و شام خطبه با مس خواندند چون  
بشت سال از شتات صاحب غنایت الهی را یض مملکت ملک ناصر حاضر و ریان بود تا که چشم بدوز کار در کار آمد مصر صرام آوزی چند بهار و دو  
خبر نصیر حرامان بنیدل موزینین این مقال آنکه سیف الدین سالار و حسام الدین بدر چاشنی کیه که از اکثر امرا بیزید چاه و جلال امتنا و مستثنی بودند و  
استقلال بخاطر که ندانیده در شت شمع و سبها رقتد ملک ناصر نمود و سلطان از اندیشه عذر و دشمنان و قوف یافته با مقتدا خروازند و جوامع  
و حرم و دختر و پسر و صد و هفتاد نفر غلامان جلاد استر شتی از قله قاهره بیرون آمد و بجانب حصار کرکک که در حصانت با سده سکنه برابر بود  
نهضت نمود و بعد از وصول برج و باره را استحکام داد و معین خاطر سکون بر حرکت اختیار نمود سالار و چاشنی کیه چون عرض مملکت مصر خالی دیدند  
المشکلی با بقدر و استر و اعیان را بجمع ساخته و رعیتین پادشاهی که از عهد خوره اسلام بیرون تواند انداز ایشان مسورت طلبیدند و خواهر

همگنان بر سلطنت چاشنی کیر قرار یافته و بر سر ریخت نشاندند و لقبش را منظر ساخته خطبه بنامش خواندند و چاشنی کیر نام حل و عقد تمام کعب  
 کعبیت سالار داد و منصب بنایت را بر سر علی قیاق تقویین نمود و قتال السج از محالیکت سیف الدین غلا و جمال الدین موصلی غلام بدر الد  
 لؤلؤ و غلام الدین بغدادی را با کسی کس از سرداران سپاه فراوان جبهه محافظت طلب بحدود انولایت فرستاد و دشمن را بجمال الدین اقرم و حصار را بجا  
 و طلب را بقرا اسفورد و طرابلس را با سیمور داد و چون از جانب ملک ناصرخوف و خشیت بنیاییت داشت بنا بر اسفورد امر قاصدی سخن  
 در آن نزد وارسال نموده پیغام فرمود که چون سلطان بهوجی طریق اعتزال و انزوا اختیار کرده ملک را باز گذاشتند اشرف و اعیان سلسله انان  
 این کینه در تحت سلطنت نشاند ملک منظر لقب دادند اکنون سبطی کفی از خزانة مصوب سلطان است و ما را همه بکسر لشکر اسلام و اخراجات را بلیت  
 الحرام بدان و جرات حاج تمام و بچین قرب و ولایت غلام شجاع در ملازمت ایشان بهر ارتقاء سیر میبردند توقع آنکه مهدی خدی که از عهده خدا  
 ضرورت آنحضرت بیرون آیند نگاه دارند و سایر اجتماعات را بمصر فرستاد تا اتفاق دیگر در آن بمجانی با مرغ و چهارپا در آن ملک ناصرخو اید و که  
 محقر و جی که از خزانه بخواه آورده شده عیسه خزان موروث و کسب نیست که در مصر گذاشته ایم و اگر از بار فرستیم بر اینه جبهه یا حجاج و جرمعش در یزید  
 باید کرد و طلب فوجی از غلامان که رعایت حق نمک نموده صاحب اینجانب اند غایت انصافی است چه امروز زیاده از دیروز و پیر بنده و بنده  
 ناده اشرفی و منصور می و ناصری در طریق عیسا بنیدکان این استان ملوک نموده چشم کوش باشارت و فرمان ملک منظر بناده اند و ما به سبیل  
 اضطراب اختیار دل از ملازمت اجتماع برداشته ایم و وجود و عدم ایشان را یکسان و نابود انگاشته مناسب آنکه ملک منظر و اتباع او جبهه این  
 جزئیات خود را بر بجز نازند و سلطنت و امارت از غنیمت شمرند چون این پیغام بچاشنی کیر و ملازمان او رسید دم در کشیدند و دیگر از ملک ناصر  
 چیری نگذشت بعد از آن ملک منظر از غلامان اشرفی و ناصری توپم فرموده متراد و علانیه با هدام بنای زندگانی ایشان جبارت نمود و منکوتیور  
 از محالیکت ملک اشرف که در میدان شجاعت بر اشال و قران فایق بود از قصد ملک منظر اندیشیده از مصر کسایت و بقلعه گزگت رفته  
 بدست اخلاص و در امن دولت ملک ناصر و بخت دیگر غلامان که آن حال مشاهده کردند یکیک است و در دو تعلیه منکوتیور نموده بهار است ملک  
 ناصر شافند لاجرم باندک زمانی جمعی کثیر در گزگت جمع گشتند و چون انجیر بشام رسیده حاکم طلب فراسفورد نیز قاصدی نزد ملک ناصر  
 فرستاد و اظهار بر او خاوی فرمود قتال السج و جمال الدین موصلی و غلام الدین بغدادی که در آنجا بودند از تغییر عقیده فراسفورد نسبت به ملک  
 منظر و قوت یافته عنان بصوب مصر افتند و انجیر را ملک ناصر نموده جمعی از شجاعان بسرا و محالغان فرستاد تا تمامی ابراق و جهات ایشان را  
 گرفته بگرت بردند و چون صاحب دشن جمال الدین فرم به جمعیت ملک ناصر و قوت یافتن براس سقیاس بخود راه داده عنان بصوب مصر رفت  
 و ملک ناصر بطرف پادشاه قاهره و اثنی گشته با سپاهی متکاثر از گزگت بدشن رفت و در آن بلده اکثر امر و حکام بطلان است افتاب چشمش  
 اینجا کرده ملک ناصر به ایشان را با صناف اعطاف و الطاف حسروانه بواجت و قوا و اعمد و پیمان را بخلایا ایمان میبند کرد و آینده لواع  
 تو به بصوب مصر بر فراخت و تبارخ و در دهم ماه رمضان ششم با عطشی و شوکی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است از دشن در حرکت آید  
 و چون چاشنی کیر بیل را به مصر راه و جلال خود محیط دید بعد در دواغ و دواغ پادشاهی نموده با اتفاق سالار پناه خوار از خزانه بار کرد و با چهار  
 غلام خاص راه صحیده طریقه قرار کردند و سلطان بر کیر خصم اطلاع یافته فراسفورد و منکوتیور را با طایفه از دلیران روان فرمود تا باین بزه و بل  
 شافته راه بیرون شد و اورا مسدود کردند و نفس نفس در طی مسافت مساعت نموده در شب عید فطر بقاهره معزیه رسید و همان شب بقلعه  
 هزارمید و وز دیگر مصر بایزاد و عید روی نموده بنشاط و انبساط سماط عیش و عشرت گسزدند و یکت روز بسور و سرور بسر بردند و روز دوم عید  
 خزان که فراسفورد و منکوتیور در منزل چا نایکت بسر وقت چاشنی کیر رسیده و اورا دستگیر کرده می آورند ملک ناصر منکوتیور دشن را نزد فراسفورد  
 فرستاده حکم فرمود که هم از آن راه بدار ملک شام رود و چاشنی کیر با سپاه بر سلطنت بصیر سالار نماید و فراسفورد بوجب فرموده علم نموده چون  
 چاشنی کیر رعایت بحالت مجلسی بایون در آن سلطان او را مخاطب ساخته گفت ای بی حمیت با وجود آنکه من از رعایت رعایت و عنایت بجهت  
 رسانیدم از مروت چگونه رحمت یافتی که حقوق نعمت مرا بفرمان بدل ساختی چاشنی کیر از آن خطاب زهر آینه مضطرب شده گفت که سالار مرا

مبارکین حرکت باعث شد ملک ناصر با امر گفت که من بواسطه سوگندی که خورده ام اجزام نکند زانی کشم تا بدید چنانچه بصر بصیرت بدیدن نعمت  
بنیانها شد کور و بهتر و امر بقصد میل کشیدن چاشنی گیر کرد و خدمت شریع و زاری التماس قبل نمود و امر قمار کان دولت این طمس را مبد و لداشته و را بزو  
حکمان از میان برداشتن و چون بوقت سیاست بسیار رسید حکم شد که بقصد سرکشت بقصد غرض بکند راند و تحمیل فقر کشت که جمال الدین برکت  
سپاهی که می کرده و دیگر را سپ مولد شود و اگر بر یکب اعتبار داشت باشد بر خرنشید و در سلسله ملک ناصر فرانسفور را از حکومت دشن عزل کرد  
این صحنی موجب نشد که شمار ائمه با اتفاق جمال الدین افرم با قصد کس از ابل عبادت با سنان ایشان اولجا تو سلطان شتافتند و انعام و اکرام  
بسیار یافتند و سلطان بنا بر اخوان ایشان بجانب شام لشکر کشید و چنانچه در ضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت که با ابل جبهه صلح  
کرده باز گردید و در سلسله ملک ناصر که شمار که شتافتند بگذاردن حج اسلام غایر کشت و در محرم سنه ثلث عشر از آن سفر بقا بر مخریة باز آمد و در  
سنه ثلث و دیگر حج رفت و کثرت بعد از خرمی آن سعادت عظمی استعدا یافت و بدار الملک خویش بازگشت بر توانوار و رعایتش بر وجبات احوال  
موقوفان مصر و شام یافت اختتام کلام در ذکر ملوک مصر و شام بر خرا و واقفان احوال ملوک عظام و عارفان اخبار و  
و ایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که در تاریخ و مرآت الجنان حالات ملک ناصر بیان تمام کشت در سلسله بیان بهت نظام  
دار و در زمانم حروف کفایت انجام روزگار آن پادشاه ذوالقدر و ادراکه بعد از وی سلطنت اند یار بکدام یک از خلفای آن روزگار رسید  
بوضوح نه پیوسته بنا بر آن پر این فکران نگردید و آنچه از اسنود و افواه مسافران کا استماع افتاد است که از آن زمان بانه امور حاکمات زرخیز  
سلطان مصر پیوسته اند و در باب ثلث امور حاکمات و تمام غرضها و سعی و اهتمام نموده اند چنانچه از ظفر نامه و مطلع السعید تحقیق می نماید  
در زمان حضرت صاحبقران امیر متور کور کان آن امر معلق بر توفیق نامی گرفته بود و چون وفات شد بر سرش ملک فرخ بر سر پادشاهی صعود نمود  
ملک فرخ را در دمشق صاحبقرانی محاربه اتفاق افتاد و شکست یافتند غنائ غنیمت بصوب مصر اعطاف داد و تا بعد از فتح رودم طحیا  
بدرگاه صاحبقران کردن توان فرستاده اظهار طاعت و انقیاد نمود و چند تن که بنام نامی آنحضرت بگزرده ارسال فرمود و در اوایل آن  
فرخنده نشان خاقان سعید میرزاشاه رخ ملک اشرف نامی حکومت بلاد مصر و شام اشغال داشت و چون وفات شد سلطان شاهی علم  
سلطنت برافراشت و مظفر و تار که در سلسله اعیان امر اکبر سلطنت بودند صاحب اختیار شده بر تق و حق و محل عقد امور آن ملک  
قیام نمودند و بعد از وفات سلطان شاهی حقیق بیک که میر خورشید بود سلطان مصر شده میان او و میرزاشاه رخ رسل و رسائل آمد شد و در وقت  
اتحاد و موافقت رعایت یافت چنانچه در جزو سیم ازین جملده بر تو ایام تمام تفصیل انجکایت خواهد یافت انشاء الله تعالی و از جمله ملوک مصر  
دیگری سلطان قایلنامی است که معاصر سلاطین آن قویون بود و از آنجمله دیگری ملک فیضیه که در ایام طلوع آفتاب اقبال نواب درگاه  
عالینا شاه سلطنت نمود و چون چند سال از حکومت مقتور در گذشت ملک الامراء حلب خبر با نام با وی یاعی گشت و پادشاه در و سلطان  
سلیم نایب کریم و ترغیب خیر باشکر مصر کشید و مقصود را شربت شهادت چنانچه خیر با فایم مقام گردانید و ظاهر آن رعایت که تاریخ سنین  
هجری الاولی سنه تسع عشرین و شصت و سه خیر باد آن ملک پادشاه است چنانچه تفصیل انجکایت انشاء الله تعالی در جزو چهارم ازین جملده  
وضوح خواهد پیوست ذکر بعضی از علما و اکابر که در ایام دولت ملک ناصر و بعد از وی در ولایات مصر و شام نمود  
و با مر شریف درس و قضا و تصنیف مشغول میفرمودند و فیض المصباح است توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ملک ناصر  
در شهر سنه حافظ علامه معهود بن احمد الحارثی که جنلی مذہب بود و بعضاء ولایت مصر اشغال نمیداد و از عالم علت فرمود و در همان سال جمال  
الدین محمد بن کرم الانصاری که تصانیف مفیده در سلسله انشاء کشیده متوجه عالم آخرت گردید و در سنه محدث علامه سلیمان بن حمزه المقدسی  
که قاضی بلاد شام بود و صحنه زندگانی را دواع فرمود و همدین سال شید فاضل و عامل کامل کن الدین حسن بن محمد الحسینی در وصل بجان جوادان شتافت  
و آنجناب حافظ قرآن مجید بود و در علوم مختلفه تصانیف نمود و در سلسله صاحب توفات برهان الدین ابراهیم بن عمر الجعفری از لباس حیات عا  
کشت و در سنه ثلث و ثلثین قاضی القضاة مصر بدین محمد بن ابراهیم که در علم حدیث و دیگر علوم تصانیف دارد و در گذشت و در سنه اربع

مجلس  
دستگاه

و صفات

و صفات







# ذکر حکومت قراقرمیان در مملکت کرمان

که در حاکم شده بود و کلاً قراقرمیان را در آن بر سر و سر آمد و آخر آن که حیات رکن الدین وزیر بود قطب الدین محمد سلطان بن جغتو  
 سیکو و در حقیقت شوال سال شصده و پنجاه و یکم که رسید و تاج ایلالت بر سر نهاد و قتل ترکان که از حکامان سلطان غیاث الدین خوارزمشاه بود و در  
 اوقات در حرم قطب الدین بجای داشت با صاحبان دای و وزیر مملکت را معهود آبادان ساخت و قطب الدین قریب چهل نفر از اعیان  
 کرده در ماه رجب اشته مرعی کشت و در شهر رمضان همان سال از کشت با مردارانش خواجہ غافر الدین طاهر المملکت و قراقرمیان مملکت محمد شاهی  
 بن حاجی روزی بشمار یک یک قراقرم نمودند و آن بر دو خواجہ در غایت عدل و انصاف بودند از قطب الدین دو پسر و چهار دختر ماند پسران حاج  
 سلطان و سیو غمیش سلطان نام داشته و اسمی در خان چنین نگاشته اند و پادشاه خاتون بی بی ترکان اردو قتل و قتل نام پادشاه  
 خاتون و بی بی ترکان از قتل ترکان در وجود آمده بودند و باقی فرزندان از خوانین فکر و پادشاه خاتون با قاضی و حرم خویش جاری دادند  
 سلب مادرش بعد از فوت شوهر باری بر سر رفت نهاد و قتل ترکان بعد از وفات قطب الدین محمد طبعی بدرگاه ملاکو خان ارسال داشته کیفیت و  
 عرضه داشت کرد ملاکو خان فرمود که چون قطب الدین بسبب ملازمان آستان شریکین بود کی بجای آورده بود مملکت کرمان را بفرزندان و از  
 در ششم چون آستان خرد سالانند باید که قتل ترکان ضبط امور مملکت و مال قیام نماید بنابران قتل ترکان اسم سلطنت بر حجاج سلطان  
 اطلاق نمود و سرانجام کلیات و جزئیات مقامات را پیش خود گرفت و در تعمیر ولایت و ترفیع رعیت و تهتید بساط عدل و احسان و تهنیت  
 بر وادگان سعی تمام نمود و در افاضه خیرات و اشاعه خیرات و انعام علماء و اگر امضا بر تبتہ استقام فرمود که تا غایت عشرین از پسر پادشاه دو  
 شوکت بوقوع نیو بسته بود و در ایام اختصار خود خوانق و مدارس و مساجد بنا کرد و در دهم و پریشتانی از چهره احوال مادران فضایل نصیاتی  
 بسپرد و در آن اوقات که با قاضی حبه دفع براتی غلان توجه خراسان کشت ترکان حجاج سلطان را با سپاه فراوان همراه اردوی عالی ساخت  
 حجاج سلطان در آن سفر مشغول نظر عطف با قاضی شده بعد از مراجعت کرمان نسبت ترکان جبریتی آغاز نهاد و بوقتی در مجلس نرم آمد نمود که  
 رخص نماید و خواص و ندامی آن محفل باین نسبت نرم نمودند نسبت چرخست پیر و اختر بخت تو فوجان آن بد که پیر بخت خود با جوان دید  
 و ترکان خاتون ازین حرکت ناپسندید و متوجه اردوی کشت و حجاج سلطان بر اسبقیاس بخود راه داد و روی بنید وستان نهاد و مدت  
 ده سال در غربت مصابرت نمود و بعد از آن سلاطین بنید لشکری همراه او سافتنه تا مملکت موروث را بخت تصرف در آورد و حجاج سلطان  
 با جمعی کثیر بنیدان بصوب کرمان روان گشته چون بنیزل بکر رسید مرعی کردید و در شب غنیمت سابع ذی حجه شصت و هجده و وفات یافت او چها  
 پسر و هفت دختر اسمی پسران امینست سلطان مظفر الدین محمد شاه قطب الدین طغی شاه رکن الدین محمود شاه علاء الدین حسن شاه و اسماعیل و خزان  
 معلوم نیست و بعد از فوت اباقا خان در سنه احدى و ثمانین و ستان پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیو غمیش نام داشت بار دوی احمد خان  
 رفقه نشان سلطنت کرمان و عزل ترکان حاصل نمود و بر کعبه را دسوار گشته روی بکشت موروث آورد و چون بسیار کوه رسید که ترکان بجای  
 اردو میر و با و بی ملاقات کرده آن نشان را بر خوانده ملکه از قوف بر صمون انچنان متاثر گشت که غش کرد و بعد از افاقت در غایت  
 سرعت بار دو شتافت اما حتمی توانست ساخت و آن نشان در بر و کدایند تا بستان بر تریز رفت و از غایت حزن و اندوه و بیهوش  
 شده وفات یافت و بخت بهما بخانه فون کشت و آخر الامر دخترش بی بی ترکان بعضی او را بکرمان برده و در مدرسه که ساخته و پر داخته اش  
 بود و دفع نمود زمان اختیار و اعتبار ترکان خاتون در کرمان بوقیات بر حسب شش سال امده داشت خواجہ قوام المملکت خضر الدین بجای  
 عمده المملکت بنجب الدین و محمد المملکت حاج الدین ابو بکر شاه قوام الدین بهاء المملکت بوقت وزارت قتل ترکان و حجاج سلطان بنمودند و  
 خواجہ بنجب الدین را پسری بود ناصر الدین نام تاریخ کرمان که بنام این قتلغ نوشته شده تصنیف ناصر الدین است سلطان جلال الدین  
 سیو غمیش بن قطب الدین محمد سلطان در شهر سنه احدى و ثمانین و ستان بکرمان رسیده بی مانعی و منازعی بر سر حکومت گزید و در آن  
 اوقات که از غون خان احمد خان را که بر سیو غمیش بود بقتل رسانیده در مملکت ایران لواء کاشکاری بر فراخت با مختصراً سیو غمیش فرمازند و  
 سیو غمیش با خوف و براس نام بدرگاه شتافته امرا و در موقف ریغوزار داشتند آخر الامر بوقا جنگسالت خاطر بر سر انجام تمش کاشت و

بنسخه  
 بکره

و خواهرش پادشاه خاتون را که مناسبتش بود در سلک انبوه و اوج کجا تو کشیده بجانب روم فرستاد و خازنه کرد و پنهان را به پسر عیونش داد و وقت  
حکومت کرمان بنامش نوشته اجازت مراجعت انداختی داشت و جلال الدین سیونش در مراجعت حرم محرم ملک موروث خرامیده و منته  
دولت و اقبال صعود نمود و خازنه کرد و پنهان دختر شاه را به شکوهمورین بلا کون بود و مادرش پسر خاتون غایت ناما که سحرین ابو بکر است  
و کرد و پنهان با وجود علو نسب بحسن صورت و صفای اعتقاد و وفور انصاف داشت و در باب اسما غنی جزئیات و مبررات و انکسار  
طلاعات و عبارات و تعمیر و ترویج نقایح بپوشیده سعی و اهتمام تمام می نمود و القصد چون مدت ده سال از زمان اقبال سلطان سیونش در  
گذشت اغوش فاخت شد و کجا تو غم انتقام برادر خرم کرده نشان سلطنت کرمان بنام خود پنهان و بعضی دیگر از پسران خان در مقام املاص سلطان شده  
در شهر سینه پسر عیونش را و او را گرفته در قلعه شهر محبوس گردانیده و شاه زاده کرد و پنهان و بعضی دیگر از پسران خان در مقام املاص سلطان شده  
طنابی در میان مشک مقامی که آب بقلعه پسر پنهان ساخته اند تا به پسر عیونش سانه بیان و سینه زاده و او را قلعه پایانه بکشت آقا چون رسیده  
عمرش با تمام پوخته بود بار دیگر بدست خواهر ناصر بان افتاد و در شب بیست و نهم ماه رمضان سنه ۹۱۳ در وقت افطار شربت شهادت پیوست  
و از وی یک پسر و یک دختر نام پسر سلطان قطب الدین شاه جهان و دختر عصمت الدین شاه عالم وزارت سلطان جلال الدین سیونش بخواجه  
نظام الدین و پسر و پسرین الملک توام الدین معودین ضیاء الدین متعلق بود اما خواجه نظام الدین هم در اوایل مال معروف شده بین الملک اندوه  
استقلال بتبلیت امور ملک و مال قیام نمود صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان ملکه فاضله بنا  
صورت نیکو سیرت بود در ایام دولت بر مہتد بباط عدالت و بصفت اقدام نمود بحسن خط و لطف طبع انصاف داشت و همواره اسرار  
ایدار بر ورق رونقا بینکاشت و چون برسد سلطنت کرمان ممکن یافت بر لواء ثواب انعام و احسانش بر وجبات احوال فضل و کمال  
و در نور روز سنه اربع و ستاینه که کجا تو غم کشته شده باید و غول بر سر بر فرزند بی نشست حزن و ملال سیار فرین روزگار پادشاه  
شد زیرا که شاه عالم بنت جلال الدین سیونش در جباله باید و بود و از شجاع آن خبر شاه زاده کرد و پنهان در غایت فرج و سرور با اتباع و ملار  
از کرمان بر نرفت و بعد از آنکه بشیر سید لشکر اطراف و جوارب آن ولایات بوی پوستاند و کرد و پنهان بقصد پادشاه خاتون مراجعت  
نمود و بجا صوره کرمان مشغول گشت و اکثر از او متابعان طریق بو فانی سلوک داشته از پادشاه خاتون روی گردان شدند و او را در سلطان بلده  
عاجزانه بقصدار رضا او در و از بابا کشاد و کرد و پنهان بشهر خرامیده او را با خواص معتقد گردانید و در شعبان سال مذکور بنابر فرمان باید و  
خان و اشارت شاه عالم بنت سیونش سلطان پادشاه خاتون از میان شربت که برادر را چشایند بود و جرعه در کشید چ جو بدر دی  
مباش این زافات این رباعی نتیجه فکران خاتون فاضله است رباعی بر لعل که دید بر کز از مشک رفتم یا غایبه بر نوش کجا که رسم جانان  
خال سیه بر لب تو تاریکی و آب زندگانیست بهم و این قطعه نیز از شاه زاده است قطعه درون پرده عصمت که نگین گاه نیست  
سافران هوا را که بدشوار است همیشه باد سیرین بر برفقه که مادر بود و بی غصمت و کواکب است فخر الملک خواجه نظام الدین  
محمود و وزیر پادشاه خاتون بود سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان در او  
ذی الحجه سنه اربع و ستاینه بفرمان خازن حاکم ولایت کرمان گشت و او خورشید طلعت گردون بهت و افروخت و ت بود و در ت فاخت  
فخر الدین و شهادت او در کرمان در زمان سلطنتش روی نمود و محمد شاه بشرب دادم و بخرج اقداح فرج انجام شصت تمام داشت و در ایام  
جوانی حرارتی اغوانی در مزاج آن سالک طریق جهان بینی اثر کرده در سنه مدی و سعماء عالم با ودانی انتقال نمود مدت جانشینیت  
و نه سال بود و او را و ایل مال بوزارش محمد شاه بین الملک خواجه بنیر الدین قیام می نمود و در او خواجه بنیر الدین حسن کشتار و بر بیان  
وزارت قاضی فخر الدین بیرومی و ذکر انتقال و از منازل انبوی مشربیات اخرومی قاضی فخر الدین ناظم حقوق علوم و کمال  
فنون محسوس و معنوم بود و در جمیع فضائل انسانی و کسب کمالات انسانی از سایر افاضل زمان ممتاز و مستثنی می نمود و انتخاب در سنه حسن و عین  
و ستاینه منظور تربیت سلطان محمود خازن سنه مشهور وزارت مملکت کرمان حاصل کرد و باریج و پاریه بان خطه رفته بر جلوی تخت سلطان

از روم  
باز با پنهان  
بده پادشاه  
کشته پادشاه  
خاتون  
پسر  
عیونش

# ذکر سلطنت آل مظفر در مملکت کرمان

محمد شاه بر کرسی نشست و روی بنظم امور وزارت آورد و بعد از آنکه زمانه میان سلطان محمد شاه و جناب فضیلت آتاب وزارت و سگاه  
 بخار نظام را تعلق یافته بدگاه عالینا شتافتند و بپای اعمال یکدیگر را بر سر نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزیر اعظم نام خواج  
 رشید الدین فضل الله و حاج میرزا محمد ساجی که در آن زمان متکفل سرانجام عظیم امور غازی بودند خود را در سلطنت ملائمه قاضی فخر الدین میرزا  
 رعایت جانب مولوی نموده احکام حکومت کرمان بنام آنجناب مامور کردند و محمد شاه صاحب اردوی بیابان بطرف شام در حرکت آمد  
 قاضی فخر الدین در رعایت حمت و مکن در سینه ست و متعین و ستاده بکران رفت و در اساعت عدل و احسان و دفع مواد جور و طعنان سعی  
 و جهدا محصور بند داشت تا پس از انقضای آنکه زمانی روز کا جفا کار در استرا و امواسب خویش کوشیده محمود شاه برادر سلطان محمد شاه  
 با اتفاق جمعی از مردم ترا که او با شش نیم شمشیر خروج نمود و قصد قتل قاضی فخر الدین کرده آنجناب روی بودی فرا آورد و در غایتی که از کرمانیان بنا  
 شد و محمود شاه در آن شب و بچویش ظلم افزونته جمیع جهات و اموال قاضی فخر الدین را بباد غارت و تاراج و غنایر دود و چون صبح صادق  
 و مید غازی آغاز نهادی بید منزل جناب مولوی برد و او را شهید کرد و من حیث الاستقلال و بی تمسکیت محاکمات کرمان آورد و چون حاکم  
 شیراز سادات بیک انکسیت حادثه دریافت سپاه فارس و عراق فراهم کشیده بظاهر کرمان شتافت و محمود شاه در شهر محض نشست  
 و اقامت بیک آغاز محاصره فرمود و بعد از آنکه مدت سبب ماه و تقصیق کرمانیان کوشید و غلامی عظیم بوجع پیوسته کار بجای رسید که مردم کو  
 سکت و گریه و زاری و زنده بالاخره از آن نیر نشان ماند لاجرم سادات بیک مانع میسر شد محمود شاه با اهل فتنه بیاساق رسید و چون غازی  
 خان خبر این واقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بکومت آن مملکت روان کرد و ایند چنانچه بطور گشت محمود شاه در شهر و سینه امدی  
 و سبعا بهر توجه ملک آخرت کردید قطب الدین شاه جهان بن حلال الدین سید غوث گشت بعد از وفات محمد شاه بچشم غازی خان بای  
 سریر ایلالت کرمان نهاد و او حاکمی دیر جا بکست سوار بود اما از تجربه روزگار عاری میسر بود و در ادای مال مقرر اجمال کرده و بچشم غازی خان  
 رعایت نمیفرمود و بنابر آن چون الهامیو سلطان پادشاه حاکم ایران شد شاه جهان را از حکومت کرمان مغرول گردانید و شاه جهان بشیر از  
 دروازه ساکن گشت و بفرارخت روزگار میگردانید تا دست قضا بساط حیاتش در نوشت و از وی بیک دختر نامد سیم خان قاتی که او را محمد  
 شاه نیز میگفتند و محمود شاه را امیر محمد بن مظفر در جباله کج او رده شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند تا حکومت کرمان بعد  
 از شاه جهان بچشم الهامیو سلطان تعلق بیک ناصر الدین محمد بران گرفت و او در سینه سبع و سبعا بهر بدن ولایت رفت و مدت سی  
 و پنج سال آن ولایت او سپهر قطب الدین بیک روز سمت منقاد بدیرفت و در سینه امدی و اربعین و سبعا بهر آن مملکت در حوزه تصرف  
 امیر محمد مظفر در آید چنانچه دشمن حکایات آید بوضوح خواهد پیوست اند و الله تعالی و تقدیر آغاز گفتار خاتمه سخنور  
 و ذکر احوال مظفر مبارزان معرکه اخبار در میدان اجناد مبادی احوال آل مظفر گیت علم باین خوال جولان داده اند که جدا علی  
 مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین مظفر سیت موسوم بود و بغیاث الدین حاجی خراسانی و طلوع اخیر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولادت  
 بروایت مطلع سعیدین در شتقان خوف روی نمود و بقولی آنجناب از سجاوند خوف بود و اتفاق مورخان امیر حاجی در زمان سلطنتی  
 چنانکه غایت بر ولایت خراسان از مولد و متشاه خویش بخطر زور رفت و او بر تبه عظیم خلعت بود که در یزد موزه که گنجایش بایش داشته باشد پیدا  
 نشد و شمشیر که بر میان گشت بیک یزد سمن و نیم وزن داشت و دیده بخت امیر حاجی بدیده سینه سپر نور بود ابو بکر محمد ملازمت علاء  
 الدوله که در یزد روایت حکومتی فراشت اختیار کردند و در آن وان که بلا کو خان عازم بغداد علاء الدوله ابو بکر را با سینه سوار بار دو  
 ایلخان روان ساخت و بلا کو خان بعد از فتح دارالسلام او را با فوجی از سپاه بسیر قصد مصر فرستاد و ابو بکر در آنجا بماند و از نظر و رسیده  
 در جنگ اعراب خفا بر قتل آمد و محمد وقت حلول اجل طبیعی در سلطنت نوکران علاء الدوله انتظام داشت و این دو برادر اصلانسل ماند اما  
 بن حاجی خراسانی که بموده در ملازمت بدر بسیر سپر او را سینه سپر بوده امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند داشت و امیر محمد را بیک بسیر بود  
 که پدر شاه سلطنت و امیر مظفر که بچشم سمن از بسیر و برادر که بر بود اما در میدان پهلوانی کوی مسابقت از امثال او قران بسیر بود و او در

ایمان

شعاع

ابو بکر و محمد  
نصیر

نصفه  
داد

برداشت  
اورا بجا نرفت  
شواخ ابرو و ریش  
و امانت بپوشید  
ساخت و این مظهر

۱۲

او در مبادی سن رشد و تنبیه خالی دید و به جهت بیرون بوصول مراتب علییه رسید و اگر چه کیفیت واقعه آنکه امیر مظهری در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از  
خانه تابک علاءالدوله برآمد و بر پایشان او فرو رفتی و او بر پای خاسته و آفتاب قریب پنجاه پاره شده از دامنش بغیا دی و امیر مظهر را بخوابید  
بمرض شیخ و از ریسانید چنین بقیه میزد که بشادت با و ترا که آفتاب با قبال از دودمان تابکان بجایان توان انتقال نماید بعد هر قطعه که دیده است  
بماند و بعد ازین واقعه امیر مظهر مظهری بخت آفتاب یوسف شاه و لداناک علاءالدوله که فایم مقام بدکشته بودند و روز بروز مردم و  
رتی نمود و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطريق در کوه یونان در پان فنیان و نیزه واقع است محض کشته قطع طریق اقدام نمیدادند تا بابت  
یوسف شاه مظهر را بدفع آنجا حمت نافرود و چون او نزدیکت بدزدان رسید آنش محاربه شغل گردید و اعدا بقلمه جل کشته امیر مظهر از ناله جهان نوز  
پیاوه شد و سپاهی جلاد است بصاعدان زره رفیع تصاعد نمود و جمعی از ایشان را به تیغ بدید بکشد زیند و فوجی برین اسپر حیدر گردانید و اقبال  
شجاعی که از وی در وجود آمدین بود و متعارف آنجا آفتاب یوسف شاه بعضی را بپایان ریختن از کشته غایت و هم توجه بیستاد شد و امیر مظهر  
از وی به فرارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان بکشته شافته از آنجا بار دومی ریختن خان حراسید بوسیله امیر محمد جوشی مظهر نظر تربیت ادغنی شد  
بمنصب بساوی منصوب گشت و چون مسند عالی بوجو کچا تو خان زیب و رعیت گرفت مرتبه امیر مظهر نعمت ترایه پذیرفت و در زمان  
خازان خان بارت هزاره و انعام طبل و علم مقرر و مباهمی شد و در واسطه حمادی الاخر سینه بجای امیر مبارز الدین محمد تولد نمود و ازین مقدم آن  
مولو عاقبت محمود امیر مظهر را دولت و مسرت افزود پس از وفات خازان خان و لجا تو سلطان بشیر از مراد تربیت امیر مظهر کاهی در سینه  
پادشاه اوقات میگذازید و احیاناً در سید مرسم نصف و رعیت پروری بقدم میرسانید تا در شهر سینه شش عشر و سینه شش عشر قریب  
سه ماه صاحب فرزند بود چون اندک صحتی بر وی نمود بعضی اصد و مقومیا و بخواب کرد که بخورد و او دادند لاجرم مرض کس کرده وفات یافت  
و در مدینه که از جمله متقد ثنائش بود بدغون شد و از امیر مظهر پسری ماند و دختر و دختر را در زاده خود امیر بدر الدین ابو کیر داده بود شاه  
سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین از دور وجود آمد تا امیر مظهر امیر مبارز الدین محمد است که نخستین سلطان مظهر است و از آل  
بغت نظر بر تبه حکومت رسیدند و اکثر ایشان بصفت نصف و فضیلت و سمت حسن خلق و کرمیت انصاف داشتند تا چون بقطع صلح  
و کشتن وکیل کشیدن یکدیگر قیام نمیدادند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و پنجالی امتداد یافت چنانچه از حسن حکایات آئیده بوضوح خود  
انجامید و التائیدین الله الحمیدیه ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظهر چنانچه سابقاً کلاک سخن را داد نمود امیر محمد بن مظهر در  
او واسطه حمادی الاخر سینه بجایه کتم عدم قدم در عالم جود نهاد و آثار جلالت و سروری از ناصیه عالیه ظاهر گشته امیر مظهر افراج و سرور  
موجود است او در سینه که امیر مظهر کجانب دیگر منزل کرد امیر محمد جلالت پادشاه سعید سلطان بوسعه شافته خود طوعین عنایت کرد  
و بروج مناصب پدر بزرگوار سرافراز شد و در سینه حکومت و لایست بر خصمیت مصبش گشت و در سینه که سلطان بوسعه بهادر خان بر  
رضوان انتقال کرده در محاکات ایران از نسل چنگیز خان پادشاهی فاخر فرمان نامد و در هر سری هوای و در هر دی تسانی پدید آمد امیر مبارز الدین  
محمد نیز خیال استقلال کرده بوسیله محال جلالت و بهلولانی برین ملک ستانی نشست و بعد از تبه اسباب قتال و اجتماع ابطال رجال در محرم الحرام سنه  
زمان مالیت محاکات کرمان کف کفائش قرار گرفت و در سیم شوال سنه ربع و چهلین و سیمائست عنایت پادشاه ملک بخش ابواب بخیر نمود  
بر روی و کارش بر کشود و کوب اقبال آن پادشاه توده خصال با وج شرف رسیده پای بر زره محال استقلال نهاد و بقدر مده و در تعویق و کار  
شرعیت کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و بی شایه تکلف و تخنومی امیر محمد مظهر پادشاه سینه بود در محال  
جلالت و دین پروری از شراب شراب و سایر اشکاب مناسی از بر باب مجتنب و از کثرت مبالغه در معروف و نهی منکر زبان ظرفاء شیراز  
ملقب بود در رعایت جانب سادات عظام و علما و اعلام حسب الامکان میگوشت و در تمسید باطل و انصاف و دفع مواء علم و احسان  
از خود مقصیر راضی نمیکرد و در میدان مبارزت بچوکان چتی و چالاک کوی ساقبت اندیشم دستان میر بود و در نظم امور محاکات و میر انجام مهام  
سپاهی رعیت از غلله و نان و برتران دوران در پیش بود تا بغایت سفاکت و درشت کوی و قضا و طلب وقت رحم انصاف داشت





ساخت که موجب رشک و حسد امرا و ارکان دولت شد و در آن سال سلطان بوسعید بقتل او افتاد و شتافته امیر محمد نیز قتل کسان عازمت  
موجب اعلای اختیار نمود و از بغداد و نجف رفت و مشرف زیارت مرقد معصوم شد و منوچهر امیر المومنین حمید سلام الله علیه مشرف گشت و از آن  
مقام لازم الاحرام بدارالعباد و یزد مراجهت فرمود و در شش ماه اقامت بدارالعباد بوسعید بهادر خان رومی مغرب قنار و در مجامع  
اولی سید شیخ و ملاطین کوکب و جود قطب الدین شیخ محمود و شیخ محمد مظفر از کتب علم طالع شد و برای ظهور جلوه کرد و ذکر ستمه از احوال ممالک  
فارس و عراق و ملاقات کردن امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابوالسحاق بعد از وفات سلطان بوسعید بهادر خان و فقدان  
پادشاهی نافذ فرمان در ولایت ایران بهر بلده از بلاد عراق و عجم و فارس متقلبی است علم انا و لا غیر را فراشت و در هر گوشه بی نوشته برکت  
بر آورده چنان سروری با خود مختار داشت هرگز نمی خواست که امیری کرد و در هر شهری در فکر آن شد که آیا معنت زوت او چگونه حصول یابد  
اولاد امیر محمود شاه و شیخ بواسطه و خورشید علی و مستطعل علی که در شیراز داشتند تا مدت آن مملکت را ملک خود پنداشتند امیر محمود شاه که از آن  
برادران بود اطراف آن بلاد را بواجبی ضبط کرد و امیر شیخ ابوالسحاق نیز بکارم اخلاق استناد داشت رومی بجانب دارالعباد و یزد و امیر  
محمد به اکثر ملازمان او را استقبال کرده در حین ملاقات از خوف افعال برنا صیبه احوال امیر شیخ ابوالسحاق ظهور نمود و بر زبان آورد که ما بواسطه  
امیر محمود شاه بدخواب آیدیم و الا یکی سمت بر فضایل لغنائی معصوم است و چنگی نسبت حصول کمالات آسانی محصور نیست حدیث من  
ز صفای و فاعلات بود من از کجای سخن مملکت زکما و متناهی بصیق کلام محبت امیر زکما اندوه از مرآت حاضرش برود و و کما بینعی  
بلو از م صیافت پرداخته آن بهمان عزیز اکیل کرد و امیر شیخ بطرف کرمان رفته چون آنجا رسید کاری پیش نداشت بر دوازده وی ملک یزد و چو  
سجبال نکه بکر و جنبه و نه پیر و نه صوفی و دیگر دودست مکر و فریب در دامن عروس ولایت و یزد جناب مبارزی این معنی داد انسته در آن  
برضی و ط ساخت و اعلام مظفر اعلام بعتد جنگ و عدال را فراخت و بعد از دستاوی صفین و تقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی بن  
که امیر مظفر بکر از صواب و تجا و جانی می داشت قدم در میدان مصالحه نهاد و صورت آن طاعتان من المومنین تشبیه افاضل و اعیان  
بر لوح خاطر نگاشته بر لال و عطف و صیحت تشغیب جانین و اسکنان و او امیر شیخ بصلح راضی گشته بلکه منت داشته روی بطرف شیراز  
نهاد گفت در میان بسط بساط موافقت میان امیر حسین چوپانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر و ذکر شیخ  
حکمت شیراز و کرمان بغایت مالک المملکت اکبر در سنه اربعین و ستم امیر حسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته  
از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی عثمانی او را بنبذ داشت بعد از تأکید مرام عهد و پیمان با سپاه فراوان از یزد روانه شد و در صحرای  
اجتماع سعدین دست را چون امیر محمود شاه بر و فرود داد و اعدا اطلاع یافت بصوب کار و رون شتافت و جناب مبارزی بنا بر بصواب  
امیر حسین و در انقاف نمود و امیر محمود شاه بجهت تفرق خیال و سپاه بدارالسلام بغداد خرامید و روزی چند در پناه امیر شیخ حسن بزرگ اید  
و امیر محمد مظفر قرین شیخ و مظفر بار دوی امیر حسین مراجهت کرده آن دویک اخترا با تفان یکدیگر خطاب بر شهر شیراز مضرب حیا مگر نصرت  
انجام گردانیدند و در محاصره و محاربه طریقی سعی و اهتمام مسکون آشفته مردم شهر از بیم حسام خون شام جناب مبارزی جمال آن ندانستند  
که با قدم تهور سر از دروازه بیرون کنند و فوجیان نیز از آن کار کرده چون مبابی سور روی با نهادم او را قاضی محمد الدین سمیع الی بی فانی که از جمله کابر  
زاد و فضل بود پامی در میدان مصالحه نهاد و این مبت راضی نموده بظفر امیر محمد فرستاد عبت مبارزان جهان قلب دشمنان شکست ز  
چند که همه قلب دوستان شکنی و بواسطه سماع جمیل آن بزرگ دین خوا و عهد و پیمان احکام یافته مهترین ابواب دروازه بابا گشادند و  
پیر حسین چوپانی در غایت اقبال کامرانی شهر و راند با لالت ولایت کرمان را با امیر محمد داد و او را با عسا کر ظفر و اثر بد بخان فرستاد و جناب  
در محرم الحرام سنه احدی و اربعین و شش ماه کرمان رفته ملک قطب الدین نیکو که در آنوقت حاکم آن مملکت بود که زیر سیر اختیار نمود و بجانب  
توجه فرمود و جناب مبارزی بلده کرمان پس بخدمت شریف ظفر من و امان ساخته همه آسایش عیت اکثر سپاه را منتظر کرد و این چون ملک  
الدین نیکو یزد در برات افتادست فرمود و شیخ ملک کرمان را در نظر ملک معز الدین حسین گشت که در آن زمان والی برات بود آسان نمود و ملک

که از سایر  
سید و اران  
تفاتی

بافوجی از سپاه غور بدو و تعیین کرد و بنکر و زبانی لشکر متوجه کرمان گشته روز جمعه شب مسافت می پیوندد تا به چهار فرسخی آن بلده رسید و  
جناب مبارزی از وصول حالان و توقف یافته بنا بر تفرق سپاه در جوف لیل بجانب انار سرحد رفت و روز دیگر قطب الدین بنکر و زبانی  
ملک و او و بشیر و آید و صیقل ملک را پیش نهادیمت ساخت و امیر محمد در انار سرحد سپاه پیچید و نوبت دیگر لود و توجیه بصوب کرمان  
برافراخت تا در واره چار طاق رانده در آن موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین بنکر و زبانی قتال الهیاب یافت و شاه شرف الدین مظفر  
و شاه سلطان کمال علاءت و پهلوانی ظاهر کرده عوزیان روی بودی فرار نهادند و امیر مبارز الدین پیشگاه محکم مردگان را حمل زول زنده دلان سنا  
در محاصره شهران بعد از مکان بنام فرمود در علال آن احوال پیش امیر حسین چوپانی فوجی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بدو رسیدند و ملک قطب  
الدین بنکر و زبانی در روز دیده و دیده بخشش تیر گشت و بار دیگر بهانه آوردن سپاه راه خراسان پیش گرفت و ملک داود چند روزی در شهر  
نموده ناگاه حاجتاج الدین خانی که مدبر امور کرمان بود از شهر بیرون رفت و خود را بنظر گیمیا امیر محمد مظفر رسانید و مضب وزارت یافت و  
با صناف عوایط مخصوص گردید و بعد از خروج او هر روز طایفه از شاه میر مال و جامه های ابطال از ملک داود روی گردانیده و بامیر محمد می  
لاجرم تا رنج و انکسار بر صفحات احوالش لایح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاد و التماس نمود که عساکر منصوره معترض او نگردد تا شهر بازگردد  
و روی بصوب دمن بالوف آورد و جناب مبارزی این بخت را بخت قبول نموده ملک داود و از همان راه که آمده بود باز گشت و امیر محمد در  
جاده ای لاخر سینه امدی و اربعین و سبعمه بار دیگر کرمان در آمده بدست رحمت بساط ظلم و عدوان در نوشت آنگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر  
کنندیمت عالی بهمت برکنکره تحیز قلعه انداخت و انحصار از درو سلطان بوسعید بهادر خان تا از زمان در تحت تصرف اخی شجاع الدین  
بود جناب مبارزی چند نوبت بیانی آن قلعه آسمان کرد و ایش گزیده لوازم محاربه و محاصره تقدیم رسانید و بعد از کشتن و کوشش بسیار اخی  
الدین با تیغ و کفن بدو کا حشر و صفت شکن شافت و مفاصیح قطع نمود و قوا را تسلیم نموده روی مسکن بر زمین نمود و امیر محمد سخت طریق عفو  
اغراض سلوک گشت اما بعد از آن روی خیال مخالفی فهم کرده چته جانش را با کجاشک مات بدیباست ذکر مال حال امیر حسین  
حسین چوپانی در رسیدن امیر شیخ ابواسمعیل بر تبه علیه حجب انانی در سنده شنی و اربعین و سبعمه میان امیر حسین چوپانی و  
امیر محمد مظفر بواسطه افتنا و اهل فتنه و شر عباد نقاد ارتقا یافت و جناب مبارزی از امیر حسین متوهم شده و چند امیر بجهت دفع مواد نزاع  
و شین او را بشیر از طلبید اجابت فرمود و بعد از سال امیر حسین قصد تربیت امیر شیخ ابواسمعیل بن امیر محمد و شاه سنج کرده نام ایالت صفهان  
را در کف کفایش نهاد چون امیر شیخ در صفهان رسید حکومت نشست ملک اشرف روی پیشتر ملک عراق و فارس آورد و امیر شیخ حق  
رعایت امیر حسین را نبوده انکاشه ملک اشرف پوست امیر حسین متوجه میدان مقابل گشته و قصر زد منزل کرد و از احشام و صحرا  
نشینان حلقی کثیر روی بدو آوردند ناگاه مولانا شمس صابین قاضی سمناقی و امیر طیب شاه و امیر زاده علی پلین از روی کرکشیه ملک اشرف ملحق  
شدند و ازین جهت اختلال احوال امیر حسین راه یافته بصوب تبریز شافت تا از پسر عم خویش امیر شیخ حسن کوکلیک استمداد نماید و شج حسن  
بجلاف متوقع او را در سلطانیته زهر داد ملک اشرف بی کلفت حرب و مفت طعن و ضرب مالک حاکم عراق گشته بجانب شیراز آمد و  
قبل از وصول معصدا میر شیخ ندیری انگشته شعبده و نیزنگ صاحب انفراد و رنگ شد بیان این سخن آن که چون امیر شیخ ابواسمعیل ملک شیراز  
اختصاص نام بود و در آن هنگام که ملک اشرف بهر حدانولایت رسید بعضی رسانید که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بهر در آمد بترقیب  
تنزل و سادری پردارد و ملک اشرف رحمت فرموده امیر شیخ ابواسمعیل پیشتر از امید و بمجاونت کلویان و اشرف و اعیان شهر را  
مصنوط ساخته صدای مخالفت با وجع قوت رسانید چون انجیر در روی ملک اشرف شیوع یافت جمعی که تریا صفت فراهم آمده بودند ببا  
نات انقض متفرق شدند و ملک اشرف پیشتر شد بعضی از مواضع فارس و عراق را با شش مهر و غضب بسوخت و روی بجانب آذربایجان  
آورد و امیر شیخ ابواسمعیل بر سر ملکوت فارس صعود نمود و چون کیفیت بنوا قعه بمع امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر خود شاه و باغی باستی را با کجا  
کیل فرمود و امیر شیخ ابواسمعیل محل عقد همام سلطنت بهر در بزرگ باز گذاشته شیرازیان استان جلالت استعاض از ملاذ مرجع خود را

شجاع

الدین

منظور شاه

و انشد باغی باغی از شهاب دین معنی در تاب شده فرصتی جت و ناگاه کاروی بر پهلوی محمود شاه فرو برده اورا بکشت و مردم مکر دو فرقه کشت  
جمعی با میر شیخ ابوالحسن می پیوستند و طایفه جانب باغی باستی گرفتند و چند روزین بجانبین غبار زجاج و شبنم مرتفع بوده بالاخره باغی باستی بجانبین  
گرفتند و امیر شیخ در سلطنت استقلال یافته بر توپها مشغول بر ضبط امور ملک و مال افت و خطبه و سکه را با هم و لعب خویش زیب و زینت داده بود  
لطیف و احسان بر روی روزگار طوائف انسان بکشد بخت راستی نام فرورده بوسمانی خوش درخشد ولی دولت مستحیل بود ذکر وصول  
طایفه از اشرفیه بحد و ناعین رسیدن مولانا شمس الدین صابین بخدمت امیر مبارز الدین و در محرم الحرام  
اربع و در بعین و سحر ملک اشرف چو پانی با فوجی از لشکرمان جهت تاراج و غارت بجانب نصبتة نایین فرستاد و چون آن نصبتة از توابع ولایت  
بر دست امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه سلطان را بدفع اضرا اشرف نامزد فرمود و ایشان از راه غیر محسوس قطع مسالک نمود و خود را در حصانهای ایشان  
در روز دیگر اشرفیان دست با کندن تیر و سنگ بر آورده بکشت حمله چند رخنه در حصیل ظاهر ساختند و طوفان بالا گرفت شاه سلطان با جمعی از یاران  
از دروازه پیرون ناخبر بزم نشسته آذین طعنای مخالفان را بر وجهی منطقی گردانید که ایشان را یقین شد که انقلعه نموانند گرفت بنابراین در وقت وصول  
خویشد بهر حد غصب و ترک حرب کرده با کشتند در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم شیراز شد و قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاد  
بد و طلبید جناب مبارز بی جواب داد که حاضر شریف حضرت اشرفی باطل آن است که بین الجانبین طریق موافقت و مراقت مسلوک باشد باید که مولانا  
شمس الدین صابین قاضی را که پیوسته و مجلس عالی زبان نصبت حلقه حقیقی همگشاید ما خود و مقصد بدین باب فرستد و ملک اشرف بنا بر استمالت  
امیر محمد مولانا شمس الدین را گرفته بیز در آن زمان مسکن جناب مبارز بی جواب داد که در آن وقت مولوی بدایه مبارزید شفاعت انجمنه منظور نظر  
حافظ و احسان بکشت و مغان این حال خبر متواتر شد که شیخ حسین چو پانی وفات یافت و ملک اشرف غمان بصوب آذربایجان یافته با حرم  
جناب مبارز بی چنین ملک را در غایت عینا پیراسته دیده فارغ البال از بزرگمان رفت و میان انجناب و مولانا شمس الدین قاضی محمود و  
بقسمت مکر شده را بخیال قرار گرفت که مولانا صابین قاضی سر جان را که در تصرف کاشان بود تسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب جناب مبارز ملک مال  
بوده بر سال مبلغ صد هزار و نیا یک کی علفه کیر و بعد از آن خدمت مولوی انجناب مبارز بی التماس نمود که او را بر سر رسالت نزد شیخ ابوالحسن فرستد تا بزرگ  
نصبت جناب که در آن زمان حاشیه صغیرش فرو شود و بر توپها کاره را داخل دیوان امیر محمد مظفر سازد و جناب مبارز بی التماس را بفرخواست اقرار  
داده مولانا چون مقصد رسید امیر شیخ ابوالحسن وزارت مملکت خود را بشکست سید غیاث الدین بر روی بوی معوض گردانید و خدمت مولوی در قمر  
و میان امیر مبارز الدین بر طاق نسیان نهاده از آنچه بقتل فرموده بود تعاضل نمودی میدین و عهد تو سر اسیر همه باد و چون کیفیت پوغالی مولانا شمس  
با امیر محمد رسید خواجہ تاج الدین عراقی را که خدمت مولوی باغواء و مقبض رسالت شیراز شده بود مخاطب ساخت بلکه از وقت سیاست مکر بقتلش صدور  
و خواجہ تاج الدین در انجمن این محبت بر زبان آورد و بخت بر تاج عراقی در ظرف بخش ناخبر و تاج خوانند ترا و جناب مبارز بی او را خرم فرمود و بخشید  
و بدین تو بهر و وزیر گردانید تا بعد از چند گاه دیگر خواجہ بجهت پیوسته شده شهید گردید و الحکم الله العلی الملك الحکیم گفت در بیان لشکر کشیدن  
امیر شیخ ابوالحسن بدار الامان کرمان و ذکر کشته شدن امیر ظمیر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صابین بمقتدر چهل و پنجمین  
چون امیر شیخ ابوالحسن از ضبط ولایت شیراز فراغت یافت تخیر کرمان پیش نهادیمت ساخت در سنه ۷۸۰ غمان بزمیت بصوب سیرجان افت و در راه  
خرابی بسیار کرده بیکناگاه در ظاهر آن بلده زول نمود و پهلوان علی را که از قبل امیر محمد مظفر کونال سیرجان بود از پنجم در قلع محض فرمود امیر شیخ دانست  
که دست امید بدین ملک در انحصار امیر سید مبارز آن شش قتل و غارت و در محلات بیرون شهر زده روی بجانب کرمان آورد و چون در قمر بهرام  
زول کرد شنید که امیر محمد مظفر تمامی لشکر او غالی و جرمانی و عراب و حشام عراق را با خود متفق گردانیده متحد قتل و جدال است و ازین جهت اندیشه  
شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صواب فرستاد تا بتوسط او جناب مبارز بی مصالحه نماید و امیر ابراهیم که نسبت با امیر شیخ بسن معرفتی داشت  
از امیر مبارز الدین محمد استجاده نموده بار دومی شیخ ابوالحسن شتافت و او را بر سلوک طریق مخالفت علامت کرد و بصوب شیراز بازگردانید و خود  
فرمود که من غیر غرض بید خصوب خواهم آمد ناگاه امیر ابراهیم صواب از بهرام جرد بکرمان رفته بطوائف الحیل از جناب مبارز بی اجازت

بر کوه

الدین  
النجاشی

رفتن شیراز طلبید و مرض شد تو به قصد کردید بعد از وصول امیر شیخ غیاث الدین بمولانا شمس الدین از وزارت معزول ساختن سبب این چیست  
 الا استقلال امیر بر این صواب تقویض فرمود و امیر را بهیم چون از زنی سوا یک بهره بود آغاز سفاهت کرده ابو ایمنافع امروار کان دولت را بر  
 یکی از نوادر و طمع انداختند تا فرصت نکاه داشته بر خیم حجاب وزارت تاب القبل رسانیدند و دیگر امیر غیاث الدین بشیرت مولانا شمس دین کردید  
 و چون بهرگاه در میان آن دو وزیر مناعت روی نمودند غالبی مدیولانا بهر از استخراج اموال و ولایت هر موخر رفت و انش ظلم و بیاد در  
 سواصل زده فصل بهار عازم سر و سر کرمان شد و بنزاده او غانی و جرمانی را بوجه و وعید مطیع گردانید و بخار پندار بکاخ و باغ راه داد و خود در منزل  
 شجاعت امانت نمود و در آن اشیاء پیش عید المذکات از شیراز بکوتی بفرستاد و مضمون انکه سید غیاث الدین اعتبار عام یافته مصلحت خیال  
 بیناید که آنحضرت در مراجعت مساحت نمایند بلکه سعی در تخریر کرمان فرماید و حجاب مولوی بهر از سوار از ملازمان شیخ ابواسحق و دو هزار از مولانا  
 او غانی و جرمانی و جمعی کثیر از مردم بهر جانی روی توجیه حجاب کرمان نهاد و حجاب مبارز می از اسامع انچه بر اشفقت با وجود عارضه در و پای با هزار مرد و  
 از کما متوجه امد گشت و بعد از غالی فریقین در محله کشنیت مولانا شمس الدین پشت بر سر که سیر کرده روی بودی گردید و حجاب مبارز می حجاب  
 شافیه کثرت از غلامان سپاه ناسیر و دیگر ساخت و بنشین نفیس باز گشته جمعی از عساکر حضرت تا اثر اینکایشی مولانا شمس الدین فرستاد و حجاب  
 مولوی بدست آنحضرت گرفتار شده رخت بقایا و فساد و چون خبر این گشت نزد امیر شیخ ابواسحق تحقیق پیوست سپاهی مانند اولاق  
 اشتهار بسیار و بسان نظر اظهار چون کوه بن سنگدل و پلاد پوش و چون پل و با فغان و خروش جمع ساخته رایت غریت بصوب کرمان  
 بر فراخت و امیر مبارز الدین محمد و شهر محض گشت شیخ بعد از وصول از غار محاربه و محاصره فرمود و حجاب مبارز می روزی مانند شیر خشتنک و  
 بر بری بیابک از دارالامان کرمان بیرون تاخته در محله اول او بکر اختامی را که پشت و پناه سپاه شیراز بود و بشیر گن باز پشت زین بر روی زمین  
 انداخت این معنی موجب دل شکستگی مخالفان شده چند روزی از جانبین با یکدیگر عینا جنگ و شین پرداختند و چون امیر شیخ و دیده کاری از  
 پیش نمیتواند برد از ظاهر کرمان کوچ کرده راه یزد روی بصوب شیراز نهاد ذکر شمه از حال مبارزه او غانی و جرمانی و بیان غلبه  
 ایشان بر حجاب مبارز می کشور کشائی در زمان جهانبا از غوغایان هزاره جرمانی و او غانی که در سلطنت معزول نظام داشتند و حجاب  
 التماس جلال الدین بنو شمس فراختی بجا فطرت حد و کرمان آمده بودند و در مواضع و مراجع انولایت ساکن گشته اموال و توابع بسیار پیدا  
 کردند و چون شجاع تیغ ظفر بیکر امیر محمد مظفر بنو تخریر کرمان انداخت ایشان را بشرف ملاطفت و مواهلت مشرف ساخت اما انقوم که صورت است  
 پیکری داشتند و آن را عظیم نمیدادند بواسطه عداوت بی و شرارت جلی در هر چندگاه قدم در داد می عینا و طغیان نهاد مقرر صنب و تاج اموال  
 مسلمانان میشدند و حجاب مبارز می در صدد محاربت آن بدکیشان در آمده و بر خیم آید از نیران فساد ایشان را بکین میداد و در شیراز و این  
 و سبها که امیر شیخ ابواسحق در محله عراق و برانی بسیار کرده بشیر باز گشت نوبت دیگر بنزاده جرمانی و او غانی آغاز طغیان نموده تعرض حجاب  
 آئیده درنده دراز ساختند و با علایق عیسان مبارزت جسته و او غانی مخالفت افراختند و جبهه و فساد اصحاب غناد بعرض حجاب مبارز می  
 بجبال انکه دفع سید ایشان بهل و بی سیر خواهد کرد و دیدار بیکار ابل و با چند ان حسابی بر نه داشت و بی انکه براق سپاه نماید علم توجیه حجاب حضرت  
 و صحرا و خاوران بر سرش تاخت و در محله اول اکثر ایشان را پریشان ساخت او غانیان بعد از بریت مراجعت کردند و بهیات اجتماعی روی توجیه  
 حجاب مبارز می و در دند چون درازان عساکر حضرت نشان بغارت و تاراج مشغول بودند شکست یافته بر قومی بطرفی فرار نمودند و حجاب مبارز  
 مانند آفتاب بلند تنهاری می بواجب کواکب او و فرود و حیدر ابا اعدا کار را بر میگردد تا بهفت رخم بدش رسیده از اسپ خطا شد درین حال پهلوان  
 علیشاه از سر جان که متاعیت پس کران برخاسته پیش خویش پیش کشید و امیر مبارز الدین بران با کبر باد رشا رسوا شده جان از غراب ملا بر  
 برد و جان پهلوان علیشاه را با قرب شمشیر دلاورانه تقبل رسانیدند بلیت زمانه نیک و بد است سواره کبی دوست که در  
 و انچه بسیار که از آن بدتر خواند بود بعد از سه روز کرمان رسیده شاه شجاع با اتفاق و جرمیان الدین وزیر جبهه تحقیق امیر جان بهر طرف دادند  
 در و از بای شهر مضبوط گردانید و در دیگر مرده سلامتی ذات جناب مبارز می بصحت پیوسته و جرمیان الدین چند قطره شربت و استر و ادا

انعام



و او انی و طرف نغره و در انداخته خویش سر نهادم نموده همچنان اعیان شهر با استقبال جناب مبارزی شتافت و آن نیکو خدمتی موقع قبول یافت  
کشتار در میان اقدام امیر شیخ ابواسحق کرده بعد از خبری بر بعضی قوا عدلیان پیش از تسلط هزاره اوغانی و جرجانی بواسطت  
سعید بن صدر الدین مجتبی و حاکم بر قوایک نصیر الدین میان امیر شیخ ابواسحق و امیر محمد مظفر مبارز احمد و جهان بغلا خانان تاکید یافته بود ابواسحق  
و استقامت و متوجه شده بنابران چون جناب مبارزی منبرم بکرمان رسید در حال مکارم شیخ ابواسحق توقع میداشت که او را بشکر و یراق مسخر گرداند تا از  
دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف مقصود سرداران هزاره اوغان و جرجان را بمشول نعام و احسان گردانید و بهت بر سلطنت انبال اقبال  
محمد مصروف شده در شش ماه و در بعضی و بعضی امیر سلطان شاه جاندار را با دو هزار و پانصد و اوغانیان بد کردار سال داشت و چون خوشی بالمشکر  
از قوایک امیر شیخ بطرف یزد در حرکت آمد و سلطان شاه بان طایفه که به پوسته اتفاق ظاهر کرد از محل اقامت ساخته و بمحاصره و محاربه برد  
و امیر شیخ نیز در سیه بنابر آنکه حاکم انبالا مظفر در ملازمت پدر بود و آنحضرت بخت تصرف در او و شاه مظفر بعد از استیلا انبالا تحت بل و عیال  
خود که در میباید بودند بر جناح استیصال از کرمان بد بخانب شتافت و معارف انحال امیر شیخ ابواسحق محمدی و زو و از صفهان را روانه میباید گردانید  
و آن دو سردار انبالا هر یک جدا جدا محاصره و محاربه نمودند شاه مظفر با بعد وی از دلیران غضنفر از دور و از هر دو تاخت و در محله اول  
به فتا و لغز آمدن ان اسیر گردانید و جمعی کثیر را شربت مرگ چشاند و انخر شیخ ابواسحق شونده با بیست هزار و سوار انقلعه سوار شتافت و در  
جنگ و حرب انباب یافته چند روز از جانبین غایت کوشش تقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابواسحق از امتداد ایام محاصره طول شد چون دانست  
که شش ماهه بکوتج و طفره تنبیر بدینست لا بقاصد یعنی فرستاد و بخان صلیح امیر بیخیم داد و بتا بر آنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت مصالحه نیاورد  
آن متمسک ابصح اجابت نشود و آخر الام امیر شیخ روزی کیسواره بدر قلعه رفته و از اسب پیاده گشته گفت بخت بایک نوبت صلح است و دوستی و عیال  
بشرط آنکه نگویم از آنچه رفت حکایت انگاه شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند و هر یک منزل خود بازگشتند  
بعد از ان امیر شیخ خان غنیمت بطرف یزد تافت و چون بد بخان رسید شنید که سلطان شاه جاندار و هزاره اوغان و جرجان هم که از ان قبیل  
توانند و او بار دیگر توسط سعید صدر الدین مجتبی و خواجه عماد الدین محمود که بود از استعداد و قابلیت محمود و برنا و پیرو بودند و در شیوه تفریر و  
مقتله و پیرو بر جناب مبارزی صلح نمود و سلطان شاه را با طلبیده بجانب شیر زینت فرمود و چون هزاره جرجان و اوغان تنها ماندند  
رسولان حرب زبان باقتدار و استغفار یکشاند و امیر مبارز الدین رقم مغرور بر جرایم انظار نه کشید و با ایشان طریق احتلاط و انسلط مسلک  
در یکت روز هزار جامه با عیان انقوم بخشید تا بعد از چند روز بار دیگر مخفیاتی از ان خون گرفتار سر بر زد و امیر محمد در مقام انتقام آمده در آن  
زمانی بسیاری از دوسای ایشان را بقتل رسانید و در سنه شص و در بعضی و بعضی شرف جناب مبارزی رسید که طایفه انقبیه السیف جرجان و اوغان  
در کر میرات کرمان خرابی فزودن میکنند بنابران شاه شجاع را که در زمان شاهزاده ساله بود با لشکری نصرت نشان بجانب حرم فرود و بار و  
فرمود او غایبان بقلعه سلیمانی تحصن جنبه شاه شجاع اموال و اطفال ایشان را با دغا و غارت و ناساج برداد و او غار محاصره آن قلعه کرد و معارف انحال  
دیگر امیر شیخ ابواسحق با نهدام مبارز احمد و جهان اقدام نموده امیر سلطان شاه را با فوجی از لشکر جرجان که امانات و حدود و هر فرزند او با او مقرب ساخت  
که بعد از فراغ از ان هم با دو هزاره جرجان و اوغان قیام نماید و امیر سلطان شاه که از کثرت تشنگ و نقص نیش امیر شیخ ابواسحق نیک بترنگ  
آمده بود خط بطلان بر ورق اخلاص او کشید و بخدمت جناب مبارزی شتافت و بعضی عنایت ملحوظ گشته در سلک خواص مرا نظام یافت در ان  
انشاء شجاع سالها غایب از طایفه سلیمانی بازگشته بد پر پوست و در شص امیر شیخ ابواسحق نوبت دیگر با جمعی کثیر از ابل بر دیر رفت و شاه  
شرف الدین مظفر طرف شهر قلعه را مضبوط و محفوظ ساخته رایت مدافعت و محالغت بر افراخت و لشکر شیراز و امر محاصره و محاربه بر چنین  
سعی نمودند که بکند بخیر نگردد ان حصار سوار نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه بر دوزید و بر خواسته شیراز شتافتند و در شص امیر شیخ ابواسحق  
ابواسحق نیکو کار که امر معتبر مملکت روم بود با وجود تا معدود و جنگ امیر محمد مظفر روان فرمود و جناب مبارزی بر توجه مخالفان اطلاع یافته و اول  
احمد و سپاه جلالت نهاد و دارالامان کرمان با استقبال دشمنان توجه فرمود و در موضع پنج کشت هر دو فریق بهم رسیده از جانبین جمع گردید

کیش

استان اقبال  
شبان جناب  
سارزی فرشتا  
زبان

و در آن  
اوقات از  
کلا شرف  
جرجانی که  
دوبی پرست



و نشاء کسره و بجز انصاف کفاح و مشا به خساخسان بنام اندام شوی میفرمود و در اینجا شرب بدم بر شرب با لغو میکرد و در آن روز که امیر محمد مظفر  
 شهر را بدید امیر شیخ در غلغله می آید و اهل شینیه که این چه غوغا و آشوب است جواب دادند که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مرد کت کران با کت  
 روی هنوز اینجا است و دیگر که امیر شیخ قصد قتل ناصر الدین عمر فرمود و کلو عمر این معنی معلوم نموده در محله مودستان که سکنتش بود و در محکم ساختن  
 نزد جناب مبارزی فرستاده و قول کرد که هرگاه جنگ سلطانی در اندازند در واره موردستان را کشتاید و عقد چنان سباب که موجب کشتن امیر شیخ  
 ابو اسحق و همه دولت امیر محمد بود دست در هم داد و در سیم سوال نه مذکور امیر محمد بن مظفر بن محمود از اطراف و جوارب شیراز جنگ در انداخت کلو  
 عمر موجب و اضعفه مذکور میان خدمت بسته در واره با کشتا و جناب مبارزی با سلاک این طریق جانباری شهر در آمده امیر شیخ بطرف مودستان  
 و از آنجا بقلعه سپید که در زیر صرخ کبود نظیر ندارد در رفته محکم شد و قاصدی بعد از آنکه امیر حسن ایلیکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن و هزار مرد شیراز  
 با دانه آمد و فرمود و چون آن لشکر با امیر شیخ پیوست عازم شیراز گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را بدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلافی فرستاد  
 امیر شیخ ابو اسحق بنفین بنفین با صفهان رفته شاه شجاع بشیراز برگشت و مخالفان امیر علی بهل را بدید امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و کس خط و جوت  
 طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب مبارزی افتاد و با جمعی از ارکان و دولت پدر خود مثل سکمار و در پیش تاج الدین و کلو فخر الدین مقتدی شدند و هم  
 در آن ایام شاه شجاع با ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی بهل را همراه برد و در منزل رودان و قنجان آن کل شکفته بصر صبرید و بجاکت  
 بلاک انداخت و گفت که باطل طبعی فوت گشت و سایر کشتار آن نیز محکم مبارزی راه مرا خست پیش گرفته و چون امیر محمد مظفر بعنایت پادشاه  
 در دارالملک فارس نمکین شد سادات و علماء و فضلا را اعزاز و احترام تمام فرموده و در تقویت ارکان شریعت غراسی موفور رسید و داشت و در  
 از معروف و منکر میانه میانه کرد و که ظرافت شیراز را در محاسبه لقب نهادند و خواهرش امیر حسن الدین محمد حافظ شیرازی در آن ایام غریب فرمود که  
 مطلعش نیست بخت اگر چه با ده فرج بخش و با کل نیراست به بانک جنگ مخور می که محاسب نیز است ذکر بعضی دیگر از  
 احوال ممالک فارس و عراق و میان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق در شش امیر محمد مظفر  
 خواهرزاده خود شاه سلطان را در شیراز محکم ساخته و این نظرات بفرم تحیر صفهان بر افراخت و شاه شجاع از کرمان بدر آمده و در قصر زم  
 سپهر پیوست در خلال این احوال جز بار دوی حضرت مال سید که میگوید که ایچله امراء امیر شیخ ابو اسحق بفرید و تومر منشا بود بشولستان شتافته و  
 با دانه امیر شیخ امیر عنایت الدین منصور که در ولایت حکومت می نمود اتفاق نموده و توجیه شیراز است بنا بر آن جناب مبارزی شاه شجاع را  
 بدان محسوس گیل فرمود تا قبل از وصول شاه زاده مخالفان بشیراز رسیده بنا بر موافقت بعضی از بنو اداران امیر شیخ ابو اسحق بران بلده سبک  
 وانش در محله موردستان زند و شاه سلطان غزیه و فرزند غزیه را در شاه راه بشاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع  
 بر سبیل استعجال لغایه فرموده بیگانه گاه با سپاه نظریه بشیرزاده در مخالفان قدم در میدان قبال و جدال نهاده در عین شحال یه پیکار استوار  
 خاکسار بر زمین کشیده و سایر دشمنان با دایم سرخوش گرفته و راه کریر در پیش و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فرخ و ظفر لشکر بد صفهان رده و محاصره امیر  
 شیخ ابو اسحق و جلال الدین میر میران که از کلاتران صفهان بود و شغال فرمود و در آن مقام وکیل المعتضه با تقدیر بکر المعتضه العباسی که در قصر خلافت  
 میکرد و بعد از شتافته انجناب با دوی حجت نمود و بنام معتضه خطبه خوانده مگر زود چون ایام محاصره صفهان استند و یافت و لشکر برد  
 دست به سپاه برادر و امیر محمد بشیراز باز گشته اصفهان میان آن گنای حصا خلاص یافتند و امیر شیخ ابو اسحق از اصفهان برستان رفقه بهنگام هجوم  
 لشکر بهار و ایام ظهور سپاه از بار شاه شجاع بفرموده پذیر بر کردار با جود حضرت تعالی با صفهان شتافت و آغاز محاصره کرده در آن ایام شود که  
 شیخ ابو اسحق در لستان با ناکت نوزاد کوش سلطان شاه بن احمد پیوسته لشکری برایشان جمع گشته و شاه شجاع دفع آن فتنه را از شیراز صفهان انهم در  
 بجانب کندان در حرکت آمد و جناب مبارزی که از اجتماع مخالفان خبر یافته توجیه ایشان بود و در منزل فیروزان به سپهر نکست خست می شد و امیر شیخ  
 توجیه سپاه بشیراز نشوده از آنجا بشتی غرامیه فرود نیز از یکدیل برخواست و شاه شجاع بظا صفهان مساوت کرد و امیر مبارز الدین محمد در  
 نواحی مایه و آن لوی اقامت بر افراشت و چون شاه شجاع روزی چند محاصره پر و اخت جلال الدین میر میران بسلطی فراوان بر ستم نعل مبارزین

شیراز

اساس حکومت  
 امیر شیخ و بران  
 کردید و بر کت  
 از میان جان و  
 سلوک طریق  
 کردند

خبر







سیر باز پادشاه را گرفته بکشته باقی ماند و فی الحال انجاعت شیر شیشه شجاعت را در هم بسته در خانه مضبوط ساخته و او زبان به دشنام کشاود  
تا اینکه ام غروب لب از هرزه کوئی نسبت و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان حسین پیش کشته جناب پادشاه را بقلعه طبرک  
بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه یستون و سی و شش شاه سلطان بوجیب اشاره شاه شجاع بدان حصار شتافته جهان بین آنحضرت ششمین میل کشیده  
و شاه شجاع بر سر پادشاهی نشسته پدر کخوف البصر را قلععه سعید فرستاد و خواججه بر بان و وزیر در آن ایام حکم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دو ماه  
اوراق نسبی را بسا و فدا و او امیر محمد بعد از آن بستی روز در انحصار سپرد و باکو توال قلععه اتفاق کرده طبل مخالفت فرو گرفت و بنابر آنکه  
اولاد اجداد که در خویش پنهان بودند در سر حصار ظاهر شدند و کوشیده و سیل و سیل فرستادند و مراسم عذر خواهی تقدیم رسانیده هم بران جمله قرا  
دادند که امیر محمد بشیر از آید و خطبه و سکه بدو برساند با سیم و نقشب مزین باشد و شاه شجاع بی استغواب پدر کسب کاردخل نماید و جناب پادشاهی  
بشیر از قلععه شاه شجاع بوعده و فائز و بعد از چندگاه امیر محمد مظفر باخواه طایفه از مردم بدو بکویت بران کجاست که شاه شجاع را گرفته سلطان  
بایزید را بر تخت سلطنت نشاند و شاه شجاع را لشکر کش کرده اند شاه شجاع ازین معنی وقوف یافته و بعد از آن را سیاست رسانیده و پدر بقلعه  
که میر فرستاد و انجناب در انحصار مرخص گشته پاری امتداد یافت شاه شجاع بصورت آنکه شاید بواسطه نقل مکان صحیح روی نماید فرمود تا او را  
بم بردند تا هیچ فایده بران ترتیب نشده و در او آخر ریح الاخر سنه شمس و سنین و سی و شش مدت حیات جناب پادشاهی سپایان بر پیشانی او را سپید  
نقل کرده در در سنه مظفر بی خاک سپردند و جبهه ترویج روشن خات کلام و طعام نغز و ایتام بجا آوردند و از امیر محمد مظفر چهار پسر ماند شاه  
شجاع شاه محمود و سلطان احمد سلطان بایزید و از جمله عاظم فضلا و محمد ثانی شیخ سید الدین محمد بن سحود الکمازونی معاصر امیر محمد مظفر  
و در بلده فخره شیراز بلوارم افاده و نشر علوم و دینیه تعالی بنمود و امیصنعات انجمن است شرح سادق الانوار و سیر سید الابرار صلی الله علیه  
و آله الاخبار شهور و آن سیر زبان بل خبر بسکاز و فی مذکور و فوات شیخ سعید در شهر سنه ثمان و سنین و سی و شش و وقوع انجمن سید و از شره و از زمان  
یکی مولانا کریم الدودی است در میان شاعران برکن صابن شهرت گرفته در روضه الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود  
گرفتند امیر محمد مظفر کردند غیر از کن صابن بکلیش جناب شجاع بود و چون آن فتنه روی نمود مولانا کریم الدین خود را از آن بالا خانه پایان انداخته زبان  
به دشنام و سخاوت بکشا و در روی بگریه آورد و در آن اثنا شاه شجاع پیش می روی شکست و خندست و مولوی از پای درآمد و احشاد امیر  
و بی غایت گشت انگاه شاه را شناخته گفت از برای خدا بر تویی فرمای شاه شجاع در خنده شد گفت معذور دارم که این امر نادانسته واقع شد و جز  
را طلبید تا فخر او را در خنده بجا بگوشتند و در کن صابن در اندک زمانی صحت یافته طاعت شاه شجاع اختیار کرد و در آن اوان که شاه  
شجاع بیز میرفت در یکی از منازل برکن صابن آغاز طایفه فرمود که بقیه انواحه را بیاوش داد و پرسید که چند سال دیگر میخواهی که زنده باشی  
مولانا گفت ده سال دیگر همان ست از جوش متغیر گشته از هرگاه بیرون رفت و چون بکینه رسید جان بقا بعض ارواح سپرد و ذکر پادشاه  
جهان مطاع جمال الدین شاه شجاع طبع آفتاب مطلع مرات مورخانی معانی بود و بهای بیت آن پادشاه واجب الا  
شجاع بر فراز ایشان سدره پرواز سنه وطنیت طبعش بصفت کرم و تواضع موصوف و ذات محبتش لبکارم اخلاق و محاسن آداب معروف  
و وفور شجاعتش حاجی انا سفند بار و رستم دستان و کمال سخاوتش مانع بطوار معنی بن زایده و عاظم و در احیاء مراسم عدل و انصاف با کسری  
معاول و محبتش سبیل محسوس و شوق خیل و باطنی لیل قوه حافظه اش بر تبه بود که بهشت بهشت عربی را بیک خواندن از بر یکدیگر و جود  
انکار صابن پیش پادشاه که مراد بخار و علم را از معضلات عبارات مجر دانی و توجیه بر زبان می آورد و شاه شجاع در سن سالگی حفظ کلام  
فراغت یافته کسب کمالات استانی پرداخت و باندک زمانی بزوده مهارت علوم دینیه و معارف یقینیه مرتقی شده و در اکثر فنون  
عقلی و نقلیه بهره کامل حاصل ساخت رباعی ذات او کامل و ادراک علوم و کمال عقل و درک علوم پس طبعش همچون مرده دل  
فهم تیرش کرده آتش را بجلل اشعار ابدش غیرت صخوف جواهر شایه و منشآت بلاغت شغارش رشک افزای غفود لالی آبدار است  
نظم و شعر در عالم علم خود سپاه بل شمشیر قلم بود و چنانکه سابقا بر تو اشارت بران یافت ولادت با سعادتش در سنه و وقوع یافت

الدین

شاه شجاع  
شاه از قلع  
نه غیرت  
شاه شجاع  
میر کفایت

شاه شجاع

یافت و در سنه پنجم و هجدهم خود را گرفت و میل کشید و من حیث الاستقلال پای بر سر اقبال نهاد و صیقل حاکمیت را پیش نهاد و بخت کرد و ایند و در سنه ۷۰ میان او و برادرش شاه محمود مخالفت دست داد و در سنه شصت و ششین شاه شجاع شکست یافت و شیراز بدست شاه محمود افتاد و در شرح و ستاین بار دیگر صورت نصرت شاه شجاع را روی نمود و شاه محمود با صفهان رفت و حکومت آن مملکت قیامت فرمود و در سنه شصت و هجدهم و هجدهم شاه محمود را به فراغت پیش گرفت و ولایت صفهان در سلطنت سایر قلمرو شاه شجاع بمقتضای نظام پذیرفت و در سنه ۷۰ شاه شجاع نیز عارضه قوی صغیر کشته بهلور بختیاری نهاد و در سبب کیستبه سبب سال مذکور خست بختیاری با وفادار و اوقات حیاتش بجا و سه سال و دو ماه بود و مدت بختیاری و دو ماه سلطنت نمود و بر تو اتمام خود را قطب الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین نورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمان شاه بن خواججه محمود کمال و شاه کین الدین حسن بن سید حسین الدین اسرافیل بنویست بر منصب وزارت شقیات چنانچه شمر از احوال ایشان در ضمن وقایع آینه هست تعقیل خواهد یافت و اینوقت من الله تعالی ان بنو القادر علی بابا کشتار در میان وقایع ایام سلطنت شاه شجاع و در کسلوک شاه محمود و شاه یحیی در خلاف و نزاع چون شاه شجاع پدر گرفته افسرد و ملت و اقبال بر سر نهاد و در تاملت خاطر کوشیده غمان غنیت بصوب شیراز عطف داد و نام لایات صفهان و بر تو در قضا قتل شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجناب سلطان محمد الدین احمد اخصاص پذیرفت مجلس شاه یحیی در قلعه قنده بوقوع پیوست و خواجه قوام الدین صاحب عیار بر بزرگوچه وزارت نیست بعد از روزی چند که حال بغراغت بگذشت بار دیگر خیر عیال و طغیان هزاره بر ما و اوغان و حصن در قلعه منو جان شایع کشت شاه شجاع دفع شمر بجاغت را اایم عجات دانسته و او انصنت بر افراخت و با سپاه یکدل منازل و در اصل قطع کرده ظاهر قلعه امضرت بنیام ظفر انجام ساخت و بدی بن الجانین عیار جنگ و شین و دیجان بوده بالاخره اعیان جرم اوغان از مقام عاجز گشتند و طالب مصالح و عمارت شده بساط جدال در نوشتند و خبا کشید اسلام می لانا عید لغزیر که از او لا شجاع شاه الدین توان شتی بود و یقین جرم خود ساخته بر کارگاه پادشاه ساقند و شرق بساط بوس حاصل کرده با صفا الطاف اخصاص یافتند که او اطفای بصوب شیراز تو جرم و بدی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت سلوک بود و در سنه ۷۰ بنا بر بعضی اضروریات ملک کاشکان شاه شجاع مال ابرو بر بکلیط ضبط در آورد و این بعضی سبب مخالفت برادران کشته آن دو پادشاه کاران مصلحت یکدیگر کرد و نیت شاه محمود و تیج جلالت اخته خطیر در راه ساخت و نام برادر برادر که از خطبه انکسند رایت مخالفت بر افراخت شاه شجاع بعد از استماع این خبر بالکفر قیامت از بصوب صفهان شتافت و شاه محمود بقدم مقابل پیش آمده آخر الامر غمان بچار دیوار صفهان یافت و شاه شجاع در ظاهران بلده منزل گرفته آغاز محاصره کرد و شاه محمود کابلی از شهر سرپورن تاخته لوازم شجاعت بطور می آورد و در آن اشارت روزی جمیع دیکمین کاه نشاند و روز و نهاره و بیرون فرامید از جانب شاه شجاع شاه سلطان مسلح بر جود راست کرده متعدد قتل کرد و در حمله نخست شاه محمود پشت بر معرکه کرده روی شهر نهاد و شاه سلطان از غریب اعدا بود و غمان بجانب صفهان انعطاف داد چون یکمین کاه عبور نمود و شاه محمود با کشته آغاز بر فرمود و بجاغت که در یکمین نشست و بدی نماند شیر شکان بر سر شاه سلطان با خنده و او با باین رویه بازی بدست آورد و امیر ساقند شاه محمود پسر عمه انظور غنایت کرد و ایند و از میان شربت که با میر محمد ظفر داده بود جرمه بوی چشاند و لانا صدر الدین عراقی که از جمله هواخواهان بر محمد بود و در واقع شاه سلطان این رباعی نظم فرمود رباعی کرد دست قضا چشم تو را میل کشید و ذات مشرف تو نشاء نقض بدید آن کس که بدی چشم تو آسب رساند او نیز تعبیه مکافالتش دید بعد از آن میان برادران صلح کو را اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام برادر بزرگ تر خواند شاه شجاع غمان بصوب شیراز عطف داد و در خلال این احوال شاه یحیی در قلعه قنده حسی را با خود مخفی ساخت و بهما بجا محض شده رایت مخالفت بر افراخت و شاه شجاع فوجی از سپاه محاصره عیین کرد شاه یحیی و سببها بکجخت و بدیست تصریح و نیاز در دامن غم بزرگو را و بخت شاه شجاع بنابر کرم جلی از سر جرمیه برادر زاده در گذشت و شاه یحیی بخدمت مباردت نمود و حجب کم بجا برادران کشت بعد از وصول بظاهران بلده و وقوع محاربه و محاصره بریز اسلایا یافت خواجه بهار الدین را که کاشته شاه محمود که زیننده بار دیگر غمان بودی مخالفت یافت چون این خبر بشاه شجاع رسید بالسرک سبب از توجه ابرو که دید بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را بجا محاصره برادران فرمود و خواججه بظاهران بلده رفته با محاصره و محاربه اقدام نمود و بانه کت زمانی کابیر شاه یحیی نکت کشت و بار دیگر شفا بکجخت تا

شاه شجاع از خبر خبری و در گذشت حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاهی در قلعه قندج محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده نمود که با او  
 میگوید که من خلیفه هستم که اولاد مرا مستاصل نگردانی بلکه نسبت بدیشان طریقه لطف و رحمت بنظر رسائی بنابر آن شاه شجاع در سبب خیال شاهی میگوید  
 و بعد ملائمتی که از انجذاب واقع شد خواهر خاتم الدین را طلبیده روی بشیر آورد و در دو بقعه همین سال یعنی بقعه شصت و چهار خواهر خاتم الدین  
 صاحب عیار که اعتبار بسیار پیدا کرده بود نسبت با برادر اعیان و تقویم و کبر می نمود بلکه گاهی بی مشورت با پادشاه نیز فیصل محکات اقدام می نمود و چون  
 و مقید گشت و بعد از تقدیب فراوان دست سیاست شاه شجاع بساط حیاتش در نوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی منصب وزارت پیدا  
 و از سر وقوف و اهتمام به ثبت امور ملک و مال مشغول گردید ذکر مختصا گفت شاه محمود در کثرت ثنائی و تسخیر کردن لشکرها و سیلانی  
 در نیمه حسن و ستین و سبزه شاه محمود و یلچیان سخن دان نزد سلطان او پس ایلیکی فرستاده است و فرمود و سلطان او پس طبع در تسخیر مملکت فارس و عراق  
 کرده اشارت نمود تا از مراد خاصه وی آنچه باشی و ساقی و مبارکشاه و دلی و از ارکان دولت امیر شیخ ابوالحسن و امیر غیاث الدین منصور شول  
 و سطر شاه ترکان در صحبت امیر شیخ علی ایلیک روی با صفهان آوردند و شاه محمود بوجود ایشان سطر شاه تمام پیدا کرده بجانب شیراز و راهباز  
 آمد و شاه یحیی را بطبع ابرقه از راه یزد با شاعر خلاف شاه شجاع اظهار نمود و در قصر زرد بوی پیوست و سرداران لرگو یکت و قم و روی و کاشان  
 و آوه و سواد و شیرین و محمود و پیوستند و چون آواره و عدو و عدوان سپاه به شجاع رسید با خواص و مهربان طریق مشورت سلوک داشتند  
 غنی استان سلطنت ایشان پیش خود طلبید و گفت محمود بنویس گای ارجبند رسانیده بر دولت خود کردند محمود بنیم بخت آمدن  
 مرا و تاریخ برهم زد و نصرت کن ای نامور شهید یار که کرانه که بر دو سبایم یار که یار کشیدن سپیش ما چو که شود از کجا بدیش ما او پس یار تارک  
 تازی کند مگر با سر خوش باری کند ز فردوس پاکت دین یار کن مگر تا چه کوی در اینجا سخن که گرد و بر او بهیم داد و پشت تن کوه را با دانه  
 بشت و چون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم استشاره در جواب نوشت که بندگان پادشاه لشکر با صفهان آورد و ده مملکت خواب  
 کرد و هنوز از مراجع ایشان این بنیم بنا چار استعانت سلطان و پس مردم که شایا این توان بود شاه شجاع از مطاعه بن مکتوب دانست که از شش  
 شاه محمود در با احتمال شمشیر آید است لطفانیز و وسیلاب طغیان لشکر از اینجا بایجان از غیر صرصر حمله مردان و لا و صفت لفظی که در بنابر  
 سپاه فراوان جمع ساخته از شیراز بجانب بصره و از مد و این قطعه گفته زور برادر فرستاد قطعه ابو الفوارس دوران بنیم شجاع زمان که فعل  
 مرکب من تاج فیض است و قباد منم که نوبت آواره و صلابت من چو صیت تبت من در بیضا خاک افشاد چو مهر تیغ کند از و صبح عالم که هر چو حق  
 را بنمای چو شمع نیک نهاد کمال صولتم از خیل گسان این بنای تبت منست خسان آید از بزرده عجز بد که هیچ مخلوقی که بر بنای توکل ننهاد ام  
 بنیاد هیچ کار جهان روی دل نیاردم که آسمان در دولت بروی من کشاد تو رسم و خوی پدر کیاری برادر من که شوهر بیت نیاید ز دختر دلش  
 مکن کن پیشان شوی با هر کار ز مکر و پیر و ز لشکر بغداد الفقه بزد و فریق بعد از قطع طریق در منزل دشت رس یا صحرای خاسار و سر چاه بهم رسید  
 دست با راستن سپاه صف شکن بر آوردند و شاه شجاع قره العین سلطنت شاه وین را به مینه فرستاد و میسر را بوجود سلطان عماد الدین احمد استقام داد و چون  
 نفیس در قلب جای گرفت و شاه محمود شیخ علی ایلیک و امیر غیاث الدین منصور شول و بوکم ترکان را در مینه باز داشت و ضبط میسر را با امیر سیاهی و سطر شاه  
 ترکان باز گذاشت و خود در قلب مقام گرفت آنگاه از بر دو جانب طالبان نام و نیک چنگ و در جنگ زده تن کشش و کوشش نوعی بر فروخت که  
 تأثیر دغان آن که زهر ریز بجوش آورد و شتر از خط آن حرمین ماه را سوخته و در جرم غلظت اثر کرد و هر خدای که از شست زیر چنگی کشاد یافت اینک جان پهلوان  
 نمود و بهتری که از ترکش روشن صغیری در پرواز آمد و در فضائی سیئه میری کشاد چاک خنجر نمیدان کین بهنغم فلک شد ز روی زمین حاجت شای  
 محمود و قالیب آید چون ضرر و نوبت و سبب بجانب دیار مغرب شتافت شاه شجاع عنان از نام جو به شیراز یافت و سلطان عماد الدین احمد رقم یوفائی  
 بر چهره حال خوش کشیده از برادر بزرگتر حیدر شاه محمود پیوست و روایتی آنکه قبل از تقایف فرقه تین نزد شاه محمود رفته بود شاه شجاع پس از وصول شیراز  
 در ب فضا را محسوس ساخته پس خود سلطان شلی با کمران ارسال داشت و شاه محمود با مراد عراق و آذربایجان متعاقب بغا پسران بلده فخره زول جلال  
 فرمود و شاه شجاع در شهر محض شد و زمان محاصره طویل انجامیده آنگاه و انکار و چشایف روزگار شیرازیان طاعت برگشت و شاه شجاع به طلب محاصره می

کثرت



الظافر

با اشراف و اعیان دارالامان توجیه نمودی و بایک کشت و پادشاه در باره او اوصاف مبسوطی نوشته اند که مبداء و ابعاده را بهین مقدم شریف گردانید و خواجوا علاء الدین  
 ابابکر بن مظفر بر بدیهه گفته بعضی رسانید قطعه توان سلطان دینی گزیده صدق و عاقلیند بعد از پیر غارت اجل و دست کوه با دیار ب زحمت و امن  
 عمر در ارت بر روی بادور ملک سلیمان سلیمان نصف محمود ایاست و پسران ایا که شاه کرد و ان قشام بکرمان در آمد و و لکنه کراهه قصد غنای  
 کرده با جمعی اتفاق نمود که شب بخوابگاه پادشاه در آید و تیغ تیر را بخون و بی نعمت بیاید امیر در سون ازین مکر واقف شد که کیفیت حال بعضی رسانید و شای  
 شجاع آن حرام نمک را با جمعی از خواجانش پیشه سیاست بگذرانید و در آن بسیارین سببیت نظم فرمود نظم اما چون خواست فرمودم مانس چو عجب آورد  
 بخشیدم بجانش و در چون غدر در دل داشت عذر سزاواران شد این شمشیر و خوار سکت مکار و دون بویا بود مکافات خفا کاران جفا بود کشتار  
 در میان ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کثرت و دیگر و گزینش شاه محمود از شیراز بعد از استعمال شمشیر و خنجر چون خبر و عالی مکان از  
 یقین تمامت دارالامان کرمان با خبر داشت متوجه کر میسر گشته کوشش برادر و جرم او و خان را و بهت ساخت در شایر طی سافت در بر منبری مقبلی شریف ملاست  
 میر سید و بهرامی کامی شده و یکدیگر و چون میر غوثی و اعیان هزاره و جرم او و خان را و بهت ساخت در شایر طی سافت در بر منبری مقبلی شریف ملاست  
 سخن شنید و عسا که مضوره و در کرمان منزل حصین نشسته و لیکن جرم او و خان را و بهت ساخت در شایر طی سافت در بر منبری مقبلی شریف ملاست  
 آن فرستاد شایر آن سائیکه بی پذیرفت و زمان محاصره بهت مند و گرفته او غایبان از شاه محمود استخواند و دوشا و پچی را بهجا و نیت مزکره چون پیش  
 سجد و در میر سید متولی نزد هم زکرت فرستاده و اظهار طاعت فرموده و بطریق لخواه جواب یافت و ترک امداد او غایبان کرده بدار العباد و در سافت  
 آنحال عارضه در دایر شاه شجاع منوی شده یکدیگر و کوچ پس نشست و دشمنان و لیکر گشته پیش آمدند در آن شایر جمع از مسافران علمی سبیل تحفه اند و نیزه طبعیه بسیار  
 پادشاه آورد و در انجذاب مقام بدیل آن رایت میر که دانا کرده غمان مزاجت اعطاف و او ایلخا فرموده بر سر او غایبان رسیده خفاجه جمال فرار  
 بدو و جبال نیافته و ناچار علقه طاعت در کوش گشاده میر غوثی شایر و ساد انظار بفرست مبادرت نمود و شایر علقه مضطر و مضور مزاجت فرمود  
 و معارف آنحال شایر سبیل و سبیل بکرمان فرستاده و خضر زبک پادشاه پادشاه سلطان را خواستکاری کرد و شایر علقه شایر با در راه مبدول داشته حمله  
 نشین تن عصمت و جلال را با تحکات پادشاه با نه بجانب بر زردان فرمود و بعد از وقوع این امور بهت تمام تمام هم خسر و پهل قشام پیدایشه فوج فوج  
 از لشکر کرمان شیراز روی امید بدرگاه عالمینا آورده و در مدت اندک لشکر بسیار در غل رایت حضرت شایر جمع آمد و در آن شایر اصول و اعیان فارسی انجمن  
 تبریزان بجان آمدند و کلوحین راجه استعدا و کوشش بکرمان فرستادند و شایر علقه بعد از ملاقات با کلوحین بدیدن بکیر خنجر و ظفر امیدوار گشته شایر  
 شیراز را بهتر آمد و چون موضع چهار کشته از فرزندان بایون غیرت افرازی بهت گشاده کرد و ان شد شایر مضور بن شایر مظفر از بر در سید به کشتالی پیوست  
 و خبر توجیه لشکر حضرت از در شیراز شایر گشته شایر محمود با جود نامحدود با استقبال بار و توجیه فرمود و شایر علقه از قرب وصول شیرازان و قوف با قیده زار  
 دیگر غمان بطرف مضرت و شایر محمود بهنجی دانسته و نیروی سوی شیراز آورده شایر محمود در ظاهر شهر و شایر علقه در سبیل شایر منزل کردید بلیت برادر  
 دو کتی فرود چنین بر آمد برین چند روز انکافان دو پادشاه کتی پناه بلکه و شیکر کنده خواه بغیرم زرم بر خواسته صف قتال بسیار استند و با حمله ابطان رجال در حال  
 انشیرانی بر طعن و ضربتانه زدن گرفت و بر جان غنایر که کشته اند و از شایر علقه فیض الا نواصف تکی پذیرفت و شایر محمود کشت فقه غمان بکاتب شرافت و شایر علقه  
 بصورت فخر مخصوص شد و در دکان شیراز فرو آمد و بعد از آن تهم چهار و بعضی از اعیان فارس نهائی قاصدهی آستان قبالتان فرستاد و پیغام داد و مکره بکاه علام مظفر پناه فرود  
 بر ظاہر شهر از دما در دربار انبیا ابواب ملت و سعادت بروی و کار بایون را جوایم شود و شایر محمودین مواضع را شنوده در او اضرار لیده گشته که پرده ظلام نور صبر  
 از رویت شایر مانع بود با طایفه از خاص و صمیمان از صفت فرمود در شایر را سلطان احمد از وی تحلف جسته برادر بزرگتر پیوست و در یک که خسر و ثابت و تیار باور کثرت  
 زکات شهر قرار گرفت شایر علقه شایر علقه بسیار در ملک ازین حد تحت سلطنت را بود و بایون در نیوین نیت داد و بشارت امن و امان بسیار طواف ایستاد  
 رسانید و ابیضت و جان برکشا و در محروم و نهی سکر و تقویت شریعت جزایر بشری و تدبیر که او به شایر علقه بسیار بود و در سون و شایر علقه بسیار بود  
 و شایر علقه شیراز و توجیه را بهولانا بهار الدین شایر علقه کیلوی توجیه داشت و خواجوا جلیل الدین سلیمان شایر علقه را بخواجوا کمال رایت و در ارت برافراشت و شایر علقه در سبیل علقه  
 سببانه با علقه بن بکر علقه سی که در صرد روی خلافت میکرد و شرط مباحثه بکاتی و در و در برین حال بلیت تخریر اصمنا بکاتب قمر زرد و توجیه فرمود و شایر محمود

مازیل مجلس علماء  
از ام حلیا زرد  
مضرب  
۱۲



و شاه محمود و پسران و فرزندانش که در شیراز بخت تصرف پادشاه گذارند که آنحضرت نیز در همان باند مضائقه فرمایند از کرم سید رفیع بعید نخوا  
 بود شاه شجاع این تمسک را بجا بست فرموده بهویش از مراجعت فرمود و بعد از انقضای فصلی عازم نزد شاه یحیی در سمت استقنان بجای آورد  
 و شاه شجاع بشهر آورده و چند روز بعین عشرت گذرانیده بشیراز عادت فرمود و ذکر فتنه خان سلطان بخت امیر  
 مسعود شاه انچه و بیان اسباب قتل او خان سلطان بخت امیر خود شاه که ضعیفه تسلیم جسته بود و در جبال الکاح شاه محمود  
 بهر سیر جهت انتقام غم خویش امیر شیخ ابوالحسن در طریق کرب و غریب سلوک نموده پیوسته حیل و حیثیت که بان واسطه میان آل مظفر و آل  
 جنگ و نزاع در میان می آمد در شهر و روستا مکتوبات مکرر میفرستاد و شاه شجاع نیز بنای نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که اگر بکوب  
 بیا یون بطلب صحنان آید بن شاه محمود راست و کردن بخت تسلیم تمام نمایم شاه شجاع این معنی را فوراً عظیم دانسته بکاتب صحنان رواند  
 و شاه محمود و رسولان حرب زبان روان گردانیده بوسیله ایشان بخان نیازمندانه عرض نمایند و شاه شجاع بر جای بی برادر و ترحم فرموده اول  
 طلب نمود و شاه محمود و بار دوی انجناب شافیه اخوین یکدیگر را در کنار گرفتند و شاه محمود و لوازم اطاعت و فرمان برداری بفرستادند  
 قبول فرمود که دیگر از حکم برادر بزرگتر تجاوز جائز ندارد و انگاه روی بولایت خود آورد و چون شاه شجاع بشیراز رسید و حاجه طایفه بن سلیمان  
 شاه و وزیر اگر فتنه جویان گردانیده و بهر شرف غیاث الدین محمود را میل کشید و شاه رکن الدین چنین را که بشرف حسب و علو نسب مشرف و مسرور  
 بود بهر تشریف و کرامت رسانیدند در آن ایام حاجه طایفه بن سلیمان شاه از حبس گریخته با صحنان رفت و شاه محمود علی رغم برادر او را بر مسند  
 وزارت نشاند و آن ناسا بار دیگر خان سلطان بخت عاشقانه نزد شاه شجاع فرستاد و او را بر تخریب صحنان باعث و محرک گشت و شاه شجاع  
 طالب بهانه شده جفا محمود و پیغام داد که ما انواع اضرابات ضرورت پیش آمده و دخل بخرج و فانیکنند طریقه آنکه برادر سال ازمان  
 مدوی فرمایند شاه محمود و ابدا که قاضی ولایت فارس و مظهر بلاد عراق و بخت تصرف آنحضرت و بود اسطخو و لشکر با ویرانی صحنان  
 بر تیر رسیده که این برادر بخرج ایوم احتیاج دارد چگونه حمله که لایق خزانة آنحضرت باشد ترتیب تواند داد و شاه شجاع چون این جواب شنید  
 گفت ما بآن شرط پادشاه محمود صلح کرده بودیم که از فرمان واجب الاذعان تجاوز جائز نمائید اکنون که خلاف حکم جاری میدار و لشکر را  
 باید کشید و سپاهی مرتب ساخت و با انجناب رواند و آن ناسا شاه محمود از منی استماع نمود که هیچ آن فتنه کیست و شاه شجاع این را  
 چیست بنابران خان سلطان از قبل رسانیده و رسولی پیش برادر فرستاده پیغام داد که چون ماده وحشت و نزاع ارتفاع یافت اگر پادشاه  
 بر غنایت ایستد شاید و بار دیگر میان برادران کرکاشی وجود گرفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و شاه محمود از قتل خان سلطان شامان  
 شب و روز از مرطبتش و در کانون درون تش خن و الم می فروخت و از اشتغال باز میجایرتش بر اعضاء خویش داعی می سوخت  
 گفتار در میان مواجالت شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر مقاتله او با شاه شجاع  
 بمجا و نیت هردان شمشیر زن در سبب عین و بهاء شاه شجاع شنید که شاه محمود و خاطر بران قرار داده که نوبت دیگر از سلطان  
 اویس استعداده نماید و ازین جهت اندیشه شک شده بعد از تقدیم سورت امیر قلیا الدین حسن جوهری را به تیر فرستاد تا محارزه از محمد  
 سلطان اویس طلب کند و شاه محمود نیز به همین مهم خواجه تاج الدین بشیری را که وزیرش بود و با صباست رایی و تند چرخان الیه بر نادر پیرز  
 انجناب سال داشت و چون این دو قاصد بپای تیر سلطان اویس رسیدند بنابر آنکه شاه محمود با استعجاب خواجه تاج الدین در  
 کتابی که سلطان اویس نوشته بود و غایت تعظیم بجای آورد و مکتوب مطرز باین دو مصرع کرده بود که شمس العبدانی بده کان لولاه  
 ما ان تویم و هر چه داریم و شاه شجاع در نامه خود سلطان اویس را بر خوانده بود و شمس شاه محمود و سید اول افتاد و امیر خلیفه الدین  
 حسن هم عیان بس و حزن بشیراز بارگشته خواجه تاج الدین حسن بدی حمله نشین تیغ ایلکانی را در جبال الکاح شاه محمود کشید و قرین افواج کل  
 وحشت با صحنان رسانیدند و سلطان و تنبیه این ضعیفه قصیده گفت که چند بیت از ان اعیست نظم آسمان ساخت در  
 افاق یکی بود و چه شور که از آن سو شد طراف صفا که سحر در چند اسوار و سروری که اگر در نگری خانه زهره بود از آن عالی سور

شجاع  
مسعود

اجتماعیت منور قری با ایشی اقصائی است مقرر ملک را با خود محمد بن قیس بنان داشته است از زانی بسیار در جم دولت شریف حضور  
قطب دین شاه ملک در مبه محمود که اوست همه سیرت محمود و محمد بن محمود امی پیش نظرت گشته ملازم هر یک کوست در پرده  
از همه عالم مستور خواجه تاج الحق و الدین محمد الحق سیمنا کردین باب بغایت شکور درمی از بهر زبانی کلمات آورد که چنان در گوش  
مافت در اطراف دیور و چون این مواصحت دست در هم داد سلطان و دین لشکری با داد و داد فرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده  
در هم شکست و سیرت شاه محمود و سیرت شاه شجاع غالب گشته و بهر دو سپاه از سیرت و ازیر عاجز آمده بساط مقابل را بقایمی بختند  
و بهر یک بظرف ملک خود کرختند ذکر حلیه شاه رکن الدین حسن وزیر و کشته شدن حکیم صاحب تاج و سیر  
شاه رکن الدین حسن با وجود آنکه بد و دمان واجب العظیم رسول کریم الهی نزل فی شان و آنک لعلی خلق عظیم و علیه التحیه و التسلیم انستاب  
داشت از حسن خلق بی بهره بود و در ایام وزارت در شیوه نگه و نخواست سلوک کرده بیکس از اشرف و اعیان ملک سلطانین نافذ فرمان را اعلیای  
نمی نمود و چون انجناب بعد از صلح خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند تمثیلت امور ملک و مال پرداخت بواسطه توهمی که از خواجه حلال  
نور انشا و خواجه امام الدین محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض رسانید که مشارالیهما این عرضیه را بشاه محمود نوشته اند مضمون  
کتابت آنکه هرگاه رایت نصرت پناه پادشاه بنو امی شیراز رسد مانند کان در دوازه کشاده ملازمان را بشهر در می آوریم و التماس نموده  
بودند که جواب بر ظرقی شود و شاه محمود بر ظرق نوشته بود که غلام روزی یک کب علی انظار میرسد خواهد رسید باید که ایشان بجا طاعت  
رسند و در بوده در سر انجام محاسنی که وعده کرده اند لوازم اهتمام تقدیم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه نور انشا و خواجه امام الدین  
را طلب نموده در موقف عتاب باز داشت آن دو بکینا روی بر خاک افتاده سوگند خور و ندید که ما این مکتوب خبر نداریم شاه  
شجاع پرسید که این رفقه خط شما هست یا خواجه او ندید که بر سینه مشایخ خط ما است که انکار نیست یونیم که در آتازین واقعه بخریم پادشاه  
در غضب شده گفت چون قرار نمائید که خط شماست چگونه بخر باید ایشان بعرض رسانید که ما خاطر قتل خود قرار داده ایم لیکن پسند  
و ایم که پادشاه حکما یعنی تحقیق مسطورت نماید و در آن روز شاه حسن حیدر در دپاسهل خورده بود و در خانه نشسته شاه شجاع کسی نزد  
فرستاده پرسید که این کتابت از کجا بدست تو افتاده شاه حسن جواب داد که دو هزار دینار بدادند و خواجه نور انشا بنسبیم کرده این مکتوب را از  
کرتم فی الحال دادند و ادلت و شکایت کشیدند اما هر چند در این امر بالغه نمودند مقررین شاه شجاع دیگر باره کس نزد شاه حسن ارسال شد  
فرمود و بهر ایامی تصور بود و نسبت بدوات دار از جنر قوت بعقل انداز قرار نکرد شاه حسن در جواب گفت که خواجه کار از شکنجه میاید و بدو بجا  
خود اعتراف نمایند غلام را چه گناه بشاه شجاع فرمود که در ضمن این قضیه حیل مندر جست این سخن محفولیت ندارد که کسی مکتوبی چنین را بعلامی  
نادر درج و قهرند انکا حکم شد که امیر اختیار الدین حسن قوچی بخانه شاه حسن رفته از وی زجر و تکلیف افرا گشت که حقیقت آن مهم چگونه است  
و امیر حسن نسبت بشاه حسن در مقام تشدد در آمده چون جناب وزارت تاب مضطرب گشت گفت که من محمود حاجی عمر منشی را جان و دارم  
که بر سبیل تقلید این رفقه را در قلم در وزیر که ازین دو شخص پوخته اند ششاک بودم و میخواستم که ایشان را مستاصل ساخته فراغبان حاصل  
نمایم مافی رای عالی حاکم است و چون صورت مکرر و زور و زبری تدبیر بعضی پادشاه صافی صمیر رسید نایر غضبش اشتعال فیه فرمود تا او  
بزه کمان برداشته و متکا تش را دیوانی ساختند در وضه الصفا مسطور است که چون انجنیر سموع پدر شاه حسن سید معین الدین شد نماز  
جنازه سپهر حاضر گشت و گفت که هر کس سخن بد بخود نشود و متابعت جبر زور نماید بر این بامثال این بلاء مبتلا گردد و سادات را با ظلم و  
تجارت کار جدا مارا حبه رحمت عالمیان مبعوث گردانیده اند فرزندی که سبب محنت جانیان باشد مقرر است که بعد از عقیق بونی و اخرو  
مضطرب و مضطرب شود بخت فرزند خوش است اگر خلف زاده و ناخلف بود تلف باد و بعد از قتل شاه رکن الدین حسن نسبت دیگر خواجه حلال  
الدین نور انشا پای بر مندر وزارت نهاد ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او بهمن استیام علیشاه  
فرستادنی شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان پهلوان اسد که صورت خوب و سیرت مرغوب داشت بیشتر اتفاقات می نمود و بحسب اتفاق

باسا  
برادر از شیراز و مرو  
را در شاه محمود  
نیز عازم مدین  
مال گشته در کوه  
یافت خواران  
سعد که پیکار از  
افت و شاه محمود  
نیز لشکر شاز  
ملک کرده سیمین  
شاه محمود را

خطاب  
م

رکن الدین  
ص

اشرف

و قیوم

اتفاق می شد که بود از غایت برودت بود با دشت و پهلوان را دید که بر کنار جوی نشسته چو نمیشکست تا و صحرای سار و دبو اسطه مشا به سبخی اتفاق شاه  
 شجاع نسبت با سده مضاعف شد و فاضلی در آن باب گوید و باقی از کبری که هست شاه شجاع همین مرد در دلش رسته است زانکه در فضل  
 دی وقت مخرج شکست و دست شکست دوران وقت که شاه شجاع از کربان بصورت شیراز در آید و زمانم ایالت آن ولایت در  
 کف کفایت پهلوان اسد نهاد و اسد در اندک زمانی قوی حال گشته امیر غوث شمس او غانی برادر زن شاه شجاع و شاه شجاعی بنابر اغراض فاسد خود  
 پیوسته عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و با وحی نوشتند که بر فراج شاه شجاع اسلا اعتقاد نیست بطریق خرم سلوک دیبا بدینود  
 و از خوشبختی غافل نیاید و بنابران پهلوان اسد بخار غرور و استکبار بدماغ راه داد اما چون دالده شاه شجاع محمود شاه در کرمان یافت  
 داشت از اخبار عصیان بنیو است کرد و در آن اثنا بسبب تعصب و کشتی که یکی کرمانی و دیگری خراسانی بود میان ملازمان محمود شاه و نواز  
 اسد نزاع واقع شد محمود شاه بر تبه آرده خاطر گشت که از کرمان بشیر زشتافت و از مارات طغیان اسد بنه سمع پسر سائید شاه شجاع ان  
 سخنان را تحت حمل بر غرض فرمود و پهلوان اسد چون کرمان را خالی یافت برست برج و باره پرداخت و با حلیه از مملولان بستاند و خبر فساد اعتقاد  
 او به تازو پیوسته شاه شجاع پورش کرمان را پیش نهاد بهمت ساخت و قبل از آنکه این غنیمت از خیر قوت بفعل آید سلطان قطب الدین اویس شاه  
 شجاع بنام اسد نوشته مضمون آنکه بلده کرمان را بفرض نده سلطان اویس سپارد و خود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پادشاه  
 شاکه هرگاه این نشان ظاهر شود بهیابانه کلید شهر تسلیم خواهم نمود اما فلاح سلطان اویس طایفه از سپاه جرمان و او غان بنو احمی کرمان رفته  
 چون دید که کار می نماند بر دبا صحنان رفت و بشا محمود پیوست و باین سبب بخوت و استکبار اسد یکی برادرشده و از استقامت آن  
 انجامید بنابران شاه شجاع در شهر نشسته ربع و چنین و بهمانه با نجاست فرامید و پهلوان اسد رو به و در حصار خمریده عساکر شیراز را غارت حاربه  
 و محاصره کردند و چون کار بر ابل شهر نماند اسد شایع می کرد که حرکت آن فتنه بود و طلب نمود و شاه شجاعی بحسب طایفه قوت امداد اسد داشت اما  
 پهلوان خرم خراسانی که در فارس قایم مقام بود و چندان اغوا کرد که بهیابانه تو تم از غدر شاه شجاعی بر تیب اسباب حرب بشو شد و این خبر به عرض شاه  
 شجاع رسیده بر سبیل خرم دانست که خرم چنان اذلالا بر طریقه خرم مرغی داشته سلطان عماد الدین احمد و شهرزاده زین العابدین را بجا محاصره کرمان  
 تعیین نمود و خود بجانب شیراز بازگشته این رباعی انشامود رباعی من جرحه صبر میکنم فرزانه وین عصبه دهر خرم مردانه نو میدنم که  
 عاقبت حق زلفک روزی بر او بر کند پیمان و سلطان احمد در محاصره اسد بقدر حد و ولو از تمام بجای آورده شوارح و طواف  
 کرمان را چنان مضبوط ساخت که هیچکس نتوانست که بکشت من بار بشهر بر دینا بران فقط و جلای عظیم نصیب محصوران شد و کار اسد با  
 انجامیده فرمود تا هر کس آذوقه نداشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهت قرب صد و بیست هزار کس بچند دفعه از کرمان بیرون آمدند و طایفه  
 با صحنان و زمره با در بایمان رفتند و بعضی بار و وی سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد هم کرمان را از ویکت بان رسانید که مفصل در  
 و میخواست که بعد از فتح ایالت آن ولایت بعلق با و گیر و چنین عصبه بنه از مملولان صبر خوشش با پادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عرض  
 داشت برادر گوتوبی باین عبارت در ظلم آورد که قصه جلالت و مردانگی و شجاعت و فرزانی برادر عزیز معلوم گشت هیچ چنین میکن که جاوید  
 بد و با و از توفیق و صورتی که بواسطه براده اسد فی جید با جمل شمن مسد نموده کل الوجوه حق بجانب خود می ست انار سعی که از ان برای  
 یو تا قیو نا ظاهر میشود موجب از و با و اعتقاد میکرد و دهر اینه چون از سر تمام امری خطیر با تمام رسانندان را با نغام و اگر ام مقابل و خامل دارد  
 و اگر تقدیر منصف حکومت کرمان نباشد بر موجب و ملوک و اقطاع او بر و آری عجز از ان گرفت جان برادر که کار کرد سلطان  
 احمد ازین جواب در تاب بلکه بیاب شده و در نتیجه کرمان تا غل و اهلال و زید و بشا شجاع نوشت که بنده را اشتیاق ملازمت سده سلطنت  
 بر مقاصد و نار ب دارین مرجع است پیش ازین محل مفارقت نذار امید آنکه محاصره کرمان بدیگری حواله رود تا قدم از سر ساخته نمکنت  
 شاه بشا شجاع شمس برادر امیر ذوال داشته پهلوان علیشا و فریانی و پهلوان خرم خراسانی را از مملولان تاراق یکساله برداشته بظاہر کرمان  
 روند و سلطان احمد را بدرگاه عالم بنیاد طلبید و در آن وقت که پهلوانان بحد و کرمان رسیدند تمام اسد با صضر از انجامیده بود و اکثر

در کرمان

شجاع از پدر و برادر  
شده میان  
چهاره کرمان  
و گوتوبی برادر  
از زبان شاه

شاه شجاع

اضافه می کنند

مردم بفرموده پسر دانه و تخم سیوس و پستان و امثال آن اوقات میگذرانیدند لاجرم پهلوان اسد سلطان کشته بعد از آنکه دوشد پهلوان علیشا  
و پهلوان خراسانی هم بر آن قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و قلعه میان شهر را بگذارد و درگاه سلطان سپارد و برادر و پسر خود را  
بفارس روان سازد و پهلوان علیشا بصنط حصار قیام نموده پهلوان خرم برادر اسد که موسوم به محمد بود و پسرش بشیر از رفت و سپاه علیشا  
با کرمانیان آغاز حریفی و فروخت کرد که بگویند و ندوشتن رویه می ستانند و اسد در قلعه کوه ساکن شده بی اختیار روزگار میگذرانید و هر  
اندیشه عذری بجا طرح نمیکشت و پهلوان علیشا نیز توجه تمام هم اسد کشته خاتون او را بوجه مناکحت شاه شجاع فریب داد تا در  
دفع شوهر با او طریق یافت مسلوک داشته مولانا جلال الاسلام طبیب را نیز درین امر با خود متفق گردانید و خاتون اسد با جناب حکمت تابی  
مشورت نموده صواب در آن دانست که اسد را زهر دهند و مقصدی هم قاتل پیدا کرده با هم گفتند مصلحت آنست که نخست این بیز  
استحسان کنیم اگر پیشانیته تاخیر نماید بخورد و او در سیم نگاه اندکی از آن جو شیر کرده پیش پهلوان علی سرخ که در سلطنت محقران اسد منتظم بود فرستاد  
و علی سرخ آن طعام را بکار برده بعد از یک شبانه روز ببرد و سبازان که پهلوان اسد را زهر دادم و مولانا ناصر الدین شاعران بیت نظم فرمود  
بیت زنیسان که کل سرخ فرود بخت نهاد یار سبزه کل سرخ فرود بخت نهاد پس از فوت علی سرخ خاتون پهلوان و مولانا جلال الاسلام هایت  
که اگر او را زهر دهند و یک شبانه روز زنده ماند مجموع هزاران رایت بیخ بدیدار بلاک گردانند زیرا که اسد در آن اوقات بغایت تند خو  
و سرسبه شده بود و بجهت وقوع اندک امری که مخالف فرمایش وی میبود زدیگان خود را تعذیب میفرمود چنانچه جایگشته که روزی حلوای  
طلبیده گفت که در نظر و حلوای پر و پیش از حنفی حله اگر شخصی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان گفت او را عا ضرر سازید  
ایشان ملازمی که طلب حلوای گرفته بود و بچشم در آمد گفت آدم پهلوان بی تا مل گفت رینه اش سازید و حلوای بکینا تا بر بنه سائیده  
چوب زدند که بهوش گشت درین حال نوکر است را آوردند پهلوان همورست پسر پسر سید که این چه کس است گفتند فلان ملازم شما  
که شراب خورده گفت پس این چه کس بود که چوب خورده گفتند حلوای پهلوان کمال عقل بی کشیده فرمود که حلوای را من مست پنداشتم کجایه دوست  
دشمن را بگو اگر بکنم جان داد و اشارت کرد تا او را بر داشته بشیرش برود انقضه چون پهلوان بصیحت در آن ندیدند که او را زهر دهند را بهار بران  
قرار گرفت که در روز جمعه که پهلوان سده تنها تمام میرفت از بقی که قدیم الا یام از شهر بجانب حمام قلعه رده بودند جمعی بر سرش رو زد و کار او را بسیار  
کیفیت این اندیشه پهلوان علیشا پیغام داده پهلوان انجمن را فرمود که آن لغت را که مسدود گشته بود باز گردانند و در هر دو پنجاه شصت  
مرد مصیح کل از آن راه بفرستاده و در محلی که پهلوان اسد زهر عمارت بیرون می آمد که تمام رود و یکبار انجاعت بشیر و قش رسیدند  
و همان لحظه او را قطع قطع سینه از قفسه پان انداختند و کرنگان کرمان که از حدی اسد بجان داده بودند از گوشت او تغذی نمودند چنانچه در مصلحت  
ند که است که تقبالی ششتری در صد و فروختن گوشت اسد در آمد و مبلغ دو بیت دنیا از بها آن حاصل گرد و این واقعه در چهار  
شنبه بوقوع انجامید و روز دیگر تمام الدین که خواست پهلوان اسد و کتوال طعنه بود با پهلوان علیشا ه قوا عهده و پان حکام داده مقام  
حصار تسلیم نمود و پهلوان علیشا سراسر در بشیر فرستاده و بیت مال عرضه داشت که و امیر اختیار الدین حسن قوری جبهه ایالت کرمان جب  
الحکم دی بولایت آورد ذکر انتقال شاه محمود از جهان کدزان و رفتن شاه شجاع بکباب بلده فاخره اصفهان  
چون متبذرها کلام بحر نظام کل من علیها فان وصول آفتاب اقبال جمیع مرتقیان در جات جاه و جلال بشیر خد و ال مریت لازم و عرو ب  
کو که حیایت نامی با صبر ارباب سلطنت و استقلال بعرب و بال قضیه است تخم و رشور سینه بعین و بجهت دو پادشاه علیجا و فضائی عالم  
بریا ضاحت فضائی انتقال نموده اول سلطان و پس بن میر شمس حسن بلکانی که در شب دوم جمادی الاول سنه مذکوره حاج و تحکمت  
وداع کرد و دوم قطب الدین شاه محمود بن محمد بن طاهر که در نهم ثوال سال مذکوره روی بجو امین غفور آورد و این اجبار تعادب یکدگر بشیر  
شاه شجاع برفت برادر و نرگت انحراف از حزن و غلای نمود و بر اسم عزت پر اخته این باغی نظم فرمود رباعی محمود برادرم شمشیر شکن  
میگرد و خصوصت از بی تاج و تکیه کردیم دو بخش نابرا سایه خلق او زیر زمین گرفت و من وی درین و چون طایفه از شرفا و اعیان

[illegible]

چشمه شربت  
خلان و فنا  
بنظر صیت وین  
نصارت هر فریاد  
طش تقدیر بر ناصیه  
احوال کاشانیکه  
بدانده تا نوشته  
نخواند بیت بر  
از عالم حق است جان  
خورده میباید  
۱۵







خود و وزیر سلطان بایزید چنانست کرد انگاه سلطان احمد را طلبید و چون چشم او بر یکدگر افتاد بر تیرگی بر ایشان طالب شد که یکدیگر را محال  
نگه نماید و سلطان احمد را مجلس سپرد و رفت و اوقات شاه شجاع تسکین یافت و پیرشاه را که نوکر سلطان احمد بود طلبید و گفت از زبان من سلطان  
احمد بگوید که دنیا مناسبت است بظلم غلام و علم نیامد آن سایه بر یکت قرار گیرد و نه انکسواب چنانست پذیرد و من درین شهر فتنه بسیار می بینم و مقام صلی  
دارالامان کران است امید آنکه همین ساعت با تو لایت روی و درین بلد را شوب توقف نمائی و در هیچ فتنه سعی نفرمائی و سلطان احمد این صحبت را  
قبول کرده همان روز روی بکرمان آورد و چون خاطر شاه شجاع از محبت و لایت فراغت یافت و دو کتو مضاحت اسلوب کی بصیرت صراحت  
امیر تیمور بکرگان و دیگر سلطان احمد جلایورد باب سفارش فرزندانش و توجیه امور حضرت ملک نمان در قلم آورده هر یک را مصحوب عهدی روانه کرد  
و یکی از علمای مشغی باجه غسل تعیین نمود و فرمود که میر حضرت یار الدین حسن قوری را از کرمان طلبیدارند تا غسل او را بیدینیه بقبول کند و وزیر جمعی و ازین  
شهرین بخت کرانند تعیین فرمود و در شب کشته شد و دو م شجاعان مسالی که از عدد حروف حیف از شاه شجاع بوضوح می پویند و ازین خاکیان  
بر اوست بختان سحر است حلت نمود و همان شب جسمه مطهرش را با مانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امر او را کران دولت بیدار  
اقامت مراسم تعزیت روی شهنشاه امور مملکت آوردند و از جمله اعلام و فضلاء لازم الاحرام جناب فادت پناه مولانا قوام الدین عبدال  
فقیه پناه شاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه بوده تا شرح مختصر این صاحب که تصنیف قدوة المتأخرین قاضی غصه الدین است نزد انجناب مطایفه بود  
و از شعراء زمان شاه شجاع کی خواجہ غلام دقتی که مایست و انجناب شیخ خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت باو اعتقاد می عظیم داشته گویند  
خواجہ غلام دهرگاه بخار گذاردی که نه او شرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این سخن را بر کرامت حمل میفرمود و پیوسته بقدم اخلاص ملازمت انجناب  
مینمود و خواجہ حافظ که برین سخن شک میبرد این غزل نظم آورد غزل صوفی بنهاد دادم و سر قصه باز کرد آغاز کلام با ملک شجاع باز کرد باری  
چرخ مشکندش بچینه در کلاه ریز که عرض سغبه با ابل را ز کرد ساقی بیا که شاید رخسای صوفیان آمد در خلوت و آینه باز کرد این  
کجاست که ساندغان ساخت و اینک باز گشت بر آه حجاز کرد ایدان بیا که مایه پناه خدا ویم ز آنچه آستین کوه و دست دراز  
کرد صنعت کن که هر که محبت نه راست بخت عشقش روی دل مرغی فرار کرد ای کجاست خوش خرام کامیروی بایست غره مشک که  
کر نه عابد باز کرد فردا که شکا حقیقت شود پدید شمرنده رهروی که عمل بر حجاز کرد حافظ مکن ملازمت زندان که در منزل مارا  
خدا زنده در یابی نیاز کرد کلمات خواجہ غلام دقتی از صفایه و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیتان کتب برالسنه  
را قوام دهرگاه کی از جمله خواجہ حافظ شیراز است که بواسطه بلاغت و فصاحت و غایت مهارت بحدود لفظ و عبارت احتیاج به تعریف نماند  
منافخ سخن خوری نماند که مایه تاب چه حاجت شب تجلی را در لغات مسطور است که شعر خواجہ حافظ لسان العین ترجمان الاسرار است غلبه  
و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس حجاز دران اشعار معارف شاعرانند و حسیب روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجہ حافظ را  
مخاطب ساخته گفت ابیات هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یکت نوال واقع نمیدهد بلکه از غزلیات چهار بیت در تعریف شمر است  
و دوسه بیت در ستودن و یکت در عیب و صفت محبوب و تلون در یکت غزل خلافت نگذاشت خواجہ گفت آنچه بر زبان مبارک شما  
سیکند و عین صدق و محض صواب است اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشعار تمام یافته و نظم و نثران و دیگر باری از در و دره شیراز پیرو  
منی نماند بابرین کنایت شاه شجاع در مقام ایداد حافظ شد که بسا اتفاق دران ایام انجناب غزل در سبک نظم کشید که مقطعش این است  
شعر که سلیمان آیین است که حافظ دارد وای اگر از بیامر بود و فردائی و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت این صمون این نظم چنان  
معلوم میشود که حافظ بقیام قیامت قائل نیست بعضی از فقهای خود و صدق نموندند که فتوی نویسنده که شک در وقوع روز جزا که کفر است و از  
بیت این سخن متشابه میگردد خواجہ حافظ مضطرب گشته نزد مولانا زین الدین ابو بکر تیارادی که دران وان عازم حجاز بود و در شیره از تعریف  
رفت که کیفیت قصه باندیشان را عرض نمود مولانا فرمود که مناسب است که بیت دیگر مقدم برین مقطع درج کنی شعر این سخن که فلان  
چنین میگفت تا به قصه آن مثل نقل که کفر نیست این است بخت یابی بابرین خواجہ حافظ این بیت را خسته پیش از مقطع دران

که این

غزل سنج ساخت بخت این مدتی خوش آمد که هر که سبکست برده میگردد با دقت و بی رسانی و باین واسطه از آن و غنچه بخت یافت و خود را  
حافظ رسته شنی و معین و بجا بر این عنوان شتافت ذکر ایالت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی  
از وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا چون مراد ارکان دولت از تعزیت شاه شجاع باز پرداختند بوجوب وصیت سلطان  
زین العابدین را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر میرالدین صفهانشاه اختیار تمام پیدا کرد و سلطان  
باز بیدار از رفتن صفهانشاه مانع آمد و اشراف و اعیان صفهانشاه کس ببرد فرستاده شاه یحیی بآن بلد طلبیدند و عالم خود گردانیدند و امیر صفهانشاه  
شاه سرانجام کلمات و جریات امور مملکت فارس را پیش خود گرفته امیر علاء الدین بانیق و حواجر و نورانشاه را معذب و معاقب ساخته و بهر تبتیب  
الات و ادوات سلطنت پرداخته و اعیده نمود که والد سلطان محمد بن شاه شجاع را و جبار که کج کشد و سلطان محمد بن پادشاه بی بدین  
و سلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته منکوحه آنرا که آن محبده صفهانشاه را بفرغیت ماوراء رمضان رسانید و از آن برادر و امیر صفهانشاه  
شاه میر حسین و نسیب بود و بر عا و فضل با حسن و بی سلوک محمود و اتا شاه یحیی چون صفهانشاه در آن روزی چند بجای مرا می بگذراند چنانکه سنج  
کرده با سپاه عراق روی بآنجانب آورده و سلطان زین العابدین بالشکر شجاعت آیین او را استقبال نموده در آنجا در آنجا سلطان با یزید باطل  
بعضی امر که شکیه بشاه یحیی پیوست و در آنجا بفرماندهای زین العابدین پیوستند و نواحی بلخ و طالق  
فریقین دست داده ای آنکه بخار جنگ و شین از قلع یا بدو بوجوب اسد غای شاه یحیی صورت مصالحه جلوه گرفت و در میان میدان مبارک  
رویه دو آفتاب در یک برج و دو کوه بر در یک برج مجتمع شدند و شاه یحیی سلطان زین العابدین را غدر خوانی نمود و تقاسم فرمود که حکومت  
ایر قوه را از پهلوان محمد بن بستاند و سلطان یزید را در آن ملک حاکم گردانند و سلطان زین العابدین با وجود آنکه عمو یزید در وقت  
عجب از وی برگشته بود این بخت بد و فرمود و لشور ایالت ایر قوه بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر صفهانشاه ازین رمضان در مصاحبت سلطان  
بایزید بایر قوه رود و منظور از شکر بیکد و کشیده خرابی میکرد چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شده روی بود  
فرار او و در سلطان زین العابدین در خان فتح و اقبال متوجه شمر عزت و جلال گشته در آن ایام حواجر حافظ علی نظم فرمود که مطلعش نیست بخت  
خوش کرد باوری فلکت روز و اوری تا شکر چوین کنی و چشکر آنه اوری اما سلطان یزید که مادر او بر قوه شده بود چون بدینجا رسید  
پهلوان محمد بن اورا بشهر راه داد و بستان و پروانه سلطان زین العابدین و رسالت امیر صفهانشاه التفات نمود و لاجرم عمو یزید بوسید  
و حیران با صفهانشاه باز گشت و در آنجا سلطان زین العابدین خال خود سید محمد الدین مظهر الامیر الامر ساخت و امیر غیاث الدین منصور  
را این معنی مداخلت یافت و بهانه استخلاص اموال سرستان رفته و با بجا صفهانشاه شتافت و چندان شطینت نمود که شاه یحیی نقص عمده چنان  
جایز نموده روی بشیراز آورده و سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روانه شده بهر منزلی که پیش رفت شاه یحیی مرحله باریش نشست تا صفهانشاه  
آمد و چون سلطان زین العابدین ظاهر صفهانشاه امضرب جنایم عساکر حضرت نشان گردانید بعد از سه چهار روز شاه یحیی ابوابی محاربت افتاد  
از شهر بیرون ناخت و سپاه بشیراز را بر آنجا و از نصف النهار تا وقت عصر کوازم سکا را اقدام نمود و چون روز می حال بنیوال گذران  
فتح قیسیر پذیرفت و برویت برخواست استیلا یافته سلطان زین العابدین بنابر تقاسم امر کوچ کرده بدار الملک خود شتافت و بعد بستان  
اشراف و اعیان صفهانشاه بسلطه بخت شاه یحیی از طاعت و فرمان برداری او پشیمان شده بجام هواری سلطان زین العابدین که در غایت  
کریم و سخاوت بود آمدند و بیکت ناکاه قریب بیست هزار پادامه سلاح گرد حضرت شاه یحیی افزودند شاه یحیی کس بیرون فرستاده از نسیب  
انجرات پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر تقاسم باین ولایت شریف آورده بودند امید چنانست که حالانیر سخن بقبول کرده این  
شهر بیرون روند که بعد ازین صفهانشاهان طریقه خدمتکاری بجای نخواهند آورد و شاه یحیی از روی صفا ازین بقبول گفت و دهان شب  
رحیت بفرمود و مردم صفهانشاهان جهت احوال این گروه امیر علی میر میرزا بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین او را با نعام بصلعت خاطر  
و کمر سفره فرار گردانید و بهر جهت هر چه تا مرستوه صفهانشاهان گردید و چون بمقتدر نزدیک رسید امر او و سنا و اکابر و اعیان صفهانشاهان را

وینت

امیر صفهانشاه  
زین العابدین  
شاه یحیی محمود  
و امیر غیاث الدین  
منصور  
سلطان  
زین العابدین  
مستور کار و  
کشت زیراکه  
شاه

استقبال بجای آوردند و پیشکشها کشیدند و سلطان بن العابدین همه را با عواطف پادشاهانه و حواری خنود و نواریش فرمود و بعد از چند روز خال خود  
سید محمد الدین مظفر را قایم مقام گذاشته حازم نظر شد زیرا که محمود بایزید از قبل شاه یحیی در آن دیار بیکوشت اشتغال داشت و خیال تعرض مملکت فارس  
بر لوج خاطر ملک داشت و سلطان بن العابدین بیک نامگاه بر سر سلطان بایزید رسیده خدمتش بطرف لرستان که رخت و روزی چند در بنای دولت  
اناکت که تربیت یافته بود و اوقات گذرانید و سلطان بن العابدین مظفر و مضویر پیشتر زرقه بساط حبش و نشاء بسوط گردانیدند و اگر شمس  
از احوال سلطان احمد و سلطان بایزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید سلطان احمد پادشاهی بود و  
لطف و کرم معروف و بصفاء اعتقاد و وقت قلب موصوف مرئی را باب عایم و فضلا و حقوی ارکان شریعت مطهره و خواجه چاه سابقا  
مرفوم قلم بلاغت تمام داشت شاه شجاع در مرض موت حکومت کرد و ما را از ما مرد سلطان احمد کرده او را بدینجا بکسل فرمود و چون سلطان احمد  
تردیکت بدارالامان رسید بیل خلیفه الدین حسن قوری با انگیزه قوت مقاومت و قدرت تعالیت داشت بقدم مطاعت او را استقبال نمود  
مقا لید خراین و معاتج قلاع و دفا بن تسلیم نمود و غریمت بشیر فرمود و سلطان احمد با نفع آمد گفت چندان توقف نمانی که خبر صحت پادشاه بر  
انگاه با اتفاق حازم انصوب شویم و اگر محرم نومی دیگر باشد تو ما را بجای پدرار ملک و مال هیچ چیز دریغ نیست و بعد از ده روز از وصول سلطان  
احمد بکران خبر فوت شاه شجاع شایع شد و امیر عتیار الدین حسین معزز و کرم بهما بجا توقف کرد و در اوایل سلطنت سلطان عماد الدین احمد بسوی  
عقمتل و غالی که بیک سلطان بن العابدین سر دادر قوم جرم او و غان بود با سلطان احمد در مقام مخالفت آمد و یک دو نوبت بین الحبابین بنیر دای  
منو و در هر که آخر غمتش نشاء تیر تیر شد و غنیت بسیار بدست سپاه سلطان احمد افتاد و منصب پشوائی جرم او و غان بخلق بهیلوان علی  
گرفته و در سنه ثمان و سبعمائید سلطان بایزید در لرستان از مقدم خویش اعلام داد سلطان فرزان فرمود که حضرت حسن فرانس که در  
سلک ملازمان قدیمی انتظام داشت سلطان بایزید را استقبال نمود و ما بختاج نوکرانش ترتیب داد و چون سلطان بایزید در شهر بایک  
فرود آمد لشکریان او که چند مردک گرسنه برهنه بودند دست نقدی مال رعیت داد کرده و انو لایت را برهم برزدند و انجیر سلطان احمد  
رسیده از ده خاطر گشت پیغام فرمود که برادر بایزید باید که از سر حد کرمان بیرون رود و لا جرم سلطان بایزید بجهت فتنه سلطان احمد نیر  
جانب توجه نموده چون سلطان بایزید مرد رفت ملازمت شاه یحیی پیش گرفت کشتار و در بیان وصول لایت اقبال  
اشراق حضرت صاحبقران امیر همپور کورکان سبل و فارس و عراق و ذکر گشته شدن جمعی کثیر از صفهانیا  
بواسطه عنا و شقاق در سنه ثمان و سبعمائید که صاحبقران کبیریستان امیر همپور کورکان بهمت عالی بهمت بر شغال و ولایت  
آذربایجان و عراق کما شست یحیی بشیر فرشتا و سلطان بن العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو با ما در مقام دولخواهی و اتحاد بود و بنا بر  
در وقت وفات با خن متوی در باب سفارش تو رسال نمود میباید که بدرگاه عالم بنیاه ایسی تا تو را بنوعی منظور نظر گردانیم که علم ساخت  
و مهابات مرتفع سازنی و در محال دولت و اقبال مگوستان مملکت پر داری سلطان بن العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع در  
توجه استانه جاه و جلال طریق اقبال و جمال مسلوک داشت بلکه یحیی را اجازت فرجعت نداده اندیشه بی فتنه طر کرد و بنده چون انجیر کاکان  
عالی کهر رسید و در شهر شمس و ثمانین و سبعمائید خسرو را در رنی گذاشته از راه همدان علم غنیمت بصوب صفهان را فرشت بعد از وصول  
سجد و انو لایت سادات و قنات و علما و اکابر بر سر استقبال استقبال نموده با صفات لطافت اختصاص یافتند و مال امان قبول کرده  
بعضی از ایشان عثمان بطرف شهر یافتند و امیر میگویم پور بر لاس جهت تحصیل انوجه قلع طبرک در آمده امیر ملک همپور و لدا قنوقا بهادر و امیر محمد  
سلطان شاه پور در فتنه و محصلان و نوکران مرا با رعایا غارت کرده و به خولان میبایست تعرض ابل و عیال اصفهانیا بشدند و چون طبعیت  
اندر دم بر شغال نایز فتنه مجبول بود ببطافت کشته در او اخر شوال سال مذکور خروج نمودند و او اطلیل و بوق یعقوب رسانیدند و نوکران مرا  
و محصلان بخواری هر چه تا تر قتل رسانیدند و شمشیر خون بر آشفته کنان سچون در آشفته کنان در اول شب هجوم عام و خروج لیام بار و  
سهر چشم رسید صاحبقران کرد و ن فلام برابرش تیر خرام سوار گشت و بدر واده نوحی شافت و طالبان نام و ننگ از اطراف

مظفر  
چند روز پیش  
محمود و کرمان  
آمده و خواهر  
الدین سلطان را  
پیش سلطان  
احمد فرستاد  
نبرد و پیروز

نبرد  
نبرد

دو نوبت



اطراف و جهانبندی اصفهان در زمان دولت طوایف همیشه خورشید از طرفین باسجالات قبال قیام و اقدام نمودند و چون اصفهان زن و مرد  
سپهون ریخته بیدار برآمدند نظم برانده زکات بی ساز و برکت سرسبز گشتند از ترس مرگ بسنی مورو بازو شاهین شاه زینقا  
تراخ و زغن شد بنام زکاتان جنگ او ز نامدار بگشتند آتش سه باره هزار آقا علی الصبیح که حشر کوکب تاب دیدار آفتاب  
خفاش و افرار برقرار اختیار کردند اصفهانیان ترک تنیر کرده روی گریز آوردند و شهر سحر شده صاحبقران فرزند و ن فرار غایت غضبناک و  
تقبل عام فرمان داد و فرمود که هر کس در دوی بپوشد از وضع و شریف و صغیر و کسپری بیاورد و تیغ بانی غاز سرافشانی کرده در آن روز بفرستد  
بهر کس در اصفهان گشته شد گویند که بعضی را بل علم و تقوی ملازمت صاحبقران بودند و بخواب گشتند که بقبل کسی اقدام نمایند سزای سیاقیان سحر  
و زنده ام بارگاه سلطنت سپردند و در اول و ز سر بی بچاه و بنار بود و در آخر یکدینا میفرود خسته و شکسته و خسته در اصفهان خیزان زنده رود  
و سادات و قضات و علما و جماعتی که محتملان خود را حمایت کرده بودند کسی زنده نماند صاحبقران مظفر لو حاجی بیک جونی قربانی و یوسفش  
بجافقت شهر گذارنده عازم شیراز گشت و سلطان بن العابدین از واقعه اصفهان و توجیه موکب بصرت نشان خبر یافته بجانب شتر گریخت  
شاه منصور که حاکم اندبار بود و غلام او را بداد امیدوار ساخت و ضمناً نوکرانش را بابت عبت خویش دعوت نمود و اکثر جماعت خاک مشی  
و دیده مروت پاشیده حلقه اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند و شاه منصور سلطان بن العابدین را گرفته در قلعه سلاسل محبوس گردانیدند  
صاحبقرانی بی مانع و منار غی میراندر آید سیر حکام آل مظفر مانند شاه کچی و سلطان احمد و سلطان ابوالحسن بن سلطان و پس بن شاه جماع پستان  
شاه قنده در آن اثنا از جانب ماوراءالنهر تلخی رسیده خبر رسانید که تو غنمش خان لشکر کج و دهم قنده و بخارا کشیده و در آن بلاد آتش زنیان  
مشعل کرده و باران حضرت صاحبقران غم مرا جعت خرم کرده جلوست شیراز نشاء نصیر الدین غنایت نمود و کرمان بدینور ساقی بسلاط  
هماد الدین احمد لغوی فرمود و ایالت سیرجان را بسلاطان ابوالحسن مفتوح ساخت و دیوان محمدت در بر خوه رایت حکومت برافراخت آقا  
سلطان بایزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی بایون بکرمان رسید از یزد و سپردن آمد بصوب کرمان راه یافت و در آن موضع هراره  
او غسان بوی پوسته چون سلطان احمد بجزیر خود با وجود ویرانی مملکت و پریشانی سپاه و رعیت خاطر بر حمایت قرار داد و بعد از غار  
عصر بزم تقال مصحف مجید گشاده آیه بشارت برآمد و سلطان بچپان روی بقبله کرد و گفت الهی رحمت این کلام کریم که پیغمبر و احب علی  
النجیه و التسلیم نازل گردانیده بایزید برادر ایدست من گرفتار ساز تا در بر چربی که در حق من اندیشیده بسبب بوی نیکی و کرم و همان  
بالان مقدار لشکر که حاضر بود و بی سلطان بایزید آورد و بین الجانبین مجاری بر روی نموده اجابت دعای سلطان احمد بطور پیوست و لشکر یزد  
کر خیمه سلطه بایزید و لشکر گشت سلطان احمد و بوجوب نداری که کرده بود از سر جرایم را در گذشت و متول محبت و کرم کرد و ایند بعد از مراجعت  
بکرمان بنو جان فرستاد و سلطان بایزید به بجانب رفت و قلعه بنو جان را بصلح گرفته از ساکنان آنجانی مبلغی گرفتار آمدن بستاند و بخدمت برادر  
فرستاد و سلطان احمد بطبعا عیش و نشاط اشارت نمود و این نهایت نظم فرمود نظم باز آیدیم و باز نهادیم اساس عیش کردیم از قناب  
قدح اقتباس عیش ساقی کج و کدر قدح عشرت ریز بر عاشقان غمزه پیماز کاس عیش نشین بخرم که براریم پنج غم از سبزه را گلشن کرد و  
بباس عیش بید چشم بخت کسی کو زبان کل دارد بجام با نه طرنگ پاس عیش بر کس قیاس کاری باری همی کند باری نمیکند دل با جرق قیاس  
احمد بیک دینی و عجبی لطف دوست دارد و بقدر بخت خود و لاس عیش باری بخیل خویش که در کارگاه هم خالی مدارد و قدیم لباس عیش  
و کرد و آمدن شیراز تصرف شاه منصور و بیان دیگر از وقایع و امور شاه منصور که از سایر سلاطین و دودمان مظفری برتر  
شجاعت و کینه وری متنا و پستی بود از عنفوان او ان شباب همواره از کتاب مقاصات و محاربات شنود در آن ایام که سلطان بن  
العابدین از مقید و مجوس ساخت و جبراجعت حضرت صاحبقران میر میمور کوکران جماع فرمود علم غنیمت بصوب شیراز برافراخت و شاه کچی  
مقامت برادر خود و ترنیاورده دارالملکت فارس را باز گذاشت و شاه منصور باسان ترین و جوی بان بلده فاخره در آمده رایت عدالت  
برافراشت و حواجه حافظ در نهایت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غنی و در سلک انشاء انتظام داد و و عبت از آن بخاطر

مظفر لو

سپهون

مشاجات

داور



شهرستان

نهر

بروز متبعت عالی حضرت واجب داشت و در عرض تعین و بیعت با عسا که نظر فرمود از راه شتر متوجه شیراز گشت و علی کو قوال که از قبل شاه منصور ضبط آن ولایت  
استغال می نمود که بحیثیت شترسوار و سادات و مشایخ و علمای با سبیل موکب بجا یون سبیل که در مخطوطه نظرات شته و آن سلاکت طریق نام داری و جوی  
سیر واری را با بزرگوار دکاری بحافظت شترسوار ساخته از راه بهبهان متوجه قلعه سفید گردید و آن حصنی است حصین بر قلعه کوهی رفیع واقع و صیت غایت  
متناقص در اطراف عالم شایع طول عرض آن موادی چهار فرسنگ و بروج متین آن محکم یک و سناکت در جانب آن آب روان پلایان و در ورون آن  
نصرت خوب و عمارات مرغوب فراوان از جالبش شدت آمده سنگ و زهره شریفی بخت آمده عاریه پیش ازین پنج سال شاه منصور سعادت نامی بقاوت  
فرجام را کو قوال آنحضرت کرده بود و سلطان بن العابدین را بعد از میل کشیده بوی سپرده و چون نواحی آنقلعه مضرب سزافات سلطنت و جلال شد و جوی  
صاحبقران کردن غلام عساکر بر نام مقام روی شتر خصما آوردند و قرب صد برابر آدمی در جوش و خروش آمد و زلزله در زمین و زمان افتاد و صدای  
غیر و لغاه دل کوه را پاره پاره ساخت بل قلعه سرسبز شده از بون جان تیر و سنگ انداختند و بهادران موکب نظرشان سپهر جلالت در سر کشیده  
و لاهی دشمنان را بر پیکان و بدنه و در میوه خستند و سه روز برین قوال شغال میشتغال بوده و هر افسر قلعه متحرک گشت و سعادت با اسباب و تنج انتقام  
در گذشت و سلطان بن العابدین کجول بیایه سریر کردن و نصیر شافیه صاحبقران که تیر نوار و را مخطوطه نظر عاطفت گردانید و فرمود که نصابت الله  
تعالی داد و تو منصور و مقهور خوانم سنانگاه ملک متحد و بی بجا فطنت آنقلعه متحرک گشت و دیات ظفر بیکر پنج منزلی را با بجا جوی شیراز رسید و در آن ایام  
بر چند صاحبقران سعادت سنان را حوال شاه منصور سپرد و پیشانی کشید که موقوف کجبر محقق است که ملکات باز گذارد و روی برافراورد و فی الواقع  
معقول آن بود و در وضعه الصفا مسطور است که چون شاه منصور خبر قرب وصول صاحبقران سزافرا استماع نمود از شیراز با جمعی از اهل تیسرین تیر گردن بر سر  
رفت و در پل بسا منزل گردید و در آن مقام جمعی از مردم شیراز بوی پویند شاه منصور را پیشان پرسید که شیرازین در شان ما چه میگویند بعضی رسانیدند که در  
وقتی که از شهر بیرون می آمدیم جمعی بهم میگفتند که آنان که ترکش میزدند و میجاق ده من داشتند اکنون مانند بزرگوار پیش کرک بگریزد و دیگران نیز دعوی حشمت شاه  
از شنیدن این سخن در حرکت آمد و حلول اجل موعود او را بران داشت که علی الفور بشیراز بازگشته و بیکار اشتغال نمود و با سه هزار مرد و شتر شیراز  
بیراز بهاد و صف شکن قدم در میدان نبرد دنیا دور و زحمت در سر فرخی شیراز صاحبقران و دشمن گذار رسیده از جانبین مقبض شد و پادشاه شیراز و کورگان  
و قوال تربیت داد و بکت قول بفرمود و بجا یون را پیشان بخشید و دیگر را با بزرگوار و محمد سلطان که بنیره سپهری انحضرت بود و تقوی نمود و شیراز شاه رخ را  
بر اول عثمان عباس را قراول گردانید و شاه منصور سپاه شیراز را استعین کرد و مینه و میسر مرتب ساخت و خود با بزرگوار در قلب بی کر شد چون  
خبرش بر لویا کوششای افتاد مانند شیر خنثاک که با پنج چتر ترس و باکت نداشته باشد چتر ترس سواران را که در علامت موکب نصرت شعار بودند جمله  
کرد و صفوف سپاهی بدان کثرت و اهتت را بر هم زده کار را می نمود که دوست و دشمن بران میدان داری و خبر گذاری آفرین کردند و جمعی که در پیش حساب  
قران نیک اندیش استغال تیغ و سنان اشتغال داشتند گریان شده شاه منصور در آن جن سپاهیان خود را دل داری میداد و زبان بخواندن این ابیات  
میگشتا و نظم برانم که کردن فرازی کنم بشیران شیرازی کنم من مرز کاری کنم بیکان که بر نماند آن سراید جهان و دلیران ستیزه داران ستیز  
و او نیز با شاه منصور اتفاق کرده آثار استخیر ظاهر ساخته چنانچه نزد حضرت صاحبقران بروایتی زیاده پنج کس ماند و شاه منصور دو نوبت شمشیر خود  
انحضرت رسانید و چون حمایت الهی نگهبان بود مضرتی روی نمود بیت اگر تیغ عالم بجنبه بجای نبرد کی تا نخواهد خدای و عادل احتجابی سپهر بر  
استر و کر فتنه خاری بسا دل محمود شاه و محمد آردی و توکل اوردی جنگی می برد و پیش بر زد و حملهای بهادرانه کردند تا شاه منصور عا فرشتد و عثمان بطرف  
توانات میرزا شاه رخ تافت و اولاد امیر غیاث الدین ترخان که اخوان آن شاه زاده بود و خصال بودند با اتفاق خواجهر راستی به جلال حمید و غیر هم از  
اهل تائید اعدا را شته کرده از خیم بیکان فضائی معرکه را بخون بردلان و بیکین ساخته و امیر زاده شاه رخ با آنکه مبنده ساله بود و در برابر شاه منصور چند  
شبات قدم نمود که لشکران نظر نشان علم تسلط افراختند و منصور مقهور شده در شاد و گریز و ستیز از سبب واقعا و از دست برد بهادران شهر  
نات گشتند بر بیاض تیره خاک سر نهاد و یکی از لشکران از سبب پایده شده سرش را تن جدا ساخت و میرزا شاه رخ آنسرا پیش بدر برد  
در پایش انداخت و بیت هر که سر در قدم او بارادت نهاد تیغ بیداد فلک داد سرش را بر باد امیر علاء الدین انباق در و قلعه شاه منصور

گوید نظم شهرای عصر ماضی و آنکه او در زمین ملک محکم داد گشت ملک مینست از داریا چون برفت لاجرم تاریخ او شد ملک مینست الفقه  
چون مقتضای شاه منصور بر پنج مسطور فصل یافت بقیه آل مظفر مانند سلطان احمد و سلطان محمد بن شاه شجاع از کرمان و شاه صیدالدین بجای با فرزند ان  
مغزالدین جهانگیر و سلطان محمد از داریا و سلطان ابوالفتح از سیرجان بار دوی علی شافیه و در سلک سایر ملازمان انحطاط و انتظام یافتند و حساب  
قران بهرام انتقام موجب تصویب امرا و ارکان دولت و اتفاق اشرف و ایمان انولایت بیدران روزهای آنجا عفت را میقتد و مجوس گردانید  
جهات و یراق ایشان را بسیار غارت و تاراج بر داد اما سلطان شکی و سلطان بن العابدین که آن ملک بکرم پدر و این از جوشا منصور محفوظ بصر  
شده بودند بهر تقدیر که چنانچه و جهات ایشان و همه معاش تعیین نمود آگاه ایاست ملک فارس با بامیرزاده عزیز تقویض فرموده و مجانب اصفهان در رفت  
آمد و بعد از دوازده منزل در موضع قوشه با بسیار تبارج دهم ماه رجب سنه خمس و ثمان و سبعمائه و بزرگ و صغیر و کپیر آل مظفر را بسیار سارین  
در حال اقبال آن ملک ستوده و ضعیف بیکت ناکا حاصل و نابود گردانید نظم بعترت نظر کن آل مظفر ستمانی که کوی اسلاطین بودند که در مقصد و حسن  
و شعیب بخت دهم شب زناه رجب چون غموند چو خزان بنان در زمانها برستند چو تره باندک زمانی در و دند داستان آتابکان  
لرستان در کتب داستان مرقوم غایب بلاغت نشان گشته که لرستان منقسم بدو قسم است لرزک و لرکوچک و منشای این قسم و وجه سیمیه  
آنکه در قدیم الایام دو برادر که بزرگ بدنام داشته و کوچک ابو منصور معاصر یکدیگر در دو موضع از انولایت ایالت مینو داشت که چون برادر  
از جهان گذران انتقال کردند محمد بن طلال بن بدر در آن ملک تاج ایالت بر سر نهاد و منصب وزارت را به محمد بن خورشید داد و در شهر سمنه ستمانی  
صد خانه و ارک و انجیل الساق شام بسبب از اسباب جلار و وطن احتیاجت بزرگ لرستان در آمدند و یکی از احفاد محمد بن خورشید که وزیر ملک بود جمعی از  
کردان را ضیافت نموده در وقت کشیدن آش کله کاوی پیش ابو الحسن مصلومی که رئیس ایشان بودند نهاد و ابو الحسن باین معنی تعال نمود که گفت ما سردار  
این قوم خواهیم شد و ابو الحسن پسری داشت علی نام روزی علی بکار رفته سکی همراه برد و جمعی در راه بدو باز خورد و میان ایشان مناقشه دست داد  
و آنجا عفت علی را چندان لست زدند که بهوش گشت و دشمنان بهیچوجه آنکه مرده است پایش را کشید و در غاری انداختند و سکت از عقب آن زخم  
شافته چون شب در راه و همه خواب رفته غایب مرقوم را انجا یافتند تا بزرگ و سکت بخانه خویش باز گشته چون نوکران علی دمان سکت را خون آلوده دیدند  
دانستند که او را واقعه پیش آمده و سکت روی براه آورده ایشان را پی او روان شدند تا بان غار رسیدند که علی افتاده بود او را انجا بردند و علی  
کردن تحت یافت و چون علی در گذشت پسرش محمود بخدمت سقریان شافت و بواسطه شجاعت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولدش ابو  
طاهر که جوانی بود شجاعت تاثر ملازمت آتابک سقر اختیار کرد و در آنوقت که آتابک سقر با حکام شبان کاره مخالفت مینمود ابو طاهر را  
با سپاهی کران بجنگ ایشان فرستاد و ابو طاهر بر مخالفان مظفر یافته دوست کام بفارس باز گشت و آتابک سقر او را بختین نمود و گفت ازین خبری  
طلب نامی ابو طاهر بیکت سر اسب خاصه التماس نمود آتابک سپی نیک بوی داد و گفت دیگر چیزی نخواه ابو طاهر داغ آتابکی خواست و این  
عشش نیز میبذول افتاده آتابک فرمود که التماس دیگر نامی ابو طاهر گفت که اجازت باشد لرستان روم و انولایت را به آتابک بکست تخلص  
کرد انم و سقر لشکری مصوب ابو طاهر گردانید او را بدو انجا بکست کیل فرمود ابو طاهر بن محمد بن علی بن ابو الحسن که  
فضلنوی چون مباد او آتابک سقر سقر گشته سجد و لرستان رسید و بکست و لطف و عطف بران دیار سقوی کردید و هموس سقلال  
در دناغش جای گرفته حکم کرد که مردم او را تا بکست گویند و فرزندانش بهین سنت مرعی داشتند و برین تقدیر ابو طاهر و اولاد او آتابکان حلی با  
نه واقعی چو آتابکان جمعی از امراء سرحد بوده اند که سلاطین سلجوقی فرزندان خویش را بدیشان سپرده اند و آن شاه زادگان ایشان را آتابک  
یعنی آتابک میکفتند اند چنانچه در مجله ثانی مذکور شد الفقه چون لرستان بیکمیر ابو طاهر در آمد با آتابک سقر مخالفت کرد و مدتی از  
روی سقوال حکومت فرموده روی بعالم عقی آورد و از پنج پسر ماند و بزرگ ترین همه نصره الدین بزرگ اسب بود آتابک  
نصره الدین بزرگ اسب بعد از فوت پدر با اتفاق برادران حاکم لرستان گشت و بار عقیبت در غایت عدالت زندگانی نموده  
بدان واسطه لرستان نیز بخت نصرفش در آمده خلیفه بعد از جهاد مشهور و خلعت فرستاد و چون یکسال در عهده روی بجهان جاوید

جاودان نهاده آتابک تکلمه بن میرا رسپ که نسب مادرش بنبرخان می پوست پس از وفات پدر بر سر شهر یاری نشست آتابک سعد بن یکنی سار که در آنی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاده در تمامی آن محارک بکلیه فخر یافت و در سن چهل و هفت و سی و سه سالگی بفریق طاعت عزت نزد بلاکو خان رفته داخل توپان کیو قانوین گشت و بعد از فتح بغداد و بیع ایلیان رسید که بکلیه بر قتل حلیفه و کشت اهل اسلام تحمیر و آساف میخورد و بلاکو ازین معنی رنجیده قصد ککله کرد و او از اندیشه پادشاه خبر یافته بجزعت غمان برستان یافت و بلاکو کیو قانوین را با دیگر یاران را بدینجا رسال داشت و ایشان را در ککله لب ارغون را که متوجه اردو بود در شان راه دیده اند که در دوردن ولایت در آمدند و ککله در قلعه محض نموده امر به چیدن اردو عده و وعید سخن گفتند و او را پایان طلبیدند و حلیفه یغیا و و آخر الامر بلاکو کاشمیری خود را بنشانی مان نزد او فرستاد و ککله بران اعتماد کرده از خصم سپردن آمد و امر او را به تبریز برده بعد از رسیدن ریغ و وثوق ککله بقیل رسید

آتابک شمس الدین الب ارغون بن میرا رسپ چون برادرش شهادت رسید بموجب حکم بلاکو خان حاکم لرستان گردید و مدت پانزده سال بعد از واد و پرداخته نولایت را مأمور ساخت و بوقت حلول اجل طبعی علم غایت بصوب آخرت برافراخت و از وی دو پسر ماند عا و الدین بهلوان یوسف شاه آتابک یوسف شاه بن الب ارغون بعد از وفات پدر به فرمان باقا خان بن بلاکو خان حاکم لرستان شده و او پیوسته بادویت سواره ملازم درگاه ایلیان بودی و نوابش حکومت مملکت قیام می نمودند و آتابک یوسف شاه در بعضی از محارک و اسفار بکلیت با باقا خان مددات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خورستان و کوه کیلیو و شهر فیروزان و جرباد قان نیز تعلق بوی گرفت و چون باقا خان وفات یافت آتابک در ملازمت احمد خان می بود و بعد از شهادت احمد خان ارغون خان نیز نسبت به یوسف شاه طریق التفات سلوک داشت و او را با صفهان فرستاد تا خواهرش شمس الدین محمد صاحب دیوان را بار و آورد و آتابک در او اخراج حیات با جازت ارغون لرستان شنافت و از آنجا آهنگ کوه کیلیو کرد و در شان راه خواب بولناک دیده بازگشت و بهم و ران ایام در گذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد آتابک افراسیاب بن یوسف شاه حکم رینگ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در دو کشته لرستان رفت و طریقاً ناپسندیده ظلم پیش گرفته بربک از نواب اسلاف خویش با بهانه مواخذه و مصدا دره نمود و عاقبت آنجا عت را به تیغ کشم بکشد و بکشد و از خورستان ایشان پناه با صفهان بردند آتابک عم را ده خویش قزل با صفهان روان ساخت تا هر کس که بکشته بود بدست آورد و در آن شان خبر وفات ارغون خان شیوع یافت و قزل باقیان سلخه شاه نامی خروج کرده شش صدها از بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و آتابک خود را پادشاه باستقلال بنده نشاند و طایفه از خواص را بکومت بلاد عراق نامزد نمود و پسر ککله بدیدند که رود در سال داشت لران در آن سرحد با صدها از اسفول دو چار خورده دست بکشت بازیدند و معولان از نام یافته لران در خانه ها و ایشان فرود آمدند و بعشرت مشغول گشتند تا که لشکر مغول از غایت عزت مراجعت کرده و مادر از روزگار سپاه لر آورده کونید که در آن بکشت یک زن مغول ده مرد از لران بکشت و چون کچا تو خان بر طعینان افراسیاب توقف یافت طولا وای نویان با باده هزار سوار بدفع آتابک فرستاد و طولا وای بعد از محاربه افراسیاب را که قتیله ایلیان بر دو کچا تو شفاعت بعضی از خوانین مجتهد رقم عفو بر جایید جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را بوی داد و افراسیاب بدینجا بنب شتاقه بی جبهی سپهر خویش قزل و طایفه از امر و ایمان را بقبول رسانید و چون غازان خان فرمانفرمای جهانیان شد افراسیاب بفرست بساط بوسه ستعاده یافته بدو معهود حکومت لرستان با موقوف گشت و در ۷۹ که غازان خان بخداد میرفت آتابک در حد و دهمدان گشت دیگر بفرست رسید و التفات یافته غسان بطرف لرستان یافت آتابک در شان راه بهر قان نوین که از فارس متوجه اردو بود و دو چار خورده بهر قان و را طوعا و کرها بازگردانید و بعد از وصول بهارگاه غازان اعوانا پسندید و او را بقبضیل عرضه داشت که در دوران با انقدر مبارک نموده که افراسیاب بن یوسف شاه بیاسار رسید آتابک نصرت الدین احمد بن الب ارغون بعد از قتل برادر بموجب فرمان غازان خان لرستان رفته به بند ایالت نشست و آب معدلت و انصاف کرد ظلم و استغاث از چهره ایالی آن حوالی فرو گشت در کوچ و بزر







میخواهند که منو سازم چیزی بزرگان کار و عزت نمایند و این گفت و شنود و بیعت شاه غازی رسیده در خنده شده شاه غازی مدت سی سال اقبال  
گذرانیده در سنه احدى و سبعه مئو قبه عالم باقی گردید و از و پسری ماند اسکندر نام مؤلف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد مادری ملوک  
زمان است ملک شاه کجین و بن شهر اکیم بعد از برادر خود شاه غازی یازده سال بر سنند سرافرازی نشست و برادر دیگرش ارغش که پیش  
بر بست و شاه کجین و برادرش اقبال قریب صد نفر از کرامت فرمود و قوتش در سنه احدى و سبعه مئو روی نمود آنگاه آفتاب دولت  
سمش الملوک محمد بن کجین و از قریب اقبال طالع گشت و او پادشاه دین دار عدالت شایسته بود و پیوسته علماء و فضلا و صلحا مصاحبت میفرمود  
و در ایام کارهای مساجد و عتبات و بقیع و بروج انداخت و قریبی محمود و متعلقات مرغوب بر آن مواضع وقف ساخت اوقات ایالتش  
نخبال میداد و یافت و در سنه سی و شش و سبعه مئو یمنان بعالم جاودان یافت نصیر الدوله شهریار بن کجین و بعد از فوت برادرش سروری بس  
بناد و مدت بیست سال اقبال گذرانید و چون حیاتش نزدیک به تمام رسید برادرش تاج الدوله بن جلال الدوله اسکندر یک کبیر با  
شیخ ابدار و او را مئو قبه عالم عقیقی گردانید تاج الدوله زباده در زمان شهریار برادر در کلاریتاق مقیم بود و بعد از قتلش ده سه سال با استقلال  
حکومت نمود و فاشش در موصح کور در سنه ۴۷۳ اتفاق افتاد جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زباده پس از پدر تاج اقبال بر سر نهاد و  
امان و رستاق را بر برادر خود و فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابو سعید بهادر خان وفات  
یافت و امیر سحر و سر بهادر در سبزه واری حال شده و در او اعراسه لشکری بانه ندان کشید و چنانچه در ذکر حکومت او مذکور خواهد گشت  
قبضه سید و عنایت بسیار بنیابیت از نبات و یراق سر بهادران بدست اباالی ماندند و بر ستمدار افتاد و چنانچه حکمت و عنایت جلال  
الدوله اسکندر بدرجه کمال رسید و لشکر مجدوری کشیده چند طایفه معتبر مفتوح گردانید و در ظهیر سمیت تحریر یافته که عادت اکثر مردم رستمه او کمال  
و مانده در آن چنان بود که موی سر میگذشتند و دستار می بستند تا بعد از قتل امیر سحر و سر بهادر جلال الدوله و برادران او سر تراشیدند و  
سجیدند جلال الدوله در صبح روز شنبه ۲۱ ذوالحجه ۴۷۳ قلع و شهر کجور با طرح انداخت و باندک زمانی انعامات عالی ساخت و چون  
مدت تلکس بیست و هفت سال سیدنا کاکا حبیب قضا در سنه احدى و سستین و سبعه مئو قبه عالم عقیقی گردانید و در مقبل این مجلس انکه  
جلال الدوله سحره را که قزوینی الاصل بود پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب می نمود و بهیچل غنای منزل امیرش زکات ملای از این طایفه میبرد و دو  
دسان انباری ابا بل محبتان سحره را بخنی درشت گفت و قزوینی را کمال دانی بران داشت که کار دمی از میان کشیده برخواست که بران شخص زند  
و بدین جهت مردم بهم باده چراغ فرو نشست و خوف بر ملک جلال الدوله غلبه کرده جست که از خانه بیرون رود قصصا کار سحره بی اختیار  
بر پیش خود و دستماری فریاد برآورد که ملک با زور نه یعنی ملک ما بزند و در انحال پای از خانه بیرون نهاد و بسیار ولی که حاضر بود تصور نمود  
که او شخصی است که جلال الدوله را کار در دوه است و میخواهد که بگریزد و بنابران خبری بر بهیچلش فرو برد و جلال الدوله در ساعت افتاد و بمرد پیوست  
فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادرش زکات به بیست سال در ستمدار بر سنند سرافرازی نشست و در سنه ثمانین و سبعه مئو  
بملکت عقیقی پیوست عضد الدوله قبا و بن فخر الدوله قایم مقام بود و بیست و یکسال در ان ولایت حکومت نمود و چون اجل موعود در رسید در وقت  
مخاربه گنگور بر دست سید فخرالدین بن سید قوام الدین کشته گردید سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زباده پس از قتل قبا در ستمدار تاج حکومت  
بر سر نهاد و او بعد از انصاف و جود و سخا و سایر محاسن او صاف راسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان باز ندان  
بملازمتش بسیار درت نمود کشتار و در میان شتمه از حال ملک کیومرث بن بیتون و ذکر ارتفاع نباه دولت او و محض  
قدرت صانع کن فیکون ملک بیتون که دله یکم بن تاج الدوله زباده بود در سنه سی و ثمانین و سبعه مئو در طالقان بدست جمعی از علاء  
افشا و عالم را بدر و دهم و از وی پسری ماند کیومرث در وقت استیلاء امیر تیمور کورکان بر مانندران خود را در ده و از منظور نظر افشا آمارا  
پادشاه کامکار گردانید و بکوتوالی طعه نور مضموب گشت و چند سال در آن حصار اقبال گذرانید و در آن او انکه اسکندر شیخی ولد از سیاب جلال  
با حضرت صاحبقران غاز خا لفت کرد و او امیر زاده رستم بن عرش و امیر سلیمان شاه بدفع فتنه او و مامور گشتند ملک کیومرث بنار زراعی که

برای مرد  
۴۰  
خروج و تالک  
چهره گذاردن  
برای شخص  
ساخته بودند  
و تلخیص و افزود  
در چون

نیو  
زیاد

تاریخ  
شده

چون  
لیکود

چون  
کشم

که با اسکندر شیخی داشت از قلعه بیرون آمد به پیشان پوشت و امیرزاده رستم و امیرسلیمان شاه بهمنی را فرزند عظیم داشتند که از معتمدان را کونوالی  
 قلعه نود هزار سال ساختند و خواهر کیومرث را بوی داده او را بگریزند و زود اسکندر شیخی که در اصل بود فرستادند و پیغام نمودند که اینک دشمن  
 تو را گرفته از سال اینستم تا غایت غنایت ما را در باره خود معلوم نمایی و من بعد باو بی محالفت نه بیای اسکندر شیخی باین سخن ای التفات نکرد و  
 ملک کیومرث را اسب و خلعت داده گفت بهر طرف میخواهی توجه نمایی که مرا با تو کاری نیست و کیومرث بشیر از شتافته بعدی که از امیرزاده  
 رستم نسبت باو واقع شده بود بعضی برادرش امیرزاده پیر محمد که در فارس حکومت می نمود و سائید و امیرزاده پیر محمد و رستم است داده زبان بجا  
 امیرزاده رستم و سلیمان شاه بکشا و کیومرث را با مالیت ولایت موروث و عده داد و اما بعد از فوت امیرمورث کورگان بعضی از اهل غرض بعضی پیر محمد  
 رسانیدند که کیومرث را داعیه خروج دارد و بنابران ملک مجوس گردید و چند ماه در زندان بسر برده بگریخت و در زری قلندران با جمعی از آنان  
 طایفه خود را بهوای قلعه نور رسانید و در یحیو و زکیا بهانه در پیوز بان قلعه میرفت و گاهی زود زبان نشسته باو حکایت میکرد و باین  
 الجانین الفت و موانست پیدا شد و روز تاشب در صحبت در بان بسر برده و روقی که پیشین در وازه مشغول گشت کیومرث در گوشه خفته  
 و چون جای خواب کونوال را معلوم داشت و بنیشت بدانجا رفت و دید که چراغ میوزد و کونوال دست در گردن خواهرش که مشکو جابو  
 کرده و بخواب رفته و حربه نزد یک خود نهاده کیومرث بقدم جرات بسر بالین آن دو غافل رفته هر دو را برداشت و کونوال و بهمنی را  
 کشته و سرهای ایشان را بر دشته بر جی از بروج حصار بالا رفت و فریاد برآورد که ای مومنان قلعه نور بدانید که منم کیومرث بن مسیون که  
 بقلعه نور آمده سر کونوال و زن او را از تن جدا کردم و حالا برو سر را بدست دارم باید که هر کس دین حصار نوکر را برون و پدران  
 تیغ انتقام از بنام کشیده در قتل و غارت مغولان از خود بقتضی راضی نشود و این کلمات را نکرار کرده همان ساعت فوجی از ملازمان  
 قدیمی ملوک رستم را خود را بوی رسانیدند و دیدند که در قتل خویش صادق است و فی الحال بسر در بان دویده او را بقتل آوردند بعد از آن  
 شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاده رستم داریان بسیاری از نوکران کونوال را کشتند و فوجی از حصار بیرون کردند و ان ولایت نوشت دیگر  
 بخت نصرف کیومرث در آمده باندک زمانی مبله رویان بلکه تاجی ملک رستم را از تن جدا کرد و تاخت بحدود ری و دماوند و قزوین  
 برد و گویند که رستم داریان تا غایت سنی مذنب بود و ند و کیومرث در مجلس شیراز نذر کرده بود که اگر گرت دیگر در ولایت موروث نماند  
 کرد و مذنب علیه مایه و آید بنابران درین وقت که آن مملکت را بخت شایسته علویه ظاهر کرد و اندو سایر رستم داریان بخوا  
 کلمه التماس علی دین ملوک هم آن مذنب را بقتل نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکد و نوبت بامیرالاساس خواجه که از قبل شایر  
 میرزا چند گاهی حاکم عراق بود و جنگ روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود و او را لامر کیومرث طایان استبان شایر جی فرستاده  
 خویش عذر خواهی فرمود و بخواستار فوشت ملک کیومرث در سمره راه بالود راه رجسته سج و جنین و ثمانه دست داد و او را بشت  
 بود باین ترتیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک کچینر و ملک اسکندر ملک بهمن ملک ایرج ملک ظفر و ازین جماعت  
 اویس و ملک کچینر و ملک اشرف در حین حیات پدر وفات کرده بودند و از ایشان فرزندان مانده بودند اختتام حکام  
 ملوک رستم را در چنانچه در تاریخ طبرستان مرقوم ملک بیان گشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعه نور و توابع آن را بپیر محمد  
 ملک کاوس نصرف شد و سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس بظلم نفس و سفک و دما و صوف بود و بشیر مردم باطل سلطنت اسکندر  
 شدند و ندانی مدید میان برداران طریق مخالفت و محاربت سلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را صورت نصرت روی نمود  
 بالاخره بین الجانین مصالحه دست و وفات کاوس در سال ۸۷۷ اتفاق افتاد و پسرش ملک جهان که قایم مقام پدر گشته روزی چند  
 با عجم خویش طریقه طاعت سلوک داشت و عاقبت بواسطه افساد اهل قلعه و فساد میان عجم و برادرزاده عجم از نزاع ارتقا یافت  
 و در آن سال که امیر حسن بیگ از فرخ میرزا جهان شاه فراغت یافته در قم نزول اجلال فرمود و عجم و برادرزاده بار و وی اعلی رفتند  
 و کیفیت حال خود بهر حال رسانیدند امیر حسن بیگ حکم فرمود که جهان که جهان مواضع که در نصرف پدرش بوده قانع گشته نسبت بملک

در بیان

از اندازه جرات

اسکندر در مقام متابعت با سید و درین باب مناسبت نوشته ایشان را اجازت انصاف از آنی داشت چون چند سال بمیانوال بگذشت باری  
دیگر باریه خلافت شغل گشت مولف تاریخ طبرستان سید طبر کوی که درین کرت که میان اسکندر و جهانگیر خلافت افتاد ملک اسکندر را حضرت  
سیادت بنای خلافت و شکا بی سید سلطان محمد که در کیلان بر سر سلطنت نمکن بود و استوار فرمود و انجذاب مرا ببار کس بد بخاست نوشت  
و من کجور شافیه و مدت دو ماه در مقام اقامت نموده ملک اسکندر و جهانگیر گرد هم با یکدیگر طریق صلح و صفای سلوک داشتند و تا غایت که بک  
هجری ماه شعبان ششم رسید بنا بر مصالح بین الجانین اندام نیافتد و بدین واسطه بر تو امینیت بر وجه احوال متوطنان انولایت تاج جمع این  
اوراق بعضی مقام استانی که ملا و فضلا افاق است میرساند که آنچه از حالات ملوک ستمدار تا سال تحقیق پیوسته این بود که غایب بلاغت شفا  
در سلک تحریر کشید و من بعد آنچه از آن باب معلوم شود و ضمن اخبار آینده معلوم خواهد کرد و بدینش الله و عهده ذکر ارتفاع طبقه ستم  
از ملوک باوند بغضایت بی غایت حضرت خداوند موزعان خردمند به عبارات دلپسند بیان کرده اند که بتاریخ ستم  
و ثلثین و ستانه که معموره جهان بنیاملا و ما و لایته و ابران بسبب ستم و سید و سپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الدوله در شیرین بخوار  
بن رستم بن دارا بن شهریار بن قارن بن سرخاب بن دارا بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارن بن شیر و بنیر بن سرخاب بن قارن  
بن سرخاب بن ناون بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک غم جده انوشیروان عادل خروج کرده بدستور اجداد خود مملکت ماندندان را ضبط  
نمود و بعد از وی بیست نفر از اولاد او اخذ شد و در آن یار بر سر نهادن نشستند و مدت دولت ایشان صد و پانزده سال امتداد یافت  
شهر محرم ششمین و ستانه نهایت انجامید چنانچه از بنیام کلام آئینه بوضوح خواهد رسید حسام الدوله اردشیر ابو الملوک  
لقب داشت و او در ششمین و ستانه خروج کرده در ماندندان علم تسلط بر افراسخت و بر چند بواسطه قتل و غارت جنل مغول رواج  
ور و لایق آن مملکت جمع گشته بود بقدر مکان در بهمنی که گویند و چون آمد شادمانه از چنگیزی در ساری که دار الملک سلاطین و ماوند بود  
بسیار روی میخورد با بل و آن خطه از آنکه ساخته و در سنه بیست و چهارم و ستانه هادوم اللذات و او اسپه بر سرش تاخت مدد دولتش دوازده  
سال بود و بعد از وی سیر کلانش ستمش الملوک محمد با مرایالت مشغولی نمود و در ایام سلطنت او بلاک خان بهت بتخریب طایف  
ملاعه کما شتمش الملوک را با اتفاق حاکم رستمدار شهر که بمجاوره کرده باز داشت و ایشان قبل از فتح بولایت خود باز گشته بنای بنیر بن  
در ششمین و ستانه ستمش الملوک بضر بنیام مغولان شهید گردید و او مدت هر ده سال او ایالت مرتفع میکردانند علاء الدین علی بن  
حسام الدوله اردشیر بعد از برادر با اتفاق امر مغول حاکم ماندندان گشت و چون ده سال از سلطنتش گذشت در سنه شصت و پنجمین و ستانه  
دست قضاور نامه دولتش در نوشت تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر قایم مقام غم خویش علاء الدوله بود و او را در  
ماندندان اقتدار تمام پیدا شده نوبت دیگر آن مملکت را معمر ساخت چنانچه بر اوایت سید طبر در ایام دولتش در امل بقا و در سنه شصت و پنجمین  
و در هر مد رستم علی بدین و فاده شغال میفرمود و چون تاج الدوله بسبب و سه سال از سنه قبالی بر سر نهاد و فاش و در ششمین و ستانه دست داد و پیش  
تخصیه الدوله شهریار قایم مقام شد شازده سال بر سرند ایالت نمکن بود و فاش در سنه بیست و چهارم و ستانه رومی بود و بعد از سیر تاج الدوله  
رکن الدوله شاه کچین و بر سر حکومت نشست و بجهت تردد و آمدن شد امر ترک اهل و عیال و اطفال و اموال خود را بر ستمدار فرستاد و در  
ولایت قره خیزه میسکن بجای گشت که در این وفات رکن الدوله در سنه دست داد و مدت دولتش چهارده سال بود و پس از وی ولدش بنیر  
شیرف الملوک بن شاه کچین و شش سال صاحب فرموده در سنه بیست و پنجمین و ستانه رختا بی سید و فساد ادانگاه برادرش بنیر  
فخر الدوله حسن که قائم ملوک باوند است رخت حکومت نشست و خصیه میر معود سریدار در ایام دولت او بوجع پیوست و بمکان  
انحال ملا و باور ماندندان شایع شده بسیاری از اهل باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر از فخر الدوله حسن بعضی اولاد صغار و اطفال  
شخصی تحقیق زنده ماندند در آن اثنا بسبب سعایت زمره مردم معتمد حسن کیا جلای را که از عطاء ارکان دولت او بود بقتل رسانید و بدین  
واسطه تفرقه بسیاری از اهل ماندندان رسیده کیسان جلای بر ملک فخر الدوله سلطنت یافته کیان افراسیاب که خواهرش در حاکم ملک بود در سرانجام

در این  
مذکور





باری از وی اینجا خود طلبیدند و بدست گستاخی عامه و برادرانشند و میباشند و پادشاه دیگری را برای خود قریب نامی و نه  
افراعیاب ازین معنی نیکشاده ترسید که سید قوام الدین نیز بدستور ساداتی که قبل از آن طبرستان خروج نموده بودند بهوس بالیت فرماید و ابواب  
تقره بر روی روزگار و بکشتا چینی رفهار و علماء اهل آن که بران سید بوده حضال رشک میبردند طلبیده مالی انصیر خود را اظهار کرد و انجمن است  
که اگر حال سید قوام الدین بر این موال جایی باشد باندک زمانی اعتلال با امور ملک و مال پوراه باید و پر تو دولت و اقبال برنا صبیح احوال و باید  
سنا سبب است که از قبیح روش سید حضرت و اجتناب مالی و اورا بجلوس حاضر کردانی تا بحسب شرح شریف بروی ثابت سازیم که بدست  
و اطوار مریدانش مخالف سبایل شرایع انگاه مذمتش را از گوشه نشینی و ارشاد و منع مالی و اگر قبول کند از خارج فرمائی افراعیاب این سخن را به  
رضاء اصفا فرموده در ساعت با حضار جناب سیادت شعار فرماید و چون انجناب شریف حضور از زانی داشت هر چند فضا جود سی  
نمودند که مخالف شریعت مطهره باشد بروی ثابتی توانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو ذکر هر میگوئی و این حرکت نامشروع است و افراعیاب  
بهین سخن منسک حسته سید قوام الدین را بفضیله سپرد که با مقتضای شرح عمل نمایند و انجاعت در میان بازاری و ستاد و سران زنده ابرار برادر  
شید برایش نهادند و برندان فرستادند و افراعیاب از لباس فقر پرون آمده تو به شکست و آغازه شرب شراب کرد و بجلوس عیش و نشاط  
بیت اساس توبه که در حکمی چونک نمود بین که جام نه جایی چگونه نشکست آنحضرت فضا همان شب که سید سعادت استازندان  
رفت کیاسیف الدین افراعیاب را که ولیعهد پدر بود از دزد و قویج بر دوش میبرد و فرم میبرد که اگر است سید بدایت منکرت حمل کرده خاص و عام  
برندان شافتنده و انجناب را سپرون آورده بمنزل شریفش که قریه بود و در ساینده بعد از این واقعه ماندند و اینان بیشتر از پیشتر که مساجد سید  
قوام الدین بر میان بستند و ابواب محبت انجناب بر روی خود گشادند و نور مقام فرمان بری نشستند و افراعیاب از مشایخ به خیالی تحمل شد  
در شهر و رسته شین و سمانه که مدت ده سال از طلوع اختر و ولتیش در گذشته بود و آفتاب قبالش بسره حذر و الی تعالی نموده با اکثر فرزندان و جمعی  
کثیر از لشکران بقصد گرفتن سید قوام الدین متوجه قریه داووشد و سید از خیال خبر یافته فرزندان و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخت و در حد  
داغده آمده با سید کس و غوغا زاری که حوری اطراف آن را شاخهای درخت استوار ساخته بود و بایستاد و آب در حوالی آن موضع سرودا و چون  
درین بمنزل در غایت لیت بود و لای کل برشته رسید که سواران را بران عبور متعسر بلکه متعذر گشت و بعد از آنکه افراعیاب بدان موضع رسید فرمود  
تا اصحاب قیصر بر سید و باران بر باران کردند و از انجناب نیز درویشان دست تیر و کمان برده بحسب تقدیر ملک قدر تیر اول بر بدت مراد یعنی  
سینه افراعیاب حوز و چنانچه از اسب در گذشته جان بقا بعض ارواح سپرد و لاجرم اتباع سید قوام الدین دلیر شده بر جلایان یکبار حمله کردند و سه  
سپه افراعیاب کجا حسین و کجا سهراب و کجا علی را بحدان معرکه از عقب پدر فرستادند و دشمنان را منهرم گردانده تا در وانه اهل عقب  
که جنگان یافته بسیاری از ایشان تیغ بید ریغ بکند زانیدند اسکندر شیخی و سایر اولاد و نیایر و قارب و عشایر افراعیاب چون کمال شاهه بودند  
برایان نیز فرستادند و روی بودی فرار آورده و از اهل جان ملار جان کشیده از انجا برستاد شافتنده و آن رستمان در پناه دولت ملوک  
کا و پاره گردانیده از رستمان بر شیر رفتند و از شیر بخراسان فرامیده تا زمان سقیلا امیر متو کورگان و در دولت سلطه برات متوطن بودند  
ذکر سلطنت جناب سیادت ماب بعنایت حضرت سبب الاسباب چون افراعیاب بجزا سینه اعمال خود گرفتار  
گشت و سپهر تیره کار از مقام رعایت جلایان در گذشته و اولاد و انتم با دین سید قوام الدین با و لا و عظام و احباب کرام مایل  
تشریف برده بر توالتفات بر انتظام احوال رعایا انداخت و رسم ضوق و عناد و شیوه ظلم و فساد و منوخ گردانیده میبانی درین بین و قوا عد شریعتین  
مشیت و مشک ساخت استان بدایت آشنایش نپاه شراف و اعیان ماندند و در کاه غلایق پاهش را سگاه اکابر و اعظم طبرستان شت  
و بعد از فتح اهل باندک زمانی ساری و کوهستان ماندند از انضرب تیغ و ستان در حیطه تیغ آورد و قلعه فروز کوه را بعد از محاصره وصاله گرفته  
آبادان کرد و انگاه پسرش سید محمد الدین بالشکر حر از برستاد شافتنده بعد از جنگ و پیکار آن ملک را مفتوح ساخت و قلعه نور و کجور و سایر  
قلاع اندبار را تسخیر نموده را بهت اقتدار برافراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین بدرجه کمال رسید مایل زوال شده آن سید متوجه

چیزی که

نہجہ  
نظام

روان

محبوب تقدیر یافت پس کبریا و شایسته بصیرت بر قریب گردیدند و آخر الامر معلوم او نیز تیری رسیده از پای و رفتن او شخصی علی که ماه و روزی نام خود را  
از بار و انداخته کیفیت حال معروض سید شود و مصالح گردانیده لاجرم اشارت فرمود تا یکبار عسا که حضرت شکار از اطراف انحصار در آمده خشک ماند  
و در قطعه رانده در از بر خیم و چهره پاره پاره کردند و فتح میسر شد سید کمال الدین بخانه کیا و شتاسف در رفت و شکو که کیا و شتاسف که همیشه ملک  
نور الدین بن بود و چادری بر سر کشیده به پیش پست بر سید زاده سلام و گفت چون کیا بیان جلای قدم از حد خود فراتر نهاده بدست عذر بر آورده و از  
در آورده و در جبار شد و الا مقام ایشان را مصالح گردانید و گفت کیا و شتاسف و بهفت پس من درین خانه اقامه است و من از وجه حلال خدای  
که با من خرید در غلان موضع نهاده ام امید آنکه اشارت فرمائی تا ایشان را بطریق سنت به خیر و تکلیف کرده دفن گردانند و سید زاده کمال الدین  
از کمال نور العورت بجهت بود و جمیع ملکات او و دخترانش ابوی مسلم داشت و فرمود تا کیا و شتاسف و اولاد او را غسل داده آنان را کرباس کفن گردانند  
تا خاک سپردند بعد از فتح توی از فرزندان و قرانیان کیا جلای بر کس مانده بود که بحیث در اطراف انحصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان کبیلان رفقه در کو  
حصول ساکن شدند و چون خاطر سادات ستوده و اثر از جانب دشمنان بدر فراغت یافت حسب المقرر سید کمال الدین بسیاری شتافت و در سلسله  
از ولایات آمل بسیاری مردود و طلبیده فرمود تا خندنی عمیق بود که در بلده بسیاری گشته و در درون شهر قصری عالی و حمامی و دیگر عمارات طرح انداخته  
و استخوان بتانیا و کار کرده در سلسله آن ابنیه با عتقاد انجامید و چون دشت مازندران تمام و حیطه تصرف سادات عظام قرار گرفت  
سید کمال الدین از پدر استاز و بنوده متوجه تخریط طایع و جبال انولایت گشت و بهر قلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت و او را پیش آمدند و  
کلید حصار با و خایر و اموال تمام سید شود و حصار سپردند مگر متوطنان قلعه فرور کوه که کونوا آن کیا جلالت میزد و از استعمال زد و چون در آن  
او را بواسطه دم سردی محاصره آن حصار متعذر بود سید کمال الدین بسیاری مراجعت نمود و در اوایل فصل بهار با اتفاق برادران نوبت دیگر نصیر  
کوه شتافت و درین نوبت نیز این هم فصل نیافت و گرت سیوم سید قوام الدین با اتفاق اولاد سعادت قرین بیای قلعه فرور کوه تشریف برد  
آغاز محاصره کرد و کیا جلالت متمدن مضطر گشته سید علی کبیلانی را که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و آن را در راهین مقدم شریف شرف داشت  
شیخ جرایم خود گردانیده طلب عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفای بر کشاید و از مضیق حصار بسیاری مددگاری پرورید و سید علی کبیلانی  
مدد عالی و اورا بهیچ سید قوام الدین رسانیده خباب سیادت پناهی ایل و سنگای هوا و عیشاتی و پیمان را بایان نمود که گردانیده و سید علی کبیلانی  
انجیر حصار فرستاده کیا جلالت پرور آمد و شرف ملازمت سادات دریافته با عیال و اطفال و اموال حیات خاصه خود متوجه بسیاری گشت  
و ایلالت فرور کوه تعلق بدیکری گرفته سید قوام الدین و اولاد و منبازل خویش مراجعت کردند **ذکر فتح محاکمات رستم دار و انتقام**  
سید قوام الدین بجوار رحمت و معصرت پرور و کار چون خاطر سادات حضرت شکار از صبط حدود مازندران فراغت یافت  
سید فخر الدین بن سید قوام الدین موجب اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پدر بزرگوار اجازت طلبیده با سپاه پیا  
غنان غنیمت بصوب رستم دار یافت و ملک قباد که در آن زمان حاکم رویان بود بتعالیه اقدام نموده در منزل میرانادشت ملاقات فریقین واقع  
گشت و نیم حضرت بر پرچم علم سید فخر الدین و زبده ملک قباد بقریه کس کر سخت و از آنجا بخجور نقل گردید و فصل بهار وقت طویش کسب سینه و از با  
سید فخر الدین با سپاه جلالت آثار متوجه کجور گشت و ملک قباد با جو و کوبستان رستم در روی بمیدان قتال نهاده در منزل کبیران دو لشکر بهم رسانید  
و جری ضعیف روی نموده نزدیک بود که جو و مازندران منهدم گردانند تا از تخمین از ضعیف قصای تیری جان کرار کردن قباد خود را از اسب در افتاد  
و رخت بهایب و فدا داد و آنکه خباب سیادت سپاه با سپاه نصرت و سنگا بهای قلعه کجور تشریف برد و چون کونوا انحصار داشت که ملک  
قباد را چو پیش آمدان طلبیده و سپایان شتافته متعالیه ذغایر و خراین تسلیم کرد و بدین قیاس عامی طایع و بلاد دشت رستم را باندک زمانی بخت  
تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار گرفت و در انولایات قاعده عدل و داد همه گشته اعلام شکار اسلام صفت استعلا پذیرفت و سید  
فخر الدین موضع و نامشان را دارالملک خویش ساخت و پر گردان منزل خندنی عمیق فرور برد و قصر و حمام و باغ و غیره طرح انداخت و چون دوام  
و نبات جمیع ملکات از موقوفه محالاست و فناء و زوال عامی مخلوقات از قبیل اجابات مقارن انحال که کوب سادات و اقبال سادات

و شتافتند

ستود و حضار بدو و کمال سید قاضی حیات سید قوام الدین محضین بال کمال نموده مدعیان کردید و اولاد کرام و احفاد عظام آن سید عالی مقام کزین  
 جز استماع نمودند از مقررین و خواست کرده ببار فرو شده که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود و شریف حضور ازانی داشتند و سید ایشان منقول  
 اشفاق گردانیده و بسلوک طریق زهد و تقویت شریعت و اولاد صفت و وصیت بقدرم رسانید و سید کمال الدین  
 را وصی ساخته در محرم الحرام شمس بریا ضیضون خرامیه فرزندان عالم کمال آن سید عظیم الشان بعد از آنکه بلوازم کرد و در امری و مرام تقربیت  
 و سوگواری اقدام فرمودند و بخش انتخاب را ببار فرو شده بر دوش گرفته بابل بردند و بقصرهای سنین سینه حضرت خیر البریه علیه و آله کف السلام  
 و الحیة بجاکت سپردند بر سر مرقد منور شمس قبه عالی بنا کردند و ذکر بعد از اولاد و احفاد آن سید عالی شاد باقیان جمیع اولاد و کوی سید  
 مرحوم مغفور چهارده نفر بودند باین ترتیب سید عبدالقد که بخیر پدر جلایان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود و سید رضی  
 که در اصل حکومت نمود و سید فخر الدین که در سمتدار کا سکار گشت سید نصیر الدین که بعضی از قضات و ولایات اکل تعلق بوی میداشت سید ظفر  
 الدین که در ولایت میان رود و توابع که داخل امل است رایت ایالت می فرستاد سید زین العابدین سید علی سیدی که در زمان حیات پدری  
 از قضات ساری ایشان متعلق بود و سید شرف الدین که در قراطو خان که داخل ساری است ریاست می نمود و چهار پسر دیگر سید قوام الدین در  
 صخرن وفات یافته و اسامی ایشان معلوم نیست ذکر پریشانی احوال سید قوام الدین بسبب استعلاء لواء دولت  
 صاحبقران ظفر قرین چون سادات عظام از تقربت والد بزرگوار خود باز پرداختند به نور سابق سید رضی الدین در امل توقف کرده  
 سید کمال الدین ساری رفت و سید فخر الدین بر سمتدار مراجعت نمود و سایر برادران بمقرعت خود شافقه تا زمان توجع حضرت صاحبقران میر  
 تیمور کورگان بجانب مازندران ایالت آن ولایات برایشان مسلم بود و در سمتارج و ستعین و سعادته بخیرت باخواه اسکندریخی ولد از فراسیا  
 جلای که پدر و اقربا و دوست اتباع سادات گشته بودند بجانب مازندران توجع فرمود و سید کمال الدین بمغنی و قوف یافته پسر خود سید عیسیا  
 الدین را با تحف و تبرکات ببلارستان صاحبقران کشورستان فرستاده و در باب اطاعت و افتخار خود بخندان نیازمند به پیغام داد  
 چون آنحضرت را توجع چنان بود که سید کمال الدین با سایر احوال ملازمت نشاء بطریق حقیقت در تبعیت ایشان ازین نگرست بلکه او را معیت سادات  
 کوچ بر کوچ بجانب مازندران منقضی فرمود و در آن زمان سعد الله و له طوس بن تاج الله و نه زیار که از اولاد ملوک کا و پاره بود در حدود رتبه  
 میکشت بنایان سادات اندیشیدند که مبادا او نیز ببلارستان بر تیمور کورگان رود و مانند اسکندریخی در تیغ غبارفته و فساد می نماید چرا  
 قاصدان بخندان پیش سعد الله فرستاده حکومت ولایت سمتدار را با و باز گذاشتند و او را سوگند دادند که پیرمین خلاف نکرود و تا چون خضر  
 صاحبقران بجزایان رسید سعد الله و له فقر عهد و پیمان را بر طاق نیسان نهاده بار و وی بجایون طغی کردید و سادات در بجزایان نشاء فرورفته  
 چاره خزان ندانستند که قلعه ما بانه سرزده داخل ولایت امل است بمصنوع ساخته و تمامی اموال ذخایر از ساری و امل بدست اخذ کردند  
 و لشکر باین ولایت ارجاع گردانیده دل بر چهار به نهادند و در روز دوشنبه ۱۰۹۳ بمصر ای قراطو خان فرادان سپاه حضرت صاحبقران و سادات  
 عالم کمال بهم رسیده لشکر مازندران منهرم و بر پیشاگردیدند و سادات پیوستند و ایشان با تمامی خود بقراطو خان رفته و روز متعاقب بمقاصد  
 بادشاه شرن و غرب قیام نمودند و بسیاری از سپاهیان مازندران گشته کشته شیب ستم قلع با بانه سرگشته و روز دیگر اسکندریخی که قرا  
 صاحبقران ظفر قرین بود سادات را تعاقب نموده در برابر جبار مابانه سر فرود آمد و اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلالت اعلی  
 سپردن نهادند و کثیر از اتباع اسکندریخی را بر تیغ بکشد و اینده حتی خواجه و لشیخ علی تکر که از عظام امراء صاحبقران ظفر لواء بود گرفته و قتل رسانید  
 و صاحبقران هفت کشور همان روز بظانرا مابانه سر رسیده مازندران باین رامنهرم گردانید و قلعه را مکرر در میان گرفته مدتی محاصره نمود  
 و شش روز کشید نگاه سید کمال الدین و برادران مضطر شده طالب کشته سید کمال الدین و سید عیسیا را که در سلک علما انتظام داشتند بخت  
 ویدایا سپردن فرستادند و امان طلبیدند و حضرت صاحبقران آن دو سید عالم را مسئول احوال و محاکم ساخته سید عیسیا و سید کمال الدین را  
 را از بند نجات داد و فرمود که همراه ایشان بقلعه رفته پدر و اعمام خود را بعبایات پادشاه بانه امیدوار کرد و اندو به مجلس بجایون رساند

بیشتر  
دقیق

بیشتر  
دقیق



و سید عیث الدین بوجیب فرموده علم نمود و در شهرهای مازندران و سوادات و سوادات سپاهی اظهار اراده می نمودند و میان خوف و جرات  
بسیارگاه صاحبان مازندران و سوادات و سوادات سپاهی اظهار اراده می نمودند و میان خوف و جرات  
اغتشا و سرکش کرده سید در برابر بخنان درشت زبان آورد و امیر تیمور کورکان در غضبش فرمود و سوادات را با اتباع او محبس بدر برد و در برابر  
بارگاه بنشینانند در احوال اسکندریه را فرموده عرض کرد که اینجا عتید برادر کشته اند من سپارنده تا مضامین نام صاحبان مازندران و سوادات را با اتباع او محبس بدر برد و در برابر  
طوس را نیز حاضر میاید کرد تا ازین طایفه هر کس خواهی باشد با و سپاریم و هر کس خواهی باشد تو تسلیم ما میم چون سعد الدوله بهارست رسید حضرت صاحب  
قرآن از وی کیفیت حال پرسید و بداد که ما با هیچیک ازین مخادیم محبس شمع شریف ثابت نماندیم ساخت که خون آباد ما را ریخته اند تا دعوی مضامین  
ما میم دیگر آنکه این فرقه واجب العظیم شرف سیادت مشرف اند و هر کس در قتل ایشان می نماید یا زید یعین محذور خواهد شد امیر تیمور کورکان چون این سخن  
شنید ملک سعدوله را گفت رحمت بر تو باد که مرا خود را از آتش و دوزخ نجات دادی لعنت بر اسکندریه که بجو است مرا هم نشان خوشی بنا میاید  
آنکه سوادات را بجان مان دادند و از اتباع ایشان قرب نبرد کس گشت و نقل خزین و اموال فرمان فرمود و لشکر فروزی اثر با بانه سر شافیه ملک  
لحظه تمامی جهات سوادات و سپاهیان و در عایاد و باران بنا و فارت و تراج رفت سید ظهیر الدین در تراج خود نوشته که من از پدر خود سید نصیر  
الدین که در آنوقت دوازده ساله بود شنیدم که فرمود که از اموال خاصه پدرم سید کمال الدین آنچه بخواه عاثره امیر تیمور کورکان انتقال یافت  
شخصه هزار تنگه سفید و دو سیت هزار تنگه خرج بود و از طلا آلات صد و سیست هزار اشغال و از فخره آلات و سیم خام سصد و شصت و سار شافیه  
برین قیاس یاد کرد و چون حضرت صاحبان مازندران و سوادات را با اتباع او محبس بدر برد و در برابر بخنان درشت زبان آورد و امیر تیمور کورکان در غضبش فرمود و سوادات را با اتباع او محبس بدر برد و در برابر  
از محمدان از راه و با پادشاه و از جمله اولاد سید قوام الدین و سید رضی الدین و سید نصیر الدین و سید ظهیر الدین و بعضی از عبا  
ماوراءالنهر وفات یافتند و سید ظهیر الدین در کا شمر بجا میفرست ملک الکبریت و سید بن الدین در سیرام از جهان محنت فرمان تعال بود و بهیو  
الغفور الودود گفتار و در بیان بعضی از حوادث فکرت زنگاری و ذکر امالت سید علی ساری چون امیر تیمور کورکان از روی  
علمه و قهر سوادات مازندران را با پادشاه کوچانید ملک ساری را بگشاید قارن بخشید و ملک سعد الدوله طوس با لیت دستدار سرافراز شده  
اسکندریه در ولایت اعلی حاکم گردید و در سنه خمس و ثمانه جمشید قارن را سیت غنیمت بهایم آخرت برافراشت و حکومت ساری را بهیو الدین  
عزیزی باز گذاشت و در سنه سبع و ثمانه که حضرت صاحبان مازندران و سوادات را با اتباع او محبس بدر برد و در برابر بخنان درشت زبان آورد و امیر تیمور کورکان در غضبش فرمود و سوادات را با اتباع او محبس بدر برد و در برابر  
سلوک نمود و بعد از آنکه تمام اسکندریه بروجی که در ضمن قضایای صاحبان مازندران و سوادات را با اتباع او محبس بدر برد و در برابر بخنان درشت زبان آورد و امیر تیمور کورکان در غضبش فرمود و سوادات را با اتباع او محبس بدر برد و در برابر  
الدین بن سید قوام الدین معوض گردید و سید علی باقی برادر خود سید غیاث الدین با لیت شافیه بر تو غنائش بروجنات احوال ساکنان آن ملک  
تافت و در همان سال قناب اقبال صاحبان مازندران و سوادات را با اتباع او محبس بدر برد و در برابر بخنان درشت زبان آورد و امیر تیمور کورکان در غضبش فرمود و سوادات را با اتباع او محبس بدر برد و در برابر  
تافت و بعد از آنکه تمام اسکندریه بروجی که در ضمن قضایای صاحبان مازندران و سوادات را با اتباع او محبس بدر برد و در برابر بخنان درشت زبان آورد و امیر تیمور کورکان در غضبش فرمود و سوادات را با اتباع او محبس بدر برد و در برابر  
رسیدند برک پادشاه که حاکم آن خطه بود سوادات را بنده فرمود و این خبر ساری رسیده شراف و اعیان تو لایت بحایت سادات هجوم نمودند  
و بیکگاه میبویان شافیه شمس الدین عزیزی را قبل سارینه جهه محض مخادیم خود حاضر بر سر استرا با د قرار دادند و کیفیت حال سید کمال الدین که در  
اقل بود عرض داشت کرده روان شدند و از مردم اقل نیز بسیاری با لیت ساری پوخته چون بخبر سمع برک پادشاه رسید بر سید و سوادات را از  
حبس و قید پروان آورده و جامه پوشانیده بجا سوادات مازندران روان کرد و این مردم ساری بسیاری حضرت باری در شاد راه با ولاد سید قوام  
الدین رسیده و دست و پایی ایشان بوسیده همچون بن بیت بعضی رسانیدند بلیت المنة تند که فرودیم و بدیدیم و بدیدار مخادیم بعضی بدیدیم  
و آن فرقه واجب العظیم در شهر سمع و ثمانه بسیار در آمدند و بعد از روزی چند اولاد سید رضی الدین بن سید قوام الدین با لیت شافیه رفتند و  
سید علی بن سید کمال الدین بنجام دادند که در وقت شتمت و لایات بموجب جوابدیده پد نامدار شما اقل تعلق سید پدرا گرفته بود و سید کمال الدین  
در ساری حکومت می نمود و انون نسبت داشت که همان دستور می باشد سید علی جوابداده که مرا درین باب بقیه نیست اما چندان صبر بیاید که در

الکلی فی سید علی

سید علی  
چون

که خبر قتل شمس الدین خوری بنیاده رخ میرزا برسد و معلوم شود که آنحضرت از سر بریده گردیده و سیکندریانی دمن کس پناه فرستاده ام که  
که حضرت با زاید و محمد بن ایام قاصد سید علی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد و مضمون آنکه با عیان اختیار ساری و اصل العتبه اختیار رسیده  
برزگوار باز گذاریم و جرم قتل شمس الدین خوری را که بواسطه هجوم عوام اتفاق افتاده نابوده انگاشتم آنجا سید علی بسیاری رفته بار فرشته ده را برادر خود  
عیاش الدین سلم داشت و ریاست اهل راسیده قوام الدین بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت بحال این بقعه در گذشت اعیان از  
سید قوام الدین که بصفت حش و امساک موصوف بود و از غایت کم ازاری از هر کس کنایه در وجود او بسیار است نیز فرموده و مقرر گشته حکومت سید  
علی بن سید قوام الدین که بجو و عطا و زبده و تقوی تصاف داشت اتفاق گردید و ششمین معنی سید علی خضه داشت فرموده سید قوام الدین را از اهل  
عذر خوانند و سید علی را که در جنگ اهل میکردید و طلبیده که مطاعش بر میان بپسند و سید علی را اهل ابواب حداد و انصاف بر گشاده با سید  
که حاکم بعضی از بلاد کیلان بود اظهار اتحاد فرمود و در سلسله دخترا و او را بعد خود در او و بعد از آن سید علی را با برادر خود سید عیاش الدین  
سید جمال الدین نسبت سید علی ساری در مقام مخالفت و باغی گری آید و از سید عیاش الدین برادر جری و ملک کیومرث رستاداری استوار کرده و ازل مل بر  
حرامیه در موضع سر و کل منزل کرده و اکثر ذریه سید قوام الدین و قرب و دهم برادر مرد جلالت قرین در ظل رایتش جمع گشته سید علی ساری چون  
از بعضی خبر یافتند شیر خشتاک با هزار سوار بیاباک از جنگل ساری بیرون آمده بر سپاه سید علی تاخت و جمعی را به تیغ سید بریج گذرانیده و رها گشت  
بلات انداخت اما چون عدل بسیار بودند کاری پیش نداشت بر منبر مگشته روی با سربازان او و سید عیاش الدین سید مرتضی و له سید جمال  
الدین را در ساری ریاست بنشاند و هر یک بقدر خود و بار گشته اما سید علی ساری چون با سربازان او رسید برادر خود سید نصیر الدین را که در راه و موافق  
با تیغ طبرستان است بر سم رسالت زو فاقان سعید شایخ میرزا فرستاد و محقق و تبرکات محبوب او ارسال داشته لشکر طلبید و سید نصیر طاب  
استان سلطنت ایشان شافته و کیفیت حال واقعه بعروض گردانیده حکم بهایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با تمامی سپاه چاهان  
متوجه باز نذران کردند و در دفع مخالفان مراسم بی اتمام بجای آوردند تا قبل از آنکه ابن لشکر از دست سید علی ساری رسد عیاش سید شرف الدین از  
برادر خود سید علی را جدا گشته با سربازان او و به جمع لشکر رسانیده که سید علی را و سید عیاش الدین بواسطه خویش رفته اند و سید مرتضی باندک در  
در ساری نشسته و شب و روز بشرب دادم مخال دار و بجز استیاض خبر توجه نماز ساری میگردد و بی آنکه سپاه بیکانه را داخل میدهند و حصول می شود  
بنابران سید علی با دوست کس از سالکان سالک بکدی روی ساری نهاد و چون نزدیک شهر رسید سید مرتضی و حاکم خبر وصول برادر شنیده  
از غایت و هم سر سپهر بیرون دویده به توی پیراهن منبرم گردید و بایک برادر خود سید عبدالقادر نام برادر خود کوه رفته از اینجا بشیر شافت و بعد از  
ولایت وفات یافت و سید علی مظهر مضمون بسیاری در آمده تمامالت با چهار برادر خود سید عیاش الدین و سایر قربانان ارسال داشت و هم  
عفو بر دیده جرم مخالفان کشیده بواسطه وفور حسن خلقی بار دیگر همه را مواتی گردانید اما نسبت سید علی را در مقام مخالفت بود و در سلسله ریح  
عشر و ثمانه در رود بار یا خا بران بار دیگر میان آن دو سید علی نام مقابل و افسه سید علی ساری ظفر یافت و سید علی را فرزند خود بر سید  
شافت و سید علی ساری را بل و راده باز حکومت ولایت را سید قوام الدین بن سید رضی الدین داد و بعضی بطنین روی توجه بسیاری نهاد و در سلسله  
عشر و ثمانه سید علی را بد ملک کیومرث رستاداری نوبت دیگر علم غنیمت بجانب اهل باغداشت و چون خبر رسید قوام الدین رسیدی شایسته نوبت  
فرانوده شهر و ولایت باز گذاشت و سید علی را بل و راده بنابر آنکه در آن زمان سید علی ساری چهار برادر و توانست که علی الفور متعرض او گردود و تا  
بعد از آنکه صحت یافت بار دیگر مقام اهدا و سید قوام الدین در راه و طی می نزد سید علی را فرستاد و الخامس حضور نمود و سید علی رضی ساری را قبول  
فرموده از وی بر سید و بار دیگر اهل را که شسته متوجه حدود کیلان گردید و سید قوام الدین با شارت سید علی ساری با اهل شافته بر سید حکومت  
نشت و بعد از انقضای ششماه سید علی ساری بعلت نفوس گرفتار گشته چون بخیل بر عرض سید علی را رسید با پنجاه سوار از منزل باغ سر بجانب اهل  
ایضا فرمود و با پنجه علم و بر موضع میان رود بر تو انداخت سید قوام الدین از غایت بر دلی و بهلولی ناپی در کاب قرار و رود و تا بلده ساری  
در هیچ مکان قرار گرفت و سید علی را بقیه فرموده اند و بواسطه این قدم امور ملک و ملت سمت رواج و روش پذیرفت و در او اخلاص و تقیه

بن سید قوام  
الدین

حضرت باری مرض سید علی ساری روی در آرد یاد نهاده داشت که وقت حلیت است پسر خود سید مرتضی را ولیعهد کرده بنابر وعده که از جانب  
سید غیاث الدین داشت خاطر بر قید و حبس او قرار داد و برادر دیگر خود سید نصیر الدین را با فوجی از سپاه بیکنا گاه مبارز فرستاد و تا سید غیاث  
الدین را با عیال و اطفال گرفته بسیاری آوردند و مجبور کردند و بعد از آن دو سه روز سید علی بنحو مغفرت از روی انتقال فرمودند و تسلطش باز در  
ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر و آنچه در آن ایام بوقوع پیوست از ذکر و شرح بیشتر سید نصیر الدین بن  
سید جمال الدین بعد از فوت برادر زاده خود سید مرتضی را بر سرند ایالت ساری نشاند و با ملقه از سید علی علی و سایر سردادان انجائی جهت او بعیت  
بنشاند مقتضی الزام مراجعت کرده از روی اخلاص در مقام موافقتش بود و اصلاً شایسته مخالفت در خاطرش خطور نمی نمود اما در آن ولایت سید مرتضی  
اسکندر روز افزون را که سابقاً نوکر سید غیاث الدین بود و تربیب فرموده زمام امور ملک و مال را در قبضه اختیار و نهاده و اسکندر بنابر  
توهمی که از سید غیاث الدین داشت در علوی خاطر نشان جناب مرتضی کرد که مصلحت دولت و قتل سید غیاث الدین است و سید نصیر  
بارگابان هم امور عیال را گردانید و اگر قبول ننماید را نیز قتل میباید رسانید و سید مرتضی سخن اسکندر را با مادر میان نهاده آن صغیر  
حرکت انکاری بدیع نمود و کیفیت حال را بوالد سید نصیر بنجام فرمود و آن دستور آن قبل و قال را با پسر در میان نهاده سید نصیر علی الفور بنابر  
کار او لکار او بود رفت بنادر علی بنامیان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت با یکدیگر حرب کردند و در جمیع معارک سید نصیر  
شکست یافت و در کرت سیم از موضع بود که محل اشغال نیز آن قتال بود و منهدم بصوب کابلان شافت و چون بولایت سپاه در رسید سید محمود و کابل  
که حاکم آن دیار بود سید نصیر الدین را استقبال نموده آنچه از لوازم ضیافت و غریب نوازی تواند بود تقدیم رسانید و سید نصیر روی چند انجایی  
برده داعیه داشت که نزد سید رضی کیا که کلاتر حکام کیلان بود ملاعجان رود اما در آن اثنا شنید که میان مرتضی و سید علی بنامیان اتفاق  
یافته و سید علی را از امل بیرون ناخته و بار دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حال سید علی در قره نازخ سمرقندش دارد و در انتظار  
لطیفه غیبی روز عیال و بنابر آن سید نصیر خیال فرمود که بسید علی پیوندد و با اتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران کرد و عیال و اطفال و اطفال  
همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت و در قره نازخ مذکور بسید علی آبی پیوسته و بدین الجانین عهد و پیمان در میان آمده متوجه کابل گشتند  
و چون سید قوام الدین ازین اتفاق کاه شد سرعی بهمنان برق و باد بسیاری فرستاد و قضیه متوجه سید نصیر و سید علی را پیغام داد و بسید مرتضی  
از ساری شب در میان بابل آمده سید علی و سید نصیر را استماع آنچه متوجه قره نازخ گشته و در آن موضع لشکر ساری را مل بدیشان رسیده بار دیگر  
نوبت بطرف سید علی و سید نصیر افتاد و هر یک از آن دو سید در حدود کیلان با ورق خود پیوستند و پس از این واقعه در شصت نوبت دیگر  
سید علی مانند مردی از تنگن که نشین او بود بدر وازه امل تاخت اما تیری خورده باز رایت نبریت برافراخت و چون با غرق خود پیوست بعد از  
ایام بوقتی که وضو ساخته بخوابست که بنامش شول شود از پای در افتاد و روی بر باض رضوان نهاد و در ماه خمر شصت و ثلثین و ثمانه سید مرتضی  
ساری نیز دعوت حق را اجابت نموده تحت حکومت بدرود کرد و در سوال سه ثمان و ثلثین سید نصیر نیز بهشت برین خرامید مدت سلطنت  
سید مرتضی هفده سال کشید کشتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالانی که در آن ایام واقع شد بنا  
بر اقصاء قصصا چون از سید مرتضی بن سید محمد ولد ی نامزد مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بکارم اخلاق و محاسن ادب آرا  
بود و در ایام دولت ابواب عدل بر روی غلابی بکشو از سفک دماء و اخذ اموال را عایا بقدر امکان احتراز و اعتدال میکرد و با پشاه و بیگان  
مراسم عواطف و مراسم بجای آورد اما بر شراب خمر حرص تمام داشت و پیوسته بر بطر بساط عین و نشاط میکاشت و در ایل ایام و قتال سید  
محمد غیاث الدین بن سید جمال الدین در مجلس فات یافته انجناب اولادش را مطلق العنان گردانید و بعد از آن اوقات والی آل سید قوام الدین  
بهشت برین خرامید و پسرش سید جمال الدین در امل حاکم گردید و سید محمد را از غایت الهی پنج پسر که هر یک شایسته شهادت و شایسته بودند  
وجود آمدند و دخل ولایت ساری بخرج ایشان و فانی نمود بنابر آن بهرام ولد اسکندر روز افزون بعضی بملایون رسانید که مناسبت که بکمال  
الدین بن سید قوام الدین را از ولایت امل عزل نمایی و یکی از محمد و مازدگان را بجایش نصب فرمائی تا توعه در سر کار تو عهدا شود و سید محمد بنامیان

سید مرتضی

در اینست  
مورد سید  
کمال الدین

این امر بعد از آن شده فاصده طلب سید کمال الدین فرستاد و چون او میداشت که سبب طلب چیست باین بهانه مشک جست که غم من سید مرتضی  
 حینال فتنه انگیزی دارد و اگر من بکارستی شتابم خروج نموده بر اهل بیت السلام بیاید و صلاح دولت که مرا بحال خود بگذارد بدینجهت بعد از شنیدن  
 این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس گردانید و بار دیگر کس را از فرستادن او التماس ننمود و سید کمال الدین این لویت مافی الضمیر خود ظاهر ساخته گفت بکین  
 از اولاد سید مرتضی الدین در حیات باشد ایمان راضی نخواهند شد که دیگری درین ولایت حاکم گردد و مناسب آنکه از سر این جنایات فاسد و کدرند  
 و یقین دانند که حیل بهرام پیش نخواهد رفت چون انجمن سید محمد سید الشکر ساری متوجه اهل کردید و سید کمال الدین بعد از محاربه انهمزم بافته کمال  
 شتافته و در پناه سیدنا صحر که حاکم آن حدود بود بفرستاد و مقیم شد و سید محمد اهل بهرام بر کسر خود سید عبدالکریم از آنی داشته بسیاری داشت  
 بعد از آن بعضی از فرزندان سید قوام الدین و اشرف و اعیان آن سرزمین ملاحظه رعایت نمودند و طالب حکومت سید کمال الدین گشتند  
 حتمه اعلام این معنی کس فتنه کرد و فرستاد و سید کمال الدین با سید خیر الدین بن سید نصیر الدین که مؤلف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه  
 اهل گشت و در سنه اربعین و ثمانه سید کمال الدین نزدیک اهل سید سید عبدالکریم روی بسیاری بناد و انجمن با فقر خویش در آمده بهرام از آن  
 سید خیر الدین با سپاهی بزرگ سید مرتضی فرستاد و چون سید محمد از توجه سید خیر واقف گردید سید مرتضی را از بند برون آورد و حکومت اهل بافرود  
 کرد و او را لشکر داده بدفع برادرزاده مامور گردانید و سید کمال الدین در زمان و موضوعی که بقارن آباد دشت مشهور است نشسته بود که بیک  
 آنکه سید مرتضی بدینجا رسیده بین الجانبین مایه قتال اشتغال داشته در آن حین سید خیر که از کیفیت حادثه خبر داشت از عقب پناه سید مرتضی  
 در آمد بنابر آن سید مرتضی منهدم گشته ساری در هیچ مقام آرام نگرفت بعد از آن سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر بند و که  
 حاکم جرجان بود فرستاد و به طلبید و امیر بند و که بالشکر جرجان قوس بسیاری شتافته از آنجا در وقت سید محمد روی بابل بناد و در موضع  
 مرز ناک میان ایشان و سید کمال الدین جنگی سهمناک واقع شد بسیاری از اعیان ریفاک هلاک افتادند و نخست سید کمال الدین منهدم گشته  
 سید خیر خطبایات قدم نمود و بعد از آنکه چند حرم باور سید بنیت سید کمال الدین مل کرده بجانب اهل کرخیت و چون امیر بند و که سید محمد نزدیک  
 بآن لبه رسیدند آن دو سید مصلحت توقف ندیده بر ستمار شتافتند و در مقام مرز نالو اقامت افراشتند و سید محمد و امیر بند و که سید  
 مرتضی را در امل بند حکومت نشاند و بر یک متفر دولت خود بنا گشتند آنکه سید کمال الدین فاصدهی نزد سید مرتضی فرستاد و پیغام داد که  
 شما غم و محذور منید و آنچه بین الجانبین واقع شده بواسطه آن بود که سید محمد میخواست ملک امل از اولاد سید مرتضی الدین انزعاع نماید اکنون  
 آنکه حضرت فرماید تا بحدت شتابم و در سلک خدام انتخاب انظام باجم و سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین بابل رفت و سید  
 مرتضی با او در کمال محبت و شفقت سلوک فرمود و تا چون مردم اهل البقیع بایل سلطنت سید کمال الدین بودند بعد از آن بام بروی جمع شده قصد  
 مرتضی نمودند سید مرتضی با فی الضمیر این اطلاع یافته بکمالان کرخیت و در قریه لشکر و سپاه کشید و سید کمال الدین بدینجهت ساری صلح فرموده با تالمات  
 سپاهی و رعیت مشغول گشت و بعد از چند کاه سید مرتضی بکک کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکر بک کشید اگر چه نخست او را غلبه نیست داد  
 اما بالاخره منهدم گردید و سید کمال الدین که بکچکان را تعاقب فرموده قریب به قصد کس از مردم رستمدار به تیغ بید ریغ بگذرانید و در سنه شمس  
 و چنین و ثمانه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنا بر استلاء اعیان از رستمدار بدینجانب شتافت و بعد از وصول بر ستمایا لست  
 منکون گشته بر دفع بدعتهای نامشروع قیام نمود و مردم را از رکاب غلامی و مناسی زجر فرمود و در سنه ست و ثمانه سید محمد ساری  
 بجوار مغفرت حضرت باری تعالی گرد و او هر ده سال در سلطنت عمام سلطنت شریک ایتام بجای آورد و ذکر سید عبدالکریم بن سید  
 سید عبدالکریم در زمان وفات پر خویش در اردوی میرزا جهان شاه بن قرا یوسف ترخان بود و چون آن خبر شود از برق با سرعت سیرخان  
 کرد بعد از آنکه از فوت سید محمد ساری رسید و افسر مالیت بر سر ناده بطبعه سپاه عیش و نشاط مشغول گردید و در او این حکومت او سید مرتضی  
 و اهل فوت شده پسرش سید شمس الدین فایم مقام گشت و او نیز در شرب و اتم تعلیه سید عبدالکریم کرده روزنامه پهلوی در نوشتن  
 لاجرم هرج و مرج باحوال نازدندان راه یافت و قاطع امن و امان و سلامت از آن دیار سفر کرده شر شر بر با ضعیفان انکنان یافت و متعاقب

ان احوال سید بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در سال ملک تاج و ملین گشت و چون سید عبدالمطلب  
در سال باقبال بگذراند و برساند و بکران بجام آخرت منزل گردید و پسرش سید عبد الله قاجم مقام گردید و در زمان ایلت سید عبد الله علی  
بن بهرام بن سکندر روز افزون صاحب اختیار امور ملک و مال مازندران بود و بر علایق ظلم و تعدی بسیار عین و بنابران سادات بایکای که  
بکثرت تبع از امثال او قران اختیار داشتند و چون روزی در نیم فرسخی ساری علی بن بهرام را بفرستند و گردن زده و برسانی در پایش بقتل و مایه کینه  
جسدش بر زمین کشیده و بخاک آرد و می آویختند و سید عبد الله از غایت شغف برب شراب و از کباب و ماهی و منای از هر باب پروای ایشان  
این امور نداشت و علی بهرام را ناهوده انگاشت و لاجرم بریشانی مردم مازندران را از پیشتر بیشتر گردید و آن آشنای سید عبد الله از پسر عم خود سید مر  
موتیم شده بدست شیل کشین و چشم قره العین سیادت کشید و عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و در زندان پاره شده و بر دنا  
بران سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز پنجم ربیع الاول سنه اثنی و سبعین و ثمانه با دو کس اتفاق نموده و در وقتی که سید عبد الله در مقام  
بود خدم جلالت پیش نهاد و خون او را در میان آب و انش ریخته رخت بقایش سپارد و قنار داد و مدت دولت سید عبد الله مقتول سبقت سال  
و در سال شهادتش میرزا سلطان ابو سعید بجانب آذربایجان شایسته پسر سید عبد الله سید عبد الکرم در سن چهار سالگی ملایرست و کوب بیاون می نمود  
و کرایه ایلت سید زین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمانه ستم امین چون سید زین العابدین کار سید عبد الله را بر سرچ و  
ساخت و بر سادات ساری تنگن گردید و علم اقتدار بر فراخت اکثر مردم مازندران با وی بیعت کردند اما سادات بازواری طریق  
مخالفت پسر و ندو این اجناس به شریف کار کیا سید سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلطان کیلان بود رسیده بغایت متعجب گردید و کیا  
جلال شاول را با تحف و هدایا بدرگاه سلطان سعید روانه ساخته سید زاده عبد الکرم را طلبید و میرزا ابو سعید پیش سید سلطان محمد را اجابت نمود  
سید زاده را بدخانب ارسال نمود و پس از آنکه سید عبد الکرم کیلان آمد جمیع کثیر قبیل روز افزونی و سادات بازواری بر جمیع کشند و توقع  
الدا و سید عبد الله علی تا سرحد ولایت او فرستند و چون دیدند که او نیز بازمانده ساخته و در حقوق سید عبد الله مقتول با یکطرف انداخته  
در ستمدار توقف نموند و در خلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابو سعید به غرب فضا عروب گردید و ابو نصر حسن بیگ محاکمات عرا  
و آذربایجان را تحت تصرف در آورد و والده سید عبد الله مقتول را و وی امیر حسن بیگ رفته کیفیت شهید شدن سید عبد الله و اضطراب  
پسرش سید عبد الکرم را بموقف عرض رسانید و امیر حسن بیگ بحال آن ضعیف رحم نموده ترکهای بشلی نام از صاحب و بطبرستان فرستاد و نشان  
واجب الاذعان غایت کرد که سپاه کیلان در ستمدار بمجاونت سید زاده عبد الکرم قیام نمایند و او را بکلیت مورد رشوت رسانند و بکلیت  
وصول نشان کیلان سید کار کیا سلطان محمد پارسا کیا نامی را که شرف تیادت شرف بود با فوجی از سپاه کیلان نزد امیر عبد الکرم می گردانید و  
ملک اسکندر بن کیومرث ستمدار می نیز برادر زاده خود را با جمعی از ستمداران بهرام امینان ساخت و سید زاده عبد الکرم متوجه ساری گشته سید  
زین العابدین در برابر آمده و اندک محاربه کرده بطرف هزار جریب سید عبد الکرم بگذشت بهیبت الله بایکای از ساری فرار نموده به سید زین  
العابدین پوینست و میرزا زین العابدین ستمدار نام یافته در موضع غایب هزار بیان جنگل قلعه ساخت و اطراف آن را بشاهجهای درخت استوار  
گردانید و متحصن و ضرب کردید اشرف و اعیان ساری انجیر کشیده با اتفاق سادات بازواری و پارسا کیا کیلانی و بشلی ترکمان طرف آویختند  
و بین انجیلین مقاتله روی نمود و سید زین العابدین و سید بهیبت الله در نیم بر و نشان مخالفان را منظم ساختند و سادات بازواری ساری رفته  
سید عبد الکرم را از انجا ببار فرود شده بردند و پارسا کیا در قلعه ساری محکم جیب و سید زین العابدین بدر قلعه رفته پارسا کیا پیغام فرستاد که در  
حصار بکشاید تا شمار اسبلاست حضرت کیلان دهیم و پارسا کیا بیرون آمده با سید ملاقات کرده و باز بقلعه رفته و روز دیگر سید بهیبت الله بایکای  
بحصار درآمد و لشکر کیلان را بغاریت و در خدمت پارسا کیا کیلانی روان گردانید و چون پارسا کیا بر ستمدار سید بنار قضیه مذکور بدوستی  
سید زین العابدین متمم شد و حکم کار کیا سلطان محمد در قلعه لامیر مهتد گشت و در خلال این احوال برادر زاده سید اسد الله علی سید ابراهیم بن سید  
رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین با عم خود یاغی شد و با سید زین العابدین موافقت کرده اسد الله را از ملایر و تاخت و سید اسد الله

عبد الکرم

مکر خبیث  
و سید عبد الکرم  
دار الملک ناخن  
خود و دهنه ستمدار  
را حضرت جریب  
از راهی و بخت  
و چون بدوستی  
چند اسبلاست



اسد الله بر تخت سادات بازواری سید زاده عبد الکریم ز شیران ولایت بردند از ملک زادگان بر تختار ملک جهانگیر به لشکری در مقام امداد رسید  
اسد الله مدتی بسیار فرستاد و سپاه او و میرزین العابدین طرح مصالحه انداخت آنجا به توجیه اعلی کشته از طرف ساری سید زین العابدین نیز در حرکت  
اسد الله چون از دو جانب لشکر سپاه توجیه خود دیدند دست از دامن متابعت امیر برآهیم گویا که زاده سید اسد الله رفتند لاجرم سید ابراهیم از  
اقل برویان رفتند ملک اسکندرین که مرثیه پناه برد و میر اسد الله بابل را به منصب میرزین العابدین مراسم اخلاص و دلخواهی بجای آورد و سید  
ابراهیم سید عبد الکریم طی کشته برافت یکدیگر راه کیلان پیش گرفتند و بعد از وصول سید کار کیا سلطان محمد آیشان را نوازش نموده و براق داده ملک  
امیر حسن بیگ که در بلده قم تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی را از امراء خود همراه کرد و ایشان را روانه پادشاه عالیجاه رفته و در حق  
علمیات خود نموده امیر حسن بیگ جواب داد که میرزین العابدین بر سهاله صد و سیست خروار بر شیم از مال بازند از آن بخرانه عامه میر سید الله نون اگر سید  
کار کیا سلطان محمد متعهد این مال شود و مشور سلطنت آن ملک را بنام سید زاده عبد الکریم نویسیم و الا فلا چون قبول نمودند ابراهیم مقدور بنوشت  
ایم کیلان را گشتند و سید زاده عبد الکریم به آنجا توقف نموده سید ابراهیم بر سیدار شتافت ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد  
و بیان شمه احوال سادات ایالت پناه جلالت دستگاه سید ظهیر و تاج طبرستان مرقوم ملک با غت نشان  
گردانیده که سید اسد الله اعلی راد و سپهر و حسن و حسین نام و چون اسد الله حسین را دوست تر می داشت او را پیوسته برادر برادر که تقدیم نمودند  
بر آن حسن از پدر بچیده بخدمت سید زین العابدین رفت و حکم من سمیع غل مزاج از زمین میرزین العابدین بنام سید الله متغیر شده ضمنا نامه رسید  
به بیت الله بایکالی که صاحب اختیار اعلی بود فرستاد و او را بگرفتند سید اسد الله را مور ساخت و به بیت الله بوجهی نموده روزی میر سید  
خو ام الدین رفته سید اسد الله بهانه طلبید و اسد الله که از روی بهار می زمانه غافل بود و بد آنجا شافقه فی الحال نوکران به بیت الله که در صفت  
درا و او بختند و محققش ساختند و این خبر سید زین العابدین رسید بابل تاخت و خرابی اسد الله را تصرف نموده ایالت انولایت را بستند  
باز گذشت و خود بسیار فرو شده ده رفته سید اسد الله همراه برود و بعد از سه چهار ماه ازین واقعه سید به بیت الله که در پنجاه جریب بود بجهتی آغاز  
مخالفت نموده و کسان کیلان فرستاده استدعا حضور سید عبد الکریم فرمود لاجرم میرزین العابدین سید اسد الله را در بار فرو شده و سید  
سپرده غریمت ساری کرد و غلبت او مردم بار فرو شده و هجوم نموده سید اسد الله را محبس پرورن آوردند و در رکاب او توجیه اعلی کشته اعلی ان  
شرفش افتخار و انست و حسن انحال شده کرده بطرف جلا و بخت و سید اسد الله بابل در آمده فاصدی کیلان و دیگری بر سیدار فرستاد و سید  
ابراهیم و میر عبد الکریم را به الله تمام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شافقه مردم بسیار اعلی جمع آمدند و سید اسد الله قبل از  
آنکه سید عبد الکریم نیز بابل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و میرزین العابدین مرکز دولت عالی گذاشته بطرف نیر جریب که بخت و سید  
اسد الله بغر و زو خورد یک فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبد الکریم میکشید که او را بر سید سلطنت نشاند و بطرف اعلی مراجعت نماید که بیک  
ناگاه سید زین العابدین بد آنجا تاخت و یارده قتال اشغال افتیه سید اسد الله در اثناء کرد و فراسیر سر خیزه تقدیر شد و همان ساعت حکم سید  
زین العابدین شربت شهادت چشید و این واقعه در روزی العقد ششم دست داد و سید ابراهیم چون حال آن بنوال دید بجانب بابل باز گردید و  
چون حصول او سید عبد الکریم نیز آنجا رسیده و سید ابراهیم لوازم خیمه کشی را به تحمیل رسانیده االی باز ندان از اطراف و جوات جلالت سید  
عبد الکریم رفتند و سید به بیت الله نیز بخدمت مبارک نموده با اتفاق روی ساری آوردند و چون از بار فرو شده ده بگذشتند نوشت و یکدیگر سید  
زین العابدین مرکز دولت عالی ساخته به نیر جریب شتافت و سید عبد الکریم ساری در آمده بر تو و لشش بروجبات احوال ساکنان از بار تاخت  
موقوف تاریخ طبرستان گوید که ناکنون که تاریخ بحریم بجای الاخری شده احدی و ثمانین و ثمانه رسیده عبد الکریم در ساری بر سید ایالت بخت  
و سید ابراهیم در اعلی مقام ریاست متوقن و سید زین العابدین در نیر جریب بسیر سپرد و از اولاد سید اسد الله سید حسین در ساری مقام دار  
و سید حسن در نیر جریب نسبت میرزین العابدین شرف موافقت بجای می آورد و آنچه در اتم حروف در وقت تحریر این اوراق تحقیق پیوسته  
آنکه رعایت که سید محمد سید المرسلین صلوات الله علیه که جمعین سید عبد الکریم در قید حیات است و در بار فرو شده با هم حکومت

رسید



معه است تواند نمود و بنده و در آنجا بخت نصرت در آوردند و امیر عبد الرزاق بر بند حکومت نیکه زده قصد کرد که در خواجه علاء الدین هندو را بمحاکمه  
 بکشد و در آن روز و در خروین میدانست که غرض عبد الرزاق ازین وصلت است که با پسرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشد و بشی از سبزواری  
 که پیشه بکباب پیشاپور توجه نمود امیر عبد الرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را ببارگذاشتن آن متوجه امور ساخت و امیر مسعود در تکلیف  
 بدختر رسیده خواست که او را بسروارد و آن صغیر زبان نصرت و زاری امیر مسعود را گفت تو مرد مسلمان و غرض برادر خود را ببارگذاشتن آن متوجه  
 بدوستی حیدر کرد که در طریق مروت پیشی گیر و از سرمن در گذشته از پسرش و نه چندان پیشه نمای امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست  
 داده فرمود و بسلامت که مرابطان کاری نیست و بخدمت برادر بگشت گفت بهر چند اسب تا ختم دختر علاء الدین هندو را نیا فتم و امیر عبد الرزاق  
 زبان بدشنام او کشاده گفت در تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر بنیاد و نهاده  
 عبد الرزاق خشمناک بر حسبست که در برادر او و برادر مسعود پیشه جلاله کرد و عبد الرزاق خود را در پیکر بالا خانه پایان انداخت و امیر مسعود چون  
 بر برادر او رخنه شمر او را از سر غلی باز کرد و این واقعه در وی چنانکه کوره دست داده امیر مسعود و وی تشبیه حتمات سر بداریه آورد و ذکر امیر  
 وجیه الدین مسعود امیر مسعود سر بداریه در می بود و بخت مردانه و با جرات و فرزانه از غایت بهت و چون بلیاک پوشیده و نامتعلیل  
 ستر و از فرار و تشبیه پیشیده چون ز نام حکومت سر بداریه بدست آورد و شیخ حسن جوری را با خود متعلق ساخته بدان وسیله عاقله دولت  
 مستحکم کرد و مرد و ایل ایام ابالت میان او و از غوغا نشاء جوانی قربانی که حاکم پیشاپور بود و مقابل روی نمود و امیر مسعود و ظفر فایقه آن ولایت را نیز صنف فرود  
 در سیزدهم صفر شششت و اربعین و سماعه میان امیر مسعود و ملک سمرالدین حسین کت در و فرخی زاده جری ضعیف داده نخست امیر مسعود و ظفر فایقه را  
 اشیا شیخ حسن جوری کشته کشته امیر مسعود و کریمه خان بطرف سبز و یافت و در او از همین سال سال شیخ علی کون برادر طغای سمر و خان و سمر و خان اتفاق  
 قتال افتاده و شیخ و ظفر بر یکدیگر امیر مسعود و شیخ علی در مکر کشته کشته و غایت موفقی نصیب سبز واریان کردید و امیر مسعود و بغر و موفور با شرم و در راه  
 طغای سمر و خان بلا نظران شافت و امیر مسعود و خطه جرجان ضبط کرد و خان بطرف مازندران رفت و در آن ولایت کشت یافته امیر سیر و خجسته کشت و در  
 اوایل وی چنانکه کوره جلال الدوله اسکندر را بکشت دست سلطنتش بدین روایت که صحر و دیات است چنان بود و بعد از وی چنانکه موفور و در حکومت  
 سبز واریان و کشتار و در مبادی احوال شیخ حسن جوری و ذکر کجاست یافتن او از راه مجوری و اتفاق اجبار و نو کمن غارت  
 غش و شین سخن و در ده اند که شیخ حسن جوانی بود از قریه جورد و در غوغا و آن شب با کشتا فضایل و محالات پرداخته آغاز درس و اخاد و فرمود و در آن  
 دانشا شود که در ویشی پاکیزه و زکار خلیفه نام در سبز واریان ظاهر شده و کرامات و حوارق عادات اظفار میفرماید بوس ملاقات شیخ خلیفه صنیع شریف  
 این جو سبز واریان شافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافت مرید گشته و بیاد او در و قنای درس و فتوی را و شیخ خلیفه در او ایل حال با بزرگان  
 او و شیخ بالو غالی داده بود و بعد از چند گاه در عقیده که شیخ بالو داشت قصصی پیدایشه بهمنان رفت و بخدمت مطرب بارگاه بکالی شیخ کون  
 الدین علاء الدوله بمنای قدس الله سره شتافته روزی چند در آنجا معارف پناش سبزواری و سمنان و نصیب بجزا و در فقه با خواجه غیاث الدین  
 بهست اندام جمعی ملاقات فرمود و از آنجا سبزواری خرامید و در مسجدی ساکن شد و با دار بلند قرآن میخواند و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد و بنا  
 بر آن جمعی کثیر مرید و معتقد او شدند و فقه و در مقام انکار آمده او را از شنیدن و رعیت اندام میگردند و شیخ خلیفه سخن ایشان التفات نمینمود و از آنجا  
 جمعی از اهل سبزواری نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا میگوید و منبع اصحاب علم فخر بشکند و او امر میفرماید و اینچنین کسی سخن بگفتن باشد یا نی  
 اگر فقه او نوشته که باشد و آن فتوی را با عرض داشتی بدگاه سلطان ابوسعید بهادر خان فرستادند سلطان فرمود که من حکم قتل در ویشان نمینماید  
 مصلحت باشد حکام حسان بجای آورند و فقهی سبزواری و شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاع کلی روی نمود و سبزواری غایت فایم بود که شیخ  
 حسن سبزواری شتافته دست او را در شیخ خلیفه داد و بدین جهت مهم او را کرد تا مقارن آنحال در صبح روز سبت و دوم ربیع الاول کشته گردید  
 شیخ خلیفه در همان مسجد استونی بکلیت او کشته و در و بعد از تجزیه و تقنین شیخ حسن را مقتدی خود ساخته سبزواری مکر کرد و در شیخ حسن بلیه غیاث  
 و ابی و در بنوشان و شتم بعد از شتم و فقه با بی آن با در بطریق شیخ خلیفه دعوت می نمود و بر کس مرید میشد و من نوشته میگفت ملاقات

سبزواری

افغانستان و غیره بود که آنکس که از در ترقیب کرد منتظر اشارت باشد و چون شیخ حسن مردی شیرین سخن و کلمات عام فربس با مردم می گفت در مدینه اندک  
محل بسیار بر تیره میزد و معتقد بود که کشتن او کشتن خودی بران تصور نمودن بود و بنابر آن امر او را سان از وی توکم کرده امیر غوث شاه جوئی قربانی که پدر محمد بیگ است و  
بیگ بود و غوث پور در محنت تصرف داشت شیخ حسن را بکشتن بولایت یازد در قلعہ ناک که از اطلاق بیکویند مجوس کرد ایند چون امیر حبیب الدین  
مسعود در سندان است مسعود و نمود جوایان سندی شد که بان وسیله قصر دولت حوزر امید کرد اند و بعد از آن قتل اندیشه خاطر بان قرار داد که شیخ حسن  
جوئی را که اکثر مردم بولایت محض او پندار محبس کردن آورده مقتدی خود سازد و بنابر آن چند سود را به سرور اعلیاء کرده بیازد شافت و شیخ حسن  
را از محبس بکشت داد و به قهر خود رسانید و در او تکیه خواجہ اسد نامی از مریدان شیخ حسن با هفتاد نفر دیگر از اهل ارادت متفق گشتند و بیکدیگر توکل نمودند شیخ حسن  
را از قلعہ طاق سپردن آورده به سرور بردند و بهر تقدیر چون بناد موافقت میان شیخ حسن جوئی و امیر مسعود و بهر داری حکم کشت خلق بسیار در  
طاق بایت نصرت شمار ایشان جمع آمدند و ساعت بساعت و ساعت مملکت ایشان صفت و سعت می گرفتند و در روز نهار جا و جلال  
و علامات دولت و انبیا ایشان سمع تصاعف می پذیرفت و کار بجای رسید که امیر غوث شاه غوث پور را بدار کشته نزد طغاسیور خان بفرستاد  
وقت و بهر ش محمد بیگ و بعضی از ولایت خراسان خود را محکم ساخته بخوف و بیم روزگار میگذرانیدند ذکر توجه امیر و حبیب الدین مسعود  
بعضی را به سرور بردند و کشتار شدند شیخ حسن به عظم ترین آفات و ملبیات چون مجاری امیر مسعود و حسن جوئی و بهر داری و  
نیشاپور از نظام یافت تخیر غایت مملکت خراسان در نظر عثمان سلطان اسان نمود و ده هزار مرد و بیشتر زن هر یکی کوه شکوه و تهنیت فرایم آورده بجای  
دار السلطنته برآورد که در آن زمان استقرار مملکت معزالدین حسین کرت بود و بیعت کرد و ملک حسین سپاهی خوشنوا را از غور و ساخر و خفا  
مجمع ساخته باستقبال خاندان در حرکت آمد و در دو فرسخی راه ملاقی فریقین اتفاق افتاد و صدای نفیر و کرنا می و خروش کوس رعدادی کوش  
کرد و زکرا ساخت و او از غور و سورن و افغان دلیران صف شکن دلزده در زمین و زمان انداخت نظم چنان شد با ناک کوس بغیر جوش  
که کرد و در پی محکم کرد و کوش غبار خاک زیر پای باره شده چون سر بر در چشم ستاره بهادران تیر خشک بی لبست و در رنگ در چشم آید  
و بر هم سهام و ضرب حسام راه با خون بر آخته نظم زمین از خون مردم موج زن گشت سپر با خشت و جوشنها کفن گشت تن از اسب و سران  
تن سرگون شد زمین در با ناک صحرای خون شد در ابتداء حال سرداران غایب آمده بسیاری از مردیان کشته و خسته گشتند و ملک حسین با  
اندک مردی بر سر نشسته رانده و دله پیری اندیشیده اشارت فرمود تا علما بر پای کردند نهار با فرد کوفته بعضی از کجکچان چون آن صد استیضه  
در ایات برابر پای دیدند و دی ملک امیر مسعود و یا بعضی خود زخمی شیخ حسن زده او را بکشت ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم  
زمنار در معرکه توقف نمانی و بجای بنزد او توجه قربانی بنابر آن امیر مسعود فرمود که حبس شیخ حسن را بگرفتند و عثمان بجایب دال ملک خویش مسعود  
ساخت و ملک معزالدین حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود لواء فتح و ظفر برافراشت و دشمنان را عقاب نموده طایفه از ایشان را بفتح میداد  
بجایانید و فرقه را امیر کرد ایندی از شهر در آن باب کوید ریچ که خبر و کت برد لیران نزدی و رتیغ بی کردن شیران نزدی از بهر هم سان  
سربداران نشسته بکشت ترک در کرمه بران نزدی ذکر حمار به امیر شیخ علی کاوون با امیر مسعود و سردار و کشته شدن شیخ علی  
در معرکه میکار و انجام روز کار امیر مسعود در ولایت رستمدر چون خبر استیلاء سربداران کت از وی اخروی در ولایت ماندن دران  
بکوش طغاسیور خان سید لشکری ترتیب داده برادر خود شیخ علی کاوون را به فتح امیر مسعود و فرزند کرد ایندی و امیر مسعود از تو جبه آن سپاه آگاه گشته با طایفه  
از مردان یکدل گردان جوش کسل باستقبال هاروان شد چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید و میمند و میسره بر دو لشکر رتب کردید بنان دلیران بجان  
سانی بنان دنا کرده دنا و کت بهادران روی بدربانی آورده خنجر بسیاری از خونمان با دیکر برید و کز کردن جمعی از پهلوانان صف شکن خور و کز  
امیر شیخ علی جنس خویش حملهای مردانه نمود اما چون محادیت بود کوشش مردانه چو سود در شانی کرد و فریزی جان بر مقتل و خور و از اسب در افتاد  
از ضربت از حرم ملک جاوید کرد و سپاه چو جان از حرم سربداران را غلبت شتافتند و غنیمت بیهائیت گرفته عثمان بطرف جرجان فرستاد  
طغاسیور خان چون بجای ستیغ نداشت ایستاد و بجایب لایز فرشت و امیر مسعود و بهر داری با ستر با در فتنه مشوری با سمانی و عیان از

آوردند  
بسیار کس  
امیر مسعود و شیخ حسن  
چون حاجت جو  
کردند در آن  
مجلسی بسیار  
بهر خود

مازندران در قلم آورد و ایشان را با طاعت و انقیاد خویش دعوت کرد که با جلال الدین احمد جلال که پیری کار دیده بود و کرم و سدر نور کار چشیده  
در ولایت برسد امارت تکی داشت و از خود کسی را کلا نترمی نداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر مسعود شنید که بیست ناکاه در ولایت  
نار و دست پیدا و برآورده بسیار حیات صغیر و کبیر حفظه ابرامند و بنابران باد و برادر را که تاج الدین و کیا جلال ملازمست امیر مسعود  
شناخت و منظور نظر لغات شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان ستمگر گشته طعن خاطر نادران توخت نمود و بجا که اندک جلال الدوله  
اسکندر که سابقا شمشه از حال او مذکور شد نوشت که محل ملاقات کجا خواهد بود و جلال الدوله بار بار در خویش فخرالدوله شاه غازی مشورت  
کرده مصیحت چنان دید که بعضی از ولایات را بسیرداران باز نگذازند و چون ایشان را لیر بشار در آید حج و بمیدان کارزار آید و بمیکو  
بتقدیم ساینده امیر مسعود در سیر و هم دفعه ششم و اربعین و سبعا به بل نزل نمود و صحرای توران را محسوس ساخته و کرد لشکرگاه انچه بها  
و درها دیوار کوشه بنا فرمود و سپاهیان اسکندر و شاه غازی سبها بر اسپان تازی را و نشسته حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت میکردند و هر  
قتل و غارت بجای آوردند و چون این صورت چند نوبت بوقوع انجامید بنای ثبات امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال بقرابان خود و سایر  
مازندران پیغام فرستاد که بسبب آنکه من در ملازمست امیر مسعود اندیشه کجا طرأه نماید و جمال حال خود را بخیله مرداکی بیارایند و در دفعه  
بدران بقدر امکان کوشش نمایند از شنیدن امثال این بختا که نازندران کرسی و اجنه در میان بسته هر شب فوجی از ایشان حوالی محسوس  
غارت میکردند و فریاد زده بر زبان می آوردند که ای خراسانیان ما نذران پشته شیر زیان است و کس نیز بران گردون توان شاد است خوش  
ابواب بلاروی خود کشاده اید و پای در دام رنج و عا نهاده و عینا بر غار عدم خوابیده بافت و بچکدام ازین محله کجاست نخواهید  
امیر مسعود در شنیدن امثال این بختا ناله های در شکسته مضطرب گشته حرکت نمیتوانست کرد و بی روی بطرفی نمیتوانست آورد حج زای سفر  
کردن بی روی قیامت و بعد از آنکه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رسد از توجه نمود و چون بقریه باسین گاه رسید از پیش  
رستمدار و از پس شیران همیشه مازندران دست جلادت از اسیتن به تو سپردن آوردند و خود را بر اطراف و جوانب سیرداران زده درخش و  
کوشش تقصیر و بهال نیکو داند امیر مسعود چون حال این نوال دید که کیا احمد جلال را بار بار از دکان بقتل ساینده و راه لا و حج روی بودی که بر نهاده و خود  
وزیرک و خاص و عام نایب آغاز قتل و غارت کرده و بر کوشه گشته افشا و بدار بسیار در دست رنود و او باش اسیر گردید و امیر مسعود با  
نوک مسعود و دباره رود و بار بالوروان شده چون نزد یکت بر زبان بالور رسید شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله که تهمین تاج الدوله نادران موضع  
بهم پیوسته اند و در انتظار مقدم شرفش مکل و سنج نشسته لاجرم عنان فرار بطرف دیگر اعطاف داد و لشکران کستم او را تعاقب نموده امیر مسعود  
قریه با دفر بدست ایشان افشا و بجناحت او را مصلوب ساخته نظر اسکندر بردند و در روز مجوس گاه داشتند بر فرسج حساب الحکم بقتل آوردند  
در تاریخ سید ظهیر سطور است که خواجه نیک روز سمنانی که سنوخی دیوان امیر مسعود بود بر سر راه باسین گاه زخم خورده بیفتاد و شخصی او را بر سر  
نزد ملک فخرالدوله خواجه بهار الدین از منظور نظر محنت ساخته از غنمت لشکر امیر مسعود احوال کرد و ابداد که در مازندران دواب خاصه امیر مسعود  
چهارده هزار اسب بود و شصده ستر و چهار صد ستر که هر شب بقلیم من علق آنها مقرر میشدند و سپاه را برین قیاس باید نمود و ذکر محمد  
آیمور دران او ان که امیر حبیب الدین مسعود علم غنیمت بجنگ امیر شیخ علی کاون را فراشت محمد آیمور را که یکی از بندگان پدرش بود و بصفت  
شجاعت و سخاوت انصاف داشت در سبزه و در بنیابت خود لعین نمود و چون محمد آیمور بقتل مسعود دشود در استالت خاطر کوشیده از روی  
استقلال سید انجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از آنکه مدت دو سال بران نوال گذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت و جلالت  
انصاف داشت متوجه قلع نبال حیات او گشت و جمعی از درویشان و مردیان شیخ جور می با ما خود شفق ساخته ناکاه بچلبیج می نمود را بد و او را  
مخاطبه میکردا بجد گفت عجب حالتی است که درویشان پیش تو اصاله در جویست نامده با وجود آنکه تهمین تو خواجه تهمین نقویست این فرقه و او  
تو پیش من شسته اند و بهر فرقه پیوسته اند و باش را بریشان تقدیم بنمای و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این بختان بر زبان آورده محمد  
تقدیم را در میان مساجد می نمودند و انشت و کس می شنید و نبود آغاز ملائمت کرد و گفت من تا غایت هیچ درویشی را نمی بینم و در صفت این محکمت فلان

برده فخرالدوله





بسیار و بر آن چهار روزی سپرد و از آن روز وایت و رفته الصفا انکه چون سرداران با وی ملقا میخوان رسیدند سه روز شرط بجای آورده در روز  
چهارم بوقتی که خان ایشان را طوی میداد قدم جرات پیش نهادند و خرم زندگانی ملقا میخوان برپا دادند و علی کلا تقدیرین سرداران جلالت انکار  
پیش بردند که آنرا خصل عالم انصافات روزگار محو نخواهد کردید و هر کس که بقیعت این بتور و مردانگی ایشان و خوف یا بدگشت بخیر بداند ان بختی بد کردید  
و چون مدت چهار سال بهشت ماه از حکومت خواجه بچی گذشت و ملکش معروف و آبادان گشت در سنه ست و چهلین و سی و هجده برادرش علاء الدین فرست  
گذاشته در وقتی که خواجه سواره بدلیز ساری خود در بدر جست و بر پس اسب و نشست و خجری بر پهلویش فرورده خواجه هم در آن کمری دست پیر  
او را گرفت و در دو رکعت از رکعت افقاده خواجه بچی علی و تقوی از عالم انتقال کردند خواجه ظمیر الدین کراوی بر دایت مطلع سعدین خواهد  
راوه خواجه بچی کراوی بود و بقول صاحب تاریخ سرداران برادرش و بزرگترین خواجه ظمیر بعد از قتل خواجه بچی باقیان حیدر قصاب سردار جماعت سیده  
شد و او مردی علمیم که از راه بود و بموده بهر دو شطرنج اشتغال نموده حیدر بر سر بخام مدام فرق نام اشتغال داشت و بعد از انقضای چهل و زحیه خواجه را  
معرفی کرد اندیشه خود متوجه آن هم کردید پهلوان حیدر قصاب چون چهار ماه بر تنی و فتنی امور سرداران پرداخت غلام پهلوان  
حسن و امغانی قتل تو غلام بنابر اشارت خواجه خویش در بیج آقا خسته او را نقل رسانید امیر لطف الله و له امیر و جمیع  
الدین مسجود و بسبب اتمام حسن و امغانی که تا بابت او بود و بعد از قتل حیدر قصاب کیسا سه ماه در سبزه و حکومت نمود بعد از آن  
سیان او و پهلوان حسن خوشی دست داده پهلوان امیر لطف الله را گرفت و بقلعه کجرتوان فرستاده بقتلش حکم فرمود و سرداران امیر لطف الله  
را میرزا میگفتند و معلوم نیست که پیش از این لفظ را بر کسی اطلاق کرده باشند پهلوان حسن و امغانی در شهر و روستا در سبزه و سوار می  
ایالت نشست و در ایام دولت او در ویش غریز از مردان شیخ حسن جویدی در مشهد به بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلق بسیار بر جمیع آن  
و در ویش مجاورت انجاعت خروج کرده قلعه طوس را سحر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر بد بخانب کشید و طوس را گرفته حیدر خرد  
ابریشم بدویش داده گفت دیگر درین شهر قاضی منهای و در ویش اصفهان رفته ساکن گشت و پس از چندگاه ازین قضیه خواجه علی مؤید سبزه و  
در امغان خروج کرده امیر نصر الله که کاشته پهلوان حسن بود از شهر اخرج فرمود و محمود در خمارا گفت که ترا باصفهان میباید رفت و در ویش  
غریز او ده محمود گفت این خدمت را بتقدیم رسانم مشروط آنکه چون پادشاه شاهی منصب وزارت بن مقوض باشد خواجه بختی بقول فرموده  
محمود باصفهان رفت و در ویش بوضع قول با امغان رساند و خواجه علی دست ارادت بدر ویش داده بدان جهت بسیاری از مردم اسخه و دگر  
خداش میبندد و در خلال این احوال جمعی در قلعه شخان زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند و پهلوان و فتنی ایشان را وای دانسته و سبزه و  
خالی گذاشته با بخانب شافت و بمحاصره مخالفان مشغول شد و چون خبر حیدر سبزه را بعرض خواجه علی و در ویش غریز رسید بدان جهت توجه نمودند  
و بی مشقته بشهر رانده بهر ادائی غیبت و سپاهی اشتغال فرمودند و خواجه یوسف تمنائی را که وزیر پهلوان حسن بود گرفته بعضا بر امیر لطف الله نقل  
رسانیدند و پهلوان حسن چون این خبر شنید غیر طاعت چاره ندید بخیال مریدی در ویش و نوکری خواجه متوجه سبزه و کردید اما خواجه علی مؤید سبزه  
سپاه کتوبات نوشت که کشت حسن را بکشید انگاه حجت بوطن کشید و چون اهل عیال از مردم در سبزه و بودند بازمانه یا گشتند و بکیناگاه  
آنها راه دست در عیان پهلوان زده او را از اسب پیاده ساختند و سرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن  
چهار سال و چهار ماه بود خواجه علی مؤید چون بنایند الهی در سبزه و بر سرند شهر یاری نشست در اظهار شعار مذبت علی اما متی به با لغه نموده با  
الغایه و عظیم سادات عظام کوشید و با سید مطهر صاحب الرمان سلام الله علیه بر صبحا و صبا بکیش لطف و کرم انخوا حجتشم را نهایت نمود  
و حجت رعایت شرح شریف بر کربار بکتاب بنک و شراب اقدام نمیزمود و بعد از نه ماه که با حکومت پرداخت لشکری بدر ویش غریز داده  
بحرب ملک معز الدین حسین کت فرستاد و چون در ویش بنیسا پور رسید خواجه قتیبه حیدر و کتوبات نزد اعیان سپاهیان روان ساخت که  
در ویش غریز آنها گذاشته مراجعت نمایند انجاعت این یعنی را غریز عظیم دانسته سبزه و را گشتند و در ویش باز مریدان غریز عانی فرستاد  
خواجه طایفه عقبه ارسال است تا همه را بقتل رسانند و در سنه سی و چهلین و سی و هجده ملک عیانت الدین بر علی بنیسا پور را که اقل قلمرو

خود را نشانی  
ز دو فراموش  
قابل

خواج علی بنویه بود و تخریر کرده امارت آن بلده را با سکنه ریشی و لدا فراسیاب جلای داد و در سنه ثمان و سبعین در ویش رکن الدین که از جمله بزرگان شیخ  
جوری و در ویش غریز بود بغیر از سنه از شاه شجاع استوار نمود و با لشکر و اسلحه و افراد و ان بخراسان درآید و اسکندر ریشی دست اداوت بوی داد  
با تعلق متوجه سبز و گشته و اجماع علی چون قوت مقاومت نداشت علم غنیمت بصوب مارندران برافراشت و در ویش رکن الدین در سبز و گشته  
یافته در تسخیر سبعین خطبه بنام خود خواند و در سنه ثمان و سبعین امیر ولی که بعد از قتل طغایمور خان بر مارندران سولی شده بود در مقام امداد و خوا  
ج علی آمد و بر اقصا یکدیگر بوی سبز و مار و دند و در ویش رکن الدین فرار بر کارزار افتاد که ده خواج علی نوبت دیگر در سبز و مار نام امارت یافتند  
آفتاد و در ویش رکن الدین و سبعین و سبعمه که بر تو اعلام ظفر اعلام صاحب قرآن کردند و علام امیر تیمور که کان بر مالک خراسان قباد خواج  
علی بنویه را هم بقبال استمال نموده در فوجی بنیاد بر یکب منصوب و با صاف الطاف سز فرزند گشته تته ایام حیات در ظل دولت آنحضرت  
بفرافت و رفاهیت گذرانید و ذکر تسلط امیر ولی بر ولایت جرجان بدو امیر ولی که شیخ علی بنیه نام داشت از امر و مختبر طغایمور  
خان بود و امیر ولی در جرجان بنیت خان نشو و نمایافته آثار قبالت در سبزه و او مشاهده می افتاد و در آن روز که طغایمور خان بغیر سرمدیاران جهان گذار  
بر و دند و امیر ولی با چند نوکر خود و بدو بنیاد شتافت و امیر شیلی جاوی قربانی که حاکم انداز بود و خواج علی را در جباله کج کشیده امیر ولی را  
چند روزی بلبید بسیار و عدد اندک روی بصوب جرجان آورد و چون بدستان رسید از هزاره امیر علی شیخ بنیه و قریب دویست سوار و پیاده  
که بنده متش بقتله و سرمدیاری که بموجب تعیین جن دامغانی حاکم استزاد بود با عو و سوار و پیاده سوار تیغ کشد بر سر امیر ولی را و امیر ولی  
پای شتاب فشرده بر سرمدیاران ظفر یافت و اکثر ایشان را بشمشیر تیر بکشد و ایند و لشکران امیر ولی را بسپ و سلاح و آنچه محتاج الیه بود بکشتند  
و اندام و انعام سرمدیاریه و آن و یار شتهار یافته اتباع خاندان طغایمور خان که در و و یا مخفی بودند در ظل این امیر ولی جمع آمدند  
و ابو بکر شامانی که از قبل حسن دامغانی در شامان حکومت می نمود و با دو هزار سوار و پیاده سرمدیار بخت امیر ولی رفته و از مرکز که کشته میسر و  
شتافت و پهلوان حسن بن خیر و بر دشمین زن بوی داده نوبت دیگر ابو بکر متوجه استزاد و گشت و چون در سلطان دین مرز آمد امیر ولی با طایفه  
از شیران عیشیه یکدیگر از جنگل جرجان بیرون شتافته در برابر ابو بکر مصف قتل بباراست و بحسب تقدیر خوبی در دل سرمدیاران افتاده مردم  
امیر ولی بکلیا فریاد برآوردند که مات قاشی یعنی تازی که بکشت و سرمدیاریه روی بکر زاورده ابو بکر شامانی خود را بر آب بکر کان زد و اما  
بیرون نخواست رفته مردم امیر ولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کردند و طغی کثیر از سبز و مار گشته بقتیه السیف راه خراسان پیش گرفتند  
و امیر ولی را استزاد قوی مال شده بندرج سلطان و دامغان و بهمنان و فیروز که را نیز تحت تصرف در آورد و تا زمان رسیدن حضرت صاحبزاده  
امیر تیمور که در آن بلده حکومت میکرد گفتار در ذکر ملوک گرت و بیان ستمه از حال اعدا و ان حکام عالی رتبه  
بر ادیت بعضی از مورخان نسب ان لوک نافع فرمان سلطان بنجر نملکشا سلجوقی می پیوندد و مؤید این مقال آنکه جمیع سپهر قاضی خوشی در ج  
ملک خراسان گفته که بیت فاعده دوده بنجر قوی واسطه ملک سکنه قوی و دوده بنجر تو خواهد بود ملک سکنه سبزه و دوده  
و مولانا صدر الشریعه در وصف ملک سبزه الدین حسین گرت که بد که سبزه ابو الفتح سلطان السلاطین کلام به نال فخر آل گرت بن بنجر و ملک  
سبزه الدین محمد که نخستین ملوک گرت است دختر زاده ملک رکن الدین بود و ملک رکن الدین بزر الدین عمر مرغی می پیوست و غزال الدین عمرانی غا  
سلطان غیاث الدین محمد نام است که ذکر سلطنت او در مجلد ثانی گذشت و او بکارم اخلاق و محاسن ادب با بصافت داشت و در ایام دولت  
سلطان غیاث الدین اکثر اوقات در دار السلطنه همراه علم ایالت می افراشت و در او ان دولت مساجد و مدارس و خانق و در باطالت بنا  
نهاد و بدست دریاعطا ابواب لطف و رحمت بر روی روزگار علما و فضلا کشاد و از جمله اهل فضل و ارباب انشا مولانا شهاب الدین  
عبدالله قاضی که مؤلف تاریخ قدیم برای است با غزال الدین عمر معاصرو بود و نوبی در مدح او قصیده نظم نمود که پنج بیت اول آن این است بیت  
در عهد غزال الدین عمر آن شاه مرغی فرخنده خسروی که ز کل خای او و در همیشه دیده حاجات روشنی خورشید با تر قی و کرد و ان علو  
ما جیه او محتر و با قدر او بی از بخت جرج بنیمش ار چه بلند تر است بهشش صفت تو اخذ و علم و فروتنی بی هیچ شبهه روز سخا و که صفا

بنام خداوندگار

اوراست بزم جامی و درم پشلی و در آنوقت که عزالدین عمر حکومت دار السلطنه همراه قلم اختصاص کشید که توانی طبعه خیار را برادر خوش نایج  
الدین عثمان مرغی از رانی داشت و چون نایج الدین عثمان فوت شد حکومت خیار و بعضی از بلاد غور به پسر او ملک رکن الدین مرغی تعلق گرفت و  
ملک رکن الدین که جدا داری ملک شمس الدین کرت است چون انا را قبول در ناصیه حال آن غیره دولت منده شایده غنود یکی بهت برزیت  
او معذور گردانید و ملک شمس الدین در اندک زمانی بوفور فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از حکام آفاق مشهور و ممتاز گشت  
و چون ملک رکن الدین در وقت تسلط چنگیز خان بر ولایات ایران اظهار طاعت و افتخار نموده بملت باطیچیان آن پادشاه کیستی ستان  
خدمات پسندیده بجای آورد چنگیز خان پسر شمس الدین محمد را همراه میرد و ملک شمس الدین محمد بواسطه خدمت فتم و وفور برپا سازد و به مغولان  
نزد امرا و ارکان دولت چنگیز خان اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین در شهر سنه ثلث و اربعین و ستمه بجایان جاودان شافت و ملک  
شمس الدین محمد را بعد از فوت جد بزرگوار در دیار خراسان و سایر بلاد جهان و قایع و حالات روی نموده در زمان سلطنت منکوقان آن بزرگوار  
رفت و در یکی از معارک که قان را با جلالغان دست داد انا را شجاعت و مردانگی بظهور رسانید بطور طعن غیایت پادشاهانه گردید و امارت  
حکومت براه غور و غرستان و اسفره و قزاقستان بوی مفوض گشته ملک بسکن مهور و مراجعت نمود و در باب عمارت و وزارت و جمهوری  
شهر و ولایت اهتمام فرمود و از اولاد ابلی بکر کرت هشت نفر در دار السلطنه بمرات حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکوقان  
تا محمد احم سنه ثلث و شانین و سبعمه که امیر متوکل در کان آن بلده را مفتوح ساخت است و پشت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابلی  
بکر کرت است و آخر ایشان ملک عیاش الدین پیر علی ولد ملک معز الدین حسین ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابلی  
بکر کرت چون ملک شمس الدین محمد دوست کام و مقضی المرام از اردوی منکوقان آن خراسان باز گشت بلده بمرات را مرکز دولت ساخت  
و ملک غر حنبان سیف الدین و حاکم سیستان نصیر الدین را که با وی در مقام وفاق زندگی می نمودند بدست آورده بکشت و قطع بکر را کرد  
غایت حصانت و ممتاز بود فتح فرمود و بعد از فوت بلاک خان بار دوی ابا قان شتافته در مرکز بکر که خان بنوعی لوازم جلاوت و در  
تقدیم رسانید که ابا قان در منظور نظر عاطفت گردانید و تشرفیات فخره و طبل و علم غایت کرده اجازت مراجعت داد و ملک  
میر غر خور امید به حکومت مشغول گردید و در شهر سنه ثلث و اربعین که براق خان از آب مویر عبور نمود بخراسان درآمد ملک شمس الدین محمد طوقا و کرامت  
شاه را و رفت و سیور خامشی و نوازش یافت اما اطوار ابر اقیان در نظرش ناپسند نموده بعد از روزی چند عیاش بجانب طوقه غیسار یافت  
و چون براق از دست برد لشکر عراق و آذربایجان منظم گردید جمعی را ببل فتنه و حید بعرض ابا قان رسانیدند که اگر همراه آبادان نمودی  
و ملک شمس الدین محمد براق را طاعت نمودی لشکر حقانی در آن ولایات این قدر قیامت نغز نمی بنابران ابا قان قصد تخریب کرد و شهر را  
تیشین غول و خواجش الدین صاحب دیوان او را این مقام گذرانیدند که مناسب است که شمس الدین محمد را بچنگ آوردیم بعد از آن  
فکر هر یک کنیم و پادشاه بصبحت نیک اندیشان شنید جمعی از امرا و لشکریان را بجا طفت همراه باز داشت و رایت مراجعت بصورت از پایگاه  
برافراشت آنگاه خواجش الدین محمد کتونی بملک شمس الدین محمد در ظلم آورد و آن نوشته را مصدق باین قطعه گردانید قطعه فرود ملک شمس الدین  
محمد کرت توی که همچو ملک سر سبز مه جانی مشتقی که بجزرت رسید بر دل بکنه آن رسید فتم امنی و جانی بچشم من که در و هر دو کون در نماید  
عبارت موبک تو هست کل انسانی ز رمای روشن باریک بین تو لخی چنان سزد که چو این ثوق نامه بر خوانی ز باد پای پاکیزی تس غنمت باب  
خدم غباری که هست نشانی چه چنانکه رسد بر دل غمین ضعیف اگر تو هیچ بدین مقدم نرختی چه فتنه که ز روی زمانه بر خیزد نفوذ با  
اگر عزم را بگردانی و چون این نامه بملک شمس الدین محمد رسید در جواب صحیفه نوشت که بعضی از عبارات آن این است که سالها بنار و زوزه و استهزا  
هم و در یوز محبت مجلس خاسته تا باد لقای صاحب عظم دستور اعدل اگر ممش الحق و الدین زید قدره ببینید و خان نو و کمن با کوبید تا با رعای  
با دشمن من و دوست چو بسیار نیست بادوست نشاید دیگر باز نشت پیریزان عمل که باز بترخت بکرزبان کس که با ما نشت  
و این باغی نایب تلی کرد که باغی آن بکر خردمند کناری کید یا گوشه قطع و حصاری کید می بخورد و لعل بتان میبوسد تا عالم شود

فرستاده  
حکومت خیار و غور  
و توابع را بر روی ملک  
و پشت و دگر گاه  
بار دوی سلطان  
سلطان چنگیز خان  
بیرفت

و بعضی  
رسانید

فراری گردید و در شهر سمرقند و سبغین و ستمار ابا قاسم خان نوشت و دیگر شهرها را با دست همراه و ولایات نزد ملک شمس الدین فرستاد و اسماء است نام نه نفر  
ارسال داشت و در اینجا سوگند یاد کرد که هرگز کندی جوئی نخواهم رسانید بنابر آن ملک از قلعه غیسار سپرون آمده همراه شرافت و بعد از چند کاه  
سبب سند عمارت و اراکان دولت ابا قاسم خان خاطر بر ملازمت پادشاه قرار داده از همراه با صحنان رفت و از اینجا موافقت خواججه بهار  
الدین محمد صاحب دیوان باذر با بکجان خراسانید تا منظور نظر اتفاقات ابا قاسم خان نشد و پادشاه او را در تبریز بجا گذاشته سپرو را و برش اینجا  
در بند سزدان فرستاده ملک در تبریز بسیار خوف و رجا روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان شصت و شش به سبب شرب شراب بموت رسید و در حقیقت  
ملک عقی کشته بعضی از نوکران گفته اند که نه بر در بند و نه عقیده کرده در حاکم ملک شمس الدین محمد دادند تا بر بعضی دس خراسانید از جمله فضلا  
مولانا جیه الدین یعنی با ملک شمس الدین محمد معا صر بود و در تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نمود قطعه بسال شصت و هفتاد و شش در شعبان  
فصل صحت دوران چون بیکرست بعال بنام صفدر ابراهیم محمد کرت برآمد آیت و شمس کورت در حال ذکر ملک کرت رکن  
الدین بن ملک شمس الدین که مشهور است ملک شمس الدین که بین ملک رکن الدین محمد بعد از رحلت پدر بدو عقی در  
اردوی ابا قاسم خان بسر سپرد و در آن اثنا ششین غول برورانی بلده فاخره برای اطلاع یافته شمس از آن معنی بعضی برادر رسانید و معنی نمود که ابا قاسم  
در شهر سبغین و ستمار ملک رکن الدین محمد را منظور شغفت و اعتنا کرد و اینده باطل و علم بجانب دارالسلطنه همراه فرستاد و فرما  
داد که او را بقلب پدر عقب گردانند بنابر آن بعد از آن ملک رکن الدین را ملک شمس الدین که بین خوانده ملک شمس الدین که بین باندک را که  
آن بلده فاخره را مسعود و خروج ساخته در شهر سبغین و ستمار بولایت غور شرافت و حصون و قلاع آذینار بکوئالان عمارت میسر کرده  
ماه در قلعه غیسار ساکن گشت و رعیت را بر راحت و عمارت ترغیب کرد و در سنه ۷۱۰ لشکر بقتل با کشیده آن ملک را تسخیر کرد و اینده و سال  
خانما بدار ملک خویش باز گردید و چون ابا قاسم خان وفات یافت ملک شمس الدین بنابر اقتضای روزگار غلام الدین را در همراه حکومت باز داشت  
بقلعه غیسار شرافت و در زمان از غول خان بنده و نوایان یکی از معتبران را کشته پناه ملک شمس الدین برد و ملک او را کشته نزد از غول خان روان  
ساخت و اگر چه پادشاه این خدمت موافق مزاج افتاده چه ملک خلعت و طبل و علم فرستاد اما موافق مزاج امر این قلعه ده زبان غم و غم و غم  
کشادند و چون این مدتی سمیع ملک شمس الدین رسید بر خاطر قرار داد که مدت العمر قلعه غیسار پایانی نیاید و بهما بنجا روزگار میگذرانند  
تا در شهر سبغین و ستمار متوجه جهان جاودان گردید از جمله فضلا مولانا حکیم الدین غوری با ملک شمس الدین محمد که بین معا صر بود و در تاریخ وفات  
این قطعه نظم نمود قطعه روز شنبه در صفر و دو سال هجرت رسته بقصد پنج شمس دین کورت خسرو آفاق شد بغیر دوس از این سراسر تاریخ  
ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین که بین از دیوان او انصبی و عفو ان جوانی ملک فخر الدین محمد بنبر و کاروانی بود  
بود و شجاعت و بیولوانی معروف و در اشتهار و ابداع نظم و شرافت بنا بر ملوک سمت ایتنا داشت و پدر همواره او را مشغول عطف و کف و اینده  
بهت بر پیش میگذاشت اما در آن اوقات که ملک شمس الدین در قلعه غیسار با پای درد امان از واکشیده بود ملک فخر الدین بر ترک ادبی  
جبارت نمود و پدر از سپردن ده خاطر کشته او را حبس فرمود و ملک با طایفه از خواص مدت هفت سال در حبس مانده در شهر سبغین و ستمار  
و ستمار فرصت یافت و بند خود را در هم شکسته بقلعه بالا رفت و مختص شد و بر چند ملک شمس الدین قاصدان و اسماء است نامها فرستاده و او را  
بپایان غیبیه بقول پدر عمارت کرد و امیر نوروز که در آن زمان بمن دولت غازان را توفیق حاکم ایران بود و ایچیان پیش ملک شمس الدین  
ارسال داشته زبان شفاعت ملک زاده بکشا دو نوشت که او را بدینجا بیاورد و ملک شمس الدین در جواب امیر نوروز بقلعه در آمد  
که از ناحیه حال فرزند فخر الدین چنان ترش منیاید که او را نه قابلیت ملازمت اینجا نیست و نه صلاحیت چشمان اینجا میباشد بلکه از سر ریخته  
و سگزدند و او را هم برینجا بگذارند و امیر نوروز کورت دیگر قاصدی ارسال داشته درین باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین ملک  
فخر الدین را بفرستد و همان از جانب خود امین گردانید تا از قلعه پایان آمده توجه خدمت امیر نوروز کرد و بدو چون صحبت آن امیر دوست  
رسید با فغان از او خبر گرفته امیر نوروز را در زاده خود را با و می در سلک از دواج کشیده کیفیت کمال قابلیت بعضی غازان رسانیده



درا بطول علم مشهور است بصوب دار السلطنه برادران گردانید و ملک فخرالدین عظیمی بر چاه سربازان بلده فاخره درآمده با سمالت سپاهی و قیوت پرداخت  
و در عدل انصاف کوشیده ملک مستور را با دامن ساخت اما چنانچه در جرف اول این مجلد مذکور شد در سنه ۱۹۹۹ که امیر نوروز از غار ان که کشته پناه بدو برده و خود  
رتبیت امیر نوروز را بود انگاه کشته بقتل شاه نویدان سپه و ناقبل آورد و لشکر کشیدن دانستند بهادر در زمان اولجا تو سلطان بدار السلطنه همراه کشته شدن  
در قلعه غنیا رالدین بنیمشیر خدر جمال الدین محمد سام در زمان ملک فخرالدین روی نمود و بهادران ایام در شهر سنه ملک فخرالدین در حصار اشکجه عالم آخرت توجیه بود  
اختیار الدین و جانهای که در دوران دار السلطنه همراه سبازار ملک و هست از جمله پناه با ملک فخرالدین در بیعی شاعر با وی معا صر بود و کت نامه بنام  
انظم نمود ملک فخرالدین بنهر کار وانی موصوف و شجاعت و بهادری معروف بود و در طریق بریم و درم از تم و عاتم راجع نمود بیت دست رستم بخت  
کوشش او نام حاتم بر پیشانی و در ایام یالت خود کلم فرمود که بر نیکه در فاخره پیرون اید چادر و در سایه کشته و سر بریده کرد باز را بار آورند و در  
معارف ان فرمود که بر شند و شراب خواران بعد از جرا شریع در بر کشته بخت و ناه کشتن بکلیف نمایند و در نشا و اختراع نظم و نشر انباء ملک  
سمت اتینار داشت و بخودن ورق الحیال کاتبی شغال نمیزد و در وصف ان ابیات بر صحنه روزگار یادگار گذاشته این بیت از ان جمله است رباعی بر که  
که من از بنه طربانک شوم شایسته بنه خنک افلاک شوم با سیر خنجان بنه خرم بر سیر زان پیش که بهیچ بنه در خاک شوم کفشار در بیان حصول  
دانستند بهادر بدار السلطنه همراه و ذکر بعضی از خودشان بلده حبت صفات چنانچه در ضمن قایح ایام دولت خاندان خان بنی ذکر یافت  
در زمان ان پادشاه عالیشان جماعت نکودریان از حاکم عراق و آذربایجان بخراسان که نخبه پناه با ملک فخرالدین محمد کت بر دند و اولجا تو سلطان  
بنابر فرمان برادر بنه طلب نظایفه لشکر همراه کشته میان او ملک حمایات دست داد و بالاخره بر مسلح صدر بر یکپیکر صلح اتفاق افتاد و چون  
خاندان خان از بهار ان گذران عالم با و دان انفعال فرمود و سلطان محمد خدا بنده بجای برادر بر بنه غایت صعود نمود ملک فخرالدین با وی در دامن  
استغنا کشته بار و در رفت و بلوار غم بنیت بنهر و اخت بنابر ان اولجا تو سلطان دانستند بهادر با داده نیز اسود و جوش پوش نیره که از بجان پناه  
روان ساخت که ملک فخرالدین و مکروریان را بطرف یا عصف بد رگاه عالینا رساند و چون دانستند بهادر بکلجاه همراه در آمد و تمام و ملک فخرالدین  
بصورت ضعیف یافت حکام قراه و اوق و قلعه گاه و مسخر و سایر ولایات نزدیک را طلبیده نظایر شرافت و مولانا و جنبه الدین بنی که منصف بلده را علق بوی  
داشت قول از رسیدن امیر دانستند بخراسان چنانچه می بینا پور رفته بود و در ان بلده سبیل اختیار یا اطرار دانستند بهادر چو سته در ان ایام از غایت و مانا  
بعضی سبیل که همراه ان سبیل توان گرفت مشروط با نکه تواج از چنانچه صحنه سارند که یکپیکر غلبه بشهر تواند بر و تعلیم قضی دانستند بهادر سواران بسیار بر طرف حاکم  
و چون در شهر محمول گشته نام شده بود و نور سیده طی عظیم روی نمود بعد از آنکه ده و دوازده روز از جانبین بگریز تیر برداختند بواسطه شجاعت الدین چینی میان امیر دانستند  
و ملک فخرالدین بسا صلا بهت یافت بنیوجب که ملک فخرالدین قلعه کج که از ان کوه میگریختند رود ماخولان در اشائی مصرتی ملک توانستند رسانید و انجا  
دانستند بهادر لاغری با وی برای ناید و طغی بلده فاخره همراه در آمد چون ملک بحصار رسد لاغری را با فرستد و بنیوجب همه و بجان در میان او رسد همه  
نوشته و بطلایمان گاید یافت انگاه تا مام و دی چند بهر در آمد و ملک فخرالدین قلعه اختیار الدین بجمال الدین محمد سام که از نوکران خدیم او بود و بصفت حاکم  
و متو اصفاف داشت سپه و در محافظت تحصار و کا داشت عنان اختیار و صیتهما فرمود و بشیر خاسته خویش بوی او و گفت بکس انسا گنان قلعه و شهر زفران نوکران  
سرس ان تیغ بنیدار جمال الدین محمد زین حبت بوسیده گفت بعد رعد و لرزم جان سپاری تقدیم خواهم رسانید و ملک بنه از جوش تیغ و کمان بر سپاهیان  
قلعه خن کرده با دوست و بجا به سوار دارد و امیر زاده لاغری که ده کس همراه داشت روی با ان کوه ورد و چون شش از شبکشت ابلعده درآمده روز دیگر لاغری را  
قرین انعام و اکرام باز گردانید و بنده بهای پیغام فرمود که ما بعد خویش و ناگرم باید که انجناب نیز قضا می جان تا بفرزاید و چون لاغری بهر پیوست و ان شهرت  
فرمود تا انی تن در میدان کوشش با فرود کوفته لیت را با یکبار از خنده و بغر و فرمود که ان سوار شده روی بهر آوردند و بعد از چو ان لشکره خاکریز و فرست  
تجایب از خیر بر بان ساند و امیر دانستند حصه کرد که بحاصره قلعه بردارد و انجا بهیم مولانا و جیه الدین بنی شیخ الاسلام خواجیه مطلب الدین چینی را  
باطو ملک بلار فخرالدین با بان کوه روان ساخت تا از زبان او بکوش ملک رسانند که چنان اعیانه ارم که فرزند لاغری با و روی با یون فرستم فاخره

طغی

دارد که ملک اطاعت فرمان واجب الاذعان نموده بدو بفرموده اعلیٰ باز گذاشت و از آن می اندیشیم که پادشاه سپید که ملک قلعه اختیار  
الدین بسلیم کرد و بانی این سخن را از وی جواب تواند گفت اکنون صلاح خیال بنمایید که ملک رتبه چه رسام بنویسد که در الحظ بقعه راه دهر قرار گیرد  
مقام را نظاره کرده بیرون آیم و پادشاه چرخه داشت که ملک شهر قلعه را بجا درگاه عالم پناه سپرد و چون بهیچ برای انور سلطان  
کرد و البته راجع جهان کشای نفاذ یافته بود و دیگر حکومت این ملک متعلق بملک خواهد گرفت و جناب شیخ الاسلامی و طوطک بلا این طبع بعضی  
ملک فخرالدین ساینده انجناب بنایت رنجیده گفت من میدانم که این محول بدیش بعد عیش و فا خواهد کرد و خواجہ قطب الدین چینی زبان بصحبت  
گشاده و طوطک بنام باقیه نموده و بالاخره ملک فخرالدین رتبه بدو رسام نوشت مصنون آنکه پدرم امیر دانشمند تماشای حصار خواهد آمد  
باید که در سر حصار حاضر می نمای و این نوشته را خواجہ قطب الدین بحال الدین محمد رسام رسانیده محمد رسام گفت بموجب فرموده ولی بصحبت  
خواهم نمود و بعضی از نور خان گفته اند که ملک فخرالدین بنای رتبه بدو رسام فرستاده او را بر عایت خرم و محافظت حصار امر کرده بود و بعضی  
چون خبر طاعت محمد رسام بامیر دانشمند رسید عزیمت قلعه نموده در خفیه با داد خویش طعای و لاغری گفت که در حصار مرتضیٰ من باشید و کافر  
که کمان خود را در قوی طلب دارم محمد رسام و اتباع او را بگیرد و نگاه بند و می بجزم را طلبیده گفت علی کبش و بین که صلاح ما در رفتن قلعه است  
بانی بنده وی مل کشیده بعضی رسانیده که او ای است که امیر بقعه شریف بنزد زرا که اسکی که متعلق بدولت ابد پونداست بوی خون می آید و  
سپاه در نشینان این سخن اندیشه مند گشت و بالاخره بنابر خوا و مولانا و جیه الدین متوجه حصار افتاد الدین شده بخت سپرد و لاغری با بصیرت  
کس بد بخا فرستاد و جمال الدین محمد رسام امیر زاده را استقبال نموده و در خرگاه ملک فخرالدین فرو داد و در مجلس عایت آراستگی ترتیب داد  
کاسه داشت و همچنین بکیک و دود و از معتمدان دانشمند بهادر قلعه در می آمدند تا عدد ایشان بهشتا و رسید انگاه جناب امارت پناه  
باصد و بهشتا کس که حبیبه در زیر جامه پوشیده بودند پای در حصار نهاد و محمد رسام پیش دویده و از زمین بوسی بجای آورد و امیر دانشمند  
گفت که ای تازی که بوالفضل تو بگذازم سطاغت از طاعت من تقاعد نمودی و با این چند دوستی مجهول درین قلعه خریدی و خود را در  
سلک سنا زمان و بجا بوسلطان مخفی کرد و آید می اگر خواهی بفرمایم تا بهین لحظه سرت ازین بنیدارند و این قلعه را با خاک راه یکسان سازند  
محمد رسام گفت بر همین نو حضرت امیر مخفی نخواهد بود که در لشکر شایسته است که با و شواله ای محمد و خود قیام نماید و بجهان ننگند و در آن  
حالت نشو و سبب تاخیر در احترام شرف پادشاه است که ملک بنده را سو کند داده بود که بی اجازت او از حصار بیرون نیایم و علامت  
پنج آفریده زوم قدر محمد بقول افتاده و دانشمند او را پیش طلبیده و در عیش گشته گفت تو را بفرزندی قبول کردم و حرات و جرات ترا  
بعفو و اغراض مقابل کرد و ایندم و بجهان سوار تا صحرای حصار برانده چون فرو داد و پای بفرمان نهاد و تاج الدین که یکی از سردرنگان غور بود پیش آمده  
او را بوسید و دانشمند گفت پیش رو و مارا دلیل باش تا بارگاه ملک فخرالدین برسم بیدار گفت راه نزدیک است و تا ملک نیست امیر دانشمند  
نخندید و رو انداخت و بجا بگذرید یک دست که بایش را گرفته بدست دیگر یکی بر سرش زد و او بگریه رسید که در سلک خواص فخرالدین نظام داشت  
از جناب بالا در رسید پیشیری بر کرون دانشمند و چنانچه در صحن قلعه افتاد اتباع امیر دانشمند چون حال بران محول دیدند باز پس جسته  
خواستند که از حصار بیرون روند اما ابواب قلعه و طرق نجات مسدود یافتند و تیغ یایی غور میان آغاز سرفشائی کرده و آنقدر از غولان  
که صحن حصار را خون در توج آمد و جمال الدین محمد رسام و نوکران او چندان غنیمت گرفتند که شش عشر آن بجز از خیال ایشان نگزشت بود و آشوب  
تمام در شهر افتاده جمال الدین محمد رسام با ستوران غور از قلعه بیرون نداشتند و شمشیر تمام آخته از چاشت تا نماز پیشین بقبل و عارت خیل محول  
پراختند بعد از آن حصار خون بریزد نیام کرده روی با سحر کام برج و باره و فضیل در واره آوردند و از حکام و ولایات خراسان و لشکر  
او بجا بوسلطان بر کس تیغ بر دیان بجات یافت قدم در راهی کرد و بر نهاده عثمان بجانب پوست خویش انعطاف داد و یکی از افضل در  
ناتج آنوا قه گوید قطعه بسال بقتل و صغر بهر راه بکلم لم بزی کرد کار بی مانند دوست برد قصار کف محمد رسام کشید جام  
شهادت امیر دانشمند و چون خبر از او افتد بهیچ ملک فخرالدین رسید بحسب ظاهر کار محمد رسام انجام نموده زبان علامت و سر زدن

لکشتا و صحنه بتج و مسرور شده مکتوبی بجهت سام نوشت مضمون باینست که این جبارت از تو صنادید کشتی اقا حال که آنچه عقد و بود و وقوع اینجامیده  
باید که در محافظت شهر و قلعه از خود بقصد برتری نشوی و ظهور این فتنه را بمن جواله کنی و از سبازان امان کوه صد کس مسلح و کتل همراه فرستاده و ایضا  
بسطاعت و فرمان برداری محمد سام و وصیت کرد و چون این خبر بر عرض ابلجایتو سلطان رسید شش غضب بادشا به اشتعال یافته حکم فرمود که بوجا  
ولد دانمشند بالشکری اخرون انچون و چند همراه رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشد و نام ایالت خراسان را بقصد اختیار امیر سیاهول  
داد و بوجای بجانب خراسان شتافته چون بطوس رسید برادرش طوغان با بقصد سپاه دانمشند بهادر بوی پوشت و بوجای طلیحی بان کوه  
ارسال داشته ملک فخرالدین پیغام کرد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشکر مارا بفرموده تو کشته اند اعلام مای و آلا نامه بدم همراه  
نویس که قاتلان ایشان را بمن سپارند ملک فخرالدین سوگندان بر زبان آورد که من محمد سام هیچ آفریده را بقتل میدانمشند از کرده ام  
و بدم همراه قاورسیم که طاعت فرمان من کرد و محمد سام را با میرزا نه تسلیم کند چه مقدار و و هزار مرد در طایع و منقاد محمد سام اند و اگر لشکر  
درین قضیه باو شریکند و بهم چون اینجواب بوجای رسید در ششم رفته طاهر را بر محاصره قرار داد و در غرض عثمان سته ست و سبعمه باسی خبر  
کس از لشکر عراق و آذربایجان و خراسان بجا همراه شتافته بجزج خاک بر سر که مال با کشته شتافته یافته صفت کشیده بایستادند و از شهر نبرد  
و بمقتصد مرد مانند شیران شفته بیرون تاخته دو فریق در بهم افتادند و دقتال و داند تا سه روز بین الجانین شش حریف شتغال ایست  
و بسیاری از مرد کشته میشدند بباران از در شهر بر جاشته در پل مالان نشست و مدخل و خارج آن بلده فاعره را چنان مضبوط ساخت که هیچ  
کس کمین باو بشهر نمیتوانست بر دور غلال این احوال ملک فخرالدین مریض شده در گذشت و این خبر بوجای رسیده مسرور گشت و با دیگر نظام  
شهر بخوار امید آغاز محاصره و محارب نمود و در آن ایام بهلولان با احمد که بمن تربیت ملک فخرالدین از مرتبه کشتی گیری بدرج عاجذاری تر  
نموده بود و قرب دوست نوکر داشت با محمود و فهاد و نیکل نیز که متفق گشته اند بشی که خبر گذر کشیده روز محمد سام را بشام اجل رساند  
و قبل از آنکه این اندیشه از خیز فو به فعل رسید نیک پی نیر کر از آن اتفاق پیمان گشته کیفیت حال با محمد سام در میان نهاد و محمد سام با احمد  
و محمود و فهاد و اگر فته بچار سو فرستاد تا گردن زنند و قرب دوست کس از نوکران مقتولان خود را از بار و آنگند بوجای پیوستند و لفظه  
چون زبان محاصره امتداد یافت در شهر خط و غلامی عظیم روی نموده قرب صد هزار کس از فغان مان جان دادند و در شوارع افتادند  
و افغان و شیون مرد و زن بلند شده بغیر صغیر و کبیر باج اشرار رسید و در روز جمعه طایفه از کر سکان و مسجد جامع تحت مقراین برآمده گفتند که  
محمد سام از چهار شهید استقام بر سر و بر عجزه و رعایا ترحم فرموده و روانه بکشمای لاجرم محمد سام طالب الصالحه کشته بند از پای ملک طبیب  
الدین تو لکی که در وقت قتل دانمشند بهادر او را دستگیر کرده بود برداشته ز بوجای فرستاد تا به تهدید بساط عهد و پیمان اقدام نماید ملک  
قطب الدین پیش جانی رفته در آن باب گفت و شنود نمود و بوجای چون جز یافته بود که عنقریب امیر سیاهول بجد و خراسان و همراه میرسد  
و میخواهد که پیش از وصول اوقع میکرد و صلح را منی شده در آن باب عهد نامه نوشته بجهت فرستاد لاجرم محمد سام با دوست کس از خواص  
بقعه رفته شهر را نگذاشت و در روز یکشنبه ۲۱ ذی الحجه سته ست و سبعمه لشکر بوجای همراه درآمده دست تجزیه بجز و باره بر آوردند و طایق  
از شهر بیرون کرده گفتند که در کار و بار اقامت نمایند و محمد سام روز دیگر با ده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در آغوش کشید گفت  
از سر انتقام تو در گذشتم و بساط جرایم ترا بدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در صهار بکشان تا جمعی نوکران من با بخار وند و محمد سام سر قبول  
جلبابینه بوجای او را طعنی فاخر پوشانید و حضرت انصاف ازانی داشت و محمد سام نازشام بقعه رفته روز دیگر شاه جمیل با ده کس از  
سربازان سبستان بخدمت بوجای شتافته و بطریق محمد سام بازگشت و روز سیم تاج الدین بلزبهار کاهس فرامید و آنو قرین اغزاز و احترام  
باز گردید برین قیاس سیزده روز سربازان کین کین پیش بوجای میرفتند و اسب و حاجت گرفته باز میگردشتند و عماران اینحال امیر سیاهول که  
حکام ابلجایتو سلطان در خراسان ماکم مطلق المعنان شده بود در سو و همراه نزول حلال نمود و ایچی زده محمد سام فرستاد که بی و غنچه بدینجا  
توجه مای تا به تربیت یافته از شهر بوجای امان یابی و محمد سام برو و اغماض نموده با جمیع سکان حصار پیش آورد و رفت و امیر سیاهول مای اینجامه را

بوجای

گرفته بوجای سپرد و گفت حکم اولجا تو سلطان چنان است که خوشیان بدو خود را گشته از ملک به راه بیرون روی و بوجای تاج الدین یلدر و پهلوان  
نعمان را با بیست نفر از بزرگان خود در سر ملالان کردن زده محمد سام را با باندی کران بجانب اردوی اولجا تو سلطان روان ساخت و بطرف  
مرغاب کوچ فرمود و امیر سیاه اول غیر شود و جمعی فرستاد تا محمد سام را گرفته باز گردانیدند و او را مقتید گاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب  
باز گشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن خون گرفته را قبول آورد و امیر سیاه اول به راه در آمد مردم را بر زراعت و عمارت ترغیب فرمود و انجائی  
تا زمانیکه اولجا تو سلطان جنایت الدین محمد را بملکوت آن بلده تعیین نمود **ذکر صدر الدین خطیب که شاعری بود و بسیار**  
مولانا صدر الدین که بر سببی مخلص نمید و در صفت فو شیخ با هر خطابت سخنی میفرمود بواسطه جودت طبع و مدت ذهن در سلک مذاکره و خل  
ملک فخر الدین محمد کرت انتظام یافته بود بنابر اشارت ملک کرت نامه بر وزن شاه نامه در سلک ملک غور بسلاطین نظم در آورد و در آن  
مدت که باستان در کتاب سخنی میکرد ملک بسنت با و ابواب انعام و احسان مفتوح میداشت و هر ماه هزار درم زر نقد از خزانه با و میداد  
تا بر سبب عیاشی و بوالغش و ول و معرب بود و هر چه بدش می افتاد بشرب و شاد به صرف می نمود و فرا هم اوقات ملک شده چندی می طلبید  
و حال آنکه ملک فخر الدین ورق الخیال سجود و همواره بر سبب باده صاف میل میکرد و بنابر مبالغت شرب آخر الامر ملک از صحبت بر سبب شکر گشته  
خدا ترش بر خست بهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی پیش گرفت در آن اثنای روزی دید پیش شاه علی زبان بخت  
ملک فخر الدین بکشد و باین هتبه شاه علی از وی بجنبید و وسیت و بنابر روی داده گفت ازین ولایت بیرون برو که حرفت صحبت مانیتوا  
بود بعضی تو اب شاه علی با وی گفتند که از کمال خردمندی ملک عجب بنیاد که بچشمین شاعری را که در عراق و خراسان نظیر ندارد بی سببی از درگاه  
میر اند شاه علی جواب داد که هر چند بر سبب فو شیخ بلطف طبع موصوفت اما بنیو فاست و حق ناشناس چه بجا زده سال که سمول انعام و اکرام  
ملک فخر الدین بوده بدینجا آمد همیشه بنیاد و هیچ شک نیست که بر کار از نایز بجز بوجای دیگر رفته زبان خجاست خوابد کشت و بخت بر که  
عیب و کرمی پیش تو آورد و بتمرد بیقین عیب تو پیش و کرمی خواهد بود و القه بر سبب از خستمان بدینشاپور رفت و از اینجا عزیمت عراق  
کرد ملک فخر الدین برین حالات اطلاع یافته اندیشید که چون بر سبب بعراق رسید در مجلس ارکان دولت اولجا تو سلطان او را عنایت یافت  
بنابر آن مکتوبی بر سبب نوشته انداخته است و نمود و و عدایا جمعی فرمود و بر سبب از ظالمه آن نامه سرور گشت اما بجهت رعایت خرم خرم جزم نکرد  
که به راه رود و عنایت صدقه عظمه که بیت اول و آخرش نیست نزد ملک فرستاد نقطه سلامی که بر فقر در اکت او نیفتد فکر کند که  
بان شهرای جهان کر فلو چه صد سحر است و چه صد دردوان و پیغام داد که اگر جواب عرضه داشت بختید ملک وصول باید به راه  
میشایم و الا فلا چون نوشته بر سبب ملک فخر الدین رشتی الحال سطر چند در علم آورده بنی از آنکه قصد جان او کند و دیگری را نیز نفرمایند  
تظالمه نوازش نامه تضرع و مطن مناظر به راه رفت و ملک او را پیش کش کرد و در سلک مذاکره انتظام داد اما طالب بهانه میبوی که  
حیاتش از هر صبر بدید و بخزان حیات رساند و آن شایشی بر سبب با جمیع از اصحاب ارکاب شرب نموده چون مست گشت زبان بدعوی بختی  
گشاده و هر یک از خیران او نیز از خود ستائی کردند بختی یکی گفت من پیش افکنم بیک حمله کوه از زمین بر کنم و اگر گفت چون  
من خروش آورم زمین و زمان را بجوش آورم یکی گفت خود شنیدای مست سحرمان زیر پای مست و اگر گفت کورستم ز ابلی که بلند  
ز کند و روان پردلی و خطیب بسیار زده در آخر گفت که اگر شما با من موافق باشید باندک روز کاری و لای صبط کنم و خلقی تا مطیع فرمان  
گردانم حاضران با بر سبب بخت کرده او بر یک از ایشان را نامی نهاد ستموار عظم و سام دیو بند و پهلوان مست زن و معین تیغ کش  
از جمله ناچار نیست که در آن شب بر آن مردم اطلاق نمود و روز دیگر یکی از آنها گردان بر سبب زوی بجنبید و بوزر ملک فخر الدین رفته گفت  
و افتد از خصلت بگفت ملک متغیر گشته تاج الدین یلدر و نعمان را بکرض مضمولان مانور گردانید و بر سبب با آنها و نفرزایان که فشار شده چون  
ملک فخر الدین بر سبب بدین غوی ایشان پرداخت همه آنها نمودند که بر سبب که گفت از غایت سستی مثال انتقال بر زبان میگذشت آنگاه ملک حکم  
فرمود که بعضی از قوم را پوست کنند و فوجی را کوش و بختی برینند و بر سبب را برینان بر ده مجوس گردانیدند و در آن مجلس قصیده در مدح ملک

بیجان

میلان





ذکر ملوک کرت

ذکر ملک حافظ بن ملک عیث الدین ملک حافظ که جای خوش صورت بود و خط خوب می نوشت بعد از فوت برادر خویش ملک  
 شمس الدین والی هرات کرد و در زمان ایلک او غور یان بر ملک سپید یا فتنه بی بهت و اب ملک تحت از فیض میدادند و در شهر سنه ۷۱۲ در حرم  
 حصار او قتل شدند ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک عیث الدین ملک حسین خلاصه و دودمانی هرات بود  
 و نفاذ و سلاطین فرخنده صفات بصفت لصف و رعیت نوازی موصوف و بوقور جلالت و سرافرازی معروف بقویت ارکان شریعت  
 فراغت رعیت راغب و مایل و یکی پیش معصوم برزیت مشایخ و فاضل بخت چو اعلام دین پروری بر فراخت ما جنان دل خلق را شاد ساخت  
 بعد از نمودن زرشان کسی رعیت نوازی نمودی بسی و ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ با اتفاق اشراف و اعیان غور و هرات حافظ  
 ملک موروث گشت و با وجود صغر سنی بر بخت جوان خراج خود تیرا که از جادو و تعقیه طاعت اخراج یافته کمال اعتدال با آورد و در سنه  
 ۷۲۳ که سلطان ابوسعید بهادر خان عالم باد و آن اتغال نمود و اختلال احوال بلاد خراسان و عراق راه یافت اکابر و اعیان جهان با او  
 عدل و احسان ملک معز الدین حسین روی بملکه فخره هرات آوردند و ملک بهرادر غل غنایت خویش جای داد و ابواب انعام و احسان را  
 اگر ام بر روی بکنان بگشاد و بعد از آنکه امر خراسان طغایم توغایان را بر سر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را در سر انعام امور و جهات  
 هرات و صفات و دخل نذا و خطبه بنام فرخنده فرجام خویش خواند تا نسبت بخان در مقام اتحاد آند و خورش سلطان خان و با کمال کمال  
 و در او و ملک حسین را چنانچه در ذکر سربداران مرقوم ملک بیان گشت و در سنه ۷۲۳ با امیر محمود مقابل روی نمود و در آن حرب ظفر  
 ملک را بود و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام قرغن بر لاس سپاه بقیاس از ماوراءالنهر لشکر هرات کشید چهل روز هرات را محاصره  
 بمصالحه باز کردید و در سنه ۷۲۴ حسین و سیمانه میان ملک معز الدین حسین و شمس بیک و محمد خواجه اپردی چهار به دست داد و در آن جنگ  
 شمس کشته گشت و لای دولت ملک معز الدین حسین روی با تغایع نهاد و ملک حسین که امدی و سیمانه و سیمانه با علم عینی اتغال نمود و مدت  
 سی و نه سال بود و خانقاه جدیدی که متصل مسجد جامع دار السلطنه هرات واقع است و مدرسه سبزه فروزا با دو خانقاه سلطان و خانقاه سبزه خندان  
 از جمله ابنیه ملک معز الدین حسین است و آن پادشاه خیر در ولایت عام و صفت که در داخل ولایت با خراسان و دیگر ولایات خراسان  
 بقیاع خیر بنا نمود و مسجد جامع هرات را نیز درست و عمارت فرمود ذکر لشکر کشیدن امیر قرغن بجانب دار السلطنه هرات  
 و بیان کیفیت مصالحه او ملک حسین بعد از وقوع محاربات مستحقان و قایع و اجبار و تحجران حوادث و آثار آورده اند  
 که ملک حسین کرت بعد از ظفر فایز بر جماعت سربدار عجب و سپدار کج و ناخ راه و در تفرغ خیر سلطنت و بکشت نوبت جبارت نمود و چند  
 کرت لشکر تاخت نمود و اند خود و سیرغان فرستاد و امرادارات و اپردی که در آن ولایات اقامت داشتند از جرات غوریان بجان سپید  
 علم نهضت بجانب باغین را فرستاد و ملک حسین با سپاه رزم خواه جهت دفع انجماعت در حرکت آمد و بعد از حصول بعضی تحالفان  
 چندان از ایشان بقبل آورد که از روس قستان دو منار در برابر یکدیگر در کوچه خیابان بلند گردانید و چون در آن سرداری الواس ختایی ولایت  
 بلاد ماوراءالنهر با میر قرغن قرار گرفته بود و بدین دولت حسن بعد از شهادت معاص عام آند بایست انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام عام که  
 خواجه رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین بهیصل بود و با ملک حسین عرق خویشی میبوی داشتند و رفعت لوا و عظمی موافق از مرجه ایشان بودند و  
 امیر قرغن رفعت از ملک شکایت کردند و امرادالات و اپردی نیز بدین باب مباهله نموده بر زبان آوردند بلیت کمرشل چنگیز خان بر شاه  
 که کس کوهر شاه نار و سیاه خیابان غره شد غوری بد که که بخود نیار کسی در نظر امیر قرغن فرمود که تاریک راه چه مد آن باشد که خیال  
 اشتغال ناید نشان الله تعالی بقیع شیخ آبدار تش با طغیان او را فرود نشاند و در صحرای مبارزانی نصر اقبال او را با خاک یکسان کرد و انجم  
 سی هزار مرد و لیر خنجر که از جمیع ساخته با اتفاق او بجای آوردی و امیر سیاه ولایت و امیر شمس و شایان بدیشان در سنه ۷۲۴ حسین و سیمانه و  
 نوشقان بیل بصوب خراسان رواند و ملک حسین بعد از تحقیق انجیر با امراداران دولت طریق مشورت مسلوک داشته فرمانده او که از  
 قریه بوی مرغ مالک که در استان دیواری هرات و کرشیدند و محاربه شری هرات مسدود گردانید و لایات حرب و ادوات طعن و ضربت

و کت و  
 لقب ملک حسین  
 معز الدین حسین  
 که شهرت ملک معز  
 الدین حسین یافته

و خواجه

از جمله آنها

و در اصل

۲۰  
مکتبہ  
۳۰

و شمس بیگ بن عبداللہ مولای و بیان کشته شدن آن دو امیر و بزم بیکان عمر و نسای چون ضیاءت بادشاہت  
بخش عالی شان و عظم سلطان ملک معزالدین حسین کثرت کثرت و دیگر در دار السلطنت بکثرت بر سرید دولت ممکن گشت و ہمہ فواید عدل و  
انصاف بر او آید بسیار عظم و انصاف در نوشتن نایب رشک و وحد در کانون درون امیرش که حاکم قستان بود و محمد خواجہ ابروی که در  
اند خود و شیرخان حکومت مسین و شغال یافتہ رسول و سایل بیکد گرفتارند و بر حرب ملک حسین اتفاق کردہ روی بجانب دار السلطنت  
برآہ ہنارند در آن اوان شیخ محمود نامی کہ در جہاندا قاست داشت بشید و رزق شمس بیگ را رسید و معتقد خود ساختہ بود و بتکلیف درو  
تو جہانک ملک نزد آن شیخ زرق رفتہ در باب جمعی کہ پیش گرفتہ بود مشورت نمود محمود و محمود گفت ہر گاہ تو بہ ملک در مقام معاملہ ای  
من دو آردہ ہزار روپے از لشکر غیب بآید و تو را ہم فرستاد و آن ترک بی جز با میدان مد و مستطیر گشتہ در ولایت خوف بامیر محمد  
خواجہ پوست و براقت یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خوف و باختر استخر کردہ و چون ملک معزالدین حسین را طغیان خان خانان خبر یافت با فوجی  
از ابطال حال میدان قتال شد و چنانچہ در دروغہ الصفا مسطور شدہ در صحرای زہرہ بامیرش و محمد خواجہ کتبہ بعد از تسویہ صفوف پیش از  
بہر کس شمش و محمد خواجہ شمش با کشیدند و در میدان تاختند بعزم آنکہ تا سر ملک از قن جدا نہ سازند باز نکردند و چون نزدیک بقلب  
سیاہ ملک رسیدند شمش تقدیر و تیر بر عقل آن دو امیر بی تدبیر خود چنانچہ در ساعت از مرکب عت بر خاک مذلت افتادند و  
بیکس و دیگر اسپی رسید بیت نہ خالی چون کس آئینہ شد نہ یکت مورد در زیر کشته شد ملک معزالدین حسین بی ارتکاب شقی بدین  
چہرہ فتح و خضر فایز کشتہ سالما فاما بدلا ملک خویش مراجعت فرمود و یکی از شعراء تاریخ آواز قہ این قطعہ نظم نمود قطعہ بجزت بعضی  
نہ بود بر سج الاقل آما چختہ کہ شد و زرد شبنم تہ ماہ شمس و محمد خواجہ کشتہ ذکر فوت ملک معزالدین حسین  
چون ثبات و دوام در حالت محنت و فراہم بیج فرورد از طوائف انام بکثرت در شہر سہادی و حسین ملک معزالدین حسین کثرت را کما  
روی نمود کہ دست تدبیر اعتبار عاقل بدان آن رسید و ملک دل بامری کہ لارنہ ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر انادہ و ولد ارشد خود  
ملک عیاش الدین پیر علی منصب ولایت عمد داد و پسر خود و تر ملک محمد کہ مشہور بامیر خود بود و در آن زمان بفرمان پدر در سر حسن  
حکومت نمود و همان دستور مقرر داشت و کوشش بوش ملک عیاش الدین پیر علی با بدر رخصای نمودند و مواعظ دل سپردن بابر کردانید  
نیت بدو گفت ملک حسین نامدار کہ بہت اندوگ جهان یاد کار بفرمانی کردم و داری در انکشت تو بچو انکشتی تو بچو انکشتی  
حرم است و رای بجای آرد و رمانی بجای و در سیم و بیقہ نہ مذکورہ وفات ملک حسین اتفاق افتادہ و جنب عہد سلطان  
عیاش الدین محمد سام ہلوی بدر خوش ملک عیاش الدین بدخون شد بیت تو کفنی کہ آن شاہ والاژاد خود از مادر دہر بر کردہ زاد  
ذکر بعضی از مشایخ و افاضل کہ معاصر بودند با آن ملک عادل از جملہ علماء تقویٰ زہد المتوہین مولانا نظام  
الدین عبدالرحیم الخوافی در عصر ملک معزالدین حسین در دار السلطنت ہر آہ اقامت داشت و پیوستہ بامر معروف و نہی شکر میبرد  
و سالار کہ در سلک امرا کبار منظم بود و در تقویت و تثبیت امور و محامات مولوی بہنام نمود و ملک حسین نیز انتخاب بہ حرمت بسیار  
مہداشت بلکہ فرمودہ او را بعضی فاضل می ہداشت و مولانا نظام الدین بیان را کہ علماء متفقہ بین و متاخرین بصدیق تفسیر کردہ اند بکلیہ  
تجیہ نمود و بدین سبب او را در ہر آہ پیر تسلیم گویند و در آن باب میان مولانا و خاندان صدر الشریعہ بخاری معارضات و توقع پوست  
و مولانا نظام الدین پیر تسلیم در ستمہ در ہر آہ تلخ جہاد بست و آن امر محدث نہائستہ باقی بود از ثقاہ استماع افتادہ کہ در اوایل ایام دولت  
ملک معزالدین حسین کثرت جمعی کثیر از تراک خود و دیگر احشام ترک اقامت داشتند و از رعایت احکام شریعت کردن چیدہ نقش از کجا  
ظلم و ضلال بر لوح خاطر میکشیدند بابران مولانا نظام الدین بکفر ایشان فوئی نوشت و سر از انجاعت برین معنی مطلع شدہ در شہر سہ  
شان و تثبیت و بیجا بہ بیار ت اجتماعی لشکر بدار السلطنت ہر آہ کشیدند و چون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاہ نہداشت در  
شہر محض نمود و خان خانان پیغام فرستادہ مذکورہ غرض از اشتغال قس قبال قیل کسی است کہ ما را کافر اعتقاد کردہ اکنون اگر مردم ہر آہ میجو اینند کہ مال

در باغیسی



حسین با ایشان مرافت نمود و بدست لشکر برآه کرشاکشته چون او را پیش ملک بردند منظور تربیت گردانید و بنا بر آنکه دیوان بن یمن  
در آن صفا طغ کشته بود و قطعه در آن باب گفته بدیل مدح ملک معز الدین حسین ساخت این پنج بیت از آن قطعه است  
که بدستان سبزه و ستم ملک دیوان بن شکر برآه و میا خست دیوان بن یمن است در دیوان من زمانه سلطت در شاهوار ران  
چه غم دارم که طبع کوهر افشان بن است در زشخ کلین فصلم کلی بر باد داد کلشن بر لاله و منسرن در بجان بن است در ستمی شد یکصد  
از لولوه لالای بن بر کوهر غامری چون بحر عمان بن است بنی عنایت کر و کرد و دین بن چه باک چون غنای بنای شاهنشاه  
ایران بن است اما می هر وی از مادغان ملوک کرت است در علم صاحت و بلاغت از بی نظیران زمان خود بوده بزرگوار می او  
بر تبت است که او را در بر پیش سعدی در آورده بلکه تر چه نموده اند و از جانش الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین محمد پروانه روحی و  
مولانا نور الدین رصدی و ملک فخر الدین زوزنی این استغناء از مجد الدین بکر نموده ملک پروانه گفته رشع فارس مجدلت و دین سوا  
سیکنه پروانه روم مولانا نور الدین رصدی رشاکردان تو بهشتند حاضر رهی و افشار و صاحب روم صاحب دیوان چو دولت  
حضرت راست لازم و عا کو صاحب دیوان ملزوم ملک افشار ز اشعار تو سعدی مامی که این به پسند اندازن بوم تو کن تعضیل این  
جو ملک الصفا بود و دست تو چون مهره موم جواب خواجده محمد بکر که چرخ طوی خوش لغینم بر شکر گفتنای سعدی مگیم در شیوه شاعر  
با جماع امیر بر کرن و سعدی با می نسیم ذکر سلطنت ملک عنایت الدین سر علی و منارعت او را بکر او در ش ملک  
پیر محمد و بیان منایت کار ملوک کرت و احتتام جزو ثانی ازین مجلد ملک عنایت الدین سر علی بعد از وفات ملک  
معز الدین حسین بر سر سلطنت نشسته خد شمس با موجب وصیت پدر برادر خود تر ملک پیر محمد مسلم داشت و چندگاه مشرب عذب موقت  
میان انجمن از غاشاک منارعت مصفی بود و از لام ملک پیر محمد بنا بر افشا و اهل منارعت ملک عنایت الدین سر علی در مقام غنا و اند  
نام او را از خطبه بنکینه چون انجمن برآه رسید ملک عنایت الدین با سپاهی عیادت آیین بصوب مخرج منصف فرمود و ملک پیر محمد با سبب  
حصار دار می مرت داشت و در قلعه محصن شد و ملک عنایت الدین بجا صوره برادر شغولی کرد و بیکبار لشکر برد دست به سید او برآورده شد  
سر ما بر تبت رسید که شاه بنین بر کید لاجرم ملک عنایت الدین سر علی میل مرا جعت کرده صلحان در میان اند و بین الجانین کر کشائی واقع  
ملک پیر محمد از شمس پرون فتنه پیش برادر بزرگتر خدمت فرود آورد و هر یک به مقام خود باز گشتند و چون در زمان سلطنت ملک عنایت الدین  
پیر علی خواجده نوید برادر قوی کشته شکار مذبح استیلا بر کرد و اندیشه فتنه جفی قوی نوشته بر عرض ملک عنایت الدین رسانیدند که دفع شیعه  
بر ملک اسلام واجب است و بان واسطه ملک چشمال متعاقب لشکر به نیشاپور که در تصرف کسان خواجده علی نوید بود و کشیده از مرسم قتل  
و غارت و تحریب شهر و ولایت دقیقه نامری نگذاشت و در کرت ستم در ویرانی بنشیند و با عیادت و عیادت مسلمانان را حرا یزد با غارت ازین  
بموارد کرده در خان صد ساله را انجمن بر کند و کار بر ما بنیاست عجب انگیزان حرکات زد و فضا آن زمان که ملک عنایت الدین بنیاست و انجمن  
خواجده علی نوید بود و دنا مشرعی می نمود در مطلع سعدین مذکور است که در آن ایام که ملک عنایت الدین در غا به نیشاپور نشسته با مثال این امور  
با بنجار حکم میفرمود و روزی از اهل ساین نیشاپور شخصی بنفش در آمد و او را پیش طلبیده گفت ای مردک بنا و مسلمانان بر چند چیز است ان شخص با نقل جواب داد  
که عیادت ملک بر سه چیز خلاص مسلمانان چراندن و کار بر انباشتن و درخت انداختن ملک عنایت الدین از شنیدن این سخن منفعل گشته و  
نمود تا در شهر و سنج و معین و بجهان نوبت دیگر لشکر به انجانب کشیده درین کرت او را فتح نیشاپور دست داد و روز نام حکومت عظم  
در قلعه اختیار اسکندر بنی و لدا فرسیاب جلای بناد و در شسته ایلی ز حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان برآه رسیده از زبان آنحضرت  
ملک عنایت الدین را گفت که چون میان ما و پدر تو طریقه دوستی مرعی بود عا لا مناسب چنانست که مودت زیادت کرد و و یکا کلی یکا  
بیوند ملک جواب داد که من در مقام اخلاص تمام آنحضرت رسو می تمام دارم اینک که فرزند پیر محمد را بفرزندی قبول فرمایند تا موجب احترام  
شود و چون این بنیام صاحبقران کرد و درون علام رسیده خواهرزاده خود سوخ تعلق اغار و دختر شیرین بیکت اغار از ملک زاده کرد و در

خواجده علی  
معز الدین حسین  
در ملوک کرت  
جزو ثانی

سر شمس  
دردی زار  
باسای اند  
معه وین  
رضی الله  
عنهم  
بیار است  
از



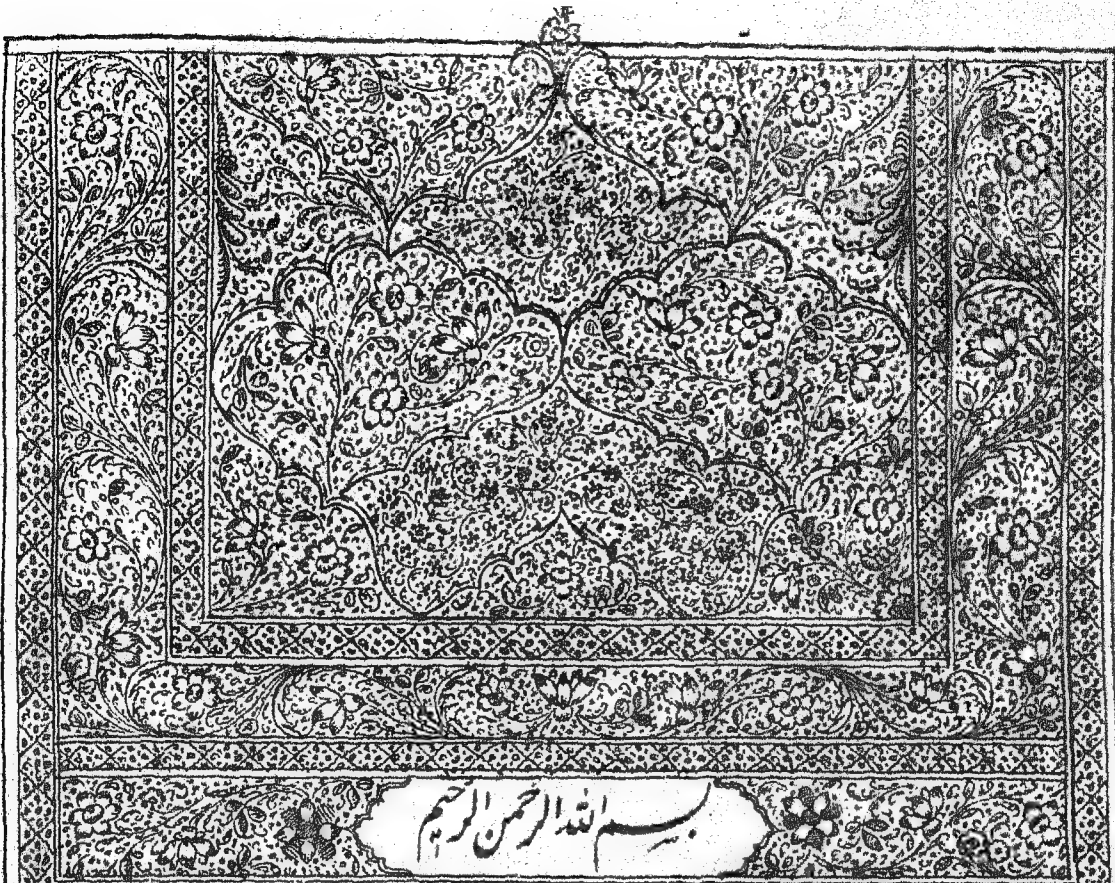
دور شهر نشسته ملک پیر محمد با وراء التهر شتافته امیر متویر کورگان اورا مغفور نظر عواطف و مرام ساخت و چندگاه در اردو نگاه داشته با نعام  
اسپان برهوار و افسر زرنگار و کمر صق و خلعت طلا و دو مخمر و سرافراز کرد و ایند و حضرت معاودت از انی فرمود و سوخ قتل آغار با شغل  
فرینی که کردون پیر مانند آن ندیده بود و متعاقب بخراسان فرستاد و ملک غیاث الدین پیر علی از کسار جوی نو تا چهار سوخ درون شهر پیر  
چهار طاقبارافراخته چند روز بهیند بساط جشن و سوز و دخت و امیر داد و امیر میویدار لالت را که محبوب محمد علیا آمده بود و ندیدند  
شائسته که ده خوشدل و مسرور اجازت مراجعت داد و در شش که صاحبقران کبیری شان تبت عالی بهمت بر قح ولایات خراسان بجا  
سیلاب رعب و هراس اساس خلاص ملک غیاث الدین پیر علی را اندر اس داده باز دست موکب همایون مبادرت نمود و حضرت صاحبقران  
با سپاه بیعیاس ظاهر بلده فاعره برات مضرب سر اوقات سلطنت و استقلال ساخته ملک سه چهار روز بعد از فاعره داحت چون دانت  
که لشکر خضر از آن بلده را قهر و غمتر استخر و آهنگند کرد و ایند و راه محرم الحرام شش ماه پای تضرع و بنیاز شهر بیرون خرامید و در باغ راغان بغیر  
و سبوس فایز شده بجایات پادشاهانه اختصاص یافت چند روز ملازم درگاه عالیهناه بود و وقتی که اعلام خضر اعلام بصوب بر فند  
معاودت نمود و نوبت دیگر ابالت بر ایه بوی مفوض گشت و در شهر اربع و ثمانین و سبعمائه که باز صاحبقران سرافراز از ایران  
بهوزان شتافت بشرف عرض رسید که در غیبت موکب همایون حرکات نالایق از ملک غیاث الدین پیر علی صدر یافته بنا بران درو  
معاودت امیر که میگوید که تو چنین یادار و فکی بر ایه تعین کرد ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد و اقربا بهقت ساخت و همراه خود بجا  
التهر برد و در شش و ثمانین و سبعمائه بنا بر سبکی که دشمن و قایح حضرت صاحبقران بهین خواهد گشت دست قضا و فرمانیه حیات  
ملک غیاث الدین پیر علی و سایر اولاد انی بکر گشت را که در ممر قند در بند بودند در نوشت آری سلطنت ابد و ملک محمد خاچه ملک  
الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و ثبات حیات و زندگانی و بقا و اغزار جاد وانی مخصوص خطاب کبریا سجای است و بس  
کار پر و زان قضا بر روز لوامی اجبال بر درگاه پادشاهی منصوب میگردد اند و خطبا و تقدیر ایزد تعالی هر هفته بر منبر نه پانیه کردون خطبه  
استقلال بنام کشور گیری میخوانند ببت صدای خطبه درین کبند است هر هفته بنام شاه و در گوش کن جو داری پوش و دند الحیدر و المند  
که بتایید اعدی و توفیق سرمدی جزو ثانی از جمله ثالث با تمام رسید و فارس واسطی ترا و خاتم غمان بیان بصوب و قایح ایام دولت  
میسر متویر کورگان محطوف گردانید

و عیش پیر

بنفشه  
و موکب پیر

چینو

چون قلم خوش رقم مشک سایی در ره خجانه حدیث ملوک تا شود این نامه برودی تمام از شرف فضل و هنر بهرور طبع منبرش بود اینه سان بست نمایان صور نیک و بد چون ز کرم مرجع اهل و فاست واقف اسرار جهان کمن به که درین جزو همایون اثر تا سخن از خاتم بیتین شود گوکب مال تو تا بنده باد	گشت درین جزو بلاغت مندی قصه ایشان چو بیان رساند در نظر اصف جم احتشام در شب افروز دل عادتش عکس پذیر صور بیکران مینت در اینه طبعش پدید اسم شریفش لغت مصطفی است خاتم نیکوروشش نکته دان غیر و عایت نویسد و کمر نامه از باب فضیلت تمام دولت و اهتال تو تا بنده باد	کرد با قدام بصیرت سلوک رخش سوی ذکر ترخان و داند سرور دین پرور عالیه کمر ابر در بار کف باز نش لیک در اینه بچشم جزو خبر صور نیک بخت حمید ای ز شرف سرور اهل سخن کرد درین نظم چو نامت بیان تا ز قلم نامه مزین شود نامور از نام تو با و ایدام تمام شد جزو دوم از جلد سیم حبیب السیر
--	---	--



خبر و سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان ستمه از وقایع اقبال و اولاد و احفاد ان پادشاه کبیری ستان تا این زمان

ای نام تو زین نامه فتح و ظفر وی ذکر تو عنوان سخن را زیور بر گزیند و کسی با سیر سرور نادرست عنایت نیابد بر سر حد اکثر اسبدار کا  
ملکات القدر و السلام و صلوة و اخره کما ید علی المبعوث خیر الانام ای فرق قدر اناج لمرکز زیور وی خیل را افسر دولت بر سر بکشاده زین  
سبقت تو غنیمت بر سبقت کمر سبقت بخت اختر و تحفه قیمته شامه علی اله البررة الکرام تبیا الامام الهام سلطان اولیا العظام شاه چو  
سید شرف سلف و اما دینی جامع اسباب شرف در می که چو او بود و هیچ صدف یعنی امیر بخت و سلطان بخت سلام الله علیه السلام علیه و  
علیهم الی یوم الایام و اما بعد بر صغیر مالکان ممالک عقل و انانی و خواطر سالکان مسالک فضل و مبنای در نقاب ریتاب سوره بخوابد و که طاف  
از شه سواران مضار نشاء و بلاغت و سر دران مملکت انشاء و براعت که در ملک سخن را می صاحبقرانی نموده اند و سیر تخطی علم قلم نگشته دانی گشته اند  
چو او و خوارم خامه در میدان بیان احوال حسرت کبیری ستان امیر تیمور گورکان جولان داده اند و با نامل فضایل چو ابرو و اهر آن بلاغ و قیام کمال احسان  
و این تجارت بر مضه عرض نموده و الحی ان صحائف لطایف کار و مشات غایت آثار در وقت معالی و سلاست الفاظ بر تبت است که نوا  
سازان سخن انا و نظم پروازان شش انشا اعتراف دارند که تا عاثر تیر و پیر هیچ قدر از افشان مهر نیر حالات کانیات تا تحریر نماییه و دست تقدیر  
قدیر و راق لا جرمی بهر سیر بر نفوس کواکب نوافق می آراید و هیچ قدر از اجراء الی بعد البطل ان حلی شکین در نیست بخشیده اند و هیچ زمان چنان  
عزیز خفیه بچنین لغوی غیر الکن برین نگردانیده بیگانه کتاب ظفر نامه که عبارات معذبش چون وصال ابرار ماه پیافرح افزا آمده و استعارات متشبه  
مانند عنایب نوش لبان چو لقا و لکنته سلاست الفاظش شکست سلسله زلف جزو پر و پر و عذوبت معانیش چون کرشمه شیرین شود و لکن سواد  
که بحقیقت کمال چو اهر معانیست بر ریاض دیده جای توان داد و بیاضش را که بی تکلف عریض شاد و مانی است بر واد بسیار چشم جهان بین توان نهاد  
شعشع سوادش نور بخش دیده چو بیاضش چرخ خورشید پر نور جهان فرد چون روز جوانی نشاء طافرا چو زلف زندگانی چو زلف هموسا  
نشرش دلاور چو لعل و لبر ان شش شکر بر حروفش نظم چون عقد کبر عودسان سخن را گشته زیور بنابرین مقدمه اشب ان بود و اولی  
چنان میبود که این غیر قلیل البصاعه و فقیر عدیم الاستطاعه در مقام تحریر احوال صاحبقران جهانگیر در نیاید و مطالعه و قایم انحضرت لبان کتاب

بیان ستمه

افادت آیات خدایه نماید زیرا که سعاد پر تو قیام فروع مذکور هیچ عاقل جز در برابر درکمون ننهد تعجب خوش در جنب طلال تمام حیار و واج پذیرد و بجا  
ظهور کج در تصرف عقل در اتم ناسره برگیرد عبت چه درستان سرایم من بوالهوس که با عین لیسان موم همفرض اما تا سلاکت سخن از یکدیگر الفضال نثار  
و انوار بدایع اخبار صابجران کامکار برین اوراق بکشف آتی و افق بوده بعضی فضل آتشی اعتماد نموده طایر بیت بر بوار داد این حکایات پروانه  
و او این روایات را عبت با الفاظ بلخ روح پرور که بر طرش بود چون نغمه کوهر بر طبق عرض نهاد عبت فیض روح القدس را باز مد و فرماید  
و بکران هم بکنند آنچه میسازد و چون تفصیل نامی احوال که در نظر نامه مشهور است بعضی باطناب و طلال بود اختصار برینین مجلی اقلیات و قالیات و با  
سزاوار نمودن التوفیق من الله وود و سیده ائمه الماد و المقصود گفتار و ذکر انسب صاحبجران جمید و سن و بیان ولادت  
با سعادتش در شهر و لکش کش هر چند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و نور حمت و علو عبت صاحبجران و افر کرم است از شرح فضل  
آباد کرام و نشر مناقب اجداد عظام استغلامی تمام دارد اما چون مقتضای است کریمه و جعلنا که شویا و قبایل تعارف و امر و محول بوسیله سلسله  
آباد اجداد و محفوظ داشته با و لا و اجماع تعلیم میگرد و در بطون اوراق و منون و فار و قلم آورده معروف می شود که انسب صاحبجران عالی حسب  
امیر متویر کورگان امیر تهمان عالی نشان برین سوال مشهور گردانیده اند که عقب السلطه و الخلاقه امیر متویر کورگان بن امیر ترغای بن امیر برکل بن  
نورین بن امیر برکل بن قراچار نوایان بن امیر سوخو چی بن ایردجی بن قاجال بهادر بن تو مننه خان بن با سقر خان بن قیدو خان بن دو تو مننه خان  
بن بو قاقان بن بو سخر خان بن آلا لغو او چنانچه در جز اول این مجلد مرقوم قلم صحت رحم گشت آلا لغو از نسل قیان بهایش بن نوح علیه السلام  
می پیوست و چون نهمه از حالات امیر برکل بنیر و ابا و اجداد او از ضمن وقایع خانان ترکستان و خلیفه خانیان ستمنا و میگرد و بکران مبادت  
نیمه نماید و مرقوم می شود که امیر برکل عاقبت طلب بود و با اختیار خویش از سرداری سپاه قاعد نمود عبت بغیر از حد و دو نواحی کش نکر دار ملک  
و کرهای خوش و پیغم عینایت خداوند بر و کل امیر برکل را چنین وجود در کل شکفت امیر ترغای و امیر برغای که پدر صاحبجران  
کشور گشاست عبت جهان کرم بود و بوجر سخا نکو کار و دین دار و فرخ لغا و همواره مجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کاتر شریف میرد و نسبت  
بسیار صلحا و فقرا طریقه خلاص و ارادت بجای می آورد و متوفی نشستی با عبادت همه سر انجام کارش سعاده همه فرو نامدش سیر بخرج کبود بهین  
مجاوش آمد و در سنه ست و شش و سعمایه که سلطان بو سعید بهادر خان فوت شده زمان اقبال او ان استقلال سلاطین چسبندی در حاکمیت ایران  
سببایت رسید بطریق کلام مخرج نظام مانع من آید او منتهایات بخر منها او مشلا امیر متویر کورگان در ولایت توران از کشته آتوان که با تین شریعت  
عزاد جلال امیر ترغای سیر میرد متولد گردید چه در برج الاول سال مذکور وفات پادشاه حجه سلطان بو سعید بود و در نسبت و پنجم شعبان صورت  
حضرت صاحبجران در قبه خضر کش تو می نمود عبت یکی کرد و دیگر یکجای جهان را نماندنی که مدای و از طلوع آن نیر سعادت پر و صفا  
خواب قاجال بهادر و تعبیر که تو مننه خان کرده بود بوضوح انجا مید چنانچه کفایت این حکایت در جز اول این مجلد مشهور گردید و چون غیشان دیوان  
و جعلنا کم خلایف فی الارض پر و انچه رحمتنا من نشاء و غشور دولت آن نولد عاقبت محمود در بطغرای عزادانا جعلناک خلیفه فی الارض موشح  
گردانیده بود و ندیم از او ایل ایام صبا و مبادی او ان شو و غا از باض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهان داری چون کیمت ریاحین از نیم بهاری  
مید مید و از مجاری لطایف گفتارش فروغ ایت و کامکاری همچو شعله برقی از عتاب آذری مید رشید متوفی بی در حجر بر جبین سپهر نمایان  
بود و نوز اقبال هر مد چون نهالی بطرف چمن شو و طایر از صورتش بی سخن که روزی بار آورده کام دل شو و حاصل از بارش آرام دل و  
حضرت صاحبجران در غفوان او ان جوانی همواره با سپ ناخن و صید ناخن بیل و مشوف بود با موعظت رسوم نرم و بکار و تو بجهت میوه تا آن زمان  
که بر سر سلطنت عروج فرمود چنانچه بر سبل جمال و تفصیل و سلاکت تحریر نظام خوابد یافت الله تعالی و لکن نهمه از سیر میوه صفا  
جبران کامکار و بیان تالیف تلخیص بعضی از بلاد و امصار صاحبجران کبیرستان امیر متویر کورگان در ایام شباب حرم و دلخوش  
در بلده کش که آن را شهر سبز کویند و ز کار بجا یون آما میگذرانید و در مصاحبت بعضی از ارم بر لاس که فراتان آنحضرت بود و در روزی شب  
بشی پرویز میرسانید در آن آشنایوشی با نهمه چهار کس از خوشیشان عالیشان مجلس شریف شیخ شمس الدین کاتر شریف بر و در آن روز شیخ سر از حبیب

نورین  
بو قاقان

مکینه

در شب

نصیب









نیاد و بگوستان بخشایان کریمت و اکثر بلاد ماوراءالنهر تحت تصرف امیر حسین درآمده کیهنیا و برادر کیهنیه و خلتانی را که چمنر مایه شروفا و سید است  
بقبل رسانید و امیر حاجی بر لاس از خراسان بازآمده بچند روز و امیر بایزید جلایر رفت و بار دیگر میان امرا و حکام ماوراءالنهر نزاع ارتفع یافته امیر  
کوران روزی چند بنیت بامیر خضر قیوری بنیادهای و بوداری بجای آورد و در آنجا امر او جدا شده بامیر حاجی بر لاس پیوست و چون نایب و قلم  
خان بزرگستانی ماوراءالنهر اطلاع یافت در سینه بدینجا بنیت یافت و پس از طی منازل و امیر بایزید و امیر جان و امیر حاجی بر لاس و امیر توره کورگان  
بعقد امینا و پیش رفته بار دومی عالی پیوستند ناکه خان چینی امیر بایزید بقبل رسانید و امیر حاجی غایب گشته بلیل بنیت غسان غریب صورت  
خراسان مخطف گردانید و چون بخوشا که فریاد نسبت از ولایت جوین فرود آمد بدست جمعی از امیر توره کورگان و امیر توره کورگان و امیر توره کورگان  
که دوست پدرش بود در مجلس خان را بخیان داشت منظور نظر غایت گشته بدستور سابق ایالت توهمات شهر سمرقانی متعلق شد و خان در علت  
رشد تا غم رزم و استیصال امیر حسین که در آن زمان حاکم حصار شادمان بود کرده در کنار آب خوش باور رسید و هر دو سر در قفسیه سپاه و همیه کازار  
پرداخته در آن شایسته و خلتانی از امیر حسین بروی گردان شده بخالفان پیوست و این معنی سبب انزاع امیر حسین شده لشکریان خان در وقت  
و بقلان را تاراج و تالان کردند آنکه پادشاه سپهر خود الیاس خواجه خان را بجلومت ماوراءالنهر باز داشت و طایفه از امر و سپاه جبهه را نبرد  
او گذاشت و بیکت جیک را بر جلالت قدیم داده چنان مقر ساخت که امیر توره کورگان پیوسته در آمده دی الیاس خواجه خان باشد و پس از رفتن  
تو غلظت و بیکت جیک دست بخان غایت بطلب امیر حسین مخطف گردانید و در بیان حقوق سپهر عامه ساغ بجوی رسیده امیر حسین از ملاقات  
آنحضرت بمحصل اسباب جمعیت امتداد کرد و ید ذکر حجابیه امرا با تکل و کشته شدن جمعی کثیر بدستیر اجل امیر حسین و امیر توره  
بعد از آنکه بیکدیگر پیوستند پیش حاکم حقوق که کل نام داشت رفتند و او قصد گرفتن ایشان را داشت سوار غسان بصوب فرات اعطاف دادند  
و کل با بزرگوار تکل کریم خان را تعاقب نموده در وقت طلوع خورشید بدیشان رسید و از طرفین دست با شغال آلات نبرد در کوش و کوش آن بر تیر  
انجامید که از هزار نوکر کل خواجه نفر و انبشت سوار امر ابفت تن باقی ماند و دیگران کشته گشتند یا زخمی شده کر بر پستیر اختیار کردند آنکه امرا با  
بیابان در آمده کل حقوق را جعت نمود و چون شب شد آنان بفت کس که در خدمت امیر حسین و امیر توره مانده بودند چنانچه پسران ایشان را دیده  
ماوراءالنهر که بختند و حضرت صاحبقران روز دیگر از بیابان بیرون آمده بجای آنکه باز خورد و او آغایه قصدش کرده حاجی محمد حاجی آنحضرت  
بشناخت و اسب کشیده سوار ساخت و صاحبقران نامدار آنشب در میان تکهانان بسر برده روز دیگر دو توغادیک قطعه لعل بدیشان بخشید  
و حاجی محمد در بر سر اسب و با بختیج ترغیب نموده خواجگی نامی گفت ما آنحضرت بامیر حسین رسانید و امیر حسین را سوار ساخته با تعلق منوجه محمدی شد  
و بان موضع رسیده و حاجی فرورده و دوازده روز توقف نمودند ذکر گرفتار شدن امرا بدست علی بیگ جونی قربانی و بیان  
بعضی دیگر از حالات که ایشان را پیش آمد بتقدیر سجانی چون علی بیگ جونی قربانی که بر حد و مرو و ماغان مستولی بود بکفایت حال  
امیر حسین و امیر توره کورگان را نشود و شصت مرد مسلح و فرستادند ایشان را گرفته با خان بردند و در موضعی خوش حبس کردند و برادر کورگان را بیک  
برین جبارت اطلاع یافته از حد و خویش چته امر اخف و سیلاکات ارسال داشته زبان به زشت علی بیگ گشاده او را با طلاق ایشان نامو گردان  
و علی بیگ از خست به ایام محمد بیگ را تصرف نموده پس لاغر و شتری غنیمت پیکر بامیر حسین و امیر توره داد و ایشان را مطلق العنان ساخت  
و در آن ایام مبارک شاه سخری بامیران رسیده بنا بر دوستی قدیم که نسبت بامیر توره کورگان داشت اسبان نیکو پیشکش کرد و صاحبقران در یاد دل آن  
بامیر حسین بخشید و امیر حسین بطرف کریمه بیرون روانه شد و امیر توره روی بکباب ایل و الوس خود آورد و بعد از آنکه زمانی که در اندام بار در لاس خفتا  
رو کرد که در اندام خراسان رفته ملک مغزالدین حسین کورت ملاقات فرمود و ملک مقدم آنحضرت را منتقم دانسته اسب خاص و منبع ده هزار دینار بیکتی تقدیر  
و دوست خرافه از مال حسن پیشکش کرد و در خدمت معاودت از زانی داشت و امیر حسین ازین معنی خوف یافته او را بهوس اختلاط ملک در خاطر  
افشاد و بهر آن رفته روزی چند بجا بسر برده در آن شایسته و غلظت و خان طی ز ملک مغزالدین حسین فرستاده امیر حسین را از وی طلب نمود و ملک امیر  
حسین را بصوب طایفه کزغور دانه کرده یکی از نوکران خود را بر بان شاه نام مصوب بطی تو غلظت و خان بیایه سر بر اعلی ارسال داشت و چون بر بان شاه

کتابت  
مخبره  
اطلاق خبره

بیت  
نظم و سید  
بر کشاد و ارباب  
مناقص امر او  
انگیزات را بر  
و حضرت صاحب  
قران و خفت  
نگریده

بیت  
مخبره کورگان

# ذکر احوال امیر تیمور گورکانش

در سمرقند

رسیده خان حال آنکه میر حسین از روی پرسید هر من رسانید که میر حسین در قلعه کزیکو که محبس بود از عالم انتقال نمود و تو قلعتمو این قدر را بجمع قبول حاجی داده  
بر پاشا را اجازت مراجعت از آن فرمود تا امیر تیمور گورکان بعد از وفات از ملک حسین مجاور و التماس نامه از بیم اعدا چندگاه پوشیده و پنهان  
سیر سپرد و در آن اوقات چهل و هشت روز در خانه او پسر بزرگتر خویش بر گران آغا و چهل و هشت روز دیگر در قره ایچی میبود و از آن فرزند پسر بزرگ  
آب آموخته رفته در آن منزل تیمور خواجه اعلان و بهرام جلای روی پوستند و با اتفاق روی بقتل با او روند زیرا که امیر حسین از قلعه کزیکو که پنهان  
رفته بود و امیر تیمور گورکان و در میان اعدا علی بنادق قطع مراحل در پسرین منزل تو من نمود روی با میر حسین رسیده با اتفاق یکدیگر روی سبستان بنادند  
و با آنکه والی سبستان با صداقت امیران بر دشمنی خودی که در آن اوقات او را پیدا شده بود و خطر یافت سرشت با او را بر سلوک طریق مدبر باغت اند  
جمعی کثیر لشکریان را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سبستان بیرون روند همراه برایشان که نند آگاه آن امیر شجاعت پناه را اجازت  
معاذت داد و سبستانیان در شان راه بدیشان باز خورده و آغاز قتال کرد چنانکه سخت روی نمود و امیر تیمور را استیری بر دست و زخمی بر پای میا  
رسید و ملازمان موکب علی دشمنان را باز نشاند و میر حسین و حضرت صاحبقران بر سر شتافتند و امیر تیمور جهت معالجه جراحت در خانه تو من نمود روی  
توقف کرد و امیر حسین با نو کس روی محبوب اعلان آورد و در راه از اجونی برادر یکیک شکست یافته و دانه کس موضع شیر تورفت و چون جراحت  
امیر تیمور گورکان البتام پذیرفت با تیمور خواجه اعلان و بهیت و چهار نفر از ملازمان عثمان غنیمت بجایب اصف معطف کرد و ایندویس چهل  
مکعبه نو کس سوخت نام را نزد امیر حسین فرستاده تا او را از سخت ذات شریف اجناس بود و التماس توجه بجایب اصف کند و لکنه و نیز کوچ فرموده و  
اشناراه قزاقچی و لک حسین با صد سوار و خلق خواجه بر لاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام موکب بیا یون پوستند و چون اصف بشرف نزول  
موکب حضرت صاحبقران شرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و صد و پنجاه پادشاه رسید و بدیدار صاحبقران که مکارا نظر مستر فرموده و در با شجاعت  
حکمت با وی آغاز مشورت کرد و خاطر بران قرار یافت که تخت بجایب قلعه او لا جور و نند و شکلی بود غار که کیفیت حال اصف شده علم فرار بر فراشت  
و درین شان از ایل دولان جاوید صید مرد بکلازنت امیر حسین و امیر تیمور شتافته خاشیه مذمت بردوش گرفته و لکس و لد تو من با دوست نظر است  
را نه و همنیمه کس حضرت تار گشت و امر بده که رفته در میدان الطبی بو قانزول نمودند و نند که امیر با کون مبارک بن طوغان بن قانان بن شمر غنیمت  
بن قراچاد نو یان و امیر سلیمان بر لاس و امیر موسی و امیر جلای بند و کار بر لاس برده اند و عازم ملازنت اند و متعارف انحال خبر رسید که شکلی بود قان  
وحیدر باششهر از مر و صعدر بکنال آتش قتال بر گنار آب سیاه نزول نمودند و امیر حسین و حضرت صاحبقران فاسد برق و با روی با عدا انداده در آن  
اشنا امیر جلای و در فیغان از جانب رتبه در رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور مستقر و مطمئن خاطر گشته بمقابل و متعلقه دشمنان اقدام نموده بدین عودس فتح  
و ظفر فایز شدند و شکلی بود قان و معاوانان و بهریت غنیمت داشتند ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر بخا اعلان  
خدا لان باب چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از ترس شکلی بود قان و ابو سعید و حیدر فارغ ساختند و روی چند در حد و پنج و قندهار و قندهار  
و طایخان و بنشان بیاسامیشی سپاه پرداخت و پادشاهان بختان صلح کرده آب شکست نمودند و پس از وصول آب که شته بره ساله سالی سالی عازم  
خسلان شدند و از چو ل عبور فرموده موضع دشت کو لک را محسوس ساختند و در آن منزل تحقیق پوست که تو غلی سله و ز و کچینر و خسلانی سپاه حیدر اسکر  
بهیت نزار مرد در حد و چهل سنگین نشسته اند و حال آنکه در آن زمان لشکر ظفر قرین زیاده آتش نزار نفر بود و حضرت صاحبقرانی بتایید بجای و اثنی بوده از  
شش هزار تن و دو هزار سوار عازم ماکاب معاذت امار ساخت و درایت منصبت بحرب اعدا بر او اختار و سر بل سنگین بسان شیر عین برایشان  
ناخت و از چاشنگاه نا بیکاه زمان محار با شند و یافته در وقت غروب دلاوران جابین موافقت خورشید که از پای اسکر که از راه بیرون نهادند و چون  
عدا اعدا افزون از حد تعداد بود در آن شب صاحبقران صایب تدبیر اندیشه بر حل اوضاع معضله گماشته امیر موسی و امیر یوید ارات و اوج قرا  
بهادر را با پانصد مرد که بر یک در این بر در ستم و ستمان را غاشیه کش خویش میبردند و در برابر دشمنان باز داشت و بعضی نفیس با نیزه با پانصد نفر  
دیگر بجایب بالاد آب توجه کرد و در جوف لیل مجموع آن چل شتا از آب که شته اعلان جبال صعود فرمودند و روز دیگر قانان بی اسپان دیده داد  
که طایفه از آب عبور نموده اند اما حقیقت حال برایشان مبهم مانده شب و دیگر که شتلات کو اکب بر دز و بهر کنار علی علم نایان شد صاحبقران

و شکلی بود قان و معاوانان و بهریت غنیمت داشتند ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر بخا اعلان خدا لان باب

امیر حسین

صاحبقران کبیری فرزند فرزند که برزبر خیال انش بسیار برافروختند مخالفان از شنیدن خبر ورود بدین اثر شب بخیر مضطرب گشته هر طایفه بطریکی کینه  
 و امیر تیمور کورگان از آن کوه مانند بیل بشکوه فرود آمده ایشان را نامیدند ان کجالی کا می نمود و در آن منزل با حضرت پوخته از همترسایم این فتح حسین  
 بنصارت ریاض دولت و اقبال امیدوار شده نوبت دیگر صاحبقران رستم اثر باد و بزر مرد و دلاور بر امیر حسین پیشی گرفته چون بنیدامین رسیدند  
 ابالی شهر بنبر فوج فوج روی امید بدرگاه خلافت پناه ننهادند و امیر صاحبقران سید نصر از لشکر همراه خویش گردانیده و دیگر از ابوتوفت نامورینا  
 و بعد از طی مقدار سی سافت امیر سلیمان بر لاس و امیر جاکو بر لاس و امیر سیف الدین را با دوست سوار فرمود که بطرف کش ایلعان نمایند و هر یک  
 دو بند شاخ پر برکت از دو جانب اسپ در آورند تا داروغه کش کرد و عینا بسیار مشا به نمود و تصور کثرت وصول سپاه ناید و دیگر برادر و  
 رین موجب تقدیم رسانیده و ند پیر موافق تقدیر افتاد و در آن روز قرار بر قرار افتاد که در آری چون اراده ازلی با شغال انش اقبال و نمنه می لغت  
 گیر و از آنوار تیر منیر غله برافرو که خرمن جمعیت لشکری بود و کاه از بنبر اینهم می صوابهای کردی بر انگیزد که بجز و مشا به آن سپاهی بگریزد  
 با جمعی هر کس که فضل ایزدی بهره داشت بر چهره او نور دانش اثر است اندر نظرش عروس اقبال و ظفر هر دم بهانه ذکر جلوه گراست  
 ذکر حجاز ثبوتی میشتن و ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن امیر حسین نوایان و امیر تیمور کورگان بعد از انهم داروغه کش  
 بنجا طرح و دل خوش و دامن بلده زول جلال فرمودند در آنوقت الیاس خواجه خان با جود و فراوان در منزل انش ابغی که در چهار فرسخی شهر بنبر واقع  
 افتاد داشت و در خلال آن احوال تو غلقتو همان در تنگنا خویش فاش یافته بود و واقع تو غلقتو و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه بنبر  
 بر نه العظماء اعدا اجتماع لشکر با انکس بنجر از خوا میزند و در آن مقام بنبر خواجه شمس فته با یکدیگر لوازم حمد و چان در میان آورند که طر فقه  
 مرغی داشته پیر این خلاف نکردند و در آن اوقات روزی امیر تیمور کورگان خوابی دید که دالت بر آن میگرد که علی اسرع الحال بر مخالفان ظفر خواجه یافت  
 بنابران قوی دل و طعن خاطر گشته کیفیت واقعه را با امیر حسین در میان نهاد و با اتفاق متوجه زرنگاه بنده تعبیه سپاه بر و ختنه از آنجا الیاس خواجه  
 خان نیز غم ستیز کرد و لشکر مرتب گردانید و در موضع قبی میشتن امواج دریا می فتن در عظم آمده و لیلان بهمتن و مبارزان دشمن شکن در هم افتادند و  
 کثیر از جنود جنبه بهلولانی بدست گرفته روی بجهت صاحبقرانی آوردند و از آن موکب عالی آغاز شده کرده زمره از معارف خاص الیاس خواجه را  
 جریح و قتل کرد و اندید که انکس کبیر از آن میدان بکار تیغ و خنجر در یکدیگر بسته و آب کشتن و کوشش بر کشا و نه طاقت نینم فتن و نصرت بر پریم علم امیر حسین  
 و امیر تیمور و زنده الیاس خواجه قرار نمود و بسیاری از لشکریانش کشته گشته از اعیان امرا اسکندر و امیر حمید و یوسف خواجه و پنجه تقدیر کرد و شارب  
 و روزی چند بهقتد بوده و بقتل رسیدند و امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از مشا به صورت فتح و ظفر و کا میشتی دشمنان را بنخر و اشتغال بنبا طشکار در  
 موضع افاد در همان عینا بهت حضرت خداوند بدار الملک سمرقند شاقفتد و کاه بکشا و افغان را که ولد و برجی بن ایچیکدی بن دو خان بود و  
 با دشایی برداشتن کشتار در بیان جنگ لای و انهم یافتن شکر خجتمای در بهار سنه حسن و ستین و سبها که خانان  
 کل باصناف حشمت و تجل روی باجنج الوس ریاحین آورد و بر خیم یکانی جای جو دشوئی را از فضائی کلزار منظم کرد و الیاس خواجه خان همه انتقام کار  
 قوی متین با جمعی کثیر از لشکر بر کوفن بجایبایل الوس خجتمای نهضت نمود و انخبر بعض صاحبقران عالی که رسید امیر حسین از بنیه نو و او آن امیر  
 سر سپاهی خرق و جوش تیغ و نیز جمع گردانیده علم نهضت بجانب اعدا بر افراخته و از آب سیحون گذشته طبعات جسم مورچل خود خیمه و خوراک  
 مضبوط ساخته و از انطرف الیاس خواجه خان نیز رسیده کنا آب با دام را نیز محسوس گردانیده و امیر حسین با اتفاق امیر تیمور پیشتر رفته بعد از ان  
 اعدا بقبیه لیلان صف آرا مشغول گردید و امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد بر لاس و عباس بهادر در اور قول جامی داده و عینا پیش ابشکری  
 کا زار از اسفند یار پیش در بر انظار بیتا و امیر تیمور کورگان با جمعی کثیر از سپاه زحمجوی در جوار علم اقتدار برافروخت و امیر حسین در بر طرف از  
 سیمنه و سپهر و طایفه از اعیان امرا و بهادران را بهر اوی مهر ساخت از جانب الیاس خواجه خان نیز جو جنبه بقبیه کرده مبرک شافت و در  
 جایبیلن در کنا آب با دام با استعمال الت کا زار پر داخته با حمله انش قتال التهاب یافت چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور کثرت عدو خود  
 متوجه موصوفه بودند سرداران جنبه جنبه مگر جو بر کشیده بجل شکستیده شغال نموده و بحسب صفت آن شکست که از بدایع صنایع الهی است

و کنا را بداریم  
 از خون و شش لیلان  
 کل اندام عالی  
 از هر دو جانب او  
 شجاعت بهلولانی  
 دادند و ظفر می  
 زدند و کور صاحبقرانی  
 عیان کردی طریق جنگ  
 و بیکان جنگ برانست  
 زمین دادی و خون کا  
 و از لشکر آراء عالی  
 کردی کا غیر از تیغ  
 زدی و قوت کس تیغ  
 و کاشی بر پایبیکار

و ان مختار  
 از هر دو دولت  
 خطی نام  
 فتنه

بالبست و در ناکت در فضائی معرکه جنگ چندان شکست از دیده صاحب دیزان و روان گردید که کویا از نایب کره اشیر جوهر بهو محبت بآب شد بکجا  
فرود آمد بدینیت از ثوب باران و جوش جباب همه جوش و خود گردیده آب شیر تیز تر و در فضائی هوا پر بازخواست کرد و کسان کیانی به  
علت استرغابنا گشته روی بپوشته آورد دنیا حسام از رشحات غمام کوهر را برسان با نغمه پرونی داد و قامت نیزه کرد راست چون قد جوانان توغای  
بودم گرفته سر را نونها و توایم سپان صبار فشار بواسطه و قور لای و کل از حرکت باز ماند و ثواب از کثرت ترشح صاحب کران شده مبارزان را بکوشش  
قطعه دیده کردند سروران جبهه نازنین همچو بحر خضر شد پای مرغابیان بجز مصاف راست چون بای بطش و رشید و چون از سیلان باران بکجه  
مقصود مخالفان بود و بکجول پوست نمنا از سر انداخته و تیغ از نیام آخته بر لشکر خفتا بی باغند و آتش سلطه و اقتدار ظاهر و آشکارا خند و شکست  
امیر صاحبقران بقدر امکان ثبات قدم نموده و لازم کشش و کوشش بقیم رسانید و امیر شمس الدین را که از جمله اعیان متحان سپاه الیاس خواجه خان  
بگریزید و تابان بهادر و ملک و بهمدی را متعاقب نزد یکدیگر فرستاده و پیغام داد که مصطفت در آنست که قدم جلالت بپوشیده تا بهو افت  
انهم روی بیدان آورده مخالفان سپاه صلیب ساریم و بعنائیت الهی راستی و نصرت برافرازیم و امیر حسین که در آن اوان اعمال حسنه را با فعال سنیه  
بندل داده بود و هر بار فرستاده صاحبقران کا مکار را بنا خوشی تمام باز گردانید بنا بر آن امیر تیمور گورکان آزرده خاطر گشته در امر قتال طریق سپاه  
مسلوک داشت و شب هر دو لشکر از یکدیگر جدا شده علی القبله که رکعت خوزیر ملک بکلمه تنگورانی مرتفع گردانید باز هر دو فریق صفها را  
دست به تیر و کمان و سیف و نمان بردند و درین روز نخست سپاه بکلمه نزام یافته بالاخره امیر شمس الدین با طایفه از مردم جلالت آیین بکجه  
رسید و کرجیکان را چشم بر نقش افشاده عنان مراجعت العطف دادند و بهیات اجتماعی بر لشکر مار و رانهر حمله کرده غالب آمدند و امیر  
و امیر تیمور بچیل چشم پست بر مکر گردانید سپاه ایشان بر بالای لای و کل افتاد و ده هزار از لشکر خفتا بی عرصه تلف گشتند و امیر تیمور  
و شهر سپهر شتافتند امیر حسین کی توقف بسالی سمری رفت و ایل و الوس خود را از بچیلان گذرانید و در شیر تو منزل گردید تا امیر صاحبقران تا  
آنکه شاید جمعی انبیس تواند بر در و زنی چند از آب عبور کرد و دوازده تون مرتب ساخته تیمور خواجه و خان و چادوری و عباس را با هفت تون  
منغلی کرد و آیند و فرمود که بطرف سمرقند روند و آنطایفه از آنحضرت جدا گشته اکثر با عدا پوستانه لاجرم بجا طر صاحبقران سعادت انبار  
که روزی چند بار و زکار بیاید ساخت و از آب گذشته در حدود و طغ لوی اقامت برافراشت و تیمور خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت  
لشکر منغلی از وی صدور یافته بود بیاسار رسانیده و جودش را نابوده انگاشت ذکر سلوک مولانا را در سمرقند می و مولانا از  
بخاری در طریق سمرقند می و مراجعت نمودن لشکر جبهه در عین خجالت و شرمساری چون امیر حسین و امیر تیمور بکست  
یافته از بچیلان عبور نمودند و بخولان بی ایمان بغیر منب و تاراج بصوب سمرقند توجه فرمودند سیلاب صفا را بناد ثبات و قرار سلطان آن دیار  
سهندم گردانید مولانا را در سمرقند می که بصفت جلالت و مردانگی انصاف داشت مردم بار دفع بخولان تحریض نموده در باره و جویبایت  
نفس و مال و ابل و عیال سخنان بر زبان گذرانید و سمرقندیان آن کلمات را بهمع رضای دایه ز نام اخطیار خود را در قفسه مولانا را در سمرقند می  
و مولانا حرکت بخاری که تیر اندازی جلد بود و ابو بکر طوی ذاف که اوصاف سمرقندی بر وی صادق می آمدند و اندوایشان شهر را کوچه بند  
کرده بر جاده محاصرت سپاه جبهه ثبات قدم ورزیدند و بخولان مدتها در کمر دشمن نشسته و لازم محاصره بقیم رسانیدند چون نزدیکت بان رسید  
که سمرقند ایشان را سخر کرد و اموال و دیار سلیمانان در معرض تلف آید و کاه بقضائی قضایا از دلقالی و با در میان چهار پایان سپاه الیاس خواجه  
افتاد و چنانچه از چهار سپاه زیاده از یکی زنده ماند و بخولان خائف و حیران شده اکثر ترکش و پرتغالیان پشت بپشت و پیاده روی بدیار خوش نهادند  
و چون سربداران سمرقند آن خیمه کلان پیش بردند بای دروازه شربت و فتنه انگیزی نهادند دست تغلب باموال رعایا دراز کردند و این اجنبی  
بمع شریف صاحبقران کا سکار رسیده سمری همسخان برق و باد و زو امیر حسین فرستاد و از کجایی حالات اعلام داد و امیر حسین خوشدل و  
بطرف سالی سمری در حرکت آمده امیر تیمور گورکان با استقبال و انشد و در حدود بقلان میان ایشان اتفاق ملاقات افتاد و در تقسیم امور ملک  
با یکدیگر سخنان گفتند و اندو فرمود و سمرقندیان سمرقند اندیشه مندرگشته همه مصطفت وقت صلح و هدایا بدیشان فرستادند و چنان سمرقندیان

نزد امیر حسین

افشار



مقرر گردید که در آن زمان امیر حسین در سالی بسری و امیر صاحبقران مد کش و بخش شلاق فرماید و در وقت نزول جمیده خورشید بر بیت  
الشرف از دو طرف بهر دست دروندانک صاحبقران علیجاه غم بخشانوده در آن زمستان بر نوای تمام بر عمارت حصار قرشی انداخت  
و چون آن طلع و تحفه بهر دست رسید سر بداران شادمان شده مولانا را ده تبرکات و تسبیحات هجده صاحبقران حمیده صفات بطرف قرشی  
روان ساخت کشتار در بیان رفتن امرا بفرستد و کشته شدن سر بداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیر حسین و  
حضرت صاحبقران در اوایل فصل فروردین که قرش نامه هجده روز سلطان کل در فضائی باغ و بنیان بساط فرزدین مسبوط گردانید و او قشائی  
هوای راحت افزای رومی بهشتی اختلاف در الوان و در وایج از بار و دریا حین ظاهر و هویدا گردید امیر حسین و امیر تیمور بر مرکب شجاعت و تهور سوار شده  
بر یکت از منزل شلاق رومی توجیه بهر دست نهاد و بعد از نزول در کان کل و اجتماع سر بداران رخت بهی ایشان را با و فنادا و زندگرمولانا داده  
سپردند که بنا بر التفات خاطر صاحبقران توده مائز آن مملکت نجات یافت و دیگر سر بر زمین کشته گشته شانه از دوا و انقطاع شتافت و چون  
مشیت برزخ تعالی قضی آن بود که امر سلطنت و جهانبا نی من حیث الاستقلال لغت بایم تیمور کورکان کیر و آفتاب اقبال امیر حسین سیر قدر زوال سید  
محبت و مودتش در قلوب خاص و عام ستم نقصان پذیرد در غلای این احوال رومی توجیه جمع موال و اند و عتق و خایه و دایم اعظام و محضان  
صاحبقران که درون غلام مسلح کلی تکمیل نمود و محضان بهرام صولت بجهت تحصیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب اختلاف یراق و اموال در جنگ  
لامی دست امرا بچیزی نرسید از داد آنچه امیر حسین طمع داشت عاجز ماند و امیر تیمور دست دریا نوال کشته امیر جاکو بر لاس و امیر سیف الدین  
و اقوی قاهره و امیر جاکو بهار و دیگر مقرران خود را اندا و اعانت کرد و در برابر رومی که محض استیلای جنبانی که دست گشت آنحضرت بان سیر  
بر طبق عرض نهاد و از بخله داده و کوشا و حرم خاص خود و او بجای ترکان آغار که خواهر امیر حسین بود پیش برد امیر حسین با وجود آنکه دانست که آن اشیا  
از خواهر او است بستاند و مع ذلک سه هزار انبار از وجه رقم باقی ماند امیر تیمور سپاه خویش در عوض آن مسلح پیش کشید و امیر حسین فعل شده سپاه آن  
قبول نکرد و آن گفت که من بسالی سزای میروم بیاید که مبلغ باقی را نقد نموده از عقب من ارسال مالی و امیر حسین بسالی سزای رفته بواسطه این افعالی  
نا بخار خاطر صغار و کبار از ملائمتش متنفر گشت اما امید است که تا وقتی که امیر تیمور کورکان رومی و افعالی باشند پیرایس خلاف نمیشوند که دیدن باران  
علی در پیش و لدا امیر تیمور و فرمایا با اتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد و کتبی مصنون آنکه امیر تیمور بخیال استقلال قدم در دای مخالفت نهاد و به جمع آورد  
لشکر و تربیت شمشیر و خنجر شغولست نزد امیر حسین فرستادند و امیر حسین آن غنایان را که نقشش الحیر بر لوح خاطر مرستم گردانید و نشان را ارسال داشت  
مبنی آنرا آنکه امیر تیمور با جمعی که حدیث مخالفتش را نوشته اند از ده خاتون رود تا تحقیق آن صورت نمایند و در ده خاتون دختر ترشیرین خان و مادر آن  
امیر حسین بود و الهه بنابرین واسطه غبار نزاع میان امیر حسین و امیر تیمور ارتفاع یافت و در آن اشیا و لجامی ترکان آغار راه سفر آخرت پیش گرفت  
و علاقه خویشی بین لجام بنین صفت انقطاع پذیرفت و در پایر سه شیخ و ستین و سبهار صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلالت آیین بغیر نرم و حرکات  
آمده امیر سیف الدین را و مقدمه ارسال داشت و امیر حسین بخیال آنکه مزاج دل انصاف حبست صاحب ندیر راه مکر و تدریر در دام انتقام کشد  
ملکات بهادر و عبدا نده سیر او را با عذنامه مستتران اساس دولت خویش پیش آنحضرت فرستاد و طالب صلح و ملاقات گشت امیر تیمور کورکان  
بوشه امیر حسین و غنایان بهیو ده لجامی آن التفات فرمود و امیر حسین با سپاهی فراوان بجانبان خنجر و عالی نشان بنصرت نموده بار دیگر آغار حیل و خنجر  
کرد و خنجر خزانده دار را محکم که بان سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که که نزاع ما منکر مخریب ولایت و تفرقه سپاهی و رعیت است اکنون  
النسب چنان نمایم که جر یکت از جانب در جانیان و لشکر خود در خوار توقف کنند و بر یکت از بابا صد سوار در تنگ چلکات با هم ملاقات فرمایند  
و بی شائبه اتفاق قواعد عهد و پیمان مقرر کرد و اینم هر چند بهر تیرگی که منکشف و هویدا بود که امیر حسین درین ملائمت خیر مکر و خدایت غرضی ندارد  
آنانبار بر سالفه امرا سر رضا جلبانیده با سجد سوار در حرکت آمد بفرمیت آنکه دوست سوار اشته رعایت خرم در قرینه نو توقف نماید و با  
کس تنگ چلکات رود امیر حسین چون بر توجیه آنحضرت اطلاع یافت طریقه عذر و حلف و عده سلوک داشته فرمانده و تاسه هزار سوار خنجر کذا بجای  
صاحبقران کا مکر را ایضا گشود و تا او را بدست نیارند از پای نشینند و آنحضرت در نواحی تنگ حرم با آنحضرت رسیده مایه قتال مشعل گردید و در آن

که بهرین صفات  
خیمه صاحبان  
بر فراخ او ظمیر کرد  
و یکی است و چنگلی  
نیت

امیر حسین

تا قتلش جنگ کنان در عقب امیر تیمور کورکان بودند آنگاه باز ایستادند و آنچه بجز در سیه سپاه حضرت شاهرخ فرستادند حضرت صاحبقران  
ایستاد و قتلش فرستاد و از آنجا در جوف لیل با بعد و دی از خیل بصوب ماخان در حرکت آمد و آنجا بموی عبور فرموده بچول در آمده سرچاه شوراب  
منزل ساخت و لشکر میر حسین در صبح بماروز که امیر تیمور کورکان از قرشی هجرت نموده بود بدینجا رسیده امیر موسی با بخت بر تق و فتح مهمات انداخت  
مشغول گردید اما صاحبقران سعادت آتما از سرچاه شوراب قاصدان بخندان نزد ملک مغزالدین گشت و محمد بیگ جوانی قربانی روانه گردانید  
تا معلوم نمایند که آن دو سرحد را بنحضر در مقام دفا و دفاع اندازد یا سر خلاف و فغان دارند و زمان غیبت ایلیان دو ماه و نیم امتداد یافته  
و آن مدت هر کار و کاری که از خواسان بپسرنجا میرسد پادشاه عالیجاه ایشان را بتوقف مأمور میکرد و ایندو چون ایلیان معلوم نمودند  
آواره در انداخت که ملک بهرات استند حاضر ماکرده و کاروانیان را اجازت داده با مستعلقان موافقت و روی بصوب بنگاه آوردند  
بنحاله قرشی رسیدند امیر موسی و سایر اعیان لشکران امیر حسین خبر امیر تیمور کورکان از ایشان پرسیدند و در جواب دادند که امیر تیمور با مردم  
خوش پیش ملک برآه رفت و امیر موسی آن سخنان را تصدیق نموده از قلعه نصف پرون آمد و با بهفت هزار سوار موضع پیرغ را منزل ساخت  
و ملک ببا در بنجر سواران را بفرمان و در قرغاشون توپ و کیندولای علم قامت برافراخت ذکر توجه نمودن امیر صف شکن  
بجانب قرشی و انهم را با فتن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی چون صاحبقران گامی بکامیاب در منزل شوراب  
کاروانیان را اجازت داده بر سمت برآه روانه شد بعد از مدتی قافله بازگشته در منزل مبارک زول کرد و موزمی مدتی که کاروان از اینجا  
بقرشی توان رسید توقف فرمود آنجا بهت عالی اهمیت بر دفع اعداء و دولت مصر و فداشته عنان عنایت بصوب بخش معطوف گردانید و در  
زمان دو بیت و چهل دست کس در ملازمت موبک بجا یون بودند تا بقیه در سلک عاظم مراد و بختان انتظام داشتند و مانده سیه غمگین و علان  
و امیر و خواجهات و امیر جاکو بر لاس و امیر سار بوجاء جلای رحیم بهار و امیر صفی الدین نکور و عباس بهار از قبیل قچاق و اقوفا بهار از  
قوم نایان و محمود شاه بخاری و غیر هم از مردم کازائی و آن هر سپهر کامکاری با جود و قلت عدد و کثرت مدد اعناد و برخاست حضرت عزت  
و قوت دولت کرده روی برآه آورد و بعد از وصول بکنار آب بموی با چهل و سه کس شش آب که گشته و از قریشنا گشتیها گرفته بکنار آب در  
ماتسایر سپاه عبور نمودند و از نموده بواسطه قلت عدد این مای را بنفید و سپاه را بتوقف امر کرده بهرامی بشیر و عبدالعزیز روی برآه نهادند  
بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاپی شده بشیر با بجز استاسپ مامور گردانید و با عبود و تعداد کمتر تا موی که آب از اینجا بشیر میرفت از خندق  
گذشته بجاک نیز برآه و بدر و از آنکه بجانب خوار است رسیده بجن نفیس دست برد و از آنجا گشت که پس آن را بجاک انباشته اند  
فرموده نظر احتیاط بر باره قبول نداشت و چنانکه دیوارش پست بود بعد از انداختن گفت محل مردان بنادان و در آمدن بقلعه این است  
از بجان تر ناب از خندق گذشته بر سبیل سرعت ملازمان پوست و بر افقت ایشان باز روی بقرشی آورد و چون بلب خندق رسید همه را  
پیاپی ساخته و چهل دست کس با پیش اسپان باز داشته صد نفر در دلاور باز و با بجا که از بوزوالی برگرفته بود بجاک نیز فرستاد تا آنها را  
بر قرشی که بعد از انداختن بود و در دله بقلعه و در بغل نفیس با صد کس دیگر نظر خج الباب برور و در وانه با ایستاد و آن صد نفر بصیانت فرات  
حصار خضر بر همان ترمزدبان وضع کرده بقلعه در آمده تیغ انتقام از نیام کشیدند و بدر وانه رفته محافظان را غافل بکجه مست لا بقتل یافتند  
و همه رگشته و کوشش بکجه تیر قتل در واره و شکست و ملازمان موبک بجا یون بر عو کشیده بقلعه در آمده مذمخولان شوله مست سر اسیر از خواب جتیند  
در عایا بچاره حیران مانده یا هم سخن در پیوستند که آیا حال صیبت و باعث برین آشوب غوغا کیت و حضرت صاحبقرانی در واز با قرشی  
مضبوط ساخته عیال امیر موسی بدست سپاه مظهر و افشا و بموجب فرموده محمد بیگ بن امیر موسی را که در صغر سن بود را که بجا  
دادند با بپر پیوند عرض آنکه چون بکینا گاه این خبر بقبول امیر موسی رسید تفرقه باحوال سپاه او راه یافت و در بهان شب محمد بیگ نزد امیر  
موسی رفت و کیفیت واقعه باز گفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار برآه داشت دل از جای بیرون زد و دیگر امیر موسی و ملک بهار و دوازده  
هزار کس بقرشی شتافته آن بلده را مکرر و در در میان گرفتند امیر تیمور کورکان در واره و برج و باره شهر را مضبوط ساخته بکجه بهت توپ

در میان شکر  
افق امیر جاکو  
در آن و بقیه  
بر سر آمد و در  
برند و صاحب

در زلزله  
قرشی افشا

مستوجب دفع اعداء دولت گشت و در آن روز امیر مویده آلات باسی بوار که هر یک در میدان بکار برتری بوجو گذار از شهر بیرون تا خسته کار را نمود  
که داستان بنیوان اسفند یار را منسوخ ساخت و شخصیت سراسب او بکمر کرده نقل به در آورد و دور که بهادر مانند دولت و اقبال از امیر موسی و ملک  
بهادر که کجبه در سلطنت سارنگ کر حضرت آثار نظام یافت و روز دیگر ایلی بوجا بهادر و امیر بهادر پل و آن انداخته با چاه مرد بهر بزرگوار  
ناخستند و علی شاه و درویشک رنجوری با بیست نفر از عقب آن دو امیر دلاور شافند در نصف اعدا طیف بوجا بهادر مستوجب شتران پیشین  
گشته بکسر پیشتر آفتاب بهادر در گشته و او بکلی که یکی از نوکران امیر موسی بود و بفرموده فرمای در میدان نهاده قران بوجا بهادر و دو پیش و حکم گشت  
و بسکی بهادر و شمشیر با نام رسایند و امیر سارنگ بوجا و ایلی بهادر از بالای دهانه آغاز شده کرده طایفه از مخالفان را که در تپا و لوت بهر باسی جصابا و  
بودند بکمر زانیدند و از سپاه اعدا توکل با صدمه در آغاز بزرگواران محل صاحبقران پهلوانه با پرتو سوار تیغ جلالت اخته از حصار بیرون تا  
در طرف که حمله آورد و جمعی را بر خاک ملاک انداخت و امیر موسی با وجود لشکر بسیار و غور و بشمار غبار بی ناموسی و ادب و بر فرق خویش خفته و پیش اندک فرا  
بر قرار اختیار نمود و لیکن ملک بهادر با لشکر فراوانی که بجز در بود در طرف در و از ده خراب پای ثبات و قرار تا آن غایت اسوار داشت که بعضا  
قران کامکار با شخصیت نفر از شتران پیشه کار را در علم جلالت بجانب ایشان با فراشت ملک چون دید که آن مویده تپا سید مجید بنسلی بجا یون مستوجب است  
تا با مقاومت در جلالت خویش نیافت لاجرم پشت بر معرکه کرده مانند امیر موسی بود و می فرار شافت و صاحبقران شجاعت قرین بطن غنیمت و ثمر  
کامیابی فرمود و جمعی که بر ساقه لشکر مخالف بودند بکمر زانیدند و سپاهان کوئل ایشان را بگرفته همچنان میرانند تا ملک بهادر رسید و او همچنان از نو و ملک آغا  
که دختر امیر بایزید جلایرو خانوان امیر موسی بود طی مسافت نمود و امیر موسی چون ایشان را دید و از بر کشیده ملک را گفت که از سر خوان تو که هر چه  
در کتفم مشروطه انگیزان و جداسوی و ملک تمنی را فروری عظیم دانسته بمضمون کلمه من بجا را سید خدیج علم و وضع آغا را حاضر کرده صاحبقران  
سر فرار از عقب پیشافت و با آن زمان نوکری بود عاشق نام تیر و کمانی بردست و هرگاه آنحضرت نزدیک ایشان میرید عاشق تیر را  
بر میکشید و تا عدم و خوش در آن کار ظاهر شود می انداخت و امیر موسی کورگان کجا آن مردک در آن کار همارای دارد و لیس پیشرفت تا بجهت  
طرح دروغ تیر می بذات حجت صفات رسد و هدف سهام ملاست طبقات نام نکرد و درین حین بار که صاحبقران کرد و در سریر را بخوگر  
از حرکت باز ماند و دولت شاه نجفی از بی زمان تا خسته عاشق نام تیر را کام تیری بلنداخت و نادانی خود را در آن امر ظاهر ساخت و ملک دولتشاه  
بدیشان زنید و عثمان مراجعت انعطاف داد و بکوب عالی شق کرد و دید امیر موسی کورگان از نوای فریاد با بگشته امیر جاکو و امیر سیف الدین فرمود  
که مخالفان را تا تنگ ملکیت تعاقب نمودند و ایلی جلایرو طایفه دیگر که در کجبه پیشترند باز گردانیده بقرشی رسایند و صاحبقران کامران کام  
و عثمان بقرشی رسایند آن زنستان بدولت و اقبال بگذرانید و محمود شاه را حکومت بخارا اعانت کرده بدان طرف روانه ساخت و اینجا  
که حاضر سخن گذار بپیل اجمال شرح نمود بپیشینه کلف از باج و قایق و آثار است و متقی جمیع از باب تواریخ و اصحاب اخبار است و از مامل و مضمون  
آن کمال شجاعت و تهور و عجب السلطه و الدین امیر موسی کورگان بوضوح می پویند و از فکر تفصیل آن غایت نماید الهی که شامل حال نظر بی سلالت  
پادشاهی بوده ظاهر میکرد و چنانچه مخفی نیست بر او کیا و بوالعاده علی بایشا ذکر مصاحبه امیر موسی و امیر حسین بعد از تکرار محاکمه  
بین الحاکمین چون امیر موسی از ظاهر فرشی که کجبه با میر حسین پوست و کیفیت حال با بگفت امیر حسین بگفت که امیر موسی و او بجا یون پیر  
و جهان شاه و لد تالعه و پولاد بوجا را بجنک صاحبقران نظر خوانا فرود کرد و آنحضرت بخراسان نموده با ولایت نفر از زمان دلاور بهر  
بنیوان مستوجب دشمنان گشت و در منزل آق قیاقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه میر حسین نزدیک بدو بزار سوار بود صاحبقران  
کامکار صلاح در جنگ ندید بصوب بخارا رفت و در شارس راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بنادیر حضرت از نو کوب بهایون جدا  
بخراسان شافند و امیر صاحبقران پس و وصول بخارا و نزدیک رسیدن قراول دشمن محمود شاه را گفت که صلاح در آنست که برسم بنیوان  
سر اعدا تا بیم کار ایشان را بطن لخواه بسازیم محمود شاه این معنی را قبول نمود و بزاران امیر موسی کورگان نیز منعاقبت امرا از باسی مویده گشته در  
ماخان بایشان ملحق شد و بهادران چند روز لشکر با امیر حسین بخارا استیلا یافتند و محمود شاه با اتفاق پدر زن خود علی موسی که کجبه و از آنجا

میرکلی ای پوشت و صاحبقران عالیجاه چون چند ماه در ماخان بفرارغت گذرانیده اسپان را فرید ساخت با ششصد کس از غلامان رستم اثر که در آن  
در خدمت سپهر میردند و بخت دیگر سپهر بخت عیان باره جهان نور و بدان طرف آب مخطف گردانیده و از راه هزار مجده و قرشی رفت جمعی از  
نوکران امیر موسی را که آنجا بودند کشته در آن شایخزایفت که پنجاه نفر از لشکر فراداس در قوزی مذاق نشسته اند و بجهت بدام اساس محبت ایشان شده و چون  
نزدیک بدان مکان رسیدند سپاه نفوذست که ده هفت قشون ساخت و الا اطراف و جوانب فراداس و راه دور آن نداشت و رعب بر اس برضای  
انجاعت ستمایافته با وجود کثرت عدد و پیش از آنکه نهری بگریختند و امیر صاحبقران کامیاب کامران بجانب سمرقند شایسته و چو فرهاد در که از  
قبل از حسین در شهر بود در کنار آب حجت سر راه گرفت و از دست برد و از زمان موبک بجایون بر خاک رخت افتاده پای در وادی فرار نمانده و پیشتر  
در آمد و امیر تیمور کورکان پنج شش و در ز سارغ فرارغت آتش میداد و آن شایخزای که امیر حسین و جمعی از لشکر و شین با وجود نامعدود و در قریه  
منزل گزیده و مصلای لشکر و بشهر سمرقند و چون میرش گذشت که مناسب است که چند کابی مقابل و مقابل را در توقف اندازد و عثمان غنی  
بطرف ترکستان مخطف سازد و آنگاه با همان ششصد نوکرا قبای و اردست در و اسن دولت ابد و بدش زده بودند اتفاق کرده اند و سمرقند با لشکر  
ساخت و در نواحی نولایت با بهرام علایر و کجینه و خنای که حکم خان مغول صاحب اختیار بدان ترکستان بودند ملاقات فرمود و بهرام علایر  
چنانچه باید و شاید بجهت همکاری ملازمان موبک شهر یاری برداشت و آنجا که میر حسین و جمعی از لشکر و شین با وجود نامعدود و در قریه  
لشکر یاری کران بجهت امیر تیمور کورکان ترکستان ارسال شده بهرام با آنحضرت را سپید فرست و حضرت آدمی نمود و سپاه امیر حسین فرار برقرار اختیار کرده  
بوی پوشتند و در غلای آن احوال صاحبقران شود و خصال امیر سارغ و غلامان و در آنجا که امیر حسین و جمعی از لشکر و شین با وجود نامعدود و در قریه  
و سبب ایشان باز آمده و از آنجا که میر حسین و جمعی از لشکر و شین با وجود نامعدود و در قریه و سبب ایشان باز آمده و از آنجا که میر حسین و جمعی از لشکر و شین با وجود نامعدود و در قریه  
بعضیت نموده از ملوک طریق مخالفت بگذرانند و بجهت تقیم و لغت رسانند و انجاعت بکلیسایون شایسته بر لال موعظت نایر خیم آنحضرت از لشکر  
داوود و در باب تهید بساط مصالحه چندان مسالعه نمودند که امیر تیمور کورکان غبار نفع امیر حسین را با یکبارم اخلاق از لوح خاطر فرو گشت و بقیه غلام  
ملاقات او کشته نوکری بخشنده نام راجه اعلام لغت امیر حسین و فرستاد و منعاقب او در حرکت آمده و در آنجا که بعضی از لشکر یاران امیر حسین را که از مصالحه  
تغافل نموده و قصد آنحضرت داشتند مغلوب و منهدم گردانید و چون در قریه منزل گزیده و بجهت تقیم و لغت رسانند و انجاعت بکلیسایون شایسته بر لال موعظت نایر خیم آنحضرت از لشکر  
بصاحبقران و در غایت در مقام دوستی و محبت باشد و نوران شاه نامی از خواص امیر حسین و جمعی از لشکر و شین با وجود نامعدود و در قریه و سبب ایشان باز آمده و از آنجا که میر حسین و جمعی از لشکر و شین با وجود نامعدود و در قریه  
گردانید و امیر تیمور کورکان عباس بهادر را همراه توران شاه جهت همین کار نزد امیر حسین روان گردانید و امیر حسین امیر موسی  
و او را بجا پیروی را با و بگوشه از ارسال داشت تا با صاحبقران شود و خصال عدل ملاقات تازه ساخته آنحضرت را پیش او برد و در آنجا  
که امیر تیمور کورکان بعلیا باورید امیر موسی بوش گفت که زاری علی با انجاست فرود آمد و سارغ از غلامان و در آنجا که بعضی از لشکر یاران امیر حسین را که از مصالحه  
با صد نفر پیش آمد و با هم ملاقات نمایند و بجهت تقیم و لغت رسانند و انجاعت بکلیسایون شایسته بر لال موعظت نایر خیم آنحضرت از لشکر و سبب ایشان باز آمده و از آنجا که میر حسین و جمعی از لشکر و شین با وجود نامعدود و در قریه  
شد و امیر لشکر را با اجازت داده هر یک بیورت خویش شایسته و امیر تیمور کورکان بجهت تقیم و لغت رسانند و انجاعت بکلیسایون شایسته بر لال موعظت نایر خیم آنحضرت از لشکر و سبب ایشان باز آمده و از آنجا که میر حسین و جمعی از لشکر و شین با وجود نامعدود و در قریه  
از نوجانی یافتند ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور کورکان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود و در آن احوال بنا بر خلاصی  
که شایسته بدان احوال گذشته بطور پوشت بود امیر حسین بعد از آنکه خاطر از سمرقند صاحبقران عالی که جمیع ساخت رایت غایت بصوب ملکات برانوار  
و ملک حسین گشت از ضرورت و توقف یافته و بجهت تقیم و لغت رسانند و انجاعت بکلیسایون شایسته بر لال موعظت نایر خیم آنحضرت از لشکر و سبب ایشان باز آمده و از آنجا که میر حسین و جمعی از لشکر و شین با وجود نامعدود و در قریه  
بسمع شریف امیر تیمور کورکان رسیده و بجهت تقیم و لغت رسانند و انجاعت بکلیسایون شایسته بر لال موعظت نایر خیم آنحضرت از لشکر و سبب ایشان باز آمده و از آنجا که میر حسین و جمعی از لشکر و شین با وجود نامعدود و در قریه  
صاحبقران عازم ملاقات امیر حسین گشته و او بر غایت آنحضرت اطلاع یافته با پادشاهان بدیشان مصالحه نمود و عثمان را بجهت بطرف سالی سراسر  
الخطاف داد و امیر تیمور کورکان در خند روی رسیده و بر دوسه دار بیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کرده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانیدند  
و اتفاق یکدیگر بکابل خطه از خطه صرف پولاد و با قو غاک دم انصعیان میردند و چون از آنطرف قضی الوطر راجعت نمود و امیر

سایخ

اصطلاح

امیر حسین قصد کرد که طاعنه بندد و آن طاعنه را در سالی سرای باز پرداخته آن بلده را دارالملک سازد و امیر تیمور کورکان با وی گفت که عم شما امیر تیمور است  
 و این سخن بدر خود گفته و ستم قدر پای تحت ساخت و این معنی بروی مبارک نیامد مناسب آنکه شما نیز از سران داعیه در گذرید امیر حسین این سخن را بسمع صفا  
 نشود و امیر تیمور کورکان را ستم خورشید بپای برد و آغاز عمارت کرد و در آن اثنا جز رسید که لشکر مغول بجایال تاخت و تاراج ما و در شهر باب شیر و آمدند  
 و امیر حسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور کورکان و امیر موسی را پیش فرستاد و خود نیز متعاقب از آنها پیوسته و کورده در اوجمان نرسان بخولان با یکدیگر  
 مخالفت کرد و طبل مراجعت فرو گذاشتند بعد از آن تحقیق پیوست که شهابان بدیشان ولایت قندار غاریته اند و امیر حسین امیر و لشکران غلام  
 دفع ایشان گشته چون یکسوم سیست خورشید توقف نمود و جهان ملک را که پیش بوی صاحبان بر سر بنشاندان فرستاد و آنحضرت در آن ولایت  
 آنما قندار ظاهر گردانیده بسالی سرای نزد امیر حسین رفت و چون در وقت غایت حضرت صاحبان کجمنه و خانی و شیخ محمد شکرد که در آن طرف  
 استانش خلاف شغل گردانیده غم زرم امیر حسین داشتند و گفتی با امیر تیمور کورکان نوشته از وی است و نموده بودند آن نوشته بدست امیر حسین نشاند  
 بود و در آنجا میکده صاحبان کورکشی بسالی سرای رسید طبع میداشت که امیر حسین آن نامه را بروی ظاهر کرد و اندام امیر حسین آن را از سر بسته نگذاشت  
 این همه غباری بر عایشه خاطر نرفته و مقارن کمال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق امیر حسین میکرد و گوش امیر تیمور کورکان رسید بنابر آن روز  
 بر بار دیگر و آن خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیله حقیقت سخنان مذکور استفسار نماید و در وقتیکه امیر حسین در کنار آب بود و در پیش  
 بود پیش و رفت و آقبل از آنکه ظاهر مافی الصغیر فرمایند از طرف آب آمده بپشت امیر حسین گفت که یاعنی ز کجاست و امیر حسین روی بصاحبان  
 جنگوی آورده گفت باید که بی تاخیر آب عبور کنی و بفرستد شتران بکنت و با وحمله گزیر گران کنت دشمنان خاکسار از دره و استغرق و پریشان  
 کردانی زیرا که زنده چشم بعضی دیگر از عدم که پیش رفته اند عهده این امر سپردن نمیتوانند و امیر تیمور کورکان حسب نموده تقدیم رسانیده چون  
 با امیر و صفای پست خبر تو جرات حضرت بسیار کجمنه و شیخ محمد بیان میداد و رسید غمان از میدان مقابل بر تافتند و کجمنه و از راه قیرنگیر طرف  
 آسمانی رفت و زنده چشم او را عاقبت نمود و شیخ محمد بصوب خجند کرخت و امیر تیمور کورکان او را نکامیشی کرد و مظهر مضمون بجانبش مراجعت نمود  
 گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبان و امیر حسین بن امیر سلا کورت ثانی چون بنا بر سلطنت قادر  
 که کلام مظهر نظام و اندوختنی ملک بر ثبات و بقا و ملک لایزالش دلالت میکند نزدیک بان رسید که آفتاب اقبال صاحبان ستود  
 خضال را فاق استقلال طلوع نماید و این معنی بر عرش شاه و جلال امیر حسین بن امیر سلا موقوف بود و اموری که سبب تفریط جمهور زدیک  
 و دور میشد در شهر است و امیر حسین سر بر زار جمله آنکه نسبت بصاحبان عالی مرتبت در مقام عذر و ذریعت آمده خواست که بهنگام فرصت  
 دست بروی نماید و توجیه آن فرستاد تا از متعلقان و متقربان آنحضرت بر کراسمی و سببی باشد که چاییده از خطه شمس بپایند و شیرین غار که خواهر صاحب  
 قران والا که بود بهانه آنکه شوهرش امیر مؤید ازلات پسر جاویدی را در سر شرب گشته و کرختیش خود طلبیده و اینها امیر موسی را که در سلک  
 مصاحبان آنحضرت نظام داشت با کوچ طلب نمود و بواسطه ظهور امثال این حرکات نالایی امیر تیمور کورکان را خجست باطن امیر حسین تحقیق اینچنین  
 بهت عالی منت بر دفع شر و کجاست و بعد از تقدیم شورت با عطا و ارکان دولت بدل قومی و اعلیٰ شیخ شاعر خلاف امیر حسین ظاهر ساخت امر  
 و نوئلان را از لوس خجاستی که در کمال سخیل و خست امیر حسین ملول و متضرع بودند و از باس سطو قس لطف بغیر اخت می نمودند و برین معنی با صاحبان کسبی  
 ستان بهرستان شدند و توجیه عمد و پیمان بغاظ ایمان بود که گردانیدند و امیر تیمور کورکشی با اجتماع لشکر با فرمانده بودند و قرقه را بطلب شیخ محمد بیان  
 سله و بجانب اترک فرستاد و بطالع سعد و بخت فیروز از خطه شمس نهضت نمود و امیر موسی را بقول اعیانین بغیر بغیر لغیر در قندهار سپاه چون حوالی خجند  
 از غبار موکب مظهر مار شنگبار گشت امیر موسی بهیچ براس بخود راه داده بکرخت و صاحبان کامکار کردن اقتدار وجود و مدش را یکسان تصور  
 کرده بوجوش غلان و امیر مؤید حسین بر لاس جمعی و یگانه اعیان لشکر فک اساس منظمی و قول باطلعت بهایون بیار است و چون بوجوش  
 بر در کمنه رسید بهند و شاه و خلیل که مقتدره سپاه امیر حسین بودند سیاهی ایشان را دیده غمان کریم بصوب بلخ منعطف گردانیدند و برین اثنا که  
 جناب سیادت قباب ولایت استاب طلیل امیر حسین بهت گشته آید و این امیر حسین بود که در سلک اعظم شرفاء و کلام نظام داشت

بیشتر از پیش

روان شد

ساخت





و امیر حسین را که سرحدت دارا و اسکندر فروز دینی آورد دست و کردن بسته بارگاه صاحبقران چها در آورد و ندیج که ام سرگردان سانه خاک نش  
امیر تیمور کورگان را چون چشم بر امیر حسین افتاد روی بامر آورد و گفت که من از مقام ریختن خون او در گنجم و جفا دانی او را کان لم یکن انگاشته و مویگان  
امیر حسین را از مجلس بیرون برده و کینه و خلتانی آغاز اضطراب کرده و عرصه داشت نمود که امیر حسین را بمن سپارد و تا بهصدا ص برادر خود کعبه و کشته امیر تیمور  
کورگان در تنگین کجینه و کوشیده در آتش گفت و شنید صاحبقران ظفر قرین را یاد آید ام اتحاد و مصاحبت امیر حسین آمد و وقت فروزده قطرات عبرت  
بر رخساره مبارکش و افشاند امیر و لجا تو اپردی که بواسطه تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف بود که نیکو حضرت را امارت نجات امیر حسین  
کرد اب بلا تصور کرد و بکوشه چشم بجانب امیر میزد و کینه و خلتانی آشارت نمود و ایشان غرض بر کار دیده را در یافته و از عقب امیر حسین شتافته  
باصصال انبال اقبال او پرداختند و در شته حیثیاش امیر غرض مصاحبت قطع داده خاطر از آن عمر فارغ ساخته قطعه کدام دوخته اقبال بر سر چرخ کشید  
که صراط عیش عاقبت نیچ نمکند که انما و فلک نایج سروری بر سر که بنده عا دیر دست و پای او نکلند و دو سپهر امیر حسین غان سپید و نوروز  
سلطان با خالی که دست نشان او بود و بهار و فصل سیدند و دو سپهر دیگر جهان ملک و عین سلطان بهند و نشان که کجیده در غربت سوخته عالم آخرت  
کردیدند و حرکت مضور بر قطعه سنده و ان اسلیمایافته خزاین و دغایین امیر حسین را با خواستین و متعلقان او بار دوی بهایون رسانیدند و آنحضرت سزا  
ملک خانم و دختر قران سلطان و الواس غایت امیر بیان سله و ز و اسلام غایت امیر خضر سیوری و خطای ترکان خاتون را در حرم خاص جای  
داد و سوختن قتل آغا و دختر شیرین غان را بهرام جلایار دانی داشت و دلشاده آغاز از نه چشم و عادل ملک و دختر کعبه و خلتانی را با امیر جلایار و دیگر  
قمایان و دختران امیر حسین را باز دواج امر او مقربان نامزد فرمود و بنا عروسی است به مهر که بر روز دست و داغوش شوهری کند و در میانی است پریم  
که بر ساعت چشم زد یکدیگر انگشت عیت دل برین پیرین عشوه کرد و بر بنده نوعی است که عقد بی دانا داشت و این واقعه غلی در رمضان  
بوقوع انجامید و حصار هندوان بوجوب فرمان صاحبقران کیستی شان دیران کردید که شمار در بیان جلوس حضرت صاحبقران  
مقرول بحصول اصناف آمل و آمانی قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء وتنزع الملک من تشاء  
ملک الملک و الجبظیم صانع قادر جنیر عظیم ملک مبدد بدین داری نیکو بخی حمیده اناری که فیض عدالتش عالم چون  
ارم شود و حرم علم عدالت برافرازد رسم ظلم از جهان براندازد زابشیر عدل و نیج جهاد گلشن دین حق کند با د آتش خشم چون برافرازد  
خرن عمر دشمنان بنور زاهد از یاج لطف کریم و زینبوس شیم چون شیم و دستان را و بد زو جانی رسد از وی بهر یک احسانی نظرش خاک را چون  
سازد کار خلق بیک نظر سازد از کرم اهل علم و تقوی را مقتدایان دین دینار بر خلائق دهد سرفرازی خود با ایشان کند هم ساری بود غیر  
کرمیت کاش پرودار می و فاجاش در ره دین که بهت بیجا پیچ نکند غیر خیر و احسان پیچ و چون صاحب دولتی چنین در آن زمان  
میسبت بین غیر صاحبقران کیستی شان قطب السلطنته و الخلافة امیر تیمور کورگان کسی بود در آن ایام که خراشان قدر و قضا بساط جهان با امیر حسین ادر  
نوشته نشان دیوان و قدیوتی ملکه من شیا بنور خلافت محمود توران و ایران را نام نامی آنحضرت نوشته تباریخ روز چهارشنبه و دوازدهم ماه مبارک  
رمضان سنه احدى و سبعین و سجاه موافق است نیکو کن شرف بی و چهار سال شمسی سیده بوسادات عظام واجب الاحترام مانند خا و لا و لا دیر الانام  
سید بر که و دوه اخلا و الله انشی عشره خان زاده ابوالمعالی و خان زاده علی اکبر و اعیان امر و الواس جیمای مثل امیر شیخ محمد ولد بنیان سله و در و امیر زنده شیم  
اپردی و امیر و لجا تو اپردی و امیر خضر و خلتانی و امیر و دغلات و امیر سار بو خا جلایار و امیر جلایار و شاه شیخ محمد بن جانی و غیرتم را شرف و اعیان  
که در قبه الاسلام بخت بود و در سلطنت آن امیر کور که اتفاق نمود و در ساعتی مانند کوب طالعش مسعود و در نانی مثال آخر و لیس طالع از اوچ معصود  
تخت پادشاهی را بوجو دها پوش زیب و زینت دادند و سرداران قبایل خیا پنجه رسم دعا و است مولا ان است زانور زده زبان به جاوشنا کشادند و شوق  
سراسر دیران توران زمین کشیدند صف بر بسیار و عین بی تنیت بیک بیک بکنان زبان بر کشادند زانور زده زبان که شا با زیب و فروخت و ما  
بان با نازند آدم نتاج ترابند که نیم از جان دل ولی بندگانی ز خدمت مجمل نه جا کر انیم و تو شهاد که مانند کان تو خداوند کار و چون حضرت  
صاحبقران بر بند سلطنت و جهان با متکلی کشت ابواب خراش و دغایین امیر حسین را که سالها بسیار بدست حرص و غلبه انداخته بود و بکشتار و مجموع

طایفه

ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوائف خدم را مواهب فراوان و عطا یا و بیکران داد و بیک رعیت را انصافش آبا داشت و بخشش  
سپاهش بهر شداد شد و هر یک از ائمه و بزرگان را که لوایم خدمتگاری و مراحم جان سپاری تقدیم رسانیده بودند بهر سبب بلند و مراتب از همه متفخر و برتر  
گردیدند و چون از مثال این جهام با پذیرد اخت حکومت پنج را برادر سپرد و نام برلاس غنائت کرده و توجه بهر تقدیر کرد و بعد از وصول متوطنان آن بلده و  
مانند استیصال انعام و احسان ساخت و بهر شهر و حصا و محلی فرموده و البته بهر حد و طرح انداخت ذکر مخالفت زنده حشم ابروی  
و کشته شدن او و تقدیر ابروی امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از شهر قندهار بکابل و از کابل به بلخ و بلخ به خوارزم و از خوارزم به بلخ و بلخ به خوارزم  
استیصال خبر قتل امیر حسین در روز پنجشنبه در کتار سرگردان بوده و بالافره از آب آموید و بعد از آن در شیرخان زنده حشم پیوسته و در مخالفت صاحبقران مظهر لواء  
باعث و محرمی گشت و در کشته شدن صاحبقران کتار کشتی قرطبی فرمود و زنده حشم اطاعت فرمان نکرد و بهر تقدیر رفت و امیر تیمور گورکان خان را به یوسف  
و لدا و لجا و پور دی و میان بهادر و جبهه سیاحت زنده حشم شیرخان فرستاد و آن بخوار ایشان را معینه گردانید و اینچنین بهر پادشاه بهت کشور رسیده و آنش  
خشم خروانه الهیاب یافت و بالکل مظهر از آب آموید که کشته شدن بطرف شیرخان یافت و بعد از آن صرعه آن بلده زنده حشم از کشته شدن امیر لجا و  
ابروی بعضی دیگر از انعام و ثمن و ثمن خود ساخت و اینچنین زبان شفاعت گشاده امیر تیمور گورکان پیش ایشان را بهر حاجت مقرون گردانید  
و سپاه دست انداز صرعه پادشاه و کشته شدن حشم در قتل زنده از قندهار شیرخان پیرون آمد و امیر موسی را همراه آورده و باستان دکان پادشاه سرسلطنت  
سپرد و پادشاه پوزش پذیرد زنده حشم را مظهر عواطف بیدریغ ساخت و نسبت دیگر زمام ایالت شیرخان را در قبضه اختیار و نهاد و بخان غنیمت بهر  
صوبه ماوراءالنهر العظاف داد و چون بهر خبر رسید نظر غنائت بر حال امیر موسی انداخته و قامت قابلیتش را بشرفیات فخره بسیار است و حکومت  
ایل و اوس و ابوی مقوض گردانید و در کشته شدن دیگر زنده حشم باغ و از راه ابوالکوار تمدی باغی سده برتر رفت و در کتار و دست  
بغارت و تاج برآورده و اینچنین بعض صاحبقران عالی که رسیده خنای بهادر و از غنای پور و الیغی را بالشکری بهت همه بادل شاد و ساز  
خشت بهر کتی فروز با نام و تنگت بدفع شتر خالغان بهر خبر از فرزند فرمود و چون شیرخان از وصول بهادران رستم توان خبر یافت بهر باب امیر  
اکشته با بل مقصد و حاجتی از ایشان شب سپاری فرار از آب کشته آن سپهر را ویران ساختند و چون زنده حشم با سپاه خیل حشم سپاهی سپاه حضرت  
فرین دیدند بر سر سینه و روی صوب کر زاورده بر سر خبر خاستند و بعد از آنکه میان بل رسیدند از طرف را مانده حال خود خراب یافتند و محتر  
کشته در آن حین دیران لشکر سر قند از عقب دست قدر متاثر باران بر آوردند و آن بد بخشان خذلان مانج روان در مینب و اجل در شتاب  
خود راه آب گلندند و جمعی کشته شدند و بیکان شعله میان در میان آب جان دادند و زنده حشم بادی بر پرده و زمره از مردم فسرده بسا حاکمات  
رسیده خود را در شیرخان انداخت و با حاکم برج و باره و فصل و در و دره پرداخت و صاحبقران علجگاه امیر جاگو برلاس را با سپاه بی گناه  
اساس بمحاصره شیرخان فرستاد و امیر جاگو فضل نستان در آن کار به پایان رسانیده چون طلعه لشکر بهار روی نمود زنده حشم سپاهی عظیم و صفر  
از چهار دیوار حصا پیرون آمد و امیر جاگو و امیراه خورش سپاه سر بر علی برده زبان شفاعت گشاده و امیر صاحبقران کشته شد و دیگر  
از سرخون زنده حشم در کشته شدنش را بدر بصیحت و پند بیار است و سرش را از فخر صرعه بلند ساخته که زینش بر میان بست و خلعت خان  
در قامت قابلیتش پوشانیده سپاه نامی را در انعام فرمود و بهر دین سال صاحبقران شود و خصال سپاه بطرف مغولستان کشیده در وقتی که از آن  
و باز مظهر منصور غنائت بهر سرسلطنت معطوف گردانید و در منزل آردن کوری شلبد که زنده حشم و ابوالسختی و از خضر سیوری و امیر موسی و خان  
را ده ابوالکوار تمدی و پنج ابواللیث بهر تقدیر با هم عهد کرده و محض سوگند خورده اند که چون موضع قراستان رسند بجان ان اقامت بجا بیاورند  
گردانی و سنانند و امیر موسی را با حاکم انعامت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوایم پیش و بهوت گناه امیر موسی شفاعت سرسلطنت خانم  
که خواهر زاده او بود و سپهر خضر سیوری بالتماس امیر سیف الدین که خواهرش را در حباله نکاح داشت از سیاست نجات یافتند و خان زاده ابو  
الکوار انتساب بخاندان قوت دستگیری کرد و از امیر موسی حکم جلا و وطن اجتناب نموده روی بهر بیت آورد و چون برودت بسیار بر فراخ خوا  
ابواللیث مقولی بود مقرر شد که بکشد و فتنه ساکن کرد و تا بواسطه شدت حرارت هوا آن سرزمین اعتدالی در افغان او پیدا شود و زنده حشم را معینه



در شوال سال هفتصد و هشتاد و پنج موافق با این نیکام بهار که سیم اعتدال آن ماه می باشد تا بدوین عمار می و سوسان کل دریا چین نژاد کرد صاحبقران  
 خضر قرین امیر بادکار بر لاس زکد زاده و لالا دین قراچا بود و امیر داود و اوزان و بلخ تور چنده آوردن خاواره بخوارم فرستاد و یوسف صوفی امرای خطا  
 بعضی دیگر هم نموده خان زاده با بانی که از آن لاقی نتواند و صاحب نشان کیل فرمود و حضرت صاحبقران قرقا خانون را که عروس سپر قید و خان بود با  
 دیگر خواجین جنت آیین و نو نسیان و امر او سادات و قصبات و علما با استقبال فرستاد و بیکان استان سلطنت آستان بربیب سباب چین و سور و لود  
 سرور قیام نموده و عیال و محرمات و اهل التسلطه سیر فندنا بکین مستند و چون عاری آن کو بر کان مالی شهر در آوردند و در سیم بیکش و شمار چنانچه باید و شاید  
 تقدیم رسید و در ساعی که از ششسان و انشور بدقت نظر جبهه آن کار احتیاج کرد و سادات و علما و قصبات و محکمات یون حاضر گشته و سید محمد خانی را  
 با خویش سر جبهه بانی در سلک از درواج کشیدند و امر او نو نسیان زبان تنبلیت و شنا خانی و دست نیار کو بر افشانی کشاده و لودزم شاد و باقی بقای  
 رسانیدند بیت زمی کو بر روز که افشاند شد خبر چیدش در نهادمانده شد و چون خسرو و بچم بچو تخته ضرب فرامید و در جبهه سپهر و سوسان کو  
 بطور که کردید و جماعت بترین سپهر باده می و مقدار نه سصدین آسمان کامکاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و موافقت با کل و جوی حسن صورتی دست  
 متونی جهانگیر شاده کامکار که نقش بصد آرد و در کنار چه خوش ساعی که سر کام دل نشینند با هم دو آرام دل چه خوشتر دان در سری سپهر  
 که کیری و آغوش بای مبر خوش آرزو و فرخنده آن روز کار که بایند کام دل را هم دو یار گفتار و در میان بعضی وقایع و احوال علی  
 سبیل الامحجال صاحبقران سو و قصبات بعد از فراغ بال این سرانجام تمام ما و در اهل التسلطه و در کت تا عزم بخیر نشان فرمود بروایت  
 خضر نامه در روز پنجشنبه غرض عثمان بنده است و سبعین و سبعمائة بدینجا ب روان شد و چون رباط قطقان حمل نزل موکب هاجون کشت بنابه بونی و  
 بر تبه دست ایستاد و آورد که بسیاری از انواع آدمیان و اجناس حیوان با جماعتی و چرا که عدم بر زبانان حضرت سید محمد مرا جعت فرموده و انعقاد و  
 کرد که سورت برودت کمتر شد و دو شنبه فرخه شوال موافق اوایل توشقان میل با دیگر سورت جبهه کشیده و پد و امیر زاده جهانگیر و شیخ محمد بایان سید و  
 عا دلشاه و بهرام جلایر و امتهای کرد و ایند و در آن یورش قزاقین و غلات که در مغلستان سرورای انسان کلا شرف و از دست بر و سپاه مغلی گشت  
 با قه با می و بار و رادی فرار نهاد و صاحبقران اتفاق نفس نفیس ناموضع پای تاق رفته امیر زاده جهانگیر بفرمان و ج فرمان عنان با کشید و قزاقین را  
 در کوستان یافته و تعاقب نموده از ایل و الوس جدا کردند و تمامی منازل او را بغارتید و خاتون میترش الدین بویان غار با و خورش و لاشا و اغا سیر  
 ساخته بالایی فرستاد و نظر او شاه با تحقیق رسانید و صاحبقران مظهر لودلشاه غار و در سلک سایر از دمن معظمتی که رسانید و چند روز پیش  
 و سرور که رسانید بمهر قند با گشت و در همین سال شیخ محمد بایان سید و در که بواسطه عذری که اندیشیده بود و موافقت شده و فرس عمرش باقی ختم و شمس سوز  
 محترم گردید و در بهار سید سبعین و سبعمائة مطابق بوی نیل با سببی که بچ بک از مورخان با طهارت آن زبان نگشاده و از امیر تیمور گورکان با سپاه و  
 بجانب خاورم نهضت نمود و امیر سید بو غا و عا دلشاه جلایر و خنای بهادر و ایچی بو غای و دیگر سرداران را باسی نیز سواران جلالت این جبهه سید  
 قزاقین بصوبه مغلستان روان فرمود و چون با بچه توق افشای شرف صاحبقران اتفاق سایه همچون موضوع سده پای انداخت ترکین ارلات با غمی شده  
 بکیز و آن کرخت و غولا و بهادر بوجوب فرمان امیر تیمور ترکین تعاقب نموده در کنار آب فارباب بوی رسیده ترکین ساعی بیکت ایستاده از ضرب پولاد  
 تیغ و لبران صفت کشن نهمم گردید و پولاد در کجایشی ترکین بر گشته خود را تنها بوی رسانید و مرکب جانش را بر طبق دلخواه سپرد و مظهر و مظهر بار دومی هاجون  
 مرا جعت نموده از جماعت مرا که بجانب جبهه رفته بود و بسیاری بو غا و عا دلشاه بخمال استطلاع و اندیشه خطا خنای بهادر و ایچی بو غا را بگرفتند و با ایل  
 جلایر و قیاقی اظهار بر فند شافته آغاز محاصره کردند و امیر تیمور تا که ماکم آن بلده بود و خود در مصلوب ساخته جبهه اعلام اتحال اصدی همخان برق با  
 زو امیر تیمور گورکان فرستاد و ایچی در موضع خاص بفرس باط بوس خصاص یافته کیفیت و اقصه عرض نمود و سایر را رایت ظفر نشان بوجوب کلمه العود  
 معا و دست کرده امیر زاده جهانگیر بر سیم مغلامی پیش روان گشت و شاه زاده در موضع کریمینه پیشانی کشیده برایشان غالب آمد و سار بو غا و عا  
 که بجهه بدشت قیاق رفته و از دستا و شرفان پیش گرفته و بعد از در می چند در وقتی که بروس خان بر بیلاق رفته بود و ایچی که در دشت قیاق از  
 قبل از حکومت می نمود و پیشتر غارت شده روی منجوشان نهادند و بعد از این پوسته و را بر خالفت صاحبقران مظهر لودلشاه غار و اندک که با دیگر

انگاه

صاحبقران

دستور پیش



انتقام

بار دیگر علم ششم و کین فراخته بولایت اندکان که نصیر امیرزاده عمر شجاع بود و در آن زمان که در آن شهر بود و هرگز از آنجا نرفت  
 کوهی شخص گشته شخصی را که و نشنیده نام داشت چندی علامت آنحال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدینجانب در حرکت آمده و خبر شروع آن خبر را  
 باز کردید و ایام الویس خود را از موضع آن باقی گذرانیده با چهار هزار سوار از آنجا فرستاد و در کین ایستاد و چون میر تقی میر کورگان آن مکان رسید از کین قمرالدین  
 غافل بوده تمامی سپاه را بکامیابی هدایت و این فرمود و شخص نفسی با دوست کس از مراد و سران توقف نمود و در آن حال قمرالدین با آن چهار هزار سوار از  
 از کینکه با سپاه تاخت و تیر کین از بنام کشیده و بر هر چه تا سر پیمانیات صاحبقران عالی کمر را و جهت است صاحب حضرت بنشینان بهم دولت  
 مضمون کریمه کم فتنه فتنه غلبت فتنه کثیره باون الله بر زبان الهام بیان گذرانید و بهادران موبک نظر نشان را استالیت داد و شورش بجان روی به  
 دشمنان دون نهاد و لاجرم جنگی در پیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر است حضرت و فرزند  
 شایع حال صاحبقران بوده و از کشته مضمون آن یکین منکم عشر و نصاب بر آن غلبه و اثباتین بطور انجاسید و مخالفان بنهرم و شورش شده و معاقبت آنحال  
 امر اولشکران کینغون رفته بودند و در رسیدند و عنان غنیمت بکامیابی قمرالدین معطف گردانیدند و در آن صحرای بی انتها از کشته پشته ساخته ایل  
 و الویش از روی پشته اندک و بجانب او از کشته فرستادند و قمرالدین و سوار بوغاد و عاقل شاه در سیکل نجاج بار و یکم هم پیوسته خواستند که با جمعی بیارند که  
 کاه امیر تقی میر کورگان بسر وقت ایشان رسید و همه را پریشان گردانید و اوج قرا بهادر در عقب قمرالدین باخته از پی او باز نگشت تا بهر دستماندند  
 و قمرالدین عطف غنائی کرده تیری بر اسب اوج قرا زد که از پای در افتاد و اوج قرا سپرد و سر کشیده و بیشتر در دست گرفته روی بوی نهاد و قمرالدین و در آن  
 دیده گفت و طغیانرا یکی همین است که بجای وردی از پنجه منی باین قدر اضنی باش و باز کرد و اگر نه در ضرب شستن کاه کن و تیری انداخت که یکت و  
 در سنگ نشست اوج قرا فرین نموده پیاده باز گردید و این سر گذشت را بعضی رسانید و درین بودش امیرزاده عمر شجاع و خنای بهادر بکاشف فتنه آنحضرت  
 از خضر حواجر و غلغان و عذایدا و محول پستانند و متوطنان کاشف را با نذکان رسانیدند و چون حضرت صاحبقران عیان باده جان بود و بیشتر بر سر  
 و استقلال معطف گردانید جهت اصابت عین الکمال نامل زمانه عذایل طان بر جبهه احوال تمام استان غرت و حلال کشید و فضیل این اجمال آنکه صاحبقران  
 طغیان را در وقت هفت بجانب مخلصان امیرزاده جهاکیر او بر سر فتنه بنیابت خویش باز داشته بود و غلبت موبک بجایون مزاج موفور لا بهتاج نشا  
 زاده از جاده اعتدال بصوب اعتدال خوف جت و مرض استیلا یافته مرغ روح بر قوس بجانب ریح خنای پرواز نمود و امیر صاحبقران در شانزده  
 خوابها پریشان دید و چون بهر فتنه رسید کفایت واقع بوضوح انجاسید و با شاه با وقار و تکلیف از صحبت آن مصیبت بغایت خیر و غلبه گشت و چند  
 روز اوج طغیان اندوه نوشته و لباس غلام پوشیده با خمره دست تسلیم و رضا در جیب تنگبالی رز و جبهه ترویج روح شاه زاده اصناف خیر  
 و سیرت بتقدیم رسانید و فرمود تا جسد او را بشهر تبریز بردند و بجاک سپردند و بر سر مرقد شورش عاتقی عالی بنا کردند و مدت عمر امیرزاده جهاکیر است سال  
 بود و از دو و پسر یار کار ماند امیرزاده محمد سلطان از خان زاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا خضر السیاس پوری و او بعد از فوت شاه زاده  
 بچهل روز متولد شد و وفات امیرزاده جهاکیر بر وایت نظر نامه در شهر سنه سبع و سبعین و جماعه اتفاق افتاد و از وقوع اتحاد امیر سیف الدین از سرکار  
 امور ملک و مال متفرگشته روی بدیار حجاز نهاد و در همین سال بعضی صاحبقران دشمنان رسید که عاقل شاه جلای را بعد و روی از نوکران در کوهستان  
 خراج سرکردان است و آنحضرت بر آنجا که کولتاش و ایچی بوغارا پانزده کس ارسال داشت تا آن صید و جانی را در آنجا که کشته شدند و سوار بوغاکه  
 با اتفاق عاقل شاه در طریق خلاف سلوک میبود بعد از دو سال بهد است عقل را بنمای پناه بدرگاه حشر و کشتی برد و آنحضرت از سر حشر کشته  
 سر داری ایل جلای را بومی عنایت کرد و بعد ازین و غایب نوبت دیگر صاحبقران و الا که عازم پیمانیات قمرالدین شده و محمد بیک ولد امیر موسی را که داماد  
 آنحضرت بود با امیر عباس و قتیقور بهادر و غلای ساخت و ایشان را موضع ایچی کولانده و بهر الدین رسیده او را منکر گردانیدند و امیر تقی میر کورگان این  
 پوشش را موضع قوجا شافیه قوش خان که از پادشاه وشت قیاق اوس خان توپم نموده که کجیه بود در آن منزل بدرگاه عالم پناه رسیده و غراز و آخر  
 و انعام فراوان یافت و چون صاحبقران با پادشاه نشان از قوجا بهر قد شافت حکومت اتفاق و جبران بر توپم نشان در زانی داشت و بعد از آنکه  
 توپم نشان در آن ولایت رایت ابالت برافراخت قتل بوغاد و لداوس خان لشکر سرش کشید و میان ایشان جنگ بوقوع انجاسید و وجود آنکه قتل بوغاد

[illegible]

بهشت داجه او همور کرد ایند ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی فقرات و در آمدن خوارم بخت نصرف صاحبقران  
 حجتیه صفیات و در آن زمان که صاحبقران کتیستان برگستان رفته در مقابل پناه اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکری بنجار افستاد  
 آن ناحیه را تاخت نمود و امیر تور کورگان جهه بازخواست انحرکت الحی بخوارم ارسال داشت یوسف صوفی قاصد را بنده کرد و آنحضرت نامه عتاب بنیز  
 مصحوب یکی بدالضوب روانه ساخت و آن بچاره نیز مقید شد بنابران صاحبقران کمران در شوال سال هفتم و شصت و اوقاف اول قیامی نیل سیاهی در  
 شتاعت بی عدیل روی توجیه بخوارم نهاد و بعد از حصول بظاہر دارالملک یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از فغان کور که و سورن کوش کردن کراساخته و بغیر  
 گرنای کشیده از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و مردم خوارم نیز مستعد زخم گشته بر روزان صبح تا شام در داهت جو و خطر تمام میگویند  
 و بر طبقه طایفه پهلوان و اندرون جام نخ مذاق حرکت میوشیدند و در آن اثنای یوسف صوفی نامه زرد امیر تور کورگان فرستاد و ضمن آنکه ناخشنود بابت  
 مردم در غدا بوده در عرصه تلف آیند مناسب نیست که مابود و قدم در میدان مردان نماده نظم بهینیم با این شتابان سپهر و این راوری  
 بر که کرد مهر بنای پیر خیم گیتی فروز که پرویز کرد که برگشته روز امیر تور کورگان را این طبعی ظاهر مزاج شریف افشاده فی الحال مستعد و کل شد و بار  
 کیه فلک میسر و گشته روی مهر کورگان را و در هر چند امداد و نوینان را نوزده آنحضرت را این غنیمت منع نمودند و القات بختن ایشان نفرموده و تا  
 حبشید خورشید که یک تنه بقضای مهر که آسمان شتابد تنها کنایه خندق رانده آواز آورد که یوسف صوفی را بگویند که ما بموجب التماس تو بمیدان آمده ایم  
 مناسب آنکه بقول خود و فغانی و این حصار بیرون فی الحقیقه با یکدیگر میگوئیم و بخت ازمانی کنیم یوسف صوفی از کمال تهور امیر تور بر سر سید و از گفته شتابان  
 گشته دم در کشید و صاحبقران برافراز دیگر بار آواز آورد که هر که بقول خود وفا کند او را مرگ بد از زندگانی چون یوسف صوفی حفظ جان از دریا  
 ناموس اینست نمود و هر چند امثال این بختان بشود لب بجا بگویند و امیر تور کورگان بلطف الهی مغفوره میباید گشته محکم خطر اثر را بخت  
 نمود و القصد مدت محاصره خوارم سه ماه و شانزده روز تمام می شد و در آن ایام محاربات صعب اتفاق افتاد و در اکثر محارک سپاه  
 صاحبقران و لارادر انصرت و فیروزی دست داد و در آن اثنای بواسطه کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی از خجالت و هت اهتزاز  
 یافت و مرضی مملکت برومی طاری شده بهایم آخرت شافت و این جهه خوارم میان دل شکسته گشته و جو و خطر نشان روی جلالت شهر  
 نهاده جنگ سلطانی در انداختند و از اطراف و جوانب در آمده و یو اراک بلده را از کثرت رخنه مانده و ندانند ساز ساختند و با قدم فتنه  
 و قهر شهر در فتنه دست قبض و غارت بر آوردند و بر کس دیدند گشتند و سرچ یافته بودند و لیکن سادات و علماء و دانشمندان و موالی و بهر  
 مندان را بهر فتنه گو چایندند و سببت بدیشان بچشمی بقدر میزدند و این فتح مانده در قوی نیل موافق سینه اعدی و ثنائین و بهما اتفاق افتاد  
 و صاحبقران جلالت نهاد بعد از تحریب خوارم عنان غنیمت بصوب ما و از الله العطاف داد چون بهر سریر دولت و اقبال نزول احوال  
 حصار کشی را بنا کرده در آن مقام قصری پنج که موسوم است بان سر تعمیر نمود گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران  
 از توران باریان و ذکر اسلحه اقسام آسمان اقبال ایشان بر ولایات خراسان صاحبقران وافر کرم از حال غنیمت  
 ملاحظه معنی است سلطان ظل الله کرده بخواست که هیچ افزیده و زینبت سلطنت با و می مشارکت نماید لاجرم پیوسته بزبان الهام بیان کرد ایند  
 که عرصه رنج سکون انقدر وسیع نیست که در وی دو پادشاه باشند بلیت جهان را پسندست یک شهر یار زبیر ادو شو بر نیاید بکار نهاد  
 علی بن احوال آن پادشاه مظهر الوصی و صبط عامت مملکت خجای و الوس جوجی خان بابر داخت شجر مالک ایران را پیش نهاد و بهت عالی است ساخت  
 و در تیر ماه شصت و موافق نیل امیرزاده میرز شاه را که چهارده مرطه از امر اصل نه کانی طی کرده بود با جمعی کثیر از امرای عالیه و بجا قشون از سپاه  
 مظهر نیاه بجانب خراسان کیل فرمود و امیرزاده کامکار با ملازمان و ارباب تموی که شصت آن بستان در حد و پنج و شیرخان خوشدل و شاد  
 بگذرانید و چون فصل شتابان رسید و آردا فضل پروردگار سلطان عدالت شعار بهار فصاحتی بسط زمین را جلان کاه سپاه سبزه و ریاحین گردانید  
 صاحبقران مظهر قرین بالشکر جلالت آیین بلیت زاب همچون کشت و آید تیر در خراسان بگذرنا خیر و ملک محبت و ولد خود ملک  
 حسین کرم از خرس بیرون آمده مانند معادست و اقبال بستان جا و وجلالت شافت و بهر سباط و سنی فایز گشته سوره غامی و عنایت یافت

اما چون ملک غیاث الدین با آنحضرت سرکشی داشت و قربت سببی نمانده می گماشت پای در دامن نگین کشیده بملازمت سده سده مرتبت  
سپادست نمود و امیر میزاید و منصور بلا حظه آنکه لشکر نیشاپور بملک متحی نگردد و بعد از عجب از آب مرغاب غمان باره جهان نور و بقصد کوسویه یافت و در  
اوایل زمی خجسته کوره بدانوضع رسیده محمدی نامی که حاکم نیشاپور و در سلک سایر خدام بارگاه سپهر احتشام استقام یافت و فرمانفرمای ملا و عبا  
انکوسویه بتیاریافته شرف ملاقات قدوه الاودامو لانا بن الدین بوبکر قدس سره حاصل فرمود و انگاه غسان غنیمت بصوب فوج شیخ اعطاف داد  
و عبا که حضرت تازی و تصف ذی حجه قلع آن معتبره را در میان گرفته بود نیشاپور تقدم مقابل و مقابل پیش آمدند و کینه خنکهای مردانه گردن پس از آن  
حصار کشیده با خاک راه برار شد نظم فروریخت آن راه در گشت زار نه کل نماند بجا سلامت نه غار بباد فدا رفت چه که چهره زمانه دانی  
پیوایان ده انگاه با چرخ رایت ظفر نیا به پروتو وصول بر ظاهر بلیده هرات انداخته شهر بند پروتو را لشکر فروری اثر احاطه کردند و روی بجا  
و عمار به آوردند و ملک غیاث الدین علی اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده میگفت همه کس جبهه محافظت عیال را اطغان یا مغولان قتال خواهند  
و صاحبقران توده خصال حکم فرمود تا جریک منصور دیوار باد پروتو شهر بند را انداخته در برابر شهر خندی کندند و حصار ساختند و از طرفین  
چاره فرود قدم در زمین جنگ نهاده رایت عسار در فرزند عاقبت سپاه بضر عظیمت مردم ملک را مغلوب کرد و اینده جمعی از نیا بک  
طریق بطلو افغانی نزدیک کوشک مرغی از قری که آب بخیل شهر در می آمد قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین در آن روز در واده که بر سر تل  
بود بر آید و کوشتهای مروانه فرمود اما فایده بر آن مرتب نشد و سخت خلیل سپاه بخیل بر آید اما بر انفا یکبار حمل نمودند و خوش شمت تیر کرده در  
عین مستیز خود را در شهر بند انداختند و کار مخالفان را که بالای باره و سور بود و بدین طریق دلخواه ساختند ملک غیاث الدین چون حال برین بنوال دیدار  
منیب سپاه فرزند جنگ آنست اصل شهر کرده بکریخت و قرب و دوبر از غوریان دیوسار در جنگ اسار کشنده صاحبقران کامکار از سرخون ایشان  
در گذشت و همه را جامه پوشانیده اجازت مراجعت داد و گفت با مردم شهر بگوید که هر کس از رعیت رغبت صعود برین باره نماید اهل عیالش  
در امان باشد بنابر آن بعد از آن رعایا در کج خانه ناسته کسی بوس جنگ پروتو نیاید و ملک از مقاومت عاجز گشته مغر آغا زرد گرد و بدو بساط  
مصالحه تمهید یافته ملک غیاث الدین بر علی مار خود سلطان مانتون را که دختر طغتمور مانتون با سپهر خود ملک بهر محمد و اسکند شیخی ولد از فرسیاب بجا  
نزد امیر تیمور گورکان ارسال داشت و صاحبقران توده خصال سلطان مانتون و ملک زاده را استالت داده و طلع فخره پوشانیده فرمود که ملک  
بگویند که اواب خلاف سده و کرد و اینده از شهر پروتو آید که اگر بمقابل و مقابل اصرار نماید و شهر بکشت سحر کرد و اموال و دار و عاید و مصرع تصنیع افند  
و وبال آن در کردن ملک باشد و ایشان را اجازت معادوت داده اسکند شیخی را نگا داشت و حقیقت حالت پروتو و آن را از وی معلوم نموده بکوشک  
باغ زغان تشریف برد و ملک غیاث الدین بر علی و محمد لهرام سه شت و ثمانین و بیست شهر پروتو آمده و غیباً بوس و ریافت امیر تیمور گورکان ملک  
به جناف الطاف جو احت و بکلاه و کمر صحر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قصات و کار و اعیان آن بلده بخت نشان بجادت ملاز  
رسیده صاحبقران کتی شان باغ زغان بالنگت که نشان شافت و حیدر و زوقف نموده بخریب حصار پروتو و اندرون شهر و نقل خزائن و دفای  
سلاطین کرت فرمان فرمود و فرمود که در واز با آهین که القاب ملوک کرت بران مغر بود بر کرد و نه بار کرده شهر بر پروتو و در آنجا نصب کردند و  
مولانا قطب الدین ولد مولانا نظام الدین را با دو بیست که خدای معتمد سلبه کش کو چایندند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از عهدهات و ابر سلطنت  
براه فراغت یافت غسان باره جهان نور بطرف نیشاپور و سیر و ارفاقت در نواحی نیشاپور بجزا با بوسلم مروزی رفته علی بیکت جانی قربانی که حاکم  
ایبورد و آنحد و بود و خواجه علی نوید سیر و بار سیر واری بشرط ملازمت آن بهر سپهر کامکاری سیدند و بنوارش خسروانه سرفراز کردند و ریاست  
منصور از نیشاپور با سیر این رفته در ساعت وصول عبا که حضرت تازی طعه آنحضرت را گماشته میرونی ترانغ خود وند و جمعی کثیر بقتل آورد و برج و باروی  
حصار همهوار کردند انگاه پادشاه ظفر نیا به طمی ز و امیر و لی فرساده پیغام داد که اقبال امثال بدرگاه و جلال شما بدنا عنایت و التفات یابد و الا  
ابواب پنج و غنا برومی و در کار و مفتوح خواهد شد امیر و لی طمی را بظفر و بکشنوده بدر یافتن دولت ملازمت و حده کرد و امیر تیمور گورکان را سیر این  
به سبیلان او غنا با توفیق جود آسایش ستودان روزی چند توقف فرمود انگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب گران روی توجیه با و را لهر نهاد

انگاه

نهاد و آن رشتان به عادت و اقبال در بخیر پیرایه قشلاق نمود و در آن نثار ناز را از اطراف و چمن دولت صاحبقرانی و نصارت گلشن مملکت آن مهر  
 سپهر کاروانی عرق غنیمت در حرکت آمد و کرد و ملای بر ساحت احوال با پادشاه فرخنده خال نشاند و صلیبه تحف حضرت که مسماه بطعی شاه بود و آنکه یکی لقب داشت  
 وفات یافت و آنکه یکی در خانه محمد بیگ بن امیر موسی میر میرد و بسبب حسن سیرت و زیبائی صورت غیرترین اولاد صاحبقران عالی رتبه بود و از وی یک  
 پسر ماند سلطان حسین نام القبه صاحبقران کرد و آن غلام از وفات آن محترمه بقیاس آن نیایت حرمین گشت و چند روز با قامت مرهم تعزیت  
 پرداخته به ترویج روح مهد علیا صدقات بساکین و فقر اعانت فرمود و بخت نه چندان عطا یا بدر ویش داد که از چند و چونش نتوان کرد و یاد  
 گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی مملکت خراسان کثرت ثانی در آن رشتان که بخیر مرای بنهار از فرزندان  
 صاحبقران مظهر و اخیرت فرای سپهر خضر بود و قاصدی از نزد خواجه علی بنویسیده سدره تنهار سیده بعضی نواب کامیاب رسانیده که علی بیگ  
 جونی قربانی و امیر دلی با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابران حضرت صاحبقران در آخر همان رشتان که اول شهر شش بود و اعلام حضرت  
 نشان را فراخته پورش خراسان را پیش نهاد بخت ساخت و چون از چگون عبور نمود آوازه غنیمت مازندران در انداخته ناگاه بجوانی قلعه کلات  
 که مشرف علی بیگ بود تاخت و مجموع چهار پادان الوس جونی قربانی را غارتیده لشکر فروزی صفات اطراف و جواب حصار کلات را با وجود دست  
 چون یکین در انکسارین فرو گرفتند و چند روز جنگهای سخت پیش برده چون نزدیک بان رسید که عروس فتح و ظفر جلوه کرد و علی بیگ با هزار غنچه  
 و انصراف از زبان یکشاد و صاحبقران کامکار و راجعه و چنان امین گردانید تا از قلعه بیرون آمد بغیر سباط موسی استیلا یافت و غنچه خسر و نه شال  
 او کشته اجازت طلبید که باز حصار و دور و بر او خود نموده رومی دیگر بکشد شتاب و در پویشش مازندران لازم باشد حضرت صاحبقرانی شرف  
 حضرت از رانی داشت علی بیگ بقلعه رفته و از غایت شجاعت و اضعی را که چو یک حضور رخنه کرده بودند مرتست نموده باز شکار خلاف ظاهر است  
 و امیر تپور کورکان قلعه فقهه را که در برابر دروازه کلات بود و عمارت فرمود و حاجی خواجه را کووال انحصار ساخت و امیر زاده علی پسر میر تپور را  
 را با اتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا راههار را منصوب کرده نگذارند که هیچ فریده بکلات آمد شد تا بدانگاه اعلام خطر ناپه بغیر مردم و ستر  
 متوجه ترشیر گشت و آن قلعه را از امیر علی سیدی غوری که بر نیابت ملک حبیب الدین پسر علی در آنجا حاکم بود و صلح کرده بهادران انجانی را مشمول  
 انعام و احسان تبرکستان کو چنانچه تا محاطت قلاع انجانی نمایند در خلال آن احوال بطعی شاه شجاع از فارس سیده گتوبی را که در وقت سکرت موت  
 نوشته بود و اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن کتاب بمنون ایضا و ایستیم تحقیق با حسن بهما عمل فرموده که بیهانه خاندان  
 مسطخری چنه امیر زاده پیر محمد بن امیر زاده عمر شیخ خواستگاری کرد و حاجی خواجه راجه انام آن مهم صحوب بطعی شیراز فرستاد و چون خاطر خاطر صاحبقرانی از  
 حرم ترشیر باز پرداخت علم غنیمت بصوب مازندران را فراخت و از راه رود و غنچه و جامه و شاسان در آمده امیر ولی و مقادمت بآن حضرت در چتر  
 ندید لاجرم شقوقات و تبرکات صحوب بطعیان سخن دان بآن اقبال ایشان فرستاده ابان طلبید و قبول فرمود که اگر این نوبت او را از ملازمت  
 معاف داشته رایات منصوب و عادت فرماید متعاقب بآستان بوسی شافیه اقبیه اوقات زندگانی در خدمت عتبه علیه صاحبقرانی گذرانده و تحت  
 این پلمس با قبول نموده از راه شلقان و جرمخان بکلیکاه و اداکان خرامید و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیگ جونی قربانی را ملازمت حضرت صاحب  
 قرانی رسانید بیان این سخن آن است که شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعه فقهه نشسته بود بشی خیال نمود که بقدم احتیال خود را در قلعه کلات اندازد با  
 طایفه نوکران خاصه بیاده کوبی بلند بر آید و غنچه راه غلط کرده جناب شجاعت نیایی در عقبه دستور افتاده صلیح دلیران جونی قربانی خبر یافته پسر  
 شیخ علی بهادر را خستند و او را گرفته نزد علی بیگ بردند و امیر علی بیگ شیخ علی بهادر را در اعظیم و احترام تمام نمود و حرکتی بکلف نزدیک بوثاق خویش  
 برای انصاف کرده بپایان بعضی سبب نمود و در بان مفرغ بکنا که خون در از صاحبقران مظهر او در عیاید خواست امیر شیخ علی امینی را قبول نمود  
 چون را دکان محل زول امیر تپور کورکان گشت امیر شیخ علی بهادر است شافیه کیفیت خطره علی بیگ و اتباع او را بعضی رسانید و کوبان بان نشان  
 عفو طلبید و صاحبقران پوش پذیر کرد بعد از خبری جرمیانی قربانیان را بخشد امیر علی بیگ بخدمت شافیه و شیراز ترشیر تربت و اخراج و حرم  
 یافت تا شال لازم الا شال مست نفاذ پذیرفت که او را با تمامی ایل الوس جونی قربانی بهر قصد که چنانچه نفیس نفیس توبه ماوراء النهر کشته ملک





مطمن و عنایت معال ساخته در وقتی که با یکتا و کلمه بر باره گوید پیکر نشسته بود و بنظر آید لشکر و انبار لشوئی میفرمود تاگاه قریب سی هزار رنسیب سنان جبال  
شمار از شهر پروان بخشند و تیر بان کرده تیری بران باد که صاحب جیح و سر بریزند و انحضرت عنان بران قلب سپاه تافته ملک قطب بن را بنده فرمود  
و جیب پوشیده روی میبرد که کارزار آورد و جو و کرد و درون اقتدار از اطراف و جوب یکبار حمله کرده مخالفان را بشهر و ایندند و حصار و شهر غلبه و قهر میفرمودند  
قیامت بنیست خلقی بنیاست بقیل رسانیدند و برج و باره پستان را بران کرده هر چه در انداز بود و در سیم و زر تا سرب و نحاس و زرغافین و اجناس تا پو  
و پلاس ساد غارت و تاج بر و دادند و حضرت صاحب جفرانی بعد از اجازت وقت غصنی نام ایالت ویرانه چغی پستان از ایشاه شایان سپرده ملک قطب  
الدین را بمهر قند فرستاد و سادات و اعیان را نو لایت را بحصار فراره روان کرد و از غلظت لشکر قیامت اثر زلزله در بند رستم افتاده و بران کشت آگاه صاحب  
ظفر نپاه بولایت بست و کر سیر شافیه صدمت دولت انحضرت پشت از نکانی توانم کرد و می و محقق و هر کس که بوس سروری و شهادت در سر داشت  
در شیم کت بت زفرمان دهانش تنی کرد جامی سر بر کشان کرد و در زیر پای و اعلام ظفر شاد عازم قندهار گشته بعد از وصول عساکر ظفر از آندبار اینر  
غلبه و قهر و تخریب کشید سردار قندهار از و صاحب جفران کامکار آوردند و حسب الحکم بر سر دار بردند و امیر میور کورگان سال در قندهار قشلاق فرمود  
حاکم در محکمت قندهار و بقلان و آنکه دو حاکم بود وقت شد و صاحب جفران و الا که در تخریب کشید و صاحب میرزا کوردا پیشتر از ایشاه سلم داشت دور او ایل  
فضل مبار که سلطان کل قرین فضل پروردگار با کوبه یا مین و از بار بصوب جیح حسن رایت نهضت برافراشت صاحب جفران معاد و تندرست و تفرقه فرمود  
مانند فرمود امیر سیف الدین بر لاس با حکومت قندهار نصب نمود و در جیح اسفحال و می بفرستید دولت و اقبال بناده در عرض چهار ده روز آن سافت دو  
و در از اعلی فرمود بیت صمود سوی مین و فوج سوی بسیار زمانه نایع و کرد و در غلام و دولت بار کشتار و در و کر سیر میروی و کر میروی  
و بنیان فتح جیحان و مملکت می جیا پنجه سابقان کور کشت امیر ولی و عده کرده بود که باستان امیر میور کورگان بنیاد تا تربیت یابد  
اتابین و عده و فائز و مباران امیر صاحب جفران در سنه ست و ثمانین و سبعمایه موافق سیحان نیل با سپاهی پل تن و لشکری صف شکن علم عنایت بصوب  
برافراشت و چون قرین سعادت و اقبال قندهار اسلام علی را محمل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه و ایلچیان که پیش ازین جبهه خواستگار  
محمد زاده و دمان ظفری بجانب شیراز رفته بودند و خضر سلطان اویس بن شاه شجاع را جبهه شاه زاده میر محمد بن عمر فتح میرزا آوردند و لاجرم بساط عیش و طرا  
ایشان طایفه چند روز از مام سوره و سرور تقدیم رسید و چون حاجی خواجه در انظرهای از حد خود فراتر نموده بود و سر سپار داد آگاه صاحب جفران مجاهد از  
راه سنا و دورن در حرکت آمده بعد از وصول بان حد و جو و ظفر و در قراول امیر ولی را منتهزم ساختند و قلعه و دورن بر بخت گرفته بنیاد حیات  
کو تو ایل آن حصار را بر انداختند و رایت ظفر نشان از آنجا نیز در حرکت آمده نواحی بود و جامه و شاسمان از مین مقدم میابون غیرت افزای هفت آسمان کشت  
و قراولان امیر ولی قدم جلالت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان و مغلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود و در غایت امیر ولی با سپاهی بعد  
انجم پیش آمده بعد از عده و کوشش و کوشش نمود و تا مغلوب و منتهزم باز گردید و نوبت دیگر حیات کرد و ششون آورد و بدست جرات چو بهاد و جیحانی را که با  
صاحب جفران جهانشان کرد و عسکر استوار ساخته بودند در هم شکست و میان خیام در آمد و سپاه کواکب اعشام دست باند خن تیر و اندن تیغ بر آورد  
بسیاری از جیحانیان کشته شدند و امیر ولی کشت و دیگر عنان کیران بصوب کرز و غلظت داد و بعضی از اتباع او در جرح با و چاههای که جبهه سقوط جو و حضور  
کنده بودند و شاه و از امراء و افراتواری و متور و خدایا و بهادر و غیره امیر ولی را کاشی کرد و او دل از ملک و مال گرفته کوچ و متعلقان خود را گرد  
کو و امنان گذاشت و خود بملکت می در آمد و چون دلیرانی که از عقب او بنیاد شدند بری رسیدند بطرف رستگار کجیت و جاکیت جنگل و شاکت اشجار از  
خاک شیران پیشه یکبار بخت یافت و حضرت صاحب جفران ایلالت و ولایت جرحان را ببوله طغام تورخان لقمان پادشاه از زانی داشته در شوال سال مذکور  
با بعضی از عساکر مصور علم عنایت بصوب ری برافراشت و آن رستمان در آن مملکت سپایان رسانیده در اوایل فصل مبار که نیم تیر فشار بهودار  
حضر و ثوابت و سبب غنیمت زانی است حال کیران خارد و دست بر و سپهر خیار خضر که دایند بجانب سلطانیه نهضت نمود و حال آنکه جیا پنجه و من و فای  
سلطان احمد جلایق ذکر یافت در آن وقت پیشتر آقو قبا با بعضی از امرا در آن قهر بود و چون امرا سلطان احمد از غرب وصول انحضرت و افس شدند  
فی شایسته بهال آقو قبا را گرفته و دنیای جوب بعد آوردند و عجم عباس که در اول سپاه گردان اساس بود با نهضت نفر از دلیران جوش پوش پیشتر

و تمام حدود  
از ادب و غیره  
آورده امیر

باز آمدند

سلطان میر سید و ملقب به پسر که در اینده و مقارن فتح صاحبقران خضر عظیمه سبط طایفه در شهر سنه سبع و ثمانین و سهار و در مدینه طنجی بستان برق و باد و بیاض  
فرستاد و عادلان قمار که ستم را احوال او و بفرمود اول ازین مجله مذکور شد چنانچه بر سر هر که درین صیغه ساند و عادلان طاعت فرمان واجب الاذعان کرده  
ایالت سلطانیة تعلیق بوی گرفت و امیر محمد سلطان شاه جده کوکات و امدا و او تعیین پذیرفت آنگاه رایت طنجیه برادر دستار بازگشته حکام آنجا مصحح  
امیر ولی روی بودی که زین نهادند و آنحضرت باز نماندند و ده ولایت و ولایت با ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین با جبار طاعت و اعیان  
مبارک ستان نمودند و صاحبقران ملک عثمان با عزاد و احترام سادات عظام قیام و اقدام نموده بدار سلطنته سمرقند خرامید و تابستان آنجا  
که زاننده در شتابان قشلاق مازم بخیر سرای کردید و ذکر و یوش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و بیان فتح قلاع و بلاد  
آذربایجان و عراق و در آن زمان که بخیر سرای بمن قدم صاحبقران کشور کشای عبرت افزای گیسمان رام بود و تو شمس خان تهرکت سلسله  
مخالفت قیام نموده بیگ پولاد افغان بابایی بیگ و بغلی بی و قرانچی سر کرده نه توان شکر که اکثر ایشان در ریه صلالت سرگردان بودند ساخته  
سجانبه آذربایجان فرستاد و آن جو کافر نهاد و راه و بند جلگه تبرز در آمده و اشرف و احسان آن ولایت حکم الفریق سقیل کلج جیش امیر ولی و محمود  
خفای که پناه بدیا بجا برده بودند بر خود حاکم ساخته و ایشان به حکام اطراف تیریز بر و اخته قرب که غنچه به دفعه لشکر دشت قیام نمودند حاجت  
امراء و شمس خان غلبه و قدر شهر را میسر کرد و اینده امیر ولی و محمود که در محله بغلی رفته و کفار دشت قیاق دست سلیمان بنسب و تاج بر آورده و در آورده و  
دفعه فساد و آنچه خوانسته به قیام رسانیدند و بعد از آن زمان با غنیمت فراوان و اسیران مسلمانان از جهان راه که آمده بودند مراجعت نمودند چون  
خبر از بخیر سرای به مع شریف صاحبقران گیتی کشای رسید ظلم بدید که بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و راضی عالم را می تنظیم امور  
حاکم عراق و آذربایجان بگماشته در سنه ثانی و ثمان و چهاره و اوق پارس نعل امیر سلیمان شاه بن امیر داود و امیر عباس را با بعضی از سپاه کرده و در آن  
بضبطه ماوراءالنهر باز داشت و غنیمتین با ساری مراد و عایشان سپاهی مانند آب در بانی کران آجیون عبور فرمود و بعد از طی منازل و مراحل نواحی قزوین و کوه  
سفر پیغام عساکر شهر شکوه گشته سید کمال الدین ساری شرف و سبوس دریافت و ولد خود سید عیاش الدین را ملازم موبک بمایون ساخت و لشکر  
لشکر ترک از آنجا بجا بیاورد که کوکات در حرکت آمده و در جرد از جهات و اموال خود گردند و حرم آباد را محله کرده اند و بسیاری از درون  
و مفسدان را قتل آوردند و ملک خراسان را که حاکم اندازید و اسیر ساخته اما و بعضی از آن معارک قتیور بهادر و امیر عباس بهادر و خواهر علی سید  
سریدار بدار القدر انتقال نمودند و مقارن آنحال سارق عادل امیر محمد سلطان شاه بدرگاه خضر نیا و شتابه خبر رسید که سلطان احمد بغداد عازم تبریز  
بنابران حضرت صاحبقران بجا بیاورد و بجا بیاورد و میرزا و میرزا شاه کورگان بیشتر و انشد و سلطان احمد بغداد و و بهفته که در تبریز بود و از  
آن عساکر مسعود و قوف بافته سرعت برق و باد روی به بغداد نهاد و چون امیر صاحبقران به تبریز رسید عادلان غایب بر کتابت امیر محمد سلطان شاه در  
چهارشنبه سبت و بیستم شعبان سنه مذکور عقیده و موافق گردید و بعد از آن چندی روز دست قضا بجل حیاتش در نور دید و بروایی که در نظر نامه بطور است  
در محال این حال محمود و خانی بجات خود را در هلاکت امیر ولی دانسته و با کبرفت با میر قناری ای ایاق که در عهد و طحال بود سپرد و امیر قناری سر امیر ولی را با  
ازین جدا کرده بدرگاه عالمینا فرستاد و غایت آنجاست حواله گاه سربازی سران بر سر که پای خود دنیا بپرند و قصه آن آفتابان صاحبقران گیتی  
ستان در تبریز بپایان رسانیدند و چون حسرت و نوبت و سیار درج میران منزل گزیده سلطان ولایت را در عهد محمد سلطان شاه کرد و مصوب بخوان  
داشت و از مرند و دره و در جو رفته و آتاب ارسل پول صیاد الملک بگذشت و آنجا به کرنی رسید عساکر حضرت ناصر الدین را بجا بیاورد که در اینده در  
حسن را که هر دو اصرار بود گردان سینه حضرت آوردند و برین قیاس ملقبه سمرالو و فارص گرفته و بران کردند آنگاه با چرخ رایت خضر نشان بر تو و صو  
برگشتن انداخته سپاه اسلام ملقبه نفیس را بضر تیغ نهاد و از کفار ظلم نهاد و از شرع نمود و بسیاری از ایشان را بپس لهما و فرستاد و حاکم انقلعه ملک  
بقراط بدگاه صاحبقران عالمینا آوردند و فرمان واجب اتباع بر طبق فتنه و الوثاق صادر شد که او را معتقد نگاه دارند و بعد از آن خبر و حکم  
نشا طسکار فرموده چندان جوان را گردان و اموا و کثیر در وجه که جمیع آمد که سپاهی آن کثرت پس از آنکه از تبریز اخراج و تیغ را ندان طبع گشتند دست به اشت  
با نوزادان شکاری برده هر کدام که فریب و میکشند و هر چه لاغر و میکشند و در آن پورش امراء و مدار و نوینیان کامکار اطراف و جویب ولایت

۲۰۰۰

ولایت کرمان را تاخته بنیاد و کفر و ضلالت بر انداخته سالها فاما بکوب جایون بویستند و چون خاطر خیر خسرو جهانگیر از آن مقام فراغت یافت  
 عنان عنایت بصوب قشلاق قراباغ تافت و در آن مقام پادشاه اسلام بروی کاظم بخت نظام ادع الی اسبیل بکب الحکمه و الموعظه المحسنه زبان الهام  
 بیان بر بصیحت بقراط اعلیسی کردان ساخته و در اقبول شریعت عزاد و عود و از میامین انوار شاد فرمان فرمای بلاد و عباده فروغ ایمان بر سپهر  
 دل بطراوت یافته ظلمت ضلالت را بر و سنائی بدایت تبدیل گردانید و بخت عقیدت فائز شده کلمه توحید بر زبان گذرانید و پادشاه صاحب تائید تالیف  
 دل بطراوت را از لوازم شمرده بهت عالی منت بر تیش کجاست و حکومت ولایاتی را که مستحق بوی بود و بیکر ضمایم صفات ارزانی داشت و معارف  
 استمال و الی ملک شروان امیر شیخ ابراهیم که بعظم شان و قدم رودمان از سایر ملوک آن زمان ممتاز و مستثنی بود و بارشاد عقل نیک اندیش که از اخصای  
 میان مائت از راه افتاد و در مکارمی بدگاه عالیه شتافت و بساعدت نماید توفیق شرف بساط بوسی در یافته مشکبای لایق توفیق  
 عرض رسانید و از جمله کائنات بدیع که تعلیم فرود خورده و ان ظاهر ساخت کی انکه در آن هنگام که از هر جلی از جناس تقویری شکبش میکرد و پشت غلام خوب  
 منظر نظر صاحبقران و الا که در آورده و خود در میان علایمان است و تقویر تمام شد نظم علایمان رکی زبان بهت برد سجای نیم خویش را بر سر  
 چو کل شاه شکفت از کار او از آن کرده شد کرم بار او و چون صورت اخصای امیر شیخ ابراهیم توفیق قبول یافت صاحبقران دوست نو  
 اورا با صناف الطاف اخصای داد و در نام ایالت ولایت شروان و شایخ ناما اقصی البرز که در حقیقت در پیش نهاد و ذکر بعضی از وقایع پور  
 سته ساله صاحبقران کیتی ستان و بیان معا و دست آنحضرت جبه عصیان و طغیان تو قمش خان در بهار ستم و  
 ثابین و سجای که لشکر سبزه در یاجین در اطراف دشت و بسایین حرکت نمود پادشاه دشت قچاق تو قمش خان قسم بنیان جهایف حقوق امیر توفیق  
 کورگان کشید لشکری کران از راه در بند بصوب آذربایجان روان فرمود و او نیز بعضی صاحبقران عالی که رسیده شیخ علی بهادر و امیر لکونور و عثمان  
 عباس را بدفع باغی نامزد کرد و معاقبت ایشان امیر زاده میرانشاه را نیز بدینجا بفرستاد و امر امیر امیر سپاه دشت قچاق رسیده و دست بر سر دکان  
 باز دیده دشمنان نیز تیر باران کردند و نزدیک بود که بخلاف مهبود لشکر منصوبه شود که ندکه ناکا که در موبک میرزا میرانشاه سپاه شاه  
 زاده بیکت حمله از بیکان را که برانیده بسیاری از ایشان را قتل رسانیدند و جمعی را اسیر و شکب کرد و سپاه سرسلطنت مصیر بر دکان میسر و کیر بهر راه  
 داده و رجعت مراجعت ارزانی داشته فرمود که تو قمش خان با بکویند که چون بن الجانین حق بد و فرزندانی ثابت است میاید که بر همان عهد و  
 پیمان ثابت قدم بوده و دیگر با مثال این افعال تمام نماید انگاه صاحبقران جها که کند بهت بر طعه بازید انداخته بعد از فراغ از آن مهم روی  
 بدفع شرفراشته تر کمان آورد و ایل الوس و را تاخته و حصار دیدن را بهر ساخته با زن التروم رسید و ایچی باز زنجان فرستاده حاکم انجا هرین را  
 بمطاعت و خاند و او سر کجاست بهت در آورده مشکبشامی لایق ارسال داشت در خلال این احوال ملک عزالدین بشیر در طعه و ان بخش  
 باغی شد و عساکر حضرت آما بجای حصار و حصار بهر بخت بلند و ستوار بود و قیام و اقدام نموده بعد از دور و دور ملک عزالدین بسای عجز و خضوع  
 سپردن آما ساکنان طعه ناصرالدین نامی را بر خود حاکم ساخته و در مقام سرکشی ثابت قدم و زیدند و بهت و بهت روز زمان بر و ایشان  
 امتداد یافته عاقبت لشکر قیامت اثر طعه را در جبهه کشیدند و طعی از تو طغان را قلع را قتل رسانیدند و امیر یار کار اند خودی تحریک انحصار  
 که از انلیه شد و عا و است مامور گشته بهر چند سعی نمود که یک سنگ از آن جدا نموانست ساخت و فرمان واجب الاطلاع نفاذ یافت که یک  
 امرو و بروت و نصف ریش ناصرالدین را تراشیده در روز کوچ او را کردن زود و در کدز کابی سنگ انداختند تا تمام لشکر روی گذشتند  
 و چون حدود خوی و سلیمان انجبار بکوب کردند و ان اساس شکب گشت ملک عزالدین بر بخت تربیت سرفراز شده با ایالت ولایت کردستان  
 رفت و چنانچه در جزو ثانی ازین مجلد بهت سطر یافت بعد ازین وقایع صاحبقران منصور جبه تا وسیال مظفر صهیان شتافت و چون از قتل و غارت  
 ان ولایت فارغ شد عنان باره جهان نوز و بصوب شیراز تافت و در آن مملکت مخبر و سرافراز قرن اصناف ستم و ناز بساط نشا کشته بود و که  
 ناکا از ما و از انهر خبر ایچی بهر چه روز رسید و عرض کرد که تو قمش خان باغی گشته و ان طغیان با وج آسمان رسانید بنابران حضرت صاحبقران ملک  
 بلا دعوت و فارغین با ل مظفر که انشع عنان عنایت بصوب بهر قه منقطع گردانید که شمار و در بیان جرأت و جسارت سپاه او بیک

عبدالله

که کمر از کمان

و حسن جسته در ترکستان و ماوراءالنهر و ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجایب ایشان از کمال حشم و مهر چون در آن  
او دغلان چند نوبت از ضرب تیغ آفتاب شجاع صاحبقران آفاق مانند فرد در حلق و مرجع در بال شمشیر و بد حال گشت از منوستان بدشت فجاق رفته و خوشن  
برداشت که نسبت بجهت صاحبقران آفاق بواجب لغت بر فراشت و بیکت بارق او دغلان و ملتشی او دغلان و عیسی بیکت و ساقش بهادر را با لشکری که  
صوب ترکستان فرستاد و آنجا براه افغان را همراهی که بکشمیر و ختانی کرده فرمود که از طرف خوارزم باور آنکه شتابند و در اندام بهر چه باید برسانند و این اخبار را  
ولایت شوق یافته امیر سلیمان شاه و امیر خراسان با سایر امرا و لشکریان که در سمرقند بودند بامیرزاده عمر شیخ پیوستند و شاهزاده ارانندگان لشکر سمرقند ترکستان  
گشیده از آب چون بگشت و در منزل چو کلک که از آنجا تا از اینچ فرسخ شرعی مسافت است بیای رسیده جنگی سخت در پیوست و امیرزاده عمر شیخ بنفس حمله کرد  
بر عقب دشمن تاخت و از آنجا بپروان رفته از لشکر خوشن و را قشایر سپاهیان چون او را ندیدند توکم گشته پای در طریقی گریز نهادند و امیر عباس بنجم تیری مجروح  
شده و بعد از چند روز وفات یافت اما امیرزاده عمر شیخ بسلامت از میان او بجان پروان آمده باندگان شتافت و بار دیگر سپاه متفرق شده و جمع  
گردانید و آن شاهنشده که انکا تو را برادرزاده امیر حاجی بیکت از کونتا بپیرام و تاشکنت لشکر گشیده و بتعذیب عباد و از خود حق قتل عباد و شوالی است بنا  
بر آن بختیجه توجه نمود و آنجا معلوم فرمود که مخالفان از راه دیگر بصوب اندکان بروان شده اند غسان را حاجت الغلاف داده و کنه را آب خشکیت که عبارت  
از نچول است بخولان رسید و شکست یافته عقبه اندکان بازگشت و انکا لودا متعاقب بظاهر اندکان شتافته خواست که بجا حمله شوی نماید امیرزاده عمر  
شیخ را عرض حجت در حرکت آمده و مانند شیر خشتناک از قلعه پروان تاخت و نوبت دیگر حجابی در غایت صعبیت و می نمود و چون لشکر حشم بسیار بود و گول  
بهادر خان سپه شاهزاده را گرفته از معرکه پروان برد و انکا تو را مصلحت محاصره ندیده راه کافرستان پیش گرفت اما امیر سلیمان شاه و امرا و عالیجاه چون  
از معرکه چو کلک که منظم سمرقند رفتند بجا طفت شمر خوشن کردند و فوجی از لشکر خوشن خان که از راه خوارزم متوجه ماوراءالنهر بودند چون بحدود بخارا  
رسیدند بخارا بپندار کجای داغ راه داده و بعد محاصره در ظاهر شهر بنشستند و طغایو غامی بر لاس و انش فوجین که در بخارا بودند بقلعه مضبوط ساخته بموضع خود  
نمودند و چند روز بین الجانیین بمقابلت دست داده چون از بخارا بدست گشتند که تخیر شهر تیسیرینی پذیرد کوچ کرده بخارا و ولایات ماوراءالنهر پرور گشتند  
و بر بجز سراسری را آتش زده تا کوی تن غارت و تاراج نمودند و این اخبار در شیراز بمرصع صاحبقران سراسر فرار رسیده در ساعت امیر عثمان عباس بن عباس بن هراس  
جلالت آثار اندامه بر ذبح جانب سمرقند روان کرد و بخش نفیس در او و آخر محرم الحرام شمس معین و سعاده روی بقتل سمرقند سلطنت آورده و ولایت ری باغری  
بها بون پیوست و حکومتان ملکات را بموسی جوکار رجوع نمود و ایالت بحدان و قم و کاشان و قزوین را به پیر احمد ساو و قفیف فرمود و فیروز کوه و خوارزم  
و تواج را بپسند شیخی عنایت کرد و عثمان و میرزا جریب را بامیر عبدالدین ولد تید غاد الدین سلم داشت و دامنغان را به اسم امیر محمد قایدان که از قستان  
خوارسان بود و قم و زعفران با پشته خوت شده بود و استر با و به پسر شمس پیر پادشاه و او جمیع حکام را به تبتی بساط عدل و انصاف و صیت کرده و این  
تا تیر بخارا سان و راه و بجز و استیاع صیت بخت لشکر داشت دست از ماوراءالنهر باز داشته روی بدیده خویش نهادند و چون بچهار ایست  
آیت از افق بلده سمرقند طلوع گشت صاحبقران سعادت استقامت و سرداران واقعه چو کلک را بموقف بر غولبیده شاهزاده عمر شیخ را نوازش بسیار  
و جمعی را که در آن جنگ سی کرده کرمیچه بودند باز خواست بلیغ فرمود و امیر خدایدا و شیخ علی بهادر را بتعاقب لشکر خوشن خان با نور گردانید و ایشان  
تا منزل بولان شتافته و جمعی از دشمنان را گشته بسلامت بازگشتند ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان به  
ماوراءالنهر اتفاق افتاد و بیان پیراستن کاشن ممالک محروسه از خارج طغیان ابل مشر و فساد چون صاحبقران  
و انانرا نوبت دیگر در سلطنت سمرقند را از قطلعت بهایون طراوت بهشت برین و از چنان بوضوح پیوست که از اتباع خوشن خان ملتشی او دغلان  
و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب غلیم و قعدی گشاده و در بائی انصاف و از خوارزم فرو بسته اند بنا بر آن دفع شهر انکاعت را بر ذمت تبت با و نشان  
لازم نمود و در سینه متعین و سعاده و افق لوی سلطان بجانب نصرت فرمود و مخالفان بپیشی اطلاع یافته طریق صواب بخیر در سمرقند را دانستند و بخراج شجاع  
بدشت فجاق شتافته خوشن خان پیوستند و صاحبقران بی جمال بدولت و اقبال در خوارزم نزول اعلان فرموده امیرزاده میرزانشاه و محمد سلطان شاه  
و شمس الدین عباس و اوج قرا بهادر را با سپاهی بر پهنو بکاشینی مخالفان ارسال داشت و ایشان از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده پشیمان رسیدند



رسیدند و بسیاری از کتایب کشته سالنامه ها را با یکدیگر دیدند و نگاه و صاحبان بزم خوارزم را دیدند و سلطان انجمن را با وادار که چنانچه عثمان غنی  
بر سلطنت معطوف گردانید و خوارزم مدت سه سال بر سر تاج و تاج بود که هر چند پسر و مادر در دلاوری و ولایت کتایب را دیده و اعتقاد می نمود ساکنان واری و نافع ناری  
در آنکند و می دید و هر دو صاحب نامه بعد از مراجعت از دشت قباقر در شش ماه به تبت بگریز ولایت معصوف داشته موسی پسر یکی قویچین را بدین جانب  
فرستاد و تا خوارزم را بحال غارت بار آورد و از جمله و قایم که در آنجا و پورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میر که ولد میر بهرام که بشرف مصاصیرت امیر تهور  
گورکان شرف بود سلطان بخت یکم را در جباله کج داشت و در ولایت خلطان رایت حکومت می فرستاد بعلب بعلب بعلب بعلب بدین معنی و از سر قند  
بجصاصیر شاه و مان که در کتایب خانه و ادلکست بر لاس اقیهیم و از غارت کرد و در جباله کج خانه فاضله پادشاهی را تصرف نموده جمعی را و با ش که بجزال بر خاص بر وجه کشته  
بودند بکشید و شمر بخت و قاتل کردید و امیر زاده عمر شجاع برین معنی مطلع شده از سر قند بدین جانب نصبت نمود و بهر جز و از ده نوبه شاه زاده سلک حجت محمد میر که  
از بزم کتایب هر طایفه بهر فی کتایب و محمد میر که بخلان رفته از آنجا بجهنم شانت و حاکم آن سرزمین شاه بهاء الدین دست در بر سینه امیر و از بار نهاده  
میر که جانب و خاصر از دور و از ده بازگشت و در آنجا راه عثمان سپرد و میر که بهر قند میر که رسید محمد میر که را وید که با چهار نوکر و رشتی  
و اسپان را بعلف گذاشته فی الحال و در گرفته با میر زاده عمر شجاع که در خلطان بود و خبر فرستاد و قران شاه زاده نفاذ یافته محمد میر که نقل سید و دیگر آنکه در  
ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود و پیشتر شمش خان در بختاچا کشته و فاسد یافت و پیش او را بجلایا کشتن نقل کرده در کتایب می که از محمد شمس  
بود و رفتن نموده و چون امیر تهور گورکان خوارزم قرین سعادت و اقبال متبرک و جلال سید طوی عظیم فرمود و دل و یو غمش خان سلطان محمود را  
بجانی برداشت و اشارت کرد که مانا ش را علی الترم بر او ایل مناشیه نوشتند و در او خرسند مذکور و شمس خان بعزم رزم امیر تهور گورکان سپاه  
فرزوان متوجه کرکشان کشته تایی و حمران خان بکیران بازگشت و منغلی لشکر که سر کرده ایشان را پیش او علان بود و زدن و رسید و صاحبان کتایب  
از طغیان آنجا لغات خبر یافته با وجود شدت و ردت هوا و کثرت رف و باران و سرما متوجه دفع ایشان شده صبا می که خورشید چرخ گذار اعلام زدن  
بر فراخته متوجه مواکب مواکب بود و بیک ناکه بر التعمش لشکر و تومش را ند و التعمش محال قاتل و بدل یافته بهرست غنیمت داشت و وجود ظفر و  
او را عاقب نموده بسیاری از دوزبان به تیغ سید ریج بکند و آیند و بعضی ایشان از بزم تیغ اکتش نشان خود را در آب خنجا انداخته خاک و جودشان  
بیا و فنا بودند و حضرت صاحبان از آن منزل معادوت فرموده در ماه صفر کشته در منزل قار و فرود آمد و چون از فرط طاعت سلطان فرود  
و چون سپاه سبزه و دریا حین لشکر سر از فضاء صحرا و بسایق رخت بهرست برست در ماه ربیع الاول سال مذکور و اوقی و ایل نبلان نبل حضرت صاحب  
قران نوبت و دیگر برین ملک منانی نشست و بر آب سجون بل بسته و مجبور نموده و متوجه قتل و علان و سو بخت بها و در عثمان بها و در ابرسم منغلی ای  
فرستاد و ایشان را سجون بر مقدمه سپاه تومش خان زده و کشته ایشان فروز از شمار و بقیه السیف بطایف الجبل خود را به تومش خان رسانید  
و کیفیت حال معروض کرد و آیند اقدام ثبات و قرارش بهرست ترزل پذیرفت و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور اسقدا و بهرست غل  
عنایت بصوب بهرست معطف ساخته راه دشت قباقر پیش گرفت و امیر تهور گورکان بر فراز آنجا لغات اطلاع یافته عثمان بکشی ایشان یافت و اول  
سپاه منور بجهنم اول تومش خان رسید جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و سالنامه ها با یکدیگر کشته در آنجا و طی پانان بقتل در خان که با صده خانه و از  
بود و چار خوردند و او را گرفته در موضع افتو ما بدرگاه پادشاه ظفر و رسانیدند و امیر تهور گورکان از آنجا کوچ فرموده موضع آل قشون معسکر کتایب  
گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیک جونی قربانی که از حضرت صاحبان قرانی تربیت یافته بود و در قلعه طوس حکومت می نمود و ملوک سر برادر که بیکامیر  
زاده میرانشاه حاکم سبزووار بودند یا غی شده و بواسطه شامت افعال ایشان و دیار خراسان پرفتنه و آشوبست و صاحبان و الا را و امیر زاده میر  
شاه را جهت دفع شر بخت بصوب خراسان فرستاد و شاه زاده بهمنان ظفر و اقبال رایت نصبت بر فراخته چون بهر قند رسید بنابر خط شاه  
فساد خراسانیان ملک پیر محمد ولد ملک غیاث الدین میر علی را با و پسرش زین العابدین و محمود و شربت شاد و چشایند آنکه از آب میوه که  
با اتفاق و الی برات میر قباقر متوجه دشمنان شده و حتم ایشان را بر طبق دلخواه ساخت و ملوک سر برادر حاجی بیک فرار و برادر اختیار کرده حاجی  
بیک بدست سادات هزار جریب گرفتار گشت و معیت بدرگاه فالپناه رسیده کشته شد و امیر زاده از قباقر طوس قریب ده هزار کس از رزم

انجالی لقبی رسانید و دو دوازده و مان اجل ناموس بر او در حکومت آن و برانده به بلوان بزرگتر کسی که در زندان حاجی بکیت معتقد بود و بعضی میگویند که در  
رفته و چند ماه در باغ راغان حبس و طرب کند اینده در سلج شمال سال مذکور توجه ملازمت پدر بزرگوار شد و در نصف ذی قعدة بدار السلطنة رسید  
و در سنه ۷۹ حضرت صاحبقران را و اوجیه چنان بود که چند تنعام تو قمش خان لشکر بدشت قنجان کشید و اوس جوجی خان را عرض خنب و تاراج کرد و اند  
امرا و نوینیان را نوز و نه نفر از لفظ المعنی عرصه داشتند که مناسب چنان میاید که چو گشتان رفته مواد استظهار و اعتضا و دلد و غلغله و خوار و خضوع  
او غلغان و انجا نور به قطع کرد اینم تا در غنبت موکب بیاون توانند که باکالت رگستان و ما و را و لهر تفرغ رسانند انجا توجه بدشت قنجان شوم و حصا  
فران مظفر لور این طمس اسمع رضا اصفا نموده در سنه مذکور به غنیش توجه به غلستان گشت و شاه زادگان اسفند یا آمارا و نوینیان رسم کردار را  
از طرف مسعوده با جنود نامعه و با طرف و انکشاف و لایات خواجرا و ملان و انجا تو را ارسال داشت تا قاصص صهاری و تعار را بعل تو تن عالم کرد و سینه  
چنان نوز و ده بود و یکریبایی از نوینیان را در محارک سستیر بضر تیغ و زخم تیر خور بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل اوس حبه را غارتید و عیان  
اطفال ایشان را اسیر ساختند و در سنه شتی و ستمین سبعا صاحبقران عالیجاه سیرتیا شاه و خدا و جینی و امیرش الدین عباس برادرش امیر عثمان را  
با جمعی دیگر از امرا و ایشان و سبت بزرگوار از سپاه جلادت نشان حبه دفعه قرادین بجان جانب فرستاد و ایشان طرف و جواب بخولستان بپا  
جلادت و بهلولی نموده چون بفرمان که بورت انجا بود رسیدند شینند که او لیا و غا محکامی که با چهار صد سوار پیشه بخری رفته بود و در سکار کاهی  
قرادین و چهار خور و جنگی عظیم و افسه بسیاری از جانبین بقتل آمدند امرا از برای تحقیق این قضیه جن جاندار و پیش پیکش ارسال داشتند و ایشان بکار  
شأنه اگر شتمنا پشته و دیده و از قوم سلقو شخصی یافتند زخمی که رمی از خاتش مای بود و در تفریر و خیابان معلوم شد که قرادین بعد از محاربه بجزایخی بچنی  
رفته است امرا بعد از تحقیق بفرمانند با و صر صر عقیقش در حرکت اندند و بکنار آب امیرش سیده معلوم کردند که قرادین ناب گذشته و بطرف نوس که سمرقند  
انجا بدباشکر بخیمه و امرا و وزی چند در آن منزل توقف کرده کسان خود را آرب گذارند تا آنها با ایشان را بر درختان آن پشته ننهند انجا غلغان  
انخطاف داده و در تفرقه جلالت صاحبقران سعادت چند نایز شدند و چون ظاهر بیاون فرمان ده ربع سکون از آن جمعیت کلی حاصل نمود و ایا  
حضرت آیات و ضحاک غنایت و الهیات بجانب دشت انصت فرمود گفتار و بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت  
و ذکر بعضی از امور که در ایشان راه واقع گشت سلطان مبارز از ان کشور دین و سرور سرافرازان فضل الله العالی بن علی القادری بن ابراهیم  
صلی الله علیه و آله و العاصمین الهامین این کلام مجزاین بسیار سالکان طریق بعتن بر سینه انداخته تحت ظلال السیف و از شهنوا این فرید و مجید فروغ  
بنفخی بر یکجا بنمیر و شمشیر انگاه بنباید که نصارت و وضع دولت و اقبال از شمشیر شمشیر ابدار و اصوات شمع آتشی و امان از پر تو شعله نشان شینا  
اثار بروشنی دیده امید و غبار صحر که بیکار توان دید و فروغ حدقه سعادت جاوید از سواد شرب کارزار باطل بید رباعی شای که کشید از میان  
جهدا پیوسته قدم بودی غرور نهاد کرد در براض ملک دایم دلشاد در سائیش شیر بود باغ مراد مصداق ابن سیاق مال حبشه ل صاحبقران  
سود حضالت که از مبادی آیم اقبال کامرانی تا نهایت اوقات شقلال و جهان بانی بهواره چهره مقصود و در مرات شمشیر مصقول سید و پیوسته  
از غایم موالی بدر جات مفاخر عالی فایز بگردیدند بلیت عروس ملک کسی در کنار که رجبت که بوسه بر لب شمشیر آید از زنده بنار علی بداد و پائین  
اشی برتین و سهار غم نورش دشت قنجان خرم کرد ظلال التفات بقیه احوال سپاه ظفر نال انداخت و امرا و نوینیان بلکه سار و بجان و لکریان را با بانی  
اسب و زر و جوش و بکتر نواخت و در ساعی مسود و زمانی محمود از سمرقند هفت نموده از آب مجذوب فرمود و آن رشتان در حد و دنا شکست شلال  
کرده در آن اشافراج بجهت فرا از بخت بخت انحراف جبت و مرض شند و پذیرفته چهل روز استدا و بافت بعد از آن شفا کلی قرین ذات حبه صفات  
مقدار انحال امیرزاده میرزاه با سپاه خراسان بار و دو می ظفر نشان طغی شد و در در و خجسته اصفه شست و شین و سهار که آفتاب در شتم در جرد و  
فرمان صاحبقران با شقاق در باب امضا سفر دشت قنجان نفاذ یافته مع مجبسیایران و نوزان زجای و با حجه لوای کشور کشای غار طعی منازل  
و قطع مراحل کرده چون موضع قراسان از غرزل بیاون غرت فزای فضایی آسمان گشت ایلچیان تو قمش خان باستان اقبال کشیدند و بوسه نوینیان  
سارگاه بهر شتابه و رانده یکدست شفا و نه سر سپید را هوا پیش کشیدند و بهیچمی که او زنده عرض نمودند شخص نصارت انکه تو قمش خان را

انظار خلاف و ارتکاب جنگ و مصاف بجایست نادام و پشیمان است امید میدارد که صاحبقران عالم مقام صحایف جوامع و نام او را زلال حضور و غایت  
 شسته نوبت دیگر بر سر عیادت آیند تا پای در طریق اعلاص و عیادت نماید و بعد رقیبه از بقعه اعیان و اطاعت بیرون نیارد و عیادت یکی بنده باشد بفرمان  
 شاه نه چپید در کمر سپهر شاه امیر تیمور کورگان بدان تختگاه انقلاقی نگردد و بر زبان آورد که با وجود انواع دراهم و عواطف که از این جانب نسبت بخود  
 خان صدور داشت و حقوق و باعقوبت مبدل ساخته عنان نسیب و تاراج بصوب محاکات محروسه تافت و اکنون که غم زرم او خرم کرده ایم زبان با عیادت او  
 میکشاید چون بکرات نقض عهد و پیمان از و مشایده افتاده اعتماد بر سخن او نشاید بلیت زبان دل و بهیم است نیست فریب است این قول و در جواب  
 و اطمینان را طوی داده و خلعت های زر و زنی پوشانیده موقوف داشت و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول نوبت دیگر بر باره گوید پیکر شسته متوجه کشت  
 در روز چهارشنبه ۲۱ جمادی الاولی کجیک تاق که از جبال مشهور آن بیابانست رسیده روز جمعه الفغان مجیم نزول بیاویون شد و امیر تیمور کورگان جنبه نظاره  
 داشت و حقایق که ششده فرسخ طول و سیصد فرسنگ عرض دارد و بالای آن کوه رشته چندان که چشم کار کرد علف زار بظرفش درآمده و فرمود که لشکریان  
 سنگ آورند و در آن محل مناره بلند برافراختند و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام بابران ثبت ساختند و روز دیگر از آن  
 منزل نیز کوچ بوقوع انجامیده بکنار آب بیلان جوق شناختند و آب عبور نموده بعد از نوبت روز موضع انا قراغونی محل نزول و لیران زر مجوی کشت  
 و چون از ابتدای بهشت از آن سنگت تا نفعایت چهار ماه گذشته بود بفضلی تمام باز و شکر بایران راه یافت آمدنشت از بانای وزارت بسیار دوا  
 در اردوی بیاویون محظوظ غلای عظیم روی نمود چنانچه بیا میکسر کوفته بصد دینار بکپی رسید و انصاف قیمت یک من غله بنیک بزرگ که عبارت از شانزده  
 شصت بصد دینار بکپی شد و اکثر افراد لشکریان در آن بیابان تخم برغان و گیاهی که شایسته خوردن بود میکنداریند و همچنین بر صغیر خمر و جواهر و صوغ  
 یافته نسیم اشفاق از جهل لطاف و زین کرفت و فرمان عالی است نفاذ پذیرفت که با بر او توان و هنر رجات و دیجات طاسانیه و چکی ستانند که هیچ  
 افزوده مان و کج و بقر و قناری نیز در کس از مطبوع به بلای قناعت نماید و امر از تحریه فرموده از یکس از دینک انبار که کنایت از شست من شربت اضافی  
 مقدار بی شری شصت کاسه بلای از دیک بیرون آمد و مقرر شد که هر یک از مقتیان باشند سایر افراد الناس روزی بیک کاسه بلای کتفا کنند و اگر  
 جمعی از کورگان سرفراز که کباب گوشت مرغ و قاز و کجکف بخوردند در آن ایام بظرفی بلای سرفرو می آورد و ششوی شکمها شاد از پی خشک و تر  
 چنانچه در یوزه کرد بر در کرسنه شکم بر بند دوخت چشم که همسایه گوشت بود است چشم و صاحبقران متوجه ناز و بلا حظ آنکه نوشه و ماکول در قیون  
 طازمان بیاویون پیدا شود و روز دوشنبه عرقه جمادی الاخره غلبه رسکا فرموده امر بر افغان و جوانان بجز که روان شدند و انقدر صید دارند که  
 چون بر که هم رسیده و امیر تیمور کورگان و شاه زادگان از تیر زن و شکار و شکار فایده شادمان شدند با وجود محظوظی بچنان لشکریان هر جانوری که فریب بود و دیگر  
 و لا عزه میکند ششده و در آن صید کاه نوعی از آهو یا ششده از کاه و پیش بزرگتر که مثل آن برگزیده بودند و مردم دشت آن بگن گویند القصره یعنی قوت  
 سپاسیان از گوشت شکاری معدوم و عیبتا بود و حضرت صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار بر عرض سپاه حضرت شارب پرداخته لاجوئی چند دید و تفکر کرد و گویا  
 کدام بیک از امر و سران لشکر را غلای کرد اند در آن حال امیرزاده محمد سلطان زاده نوزده التماس نمود که آنحضرت را بوی رجوع فرمایند و این جرات از آن  
 شاه زاده بلند بهت پسندیده افتاده در روز جمعه سیم جمادی الاخری با جمعی از عظامه امر او نوینان بشیر روانشد و شب و روز کوهایی دور کرد و بعضی  
 کنان طی مسافت نمودند و چون از آب تویل عبور فرمودند قراوان خبر رسانیدند که در بقعه ایشافروخته دیدیم و هر چند تقییس کردیم از فرزند  
 ایشافروخته اگر چه لشکرش آید این چاشنه است و امیرزاده محمد سلطان کیفیت واقعه را بر عرض حضرت صاحبقران مظهر و اینجام نموده و حضرت  
 بعد از شنیدن این خبر بخیل بر چه تا مقرر در حرکت آمد و با تمامی لشکر از آب تویل گذشت به غلای سوست و عسا که گردون مازان بیابان را در زیر هم که همان نوز  
 آورده هر چند سعی نمودند از مخالفان نشان نیافتند و در صحرائی حیرت سرگردان شده امیر تیمور کورگان بقوت دولت روز افزون شیخ و او در کجگان  
 که مردی جلده کار دیده بود بجز کبری روان فرمود و او و دشمنان روز بصرعت برق و باد اسپارنده در شب دوم لاجوئی چند دید و دو کس شسته پیمان  
 شده صبا شخصی از آن لاجوئی پیران آمده و بطرفی روان شد شیخ و او و آنکس گرفته از نظر صاحبقران و الا که رسانید آنحضرت شیخ و او را که مرکز کش  
 نزد کار و خلعت خاص انجام فرموده از آن شخص حال تقییس خان پرسید جواب داد که بچا دست که مالزمیان ابل و الوس بیرون آمده اینجا سکن گشته ایم

دعوت آنز  
 قند غایبی  
 کریند

شورای

کرفته

دراغان خبری نداشتیم تا چند روز شد که ده سوار جیب پویش آمده در پیشه که درین نزدیکی است بر سر سیرند و میندایم که چه کسانند امیر تیمور گورکان چند خواجه  
باسی مرد تعین کرد که مردم آن لاجوهارا کو چاییده بار و در سانسند و قمار می بینا دل را با بیت سوار سال داشت که جیب پویشان آن جنگل را بچاکش  
و قمار آن مرد مردم بود و بعضی را بکشت و برخی را گرفته پای سر سلطنت میرزا و در پادشاه جوان بخت پیرید بر خبر تو قمش خان از ایشان معلوم نموده  
و چند مرگه دیگر بود و دو شبانه عزم جیب بکنار آب بیا بیکت رسیده بر سر پل سوار بایشاد تا تا حتما سپاه ظفر تاب عا لایفه برو می جسد و نمره از میان آب  
عبور نموده و در آن شب تحقیق پویش که باغی نزدیکت با بران فرمان عالی صادر کشت که لشکران از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در منزل در کرد و معسکر  
خند و کند و بر بنیوال چند مرگه دیگر پیش گرفته ناکاه از نزد فرادان خبر رسید که قشون از سپاه مخالف نموده کردید امیر تیمور گورکان جیب بکشت کرده  
و در سپاه برادران بخشید و پیشتر فرامید و فرادان بخشی گرفته نظر انور رسانیده چون از خبر رسید جواب داد که قشون خان نشینده که در میان  
لشکران شما ازوق نایاست لاجرم بخوابد که شمار پیشتر کشد و آن بجا به با آنکه راست گفت کشته کشت بعد از آن بمشیر ابو فور انعام و اگر ارم میاید  
و مخفی ساخته اگر دشمنان احوال تو قمش خان استفسار نمود جواب دادند که مقرر شد بود که لشکر در فرق کول جمع آیند و ما بد بجا فیم و خان را بنیافیم نگاه  
امیر جلالت حمید بقرا و دی گرفته و سپاه او بکشت دیده خبر باز فرستاد و امیر تیمور گورکان امیر تیمور بر لاس را با فوجی از بجان رستم توان بقرا و کلین  
فرموده ایشان با متعال امیر سادات جتبه و از کل لای عظیم کشته کشته با میر جلالت حمید پویشند و چون پیشتر رفتند که می از سپاه دشت را بر بر پیشه  
ایستاده دیدند و امیر تیمورانی محال جمع از لشکر که شکوه بجای بجا عت روان گردانید و مخالفان از آنجا بنبشته پادان شتافته مردم را بیکو تیمور  
بجای ایشان برآمدند و در آن طرف می قشون سپاه محال آهسته مشا به نموده و بیکو تیمور از بر محال مطلع گردانید و میر تیمور بران پشته بر آمد و بار کشت  
لشکر دشمن مصلحت در حرب ندانسته با می بکشد و اشارت فرمود تا مردم و پیشتر از آن آهوا و لایها بگذرند اما چون بر قلع اتباع بیکو تیمور  
با فتنه عثمان بریز بجای او شافتند غلبت سینه کنان در خروش آمدند چو کرداب ظلم بجوش آمدند امیر تیمور از غایت حمیت و تیمور  
پای ثبات به پیشرو و بر خیم تر خار که در دشمنان را اعتماد باز داشت که اگر سپاه از لای و کل بگذشتند تا خود پای بند دام اجل شده و بر خیم سیری از پشته  
بر روی زمین افتاد غلبت بریشان شدش ترک و تارک بدست بگردون بر آمد فغان و در فرج و در آن مهر که بر یکت سپه یاد کار بر لاس مضبان  
خواج و محمدالات نیز بد بر جهنمادت رسیدند و معان محال با بچه علم بامون فال صاحبقران توده حضال با طایفه از بطلان عال بر تو وصول و کنگار  
انداخت و جمعی از ملازمان موکب عالی آداب کشته با فرود قشونش حرب پرداختند و سپاه حمله از بجان خاکسار در منظم ساخته و امیر تیمور گورکان  
بار دوم حضرت نشان مزاجت نمود جمعی را که در آن مهر که لوازم شجاعت و عذر انکی بقیدیم رسانیده بودند با نواع تربیت و رعایت متحر و مسرور  
و خوشان بیکو تیمور و امیر تیمور احوال عطف بد ریغ ساخته مناصب او را بشاه ملک و له قبحای ازانی داشت و مهر بزرگ بامون و مهر روانه را بدو  
و چون فرزند شماه بود که ریات حضرت عال بصوب شمال مشیافت بجای رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق از طلوع صبح صادق لامع  
و ذرات وضع بنکام بودند و خورشید در بروج شمالی بقبضه شریعت عزت انار خفتن واجب نمیشود **نظم** بیابان نوردیدن از حد گذشت  
شاه زمان از ناپسند گذشت دران ناحیه آخرش داد کام که بودی در آن تو امان صبح و شام در آن بی کران وادی بوالجب نمی بود در  
اوقات شب النقطه چون صاحبقران کیتیستان از آن منزل نهضت فرمود و تحقیق پویش که تو قمش خان محبوس و برانی عساکر منصوص بیکت نمی آید ایشان  
بطرف خود میکشد امیرزاده عمر شیخ را با بیت نیز اسود بر پیلان علیا از پیش روان ساخت که خود را بجا لغان رسانند تا ایشان را توقف ضرورت  
و امیرزاده بوجوب فرموده غلبنده روز دیگر خبر آمد که منغلای طرین بیکیر رسیدند و مستعد جنگ و صف کردیدند گفتار و بر بیان  
تعقیبه سپاه و محاربه آن دو پادشاه در محواه **نظم** صبح روز استعجاب که لوامی کور کشای آفتاب از افق منسج و فروری  
طالع گردید و منادی غنایت نفع الابواب ندای فرج افزای ان تسخیر افتد جا کم القی کوشش امیر صاحبقران رسانید منیر خورشید از شرق  
بعقب سپاه حضرت عظیم گردید و در موضع خندرج بخت قول بر تیب داد و زمام یاسا میسر قوی را بقضه افتد از یک از سرکشان نادر نهاد قول  
اول بقدر سلطنت سلطان محمود خان نسیب و رفعت داشت و قول دوم که خاصه حضرت بود امیرزاده محمد سلطان رایت ایت برافراشت و ششم

دکتر سلطنت  
امیر تیمور  
گورکان





بر حقیقت او با وزیر بکان مثبت گردید و صورت این شمع که ملازمت و خدات سلاطین کامیاب تواند بود در روز و شبانه پانزدهم رجب سنه ثلث و ستون بیست و سه  
روی نمود و صاحب جفران و مظهر لود و مسکر اهدا بر سریر کامرانی نشسته شایسته و گران و امر از زبان او استیلا و دعای دوام فتح و نصرت گردان ساختند و بر  
غایت انعام و عنایت آنحضرت مظهر و سرافراز شده و آیات مبارکات بر او فرخنده و حضرت صاحب جفران را هم حماد و خدایا جلای سبحانی بجای آورد و در  
آن موید و دنیا بسیار ایشاد کرد و از تمامی لشکر در برده و غنیمت نصرت کرد و بیکامیشی دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز خبک از  
عدا شایسته و زیادت با سائل بدیشان رسیدند و جمعی کثیر از کجکات بر تیغ بیداریدند و کز ایندند و بکان را از پیش شمشیر بدارتبار خرمین زندگان میسوخت  
و از پیش آب و خور و شعله حیات فرو می نشاند و غایت سیل خشم و آتش قدرت چو زهر قاتل است در میان آب آتش زندگان میگل است و تو شش خان با  
انگ مردی از آن گرداب بلا با مل نجابت رسیده و تمامی عیال و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر تیمور گورکان نفس نعلین  
ما توحی آورد و بوش نایقه و بیت و شش روز علم اقامت افزایند و او پیش و کامرانی داد و بیت زبس پیش و نشاط و کامرانی جهان را تازه شد و در  
جانی ذکر مراجعت صاحب جفران سعادت مند بدو السلطنته سمرقند و بیان احوال بعضی احوال علی سلیل الاحمال  
چون تمام تو شش خان و داور بکان بر پنج دلو از هم گشت و غنایم بود و اموال محصور و مسکر نصرت این صبح گشت امیر تیمور گورکان قرین اقبال سعادت  
بجانب مستقر سریر خلافت سعادت فرمود و پیش مسکور و غایت حجت و سرور کرد آن ناکران دشت و بیابان فرو گشته کامیاب و کامران قطع  
مسافت میکردند و منزل منزل خرم و خوشدل با پیونده و لازم نشاط و شادمانی بجای می آوردند و از جمله نوادش و عشرت که سپاه مظهر پناه را در آن سفر  
طی می کردند و در یکی راه که در وقت آن حال از هم نیکو شایند و بر کرد و بنایسته بهر طرف میخواندند و میرند بنا بران بر یک از معنیان در هم  
چنان خانه با جانانه دست در آغوش کرده روی بقصد داشت و بکام دل بست بر پیافا لذات نفسانی میگذاشت و بعد از عبور از آب بنی صاحب جفران  
مظهر قرین ضبط اخق و بعد از امیر حاجی سیف الدین گذارنده نفس نعلین و جلیج و آنشد و در دو بقعه رسیده در سخنان دولت و اقبال با برار رسیده  
و آنجا بچون جوهر فرو نمود و سمرقند فرودس مانند را محل نزول میا یون گردانید و بعد از چند روز که بهر مباحط و نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه در آنجا  
خزسان روان ساخت و خود بنا شکست شایسته طرح تشکلات انداخت و در محرم سنه اربع و ستین و سی و نهم امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه مظهر قرین  
رسید و چون امیر تیمور گورکان در آنجا رسید و آنجا بکام دل بست بر پیافا لذات نفسانی میگذاشت و بعد از عبور از آب بنی صاحب جفران  
شده و صحرای قارای بنابر موکب فیروزی شکار شکبار گشت و در آن منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر مایلت و لایات را بستان سرفراز شده با فوجی از  
امرا و نوینیان بدو جانب شایسته و صاحب جفران کیستان بعد از نزول در سمرقند باز و راج بعضی نشاء را دکان عالی پر داخته چند روز بساط شش و سرور  
و نشاط و مسویم و مساحت و چون از آن مفرغ گشت آیات ظفر آیات بهرم بودش چنانچه برافراخت بخت سعادت قرین تو شش بخت رام عوا  
مظهر ملوک صبح و شام گفتار در بیان یورش چنانچه صاحب جفران بهجت اقلیم و خصائص مایهین با صنایع و شایسته  
که ملک اوست قدیم همیشه خوششید که در ملک فیروزه رنگ سپهرند غرث و جلال اوست تا به صبح از فی مشرق بجانب مغرب  
تا به شب طلعت اند و در جهان یان را بر و بهجت افروز و نو اندر ساینده ماه عالیه که موکب بلند مراتب کوکب خیل و سپاه اوست تا به شب طلعت  
ساحت وسیع ملک شایسته چنانچه جلال ذات ناقص خود را بدی کامل تواند کرد و ایند و شوی خور که سمنه چرخ چارم ساخت بهر سحرایت سفر افراخت  
تا نورش جهان ظلمانی گشت همچون بهشت لوزانی ماه عالم نوز و تا به شب سمنه پامی و طریق طلب زبده خضیض برج و بال زبده سوی عالم  
تقریب این تلبیس اگر چون صاحب جفران آفاق بعد از مراجعت از یورش و شت چنانچه چند روزی در سمرقند بعیش و نشاط بگذرانید غم خرم فرمود که گشت  
دیگر و ولایات ایران عبور نماید و هر کس را که در غایت موکب بهایون پای از مد خود فرار نموده باشد بهر سحره غضب تا قیاب فرماید بنا بران فرمان  
قصا جبران شرف نفاذ یافت که تو چنان جا به لشکر یان رسانند که اسعد و یورش چنانچه کرده و در ساینه علم بلند پای جمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و  
یران عدام در ده در روز جمعه پانزدهم رجب سنه اربع و ستین و سی و نهم امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه مظهر قرین شایسته  
از پنج اعتدال انحراف دست داد و تا نیکیند به نصف ماه مذکور عرض است و دیافنده در شب بر آه همین مدا و اطلعا و سیاحت نفس بلکه بعضی غایت حکیم شفا

مکتب حضرت  
نشان بیت  
سعادتی سرافرازا  
جزو ششم جلد ششم  
ایسلام

شفا بخش تعالی و تقدس برات صحت از دیوان و اذاعت حضرت خورشیدین کرامت شد و در شب ششم ماه مبارک رمضان از منزل حرمی ندر که داخل ولایت  
بجاست و در اوقات مرض ایضا اتفاق افتاده بود پادشاه عالی که کوچ فرمود و چون فتح و فیروزی بهمنان عساکر سعادت و اقبال ملازم طفر اعلام از  
آب آموی عبور نموده و منزل و مراحل قطع فرموده روز دوشنبه بیستم ثوال حوالی استرا با معسکر اقبال نال گشت و در همان روز در قلعی محاکات اسلام سید که  
که پیش ازین برسم رساله نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود باز آمد سید عیث الدین و لد سید کمال الدین را بارگاه جهان نیا به رسانید و چون سید کمال  
الدین خود از ملازمت تعاضد نموده بود و آنش غضب می نمود که در کمال اشتغال یافته باز در آن شتافت و چنانچه مذکور شد قلع با بانه سر را که در چهار فرسخی است  
و محل محض اولاد سید قوام الدین بود که رفته سادات را با و در آن شهر فرستاد و نگاه خان غنیمت بجانب جرجان یافته و بیستم محرم الحرام شمس بعین  
و سبها منزل شامسان از فرزول صاحب جرجان گامران حضرت افغانی آسان شد و ایالت ساری را بخشید و آن مغرض گردانید و اصل را با سکنه شیخی ولد  
افراسیاب جلای سلم داشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم معمر از کجا کوچ فرموده از راه دهمان و سمنان بری رفت و حکم بایون شرف نفاذ یافت  
که شاه زادگان مالیکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر سپاه مغلای را سر کرده پیشتر عراق رفته و ایشان بفرزین و سبطا  
رفته و کلر آن محکمت را از خار طغیان معتمدان پاک ساخته از سلطانین بگردستان شتافتند و بدفع شرف طلاع الطریق آن کوستان قیام نموده در  
از آن موضع شیخ علی بهادر بصره کار کردی که بخارجی بود از عالم رحلت فرمود و شاه زادگان را با میلز برسم شام که مالک گردستان بود صورت مصفا  
روی نموده عیان بکران ملازمت حضرت صاحبقران اعطاف دادند در خلال این احوال پادشاه متوجه جمال شتو که ملک عیث الدین و الی ارستان  
حقوق را به حقوق مبدل ساخته و در دی مخالفت سلوک بنیاید بنابران مغضوب بایون متوجه دفع او گشت و بعد از نزول در حرم آباد ملک عیث الدین دست  
از ملک و مال باز داشته روی بصوب کرزینا و آنحضرت از ارستان شکر نشین کشیده و در چهارشنبه بیستم ربیع الاخر رفته مذکور شد اما سب چهار ملک  
عبور نمود و نظا بر شهر در میان گلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد بالشکر مغلای در آن منزل بموکب بایون پوسیدند و نگاه شاه  
عالیجا بصوب شیراز فرامید و بوجی که در جرجانی ازین مجله مذکور شد شاه منصور را مغلوب بلکه مقتول گردانید و تقارن حضرت و از غارت شیراز رفت و کما  
حکام آل مظفر در آن بلده بملازمت مبادرت نموده بعد از چند روز روانه کشند و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده محمد شیخ گرفته لواء کشور گشت و در  
روز جمعه ۲ جمادی الاخری بجانب معتمدان در حرکت آمد و در موضع قوشه یا بایسار فرمان شهر یار کا مکا قبیل آل مظفر سمت نفاذ پذیرفت و روز شنبه  
بیستم جب الحکام عالمیقام بقتل رسیدند و امیر صاحبقران به نیت شمشیر سار بلا و غم هتیمال نبال اقبال صاحب عیث از آنجا هفت فرموده و  
چون شنبه دهم در معتمدان نزول نمود بیت روان با جرجان پایمال حادث شد هنوز غمره خوزیر بار بر سر جنگ ذکر توجه امیر متویر کور کان  
بجانب بعد و بویان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد چون در آن و آن که امیر متویر کور کان بقیع بلاد عراق و از  
بایجان و فارس و ارستان قیام نموده و سلطان احمد جلایار از و از اسلام بعدا و قاصدی بدرگاه عالینا نفرستاد و انظار اطاعت و ایضا مذکور آنحضرت  
کنند بیت بلند بر تخریق عراق عرب انداخته و بیست و ششم ماه رجب شمس بقصد و بوز فوج از صفهان بصوب بهمان در حرکت آمد و چون در صفهان جمایت  
مهرین متان بعضی ای دلگشایی تو لایت رسیده و چند روز بکسایط عیش و نشاط انبساط داده زمام حکومت محاکات از با بجان وری و در بند با کور با توابع  
و لواحق در قلعه اقتدار شاه زاده کامکار میرزا الدین میرا شاه نهاد و در روز سه شنبه ۱۲ شهر شعبان منقضی فرموده و در شام راه چندگاه بنشاند  
صید و شکار پرداخت و در اوایل ماه مبارک رمضان بدشت قولاغی شافته بانسارن محمد زکمان جوئم او کعبه حبشی محقق جسته بودند بیک فرموده  
را که را منهرم ساخت و غنیمت بنیاید گرفته شیخ متویر بهادر کرخیکان را تعاضد نموده و جمعی کثیر از ایشان کشته بموکب بایون پوسید و در یکشنبه  
دوم رمضان صاحبقران کتبیستان از دشت قلاغی بازگشته باقی شتافت و بقیه آن ماه در آن مکان بیابان رسانید و در یکشنبه عرّه ثوال به  
شرایط و لوازم روز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ عبدالرحمن اسفراینی که از عالم مشایخ روزگار بود و از نزول سلطان احمد برسم رساله شریف از  
و امیر متویر کور کان عظیم و احترام آن بزرگ قیام و اقدام فرمود و شیخ پیغام والی و از اسلام را بعبارتی لایق آه اگر و شکستگی که آورده بود عرض نمود  
و چون سلطان احمد ملزم حنبیه و سکنه شده بود بدایا و محقق و منظور نظر قبول امیر متویر کور کان گشت و شیخ بجلعت عاص و انعام اسپ و زر نوار

یافته عنان غریمت بصوب دارالسلام اعطاف داد و آنگاه تو احیاناً بوجوب فرمان جابر بشکران رسانیدند که مصیبت عمو را بجله بر یکت و دشمن  
ترتیب نمایند و در فرجه شهرت و مال موافق قوی میل بهضت بجایون از آن طلاق اتفاق افتاد و مویکسالی شش روز طی مسافت کرده برادر بزرگتر شیخ نجفی  
که بقیه بر ایتم کت مشهور است رسید و خبر و حال مقام درجاء و آن آن عتبه لازم الاحرام چنان معلوم کرد که منبیا بن بفرموده سلطان احمد جلایر کوثر  
بطرف بغداد پراکنده کیفیت آمدن آنحضرت را مکتوب کرد و ایند بنا بر آن فرمود که همان کس که آن نامه را نوشته بود رفته دیگر در قلم در مضمون آنکه سیاه  
که مایه میر تقی میر تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پوست که احشام و صحرانیتانند که از لشکر بغیای ربه بدین حدود پناه آوریده اند و آن نامه  
بیت بیستند بر بال مرغی ذکر که بعد از دیان را شود نامه بر سلطان احمد بعد از طالع رفته اول مضرب کشته احوال و اقبال را از دجله بگذرانید و  
از دیدن آن قدح ثانی مطمئن گردید و بر جانب غربی دجله سواره استاده نظار میکشید و از اینجا صبحان کتی سان ابلاغ فرموده بیک شخصیت  
و سه فرسخ مسافت طی کرد و بنا بر محبت و نهم شوال نظم رسید آن جهانجوی جم احمد را بغداد بالشکری بشمار جهان پرستان بانک نامی و بغیر  
بدیدار نیم سپهر شمس سراسیمه کشند بعد از دیان به سقند عزم حسن بیان و سلطان احمد جبر بریده و کشتیها را غرق کرده بطرف حله حرکت  
و محمد از دجله با فوجی از سپاه مانده در روی آب روان کشته از آنطرف بیرون رفت و کشتیها را فیه بدی جانب آورد و آن لشکر را با بغینه آنکفات  
نگرند و بسان برق و باد از دجله بگذشتند و میر تقی میر کورکان در کشتی خاصه سلطان احمد که شمس نام داشت نشسته از آب عبور نمود و داعیه داشت  
که بغیر خویش و اوراق غایب نماید و امر بدارخواست بسیار آنحضرت را باز گردانیده بکامیابی باغی روان شدند و سلطان احمد از غایت عملیات نفوذ  
نامه در و و نفایس اجناس که بر شتران بار کرده بود و همراه میر و در راه گذاشته به سرعت طی مسافت میکرد و امر آن اموال را تصرف نموده از  
می شتافتاد و شد که بلا اینج او غلام و امیر علل حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با قرب چل و پنج نفر از پلان بوی سسیده و سلطان  
با دوست مرد و جلایان بحرب لغتیا ن یافته ایشان از اسب فرو انداختند و دست تیر و کمان برده شبیه کردند و بت زیچان چنان تیر و کمان  
که بر ملک بر فلک سوختند که در کوه تیر از زرها چنان که با و از خم زلف یمن تیان و امیر عثمان را حلی لغات خبی بردست زده بان وسیله  
جان بتک پای بیرون بردند و امر مظهر و منصور با خیم غیر محصور و راحت فرموده به شرف طواف عتبه کعبه حرام حضرت امام عالی مقام ابی عبد  
حسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیه حاضر گشتند و بدرگاه عالینا ه شافته بنوازش بکران مخصوص شدند و بت زناک در شجر  
اراستند همه یافته آنچسب میخواستند و صاحبقران کاوان قرب دو ماه در دارالسلام بغداد بعشرت و خیمه بگذرانید و داعیش و  
نشاط داده و جاهای می از غوانی از دست ساقیان سیمین ساق در کشید نظم و وقت صبح است و لب و جلد و انفس بهار ای پیکر کیمی  
باشط بغداد بسیار و جلد میریت زنده خوش میگردد ساقیا عمر که انانیقت مگذار و فکر فتح قلعه نگریت بهمین دولت  
صاحبقران عالی حسب و بیان باخت بعضی دیگر از بلاد عرب چون بغداد بجزه تصرف و زنا نقرهای بلاد و عباد و راه حلی  
از تجار بموقوف عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه است نگریت نام بغایت حصانت موصوف و نهایت مناسبت معروف و جمعی از زردان  
مفسد و مفسدان ممتزبان را پناه ساخته اند و همواره قطع طریق و منب اموال سالکان سالک تحقیق اقدام مینمایند و بدینست که بهیچ حساب  
دولتی بر آنجا عت متولی نگردیده و بکینه بت آن حصن حصین را سحر نگردانیده صاحبقران کشور کشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آنقلعه سپهر  
و قیل صاحب لغی و ضلال بر خاطر گذرانیده و در نسبت و چهارم ذی حجه سنه خمس و عین سبعا ز در دارالسلام بغداد عنان غریمت بد آنطرف اعطاف  
داد و در یکشنبه چهارم محرم سنه پنجم بطرف قلعه نگریت رسیده عساکر حضرت آثار آغا حصره و محارب به کردند و در آن زمان والی آنقلعه  
شخصی بود که در امیر حسن میگفتند و چون آوازه وصول مویکب ظفر قرین و قوف یافت برادر خود را بدرگاه عالینا ه فرستاده اظهار اطاعت  
و بندگی نمود و صاحبقران پورش پذیرا و را نوازش کرده فرمود که برادر خود را بکوی که از قلعه بیرون آمده غاشیه خد میکاری بر دوش گیر و تا باصناف  
الطاف حسره و ناخصاص باید و او بنگریت بازگشته آنچه دیده بود و شنیده بعضی رسانید تا امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون  
نیامد و بدفع و منع سپاه ظفر ناپه مشغول گردید و از آنرا نیم آنچرخه غضب جهان سوز بر فروخته دلاوران قلعه کشای از اطراف و جوانب خلعت

جنگ دلاخته و قلعه سپهر در محراب ساخته امیر حسن با اتباع کجبار درون کرخت و تو اچیان بهرام صولت بوجب حکم عالی اطراف قلعه را طغاب زد و با در  
 و ارکان دولت شمت نمودند تا بفتحیان بر کار داشتند بروج انحصار امینک سازند و بجماعت بجهت هر چه تا مقربان کار شغال نمودند  
 اراضی بگریست را بسان غزال سوراخ سوراخ کردند امیر حسن از مشا بدو خیال داشت که هم عالی را سکاکی الاقرم مادر و برادر خود را معاقب بجز  
 فرستاد تا زبان شجاعت بر میزد و کشتند تا فایده بران آمد شد سرتب یافت و امیر تورگورگان جواب داد که اگر او خود بپارست تنها بدان باید  
 و الا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این پیغام با امیر حسن رسانید که برای در دامن صبر و سکینانی بچید و بر مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت آمد  
 بیکبار از اطراف و جوانب انحصار در آمد و شب چهارشنبه ششم محرم کشت در تو نهائی که در زیر بروج قلعه برافراشته بودند و در آن چو بهاسوخته اکثر  
 دیوار بانی قلعه بر زمین افت و دو کار اهل حصار با مضطر را بجا میدادند و الا مان بایوان کیوان رسانیدند و چون نصرت ایشان حکم ایمان باین داشت  
 در جبهه قبول یافت و عساکر نصرت تا در خورد و شنبه ششم ماه مذکور قدم جلالت پیش نهاد کجبار در آمدند و امیر حسن را گردن مبتدیه پای سپهر  
 آوردند و در عابا بجان مان باقیه تمامی سپاهیان بگریست بکشت قتل بکشتند و تو اچیان از برای اعتبار نظر از روس انقویم کرد و ارسار با ساقه  
 و اکثر عمارت و بیوتات ایشان را بسوزانستند و در روز شنبه غرضه المصنوعه با خیمه و نظف صا حقران و الا که از ظاهر بگریست علم نصرت بر افراشته بود  
 زاده محمد سلطان جمعی کشتار از امان ایشان را با طرف و جواب عراق عرب فرستاد تا بقطع و قطع طریق و اهل قنیه و فساد و در آن وقت  
 در آن دیار ظاهر سازند و ایشان را بصره و واسطه شافیه بکشتند و انقیاد پیش آید و خراج برگردش نهادند و از بکشتن کسی ششاید بودند از پاشا  
 در آوردند و سالها تا مر اجعت نموده و در منزل جری بکوب بجا یون پیوستند ذکر نصرت لواء کشور کشتا بجان و دیار بکرو  
 ر و حا و بیان بعضی از امور که رومی نمود در آن و الا صا حقران سعادت است تا بعد از فراغ خاطر از سیخ عراق عرب بقتضای رومی صوابانمان  
 و دیار بکشد و خواجهمعود سبزواری را بجا طفت بغداد فرستاده با تمالک رعایا و تعظیم سادات و نقیاصیت فرمود و چون با جمعی طوفان طغیان  
 بقلعه کرکوت رسید با بلی انحصار بقدم اطاعت پیش اندند و آن قلعه بر سیم سیور خال تلقی بامیر یار علی موصلی گرفت و صا حقران در بادل از راه  
 مستوجه و حاکمه در شاد راه سپاه طغیان را با تاخت اموال را که قزاق و لوق فرستاد و بجماعت با حصول مقصود محاوره نمودند و موکبانی بجهت  
 طی منازل ظاهر و حارسید و کزلی نامی که حاکم ندیا بود از بیم جان شهر را گذاشته با بعضی از رعایا بکوی بلند بگریخت و با بعضی چمن خیزد کشور گیران آید و  
 زمره از عساکر مضموره ارسال نمود تا آتش شیب و تاراج در درخت و اموال ایشان زدند و بنفش بنفش در رو حانمزل گردید و کونید که آن شهر را با هزار  
 و تاملت عمارت آن را از سنگ تراشیده و مرشک گردانیده اند و قضیه لغاء بر سیم طویل صلوات الله الرحمن علیه در آتش بجا و قوی یافته بود و چشمه  
 آبی که از پیش مقدم طویل الرحمن در میان نیران جاری شده بود باقی است و اما سیو آتش در نواحی آن چشمه بچشم درمی آید القطنه میتر و کورگان مدت  
 بسیت روز در آن شهر بخش و نشا طپردار خسته در آن ایام جنبه ترنحان و حاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صا حقران گردان  
 غلام بزرگ گردیدند و در روز شنبه بسیت و ششم ریح الاول لواء کشور کشتا اند و عا بصوب مار دین در حرکت آمد و بعد از وصول بهفت فرسخی انقلعه را  
 بجا سلطان عیسی در روز شنبه بسیت و ششم ماه مذکوره با صناف تحف و بدایا بسنده سدره تا شایسته و با انعام خلعت خاص اختصاص یافت  
 تا بعد از آنکه محصلان بطلب امان بمار دین فرستادند چنان بوضع چوبست که سلطان عیسی بمو طنان انقلعه مواضع کرده که تا توانستند تمام اختیای  
 حصار کسی ندیدند بنابران فرمان واجب الاذعان باخذ و قید سلطان عیسی صدور یافت و بنا بر آنکه در انوقت آخر نستان بود و علف در حوا  
 مار دین پیدا نمی شد تا بجا صر مشغولی توان کرد امیر صا حقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم ملک غزاله بن زکریا  
 خلاف نموده تا خست فرموده او را بگریزاند و در اول بهار بار دیگر بصوب مار دین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه مهم بصالحه بجا  
 انولایت بر سلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بیاد و ولایت میرزا الف بیکت کور  
 کان و بیان بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران چون میرزا عمر شیخ بکوست ولایت فارس سرافراز شد در  
 دارالملک شیراز بمطاط عدل و انصاف انضباط داده اکثر تواج و حضرات آن ملک را بحیث ضبط و تحجر در آورده در وقتی که امیر تورگورگان

ایالت

انحراف حجب بجانب دیار بکر در حرکت آمد و حجب فرغانه واجب الاذعان با سپاهی جلالت نشان متوجه اردو می گشاید و از کورستان گذشت  
انقلبه خضر که آن را خرم تو گویند رسید و اندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و غلبه بسیار داشتند شاه را و جمعی فرستاده از ایشان طلبیدند  
ساکنان آن قلعه نوکران پنجاب را نومید باز کرد و ایندند و امیر زاد و عرش سوار شده بر ریشیه بر آمد تا بتسلیم سبب قلعه گیری پر داند و ناگاه ارشست قضا  
بیر می مردم ساکنان یافته بشیران آن شیربان رسید و فی الحال مرغ حش متوجه آستانه عالم بالا کردید نظم پیوسته بقصد ما ازین دست بکشادگان  
کش قضا شد کس جان زجفای او نبرده تیرش همه برشت نه خورده ملازمان موکب حضور شاه هزاره مخوف همان لحظه قلعه را گرفتند و خاک را یکسان  
ساختند و هر که اینجا افتد از پیرفتا دسانه تا گوشت شیر خواره پاره پاره کرد و دند و پسر بزرگتر شاهزاده شهید امیر زاد و پیر محمد که صاحب پدر خود با اتفاق  
امرا و ارکان دولت نفس شغرت تاب را بشیر زبیده بر هم امانت بجاک سپردند و بعد از چند کا بقیه الحضر اکس نقل کردند و چون خبر شاهزاده بر  
امیر تیمور گورکان رسید زبان چغینه بیان کلکله انا الله وانا الیه راجعون بکشاد و زمان مالیت فارس را در قصبه درایت و لا ارشد شاهزاده مرحوم امیر زاد  
پیر محمد نهاد و دشمنان و میرزاده عرش در او اسطربطع اول شدت و متعین و سعادتی نمود و بنا بر آنکه ملت سینه فادریختا بقالی نشان بفرستاد و جانشین  
که در دیار مانی را سوری در عقب باشد و پیرالمی را سرور می تعاقب در و رگشینه نور و هم جادی لالی همان سال ازاق جاده و جلال خیزی کوش  
طلوع نمود یعنی در قلعه سلطانی که در آنوقت موضع اقامت خواتین و اغانیان حرم سزای امیر تیمور گورکان بود امیر زاد شاه رخ را سپری خود  
منظر موکب گشت و دین بشارت در ظاهر بار دین بهج شریف صاحبقران ظفر قرین رسید از غایت فرح و انسا ط از سر جریه بالی انقلعه در گذشت  
و آن فرزند سعادت سندر را محظوظ غای نام نهاد و الف بیک لقب داد آنکه رایت ظفر سلب بجانب عراق عرب مراجعت کرده در آنسار راه بود  
پوست که متوطنان قلعه آمد که آن را عاندیز گویند بتانت حضور مغر و کشته نه و سیر چینه اطاعت در می آوردند بنا بر آن حضرت صاحبقران در  
روز دوشنبه بیت و تیم جادی الاخر سنده کوره عنان غریت بدان طرف یافت و بعد از وصول عساکر ظفر از آن قلعه را که بواسطه کمال بتانت ما  
حصار کردن از مخفی جراتش صحن بود و از غایت رفعت مرغ تیر و دانه و هم و جبال بر شرف تان صعود می توانست نمود مرکز در در میان گرفته  
و او از نفوذ سورن کوش کو تو ال حصار بستم رسانیده کوس و کور که فرو گرفته و آن قلعه را که بر وایت ظفر مانده در مدت سه چهار هزار سال هیچ  
آفریده بقوت و غلبه شج کرده بود و بد و سرور و قهر اقتضا سحر ساخته و آتش جنب و تاراج در اندوه رایت نهضت بصوب افاق برافراخته  
و در آنسار راه بدفع بعضی از ابل فساد و ارباب غنادیر و اخته مظفر و مضفور و خرم و سرور طی سافت میفرمود و در هر منزل از حکام و ولایات عراق  
و آذربایجان صاحب سعادت بشرف ملازمت حضرت صاحبقرانی شرف کشته پیشکش میگردانید و با لطاف پادشاهانه حضرات یافته نگاه داشت  
افتخار و جلال و در امیر ساینده از جمله در اوج کلیسا الا تاق والی از بنجان هرتن بدرگاه خمر و صف شکن رسید و تقبیل و بایم سرسلطنت جلال  
پایه و سرافراز گردید و تبرکات لایقه کشید و در سلک خواص بارگاه پیر شتاب نظام یافت مقارن آنحال خیال سخن قلعه و نیک که در تحت تصرف  
مصرف و لقا محمد ترکمان بود در حضرت صاحبقران افتاد و روز سه شنبه شانزدهم شعبان سنده مذکوره با جود تائید الهی و عساکر توفیق ناقصا سی بد  
نهضت فرمود و تبارخ روز چغینه چیدیم همان ماه در ظاهر و نیک شتاب بارگاه عالمینا و باج مهر و ماه برافراشت و سپاه منصور جیک در آن  
قلعه یزین را سحر ساخته و مصر با اتباع نقل به بالامی کوه که در ارتفاع با حصار نیلگون کرد و ن دعوی مساوات میکرد و در ستانت سنده سکندرا  
نظر در می آورد ستانت و روز جمعه نور و هم همان ماه پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب پرون فرستاد و پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام  
داد که سنده را حدقا و مستقام سده سده مرتب نیست اما از غایت پراس پرون نمیتوانم آید امید آنکه خیر روزی ما را با هم با هم گشت  
ملازمت شتابم امیر تیمور گورکان ایشان را نوازش نموده و خلعت چغینه فرمود که از سر جریه صدر که شتم باید که بی و دغغه ملازمت آید و هیچ اندیشه  
بخاطر نگذارد چون پسر و نایب مصر بازگشته بچه شوده بودند کوش وی رسانیدند توفیق پرون آمدن یافت و مدت محاصره و محاربه بجهت شده  
روز بروز تا اقامت در سپاه حضرت شکار و امارات عجز و انظار مصر و اتباع او چشمه میکشت و مصر دوسه نوبت دیگر امیر زاد و بعضی از امر و نوا  
خود را پیرن فرستاد و التماس مان و مراجعت موکب ظفر نشان نمود و اینجا می رسید و بالاخره مهم پیرن اینجا رسید که مردم از غایت جباری خود در آن

همان



از دیوار قلعه می انداختند و خاک در کاه عالمنازه توتیای دیده امید میساختند مصر چون حال بران نوال بدید و رشتنه دوم شوال سال مذکور  
ششمین بر دست کفن و در گذرن از قلعه بداد و الحاق با میرزا محمد سلطان کرده روی بخبر خاک نهاد و التماس نمود که خون او را صاحبقران مظهر  
در خواست نماید شاه را در مصر استقامت داده بسیار گاه بهر شنباه بدو توقع نمود که غایت عاطفت پادشاه گناه اورا ببخشد و خاص مقابل سازد  
و امیر تیمور کورگان خون صحرای شایر از کجشید تا به دران و لاجم بیاوین صد و یافت که اورا در صحبت سلطان حبیبی حاکم ماروین که مقید بود بسطی  
برند و حبیبی را دران قلعه بخون شده مصر را بهر قند کشند و فرمان بران را بموجب عمل نمودند ذکر بعضی از وقایع آن ایام و باز آمدن  
سلطان احمد جلایر بدار السلام صاحبقران کرد و در احتشام چون از فتح او نیکت با نبرد اخت افطه با امیر قش سپرده و در خجسته  
شوال بیت مراجعت مرقع ساخت و در جمیع شهر امیر حاجی سیف الدین از شهر تخریده بشف بساط بوسی فایز گردید و بعد از آن ایام درین با نواع و در  
و انعام مخصوص کشته و در بیخ موش با نهم بیاوین حاصل نموده روی با لک و خوش آورد و مقارن آن حال امیر بایزید حاکم طایفه آیدین بدست حسود روی زمین  
رسید و آنحضرت اورا بصنوف مواهب و عطا یا خوش دل گردانید و ولایت آیدین را بوی بخشید و گاه صاحبقران درین پناه کرجستان شتافته  
در آن محکمت لشکران حضرت نشان هر جا که با ابل کفر و انکار و و چار بخور دند چای میگردند و هر اسم قتل و غارت بجای می آوردند و بدست خود در سفر  
فوقات از چند سعادت برومند روی می نمود از جمله آنکه در روز شنبه بیست و ششم ماه مذکور و باب شکور در میرزا قاضی امیر زاده شایخ را و که  
سعادت آنرا که امت فرمود و این بشارت بسامع علیه امیر تیمور کورگان رسیده بغایت ترحم و مسرور گردید و مدت بیست و یک روز در آن منزل  
فیروز بخش و سور خوش و سرور گذرانید و آن مولود عاقبت محمود را با بر اسم سلطان موسوم گردانید بعد از آن از قارص کوچ فرموده نیکت کل  
محل نزول قبول بیاوین گشت و در روز سه شنبه میراثیم و بقعه از نیکت کول در حرکت آمده بر سر عقبر زول حلال افتخ شد و در روز جمعه بیست  
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر زاده شایخ بهر قدر و در بصنوف آن محکمت قیام نماید و شاه زاده بموجب فرموده عمل نموده حضرت  
صاحبقران شکار گران بکوبستان کرجستان در آمد و در آن ولایت نوبت دیگر لشکر نظر از محال تسلط و اقتدار ظاهر گردانید و در نوای شکی خبر رسید  
که طایفه از سپاه دشت قحاق از در بند کشته بجزیب حدود و شروان شتعال دارند و باران بایات حضرت نشان بجانب شروان متوجه گردید  
و لشکر قش خان که سر کرده ایشان علی او غلان و الیاس غلان و عیسی بیگ و غیلبی بی بود خبر توجیه موکب بیاوین نموده مراجعت نمود و صاحبقران  
و الاثر او محمود با داشت و آن رستمان و مان مکان رحل قامت انداخت و بساط عیش و نشاط بسط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد  
جلایر چنان بود که چون در کربلا از جنب سپاه مظهر لو فرار نمود بکلب شتافت و چند کاهی در آن ولایت بعیش و طرب گذرانید و از طلب بیعت  
رفت و از آنجا غلان غنیمت بطرف مصر تافت و چون نزدیک نقابره مغریه رسید حاکم آن دیار ملک بر قون موکب کا سلطان را استقبال نمود  
غایت التفات و غنایت تقدیم رسانید و صد و سی هزار سپاه را در وی و سه جاده طلا دوزی پیشکش کرده قریب برو دنیل منزلیستین  
فرمود و سلطان احمد تبرکات لایقه و متوفات رایت بهر بیان داده بعد از انقضای ایام صیافت و همان داری در سر انجام امور ملک فرعه  
مسورت در میان انداختند و راهیان قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر توجیه طلب کرد و دو ملک بر قون حاکم بغداد را بر قون  
بدان صوب کسب کردند چون سلطان احمد بکلب رسید شنید که امیر تیمور کورگان از کرجستان مراجعت نموده عازم دشت قحاق است بنابراین  
را باز گردانید و با نوکران خاصه خویش وی بخداد و نهاد و خواجیه و سیر داری بخداد و گذاشته بطرف شتافت و سلطان احمد در شهر است  
بار دیگر بسند سلطنت و از اسلام نکل یافت ذکر کشیدن امیر تیمور کورگان کثرت دیگر بر سر تو قش خان چون عساکر  
برودت مانر رستمان بواسطه ظمور آثار اقتدار سلطان بهار رقصای دشت و مرغزار نهرم گردید و جو و فیروزی دمار یا عین و از باران  
اعتدال هوای شکار در تنه زاده عنان بوجی صحرای کو بسا مظهر کفر داند مشغولی سلطان بهار بکل آراست سپاه سیر و کل برخواست  
بهرم گشت لاله زار دینه کوه و دشت لاله را می گوشتی صاحبقران مالک ارای خیانت قضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی از دشت  
قحاق گشت و بدست اقتدار تو قش خان و سپاه قحاق را محمد ذاکو شمالی و بدو تاراج روز شنبه بیست و ششم ماه مذکور و تبیین و تباعه اعلام انباش

سیر  
ماه مذکور



بعد رسیدن فی الحال از اسپ پیاو شده در پهلوی شش نور الدین را نورزین بن شمس غاکر و دشمن قول نبردیشان بپوشید که خدمتگاری بر میان بستند  
و دست باند ختن خدمت دلدور بکشادند و هر چند بهادران و شست متعاقب و متواتر حمله نموده نهایت مردانگی بطور رسانیدند ایشان را از  
جایی بر نتوانستند داشت و خدا دادی که چنگل دست چپ سپاه صاحبقرانی بود از غنیمت خود کوچی و علان در گذشته از پس شیت افتاد که در برابر  
هموار کورگان ایستاده جنگ میکرد و در آنکه و امیرزاده محمد سلطان نیز شمشیر بیکبار و لیران ظفر شکار دست راست مخالفان را در هم شکستند و هم  
حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه با کونیز عیسی بی و بخشی خواهر که از آنجا مخالف برایشان حمله آورده بودند شمشیر کرده منهدم کردند و بدست بخواب  
خدمتگاران فرستادند و از آنجا بسیار کس میو غنیمت و در آنجا جوش و خروش مبادان جوشن پوش لعلی بی که از پسران قوم شمشیران بود و بعد از آن  
ساخته و زبان بلاغ و کراف کشاده امیر عثمان عباس امبازرت خوانده و امیر عثمان بر و ناخته مقدار جلالت اظهار نمود که یعنی بی پشت بمر که کرده  
روی بفرار آورد و این معنی موجب دلشکستگی سپاه و شست که مبارزان اوس خجائی مانند شیران مردم ربای روی باور بجان آوردند و مضرب بخت  
شماخت جمعی کثیر از ایشان را بیکدم محجوج و پیرود کردند نظم سردو بخوان بر خاججوی بیدان بگردید مانند کوی تن نازنین پری چهر کان بقینا  
بر خاک ره ناتوان آخر لامظهر و برتری در جانب لشکر تیموری با کمال و بی غایب گشته و قمش خان دانست که کار نوعی دیگر است و قش و نصرت موقوف  
بعنایت کار فرمای قضا و قدر با اتفاق شاه زادگان و نوینیان عنان و بار بصوب وادی فرار انعطاف داد و بسیاری از کجنگان بر خمنان و بیکار  
لشکر نصرت نشان بر خاک پلاک افتادند و بدست زکشته قتاده هزاران بخت نه تابوت فی نوحه کرنی لهن و صاحبقران عالمیقام از باره خوشترام  
فرود آمدند بشکران قش و فروری روی نیاز بر خاک سو و در زبان نوازش امروها در آن کشوده و باره ایشان انعامات فرمود و از آن منزل در حرکت  
آمده و در کنار آب قواری شسته بارگاه با وج هر دو ما و بر افراشت و امیر شمس نور الدین که همچنان جان سپاری کرده بود نیز بد غنایت و تربیت انحصار  
داده پایه قدر و منزلتش را باوان کویان رسانید و اسپ و جامه زر دوزی و مکر وضع ارزانی داشته صد هزار دنیا کپی انعام فرمود و محمد لشکرانک  
و کراتخت بعضی از مواضع و قلاع و شت قیاق و بیان مراجعت صاحبقران افان صاحبقران و الا که بعد از مشاهد بیکر  
قش و ظفر کانگرا آب ایل ارقع و دشمنان خاکسار شتافته در آن مقام بر توالتفات بروجات حال قویری قیاق و علان که سپه اوس خان بود انداخت  
و اسباب پیشتر را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و ضبط ایل اوس حاکمیت مورد شت اقدام فرماید و قویری قیاق از معبر توالتو شتته در دست  
بقیاق توالتو شت و حاکمیت بر فراخت و قمش خان عروس ملک را دواع کرد با چند و کمر بکشتان بوردارد و لشکر فروزی اثر دین نوبت نیز در دست  
بقیاق دست بغارت و تاج بر آورده تا نزدیک ظلمات رفتند و مظفر و منصور با غنایم محصور و ردوی بجایون پیوستند آنجا صاحبقران مظفر  
دست راست اوس جوجی خان را تاخت فرموده بیک یارق و علان و نور خواجه و علان قضا در آن طرف بودند بیکریانید و تمامی اموال و جهات  
احتشام آنکه در در محبط ضبط و آورده عنان بسمند جهان نور و بجایب روس تافت و آنولایت را نیز بریزد و بر کردارینده دختران ماه بیکر و سپهران خود  
منظر بدست سپاه مظفر را قضا و بعد از فراغ ایل ارقع و غارت اوس صاحبقران بناموس بالشکر قیامت اثر عنان فرس بجایب قوم هر کس تافته صدای  
قل و غارت در آنولایت نیز انداختند و از آنجا عنان باره پر شکوه بصوب البرز که معطوف ساختند در آنجا راه صاحبقران جهاد بواسطه تنگی  
که نسبت بامیر عثمان عباس گفتند آن بهادر عظیم المثال را بیا سار رسانید و چون سپاه پر خاججوی البرز که رسیده اند ساکنان انموضع را نیز از شر  
انقام جرمه چنانیدند و قلعه کولا و طلاس را که دو سردار عظیم الشان بودند قهر افسرد و غنیمت را بخت الهی فرستادند و قلعه کولا و طلاس  
نیز تخریب نموده و تر و خشک اندیازد و ایل اوس عقیب در هم فروختند و بموضع بوغاز تم رفته آن رشتان آنجا که زانیدند و در قلب شتا که مقصود پیر  
و بر ناهمان بود صاحبقران مظفر تو امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر از جهتمت این را در اعراق بجایون  
گذاشته بنفس نفیس بجایب حاجی ترخان و سرای شافت و تخت بجایب ترخته حاکم آنجا که محمدی نام داشت بجایب اضطرار اسم استقبالی بجایون  
و امیر تیمور کورگان را و در خدمت امیر جهان شاه و فوجی از امرا و سپاه بسری فرستاد و ایشان انموضع ویران ساخته و در وقت مراجعت که از آب  
ایل برومی میگذشتند محمد تران بر سر نخ انداختند آنجا که خنود افان متوطنان حاجی ترخان را کو چانیده بکافات بنجیر ساری که او را بکاف

رویس

سوخند بودند شش در آن بلده زود بپورت قشلاق برگشت و در اقل بهار سته شان و متعین و سعادتمند و موافق تحقیق آن صلح جفران بعد از سته از پورت قشلاق  
براه در سته متوجه شروان گردید و در آن راه چند قلعه دیگر مفتوح و فتح ساخته نمود و آن را مغلوب و مغلوب گردانید و چون از شامی گذشته در لب آب کمر کرد  
اجلال فرمود و امیر شیخ بر او ستم شروانی که در آن سفر خطر کرد در عازم موکب حضرت صفای و طوی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید و صاحب جفران  
نواز تجدد و اربابان عام حضرت حاضر و کمر وضع بلند پای و سرفراز ساخته شرف حضرت از رانی داشت و لوازمی که کشای از شام در حرکت آمده منزل  
اقام حضرت خیم عساکر پرستش گشت و از اقامت میرزا میرانشاه را بولایاتی که تعلق بوی گرفته بود فرستاد و بعد از انصاف و صمیمیت فرمود و شاه  
باز به بجان شتافت دست راست سپاهش در فراغ و پنجهان تا او نیک پورت ساختند و دست چپ در سوق بلاق و در کربن تا بهمان علم  
افروختند و امیر تیمور گورکان از اقامت بسطانیته شریف برده در آن مقام بر حال سلطان جلوسی حاکم مار دین که از مدت سه سال باز در آن قلعه محبوس  
بود ترجم فرمود و او را از مجلس نجابت داده و خلعت عفو و انعام پوشانیده و جویش ایلالت مار دین سرفراز گردانید و بر پنج جهات اطاع از رانی داشت و شاه  
فرمود و در آن شام با جمیع جاه و جلال رسید که در غایت موکب بجا یون دار و غنایا و نذر میرزا بر لاس یکی از نوکران حق شناس بملوک نام تقبل نشاند  
و آن بلده را ضبط کرده و گردن از خلون معبودیت بچیده بنابران فرمان و اجاب الاذعان شرف لغا دریافت که میرزا سلطان حسین و خدا داد  
با جمعی که در سالکان مسالکت بملوکی بر حیات استحال بجانب بنام و در آن شدند و صاحب جفران کیستی ستان نیز معاقب ایشان انصاف نکشت و آن  
رسیدن موکب بجا یون میرزا سلطان حسین و امر آنها و نذر سحر گردانیده اتباع بملوک را به تیغ بیدار بکند و از آن نشاند و اخته و خند و صفا  
فرمان کارن قرین سعادت و اقبال بهمان سید و شاد و در آن غفلت و استغفال بواج فلک را فرستاد و ماه مبارک رمضان در آن قضای را  
فرمایان رسانید و ذکر توجیه صاحب جفران سعادت مند از بهمان بجانب و از الملک سمرقند پادشاه عالیجاه صفا  
نماید و بهمان پادشاه فرایض و سنن و وعید و تاجا نموده و امیر راده محمد سلطان پادشاه امیر جلالت حمید و امیر شاه ملک و امیر اخوان شاه احتاج بکباب  
فارس فرستاد و فرمود تا بهر خبر و ندو قاضی و حاصل و کسیرات مستخلص گردانند و صاحب جفران بی ببال در یازدهم شوال سال هجری و نو و دو شت بکباب  
ماوراء النهر در حرکت آمده بهر دیار که میرسد بکفایت سلوک حکام میرسد و ظلمه را تا ویب نموده و دروغه کان عادل را با انعام و احسان خوشنود  
و بهر و میگردانید و چون بولایت خراسان در آمد و الی بر آه میرزا توغایا قاتمت مرا ستم بقبال استحال نموده بشرف بساط بوسی استعا دریافت و پیشکشهای  
لایق کشید و بهر خود شتافت و صاحب جفران گردن غلام میرعت تمام طی شازلی فرمود و گشتی از آب نمویه بگذشت و حضرت عالیات سلطانی بکبت  
بیکم و سمر ملکیت خانم و تو مان قادی و دیگر خواتین بقتل بین با امیرزاده شایخ فاطمه بهشتان معنی داشته سعادت ملاقات در یافتند و شازلی با کرده  
لوازم بنای بجا می آوردند و صاحب جفران حمیده نام از خزانگیش رفته زیارت شیش شیشین کلار و دیگر شایخ اندازد شریف برود و در باره خطاط و محاوران  
آن فراموشانها تا که در روزی چند بخری و شاد کامی گردانیده از آنجا بفرستد و بعد از دریافتن شرف طواف مرقد اولیا و اکابر بساط  
عیش و نشاط بسطوط گردانید و خراج سه ساله بر عایا بخشید و بعضی از متعلبان و ظلمه را که بر دم حیف کرده بودند بسیار ست رسانید و آن رشتان در غایت  
دولت و اقبال در آن بلده جنت مثال بر برده و در اقل فضل با بصر باغ شال العتیر فرمود و بعد از تمام آن مقام چشمنهای حسروانه ترتیب نمود نظم  
خسروان بچش تخت نشین شاه و از اسباب جمیع این چند روزی بقتل باغ شال در کمال سعادت و اقبال بگذرانید و در نشاط و سرور گردان  
عدل ملک رهمور و ذکر توجیه امیرزاده شاه رخ بسطانت مملکت خراسان و فایز شدن حضرت صاحب جفران  
بمبصاحت و خضر خواجه او غلطان چون امیرزاده شایخ خلاصه و در مان قرا پادشاهان و قفا و خاندان حضرت صاحب جفران  
بود در شهر و غنایت بدر زکوار شال حال جنبه تالش گشته ایلالت مملکت خراسان تا فرورد گوه ری تعلق بوی گرفت و شاه زاده در آن  
سغبان سته مذکور موافق او و بیل از آب نمویه گذشته بجانب برآه توجیه فرمود و در آخر همان ماه در آنک کدستان نزول اجلال نموده و چشمنه و بار  
برافروخت و با شاعت عدل و انصاف و در رخ رسوم جو و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان بجا بجا پادشاهان رسانید و نگاه در همان حمایت  
معمین بنان باغ زافان را نشین بجا می بزم بجا یون فال ساخت و در شب جمعه از می بزم بزم مذکور آنحضرت را و لدی می شد نموده کشته موسوم با این بزم

واقعه  
مقدم





رحمی ساخته از لاهور که کی سبانی انجاعت را گرفت و در چاشت همان روز موسی بدوست نهار با تاج قتل سید و حکومت ایریاب بملکت محمد نایبی  
که برادرش بر تیغ سید موسی کشته شده و قتل گرفت و در روز بیستم ماه مذکور صاحبقران عالیجناب از ایریاب کوچ فرموده و در شب دوازدهم محرم  
الحرام سنه احدى و ثمانمائه و افق پس از آنکه آب سبزه نمود و کنایه بایان جرد که بچول حلالی سهواست محل نزول سپاه منصور گشت و در آن کوه در آنجا  
طالع سعد در آن منزل بدرگاه عالیشان آمده مرهم کشید و شگفتی بجای آورد و در شریط مال گذری و خدمت کاری قبول کردند و بنوارش امیر صاحبقران  
منظر کشته خشن مستطابارت آنطرف یافتند و در روز چهارشنبه سیر دریم حرم و موافق منصور از آب چول عبور فرموده و در پنجشنبه چهاردهم این  
نورالدین بابا فوجی سپاه جلالت این بدفع شهر شهاب الدین مبارکشاهی که دلی جزیره بود که در کنایه آب احمد واقع است ارسال فرمود و خود نیز  
مستاقب بدینجانب نصفت نمود و شهاب الدین بعد از چهار بار با شجور نورالدین و وصول صاحبقران منظر قرین کریمه گشتی در آمد و تامت جبات بمقتضای  
دست عساکر نصرت تا فراتر داد و اکثر لشکر او رخت می سپاه افشاد و بعد از آن صاحبقران کیتی تان بجانب تلمی کوچ فرمود و در شب ششم صفر سنه احدى  
و ثمانمائه حوالی آنحضرت ضرب خیام عساکر فرود گشت و ابالی انجا قدم طاعت و اذان سپردن آمده مال بان قبول نمود و محصلان همه تحصیل آن وجه  
بشهر فرستاد آن شایه واسطه گشت احتیاج سپاه منصور با ذوق فرمان بیاون نهاد یافت که هر کس هر جا غله یا دیگر دارد و باین بهانه می که در باغ یا  
در غله یا در سودا بهم بر آید و لشکر این بیتی شتافتند و طوفان بلا بالا گرفته تشنه و تاراج در شهر زدند چنانچه غیر از سادات و علما کسی را بآن  
بلایه نجات نیافت و در روز شنبه ششم صفر دایست ظفر از از تلمی نصفت نمود و عساکر نصرت تا در آن راه نصرت کوکری را که با و و هزار کس از  
هندیان جهالت نشان در کنایه کوکی عظیم استاده میجو است که دست بردی نماید نهرم کردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته هر جا یافتند  
رسیدند و اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل مراحل بر تو وصول بر کنایه آب بیا انداخت و در آن مقام امیرزاده پیر محمد جهان که نوکب ظفر نشان بود  
از نو طلعت بیاون صاحبقران ریح سکون روشنی دیده حاصل ساخت گفتار در وصول امیرزاده پیر محمد جهان که نوکب صاحبقران  
کرد و آن سرور و بیان فتح قلعه بطیغ و قتل ابالی انجا از صغیر و کبیر چنانچه سابقا غامض لطیف صیور در سلک تحریر نظام داد  
صاحبقران کوشش حکومت مملکت قندرو بقلان و کابل و غزنین و قندهار را بشاهزاده فیض مقدس پیر محمد جهان که نوکب ظفر نشان بود و شایه  
چون آنوایت را بجهت ضبط در آورده و غم تخیر بکر ملا و امصار نمود و از آب سبزه که شهاب الدین بجهت بگرفت و نظایر سلطان شتافته اعلام حمایه و عا  
برافراخت و در آنوقت حاکم انجا سارنگت بود در در ملو خان و سارنگت و ملودر سلک امر سلطان خیر و شاه نظام داشتند و بعد از فوت آن  
پادشاه عالیشان صاحب احسان مملکت هندوستان شده بودند الفقه چون مدت محاصره بجا کشید ابالی مولتان از قلع و قلاع شکسته شده و سارنگت  
ترک جنگ داد و از سر ضطرار بای شهر بیرون نهاد و پیر محمد را قیام میسر گشته بدرون مولتان حرامید و در آن شایه چنانچه در هندوستان محمود است  
بر کالی عظیم روی نمود و اگر شهبان لشکر تلف شد و حکام آنکه و همچنین را دانسته بشمار خلاف اظهار کردند و مخالفان در شهر آمده هر چه می یافتند  
و مردم شاهزاده مسبب گشت کل ولای و ملت توران با دای بدفع ایشان قیام نمیوانستند نمود لاجرم در غایت حیرت اوقات میگذرانیدند که  
ناگاه ما بچند رایت نصرت ایات صاحبقران مجتبه سات از افق دیار هند طالع گردید و آفتاب طلعت یونش از افق طلوع شد و در آنوقت بدست بدختر  
از شاهزاده بخت تیره شد و خفاش صفت در پنجه لها خریدند و امیرزاده پیر محمد از مضیق دشت نجات یافت و بجانب اردوی بیاون شتافته روز جمعه ۱۲  
صفر در کنایه آب بیا بهلا زنت جد بزرگوار رسید و محفوظ عین شفقت و عاطفت گردید و در روز شنبه پانزدهم لواء ظفر سپاه از آب بیا عبور نموده  
سایه قبایل بر منزل خجیان انداختند و چهارشنبه روز توقف انجا اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیر محمد صاحبقران عالی مقام را طوی و از شگفتی  
کشید و آنحضرت سی هزار اسب بوی بخشید انگاه پادشاه کبیر عالم قلعه بطیغ کشته در روز چهارشنبه عم صفر لشکر قیامت از آنحضرت را در میان و در  
از شاه پیر قلاع هند است و از راه دور افشاده و اطراف آن بیا بآن است و آب آن را کویت که بر در شهر از شکل پر شود و حاکم آن قلعه را او  
دوین میگذرد و او بلغت هند بهادر را کویت و او دوین ان غایت سربنا بعین بیج پادشاهی فرود دنیا ورده بود و از آینه و رونده باج سنا  
بیج جاری از شر او امین بود الفقه چون سپاه ظفر سپاه در نواحی الفقه اعلام اقتدار بر افراختند از افغان سورن و او از کرمانی زلزله در زمین وزمان

و عهد قیوم

انداختند و بهندیان نخست بقدم محاربت پیش آمده پس از آنکه کمال تسلط و نفوذ سپاه میر تقی میر شایده نمودند امان طلبیدند و رحمت پادشاهان را شایسته  
 ایشان شده و در روز جمعه ۲۴ صفر را و دو ولایت با شیخ سعد اجدادی هزارت حضرت صاحبقرانی شانت و بهر تباط بوسی استقامت یافته ستغور اسپ تازی با  
 زینهای زینت گیش کرده خدمات او شرف قبول پذیرفته با تمام جابر روزی و کمر صبح و فسرزنگار سرافراز گشت بمقام آن محال جمعی از بابای دیابو که  
 پیش ازین از جنگ با شیخ مسافر کبابی را با هزار کس بشیر عذر گشته بود بدستغ انتقام سپاه حضرت فرجام مقول شدند و بعضی موجب براس مردم بطریق گشته را در  
 را و دو ولایت کمال الدین و سپهر او در سلج نصر درواز باز گشتیدند و شاعر خلاف ظاهر کردانیدند لاجرم را و دو ولایت بقتل شده سپاه خضر قرین روی شمشیر  
 آوردند و نوبت دیگر از بابای فتنه امان طلبیده کلید در و ب ارسال داشتند و عده ماه ربيع الاول امیر شیخ نورالدین و امیر الله را و جبهه تحویل مال آن  
 بهر در آورده را این آورد امانی مال اجمال نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهان منور بقلعه بطبر در آمدند و میان ایشان و بهندیان جنگی عصب  
 روی نموده افرا لاخر شیخ فتح و خضر جبر پسم علم اهل اسلام و رنده و ده هزار کفایتیجها گشته آتش هنب و ناراج در خانان ایشان افتاد و عمارت آن  
 اشرا با آتش غضب محترق شده در آن دیار نه دار مانده و دیار و لحد الملک القنار و کر محلی از حال بلوک بهند و سنان و انتقال  
 حکومت آن بلدان سلطان محمود و ملو خان و بیان و حصول شیران پیشه نگیدی بعد از طی منازل بدار الملک و ملی  
 چنانچه در جملة ثانی بنی ذکر یافت سلطنت مملکت و ملی مشهور سیم عشر و سبعا ثلثی سلطان علاء الدین میداشت و چون بواسطه طول اجل آن  
 پادشاه عدالت آیین علم غریت بصوب عالم آخرت برافراشت فاضلی مکه تقدیر عروس ملک دلی سلطان محمد تغلق شاهی عقد بست و بعد از وی  
 پسرش سلطان محمد شاه بر سر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنه چهل و پنج سمرقند شکری جعل کرده گنبدیست بر فتح کجاست انداخت و آن ولایات  
 ناگهان در بار در جریخ کشیده بصلو ط ساخت و او با و شایبی کریم صاحب سخاوت بود و در باب تربیت و رعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام میفرمود  
 و مولانا جمال الدین بن حسان بدو بنده رسیده قضیه در مدح پادشاه در سلاک نظم کشیده که مطلعش نیست شعر آتشی تا جان باشد نگردد از جان  
 بان را محمد شاه تغلق شاه سلطان ابن سلطان را جناب ضعیفیت شعاری مولانا معین الدین محمد سمرقندی در تاریخ برزده آورده است که چون بن حسان بن  
 مطلع بر سلطان محمد شاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من از عهد صلحی بیات این قضیه بیرون نلتوا لکم کاه مولانا را در مجلس نشاند  
 و اشارت کرد که خاندان صربای زربیا و در و در که مولانا حبیبند تا با سرش برابر شود و ایشان بوجوب فرموده علم نموده چون زربیا مولانا جمال الدین  
 بلند شد بر قامت و بایستاد و این حرکت سلطان محمد را خوش آمد گفت که دیگر زار و رند و بر کرد و می چیدند تا با قاضی برابر گشت مصراع چنین  
 کنند بزرگان چو کرد باید کار و وفات سلطان محمد شاه در ماه ذی الحجه سنه اصدی و سبعم و قسری که انکجرات بسند میرفت اتفاق افتاد و در  
 بسیت و چهارم محرم الحرام سنه اصدی و سبعم زاده اس سلطان فیروز شاه قاجم تمام گشته روی بطرف دلی نهاد و در او خراج مال را می سه ندگوبه  
 بدان بلده در آن سلطنت بر می قرار گرفت و عباد ثواب و فتنه است ارام و سنگین پذیرفت و بعد از آنکه سلطان فیروز شاه نامه کار بردار قضای  
 او سلطان محمود در بر سر ریالت نشاند و ملو خان که از عیان امر او سلطان فیروز شاه بفرید اقتدار ملت داشت صاحب اختیار ملک و مال مملکت  
 و چون سلطان محمود و ملو خان از توجه کوب خضر نشان امیر صاحبقران خبر یافتند با ستم سپاه بیار و اعتقاد عدت و اهدت پیشتر مستعجب گشت و بیجا  
 گشته پای ثبات و قرار بنوا را سختند و صاحبقران کا مکار غنما و است بکار انقوم واقف شده بعد از فتح بطبرخان باره کردن میر بکتاب  
 دلی العظاف را و دودنار را و بهر بلده و قضیه که میر سید جان و خانان کفار و مخالفان را با آتش غضب سوخته عیال و اطفال اهل غنما را با آتش  
 می گرفت و بعد از طی آن مسافت پرافت و عجز از این راه و بجای رسیده با مخالفت در روز و شنبه بسیت و سیم ربيع الاول سنه اصدی چون بکشد  
 و متوجه علف را حصار لونی گشت و همان روز بطایر بقلعه رسیده میثومی که موسوم به بیون بود و کوب بیایون را بقدم استقبال نمود و شیخ را شاد بارشاد  
 عقل و درین طریق را دشت سلوک داشته خود را بسته علیه صاحبقرانی رسانید و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی سپهر خفت بروی  
 کشیدند و لشکریان طرف قلعه ز تعجب زده در عرض دو ساعت گنبد خیر بر شرفات آن انداختند و کفار از مسلمانان جدا کرده و غنمه تیجها  
 ساختند و عده ماه ربيع الاخر صاحبقران عالی کثر از حصار لونی طلب آب چون رفقه در برابر جهان نمای فرود آمد و جهان نمای عبادت است از عمارتی

تیره یابی

خمین



همین دولت صاحبقران کشور کشای صفهای دشمنان قومی برین شکسته بودند و عهد بای مهمات کلی بسزگشت جلالت از هم گشته تا چون پیش از آن جنگ  
پاییده بودند و در باب حمایت و دیدار و صلابت گردان جانوران غارت آنها را به آنها شنیده اندیشه عظیم داشتند و مغلوب شدن قبایل را در جنگ  
محالات می بیند شنیده و در غنای شرف و اکابر این جهه بنا به بود که در وقت تعیین مواضع متعینان چون حضرت صاحبقران از علماء و عالیشان  
و فضلاء معانی مکان پرسید که جای مناسب خواهد بود و خواججه فضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبدالحجیر سپهر قاضی نعمان الدین خوانی جواب دادند که  
جای مناسبیست که عورات آنها میباشند آری بخت کرد بود بهرام را در دل پارس میخواستند و سار و لباس بنا علی بد صاحبقران نظر نمودند  
که از این مار بانی جنگ بزرگ ساختند تا وقت حمل فیلان پادگان بود که حضرت نشان آنها را در راه پایشان سازند و چون غنایت از بی در  
جمع احوال شال حال کرد کار آن مؤید جمیده آثار بود پیش از آنکه احتیاج بخاکشک شود سپاه نصرت بزرگ را کل قسطنطنیه و فیروزیه و در حین اقبال  
و دیده آمان آمانی از طلوع خورشید و کامرانی روشنی پذیرفت بخت پیکر فتح و ظفر شد جلوه کرد و در اقبال آمد بار و در کیفیت حال پس از اقبال که بعد از  
تساوی صفین و تعارب طرفین صاحبقران پاکت اعتقاد بدستور محمود از باره عالم نوز و فرو آمده از روی نیاز و در کعبت نماز گذارد و حسین اخلاص  
بر خاک راه رسیده اگر یکم عطا بخش ظفر و نصرت مسألت نمود و آثار حاجت و دوا بر تیر تیر صوابها ظاهر گشته بدلی قومی و ملی مسیح پایی مبارک در رکاب  
سعادت انسانی آورد و علی سلطان تو اجمی و التون بخشی و سپهر موسی و کمال را با چند قشون از ابطال جان بداد و امراد و بزرگ فرستاد و حال آنکه ایشان را  
در خاطر گذارده بود که اگر حضرت صاحبقرانی جمعی از سالکان مسألت بپهلوانی نمود و مافرتند علامت فتح و فیروزی باشد لا محرم چون انجاعت بدیشان  
پوشیدند و ظفر و قوی ظاهر گشته بود شکست بهادر و سینه و جوشخ علی بهادر و الله داد و نصرت تمامی جمعی دیگر از شیران پیشه کارزاری و کینه گشته  
و چندانی صبر نمودند که منتهای دشمن از ایشان گذشت آنگاه تیغ جلالت آخته از آن کین سپردن آخته و در حلقه اول قرب پانصد کس بر خاک بپا کرد  
انداختند و از برافراز میرزاده پیر محمد بر جوانان غار مخالفان آخته شمشیر بپایند و طغای خان را که در برابرش بود منورم کرد و ایند و از صیبره همین دولت  
قاهره شاهزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهان شاه و عیاش الدین ترخان میمنه حشم را که بکین ملک مهر الدین و ملک بانی بسا  
کوه استین استوار بودند و در شمشیر و سایر امرا و یلان بر صف بیلان زده بر خیم تیر و نیزه خرطوم از دبا صفت آن جانوران حسیب است را هجوم ساختند  
و پهلوانان را از قتل آن حیال بر خاک انداختند غلبت بکرزی یکی کرد پسلی زبون پیر و در پهلوانان گون و شاهزاده خلیل سلطان با آنکه دین با نرزه  
ساکلی بود منی قوی بنید سپهر کرد و ظفر شاه را آورد و ظفر نصرت از طلوع اقبال صاحبقران توده حصار رخ نموده فرزند بنده اعدا با دفا و فت و سر  
پادگان بل غنا و بسم سپان تازی ترا و فرموده گشته سواران ایشان روی کرز بجانب شهر نهادند بخت کرز این سپاهان از آن استخیر بود رسم  
هندوستانی کرز و سپاه منصور رایت اتمدار آخته فیلان بندیان را مانند شیران قربانی در قاعه سیر کشیده و بسیار می از لشکر سلطان محمود  
و تلوخان بدین تیغ سید تیغ که زانیند نظم سپاهان هندو بسیار و دین فغانند چون سپاه بر زمین سرهندیان زیر پا بخت رفت فرورنجید و جرز  
هندو درخت زترکان مصطفی اندر براس بیخ آند و چو کا و خراس و سلطان محمود تلوخان در شهر محض نموده صاحبقران کیتی شان گمار  
حوض خاص با شرف نزول بیاون اختصاص داده و حوض خاص ساخته و پر و آخته پادشاه دریا و سلطان فیروز شاه است و انقدر وسعت دارد  
که تیر تیر بر از کثیف آن بدیکر جانب پرواز نمیتواند کرد و آن غنچه بر دوشم پرشکال از آب باران پر شده تا می سال بانی و بی از آب می آید  
و کارزان پیوسته در اینجا جا می نشیند و عقد چون کنار حوض خاص محل نصب سراقات سلطنت گشت شاهزادگان و امرا و نوئیان بخدمت  
شاهانه رسم بنیت بجای آوردند و آثار شجاعت و عا سیه امور که بعد دولت قاهره از بر کس که ظهور آمده بود عرض کردند و آنحضرت از وفور  
نعم الهی که شامل روزگار ملایمان استان پادشاهی شده بود آب و چشم گردانیده وقت نمود و زبان بختین امر جلالت این گونه در  
باره ایشان انعامات فرمود و ذکر فرار سلطان محمود و تلوخان و وقوع غنیمت و تاراج بدار الملک هندوستان  
چون عقد جمعیت حکام ملی از هم کینیت و برکت از ایشان بطری کرکیت سلطان محمود تلوخان شهر در آمده و طریق شورت سلوک داشته فرار  
چاره انداختند و در میان شب که مانند باطن کفره فخره تیره و همچون غلبر سپاه رنگت خود شهر بازگذاشته است کرز برافراشته و غنیمت

امیر تیمور گورکان از خرد و خفا و خبر یافته جمعی از بهادران و عجب کر و کجکان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته و غنیمت عظیمایت گرفتند و دو پسر تو  
خان که یکی یوسف نام داشت و بلکشت اشرف مشهور بود و دیگری خداید و امیر کرده بار دو آورده و صبح چهارشنبه ششم ربیع الآخر که برق زرنکار خیزد  
نوابت و ستیاری بر بام این صفا منصوب گردانیدند صفا جعفران کنی شان بدو واژه میداد شافقه در عیدگاه سر پرده و خراگه برافراشت و سواست  
و قصبات و اکابر و اشرف و بی غیر بساط بوسی رسیدند و بی اندک مدتی که نایب تو خان بود با اهل دیوان ملازمت مبادرت نمود و طوطی و عین غنایت  
حسن و از کشته بجان مان یافت آگاه بود که کشور کشا و لغارهای بلند آوازه را به پشت دروازه برآورده صدای بشارت در حلق طاق نیلگوئی کرد  
اندختند و صد و بیست و پنج نفر که پیکر عفریت منظر که تحت تصرف لشکر خوار شده بود و بخت صفا جعفران و الا که در آورده و آنها مانند کسانی  
که امان طلبند و می بر زمین نهاده فریاد زدند و در جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر با اتفاق جمهور اعیان حضرت بهر در آمده خطبه بانام  
والعاقب صاحب تسلیم کنی تسمان و ولیعهد حضرت پیر احمد سلطان زیب و زینت دادند بکیت شد از نام او قدر بیشتر بلند و اتفاق  
اوروی نزار چیدند و چون تاریخ این بکیت باب یاری دولت بیاض حضرت شاه بسال غار گل فتح بند شد بویا صفا جعفران منظر و از بزم  
عیسی و طرب آماسته لومی شاط و خرمی بشیر خانه ناهید رسانیدند و در نهایت دوست کامی جا بهای می ری خوانی و کشید و آن اشا تاریخ پنجشنبه  
شانزدهم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام با اتفاق جمعی از بیکان عظام بر دروازه نشسته توجیه مال مان مشغول بود و چند هزار سوار از  
حضرت شاعر بهمه تحصیل قند و غله بدیاری در آمدند و جمعی دیگر از نوکران آغایان و نویشان بهمانه پدید آمده در شهر بختند و دست بسید و بغارت  
و تاراج بر آورده و امر امیر چند در حد شمع آمدند فایده نداد و چون امیر تیمور گورکان بیج برسم فریدون و آیین کی در بزم سرود و می نشسته  
بود و کسی بدینها نینواست رفت که کیفیت حال عرضده دارد آتش خرد و بی اشتغال یافت و بندهایان جوق جوق اموال و عیال و اطفال را در آتش  
انداخته بنهار جنگ و جدال می انگیزند و تیموریان بر خیم تمشیر آید بخون ایشان را چون می در قبح می بخشند و امر دروازه بار بسته تا تمامی سپاه  
بشهر در نیانید و قریب پانزده هزار کس از غار شام تا صبح نهمب و تاراج مشغول بودند و در دیگر که می خدمت ماه بود و پیر و نیان خود را در شهر انداخته  
عارت عام دست داد و در بیچ دهم نیز همان منظر جهان سوز در شغال بود و هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتب از صد نفر تا سیست نفر  
بهنده امیر کرده برده گرفتند و از انواع لای و جواهر و دانی رز و نقره و نفوذ و سرخ و سفید مقدار بدست سپاه قیامت آتافا که بیج  
و خشن گنج در بیان حشر نیاید در قلم و هر سه شهر بی که بسکید بیکر انتقال داشت و یکی را سیری دیگر را دبی گفته و ستیوم جهان پناه میگفتند و تاراج  
و تالان بهمت مساوات گرفت و شرح ایحال بسامع جا و جلال سیده فرمان واجب الاقتال صد دریافت که از باب حرف و صناعات را  
از امیران جدا ساخته در میان شاه و اکان تقسیم نمایند تا بولایت خویش برند و شکست تراشان را بهمه خاتمه بیاورن مضبوط دارند تا در ملازمت  
موتکب عالی میر قند رفته در مسجد جامع که آنجا ساخته خواهد شد کاکشند ذکر بعضی دیگر از فتوحات ارجمند و بازگشتن  
امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند ما بچو طوق کسی فرزند بعد از آنکه پانزده روز اقامت در بی را منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع و بلاد  
شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیت و چهارم ربیع الآخر ظاهر چنانچه به نصرت بهایون اتفاق افتاد و چون مرحله وزیر آبا و مسکرا و پاشا  
جلالت بنیاد گشت ایلمپیان بهادر و آنکه حاکم لاهور بود و بخدمت رسید و دو طوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه تا آن زمان در مجلس ملک  
هند و ستان بخنوزی و شیرین گوئی مسکروند نظر آن شاه باز قلعه محالی رسانیدند و آن تحفه که می بقبول اقران یافته رایست منصور از ناب جو  
عبور نموده در موضع کته بهادر نهاد با امیر خود قلعه اش بشرف بساط بوسی سرافراز شده و بیکیشهای شایسته که زانیده با صنایع لطافه خیزد  
مخصوص کرد و بدین تیمور گورکان از منزل کته بدولت آباد که جمهور ترین ولایت هند بود و تشریف برد و در روز توقف کرد و از آنجا بجانب  
میرت که از مشایخ قلاع هند است آورد و در آن زمان مولانا احمد تهماسبی و جمعی که بر صباط القلع بودند و اطاعت فرمان واجب الای  
نی نمودند و از خانه ربیع الآخر صفا جعفران عالی تا برید بخار سیده عسا که منصور را غارت جنگ کردند و قدر اقسرا امیرت را گرفته صفی کبر را در حلق  
نیز بجم تیغ آید و بار البوار فرستادند و پسرش را با تاشی که میسر است بیوختند بکیت اگر صد سال کبر آتش فرزند چو یکدم اندر و افتد بود و

چند گون





دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شایر خراج بجانب دولت مصلحتی برآورد و از تعلیق ملهم سعادت ابدی مهندسان بپوشند را بهمارت بجهت  
جامع سمرقند فرماد و او محمد بقدر الموفق الاقام و الصلوة والسلام علی سید الانام محمد و آله الکرام العظام ذکر ششمه از حال امیرزاده امیرزاده  
مهرالدین میرانشاه و بیان اسباب پورش هفت ساله صاحبقران عالمجاه در پائین نرسد ثمان و تعیین و سعادت شاهزاده  
جلالت پناه امیرزاده امیرانشاه که مقتدری صلیب مملکت بلاکوهان بود بعزیزیت صید و سکار بر بختند با در شمار سوار شد و در صحرای مرید هر که سوار  
در جوار امیر پسر خیر بمان بود و خیر فراوان مجتمع گردید و امیرزاده و قتل در آنجا و صید و شکار و خوشی کوی را زنده کرد و بفرمودن نین رسانید و صید طبعه  
و اسب رید آن بخت و شیر گار بخت نین ببرد و در نین قتل و او را به صوبت حالت بهوش گشته بعد از آن که اندک افاقی دست داد و در حقیقت  
شده مقله علی فاش بدین ششم و جراح دودمان تیموری راه یافته طبیعی که در صدد و معالجه در آنده بهوایم در علاج خطا کرد و در پشانی و داغ شاهزاده زیاده شد  
او ان حال که محسن بوم شرف و عامل و لایق بحال سلاطین کامل بود و از وی بطور رسید کاهی بجز دادنی و بوی خون بکینا بوی میخیزد و احیا نواره اسراف و اتلاف  
کمی غیر متعنی می کشید و در اوایل فصل تابستان که بواسطه حرارت هوا جوین در بر مبارزان و تان می افتد بی تقریبی عنان بجانب بغداد و یافت و از غایت  
سرعت و منزلت یکی کرد و سلطان احمد ملایر چون میدانست که در آن فصل محاصره دارالسلام اشکان تمام دارد پای در دمان بکن و بسات کشید بهیچ طرف  
حرکت نغز نمود و امیرزاده امیرانشاه بطاهر دارالسلام بعد از رسید در آن آتشامو تر و متعاقب بلیچان از جانب آذربایجان آمدند و معروض گردانیدند که  
طایفه از شراف و اعیان تبریز یا یکدیگر عهد بسته داعیه غدیری داده اند بباران شاهزاده عالمیکان بعد از دو روز که در ظاهر بغداد بود و بصوب تبریز  
فرمود و ابل غنم و فساد را که یکی را بکجه مضطرب و تبریز اشتغال داشت معروض تیغ سیاست گردانید و چون که جیان بدین احتمال و داغ شاهزاده  
آتش و قوف یافتند قدم تیمور و جبارت پیش نهاد بهنگام فرصت آفرینی و قضایات آذربایجان را فارغ نمود و امیرزاده امیرانشاه تمامی اوقات  
بعیش عشرت و طرب و شرب خمر و لهو و لعب مصروف داشته ازین مناسبت مملکت غفلت میوردید و در آن آتشا حرم محرم خویش خانرا در بختی نهمت امیر  
گفت و آن باو عظمی را بهو بر بختید از تبریز سیر قند رفت و در وقتی که امیر تیمور گورکان از پورش هندوستان بازگشته در داغ چهار قامت داشت به  
سعادت ملاقات فایز گردید و حال ضعف و داغ امیرانشاه را عرض فرمود و گفت اگر دین اوان با آنچه بایست نصرت آیت پر تو و حول به مالک  
آذربایجان نمیداند احتمال قریب دارد که شاهزاده سلوک طریق مخالفت را پیش نهاد و بهت ساند و بنابرین جهات صاحبقران پسندیده صفات  
بجبه لشکر فرمان فرموده با استعداد پورش هفت ساله حکم کرد و در آن باب قدغن نمود گفتار در ذکر نهضت صاحبقران کرت و دیگر  
بایران و بیان مهور شدن نواب و مقربان امیرانشاه گورکان بنابر اسباب مذکور و حالات مطروحه پیشاننگه امیر  
تیمور گورکان از محنت پورش هندوستان بیاید و پنج شش بابی و متفرق بر دولت و اقبال امید باطعش و نشاط نماید غرم پورش هفت ساله غرم  
کرد و از غایت غلو بهت روی با استعدادان مهم طیار آورد و از امیرزاده شایر خراج و سید خواجه شیخ علی بهادر و جهان ملک و پسر محمد پولاد را بهراه  
فرستاد و فرمان داد که آن قره العین سلطنت را کوشند که بالشکرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیرسلطان شاه را پیشبردار سلطنت تبریز فرستاد  
شاهزاده بوجوب فرموده کار بند شده چون یکجا هم رسید توکل فرمود از نزد صاحبقران مظهر و اخبار ساریه لشکر خراسان باید که به شاه سلطان و  
قطع مسافت نمایند که اردوی اعلی از طریق بگرام و دامغان توجراست لاجرم امیرزاده شایر خراج عنان بجانب شاسان یافت و امیر تیمور گورکان بعد از نیم  
خزینت میرزا محمد سلطان را در دارالملک سمرقند جبهه صلیب مالک نوزان باز داشت و امیرزاده اسکندر و له میرزا محمد شیخ را بکومت اند جان بعین  
نمود و چهارشنبه ششم محرم الحرام ششمه که اول روز پائین بود مطابق توشقان نیل صاحبقران بجدیل عظم برای صواب و بصدری درست آبانگشت  
میان که وحشت و آوار و با در کاب بهمند شدن آفتاب سعادت بلند قد افراخت از هر طرف رایتی خراسان زهره سوسنی فامنی و رایت  
نصرت آل قرین سعادت و اقبال از چوین عبور نموده و منازل مراحل میپورده چون بولایت جام رسید بوجوب حکم بایون امیرزاده سیم توجه سیر کرد  
تا اتفاق برآورد بر کز خوشن میرزا پسر محمد بغداد و در و او امیر سوخت با و در هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشت آنکه صاحبقران به حضور شاهزاده  
نیشاپور بگرام شافت و در بگرام بخوار می رفتند از آنجا عازم قره باغ گشت و در آن مرحله امیرزاده شایر خراج که امیرسلطان شاه را تحسین ششم شایر خراج

بوکه تبارین  
پروست

بعراق فرستاده خود از راه مازندران متوجه شد و امیر سلیمان شاه چون بمی رسید و کیفیت جفت دماغ میرزا امیر شاه را و تحقیق انجامید و هم نموده به تبریز فرستاد و بعد از آن شافیه قرار گرفت و امیرزاده با یکو و لید میرزا امیر شاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر سلیمان شاه فرستاده و او را به تبریز طلبیدند و جناب شاه بآب بدان بلده رفته بعد از دو روز میرزا امیر شاه را با معبود می از نوکران بجانب اردوی بهایون روان کرد و چون موکب کردون احتشام از دیار می بگذشت میرزا امیر شاه با شاق قبایل نپاه رسید و صاحبقران عالیجاه روز اول او را بارند و روز دوم اگر چه شامزاده را طلبیدند و در انوش کشید اما نظر التفات درونی نگرفت و بموثر خواجراتو غافلان اسلام را حبه تحقیق و محققش به تبریز سال داشت و ایشان خواب و کارکنان میرزا امیر شاه اگر گفته اند که روز و در بار ملاحظه نموده و در نکست مال چند ساله را که تعلق بخزانة عامه میداشت و شامزاده بطریق مدعی خود بهر کس بخشید بود و اسیر را نمودند و چون در آن ایام کبریات صاحبقران جنبه صفات نمود که افراط میل میرزا امیر شاه بشرب مدام و محبت ساقیان سیم اندام بسبب ترخیص یافتن نزد مردم بدیم پیشه و زمره از استادان سازنده بوده که موسیته مراقت شاه زاده نادر غضب صاحبقران بهر قهر شغال ایستاده کم فرمود که نه ما سازندگان مجلس میرزا امیر شاه را بردار و علنا بکشند و موجب فرموده مولانا محمد کاظمی که با وجود جرد علوم معقول و تفوق در شیوه نظم و تدبیر و جد و جلال در فضیلتی زمان ممتاز بود و دستا قطب الدین باقی و حبیب عود می و عبدالمؤمن کوبنده که هر یک در فن موسیقی و ادوار در زیر کسب و دوا پیشه و نظیرند نشسته گشتند و چون ایشان را با پای دار بر دهنو لانه کاظمی پیشل مطایبه رومی با شاد و قطب آمدند گفت خدمت استادی بوسیله پیرویش قدم با بوده اند باید که عالیه همان طریق معنی دارند قطب الدین گفت چه عمل منزل و فراست و جلا دخت را بهمان و زمانی قطب کاظمی انداخته او را بردار و بکشید و بکشتن بولانا محمد رسید این دو بیت منظوم گردانید نظم پایان کار و آخر خراست طعنه کرد بابت و کرند است اختیار نیست مروان و وار که بر بندت بیای دار مروان پای دار جهان پایدار نیست و همان نایب سبایر رفیقان ایشان را نیز از همان شربت چشایند نه لار او و لقصا و لا محقق حکمه ذکر قشلاق امیر متوثر کورکان و در قریب باغ اتران و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران چون بابت صاحبقران نان بر تو وصول بر مالک عراق انداخت جت قشلاق قریب باغ اتران را با اختیار کرده روی تو به بان صوب آورد و از آب درین عبور فرموده حوالی مقور گشت که یورت عرتابان بود و ضرب جنایم عساکر سپه اشکاک گشت و در آن زمان در اطراف جهان وقایع متوثر روی نموده اخبار بسیار مع عدم دومی لاقدره رسید اول آنکه متوثر قتل افغان که بعد از آن گشت قتلش خان در لوس از بکشت با شارت امیر متوثر کورکان بر مسند عالی نشسته بود و بکفران محنت اقدام نموده و هرج و مرج با حوال دشت قنچاق راه یافته دیگر آنکه ملک طاهر بر قون که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی میداشت و دیعت حیات بقاضی اجل سپرده و در میان امر و ارکان دولتش اختلاف پیدا کرده دیگر آنکه میرزا ده تغور خان که پادشاه ختابود در کفر و ضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته و احوال آن مملکت نیز اختلاف پذیرفته دیگر آنکه خان مغولستان خضر خواجده افغان نیز با علم بعضی رفته و اولادش با هم در مقام خلاف آمده دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعلیه فوت خضر خواجده افغان لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد را محصور و در محصور گردانیده و سالها عاتما باند جان باز کرده و از اسما این اخبار صاحبقران بجایست متوج و مسرور گشت و با بعضی از سپاه مظفر لو اہمیت بر اقامت مراسم جهاد و غر احماشته و طلب رشتان بکیر جنایات شافیت و در درجتها لوازم قتل و عارت تقدیم رسانیده عشا که حاکم کبر آن دره بود و فرار نموده عساکر متوثران در منازل او زده و کلیسائی مشرکان ایران ساختند و بعد از یکماه که در آن دیار کمال اقتدار ظاهر کردند و می بجانب یورت قشلاق آور و دزد بکیر و قایع آن رشتان آنکه چون امیرزاده رستم و امیر سوختک در شیراز امیرزاده پیر محمد رسیدند و فرمان صاحبقران ماکلستان را در باب یورش بعد و بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد با اتفاق بر دستو جریه عراق عرب گشت و دانا و نیجان شولستان رفته بهمان مرضی که نداشت علم مراجعت بران داشت و امیرزاده رستم بموافقت امیر سوختک چند موضع معتبر از ولایات سلطان احمد علا مظفر قوت ساختند و مخالفان را عارت و تاراج کرده بنیاد حیات معتمدان را برانداختند و اما امیرزاده پیر محمد چون بشیر از مراجعت نمود با عوای جمعی از مردم ناریک تاریک دل جنال حاصل بدماغ راه داده و قاتی ترتیب کرد و هم از نوکران و جمعی کیفیت حال را با امیر سعید بر لاس گفتند و امیر سعید شاه زاده را در طعنه قند رجسوس ساخته و برین باب عرضیه بدرگاه عالینما نمود

استاد

آفتاب  
اشراق

بندگان

فرستاد و بمشغول آن نوشته در شش ماه فراغ بمرض بجایون رسید برینج جهان طاع صا در شد که امیر الله داد بسیار زود و دوزمه که شاه زاده را بدست آورد  
نموده اند بیاسار ساند و امیر زاده رستم را بجای او حاکم فارس گردانید و امیر الله داد چون بشیر از خراسان رسید و سید جراح و رستم خراسانی را که غیر با آن  
فته بودند کشته و ستونی بختی را دست و پا بریده و مبارک خواب و محبت شربت دار و شیخ زاده فرید را محبت کرد و ایند و نشان حکومت بشیر  
از عقب امیر زاده رستم بمرق عرب ارسال داشت و در مصلحتی آن نشان امیر زاده رستم رسیده شاه زاده خان عنایت بصوبت اس اعطاف داد  
و امیر سونگت بجانب قراباغ روانه شده بار دوی بجایون پوست اتا سلطان احمد جلایر که حاکم بغداد بود چون خبر رسید امیر زاده رستم را بر  
مصلحتی بعضی دیگر در حدود عراق عرب کشیدند و منظر بی عظیم بوی راه یافت و در واز پادشاه در بستمه مصبوط گردانید و مقام آن اشغال را با  
قوت دولت قاهره در بغداد امری در غایت خواست روی نمود و شورش آنکه سابقا صا جعفران کشور گشت حکومت خوزستان را بشیران نامی  
داشته بود و او از متولان آن ولایت مال بیهیایت حاصل نموده با هزار سوار ارشته بغداد و شافت و اتا سلطان احمد رعیت و رعایت یافت و در  
ماهر و ارکان دولت سلطانی طرح محبت و اتحاد انداخته بر یکی را پیشانی گردانیده هزار نیار تا سید میرزا و نیار بختی مخبوط ساخت و از  
نظام و تقدیرات الهی محصل آن وجوه از دست نویسنده مشردان بیرون رفته یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام آن کاغذ را باز یافت  
و پیش سلطان برد و از ملاحظه آن نوشته توبی که سلطان احمد از لشکر ظفر اثر صا جعفران و الا که داشت یکی در بزرگدوش کوره بهادر که در آن  
محصل ده هزار دینار بنام او نوشته بودند فی الحال بدست خود گردانید و در آنوقت مشردان را بعضی از امر مثل قطب بن حیدر بحضور حجت  
ابروا فرستاده بود و بعد ازین واقعه با کار توچی را نزد امرا ارسال داشت و کیفیت حادثه را بنیام نمود تا مشردان را بقتل آورد و در  
سروش بغداد در آن گردیده آنکه بطایف اخیل در عرض کهنه قریب دو هزار کس از ارکان دولت و مشردان خود را بکشت و در بخت انداخت و آن  
قصر بروی خود بنشیند و بپایان شش ماهه را که هر روز بدر خانه می سپردند و با کشتند و چون سلطان احمد و قاضی  
بزرگه خیزد و بر بدین و بر بگذرانید شش نفر از محبان را فرمود تا بهشت با کبر از طوطی خاص بزم کرده با بخت و دجله بر دند و نیم شش کشتی آقا بگذ  
و بکن شش کس را رسیده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان گشت و بیچ آفریده بر آنحال اطلاع یافت و در آن مطبوعات آنش بخینه بدرگاه سپردند و خانگیان  
آن را ستانیده دعوت ستونی بخیزد و چون سلطان احمد بفرایوسف پوست او را بغارت بغداد و طرح انداخته بهر هفت یکدیگر متوجه و اتا سلطان  
گشتند تا بعد از وصول سلطان احمد از آنجای آن بلده پشیمان شده و بپایان رسیده و واقعه و اسلحه و اسبان نازنی نزد قرا یوسف داد که از دوی را  
گشت در او اخیره نشانی و ثنائی بجمع سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صا جعفران گردون اساس عنایت تسخیر و اس دارد و بنابر آن اندیشید که  
اگر لشکر ظفر اثر سجد و در و شام در آیند تر فرایشان سجد و کرد و بغداد را بفرج نامی سپرده بر او علب عنایت روم گردند و بعد از وصول  
ایدرم بازید که در آن زمان فرمانفرمای آن مرز بوم بود آن ده همان غریز منطوق نظر شفقت و احسان گردانید و بختی بختی بفرج موجب و خواه  
یعین نموده اصناف الطاف بهذیم رسانید ذکر بهضنت حضرت صا جعفران کیتیستان از قراباغ اتران بجانب کرختان  
چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اتران بیابان رسانید و موسم جولان کل و سمن و بختی بختی در رسید قریبانی فرموده با بختی ملک  
ارامی شورت نموده خاطر اقبال را بر بفرز کرختان و خرنیب ولایت کرختان بی ایمان قرار داد و پامی مبارک و در کاب ظفر استاب آورد  
نخست لشکر خشم و کین سلا و ملک کرکین کشید و کرکین کرکین بختی از اعتبار کرد و سپاه خون بر تمامت ملک او را زیر و زبر کرد و ایند آنکه صا  
قران جهاد بجانب دره جانی بیک کرچی شافته جانی بیک از خوف جان الهی باستان دولت آشیان نمود و در خزان حضرت قرین در آن ولایت  
نیز آتش فک و کین را فروخته و خرمن جمعیت اعدا و برین اسوخه حصار در بستم مفتوح ساختند و بنیاد حیات جمعی کثیر از مشردان بر انداختند  
اشنا بوضع پوست که ملک کرکین در حصن سوانت نشسته است و در وب انقلعه را مانند ابواب سعادت بر روی خود بسته و امیر تیمور گورکان  
خان کیران بد نظر طاع صا داد چون کرکین بر توجیه پادشاه حثمت آیین و خوف یافت سوانت را باز گردانیده بود و می فرار شافت و خود  
ظفر و در او را تعاقب بسیاری از اتباع و نوکرانش را بقتل رسانیدند و کرکین نیم جانی بیرون برده و سمجیل نامی را بدرگاه عالینا فرستاد و او را

تخصیصت سابقه لوازم اخذ دارد و استغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بر حاد نه شکاری و طاعت گذاری را بخواهم و ثابت قدم باشم و مرا هم شکر  
عذر دارد پذیرفته نیست بایون بجای آنکه گنجی اتفاق افتاد و او سجد و دیگر حکم سایر مواضع که حبان کرده ام میسر شود که کان عنان مرا جنت بصورت مکتول  
الخطاف داد و در آن منزل بچیان حکام فرنگت ملازمت صاحب امروا و نکست رسید که قبل فرستندگان خود اظهار خلاص و دوخواهی نمود  
و با صفا عواطف و مراحم امیدوار شدند در خلال این احوال ایلدزم بایزید که از دنیا صرعه روم بزیه شوکت و کثرت اعتبار تمام یافته بود بخارج خود  
و پندار کجای و باغ راه و ادویه پیشی چهرن والی از بختان فرستاده پیغام داد که تورا بعد از این مال خرج بخزانة عامه ما ارسال بپایه داشت و الا انچه  
از دیربای و قاری یعنی فوجی از سپاه جزار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی در آن دیار بگذرانند و طمع سرتن صورت حال ایلدزم  
در گاه و حال عرضه داشت کرد و چون بر تو مشورصا جفران منصور بر نخوت و غرور قیصر افتاد و خاطر عالی مایه متعجب و متاثر گشته اندیشه توجیه بجانب  
روم فرمود و سخت بایلدزم بایزید بصحیف نامه نوشته ارسال نمود اکنون مناسب چنان بنماید که درین مقام شتمه از بسا دی احوال بی خشان تارنمان  
رسیدن سلطنت روم بایلدزم بایزید در جبر پان آید آگاه خانه بدیع بکجا بختی نامه شکیب شمانه حضرت صاحب جفرانی زبان گشاید و این الاعانه و ایستاد  
کشتار در بیان سلطنتین مملکت روم به بی عثمان بن داود و ذکر جمعی از احوال ایشان تا وقتی که گوشت اقبال  
ایلدزم بایزید بدرجه فرمان فرما فی صعود فرمود از مسافران بلدان روم مستحقان احوال آن مرز و بوم را قریب سیصد خان  
معلوم نموده که در زمان سلطان علاء الدین کبکیا دین فرامرز که آخرین سلاطین سلجوقیت و اورامی از آنکه دشت خجاق با ده هزار خانه و در  
از توابع و لواحق سببی از اسباب از وطن مالوف جدا شده بر آه کفحه متوجه ولایت روم گشت و بعد از وصول مقصد موضعی مناسب اختیار کرده محل  
اقامت انداخت و چون دو سال و فوات فرخنده فال بفرجه اقبال گذرانید روزی سلطان کبکیا در آنکد بر نوای منزل او افتاد و جمعی کثیر بنظرش درآمد  
زمان سوال کیفیت احوال ایشان بگشاید و او ذکر بطلاقت لسان و یکایست فردان سرآمد امثال افزان بود پس دوید و بهمنون بن مقال ترنم  
نمود بیت گذشتا و بسر وقت کشکان غمت هزار جان کرامی فدای می بر قدمت و بعد از ادای وظایف دعا و شاعران کرد که مانند کان در دشت  
صحیف معدلت و سرافرازی و آوازه گزشت و غریب نوازی ایستادگان بایزید سلطنت راستیده بدی شده که بدین ولایت آمده ایم در  
طلال رحمت خادمان آستان خلافت آستان از تاب اشباب حواش آسوده ایم امید آنکه لحظه کلبه خزان غیر از این مقدم بایون خسر و کاران  
غیرت افزای رود خیمه رضوان کرد و تا شرط افلاض و عبودیت بر وجهیکه مستلزم صدق نیت و صفای طوئیت تواند بود منظور پیوندد کبکیا در  
استماع سخنان بجهیده و کشتار پسندیده و او متعجب نموده نزول احوال فرمود و او با اتفاق کلاستران قوم در حسن چش و کشیدن ساری و شکلیش  
لوازم اهتمام بجای آورده اسپان تازی نژاد و شتران کوه نهاد و استران رکابی چند قطار و علایمان سر و قد کله دار و آتشه افیس و نفوذ نامحدود  
حاضر گردانید و سپهر ارشد خود عثمان را که آثار رشده و اقبال و نجابت از جمال مالش لایح بود و در میدان دلیری و فرودست کوی مسافت از بختان  
زمان می بود و بنظر کبکیا از سلطانی رساییده داخل علایمان پیشکش کرد و کبکیا چون چشم بر روی عثمان بگشاید بنور فراست دانست که غریب  
گوشت طالعش نبوده و دولت صعود خواهد نمود لاجرم او را فرزند خواند و تا می سخت و ترکانی را که انقوم پیشکش کرده بودند بوی بخشد و فرمود که داود و  
بنیکه او در حدود اردنه و بر سا که در آن وان در تصرف کفار فرنگ بود در حل اقامت اندازند و با رعایت و زراعت پر و اخته آن ناحیه معمور  
و آبادان سازند و او را و حسب الفزوده بدی بجانب شافیه عثمان عقیقه را که سلطان باو عنایت فرمود بر جمعی از جوانان که در آن قبیل بودند بسمت  
نمود و برای نیک بهم رساییده چند نوبت ولایت کفار را تاخت کرد و لوازم تنب و قتل بجای آورد و سر و داران فرنگ از بیعتی نیکت آمده  
قاصد می نزد کبکیا فرستادند و زبان بکاست عثمان گشادند که که عدالت ما بر میان بسته و بخلاف عهد و پیمانی که بین الجابین و قوی یافته همواره  
لشکر بدین حد و یکسند و بر کس بیاید یکسند و چون در آن زمان میان سلطان و فرنگان قواعد مصالحه استحکام داشت جنگ با اهل فرنگت مصحلت  
اهل اسلام نبود کبکیا در غضب رفتاری بطلب عثمان روان فرمود و قاصد و حملی که عثمان در کنار بود در خانه داود نزول نمود و او از بسا  
سخنان نیکه در باب احضار عثمان اصداد یافته بود دانست که مزاج صاحب تخت و تاج بر سپهرش میفرشده بنابراین کس نزد سپهرش نداشت و کیفیت



پیام داد و اعلام کرد تا وقتی که بن برین محرم اصلاح نمایم آید آن تو بدیخا بن صلاح نیست و چون آن خبر بثمان رسید با خود اندیشید که چرا می آید  
بافته بجهت تقویت اهل اسلام و حمایت حضرت خیر الانام علیه الصلوه و السلام بوده و ظاهر نیست که این معنی موجب و فور غضب پادشاهان وین بود  
نمود لاجرم مناسبت است که بخدمت سلطان شهاب و بواسطه سخن که داشته باشم عرض داشته نمایم و این عجز نیست که در آینده بی توقف عثمان بن  
منزل پدر اعطاف داد و بعد از وصول بی دیگر از نزدیکها بدیدار رسید و نشانی دیگر رسانید مصمونان که عثمان بدستوری که سابقا گفته بودیم باز به  
فرزند می دارد و باید که بغایت عنایت پادشاهی مشغول می باشد و بدگاه عالمینا آید تا فور الطاف و اشفاق را بر این تعیین بشاید نماید و  
در سال این نشان آن بود که چون محرم سلطان که ضعیفه عاقله شریعت پرور بود و بر کیفیت انحراف مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بثمان اطلاع یافت  
بعرض رسانید که تفرغ شخصی که در دیار کفار نیتدار افتد از غلبه بر ساخته باشد لایق بحال سلاطین وین و ارمیت بلکه مناسبت است که عثمان بن محمد بن  
نظر عنایت و محبت شود تا در غزو جهاد و قطع نهال شوکت اهل کفر و ضلال بیشتر بشیر می تواند نمود و این سخن بصول افتاد و القضا چون حکم ثانی بثمان  
رسید قوی دل و مطمئن خاطر گشته متوجه خلافت سلطان گردید و بعد از وصول جناب اعطاف اختصاص یافته کعبه محمدیه که در شبستان حضرت  
با او در سلک از درج کشید و در وقت رخصت فرمود که بخواند آید و آنچه خواهد بود و عثمان بآن خانه رفته زیلوچ و تو شکی و شامیان و شیرین  
بغضه تصرف در آورد و بدیگر نفایس و نقره و جواهر نامحدود و الثقات گرد و این معنی موافق مزاج کعبه افتاد و گفت این سپهر داعیه سلطنت دارد و  
آنچه از قرآن مستطرف گشته از جمله اسباب پاوشا نیست و عدم توجه او بعبود و دیگر اشیاء نفسیه و آلات برهمنیت او میکند آنگاه سنجی که در وقت  
صاحب آن بر سر رومیان خداوند پناه بر کس بود عنایت فرمود و عثمان دوست کام و معنی الهام مراجعت نموده بجهت دیگر جهاد بر رومیان  
و در قطع و قطع کفار فرنگ استقام تمام کرده ابواب منب و تاج بر روی روزگار ایشان بکشا و حصار و نیکت را با چند عده معبر دیگر مفتوح گشته  
لشکر برسانید و حاکم آن بلده بخصم گشته عثمان آغاز محاصره کرده و آن اشرار کعبه درخت بقا با و فنا داد و چون از وی خبر از خرمی که در جبال  
عثمان بود فرزند می نامد تا می امروا و ارکان دولت بار دومی عثمان ششامه بجز سطر عتق و آوردند و احکام او را گردن افتاد و نهاده بر سر  
اشفاق گردید و مقارن شغال عثمان بر سر موت گرفتار شده و شش از کارش دست رفته و خاطر بر حلول واقعه ناگزیر قرار داده و امر او را بکاران دولت  
را طلب نمود و وصیت فرمود که بعد از فوت وی پسرش از عثمان که بنیره و خرمی کعبه بود پادشاه دانند و رسوم و قوانین سلطنت و قواعد  
مقرر نموده تا غایت سلاطین روم بآن قوانین قیام نموده و آن را قانون عثمانی نام نهاده از آن تجاوز ننمایند و مبالغه نمود که بقتضی کفار برسان  
گوشیده آن بلده را در سلک سایر بلاد اهل اسلام منظم گردانند بجهت انکشت قبول بریده نهاده بحد دران دوسه روز عثمان از جهان گذشت  
کرد و از عثمان قایم مقام شده در امر محاصره برسان لوازم استقام بجای آورد و چون بدیدن سپهر فتح و ظفر غایت کشت کجیسانی را که مسجد فرنگیان  
بود و اهل اسلام آن مسجد ساخته بودند عثمان را در آن موضع دفن کرد و خطبه و سکه از او زمان با سیم و لقب خود برین گردانید و در فتح سایر بلاد  
فرنگ را سیم استقام بجای آورد و در آنرا نیز بصره بشیر نیز بصره نمود و مدت بیست و هشت سال بر سر سلطنت و اقبال اوقات گذرانید و  
چون بد طبیعت او در مشهور شده است از شجاعت او و ملک بدین گونه که بنا ساخت و لدش سلطان مراد پایی برینند ایالت نهاد و در زمان  
سالی و آن حصار و قهر حاصل اهل اسلام را بخر گشت و او بعد از آنکه بی غیبت پادشاهی کرد و گذشت آنگاه و لدش قهر سعید ایلدرم بایزید در گشته  
رایت جهانبانی مرتفع ساخته و مرتبه او از مراتب آبا و اجداد در گذشته چندین نوبت بمقابل و مقابل کفار بر داشتند اعلام کفر ایشان را بکون  
ساز ساخت و کرنامه فرستادن صاحبقران سعید بجانب ایلدرم بایزید و بیان طلوع ماهیچر رایت اقبال  
عظمت از افق و یار سواست و قیطنطینه چون مقصود ایلدرم بایزید بجهت ملک و مهور می پای و رعیت و کثرت خیل و چشم و نور  
و خدمت معزز شده از طرفین مال و خراج طلبید و کیفیت طغیان و از عرصه داشت و الی از بختان نزد حضرت صاحبقران بجهت انجامید بعد از تقدیم  
لوازم پشماره و ستاره خاطر عالی با اثر بران بقرار یافت که فرمانفرمای روم را بارش از خضر قلم خلعت خلاف باب حیات وفاق رساند بایران  
و پیری روشن پیش طلبید و فرمود تا نامه نصیحت آمیز در سلک تحریر کشید و آن بکتاب رصده برین مکه گردانید که رحم الله اعراف و دره و لم یخف

نسخه  
فایض

تبعه طور بعضی مصنون آن نوشته اند که بنایت الهی و عاطفت شهنشاهی او در اکثر محمود و جریح سکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال شیان است  
و ملوک و سلاطین ایران و توران ملحق طاعت ملازمان رکاب ظفر انساب مادر کوش کسبه اند و غاشیه متابعت است و کان در کا عالم  
پناه بردوش گرفته چنانچه بر بنگان روشن است که سلسله سبقت تو تبرکمان کشی بان نمایی می شود پس انساب است که در سفینه عافیت و عاقبت اندیشی نشسته  
با زبان جبارت در زورق مخالفت بر خیزانی تا بسا حل فراغت رسیده قلاطم امواج بحر غضب جمره از این کروی و چون دیرین مدت استماع میرفت که  
تو با قامت فرض جهاد کراجهتا و بسنه ابواب غرور و خجالت بر روی روزگار کفار فرنگ میکشانی تا عافیت عنان تو بجهت بدلتوب صبر و نیکبختی بر  
ملاحظه آنکه منها و مقتضای آن الملوک اذ غلوا قریه اسند و با غلبه شده از ترعما کفر و زنا کر و طالی بر چرخ اهل اسلام نشسته طریقه آنکه از بنو  
و اخلاص و تجا و زبایندی و ترک عناد و سنگبار داده خود را از انوفاق دولت فیروزی نشان شماری و السلام و این مکتوب صحیحی از مردم  
بهوشمند نظر ایدرم بایزید رسیده چون بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک شد و سخنان وحشت آمیز و کلمات خوششت انگیز بر زبان رانده و گفت بدقت  
که مرا ادعیه معتاد و محاربا میسر و در سواد ای تقاضا و در خاطر است و اکنون بفر دولت روز افزون قسم بر آنم که در آنم بسر حد خویش  
گردایش ناید نیم خیم پیش روم تا بدترین بل پیشتر زخم برکت خیزش بیشتر برم انجمنان فتنه بر سرش که تخم دهد یا دهم افسرش و چون انجمنان  
بازگشته این پیغام بجا جعفران کردند و غلام رسانیدند بر آشفته بسا قیامت بر سر مازم سواس شد و چون حدود او نیکت مضرب خیام سر داد  
عزت و جلال گشت امیر الله داد که جبهه دفع فتنه امیرزاده سپهر شمشیر از رفته بود شاه زاده را مقتیه بارد و ساینده و امر از نظام در مقام رسید  
بر خور شده امیرزاده هر چه را چو بسا ساق زدند و بند برداشته بکشد آشفته و شیخ زاده فرید و مبارکت خواجر که از جمله بدسوزان شاه زاده بودند  
بسیاست رسانیدند و درایت نصرت آیت انجمنان حضرت بوده در روز و امیر مهران با جمعی کثیر از مردان صف شکن بر روی مایون پیوست  
و در اوایل محرم سنه ثلث و ثمانه صاحب قرائن کامکار ایلغار فرموده و جاسوسی تهر سواس آورد روی و بعد از وصول بسا جکوی در اطراف  
و جواسبا لفظه بختیق و عاده بر افراختند و در برابر دروازه عراق مجوز ساخته بلیت ز بسیاری خلق جوش سپاه نواحی سواس شد  
حشرگاه و سواس را که بنا کرده ملا را الله که کینا و سلجوقیت بار و بی بود نصابت بمصنوط و از اساس ناکنگره بنگهای بزرگ تراشیده مربوط و پیست  
کر از نفع داشت و در سه جانب آن خندق عمیق وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر که معسکر مایون بود و عقب بدون تیسیم پیوست و از رفته  
دیگر عقب انیش پیوست و مصطفی نامی از امرای نصیر با چهار هزار صفر در درون آن بلده اقامت داشت و او بقا بقا و معارضه هر یک حضور پرور  
مدت پیرده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون بروج و باره سواس بر خیم شکست اختلال پذیرفت انجمنان مگد یوار قلعه را محو ساختن بهر  
چوب گرفتند و دوجهرت کجای و نایضطفی بالارفته بسای عجز و مضطرب پرور آنده با سادات و علما و ارباب علمایم خائف و بایم بدر کا کیشی شاه  
شافته اظهار تقیاد نمود و حضرت صاحبقران فرمان داد که امر او باینسان از مسلمانان بالان قناعت نمایند و نصاری و بی دینا از انب  
و تاراج فرمایند و از نوکران ایدرم بایزید چهار هزار کس را که چنگت بالات جنگست برده بودند و زمره از ایشان انداشتنند در جاها افکنده  
مناکت بر سر ایشان ریزند و حصار سواس را بازین هموار سازند و فرمان بران بران موجب مقهیم رسانیده از اینیه عالییه اثر نگذاشتند بعد از آن  
صاحبقران نصرت عطیه ولایت بستان و عطیه را تاخته و قلاع آنحد و در اغتوچ ساخته مهران را اجازت مراجعت بجانب ارض عمان از آن  
داشت و زمام بالالت عطیه و توابع و مصنفات را در عقبه اقتدار امیر قریخان ترکمان نهاد و درایت مراجعت بر افراشت گفتار  
و رد کربلای توجه صاحبقران بهر اقلشام بجانب ممالک شام و بیان فتح قلعه نمستی و غنایم این استقام  
سپاه بهرام انتقام بعد از تیغز دیار عرب در سنه خمس و ثمانین و سبعمائة و بیستمی و کورکان شیخ سوده که بعلو نسب و سمو حسب اقصاف داشت  
بر سالت نزد سلطان هر دوشام ملک بر فوق فرستاده بود و سخنان بجنیده و کلمات پسندیده پیغام داده و ملک بر فوق بجلال فاعده  
باو شایان مردمند چ که بر ای کشتن و بند نیست شیخ و رفیخان او را بفرستاد رسانید و در آن دان که صاحبقران کیتی سان و در دست  
فتاح بمقابل و مقابل توغش خان مغولی بنیو و میان قراوسف ترکمان و کوتوال قلعه لونیگ با تلمش قوچین محاربه اتفاق افتاد و بحسب

تقدیر آتش را محسوس کرد و این معنی را صمیمانه خبری سابق گردانید و در آن تمام که طایفه و ایالتان در خیر تحیر طایران آستان دولت آستان در آید ایلیان  
 سخندان پیش فرج که بعد از وفات پدر خویش بر قوق فرما نغمه می صر و شام گشته بود و در سال داشت و از نومه و وعید سخن را ندیده تلبس را طلب فرمود  
 و فرج بر پنج طوار بد عمل نمود و بچیان را محسوس و معینه ساخت و چون انجیر بر سمع صاحبقران والا که رسید بغایت غضبناک گردید و فرج بلا درنگ  
 از ساروغت قهقرونی در آتشه غمان ابرش گردون حرام بصورت البیت شام اعطاف داد و نخست بظاهر طعنه بستی رسیده مقبل نامی مدبر فرما  
 که از قبل فرج کو تو الی انحصار بود بجهانت قلعه مغر و گشت و در مقام مقابل و مقابل سپاه ظفر انجام ثبات قدم نموده از جانبین دست  
 باید ختن تبر و سنگ بر آورد و بچیان درین جنگ باندک زمانی بروج طعنه را مانند خانه زبور محجوف ساخته و بر تو بنابر گرفته و در روز  
 کیشنگه صفر سه شلت و ثمانه آتش در آن متونارده بر جها مانند بنار دولت مقبل آقا را فدا و آن کرد و سلطان رعب و هراس اساس و قار سایر  
 ساکنان حصار را انداس داده سادات و قضات و علمای بستی بیرون آمدند و بدرگاه عالینا شافه آنچه توانستند و مناسب دانستند  
 پیشکش کردند و شاه رخ میرزا بر زبان شفاعت گنا مقبل را درخواست نمود و پادشاه پوزش بر زیر رقم عفو برجیده و بر می آن غلام کم بها کشیده و  
 بستی غمان کیران بجانب غناباط مطوف گردانید و چون در آن بلده غیر از رعیت کسی نبود بی از کباب جنگ و عرش شمس پذیرفت و عیای  
 ردای عاعت بر دوش گرفته کلمای آمانی در چمن کامرانی شکفت ذکر فرج شهر و قلعه طلب بضر ب تیغ و نشان سپاه ظفر  
 سلب در آن آقام که صاحبقران کامیاب مجدد و بستی و غناباط منزل گردید و خوف و بختی عظیم بر منیر متو تاش که از قبل سلطان مصر حکومت و لای  
 طلب قیام می نمود و سیلا یافت و نامه بستی از استخافه و بستی بر استعانت زو ملک فرج ارسال نمود و بختام اطراف دایر شام فرستاد که خود را  
 حد و طلب روند و در مساعدت و معاضدت متو تاش از خود تقصیر را می نمود بموجب فرمان سلطان شده و آن که ملک الامر را مشق بود و حج  
 در آید بخیلی عجب در طلب و برین قیاس مبتی زکمان و از زنده و از گرت رسیدند که در کشان کیت بیکت و در آن بلده آنقدر اسپه  
 جزا جمع گشت که در آن زمانه سابقه مثل آن جمعیتی وقوع نیافته بود و آنکه متو تاش که از قبل و عز و بهر تمام داشت با شدون و سایر امرای بلاد و شاه  
 فرقه مشورت در میان انداخته گفت نظم باین کس که مار بود و داور می نباشد با و داور می سرسری بلند آخری آسمان صولتیت  
 قیامت شکوبی قوی و ولایت نماید بیکر ملک عجم قوی تر بود از فریدون و جم و چنانچه تحقیق پیوسته باندک زمانی لشکری عظیم را شکسته  
 و سلاطین ایران و توران و هند و سند و دشت قباقر و مغولستان را مغلوب و متو تاش گردانیده و حال اتم خود را بفتح این ممالک رسانیده  
 بستی همان به که با و مدارا کنیم همه بندگی اسکارا کنیم سادات و علمای و مشایخ را که در نظر عالی اثرش وقتی تمام دارند شفاعت بیرون فرست  
 و پیشکش مناسب ارسال فرمایم بستی باین حیل شاید که این بر نیز بصحاری دیگر شود و راه ریز و جان و عرض ما بسلامت ماند و رعایا قای  
 یابند جمعی که از کیا ست نصیبی داشتند رای صوابی متو تاش را بختن نمردند و بعضی از قبایل عال مثال شدند و دیگر اعراسیارت تال از  
 بقول آن سخن عراض نموده بر زبان آوردند نظم که چیل متو تاش آسمان نیستند بدو و بدو تو امان نیستند ز سنگ و از این بنید استوار  
 بر ایشان کند تیر و شمشیر کار رعب و هراس بجای طراه نباید داد و بدلی قوی و اعلی منج خاطر بر مقابله و مقاتله باید نهاد و بعد از رفت و شنید  
 بسیار هم بران قرار یافت که بستی اعتقاد و انتظار بدو از حصار باز نهند و تا توانند زام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر برین قرار  
 اصرار می نمودند کار بد و در راهی انجامید و از انجانب صاحبقران مالچند از غناباط و منزل شتاب می فرمود و چون بخصش شایان  
 مطلع گشت غمان باره جهان نوز و کشیده داشت و هر روز نیم فرسخ راه میرفت و هرگاه فرود می آمد میفرمود که در معسکرمایون خندی تمسکینند  
 حلبیان که بر لطایف حیل پادشاه گردون محل اطلاع ندانستند آن خرم و تانی را علامت صفت و جبین پنداشتند بنابران دیگر گشته بپای  
 حبارت از شهر بیرون فرامیدند و لولو خبک و بدال مرتفع گردانیدند و روز پنجم نیم فرسخ لاول سه شلت و ثمانه را بچینه لوامی کپور  
 کشای بر تو وصول بر نواحی طلب انداخت و پادشاه صایب ندر دور و دور در جنگ تا خبر کرده بستی سیم روز کین بشمار سپهر بر افروخت  
 از آتش کینه چهر تبلیه سپاه پرداخت و بخت بر انظار را با بی تمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاه رخ و امیر سلیمان شاه و دیگر امرای ظفر

ظفر پناه باز گذاشت و در جوانی سلطان محمود خان و امیر جهان شاه و دیگر نوینیان بلند مکان و احوال عالیشان را باز داشت و قول را از طاعت  
 بهایون زیب و زینت داد و صفی از خیال جبال مثال که از حکمت دلی تا اینجا در مسکن ظاهر از بودند با سکی بر چه تا متر بر پیش صفوف لشکر فرستاد  
 و از آنجا بخت مبارزان طلب و دلاوران عرب عقب و جنامین آراسته و خاطر از جبین و خوف پیراسته و برابر صاحبقران والا که صفها راست کردند  
 و روی جلالت و تنویر میدان پیکار و صحرای کارزار آوردند نظم و لشکر معیاد گاه آمدند بخون ریختن کینه خواه آمدند زهر و دوطرف مورن  
 انداختند شیر برانبریکد که خفته و خشت از چیل بر نغاره باز کرد و از چیل جو نغاره میرزا و سلطان حسین بر زمین و میر شامیان تاخته  
 روز حیات بسیاری از ایشان را بشام محبت مبدل ساختند و دلاوران قول بیان میل از فرزند که با پهلان صاحب شکوه بر شدند و متور تاش  
 حمله کرده یکبار جلایان را پیش برداشتند و نصرب تیغ نیز نوک سنان خور زیست بر افشا و اعدام اهل شام کما شتند و شدند و متور تاش  
 باز مره از اتباع اندوه و در دره مقصود بطرف شهر که پیشه طایفه دیگر در کجیکان روی بدش نهادند و فوجی از نهادان لشکر خروزی از ایشان را کما میشتی  
 نموده همه را اندازی در آوردند و مرگ یک سوار که جان بیکت با بیرون برده زنده بدش رسیده خبر آن بدشقیان رسانیدند و از لشکر عرب جماعتی که طلب  
 میکرد کشته بودند و از حامی که در آن راه واقع بودند و نتوانستند که بهر طایفه ای مسافت نمایند و از آنکه پسر خندان بر زمین غلبه شتابه هر که میرسیدند  
 به تیغ انتقام میکشیدند و جلایان از خوف جان خود را در خندق می انداختند و لاجرم امقدار از ایشان بر زمین یکبار افتاده جان داده کشته شدند  
 بر شد بیت یان عرب خفته در خون و خاک ز شمشیر زگان جگر چاک چاک و همان روز که یازدهم شهر ربیع الاول بود شهر طلب خج شد  
 شدند و متور تاش بقلعه که خفته و سپاه پر غماجوی روی بنیخیز انحصار که فایت استوار می بود آوردند و بقیچیان قاز کار کرده در عرض دوخته  
 بروج از غرابان مثال سوراخ سوراخ ساختند و چون نزدیک تان رسید که صورت قبح و ظفر در آینه در جلوه که آید شدند و متور تاش قمار خج  
 و انکسار برو خجاست روز کار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و اعیان تنوفاات و تبرکات برداشته از حصاری بیرون آمدند و  
 بساحت بارگاه فلک استناده شتافته روی نیاز و افتخار بر زمین نهادند و مقابل خراین و مفتاح دروب و دغایان بدست نواب دیوان  
 دادند و شدند و متور تاش با هزار کس از اهل بر خاش عقیده گشته غنیمت انقلعه که بطنیایت بود در میان ملازمان سده سده عزت بقیچیم یافت  
 و فرمان واجب الادان سمت نغازه پذیرفت که شرفات قلعه را بستیمن قهر از بالای بروج بر زمین افکندند و صاحبقران معاد اندکسار  
 و او اندر آنکه از جمله سپهران بود پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که شدند و متور تاش در بجانب اسیر و سنگیند و فرج ایشان بوقوفه خج  
 رسیدن تمسک است بیاید که علی اسیر الحال و در بفرستند تا نایز اسیران ایشان را مطلق العنان کرد اینم بعد از آن صاحبقران کتی تان اعراق را در  
 گذاشته سید بدالدین میرا جری و شاه شایان سلیمانی و موسی یو یو غار را بجا حفظ انحصار بقیچیم نمود و بعد از باز زده روز و طلبت نمود  
 غنیمت قبح دیگر ولایات شام فرمود و قلعه جمعی و حصی و بعلبک را بمصالحه گرفته سایه تلفات بر سفار قی متوطنان آن بلدان گسترده آنکه قرن  
 قبح و ظفر روی توجه بجانب در ملک شام آورد کشار و در بیان رفتن صاحبقران صف شکن بجانب دمشق و سلوک  
 ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر کر خجین سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدل صاحبقران ظفر زک چون  
 از غنم بعلبک فراغت یافت و در کیشنه سیم جادی الاولی عنان غنیمت اجوب دمشق تاخت و مال آنکه از فرمان ملک فرج بوجوب بیای شمشیر  
 با سپاهی بی پایان و اسعدا و فراوان بدش آمده بود و بعضی شهر و قلعه و مرستار ج و باره قیام و اقدام نمود و چون عالی دشمن از غنای سیم سیمند جا  
 بیامشک بگرگشت پادشاهی از اهل شید و زرق را با دو جاسل فدائی برسم رسالت پیش آن هر سپهر کوشاکی فرستاد و هر یک را جهری زهر  
 الوداد و تار ساق نموده نهاده بنگام او و پیغام قدر می اندیشند و چون بداند ایشان بوجوب نصرت نشان پوستانند با آنکه چند نوبت  
 صاحبقران بلند مرتبت را ملاقات نمودند و از جهالت محسن بایون کاری را پیش نوانستند بر دو مکنون چمن ایشان نزد خود و جهر و دمنای که اقام  
 مقصود یان نمود و یوانی بود و ظاهر کشته خجهای زهر الوداد از ساق نموز با می آن با پلان بیرون آورد که غنیمت حال با میر سیمو کورگان عرض کرد که  
 قبیل شیخ زرق فرماد و آن دو فدائی را کوش و پنی بریده بدش باز فرستاد آنکه در ظاهر شهر و دامن ریشته که بقیچیه سباز شینا منزل کرد

و بکنند خندق اشارت فرموده اطراف لشکرگاه بچربند و اسوار گردانید و در آن روز میان فزوان و قبا و مقابلت دست داده سپاه پادشاه غلغل  
انتساب از ضرب حسام خان شام صبح زندگانی جمعی از اهل شام را بشام بلاک رسانیدند و فوجی از انطاکیه را اسیر و دستگیر کردند و قهرمان  
برخی از خون اسیران شدند و متور تاش و سایر بندهایان طلب فرمان فرمود و چون مهر روشن چهارم عسکر سپهر غنیمت و بایزید مغرب نمود و میرزا سلطان حسین  
با خواهی جمعی از اهل قندهار و شین از اردوی بهایون که تخته مهر دمشق رفت شامیان مقدم او را سبب طلوع شادمانی از مطلع آسمان آیدانی دانسته از نوگان  
عظیم و تکریم دقیقه نامری نگذاشته و همان شب میر تیمور کو در کان این حرکت ناشایسته جزایند و روز دیگر قبیله بسیار در سیر آمد و بصحرائی وسیع که در  
طرف کفان بودند زوال اعلان فرمود و بعد از دو روز پادشاه نوزادان از نزدیکان فرستاده پیغام داد که غنیمت و کجبتیل مقاصد و مطالب  
برضا برآید و اجانب و صحرای تمام دارد و سلاطین را عرض اصلی آن کشیدن لشکر و نوزادان از تکاب خوف و خطر رعایت ناموس نام است  
و کرمه بیانی روزی تمام است که از آن مقاصد فرستاده انکسار طلبیدیم فایده بران مرتب نکشت دست حمایت پادشاه قیامت نیست برین  
جانب کشیده هم از اندازد که کشت اکنون مناسب بحال شما آنست که انکسار را ارسال نمایند و خطبه و سکه بسم و القاب بهایون برآید تا بسا  
نزاع و جدال مطوی کرد و ننهد و خواهد صلاح و جهاد بوقع پیوند و الا حق و مال موطئان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض یقین خواهد افتاد  
و دست قدرت از روی بدست و محمود و ابوالفتح و فرزندی بر روی روزگار بهایون آثار خواهد گذاشت و چون پادشاه نوزادان بدشوق در آمد ملک  
فرج بخلاف گذشته و در مغرورم داشته با جماعتی از اصول و اعیان باستان اقبال شیان باز فرستاده پیغام داد که ما از انکسار انضال سابقه ندادیم  
و بشیان کشته ایم و تا پنج روز دیگر انکسار را ببلایست میفرستیم امید آنکه کلمات ما با قدامت و اخلاص مرقوم شود تا من بعد طریق خدمتکاری و اخلاص  
به تقدیم رسانیم میر تیمور کو در کان بیچیان را تشریفات فاخر بخشد و مواجید و سپند کرده خوشه ل و خرم باز گردانید و چون رایات نصرت شام  
و روز در آن منزل توقف نمود علف با تمام رسید از آنجا کوچ فرمود و بفرستاد که غنیمت انکه غنیمت را به عسکر بهایون سازد و ملک فرج و مشتقین تو جهات و کجبت  
نشان را بهجوب و دمشق ستاده کرده پنداشتند که سپاه خجندی از غایت ضعف و بددلی و از غنایند بنا بران فرصت غنیمت دانسته حشری  
عظیم و لشکری مبر از حمت و هم و هم از شهر سرون بچینند و در پس پشت سپاه منصور در آمده بخجالی تاج و یغما اندیشه غلبه و استیلا دستمال  
سبغ و سنان و تیر و کمان بازیدند و میر تیمور کو در کان بر جبارت شامیان مطلع گشته دانست که روزا اقبال شیان شب ابد از نزدیکان  
لاجرم عنان مراجعت انعطاف داد و بیاسایشی برافزار و جو افزار سپاه نصرت شام را در خسته روی بحرب ابراهیم و آن روز مقابلت روی  
که بهرام خان شام بر قلعه اندر قیام از جهات آن بر خود بلرزید و انکسار از بیم وصول و عده انکسار کورت و از انجم انکسار  
روز گذشته بر سپه نظم نهان گشت از سختی آن مصاف فروت چو سیم رخ در کوه قاف سمرقند پر دلال سلیمه نوز شده چاک شمشیر با تیر و روز  
اجل آید و آسمان بیکان کیمین کرده در کوشهای کمان پذیرفته بنیاد مردم خلل گشاده شده و تنگه اجل اخرا لا مبر تا پیش صبح فتح نصرت  
مطلع دولت صاحبقران سکند صولت و میدان گرفت و سپاه شام که بر پرتیز اختیاری نوده روز حیات بسیاری را نشان نهایت پذیرفت  
و در آند که و فرمیر سلطان حسین که سیر و مشتقین از مانجه علم او راسته بود در برابر میرزا امیرانشاه و میرزا شایخ افشاره تو یلاق تو چینی  
از جلله ملازمان موکب شاه فرج بود و او را گرفته نزد شاه راده آورد و این خبر بعضی صاحبقران و الا که رسیده فرمان بهایون بقید و عین اطلاق یافت  
و بعد از چند روز میرزا شایخ شایخ گشت و در او را چوب باساق زده بکذاشته و واقعه مذکور و در روز شنبه و اجامه دی الاول شنبه ثلث و ثمانه اتفاق افتاد  
و بعد از آن ملک فرج مصیبت خجک ندیده با امر او ارکان دولت مشورت کرده در نیم شب جمعه پای در وادی نیریت نهاد و عنان غنیمت بصوب  
مصر مخطوف گردانید و امیر خجانی از روی که خجیه ببلایست میرزا شایخ رفت و کجبت حال با کجفت و شاه راده او را نزد صاحبقران مخطوف و ارسا  
داشت اشارت علیه بنما بپوست و امیر راده ابا بکر و امیر راده جهان شاه که دشمن را فرو گرفته تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر شایخ  
نور المیزان و امیر شاه ملک و سو بکات بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان او را پیاده ساختند یا بر خاک بلاک انداختند  
و غنیمت فزوان گرفته بازگشتند و روز دیگر صاحبقران و الا که با لشکر نصرت از نزدیکان دمشق رفته و قصر املق را که از محمد ثبات ملک است



ملک ظاهرست محل نزول بایون ساخت و شاه زادگان و نوکیشان و در محلات ظاهر بر فرود آمدند و سادات و قصبات و علماء و مشایخ و صلیحان و اولاد  
کشادند و بقدیم اطاعت و فرمان برداری بدرگاه عالم پناه نشاندند و پیشکش کشیدند مالی قبول کردند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و  
آل و عوا و خواجه و ستمانی و امیر جلال الاسلام شهر در آمده با تخلص مال و ضبط جهات غایبی پرداختند و در جمیع و مسجدی استیضه خطبه را بدگر نام و  
بایون ترین ساختند تا بر دار کوئال درک و شش را مضبوط کرد و اینده بخیال محال پشت پندار کجاست که حضار سوار باز نهاد و در لاوران  
حکام و تانما بدستور مسموم و آغاز قلعه گیری کرده فوجیان دست بکار و کشتادند و باندک زمانی روح الطلعه را تحوفا ساخته و بر سر توپها  
آتش دران زدند و آنها بعلقه غضب حسروانه و نور افشا و بعضی از جدا حصار آغاز اندام کرده و بر دار مقاومت عاجز گشته بای محاصره  
مهر و ن آمد و متعالیه خزان و در غایت زو صا جعفران سوده مافر فرستاد و چون او را ز مل جلول اجل مقدم بود ازین اطاعت فایده روی نمود و فرما  
واجب الاذعان لغاذا یافته بسیار سید و چند یان آن حصار که همه غلامان ز غریبه بودند میان شاه زادگان و نوکیشان دست یافته و بکشاکش  
سایر پوتخان آنجا را اسیر گرفته مولانا سلیمان و مولانا جمال الدین طبیب را با بعضی اعتناء و پیشه دران حبس محکم بفرقه کوچا بیدند و پیشان بلا  
شمار و کتاب براعت اثباتی نامحرم و ملام لطایف کار ساخته با طرف بلاد توران و ایران روان گردانیدند و اگر استیلا می  
و مشقیان بسلامی نوب و غارت و مراجعت نمودن رایت حضرت آیت ازلان ولایت در آن ایام که بدست  
دشمن از غلظت صاحبقران عالی منزلت مرتین بود و روزی در حضور جمیع کثیر سادات و علماء بر زبان بایون گذشت که همیشه استماع می افشا و کردن  
نمان که آل ابوسفیان و مروانیان با عتره طاهره بنوی خصم حضرت ولایت پناه مرتضوی علی المصطفی و علیه من الصلوه افضلها من الخیات  
اکملها عداوت میوزیدند و آنچه ایشان را میسر میشد از عرب و قتل و دماره آن زمره و وجب العظیم تقدیم میرسانیدند شامیان با ایشان در  
اضال و نمیه و اعمال غیر صیده موافق بودند و خواجه را معانیت و مظلومیت میموده اند و عقل انجمنی را بغایت مستعبد میگردانیدند که طایفه که خود را از  
جمله امت بهترین میپندارند و بسیار منواری هدایت و ارشاد آنحضرت از تبه کفر بجات یافته بهر چشم معرفت رسیده باشند بجهت تاویل جاس  
اهل بیت او را فرود گذارند و با مخالفان ایشان بحد استان کشته ستم و بیدار در باره اولاد و مجادیر و لصباء و در و دارند و نه نیست این چنین  
و اکنون زو بد تحقیق آنجا رسیده که آن صورت واقع بوده و الا چنین جزای از یون من عمل سوای تحریک با ایشان حواله رفتی و چون این ماجرا از اخصیای  
خبر بر سر زد و در خاطر اکبر و اصحاب سرایت کرده در و در چهار شبته غرضشان سه تلت ثمانه آتش بلا بالا گرفت و تمامی مرد و زن و خود و  
بزرگ و مشق اسیر بر شمع بر شدند و تملکات ایشان را از امتعه و اقمشه و زربو و بر و اسب و اشتر غنیمت لشکر قیامت ارگشت و کثرت  
آن خنایم بر شمع رسیده که چهار پایان اردوی بان عظمت بکل آن و فاکر و بسیاری از مردم غافل گشته و رخت مصری و روسی و قریبی را که در و ایل  
حال گرفته بودند می انداختند و نفوذ و ادانی از ترین و سپین باز میگردانیدند و چون فی الحقیقه آتش غضب آبی در آن دیار بر افروخته بود و در غنیمت  
و دم سحیان بی قصد و جستار کسی آتش در شهر افشا و و بنابر کرم مردم از غایت سرسبکی بروای طغای آن ندانستند و سقف و عمارات آنجا  
بیشتر از چوب میباشد بسیاری از مواضع بسوخت و اثر تجامع بی امید رسیده سنار شرفی آن بقعه که از سنگ ساخته بودند بسوخت خاکستر گشت  
و بعد از آنکه حال دشمنان مرتبه آنجا رسید بهر طور که در کان با طلاق اسیران شام فرمادند و در شبته چهارم سحیان موافق او ایل نیلان ایل است  
مراجعت بر افراشت و در غوطه نزول اعلان اتفاق افتاده اشارت علیه صد و ریافت که نشان استان سلطنت ایشان با اسم امیر زاده محمد سلطان  
که در سر قریه خوستا بود نشان نوشته نمون نگه خدا و جبینی و پردی بیکت سار و غار با بجا فطنت آن سیر جدا داشته متوجه درگاه عالم پناه  
گرد که ایالت مملکت بلا کو خان نامزد او است و دانه خواجه با یصال آن مثال مانو گشته سوکب بایون را بجا نهضت فرمود و در شانداره  
شاه زادگان و امراء و احشام و القدر ترا که گنار آب فروات را تاخته اسب و شتر و کوفته بنیادیت او بچم کردند و چون ظاهر حاکم غضب لواء  
کشود گشاد باالی آنجا اظهار مخالفت نمود لشکران بیکت هم آن بلده را گرفتند و موقوفان را اسیر کرده خان و مان ایشان بکار و بانب و نارنج  
رفتند و بعد از آنکه با بچه اعلام حضرت اعلام آتاب فرستاد و عو یوزده پروتو و حصول بر قلعه میره انداخت حاکم آنجا با پیشکش بدرگاه جنس و شش ارگشت



چو بهای بقیه کرده بجای خود داشته بودند سپاه نصرت پناه یکبار روی پشته آوردند و نور و با نهادند و طناب برکنگر با اسوار کرده چو  
 مورد هجوم نمودند و پیش از یکسختی خورالین بصبیل لاریفته رایت نصرت آیت برافروخت و متعاقب و یکبار مرد و بهادران بزرگ برآمد  
 از او از نقاره و غیره افغان نمودن و گرنای جی زمین چون آسمان برخواست از جمعی و لشکرمان رخساره در دیوار با انگیزه از اطراف وجود است  
 در بعد از بختند و صورت فرخ اگر نمودار داشت محشر مشایخه بعد از این گشت و از هر طرف که عثمان اندیشه بصوب فرود افتاده راه خلاص  
 سخات مسدود یافتند و بر آن خود و غرور و دمای مجال خروج و دخول محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم نمره فنی الی خروج من سبل از نهاد و طایق  
 و بسیاری از با و سپاهیان خاکسار از یکسختی آتش خور و در آب انداختند و از خوف از و باقی جان شان کوشش بدن را طعمه ننگان و جمله غنای  
 و فرج در آن شده با و خور خود در کشتی نشسته بجانب بالاد آب گریزان شد و سپاه نصرت پناه که رآب رفته بود ک پیکان آتش باید و مار از در و کاش  
 بر آوردند تا که از روی اضطرار خود را در جمله افکند و شعله حیالتش الطفا پذیرفت و چون جمعی از یغیان لشکر نصرت نشان و بسیاری از جانان در  
 محاصره داشت همی با و فساد و از بودند قهرمان قتل قتل عام بعد از و قتل تمامی مردم شهر فرمان فرمود و بر لیل مطاع لغا و یافت که به نظر از طارانی  
 بسیار و دو سپاه کینه خواهر سر بر خط فرمان حضرت صاحب جفران عالیجاه نماده که اجنباد بدست انقیاد بر میان بستند و بضمون این مصراع  
 بکت اشاره و ز ما سر و دیدن عمل نموده پای اتمام در طلب سر نهادند و لال اجل صغیر و کبیر و برنا و برنا بیک تریخ میفرودست  
 مردوزن دغی و فقیر و تفاوت بیوخت بیت بیوخت آتش عشق تو چله زو خشک چنین بود و در افتد بر غز آتش از ساد است و سنان  
 و فضلا و صلی که که توانست خود را بدرگاه خلاقی نیا رسانده سالماند و عاظت پادشاه از انجاعت را کول و لبوس عنایت کرده گمانی  
 رسانده و چون کار ساکنان دارالسلام تمام از یکم بگذشت عمارت و مسکن منهدم شده با خاک راه یکسان گشت که کوه آتش و خانی که از یک  
 مستثنی بود کسی در تخریب و انهدام آن همی نمود و بضمون بنایون و ان من فرقیه الا نحن هم لک و باقیل یوم العیانه در شان بعد از ظهور و صیوح انجا مید  
 با و بی نیازی بر آن دیار و زید و مقصد و خواهی و بیکت الحوت و النسل ظهور رسانیده و دالکت تقدیر الغریز العلیم عی چاره کاهیت جریستیم  
 و کمر اجست امیر متور کور کان از بعد از و با و بایجان و تهریمه از حال و زرا و فو طینان چون آب و جله از خون گشتگان  
 بسان سر شکت غمزدگان رنگ از خون گرفت و بنوی دادالسلام بعد از از غنی چیره دکان مانده بکت نفاس خشکان بهمت تعقیب پذیرفت و  
 سیمور کور کان در اوایل فی تخریب مذکوره رایت نصرت بجانب بریز برافروخت و در آسار را به بنجم ماده فسا و جمعی از کور کان که راه میزد حکم کرده  
 سی نفر از ایشان را بر درختهای بلوط مصلوب ساخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در سیلان قی شده زو فی جلال فرموده و در آن مقام سادات  
 عظام و علما و کرام و اشراف و اعیان بریز که برسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحب جفران دوست نوز نسبت با نصرت  
 واجب العظیم لوازم انوار و اگر ام بقدیم رسانیده هر روز در پایه سر سلطنت مصیر عظیم عظیم سیکشت و در آن محافل سخن تحقیق مسایل دینی  
 و تعلیش لایل تعلیمی سیکشت و از انجا با پیچ رایت کیتی فرود بر تو و وصول بر او جان انداخته کوشک عازنی از فرز نول صاحب جفرانی غیرت انضای  
 بروج آسمانی شد و چون چند روز در آن مقام حبش و نشاط اوقات بگذرانیدم و مردم و مسرور و بریز رفته در دو خانه فرود آمد و در آن او ان خواجه شریف  
 الدین علی سمنانی از براه و خواجه سیف الدین قوی از براه و درگاه ملک اقتدار رسیدند و چون خواجه عماد الدین معوی و سمنانی در بعد از و  
 شده بود این مرد و خواجه منصب شرف گشتند و جمعی از نویندگان چنانچه عادت ایشان است بویزان نو پیوسته بر امیر جلال الاسلام و دیگر و ز اعظام  
 تفریز کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود و شهاب و خواجه بهیل خوانی در قید و حبس افتادند و بعلی کلی بر برکت سنجیل شد و محصلان جلال الاسلام  
 اقمه از غنیمت و شکر نمودند که بی تحمل شده کار دی بر خود و از آما چون کاری بود جزا خان محم را دوخته تا القیام پذیرفت و امیر متور فرمود که او  
 سر در لشکر نازکیت بوده دیگر در محم داخل گند و محم خواجه محمود و شهاب بعد از آنکه حبس که تسلیم نمود و بر و دست هر سینه مطا العقیقه فریاد  
 و خواجه بهیل خوانی و قهرام و ناموس آباب در الت شست و شوی داده بر روز و در و خانه می نشست و بدینوزده از مردم جزئی بطلبید و آنچه  
 از دوست و دشمن بگرفت از خرج محصلان فاضل می آمد و در آن شایع صاحب جفران کوشک شای از بریز عازم میخوان شده و در منزل قرار نوز خواجه بهیل

گشته گشت  
ذکر هضنت رایت حضرت ایت از چنان و قشلاق فرمودن در قرا باغ و آمدن سلطان  
احمد مجید و فرار نمودن بادی پادشاه امیر تیمور کورکان بعد از آنکه کلبه در حدود چغان کامیاب و کامران اوقات گذرانید و از جا  
که چنان برادر ملک کرکین با پیشکش فراوان بدرگاه عالیشان رسید غرض قشلاق قرا باغ فرموده از راه کج و برود هضنت نمود و در تابستان  
شده با پنج لوی جاکشاهی سائر محمول بر آن گشته قبه بارگاه چهره جماعت و شاه زادگان کامکار با وج ملک و در افراخته شد و در آن شانزده  
آمد که میرزا محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سرحد خوارستان برافقت امیر حاجی سیف الدین مستوفی خوارستان اقبال ایشان بود  
چون برینجا پور رسید حباب امارت آبی و دعوت حیات مقتضی اجل سپرده و شاه را وجهت آیین او را بخت و تکلیف کرده و روی بمقتضی  
حالا از اردبیل گذشته است و در اقیام منزل گزیده صاحبقران حمیده هضنت از فوت امیر حاجی سیف الدین تأسف نموده از وصول میرزا محمد سلطان  
شادمان گشته شاه زادگان و نوینیان را با استقبال آن در تی برج دولت و اقبال مامور گردانید و ایشان بموجب فسخ نموده عمل نموده در کنار  
آن قویون شرف ملاقی دست داد و از جانبین طریق نشاء و پیشکش تقدیم رسید و با اتفاق عازم پایه سریر خلافت مصر شده چون میرزا محمد سلطان  
بیدار جد بزرگوار سر فرزندانش را نوزده نبرکات لایقه و تنوفاات رایقه بگذرانید و صاحبقران دریا نوال آن قره العین سلطنت را دروغ  
مهر بانی کشیده بساط اشارت فرمود و چند روز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام در باره میرزا محمد سلطان بجا می آورد و در جمیع  
نه تقوا سب نفقه خلعت مجموع قرین قرین درین بختید و بعد از آن غرض سگار فرموده در آشنای انگشتن بهو و بخت نظر مبارکش بر نهی خراب افتاد که از  
آثار شهریاران کامکار یادگار مانده بود بنابران بر خاطر حریفش خطو نموده که چنانچه آثار پادشاهان گذشته را مشاهده می کنیم باید که بعد از ما  
نیز سلاطین آثار خیرات را در ملاحظه فرمایند و از آب اس بختی فرزند او و نوجوان زمین را برافروخت کرده بدست بکاه جوی گشته که ده فرسخ  
طول داشت و از آن بهر بلاس موسوم گردانید و چندین قریه و محلات و باغات با آب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان آن بهر رسید که سلطان  
احمد جلایر قوت دیگر بخمال جهانبانی از روم مجید آمده و بهت برزاعت و عمارت آن خطه کماشته بنابران صاحبقران کامکار چهار فوج از شاه زادگان  
و نوینیان را نامزد و بار عرب فرمود و اشارت نمود که هر فوجی را بی تو بر گنند و مواد انعامش سلطان احمد را از انولات منقطع گردانند و حکم  
امیرزاده پیر محمد عثمانی و امیر سلیمان شاه و جهان ملک دیر علی تاز از داه لرستان و خوارستان متوجه واسط گشتند و امیرزاده ابابکر امیر جهانبان  
بصوب بغداد روان شدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و روی بعضی دیگر از ولایات عراق عرب آوردند و امیرزاده  
بن جهان شاه با فوجی از امرای جلاد است پناه تاخت جزیره را پیش نهاد بدست گردانان امیرزاده ابابکر و همسیر جهان شاه بیگ ما که به بغداد رسیدند  
سلطان احمد انقدر سر اسیر شد که مجال حایر پوشیدن نیافت و بوی سزاین خور در گشتی انداخت و با اتفاق پیر خدو سلطان طاهر در انظر آب سبیل  
بار فرار و گشته بطرف حله گریختند و امیر جهان شاه ایشان را تعاقب نمود و سلطان احمد بر سر برید و بجانب جزیره خالد و ملک سرون رفت  
و امیر جهان شاه عنان با گشید و سائر شاه زادگان و امرا بهر جا رسیدند از مخالفان بر کس که یافته بغار شدند و سرکش را به تیغ بید ریخت بگذرانیدند  
و آن زمستان در عراق عرب بیابان رسایند و در اقل بهار در پل خاص که در دوازده فرسخی بغداد است بهم پیوستند و عازم همدان می بایون گشتند  
و کرکتمه از جبارت ایلدرم بایزید و ایچی فرستاد و نوزده پادشاه صاحب نمایند و آن را که امیر تیمور کورکان در فتح بلخ  
شام لوازم تمام بجا می آورد و قصر و مایه درم بایزید بخت سلطان احمد جلایر و امیر فرایوسف لشکر باز در بخان گشیده آن بلده را مفتوح ساخت  
و شفاعت سلطان احمد از سر جزیره هرگز گذشته بار دیگر حکومت از بخان بوی داد و آمارن و فرزندان او را بر حکم نوا خود برود و آن وقت که امیر تیمور  
کورکان از تبریز بچغان فرامی گشتند بطریق بلخ از شافته کیفیت حال عرضه کرد و بر زبان آورد که ظاهرا فقیر ازین جبارت نامدم و پیشان گشته و عیبه  
دار و که ایچی فرستاده زبان اعتذار و استغفار بکشتایم مع ذلک فایت حمیت خسروانه باعث توجیه بجانب روم بود و در مجالس کاهی با طهارتانی  
التصمیم زبان الهام می گشود و خبر غایت انحضرت در آن مرز بوم مشوق یافته بعضی از اصحاب شفق بعبایات موافق ایلدرم بایزید تمهید بساط معیشت  
ترغیب نمودند بنابران مقصود یکی از قضایا آنولایت را با امیری جهانبان هم رسالداشت و ایشان در قرا باغ ایران باستان صاحبقران کامران رسیده

در وقت

روی

با امیر تیمور

رسیده نامه ایلدرم بایزید را که بمحمود آن رعایت طریقه اطاعت معلوم می کردید بعضی رسانیدند آنحضرت فرمود که چون زمینان بپوشیده با کفار  
جنگ میکنند من بطبع خوابان توجه بدینجا نبستم زیرا که میخواهم که از هر دو عساکر منصور و دیار اسلام و ایران شود و اینجی موجب شانت اصحاب کفر و ظلام  
کرد و اما قرا یوسف که شوش او قاتل سلطان است از ضرب تیغ سپاه نصرت مازکر بحیثه ایجا بقصر برشته مناسب است که او را بکشد یا سقید بدینجا  
فرستد باز فکر خود اخرج کند باین الجابین بیکایکی بنیدیل باید و در وقت توجه بغزاه کفار بر تو اعدا و بار و جانت احوال مجاهدان روم باید بطحیان  
بعیول این بخنان زبان کشاده صاحبقران کامکار بغرم شکار سوار شده بعد از فراغ از آن مهم ایشان را طغست و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت  
داد و فرمود که من بر عطایه میگویم که درین زمان هم اینجا شلاق میکنم و اول بهار مسجد و دروم ششایم که اگر بجز فروغیم فقیر بجای آورد و هنوز اوقات  
پرسیم تا آسمان بلند کر کردن اگر دهم کند و صاحبقران بایزید بیکار هم رسانست محو بایطیان کردانید تا بعضی ایلدرم بایزید رساند که اگر از هیچ  
قلب خیال اتفاق داری بیاید که همه قرا یوسف را چنانچه کفیم فیض رسائی و یکی از خاص خود بدینجا بفرستی تا قوا اعدا و عید و یمان ناکید باید و شمر و غا  
مخالفت و غنا در صحنه احوال بلا و عبادت و تشا بد و التوفیق من اقدار الحید و منه الاعانه و التائید گفتار در بیان توجه صاحبقران  
عالی که بجانب ممالک مقصر سلاطین سایه پروردگارند که دشوار جهان آسان شمارند بود احوال ایشان نوع دیگر نباشد  
کارشان بجز فتح کشور مخالف کر بود چون کوه خارا نکرد و در دل ایشان مدارا بسان کوه کن شوش شایند زمیندان در پیش کردن شای  
بدام اهتمام و تیرند پیر کنندش صید چون آب و پنجه نظیر این تقریر بشیبه این بجز مال صاحبقران کشور است که با وجود انواع انهار شقت آثار  
و کمره عباد و بیکار که در آن چه شایستوار عساکر نصرت مازکر پیش آمده بود اصلا از دوزخ و سعادت و کثرت جنایات ایلدرم باید بنشیند بشیبه و مخالفت  
رای امر و صفت توکل نماید ملک ملک بخش عظم سلطانه کرده توجه ملک روم کرد و بدینجا بفرستد فیض آن از سعادت و قوت ناموست لولا  
اقدار و در آن دیار بر فراخت و مقصر را شکست داده اسیر و دستگیر ساختن این مقال و توضیح این احوال بلکه چون زمان سه اربع و ثمانه و نیک  
بپایان رسید و اینجا بطریقت عالم نایل شده آثار اقدار سلطان بهار ظاهر کردید صاحبقران کامکار را احوال توجه بجانب روم بر خاطر خیر عبور  
و بعضی بجز این شایستوار معنی اخبار فرمود امر او کبار بحسب باطن برین عنایت انکار کرده با هم گفتند که روم ملک می است در غایت وسعت و ایلدرم  
بایزید با جود اسوده متحد نرم و محاربت و مادت سه سالست که یورش می کنیم دپای در میدان قتال نماده و من میگویم بصلح نزدیکتر که شمشیر  
از یغنی بعضی رسانیم حضرت صاحبقران ما ازین داعیه بگذرانیم انچه با اتفاق شمس الدین الما بیتی را که بواسطه گیاست و بحد افی و مجلس صاحبقران یاراه  
سخن داشت بران آوردند که هنگام جمال سخن عرض نماید که امر او در اینجا غایت روم مقل در اندوختن بیزین یورش را کرده و بپیشاند و چون شمشیر  
ایشن را بسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران بود و جنال از وی پرسید که تو بجز ابل بجزم را از کجا میگوئی شمس الدین از جواب عاجز شد و امر حلال  
الاسلام حرات کرده فی الحال از نوزده معروض داشت که ما این یورش را بخلاف رای امر او بخواستار صاحب تحیم اختیار می کنیم و بعنایت الهی  
و قوت دولت پادشاهی امید میداریم که فتح روم تیسرید بفرستد و دستگیر شود و صاحبقران بجهت رفع و غنچه خاطر انور در ساعت مولانا شایست  
الدین عبدا الله سانی را که مقتدای فاضل حکما در دوران بود طلب فرمود و بمبا لعه نام از قضا و اوضاع کوکب استغفار نمود و جناب مولوی  
جواب داد که بنده تعویذ سال را نوشته ام و شرایط اعیان طرعی داشته طالع دولت روز افزون در غایت قوت و آخر شوکت و من در  
سایت ضعف و چون در آن وان دوزد و در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه در آخر روز و وقت غروب شفق از جانب جنوب می نمود و بعد از چند  
بسیار صبح از طرف مشرق طلوع می نمود مولانا عبدا الله کتانی از شوق غایت محب الدین خبری بچکس بیاوین و در فعل ظاهر ساخت که ظهور دوزد و در  
در برج حمل و لیست بر آنکه لشکری از جانب مشرق آمده بر بلاد روم استیلا باید و عالم روم که فشار کرده و لاجرم خاطر اطمینان تمام ما  
در روز یکشنبه بقیع ماه شعبان موافق اول ذی قعد و جلالی و مطابق استیل از قریب باغ اراک توجه بپایان شکوشت بیت میان بیت رکبت  
بجوم بخونیز روحی و تاراج روم بجنبید و در پیش آمد جهان فکست ساری بر کلاه جهان و چون حوالی شکول از قریب بیاوین شکست  
روضه رضوان شایست که درین حدود حصا رست موسوم بر توم و قریب است و قریب از کربان بی ایمان در آن توطن دارند فرمان و جلال

اینگونه



تفاویض عساکر طغیان را فی الحال روی شمشیر حصار آوردند و مدت پنج روز به محاصره و محاربه برپا داشتند و ششم فتح نصیر پذیرفت و مشرکان از ضرب  
شمشیر کربار غازیان بکشت و فرج پیوسته قلعه با خاک زد و یکسان گشت بعد از آن ملک زقوم سپاه بدرگاه مالینا آورد و عفو پادشاه بانه اورا بحاجان  
امان بخشید و صاحبقران کشورشان از آنجا باینک رفته و آغایان و شاه زادگان خود سال را بجا سپید سلطانیه بازگردانید و از او نیک  
بمایون اتفاق افتاد و چو ای اندر روم مضرب حیا مگر نصرت هجوم گشت شایزد و کان و فوغلان که بعراق عرب شتافته بودند در آن یورت کب  
عالی پیوستند آنجا صاحبقران کشورشان گشت و بخت بر خیز قلعه گنج انداخت و آن قلعه است در بهشت فرخی از رنجان و از قایت رخت و نشا  
آن دیده فلک جز رخت و امیرزاده محمد سلطان مکمل شمشیر انحصار شده با طایفه از امر و بهادران و فوجی از سپاه حضرت نشان بد آنجا سپ  
شت و ایام محاصره و دوازده روز استدا یافته آخر الامیران بشیران پیشین بچا چون بکشت کوهسار بر آن حصار استوار بالا دویدند و آن حصین را  
از روی غلبه و قهر سحر ساخته فرج نصیران صاحبقران عالی کمر فرستادند و نصرت بای مبارک در کاب آورد و بد آنجا آمد و آن قلعه را بنظر احتیاط  
کوتوالی آن را بطریق نفوذ کرد و باینده و آنچه اعلام کرد و آن محاسن از آنجا نیز در حرکت آمد چون بر تو حویل بر ولایت سیواس انداخت بایزیدی ایچیک  
که بر سر رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از پهلوانان و قهرمانان آمد و فرستادگان بوسیله امرار مالیشان غریب اطبوسی در یافته خید جانور کجا  
دو سه سربش گشت گذرانیدند و پیغمبی که موافق مدعا صاحبقران کشورشان بنود بعرض رسانیدند فرج بمایون از استماع آن سخنان شکر گشت و سیلا  
را در کرده فرمود که چون سعادت سعادت شما بدین صفت و کجای کسی زافایده ندید ایلدرم بایزید بدو غمی نیکوید و هر نفس طریق مظلومی میگوید  
اگر قزاقیوسف را نصیر ستاد و قلعه گنج را بجا شکان میداد آن ملک تسلیم می ماند آنکه لشکر کی منت او حصار کما بصرق بندگان  
این نشان در آمد کنون و را بگویند که چون سخن نشنیدی مردانه و را بای ثبات استوار در آج من اینک رسیدم که در جای ذکر نصرت  
صاحبقران طغر عظیمه بجای نصیر تیر انکوریه و نرویک است رسیدن نصیر و بعقیه سپاه و لشکر صاحبقران بهشت کشور  
و صحرای سیواس جبهه دیده فرستادگان نصیر را جازت مراجعت از آنی داشت آنکه قلعه باروک را فتح کرده عنان غنیمت بصورت نصیر برافراشت  
و بعد از وصول رعایت رعیت آن بلده فرمود سپاه نصیر سپاه را برپا داشتن ذخیره اشارت نموده از آنجا به منزل اطرف انکوریه رفته و در چهار  
اراضی شهر عسکر نصرت بهر گشت و در آن مرحله از قراول خبر داد که سپاه ایلدرم بایزید نو دار کرد و بد لاجرم فرمان واجب الادغان نهادند  
لشکران روی سوی دشمن تیره فرو دادند و در طریق حرم مرغی داشته کرد و اگر در دو خندق کنند و بچو و منند و حکم گردانیدند و رعایت نصرت است  
از آنجا در حرکت آمد چون سایه و حوال بر نصیر تیر انداخت بصورت ناخنی که کوتوال انحصار بود برج و باره منوط ساخت و در روز با فرود بسته آب  
عنا و بارگشا و بهادران خضر شکار روی جلالت بحصار آوردند و آغاز انداختن سنگ و تیر و تفنگ کردند و در آن اثنا جز رسید که ایلدرم بایزید  
بجبار فرخی از روی عالی منزلی گزیده بنا بر اشارت علیه سپاه دست از جنگ باز داشت گشت اسب تا خن پیش فرستاد آب را در عقب گذاشت  
بجوره فرو دادند و در انشب لشکر منصور از هجوم سپاه روم و غنم تمام داشتند و از وقت جولان پیش در فضای سپهر تاران طلوع رنگ رود  
رو نقش جنالات عجب بر لوح خاطر ملکانشند چه ایلدرم بایزید لشکری داشت در قایت کثرت و استعداد و بهی اوقات ایشان مصروف غزا  
و جهاده سپاه میرعماد و کورگان از مدت سه سال باز لا قطع در سفر بودند و با دشمنان قوی دست در کرده شهر و کشور میگویند و صاحبقران  
ستادترین بشیر شیب در تفریح و زاری گذرانیده از حضرت باری یاری میطلبید و در بنا شیری صمدی که رایت زرکاری آفتاب شری انشا  
در فضایی پهن زرکاری بلند کرد و یکسان بر قصد بدخواه چست و بر باره کوپیکر نشسته بتجلیه بود و فیروزی اثر شغولی فرمود و دلاوران جوشن پوش  
و مبارزان پر جوش و خروش فوج مصرع و دریای جوشان بهنگام موج و جنبش آمدند از اشعه آینه دیده دشمنان فلک حیره شد و از هیجان  
کرد و غبار آینه آفتاب تیره گشت پشت استظهار بر انظار سپاه حضرت شمار از صولت میرزاشا بهرخ و امیرزاده غلیل سلطان قوت گرفت و از  
شور امیر سلیمان شاه و امیرزاده کاراند خودی و رستم طغایب و فاسو بخت بهادر و دولت تیمور و موافق اعضا دست نصیر عاف پذیرفت و قبیل  
میرزا سلطان حسین بود و علی سلطان قوچی و موسی و تیمور و فاسو و امیرزاده کور و فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار میرزا امیرزاده بدو و حرم و

همه راه رسید و نیروی جماعت امیر شیخ نورالدین و امیر بزرگ و علی سلطان و قوچین و مشهور طهرق و حاجی عبد الله عباس و سلطان بنجر و حاجی سیف الدین  
و تاجان و شیخ ابراهیم شروانی بجانب رافیه گشت بخشید و چهل ایشان امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه و امیر قز عثمان و توکل بر لاس و پیر علی سله و ربو  
و با بنجه زایت و خورشید و صابقران و کواکب و کواکب از نخل و قوچین و طهرق و جمعی کثیر از عاظم عثمان جنگجوی و اکابر و لیران هزارم خوی بسیار چیزها برون  
قال استطلاع حسنه جت شد آراسته عتب محشر نینب زینر عثمانان بهمن یکب و بر اول قول امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میر محمد عمر شیخ و راده  
امیرزاده سکندر و امیر شیخ الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس و حاج و شیخ علی بهادر و زمره دیگر از اهل تهور قرار گرفتند و امیر شیخ و صابقران چهل  
آراسته در پیش خویش باز داشت تا که در هر طرف بگویند احتیاج افتد فوجی از رولان را بدینجاست فرستاد و چند رنج و قتل شکوه مند چون ماندند  
که از بقایا که از این غنایم هند وستان بود و کچم انداخته و باسلو و اسباب نرم مکل ساخته بر بالای برکت فوجی از صاحب بقصه که مذکرات ایشان بسیار  
تیر قضا بر کف خاشاک میزد و مکتب کشتند و مقدم بر مصوف خود و نظرد و دایستند و الحقه عقیقه طارمان عقیقه عقیقه قریب و آئینی صورت بست که بکبر  
ظهور و الله و سقیه پرچم اعلام ایشان شد و توکن سپهر بد کام کام ارادت رام کام و مرام ایشان گشت نظم سپاهی را راست صابقران که از ریه  
از پیشش آسمان سراسر مکان و در پیشش ریزان بجان رزم خواهد و بدل اتمین رزم سپهرین کرده بن قبا و در این نمان گشته سرتابها و از آن  
جانب ایلدرم با ریزه تریب و آراستن سپاه قیام نمود و در میانه سپهر بر لاس افروختی را که برادر زرش بود با بلیت هزار و دوشش ریزان باز داشت و  
نشان ایشان مجموع مجلس لباس آن عباس بودند و در سپهره سپهر ریزه خویش مسلمان چلی با شکری کثیر از میان جلالت نشان یقین کرد و خود در  
عتب جای گرفته سپهر و یکموسی و عیسی مصطفی را و عتب قول مقدر داشت و محمد علی که از شد و لاوش بود و دیگر شیخی مشهور شده بود و با سپاه امداد و تهور  
مثل مال فوج پاشا علی پاشا و عید بیک و تهور و تاش و فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و قلیل و مراد و یعقوب و یوسف و سنگری برش و احمد و محمد  
و مقبل و غیر ایشان از پنجان بدول در مواضع مناسب قرار گرفتند و با جمعی دولشگر گوییم از این بگو که بدوران نمودند و فرد و شکوه میان و دو بود  
آهن بنا یکی کوچ که از شهر فنا ذکر محاربه امیر تهور کورگان با ایلدرم با ریزه و کرفار شدن فقیر تقدیر پروردگار و کا محمد  
صبح روز جمعه از وی آنچه شده اربع و ثمانه باین ترتیب و این آن دو پادشاه چشم و کین در برابر یکدیگر سیدند و سپاه طرفین مانند ذره بای خضر زاده  
صرد و توج آمده و غروب سورن و غیره با وج ملک ازیر ساندند و صبر و شکیب از دل مبارزان رسیدن گرفت و مرغ تیر از ایشان گمان پرواز از آنجا  
سپهرین تهور و ابرو افکنده و سخت روی پیش آورد و شعله سنان پهلوی و پهلوانان زبانه کشیده زبان ملحن دراز کرد و شمشیر ننگ آینه گشت رخسار در اسکا  
حیات جوانان از دخت و کرکران ننگ سر کردن گشتان رزم ساخت نظم چکا چاک شمشیر بزنه فرق زمین را بدر بای خون کرد و غرق  
بسا خون که از تارک ابل و س بر آورد و سر بچو تاج و خوس چنان بخت کوبال بر مرد جنگ که کوشی ابابیل میر بخت ننگ و در آن رگ بخت  
میرزا ابابکر گویان سابقیت در میدان مبارزت زنده از قبیل بر افکار سپاه مضرت شکار جو افکار خالفان تاخت و از نظم بکایان مذکرات ساس  
ناموس مسلمان چلی را چون آگینه علی از ضرب ننگ و در هم شکست و امیر جهان شاه و امیر قز عثمان نیز را بجانب حمله کرده دست چپ و میان  
بر هم زدند و محمد علی که ولاد شده فقیر بود و دیگر شیخی شهاد یافته بود در آن بحر که تیر و آویر بسیار ظاهر نمود و چون دانست که مقاومت با سپاه  
مقدور و امنیت پشت بر محصر که کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان بهرمان صابقران کشورستان بهر دو افکار شتافته برق تیغ چنان  
سوزش بر فرق بر افکار دشمنان یافت و بر لاس افروختی در برابر شاه زاده دست با استعمال آلات قتال برده چند گشت از هر دو طرف و فرو بوقی و اینجا  
نظم کپی تند و بای و تزان نوح رسانید و سیب طوفان با وج کپی تشر و میان گشت تیر بصوق بر کرد و در سپهر آخر الامر تا ضعف در  
جانب و میان میان گشت و صابقران کیتی تان تمامی اعیان سپاه مضرت نشان را فرمود تا یکبار خشک پش بر نه و شاه زادگان و امداد حمله  
حمله کرده بیت دولشگر یکدیگر میخستند و کیتی قیامت بر میخستند صاحب تیغ از بس که خون افشانده کرد از رضای معرکه اینجا فرو نشاند و شعله نشان  
جان ستان چنان و خندان را فروخت که مرغ روح گشتگان را در جوف هوا پر بوخت بیت سنان آتش کین را فروخته پر مرغ را در هوا سوخته  
در آن صحن امیرزاده ستم نشان محمد سلطان شش قشون از و میان که بر زبانه سپیده آید و بودند رانده بجای ایشان بر آمد و ایلدرم با ریزه با سپاه قول

نشد عید

صفحه چهارم

و میرزا امیر

بر شاهزاده محکم کرده و او را بپایان دو انده خود بر آن بلند می داشت تا در لشکر و در محکم و در آواره و پشته ایشان با عجز و پریشان یافت و  
 حیرت بر قیصر ستونی شده و بار و یک سو او و پادشاه بوی پوینده و امیر تیمور کورکان ایلام درم بایزید را بر آن بلند می دیده و اتفاق میرزا شاه رخ و میر  
 زاده سلطان حسین و امیر سلطان شاه بدینجا بست تاخت و جریک منصور آن پشته را اما عده خود فقیر تا آخر و پایی جلالت و شتاب بقیصر و جنگ خود  
 که وقت روز آل انشاپ اقبالش بود و در مقابل و مقابل و غارتش ترکت سینه گفت و راه کریش گرفت و چون میل مردم از آن بالا روی بشکست و در  
 سپاه منصور که چه داند و دست به تیر و کمان برده و شبانه غارت کردند بخت ششاپ پیکان الماس کون بدر بار سارینه سلاطین خون و فقیر  
 بسا آن باز صحران آن در یابی خونخوار خود را بکنار کشیده و بر حیرت هر چه تا ترسافت می بود و سلطان محمود خان با فوجی از بهادران بکناریش ایلام  
 بایزید اسپ را بکشته بوی رسیده و او را گرفته و در وقت غشاید که مظهر لوار آورد و بخت رساندش چتر کبانی بکمان بدرگاه صاحبقران مان  
 در ظفر نامه مطلع السعدین منظور است که چون صاحبقران منصور شود که قیصر دست بسته بینه و بینه حاضر گردانیده اند فرمود تا دست او را کشا  
 بنظر قیصر که تا ترس و او را در دزد و در قیاسی لایق نشاند تا حضرت محمد می روح می ابومی در روز و فقه الصفا از و الدبر زکوار خویش سید خاوند شاه حیرت  
 نقل نموده اند که سیدی احمد ترخان که در انشاپ یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود و گفت ایلام درم بایزید را دست بسته بسیار که بخته در او را و در  
 و حضرت تخت قیصر انجمن در شت گفت آنگاه فرمود تا دست او را کشا و بستاندند و اتفاق مورخان امیر تیمور کورکان و در آن مجلس نمایان  
 عتاب از روی رقی قیصر گفت بر چند جنور خیر و شرم و مستحق بار آید و در مختار و عاقبتی بشیر است اما در عالم اسباب موجب این همه محنت که  
 بنور سیده تو خود کرده و نیز که در قبول غریبانی که از تو قیاس کردیم اگر مضایقه نمیفرمودی بین الجانبین طریق موافقت مرعی میبود و بود اسطوخودوس  
 منصور کرد علال بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی نشست و مع ذلک همکنان را معلوم است که اگر قضیه بر عکس واقع میشد و تر ظفر  
 و نصرت دست سید و از آنرا ملاحظه و غضب تو چنانکه ما ملایم در بار هنر و نبستان بوقع می انجامید که کون بشکرت از این شرح و فیروزی در حق تو  
 اولاد تو بر بیکوئی نخواهم اندیشید هیچ باکت ندار و و غده بخا طرا و ده ایلام درم بایزید بجوایم خویش محترف شده زبان بدعا و ثنا بر کشا و امیر  
 تیمور کورکان مرحوم حسروانه شامال قیصر گردانیده و معنی پادشاهانه در قامت قاطبیتش پوشانیده و بوعده های حسنی او پریشان و در جامع ساخت ایلام  
 بایزید چون آن عواطف و اشتاق مشاهده فرمود و معروض داشت که فرزندانم مصطفی و موسی در محرم که با من بودند امید آنکه طارنان درگاه کاخ محض عالی  
 ایشان بخوبی فرمایند و هر کدام بازنده یا بنده من رسانند و در ساعت تو چنان بفرمان حضرت صاحبقران با طراف و جواست ناختند و بعد از  
 چند روز موسی پادشاه کرده باستان اقبال ایشان آوردند و مکارم اخلاق صاحبقران قیصر زاده را نیز طاعت فاخر پوشانید و نزد پدر فرستاد و در  
 انام زد یک بار که فلک بشتباه خراکی تکلف جبهه فقیر را فرشته بودند و حسن بیک بر لاس و بایزید چپای بجا فطنتش قیام می نمودند و  
 و کرشمه از احوال محاکات روم و انتقال قیصر و امیر زاده محمد سلطان بجوایم حضرت حق قیوم چون امیر تیمور کورکان بد  
 بجوایم پاره روم فراغت یافت قرین فتح و نصرت در مرغان کور نیز زوال احوال فرمود و یعقوب کونوال کلید قلعه کور بپادشاهان علیه آورد و مال آن  
 از آن بلد به حصول پوینست و بعد از آن تا بام فرمان جایون نهاد یافت که امیر زاده محمد سلطان و امیر زاده ابابکر و امیر نور الدین و امیر سونجک میر  
 که در آن زمان تحکیم قیصر بود و در وند و امیر شیخ نور الدین اموال و خزان ایلام درم بایزید را ضبط کرده و امیر زاده محمد سلطان با سایر پادشاهان تا  
 کنایه اسیر قیصر تاخت کنند و ایضا حکم شد که سلطان محمود خان و امیر زاده اسکندر و امیر زاده سلطان حسین و امیر سلطان شاه و رسم طغایب و فاو  
 سید خواجه و پیر علی سله و در حلیب کم عازم توبینه و آن شهر و فراحصار و علانیه و علایه کردند و این بر دو طایفه متوجه قیصر شده بهر جا رسیدند که حال قیصر  
 ظاهر کرد و اندنند و امیر زاده محمد سلطان تا کنایه اسیر قیصر تاخت کرد و میر کلانتر قیصر سلطان چلی را که با کجا کریم بود و علیه از کریم چکان فراتمام و در  
 بکر زانید تا از آب بغارت کشیده با سر قیصر رفت و کوچش اسیر شده بدست افشا و امیر زاده محمد سلطان مظهر و منصور با غنائم محصور را رجعت نمود  
 و در مرغان یکی شهر قرار گرفت و در آن زن و دود و دختر قیصر و دختر سلطان احمد جلایر که در یکی شهر نهان شده بودند بدست عساکر امیر شیخ نور  
 الدین افشا و دود و سلطان احمد خیا بچه سا اقامه مظهر گشت از بعد از بدو روم رفته بود و فرار یوسف نیز در وقت طلوع ماهی لویه علیه برافق قیصر بایزید

جمعی است  
و امیر شیخ

از بر سر با طهرت طهرت شافته بود و الحاقه میر شمشیر نورالدین را بصلوات و تاراج آن ملکه فراغت یافت خزان ایدرم بایرید با  
 منکوحه او و تنه غبت بر لاس فرجی و دخترش بار دوی بایون بر دوش الحکم زد و قهر فرستاد و در خلل سلطان محمود خان در یکیش یاری و غایت  
 یافت و امیر تیمور از شنیدن ماجرا مصیبت زبان بگشاید و در میان بر روی روح او خیرات و صدقات بفرستاد و مساکین داد و فرستاد  
 فرمای ملاد و عباد از نوای کوریه کوچ فرو نمود و صحرای سوری حصار را از نزول بایون غیرت افزای قلعه فیروزه کار کرد و ن ساخت و در آن ایام  
 امیرزا خلیس سلطان و امیر میر شمشیر دولت تیمور را بسرحد ترکستان ارسال داشت و چون امیر قوتو غادر برات وفات یافت امیر میر شمشیر کار کرد  
 بجای او روان فرمود انگاه ما پنجه رایت آفتاب عطیه از سوری حصار در سیر آمده پرتو وصول بر کو تالمیه انداخت و بنا بر آنکه آن ملکه بملطفت  
 به او اعدوبت ناموصوف بود مدت یکجا مضرب سر او فوات عت کشت بعد از آن امیر تیمور کورگان عسکرم تقویر فرموده از کو تالمیه نهضت  
 و چون بجای التوتاش رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت در غایت آراستگی رتب گردانید و ایدرم بایرید را منظر نظر مکرمت ساخته بدین  
 صحبت جنت صفت طلبید و چون دوری چند گذشت و دماغ صاحب جفرانی از نشاء می ارغوانی گرم گشت اصناف لطاف در بار قهر اظہار فرمود  
 از بختی که تقویر سلطنت مملکت روم بود و بعد از آنکه طاهر خلیفه خسرو جهانگیر از نوبت بزم عیش باز پرداخت و دیگر بر تو اتمام بر سر انجام جهانگیر  
 انداخت و مولانا بدرالدین احمد و لشیر شمس الدین محمد جزیری را بر بزم رسالت بجانب مصر فرستاد و بملک فرج پیغام داد که بیاید خطبه و سکه روان  
 و بار بایم و القاب بایون با آرایش باید و الملش از قید بخت یافته بدین جانب شناید و آلاهای لوی کورگشا بعد از مراجعت از ولایت ام  
 مستوحان مرز بوم خواهد بود و معماران بخان بچی با کور حاکم قسطنطنیه که اکنون باستقبال اشتهار یافته بدرگاه عالینا رسید و شرفی پشمار و محف  
 بسیار بگذرانید و خراج طاعت فرستاده خود بعضی رسانید و صاحب جفران حضور او را خلعت عفو پوشانیده اجازت مراجعت از آن ای داشت  
 و چون موکب بایون و تقویر فرج نزول اجلال فرمود شمشیر رمضان که در زمان ایدرم بایرید مضربا راجع بقضایا با شغل ظفر وزارت جمع کرده بود از  
 پیش پسرش سلطان طبری بر بزم رسالت آمده تبرکات لایق و متنوعات رابقه پیشکش نموده گفت اگر لطف پادشاهانه رقم عفو بر صحنه جرمه قهر را  
 کشه قدم از سر ساخته بخدمت شتابد میر تیمور شمشیر رمضان منظر نظرمیما اثر گردانیده گفت مسلمان را بگوئی که آنکه در پرده عیب ظهور بود بطور آنکه  
 مضی مضی مع که گفته اند بزرگان که از گذشته بگویند سید غوغه با بنجانب بیاید آند تا غبار محالفت از آئینه موافقت سمت بجایا پذیرد و شمشیر رمضان  
 با نعام کلاه و کمر و اسب و ز محظوظ بهره ور گشته حضرت معاودت یافت و چون حریف خریف آفا زدم سردی کرد و لشکر برد دست برد  
 بغارت باغ و بستان برادر و صاحب جفران کاگران تبیین پورت قشلاق اشتغال فرموده قاصدی نزد امیرزا و محمد سلطان فرستاد که رایت خطرات  
 بجانب دست راست برافرازد و بر کس سر خلاف داشته باشد از بغیا در اندازد و در شهر معنی سپاه قشلاق کند و سنا حسب العفو ده با نظرفیت  
 و پورت قشلاق میرزا شاه رخ که در جوا نثار بود ولایت کرمان را بطی قهر شد و با بچه علام حضرت انجام از تقویر فرج در حرکت آمد و بعد از ایش منزل  
 شهر تیره را که از شاه پیر ملا روم است مانده قلعه کرده ن روشن ساخت و ندی آن مقام محل نصب خدام عساکر حضرت انجام شد و سلطان شیخ  
 حاکم مار دین که از کرده پشیمان گشته بود در آن منزل بجای اعتقاد باستان سپهر افتد آمد و میرزا شایر بجعل شفاعت و موعظه عنایت شد  
 او را در لباس گناه کاران سر بر بنه بجای تخت صاحب جفرانی آورد و التماس عفو کرده امیر تیمور کورگان شمس شاه زاده را بمذول داشته خلیج رحمت  
 بر سر حاکم مار دین بکسزد و قامت قابلیتش با محفلت خاص بسیار است و تاج و کمر انعام نمود و دختر و زانرا امیرزاده ابا بکر فرمود و در آن ایام  
 که داخل شهر گشته و ثمانان بود و بسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین و سه طرف آن باب دریا اتصال دارد و در اینجا  
 بخشی و جمعی کثیر از کفار فرنگت اینجا دیارند و آن قلعه را از میر خجوندند و از مواضع متبرکه میدانند و بسافت یکست سنا خلق از آن حصار دو قلعه  
 دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانان است و آن را نیز از میر خجوندند و میان بای از میر مسلمانان و کسبیران داریم نیران قتال اشتغال دارد و بنا بر آن که  
 فرنگیان را بگاه داشتند از میر کرمان انجام بسیار است تا عایت بیکس از سلاطین اسلام بر آن قلعه دست نیافته است و چون بر تو مشو صاحب جفران  
 منصور جلوساتی حالات قلعه نشاء و عرق مصیبت در حرکت داده بدین جانب شافت و در عرض و بخت از میر کرمان را از سر ساخته کفار را بدو ابوالوار فرستاد و حصار

بازین هموار کرد و غایت ستودنی از بهر و ایام محاصره آن ازین قطع که در خطر نامعلوم است بوضع میبندد و حضرت امیر خراسان است امیر تیمور مؤید چنان  
کیر و انفعالی که هیچ شایسته نماند برکناره اش کند و تخریب در جنگ که هفت سال بقصر نشاند بران غلبت تغییر بگرفت و کندش زنیاد و زن شده بدو  
بافت تغییر است کمال کامکاری بازوی قوی حسن تدبیر و چون صاحبقران کشور گیر از هم کیران باز پرداخت نفیست توطن از امیر سلطان  
پیش نهاد بهمت عالی نیت ساخت و در شان را اسلحه بسیار آلات و ادوات پشما بخشید تا اگر کفار کت بعزم جنگ متوجه ایشان کردند و هم  
مقا بل و قاعده تواند آورد و در قضا عیفا ایالات شیخ رمضان کت و دیگر از نزد مسلمان ملی بدرگاه ملک ششماه و پیش بسیار از سپاه راهوار  
و جانوران گشاری و انشسته نغینه لغو نامعد و دهمراه آورد و بوسیله امر اعظام شرف بساط بوسی صاحبقران کردن غلام و دیافنه کیفیت اصلاح  
و دو تنخواهی مسلمان را بشرف عرض ساینده منظور غنایت و رعایت گشته فرمان بجایون نفاذ یافت که حکومت تمام ولایت اسر قیه و توابع  
و مضامات مخصوص بصیرت زده باشد و درین باب برین جهان طالع بالتمنا بجایون رسید و شیخ رمضان با غلام خلعت فاخره و اسب مکمل ترین زر  
سرافراز شد و حضرت انصاف از فی یافت و بعد از آن ایام پیش سپرد و بکیر تغییر عیسی ملی رسولی قطب الدین نام بجایون صاحبقران آفتاب هشتم رسید  
و از نو از پیش یافته باز کرد و نگاره را بیت ظفر پناه اندام میر و اجبت کرده سالی التفات بختیصر حصار النور لوق انداخت و در شان جنگ و جدال تری  
بسیار امیر جلالت الاسلام رسید و بهیچ کرد و بدو همان لحظه قطع سر گشته نامی مردان بخانه اقبال رسانیدند و عیال و اطفال در اسیری افتادند و بالغ  
یر لوق با غایت کسان شد بعد از آن که در نسبتین بین توجه صاحبقران ظفر قرین تحقق گشته حکم سایر قلاع اکند و گرفت و در آن آنا پیش امیر زاده محمد سلطان  
میر شمس بخند صاحبقران ستوده ماثر رسید و عرض کرد که شاه زاده را عارضه قوی طاری شده است و ازین جهت دغدغه بجای طر نور راه یافته است  
بر خراج اسفحال باد و می زاده محمد سلطان فرستاد که کسی دانسته خبر رسد تا کیفیت حال بخانی بجای باز نماید و موکب جهان کشای از خطا بهر بین نظر  
آن شهر و حرکت آمده در حال این احوال بصیرت علی دلم درم بازید در فرخنده چهار دهم شعبان سنه شمس و ثمانه در آن شهر مرض خناق و ضیق نفس در  
گذشت و امیر تیمور کورگان در شان راه انچه بنشیند غایت مجزون و متناهم شد و مقارن آنحال دانه خواجه پیش امیر زاده محمد سلطان آمد و تقریر کرد  
که مولانا فرخ طعلیب شاه زاده را مسهل داد و مصفی یافت و بلکه مدد علت شده مرض بصیرت انجاسید لال خاطر بجایون بهمت از یاد پذیرفته و اند  
خواجه را دوا سپه باز کرد و ایند که تا رسیدن موکب فرخنده بد انجانب خبری دیگر ساورد و بنفین نفیس باقی شهر شافنده غایت عا طفت باز ماندگان  
ابدرم بازید و الجوی نموده جاها پو شایند و بهر شمس موسی علی با خلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و زرشک بند و بار طلا اختصاص داد و یکصد سیر  
اسب با دینا بخشید و برین موش بالتمنا بجایون گرامت نمود و فرمان فرمود که بقصر دخیل بدر جود که راق شهر با نیت گذاشته بودند باین طرا  
بهر سار و در عمارتی که خاص اند برای این معنی ترتیب داده بودند دفن کنند و علی بنو حجب تقدیم رسانید و امیر تیمور کورگان غرق را در آن شهر گذاشته  
بر خراج سرعت سوار و روی باد و می زاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمعقد شاه زاده را چنان توان یافت که بحال تکلم نداشت و ازین  
جهت عالی عظیم بر بخش صاحبقرانی توی شده بهمدان روز چهارم از محفه خوابانیده کوچ فرمود و چون سمر حله از قرا حصار گذشت فرو داد و در بر دهم  
شعبان سنه شمس و ثمانه مرغ روح امیر زاده محمد سلطان نفیس قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمود و از وقوع اینجا و تگری صاحبقران سعادت انعام  
اصحاب از دست داد و لالی ابد از انچه دیده فرو پاشید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صیغیر و کبیر با یوان کیوان رسید بیت سران ملک پیر  
در بند دوم و یال ستوران را بریدند و از حلاله بقضا رضا داده بختیصر و نکفین شاه زاده معضرت قرین مشغول گشتند و جسدش را در تابوتی نهادند  
و تابوت را در محفه بختیبر کرده حکم شد که امیر الیاس خواجه باد و است سوار از اعیان روز کاران کو بهر نفیس را بسطایند بر د و در عزاز بزرگوار قیدار  
بختیبر علیه السلام بصد خاک سپارد مدت عمر امیر زاده محمد سلطان بیت و نرسال بود و یکی از فضلا در اینچ آنوقت این را با نچه فرموده با  
گذشت بهر دهم ماه شعبان سلطان جهانیا محمد سلطان چون نوبت به کنی جمع بنام تاریخ وفات کرد و دت جمعیان ذکر  
رسیدن ایچیان مصر باستان اقبال اشیا امیر تیمور کورگان و بیان مراجعت را بیت نصرت نشان بصوبه حاق و  
و از با یکجان چون مولانا بدر الدین حجه و سایر فرستادگان امیر تیمور کورگان بهر رسیدند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود

که انقباض  
نموده است



[illegible]

و پیشکش گردانیده بهر اهل خاص و آنرا اختصاص بپادشاه و چون چالی سنگول محل نزول تعاون گشت نظر رحمت صاحبقرانی بر حال امیرزاده پیر محمد عروج افشا  
 باد و یک حکومت بپادشاه و اختصاص بدیانت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش امیرزاده در سیاق قصرزرد و آنجا بپیشینه علامم اردوی  
 بجا یون کرد و بدو در منزل خانسا را نا حال جرباد قان فرمان واجب الاذعان پیرزاده رسم رسید که حکومت صفهان را بهو عنایت فرمودیم غرق را  
 بدان بلده فرست و خود بدو و بجزو طعه امیرسان را بحال عمارت باز آورد و بعد از آن هر چه امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رسم با یکدیگر ملاقات کرده پیریک  
 روی با و لکا و خود آورده و امیر تیمور کورکان بعد از آنکه در منزل قاص نزول جلال فرمود رای عالم آرای متوجه تعمیر دارالسلام بغداد گشته ایلایت  
 ولایت عراق عربستان و واسط و بصره و کورستان و مار دین و سایر طلاع احمد و امیرزاده ابابکر عنایت کرد و فرمود که شاه زاد گشت بدیا  
 بگشتا بدو معتمدان آنجا فی الواقع سیاست نیست گردانیده و فضل پائیز عراق عرب رود و شرفا یوسف که در آنوقت بر آن دیار استولی بود و متوجه  
 ساخته در خدمت دارالسلام بغداد و سامعی جمیله مبدول دارد و شرح استیلا و قرا یوسف بر عراق است که چون او در بر ساخر وصول سوک حکم  
 عراقی به تعمیر استماع نمود و بدین بقیاس بپیشش راه یافته به طرف عراق عرب شتافت و احشام ترا که با جمع آورده در محو بیست و شش سلطان  
 احمد که در آن وان باز بغداد آمده بود بجهت پیش سپرد و سلطان طاهر رفت و آغایر وزیر که حبل الملک سلطان طاهر بود بگرفت و بدین جهت  
 پسران پدر متوجه شده با اتفاق امر اعظام محمد بیگ و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند با یکی گشت  
 و شش آداب بگذشت و در وزیر دیگر سلطان احمد جبر بریده در آن طرف آب در برابر پسران کزید و کس نزد قرا یوسف ارسال داشته او را بعد از رسید  
 و قرا یوسف بدو پیوسته با اتفاق آداب عبور نمودند و با سلطان طاهر حرب کرده او را بگشت دادند و سلطان طاهر در وقت فراغ  
 که اسپانجی بجایند با جیب و اسلحه در آب افتاده بخله جانش فرود گشت بعد از آن سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک شده از وی  
 مخالفت کرده بغداد رفت و قرا یوسف متعاقب لشکر بدارالسلام کشیده آن بلده را محاصره کرد و امیر سلطان احمد در گوشه خزیه شخصی قرا  
 حسن نام او را بدید و در شب بر دوش گرفته فریب فرج ببر و آنجا بپیش رسیدند و کاهوی گرفته سلطان احمد بران کاهو گرفته بکسرت رفت و  
 سارق عمر او برات که در آن دیار بود چهل سراسر و از نقد و اسلحه آنچه توانست پیشکش کرد و سلطان احمد غفلت کرد و در کمال غفلت و  
 غرمانید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف ماند و القعه چون امیرزاده ابابکر بجز رسید و امیرزاده رسم او را و جرباد بوجوب فرمان و آداب  
 الاذعان بدو پیوست و شام از اکان دو قول بقیب داده روی بغداد نهادند و قرا یوسف ایشان را استقبال نموده بکنار بر الفهم ملاقی فرست  
 روی نمود و بخی صاحب اتفاق افتاده برادر قرا یوسف در محراب کشته گشت و او بطرف شام که گشت آنجا امیرزاده رسم عراق عجم فتنه امیرزاده  
 ابابکر بغداد و خرمید و بشارت و زراعت مشغول گردید ذکر توجه امیر تیمور کورکان بجانب کرمان و آنجا زور را حجت نمودن  
 آنکه کرستان ظفر قرین سرفراز چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز ولایت کرستان در آمد و امیر دومی لاغز قرنی و مقببات  
 آن حکومت را تاخته بار دوی بجا یون پیوسته بسلام جلال رسید که در آن اراضی بر بلندگی که در میان دو دره عمیق واقع شده کوهی است از جمیع جوانب  
 آن بلند و بموارد در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی آن جبل شعبه جدا گشته و بار قلع از دور گذشته چنانچه از بالای آن کوه بغیر بای مرد  
 زرد بان بایمان و امثال آن برز بر آن کوه بار بپیش توان رفت و آن جبل یک راه باریک بپای مجاز دارد و پیرانش بواسطه تنگی دره جای نزول بسیار  
 و منصب خیم نیست بنابر علی بدو جمعی کثیر از کرستان بی ایمان آن را قلع ساخته بهر اخت نشسته اند و کوه توالی دارند زالی نام و ذخیره بسیار جمیع  
 آورده اند چنانچه آن حصار محصور طول ایام محاصره است امیر تیمور کورکان بعد از استماع این بخنان گندیده بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد  
 بود و انداخته لوی بهشت بر فراخت و مردم از آن غرمت بغایت متحجب گشتند زیرا که بالشکرمیسا را قامت در نواحی آنحصار میسر بدین بود  
 و با سپاه اندک در میان ولایت باقی بمقدار توقف که ذخیره اهل قلع با تمام مصلحت بکشد و القعه روز جمعه چهار و بیستم محرم الحرام سنه ست  
 و ثمانه ما بپیش فتم نصر ششم سایه حصول بر خا هر کرین انداخت و عساکر ظفر قرین آغاز محاصره و محاربه کرد و از بالای آن کوه تیر و سنگ بسیار  
 قطرات باران را بر زمینان بریزان گشت و امیر شاه ملک و دیگر امرا بفرمان صاحبقران منتظر بودند و قابل حصین حصین دوسه حصار استین برافراشتند

[illegible]

احسان و کرامت و کفایت و حکایت بدیع میگردشت روزی سخن بدید که نصیحت علی احسان و علو مرتبت و شایان است نشان میفرموده امیر تیمور گورکان استخوان  
گرا آن صحبت بخیر و کفایت تمام باید بر این علماء استغفار احوال و ابلات و کیفیت همیشه حکام و داور و حکام فرموده بر یک استخوان از نیک و بد و خیر و شر مملکت  
خود معلوم داشتند بعضی رسانیدند و امیر تیمور بتدارک استخوان استغفار نموده در باب رعایت رعیت و زبردستان رعایت سعی و اهتمام مبذول داشت  
و بعد از آن اوقات صاحبقران جنبه صفات طایفه از صاحب در س و فتوی را که بر نیریزد و فتوی متنازع نشستی نبودند با جمعی از اهل دیانت مصاحب شده  
بر و فرزانگان را بفقیری از اقطاع ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق ممالک حکام و عمال نموده و او مظلوم از ظلم ببانند و ستمکاران را بجزای ایشان  
برسانند و از قایم آن زمان و بگری آن بود که امیرزاده عمر و لکیم الدین میرانشاه که در سمرقند بمیر میر در حسب فرمان طالع عتبه درگاه پهلوان قلع کشته  
شد و بعد از آن جمادی الاولی کشته شد و ثمانه بشرف با بوس استعدا یافت و سلب طلب شاه زاده آن بود که ابالت ولایت از بایجان با توابع و  
لواحق برای و در شت و تقویض باید دیگر نگه در آن و آن مولانا قطب الدین فروغی صدر که در شیراز بر پنج ملک سلوک نموده بود و موافق مقتضای کشت و دست  
انصاف صاحبقران جنبه اوصاف بکل اعتبار او را در نوشتن چنین انتقال نگه در آن او ان که مایات حضرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران  
مولانا قطب الدین را بجهت استخاض اموال شیراز و فرایح محاسبات آن ولایت تعیین فرمود و بایان مولوی بدایجان شتافته بهانه شتافتنش مسلک  
بزار و پناه یکی از راهای و محرفات بتنازه مولانا صاحب که در آن زمان از فارس آمده این مضمون را بعضی رسانید حکم شد که شیخ درویش کنی آنجناب را در  
شتافته و در ولایت کرده بشیراز برده و آن وجه را تمام از وی سستانیده بصاحبان آن رساند و نوکرش از غوغ نام که با مردم نقدی نموده بود از خلق بپای  
و شیخ درویش حسب حکم متوجه شیراز گشته چون مقصد رسید نخست از غوغ نام را در برابر و اعتبار کشید و روز جمعه که گروه انبوهی در مسجد جامع متفق بشیراز جمع  
آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر بکنین باز و لانه بنین و دو شاخه چوبین حاضر ساخت و مولانا صاحب بر منبر ایستاده از عدل و احسان حضرت  
صاحبقران بسیار طویف انسان رسانید و محبت خود را بعماد فقیرانه اندک تغییر کرد و برین پنج خوانه محبت اگر خواب شد این مملکت ز شاهان  
که نزد مردم دانا گناه مولانا است و از اطراف و جوانب غلط و فاسد و نادیده عدالت است تا بکوش ساکنان عالم بالا رسیده و فرج و سرور نزدیک  
و دور ضاعف و متراشد کرد و شیخ درویش در مدت دوگاه سجد میرزا و پناه یکی را بوقوف قصه و اعیان آن حضور و کور بگذاشت و در آن اموال بسیار  
و در آن باب محضری موشی بخطوط اشرف و عیان و درست کرده عثمان بطرف اردوی بیایون محطوف گردانید و میرزا پیر محمد شیخ بنده را مولانا  
قطب الدین برداشت و او را بایجاب سمرقند فرستاد و پادشاه باین و داد چون از تعمیر سلیمان فراغت یافت جبهه قشلاق بقراباغ ارمان شتافت و حکم  
ببیایون نافه شده اکثر امرا و شاه زادگان و لایات برسم قریبانی حاضر شدند تا محکم تقویض ابالت تحکیم ملاکوخان با میرزاه عمر سلطنت پذیرد و  
در آن شامه منیان بسیار جاه و جلال رسانیدند که اسکندر شیخ و لدا فرسیاب جلای که حسب حکم و ای فرور کوه و دماوند بود و خیال بر تو و عیال دارد  
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بکفایت آن مهم غایت نمایند اگر اسکندر شیخ را پیر خضر خوار بدایت نماید تا  
بعد از مدتی از ظلمات صلاحت بیرون آید کام جان او را از آب حیات حنایت شیرین سازند و اگر در سیاهی کمرای سرگردان ماند پادگان کمان  
جمع آورده بیایدش را بر اندازند و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بموجب فرموده عازم گشتند و بخواران اوقات قدوه و اولاد خیر البریه رسید بر که  
از جانب اندوخته و بلا و ماوراء النهر خان زادگان زرد و مشایخ اسلام و خواجه عبدالاول و خواجه عصام الدین و خواجه فضل کشی پسران شیخ الاسلام  
کش خواجه عبدالرحمن و خواجه عبدالحمید بار دوی بیایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بقدریم رسانیدند و چون ملوک جبال و دیالیه و شیراز  
کیلان تا آن غایت بته سدره نزلت نیامده بودند بجهت و ارسال تحف و بدایا اکتفا نموده و در انوار بموجب اشارت علیه امیرزاده شاه رخ  
و عاظم امانند امیر جهان شاه و امیر شیخ بر ابریم شردانی و سید خواجه در ستم طایفه غاصوب کیلان روان شدند و بعد از وصول بقران قیام حکام کیلان  
مبلغی بطریق رستم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب بر تقوی انتساب میر سید رضا کیا با اتفاق امیر محمد رشتی که از جمله عاظم حکام کیلان بودند  
بپای سر سلطنت مصیبت یافتند و بر زبان انگسار و اعتدال باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر سال بوزن شش پانزده هزار من ابریم و هفت هزار  
وسه هزار کا و فرو دازند و صاحبقران که نوزادش را لهما را مظلوم نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه ازین جمله رسید بید امیر رضا کیا و امیر محمد باشند

تعیان







اسکندر

حکمت بیان کرد اینده که چون امرای ایلغار ببلانست صاحبقران خلعت اقتدار بگرفتند و فغان اسکندر را بر عرض رسانیدند بخت برایشان  
غضب فرموده سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیارند شمار سیاسی بلیغ خواهد بود و لاجرم امرای او را در راه افتاده بولایت تگاب در آمدند و در  
ز دست پادشاهی که در آنوقت حاکم آمدند و بود و فرستاده پیغام دادند که اگر میخواهی که به ملک تو تعرضی رسد اسکندر شیخی را گرفته تسلیم کنی بید بعد  
استماع این سخن قسم یاد فرمود که من آن مردگ را نمیدانم و ندیده ام اما شنیده ام که در بعضی از جنگها این ولایت سر اسمیه و بد مال میگرد و مناسبت  
شمارد گنایار و در توقف نماید تا من کس فرستاده او را پیدا کرده بگیرم اما سید پادشاهی که با جمعی از اهل جلالت و اطلب اسکندر شیخی را بکنجک رسانید  
داشت و سردار بجایعت را برادر اسپ مجتهد سید سید ظهیر کو به بد که من برادر اسپ محمد را دیده ام و خود از وی شنیده ام که گفت چون در آن جنگ بخت  
و جوی مشغول کشیم جمعی از کاشان نشان دادند که حالا در هند از نانی بایک عورت و دو طفل زود آمدند و خوردنی خواستند و حاضر می بودند  
باین بشی در آنده لشکر سیدی اهل تاخته با بجانب رفتند چون اسکندر از صورت مشاهده نمود و بر دو طفل را بخت مادر اطفال غار نوحه کرده  
او را بر قتل آورد و خود بایک نوکر در پای درختی نشست و سپاهیان سید پادشاهی که با او رسیدند اسکندر بر تخم بجان جمعی از مروج ساخت و آن  
مردم بروی تاخته ها بجا کارش قتل دادند و سرش را ز دست بردند و سید آن سردار پیش امرای صاحبقران روانه گردانید تا به سکه ها و الا که سید  
مؤلف خطر نامه گوید که اسکندر از نسل سرن بن کوی بود و در میدان مبارزت از ستم دستان کوی ساقبت میر بود و مع ذلک بواسطه فقران نعمت  
با بختها میبود چون اهل موعود فرار سید ازین همه بپلوانی غایبه ندید و با جمعی بکون و مکان چیزی از خبر و شتر زکهران نعمت بدان شوم ز زکهران  
نعمت چو آید بخران که لغضبان عمر است و حشران دین ذکر نهضت خیر بمایون فال بدلیل استیصال بجانب مستقر سر سیر  
و اقبال چون خاطر بمایون فرمان ده بر بکون اند و غنمه شتر اسکندر فراغت یافت از گنار آب جهنم در بجلگاه کاه و شت شافت  
و در آن منزل میر سید علی ولد سید محال الدین بن سید قوام الدین را بر بخت تربیت رسانیده ایلالت ولایت آمل بومی داد اما بپیش عرت  
عنایت ما و را از شهر فرموده شاه زادگان و حکام عراقین و اذربایجان شرف حضرت از نانی داشت و امیر سوخت را طارم امیر زاده ابابکر  
کرده امیر عبید بر لاس مصوب میرزا ستم مصوب صفهان روان ساخت و با بخت لوانی کور کشای روز سه شنبه ۲ ذی القعدة وصول بر فرورد  
گوه انداخت صاحبقران عالیجاه امیر سلیمان شاه را بکلوت رسی و فرورد کو بهضب فرمود و بخلعت طلار در و کلاه مرصع سرافراز گردانیده اجازت  
داد و در روز چهارشنبه غره محرم سنه ۵۷۰ و ثمانه بر بنیاد پور عبور نمود و بکنار آب حیران شافت و در آن منزل میرزا شاه رخ بلا زست رسید و بکشتیهای  
پادشاهانه گذرانید و همان روز حضرت انصاف یافت و موبک بمایون کاران و کامیاب بکنار آب مرغاب خوا میده رعایا بآبانی از دار و  
چچکتو ابان کلبه شکایت کردند و قهرمان قهر قتل او حکم فرموده فرمان بران پای و را سوراخ کردند و سر کون و بخت سید پادشاهی را بخت یا  
در طی مسافت سرعت نموده از کندر تر بد بر آمو عبور فرمود و غنمه خازنه علاء الملک رندی حمل بر ذول بمایون کشته خازنه لوزم طوی و شکلیش  
تقدیم رسانید و از آنجا صاحبقران کشور کاش بکش رفته افسر ازین مقدم جهان را غیرت افزا سبب خضر شد و چون باغ قرا و بخت بخت بخت  
سلطنت گشت سادات و قضات و اکابر و اعیان همراهم فرستاد و رسیدند و آن سر و چین کارانی از قصر باغ قرا تو به باغ چنار حرم میده از آنجا  
مانند جان درین و روح در بدن بهر قند در آمد و بدر ستم میرزا ستم سلطان که تا عمارت یافته بود و نظر از بران بنیاده بود و در فخر شمرده زیارت  
بجای آورده باغ چنار نمود و بساط نشاء و عشرت مبوط گردانید و تخریج اقداح مالا مال اشتغال فرمود و در آن شب ایلچی آید که از طرف داشت  
آید و تقار و بهلا کات گذرانید و لوازم اطاعت و انقیاد طلب کرد و ایند و همچنین از پیش فرمان قرا می ملک فرستاد تا صدان بستان صاحب  
افسر و از ملک رسیده بترکات فاخر و تنوقات و در بعضی رسانیدند از آنجمله پرد با می نقش مقصور بود که نظیر آن در اینجه خیالی هیچ مصوری بر کار  
چال نمود و در لطف و صورت آن حیران بماند مانی و الحمد و لشکر الله و اسباب المقاصد و المعانی ذکر طوی فرمود و صاحب  
قران کاران حبت ترویج شاه زادگان عالی مکان علوتبت صاحبقران کتی ستان بطریق کلام مجتهد نظام عفو الهی من الا  
بمؤاره مقتضی آن بود که نامی امصار و بلاد جهان در بخت انصرف بندگان آستان سلطنت آستان در آید و بهای خیر بمایون خالوش در جای بساط



بسیاری

از پیش

ایمان

و از فرنگین و سادات عظام و قصه اسلام و اکابر و اعیان در سایه دوازده پایه تزیین کردند به بیت صف عاجیان مرصع کلاه بخت سادند در  
 پیشگاه و سایر غایب از امر و اعیان روزگار و اشرف هر بلاد و دیار مقدار یک تیر پر تاب از دوازده پایه درشتند و سیالان بهرام توان  
 حلقه های طلا دوری در بر کرده و بر اسپان تازی سوار شده و غایب خدمت بتقدیم میرسانند و فیلان کوه پیکر بدیع نظر را به جلها کوناگون آراسته  
 و بر پشت هر یک تکیه و رجای بناسب باز داشتند خوان سالاران از شیر برترین و بهمین شکل بر اوانی مرصع آنقدر حاضر آوردند که لطف طبع  
 از احاطه آن بجز تصور اعتراف ننماید و اصناف طعمه لذیذ و اشرف لطیفه و نادر حلاوت آثار در آن طوی خانه چندان موجود بود که تقریر شرح نتوان داد  
 و سو جیان عشرت اندیش از انواع مسکرات پیش ترتیب نمودند و بغیر شیر با سلطانی چندین خم خسروانی برآزاده صاف آماده کرده صلاهی عام در داد  
 سیافیان کلعنار زکس و ارجا همای نرین رکعت بلورین گرفته از کیفیت باد که کفام و فروغ جرحه فرج انجام بر دل را سروری دیگر و بهر نرین انوری غیر  
 مکرر بخشیدند و هر یک انگلیسیان و اورو جیران کلعناری شده مضمون این مقال مرد زبان گردانیدند رباعی در بزم طرب جام لبالب چه خوش است  
 از دست نگاریم غیب چه خوش است هر روز بکفری صبوحی چه نکوست کام از لب لبالیر شب چه خوش است و در آن ایام از غایت الطاف  
 عام نظم بفرموده شاه صاحبقران منادی کردی که شید شارت رسان که ایام سوار است و بهنگام عیش می تاب نوشید از جام عیش درین  
 جشن کس نکوشد بخت اگر تیره روز است اگر نیک بخت چو این مردگان بدوم رسید کل شادمانی ز دلها دمید گرفتند از آن سور بسر درم  
 زرد و سرود و ز ساقی و جام آواز زد و سر و سر و مطربان بفرموده و از مغنیان خوش آواز نا بهیدار برقص آورد و نوای نای و قانون و صد  
 عود و از غنون و در صمیر بران چیک پشته و جوانان چیک زلف تاثیر کرد نظم فی نانی کویم نیشک کو در نیشک پشیرین کار بود نوای اغنون و  
 ناله چنگ از آن منزل رفتی تا بفرنگت و چون چند و صغیر و کبر و غنی و فقیر نای و نوش و خوش و خروش گذرانید صبح و بوق و غنوق و غنوق و بصر  
 متصل گردانیدند صاحبقران در یاد دل شاه زادگان و امرا و نوینیان و ایلیان و مصر و شام و فرنگ و بلاد هند و دشت قفقاز و سایر کار و برادر  
 را بخلعت گردانید و انعامات موفوره بهایی و مسرور ساخت و بساط طای و منای داخلی کرده بهشت معظات امور مملکت پرداخت و ادب با حق  
 را با جوار امر و معرف و بهی تنگ شارت نمود و غلبتی را از کتاب شراب و سایر مینیات نامشروع منع کرده بوازم سپاس آبی اقدام فرمود و از  
 النعم المتان و علیه الاعمال و النعمان ذکر استعدا و سپاه ظفر نپاه جبهه یورش ختا و اجازت یافتن حکام و ایلیان  
 اطراف و اینجا صاحبقران مظفر لوجان از طوی کان کل فراغت یافت با شاه زادگان و امرا طری سوار بتقدیم رسانیده حاضر فرخند  
 مآثر جبهه اعز مشرب غراوم سفر چرخ خا قرار داد و فرمان بجا بون صادر شد که تو اعیان سپاه را برادر هزار شمار کرده هر جا قابلیت اضافه داشته  
 باشد از تحقیق سان زیاده کنند و در وفات ثبت نمایند و امر تو اچو از میران هزاره و صد و چهلکسانند که بچه بران و دستور بپوشانید و نوینیان  
 و نو اچیان بوجوب فرموده کار بند شده حکام و لایات و سر داران اطراف بعد از قرار سان جبهه جمع آوردن جرکیت متوجه توضیح خوش گشتند مقرر  
 انکه هیچ معین باید دوی که میان بوی پویندند و امیر متور کور کان کان کل سیر قد در آمده در در سته سر ملکات خانم نزول اقبال فرمود و در آن بقعه  
 زاده پیر محمد جبالگیر را با سپ و کمر خلعت و انفسر مقرر و مقرر ساخته رخصت داد که بر ابلهان مراجعت نماید و امیر زاده مهدی محمد بن محمد  
 که مادرش در خانه شاه زاده مشارالیه بسر میرد و خود در طوی مذکور دخترش را خواسته بود بهمه او ساخت و ایشان براه برآه متوجه قندهار  
 شدند و امیر متور کور کان علی سلطان مصر را نیز خلعت و کمر ازانی داشته و از انعامات دیگر نیز محظوظ و بهر و ساخته دسوری داد و مولانا غیاث  
 کشتی را با جمعی رفتی او گردانیده مکتوبی بعرض سته کرد و در طول نقیاد که بآب زر زلفی شده بود بخط بدو لایق محمد ولد خواجه حاجی بندگیر تبریزی که در حسن  
 خط از سایر خوش نویسان زمانه نیاز داشت با هم ملک فرج و صحبت ایشان ارسال نمود و چون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان احمد  
 جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده ایم هر چه اشارت حلیه نفاذ یا بد و در باره ایشان بتقدیم خواهیم رسانید امیر متور در جواب آن نوشت که سلطان  
 احمد را معتقد نفرستند و قرا یوسف را از قید زند کی بجات دهند و تحف گردانند و نفایس از جمله بار سول و نامه ارسال داشت و برین قیاس  
 سایر ایلیان اطراف را اجازت معاودت از دانی فرمود و انگاه از در سته سر ملکات خانم نکوست سر که بنا کرد و معای بهت بلند نمیشد و نقل نمود

و امرای نیاذ پوستان که امیر بیدق لشکر را با بنظر احتیاط در آورد و معلوم کند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب خطه انساب خواهند بود و چنانکه  
امارت بانی بخش تحقیق نموده بروائی که در نظر نامه مطلع معین مطوعات معروض داشت که بموجب سانس که در کان کل قرار یافته از بلا و ماوراء  
و ترکستان و بلخ و خوارزم و بدخشان و خراسان و مازندران و قباای قرا تار دو بیست هزار سوار و سیاه و نادر در میدان کارزار مجتمع خواهند بود  
و چنانچه حضرت محمدی ابوی مرحوم در وصفه الصفا نوشته اند و فرمود میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرزا شاه میرزا که در قفسان  
فران کینی سن پیش منست و از آن در قزوین می پویند که ملازمان آنحضرت در حین توجیه بجانب ختای مصید و شتاب و دو هزار و ششصد و دوازده  
نفر و شمارده بودند و مجموع سپاه بنظر آنحضرت بنظر برادر سوار و سیاه میر سید و العلم عند الله الکبیر المتعالی فی جمیع الاوقات و الاحوال  
کثیر در بیان منصت رایات ظفر آیات حقه یورش ختای نقشبلاقی اقنولات چون بقصای قضای سجای و قضای  
تقدیر ربانی در شاهان کشور گیری و ملک ستانی لشکر قیامت از حضرت صاحبقرانی از رکاب بعضی از امور بایده ماند عارت و استمره عاتله نموده بودند  
در آنوقت که آن مؤید مظهر کواکب و اختر خالک نوران و ایران و شام و روم و کرجهان و هند و سستان فارغ گشته بدار السلطه سمرقند نزول جلال فرمود  
تبعین سعادت ازنی و الهام گرامت لم یزنی غم حسروانه بصیغیم یافت که چندی تدارک جرایم و تاجی که از خدام عالم مقام در خلال اشتغال باشتغال ایشان  
خشم و قتال و استیصال سال اقبال اصحاب جاه و خلال حمد و در یافته نفوذ و کفایت خلافت آثار قیام نماید تا بطریق کریمه آن الحانات پذیرین التیاس  
آن معاصی و زلات بعفو و اعراض مستجاب کرده اند ان فیفسد الذنوب جمیعاً بناء علی هذا بعد از فراغ از طوی کان کل  
و براق سپاه پر دل فرمان واجب الاذعان لغایه یافت که امیرزاده غنیل سلطان و امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده جسی و امیرشیر الدین عباس با برادر  
و دیگر از مراد بنظر اقتباس تبا شکنت و شاهزاده سیرام شافیه و آن دریا قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه برانغار درسی  
و صبران رستان گذرانند و صنف سمرقند بعهده ارغونشاه شد و محافظت خزان بشیخ چهره نقلی گرفت و رایات جهانگشای ۲۳ جادی الاولی سنه  
سج و ثمانه ان سمرقند منصت فرموده و متوجه قشلاق اقنولات شد و پامی مبارک در رکاب سعادت انساب آورده و بالشکری که کار خراسان  
گنیت عدوان عاجز نمود و کسب اندیشه از طری سافت احصاء آن بصورت عرف منبذ روی برآه نهاد و بخت روان شد و آن راه چندان سپاه  
که شد تنگ صحرا و کشکب سطرین از بار سلاح مواکب زلزله پذیرفت و سقف آسمان انقباض گرامکب سمت خلعت گرفت بخت بنزدین  
دوره ما جایگاه نه اندر هوا با درامانده راه و ما بچه رایات آفتاب مشرق برآه قرابلق منصت نموده بعد از قطع منازل سایه وصول بر تاملق ابد  
و چون خورشید در واسط قوس بود ناگاه دم سردی هوا در جبهه کمال یافته سر برپه سحاب کران کران آسمان را احاطه کرد و بادی تند وزیدن گرفت  
برف و باران عظیم بارید بخت طوفان روان و در عذر و نشان و برق تیز و زود و آه چشم سحاب سمت اشک بریز و موکب حضرت نشان اند  
انجا در حرکت آمده و در طری سافت سرعت نموده با قنولات نزول جلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئلان در قوریا که  
قبل از آن بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیبی بود قرار گرفتند و چنانچه سابقاً مطور گشت امیرزاده غنیل سلطان تبا شکنت خرامید و امیر  
زاده سلطان حسین بصیران و بی منزل کریمه صاحبقران پسندیده صفات در اقنولات امیر بیدق با فرمود که تبا شکنت رفته برای سپاه  
کشور کشای تغار ترتیب نماید و چندین هزار خور و غله مقرر شد که با را باها بر کرده همراه برده در راه زراعت نمایند و در وقت مراجعت لشکر منصوب  
چند آذوقه تحقیق نمایند و چند هزار شتر استن در اردوی بجایون موجود بود که هنگام حاجت بیشتر بموجب قوت و قوت لشکر قدر قدرت  
شود و القه کشت و شوکت و حشمت و کنت اردوی بجایون در اقنولات برشته رسید که گردون کار و دیده پیش از آن انقدر سپاه با آنهم  
استعداد و آراشکی در ظل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهده کمال عظمت طوی کان کل و قوت جمعیت اقنولات و قدره عظیم در  
عاطراف داده از ظهور صمون و اتم امرونی نقصه اندیشه تمام داشتند و از سبب عین کمال رسید صبح و شام نقش رحای و دام اقبال با  
سپه عشام بر لوح خاطر می کشانند و ذکر توجیه رایات ظفر کار از اقنولات با نزار در واسط رستان که آفتاب تابان  
در او خرمی بود و از شدت برودت و کسبون میخیزد مانده نفره تمام میموزد از بسباری برف فله گوه و فضایی صحرا و بساط هانمون در

جسی  
کنندگان این  
اوراقی در  
و طبع او که  
ظفر از سر لانا  
شرفا که در  
یزدی شایسته  
سلطنت  
حرمه محمدی  
شوشتری



و روی در باطنی شده بود با هم مساوی و از نور طوفان و باران که خاک مذری میبود و تمامی جبال و کمال را در یکجا صاحبقران مظهر الوافیت حرم  
 بر اهرام و بساتین غزالی و قنولات کوچ فرموده متوجه آنرا شد و در آنجا راه دست و پای جمعی کثیر از بنجره و صغفار اسرار برد و روز چهارشنبه دوازدهم  
 رجب در آنرا سزای پیری بیکت بر آید و شیخ نورالدین از فرزند اول جلیون طراوت صورت خانه چمن بدین ریف و معارف و حصول از کرم کاری انفس در صف  
 خانه گرفته مشغول شد اگر چه ملازمان در ساعت آب مشکین بر آن نشاندند اما از آن جبهه پیشانی خاطر وی دراز و دینا و بنا چه در آن اوقات اگاه  
 و اصا غوا بهما بهوشانک میسیدند و از وقوع واقعه که نمودش نزدیک رسیده بود و بغایت سیر سیدند و صاحبقران در آن اوان موسی کمال را  
 فرستاد که تخلص نماید که از راه پسبل میوان گذشت بانه و او با قشال امر ساعت نموده بازگشت که از آن راه عبور ممکن نیست و دیگر را بطرف نیر  
 و عقبه فان بهمان کار روانه فرمود و او نیز مراجعت نموده گفت که در آن عقبه و در نیر بالا برف افتاده و درین اثنا قراخا و ابرایش نوشن خان که از در  
 باز در دشت و صحرا سرگردان بود بدرگاه پادشاه سلاطین پناه آمد و در روزی که صاحبقران در دیو خانه نکلن برسد ایت و کما مکاری داشت  
 و از شاه زادگان چن بکنری نژاد و تازی او غلان و ماشهور غلان و جکره او غلان بر دست راست آنحضرت نشسته بودند و طرف دست چپ  
 فرو جو و امیرزاده الف بیکت و امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت داشت امر نظام قراخا و ابراهیم سنانیدند و از زبان اعتماد  
 عرض کرد که تو قتمش جان میگوید که بدتی شد که در بودی حرمان بخزای کفران نیست سرگردانم و بغیر از این آسان اقبال آسان بر جوی منیدانم امید آنکه در جم  
 حضور و آن گرت دیگر شل حال این کشته بال کرد و نامای در دایره اطاعت و انقیاد و بنا و بقیه ایام حیات بدارکت مافات قیام نماید و بایم لطف  
 عظیم صاحبقران بخت عظیم قراخا و انوارش نموده سمالت داد و گفت که انشاء الله تعالی چون ازین پورش بازگردیم دشت جاپق و الوس جچی  
 خانرا نوبت و دیگران خار طبعان مخالفان پیراسته بوی سپاریم و کلاز و کنگلش بپوشد و پشتر آداب تیج و مریکرا ضروریان سازیم و در خاطر خیر حس و کما  
 صمیمیت چنان بود که بعد از آن خیر روز قراخا و جبهه با سلاکات نامی و تسو قات که امری نزد قتمش خان ارسال دارد و از آنرا علم طفره شاربکاب ختای  
 و حرکت آرد اما کاشنه قلعه قدر مخالف این اندیشه و تدبیر بود العبد یبر و الله یقید ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور  
 کورگان ارجحسان که در آن بجهان جا و اوان چون غنایت بغایت خداوند غفور در همه حال شامل روزگار صاحبقران  
 متوجه حضور بود در آن زمان که از بوس شصت ساله سعادت معاودت فرمود خاطر خیر و صمیمیت آفتاب سیرش متوجه آن شد که من بعد اوقات حجت  
 ساعات را با بری مصروف سازد که موجب کفایت ایام بام سابقه کرده و در محو نقوش زلات و عشرت مضمون بهایون و بهو الله تعالی بقیه  
 عن عباده و یعفو عن السبکات بطور پیوند لاجرم پیش از آنکه بجهه تمام و متفرق بر سلطنت آسایش نماید غم غمزه کفار چمن و خنایم کرده در  
 وقت شدت سردی هوا و کثرت بارندگی و سرما از سمرقند فردوس مانند بجایب از آنحضرت فرمود و چون صورت واقعه که بر کز  
 هیچ گمانی از آن حلول آن گزیده بوده و نیست آنحضرت را در آن سفر وی نمود و بر این بر طبق و من بخرج من بینه مهاجرا الی الله و یقول یم یدر که الموت  
 فقه وقع اجره علی الله رحمت بغایت آبی بر آن غنیت که مقصود ادا رکثوبت جها و بود و مرتب خواهد یافت و انوار حضرت مانتا بی اطلاع  
 ان الله یغفر الذنوب جميعا و جنات حال آنحضرت خواهد یافت با سعه که چه زکنا و جو خواهد بود و آن یار عزیزند خواهد بود از غیر  
 محض هر گونی ناید خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود کیفیت حال پس اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران سلیمان اقتشام خاطر اقبال بر آن  
 فرمود و آنکه از این بعضی من با بجایب سمرقند باز گرداند و بعضی نفیس از آنرا کوچ فرموده غنیمت پورش حقا با مضار ساندیل بخرج کرده چند روز پیش  
 جام عیش از دست ساقیان نوش لب سکرقت و هر شب مجلس با یون از فروغ با ده و جمرا و شعاع صا غصبا صفت روشنی می پذیرفت در آن اثنا  
 رعیت عرق فرمود و جوهری آورد و در رنگ آب و صفت انش و شلبور عذاب و دوستمانه روز دیگر صاحبقران و الا که چنان بعرق مشغول  
 که اصلا میل طعام فرمود بنابر آن مزاج با یون متغیر شد عشرت اندیشان آن معتبر رحل رخسار کردند و یکد و جام و یکد آوند و لحظه حورث مشکین  
 یافته چون در طبعیت در آن شراب اندر کز تب اشتداد پذیرفت و در روز چهارشنبه عاشر شعبان ششیع و ثمانه مرضی صاحب روی نمود بلکه  
 ارا من غمگانه مجوفه که از علاج کی و مرقوی میشد جمیع کشت و با آنکه از مرده طلبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بود و در دنیا وی بی حیبا

دست  
دست

دست  
دست  
دست

میسود و بیخ و داناغ متقبا و دواصل و فاسد منقطع گشت و بنابر آنکه اختلال لغوی و ناغی راه نیافته بود صاحبقران سعادت منتهی است که حال  
نوع دیگر است و نقد حیات در تصرف قاضی و قدر لاجرم بر پنج توکل قطع رشته علانی کرده و با اعتقاد درست و قیامت درست از جمیع مهیئات  
توبه فرمود و مکررات مناسبی اشارت نمود و خواتین و آقایان و امر و نوئیان جمع آورده گوش هوش ایشان را بدر مواظبت و فصلی بود و منند  
اگرایش داد و بصبر و ثبات و تقاضای و محاسن و صحت کرد و منصب ولایت عهد و حکومت مرقدر با امیرزاده پیر محمد سلم داشته امیر شیخ نور الدین  
و امیر شاه ملک و دیگر امرا بزرگ را گفت تا عهد و پیمان در میان آورند که از معاشرت شاه زاده کردن بچند و سرکجه مناعتش در آورد  
بای در و ایره خلاف ننهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با دشمنی عظیم و دلی زخم دو نیم زبان نیاز و تسلیم غرضه داشتند که اگر فرمان  
با امیرزاده خلیل سلطان و امر و نوئیان که در تاشکنت قشلاق کرده اند خبر فرستیم که بدرگاه عالمین آید و سعادت ملاقات بجا یون در بیاورند  
بواسطه وصیت ولایت عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند زیرا که گفته اند هیچ از دیده بی فرق بود تا بشنیده آنحضرت فرمود که وقت تنگ  
رسیده و مجال گفتن امثال بن مقال نماند و غایبان حاضر نمی توانند شد و شما را نیز بگوید و امیر شیخ نور الدین بعد از بیرون رفتن امر و نوئی عظیم رخصت  
العلیم غلبه کرد و با آنکه از بیرون حرکت و حوالی بقوات کلام ربانی اشغال داشتند اشارت علیه صدر یافت که مولانا بهیبت الله و لایق  
عبید الله بدر و ن حرکت در آید و بر بالین بجا یون بتلاوت قرآن مجید و تکرار کلمه توحید و غلبت نماید و چون بسبب غیبت خسرو خاوری و کواکب  
کواکب لباس سوکوری پوشیدند امیر تیمور گورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله بر زبان الهام بیان گذرانید و داعی  
و الله بدعوی و ارادت امام را اجابت فرمود و طایر روح شریفش قالب شکسته بحاجت ریاض قدس پرواز نمود و آفتابی که از پر تو انوار عنائش عالمی  
در سایه استیقت لغزغشت نموده بودند کمال قبالتش صفت زوال گرفت و کامیابی که از میاسن اناء عایش جهانی در عهد عدالت و استرجعت  
منبع و نند جمال خود شید مثالش سمت غروب پذیرفت خیر بجا یون عاقبتی که غیرت شاد و روان کردن بود و صرصر فنا گوسنار کرد و آید و لولای  
بهای اساس صاحبقرانی را که سر طایر در پناه خورشیدش می سود و عقاب قصدا از اوچ رت با تحت الرئی رسانید نظم و رنج آن خداوند بهیم و نواج  
که او بود و آیتین دین را رواج در رنج آن جهاندار پاکت اعتقاد صلاح و پناه بلا و عباد و این واقعه عظمی و دایمیه گیری در شب چهارشنبه  
به خیم شعبان شنبه و ثمانه در وقتی که آفتاب در ششم درجه شمس بود و روی نمود و فصل روزگار این تاریخ را بعبادت مختلفه نظم کرده اند از  
جمله مولانا بهیبت الله که ربابی سلطان نمود و آنکه چرخ رادل خون کرد و ز خون مدور روی زمین گلگون کرد در بعهده شعبان سو  
علیتین تخت فی الحال از صنوان سر و پا بیرون کرد و دیگری کوید بهیبت شهنشاهی که ما وایش بهیبت جاودان آمد و دایع شهر یاری کرد  
و تاریخش همان آید ذکر و قالیع اوقات تعریف فرمان فرمای مشرقین و یونانی شدن امیرزاده سلطان  
حسین و دانش خلعت سرشت که نیز عالم افروز سلطنت پر تو غایات از و جنات روزگار باز گرفت و در خط از ار علامت روز قیامت  
و نموده صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت نظم بر آید ناله و آه از چپ و راست زمر و وزن فغان و نعره برخواست از فریاد و نغیر پیروان  
امارات قیامت گشت پیدایش شاه زاده گان عالم مقام افسر غارت بر خاک مذلت افکندند و خواتین جنت آیین روی زمین و کیسوی کین  
به دست بطایقی برکنند و چای مر و ی کنند و زهره کیسوی بریدار و ملک آرا بچشمه پر و میسینه پاکت چاک ساخته و خواص پایه سیر اعلی  
از بسیاری کریه و زاری غلغله و گریه افلاک انداختند و در شب موافقت اصحاب مصیبت فلک نیز شک افشان بود و از فواره دیده  
عالم تا صبح قطرات باران سیلان می نمود و چون بخیال جمال نورش خست اعظم امر انجو استند که آن واقعه باید ظاهر کرد و بهنگام صبح خواتین و  
آقایان را از کریه و شیون و تغیر لباس منع نموده روی به بختی و تکفین صاحبقران مغفرت فرمودند و بموجب وصیت امیر مرحوم هند و شاه  
حازن با عرض پر و اخته مولانا قطب الدین صدر و تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ آن امر و نوئیان عالیشان و سپه و سبک سا  
بو غاو و برادرش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواج و صفا و غیر هم با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سالک طریق تخیل گفت نکردند  
و از تقضای وصیت حضرت صاحبقران در نگذارد و تحت امر قندهار با امیرزاده پیر محمد سپارند آنجا بهیبت تاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان

جهانگیر

نیو فری  
وینس

خلیل سلطان و امرائی که در ملائش بودند ارسال داشتند تا خبر آواخته بدیشان رسانیده انکس نمایند و دیگری پیش میرزاده سلطان نصیران و بی فرشتا و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صعب است تا مبادی که بریده بود و علی توجه نماید و حضرت قوچین بجانب غزنین روانه شد که میرزاده پیر محمد را از حاکمیت آنحضرت و وصیت نصب و ولایت عهداگاه کرد و اندک تا برجای اقبال سیر قندشاد و شیخ نور قوچین بجانب هراته و علی در ویش که بسبب کینه اشتباه داشت بطرف تبریز متوجه گشتند تا میرزاشاه رخ و امیرزاده عمر را از کفایت عاقله اکامی دهند و در باب حفظ حاکمیت شریعت و وصیت سجای آوردند و از امور بهین کار روی بخداد آورد و دیگری بجانب صفهان و شیراز روانه شد و در شب عید به پیغمبر ماه مذکور جمهور امر و خدایتین مابین محفوظ بر حمت حق لایوت را در محض نهاده از از سر پروان آوردند و در همان شب از آب خنجر بزرخ کشته در و فرسخی از از فرو داده چون کرمان فنی بدست بنای صبح صادق حاکم شد غلغلانده در کانون درون محزون مصیبت زدگان بوعی برافروخت که فرخنده صبر و شکیبائی مردون و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را یکبار سوخت نظم آبی کجاست کاش این غم جلوسحت وین برق جانگداز همه خشک و زبر مرغ سپیده دم که خبر دای از سر در اکنون میند به کمرش بال و پر سوخت صیحه صبح محشر و فرخ اکبر در عالم صغر ظهور انجاسید و فغانی در جهان افتاد که صدایش از نیست کینه افلاک تجاوز کرد وید و چون فرخ و فرخ از خدا اعتدال در گذشت و گریه وزاری سالکان طریق بقیاری بعد از وفات حضرت مصلحت اندیشان ساکن گشت امر و ارکان دولت و نوئلینان و فقران حضرت با خوانین عقیس حشمت و محذرات حق عصمت طریق مشورت مسکو داشته خاطر بر آن قرار دادند که بغض مغفرت تاب را بجانب سمرقند باز گردانند و در ملائمت میرزا خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان غزنی غرور غشا با مصداق رسانند و در همان صبح محض را محبوب خواجه یوسف و علی قوچین روانه سمرقند ساختند و ایشان تاریخ ۱۲ شعبان با بلده در آمده حیدر مقرر بر مقرر سارسانیدند و بعد از چند کا به موجب وصیتی که آنحضرت کرده بود دستبر که را از انداخته و نقل نموده بزر حضرت صاحبقران دالاکه دفن کردند و امیر شیخ نوزالدین و امیر شاه ملک بعد از ارسال توبت مغفرت تاب حضرات عالیات را متعاقب با امیرزاده الن بیگ بجانب سمرقند کسل کردند و خود در خدمت امیرزاده ابراهیم سلطان بجانب ختای کوچ نموده از آب سچون کشته در جانب شرقی از از فرو دادند و درینو لاشعبه باز بهر مضمونی که بکفایت که عقد آن جمعی از بیم فروخت بیان سخن انگه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم با امیرزاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بود پرانگنده ساخت و اسپان بعضی از سپاهیان را گرفته و واسطه عازم سمرقند شد تا خود در شهر اندازد و لوازمی استقامت رفع سازد و کیفیت انحرکت مسامح امیر شیخ نوزالدین و امیر شاه ملک رسیده فاشه بجا که سمرقند که از غوغا بود فرشتا یعنی بر آنکه امیرزاده سلطان حسین بجایال قتل متوجه انجانب گشت باید که در محافظت شهر سمرقند سعی مینموده و اورا مجال دخول ندهد و اگر تواند خدمتش را گرفته مضمون کرد و اند و قاصدهی ز در میرزا الن بیگ و حضرت عالیات ارسال داشتند و از قضیه میرزاده سلطان حسین ایشان اکامی دادند و التماس نمودند که بهر جا رسیده باشند توقف نمایند تا در دو بدیشان رسد و برین قیاس نیز ز در میرزا خلیل سلطان و امر و تا شکست ایلمی فرستادند بعد از آن امیر مردی بیگ در از از توقف نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نوزالدین و سایر امر و اعیان در ملائمت میرزا ابراهیم سلطان بطرف سمرقند باز گشتند و در وقت عبور بر آب سچون شکست سمرقند با آنچه بار داشت بآب فرو رفت و از و بنزدیک آب سچون فرو داده از آنجا بشکیر کردند و روی توجه سمرقند آوردند ذکر مرداشتن امر امیرزاده خلیل سلطان را به پادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت سپاهی چون امر اعظام که در آن زمان در آنجا بودند از کیفیت میرزاده سلطان حسین و قوف بافتند بهراس عقیاس برضای ایشان معلوم شده امیر خدا دجینی و یاد کار شاه ارلات و شمس الدین عباس و برندق برلاس باقیان میرزاده احمد بن عثمان شاه زاده خلیل سلطان را که در آن زمان بسیت و کیماله بود و سلطنت برداشته و دست بجیت با انجباب داده و صایا امیر متویر کورکان را نالود و کاشان شدند و این خبر در اثناء راه بحضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نوزالدین رسیده بغایت شگفته گشتند و بغلام عتیم و سرنش نامه نوشتند و بجانب گشت فرشتا و مدخل سخن آن که چون صاحبقران مغفرت فرشتا منصب ولایت عهد را با میرزاده پیر محمد جاکر تقویض فرموده ما طاعت فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن نوسیان کار داند عذر

نمود که بدین زودی در حقون تربیت صاحبقران را بر طاق لبیان نهاد و تجویز این امر ناپسندیده جبارت نمودند بایستی که اگر دیگری مثل این بختی  
در میان آوردی بیخ و بن بر او مشول گشتندی و چون آن مکتوب با امر رسید از کرد و پیمان شدند امیر بربذق را در حضرات عالیجات و امیر شاه  
و امیر شیخ نورالدین فرستادند و پنهان نمودند که با معنی که با امیرزاده خلیل سلطان کرده ایم بجهت ملاحظه استدامت دولت و انتقامت محکمات است  
و همان باخشان بود که شما این امر بهداستان بشید و اکنون که بشنیدیم حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت فرموده از آن محبت پشیمان شدیم و بر چه  
شماره باب مضار و صایا آنحضرت بصحبت داشتید تقدیم میر سائیم و امیر بربذق از راه قتلان با در و رسید و بعد از اقامت مراسم عزیمت با امیر  
شاه ملک و امیر شیخ نورالدین ملوت کرد و نامیرزاده داد و دیار کار شاه ارلات و امیرشیرالدین عباس را که مثل پشیمان مذکور بود بدیشان نمود  
و لوازم عهد و پیمان و در میان آورد که از مقتضای و صایای صاحبقران مغفرت تمام کردند و بعد از امیرزاده میر محمد جهانگیر کی را و لیعهد آنحضرت  
نشدند و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین بار دیگر در آن باب مکاتیب با امر از مکتبت نوشته بامیر بربذق تسلیم نمودند و او را اجازت  
داده روی بجانب امر قدس آوردند و بعد از قطع منازل بموضع قرق رسید و از آنجا امیر شاه ملک با سترواب بکشان پیشتر بظاہر سمرقند شافت  
و شهر بمصنوط یافت چه از غوغا بنا بر مواعید میرزا خلیل سلطان برج و باره را استحکام داده بود و امیر شاه ملک بدر و از چهار راه  
که امیر خواجه یوسف و ارغوشاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس نمود امیر ارغوشاه دست رد بر سینه نهد امیر شاه ملک  
بنامه جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را بر اسم امانت سپرده خاطر بران قرار داده ام که تا وقتی که امیرزاده میر محمد  
و لیعهد حاضر نشود و مجلس را در شهر نگذارم و هرگاه آن شاه زاده بیاید سمرقند را بدو سپارم تا از غوغا امانت درست برون آید و با هم امیر  
شاه ملک دانست که ارغوشاه بوعده بای امیرزاده خلیل سلطان فرستاده شد و در و از راه بخارا بد کرد و لاجرم بادل غمناک و چنگین با چشم نمناک باز  
گشت و در صحرائی علیا با بحضرات عالیجات رسید و کیفیت حال با گفت و بهما بخار زول نموده و ایتین و امر بعد از تقدیم مژده شملت چنان دید  
که امیر شیخ نورالدین سمرقند را و امیر ارغوشاه را از سر مخالفت ده کداند و امیر شیخ نورالدین نیز بدروازه چهار راه رفته و با ارغوشاه  
و خواجه یوسف پشیمان گفته مانند امیر شاه ملک بی سیل مقصود مراجعت نمود امیر بربذق چون از قتلان بتا شکنت رسید و مکتوب با امیر شاه ملک  
و امیر شیخ نورالدین و پشیمان ایشان را بمساجع امیرزاده اجسینی و یاد کار شاه ارلات و سایر معتبان امیرزاده خلیل سلطان رسانید و لطایف نظام  
گفتند که فی الواقع شایسته تاج و تخت نیک بختی است که حضرت صاحبقران او را و لیعهد ساخته است و ما تغییر بقوه احد وصیت آنحضرت راه  
سخا بریم و او و در همان مجلس بدین باب عهد نامه نوشته و آن در بقسمه را مسمی کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز بضرورت خط و مهر خویش  
بر آن نهاد و التماس با جمعه نامه پیش امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک فرستادند تا آن کاغذ را بدیشان نموده بنزد امیرزاده میر محمد برود  
بعد از آن زمره از خواص و مقربان امیرزاده خلیل سلطان را بر عروس مملکت زعیب و تحریف نموده و گفته الملک عظیم فرصت غنیمت باید نمود و  
سمرقند شافته خاطر خاص عام را بدانه احسان و انعام صید باید کرد و الملک بعد از لبالی من قلبا امیرزاده خلیل سلطان از اجتماع این پشیمان  
بر تحقیر مملکت عاجز گشت و عازم سمرقند شد و از اسپان و استر با و استر از صاحبقران و شاه زادگان و امرایانچند در آن نواحی دیده بود  
بجست تصرف را آورده بر امر و خواص و طایفه از مردم عراق که با او پیشانی به اتفاق زندگانی میکردند خدمت نمود و امیر بربذق که منغلای سپاه  
شاه زاد بود چون از آب سبب بگذشت بل و بر آن کرده با اتفاق رسم طایفه با عاقبت توجه اردوی اعظم گشت تا از عهد عهدی کرده بود بیرون  
آید باشد و همچنین امیرزاده اجسینی و امیرشیرالدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اچق فرگشت رفتند و با وجود  
و حال شاه زاده اصلا در غوغا طراده اند و بکنار آب شتافته بسبب جبارت نمود و لشکریان پیمان روز بترتیب آن قیام نموده  
روز دیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سبب بگذشت و چون امیر بربذق نواحی و ده بر رسید از جلال باورچی شنید که امیر شاه ملک و امیر  
شیخ نورالدین را ارغوشاه و سمرقند راه نداده و خاطر اطاعت امیرزاده خلیل سلطان ننهادند و بران از احتیاجت و مزارعت امیرزاده  
خلیل سلطان پشیمان شده بقدیم عهد از مراجعت کرده بمو کب شاه زاده پیوسته بجهت اقامت نمود و ذکر تو جهتمیرزا

فصل اول

میرزا الخ بیک و میرزا ابراهیم سلطان در ده هفت ابراج بایست بخارا و رفتن خوانین و غایان بمرقد حبه قامت مراسم عز  
رسم طایب و غایان که به عثمان امیر بزدن براس بن جهان شاه را میرزا ده خلیل سلطان جدا گشته بود بعد از مراجعت امیر شارا به رعیت خود راج  
بوده نزد امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین آمد و کیفیت شغف امیرزا ده خلیل سلطان را بشیخ نمرقد و بازگشتن امیر بزدن شرح بازگفت امیر اعظم  
بعد از شنیدن این سخنان مصلحت چنان دید که در کارگاه شاه زادگان عالی مکان میرزا الخ بیک کورگان و میرزا ابراهیم سلطان بجایاروند و حضرت عالیات را  
بمرقد فرستند و بعد از غایت عزیمت روز پنجشنبه سیم ماه مبارک رمضان را میرزا ده خلیل بیک و امیرزا ده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین و  
طایب و غایان و تمش و توکل و قرا و حسن خبدا و اول در سلطان خواجہ رحمان شمس الدین المالی و موسی محال و نسری و غیرهم حضرات عالیات و ادع کرده بجانب  
سمرقند گیل نمودند چنان که بران طرف بخارانا رفتند و در محل خیربادی رسیدند و در محبت جان خود حضرت صاحبقرانی تازه گشته فریاد و فغان از نهاد نامزدگان برآید بعد از چندی  
بسیار ملک غلام توغان غایب سایر خوانین و شاه زادگان صفایا میرزا ابراهیم و اکل و سعد و قاضی علیا و ابوالباس تغریب پوشیده بدرزاده چهارده رهنما رفتند  
و از غوغا و خواجه یوسف لوبی چایکاه بخورده و او را نشانیان را در شهر گذارفتند و حضرت در چهار باغ میرزا شاه رخ که نزدیک بدروازه است شب  
گذرانیدند بیک روز دیگر که با چرخ بلند بر توهر در جهان افکند بشهر آمدند و بخارانا میرزا ده محمد سلطان که مرقد خرون بنار و بنیم محمد صاحبقران سعید بنوید  
محل نفل ساختند و با قامت رسم عز و اول در جهان نشست بعد یو غایان افکند و سرگشاده و موها را کشیده و در موها فرستیده و خود را خاک افکند و  
غایان را و در قبه چایکاه سایر خوانین و شاه زادگان و امرا که در شهر بودند و زمان اشرف و اعیان مملکت موی کشاده و روی سیاه کرده و نذر کرد  
انداخته همه جمع و امیرزا ده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاه زادگان و امرا و ارکان دولت و تمام اکابر و اشرف و اعیان مملکت مثل خواجہ عبداللہ  
و خواجہ عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیر که میر و نمند و غیرهم جمع تغییر لباس کرده حاضر شدند و بعبه سوزده رفته براس نام نشستند و نامی  
افایان و شاه زادگان و اکابر و اعیان تغییر لباس کرده و او را در کوریه فغان برآورده و اول در جهان و غلغلہ در زمین و زمان انداختند زین بالا کر  
امروز فریاد و صدا در کینه فزوده و شاه زادگان و امرا و نوئلینان چون نزدیک بخارنا رسیدند شبنم که امیرزا ده خلیل سلطان را از غوغا و فغان  
اطاعت استقبال کرده و بمرقد درآورده لاجرم زبان بطعن و لعن را گشاده و مکتوبات شفیق آبر بامرا و مرقد فرستادند و بمرقدت هر چه تا مرقم مسافت ده  
حضره طایب و غایان که حاکم بخارا بودند و شاه زادگان استقبال نموده و در فرار و یو شب بمرقا و امرا اعظام محمد و چغان و میان آورده و اتفاق یکدیگر بشهر  
و چنان فریاد گشت که میرزا ده خلیل بیک و امیرزا ده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و طایفه شبنم و خطیبیکه درآورد که بر شهر گزوده و اباض  
قلعه تعلیق امیرزا ده خلیل بیک و امیر شاه ملک داشته باشند و محافظت درآورد و دیگر که بجانب بیرون است با بعضی دیگر اخصا تعلیق امیرزا ده ابراهیم  
و امیر شیخ نورالدین بود و در رسم براس و برادرش حمزه و تمش و توکل و قرا و دیگر امرا و سرداران در شهر توغن نمایند و در جانب است و محافظت برج و باره نمود  
سی و اہتمام بجای آوردند ذکر وصول امیرزا ده خلیل سلطان بدارالملک سمرقند و بنیال انصافا ایام تغریب صاحبقران سعید و نمند  
چون امیرزا ده خلیل سلطان تاب سجون عبور نموده و طی مسافت فرموده و نزدیک بمرقد رسید میر خواجه یوسف بنشیر و پیشکش از شهر بیرون آمد و در فریاد بشهر  
فرستی نمرقد و پشت بغیر سبایا و بوسی سرافراشت مجموع سادات و علما و اکابر آن بلده برسم استقبال استقبال نمودند و بعد از آنکه کنار آب کو بایست حضرت  
بارگاہ شاه زادہ شد از غوغا و با مصاحج ابواب قلعه و مرقایک که نو خزان بخدمت شافت و امیرزا ده خلیل سلطان که مرقد کمران بمرقد فردوس  
مانند که محل بزرگان و نفایس قضا و موصار جهان در آن موجود بود در آمد و بتاریخ شانزدهم ماه رمضان شمس و غایان که آفتاب ششم در محل  
نسرال داشت بر خشتیار مولانا بدال الدین مخم بر خشت سلطنت نشست و شاه زادگان و امرا و ارکان دولت را نوروزہ مراسم تغریب بجا  
آوردند و امیرزا ده خلیل سلطان بجللہ ملاحظہ و حیثیت امیر نور کو در آن نموده امیرزا ده محمد جهانگیر که ولد امیرزا ده محمد سلطان و برادر  
زاده بچہ و بعد بود بجای برداشت و فرموده که نام او را علی الترم بر سر نهان شیر نمید و بعد از دور و در بخارانا میرزا ده محمد سلطان که بمرقد صاحبقران سعید بنوید بخا  
بود و در کینه فزوده و تمامت شاه زادگان و خوانین و غایان و امرا و اشرف و اعیان ابوالباس و کواری در کوریه و زاری درآید و پس از قامت او را برسم  
چند روز بعد روح بر کو ارضا حبه و حضرت شایخات کلام پروردگار بجای آورده خیرات و صدقات بار یاب حاجات رسانیدند



و در آن ایام چندان حلوا و طعام بختان دادند که فایده جوع از بنده کورکان بآنها عرض و در آن رخت بر بست بعد از آن کور که خاص را بفرستادند و ناله در آورده پوشش پاره ساختند و از کار بنده خستند آنکه امیرزاده خلیل سلطان و شاهزادگان و خواتین و نوینیان را از کسوت سپردن آورده قامت قلیت همه را بخلعهای فاخره و جامه طلا و دوز و بیابا راست و ابواب خزان کسوده افتد از زو کو بر بر دم داد که رسم افلاس از جهان بر افتاد و کیفیت سراف و اطلاق شاهزاده و زال اقبال و غریب بخت تحریر خواهر یافتند و الله تعالی ذکر بعد اولاد و احفاد صاحبقران و الاثر او از اولاد ذکر صاحبقران مغفور در زمان وفات آنحضرت سی و شش نفر موجود بودند بنحوی که میرزاده جهانگیر یازده چار و اصل جوان غفار مستعان محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله محمدی جهانگیر هشتاد و شش ساله و امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بر سر سلطنت کابل و غزنین بگن داشت با هفت پسر متولد و نه ساله خالد بهشت ساله بونجر سعد و قاص بنجر قیصر جهانگیر و از نسل عمر شجاع بهادر نه پسر و پسرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله با یک پسر عمر شجاع بهشت ساله در ششمین عمر شجاع بیست و چهار ساله با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی کیسلا اسکندر بن عمر شجاع بیست و یکساله احمد بن عمر شجاع بیست و یکساله سیدی احمد بن عمر شجاع یازده ساله با یقرا بن عمر شجاع و از ده ساله و شاهزاده میرزاه در سن سی و هشت سالگی بهشت پسر و پسرزاده با یک پسر بیست و سه ساله با دو پسر یک پسر نه ساله عثمان علی چهار ساله عمر بن میرزاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله با یک پسر ده ساله سی و شش ساله و میرزاه شایرج در سن بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی نمود و بهشت پسر داشت میرزا الف بیکت و ابراهم سلطان میردور در سن یازده سالگی تا الف بیکت پنج ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود و با این پسر بیست ساله بود و پیر محمد شش ساله محمد جوکی ساله جان و غلان دو ساله با دو کیسلا و از بنات مکر مات صاحبقران معفرت ساحت هفده و محمد در پرده عصمت می نمودند و صبیحه صلیبه آنحضرت سلطان بخت یکم بود که در جهان کجاح امیر سلیمان شاه پسر میردور از امیرزاده شمشیر شجاع بهادر سه دختر مانده بود و از محمد سلطان سه عقیقه و میرزا امیر شاه چهار دختر داشت و میرزا شاه رخ یکی و میرزا پیر محمد جهانگیر سه و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان هر یک یکی و میرزاده سلطان حسین دخترزاده صاحبقرانست و مادرش آنکه یکی بود و پدرش محمد بیکت بن امیر موسی و العلم عند الله تقدس و تعالی ذکر اسامی خواتین و سراری حضرت صاحبقرانی معفرت شکاری خانم خیرین ثمامه انبساط نام که در زمان خاقان سعید عالیشان میرزا شاه رخ تالیف شده نقل نموده که صاحبقران مجتبه صفات و در تمامی اوقات حیات هر ده زن بجا داشت و در آن دو اسامی ایشان اینست اولهای ترکان خانم میرسلطان امیرفرخ که سلطان بخت یکم از سه تولد نموده خانزاده پاک سرای ملک خانم بخت قرا سلطان خان بود و شش خانکه مادر میرزا جهانگیر و آنکه یکی در شاد آقا و وفات کرد از آنحضرت دختر می داشت معاد است سلطان نام تو عذی بی ساق صوفی تقیرات تو من آغا بخت میر موسی با بخت یکی خانم بخت خضر خواجه خان دولت ترکان آغا سلطان آغا برهان آغا الویس آغا بخت میرزا سلطه و زخان بیکت آغاموند و آغا جلیان ملک آغا بخت آغا سلطان اما آغا بکورد نوروز آقا و از سراری آن مهر پسر پسراری اسامی بیست و رونق نظر در مانده برین موجب بطنای ترکان آغا که از قوم قراخانی بود و میرزا شاه رخ از وی تولد نمود جهان بخت آغا نکار اوج برور آغا و نیک آغایی بیکت آغارونی آغاشکی بیکت آغاجونی قربانی که والد امیرزاده میرزاه بود و کار سلطان آغا خدا داد آغا تو طون آغا که دالده میرزا عمر شجاع بود بخت بکار آغا ملککان شاه آغابیلونی ذکر بعضی از نسا و است و مشایخ و علما و اکابر که با صاحبقران معاصر بودند برصهار باب اجنار ظاهر و آشکارا خواهد بود که از این زمره هم ایشان و طایفه سقایی مکان جمعی کثیر می غفر در زمان خاندان نشان صاحبقران کبیریستان امیر تیمور کورکان را خداوند برانده و بلا و جهان و امصار ایران و توران را بوجه و شریف تشریف داشتند و کیفیت حال نامی آن طایفه از کتب تواریخ و موضوع می پیوندد و لاجرم بر ذکر جمعی که شمه از احوال ایشان را قلم این مختار را معلوم شد اختصاص خواهد افتاد و من الله الهدایه و الرشاد مولانا جلال الدین محمود زاید مرغابی در علوم ظاهری شکر مولانا نظام الدین هروی بود و در متابعت سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سعی می نمود و مع تقوی کمال داشت و همواره علم ادبی طاعات و عبادات می افراشت

افا در سلطان  
آغا دولت و آغا  
میرزا بیکت  
میرزا بخت  
میرزا بخت  
میرزا بخت  
میرزا بخت  
میرزا بخت  
میرزا بخت  
میرزا بخت

سید  
سید  
سید  
سید  
سید  
سید  
سید  
سید  
سید  
سید

پوستکشی

می فرشت و فاش در ماه ذی القعدة ثمان و شصت اتفاق افتاد و در غاب هراة دفون گشت امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهادی  
حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فصایل صوری و معنوی بود و اهل حال بقدم اراادت ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی نمود و تا  
آن شیخ تقی الدین علی الدوستی کسب طریقت فرمود و بعد از وفات شیخ تقی الدین باز جری شیخ شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان حبسیت شیخ متوجه شد  
که حکم چنانست که در اقتصاد بلاد عالم بکروی امیر سید علی موجب فرموده عمل نموده سه نوبت در مسکن رطوف کرد و صحبت هزار و چهار صد  
رسید و چهار صد و ادر یک مجلس دید و صفات امیر سید علی مانند کتاب سیر النقطه و شرح اسما و الله و شرح خصوص الحکم شرح مقصیده خرمیه و غیره  
و ذخیره الملوک در میان عرفا شهرت دارد و فاش در سادس ذی القعدة ثمان و شصت و سبعمائة اتفاق افتاد و مرقد عطر فاش در ولایت خلافت  
بابا اسکندر در ویشی مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات ظهور می نمود و در سنه ۸۰۰ که صاحبقران مخفوف بعزیت فتح خراسان  
از بابا سموی عبور فرموده در رقبته انداخته و با وی ملاقات کرد و در ویشی از سر قید سینه کوشش بطرف امیر تیمور کرد و کان نداشت صاحبقران باطنی  
تعالی نموده گفت خدا بیخالی سینه روی زمین را که خراسان است با از را می داشت و فاش بابا اسکندر اند خود روی نمود و جرسش همان جات  
مولانا زین الدین ابوبکر تائید می جامع کمال صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاکر مولانا نظام الدین بروی و چنانچه  
در نجات مسطور است مولانا زین الدین ابوبکر بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت حضرت شیخ الاسلام احمد جامی قدس سره تربیت  
یافته و وقتی که امیر تیمور کورگان را غلبه بخیر هراة داشت در رقبته تائید با خباب مولوی ملاقات نمود و آنجا ب زبان مصحبت آنحضرت  
گشود و چنان نمودند فرمود و گفت که در شان وین قال صاحبقران ستوده خصال از آن قدوه صاحب وجد و حال سوال کرد که شما چه ابر کز  
ملک هیئت الدین پیر علی را ارشاد فرمودید تا ترک اعمال شایسته و بد مولانا زین الدین کرد و او بصیحت کرد و قبول نمود و لاجرم ایزد تعالی شاکر ابر  
کداشت و اگر توفیر بایزید کان هدای تعالی بر پنج هدایت سلوک کائناتی و دیگری بر توفیر می خواهد شد امیر تیمور کورگان فرمود که گیت آن شخص که او  
برین سبیل دست دید خباب مولانا گفت خزانل امیر صاحبقران نشینان آن جن فال نیک گرفته گفت بچکایت از سلاطین بامر من بخود دست  
نخواهد داد و او تعالی من از دار طلال با جل طبعی خواهد بود و فاش مولانا زین الدین ابوبکر در نیم روز پنجاه ساله حرم الامام سینه روی نمود و ملک عا  
زونی در تاریخ و فاش این قطعه نظم فرمود و قطعه سندهادی و شصین بود و تاریخ گذشته بقصد از سلخ حرم شده نصف آنها را بخشیده که روح با  
مولانا می اعظم سوی خلد برین رفت و ملایکت همه گفتند از جان خیر مقدم و دیگری از فضلادرین باب کوی بیت تاریخ و فاش قطعه  
او تا دیکت قطعه بنده با خرماد و خواجه بهاء الدین نقشبند نامش تجنید تجار است و او را نظر قبول بفرزند می از خواجه محمد بابا کاشی  
و تقام آداب طریقت بحسب صورت آنست سید امیر کمال نموده در نجات مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت  
خواجه عبدالحق غفرانی تربیت یافته کسی از وی سوال کرد که در ویشی شما امور و شیت یا کتبی جواب داد که حکم جذر برین جذبات حق تو از علی  
الظلمین باین معاد است مشرف گشتم با زیر سید که در طریق شما ذکر هر خلوت سماع میباشد فرمود که باین باشد گفت پس بنا و طریق شما بر حبسیت فرمود  
خلوت در انجمن نظام بر خلعتی مباحطن با حق تجار طلبت از درون شواش و اندرون بیکانه و ش انجمن دینار و ش کم می بود اندر جهان و فاش  
خواجه بهاء الدین در شب و شب نیمه ریح الاوّل سندهادی و شصین و سبعمائة اتفاق افتاد و یکی از فضلا حقه منبسط تاریخ انواقعه این قطعه در یک  
نظم نظام و او قطعه خواجه اعظم بهار الحق و الدین نقشبند انکه مشهور و ولایت شد کمال شش مسکن و ماوی و چون بود قصه از خان قهرمان  
زین سبب احساب حلقش خواجه علماء الدین غطار موسوم مجتهد بن محمد نجار است و در سلاک اعظم اصحاب خواجه بهاء الدین نظام  
داشت و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را بد آنجا ب حواله نمود و میفرمود که علماء الدین بابر و سلاک کرده است  
وفات خواجه علماء الدین در شب چهارشنبه سیم ربیع سندهادی و ثمانه روی نمود و قبرش در ده و چنانیان است مولانا سعد الدین  
مسعود بن عمر التفتازانی ولادت با سعادت اعظم ربانی و علامه عالم عالمی در ماه صفر سندهادی و عشرین و سبعمائة و در قریه الرجال التفتازان  
که از ولایت سناس است روی نمود و چون ازین طفولیت بر جنبه نبی رفتی فرمود آقا خلیل علوم و تکمیل فنون محسوس و معنوی کرده و در اندک زمانی در

وہمچنان

ابو محمد جواد

است  
در قصه نایاب  
و قهر انجباب

و افسر حقیقی سابق از علما و متقدمین و متاخرین در بود سیمیم علم مشکین پیش مشام جان مستحقان روح فضل را معطر گردانید و فروع خاطر افادت  
مازش یا غرض تحقیق اینان نور کجالات انصارت بنجیده انجذاب در سازده ساکنی آغاز تصنیف کرده شرح صرفه رنجانی را مرقوم خاتمه بلاغت استخاست  
بعد از آن محلول با هم میرالدین حسین کرت الیف نموده انگاه در خوارزم که در آن زمان جمیع اعیان جهان بودند متوطن شده مختصر تفسیر را بنام جانی بیگ خان که  
شده از عدالت و احسان و بقی ذکر یافت در سبک انشائیه و بی تشابه لاف و کراف چنانچه از مواعظ آن عالم حمیده صفات بوضوح می بود  
لطافت تحریر و حلاوت تقریر و توضیح ضعیفات و تلوخ ضعیفات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقادش ختم بود و بر ذمه نبوت بلند تمش و با  
و ختم و در آن اوان که امیر تیمور کورگان غریت پورش خوارزم جرم فرمود ملک محمد سرخس سپهر خود در ملک میرالدین حسین برادر زاده خود ملک  
محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب بایون بود پیغام داد که هرگاه خوارزم فتح شود از آنحضرت حضرت طلبیده مولانا سعد الدین  
را بر سر حسن روانه گردانی نماید علی بذاجون لعان تیغ عالم تسان صاحبقران خطه در حیطه تخریر کشید و بگو چاییدن ابالی و مولای از اینجا اشارت کرد  
ملک پیر محمد از آنحضرت التماس نمود که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و امیر تیمور غریت ملک زاده را بفر قبول اقراران داد  
خواب مولوی بر سر حسن رفت و بعد از آنکه حضرت صاحبقران سمرقند بازگشت علما و فضلا و مشایخ ماوراءالنهر بر سر حسن رسانیدند که اگر چه تخریر خوارزم  
سند کان آستان سلطنت ایشان را بر سر پیر یافت اما حاصل آن تعلق ملک محمد سرخس گرفت آنحضرت افضل این مجلس استقفا نموده انجاعت عرصه را  
که حال اسرار علمای عالم و مقتدای فضلا می بنی آدم مولانا سعد الدین سعید التفتازانی است که لمعات مضنات فصاحت صفاتش چون شمع  
خود شید شرف و غریب عالم را منور گردانیده و فحیات مواعظ ابایش مانند نسیم فروزین شمال و جنوب قایمی روی زمین با حضرت  
انصارت بنجیده نظم چنان گرفت جهان را ظهور نصیفش که آفتاب بود در ذره بوقت ظهور و قایم سخن او چنان است بچهره و لیک کشیده  
خویشد و در جهان مشهور صبر و کلکش در کشف مشکلات علوم چنانچه نغمه داد و در ادبی زبور افاضل انام اقتباس انواع فنون از شیعه  
صمیم سرش بنمایند و اما مثل کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر حظیرش میفرماید امیر تیمور از اجتماع اشغال این نخلان رقم تاسف بر حقایق  
روزگار خویش نگاشت و حکم جهان طاع جبهه است عارضو جنبای مولوی بر سر حسن ارسال داشت مولانا سعد الدین بخت بهای غریت سفر حج از  
آن مجلس را اجابت نمود و تا چون نایا فرمان صاحبقران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چند سال پسند عفو جلال در آن  
سفر با فاده بل کمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن جمیع فضلا و انور برادران روزگار با و کار گذاشت و امیر تیمور در عظیم آن پادشاه  
علما و دانشمندان بسیار بسیار سپه نمود و در مجالس آن جناب را بر بزرگوار شک خویش جای داده در وقت مراجعت تا سر طنباب پیش  
خانه مشایعت میفرمود و ذات مولانا سعد الدین در شهر ۹۶۷ بوقوع پوست قرش در بلده سرخس واقع است و تصانیف انجذاب قایمی  
علوم عقلی و نقلی از غایت اشتها حاجت بعد از ندارد و خرد جزوه دان تفصیل آن کتب را از جمله مختصیل حاصل بشمار دو از مولانا سعد الدین  
یکت پسرانند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سبک علما نظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور سپه نمود از جناب شیخ الاسلامی ملاذالامامی  
الملک و الدین محمد بن شیخ الاسلام قطب الدین بخی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین سعید التماس افتاده که فرمود در آن اوقات که جناب مولانا  
در سمرقند تشریف داشتند جدین مولانا محمد در شهر مراه ساکن میبود و در آن ایام خبر بر باد و مرغاب و بعضی دیگر از علما تقوی تاب رسید که مولانا  
سعد الدین در مجلس صاحبقران ظهر قرین با کل طعامی که حلیت آن معلوم نیست مبادرت نموده و نماید و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرد و گفتند  
چگونه جایز باشد که معتدای علما روزگار لغتیه شبهه خرد و مولانا محمد از استماع این نخلان در تاب شده در آن باب رقبه پیر بزرگوار خود نوشت  
و التماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقرانی دست بجانب خوردنی نبرد و آن نامه را به تو ای که از مراه متوجه ماوراءالنهر بود داد و تو ای  
مکتوب مولانا زاده را بایر کاتب در دول میان خود نهاده چون سمرقند رسید دول میان را بجنس پیش امیر تیمور برد و صاحبقران در آنجا در مقام  
سکاتات چشم بر نوشته مولانا محمد افتاده و مضمونش را معلوم کرده از آن باب هیچ گفت و مکتوب را به مولانا سعد الدین ظاهر ساخت و بعد از چند  
گاه مولانا محمد سمرقند تشریف آورده صاحبقران بلند منزلت را ملازمت فرمود آنحضرت مولانا زاده را عظیم کرده التفات بسیار اظهار نمود

زاد زاده

ملک

اظهار نموده و در آخر مجلس خواجهمحمد شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنج هزار دینار یکی تسلیم خدم مولانا زاده نمای تا صرف  
 ما بختیاج خود کند خواجهمحمد بنباقری که از امیر مضافه بود گفت در خوانده زنده ماند اگر همان شود مبلغ مذکور را برقرار عان ولایات برات نویسم  
 امیرمیرزا فرمود که از مزار عان انوجه دیرتر بر وصول میرسد و مانجه هم که مولانا زاده درین شهر تقبض کند خواجهمحمد مبلغ مذکور را بر مضافه عرض  
 دور و نزدیک حصول می یابد اگر فرمایند انوجه را نخواهد مدد معاش مولانا زاده نمای حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم  
 و خواجهمحمد هم در مجلس مبلغ مذکور را بر مضافه برات نوشتن مولانا محمد زاده و انجناب فائده خوانده برات برداشته از بارگاه سیر  
 فرامید و در محلی که در رکاب کرده سوار میشد حضرت فاکس فرستاد تا خدمتش را بارگاه و راورد و نگذاشت فرموده گفت مولانا زاده کسی که در  
 نفع اراکه حرام ترین وجوه است برسم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این بدی را که در عالم بعلم و دانش و کسی نسبت از خود در طلب  
 میبرد مبلغ کند مولانا زاده از شجاع این عتاب مجمل و شرمسار شده گفت من داعیه داشتم که از منزل برات را بجوای محمد شهاب باز فرستم امیر  
 گفت اگر همچنان بودی مایستی که در وقت نوشتن برات اگر از بیت در بشیره شاپید اشیدی و حال آنکه از روی فرج و سرور از قبول فرمود  
 انگاه اشارت طلبه نفاذ یافت که برات مذکور از مولانا محمد زاده پنجاه هزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت صاحب  
 قران در بلده فاخره براه ساکن میبود و در ششم بعثت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی البحر جانی در سنه  
 اربعین و سبعمائه در قریه طاعون از اعمال استرا با قدم از کتم عدم بعالم وجود نداد فضایی جرجان بل تمام جهان را بمن مقدم شریف شرف  
 گردانید و بعد از ترقی بن رشد و تیز آفاق تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم و مقتدای مدققان علماء محترم گردید و در روضه  
 الصفا مسطور است که در سنه هجری و بمقتدا دونه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر رز و اقامت داشت امیر سید شریف الدین بنو اجماعی اردو  
 خواست که با پادشاه ملاقات نماید و او را به واسطه بحال خویش و نا گرداند در آن اثنا مولانا سعد الدین محمود داسنی را دید که بخدمت  
 پادشاه میرود خود را در لباس شکران بوی نموده گفت مردی غریب و تیر اندازم و از ولایت ما رنذرانم بآن داعیه آمده ام که در نظر  
 اشرف شاه شجاع سه چوبه تیر اندازم امید آنکه هنگام فرصت شمس را عرض رسانید و در رکاب مولانا سعد الدین تا در بارگاه سبزه  
 مولانا گفت بود در همین موضع توقف نمای حضرت دخول حاصل کنیم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایز شهنشیر تیر انداز غریب  
 عرضه کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبید و امیر سید شریف بارگاه و زده چون شاه شجاع اگر کیفیت تیر اندازی پرسید جزوی که از تبحر طبع  
 شریف او مثل بر اعتراضات اصحاب تانیف بود از بغل سرپون و زده بدست شاه شجاع و پادشاه از طالع آن صحیفه بحال امیر سید شریف و انانته  
 مرسم تعظیم و تکریم تقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده انجناب را همراه خویش شیراز برد و منصب تدیس در انشاء خود را بان  
 فضیلت انما نقول یعنی کرد و سید شریف ده سال در فارس با فادله بل فضل و کمال پر و اخته در ششم که امیرمیرزا کورکان شیراز فرج کرد حکم  
 فرمود که انجناب بهر قنده شریف بر دو جناب سیادت بنای افادت و شکای بوجوب فرمان واجب الاذعان بان بلده شافیه تا  
 زمان فوت صاحبقران بجا میبود و در آن اوقات میان آن جناب و مولانا سعد الدین تفننانی مباحثات روی نمود و در اکثر مجلس میر  
 سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوسه و رجعت غلبه کرد عبت خدائی که بالا و پست فرید زبردست بر  
 دست دست فرید و چون امیرمیرزا کورکان بجان جاودان انتقال فرمود نوبت دیگر آن فاده و لادخیر البشر و مقتدای علماء دانشمند  
 از ما و دارالشریفات شافت و در اندام فی شام و فات یافت و مصنفات امیر سید شریف بسیار است و در غایت شمار و بر اکثر  
 کتب ممدوله مقتدین و متاخرین حواشی وقت این بلاغت فرین دارد و چنانچه از زمان فرخنده نشان انجناب غایت غالباً هیچ درسی  
 از فاده حواشی و مولفات مصاحبت معاش خالی بوده و نیست مدت عمر شریفش بقضا و شش سال بود مولانا محمد الدین مولانا  
 لسان الدین محمد افضل حکما زمان و اعلم بچنان دوران بود و احکام بخوبی او مانند فضا و قدر تکلف نمی نمود عبت بهر چه چنانک  
 جدول بجدول با سطرلاب حکمت کرده با حل صاحبقران خورشید محفل نسبت بی فضل بی بدل التفات بسیار داشت

و انجناب نیز بمباره بسان بخت و دولت در ملازمت بود و در تمام خلاص و محظوظ و صمیمیت و محبت مولانا نظام الدین شاهی انجناب  
شیخ غازی نیز گویند و اکثر وقایع و حالات صاحبقران جنبه صفات و تالیفات آن فاضل کمالست و مطلع سعیدین مسطور است که از مولانا  
نظام الدین مروست که گفت در نوبت تولد که میر تقی میر شکر بخدا کشید و سلطان احمد جلایر را منهدم کرد و ایند از مردم دارالسلام و لی  
من مبارکاه عالمینا به رفتم و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت درین مکرست بر زبان مبارک را اند که خدا بیتی بر تو رحمت کند و که بخت از  
منوطلبان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا رتبت فرمود و ایضا در کتاب مذکور مذکور است که در وقت محضره حلیب مولانا نظام الدین  
در آن شهر قامت داشت و بعد از فتح کمال الاسلام او را پیش فرما فرمای نام بر دور عایت یافت پوشیده ماند که توفیق بسان این دو سخن  
که در یک کتاب مسطور است خالی از اشکالی نیست و بهر تقدیر زور رقم حروف آنچه بصحت پیوسته است که مولانا نظام الدین بعد از آنکه  
بصحت صاحبقران مظهر قرن مشرف گشت بمباره بسان دولت و اقبال ملازم درگاه و جلال بود و در باب وقایع انجناب تا به شیخ  
فرمود شیخ شمس الدین محمد بن محمد بحرزی و سید محمد بحرزی و مولانا شمس الدین قناری از جمله بودند و میر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را بمباره خود پیاده میر  
معروف و به صلاح و سداد موصوف و مظهر نام و مطلع سعیدین مذکور است که در آن اوان که میر تقی میر کورگان یلدرم بایزید را امیر کرد و ایند نیز  
محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین را بهر سافرتا و جمعی از کابر اند یا بطرف دربار بار فرار نمودند و شکر مظهر شکار غصب شافقه بشیر آن مردم را  
گرفتند شیخ شمس الدین بحرزی و سید محمد بحرزی و مولانا شمس الدین قناری از جمله بودند و میر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را بمباره خود پیاده میر  
اعلی برده در کوتایه بشفاف ملاقات صاحبقران جنبه صفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظر و نظر افشا ساخته به صوب سمرقند فرستاد آن  
جنباب تا زمان وفات میر تقی میر در ماوراءالنهر اوقات شریفه میگذرانید و شیخ اصحاب را با بجا در سلک تالیف کشید بعد از وفات  
آنحضرت بدست سلطنته میراث یافت و در ایام دولت میرزا شاه رخ در خاص ریح الاوائل سنه ثلث و ثلاثین و ثمانه و در شیراز و قات  
یافت قاضی قطب الدین عبد الله لامامی بعلوم و در وقت مکان از قاضی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی  
به دید و در کمال استقلال در آن مملکت بمشیت منصب جلیده المراتب قضایا مقام و اقدام میفرمود و اختیار داد و ستد موقوفات آنولایت  
نیز چندین کا بعلق مجتهد ام عالیهاش میداشت و تا آخر ایام حیات بر سنده جاه و جلال متمکن بود و بمباره نقش امانت و دیانت بر عجل ضمیر و  
صمیمه خاطر می گاشت نسب شریفین با بوی بکر صدیق رضی الله عنه میر سید لا جرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبد الله لامامی گویند  
میکرد و ایند سید برهان الدین اشرف بن مبارک شاه در سلک اعظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس و فتوی نظام داشت  
و در سنه ثلث و ثمانه هجری بمقام آخوت برافراشت شیخ کمال جنبندی در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعظم با  
برز کواظم بود و علی الامام بر ریاضات و عبادات اوقات گذرانید و کاهی اشعار به بار بروج اعتبار نقش می نمود و در فحاش مسطور است که  
ظاہر اشغال شیخ کمال شجره آن بوده که ظاهرش مشغوب باطنش نشو و چنانکه خود میگوید غلبت این کلفهای من در شمرن کلمتی یا جمیری  
فست از حضرت و ثمانه عالمینا به رفتم و آنحضرت که فرمود شیخ کمال چندگاه در شانش ساکن میبود و در آن مدت اصحاب بگوئی غلبت  
نمی نمود و روزی والدین بوی گفت که چه شود اگر طعامی که در آن کوشش باشد میل فرمایند و وجه عطا بیه فرمود که برگاه تو کا و خود را بگفتی که  
بجویم و حال آنکه پدرم را کادی بود در غایت غربی چون این سخن بشنید فی الحال کا و را بگشت و طعامی ترتیب کرده زود شیخ بر شیخ جبهه خاطر  
ایشان مقدار ای از کوشش تناول نمود و میل کلمت نعمه سری حقایق بنای حضرت فضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجمالی نور الله مرقد  
در بهارستان این نو بگویند فضلا سخن را رسانید که شیخ کمال در لطافت سخن و وقت معانی بر تبه ایست که پیش از آن تصور توان کرد و انانیت  
در آن طریق شریو را از سر حد سلامت بیرون برده است انجناب در شمرن خواجه حسن دبلوی نموده اما آنقدر معانی لطیفه که در نظم و شی  
در شمرن خوان یافت و آنکس شیخ کمال را دزد حسن بگویند بنابر این شیخ تواند بود و در بعضی از دیوانه انجناب این بیت مسطور است غلبت  
کس بر سر شیخ زنده گرفت مرا معلوم نمی شود که در چشم از حضرت ابوی مروجی اشاع افتاد که نیز از انجناب است شیخ کمال ارادی

مجموعان



ادا می نمود و عقیدتی ناکلام داشت و روزی ملازمست آنجناب رفته که وضع برسم نذر نبر و شیخ نهاد و بکلاف مشهور شیخ آن گمر برداشته  
 بخانه برد و بعد از لحظه که صحبت اصحاب معاودت کرد همه را متوجه یافتند بر سید که باریان چراغ جویوزند یکی از حاضران گفت که در دکر دارند  
 شیخ قسم کرده گفت که اگر بیاورند و قیمت کنند و فاش شیخ کمال در سه شنبه و ثمانه اتفاق افتاد قبرش در تبریز است و این بیت را بر سنگ  
 لوح در آنجناب ثبت کرده اند ثبت کمال از کعبه رفتی بر در یار برادر است ازین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین مشهور به بزرگ  
 مرید شیخ محمد سلیمی و از اصحاب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفزاریست و شیخ نورالدین عبدالرحمن از کبار شیخ روزگار بود و در بغداد  
 میبود و در سنه خمس و هفتاد و چهار از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور کورگان آمد و آنحضرت شیخ را تعظیم بسیار نموده معزز کرد و حضرت  
 انصاف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال بخند می معاشر بوده اند و دایم با یکدیگر صحبت میداشته اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است  
 و این مطلع از غزلیاتش در نجات مسطور است ثبت ما مهر تو دیدیم ز در ذات که شستیم از جمل صفات از پی آن ذات که شستیم و فاش  
 در سنه شیخ و ثمانه روی نمود مدت عمرش شصت سال بود مولانا ناصحی الدین ختلمانی در سلک فضلاء و ماوراء النهر نظام داشت و  
 از وقایع امیر تیمور کورگان از بغت ترکی بلوچ بیان میکند که شیخ محمود ذکی عجمی که مانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در  
 محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبان میگردانید چنانکه گویند اقل نوبت بهر ای شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور کورگان رسید و  
 چون آنحضرت پرسید که شما چه کسایت گفت بیت دو پیریم بر دو شکسته بهم علی ترک و محمود ذکی عجمی و شیخ محمود بسیاری از وقایع حالا  
 صاحبقران سپید صفات و در سلک نظم کشیده و آن خود را جوش و خروش نام نهاده و در سنه شصت و ثمانه که آنحضرت از یورش ووم مراجعت کرد  
 بجای و اشغال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین قاضی آنولایت بودند و تبه حمزه متوجه آستان سلطنت ایشان  
 گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نمود تا کتاب جوش و خروش خود را بگذراند و خود را بتجدید منظور نظرات آنحضرت کرد و اندام آنحضرت تقدیر  
 و زوقی که از قبل تعلیس که بر کنار آب بسته اند میگردشت در آب افتاد و آنش جیاتش فرو نشسته رخت بقا با و فدا داد ع غرق در پای گرم باد و  
 بکشی جان و و پس شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر نور رسانیده بصلی که آمد محظوظ و بهر و رشتن بیت معظم بعضی از غزلیات شیخ  
 محمود است که بیت بنویس شعر محمود اگر است پسند افتد که بطف این زکی و در عجم زاید مولانا علی بدر از جمله شعراء و در السلطنته برآه بود  
 در سنه که میرزا امیر شاه جته دفع فتنه حاجی بیک جونی قربانی برآه آمد و در باغ راغان ز قول جلال فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاه در  
 مشرف گشته نصیحه گذارید که دو بیت او نش اینست نظم ای زهر رخ تو ماه منور گشته عالم از کجاست زلف تو محط گشته خط مشکین تو  
 بر صفحه کاغذ آیت حسن و جمال ستا مقرر گشته و شاه زاده نسبت به مولانا در مقام التفات آید صله مناسبیت فرمود و آنچه  
 عصمته الله بخاری در سلک اعظم نظامان مناظم سخن گذاری نظام داشت دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آثارش  
 بر انواع خاطر فضلاء مسطور و از جمله نصیحه است که در مرثیه صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آن نصیحه را نزد امیر تیمور سلطان گذارید و مولانا  
 نظرا بتمام و احسان کرد و مطلع نصیحه مذکور نیست مرثیه ایفلک خروگاه ویران کن که سلطان غایت تحت کور خاک نشین چون  
 سلمان غایت است و چون خواججه عصمته الله در نظم اشعار شیخ امیر خسرو دبلوی میبود و بسیاری از معانی آنجناب را در منظومات خویش درج فرمود  
 یکی از فضلاء در آن باب کوی نقشه میر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب گفتمش عصمته را یکت خوشه چمن فرست شعر او چون بیشتر از  
 شعر تو شهرت گرفت گفت باکی نیست شعر او همان شعر نیست و تاریخ وفات خواججه عصمته شاعری ادا نموده بیت تاریخ وفات خواججه  
 عصمته هر کس که شنید گفت است مولانا نجم الدین الطارحی در قرن نشاء علم ملا پیشین مان خود بود و ملازمت میرزا امیر شاه  
 میبود و در آن اوقات کمال التواریخ بن اثیر را بفرموده شاه زاده مشار الیه از لغت عربی زبان فارسی ترجمه کرد و کمال فصاحت و بلاغت در آن  
 کتاب بجای آورد و آنچه علی تبریزی الشطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را از شیخ شمس الدین محمد جزیری رحمة الله علیه  
 میبود و در علم حدیث مهارت حاصل نمود و آنچه علی در فن شطرنج افتد و روف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار ستادی و بر اسلام

داشتند و غایبانه مانند حاضر از بغایت نیکو میبایخت و در مجلس شریف امیر تیمور کورکان بپوشیده بآن لب میبرد اذیت مولانا حسام الدین  
 ابراهیم شاه کرمانی حاوی فضایل انسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی بدیع بنامی نمود و او نیز در قسم زد و طریح مهارت داشت و ملاطفت  
 درگاه حضرت صاحبقرانی بود و در مجلس عالی راه می یافت و خواجہ عبدالوہاب تبریزی و خواجہ یوسف بخاری و استاد شمس الدین کارب و فیض  
 از علم نظر بخیر صاحبقرانی بوده اند و همواره علامت آستان سلطنت آشیان می نمودند اند کفشار و در ذکر سلطنت امیر خلیل  
 سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاه زاده عالی مکان و اتفاق تصانیف روزگار و عارفان بصاریف  
 اخبار باین حکایت عارف و بر این روایت واقف خواهند بود که آنچه میرزا خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جبابانی و مقدمات  
 اہبت و ملک ستانی دست داد و عجب اگر کسی را از ابتدای بنای پادشاهی تا انقایت میسر شده باشد چه آن شاه زاده و الا شاد و از  
 روی نسل و نسب بنیر صاحبقرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر مقلیان کامران و امرای عالیشان و بسیاری از لشکریان فیروزی  
 نشان که در تاشکنت بودند او را بسیار شای بر داشتند و بجمعیت نمودند و بر جناح انتقال بجایست بر قند روان شدند و بعد از وصول بخوا  
 آن بده فردوس مانند حکام و وزیرکان و اعیان شهر بخدمت فرمان برداری شاه زاده ماہمقتال کردند و مقابلہ خزان و کنور بلار داشتند  
 لوازم نیاز و شاربجای آوردند در آن زمان شهری آن محمودی و جامعیت در تمامی رنج مسکون موجود نبود و کار و فاضل و اعظم و امثال و  
 علماء و اشرف و بزرگان اطراف و کناف در آن عصر جامع مجتمع بودند و خود خزان و وفای و کثرت کنوز و غایر از نفوذ و اجناس  
 و جوایز بسیار بود که قوت در آنستوفیان با بر خضر و احصا آن عاجز و قاصر می آید و سایر اسباب پادشاهی از صوف سیوف و تیر و کمان و  
 و جوش و خمیر و خرگاه و سر پرده و بارگاه زباده از آن بود که بوسیله تجر و تفریز زبان شرح آن تفسیر پذیرد و مع ذلک چون سابقه غنایت از  
 رقم سعادت لم یزنی بر حقیقت حال آن بنال کلز اقبال کشیده بود و رابطه شلیت بجای قاعدہ قصر جبابانی آن نوباد و بر با صحرای جعفرانی را  
 سمت سجکام خنیشہ و عرض چار سال از آن همه موجبات سلطنت و جلال اثر نماند و مجموع آن خزان و اموال در معرض تصلیح افتاده باقی  
 تصانیفشان زوال آن دولت فرو خواند آری انوار ماہیچہ قشای آثار لوامی پادشاهی و خجرات روزگار و خاص با کجای بر جمہ من  
 بشاد نسا بد و بجز و اجتماع زند و کوہر و بسیاری سپاہ و لشکر مور سلطانی و ہمہ کورستانی نظام و نظام نیاید ببت نہر کہ طرف کلر کج  
 نہاد و نداشت کلاه داری و این سروری داند و سبب انقضای ایام کامکاری و اختتام ہنگام جہانداری میرزا خلیل سلطان  
 بعد انقضا در بانی و تقدیر سجای آنشد کہ شاه زاده در زمان حیات امیر تیمور کورکان نسبت بجمیل شاد ملک نام کہ سابقا از میراری  
 امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطر پیدا کرد و بہمان از خجرات جعفران و اورجا بہ کج در آورد و چون بر تو شعور یا دشاہ مرحوم معذور بر آن قصیدہ  
 حکم فرمود کہ ہر جا شاد ملک را بہ بنیند گشت و میرزا خلیل سلطان او را گریزیدہ در آن اوان کہ اقوالات تحمل تصنیفات حضرت آیات بود  
 نوبت دیگر بعضی سید کہ شاه زاده شاد ملک را ہمراہ دارد و قہرمان قہر جعفران و فرمان داد و امیرزادہ الضعیفہ را حاضر ساخت و حکم  
 بقتل او نهاد یافتہ سزایکات مانع بنابر ملاحظہ خاطر میرزا خلیل سلطان مہر و صدا داشت کہ صدف و جو دین عورت بدردانہ از صلب میرزا  
 استن است بنابر آن امیر تیمور کورکان فرمود کہ او را بہ بیان فاسپار نہ تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نمودہ و او را بعلامی سیاہ و بد و مخا  
 آن احوال صاحبقران بہجالی ناز ارشاد یافتہ آنجا وفات یافت و شاہ زاده جعفران آن کلعدار پرغنیہ و دلال او را خوش کشیدہ بہر شبہ شفیقہ  
 و مشغوف وصال وی گشت کہ از استواب او اصلاحات و جاز نمیداشت بلکہ نام اختیار ملک و مال را بقبضہ سلطان سلطنت داشت  
 مہبت بجان بود و در بند اذعان او نیز بغض خیر بفرمان و لاجرم بجاری امور ملک و مال میرزا خلیل سلطان رنج صواب بخراف داشت  
 و شہزادہ بر طبق بدعای محبوبہ دست با سرف و اطلاق اموال کشادہ مجموع نفوذ و اجناس کنور خزان را کہ بمیالہ حساب و ہم از خیر و خیر  
 آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بیشتر را بچھی داد کہ در آخر صلب ویرانی قصر کامرانی و کششہ و حقینہ آن روش و بخشش تقاضی بود  
 کسی کہ سزاوار دیناری بود اشرار می میرد و مستحق کہ شایستہ صنوف نوازش بود در روزی دہمی میرزا خلیل سلطان تعلیم جبابہ می

جمعی از مردم بیکانه را با فروع تربیت و مصطفی اختصاص بخشید و هر یک از قریه قارون ساخت و در جزایر امارت و سروری رسانید از آنجمله قارون  
 امارت و سران سپاه لال گرفت و دماغ آن فرد را بیکان محط شده مواد نمد و سبمت تراید پرقت و چون شست ده روزه شاد ملک در نظر محترم  
 سر برده صاحبقران مرحوم می نمود چنانکه خطاه مرتبه آن مخالف میرزاده علی سلطان را برانداخت که برکت از خواتین و سراری آنحضرت را طوعا  
 و کره با یکی از ملازمان شان خود در سلک ازدواج کشید و گروهی را که نسبت با و رفته مادی داشتند با جمعی از مردم با جنس مجتنبین گردانیدند  
 فرشته سرشت را با حضرت زشت بهدم ساخت و لعل جیشانی را در سلک جریع میانی انداخت طوطی شیرین سخن را با شانه زراغ و زغن فرستاد و عجب  
 نعمه پر دراز با غلغله آن در کف قصص مایه دو دو اسطه صد و ششال بن فعال با پنج طبع صغار و کبک از میرزاده علی سلطان متفرک گردید و امور شش  
 اختلال بد پرخته قناب قبائلش ببرد زوال رسید چنانچه از نیای کلام آینه بوضوح خود پیوست نشان دادند لعلی و تقدس ذکر خاقان  
 منصور مظهر لو المعین السلطنة والدین شاه رخ میرزا خاقان معین میرزا شاه رخ پادشاهی بود صاحب عبادت متصف  
 بکمال عدل و عبادت و شجاعت رستم باز با دت ابراهیم ادبیم محمد داشت و هرگز خیال تجاوز از جاده ملت بصیبا پر این صحنه شیرین بکشت به شعر  
 نماز چاشت از آن پادشاه سلام پناه فوت نشد بصلوه مکنونه چهره سد و مادام حیوانه هیچ آفریده را نیارزد و مکر بقتضای شریعت نموده  
 بمواره از وی خلاص و نیاز بکارست درویشان و گوشه نشینان می شناخت و بهر دیار که در پناه او شرف طواف مرزات او لیاد  
 التقیاد را در می یافت بعد از آن در میدان حرب چون کوه با شکوه در برابر چشم ثبات قدم میوزید و در محراب طاعت از خوف خشیت می  
 برکت پیدا با و صبر صبر میزد در ایام عدالتش هیچ عوالی را زهره بود که تیر دنیا توانی نکرد و در او ان جلالتش هیچ صاحب فرمانی را ندانست  
 که بساط ظلم گسترده نظم شد از انصاف آن شاه سرافراز بهر دش باز بکجنگت و مساز بصحر کرک و ابوسیر و خنجر بهم آمیخته چون شکر  
 شیر عوالی که نمودنی ظلم غلبت طبعانچه خرد می از دست رعیت ولادت بهما یون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع  
 الآخر شش و سبعین و سبعین اتفاق افتاد و در شهر نرسنه تبع و معین و سمعان صاحبقران تاج کش جان سان زمان حکومت خراسان را در قصبه  
 اقتدار و نهاده بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه شمس و ثمانه آن پادشاه عالیشان از روی اختلال در خراسان بصنط امور ملک و مال پرخت  
 و خطبه و سکه بهم شرفش برین کشته در سنه شمس و ثمانه از زندان را بخر ساخت و در او خرسنه احمدی شمس و ثمانه با بخت ایتش بر تخریب و لا  
 ما و را الهه رفت در سنه شمس و ثمانه مملکت فارس در حوزه دیوان آنحضرت قرار یافت در سنه و لا ایت کرمان آن پادشاه عالیشان در هر  
 کردید در سنه قراویس و فوات یافته فتح آذربایجان بوقوع انجامید و در او آخر جب سنه مذکوره میان آنحضرت و اسکندر بن قراویس حاکم  
 اتفاق افتاد و نیم حضرت و فروری بر پرچم علم شاه فرشته شمس و ثمانه در روی بهریت بها و در در جمعه ۲۲ ربیع الآخر شمس و ثمانه بکشتی  
 احمد نام در سجد جامع هرات کار می بردن آنحضرت رسانیده میان خطه احمد کشته شد آنحضرت حکیم علی الاطلاق از آن خیم بجای بخشید و در سنه  
 اثنی و عشرين و ثمانه فوت و بکر اسکندر سقرض و لا بات عراق و آذربایجان کشته خاقان سعید به انخاب شافه در صحرای سلساس بن الانبیا  
 قتال دست داده باز اسکندر را نهرام یافت بعد از آن ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراءالنهر و ترکستان و بلستان و سیستان و جزایر  
 و ماوراءالنهر و عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان کیتی شان قرار گرفت و بهین بصفت حسن محدثش تمامی آن بلاد و مضافات  
 و آبادان کشته فاهیت خانی درجه کمال پذیرفت معماریت بلند نقش در اطراف ممالک محروسه بقیع خرواب و ابابیر مانند مساجد و حوا  
 و مدارس و اربطها بنا و قری و قصبات مرغوب و مستقالات بقیع بران بقیع وقف فرمود و چون خاقان سعید چهل و سه سال با بتهلال  
 تاج سلطنت و جهان بینی بر سر نهاد در ولایتش می از روی الحجه سنه خمسین و ثمانه عثمان غنی به صوب عالم آخرت انعطاف داد اوقات  
 حیاتش بعبادت و در سال بود و بعد از فوت پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه بر روی زور کار عالم و عالیشان کشود و لا با جمالی  
 بطفه الله و مولانا ناصر الدین ابراهیم و سیر عالی که رش مولانا محمد امین و مولانا عبد الحمید قرومی در ایام عدالت آن پادشاه عدالت  
 رایت صدارت می فرستند و خواج غیاث الدین سالار بهمنانی و سید فخر الدین و خواج نظام الدین احمد داود و خواج غیاث الدین

پیر احمد خوانی و خواجہ سیدی احمد شیرازی و امیر علی شغابی و خواجہ شمس الدین الجور در سلطنت وزیرانی امیر شایخ انتظام داشتند گفتار در بیان  
جلوس پیر شایخ بر سر سلطنت خراسان و وقوع مصالح میان حضرت و میرزا خلیل سلطان خاقان صعب  
وسلطان صاحب تاید فارس مضار تعاضد معین الله و الخلافه شاه رخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مخوف و قطب عالمی و الدین  
والدین امیر تیمور گورکان بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سی و شش و ثمانه در بلده فاخره براه تخت سلطنت و جہانبانی را بوجود  
خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاده سیایه معدلت و رعیت پروری بر عاقل جہانبان انداخت و ولایات  
الغیا و مثال لازم الاقتال نموده اظهار اطاعت و فرمان برداری کردند و بیایم خلاص عازم آستان آسمان خصصا کشته شریط چاکری  
و خدمتگاری بجای آوردند و آنحضرت امر او را کان دولت را بجو اطاف حسروانه و عوارف پا و شایه نوازش نموده در باره بکمان مرسم  
الانعام و احسان بتقدیم رسانید و بساط عدالت و بصفت کسره و تمثیت عمام شریعت غرا و تقویت امور ملت بصیانت و علماء را نامور کرد  
درین شایع جلالت سید که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال از الملک ترقی در امر کزایت دولت ساخت و دست با تلطف و سرف  
خراین و وفای دراز کرده حاصل بحر و کان را بر انداخت بنابران خیر خورشید نشان چنان اقتضا نمود که پیش از آنکه احتلال نامور ملک و مال را باید  
زایات ظفر مال قرین دولت و اقبال بصوب ما و را الهی شایه و امیر صواب جاکو و امیر حسین صوفی ترخان و امیر علی که کوکلتاش بصنط خراسان  
تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دار السلطنت براه بجانب کنار آب سمویه بمنت نمود و در منزل دره رنگی امیر سید خواجہ بن شیخ علی بهادر  
سمو قدس سره بفرستاد بوس استعدا یافت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را مشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت  
امیر حلال الدین فرزند شاه بن فرخو شایه و جمعه تمیز برج و باره دار السلطنت براه که از ایام سبیل امیر تیمور گورکان تا آن زمان ویران بود با  
گردانید و امیر خواجہ الطوس فرستاد تا طعه آمد و در تعمیر نماید و بفس نفیس عازم سمو قدس سره چون لنگر شایه بایزید اتفاق نزول قضا و میرزا  
سلطان حسین که در ترکستان با امر مخالفت کرده بود بلا زمت شتافت و با صناف الطاف اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید میر  
حمزه قزو قور ابرسم رسالت نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاد و پیغام داد که تو مرا بجای فرزند و برادری بلکه بجان گرامی براری و بر چرتنا  
داشته باشی از ملک و مال در پنج نیست اما کبر سن و تجارب ایام و معرفت مقادیر و حیوایف انام در انتظام عمام سلطنت و علی تمام دارد  
و اگر امر بسبب بعد مسافت و تو تمس اقت در غیبت ما اتفاق کرده اند عالیا باید که بقدم بصیرت پیشانی و بر آنچه مقتضی استقامت  
مملکت باشد با اتفاق مانی و زایات ظفر یات از اند خود کشته بسا جل چون رسیده و در آن مرطبه امیر شایه ملک از بخارا آمده خبر سلامتی  
شایه را و کان عظام رسانید و موجب تهاج خاطر انور گردید و متعذر انحال الطی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوس دریافت و بسید امیر  
ملک آنحضرت داشت نمود که چون این معنی معین است که آنحضرت خراسان را بصنط صبط ما و را الهی بخوانند که داشت امیرزاده که بجا و تعلقا  
فرموده حکومت آن مملکت را به بنده باز گذارند تا بنیابت آنحضرت شریط عدالت بتقدیم رسانیم و ما دام الحیوة در مقام فرزندی و خدمت  
کاری باشیم خاقان سعید این متمسک اجابت فرمود و امیر شایه ملک را جمعه آوردن شاه را و کان بخارا فرستاد و عثمان یکراں بجانب دار السلطنت  
براه العطف داد چون باز خود رسید امیرزاده سلطان حسین موجبی فرموده بد بخانباب رفت و بعد از آن ایام خبر متواتر شد که میرزا  
ایمیر قدس سره در آن عازم کنار آب حجون است لاجرم امر اشهر بخارا را باز گذارند امیرزاده الف بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان را بایام  
اعلی آوردند و امیر شایه ملک بصنط کنار آب نامور کشته چون بد بخارا رسید عرض داشتی ارسال نمود و مضمون آنکه از طرف سمو قدس میرزا میرک احمد  
و امیر شمس الدین عباس امیر غونشایه آمده اند اگر نواب کامیاب میر شیخ نوزالدین را بدین جانب فرستد تا ایشان سخن گویند سبب دوست  
خواهد بود آنحضرت فرمود که شمس الدین و امیر غونشایه بدی جانب آیند تا شیخ نوزالدین پیش میرزا خلیل سلطان رود و چون بخیر بخارا رسید آن  
دو امیر بی توقف باستان سلطنت ایشان اند و از این جانب امیر شیخ نوزالدین بمرقد رفت و در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نمود  
چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از خراین صاحبقران آنحضرت نشان را نزد امیرزاده پیر محمد و لیعهد فرستد و سلطنت ما و را الهی

[illegible]





بود و در آنجا ذکر کرده که غریب ممالک خراسان از جهت برادرشما متخلص میگردد و آنم بنظر انور رسایند و آنحضرت دل را طاعت بند خواجهر بر کفر نایب خود  
محرم الحرام سنه تسع و ثمانیة متوجه طوس شد و چون در مسجد مقدسه رضویه علی راحه با کتفناصله و تحفه زول جلال اتفاق افتاد و سید خواجهر که در قلعه  
مکین بوده بود روی بصوب سمرقند نهاد و در ایات نظر نشان بصوب جرجان در حرکت آمد پس بر وصول سلطه و امی خوش نشان امیر شاه ملک است  
رسید و نظر اتفاقات کرد و در خاقان بعد قرین بضررت و ناسید از آنجا که بخت فرموده سیاق بلیقان ز فرزندل همایون عزت افزای رضای کرد و ن کشت  
و از آن مقام خسر و جم اعتسام مکنی بیوز نمایان را که آداب رسالت و رسوم نصارت نیکو میدانست پیش برکت پادشاه تا که جرجان فرستاد و پیغام داد  
که ماسید خواجهر را خضیض دلت و خواری با وج غمت و سرداری رسایند و نوم او که از آن بخت نموده از ناگه بخت به ناگه بخت بخاک رهاست طریق الله  
عبدالرحمان قدیم بابا حسن اخلاص و اتفاق سرسبز دارند و سید خواجهر و اتباع او را در ولایت نگه دارند و بعضی دانند که اگر فرموده بخت خوا سید  
و در زینیم لطف دوست خود را بصبر صبر و دشمنی که در بدیل خود بد یافت و آنچه در پس پرده غیب تور است بنوعی ظاهر خواهد گشت که مدارک بندر و  
میوز و وزیر یک پادشاه رفته و میرزانشاه رخ در همان موضع چند روزی توقف نمود و در آن ایام میرزا عمر بدرگاه عالیه پناه رسید و اظهار خلوص و  
فرمود و چون خانه و ستان سرای سخن بد بخارید مناسب چنان نمود که بخت حالات میرزا میرزانشاه و اولاد عظام آن عالیه تازان ملاقات میرزانشاه  
و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام باید انگاه بر تو ایستام بر تقریر شرح استرا با تا به کشتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور کورگان  
به میرزا میرزانشاه و اولاد عظام او دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر باستان سلطنت ایشان خاقان عدالت  
نهاد و صاحبقران و الاثر در وقت مراجعت از پورش بخت ساله تحکما بلا کوهان را با میرزاده عیسی بن میرزانشاه عنایت فرمود و ایت  
و از استقام بعد از او برادر بزرگترش میرزا ابابکر رجوع نمود و مقرر ساخت که میرزا میرزانشاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر بکار و طهارت میرزا عمر  
گشته است و بقواب او در نگذر و بنا بر آن چون خبر فوت امیر تیمور کورگان با در با بجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر کلانتر حسابی بر گرفت و خطبه و  
سکه بنام خود کرده از روی استقلال ضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهان شاه جا که که امیر الامرا میرزا عمر بود بعد از تحقق خبر فوت امیر تیمور  
با غوی جمعی از اهل فساد قصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر نموده صبح روز ۲۷ رمضان باستان اقبال ایشان را نه مولانا قطب الدین اویسی و در باب  
فوتی فوجی متوجه تو اچی و بعد از آن خانی و لده تیمور بکوری را با بعضی دیگر از بیکان یا ن محروم تیغ سیاست گردانید و بخیال استقلال روی سیرا پرده پادشاه  
نهاد و میرزا عمر پامی و قار سوار و اشته طایفه را نیا قان و خانه بچکان را سکل و صلح بکشت امیر جهان شاه فرستاد و لحظه محظ مردم شاه زاده زاده  
میشدند و مردم اتباع جناب مارت باکی گستر می کشند بنابران میرزا جهان شاه روی بگریز و در دو عمر تا بان جمعی از نهادان او را تعاقب نموده  
نازد بیکر همان روز روی رسیدند فی الحال تقبیلش رسایند و میرزا عمر بکلاف تصور عمر تا بان را محاسب ساختند تا ماندگان امیر جهان شاه را  
بنواخت متعارف ان خیال میرزا ابابکر که که مار بعد از تنگش آمده قصد سیاق بمان کرد و وجه استیجازه و طبعی زور در فرستاد و میرزا عمر فرستاده را زود  
نموده پیغام داد که شمس خجاست که آن برادر برودی بدیجانب تشرف و از ندهات ملکی مالی را با اتفاق یکدیگر فیضل دیم و میرزا ابابکر  
سخن اعتماد کرده باد و بست سوار میرزا عمر بپست و بهما زور گرفتار شده در قلعه محبوس گشت و چون میرزا میرزانشاه از فتنه و حسن میرزا  
ابابکر خبر یافت بصوب خراسان در حرکت آمده تا کالیوس استر با و عثمان بکیران بار کشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر و کونین با بر فراغت  
هر چه تا متر با ستل سبابی و رعیت پرداخت و در آن اشاد رویی بابا بکی نام در مراغه پیدا شده که امارات و خوارق عادات ظاهر ساخت  
و میرزا عمر قبضل در ویش حکم فرمود با باد در حین غنیت سفر اخراجت رزبان را ند که روزی با چنین مقدر بود تا معلوم خواهد کرد که بعد از آن چرخها  
حادث خواهد شد چون را واقعه بابا سه روز گذشت در هشتم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانیة خبر مخلص میرزا ابابکر سوار گشت قبیلین بخیال آنکه میرزا  
ابابکر بعد از آنکه ز نالی که مقید محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود یار کرد و متفق ساخت و بنیاد حیات عادل از انجی و عیسی و بیجی و شیخ حاجی را  
که از جمله محافظانش بودند را نداخت و قلعه سلطانیه را در خیر تخریر آورد و خزان و حبیبه خانه را تصرف کرد و مجموع آن نفوذ و اسلحه را بر ملازنان خود  
قسمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالیوس استر با و پدید رویسته عثمان مراجعت العفاف داد و امیرزا عمر بعد از رسیدن بخیر

سلطانیه رفت و آن ملکه را به جمعی از اهل اعتماد سپرده اند و به اجاس و مسری با قاع در حرکت آمد و معارف آن شوالیه شیخ حسن و شاهی از جانب سمرقند  
رسیده و پیش شد که هر چه میرزا ابابکر از خزان سلطانیه برده باندک زمانی کفایت نماید و حال را در محاصره کشیده بمشکولان تبریز تحکیمات نامقدور میبود  
و میرزا عمر بدایع که امیر سلطام جاگیر را که با وی در مقام اتفاق بود بدست آورد و غنیمت شهر او فرمود و سلطام از راه قراباغ با امیر شیخ ابراهیم  
پوستان بنابرین میان میرزا عمر و شیخ ابراهیم نایره نزاع اشغال یافت و هر یک با لشکری بکنار آب کرشافتند و در برابر یکدیگر منبرل کردند و پس از چندی  
خبر باردی میرزا عمر رسید که میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعه سلطانیه استیلا یافته هر کس که بخانجیدند اسیر کردند و میرچه یا قشند لغارت برد  
لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم کرک اشی کرده قبل مراجعت فروگرفت و بعد از منول منبرل میساخت کرکرد و عمر تان و سلطان بجو حاجی سفید الدین  
و بعد از آن تان و انیسرسان و چنین شیخ حسن و شاهی طریق پویانی مسلوک داشته میرزا ابابکر و میرزا امیرانشاه طی شدند و میرزا ابابکر عمر تان و اولاد او را  
منظور نظر تربیت گردانید و شیخ ظالم را با سایر کجکان با سارساند انگاه به صواب بعضی از مصلحت اندیشان بختی ازین ترتیب نموده میرزا امیرانشاه را بران  
نشانده اسم پادشاهی روی اطلاق کرده و روی چند کجک و مور و لهو و مسرور پرداخت و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از راه کاورد و در غنیمت شهر دایم  
ترکمان و سیانی برلاس و جمعی از سلا و زیان شهر شده بجانب تبریز در حرکت آمد و علیکین خانی پیشتر به تبریز شافته آغا ظلم و تعدی کرد لاجرم حاصل  
حامیوم کرده و حاجه پیر علی را که مبلغ صد هزار دنیا تحصیل نموده بود قبل رسانیدند و ترا که از شهر سپردن کرده و در واز بار اضبوط ساجقه میرزا  
عمر ادرکمان را با جارت حرب داد و در آن شاهر قرب وصول میرزا ابابکر تحقیق پوستان و چون میرزا عمر قوت مقابل و مقابل داشت علم غنیمت  
بصورت صفهان برافراشت حاکم آن بد میرزا رسم بر اسم استقبال قیام نموده لوازم عظیم بخیل تقدیم رسانید و طو بهای پادشاهانه کرده از دقایق همان نوازی  
دقیقه فارغی نگذاشت انگاه آن دو پادشاه شجاعت پناه بر سر غرق میرزا ابابکر در سوق طلاق غافل نشسته بود ایغا کردند جهات و اموال فراوان بدست  
آورده با صفهان بازگشتند و میرزا رسم در مقرر خود توقف نموده میرزا عمر پیش از رفت و میرزا پیر محمد را و با غوار و احترام تمام شهر داور و دره جنبه های  
حسن و از ترتیب داد و بختهای پادشاهانه بطریق عرض نهاد و میرزا عمر آن رشتان در شیراز تیمم و از اوقات گذرانیده در اوایل فصل بهار بدقت میرزا  
پیر محمد عازم صفهان گشت و میرزا اسکندر نیز از نزد در حرکت آمد و بدیشان پوستان از جانب میرزا ابابکر چون چند روزی اسم پادشاهی بر پدر  
اطلاق کرد رقم صلح حقیقه مالش کشیده خود بر سر سلطنت تکیه زد و در او اخر حاکمی لاخری شده مذکوره به تبریز شافته لشکریان در منازل رعایا  
فرو دادند و تفرقه بسیار بجو و صفهان رسید و چون خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بنیم میرزا ابابکر رسید بطرف صفهان هجرت فرمود و حاج  
وصول بجو تان شنید که امیر سلطام جاگیر تبریز اسخر گردانیده مهم آذربایجان را از یورش صفهان اولی دانسته عثمان مراجعت معطوف ساخت و اولاد  
میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این خبر شنیده از صفهان پیروان شافته و عثمان گیران بکامی میرزا ابابکر تاختند و چون انجیزد قرون ارغون بسیم میرزا ابابکر  
رسید لشکری از آن حالت داده بعزم رزم اعدا باز گردید و در نوای در کرین طاقی آن سلاطین حلاوت آیین دست داده از هر دو جانب مرد  
مرد و کردان صف بنزد میدان کین تاختند و از صبح تا و اج با عدام و افناء یکدیگر پرداختند و در نزد قرب چهار هزار و پاره و پاره از طرفین  
کشته گشته بنکام شام هر یک از آن دو حایفه معبر خوش فرو دادند و شب به شب پاس داشته روز دیگر که جمشید خورشید بدایع زانند و بمیان  
کواکب تاخت باز از هر دو جانب افغان و غریوکوس برخاست و نایره قاتل الهاب یافته میرزا مظفر الدین ابابکر با هفتصد سوار جرار بر قلب لشکر  
مخالفت که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نمود و او را پیش برداشته مینهد و میرزا عمر را نیز محال توقف نماند و صفهانیان در شهر محاصره شد میرزا ابابکر را  
محاصره کرده چون نزدیک بان رسید که صفهان مخلص شود میرزا ابابکر شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر سلطام جاگیر تفرغت در تبریز شافته و شیخ  
حاجی عانی با صوره سلطانیه مشغولست بنابران با صفهانیان صلح گونه در تیمم پسته عثمان بصوب آذربایجان لطافت داد میرزا عمر چون دانست  
که اولاد میرزا عمر شیخ و دیگر در برابر میرزا ابابکر نمیتوانند آذر ایشان جدا شده روی بدرگاه عالینا حضرت خاقان سعید شاه رخ را آورد و در  
برج المادی سمنش و ثنائیه سیاق بلیقان بموضع خواجه قهر سعادیت و سلطوس در یافته منظور نظر اتفاقات و عنایت گشت و جمیع چشم و خدم او  
با تمام لغت فاحره و اسپان تازی را در مختصر و سرفراز شدند و معارف آن شوالیه تیمور که برسم رنالت نزدیک پادشاه رفته بود باز آمده جواب

جواب بروی صواب نیارد و بنا بر آن خاقان عالی مکان بعزم فتح جهان از بیلاق بلقان منتضی نمود ذکر حمزه حضرت خاقان سعید  
 بایرک پادشاه و انتقال نمودن حکومت استرآباد بامیرزاده عمر بن میرزا امیر شاه در اوایل فصل صریف که در حریف برد  
 در اطراف باغ وستان آغاز دست برد کرد و در آنجا در صحرای شکر خانی حرارت بوی تابستانی زوی باهزام آورد خاقان سعید تائب ملک  
 بجایگاه باز ندران درآمد و چون موضع سپاه بلاد مسکرفرا نغمه می بلاد و عباد گشت ناکاه بایرک پادشاه با اتفاق سید خواجه و عبد الصمد  
 سیف الدین و شمس الدین اوج قره قلب سیمینه و سیر و آراسته مانند شیر ثریان از غنیمت نازندان سپردن آمد و لشکر قیامت اثر بر اعدا صفت  
 گشته میرزا الخ بیک و امیر شاه ملک و امیر موسی کا در بر انعام منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و امیر جهان ملک در جوار انعام  
 برافراختند و حضرت خاقانی با امر از خانی در قول قرار گرفتند و لشکر چون دو در بای خضر از صحرای همدان و در آن غصنفر اثر در توج آمد  
 و خضر را سر که بیکار رضا نمود و شیرانش فضل آید و سرهای کردن گشتان را بر خاک مذلت و بهوان افکند نظم زمین شد خون یلان لاله  
 کون هر سواران گشت در بای خون ز شمشیر خون بار بر نماند و بغیا و سر نماند و بنیاد را بر سر نماند و بنیاد را بر سر نماند و بنیاد را بر سر نماند  
 بر چرخ علم خاقان عالیجاه ورنید و بایرک پادشاه با اتباع و اشباع همه کوب و لب و زرد روی و سرخ سر گشت پای در وادی فرار نهاد و بایرک پادشاه  
 بخوارزم کریمه سید خواجه و عبد الصمد راه و در از شیراز پیش گرفتند و شمس الدین اوج قره و سید حسام خواجه برزاده سید خواجه بدرگاه عالیجاه لاجا کرد و پادشاه  
 یافتند و عاچی خطه جرجان بخت تصرف خاقان ملکستان در آمده سید عزالدین هزار جری برادر خود را با پیشکشهای لایق بستان محدث ایشان  
 فرستاد و خطبه بنام بایون خوانده الزام باج و خراج نمود و حاکم ساری سید رضی بنیر طبع و متقا گشته بود با اخلاص و اطاعت کداری بروی رود  
 خویش نکودا خاقان عالیجاه و بالست ولایت استرآباد را در امیرزاده غنیمت کرده اسباب سلطنت او را برتب داشت و رایت نصرت است  
 بصوب دار السلطنه همراه برافراشت و در آن راه حکومت مملکت طوس و جنوستان و کلات و ابوبورد و سناباد و زوسنبر و اورنگشاپور را بر امیر  
 انج بیک تفویض نمود و در چهارم جمادی الاخری در ضمان حمایت از دولتی مستقر دولت و اقبال نزول جلال فرمود ذکر شهادت میرزا  
 پیر محمد بن جهانگیر سید خواجه و ند قدیر میرزا پیر محمد جهانگیر که در حرم سلیم انقضی کرد و پادشاه کریم خلق عدالت آثار بود و زمام امور گشت  
 و مال در قبضه قدرت پیر علی تارنده اکثر اوقات تبحر آب تش زکات و اشباع نعمه خود و جنگ مشغول میفرمود او در دلداری نای از انتقال  
 سلطنتش خبر میداد و او بیک روح افزای باب مرثیه را بنوا نمود و ابوی شوز شراب ناب میبود که گفته اند بیکت چو سلطان سر نماند باشد  
 ز می فتید خبر از سر تن کی لاجرم مکن پیر علی سمت از دیو پذیرفته خیال استقلال بدو باغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنه تسع ثمان  
 که میرزا پیر محمد در ملوکخانه باطن جرجان است برافروخت و از فروغ نایره نداشت شمع مثال میوخت پیر علی نایاک با جمعی بیایک برگرد سرزیده  
 پادشاهی محط کردید در چهاردهم ماه مبارک مذکور آن شاهزاده سعید را شبیه گردانید میرزا سید احمد میرک در شیرخان از حدوت  
 اینوا همه رسان گشته بسان بادوران بجانب همراه شافت و کیفیت جرات پیر علی را بعرض حضرت خاقان عالی رسانید از شنیدن آن خبر اندوه انوره  
 بجا طر نور راه یافت و امیر مضرب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه میرزا سیدی احمد میرک کرد بصوب بلخ روان ساخت و بخوار  
 که بغیر بغیر از عقب روان شود که ناکاه خبر مخالفت میرزا عمر زلزله در اطراف و بار خراسان انداخت ذکر مخالفت میرزا عمر با  
 حضرت خاقانی و گشته شدن او بقضاء سجانی چون میرزا عمر در مملکت جرجان لواریست برافراشت فوجی از ابطال جبال را  
 بجانب ساری فرستاد تا بهر ارغانه و از مغول را که در آن ملک با غرق میرزا ابابکر بود و نگو چاینده باز ندران آوردند و گشت میرزا عمر  
 واسطه سمت تصان علف گرفته خیال استقلال از بغیرش سرزده و مقدار آن حال شش حسن با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک کریمه جرجان رفتند و  
 گفته که لشکر خراسان از امیر شاه ملک آرزوده خاطرند هرگاه رایت ظفر سپاه بدانجا بمنتضی نماید اگر بلازمت پیشانند میرزا عمر این سخن  
 باور کرده و در حقوق رتبت خاقان سعید را بر طاق لیسان نهاد و بر عتق برق و با و از استرآباد و غنای کیران بجانب خراسان انعطاف و میرزا  
 شاه رخ ماد چون بخبر اشباع فرمود و بهر و بهر شوال سال مذکور میرزا عمر را استقبال نمود و روز دوشنبه نهم و بیست و در حد و در قریه بر دیوار

احوال امر

# ذکر سلطنت شایخ بن امیر متوکرکان

۱۰۰

ولایت جام خود جرجان و خراسان بیکدیگر رسیده از هر دو طرف متوکی صفوف بر خاستند و در آنجا بنیادهای نوایی که از اعیان بکرمان بود بسیار  
دولت و اقبال پشت بر سر زعمکر کرده روی بدرگاه خاقان و الا که آورد و سایر امار و لشکران که انحال مشایخه نمودند و ذکر زبان شده بهر یک بطور  
زقند و آن فتح که مفتاح امان بود برآمد و میرزا عمر از دست بر و خنجر قصاص و در بجانب مرور و در کینت و در کنار آب دست جمعی از نوکران  
امیر میرزا بک کشت و او را زخمی بر سر و جندی بر پای در منزل مرو گذارد و روی علی رسانیدند و خاقان سعید رحمت کرده محض عنایت نمود و بپس  
و جراح ملازم ساخته بدالست لطفه بر او روان فرمود و میرزا که بکیت و بچشم و بقلعه و منزل تقور رباط ازین رباط رود روی بعالم دیگر آورد  
و در مقبره عمده العلماء المتأخرین امام فخر الدین الرازی مدفون گشت و در غره دی تجر در السلطنت همراه از وصول موکب خاقانی طراوت  
جنان جاودانی یافت و در نصف بهمن ماه پادشاه عالیجاه ییلاق بادغیس شافت  
سر افراز چون میرزا شایخ تاثیر خاقان کشور گیر از جانب میرزا عمر فارغ گردید فرغ میر علی تار از پیش نهاد تبت بلند تبت گردانید و در  
نور و در محرم ماه ششم عشر و ثمانه از ییلاق بادغیس ایستاد و بخاک بجانب قبه الاسلام بیخ در حرکت آمده در اوایل صفر ماهیه وصول بر خطه  
اندو انداخت و میر علی تار جرات نموده تا میرزا خطیب پیش باز آمد تا چون موکب بیاون بخواجه و که رسید میر علی خنان بصوب فرار تافته رو  
بیادید و بار آورد حضرت خاقان سعید میرزا سیدی احمد با امیر با و کار شاه و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان بکامیشی او روان فرمود و امیر امیر  
رسیده احوال و احوال او را کشف و او را باندک مرو می بجانب یکه و لنگت بیرون رفت و امیر باز گشته و در پنج موکب بیاون پوئینه و در آن ایام که  
خاقان کرد و ن غلام در قبه الاسلام را بکیت حشمت بر افراشته بود و در توالتفات بر تعمیر قبه بند و آن که از زمان ظفر یافتن امیر متوکرکان بر سر  
حسین انصافیت خراب و ویران بود انداخت و آنک زمانی انحصار استوار در کمال مناسبت مأمور ساخت و حکومت بلخ تعلق بر راقبه  
و له میرزا امیر محمد گرفته راپات عالیات بجانب دارالسلطنت همراه معاودت فرمود و میر علی تار نوشت و بکر لشکری فراهم کشیده مجد و در قبه الاسلام  
خو امید تا از صدمات سیاه ظفر انجام منهزم گردید و در اثنای کریم جمعی از کلاسران ملازمانش بهم گفتند که ما این کل ملک بجام سردار ما خوا بود  
بواسطه کثرت ایوار و شبکیه و مخالفت با اصحاب تاج و سر بر فقره و شوش با خوا بدر رسیده انگاه با اتفاق سران سرد فرار بل شقاق را ازیدن  
مدا ساخته بدالسلطنت همراه فرستادند و ملاقاتی با از انواع فقره و پریشانیجات دادند و ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان  
گرفت ثانی و بیان مخالفت امیر جهانگشا بسبب کفایت خواجه عیاش الدین سالار سمبانی در آن اوان  
که موکب حضرت نشان خاقان سعید از قبه الاسلام بلخ فرین حضرت و تائید بدالسلطنت راقبه قاصدی از میرزا الخ بیک آمده بهوقف  
عرض رسانید که بیک پادشاهی جمعی کثیر از و باش جونی قربانی و از ازل و لکن در هم کشیده باز نذران شافیه است و شمس الدین علی حمید هارن که کوئو ان قلع  
استر اباد است و در حین حضور و معروضه خطر افشا و بنا بران خاقان عالی مکان ابوالفتح ابراهیم سلطان را در دارالسلطنت همراه حکومت بگذاشت و در  
جمادی الاخری ششم عشر و ثمانه راپات ظفر آیت بجانب جرجان بر افراشت و در منزل طرق امیر شاه ملک بفرستاد بطوس رسیده در جرجان میرزا الخ  
کوکرکان مشرف ملازمت دریافت و پیشکش کشید و چون موضع خواج قهر از سعادت و وصول حیر حضرت اثر غیرت خلعت حاضر شد و بوسلم و لدا و ج فر  
از نذران آمده عرضه داشت که بیک پادشاه از استماع توجه موکب ظفر بپا قدم در راه فرار نموده بجانب رستدار بیرون رفت انگاه خاقان عالیجاه  
بدانفع استر اباد فرامید و آن رخشان در نذران شقاق فرمود و سید غلام الدین بنزاجری باستان اقبال ایشان شافیه التفات بسیار یافت و خطه  
و امغان بیور غالی آن سینه ستوده خصال شد و ایاالت مملکت استر اباد تعلق با میرزا ده الخ بیک گرفت و عنان جهانگشایی بصو خجاسان معطف گشته در هم  
و بقیعه مانند روح در بدن و جان در تن بدالسلطنت همراه در اند و مقارن انحال جهان ملک مملکت و بعضی دیگر از امار بلند مرتبت باغی شده بخواجه  
اعمال خویش رسیدند بقیه بن افعال انکه در آن سال خواجه عیاش الدین سالار سمبانی که مضطرب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده ذفری مرتب  
ساخت و آنچه ضابطه از بهر مرکز گرفته بودند بنام ایشان جمع کرد بلکه بهر کای را کو بهی و بهر جوی را فرمونی و بهر دایمی را دیاری اعتبار نمود و چون جناس در  
اوقات بنی تمام داشت جمعی از امار کمان بر بند که چون ذفر بر خاقان عالی که رسد آنچه زیاده از موجب خود گرفته باشند بی خبر ایشان حواله خواهند

مملکت



داشت و بداجتبی تعرض نمودند و امیر جهان ملک ملک که از قوم قویان بود مدتی تدبیر غایت اختیار و اقتدار ملازمت حضرت خاقانی عتیقه  
 با اتفاق میر حسن جاندار و پسرش یوسف غلبه و سعادت می توانست و برادرش بهلول بیان نور و سلطان با زیر عثمان و ملک با یکدیگر عهد کرده باغی شده  
 و بیست ساله از شهر پرون رفته در خارج ملک باستاند و خاقان سید محمد الحالی حضرت شهاب در کباب آورده و میرضرب پیشتر بمالغان رسید و بیست  
 کرده و زخم خورد چون بمای خبر می یابون قال ای قبال در فضای مرغ ملک که بستر امیر جهان ملک و اتباع از ملک گذشته آب احصار ساخته و آنحضرت درین  
 طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه خبر پناه چون چون ملک علی پوتینه عاصیان رسیده بهر یک بطرفی جستند سعادت با اتفاق و برادرش  
 و احمد و ابوقحار و دم قشون حسن صوفی ترخان در باد غلبه گرفته آورده و سعادت بسیار رسیده و برادرش و احمد و ابوقحار آرد شدند و جهان ملک  
 ملک را امیر حرجس در مالغان بدست آورده و مدتی بنای و کباب بهر آفرینان و ایشان در چهل و هفتان گشته گشتند و حسن جاندار و پسرش یوسف غلبه در  
 بیابان طبرستان میرزا سیم باصفهان رفته و سلطان با زیره در جام گرفتار شده شفاعت میرزا ابراهیم سلطان بجای یافت گفتار و در بیان  
 بعضی از حوادث عراق و آذربایجان مصدربند که خروج سلطان احمد جلایر و قریوسف ترکمان چنانچه سیمین  
 و طایع پورش بیست ساله صاحبقران حضرت نشان امیر پور کورگان مستعد میکرد و سلطان احمد جلایر و امیر قریوسف در وقت توجه آنحضرت بکباب  
 روم روی بهر آورده و چون در آن زمان ملک فرج منبت بصاحبقران بلند مرتبت دم از محبت و مودت میزدان سرور اگر فقه بر یک را در برجی  
 از بروج طلعه عقیده گردانید تا ایشان را کسی از خطاه مانع نمی آمد و در آنحضرت قریوسف را پسر می نمود که گشت و سلطان آن پسر را در دامن خود انداخته  
 بغزندگی قبول کرد و پیش خود نگاه داشت و در آن ایام میان سلطان احمد و قریوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر آن قید بخت آیند و بار دیگر ملک  
 و اقبال رسند با هم متحد بوده بعد از تعلق سلطان احمد داشته باشد و امیر قریوسف در تبریز بر سر حکومت نشیند بعد از آن قریوسف شیری  
 واقع دید که امیر پور کورگان از آنکس ترافی که در دست داشت یکی را پسر گرفته و با بخت وی در آورد و صلاح آن رویار با سلطان احمد در  
 سلطنت میان بناده سلطان گفت حکومت قطری را فقط حاکم ملک حضرت صاحبقران بنویسند و خدایه شده القصه چون چند کاهی آن پادشاه  
 و مجلس پسر و زنده خبر وفات امیر پور بصر رسید ملک فرج ایشان را بنظر نظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک با بصد نوکر نگاه دارند و با صلاح  
 بنظر کس از اسب و سلاح و زور نقد و مجلس بدیشان تسلیم نموده و از ملازمان سلطان احمد خبرندگان و شاکر و پیشگان کسی در مصر بود و لاجرم آنحضرت  
 گرفت بدیشان داد تا از توابع امیر قریوسف جمعی کثیر از مردم کاری در دیار بودند و او با انصد کس جمله کتلی ساخته هر روز که سوار میشد با جماعت در تاخت  
 از لشکری ملازش می نمود و از آن جهت شکوه ترا که در خاطر مصریان افتاده قاصد اذلال ایشان شدند و در روزیکه پادشاه مصر با خدو اصل امیر ابدیان چون  
 بازمی میزد قریوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه ملک فرج در آمده امرا مصر را مبالغه ترکمانان در اظهار جلالت و موافق مزاج نیقا و  
 نوکران امیر قریوسف را گفتند پادشاه شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازید ایشان قبول این حکم سر باز زدند و قریوسف توهم بود چنانچه  
 سوار و نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غلبیم و باین ولایت ادیم و پادشاه در بار ما عنایت دریغ نداشت اکنون بر حضرت متوجه باد  
 خویش میگردیم و عنان کیران اعطاف داده با جمیع ملازمان امیدان پیرون رفت و در ساعت بومان خویش شرافت عیال و اطفال همراه کرده  
 روی به دیار بگراورد و امرا مصر بعضی ملک فرج رسانیدند که پیرون رفتن بخواهت باین کیفیت نفی است در امور سلطنت اگر اشارت شود ایشان  
 تعاقب نمایند پادشاه جواب داد که ترا که در کمال عیال و متورند و دست از جان شیرین شسته خدای گشته اند سبب نیست که کسی تعقیب ایشان بجا  
 بگذارد یا وطن خود و نزد قریوسف را از حد و مصر تا آن آب ذرات در صد و بیست موضع با کو تو الان قلاع سر راه بروی گرفته مقابل و متعلق  
 روی نمود و در تاجی بنهار کت ظفر یافت و چون بدیار بگرا رسید میان او و ملک شمس الدین حاکم خلاط و بلبل و محبت و اتحاد اتفاق افتاد و ملک  
 دختر قریوسف را بجا از کج کشید امیر قریوسف با عوامی ملک شمس الدین بحد و دان و سلطان برادر اب و اموال و اشغال آن ولایت را  
 بجا و ب غارت و تاراج پاک ساخت و تاجی ایل و اوس ترا که بوی پیوسته قطعه او نیک را بخت تصرف در آورد و اما سلطان احمد بعد از آن  
 قریوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد و چون آنقدر ابرق نداشت که مانند قریوسف از آن ملک پیرون رود و کینک پوش گشته با معهود و

در شهادت

چند روز ایلک دیوی تو چشم نهاد و از آنجا بدایه بگریخته و در کوشش یافت و در کوشش مردم او با من فتنه جوی را ملاش فغان گشت و پوی کرده عمارت وصول سلطنت  
احمد در آن عیش و عشرت و خندان ایستاد و در عهد و پیمان که عالم کوشش دولت و احسان باقی در مجال توقف ماند لاجرم دست انکسوت باز داشته روی بار و  
میرزا عمو و دو بعد از کینه در حق دولت و احسان سلطنت احمد بولون شانه تبار و دیگر بر سر دولت نشست و در خرسنه ثانی و ثانی که میرزا ابابکر با جعفریان شایسته  
داشت و امیر شیخ ابراهیم سردارانی پیشتر بر تیر در ده تیرت بر دوش شریک علم و بعد می پکاشت سلطان احمد که در ماه و با و با شکر و ابرار و احشام تر که فرایم آورد و به توجیه تیر  
گشت و انچه در آن محرم نسیم و ثانی به مع امیر شیخ ابراهیم رسیده بپیش شورت و ابرار خود گفت که در با بجان سالهای فراوان کجای با و اجداد سلطان احمد بود و به انست  
خاندان بویطریق فوت و اتحاد سلوک میداشتیم و بنابر آنکه دست ظلمه از دامن عرض عیال کوتاه کردیم با بجا آمده بودیم حال که خداوند ملکات توجیه خود شنیده  
افت که نایب ولایت خود و هم و خاطر از آنجا فرار یافته امیر شیخ ابراهیم روی ولایت شروان در دود و از آنجا بسلطان احمد حلا و در دارالملک تیریزول که دو تیریزول  
اینست به افغان و سرور و دند و پنداشتند که چون سلطان بدی که تیرت غریب کشیده کرم و سرور و کاشیده ترک صحنی افعال انجام گرفته باشد و او صلا غیر از جواهر خویش  
نداده بود و در تیریزول عیش و نشاط کسره اکثر اوقات بکوترازی و مصاحبت با پسران ساده عذرا قیام می نمود لاجرم امرا و احیان ملک بجانب میرزا ابابکر پادشاه تیریزول  
او ان میرزا ابابکر با صحنیان صلح کردند و در هم بسته بفرمودی به تیریزول و در سلطان از قدم شاهزاده جزایفته عصب براس بخور داد و در روی صوبه بفرمود و نهاد و چون  
در اثنای نایب فراوان به تیریزول رسیده بود و علت طاعون تیریزول بود و مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در شهر بیخ لاول آن بلده در آنجا کسند و در آنجا عیال طاعون  
و داد کرده حالت آنها با طراف و انجا رسان داشت و حکم فرمود که کتیبه فرید و کتیبه متفرق را جای نکرده و در آن شاشو که فرایوسف قلعه او نیک را از دست و لده و لده  
انتراع نموده و بسیاری از آنرا که پیش او جمع آمده اند و اموال فراوان دارند خاطر بر حرب فرایوسف قرار داده و توجیه انجام شده بعد از تلای فریقین  
سرور و متعاقب بین الجانبین و تها که روی نموده و در روزیم میرزا ابابکر بپیش قدم در وادی قرار نهاد و ترا که غنیمت منیهاست گرفته میرزا ابابکر تا فرزند  
عنان باز کشیده و سپاه و هر چه انجا یافته غارت کردند و به تیریزول فرستد انجا نیز دست بغارت و تاراج برآوردند و چون شب شد شیخ قصاب که  
با جمعی از تیریزولان از شهر که تخته بود فرمود تا در صحرای آتش بسیار برافروختند و مردم میرزا ابابکر آنها را دیده پنداشتند که ترکحانان بکامی ایشان  
آمده اند بنابران علی الصبح میرزا ابابکر تیریزول گذاشته و توجیه سلطنت گشت بعد از آن امیر فرایوسف با جمعی از آنرا که خواجیه می میگفتی که خلاصه زندان  
مشق عالیشان بود و زدا و رفته از بلقیالی که در آن اوقات به تیریزول رسیده بود و تهمته بفرض رسانید و در و غنه و استالت نامه ستانده و تهمته  
مراجعت فرمود و امیر فرایوسف آن رستان در نواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی الاخره شریخ و ثمانه امیر بهرام جایگزینش شتافت و متعاقب  
امیر الامرائی یافت و همچنین دیگر سرداران بکارنت مبادرت نمودند و او با همه کس بر وجه حسن معاش کرد و وضع و شریف را علی اختلاف مزاج  
رعایت فرمود ذکر حمار به میرزا ابابکر گشت و دیگر با امیر فرایوسف ترکحان و کشته شدن میرزا امیرالدین میرانشاه کوکاک  
چون میرزا ابابکر تیریزول گذاشته بقلعه سلطنت رفت و از ولایت بمان و در کرین و قرون سپاهی جلاد است این در هم کشیده و بفرم انعام و غیره  
حد و تیریزول گشت امیر فرایوسف با اتفاق امیر بهرام جایگزینش سرداران از با بجان سستد متعاقب و متعاقب شده و تیریزول ۴۲ و لینه و شیرین  
و ثمانه در منزل سرور و تلای فریقین روی نمود و از هر دو طرف برانفار و جوانان و قول راسته دیران روز کار قدم در میدان بکار نهادند  
از جانب امیر فرایوسف امیر بهرام بر سپاه میرزا ابابکر تاخته و کس ناما چیر ساخت و پیر عمر و پیرم بیگ و جلال الدین غلیفه نیز جمعی را زخم زده  
کریزاند میرزا ابابکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود مانند شیر دلی که رو بصید بود و بخیل او در میدان تاخت و جلال الدین زیرک را از پشت  
زین بر زمین انداخته و ترا که پیش آمده بود و در منبرم ساخت و هر دو لشکر در هم میخه عبت ز تیریزول دامن سرور و روان گشت و آن سپاهی چو  
و میرزا ابابکر برک و در ادش با و کار شاهی که در برانفار فرایوسف بودند پیش برداشته و عقب ایشان غنان باز کشیده و وقتی که سرپرک بر سر نیزه  
نگردان و غلیبت او ترا که سپاه را که بوجو امیر امیرانشاه مصبوط بود در هم شکستند و غلام ترکحانی با داشته نهی بر میرزا امیرانشاه زد و او را از اسب  
در انداخت و جامه و سلاحش را تصرف نموده سر مبارکش را از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت نوحی از عقب برک باز گشته  
از سپاه خویش منفصلی در هر که ندیده لاجرم غنان بودی فرار کردند و امیر فرایوسف بفتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا امیرانشاه حکم قصاص فرمود

بدرامگان

بود و فرمود که اگر او را زنده به پیش من می آوردی بت عاقبت میگردم و روی پوشان محرم میرزا ابابکر را که در دست لشکریان میسر شده بود به پیش خواجی میفرستاده در کف حرمت جای داد و اشارت کرد تا سر شاه را زده سعید را بیدارش رسانیده باین سلاطین در سر خاب دفن کردند و بعد از مدتی تشریف غوری سخنان او را با ورا آفریده در رقبه الحضر کشتند و فون کشت انجم الله العلی المجید و منه العون والتأیید ذکر رفتن میرزا ابابکر به دارالامان کرمان و بیان حال حال آن پادشاه حبیبی مان میرزا ابابکر چون از دست بیابان میرزا یوسف پایی در وادی فرار نهاد غسان عنایت بطرف کرمان اعطاف داد و در آن زمان امیر لید کویر لاس که بغیر از آن میرزا کویر کان تالی مدی حکومت آن ملک تعلق و بیداشت و فانی یافته بود و پسرش سلطان اویس آنجا ایالت می نمود چون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر کرمان آمد سلطان اویس با و شاهی به استقبال یافت نایره رشک در باطن و شعله زده قصد پیصال سلطان اویس نموده سلطان اویس نیز فیه حبس شاه زاده را با خود محکم گردانید و در آخر روزی طبل شکفت فرو کوفته حضرت میرزا ابابکر را احاطه کرد و مصلحان در میان افتاده بران قرار دادند که کرمان را نصیب عرض میرزا ابابکر کنند و او از شهر بیرون رفتند بی انکه برانی نماید ملک دیگر شتابانجا میرزا ابابکر کرمان بستان شافت و میان او و حاکم آنجا شافط الدین طریقه محبت و اتحاد پدید آمد بهمنی موجب نشد که خاقان سعید شاه رخ میرزا لشکر فراه و سیستان کشید و آن ولایت را با توابع و مضامین با لطف و عطف تحریک گردانید و میرزا ابابکر بار دیگر غسان بصوب کرمان یافته در عشر آخر حادی الاخره احدی شوکانه خطیم مجسم او شد و سلطان اویس از این خبر حیرت افشاده و معارف آنحال لشکری که بجانب کرمان فرستاده بود و سیاه جامه مستقر گشته در چهار ماه رجب بجانب بزم در حرکت آمد و میان او و میرزا ابابکر چند گرت مجار به دست داده گاهی میرزا ابابکر به بدین بکر ظفر مسرور میکشت و احياناً سلطان اویس را صورت نصرت روی می نمود و در نوبت آخر شاه زاده یکی فاش یافته زخمی کاری خورد و این در فانی تشریف جادوئی بر دهنده شکم و اینه ترجیح کفشار در بیان شمه از احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات صاحبقران دارای فریدون شهر در جین فوت صاحبقران محاکات ستان میرزا میرزا پیر محمد بن عمیر برادر الملک شیراز استیلا داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت می نمود و برادر دیگرش میرزا اسکندر در بیدان و چون بکر محنت اثر بفارس رسید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم ثورت بنا بملت آنکه والد شاه ملک اخانت خضر و غلان سلطنت خواتین خاقان سعید بنظم و خطبه و سکه با ششم شاه رخ مزین گردانید و همه اعلام این بیکو مدتی الی بحراسان فرستاده این بیت در عرضه داشت مندیج ساخت که بیت همه بنده کا نیم شهر پرست من و رستم اسکندر و هر که هست و حضرت خاقان سعید فرستاده او را نوازش بسیار فرموده و حضرت انصاف داد و در آن وقت که میرزا عمر میرزا جان را بکشت و میرزا ابابکر را محبوس گردانید میرزا اسکندر توبه تم شده از بیدان بشیر رفت میرزا پیر محمد عنایت فرموده ایالت برادر با و تقویض نمود و در تمام میان برادران طریقه کجی و اتحاد مسلوک بود تا در سنه ۸۱۰ بواسطه افسا و مضنون یکاکی بر یکاکی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را کشتندی برپایش نهاد و محبوب بعضی از بندگان بصوب خراسان فرستاده او در چهار راه طبرستان سکنه و از محصلان جنبه باصفهان رفت و میرزا رستم مقدم جناب اسکندر می را و روزی عظیم داشته هر دو برادر و توجیه شیراز کشند و میرزا پیر محمد تقدیم مخالفت پیش از جمعی از عاظم امر او نو بلیان را برسم منغلای روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که کندی های آبی را که بین الجابین حاصل بود نیکو محافظت نمایند چون اصفهان بلیان بکنار آب رسیدند و مجال عبور را بجنوب دیدند و بجزیرت مضطرب گردیدند آخر الامر در بمان شب که از چشم حجاب اشک ریزان بود میرزا اسکندر را کز مجهول گذشت و محافظان سایر کندی با از جور او خبر یافته مالک از دست داده و روی بصوب شیراز نهادند و میرزا پیر محمد بپوشیده در شهر محصر گشتند و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفته زمان محاصره چهل و رانداد یافت و اصفهان بلیان چون آنسکه که توجیه شیراز نیست که میرزا حسن غازی غازی بصوب بلیان اعطاف دادند و عشره ثمانه میرزا پیر محمد لشکر بعد از جمع ساخته بزم میرزا رستم و میرزا اسکندر نصفت نمود و در آن زمان میرزا رستم تکیب و با اصفهان بیرون رفته در کندی مان نشسته بود چون خبر توجیه لشکر فارس شوع یافت بعضی از دولو بان او را بر صانع از رتب نمودند و جدا که حاضر مجدداً یک قافله شیراز برای بیکات و متوفات می آورند بعد از آن که شیراز بلیان نزدیک رسیدند از جانب بلیان لشکر بر داخته تخت میرزا رستم بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا پیر محمد با دلیران شیراز بر آن حمله شغول گشته هر دو سپاه در بزم او بکشد و نهایت کشتش و کوشش تقدیم رسانیده

اخوان ملکست بر اصحابیان افشار و میرزا رستم و میرزا اسکندر و روی بودی فرار نهادند عازم خراسان گشتند و میرزا پیر محمد فتح و قطره اخضا صاحب فقیه  
 قرمان داد که اصلا ساسانیان شتر مرغ مردم اصغهان نشوند و همگی در غلغلایان جای دهند اصغهانیاں چون این مرده شودند چون روی امید برگاه  
 میرزا پیر محمد نهادند و آن خضر کارم اخغان همه را نوازش فرمود چند روز در مرغزار شتر مرغ و گشتن تا لاغان فربردند تا گاه کاشان و جرجان  
 و سایر توابع اصغهان را تحت تصرف در آورده بشهر آورد و با آنکه در آن زمان آفتاب بسبب قمر بود غلغلای اصغهان را بواسطه با آن زمان ندیده  
 بودند بنین مقدم میرزا پیر محمد طاعون و با سنگین یافته و دیگر اصغهان محصور گشت و ایالت آن ملکات تعلق با میرزا زاده عثمان پیر محمد گرفته صحنه اموال  
 دیوانی بخواجه قطره الدین نظری رجوع شد و چون خاطر خضر میرزا پیر محمد از اسباب این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب دارالملکات شیراز  
 یافت ذکر رفتن میرزا رستم باستان خاقان دوست نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز چون  
 میرزا رستم و میرزا اسکندر از سر کندیان عثمان بصوب خراسان رفتند میرزا زاده رستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان جنبه شکر کرده بدار السلطنته فرامید  
 و با صنف عوارف و عوالم مخفی و بهایی گردید و میرزا اسکندر و روی چند در قریه احمد که در میان تون و طیس واقع است بسر برده چون زمانه  
 بافتا آن دانه زبان کشاد نیم شبی از پیرامه روی بطرف پنج و شبرخان نهاد و در حدود آن ولایات جمعی بدو پیوسته میرزا فید که حاکم بلخ بود بقصد  
 نهضت نمود و میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورد و بطرف کنار آب سمویه رفت و از آنجا بخانه خود افتاد و الی ولایت سیدی احمد ترخان شت  
 زاده را در مقام مناسب فرود آورد و کیفیت حال بر من خاقان معید رسانید و آنحضرت از غایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر به میرزا  
 پیر محمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد ترخان فرستاد و پیغام داد که رفقه را میرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته  
 میرزا اسکندر عازم فارس گشته در غار شام ۲۶ ماه رمضان سنه احدی عشر و ثمانه سپاده بشیراز در آمد میرزا پیر محمد چون از حال باد خبر یافت دست  
 از خطام باز کشید و همان ساعت او را طلبید و اعتماد را بطرف و رحمت نمود که خاطرش مطمئن گردید و ذکر شهادت میرزا پیر محمد به پیشتر  
 خد رحیم شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجانبی برادر برزگوار در شهر سنه ثانی عشر و ثمانه میرزا پیر محمد عنایت شیر ملکات  
 کرمان فرموده میرزا اسکندر را محبوب خویش گردانید و چون موضع دو چایه رسید حسین شربت دار که بمن التفات پادشاه پسندیده طوار از شربت  
 طبابت بدخوارت رتی نموده بود و از غایت شقاوت جمعی از ابل شرارت را با خود متعلق ساخته نیم شبی بر این خاکه میرزا پیر محمد را فرود گرفت و آنجا  
 شربت نهادن چنانچه و میرزا اسکندر را کفایت عاده و قوف یافته علی الغرض با دو رفیق طریق بشیر از پیش گرفت و دو شبانه روز طی مسافت کرده بشهر  
 در آمد و بهم از آنجا نزد امیر تیمور خواجه که از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال را بنمود تیمور خواجه و سایر عیان بشیر از نخست کمان برد  
 که آن حرکت را میرزا اسکندر صمدار شده و چون مردم دیگر از آمد و بشهر رسیدند حقیقت حال را مبرور عرض گردانیدند تا می مرا و اشرف  
 دست بعیت میرزا اسکندر دادند و امیر حسین شربت دار بعد از آنکه شهادت و در کام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که  
 میرزا اسکندر را نیز با شما میدان زهر قاتل مبتلا گرداند و حال آنکه او بمحمان با دبشیراز رفته بود و امیر عبدالصمد نیز همان زمان بطرف یزد حرکت  
 و باقی امر طبع حسین شدند و آن ملعون بختی از اعاده دایره خیال پردن بظهور بشیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را محصور ساخته و یکروزان بهیچ تا شام  
 از جانبین باند اخشن تیر و سنگ و افروختن نایب حرب و خنک پرداختند و هنگام نظام امر او شکران بکشت جناب اسکندر را تفرقه گشتند  
 و روزه دیگر آغاز بدختر بطرف کرمان که بخینه در شان راه با مراد میرزا پیر محمد که برسم معالی بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده باز خود را وسیله  
 صدیق و را گرفته بشیراز آورد و در سر سران شیخ مصطفی الدین بعدی بعضی از بروت و پیش آن بکیش را تراشیده و حصاره او را غارت کرده و کلاه بکشت بر  
 سرش نهاد که کوی را بکیش گردانیدند و باین بسیار است آن غرض بیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاه زاده از روی پرسید که برادرم را چرا کشی خوا  
 داد که اگر او را بقتل آوردم ترا خود بدینا بدو باره غضب اسکندر می این جواب التماس یافته بدست خویش چشم راست الملعون از حد فرسودن  
 کشید و فرمود تا بخرم جاق آن سر ذوق ابل شقاق و نفاق را بکلاک ساختند و سر برشته او را ملکات اصغهان فرستاده بدین پیشش را بعد از دور و درازش خویش  
 ذکر خروج سلطان معتمد و کشته شدن او از دست برد لشکر میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم با ایالت و لا

ولايت اصفهان گزشت ديگر در آن اوقات که صاحب خراسان عالی کبر سلطان بنين العابد بن شاه شجاع بن امير محمد منظر را از فارس باوراء المهر کو چا  
پسرش سلطان محمد بطرف شام کرخت و در خلال اين احوال مذکور از اوليت باور با بجان شافيه محفوظين ماطفت امير قرايوسف گشت و بعد از چند  
روز که در تبريز بعيش و نشاط اوقات گذرانيد با اتفاق امير نظام جاگير و بدلايت قاضي احمد صاعدي عازم اصفهان شد امير را غير پنج بن امير را پير محمد و امير  
سعيد برلاس و امير جلبا نشاه که در آن بلده بودند پس انجمن اين خبر بعيت قتال امير شيرين فرستاد بآبي که گندم در ميدان چهل نند خان بصوب رز  
تافتند زيرا که در او غدا نهادم از مخالفت امير را اسکندر ميرزا و امير فضل امير را غرض مخالفت کرده در حضور ديگيت مادي غرض امير را اسکندر ميرزا  
و انجناب که بعيت زد داشت پورش اصفهان ما اولی دانسته غنا بعيت بد انطرف تاخت و امير صديق و امير کورث و امير بربان را از عقب  
خرمچ و اتباع او فرستاد و آنده طایفه در حد و دیر و بیک کيسيد دست به تیر و خنجر زدند و اسکندر بآن غالب آمده امير جلبا نشاه بآن پويت و  
ديگران راه خراسان پش کرختند و بعد از وصول امير را شتم را تحريك نمودند تا حضرت عاقان سعيد اجازت طلبيد متوجه اصفهان کردند اما امير را  
اسکندر چون نزد يک باصفهان رسيد سلطان محمد کوب اسکندر را استقبال نمود و در حوالی نگاه آن دو سپاه کينه خواه بهم رسيدند و  
حربش بحال بافته بعضی از اصول اعيان فارس بسلطان محمد پويتند و بآن جهت اصفهانيان ديگر کشته نازد يک قول امير را اسکندر انداخته اما اجرا  
نسيم حضرت و برتری پرچم علم اسکندر می زدند و احوال دودمان ظفري روی بودی فرار آورده و اکثر کلا تران سپاه عراق و از بجان  
و شکر شده سلطان محمد منظم کلبه جوی رسيد و خواست که اسب را بجا بجا ند چون احوالی عظيم الحظه بود و حور انوار است کا بداشت و بر  
قفا فدايگی لشکران شيراز بوی رسيد و بهم در کنا آب شعله حياتش آب تبخ فرو تشاند با وجود اين حال قاضي نظام الدين احمد صاعدي عاصيه  
عصيان بر پيشانی بسته ابواب شهر اصفهان بر روی امير را اسکندر زکنا دنبا ران خرابی تمام در طاهران بلده روی نمود و در آن شام امير را شتم بجهت  
شهر رسيد قاضي احمد با سايه سرداران دارالملک عراق انجناب را استقبال کردند و شهر در آورده و امير را اسکندر بعد از شمع انجمن متوجه شيراز  
گشت و معارف آن حال مرا را که بطرف رز در قف بود و در بجا صر شوال بود ندان بلده را فتح نمودند و انجناب امير يوسف خليل را بکومت آن مملکت  
فرستاده عرض داشتی نزد عاقان سعيد رسال داشت و اظهار طاعت و انقياد نمود و التماس کرد که از برادران هر که اصلاح دانند بدنيا جنب فرستند  
تا محمد و معاون یک کيسيد شتم حضرت العلي در انوارش فرموده امير را امير را بغير پنج بن امير را غرض مخالفت کرده در حضور ديگيت مادي غرض امير را اسکندر  
که با همون بليون عضدک با نيکت را ملاحظه فرموده برادر ترا که امارت بجايت و اقبال بر با صيده احوال عيشه مالش لاج است با انجناب فرستاديم لایق نگه  
سبب نوزدم اخوت و دوست بجا می آورنی با عقد الفت انتظام پذيرد و محبات انجانی بروی مرا ممت النيام کيرده السلام و الا کرام و صلی الله علی خير  
خلق محمد و آله الطاهر و غير کرام گفتار و بر بیان شتم از حال امير قرايوسف و سلطان احمد بغدادی و ذکر کشته شدن  
سلطان احمد و تبريز به تبع شتم و بیدار امير قرايوسف بعد از شهادت امير را امير را نشاه کورکان و فرار امير را ابابکر بجان بکران عا  
ملکت از بجان و داران راجت تصرف در آورده و شعار عدل و داد اظهار کرد و امير خود پير براق را بهانه آنکه سلطان احمد جلای که سلطنت از بجان  
ارثا و اکتسابا بعلق بوی و شتم او را فرزند خوانده بر سر برادری نشاند و در جمیع قلم و خود خطبه و سکینه بنامش موشع ساخت و فرمود که خطای بنامش  
و احکام چنین نویسد که پير براق بهادر خان رليغدن ابو النصر يوسف بهادر سوزمير و هرگاه پير براق ب مجلس در آمدی قرايوسف دست او را  
برخت نشاندی و خود در پايان بدوزانوی ادب نشستی و چون اين خبر بلوک و حکام اطراف رسيد بچيان با تحف و بدلاکات بدرگاه امير قرايوسف ارسال  
داشتند مرا هم تنيت با قامت رسانيدند و امير قرايوسف قاصدي نزد سلطان احمد فرستاده پيام داد که چون حضرت سلطانی پير براق را بغیر زند  
قبول نموده بودند تا انفریز فرزند بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام لشکر کشی و دفع شر معاذ ان که اجتهاد بر میان بعيتم تا برای عالی واضح  
باشد و سلطان احمد بچي قرايوسف را نوازش کرده و هم پير براق سوزمير و ديگر سباب بادشاهی ارسال داشت و چند کاي میان سلطان احمد و امير  
قرايوسف میان آنجا مشيت بود با ناخو تر ازل بقوا محبت ايشان راه يافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان  
احمد علاء الدوله از شتم شتم بجات یافته باور با بجان شافيه و امير قرايوسف روزی چند او را لحوط عيس عفايت کرد اينده آخر الامر اجازت



که پیش پدر رود و علاءالدوله بنابر آنچه خیال صفوی در سر داشت از راه بزرگته در دخی که میرزا یوسف در خوی بود به تبریز آمد و طایفه از اهل شرارت سرخ  
 آورد و قرا یوسف را نیز بنموده کس فرستاد تا حاجی کوچک را که بدار که از قبل او در تبریز بجاگذاشته است خان داشت علاءالدوله را گرفته در قلعه عادل جز مسجد  
 ساخت و چون آنجناب سلطان رسید برج و باره بعد از آنکه گردانیده فاصدان نزد امیر قرا یوسف و پیر بایق خان فرستاد و پیغام داد که بواسطه ضعف مزاج  
 و شدت حرارت بعد از بهار آید در آنکس بعد از سیلان کرده خواهد شد و از باب جید علاءالدوله و لیج گفت قرا یوسف از آن پیغام و از عدم اتفاق  
 متاثر گشته چندان نوحی با یلیحان سلطان نکرد و در فصل بهار بر سیلان آفاق شافیه بصبط انولایات اشغال نمود و تا حدود اوچس عادل جز رفت و از آن  
 طرف سلطان احمد باغبه و از دحام نام بر سیلان بهمان خرامید و کماشکان بسلام جای که در آن ولایت بودند و بهم نموده در قلعه محقق شدند و سلطان  
 احمد بستان در بهمان گذرانیده در موسم خزان متوجه سلطانیته شد و برادر بسلام جای که موسم به محصوم بود در آن بلده بجاگذاشته بود اطراف شهر را  
 محصور ساخت و سلطان شهر در روز آنقله را محاصره کرده کاری از پیش نتوانست برد آنگاه که شود که او پس نامی در بغداد و خوی فرزند می او میکند و  
 جمعی از او باش گردش آمده اند لاجرم خان بطرف دارالسلام العطف داد و بعد از وصول او پس گرفته و طایفه از معتمدان را بقبول رسانید و در آن  
 رستنا میرزا یوسف در تبریز قشاق کرده در اوایل بهار بنابر تعرض آنجناب بولایت آذربایجان و استعانه و لطفی که حاکم آنجا بود بد آنجناب توجه نمود  
 و پس خود شاه محمد را در آذربایجان قائم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته با سپاهی انبوه و لشکری گردان شکوه در راه محترم  
 سینه لشکری و غنائی از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد بخوبی که بخت سلطان در غزوه برج الاقل تحمل خشمی بر چهره تا مسدودا لملکت تبریز را بد و امیر قرا  
 یوسف بعد از آنکه از بجان را به نصایح مفتوح گردانید و نایب خود پیر عمر را بجا وانی ساخت جز وصول موکب سلطانی را به تبریز شجاع نموده عنان  
 مر اجبت العطف داد و چون سلطان خبر عاودت او را شنید مستعجب و پیکار گشت و در روز جمعه بیست و ششم برج الاخر سال مذکور بنوا حنی شیب  
 خان از بین الجانین متعانه صعب روی نموده میرزا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر که بختی ز کمانی نا داشته و ضربت بروی زانو از اسب  
 در افتاد آنگاه که چاره واسطه او را گرفته بگذشت و سلطان از ترس باغی در رفته پیری کفش دوز را ساخت و فی الحال بخدمت شافیه گفت ای سلطان  
 عالمیان این چه حالت است سلطان گفت که خاموش باش و سمرقانش کن که مردم ما دین شهر بسیارند چون شب شود برویم بزر و اسب و آنچه خواهیم  
 از ایشان بستانیم و تو را رعایت کنیم و هرگاه بعد از اینم بلوک یعقوبه را نیز برسم سوز فال تو مسلم داریم و پیکش و در اینخی را قبول کرده بجا نه رفت و  
 حال آنکه او را بخوزه بود که فال میکرد و از امور مخفیته خبر میداد و پیروست و واقعه را بازان خود در میان نهاد و گفت صلاح چیست بخوزه آقا فال اند  
 کرد و چون از آن کار فایده نگرفت میان با یعقوبه باقی بصد است و از آن طرفی با بخواجه رسید و بیشتر است که چون شب درآمد آنقدر  
 مردم پیش سلطان جمع آیند که ترا با و بحال ملاقات نمایند و چنین صیدی از دام بیرون رود و صلیحت است که در ساعت پیش میرزا یوسف رفت و او  
 بسلطان نشان داد و امیر قرا یوسف جمعی از معتمدان خود را ارسال داشت تا آن پادشاه عیالجا را گرفته و بجا بکنند و در برش گردند و طایفه پاره به پاره  
 نموده بهارگاه در آورند و امیر قرا یوسف بتعظیم خباب سلطانی برخاست و او را پهلوی خویش نشاند و سخنان و بقیض بنیان عهد و پیمان  
 ملاست نمود آنگاه پادشاهی را که سر کمره دین گردان فرمود دینی آورد و از پهلوی خویش نصف نعل فرستاد و از روی بر لاجدا و فرمود تا بخت خویش  
 در باب تقویض ایالت آذربایجان به پیر بایق خان نشانی باب زرنوشت و عشور دیگر طریقی کرد که حکومت بغداد و تعلق بشاه محمد میداد و شاه محمد از بجا  
 مجلس روی بدارالسلام نهاد و قرا یوسف نیز خواست که بجان سلطان تعرض رساند تا امراد بعد از در باب انهدام قصر حیات خباب سلطانی  
 مبالغه کرد و بالاخره امیر قرا یوسف نیز بآن امر بجا دانست و شدت شکس سلطان احمد را بد رسته قاضی شیخ علی برد و او را جعفر از نسا لکان طریق خونریزی  
 در آنجناب بکشت ساختند و در پایان نامی برادرش سلطان حسین که بشبه عذر او گشته کشته بود و دفن گردید بعضی از فرزندان سلطان احمد که در مهر که سیر  
 شده بودند و علاءالدوله که در قلعه عادل جز محبوس و مقید و قات میکند زانین بمان شربت چشمه بظلمت است که چون خبر شهادت سلطان احمد در  
 راه بهایج یافت میرزا شاه رخ خواج عبدالله قاضی صغیر موسوی را که سالها در صحنه سلطانی احمد بسر برده بود مخاطب ساخت و پرسید که  
 رای داری دست خود چه گشته خواهی بعد القادری این رباعی را در کج کرده بعضی رسانید که رباعی عبدالله قاضی در دیده مردم خونریز باد و پیر شربت چشمه

بیش فرا بویض  
روزی صورت او  
را باز نموده و او را  
مژده کافی بکشد  
بتانی هیچ راحن  
خجور و مقبول افتد

تبریزی و همی  
دک ۳۴

گوشه نشین

جای تیرگان مهر پسر روی مانا که تاریخ وفات کشت قدس تبریز آتشاه محبت ولد قراویوسف چون بغداد رسید اولاً دهنه سلطان احمد و شهر مختص  
و آه آغاز محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران در کشتیها نشستند و بگریختند و شاهی محمد و السلام بغداد را گرفتند بر تانست عراق عرب و بی شد و خطبه و سکه  
خود کرده و دیگر پیش بدر رفت و قراویوسف نیز متفرض او گشت ذکر ستمه از وقایع ماوراءالنهر و در آمدن آن مملکت بجزه سنجی خاقان  
سعادت بهر در خیال احوال که شش آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان روی بسره خرد نوال نهاد و میان آنجناب و خدا و اجنبی محالفت اتفاق افتاد  
و خدا داد و در حدود کستان غلبه حج آورده و بخت بر تیر ملا و ماوراءالنهر نسبت و این اخبار در دار السلطنت بهرات شایع شده و انجمن قیام قنده در خاطر خاقان  
سعادتمند سوخت یافت و بخت و عقیده شده حدی عشر و ثمانه رایت آفتاب شرق سلطنت و جهانسانی بجانب بادغیس در حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان  
نیز با لشکر و ماوراءالنهر انیمه قنده پیران فرامید و در نواحی کش منزل گزید و آنجا خبر یافت که خدا و اجنبی بکنار آب چیده رسیده بنابران امیر الله داد و او را غوث شایسته  
باسم برادر و ماوراءالنهر و در حدود و نیز قیامی بکند بیده چند روز در برابر یکدیگر نشستند و امرایا را یغایر میرزا خلیل سلطان کو  
طلبی شایسته داده جلالت شعار چهار برادر بر آنجناب روانه شدند و انیمه قنده که شش بقریه شیر ز فرود آمد خدا داد از قرب وصول شاه زادگاه  
کشته بی ماننا باو بجانب شیر زهنت نمود و روز دیگر نماز پیشین میرزا خلیل سلطان رسیده آتش حرب شعل کردید و سهر قنده بآن شکست یافته میرزا خلیل  
سلطان بنیاد بقلعه ویرانه شیر ز برود خدا داد فی الحال حصار را گرفته بر شاه زاده سولی شده و نشانها نوشته و او را میفرمود که هر کند و بر جانخواه است می  
فرستاد تا تانست ماوراءالنهر بفرستاد و در کوفتاری میرزا خلیل سلطان بر دست خدا داد و میرزا دهم و عقیده شده حدی عشر و ثمانه روی نمود و چهر  
خاقان سعید در بلاق بادغیس این خبر شود در ۲۱ ماه مذکور اعلام حضور بدی بجانب زهنت نمود و در ششم ذی الحجه کنایه آب مسلک خفایا بکشت و امیر  
شیخ نورالدین که در سهر قنده و دهو اخوانی حضرت پادشاهی خود را بخاراسانیده تا امیر خدا داد از عقب و ابلاغ کرد و جیش را متفرق کرد و ایند و موکب  
شاه رخ میخیزد و فرجی همچون گذشته میرزا میرک احمد نویدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بجا زمت مباردت نمودند و بوجو اطف خسرو  
سرافراز گشتند و چون بوی خراز را رعنا بکوب ظفر مشاعر غیر بار شد و خبر شوی یافت که خدا داد بجانب مغولستان که رنجیده و میرزا خلیل سلطان امین  
همراه برده و در سیم ذی الحجه سهر قنده زمین نوال خاقان سعادتمند فرودس مانند گشت و میرزا محمد جهانگیر و باب عالم بلکه تا می صاغوا و اعظم شرف بساط  
در بافته نوازش الطاف پادشاهانه سرافراز کرده سرافراز و مهابات باوج سماوات رسانیدند در آن آسانا لویا ترخان بوجیب فرمان خاقان کیتی ستان  
پیش امیر خدا داد آوایا و اصیغت کرده بغیر ملازمت رسانید امیر خدا داد بکفت که مرا معلوم شده که مزاج اشرف خاقانی متوجه تربیت و رعایت  
مست اما طایفه بران نورالدین منسا و کرده مانع خواهد بود اگر آنحضرت بخواهد که عن صمیم القلب که خلاص بر میان بندم باید که او را مقیده بدی بجانب سهر  
میرزا شاه رخ بهاد و از استماع اینجواب و در از صواب بر انقده در ماه محرم الحرام شش عشر و ثمانه قرین دولت و اقبال انیمه قنده بجانب مغولستان  
در حرکت آمد و بعضی از شاه زادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان بر سیم مغلامی انیش روان ساخت درین آنا صورتی بدیع که در آنجهان جنگس  
مقصود گشته بود روی نمود کیفیت واقعه آنکه امیر خدا داد از پادشاه مغولستان بجهت خان مد و طلب کرده بود و او برادر خود شمع جهان را بمعانوت  
ماند فرموده چون خدا داد از قرب وصول شمع جهان کابی یافت باصناعت چرخ دولت امیدوار گشته بتقبال شافت و بعد از آنکه بنایان  
طاقت واقع شمع جهان جواص و مقربان شورت نموده کفت خدا داد روی حق ناشناس و بوجو فاست زیرا که باوجود چندان عفو اطف و انصاف  
که از امیر تیرگورکان در باره او بوجو عجب انجاسیده طریق کفران بخت سلوک داشته سبقت باو داشت این نوع سلوک میکنه آنکه خاطر قتل او قرار  
داده بقلعه تیغ تیر خرم جیانش را بوجوخت و سرش از بدن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با سایر امرای مغلامی مراجعت نمود  
سهر خدا داد و سهر سیمش الله داد و که در شاه رخیه سیم سیم دبار و وی بیا یون رسانیدند و بنوازش پکران اختصاص یافتند بعد از آن امیر شیخ نورالدین  
عرضه داشت نمود که مغولان تبرکستان در آمده خرابی میکنند که حکم بیا یون نفاذ باید بدی بجانب شافت و دفع شراش را پیش نهاد و بخت کرد انم  
حضرت خاقان سعید او را اجازت داده مقرر ساخت که فی الحال مراجعت نماید و در خلال آن احوال میرزا میرک احمد بن میرزا شیخ زامنظر  
اشفاق گردانیده با بایلت ولایت او زنده فرستاد و بوجو هدیی الی اسلطان ارشاد ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بجلالت

حضرت خاقان سعید و نقولین فاقین ایالت و لایات بشاه زادگان صاحب نامید میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر خدا  
مسلکان را با خود متفق ساخت و بطرف آلاک قلع رفت و با میرزا خانی و لایه مرزا داد که در آن حصار بود و طی شد و اینچنین حضرت خاقان رسیده  
امیر شاه ملک را با جمعی دیگر از مرزبانان بدان صوب روان ساخت و بعضی بعضی است بهضت بصوب سمرقند برافراخت و امیر شاه ملک بمقتضای  
قلعه را محاصره نمود و میرزا خلیل سلطان با و خبر فرستاد که راه را باز گذارد تا از تنگنای حصار بیرون آید و بلازست میرزا شاه رخ روم و امیر شاه  
ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی بیابون گشت در آن شناختن معلوم شد که امیر شیخ نورالدین خیال عصبیان دارد و بنابر آن خاقان  
عایشان مولانا قطب الدین قرومی توکل قرار پیش او فرستاد تا استفسار نماید که چه سبب از ملازمت تخلص میجوید و مشاوران با هم با وی ملاقات نمود  
اینجا بود که الطاف خاقانی در باره من بسیار است و انقضای که تا غایت در خدمت ازین صدد و ریافته افعال ارم طمش آنکه مرا حاله تکلیف  
ملازمت نفرمایند تا برگاه ریاست نظریه از ما دور اند و از هر معاودت نماید باستان بوسی شایخ و متعارف آنحال میرزا خلیل سلطان از آلاک قلع بمان  
با میرزا نورالدین چوست و چون مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن امیر شیخ نورالدین را بعرض رسانیدند خاقان سعید از شنیدن آن کلمات راجحه گفت  
نموده و آن غریت بدینجا ب معطوف ساخت و در اقوال تو که قدیم میرزا خلیل سلطان یکی کانام آمده در باب اخلاص و نیامندی شاه زاده  
سخنان هر دو ضد است و متوال الطاف پیکر آن گشته معضی المرام مراجعت نمود و میرزا خلیل با جمعی کار فرستاد که حضرت خاقانی عهد و پیمان در میان آورد  
بر کس از نوینیان اصلاح دانند بفرستند تا بخدمت شایخ و حضرت خاقان سعید در حضور یکی کاظم باید کرد که مدته الحیوة قصد جان فرزند میسر را  
کنم و او را امیر فرزند محترمم گردانم و امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی رخا و امیر علی که کوکلتاش محبوب یکی کاروان ساخت تا شاه زاده را بسیار سر بر علی  
اوند و چون مرانزدیکت باز کرد مسکن امیر زاده خلیل سلطان و امیر شیخ نورالدین بود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرده امیر  
حسن صوفی و امیر علی که باز فرستادند و امیر زاده خلیل سلطان را بغایت عنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسکر طغر باب فرستاد  
و در موضع اوزن آن شاه زاده پیشانی ایل فیاض سرفراز گشته تعریف مجلسین و مجلس بساطت شده آگاه خاقان حجاب غمان بکران بصوب خواست  
الطاف داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق را امیر زاده الخ بیکت کورکان از دانی فرمود و امیر شاه ملک را در خدمت باز داشت و ولایت  
حصار شد و مان بفرزاد محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت نمود و چون موکب بیابون انجمن بگذشت قبه الاسلام بلخ را میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان  
داد و میرزا فقه و را بکجاست کابل و غنیمت و قندهار فرستاد و لایات طغریات در طی مسافت سرعت نموده بنایخ ۱۲ شعبان ۸۵۷ شمس کاسیاب و کاظم  
سمرقند و دولت و اقبال رسیده بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه قو تو و پکت پولاد و خضر اسپابی و صدق  
و خواجه علی را با قرب ده هزار نفر لشکر ملازم شاه زاده گردانید و فرمود که بهران عجم رفته از محاکلی که تعلق میرزا امیر شاه و میرزا عمر میداشته آنچه توان  
در خیر تخریب آورد و میرزا خلیل سلطان طاعت فرمان نموده بنایخ بفتح و بقعه سال مذکور به انجانب بهضت فرمود و ذکر عصبیان و طغیان  
امیر شیخ نورالدین و کیفیت کشته شدن او بمن توجه خاطر حظیر خاقان طغر قرین چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را  
بمیرزا الخ بیکت از دانی داشت و امیر غیاث الدین شاه ملک را در خدمت شاه زاده گذاشته بعضی بعضی است بهضت بصوب دار السلطنت میرزا  
برافراشت امیر شیخ نورالدین از غایت خشم و کین لشکر گزستان در هم کشیده و توجه تخریب سمرقند کرد و دید امیر شاه ملک از شهر بیرون رفته بمقابل  
مقتال خصم اقدام نموده با هم یافت و خود را در کوچه متراک که در میان کشت و سمرقند است محکم کرد و امیر و فادار بدست امیر شیخ نورالدین گرفتار  
مقتل گشت و جناب امارت بانی خیال در آمدن شهر فرستاد و بیستم شهریور ثمانه بدر و دوازده شهر شافت و اکابر سمرقند چون خواججه صام الدین  
و خواججه عبدالقادر و خواججه عبدالاول قاضی صلاح الدین شیخ و ساغوجی آن بلده را مضبوط ساخته بودند و ول بجای حصار نهاده شیخ نورالدین بقتل  
بایس و حرمان مراجعت نموده سمرقند رفت و حاکم حصار میرزا محمد جهانگیر را بدیده و مشون بخود ملحق گردانید و امیر فادار بقتل رسانید و حضرت خاقان  
خبر طغیان را بشنید نورالدین بنموده میرزا با سیر فرستاد و بکجاست همراه باز داشته در چهارم محرم الحرام ۸۵۸ شمس بجناب ماوراءالنهر بهضت فرمود و بعد  
طی منازل مراحل بگذر گشت رسیده میرزا الخ بیکت کورکان که در آن مقام انتظار وصول موکب بیابون میکشید معادلت دست بوس شرف کرد

آشنام

نصف  
چشم

نصف  
چشم



شاه بن امیر تیمور گورکان را بر خاک نشاندند و بخت و بختی امری بدیع بقوت دولت حضرت خاقان سعید روی نموده بر شاه ملک هرقدان را نوازش بسیار نمود و در حق او انعامات فراوان فرمود و دوستان کام مقضی الامم بازگشته در کان کل بشرف ملازمت خاقان وافر مکرست استعداد یافت و بر نوعیت و انعامات خسروان و جنات احسان یافت ذکر معاودت رایات نظیر رایات از ماوراءالنهر بدولت سلطنت میرات و سیان بعضی دیگر از حالات و حکایات چون خاطر خیر خاقان جهانگیر امیر تیمور گورکان و انتظام جهات ترکستان و ماوراءالنهر فارغ شد امیر شاه ملک را ملازم موکب بیاون گردانیده روی توجیه بفرستاد دولت روز افزون آورد و بعد از وصول ببلده فاحشه براه سعید علیا تو مان آخاکه بخت فوت حقیق آن خورشید بجا آمد امیر تیمور گورکان در آمده بود و معاقبت از صوران بدولت سلطنت براه رسید و حضرت خاقان سعید شرایط اغراض و حقایق بجای آورد و قضیه کوسویر سپور خالی کرد و اندیند و تافایت اناخیر آن بانوی عظمی در قضیه مذکوره باقیست و در نیم دقیقه منتهی مذکوره خاقان معاقبت انعام طوافستان ملک آستان بیت شهید خاک خراسان امام طیب و طاهر علی موسی بن جعفر محمد باقر بسته بخدمت نیاز و اخلاص آن عتبه کعبه خصصا شتافت و نقیاد کرام و مسادات عظام و سایر مجاوران آن سده سده تمام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده بکباب واد سلطنت براه بازگشت و در درجه فاشترم سده شش و ثمانه بجای خیر بیاون خال سائید وصول بر باغ را فان انداخت و متعارف آن حال ایلچیان خان خانی و ایمانکستان مان رسیده حکایت آن پادشاه عالیجاه را که با سینه مختلفه نوشته بودند و بجهت شمل بر سال سلام و بخت و شتافت و سعادتش میرزا خلیل سلطان بود بعضی رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان را بمشول مکارم و عواطف حسروانه ساخته فرمود که شاه زادگان و احوال ایشان ایشان را طوی دهند و در آن شان ملک قطب الدین والی سیستان که سابقا با میرزا ابابکر طرح دوستی انداخته بود و از بیم حرام خوانش عساکر خاقان عالم تمام رایت فرود فرخته اعتماد بر کم آنحضرت کرده بدرگاه عالیه شتافت و زبان عجز و انکسار به تهدید و اعتدال و تهفاز گشت و حاج و خراج نمود و پادشاه پورش بنظر غنایت و انعامات درونی مکرر سیئه ایلایت و ولایت سیستان را بدو تشریف فرماتده ایلچیان خانی را بکفایت اقزان و ادب و شجاعت بخشی را بحوب ایشان بدین صوب فرستاد ذکر ستمه از احوال ولایت خوارزم و در آمدن آن مملکت بجزیره دیوان حضرت خاقان سعید بی ارتکاب حرب و زرم از مطلع سعیدین پروان حکایت بدین روایت بر محایف اوراق عیان بد که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلقی با امیر موسی کا داشت و در ماه حجب ستمه ثمان و ثمانه امیر ایدیکو که امیر لامر پادشا دشت قچاق بود و لوی توجیه بفرستاد و امیر موسی کا با ورا انهر کر خسته ایدیکو امیر نگار آتخا حاکم ساخت و بطرف دشت بازگشت و در شهر موسی که شاد بجان فوت شده سلطنت و یار و زبک بقولاد خان رسید امیر ایدیکو انکار طلبیده بقلعه را بجایش فرستاد و قولاد خان در شهر با عالم و دیگر فرامید و بمیور خان بن بمیور قتل فرمایند و دشت قچاق گشت و مقتصد ایدیکو کرده و او بخوارزم کر خسته در اوایل ستمه ۸۱۴ دکنه و خانان بجوای آن شهر آمدند و ایدیکو را محاصره نمودند و بعد از شش ماه که در خوارزم نشست خبر متواتر شد که جلال الدین سپهر قوش خان بمیور خان را بکشت داده و بخت پادشاهی بکشت و معارف آنها از اخبار بمیور پریان روزگار بدکنه و خانان پوست و خازان دکنه را بشرباب شغل ساخت و یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که بمیور را بقتل آورد و جلال الدین از خازان منت دار شده نشان فرستاد که خازان از جمله مخصوصان راست باید که امر را خوارزم از فرموده او بجا آورده و خازان باید که صلح کرده و توجیه دشت گشت و در شتای راه قاجولی بباد در موضع بلو قیا باور رسیده و بزبان تسلیح گفت که خوارزم را بشیر نکرده چه امر اجبت نمودید و بداد که ما با ده هزار مرد و هفت ماه ایدیکو را محاصره نمودیم و کاری اینست که تسلیم برد لا جرم باز کشیم مصلحت آنست که تو نیز بازگردی زیرا که باین چاه نیز کس که همراه واری آن بلده را فتح نمی توان کرد قاجولی گفت من تنها بر ایدیکو فانی می ایم و بغیر و بر سر ما تر کج و دو خوارزم رفت و ایدیکو او را بقتل نموده بین الحانین جنگی سخت دست داد و از دست بر دشمنان قاجولی بر خاکت ملاکت افتاد و در ستمه ۸۱۵ حضرت خاقان سعید امیر علی که کوکلتاش و امیر لیس خواجه و امیر موسی کلان فتح خوارزم را فرمود و در آن زمان سپهر ایدیکو مبارک گشته نام پادشاه یا پاد بود و چون امر از دیکت بخوارزم رسید بخیل در میان افتاده خوارزمیان ساوری سپردن فرستادند و در آن انا نوکران امیر لیس خواجه بطرفی از اطراف آن خطه شتافت و قوی از مردم را کشتند و جمعی را اسیر کردند این خبر را خوارزم خاطر بخت و زرم قرار داده خاص و عام را بشیر مردن

میر

شاه



پروان آمد و مکرر به نائب جنگهای هر دو اندک کردند و شب تهازه شادمانه آواز دادند و داشتند که امیر اید کورسید بنابران بعضی از امر احوال و احوال را  
 گذاشته سر خوش گرفتند و راه خراسان پیش حضرت خاقانی را تسبیح انجیر پشیمان خاطر شده بار و یکبار میر سید علی ترخان و امیر شاه ملک انجیر انو لایسار سال  
 داشت و چون ایشان بجای خود از زم نزل نمودند پسر اید کورسید بطلبی که بر جای کرده بود از اعیان و اشرف انجالی متوجه شده بکریخت و سادات و علماء و اعیان  
 امیر شاه ملک استقبال نمود و تهازه شهر تسلیم نمودند و انجمن بجا آوردند و در آمد و چند روز به حبس نمودند و من مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع  
 قوانین معدلت توقف کردند و بعد از فراغ از آن مهم روی بوجه بغداد السلطنته همراه آورد و بعد از آن وفات خاقان بعد ایلست خوارزم و توابع آن امیر عزت  
 انجالی تقوی فرمود تا آخر ایام حیات شاه رخ آن مملکت در تصرف او و پسرش سلطان بر ایدم بود ذکر بعضی حالات امیر از ستم و میسر  
 اسکندر و پیوستن امیر از حلیل سلطان بجا و مغفرت مالک الملک الکبر در آن اوان که امیر از اسکندر از صفت مملکت تا  
 فراغت یافت فرزند بخت بلند بخش بر اندیشه تخریب و لایات عاقبت یافت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب صفهان روان ساخت و ایشان بوزیر  
 رفقه صفهان میهنه و گردانیدند و میر از ستم بظاهر خصما شده بجا صوره مشغول شد و میر از اسکندر را از انجمنی خبر یافته امیر تولک و امیر یوسف حلیل را بظاهر  
 از لشکران بحد و محصوران روان فرمود و میر از ستم توجه شیرازیان را دانسته صفهان را استقبال ایشان یافت و بجا آمد چون قوت مقامت نداشتند بظاهر  
 و بحد و در آن اوان که امیر از ستم بجا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میر از ستم او را با خود متفق گردانید و بر دو برادر بود افقت یک یک در کرد و بحد و بحد  
 ناگاه خبر متواتر شد که میر از اسکندر بعصر در رسیده و میر از ستم صفهان را بجا صفهان اعطاف داده میر از اسکندر را بخت و نصرت نمود و در سه  
 فرسخی شهر طای آن دو پادشاه بهرام قدر اتفاق افتاده بعد از تفرقه و از میر از ستم روی کریم با صفهان آورد و میر از اسکندر در منزل آن سگاه چینه و درگاه  
 براغشته میر از ستم از میر از حلیل سلطان که در آن اوان بر می آمده بود بحد و دمو و انجمن بجا صفهان شده و هر چند قاصدان از میر از اسکندر فرستاد  
 از وی التماس کرد که با وی مصالحه نماید بجا بر نیاید لاجرم از وی نومید گشته ناگهان با صفهان در آمد و در آن اوقات میان شیرازیان و صفهانیان محاربات  
 قوی روی نمود و در صفهان نقطه و خلا و جرحه قوی یافته میر از ستم شهر باز گشته علم غنیمت بصوب اردوی قرا یوسف براغشته و میر از حلیل سلطان چند روز  
 بعد از میر از ستم محصور بوده در آن اوان طایفه از لشکر کرد و سول بی اجازه میر از اسکندر بصوب شیراز راه پندار آمدند و بجا با اسکندر می نیز ترک محاصره  
 داده بدیار خویش باز گشت و در صفهان بلا وجع و عسرت بر سر رسید که میر از حلیل سلطان را محافظت انهر میر از ستم را مراجعت فرمود تا میر از ستم چنان  
 بهوای نیز منزل کریم را میر از ستم قریب ده فرسخ انجمن را استقبال کرده طوبی با پادشاه بانه داده و انجمن و طایفه مروت و سنا نیت بود بحد و بحد  
 و میر از ستم نیز بیکشاهی لایق کشید و آن دو پادشاه در خلوت با هم صحبت داشتند و در باب نظام امور مملکت سخنان در میان آوردند و خاطر امیر قرا یوسف  
 مایل آن بود که یکی از ولایات آذربایجان را بسورغال میر از ستم گردانند از آن هم راق بهم رسانید و قیام پیش نهادیم سازد تا میر از ستم بجنجانی را  
 قبول ننمود و بر توجه بجانب صفهان اصرار فرمود و بنابران میر قرا یوسف اشارت کرد تا جوخی از سپاه ترا که لازمست میر از ستم با صفهان رواند و آن  
 جناب بدیار جناب در حرکت آمده در شاه راه ترا که باز گشتند و میر از ستم با خواصان خویش بحد و در صفهان شافیه خواجه احمد صاعدی می جو کب  
 را استقبال نمود و انجمن بجا بحد و در شاه راه بحد و در صفهان شافیه خواجه احمد بحد و در صفهان شافیه خواجه احمد بحد و در صفهان شافیه خواجه احمد بحد  
 تیغ سیاست میر از ستم گردید بنابران اعیان صفهان نقش محبت شاه زاده را از لوح دل محو کردند و بجا بحد و در صفهان شافیه خواجه احمد بحد و در صفهان شافیه خواجه احمد بحد  
 خراسان شد و در او آخر شهر سنه اربعه عشره ثمانی در دست و ستم خاقان معید رسید بعد از آن میر از اسکندر بر تاجی مملکت فارس دعوت و عاقبت فرما نکرشته  
 صفهان را دار المملکت گردانید و در آن اوان که امیر از حلیل در مملکت روی دوسه روزی به پهلوی شیرازی نهادند تا پنج شانزدهم ماه جب سال نه کور رخت بقا  
 ببا فداد و چون انجمن بعضی خاقان معید رسید محزون و ستم شد و هنوز جراحت آن صیبت الیام نافته بود که والد امیر از حلیل خازاده در مشهد بحد  
 رضویه علی را فقه با تحفه السلام و انجمن بریاض قدس انتقال فرمود و در جوار آن روضه بخت نام و دفن گشت و داغی گشته نیک کرد و در کور رخت  
 کثرت در بیان به نصرت را بایات افشا بشارت بطرف ممالک آذربایجان و عراق و رسیدن خبر خفا لفت و بجا  
 کرمی طرازمان جناب اسکندر روی در آن زمان که خبر مغفرت پناه میر از معز الدین میر شاه در بخت امیر قرا یوسف در محان بحد و در صفهان شافیه خواجه احمد بحد

بجایست تا قان سعید پوینده شش آفتاب در میان بر لوح خاطر صیقل میسر میسر و در اندک از جمله حدوث و قایم نیست از خیر قول بعضی نمی آید  
 شایسته که خاطر عالی آثار از انوار لایات ماورا را نه و فراسان و خنده ماند و جز سلسله ای که بر او سیف بر آید و بجان و آزار و عواقب و توابع و لواحق  
 طریقی با یون رسید و هم توجه بدین جانب صمیمیت بود چنان بهرام مولدیت جبهه اجتماع لشکر با همکام محروم و سبب افکار و احوال و مصار و حرکت آمدند و سبب  
 بعد از طاعت استماع بهر تیغ زن و نیزه که در جمع گشته اعلام بضرر سلب تبارخ میسر دهم رجب از دولت لفظه همراه بطرف مازندران بفرستادند  
 چون بر تو خواران بر نواحی پیشاپور ریخت حضرت خاقان سعید میرزا اسکندر نامه در ظلم آورده و مضمون آنکه رایات عالیات جبهه دفع فتنه قریب  
 زکمان منوچه آید بایجان است بیاید که آن فرزند غیر طریقی اتحاد و یکا کی مسلوک داشته با عساکر فارس و عراق در نواحی ری موبکب بایون پیوند و ابو سعید  
 ملک جبهه رسانید آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمد و موبکب بایون آن زنشان در جرجان قتلان نمود و حکام مازندران و هرات و غریب  
 و کیلان را که شرف طاعت رسیدند غریب بحرام و احسان ساخته حضرت سعادت فرمود و ابو سعید چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت  
 خاقان سعید را میرزا اسکندر رسانید خباب اسکندر می گمان بود که آنحضرت قصد ملک است او دارد و رفتن آید و بایجان رنجست بصلحت وقت بزبان می  
 بنابران مضمون حکایت بعضی الظن آنم غافل نماند ابو سعید را جوابی درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او کرد و آید اجازت مراجعت داد  
 و ابو سعید در قتلان مازندران نوکر میرزا اسکندر را بکوشن خاقان عالی نشان رسانید جوابی که یافته بود و بعضی رسانید آنحضرت بدان بخان چند  
 التفات کرد و فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود جویش آید بایجان نماند لشکر فرستد و نوکر او را بجهت فرمود تا میرزا اسکندر  
 بعد از سعادت نوکر شاهر خلاف پادشاه ستوده و صفای ظاهر ساخته اسم بایون شاه رنجی را در ظلم و خویش از خطبه بنیادخت و بنام خود سکه رزده  
 نسبتاً با صاحب بایجان با طرف و جواب و ولایت قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه گردانید و حکام آنخود را با بقیاد و اطاعت دعوت  
 کرد و ظفری احکام او باین عبارت بود که اقامت با موافق السلیب و آئی میراثیونین سلطان اسکندر من اقر المطلاع و حاکم سبتان ملک قطب الدین  
 الطی میرزا اسکندر را که کافی اسلام نام داشت مقتدر ساخته بکتابی که با نوشته بود و نو میرزا سیورمش که در همراه نائب پد برزگود خود  
 و میرزا سیورمش آنحضرت را بار دوی بایون سال نمود لاجرم مخالفت میرزا اسکندر تحقیق پوینده حضرت خاقان سعید غریب آید بایجان دفع فرمود  
 و در اوایل بهار میرزا با سقر را بدار سلطه همراه روان کرده بعضی نفیس در چهار دهم محرم الحرام سنه شمس و ثمانه روی توجه ملک است ری آورده چون  
 خوار ری معسر ظاهر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر که بخت بد درگاه عالم پناه رسیدند و بعضی توابع کامیاب رسانیدند که میرزا اسکندر  
 فوجی از امر او لشکر بایان از محاصره ساوه فرموده صورت واقعه آنکه در آن و آن که موبکب بضرر نشان در قتلان مازندران فامست داشت نصر الله  
 ساه قاصدی بد درگاه عالم پناه فرستاده التماس دار و غه نمود و این تمس عریض فایه کی از ملازمان شان شاه رخ پادشاه رفت و آنحضرت عرض میسر  
 رسید میرزا سیورمش و خلیل و علی شاه بر لاس و بیان تو حین و عید الله پد و آنحضرت را نامزد شده که و چون کیفیت توجه آن مردم از اجاب  
 نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان والا که بوضوح پوینست میر حسن صوفی بر خان و دولخواج و امیر جهان شاهی و امیر جهان شاهی را باده بنر سوا  
 بضرر نصر الله در جایا ساوه مامور گردانید امر میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر و توقف یافتند با یکدیگر مشورت نموده و فقره و پیمان  
 میرزا اسکندر را بر طاق نیان نهادند و بقدام اخلاص و دولخواهی با امر و ایثار خاقان عالی مقدار میسر شدند و اتفاق منوچه آید دوی بایون گشتند  
 در نواحی قلعه شهر بار سپان تو حین و عید الله پد و آنحضرت را بکوشن خاقان سعید غریب با طوس شهریار نامدار مشرف گشتند و موبکب بایون ساه و شافند در قتلان  
 امیر حسن صوفی و امیر سعید علی و سایر امر میرزا اسکندر را ملازمت خاقان سعید بدین فرسایندند و آنحضرت در باره انصاف و عواطف و مرحام  
 سبب دل داشت و در فضایی دلگشایی و هودی شکار فرموده لوی جهانگشای بصوب اصفهان برافراشت ذکر وصول موبکب نشان  
 بطا بصره فغان و بیان بعضی از وقایع که روی نموده بود در آن و آن چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر  
 شکار باز پرداخت شفا نسبت عالی امنت در هوای سعید ملک پرور زده یورش فغان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل باخ رستم  
 که در دفرخی آن ملکه است ازین مقدم آن پادشاه عالم رشک افرا می گشتان ارم کرد و بدو شیخ محمد قرابت میر عباس و شیخ علی قراق باقر

سواران نیز از اسکندر که رنجیده و در آن منزل اعباد است سعادتی با خند بعضی از حشام و صحرانشینان آنکند و نیز بار دوی که بیان وی شایسته و سلطنت  
سارنگدان آن سان سلطنت شایان بنظم شدند و میرزا اسکندر را نشاند به این صورت در حلقه اندیشه فدا به با امر و ارکان دولت طریقی صورت سلوک  
داشت و خواطر صغیر و کبیر بر فروختن آن شش جنگ و بیچاره را یافته لشکری چون فیض حجاب و مانده نظرات مطار نشان از روی جهان  
به بیان مردان خرامید و فرمان واجب الاذعان خاقان عالی مکان بمقابل و معاند دشمنان صادر گشته لشکر بحر جوش بر عد غروش روی به جهان آوردند  
بعد از توفیق صفوف و پیش از شعل سوختن میرزا اسکندر صولت و شوکت لشکر خاقان عالی که را بعین یقین مشاهده نمود و دانست که اینک دوست و جان  
اندر قدرت او سپردن است لاجرم هر آن و اتفاق سرداران فارس و عراق پشت بر معرکه کرده روی گریز به صفهان آوردند و لا در آن موکب  
نشان شاه رخیشار انقلب نمود و جمعی کثیر به تبع تیر کشیدند و میرزا اسکندر به زاری جلیه خود را در شهر انداخته خاقان سعید در ماه به پنج سال اول سال  
در ظاهر صفهان زدن اهل اهل فرمود و امر اولشکریان را بجا صره و محاربه امر نمود و چون پنج روز رسید رؤسا و کاتبان با او و وفای میرزا اسکندر  
شش محله ساه متعلق شده قطره و سکه بنام و لقب بیاویں شاه رخ مرین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر و اولاد میرزا عبدالقادر و شیخ بیباک و ابو صفیانی  
در باب که از جمله معتقدان آن سان اسکندری بودند که گفته کیفیت این نیکو خدمتی عرضه داشت ایستادگان پسر سلطنت میرزا اسکندر حضرت صاحب  
چون پنجشنبه پنج و مسرور گشته کعبه بخشی و لطف الله سیال تیمور از صنف اموال فارس تعیین فرمود و حسن صوفی ترخان و جلایا شاه بر لاس اجتهاد و علم  
میرزا اسکندر و اولاد و عبد القادر سال نمود و بعد از چند روز کعبه بخشی از شیراز باز آمد و خبر آورد که امیر لطف الله مصطفی انکه امیر بیباک شاه  
خواجه کرد و او را نقل ساینده حضرت لطف الله را و آن و کعبه بخشی را از آن منصب معزول ساخت و سید علی ترخان را بجای ایشان فرستاد و فرمود که  
قتل جلایا شاه را با بواجبی تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه بخواه روز بجا صره صفهان بگذرانید و به چینه داران نمود و میرزا اسکندر را بطاعت ایل  
نگرید و در دوم جمادی الاولی سید شیخ شمس و ثمانه جنگ سلطانی در انداخت و دلیران مسکین طغران زده پوش و جوش در گشته از او فریاد می آوردن  
غلطه در پهرین روز در روز زمان و زمین افتاد بیت چنان شد زخم کوس و لغره و جوش که کرد و نپینه حکم کرد و در کوش و از شهر تیر شای بسیار  
باساز و سلاح بشمار سپردن آمدند و از طرفین دست به تیر و کمان و سیف و شمشیر برد و بالاخره هم بدست و گریبان رسید و سردارانی سرداران بسان  
کوی در میدان عطفان کرد و دید ملت سردار سران فدا به بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک و آن روز از وقت طلوع همیشه خورشید بر آسمان  
فیروزه کار کرد و نماند که هجوم کواکب از نیکی شب در عالم بوقلمون بر دوشکریستعال تیغ و خنجر قیام می نمودند و جام تیغ مذاق بر یکدیگر می نمودند  
فضای دشت و صحرا از خنده و گشته حکم کوه و پشته گرفت و از خون مردگان زنده رود و صفهان را شکست خاقان نماند و گرفت حاکمیت نصیب  
ملازمان موکب بیاویں خاقان راج مسکون گشته نیم فتح و ظفر در آینه از آمد و بجا و بخت بر پرچم علم میرزا اسکندر و زینده سپاه او منظم گردید و میرزا  
اسکندر با جمعی از خاصان و امرا و اعیان بقلعه صفهان در آمده بودند و حضرت در و در دایره بار دیوار با شهر نهادند و بعد از قرار ترک روی رود  
بجانب دیوار غربی مشعلها بر زرد در آن را فروخته روی فیصل آوردند و در آن شام امیر عبدالصمد از شهر که رنجیده ملاقات خاقان سعید رسید و از آن حقه  
میرزا اسکندر عنان مالک و تماسک از دست داده روی بودی فرزندنا علی الصباح که نفوذ دشمنان آن مکان بجز وصول موکب آفتاب تابان  
بعارت و تاراج رفت عساکر حضرت تا در صفهان رنجیده از غلبه و تالان کردند و چندان از وجوه و اموال و حاصل و نهائیل آتش و غایب شده  
بدست ایشان افتاد که از کثرت آن ثروت چنانکه از در دیوار شکست و غایت نفاست آن غنیمت ابواب نیاز بر خاطر فرو بست و میرزا  
شاه رخ فوجی از لشکر طغران کجای میرزا اسکندر فرستاد و بجا سخت او را گرفته بیاویں سردار عالی آوردند و حسب حکم میرزا اسکندر سپردند و تیر از تیر  
ناک سپردن و در چشم سنا بخت پاشید و میل آتشین و چشم جهان بین در کشید بخت بخت کشتن و گریه و در و منداست زبان و کوشی  
کین حدیث گفت و شنید بفضل الله مایه و حکم مایه به ذکر تقوی فیض حکومت ولایات بشاه زادگان جنبه صفات  
و معاد و ت رایات حضرت آیات بجا ب و دار السلطنه مبراة چون تیر فتح و فیروز روی از افق میزد و طلوع نمود و خطه صفهان  
بحیر تیر خاقان نالیشان در آید و بجا امن و امان به بخار و سوتفانی بنگان کستر و سلطه صد هزار دنیا یکی که ندر مزارات کرده بود و بفرستادن

رسایند و ملک عالی بر خایه اولوایت بخشید و امیرزاده رسم را حکم دار الملک عراق کرد ایند ابلت بعد از آن دور و جرد و نهاده و در لستان را بامیرزاده با بقران شیخ میرزا عنایت کرد و میرزا ابجل بن میرزا امیرنشا حسب حکم روی حکومت بملکت می آورد و بلده قم با توابع و لواحق بجانب میرزا سعد و قاص تعلقی گرفت و کوش بوش شاه زادگان را در در رضایح خاقان بلند مکان صفت آرایش پذیرفت خاطر اقبال شراق اصلطت محمات عراق فراغت یافت اعلام حضرت اعلام در عین اعیان او تهنیت دار الملک شیرزینت و حکومت تنگکاه بیلانی نادر امیرضرب شد دوران ایام تقسیم مفتح الالباب جناب امارت مآب را عارضه دست داد و که اقبای از عاقله خارج آمدند و مرغ روح شریفش اینک می نفس قالب بضای عالم ارواح طیار نمود و حضرت خاقان سعید باز ماندگان او را بمشول عنایت بنهایت کرد اینک سلطنت مملکت فارس را در قضا قدر شاه زاده مادر و خلاصه بیایج خواجهن صفت دار میرزا ابراهیم سلطان نهاد و آن قره العین خلافت و جهان بینی را به تهنیت مبانی معدلت و رعایت رعیت و صحبت فرموده و عنایت عنایت بمهر مرغیت و کرامت اعطاف داد و در فارس بدایع اعبا و فرز و خرامیده از انجاریه بایان قستان حضرت نمود و در ۲۲ رجب سنه مذکور سلبه فخره همراه آمده ابواب مکرمت و معدلت بر روی سوطان آن دیار بر کشود حکام اشرف و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر عدالت ایشان بدار السلطنت مانند دولت و اقبال ایشان دولت ایشان نشاند و با صنایع لطافت اختصاص یافته دعا کو و شناختن بمانزل خویش یافته و امیر سلطان مبارک که از قزوین سف روی کردن شده بود و قیام الله و له برادر امیر میکو بر شتر سمدانی و نصر الله محرمی ساوه از آنجمله بودند و بعد از آن ایام سعید الملک کشف برادر سعید عبداللطیف از کلبه مبارک زاده الله تعالی و کرمایه بعبه کعبه بر تبه رسید و مکتوب والی آن بقعه تبرک را که بمنی از انجا محبت و مودت بود رسایند و من الله العون و التأيید ذکر بعضی از حالات ما و اراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الخ بیک کورگان بستان خاقان عالی شان در آن اوان که خاقان سعید در حدود صفهان بود میرزا الخ بیک کورگان از سمرقند الطی زخمیک ک احمد که در او حجه حکومت می نمود فرستاده او را طلب فرمود و میرزا میرک احمد در طاعت فرمان بجای آورد و لیدر شکست حبه خیال پیکر میرزا میرزا پرواچرا که در سلک خاص و مقربان نظام داشت بجهان مهم روانه او را ز جند کرد ایند و امیر یوزینه تیر مایه الطی سابق بازگشته میرزا الخ بیک حازم اندکان شد و میرزا میرک احمد قلاع آنکند و در محکم ساخته و پناه بجبال صعب السالك برد و میرزا الخ بیک حسی را سحر کرد و به پائینه بجا و اسپرد و از انجا بجانب اندکان در حرکت آمده بعد از حصول تحقیق پیوست که میرزا میرک احمد مفری پیدا ساخته که بدست آوردنش مشقت است لاجرم میرزا الخ بیک رایت مراجعت بر فراخت و امیر میکو سیکو و امیر محمد بابان و امیر علی قوچین را با شانه جلاد ستاین در اولوایت گذاشت و میرزا میرک احمد را مراجعت جناب الخ بیک پیکر خرافته از آن کوه پائین آمد و امیر غم درم او را اندکان الضایح صحرایشان یافته ناکه میرزا میرک احمد برایشان تاخت واکثر سرداران را بضرر تیغ تبر بکات بکات انداخت و بقیة السیف خود را بقتل اندکان رسایند اطراف برج و باره را مضمون کرد ایند و میرزا میرک احمد روزی چند مجاهده پرداخت چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آن که جز وصول رایت عالیا ت بدار السلطنت بهرات در ما و اراء النهر شروع یافت میرزا الخ بیک به غایت لازمت پدر بزرگوار غم خراسان نمود و در دوازدهم ماه مبارک رمضان بستان سلطنت ایشان رسیده با صنایع عطف و اشتقاق تمغیر و مباہی شد و روزی چند بفرع اقبال در دفاع حال گذرانیده حضرت محادوت یافت و بعد از آن ایام پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع رحمت و مهربانی بر وجبات حال شاه زاد و ستود و جنال میرزا با سحر تافته ابلت و ولایت طوس و مشهد متعه و اسیر و دو بیکقان و جرمقان و خوشان و نسو و یار و دستر اباد و شامان و کبود جامر مع توابع و مصنفات و مسنوبات تعلقی بنواب کامیابش گرفت و در سنه ثمان و عشره ثمانا فخره طایر یون خاقان بر یک سکون تعمیر قلعه اختیار لیدن که صاحبقران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان از او کرده بود پیش نهاد و همت بلند داشت گردانیده بانک زمان فی انحصار سپهر آثار چنانچه مشاهده میبرد ساخته و پرداخته شد و مطلع سعدین مذکور است که مقصد میرزا مرد در آن قلعه کار کردند تا با تمام رسید و العلم عند الله الحمید المجید ذکر محلی از وقایع که در ولایت عراق و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و بیان توجه آنحضرت کرامت و بیکر بجانب دار الملک شیراز و رمضان صانع بلاد و عباد از جمله حالات که پس از مراجعت رایات عالیا ت در ولایت عراق قیام

و بعد از آن

نسخه  
کتابخانه

و فارس و یمن و بکلی که میرزا بیک که ایالت حکومت می آید بوی کر شده بود و پهلوی رسته توانی نهاد و در او آخر محرم سنه ثمان عشر و ثمانه این عالم انتقال فرمود و چون  
 انجیر بداد السلطنت برآید و حضرت خاقان معین میرزا ایلیکنیز منظر غافلخت گردانیده با امیر یوسف و امیر خورشید الدین و عجب شیر بیکومت  
 رمی و ضبط حدود و از باجیان در آن ساخت دیگران که امیر قریب و یوسف ترکان انجیر تخریب سلطانیه را دست بهشت را فروخت و امیر سبطام جاگیر در آن اودان  
 حکم خاقان کشور گیر در انحصار فرمان فرمای میکرد که بجهت در بلده قم با میرزا ده معد و قاص پوست و آن شاه زاده سادده امیر سبطام را بنده بناد صورت و اقدار  
 عرضه داشت پادشاه سریر اعلی فرمود خاقان صفائی صمیمانه اقدار سبطام جاگیر و قاضی مزاج شریف بیعت و با اطلاق او فرمان داده است حالت نامه فرستاد لیکن میرزا  
 سعد و قاص آن حکم ملتفت نکشت و قتل خود را در قم بر سر افرین که داشته و سبطام مصحوب خویش داشته زو امیر قریب و یوسف رفت و امیر قریب و یوسف او را  
 تعظیم و تکریم بسیار کرده در تخریب افرین طمع فرمود و امیر سبطام را از بنده بخت داده بدو تشریف تربیت نمود و میرزا که افرین نام داشت با فوجی از آنکه  
 بقیم فرستاد تا محرم میرزا سعد و قاص فاکلی بخت میرزا امیر شاه را با از باجیان بخل نماید و چون افرین فرج به قم رسید ناگه بیک که عورتی غافل بود با خود گفت که  
 و قاص بد کرده که از حکم فرمان میرزا شاه رخ کردن عجبده نزد قریب و یوسف که دشمن آن خانه داشت رفت و لیکن که قریب و یوسف عجز و ترسیدند و نماند و  
 حال را در میان ترکان با میرزا انجا مدد نگاه نوکران خود را به کل ساخته بر آنکه را گرفت و ایشان را بیکم و پنج و قتل خود را به فوج علی نمده که بکشتن میرزا  
 سعد و قاص بکشتن قریب و یوسف بودند کشته سرهای ایشان را نزد خاقان معین فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داد و میرزا شاه رخ از کمال مراد و انکی آن شیر  
 زن عجب نمود و فرستادگان او را رعایت فرمود و استالالت مانع او را قلم آورد و به قم روان کرد و شعر و لو کائنات النساء بیل بدو الفضل النساء علی تراب  
 و اقدار دیگران که شاه زاده جلالت انما میرزا با اقدار که در عهدان و دنا و نذر و در حکومت میکرد و بخت برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از بیک کشیدن  
 قتل عاقبت میرزا باقی شده خیال تخریب را فرمود و دو سه هزار سوار فرستاد و در حرکت آمد و میرزا در تمام کفایت حادثه و خوف فتنه  
 جمع از سپاه صفهان بر سر راه برادران فرستاد و انطا یقه در عالی جرباد قان بدیشان باز خورده و اقدار که در شرج حکم میرزا اسکندر بدست الواس بکایت  
 و اصل گرفتار گردید و مشارالیهما او را نزد میرزا تم بردند تا محسوس گردانیدند بن سبب میرزا با اقدار بقصد و جعبه توقف و تیغ سی در خلاف قتلقت مان  
 و روزی چند در کد مان گذرانده و خبر مخالفت میرزا با اقدار بشیر از رسید میرزا ابراهیم سلطان نمره آن نوکران میرزا اسکندر که در شیرزب و ذیل شل و بوی  
 خواجه و اردوان و مزیدند که در محسوس بختی روانه خراسان گردانید و بنده یان در مجلس خایه موکل خود را بقتل رسانیده بکد مان شافقت و نزد میرزا با اقدار  
 مجال سخن یافته گفتند جبار گیری توقف بر تابه بنابران بار و یکم میرزا با اقدار بصوب شیراز و اهران آمد و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه ارانسته  
 استقبال شافقت و روزی جی بجهت انجا لغان رسید و از طرفین قلب و میمنه و میسر و بخت دانسته خانه کارزار گردید و اقدار و جوانان میرزا ابراهیم در حمله اول دست  
 چپ و دست راست میرزا با اقدار را پیش بر گرفتند تا امیر یوسف بخت که ضبط میمنه متعلق بوی بود در شاه کر زخمین بکران بطرف قول انعطاف داد  
 بشاه زاده پوست و میرزا با اقدار از غایت تهور و پردی اتفاق امیر شاه ایدلسپ جلالت برانکجه بر قلب سپاه شیرازیان تاخت و میرزا ابراهیم  
 سلطان از آن حمله با جگر کشته و بکجهت با بر قوه آورد و میرزا با اقدار قرین فتح و نظره برار الملک بدر خویش خراسانید و در و از خربج الاول سنه ثمان  
 عشر و ثمانه کاران و سرفراز شیراز را در دلوای پیش و عشرت مرتفع گردانیده جا جمعی از خوانانی از دست سابقان کنگار و کشتید و میرزا در ستم  
 بعد از شنیدن انجیر میرزا اسکندر که انجیر بایه آن فتنه بود و قتل رسانیده و چون حضرت خاقان معین قضایا فارس و عراق را سینه رای عالم آرای جهان  
 اقدار فرمود که قبل از آنکه میرزا با اقدار از بد قوت و کشت انحصار باید خطه فارس را بخت نصر فتنه اترع نماید بنابران با اجتماع لشکر با فرماند و بتاریخ ۱۷  
 جمادی الاخر انصفت لواکی کشور گشتا اتفاق و صیبت توجه موکب با بون در خم طاق کبند کرد و در پیچیده به هر چند امیر میرزا با اقدار بکفایت قبول  
 حضرت خاقان معین را بر عرض وی رسانیدند تا از شرب بدم و مباشرت با بون سیم اندام اعتنا بنوده بر تربیت سباب کارزار و تدبیر جهات  
 طعه و حصار بر دار و بجایان بنید و جابدا و که خاقان معین با و شاه بیست جلالت بجهت تخریب شیراز خود بدیغاب لشکر خود بد کشید و هر کس را امر و شاه کار  
 را که ارسال نماید بخر و مشا بدنه اشعه سنه سپاه ما ستم خواهد گردید تا اگر مانع علم ظفر بیکر خاقان بخت کشور در سیم و مبادک رمضان از افرین نشسته الله بکر  
 طالع شده لاجرم میرزا با اقدار امیر میهم شده بعد از امان و اندیشه امیر یوسف بخت را نزد میرزا با اقدار فرستاد و اناناس نمود که از حضرت خاقانی

خنگ



درخواست فرماید که از سر جایم و انام او درگذرد و چون میرزا با سیرت نسبت آن شاه زاده و فرمود محبت بسیار داشت متقبل این معنی شده فی الحال امیر بوسعید  
ببارگاه عالینما برود و زبان شفاعت برگشاید و میرزا شاه رخ بهادر بلا حظه خاطر میرزا با سیرت رقم حضور بر جریده جو میرزا با یقین کشیده میرزا بوسعید را منظر نظر  
عاطفت گردانید و قسم فرمود که چون شاه زاده بیرون آید در باره وی غیبت و شفقت فرماید و امیر بوسعید معنی المرام از پای میرزا علی برخواست و تا  
در بارگاه رفته بازگشت و زانو زده بعضی ساسند که توقع چنانست که اگر خدام دومی لاحترام نسبت میرزا با یقین در مقام انتقام باشد نخست سنده  
بسیار رسانند و حضرت خاقان سید نوبت دیگر بخنان شفقت میرزا بن آورد و میرزا بوسعید را طعن خاطر باز گردانید و جناب امارت عالی را مجلس تاجون پسر  
رق حضرت خاقان فرمود که هر کس را که مثل این مردک و نوکر باشد چرخ اخیال استغفال کند العصبه میرزا با یقین بعد از مراجعت امیر بوسعید در شب شنبه  
پنجم ماه مبارک رمضان از شیراز بدر آمده بمنزل میرزا با سیرت شافت و میرزا با سیرت روز دیگر او را بعتبه علیا برده خاقان سید چنانچه وعده فرموده  
مستقر فی عرض جهان شاه زاده بگشت اما او را در صاحب جمع از اهل اعتماد بقتد با فرستاد تا در قید میرزا قید و بسر برد و بار دیگر بجن غیبت همین کار  
سازد و الملک سیراز در تحت تصرف خاقان سیراف قرار گرفته ماه مبارک رمضان در آن بلد جنبت نشان بپایان رسانید و میرزا ابراهیم سلطان  
مستول خلف و اشفاق گردانیده بدو پیشتر نام ایالت انولایت را در قبضه اقتدار او نهاد و منصب حکومت قم و کاشان و رمی و سمرقند را تا حد جویان  
با میرزا ابی خواجه بهادر داد و امر او حکم ولایات در تحت تصرف از رانی داشت و فیض نفیس است خیریت بصوبت ایلان کرمان را فرستاد که  
ذکر حضرت خاقان عالی شان از شیراز بجایب کرمان و معاودت فرمود و آن قبضه سیرجان بصوب خراسان  
حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و متول عاطفت خدام بلند مکان خاقانی معضی آن بود که چون تحت سلطنت و جهانبانی مجلس تاجون شاه رخ زینت  
والی کرمان سلطان اویس بن اید کو برلاس بگزارست پایه سر را علی تاپه و خود را در و در منظر نظر آفتاب کردار گردانیده در ارسال تحف و هدایا و قبول  
باج و خرج طریق اقبال و اغفال سلوک ندارد و چون با بخلاف طریقه اخلاص عمل نموده درین مدت حدی پندیده بقدیم فرسایند و با آنکه چند نوبت  
بپایان طلب اورقند اطاعت فرمان واجب الاذعان بجای نیامد و حمیت خسروانه و غیرت پادشاهانه حضرت خاقان سید ابراهیم داشت که  
بعد از ضبط و منقحات فارس و عراق به انجانب حضرت فرمود و سلطان اویس را توجیه اعلام نظرها لام و قوف یافته رضی مالک اسلام و عهده او را  
احجام خیر الانام سید شمس الدین علی بی را جته تهید بساط مصالحه بقبال موکب خطرناک ارسال نمود و جناب سیادت پناهی معارف و سگای در قبضه  
سیرجان بکستان اقبال ایشان رسید و زبان شفاعت بگشاد و قبول فرمود که چون موکب بپایان بردارست لطف هرات شتاب سلطان اویس با سیر  
سلطنت میسر رساند و حضرت خاقان سید بخنان سید را بمع رضای داد و انجانب اراضی و شاکر لطف کرمان باز گردانیده روی توجیه خراسان  
نهاد کامیاب و کامران از ولایت هستان عبور نموده در واسط محرم الحرام سنه شمس ثمانه در بلده فاخره هرات زوال اجلان فرمود غیبت  
ربانی در منظر حضرت حافظ و معین و عاطفت سجای در زوال و ارحام رفیق و قرین و محمد تبار العالمین صلی الله علیه و آله و سلم که همین ذکر مال  
حال بعضی از شاه زاده و کان و جلوس میرزا با سیرت بر مسند مارت دیوان دمان او ان که خاقان عالی شان از یوریش فارس باز  
گشته بدو سیر سیر جا و جلوس سید میرزا میرک احمد که سا بقا با میرزا الف بیکت کورکان مخالفت نموده در اندکان جمع از نو نینان رگشته و عینا در بر کرم خاقان  
عدالت نهاد کرده بدارست لطف هرات شافت و منظر نظر غیبت به نهایت شده با میرزا الینکر بن میرزا ابابکر آغاز صاحبست کرد و آن دو شاه زاده  
مواظقت یکدیگر خاطر مخالفت حضرت خاقان سید قرار دادند و منتهی شمره ازین معنی بعضی رسانیده بخاران عالی اعلی انیش میرزا قید و بدرگاه عالینما  
رسید و عرض معروض گردانید و منتهی آنکه میرزا با یقین با طایفه از مردم مفید شفق شده قصد این مجلس نمودن باران او را گرفته بصنوط ساختن ماهر چنانکه  
فرمانید قیام غایم حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا قید و میرزا با یقین از آب سنده بگذرانند تا هر جا خواهد رود و میرزا میرک احمد روی کعبه سینه او را و میرزا  
الینکر گشتی نشسته سحر و یا اختیار نماید و چند معتمد حسب حکم لازم این دو شاه زاده شده تا ایشان را بر انقیاد فرمان واجب الاذعان بکلیت  
کنند و مشار الیه مراجع رفته چنانکه آمدن غیبت ذکر اما میرزا قید و بهجه ملاحظه خاطر میرزا با سیرت که دوست میسر با سیرت بود و شاه زاده  
از آب گذرانید و در دست که خاقان عالی مقام رتبه قد با رکشت او را بار و دو تنی فرستاد و حضرت خاقانی میرزا زاده را با فوجی از اهل اعتماد بصوبت

سمرقند فرستاد و دیگر از سوی جبري پیدانند و چون رای ملک آرای خاقان کشور کشای کلز اسطنت را از خوار و خاشاک فساد احباب غناد بهر پست و  
امارت را بوجود شریف غیاث تسلطه و الدین میرزا با سحر باری است. اشارت علیه صدور یافت که آن نوبه و بیخ پادشاهی هر روز در دیوان  
نشینت قضا با فرق برادر بر پنج عدالت بعضی رسانده و همون بایون ماکم بین الناس بالحق را منظور داشته و از ظلم است مانند بیت بغیرا و فریاد خوان  
رسد بدرود و او خوان رسد و میرزا با سحر موجب فرموده میرزا شاد رخ بهاد علی نموده از شحات صاحب سعد لشکر با رضی و دولت نصرت  
از سر گرفت و از لعلات نوری در جنتش بنال ملک و ملت بنای صفت حضرت پذیرفت و رعایا ملک شد از فتن و دلش خرم و اگر آمدن سلطان  
او پس بناید کور لاس باستان اقبال ایشان سپهر اساس افتخار العو القاهره سیدش الدین علی که سالک طریق مردمی گشته تملیت جنت  
کرمان را قبول فرموده و چون از میر جان نزد سلطان او پس رفت هر چند دور از تو جبهه پایه سر بر علی رعیت بود بجای رسیدن با بر آن جناب بر تقوی صفات  
بدار تسلطه مرات شانه کفایت نزد سلطان او پس بر عرض رسانید و از آن بهر از نیم خجریا غضب خاقانی الهاب یافته فرمان جانی یافته شد که میر جهان  
بر لاس و امیر صونی رحمان و امیر قربان شیخ با قحان ککام ولایت فراه و سلیمان و چهل هزار سپاه حضرت نشان موجه تخر کرمان شوند و امرای موجب فرموده روی  
براده آورده بعد از وصول بدان حد و سلطان او پس در شهر محض بود سپاه حضرت پناه آگاه محاصره و محارب بد کرده پس از انحصار زخمنا در و در سلطان او پس بر لاس  
نزد امر فرستاد و پیغام داد که اگر حضرت خاقان سعید کنه بنده را بخشد و شما را محبت نماید قدم از سر ساخته بلا منت آستان رفیع الشان مبادرت  
نمایم و امر اکیفیت حال عرض داشت پایه سر بر علی کرده آنحضرت جواب داد که اگر سلطان او پس در قول خویش صداقت بایده که یکی از مصلحتان خود را بدین جناب فرستد  
تا لشکر قیامت از ترک محاصره کند و آلا امر آنکه ما را نگیرد باز نگردد و سلطان او پس از فرمان واجب الادعان کاه ساختند و او شیخ حسن را  
که از جمله کارکن دولتش بزرگترین تقرب اختصاص داشت نزد امر فرستاد و ایشان را ظاهر کرمان برخواستارم خراسان گشته در او امر جبهه شیخ حسن را بفرستاد  
بوی خاقان منم رسانیدند و او بر بان تصریح و نیازکن سلطان او پس را در خواست نمود و التماس نکند و آنده عهد و پیمان کرد حضرت خاقان شمس شیخ حسن را  
بجس قبول آفران داده تم با فرمود که در حق سلطان او پس بنشیند و رقم غفور و رحیم و ولایتش گشته کجای شیخ حسن بکرمان بازگشته خاطر سلطان او پس احسن گردید  
تا اهرام عتبه کعبه بر تپه بسته در دوازدهم شوال سال مذکور موجه شد و بعد از طی منازل پایه سر بر سلطنت میر سید با صفا لطف پادشاه و اعطاف  
حسروانه اختصاص یافت و در او امر ماه برج الاخر ششمین و ثمان ماهه حسب حکم بصوب سمرقند شافت و در او امر خراسانی که فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی  
ششم خاقان و الاثر میرزا سیو غیشی نایب ولایت بدخشان فرستاد و در شب پنجشنبه عجمه ای الا ولی ششمین و ثمان ماهه ولادت با سعادت میرزا کن  
الدین علاء الدوله ولد میرزا با سحر اتفاق افتاد و بیک و بان و فلک آفاق بپرد کرد بدین بشارت خوش صبح چون زبان بکشد و کمر شمشیر  
از حال تنید فخر الدین وزیر و کوشا شدند و غضب خاقان صفائی صمیمی وزارت خاقان صاحب سعادت میرزا شاد رخ  
بهادر در او ازل اوقات سلطنت تعلق تبت فخر الدین میداشت و چون جناب سیادت آب دوسه سال علم اقبال وزارت برافراشت و اجنایات الدین  
سالار که در سلک عظم نویسنده کان دیوان صاحبقران مغفرت نشان نظم بود و در دفعه دیگر در دنیا که حتما تمام اوست بنده سیزده شاهر خشیه شافقه در ششمین  
و ثمان ماهه بر تپه فخر الدین تهر بر نمود و سید مهرزل گشته و اجنایات الدین سالار و بر شد و او بعد از شروع در آن کار بسبب بر عیال و برادرستان مرهم عدل و  
احسان بکامی آورد اما با امر او ارکان دولت بغیر و طمیر ضایقه و مناقشه گردنباران اکثر خواص و مقربان بکون جنایات الدین سالار چون مستحق آب زلال مایل  
گشتند و پس از آنکه کسب الیال از شروع او در امر وزارت در گذشت سید فخر الدین مبلغ سیصد تومان بودی تقریر نمود و در سر دیوان جنایات و جنایات  
بر خواج غیاث الدین و کارکن نش ثابت شده و امر اعظام تیغ انتقام از نیام برآورد و ندوان وزیر بی تدبیر را بعالم آخرت روان کرد و اندکجا رسید  
فخر الدین نزد وی تخطال بر سنده وزارت نشسته تملیت امور ملک و مال اشغال فرمود و سید اگر بعلو بیت و تهور بیت انصاف داشت و در فضائل  
خواطر سادات و علما و اکابر محکم لطف و احسان میکاشت اما جلیتین صفت و نیمه عجب و نخوت و کبر و مانیت و خویشین و امری و مردم از برای  
مجمول و مخوف بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان تکلیف عظیم و تعدی شگفتا اعمال دیوان حاصل نمود و وزیر و در پادشاه و شمشیر  
می یافت تا نهایت اختیارات و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف و اقطار ممالک خاقان عالیشان بسان احکام قضا و قدر نافذ گردید و در کاه او

مجلس

اربع

امید که با همکار و کسار هر بلاد و دیار باشد و آستانش مرجع اخبار و اشرار بلدان و همصار آید بخت زایوان قدرش خلعت مشطری بدرگاه جایش ملک چاکر  
 اعیان زمان و اشراف جهان که بکارش میفرستند پیشانی بظن بیکس را بارینند و چون حضرت شدی بعد از آنکه مردم از چند در بند در گذشتندی غیر از حدودی که  
 نام بردی کسی در مجال جول بودی و اکثر ملاقات ناکرده بگشتندی و پس از آنکه در ده سال خباب سیادت ب در غایت جنت عظمت روزگار گذراند  
 آنکه بر سینه که چنانکه عادت اوست در دست و او را بسبب عطای خویش کوشید در شهر سنه شصت و نه میرزا با سیر بعضی از اطراف پستندیده و را  
 معلوم نمود و خواهر نظام الدین احمد بن خواجه داد را شکرش ساخته بر منصب وزارت نصب فرمود و چون خواهر احمد بن داود بکشد طبع و لطافت و بین  
 انصاف داشت باندک زمانی بر کهای مهمات و مصالحات رسید فخر الدین و عوف یافته کای بکده و ایام بدهی بخان غیب و کلمات عجیب رسید و  
 دوست سید از وفور ثقلب کو نامه گشته از غرض این بخت بی آدم شد مع ولایت ملکه دیوان که بر معایب سید فخر الدین صاحب دیوان و عوف داشتند  
 از بیم سبقتش بکشد بکشد از سنده بادی لرزیده و مجال اظهار خلاف او محال میداشتند تا چون تقی میرزا با سیر نزد بیکان و بوضوح انجامید  
 امیر علی شاهی در مقام معارضه آمد و خط سپرد که مبلغ دو سست تومان یکی بر سید موجه سازد و الا از عهده بیرون آید و میرزا با سیر آفرینش این  
 قضیه نمود و امیر علی بخت بر عرض رسانید که سید از خوانده حاضر مبلغ کلی تصرف کرده است و سید برین سخن انکار نموده حکم شد که عرض خوانه کنند و خوانه را  
 بر صبر و قرار شد جمعی را که مبلغها را میسر کرده بودند گفت و جوی که ازین گرفتارید و الا بکسر میوه خواهد شد از آنکه خواهر میر علی بن خواجه  
 محبت با برید که محرم اسرار سید بود و شکایت بنام خود بخانه می داد و دو مبلغها سنده بسید تسلیم کرده بود و تقاضای کشته از طلب نمود و او هر روز در محفل  
 سیفقت تا هم بخجوت رسید و کار پرده پوشی بخانه کرد و در گفتی آن محبت معروض خاقان سعید گشته با دشا بعضی بعضی در مقام نفیض آمد و سید  
 بر آنکار اصرار نمود و میر علی موجب شکایت خویش اقرار کرد و میرزا شاه زنج کلیمه سخن حکم با ابطا بر منظور داشتند حکم فرمود که میر علی آنچه از خوانه می گرفت باز  
 دهد بعد از آن هر کس بر چه بر سید موجه سازد بستاند بنابرین خواهر میر علی و جمعی دیگر که در میان آن معارضه بودند مقید گشتند و سید فخر الدین باین غایت مشغول  
 شده و بچنان برسد وزارت متمکن بود و لیکن خواهر میر علی و دیگر بندگان سخنانی را که تا غایت از و هم سیاست آسته با خود  
 نمی توانستند گفت با و از بلند در سر دیوان بر زبان می آوردند بخت وقت ضرورت چونما ذکر کرد دست بگیرد و بیشتر نیز جمعی دیگر که دشواریها  
 بسید داده بودند از طرف بغیر دو فغان مدهند و سید فخر الدین در بجهاد شیشه فرورفته صلاح چنان داشت که مبلغ دو سست تومان قبول نماید و خود را در  
 معروض معارضه فخران نیارد و خط سپرد که دو سست تومان یکی در عرض یکسال بعتض فرود آورد و آنگاه دیوانیان بر حسب فرمان سیدی کران بر پای سید  
 نهادند و او را بدست محصلان دادند و کار سید فخر الدین با صغیر انجامید و عوف سنده میرزا با سیر فرستاد و در حالت حضرت رسالت پناه را  
 صلی الله علیه و سلم تسبیح ساخته این بیت را در آن عسره داشت ثبت نمود بیت جگر در تاب دل در موج خونت گرازی  
 رحمتی حقش کیونست شاه زاده جوابد که چنانکه شک نیست که روح مطهر حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه باین افعال کوبیده نالپندیده  
 که از سید فخر الدین صدور یافته راضی نیست و آنچه با و میر سید متوجه گردانده با هموار اوست بیت ظلم کردی عدل میداری طبع اینست مجال شربتی داوی  
 مردم هم از آن شربت نوشید چون این جواب که حکم تمام قابل داشت تسلیم نمود از جانب میرزا با سیر تو نمیداشته پناه بوالده او محمد علیا  
 که بر شاد و غار و آنجا بخت آید بر تضرع و انهمال او زخم فرموده و زود فرزند زبانی شفاعت بکشد و بابران حکم برداشتن بنده در سده محصلان  
 بدست و بر روز بلا زنت عتبه سیادت و وزارت رسید مظلومی که از جمله دو سست تومان بقررت بود و طلب می نمودند و سید آن وجه را از طلبا را سبهم  
 رسانیده با نواح جیل تر و بران مردم نقد و مجلس قرض میگرد و هر دو می آورد با وجود اینحال شب و روز در جیل وزارت میبود و کوشش میوش و بلبه  
 غفلت مسدود ساخته مرغ دلش در بویای جاه میروان می نمود و همواره بر زبان میراند که از فلان چندین تومان میتوان گرفت و از بهمان چنین و  
 چنان حاصل میتوان کرد بخت خوی بد بطبعی که نشست زود و بزوقت مرگ از دست در آن آنا غایت عتبه امراض مختلفه و عمل متفاده  
 بر او سبب یافت و صاحب فراش گشته دست اطباء را بر او از من عاجز قاصر آمد و سید با سینه پر گینه و دی در کوه تقام کر م بطور بیشتر توانی  
 نهاد و از حسرت وزارت آه سرودی کشید تا در او اخر جادوی الاولی سده عشرین و ثمانه بجای عجمی منزل گردید اعیان عراق و خراسان که از بیم او نماند

مانند طرقات بهاب در اضطراب بودند بجهت خویش و آنی کشته در مجلس عزیمت بر فراز اشارت او و تقویت مجروح و نوبت آنی مان جوان و عام  
میدادند گفتار در میان پورش کر میسر و قند بار و نشستن خواجهمیر احمد خوانی بر مسند وزارت خاقان که مکار  
در سنه عشرين و ثمانه از جانب کر میسر علی قزاق میر خاقان که کشته شده و غرض داشت نمود که میر علی قند باری و ملک محمد که بر میسر است  
حاکم ناحیه از نواحی آن ولایت بودند پیوسته با یکدیگر نزاع خصوصیت میکنند و بدان جهت راهیاد در غمت و محنت می افتند بنابران رای ملک آری  
خاقان کسی کشی چنان قضا فرمود که آن نشان در کنار آب میر خاقان فرماید و معتمدان را بر سر رسانیده ابواب عدل و انصاف بر روی قضا  
اطراف ولایات کر میسر و قند بار یکشاید و ریایات عالیات منتصف حسب از دار السلطنت مبرا نهضت نمود و چهار دهم مشایخ سایه وصول بر  
یورت قشلاق انداخت و در آن منزل میرزا سیو غنمشان امرای بخشان بهوگب نصرت نشان پیوست و حضرت خاقان معتمدان را بجا بجا رفتی که از او نشنا  
و احوال میرزا قند و تفرین فرمود و قند بار کشت و عیبت و دوم ماه مذکور ظاهر مضمون از آنی اند بار طالع شده تیم ماه مبارک رمضان شریفی عیال  
غزین بر روی قند و تفرین آید و شخصی از قنول میرزا قند و رسیده بعرض رسانیده که شاه زاده فرار بر قرار خستبار کرد و آنحضرت فرمود که رسیده باشد و هیچ  
کس بجا نشی نفرستاد و نهم ماه دیگری آید گفت که در کابل و غزین از مردم میرزا قند و اثر نماند کجا خاقان را بجا میرزا ابراهیم جهان شاه را روانه  
القصه بگردانید و فرمود که اگر قند و عیبت آید صلح کرده و غزین را با و گذارد و الا آن مملکت را جز قیطه ضبط آورد و در خلال این احوال مولانا صدر الدین  
ابراهیم که بمصنوب جلایه المراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بیان میرزا نهضت تا ایشان را بصلایح سودمند و مواظط دل سپند  
از مقام سرکشی گذرانید و بجا و فرمان بری رسانید و همین انفاش شریفه جناب صدارت بانی روسا نفوم اظهار افتاد و اطاعت نموده اسبان چهار شا  
و شتران بار بر دایستان سپهر افتاد و ارسال استند باج و خراج قبول کردند و چتر طرک کار را در حد و قنوج قند از منزل قشلاق معاودت فرمود و در آن  
یورت روزی بر زمین کتی نور و موگشت فراز و غنیش گوه می نمود که بیک ناکا و سپهر در آمد و آنحضرت از پشت زمین بر روی زمین افتاد و بدست  
بیاورد که بوسه حاجی حکم بر ج مسکون بود کسری راه یافت و چاره یافت که یکاش راه که کروی و همان لحظه بچیان برق سرعت جبهه آورد و نشنا  
میر و دیگما که کوه در قن شکسته بندی بدیضای نمود بجا بنب دار السلطنت مبرا نهضت و علی اسیر الحال استاد بر پایه سر بر علی رسانیدند تا بچیان کسر برد  
و چون ذات اشرف حضرت خاقان از انحصار علت خورشید مثال باج محنت ترخی فرمود استاد میر و بر وجهی منظور نظر نظام و احسان گردانید که دیگر  
خیال فقر و فاقه بجا طرک کند آیند و در یورت قشلاق را می صوابی خاقان با سخاوت چنان قضا فرمود که مسند وزارت را بوجود وزیر آرایش و بد که فکر  
ناقص بر بیان آصف بن برخیا همای مملکت و مال و در سلک نظام نظم گردانند و بدستور نظام الملک طوسی امور جاده و جلال انضیل رسانند  
و بعد از تأمل و اندیشه خلعت و زارت بر قامت قابلیت خواج غیاث الدین پیر احمد خوانی جیت یافته زمام مل و عقد و قبض و ضبط و در قن و قن و محلات حصار  
و یوانی را بکف گفتیش داد و خواجهمیر احمد در آن خطر نوعی شروع نمود که هم رعایت ترخی بود و هم در اموال سلطانی خوئی واقع نمیشد و مدت سی سال  
پیشتر مملکت عالم بخت پیران وزیر برین ظلم طراوت بهشت برین و لطافت کارخانه چین داشت و آن خواج و الاثر در آیام دولت آن پادشاه  
نهاد انقذارا نا بخیر برادران روزگار گناشت که عقل و درین حکایات عدل و احسان و زرا و سابنی را خواب و خیال پیدا داشت بیت وزیر چینی  
شهریاری چنان جهان چون بگرد و فاری چنان ذکر تمه و قایع منزل قشلاق و بیان معاودت خاقان آفاق چون ریایات آفتاب  
اشراق از حد و قند بار مراجعت فرمود و در باز دهم معتمدان سایه وصول بر کنار آب میر خاقان انداخت و در آخر همان ماه میرزا ابراهیم جهان شاه را بجا  
کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا قند و غنیش میرزا سیو غنمشان بجا بجا بنب دار السلطنت مبرا نهضت و علی اسیر الحال استاد بر پایه سر بر علی رسانیدند تا بچیان کسر برد  
نموده بودند بیان ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که آنجا مملکت در احوال بهمال بنیاد و امیر محمد صوفی فرمان و امیر موسی کا و امیر نور محمد  
فرمان واجب الاذعان بر سر نهاده و ختم ایشان را بر حسب دلخوا ساخته بنا بر عیبت و عیبت با کرایم غنایم باز آمدند و او را بصلی سهار خاقان  
رفیع مکان مانند حسن و ثوابت و سایر عازم بیت الشرف خویش گشتند و او را میرزا قند و میرزا سیو غنمشان را در کارگاه املات و امیر علیک و امیر فرور  
شاه را در آن دیار باز داشت و فرمود که برگاه قند و سیاید او را به راه آورند و الا هر دس ناخته و او را پیدا ساخته بدرگاه عالمینا رسانند

و در نصف و نیمه که قضای و شت و کوهسار از سبزه و لاله غیرت اخرا می بساط سبط کرد و در ایات ظفر آیات بحایت و از استلطه همراه در حرکت  
آید بحیت ایام بکام و اختران فرمان بر افلاک بناده و خط فرمان بر و موبک چایون میزد و محترم و در دوم شهر محرم مستقر سلطنت را بهین مقدم مکرر  
رشتک گشتان ارم کرد و ایند و در اوایل سبب الاول شده جدی و عشرین و ثمانه بمسابع علیه رسید که میرزا اسعد و خاص که هم را گذشته پیش امیر قرا یوسف رفته  
بود از عالم حلت نمود و درین شان امر از جانب قندهار باز آمد و میرزا حیدر و همراه آوردند و منظور نظر التفات شد و معاقبت آنحال خبر متواتر گشت  
که شایان بدخشان لوا و علیک و طغیان بر فراشته اند و خیال استقلال برالوج خاطر نگاشته خاقان معینه میر شیخ لعل خان و امیر برهم و امیر محمد صوفی ترخان  
و امیر فرزند شاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندهار و بقلان و در بنک و سالی اسرای را جمع آورده و در ظل رایت شاه زاده مظهر لوی سیوختن شیر میزبان  
بدخشان شوند و چون شاه زاده بمیرل کشم فرود آمد و شامه نیمه شب نام بدخشانیان رسید پس شاه بهارالدین که والی آن سرزمین بود حضرت ولایت  
شعار خواججه تاج الدین حسن عطار را بدرگاه شهر یار عالی مقدار فرستاد و او ظهار طاعت و انقیاد نموده باج و خرج قبول کرد و آنحضرت شفاعت خواججه حسن را  
بجس قبول تلقی فرموده و هم مظهر جلاید جرایم شایان کشید و شاه زاده و امیران گشته حکومت بدخشان بر شایان قرار یافت و در ماه ورج سال مذکور میرزا قاضی  
حقوق ربیعیت در عایت خاقانی را بنا بوده انگاشته با جمعی از اهل قندهار و جمعی از اهل بدخشان و جمعی از اهل سیستان و جمعی از اهل بلخ و جمعی از اهل هرات  
شده و در قریب سبزه میرزا قاضی و رسید و او را گرفته و میقتدر دایند و بدرگاه عالمیناه رسانید و حسب حکم در حصار اختیار الدین مجوس و بی اعتبار ساخت  
انگاه پادشاه عالمیناه تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا سیوختن داد و کوشش هوش او را بدرخواست و نصایح کران را برگردانید و بدخشان فرستاد و در  
اوایل شعبان بهین سال خاقان ستوده حصار اهرام طواف مرقد عطر ساه و مشهد حجت آسار امام الحجت و الانس الی الحسن علی ابن موسی الرضا سلام الله علیهما  
بسته بدان روضه متوجه شد و در طواف بجای آورد و قندیل را که از سبزه میرزا شغال طلا ساخته بودند بدلیل نذر ایستاد و مقبره در آنجست  
و حجاران آن مقام کعبه احترام باصلوات و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان شمشاد و عشرین و ثمانه را در شیر توتی که در شهر  
سند عشرین و ثمانه بخجانی رفته بود همراه طغیان دایم شک خان و خان باچین و غیره بدرگاه عالمیناه رسید و تبرکات پادشاه که زانید و مکتب  
دایم شک خان را که بمنی بر اهلنا محبت و یکاکی بود بعضی رسانید و حضرت خاقان سعید بی باچین و باچین را باصناف الطاف نواخته و درباره  
ایشان انعامات فرمود و بعضی از طغیان بشیر از زدمیرزا ابراهیم سلطان رفته و در نمره هفتم ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک راوی بخجانی  
آوردند و در رسته ثلاث و عشرین بهیم پیوستند و بهر قندهار رسیدند و میرزا الف بیکت کورکان ایشان را طوی داده بطرف خجانی کسل فرمود و حضرت  
خاقان معینه میر شادی خواججه و میرزا بنیتر سلطان احمد و خواججه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان میر حسن و دیوان جمال امیرزا سیوختن ارغوان  
و امیر شاه ملک اردوان و شایان بدخشان و خواججه تاج الدین را همراه طغیان فرستاده بودند که بجای رفته و از سفارت نمایند و غریب حالاتی که این  
جماعت در آن مملکت مشاهده نموده بودند را الله تعالی در غایت کتاب مبتین خواهد شد و بعد ازین سال یعنی سنه ثلث و عشرین خاقان مظهر قرین در  
بلده مرقد شلاق کرد و در اول بهایض حجتی باغی شافیه از آنجا به دارالسلطه همراه فرامید و عزم یورش آید با بایجان بستم کرد آید و که حجاج  
و مصالحه امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سرما زدن حاکم آذر بایجان از حکم و فرمان حضرت خاقانی  
در آن اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد علایر غالب گشته رسته حیاتش را بشیخ فاطم فضل داد از امر او حکام حد و عراق عرب و آذر بایجان و آذربایجان  
میرکس که در هر جا بود سر خط فرمان امیر قرا یوسف نهاد مکرر امیر شیخ ابراهیم شروانی که بروی اعتماد مکرر و شرط طاعت بجای میآورد و سلب توتم  
شروانشاه از شاه آذر بایجان آن شد که در وقت توجیه سلطان احمد به تبریز سپرد و ملک کیومرث را بهجت اندام و بهر کعبه ابدان روان ساخته بود  
چون موافق این الجابین در بایجان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شروان را فرامید کیده از کربان استاده و نمود و کوشید و با دو هزار سوار تکل لوی پیوست  
امیر قرا یوسف از خیال محال شروانشاه و خوف یافته با سپاه آذر بایجان و آذران جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب مخالفان در حرکت آید و  
کنار آب کرمان آن دو سردار پر توالتش نزاع مله تب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از کربان بقتل رسید امیر شیخ ابراهیم کیز بهر غنای  
کرد و در آستانه فرخواریست که اسب از خند فیکه در کرد لشکرگاه کند و بدجا نماند و از پشت زین بر روی زمین افتاد و دوشش شکست و در کمانی مجهول



[illegible]

صفتی که با دار فرموده و بگویند که با شاه و ائمه و غیره از این دنیا بپوشیده شد و حضرت خاقانی در آن مرقد بلورم فریضه و سنت عید فطر  
پرداخت آنگاه از آنجا نیز در حرکت آمده چهاردهم و پانزدهم دولت و اقبال در نواحی سمنان و ذوالجلال فرمود و در آن مقام خیرانجام مسکریا بستانان  
و فراره و قتلان و کرمی و قتل بار و کابل و غیره و همچنین میرالاس خواجها با شریف و اعیان قوم و کاشان بستان سلطنت  
ایشان شانت و ماچیرایت مصور سیم ماه مذکور از در ملک خود فرموده و در این رمی را بهین معتمد حجتی حضرت در غار فلک ساخت و در آن مقام  
میرزا ابراهیم سلطان با جیوه و فانس تشریف آورده به شرف دست بوس و الدب زکوار شرف گشت و برین قیاس میرزا رستم با عساکر صفهان و امیر غیاث  
الدین که بعد از غل سلطان اوین حاکم کرمان شده بود بار دوی بیاوین رسید و امر او را تواجی چند روز احتیاط سان لشکران کرده دولت پند  
سوار بجای خود آمد و با چاهی لشکری بجای خود و موج شکوه ثابت و پایدار چون کوه بمید برآمد طبع و کیوان بپوش همه پولا و ترک و آیین پوش و از آنجا  
امیر قرا یوسف نیز با سپاه بسیار و استعداد بسیار در مقام غناد و انگبار بشت قدم نموده بعزم جنگ و پیکار از دارالملک تبریز بجهت اوجان آمد و در آن  
این احوال امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از غازان بخندان برسم رسالت زدا میر قرا یوسف ارسال داشت و پیغام داد که حضرت خاقان معید باد  
رفع مقدار و قایم مقام صاحبقران کشتی شایان حضرت شاعر بنابران مناسب چنان نماید که ایشان زبان با عتقاد و استغفار گشته اند از امور می که سزا  
بخلاف رای شهرای کامکار واقع شده اند از دست نمایند و قلع سلطانی و بلده قزوین را بخندان اعلی باز گذارند تا ما حضرت خاقانی را از مقام هم مقام گذارند  
نشان بایست آورد بایجان و آران و بعد از آن احد و دروم و شام بنام انجباب ارسال داریم امیر قرا یوسف چون بود فراموش و انصاف و قوت  
شجاعت و نامشروع بود از استماع این کلمات برانگشت و فرستاده را محبوس و معتقد ساخته مضمون این مقال از زبان را ندانم به سیم تا آسیا سفند بایر  
سوی خود بیتی بی سوار و یا باده رستم خلیجی بمیدان هندی خداوند وی و چون وفور جرات و جبارت و دشمن بعرض خاقان صف سکن رسید اسباب  
ظاهری را از نظر اعتبار انداخته و بی نیاز و افتخار بدرگاه پروردگار همه آورد و در نظار جانب دعوات از حضرت و اهل بیت طاعت و نظرو حضرت  
مسالت نمود جمعی از فرزان و حفاظ را فرمود که دوازده هزار با سوره تا قیام ختم نمایند و بعد از آنکه گوش بپوش آن پادشاه دین دار از سر و شای غیب فری  
خ و فرزند می شنید امیر یوسف خواجها را با برادر و برادر بر طرف قزوین فرستاد و قاسم نامی که از نسل امیر قرا یوسف حاکم آنسازین بود دستار گذاشته بسلطان  
شانت و میرزا جهان شاه و لدا میر قرا یوسف را که بصیغه انحصار قیام نمود و کیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر یوسف خواجها بقزوین در آمده موقوفان  
انجالی را در ظل الامن و امان جای داد و طایفه از شرف و اعیان را بستان اقبال ایشان فرستاد و چون میرزا جهان شاه در سلطانی از وصول او آویخت  
اشراق بولایت عراق مطلق گشت در باب سبکجام مرج و باره قلع که بر تمام بر میان بسته بر تلب اسباب بختن شغال نمود که با کاه قاصدی عثمان بریز  
از تبریز رسید و بعضی رسانید که امیر قرا یوسف در اوجان شیرین ملک الموت سپرده و در تحت قیام بجای آورد و لاجرم میرزا جهان شاه هر سیم  
گشته سلطانی نه گذاشته روی بگریز نهاد و بعد از آن ایام طبعی از قزوین بصوب اردوی طغرین که در منزل انجوا بود در حرکت آمده باز و بهم و بقیعه  
بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت فوت قرا یوسف بمقتضی معروض گردانید و حضرت خاقان معید لوزم محمدا لوی تقدیم رسانید و متوجه سلطانی که دید  
و میرزا با لیسفر با برعلیکه کوکشان بجانب تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان حسب العزم خود روی براغه آورد و ماچیطون جهانگشی در  
باز دهم بقیعه پرتو و حصول بر نظام سلطانی انداخته و عایا بچاره از خوف لشکر قیامت از موکب بیاوین خاقانی استقبال نمودند و حضرت خاقان  
انجاعت ترحم فرموده قاصدی بشهر فرستاد که باید هیچ افریده از طغرین بر دین نیاید تا وقتی که حاجی جریک حضور بگذرند و امیر موسی کابجا حفظ سلطانی  
ماور گشت و خاقان کشور گشایار و بیل تشریف برد و شرف زیارت عتبه علیه حضرت سلطان الاولیا و بر بان الاصفیای صغری الخ و الحقیقه و الدین  
قدس الله سره العزیز در یافته بفرستاد قاصد بخش شایع از الدین خواجها علی فایز شد و از آنجا راه موغان به نصرت فرمود و در ششم می جمعه مذکوره از آب اس  
عبور نمود و در دیکر در قرائن از آن فرود آمد و طبع شکان آنگاه بپشت بهر مقام که اعلام او قرار گرفت معین و حافظ او گشت لطف بجان و احمده علیه  
حصول الاموال و الامانی ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم پست بر رسیدن میرزا با لیسفر بدارالملک تبریز چون میر قرا یوسف  
انصر خود و پندار بر سر نهاده اند و بی عجب و انانیت خط او جان را مسکرم گردانید و سپاهی چون ذرات آفتاب و افرو مانند نظرات سحاب مسکرم گردانید

نصرت

مکن از سیم جوانان نوحه است و سر سیم سیم که آتش ساخته تا که بیکت جل در سید و مرضی بیکت بر آتش طاری گردید و بد طبیعت داشت و پیر و پیر  
 بدن کوتاه کرده در درخت غلبه بنفتم و نهفت و شترین و غامه آقام جیانش با ختمان انجامید نظم بساط جلالت بکسره بود ولی هیچ فرصت نداش  
 حیات چنین طره غنوبه کس ندید ز کبوی شتر ز کبوی مات و چون از اولاد امیر قرا یوسف در آن زمان بچکیدم در راه و جو و ندامت و کمان بعد از  
 واقعه با یلدر پشیمان شده بیکت روی بطرفی آوردند و میت را بچکان در خرگاه بگذاشتند و آحاد الناس دست بغارت و تاراج در راه کرده کوش  
 قرا یوسف را بجهت حلقه های طلا سپردند و در جمعه ششم ماه مذکور سیدی محمد کجانی و باقی اعیان تیریز و کران امیر شاه ملک را از مجلس سپردن آورده و از هم  
 و استغفار بفرمودیم ساینده و جبهه امیر قرا یوسف را بطرف از مجلس فرستادند و در مقبره بدر نشاندند و چون میزد و میزد با بقیه و نصف و عقیده و دو خانه بنیز  
 همین مقدم شریف مشرف ساخت و خطبه و سکه بسم و لقب و الد بزرگوار خویش زینب و ولایت داده را بیت عدالت برافراخت و در آن ادان امیر  
 بیکت بن امیر قرا عثمان که در اردوی امیر قرا یوسف معتقد بود و محصل خویش امیر قرا اجازت یافته گنبدک پوش نماز است شاه زاده رسیده با ضاف مرگ  
 و الطاف مقرر و سرافراز شده بعد از خبر و زنی که بلوادم ملازمت پر داشت تجارت نموده زود بدو در رفت و چون میزد با بقیه و تقاضای تهمت تبریز فاع شد و  
 حضرت خاقان معبدی رسید که بطرف کاورد و در شش امیر با حاجی را که تا غایت بسای اخلاص مساحت اردوی بایون نیکویده و در می نیاید که عالمشاه  
 نموده بدست آورد شرح این سخن که امیر با حاجی چه و لید امیر شتر و عرقی بود و شجاعت و جلالت از مثال کسار و مستثنی بود و در زمان میرزا محمد بدش را  
 امیر جهان شاه جا که کشته بود و او و بعضی از امیر جهان شاه را بقتل رسانیده و در زمان استبداد امیر قرا یوسف میان افکار که چندین مخالفت و محاربات  
 بوقوع انجامیده و بالاخره خود زرد امیر قرا یوسف را رفته و بالایت کاورد و عنایات و دیگر سرافراز کشته بنار علی بدادین و لاکه با چای اعلام خاقان کرد و در آن  
 بر تو وصول و قتل و قرا باغ انداخت امیر با حاجی و هم کرده برادر خود را با کتف لایعابستان خلافت شیان ارسال نمود و نفس خویش بای و در دمان مکتب و  
 کشته و این محلی بر خاطر خاقان بوده تا که کران مد میرزا با بقیه بپوش کاورد و نامور گردید و در قلب شتا که مقلوب آن به عنوان سپرو بر نابود با خود و ظهر  
 در و بظا هر طقه کاورد و که موضع حصن با حاجی بود شافت و ایلی بچندان زاده و فرستاد و بخان مطلق میرزا که کلمات غایت بکیر تمام از دو خاست  
 حاجت مخالفت نمیزنود و امیر با حاجی چاره محض و موافقت دانسته با قدم بنار از طعه سپردن خواسته و شاه زاده و باره او با ضافت بجهت  
 کرده بود انعام و احسان فرمود و امیر با حاجی در کتاب سعادت غناب شاه زاده کا سیب متوجه اردوی بایون گشت و در شازدهم ذی حجه  
 مقصد رسیده و بعضی حضرت خاقان معبد و سرافراز گردید و در سلک سایر ارا عظام انتظام یافت ذکر و قالی که در قشلاق قرا باغ  
 بوقوع انجامید و بیان فتح استخرن و شجر طعه بایزید چون حضرت خاقان معبد رفیق توفیق دانید در نیم ذی حجه شش و شترین و غامه  
 بقرا باغ از آن رسیده و جبهه شتلاق آن منزل اختیار کرده و بینه بارگاه جهان پناه با وج هر واه رسانید و لوک طرف و حکام گنات با ضافت تنوعات  
 و انواع سیلاک شتاق و تنواری و دوی که میان پوی شافت شرف زمین بوس در یافتند و پرو تنفات خاقان بجهت صفات بروجات حالات کلان  
 تافته سر شمار و مباحات با وج سموات برافراختند از آنجهت امیر بنیل الله شروانی که بعد از فوت پدر خویش امیر شجر ابرهیم شروانشاه شده بود و آثار شج  
 و جلالت از شکیل و حضایل او روشن و بویای می نمود و در چهاردهم ماه مذکور بفرقات خاقان مؤتمنه حضور سرافراز شده و خط عین غایت شد و سوابق  
 اخلاص پدید آمد و خود را بلوا حق اخلاص انضمام داده خاقان کرد و در غلام بصبیه میرزا ابابکر که در حرم سرای امیر قرا یوسف بسر میبرد با وی در  
 سلک از دواج کشید و در چهاردهم محرم سنه اربع و شترین و غامه میرزا ابرهیم سلطان که سابقا بوجب فرمان واجب الادغان بجانب مراغه رفته  
 بود و حضی الام بیکت حضرت انجام رسیده و شرف و شرف و شرف در عالی مقام متوجه و مباحی گردید و متعارف این احوال قاصدی از دیلی آمد و تنوعات بند و شتا  
 برسم پیشکش گذاشته از زبان خضر خان که در آن دیار حاکم شده بود و بخان ساینده بعضی رسانید و چون ایام استیلا اجود زمستانی که شیشه سلطان  
 سرافراز و نام پیر متوجه کجگاه بهرام گشت خاقان عالی مقام بنای خود در نیم سبغ الاول از بورت قشلاق غلام تیریز شده در بشت و در دوم ماه در سلک  
 نزول جلال فرمود و از آنجا بجهت بایون اتفاق افتاده در موضع قرا کوک ملک بعضی رسیده که یار احمد فرمان حد و کج و بد و راناخته و لوای نشسته  
 و فساد برافراخت و در آن محفل متوجه خدایت السلطه میرزا با بقیه رفیع شتران بد اختر ماو کشته یار احمد بطرف دیار که حستان کر کجیت و بنا بقلعه مقرر

که در اینجا  
 است و در  
 است و در  
 است و در



خون شام

سپاه آن دولتشکریه را هم انتقام حسام در یکدیگر نهادند و در آن روز شجاعان بر کمان حملات متواتر کردند و با جبهه شرف نمائی را با چند هزار مردم خراسانی و  
 پنج هزار کرد ایندند و نزدیک بود که چشم خنجر بجایان موکب بجایون رسد و آن اشاعافان دیدار که شجاعت سفیدی با عبادت مالک دنیا جمع داشتند  
 در دما در میان میدان خرگاه چهارت خانه برافراختند و بفرم نام داشت که بدست العزیز حضرت فوت نشد و بود و فرود آمد و بشکین و تانی تمام وضو  
 و در کعبه نماز بتواتر اوقات فراغت و امانت شرایط تعدیل ارکان بجای آورد و پیشانی سکنت و نیاز بر زمین نهاد و در کاه پادشاهی انبار  
 ظفر و لغت مسالت فرمود و چون اثر اجابت دعا بر صمیمه بجایون ظاهر شد از غم و کینه و ریسرون خرامیده بر زمین ملک ستانی نشست و غمان بکیران  
 بجانب قلب لشکر العطف داد و بجای خویش بایستاد درین محل امیر غیاث الدین شاه ملک را به مقتضای الحرب خدمت پیری بنجا حارسیده فرمود  
 تا قاره شادمانه و کوس بشارت فرو کو قند و دوازه در انداختند که امیر داده پسند در میان بخت به بند افتاد اسکندر از شنیدن این خبر کشته شد  
 عنان اضعف شیر نوادی کرد که در ایندند و لشکر منصور دیکر کشته بکلیا از قول و بر افرا و جو افکار بر رخ افان غنچه و اقدام ثبات و قرار و امانت  
 منزل پذیرفته صنفان محتر و ماتف عنان انوار هم غطف ساخته و سپاه ظفر شکار تیغ فتح و خروزی اشته ایشان را تقاب نمودند و غنیمت بنیشت  
 گرفته بمسکرا پادشاه هفت کشور را جفت نموده و حضرت خاقان سعید بر اسم محمد الهی و لشکر کذاری هم نامتانی پادشاهی پرداخته فتحها و با طرف  
 محاکمات محروم روان گردانید و از راه خوی بجانب تبریز روانه شد و در نصف شعبان آن مکان را پس مقدم بجایون غیرت کارگاه کردند و ست  
 و ابالی آذربایجان را لباس من دامان پوشانیده لوا و حمل احسان بر عمارت طبقات انسان برافراخت و کر معا و دست خاقان سعید  
 از تبریز بدار السلطنته همراه و ایراد بعضی از حوادث و حالات و لایات چون خاقان سعید از تفتیق مقامات آذربایجان و خراسان  
 یافت میل به اجب بجانب خراسان فرموده و رایات ظفر آیات از تبریز در حرکت آمد و در اوایل به مبارک رمضان سایه وصول بر نواحی سلطنت  
 انداخته اگر حکام و داور و عکان ولایت را اجازت انصراف از رانی داشت و از انجا نیز حضرت بجایون اتفاق افتاده در حدود قرین میرزا  
 سلطان و میرزا هم در محل کشته بجانب شیر و صحنان شتافتند و موکب ظفر نشان بملکت خراسان در آمد و امیر غیاث الدین شاه ملک نیز حضرت  
 یافته و از راه استر آباد روی بخواندم نهاد و نوزدهم ماه شوال بمای خیر بجایون فال قرین معاد و اقبال باغ راغان رسیده آن منزل اطراوت را  
 رضوان بخشید و در همین ماه شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان و صدر الاسلام مغولستان بستان سلطنت ایشان میرزا العلی بیگ کورکان آمده و کشته  
 بسیار یافتند و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان تو به هم بجایگاه بخورده و داده با کوهی بنوه از ایل حبه فرامودند و بجانب بلخ یکی ایشان را  
 تقاب فرموده و کشته لایق بکر بجایان رسیده شیر محمد و سارق اوغلان را اسیر و دستگیر کرده بازگشت و بعد از وصول به قندهار هم بر جریه  
 گرفتاران کشید و شیر محمد را اسباب پادشاهی بخشید و سلطنت مغولستان روان گردانید و در هفتم ماه رجب ششمین و عشرين و ثمانه حضرت و  
 العطا یا میرزا با سیر را سهری سعادت استا کر امت فرمود و خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بر نام نهاد ابو الفاکم کیت داد و در سنه  
 ست و عشرين و شصت و عشرين خاقان ظفر قرین در منبریات ولایت خراسان در غایت دولت و اقبال که در ایند و بساط عدل و انصاف بسطط  
 محراب جور و اعتساف فروغ گردانید و در سنه ثمان و عشرين شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا العلی بیگ کورکان را نابوده نگاه داشته است و خاقان  
 برافراشت بنابر آن شهر یار کا مکار از والد بزرگوار خود اجازت طلبیده و دبست و عظیم بیلا و ل موافق به شتم حوت با سپاه فراوان دفع شیر محمد  
 متوجه خولستان شد و بعد از قطع منازل طی مراحل و موضع قوق سپاه شیر محمد اوغلان نمودار شد و در پانزدهم جمادی الاخری آن دولتشکریه در و  
 در و می آورد و سورانه خسته و از خیز و کور که در غنای کزای کوش گردون را که ساخته و دلیران عزمین دست به تبر بجان و سیف و نشان بازید  
 و فیضای میدان شتافتند و غایت کشت و کشتن تقدیم رسانیده بر خم شمشیر خنجر بنبه و فرق سر که یکدیگر کافتند در آن شکاری شیر محمد اوغلان جیان انصاف کرد  
 که دست چپ و دست راست را با قول مضطرب ساخته بکلیا بر جوار غار لشکر محمد حمله فرمود و امیر سلطان خواهر که در بجانب بود چون کوه ثبات قد  
 نموده بعد از لغت اعدا برداخت چنانچه بر چند معولان اتهام کردند و در انداز جای نوشتند جنبانید و میرزا العلی بیگ کورکان تو نامات بر اول نهاد  
 جوار غار سالان شسته شکست بر لشکر حبه افتاد و شیر محمد اوغلان عنان کیران بصوب فراتانده عساکر حضرت ماز و دشمنان را تقاب نمودند و

کجنگ







بعد از فتح شیراز مولانا معروف را به راه کو جانیده در کتاجانه بیاوین کتابت فرمود و مستعدان خراسان بعضی جهت تعلیم خط و زمره برای مصاحبت صحبت نمودند  
بایک گفتند و او بستانید خوشن در و بزرگ خوش بود که کاغذ میرزا با بنقره که است همیشه نظامی بوی داده بود زیاد و بر کمال نگار داشته مانوشته  
باز فرستاد و باین سبب صورت که در دست مولانا معروف بر لوح ظاهر میرزا با بنقره نشسته و درین وقت که انجناب بادستی احمد لایتم گشت اورا حکم  
قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بجای دارا آوردند و در راه در چاه قلعه اختیاریه بچوبس کردند این مطلع از جمله منطوبات اوست که نسبت زرنگ چشم تو  
به تر غره کا در است درون سینه شب انجناب که دل میخواست اما خواججه عبداللہ کہ دختر راوه مولانا فضل اللہ استر آبادی بود جمعی دیگر از  
موانع ان احمد لایتم قتل ملکه محروق شدند و در آن اثنا بعضی میرزا با بنقره رسید که احمد لایتم گشت حضرت تعاقب مغبقت سیادت در وقت معارف  
شمار هدایت آقا امیر سید قاسم خوار قدس الله سره الغریز میرفته حکم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر قاسم عازم ماوراءالنهر گشتند  
گفت که مطلعین امنیت بیت سیدانم چو افاض است منت از قدر مارا گزین درگاه میراند و ایم بدر مارا و چون حضرت سیادت بنای قرین  
ناید استانی ببله میرفتند سید میرزا ان بیک گورکان مقدم شرفیض منعم دانسته و از م تعظیم تحویل تقدیم رسانید و التوفیق من الله لیکرم الحمید  
کفشار در بیان رفتن موکب بیاوین خاقانی بدارالملکات سمرقند و مراجعت فرمودن در رمضان حمایت حضرت  
خداوند چون بخلاف دستور معروف و در خفا براق اعلان سپاه حضرت نشان میرزا ان بیک گورکان را شکست روی نمود درین فرصت که ذات خنده  
صفحات خاقانی اندیدی که احمد لرزه بود صحت یافت جهت مدارکت آن اختلال بجای سمرقند حضرت فرمود و غره شعبان شش ثلثین و ثمانه از دست خط  
براه در حرکت آمده چون قبه الاسلام بلخ مضرب سادات سلطنت گشت میرزا با بنقره که تا آنجا اقبال آسلا عازم موکب بیاوین بود بموجب ایستادن  
میرزا ان بیک و فرمان خاقانی عالی مکان بصوب بلخه فاعره براه مراجعت فرمود و در شب پانزدهم ماه مبارک رمضان خواججه جلال الدین قنبر  
کبری را در اردوی شاه زاده بقتل رسانیدند و قاتل معلوم نشد و میرزا با بنقره بعد از قصص سناری طی مراحل مسیت و یکم ماه مذکور در شرف عزت زوال احوال  
فرمود و خاقانی بعد از حضرت میرزا با بنقره آداب آموغی عجز کرده کار و اشراف سمرقند بلوازم استقبال نمودند و آنحضرت چون بدین  
بله جهت صفت رسید ان کیفیت مجاریه براق تقشیر فرمود و در غره از راه و سر میکان با چوب یاساق زده میرزا ان بیک چند روز در حجر اعتبار و احتیاط  
افتاد اما غرلا معروف ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاه زاده بجو اطع خاقانی و ابالت دارالملکات صاحبقرانی متفر و مسای گشت و براق  
از وصول خاقانی سمرقند خبر یافته دل را حکومت خاقانی بر گرفت و فرار برقرار اختیار کرد و پس گفتند که آنحضرت با صفت نظایه یافت و پس از آنکه  
بیاوین فرمان ده ریح سکون تنظیم امور ماوراءالنهر فراغت یافت در رمضان غنایت و اسباب العقیات عنان عنایت بصوب براه یافت و در آن  
مجموعه سید و باغ راغان زمین مقدم شریف حضرت انضای ریاض جهان گردانید و آن ثناباری سحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری را  
فرمود و آن مولود را قبت محمود میرزا ابابکر موسوم شده چند روز بساط طیش و سرور و عشرت و سرور جمعه بود و ذکر نهضت بیاوین خاقانی  
بولایت عراق و اوزر با بجان کشت ثانی در ادایل محرم الحرام شش ثلثین و ثمانه سیم اشراف علی رسید که اسکندر بن امیر قریوسف  
بار دیگر باستعمال سیران حبیبان پرور خنده و براق آمده سلطانیه را تخریب ساخته بنابر آن خاقان عالی مکان با جماع لشکر ماوراءالنهر و ترکستان و ختلان و  
شادمان و قندرز و بلخان و بدخشان و سیستان و غزنین و بلستان فرمان داد و در روز یکشنبه پنجم جمادی الثانی بیاوین خاقان بصوب  
اوزبکستان در حرکت آمد و نسبت با سپه اندر مد جهان که خدای مجتبی چون کوه لشکر جامی و غنای السلطنته و الخلاقه میرزا با بنقره و امیر شیخ  
لقان برلاس و امیر علی که کوکلتاس بریم مغلای پیش رواندند و حضرت خاقان پاک اعتقاد بهر صعبه و شهر که میر سید بطواف فرار گشتن غلام اعظم  
نموده مجاوران عقبات او لیا و از مایده انعام و احسان بکلی و او فرح محفوظ و بهر و میساخت و چون در مملکت ریحی اعلام حضرت اعلام تا اوج  
سهر فروزه نام بر فراخت جهت اجتماع سپاه طرستان و عراق و صحران و دامن و لرستان چند روز اتفاق توقف افتاده در انولایت میرزا ابراهیم  
سلطان از شیراز و میرزا سیم از صفهان و امیر حقایق شاهی از یزد و امیر ترخان از بروج و امیر غیاث الدین از کرمان بار دومی حضرت نشان سید  
بهر طاعت خاقان چند نوبت فایز گشتند آگاه لواء ظفر کاران مملکت حضرت سمرقند و یکم ماه رمضان سایه وصول رجای سلطانیته

انداخته قبل از رسیدن خبر حضرت پیکر کاشکان اسکندر انقلعه را گذاشته که بکشته بودند و حضرت خاقان بعد در آن مقام بر صنان با جامان سائید  
 با داب و رور عبید قیام نمود و از آنجا به تبریز شافته شب خازان ازین رزل بایون غیرت روضه عنوان گشت و از تبریز با پنج خورشید اقتباس سلسله  
 رفته در آن پورت خبر وصول اسکندر الشکر قیامت از تبریز پست و حضرت خاقان بضر تائین بحلیه جلا دت قرین برداخته میرزا ابراهیم  
 سلطان را با سخنان فارس در بر انکار جای داد و میرزا با لیسقر با دلیران خراسان و مازندران بجا انکار فرستاد و قول با بفرمود و بایون برین کردار دیده  
 و میرزا محمد جوکی را با چند هزار سوار شیرکار مقرر ساخت که نزدیک قلب آما ده و همسایه باشند تا در هر طرف بگوشت عیلاج افتد شریط معاونت مقبل  
 دارند و از آنجا بنیاسکندر نیز بمینده و سیسره و قلب سپاه ترکمانی را بتو بیاری استیج که حیزه مانده در آن دیده الوالاصمار و صبح روز شنبه بمین  
 تخته کوره بیت و وحش کینه و راز پاتی فرقی چو مایی جلده در جوش شده غرق میدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین بباد حمله نبرد و آتش متقابل  
 مشعل گردانیدند و میرزا ابراهیم سلطان بنفین بغلیه از مردان شمشیر زن بلکه گردان لشکر شکن بر جوانان خاقان تاخت و برادر اسکندر میرزا جانشان  
 بمدا لغت پیش آمده از دست بر سپاه فیروزی نشان پایی ثبات و قرارش سمت ترزل پذیرفت و اسکندر با پدر و برادر مرکب بر انجمن سخن بسیاری از پدر و  
 بر خاک خندان ریخت و از آنجا بنیاسکندر میرزا ابراهیم سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از بول آن بهرام خون زیر در  
 چاود نامید که بخت ضربت شمشیر جسم جوانان دین اجل خندان کرد و اصابت پیکان چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان آورد و بیت چنین  
 بود حال پلان با سپهر بخون شفق لاله کون کرد و هر گاه هر دو لشکر بکمر خود تاخته انشباع صبح حارس مراقب بودند و لحظه از اندیشه آنکه فردا مال  
 بکجا بفر خواهد شد نفوذ در روز دیگر که چرخ خضر بشیر اند و آفتاب بر سر کشیده و از راج خطوط شعاعی شتر کواکب را منهدم گردانید و بیت برآمد بر  
 صدای غیر سلامت شد از مردمان گوشه کیر خاقان اسکندر کان اسکندر رستم توان در برابر یکدیگر بشو صیفوف لشکر دراخته غریو کور که و سوزن رزل  
 در کوه و دشت انداخت و حمل مبارزان بهمن تن شکاف و صفا اعدا افکنده را بی کوی عدم ظاهر ساخت و درین روز نیز جری در فایت صعوبت  
 بوقع انجاسید و امیر اسکندر بحال جلادت و مردانگی ظهور رسانید تا چون سعادت نمودش بسیار چه بود وقت استوکان خاقان مظهر الواراد از آنجا  
 و عرض نیاید بدگاه که یکم کار ساز فارغ گشت و بار دیگر بر آب کوه پیکر سوار شده روی سوی اعدا آورد و نیز قریح و فیروزی از مطلع تائیدات برآی طلوع  
 نمود و بای بضر و ظفر بفرق خاقان عالی که خلیج اقبال گشوده اسکندر چون حال بران موالید دست از تبریز و آویز باز داشته بای در وادی کریمه  
 و حضرت خاقان بمیدان فیضیه از فتح مادار که طراز فتوحات سلاطین دوی الاقدار تواند بود لشکرهای الهی بتقدیم رسانیده فتح نامها با طرف حاکمات  
 فرستاد و میرزا محمد جوکی بهادر بوجوب فرمان واجب الاطاعان به تگاشی دشمنان توجه نمود تا از روم صحرائی خوش رفته و آثار سلطه ظاهر کرد و مراجعت  
 فرمود و از اشرف الفضلا و ابله الصفا مولانا شرف الدین علی برزی که در آن پورتش نظرات ملازم موکب عالی میرزا ابراهیم سلطان بودند مقبول است  
 که نوبتی مفرموده اند که آنچه از کمال شجاعت و مبالغت و دفر مردانگی و جلادت میرزا ابراهیم سلطان در ظاهر سلسله برای العین مشاهده افتاده  
 اگر عشرتین مسجع میشد البته عقل معقول آن نقل زبان نمی کشاد و با جمعی از این ثبات شاه الفج بخت خوشه زحمت بر و بیجا دل سنگ انجالی  
 که بهای سلیمان بر سر گزاره صد شرح دهند از دل سنگ و تاج ایوانه غطی بر صحنون این نظم بلاغت انجا بوضوح می پیوندد و با جمعی اسکندر زگان  
 چو عصیان و زدید دارای جهان سزای او واجب دید ارتج ابوالفتح چو بکریخت ز بخت ماریج شد از قدر ابوالفتح پدید در حال این احوال قاصیده  
 النسیک کورگان از جانب ما و در آنهر ترکستان رسیده عرضده داشتی رسانیده صحنون آنکه در محفل نمایان سلطان محمود اعلان و براق اعلان  
 محاربه اتفاق افتاد و براق روی عالم آخرت نهاد و بهمدان ایام از خراسان طبعی آمده معروض داشت که شاه زادگان عالیشان میرزا مظفر بن میرزا  
 باقر و میرزا پیر محمد کالی و میرزا عمر بن میرزا پیر محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند و خاقان بهیال از شمع خبر فوت دارای سبزه ماداری اظهار ملال  
 فرموده چه ترویج روح ایشان بخت کلام و اطعام طعام اشارت علیه مبذول داشت و بار دیگر از ما و در آنهر سرعی رسیدن خبر رسانیده که محمد طاهر  
 سلطان محمود اعلان با غی شده بود و جهان جاودان فرستاد بیت گشتی تو گشته تو را بهر کفایت تا باز که گشته تو آنکه ترا گشت ذکر  
 مهضت را بیت ظفر اقتباس از ظاهر سلسله صوب قلعه انجلی و مراجعت فرمودن از نو احمی انحصار و رضمان





برو بالی کلبه که کور و قری در آستانه نشا بن بزم غنای خود و غلام دست نهاد برورش بان سان کوبه بگشت که ششمین زمین از شعله سپهر برین برایت  
در که شست لعل از برای ملک آزادی او که بیکر قری رسیدی سر بایه نور تا صبح روز نور بخورشید بخشیدی و تیرتد بر صاحبش تیرش چون در شب و بخور و شمع  
کردیدی طاعت مصایب نوایب را با بصارت حصول بود و ما رب سبب ذول گردانیدی با وجود و خور جا و جلال و کثرت شست و اقبال کمال است از باب علم  
و کمال بغایت راغب و مایل می بود و در عظیم و عظیم صاحب فضل و هنر و هیچ وقتی از اوقات جمال و اغفال نمی نمود و خردمند ان کامل را طراف و انکساف را  
و نوران بهره آمده در آستان کورست آستانش جمیع میبوند و بلعاف و اخراست و صفها و صاحب کیا ست از اقطار امصار عراق و فارس و آذربایجان  
بدرگاه عالم نشانی شافیه صبح و شام ملازمت می نمود و ان شاه را ده لایشان در تربیت و رعایت تمامی انظار لغرامی کوشیده همه را بوفور انعام و احسان  
مسرور و شادمان می ساخت و میرکس از خوش نویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان و درکار خویش ترقی می کرد و بهر یکی تمت بحالش میسر داشت بخت بود  
شاه چون سلطان با سقر عقل و عدل و احسان و دهنور و آن شاه زاده را با جنباب در غنوان و ان شتاب بشرب شراب شگفت تمام داشت و مجلس  
کامرانی و اوقات زندگانی برای ریح و باده از غوانی حرام می پنداشت بهر صباح که جام زر کار هر در برم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار  
سینه خوشکوار عجب میدی و هر شام که قدح سیم اندام طلال در مجلس شتاب و تیار بگردش در آمدی از دست خور و بان ماه دیدار جام باده انگلیس  
در کشیدی چون این صحنی از حد اعتدال تجاوز نمود حرارت شراب لطیف و در مزاج شریف بضرری تمام کرده سباب مرض قوی گشته استقامت ذات بخیر صفا  
روی میخراش آورد و اقطار حادث و حکما در قریب خیزد در محال می نمود و بدجای نرسید و ان خسر و خست این در صبح شنبه بفتحیم جادی الاوه لی نه سبغ و نشین و ثاقا  
از عالم فانی بجهان جاودانی منزل گردید چون حضرت خاقان سعید ازین حادثه باطله کاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زافان سیاه سفید که مسکن  
شاه زاده مرحوم بود شافیه بعد از تقدیم شریایه بکهن برنج سلت بنید المرسلین علیه السلام بنشیند ران باغ بغض حضرت ماب نماز گذارده حضرت  
خاقانی با جان تو قف نموده امر اعظام و اکابر ایام توبت را برداشتن و بدر شرفیه محمد علیا کوبه شاد آغا برده خاک سپردند و در آن روز جمیع امر  
و وزیر و اسادات و علما و عامه و کافیه را با لباس کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال سنگینی و اندوه بودند فرخ اکبر و صیغ محشر ظاهر می نمودند تا چهل روز بر سر  
خفا و آیات قرآنی در آن مدرسه شریفه جمع گشت حکام میگرداختند و امر اعظام و خدام بازگاه هر احتشام خاص و عام نام را از سطوحات و علا و  
مخطوطات و بهر در میا خفته بعد از ان پادشاه و افرا حسان خلایق را از جامه کبود و سیاه و سوگواری میزدن و اور و بختیر لباسی امر فرموده دست و جبین  
صبر و سبکی بانی زد و چون بخت میرزا علی بیگ کورکان اظهار اندوه و اضطراب فرموده حبه اقامت مراسم تقریب بدالت لطفه میرزا  
شافت و سعادت و سببوس پذیر بزرگوار در یافته جرات آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر ناله و نغمه میر و وزیر و صغیر و کپیر از آواز فلک شیر گشت  
و آخر الامر چنانچه حادث جهان است بهمانان سنگین یافته بباط تقریب را در نوشتند و حکام و لایات بفرموده شافیه بعیش و عشرت مشغول گشتند  
حج آیین جهان همیشه بود است چنین مدت حیات میرزا با سقر می بقیت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلی وقت این باغی در تاریخ وفاتش نظم  
نمود نظم سلطان معبد البیت سحر کشف که بگو بابل عالم جزم من رفتم و تاریخ وفاتم این است باد بجهان عمر در اندریم از میرزا با سقر سیر  
باد کار ماند باین ترتیب میرزا کن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابو القاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از وفات فرزند رشید متنا  
او را میرزا علاء الدوله تفویض نمود و حبه میرزا سلطان محمد و میرزا بابر موجب و رسوم بعین فرمود کشتار در میان نهضت او را طفر  
سبک سبب از بجهان حبه دفع شکر سبکند و ذکر بعضی از نوایب زمانه گذار و مصایب بهر ستمکار در اوایل سینه  
بان و نشین و ثاقا از ان زمانه میر خلیل الله شروانی مباح علیه حضرت خاقانی رسید که اسکندر بن امیر قراوسف از صفا و زیبا بجان فارغ گردیده و  
تخریب قلاع و بلاد و شروان را پیش نهاد بخت کرد رسیده بنابر ان خاقان سعادت نشان بادر و دیگر غم عراق و آذربایجان فرمود که اگر امر این یورش  
موافق مصلحت دولت نمیدانستند و خاقان بلند منزلت را بفتح آن غنیمت رغبت می نمودند اما امیر علال الدین فرزند شاه در خلوتی معروض داشت  
که چون سال میرزا با سقر از عالم انتقال نموده بعضی از مردم کوته نظر تصور کرده اند که بدان حبه قصوری بحال عساکر منصور راه یافته مناسبت است که سفر  
از بایجان با مضار رسد و این سخن در ضمیر و کثور کیرهای گرفته فرمان بایون با حضا وجود و مالک محروسه نقاد یافت و امیر قراوسف بجلومت دارا لطف

براهمه شکرش امیر علی شاهی و خواجہ رمضان قوی بصنط اموال دیوانی تعیین یافتند و اعلام نصرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی در سخنان حمایت بهجانی از  
مستقر سرپرست دولت و جهانجانی در حرکت آمد و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو انجمن بود در شان راه زیارت مراقد اولیا و اهل تقدیم بادرست نمود و  
مجاوران مرزات و قفقاز اوصولات و صدقات فواختر از روی محافیت اکابر عباد و زباده امیر نمود و روز بروز جنگام و مسروران بار و دینی بکانون  
جی پستند و لوزم پیشکش و شایر بجای آورده نوازش می یافتند و چون محاکات ری مصر بجایام عساکر نصرت انجام گشت هجوم جنود دشمنان از سر مار و ریف  
و باران بر تیر انجمنید که حرکت از انجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت که امر او کان دولت بوری با ساقند و کوران ولایت طرح فضا  
انداختند و چون اسکندر از وصول موکب فخر از واقف شد محکمت آذربایجان باز گذاشته رایت بهریت برافراشت و اشرف واعیان آذربایر روی  
شهر یاز فکشت آرد و دند و امیر علی الله شرفانی نیز شرف و دستبوس بازگشته با صنادق الطاف جنصاص یافت و معارف انحال میرزا شاه رخ بر قیوسف  
برهنوی سعادت و اقبال بدر کلا سلطنت و انتقال شایسته منظور نظر التفات و عنایت پنهانیت گشت و در شان این اوقات میرزا ابراهیم سلطان  
را در شیراز عارضه دست داد که بر چند اطباء در مداوای معی گردید معینه بقیاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آن شاه زاده سعید نقیض  
بایشان قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور کارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و بهر عایت بهر مند ان دانشور از سایر سلطان  
و دودمان صاحبقران فخر قرین اعتبار تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت بهیضا و ترویج مہام ملت غلامواره علم سعی و اهتمام می افراشت و  
کتاب بلاغت آیات فخر نامه که خاتمه حکیم ابا بل عامه بر کرخان باغی در سلک نشانی گشته بهمن التفات بحسن و فخر خند صفات بهر صفت ظهور رسیده  
اشرف الفضلا و بلع الضحی مولانا شرف الدین علی لریزی بسبب تصنیف آن نسخ شریف بنوی منظور نظر انعام و احسان گردید که بصیت آن اطراف  
افاق مشهور گردید القصد چون خبر وفات آن شاه زاده صاحب نامید حضرت خاقان سعید شنید بایره اندوه غم و غم بهر شکستگی آن مهر پر کشور گشای  
را تحریر گردانید و تلقی و اضطراب بسیار نموده نوزم سوگواری و تقریرت داری تقدیم رسانید آخر الامر بقضای ربانی رضا داده و تن بقید رحمتی بمانده با طام  
طعام و خفای کلام ملک علام اشارت فرمود و مشور حکومت فارس بنام خلف صدق شاه زاده مرحوم میرزا عبداللہ نوشته سر انجام امور ملک مال  
ولایت با شیخ نجیب الدین ابوالخیر نقیض نمود و بهر دران اوقات میرزا صمد الدین خاندن شاه بن امیر ابو شاه برادر امیر علی الدین فرزند شاه که بعد از  
میرزا ابراهیم حکومت صحنان تعلق بوی گرفته بود در می بعالم آخرت انتقال نمود و درین سال در بلده و بلوکات همراه طبعه و با و طاعون طغیان کرده بسیار  
از مخالف روی بعالم آخرت آوردند و شدت انحال بر تیر بود که در یکروزه هزار کس در شهر و بیرون فوت شدند و انچه بهر صحت هر چه تا متر متعاقب نمود  
بار و دوی بجایون میرسد و موجب توزیع خاطر اکابر و صاغر میکردید بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که بهر کسوتی که از خراسان باز دویدند  
کسی آن اسطافه نماید و همچنان سرشته بتوب کامیاب رسانند و هم در یورت قشلاق تجرید که امیر الیاس خواجہ که در قصبه اکان بنابر عرض مرض  
از ملازمت موکب بجایون بهر گشته بود از عالم انتقال نمود و آنحضرت بر فوت او تاسف خورده را دکان را بهر پیش سید یوسف خواجہ بر تم پیو حال  
غیایت فرمود و ذکر نصرت حضرت خاقان سعید بجایب و ارام الملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از  
عجبت اسکندر با فدایا بجایان چون جنبه خورشید از نظر ملک در زمستان خانه حرمت ملول شد متوجه منزل بهرام گردید و لشکر کما از علی حیدر  
رج غایت بهریت نمود و نیم فروردین روحی تازه بقلب بنات نبات و میه حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمد و فارغ من صفا  
میرزا محمد جوکی بهادر در ابرسم ایضا از عجب اسکندر رسالت داشت و موکب بجایون در سخنان غیایت ملک بچون بکلی طی مسافت فرموده و فرخار و  
از زمین معده مخفی صفات نصارت در مرض خنجران داد و دران مقام سادات و قضات واعیان و اشرف تبریز لوزم استقبال بجای آورده و  
خسرو اندامه را نوازش و رعایت فرمود و آنحضرت تابستان و بهر ماه در دار الملک آذربایجان بدولت و اقبال گذرانیده در آن زمستان بصوب  
قراغ آران توجه نمود اما میرزا محمد جوکی بهادر در حجت و جوی اسکندر تا آذربایجان غسان گیران بازگشید و چون از وی نشان نیافت روزی  
چند در آن ولایت با تسرحت پرداخت و امیر قراغ عثمان در آن ایام مرام صفاقت و هماننداری تقدیم رسانید و میرزا محمد جوکی میل بصفاقت  
انجمن کرده کر تیر از محذرات خاندان را حظیر فرمود و امیر قراغ عثمان ان متمسک با جایت نموده و بهر برج امارت قرین و دوی بهر سلطنت کرده

چهارم





از سپاه رسیدار تا تحت حدود ری و روان فرمود و بخانه فتنه و آشوب در آن ملک ارتجاع یافته چون انجیر بدار تسلطه برات رسید خاقان بهشت  
کشور با سپاهی قیامت از راه اوایل تپه ۳۶ مسوخته دفع شتر خاقان بدان شهر گشت و چون نواحی پیشاپه دار فرستاد خاقان مسهور بر تبت از بهر حضرت در گشت  
سیلاب سبب و براس اسان طغیان ملک کیومرث را اندازد و داده قاصدان بخندان بستان سلطنت ایشان فرستاد و بر زبان عجز و نیا عرصه داشت  
که مراجع زبیره که اندیشه مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر گذارند و مقابله فوجی از سپاه حضرت پناه را پیش نهادیمت کردیم اگر عرض بیاورن انقیاد  
و متابعت است بنده و خدمتکارم و اگر میل و لایت و ملکیت بهر کس قرار شود میسارم اما انتظام شرح عجز و خوار ملک کیومرث را عرض کرده زبان  
حسن بمقال پیر ختم خاقان بود و حضرات منظمی گردانیدند و در باب تعیین حالکی که ضبط بلاد عراق تواند نمود مشروط مشورت بهدیم رسانیدند و در آن  
اشا امیر جلالت فیروز شاه گفت که بدین اوقات که شیخ بهار الدین عمر از سفر حجاز بدار تسلطه همراه نشیند فرمود که در باب آنچه قزوین بر سر تربت حضرت  
زنده السالکین شیخ احمد غزالی قدس سره بر ما ظاهر کردید که اکابر او بیا میرزا سلطان محمد بن میرزا باقیقر سلطنت عراق برداشته و علم دولت آن  
شاه زاده جوان بخت را در آن ممالک برافروشتند بنابر علی به خاقان مظهر لو حکومت و لایت سلطانیه و قزوین و ری و قم بآن درمی برچ کشورستان  
از راهی فرمود و کوش شاه زاده را بدر لغیاچ سودمند زینت داده شرف حضرت غسانیت نمود و امیر جلالت الدین فیروز شاه در ملازمت میرزا سلطان  
محمد تا به طام تشریف برده از آن مقام بر حق عزاز و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد مقصد رسید لواء عدل و احسان برافراشت مردم بسیار از  
اطراف بلاد و اصدار روی بدرگاه شاه زاده آوردند و سروران کردن کش و لشکر گشتان رستم و ش در ملکات سایر خدام شرف نظام یافته خاک تم  
بیاویش را تویتا بصر کردند لاجرم دخل شاه زاده بخرج و فاکرده دست تصرف بجهت بعضی از اهل تول در فرمود و این خبر بدار تسلطه همراه رسید خاقان گشت  
پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین بهر حال میرزا سلطان محمد باشد و در سایر ولایات عراق دخل نماید و خواستش از آنجا بجزای ضبط ولایاتی که از شاه  
زاده بازستند معین شود و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متاثر گشته مهم بدان بجا مید که معارفه و عصیان ظاهر کرد اند چنانچه کیفیت آن  
داستان باج کریم بود و هم بیان خواهد کرد و ذکر شمه از احوال امیر جلالت الدین فیروز شاه و مرخص شدن خاقان عالیجاه  
امیر فیروز شاه بن ارغوشاه بغایت حمیده و فضائل و منبیه افعال بود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان معینه  
میشود و روز بروز تمام او در اختیار و اعتبار ترقی میکرد تا من حیث الاستقلال تمام تمام مقامات ملک و مال را بقبضه اقتدار و در و بی شایسته تکلف  
و سخنوری آن دو و چنین سروری و ایام دولت و اقبال همیشه سر بجام مهمام سادات و علما و مشایخ و فقرا و عایا و مساکین را بر ذمت تبت خود واجب  
و لازم میشاخت و در رخا بهیت احوال کافه بر ایا و اشاعت جزرات و تبرات خالصانه تقالی پوشیده تبت عالی نمت مصروف میباحت و در درون  
پر و ن در تسلطه همراه و سایر ممالک و ولایات تعاض خیر اندازن و مساجد و خانقاه و رباطه و حیاض بنیاد نهاده با تمام رسانید و با قنات نفع  
و قری بسیار از تعاض آن بقیع را همسور و آبادان گردانید و بر کس از خوار و زور کار و اسکیب زانه بکلی مضطر شده دست امید در دامن عاطفتش زد اگر چه بنده  
چهار متری از درم و دنیا بود و چون بای در دولت سمری او نهاد مانند کل حبیب و دامن او از زر تمام عیار پند بیت در برابر اگر دست تو ملک غایت  
نهند دست متری برون نکند بر کز از خیار و بعد از فوت امیر علی که کوکلتا اعتبار و اختیار امیر جلالت الدین فیروز شاه از پیشتر بشیر شده سایر امار  
و ارکان دولت را در هیچ امر از امور ملک و مال اختیار نماند و بر کس را انتخاب متهی تعیین نمود هیچ آفریده خلاف آن بصورتی است فرمود و در این  
بر خاطر بیاورن پادشاه ریح مسکون کران می آید تا چون از نوینیان در بگری بود که بمصالح امور مملکت پرواز و تعاضل پادشاه به شعار روزگار بیاورن  
می ساخت و در سر شیخ و اربابین و ثا غانه امیر جلالت الدین فیروز شاه امیر عمار الدین محمود جنبادی را که بصنوف فضایل و کمالات انصاف داشت ضبط  
اموال بخدمت کرد و ایند و بنده از قول آن عمل مستغنا جسته بهر چند در آن باب بمبالغه نمود بجای نرسید و بکرامت تمام بوجوب فرموده امیر سید عالی مقام  
موجود قبله الاسلام گشته حضرت خاقان معبد در وقت حضرت اورا گفت که تحقیق نماید که اموالی را که در آنولا از دلی از راهی بهر آه آورد و بفر  
چه مبلغ و مقدار بود زیرا که بسمع اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فیروز شاه دست تصرف بآن جهات در آورده اند و ایضا سید عمار الدین  
با فرایع محاسبات سه ساله سرکار مبلغ نامور گشت و چون در آن سال بحسب اتفاق میرزا محمد جوکی بهادر در حد و پنج بود و حضرت خاقان معبد سید



که در اموال آن ولایت فوت و فرو گذشت بسیار واقع است و اگر تعلیق بنواب میر فرزند شاه داد و دست نیافته اند که بی مد آن محمد رایل بد فغان  
 واجب الادان شرف نفاذ یافت که محتاجات قبه الاسلام بلخ را بحضور و حضور فرزند میرزا محمد جوکی تحقیق نمایند و حال آنکه شاه زاده را نسبت با خدایت  
 منقلب بود و مزاج تمام بود و ای بر حال کسی کشم کشم کند غمخوار کی القصة چون سید عطاء الدین محمود بمقتضای سبب بافتن نواب میرزا محمد جوکی بهادری  
 معاللات و افراغ محاسبات و ضبط اموال و جهات پیش نهاد بهت کرد و ایند و صرف و قصیر بایر توجیه و کلا میر فرزند شاه شد و در آن باب خبری  
 متفرق رقیب داد و قبل آنکه سید از بلخ مراجعت نماید در سه روز شرف مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جاده اعتدال مخرف شده بهر حد اعتدال رسیده  
 و ضعف قوت گرفته قوی بغایت ضعیف گشت و بنحیر و اطراف هفت کشور شویع یافته ممالک جهان خصوصاً خراسان چنان شفته و پربلایان گشت که شرح  
 آن در خبر بیان و ادایم و در ادبیر بدیر نیست و امیر جلالت الدین فرزند شاه اظهار سجادم و حکما خضوع قدم جمع آورده در راه علت و استراحت و سختی  
 ادویه و ترکیب اشرب و اغذیه شغال بودند و در ویشان و کوشه نشینان دست تصریح و نیاز بر آورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفا ذات فایض البرکات  
 حشر و آفاق را مسالت نمودند و عاقبت غنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صحیح از مطلق مراد طلوع کرد و از دیار مرض روی در انحطاط نهاده  
 مزاج و نور البتاج روی بهر مد اعتدال آورده و در محدوده العلوی الکبیر و الصلوة علی البی البشیر النذیر ذکر جامه پوشان خانه کعبه معظمه را و  
 تعظیم و تکریم و بیان اتعقال امیر جلالت الدین فرزند شاه بجای از حضرت ایزد تعالی در سال گذشته حضرت خاقان سعید خا  
 مرتضوی سید محمد زمری را بهر فرستاده بود تا از ملکات الظاهر سلطان جهان استخاره نماید که خانه کعبه را جامه پوشانند و سید بان ولایت شافیه و از  
 پادشاه مصر موافق به عاجز و بیاخته مراجعت نمود و بنابر این درین اوان که ذات شریف خاقان فی از شفا خانه لطف بجای شربت حشمت عظیم است  
 فرمود شیخ نور الدین محمد المرشدی و مولانا محمد الالبهری را تا مقرر گردانید که عازم بیت اقدس شده ملو از م آنجا بر و از در حضرت شیخ الاسلام  
 و جناب مولوی جامه جامی را که در دار البصایر و در تیسباده بهراه آورده بودند برداشته روی بر آه نهادند و چون تکلیف تمام و آمدند امر و اعیان  
 آن بلدان نسبت بدیشان شریف عظیم و ضیافت تقدیم رسانیدند و بعد از وصول مجدد و بهر سلطان جهان جمیع از فقرتان و مخصوصان را با استقبال فرستاد  
 تا آن دور بزرگ را با غرور و احترام تمام بهر رسانیدند و در و ثانی سبک فرود آورده و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه روز استراحت نمودند  
 ایشان را طلبید منظور التفات گردانید و از احوال خاقان سعید پرسید و بعد از چند روز با سبب سفر عیادت کرد و محبوب جمعی از محدثان شرف حضرت  
 از انانی داشت چون بچیان کعبه رسیدند سعادت طواف رکن و مقام مستعدا یافته با تمام شرف و احکام و مذاکره لطاف طوایف انام خانه حضرت ملک  
 علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بین توجه خاطر خیر خاقان جهانگیر میر کردید و جناب شیخ و خدمت مولوی بعد از آنکه از مناسک و ادای حج  
 اسلام باز پرور خنده عیان غنیمت بصوب خراسان یافته و آن مسافت دور و دراز طی فرموده و در و از استلطفه بهراه ملازمت خاقان میر فرزند شاه  
 گشته کفایت حالات بفرع من رسانیدند و در نشسته مذکور یعنی ثمان و در بلخ و ثمانه میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبه الاسلام بلخ بپایه سیر علی  
 سید عطاء الدین محمود جناب ذی را بهراه آورده تا کفایت جمع و خرج آن ولایت را مشرفی معروض داشت و در حضرت خاقان سعید بوضوح اینجا مید که اول  
 و جهات آنرا کار سببهای کلی سر از کربان اقرار و کلا امیر فرزند شاه بر می آورد و لاجرم آنجناب را محاطب ساخته پیش جواب آنجناب پرداخت  
 امیر فرزند شاه را که اینجا طر میرسد که امثال انمخال نامی توان گفت بنابر آن بفرشته برخواست و دست بردار من روزه و مجلس بیرون بیرون رفت  
 و چند روز بعد بوان حاضر شد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی را پیش جناب امارت پناه فرستاده پیغام داد که از امری که موجب ملال  
 خاطر امیر باشد واقع نشده و در خاطر طایون حضور نگرفته بود که چه تصرف اموال مخ و کلا و متسبان او با ناخواستی کنیم اگر توره چنین است که پادشاه  
 در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون روند بهما گشتن داد و الا باید که از غضب پادشاهی بر میرزا عاید و امیر فرزند شاه ازین مقام استقامت رایی استقامت نموده از  
 حرکت نهان بچان گشت و غم و اندوه و خطر بدو است شرف استقامت یافته چار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و موده نوازی عیادت و استقامت  
 نفقه و عیانت بسیار اظهار کرد و تا میفید یافتند و در روز دوشنبه امیر فرزند شاه در تریا بود تا بجای از حضرت ایزد تعالی نمود و فسخ گنبد در  
 که در ظاهر دار استلطفه بهراه نزد یک بهارات محمد علیا کو بهر شاه افغانان داده است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تاسف متصف کرت

سیرت  
چون بیاورد

سیرت

کردید و منصبیاد را بولد از شدش امیر نظام الدین احمد موقوف گردانید و بعد از سال امیر سلطان شاه برلاس در دیوان امارت حضرت خاقان سعید مهرزاد و در  
عاقبت اختیار در آن کار و دخل کرد و گرفت میرزا محمد جوکی بهادر سپهر خاقان سعید عزیز و وفود و آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلالت  
و فرزندی در چنین مبدن و معاینه می نمود و سفیر ترش خون از دیده سپهر کشادی و حسام انقماش و غوغا حسرت بر دل بهرام نهادی و آنجناب همیشه در خدمت  
و از بزرگوار سپهر سپهر و آنحضرت بولد نامدار و لودم اشفاق بجای می آورد و تا با نومی عظمی گوهر شاد و اغاز شریف خاقانی را کمال خود می گذشت و پیوسته  
در باب قیام حال شاه زاده بخنان بعرض می رسانید لاجرم پادشاه چشم میرزا محمد جوکی را در امور ملک و مال دخل میداد و حال آنکه برادر زاده کانش میرزا علاء  
الدوله و میرزا عبداللطیف در عاقبت اعتبار و اقتدار اوقات می گذرانیدند بنابرین مقدمه لشکر خرم و اندوه بر شهرت مابین شاه زاده تا فتن آورد  
و امراض متضاده عارض ذات شریف گشت و با وجود اینحال از عاقبت غیرت خود را نمی انداخت و دایم در محله نشسته در اطراف دیار خراسان سپهر می نمود  
شهرت شسته بواجی سرخس مرغ خوش انقش قالب پرواز کرد و با عبداللیان چنین قدری و مساز شد حضرت خاقان سعید از استماع انوار قصه بایله بغایت  
مضطرب گشت و آخر الامر دست در دامن شکیبایی زده کلمه نالقه و انا الیه راجعون بر زبانش گشت و نفس شاه زاده را از سرخس برآورد و در  
کنبد مدرسه محمد علیا کوهر شاد افاد رجوع را در شمس میرزا با سیرت قدس نمودند و مرا عظام بموجب فرمان خاقان جم غشام و لایالی که بود غاش بود  
در میان اولادش میرزا محمد تقی و میرزا ابابکر گشت نمودند کفار و در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بغیرا فرمای خاقان  
و نهضت رایات حضرت ایات بولایات فارس و عراق متورخان منبذیده اخلاق و سحران و فو لا استحقاق صحایف اوراق  
باین نقوش آراسته اند که چون فارس ضایع تر سلطان محمد بن بانیفر در محکمت عراق بر سر سلطنت شکر گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بمدرکاه  
شاه زاده عالی مقام جمع آمدند و مدخل آنحضرت در یاد آنحضرت و فکر و دینا بر آن بعضی از مردم فتنان بعرض رسانیدند که ضعف شوخت بر مزاج بایون حضرت  
خاقانی مستوی گردیده و قوی بر تریب ضعیف شده که آنحضرت را بحال حرکت مانده فرصت غنیمت باید ستم و بدله صفهان و شیراز تحت تصرف در آورد  
و حال آنکه در آن زمان حکومت صفهان بخلق بامیر سعادت خاندن شاه میداشت و میرزا عبداللّه و میرزا ابراهیم سلطان و در شیراز علم حکومت می افراشت  
القصه میرزا سلطان محمد بخنان فتنه انگیزان عراق را قبول نموده بیک ناکاه بر سر صفهان تاخت و امیر سعادت را گرفته مقید و مجبور ساخت و موصول  
بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسیار بیان بنحید و یورش فارس را پیش نهاد و بهمت بلند بهمت گردانید میرزا عبداللّه چون قوت تجارت نداشت در  
شیراز بمصنوعات و محفوظ کرده قاصدی بهجهان برق و باد بداد سلطنت برآورد فرستاده کیفیت حادثه در قلم در آورد چون خبر به شریف خاقان عالی کمر  
رسید با وجود آنکه امارت نداشت و وفور ضعف شوخت بود اسطر عاقبت ناموس پادشاهی و مبالغه جناب عفت پناهی یعنی محمد علیا کوهر شاد افاد در شهر  
بهشقه و تاجای لوی حضرت آنجناب فارس و عراق برافراشت و میرزا علاءالدوله را در دار السلطنت برآورد قائم مقام گذاشت چون محکمت ری  
مضطرب جناب عساکر حضرت انجام شد امیر سلطان شاه برلاس را پیش از انقضای لدا میر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروز شاه حبس حکم حکم  
ششگل پیشروان گشتند و موبک بایون غیر متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق اینخبر بزرگ محاصره شیراز داده روی توجیه جناب اشراف  
نهاد و خاقان سرافراز شاه زاده را معلوم نموده از منزل کندمان بخنان انصاف بصوب صفهان محطوف ساخت و چون در آن بلده نزول بمال  
فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک بود اراک میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مؤانده و معاضدت گردانید بلکه در واسط ماه مهناک  
رضان اکثر انعم حالیشان را بسیار رسانید و جناب شرف فضلا الحقیق مولانا شرف الدین علی یزدی که تبه معاضدت میرزا سلطان محمد گرفتار  
گشت و بنابر آن که حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاه زاده میخواند که بیت چرخست پیر و اختر بخت تو نو جوان آن که بر پروت  
خود با جوان دید و می گفت که حضرت خاقان سعید متوجه آنجناب نخواهد کرد و آنجناب را طلبیده پرسید که تو انکاحی گفتی که من با اینجناب نخواهم آمد  
مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل بخوبی می گویم بلکه بعضی عظمی عرض میدادند که شاه زاده نهایی است حجتی ظلال بر جو بیار و ولت و انما  
بالا کشیده و آفتابی است فرخنده پر تو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده ظاهر بخان بود که از صغر عصب جسد و خالی که از پایی در نیاید و درج  
عاطفت خاقان بحر و برار و صمت زوال و عهده کسوف امین ماند و میرزا عبداللطیف که خاطر متوجه مخلص جناب مولوی داشت بنابر صحت وقت

معارضه انجام شده سخنان خوش است آنکه بر زبان رانده حضرت خاقان سعید خدمت اشرف الفضل را بشاه زاده سپرد و آنحضرت خباثت را در آنوقت بجا  
دارد سلطنت بهر کس که میل فرمود و حضرت خاقان سعید آن زمان در ساجو قتل کرده بعد از انقضای فصل شافران بجا یون نفاذ یافت که امر عظام سلطان  
شاه بر این شیخ ابو الفضل و میرک احمد فرزند شاه زرد میرزا سلطان محمد رفیع نوعی سازند که شاه زاده بعد از اعتذار و استغفار بدرگاه جید بر کوراید  
و اگر کفایت ایشان را بسمع قبول اصفا نماید و او را بر جزو تکلیف بجا نرست رسانند و امر استعانت یکدیگر بدینجا بجا روان شده میرزا ابو الفضل بیشتر از رفقا  
بخدمت میرزا سلطان محمد رسید و سخنان متعانه بعضی رسانیده آنحضرت را بجا نرست موکب خاقانی مایل گردانید تا در آن ثنا صورتی دست داد  
که هر کس در اردوی بهایون بود روی بطنی نسا و ده کشتار در میان آنحضرت خاقان سعید بجلد برین و ذکر بعضی از  
وقایع اردوی ظفر قرین حکم نماند که من جلیها فان قضایست بمنزله قضیه کلیه کل نفس ذریقه الموت حکایت حکم جمیع خورشید که سپهر چهارم  
منه جاده و جلال است و از بیم زوال رعنه دار است رباعی خوشید که هست خسرو جیح برین دارد همه روی زمین زیر کین هر روز کین  
روا است قرین پیوسته چنین بود جهان را این تقریب این تشبیه که در آنولا که همین دولت و حسن معدلت حضرت خاقان سعید نظر او اکثر  
معموره در مسکون غیرت کارگاه کرد و نود ما که بقدر ایراد مقال صورت عین الکا حلوه بنود خد نک با از شست جفا بکشو بدین ایوا افغان  
بوقضیل حاشیخت اندوز آنکه در آن او ان که ملک رومی محلی قامت خاقان صاحب شست بود و کاسی از در محدوده و صغیف بنیه شکایت میفرمود در  
صبح یکشنبه بعبت و پنجم ذی حجه ششمین و ثمانه موافق اول و دوم شرب محضه شامیده پای مبارک در رکاب سعادت افتاب آورده و در  
زیرت مرآت شایع طعنه طرکت نموده عثمان بکیران بدانظرف العفاف داد و در شام ریز ستری که مرکوب آن شهسوار میدان ناداری بود و آغاز ستری  
کرده فوت ماسکه با مساک عثمان و فائز و بنابر آن را ستر فرود آمد و محقه شست و همان لحظه در محدوده برشته مستولی ذات فایض البرکات کشت که کار  
نه پیر خیر و کبر و برادر کشت بر طریقی که کینه ادا اطلهم لا یسارون ساعته و لایسته مومن پادشاه در مسکون قبل از وصول مبارک فلک استیلا  
سفر آخرت کرد و در طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافران آنجانی شده و خطایر قدس در باطن ایمنی مای کی نده شغوی دلا نیست و ایم  
نقا و حیات که عالم نذر و قرار و نبات رسد سخت بخت ارباب کمال جو خورشید تا بنده بدو زوال بیا تا بگویم تا دانی که همیشه بود و کاک  
و در آن روز بخت اندوز شاه زادگان کیتی فروغ غیر میرزا ابو القاسم بامرو و میرزا با شرف و میرزا عبد اللطیف بن میرزا الف بک و میرزا خلیل سلطان بن  
میرزا محمد جهاکیر میرزا دختر خاقان مغفور کسی در اردوی بهایون بود و از امر عظام نیز بجز لقا بر لای کسی تشریف نداشت زیرا که کوه نیان نزد میرزا سلطان  
محمد رفیع بودند و بقیه روز و آن شب حقیقت نواقعه بر حسب تخمین اند محمد علیا کوهر شاد و اخا جده ملاحظه خاطر فرزند اجنه میرزا الف بک کورکان بخدی  
میرزا عبد اللطیف فرستاد و پیغام داد که فرمانفرمای بلاد و جبار در میان رفت و ایل و الواس را سروری نماند مناسب آنکه تو خلافتی و تنگبری  
نگذاری که بر پشانی باحوال اردوی ظفر مال راه یابد و میرزا عبد اللطیف متمسک او بنده و داشته از بر انظار سپای طوق ظفر شایسته شافت صبح روز دیگر  
که انبوه نواقعه بخت از خسرو خاور کربان فنی چاک زد و جهته سوکوار می حضرت شهر یاری لباس نیکون گردون در بر افکنده و ج افغان در جهات  
صیحه جیح مشغول فرخ اگر در عالم صغیر طاهر گشت و ندید و غیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثر در کشت ماه رویان پلاس شبرنگ پوشیدند و  
روزان بود و سلسله مویان رخسار خورشید با سحر شنیدند و مناسب چنان می نمود و در آن زمان میرزا ابو القاسم باریا بخواجی از اصحاب تیمور که در  
او بودند رایت عزیمت بصوب خراسان را فراخت و میرزا خلیل سلطان نیز فارم انظر شده لازمست موکب باری را پیش نهاد بخت ساخت و  
لا زمان آن دوشاه زاده در اردو باز که در رکبذ واقع بود دست بغارت بر آوردند و غبار فتنه در بجان آمد و غوغای عام بر خاست و میرزا  
عبد اللطیف سوار گشته و در کردارد و تا خت چند کس را سیاست فرمود و باب تیغ انتشار کرد آن آشوب را تسکین داد و ستر روز در عایت سعی و اهتمام  
بدارائی رعیت و سپاهی پرداخته قاصدی جهت اعلام انواقه بصوب قندهار بفرستاد و در قندهار نفس شمع حضرت تاب را در محقه نهاد و از یورو  
تشتاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد بعد از قطع یکد و منزل جمعی از مردم شهر چاهل سمیع شاه زاده رسانیدند که محمد علیا کوهر شاد و اخا بامرو  
ترخان اتفاق نموده قصد غدیری دارد و شاه زاده از شام چون بهره تمام داشت و وفور محبت جده را بصلت امیر زار علار الله و لیسند

و سپهر بزم که  
حصا شکون  
خانه غزل و افغان  
اوست و از بیم  
و بال بجزار  
است







در این مقام حاضر خوشحالم از حضرت خلیف ان در گذشت خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی مبنایست ذکر و علو قدر و شرف  
خانان و رفعت منزلت پدران از امثال اقران اعتبار و پهلوانی داشت آنجناب در ماه صفر سنه ۳۳۰ در امر وزارت با خواجه غیاث الدین سید احمد  
شریک شده رایت نصفت برافراشت در روضه الصفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بجهت بی محابا مولانا نصیف خوانی که  
وزیر میرزا ابنتی بود و تشریف حضور در زانی فرمود و خباب مولانا چند طبق تاج بدنبه کشیده خواجه سیدی احمد بن خیم عبرت در آن آتش نگرست و روی به  
مولانا نصیف آورد و ده زبان عتاب گفت که مردم حرام خوردن و چنین خوردن در آن آتش نگرست خواجه بر طبعی خورده مقداری شور بار دستاخوان بخت  
روزی دیگر مولانا در سردیوان بوقتی که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم میگفت که دیروز خواجه سیدی احمد بخانه ما آمده بودند دستاخوان  
چرب ساختند خواجه سیدی احمد این سخن شنیده گفت مولانا خاطر شوش مدار که در آن آتش قدر روغن بود که بر بختن آن دستاخوان چرب شود و تا  
خواجه سیدی احمد در بنیم شبان سنه ۳۳۰ در قریب از آن اتفاق افتاد و فرزند احمد بن خواجه شمس الدین محمدش او را براه نقل کرده در جوار از رفیق  
انار پیر محمد خواجه ابوالولید احمد بنک پسر دامیر جلار الدین شتانی در زمان فرزند نشان حضرت خاقان معبد چند سال در امر وزارت با خواجه  
غیاث الدین سید احمد شریک شد و نوبتی میان ایشان مخالفتی روی نموده هر یک از آن دو وزیر بخت نصرت و تقصیر شریک خود را بعضی صاحب تاج و  
رسانیدند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین سید احمد سرکار امیر علی راجه غایه و امیر علی نیر در تحقیق سرکار خواجه سید احمد بنظام فرمایند حال  
آنکه خواجه غیاث الدین سید احمد قریبی آباد که از توابع براته است و بر سال مبلغ کلی حاصل داشت بجزئی چیزی بصفتی الدین ولد خواجه عبدالقادر گویند  
که مردی فراج کننده بود و در مجلس بایون نسبت با مراد ارکان دولت طلب می نمود اجاره داده بود و امیر علی کفایت تو فرآن را دانسته بخت  
تحقیق محصل قریبی آباد پرداخته در قریه مذکور صفی الدین آن وزیر نارین را بخانه خود فرود آورد و او را غارت کرده حقه متفرج که یکجا است آن بکرات  
و محذرات مخلوط ساخته بود و نظر رسانید امیر علی را تا اول آن ترکیب با فرموده گفت لیکن که بنک داشته باشد صفی الدین سوگند که این بنک  
و هیچ محذری ندارد و اشارت بطرفی کرد که نداشته و موافقی یک دو جوان آن بر گرفت مجوز بنابرین خاطر امیر علی اطمینان یافت و بخت بجز این  
مجموع کار برد و در ساعت فروخته بجا سر بر دفرینا و صفی الدین سید احمد سر بر دفرینا و صفی الدین سید احمد سر بر دفرینا و صفی الدین سید احمد سر بر دفرینا  
که تحقیق سرکار خواجه سید احمد فرموده اید اول بر غره که من بفرستادم آرم آمده انقدر بنک تناول نموده که اگر عضو ای از اعضا می بود و امیر علی سید  
مکشود پادشاه باین و و او را در وقوع این بیعتا کرده محمدی بد بخانب فرستاد اما مشاهد حال می نماید و آن شخص بخی آباد شافیه و امیر علی را بشو  
یافته باز گشت و آنچه بعین یقین دیده بود عرض نمود لاجرم نایر غضب پادشاه اشتغال یافته احتیاجی بطلب او ارسال داشت و احتیاجی در  
قریبی آباد و در حالتی که کلمه لایوت فیما و لایحی بر امیر علی صادق می آمد و او را بر اسب نشاند سپاه سر بر علی رسانید و امیر علی بطلب و محاسن  
گشته و مسلحی برسم جران جواب گفته بغایت بی اعتبار و بی اعتبار شد و بعد ازین واقعه در فصل جمیع مقامات متابعت خواجه غیاث الدین سید احمد را  
پیش نهاد بهمت ساخت و دیگر سلوک مخالفت پذیرا خت از لغات صفحات مطلع معین فروع این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می آید که در  
چهارشنبه آخر صفر سنه ۳۳۰ در مجلس و چهل و پنج خواجه سید احمد و امیر علی از جمیع و خج و ولایت جام بخی بعضی خاقان مقام میرسانند و خواجه شمس الدین علی  
که بجنبه اموال ولایت مذکور اطلاع داشت پیش آمد و شمه از آن سخن عرض کرد و میرزا شاه رخ غای احوال آنواضع را شنید و فرموده خواجه شمس الدین  
علی بقریر دلبند یقینیت و قایمی که معلوم نموده بود باز گفت و عرض نمود که با امیر علی شتانی سخن دارم میرزا شاه رخ حکم کرد که امیر حلال الدین فیروز شاه تحقیق  
مقامات دیوانیان بر داند و این حکم بر خاطر خواجه سید احمد شتانی آمد و در بجزانده شتانی و خواجه شمس الدین علی در یک دو مجلس نوع تقصیر امیر علی شتانی  
ثابت کرد و کیفیت قضیه بمابع علیه رسیده حضرت خاقانی رقم غل بر ورق حال امیر علی کشیده خواجه شمس الدین علی لجه بعد از غل امیر علی شتانی در شده  
بر سنه وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرگ زادگان سمنان بود و بقبول ضمایل و کمالات تصافات داشت و پیوسته بهمت بر تربیت و  
رعایت اهل علم و درایت می گذاشت و چون منصب خواجه شمس الدین علی بنصب مخالف فراج خواجه سید احمد بود بغایت متاثر گشت و سه چهار روز  
در خانه خنیده بدیوان حاضر نشد و در آن ایام از جانب شیراز عرضه داشت سپاه سر بر علی آمده خواجه شمس الدین علی بی حضور و شوخ خواجه سید احمد

آن کتابها بر بعضی ساینده و در جواب احکام نوشته و مقرر کرده نزد خواجہ پیر احمد فرستاد و هر چند وقوع این حالت صمیمانه که در دست خاطر جناب وزارت مکتب  
گشت اما از جناب حضرت شاه رخ رسیده آن نشانها را مقرر نمود و در ویریکه یوان تشریف فرمود و خواجہ شمس الدین علی سمنانی تا آخر ایام حیات شافعی  
برین وزارت تکیه بود و چون واقعه بایده حضرت اتفاق افتاد از اردوی بجایون کریمچه بوطین خویش رفت تا حالش بوضوح منبسط گشتار در درگاه  
بعضی از سادات و مشایخ و افضل که محاصر بودند با خاقان عابد عادل برضایرادی انصاری تجمعی بیشتر بخوابد بود که بنا بر استقامت  
ایام دولت حضرت خاقان سعید و محال عدالت و صفت آن پادشاه صاحب تائید در ایام سلطنتش جمیع کثیر سادات و علمای و فضلا و شرفا در محاکم  
ایران و توران سیما بلاد خراسان مجتمع گشته بودند و در ظل محبت و پناه عاطفت حضرت در غایت فراغت بیشتر فضایل و کمالات شتعالی نمودند  
و بیان حالات مجموع الطایفه موجب طمانینه و طویل الاجرم خاتمه گشته و آن صحایب این اوراق را به کجی از حال مشابه الطایفه عظیم اتقان می آید و  
بر کس عالم فانی بجهان جاودانی اتقال نموده در ذکر تقدیم می نماید خواجہ محمد یار سادات محمد بن محمود الحافظی بخاری بود و در سلک عظام صحاب  
خواجه بهار الدین نقشبند نظام داشت خواجہ اروا لا و عبد الله بن جعفر طیار بود و رضی الله عنهما متوجه گذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره خیر الانام علیه السلام  
گشته از آب کویت عبور فرمود و در آن سفر به شهر و قصبه که رسید سادات و علمای و افضل مقدم او را با خوار و اکرام تمام تعظیم نمودند و خواجہ محمد بعد از وصول  
بکعبه مبارکه و فرار از ساسک حج بر بعضی صاحب علمانشه خیا که نتوانست که بی از انکه در محاربی نشین طواف و ادای بجای آورد و در غایت ضعف و ناتوانی  
بجانب مدینه طیبه در حرکت آمده و در شان راه رؤیای صحاب را طلبیده و یکی از ایشان را فرمود تا این کلمات را طبعی گرداند که اللهم الرحمن الرحیم  
جاری سید الطائفه الجید قدس سره فی صبحه یوم السبت التاسع عشر من رجب سنه ثانی و عشرين و ثمان مائه عند انصراف من مکة المبارکه زاد با الله تعالی  
و نحن نسیر مع الركب و انما من التوم و الیقظ تعالی فی زیاره و بشارة القصبه مقبول فحفظت فی الکلمه سرست بهائیم شفیقت من الحالت و الواقعه من  
التوم و الیقظ و محمد قدس علی ذلک و انجناب در روز چهارشنبه ۲۳ ماه مذکور بمدینه رسیده و در پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین قناری و اهل قافله  
ناز گذارده شب جمعه در جوار عزرا برزگوار عباس رضی الله عنه جسدش را بجا ک سپردند از وفات خواجہ محمد یار سادات کی کتاب فیض الخطاب است و در آن کتاب  
از مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم ماطلعت الشمس العزرا در جافیه تا چون بخانی که مخالفه مذنب شیعه است نیز فیض الخطاب است  
گشته علماء شیعه آن کتاب بنظر نظرات گفت که ده اند و بعضی از فضلا لفظ فصل خطاب را اجته تارخ و فاش نموده اند و بعد از وفات خواجہ محمد یار سادات  
شجره وی خواجہ حافظ الدین ابو نصر یار سادات که بصفت علم و عمل موصوف بود قائم مقام پدر خود شده و در فنی وجود مدخل موجود کار زوری  
گردانیده و فاش در سنه شمس و ستم و ثمان مائه اتفاق افتاد و در قبه الاسلام بخ مدفن گشت یکی از شرفا در تاریخ فاش گوید نظم خواجہ اعظم ابو نصر که  
کعبه کاشمش مندر در البقا ستر و چون باضا پیوسته بود نیز سبب تاریخ شد خدایا خواجہ لطف القدر بن خواجہ عزیز و عظمی با علم و تبحر و دروس  
در مقصوده جامع مرآه بصیحت سلاقی مشغولی میبود و فاش در سنه ثلث و عشرين و ثمان مائه بوقوع پیوست و در خیابان برآه در جوار عزرا علامه ثانی مدفن گشت  
امیر غیاث الدین محمد عمده سالکان طریق یقین و قدوه ناظران منظم بود و باطن جنبه میامش صبط انوار معرفت الهی و جمیع فیض پذیرش منظر انوار کمال  
ناتناهی و انجناب در ایام جوانی و خفوان و انانگی چند گاه در خدمت اصحاب بی نظیره و انبیا مبرریده با صنایع ریاضات و عبادات اوقات  
جنبه ساعات مصروف گردانیده و چون به رجب کمال رتی گرد سبب من شافه درین محل که حالا لنگر مقدس انجنابست در حال قامت انداخت و باندک  
زمانی در آن منزل که حکم وادی غیر ذمی ذرع داشت قنوت جاری گشته آن مقدار زراعت و عمارت شد که صفت مصر جامع گرفت و عظم شان و علو مکان میر  
عیان الدین بر تبه رسیده که حضرت هدایت شعار و لایت انار امیر قاسم انوار کبابی با قدم نیاز دارد از سلطه مبراهه ملاقاات انجناب صفات  
بلنکر مقدسه شیتا فتند و حضرت خاقان سعید نیز فنی بلنکر تشریف برده یکد و روز انجا بود و نسبت بجناب سادات منقبت لوازم را در تبحر بجای  
آورده بقبولت پیوسته که در آن روز که حضرت شاهرخی با امیر غیاث الدین ملاقات فرمود انجناب از غایت عظمت امیر جلالت الدین فرمودند که  
طلبیده مخالفه انبار و حیجنا نه لنگر را پیش او نهاد و فرمود که درویشان ما از عهد تقسیم خورشائی که درین فانیاست بیرون نمینمایند اندامیده که  
سما لطف نموده آنچه لایق بحال میرکس دانیده از انجا سامان کرده بومی رسانیده و امیر فرمودند که بر جوع این خدمت مباحی گشته حسب الامر نمود و هیچگاه

در ایام  
تقریر  
۱۵

تجدیدیم رسانید بنابر علی بن داود زمان خاقان حضور سلطان حسین میرزا بمواریه اولاد امیر فرزند شاه دعوی تولیت لشکر میکرد و بدین واسطه چندگاه  
 امیر عبدالغنی فرزند شاه صاحب عهد آن امر بود و وفات میرغیاث در شهر سمنه اربع و عشرين و ثمانه و می نمود و خواجی حسن عطار ولد خواجی  
 عطار است و بنظم در سبک شایع که بر فویش در شان سرخس در سنه ثمانه و عشرين و ثمانه در بلده شیراز و می نمود و صاحب غیش او را از آن ولایت بختیاریان  
 نقل کرده بجا که سپردند شیخ محمد الدین محمد الغزالی الطوسی بغایت عالم و دانا بود و متوجه بود با سلاطین و امارا در کمال اهت و استغنا عاقلات می نمود  
 چند نوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در کثرت ایثار که بجا میرفت در حد و حلب فی متصرف رمضان سنه ثلثین و ثمانه در کشت کی از صفه  
 باب که بدینیت وفات مطب جهان شیخ محمد طوسی مینایه حلیت و مینایه رمضان مولانا جلال الدین یوسف اوبی اعلم فضل زمان و فضل  
 علمای دوران بود و در درس سلطان الحقیقین و برهان المصدقین مولانا محمد الدین محمود التفتازانی تحصیل فرمود و چهارش در فزون معقول و علوم معقول  
 بر تبه رسید که حضرت مولوی در جاراتی که برای انجمناب مینوشت بقلم کرم فرمود که اگر در تالیفات انجمناب بر سهویان اطلاع باید بعد از تامل و  
 احتیاط به تغییر بیانی و تغییر بیانی اصلاح فرماید در سنه که عمارت مدرسه شریفه و خاتمه معارف پناه حضرت خاقان سعید که در درون بلده فخر  
 بهره در محاذی قلعه خیار الدین و انصفت با تمام رسید آنحضرت قم مدین بروجبات حال جناب مولانا کشید و در روز اجلاس سفین نفیس مجلس در شریف  
 حضور شریف از رانی داشت و قامت قابلیت انجمناب را بخلق فخره بسیار است و ایضا حضرت خاقانی همدان در روز جمعه العلماء و اولای مولانا جلال  
 الدین یوسف حلاج و حاوی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبدالرحیم یار احمد و جناب افادت پناه خواجی ناصر الدین لطف الله خواجی خیر الله  
 در آن مدرسه منصب تدوین نفیس فرمود و امیر شیخی خاتمه را بجناب شیخ الاسلامی خواجی علاء الدین علی بنی نفیس فرمود از ثقات استماع افتاده که  
 بعد از چندگاه از منصب علمای مشار الیه مولانا شمس الدین محمد جاجی قائم مقام کی از ایشان گشت و در روز اجلاس از کابر علماء شیخ شمس الدین محمد خری  
 و ارامار امیر علیه و امیر فرزند شاه بدان بطنه شریفه شریف آوردند و مولانا محمد ارکشاف تفسیر آیه شریفه الله لا اله الا هو و الملک و الواعظ و العاکف  
 درس گفت و فرمود که بر حاشیه مولانا سعد الدین التفتازانی که برین بحث نوشته ده اعتراض دارم و چون شیخ جرجی فارسی فهم نمی کرد و اعتراضات خود  
 ببلغت عربی بیان نمود مولانا جلال الدین یوسف اوبی که یکی از حضار مجلس بود فرمود که نوبتی دیگر شبها تذکره را بفارسی تفسیر نمایند تا امر و اسامه  
 حاضران بکفایت آن اطلاع یابند و مولانا محمد جاجی این التماس را بشفقت حل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد و آنگاه مولانا جلال الدین  
 یوسف در مقام معارضه و جواب آمده شش اعتراض را بر وجهی مندرج کرد اینده که حقیقت آن بر تاج حاضران واضح گردید پس وی را آورده گفت چنان  
 سخن دیگر را برین قیاس نمایند و بدانند که مولانا سعد الدین همچنان کسی بودی که بر یک حاشیه او ده اعتراض دار و شش تصنیفاتش شرق و غرب  
 عالم را فرو می گرفت و امیر فرزند شاه زبان چمتین مولانا یوسف گشته گفت امروز کاری کردی که حقیقی که مولانا سعد الدین در ذمه تو داشت او  
 یافت انجمناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت در باره من بر تبه است که اگر صد سال آستانه او را بر ثمرگان بروم اندکی از بسبب آن ادایمی  
 و مولانا جلال الدین یوسف اوبی را بحضرت نقابت منقبت ولایت شعارا میرسد قاسم افوار ادرات تمام بود فویش ببلده بهره در شریف  
 پنجم شعبان سنه ثلث و ثلثین و ثمانه روی نمود خواجی معز الدین جلیل الله جاجی ولد خواجی جلال الدین محمود و بلند بود و از سایر اولاد حضرت شیخ  
 الاسلام احمد جام بزرگ جاه و جلال ممتاز و متشی می نمود و فویش در ماه شوال سنه ثلث و ثلثین اتفاق افتاد و مشایخ عظام حراسان را از معارف انجمناب  
 عالیشان بخون بگریزید و بکشد کاشف اسرار ازلی امیر نور الدین نعمت الله ولی مقدس سادات عرب و عجم بود و در میدان اظهار کرامات  
 و حادق عادات اجمع مشایخ صاحب سعادت کوی ساقیت مبرود سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سر ادرات بر آستان هدایت شایان  
 میداشتند و علماء و اعلام و فضلاء کرام و سایر کابر و معارف ایام درگاه کعبه شهباش با قبله حاجات می پنداشتند و یوان اشعار حقایق بشارت  
 آن ولایت و نامشهور است و در آن کتاب افادت ایاب ایاتی که مشرط بلوغ افشای دولت شایسته سطور انقال انصاف کمال از در علم  
 بنازل بهشت غنیمت در قریه مان کرمان در حبسیت و پنجم ماه رجب سنه اربع و ثلثین و ثمانه دست داوود طی طبع شکر افشای نظم این پاست  
 لطافت آیات زبان بیان بکشد قطعه نعمت الله جان بجان داد و در رفت بر در و پنجاه مست افتاد و در رفت کل شی باکت الا وجهه

میرزا شمس الدین  
 خواجی حسن عطار  
 مولانا شمس الدین  
 و بنامه کتب و کتابت  
 حضرت خواجی جاجی  
 و بنامه کتب و کتابت  
 مولانا شمس الدین

بیان ما

اعظم

ناصر الدین

واضح بود که  
 در کتب و کتب و کتب  
 میرزا شمس الدین  
 و بنامه کتب و کتابت  
 مولانا شمس الدین

در وقت  
 سکرات











زمان و مرجع معارف و دوران بود و از جمله آثار آن استاد ما در کمال کمال و در دراز است لفظه براه عمارت عالیات حمد علیا گوهر شاد آفاست حکایت مشهور  
و بر لایحه و افواه مذکور که نوی حضرت خاقان سعید سید عیسی از استاد قوام الدین بجنیده مدت یکسال او را حضرت در آمدن بسیار کاه عالمپناه از انابت  
و چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود و تقویمی استخراج کرده بعد از آنکه اجازت ملازمت یافت آن را پیش بر حضرت خاقان سعید تسلیم نموده این بیت بر وی خواند  
که بیت تو کار زمین را کوساختی که باهمان نیز پرداختی اندام بنا بر حیات استاد قوام الدین در غره عجبان شسته اتفاق افتاد مولانا محمد  
الدین عبد الغفر اهری سر آمد علماء روزگار و اعلم فضلا و تقابست ذمار بود و اوقات زندگانی بعزم گذاردن حج اسلام و دریافت  
سعادت زیارت حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه والسلام از حسان توفیق فرمود و بعد از ادراک آن دولت عظمی مراجعت از شرب و بطحا نزدیک  
ولایت شام در فرقه علائق رجب ۱۱۹۰ رجب شسته رخت بجام بکشد مولانا یحیی سید یک در سبکات افضل و بار عزسان نظام داشت و چون  
تعلیم کوهر کمال نفس تالیف و تصنیف بر ورق روزگار نمی گاشت مشهور است بلاغت صفاتش در فایده جبال انکیریت منظومات لطافت آیاتش در  
نهایت زکات میری چنانچه در مجالس الغایین مطبوع است مولانا یحیی نخست تقاضی میکرد و بعد از آن تقاضی را بقتضای مبدل ساخت و خجاری و اسراری نیز  
تخلصهای انجمن است از غزل که قاضی تخلص نموده این بیت بجا آورده است و بدین یک دور لاله ساغری از می میکنی رفت عیان داغ حیرت  
را دو کی میکنی همچو بیل مای سوزی کن رخا بدید مرغ روح از شاخا عجم تابی میکنی و از جمله غزلهای که اسراری تخلص نموده غزلست که در تلیق  
خواجہ حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزلست بیت ابر برکت کتب از آن تیر شد تار و پنج نهال عقل و ایمان ثما و از جمله سبایل منظوم مولانا  
یحیی کی تعبیر فایده است و آن رساله را باین بیت افتتاح کرده است ای برون و صفت تعبیر کلام و او را بیدار و می لایام و از موقوفات شیراز  
فاضل سبیده صفات شبتا خیال حسن دل مشهور است و بسیاری از کلمات غریب در آن دو نسخه مشهور و فاش در سنه اثنی و عشرين و ثمان مائة  
افتاد مولانا مشرف الدین علی السروی اشرف فضلا ایران و لطف علماء دوران بود و کمال دانش و سخاوتی علم کشته و کمال فطنت و مهنه  
پروری از امثال اقران در کشته عقود و مشهور است کمال مثال اللؤلؤ المکنون فرج بخش خاطر و در منظوماتش در نظر دیده و در آن متبصر بهتر از عقود و جوامع است  
روشن روان تیز زبان و بلند قدر محفل فروز و بخت آرای و مسرور و مولانا مشرف الدین علی همواره در فارس و عراق و در سلاطین عظام مهر و  
محرم میبود و بقلم لطایف کلام و موقوفات بدایع آثار بر صحنایف روزگار و او را قبل و هنار تحریر می نمود از جمله یکی کتاب بلاغت ایاب نظریه است  
که با عفا در اتم حروف در فن تاریخ لطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی شگفتا نیست و آن کتاب شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا ابتر  
سلطان در شهر سنه ثمان و عشرين و ثمان مائة با تمام رسیده چنانچه کلام صنف فی شیراز بحساب جمل از آن سال خبر میدید و محل مظهر و منتخب آن در فن  
مقام لغز و شرح حصیده بوده و کلامه در علم و فن اعداد از جمله شایع اظام بلاغت نظام آن فاضل عالم مقام است و فاش و رفت یزد و در شهر  
شسته اتفاق افتاد و در خاقانی که مسکنش بود مدخون شد مولانا شهاب الدین عبد الرحمن لسان و له مولانا عبد الله بود و پیش از آن  
ما در بقعه و بختن خرم الله و الدین الزی می پوشت و مولانا شهاب الدین مدتی در کمال اعتبار و احترام ملازمت حضرت خاقان سعید می نمود و چون  
حافظت آنحضرت آنجناب را چندان محول حاصل گشت که بزرگوارم زرخیز داشت باقی اشیا را برین قیاس باید کرد از جمله آثار مولانا شهاب الدین  
حقایق است که در میان بازار ملک ساخته و کاروان سرائی که در بازار فیروز آباد طرح انداخته از ثقات استماع افتاده که در روزیکه تمام مذکور تمام  
رسید و مولانا با بجا آمدن یکی از صاحبان که همراه بود پرسید که درین تمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که شست و نهار آن شخص بجهت بوده از حقیقت این  
سخن تنگناش نمود مولانا گفت علامان بن نبائی این حمام را ساخته اند و سایر محالیک پیشه و مصالح آن را ترتیب نموده و بنا بر آنکه علام طبعی  
کردارم دی روز شست و نهار را دم که بخیر بود این عمارت را طبعی کردند و فایده مولانا شهاب الدین در روز شسته ۲۸ جمادی الاخری شسته  
اتفاق افتاد و مدت عمر شصت و سه سال بود مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر برادریانی مولانا شهاب الدین بود و در غایت  
عظمت و اقتدار بصدرت میرزا با سق و میرزا علاء الدوله قیام می نمود از خوض فضایل و کمالات بهره تمام داشت و بهیچ وجه نقیض تربیت و ولایت  
فاضل و علماء بر صحنه کجاست و چون مولانا جلال الدین ترک روش آبا و اجداد گفته شرط ملازمت میرزا با سق و میرزا علاء الدوله و بجا می آید

سید

می آورد و در کسوت سپاهیان بسر برده در غایت تجل و حشمت سلوک می کرد میرزا الف بیک صورت فرمود که جمال حالش بحلیه علم و دانش محلی نسبت به سایر  
 طریقه خدمت اختیار نموده از پیچیده نسبت بخت بخت بخت بد مزاج شده روزی بلا حظ آنکه او را منادی سازد و بجهت کل بعضی از سپاهیان علم را  
 و هیأت بوی داده گفت مرا درین سخن دغدغه ایست و این سخن بودی نیست لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن شبهه نمائی و مولانا لحظه در آن محفل کلمه  
 سخن او را معلوم فرموده از میرزا الف بیک پرسید نزدی که در خاطر اشرف علی افشاده در اصل نخست تا وقتی بر زمین نورد که شسته شخصت خود را و که مرا  
 درین سخن شبهه روی نموده مولانا گفت بفرمایید میرزا الف بیک آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرد مولانا جلالت الدین آن دغدغه را بفرموده جواب گفت  
 چنانچه میرزا الف بیک بر جود دست طبع او اطلاع یافته مرا سمعین بجهت رسانیده اوقات حیاتش مانند پدر و برادر بخت و سه سال بود مرضی  
 صحیف در حال و روح و تقوی بود و در واسطه زمان حضرت خاقان سعید بشکرت مولانا عبد الحلیل قانی به منصب احتساب نمود و پادشاه بهر  
 پرورد دست تصدی و اوستادیت آن از خطیر قومی ساخت تا در خانه هر کس از امارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته سوچی خانه را  
 بر انداخت و چون نوبت بشهر نجاشه شاه زادگان عظام رسید جناب مرتضوی و خدمت مولوی انگشته شده اندیشیده و در شهر و عثقه بعض  
 حضرت خاقانی رسانیده که بمن مصلحت و شریعت پروری حدام استان شهر یاری مستی جز در چشم مشکین چنان خنای می شود که می توان کرد تا فغانها  
 شاه زادگان سعادت تا میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالامالست و اندیشه وصول با بخت به رعایت شراب مری محال است  
 آنجا که شمال و زو یا جبار رسد پادشاه اسلام بعد از شنیدن این کلام بغض نموده بدین شهر نجاشه آن دو شاه داده تشریف برد و سید مرتضی  
 و مولانا عبد الحلیل را فرمود تا بجهت خود ماند و چون رفته تا می شهر بهار انگشته و بسیاری با دهم او را آن فغانها متنبه بود که از شراب ناب جوئی از  
 یا قوت خدای در میان کوچ و روان گشت و زندان می پرست از استقامت می آید آن از دست رفته در غایت حضرت کلمه پستی گشت ترا بار  
 زبان ایشان گذشت بقلبت که بعد ازین واقعه بجهت کاه میرزا سلطان محمد بن میرزا با سید قدرد قریه از بلوکات همراه خویش طرح انداخت و صبا می  
 که شاه زاده در پای تخت جده بنده کواری خویش استاده بود سید مرتضی پیش رفته بعضی رسانیده که بعضی از شاه زادگان داعیه دارند که در بلوکات  
 شهر نجاشه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس این امر را اقدام بفرمایم تا دیده او را از چنانچه پیرون کشند میرزا محمد که این بند پیشند از سران آید  
 در گذشت و پس از روزی چند به پل مالان رفته در کنار به راه رود و خطب بجهت با ده خوشگوار مشو گشت در آن آثار بر ملازمان غضب فرموده بدست  
 هر تشریف از نیام بر کشید و بخت گشت کرزان شده شاه زاده از عجب ایشان اسب بر کنیخت قصار را در آنوقت سید مرتضی همه جمعی متوجه پل مالان  
 بیک ناکا چشمش بر میرزا محمد افتاد که در غایت خشم شمشیری بر بنه در دست متوجه اوست لاجرم بر ملاک خویش متیق شد و از مرکب فرود آمد و کلمه  
 توحید بر زبان رانده بایستاد اما میرزا محمد چون جناب مرتضوی را بدین حال پیشش در غلاف کرد و از اسب پیاده شده زبان با داد اسلام کشاد  
 گفت سید تومی بنیادی که من مسلمان شستم و حکم شریعت را گردن نمی نهم اکنون بیا و مرا تفریر کن سید شخصت را دعای خیر گفته فرمود که تفریر شما همین  
 است که از اسب فرود آمدید و بفرموده تسلیم بجای آوردید و عرض از عرض بخت آنکه چون در آن زمان سلاطین حالیشان باین مرتبه در نزاع  
 ملت برضاد فساد احکام شریعت عوامی کوشیدند و یافو ما ساحت مملکت است و معیت می گرفت و ساعتی فساد را برضاد دولت حضرت  
 و نصارت می پذیرفت رابعی سرسری نهال سعادت بیاع ملک بی شمع عیون شریع طبع مدار لیکن لای چندی کی شود روان بی یاری سیاست  
 شایان کامکار مولانا کاتبی نیشابوری محمد بن محمد اقصا نام داشت و از جمیع شعرا در زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع و حدت ازین مشا  
 و مستثنی بود در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج می نمود و بجهت نصایح دیوان غزلیاتش بغایت مشهور است و در اکثر قصاید کثیره القوافیش  
 و شاعر میرزا با سید مسطور سالیب غزلیات و ذوالبحرین و ذوالقاسمین حسن و عشق و ناظر و ظهور و بهرام و کل اندام و محب و محبوب از جمله ثنویات آن  
 شاعر مشیرین کلام است و ابیات و حکایات این رسایل در غایت لطافت و انتظام مولانا کاتبی در شهر و در ولایت استرآباد برض و با  
 مبتلا گشته به سبزه نوانی افشاده و در حال سکر است این قطعه نظم کرده زبان به بیان آن بکشد و قطعه زانش هر و با کردید ناکا با خراب استرآباد می که  
 خاکش بود خوش بود و زشت اندرو از پیر و بر با یکس بماند آتش اندیشه چون افتد ترانه زشت با با سودا می از ولایت

وفات مولانا  
 مذکور در شصت و  
 دهم و در

ابوورد بود و کشت خاور و کشت میوه و ناکاه خبر بوی رسیده و مدتی سر و پای برهنه در کوه و صحرا می کردید چون نوبت دیگر کمال خویش آمد سودا می گفت  
که دو پوسته دینج میرزا با بنقره تصاییر آنهم می آورد و گاهی کفین غل نیز میسل میفرمود و زبان بادا سخنان منزلت میر می گوید چون عمرش از پست و تجاوز  
کشت در سه باب و در گذشت این طلع از اشعار دوست که بخت عزت خال دخت و در خطت ریگاست و بهشت غنچه دندان در لب  
مرجاست مولانا محمود عارفی که از شایسته شیخ زمان حضرت خاقانی بود و مقلب بسلطان ثانی دیوان غزلیاتش شهرت و این طلع در  
اوراق مشهور که بخت عید کردم که نیام بدرازیخانه تا آن دم که مرا نشوید خانه و از جمله ثنویات مولانا عارفی کوی و چوکان نظمی است و کمال  
جودت و این بخت در تعریف اسب از آن کتابت نظم چون کوی سپهر کبستی میدان میدان چو کوی جیتی بهرگاه که در غرق شدی غرق باران  
بوی و در میان برق آویخته صحرای دم او بکر خجسته از انجم او و فاش در سه بدر السلطه به راه اتفاق افتاد امیر شاهی موسوم  
با ملک بود و چون بنشین میر و در می پوست و ندیب شیعه داشت شاهی مخلص میفرمود و بوی میرزا بنقره او را طلبیده فرمود که مناسبت  
که این مخلص را بگذری و نو اشعار و در مخلص دیگر مسل سازی امیر شاهی بهیجی را قبول نکرد و باران حضرت با بنقری آن مهر سپهر بخوری کم التفاتی آفرینا  
گویند که روزی امیر شاهی با اتفاق جمعی از بنا حسن بدرگاه آن پادشاه لایحه رفت و میرزا بنقره آن جمیع طلبیده امیر شاهی با بار داد امیر شاهی  
در آن باب غل گفته نزد آنحضرت فرستاد غل ایکه در بزم طرب جام و مادام میرنی خون دل خورده چند اشاعتی دم میرنی حیف از آن ماند  
که با ابل تمیکنی صنایع آن تیری که بر دلهای پیغم میرنی باز کن از خوانت آن ترکس عشا که عمر میرد چون دور کل چشم بر هم میرنی میکشانی  
طرحه و دلهای تیر میری میخانی چهره و آتش عالم میرنی میکنی محروم ازین در شاهی در مانده را دست و در سینه یاران محرم میرنی از اتفاق  
استماع افتاد که امیر شاهی در مدت حیات دو اوزده هزار بیت در سلک نظم کشیده و از آنجمله هزار بیت که حالا در میان فضلاء مشهور است دیوان  
ساخته تهمته را باب ابطال الشبث و فی الواقع آن هزار بیت مطبوع و طبع جمیع افاضل عالم و قبول اصحابی کما بفضلا می آید و اما غایت مبرک  
مطلع آن اشعار بدایع آثار فایز شده بیان پیرایه و تحسین کشته افعال امیر شاهی بجز آنحضرت که در ولایت استر با دینی ۵۵۷ روی نمود و  
او را بهر و آورده و بهر آبا و اجدادش دفن کردند و او را بعد از سوزی در در شیان فارس میدان سخن گذری مرثیه گفته که بخت بیت از آن است  
بخت کوشو ز و زبانه شک و آسم سوز و زانکه شهر شاهی شاهی نمی آید بکار مولانا شمس الدین الهروی شاکر مولانا معروف خطا  
بود و بمن تربیت میرزا بنقره در حسن خط و به تری میفرمود که بسیاری از خطوط خوش بنام باقوت مستغنی کرد و بصران گفته و آن بر منی را قبول فرمودند  
مولانا جعفر تبریزی در تحریر انواع خطوط و درجه کمال حاصل داشت و بهیچین در نسخ تعلیق و مولانا انظر و مولانا شهاب الدین عبدالقدش زو  
مولانا شیخ محمود که آن محله صیرفی وقت باقوت زمان بود و در شاکری مولانا جعفر بن مرتبه تصاییر نمودند و در اتم حروف گوید که چون بنامه طول  
افاضل زمان چخته نشان خاقان عالی مکان شاه رخ سلطان در سلک بیان انتظام یافت وقت آنکه که خامنه خندان و بجز بوی و تقریر و قایم ایام  
پادشاهی اولاد آن پادشاه بهیچین شروع نماید و ذیل این جزو را بزرگ کجی از احوال سایر سلاطین آن رودمان دولت قرن بیاید و من الله الاعا  
و التوفیق ذکر رکن السلطه و الخلفه میرزا علار الدوله آخر نو بخش برج ناداری و کوی شرب افروز درج کار میفرماید علار الدوله  
که اسن اولاد میرزا بنقره و مکارم اخلاق و محاسن ادب و صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاه زادگان بمویدی متمایز میباشی میفرمود و  
ذات حمیده صفاتش بعد از انصاف مایل و وجود فاضل الجودش موصوف بحسن کردار و لطف شامیل تا آنجانب تهمید ساس عیش و عشرت و انبساط  
سباط لهو و سیرت متعفف و رغبته تمام داشت و از رسوم جلالت و جهان گیری عاری بوده و غیر خیاال شرب می طرکت و استماع آواز دف  
و چنگ نقشی بر لب صغیر نمیکاشت و ذلک حضرت خاقان معید بعد از فوت میرزا بنقره او را با مارت دیوان اعلیٰ نصب کرده زمام مملکت  
و مال من حیث الاستعمال در قبضه اقتدارش نهاد و شاه زاده بموجب کماله الاله تحریفه می باید العز عمل نموده ایا اب لطف و احسان بر او  
روزی که طایقات انسان بکشد و در وقتی که حضرت خاقان معید را بیت نصرت آیت حبه دفع طحیان میرزا سلطان محمد بصوب عراق برافروشت  
میرزا علار الدوله را مجدداً منظر نظرت کفایت کرد آینه در بلده فاخره به راه قایم مقام گذاشت و چون حضرت خاقانی در ملک ری از جهان فانی

کتابخانه  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



خانی عالم جاودانی استعلا نمود میرزا علاء الدوله بحیال استعلا بر تخت سلطنت و اقبال نشسته ابواب خزان بر روی امر او لشکریان بر کوه و کعبه و کشتی و لشکر  
 بخواند بدین نرویم و گویند فرستاد و بعد از آنکه آن شاه زاده مدت یکسال در محال دولت و کامرانی اوقات گذرانید و در شش ماهی و هفتاد و سه روز در منزل تشریف  
 از دست برد سپاه میرزا انجلیک کورکان منتهی شد و با سربازان و خدایان و چند ماه در ظل حمایت برادر خود در میرزا با بر سر برد و در او خسته مذکور  
 که میرزا با برادر استقامت برآه را اختیار نمود میرزا علاء الدوله را با سپهرش میرزا ابراهیم کریم فرمود و بعد از چندگاه آنجناب از مجلس کعبه عراقی بر روی میرزا  
 سلطان محمد رفت و در روزی که میرزا سلطان محمد در خیاران کشته گشت میرزا با برادر خود که میرزا علاء الدوله را میل کشته اند شخصی که با شتر آن فصل شلیخ  
 بود میل آتشین بر وجهی در دیده جهان بین آن قره العین سلطنت کشید که پس از قوت باصره اش رسید لاجرم بعد از چند روز از اردوی برادر بگریخت و در آن بی  
 در اطراف عالم گردان بوده چند نوبت دیگر با برادران واقعه با هم جاده و مقاصد قیام نمود اما در هیچ معرکه ظفر نایب و در اوایل شش ماه و بیست و نه روز و ثمانه بر  
 کس در بیا و ظفرم در خانه ملک میسیون بهمداری عثمان غریت عالم آخرت تافت ملازمانش او را به راه بردند و در بیت المغیره عهد علیا کو میر  
 شاه آغا بجاگ سپردند منصب وزارتش تعلق بخواجه عیث الدین پیر محمد میداشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین لسان رایت صدارت  
 می افراشت ذکر میرزا انجلیک کورکان میرزا انجلیک که تخریفات نام داشت باوشای گزشت فضیلت و به سربوری ادبای  
 اولاد حضرت خاقان بعد از تخریفات خود در دولت و داد گسترش تمامی امثال و اقوان منفرد و دانش جالینوس و جنت کیکاوس جمع فرمود و در سایر قون  
 خصوصاً علم ریاضی و نجوم در آن خان عبدل و نظیر او کسی نبود قرآن مجید را اتم سعه یاد داشت و چو ستمت بر تربیت و رعایت اهل فضل و کمال  
 میکاشت و چنانچه در ضمن احوال صاحبقران توفه حاصل شد که کرامت ولادت با سعادت آن پادشاه ملک پناه در روز یکشنبه نوزدهم ماه  
 جمادی الاولی ششم در قلعه سلطانی روی نمود و چون بن شرفش بارزده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی جهان جاودانی استعلا نمود و جنابان علی  
 در ظل تربیت و الد بر کور خویش به سربوردن و در شش ماه بایلت ولایت ما و در آن شهر سرفراز گشت و همین معدلت و رعیت پروری با نکت زانی  
 آن ملک را در محوری پر بر سر ساند که بر بخت از پیر برین در گذشت و در شش ماه آنحضرت و بی مانند در وسط بلده فاخره مرقده مدرسه رفیع و عالی  
 میسج بناموده با تمام رسایند و بسیاری از انواع و قری و مشغلات فواید آثار بران بقاع وقف گردانید و همچنین فرمان داد که استادان کاروان  
 در خط بران بلده فردوس لسان رصده می بنیاد نهادند و بعلیه سوسانی مولانا عیث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشانی  
 در ترتیب آن بنیاد و وسیع و اتمام دادند و از نیاز آن رصده بجهت تربیت گشت که آن بایج جدید کورکانی گویند و اکنون اکثر نقاد و عجم را آن بایج  
 نمایند و میرزا انجلیک کورکان در ایام بایلت پدر بزرگوار در محال افتاد و در کار فرخنده آمار میگذاشتند و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت متعجب  
 امر جهان بینی گشته و ای جهان کشتا بصوب خراسان برافراشت اگر چه بر میرزا علاء الدوله علیه کرده خراسان رفته بود تا نگاهداشت داشت  
 و چون ایام حیات و او ان کار را فی جناب انجلیک نهایت انجامید سپهرش میرزا عبد اللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد بخت گردانید و بر آنجناب  
 غالب گشته بخت هم قند ممکن یافت و میرزا انجلیک در شش ماه و هفتاد و سه روز و ثمانه حکم فرزند ناخردمند شربت نهاد و چشیده بر بعضی عقیقت یافت  
 حواجه ناصر الدین نصر الله خانی و سید محمد الدین بن سید بن العابدین جناب بی در سلک و زوار میرزا انجلیک استقام داشتند و بعد از کمال افتخ  
 کفایت و کار دانی بر اوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعاری نگاشتند که شمار در بیان عبور میرزا انجلیک کورکان از  
 آب مویه و نجات یافتن میرزا عبد اللطیف از مجلس میرزا علاء الدوله میرزا انجلیک چون در سفر فرزند فردوس مانند اوقات  
 خاقان سعادت مند خبر یافت روزی چند بر اسم تعزیت و سوگواری قیام نمود و بخت مات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایام اقدام فرمود و بنا  
 بر آنکه از اولاد صلی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انعام داشت جناب انجلیک تمامی محاکم آنحضرت را ملک خود میداشت لاجرم بعد از  
 اقامت لوازم مصیبت سپاه ما و در آن شهر و کستان راجع آورده بغیر تخیر خراسان بنصرت کرد و کنا چون بر معسرکما یون ساخته در آن منزل استقام  
 نمود که میرزا ابابکر ولد میرزا محمد جوگی که ولایت اربنک و سالی سرای و خلمات سورغال او بود جز در قه پایله خاقانی را نشود دست توفیق  
 استعلا معدود و پیشتران و قند ز و بقلان رصنه فرموده بنابر آن طریق رعایت خرم معقنی آن گشت که میرزا انجلیک رسل و رسائل متعاقب

بیت  
بیت

و متواتر نزد شاه زاده فرستاده او را بنظر مصاحبت خویش و عده داد تا از مقام سرکشی گذشته روی بار و دی غم زبرگوار نهاد پس از وصول بروزی چند انار  
 حذر و فریب از ناصیه حالش لایح کرد و بدو میرزا الغ بیگت او را گرفته مقیم بقدر رسالت آنکه به بدولت و اقبال اناب توبه کشته در حد و بلج  
 رایت استقلال برافراشت در آن اثنا قصه شهنشاپور و کفر شاری میرزا عبد اللطیف آنها را یافت و میرزا الغ بیگت در باب حرکت و سکون مابرا  
 و نوینیان قریه شورت در میدان انداخت پس از قتل و قاتل امی اشرف اعلی را آن قرار گرفت که میرزا علارالدوله را در صلح و صفای آید تا که میرکان  
 پادشاهی از قلعه هرات مانده لعل از کوه بدخشان بیرون آید و مولای میرک محمود را که بعالی منصب صدرت مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده  
 ارسال نمود و در باب تهید اساس وفاق و قطع شجره فاق حاصلی شیخ پیغام فرمود و در آن ولای میرزا علارالدوله با عساکر ظفرآب بفرم رزم سپاه  
 سموقه تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدرت ایاب خبر نصرت میرزا ابوالقاسم را بر طرف جرجان بصوب خراسان در  
 اردوی میرزا علارالدوله دست بیوع پذیرفت و شاه زاده اردو جانب دریای بلار استوخته خود دیده بخان میرک محمود را بنظر قبول قرآن داد  
 و بعد از تسلط تبرات بازگشته میرزا عبد اللطیف را بنظر و محترم زرد غم زبرگوار کسب فرمود و او در حد و بلج ملاقات والد ماجد خویش سرافراز گشته  
 میرزا الغ بیگت فرزند پادشاه بدین مکان کسب را در غوش مهربانی کشید و زبان بستی خاطرش گشاده و بیار برسم سوره خال بدو ازانی داشت آنکه به رایت  
 مراجعت بصوب سموقه برافراشت ذکر شده از حال میرزا ابوالقاسم بابر ولد که ترغیبات السلطه و الدین میرزا  
 با نسیر میرزا ابوالقاسم بابر پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و بطب بساط عیش و نشاط بغایت مشغوف از غایت تواضع و کسر نفس در  
 مدت سلطنت بر تخت نشست و از کمال کرام و اخلاق و لطافت طبیعت میرک بخجی در شت خاطر چکیس را بخت و در میدان رزم شهر بری بود و چنانچه  
 گذارد و در مجلس رزم بری کوهر شازاد و غور شاد و زرد غم عیار و مجرب مقید در نظر کسان بود و بواسطه قوت و بهت حاصل بجزو کاشن شکر پور و او و فاق  
 رباعی دید در پنجش پوشت او زد که غلبت بروی از دست او با کشتن کوه و در دعوی پیش نه که نبود و کشتن خرابا و به و میرزا ابوالقاسم  
 بابر در زمان حضرت خاقان بعد نسبت برادران خویش میرزا علارالدوله و میرزا سلطان محمد بغایت بی اعتبار بود و بجزو مواجی که چته او تعیین کرده  
 بودند اوقات گذرانیده و بجای ایام صبر نموده و چون بساط زندگانی حضرت خاقان بدست تقدیر بجای در ولایت رمی ملی شد انتخاب  
 بهرامی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جاکیر بصوب خراسان در حرکت آمد و چون بمقام رسید قاصدان میرمندی که در آن سال بموجب فرمان  
 خاقان بهینه مخفور در جرجان قشلاق نموده بود بشرف ملاقات شاه زاده فایز گشتند و او را بمبطلنت محکمت نازندان نوید داده بدراجانب  
 بردند و میرمندی که لوازم استقبال بجای آورده چینه و خرگاه و سرسره و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیش کرد و سخن بمقبول افتاده آن محکمت  
 در قصه اقتدا میرزا بابر قرار یافت و در سنه ثلث و چهلین و ثمانه میرزا بابر جرجان را به حقوق ساخته با بچه رایت و دلش بروجبات احوال متوطن  
 و در سلطه بر آه تافت و در سنه چهلین و ثمانه در موضع چناران ببارد و خود میرزا سلطان محمد عرب کرده او را اسیر ساخت و بملخوشت  
 از لوح دل آب ختم شسته بنیاد حیاتش بابر انداخت آنکه به عراق عجم و فارس ذقه اولایات را نیز در تخریر کشید و حکام نصب کرده بخراسان باز  
 کرد و وفات میرزا بابر در چاشگاه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الاخر سنه ستین و ثمانه در مشهد مقدسه صنویه علی را قده با تحف الصلوة و التحیة  
 روی نمود و از بدایت جهانبانی او تا آخر ایام زندگانی دو سال بود در امر وزارت میرزا ابوالقاسم بابر خواج و جید الدین بهمن حسنستانی و  
 خواج بقطب الدین طلاس داخل شدند و در ایام دولتش شجره زده پیر قوام الدین و مولانا محمد بخاری بخاری رایت صدرت می افراشتند  
 کشتار و در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علارالدوله و میرزا ابوالقاسم بابر و ذکر فتح ساری و تولد میرزا شاه محمود  
 چون میرزا بابر منصب محکمت جرجان فراغت یافت تا غایت تنور غنای کیران بطرف ولایات خراسان تافت و با لشکری چون در بای جوشان بولایت  
 جوشان رسیده متحد عرب و بیکار بایستاد و میرزا علارالدوله را بنظر شونده و بامیرزا الغ بیگت گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده روی میسر نهاد  
 بعد از وصول آن مقام میرک نفس نفس توقف کرده اگر امر او لشکریان را بجنگ برادر ارسال داشت و چون آسپاه زرخنده در برابر جوف و ظفر و  
 میرزا بابر صف آرای گشتند نیک اندیشان پایی در میدان مصالحه نهاده امیر و جانب امر در میدان فرود آمدند و هتم صلح را بر بختله قرار دادند

محمود

فرار دادند که فاضل بسیار محکمت برادران ولایت جنوشتان باشد و برین موجب عهد و پیمان بعلما و اعیان نیکو یافته میرزا علارالدوله براه بازگشت  
و میرزا ابوالقاسم بابر عنان بکران بجانب مازندران اعطاف داد و چون باستر با در سید خندان شنید که سید محمد که در آن زمان حاکم ولایت ساری  
بود که در آن بقیه اطاعت خدام آستان بهر یاری می بخشد و سر بکلیه فرمان برداری در نمی آرد و بنا بر آن در او اخراجی و حسین و ثمانا به بالگره می کش  
از ایشان چون شیربان و پیل دمان از پیشه جرجان بصوب جگل مازندران رواند و از آنجانب سید محمد نیز از ساری و نواح سپاه بسیار بهمه مازندران  
دیوسار در سیم آورده بقدم عزت موکب بیاورند استقبال فرمود و در منزل که از قشاکه شجارد و داخل اوراق و از بهار نیم صبار با وجود لطافت  
بسیار آمد شد دستور بود و در وقت نوزاد شب جهان تاب در صحن آن پیشه پیچ و تاب محال می نمود و ملاقی فریقین اتفاق افتاد و چندی در غایت  
صعوبت دست داده انا مل غایت آنی ابواب نصرت و پیروزی بر روی میرزا بابر کشید و سید محمد بجل صعب المساکت کر عثیه موکب  
سهرابی در زمان حمایت حضرت باری ساری شافت و از پر تو با هیچ علم کشور کشای آن هر سپهر کا مکاری طرف آن محکمت اضار ت یافت نگاه  
سید محمد از در بصره و ناری در آمده طالب مصالحه گشت و میرزا ابوالقاسم بابر پیش خست سبایت تاب را مبدول داشته از سر جریه او در گذشت و  
دیگر سلطنت ساری را بر و متکلم داشت و یکی از نبات آن سید توده صفات را در جلاله نکاح کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان براه فرست  
و در شب شانزدهم محرم الحرام سنه اثنی و عشرين و ثمانا و تابی صفت و عطا بخشش بی منت میرزا ابوالقاسم بابر را موقوفی عفت محمود گرا  
فرمود و میرزا ابوالقاسم بابر به پنج و مسرور گشته نام محبت فرجام آن فرزند را جسد را شاه محمود و عزت نمود و طویلهای پادشاهانه و چشمنهای خسرو  
ترقیب داده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانید و از دست ساقیان سمن ساق جاها می اغوا می کشیده صلا می بخت و خرمی و نوا می ترست  
و شاه کا می بزمگاه ماهید رسانید بخت بوستان دوستان افشاند زین بهجت تشار آسمان بر آسمان انداخت زین شادی کلاه ذکر  
مخالف میرزا علارالدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و عبور فرمودن میرزا الخ نیک کورکان از آب  
امویه به بیت کشورستانی در آن اوان که میرزا علارالدوله میرزا عبد اللطیف را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاد و کرد که زمره  
از نوکران ترا که در واقع نشانی پور که قمار گشته اند بطلق الغنائم خاتم ساخت و از خزان حضرت خاقان معین خود آنچه لایق باشد نزد هم کور  
ارسال خواهیم داشت اما باین مواعید و فائز و بهر چند میرزا عبد اللطیف فاضل روان کرده ملازمان خود را طلب فرمود بجای نرسید بلکه میرزا  
علارالدوله بجای اعراض بولایت اند خود و شیرخان میرزا صالح را با فوجی از سپاه خراسان بکنار آب مرخاب فرستاد میرزا عبد اللطیف ازین  
جبهه بر شفته بیک ناکاه بر سر میرزا صالح تاخت و او نیز بهر غنیمت شمرده بهر جیل خود را در بر راه انداخت و میرزا علارالدوله از وقوع این  
حادثه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت بقتل رسانید و در میان زنستان غمان غنیمت بصوب پنج و شیرخان معطوف  
کرد ایند بعد از وصول بحد و داند خود بطی از نزد میرزا الخ نیک آمد و عرض داشت که اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسند میرز و مناسب آن بود  
که فسرند ما را اعلام کردی تا بتدارک پرداختی اکنون وظیفه آنکه مراجعت نماید و سپاه را از ویرانی منع فرماید میرزا علارالدوله ای سخن را  
بسمع قبول جامی داد و روی بصوب براه نهاد اما لشکر بایش در اند خود و شیرخان غارت هام کردند و در هر جا هر چه یافتند بر بردند و چون  
میرزا علارالدوله بستر سر بر افراستید و فضل زنستان سپایان آمد سلطان ربع فضایی بسایتین با انواع از بهار و ریاحین آراسته گردانید بهر  
دستان بصدر زبان صلا می شست و در او و کل جلوه کنان بر او رنگ فروزه رنگ نشسته رنگس قح زین برکت نهاد و میرزا علارالدوله  
جبهه سلت خنان سپهر نیک آخر خویش میرزا ابراهیم سلطان تبرکب اسباب طومی اشارت نمود و بیاع ناغان را که با عتدال بود از است نصفا  
و طراوت گلزار و نصارت اشجار شستار دارد و جبهه اشکار یقین فرمود و فرشتان چاکدست در آن ساحت دلکش قبه خیمه و خوکاه با وج هر  
و ماه براه فرستند و همد سان بشین کا چهار طاقهای سپهر ثامن رنگهاست بسیار معد و هیا ساختن پیشه و در آن هنرمند هر یک مناسب  
خویش بقیه در غایت غایت بر روی کار آوردند و حکم تر خانی صدور یافته صغیر و کبیر بر نا و پیر برط بساط عیش و اسباب میل کردند و میرزا  
که آن آتش علارالدوله را بولایت بطلنت مجلس بزم و عشرت شریف برد و از دست ساقیان و بهر حسین شری صافی بر آرد و معین در کشید نفش

غم از لوح دل میرزا تاب آفتاب شراب کمر از عارض ساقی بر آزاله سیراب می نمود و اقداح بلورین از لطافت باده کلگون در نظر بنشیند و چشم از باقوة  
ناب می بود و مختلایان بغم ساز و سازندگان خوش آواز از الحان و لکشی و نغمات فرح افروزی بهره گیر و در رقص آوردند و خوان سالاران بارگاه  
سلطنت آشیان با نوحه طمعه گوناگون از بر چه در حوصله خیال کجده فروخته و آهاده کردند و آتش ساز و سازگان عادت و پیرینه خویش ظهور رشتا  
و صبر صفت در این آتش آهاده آسود و با غم و سرور و الم و مبتدل گردانید و ای بخت لایکد زالدهر و در روزیکه معترض بود که طوی عام دهند و صحن  
و شریف در آن بخت لب بلب جام فرح انجام نهند و منی بسان برق و باد از جانب اندو در سید و خبر رسانید که میرزا ان بیکت بغم رزم دهه  
را که در دو فرسخی مبلده مذکور است بخت اقبال گردانید و ای خاک عالم را بغم سرشته اند و تم ثبات و غم برنا صحنه عال بیکس نوشته اند راحت دنیایی  
جراحت نیست و رافت به خضرانی محافت فی سج کج و مار و کل و خار و غم و شادی بهم اند کشتار و در بیان محاربه میرزا الخ بیکت  
و میرزا علار الدوله در منزل تر تاب و شکست یافتن سپاه خراسان بقدر حضرت مسکت الاسباب چون جنود  
حالی شان میرزا الخ بیکت کورگان از بیدار سپاه خراسان در ولایت اندو و شیرخان خبر یافت غم انتقام خرم فرموده بالشرکی چون امواج دریا  
بی پایان آید آبها می غرور کرده ده قاضی بر مسکرمایون ساخته روی بصوب هرات آورد و میرزا علار الدوله در آشنای طری این حال واقف گشته  
بساط رزم در هم چسبیده و با تمام تمام تر زرد سلاح لب سپاه بختی میزدان رزم کرد و دید میرزا صفوی رخا و امیر سلطان ابو سعید و در غم  
بکومت و در و علی هرات باز گذاشت و مولانا احمد سیاه و ل که از جمله معتدلس نیز چو صحنیت اعتبار داشت بقلعه عماد که مخزن لغو و نامحدود بود  
ارسال داشت و کونانی حصار اختیار الدین با قاجاری بیکت لغوین فرموده آنگاه رایت حضرت آیت بکنا آب مرغاب برافراشت و چون از  
کونالی بکشت بهیجی در خاطرش گذشت که نوبت دیگر باجم زرد کوار طرح مصالحه اندازد و مایه آتشنده را آب بد می طغی ساز و نسا بر آن  
صحنی از مخصوصان با شهر باز گردانید تا رنج بهار الدین عمر القاسم نمایند که قدم بر بنجه فرمایند و نزد میرزا الخ بیکت رفته ابواب صلح و صفایا بکشتند  
و شیخ این مجلس با بیع رضا شود و غنیمت فرموده اقبال از وصول بعقد میان آن شاه صورت محاربه روی بود و کیفیت حال چنان بود که چون میرزا  
بیکت کورگان از بیرون آمدن میرزا علار الدوله و توقف یافت بخوم آسا آسایش در حرکت بودی و طی مسائل شناخت و مانند برق و باد از آب مرغاب  
گذشته منزل تر تاب را بر مسکرمایون ساخت از اینجا بک میرزا علار الدوله نیز بقدام اضطرابش رفته از هر دو طرف بتو صیغوف و تنبیه بکشتند  
سیوف قیام نمودند و بهمنه و میره و عقب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بر روی روزگار یکدیگر کشیدند و قول لشکر هر قند بفرط طاعت  
میرزا الخ بیکت کورگان آرایش داشت و در جوانی میرزا عبد اللطیف علم حضرت مشار برافراشت و در بر افتاد علم زرد کار میرزا عبد الغزیز باج بهر  
دو آرمید و در قلب چند قشون از مردان دلاور و بهادران رستم اثر تربت و مکل گردید که در هر طرف بدو احتیاج افتد مسعد کوکب باشند و چون  
خراسان را از طرف قول چشم آسید و با جمیع اولاد میرزا علار الدوله روشن بود و برانغا زرد شکوه میرزا صالح است حکم می نمود و جوانان را از معان تیغ و نسا  
میرزا خلیل آرایش داشت و در قلب چند میر و توان بوسون کوکب علم شجاعت برافراشت بکیت همه سر بر خشم و دل پر زکین بای روی مردی  
بر آکنده چین و چون آن دو سپاه کینه خواه باین ترتیب آیین بزمیکه رسیدند فغان کر نای و سورن و غوغا کو که و بیرون از دره منزل بهرام  
در گذارینند بکیت چنان اندام هر دو لشکر غوغا کران بول دو آینه شمرده دیو در آنحال میرزا عبد الله شیشه زنی صف سپاه خراسان ویران  
کرده فغان باد پای تازی بکایت لشکر هر قند العطف داد و بهیجی رجاء طر میرزا علار الدوله کران آهده خراسانیان دل کشته کشته مع ذلک  
سات قدم فرموده با جملگی کشتار از بر سا خفته و هر قند یان شیشه را می آید از اینام انتقام آخته بسیاری را بر خاک پلاک انداختند  
بسی کشته افتاد و بر یکدیگر ز تیغ بیلان جلادت اثر میرزا علار الدوله در آن معرکه بولک بک بعد معده و رولورم صبر و تحمل مرعی داشت اما  
چون دید که عنایت ربانی شالخال میرزا الخ بیکت کورگان است علم غنیمت بودی بریت برافراشت و سپاه خراسان و رسان و بهر اسان  
آنهم فرو ریختند و فغان اختیار از دست داده هر یک بطری که بخت میرزا علار الدوله نایه شمد مقدسه و بهیج مکان توقف نمود و از اینجا نظر  
اردوی میرزا بابر در حرکت آمده در جوشان ببارد ملاقات فرمود میرزا ابو القاسم بابر ببارد و بکتاب را در آغوش مهر بانی کشید و خاطر خوش را بکشت

سلطان

بیکت

تعطف

الطاف

بمو اعید و پسند نعلی داد و اظهار تعلق و دلجوئی کرده ابواب تعطف بر روی او بگشاد و چون جزو افتخار بدار السلطنت راه رسید محمد علیا کو پیش  
 آقا با اتفاق برادر خود امیر محمد صوفی ترخان و خواجہ پیر محمد و سلطان ابو سعید داروغہ و غیره بپیش بخت آن بیکت راه عراق سار دادند و سلطان ابو سعید  
 راه گرفتار گشته دیگران سلامت بیرون فرستند و میرزا الف بیکت کورکان چون صورت شیخ و نظیر در آینه مراد مشاہد نمود لشکر منصور را از قتل حرا  
 مقهور منیع فرمود و لشکر نعم الهی بجای آورد و مختارها با طرف مالک خراسان و ماوراءالنہر روان گردانید و با وجود آنکه در آن جنگ میرزا عبد اللطیف بیجا  
 پردلی و دیوانی تقدیم رسانیده بود جلدوی فتح بنام و له خورد و ترخود میرزا عبد العزیز رقم فرمود و بان واسطه غنا زهار بجای شمشیر شاه را در نشست  
 و اینمغی بجزایان شد که باخرنجا گفت پدر بزرگوار کرده که عداوتش بر میان بست القصد میرزا الف بیکت کورکان کادران دکامیاب از منزل تناب  
 بجانب دارالملک خاقان مغفرت تاب در حرکت آمد و در منزل چل دختران سپاه بمرقد شیخ بہار الدین عمر کہ جہت تہد بساط مصالحہ متوجہ گشتہ بود  
 رسیدند و ہرچہ داشت عرضہ نہیب و تاج کردانیدند و میرزا الف بیکت بعد از آن منزل طاقت کرد و تعظیمی بختیافت و میرزا بجای آورد و فرمودہ مالایان  
 محضہ انجناب را باز دہند و چون ہوا بی ہوا ہر اہل ارغبا ہو کبک آن شہر باری عدالت شاعر بنیست سادات و قصبات و موالی و بابا الی ہر ستم  
 استحال نمودند و چنانچہ رسم است بلو از م دعا کوئی و شاخانی اقدام فرمودند و میرزا الف بیکت نظر حق بر احوال انطا قہ انداخت و ہمہ بشمول  
 الطاف حسروانہ و اعطاف پادشا ہانہ ساخت مقارن انحال کو تو القصد تہو مقالید قلعه و ذخایر ارسال داشتہ اظهار طاعت کرد و ایضا  
 آقا حاجی بیکت کہ در قلعه اختیار الدین بود طریقہ متابعیت تقدیم رسانیدہ شہر اطینار و شاربجای آورد و میرزا الف بیکت از ظاہر دار السلطنت ہر اہل  
 یار علی و لہ بکنند بن قرا یوسف را کہ در طار شش بود و سلطان ابو سعید داروغہ را بند کردہ بقلعہ نیر تو فرستاد انکا ہ بچہ دفع شوکت میرزا علار الد  
 و میرزا ابابرخمان غنیمت بطرف استرا با و اعطاف داد کھنار در میان توجہ میرزا الف بیکت بجانب جرجان و خروج سلطان  
 ابو سعید داروغہ و میرزا یار علی ترخان چون میرزا علار الد و در ولایت خوشان پیروز ابو القاسم بابر ہادہ پوست کٹر کٹر بخت  
 ترناب غمان توجہ بدان طرف نافذہ از حاجی عظیم در پای علم بردارن روی نمود و میرزا الف بیکت بختیر شودہ خواست کہ سنک تفرقہ در شیشہ جمعیت ایشان  
 اندازد و بابران بدان جانب نصرت فرمود و بعد از وصول بہ شہر مقدسہ شہر ایزارت و طواف رود و ضمیمہ و ضمیمہ علی صاحبہا تحفہ الصلوہ و النجیہ  
 بجای آورد و مصالحت و مذورات بجاوردان آن عتبہ کعبہ مرتبہ رسانیدہ از انجا بآنک رادکان رختہ چند روز در چار بخت و آن مرغزار و لغو درایت اقامت  
 بر فراشت و در آن منزل طی میرزا بابر بدیکہاہ عالینساہ رسیدہ تحف و بدایا کندانید و بقبول خطبہ و سکرۃ اخلاص و متابعت خود را تمام حیار کردانید و میرزا  
 الف بیکت انظار غایت و شفقت فرمودہ و فرستادہ بشمول انعام و احسان اجازت معاودت داد و متعاقب کوچ کردہ تا ولایت سمرغان بکرن  
 باز کشید و مدت بسیت روز در ظاہر ان قصہ بیان حکمت و حشمت را فرختہ میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد اللہ شیرازی را با جمعی کثیر زمینان شہرہ سمرغان  
 بطرف بطام روان ساخت و بخت نفس تابل ایشیم دشتی جہتی غمان ہر اجبت مضطرب گردانید و حال انکہ میرزا علار الد و لہ و میرزا ابابرخا طربان قرار داد  
 بودند کہ ہرکاہ با چہ را بت میرزا الف بیکت بر تو وصول را بآنک بطام اندازد دست از ملک و مال ششہ بولایت عراق کرزند و بچہ و اضطراب در را  
 متا بعت میرزا سلطان محمد اوزید القصد میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد اللہ در سر قبطام از مراجعت بخت میرزا الف بیکت خبر یافتہ ایشان تیرا بکشتند  
 و میرزا عبد اللطیف در شاعر اہل مدین شدہ در شہر مقدس ہو کبک ہمایون پوست و بسبب شیر فضی آن منزل اقدس صحت کامل شامل شہرستان بدین گشتہ  
 جزو مرض خست اقامت برست اما کیفیت خروج میرزا یار علی و سلطان ابو سعید چنان بود کہ بعد از روزی چند در قلعہ نیر تو مقید و مجبور بسیر بردیدنی  
 از ہوا داران سلطان ابو سعید ہو بانی در میان کو باج بقبیلہ کردہ نزد او فرستاد و آن دو عزیز بوسیلہ آن ہو بان بند بار اسودہ و دور انداختہ جمعی از  
 قلعه را با خو و متفق ساختند و بعضی از شخصان با کشتہ زمرہ را مطیع و منقاد گردانیدند انکا سلطان ابو سعید از قلعہ بیرون رفت و میرزا یار علی ابو انظان  
 و ذخایر کشتہ و اظہار جو و دستاوت فرمود و قلعه و جنس بسیار بردم بختیدہ لاجرم جمعی کثیر ہوی بوتند و میرزا یار علی ہستطمان آن مردم عازم بختیر دار السلطنت  
 ہر اہل گشتہ از قلعہ بیرون فرامید و میرزا یار علی و کوچی کہ حکم جناب الف بیکت در برہرہ حکومت مشغول مینمود اگر تعینت حادثہ انکاسی یافتہ مسرعی ہمچنان  
 شغال صبا بار دمی علی فرستاد و چون میرزا یار علی بولایت کرج در آمد میرزا یار علی در غم زرم او جرم کردہ فرمان داد کہ از ساکنان ہر اہل کرس الی



داشته باشند با وی برای نایب جمعی از رؤسایان بهر جای بلکه بایران سودانی بهمنان او بجانب کج روان گشتند و سحری میرزا با علی را بشان تاخته عاتی  
 ران ترک و تاجیک را گرفت و بر ویان شهر که بخند میرزا با علی در ظاهر آن بلده منزل کردند و آغاز محاصره کردند و بعد از آنکه مدت بهمنه روز و تقصیری  
 و تحقیق بر ویان نوازدهم اتهام بجای آورد و میرزا الخ بیگ از جانب شهر مقدسه بحد و میرزا رسید میرزا با علی بر میت را غنیمت دانسته بقلعه میرزا توپ  
 کردید و میرزا الخ بیگ در تسلط شهر از زوال احوال فرموده میرزا بایزید بعضی رسانید که اگر مردم بیرون شهر با علی موافقت نمی نمودند او را محاصره  
 این بلده میسر نشود و چندان اغوا نمود که بپادشاهش آتش خشم جهان سوزا شغال یافت و میرزا الخ بیگ حکم فرمود که بیرون شهر را عارت کنند و  
 لشکریان را و آخر رمضان ششمه مدت سه شبانه روز بنیب و تاراج اشغال نموده جمیع ساکنان و موقوفان ملکات را برهنه و عریان ساختند بلکه هر چه  
 اسم شی بر آن طلاق توان کرد در رز بوده بدست پرچی آتش بیدار فرخواستند که نیکو که در روز عید فخری که هر چه داشت بپادشاه عارت و تاراج برآورد  
 بود برهنه و کرسی پیش پیش سپ میرزا الخ بیگ میدید و میگفت ای پادشاه ما و فاضل خوش عیدی بسلمانان دادی خدای بجز تو برکت کند و  
 در حال این احوال او را توجیه میرزا ابو القاسم بایر سپاه بر تهر در وراثت لفظه همراه شایع گشت و میرزا الخ بیگ غم و توجع بجانب ماوراءالنهر  
 جزم کرده حکومت همراه را که بشرف زوال و ضلالت حال بود میرزا عبد اللطیف تقوی نص نموده فرمود تا بعضی حضرت خاقان حمید را از بیت المعقره کو  
 شاد و اغوا داشته ماوراءالنهر ببردند و در دارالملک بمقره صاحبقران مقهور بخاک سپردند و بعضی نقیض از راه مرو را بهت نصبت بر افراشت و از  
 آب و گوشت و خور فرموده دست از ولایات خراسان باز داشتند و شهر خود را و م و شهر یار خود با شتم ذکر نصبت میرزا ابو القاسم بایر  
 بجانب دارالتسلطه همراه و بیان حال میرزا با علی و دیگر حالات و حکایات میرزا ابو القاسم بایر چون در حدود  
 بسطام و درمغان شنید که میرزا الخ بیگ کورکان از سر بل بر شتم عیان مراجعت غطف کرد اندیشه تخریب ولایات خراسان امیدوار گشته لای تو  
 از عقب غم بزرگوار مرتفع ساخت و بساعت تمام در حرکت آمد امیر میندوک را با فوجی از شیران بشیخ بجانب بجانب مرو فرستاد تا مسرعه بایر رسید  
 گرفته دست بردی نمایند و امیر علی بنید و که و با نواجر با جمعی دیگر از سواران و غنایان روانه دارالتسلطه همراه گردانید و بعضی نقیض عیان بکیران بطرف  
 سرخس غطف داد اما امیر میندوک که شی بکوالی اردوی میرزا الخ بیگ میرزا ابراهیم الیوم تهر را که بر ساقه لشکر بود امیر گرفت و بصورت آه بار داشت  
 و امیر علی و با نواجر چون بقتضی شخ رفتی نمودند میرزا عبد اللطیف بعد از آنکه یازده روز در همراه حکومت کرده بودیم شی بر نیت غنیمت نموده  
 روی ماوراءالنهر آورد و امیر میرزا با علی را که دست تقطع و سید و برکشادند در آن شام میرزا با علی کرت و دیگر کوس جهان گیری کرده بظاهر  
 شافت و چون سه روز بمقره را محاصره نمودند و از کار و اعیان که با نواجر و طغیان بایر بایر بجان رسیده بودند در هر حجره از جانب در و از عراق  
 بایر علی را بشهر در آوردند و امیر میرزا با علی را و بعضی از پناه بجهاد افغانه لای بردند و روز دیگر بعد و بجان بیرون آمدند و بایر شب بقلعه رفته  
 و خزانة را بر گرفته فرار نمودند و کاه بایر علی خود را پادشاهی استقلال خیال کرده از محال عقل و دانش بساط طاعت بکسره و بشرب می کلر نکست و شماع  
 آواز و ف و خنک اشغال نموده اصلا بکف در و از با و اطراف شهر بزداخت تا بدان چه رسد که از حدود ولایت با جبر باشند  
 و چون قرب بیست روز در غایت غفلت بگذرانیدند و از اخروی حجه نهانی و همین و تا غانه بیگ ناگاه فوجی از سپاه ظفر پناه میرزا با علی رسید و  
 از در و از بایه ملک در شهر تاختند و جلورین باغ شهر تاخته بایر علی را شوله مست بدست آوردند و در سر کوچه خیابان سپاس بوس میرزا با علی رسانیدند  
 و آن پادشاه علیجاه در باغ سفید زوال احوال فرموده فرمود تا بایر علی را بچهار سوی همراه ببردند و بزم تیغ تیر نص وجود او را از لوح زندگانی سرفرو  
 عبت چنین بود تا گردون سپهر که با فوش زهر است و با کینه هر محقر آن حال امیر میندوک که از جانب مرو رسید و امیر ابراهیم الیوم تهر را سپاس بوس  
 علی رسانید و زبان تصریح گشاده خون او را طلیب این التماس بجز اجابت معزول گشت و میرزا با علی بر سر سلطنت خراسان ملکن یافته را بیت شوکتش  
 از فرق فرقه دین در گذشت خطبه و سکه در جمیع ولایات خراسان باسم و لقب شرفین شمت زینت گرفت و شکر کار تو بیستم بپور حال بخند امیر احوال  
 صفت نقیض پذیرفت و بجانب شهر میرزا ابراهیم را بدار بجانب فرستاد و بعضی نصبت در همراه توقف نمود و بعد از آن امیر میرزا با علی را بخوای طایفه از اهل  
 و سعایت میرزا علاء الد و در اجلاس فرمود و یکی را امیر محمد را بتون روانه گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بدار تسلطه همراه رسانید و کاه پاد

پادشاه عجم با فراغ خاطر در بزم عشرت نشسته حاجای خوش گویا در دست ساقیان لاله خداربستانه و صبح و غروب با یکدیگر اتصال داده از حال عیال  
که وای حضرت خانی البرایانده غافل ماند از بلند معذرات خاظم و کثرت تخلفات نامقد و جهو میو سلطان بلده هراته و توابع را باز زدند بخلاف میرزا  
هندو که که از آن سیوه ناسوده اجتناب نمود و از میرزا با بر اجازت طلبیده با امیر برهمه کویت و غریت با حسن فرمود و در شش ماهه بهیچ شریف میرزا  
بار رسید که حاکم سیستان شاه حسین از جاده مستقیم طاعت اخراج جسته ساکت طریق مخالفت گشته است بنابر آن اعلام نصرت نشان بعزم تیرکانت  
نیرو بر فراخت و چون قصد سبزوار را مضرب خیام حاکم طهر شایر ساخت فوجی از امر و سپاه برسم منتهای پیشه روان شدند شاه حسین چون بخیر  
شنید و دانست که از غنچه مقابل و مقابل آن سپاه سپردن نمی تواند اندک نصرت و احباب سپاه سیر علی ارسال داشته زبان اعتدال و مستغفار بر کشاد و بلج  
و خراج قبول کرد و میرزا با بر رقم عفو و اغماض بر جرایم پیش گشوده روی بدار سلطه هراته آورد در خلال این احوال میرزا که ابواب مخالفت باز  
گشود و امیر برهمه کویت را بر سر قند فرستاده خود بطرف جرجان توجه فرمود و میرزا ابوالقاسم جرجان ازین حادثه و توقف بایت سلطان ابو سعید  
و شیخ علی بهادر را بدفع او نماز کرد و او ایشان در حدود و خوشان بهند و که رسیده دست بسیف و نشان و تیر کمان باز بدست گشت بر جانیان  
افشا و سلطان ابو سعید رخت می سپارد و دادا تا اخراج میرزا که مغلوب گشت و شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار جانش در نوشت و  
بعدین سال قلع و غارت کرد که کویا که بر میزد از استالعه العاد التي لم یحل مثلها فی البلاد از محال حصانت آن جز رسید بدو در تصرف کاشان و میرزا علار الله  
بجس تیر بر سر حصار که در سلاک حصار آن باری انظار داشت متفوق شد و خار و افروفت و نامحدود بدست میرزا با بر افتاده اکثر اهل  
مادیده با مراد ارکان دولت بکشید و معارف آنحال شیخ محافظان میرزا علار الله و از محفل شغل گشتند از محبس کریمه از راه غور و حصار به  
سیستان رفت و از اینجا بصوب عراق شافته داعیه نمود که میرزا را بکشد و اما آنجناب بخیر ملاقات فرمود و فرمود که باید که آن برادر در مخافه فرزند  
توقف نماید که مادر وقت غریت جرجان ایشان ملاقات خویش کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد و گفتار در بیان محافل  
میرزا العنایت کورکان و میرزا عبد اللطیف با یکدیگر و گشته شدن پدر عالی که حکم سپهر و ارشون اختر بعضی از حیره  
علم حکیم بعد از اتمام نظر در اینجا طالع میرزا العنایت و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که پدر از عمر سپهری خواهد رسید و چون میرزا العنایت  
نیز در آن فن مهارت کامل حاصل داشت اینجی را دانسته بود و ضرر خان و الی ایند و نشان که کیفیت خیال از جوکیان معلوم کرده بود و نوبتی رفته پیش پادشاه  
فرستاده شده این امر بدیع در آن کتاب درج فرمود و مولانا محمد اردشانی که از علم طالع مسلک و مل و قوفی تمام داشت و پیوسته قضایای مخفیانه  
میداد و مجلسی که میرزا العنایت بر زبان میرزا که غریب تاجی مالک حضرت خاقان سعید را در جریحه خواهم کشید گفت اگر میرزا عبد اللطیف بگذرد  
بنابرین معذرت میرزا العنایت کورکان بهوار بدست میرزا عبد اللطیف طریق بغیاتی سلوک میداشت و بهت عالی نهت بر تربیت پسر کتر خوشی میرزا  
عبد العزیز می کشا و از آن جهت میرزا عبد اللطیف کینه پدر برزگوار در سینه عای میداد و بالاخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی  
روزگار خویش بر کشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف از صولت میرزا با بر دار سلطه هراته را باز گذاشته روی توجه به سمرقند نهاد و بعد از عبور از کابل سیوه  
قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد و میرزا العنایت نشان ارسال داشت مضمون آنکه بی سوره خالی اوست باید که باز کرد و در انضبط  
آن محکمت قیام نماید میرزا عبد اللطیف این معنی را فوراً عظیم دانسته معاودت نمود و در باب رتی و قیق و حل و عقد امور آنو لایست ایستام فرمود و خاطر  
بر عینا پدر قرار داده رایت مخالفت مرتفع گردانید و صندوق تغار گشته فرمود تا سادی گردانید که یکس از آنجهت متعرض مردم نکرد و باعث برین خبر  
آن بود که میرزا العنایت در باب حصول وجه تغار و که بهای غریب داشت العتقه چون خبر خلاف و شغان میرزا عبد اللطیف به سمرقند رسید میرزا العنایت  
متحیر گشت و میرزا عبد العزیز او را آن بلده قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان کبابا چون شناخت و میرزا عبد اللطیف نیز از آن جانب خبر میداد آنجناب را  
انگیزه مانع آمد و پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته خنده و لب از آب و پیاپی آب شکر یان کردند و با شغال ناز و شغال نموده اکثر وقتا  
سپاه میرزا عبد اللطیف غالب می گشتند و در یکی از آن محاربات میرزا عبد الله شیرازی گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داد و در خلا  
این احوال از سمرقند باز روی میرزا العنایت خبر داد که میرزا عبد العزیز یکس امور نا لایق میشود و دست تصرف بعیال اطفال مرا و عیال را از





ضایع نشوند اما آن زن بخواهد که بعد از انقضاء عدت بکلی بر نرزد و از وی نفقه می ستانند میرزا الخ بیکت سیاهلی را فرمود که برو آن ضعیفه را بگو  
که بکلی برادر شوهر خود رضا دهر و برادر از عهد او منع کن مولانا ابو الفتح پس از استماع این حکم روی میرزا الخ بیکت آورد و گفت آنچه سید عاشق نسبت بشما گفته  
بود و در کار نیست یا پادشاه پرسید که چون گفت بخت آنکه زنی که عاقله و بالغه باشد شرعا اختیار دارد که بعقد بیکس خود در آید شما بکدام مذنب اورا  
تکلیف می کنید که زن برادرش و دهنه کت این محول رضا دهد آن پادشاه حضرت پناه ازین سخن بغایت متاثر گشت و بسیار از آن کار مانع آمد و فرمود  
که کار و اشرف را اجازت دهید که بمنزل خود و نذر آنکه نزد ما بوضع پیوست که سید عاشق در آنچه می گفته حق بوده و لاجرم آنجا حجت مایوس باز شد  
و بساط منازعت جناب سادات مآب در نوشتن ممولانا محمد ابرو و سالی آنچه بر زبان و نادره دوران بود و در علم و مل و طالع مسلط و  
کمال حاصل کرده و احکامش اصلا مختلف نمی نمود و در آن باب از آنجناب حکایات بسیار نقل و عقول این حکایت که از مولاتا علما الدین علی قوشچی  
از مطالع کشنده کان این اوراق ممول حضرت محدومی مرحومی ذره و خنده تصفا آورده که مولاتا علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس کان میرزا الخ بیکت  
نشسته که مولاتا محمد در آن جناب الخ بیکت را گفت که بکشتن از آنچه در همین سیرت اعلام نمایی مولاتا علما طالع وقت نموده و روی کشیده گفت  
سوال از حرم است و خاموش کرد پادشاه فرمود که علی قوشچی حرم باست آنچه که بجا فرمود سیده بی عیاشی بگوید مولاتا نگفت که پادشاه از دو خاتون که در حاکم  
کاخ وارد یکی را میکشید و دیگری را که دختر خاست طلاق میداد میرزا الخ بیکت از طریق دختر خان که بصفت زید و عفت آراسته بود و او را بسیار دوست  
میداشت استعفا نمود و بعد از آن چند روز خاتونی را که مولاتا محمد بکشتن او حکم کرده بجا آخرت فرستاد و دختر خان اینجا نشسته و مان شده و چند  
فرمود که میرزا الخ بیکت در غضب رفته و اطلاق داد قاضی محمد سیکین علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی مدید در کمال دینیت  
بود از منصب قضا سمرقند اقام میفرمود از جناب شیخ الاسلامی مولاتا صیف الدین احمد انصاری استماع افتاد که میرزا الخ بیکت کورکان در ایام  
سلطنت و کمارانی مبلغی که از سبکی از کجاست بستم و تا خزیه و فروخت کرده و بجا آنرا خزانه عامه رساند بعد از چند کا بختیجات آن تا جرحی و جرح  
فنا شده جناب الخ بیکت در مروت و کاش طبع فرمود و فرمود که از تفرات فرزند نا علی کران بهایش آن باز رکان بوده و موافق مدعا کوا بان آماده و جهتها  
و چون مالی نصیر صاحب تلح و سر بریم شریف قاضی شمس الدین محمد سیکین رسید یکی از نواب درگاه را طلبیده پادشاه بهیام فرمود که مراغه و کدزاید  
کوا قضیه چندانی بجا میرساند زیرا که حقیقت حال بر من ظاهر است و اگر چه آنچه بخواهید که بر طبق مدعی شما حکم کنم در وقت که بمواد رغایت برو دست  
مرا دست و پای بسته در آب سرد خندان غوطه دهید که بپاقت کشته شارت تمام که جهات باز رکان را در عرض لعل معروم شما دهنده و آن نایب  
این بخان را بر عرض میرزا الخ بیکت کورکان رسانیده با و شاه بادی و در وقت فرمود و بر کمال دینیت جناب قضوی افزین کرده از سران دعوی دولت  
و همچنین در آنوقت که میرزا عبد اللطیف بخان قتل به رفوی نوشت که بر کس ناحی سملانی را بکشد قصاص بروی حبس قاضی محمد سیکین آن رفوی را جواب  
کرد و فرمود که عرض میرزا عبد اللطیف ازین رفوی است از کشتن میرزا الخ بیکت و حال آنکه اگر پادشاه بهیصلت ملک کی از احاد الناس را بقتل رساند برو  
قصاص نیست و هر چند میرزا عبد اللطیف بوجه و وجه و تخلف و تهدید خواست که جناب القصور از آن مناشقه در کدزاید آن رفوی خط بهد بخانی  
رسید و التماس من الله المحمید خواجه فضل الله ابو العیسی از اولاد فقیه ابو الیث بود که کتاب بوستان تصنیف است و جمال حال  
خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال داشت و همواره اوقات شریف را بدرس و افاده صرف میکرد و کاهی شعر و نثر میفرمود این مطلع از  
منظومات است بهیت قد چون سرو تو جاست مرا بگردان سویم اسیر و روان تو که فدا سازم مولاتا علما الدین قوشچی اعلم علما  
زمان و فضل حکماء دوران بود و او در صغر من منظور نظر شفقت میرزا الخ بیکت شد همین ترتیب آن پادشاه عالیجاه در علم بدرجات علیه تصاعد نمود  
و میرزا الخ بیکت او را فرزند میخواند و همه کمال خصوصیت کاهی جانور بر پیش میبازند بباران بقوشچی مشتهر یافت از قصیدها مولاتا علی شرح  
بخرید خواجه نصیر الدین طوسی است و محسن طبع جمهور علما از ذک و در مولاتا علی در او اخرا تا حیات بدیار و مافات و دوران مملکت برض  
موت گرفتار شده رخت بقا با فضا داد خواجه عبد المؤمن ندیم مجلس خاص و عین رزم اخصاص میرزا الخ بیکت بود و بملطف طبع و جدت  
دین از خطر فاقه و فتنای سمرقند متاثر نشد و در اوقات استماع افتاده که در زمان حیاتش آن پادشاه عالیشان قاضی عیسی کی از قضا شرعی طریق

شهادت  
شمس الدین



طریق هدایت بجای آورد و این معنی چنانکه از میرزا ابوالفتح ظاهر گشت حکم فرمود که رئیس قاضی را از شیده شهید کنند و قاضی جوج بخواجه عبدالمؤمن کرد  
 خباب در پایه سرسلطنت استیلا بر زبان شفاعت بگشاید بعد از قتل و قتل چنان مقرر شد که قاضی بیت سراسر تسلیم نماید تا دست از ریش او باز دارند  
 آنگاه قاضی خلاص شده و پسران بخواجه عبدالمؤمن سپرد و خواجیه آنها را بیکه خود فرستاد تا بعد از چندگاه اندیشید که اگر این خیانت ظاهر کرد و چنانچه  
 شاید که پادشاه بر غضب نماید بآمران روزی قاضی را فرمود که مناسب است که تو فردا از دور خود را بحضرت میرزا غالی تا اگر از آن هم غباری  
 بر خاطرش مانده باشد مرتفع سازم روز دیگر قاضی بموجب دستور مودع عمل نموده چون چشم میرزا ابوالفتح بیک بر روی افتاد و جوج عبدالمؤمن طلبیده گفت  
 که بیت سراسر که قاضی قبول کرده بود چرا تسلیم میرزا غالی نمی نماید و جوج عبدالمؤمن جواب داد که قاضی از سر انجام اسپان خارج گشته است و حال آنکه  
 که ریش او را از شیده شهید کنند میرزا ابوالفتح بیک از شنیدن این سخن در خنده افتاده و دیگر متعرض قاضی نشد مولانا خیالی در سبک شاعر بخواجه  
 بود و نسبت بخواجه عجمه الله در طریق مذهب سلوک می نمود این دولت از شاعر و بخواجه ابو طرب و دولت افتاد نظم ای تیر غمت را دل عاشق نشانه خلقی بخواجه  
 و تو غایب ز میان که معتکف درم و که ساکن مسجد یعنی که نورانی طلبیم خانه بخانه مولانا بدخشی در زمان میرزا ابوالفتح بیک سرآمد شاعر سمرقند بود  
 این مطلع از جمله منظومات اوست بیت از لطف شب مثال ترا در بر آفتاب از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب ذکر میرزا سلطان  
 محمد بن میرزا بالینقر میرزا سلطان محمد حسروی بود بکمال عقل و کیمیاست معروف و بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت و هوش در  
 معارک بولنگ بغل نفس نفس شاعر مر قتل کردیدی و هر چند لشکر ختم بقوت و شوکت بودی اصلا از آن فنی ریشیدی در خود و سخاوت بطریق  
 اعتدال سلوک نمودی و از اساک و اسراف احتساب فرمودی فوجی بکی مخصوصا به تقریر کثرت بخش میرزا با بر ابرضربانید و پرسید که چون است  
 که شما دین امر تقلید احتساب نمی نمائید میرزا محمد در جواب این بلیت خواند بلیت میان علم و جاهل همین قدر فرست که او کشیده غمان باشد این بسته  
 همار و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان جنبه صفات تدبیر بحال در ملک عراق بدولت و اقبال گذارید و در آنوقت که آنحضرت  
 در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاه زاده صاحب تائید از عزم آباد لرستان بر می شافت و در بیعت تجدید کرد و فرموده داد  
 از آنجا بصحبه ان رفت و بعد از ضبط آن بلده حجت نشان غمان بکیران بطرف شیراز یافت و میرزا عبد الله بقدم مقابل و متعلقه از دارالملک فارس  
 سپردن آنده پهلوانان جرجی در غایت صحبت دست داد و میرزا عبد الله گشت یافته پناه بعلیه صخره و لشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت  
 گرفته میرزا سلطان محمد مقرون بغیر و نا بشیر زاده و از شرف آنولایت سید نظام الدین احمد را بنابر استدعا میرزا عبد الله بصخره فرستاد و خواب  
 مر قنوی بعد از وصول بقصد خاطر شاه زاده را از جانب میرزا سلطان محمد مطلع گردانید تا از طعنه سپردن آید بخدمت شافت و میرزا سلطان محمد  
 او را بطور نظر محبت ساخته فرمود و در هر شهر از بلا عراق که خواهد توفیق نماید و اگر خواجیه بخراسان رود و میرزا عبد الله با مصیبت میرزا ابوالفتح بیک  
 صخره خراسان اختیار کرد و چون به راه رسید چند روز در قتل عاطف میرزا علار الدوله گذرانید اما در روز واقعه تراب چنانچه پیش ذکر یافت معنی  
 سپاه خراسان و ایران کرده روی بجانب میرزا ابوالفتح بیک آورد و میرزا سلطان محمد در فارس و عراق ممکن گشته که در کشاکش فاق سرطاعت بر خیزد  
 او نهادند مکر میرزا جهان شاه بن امیر قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را تحت تصرف در آورد و میرزا سلطان محمد از طعنه آن  
 رگهان خبر یافته با سعاد و سپاه متوکل گشت و نشان بایون بویون حضرت خاقان سعید نام میرزا جهان شاه در قلم آورد و در بنهوال که شهر یار اعظم  
 جهان شاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان اشاعه افشا که کما شکان و بخلاف حکم بایون در سلطانیه و قزوین بدخل نموده اند این  
 صورت پیغامده واقع شده بدیای که آن ولایات را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و بملکشی که حضرت خاقان سعید مخفور جهته او تعیین فرموده قنات  
 نماید و الا بمیدان قتل نشاند بخت خضای قضای ایز و تعالی بطور آید و مهر بر روی نشان زده و صحبت قاصدی بخدمت از سال نو و بکوشن لشکری  
 بیقیاس و عقبت لخمی رواند چون میرزا جهان شاه را چشم بران نشان افشا و بکوشن معلوم فرمود بخت گشته گفت این شخص در کمال هوش و شجاعت است باز  
 نشان خنجر بهره عام دارد که مثل من پادشاهای این نوع نشان می نویسد و با سپاه فروان روی بطرف فارس و عراق آورد و چون بنظر حقین مست  
 نزدیک شد رسل و سائلی از طرفین در میان افتادند و منازعت و مخالفت را بصالحیت و موافقت تبدیل دادند و میرزا سلطان محمد بشیر از بازگشته

امیر جهان جهان بطرف آذربایجان معطوف ساخت و آن شاه زاده بعد از فوت پدر گورکانی پسر و در سن هجده سالگی  
و شامانه در جنگ چهاران بدست میرزا بابر گرفت و تقدیر مالک الملک قدر بسیار کانی او نوشت چنانچه غریب است تطبیق و یافت  
و پسر تمام بقصیل انجمن یافت گفتار و بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنت همراه مراجعت  
فرمود و بصوب عراق بعد از وقوع محاربات چون میرزا سلطان محمد بن میرزا بابر مالک فارس و عراق را مضبوط گردانید و شنید که تمام  
میرزا انلیک بچه انجمن ارفایت معلومت کند از پیشه برنجیر مالک خراسان و کفندی و بال لشکری مانند حرکات افلاک نامحدود و بدانجا بتوجه خود  
و میرزا بابر نیز خود را متحد و مجتمع ساخته از دار السلطنت همراه با استقبال را در حضرت نمود و در نواهی جام آن پادشاه بهرام اتفاق میگردد و کردار  
میرزا کشور و مردان بر دوش کمر در هم او چینه نهایت مردانگی و جلالت ظهور رسانیدند و از امر نسیم حضرت و فیروزی بر پرچم علم میرزا سلطان محمد فرمود  
گرفت و میرزا بابر شکستی فاحش یافته عراقیان را سعادت استیلا بکفر یافت و میرزا بابر با بیعت نواز اهل تورجان از آن غریب با صلح بخت کشیده  
خود را بقلعه عمار رسانید و میرزا سلطان محمد در فایت حشمت و دار السلطنت همراه خرامیده رایت عظمت مرتفع گردانید بعد از عظیم امور دولت تشیید  
مبانی سلطنت روزی چند بسط مباحث و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم را از قید میرزا بابر اطلاق فرمود و میرزا علاء الدوله که مصحح خورش  
آورده بود روان ساخت در آن رستان در بلده فاحره همراه قحط و غلای عظیم بوقوع انجمن چنانچه بهای بخت خوار کند مصلح چهار صد و  
کیکی رسید و امیر حاجی محمد غنای شیرین که در زمان خاقان فردوس مکان دار و نوکر گران بود و در آن اوان از سایر امراء میرزا سلطان محمد بن میرزا بابر  
و اعتبار ممتاز و شرفی می نمود آقا غلام و نقدی کرده خاطر ترک و تاجیک را بمصادر و مطالبه بسیار زد و بهر چند خواجیه غیاث الدین پیر احمد خوانی که در  
دیوان میرزا محمد در هر که امراء عظام هم میرزا جناب امارت مآب از از اشغال نایره جو و بهیچ منع فرمود بجای رسیدل جرم احتلال با جوال ملک  
و مال ربه یافت و هر کس توانست از دار السلطنت همراه کریمه غنای غنیمت بصوب ملازمت میرزا ابوالقاسم بارتافت و چون میرزا بابر چند روز  
در قلعه عمار بسر برد بدستور سابق انحصار را با میرزا محمد صالح سپرده از راه امیر در روی توجه با سترها داد و دو کما شکان میرزا محمد را از ولایت پیرون  
کرده بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون انجمن جمع میرزا سلطان محمد رسید بصلصال میرزا بابر بر سطح نظر حشمت گردانید و میرزا علاء الدوله  
بجکومت کر میرزا بابر کرد و با سپاه غنیمت و متوجه استر با دگشت و امیر حاجی محمد غنای شیرین با سایر امراء جلالت قرین برهم منغلای شیرین روان  
ساخت و میرزا بابر مانند شیر زبانی از جنگی جرجان پیرون خرامیده و در شهادت امراء عراق رسید و از جانب طالبان نام و ننگ در میدان جنگ چنانچه  
بتبع خون فشانان ادیم زمین را رنگ لعل بخشان دادند و بهر نیزه و تیران نشان روزها در سینه یکدیگر کشتادند و درین نوبت غایت الهی شایان میرزا  
بابر گشت و سپاه عراق انهرام یافته دست قضا طو ماحیات امیر حاجی محمد غنای شیرین و فوجی دیگر از امراء و نوئیان را در نوشت از انجانب میرزا سلطان  
محمد چون فوت امیر حاجی محمد شود در ولایت طوس صنف آغوق را بعد از خواجه پیر احمد خوانی گذاشته از محبت امراء بلغا فرمود و در شاد راه بکر بخجنان مشهور  
رسیده صورت عاشره داشتند و آنش خشم شهبازی مشعل شده مانند باد صحر در حرکت مساعت کرد چنانچه زیاده از صد هزار  
در موبک هایون مانند چون بار دوی میرزا بابر زد یک رسید لشکریان جرجان بر آکنده کشند و میرزا بابر بار دیگر بقلعه عمار در رفت و میرزا محمد بن میرزا بابر  
شاید مخالفان کیدی اندیشیده باشند همان شب غنای مراجعت بطرف طوس محط کرد و آیند و در راه خبر یافت که غرق و پران شده و مردم سر  
خوش گرفته اند و راه کرز در پیش و کیفیت انجمن چنان بود که بعد از اطلاع میرزا سلطان محمد خبر قتل امراء و دوی هایون مشهور شد و شورش در میان  
لشکریان افتاد و هر چند که خواجیه غیاث الدین پیر احمد سعی و نوکیشان را نخواست داشت و میرزا سلطان محمد بمحکوم حضرت ارشاد عالی دیده بیکر کرد  
و یکد روز توقف فرموده در آن شایسته پیوست که میرزا علاء الدوله همراه شکان و کما شکان انجانب را از شهر عذر خواسته و بر مسند فرامانده  
انگاه میرزا سلطان محمد با خاص خوش فرقه مشورت در میان انداخت و گفت که مردم همراه با طبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و حال در آن بلده  
لوای سلطنت مرتفع گردانیده و لشکریان ماریشان شده اند و صلیحت چنان میاید که بعراق مراجعت نایم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر بخجنان  
نصبت فرمایم و سخن برین قرار یافته میرزا سلطان محمد آنکست راه عراق سازد و میرزا بابر بعد از شنیدن انجمن متوجه شهر آهسته میرزا علاء الدوله

ابوالقاسم

ادعانی

ابوالقاسم

انکر میر

قلعه اختیارالدین را بهولانا احمدیاسا و سپرد و روی بجانب قبه الاسلام آورد و میرزا بابر بدار السلطنت براه درآمده بمقتراحت خاص قلعه اختیارالدین بمصنوع  
 گردانید و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی نمود آنگاه مولانا احمد بیال پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شریاری  
 متوجه آنست که بنده این قلعه بیرون آیم باید که در حضور پنج هزار الدین عمرو اینرا بصره الدین قریش بگویند خود بیک هیچ وجه مستعرض متوطنان حصار ننهند و کسی دیگر  
 نیز نگذارد که قصدی اندیشیده میرزا بابر بنحو جبب تقدیم رسانیده مولانا احمد بامتابان انحصار بیرون خراسید و میرزا بابر بعد خود و خانواده بیکس را  
 بمعرض رسانید ذکر سلطنت میرزا عبداللطیف در محکمت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک بی مانده  
 میرزا عبداللطیف پادشاهی بود و بطحط طبع و حدت دهن موصوف بکثرت فضایل نفسانی و کجالات انسانی معروف بصحبت درویشان و کوشه  
 نشینان میل فرزدان داشت و در مجلس مشایخ و علما بدروانی ادب نشسته بمقتراحت ایشان میگذاشت اما سوزانی مزاج و تند خوئی در درشت  
 کوی بود و کینه اندک عقوبت بسیار میفرمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و نفقت حضرت خاقان معبد روزگار میگذاشت و بنده حضرت  
 با شاه زاده آقچه محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام میگردد و چون میرزا عبداللطیف بر وجهی که سبق ذکر یافت و الله با خود در این شهر  
 شهادت چنانچه بر اینض بخت فرستاد و در سمرقند پای بر بند استقلال نهاده رایت دولت و اقبال ارتقا داد و تقلید خلفا کرده در ایام جمعی  
 بنفس نفیس خویش بفرات خطبه و امر پیش نمانی پرداخت و در رعایت رعیت شرایط اتمام معنی داشته بساط عدل و انصاف محمد ساخت اما  
 جمعی از بر لاسیان و ترخانین را مثل امیر محمود باسوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر معصیل صوفی ترخان را که در ملازمت او جان سپاردها  
 کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا انجلیک با خجاعت امیر سلطان شاه بر لاس و پسرش امیر جلال الدین محمد را که ملا  
 میرزا عبداللطیف می آمدند کشته بودند و القعه بنا بر قتل امیر بر لاس و ترخان سایر نوئیان از ملازمت میرزا عبداللطیف متنفر شدند و در آن ایام که کولان  
 میرزا انجلیک و میرزا عبدالغفر در باسبب اتصال بنا بر اقبال او با یکی بیک ترخان در میان آوردند و بجهت هر چه تا مترجم قتلش کردند و در شب جمعه  
 بمسیت و ششم بر صبح اول سنه اربع و خمین و ثمانه در کسبیه کاه خند نشسته در قتی که آن شهر یار دیوانه سارا از چنار لطیف شهری آمد میرزا بوی او آید  
 و آن تیر بر بدق مقصود خود و میرزا عبداللطیف دست در بالی اسپر زده فریاد برآورد که تیر رسید لا بوم جمعی که ملازم رکاب سلطنت آید  
 متفرق گشتند و دشمنان خود را باور رسانیده سرش از بدن جدا کردند و پیش طاق مدرسه میرزا انجلیک آویخته مدت پادشاهی میرزا عبداللطیف  
 ششماه بود و او بعد از قتل بد پروریتن بخت را تکرار نمود و بخت بدگش پادشاهی را نشاید و کشته شدنش شمه نیاید از غریب اتفاق آنکه میرزا  
 عبداللطیف بر دست بابا حسین نامی کشته شد و بر طبق تاریخ قتل پدرش کلک قضا تا پنج کشتنش بابا حسین کشت بخت بابا حسین کشت شب جمعه  
 اش پنج تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشته و چون میرزا عبداللطیف بقتل رسید بوجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبدالقدیر شیرازی علم سلطنت  
 مجازی مرتفع گردانید ذکر تو حیم میرزا ابوالقاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و میان حصیمان و او بیس بیکت برادر امیر  
 خراسان سابقا نامشکین ششماه اخیر بمشام جان مطالبه کنندگان رسانید که میرزا علاء الدین چون خبر تو حیم میرزا باریش چند در السلطنت  
 هرات باز گذاشته علم غنیمت بطرف بلخ برافراشت بعد از وصول بمقصد فی الجمله روحی در ظل رایش جمع آمدند و میرزا بابر انجلیک را جمع نموده با لشکر  
 جلالت از عازم بلخ بمشام برادر کشت و میرزا علاء الدین از مقابل و متعاقب پیروتهی کرده روی بکوستان بدخشان آورد و میرزا ابوالقاسم بابر  
 پس از آنکه عقبه الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا علاء الدین و له نصفت فرمود و بسباب جمعیت  
 او را از بدیا و بر انداخته بلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ و خندز و بقلان را بامیر پیردینش هزارا سپی و برادرش امیر علی که بصفت نصفه و نجا  
 و شجاعت موصوف و معروف بودند اندانی داشت و رایت نصرت است بصوب دار السلطنت هرات برافراشت چون بعد از مدت و اقبال بمشام  
 عزت و جلال نازل نمود دید که در غنیمت بمو کب بیاوین صورتی در رعایت غنایب دست داده و دست قضا ابواب شد و و ضا بمر و دی را  
 کشته شرح این حال و بقیین این مقال آنکه میرزا ابوالقاسم بابر در وقت اختصار سفر بلخ قلعه اختیارالدین را با و بیس بیکت سپرد و او بیس چند روی  
 بامر کولانی بر داخته شربت حکومت مذاق جان او را شیرین نمود و بخار کسری و غرور بکج و مانع راه داده بخیال استقلال اسباب حصار دادی مرتب

روزگار

ساخت و بدست بی شرعی علم فن و فنای و ظلم و غنا و فراخت کاهی از قلعه پاپان آمد به بخت تمام بر در حصار محلی نشست و شراب بخورد و بعضی از ارباب حسن و قبح را بر جو و تکلیف از میان بازگشاید و بکجا میبرد و با آنکه میرزا ابوالقاسم با بر نظر و حضور از یورش منع بازگشته در باغ معین نزل اجلال فرمود و این چنین در تمام حصیان و طغیان بود و در اصل از مرتبه تخت و سرکشی نزل نمود و چون آنحضرت در مناسبت با قلعه سپید و آوار لاف میسری میزد و در آن وقت به و خایر بسیار و سلمه پیشا سرخون بود میرزا با بر استعمال مجامع و محاربه بناسب نمود و در ای جهان کشتی بر قتل آنوقت مکمل گماشته یکی از فرمان را نزد او فرستاد و پیغام داد که تو قدم از حصار بیرون نماند که من بدینجا خواهم آمد آنگاه آن پادشاه مجاهدی شهر تشریف آورد و جمعی از اهل ساز و آواز را بقلعه فرستاد و فرمود که باینر معاقب میرسیم و طایفه از اصحاب جلالت را نیز از عقب روان ساخت و غلغل در قلعه افتاد که حضرت میرزا و او پس تا بدینر حصار با استقبال آمده اند بهادران باری شیخ منصور نامی در وی و نیت و او پس بیکت بیکت غم خیز و در اهلک ساخت و دلاوران دیگر خود را با و پس رسانیدند و بعضی پل در پی روح جلیش را بد فروخ روان کردند ایند بعد از دو روز بر او و او پس بوسف شاه و مراد ترکمان که مقرب او بود سایه نظر از حصار افتاد و آتین بیرون آمدند و مقابل قلعه بنواب درگاه پادشاه و الا حجاب سپرده ایشان نیز درخت بهایم آخرت بردند و درین انشایکی آنحضرت صانع میرزا علارالدولت پیش میرزا باری آمده عرض کرد که جناب شهر باری نیز دیکت شهر رسیده و در دامن کوه کا زکاه از نظر من غیب شد جمعی از ملازمان کسان سلطنت ایشان فی الحال تقصیر کنند و میرزا علارالدوله را از وفای اسکندر بیکت بیرون کشیده حسب کم بعضی از اهل اعتماد سپردند و در شته میرزا ابوالقاسم باری بنابر دفعه که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بمهرم قشلاق استرا با درایت عنایت بر افراشت و چون بسططان رسید حنان کیت جهان نوزد بصوب نظام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام رحل قامت انداخت کشتار در میان محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم باری در منزل چهاران کرت ثانی و از باری در آمدن آن سرور یا صل کما فی البصر صفتنا قدر جناب سجانی در شهر شسته حسن و عین و ثمانه میرزا سلطان محمد بن میرزا بنظر کرت لشکری پر تور از ولایات فارس و عراق فراهم کشیده بمهرم خراسان و دردم برادر عالیشان غنان بکران مخطف گردانید و میرزا ابوالقاسم باری در ولایت بطام انچه نوزده خباش شیخ الاسلام خواجوه و لا که در انو لا بواسطه استیلا میرزا سلطان ابوسعید از نا و او التهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا محمد فرستاد و التماس صلح فرمود و آنجناب بدرگاه سلطنت تاب شافته و شریط سفارت بجای آورده و حاجت بنابر فور الحاح و مبالغه خواجوه و لا نا سر رضا جلبانید و مهم برنجوب قرار یافت که محقر ولایتی از مملکت خراسان داخل دیوان عراق باشد و در تمامی قلمرو میرزا با خطبه و سکینه نام و لقب میرزا محمد شیخ و مرین گردد و میرزا با بر پس از مراجعت خواجوه و لا نا افتاد بر صلح کرده از نظام باز نذران رفت و طرح قشلاق انداخت در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا سلطان محمد دفتر عهد و پیمان را بر طاق سنیان نهاد و از نظام و دامغان گذشته بجنگاه سفر این در آمد میرزا باری از نشیندن این سخن بر آشفت و مانند شیر دیر از نذران متوجه میدان قتالی گشت میرزا سلطان محمد چون از فوج برادر خبر یافت از ولایت سفر این غنان بکران بجانب استرا با دناقت و در موضع چهار آن دو سپاه شوکت و سگاه مانند بار بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بصبر حمله نیران مصاف تیر کردند و میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ جلالت آخته و غلبه غلبش بر سپاه خراسان آخته غلبت بر سو که تیغ و نمان بر فراخت سر و سینه ختم با خود ساخت و میرزا ابوالقاسم باری نیز سوار کیر و در در معرکه کارزار انداخته غلبت بر تیر و کمان و شمشیر تیر بر آورد و دشمنان را سنجید و در آن اثنا امیر ابوسعید میرزا میرزا سلطان محمد که رنجیده میرزا ابوالقاسم باری رفت و گفت میرزا سلطان محمد قصد قول بزرگ دارد و مناسبت آنکه لشکریان کوچ باز و بند تا او بمیان صفوف زاید آنگاه از اطراف و جویش در آمده نگذارند که بیرون رود و مقارن آنحال آن شهر باری حاجت شعار بر قلب لشکر خراسان حمله آورد و گفت منم محمد بن بنی قریه و سپاه میرزا باری بوجوب تسلیم امیر ابوسعید کار بند شده و آنجناب را در میان گرفتند و نگذاشتند که عوایق را بگویند و یون پیوندید و زمان کشتن و کوشش امتداد یافته آخر الامر نیم فتح و ظفر از جانب میرزا باری در اتر از آمد و جود عراق روی بگریز آورده میرزا سلطان محمد در پیج تقدیر سیر و دیکت گشت و هنوز فرمان فرمای خراسان سواره ایت ده بود که او را پیش بردند و میرزا باری بزرگتر آنجا طلب ساخته زبان سر زلف گفت که از جانب ما چه واقع شده بود که فاصد خون و مال مسلمانان کشته و دوفوت لشکر خراسان کشیدی و خود را باین روز کار گرفتار گردانیدی

جلال

میرزا سلطان محمد  
خاکست از قتل  
آن امیر سوارزاده

میرزا سلطان محمد جو ابداد که بموده در شکیست امور محکمت امثال این قضایا روی می نموده میرزا بابر با خواجای بعضی از مردم که در اندیش بقتل بر او می چنان که  
 شجاعت و قوت و انسانیت مانند او فرزندی از مادر گیتی در وجود دنیا ده بود اشارت فرمود و موکلان انتخاب را مورد ساخته بطرفی روان  
 شدند تا حسب حکم تقدیم رسانند در آن راه میرزا سلطان محمد را مالی طلبید که زخمی را که بدش رسیده بود بدیند موکلان گفتند هم این در کشته شده  
 انتخاب فرمود که بامر مروت مکرر جو ابداد بگفت پس مرا کجا میبرید و بهما بخافرو آید هر تسلیم در پیش انداخت و یکی از سران بنگان میرزا بامر بکجا خبرید  
 شمشیر کار آن شهریار عالی مقدار آخر ساخت را بعمی در داد که اساس چرخ را نیست قرار از دایره زمانه دور است مدار زنها را مان زده  
 امید مدار که تیغ شمشیر کسی نیاید زنها و چون میرزا بابر بدین بیکر قیظ و نظیر سرافراشت شکر نعم الهی بجای آورد و قیظ با طراف محاکم محروس  
 فرستاد و فرمان داد تا نقش برادر عالی کوه پور ابدار السلطه برآورد بر نزدیک پدرش میرزا بایق و قیظ کرد و بعد از آنکه خاطر از غم بکایت براد جمع  
 ساخت همان روز بعضی کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهان بین میرزا علاء الدوله را به سیل آتشین از خلیه ویت عاری کرد و انداختن شخصی که  
 مباحث این فصل شلیج بود بر انتخاب رحم کرده گفت که آب در چشم آورد و میل بار و جوی در پیکهایش کشید که بر دکت دیده اش آسبی رسیده به چندین  
 مکارم اخلاق و محاسن آداب و کم جلی و مروت غیری میرزا ابوالقاسم بایران بود که جرایدهایم برادران را بر قم لا شرب علیکم الیوم موشح کرد  
 و از ایشان عفو فرمود و مضمون کلمه العفو عند الاقذار من علو الاقدار بطور رسانیدی آنگاه چون سرشته اختیار و قضیه قدرت کار فرمای قدرت  
 و وقوع خبر و شریعتی تقدیر مالک الملک اکبر تو توفیق از برای رجال روزگارش یافت و امثال آن افعال ناپسند از آن پادشاه خردمند صد  
 یافت و ذلک تقدیر انور تعلیم کفشار و دیسیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بدار الملک ششیر از و مراجعت فرمود  
 بر مسکیت همیمن کار ساز چون بساعت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراخبال حاصل کرد و روی تو جبهه مالک فارس  
 عراق آورد و بنابر آنکه بسبب عور سپاه میرزا سلطان محمد نقصان تمام نبیلات محکمت روی راه یافته بود آیات نصرت آیات از راه ترشیر نبوی  
 بر تو توفیق فرمود و بعد از نزول در حدود و انولایت از امر میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین ابن و امیر فرزند  
 بساطت زمین بوی استعدا یافتند و با عارت دیوان علی متقی گشتند و همچنین خواجیه پیر احمد خوانی بدرگاه عالیناه رسید و منظور نظر شفقت کرد  
 و موکب ظفر قرین از دارالعباد ویر و مقهور و سرافراشته شهر شیراز فرامیده پادشاه دوست نوز نوازی چاک عیش و عشرت ساز داد و با جود  
 ساده عذار و مه پیکران بامید رخسار خجسته با ده خوشکوار اختیار کرده چند روز قدم از بزم انبساط بارگاه سلطنت نهاد و در آن اشا خیر سلیمان سپاه  
 ترکمان بر بلده ساوه شتهار یافت و میرزا بابر بساط بزم در نوز دیده غمان غرمت بصوب مو که نزد یافت کیفیت ابوالقاسم چنان بود که بعد از  
 فتح چنان میرزا بابر بر یک از ولایات فارس و عراق را نامزد یکی از ارکان دولت فرمود و از آنجمله حکومت ساوه را با پیشرخ علی بهادر و ولایت  
 قم را با میردرویش علی تقوی نمود و ایشان از راه روی ببلادند و کور حرامیدند و از رعایا مطالبات کرده و موطان آنولایت را در مصداقه و نمود  
 کشیدند و چون پیشرخ علی در شتغال نایز ظلم و ستم بیشتر سیکو شد طایفه از اعیان ساوه و جمعی از ترکه که در آن حدود بودند با قیام و زند و ترکانان بکنایه  
 بر سر پیشرخ علی ریخته و او را گرفته پیش امیر جهان شاه فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کلید محکمت عراق است را بکان تحت نصرت امیر جهان شاه  
 ترکمان در آمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفه از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت و امیردرویش علی برج و باره شهر را بمصنوع حصار  
 محقق شد و بعد از انقضای چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانید این اخبار رسیده ابالت فارس را میرزا معز الدین بختخوار مقصود داشت  
 و بختخوار چون رایست غرمت بصوب صفهان برافراشت و در آن راه را بطی از جانب خراسان بار و دوی نصرت نشان رسیده بو قیظ عرض رسانید که میرزا  
 علاء الدوله در خراسان عروج کرده است و خلق بسیار در ظل را تیش جمع آمده اند بنابر آن میرزا بابر تو قیظ و محکمت عراق مصیبت ندید و در پیش  
 شازدهم رجب ششمین و ثمانه از کوشاک زردغان کیت کیتی نور بصوب دار السلطه میرا مخطف گردانید و در بیست و دو ماهه  
 بر در سیمه حکومت آنولایت را میرزا حلیل سلطان بن میرزا محمد جاک از برای داشت و از آنجا براه تون رایست غرمت افراشته بعد از وصول بدین  
 سرزمین امیر سلطان حسین را بکوکوت نصب نمود و موکب بایون از تون بصوب هرات در حرکت آمده دولت دوم شهبان بعبادت و اقبال و تفرج





میرزا عبد اللطیف پدر اکبر بر سر پادشاهی نشست کس فرستاده بخوابد بمهر قند بر دوش کرد و میرزا سلطان ابو سعید اجس کر بخیمه بجای نشست و کعبه  
اتفاق در همان شب که میرزا عبد اللطیف در سمرقند قتل رسید و میرزا عبد الله شیرازی پادشاه گردید میرزا سلطان ابو سعید که بعد ازین اکثر اوقات در  
سلطان ابو سعید بخیمه کرده خواهد شد و بجای خروج نموده داد و غنم بجای آنحضرت را گرفته در بعضی شکر از خود صلح بجایان باز داشت و روز دیگر قتل میرزا  
عبد اللطیف بان و بار رسید و امر او اعیان بجای آنقدم اعزاز از زو سلطان سعید رفتند و زبان پستغفار کشاده آنحضرت را از مجلس سربون آوردند  
و بر منسلطنت نشاندند فقه اخلاص و نیاز بر رسم شمار را فشانند بخت غریب مصر برغم را در آن غیور ز قهر چاه برآمد با وج ماه رسید و از آنجا که ملکوتیت  
آنحضرت عالی مرتبت بود با وجود بدایت ایام کاسکاری و افتتاح جنگام شهر یاری سلطنت و ولایت بجای آنحضرت نمود و کعبه بهمت بر کنگره شکر  
افکند و میرزا عبد الله از خیال استقلال آن نقطه دایره مرکز چاه و جلال آگاه شد بر اسم استقلال استیصال نمود و بعد از وقوع قتال عبداللشکر سمرقند طالب  
کشید سلطان سعید عثمان اندام بصوب ترکستان مخطف گردانید و شهر سیاحت تحت تصرف در آورده روزی چند در آن بلده بغرغت بگذرانید  
میرزا عبد الله چون برین حال و قوف یافت سپاهی راق کرده همراه بعضی امرای شجاعت پناه بدینجا بخت فرستاد و آنجا بعد در قلع رستمستان حاکم بکی کشید  
سلطان سعید در شهر محقق گردید و امر آفاخره محاصره و محاربه کرده در آن شاس سلطان سعید فوجی از معتدل خود را بطریق نهانی از شهر سربون فرستاد  
تا از دور سپاهی بجای آن نمود و آوازه در انداختند که لشکر او زبک رسیده و در شهر نفاذ شده و پناه ندهد بآنها و آن ترزل را بکارت و قرار لشکر  
میرزا عبد الله راه یافته سرخوش گردید و طریق سمرقند پیش و بهادران سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری از احوال و اقبال و خول  
و بغال ایشان بجهت گرفته و چون که بجایان بداد السلطنت سمرقند رسید میرزا عبد الله ابواب خراب کشاده زروا فرط لشکر باین داد و غم زخم  
تبریب اسباب مقابله و تکمیل آلات مقاومت ساخت نمود و از آنجا بخت سلطان سعید بمحمدی نزد ابوالخیر خان که در آن زمان پادشاه لوسرجی خان  
بود فرستاده مدد طلبید و ابوالخیر خان آن تمسک بفرق اول اقران داده با سپاه فراوان در نواحی بستی سلطان ابو سعید پیوست و آن دو پادشاه جدا  
نماند بجهت ملک ملک بخش تعالی نشاند و اثنی بوده روی بداد السلطنت سمرقند نهادند و میرزا عبد الله از اتفاق اعدا آگاه شد بالشکری بعد  
قطرات اطهار از شهر سربون آمد و چون از آب کو بک بکشت سپاهی سپاه ابوالخیر خان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی کهر صف  
قتال آراسته ساخته از طرفین مردان و لاور مانند امواج بجز آنحضرت در یکدیگر افشانند و تا غم قوت در جگر توانائی داشتند و او پرولی و پهلوانی دادند  
از خون کشندگان رنگ شفق گرفت و فضا به هوا روضه و جبار مهر که بجا سمت یقین پذیرفت آخر الامر تا مید ملک حمید شاطال سلطان سعید  
میرزا عبد الله عثمان بصوب فرامی مخطف گردانیده و راندا راه بار گیر و در لای فرو رفت و شاد زاده اسیر سرخه تقدیر گشته در شب دو نیمه  
مبیت و دوم جامی لاوی کشید و همین و تا غامه حکم میرزا سلطان ابو سعید جام شهادت در کشید و سلطان سعید بر وقوع این فتح نامدار بلواری  
محاصره حضرت پروردگار پر و خسته لوی ثمت عظمت بر فراخت و بنابر آنکه میدانست که اگر او بیکان بمهر قند در آید ابواب ظلم و سبید بر روی فرق  
عباد خواهد گشود و رض ایشان بر پیش نهاد بهمت ساخت و چون نزدیک شهر رسید امر ابوالخیر خان را که مصوب موکب علی بودند غافل گردانید  
یکسواره بدر و زره تاخت و مخفان را پیش طلبید و گفت منم سلطان ابو سعید در وازه بکشاید تا از تعرض او بیکان سالم نماند آن مردم علی الفور  
بر موجب فرموده عمل نمودند و سلطان سعید بمهر قند در آمد و بخت جهان بانی ممکن گشت و بروج و بار باد شهر را محصور کرد و اینده بترکات لایقه و قنوقا  
رایقه نزد ابوالخیر خان و امر او مقربان او فرستاد و پیغام داد که چون بمن آمد حضرت از السلطنت ابوالجدا و تحت تصرف اینجانب در آمد و سنا  
چنانست که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت نمایند و دیگر درین و باز قامت نفرمانند که فایده بر آن سرب نشواید و اینها را  
چون میدانست که چاره منحصر در قبول آن التماس است بدینست حضرت عثمان مراجعت اعطاف داد و ده بیست قنوقا شافت و سلطان سعید از رو  
استقلال ضبط امور ملک و مال پر و خسته بکامینغ برقع عدل و انصاف و خض اینجه جبر و عساف قیام نمود و در قاب نوا صی و ادانی و قاصی را  
در رتبه طاعت کشید و ملازمان میرزا عبد اللطیف را سیاست فرمود و بعد از آنکه مدت بیست سال بر تو انوار معدلش را طواف دیدار ما و را و التماس  
بجانب خراسان شناسند تا سر حد عراق در تحت تصرف ملازمان آستان معدلت ایشان قرار یافت و باز ده سال دیگر از اقصی کرستان تا حد و از

در حجر بنی آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری آن ولایات بجائی رسید که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و چون آفتاب اقبالش بر سر حد ازل  
انتقال کرد در اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانه روی کباب عراق و آذربایجان آورد و در حدود قراباغ آران و بران شده در ماه رجب سنه  
و سبعین و ثمانه اسیر سپه بخت تقدیر گشت و در سه روزی معتقد بوده دست بپا ستامیر حسن بیک بساط حیاتش در نوشتن چنانچه تفصیل اینچکایات  
عشر بیکت کتیر خواهد گرفت و کجای حالات آن سلطان صاحب سعادت در چنین داستانهای آینه صفت و صنوع خواهد پذیرفت و خواستش  
الذین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه قطب الدین طلاس و سمنانی و خواجه میرالدین فرجی و مولانا امیر سمرقندی و خواجه نعمته الله قسستانی و خواجه عبداللہ  
احطب در سلک و زار سلطان سعید نظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبد الکیم سمرقندی  
و شرف جهان میرک عبد الرحیم بایت سعادت می فراشتند کشتار در میان قشلاق فرمود و میرزا ابوالقاسم بابر بهادر و در ویران  
جر جهان و مراجعت نمودن از حجه آمدن سلطان سعید بجد و مملکت خراسان پادشاه بهرام تور میرزا ابوالقاسم بابر در  
اواسط سنه پنج و شصین و ثمانه نوبت دیگر خیال تجرفارس و عراق فرموده بایت آفتاب اشراق بر فراخت و در روز و شب ۲۲ رجب از دار السلطه  
براه در حرکت بگذشت و قطع منازل در مراحل بغیر قنایان خوشان را معسکرها یون ساخت و در آن منزل یکی از محرمان میرزا علیل سلطان بن میرزا محمد جهانبگیر صاحب  
جلال ساینده شاه زاده با فوجی از بداندیشیان اتفاق کرده قصد غدیری دار و فرمان واجب الا و حان تحقیق آن قصیده شرف نفاذ یافته امر اعظام نمود  
فحص و تفتیش قیام نمودند و چون صدق سخن بخت بوضوح انجمنید بد آموزان میرزا علیل سلطان بیا سار رسیدند و شاه زاده چند روزی معتقد بوده در ۲۳  
ماه رمضان حج اذینروی ملک عدم گشت روان و میرزا ابوالقاسم بابر در آن مقام بآداب عید صیام قیام نموده در اوایل شوال سعادت و اقبال  
عنایت قشلاق جر جان فرمود و در بار ذمیم نفعده سلطان آباد استرلادارین مقدم حسرو بادین و داد غیرت ساحت ایوان سبب شداد گشت و آن  
رستان در آن مکان توقف افتاده چون فصل شتابانرا بخانید و سپاه سیر و در یاجین بزم ترین باغ و بساطین در بساط بیض زمین منتشر گردید و پادشاه طفر  
قرین از بورت قشلاق به غایت مضاعف و بر شوق عراق در حرکت آمد و در آن آستانه جانبین بلخ ایلی رسید و بوقف عرض رسانید که میرزا سلطان ابوجعید بیک  
نحو ولایت خراسان آداب آتوی بهر بخت برق و با و عبور نمود و امیر میر درویش و امیر علی اطهار جلالت کرده تا اندوختن پیش رفتند و بعد از مقله میر  
پدر بزرگم تیغ زمر و پیکر از پای درآمدند و حال از حد و بدیشان تا گناباد مرغاب و در حیطه تصرف آن شهر یار کامیالست و غنایافته و آشوب  
در تمام ولایات خراسان بهمت ارتفاع یافته میرزا ابوالقاسم بابر چون بخیال استماع نمود دفع اتحاد شاد را از تخیر عراق و فارس اوبلی و ابراهیم شناخت و غلام  
مراجعت لغلاف داده فتح ماوراءالنهر را پیش نهادیم عالی بهمت ساخت و در طی مسافت سعادت فرمود پس از آنکه موکب منصور آداب مرغاب  
عبور نمود و از طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید العود احمد خوانده بدار الملک خود باز گشت و مملکت طراسستان باز گذاشته آداب آتوی بیک گشت تا  
میرزا ابوالقاسم بابر بدتور محمود و در سرعت سیر هم مبارک بجای آورد و در غره ماه رمضان ششم از بلخ قندوز بقلان عبور کرد و روزی چند در آن نیک  
لنگر اقامت انداخت و امر اعظام ابجج آوردن کشتیها نامور ساخت و ذکر رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بطایفه سردار السلطه سمرقند  
و مصالحه کردن با سلطان حالیشان سعادت یافتند چون در بار بفرهنگ بموجب اشارت حسرو فرزند جغتای چند کشتی در بحر بربک  
جمع آوردند و در آن کشتی شش پاک دین و امرا و لشکریان زمره میان طایفه کشتی آداب که شش چند روز سالی برای حمل نصب اعلام کشتی گشتی  
الکاه شاه و سپاه آداب و دشمنی عبور فرموده بولایت حصار شادمان شتافتند و از آنجا بوندک رفتند بلیت شه و لشکر از بلخ فرمود کی رسید  
طی تاسود کی و در تو ذاکت خواجه نظام الدین بود و که از اولاد صاحب بدایت بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید  
بدرگاه پادشاه صاحب مانید رسید و بپای امرا و ارکان دولت در باب استیلا صلح و صفای سخن گفته و جوابی درشت شنیدند و در آخر مولانا فتح الله  
گفت و ماحلی الرسول الا البلاغ لیکن مانده و مرا سوگند داده اند که بعضی سخنانم رسیدند که آن که است گفت میرزا سلطان ابوجعید بیکو بد که من  
این ولایت را کینک پوش کرده ام اسان اسان بار نخواهم گذاشت و از هر چیزی بخوابم ترسید و ما تو انم یامی بنات و قرار استوار خود انم امر از استماع  
این سخن تند خوانی و درشت گوئی بشیر زبانی میرزا لغو نمودند و ایلیان را حبس کرده کوچ فرمودند در سلح ماه مبارک رمضان میرزا ابوالقاسم بابر بعضی سپاه

دست ۳

سلطان سعید ۳

چهارم

جمع

سپاه و ملاحظه براق امراء عالیه بر دو اخته و وزیر شریک ادب عید صیام تقدیم رسانید انگاه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنت میسر شد که در روز چهارشنبه شوال سعادت و اجتناب از رنیت فرخی بلده مذکور نزول اجمال فرموده قبه سر پرده بارگاه با وج مهر و ماه بر فراخت از انجا بن میرزا سلطان ابو سعید بنابر استصواب حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عیسی اندک و سایر اعیان و اشرف هم قند خاطر بر حقین قرار داد و رعیت بیرون شهر را در آورده برج و باره را بر تخته محکم ساخت که شرح آن کفین و نوشتن راست نیاید و چون میرزا ابوالقاسم بابر در قریه شروتمنزل کردید از دلیران سپاه خراسان بنیر خلیل و مولانا احمد سیاه و ولایت پیاده و قدیم کابلی و ملک محمد امان شیخ جلالت اخته و اسباب محاربت همیاساخته بطرف هند و افغانهاختند و سورن انداختند و از لشکر بگرام تهر ما و رار انهر طایفه از شهر بیرون آمدند با شغال آتش قتال پرداختند و خراسانیان کشت یافته میر خلیل و مولانا احمد سیاه و الی جمعی کثیر سیر شدند جمعی عرض تیغ و تیر کشند و چون هم قند یان اسیر از نزول سلطان سعید بر دند انجناب بنیر خلیل و مولانا احمد را پیش طلبیده نخلان عتاب بنیر زبان گذارند مولانا احمد سیاه و ولایت امید است که بواسطه مکر فشاران میان شمار دران صلح واقع شود و این موافق مزاج پادشاه افتاده بجا حفظ و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابوالقاسم ماند شیر خنماک با آنها در آن بلیاک روی تخییر فرمود و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان کار و دلیران روز یکبار قدم اندر و از بهر و نهد دست بانداختن تیر و راندن تیغ دراز کردند و در از فرار از مرابا بری بهلولان حسین دیوانه غایت مردانکی بطور رسانیده خلقی از هم قند یان را بر خاک بپاک انداخت و چون سلطان کوکب انجناب از نظاره آن معرکه بولناک ملوک کشته حصا مغرب را منزل ساخت از طرفین نخلان باز کشیده خبر که خوش شافتند و برین میاس مرتب چهل روزه در ظاهر هم قند هر روز نایز قتال الهاب می یافت و شتر قتل و اسیر بر صفات خسار مردم اندرون و بیرون می یافت و در آن ایام از امر سلطان سعید امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد فضل با جمعی دیگر از سرداران در دست بابر یان گرفتار شدند و مقید و محبوس گشتند بعد از آن لشکر بدو سر ما سر بر آورده دست برد می نمود که اعضا و جوارح سپاهیان را یارای حرکت نبود و از بر دو جانب مایل بصلح و صفا کشته متوسلان آغار گفت و شنید کردند و مهم بر آن قرار یافت که هر دو پادشاه عالیه سیران را بگذراند و سلطان سعید ملکیت ما و رار انهر قناعت نموده دیگر مقرض ولایات خراسان نکرد و در اینجا عید و چمان در میان آمد و میرزا سلطان ابو سعید و خلیل و مولانا احمد سیاه و الی سایر گرفتاران را طلع فاخره پوشانیده رخت داد و میرزا ابوالقاسم بابر نیز خواج نظام الدین مورد و مولانا فتح الله تبریزی و امرا هم قند را لباسهای پادشاهان غنایت کرده بشهر فرستاد و رایت نصرت آیات بجانب دار السلطنت همراه در حرکت آمده در اوایل ذی القحجه مذکوره با تمام لشکر از معرکه کی سلامت عبور نمود و بنیر با با جمعی را که در ظاهر هم قند آثار شجاعت تقدیم رسانیده بودند منظور مرامت ساخته مناصب ارجمند غنایت فرمود و ایالت قبه الاسلام علیج با میر شیخ حاجی تقویض یافت و امیر علی فارسی بر لاس حکومت ولایت کاشان و جاریک شافت و خطه اند خود با میر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد شافق تعلق گرفت و در شیرخان لوارد و ولت امیر بابا کوکب شاست سمت ارتقا پذیرفت و پادشاه ملک بخش قند و بقلان را با میر سلطان بر لاس داد و دو موکب بجا یون روی توجه بدار الملک خراسان نهاد و در چهارم محرم منور و مکر مبلده فاخره همراه رسید و زبان حال قال متوطنان اند ما بر صحنه انچه حال کو یا کردید بتبت نیز لشکر که بار در کعبه اقبال رسید رایت شاهی بفر جلال ذکر گشت محکمت سیستان و قندهار نذر رانیان در قلعه عماد و بیان بعضی دیگر از وقایع که در او ایام حیات میرزا بابر دست داد در اوایل سنه تسع و چهلین و ثمانه بعضی میرزا ابوالقاسم بابر رسید که الی سیستان شاه حسین ولد ملک علی بنیت بخدا ام سان بهر اقتضای لوازم تعظیم و احترام کجانی مرغی ننیدارد و بخلاف آبا و اجداد خود در طریق بکر و خوت سلوک نموده نفس استقلال بر صحنه ضعیف نگار و بنابر آن پادشاه علی کمان امیر خلیل بنید و کمان با طایفه از تراک بلیاک بفتح سیستان نام فرمود و امیر خلیل بعنایت الهی و اثنی بوده و بر قوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بد انجناب بخت نمود و شاه حسین مقاومت با نیر شیشه شجاعت در خیر کنت خویش ندید و تمامت ملک نیز و زار باز که آشته عنان بصوب فرار گردانید و امیر خلیل منظره مضروب سیستان در راه اطراف آن محکمت را مضبوط ساخت و خبر فتح عرضه داشت کرده رایت استقلال بر فراخت و بعد از آن سال شاه حسین جمعی فرایم آورده عازم نزد امیر خلیل گشت و بعد از معی و اتمام انهمام یافته بکیبار کی از سر حکومت در دست بابر از نو گز

خود کشته سرش از او خلیفگی بردند و او بدو تسلطه همراه فرستاد تا برادر علیا آویران کردند و در بیست سال میرزا ابوالقاسم باریج به نظر اتفاق  
بر حال میرزا معزالدین بخت و او را در ولایت مرو و ماخان که سابق سیورغال امیر خلیفگی بود حاکم و فرمان رو ساخت در خلال این احوال جمعی از  
دیو ساران مانند ران که بغیر ماخان میرزا با حسن در قلعه محبوس بودند و رفتی که امیر شادالیه در استر آباد بود یکی از نوکان را با خود موافق ساختن خروج  
نمودند و ناکاه بر سر دار و غمه قلعه که در سلک نوکران با حسن نظام داشت تا خیره او را بقتل رسانیدند و بر سر کس اعتماد نداشتند و خصما سپردن گرفت  
اطراف آن حصین مصیبت گردانیدند چون این خبر به میرزا باریج رسید عظیم غمگین گردید تا آنکه حال نکس و وقار اظهار نمود و چندگاه قلعه در تصرف  
ماندند و نایان مانند آفرام دار و غمه مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر با حسن بجای انحصار شافت با سیدانکه قوت دولت و افزون لطیفه ساز  
و سعادت طالع بیا یون آواز فتح قلعه نمود و در غم ایوان بسج شد و انداد و در آن اشاک جلال الدین محمود بسیار غن بر زبان و بطور و سایر بسیار  
کیری مشغولی نبود و مانند نایان دم از اطاعت و انقیاد و زو و جمعی از ایشان بجهت تهدید بسیار مضایقه در قلعه آمدند و جلال الدین محمود با اتفاق یکی  
از نوکران با حسن پیش رفت و دو مانند نایان از نایان باران خویش نزدیک ایشان خرابیدند و نفعان صلح انیر با یکدیگر گفتند و در آخر مانند نایان و دستار  
کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکران با حسن رسانیدند قاعده عهد و پیمان بود که سازند جلال الدین محمود و رفیق او و دستمای آن دو شخص را حکم کرده  
پایان کشیدند و ایشان بی اختیار از آن که غلطان کشته بقتل رسیدند و انظار یافته در اخبار رفتار خلاف از پیشتر متنبه نموده بودند بعد از چند روز  
آبگری که در آن قلعه سکون داشت و از ظلم مانند نایان نیکست بنک استاده بود و محبتی پیدا کرده بجلال الدین محمود و پیغام نمود که در فلان برج قلعه محبت  
که بدو روز و دو راج عیون کرد و حالا بهفت روز است که من اینجا را میگویم باید که سه روز دیگر بیشتنظر باشد و چون روشنی چراغ در آن برج به بینید  
بسیار قلعه کنید که قیاسی خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب بود و غم و غم و غم بود و چون روشنی چراغ نمود صبح امید نشان از مطلع مر  
طالع کردید و زو با نمانده مانده دعوات متجاهر غم عالم بالا کردند و اینک و دستیاران او که با فرود آمده و قرب صد کس را بدان برج در آورند  
و مانند نایان واقف شده بعضی جان بنکست پارسون بردند و باقی پنج سیاست روی بعام آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود و سرهای قیاس  
همراه فرستاده میرزا ابوالقاسم باریج و ر کردید و نسبت بان سردار و شایع شاعران و احسان و کشتن بقیه رسانید مضرب کونالی قلعه  
بدستور محمود باریج با حسن محض کشتن طغنه آن فتح نمیدان بلب آن لطیفه فنی از یوان کیوان در گذشت و در اوایل سیه شین و ثنائیه مزاج  
شرف میرزا باریج اعتدال مخوف شده مرضی مصعب برداشت و جنبه صفات استیلا یافت و اطباء میجا نفس را مریعالجی لازم معی و اهتمام بجای  
بعد از چند روز فی الحقیقه صحتی وی نمود در خلال آن احوال و زو و ابید و رغایت عظمت و جهایت در محاذی برج نشکون کشت و چون آن برج طالع  
دار تسلطه بر است و ششم خانه طالع میرزا باریج بود و انواع گفت و گو در میان بر باب بجوم پیدا شد و از آن جهت و غم تمام چنین میرزا صاحب تاج  
و سر و امیر و وزیر و غنی و فقیر را یافت و بعد از آن باندک زمانی انواع طبایع متوجه بر و یان کشته نایه اصناف بکجات و روضات روزگار بکجات  
تاقت چنانچه از نایان کلام آینه بوضوح خواهد بود است انشاء الله تعالی و تعین کشتار و در میان رفیق میرزا باریج ولایت مشهد  
و انتقال نمودن از جهان فانی بعام محمد چون حکیم علی الاطلاق از دار افتاد و از صفت فو شقین مزاج شریف خرواق و صفت  
کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد دره متعین سیه شین و ثنائیه بمر طواف مرقد مطهر مشهد مطهر علی الرضایان بودی جعفر علیهم السلام از باغ  
سفید باغ ختم شریف برد و ماه صیام در آن تمام با و اطلاعات و قصدا و اجبات که زانیده در روز عید بعد از اداء عابختی پادشاه بانه  
فرموده ماه شوال را در جهان باغ پایان رسانید و اوایل از لقیقه الحرام عیان برش کردن خرام بصوب مشهد مقدسه اعطاف داد و چهارم  
ماه مذکور چهار باغ مشهد بیست و هجده فرامی نضای کسب و قلمون کشت و روز دیگر بحکام رفته و غسل فرموده بلو از مریارت روضه  
منوره روضه بقیام نمود و سید آن عتبه کعبه مرتبره بصلوات و ندوات نوازش کرد و در باب نظام مهمان را با و غور بری صفحا و فقره شریط  
معنی و اهتمام بجای آورد و در آن زمان بران فتنان در جهان ولایت فردوس بقتل اتفاق افتاد و پادشاه علیجاه از ابرار حسان کشت زار  
امید طوائف انسان را سر سبز و سیراب گردانید دست دریا نوال بود و بخشش بر کشتار در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و کارکنان

امام عالی  
کرم



وارکان دولت صورت مخالفت روی نمود و اینجی موجب ملال خاطر آن مهر سپر سلطنت و استقلال کشته گایی بملطف و کاتبی بعین ایشان را ملاست میزدند  
 لاجرم امر اعظام صلح و صفای ارضی شده از یکطرف امیر خداداد و امیر شیر حاج و بهلولان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادر او امیر حسین علی  
 حاج و جلیل الدین سمنانی بروصه متوجه قدوه خاندان بچهره الزمانی در آمدند و او را هم عهد و پیمان در میان آوردند که مدت الحکومت یکدیگر بدینید باشند  
 و در مقام خلاف و نفاق نباشند و که آشتی همه حال بهتر از جنگ است و میرزا با برادر مصالحه امرای متوجه و مسرور گشته زبان حبه بیان بترتیب و بختین  
 ایشان کشید و هر یک از امرای طایفه برسم آشتی خواره گشتی ترتیب کرده پادشاه را طوی داد و چون در آن اوقات جناب سلطنت تاب از آنجا  
 شراب تاسب بود اگر اوقاتا بباب سار و کونین کان خوش آواز بهراه داشته و در تشریفات میسر میفرمود و در آن شاد و زمی در محلی دلکش و موصنی  
 روح افزا فرود آمده بود که ناگاه در پیشی زولیده موی نیکو روی زردی که پادشاه و امیر از فرزندگی پیدایشید و سید زکی خواندن ترجمی آغاز نمود و  
 آن ترجم بر شیخ بیوفائی دنیا و عدم اعتبار عالم فناء است و ترجیح بنیادین بود و بخت این به طرأق کن فیکون دره نیست پیش ابل جفون  
 خاطر اصاغوا کار از لحاظ معانی آن ترجیح که عدد و ابیاتش گنجینه بایچه میر میخیزون کردید و در پیش بعد از تمام آن شریعت نظام از نظر  
 حایب شد چنانچه ملان آن استان سلطنت ایشان بر خیزد و در کوه و دشت طلبیدند نیافتند و چون اکثر فصل شتاء مانند ایام هجرت و نشاط و حج  
 بگذشت چنانکه بگذرد و باد بدشت میرزا ابوالقاسم بابر در سیم ماه ربیع الاخر سنه اصدی و ستین و ثمانه که هنوز آفتاب عالم تاب در حوت بود و  
 النکات را در کان کشت و چند روز در آن موضع دلفروز بجای آورد پراپیدن پر داخته ناگاه ناخن آق شکار که شهریار عالمقدار را بحال و ایستام پیا  
 بود شکست و اینجی چمنی فرض پذیر کران آمده بهشت مراجعت فرمود و در روز و وصول مضمون این بخت را که بخت تو بر زمی کردم و آمد بهار سنگ  
 نو به شکم آرزوست بر زبان حبه بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را ببط بساط عیش و اینیاط مامور کرد و ایند و جامهای باوئه از غوانی  
 و افتاح راه را بجای از دست کلعداران سرور فشار در کشید و در صبح سه شنبه ۲ ربیع الثانی در عین نشاط و کامرانی از چهار باغ میسر شد  
 بر محله نشسته ساعتی سیر نمود و پس از مراجعت بر سر رودت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور را با بهتاج بهمت تغییر پذیرفت و بر بعضی امر غضب  
 کرده برخاست و بچشم در آمد و در چاشگاه بهار و روز جانش سیر کرد آفتاب بهر قبال از برج ماه و جلال مغرب فنا غروب نمود و نیز آسمان سلطنت  
 و استقلال از اوج غمت و اقبال سهر خروال نقل فرمود و در نشا بده احوال امیر و وزیر صغیر و کسیر و ناله و نغیر آمدند سیلاب خون از فواره دیدار  
 چون رود چون روان کردید و در آرزو بحال بواجعت اصحاب تغزیت طوفان باران عیان گردیدند بخت بر آمداری از زبان اندوه فرو  
 بارید سیل انکه تا کوه روز و کرامت احوالی که بهر خیمه و گنبدین باو شاه مغفرت قرین برداختند و جسد مطهرش را بگنبدی که در جنب روضه نور و خیمه  
 علیه السلام و تحتی و اقصیت مدفون ساخته اظهار دانا احساس ستمی میگردند و از کینا فرستادند تا قریب جوار نام ششم علیه السلام را  
 برین مدعا دلیل می آورند جناب بلاغت شعار مولانا عبدالقادر در تاریخ وفات آن پادشاه حیده احوار گوید نظم آفتاب ملک ابر بنان تا  
 کی چنان خورشید بهبان در خور است در ربیع ثانی و فصل ربیع لاریا ساغر خون دل پر است چرخ الکرم جگر با پاک شد دید باز  
 اشک و دامن پر در است این چه حالست چه تاریخت گفت موت سلطان مویده بابر است و میرزا ابوالقاسم بابر را غیر از میرزا شاه محمد  
 فرزندی نبود و ذکر او بعد از تعداد اسمی اکابر آن زمان مظهر خواهد کرد و بدانشاء الله و عده الغزیه ذکر شده از حال مشایخ و افاضل  
 که معاصر بودند باین پادشاه باذل از جمله افاضل مشایخ کرام که در زمان دولت میرزا ابوالقاسم بابر از جهان فانی به عالم عابدی انتقال  
 نمودند یکی شیخ بهار الدین عمر بود و وی خواهرزاده شیخ بهار الدین است و شیخ بهار الدین از چاشنی در پیشی حتی تمام داشت و در وقتی که از راه  
 بهر مکه مبارکه میفرستد در منزل موفعان نقد جان نقابض ارواح سپرده و شیخ بهار الدین عمر در صخر سنه هجده و کشته و آثار جاذبه بروی ظاهر بوده چنانچه  
 پیوسته در وقت ادار نما کسی بازو یکت خودی نشاند تا او را بر عدد در کلمات غرضه و تهنیه میموده سلسله شیخ بهار الدین عمر بسلسله مقرب بارگاه  
 سبحانی شیخ رکن الدین غلام الله که سمنانی می پیوندد و ظاهر از وی شیخ غلام الله و له مانند او کسی برجا ده تقوی نشسته و شیخ بهار الدین عمر در زمان  
 خاقان دالاک میرزا شاه رخ فی سنه اربع و اربعین و ثمانه بعزیت گذاردن حج اسلام و طواف رجب حبه رتبت حضرت خیر الانام علیه

بنایست

و السلام از دار السلطه براه در کشت آمد و کجی کثیر را عیان زمان ماند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و خواجه بن الدین جامی مولانا  
 قطب الدین ظهیری و مولانا شریف الدین عبدالقهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین فرخ و خواجه شهاب الدین اسماعیل حصاری و غیره و در آن  
 شیخ نجیب جازروان کشتند و بشرف طواف رکن و مقام و زیارت مرقد عطر سالی پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام مشرف شده مراجعت نمودند حضرت  
 حقایق نباهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبدالرحمن المجسی در نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل فرموده که گفت شیخ بهار الدین عمر را در بادیه  
 که مرضی عارض شد چون آنجناب صائم الدین بود اصحاب همه عارضه مذکور بکلیف اظهار کردند قبول نمودند و ناکاه طاعتی از اهل غیب دیدم که بجانب  
 مخصوص رفتند چون بدر حلقه رسیدند نیز بکشدند من آن مقصد با وی گفتم فرمود که قطب بود و اصحاب وی در آن وقت که بدر حلقه آمدند من بای در آن کرده  
 بودم از آنجهت زود رفتند بعد از آنکه من بای خود کردم مراجعت نموده پیش آمدند و ناکاه خواندند شیخ بهار الدین عمر در بعد از بیعت با اول سنیج و  
 و ثمانه در قریه چهاره از بلوکات دار السلطه براه وفات یافت و میرزا ابوالقاسم بایرمان روز که انجمن شوقیه مذکور رفته و ولد آنحضرت  
 شیخ نور الدین محمد را پیش فرمود و بیشتر نزد داشتن بخانه پاکشده بخانان برادر شافت و توقف نمود تا نفس شیخ ابدانجا رسانیدند آنکه آن پادشاه  
 عالیجاه از بیره کوه بیکر فرود آمد و نفس را برداشت و در سجده عیدگاه موجب وصیت و اتفاق اشرف آفاق جلال علی ابن اوراق سید بایرمان  
 ماند شاه پیش بدنه برخانه شیخ نماز گذارد و دفن شیخ بهار الدین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السلطه براه است و میرزا ابوالقاسم بایرمان  
 مرار عمارتی عالی طرح انداخته با تمام رسانید و هم در ماه مذکور قاضی قضایه الاسلام یعنی جناب ملاذ الانامی قاضی قطب الدین محمد الانامی بجهان  
 انتقال فرمود و مولانا شریف الدین عبدالقهار در تاریخ فوتش این قطعه نظم نمود نظم پناه شریعت سرفاضیان محمد بقوم انامی امام ده و دو  
 زاده وفات نی زوار القضا شد دار السلام بحاجی بی بود و تاریخ اوست وفات الشیخ علیه السلام مولانا سعد الدین الکاشغری  
 در اوایل حالت معلوم شغولی نمود و اکثر کتب متداوله را مطلقه فرمود تا بفره بملوک راه زید و تقوی پرداخته و در سلک مریدان و خلفا مولانا  
 نظام الدین خاموش نظام یافت و بر تو نوار ریاضت در درجات احوال یافت تشنه لوامع معرفت باطن فرخنده میافش را روشن گردانید  
 و بر سجاده ارشاد نشسته بسیاری از سالکان را بر تبه ولایت رسانید و در مطلق معین مطهر است که در اوایل حقایق الاخری شریفین و ثمانه مولانا  
 سعد الدین مریم شده صاحب قرائت کشت و در جناب مرض و شدت ضعف و افقه بر شش گذشت مصنون آنکه مرا میان بودن و زدن مجتهد  
 ساختند من بنابر آنکه اطفال صغیر دیشم بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از اظہار این سخن بد و روزی بوم الاربعاء و سادس جمادی الاخری  
 شریفین و ثمانه وفات یافت و در سرخیان مدفون شد مولانا شمس الدین محمد عریب در مطلق معین مذکور است که مولانا شمس الدین  
 محمد عرب مدی در ویش و شریفین و اخلاق بود و در من عرض خود را با عرض بنویس گفتم ای او آثار است دوست میداشت و چون میرزا بایر  
 بوی انتفاشی می کرد پویند بخان فریبنده نفس محبت میرزا علارالدوله بصحیفه طر مردم می گماشت بلکه مردم را با سلطنت او دعوت می نمود و  
 متابعت میرزا بایر مانع می نمود و در شریفین و ثمانه بعد از آنکه نامی از جانب ارستان در شوه سپاهیان بدار السلطه براه رسید و بجانب مولو  
 در بواوای میرزا علارالدوله بدارستان کرد و یقارن آنحال دار و حکان براه شخصی اگر شمس میرزا بایر آوردند که بطریق تجسس نزد میرزا علارالدوله  
 آمد و بود و کجاست مولانا محمد عرب و سید عبدالقدکامیث آورده بنابر آن میرزا بایر سید را باند خود فرستاد و جناب مولوی را بیستان کسب کرد و بجا  
 کشت و مولانا محمد کز بیستان متوجه عالم آخرت کشت این بیت از منظومات اوست که بیت کسی محرم شمس بشاره نیست ز احوال شمس فرشته آگاه  
 نیست قاضی عبدالوہاب مشہدی از اصناف فضایل و کمالات بهر دور بود و در انشا نظم و نشر بدین معنی که گویند نوبتی یکی از طرف  
 را و صنعت معلوب سوتی این عبارت بخاطر سید که مدای دارم و معرض قاضی رسانید و جناب اندک تا تاکی کرده همان صنعت جواب داد که بر آید  
 بایر این قطعه در مدح خواجه جمیع الدین نعمانی که از سایر وزراء و میرزا بایر اعتبار بیشتر داشت از بیای طبع قاضی عبدالوہاب است نظم و زبیری کز  
 برای منش زید که هر روزی قضای فرخ دیوانه شود و خورشید فالجی اگر مقدار کرد و کوشش و اند فلک سار ز راه چهارده زنی منمش  
 بنالچ مدار حکومت دارای دوران صفائی وجیه الملک سمیعین محمود بایچه مولانا جلال الدین ابوزید پورانی بویسته بادای

در این

و طایف طاعات و روایت عبادات قیام و اقام می نمود و بواسطه رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام  
و التبیحیه بمقامات بلند ترقی فرمود و در کفایت جهام فرق نام لوزم سعی و اهتمام مرجع داشتی و هر کس از اهل اختیار در آن باب رجوع باین کرد سخن  
خود با او ملاقات نمودی و نقش بخوابی بر لوح ضمیرش نگاشته می نمود و خوان ضیافت کسرتده بودی و جهت آینه و رونده طعناهای لایذرتیب فرمود  
در نهجاست مسطور است که مولانا جلال الدین بوزیرید را بحسب ظاهر سیری بخود همانا او می بوده است و می گفته است که هرگاه مرا مشکلی پیش می آید  
برو حاکمیت حضرت رسالت علیه السلام و التبیحیه رفع میکنم تا آن که مشکلی آسان می شود و فاش در شب رویش و بهم دقیقه نشستی و شستن و نماز  
الافتحاق افتاد و در قرینه پوران مدفون گشت و پادشاه نیک الهی و مظهر السلطه و الخلافة ابو الفخاری سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود  
مزارش عمارتی عالی بنا نمود اوقات حیات مولانا بوزیرید از نو سال تجاوز بود خواججه محمدش الدین محمد که سوی از اولاد حضرت شیخ الاسلام  
احمد الجاحمی التامی بود حدیث ستره و توفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب فرمود اگر چه در ذکر جبر تعلیم شیخ بن الدین خوانی میکرد اما صحبت شیخ  
بهار الدین عمر بسیار میرفت و بسبب باجناب لوزم کمال اخلاص و ارادت بجای می آورد در مسجد جامع دار السلطه براه بموضع و صحبت طایفه  
مشغولی میفرمود و بر سر منبر بیان حقانی آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان میگوشت و مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا  
جلال الدین بایزید پورانی و مولانا محمد اسماعیل و خطوی میرفته و آنچه از وی می شنیدند بقریف و کسین مقابل میکرد اندیند و سلطان  
صعید میرزا سلطان ابو سعید بوی ارادت تمام داشت و پیوسته نقش متابعت و اخلاص او در ضمیر ملکانش از ثقات شایع افتاد که سلطان  
ابو سعید در حقیقه اول از ایام سلطنت بوخط خواججه محمدش الدین محمد تشریف برد و در آن اشک باجناب سخن می گفت یکی از حاضران بی تقریب صیحه زد  
و سلطان از آن بانگ بی بیگام متعجب گشته خواججه محمد روی پادشاه آورد و گفت که ما بنویسند بجناب سخن می گفتیم که موجب وجد و حال شود ظاهر  
دل این عزیز را بجای دیگر بر است و فاش باجناب در چاشنگاه روز شنبه ۲۶ جمادی الاولی سنه ثلث و شصت و ثمانه روی نمود و یکی از فضلا در تاریخ آن  
واقعه این قطعه نظم فرمود نظم شیخ اکمل قدوه کمال که بود اهل صورت یعنی رهنمون خواججه محمدش الدین محمد که غمش آسمان پوشیده و دل نیکون ساخت  
جا در ساحت قدس قدیم حمیده و از خط امکان بدون چرخ دون چون پایه قدش میوز سال ناریش برین ابرخ دون مولانا محمدش الدین  
سجود طبع و حدیث ذہن در میان فاضل علم شریعت تمام داشت و در اوایل حال چندگاه کسب علوم پر و آخته بالاخره بمت برکتیل کجالت  
احرفی کجاست با شیخ بهار الدین عمر و شیخ بن الدین خوانی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت می نمود و در شب جمعه عرّه ماه رمضان سنه اربع و ستم  
و ثمانه از عالم انتقال فرمود و قبرش در کانه کاه در پایان قبر محراب حضرت یاری خواججه عبدالقادر انصاری واقع گشت شیخ اوزمی انصاری از  
مشایخ شریعی زمان خود بود و درین کمونت طریق درویشان بایل شده از اسرارین بجا نشافت و بعد از گذاردن حج اسلام و طواف مقدس  
حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام عنان غریت بطرف هند وستان یافت سلطانین اندیا بجناب شیخ را رعایت بسیار نمودند و طریق  
مستلک داشتند انعام و احسان فراوان فرمودند و ملک شیخ اوزمی بقضای حدیث حب الوطن از وطن در آن ولایت ابا کرد و این بیت  
در سلک نظم آورد بیت من ترک هند و جیفه خیال گشته ام باد و بروت چون بیکو پنجرم و از آنجا بسفر این شافته با و اوطاعات و عبادات  
مشغول گردید و فاش در سنه ست و شصت و ثمانه واقع بود و لفظ حسرت و کجاست جمل از تاریخ آن سال اجناس و کتب عجایب الدنیا و حوا و ابرار  
از نشانیات شیخ اوزلیست و دیوان اشعار بلاغت آمارش در میان انبیا و روزگار شهنشاه دار و و همد سال مذکور مرغ روح مولانا طوطی که در ملک  
شهر ابرهه و نظام داشت نقش قالب شکسته بریاض قدس پرورد کرد و مولانا طوطی ترشیری الاصل بود و میرزا بابر نسبت با و التفات و عنایات  
بسیار می نمود این طوطی از نیک طبع نقاد اوست بیت جهان که جبرش طاق و خانه و در دست زچاره کن بساطش فغان الحذر است و مولانا  
طوطی مددوان جوانی بجهان جادوانی شافت و محراب حضرت سلطان امیر نظام الدین علی شیر جهه صبط تاریخ و فاش لفظ خروس یافت نظم صبیح  
رمان طوطی آن شاعری که بودش بکر معانی عروس چو طوطی رفت این عجب طرف بود که بلخ شاد فست او را خروس سست عیاشات الدن  
فضل الله را و کانی بوخو مضایل و محاسن خصال از قرآن و ماثل مسمائی می نوشتی بوخط طبع و طلاقت لسان مراد فاضل و در آن مسطور

و خطه طر در غایت خوبی نویسی و پیوسته بنویسد انعام و الطاف سلطان و حکام محقق و سرفراز گشتی و فائز در روز یکشنبه ۲۰ جمادی الاخری ششده در هرات  
روی نمود و بکوشش در جوار بر جبین مدفون شد میر اسلام غالی از اولاد حجه الاسلام امام محمد غالی بود و در علم طب و حکمت مهارت  
کامل حاصل نمود و کاتبی نظم اسرار نیز شعری میگرد و در قضایه کمال فصاحت و بلاغت بجای می آورد و در مجالس انعام طراست که غایت قدرت میر اسلام  
را در نظم ابیات از آن قصیده حکیم نوری که پنج چون مراد و خشیق را عکس دی کردم قیاس گفته معلوم میتوان نمود و آن قصیده شگفت بر مدح میر علا  
الدوله و مفضل نیست بیت شاید اجمال را بی ملک او نبود لباس بکات اجمال از جلال او کند مجد النحاس و میر اسلام در زمان حکومت امر از بهر ابروی  
در پنج مقيم بود و بعد از آن از عالم انتقال نمود مولانا نسیمی از فروع قضایا مثل شعر و معانی و انشا و خط بهره تمام داشت و در دیگر روز و در بهر ابروی نظم کرده نوشت  
بنابر آن بن بیت را در کشتی خود کاشت که بیت یکروز هیچ شاه پاکیزه مرشت سبی و در بهر ابروی کفت و بنوشت و مولانا نسیمی بنیاد پوری اصل  
بود و بواسطه علت جمع طعام بسیار میل نمود این حکایت مشهور است و بر آنند و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلسی گفت که مولانا نسیمی بیست من خرباز میخواند  
چون دو دیکری ازین معنی استماع کرده با هم مبلغی شرط بستند و بیست من خرباز داشتند بعد از آن شافقه اتفاق در از روز مولانا را از صغری بود و  
مکیده داشت مع ذلک چون سبب آمدن آن دو وزیر را معلوم کرد گفت خرباز از دیکت بفراش من بنهید تا بنیم که هم کجا میرسد و چون موجب فرموده  
علم نمودند دست از زیر بالا پیش سپردن می آورد و دست مشت خرباز می گرفت و بخورد تا هیچ غذا نگاه از آن دو کس رسید که با دانه شرط بسته بودند بیا  
دانه گفتند یک کس خرباز با دانه بخورد گفت من خرباز با دانه بخوردم تا اختلاف در میان نشاید نشود در ویش با علی خورشیدان در ویش پاکیزه را  
لطیف گفتار بود و بهر آن نشان که میرزا ابوالقاسم بار در مشهد قتلان نمود و در سرباز بخدمت پادشاه کامکار شافت و انکشافات شایسته یافت و در  
مصفوف بصفت تقوی و پر بهر کاری تصاف داشت و در غایت ریاضت اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفه خاطر حکایت  
در فن عروض و مضامین شعری شاکر و مولایحی سبک بود و در علم تصوف سنک خطاطی عامی درست مینمود و در علم عروض و در سارا تالیف کرد و در جوار  
قصیده مصنوعه خواجه سلمان مثل ابطا به تمام بجای آورد و مطلع آن قصیده در ویش نیست که غایت یس و دیدم در جوابی وصل بایه کس بنیدم آشنای اصل  
کار از بجز منظومات در ویش مضمون این رباعی نیز مشهور است که رباعی موجود در ذره بخود نتوان کرد بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد ایجاد  
چون قبول ممکن بود آن را که قبول کرد در نتوان کرد ذکر سلطنت میرزا شاه محمود آنچه در ایام دولتش روی نمود در بهمان  
که آفتاب زندگانی میرزا ابوالقاسم با بر مغرب فنا غروب کرد امر و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سر جهان بنانی نشاندند  
و امیر حسین علی توجه بلده هرات گشته برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید تهیه بعضی از مصالح حکومت بطرف سرخس رفت و شیخ را ده پیروام که بجای منصوبه  
سرافراز بود به صلحت سدهای میرزا معزالدين بخیراه مرو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر بجایب هرات منصبت فرمود و در  
اشا راه شجره از مرو رسیده بعرض ساینده که میرزا شجره را عیبه کرد گشتی دارد و سر بحلقه طاعت کسی در نمی آرد و اکثر تصد امیر حسین علی آمده حوض  
داشت نمود که در روزی که خبر واقعه محنت اندوید پادشاه مرحوم بهر رسید میرزا داروغه از محافطت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاه زاده امیر حسین  
سپرون جنبه و بخانه احمد ترخان رفته و با اتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافته و چون خبر تو جمع کسب علی را از مشهد بشنیده بکنا از کعبه  
حرامیده و لشکر فراوان بروی جمع کردیده و القصد انتحار این اخبار موجب و خنده طاهر صغار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت سرعت نموده  
بیت و ششم جامی لای در باغ مختار زوال اجمال فرمود و سادات و قضات و اصول و اعیان کلازمت شتافته مراسم پیش خزا تقدیم رسانیدند و دواغ  
مصیبت عالم سوزنا تانه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ ترخان شتافت و بهر آن ایام امیر شیخ ابوسعید از طرف سرخس سیده و نایر ظلم  
و عدوان بروجات حال پرویان یافت بدین تنه حال آنکه امیر شیخ ابوسعید که بشرات نفس و بیباکی موصوف بود و از سایر امار و باری بزرگ حشمت و مکنات  
ممتاز و متشی بنمود بعد از آنکه از سرخس هرات رسید بهر محبت نیم در مصیبت چنان دید که برسم سر شام سبیل علی از موطنان ندیدارستانه شرا و و بخش  
کرد و مصیبتات نوشتند یک شتم مصیبتی ملازمان امیر شیخ ابوسعید و متی دیگر با تمام نوکران امیر شیخ حاجی مقرر شد و در غم جامی لای اخری محصلان  
بنیاد در گرفتن نمودند و در عرض دو سه روز آنچه مدعا داشتند بجهول پوست مقدار آن تحمل خواج کمال رکش و خواج علی امیر خواجه در دیوان میرزا شاه

قصیده که در جواب  
شعر و معانی  
کمال فصاحت  
و بلاغت  
بجای می آورد  
در مجالس  
انعام طراست  
که غایت  
قدرت میر اسلام  
را در نظم  
ابیات از آن  
قصیده حکیم  
نوری که پنج  
چون مراد و  
خشیق را عکس  
دی کردم قیاس  
گفته معلوم  
توان نمود و  
آن قصیده  
شگفت بر مدح  
میر علا

میستند

میرزا شاه محمود و نذران و وزیر بر سر رخسار کفایت کرده اولاً از محصولات موقوفات را تمام مصرف شدند تا آنجا که بزم میرزا کر خفته بودند و بر دیوار  
و دنیا جمع نموده محصولات در قلم آوردند و محصولان غلات شد و در عایا و پاره را گرفته و بخت و بر چرخ تا مرز طلعبند و چون سرانجام آن بزم مقدور و مردم خود  
دو دو جان سوزان و دو دمانها برآمد و نایز و خور و تعدی در خانه ها افتاده علامت فرغ اکبر ظاهر شد صورت امنیت مانند عمار روی در پرده افتاد کشید و صفت  
رفاهیت چون عمل کمیا و رواج کار فضلا ناپدید کرد و بدست بسیاری از فقرات ترک اهل و عیال گفته منهنم گشتند و خلقی که پیش از این بخت گشته شده از سر نقد جان  
در گذشته عورت مسورات میرزا کشاده و مویا با داده بر سر دیوان شافتند و بزبان عجز و زاری داد و خواهی نمودند شیخ ابوسعید بی ثانی از فریاد  
و فغان آن چارگان اصلاً متاثر نگردد اما بعد از آن ایام بر طبق کلام معجز نظام امن بحسب المضطر اذاعه و کشف التو و پادشاه عطا بخش و تسکینی در  
ماندگان کرده و داد و سطو مان داده کرد و از وجود شیخ ابوسعید بر آورد و شیخ ابوسعید انکه میر شیر حاجی بر دفع شیخ ابوسعید بدست کر بسته در ۲۱  
جادی الاخری میرزا شاه محمود را از بناغ خان بدرون شهر برده فرمود تا سادی کردند که از وجه سر شایع آفریده گیت دنیا یکسی بد و هر چه داده باشند  
باز ستانند و نوکران شیخ ابوسعید را بر جای بماند عادت گشتند لاجرم سالکان طریق ظلم و ستم بای دروای فرار نهادند و سایر اربابا میر شیر حاجی  
گشته نشب پاسبان شدند و وزیر دیگر میر شیر حاجی ابوسعید که در بیرون شهر بود برافتاد بر آورد میر حسین علی غفران کر زید بطرف آب مرغاب غلظان  
و میر شیر حاجی با جلفی بسیار مراد لشکر بایان و رعایا و بازار بایان از شهر بیرون آمده سر در پی او نهادند و در جانی که در میان کوه حصار و قنوج و رباط واسطه  
شیخ ابوسعید رسیده نایز به محاربه طلبت کردند چون زندگانی شیخ ابوسعید از ضرب شمشیر قتل نشان سوخته کرد و دید یکی از ستان بجان میر شیر حاجی سرش ازین  
جدا کرد ایند و بدر وانه ملک برده و جبره لئال طین پا و نخت و بر آورد نوکران آن بدست خیریت غنیمت شمرده سلک جمعیت ایشان از بیم نجات  
ج خاصیت ظلم انجین است مدام در شاه و این احوال و خلال این احوال خبر متواتر شد که از دوام تمام در ظل احلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته  
و شاه زاده با اتفاق ارا و نوئلان بخت عالی بهمت بر شجره دار السلطه براه بسته بنابران میر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد فرزند شاه و پهلوان حسین ابوسید  
و امیر ترخان طریقی شورت سلوک داشته و طایر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قوا و مصالحه بهتید یا به تاوان  
فراغت و رفاهیت بر ساحت احوال ممالک خراسان تا به و باستقواب محمد علیا کو بهر شاه و آغاز ترکان شاه را که در سلک نوکران عتبه آن عتفه  
انظام داشت جبهه شست آن هم بار دومی میرزا ابراهیم فرستادند و قبل از مراجعت ترکان شاه و مروره از مردم فتنه جوی خاطر نشان آن شیر حاجی کردند  
که شدت مودت محمد علیا میرزا علاء الدین و فرزند او میرزا سلطان ابراهیم چون فرغ آفتاب عالم تاب بر جهان روشن است و در خواران و  
و لخواهی امیر ترخان نسبت بان عظیمی امری مقرر و معین لاجرم بدی پیری میباید اندیشید که سر رشته اختیار و فتنه اقتدار بیرون زد و بنابران میر  
شیر حاجی از روی باز می زمانه متوهم شده با اتفاق پهلوان حسین و یوانه قتل امیر ترخان را پیش نهاد بهمت ساخت و روزی بهانه جانی نشان را بگویند  
باغ ترخان طلعبند چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروز شاه بود فراست دانست که حال حبس و بهانه خود را از بناغ بیرون انداخته متوجه نوکشت  
ریز که برادش امیر سلطان حسین حاکم آن ولایت بود و همان لحظه نوکران میر شیر حاجی و پهلوان حسین تیغ بید رفیع در ترخانین بستند و امیر او پس که  
کار دمی در دشت و کوشش ریزه میکرد بطایفه لیل خود را با شیر حاجی رسانیده کار در برنگش زد و امیر شیر حاجی بروی در افتاده ملازمان  
او پس ترخان را با پسرش یوسف ترخان و دختر ترخان بهمان ساعت بکشتند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را با انگه پناه بوی برده بود قتل نمود و بمان  
روز بطرف خوف که سپور غالی بود در حرکت آمد و در شان راه با میر احمد فیروز شاه دو چار خود در قبل از سلام و کلام آن دو سر در شیخ اتهم از  
نیام کشیده در بیم بستند و پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد فیروز شاه که بمکارم اخلاق انصاف داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد غیاث  
الدین ترخان و مولانا احمد بیاء ال ناک فتنه جان بکنا کشیدند و در لباب مرغاب خود را میرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروف  
و امیر شیر حاجی چون مرکب انجین امری خطیر کردید میرزا شاه محمود را از بناغ ترخان بشهر آورد و به کجا اقلید الدین منزل کرید و محمد علیا کو بهر شاه و آغاز  
فرمود که در مدرسه حضرت خاقان سعید که در برابر انقلبه است ساکن گردد و بعد از روزی چند که جراجت شکم امیر شیر حاجی نیام یافت خبر رسید که میرزا  
ابراهیم با غلبه و از دحام تمام خرم خرم خرم فرموده و توجده دار السلطه براه بسته بنابران امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را با بناغ عمار بر و دهره از دوجو

کر دینید



امرا و لشکران دولت بایر می نمودند قاضی مصلحت الدین احمد الامامی به عنوان اب محمد علیا کو بر شاد و اخلاصه شهر را بمصنوع ساخت و حفظان بر و روزها  
 کماشت و فرمود تا منادی کردند که هیچ فریده دست مظلوم بجانب رعایا دراز نکند و پای از حد خود فراتر نرند چ تا بهیم که من بعد چرخا بدو دن  
 ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم بر سر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود و تقدیر الهی چون شکیست حضرت احدیت  
 عظم سلطان معینی آن شد که بر طبق کلمه تقدیر این ابراهیم شد از روزی چند قامت قابلیت میرزا سلطان ابراهیم بجعلت رشد و شاد و ارایش باد و پرتو  
 انوار صفت و آفتاب از مطلع و آفتاب از اندر ابراهیم غلبه و جنت احوال تا بدو اسطوخودوس نه کوره و وطن مزبوره و در کتاب مرغاب سبای حجاب  
 در ظل لوی جهان کشای انکسره صاحب رانی جمع آمدند لاجرم بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته متوجه دار السلطنت میرا شد و بعد از طی منازل و  
 قطع مراحل صبح سه شنبه ماه رجب سنه احدى و شین و ثمانه نزدیک باغ حصار رسید و میرزا شاه محمود در این خبر شنیده عنان اظفار از دست داد  
 و روی بطرف مشهد آورده قدم در راهی فرار نهاد ابراهیم حاجی بصوب قلعه سیره توران گشت و اقتصادا و اقتصادا و احدیت بساط جمعیت بایر باز  
 در نوشت در نصف النهار باز میرزا سلطان ابراهیم در باغ حصار نزول نمود و جمعی کثیر از امر و لشکران را با یکا مشی اعدا و ان فرمود و زمره از ان  
 طایفه که از عقب میرزا شاه محمود در فتنه ملک قاسم و لاسکندر فرار یوسف و دولت کیلیدی غنای و فرمان بر کمان و حاجی خلیل و در ویش حاجی عبد  
 را دست گیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند و ملک قاسم و فرمان شباغت محمد علیا کو بر شاد و اخلاصه شده و سایر نام بر و کان بقبل رسیدند و فرست  
 که ابراهیم حاجی را تعاقب نمودند و باور سیده دوست بنیج و سنان یازیده غالب گشتند و ابراهیم حاجی زخم حوزده از سر که بر و رفت و بجهت سیرت  
 در آمد و میرزا سلطان ابراهیم بر تیرای قوت و اعیان العقیات را لشکر کشته ابواب لغام و احسان بر روی طبعات انسان بر کشاد و دهم بر سر  
 سلطنت آبا و اجداد نهاد یکی از فضلای این رباعی در سلک نظم نظام داد و رباعی شایبی که بعد از شکیر گشت چون دولت بخت را زیر یک گشت نشست  
 چو بر سر پادشاهی تاریخ جلوس بر سر گشت و میرزا سلطان ابراهیم بهمت عالی نهت بر عظیم مقام دولت و شین امور محکمت کماشت منصب وزارت  
 را بخواجسته الدین محمد بخاری و خواجسته الدین محمد غنایت نمود و دار و لکی شهر را با میرزا شاه محمود که از جمله مخصوصان میرزا علاء الدوله بود و تقوی یعن فرمود  
 و بعد از اخلاص نزد لشکر و مال و جایت تاریخ او اسطوخودوس نه کوره بغیر از میرزا شاه محمود و روی بصوب مشهد آورد و قلعه اختیار الدین را بمولانا  
 احمد سیال که اعمیای کل بر جانب او داشت سپرد و از جانب شاه محمود در مشهد مقدس خود نامحدود و جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دار السلطنت  
 میرا به اتفاق داد و میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه جمع گشته ولی به مقابله و معانیه نهاد پیش از ملاقی فریقین خواجسته وجیه الدین بمنای که سالها وزارت  
 میرزا باقیقر میرزا علاء الدوله و میرزا ابوالقاسم بابر کرده بود از میرزا شاه محمود در کجبه میرزا سلطان ابراهیم پیوست و مقید و موافق شده در  
 ولایت فوشخ دخت سمر خرت برست و ایضا میرزا که در زمان میرزا بابر در و غم به راه بود و میرزا ابراهیم را بجمعی رسید بواسطه تعقیری که  
 در آن فرصت نموده بود علم غنیمت به علم جاودانی را فراشت القعه در میان رباط شاه ملک و قصبه کوسویه آن دو شاه برادره در مجرای هم رسید  
 بنوعی صوفیه بدختند و افواج لشکرانند بجز خضر و جوش و خوش آمده به باغ و دستان در فضایی میدان با ختم و دخت سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته  
 مهینه و میرزا خلع را که زانیند و عاقبت الامر امیر احمد ترخان بایر دلا ن قول متوجه دشمنان شده کمال شباغت و بهادر می ظهور رسانیدند و  
 میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب گشته بود و ظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم لشکر کو بهت الهی بجای آورد و غنیمت  
 بنیابت گرفته دشمنان را کما مشی کرد از غرایب آنکه روز دوشنبه بهت و بجمعی دشمنان چاشکا خبر بدار السلطنت میرا رسید که میرزا شاه محمود  
 نفع و نصرت مخصوص گردیده و بعد از نظم جمعی دیگر آمد گفتند که میرزا ابراهیم بدین پیکر ظفر اخلاص یافت و میرزا شاه محمود بودی فرار شاد و بو  
 نصف النهار بنیج میرزا سلطان ابوسعید تشریف آورد و نشانها بنام اکابر و اشرف ظاهرا بر گرد مصنون آنکه فردا صبح بغیر و پنج موکب بهان  
 در باغ شهر نزول اجمال خواهد نمود و بدست محبت پادشاه با ابواب عدل و احسان بر روی روز کا طبقات انسان خواهد گشود و گفتار  
 در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید به دار السلطنت میرا و ذکر بعضی دیگر از وقایع و حادثات سلطان ابراهیم  
 از بدایت جلوس بخت سمر قه بواسطه بهت بلند بود و نقش تحمیر محکمت خراسان و سایر ممالک ایران بر لوح خاطر طاهر ملکات و بعد از شنیدن



سلطان سعید در بهر آن ولایت خوف و باختر اوقات میگذرانید چون از دعا و استغاثه بخت چندی شبانه روز نثار شد و یانه زود میرسد ترخان  
حکومت آن بلده فاعره روان ساخت و امیر محمد در حمایت رعایا و حمایت برای کمال رحمت و سعادت تقدیم رسانیده و دو حاکمانی و امانی که  
از ضرر حوادث نزدیک به قیام و اتمام نمود بساط تعزیت میهند گردانید ذکر تو جه میرزا سلطان ابراهیم مصوب محکمت جرجان و منهرم  
کشتن اصولت سپاه میرزا جهان شاه ترخان از اقامت عزیزی نام نهاد عظام شایم انجیر شام طوائف انا هم بر تضرع دارد که چون میرزا  
محمود از سر که میرزا ابراهیم همزمان یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود و عثمان عزیمت بجانب جرجان یافت و حاکم اندیز میرزا حسن بنبت بشاه زاده  
خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنت را مرتب ساخت و میرزا ابراهیم جمعیت و شمن مطیع شده اند و نسا و یاز را بخت بدین طرف بر داشت  
و میرزا شاه محمود با جود استر با دبا استقبال نموده و توجیه و غم زدم با خود جرم گردانید اما در آن راه کشید که میرزا جهان شاه با سپاه عراق داد  
بایجان بجهت صندوق شکن رسید سبب لشکر کشیدن میرزا جهان شاه بدانصوب آنکه حاکم ساری میر نظام الدین عبدالمکریم را بختگاهت امیر با حسن تنگ  
آمده بود و پیوسته رسولان بدرگاه شهریار از بایجان ارسال داشتند بچهارم میفرمود که چون در خراسان پادشاهی با قدر فرمان مانده و میرزا ابراهیم و میرزا  
شاه محمود با یکدیگر در مقام نزاع میسر میزد که او جهان کشا ساری وصول بر حد و این ولایات اندازد آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد حسن و بی  
طالع کرد و میرزا جهان شاه که پیوسته با قدامت و وساحت تیغ آن حاکم می بود و سخن امیر عبدالمکریم را بسمع قبول داده بخت زدی پادشاه عثمان  
قرین شتابنده شد و سوی جرجان رفت و چون از عقیده صندوق شکن گذشت و آن خبر از میرزا شاه محمود و تحقیق کشت با اتفاق امیر با حسن بخان بکران  
بصوب فرار العطف داد و لیکن میرزا ابراهیم شوق آن حکایات را بر مرکب و قریب احوال نموده سرعت هر چه تا متری مسافت میفرمود تا بیک  
فرسخی استر ابرار رسید و هر چند امرانیک اندیش و عرصه داشتند که چندان توقف نباید کرد که خبر میرزا جهان شاه بختی پیوند و بسمع رضاشنید و از  
انجانی که کوچ فرموده فوجی از دلیران را بر یکم مغلای پیش فرستاد و چون آن مردم در میان جنگ و لای اندک را بی فرستند جمعی از فراوان سپاه ترخان  
از میان درختان پیداشدند و خراسانیان بیدار گشت غم جنگ نموده ناگاه جنگل خلقی بسیار بر سر ایشان ریختند و میرزا بخت قدرت سلطنت  
خراسانیان را از یکم بختی نظم چو آمد برون ترخان انکیمن بلر زید انبول ایشان زمین فراوان جمع کردن شتاب رسیدند چون سایه از  
آفتاب در آن آتشا میرزا ابراهیم با دلیانیم دو نیم نه غلای پیوسته ساعتی در برابر اعدا ایستاد و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد بدست  
و خطر عثمان بر بیابان فرار العطف داد و دلیران سپاه از بایجان خراسانیان را تعاقب نموده جمعی کثیر بر تیغ بیدار بکند آیند و فوجی از بجلو آنا  
امیر گردانیدند و امیر سید یوسف و لدا میر سید خواجه و امیر سلطان حسین و لدا میر فرور شاه و امیر سعادت خداوند شاه از جمله مردی بودند که در آن کسب  
گشته کشند و امیر ابو سعید میرم میردیکر شیر خواجه را زنده نزد امیر جهان شاه بردند و حسب حکم او را نیز بقتل آوردند و این واقعه در روز سه شنبه  
بیست و پنجم محرم الحرام ششمین و ثمانه بوقوع انجامید و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن حرکت فرار نمود مانند قدر وقت سرعت بسیار  
در پیج منزل نیامد و تا در یکشنبه ششم با صفر با معبودی از ملازمان خود را به راه رسانید ز ثقات اشعار افتاده که چون میرزا ابراهیم در آن روز  
بخیابان درآمد قلندری از دکانچه بزرگ است گفت پادشاه جهانیا ن عمرت دراز باد که اگر تو بر شش دیگر مسکینی شخم بختای از عالم بری افتد العقیقه امیر  
ترخان که حاکم به راه بود چون از قریب وصول شاه زاده خبر یافت بواز هم استقبال نمود و خود و نامحدود و اسپان با در قمار و استراحت بظهار خیمه و  
و خراکه و سر برده و بارگاه و آتشه نغینه و فرشهای پسندیده پیش کرد و سایر اشراف و اعیان خراسان شریکین و شاربکای آورده نوبت  
دیگر میرزا ابراهیم بر سر سلطنت متکلیف گشت و مولانا محمد سیاه اول از حصار اختیارالدین بیرون آمد و مقبل با مل فیاض سعادت یافت و چون خدمت مولو  
با پادشاهی مانند میرزا سلطان ابو سعید عاومت نموده در محافظت قلعه کمال خلاص ظهور رسانید و از میرزا ابراهیم توقع آزادی و الطاف و غنایا  
میداشت بخلاف توقع میرزا ابراهیم کمال شرواحت و از غایت غفلت آن همه جلالت را با بود و پنداشت بنابران مولانا احمد بقلعه رفته اظهار  
خلاف نمود و هر چند احمد ترخان چه خواهی کسان پیش او فرستاده خواست که بوعده دانه انعام و احسان ببارد و دیگر آن صید وحشی را رام گردانید



ایست نهایت برافراشت قبت بر جام مراد که بدست هندی کردن زنده خسی در آن اندازد. ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشا  
 به کنگا حضرت خاقان مغفرت پناه چون میرزا جهانشا از صیقل مملکت جرجان فارغ گردید و چندگاه ولایت سمرقند را تحمل نصب سرافرا  
 سلطنت گردانید بالشکر قیامت اثر نماند سپهر اخضر جوش و زو جود در السلطنته برآه گشت و میرزا سلطان ابراهیم از توجیه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته  
 عیان بر نیت بصوب کوشان جور یافت و مسرعی زود در فرستاد پیغام داد که بعد از این قامت حضرت در بلده بهرام مصلحت نیست لاجرم میرزا  
 علارالدوله بصدد در و داغ و داغ سلطنت کرده در غرض عجبان شهنشین او ثمانه روی باردوی سپر آورد و پس از فراز انجباب کافه ساکنان بلده  
 بهرام از سادات و علمای فخر و ضحاک از پیچ سپاه ترکمان چنان سرسپهر و پریشان شدند که بنام سیان از غمده شرح آن هر دو نمی تواند آورد و خود  
 او باش بر تبه دست بغارت و تاراج بر آوردند که حکم دوزبان مکمل تقریر آن ننویسند و مقدار آن احوال میرزا جهانشا بقصیده کوسوید رسید و خبر  
 تفرقه و فراز کبار و صفای همراه را شنیده بنابر آن استقامت ناهایبام شرف و اعیان فرستاد و امیر سرباز و سکاوی را بهادر و علی نقیین کرده مرد  
 بعد از و داد و نوید و او شخص نفس در پارتیم شعبان سائیه وصول باغ زافان انداخت و فتح قلعه اختیار الدین را پیش نهاد بخت بلندت ساخت  
 مولانا احمد ساول و زوی حیدر شرایط حصار داری بجای آورده عاقبت الامر تیر و تیر خرامید و موقوفه حین عاقبت خسروانه و منظور نظر پادشاه گردید  
 و میرزا جهانشا بعد از کنگر بخت سلطنت عزا سنان عظیم و کرم سادات و قضایه و علمای و اشرف و اعیان کجانبه قیام نمود و با مصفا امله و حکام  
 خاقان سعید مخمور فرمان فرمود روزی چند مالک کدستان که در شرقتی بر است مجسم سرافات اقبال او گشت و صیت گشت و شوکت آن خسرو  
 صاحب جنت از یوان کیوان در گذشت آن الارض شد پور شامش یاشامن عباده و العاقبت للفقین ذکر محفلت میرزا علارالدوله  
 و لد پسندید صفات و رفیق انجباب بموجب استعدا و میرزا جهانشا بهادر السلطنته بهرام در آن اوان که میرزا  
 علارالدوله و میرزا ابراهیم از پیچ سپاه عراق و آذربایجان بولایت خورشید فتنه پذیر و غور پایان منزل گردید و سپر و غور بالا حیمه قامت منصوب گردید  
 در آن اثنا از میرزا علارالدوله امیر خلیل باقی سپر و خلیل شگون بر سر قرا بهادر که قراول میرزا سلطان ابراهیم بود و دو تمامی جهات او را  
 در عرصه جنب و تاراج آورد و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاد و چنان کجایت امیر پیغام داد و میرزا علارالدوله گفت از جانب قرا بهادر که غلام  
 مست خمار رفتار بر حاشیه خمر نوشیده بود بنابر آن اسباب بد و رسید و بدین جهت میان پدر و پسر صورت کدورت روی نمود و محبت و یکجایی  
 عداوت و یکجایی سبب گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند و در خلال آن احوال مراد و خانی از میرزا ابراهیم که کشته میرزا علارالدوله  
 پیوسته و میرزا ابراهیم بقدم اضطرار نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار گشت مقدار آن حال امیر عبد الله خواجهر خان که حکم میرزا سلطان ابراهیم جبر سالت  
 پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود باز داد و جاس شاه زاده متعجب گشته ظاهر از رعایان را با خود متفق ساخت و بشی نفر کشیده و میرزا ابراهیم را از  
 قید نجات داده علم توجه بصوب ساخر و تولک را فراشت و چون کفایت ابوقایع بعرض میرزا جهانشا رسید مسرعی بخود فرستاد و میرزا علارالدوله  
 بحضور طلبید و میرزا علارالدوله بعضی را از مقدمات اسباب دولت و اقبال پنداشته بهر سرعت برق و باد باردوی پادشاه ترکمان رفت و میرزا  
 جهانشا در روز عید جمعی در غایت اہت و عظمت ترتیب داده امر عظام میرزا علارالدوله با احترام تمام پیش برد و شهریار ترکمان انجباب  
 عظیم نموده در موضع مناسب بنشینان و بربان لطف و تفقد استقامت داده و دقیقہ ز قایق الطاف و اعطاف نامرعی گذاشت و در هر دو هم جهان  
 ما میرزا پسر بدایق که گذار شد میرزا جهانشا بود و در مملکت طرس حکومت می نمود بکرامت پدر رسید بلب آمدنش آنکه میرزا جهانشا به واسطه دفعه که  
 از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایچی شہر از فرستاده فرزند را جبرند را طلبید کفار و در بیان توجه سلطان سعید بعرضم نرم  
 میرزا جهانشا و ذکر بساط مصالحه میان آن دو پادشاه عالیجاه چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود و قریه الاسلام  
 رخ از نزل میرزا مظفر الدین جهانشا در در السلطنته بهرام و خوف یافت بالشکر که محاسب و هم و خیال استغفار و ابدال بطل حال آن عاجز  
 آید و گشت تیر و زار ظلم از طی ساحت بیان کسیت آن مجبور و اعتراف نماید توجه میدان قتل گشت و روزی چند در کنار آب مرغاب قریه بارگاه جهان  
 پناش از اوج صحر و ماه در گذشت خبر غایت حشمت آن پادشاه عالی که و کثرت عدد آن سپاه و جوش و میرزا جهانشا را و در غمده انداخت و آغا

و شش

مرکت



و آغاز تا آنکه نموده ساعی مکرر شکست میگرد و لحظه خال صلح پیش نهاد و بیست مساحت در آن نشاء و در علی بنی مولانا نجم الدین عمر مولانا یوسف عطا  
از نزد سلطان سعید بر سالت رسیدند و از زبان بخسرو صاحب تائید بخنان صلح امیر بعض رسایند و میرزا جهان شاه بوسون سلاطین دومی الاقدار  
بالجلیان ملاقات نمود و جناب وزارت تاب سید عاشور را جهت تائید بساط مصالحه مصحوب ایشان ارسال فرمود و سید عاشور بعد از وصول بحکیم بن  
شرف بقبیل قوایم سرسلطنت بصیر حاصل کرده در باب صلح و صفای بخنان دلبند بر بعض رسایند و سلطان سعید کلمات تحت آنکه و الفاظ نمودت این  
بر زبان رانده میل صمیمی شتاب تاثیر بواقفت و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور بعضی المرام مراجعت فرمود و میرزا جهان شاه دل بر صلح نهاد و از آنکه  
کمدستان کوچ کرده در دامن کوه محار لو و اطراف تها ارتفاع داد در قضا عیفاً خیالات احمد ترخان با اتفاق بعضی از قزلبان از میرزا ابراهیم روی  
گردانیده بخارست میرزا جهان شاه شافقت و بصوف و عواطف و نوازش پادشاه بانه از امثال اقران آتینا یافتند و میرزا جهان شاه در عید داشت  
که آن رشتان در خراسان تشکلات نماید و در تکه تکه پادشاه حجاب میرزا شاه رخ بعیش و عشرت اقدام فرماید که ناکا به نزدیک سلطان سعید از آن  
لشکر مرغیات بولایت هرات رود و آمد و میرزا جهان شاه در بحر حیرت افتاد و شکر غیرت از درون او زبان گرفت و مسعد جنگ و جدال  
کشته میرزا پیر بایق پاکه ارشد و او را دوش بود بر سیم منغلی از پیش روان فرمود و خود نیز غلبت شافقت در قریه یحیی آباد فرول نمود و میرزا پیر بایق با قزلبان  
لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفه از سرکشان سپاه ترکمان سپهر سیمه تقدیر شدند و شاه فراده پای و در وادی کرزینها ده پریشان حال سپهر سیمه  
پدر رسید و کفایت حال بعض رسایند بخاران انحال ابجی از جانب آذربایجان آمده و خبر آورد که امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهان شاه که مدتی محبوس  
بود از حبس بجات یافته و دست تصرف بخران در آورده و شکر جمیع نماید بنابران میرزا جهان شاه بهیمنت متوجه مصالحه کشته و بیکر عیاش  
جهت فضیل آن هم نزد سلطان سعید فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان ما و میرزا جهان شاه قوا صلح و قوی ناکید نماید که بملکات آذربایجان  
که میرزا شاه رخ بوی غنایت کرده بود قناعت نماید و فارس و عراق را بصرف نواب دیوان اعلی بازگردد و بعد از گفت و شنید بسیار و آمدند  
رسولان چند با مصالحه برین وجه واقع شدند که میرزا جهان شاه دست از تمامی ملک خراسان و جرجان و مازندران باز دارد و بلی از یکجانبی کند و رو  
توجه بصوب تبریز رود و برین جمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا جهان شاه از قریه یحیی آباد بخاران مراجعت نماید و بایکان اعطاف داد و در اوایل ماه  
صفر سنه از جانب جنوب بلده فاخره هرات و پایان قریه مرغاب و زیارت گاه روان شود و در جمیع ماه مذکور امیر سعید ایلخان و بطلان  
حسین دیوانه از دوی سلطان بدار السلطه هرات رسیده شهر و قلعه را مسقر گردیدند و رعایا و عجمه را در پناه امن و امان جای داده اعلام  
عدل و انصاف مرتفع گردانیدند کشتار و برسیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطه هرات کرت ثانی  
و ذکر انقضای ایام دولت و زنده گانی بعضی از سالکان سالک جهان بنانی چون آفتاب غنایت ربانی از سطح  
سعادت جاودانی طلوع کرده دیده دولت میرزا سلطان ابوسعید روشن ساخت و میرزا جهان شاه رایت و نیت بلکه نیت بصوب دانا  
عراق و آذربایجان را فراخت و کوب بایون از حدود هرات رود و بهمنان جزو و ظفر در و در حرکت آمده و در جنبه چهاردهم صفر قمری بایون  
در دامن کوه محار لو اختیار زول فرمود و سادات و قضاه و علما و اکابر و اعیان بکبراسم استقبال مبادرت جستند و بدهان صاف الطاف و  
اعطاف نوازش نمود و روز دیگر باغ شهد از فروغ طلعت سلطان سعید سعادت و غیرت افزای رضای رضایت گشت و قدم بر مسند عدالت  
و رعیت پروری نهاد و صیانت و کنت آن مهر سپهر خلافت از ایوان کوان و رکذشت از غایت حرص با و عار ثوابت اخروی و کمال استقامت  
تقویت شریعت حضرت بنوی جان روز به مسجد جامع تشریف برد و بعد از ادای نماز و عرض نیار مجلس و خط حضرت شیخ الاسلامی خواججه شمس الدین  
محمد کوسوی از بنین مقدم تشریف شرف کرد و خطبه زمین العاقب بخسرو عالیجناب تبارکی بلند آوازه شد و سکه از شرف نام بایون آن فرمان  
کامیاب برزید و رفعت آمد نظم مایه بایون نام او را سکه بدل نقش کرد و مهر از مهرش و بان سکه برز می کند مبنی بر خطبه العاقب از بنین  
گرفت مشتری کو بهر شایر فرقی نمیکند و چون در سال بواسطه عیوب لشکر قیامت اثر ترکمان بعضی دیگر از وقایع و حوادث دوران نقصانی  
فراوان بغلات و جنوبات و ولایت خراسان راه یافته بود در رشتان سنده مذکور در بلده هرات و توابع و مضامین حطی و رعایت صعوبت

روی نمود چنانچه خلق بسیار از فتنه آن زمان جان دادند و بسیاری از خوار و کسب بعلبب انعام طعام روی بجهان مباد و آن زمانه و سلطان سعید ل  
بر آن منوال دیده رفاهیت خلایق و مصلحت عدالت از گردانیده بشیر لشکر با جانب ما و راهب فرستاد و بدست لطف و اعتنان ابواب انعام و احسان  
بر روی روزگار و خیر و صیقل برکشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم و میرزا خجسته سپاه سلطان داد که خبر یافتند و در سبیل سیکه پیکار  
در شش طرح موافقت و یکا یکی انداختند و نفیرم مخالفت و محاربت سلطان سعید در نواحی حسن بهم پیوسته رایت اهبت برافراختند و سلطان  
سعید انچه شنیده با آنکه در آن زمان زیاده از دود هزار مرد جلاد و تشنه در لارنت استمان اقبال ایشان نمودند و مصنون کلمه بجا یون کم من فتنه فتنه  
غلبه فتنه کثیره را منظور داشته و دفع شر معاذا بن حضرت آله امیر سید فریدارغون و امیر سلطان محمد  
نمونه تاش با سپاهی جوانان پر خاشاک از جانب سمرقند بموکب سلطان سعید پیوستند و در واسطه جادی الاولی میان مرو و سرخس طلیعه لشکر میرزا  
علاء الدوله و سپه و نیز از خوار و طالع شده از جانبین بختیغوف پرداختند و در آن ملک و دولت در میدان جنگ و مقاتلت صفوف شجاعت  
و بهادری ظاهر ساختند و در آن روز در آن خوار و طالع سپاه سلطان شجاعت شعار از دست برد مبارزان بهمنیه و سپهره مخالفان مغلوب گشته روی  
بودی فرار نهاد و چنانچه بعضی از کجنگان تا ما و راهب فرستاد و خبر اندام پادشاه فلک اعتشام در اندام شایع گردانیدند و  
سلطان سعید بعد از آنکه در آن خوار و طالع با دلاوران قول غم سیر فرموده جام خون آشام از نیام انتقام پر کشید و بشیر کرد و در شتاب بهمیز  
پهلوانی نیز ساخته آثار و در سیر خوار و طالع رسانید تیغ از سر بسجود ناسب سرست گشته آقا گردان و نیزه حج چو بالابندان میرجم دل رسوم نظام  
بجای آورد و نظم بخون بریزی روانه شد تیر دلد و دی محنت و جانی می ستمزد مبارز شسته بشیر گشته بخون آشامی از خود سیر گشته و هنوز  
ساعتی نگذشته بود که خورشید خج و طغر با یکدیگر لوی کورکشی سلطان سعید معارضه نمود و میرزا علاء الدوله با اتفاق سرخس و ابودی فرار گردانید و میرزا خج  
کرشاک گشته از دست شخته قدر شربت شهادت چشید و سلطان سعید بر الطاف ناقصی آلهی امیر محمد سعیدیم رسانید و فتحها با طراف ملکات خراسان  
و ما و راهب فرستاد و امیر علی و امیر سید اصل را بکاشی میرزا علاء الدوله و دلد و میرزا ابراهیم که بطرف فرنیان سیروار که کشته بودند مأمور گردانیدند  
بغیر از روی بیلاق با دغیس نهاد و در آن مقام امرای خوار و طالع کجنگان مراجعت نمودند و بعضی رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا  
ابراهیم از فرنیان بطرف بطام و در آن معان عنایت فرمودند آنکه موکب بهایون و صفای عنایت قادر کن فیکون سیر دولت و اقبال بشیر برود  
عمده که در آن سلطنته براه طراح انداخته و تا تمام آن بنا را راحت افزا شرط انتقام بجای آورد و ذکر تسخیر حصار تیره تو و فتح قلعه عمار  
و بعضی دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق افتاد از دیاض حکایات سابقه شایم انچه پیشتر بیان نمودیم انچه سابقه میرسد که  
پیر که بچه تیر بر حصار تیره تو که بر بنده متانت و حصانت از تمامی طالع سپهر ارتقا و اعتبار دارد و اسلحه یافت و بدت دو سال بواسطه مدد  
اضافه فرات و ظهور انواع حوادث پروانه بشیر کجیک از ملوک و حکام بتسخر انقلعه ساخت تا درین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر  
از حمور و در آن ملک خراسان فارغ ساخته گشته بتبر تیر تسخیر آن حصار هدیم انچه از دست و دستور اعظم خواجش آیدین محمد  
حسب کم نواحی تیره تو رفته و داخل و خارج آن حصین از نظر احتیاط و تدبیر و فوجی از ما و سپاه با بساط خلق تعادل کوب و محاصره آن جمع مغلوب  
باز داشتند و چون دانستند که بی دستباری مخالفی عنایت مفتوحه ابواب کشتایش ابواب آن مراد بشیر پذیر نیست و بر تعادل تیغ و تیر فایده  
مترتب نشود و علم حاجت برافراشتند و انچه گفت که محاصره مور بود و دیده امیر بر مرصه انظار نهادند که قوت دولت روز افزون شد  
انکه در دست نگین کذا خاک ابار بر مزارق پر که عذر سپرد و بعد از آن ایام مقتضای کلام مجر نظام و قذف فی ظهورهم الرعب اهل قلعه انداخت  
شده اخلای در میان ایشان پدید آمد و بیکر که سبب بمشایعان بد گمان شده طایفه را بغیر رسانید و بقیه لشیر از وی متوهم شدند و صبحی انچه  
اخته بر سران کهنه بی دولت ناخنده و در ساعت سرش از تن جدا کرده به راه فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثلث  
وسپهین و ثمانه دست داد و در واسطه همین ماه وفات میرزا سلطان ابراهیم اتفاق افتاد و بتین بمقال انچه چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم  
از معرکه میرزا سلطان ابوسعید که کشته شد و در آن معان رسیدند و در سپهر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از اولایت سپاهی بهم رسانید و عتقا

چنان غریمت بجانب مشهد مقدس مخطف گردانید تا در آستانه راه بعضی کشته هر چند اطعمه را و اسبی نمودند فایده نداد و آن شاه ناده جلالت نمداری  
 به عالم جاویدانی نهاد بعضی از ملازمان و فدا و انفس معصرت شمار را براه آورده در شوال مذکور در بیت المعصرت کو بر شاد و آقا بجا ک سپردند سلطان ابوسعید  
 بموجب فرمان واجب الاذعان لوازم محتاجات کلام و اطعام طعام بجای آوردند و بعد ازین سال جنبه متعال سلطان بعید ابوسعید غنایت فرمود و چون  
 آن مولود حاجت محمود از رقیه سلطان یکم نسبت میرزا علارالدوله در وجود آمد بمیرزا شاه رخ موسوم شد و در همین سال بموجب فرمان بود و جمال میر  
 علی فارسی متوجه طغر طغر عمارت گشت و بعد از وصول بجای انحصار سوار محمد دیوانه که از قبل امیر باجس متجه صیقل آن بود بعد از اطاعت و انقیاد پیش آمد و بیک  
 علی فارسی حسب حکم برج و باره طغر عمارت در همین قهر ویران ساخت و در او آخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از سپاه میرزا جهانشا  
 بولایت سیستان افتاده بود در محاربه که میان امیر خلیل بنده و که حاکم کابل میرزا باری بود و شربت شاد و چشمه و بهمان مهر که شجره  
 پیروام که در سلک اعظم صده و بار بی نظم بود و شمشیر گردید کفایت در بیان فتح مملکت جرجان و سلوک امیر خلیل بنده و  
 در وادی عصیان فروغ فضیل الحکایت از مطلع صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع خواهد گشت که در او ایل ۶۲۴ فوجی از سپاه  
 پادشاه محظوظ بود ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان بولایت جرجان استیلا یافته بود تا حدود سمرقند تاخت کردند و تا سلطه و اقتدار  
 ظاهر ساخته لوازم منصب و تاراج بجای آوردند سلطان بعید چون این پیشینه در ویرانه ها مشاهده نمود چنانچه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان و ابوالغازی سلطان  
 میرزا مصلحت مقابله و مقابله ندیده است و بابر را باز نگذاشت و راست غریمت بصوب اوقی برافراشت و سلطان بعید روزی چند در خطه جرجان  
 بعیش و کاروانی که زاینده ایالت آن مملکت را بود لدا رنده خویش سلطان محمود میرزا غنایت کرده روی متوجه سر غریت و کرامت آورد و در غریت  
 موکب همایون امیر خلیل بنده و که سردار جلالت شمار بود و از اوایل جهانیا میرزا ابوالقاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان حکومت  
 نمود و بابر در غده که از سلطان بعید داشت چنان استقلال کرده با سپاه همروز هم غریت بصوب براه برافراشت و در ۱۲ ماه مبارک رمضان  
 بظلمت رسید با هم محاصره و محاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد بر لاس که از قبل سلطان بعید در شهر حاکم بود و امیر نظام پیرداده و غنای بقا و ناسا و  
 و قضا و اکابر برج و باره براه را مضبوط گردانیدند و در باب دفع و منع سلیتانیان کمال جلالت و بهلولی ظهور رسانیدند و امیر خلیل میرزا  
 از صباح تا دواخ مجاربه و پیکار اشتغال نمود و از درون و بیرون تیر و سنگ مانند طهارا مطار و ادویه مردم پر پیروز کار با بط و صاعده بود و چون  
 یکوی بر سر نداشت و در آن اوقات مولانا حسن شاه قطعه کفتره کافدی گاشت و کاغذ را بر تری بسته بجانب حاکم انداخت و بمطالع  
 ایالت امیر خلیل حاضران مجلس اورا بغایت مفضل ساخت قطعه ایست که قطعه یار آن پیام مابرسایند با خلیل گویند اگر ترا سرسرا بخت بود بر شاد  
 روزه در و سر ما و خود ده عید بیای که وقت قی تا حق بود انقضا صباح روز جمعه از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موافق روی جلالت  
 بتخیر براه آورد و مردم او کمال سعی و کوشش تقدیم رسانیدند از خندنگه شتند و بخت کردن برج و باره مشغول گشتند و نزدیک آن رسید که بر شهر  
 استیلا یابند و بهر ویران بعد از ادغام جمعه بهیات اجتماعی از در و زنه شهر بیرون ریختند و متوجه سیستان شده خون بسیاری از مخالفان را  
 با خاک راه بر آمیختند و آه از در انداختند و نثاره شاد و یانه نواختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بابر آن اقدام ثبات و قرار لشکران سیستان  
 متزلزل شده امیر خلیل با اتباع از مقام گرفتن براه در گشت و عثمان بصوب فرار گردانیدند تا غلام ملک نیز در گشت و سلطان بعید در وقت حرج  
 از استسما با خبر جرات امیر خلیل را شنیده سبعت هر چه تا متر طی ساخت نمود تا پس از گریز سیستان در او آخر ماه مبارک رمضان متوجه خوار و  
 رسید و در باره جمعی که در وضع اهدا شرط و ادای بجای آورد و بود و ناصناف الطاف تقدیم رسانیدند آنجا فوجی از سپاه حضرت دسکاه استیصال  
 بنال اقبال امیر خلیل روانه ساخت و فرمود تا او را اسیر و ذلیل نگردانند باز نگردانند و امیر خلیل از توبه لشکر ظفر از خبر یافته مضطرب گشت و آنرا  
 و نکسار صفحات احوالش لایح شده حلقه عبودیت سلطان عالی منزلت در کوشش گشید و روی نیاز باستان خلافت نشان آورده در نوای  
 بامیر کردید که متوجه دفع شر او شده بود و دو چار خوز و امیر کریم داد و بارسای مجتبی که با امیر خلیل داشت در طریق رفتی و مدام با و سلوک نمود  
 او را براه مبارک جهان براه برده سلطان بعید هم غم خویش بر جاید جرایم گشید و امیر خلیل روی نیاز بکشتان اقبال نشان بوده

در سلطنت ساریه را منظم گردید و کما به موجب فرمان واجب الادعای ایلانستان بر شاهجی که از جمله ملکت زاده کان آند یار بود قتل گرفت و آنجناب بکارت  
موروثی خود ششافته امور دولت و اقبالش شصت استقامت پذیرفت. ذکر بعضی دیگر از وقایع بلاد و عباد و قتل رسیدن امیر خلیل در  
بلند هاشم زاده در اوایل سده شصت و پنج میرزا علاء الدوله که بعد از فرار از سرک سلطان سعید در اطراف کوه و بیابان میسر و سامان میگشت  
بکنار دریای قزقم در خانه ملک پتون رسیداری در گذشت و شب جمعه ۲۱ ماه صفر هجری او را به راه آورده در مدینه محمد علیا کو بهر شاه و آغا خجاک سپرد  
و صبیحه آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان بیکم که محرم محترم سلطان سعید بود و لوازم غذا و اطعام مساکین و فقرا بقیام نمود و مقدار آنحال از جانب او  
النهر خزر رسید که میرزا محمد جوکی بن میرزا عبد اللطیف به معاونت امیر نور سعید که از جمله تربیت یافتگان سلطان سعید بود درایت مخالفت فراتر و انتش  
خارت و تاراج در اطراف انولایات انداخته بنابر آن سلطان سعید سعادت نشان و در ششم جمادی الاولی بجایب ماوراءالنهر روانه شد میرزا محمد جوکی که  
سپیدین توجه لوی کشور کشای سلوک طریقی فرار اختیار کرد و بجهار شاه رخیه رفته محض نمود و سلطان سعید بهمان نصرت و تائید از حیون گذشته  
به دار السلطنت میرفتند شتافت و چند روز بعیش و خرمی گذرانیده از آنجا عنان عزیمت بصوب شاه رخیه یافت بعد از وصول بواجی انحصار انشوار ملازمت  
موجب نصرت شکار با فروغی آتش بکار اشتغال نمود و مدت آن از وقت رسیدن خلق تا هنگام بدید آمدن شفق بتر انداختن و کار و شش ساختن مشغول بود  
و چون نزدیک بان رسید که صورت فتح و نصرت بر طبق مرام پادشاه مظهر لواجلوه که شود از اطراف خراسان بطی اندوه رسانیده که سلطان حسین پیر  
خط کجربان را فتح نمود و بفرم خراسان تو خبر فرموده سلطان سعید استماع و خبر بغایت متذکر گشت و امیر سید صیل ارغون و امیر سید مراد را از حصار  
حدود آن مملکت روان فرمود و امر بپیر عت برق و باد از آب نمویه گذشته خراسان در آمده بکایب نیشابور و سبزوار شتافتند و در انولایات ازین  
عزیمت میرزا سلطان حسین خبر یافته نشان بر نیت بجایب دار السلطنت به راه افتاد و مردم بلوکات را بشهر و راه آورده اسباب قطع داری بکمال عزیمت  
ساختند میرزا سلطان حسین متعاقب در ظاهر آن ملکه زوال نموده از بجایب علم مجاریست و مخالفت ارتفاع یافت و مایه قتال مجدال برکان  
درون مردم بیرون و درون یافت و چون میرزا سلطان ابو سعید خبر حاصره براه سپیدین با میرزا محمد جوکی صلح کند و در هم بسته و از حیون گذشته تاحد  
منتهیه و فاریاب عنان بیکران بار کشید و میرزا سلطان حسین خبر وصول آنحضرت استماع نموده از ظاهر به راه خواسته و تا منزل سوکی با استقبال آن پادشاه  
سوده خصال افتد تا آن مقام براه حسن عزیمت استرا تا نمود و میرزا سلطان ابو سعید از عقب بحر جان شتافته میرزا سلطان حسین تا خراسان پیش  
آمد و از آن منزل بر شمی که مانده دل اهل عصیان تاریکیت بود و باران فراوان عیار دیدن بکایب بصوب اوراق گردانید و سلطان سعید کل افشان  
استرا تا در ایمن مقدم شریف غیرت افرازی گلستان ارم ساخته چند روز بعیش و نشاط اوقات مصروف داشت و در آن ولایا میر خلیل بسند و کیمیا  
اعمال شیشه خویش که فاشا کشته سلطان سعید وجود و حدیث را یکسان انگاشت بیان این سخن آنست که اگر چه امیر خلیل ترک حکومت سیستان و اوده  
و اتحاد بدگاه عالم بنه آورده ملازمت سپیدین و پیوسته در خیال استقلال روزگار میگذرانید و بهیض انال قبایل سلطان سعید سعادت مال با خود  
گردانیده از اطراف وقت آن کار میکشید چند نوبت بصفورت از حرکات و سکناتش باطلع و جوی غلور نمود و سلطان سعید بلا حظه آنکه شاید از باد فغان  
بجاده مستقیمه و فاق آید و بر تیش افروزد و آمیختن موجب مزید ضلالت امیر خلیل گشته در آن شب که اکثر شیخان بکوبک بجاوین از عقب میرزا سلطان حسین  
شتافتند قصد کرد که بکنون میرزا خود را بطور رسانند بنابر آن نزد سلطان سعید رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که شام بختی بکوبک بجاوین از عقب باغی نهضت فرما  
آنحضرت بنور فراست برانیدند آن غذا را اطلاع یافت و فرمود که خلیل بیک دستور بخدا شد که سلاطین در شب مخالفان را تعاقب نمایند القصد برین  
اسباب سلطان کامیاب در دستر اباد امر اعظام را با خود قتل امیر خلیل نامور گردانید و ایشان را و اهل خانه کنگارش با چکان خانه بجاوین برده بکایب  
قتل آوردند و پسرانش را نیز در همان روز از عقب بدر روانه کردند تا کجا سلطان سعید نوبت دیگر ایلان و ولایت بحر جان میرزا سلطان محمود بعض  
نمود و درایت نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرمود و در ۲۰ بیج الاخری ششده باغ سعید ایمن مقدم بجاوین غیرت افرازی سپهر بود گردانید  
و بعد از آن ایام سلطان آفتاب حشام پیش احوال فرقی نام ایستام فرموده و بوضع پوینست که خواهر میرزا الدین وزیر در عزیمت بکوبک عالی بنه با تخریج  
رند لشکر و امیر دارا خسار بسبب بیاختیار و کبار دیار خراسان رسانیده نایر غضب پادشاهانه اشتغال یافته مثال لانه ام الاثمال صا و شد که بجا

جناب وزارت ماباد دست و پا بسته بود و یک آب جوشان اندامها شعله جانشن لطف پذیرد و فرمان بران در پای حصار اختیار آید بموجب فرمان  
واجب الاذعان قیام نمودند و پادشاه عدالت پناه بر تخت تاج عنایت ریاض امیدر عایا و مزارغان را نصارت داده حکم فرمود که من  
بعید هیچ آفریده ز لشکر و نامیر دار تو عثمان مراد و بلوکات و ولایات طلبند و نستانند و برین باب نشانی برینک نقش کرده انسکت را  
در مسجد جامع هرات مضبوط بختند و بعد از آن و آن خواجه قطب الدین طائوس سمنانی و خواجه سبیل کرک و وزیر شده خواجه مظفر محمد را بواسطه قصه بصره  
بسیار از آن منصب معزول گشت گویند چون خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر جویشاندن خواجه معز الدین و غل خواجه مظفر شنید از سیاست سلطان  
رسیده از هوش رفت مولا حسن شاه شاعر در آن باب این بیت گفت بخت چون مظفر را گرفتند و معز الدین بسوخت خواجه شمس الدین محمد درین  
غش نمیکند کشتار و در میان نهضت سلطان معید کثرت و دیگر ولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع  
دوران چون میرزا سلطان ابو سعید از یورش ماندران بازگشته روزی چند در بلده فخره هرات معادت و اقبال بگذرانید متعاقب  
و متواتر بچپان از ماوراءالنهر بدرگاه عالیه آمده عرض کرد که میرزا محمد جوکی بدستور پیشتر در میدان مخالفت جولان نمایند بباران رای جهان  
کشتای اقبال بنال شاه را و در مطمح نظر ثبت گردانیده ۲۷ جمادی الاولی از دار السلطه هرات بصوب ماوراءالنهر نهضت نمود و چون  
قبة الاسلام بلخ از قزوئل موکب عالی ارایش یافت روزی چند اتفاق توقف افتاد و در باب ظفر سلب در نیم جیب از جوی عبور کرده سائر  
وصول بر سر قندهار انداخته و از آنجا بشاه رخیه رفته برج و باره آن قلعه در نظر انور بغایت مستحکم نمود و بباران جمعی از مرد لشکر بآن بساختن کوشش نمود  
ساخته بهر قندرها و دست فرمود و در آن اوقات که آن پادشاه جنبه صفات در ماوراءالنهر تشریف داشت در بلدان خراسان خصوصاً در  
هرات و بلوکات علت طاعون شایع گشت و بلا و باطوائف انام را در خطر انداخته طغی گریه مطبوره خاک رسکن ساخت و در او ایل شده  
بسج و ستین و ثمانه سلطان معید نوبت دیگر از سر قندهار بخراسان بر رخیه فرامید و عساکر حضرت شاعر آغا خراسان و حاکم بکرده قریب ایل  
فتح میسر نشد بعد از آن کار با بانی حصار بخطر از آنجا میباید ذخیره ایشان با نعام رسید میرزا محمد جوکی قاضی آن نزد خواجه ناصر الدین عبید الله قندهار  
فرستاد که قدم در میان مصالحه بناده جریه او را از سلطان معادت نماید و خواجهمش شاه زاده را میبذول داشته باری دوی  
سلطان معید تشریف برد و چون متوطنان اقلعه مان طلبید و میرزا سلطان ابو سعید شفاعت آنجناب بر جمع قبول جامی داد حضرت خواجهمش  
رخیه رفت و در روز جمعه بنهم محرم شمس ثمان و ستین و ثمانه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان معید رسانید و آنحضرت درباره شاه زاده اظهار لطف  
و رحمت فرمود و بچپان سمرقند بازگشت و از آنجا متوجه سمرقند و دولت و اقبال شده در سبب و دوام بریج الشانی در عین کارمانی در بارغ سفید زول  
احلال فرمود و آنجا میرزا محمد جوکی باده قلعه اختیار آید محبوس گرد و شاه زاده در آنحضرت روزگار بیکد زانیده تا وقتی که روی ملکات بجستی آورد چون  
مدت این یورشش زیاد بگشاید بود در آن و آن که سلطان معید معادت معاد و دست فرمودن بجا یون متوجه تحقیق معالمان دیوان  
گشت و صاحب عظام خواجه قطب الدین طائوس و خواجه سبیل کرک و خواجه نعمت الله و مولانا میرد فاری که مکمل کرده بودند عرض فرمود سلطان معید  
محمات و زرا عظام را بپسندید و در تم عزل بر ورق حال خواجه طائوس کشید و خواجه سبیل معیت گشته چون نوبت به پیش هم خواجهمش الله رسید  
نسبت بخواجه شمس الدین محمد بخجی تقریر میفرمود و میگردانید و آنجناب عرض داشت کرد که من از عایا و اشرف و اعیان خراسان برسم خدمت تانیه خیر  
گرفته ام اما اموال خاقان سلطان ناصر فی نذارم سلطان معید فرمود که هر چه از برکس ستانده بود بخجی هم و نور از منصب وزارت معزول  
گردانیدم زیرا که کابلی در از بعضی من گرفتار میکردند و بسبب کوه خنده میباید که از تو صد و ریافته بخجی هم که ضرری بتو رسانم خواجهمش چون این سخن شنید  
را نوزده و انگشتین را انگشت پیرون کرده پیش بر و بر کوشه تخت نهاده بازگشت و بجای خود با میستاد و ظاهراً هر یک پنج و نوبتی باین بهوست لغز  
نشسته او در سنتیج و ستین و ثمانه را می بجا یون سلطان معید چنان اقصا فرمود که در بلده مرو شلاق نماید و تو اچیان بموجب فرمان حاکم بکرده  
و لشکر بآن رسانیده دیانت حضرت نشان در او افزوده بریج الاخری بجای بقصد نهضت گرد و شاه زاده امجد میرزا سلطان محمد در دولت  
هرات حاکم گشته و بیست و هفت سلطنت آورد و سلطان معید ده روز در قصبه پنج ده توقف نموده در او ایل جمادی الاولی در رمضان عنایت

مقابل





نه عاجزه نمی شود و در خلال آن احوال او پس پرده تقدیر صورتی دیگر جلوه گر گشت و دست قدرت ایزدی بساط فراغت و بهجت از ملک جهان شای در نوشت  
تفصیل این احوال را طوطی ملک شیرین مقال بهمنوال قم میفرماید که میرزا پیریدان که با شیخ و دانش و لاد میرزا جهان شاه بود و بنیابت پدر در ولایت فارس  
در غایت اقتدار حکومت می نمود و در وقتی که تمام سلطان سعید و میرزا جهان شاه مع در خراسان بصلح انجامید از او مجلس و نیز بشیر از بگشت و بجایالات  
باطل و تصورات بجایصل از مقام اخلاص و متابعت پدر در گشت میرزا جهان شاه چند نوبت رسل و رسائل از او میفرستاد و او را مضاجع می نمودند فرمود  
و بسوگن طریق رشد و رشاد نامور گردانیده از او خاست عاقبت مخالفت تجدید نمود و اما میرزا پیریدان آن بخان را بهمع رضا جای نداد و مطلقا پانی از  
طریق عناد بجاده صلاح و سداد ننهاد و آخر الامر حرم محترم میرزا جهان شاه که والد میرزا پیریدان بود بشیر از رفته پسر خاص صیانت کرد و تا فاسد نماند  
گذاشته روی حکومت بعد آورد و میرزا جهان شاه از آن مکر فرار اجتناب حاصل نموده ایالت ولایت شیراز را به پسر دیگر خود امیرزاده یوسف عنایت  
فرمود و میرزا پیریدان در دارالسلام اساس جهان باقی طرح انداخته باندک زمانی غوغا برپا نمود و ساخت اما خیال وصال ملک شیراز حاصل نگذاشت  
پس رو غیرت و انداخت غایت غصه پیوسته متعرض حواشی محکمت جهان شای میگردد و انواع ظلم و تعدی به مردم سرسایند و هر چند میرزا جهان شاه تغافل داشت  
شمار خود می ساخت و بوسیله رسل و رسائل بهضیعت فرزند ناخردمند میرزا داخست بجای نمی رسید و آن شاه زاده خوشین در خود را از مقام خلاف و متغافل  
بمیگردانید لاجرم میرزا جهان شاه خاطر بهضیعت انبالا قبال سپرد و داده در شهر سمنان و ثمانیه بالشکر بیارضا بهر دارالسلام بعد از شتاب میرزا  
پیریدان برج و باده شهر را محکم ساخته در مقام محض و نزاع بنات قدم نمود و میرزا جهان شاه آغازه محاصره کرده بنا بر نمانت دارالسلام و شجاعت ابیغ  
شاه زاده بهرام تمام مدت یکسال صورت فتح چهره کشود در آن اوقات لشکر عراق و آذربایجان بهضیعت فراوان از صبح تا شام حرم یکبار میزد و میرزا  
پیریدان و بعد از آن بعد از مکان در محافت و در محافت کوشید غایت مردانگی و جلالت می نمود و عاقبت صورت عاقبت از بغداد بان و فتنه  
و خط و خطای عظیم روی نموده بلا جوع شیوع یافت جمعی که کوشش بره بی زمین خود بودند پوست پوشیده را جوشانیده بکار میبردند و طایفه که از روی  
کثافت دست بخلوای بنات در آن فکر کردند جهت تعدی در کشتن سگت و کر به شرط اتمام بجای می آورد و نند لاجرم کار بغداد دایان بجان رسیده بیکبار فرار  
و فغان باوج آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهان شاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهان شاه ایشان را از سطوت خویش امان ساخته ابالی  
دارالسلام درواز باز گذاشتند و کسانان محصور رنج و سرور می نمود و روی بار دوی میرزا جهان شاه نهادند تا پیریدان میرزا پایی در دامان ملکن و  
و قایمچیده در وثاق خویش نشسته بوده کمان میبرد که پدر در باره او قصدی نداشتند و بعد از آن ایام میرزا جهان شاه پسر دیگر خود محمد را با جمعی از امارا  
بکشتن میرزا پیریدان مامور گردانید و ایشان بکلیاگاه بار و بیهای بسته بشیر شاه زاده رسیده دست بر اندن تیغ کشادند و محمدی باعهده شمشیر دیوار  
زده دیگران هم او را تفصیل دادند و حرکت بر میرزا جهان شاه مبارک نیاند و طبع خلاقی ازینا بخش متفر شد و چون آن پادشاه بهرام تمام مقام طایفه  
از تمام پسر جمع ساخت بکلی جهت توجه دفع امیر حسن بیک کشته را بهت عنایت بصوب دیار بکر را فراخت و امیر حسن بیک از توجه دشمن آگاه شده بنا  
بر عدم استطاعت مقابله در عقبه که بغایت محکم بود محض نمود و میرزا جهان شاه بصحرا می مویش از و م شافته زد بیک بمنزل امیر حسن بیکت خیمه افادت  
نصب فرمود و امیر حسن بیک از کمال کبایت و کار دانی رسولان چرب زبان نر ز پادشاه آذربایجان فرستاده بخان نیازمندانه پیغام داد و  
میرزا جهان شاه بهیچ باز نخواست و صغف انتخاب محل کرده تابستان و بهر ماه و بهمان موضع اوقات گذرانید و بعد از آن جو خوشه شتا و قحط شدت میرزا  
لشکران را توقف در صحرا و بیابان امان نموده حضرت انصاف طلبیدند و خسرو ترکان انظار به شرف اجازت از زانی داشته با خواص و منقریان  
روزی چند در همان مکان بعیش و عشرت مشغول گرد و امیر حسن بیک از غفلت دشمن و پریشانی سپاه دشمنان آگاه شد با دود هزار سوار مسلح قریب  
بعده میرزا جهان شاه در حرکت آمد و صباخی ناگهان بجوای او در رسیده طایفه از مردم شهر را بر ترکان که فی الحقیقه شعوری داشتند بر وصول باغی اطلاع  
یافته مانند مایی در شبکه آغازه اضطراب کردند و میرزا جهان شاه بیک پیش رفته تاب بیک حمله نیاوردند و بیک را بکشته پدر از آن واقعه باید واقف ساخته  
و میرزا جهان شاه چپ پوشیده بیک را نوبند بسته بود که آن خبر شنود و بی از آنکه را نوبند دیگر حکم سازد و ساز شده غمان بصوب فرار گردانید  
و امیر حسن بیک همان لحظه با دود را ندیده محمدی و یوسف را امیر ساخت و بنیاد حیات جمعی از سرداران آذربایجان را بر انداخت و در وقتی که

عروس

میرزا پیر

میرزا جهان شاه که بکشت جمعی از لشکریان امیر حسن بیگ اسکندر نام بوی باز خورد و بطبع اسب و جامه و راکشته بار و نارگشت و بکشتن و بکشتن نشد  
 و امیر حسن بیگ بکشتن عالی مقام پر داخته در آن آتش سوزی را که با میرزا جهان شاه داشت نزد آنحضرت بردند که سر پادشاه است امیر حسن بیگ آن  
 سر را نزد محمدی و یوسف بیگ فرستاده که این سر کسیت جواب دادند که سر سوزی است که شبیه پدر ما بود امیر حسن بیگ آنرا حاجت و جوی نمود و شخصی را  
 کرد که خان لشکری جامهای پادشاه را در بر دارد و بکشتن که از میرزا جهان شاه چیزی داشته باشد امیر حسن بیگ اسکندر را بکشتن طلبیده پرسید که این  
 اثواب را بکشت تو داشته ده جواب داد که شخصی را که مستحق این صفات بود در فلان موضع قتل آوردم و این جامهای دوست و امیر حسن بیگ  
 فی الحال قاصدی بدینجا فرستاد تا سر قتل را باین حد ساخته نظر آورد و بدو موضوع بگوید که آن شخص میرزا جهان شاه بوده و لا جرم امیر حسن بیگ بگوید  
 لشکری آبی پرداخت و محمدی را به تیر کشید میرزا یوسف را بمیل کشید تا بنیای ساخت بقیت چو دولت از آن ماندن در گذشت یکی گشته شد و دیگر  
 کوکشت کشتار در بیان وصول خبر واقعه میرزا جهان شاه بمرض میرزا سلطان ابوسعید کورگان و ذکرتوجه آن پاد  
 شاه عالی مکان بصوب مملکت عراق و آذربایجان چون آفتاب اقبال بوالنظر امیر حسن بیگ از مطلع شد و نظر طالع گشت  
 و هم میرزا جهان شاه بر بعضی که مطهر شد از هم بگذشت امر او لشکریان عراق و آذربایجان روی امیر بدو که میرزا ده حسین علی که اسن اولاد جهان شاه  
 بود آوردند و او ابواب خزان و دفین گشاده صد و ششاد هزار سوار را بموجب داد و طلب هرگز هیچ شاه زاده را اینجی نمیکشند و بزبان ظلم هیچ  
 مورخی مانند این قضیه نگذاشته و امیر حسن بیگ آن سپاه را آتش ساس مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوال را بدو که عالمینا سلطان سعید پیغام فرمود  
 و انعام نمود که ریاست نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان بهنضت نماید تا او که مد نگاری بر میان جان بسته مقالیه محاکمات و متعاجیل طالع و  
 بلا و نجات آستان خلافت ایشان تسلیم فرماید از نشیندن این خبر انوار نشاط و اعصاب و روحیات حال سلطان بنوده حضالت و حکم بایون باجمعا  
 لشکری بجای محاکمات و صد و ریافت و چون آن پادشاه عالجا به پیوسته کلیات امور دین و دولت را بشورت حضرت ولایت پناه حقایق بیگاه  
 خواجها ناصر الدین عبید الله فضیل میداد و همه ملاقات انتخاب میرک محال الدین عبد الرحیم صدر را بهر قندهار فرستاد و خواجها حضرت سلطان  
 مبدول داشته بود و خرامید و میرزا سلطان ابوسعید در باب یورش عراق و آذربایجان بآن حضرت شرط مشورت تقدیم رسانید بعد از گفت شنید  
 بسیار خاطر بر مضائق غریمت قرار یافته خواجها عبید الله با و را از انحراف نمود و میرزا سلطان عبید الله یورش فشا ق با سپاهی در محال گشت  
 و بر آن در او اخوت و اوایل شعبان سنه اثنی و بعین و ثمانه بحاجت آذربایجان و عراق بهنضت فرمود و بهر شهر و ولایت که میرزا بطواف  
 فرمات او بیاد و مشایخ رفته مشایخ را دست تقدیم میرزا ساید و فقر و محتقان البصلا و صدقات محظوظ و بهر و بهر گردانید و در وقتی که گشته  
 خود بشدت تفاوت برد و به شرف انداخت و قشند نامیه صحرا و دشت را از لشکریان کما و بر این غیرت افزای کارخانه چپ ساخت با آنچه توفیق طفر  
 کنار در انکسار دکان نزول اجمال فرمود و چند روز در آن مرغزار دلفروز گذرانید و از آنجا بصوب کاپوش بهنضت نمود در خلال این احوال بوی  
 از اطراف مملکت فارس و عراق ضنا دید عالم و مشایخ افاق روی امیر بدو که جنس و به تحقیق می آورند و در بهر منزل فوجی از حکام و فاضل شرف ملاز  
 رسیده بنام و مشایخ عرض میکردند و در کاپوش پادشاه با فریبک و بوس فرموده از امر او معتد از البصلا آنولایاست تا فرمود بلکه همه را فرامین مطاع  
 از آنی داشته روان فرمود از آنجا صاحب السیف و القلم خواجها امیر حسن الدین محمد باصفهان رفت و امیر نظام الدین احمد بن امیر علی بر لاس فارس راه تشریف  
 گرفت و امیر حلال الدین محمود بر لاس اساس حکومت کرد و آن طرح انداخت و امیر سعید محمد را در امیر سعید مراد امانت قزوین و سلطانیه پیش نهادت  
 ساخت بهمان و دو کزین با میر حسین علی قوچین تعلق گرفت و نزد امیر قزمان شیخ صفت خضاص پذیرفت و هر کس از نام بردگان بهر ولایت که غنا  
 غنیمت العطا و اخلاص خانی ملا و عباده نقدان معصود در آستین مرادش نهاد تا اکثر مملکت عراق در قبضه اقتدار ملازمان آستان سلطان گما  
 فراریافت و انوار آفتاب معدلت آثار سایه رحمت آنحضرت بر اقطار آن مصارف افت و آنوقت که امیر حسن بیگ خاطر از میرزا جهان شاه  
 فارغ گردانید تا زمانیکه موکب سلطانی در سیاق کاپوش قشید و هرگاه با و چهره و ماه رسانید چند کزین با امیر حسن بیگ بدو که عالمینا  
 رسیده عرض خلاص و شرح اختصاص کرد و بوسیله امیر اسامع اشرف علی رسانیدند که اولاد امیر قرا یوسف هرگز نسبت بدو مانع عالمینا

فضای

حضرت صاحبقران میر تقی میر کورگان عن صمیم القلب در مقام هموار داری ثابت قدم نخواهد بود بخلاف این بنده که با عن جد طریق مخالفت مسدود است  
میدارد و بر کفر غبار خلاف بر عاشیه خاطر منگندارد و سلطان سعید در کاپوش ایلیان را طوی داده رعایت و عنایت فرمود و وجهه امیر حسن بیگ کلمه  
زرد و زری و کلاه نور و زری و کمر شمشیر مرصع ارسال نمود و فرمود که باید که امیر حسن بیگ با سپاه خود در آن طرف عنایت نماید که عساکر منصوره از این  
منوچه اند تا بیکبار بر او فساد اهل غناد اند فاع باید و همچنین ایلیان میرزاده حسین علی با تحف و تبرکات بسیار و غنود و جوهر و شیشه را بستان آسمان  
مقدار آرد و اظهار بندگی و سرافرازی کند و در آن زمان آن شاه زاده محروم داشتند که مملکت عراق و آذربایجان و فارس و تویج آن با کورگان  
در تحت تصرف بنده است و بنده آنچه در تحت تصرف دارد ملک عین آن پادشاه فخر قرین میداند و ما را ن تویم و هر چه داریم امید آنکه فخر  
عنایت از احوال این شکسته بال دروغ نذرند و بهمت عالی بهمت بر دفع مخالفان که بشمشیر خنجر بدر میراهشید کرده اند کارند و سلطان سعید  
ایلیان را و از میر تقی میر شغف و احسان کرد و اینده حضرت فرمود و فرمود که لوی جهاکشای منوچه آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت  
دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و بعد از آن ایام موکب بیاون از کاپوش در حرکت آید و بعد از قطع مفاد و مسالک مملکت ری محسوس حضرت  
اشرکت و از آنجا امیر فزید با طایفه از امرای ستم مغلای پیش روان شدند و عثمان نیز بریز را زدند و مقارن آنجا امیرزاده حسین علی ویران کرد  
و حکم الله العالی الجید ذکر ویران شدن امیرزاده حسین علی در موضع مرند و رسیدن او بجلالنت سلطان عالی  
مکان سعادت مند در آن و آن که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود و امیرزاده حسین علی و لد میرزا جهان شاه در منزل مرند  
اقامت داشت و خیال مقابل و مقابل با میر حسن بیگ بر لوح خاطر منگداشت و چون خبر قریب وصول دشمن بوی رسید امیر شاه علی و امیرزاده حسین  
و جمعی دیگر را از راه درگاه را بریم قراولی ارسال فرمود و آنجا غلبت سوابق حقوق جهان شاهی را با خود تصور نموده بجلالنت امیر حسن بیگ رفتند و خبری  
و فانی امرا و رسیدن سپاه سلطان سعید به تبریز در اردوی امیرزاده حسین علی شوق یافته نوعی بهم برآمدند که صبط ایشان تشریف نداشت بعضی لشکریان  
با اردوی امیر حسن بیگ پیوستند و بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید بردند و با جرم داعیه خیر از بایجان بشیر پیشتر در صحن حضرت  
منگن گشت و از روی سلطانی شافت مقارن وصول موکب بیاون بآن بلده عرض داشت امیر فزید و سایر امرای که به تبریز رفته بودند رسیدند  
آنکه امیر حسن بیگ از بقعه طاعت چپیده و بنام این بنده کان نشان نوشته که مرا حجتی باید که از تبریز سپرون روند که من آن بلده را به پسر خود  
لوحه داده ام لاجرم انساب است که ریات حضرت آیات علی اسراج الحال بر تو التفات برین دیار اندازد تا صورت بهمورد و در آینه مقصود و چه  
کشاید تا امیر حسن بیگ چون شنید که سلطان سعید سلطانیته را تحمل زول بیاون کرد و اینده از پشت فرسخی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت و سلطان  
سعید بهلولان یوسف شیرازی را بدار و علی تبریز را سال داشته از سلطانیته بیاز شافت و در آن موضع امیرزاده حسین علی و ولد او سلطان و برادرش  
امیرزاده یوسف کچول و جمعی کثیر از امرای که با قریب پنجاه هزار نفر از لشکر بارودی بیاون رسیدند و سلطان حسین و ولد امیر جهان شاه را بشرف  
تلقین اهل فیاض سرافراز ساخته نوازش نمود و بمواخید دلپسند مستطوره امیدوار گردانید درین اثنا امیر حسن بیگ برادرزاده خود یوسف  
بیگ را بر رسم رسالت پناه سر را علی فرستاد و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و جهالت برارنده امر اعظام باین تمام یوسف بیگ را  
پیش بردند و او بموجب فرموده بیت و بهت جازا نوزده تا بشرف و سبوس استعاده یافت و یوسف بیگ بوسیله امرای از زبان عم خود محروم  
داشت که قریب صد سال است که آبا ما نسبت بخاندان حضرت صاحبقران میر تقی میر کورگان طریق دولتی مسدود داشته اند و حالا این  
مخلص خیر جهان طریق را رعایت نموده ولایات فارس و عراق را از مخالفان آسود کردیم و کجاشکان آن آستان که شتم امید آنکه درین نیست  
مرا چندین همت دیدم که در نشان بیایان رسد و حرف از راه برخاسته مرا حجت بداید بگریس کرد و او ایضا امیر حسن بیگ را بخوبی بدید  
عرضه داشتی منی بر این سخنان ارسال داشته بود و در آن عرض من بیت را مندرج گردانیده که بیت کرت هواست که معشوق کسلسد چنان  
نگاه دار سرشته تا نگردد و البته چون سلطان سعید پیغام امیر حسن بیگ را شنید جو ابد که موکب بیاون عازم آید یا راست بعد  
و توالی مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عمه خود میرزا محمود و خواجه لاق را معصوب یوسف بیگ فرستاد و چون میرزا محمود و بارود

امیر حسن بیگ رسید حضرت میرزا بکاهی پادشاه بنیاد است و گنجی ندین نصب کرده میرزا با دکان محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا با بنیاد بر کجا  
نشاند و خود بطنی بر چه نام تر جانب بسیار قرار گرفت و امر او سران سپاه را فرمود تا مسلح و مکل شده هر یک بجای خویش ایستادند آنجا میرزا  
را بار داد و او در نهایت دشت بان مجلس در آمد چند نوبت زانو زد و با شارسا میر حسن بیگ نخست میرزا با دکان محمد را دریافت بعد از آن بعضی  
دستوس امیر حسن بیگ فانی شد و گنجی که داشت عرض کرده جواب شنید و بعد از دو سه روز عثمان مراجعت مخطف کرد اینده گفت که  
در میان ایتیم از صحرای نقره و پریشانی بر سپاه پادشاه ایران و توران و فرو نشستن چراغ فراخ خراسانیان در  
حد و قریب باغ اراک اقبال در طلال مانند کمال آفتاب سرخ الر و است و آفتاب ماه و طلال مثال سایه غم بر شرف انتقال چون  
مشیت پادشاه متعال بغیر دولت سلطانی تعلقی گردید ثبات آن بسبب سپاه جوامعیت نپذیرد و هرگاه اراده مالک الملک دوله  
بفرق نمودن گیتی متالی تعلقی کرد و جمیع او با صابت تدبیر عطا کرد است آثار بوقوع نپذیرد و دشمن او را اراده الله تغیر دوله فانی قضا  
الحی لابد واقع تکلیف بقا الملک من دون حکمه و لا یفیع الله به و الحکما قاطع مطهر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه هدیر یا بهندام سنا  
دولت و زنده گانی سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید متعلق بود با وجود قتل اقبال و کثرت اسباب محاربه و قتالی انتخاب مادر آذری  
صورت نصرت روی نمود و ششم شبح و نظیر از عجب و ما النصرا لآمن عذرا الله بر شقه لوی جها کشائی ابو النصیر حسن بیگ و زیده دست عینا  
سجائی ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کارمانی بر گشود و شرح ایحال بر پهل اجمال آنکه در آن ایام که منزل سیاه مصر خشیام  
سلطان زمانه بود و محسوس از کثرت لشکر نشانه دشت محشر ظاهر میگردید و بیکیا جزو دسر ما و برود و در عرصه عالم دست تبارج و یغیر آورد و جنود  
سیارگان انتخاب بحساب بردوش افکنده از بیم هوای سرد سرازیر گاه لا جوردی سپردن می کرد و بنابران سلطان سعید امر او نوینیان را طلبیده  
در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و رای تمکین را بن قرار گرفت که امیر حسن بیگ را از قریب باغ اخراج نمایند و در آن رستان بجا  
آن پادشاه عالی مکان قشلاق فرمایند و ریایات عالیات بدین غرمت فرموده چون بهفت فرسخی قریب باغ محل نزول بهاون گشت بسبب قلت  
ماکولات ارباب تدبیر صلاح دیدند که مطرف محمودا با دروند تا مشروا نشاء که دم از هوا خواهی میرزا و بار دوی علمی محلی شود و باین غرمت کج  
کرده صحرائی رسیدند که علف آن زهر دار بود و هر چهار پائی که خورد از چنگل کرک ابل جان نبرد و بعد از آنکه جنگا گجود آبا و محسوس حسرو عالی را  
گشت قحط و غلام بر تبه انجمنه که بهار یکت من فقه بده و نیار یکی رسید و امیر حسن بیگ شوارج در مهنوط ساخته نمی گذاشت که از طرف خراسان  
و عراق و فارس کسی بار دوی بهاون رود و آثار روزی چند از جانب مشروا کشتی اطهره فراوان بار دوی بردند و در آن اوقات اسپان سپاهیان  
خراسان بغایت ضعیف شده بودند و ترا که که الا فالان اسوده و فرقه داشتند بوسیله نواحی اردو را ملتا فتنه و هر کس را که عیان فتنه عالم  
روان می یافتند چون روزی چند حال برین سوال بگذشت مشروا نشاء بواسطه وعیده و همدید امیر حسن بیگ با غی گشت و بهیچ موجب نشاء که ملک  
بهاون گجود آبا و بجانب اردبیل در حرکت آمد در اثنای راه به محلی پر وحل رسیدند و چهار پائی بسیار در لای ابل فرو رفته شاه و سپاه بطایفه  
الجل از آنجا بگذشتند و بموضع تابان منزل گزیده در روز پنجمه دو از دهم جب نشاء و معین و ثنائی امیر سعید مراد برسم قراولی بجانب محسوس  
حسن بیگ روان شد و در اثنای راه چهار صد سوار را رانته بوی دو چار خوردند و مقدم ایشان که امیر بیگ ترکمان بود پیش رانده سید مراد رفت  
که میرزا سلطان ابو سعید دشمنان صد ساله را دوست و دوستان صد ساله را دشمن ساخت اکنون بی از آنکه خبک با صلح کند بجا میرود  
و باید که فردا امر از برکت از انجانب بیاید که امیر حسن بیگ نیز به تمسک تمام مصالحه خواص و مقربان خود را خواهد فرستاد و سید مراد با کشته  
روزی دیگر امیر سید مزید با جمعی کثیر از امرار رفیع مقدار سپردن رفتند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیر سید مزید چون عدد مردم  
خود را از آنکه زیاد دید بعجز و موافق برایشان ناخت و اساس جمعی اظفار برایشان بهر چند امیر سلطان را غول گفت که این جماعت کوکمت  
دارند توقف نماید بنود امیر مزید سخن او را قبول نفرمود و چند فرسخ قیامی که بخشکان رانده در آن اثنا امیر حسن بیگ با دوسه هزار سوار را رانته از  
کیسکا بهرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و سلطان سعید و بهلولان چنین و جوانه و حسین علی دلاست و شیر محمد بغدادی و پیچیده قوی با



ابو حسن

با قریب پانصد نفر از معتدیان قبل آورد و امیر سید مرید که کشتی تقیه السیف روی بار دوی سلطان معید آوردند و امیرزاده سلطان علی و سلطان حسن علی میرزا  
 بطرف همدان که نخیله آنجا کشته شده و پدرش در آن زمان در تبریز بود آنوقت چون آنجناب محنت اثر در آورد و کمی گشت قرین شوخ یافت سلطان معید چاره جوی گشته امیر  
 غیاث الدین محمد بن میرجلال الدین عبد الوهاب بن امیر غیاث الدین بن میرکمال الدین بن امیر سید قوام الدین را که در سلک ولایت مازندران نظام داشت  
 جهت تمهید بسا صلی و صفایزد امیر حسن بیک فرستاد و آنجناب جناب سیادت مآب والد خود را بحسب سید صدر الدین بر ایتم قی بهان هم رسان  
 امیر حسن بیک نسبت بسا دات عظام و عهد علیا شراط عظیم و احترام بجای آورد و به خود قرار داد که آنچه در باب تشیّد اساس موافقت مصالحت  
 گویند بغیر اجابت آفران دهد که ناکاه سیدار و سیلی که قبل از این امیر حسن بیک او را برسم رسالت بار دوی امیر فرستاده بود باز آمد و معروض داشت  
 که خراسانیان بغایت بد حال و پریشان روزگارند اصلاً بصلح و صفای رضی نباید شد که انشای غفریب باقی و جوی فرار نمایند بر آن امیر حسن بیک  
 محمد علیا و سید صدر الدین بر ایتم را نو مید باز گردانید و امیر غیاث الدین محمد را مشمول نظر رحمت ساخته نشان ایالت ساری از برای فرمود ذکر  
 واقعه باید سلطان معید میرزا سلطان ابو سعید چون سید صدر الدین بر ایتم قی و محمد علیا سپاه سر بر علی معاودت فرمود و نیزه و تاخت  
 تمام کرده بودند که طلیعه سپاه نظر سپاه امیر حسن بیک سیاهی بود و بعضی از راه خراسان مورد چلهای خود که آشته با قدم ابو قالی بن عثمان پوشتند بنابر آن  
 سلطان معید در تبریز شازدهم رجب بهمن آن محنت و تعب روی بصوب فرار آورد و دو پسر امیر حسن بیک بکاشی شافته و آنجناب را که کشته میشد  
 بار دوی پدر خود رسانیدند و بجا افغان بهشتار سپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دور و زامیر حسن بیک بر تخت بخت و فیروز نشسته آن پادشاه علیا  
 طلبید و چون نزد بیک بارگاه رسید شراط عظیم و احترام تقدیم رسانید و در موضعی که مدعا داشت نشاند و نشان تکلیت امیر بر زبان راند و  
 سلطان معید جوابی که مناسب وقت بود داد و فرمود و بحسب مراجعت نمود و امیر حسن بیک منجواست که بجان آن جنس و عالیشان پهلوی رساند بلکه  
 در عیبه داشت که او را یراق داد و بطرف خراسان باز گردانید تا بعد از قتل و قایل فرادوان با عوامی قاضی شروان و هفتصوب جمع را از راه کمان چاه  
 بران قرار داد که آن مظهر علی احسان را از پای در آورند و دست و دم رجب بکولان سلطان معید را بدیدن میرزا باد کار محمد بردند و شاه  
 شرط استقبال بجای آورده آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا باد کار محمد بخرگاه در آمد و محمد سلطان سلطان معید را باز گردانیدند و بهنجای  
 شربت شهادت چنانچه ندانم در عیال که انشاه عالی تراود که در عدل شلش زکی راود متبع شتم نقد جان را فشانند از غیور فسانه چهری نماند  
 بخرهاک خیران درین دشت نیست بخرهاک بان درین دشت نیست جهان با همه زینت و زیبای و نیزه و بان رنج و آسب او کشتار  
 در میان شمه از آنچه بعد از فرار پادشاه معید شمشیرت با مر او سپاه خراسان بوجوع آنجا رسید در آن زمان که میرزا  
 سلطان ابو سعید غسان غنیت بصبوب بر نیت افلا مات روزی تیر در محک بکشت اثر با کل و جوی نمود یافت صورت بوم بغیر از من اخینه و آینه و آینه  
 و صا حقه و بنیه جلوه گر گشت و افغان و فیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر و برنا و پیرایوان کیوان در گشت تبیت فرو ماندگان را در آن سخن  
 نه روی را با فی نه رای کریز بهمان ساعت و لیران لشکر امیر حسن بیک بر یک نشان جان نشان در دست و غنای خون افشان در شست بشکوه  
 تا خسته و آغاز فارت و تاراج کرده بنا بحقیقت ترک و نایک را از بنیاد برانداختند تا مینوز حیمه و خرگاه و سرای و ده و بارگاه پادشاه  
 بر جای بود که ابو القضر مظهر الدین امیر حسن بیک تشریف حضور از برای فرمود و سواره بر در سرای ده سیاده سپاه ترکمان را از آنجا بسا موربا  
 شایست منع نمود و خواجه میرایان و محافظان حرما بدو متوجه و محافظت ابل حرم نصب کرد و خزان و نقایس را مصنوط ساخته بعد از آن روی  
 بسرا بجام سایر رحلت آورد و بنی مبادک منع طایفه از سپاهیان که در نهب و اسیر خراسانیان افراط نمودند مشغول گردید و چند کس را از آن  
 مردم تیر و قتل رسانید و حکم فرمود که ترا که در با بجان و سیاهی خراسان از محسوس کردن روند و امر او سپاه پادشاه معید در نظر حمایت میرزا  
 باد کار محمد جمع کردند و اگر معینان را در سالی غنایت بخایت خویش با و می داد و ابواب رحمت و عاطفت بر روی روزگار آنجا کان گشت  
 از راه عظام و عهد و عالی مقام امیر سید مرید از خون و امیر محمود و میک و امیر احمد یار و میرک عبد الکرم و میرک عبد الرحیم صدر و امیر عبد  
 الزاباب و مولانا قطب الدین طیب چند که بسلاسل و اغلال معتد بودند و عاقبت میرک عبد الرحیم بواسطه بعضی از نشان قندها که کشته



قطع دوسه منزل مزاج شریفش از پنج اعتدال بصوب اعتدال مایل شده شب محرق قوی محرقه که آن پادشاه عدالت پناه بصغیف ساخت و در او اسطوئال  
سالی مذکور بواجی ابرایتبه در کسار آب فتولات سخته جیانش بر لال اجل متعطفی گردید و آنحضرت مدت چهل و چهار سال دین و داری بر طالی اوقات  
گذرانید و سلطان احمد میرزا بصغای اعتقاد و سلوک طریق رشد و شاد موصوف بود و در او اصوله مکتوبه شرائط اهتمام بقدر ساینده در هیچ  
درستی را اوقات ترک نمیداد و بهیچ وجه از این آیت او فواید با بقدر استطاعت نظر عالی اثر داشت و بهر که خیالی از کتاب امری که مخالف لوازم بود  
و بیان بود بهر امن خاطر عاظم نمیکند داشت و اگر چه در معارف کتب نفیس کتب استعمال لات قال مسیگر دید اما ثانی شجاعت و بهادری و بهیچ  
از حرکات و سکنات آن بانی بیانی جهان بینی بطور میرسد و رفتن تیر انداختن و قتل بر اکثر فائز اندازان زمین فایز بود و تیر کشش در اکثر اوقات  
بر بدست مقصود رسیده خطائی کرد و قوت و مانع آنحضرت میباشد بود که اگر خواستی مدت یکسان در روز در مجلس نشسته قیام با ده خوشگوار از کف  
ساقیان کلعدار در کشیدی و در مجلس نرم در غایت مسانیت بسر برده بهر که امری ناپسند از آن جنس و خردمند بطور رسیدی پیوسته بخوابی بگذری  
من صفت بختی نصیب العین میریزش بودی و در سخن گفتن لطیف و اکثرا بخوبی نمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیاتش نشان بجای کجای در آور  
و از یزد سجاد و نقالی بهفت دختر که است کرد اسمای ازواج آن زنیده تخت و تاج بدین ترتیب است که مسطور میگردد اول مهر کار خانم بنت  
یونس خان دختر خان بیکم که نسبش نام از زبانی می پیوست بستم قیسم بیکم که کلماتش ترخان بیکم بود و بیکم که نسبش بیکم از دکان ترانه لعل  
می یافت بچشم لطیف بیکم بنت امیر احمد حاجی ششم جدیبه سلطان بیکم را در زاده سلطان ارغون اما اولاد ذکور سلطان احمد میرزا دو نفر بودند و  
بهردو در حدود سال از عالم انتقال نمودند و از جمله دختران آن پادشاه عالیپشان چهار نفر از قیسم بیکم در وجود آمده بودند و یک نفر جدیبه سلطان  
بیکم و در کترین بسات قیسم بیکم را بعد سلطان بیکم که او را قزاق بیکم نیز می گفتند و قزاق بیکم در زمان حیات سلطان احمد میرزا بجای کجای سلطان محمود  
خان در آمده و بعد از شهادت سلطان محمود خان جانی بیک سلطان آن عقیقه زاده سیکت از دوان کشیده و قوم صالحه سلطان بیکم که او را آن بیکم می  
گفتند و آق بیک بعد از فوت پدر بجای کجای میر محمد خود سلطان محمود میرزا در آمدیم عایشه سلطان بیکم که چندگاه در حرم پادشاه جمعه ظهر اید  
محمده بابر بسمیرا چهارم سلطان بیکم که سلطان علی میرزا در وقت سلطنت سمرقند او را بقصد خویش در آورده و آقا دختر بچشم که جدیبه سلطان بیکم  
توله نموده بود و مخصوصه سلطان بیکم نام داشت در فرانس حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه راه یافت و بعد از چندگاه در  
ازوی در وجود آمد و مادر بیدران ایام وفات یافت و دختر باهم مادر موسوم گشت سلطان محمود میرزا ولادت با سعادتش  
در سنه شصت و هجده و ثمانه رومی نمود و آنحضرت ارشد اولاد امجد سلطان سعید و براء در اعیان سلطان احمد میرزا بود و بصفت شجاعت و مردانگی  
موصوف و بهیبت سخاوت و فرزندی معروف و بکرام اخلاق و محاسن ادب و تشیید اساس عدل و انصاف و انشراح قوا و عظم و اعتساف  
سراحد اساطین سلاطین سیم و بیج تیرش در وقت تیر فاطمه نهال قبالی اعداد دین و دولت و شان و خیزش در میدان پیکار رافع لوا و ایل  
ملک و ملت نیز برای عالم آرایش خورشید صفت از مشرق صوب طالع و فروغ تدبیر صوابانیش چون ماه چهارده در شب و بجز حوادث لایع  
طبع بکشت در آن حقایق معانی و ذهن در آنش جامع دقایق مکتبه دانی کف با دلش کافل مصالح افاضل و غلام انعامش شامل شرافت افاضل نظم  
گشت ملک از عداوتش محمود ظلم شد از نیابتش مسور ذات او بود زیست تحت و سر بر نور ایش چو مهر عالم کیر کف جودش چو آب  
بار جوهر طبع او گوناوار و آن شاه زاده عالی کمر در روز گرفتاری بدید و ضحاک حمایت حضرت داور بجای خراسان به خدمت فرمود و در  
صحت و سلامت روز بخشنده و دوم ماه مبارک رمضان سنه ثلاث و هجین و ثمانه بدال سلطنته همراه رسید بداری سیاهی و عیبت اشغال  
نمود و در روز جمعه سیم ماه مذکور در مسجد جامع آن بلده فاخره خطبه بنام حضرت صاحبقران میرزا توره کورگان و میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان  
احمد و میرزا سلطان محمود خوانده و بدان واسطه خبر واقعه جانوز سلطان سعید تحقیق توسط طوایف انام از خواص و عوام صدای نوحه و زار  
باوج خلعت زنگاری رسانیدند ببت بگردید عالم را این خویش که از عجب شکل صحبتش و صباح شنبه چهارم کو تو را ملقه اختیار انداخت  
باغی گشت و مردم چون چون هوا در می سلطان میرزا ظاهر بر کرده کار از خیر تیر و در گذشت بنابران و در وقت اسوار سلطان محمود میرزا باها

امیرزای رسول و امیر قزلباش و جمعی دیگر از سالکان طریق یکی از دروازه خوش سپردن رفته روی توجیه بصوب سمرقند نهاد و بعد از وصول بدان بلده فرود  
میرزا سلطان احمد ابوالطف و محبت بر روی برادر کبشاد و چند کاسی میان برادران طریق موافقت مسلک بوده آخر الامر میرزا سلطان محمود  
روزی بهانه سگزار شهر سپردن رفت و باغوازه احمد ششاق و سید بدر و خسرو شاه و بعضی دیگر از سربازان درگاه راه حصار شادمان پیش گرفت و بعد از  
وصول بمقصد امیر قزلباش که در آنوقت حاکم آن ولایت بود میرزا سلطان محمود را سلطنت برداشت و آنحضرت در ولایات خرد و چغانیان  
و حصار و ختلان و قند و بلقان و بدخشان تا کابل رسید و کس علم سلطنت برافراشت و میرزا سلطان محمود در ایام فرمان فرمائی چند نوبت  
سپاه بطرف کتور و جبال سیاه پوشان برد و با کفار آند بزار لوازم فرا و جبا و بجای آورد و لاجرم ملقب بغازی گشت و طغرای فراسین خود را سلطان  
محمود غازی نوشت و آنحضرت در اوقات سلطنت با سلطان حسین میرزا کریم خان افغان و چاچک در اشیا و قایم آید. حاکم دور با  
تقریرات حالات زبان خواند و چون در شوال سال شصت و نود و نه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت سلطان محمود میرزا ابوالفضل  
اعظم امر از حصار سمرقند شتافت و کوکب باقی لش بدو بکمال رسید و در دارالملک حضرت صاحبقرانی قدم بر مینداخت و مرانی نهاد و با آنحضرت  
امرا و درکان دولت پرداخته ابواب عیش و عشرت برکشاد میرزا ملک محمد را که داماد آنحضرت و پسر برادر بزرگتر سلطان سعید میرزا محمود  
بود و خیال استقلال داشت با دیگری از شاهان کان هموری گرفته بقتل رسانید و نسبت بمقتل آنحضرت و لایقیت بنامه الدین جمید اندک که پیوسته  
در ظلال حمایت ایشان فرق انسان از حاکمان در زمان امان بودند آغاز دشمنی کرد چنانچه از نعتی او با و لاد امجاد حضرت خواجه سید  
و چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب مجرمات بغایت دلیر بود و مصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خورشید رخسار جبارت می نمود  
از بکان دولتش نیز مرکب انواع فسق و فجور می کشید و دست ظلم و تعدی بر بنین و نباتات مسلیمن دراز کرده بساط حرمت اهل مونس ادبی  
نوشته میزدند و آنکه قریب بسیت عجبنا در ظلال عدالت سلطان احمد میرزا بغیر اقبال گذاریند بودند از مشایخ امثال ابن امیر مضطرب شد  
زوال آفتاب قبال آن پادشاه بمقتل از آنحضرت و اوجلال سوال نموده تیر و عاهد فاجابت رسید و در ماه ربیع الاخر سنه شصت و نه  
محمود میرزا بعالم بعضی خراسید و آن پادشاه مظفر لو اهل و سه سال در دار فدا اوقات گذارید و بامر صدارت آنحضرت عالیجناب دست  
عزت علیهای مولانا عصام الدین داود خوانی قیام می نمود و وزارت میرزا سلطان محمود و در اکثر ایام سلطنت برای صوابانهای و الدین و داود  
خواجه بهام الدین محمد بن خواجه جمال الدین محمد بن خواجه بران الدین محمد شیرازی مخوف بود و میرزا سلطان محمود و پنج پسر و یازده دختر داشت پسر  
نخست آن پادشاه کامران سلطان محمود میرزا بود که مادرش خان زاده یکم دختر امیر بزرگ ترمذی است دوم با سید میرزا که از شیت یکم  
تولد نمود و سیم سلطان علی میرزا که مادرش زبیره یکی آفاست از قوم اوزبک چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خان زاده یکم بود و سیزده میرزا بزرگ  
مذکور و سلطان حسین میرزا در زمان حیات پدر بجز آنحضرت هیچ کس رویت هیچ سلطان او پس میرزا که بخان میرزا اشترا یافت و والد میرزا  
سلطان خان خانم میرزا عمر شیخ تولد آن شاه زاده معاد است مندر در دار السلطنت سمرقند فی شهر شصت و نه اتفاق افتاد و سلطان را از دیدن  
آن قره العین سلطنت سمرت و سرور روی نموده ابوالسبب جنس و مورر گشت و آن مولود عاقبت محمود در عهد خلافت و کامرانی و حجره عطف و در  
پرورش یافته چون بهر حد رشد و تمیز تقوینالت و لایست کابل و غزنین و مهابادی کردید و والد بزرگوار را و ادع کرده روی بر آه آورد و چون منزل  
دره کر مرکزایت نصرت آتش گشت قاصدی از پادشاه سربار علی باری دومی عالی رسید و فرمان واجب الاذعان رسانید مضمون آنکه درین اوان حبه  
سفت قتلان فرزندان عالیشان طوی جشن بوقوع خواهد انجامید و میرزا نور متوجه آنست که آن قره العین سلطنت در ایام بهر و بخت و صحبت جنت  
رقت باشد بار علی بدو عمر شیخ میرزا رسیده و سینه و الامرا حجت فرمود و بعد از نقض ایام نشاط و اینها طبعنا سبب شاکست اسمی بخا طر اشرف  
احیایان حضور نمود که چنانکه حضرت صاحبقران امیر نور کورکان حکومت ملک فرغانه را که عمارت از اند جان و توابع آن پسر دوم خود  
عمر شیخ میرزا عاقبت فرموده بود لایق آنکه باینر مالیت آن ولایت را بهر شیخ میرزا مخصوص کردیم و برمیوجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب  
اتابکی آن در درج کورستانی با میر خدای بر روی میور تاش منعکس گشت و شاه زاده صاحب معاد است بمحمان دولت و اقبال حکومت فرغانه که مکمل

که مثل است بر عتبت مقتضای شرافت اخلاص که ظاهر انماش در سوابق ایام خیمت بوده و بنا بر تحقیق و زحیم حال را بر خسی قرار یافته دارالملکیت  
 ساخت و چنانچه از پیشه متوجه نواب کامیابش منصور بود اعلام عدالت و رعیت پروری را فراخت و در هر مقصد دار و نه منصف قیاس کرد و در احوال  
 ملت است ارتباط نواز غایت و التفات بجای آورد و بهت رحمت چاره چاره کان شد مراد خاطر او را کان شد و میرزا غمخیز کور کان بعد از  
 انقضای ایام حیات و از حیات مکان بواسطه علومت بجای حاصل ولایت اند جان فضاغت توانست نمود و پیوسته بجای کثرتی منقضی حاکمیت سلطان  
 احمد میرزا شده بود از نواح میکشود و برین قیاس احیاناً بطرف مغلستان لشکر می کشید و فراجم اوقات متوطنان اندامی کردید و بدین جهت میان انحضرت  
 و یونس خان عبادتگاه ارتعاع می یافت و مایه خلاف و غناد کان درون مغلان از می یافت مع ذلک یونس خان بکلا حلقه حقوق پذیرفته  
 سببی میرزا غمخیز کور کان باز خود طلبید و مراحم انسانیت مرعی داشته چند جایگاه اصناف اولگاه موروثی انحضرت گردانید اما چون مدعا و عمر شیخ  
 میرزا انان زیاد بود بر لال انعام بخشش تشنگ و خوریش صفت انظافا گرفت و انحضرت راسته نوبت با قارب و اجانب متعادل و متعادلیمت  
 وقوع پذیرفت اول با اولد عالمیشان حرم محترمش یونس خان در جانب شمال مقبضه اند جان بکنایه در یاد چون و در آن معرکه با انکه از عمر شیخ میرزا غایت جلالت  
 و بهادر ی تعظیم رسیده اما بحسب سلیقه قدیم نیم فتح و ظفر بر چرم علم یونس خان و زید بعضی از لشکریان آن مهر پهلوان را گرفته زو خان بریده انحضرت را  
 عرق شفت ابوسببی در حرکت آمده طریق عطف و مروت سلوک داشت و میرزا غمخیز کور کان را بمثل الفتحات و غنایت بولایش باز فرستاد  
 دیگر آنکه نوبتی جمعی کثیر از لشکر حیات از او زبک نواحی هم قدر ناخسته با مالی افزون از چون و چند بطرف مناسبت خود مراجعت کردند و اخیر بهمع کسر  
 سیر رسیده با فوجی از بختان کینه کوش و بهادران جوشن پوش کجاشی و از بکان تو جعفر نمود و از آسایش بر روی پنج کشته بمخالفتان نزدیک رسیده و  
 آنجا رفت چون کرد و موکب علی را دیدند عنان میدان کارزار گردانیدند و در کس آسایش الجانبین تش قاتل اشغال یافته با حمله صرصر اثر نخل حالت  
 بسیاری از مردان دلاور بر خاک پلاک افتاد و نوک سنان جان ستان و پیکان خندانک مرگ آینه ک نایر خون از دیده و دل پهلوانان کشت  
 و آخر الامر نیم غمخیز ظفر و فوری ریشه پرن آن مهر سپهر سوری در اهتر آمد و او از بکان منظم کشته ملار نام موکب نصرت نشان نواحی اموال انحضرت  
 باز گردانیدند و پیشانی نصرتان بصاحبانش رسانیدند ششم آنکه نوبی میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد و اسمر قد بجایب فرغانه متوجه گشت و میرزا  
 غمخیز نیز با لشکر بخرم سیز در در استقبال فرموده و در قریه خواص که در میان شایه خیزه و اورا قیام واقع است تلاقی فریقین روی نمود بعد از انکه بختان  
 جنگ و شین باجمه توق میرزا سلطان احمد را با کوکب سعادت از ظفر مقارنه اتفاق افتاد و میرزا غمخیز کور کان غسان مراجعت بدارالملکیت خویش  
 انعام داد و بهت چنین است آیین گردون سپهر کینه ورز دیکس گاه مهر و بروچی که سابقا مذکور گشت طایر روح رفوق غمخیز میرزا بواسطه  
 سقوط از بام کوتر خانه اجسی در روز و شب چهارم ماه رمضان ۹۹۰ بجایب ریاض حبت پرواز نمود و مدت عمر غمخیز سی و نه سال بود و از ان حضرت  
 سیه سپهر عالی که روح و خیر نیک اختر مایه کار ماند اما از پسران رزک تر پادشاه مجرب و بهر خیر لیدن محمد با غلار نیست که از قتل کار خانم نیست یونس خان  
 تولد نمود و هم معزالدین جهانگیر میرزا که دو سال با استقلال خورد و تربود و مادرش در سلک بنات بعضی از امارات و توفان مغلستان انستظام داشت و هم  
 سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والده اش از اند جان بود و سمات با مید و دختر رزک میرزا غمخیز خانزاده یکم است که همیشه اعیان حضرت  
 کثرت ستانی محمد با بر پادشاه است دختر دوم مهر بانو یکم بود که از والده سلطان ناصر میرزا تولد نمود سیم شهر بانو یکم که او نیز همیشه اعیان سلطان ناصر  
 میرزا است چهارم بادکار سلطان یکم که مادرش قوبچی بود اما سلطان نام سیم رقیبه سلطان یکم و این دو دختر بعد از فوت غمخیز میرزا تولد نمودند و  
 میرزا غمخیز بعد از آنجه مذکور شد و منکوحه و یکت سرتیت داشت از جمله زو جات یکت زوجه الویس آغا بنت خواجه بیگ بود و دیگری  
 قرا کور یکم که دعوی فرزندی میرزا منوچهر میکرد و قما تون سلطان بود از نسل مغلان و علی الله اعتماد و الشککان میرزا الف بیکت کور کان  
 در زمان حیات والده مادر خویش سلطنت مملکت کابل و غنیم و توابع و لواحق آن معذور و سرافراز بود و ایام دولتش استدا و یافته بدی تدبیر  
 کمال عدالت و رعیت پروری در ان ولایت بایالت مشغولی نمود و چون سنین پنج هجری از عهد در گذشت انحضرت بصفت آیین متوجه ریاض حبت گشت  
 و بهر ش میرزا عبدالرزاق بجای پذیرفت اما بسبب صغر سن و اختلاف ارای امر او را کان دولت از عهد ضبط ان ولایت پرون نداشت آمد و میرزا

شجاعت

از پادشاه



مقیم ولد شجاع الدین میرزا و التوتون از غون از قندهار بارشکر سیرکابل کشید و شاه زاده را که فریادیده روی چندان بلده را جلالان که خوشن کرد و اسید و بالاهره  
حضرت سلطنت پناهی نصیر الدین و الخلفه محمد بابر میرزا و ولد میرزا عمر شیخ بهادر خان بن سلطان ابوسعید بهمنیان اقبال و تاسید بجانب  
کابل شتافت و انظر بصح از میرزا مهتم که شتر توانوا از حد کش بر اطراف ولایات سلطان محمود غزنوی یافت بیت ملک محمود غزنوی بنوی شد  
ز دلش چو شرب بنوی و قافیت که تاریخ بنوی با و اخره مبارک رمضان سنه تسع و عشرين و تمانه رسیده انحصار معدلت این دران محکمت برسد و  
و استعلا لکن دارد و از قافیت خیر اندیشی نسبت بتمام درگاه سلاطین پناهی شاهی لوازم اخلاص و دود و تحایب بجای می آید و چنانچه میرزا معزالدین بکیر  
و سلطان ناصر میرزا که پیوسته تابع برادر کاتب بودند میرزا سلطان محمد و میرزا شاه رخ در روز و درانی حضرت سلطان بیست طاران این  
حسن بیک گرفتار شدند و تکی مدید در بعضی از قلاع آذربایجان محبوس بوده و عاقبت نجات یافته تا بد حال و پریشان روزگار اوقات میگذرانیدند و در  
شهر سنه تسع و عشرين و تمانه میرزا شاه رخ حازم دار السلطنت برانگشته چون ولایت ساری رسید بخواه معفرت حضرت باری تعالی گردید و سلطان  
حسین میرزا با تقبال او کس فرستاد تا نقش او را بر آه آورد تا بن سلاطین بدرسد محمد علیا کوهر شاه را خبر دهند و بطریق سنت نجاک سپرد و میرزا  
سلطان محمد بعد از عمارت برادر بدران محکمت میبود تا وقتی که از عالم انتقال فرمود میرزا ابابکر شیخ اولاد سلطان ابوسعید بود و در زمان پناهی  
پدر در محکمت بدخشان بامر فرمان فرمائی قیام نمود و بعد از شهادت آنحضرت نخست نسبت به میرزا سلطان حسین طریقی غاصت مسلوک داشت و  
بالاخره لای محکمت برافراشت چندگاه لودزم تیز و کریر بقدیم رسانید و در او اخر رجعت برنج و بن تمانه میدود و استر اباد گرفتار گشته دست پناهی  
بساط حیانتش در نور و تقصیل الحکایت و بمن اقلایم دولت سلطان حسین میرزا مرقوم ملک بلاغت انما خواهد گشت میرزا سلطان محمد  
در زمان ابالت پدر در ولایت کر میرزا قند بار قدم بر بند حکومت نهاد و میرزا نظام الدین احمد برلاس که صاحب اختیار آن محکمت بود در وقت  
شاه زاده که بسته ابواب عبودیت و خلاص برکشاد و در آن که میرزا سلطان ابوسعید بولایت آذربایجان و راه حکم بجا یون نفاذ یافت که میرزا  
ممنوع کرمان کرد و شاه زاده بد بخانبخت حضرت فرموده در شاه راه جزو افتد باید بد نشیند و آبی سر کشیده غنا بهوب کر میرزا کرد ایند  
و در کنار آب میرزا یوسف زخان غنی شده بعضی از حال و احوال میرزا سلطان مراد را با ساد غارت و تاج بردار لاجرم شاه زاده بهراه رفته  
روزی چند در عمارت معز السلطنته الخلفه سلطان حسین میرزا قیام نمود بعد از آن سلطان عالی شان و با و را در شهر و دران فرستاد و میرزا  
سلطان مراد از او خان بی تحقیق فهم کرده بار دیگر روی بخراسان آورد و میرزا سلطان حسین شاه زاده در صفر سنه ثمانین و تمانه بقلعه تیره تو فرستاد  
چ دیگر خبری از او بر مردم نرسید میرزا سلطان خلیل در وقتی که سلطان ابوسعید عزیمت آذربایجان فرمود در بلده همراه قایم مقام پدر بود  
و چون آن بلده در خیر تحیر پادشاه کشور کیر میرزا سلطان حسین در آمد و او را بهر فرستاد و شاه زاده در آن ولایت خرج کرده بدست یکی از امرای  
احمد میرزا بقتل رسید میرزا سلطان ولد بموجب فرمان پدر در میان امرای ولایات اوقات میگذرانید و بعد از واقعه سلطان ابوسعید باندگت  
زمانی شربت ناخوشگوار بلاکت همیشه میرزا سلطان عمر در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود و چون چندگاه از آن قضیه در گذشت  
میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت تعرض نموده با خواجش حکم فرمود و شاه زاده میرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر  
در نواحی مرو از دست برد سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا شکست یافت میرزا سلطان عمر بجه و دلسا و امپور واقف و در آن ولایت  
یکی از امرای او را که شهبه فرستاد و سلطان حسین میرزا شاه زاده را بخت در محله اختیار الدین محبوس کرده در حبس سه بقلعه تیره تو در سال و شت  
چ دیگر خبری از او نیامد و ذکر بعضی از اعظم سادات و مشایخ و علما که محاصر بودند با سلطان ابوسعید معفرت انما  
در زمان فرزند نشان میرزا سلطان ابوسعید که کان بسیار ازین طایفه عالی شان و ولایت ماوراءالنهر و خراسان توطین داشتند و اعلام  
دین داری و ولایات پر میرزا کاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان بموجب طوطیت لاجرم بر بیان شمه از حال زمره پناهی اختصار کرده خواهد شد  
من الله الاله و التوفیق مولانا فتح الله تبریزی در صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود و تکی مدید در ولایت سلطان ابوسعید بود  
مصبص صدارت قیام می نمود و با وجود استحال باین شکل که بنی براسم درس و فاده میرزا خست و طالب علم را از تاسیخ طبع نفاذ خویش محفوظ و بهر و

سائل

و بهر در می ساخت و در سینه و شین و ثمانه که سلطان معین تبت برنج شاهر جیه کاشته علم غنیت بدلتوب افراشت مولانا فتح الله را به سبب تبحر  
ولایت برادر داشت و مولانا کمالی بیعتی آن مهم را فیصل داده بدار السلطه برادر شافت و در سیم ماه به بیع آلاخر سینه مذکوره وفات یافت مولانا  
محمد حاجی برادر فضل الانامی مولانا نور الدین عبدالرحمن حاجی بود و در بعضی اظهار از زمان در مطالعات علوم بر انتخاب فایق مینمود و مع ذلک در علم  
تواضع و کسر نفس و وفات میکرد زیند و کمالی نظم اشعار را بدار مشغول میکرد و وفاتش در سنه اتفاق افتاده جناب الفضل الانامی بر شیه در غایت بلاغت در  
سلک نظم انظام داده و ولایت از ان نیست نظم من بودم از جهان و کرامی برادری در سلک اهل فضل کرامتیه که بهری ز انسان برادری که در  
علم و فضل چون از زاد ما در ایام دیگری مولانا شریف الدین عبدالقهار عاوی علوم معقول و مشروع و جامع مبول و فروع بود و در  
اشعار و نثر بسیار در کار در میدان توفیق نصیب الهی می بود و انتخاب در فن است و علم ساین نیز مهارت داشت و کمالی تبت بر ترقیب اکسیر و  
اسباب کیمیا می کاشت بشرف گذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوه و السلام مشرف و معتر کشته بود و در رجب  
در بلده فاخره مرده از عالم رحلت نمود چنانچه برادر خودش مولانا کمال الدین عبدالرزاق در مطلع سعید نوشته کلام افسوس از شریف دین از تاریخ  
وفاتش خبر داده و فتنش در مرز شیخ بهار الدین عمر اتفاق افتاد مولانا معین الدین تونی از کار علماء زمان سلطان معین تبت بر علم و دانش  
تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم و مینیه می افراشت و جمیع کثیر از طلبه ملازمت در انتخاب مینمودند و از ماهر طبع شریفش محفوظ  
مینمودند و وفاتش در شهر سمنه واقع گشت و فتنش در مرز چیل کری بوقع بوست شیخ صدر الدین رواسی از خلفا شیخ زین الدین خوانی حاکم  
علوم ظاهری و جامع فون طبی بود و در اوایل حال چندین سال در مدینه طیبیه وفات گذارید و در ولایت مصر و شام اربعینات برادر و چون از  
عربستان مراجعت نمود در ولایت اسفراین که عثمان و مولدش بود ساکن شد و بارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان معین از اسفراین بدار سلطه  
برادر خواهر میده رحل قائمیت انداخت و آن پادشاه صاحب تائید انتخاب را منظور نظر عاطفت و احسان ساخت و وفاتش در حاشه ماه رمضان  
سنه احدی و همین و ثمانه اتفاق افتاد و سلطان معین شاهر جیه خبر داده بر و ناز گذارد و بهر شش شیخ قطب الدین محمد رضا را غرا رسانید  
و شیخ قطب تالده حرم خود را بچون برده در خانه قاهی که ساخته او بود مدخون گردانید مولانا کمال الدین لطف الله از اصناف علماء  
بهروز بود و سالها در سلک تجار ابوانم مصنف تصانیف مینمود و وفاتش در سیم دیکه سنه احدی و سبعین و ثمانه در در السلطه برادر اتفاق افتاد  
و او لا و غطاش مشرف جهان مولانا جمال الدین عبدالرحیم صدر و جناب امارت مآب میر نظام الدین عبدالوهاب بر اسم تعزیت وادی اقدام  
فرمودند و سلطان معین مجلس عزت شریف بر دوایشان برپا نمود و مع فاخره پوشا سینه شش مولانا لطف الله را از برادر بخارا نقل کردند و در  
مناسب بنجاک سپردند شیخ کمال تری سزا پذیر فاد خوش طبعان و ولایت خراسان بود و از فن شعر و متقا و قوی تمام داشت و او را خواهر  
حیات سفر حجاز اختیار کرده بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه بول علیه السلام فایز شد و چون از آن سفر مراجعت نمود و بقیه تبت  
که مولدش بود وفات یافت سید کمال کجولی در شهر تبت مهارت داشت که بقول مشهور صدر بهر بیت بر صیغه روزگار نکاشت و او  
صنیده ایست که دوازده بیت مصنوع انابیات آن تخریج مینویسد و حضرت سلطان میر نظام الدین علیشیر در مجالس التهایس مرقوم  
نظم نموده که از بدایع اشعار سید کمال انچه مشاهده من شده است که در مرثیه خواهد بود نصیر بهر ساقتیده در سلک نظم کشته که  
بیت آن قصیده این قبل بود که از بهر تخریج تاریخ فوت خواجسته افتاد مشید و چند بیت تمام از آن تاریخ خبر میداد و چند بیت دیگر آن صنعت داشت  
که از بهر تری سه چهار تاریخ بهرون می آمد و اصلا در معانی ابیات آن قصیده غلطی واقع بود این مطلع از جمله منظومات سید کمال است  
ای روشنی از نور خشت دیده جان را بر خاک نشانده قد تو سر روان را و سید کمال در بیلی ساکن بود و بهر دران ولایت از عالم انتقال  
مولانا فضل در سلک فاضل علماء بهر تبت بود و بر شش سیمیه عاشره تصنیف فرمود و خواجسته مولود و یوانه در سلک اولاد عظام  
شیخ واجب الاحترام افتخار ابل سلوک و سیر سلطان ابو معین بوالخیر نظام داشت و بواسطه نشاء جنون بویه نفس سلطنت بقلم خیال صحیفه  
صنیر می کاشت و نزد خویشان و مریدان بهیضی را ظاهر ساخته ولایت خراسان را برایشان بخش میکرد و در آن اوقات که میان خسرو منصور

ابوالغازی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابوسعید مختار بوقت بختیاری در کابل طبع نظم آورد و بابت چشم داریم از این شیخ سعادت پرتو که جمعا  
به پدر و شش از سن نو و این معالی عرض سلطان رسیده فرمود تا بطریقه نهانی خواجرا شهید گردانند و خواجه مویده همیشه معلوم ظاهری و  
باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابوسعید ابوالمختار فیض کمال ممتاز و مستثنی نبود و همواره بوعظ و ارشاد و فرق عباد مشغول میگردد و سلطان  
ابوسعید نسبت باختیار شریعت عظیم و احترام بجای می آورد و انتقال خواجه مویده در شهر سمرقند اتفاق افتاد و از نظر و اتساع طبعی کجا طرود جانی  
سجده بران زبان کشاد و بخت از سر رویتو آئینه جان ساخته اند و اندران آئینه جان را که ان ساخته اند خواجه یوسف بر بان در سلک  
اولاد شیخ الاسلام احمد جام مشتم بود و در طریق تقوی و سلوک مینمود از فن موسیقی و قوی تمام داشت و کاتبی شایسته و نظم اشعار بر لوح  
خاطر میگذاشت از مصنفاتش تسلی مشتم بر فاشات اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از اشعار آید در این بیت در مجلس انقیاس مظهر  
بخت رسید موسمی شادی و ذوق و عیش و طرب اگر که ابرو در می رسد چه عجب خواجه مولانا ناصر قندی و لدا رشید خواجیه عصام الدین  
بود و مانند پدر خویش سالها با شیخ الاسلامی ماورا که مشغول مینمود از کتب علوم بهره تمام داشت و در فضیلهات شریعتی شایسته و مانند پدر  
بر سبب خلط و عینک داشت چون باختیار در میوادی سالک طریق سرفروزی میرزا عبداللہ شیرازی مبالغه تمام میفرمود و در وقتی که سلطان ابوسعید  
حکمت میر قند اسبیلایافت و توهم شده همان غنیمت بصوب خراسان یافت و میرزا ابوالقاسم با بزرگوار و مکریم خواجه مولانا قیام نموده ابوالطیف  
و انعام بر روی روزگارش بر کشاد و بعد از چند سال باختیار در بلده میرزا مغرور و محترم اوقات گذرانید و بار استند عا سلطان ابوسعید غنا  
مراجعت بطن اصلی انعطاف داد و در اواخر اوقات حیات کثرت دیگر بار تسلطه بر آه آمده و در کشیده یار دهم شوال سنه ۸۵۷  
و ثمانه در در شهر امیر حقایق شای و فاش یافت سید بر بان الدین خاوند سنا ه نسب شریف انحضرت بحسار و اسطه  
سجاده سید جل جلاله که در سلک اعظم سادات ماورا از انظار نظام داشت اتصال بیاباد و سلسله آبا و اجداد سید جل بریدین مام زین العالی  
علیه السلام منتهی میگردد و پدر عالی کرامت خاوند شاه کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود در ایض رضوان اتعال نمود سید خاوند شاه در  
صغیر بود و بواسطه نواب روزگار و وطن با لوف سفر کرده در قبه الاسلام پنج روی تحفیل علوم و اکتساب فنون محسوس و مفهوم آورد و  
بازگشت زمانی در سلک اعظم دانشمندان زمان نظام یافته سلوک راه آخر مشغول گشت و از پنج نفر فرموده خود را بصحبت مشایخ  
عظام میرزا رسانید و شیخ بهار الدین عمر نسبت باحضرت محبت مینماید داشت چنانچه در حین مرض و صیبت فرمود که امیر خاوند شاه  
بر من نماز گذارد و بعد از ان ایام روزی بحضرت را انما طلب ساخته گفت که سید محمود استیم که با هم باشیم تا سلطان احمد خضر و دیگر سپان شمارا که تبه  
بجانب خود کشید و باختیار بعد از فوت شیخ بهار الدین عمر میرزا بهر جهت فرمود و در سنه وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد  
خضر و یه مدفون شد و از انحضرت که پسرانند امیر خوانده محمد که والد بزرگوار و والد فرموده او را قست و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در اقلان  
سلطان بدیع الزمان میرزا مضرب صدارت داشت و سید نعمت الله که محذوب متولد شده بود و در فوی خوارق عادات ظهور مینمود و نا  
شیخ نور الدین محمد ولد محمد شیخ بهار الدین عمر بود و سلطان ابوسعید در عظیم باختیار بمالغوب یا میر فرمود و فاش در صبح جمعه بخت و سیم  
رمضان سنه ۸۵۷ ثمانه و ثمانه و خالشی شیخ حلال الدین محمود شاه برومی نماز گذارد و در حظه والد خود مدفون شد قاضی قطب  
الدین احمد بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی حلال الدین محمود الامامی مرجع اکابر خراسان و ملاذ علماء و فقهار جهان بود و از اواخر زمان  
دولت خاقان ابوسعید میرزا شاه رخ تا اوان سلطنت خضر و منصور سلطان حسین میرزا در درازا تسلطه بر آه بلو از امر قضا اشغال داشت و در فضیلهات قضا یار  
بدنور آبا و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوک مینمود و کثرت با دروس و فتوی و نشر علوم و دینیه میرداخت و همواره طلبه را  
از فواید من و فاد و ما طبع نقاد مستفید و بهر در میباحث و فاش در عرثه شوال سنه ۸۵۷ ثمانه و ثمانه بخضره و والد سلطان حسین میرزا در محل طعام  
خوردن بخت خواجه اتفاق افتاد و در میرزا علامه رازی مدفون گشت مولانا قطب الدین محیی ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا ابوسعید الدین  
مسعود و قضا نانی بود و از اواخر زمان اقبال خاقان مسعوده خصال شاه میرزا تا اوان انتقال حشر و حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلو از م منصب شیخ

رومی نور



میگذشت و وقتی که میرزا ابوالقاسم بابر در شیراز بود بر سر فراز او حاجی حافظ گنبدی عمارت فرمود و یکی از طرفا شیراز بود و آن خانه نوشت که بیت  
 اگر چه چله و قاف شهر عمارت کرد خداش خیزد با دینگار این عمارت کرد و در روزیکه خدمت صدارت بآی میرزا بابر بآن منزل برده صیانت می کرد  
 چشم پادشاه بر آن نوشته افتاده بمولانا مطایب بسیار فرمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق و آذربایجان داده بود مولانا محمد راجه  
 بتلخیص رسالت نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت میرزا در میان داشت و در آن راه جمعی از سپاه ترکمان او را گرفته نزد امیر حسن بیگ برنده و پادشاه بنا  
 بر شفاعت مولانا صدر الدین محمد طیب خون بولوی را بخشیده و او را مقید نگاه میداشت تا زمانی که خاطر از حق میرزا سلطان ابو سعید فارغ گردانید  
 آنکه شرف اجازت از زانی فرمود و مولانا محمد بهراه آمد با مقرب حضرت سلطان میر نظام الدین خلشیر و سایر ارکان دولت خسرو حضور سلطان  
 حسین میرزا آقا رضا جنت کرد و در او احوالات حیات محبوب محمد سلطان میرزا که خواهرزاده خسرو حضور بود و کمیچیک میرزا اشتیاد داشت بخانه  
 رفت و بشرف گذاردن حج اسلام فایز شده و در وقت مراجعت بخواهر حضرت حضرت ایرازی پیوست مولانا عابد الحی طنشی در خط تعلیق شعر  
 خوش نویسان معتدین و ممتازین بود و در زمان سلطان سعید مدتی مدید صاحب دیوان نشا بود و نوشتن مناشیر مطایع قیام مینمود و بعد از وفات  
 و تالیف منظوم ترتیب میر حسن بیگ شده تا آخر حیات در ملازمت سلاطین آن قویوق بهمان منصب بفعال داشت و همواره رایت نیابت و تفرع  
 می افراشت مولانا کمال الدین شیخ حسین اشتیاد آن افغانی عظیم المقدار کمال علم و دانش در اقطار امصار بر تبت است که احتیاج بشیخ و  
 بیان نداده و وقت آن استظهار فضلار بلاغت و دار در زمان سلطان سعید بنام بود که ظلم و ستم از جانب بیگانه محال بشمارد و در آن ایام  
 خجسته آفریننده انجام منصب حساب و منع و زجر صاحب حق و جور من حیث الاستقلال بعلق با نجاب داشت و در تبت آن امر و جوی آثار  
 اقتدار ظاهر ساخته بود که یکس از اعیان روزگار چنان ارکاب شراب در خواشی میفرستید که در سلطان سعید در سایر امور شرعی پیوسته با مولانا  
 کمال الدین شیخ حسین مشورت مینمود و در احوال سخن و جواب میداد و در کمال بجا فریضه نمود و جواب بولوی رجب فرمان و احباب الاطراف  
 و ایام الاوقات به تشریف حالات صنایع و محرفات میگذشت و امیر تومان و از دست ستم به راه در استخلاص مقرریات جماعات و حواله  
 اخراجات مطلق العنان نمیکرد و بلکه مقرر کرده بود که مادام که بر دات به تبت از جانب زبده یکس از اعیان کسی ندید و این فاعده تا آخر  
 ایام حیات سلطان سعید استمرار یافت و ایضا مولانا شیخ حسین در زمان دولت ابوالقاسم میرزا حسین میرزا چید که بجهت بود میرزا که یک  
 جهت تفتد بدین نجابی شایسته ابد و متور پیشتر اختیار و اعتبار نداشت در شهر شوشان و ثمانین و ثمانیه رایت و عیبت بصورت علم آخرت بر فراز  
 خواججه ناصر الدین علمیدار تقد از غای میساج کرستان و اکابر و اهل شهر بید جا و جلال و افزونی اتباع و اموال متمایز میشتی بود و  
 جوانی از مولانا یعقوب چرخ و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک شغولی نمود و باندک زمانی بر توانو رعایت الهی باطن فرخنده  
 میانش با مشق و فضائل و ثنائی روشن ساخته چرخ و لایت بر افراخت و هدایت سرکشگان باریه عوایت پرداخته خرمین سیمین ارباب  
 بدعت از تشنه لوامع شریعت بوخت عتبه کعبه مرتبه بسن ملازمت سالکان مساکین دین پروری گشت و آستان کرامت ایشان را باج  
 مناسبت سروری شد سلاطین زمان و خاقانین بآن فرمان از بدایت بلاد کرستان تا به نهایت امصار عراق و آذربایجان نسبت به نجاب ارادت  
 و اخلاص تمام داشتند و هر یکی که از وی می شنودند مانع و در کنون زیب کوشش ساخته خلاف را می صوابانیش با محال میشد استند بخصیص  
 سلطان سعید میسر از سلطان ابو سعید که در تبت امور ملک و ملت پیوسته با حضرت خواججه مشورت می کرد و از رعایت نیازمند  
 گاهی بایده برایش رفته و از کمال ارادت بجای می آورد و اولاد اجداد و حضرت نیز اقامه اسبست پدر بر زکوار خود نموده از جاده متابعت  
 حضرت خواججه بخارج میزدند و پیوسته بهم غالب بر حکم شان و متوکلانش می گماشتند حکایت مشهور است و برالسنه و افواه ملکه و  
 که نوبتی میرزا و سلطان محمود میرزا یکدیگر اتفاق نمود و شکو میفرمود که کینده سلطان احمد میرزا از شهر سرون رفته مقابل و مقابل برادران را  
 پیش نهاد بیت بیاخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف قائل بایستند ناگاه خبر رسید که خواججه ناصر الدین سعید باند بدان  
 معرکه تشریف می آورند و آن سده پادشاه جبهه حرمت آنحضرت همان کشیده داشته دست با تها لالت قائل نمیزند تا معلوم شود که سلب



آمدن خواجه حسرت و همان لحظه خواجه عبید الله بد بخار سیده بزال مو غطه و نصیحت نایره قبال و جدال انظفا داد و هر سه پادشاه را به صلح و صفای  
ساخته فرمود تا در میان میدان شامیانه را فراشتند و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمد و میرزا علی شجاع و صفوف لشکر خویش جدا شدند و  
جاریت و بر یک زانو چنانچه در حضور خواجه محمد و همان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام وفاق بوده پیر من اتفاق کردند و گاه هر یک  
خود پیوسته بولایت خویش فرستند و تا آخر ایام حیات بر جا و موافقت ثابت بودند و وفات حضرت خواجه عبید الله در سمرقند فی شهر سنه  
ست و یقین و ثمانه دست داد و بعد از وفاتش باندک زمانی جمعیت مردم ماوراءالنهر بر پیشانی تبدیل فایده صنوف محنت و بیامانی روی  
بدیشان نهاد و مقرب حضرت سلطان میر نظام الدین طیشیه و تاریخ وفات خواجه عبید الله که یک قطعه خواجه جکان عبید الله مرشدان  
راه یقین شد بخبرین که در وفاتش سال نایج گشت خلد برین از حضرت خواجه عبید الله دو پسر بدایت سیر مایه کار ماند خواجه محمد عبید الله  
که بخواجگاه استوار دارد و خواجه قطب الدین یحیی و مکن است که اگر خاندان کذا توفیق یابد در آثار خیار سلطانین ماوراءالنهر احوال آن بزرگوار  
حمیده حاصل شده بر صافی روزگار در طلب سیمه چون قلم سوده رقم بادا در ثبات مدا و احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد و اجداد آن  
حسره شنید باید که بعضی از مشایخ سادات و مشایخ و علما و فضلا مرتین گرد آیند وقت آن در رسید که از شایم کمر از اجار خاقان مضمون کار مکار و  
سلطان نموده و اقتدا جمیع حجت فریدون لواء اسکندر بهمت کسری عظامه السلطه و الخلافه فی العازی سلطان حسین میرزا مشایخ مستحقان  
فضل و کمال معطر گرداند و از شایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه مصلحت دنا فضایی راحت فرمای این صفحات لطافت صفات را در طراوت  
و صفای ساحت فردوس بضارت سهر علی رساند بخت کند بخی از کان ادراک بر چو فیروزه فیروز داری چو در و بنا بر آنکه تحریر نام نامی آن  
خاقان کرامی در آن تفریح کجاست بی تصدیق باوصاف و القاب از عایت حسن ادب و ور بود و در هر موضع که آن اسم شریف مذکور گردد  
مضمون باوصاف و القاب مضنی تطویل و اطباء سیمو و جواهر فخر جهان رسیده که در اکثر محال انداخته و سوده جمال خاقان مضمون خیر نماید تا تجربه کند  
ایراد و مع و شامه لکن کان لا کمال و عالی نفیر اید و سبب اختیار لفظ خاقان مضمون بر سایر الفاظ مناسبه آنکه بدو عالی که آن پادشاه عالیجا بود  
مضمون بود و ایضا در جمیع معارک و مقامات آنحضرت حضرت جناب خاص فایده دست عنایت مهین چون ابواب ظفر و فیروز روی و روزگار  
همایون آنارش برکشود و چنانچه در ضمن حکایات آینده این دعوی مثبت خواهد رسید و کیفیت فواید آن خاقان پسندیده صفات مشروح و معروض  
خواهد کرد و دید و التوفیق من الله تعالی و کمالی با شایر ذکر محلی از احوال او و صاف خاقان مضمون مظهر لوامع السلطه و الخ  
ابو العازی سلطان حسین میرزا مشایخ خدایا بکار سخن و پیرایه عذار حکایات نو و کمن جوا بر مضمون خاقان مضمون را برین موالی مضمون  
ظهور می آورد که آن سالک طریق پادشاهی مومید بود بتأییدات الهی و موافقت فوایدات نامتناهی در سپهر جود و سخا مضرع و خورشید  
مانده و افرعطا و در آسمانی و مهر و وفات چو بدر و زخنده روشن لغا همار ایام و دلش چون ایام بهار خرم و خرمی بیکام مصلحتش ناسنیکام  
خرم و در از غم از رشحات غلام عدل و احسانش کشت مملکت از فیض سلیمان ماضور دین و از نعمات کثر از فضل و اتقان نائل اقبال مثال طوبی از رشحات  
آب کوثر سیر و سایه کسره شایم مکارم اخلاقش و نایع آمانی عطرسای و از شایم محاسن ادبش ریاض کامرانی بهجت افزای و در هر که شجاعت و دلدادگی  
از کمال جلالت و میدان داری روح شکم محل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صوبت سیر و خوریز بنیاد و شجاعت اسفند یار توانا  
بر انداختی از سهم کز کران کشش گویان بر بهر هم اضطراب نمودی و از بیم بیکان تیر غلغله چشم مرغی بر تیر فراغت لغو دمی شمشیر آیدارش و در دایه  
بهمه وقت بگردن چشم سیر سید و شعله نماند و خنای در صحرای و غلام خرم حیات اعدا محرق میکرد و اندیزم عیش و نشاط بهشت و شایم گویان  
حوا عذارا سده و مجلس عشرت و ابنا طش همچون کشتارم از نهار غار از پیر استیضاح نقادش در صفا و حدت غیرت اخلاقی آب و آتش  
و نایج دین و جادش از حسن بلاغت بیان سخنان سبحان مطبوع و دلکش بخت پیش طبع پاکش آب سوده پیش فیم تیرش آتش مرده و در وقت  
کشتن بر تخت سلطنت و جهانانی نهضتای عدالت بجای آورد نقش وجود اهل کبر و تعالی بر تیغ سیاست از لوح سستی ستردی و بهنگام جلالت و ابنا  
و فرودستی اقتدا بخت سینه خیر الیه نموده بر طبق آئینا بشیر شکم خود را با ملازمان آستان خلافت آستان یکسان ستردی در تقویت ارکان شریعت

چون پیش



مقصود

جلال الدین قاسم بن محمدی در سلطنت و زراد خان قاسم بن محمدی و زاده سید نظام الدین حمزه اندودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد الحوافی و خواجگمال الدین حسین کرکی و سید شمس الدین محمد جانی و خواج غیاث الدین عادل شاه کبکالی و خواج شهاب الدین عیسی الله لروارید و قاضی مرغان الدین محمد مروری و میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین و سید غیاث الدین محمد مرشدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی و خواج شهاب الدین ابی حوافی و امیرکمال الدین حسین طبری و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم ابی نبوت بدر بن حبیب صدارت انحضرت صعود نمودند و چون مجلسی از سید پخته خاقان منصور سیمت تحریر یافت خانه سخن که از عنان بیان بصورت کلمات و قایق امور انحضرت یافت و من الله الاعانه و التوفیق کثیرا و در بیان سیمه از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت آن پادشاه عالمیا مظهر لو از کریم انعام و جسام آلا که از دعو و خلا بعضی از سلاطین عظام مایه ان جنصاص بخشیدند است که مستلزم مکارم اخلاق و متوجع محاسن ادب است بنا علی بذات کامی ملل و دیان اعیان عجم و عرب محافظت صحت نسب بنمودند و بعضی شان با و اجداد مخافه و مباحی میبوده اند و پیشانیه اشتباهه خاقان منصور سیم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه و دو مان صا جعفران بود و نقاره خاندان خواتین کورستان زیرا که والد جعفر آقا پسریده اطور انحضرت و کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن میرزا ده با یقین عجم بن امیر تهور کورگان و والد سلطان غیاث الدین منصور قتل سلطان سکیم بود و پدر قتل سلطان سکیم امیرزاده اسکندر بود و از قوم یلچیکدای که پیش واسطه چیکر خان میرسد و مادر قتل سلطان سکیم فاطمه بود و بنت میرک حسین و بن خطل بن سودون بن بابت کیلکای بن تونده خان و والد بی فاطمه قتل خانم بود و بنت یستیمو خان که از اولاد کیلک خاست و مادر قتل خانم کینه خاتون بود که اورا بی بی خوشی بنیکفتند و بی بی خوشی دختر قده السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آن حنا ولد شیخ عبدالواحد و شیخ عبدالواحد پسر خواج عبدالهادیست و انجناب خلف صدق حضرت بابی خواج عبدالهادی و مادر بی انحضرت خاقان منصور فیروزه سکیم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیک بن امیر موسی که از قوم فاکوت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر حمزه علیا که سکیم است بنت امیر تهور کورگان و مادر با نومی غنمی فیروزه سکیم قتل سلطان سکیم بود و بنت امیرزاده سلطان سکیم سلطان بود و بنت سیمو شمس خان بن دانشمند چه خان بن قید و خان بن نور خان بن او که ای خاقان چ کس را بنود چنین نسب در عالم ولادت با سعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنه ثلث و اربعین و ثمانه و در میان مشرق و شمال دار السلطنت تبراته نزدیک بسیریل توکی در سرکه که بدو ثمانه شهرت دارد اتفاق افتاد و ششصد و شصت و شصت دولت بجا یون و انوار کوکب طالع روز افروزش عاصی بر یح سکون راضفت اصدا و نصارت داد و ماه منیر چون بر تو جمال جهان آرایش را دید دیگر اند خورشید اقتباس نور نکرد و مشتری صافی ضمیر تا از فروغ ناصیه بجهت آرایش برود کردید سراید سعادت جاوید بدست آورد و بنور آن غنچه کلزار کاکارای از سیم صبا صبی تمام شکفته بود که شایم فرما نفرمانی از احوال و احوال شش بشان جان میرسد و بنور آن بنالی جویبار نامداری اند لو امح انوار شو و غامض کشیده بود که دلائل آثار جلالت بخشش کورکش فی از حرکات و سکنات ظاهری سکیر دید نظم هماندم که کل بر فروز و صباغ شد بوی اعطر بخش دماغ هماندم که نماید از شرق مهر کشته غوب را روشن از نور چهره خاقان منصور در ایام رضاع و او ان طفولیت در محله هایت و حجر تربیت والدین خویش او ذات حشمت سعادت میگذراید و بر چند بزرگتر میشد امارت مجاه و جلالت امارات سعادت و قبالت انصا در مات افضال و ولادت اخوانش ظاهری سکیر دید و هر کس از اهل کیاست بدیده فرست در چنین آن شتاب طلعت منکر است میدانت که غنچه رب اوج کمال رتی خواهد نمود و هر کس از اصحاب درایت بنور هدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش را مشاهد میفرمود بخاطر میگذرایند که علی اسبح الحال بفتاح اقبال ابواب آانی و امان بر روی روزگارش خواهد گشود و بنت آنرا که نشان ضرب اعلاست بر چهره او چون نور پیداست گفتار و در بیان بعضی از حالات خاقان منصور و عنفوان اولون جوانی و مشرف شدن انحضرت بمصا بمرت میرزا اسخر خور عین نشاط و کامرانی چون مدت بیست سال ازین شریف خاقان منصور متوفی در جمالی در گذشت در سنه سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گشت و آن در سیم صدف شرف بیعت و دیگر مقیم در خانه خویش بوده و وقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل از منزل زندگانی طی نمود و از زبان حال باقی اقبال صحنون این مقال سماع فرمود

سلاطین  
بیا در  
ص

نظم ای چارده ساله قره العین بالغ نظر علوم کونین فارغ نشین نه وقت بازیت وقت بنه است و کار سازیت باوالله باجده  
خویش صریح مسوورت مسلوک داشت و بجهت میرزا ابوالقاسم با برتافته نقش مصاحبت انجناب بر لوح صمیمیت گاشت و میرزا ابوالقاسم مختصر  
منظور نظرات و مکرمت گردانید و موجب مناسبتین فرمود و هر روز لطفی مجدد و نفهتی هر چند ظهور میر ساید و ده شهر شسته که میرزا ابوالقاسم  
بایر بهادر در غلظت هر قدر با میرزا سلطان ابوسعید مصالحه فرمود خاقان مضمون بلا خط قریب قرابت کلمات میرزا سلطان ابوسعید میل فرمود و از  
میرزا ابوالقاسم بایر جدا شد و میرزا شافت و روزی چند بر تو انوار عاطفت سلطان ابوسعید بر وجبات احوال شافت مقارن کمال میرزا سلطان  
ابوسعید بن میرزا محمد بن باقر اخراج کرده رایت مخالفت را فراخت و میرزا سلطان ابوسعید بر سایر شاه زادگان بی اعتماد گشته خاقان مضمون را با  
کس از فرمانان در عقد سرفراز معتمد و محبوس ساخت و ندانست که یوسف طلعتی را که غریز مهر سلطنت میباید شد انکیزه اخوان و قید زندان حضرت  
وزیران زنده و سلیمان جنتی را که بر تخت رت بسبب ملک فرمان فرما باید بود اندر دیو سیرتان و مکر بداندیشان متاثر کرد و بخت نافه شکنان  
بندش گنی در حد حصار سوی جان پرواز جو طیب جان افزای او الهقه چون انچه محنت از در دار السلطنت به راه بعضی همه علمای فزونی یکم  
رسید صاحب قافله غم و اندوه و همراه حریفان و آه متوجه فرزند کردید و بعد از وصول بمقصود سلطان ابوسعید التماس محض و لدا شد که در شش  
افساده و آن آفتاب عالم تاب از عقد کسوف بیرون آمده غمان غریمت بصوب خراسان بعطاف داد و بخت منت خدای را که بجا یون کینا  
از عقد کسوف بیرون آمده آفتاب و خاقان مضمون و الانجناب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده نوبت دیگر به خدمت  
میرزا ابوالقاسم با بر سر نهاد یافت و تا آخر ایام حیات آن فارس خمار تها فرد غرض سیر بر داکا و بر و شاه جهان شافت میرزا امیر المیران  
سفر بدیده بصیرت فرد دولت و اقبال در ناصیه حال آن خاقان سوده خصال مشایده فرمود و مقدم شرفش را مغنم شمرده و نهایت اشفاق و غش  
ظا هر ساخته جلیقه خویش را که پرده نشین جلیقه عفت بود و بیکه سلطان یکم نام داشت بجای کاحش دنا و در چند روز نو از م جشن و سرور  
مراسم لهو و سرور مرغی بوده با طشتا و مجلس عیش و انبساط مبطوط و ممتد گشت و مساقین همین ساق بار و بهار چون آفتاب جامهای شیری  
ناب و در گردش آورد و صلیت بجا یون از منزل نبیه و عشره گاه خورشید در گذشت از فروغ چهره سایه نرم طرب گلزاری بود  
پر آب و تاب و از تاب شتاب ناب رخسار جوان لاله زار می نمود و بغایت میراب مغنیان زبیره و شش نجات و گلشن نوای روح افزا پیر  
چنگ پشت را بقانون جوانان چنگ زلف برقص در آورده و سازندگان و دنواز و نوازندگان پر و پارسا مضرب نشاط در راه انبساط هر دم بپای  
و دیگر نوای غیر کرد و لهای مجلسیان را با و تا غش محبت محبت کردند نظم جوی ساز و خوی آواز میر و بر کی بتهاد دل چون شود و جمع هر دو در  
یکجا کار صاحب لالان شود مشکل و در روز یک طوی رنگش بوقوع انجانب میرزا سلطان بنجر قصه و اعیان امر او نویسان در خلق حاضره پوشانید  
و میان خاقان مضمون و آن غیرت افزای بری و خود عقد الفت و مواسست انتظام یافته باندک زمانی از شحات سحاب حیرانی خاقانی صدف و جز  
بطیقش ثانی بدر و دنا بستن گشت و چون آن کوهر شبا فروز انکم قدم قدم بعالم ظهور نهاد سلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شده نوای فرح و  
نشانه از یوان کوان در گذشت و چند گاهی میرزا امیرالدین بنجر و خاقان فریدون فرمایید که در مقام پدر و فرزند بیسر برده بالاخره پهلایان  
صورت مخالفت روی نمود چنانچه غایت شکن عمارت میرزا بنجران خوابد شود ذکر آغاز جهانگیری خاقان مضمون عالی کهر و اظهار مخالفت  
با میرزا امیرالدین بنجر چون عنایت و تاب بی منت عرشا نه تقصی آن بود که خاقان مضمون را بی منت غیر از روی استقلال بر تخت سلطنت  
بنشانند و تاج و تاج خلافت را بهرق فرد ساری و سرافراز گردانند و در آن که در مرو شاه جهان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت  
میرزا بنجر پیچیده بر زمین ملک شانی نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دست برد سپاه میرزا ابراهیم  
بن میرزا طاهر الدوله انرازم یافت میرزا بنجر خاقان مضمون را در مرو به نیابت خویش تعیین نموده عمان غریمت بطرف مشهد یافت و در غایت میرزا بنجر  
میان خاقان فریدون فرد حسن ارامت گردانید که در دولت بنجر بی بود و بنجرانها را ارتفاع یافته حسن قصد حسن انحضرت نمود و دهنی خیال باطل آن جا  
را بعضی رسایده خاقان بدل با پنج سوار جلاد دست اندازد شهر بیرون خرامید و متعاقب حضرت موبک گردون و رایت جان علی سواد و لایحه

میدول

واقای

میرزا  
۱۹  
مقدمه

خواص

نظر شکار

سابق

میدان

سیا و لای نصبت سوار از مردان هزاره بدو حضرت علی کردید خاقان عالی که بدین کبریا و عظمت او را کشته عثمان بکران بصوب شهر العطف داد و بی  
و غنیمت بود و در امیر حسن با عقیده ساخته پای رخت و کارانی بر منجهایانی نهاد بخت زمین مقدم شاه جوان بخت برکت برگشت از آسمان  
و روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا اسحق شلجیک شیرازی و شیخ ذوالنون عراقی و امیر ایل او علی با هم اتفاق نموده در وقتی که خاقان حضور جمعه جانور زین  
از شهر برون رفته بود و یکبار بیشتر قدر از نیام انعام کشیدند و بولادی شیخ بهادر و شیر علی بعضی دیگر از خاقان عالی مکان را در سر دیوان شربت نهادند  
چنانچه در علم بعضی و خطیان برافراخته بود اداری میرزا اسحق در وازار امضی و ساقطه در مقام احکام برج و باره شده صدای عصیان در  
طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جانعلی بحکله که داشت از شهر بگریخت و خود را ببلایزمت خاقان حضور رسانیده آنچه دیده بود و خبر  
داشت همان لحظه آن زینده تیغ و سر برانند خورشید جهانگیر که از برای دفع شر طلام بر بجاج بروج عروج نماید متوجه دفع مخالفان گشته با نصبت  
نفران بهادران بر بی که بطرف کجکانت بر آمد و مردمی را که در آن طرف تضرع بودند زخم بیکان دیده و در منبرم ساخت بنا بران در شهر غبار  
نشته و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام کرم مخالفت خاقان آفتاب احتشام بر میان بسته جمعی از ملازمان رکاب نصرت آفتاب که در پایا  
آن برج ایستاده بودند چون هجوم مرویان را دانستند خاک پوفانی بفرق دولت خود بخیزه روی بصوب فرار آوردند و لاجرم در وقتی که حضور  
لواثب و سایر از اعلی بروج نصف النهار میل سقوط نمود و خاقان حضور از آن برج پائین آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بد  
منزل حسن چرس و مردم ایرانی را بقابلزمت سعادت نموده قرب دو بیت سوار در ظل آفتاب مجتمع گشتند و متحارن امکان میرزا اسحق متفرغ خوش  
رسیده جمعی کثیر از امر و لشکران را از عقب موکب بیاوون ارسال داشت و میان مرو و تلمکان نیران قتل اشغال یافته تخت خاقان حضور بضر ب تیغ  
و سنان بر مرویان غالب گشت اما عاقبت الامر اعدا بسیار است اجتماع بر عقب سپاه حمله کرده جانعلی سیاو لای بدر بجهت نهادت رسانیده  
و سایر ملازمان بکباب نصرت آفتاب و لشکری گشته میدان کار را در میان مخالفان کینه که از آنکه اشکند چنانچه با خاقان کامکار زیاده از نسبت تیغ  
کس نماند مع ذلک آن شهر پیشه فردا کی بدو کار شجاعت و فرزندانی ظاهر مساحت و تیغ خون آشام از نیام انعام آخته بر لحظه رصف مخالفان  
بیتاحت و چون لشکر سلطان بخر بسیار بود و محمد جهان و قتل احمد از اصحاب عین الملک اندیشیده بدست خلاص عثمان توسن بیاوون را گرفتند  
و بهیابا تمام انحضرت را از مهر که بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسنگ موکب عالی را تعاقب نمودند خائب و خاسر بای گشتند  
و خاقان باحقاق بجانب مرو حاق شافته باز روزه روز در میان آنجده و برگشتن رحل اقامت انداخت آگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع حشر  
اخذ از اعدای هم نمند جهان پیمائشکنیه ساخت و چون در آنوقت میرزا سلطان ابو سعید در قبه الاسلام بجا اقامت داشت و از آنجده اخبر  
امیر سلطان بر لاس با فوجی از تمام آستان آستان اساس بدو بجانب کربخت بنا بران توقف مناسب نمود و خاقان حضور از آنجده اخبر بای بیت  
در رکاب سعادت آفتاب در آورده بمنزل بابا قنبر شافت و از آنجا بجانب باخان توجه فرموده چند ماه بهر چند روز در بیابانی میسرود  
و بر شدت آلام ایام نامفر جام مصداق نموده با مید غایت الهی نقش غم از لوح خاطری ستر و در آن اوقات چند نوبت میرزا اسحق  
ابلاغ لشکر بر انحضرت فرستاد اما کاری پیش نداشت بر و مطلقا در صورت استیلا با خاقان نظیر لوا دست نداد و انحضرت در  
شاد بیابانی که در میان خوق و مرو است اوقات میگذرانید و پای در دامان نیکیایی عیبه انتظاری طیفه عینی میکشید کشتار و در بیان  
توجه خاقان دشمن شکن بجانب طرین و خطر بافتن بر امیر با با حسن چون سلطان بدیع آیین ربیع که بواسطه هجوم سپاه شتا  
در بادیه اختا ناپیدا بود بخت گاه ظهور خرامید و خسرو ثابت و سایر از منزل کربت غربت در حرکت آمده بر فراز کسند خضر البیت  
خویش را محل زول بیاوون کرد ایند خاقان حضور با بیت و دو نفر از ملازمان که اگر نیاده بودند از پورت قسلاق بجانب کوک کینه  
نصبت فرمود و از آنجا خبر بر دی سیاو لای با جاپا نفر دیگر جهت طلب سپاهیان فرمود و ایشان را از آنجده و بیت سراسر پانده و نظر  
آن همشوار کامکاری آوردند و انحضرت اسپان را بر خدام قمت کرده بطرف طرین روان شدند و بعد از وصول بدان موضع از آنجا خبر  
که با فوجی از لشکران سلطان بخر که بخیزه بودند موکب بیاوون بویستند و خاقان حضور آنجا عت را منظور نظر عاطفت گردانیده نوای



جهان کشا بصوب بسا برافراخت در انار و امیر شاه ترکان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سلاطین سایر ملایان موکب  
حضرت نشان منظم شده غنایت و التفات یافتند و چون منزل محلی که محل نزول آن شیرشیه بودی کشت خبر رسید که امیر با حسن بواسطه هجوم سپاه  
جانشاه ترکان از جرجان گریخته و از طرف ابورد در عقب موکب بجایون می آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با صد نفر مرد و دلاور که در ظل علم ظفر  
پیکر جمع آمده بودند غنایان بکران بجانب جرجان لطاف داد و صبا می که پادشاه روز بر سپاه شب خن آورو و لشکر انجم را مغلوب و منهنز  
گردانید در منزل انو با میر با حسن رسید و آن هیلوان صف شکن بر دربار وی خود مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت راند و صفقات  
اراسته آغاز کار نمود و خاقان منصور ابطال رجال را بغض داشت و خوار میداد و ساخته و حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت خسته بر صفا اعدا  
و بنوک شمشیر خیز در چشم نشان خسته بکیر جمعی از لشکر امیر با حسن انجم و بر روح گردانیده بر خاک ادب انداخت با جمله دلیران بزرگان  
حرب با فروخته گشت و بر تیر دله و در شجاعت بصره سلامت بروخته شد که بهر شمشیر ابدار انگس خون گشتگان زکات با قوت رتانی گرفت و بیکان تر  
اتشبار از سوز دل سر گشتگان کوزه لعل بدشانی پذیرفت بخت تقی تیغ و خنجر چنان بر فروخت که در چشمه چرخ با بی بوخت عاقبت از آب حمله  
خاقان بستم توان سپاه جرجان طریقه سیر گذار شده روی بطریق کریم نهادند و ملایان موکب حضرت نشان با حسن را گرفته شعله جیاش با تیغ  
اتش نشان لطفا دادند و طایفه از بهادران که ملازم او بودند التجا بدگاه عالمیناه آوردند و طایفه پادشاهانه شفیع جرایم خود گردید و در دست  
بجو اطف بید ریخ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این شبح که مقدمه فتوحات خاقان جنبه صفات بود در رجبه اش و  
شبن و ثمانه روی نمود و حضرت از انو بولایت بسازنده و مال پس نیل انولایت را گرفته بر او سپاهیان بخت فرمود و قوتی بن بدالملک  
ذکر توجه خاقان منصور بدار الفتح است و با و مفتوح شدن آن ملک بولایت افریننده بلاد و عباد در آن ایام که ولایت  
بسا و ابورد و مضرب خیام عساکر حضرت انجام بود شاه غریب و عبید الله الدین و عبید الرحمن از غنایان سلطان بخرو روی گردان شده موکب  
بجایون پویند و خاقان منصور ملاحظه حقوق پدر و فرزندی کرده محمود کرستانی را که با بی فراق مشهور است بجهت تاکید قواعد و افتخار اتحاد و بر وفاداری  
میرزا سهرابی با مل محمود را حسن نمود و حسن شیخ پیروز شیخ و دولون را با لشکری بجانب بسا و ابورد روان فرمود و از انتفاع انجم از شغل خاقان شغل شده  
خواست که بجهت تفریق آن جمیع بریشان غنایان غنیمت العطف و بداد دران اثنا قرب هزار سوار از قوم ملای و سایر سپاهیان حدود جرجان  
باستان سلطنت نشان رسیده و عروس مملکت ستر بار در نظر حضرت جلوه دادند و بزبان خلاص و دو لخواهی معروض داشتند که چون حسین سعد  
لو که برادر عظمی امرا و ترکان بخت افتخار و جرجان دارد و حال در خط جرجان لوای حکومت بر افراشته غیر می را بچشم در نمی آرد و بپای تو جبه خاطر  
مغلوب کرد و سایر ترکان را در خراسان مجال قامت نماند و کلر مملکت موروث از خا طلعیان بپیرایه گشته بکران را هر اهل اوس بختبای و دیگر  
جای باشد درگاه عالمیناه را ملازم و مرجع خویش داند نقد این سخن بر محک صمیم خاقان جهانگیر تمام عباد نمود و از بسا بجانب ستر بار و منضت فرمود  
مقارن وصول بغیر و غنچه خدایه که سابقا در سلاطین امرا میرزا با نظام داشت با جمعی کثیر موکب بجایون ملحق گشت و بغایت غنایت  
پادشاهانه سرفراز شده رایت افشار و مبالغه با نش از فرق فرقدین در گذشت و روز بروز از مردم دولتش و سپاه پوش سپاهیان پر جوش و خروش  
بملازمت میرسیدند و شرایط نیاره و شاره تقدیم رسانیده و جناب موکب ظفر شاره سر نه دیده بخت بیداری گردانیدند از انجا بجنب حسین حمل و چون از  
خاقان منصور خبر یافت از ستر بار پیرون آمده سلطان بیدار از امسک ساحت و در صبح دوشنبه از عشر اول پنجشنبه خاقان منصور نماند سلطان  
انجم در میدان آسمان بواجی سلطان میدان علم اقتدار بر افراخت آنگاه از جانبین بختیشکرو پوشیدن جوشن و مغر قیام نمودند و بهیچ تقدیمات  
مقابل و متقابل کرده ابواب قتال و جدال بروی ابطال حال کشودند و بخت فوجی از سپاه حسین سعد لو با بختین عباد شک و شبنین پروا خسته از فوج  
گذشته و زدنیک بقلب حضرت از رسیدن مستعد استمال الت پیکار گشته خاقان منصور نفس نفیسش رانده از سر شیه تیغ آبدیه ای که انجمان  
ایشان را شربت هلاکت چشایند و بگری پیش انداختند و نیز انجمان قدح جبهه ناخوشگوار در کشیده بجهت انان بهادران طرفین دست تهور از ان  
جلا دست پیرون آورده بر یکدیگر تا خسته و ادیم بین را از خون گشتگان بسان کان لعل بدشانی ملگون ساخته عظم بر آید و خورشید کنیز و دار

مصور

سایه

در آمد بر نهان از آن روزگار ز خون طایان خاک آغشته شد تو کفنی زین باغوان کشیده شد حسین جد و سپاه ترکان چون دست برد خاقان منصور و در آن  
 موکب نظر نشان مشاده کردند یکبار پشت بر سر که گردانیده روی بودی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از آن  
 قبیح سید رنج کردند و حسین معجزه جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب حکم تعقل ساینده خاقان منصور بر پیشتر این قبیح ما در لوازم حاکمیت پروردگار عظم  
 سلطان به جای آورده جمعی را که در آن معرکه بچکان جلالت کوی مساقبت بوده بودند با صناف الطاف نوازش نمود و عورات سموات را که را انداخت  
 و سخط لشکر باین مین گردانیده رفتن و طن مالوف اجازت فرمود نظم چو از غایت لطف پروردگار حذیو جاکیر هم اقتدار بر افراخت اعلام فتح و  
 ماند از سپاه مخالف اثر بر اطفال و نسوان خیل عدو و جمعی که بودند بی راه رو ز محض عدالت رحم نمود طریق سلامت بر ایشان کشود لوائی شریف  
 روی بر فراشت سپهر را از ضرر ایشان باز داشت بطرف جنبی و خلق حسن فرستادشان و دوسوی وطن کشتار و بر بیان جلوس خاقان منصور  
 بر سر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بطور امد بعد از آن چون آفتاب عنایت بیغایت الهی از غلظ  
 آمال آن زینبده سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان میدان پیچیدار است نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان با وج قی و ظهر چهره کشود و کار  
 محکمت جرجان از خارج و طغیان سپاه ترکمان برانته گشت و بهر کار ساز سراندا و از ضرر موطنان اندک گذشت خاقان منصور بهمان دولت  
 و اقبال کفشان استر با در این مقدم شریف غیرت افزای کلستان ارم ساخت و قدم بر بسند سلطنت و جبابانی نهاده سادات و قصبات و اعیان  
 و اشراف را با ایدانغام و اگر ام بواخت بر خاست صاحب محاسن شیم نوایریم فرو نشاند و بلعالت آفتاب عدل و کر م موطنان انولایت را از  
 ظلمات ظلم باز یارانه حیدر غما قیاس رعایا و بچاره را از استیجاب خدایت جواز بد حوادث که روزگار بر بکمان تر کمان نهاده بود بجات داد  
 و ظلال عاطفتش مظلومان و اواره را از تاب آفتاب سید از خلاص ساخته ابواب رحمت بر روی ایشان پر کشاد بخت کشاد و دستشان  
 عالم کشتی پلست او پای ظلم در بنجر و چون این جلوس بایون در مبادی عشراول فی الحقیقه که بیشتر بقدم مینیت تأثر عید بود روی نمود محمد خدا ایداد و سکا  
 امرار و الاثر از بعض خاقان باین و داد رسانیدند که انسب چنان بنیاید که خطبه عید بنام سلطان سعید مزین کرد و تا بین الجابین طریقه پسندید  
 موافقت و اتحاد بطور پیوند آنحضرت این سخن را بسمع رضا نشنود و فرمود که خطبه بنام محبت فرجام آنحضرت خواندند و روی زدن آفتاب فرستاد  
 آفتاب بسبکه قبول رسانیدند بخت خورشید در زمانش میخواست عین باشد تا سکه جلیش سلطان حسین باشد معارف آنحال قتل و درویش الهی  
 از نزد سلطان سعید پادشاه سر سلطنت مصیر رسید و کتبی مثل بر اظهار محبت و داد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بعرض رسانید و ایضاً  
 معروض داشت که سلطان سعید اگر آن برادر باید که در دفع اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعدا محکمت این دو دمان لوازم سعی و اهتمام بجای  
 آورد و در سلوک اندام طریق مخالفت و معاضدت ایجاب خود را معاف و معذور نذر و مقرر آنکه بر ولایت که از تصرف آنجا عت اخلاص نماید  
 بر ملازمان آنحضرت سلوک و بکس ابواب تعرض کشاید خاقان منصور قتل و درویش را با نغام موفور نوازش نموده حضرت انصاف از آنی فرمود و بجهت سلطان  
 سعید تبرکات لایقه و تسوفا ت رایقه فرستاد اما چون سلطان سعید رایت استقلال در حاکم خراسان بر افراخت و خاطر عاظر از مرز اجهان  
 ترکمان و سایر معاندان خارج ساخت محمد شتاق با بجانب سپاه و جبهه که تصرف محمد قوی حسین از بندگان خاقان نصرت قرین بود ارسال نمود و محمد  
 قوی حسین بقدر دولت قاهره بر محمد شتاق غالب آمده او را میقتد و ماسوز خاقان منصور فرستاد آنحضرت بمقتضای کرم حبیبی محمد شتاق را با نغام  
 و خلعت نوازش کرد و بهر سبب میرسد که کشتار از سلطان سعید روانه فرمود و پیغام داد که با وجود آنکه محمد شتاق ملاحظه عهد و میثاق نموده بود لایق  
 که بضرر بیشتر از مخالفان بر تیر سزاده بودیم در آمد و در مشمول لطف و عنایت پادشاه سدره منزلت روانه داشتیم و مشرب سرت بخش خوا  
 و مصداقت را که گذشتیم و چون محمد شتاق و امیر سید بدار السلطه برآه رسیدند سلطان سعید اصلا بر عایت جانب خاقان منصور نپرداخت  
 و امیر سید اگر قهقهه و محسوس ساخت و از آن زمان با میان خاقان منصور و سلطان سعید بهال عداوت از بین مخالفت بر دمید و روز  
 باب یارنی باغبان تقدیر و نوا می یافت تا مژه آن در فضایی روزگار بعتاب لیل دنیا ظاهر گردید ذکر طلوع آفتاب دولت  
 سلطان سعید از آن فی الفیج استر با و محروم شدن باالی آن محکمت از سایه محبت خاقان منصور عالی ثراد در اوایل

بدی و

و اشکار

اربع و ستین و ثمانه بسامع بایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از حشام عرب که در حد و دیار و چند قامت دارند بموارد متعرض  
 سوطان آن ولایت شده نسبت باینده و رنده نیز طریق برای بجای می آورند بنابران عبد العلی ترخان با با فوجی از سپاه حضرت نشان تبا و سپاه  
 جماعت با مأمور ساخت و عبد العلی بعد از سرانجام مهمام اعراب مانو احوال فیشا پور و سبزواری تاخته اعلام اقتدار برافراخت چون آنخبر بعضی سلطان  
 رسید امیر علی فارسی بر لاس حسن شیخ بنمیر و امیر نور سعید و امیر سید میرزا بدین جانب روانه گردانید و عبد العلی ترخان از توجه امرا و خراسان و قوف  
 یافته با سرباز مراجعت نمود و چون که متعرض ملک سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بر غضب فرمود و امرا را سلطان سعید بعد از وصول  
 بالنگ رادکان عرضه داشتی براه ارسال داشتند مصمون آنکه عبد العلی ترخان بخیرد اتعاج توجه خبر بنده کان عنان بجانب استرآباد انعطاف  
 داده میرزا سلطان حسین پوشت و آنحضرت در فایت جنت و عظمت در آن ملک بر مسند اقبال کفن دارد و ولای استقلال آفرشته غیر بر سر او  
 شهر یاری نمی نماید و سلطان سعید پس از قوف بر مصمون آن عرضید پورش جهان را پیش نهاد بخت ساخت و با تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه  
 چهارم جمادی الاولی بدین جانب عنان توجه برافراخت اما خاقان منصور چون خبر وصول امرا را سلطان بالنگ رادکان اطلاع نمود با فوجی از سپاه  
 خنجر که در سران ایشان ایضا فرمود و بعد از آنکه نزدیک خاقان رسید عقیده که سلطان سعید بالشکر با متعاقب میرسد بنابران رعایت خرم کرده  
 با سربازان بازگشت بخانی آنکه بتیرا سباسب کار را نموده و پنهاناً بمصنوع سازد و از سر کفن و وقار بدافعت و محاربت جزم بردارد در آن اثنا احمد و بنا  
 یافت با قوم جلایر پشت بر دولت کرده از موکب بایون روی گردان شدند و از آن مفروری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت و مصوری فروری  
 بآتش جنود حضرت ورود پیدا گشت لاجرم خاقان منصور صلاح تعاقب و معالقه ندیده ملک استرآباد بازگشت و رایت آتش با شراق  
 بصوب اخگر خنده خطه آفاق برافراشت ابالی جرجان که از شجاعت صاحب موهبت خاقان و افرغیت محرم ماندند میل سرشک از دیده خاقان  
 روان ساختند و از جمله هزاران دیار بی سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت زیر کیا ظاهر گشته انجا میخوار و سربوار برافراختند و در آن  
 بموافقت باز ماندگان جرجان اشکباران از دیده غم روان گردید و چشم زانمانند مردم آن ولایت میل سرشک از خواره صاحب باران  
 گردانید تا مدت سه شبانه روز حال برین حال جاری بود و در آن ایام اصلاً آتش جهانباب بحال نمی نمود بنابران لشکر سلطان سعید را میسر شد  
 که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند و ابواب تعرض بر روی لشکر دانی که متعاقب رکاب ظفر تا به توجه بود نگهشاید و خاقان منصور چون  
 روز طی مسافت فرمود و با پانصد کس کلبا آب آمور رسید بکشتی و در غروب روز و سلطان سعید بعد از آنکه خبر هضت آنحضرت شنید بهمینا حضرت  
 و اقبال استرآباد شافت و ایالت آن ملک را با سلطان محمود میرزا تقوی بیض فرمود و عنان مراجعت بصوب خراسان یافت و در ششمین  
 موافقت و مخالفت خاقان منصور با پیردیان و مصطفی خان و بیان هضت رایت حضرت نشان کرت ثانی بجای  
 حاکمیت جرجان چون خبر منصور بنظر ابوالغازی سلطان حسین میرزا گشت آبامویه را از فرزول موکب ظفر عطیه غیرت افرازی گشتان  
 ساخت مردم میرشاد و سلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدم بایون شادمان و خرم شده عرق سباط بوسی حاصل نمودند و در آن  
 منزل بجای طرخاقان بنوده مانده گشت که عبد الرحمن جاد و را بشهر وزیر و مصطفی خان فرستند و اظهار شادمانی نمودند و استمداد میخواستند و در آن زمان  
 در سلک خوانین و زبک نظام داشت و بعضی از بلاد خوارزم رایت ابالت بر می افراشت القصه قبل از آنکه عبد الرحمن جاد و روی آورد  
 مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه حضرت نشان رسیدند خبر رسیدن یاغی رسانیدند و نه کس از آنجا عت گرفته بپایه سرسلطنت حصار  
 آوردند چون بر تحقیق برانگشت افکال فساد بوضوح پوشت که پیردیان سلطان برادر مصطفی خان که در آن نواحی منزل گرفته بنابران خاقان  
 آن مرد را که گشته بر پیردیان سلطان کلمات محبت ازین بچام داد و سخن صلح در میان آمده عهده اتحاد انقطاع یافت در خلال آن احوال پیر  
 بآن سلطان را داعیه صلت با خاقان بلند نترلت در خاطر گذشت و خواست که بناد مطا برت را بقواعد مصا برت متکلم گرداند و که  
 حجرالدشاهی را که همیشه آن مظهر لطف رحمت الهی بود بجای کج خوش رساند و چون قبل ازین مصطفی خان قاصدی با سربازان فرستاده از خاقان  
 و از اذن دین التماس کرده بود آنحضرت جواب داد که اگر مسلت حضرت خیرت بتمتیت این امر علق پذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید بخت نیست

پیریدان سلطان را قبول فرمود تا بعد از الحاق و تملک آن سرحدات جلیانیه و تملک سلطنت باکو هر کان خالیت عقد از دواج یافت و در می برج  
دولت باکوب اوج سعادت آفران نموده زمره آرام و مصطفی خان که پیریدان سلطان بود ندیس از آنکه حال برین سوال دیدند از وی جدا گشته شد  
خان شافند و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنابر آن میان برادران مواد زراع و دیجان آمده خاقان مضمور پیریدان سلطان پیوست و از خان  
مشهد میدان قتال و جدال گشته چندین نوبت صورت تغییر و آویز چهره کشود آخر الامر مصطفی خان در شهر و بزرگه دار الملکش و بختن شده خاقان مضمور باقی  
پیریدان سلطان آن بلده را محاصره فرمود و مدت چهل و یک روز سپاه دشمن سوز پیرامین شهر و زیر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت  
جناح صحت و محاربت پیچیده بهت برافشا و اعدام یکدیگر می کشا شدند و در آن ایام بسبب پنج نوبت معافیه اتفاق افتاد و از هر طرف طایفه  
اهل بسالت را انهدام بنابر زندگانی دست داده عاقبت مصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذوم مخالفت را براندازد و از در مصالحه  
در آمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدان نزد خاقان مضمور فرستاد تا فی التمهید خویش پیغام کرد و آنحضرت متمسک را بفرجا بخت معروض کرد  
سرایه انسایت بجای آورد و قواعد عهد و پیمان با یگان تا کید پذیرفته مصطفی خان شفا را خاصه خود حقه خاقان مضمور روانه فرمود و آنحضرت قوت  
بهمود نام را که نظیر آن با کیری در عرصه جهان بگولان در نیامده بود مصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشود کیر محاصره شهر و زیر قرا  
یافت بنابر مضمور اساق صوفی نصوب آفاق شافند و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل نشناط و حرکتی بگذرانید در شهر و مشاهیر مسامح عهده  
که سلطان سعید از برای جبهه مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر تکرکین کشیده و محاصره قلعه شاه رسته بختان دارد بنابر آن خاقان مضمور فرصت  
شهر و پای مبارک در کاب نظر استاب آورده با کروی اندک و امید بسیار بجایب استرا با و بنصرت کرد و میرزا سلطان محمود که از قبل  
حاکم آن ولایت بود با خود نامه و دبیران قتال اقبال فرمود و در حین در فایت صعبیت اتفاق افتاده آفتاب قی و حضرت از صلح امان  
خاقان مضمور طلوع نمود و از امراء سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن بایزاد و امیر الله بروی و بعضی دیگر از سرداران کشته شده شاه  
عنان بودی فرار اعطاف داد و خاقان مضمور در واسطه ماه شعبان سال مذکور با ستر باد در آمده بار و دیگر قدم بر میزند سلطنت نهاد خطه  
جرجان از رفو طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای بروج اسمانی گشت و خطبه کرده بعد از خرمی با سم و لقب های یون فرین شده صفت  
این فتح از روز و منبر نه پایه کردن در گذشت و آنحضرت و الاثر و در تنزیات ولایت استرا با بساط نشاط کسره روزی چند ولایت  
فرج و بساط اوقات تجتبه ساعات بگذرانید بعد از آن ضبط آن مملکت را به عبد الرحمن ارغون باز گذارید و عثمان غنی غنیمت نصوب دار السلطه  
براه مستغطف گردانید بخت سعادت هم کاب و بخت همراه طراز آتش نصر من الله ذکر محاصره بلده فاحره همراه و ایراد  
بعضی دیگر از حوادث آن اوقات صاحب شئی که عرصه صفت اقلیم و نظر بخش حقیر از حلقه میم نماید بجز تحریک مملکت چگونه فاش  
نماید و حال اتمی قضای و صحت نمایی نه سپرد دیده بصیرت بصورت اعتبار در نیاید جز با کتاب عظیم امور ابواب دولت و سرور و روی  
روز کار خود چنان کشاید بنا علی بداجون خاقان مضمور مظهر لو اخلاط اشک با از ضبط خطه جرجان فایع ساخت بجایب خواسان بنصرت  
فرموده کمند صفت بر کنکه بخت نولایات انداخت و آنحضرت مسامح امراء سلطان سعید رسید امیر صیل ارغون و امیر سید را که در عهد و بخت  
و سپردار بودند عثمان نیز خود را بدالت سلطه بر آه رسانیدند و در ثوال ششم مردم بلوکات را بشهر در آورده اسباب حصار داری با کل  
و جوی مرتب گردانیدند امیر بی نظیر که داروغه آن بلده شریف نظیر بود ضبط در وازه ملک را تحفه نمود و امیر عبد التمهید در وازه عراقی را بختل فرمود  
و در وازه فیروز آباد بجای آن بلده امیر احمد حاجی خلق گرفت و حراست در وازه قیاق با میر احمد بایست استاب پذیرفت و در وازه خوش  
بدارانی امیر سلطان حسین ابنکی محقر گشت و بنابر فرادید و باره فریاد و فغان حاضر باش از منزل کوئوال حصار بخت در گذشت سید صیل  
ارغون و سید مراد بطریق کوکمت محقر بودند و در جمیع اطراف و جوارب شهر شریف حراست بجای آورده حاجی غیاظان دروب و بروج  
بهنگام احتیاج معاونت نموده و خاقان مضمور بخت بجایب سرخس رفته آنحضرت را در تحیر تحیر کشید و ایالتش را در عهده یکی از اهل اعتماد  
کرده عثمان باره جهان نورد به راه معطوف گردانید روز و شنبه ۲۴ ذی قعدة اندک که بخانه جوی خیا بان در آمده باغ خان را بشین با

اوج سلطنت ساخت و تصور آنکه شاید مردم براه بی ارتکاب جنک و پیکار در واز با ملکشایند چند روز اشتغال آنش قائل در خیر تا خیر انداخت حال  
آنکه بر دیان بود در سلطنت سعید این اندیشه بجایست دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره و بنیه سباب طعنه داری و متعادل می افرو  
در آن اشعار و زمی خاقان منصور به جمعی از خواص خدم بی از دحام خیل چشم بر آبرش گردان خرام سوار شده از باغ راغان بیرون فرامید و جاسوسی  
در کین بود بسرعت برق و باد بهرشت تافته انجیر با مرار ساینده ایشان بهنجی را نوز عظیم بنداشتنند و بمبت بر صید آن شاه بازگشته دولت و  
اقبال گماشتند باین غنیمت جمعی کثیره غرق در جوئی تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثواب و ستار تهنای بر سر خشک فلک  
سوار شده تیغ زدگار بر کشد از دحام لشکر غلام بنده شد و شیرینان بر خنجرها مانده و پیکار با هم و از آنکه بکوه بهر سو دو اند نظرم اگر چند بسیار باشد کون  
ندارد و بر شیر میزد و زن بجائی که بواج عرت برد زنجشک بسیار کی بدرد و چون خاقان منصور به نجوم بیرون اطلاق یافت دست مضام  
در عود و ثقی نوکل زده مانند بحر موج زن و شش صفت سنگ غسان بجزب ایشان یافت و حسام خون شام از نیام انتقام کشید بغیر بغیر این شیرین  
تاخت و در حمله اول جمعی کثیر را پامال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت بقیه تفتیش بدست نموده روی شهر آوردند و بزار حیل خود  
بیج و باره ساینده دست به تیر و کمان بردند و بعد از آنکه باز در روز حال بر این موال بگذشت و ساکنان براه را خیال طاعت و انقیاد  
در دل نمکشت خاقان منصور از باغ راغان کوچ فرموده در آنکست که در استان قبه بارگاه با وج مهر و ماه بر افراخت و دوسه نوبت با عبا  
نصرت مائر زویکت بدروازه خوش رانده جنک در انداخت تا بنا بر کمال استحکام شهر و دفر و مخالفان بهرام قهر صورت فتح هر یک شود و اعلام  
سپاه از کدستان در حرکت آمده و در خیمه با دزول اجلال نمود و آنجا مبارزان موکب منصور چند روز در وقت طلوع رایت زدگار خود شید خنجر  
که از بر بام این بنی حصا بنیکام متحال مثل ثواب و ستار بر بروج شهر و در از جانب دروازه فیروز آباد با استعمال آلات جنک و پیکار بردند  
و زخم خیمه زد و در و پیکان خدنگ سینه سوز بر و یازا هجوم و دیر و چ که دانیده آثار دلاوری ظاهر ساختند و مردم براه نیز در اکثر آن ایام دروا  
باز کرده جنک پیش میبردند و امیر سید مراد و امیر حسن شیخ میمور مانند شیرینان و پس از آن بمیدان مردان تاخته لوازم غایت عتاجهای می آوردند  
و از طایفه آن موکب بامیون بر کس بدست هر دیان کرشایش کوش و پنی بر دیده از شهر بیرون می فرستادند و از شهریان نیز بر کس در خیمه تقدیر میسر  
میگشت لشکران خسرو و جاکر اورا از همان شربت جرعه میدادند درین اثنا بعض خاقان مظفر لواریسید که سلطان سعید بامیرزاده محمد جوکی صلح  
کرده آنجا آموخته میمور فرموده بنا بر آن دینت میمور تخته از خنجر با بصوب کناره آب مرغاب نصبت نمود چون در ولایت باو عین منزل بود از آن  
فرزول خاقان دشمن شکن غیرت افزای این بنبر کلشن گشت قاصدی انیش امیر مظفر لاس که در ایام محاصره براه حسب الحکم جهت تحقیق اجبا یکتا  
آب مرغاب رفته بود رسیده و بشرف عرض رسانید که امیر سید مرید و حلیل میند و که با جمعی کثیر از شیران پیشه قهر و دلیران شورا و از انبشت  
به تندی و بجنگ آوردی کرده غمی بغرم تافتن نور حرب بمنزل تو می اندازد و میرزا سلطان بو سعید نیز متعاقب بر خنجر  
منصور بعد از اجتماع انجیر با مراد و سران لشکر سست مشورت بجای آورده و هر اکابر و اصا و بران فرایفت که با دجله اطلال جال نیزان جنک اول  
برافروزد و خرم حیات دشمنان را بشعله سان جان سان و پیکان خدنگ تاش نشان بسوزند و بدین غنیمت از موضع بودن کوچ واقع شده در  
رتاب امیر مظفر لاس موکب بهر اساس بوست و خاقان مظفر آب آرتاب بشیکر کرده در آن شب علی شیخ میمور مانند کبک واد بار از موکب نصرت  
آنها بگریخت و بر غاب شتافته در امن دولت امرا سلطان سعید و بخت و چون منزل سترکی بقدر نزول خاقان فرخنده بی شرف گشت و مقدار اختلاف  
در رای امرا در کاین دولت پیدا شد که کار از استعداد مقابل و متعادل در گذشت لاجرم در پنجم محرم عهده علم مظفر چیم بصوب سرخس در حرکت آمده  
و وصول خاقان منصور اقلعه را بامیر سید آقا سپرد و موکب کیتی نوزد براه ابیورد عازم استرا با گذشت و با جمعی از ملازمان مکمل طی منازل و مراحل فرموده  
قرین معادت و عاقبت به ارا الملک جرجان رسیده و عبید الرحمن ارغون که با التفات خاطر بامیون در آن مملکت بای بر بندر نصبت نماده حکومت  
می نمود و طریق تیار و بنا بجای آورده جانی باو شایان و طومنی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی از خاص و ذمه از اهل اختصاص در مجلس بنیشت  
ابو افراج و نشا طبرکته داده با ده کلر گشت از دست ساقیان شویخ و شک در گردش آمد و نغمه خود و جنک از ساظران خوش آهنگ بلند شد و

بهرم خدام

درم آن پادشاه  
حاجیه  
کشته



مثنوی بگوش در آمدی لاله کون بآینک چنگ و نی و افغون گرفته کف ساقی کلبه از شرابی بر اهل نوشین بار مفتی بالغان مردم و سپاه  
بر دزدان ملکی شکیب زبس خوردن طلای کران بشویش دور از سر و دران شهنشرت اندیش صاحب کرم کرام سپاه و سران شتم بقانون  
جسمید و آیین کی بودند کینه غافل زنی در خلال این احوال خبر تو از آنجا مید که سلطان یحیی از تو خبر موکب بجایب مجرای قهقهه تخت بقلعه  
شاقه و امیر سید آقا را شهید کرد و عیان بکران بدین طرف تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست خرم و احتیاط در روز دیدار  
و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت تمامی آنجا عت تقوی لفظ و المعنی معروض گردانیدند که عادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت  
پناه در غایت قلت مناسب چنان بنیاید که بویست دیگر مملکت استر ابرار باز گذاریم و دست در جیل متین شکیبائی زده هم حرب و جنگ را چند  
کاهی در توقف دریم و مظهر اکابر و اصاغر بر توجیه اوقات قرار مید چون پرده مشکفام شام صبحگاه فوری ایام را مانند حال حسا رخسار کل اندام  
رنک و اوزارانی داشت خاقان منصور علم نصرت را فراشت و در آن شب بچو که نور با صره از رویت اشیا عاقل بود راه غلط شده عبور بری  
افشا که بواسطه مجاورت دریا و وفور کل و لای انواع لعب و محجباتان عالیجناب و ملازمان نصرت آیاب رسید و در وقتی که ملاحان قضا و قدر  
کشی زانند و آفتاب را در بحر اخر فلک انداختند بهر سیر سلطنت از آب بگذشت و ساعتی در منبری توقف کرده چون جمعی کثیر از امر سلطان  
سعد از عقب توجیه بودند بار دیگر عازم محضه گشت و سه چهار شب از روز طی سافت کرده قرین محبت و عافیت در اوقات نزول اجلال نمود  
عاطف بر خارق ساکنان آنجا و مبعوض داشته بکنان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود و کرم شکر و شکر و بعضی دیگر از  
سوانح خرج اشیر چون خاقان کشور گیر در صمان امان پادشاه قدیر در موضع اوقات لوی آفتاب شرق را فراخت و ابالی اطراف اندام را در دست  
علم بلند پای جمع کرده بمثل عواطف و مکارم ساخت و دلخواه او از یک را که از مرز اهل اخصاص بزیاده اختصاص اختیار داشت با طرایف محف  
و تبرکات زو مصطفی جان فرستاد و پیغام داد که بنا بر ارتباط علاقه اتوت و بهوت و القصال سلسله محبت و مودت بجای طر عطر مسکیده که در  
جانب توجیه نماید و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سر انجام هم کام شوگرشانی موجب قضای رایی صوابان می عمل فرمایند و در  
خواجه شهر در رفته مصطفی جان شریفه صیانت بقدم رسانید و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افشا که آن فرزند  
ارجمند درین سفر بدجالت بلند رتی فرموده بهر ولایت از ولایات خراسان رسیده خطبه بهم و لقب بیاویش مرین گردیده و بحسب تقدیر  
درین اوقات فوتی بقوا عد سلطنت مارا یافته لاجرم دغدغه بشود که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آوردند چنانچه باید و شاید عیبه  
خدمت و صیانت پرورن توانیم آمد و بهیچنی موجب طعن عیب جوین کرد و آگاه عثمان و لک محمد صوفی قوتورات و یعقوب او غلام را با استقبال  
همایون مقرر ساخت و وصیت نمود که لوازم خدمت کاری تقدیم رسانند و دلخواه او از یک را که از مرز اهل اخصاص بزیاده اختصاص اختیار داشت با طرایف محف  
و دلوخواه سپاه سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و رایت آفتاب شرق از اوقات در حرکت آمده گشت  
چون تمل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل تحقیق بویست که عثمان قوتورات بخلاف فرمان مصطفی جان داعیه مدسکار می حضرت شریاری اند  
بلکه که عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر مکنار در بنابر آن خاقان منصور از جوی عبور فرموده گشت و آب صف او کرمی ضرب خیام همایون  
نصرت انجام گشت و چون امارات وصول را بایت منصور متصور ابالی شهر و در شنبه جمعی کثیر از اصحاب عبادت از آن بلده بیرون آمده در میان بنایا  
فتنه شهر تحقیق نمود و آن شب بقدم محاربت پیش نیامدند و روز دیگر ششوار عرصه بهر درج مصقول صبح در پوشید و لوازم خطوط شعاع افراخته  
حصار نیلگون کردند و تکرار کردند که بجز از ایاق مشهور بود و از دیوار بست ظاهر شهر بقضای صحرای خرامیده صف کانی  
بیاراست و خاقان منصور توجیه دج آن ممتور شده از جانبین اواز نفیر و سوزن برخواست از هر صرکین مردان عبادت آیین تش محاربت افرو  
گرفت و از نیران قتال ابطال جال خرس حیات دلیران صف بر داتحراق پذیرفت در آن آتش محمد علی اعقب جوان غار که سر کرده آن دلوخوا  
اوز بکشت بود در آمد و او را دست گیر کرده بقلعه در آورد و آنگاه آنجا بکشت و تاب صدمات سپاه خاقان بجاعت صفات نیامد و بقلعه گشت  
و در روز باران محکام داده بر نیرنج و باره برانده آغا انداختن بتر و شکست کردند و مبارزان موکب همایون سپه را و توت با بر سر کشیده

لی  
باجو و نامدد

جای مردانی از خندق گذشته مانند کبک در بیجاک زبهر خود نمودند و همان زمان نیم خیمه میخسخت و فروزی از مذهب و مائنه الا من عند الله و دیدن  
 آغاز نماز و رواج مشکین فواج ظفر و بهروزی از کفر از خنده اما باقیع الله الناس من حقه فلا همسک لها و میدان گرفت و عثمان قنوت با تاجی  
 اتباع و لشکر مایه مصطفی خان فرار برقرار اختیار نموده شهر و زیر را باز گذاشته و بندهکان و کلبه هایون تباینه فتح الالباب تان مبله در آمده  
 رایت تسلط و اقتدار برافراشته اشرف واعیان و رعایا و مزارع را در ظل عدل و احسان جای داد و بدو بر شات غلام برواقتان  
 ریاض حاکمیت را حاضر و یان کرد و اینده رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان نهادند و بهر آن ایام عثمان قنوت نیز ظف خسروانه را تصحیح جرایم و نام  
 خود کرد و اینده بعبه پهر احشام در آمد و عفو بادشاه شایسته حال گشت در حال این احوال ابالی شهر و زیر بعضی آن زبیده تاج و سر بر سر سائیده  
 که و یمن مالوف ماحظه خوارم است و مصطفی خان جیف و تعدی جایز داشته مارا با این دیار آورده امید آنکه این پیرکان بچان و مان بهمن عنایت  
 خاقان عالی مکان مسکن مینمود و معاودت نمایند این عمت در جبهه قبول یافته خاقان مضمون علم عنایت بصوب خوارم بر افراخت و باندک زمانی  
 معمار عدالت انحضرت جرجانیه را معمور و آبادان ساخت و بعد از چند که زمام ابلیت آن مملکت در حقه اختیار رسید بن العابدین خونی نهاد  
 بهیچ صحت پوشش خراسان بار دیگر با واق خرامید و متعارن آنحال متوطنان چون بهو اداری مدام استان خاقانی با قتل در ویش الهی که قبل  
 سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده پسرش را کشته و کیفیت حال عرض داشت ایستادگان بایه سریر دولت و اقبال کردند  
 و موکب هایون بداتجانب شافیه و پرتو انوار معدلش بر مضایق ابالی اولایت یافته بعد از چند روز بار دیگر حظه خوارم از لمعات با هیچ  
 رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان مضمون خود قنوت بایون را اینجا گذاشته گشت دیگر علم عنایت بصوب خراسان بر افراخت و چون  
 سجد و در ویرید بوضوح انجاسید که نصیب از غون حسن شیخ نیمه و رسید مراد با جمیع کثیر از پناه سلطان سعید اولایات را به توطئه در انداخت  
 مراجعت بجانب خوارم مضمون ساخت گفتار در بیان توجه موکب هایون بعزم رزم و مستی و وقوع محاربه با  
 امرار سلطان سعید در ولایت ترشیز در شهر شسته که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراءالنهر با سپاهی چشم و  
 مراجعت کرده ببلایق با و عیش را مضرب سادات غت و حمت گردانیده بود ابوالغازی سلطان حسین میرزا از خط خوارم مضمون کنین عبار  
 رزم جرم فرموده عثمان بارة جهان نوز بجانب خراسان العطف داد و دانسته قمر صبح السیر در پیچ منزل نیا نموده اندازد بساویان و ابیورد  
 سجد و دسبورد و غیشا پور و ترشیز فرامیده عساکر نصرت مازر بر ولایت که عبور نمودند بلو از مذهب و تاراج اقدام فرمودند و از مخالفان  
 هر کس و دیدند قتل رسانیدند سلطان سعید بعد از امتاع انجیر از بلیاق با و عیش بولایت قونج شافت و از امرار کبار میسر شیخ حاجی و امیر احمد یار  
 را با چند تانی جزا بدفع ملازمان موکب ظفر امار نامزد فرمود و امرار بر جناح استیصال بداتجانب بلغار نموده فوجی کثیر از بی باکان قنده انگیر در نواحی  
 ترشیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از شستاد و سوار تیغ کد که بی در ملازمت رکاب نصرت انشای بود و انحضرت دست در عرو  
 و شقی و من یوکل علی الله فوجیه زده مضمون کلمه کم من قته عقیله غلبت قته کثیره را بر خاطر خاطر گذرانید و با جماعت اندک در برابر سپه چهار هزار  
 و یوسیرت غفیرت دیدار صف کارزار بسیار است چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیران از کله آسمان غنید نشد و بسان باز  
 بلند پرواز که گشت بهیور انبظر بهت در نیاورد و بریشان حمل کرد و تیغ مسیار نک را از خون ابل نام و نک کونه با قوت زمانی داده کمال  
 مردانی بجای آورد و مانند شمشیر مثال در میان شعله معرکه پیکار در جولان بود و پیشتر از و با انکسش همچون نمنک در دریای بیجا نشا  
 کشته گشتی حیات اعدا را در کرات شوق میموند و نوک پیکان خون نشان دیده و دل مخالفان را چون لعل در خشان می ساخت و از طعن ننان جان  
 ستان دوخته زندگانی سالکان طریقی عصیان را از بنیاد بر می انداخت لاجرم که در سبزه از بساط اغیر با وج کینه انضر رسید و سران و سران دنیا  
 و لا و دران با خاک راه برابر کردید بیت سرای سران قاده بر خاک پهلوی و لا و دران شده خاک مسود او را قنوت بساطه خرنی از لفظ کوه  
 بار انضر و با شوق امتاع نموده که فرمود که در روز محاربه ترشیز باز که از دشمنان پرستیر نصرت بشیر خون زمین مجروح و سر ج کشته و در  
 معرکه سایر بهادران موکب هایون نیز لوزم جلالت تقدیم رسانید بساط جمعیت اعدا را در نوشته امرار سلطان سعید چون حال بران

خان قان  
مظفر  
عنان  
از دست  
آورد  
تاج  
شیر  
بایون

برای نوال بدین معنی بود که هر که در این شهر نشانی از شکر حضرت نشان میبخشد و بیایند از کثرت خسته و کشته صحرا بایست  
برابر شد و خوش و طهور را مانده میخوانی مقرر گشت نظم در صفا میگذاشتند و خوش تیغ را با کفش قران بودی صد قران و خوش طبر پس از آن  
فلک از کشته میریان بودی و خاقان مضمون بعد از اختصاص نفع و طغران خود و دنیا پور و مشهد کشته صحرای ماخان از قرقر و ول تهایون غیرت  
روضه رضوان گشت و از آنجا بنا بر هفتاد و سه روز از راه بطایر و شتای غصا که مضمون بعضی جهت سرانجام تحات خود بشهر در آمدند و طایفه  
بصیلت عارت و ماریج در قری و هفتاد و سه روز در آن اشیاء را در سلطان سعید که بعد از آنهم بیکدیگر پیوسته بنگاه میبایست موکب بیاون  
می آمدند سیاهی نمودند و چون بنا بر تفرق سپاه صلاح توقف بود خاقان مضمون بر اسب ارلای که از سایر اسبان طویل که خاصه مزید قوت و جودت  
رفتار است تیار داشت سوار گشت و بر راه جوی نوری بصوب بیابان خوارزم آورد و بعد از وصول بمزار ایشی بجای طریقی که بخیر بر سر راه  
خیون رود و آن بلده را در خیر تخریب گشته زیرا که در عین حضرت خاقانی سلطان آن مکان با طهارت مخالفت مبارک است نسبت بقربت  
اسیر نور سعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری میدادند متعارف آنجا با بارتق از حاکم خاقان صف شکن که بحقیق بخون رفت و  
مردم آنجا را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیونقان قلعه را بمضمون ساخته شادمان را بابت مدافعت و مخالفت برافراخت پس را  
صوابی چنانی قضا فرمود که چند کس را از آنجا بر بالای حبیب جامهای گنبد پوشانده و بر دراز کوشان سوار ساخته بقلعه فرستد و چون ایشان  
بصهار در آید نفس نفس بظاهر آن بلده شتافته جنگ در اندازد تا بدین قدر پیشرفت و طغریسیر بدو و باین خیال مبنده نفر از راه جوش در مثل  
امیر طغر بلاس و امیر ولی بیک و عبدالرحمن ارغون و حیدر علی کوکلباش و دیلمش و شیخ ابوسعید جان در میان میر علی میر خور و قطعی چره و شاه  
قتی کجاول و آقا جان قولا و یوسف طنبورچی و داود میرنگار و غیرهم بمیانی که مذکور شد متوجه قلعه شدند و شبلی چار جوی را خاقان مضمون و ایشی  
آنجا رفت ارسال داشت تا هرگاه ایشان بخون در آیند باز کشته خبر آورد و چون شبلی مقصد رسید دید که امرادر آمده اند و او نیز بی توقف بشهر  
درین اشیاء قاضی بود از شهر بیرون آمده بکارست خاقان صاحب شت شتافت و معاودت تقبل اهل فیاض دریافت عرض کرد که حال جمعی مان  
بسیار بخون دما ندند لاجرم آنحضرت بظرف شهر روان شد و چون امرادر بظرف رسیدند فی الحال برادرشادمان را که آنجا بود تقبل شد  
و ببالای فیصل خرامیدند و بمان زمان مردم شهر هجوم نموده دست باندا خلق تیر و سنگ بر او زدند و عبدالرحمن ارغون را و خرم زده از زیر  
فیصل زاندا خسته و بی از آنکه خاقان مضمون بدو زده زدیک رسید تیری چینه کباب و شمشیران کهنه صلاح توقف ندید و فرمود که عبدالرحمن  
را بر شتری بار کرده روی بر راه آوردند و جمعی از پیادگان خیون حمله نموده خواستند که او را بارتانند و جرات آنجا متشابه حضرت  
خاقانی کشته نفس نفس بریشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتر خوابانیده متوجه شد و روز دیگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز را شت  
فرمود که برادرش قادر روی او را در جای مناسب مدفون سازد و از شترش را ظاهر کرد و اندکگاه موکب بیاون هزار شت یافته از آنجا  
بقلعه ترشک خرامید و آن را بنجد عمارت کرده محل توطن بعضی استخفا کرد و ایند کشتار و برسیان رفتن خاقان علی مکان  
جهت شت او نزد ابوالخیر خان چون خاقان مضمون چند کاهی دیگر بار در کار ساز کار در ساخته و صحاری خوارزم و حدود بخارا بگذشت  
خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیر خان که در آن زمان قان دشت قباقر و عمده خواجهن فاق بود و دوازده آنحضرت استدا  
نموده متوجه تخریب مملکت خراسان شود و با جمعی از خواص و فرقه از ابل پای مبارک در رکاب حضرت استناب آورده روی بر راه نهاد و بعد از  
قرب وصول بدشت ابوالخیر خان از توجیه موکب طغر نشان واقف گشت جمعی از شاه زادگان جوخی را از نوئلان جلالت نهاد با استقبال  
خاقان و حضرات فرستاده ایشان در غایت تعظیم و حرمت با آن نقطه دایر حشمت ملاقات نمودند و لوازم معافه بجای آورده و متوجه زول تهایون  
منزلی مناسب تعیین نمودند و روز دیگر که خسرو خا و بارگاه فلک آنحضرت را بنو طلعت تهایون آرایش داد ابوالخیر خان شاه زادگان و نوئلان  
و اشرف واعیان بسیار سیر خانی طلبیده قدم بر سبزه بانی نهاد که فرمان فرمود که حضرت خاقانی را بارگاه در آورند و مدعی  
خان و نوئلان چنان بود که آنحضرت تهنه تعظیم خان تابع غاید و با صطلاح اوزبکان تابوع است که در برابر سیر خانی ایستاده کلاه بر سر

بر دارند و بکوش را بدست نیازمندی گرفته باندرا کمان پشت حکم کنند خاقان منصور بصورت را قبول نمود و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر ابو انجیر خان بدان رضی گشت که آنحضرت را نوزده او را دریا بد بعد از آن خاقان عالیشان مبارک که سپهر شنباه در آمد و چون چشم ابو انجیر خان بر پیشرو بایون و اسرّه سیون خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری و آثار استقلال ذات در قلعه امور شهر یاری مشابه نمود و در وی شفقت و مهربانی آن بانی بسای جهان بینی را در اغوش کشید و نزد یکت بخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده به ترتیب مجلس نرم اشارت فرمود و در خان بران بموجب بنموده عمل نموده جامی شراب و بال پذیرد کرد و شش آمد و بعد از آنکه دماغ ابو انجیر خان از بخار باده خوشگوار گرم گشت بجهت امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان بنوده حصال بناد آنحضرت بخرج شراب بسیار قیام نمود و اصلا لغات و اقوال و افعالش ظاهر شد و این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان بحسین خاقان ظفر قرین گشت و در بهایه تمام آنحضرت را بخود نزدیک تر کشید تا هر دو را نویش بوشک خان رسید و بنا بر آن که در آن اوان ابو انجیر خان بر من فایز مبتلا بود در ساعتی که را نو بای خاقان سعادت انما بنده شد سید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال است و غریب با علی مراتب دولت و اقبال از حق خواهد نمود امید است که بمن مقدم بایون تو مرضی که عارض ذات مست بصیحت تبدیل یابد و در آن مجلس بر خط اظهار دلجوئی و غریب نوازی نمود تا آنکه طایق از سر دواشته و خاقان منصور را تابوع کرد و گفت تو بر چند مار در وقت ملاقات تابوع نکردی ما جهت احترام تو باین کار قیام نمودیم و حضرت خاقان ازین التفات خان الفاعل یافته فی الحال رجبت و رسم تابوع بجای آورد و القصة خاقان منصور بگفته در دوی ابو انجیر خان معزز و محترم اوقات گذرانید و ابو انجیر خان داعیه داشت که لشکر بسیار محبوب بکوب نصرت شهاب بنیفر خراسان نامزد نماید اما بحسب تقبیر پسران نام اوقات حیات خان با نقصان رسید و بعلت فحشاء بد طبیعتش دست از سیاست امور بدن کوتاه گردانید و ایل و الوس از بک بر تیره ریشانه شد که خاقان با حقائق را در دشت قیاق بحال قات محال نمود و هو الغفور و دود کفشار و در بیان معاهدت و رعایت آفتاب اشراق از دشت قیاق و مسخر شدن خراسان بمحض عنایت پادشاه علی لاطلاق نظم سلاطین را بتابید الهی مشا میشود و اسباب شاهی رسد اما دشان از عالم غیب مدد از غیر ایشان بود غیب اگر از محض تقدیر خداوند بماند کارشان در بند بگفت چون فضل ایزدی باری نماید در دولت برایشان بر کشاید بهر جانب عنان غم نماید ز فیروزی و نصرت کام یابند نظیر این تقریر بتبیین تصویر حال خاقان منصور جهان گیر سلطان مغربین و شهنشاه شرقین ابو الفارسی سلطان حسین تواند بود که چون اراوت ازلی و مشیت لم یزلی مقتضی آن گشت که بی امداد غیر می بر سر سلطنت مملکت خراسان بگناید ابو انجیر خان پیش از آنکه جهه مدد آنحضرت بایشان نماید فوت شد و آنحضرت نصرت یکت از امداد سپاه پرخنده داد بک قطع کرده باسی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر بسان فتح و ظفر همچنان آنحضرت بودند عینت خراسان فرمود و مقتضای که میخواستند غارت توکل علی الله دست احصاء بعروه و قبی توکل اسوار کرده دیدن بیکر فتح و فیروزی را از عنایت حضرت پروردگار دانستند از بس یاری لشکر قرار و افروزی اسعاد و حرب و پیکار لاجرم بهر منزل که نزل فرمود با لطف غیب این سرودش بکوشش رسید رسانید بیت بهر جانب که رو آری تقدیر رکابت را از دولت عنان گیر و از هر مرحله که نهضت نمود بشتر اقبال با بقبال موکب فرخنده فل مبارکرت جسته زبان حال معروض گردانید بیت بهر منزل که کرد و جلوه گاه است شود و بهیم شاهی خاک را بست طوطی شیرین به حال قلم کیفیت بدین سان رقم بنماید که چون حدود ابوورد از وصول موکب سیبسی نوز و غیرت افزای منزل مهر عالم کرد شد خبر ویرانی سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید در قراغ آران را السنه و افواه طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بید غوغا با بیور و زار آمده اشرف و اعیان آنولایت بلوازم نیاز و نیاز قیام نمودند با طهارت خلاص و دولتی ای خدام موکب پادشاهی زبان حال و قال گویند و انجیر بدار السلطه همراه رسیده امیر تاج الدین جن علی و امیر بی نظیر که در شهر با حکومت و دارو علی اشغال داشتند بصنایع و باره پرداخت و صورت واقع و بعد از آنکه عرض داشت کرد میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد و بفرم رزم خاقان موثیه انجیر و ابو الفارسی سلطان حسین میرزا با با نصرت در جلالت انما که در آنولاد و سنایه لوای کشور گشای جمع آمده بودند از ابوورد بجا نب مرو نهضت کرد و امیر مبارز الدین ولی بکیت را بطرف

نظر

اطراف پیش پور و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از کشتاری پدر از فراغ کربخیه بود در راه جرد جام با میرولی سبک رسیده بن الجین  
 صورت مفتاحه روی نمود و شاه زاده منزه همراه شافت و حدیث و افتخار با کزیر سلطان سعید زویر و یان تحقیق انجامید چنانچه چنانچه  
 مسطور گشت اکثر خلایق شایسته و اداری خاقان منصور ظاهر کردند و فوج فوج روی امید بدرگاه عالمینا آنحضرت آورد و بنابران میرزا سلطان  
 محمود بطرف ماوراءالنهر در حرکت آمد و چون خاقان منصور از فرود گشته بقصبتی رسید شنید که میرزا سلطان محمود و لشکر اندک و خوف بسیار  
 از نیم فرسخی اردوی که میان بوی میگذر بعضی از امان زاده حضرت طلبیدند که بقدم جلالت پیش رفته سر راه بران شاه زاده خاقان منصور از راه  
 گرم جلی تجویز نموده و فرمود بقت چه گیرم سر راه برگشته بدرگشته بخت رگشته و میرزا سلطان محمود بخت و سلامت در حدود اند  
 میرزا سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال بازگفته برادران بموافقت و موافقت یکدیگر ترک تخیل فراسان دادند و از آب مویه گذشته روی توجیه  
 بهر قندهار دادند اما خاقان منصور مقرر نمود چون از قصبه پنجه کوچ فرمود بعد از طی یکدوم مرحله سلطان اعوان با جمعی کثیر از دار السلطنت همراه موبک  
 بمایون رسید و بعد از تقبیل کاب حضرت اقتساب فایز کردید مضمون این مقال بعضی رسانید که طبت تحت جمشید تاج افریدون از  
 مندا و تارک است آگاه خاقان ظفر پناه میر شجاع ابو سعید خان در میان ابدار و غلی همراه ارسال داشت و چون مشارالیه بدان فاجعه  
 در آمد جمعی از ابله فتنه فساد را که متعرض عرض مال فرق عباد میشدند تا دیب بلنج فرموده بساط عدل و داد محمد گردانیده فرمود و تا منادی کرد  
 که هیچ افریده هیچ چه مزاحم و متعرض کسی نشود و پس حضرت و رفت انجباب بیرویان از جرد و طینان او با ش و مفیدان بخت یافتند در روز چهارشنبه  
 رمضان ۸۷۷ موبک بمایون خاقان منصور بخت و دولت بهمان اقبال و نصرت در رکاب بشال که بولیکاه رسید سادات و فضلاء  
 و اکابر و اشرفا که آن خبر بخت اثر شدند برسم استقبال نمودند و با انواع التفات و اصطیاع سرفراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و تحت  
 حاجی بیک از فرزندان بایون رشک افرازی سپهر بوقلمون گشت و در جنبه ششم امیر مبارز الدین ولی سبک از جانب مشهد مقدسه رسید و بعد از  
 زین بوس مشرف گردید و در جمعه عاشره در مسجد جامع دار السلطنت همراه طبعه بنام و القاب خاقان کامیاب ترین پذیرفته و زین سبک برسم شای  
 پاشیدند و حضار آن طبعه مبرکه غلغله بهتین و مبارکت باد گوش موش خطیب منبر پناهی کردند و رسانیدند نظم حسره و کامران عدل طراز شای  
 عالی مکان بنده نواز چون قدم زد سوی مواد بر راه گشت ظایر مقدس رکات روی در شد حریف از نامش نقش سکه موافق کاش  
 یافت از نام شاه دین پرور سمنبر چوری ز زبور آیت شریف عباد فتنه نشاند آتش ظلم فتنه جوی نماید از حساب عدالتش عالم گشت و  
 گلشن ارم خورم و الحمد لله علی النعم والصلوة والسلام علی البقیة الامم محمد المبعوث بکرام الاخلاق و محاسن الشیم ذکر وصول ان شایسته  
 اوج سلطنت و سرفرازی بیاض زانغان و میسوط ساختن خواجه عدل و بنده نوازی بر مفاخر و متوطنان بلدان  
 خراسان بروقی بخار با هم و صدق تو از اخبار عالم بیت شایسته انصاریان ریخته تحت حسروانی سعادت مندی تواند بود که چون  
 نیز دولت و اقبالش مطلع سلطنت و استقلال طلوع نماید سرکشکان و ادوی نامردی و دسایه لطف و انصاف جای داده آفتاب آفتاب خیر  
 و اعتساف بر بانه و فتنه زبان سالک بیدادی را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته فضایی راحت فرازی بر و امتنان رساند مگر از دست  
 و سرفرازی از ان درون آید که بدست رحمت و انواری خایار از ان پناهی ستمیده پیرون آرد و در حویله ایلالت و کامکاری نهال اقبال از ان  
 نشاند که سایه کرمیت و ولاری بر مفاخر سرگشته که سرانده محاسن و صفات جهان بانی بان قصد شده سازد که قصور بقوا بعد مبانی شریعت آخرانی  
 راه نیابد و انوار بخشش از ان کشورستانی بان بیت لامع کرد و که سرشار شرب و جنات روزگار سالکان مسالک سلطانی سبک نظم بود و مقصودش  
 کیمی ستانی رواج ملت آخر زمانی چو اعلام ایلالت بر فراز رعیت پروری را پیشه سازد و پلی اسایش اشرفانسان کند تعمیر قصر عدل  
 و احسان و چون در ان اوان که هم میرزا سلطان ابو سعید کورکان و در قراباغ از ان بختی از انجا سید در دومان حضرت صاحبزاده میر تقی  
 کورکان غیر خاقان عالی مکان ابو انمازی سلطان حسین بهادر خان کیمی ستان که ماضی این مضمون تواند بود و موجود و پادشاه بی انبار که کلام سخن  
 طراز له معانیسموات و الارض بخیر از طول و عرض مملکت اوست مملکت و ولایت خراسان را بر طبق و امتد یونی ملکه من بسیار بقصبتی

بیت  
 مبارک  
 استعمال



آن جناب و کامکار و داور و در جمعه عاشر ماه رمضان شصت و هجده و سبب آنکه حاجی بیک بیاض را خان تشریف برده قدم بر سر جبهانی نهاد  
و کنگاه خاقان سعید مغرت پناه ازین مقدم آن پادشاه عالیجاه عزت افزائی او نمک فیروزه رنگ مهر و ماه گشت و در الملک سلیم چهارم از  
ریشات محاب بعد از آن سلطان بکنند و کنگاه در نصارت از ملک بختیم در گشت و آنحضرت پشت بر سینه گشت و کامرانی نموده بدی قوی و  
الی فصیح و بتبلیت محام جبهانی آورد و در توغواطف و اشتاق تنظیم امور جمهور زدیک و دور افکنده جناب محبت و احسان بر مغان طو  
انسان بکشد و در تقویت ارکان شریعت عز او است حکام قواعد حکام ملت بهینا فرامین مطاعه بخاوند و در باب رعایت سادات  
و قصه و فضل او در باب درس و قوی نهایت معی و ایستام بقدر سینه نظم شد از انوار عدلش ملک روشن ز فیض شمس کجی چو گلشن  
فستنه اهل عالم را مان داد بعد از عدل کسری رفت از یاد اساس شرع از عیش متین شد و عاکویش به روی زمین شد و چون خاقان  
مظهر ابوینته دست تو لا بولای اهل بیت سید الموری و برگزیده کان مایه اید لید سبب عظم الرحمن اهل البیت و بطریق نظیر استوار داشت  
و غیر نقش محبت و مودت غره طایره خاتم النبیین صلوات الله علیه و جمیع صورتی بر جام دل نمی گشت در آن ایام که بر سر سلطنت خراسان  
ملک یافت و شعله او درین پروری آنحضرت بر اطراف آن ملک تافت رای شریعت آرا چنان اقتضا فرمود که خطبه و سکره با سامی بقا  
آنم حصوین برین گرداند و صیت این نیکو نامی در اطراف آفاق انتشار داده آواره بجدید قواعد شریعت بنی باشی از او ان کیوان بگذراند  
جمعی از مصلحت طلبان بدین معنی که در آن زمان در دار السلطنت برآه بجایت معتبره و موقر و بدین پایه بر سر سلطنت مصیر شافیه در باب ترجیح رسوم اهل  
سلطنت بخان کشته از تغییر خطبه منع نمودند چون محل قضی عدم قبول القاس انجاعت بنو در و زعید فخر خطیب بدستور پیشه زبان بقراءت خطبه  
کشود و بمر آن اوقات پادشاه حجت صفات را داعیه عقد از و اج با ذره التاج سلطنت شهر بانو یکم نیت میرزا سلطان ابو سعید از حاکم  
همایون بر سر بر و مجلس شرف را بوجود سادات و قصه و علما و اشراف زین و زینت داده همه عصمت پناه باین شریعت غرا بجایا که کج از  
و محفل محبت و شادمانی آرایش یافته شهر جهان دیده و عقود جو ابر و ابر که سالها در حبیب و دامن پرورده بود بصورت نیاز ساز کرد و در وقت  
که عروس سیم اندام به تمام در حلقه ملک فیروزه قام نقاب از رخسار فایض الا نوار بر گرفت شاه عالیجاه باطلعی چون آفتاب بجزره عفت  
آیاب خرامیده معارفه بخشش کامکاری با بامید اوج نادری همت و قوع پذیرفت اما بحسب اقتضا قضایان حضرت اعلی و عهد علیا صورت  
الفت و سستیاس اتفاق افتاد و بعد از چندگاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده بهر قند فرستاد و خواهرش پائیده یکم را در جباله کج کشید و  
پس الجانین محبت و مودت بوقوع انجمنید و بمر آن ایام که دیده انتظار دیده پادشاه کردون غلام بدیدن عرایس انکار مراد و مراد مروت  
بود با حدث باغ مراد که چندگاه بیاض جهان را موسوم شد فرمان فرمود و همکاران مدتی و مهندسان حاذق چهار باغی وسیع چهار صحنه جل  
جیب و قصری رفیع در غایت رفیت و زیبای طرح انداخته اسنادان بنا و عمل تو آغا کار کردند و در باب تکلف و مناسبت و لطافت  
آن بوستان جنبت صفت کمال جد و ایستام بجای آوردند و در اندک زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس بایون پیدا کرد و خسرو کشور کشائی از  
باغ را غان بدینجا نقل نمود و مادام الحیوة در باب برین و همیز و گلشن فرخنده سمات بنایست معی و اجتهاد بذل میفرمود و لاجرم قضای دل  
کشایش چون عرصه بهشت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند سیم اوردی بهشت فرخ بخش دل کلین گشت از نصارت ریاض حضرت  
ایش شنبه زار شهر مساری بر دوار لطافت آب عذوبت تابش چشمه جوان عرق خجالت بر چین آورد و نظم لطیف و دلکش آب و هوای  
سبارک منزلی فرخنده جانی درختان چون تیان قدر کشیده زیکه بیکر بخوبی گسترشیده بهال سر و کز خجالت خبر داشت خط طوبی بهم بر بر  
گاشت کنگره عمارت و پذیرش زبان طعن بر خورنق و سید بر در اندر د و قصودش از بهجت گنبد بهر سترگی و تقوی بر بولیت انعامات  
اوست در تشریف قبه بهر و قصر سدید و انجمنه و الشکره الصلی الکبیر و الصلوة والسلام علی النبی الشیر الذیر ذکر وصول زمره از  
امر او فرور او صد و بیعادت ملازمت خاقان منصور و بیان سر انجام بعضی دیگر از اهمات مهمات و عظیمات امور  
بمر آن اوقات که دار السلطنت برآه بهین جلوس همایون ج شیرت کارگاه کردون امیر صاحب جنت صائب تدبیر مرجع و ملاذ انعام

سلطان

و لطافت

نصرتی

فضلاء و رؤسای نظام الدوله والدین امیر علیشیراز و دومی سلطان احمد میرزا جدا گشته بلازمست حضرت اعلی سید و باصناف الطاف و اعطاف  
سرافراز شده در مسکن خاص بارگاه جهان پناه منظم گردیده صورت حال بسبیل احوال آنکه با کرام و اجداد غظام آن امیر قشایر قشام از قشام  
الایام در مسکن مخصوصان دو و مان میرزا عمر شیخ بهادرین امیر متور کورگان نظام داشتند و قشایر منقبت کوکلت می بقلم اعتبار بلوچ خط  
اولوالالبصار می کشیده و انتخاب در ایام طفولیت و سبادی او ان صبی همواره در خدمت خاقان مظفر لواء میر میرد و در وقتی که آنحضرت  
بامیرزا ابوالقاسم بزرگ صاحب می نمود امیر علیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجا جستیار کرد و چون میرزا بار وفات یافت و خاقان  
از مشهد متعده بهر دستافت آن امیر صافی صمیمی بهادران ولایت توقیف نمود و تحصیل فضایل و کمالات متغولی فرمود و در زمان دولت سلطان  
سعید بهادر السلطنته برآه خدمت روزی چند در ملازمت آستان اقبال ایشان گذرانید و اما فرار حال ترتیب رعایت نیافت نیازان  
از خراسان بهر قدر رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابوالیشی ساکن گشت و اگر اوقات را بطلعه صرف داشته کا بهی با امیر در  
مخدتر خان و امیر احمد حاجی که صاحب جنبه سرکار ماوراءالنهر بود احتلاط می نمود تا ویرین ایام که میرزا سلطان احمد بهادر توجیه خاقان  
میسوز بصوب خراسان آید آب میو بهر بگذشت امیر علیشیر نیز همراه او روان شد و بعد از تحقیق خبر و آفته سلطان سعید و استیلا خاقان مظفر  
بر بلده فخره همراه امیر حاجی اجازت حاصل نموده روی به راه آورد و قریب بعید فطر سعادت ملازمت خاقان صاحب تائید داشت  
و بعد از آنکه از مفارقت صورتی دیده به دیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و عنایت به نیابت شامل حالش شده و در  
روز عید از تنیاج طبع نفا و مقصیده بلائیه که بهر بیت ایران رشک لولوا آید و غیرت جوهر شایهوار بود شایرزم بهایون فرمود و میخی جوب  
از و یاد و خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار از قدرت امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا که یکجا  
رسید که سرانجام تمامی عظیم امور جمهور نزدیک و دور برای صوابنایم تفویض یافت چنانچه از ضمن حکایات آئیده بوضوح خواهد انجامید انشا الله  
تعالی و بعد از اوایل ایام جلوس خاقان میسوز امیر سید مراد و خلافتی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قربانان و مولانا قطب الدین  
الخوانساری و خواجه قطب الدین طائوس سمنانی و خواجه سیف الدین مظفر شاکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجا رسیدند  
و امیر سید مراد منصب امارت مشرف گشته خواجه قطب الدین طائوس مشرف دیوان بهایان شد و مولانا قطب الدین با هر صدر است خشنود  
بذقیه حتم و زارت نقل به خواجه مظفر گرفت و معارف آنحال امیر مراد محمد سلطان که خواهرزاده خاقان میسوز بود و میرزا یکچیک لقب داشت  
با والد و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا امیر شاه بن امیر متور کورگان از طرف قربانان آن بهادر السلطنته بهادر  
رسیده و خاقان میسوز ایشان را بنظر نظر رحمت و اشتاق گردانیده میرزا یکچیک را بعنایت طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم ساخت و  
عنان اختیار ملک و مال را بقبضه اقتدار داده کما یبغی تبتیش پر و دخت و بهادران و ملا شاه کچی و الی سنین و امیر حرم شیخ متور بهرگاه  
عالم پناه رسیده و ملحوظ عین عاطفت و رحمت گردیده و بعد از اوقات امیرین العابدین ارلات بلازمست خاقان جنبه صفات رسیده  
بشیخ ولایت بلخ و شیرخان ماثور گشت و با اتفاق عم خود امیر میر محمد بن امیر یارگاه شاه ارلات بدانجا بستان شافته میان ایشان و امیر یار  
مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در آنحدود بود متفانه روی نمود و یار علی گرفتار شده امیرین العابدین انولایات راجحت تصرف دادند  
یار علی مغول را مغلول شهر فرساده شخته سیاست حضرت خاقانی او را بقتل رسانید و بهادران ایام خاقان کرد و ان غلام امیر شیخ را به طاعی  
با بایلت ولایت استرآباد سرافراز ساخت و انتخاب بدانجا بستان رفته چنان شود که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطان سعید بود بعد از  
قربان خود را بخواجه ساری رسانیده و لوی شوکت بلند گردانیده امیر شیخ را به طاعی آن خیال محال در خاطر نگذاشت و نگهانی بر سرش نهاد  
تحت وجود و انوالی حیات باز پر و دخت و چون سلت سینه یزدتعالی و لن تجد الله ربک بدانسان در آن در و که بهرگاه صحیح  
دولت اقبال انطباع انالی و مال برآید و آفتاب جاه و جلال طلعت عظیم المثال عالم را بسیار آید تعاقب شام محنت فرجام نوایست  
خاند و شب طلعت انجام مصایب چهره کشاید در ان اوقات که بهر سلطنت و استعلا خاقان شود و خصال ابوالغازی سلطان حسین میرزا

سید  
در کار

مستحق

اطراف ولایات خراسان منور ساخت و ما بچو لوی کشور کشای انحضرت سایه جیشت بر مغارق سوتوستان آن بلدان انداخت و والده انحضرت محمد  
علیا فیروزه سلیم در چهارم محرم الحرام سنه در گذشت و در بهشت برین باز مرده حورین بنشین گشت و خاقان منصور بوزنم تعزیت قیام نمود  
چند روز بخت کلام و طعام طعام اشارت نمود و چهارم محرم محمد مرده و کوچه خیابان حطیره در غایت تکلف و زیبائی بنا فرمود و والی  
یومنا بد آن کستان جنت نشان معجور است و زینت کاچه جوهر مردم زد بکث و دورانه بچو العفور کفشار در بیان نهضت میرزا  
یاد کار محمد از آذربایجان بخرم بختیگر حاکم خراسان در آن اوان که میرزا جهان شاه ترکان بامیرزا سلطان ابوسعید کردگان  
صلح کرده از خراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یاد کار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا باقر بن میرزا شاه فرخ بن امیر تیمور کردگان  
باشست غم خویش پائیده سلطان سلیم که ملکه فاضله عاتقه بود و در تربیت برادر زاد و سی طبع می نمود ملازمت میرزا جهان شاه اختیار کرده چند  
در طول ایست انحضرت انقیس در غایت رفاهیت اوقات گذرانید و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابوالنضر میر حسن بیگ و عظیم و احقر امیر  
یاد کار محمد بیشتر با لعه فرمود و چون خاطر حطیره از قمر سلطان ابوسعید جمع ساخت بعضی از امارد خراسان را با سپاه فراوان همراه شاه زاده کردند  
و او را بختیگر حاکم موروث ترغیب نمود و میرزا یاد کار محمد بعز و موفور علم جهان گیری افراشته بخت بجز جان شافت و امیر شیخ طاهر می انصوت  
لشکر و انزمام یافت چون این خبر بعضی خاقان معز ابوالغازی سلطان حسین میرزا سید امیر ناصر الدین عبدالخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر  
فیروز شاه و امیر مبارز الدین ولی بیگ را برسم ایلغا یا فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از غیظ و  
بمعلقان رفقه روزی چند رحل قامت انداختند و خاقان منصور میرزا یکجیک را از عقب ارسال داشته شاه زاده در سلطان بامیر ایلغا  
پیوست لکاه با اتفاق روی بپیرز یاد کار محمد که از دهنه سنبله با سپهر آن آمده بودند بعد از وصول بمنزل شورا مقبضای نشانی که از پادشاه  
اعلی بدیشان رسید غمان از منیدان قتال حبیبه در کوچه خروس پهلانی که رفعت و مسانت رشک فلک اخضر و غیرت سد سکند بود و محض  
نمودند و میرزا یاد کار محمد سپاهی امکو که درون شکوه رفقه چون مشاهد نمود که گنبد اندیشه بکنکره شخیر آن میرسد و امن تمنی بر افشاند و باره کفر میر  
بطرف اسفراین راند از انجانب خاقان کوکب مواکب تبارخ چهارم ربیع الاول سنه از دار السلطانه ایات خطرات ایت افرخته شده متوجه  
محل نزول بایون ساخت و بوزنم طواف مرده عطر ساد و صندیت اسرار امام علی بن موسی الرضا علیهما النجیه و الله العالی بجا آورد و خدم و حجاب  
آن سده منینه را بصلاصت و انعامات بواخت و چون میرزا یکجیک و امارد ایلغا بجز قرب و حصول کوکب انحضرت شهادت نمودند از کوچه خروس پهلانی  
پایین خرامیده در عقب میرزا یاد کار محمد بولایت اسفراین و قوف یافته غم و توبه میدان رزم جرم فرمود و برانک را دکان عبور کرده از جلگه  
جنوشان و طغرین غایب کوی که در میان جنوشان و اسفراین حالیت در آمد و میرزا یکجیک و امارد ایلغا در آن منزل بار دوی انحضرت آثار رسیدند  
و جز رسیدن میرزا یاد کار محمد و سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان معذور بخریافت سید مراد و غلامی و میر علی میر خور  
و شخیم ایل او غلامی را با بزروار جرار برسم منفلا می انقیس روان ساخت و آن شب بهتیه سباب پیکار و استتالت مبارزان خنجر گذار پرداخت امار  
ایلغا با امیر علی جلایر دو چار خورده افاد کارزار کردند و امیر علی غالب گشته بقیه مراد بقتل سید و دیگران روی بار دوی بایون آوردند  
و کرم حاربه خاقان منصور مویید در منزل جنار این بپیرز یاد کار محمد صبح روز دیگر که خسرو فیروز از نک بفرم حریک  
لوی بصیاد رضای پهر خضر ابرافراخت و از شعاع تیغ عالم اقطاع مواکب کوکب را انزمام داد و صیت فتح و فیروزی در بسط عزم انست  
خاقان منصور نظر لوی ابوالغازی سلطان حسین میرزا بخرم ترتیب امیر و صاف و رزم سالکان مساکت خلاف بدن بی بدیل را بگوین حمایت  
غنائت الهی پوشید و بر بار گیر تاسید تا غنای سوار گشته در تعقیب سپاه عظیمه لوزنم اتمام تقدیم رسانیدند و در میانه جلاوت امیر  
مبارز الدین ولی بیگ معوض داشت و در بایست به بختیگر شهادت میرزا یکجیک و امیر عبدالخالق با گذشت امیر حسن شیخ تیمور و امیر  
و امیر شیخ ابوسعید خان در میان راه را و لوی مقرر نمود و بختیگر بختیگر در عقب لشکر فیروزی از مقام و آرام فرمود و سپاه بی آسانه شد که بلام  
تیر چنگ براوج سما از بیم پیکان خون افشان ایشان سپهر زین قیاس بر سر کشید و ننگ سید نک در بار خوف نشان جانستان ایشان چون شایان

سلطان حسین میرزا باقر  
نصرت از اسفراین  
میرزا باقر



دختران و دل‌میسر و یار علی زکحان و دیگران محمد علی شکر که از اعظم مراد و زیاده بود و نیز از مراد شجاعت پناه با تهاق میرزا ابراهیم و ولد میرزا محمدی  
بن میرزا جهان شاه از میر حسن بیگ روی کرد و اندک عینا و عنایت بصوب خراسان انعطاف داد و بدو بکریاس کرد و آن اساس خاقانی رسیده با ضما و انعطاف  
سلطان قاضی قاضی ششم حجب ششم قاضی علی که از جمله مقر بان میر حسن بیگ بود و بر حکم رسالت تشریف آورده از زبان آن شاه  
عالیشان بمعین شرف خاقان عالی مکان رسانید که همواره میان آن با عظام میثاق و اجداد کرام ما اساس مودت و بنا محبت و ارتباط استحکام داشته  
چون بقضایت قاضی حجاز را بخیاب مایه دفع حنا و میرزا جهان شاه میرزا شکرست میرزا سلطان ابو سعید از شوهر و دود سلاطین و تجار و مودده لشکر با ذریعان  
کشید و بر چند از انظراف تواضع و نیاز مندی بوقوع انجامید فایده آن مرتب نگریه و حاجت رفع جبار و نمود و صورتی که در پرده غیبست و بود  
طیور و نمود اکنون بدو است که رابطه آنجا و موردی مرغی باشد و جماعت را که قزوین و که پناه بدان درگاه برده اند بدیاری و فتنه خاقان حضور  
قاضی علی را رعایت نمود که در روزی چند اجازت مراجعت نداد و فرستاد آن راه جهان شاهی را از مقتضای مروت مستبعد نموده و همه جوابان  
مختار فاضلی نزد میر حسن بیگ روان ساخت و در آن زمان امیر خوار با لایت ولایت پنج نفر از کشته بدان مملکت شرافت و شاه کجی حاکم  
سیستان شده زمام حکومت قستان و در حقیقت اختیار میرزا را بدو طاری قرار یافت تا میرزا یاد کار محمد چون از مهر که چنانچه آن مجدد و دامغان و بیضا  
رسیده کفایت و اقدار با میر حسن بیگ نوشته مدد طلبیده و میر حسن بیگ در تمام ادو شاه زاده امیر موسی بیگ و میر حسن بیگ را که  
در مملکت خراسان او استقامت و او شکر با امیر شاه منصور بن امیر شاه و او را قزوین و دو و میرزا علی مستطیع بگویند میرزا یاد کار محمد را که در قزوین  
و کاه و زرم و دیگر کشته عینا و حاجت انعطاف داد و در ولایات خراسان عظم و سید و آقا و تها و بهمدان و آن چندی که کلانتران ولایت  
عینا و اسطر مزاجی که باقران خود داشته بکریان در قنده و امیر زاده زینل بیگ بن میر حسن بیگ را طاعت کرده و شکل نیز قستان کشته و  
شاه زاده نیز در سوا سوا ایشان بدیاری و روان ساخت تا بحسب ریس میرزا را بدو ناخسته اساس جایش را بارانداختند و این اخبار بدو  
پیراه رسیده و بعد از آن که امیر تو بکشی جلای و خدمت خوار می از خاقان محمد کیش روی کرد و اندک و بطرف اردوی میرزا و  
حجت که نیکو انصرفت بفرار از اجاعت انصاف نمود و امیر عبد الحالی فرزند شاه و پیرام ترکان و یار علی شکران را با فوجی گسیلند لشکر بان برکم طاعت  
روان فرمود و چون این طایفه مشهوره مقدسه رسیدند بعضی از جنود میرزا یاد کار محمد که در پیشاپیش علم و سید و اشتغال داشتند که محشمه در اسفراین بودند  
شاه زاده پوینده و امیر طایفه یا لنگ را دکان رفته حشمه قاضی برافراشته و میرزا یاد کار محمد بسیر و از دهان بلده و او نیز تیر تیر کشید و بر تو  
این خبر بر پیشا و نیز خاقان عالیجا فتنه داشت که تا بهمن بیاون متوجه دفع اعداء دولت و در افرون نکرد و آنچه در او است بوجه خود اید پوینست بنابر  
در عهده ماه مبارک رمضان با سپاه خراسان از بلده فخره هراته نصفت فرمود و در لنگ را دکان امیر اید طایفه را بخود طی کرد و امینده هار شرم  
شد میرزا یاد کار محمد چون این خبر شنید میرزا را به قاضی بیگ که از سایر فوجی و بنده اعما و اقتیاد داشت سپرد و روی تو به طرف بمطام و دامغان  
داد و دو بعد از آنکه ظاهر سیر و از محل نصب لوی و چنانچه خاقان منصور گشت حسا که ظفر را نراندک زمانی آن بلده را در خبر تیر کشیدند و قاضی بیگ  
با بهمه دین از دستهایان محشمه و مظلوم گردانیدند و قاضی بیگ تده مانده سایر امیران بر نذران خود شاکسته و از ابا سبانه نهایت سید حضرت  
کشی و خواهر معین حجاز که دم از به اواری هدام رکاب حضرت شریاری زده بودند با صناف الطاف اختصاص یافته و حوگب حضرت شرف  
بعد از فراغ از تمام سیر و از متوجه میرزا یاد کار محمد شده چون موضع پنج و پیمه پان ولایات بحر ابا و محکم خاقان و ملازاد گشت قزوین سپاه شاه  
سایر علی ترکان و شکران و علی که بر کم و طایفه از اردوی ظاهر اثار بیرون رفته بودند و چاد خور دند و در سیر عاجم و شکر پنج و تیر مهر که نرم گرم کردند  
و فرار و لولان میرزا یاد کار محمد مغلوب شده امیر عظام نعمت خوار می و بعد از آنکه جلای و قاسم دولت ملک را با طایفه و دیگر سیر ساکنه و سایر سیر  
اعلی آوردند و از جمله سیران شخصی که نو که فاضل میر حسن بیگ بود و بطو عین و محشمه گشت تده طایفه بسیار است ششمه قاضی حجاز و فتنه آنجا که  
علم شتاب عینا و آن منزل در حرکت اید و بر تو وصول بقصیه جرم انداخت و در آن موضع غلک سینه کاهیه و ناسازگار ظاهر ساخت و  
کار غلک چنین بود پوینست که شاد و در بنیاد این تعمیر فتنه و نیت نرم و معاودت رایت خاقانی از جاجر م همه رعایت

در برام







دولت خاقان منصور از اوقای دار السلطه مرآت طلوع فرمود گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصورت مستقر سریر عزت  
و کرامت بعد از تقدیم مشورت با امرای صائب رانی و آخر حشمت در آن ایام که فتنه میمند از منیت مقدم  
سراسلطه و الحاقه ابو الغازی سلطان حسین میرزا غیرت نزاری فضایی فردوس علی بود علی القاب و التواری بسامع جا و جلال  
میر سید که میرزایا دکار محمد از نشا باده غرور لغایت پیشور است و از نوای تجرّع شرب انکور گاهی مست و گاهی محمود هرگز خیال ضبط  
ملک و مال در کاخ و باغ نمیکند و در هیچ وقت نفس لشکر کشی و کشور کشائی بر لوح دل نمی نگارند از بطالت اعیان حضرت او صورت  
فراغت در بلاد خراسان مشهور گردیده و از ضلالت ارکان دولت او مبانی شرع شریف و قواعد حلیف با بندام و انعدام کبر  
رسیده بنابر علی بنده احسن و منصور مظهر لو بدین سبک فرج و فیروز می واثق گشته رانی جهان کشای بران قرار داد که بیات ناگاه به جانب  
دار السلطه براه نازد و بصیرت حیات اثر نهال اقبال خاغانرا ازینچ و بنیاد برانند پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بروی  
غیر بسته بود با میر نظام الدین علی شیر لوباب مشورت بازگشت و مکرر مظهر خاطر خطیران میر صائب تدبیر در میان نهاد و انتخاب شرایط حسین  
و آفرین بجای آورده در اخفای آن سر و صیفت نمود و فرمود که اگر این سخن با من نیکفته شدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه باطن  
و الحاح درین باب چیست میر علی بجانب جواب داد که عدم انشای این راز در جمله واجباتست زیرا که مرد میگوید که بکلی علی کریم میرزایا دکار  
محمد میروند اگر این داعیه و قوف یا بنده بی شک کیفیت غنیمت بجا یون را بعرض و رسانند و هرگاه پرشور شده راده بر کنون صیرر آفتاب  
تا شرفند سالک طریق خرم و احیاء کرد و آنچه مقصود است محجوب نه پیوند الفقه بنابر یکد میرستود و حاصل شهرایر بهمال بی انکسارین  
خیال را بر سایر امرا طایر سازد و رایت حضرت برافراخته از منیت کوچ فرمود و بطرف کنار آب مرغاب روان شده پس از قطع منازل بدو کونین  
نمود و ناگاه مراد عالی مقام و نوینیان جماعتی نامزد و مجلس جاتی نشاند و فی الصمیم خورش طایر ساخت و مقصای کلمه کریمه و شاد و هم فی الامر  
با مشورت پرداخت تا می انجاعت تحقق اللفظ و المعنی غنیمتی را که در خاطر عالی مافر قرار یافته بود بختین کردند و بطوع و رغبت اظهار طاعت  
و انقیاد نمودند و لوازم دعا و شایع بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بو ثوق تام و اعتقاد لاکلام اندوکن روان شده سر پرل تابان از فرزند  
بمایون غیرت سپهر توکلون گشت و در آن مرحله میر محمد رلات و امیر ساربان با فتنه بموجب فرمان واجب الاذعان جهت حراست و حفظ  
اغواق بمایون توقف نمودند و سایر امداد ارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت بقیت بصیغ غنیمت فرمودند و ذکر منعت راست  
طفر مال بجانب دار السلطه براه بر سبیل استجالت و کشته شدن میرزایا دکار محمد بتبلیغ تقدیر مالک الملک متعال  
شعوی سلاطین که کشور کشائی کنند بوفیق حق پادشاهی کنند چو تائب باشند از لطف حق شود حال ایشان بدین شرح نباشد چو دیگر کسان کار شایسته  
بود و بالعجب جمله کردار ایشان سرسند از دشمن گسبه خواه ندانند باک از جهان سپاه چو سازند اعلام بهت بلند به بند خلقی بچشم کنند  
و کرکر تخریب کنند بیک جمله علی مستخر کنند مؤید این معنی و مصداق این دعوی انکه در آن ایام که میرزایا دکار محمد در دار السلطه مرآت  
در غایت عظمت و احتشام مقام و آرام فرموده بود چند هزار بدوی سوار بهرام انتقام صبح و شام ملاتش می نمودند و از خراسان  
تا خدو کو ماک پی در پی داشت و بیکس خیال انتقال اندولت پیر من خاطر نمیکند است ابو الغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت  
عدد و عدو مخالفان نمیدانید و بالذکر از ملازمان رکاب انتاب از کنار آب مرغاب با بغا فرموده و خنان بکیران بدافضوب  
معطف کرد ایند مانده فلک الافلاک در شبانه روزی عالمی طوفان نموده بیات ناگاه سحری باغ زافان نزول کرده میرزایا دکار محمد را  
بجهان جاودان روان فرمود قطعه سفینه ام که شمشیری حسین بهرام که داشت رایت او بر فلک سرافرازی رساند بر سر خاقان  
چین بختی که تیغ او بر جسم کرد و سر با زنی هزار بار از آن فتنه این عجیب تراست که ساخت دولت سلطان حسین ابو الغازی  
شرح این واقعه چنانست که چون خاطر اقبال اثر حضرت خاقان جمهور ملازمان بکوب آن مهر سپهر گامی بر بصیغ غنیمت قرار یافت در  
کنار آب مرغاب جمیع حشمت کرده با شصت و پنجاه سوار قرار که بنوک نیزه خاشار شکاف کلف از روی ماه ربودندی و بزم بیکان دیده

بجای آورد

و در این ایام که فتنه میمند از منیت مقدم  
سراسلطه و الحاقه ابو الغازی سلطان حسین میرزا غیرت نزاری فضایی فردوس علی بود علی القاب و التواری بسامع جا و جلال  
میر سید که میرزایا دکار محمد از نشا باده غرور لغایت پیشور است و از نوای تجرّع شرب انکور گاهی مست و گاهی محمود هرگز خیال ضبط  
ملک و مال در کاخ و باغ نمیکند و در هیچ وقت نفس لشکر کشی و کشور کشائی بر لوح دل نمی نگارند از بطالت اعیان حضرت او صورت  
فراغت در بلاد خراسان مشهور گردیده و از ضلالت ارکان دولت او مبانی شرع شریف و قواعد حلیف با بندام و انعدام کبر  
رسیده بنابر علی بنده احسن و منصور مظهر لو بدین سبک فرج و فیروز می واثق گشته رانی جهان کشای بران قرار داد که بیات ناگاه به جانب  
دار السلطه براه نازد و بصیرت حیات اثر نهال اقبال خاغانرا ازینچ و بنیاد برانند پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بروی  
غیر بسته بود با میر نظام الدین علی شیر لوباب مشورت بازگشت و مکرر مظهر خاطر خطیران میر صائب تدبیر در میان نهاد و انتخاب شرایط حسین  
و آفرین بجای آورده در اخفای آن سر و صیفت نمود و فرمود که اگر این سخن با من نیکفته شدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه باطن  
و الحاح درین باب چیست میر علی بجانب جواب داد که عدم انشای این راز در جمله واجباتست زیرا که مرد میگوید که بکلی علی کریم میرزایا دکار  
محمد میروند اگر این داعیه و قوف یا بنده بی شک کیفیت غنیمت بجا یون را بعرض و رسانند و هرگاه پرشور شده راده بر کنون صیرر آفتاب  
تا شرفند سالک طریق خرم و احیاء کرد و آنچه مقصود است محجوب نه پیوند الفقه بنابر یکد میرستود و حاصل شهرایر بهمال بی انکسارین  
خیال را بر سایر امرا طایر سازد و رایت حضرت برافراخته از منیت کوچ فرمود و بطرف کنار آب مرغاب روان شده پس از قطع منازل بدو کونین  
نمود و ناگاه مراد عالی مقام و نوینیان جماعتی نامزد و مجلس جاتی نشاند و فی الصمیم خورش طایر ساخت و مقصای کلمه کریمه و شاد و هم فی الامر  
با مشورت پرداخت تا می انجاعت تحقق اللفظ و المعنی غنیمتی را که در خاطر عالی مافر قرار یافته بود بختین کردند و بطوع و رغبت اظهار طاعت  
و انقیاد نمودند و لوازم دعا و شایع بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بو ثوق تام و اعتقاد لاکلام اندوکن روان شده سر پرل تابان از فرزند  
بمایون غیرت سپهر توکلون گشت و در آن مرحله میر محمد رلات و امیر ساربان با فتنه بموجب فرمان واجب الاذعان جهت حراست و حفظ  
اغواق بمایون توقف نمودند و سایر امداد ارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت بقیت بصیغ غنیمت فرمودند و ذکر منعت راست  
طفر مال بجانب دار السلطه براه بر سبیل استجالت و کشته شدن میرزایا دکار محمد بتبلیغ تقدیر مالک الملک متعال  
شعوی سلاطین که کشور کشائی کنند بوفیق حق پادشاهی کنند چو تائب باشند از لطف حق شود حال ایشان بدین شرح نباشد چو دیگر کسان کار شایسته  
بود و بالعجب جمله کردار ایشان سرسند از دشمن گسبه خواه ندانند باک از جهان سپاه چو سازند اعلام بهت بلند به بند خلقی بچشم کنند  
و کرکر تخریب کنند بیک جمله علی مستخر کنند مؤید این معنی و مصداق این دعوی انکه در آن ایام که میرزایا دکار محمد در دار السلطه مرآت  
در غایت عظمت و احتشام مقام و آرام فرموده بود چند هزار بدوی سوار بهرام انتقام صبح و شام ملاتش می نمودند و از خراسان  
تا خدو کو ماک پی در پی داشت و بیکس خیال انتقال اندولت پیر من خاطر نمیکند است ابو الغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت  
عدد و عدو مخالفان نمیدانید و بالذکر از ملازمان رکاب انتاب از کنار آب مرغاب با بغا فرموده و خنان بکیران بدافضوب  
معطف کرد ایند مانده فلک الافلاک در شبانه روزی عالمی طوفان نموده بیات ناگاه سحری باغ زافان نزول کرده میرزایا دکار محمد را  
بجهان جاودان روان فرمود قطعه سفینه ام که شمشیری حسین بهرام که داشت رایت او بر فلک سرافرازی رساند بر سر خاقان  
چین بختی که تیغ او بر جسم کرد و سر با زنی هزار بار از آن فتنه این عجیب تراست که ساخت دولت سلطان حسین ابو الغازی  
شرح این واقعه چنانست که چون خاطر اقبال اثر حضرت خاقان جمهور ملازمان بکوب آن مهر سپهر گامی بر بصیغ غنیمت قرار یافت در  
کنار آب مرغاب جمیع حشمت کرده با شصت و پنجاه سوار قرار که بنوک نیزه خاشار شکاف کلف از روی ماه ربودندی و بزم بیکان دیده

خون از شربان شهاب ثاقب کشودندی بیت شیخ آخکان پاک عصر بر تیغ نوشته یارب انصاف غایت استیصال کجایب بقدر سر بر جاده حلال  
ایلیا فرمود و بعد از طی منازل نیم شبی در باغ را با فرود آمده چاشتگاه روز دیگر از آنجا براه لشکر با باخاکی توجه نمود و از جمله نویدات فتح  
و ظفر که در انبار راه موجب مزید وثوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه قد و ابل جذبه با باخاکی که از بیاد می ایام شهاب تازمان ظهور نماید  
شعب از حلاط شیخ و شهاب خیزد و اجتناب کرده در دامن کوهی بحسب عیادت فرو برده بود چون خبر وصول لوامی گشودن کشتی  
همایون بشنو و بخلاف محمود مایل ملاقات خاقان حجه صفا گشته خود در منظور نظر آنحضرت گردانیده علمی و کوفه سفیدی و کوهی پیشکش  
فرموده التماس نمود که ساعتی غرض او را به حضور منور سازند و خاقان حضور متمسک او را مبدول داشته آن مقدار در خانه در ویش نشست که  
ما حضری کشید انگاه روی براه آورد و با باخاکی تامله کوهی که هم حور سپاه ظفر اثر بود مراقت کرد و نیزه خود را بدست خاقان حضور  
آوده در غایت غضب اطراف همراه سه نوبت بدست اشارتی فرمود که شهاب را ندان تیغ بود و سوران انداخته باز گشت و خاقان حضور  
با شهباز غایت صوری و محوئی عیان سمند عالم نوزد براه بود و شکست غطاف داده چون شب درآمد ششم فراوان ابرسم زبان پیش  
فرستاد و در صحرائی و شکست شخصی که در غار دیگر گشته از پیش میرزا یا کار محمد بیرون آمده بود و موبکب بمایون رسید و از تقریر او بوضوح  
پیوست که مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوامی جهان پنا خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حتم در طی مسافت بیشتر از پیش سرعت فرمود  
بهان لحظه از نزد ششم فراوان محمدی رسید و خبر رسانید که تا چشمه خیزد و کوفتم و غیر غفلت و عدم شعور از بیرون جبری نشود و در آن  
سه شنبه ۲ صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نمود ما بچه علم آفتاب ششم بر تو وصول چشمه خیزد و کوفتم و در آن موضع سپاه حضرت بنا  
جیمه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر لاس شیخ ابوسعید خان در میان و ابراهیم بر لاس و در  
علی ارات با صد و پنجاه مرد شجاعت صفات جهه کشان در واره بزرگ باغ را خاقان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد حسن و بیعت  
زبان کیری از عقب امرا ایلیا در حرکت آمده تا نزدیک باغ خاقان رفته و باز گشته عرض کرد که میرزا یاد کا محمد در غایت غفلت بنا  
بخت خود و خواست و خاقان حضور از استماع این خبر خوشدل و مسرور شده براه کوه خیا بان بسان پیل شتابان روی براه آورد و بعد  
وصول بزار علامه رازی میرزا یکیک امیر مظفر را بسیارال نمود و دو لشکر او را بک و سلطان خواجها و زبک را با جماعی آوز بکان  
بدان در واره باغ که متصل مدرسه محمد حرمه کوه مرشد آفاست روانه گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکران بان در  
که بطرف مراد پیر محمد خواجها ابوالولید حمداست روان ساخت و امیر ناصر الدین عبدالخالق و امیر ولی بیگ را بجانیه امیر فیروز شاه  
که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد و نفس نفیس با شتاب و نفراتش کربایت از از عقب امیر مظفر منصب فرمود و در انبار راه باو کار  
میرزا خور از پیش امیر مظفر رسید عرض کرد که امرا عظام و واره باغ را خاقان را بسان مبانی دولت دشمنان در هم شکسته و مانند لاجرم  
آنحضرت مانند شاه باز تیر پروانه باغ را خاقان شافته با باغ شمال که خواجها میرزا یاد کا محمد بود و عثمان بکران باز گشتید و در کا سبه  
در نواری قصر آن باغ مرئی گشته بعضی از مخصوصان اشارت که بان خرگاه در آیند و هر کس اینجا بایند جلالت رسانند مقریر حضرت  
سلطانی امیر علی شیر قدم جلالت پیش نهاد و امیر بابا علی که در آن مان نکرش بود بدرون خرگاه فرستاد و او بعد از احتیاط باز آمد  
عرض کرد که درین خرگاه یکس نیست انگاه خاقان حضور کوشک را احاطه کرده ملازمان موبکب بمایون را بچهودا امر فرمود اما شیخ  
کس جوانی نشود زیرا که و بهم برضای انجاعت استلا یافته بود آخر الامر نظام الدین علی شیر حاجت طلبیده است خود را تیر با علی  
سپه دشمنان را نیام کشیده مانند عصا بر دسب گرفت و از راه غیر محمود آغا بالا رفتن کرد و بعد از آن خاقان ظفر نشان امیر علی شیر  
بان هم مامور گردانید و مقارن انحال حتمتر انمیل فراش ارباب بیرون تخته دشته شمع بدست آورده روشن ساخت و باغ را در آورد  
و بدان سبب چراغ دولت ملازمان موبکب بمایون را فروخته به بوضوح خرمن زندگانی دشمنان و اثنی گشتند و از محال مقدور بران  
قصر آمدند و حاجی علی بیاده میرزا یاد کا محمد را بر و ساد و نیم و ناله خفته و تسکیر کرد و امیر علی شاه زاده را از روی ستانده از راه

فرمود

از راهی که امیر علی شاهرودی پادشاه بر دو گشتن گشتن پادشاه عالیشان آورد و بیت نور که گفت که در باغ عیش و مستی می سازند  
 خواب سجده کن خاقان حضور بواسطه مرضی که حلیت برایش بران مقرر بود با میرزایاد کار تجار خان کرم کرده میخواست که از سر خون او در  
 اما امر عظام که بقای شاه زاده را مستلزم فحاشی خود میداشتند بخود بخود از این معنی نمودند و لاجرم همان لحظه ششوی اجل خانه تن به  
 برداشتن پس از تحت بر تخت انداختن جهان کار ازین گونه بسیار کرد و زمانه نخستین نه این کار کرد و همان است این چرخ خیزنده فام که  
 گردید که در سر عام و سام به است این زال زین نقاب که در عقد جم بود و افراسیاب مولانا کمال الدین عبدالواسع در تاج و  
 میرزایاد کار تجده گوید بخت شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال شهادتش دهد باز خبر و چون این خبر غریب و عاده عجیب سماع  
 امر از آنکه که طایفه در باغ نو زمره در باغ زبیده اقامت داشتند رسید همان شب عثمان صطرابه دست قایده طریق فرار  
 مضمون سیزم الجمع و بولون الدبر و صف الحال ایشان گشت و عواطف حسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی که از خلال بوی  
 خاقان کشور گشتی که چینه به میرزایاد کار تجده پیوسته بودند موجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل گردانید اما  
 علی حایر که راتفاق حیات شاه زاده بود روز دیگر بیا سار سید و العظمه و الکبریا الله العلی المجید کشتار در میان جلوس خاقان  
 منصور کزت دو تم بر سر سلطنت و استقلال و رفتن بجانب مرو حقه مخالفت بعضی از سالکان طریق  
 جنک و جدال نظم روز دیگر کز سر نو نقاب بر گرفت از چهره زین نقاب بر تو اقبال بر عالم غلند بر سر سیروری  
 شد کامیاب خاقان و الا خباب ابو الفارسی سلطان حسین میرزا تحت سلطنت و جهان بانی را از فرط طعنت خورشید سیاحت آخر  
 شهر خضر گردانید و در استمالت خواهر اکابر و اصاغ لوازم اجتهاد و مدعی داشته در باب تنهید بساط عدل و انصاف فرامین مطاع  
 بنفاذ رسانید خام شهر یاری که دست بدست بقرار میکشت در انکشت اقتدار حسرت و کامکار قرار گرفت و روز کار نام ساز کار که  
 خارا از در زین دل صغار و کبار یکشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضاة اسلام و علماء روز کار و فضلاء  
 معمار که در انتظار روزی چنین شبهه به عا کد رانیده بودند اقبال سبابار کا سه استانتا شافتم اسم تنیت فتح و فیروزی  
 او که دند و سوختگان بایره بیدادی و خاک شدگان و ادوی نامرادی با فاضله غلام لطیف عام پادشاه گردون غلام امیر و  
 کشته مضمون آیه بانیون نظر انوار رحمته اقد کف بکمی الارض بعد موته بر زبان آوردند و شایسته کلف و بخوردی و غایله لطف و مدح کشته  
 مردم همراه آن روز زمانه عید عید بود و بسان ایام نور و خرم و فیروزی نمود نظم جهان کنه از نور ندکی یافت در طبعش  
 فرخندگی یافت شد از برج شرف خود عالم افروز زمستان رفت و آمد روز نور و خاقان منصور همان روز متوجه مدارک جنگ  
 احوال مظلومان کشته بال حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین بنقوی حکم فرمود که در حایا و فرار عان و  
 محرمات و پیشه و ران بلده و بلوکات برهه مدت دو سال از وجه خارجی و در لشکر معاف و مسلم باشند عا و دیوانان حبه  
 طلب آن وجه نکت بر ریش دل مجروحان درویش نپاشند و آن پادشاه حایجه در و خشنه ۲۵ ماهه جهت زیارت مقرب بارگاه حضرت  
 باری خواجہ عبدالقادر گزاری بکارگاه شریف بر دوروی نیاز و اخلاص بران سده منتهی سوده نسبت بمجاوران انجائی لوازم نوازش  
 سجای آورد و در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را نزد یک سده سلطنت طلبیده گفت که دار السلطنت برهه را سده  
 زمان سلطان بعید ضبط بید نمود و اگر مغبس من یا برادر من بافرزندم حد شرعی متوجه شود در اجرای آن تاخیر ننماید و بر این  
 قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب سایر اصحاب مناصب شرعیة احکام مطاعه بنفاذ رسانید و در تشیید ارکان دین  
 قویم و تمهید قواعد ملت تقیم ساعی جمیل مبذول داشته بساط شریعت بر روی مسوط گردانید و بهر آن اوقات سماع جلال  
 پیوست که میرزا انج بکت ولد سلطان ابو سعید میرزا که از کابل سجد و بلج آمده بود با اتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا  
 آن بلده می نمود از آنجا بجانب مرو تاخته و شعله ریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر عرصه غضب خاقان



و الا که در این زمانه و ایام فطرت و جبهه اتصال بهال اقبال اهل خلافت و محبوب و موهبت منته بود و چون بند چرخ از فرول  
 بهایون رشک و تازی سپهر فروزه تفرش شد و صبح چو بیت که اهداء دولت روز افزون از توجیه موبک فروزی نشان جزایفته  
 عوم قرار جرم کرده اند و خاقان منصور بصیرت هر چه تا ستر از جهان مجربانند با در آب گذشته متوجه مروست و میرزا الخ پیک  
 و استعاضاد ناب مقاومت با آنحضرت در جبهه قدرت خویش ندیده بهان خیل انجمن که قبل از طلوع خورشید گریز پستیز اختیار  
 نمایند عیان به صحرای سحر کردار کنند غیبت بهنوز خرد و خورشید روی نموده سنازگان بگذرانند جای و بگذرند  
 و خاقان منصور در غایت حمیت و کرامانی به مرور رانده آن رنستان در آن جا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات  
 حجت مساعادت را به تغییر طایفه و ترفیه عباد و تثبیت امور مسلمانی و تربیت سالکان سالک پهلوانی مصروف داشت  
 ذکر در آمدن قیام الاسلام بلج به خیرت میرزا سلطان محمود و بیانات  
 بعضی از وقایع که حضرت خاقان سپهری را در یوگوت قشلاق روی نمود و  
 از یاخض صفحات سابقه و کزار حکایات متقه شایم این جز به شام جان مطالعه کنندگان میرسد که در آن  
 اوقات که میرزا یاد کار محمد ثانی بعد از میر حسن بیک مستقر گشته روی به تخر حراسان آورد و بحسب اتفاق  
 میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده فتح بلج را پیش نهاد بخت کرد و میر مخول و سلطان علی بگلینه  
 که بموجب فرمان خاقان عالیشان در آن بلده بودند و خیر بیا جمع کردند و سلاطین محمود و میرزا آقاخان جاحظ  
 فرموده چند گاه از بهر دو جانب غایت جلالت و مردانگی به خلور رسانیدند و در آن اثنا احمد شتاق که  
 پرورده حجر تربیت سلطان محمود و میرزا بود بدلالیت بخت فیروز و هدایت طالع نور افروز از شاه زاده روک  
 گردان شده بدر گاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ عنایت خسروانه برافروخته با نوع بچه  
 اصطفاغ اختصاص یافت اما از سرداران بلج سلطان علی بگلینه بفریب نفس طلمانی قایع و سواد شیطانی  
 شده قدم در طریق خدرو مکر نهاد و با ظهار و جواراداری می میرزا سلطان محمود دبدارت نمود و در وازه خواجه عکاشه را  
 بر روی سپاه شاه زاده بکشا دلاجرم میرزا سلطان محمود را فتح بلج بیکر گشته امیر مخول را دست گیر و مصحوب  
 یاد کار آنکه که از جمله معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه فرمود و یاد کار آنکه در اثنای راه بایل بکدنت خاقان  
 عالیماء شده و فقر حقوق تربیت میرزا سلطان محمود در ابر طاق لسیان نهاد و بدرفت امیر مخول عیان غریت به  
 صوب مرو و لطافت داد بخت هر که باشد زبوی مسرکویت خبرش نتوان بر دوز بخیر بموی دگرش از  
 بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول جمادی در بهر و مجلس بنم نشسته بود و با جمعی از ابل اخلص و  
 مدنا و بارگاه اختصاص از بهر جانی سخن در پیوسته در آن اثنا بصورت حبس و گرفتاری امیر مخول بر خاطر او زحطور نمود  
 و اظهار طلال نموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر بخت محض او فاخته قراءت نمود و پیمان لطف  
 امیر مخول و یاد کار آنکه بدر گاه عالم ناه رسیدند و از آن حسن اتفاق حصا صحبت جیت بهجت مستحب گردید  
 و در آن رنستان امیر مبارز الدین ولی بیک با یالت مشند مقدسه نامزد گشته رحمت یافت و سر ریاست  
 سلطانی بروجات احوال محمد معین و عهد الهادی که دو عمل دار شزارت نهاد بودند تافت در او ایل حجت  
 بمساح جلال رسید که فوجی از امراد سلطان محمود و میرزا بال بیاری از سپاه جلالت انما برسم ایلینار بکنار  
 آب مرغاب تاخته اند و بر امیر سپهر محمد ارلات و امیر ظفر راس و امیر کردید که اینجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده  
 بر محمد را از خم بیکان آبدار شربت نهادن چنانکه اندام امیر کردید را در امیر سپهر بخت قدرت گردانیده نباران آتش غضب

آتش غضب خاقان عالیخان یافت و غم قتل با سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان کیران اطراف مغرب یافت کشتار و بیان  
 نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع حکیم چون خسرو خادری بازده  
 درجه از منازل جوت قطع کرده امتزاج فضلیین بوقوع انجامید و جو دشتوی و پیچی دریم امیخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب کرد و تنگ  
 بجه شجاعت و فرهنگ مهر السلطنه و الخلفه ابو الغازی سلطان چین میرزا دریای لشکر خضر از بزم رزم و جنگ در غلغله آورد و در  
 ماه مبارک رمضان اقبال و دولت بهمنان از یورت قشلاق بجانب کنار آب مغرب نهضت کرد و در وقتی که بلال خدیجه کشتی  
 لباشکان رمضان کشت آن ماه فلک سرافرازی بنزل ساقزایی رسیده در آن مقام فرح انجام داد با عید صیام قیام تمام  
 نموده دوسه روز بلوازم جشن و سرور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنجا اسباب بزم را دریم نور دیده رزم اعداد دولت و جبهه  
 عالی نهضت کشت و مقارن نهضت سپاه در عذر و شصا عقبه با سلطان نامیده جو در نهایت آثار ریاحین و در بار بعضی رشت  
 و کسار کشید و چهره لعل سیکر لاله برافراخته بساط فرود از سبزه مینو گردانید نظم سلطان ربع رایت افراخت ار لاله علم کل سپهر  
 افواج سپاه سبزه و کل شد فارم سیرکاه طبل و چون منزل خجده از فرزول بجایون نصارت مغر از بخت هم یافت قاضی حلی که در  
 اوایل جلوس بجایون برسم رسالت از نزد امیر حسن بیگ بدرگاه خاقان عالیجاه آمده بود و در وقت استیلا میرزا یادگار محمد  
 نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه اذربایجان که مشتمل بود بر بخان محبت نشان بموقوف عرض رسانیده و  
 با صنایع الطاف خسروانه منقح و مهابی کشته حضرت مهابودت حاصل فرمود و اعلام نصرت اعلام از خجده بموضع کل باخان  
 شتافته از انجا بچکته خوامید و چند روز به اجتماع خود عالم سوز و در چکته توقف اتفاق افتاد و از آن مرحله خبر بجایون فال بنزل  
 المال نقل نموده خاقان بهمال در المال حیره بخش کرده روی بولایت اندو آورد و موضع کلن نزول سپاه صف شکن کشته  
 خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامحدود از حد و پنج براه کوه پایه در حرکت آمده و انیل برین کشته بنیمینه منزل گیرند  
 حیالش انکه از عقب مواکب مواکب طنطنه در آید و قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق از خبر رومی اصدار رسالت  
 چنان اقتضا کرد که اردوی بجایون بصوب بلخ روان شود تا سپاه مخالف بسبب جنور بر بادی که از آب و آبادانی دور است  
 کشت یاد بنابر آن از منزل کلن کوچ واقع شده خواجه دو که محسوس ظفر اثر کشت و انجا بوضع بویست که میرزا سلطان محمود در  
 اندو خزنزل اجمال فرموده خاقان منصور بارکان دولت قاهره بطریق مشورت مسلوک داشته و توجیه بلخ را در خیر توقف انداخت  
 و عنان مراجعت العطف داده مصاف اعدا را وجه مهت بلند ساخت و از خواجه دو که کوچ کرده غار شامی بدو فرسخی حکیم  
 رسید و بنا بر قرب جوار یاغی اشارت علیه بنفاذ انجامید که آن شب مار و زخم مویکب خاقانی مرسم حراست و نگهبانی بنقیم  
 رسانیده و تپه انبیا بمقابل کرده خود را نشتر معرکه کاردار کردند صبح روز دیگر که همیشه بعضی علم یعنی خورشید انجم خشم بزم  
 جوشن زرنگا ظفر آناه در پوشید و قدم در فضائی معرکه سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت سلب شب را مغلوب و منهزم کرد و این  
 نظم صبا حی کافاب افراخت رایت رساند اوقات ظلمت را بغایت بمیدان راند و ازانی مواکب بقیع افشاند سر بای کوا  
 طنطنه کور که و کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نصیر سوزن کره زمین را تزلزل ساخت نظم غریویدن کوس درنده مغرب بای  
 کلن در آورد و نفر دو در یای خوین در آید بجوش بدرید مغرب سوزان زان خروش خاقان منصور مغرب بزم نهاده و جوش حراست  
 الهی در پوشید و بر بار کیر میسر شسته متوجه بقصیه سپاه کشور کیر کردید در برانها خسرو خیز و زنی شکار با یقین میرزا که برادر بزرگترش  
 بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ نیمبور با جمعی کثیر از اهل تهور مهاونت انحضرت را پیش نهاد مهت رسالت و جو  
 بوغور شوکت میرزا سلطان احمد سمیت انکلام پذیرفت و شیخ عبداللہ عباسی و امیر عبدالخالق امیر خیز و شاه ابیساری از سپاه  
 بهر دو اقلین پذیرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابو سعید خان در میان و میر معول و التون شق بهر اولی



رستم کردار که در آن معرکه غایت بجایست و پهلوانی بجای آورده بودند با صنایع و اطفا پادشاهانه و افواج عوارض خسروانه و صفات  
 که دارند و مناسب جلالت و مراتب سلطنت غایت فرموده پایه قدر و منزلتشان را بفرق فریدین رسانیدند از آنجمله احمد ششاق را که پامی جرات  
 در میدان محاربت نهاده چند زخم خورده بود با نایب قبیله الاسلام بیخ سرفراز ساخت و چتر ظفر پیکر یما یون در صحن حمایت قادر چو  
 از منزل کلین نواحی اندوخته بازگشته روزی چند محل اقامت انداخت و آنجا بندگان و اهل بیت علی محمد و آل خیرال ذکر  
 و وصول میرزا ابابکر و ولد میرزا سلطان ابوسعید بخارزمست حضرت خاقان مضمون صاحب تائید چنانچه در شای  
 بیان احوال سلطان ابوسعید بوضوح انجا مینماید که میرزا ابابکر که شاه زاده شجاع بلند بخت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت بخارا  
 حکومت مینمود بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزیدارغون بدخشان رفته غایت متابعیت شاه زاده بر دوش گرفت و بدان واسطه  
 جمعی کثیر از امار و لشکران در آن ولایت جمع آمد و محتاجات میرزا ابابکر بصفت نظام پذیرفت و چون در موضع کلین بعنایت پادشاه  
 و اهلین خاقان و بشکن کلین بر میرزا سلطان محمود و ظفر یافت ششقه پانچ نصرت آیت بر اطراف و کناف محاکات آن سرحد یافت میرزا  
 ابابکر را عیب فرمود که با خاقان مضمون طرح اخلاص و محبت اندازد و دم از موافقت و اتحاد زده که نیمه اردو دمان باو شایبی در عقد  
 اردو اوج فتنه سازد و باین عنایت از بدخشان کنسار است آمده و بی پایه سیر می آید علی فرستاد و شمه از کلون صمیم میرزا نوآب درگاه  
 عالینا به پیغام داد و چون بر تو شعور خاقان مضمون برین صورت افتاد بجایست بهیج و مسرور گشت و بعد از آتشبار و استجاره مقصود  
 که محقر حضرت سلطانی امیر نظام الدین جلای شیر خدایت شاه زاده رود و او را بعنایت بیغایت خاقانی امیدوار گردانیده  
 نوعی سازد که ملازمت سده سده در مرتبت شتابد امیر علی شیر کجب فرمان بدرگاه شاه زاده عالی مکان رفته چنانچه از محال فرات  
 و فور کیاست انتخاب مقصود بود ادای رسالت نمود و از محاسن شیم و مکارم اخلاق قیده سلاطین آفاق آنقدر بر بعضی رسانید که  
 شاه زاده با اتفاق امیر جلال الدین مزیدارغون عازم ملاقات بهما یون شد و آرب چون گذشته در ده قاضی شرف عالی دریافت  
 و خاقان مضمون میرزا ابابکر ابو فرات شقاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش فرموده چند روز بچشم سپور و علیش و سرور برد  
 و جمله نشین تنی عفت و عصمت و محبت سلطان سکیم را نامزد شاه زاده کرده خاطر نفیض را فرخاک و خرم ساخت و بعد از انقضای  
 ایام بطوبی و ضیافت صمیم میرزا آن مهر سپهر خلافت متوجه سیر انجام عظیم امیر مملکت و جهان بانی گشته میرزا ابابکر اگر که بعد از خبری  
 بهوشیدن حلق طلا و نور و بخشیدن اسپان گردون توان مقصود و مساهی گردانید و امیر مزیدارغون و سایر امواد خواص شاه زاده را  
 با انعام جامه و زور و اجناس نفیسه سرفراز ساخته حضرت الضراف از ادائی داشت و چون شاه زاده بولایت بدخشان رسید  
 از امیر مزیدارغون و با عوامی جمعی از انگیان که اختیار و اجتناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت  
 رسانید لاجرم احتلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر را یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده  
 شاه زاده بار دیگر ملازمت خاقان مضمون شافت روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفرار گشت گذرانید و در حین  
 مخالفت احمد ششاق فرار نموده غمان بصوب بدخشان مخطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آئیده بوضوح خواهد پیوست  
 نقالی و تقدس ذکر محالفت میرزا محمد عمر با خاقان مضمون و آمدن میرزا شاه عزیز اگر که عدم بعرضه ظهور  
 در آن اوان که بواسطه استیلا میرزا یاد کار تجار بعضی از ملاخراسان مردم کوته اندیش از ملک بهما یون خاقان محدث کیش  
 نموده طریق فرار می نمودند میرزا محمد عمر بن خلیل بن میرزا محمد جاکیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جاکیر بن میرزا محمد کورکان  
 با اتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در روز دهم ذی قعدة ۱۱۷۳ از دشت سقلمان از روی بهما یون روی کریم بجایست کرد  
 و قندهار را و بعد از وصول بحدود ولایت امیر نظام الدین احمد بن نوکل برلاس که از خطا زاده امیر سلطان سعید بود و در قندهار  
 حکومت مینمود بی نژاد شاه زاده فرستاده او را با طاعت و ایقان و نوید داد و میرزا محمد عمر بقندهار فرستاده پامی برسد سروری

میرزا

سلطان

نهاد و در آن او ان که خاقان حضور بدین سلطان محمود میرزا انتقال داشت میرزا محمد عیسی حضرت علی محمد بن محمد با سپاه بسیار از قندهار به قندهار  
شافت و آثار قندهار ظاهر کرده و شتران و گاو و بر کانون درون توطن آن ولایت یافت و در وقتیکه خاقان منصور از قندهار و در وقت  
کرده میرزا ابابکر را اجازت توجع بجانب بدخشان از رانی داشت و مظهر منصور بچکیتو خراسیده رایت اقامت برافراشت خبر طغیان  
میرزا محمد عیسی و از آنجا میاید خاقان منصور بصلال اقبال او را پیش نهادیمت ساخته متوجه قستان کردید بعد از وصول منزل  
اخته از خور عنایت ملک و باب خاقان بلند جانب را بر سر می بنایسته افسر فرمان روائی و فرزند می زمینده تحت کشور کشائی غیا  
فرمود و ابو الفوارس شاه غریب میرزا از محمد علیا خدیجه یکی فاکه بموجبت عراجباله کاج خاقان سعادت انعام داده بود و گویند  
و این معنی موجب فرج و ابدن ط خاطر بیا یون شده چند روز به تهنید بساط نشاط و عشرت پرداخت و چون از مراسم جشن و طومر فرا  
یافت از آنجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل بنیادین خوانی محل نصب سر اوقات جاه و جلال ساخت و از آن موضع پسند  
که داخل ولایت قانیست شتافته خبر قرب وصول فرادلان مخالف استماع فرمود و فوجی از سواران سیدان جلالت بر سر ایشان  
فرستاد تا نه کس را اسیر ساخته پایتخت سلطنت مصیر آورند و آنحضرت از آنجا عتق نقیض حال میرزا محمد عیسی فرموده بوضوح پیوست  
که شاه زاده در ظاهر قصبه قاین فرود آمده و محاصره اشتغال دارد و کجا خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار بر آریسپاه نصرت  
شمار بر گردیده بر سبیل ایغا متوجه مخالفان گشت و اینجهمیرزا محمد عیسی فرار برقرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت تا اثر او را  
عاقبت نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاه زاده نمیتوانند رسید عیان مراجعت العطف داده در ضمن آن عا  
بموجب خاقانی پیوستند و آنحضرت به ارا سلطنته بر آه خراسیده آن رستان در آن بلده حجت نشان در محال دولت و اقبال  
بگذرانید و جناح عاطفت و احسان بر مغارق موطنان محاکات خراسان بسوط گردانید تا میرزا محمد عیسی بعد از وصول بقندهار نوبت  
دیگر لشکر حرات را فرا هم کشیده بطرف مصیبه فرامخت و اینجهمیرزا محمد عیسی در آنجا رسید و میرزا محمد عیسی را با فوجی از  
سپاه نصرت اتحاد بجانب فرستاد و بین الجانبین هم بمقاتله انجامید در آنجا که فرزند میرزا محمد عیسی شاه زاده جوهر و حاکم قندهار  
تحت نصرت خاقان هم اقتدار داده آتش آن فتنه باب یاری تیغ فروخت ذکر سرافراز شدن بعضی ارکان دولت  
بترتیب و کشته شدن حسن شیخ بمیرزا سبب فساد اعتقاد و سوء نیت چون خاطر خیر حسرو و جاکیر همواره متوجه آن  
بود که امیر علیشیر را که در تهنید اساس جزات و مبرات و لطافت طبع و صفای صمیمیست و نظیرند است باطلی مراتب جاه و جلال  
رساند و در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر برکت بیا یون را در عهده انجباب کرد و امیر نظام الدین علیشیر  
بعد از چند کاهی که بلوازم مهر داری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد همیسی مهر دار باشد  
و خاقان منصور این متمسک را بفر اجابت اقراران داده در شعبان ۸۸۵ آن پادشاه بنده نوازه داعیه کرد که امیر واجب الاغاری  
مصبوب عالی مراتب امارت دیوان سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر تحت از قبول این امر پانموده بعضی سائید که من  
علا در هر که انجیان سده سده مقام استقام دارم و صاحب منصبی منیم از جمیع امراء عظام بر سر یسپهر عتقشام نزد بیکر می نشینم و  
بر کا متمدنی منصب امارت کردم مقرر است که بحسب توره بعضی از امراء بر لاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود پس گفتل امراء  
دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر پذیرفت و حکم بیا یون از عتقشام بر جایست صد دریافت که غیر از امیر نظام الدین شیخ  
کس از امراء عالی ساس بر امیر علیشیر مقدم مهر نرند پس مقرب حضرت سلطانی بطریق مدعا خاطر خیر خاقانی صاحب منصبان دیوان  
اعلی کشته بر پیویشن جنبه طلا دوزی و کلاه نوز و زین معطر و سرافراز شد و بصورت فرق انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان  
واجب الاذعان مقدم بر سایر امراء خواهد زد اما چون در آن روز نشانی بدست انجباب دادند که علی التسم بسیار عتقشام  
مهر نرند از غایت تواضع و کسوف در جانی مهر زد که انان پایان ترسیکس را جامی نمادند نسبت برافراشتن برابر زمانه نبود و یکی چنانکه

شریف  
حضرت



نزدیکان

یکی چنانکه در آینه قصه راست و این معنی موجب امتحان خاص عام گشته سبب از دیار اعتقاد پادشاه اسلام شده و شرف انموصاف نشان که  
 مهر شریف آن امیر صافی صمیمیتش پذیرا بدجائی رسیده که بعد از آن هر کس را مهر دادند تلاش نموده است که هر که آنجا میرزد و حقیقت کلمه شرف  
 امکان بالکین بوضوح انجا میدخواب خصایل ناپی مولانا بر بان الدین عطار انداز می در تارنچ امارت نظام الدین علیشیر کوید قطع  
 میر فلک خواب علیشیر کز شرف عاقر بود در درک کلمات او خرد دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل از لطف شاه عازمی  
 و الحی چنین سرزد چون مهر زد به ولت سلطان روزگار تاریخ شد بهین که علیشیر مهر زد و بعد از آن روز که امیر نظام الدین علیشیر  
 امارت دیوان نشست امیر سید حسن از شیر نیز بدان منصب سرافراشت و بعد ازین سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوانی در  
 وزارت دخل نموده و خواجه نظام الملک ولد مولانا شهاب الدین بهیصل بود و انتخاب بدتی بقضا بعضی از قضایات آنخواه  
 قیام می نمود و در او اخوه بین سال خاقان بهیصل خواجه محمد الدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوانی را منظور نظر عنایت وافی اثر  
 گردانیده حکم بهایون شرف نفاذ یافت که آن خواجه افاضل ملا و مقصد می منصب پروانه و رسالت بوده بر جمیع پرواجات ملکی و  
 مهر زد و هرگاه پادشاه در دیوان نشیند انتخاب در پایه سر ریختن میفرشته سوانج و قایع و سخن وادخا بان و احکام که در  
 محکم ایشان صدور یابد قلمی گرداند و بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ بهایون اطلع علیه توفیق نماید و خواجه محمد الدین محمد در  
 میرزا سلطان ابو سعید چندگاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبدالحی منشی شریک بود و در اوایل اوقات سلطنت خاقان  
 مسطور بوزارت میرزا کجیک قیام می نمود و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر پهنه نور بهایون واضح گردید او را از شاه زاده  
 طلبیده بمناسبت مذکور سرافرازد گردانید و منصب سبب امارت امیر علیشیر و نیابت خواجه محمد الدین محمد مسطور سلطنت و در  
 تجدید رواج و رونق گرفت و همهم رعیت و سپاهی بتبارکی صفت نظام و انتظام پیچید نظم سزار عدل آن میر سیکو سیر زمان  
 باز مان ملک محمود تر زنده پیر انخواجه پاک دین اساس ایالت بغایت متین و مهارت تربیت و رعایت اینجاست امیر سیر  
 شیخ محمود بخارا اعمال سینه خویش کز شاکست و دست سیاست خاقانی روزنامه زندگانی آن شیر عشیه بهیصل خوانی را در نوشتن حسن شیخ  
 محمود و زمان میرزا ابوالقاسم باریساول بود و بواسطه وفور قوت شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود و  
 حسن بعد از فوت میرزا باریساول منصب علیه و مراتب سینه ترقی نموده در سلک اعاظم امرا عظام انتظام یافت و او اگر چه بصفت  
 جلالت و بهیصل خوانی از اکثر شجوخان زمان امتیاز فراوان داشت اما جلیلتش بعدم رعایت حقوق اولیا و نعم مقصور بود و پیوسته  
 نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر تلکناشت در زمان سلطنت سلطان معید روزی چند غایتش خدمتکاری خاقان مسطور بردوش گرفت و با  
 انگه انحراف در تربیتش غایت تحقیق بجای آورد و بهیصلی قرار برقرار اختیار کرده بلازمست سلطان معید رفت و بعد از واقعه قتل  
 باز باستان خاقان کیتی شان شافته کمال عافیت حسروانه رحم غفور جواد جایش کشید و ایالت ولایت استرآباد را بوی مفوض گردید  
 و او بار دیگر طریق بیوفائی مسلوک داشته میرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد نیز بخجیده از کنار آب سرخا  
 بولایت سلطان و جرم خان رفت و چون تمام میرزا یادگار محمد تفصیل انجا رسید در قتل او و بلازمست حضرت خاقانی رسیده که بعد از  
 مخطوطین رعایت و تربیت گردید و با وجود این همه مرهم و اشفاق غشاوه کفران نعمت دیده بصیرتش را پیوسته تادر خلال احوال  
 گذشته بخیاال ملکین غبار فتنه خورشان را که تعلقی باو میداشت هیچ ذخایر و نقل قبایل و عشایر سخکام داد و با معتد ان خویش متحر  
 ساخت که بشی از ظاهر بلده فاعره براه قدم در وادی فرار نهان دایم کی از دیوار بای مترل حوز را که بجانب صحر بود رخنه فرمود  
 و شخصی از نوکرانش مردان شاه فام حقیقت انجالت را بوسیله یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی  
 اشغال باقیمه حسن شیخ محمود در حلقه اختیار الدین معید و بی اختیار شد و شهر با رجم اقدار در باب تمام آن عدا با امر ارباب شرط  
 مشاورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبدالحی گفت ای رخنه کر ملک سرافکنده بر و در روزیکه حسن بیوفائی که یکی از دوست

بدو رسانیده بودند خود را سوده داعیه داشت که بکند حیل از بالای قلعه پایان کریمیه قاطع سیاست رشته جانش بکشد و خوش  
 از شر بایان در سر بایان آمده با خاک راه بر محبت نظم فلک کرد و هر روز و کین است درین برهان سرکار و می نیست یکی را بر کشد  
 چون خود بر خاک یکی را بکند چون سایه بر خاک کشتار و در بیان به نصرت رایات افشای شرق حبه و فتنه و فساد  
 احمد مشتاق چون احمد مشتاق در قبه الاسلام پنج چینه کا بی با مر ایلالت پرداخت بخاک و غرور کجای و داغ راه داده طرح اساس  
 استقلال انداخته بجهت عام و جده مالا کلام اسباب خلاف و غنا و بهر رسانیده قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا  
 فرستاده خود را در سلاطین خواهران ایشان نظم کرد و ایند چون این اجازت در دار السلطنت همراه میوه یافت رای جهان کشتا چنان  
 نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر پنج بیرون آورد و زیاده ازین عثمان اختیار اندازد و در قبه اقتدار او بگذارد و بر آن امیر عبدالحی  
 را با جمعی از سرداران موافق بجانب قبه الاسلام پنج فرستاد و ایشان را گفت که چون بآن بلده در آیند با احمد مشتاق ظاهر سازند که  
 ما را بجهت مدد باین سرحد روانه کرده اند که اگر از جانب ما و از آنکه لشکری از آب عبور نماید دفع آن سهولت نیست کرد و ما احمد مشتاق  
 بایشان در اینجا مطمن خاطر شود و آنجا فرصت نگاه داشته اند و امیر عبدالحی بعد از قطع مراحل و مسایل  
 ببلخ در آمده احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر سرور رود  
 و گفت من هم غریبم بدرگاه عالم سپاه خواهم آمد تا از آنچه اهل قبه و فساد عرض کرده اند بر او دهم تا من چون امیر عبدالحی بپایه  
 سر راهی رسید و آنچه احمد مشتاق بگوید و شنیده معروض کرد ایند خاقان مضور و روزی چند چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق  
 بد لالت مادی توفیق از داده خلاف و نفاق بجا بستم و فاف و وفای آید و بعد از آنکه شرمی بر وعده مرتب گشت تا ویب او را بر  
 خاطر عالی مقرر قرار داده رآیات ظفر آیت بفرست فتح قبه الاسلام پنج را فراشت و قره العین سلطنت و جهان بینی میرزا بدیع الزمان  
 را بجلومت دار السلطنت برآه مقرر کرده امیر معول را در ملازمت شاه زاده گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان با تحقیق و توقف  
 یافته برج و باره پنج را مضبوط و محکم گردانید و خاطر بخص قرار داده ایچیان قریب میرزا و سلطان احمد و سلطان محمود میرزا ارسال داشت  
 و مدد طلبید آن دو پادشاه عالیجا به خیال تخیر پنج متوجه آمد احمد مشتاق شسته سلطان محمود میرزا نفس نفسی هازم کنار آب شد و  
 سلطان احمد میرزا اگر چه فی الحال خود به نصرت نمود اما فوجی از امرای و لشکریان بهر قدر ابد بخانه روان فرمود و چون با پنج علم نصرت  
 شیم خاقانی حد و پنج را فزانی ساخت و کیفیت بخت و غنا و احمد مشتاق تحقیق بپوست خاقان ظفر قرین چمن قهر چمن مین اهلکند به  
 ترتیب آلات محاصره و دوات محارب فرمان فرمود و اطراف شهر را بر اقامت یافته بر کس مورجل خود زول نمود و فرما نمود  
 خاقان در برابر برج شاه چمن منزل گزید و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر در وازه شیر خوار را معسکر گردانید و سایر امرای و ارکان  
 دولت و عساکر مرتب صولت انحصار سپهر کرد و امر کرد و در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته سیاقیان حبه بمو  
 ساختن آن آغاز افکندن درخت و کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا بعضی حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با یکجا  
 از سپاه جلالت آنها بکنار آب آمو به منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد بخت بلند بهمت گردانیده بنا بر آن فرمان  
 بپایان نهاد یافت و امیر مظفر را بن فوجی از جو و ظفر اقتباس معبر تر مذرفه در برابر خاقان دولت قایم چینه قامت مرتفع  
 ساخت و لشکر بمرقد و حصار از عبور مانع آمده لوای مقابل و مقابل بر افراخت و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود  
 میرزا بکنار چون قوی دل و شهنشاه طر کشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانید و هر روز با نخوت و غرور تش خنک  
 و جدال فروخته نهایت بجا بخت پهلوانی بظهور میرسانید و از آنجانب هر صباح که بشواری نیز بگذارد آفتاب کند بهمت بر تخیل  
 سپرد و آرمی انداخت خاقان مضور بر باره کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه آسمان کرد و در پیش نهاد خاطر اقبال با تریساخت صدامی  
 لغاره و غیره و ده کرده اثیر میرسید و غریو کر نامی و سورن ارکان عالم را تملک لزل میگردانید بهادران موکب بپایون سپهر با جوی

و چیر بار بر کشیده پای در میدان قتال بینادند و بدست جلاوت و جرات عقابان تیر مرکب تاثیر را از ایشان بکمان در پر و اندازد  
از مغرور و دشمنان طعنه میدارد و در آن اشارت روزی امیر سپید بدر که ماه تمام فلک مردانگی بود و بزرگدقت و جرات از پهلوانان رستم  
نشان ممتاز و ششمنی مینمود با فوجی از دلیران محسوس نظر از خجالت پیش برده بگوشت پیکان و دلد و جمعی را که بزرگبسیل با دلاختن تیر و سنگ  
میسزد و اختنه منظم ساخت که از آن خندق نیز بگذرد و بکند شجاعت برج شاه حسین بر آید احمد ششاق چون حال بر آن موال دید جمعی از  
دلیران لشکر خود را از باره پایان فرستاد تا بجا نخت امیر سپید بدر و موافقان او قیام نمایند و از آنجمله زکائی سنائی در دست با امیر سپید  
بدر آفریدند که در آن شید بلند بر سر بچه پهلوانی نیزه او را گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بروی در افتاد و نگاه بر سر او نشسته  
خواست که شمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ماکاه دیگر می آید به نیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرد و نیزه  
این شخص را نیز گرفته بدست و ساقی کشید تا از پای درآمد و بر دور گشته و سر بر آید و بفرستاد آن فریدون فرسایند لاجرم آن  
حضرت آن زنده اولاد حیدر کر آرا با صناف الطاف پادشاهان و انواع اعطاف خسروانه نوازش فرمود و با تمام سپاه و  
و خلق عینی و اشیاء دیگر سرافراز کرد و ایند در علوق قدر و منزلت آن فرود القصد بنا بر کمال متانت و حصانت شهر و قطع بلخ و بسیاری  
و خیره مدت چهار ماه و محاصره سه چهار ماه جهند گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام بایره قتال مشغول بوده از شام تا بام بفرست  
حاضر باش از یوان کیوان در میگذشت و در آن لیالی ترکانی که مشهور و بقر جاری میباش بر شب بر بر برج شاه حسین بر آمده و در برابر و شجاعت  
بمایون می ایستاد و زبان بخش و بدیان کردان سیاست خاقان مضور و جمهور ملایان بگوشت طعنه نشان را دشنام میداد  
و آنحضرت را چنانچه و فکر ناقلب بر وضع تیر آن بد اختر کا شسته شی سه چهار کس از قادر اندازان را فرمود که در مقابل آن برج نزدیک  
بکشد و بکشد و دو سهام خون شام بر زده بکمان نهادند و چون قرا جایی آغاز شب و ششم کرد و پنج آواز بیکبار شست دست  
کشادند و این تدبیر موافق تقدیر افتاده بکشت تیر جللی آن شیر خور و که از پس سر او سپرون رفت چنانچه از پای در آمده و بخت  
التهی هیچ جعفر از گرفت و همچنین موجب کشتن احمد ششاق و سایر اهل شقاق گشته و دیگر کسی لب بدشنام نکشود و مقارن این احوال  
امیر مظفر بر لاس او در کنار آب امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان مضور از وقوع آن حادثه متعجب گشته بر اجبت او امر  
فرمود شرح واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر در کنار آب لواء ظفر باب ارتفاع داده و لشکر ما و را را از آنرا از وجود مانع می آید  
گاهی بعضی از نوآب او در کشتی نشسته بمیان دریا میرفتند و از آنجناب نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر بندق  
بن امیر جهان شاه بن امیر جاکو بر لاس پیش آمده و در باب صلح و جنگ سخن میگردند و روزی مهم بر آن قرار یافت که از آنجناب امیر مظفر  
بر لاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جهانگیر بر لاس در کشتی نشسته و بمیان آب رفته بوسیله گفت و شنود نمایند و اساس صلح را  
مؤکد سازند و برین موجب تقدیم رسانیده و در شامی قبل و قال نگاه بادی تند در وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر بر لاس  
بطرف مخالفان بر و چنانچه هر چند ملأ حان می نمودند غنیمت را نگاه نداشتند داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار  
آب بودند غلغل فرج و انبساط با وج سہوات رسانیده سورن انداختند و امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شده و حار و  
در آن دانست که خود را در آب انداخته شناه کنان روی بار دوی خویش آورد و مخالفان آغاز شنبه کرده بهر تیر که در تیر کش  
تیر داشتند و بنابر آنکه مشیت ایزدی مقتضی الظفار تشجیات جناب امارت تاب نشده بود و بیچیک از پیکانها ابدار سها  
احدا بوی زید و بوسیلہ اسی که از آنجناب یکی از نوکرانش در آب افتد بسا جل بجا ت خرامید نظم کر از گردون بیار و خنجر و تیر  
نیاید کار که حکم تقدیر و کر عالم سر آب گیرد یکی حکم زوای میبرد و امیر مظفر اگر چه کشتی عاطفت بجائی و قوت دولت خاقانی  
از آن غرقاب بلا جلاص شد اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکر بای سلطان محمود میرزا گرفتار شدند  
و احتلال تمام باحوالش را یافته کیفیت واقعه را با لیا و کان پایه سریر اعلی عرض داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید

دار خندق تفصیل گشته  
پای تیر سپید بدر  
بکمان خندق شجاعت  
که در میان خاک  
ریاست رید  
خواست

انداختند

و چون بر تو مشهور خاقان منصور بمشغول افتاد حکم بیاوید صادر گشت که امیر ظفر مویکب گردون مراتب پیوندد و درین اثنا  
امتداد ایام محاصره قلع و غلای عظیم درازد و بی علی سمیت شیوع پذیرفت و سپاهیان را بجهت عدم وجدان قوت قوت بیچاره  
شد و بر کس مجال یافت راه گزینش گرفت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انساب زیاده از دو هزار کس نماد و بعد از وصول  
مظفر بر لاس مویکب ظفر اقتباس فرمان واجب الادغان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علی شیر بدالت نظمه مرآت رفته بعد  
امکان از ولایات خراسان قلعه فراهم کشد و بار درو فرستد و آنجناب حسب الفرموده علم نموده و دوسه هزار خود را در جنس حیوانات  
حاصل ساخت و شتران احشام عرب را بگریه گرفته آن غلات را بجانب پنج روان کرد و در آن ایام که امیر علی شیر در پیش  
بود میرزا ابوالنجر که در سلک شاه زادگان تیموری تنظیم داشت باغی شده از بیره بکریخت و مقرب حضرت سلطانی او را بکشت  
نموده و توفیق یزدانی گرفت و در قلعه اختیارالدین محبوس گردانید ذکر رفتن خاقان کامیاب از خطا هر بلع کینا را بکشت  
و کربختن میرزا ابابکر از منزل فاریاب و تعاقب نمودن مخالفان مویکب ظفر نشان را تا موضع کرماب  
بعد از مراجعت امیر ظفر از کینا آب مویکب سلطان احمد میرزا بالشرک سمرقند سلطان محمود میرزا اپوست و میرزا ویرا در اعینه کردند  
که برافقت یکدیگر از آب مویکب عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده با شتعال آتش غناد اقدام فرمایند خاقان کشور  
کشی بعد از تحقیق این اجزاء مقتضای را می صوابهای نو اچیان قمر میرزا بدالت نظمه مرآت و سایر ولایات خراسان ارسال داشت  
تا حکام و داروغگان را کونیند که جنود اتحاد در جمیع ساخته علی امیر الحاکم مویکب ظفر مال پیوندد و از آنجناب سلطان محمود میرزا  
چون دید که در سپاه ظفر ماب در کینا آب کسی نماد امیر یوب را با هزار سوار و هزار فرمود که از آب عبور نموده معبر حضرت شکران  
بر دو او متوجه گشته با خود قرار داد که بهای عیادت از نهشتانی بگذرد و بار دومی بیاوید در آمده دست با شتعال تیغ و نیز  
برارد و بحسب اتفاق روزی بوقت نماز دیگر خاقان عالی کهر بر مار کوه بگریخته گردن مور چله را بر جای در آن اثنا نظرش بریل نه  
شتانی افتاده تخریب آن امر فرمود و همان شب امیر یوب با هزار کس کینا آن نهر رسیده چون دید که پل دریا نیست چنانکه  
کرده بود بطور تواتر آورد و از همان جا سواران انداخته باز گردید و روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت بر کاشی  
او فرستاده تا بعضی از بر تلهای سپاهش را باز گردانند و بعد از وصول امیر یوب کینا آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود  
بالشرک بلا انتها آغاز کشتن کردند و خاقان منصور از جرات اعدا و قوف یافته صلاح در آن دانست که کینا آب مرقات بد  
و پس از اجتماع جنود ظفر و رودغان بکینا این حرب مخالفان تاب و بدین عنایت از خطا هر بلع کوچ فرموده از راه دره کربان و چیا  
خز امید و از آنجا نیز نهضت فرموده حدود فاریاب محسوس ظفر ماب کشت و میرزا ابابکر در آن منزل رقم تطلان بر حقوق تربیت  
خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بکرماب رسید چنان معلوم شد که سلطان  
احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بطا هر بلع رفته اند تا با خلافت منصور احمد شتاق ابواب شهر ررو می اصلیت  
کشود و برادران از تخیر آن بلده مایوس گشته بعضی دست بردار عیب مویکب گردون مراتب در حرکت آمده اند تا حرم  
خاقان منصور ملازمان رکاب حضرت انساب راجیه پوشانیده از کرماب بکینا رفت و از آنجا متوجه سمرقند تابان شده و نشان  
راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول با دو هزار پیاده و سوار از جانب مرآت رفته و بکینا رسید و سپاه  
کشته و خاقان منصور از آب مرقات عبور نموده فراتر از شتهای کینا آب محسوس ظفر ماب ساخت و در آن منزل او و یاقان لالا  
مرو جاق و با عیالش در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته قلعه و کوه خند و سایر اجناس که مطلوب خدام مویکب گردون است  
بود بغایت از آن شد و لشکر باین نقطه و غلای محضب و رفاهت رسیدند و مقارن وصول مویکب بهان کینا آب بر روز پنج  
فوج از غلایات خراسان با حکام و سرداران بلدان ملازمت پایتخت رسیدند و در آن بدعا و ثنا کردند

کردن ساخته شمشیر خنک و پیکار میکردند نظم زبک سوری لشکری تیغ زن یلان سرافراز دشمنان بلی خدمت شاه بسته کشاده بهج و شانس  
 زبان بدرگاه عالی رسیدند شاه سپهبد زر یک سیاهان زیاد و از آنجا بسلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بنابر کرامت رسیدند  
 و بر احتیاج جنود و غنای و مطلق گردیدند و می عظیم رضای ایشان استیلا یافت و مقارن آخال جانب ما و رانتهر خبر آمد که میرزا ابابکر که از موکشان  
 منصوب طریق قرار گرفته چون بدیشان رسید سپاهی مجتمع ساخته و تخریر حصار شد و مان بر سطح نظر بخت بلند گردانیده بنابر آن برادران از کشته  
 موکب نصرت نشان نشان کشته غسان از معرکه خال بطرف ما و رانتهر مغطف ساخته و حدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان صحبت  
 پیوسته امیر مظفر بر لاس بابا سپاهی ارشاد که اکسب ساسن تحاقب اعدا امور ساخت و امیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تا ظاهرا به خان بکیران باز  
 کشید و اگر چه میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود در سیدان پرتل بعضی از لشکریان ایشان بر تصرف گردید آنجا ایچی نزد احمد شتاق فرستاد و  
 او را نصیحت کرد که زیاده این راه خلاف و شتاق بنمایید و تاجده سقیمه خاق و اتفاق آید و بنابر آنکه احمد شتاق از آن جناب و استکبار بغایت  
 نادم بود و جواب داد که غرض من از اظهار این حرارت و جبارت آن بود که بر چنین منبر بیاویون واضح کرد که از دست من کاری نمی آید و امیر  
 ستمو اند که مرا بغیر بتر و در قید بلا اندازد آنجا پهلان جانین عهد میان آمده احمد شتاق قبیله الاسلام بنجر با امیر مظفر سپهبد و در  
 و تخریر بجانب اردوی بیاویون او را امیر مظفر کیفیت حال اعرضه داشت ایستادگان بایه میرزا ایلی کرده چون نصیحت در کنار آب مغاب  
 انور بیاویون رسید خاقان کامیاب غیظ مظفر همچنان نصرت اندر رکاب بجانب مشرق سرسلطنت و اقبال کوچ فرمود و مقارن وصول به  
 بلده فخره میرا احمد شتاق بایع و کفن بآستان خلافت ایشان رسید و روی نیاز بر خاک راه نموده کرد و افعال بر جمال حالش شسته و  
 و محبت آن مهر پر دل بسته از حرکات ناپسندیده شمسار و بهضایت بیدریغ شهرای می امید و از خاقان منصور از غایت کرم جلی و طفت  
 عزیزی دید و عفو بخشش بر جرم او پوشید و از جامه خانه رجم و بختایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیش پوشانید بخت نیز  
 کسی که بدانش باست ز جرم کشی جرم کشی باست غرض بعضی احوال بر پهلان جمال چون خاطر خاطر خاقان ستمو و جلال تخریر  
 یافت زمام حکومت آن ملک را در رفته اختیار شهریار کامکار میرزا باقیق را نهاد و او را بجانب سید باجانب شتافته امیر مظفر بر لاس آستان  
 آستان ساسن باز بد و بعد از چندگاه بواسطه حلول اجل طبعی مریض کشته و در کشته و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین بر لاس باقیق  
 امیر جهانگیر بر لاس ارسلطان محمود میرزا روی گرداننده بهار السلطنت میرا خرامیدند و موقوفه عین غنایت خاقان حضور گردیدند و  
 امیر محمد مصیب میرا لامرانی یافته در دیوان تو اچی و مال مقدم بر جمیع امرا و بزرگوار و مقارن وقایع مذکور چه میرزا شتاب تاثیر خاقان که گوید  
 مایل آن شد که خانم بیک بنت میرزا سلطان ابو سعید را که والدش رقیه سلطان بیک بنت میرزا علار الله و له بود و در سلک از و  
 بدیع الزمان میرزا انتظام بنابران تبریک سباب طوی و بسن چهار طاق فرماد و خود مابارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نمود  
 رعایا و صنایع باغ و ناغان را با ساقی چهار طاق بانی رخصت نشان عزت افزای ریاض رضوان گردانیدند و هر صنف از صنایع تحفه  
 بعلتیه مناسب حرفه خود بطور رسانیدند و در ساعتی که اختر شنانان حکمت اقتباس با بطرلاب فکر است اختیار نمودند بسادات و قصه  
 و علمها در مجلس شرف اعلی جمع گشته و همه را ساره عقد بستند آنکه شاه و سران سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم شمس و شمس  
 نشسته ساقیان حورا عذار ساغرهای باده خوشکوار بگردش در آورند و مضمیان خوش نواز از حسن ساز و آواز نشاط می پرستان را  
 زیاده کردند و خواستار ان از انواع الطعمه لذیذه و اشربه لطیفه آنقدر ارعده و مهیا ساختند که رسم جمع از میان فرق نام بر افتاد  
 و ایام جشن و سور و لهو و سرور یکاه امتداد یافته بعد از آن خاقان عالیکان روی توجه بسوی معظیات ملک و مال نهاد و در راه پیکار  
 خواجه فضل الدین محمد که از وزیران دکان کرمان بود و در زمان سلطان سعید بلوارم منصب استیفا قیام می نمود موقوفه عین غنایت خاقان  
 کشته پوشیدن خلعت وزارت سرافراز شده باندک زمانی او را ترقی تمام دست داده باقیق خواجه حوام الدین نظام الملک  
 سخنان از بابت تصرف و تقصیر خواجه محمد الدین محمد بعضی خاقان کشور گیر رسانید و آن کلمات ماثرا شده خواجه محمد الدین محمد خواجه

تصویر  
 تصویر



و امیر عبداللین جبهه‌ای و مقرش در آن ایام خاقان منصور پیش الفقیه پرداخت و خواهر نظام الملک و خواهر فضل در پایه سرپرست  
 یکبار با خواهر عبداللین محمد در مقام تقریر برآید آقا قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه الضاف است که یکک است  
 با او سخن کنید و اتفاق تخلص نوزید و خواهر عبداللین محمد باین غایت مسخر گشته برخاست و زانو زد و بعضی از مقرران چون اینصورت  
 مشاهده نمودند خاموشی کردند لاجرم در آن مجلس جرئی بر خواهر عبداللین محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور با طلاق او صدور یافته  
 چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دنیا یکی برسم شکرانه جواب گوید و بشیرکت امیر محمد را نگه دارد و بچای خود در مقامات دیوانی مدخل نماید  
 و تا شهور ۹۲۵ حال خواهر عبداللین محمد بنیوال جرایان داشت بعد از آن فوت و دیگر تربیت یافته اعلام اختیار بر فراشت چنانچه  
 مرقوم فلج جنبه شیم خواهد گشت و محفل این مجلس بر زبان خامه بدیع البیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس ذکر ششم از کفر  
 فر میرزا مظفر الدین ابابکر و کشته شدن او از دست برادرش پیر میرزا مظفر الدین ابابکر که در منزل فریاب از کاب ظفر  
 ایاب خاقان کامیاب مختلف جبهت مجدد و حصار شادمان شافقه متعرض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مر اجبت میرزا  
 سلطان محمود از عقب موکب خاقانی تاب مقاومت نیامورده پناه به بوستان بدخشان برد و در آنجا لشکری فراهم کشید متوجه  
 خراسان گردید و بنواحی مرو و شاجان آمد چون اینخبر بعضی خاقان توده سیر رسید امیر ناصر الدین عبداللین قزوین شاه و مسخر الدین بسا  
 و امیر احمد یاری را با هزار کس از مردم کارزاری بدفع شاه زاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن لشکر گشت یافته از مر بجانب بلخ گشت  
 و از آنجا براه کابل سبستان شافت و از سبستان عنان بکیران بطرف کرمان یافت و بیک ناکه ظاهر کرمان را فرو گرفته از چهار طرف  
 شهر نفیر و کرمانی در و مید و غریب سورن با وج فلک نیلگون رسانید و علیخان میرزا که در و غه کرمان بود فرار برقرار اختیار کرده  
 میرزا ابابکر بهر در آمد و چند ماه بعضی و نشاط و زکار گذرانید و با رعیت مهاش پسندیده کرد پادشاه عراقین و آذربایجان پس از  
 اطلاع بر وفو الفقیه کی از مراد بایندر را با بسیاری از اهل تنور با شخاص کرمان مامور فرمود و شاه زاده مقابل و حاکم آن سپاه و در قهر گشت  
 خویش ندیده بار و بر بصوب سیستان هضت نمود چون مجدد و آن ولایت رسید شنید که مرض فحش و در و بار حضرت خاقان منصور سلطان  
 در و بنا برین با اتفاق بگرام بیک و پیر علی رحمان و سایه امرا و لشکر باین بر حجاج استحال متوجه دار السلطه براه گشت خیالی بنگران نگه  
 همچنان که خاقان منصور از همین و فریاب الیغار کرده میرزا یاد کار محمد را کفر گشت کرد و ایندیشان نیز بخصیت را بسیر بخت سلطه و  
 اقتدار به بند رنج و عذاب گرا دانند و ندانستند که شیرزبان بکاید و بواه ناتوان از پاید و شاه بهار و حاکم عالی را از قصد صوفی  
 صغیف نهاد و مکر و بی روی نماید بخت غفاسکار می نمود و ام باریچین کایجا همیشه با بدست دایم را القضا بجا همیشه  
 حضور خاقان منصور از خیال محال شاه زاده و قوف یافته با وجود شدت مرض در محله نشسته و با پانصد و ار جلا دت آثار که در آن  
 زمان لازم آستان اقبال ایشان بودند از متفرع و جلال متوجه قضا سفر ار شد و تو اچیان با طرف ممالک محمود سه فرستاده با جمیع  
 سپاه حضرت پناه فرمان داد از بدایع اتفاقات که محض کرم و اسب العطیات و قوف یافت و بان واسطه میرزا ابابکر ویران شده  
 عنان بصوب فرات یافت آنکه جان احمد چوکی که از خدام بارگاه خاقانی بزیکیاست و بخدا فی اختصاص داشت قبل از شوع خبر متوجه میرزا ابابکر  
 از نواب پادشاه بر اعلی اجازت یافته بجهت تحصیل علوفه خود بجانب فراه توجه نمود و در حدود سمرقند و ارشی بقرا و لان میرزا ابابکر را خود  
 در سعادت او را گرفتند و پیش شاه زاده بردند چون انتخاب از حال حضرت خاقانی سوال فرمود با لهام ملهم غیب جواب داد که در  
 ایام حضرت آنوقت اندیشه خدام موکب عالی خبر یافته ده پانزده هزار کس در نواحی بلده همراه در کین نشانده تا هرگاه علم نصرت  
 شیم سایه وصول بر آن حدود اندازد پای جلا دت پیش نهاده دست بردی نمایند و چون حقوق تربیت سلطان مصید در و قه این بند  
 بسیار است از شهر که شیه با شغال شافتم تا حقیقت قصد مخالفان را باز نمایم میرزا ابابکر اینخبر را مطابق واقع تصور کرده جان احمد  
 چوکی را با نظام سپاه و جامه نوارش فرمود و عنایت براه را تغییر داده و روی بطرف خواف و با خزر نهاد و جان احمد انشب با شاه

شاه زاده همراه بوده بوقت نماز باد و مجال فرار یافت و در نواحی قریه بیره بگذشت خاقان بفرجه رسید شرح و اصدار معروض گردانید  
 آنحضرت لوازم تمهین و احسان در باره او بظهور رسانیده از عقب میرزا ابابکر سرعت برق و باد بخت نمود و مسیه را ابابکر  
 بر توجیه موکب بجایون وقوع یافته از خوف در غایت خوف روی با ستر اباد نهاد و در منزل جمعی از انجناب میکشید و در هر مرحله  
 فوجی از سپاه پیشرو را بدوی خاقان عادل می پیوستند و آنحضرت در طی مسافت بتبایه مسارت میفرمود که میان آنحضرت و میرزا  
 ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب که کان رسیده با معهود می چند از آب عبور نمود و در آن طرف تسلیب  
 ماند که و کثرت بارندگی فرود آمد و کثیب بر آسود اما خاقان منصور در انشب از اسایش اجتناب کرده قلب و مضمینه و میسر و آسوده  
 راه می پیچید و علی الصبح که تلاطمان تعدیکر گشتی ندانید و دوزخ نشید و در بحر اختصرت فکلت افکندند منغلای سپاه کثور کشای کنای آب که کان رسیده  
 سخت امیر علی میرانور و پلنگ پوش بهادر و شیخ ایل اوغلی و یار محمد سارق چولی از آب گذشتند و متعاقب موکب کردند و مراتب  
 عبور نمود و میرزا ابابکر که تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب از آواز نفیر و سورن بیدار شد و یکسواره مجال فرار یافت جمعی از  
 موکب بضرر نشان به گامی او را مقرر گشتند از آنجمله امیر احمد یاری بقت گرفته نزد یکت بکیرزا ابابکر رسید و شاه زاده چون او را  
 تنها دید همان باز گردانیده تیری بر حلقش زد و امیر حیدر نیز خود را با انجناب رسانیده دست با ستمال سیف و سنان برد و آماج شمشیر  
 میرزا ابابکر بدیستان سافت و در غایتی که از کلا ستران انموضع فرود آمده اسی طلبید که خود را از گرداب بلا ساحل نجات رسانند  
 انشخص انکشت قبول بر دیده نهاده انجناب را مطمئن گردانید و جمعی در خدمتش باز داشته در ساعت متوجه پایتیه میرانور گشت  
 و بعد از چهل کیفیت حال بعضی نواب کامیاب رسانیده خاقان منصور قریب علی جلاد را با فوجی از بیجان جلاد دست نهاد بکفر فتن میرزا  
 ابابکر را مقرر ساخت و آن طایفه بدیستان بتسافت بکیناگاه بر گرد خانه که محل نزول شاه زاده بود محبوس گشتند و در حین رجب ششربع  
 و ثمانین و ثمانه انجناب را گرفته رسته شمشیر با تیغ تیر انقطاع دادند و آن دیرسانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورد  
 طریق حذر سلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم بجایون میرزا ابابکر را قلم عبدالغنی بیره برده و خاطر اکابر و اصاخوان  
 دیار را که دغدغه تمام داشت از اندیشه فارغ گردانید و امیر نظام الدین علیشیر که عاکم شهر بود از وصول انجناب متعجب و مسرور شده نذر  
 و صدقات بسخن آن رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیمه از ان خطب که پیرخان مراجعت بشهر سمرقند بسلطنت معطف ساخت و در  
 ضمانت و عاقبت بیای جهان را رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف بر افراخت و کرجی از حال امیر شجاع الدین  
 دولتون ارغون و ارتقاع رایت دولت او بخص غنایت قادر بچون امیر دولتون و اجس بصری که بصفت عیانت  
 و بهادری از اکثر سخنان الویس پوری ممتاز بود و بصفاه عقیدت و وفور عبادت از بیشتر ارباب زیادت مستثنی نمید و در زمان  
 سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سلطت ملار زمان آستان سلطنت ایشان بسمرقند و بهنگام کید و دار و ایام زرم و بیکار بکمال  
 سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می آورد و بنا بر آن منظور نظر غنایت و محوطه عین تربیت و رعایت گشت و به  
 اصناف الفام و احسان محمود امانت و اقران شده مرتبه او از مراتب اقربا و اخوان در گذشت و بعد از واقعه قرا باغ امیر دولتون  
 همراهه شافه روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید تا چنانچه طمع میداشت تربیت یافت بباران خاطر برقرار  
 قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان متوجه وضع میرزا یاد کا محمد بود از بغیر حاج خوشان غمان بکیران بصوب دیار ماوراءالنهر  
 منعطف گردانید و بسمرقند رفته بر توالتفات سلطان احمد میرزا بروجات احوال شافه و دو سه سال در انداز میر برده بعد  
 بسبب منازعتی که در میان امراء ترخان و ارغونی بوقوع پیوست فوجی دیگر روی توجیه بصوب جراسان نهاد و چون بدار السلطه میرزا  
 رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور و زبیدن داور ابوی قویض نمود و حال آنکه در آنوقت  
 هزاره و لکو در می برانند و استیلا تمام داشتند و بکک اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال ربوح خاطر میکشیدند و امیر دولتون

فی شهر سنه اربع و ثمانین و ثمانه بالشکرا نیک و امید بسیار توجیه انصوب گشته در مدت سه چهار سال چندی نوبت با انجمن محاسبات  
فرمود و بقوت دولت خاقانی و غایت شجاعت و بهلولی تمامی محارک بطرف و بصرت اخضا صافیته و لایات مذکوره را در مختصر  
نظم اگر چند بودی بهنگام کار از و یک سوار از هزاره هزار به بیگان خو نیز و بیشتر نیز بر آوردی از دشمنان در تحیر اقوام  
هزاره و مکروری چون بنی زکریا میباشیده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بجز اخلاص و فرمان برداری نهاده دیگر سر امین خلا  
گشتند و مال و خراج برگردن گرفته از تمام عناد و استکبار در گذشتند و نیکو خدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافتند خاقان بنده نو از نام  
رتق و قتی امور مملکت قند بار و خواجه غور و ساغر تو گشت و زمین داور در در قبضه قند بار نهاد تا چند سال بعضی از شاهزادگان را  
نوبت حکومت قند بار میفرستاد و بالاخره امیر ذوالنون در ایالت انولایت استقلال یافت و لوازمی اہبت و شوکت افزاخته بر تو  
انوار عدالتش بر ولایت شال و مستون و بیوی و توابع و لواحق یافت و بیشایه تکلف و غایله تصلف انجمن شجاعی کامل و عدالتی  
داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اہتمام می افراشت از صبح تا شام در شاعت بصفت اش  
گذرانیدی و از نام تا شام در اقامت نوافل و قرارت قرآن بسر بردی در میدان مصاف و قتال روح اسفندیار و ستم بر و خور و  
و بهلولانی و آفرین کردی و در محراب عبادت و نماز روان ذوالنون صبری و ابرہیم ادبیم بر کمال اخلاص و بیایندگی او شمرده نخستین  
سجای آوردی نظم برورش ہمہ عدالت کار بود شب از بهر طاعات بیدار بود زشمشیر خو نیز از روز خنک ہمہ روی صحرای  
لاله رنگ و چون امیر ذوالنون بجمع نفایس اموال و افزونی ابطال بر حال انظار تمام پیدا کرد تمامی محاکم مذکوره را ملک خود تصور  
نموده در آن مال شمرایه تعادل و در حال سجای آورد و حکومت قند بار را به سپهر زکریا و شجاع بیکت تقویض فرمود و وار و علی ساغر  
و تو گشت را بعد العلی ترخان غایت نمود و ریاست غور را با میرزا آیدین و امیر درویش محفوظ ساخت و خود در زمین داور ساکن  
شده در آن دیار عمارات عالیہ بر افراخت و اہل غر و سعایت فرست یافتند چند کثرت بصر خاقان جمہیت مملکت را ساندند کہ  
امیر ذوالنون بود و خزان و نفوذ و افزونی اتباع و حمود و مہر و گشت است و تخت و عظمت و کبر و جہت او از حد اعتدال در گذشتند  
دولت ابد پیوند چنان بنیاید کہ قبل از آنکہ گفران بخت و سلوک در ادای مخالفت در صمیم اور سوخ یا بدیکی از شاه زادگان عظام باشد  
انولایت مسغوب شده با فوجی از سپاہ بہرام انتقام متوجہ کرد و بنا بر آنکہ در اکثر یورشها امیر ذوالنون بالشکر قند بار و زمین داور  
بموجب فیروزی اترجی بوست خاقان تصور شدی سخن اہل غرض التفات میفرمود تا آخر الامر حکم سلیم بجمع بقصد کرد کہ بر حسب مقتضای  
انجمن عمل نماید در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود و امیر ذوالنون کہ در ملاطمہ در باطنی خاقانی بغایت  
ہراسان بود بکشتی موافقت شاه زادہ الحاکم کردہ جان بساحل نجابت کشید چنانچہ کیفیت انجمنیت در محل خود مسطورہ اہد کرد و پیش  
تغذ ذکر ظهور مزاری بہشت نشان کہ منسوبست بحضرت شاه مردان در قریہ خواجہ حیران در شہر سنہ  
حسن و ثمانین و ثمانه کہ معین السلطنہ و الخاقان میرزا باقر در قبۃ الاسلام بلخ لواذ ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده بود  
از وادی استاد غیب صورتی در غایت غایت روی نمود و شرح حال بر پیل اجمال آنکہ غریزی شمس الدین محمد نام کہ نسبتش بحضرت زید  
اولیاء کرام و عمدہ اصغینا عظام سلطان بوزید بطامی قدس سترہ اتصال می یافت در سنہ مذکوره از طرف کابل و غرین بقبۃ الاسلام  
بلخ شتافت و شرط ملازمت میرزا باقر را دریافتہ تا برنجی ظاہر ساخت کہ آن را در زمان سلطان سخرین ملکشاہ سلجوقی تصنیف کردہ  
بود و در آن کتاب مکتوب بود کہ مرقد شاہ اولیا و عمدہ اصغینا محظ انوار عواطف و موابب اسد اللہ العالیہ امیر المومنین علی ابن ابی  
طالب سلام اللہ علیہ در قریہ خواجہ حیران در فلان موضع است بنا بر آن باقر امیر اسادات و قضات و اعیان و اشرف بلخ را  
جمع آورده و با ایشان شورت کردہ بقریہ مذکورہ کہ از بلخ تا آنجا سہ فرسخ مسافت تشریف آوردن موضع کہ در کتاب معین یافتہ  
بود کہندی دید کہ قبری در میان آن موجود فرمود تا آن قبر را حاضر نمایند و چون فرمان بران اندکی حفر کردند تا کہ لوحی از سنگ سفید پیدا

و تقریر  
در آورد

بسم

انہ

پیدا شد که بر آنجا منقور بود که بدو قبر است و قدس رسول الله علی و آلی الله لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران با یوان کیوان رسیده بکنان  
روی نیار بر آن خاک پاک بودند و نذورات است بختگان رسیده بواب نیاز و اخلاص بر گشودند و این خبر در اطراف ولایات اشتهار یافته  
اصحاب امراض منمنه روی امید بان آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمره از مجاوران انجائی بسیاری از انظار یقه صحت قبل  
یا فتنه تقضی المرام با وضای خود مراجعت کردند لاجرم از دحام خواص دعوا در آن سده سده مقام بر تبه واقع شده که مزیدی بر آن تصور نتوان نمود  
و کثرت نفوذ و اجناسی که بر سپیل ندر می آوردند بدو جبهه انجاسمیکه عقل از وجود انقدر از رز و جو بر تحجب فرمود میز با یقرا چون حال بر آن نوال دید  
فاصدی بهمنان برق و باد بدار است لفظه همراه فرستاد و صورت واقع را عرضه داشت ایستادگان پایه سر بر اعلی کرد خاقان مضمور بعد از  
اطلاع بر مضمون انفریضه از ظهور انصورت غریبه تحجب گشته احرام طواحق آن قبله مالی و مالی و مال سبب با فوجی از امر احوال بدو انجانب نهضت نمود  
پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجای آورد و وقت در کمال ارتفاع و وسعت بر سران بر قد جنت منزلت بنا نهاده در اطراف آن ایوانها و  
سویقات طرح انداخت و در آن قریه بازاری می شکل زد کاین و حتام بنیاد نهاده یکی از آنها بلج را که حال انهر شاهی موسوم است بر آن قرار  
فیض آثار وقف ساخت امر نقابت آستانه علیه را بسید تاج الدین حسن اند خودی که در جمله قریه با سید بر که بود و بعلو تبت و ستمو تبت انصاف  
داشت تفویض نمود و دو عیم شاهی را شیخ زاده بطامی غنایت کرده جهت ضبط موقوفات و نذورات علیه امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجا  
عنان مراجعت بصوب شتر سریر عزت و کرامت العطف داد و در ضمان صحت و عافیت سبله فخره همراه شافقه ابواب لطف  
و رحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت بر کشاد القطنه ظهور مرقد پر نور شاهی بواسطه رفعت حضرت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات  
در اطراف آفاق اشتهار یافته بر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدو جانب برافراشت و چندگاه آمد شد خلایق بان عتبه کعبه مرتبه  
مبتنا بود که بر سال قریب صد تومان کیکی از نقد و جنس نذر بدو انجاسی آوردند و نقیب و شیخ و غلام آن فرخنده مقام تمام آن احوال صرف صنایع  
صما در و وارد و راتبه و عمارات می کردند و قریه خواجیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته باندک زمانی انمقار  
در نوای آن سده سده مرتبت دست داد که شرح آن بکفایت نوشتن راست نیاید بنابر آن کی از ابل مکر و تدبیر که در سلاک و عاچیان  
براهه انظام داشت با خود چنان نمود که واقع ساخته مردم را فریب دهد و بوسیله مزاری فرور زرد و جو هر بدست آورده پای  
بر مدارج غایت نهند نماز شاهی در کارزگاه نزدیک آستانه الضاریه آغاز مسجد زن و جامه دریدن کرد و چون مردم بروی جمع  
سده رسیدند جو ایداد که حالا چنان شخص بصورت اعراب بر اسپان تازی را سوار درین صحرا بر من ظاهر شدند و گفتند که روضه فیض بخش  
حضرت شاه ولایت پناه ابل هدایت علیه السلام و انجته در ظان موضع است و اشارت تخی کرد که نزدیک بحظیره همس الدین سنک  
تراش بود و مردم بموافقت عاچی بان تخت رفته فی الحال جمعی کثیر از غلندران و تبرائیان بروج آمدند و صورت قبری ساخته آغاز کرد  
و غوغا کردند و دیگر که انجیر در بلده همراه اشتهار یافت خواص دعوا از رجال و ساروی کارزگاه آوردند و خاک قدم عاچی  
را مانند توتیا در دیده کشیده و بسان آب حیوان فرو برده آنچه توانستند بروی شار کردند و آن فرور از موضع آن قبر خاک بر کشت  
هر کس میخواست اندکی غنایت میفرمود و در عوض زرد و جو هر بسیار اندکی نمود و ظهور قرامام در میان طوائف انام مشو گشته بهر روز  
خلق منبهایت خصوصاً محلولان و مرضی بدان موضع می آمدند و نذورات کند زائنده روی نیار بر زمین میسودند چون لشکی با کوری بر  
آن قبر رسید می و خود را بر خاک افکند می قلندران و عاچی عاچی از روی می پرسید که مرضی تو صحبت مبدل شد یا فی اگر سکفت علی  
صلوة فرستاده او را برداشته فریاد و فغان با وج اسمان میرسانیدند که بر زبان می آورد که طلت من بر حال خود است آبی را  
در زیر لکرم میساختند که سناک است و منافی و نقل و عرق سزاوار است و لایق القطنه عاچی در عرض ده بازده روز باین وسیله  
رز و جو هر و اجناسی غنیه دیگر زیاده از آنچه در خانه چنان کجی بر سپیل نذر کرده مرجم خواص دعوا انام شد و جمعی دیگر از مردم بهر نیار این  
هوس در سر افشاره امثال این واقعات دروغ ساخته و بهر یک در محلی از محلات درون و بیرون همراه بعضی از ولایات صد

کشفیت حال

ظهور امام در انداختن آنچنانچه چون حال بر آن موال دید از سوائی ترسیده میزدند و دید و بطلان آنجا حجت زد و خاقان منصور و علمای و اعیان  
 همراه ظاہر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بنادیب ایشان را مورد شد و آنجا بسیار آن فرقه را گرفته و الزام کرده باز نماندند و جمع را  
 حبس فرمود تا آن غوغا و آشوب سنگین یافت و دیگر شر آن اندیشه باطل بر کافران در و تن بیچ بود و الهی سافت اما آستانه علیه و آله  
 تا عایت معمور است و مطاف طواف جمهور خلافت نزدیک و دور و الله علم بجای آنکه انوار کفایت یافته از حال میرزا محمد سلطان  
 که مشهور است بکجیک میرزا و ذکر انتقال شاه زاده فضیلت آنجا از محنت سراسی دنیا بخت اعلی شاه زاده  
 محمد سلطان خسروی بود بکن صورت و سیرت و صفات طبع و نقاد سیرت موصوف و بجلالت کفایت و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف  
 پسندیده معروف بصفت علمای و فضلا بغایت بابل و بکلی بنشین مقصور بر تحقیق سبایل و تحصیل مروج و اصول علوم مفرد و در کتب فنی معقول و  
 منقول متفرد شرح فضایل عقلا بسنت کجالات بسیار شیخی از همان و وصف مقالات بغایت با بلفاظ آبدارش نظره از هر یک گران نظم  
 روشن اندر دل چو صبا حش کشف کشف و فتح مفتاح عقلی از قیاس عقل بدون تفهیم مقام نفوذ و آن در می برج کامر  
 با وجود حصول اسباب جهانی و وصول مراتب کثورتانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین بنادیب مطالع  
 کتب متداوله بجای می آورد و از باطن خورشید میامین شاه قاسم نور بخش اقتباس انوار سعادت میکرد و چنانچه سابق مذکور شد بعد از در  
 فراغ مصحوب والد و والد خود که خواهر کلانتر خاقان عالی که بود از فراغ ازان به راه آمده در طلال عواطف خال شود و جمال  
 آرام یافته بر نوعانیت آنحضرت بر وجبات عاشق یافت زمانم اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار و فرار گرفت و عظام بهام  
 و اجتناب بمن توجه خاطر حیرت صفت نظام پذیرفت و چون چند سال بر بنیوال گذرانید بعقل و فراست و علم و کساست خویش معروف شد  
 اما خیال اشتغال از قوال و افعالش واضح و لایح کردید و خاقان منصور بنابر ملاحظه خاطر همیشه غریبه روزی چند تعلق با پادشاهان شاک  
 روز کارهای یون ساخت و تصور آنکه شاید میرزا کجیک بمقتضای عقل و خود کار فرموده از جاده مستقیم عبور است بخلاف نماید بنا برین  
 سیر داشت عبت بر شاخ پایدار که از دست سر بلند ممکن بدست خویش که انهم شکست در آن اشار و پیچش خاقان منصور و آنجا  
 آن شاه زاده معروف کارگاه شتافت و لوازم طواف در فیض آثار مقرب حضرت باری خواج عبدالله انصاری قدس سره بجای آورد  
 و عثمان مراجعت بصوب شهر سیر خلافت یافت در آن راه شاه زاده جلالت پناه تهنه دفع حرارت خورشید برقع خجربارت نمود و حال  
 آنکه خاقان کامیاب زدیک با و در آفتاب طی مسافت میفرمود از مشاهد آن ترک ادب نایره غضب قیامت است بکشت  
 و خاقان منصور بعد از نزول در منزل بایون با خد میزد کجیک فرمان داده کار را در مدارا در گذشت امر و عظام در ساعت  
 شاه زاده را گرفته بعلقه اختیار الدین بردند و در یکی از برج سپهر عروج مجبوس کرده بجا فغان بسیار سپردند نظم چنین است رسم هر  
 بند قرینیت اقبال او را کردند کل دولت ارباب و دنیا که چید که اسب از خانگیست ندید و چون میرزا کجیک چندگاه مانند  
 لعل در صمیم کان و در درج صف عثمان اوقات گذرانید عرق شفت صلی و مرحت جلی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق  
 العنان کرد و آیند بعد از آن شاه زاده در فایت افعال ملازمت درگاه و جلال میکرد و از افعال و اقوال سابقه نامم بوده و او را  
 اعتماد و استغفار بجای می آورد و اگر گنا چشمش سرساری هست عاقبت الامر رغبت گذارون حج اسلام و ادراک شرف  
 زیارت روضه منوره چیز لا نام علیه الصلوٰه و السلام در ضمیرش پیدا شد و بهیای تمام و الحاح الکلام اجازت حاصل کرده با  
 طایفه از افضل نام روی بدان مقام فیض انجام آورد و قافله توفیق پادشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقه نایب مالک  
 المملکت لایزال همعان مواکب مواکب احتشام مبت توفیق رفیق بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه و چون تبریز از غنای شهر  
 آن خسرو صافی صمیم غریبه بکشت پادشاه مظفر و سلطان یعقوب میرزا مقدم شرفیش از عزیز و مختم شمرده بار سال تحف شایسته و تبرکات  
 بابت مبادرت نمود و شرط همان نوازی بر وجهی که فراختر بهمت عالی نقش بود بجای آورده التماس طاقات شریف فرمود و میرزا کجیک



میرزا کیچیک جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله بستم و زبان حال قال با و در کلمه لبیک اللهم لبیک گفت که گاه مناسب بیند انتم که  
 درین سفر بمانست هیچ مخلوقی قیام نایم و دامن عرض خود را بغیر آستان اقبال ایشان با و شایان عالم مجاری بیالایم اگر آنحضرت لطف نموده  
 غریب نواری فرماید و بمنزل اصیغف تشریف آورد و مقتضای حدیث جزا القادیم زیار علمای بیت از انطرف پذیرد کمال و نقصان و غیره  
 شرف روزگار ما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطه رعایت ناموس پادشاهی این التماس مستقیماً بقبول گشت و میرزا کیچیک نیز پای در دام  
 استغیا پیچیده چند روز درین گفت و گوی گذشت آخر الامر مهم بران قرار یافت که میرزا کیچیک روزی زیارت یکی از مرآت تبریز و  
 و سلطان یعقوب میرزا نیز در آنجا تشریف حضور اندازی دارد و در روز موعود در مقام مهمو و میان ایشان ملاقات دست داده و بعد  
 ظرف لوازم عظیم و مکریم تقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کیچیک را در آغوش لطف و محبت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف  
 ظاهر کرد و آن شاه زاده صاحب توفیق رفیع عزت و احترام از تبریز سلام دادم رفته از آنجا بمهرستان و میان آنجناب سلطان  
 ملکات قایتبای بدو نور سلطان یعقوب میرزا ملاقات و قیام یافت و میرزا کیچیک از مصر بهیج و سرافراز متوجه حجاز گشته بعد از  
 ادای مناسک حج اسلام و طواف روضه مطهره رسول علیه السلام عیان باره خوشحرام بصوب حجاز انعطاف داد و چون در رمضان  
 امان حضرت و اهب العیقات نزدیک بدر الملک همراه رسید و کوشش بوش میرزا سلطان احمد و اگر یکم خبر وصول مقدم فرزند از حیدر  
 شنیده و و خرمی ایشان از بیماری سختی بحال عنایت حضرت باری ثمره سعادت جاوید باور گشت و در ریاض متناهی دو مشکف  
 را و یه فراق بنسیم مرده وصال کلماتی مانی و آمال شکفته مصمون این مقال بر زبان حال و قال ایشان گذشت نظم بازان مریح طبعت خوش  
 سیما میرسد چشم روشن شد که نور دیده ما میرسد تا ابد با و انبیا روزگار و دولتش دولتی که حضرت از رفیعی میرسد و سلطان محمدرضا  
 و محمد علیا مویکب عالی شاه زاده را با اقدام شتیان استقبال نموده عیونی را که در بیت الاخران بجران صفت و بصیفت عینا من  
 المحزن گرفته داشتیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات مجتبه صفات شاه زاده عالی مقام  
 و توفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورد و در و روضه قات سبحان رسانیدند و همچنین سادات و قصاه و علماء  
 موالی و امرا و صدور و وزرا و اهلای براسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و شایه قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند  
 و خاقان منصور نیز چند فرسخ میرزا کیچیک را استقبال نمود و آن معذرت عیون و مهر با بی اخبار کرد که مزیدی بران مشغور بود و میرزا  
 کیچیک در غایت فرح و سرور بوطن بالوف و مسکن محمود و آرد همواره در مشربیات همراه با فوجی از علماء و مجتبه صفات بفرغت  
 صحبت میداشت و بشیر اوقات فرخنده ساعات را بحضرت فضایل و تحقیق سبایل گذرانید و بهت بر کتاب سعادات اخرو  
 میکاشت نظم نشستی باب دانش دادم ز کسب کمالات حتی ارام نمودی خطره آموز کار بچشمین از خط حصار یار و چون گشت  
 که مهر عذار در سیر حله ناپیدار باب و خارا اسوده و برقرار گذارد در شهر نشسته و شامین و ثمانا نه مرض حصه عارض ذات آن شاه  
 زاده بلند مرتبه گشت و مداوی حکما و اطباء مفید نیفتاده کار از رتیب اغذیه و اشربه در گذشت شواعی و الله عیونالی دار السلام  
 ندای یا ایها النفس المطمئنه بکوش بوش میرزا کیچیک رسانید و شاه زاده خاطر از سختی دینویه فارغ گردانیده بصیافخانه فیما تشبیه  
 الافضل و تله الاعین خرامید نهال که بخش کلز اقبال الصبر فنا از پای در افتاد و دری آفتاب درخش برج همتلال از اوج کمال وی  
 بحضرت ببال نهاد نظم خورشید مهر عدل و اقبال جمشید سریر فضل و افضال بر اوج کمال یافت بعضی از دیده بخت گشت پنهان  
 و الدبر ز کوار و و الله شفاء آن شاه زاده عالی مقدار بدست اضطراب لباس شکیبایی باره باره گردانیدند و خود را بر خاک راه افکند  
 سیلاب اشک بخت الثری و دو دانه با و ج زیا رسانیدند نظم بدست غم که پان چاک کردند زویده خاک را نمناک کردند  
 زخون دل زمین گردید و کلون زود آه ایشان بیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاه زاده مرحوم تشریف برده و سلطان احمد  
 میرزا و همیشه عزیزه را پیش نمود و بجهت و کلین جبهه پیش شاد فرمود احاطه نمود و نو عیان و سب تا دکان پای میرزا آسمان

نشان باین سلاطین مکتب کتب بکلیه محفل چشمی که خامه بلاغت قرین از تقریر آن بجزر و حقو اعتراف دار و جنانه مخضرت انداز شاه زاده  
در محفل نموده برداشتن تمامی سادات و قضات و علمای و اشرف و اکابر و اعیان و خواص و عوام طبقات استانی مشایخ و رؤسای  
از راه کوچ دنیا بان بعید گاه شاختند و بر تابوت محفوف رحمت حتی لایموت نماز کرده آن کو هر کان پادشاهی را بجزیره که در  
کاز گاه هبه بجهنم مصلحت نیایافته بود و بدو بطریق ملت سینه حضرت خیر البریه علیه الصلوٰه و التحیه نماز خاک سپردند و با سخی  
ایچرخ جهان خراب از کینه ست بیداد کرمی عادت در پیرینه ست اینجا که سینه بشکافند پس کو پیرمندی که در سینه ست اینجا  
آن مصیبت عظمی و تعزیت کبری چنانچه مهور و چندین روز با طعام ضرر و مساکن و صغفا و خجالت کلام بجز نظام از نجان و تقالی قیام نمودند  
و روح منظر شاه زاده و الا که را با صنایع صلات و صدقات شاد و کرد و کسب و بقدره متوزر را با صنایع کفالت زیب و زینت و فروز  
و حضرت حقایق نیایی فضل الانامی مولانا نور الدین عبدالرحمن الجمالی نور الله مرقدہ و در آن ایام برای کتابت آن کسب و قصیده در سلک نظم  
انظام داد و مطلعش بر خاطر بود و ثبت افتاد و بکیت رخنه جرم خور که برین سبب طوم است قندیل کو در خانه شاه بان عالم است و بطن  
جهت نقش سنگ شاه زاده امیر نظام الدین احمد سیلی این رباعی منظوم گردانید که رباعی ایداشته از سلطنت عالم تنگ و می آمده از  
محت ایام تنگ بیرون زده زین جهان فانی اورنگ بر روی زمانه در آورده سنگ ذکر و حصول بدیع الجمال سکیم  
بدر السلطنت مبراة و بیایان بعضی دیگر از حالات و حکایات چنانچه از ضمن وقایع سابقه شفا و میکرد و بدیع الجمال سکیم که  
همیشه خاقان مضمون بود در آن سال که آنحضرت ولایت جرجان را بنو آب سلطان بوسیله گذاشته و خطه آواق را بیت افتاب شاد  
بر فراخت در سلک از دواج پیردایع سلطان نظام یافت و بعد از فوت پیردایع سلطان احمد خان که از جمله خاقان و شت قیاق  
بزیادت و مکتب اختیار داشت آن دره انتاج سلطنت را بجایگاه کج خویشت در آورده و بدیع الجمال سکیم را از احمد خان و و سپهر  
و یکت و خمر متولد گشت انگاه آن خان عالیجاه رخت سخر آخرت بر بسته محمد علیا جهه ملاقات برادر و صوب خراسان در حرکت آمد سپهر  
کلاش سلطان محمود خان و مستقر سلطنت آبا و اجداد توقف کرده و لدخول در بهادر سلطان و خواهرش خانزاده خانم محمود  
والده اختیاری فرمودند و چون محفل زنگار آن بطن عفت شاربجد و ویرا رسید خاقان مضمون حمله سنیان آن تنق خلافت و شاه  
را دکان و امرا و ابدکان و دولت را با استقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال سکیم را بجزمت هر چه تا متر به شرف و کرامت رسانیدند و  
لوازم ساجی نیاز و شاربجای آورده و سبب عظمی ویده بدیدایع را در وین ساختن بکیشای لایق کشید و حضرت خاقان سیطر  
عطوفت و مهر بانی در همیشه غریزه و اولادش کریمه شریف الغام و احسان مرغی داشت و در خلال این احوال ایامی بهایون خاقان  
سئوده حضال چنان اقتضا فرمود که سلطان باقر امیر زاده از بلخ بدرگاه عالینا طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قصه دیت  
امیر نظام الدین در ویش علی کو کلتاش بنده و بعد از وصول باقر امیر زاده خاقان شاه زاده عالی مکان مظفر حسین میرزا تبرقیب  
اسباب طوی و بر فراختن چهار طاق فرمانده و باغ را فغان جهه آن کا یقین یافت هر یک از شاهزادگان و امرا و نوینیان در  
کرد و حوض آن باغ که کوثر مثالی از آب عدوت آب مالامال بود چهار طاقی که از غایت زیب و زینت عزیزت رواق سپهر خضر انعم  
بر فراخت نظم بر سوان آن حوض کوثر اثر شد و فراخته چهار طاقی دیگر قرین بدیای روم و فرنگ زاجناس زد و وزمی هفت  
رنگ بهر یک نشسته بسی مجین چو در صخر باغ جهان حور عین ز مردم ربوده دل و دین بهم فرخ بخش جانمانی عکین بهم و صنایع  
و محرفات راست کوجه در باغ را تا کنار حوض از ساختن چهار طاقهای پرتین و کا کین غایت آیین عزیزت نگار خانه چین و رشک  
افزای روح جرج برین گردانیدند بکیت بهر سود کا فی شد آراسته حیات در آن هر چه دل خواسته و خاقان مضمون از باغ جهان  
آرامی بدان منزل دلکشای نقل فرموده و قرب دو ماه بهر روز نماز پیش باز مرده از بختبان بارگاه بهشت آیین در چهار طاق خانه  
بها یون که بطلال و لاجور نقش مصور گشته بود در بزم عیش و نشاط می نشست و هر یک از شاهزادگان در چهار طاقهای خود قرار

قرار گرفته و تخریب راجح بکافی و اشباع الحان و افانی قیام می نمود و در آن ایام فرج و سرور در خواطر جمهور رز و یکت و دور سرایت کرد و محمد سنان  
 بر پیشیه و صناع نیکو اندیشه انواع تعلیمات غریب و اصناف مورعجب بر حقه ظهور رسانیدند و هر طایفه متناسب حرفه خود صورتی ملازم  
 و پیکری بدیع مآثر ظاهر گردانیدند و در آن اوقات اندر باب جن و طاعت و نعمه سرایان صاحب صباحت هر روز و بر شنب در مجالس  
 در باب عیش و عشرت جمعی کثیر حاضر بودند و مناجات دلکشی و ترنات فرح افزای نشاط برادر پیر و صغیر و کبیر می افزودند و مفروض جامهای بلورین  
 که اندر شراب ناب مالایان بود و زمزمی رستان را نور و صفای بخشید و تاب عارض ساقیان زهر جبین که با نور شراب برابری می نمود و محفل مستان  
 چون فضای بهر برین روشن میگردانید نظم بر پی پیکرستان نموده پرداز کبی از ساز دلکش که از آواز نوای عیش و عشرت می سرودند نشاط  
 باده نوشان میفرودند و در آن ایام محبت انعام بکمال آن شان خلعت احتشام بر ساعت مایه بای طعام بعد و کواکب چرخ فروز فام  
 معد و جویایا خستند و از نور طعمه لذیذه و آشوب لطیفه رسم از وجوه از غرضه عالم بر می انداختند و تنویری بزم خسروی بر مردم عزیز  
 شدی خوانهای نعمت روح پرور بهر جوانی ز نعمتهای شاهی حینا بود و هر چند آنکه خواهی و در روزیکه طوی بزرگت بوقوع پیوست در سانس  
 که اصحاب تخم و اکابر ارباب تقویم اختیار نمودند نسبت بمظفر حسین برزاسلت خاتون تقدیم رسید و دست غایت حضرت خاقانی  
 امرا و ارکان دولت و نوینیان و مخریان سنده سدره مرتبت را خلعت نفیسه پوشا و بعد از انقضای آنک زمان آن جشن و سرور و حصول  
 مظفر حسین میرزا مجد و بلوغ خاطر بایون خاقان حضور توجیه اندک که خان زاده خانم دختر بدیع الجمال سکیم را با وی در سلکت از دو ج کشت  
 و فرمان بایون بر ترتیب اسباب آن کار نفاذ یافته کثرت دیگر بدو بر مذکور در باغ راغان امر مستقیم چهار طاق و سایر روحیات شمر و بوقوع  
 پیوست و در اوایل نشانی و تعیین و ثمانه سابعی معهود و زمان محمول و ساعات و جلسات و مجلس اشرف اعلی اجتماع نموده حضرت  
 شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تقی زانی آن دو کو هر یک کرامانی بابا یکدیگر عقد بست و در آن محفل شریکین و مشار و الباس حضرت  
 بهشت آناه چنانچه باید و شایا تقدیم رسید و بعد از آن لیلیا میان ابو منصور مظفر حسین کورکان و خان زاده خانم از زفاف بوقوع انجام پذیرفت  
 چو جان و تن بی پیوستند ز انسان که جان از تن شد فرق و تن از جان و چون سلطنت امیر دلقالی و دل بکسلت الله بنده ملا بهوارة قضی آن  
 بود که در دار ناپایدار دنیا بر راجحی مختار و جراتی باشد و هر چقدری مستغرق می شود در قریب عزائی و بر سرور می مضل نعم جان گزائی در خلال این  
 احوال باو شاه حمیده فعال شود و حضرات سلطان با بقیه امیر از امیر حسن اسهال مبتلا گشته بچو امیر حضرت حق خرقه علا انتقال نمود و این بعضی موجب  
 طلال خاطر ستوده مآثر خاقان به جمال شده چنانچه دستور است چند روز بلو از مملکت دور می و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا  
 و ایتام و خوات کلام دو الجلال و الاکرام اولاد و امجد و سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منسوبان حضرت  
 خلعت کرانایه پوشانیده از لباس تعزیت پرور آورد و در رستان سنان لقبشلاق مرورفته در باب نهی بساط عدل و داد و تئیه اساس  
 صلاح و سداد دستور معهود ایتام تمام کرد و ذکر تفویض ایالت استرآباد بمظفر حسین حضرت سلطانی و ترتیب است باطن  
 خواججه محمد الدین محمد کثرت ثانی در مستان نهانی و تعیین و ثمانه که خاقان عالی مکان در مر و شاه جهان طرح تشلاق انداخته  
 بود و رای مملکت آسای چنان اقتضا نمود که امیر مخول که بعد از فوت امیر ولی بیگت و الی جرجان شده بود از آن مملکت باستان اقبال آشیان  
 آمده در خدمت باشد و محتربا حضرت السلطانی امیر نظام الدین علی بنی بقله حکومت دارانقعه استرآباد سرافراز کرد و چون کمون چمن میرزا  
 با امیر صایب ندیر در میان نهاد و بنا بر وفور میلان خاطر عاظر بعد بمحفل خاتون خلعتی و کثرت تحف بسلوک طریق حصول مرضات بجا  
 سخت بقبول آن عزیزان نگشت و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا جنبانیده روی توجیه بدیاجانب آورد و از ملازمان بارگاه عالینا امیر  
 نظام الدین بابا علی و امیر عبدالدین را همراه برد و چون نزد یکت باسترآباد رسید امیر محفل شریکین گذاشته علم عنایت بصوب مرور فرما  
 و کلفشان استرآباد از فرزول امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم ذات الهما و گشته سادات و علما و اشرف و متفخر و مبالغی  
 شدند و عایا و مزار عان یمن نور محبت و انصاف از ظلمات ظلم و اعساف نجات یافته در جهاد امن و امان بغیر اعت می نمودند

خاقان

لوازم

حکام ولایات فاندان در آن روزگار و کیلان چون خبر حکومت انجمن باطل نمودند بر بقعه اطاعت در آورده و در میان باطنی و فرستادند  
و حکمت لایق و تبرکات را بقعه ارسال داشتند و اینها را در میان خود و بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطه استرآباد و مشرق و غربت آن را میرزا و امیر  
بود و پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب نیز را چند نوبت معتمدان بخندان باطلع فاخره و تنوفا و آخره نزد انجمن  
روان گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناسبت رحمت انکیز فرستاده کمال محبت و عودت بطور رسایند و معرب حضرت سلطان علیجان  
عالمی سالکان سالک جهانبانی را با نظام اسپ و زر و جامه فوارش کرده و فواخره بهمت بلند بهمت خویش جهت سلطان یعقوب میرزا و حکام  
کیلان و رستمند و فاندان در آن پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تحمل و سبب افزایی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر میر  
ایالت آن ملکات مکن فرمود و جناب نقابت قباب فصایل پناه امیر بر بان الدین عطا الله و در تارخ حکومت آن امیر عدالت و سکا  
کوید خطه آن علیشیر که دارد اوصاف برون رفته تقریر چون کرد و قبول از امارت تاریخ شدش امارت میر و همدران رستان  
که خاقان حضور ولایت مرور و بعد حضور فایض السور و نمود داشت بوقت دیگر و خواجه محمد الدین محمد قدم برسد نیابت نهاد و علم اعتبار  
و اجتناب از فراشت معضل این مجلس انکه از آن روز باز که خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین محمد کسان را انجمن داشت  
بخواجه محمد الدین محمد بخان تقریر امیر بر زبان آوردند و انتخاب از اکثر مناصب معزول گشته مدت نه سال شکر است امیر محمد تو شاهی و پوچی بود  
در سایر مقامات سلطانی مدخل نمینمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت انجمن بلند مرتبت شد اما چون میر  
علیشیر بخیر آن منشی میفرمود زمام اختیار امور صاحب دیوان در قبضه اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه فضل میبود و پس از آنکه مرتب  
حضرت سلطان علی از ملازمت خاقانی دور افتاده روی بکسری پادشاه و خاقان بنده خاطر انور بران قرار داد که بار دیگر خواجه محمد  
براست بلند و مناصب ارجمند سرافراز گردانند و بحسب اتفاق قبل از آنکه بن اندیشه آخرت بوقت بعضی سدر و زمزمی حضرت خاقانی  
در وقتی که خواجه محمد الدین محمد در پایه سریر جهانبانی ایستاده بود و خواجه نظام الملک و خواجه فضل را گفت که مبلغ دو تومان یکی  
جهت تمیمی که روی نموده سرانجام بیاید که در آن دو نیز بر خیاخته بیاید این سخن را جواب گفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه محمد الدین  
محمد در نظر آن پادشاه و نوید برانودر آمده عرض داشت که اگر حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه  
که برکت سال مبلغهای کل از اموال دیوان تصرف نمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بدو تومان رسیدار شنیدن این سخن خاقان مضطرب گشته  
بجای نیت بر تربیت آن مهر سهر کز دست معصوم گردانید و روز دیگر قامت قابلیش را بجمع گرانایا رایش داده فرمان واجب الامور  
نفاذ یافت که بدو پیشتر توفیق روی نشان بایون و جواب عرضه داشت و شخص جهات داد و خواجهان معوض بخواجه محمد الدین محمد باشد و  
بجایک از امر او صد و روز او انجمن و معربان هیچ مهمی در مقامات علی و مالی باقی و توقف و شعور انجمن بوقف عرض فرستاد و  
رای صوابهای او را در فضیلت مقامات سلطانی و سرانجام جمیع امور سرکار دیوانی عده دانند و معزز شد که غیثان آستان سلطنته آستان  
و این مطاعه انجمن و الاثر او را در امتحان لطفه و مومن الملک فوسند العهده هم خواجه محمد الدین محمد در کلیله انور انوار عاظت بخانه  
ششم صفت انجمن سلطانی را در ارتفاع نهاد و بخت تخم رفته صلح گران بار آمده خواجه محمد الدین محمد در حال با دای مصنون تمیال کشاد نظیر  
شب بیداری را شد اثر صبح پدید یافت عقل عم از فاسخ صبح کلید و لای که خارجا دید حد از امنیت که گشتان در غایت کل بخت بخت  
و چون خاقان معوض فضل نشان در مرو و شاه جهان بیابان رسانید مانند انقباض مایل بر ملت الشرف خویش گشته بر صوب  
و از انسلطه خرامید و ران اثنا خواجه فضل الدین محمد بنور فرستاد داشت که معرب خواجه محمد الدین محمد در صد نظام آمد و در انقباض  
مصادره و مواخذة مبتلا خواهد گردانید جهت منحص خود تدبیری اندیشیده بان جناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده سیرک است  
رقه سی سات سنوات سابقه از معروض کرد انهم و بقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخانه عامه رسام خواجه محمد الدین  
بنابر ملاحظه انکه هرگاه خواجه فضل غایب باشد معایب او را آسان تر خاطر نشان خاقان عالی که ملازده او را اجازت داد و خواجه

تاییدی

بهره

و خواجه فضل الدین محمد مانند سیر از خانه کمان بیرون چسبه با سترها و شتافت و در غایت آنجا آمد و بخت کوبک جاه و جلال خواجه محمد را  
 محمد بدرجه کمال امتداد نمود و جمیع صدور و عور او را کثرت نوینان و امر او را کثرت استخوانی که بر بستند و در عایا و مزار عان و محترفات  
 و پیشه و ران اند و دست تمام دیوان بجات یافته در معاد عدالت و وضعت فارغ البال نشسته و خواجه محمد الدین محمد عمال و مقصدیان  
 استخار از مصادره کشیده بر کس در وقت اختیار و اختیار خواجه نظام الملک و خواجه فضل در امری از امور پادشاهی و حلی داشت  
 بسلاسل و افعال مقیده مضمون گشت و بر چه دست قدرت بدان میرسد فرود آورد. لاجرم در اندک مدتی قریب دو هزار تومان  
 یکپای از بابت و رز او عظمه دیوان علی و بقایا و سکه در آن در خزانه عامه مخزون شد و اکثر نویسندگان بتاسی آن محتاج گشته کار ایشان  
 بجان رسید از طرف حمایتش هیچ عذر ایراد نیاورد که کین بار و یکدیگر از حق بر شوق تشنه و از کمال سایشش هیچ عذری بر نبرد بدست  
 که بمقدار سر موئی از امری باز نماند نظم پس حدش رسید تا حدی که بروی در شست هیچ عوان سوز و از دست کس نیار در برد  
 مگر از دست زرگران سوهان و خواجه محمد الدین محمد بر روز از صبح تا وقت پیشین بخت بر فضیلت حمایت سلطانی و سر انجام امور بود  
 میکا شت بعد از آن تا نزدیک نیم شب با طایفه از افضل روز کار و علماء رفیع مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان بزرگوار و  
 لطایف طرب الکر بسیار میگذاشت و بر کس دین باب بیشتر مبالغه نمیداد و خواجه معقول میگذاشت در دو شانه خواجه محمد الدین محمد  
 خوان احسان گسترده بودی و انتخاب و ترتیب طعمه کونا کون و فاکتله تا تحیر و نوح طبع حاشیه من مبالغه فرمودی و مقصدت لطفه با  
 وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تند خوی در شست کوی بود و باندک چیزی غضب بر رخسار استیلا یافته زبان  
 و دشنام می کشید. امر او را کان دولت را بهمواره بکلمات شنی میرسانید و از بدبازی او با کثرت انگیزان و مقربان آستان خلافت ایشان  
 میرسد از مضمون کلام مخبر نظام و لو کنت قطعا علیظ القلب لاقتضوا من حوالت بغایت فاضل بود و مقتضای خواهی و الحاکمین لفظ  
 و العالین عن الناس سوخته عدول نمود و بنا علی بد اکثر امر او را حد او پیش بر میان جان بسته و در کینستگاه کرد و در منتهی فرصت  
 نشسته و انتخاب بعد از آنکه سه سال در کمال اختیار و اعتدال اوقات گذرانید و مواخذ و محاقبت شده از خراسان  
 بود و در راه که مبارکه مرخص گشته بعالم آخرت انتقال فرمود و چنانچه از پیش حکایات آئیده بوضوح خواهد انجا مید و من الله العون  
 و التائید ذکر فوت بیکه سلطان بیکم و بعضی از عاظم و المده بدیع الزمان میرزا بیکه سلطان بیکم بخت میرزا سلطان بیکم  
 ملکه تند خوی در شست کوی بود و بواسطه علو نسب خود را بر سایر درجات طایف حاقان مضمون فائق تصور می نمود و میرا که آن  
 پادشاه عاچا بخت با بعضی از خواستین زمره جبین التفات بیشتری کرد و بیکم از کمال عزت در چشم شده نهایت خشونت نسبت بچاقان  
 وافر گشت بجای آورد و چون بمغنی از حد اعتدال تجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر طاقش در گذشت بنا علی  
 بدان ملکه حشمت تمام در غایت حزن و ملال روز کاری گذرانید تا در شهر سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه مرخص شده بریاض جنب منزل  
 گزید سلطان بدیع الزمان میرزا و جمیع شاهزادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازه رحمت انداز داشت را بطنی بر چه نماز  
 برداشته و در کسند مدرسه بدیعه که بنا کرده محاسنش بود و دفن نمود و چند روز در لوزم سوگاری و مراسم مصیبت داری بجهت  
 رسانیده با طعام طعام و خفیات کلام قیام و اقدام فرمودند و بعد ازین سال پهلوان محمد کیر و بست که داروغه امیرا و کونوال ملحق  
 اختیار الدین بود و با فرق عایا و عامه بر ایار پنج رافت و وضعت سلوک می نمود عالم را و داع کرد و نزدیک بر اسادات  
 مصرح مدفون گشت عاریتیکه بر سر آن مزار فیض آثار و احست ساخته و پر و خسته پهلوان محمد بخت قبل آئیده ذکر رفتن خواجه فضل  
 الدین محمد بجانب عراق و افر با بجان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر ملازمت آستان خاقان عالیشان  
 چون خواجه فضل الدین محمد چند ماه بولایت استرآباد در ظل غایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و  
 رفاهیت اوقات گذرانید خواجه محمد الدین محمد که تصرف و تقصیر و فور از جانب او خاطر نشان خاقان مضمون کرده بود و فراموش



در باب طلبش در انفس استر ابا و روانه گردانید و خواجرا فضل داشت که اگر بپایه سر بر علی معاودت نماید باز به غضب خاقانی که بسیار است  
خواجرا محمد الدین محمد شغال دایه خرمن زندگانی او را محترق میکرد اند لا جرم چاره جوی گشت و بعد از آنکه اندیشه بنابر بهشت و استر ابا علیه  
مستوی عراق و از بایجان شد و پس از قطع منازل طی مراحل شرف ملازمت میرزا سلطان یعقوب در یافتند و مشغول انعام و احسان میگشت  
کردید و امارت قاضی را برای صوابتایش موقوف گشته بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام و طواف روضه متوره خیر الانام علیه  
الصلوة و السلام در یافت و قرین حصول مراد و مراد عراق و از بایجان شافت اما امیر نظام الدین علی شیر خون مدت کین سال در حلقه  
جر جان بضبط امور ملک و مال پرداخت استیفاق ادراک ملازمت خاقان و از فکر مت پریشانی غلبه کرد بعد از استخاره امیر بدر الک  
را در استر ابا دقایم مقام گذاشته بدست سلطنت برده فرامید و بدیدار خاقان جم اقتدار نمود گردانیده التماس کرد که مالیت او را  
بدیگری از ارکان دولت موقوف گردان آن جناب پیش ازین از شرف ملازمت محروم نماد حضرت علی بن طمش را بمع رضاشود و پس از  
روزی چند معرب حضرت سلطانی را حضرت معاودت فرمود و انتخاب چند ماه دیگر و ملک استر ابا دگردانید و در آن اثنا امیر حیدر  
جنبه عرض بعضی از عوام بپایه سر بر هر احتشام ارسال داشت و چون میر سید ردا از شاه بخون بهره تمام بود و در وقتیکه کیفیت شرف  
آن نشان را مضاعف ساخت بعضی رسانید که معرب حضرت سلطانی خیان استماع نموده که ملازمان آسان خلافت ایشان کاکلی کاکلی  
تطبیع کرده اند که طحالی مسموم بخور داد و بدلا جرم توبی عظیم دارد و بگویم بدیدار نشسته مخالفت بر صحنه ضمیمه کرد و خاقان مضمون را نشنیدن  
این سخن مضطرب شد و طحالی معینان برق و با و با استر ابا و فرستاد و نشان بیاویون در باب استیصال امیر عالی منزلت ارسال داشته و در  
نشان سوگندان یاد کرد که هرگز این نوع قصدی در خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و آنچه در آن باب جمع شریف رسیده اصلا واقع  
نموده و چون آن قاصد شرف ملازمت امیر علی شیر دریافت و نشان را بعضی رسانید و معرب حضرت سلطانی در بحیرت افتادند و  
که از آن قضیه اصلا خبر نداشت و احرام بارگاه عالم بنا بسته در عرض ده و دوازده روز استر ابا دهره شافت و معاد نشانی پیش  
جلالت مناط حاصل کرده بود و اسطه عرض داشت نمود که آنچه امیر حیدر عرض کرده کذب محض و بهتان صریح است و هرگز این نوع سخن بگوین  
من نرسیده بنابر آن امیر حیدر بخور داد و مضمون گشت و امیر علی شیر از حکومت استر ابا و تحققات امارات بمبالغه تمام مستحقا نموده  
الحاج از خدا اعتدالی نگذرانید و خاقان مضمون ملاحظه رضای خاطر میر سید ردا فرموده آن طمش را بقول معقول گردانید و معرب  
حضرت سلطانی بهر اعیان در وطن موقوف و مسکن معهود اقامت فرمود و بواسطه ترک مضطرب امارت روز بروز جاه و منزلت و  
عظیم و حرقتش در افروخته تا کار بجای رسید که خاقان مضمون بوی مکتوب بنوشت و القاب انتخاب را بنویسید در قلم می آورد که جناب  
به ایتنا آب معالی ایاب زیده ارباب دین و دولت مدد و صاحب ملک و ملت نوشتن الخیرات موفی المیزان رکن السلطنة و المملکة  
اعتقاد و الله الخاقانی معرب حضرت السلطانی نظام الحق و الحقیقه و الدین امیر علی شیر ضاعف الله توفیقه العتقه بعد از آنکه امیر علی شیر  
حکومت استر ابا مستحقا نمود و بار دیگر امیر معقول حبه ایلان آن ملک توجیه نمود گفتار و در بیان ترویج شاه زاده محمد  
معصوم با دختر الف بیک میرزا و ازین سبب خطا میرات از پل مالان با باغ جهان آرا در خلال احوال گذشته مستح  
جاه و جلال رسید که پادشاه معید میرزا الف بیک بن میرزا سلطان ابو سعید در پس پرده عصمت محذره دارد که از مهر و دیدار عارض افتاد  
کردارش سپرد و از بهر تن چشم کردیده و از ششم حشام فایض الا نوارش مهر نیز نقاب سحاب بر روی کشیده سر و سیه از رشک  
در قنار قامت خوشتر از شای به کل و نبضه مشکین از غیرت زلف منمنانش بغایت مفضل نظم و جنبش و آهوی مرموم سگار و و ابر و دهر  
خنده روزگار زمین ساد و کیسوی غیرت در آویخته آفتابی دوش لبش شسته بر جیب جان کشته زده و بانس بران رشته بسته  
کره و خاطر بایون مایل آن شد که آن پری چهره را بجای آرد و واج شاه زاده محمد معصوم رساند و بواسطه آن وصلت بنیان بود  
با میرزا الف بیک حکم گردانید بنابر آن قاصدان بخندان با تحفه فراوان چهره مستیقت آن مهم نزد میرزا الف بیک فرستاد و ایشان

و ایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در خطه کابل شرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه در یاقه بعباری لایق او در سالت نمودند و زهره برج سلطنت  
و جهان بینی را برای در می اوج خلافت و کشور ستای و شکار می نمودند و از انجلیک آن شمس البیضا بابت مقرون گردانید و بیزان محمد علیا اشارت  
علیه مبذول داشته و باره بچپان اصفاف نام و احسان فراوان تقدیم رسانید و در اوایل شمس و لعین و ثمانه محقر زنگاران مجری غفلت دانا  
بجسمی که دیده گردون پیر در نظاره آن حیران ماند و خطمی که جیسر روشن منیر چه دفعه اصابت عین الکمال آیت و آن یکا دالین که در زبان را بدین  
حزاسان روان ساخته و چون خبر قرب وصول آن دختر قمریکه را در سلطه برادر رسید خاقان و الا که مرتب طوی و آیین بسین شهر و کوی فرما نمود  
امرا و ارکان دولت بمر انجام اسباب جشن و سرور و ضروریات ایام نشاط و سرور و شغلی نمودند و در باغ جهان آرا بر اقیان کار کرده ابواب  
فرج و شادمانی بر روی روزگار و صغار و کبار طبقات انسانی کسودند و در باب صنایع اصفاف بدایع ظهور آورده از پل مالان تا باغ جهان آرا  
کوچه و بازار با لایقین بسیند و چهار طاقها را فرخته تمامی جدران و دکا کین را بدیاری چین و مخمل فرنگ و طلسم خنای و ناهه هفت رنگ بسیار بستند  
و انواع بقیعها بصورتی پیوستند که در تفریح و چوکی آن بنان بیان عاجز است و تخریر کیفیت آن از استطاعت قلم و زبان مجاوز و اکثر حمله نشینان  
خلافت و جهان بینی سار با ترقیب کرده و در مخفای کواکب شسته با استقبال شافتند و در روز دهم بیج الا اول سنه مذکوره در سالان با آن بایسته  
شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرط یکیش پیشکش نشان تقدیم رسانیدند و مقدار زر و کوبه سیاحتی کردند که قافله نیاز در هر طایفه جهان رخت بست  
و دست عنایت بخشیدند کار سازان و اب و آب خنای روی سا کین و فقر و بکشتا و جهان روز از پل مالان تا بجهان آرا کشته و در تمامی آراه که  
زیاده بر یک فرخت از دو طرف مخفیان خوش آواز و سازندگان نغمه در از نوای رود و در جمعی چاک و عود و ادای تهنیت مینمودند و در هر چند  
قدم امرا و ارکان دولت خاقان حضور و شاه زاده محمد محمود و خورشید و اجناس مخصوصه و شاعران و اوج ناداری میفرمودند و باین ترتیب  
و آیین او را باغ جهان آرا رسانیدند قصه و علماء و اشرف و فضلاء مجلس تالون نشستند و بقیع خنای شریعت عرا آن دو شاه زاده هفت تن  
را با یکدیگر عقد بستند و چون مشاطه تقدیر بر پرده زرد و زری روز از پیش روی و در میان شنبان آسمان برگرفت و ماه و شتری در جمل سیکو خری آغاز  
در لری کرده مقدار ایشان هفت بتسیر پذیرفت شاه زاده محمد محمود و بختیخته خاص فرامید و آن قمریکه زهره چین و در بر کشیده کام دل را  
حاصل گردانید بخت با لباس خنک و کوهی هفت که تواند قلم کیفیتش گفت روز دیگر که فراتان مضاعف و قدرشامیه زرنگار و قشای و قشای  
زنگاه سپهر را فرا خنک و از فروغ طلعت جمشید خورشید عصر به سکون انور و درین شتاب بیت روز دیگر که زنگاه سپهر گشت روشن و نور  
طلعت مهر خاقان حضور در زنگاه پیر اشتهاء طوی خانه رخت بخت نشسته مجلس انس و زم نشاط بنو چین خورشید قرین شاه زادگان عظمت  
آیین آرایش یافت و فروغ حاجهای شراب از خوالی و شغله و طلاهای راج ریجانی بصفت خنکها نافت تاب آفتاب عارض ساقیان سین  
ساق اطراف آن محل را نور و صفا بخشید و نجات و تفریب طربان خوش آواز حضور و سرور و باده پرستان را زیاده گردانید نظم و چو کلگون گشت  
از می روی ساقی ماند از نوش ستای سیج باقی مخفی از نوای روح پرور برقص آورد و گردون مدور مطحیان چرب دست و خوانسار لاله  
شیرین زبان بر زبان اغذیه لندیده و مطعومات لطیفه از بر چدر و حوله خیال کج افروان و از آنچه با عاظمه و ایره احتمال در آید بیرون و فاکته  
تخیر و نولم طبع میشتون می کشیدند و قافله عوج را از محله خواص و عوام نام بر و بیکه جوی ممکن بودی کو چاندند بخت ز جلیس خور و بهنا  
هر چه خواهی ز مرغ آورد حاضر تا بامی درین پنج چندین روز بسیار عاظمه و مطبوع بود و خاقان حضور در بزم خرمی و دو شکای نشسته بواز هم  
قیام مینمودند و چون از ان کار لالت دست داد و بطی ساطع و مساهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت بستان  
برگشت و ذکر سلوک امیر معول در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او با شاست صوفی حلیلی و ملک عواق  
سابقا حاتم و اسطی نژاد بقریر این را در زبان گشاد که چون امیر عشیر از ولایت استرا با دست خفا نمود خاقان حضور بار و یک حکومت آن ملک  
با امیر معول رجوع فرمود و در آن زمان که امیر معول در جرجان بهرمان روانی شغال داشت در شهر ۵۹۵ حکم بایون صادر شد که جناب عالی  
ایا بفتح از الا عظم و الاعیان خواجهر المله و الدین خود بجهاد الدین بچی که مرجع و ملاذ اکابر و لایست ما زندان بود و بایست بر سر جلافت

و سرور

ایالت

شاید چون مشارایه بر حسب مثال لازم الامتثال باد السلطنت برآید بنا بر رعایت بعضی از اهل شرافت در قلعه انقیرال دین معینه و محبوس گردید که کما  
فرمان خاقان علیجاه لغاذا یافت که امیر محمد امین عباسی دامیه سلطان احمد چو کاجی دامیه و بیوش محمد بوجی با ستر با دشتان فتنه ضبط جهات خواججه الیه  
بر دارند و اولاد و اولاد و کلاد و انجناب را نمودند و معینه سازند و امر عظام بوجو جان رفته امیر محول و موسسه روزی در شیت آن مهم با ایشان  
مواظقت نمود و آخر الامر بواسطه تحلیلات لغنائی و سولیات شیطانی عصای عصیان و نافرمانی بر پیشانی بسته با خواججه شمس الدین محمد کاجی و بعضی  
دیگران قریبا و اتباع خواججه محمد الدین در ساخت و گرفتاران را از بند کزنده نجات داده بدست بمیر می ابواب فتنه و فساد و کساد علیجاه  
سیادت آب نقابت قباب سید کمال الدین اجل را که بعلو لب و طهارت ذیل انصاف داشت و بگذارد و حج اسلام فایز شده باشد  
و چهارم حمله از امر اجل زندگانی نموده بود بدرجه علیته شهادت رسانید و خواججه شمس الدین کرد که صاحب دیوان امیر نظام الدین علی شمس  
و در اولویت بصیرت سرکار خاصه بجا شغل داشت از عقب سید اجل پاسبان دام اجل ساخت امیر محمد امین و در فقا چون این حال شنید  
نمودند از دل الفیحه ستر با و متوجه دار السلطنت برآید گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت امیر محول تعجب نمود  
ز نام سلطنت استر با در در قبضه اقتدار شاه زاده کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بان محبوب آورده امیر محول  
بجانب عراق و آذربایجان که سخت در دست است و تعیین و ثمانه که سلطان یعقوب مجتهد وفات یافته بود و میرزا با ستر میرزا رحمت سلطنت  
نشسته بر تیریز رسید و میرزا با ستر او را منظور نظر رعایت و التفات گردانیده در سلک امر عظام نظام داد و بعد از آنکه امیر محول چند  
ماه در ظل تربیت میرزا با ستر بسر برد و در روزیکه شاه زاده با بعضی از اعدا دولت مقابله و مقابله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق  
بیوفانی نهاد و بجا لغافان بپوندد اما در وقت متوجه صوفی غایت نعمت شال حال آن نگوییده احوال گشته صوفی حلیل که را فو قان جهات میرزا با ستر  
بود و کیفیت غایت اورا استماع نمود و در ساعت آن ملک حرام را پیش خود طلبیده بضرع عشق فرمان فرمود و در رختی که ملک سرافکند  
و فکر مواخذه و مصداقه خواججه نظام الملک وزیر و رسیدن او بار دیگر بر تیریز وزارت خاقان کشور گیر در آن  
اوقات که خواججه محمد الدین محمد در کمال اقتدار شکیبای تمامت ملک و مال میرزا داشت اگر خواججه نظام الملک را از منصب وزارت عزل  
کرد اما از درجه اختیار و اعتبار سابق ساخت و خواججه نظام الملک چندگاه در شایعش و در کار گذرانیده آخر الامر مانند مایه در شکله  
اضطراب آغاز نهاد و عرض داشتی در باب شکایت خواججه محمد الدین محمد ز خاقان منصور فرستاد آنحضرت بنا بر فور التفات و رعایت  
التوفیق را بجنس تسلیم محمد السلطنت نمود و چون پرتو شورش خواججه محمد الدین محمد بر مگردید و خواججه نظام الملک افتاد بکلی بهت برد و شرمه تصور  
داشت جمعی از اشراف و اعیان را بر تفرار و اغوا فرمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم اشتقاق پادشاه مدد ملت شده خواججه نظام الملک  
مع اولاد و اتباع معینه و مواخذ گشت محصلان بهرام صولت انجلیست را و دیگران و تعزیه کشیده خواججه راجه مزید اولاد و ابانت  
بگرو و در سر چهار سوق بلده میرا قین کردند و چون آید او انصرار خواججه اصغر شکار از خدا عز و جل در گذشت و تمامی جهات و مملکات  
او و اتباع خواججه بر اندران گشت خواججه محمد الدین محمد رحم فرموده اشارت نمود تا بند از پای خواججه نظام الملک برداشته و او را  
مطلق العنان گذاشته مقدار انحال ناره رشک و حسد در کانون در و ن امر او را کان دولت آغاز اشغال کرد و با هم اتفاق نموده خواججه  
عبد و یحسان را بغلاف ایمان بگو که ساختند که خواججه محمد الدین محمد را از داخل در امور سرکار سلطنت نفع آیند و این حدیث بجمع محمد السلطنت رسید  
بناظرین ظهور نمود که چون دست از سر انجام تمام سلطانی باز دارد و محملست که نویمان عظام و مقربان بارگاه بهر احتیاج نوبت دیگر خواججه  
نظام الملک را بر سر وزارت نشاندند خواججه که مخالفت بر میان بسته انعام و پادشاه بران خواججه نظام الملک را در خلوتی طلبیده  
که من کرت دیگر تر بر سر وزارت بگشایم و در تمام قطع و فصل و رقی و قس و تمکات دیوانی را در قبضه درایت تو می نیم بشرط آنکه لوازم  
عبد و یحسان در میان آری که من بعد مخالفت و عصیان من پیرداری و بر جاده خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفتان  
و دشمنان من طرح مواظقت و بکافی عینداری خواججه نظام الملک انجلی را فو ز عظیم دانسته بطریق مسطور با خواججه محمد الدین محمد تعینت کرد و

کمال الدین

کفران

در صدد

که خواج

سببیت کرد و اساس معاهده را به عیثم حکم ساخته زوی اسیر انجام محاکمات وزارت آورد و بعد از آن ایام و بروج پوشت که حاکم بلخ میر نظام الدین  
 علی کوکلتاش بسبب آنکه خواج محمد الدین محمد نسبت برادر او میر نظام الدین علی شیر طریق خلاف و عناد مسلوک میدارد بوقت مجال و حکام قریه  
 و مجلس شرف بایون زبان غیش کشاده محاسن احوال طارمان امیر صفائی صمیمیت و اتصال را بصورت مستحق اعمال بلوچ خاطر بادشاه میگوید  
 کجیل عصیان نموده و مکتب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده بناء علی بد اخضرت اعلی صلاح محکمت در آن دانست  
 که خواج محمد الدین محمد چند کاسبی در محاکمات سرک سلطنت داخل نماید و پیش از آنکه حکم با صفا را بجا بیاورد و بی جنبه تیار از اشغال ملک و مال  
 استغفای نماید و عزم برین جمله قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواج را فرستاد از آنجا صبی که داشت معزول گردانید و در روز غزل مبلغ صد  
 دینار یکپایه انعام فرموده خلعت طلا و زین پوشانید آنگاه خواج بر قوام الدین نظام الملک با استقلال در سر انجام امور ملک و مال دخل کرد  
 خاقان حضور روی توبه بقیه الاسلام بلخ آورد گفتار در میان ظهور آثار خلاف از صحیفه حوال میر نظام الدین در پیش  
 علی کتابدار و توجیه خاقان مضمون بحسب بلخ در ضمانت نماید حضرت پروردگار چون امیر در پیش علی مکررات و تورات از  
 ثقات استماع نمود که اختیار و عتبار خواج محمد الدین محمد توبه رسیده که اصلاح برادرش میر نظام الدین علی شیر الثقات نمایند بلکه در هر چندی  
 که محترمان حضرت داخل میکنند و جاسب نقیض گرفته ابواب خلاف و عناد میکشاید اندیشه که اگر چند کاسبی حال بنحو حال جاری باشد شاید  
 که تشریف قدر امیر علی شیر با و سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بر آن قرار داد که خاقان حضور را متنبه سازد که اگر دست خواج  
 محمد الدین محمد را از دامن عرض و جاه و امر بشوکت دستگاه کوتاه کرد اندک هم بخیر سلوک طریق خلاف خواهد شد آنگاه در باب خارج  
 ابراهیم حسین میرزا که در آنوقت در بلخ اسم حکومت داشت تدبیری کرده فرمود تا مهر تایید بکند و نشانی در باب طلب شاه زاده در علم  
 آورده بان مهر موشی ساخت و نزد حضرت فرستاد میرزا ابراهیم حسین بصورت فرمود که آن نشان از مکن عنایت خاقان حضور صدور یافته  
 بر آن عنان بکشد و بطرف دلاست ظفر برآه تافت و بعد از آن میان سلطان محمود میرزا و امیر در پیش علی سلسل غانزه شد که دو چون  
 ابراهیم حسین میرزا بپایه سر بر علی رسید و کیفیت خبر امیر در پیش علی واضح کرد دید خاقان حضور خواست که قبل از آنکه میان او و سلطان محمود  
 رابطه موافقت استحکام یابد هم بلخ را فضا و به لاجرم فرمان فرمود که او را عظام بر آن فرو فرایم آوردن لشکر اشغال نمایند در آن نشان و در  
 از مخر خلاف امیر در پیش علی حزن و غلال بجا طر اشرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بر زبان الهام بیان کرد این که عجب حالتی  
 که با وجود این به حقوق تربیت و عنایت که ما را در ذمه در و پیش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلوک داشته داعیه سرکشی دارد و چون  
 بعضی از اهل فساد و بعضی رسایند بودند که عصیان امیر در پیش علی بی وقوف برادرش میر علی شیر نسبت خاقان حضور از محترمان حضرت نیز  
 در آن مجلس اندک سخنانی ظاهر ساخت در آن چنین انتخاب بپایه سر بر علی رسید و کیفیت گفت و شنود معلوم نموده بعنایت متوجه متانت  
 کرد و بدو مختار آن محال خواج عنایت الدین محمد بدار که بفرموده و کیا است و کمال هم و فراست بی نظیر روزگار بود و پوینته بصیقل کلمات  
 بر آن امیر و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر بایون نیز دود پیش آمده گفت سلطنت شما جبهه بی ادبی این غلامت کتابدار  
 استمقدار ام سجا طر مبارک راه سید هدین شرط کردم که بمن لحظه بجانب بلخ فرستد علی اسیر الحالی او را با سلاسل و افلاک محبت رسانم خاقان  
 حضور را شنیدن این سخن در خنده افتاد خواج عنایت الدین اجازت رسالت بلخ فرمود و او همان روز بر جناح بهجتال متوجه ملاقات امیر  
 در ویش علی گشته بعد از آنکه زمانی را بابت نصرت آیات نیز بلا صوب در حرکت آمد و کوچ بکوچ بر غاب شتافته از آنجا متوجه تخت  
 خاقان شد و خواج عنایت الدین چون بلخ رسید امیر نظام الدین در ویش علی را بر اندیشه کرده بود علامت نمود و از و خاست کفران  
 نصرت تخوین فرموده بعنایت خاقانی امیدوار گردانید و انتخاب از اظهار خلاف ندانست نهیابیت دست داده و محبت خواج  
 عنایت الدین با بقبال موکب ظفر مال روان گشت و چون سینه چار فرسخی از دوی بایون رسید خواج و بد را سر پیشتر ملازمست شهر را بدو  
 مقدار شتافته عرض کرد که غلامت کتابدار را نزد یک پیاپی سر بر علی آوردم اما در راه آنسوی که غل و بجزیر تواند ساخت نیافتم اکنون

دکا

اگر حکم شود از اراده و باز حدادی برده و او را غل کرده ببلایت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدین را بمشول اعطاف خسروانه ساخته فرمود  
که تم غفور بر جرایم درویش علی کشیدم باید که بعد غفر متوجه خدمت کرد و دو خواجه دیدار روز دیگر در تخت خاقان میردرویش علی را بسایگان  
همایون در آورد تا شرف تقبیل آن بل فیاض دریافت و بقاعده محمود در سلکت اعظم امر تنظیم شد و چون دوسه روزی ملازمت نمودند  
انفعالی که نزد لال بر احم با و شانه غفور نشست اتماس کرد که خاقان منصور غفر را و با بنو منصور و با چون غفر کرد اندک تا حسن و جوی و احوال صورتی بود نرم  
اخلاص و خدمتگاری ظهور رساند و پادشاه بنده و از این مجلس انچه اجابت مقرون گردانید در آن روز از این نظام الدین درویش علی در  
اروی خود سه خرگاه که پوش آنها از سقرات نقون بود بر فراخت و از کثرت خیانت نقش نیکین و باز کارهای پرزب و ترین آن منزل غریب  
سهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدینجا تشریف حضور از ادانی داشت در برزم عیش نشا طشته بهمت بر استیفا و لذات کاشت و در شعلی  
اناسباب بگل آمده حاضر گردانید که دیده غنبدگان از نظاره آن خبره گردید و از طعمه و شرب و خاکمه بهما تیر و ن و لحم طعمه شایسته و ن  
مجلس چنان بود که کفایت و کمیت را شرح نتوان نمود و خباب امارت تاب و در آخر صحبت نمودند و بعد از آن در ده تاجی خیمه و در  
و قبه و بارگاه و اسباب مجلس را با فرشتهای ابریشین و اوای چینی و زرین و سیمین پیش کرد این نیکو خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت آن  
جناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد و اسکا و خاقان بجای کوچ بر کوچ متوجه بیخ گشت و بعد از وصول در چهار باغ امیر خیر یار غون که در ده  
آن بلده است ازین مقدم بهما چون نریخت حضرت و نصارت یافت و آن رستمان قشلاق در آن مکان اتفاق افتاد خیال پوریش حصار در  
خاطر آفتاب آثار پیدا شد لاجرم اطمینان ترسید و جمیع لشکر با کجاست میرد و التون و سایر از اروایات رود کن گشتند و باندگ ران  
سپاه بسیار در محک حضرت متخایع اندک بیت سپه شد بدو شاه همچون که بهم با که بود و بهم متعین ذکر توجه خاقان منصور  
خویم تحیر محاکم سلطنت محمود میرزا و کرشار شدن امیر و التون بنابر اقتضاء قضایایه و بیجا بی در اوایل  
فضل بهار که سپاه را یار روی با طرف بسایین و کنار جو بر بار نهاد و بیل آن محفل عشق سلطان کل کرشار کشته رخت بیکجائی با دفا  
و او خاقان منصور مظهر الوهم تخری محاکم سلطنت محمود میرزا جویم فرمود و امیر نظام الدین علیشیراد در ملک گذاشته با سپاه موفور و اہبت با منصور  
نصرت نمود و در منزل بابا شایه بوجہ عرض سپاه خضر دسکا مشغولی کرد و در آن روز بنا بر مسافر اہل فساد امیر درویش علی مواخذ شد و خاقان منصور  
او مصحوب جمعی از اہل اعتماد بکاتبین نازک داند تا در طبعه آن بلده مقیم گاه و از اندک گاه را ایات نصرت بنام عازم از اینک گشت و افغان  
رود و و عمارت مرکب تیر و از ابو ان کیوان در گذشت و چون سلطان محمود میرزا بر بعضی وقوف یافت بالشکر تیغ که از جوشن در حصار  
شادمان بیرون آمد و بجمال خانیان اتقین جیت و حسن و شاه را از قدیمش خود طلبید و برادرانش امیر و بی و پیروانی را بجا فطنت آن بلده  
مقرر ساخت و چون مضبہ از اینک از غفر نزول خسرو جیش فرہنگ رشک افزای سپهر فروزه رنگ گشت سلطان و پس میرزا و امیر  
جما بکیر لاس با فوجی از جو ظفر اقتباس آداب کشته تا خوش عنان گیران باز کشیدند و اموال متوطنان بجائی را عرضہ بن و تاراج کردند  
سالماتاً غایب باز گردیدند و خاقان خالجاہ خواست که آداب عبور نموده و بصوب معسر سلطان محمود میرزا تو جو فرموده قدم در میدان  
و متغایبند و سالخورده شام از نیام کشیده با عدا و دولت قاهره را از جام انتقام جرمه دہد تا چون بنحضرت بسبب نفرت و وجہ المفا  
مجال سواری نداشت و امیر ولی در طبعه قند ز رایت خلاف و عناد می افراشت امیر شیخ الدین محمد بدق بر لاس مانع نصرت بهما یون شد  
گفت و بشن را در عقب گذاشتن و با وجود درشت با حارث سلطان محمود میرزا آسان بنیداشتن از رعایت طریقہ خرم مستبعد است زیرا که بیک  
رایات ظفر بنامه بدینجانب آب شتا بدو در آن امیر خسرو شاه که در قند ز مشہر فرصت نشسته اند که ز با آب مویر را محاطت خواهند نمود  
و در وقت مراجعت عسا که نصرت مآثر از عبور مانع خواهند بود و بنا بر آن خاقان منصور در با صفا انفرجیت متر و کشته ناکاہ امری دست  
داد که احصابت را می میر محمد بوضوح پیوسته حرکت رایت نصرت است بکاتب قند ز اتفاق افتاد بنین بمحال آنکه امیر شیخ الدین و التون  
ارغون که بموجب فرمان بجائی از طرف زمین و او تو جو ملازمت خاقان منصور بود و بعد از نصرت انحضرت از پنج با فوجی از سپاه تیر خنک با

و در وقت  
۱۳۰



سید  
امیر ذوالنون  
۳

بآن بلده رسید و از غایت غرور پیش از آنکه تهنه سپاه هزاره و کوردی بپایند و با شصت نفر از دلیران سپاه جلالت اثر روی باریکست نهاد و خبر خود  
و قوت لشکر تقدیر رسید با مقصد مرد کل مسلح سر راه بر آنجا برفت امیر ذوالنون بعد از وصول بدان موضع از کثرت عدو و حد دشمنان فزاید  
مستعد زرم و پیکار گردید و هر چند جمعی از دولتمداران محروم داشتند که چون مردم ما در غایت قوت اندام سپاه در محو اده قدم در میدان قتال نهادند  
نهاد و مقتضای انفرادی طاق عمل کرده و غمان بطرف بلخ اعطاف میداد و بجای رسید و آن پیشرو شجاعت تیغ تیز از نیام تمام اخته بر طبق لشکر  
امیر و لی اخت و در حمله اول جمعی را قتل و جرح کرد و اینده بر خاک خدلان انداخت اما چون اعدا بسیار بودند ملازمان امیر ستم نشان فرار بیکار خفا  
کردند و سپاه تقدیر آنجا برادر میان گرفته مهتور می گنجی بر سرش زد و چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر قندریان هجوم نموده او را کشتند  
کردند و امیر و لی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده و غمان بصوب قندز گردانید و چراغان را طلبید و بجای تمام امیر ذوالنون اشارت نمود و  
چون انچه بعضی خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی بران قرار یافت که نخست بظاہر قندز شافیه تمام برادران امیر خسرو شاه را فیصل بدستگاه و  
بسلطان محمود و میرزا هند لاجرم اردوی کیهان پوی از اینک کوچ کرده و توجیه قندز کشت و بعد از طی منازل بطاهران بلده رسیده کنسار آب یکی منصب  
سر ادات سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر ناصر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه تعادل کوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که میرزا عالم افروز  
بر فراز حصاری نیکون گردون تیغ زرنگار از نیام افق بر یکشید تا و تیکه سپهرین بلال بر سپهرین ظاهر و بود و امیر و لی در دلاوران لشکر منصور سپاه  
جلالت نزد یکت بخند ز قندز رفته صف قتال می راستند و مردم شهر بزرگ برج و باره از سر جان که تهاست بس کران میجو مانند  
ولد و ترک بر تارک سر کشان سپید و خست و بیکان خاراکه از غلات جان بود و رضای بومی افروخت غرض گمان در عصدای مرکب کوشش  
پر دلاور میسرمانند و تیغش مانند خون در شرابان سرمان کرده جان را از میزش تن میرمانند نظم ز باریدن تیر همچون مکرک بهر گوشه خواستند تا  
مرکب ز غنیمت کوس خالی دماغ نماند کشت از دیده روی فراخ و چون سلطان محمود و میرزا مراجعت خاقان منصور را از اینک معلوم نمود  
و قضیه محاربه و محاصره قندز را شنید برادر سوار از دلیران روز پیکار انتخاب کرده سردار می آن سپاه را به تجمیع بلخی بوغا که از سایر امر احوال میرزا  
جلالت و مردانکی اقبال داشت معوض گردانید و او را فرمود که بر سر ظفر از خاقان منصور شتران و ده دست بردی نماید و تجمیع بلخی بوغا کل  
اتحادت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از بحر می غیر مشهور از آنجا میجو نمود و نیم شبی کنسار اردوی بایون رسید و بنا بر آنکه لشکر  
مواکب گردون مراتب بموجب فرموده خاقان فریدون فرزند یکت یکدیگر فرود آمده بودند و چنانچه از اخطاب بطناپ رسانیده مجید بلخی بوغا تها  
که بهر کفر و روی اثر و آید و بجای آنکه هرگاه سورن اندازد شاید که جمعی از عساکر نصرت ماثر قدم در میدان مقابل و متحاله نمند و بدین جهت نشو  
و در دو موقع باید آغاز فریاد و فغان کرد و چون از سورن بلخ خاقان صف لشکر رسید فرمود که تو اچیان جبار با مرادها و دان رسانند که اصلا  
خیام خویش برون بیایند و بفریاد و فغان معاندان تو جزم نمایند و چون مجید بلخی بوغا دید که فایده بران غوغا نیست میثود و دم در کشید و غمان ادب و  
کنسار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاه زادگان و امر او سر دران را تجمیع ساخته نظر التفات بجانب ابوالحسن میرزا انداخت و آن شاه زاده  
سعادتمند را با غلام اسب کوه پیکر بامون نوزد سر فراد گردانید فرمود که ما ستم برادر سوار تیغ که از عقب مجید بلخی بوغا نصرت نماید و ابوالحسن میرزا  
بر حسب فرموده روی براه آورد و پادشاه عالیجا به تعاقب سه چهارم برادر سوار دیگر در سال داشت و ابوالحسن میرزا در کنسار آب بخالغان خدلا  
ماب رسیده در مساحت دلیران موکب عالی ساد حمله آتش قتال التهاب دادند و مجید بلخی بوغا تاب مقاومت و خیر نکست خویش ندیده غنا  
بوادی فرار گردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریای سیاحا صلح بخت رساند و در محلی که قدم در سینه نهاد تیری عمر فرسا نصرت  
قضا کشاد یافتند و ورق حیات او را غرق تیغ فنا گردانید و نیم فتح و ظفر از غنیمت غایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالحسن میرزا زنده از اتباع محمد  
بلخی بوغا قریب ششاد نفر دکنسار آب سر سباد دادند و جمعی دیگر زخمی بیکان قادر اندازان دلاور در میان رودامویه روی بعالی عهتی نهادند و دریا  
چگون از خون کشان نیک لعل بخشان گرفت و ریخت بامون از بسیار چنانی آن روز بر کشان با کوه و پشته سمت ستاوی پذیرفت و شاه زاده  
منظهور اخر من زندگانی دشمنان را با تیش قدر سوخته و خسار بامون با نوز فتح و فروری بر افروخته بهر کمر بایون محاربت نمود و خاقان منصور

بهیچ و سرور کشته ابواب طاقت و اشفاق بر روی روزگارش برکشود چون از مردم سلطان محمود میرزا که در پنج تقدیر بسیار و دشوار شده بود و چنانچه  
 و از کینا و آب و نیکی کوچ فرموده در چهار باغ خسرو شاه که در بیرون قندهار است منزل کردید ذکر مصالحه خاقان منصور با میرزا سلطان محمود  
 و معاودت رایت نصرت آیت در صمان عنایت ملک محمود و چون که نیکان معرکه تجدیدی بود با بار و دی سلطان محمود و میرزا  
 رسیدند و کیفیت کشته شدن او را بعضی رسانیدند و از آن پادشاه سعادت آتیا تحقیق انجامید که در مسافرت خاقان منصور غیر ضرر  
 فایده مضبوط نیست بخت هر که با او لا و باز و بچه کرد سعادتمند بود و در این کار و بنا بر آن طالب صلح و صفای کشته حجت بساط موافقت و رفع  
 عجز و مخالفت عاجز و نایب سیادت دست گاهی میرزا بخت تردی را که در آن زمان از سایر خانان و دکان ترند برید جا و جلال  
 افزونی حجت و اقبال مستی نام داشت از خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملک و ملت بمصون نگه میبایون و آن طایفه ای که از این قومین بود  
 و صلح و اینها عمل نموده پادشاه را علی شانت و خاقان منصور مقدم شرفیاش را معزز و محترم داشته جناب رضوی قنصلی قنصلت با وارسا  
 و در باب سیادت اساس صالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته کرد ایند و خاقان منصور بنا بر کمال ارادت بمبتستان و دودمان سیادت  
 انجمن اربعه قول اصفا فرموده چنان مقرر شد که سلطان محمود و میرزا صلیبیه خود را که در پیش خلافت مسعود و در سلسله از دوا  
 خواهر داده خود حیدر محمد میرزا کشیده بدار السلطنت برآه فرستاد و عجله الوقت امر از قندهار بچند دست قدرت ایشان بدان رسید پس بکیش  
 ارسال دارند و امیر شجاع الدین و والنون را از قندهار بخت داد و بخت و کرم بدرگاه عالینا و رسانند نگاه مواکب کردن مراتب روی بخت  
 سریر جا و جلال آورد و سلطنت مملکت حصار شادمان و ترند و خندان و بدخشان و قندهار و بقلان را بدو و محمود و میرزا سلطان محمود و کداز  
 و چون انجمن بخت اثر برادران میرزا خسرو شاه رسید غلظت کوس بشارت بعشرت کا به میرزا رسانیدند و فی الحال امیر شجاع الدین و والنون را از  
 مجلس بیرون آورد و غلظت غلظت پوشانیدند و بر اسم اعتدال و استخفاف قیام نموده پیشکشهای لایقه و تسو قات رایقه مرتب ساختند و صحن جناب  
 امارت تاب و امیر محمد باقر که شوهر خواهر میرزا خسرو شاه بود بدرگاه خاقان و الا جناب فرستادند انحضرت امیر و والنون را منظور نظر بخت  
 کرد ایند پیش فرمود و انجمن بخت قوام میرزا خلافت میرزا قیام نموده زبان شجاعت امر از قندهار بکشت و دلمش معقول افتاد میرزا باقر را فعال  
 اقربا شرمند و سرافغان پیش کشید و غلبه بوسی دریافت و پیشکش کشید و بر تو انوا و اطاف خاقانی بروجنات احوالش طاقت و دست  
 عنایت خسرو پورش بدین خلعت عفو و امان در قابلیت میرزا باقر پوشانید و چنانچه امیر و والنون و علی طلاع دوزی فرستاد و امیر محمد باقر را  
 بجایه خاص و انصر مصلح اختصاص داده و حضرت مراجعت از دانی داشت و بعد از آن ایام امیر بزرگ تردی با تمام سپ و زر و نفاذ ثواب  
 و تبرکات دیگر مباحی و مقرر کشته مقتضی الامام روی بار و دی میرزا سلطان محمود آورد و بنا بر آنکه در باب صلح و صفای مسامحه جمیله تقدیم رسانید  
 بود آن پادشاه عاجز و نایب سیادت و نقابت پناه و مهوای نعام و احسان پیکران کرد و چون خاطر خیر خاقان منصور از این وقایع و امور  
 فرغت یافت عنان مراجعت بطرف قبه الاسلام بدین طاقت و نشا طشکار از ضمیمه فی آثار سر بر زده امر اولشکران تمام صحرای علم و خرم  
 و سایر باغ را احاطه نمودند و بجز که روانه چند شبانه روز جانوران شکاری را ندانند و در منزل بابا شاهی بود که بهم رسیده ده پانزده هزار  
 آهو و بچه جمع گشت و شاه را دکان نعام و ده را در مریخ انتقام بر حسب اشارت خاقان کرد و ن غلام نبوت در آن مقور قاتحه از زخم  
 تیر تیر و شمشیر خون ریز شکاری بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد از آن سایر لشکریان را بر دوخته تمامی آن جانوران را غنیمت بخون رسانیدند  
 و خاقان منصور قبه الاسلام بخت شافته حکومت آن بلده را بدی برج کامکاری حیدر محمد میرزا از دانی داشت و امیر محمد و ولی بخت راجحه  
 منیشت حفات آنجانی در ملازمت شاه زاده گذاشت انگاه رایت نصرت آیت کوچ بر کوچ و توجیه شرفی سلطنت شده کامران و کامیاب  
 از آب مرغاب عبور نمود و از پنج ده ترناب کشته سعادت و اقبال در باغ جهان را از نوال اعیان فرمود بعد از آن باندک زمانی انامل تقدیر  
 از دست لعل لال بر رخسار اقبال خاقان بهمال کشید و سلطان و بیس میرزا چند ماه بهلول بر شرف ناتوانی بناده و توجیه ریاض عقی کردید خاقان منصور  
 از وقوع آن مصیبت محزون و متاثر کشته امر و ارکان دولت بلوازم تعزیت برداشتند و روح شریف شاه زاده را با طعام طعام و خنقا

مبارک الدین

خفایات کلام ملک نظام شاه و از سلطان و پس میرزا ایکست پسر پسر محمد سلطان نام و باد این پسر سلطان حکم است بخت خاقان  
 منصور و خالان شاه زاده باو الله خود در قید حیات و در ظل عنایت حضرت پادشاهی پسر الدین محمد پسر میرزا پسر پسر ذکر صعود  
 خواجه قوام الدین نظام الملک بدرجات تقریب و نیابت خاقانی و موافقت شدن امیر محمد بندق و امیر  
 جهانگیر و خواجه محمد الدین محمد بقدر جناب جلال سبحانی چون بسبب اتفاق امرا باو افغانی سلطان حسین میرزا خواجه محمد الدین  
 محمد از داخل در امور ملک و مال معاف داشت و نام امور دیوانی و سرانجام همسام سلطان را بکف کفایت خواجه قوام الدین  
 نظام الملک گذشت و خواجه نظام الملک با علی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبه وزارت برتر نهاد و روزی به منصب  
 اشرف دیوان علی شرف بوده بعد از آن در جرم اعطای مهر زد و دست بصدای او در ترقی و ترقی و بطن و بطن و عقد عتبات ملک  
 محروسه قوی شده اکثر اموال و صدور و مقریان و انجلیان طوعا و کرها را اسم اعظم سبحانی آوردند و وزیران و در تحت امر پیش پسر پسر پسر  
 و از این مطاعه نقیض را این دولت القابری قوی میکردند و پیشانی بکف خواجه نظام الملک بهصفت علم و تواضع موصوف بود و نسبت بشانج و  
 علم ادرات و اخلاص تمام ظاهر می نمود و هرگز حاجب و دربان بر در خانه خود ننشاند و هر کس را نمی شناسد که میخواست نزد خواجه  
 رفته حال خود را عرض میداشت و اولاد و امجاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین محمد الملک دو جوان بودند و  
 صورت و سیرت از آنکه و نهال وجود ایشان از صفات ذمیه و سمات دنییه پیرشته خواجه کمال الدین حسین بحدت طبع و وحدت ذهن و فصاحت  
 بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین محمد الملک با وجود این اوصاف در میدان جلالت و سپاهی گری گوی  
 مسابقت از امثال و اقربان میر بود و این دو برادر را در زمان مارت و اختیار پدر بزرگوار در سلک انجلیان و مقریان خاقان  
 مکان نظم بودند و همواره حاجات فرق نام را عرض کرده عتبات خاص عام را سرانجام می نمودند و چون تقریب و نیابت خواجه نظام الملک  
 و اولادش درجه کمال یافت بنابر آری که از خواجه محمد الدین محمد در خواطر داشتند و قدر عهد و پیمان او را بر طاق نیان نهاده در پایه سریر  
 کا بهیشت میکشاندند و محاسن افعال او را در صورت تمجید بازنموده کثرت ثواب او را شرح میدادند و حکم مناسبتی بخیل بعضی از آنها  
 در خاطر خاقان عالی مکان عالی گرفت و قوا و اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه محمد الدین محمد است اختلاف بذریقت و در آن زمستان که خاقان منصور  
 در بلخ قشاق منبری اندر وی بیاوون کیفیت تغییر مزاج صاحب تخت و تاج را بخواجه محمد الدین محمد قلمی نمود و آنجناب متوجه گشته در گوشه اختتام  
 کرد بعد از آنکه با آنچه علم ستاره شم از آن سفر مراجعت کرده بر تو اقبال بر تفر سریر جاه و جلال انداخت خواجه محمد الدین محمد خفته براء بر لاس  
 امیر حاج الدین محمد بندق و مبارز الدین جهانگیر و تسلیمت و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد بر لاسیان در مقام معاونت و مطابقت  
 آنجناب آمدند و چون خواجه نظام الملک ازین معنی و قوف یافت تقریبات آنجناب تعلیم پیر بروج صمیمه میر بیاوون کاشت که در یورش قدس  
 امیر محمد بندق و امیر جهانگیر با سلطان و پس میرزا بهیبت نموده بودند که هرگاه احتمال بمباری بقصر زندگانی خاقانی راه یابد او را با سلطنت  
 بردارند و سایر درباری پسر خلافت و کاروانی را کان لم یکن بخارند و حال آنکه خاقان منصور را از امیر محمد بندق بهیبتان درشت که در لاس  
 یورش مذکور گفته بود و از بسیار در خاطر داشت و استماع قضیه مذکور صمیمه بخش گشته گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود مخمور گردانید و چون  
 دو امیر هم خواجه محمد الدین محمد را بعضی رسانیدند بحسب خبر قبول نموده مواجید دل سپرد فرمود تا خواجه محمد الدین محمد از غایت دور باشد  
 حکایت امیر محمد و امیر جهانگیر و اظهار عنایت صاحب تاج و سر قانع نگشته بحضرت خاقان پناهی فضل لانا می مولانا نور الدین عبدالرحمن التاج  
 رجوع کرد و آنجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بصبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه محمد الدین محمد در عتبات پادشاهی  
 مستلزم همزی ملک و خوشودی رعیت و سپاهیت التیه او را تربیت عیال بدینود و سخنان اصحاب غرض را در باره او بجمع رضا عیال بدینود  
 و خاقان منصور زبان قبول گشاده حضرت مولوی آنچه گفته بود و مثبته بخواجه محمد الدین محمد پیغام فرمود و خاطر خواجه طلیان کام یافته روز  
 دیگر از منزل اختتام جهان او را تشریف برد و بوسیله امراء بر لاس بغربا طوس مهر فرار شده عتبت هزار دینار کیکی میکشید که

پنور فراست در مجلس اول بود مخرج شهر یاری را بملت بخود نموده از پروان آمدن پشیمان گشت اما تن بقدر ملک قدر بنده روزی خند خاقان  
مستور بعضی از اماران و ارکان دولت را ملازمت نمود و بعد از آن هفت در آخر و هجده که حضرت خاقانی در چهار گوشه کشت کرد و عرض بزرگ باغ  
جهان را در بزم عیش نشاند و نشسته بود و امیر محمد بندق و امیر جهانگیر و خواجه محمد الدین محمد را طلب فرمود و امارا عظام را بمواخذه و مصافحه  
ایشان امر نمود و امیر محمد علی که که بمقتضای خواجه محمد الدین محمد مقرر شده بود و انجمن را که در آنجا نه خود بود و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت  
آستان امیر محمد بندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعه اختیار الدین معتقد و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید  
نجات یافته بار دیگر توغیبت خاقان بحضور بر وجبات احوال یافت و امیر محمد بندق مدت یکسال در حبس مانده بعد از آن خاقان عالی  
مکان او را نیز مسئول نظر حفاظت ساخت و از قلعه بیرون آورده با عظام جامه و جبهه زر روزی و افسر نوروزی سرافراز گردانید و بدو  
پیشتر منصب میرالامرای غایت کرده و در باره آن امیر عالی که روزم التفات و محبت تقدیم رسانیده اما خواجه محمد الدین محمد پس از روزی  
چند که در خانه امیر محمد علی نگه در بند بود خاقان بحضور پیشتر فرمود و میرزا سلطان احمد و امیر ناصر الدین عبدالخالق فیروز شاه و امیر محمد علی  
فارسی بر لاس و امیر مبارز الدین محمد و لی بیک و خواجه قوام الدین نظام الملک و اولاد و سایر امارا و وزیران و ارکان دولت و مقریان  
و انگلیان در دیوانخانه باغ جهان آرا نشسته امیر محمد علی خواجه محمد الدین محمد را باندی کران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدین باغ  
خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان تقریر گشاده تعداد معاصیب خواجه محمد الدین محمد کردند و انجمن بدلی قوی و اعلی شیخ نامی نخبان به  
اندیشان را جوایب نامی نیک گفت و هر چند اعدای منسوب بودند بیکدیگر و یکبار بر روی ثابت نواستند کرد و خواجه نظام الملک حاضر گشته  
اخرالام محمد عمر و ابادی را که عمارت سی ساق بود اشارت نمود که در پهلوی خواجه محمد الدین محمد نشست و انجمن روی او آورده گفت  
کسی را معارض من سازید که کم کفو من باشد تا اگر در شتی گوید از وی تحمل تو کنم که در محمد عمر و ابادی بر زبان آورده که من از تو کم نفیم بلکه اصالت  
من زیاده است زیرا که من خراف الاصل ام و ما در تو مملوک که پیر احمد بوده خواجه محمد الدین محمد از استماع این شیخ شلیخ برخود پیچیده روی بام  
وارکان دولت که همه با او در مقام حدوت بودند و او رو گفت با یکدیگر اعتراف مینمایم اما از معارضه محمد عمر و ابادی معاف دارید گناه  
بنا بر اشارت اعدا اسطری چند نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام اختیار از من صدور یافته نیک واقع نشده و بکنه خود اقرار دارم و امیر محمد  
علی آنکه او را بجمع باز برده خواجه نظام الملک با اتفاق امارا و وزیران سپاه سر بر علی شافت و کیفیت خطی را که از خواجه محمد الدین محمد رسانده بود  
عرض نمود و حکم حاصل کرد که تحقیق جهات و تمکلات انخواجه حمیده صفات پر دازد و نواب و خواص او را در یکجای و تقدیب کشیده آنها را در  
وجود و کتب سترغیه و اجناس لغتیه و فادیه بر با حیوانی و اوانی و ظروف عینی و کلیه های پریشین و نیمه های نقش نیکین ظاهر شد که بر گزشتن در  
چنان تحلیک کشیده بود و چون آن تحف و تبرکات بفر خاقان بحضور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد بخواجه محمد الدین محمد چنان بود که هرگاه تحفه  
لغتی بدست او افتد فی الحال بپیش ما کند و اکنون چنان معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام الملک چون این سخن بشود بعضی  
رسانید که با وجود آنکه تا غایت خواجه محمد الدین محمد را بکینه کرده ایم این مقدار تنوعات و تبرکات بمجمل پست غالب ظن است که اگر  
او را تقدیب نمایند دیگر اشیا را در ظاهر شود خاقان بحضور بخت باین امر بدستان نشد و اخرالام بر طبق مدعی خواجه نظام الملک حکم  
فرمود که باید ملاحظه نمایند که ایسی کار آورند و جرم دانند که بر کس در قطع رسته حیات خواجه محمد الدین محمد سعی کنند گشته عاید شده خواجه  
نظام الملک و سایر دشمنان خواجه محمد الدین محمد ازین سخن فهم کردند که رای بایون توجه است که نوبت دیگر خواجه محمد الدین محمد را تربیت  
لا جرم حیل اندیشیدند که او را در خراسان محال توطن نماید کیفیت و آنچه آنکه چون مدعیان خواجه محمد الدین محمد را فی الحال بکینه کردند و نزد  
ایشان بوضع پست که دیگر چیزی از وی حاصل نشود کس نزد او فرستاده گفتند که اگر تو مقبل شوی که در عرض چند ماه مبلغ گذاردی و آن  
اعلی فرداوری ما تو را مطلق العنان میسازیم نگاه در باب سرانجام آنو بطریق انداد و معاوضت مرعی میداریم و چون خواجه محمد الدین  
محمد حاضر خود را محض و قبول این سخن دید بر طبق مدعی اعدای تقدیم رسانید و از بند نجات یافت اما هم در آن مغیبه نظام الملک و بعضی را

او حکم

بدعی است

و قبل از آنکه حاکمات نوشته در وجه جمعی از علماء اترک و شاکر و پیشکان بخوانند و بنابر آنکه سرانجام آن وجه عقد و خواجیه بود و همگی بی ناموسی میرزا  
میکرد و کرت و دیگر در نوشته کشت و یراق رفتن مجاز کرده و محبوب طایفه از مردم فرنگت برآه بیابان کرمان پوشیده و پنهان روانه شدند و بعد از آن  
امیر نظام الدین در ویشلی خست حج یافته بجانب چهار توچه فرمود و اما خواجیه محمد الدین محمد چون منزل توک رسید فی ذلعه شمع و یقین و کافانه داشت  
حق را بیک اجابت گفته و توجیه ریاضت کردید و امیر در ویشلی گذاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت همراه باز آمد و نوبت دیگر  
بر مسند امارت بیکه زد و چنانچه مردم قلم خسته شوم خواجیه کشت انشاء الله تعالی ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در حاکمیت استرآباد و بیابان  
ششم از وقایع که در آن اوقات افتاد چون زمام ایالت و ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الادعای میرزا بدیع الزمان تعلق گرفت  
شاهزاده یحیی میرزا که با شرافت و شایسته رایت دولتش صفت ارتقاء پذیرفت حکام محاکمات ازندان و دستار رسل و رسائل به پیشانی لایق  
باستان سلطنت ایشان فرستادند و جوایز اخلاص خود را بر طبق عرض بناده بسلوک طریق طاعت و انقیاد و عده دادند و بدیع الزمان میرزا  
بسبب سادگن و رافت پرداخته بدارت اختلافی که در وقت مخالفت امیر مخول واقع شده بود قیام نمود و بدست مصلحت ابواب  
انعام و احسان برومی رعایا بل جهور برآید و امیر پیش الدین محمد بن عباسی را از پایسر بر علی طلبیده منصب میرالامرای و اختیار طریکی داد  
و جزئی و کلی را بوی داد و زمام امور وزارت و امور دیوانی را در کف کفایت خواجیه پیش الدین محمد بن خواجیه میرالدین شیرازی نهاد و مهم صدر  
و پیشانی را باب عایم بدستور محمود بدست نظام الدین سلطان محمد بن امیر بیابان الدین ها و ندشاه معوض کشت و چون مرجع و مرجع با مورد ولت  
سلطین آق قویلوک شاه یافته بود بسیاری از امر و ترجیحان التجا بشاه زاده آورده علم شوکتش از ابواب کیوان در گذشت و سلطان بدیع الزمان  
میرزا بنابر تخریض امرا و ترجیحان فی شهر رفته قصد تحریک تولایت کرد و وزارت را بر وی شایسته اما کاری از پیش نتوانست برد و بجهت وادار جوجه  
که استماع نمود بجانب دارالملکت جرجان مراجعت فرمود و از جمله عظیم امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استرآباد دست داشت  
یکی آنکه عالیه معالی پناه خواجیه محمد الدین محمد که از جنس قلمه اختیار الدین بجانب یافته بطلن مالوف شایسته بود و برادرش خواجیه پیش الدین محمد  
محمد شاه زاده که بنابر اغوای امیر پیش الدین محمد بن عباسی خواجیه پیش الدین محمد بن خواجیه میرالدین صدر و ریافت نمود خد کشته کشته گردیدند و چون  
خلق کثیر از مردم جرجان بآن دو خواجیه عالیشان بایسته بودند سلاکت جمعیت متوطنان آن ولایت تحت اختلال پذیرفت و ولادت خواجیه  
محمد الدین محمد یعنی حضرت ملکوت نیایی مصلحت و سکاکی خواجیه سیف الدین مظفر خراسان رفته منظور غایت مظفر حسین میرزا کشت و در سلکت  
امرا عظام نظام یافت و در اندک زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد بن عباسی شده بعضی خاقان منصور رسید که جناب امارت با  
پوشیده میرزا بدیع الزمان را بد آموزی کرده بسلوک طریق مخالفت و دالت نماید و ترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته و ادویه وار و که ابواب  
قصد برومی بالی و بار خراسان بر کشاید بنابران فرمان واجب الادعای بنام میرزا بدیع الزمان صادر کشت که امیر محمد بن عباسی را باند کرده  
در گاه عالم پناه فرستد و شاه زاده در اقبال آن مثال بکند و وزیران بهمان همال نموده اخرا از امور مضروب زمره از امر او خواص که ابقا  
و اختیار امیر محمد بن عباسی را بآن بود مگر قتل جناب امارت بانی فرمان فرمود و امیر حسین علی حاکمش موجب فرموده عمل نموده بنده  
کران بر پای محمد بن عباسی نهاد و او را محبوب خود گردانیده و توجیه در سلطنت همراه کشت و چون خاقان منصور جز آورده امیر محمد بن عباسی را  
نشانی بنام امیر حسین قلی فرستاد که سرور ارتق جدا کرده سپایه سر را علی فرستند و این نشان در رادکان با امیر حسین قلی رسیده حبس الحکم  
تقدیم رسانید و امیر نظام الدین علیندر تاریخ رسیدن سر امیر محمد بن عباسی به راه این ملت در سلکت نظم کشید ملت ظالمی را کشته سوزی  
محمدر و درنده سر آنچه آوردند قتلش را بهمان تاریخ بود و چون خبر قتل امیر محمد بن عباسی را بد رسید خواجیه پیش الدین محمد بن میرالدین بنابر  
اتحاد که نسبت بجانب امارت بانی داشت متوجه شده علم غایت بلکه غایت بصوب قندهار فرار داشت و وزارت سلطان بدیع الزمان  
من حیث الاشتغال بصاحب سیف و القلم و از جمله احوال الدین میرزا معوض کشت و مقارن آنحال ایات بهمانون فال خاقان بهمان بجانب حاکم  
شادمان در حرکت آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا برسم داد و متوجه کنایه آید کفار و بیابان بعضی از وقایع مرقده



و حصار و انصاف را بخت نصرت شکار بجزم تحیر آن مصلحت نظم دین نوبت که صورت پرستی زنده بر کس نبوبست کوسن سستی و  
 انجمن رخت ارب بند و ز تاشیه بهاران کل بخت و ذکر کرد و نکر و نور خرم کیم در و نفعی بازار انجم مصادق این سابق الکر میرزا سلطان احمد که سپهر بکتر  
 سلطان ابوسعید بود و در بلخ قاهره هم قند سلطنت نمود و در غره و قنچه شمع و متعین ثمانه را و در غره و سبزی راحت و سرور اتحال کرد و در انچه که به  
 میرزا سلطان محمود در سید میرزا سلطان محمود و در حصار قایم مقام خود کرده روی سهر قند آورد و بعد از وصول در آن مبلده قاهره بر مسند سلطنت نشست  
 حکومت بکار و توابع را بولد ارشد خود با بنیر میرزا گذاشت و در ماه ربیع الاخر شمع مانده آن پادشاه عاجله به بعضی شده علم تو جبهه عالم عظمی از  
 انگاه بنیر میرزا با اتفاق کار و امر از بکار سهر قند رفته فرمانفرما گشت و بنیشیه قوا عدل احسان برداخته بساط ظلم و عدوان در نوشت  
 و معارف جلوس میرزا بنیر سلطان محمود خان بن یونس خان بدیعیه بخیر و اورا انکه لشکر سهر قند کشید و بنیر میرزا اورا استقبال نموده در نوامی کتبی  
 ملاقی فریقین بوقع انجامید و نایره حرب و شعله طعن و ضرب اشغال باقیه در آن انجاسید کوکلتاش که از اعظم ارکان دولت سلطان محمود خان  
 بود و بعضی از جوانان بر اول در میدان مردان فرو آمد و شبیه نموده دیزلن سپاه سهر قند سهر قند در سر کشید و بجانب بخت تاختند و کار کجید  
 و سایر تیراندازان را بر پنج و نحوه ساخته لاجرم مخولان و لشکسته کشته شست بر معرکه گردانیدند و نیم فتح و ظفر بر چرم علم با بنیر قری و زید و لشکسته  
 سهر قند مخول را بنیر سهر قند بکند زانیدند با بنیر میرزا در غایت جاه و جلال سهر قند در خرامید و بدلا سامی رعیت و سپاه شغال کشته و اورا سهر قند  
 مرتفع گردانید و برادر خود و ترخو سلطان علی را که داعیه مخالفت داشت کشته میل کشید تا بسبب در اینه تحقی که با شتر آن را شنیع بود سببی  
 بنود دیده شاه زاده رسید و سپهر بکتر میرزا سلطان محمود و میرزا سلطان محمود که در حصار شادمان قایم مقام بدو چون از فوت انحضرت و قوا  
 یافت و در اولایت خطبه و سکه بنام خود کرده تمهید اساس جهانیا قیام نمود و امیر خسرو شاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر سید  
 مزید از خون شطام داشت و بمن تربیت سلطان محمود و میرزا پای بر دارج رفعت نماده و در اوقات سلطنت انحضرت در مملکت قند و بقلان  
 اعلام ایالت می فرماشت بعد از فوت ولی نعمت داعیه اشغال پیدا کرد و اگر چه روزی چند نسبت سلطان محمود میرزا امیر اطاعت بجای  
 اما آخر الامر به بسیاری ابطال رجال و افزونی اسباب حشمت و استقلال معز و کشت و از حکم و فرمان سلطان محمود میرزا گردن بچیده و نخت و جبر  
 و عظمت و باد بروت او از حد و حد گذشت چون این اخبار بدلا تسلطه برادر سید خاقان منصور عازم تحیر انولایت گردید و بعد از اجتماع  
 سپاهی که در کشت از اوراق اشجار زاده بودند در صولت با شیره ثیان و پیل دمان دعوی مقاومت نمودند و بتاریخ اوایل سنه احدی و شصت و  
 خان بنوینت بجانب قبه الاسلام بلخ اعطاف داد و سرعنی همسان برقی و باد بصوب استرآباد فرستاد و سلطان بدیع الرمان میرزا پیغام  
 فرمود که با سپاه جرجان عازم کنار آب موکیشته بکوب بجا یون پیوند و با اتفاق سایر شاه زادگان در دفع اعداء دولت قاهره کمر سعی  
 و اهتمام بر میان جان بند چون ایچی بدیکه شاه زاده رسید و نشانی که برده بود بعضی رسانید سلطان بدیع الرمان میرزا بخت در اوقات  
 فرمان واجب الاذعان تغافل و زریده و آخر الامر ملاحظه رعایت حقوق ائوبت نموده متوجه اردوی بجا یون گردید و نام امور ولایت  
 جرجان را در قبضه قدرت شاه زاده کامکار محمد موسی میرزا نهاد و بواسطی خود از استرآباد بیرون آمد و عثمان یکران بطرف آب موکیشته  
 داد تا خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل فرمود و بجهت و قبه الاسلام بلخ رسید شاه زاده سعادت محمد حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد  
 ولی بیک بلوازم استقبال استقبال نموده مراسم پیشکش و شایسته تقدیم رسانیدند و بشرف بقتیل انامل فیاض شرف کشته طوطی عن غایت حسروانه  
 و منظور انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و چند روز انکث آسیا در یکت که در یکت فرسخی بخت معسکر نصرت از کشته اردوی که همان  
 پوی از آنجا بفرست عبور آت و محروم بر ولایت حصار بر معرکت ریزه رفت و در آن منزل بعضی خسرو عادل سید که خسرو شاه لشکری حاکم  
 از یک شمشیر غریب منظر فراموش آورده داعیه کرد که بعد از کشته شدن سپاه دشمن لشکر از آب کز با مصلوب سازد و بعضی بخت و ماراج کت  
 محروم به اعلام اقتدار برافرازد و بنابر آن خاقان عالی مکان بالمرار عالیشان ثورت فرموده صلاح دولت در آن دیدند که بعضی از شاه  
 زادگان در شتم توان را با فوجی از جنود مظهر لوجهت دفع شر خسرو شاه بجانب قند از سال و در انگاه از آب عبور نمود و مملکت حصار شادمان

شادمان با بختیگر و در آور و درین اندیشه بود که انحضرت را بکدام از اولاد اجماد رجوع نماید که ناکاه سلطان بدیع الزمان میرزا بابر دومی  
رسید و بشرف و بوقوس و الدبر که او استعدا یافته موجب مزید اعتقاد شاه و سپاه گردید و خاقان منصور آن نوزدید سلطنت و جهان با  
سیر در فوجی را مرا اظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت هراس گردانید و همه متعاقب و متعاقباً خسرو شاه بحاکم قندرز روانه ساخت و بعضی  
بمایون از ورجون مجبور فرموده در حدود قریه بیا غلام اقتدار برافراخت و مردم انجالی بهواداری مشغول و میرزا از ملازمت باریک  
اعلی خلعت و زربیده سیر خجتم پیشکش و ساری قیام نمودند لاجرم نایب غضب خاقانی اشغال یافته سپاه نصرت نشان آنچه در آن قریه یافته  
بباد غارت و تاراج بردادند و از جانب سلطان محمود میرزا چون قرب وصول موکب بمایون را استماع نمود و قطعه حصار را با میرزا محمد باقر و  
بعضی دیگر از امر اهل میرزا محمود بر لاس و درویش علی ساربان سپرد و خود در نفس شهر توقف کرده بنا بر صغیر و عدم بخت در غایت غفلت  
اوقات میگذرانید و حیرت و بی سامانی شاه زاده بعضی حضرت خاقانی رسیده از سپاه رنج بحال بجانب حصار را یلغار فرمود و پس  
قطع منازل و صبحی که نوایق قناب در فضاء سپهر خضر امر تفعیل گشت ما بچه رایت ظفر تاب برالنگ جوی که از اینجا حصار یکد و فرسخ فشت  
پرتو وصول انداخت و سلطان محمود میرزا این خبر شنوده با محدودی از ملازمان بطرف دره و زراب کرخت و خاقان منصور بر فرار شاه  
زاده اطلاع یافته ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا با جمعی از امر و انجلیان و فوجی از عساکر نصرت نشان بگامی دشمنان روانی کرد و شاه  
زادگان را یلغار نمود و سلطان محمد میرزا که قراول ایشان بود در دره و زراب بنجد اول جود سلطان محمود میرزا رسید و پس از جانبین غلبه  
جنگ و شین ارتقا یافته سلطان محمد بی تاختی رصف حصار باین تاخت و غایت مردانگی و جلالت ظاهر ساخت اما بحسب تقدیر حرم  
شمشیر یکی از اعدا از پامی در آید سپهرش نیز دستگیر شد و متعاقب آن واقعه شاه زادگان بآن مکان رسیده مخالفان غسان بوادی فرا  
گردانیدند و بوضوح انجا مید که سلطان محمود میرزا با انواع لطایف الحیل بند و چلی که در بلندی با منزل حل دعوی برابری نمایانید و خود  
و چون در آن کوه برف بسیار بوده از نفس نمد و پلاس بر چه همراه داشته بر زربرف گسترده و از آن جانب کوه پایان شافته و غسان برفت  
بطرف شهر سبز یافته بنا علی هذا ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا اصلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه ببت و سیم جادی الاخری بارود  
اعلی الحلی گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرزا خور تا سف خورده اقربا و اتباعش با سپهرش و نوازش سرافرا و مخفی گردانیدند  
بمانر و امیر عمر بیک و سلیمان بیکان بموجب فرمان واجب الاذعان همه استمالت متوطنان آن حدود توجه نمود و خاطر دور و نزدیک و  
ترک و تازیان را بهو اطف بیدار بختیگر بنشیند و بغایت غنایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام و لایق  
حصار شادمان خرم و شادمان غسان غنیمت بار و دوی بمایون یافتند و با تفتد و التابتد سدره انما کرده در ظلال لطف و احسان بیکران از  
تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع بنفاد انجا مید که بیکس از اعلای و ادانی سپاه انجم جاده بیکدانه جوین  
کا متعرض و فراجم هیچ افزیده نکرد و اگر خلاف حکم بطور پیوند در عوض بر پیشری سری و بجرم بر ضرری سروری تلف خواهد گشت  
و در روز پنجشنبه ببت و چهارم اردوی نصرت ترک از النگ جوی کوچ فرمود موضع سمک محل نصب سر اوقات سلطنت

استقلال شده بمانر و حکم بمایون نفاذ یافت که از لشکر باین منظر حسین میرزا سبه برادر مرد در سایه علم شاه زاده فریدون حسین میرزا و امیر  
مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر برهم جغتای و امیر محمد سعید غون از آب عبور نموده سلطان بدیع الزمان میرزا علی گردند و انحضرت از  
انجانب آب و منظر حسین میرزا ازین طرف توجه قندرز او جبهت سازند و با ظفایر و محالفت و عناد امیر خسرو شاه پروازند و روز  
شنبه ببت و سیم کی از نوکران میرزا منظر حسین کورکان چکه نام بیایه میرزا گردون اعتقاد رسیده عرضه داشت شاه زاده را با  
مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود در سایه مضمون انکه خسرو شاه قدم جرات و جسارت از قندز بیرون نماده و حاکم  
بر متعاقب و متعاقباً سپاه ظفر و سکا قرار داده اکنون بهر نوع حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد در انحفاظ رایت شوکت او طریق استقام  
مسلوک دارد و چون بر تو مشور خاقان منصور بر آن صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که منظر حسین میرزا نیز از آب گذشته سلطان بدیع الزمان

پیوندد و هر دو شاه زاده با اتفاق یکدیگر بر سر خورشید و شاه و ند و صورت جمعیت او را بر پیشانی مبدل کردند و در روز یکشنبه بیست و هفتم  
 قاسم سلطان ولد سیدک خان که از افاضه خاتم خواجهی رشت قحاق و اکار سلطان مرصه آفاق بود اقبال وار بدرگاه خاقان نجم اقتدار رسید  
 و بقیل نامل فیاض سرافراخت اخراخته در سلک سایر شاه زادگان نظم گردید و در همین روز امیر مظفر بر لاس ولد امیر شیخ عبداللّه که در دولت  
 امارت سلطان محمود میرزا مهریز و بستان سلطنت آشیان شافت و کشف لایقه پیشکش کرده در سلک اقران خویش استقام یافت  
 و در روز سه شنبه بیست و نهم موبکب همایون از بجاک نهضت نموده موضع اقتباس محل نصب خیم سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و  
 در آن منزل بتجلی انجامید که چون مظفر حسین میرزا سلطان بدیع الزمان پوینده خسرو شاه از تقاومت عاجز شده روی غریت بلکه غریت  
 بجانب حصار قندز آورده شاه کان و نوغان او را تعاقب نموده آن قلعه را مرکز او در میان گرفته اند و بمحاصره و محاصره محاصره  
 دارند اما در میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالصور مظفر حسین کورکان اندک تقاری و هتکینا که چون خسرو شاه بعد از پویندن  
 مظفر حسین میرزا بدیع الزمان عنان از سر که قاتل بودی فرار یافته مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان میرزا سرافراخت انجامید و بخوار  
 که در حسین موماری تقار و زده بابر در کانه ابواب مساوات بر کشاید چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت اقتاد مضم حصار اصبیح  
 فیصل داده روی توجّه بقدر نهاد چنانچه مرقوم حکمت بیان می کرد و من الله الاعانة والممدد ذکر محاصره قلعه حصار و بعضی  
 دیگر از وقایع روزگار درین اوقات و او آن که نواحی حصار شادمان مرکز علام نصرت نشان بود لایق آن و سزاوار حیات  
 می نمود که میر محمد باقر محمود بر لاس و درویشی ساربان با اتفاق جمیع موطنان قلعه حلقه مطاوعت در گوش کشیده و غاشیه متابعت بردوش  
 گرفته بپایه سر بر خلافت صیبر شتابند و بلوازم نیاز و نیاز برداخته در سلک سایر پندکان و دوخواه اخراطه و انتظام یابند اما انجمن  
 راه حایت حقوق ترتیب سلطان محمود میرزا و اولاد او ازین امر مانع آمده پای در دامان مستغنا چیدند و پشت پند انجمن است حصار  
 باز نهاده توجّه درگاه عالم پناه گردیدند بنیای علی بد اصباح بخشنده ماه و جب که آفتاب جهان تاب از فروغ تیغ کشور گردیده خندان  
 قلعه مشدیر راجحه ساخت و شعله سرق همیشه خورشید و امیر شیخ بر ساحت حصار فیروزه کار کرد و ن انداخت فرمان آفتاب شمع و جب  
 الاتباع نفاذ یافت که امیر انجم سپاه ناصر الدین عمر بیک و محمد علی انکه شاه حسین جان پوینده اللطیف جان شاد حسن علی قزاق و یوسف ایوب  
 و امیر بیک ترکان و تیکری بر روی سیمای و سلیمان ترکان و دوست محمد بخشی و حمزه که قراول با غلبه بسیار از پیاده و سوار که در قلعه حصار راجح  
 نصب خیم مظفر انجم سازند و موطن جانش کرده از روی جد و اهتمام با محاصره و محارب بر دارند و الحی انحصار است که در رفت و  
 بشیبه قلعه خیمه سده سکندر و خندق عمیق بنان عرصه ثبت در باب کرم عریض و پهناور نظم قضا کنکرش با برج رخل بیاب آورده چید  
 محل تخریقش از زمین در خاک دو چندان که از پنج تاروی خاک انقضه سپاه نصرت پناه آن قلعه رفت و سکا در امر کز  
 وارد در میان گرفته و اسباب حصار گیری ترتیب داده و عاده مخفی نصب کرد و نواز جانین دست باند خن تیر و سنگ کشا و ام  
 محاصره و محارب بجای آوردند کانه رعد در غرش آمده شش در خرمن جمعیت دیران انداخت و عقاب تیر از آستانه کان پرواز نموده  
 در کاخ و باغ پهلوانان شمشیر ساخت چون چند روز حال بر این منوال گذشت و از هر طرف طایفه کشته کشت کار اهل حصار با خطر و ایجا  
 قاصدی نزد خباب عرفان شجاع خواجه حسن عطار که از اولاد زنده مشایخ بزرگوار خواجه علام الدین عطار بود و در جانیان بر سر نهاده  
 و ارشاد مکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایه سر بر خلافت صیبر شافته زبان الهام بیان ثباعت جرایم ایشان بکشاید  
 خواجه حسن بر حال آنقره رخم فرموده بار دومی همایون خرامید و بوسیله صد و عظام بهنجاری همایون خاقان که درون علام در آمده به  
 بتجلی نامل فیاض سرافراخت گردید و کنایان محصوران در خواست نمود و خاقان منصور پوینده جبر حسن انجمن قبول معرون ساخت و خواجه  
 بقلعه رفته مراد من و امان و عفو و احسان رسانید و موطنان حصار فرخاک و مسرور گشتند و اظهار طاعت و افتخار کرده اند و  
 مکنات ایشان بدان میرسد بر سیمای و شمشیر صاحب میر محمود بر لاس از قلعه پرواز فرستادند و او بکمر بایس کرد و ناسان شافته بفرساید و

سایه چاربان

بسا طبعوس منکرش و پوشید علی بن فرزند شده دست مرجم پادشاه بانه طاعت بخشش بخشایش پوشاند و زلال مکارم حسودانه بخار مکاره و عناد آفریده را  
 فرو نشاند و قواعد صلح و صفای مودت که شده و خواجه حسن با صنف الطاف بیدریغ اختصاص یافت و امیر محمود بر لاس رحمت انصاف حاصل کرده و مصطفی  
 المرام قلع شافت بخت منعی اقبال درین کینه در غلط انداخت که الصلح خبر و امر احصا قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب خطر آزار  
 محذره سرپرده بجهت راکه سلطان محمود میرزا نافرجه میرزا کرده بود و اوراق نموده بدار السلطه براه فرستند و میرزا سلطان محمود را بر سبیل  
 طریق اطاعت و انقیاد باعث و محض باشند و از وقایع که در خلال احوال گذشته روی نموده یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر ظفر الدین ایوب که از اهل  
 ارکان دولت سلطان محمود و میرزا ابوالفتح سدره انهار کرده شرایطی از مندی و شکست بجای آورد و خاقان منصور اورا مسخوفه نظر لطف و  
 اعتنا ساخته و دیوان امارت هر دو و موافق سبب فرمود و دیگر آنکه مدینه الصدور و الا عظم میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد بن  
 که با بختی مصطفی منصب صدارت سلاطین بخت آیین بود و سارنج پازدهم شعبان داعی حیرت را بلیک حاجت گفته بر این خاں انتقال نمود و خاقان  
 منصور بکام حق خدمت انتخاب بر فو تن سناست گفته اشارت علیه نفاذ یافت که حسب شرفش بر پنج سبقت سید المرسلین صلی الله علیه و آله  
 العابدین بجزیره کفین کردند و سی و هشت مکتب با نظر تحقیر و بیانی تشییع بخش اورا ببلخ برده و در فرزند خواجه ابو نصر پارسا قدس سره حضرت قدوه او لیلا  
 بجاک سپردند مدت حیات میرک قاسم بجا و در سال بود و یکی از شعرا در بارنج و فاش این بیت نظم نمود بخت چو رفت روز بارات از جهان دعا  
 خوانان باند سال فاش دهای روز بارات ذکر نهضت موکب حضرت نشان از ولایت حصار شادمان بکامین  
 قند زو بقلان چنانچه سابقا علامه سخن را در سلک تخریکش چون خسرو شاه قوت مقاومت پادشاه زادگان در حیرت خویش ندیده و  
 چهار دیو ایله قند زو پادشاه ساخته اسباب حصار داری مرتب گردانید شاه زادگان و نوئلینان با عسا که حضرت نشان اطراف قند زو احوال  
 نموده از جانبین شکهای رعایتش دادند و شعله گیر و دار بقلعه سپرد و در اسبایده دست باند افغن ناوک و لد و کشادند و بنابر کمال آتش  
 آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد فراغ از مهم حصار با تاج محمد نوم زادگان و امیر اعوان عزیمت بدان صوبت یافت  
 و هوای قبادیان از غبار موکب حضرت نشان عطر افشان گفته فرمان واجب الاذعان برقیب حصار داده شد و امر او را بکشیتهای کزهای آب  
 هوایه جمع گردانیده بخاران رودی بجا یون چند کشتی دیگر تراشیدند و در بحر که بالای آب او باج بود و آغاز بستن حصار کردند و آن اثنا بشی کشتی موضع  
 بستن بسید و شدت برچه تا تیر کشتیهای حصار خورده اکثر آنها را در هم کشت چنانچه از شدت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم ماند بنابر آن زمان  
 بجا یون نفاذ یافت که مهربی پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشند تا بدان کشتهای که دست مانده بود و این کنایه آب تا جزیره حصار بستند  
 و کشتی دیگر از جزیره تا آن آب حصار بندند و بگویند و بعد از جست و جوی و تکت و پوی مثل این حالی یافته حصار مرتب نمودند و خاقان منصور با تمام  
 سپاه اندک عود کرده بجزیره شافت و بخیال آنکه شب بخا بوده روز دیگر حصار را در نظر کشید و آداب بکند زند اتفاق و در آخر همان روز شتری  
 آب افتاد و بسبب دولت با بخت پیرون رفت لاجرم بوضع پوست که بی وسیله حصار از آن آب میتوان گذشت و خاقان عالی مکان بمان زمان از بخا  
 عود فرمود و پیشه زادگان و امر و لشکر بمان نیز نماند با و آب عود نمود چنانچه در وقت نماز خفتن بحکس در جزیره ماند و نزدیک بنیشت آب  
 طغیان کرد و بجزیره را فرو گرفت و بکمان را معلوم شد که اقتاد آن شتر در آب محض غنایت ملک و باب و کمال قوت و دولت خاقان  
 کامیاب بوده و الا در آن شب در جزیره مذکور توقف واقع میگشت همه کس را طوفان بلا و امواج دریا از سر میکشت و لاجب بخت بود که  
 لطف حق را بهر رطوفان دوران نیابد ضرر القصر چون دریای لشکر نیاست اثر خاقانی در طایفه بسلام و آید سیلاب و عت بر  
 اساس عناد امیر خسرو شاه را اندام داده از مقام غرور و پندار تجاوز نمود و علی القاب و التوالی فاضل محمدان باستان خلافت نشان  
 ارسال داشته بر زبان غیر نیامدنی پیغام داد که عذر بنده از آن نال تراست که با خدام خاقان منصور در عرض مقابل و تقابل توأم آمد و جز  
 و جبارت که تا غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و هم بلاکت بوده اگر زلال الطاف حسودانه و غارت زلات این بچاره را آب عفو و  
 فرو شود بهر اینبه علقه چاکری و انقیاد و در گوش کشیده ما دام الحیوة قدم از جاوه خدمتکاری فراتر نمی نهم و چون موکب بجا یون از بخا مراجعت

در قبه الاسلام بجز نزال جلال واقع شود بدگاه عالم پناه شایسته دیده و دیده را از خاک بارگاه پیرا شتابان جلاله خاقان منصور از غایت محبت  
جلی و نهایت عطفت اصلی بر عجز و بیچارگی خسرو شاه زخم نموده فرستادگان او را بفتح فاعزه نوازش کرد و چنان غنایت میرزا پیغام فرمود و آنکه در شهر  
حطبه و سکه با هم و لقب همایون مویش و قرین ساخته نظر بهاورد که از جمله مخصوصاتش بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و او بوسیله امرای عظام  
تغییل فرمود و سرسلطنت مصیر در یافته زبان اقدار و استغفار برکشاد و با نعام خلع طلا و در می مفتخر و ملباسی کشته خاقان منصور همه امیر خسرو شاه و  
برادران و نیز ثواب عاتقه ارسال فرمود و نزال کمال مکارم اخلاق مضب امارت دیوان علی بن حسین و شاه غنایت کرد و تقویض آن منصب  
القدر را علاوه بخشایش جایم و انام او کرد و ایندو چون نظر بهاورد از بارگاه ملک استقامت معضی المرام بعلقه قند بازگشت فرق تغا و ملباس  
خسرو شاه از دیوان کیوان در گذشت و هر دو را بقطب الدین محمد کجا و ل سپرده بیایه سر خلافت مصیر فرستاد تا فراین مطاعه را بان مویش سازد  
بعد از آن اردوی گریان بوی کباب قبه الاسلام بجز نهضت نمود و چون از غبار مو اکب کردون مراتب بنوای آن بلد عطر نیکوشت خاقان  
ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و صحایم از آب مویه تا مرغاب سلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنت میرزا شده بر خراج  
استیصال است نهضت برافراشت پس از وصول به شهر سرچشمه و عظمت و تمهید بساط عدالت و مکرمت سلطان محمود میرزا صاحب المهر و شیر  
خود را که مافر و حیدر محمد میرزا بود و راق نموده بجانب دار السلطنت میرا کسبل فرمود و خاقان منصور امرای عظام و وزراء کرام را بر تئیب است  
سور و تئیمه موجبات جشن و سرور مانور کرد و ایندو بدو توره و در باغ نراغان چهار طاقها ساخته شده بقیه با عرض طهور آمده و دو سه ماه  
روزگار رخسار و کبار جیش و طرب بگذشت و ز میر برج سلطنت با جیس شهر خلافت بقتضای شریعت عا امتقار نه کرده بین الجانبین طریقه  
محبت مرغی گشت و چون بر حسب تقدیر از دستان و تقالی در دار ناپایدار رخا بر سوری را ماتی در عقیقت و میر سروری را المی متعاقب میر  
نهاری را ایلی دپی و بر بهاری استیسن بعضی و می همدان سال که تاریخ بجز می بنصده و دور رسیده بود شاه زاده جلالت انما ابو الفوارس  
شاه غریب میرزا که بطف طبع و حدت ذهن و نور فراست و کاست از سایر خوان اعتبار داشت و همواره با فاضل شرا و اعظم فضل و شرف  
نموده بهمت بر تربیت این طایفه یکاشت بعلت فحاه در گذشت و بموجب کلمه تحفه و لادنا کبدا نا جلالت شاه زاده بموجب طالع خاقان شود و حضان  
چنانچه محمود است و لازم سوکودای و مراسم تعزیت داری مرغی گشت کشتار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا در وادی  
عصیان و طغیان و ظهور آثار فتنه و فساد در اطراف بلا و خراسان چنانچه سابقا مذکور شد در آن اوان که سلطان  
بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دارالملک جرجان غنایت بصوب کنایه بوی عطف داد و نام ایالت  
آن مملکت را در قضا اختیار و لدار شد خود و محمد مؤمن میرزا نهاد و چنان طمع میداشت که خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بران بنیر معاد  
مسلم دارد و اندیشه خزل او را پیرامن خاطر عا طر کند و اما بخلاف تصور آنحضرت در روزیکه میرزا بدیع الزمان را بطلعت غنایت کرده  
ب حکومت قبه الاسلام بلخ سرفراز کرد و ایندو بهمان مجلس میرزا مظفر حسین را جته تقویض ایالت دارالفتح استرآباد جامه پوشانید و بنابر آنکه  
بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندهار مظفر حسین میرزا بجایده بود و عزل و لدار شد از تصور نمینود این معنی بغایت متعیر گشت و با برادر  
و مخصوصان خود طریق مشورت سلوک داشته از مقام اطاعت پدر برزگوار در گذشت و بعد از آنکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنت میرزا  
بدیع الزمان میرزا ایلیان به میان برق و باد بدارالفتح استرآباد فرستاد و به محمد مؤمن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراموش آورده و به  
اسباب کارزار برادر و چون مظفر حسین میرزا بدیگجانب شادام حکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت شود مقارنکه او را پیش نهاد بهمت سازد  
و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان بخندان نزد امیر خسرو شاه و امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال  
نموده ایشان را از مافی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو را بر صیای تدبیر نسبت بان پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هر یک بنا  
اطاعت و خدمتکاری طرح انداخت و حقیقت این اخبار در دار السلطنت میرزا اشتهار یافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاد و چند نوبت  
رسل و رسائل نزد بدیع الزمان میرزا روانه کرد و اینده شرایط نصیحت بجای آورد لیکن فایده نداد و لاجرم بی تحمل شده قصد فرمود که با وجود



که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت هواری در آن نشان لشکر حضرت نشان بحد و پنج رسانیده بدیع الزمان میرزا تا وسیع بلخ نموده از سلوک  
 طریق حقوق منزه گردانده اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علی شیر بحرین رسانیده که اگر فرمان بجایون لغا و یا بدین سبب رفته میرزا بدیع الزمان  
 نصیحت نایم و کمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیه و لازاری بشمارج خدمتگاری آید و این معنی هوای مزاج بجایون  
 افتاده امیر علی شیر روی مقصد نهاد و چون نزد کیت بان بلده رسید شاه زاده شرط استقبال مرغی داشته مقدم شریف آن همان غریز از خشم سترده  
 در لوازم تنظیم و حرمت مهیا نموده با حسن وجهی مراسم داشت و ضیافت بجای آورد و امیر صاحب تدبیر تقرر میرزا بدیع الزمان رسانیده  
 از سلوک طریق خلاف تخیر نمود و بر رعایت حقوق والد بزرگوار و استرضاء خاطر خاقان کامکار تفریض نمود و آن سخنان و نصیحت میرزا بدیع الزمان  
 مأثور افتاده میجو است که سرکار بلخ را به نظر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطانی با حصول مال و آمانی حضرت انصاف دهد که با کمال  
 تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه سکیماری در گذشت صورت حادثه آنکه در آن اوان که امیر علی شیر در بلخ بود و بصیقل کلمات آیات نیک  
 نهار از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا میرز و خاقان منصور بنابر عوامی خواج نظام المملکت و بعضی دیگر از مشربان که میجو استند که امر مصالحه  
 بعضی امیر علی شیر تیسیر پذیرد بنام امیر اسلام برلاس که کوئال بلخ پنهانی ارسال فرمود و صمیمان آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم سگارا از شهر بیرون  
 رود و باید که درواز باز کشیده نگذاری که دیگر آن بلده در آید تا بنزدی حیایت و التفات ما اختصاص یابی و این نشان بنابر اقتضا  
 بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده از تحقیق پذیرد که در نوبت گشت و امیر علی شیر را به حصول مقصود حضرت داده از تمام موافقت و در گذشت  
 و مقرب حضرت سلطانی در تحت سفر پناه سر ریخاقانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب اطفال آتش غضب پادشاه  
 که صفت التهاب داشت مساعی جمیده تقدیم رسانیده اما اصلا نتیجه بران ترتیب نیافت و خاقان منصور میرزا نظر حسین را با امیر محمد بزرگ  
 برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب استر با و فرستاد و بعضی غرضان غرضت بطرف بلخ یافت و در ایل فضل بهار بالشکری بعد از او  
 ریاحین و از بار تخت سفر حازم به استقبال نهال اقبال بسرگشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا اخیر شونده ابواب انعام و احسان بروی ام  
 و لشکریان بازگشود و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را بکومت و محافظت شهر و قطع بلخ مقرر ساخت و در شعبان شش و تهمانه با استقبال  
 و الدنایان از آن بلده بیرون فرامیده رایت قتال و جدال را فراخت و از راه جوزجایان بالنک یکی شافته در دهانه دره پیل چراغ شسته  
 با وج هر دو راه رسانیده و از این جانب مواکب کرد و در مراتب خاقان نیز از نمین گذشتة نظرف دره مذکوره را محسوس بجایون گردانیده در آن  
 شب برتعب پدر و پسر مقصد یکدیگر گریسته تار و در اندیشه کارزار بودند و دلیران جانبین به تبه اسباب بر داخته بستی در طغیان خوا  
 لب میگویند فکر واقعه با یله پیل چراغ و فرو نشستن چراغ امنیت و فراغ صبا می که از این تر از صرصر قضا و قدر چراغ  
 عایش مواکب کوکب در شبستان آسمان شطرنجی کرد و در از قضا می شیت مالک الملک اکبر لوی کوشای جمیده خورشید با فتنه و فیروزی رسید  
 خاقان منصور و عیسویه سپاه خطرناکه را بنو طلعت شاه زادگان آفتاب احتشام و فرو و نوینیان بهرام انتقام زینت و بحکام داده میداد  
 حکمت و معرکه نام و نیک فرستاد و بعضی بجایون متعاقب ایشان بر پیلانی در حرکت آمد و از آنجانب میرزا بدیع الزمان نیز بجبهه گزیده و کتیبا  
 نموده بشدیز غم بهمنه تیسیر ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال را فراخت در میان دره پیل چراغ تقارب و فیرین بک  
 انجامید و غول کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید و با حمل طایان چراغ زندگانی پر دلان فرو  
 نشاند و شعله نشان بهلولان انجیبات بختان سهرتدا حراق رسانید که هر حسام و فرد دمام از خون کشکان رنگت با قوت رمانی گرفت و صفحه خنجر  
 الماس از حلق افتاد کان کون لعل بدجستانی پذیرفت نظم خون طایان نکت شد لعل کون روحان شسته بدی زمین جوی خون بهر سر سرور  
 ناجوی بمیدان در افتاده مانند کوی در انداز آن احوال و حال آن احوال حجامی حیرت بجایون فال خاقان سوده حصان سبال اقبال سایه بر آن مهر که  
 انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر با چو لواء کوشا افتاد غنای تالک و ناسک از دست داده توقف در برابر چنان پدری از خفا  
 رعایت ادب مستقر کرده از راه اختیار یا خطر از پشت بر میدان کارزار گردانیده روی هوای فرار آورده و لاجرم دلاوران موکلف

انسان از سر افتاد از غار سرافشانی کرده شاهی عرب را با فوجی از مخصوصان شاه زاده بقیع بدریغ کذب نمایند و زمره را با سیری گرفته حبس حکم اکثر ایشان را نیز شربت بلاکت چشایند و چون بدیع الزمان میرزا لکیران بصوب خراسان رفت بواسطه تنگی آن راه و از و حام خل سپاه توانست که سبیل سرعت از غرقاب بجا خود را با عمل نجابت رساند و با طایفه از خواص که لازم موکب سعادت اختصاص بودند برشته صعود نموده از طریق غیر معمول و غایبی مسافت فرمود و ناکاهه بر فراز کوهی بکشت اندازید که بدین طریق طرف آن پیاپی راه را زول ممکن نمود تا سواره چهر رسد و حال آنکه ابو الحسن میرزا حکیم خان مظفر لواء بقصد گرفتن برادر بزرگوار از عقب در غایت سرعت می آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا تکیه کرده سپاه پیاپی شد و ملازمان ناکاهه کاتبی چند خود و دستار بر سر بستم شاه زاده دست در آن زده پایان رفت و اتم حروف بعد از پنج شش سال از حدوث این واقعه در وزارت سلطنت بدیع الزمان میرزا بدو موضع رسیده و کیفیت نزول آنحضرت را بواسطه از لفظ کوه برافشانش شنیده القصه چون شاه زاده قرین صحت و سلامت از آن کوه بدانه در پیل چراغ پایان آمد کپک خوار می که در سلک خدام عالی مقامش انتظام داشت و از راه راست به آنجا رسیده بود در ساعت اسپ خویش پیش کشیده سلطان بدیع الزمان میرزا پای در کابا سواره غنای غنیمت بطرف قندز اعطاف داد و اگر مردی که بر زبان کوه در خدمت شاه زاده بودند سلامت پایان داده از عقبش روان شدند تا بهر اسپ و استر که از آنجا پایان انداختند چراگاه عدم را منزل ساخت و خاقان حضور بعد از دیدن بیکریضرت و نظرها آنها با طرف بلاد خراسان ارسال داشته رایات بایون فال بجانب قبه الاسلام بلخ را فراشت از نوادر وقایع آنکه شکست میرزا بدیع الزمان در پیل چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان شصت و شصت و شصت و ست و دو روز دیگر که چهارشنبه غره ماه رمضان بود سپهرش مجتهد ثامن میرزا در میان تاشکیر بروک و مهرابن مغلوب شده بدست مظفر حسین افغان و چنانچه غریب بهت تحریر یافت و بر تو اتمام بر تفصیل آن واقعه خواهد یافت انشاء الله ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم محاصره و بیکار و در غرض سلطان بدیع الزمان میرزا بولایت کر میسر و قند چار چون امیر نظام الدین شیخی طغانی که حاکم قبه الاسلام بلخ بود و از واقعه پیل چراغ خبر یافت برج و باره و محضیل در واره شهر را چنانچه باید و شاید مینویسد و محفوظ گردانید و خاطر بختن قرار داد مستعد و غرض از پیش شکست و بیکار گردید و رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از پیل چراغ منضبت فرموده چون سایه وصول بر طاهران بلده انداخت جرئت تصور آغاز محاصره و محاربه کردند و مردم شهر نیز باند اخلاص تیر و سنگ و افر و خن نیزان حرب و جنگ پرداخته بودند شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که امیر شیخ علی صبط برج چهل حجره را بعد از او کرده بود نقش و لوحهای میرزا بدیع الزمان با بیکار از لوح دل بست و ملازمت خاقان حضور مایل گشته فاصدی نزد امیر عبداللطیف بخشی که خویش او بود فرستاد و پیغام داد که باید و نه فلان شب عساکر طغرلب از جمیع اطراف شهر شکست پیش آرند تا من ازین برج فوجی از بخان را با لارم و با حسن و جوی لوازم حدنگاری حضرت شهریار بجای آورم و امیر عبداللطیف کیفیت حال ابرض خاقان حضور رسانیده آنحضرت در خانه دیگر شب موجود جو و ظفر و در و در آنجک سلطانی امر فرمود و همان ساعت یکی از امرالکینه امیر عبداللطیف در سینه داشت و میخواست که شیخ بلخ بوساطت او بتیسر بدر صورت مواضع را بر برتری نوشته بهر انداخته و آن نوشته بنظر امیر شیخی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال حال غم گرفتند علیکه بخشی کرد و او اول حیل مقاومت نموده آخر الامر خود را از برج چهل حجره در خندق شیخ حاجی انداخت و پشت او بر زمین خور و شکست و همان لحظه امیر شیخی بصحقت حال اطلاع یافته کسی پایان فرستاد تا سرش از تن جدا کرد و از نوکران علیکه بخشی آنکه گشته کشته بقیه السیف خود را از باره در خندق انداختند و بار و دوی بمایون شافیه صورت حادثه را معروض داشتند لاجرم آنشب جنگ در خیمه خرافتا و چون مدت محاصره بلخ از چهل روز و رکذشت در شهر محظوظ و غلانی عظیم واقع شد امیر شیخ علی از محاطت آن بلیده عاجز گشت و در تامل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان معصوم بستیوار کرد و اندوه کدام یک از امر او ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را انبلاء غلا بعت محبت رساند و در آن شهر با جمعی از مشایخ طغیان روی ناکاهی بمود فرود روی زیبا ماهی شد سرور اهل بلخ علیجایی فی فی زعدم بهایم آمد شاهی یعنی نیز وجود فایض الحو شاه زاده سعادت انتم سلطان محمد زمان میرزا از افغانی ولادت طالع گشت و از نو اوجیب پیش دیده دولت را

و دقبال و شن شد طمطمه کوش بشارت از اوج سموات در گذشت و امیر شیخ علی آن در درج کاسکاری با در قاطعت و بزرگواری پیچیده بر تنم نشاند  
نزد خدایا در شرف و خاقان صورت را از شادمانه جمال آن قره العین سلطنت عن شغقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی  
الطیجان بر کشاد و خواجه کمال الدین حسین و لدخا ج نظام الملک و امیر حاج بر یکجا و ل از و امیر شیخ علی ارسال داشته سخنان غنایت آمیز پیغام فرو  
و امیر شیخ علی از استماع آن حکایات قوی دل و مستطهر گشته در او اخروال سال مذکور محبوب مشارالیهما بدرگاه عالیه شافت و بعد از تعقیب سباط  
خلافت سباط مشرف شده بر تو افوا خاقان بر وجهات احوال شافت و چون امیر شیخ علی پنج شش روز در ظل غنایت بیدریغ بسر و بر حضرت حاضر  
موزده با شاه زاده نور سیده و والد او که صبیحه صبیحه متعین بیکت بود و سایر تورات حرم سرای بدیع الزمان میرزا غنایت قنذ فرمود  
و خاقان منصور ابالت قبه الاسلام پنج و توابع را با بر ایتم حسین میرزا تقوی که در روی بجانب کنار آب مرغاب آورد و آباد بدیع الزمان  
از مهر که پیل خراج با معدودی را امر او مخصوصان غسان بکیران بصوب قنذرا عطا فرمود و بعد از وصول مجدد آن ولایت میرزا حسن و شاه خفا  
حسن روانه و تبرکات پادشاهانه از چینه و خرگاه و سر پرده و بارگاه و اسپان تازی را به او و استران رکابی قطار و نفایس اقمشه و ظریف  
امتیحه و نقد و نامحدود و محبوب جمعی از خواشین استقبال شاه زاده فرستاد و خود نیز معقاب جلالت شافت شرف تعقیب انامل فیاض دریافت  
انگاه انخسره و عالیجه با امیر حسن و شاه و سایر امر از شجاعت پناه در باب تحیر مملکت و تدبیر امور و دولت شریف مشورت بجای آورد  
چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقدر شایسته امیر ذوالنون را بخود ملحق گردانند و سپاه آن ولایات را فراهم آورده از آنجا بکند و  
خراسان در آید و امیر حسن و شاه ازین طرف بالشکریای قنذ و بقلان و بدخشان معترض حدود و پنج و اندو و شیرخان گردانند و تا پنج  
نه عاست حصول بویزد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قنذ بود که امیر شیخ علی بخدمت رسیده و در می اوج سلطنت را به بارگاه پسر  
اشباه رسانید و آنحضرت دیده بدیدار شاه زاده روشن کرده چند روز سباط نشاط بسوط گردانید بعد از آن فرزند از جند را با جمله  
نشینان تنی عصمه در قنذ گذاشته رایت غنایت بصوب کر میرزا قنذ بار بر فراشت و پس از وصول آن مملکت امیر شیخ علی الدین ذوالنون  
و او لا و او شیخ بیکت و محمد مقیم بر ایتم استقبال نمودند و بلازم نیاز و شایسته پرداختند و بعد از مکان در استیضاء خاطرهای و  
کوشیده بکلی تمت انتظام مهام انخسره و عالی مقام را پیش نهادیم و نهایت قبال با شرف ساخته و بعد از آن ایام بدیع الزمان میرزا مختار امیر  
ذوالنون را که با سید اوج شغقت و طهارت بود و خواستکاری نمود و باین شریعت مطهره در سلک از درون کشید و چند روز سباط سوار  
و سر و بسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید و باین وصلت بهائی اخلاص امیر ذوالنون و او لا و او نسبت با حضرت سمت استحکام گرفت  
و قواعد حضرت قبال شاه زاده صفت و هفت و ستانت پذیرفت تا در آن اوان جهت دفع اصابت عین الکمال در غایت غایت  
دست داد و آن واسطه امیر شیخ علی طغائی در بند گردانند و قنذ صورت حال آنکه در روز یکشنبه امیر ذوالنون بطواف یکی از ازارات ذوالنون  
استعال داشت فدائی بطنی داد و خواهان پیش آمده کار دی بجایه آنجا رسایند و ملازمان در ساعت او را پاده پاره کرده آنحضرت  
را از آنکیز امیر شیخ علی دانستند و امیر ذوالنون و او لا و قصد قتل آن بیکجا نموده امیر شیخ علی بر سر او سلطان بدیع الزمان میرزا که رحمت  
ارغونیان باد و سه هزار سوار سر پرده عالی را مر کرد و در میان گرفتند و کس نزد آنحضرت فرستاد و امیر شیخ علی با طلبیده و بر چندین  
الزمان میرزا در برابر دوشه امیر شیخ علی سخنان پیغام فرمود و به قول نشود و تا احمد و چنان را بیان مگو که گردانیدند که امیر شیخ علی انکشت  
بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب امارت باب را با امیر ذوالنون تسلیم نمود و او بار دیگر از آنحضرت راضی گشته که خدمت بر بیان بست امیر  
شیخ علی را چند گاهی در یکی از قلاع کر میرزا محسوس گردانیده از الام اجازت داد که بهر طرف خواهد رود و آنجا بدرگاه عالم پناه جانها  
مضو و شافقه در سلک سایر امر از عظام نظم شده و بعد از آن ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین را و بر سیمیر حادثه محنت اثر نمود  
میرزا اشتها ریافت و شتر آتش غم و اندوه کانون درون بگلکان را فرو تافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این احوال تعقیب می بویزد  
گفتار و بر بیان گرفتار شدن محمد موسی میرزا بدست ابو منصور مظهر حسین میرزا و از پای در آمدن آن تازه

پهلای پادشاه اقبال بصیرت قدیر از دستش سلطان محمد مؤمن میرزا شاه زاده بود که قاتب طلعت بهایوشن صیقل بخش ریاض پادشاهی  
و ظلال معدلت روز افزونش را مکاره فرق رعیت و سپاهی فرق فرقه سایش شایسته افسر شگفت و ذات خجسته صفاتش زینبده و بهیم و اولاد  
در میدان زرم چون شیرزبان بسیر خجسته بهلولی لباس حیات دشمنان از بیم دریدی و در ایوان بزم لبان ابرمیان از رشحات دست کوه  
با کشتن آبل و دستان را حضرت خجسته می مرآت طبع لطیفش عکس بدید و بر خور خجسته ای و صیقل رای میرش منظر انوار غایبات الهی مثنوی کل باغ  
دولت در درج شاهی فروزنده بهیچ سوز آتشی را انصاف و عدلش رعیت مرفه بکود و عطایش سپاهی سپاهی چو آفتاب در آت طبعش منور مینمود  
و در صورت خیرخواهی و چون زمانه تمکاد و سپهر مردم آزارینخواه است که طوایف انام در ظلال معدلت آن درمی آسمان جلالت بهایسته  
و در پناه محبت آن کوه برکان عدالت آسایش نمایند در غفوان او ان جوانی نهال زندگانی او بتند باد اجل از پای در افتاد و در مبادی حق  
شباب افتاب حیاتش تقدیر از غرور جل از اوج کمال روی سیر حد زوال نهاد صورت حال بسیل اجمال آنکه چون آن شاه زاده سعادت انعام  
از توجیه منظر حسین میرزا بجانب سرباز و جبر یافت میجو است که بقدم اطاعت عم برز که استقبال نماید و مال ثوابی که داشته بجانب سلام  
بخش توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسید می برانکه بهیچ وجه عیان اختیار از دست ندهد و سپاه جرجان را فرستاد  
آورده قدم در میدان متعاقب منظر حسین میرزا نهادند سربازان محمد مؤمن میرزا بالکرمی جوار از استر اباد سپرون خرامید و عیان بکیران بصوب  
مهر که یکبار منقطع گردانید از انطرف منظر حسین میرزا با اتفاق امیر شجاع الدین محمد بزدق برلاس خود نظرافتس را با داشتی که در دوزخ چهارشنبه  
عمره ماه مبارک رمضان در میان ماسکر و کوه و صحرایین تلافی فریقین روی نمود و او از سیون و فیض سوزن بلند کشته سیر خجسته دلا و ران آید  
طعن و ضرب بر کشود نظم دولش کرم و دند آسنگ خجست کشیدند شمشیرهای سنگ زار بر میان ریخت باران خون ز خون ملایم شده  
زمین لاله کون در خلال این احوال امیر عمر بیگ و فاداد از جوار انظار منظر حسین میرزا برانظار محمد مؤمن میرزا حمله کرد و دست راست  
شاه زاده را از پیش برداشته از پس پشت انحضرت در آمد محمد مؤمن میرزا چون حال بران نوال دید با سربازان قول نماند بیک که از فرار و دویدن  
از بجانب طلب سپاه هم عاجزانه تاخت و علامت روز قیامت ظاهر ساخته قومی از سنجان با بر خاک ملاک انداخت و مادران را  
کرد و فریبیب که روی پستی پیر به مهر ننگ بار کیر آن زینبده تاج و سرب را بهیچ کجیت و از پشت یزین بر روی زمین افتاد و یکی از لشکریان  
خراسان در روی و یحیت و میرزا منظر حسین بشا بدید یکبار خجسته و منظر سربازان کشته محمد مؤمن میرزا اسپر خجسته تقدیر شد و سپاه سرباز  
رسید و شاه زاده بر او زاده استی داده و آغوش عطفش کشید و گاه با سرباز و در آمده او را به بند نقره محبت ساخت و بعد از  
چند روز مصحح با میر محمد بزدق بجانب پیراه کیل فرمود و او امیر محمد میرزا محمد مؤمن را در ماه صفر سنه ثلث و شصت بمقصد رسانیده و در حقه  
اعتبار الدین جیس نمود و روی به ملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساط طوس مشرف گشت و کیفیت حال عرض  
کرد و ما منظر حسین میرزا خجسته یکی آقا بقا شاه زاده را استلزم فناء سپر خود بصورت فرمود و یکی بهیچ متوجه آنشد که تازه نهال ریاض  
دولت و اقبال بصیرت قدیر از پای در اندازد و حقیقه عدالت و احسان با بر خاک بپردازی آناشته ناید و سازد و خواجه نظام الملک  
و اولاد او را که در آن زمان صاحب خجست بار ملک و مال بود مذبح و شمشیر کشید و در پیشی که خاقان منصور از شرب شراب لک و شمشیر  
بود حکم قتل شاه زاده حمیده صفات حاصل کرده بار علی خجستی و عبد الواحد سیاوول و محمد دیگر را همه آن مهم نامزد فرمود و صبح روز  
دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته و قوف یافته مسرعی از عقب مشا الهم را سال داشت و دشمنان بکایان فرستاد که بجان مکره  
الغوا و سلطنت و قره العین خلافت آسینی رسانند اما آن چهار نامکار را نگید خجسته یکی آقا در غایت سرعت طی مسافت نموده سبی  
بار و بهای بسته در محلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام از دستش اشتغال داشت پیش او در آمدند و شاه زاده کیفیت حال عرض کرد  
و با ایشان آغاز تلاش کرد و آن بد بخان حاجت آنچنان جوانی را که در دو دکان میور کور کان نظیر داشت خجسته پلاک ساخته حقیقه  
منقطع مردم از برج قلعه خاک بر انداختند کل خسار آن سرور ریاض پادشاهی که بهیچ غایت الهی شکفته بود و بر خاک افتاد و کل کانی

قامت آن اخراج سلطانی که بر جویبار کامرانی کمال اعتدال رسیده بود و اوراق نقابا دفن او در جلیت پیرا سر و که بر حد اعتدال بر آید  
 بهائش رسد که هزار سال بر آید و ناجو اندوانی که مرکب آن امر شنیع بود نه همان شب بجانب اردو توجه نمودند و در سرخیان با نیکو  
 که نشان بخشش می آورد با ایشان دو چار خور و چون قضا کار خود کرده بود غیر ناشن و تحفه فایده روی نمود الصبح که خسرو خاور می حساب  
 نیلوفری چاک زده نظرات کو اکتب را بجای اشک از دیده فرو ریخت و از جهالت انکار نه رخساره اش صفت صفت گرفته بنام  
 اضطراب عقد پروین از هم کجیت متوطنان براه اگر کیفیت واقعه و خوف یافته فریاد و افغان با وج آسمان رسانیدند و سیلاب خون  
 از قوای غیور روان ساخته از فایت بطاقتی در خاک و خون غلطیدند و الله هم نموده شاه زاده شهید خانم سلطان یکم بنت سلطان  
 سعید و همیشه بچاره اش مذابی سیاه در گردن انداختند و بجای کرپان جاثمه جان چاک کرده از افغان و شیون علامت قیامت  
 ظاهر ساختند و با جمعی در ماتم تو و هر بی شون کرد و لاله همه خون دیده در دامن کرد و کل حبیب قبا می ارغوانی در یه قمری مذیاه در  
 کردن کرد و بیشایه بکلف و بخوری اگر از حیرت آواز قه یایله پرتیز کرد از رفتار بازی ایستاد جامی آن بود و اگر از صعبیت انکار دانه شام  
 ماه عالم روز در خاک می افتاد لایق نمیداد آفتاب را مهر نشاید خواند که بعد از و طالع کشت و بهرام را شایدا انتقام نباید گفت که در  
 خون قاتلش در کشت میت اینچنین جادو و انگاه هنوز چراغ کردن و ظلمت روشن و خورشید انور امیر ساربان جنید که در شهر  
 بود و تجیه و تکلیف جبهه طرش مشغولی کرده در در بسته شریفه بدلیعه مدفن ساخت و چند روز با طعام طعام و خنکات کلام مخبر نظام و احوال  
 و الا کرام پرداخت و پس از سه روز ازین مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضه رضویه رفته بود و پیشتر رسیده و از اجتماع آن  
 خبر نداشت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید و در آن ایام چند نوبت تحروف از زبان الهام  
 بیان آن امیر عالیشان استماع نمود که سیکست واقعه مخبر موسی میرزا حکم قتل شیخ محمد الدین بغدادی دارد زیرا که پنجاه و در ازمان  
 ولایات مایور او که در خراسان و عراق کشتن خنجر خان از نوران بایران قتل عام یافته ویران کشت و دین اوقات نیز سینه  
 شاعت اینجا و آنجا عظیم که مستلزم تحریب بلاد و تعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس از آن باندک زمانی سپاه افغان  
 بر خراسان استیلا یافته زول بایا و حلولی زیاده و میان برایا و تواتر اینجا مید چنانچه از بیاق کلام آئیده ظاهر خواهد دید چون خبر شهادت  
 و دلار شد بمعین بیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بی تحملی آغاز نموده عزم انتقام جزم کرده کجج آوردن لشکر با فرمان داد و ذکر  
 توجه نمودن خاقان منصور سکا است قندهار و مراجعت فرمودن نجیب بسیار چون خاطر حظیر خاقان کوشور که از  
 حاکمیت و توانایان کشت و مهم شاه زاده سعید مخبر موسی میرزا بشیر مطور ازیم کشت میان جبهه خورشید که در اول ریح به بیت الشرف  
 خویش خرامد و اوایل ریح اول عثمان غنیمت متبرک است العطف داد و مقرب حضرت سلطانی بهمنان سادات و قضا و اشرف  
 و اعیان براه تار با دره زکی باستقلال قتل و شکنان بر پیش و نوازش بیکر آن اختصاص یافتند خاقان منصور مانند روح که بحسب در آید  
 بیایع جهان را خرامید و قرب پنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید و در آن اثنا بمساع جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا  
 با اتفاق امر از غون لشکری زیاده از چند و چون فراتم آورده داعیه دارد که با تمام مخبر موسی میرزا قدم در میدان بجا یابد و متعانه  
 بنیاد علی بداد و اوایل حمادی الاولی لوا کوشور کشا بجانب که میرزا قندهار در حرکت آمد میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون چون بر نصرت  
 آنحضرت اطلاع یافتند عایا و وزراء آن حاکمیت فراه و زمین داور و قندهار را فرمودند تا از جنس جوابات آنچه در صحرابو و بقلع و در اوزنا  
 و مجموع حصون افولایت را بر مردان کاری استوار گردانیدند و امیر ذوالنون در قلعه با شلنگ که اگر مور بران صحر و نمود می پاش لنگ  
 شد می منزل گردید بدیع الزمان میرزا در دیکر آن قلاع سپهر ارتحال خود را منصوب گردانید شجاع بک در حصار قندهار مسکن کرد و محمد قسیم  
 و صنبط قلعه زمین داور و میرزا بهای آورد و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب با شلنگ رود بدیع الزمان میرزا با شلنگ  
 جنگ از غلبه مکر ظاهر در آید و اگر علم حضرت شیم سخت میزد بدیع الزمان بر دارد و امیر ذوالنون موکب های یون را لغت قتب نموده بر ت



محمّد است برافراز و القصد چون خاقان حضور بر ولایت فراخ بود و فرمود و زمین را و در آمد بواسطه عدم و بدان قوت صورت خط و غلامان  
 او روی علی دست داد و او را بصورت انحالیت نزدیکت بآن رسید که سپاه نظریه متفرق و پیرشان کشته بعد متابعیت نزد خاقان روند و در  
 آتش سموع حضرت اعلی شد که در قلعه بست که ضبط آن در عهد عبدالرحمن در غنوت غلبه بسیار و خمیره نهاده اند و شیخین بهرولت  
 متبیر می شود و بنابر آن بکوب حضرت شکار بطهران حصار شافت و بنابر دستور غایت بر دانی نسبت بحضرت خاقان خونی بر بنمیر عبدالرحمن  
 ارغون استلا یافته قبل از آنکه کسی دست با آلات نرم و بچک برسد بسای اطاعت بلازمت بارگاه سلطنت شافت و مقابل قلعہ تسلیم  
 نمود و فی الواقع اگر شمار الیه دوسه روز قدم در میدان محاصرت نهاده بر اسم قلعه دار می میرد و اخت تمام انکالی تمام پیدا میگرداند اما بعد از  
 اطاعت او عساکر حضرت ماثر بعد احتیاج از بست غلبه برگرفته از قیمت بخت رسیده خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانستند  
 بمان منزل بجانب دار السلطنت میراث بازگشت و در انظار راه مرضی معاصر عام که عارض ذات اقدس شام بود طعنان کرده در  
 و پاری نمود و یکی از منازل امیر نظام الدین احمد ولد میر علی فارسی برلاس که بکارم اخلاق انصاف داشت مریض شد و علم غریب بصورت علم  
 آخرت برافراشت و موبک بجا یون دروازه اسطر جرب باغ جهان آرا رسیده عارضه مذکوره شده ادیان طبا رجا نفس افاده محال  
 و مداد اگر دند و در تربیت اخذیه و اشرفی معینه و شرایع جهنم و او به تمام بجای آورد و بعد از چند روز بحضرت غایت رتب العالمین از  
 و ارشاد و اذ امرضت فموتیفین صحت کامل شامل وجود و خبر و عادل کشته و هم بشافیدیل یافت و روزگار ناسا کار از سر صرا صغیر کار  
 در گذشت بخت باز اعتدال یافت مزاج ششمنی روز شاط آید بگذشت شام غم ذکر فرزند محمد حسین میرزا کجاست  
 عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال کبر و خراسان محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد و خواجه  
 خاقان منصور بود و فوراً و جرات ممتاز بود و قبل ازین تاریخ پنج سال در وقتیکه خاقان بی جمال پهلوی بر سرنا توانی داشت از بعضی احوال  
 تو بهم نموده با تعلق برادر اعیانی خود ابو تراب میرزا کجاست عراق و آذربایجان که بخت و مدتی مدید در آن ولایت سکنتی و  
 بریشان حال اوقات گذرانید و وقتی که احتمال احوال سلاطین و حکام آن قویون راه یافت و در مملکت عراق و آذربایجان  
 نوایب متواتر بوقوع انجامید موبک طالع از حصص ادبار بوج اقبال رسید و فوج ابطال ابطال ابطال اعلام بایون فال انجام داده انحضرت  
 با تجمعت متفرکشت و روی بوطن بالوف آورد و بعد از وصول بحدود ولایات خراسان مقصدان بختان باستان سلطنت ایشان خاقان  
 عالی مکان فرستاد و ثمنه از اشیای خویش بحدود بساط بوسی عرضه داشت نمود و انحضرت از توجه و دلر شید بخدمت متبج و سرور کشته است  
 با همرا سال فرمود در آن سال بعضی امینان بپایه میرزا علی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی خلاص و عفو دیت نیست  
 بلکه خیال خدو بداندیشی بد بخاستب توجه نماید بنابران خاقان منصور امیر مبارک الدین محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ و بجا باغی را باد و بنر  
 سوار باستقبال شاه زاده روانه گردانید و بایشان گفت که اگر فرصت یابید او را بی اختیار ساخته بدرگاه پیر اقتدار رسانید و چون  
 امر امیر محمد رسیده محمد حسین میرزا نیز در آن منزل متبرکته زوال احوال فرمود و بعضی مردم شنود که امر اقصیه گرفتن او دارند لاجرم بایره  
 اشغال یافته بر نیت دست بر و پای در رکاب آورد و امیر محمد ولی بیگ و رفقا در چهار باغ مشغول و مدد شید میرتیدی خود را بصورت حخته  
 شاه زاده را استیلا بر ایشان متبیر پذیرفت و از رسیدن کوک اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون با خیمه و خاقان والا  
 شد حکم بایون نفاذ یافت که امیر با دو بنر از سوار عازم استر آباد کشته با بولنصور مظفر حسین کورکان پیونیده و در ملازمت شاه زاده میر  
 محمد حسین میرزا روند و ایشان بر حسب فرمان تقدیم رسانیدند میرزا مظفر حسین به تظان لشکر حربه تقابله و مقابل برادر که در عهد و آن ولایت  
 خرابی میگرد و پیش نهاد دیمت ساخت و از استر آباد بیرون رفت بعد از تقارب فریقین و قبل از اشغال بایره جنگ و شین محمد حسین میرزا رو  
 شد و بمیان ترکمانان کنار آب ترک رفت و مظفر حسین میرزا منظم منصور با ستر با در اجعت فرموده امیر محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ  
 و امیر باغی بمشول انجام و احسان اجازت انصرف داد و به تهمید با عیش و اسباط پرداخته ابواب عدل و انصاف برکشاد و ذکر و

خاقانی

و کرم وصول خواجه فضل الدین محمد کرمانی بنیایه سر حضرت خاقانی و ذکر مختار شدن خواجه نظام الملک و اولاد  
 بغضب آن بانی بختیاری و منمن احوال سابقه است اندراج یافته و بر توأشارت برین این حکایت یافته که خواجه فضل الدین محمد در سنه  
 اثنی و عشرين و ثمانمائه از قسطنطنیه مرو با سربازان شرافت و ادب بجا باز بایمان رفته با رست فاطمه خاتون سرافراز شده چون از انفسر مبارک مراجعت  
 نمود چند سال بعد بحال در ولایات عراق و آذربایجان اقامت فرموده شود که خاقان حضور کاهی او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پیش نهاد  
 میرساند و امیر نظام الدین علی شیر استیاق ملاقات شریفش در نهایت خزن اوقات میکند و انداختن طراحت با بل و بل بالوف گفته و بخت  
 تقاضی نمود و در سطر اول از صفحه این آیت برآمد که و اذا غرمت فوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم غم کرده روی بر راه خواست  
 و حال آنکه در آن زمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجا  
 درجه کمال داشت و نقش بر محرم که پیش نهاد و نیت می ساخت بقلیم توفیق ربوب مراد و ملکات و خواجه فضل الدین محمد با وجود استیلا احد اعتقاد  
 بر غنایت این و تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت علی ساخت می نمود و در واسطه ماه رمضان سنه ثلث و ثمانمائه بکینا که صاحبی باغ  
 جهان آرا در آمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت محبت بدندان تحیر کردند و خاقان صافی ضمیر از وصول فریاد صاحب  
 تهر بنیایه سر بر خلافت مصیر غایت بهیج و سرور گشت زیرا که بواسطه سعی خواجه نظام الملک و قتل محمد بنوس میرزا از وی که دوری تمام  
 در خاطر داشت و بعد از آن ایام اعلام حضرت اعلام عازم بیلاق با با خاکی بنیایه اقبال بر تخت سفرا نه اخت و در آن منزل ترمیمت خواجه  
 افضل و ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشور گیر فرار یافته و در روز یکشنبه شب و یکم ماه مذکور فرغانه واجب الاذعان با خد و قید خواجه نظام الملک  
 که خال خدا حال اولاد خواجه نظام الملک بود و مدت بیست سال از مرگ خاقانی قیام می نمود و نیت نفاذ پذیرفت و این اول قول  
 بود که در سر کار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون الملك با با خاکی از فر و وصول آن مهر سپهر شرفانی غیرت کارگاه کرد و در سنه  
 اوایل شوال خواجه فضل الدین محمد خلعت وزارت پوشید بعد از چند سال در امور ملک و مال و عمل فرمود بعضی از ارکان دولت و اعیان  
 حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک بجنیده بودند و در محافلش با خواجه فضل موافقت نمودند و خواجه در مقام پیش  
 و محض معاینه بین الدوله و بتاعش در آمد و هر روز امری که مقتضی تعریف یا تعزیر ایشان بود از پس پرده احتیاط نمود و کیفیت آن بصریح  
 و کنایت بعضی رسیده موجب غریزه و مزاج پادشاه میگردد و خاقان حضور چون چند روز در منزل با با خاکی بسر برد و بی توجه بجانب  
 الملك نشین آورد و در آن موضع مسامع جاه و جلالت رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا با اتفاق شجاع بیگ و له امیر دوله و النور ارغون بیگ  
 از فرغانه از چند و چون جمیع ساخته و نایت بطرف معسکر میامون برافراخته بناران حسب حکم فرمودند و میرزا و امیر عبداللطیف بخشی  
 و خواجه حمید الملک با جمعی کثیر از سپاه حضرت آثار روی بجنبه سفرا برد و دند و معارف آن اشغال بعضی دیگر از محاسن خواجه نظام الملک و  
 اولاد و اتباع او و ضمیر نور میامون واضح گشته حضرت خاقانی در باب اتم ایشان با امیر علی شیر بی شورت مسلوک داشت و ای بر جا  
 کسی که شرم کند عجز از یکی و خواطر بر صاده و نمون اخذ و اجتماع قرار یافته مسری بهمان برق و باد از امیر عبداللطیف شتا قدو نشان  
 رسانید که در فلان روز خواجه حمید الملک را مقصد ساخته مصحوب محمدان میباشند بار دوی میامون ارسال نماید و مقرب حضرت سلطان  
 اجازت یافته براه رفت و در صبح روز سه شنبه حاکم شهر میرزا سلطان احمد گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبدالغفر و قاضی بویک  
 که خود میرزا خواجه نظام الملک بود و اولاد نظام الدین کرد که ایضا در سلک اقربای خواجه نظام داشتند و در میراث بودند گرفته  
 اندکند و در واسطه سوال میکرد روز مشا را بهم و براه و خواجه حمید الملک در سفر از خواجه نظام الملک و نظام الدین کرد و در ملک  
 مقید گشته و خواجه فضل الدین محمد در مقام تحقیق حیات و مملکت آن طبقه شده چندان زرد و جوهر و کتب شریفه و اتمه نفیسه پان به  
 و اشرافان بار برادر خیمه و سر کرده و بارگاه و کلیمه و فیوچهار ابریشمین و اجناس ضروری و فرنگ و چین از ایشان بوصول پوست  
 که شرح آن بخیر بیان و ثمانمائه و در میان شیریندیز نیست و تمامی اجتماع در قلعه امینار الدین معتد و محسوس شده بعد از چند روز خواجه نظام

حسین و خواجہ عبدالملک شی از خصار فرار نمودند و روز دیگر عساکر ایشان برده نوبت دیگران و دوزی اوج وزارت را در یک  
برج فاشه کوهر در درج محبوس ساختند و چون کیفیت گرفتن و گرفتن ایشان بر عرض خاقان رسیده آنش غضب قیامت لب سر نهنگ است  
کشید و حکم لازم الا تشال انبوه قف جلال در باب سیاست ایشان با هم سلطان احمد میرزا و امیر عبدالخالق که او نیز در شهر بود و صد و بیست  
جناب سلطنته سپاهی و خدمت امارت و سکاکی در روز و صول نشان که داخل ایام اوسط و بقیعه شده مذکور بود و در قلعه سیاه حلاوی  
بلا فرستادند تا سخت خواجہ کمال الدین حسین و خواجہ عبدالغفر و نظام الدین کرد و خواجہ محمود شاه فرامی که نسبت به بدیع الزمان میرزا طریقه و روش  
بشور و سانیه بود و در غضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند نظم بود ایوان قرب شاه و الا بران یوان و بسیار بالا که در هم چون  
از ان یوان و رافقی ز بهر فساد و محکم زرافتی اما خواجہ فضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی اموال بسیار کفایت کرده در  
از دیار و محوری خزانه عامه گوشت و عنایت خاقانی شامل حال خجسته آنش کشته منصب شراف و رزاق علی بوی گرفت و چون روزی چندین  
الامر و الوند احمد زده بشیر زبیر شریف بیکو خدمتی بجای آورد و بر طبق کلمه کریمه لکن شکر تم لازیکم بکرمه و دیگر زنی نموده منصب امارت و بول  
اعلیٰ در جناب نفویض یافت و در سلک اعیان و نوینان لازم الا احترام منظم شده من حیث الاستغلال منصفی سرانجام امور ملکات مال  
گشت و پایی بر سر رفعت و جثمت بناده رایت قدر و تملک از یوان کیوان در گذشت نشان در کاه عالم سپاه و طفرانویسان بارگاه ملک  
اشتباه و در مناسبت مطاعه انجناب را باین عبارات سرافراز می خند که نظم اعظم قواعد السلطنت و الخلافة معتمد الملکیت صلاح این  
خواجہ فضل الدین محمد و فاکیش و خواجہ فضل الدین محمد در اوایل ایام اعتبار و افتخار روزی چند با میر مبارز الدین محمد ولی بیگ که در آن  
ایام آنرا کرامت و تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد و سلوک نمود و احوال را بسبب فساد ابل جناب میان ایشان مخالفت و  
منارعت دست داد و خواجہ فضل جناب امارت ماب را بی اختیار و بی اختیار ساخت و سایر اموال و دکان دولت در مناسبت سوا  
و از سرگشتی دم و ثابت قدم بودند و بی استغواب رای صواب نایب میسر می از کلی و جزوی شرم نمی نمودند و در اعظام عتد  
علیه شرامرج و ملا خود میدادند و هر روز که غارتش بر میان بسته در مقام فرمان برداری می نشستند و خواجہ فضل الدین محمد از صبح تا شام  
در باغ جهان آرا مقام فرموده با نظام جهام نام برداختی و احوال و عیالت خاص دعوا مقام مقتضای حضرت و عدالت کفایت  
ساختی و در بقیه دو شب در باغ جهان آرا توقف کرده در آن لیالی با علما و فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط اهلنا کسرتی و محبت  
در فضای دل انگیزان کاشی با شاعر خیرات و ساختن عمارات بغایت مایل و رغب بود و ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و  
خانقاه و گنبد فرموده لاجرم غنا نیست بجای اشعه شمس قصر قبالتش با نند و زرافان با وج ظهور در ساند و اسم شرفش در نیکی و برکتها  
روزگار باقی و پاید ارماند بخت و در خیر کوش زانکه بر او راق روزگار باقی بد کسیر و دام آدمی ذکر جنک الشک نشین و ظفر  
یافتن خاقان اوزنک نشین و بر ضایر دانش اثر از کیا ظاهر بود و ایام او بد بود که چون سابقه عنایت از لی نیز اقبال دولت ملک  
را در مطلع فتح و فیروزی طالع گردانند تراکم غام حوادث حجاب انوار چهره مطلوب او نشود و هرگاه رابطه ارادت لم برنی با بخت رایت  
صاحب معانی را با وج حضرت و بهر روزی رسد تراکم عبارات و انیب نقاب اشعه صورت معصوم و شکر دو به نهنگام مجسم بر طبق منجم  
و ایند نام مجسم بود لم تر و با از عساکر طفران غیب بد و یابد و در ایام از دعای اعدای بروقی منطوق و اندیوید بصره من بشا و انصاف عاقل  
ایزدی بر و جنات روزگارش تا بد نظم لطف ازل هر که باید سپر زهم حوادث نه بنید صرر بیاید فضل الهی مدد غلبه شد از لشکر  
سجده بوقت ضرورت را وج سپر رسد بهر امداد و ماه و مهر چون برود از زمین نیزه وار بر بند و بخت کمر بند و وار حکایتی  
خاسته نشین شامه بتین آن زبان می کشاید نظیر این تقریر است و ظفر یافتن خاقان صفت شکن در لنگ نشین بدیع الزمان میرزا بشیر این بخیر  
کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن او ان که خاقان منصور با معصود و از سپاه ظفر قرین در لنگ نشین بدولت و اقبال نشین و بدو

مذاق باشد  
ایرانی







نمودند و اکثر عوام هر چند هجوم کرده میرزا با سپهر خان خواجه کاپرون آورده در مخالفت اهل خلاف موافق بودند بسیاران ترخانان از آنجا  
 قلع و کهر گشته محمد میرزا ترخان اندوه و در و اندوه چهار راه توجیه بخار شده و سلطان علی میرزا و درویش محمد ترخان اسیر سرخه تقدیر گشته و در وقتی که  
 با سپهر میرزا خانه امیر احمد حاجی را بغیر وجود فایض الحوزین و زینب بخشیده بود درویش محمد ترخان را پیش آوردند عرق خجالت و حیرت پیش نشسته  
 و از فایت و پشت لب از گفت و گوی مرویته میرزا با سپهر خان و یکدیگر سخن پرسید و جواب مطابق صواب نشیند آنگاه فرمان و اجاب داد  
 بقلمش نهاد گشت و بجهان ساعت دست سیاست بساط حیاتش در نوشت و چون نوبت بتادیب سلطان علی میرزا رسید حکم شد که جهان  
 بین شاه زاده را بکشد فرمان بران آنحضرت را از کو که سر سپردن آورد و شخصی که مباشر آن امر بود به اختیار یا غیر اختیار بر وجهی میل استثنای  
 بدیده آن قره العین سلطنت در آورد که ایسی بعبوت با صره او رسید و سلطان علی میرزا از اظهار انحاست ساکت بود و در خانه حضرت  
 ولایت آقا خواجه قطب الدین بچی منزل کرد و بعد از دو سه روز با ستوبان نجاب بصوب بخارا حرکت و بدین سبب میان محمد ایم عظام  
 زبده الاولیا خواجه کا و خواجه بچی رشته لوازم اخوت کسبخت زیرا که خواجه کا در مقام نظام مدام با سپهر میرزا و خواجه بچی سلطان علی میرزا  
 تقویت تربیت میفرمود و القصد بعد از رفتن سلطان علی میرزا بسبله بخارا با سپهر میرزا لشکر بدان صوب کشید و میرزا سلطان علی میرزا به  
 بخارا و حدود آنرا فرایم آورده با اتفاق امر از ترخانان متوجه میدان قتال گردید چون تلافی فریغین بدوی نمود دست قضا ابواب جنگ  
 و شین برکشو و سلطان علی میرزا بدین بیکر توجیه و نظر امیدوار گشته با سپهر میرزا بصوب سمرقند حرکت امیر احمد با بسیاری از نفر قزاقان گرفتار  
 گردیدند و بخاریان اکثر قزاقان از موضوع تیغ سیاست گردانیدند بعد از آن سلطان علی میرزا بکشت بلند برکنده تخریب فرمودند و آنرا  
 برادر توچه نمود و در جانب حصار سلطان محمود میرزا نیز بهوس فتح آن بلده فاخره بهضنت کرده در شهر سبز قول فرمود و در ثوال سال مذکور  
 قضیه اند جان کیفیت این فایض بعضی حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رسید آنحضرت تیر بدایع کرفتن دارالملک آما و اجد  
 پای مبارک در رکاب نظر انتساب آورد و مقرون بدولت و اقبال طی منازل نمود و در آن شهر امنیت بهر امضرب سداقت داشت  
 گردانید و بهر هیئت نمودن آن بخندان پوشیده و بهمان بخواد بود که مناسب چنانست که درین مقام خائمه عسکری فام تخت از شاه میاد و جل  
 پادشاه تود و حضال ظهیر الدین محمد بابر میرزا شام جهانیان را معطر گردانید آنگاه تهمه حالات اولاد میرزا سلطان محمود را بسایح سبخران  
 وقایع رساند و من الله الا فاته و التوفیق کفار و در بیان محلی از احوال پادشاه معا و تمن از وقت ولادت  
 تا زمان منقضت بصوب بلده سمرقند در ششم شهر محرم الحرام ۸۸۵ که اطراف مملکت فرغانه بمن بعدلت پادشاه فرزانه عمر شیخ  
 کورکان غیرت فرانی ریاض رضوان بود و در می نور بخش در عقد سلطنت و نامداری افروزد و در می خورشید در حش از افاق خلافت و کامکاری  
 طلوع نمود بلکه آفتابی از سپهر صاحبقرانی بروجبات احوال طبقات انسانی تافت که دیده امید صاهدان مضاعف کثورتانی را روشن ساخت  
 و کامیابی از کیم عدم سیر استبان وجود قدم نهاد که سایه لطف و کرم بر رفارق طوایف بی آدم انداخت نظم بغیض کرد کار لایزال در می  
 افروزد و در عقد لالی پدید آمد عجیب فرخنده فالی حمالش آفتاب پزدالی وجودش نور بخش چشم امید ظهورش حسب اقبال جاوید یعنی  
 میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا امیر شاه بن صاحبقران کسبی ستان میرزا کورکان را حضرت و اعطای  
 از تعلق بخارا خاتم بنت بوین خان سپهری گرامت فرمود که هم از اوایل ایام صبی نواد دولت و اقبال از جمال حاش میسر خشیه و هم از بسای  
 او ان نشو و نما را شوکت و استقلال از جبین فرخنده فاش لایح می گردید ضیاء بستره مهر تیزش مانند تابش صبح صادق صادر میگردید که غنای  
 آفتاب دولت و کشور ستانی از مشرق میدای خلاصه دو دمان صاحبقرانی بصفتی روزگار فرق انسانی خواهد تافت و صفای چهره و نور  
 تاثیرش بسان لوامع ساره سحر مشهور و باین معنی که بر روی شب ظلماتی مظلومان عالم از فروغ این نقاد و عیان خلافت و جهان بانی بروز  
 بهجت و شادمانی تبدیل خواهد یافت نظم بلی سخن صبح کیتی فروز بود بخیر از روشنائی روز شود ظاهرا و نورا اقبال مهر که سازه و منور تمام  
 و چون باین سیم غایت الهی غنچه ریاض پادشاهی و روشن امید میرزا عمر شیخ کورکان بکلفت و مشیر قبال خیر بخت اثر تو له آن سپهر عالی کمر را



طالب مصالح گشت و در پیش محمد ترخان را که حال حسا حالش بود از یک فرسخی اند جان به تهنیت آن مهم نامزد فرمود و امیر در پیش محمد بن عبد  
 که شافقت و حضرت پادشاهی حسن یعقوب را بملاقات او امر نمود و آن دو امیر در موضع مذکور یکدیگر را دیده سخن چند در باب موافقت هم  
 بزرگوار و برادرزاده عالمقدار مذکور گردیده بمرکب بجای خود مراجعت کردند و بعد از آن سلطان احمد میرزا بصوب سمرقند باز گشت  
 چنانچه نوشته شد در آن راه بسبب حلول اجل طبیعی در گذشت اما سلطان محمود خان که از طرف دیگر متوجه تخریر فرغانه بود بجانب خراسان  
 خیال محاصره نمود و در آنوقت جهانگیر میرزا در طعنه اخشی تشریف داشت و امر اعلی در ویش میرزا قلی کوکلتاش و محمد باقر و شیخ عبداللہ  
 و ویس لاغی و میر غیاث طغانی در ملازمت آن دمی برج فرمان فرمایی بودند و بعد از وصول سلطان محمود خان بدان نزدیکی سیلاب رعب  
 و براس اساس ثبات امر او نوغیان را اندر اس داده از اخشی کجاسان که اولکار و ویس لاغی بودند رفته و در آن زمان سلطان ناصر میرزا  
 بمناجست الکه ویس الکه او بود در آن حصار روزگار یکدزدانید و خان انیمغی خبر یافته بدانجا سب شافت و جماعت مذکوره با ظهار اخط  
 مباردت نموده کاسان را بنواب کامیاب درگاه خان سپردند و میر غیاث طغانی حلقه ملازمت آن استان در کوشش کشیده ویس لاغی  
 در خدمت سلطان ناصر میرزا بار و وی سلطان احمد میرزا رفت و انحضرت محمد میرزا ترخان را بمحافظت شاه زاده امر نمود و سلطان محمود  
 خان بعد از تخریر کاسان بطاهر اخشی خراسان رسید و چند نوبت با شغال نیزان محاربت اشتغال نمود و انکارش را پیش رفت و بنابر عارضه گذشت  
 و اداره ولایت خویش پیش گرفت و مقارن آنحال بابکر کا شغری که داعیه سروری داشت و سرزده هیچ صاحب قسری فرود نمی آورد  
 و در کا شغری حکومت میکرد لشکر مجبور و اورگند کشیده و طعنه طرح انداخته بتعذیب غنما و تخریب بلاد مشغول گردیده و خواجہ قاضی و  
 اکثر امر بدفع او نامور گشته ابابکر دانست که مردم میدان ایشان نیست و خواجہ قاضی را واسطه گردانیده با انواع نفعان فریبیده میرزا  
 سپاه را بمصالحه راضی ساخت و رایت مراجعت بصوب کا شغری افراخت و چون خاطر عاظر پادشاهی از امثال این بود فراغت یافت  
 متوجه تهنیت فرغانه گشته حکومت اند جان موصوب سرانجام مهمام ملکی و مالی با حسن یعقوب داد و زمام ایالت ولایت او را  
 در قبضه افتد و امیر قاسم قوچین بنما و بهار تاحسین و مرغنیان او و زن جن و علی دوست طغانی متعین شدند و برین قیاس سایر امر  
 و انگیان بنما صنیاب مفتخر و مبارکی گشتند در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادر بدار الملک سمرقند آمده بود  
 و دختر سلطان احمد میرزا آن یکم را در سلک ازواج سلطان محمود میرزا کشیده مصحوب عبد القدوس مرجی و اما سابق بنظر پادشاه  
 کوهر فرستاد و نفعان عطا نمودت انکیز نفعیام و چون میان او و حسن یعقوب قرابتی واقع بود عبد القدوس خفیه حسن بن یعقوب با بلطف  
 و عنایت سلطان محمود میرزا امیدوار گردانید و از جاده دولخواهی حضرت پادشاهی در گذرانید و پس از مراجعت عبد القدوس  
 پنج شش ماه حسن بطور حسن تغییر داده با ظهار رخا رکفران نعمت مباردت نمود و قصد کرد که میرزا جهانگیر را بسلطنت موسوم ساخته نواد  
 کامیاب پادشاهی را از اند جان بهر طرف خواهد روانه گردانید بنابر آن خواجہ قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغانی و او و زن  
 حسن و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه من بهستواب این دولت یکم که جده انحضرت خواطر بران قرار دادند که حسن یعقوب را بی اختیار  
 ساخته بهر وجه که ممکن باشد در دفع شر او کوشش نگاه در ملازمت پادشاه عاجلجا متوجه ارک که مسکن جن بود گشتند و حسن در آنوقت بصحرا  
 رفته بجا نور پرایدن اشتغال داشت از کیفیت حادثه خبر یافته بصوب سمرقند روانه شد و چون بکند بامام رسید بجایان فاسد و اندیشه فساد  
 غمان غرمت بطرف اخشی اعطاف داد و حضرت پادشاه از مراجعت او آگاه شد بعضی از امر با فوجی از عسا که مظهر لوم متوجه بهستواب  
 گشتند و زمره از ایشان برسم منغلای ششیر روان شدند و حسن بر توجیه مقدمه سبب صفت شکن و قوف یافته نیم شبی بر سر ایشان تاخت و نوک  
 او آغازه شبهه کرده تیرگی از ایشان بر قتل حسن جود و بجزای اعمال سیه خود کرفا گشته از آن رحم جان نبرد و مقارن وقایع مذکوره  
 ابراهیم سار که از قوم منگلین بود و از عمش میرزا تربت یافته بواسطه صد و جریمه پرود شده بود بقلعه شیره در آید و خطبه بنام بنظر  
 خواند و حضرت پادشاهی بر اینمغنی اطلاع یافته در ماه شعبان سال مذکور بهوکیب حضور بجانب شیره شافت و ابراهیم سار با حکام برج

و باره پرداخته عساکر طغر تار بام محاصره و محاربه بقیام نمودند و دست به تنهال الت قتال برده ابواب کشت و کوشش برومی روزگار محصوران  
 کشودند چون مدت چهل روز حال بر این منوال بگذشت آنگاه عجز و انکسار بر صفحات احوال ابلیس ساز ظاهر گشت لاجرم خواجه قاضی رشید حرایم  
 خود ساخته دامن طلبید و پادشاه کناه او را عفو کرده ابلیس شمشیر بگردن و کفن اندر دست از قلعه بیرون فرامید انگاه اعلام طغر تار  
 بجایست خجسته نهضت نمود و امیر بخوار لد عبد الوهاب شغال که در آن محاصره میگردید و بعد از قریب وصول بموکب پادشاهی بلوار آمد و استقبال  
 استیصال کرده مراسم اخلاص بجای آورد و غاشیه اطاعت بر دوش افکنده مقابل شهر و حصار بواب پادشاه کمار سپرد و انگاه پادشاه  
 اسلام سپاه استماع نمود که سلطان محمود خان شاه بر خیزه را بغیر فول بیاویز شرف ساخته و خاطر طاهره دفع کدورات سابقه بایل  
 ملاقات خال بر کور گشته بشا بر خیزه رفت و خان از قریب وصول آنقره العین خوانین عالیشان خرم و شادمان شدند چون پادشاه بارگاه  
 درآمد لوازم عظیم و تحویل مرغی داشته برخواست و آنحضرت نیز رعایت مراسم ادب نموده زانو زد انگاه خان جایگاه پادشاه اسلام  
 سپاه را در آغوش عطوفت و مهر بانی کشیده از دقایق اشفاق و خاطراتی دقیقه نامریی گذاشت و پادشاه حمیده حضال دوسه روز و صحبت  
 خال فرخناک و خوشحال بسر برد و پس از آن بصوب قندهار گشت و رایت عزیمت برافراشت و بعد از آن سال آن تخرج خلافت و استقلال تاج  
 از ابطال مجال توتیر تخریر و رایت گشت چنانچه از سیاق حکایات سابقه بوضوح می یونید و او را تیره سالها چنسل و توتیران میرزا عرش کورگان  
 بوده در قمرات مذکوره به صرف کاشکان بهر میرزا درآمد سلطان علی میرزا در آنجا حکومت می نمود چون سلطان علی از توجیه لوامی توتیر  
 کشای پادشاهی خبر یافت توجیه دوله انون را بحافظت ملکه مامور ساخته بنفس نفیس بجایست و پادشاه سعادت مند  
 بعد از قطع منازل از خجسته گذر گشته و از کمرنگین سلطان علی میرزا واقف گشته معترت حضرت سلطانی امیر نظام الدین علی حلیفه و میر عثمان را  
 بر رسم رسالت نزد توجیه دوله انون فرستاد و توجیه بنا بر اقتضا و محبت نکون و طالع وارزون امیر حلیفه را گرفته قصد اتمام اساس حیات اینجا  
 نمود و آن امیر بنوده حضال بعنایت حضرت ملک متعال مجال فراد یافته بعد از دوسه روز پیاده خود را بموکب طغر تار رسانیده و چون در  
 طغر تار ایستاد بارگاه کعبه مرتبه منصوب گشت و معلوم شد که در آن حد و فله بایست امر او را در کان دولت صلاح در مراجعت دانسته  
 و حضرت پادشاهی به قنواب سالکان طریقی و دلخواهی علم نمود و عثمان بکران بصوب اند جان معطوف گردانید و بعد از آن او ان سلطان محمود  
 خان لشکر فراوان با تیره فرستاده توجیه دوله انون بکریخت و او را تیره بصرف ملازمان خان درآمد که گشت آن حلیفه توجیه حسین کورکان گرفت  
 و از آن تاریخ تا شهرورستان و ستخانه ایام سرداری او در او را تیره هست امتداد پذیرفت و در سنه ۹۰۱ هجری سلطان و سپهرش مقام سلطان  
 و محمدی سلطان و محمد دو غلات که در وقت وصول سلطان حسین میرزا بولایت حصار از سلطان محمود میرزا جدا گشته بودند در ماه ربیع  
 رمضان در قصبه اند جان باستان اقبال آشیان پادشاه جهانیا رسیدند و آنحضرت به عظیم سلطین قیام نموده از توشک سپایان آمد  
 لوازم صیانت و همان فواری بجای آورد و در شوال همین سال خبر خلافت او لا و سلطان محمود میرزا و محاصره کردن سلطان محمود میرزا  
 و سلطان علی میرزا و دار السلطه سمرقند را باند جان رسید و پادشاه عاجله تیره بداعیه تخریر آن خطه لوا و حضرت عطیه برافراخت و بعد از  
 وصول بواجی دارالملک آبا و اجداد سپاه شجاعت نهاد و محاصره و محاربه مامور ساخت و سه چهار ماه از سه طرف آن سه در برج  
 شرف و صفتین سمرقند یا نیکو شدند و ایشان نیز در محافظت شهر بعد از مقدمه و ستم تمام نموده در مدافعه مدعیان نهایت مردانگی ظهور  
 میرسانیدند و در آن اثنا علیجناب هدایت آتخا خواجی بجای آورد و از سلطان علی میرزا تخریر است پادشاه طغر تار اشناخته در باب اتفاق و اتحاد  
 سخنان معروض داشت و آن کلمات شفقانه بهر قبول یافته بموکب عالی پادشاه بنابر التماس جناب ارشاد و پناهی از ظلم سمرقند سنج  
 سغد و سه فرسخ پایان تر رفته زوال جلال فرمود و از آنطرف میرزا سلطان علی تیر بدان فواری آمد و سپاه را در موضعی مناسب بکنار  
 آب کوکب فرود آورد و با چهار پنج نفر از خواص غرم ملاقات پادشاه کرد و آنحضرت با چهار پنج کس از اصحاب اختصاص از آب کوکب  
 گذر گشته به بالای آب پس این الجانبین صورت تلاقی روی نمود و در باب تیر و تخریر ملک سخنان در میان آمده چنان مقرر شد که آن ایشان

برکت امان و شاهزاده عالیشان قهر خود و در اول فصل بهار که موسم نشوونمای ریحان و از باز است بار دیگر متوجه سرزمین کجگاه پادشاه اسلام بن  
روی بصوب اند جان آورد و سلطان علی میرزا بخارا رفت و آنجا قشلاق کرد و میرزا سلطان محمود که بملاقات دختر امیر شیخ عبداللّه برلاس مشغوف بود و  
در جباله کج کشیده بجانب حصار مراجعت فرمود و چون آنچه علم کشورگشایی پادشاه بمنزل کسی رسیده محمدی سلطان انداردوی حضرت نشان گرفت  
بسر قدرت و حمزه سلطان اجازت طلبیده راه همان بلده پیش گرفت و بعد از چند ماه که آن سلطان بمول عطف و مکرمت میرزا بنیفر میرزا  
از حضرت نیر روی کرد آن شده ایجا سبانه لواء محمد خان شیبانی نمودند و ذکر توجه و ارای سپهر گورستانی بجانب سمرقند نشانی  
ثانی و در آمدن آن بلده به تحیر تحیر حضرت پادشاه سلیمان مکانی در اول فصل بهار که خبر و ممالک علوی از طول کشت و برنج  
شوی مول کشته بجانب بیت الشرف خویش نهضت کرد و در تحقیق محصوران حصار فیروزه کار کوشیده شرایط کیتی ستانی بجای آورد و سلطان علی میرزا  
از بلده فخره بخارا لواء حضرت انما بصوب سمرقند را فراخت و طی منازل مراحل نموده موضع خواجه کار در آن را محکم ساخت میرزا بنیفر نیز  
بالشکری از بل تیز زنده شهر بیرون خراسید و سپهر لشکر کرده در برابر برادر قبه بارگاه مرفوع گردانید و حضرت پادشاه اسلام بنیه نیر در راه  
مبارک رمضان از بلده اند جان بد بصوب روان کشت و با سپاهی برل طی منازل مراحل کرده و در یز سلیاق قبه بارگاه بهر آثار از یوان کیوان  
در گذشت در آن مقام بیرون آمدن بنیفر میرزا از سمرقند و نشستن در برابر برادر بدز و عرض رسید و تونون خواجه محول را با قرب رسید نظر از مرد  
و تاق دلا و پیشتر روان گردانید و پیش ازین خبر قرب وصول موکب پادشاهی تزلزل باساس ثبات و قرار بنیفر میرزا راه یافت و ویران  
شده بصوب سمرقند شافت و تونون خواجه باستان بجان در شب بگینا که بهر کس از حضرت رسیده بسیاری از سمرقند بیان را بر خیم بهام مرک  
انجام مخرج و سپهر ساختند و غنیمت فراوان گرفته سالها غنائم لواء مراجعت را فرغند و حضرت پادشاهی آن سالگان طریق و دلخواهی  
بنوازش و انعام متعظمه میبای کردانیده روی بصوب مقصد آورد و کامران و سرافراز پیشتر رسیده قصد تحیر فقه آن مقصد کرده و در آن وقت پیشرو کار  
تکم دولدی بود یکی از نوکران او بحفاظت حصار نگه یار قیام نموده و در روز آخر ماه مذکور آنچه لوی فلکسای پروتو و وصول بجالی شیرانداخت و کجاست  
تکم دولدی از محافظت قعه خارج گشته شاعر عبودیت پادشاه صافی طویت ظاهر ساخت بمقالید حصار بنوآب درگاه بهر اقدار سپرده و  
طلبید و لطف پادشاه به شام حل حال او گشته کوتوالی شیر زبسم سار بوی مغوش گردید و پادشاه صاحب تائید روز دیگر با وای نماز عید و سایر واجبات  
و سنن از روز عید قیام نمود و کجگاه بنوای سمرقند رفت و در قروق رینا زوال جلال فرمود و در از روز تکم دولدی و ویس لاغری و حسن سپهر سلطان  
محمد سیف و سلطان محمد ویس با قرب چهار صد کس از جانب سمرقند آمد و موکب پادشاهی به پستند سخن ایشان آنکه در وقتی که بنیفر میرزا از سمرقند کوچ کرد  
روی بهر آورد و مابده و لخواهی حضرت پادشاهی از راه دو جدا شده بدی جانب آمده ایم و بعد از یک روز و روز بوضع پوست که اجتماع بدعوی  
شیرازا بنیفر میرزا اجازت طلبیده بد بصوب شافته اند و چون شجاع نموده اند که افلقه تحیر شیخ پادشاه کشور گیر داده به قدم اضطراب و  
طریق ملازمت اختیار کرده اند القصد پادشاه تاقی از منزل شایع بلاق خراسید و بعد از یک روز و روز از آن جا کوچ کرد و از آب هموار  
کشد شتابم ضرب خیم عساکر حضرت انجام گردید و در آن روز جمعی از ابله تور در سر حیانان لغوجی از لشکر بایان میرزا بنیفر خورده اسب  
جلادت در میدان مبارزت یافتند و با حمله اش قاتل التهاب داده از خون یکدیگر خاک محر که راکل ساختند و در آن اثنا بنیفری جان کز  
مکرون خواجهی مولانا صدر که برادر کلانتر خواجه کلان بیک بود رسید چنانچه همان ساعت از پای در آمده متوجه ریاض حبت گردید و او  
طلب علم برداخته از فن لغت و استیفا صاحب و قوف بود و مکاتب را نیکو انشا میکرد و بی تمر داری عمر شیخ میرزا می نمود و با سلطان  
میرزا که در منزل خواجه کار در آن منزل گزیده مقصد دشمن داشت یکد و نوبت با فوجی از دلیران میدان محاربت نزدیک سمرقند شافت و  
میان حضرت و بهادری که زنده بیرون آمده بودند نایره مقابل و مقابل التهاب یافت لیکن چنانچه میباید ممتی از پیش رفت و سلطان  
میرزا از طول کشت و در ظاهر آن بلده فردوس تا طول کشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی روزی چند در بام بود و جاده سمرقند برد  
و پس از آن از آن منزل کوچ کرده یورت خان را که از آنجا تا شهر محبت بچین یک فرسخ مسافت مصرب سمرقند سادات عت ساحت



و ضرب بخانه روز در آن موضع توقف اتفاق افتاد و در آن ایام چندین نوبت میان دلبران لشکر بامری و خجانشان سپاه باغیگری متحارب دست داد و بعضی از لشکریان امیر را بهیم کجیک و ابوالفتح که بر و مهر شاه قوچین غایت شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و جمعی از اهل شهر قندار هجروح پیروچ گردانیده و لواء تقوی بر فراختند و روز یکده در سرخیان و رمیدان مردان جوانان مییوزند و نهی بروی امیر را بهیم کجیک رسید و بدان خبر با بهیم جابوئ مشهور گردید و از منزل مذکور پادشاه نمود و تصور نهانی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان فرستاد و ایشان را با طاعت و انقیاد و دعوت کرده بخان غایت امیر پیغام داد و اینجاست بقول آن کلمات زبان کش ده گفتند که باید موکب پادشاهی در شب از جانب غار عاشقان متوجه شهر کرد و تا که خدمت بر میان جان بسته آنچه مقصود است بجهول پیوندد و بپایان شی پادشاه کامران پایی مبارک در کباب آورده و پیل نهانک شش و چند پیاده و سوار جلالت آثار را پیشتر فرستاد و مردم شهر ازین معنی توقف یافته سیکبار فرجی از لشکریان جرار بسای جانفست پیش آمدند و حاجی پیاده را که مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحب تائید اوقات گذرانیده بود و محمود پیاده را گرفته معروض تیغ تیر کرد و اندیند لاجرم پادشاه خجسته شیم بهر کس خطر اثر بازگشت و در آن اوان که یورت خان از فروغ باخچه رایات نصرت نشان روشن تر از مرغزار جان بود تمام مردم قلع و بقلع اخذ و قاصدان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار طاعت و فرمانبرداری نمودند و میکشیمای لایق بهار سال داشته ابواب این و امان بر روی روز کار خود گوشه میخیزند و همچنین بر خنجره و پیشه و ران و سوداگران سمرقند خلق بسیار بارودی نصرت شعار آمدند و در بازار بشارت بهر مورد ابوابان شد که حکم مصر جامع گرفت در آن اثنا بهیم اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شاد و در قلعه ایست که آن را از گنیت گویند و جمعی انقلعه محکم کرده در آن بطوق عبودیت پادشاهی دریا آورده خدام درگاه پیراهنشام متوجه تادیب اینجاست گشته چون نواحی انحصار مطلع باخچه بر قنطره شارسد موطمان قلعه از در ضلع و بیاض میزدی در آمدند و خواجها قاضی را وسیله ساخته از جرایم گذشته مراسم اخذ از بجای آوردند و عفو پادشاه بنش مل حال انقلعه گشته رایات ظفر آیت بصوب سمرقند مراجعت نمود و در انلک قبله که در نواحی باغ میداست نزول اجلال واقع شد و در آن مین جمعی کثیر از مردم رعیت و سپاهی از شهر سرون آمده تا پیل محمد حبیب که نزدیک لشکرگاه پادشاه بودند و عثمان بازگشیده و حال آنکه طارنان موکب پادشاهی در آن زمان غافل بودند و متعجب استحال الت پیکار گشته بودند لاجرم اندک شکستی روی نموده سمرقند را سلطان علی بابا قلی را اسیر گرفته بقلعه بردند و روز دیگر پادشاه سوده سیر از آن منزل نصرت فرموده سرانلک قبله نزدیک آب کوکب محل نصب بنیام سپاه ظفر نیک شد و سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه و افراتور بخجیل مراجعت آن منزل اختیار نموده بنا بر آن مودم فرارند و در دوزخه شجره پیران آمده متوجه اردوی نصرت نشان شدند و تا پیل محمد حبیب راند و صف قالی بپایان شدند و سپاه پادشاه نیز به همین سینه مرکب جلالت بر ساحت بر مخالفان افتند و بزخم نشان فتنه اکثره زهنام خون ریز آثار و رور و شجره ظاهر ساختند و گرد میدان سمرقند باوج فلک تیر کرد رسید و رخساره خورشید را نیزه کرد و اندیند شمع تیغ و شمشیر خیم بهادران جوشن در را خیره ساخته معنی آیت یکا دسنا برقه نیدیب بالا بصار ظهور رسانید و عاقبت شایم فتح و نصرت و باغ جوانان موکب پادشاهی را محط گردانید و لشکر سمرقند عثمان بصوب شهر نافتند و جمعی کثیر از ایشان اسیر کردند گشته بعینه بطایف الخیل نجاست یافتند و از جمله گرفتاران یکی محمد مسکین و در حافظ دولدای و دیگری برادر خود و در محمد قاسم بنیر حسین پسر بود و ایضا دیوانه جامه باف و کل قاشون که از جمله بقیان سمرقند و سربداران بودند بودند در آن روز اسیر سر سینه تقدیر شدند و بعضی حاجی پیاده و محمود پیاده گشته گشتند و بعد ازین کشت دیگر لشکر سمرقند از دیو در دست شهر سرون نیامدند و لشکریان پادشاه لیر شده تا کنار خندق تیر قند و غلامان و کبیرکان شهریان را و اوجرمی گرفته در آن اثنا اقباب نام را از برج میران تحویل کرد و در حریف خریف آغاز دم سردی نموده و دست بتازاج باغ و بستان بر آورد پادشاه با امر او لشکر سپاه در باب یورت قشلاق کوادم مشورت بعد هم رسانیده و خاطر بکلمان بران قرار یافت که آن رشتان در قلعه خواجه دیدار روز کار کردانند و در اوایل فصل بهار بار دیگر سمرقند آمده و شرطه قلعه گیری ظهور رسانند آنگاه کوچ کرده انلکی که مسقط قلعه مذکوره بود ازین نزل بجایون عزیت بنهزار کرد و در آن شهر فرمان واجب الاذعان مباحثن قور و بابا و کتهدار در درون چهار نافذ گشت و فرمان بران حسب الامر عمل نمودند

پادشاه و امرا و سپاه بدان قلعه درآمدند و همان روز که با چرخ رایت عالم فروز از منزل مذکور بیرون حصار خواجیدار انتقال نمود و مستعدان  
 شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالکت پهلوانی که بنا بر استعدای بالینقر میرزا از ترکستان الیغار کرده بودند بدان انگشت رسید چون دانست که  
 حضرت پادشاه سلیمان مکانی بنویشت سحای بنیان روز چهارم در آمده اند و تخریب و تاسف گردید و با آنکه در آن زمان در ملازمت پادشاه  
 جهانیان اندک مردی بودند بنیت سبب بصراف کرده میل خروج از قلعه فرمودند اما شیبانی خان را اقبال میدان قتال مصیبت نمود و از اسباب  
 کوچ کرده بجانب سمرقند توجه فرمود و چون آنچه بالینقر میرزا از خان مدعا داشت بجهول نبویست کاینچی بجایش نپرداخت و شیبانی خان  
 نویسد و حیران بصوب ترکستان علم منتصف بر افراخت آنگاه بالینقر میرزا که مدت بیست ماه در مصیبت حیات حصار تصنیف بسیار اوقات گذران  
 بود و از خان شیبانی ابواب کامرانی بر رویش کشند و بادویت رسید کس از خود متوجه ملاقات خسرو شاه گشت و چون در مجرای مذکور نمود  
 سید حسین که نسبت سلطان محمود میرزا قرابت قریبه داشت و در آن ولایت رایت ایالت می افراشت بعزیمت دست برد روی آورد  
 میرزا بالینقر آورد و در محلی که آنحضرت از آب گذشته بود و باندک مردی در پورت مانده بدانجا رسید و ظاهر ترحم چهره میرزا بالینقر را دست  
 گردانید و لشکران او اندک پرتی گرفته مراجعت کردند و چون موکب عالی بالینقری بنواحی قندرزول اجمال بود خسرو شاه اسم استقبال  
 لوازم نیاز و تشریفاتی آورده پس الجاسین با حسن و جوی ملاقات روی نمود و بعد از آن او ان که بالینقر میرزا را کرد و دولت خالی گذاشت  
 پادشاه سعادت انظار کفایت حال و خوف یافته علم خورشید بصوب سمرقند بر افراشت اکابر و اهالی چون از قرب وصول موکب عالی  
 خبر یافتند فوج فوج علی التقاب و التوالی با استقبال شایسته و بعد از دراک شرف بسیار بطوسی تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرده  
 با انواع صطوخ و التفات پادشاهی مخوف و مهابی شدند و آنحضرت در او از خراج الاخر سه ثلاث و ستاره دار الملک آبا و جد و از  
 فرط طاعت بجا یون عزیمت فرمای بخش کرد و گویا اندو در بستان سرای قلعه زول اجمال فرمود و تختگاه صاحبقران حضرت پناه را از زمین  
 مقدم منبت شمس بستان بستان ارم حضرت و نصارت بخشید و تمامی اشراف و اعیان را در خللای کمرست و نیز از آفتاب آفتاب حواد  
 زمین مطمئن گردانید و عاید چهاره را که پایمال فن و دست خویش انواع محن بودند باشاعه عدل و داد و نوید داد و سپهر تقوی فطنه و غلبه  
 از دامن عرض ایشان کوتاه ساخت و امراء باری را نیز بعد از مدتی رعایت کرده علم اقتدار و مدح که گاه در برابر افراخت و مدت  
 صدر روز بگذشت سمرقند از غلام عدل و احسان پادشاه معاد و تند فروس مانند بود بعد از آن بنا بر امور یکم مذکور خواهد شد سمرقند این  
 از آن دولت محمود کشته موکب حضرت نشان بصوب اند جان بود و چنانچه محترق بکفایت حکایت بعضی خواهد رسید و خانه بنی برین مقال در باب تفصیل اجمال  
 لوازم اهتمام بقدم خواهد رسانید و ذکر لشکر کشیدن میرزا بالینقر و امیر خسرو شاه بجانب حصار شادمان و فرار سلطان محمود میرزا  
 از غایت اضطراب بصوب خراسان چون میرزا بالینقر روزی چند در قندز سر برود امیر خسرو شاه با سپاه باران عدد وجود و افرود در ملازمت  
 آنحضرت روی بتیج حصار آورد و بعد از عبور بر آب آموی و وصول بجایان قاصدان بخندان نزد سلطان محمود میرزا فرستاده زبان نذر و فریاد  
 که لایق دولت چنان نمایان که آنحضرت از قلعه پرن آمده بدیجاست تشرف و زنده با اتفاق برادر خود فتح محمد پاشا و بیست بلند سازند و تخریب اندک  
 برادر و در آن بلده فرخنده ممکن بود و دیگری در حصار علم خلاف بر فراز و سلطان محمود میرزا این بخان را نشیند و میان دو قول متردد بود و از کمر و فریب اعدا غافل گشته و مال اجمال  
 تا مل میبود و در آن شانرا و انگلیان انشاء داده بسیار مان که بواسطه کمال اختیار و اعتبار امیر خسرو شاه اند و خواطر بود و یکیک و دو دو بار دوی میرزا بالینقر  
 نمودند لاجرم آنحضرت باوراک فتنه و ظفر افش شد و محض آن امیر خسرو شاه از چنانسان بطرف حصار الیغار کرد و در وقت نهار هشت  
 کروان قلعه فرو گرفته و دوی محاصره آورد و حال آنکه در آن شب سلطان محمود میرزا در عاری که پدرش ساخته و بدولت سر موسوم  
 گردانیده تشریف داشت چون تحقیق آن حال و قوف یافت با پدر خود و بنی امیر شیخ عبدالله قرار بر قرار اختیار کرده از کدز  
 او باج بر آب آموی گذشت چنانچه مذکور شد که در وقت محاربه سلطان حسین میرزا با بدیع آفران میرزا بالنگ نشین رسیده بود و همین شغفت  
 گشت و خسرو شاه میرزا بالینقر را در حصار بر منته سلطنت نشاند و سلطان را برادر خود و امیر ولی داد و بعد از چند روز بجهال تسخیر پنج پای

نشین

در کاسب آورده نظر بهادر را برسم مغلای پیش فرستاد و چنانچه تفصیل این احوال در محل خود مذکور خواهد شد نشاء الله تعالی ذکر ترویج سلطان  
مسعود میرزا بابیکم سلطان طاعت خاقان مسعود و کمیت بسیار نشاط و مسرور و جشن و سرور چون خاقان مسعود در آنکس نشین  
نخ و خمر گشت بدیع الزمان میرزا بجای جبال غور که خیمه باطقال و جبال در نوشت و حضرت خاقانی ادراکت سعادت را از زمین قدوم سلطان  
مسعود میرزا دانست و بر رعایت و تربیت او پرداخته اند که توانست و در روز و شبته مسیت و بقیع ماه شعبان مجلسی در خیمه گشت  
و غنیمت آراسته شاه زاده را با سارکاه جهان تپا طلبد و با شلخامس محاکات موروثی خاطر فریش را تسلی داده باز دواج کریمه از دود  
شاهی استیدوار گردانیده و قامت قابلیش را بجهت طلا و دوزنیب و ریت داد و با نعام اسب و زر و با محتاج و دیگر نعمت مراد و سستی  
الازمانش نهاد و در پنجشنبه سنج ماه مذکور بموجب فرمان واجب الازمان خدیجه بکی آغا و سایر حمله نشینان تن عصمت همه یراق از دواج  
سلطان مسعود میرزا بابیکم سلطان که صبیحه صلیبه حضرت خاقانی بود و از سر عالی به بابا انچه در وجود آمده بود از اردوی بجایون به استیلا  
براهه رفتند و در روز جمعه غزه ذی القعدة شاه زاده نیز آن بلده فرامید بخت مسند آریان دولت خوانند مجلس عقد و کجج آرا  
و در روز یکشنبه بیستم همان ماه سادات و قضات و اکابر و اشراف در باغ زراغان مجتمع گشته خابشخ الاسلامی مولانا صیف الدین محمد  
الغضائفی در ساعتی که مانند نام شاه زاده مسعود بود اختر سعادت اثر اوج سلطنت را با ناهید برج خلافت عقد بست و چند روز پیش  
مسور و مسرور و عیش و حضور این طایفه سلطان مسعود میرزا در عین نشاط و کامرانی با آن خندره سر پرده خاقانی زفاف فرمود  
و از دست ساقیان بکندار جامهای باد و خوشکوار بخرج کرده در تزیینات براهه عشرت نمود و از شراب ناب بکندار طرب را آب داده و خیمه  
دل شاه زاده باغ و سیگفت و منعی خوش الحان صوت و نواز بکوشش ناهید نغمه ساز رسانیده زبان حال سیگفت نظم ساقی بنور داده  
بر آفرود جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما مادر پیا که عکس رخ یار دیده ایم ای بخت زلفت شرب بدم ما و سلطان مسعود  
چندگاه در خلال دولت و اقبال خاقان مسعوده جمال و رعایت جاه و جلال بگذرانید بعد از آن یاد وطن مآلوف کرده با فوجی از سپاه  
تیمانشان عزیمت بطرف ماوراءالنهر مخطف گردانید چون بمکه و قندهار رسید میرزا خیر و شاه آغا زکریا و توفیر نمونه رسل و سایل متعاقب و  
متمواتر ز شاه زاده فرستاد و اظهار طاعت و افتخار کرده آنحضرت را بسلطنت مملکت بموروث بشارت داد و میرزا سلطان  
مسعود بکفایت نقدار بکار فریب یافته بقدر شرافت و او طریق کفران بجهت مملوک داشته جهان بین آن قریه العین سلطنت را شتر زد  
و با مسعودی از طارمان بجانب سمرقند گسیل فرمود تا در پناه دولت سلطان علی میرزا امیر بر داتا سلطان مسعود میرزا بنا بر اعتمادی که بر کرم  
خاقان مسعود داشت نوبت دیگر بجز سان نشریف آورده در بلده فاخره براهه اوقات میگذرانید تا وقتی که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایت  
خراسان را بختی گرد و چون آن گیتیستان غیر از استیصال و لادامه بتویر کورگان مدعی ندانست سلطان مسعود میرزا با به با ماش میرزا که در آن  
بمجلس بود و سپرد و با ماش او را شهید ساخته بکرم سلطان را بعهده خویش در آورد و تا آخر و شاه بهر ران سال که دیده میرزا سلطان مسعود را  
بیشتر موفقی از حلیه شیبانی عامل ساخت از فایت قنات قتل میرزا با سقر که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود براهه تان است  
در حصار حکومت میبود پیش نهاد بخت گردانید و بطایفه الحیل انشاء زاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه شمس و شمس بهشت است  
رسمانیدانگاه از روی شغال در ولایات قند و خندان و بدخشان و ترند و حصارش و آن حکومت مشغول گشته بآل عیش و در ضمن حکایات آید  
بر زبان خامه خواهد گشت نشاء الله تعالی و تقدس ذکر مصاحبه حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا در آنوقت که بدیع  
الزمان میرزا با اتفاق شجاع بیک از حدود قندهار بجانب النک نشین یغار نمود و امیر و التون ارغون در بیلاقی ولایت غور بود بنا  
بر آن بدیع الزمان میرزا از آنکس نشین بطرف بر سین شتافت و از آن جا عیان عزیمت بصوب معسکر امیر و التون تافت و آنجا  
شاه زاده را استیصال نموده بر صحت ذات خسته صفات لوازم محمد با دشا متعال تقدیم و جهت تدانیک آن اهتلال با اجتماع پیا  
فتند بار و زمین داور و غور و ساغر و تو لک مسرعان با طرف و جواب روان گردانید و باندیک زمانی لشکر بسیار اریل غون قایل میرزا

هزاره و کبود و محقق و غیر ذلک و مثل رایت میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون محمد کشته شدند و مستعد زرم و پیکار شده که خدمتکاری و جان سپاری بر میان  
 جان بستند چون پنجبر صفت خاقان فریدون فرزند پید بخمال نگه کرت دیگر و لدا شد را کوشالی دهد عازم به راه رود کردید آتا همداران یا مجنب خاقان قنایی  
 شیخ جمال الدین ابوسعید پورانی از بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بار و بی بایون آمد طرح اسباب مصالحه نداشت و خاقان مصون بصیغ رضی شده عالم  
 جوئی شاه زاده را پیش نهاد و بهمت ساختن بنیال آنکه قبل از وقوع جنگ نشین روزی چند خاقان سعادت مند خباب شیخ الاسلام سعید المله و الدین  
 مولانا احمد القصارانی و شیخ جمال الدین ابوسعید پورانی و سید غیاث الدین محمد صدر با کجانب که میرزا شده بود تا میرزا بدیع الزمان بصیغ نموده از یاد  
 مخالفت بجا و نه موافقت آورند ایشان چون بحد و وفرا رسیدند نشینند که بدیع الزمان بسپیل ایلیا لشکر سپید بر زرگوار کشیده است بنابران شیخ  
 سلام عثمان مرا حجت بدار السلطنت به راه العطف داد و تا شیخ جمال الدین ابوسعید و سید غیاث الدین زو امیر ذوالنون بخور رفته و هنوز با کجانب  
 داشتند که بدیع الزمان میرزا در آنکس نشین گشت یافته با میرزا ذوالنون پوست و شیخ ابوسعید در باب تهدید با مصالحه با شاه زاده گفت و شنود  
 آنجانب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطف و مهربانی در آید و از حالک بخور و نه مقدار عنایت فرماید که معیشت جمعی که عازم رکاب حضرت  
 انقباض به ولایت بگذرد و من نیز بر طریق طاعت و فرمان برداری سلوک داشته غایت عهودیت و خدمتکاری بروش خواهم گرفت و الا فلا شیخ  
 اجازت یافته و ز چهارشنبه بیستم از هجده که هنوز خاقان ظفر قرین در آنکس نشین بود و بارگاه حشمت بن رسید و بخان میرزا بدیع الزمان را بشرف و  
 رسانید و حجه کید اسباب مصالحه نوبت دیگر مصحوب میرزا شیخ علی طغانی که در آنوقت در ملازمت سده سدره در وقت بود کجانب اردوی بدیع الزمان  
 میرزا توجه نمود در اوایل و آنچه خباب بدایت پناهی و خدمت امارت دستگامی باز آید و عرض داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت  
 ولایت بخدایت سابق بطلبی بوی گیرد و نادیده بر این مخالفت کرد و آنحضرت این متمسک با بیع قول نشود و از آنکس نشین کوچ نموده کجانب بر راه رود  
 نهضت فرمود و چون خبر بدار السلطنت بر آید که حضرت خاقانی بعزم زرم بدیع الزمان میرزا به راه رود و شافت و از آنجانبان کیران بطرف  
 ولایت غور خواست یافت محرب حضرت سلطانی کلمه کریمه الصلح خیر طرح نظر فرخنده اثر گردانیده در روز سه شنبه بیستم محرم الحرام سده اردوی  
 بر بنیت تثبیت امر مصالحه عازم اردوی که همان بوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی چشمه کویان بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف شده آن  
 حضرت را بر استر شاه بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود و چون این سخن منبغ از کمال خلاص و دلخواهی بود بیع قول حضرت پادشاهی راه یافت  
 و حکم بایون صادر شد که نشان نشان خلافت ایشان نشان ایالت ولایت فراده و سیستان را بنام میرزا بدیع الزمان در علم آورد و چون این حکم  
 بایون بهر بزرگ موثق گشت خاقان مصون میرزا شیخ را اجازت داد که مشور فایض السور را از بدیع الزمان میرزا برده بدو تسبیح در خدمت شاه  
 زاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بکومت ولایت سیستان رضی گشته از مقام مخالفت و مناعت در گذرد آنکه علم حضرت بیستم در روز جمعه  
 محرم کجانب متصرف بر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه شانزدهم بر تو و حصول بر بلخ جهان آراء انداخته انوار عدالت روز افزون طرف از  
 به راه دار و روشن ساخت و در خلال احوال گذشته میرزا نظام الدین در ویشلی که بعد از مواخذ و مصادره بکجه مبارکه و مدینه طیبه زاد بجا آمد که یافته  
 بگذاردن حج اسلام فایز گشته بود معصی الامام باز آمده نوبت دیگر منظور عنایت خاقان والا که شده و مضطرب دیوان علی یافته بپلوی میر  
 ناصر الدین عبدالخالق میرزا داتا بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان بایون از غور بستان شافت و محمد مصوم میرزا که والی آنولایت بود عثمان  
 عنایت بدار السلطنت به راه یافت ذکر توجه محمد حسین میرزا کجانب استر اباد و یکشت یافتن مظفر حسین کورکان  
 بتقدیر فرخنده عباد در او خسته شد و شهادت محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر طغرا فرجام آورده لوا عنایت بطرف استر اباد فرستاد  
 و ابونصو مظفر حسین کورکان از توجه بر آورد و اتفاق گشته با سپاه جرجان بقبال سپردن خرامید و روز جمعه بیست و دوم ذی قعدة نشینند که  
 در نواحی کینه قابوس ملائی فریقین دست داده دلاوران ناموس گردید و با وچ کینه بنوس رسانیدند در شانرا اشتغال آتش قاتل بواسطه ضحی که در  
 روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آنجانب با غشی عظیم روی نمود و شدت انحالت بشباهه بخامید که لشکران دست از کار باز نمانده از مهر کجا  
 روی بوا دی فرار آوردند و محمد حسین میرزا مصون مظفر بدارالفتح استر اباد در آمده ابونصو مظفر حسین کورکان و ولایت میرزا عثمان کیران

بارگشید و چون آنجنور در بلده فخره همراه بعضی خاقان منصور رسید در آنجا حضرت امیر محمد رندق بر لایق امیر کمال الدین حسین علی جلایر حبیب الحکم روی  
توجه بسرو آوردند تا بموکب عالی مظفری پیوسته در باب تذکره احتلال آخال مسامحه جمعیله دارند و مکتون چندی تا یون خیابان بود که بنفسین نیز متوجه  
المنسوب گرد و تا بسبب مخالفت ابوالحسن میرزا و محمد حسن میرزا آن عزیمت و تخریر تا خیر افتاد و خاقان منصور روی توجه بمرو شاہ جهان نهاد و التفتا  
در بیان سلوک ابوالحسن میرزا و محمد حسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بجانب  
مرو شاہ جهان و در آن اوان که خبر شهادت محمد حسن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شورشاعت آن امر تشاند و الم بر کانون  
درون دور و نزدیک و ترک و تازیانه تافت هر یک از شاه نادگان که در ناحیه از نواحی خراسان حکومت می نمودند از مکر و خدایت بیک  
سیک خاندیشه مندرگشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند از آنجمله حاکم مرو ابوالحسن میرزا باقر را در عیالی خود محمد حسن  
که در ولایت ابور و سلطنت میکرد طرح اتحاد و یکا کلی انداخته رسل و رسائل از جانبین در زد و اند و مراحم محمد و یحسان آورده  
خواطر مخالفت بدو برقرار قرار دادند و این اخبار در اوایل سال هضد و چهار بداد سلطنته همراه رسیده خاقان کاسکار جناب نقاشیاب  
سلطنته شکاری میر قوام الدین حسن ساری را در ماه ربیع الاخر سنه مذکور بر و در سال داشت تا بر لال موعظه نصیحت نماید و عدوان میرزا ابوالحسن  
را فروشانده شاه داد و در بران دارد که کسی نزد برادر خود فرستاده او را نیز از نظام عصیان در گذراند و امیر قوام الدین حبیب الهرموده بتقدیم  
رسانیده نماید بر رسالت او مترتب نگشت و ابوالحسن میرزا بمعاذیر نادیده و تسک جسته از سر عصیان و خلاف در گذشت بنابراین خاقان  
عازم تادیب شاه زادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جادی الاولی از باغ جهان آراء نهضت نمود و در تحت  
سفر زوال ابلال فرمود و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان محمد حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با فوجی از ابطال جان برخاسته خالی  
از راه حسن متوجه مرو گشته محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر امیر ناصر الدین عبد الحالی و حاجی پیر کاول در شهر توقف کرده رایت مظفر  
پیکر و جمعیت از تحت سفر میرزا کوچه ساقبلتاق رفت و سه چهار روز در آن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم رباطریان ازین مقصد  
خاقان عالی مکان عزیمت افزای روضه صنوان گشت و آنحضرت از پریان قاصد می شمشیر قدسه زید حیدر محمد میرزا فرزند و پیغام داد که با اتفاق امیر  
نظام الدین شیخ احمد سیلی جنود اتحاد و در مجمع ساخته جهت دفع محمد حسن میرزا که یکک تیر شتار دارد و متوجه ابور و کرد و آنگاه لواء مظفر پناه از راه  
دوبانه کوئل جناب بصوب مرو در حرکت آمد و چون ابوالحسن میرزا از توجیه موکب گردون مرابست خبر یافت برج و باره مرو را مرست فرموده خاطر  
محقق قرار داد و با تجمیع علم انجم ششم بعد از طی منازل بر پو وصول بر طاهر آن بلده انداخته عساکر حضرت تا از آغاز محاصره و محاربه کردند لشکر  
ابوالحسن میرزا سپهر جماعت و مدافعت بر روی کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بجای آوردند از طرفین بغیر شتر غار آمد شد و نوشته  
پیکان چون از شریان پرونیان و درونیان بشود کابلی صد شصت و یک رعد بر جی از بروج آفتاب از م ساخته صفت بسیار و مشهور امی بخشیده و احیاناً  
وصول فاد و رفته لفظ آتش و مکر ظفر از انداخته جان بر لال از محرق میگردانید و سه چهار ماه حال بنمون اعلی جاری بود بعد از آن بدو بر پو  
ایام جنگ و جدل طول گشته بن الجابین صد کوزه روی بود و چنانچه از ساق کلام آینه بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس ذکر  
نهضت محترمت حضرت سلطانی به طیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نمود  
در آن ایام امیر صفائی صنیع نظام الدین علیشیر بدالت بادی دین قویم و هدایت دلیل و الله بهید می من شیار الی صراط مستقیم مدتی مدید داعیه داشت  
که قدم از سر ساخته و آن را سر نایه همه مرادات شناخته بطرف مجاز شتابد و مشرف گذاردن حج اسلام و سعادت طواف روضه مقدسه حضرت  
رسول علیه السلام در یاد آید که که حرام المنسوب صواب بسته در پایه سر سلطنته آلب طلب حضرت میکشاد خاقان منصور سار کمال امیر  
و طریقت مشرف انجمن مشرف حضرت از انی میفرمود تا درین ایام که آن پادشاه سپهر احشام طاهر مرو را مضرب خیم عساکر حضرت  
انجام گردانیده بود و بمحاصره ابوالحسن میرزا اقام می نمود که آن امیر صاحب توفیق و صفت عنایت نموده با جمعی کثیر از صاحب فضیلت آلب و ملازمان  
سته سده انساب یکایک بشهد مقدسه رضویه علی باه با تحف السلام و تخته روان گشت و مولانا عبد الحی طریقت زیار کجای که در بارگاه حضرت پادشاه



با و شاهی را بخت داشت همه بجز خلافت مصر فرستاد و چون امیر صافی صمیمی رسید به محل مولانا عبدالحی روزی چند در آن مقام  
 متبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد بهیله که حسب حکم همه بزرگ پیکت میرزا با جیور در رفته بودند منظم مبادت نمود و چنان  
 معترف حضرت سلطان با تاملت شاه زاده و امیر شیخ محمد پخته اسبان را به یاور و نقایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب اعطاف و جود  
 بر روی سایر حاضران آن مهر که بشود مقدار آن حال مولانا عبدالحی از اردو می بایون مبادت کرده از نزد خاقان مضمون کتبی آورد مضمون آنکه از خدمت  
 داشتی که مولانا عبدالحی بنظر تو آب کامیاب رسانید خیال تو چه العالیجاب بدایت آب بجایب مکه مبارک به مخرج انجامید اگر چه رعایت  
 خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این نقش را بفرما جابت معروض دارم اما چون در اختیار این مضر مبارک استیقت طریق شرط است و چنانچه در  
 حقایق نامی واضح خواهد بود و درین اوقات بواسطه تو اثر قدرت جبار زنده و کتب در ولایات عراقین و آذربایجان برشته در جهان است  
 که فریدی بران مقصود نیست اگر توفیق دیگر ملاحظه رضای خاطر شرفا علی این عزیت از موقوف داشته بدین جانب شریف آورند تا بعد از  
 خجسته صفات تازه کرده و بهرگاه خبر استیقت طریق تحقیق بپایند و عزیت فرمانیه از کمال مکارم اخلاق به بیع و بعید خواهد بود و چون آن مکتوب  
 مرغوب عیایت سلوب مطالعه امیر نظام الدین علیشیر سید با نقیبا امیر نظام الدین و عوایه اصحاب سعادت انتا طریق مشور سید سلوک  
 مجموع آنجا که تحقق اللفظ و المعنی صلاح دین و دولت دران دانسته که انتخاب بصوب اردو می طفر مآب توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان  
 و ابوالحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا علی بدست حضرت سلطان و اوایل فصل بهار امیر محمد حضرت امام عالی مقام بجایب اردو  
 جهان روان شد و بعد از وصول مجدد و سحرین چنان معلوم گشت که آیات نصرت آیات از ظاهیر و نهضت کرده به توجه آنحضرت صورت  
 آنکه چون مدت محاصره بنده مرونه چهار ماه متداو یافت و پیکر قی و غیره و در آینه مراد جلوه گزید حضرت خاقانی مایل بمصالحه گشته امیر محمد  
 نیز از طول ایام قهقهه دار می طول شده قاصدی زید برزگوار فرستاد و امیر نظام الدین در ویشلی را طلب نمود و خواب امارت مآب حسب  
 الحکم بهر رفته شاهزاده با و می گفت که اگر خاقان حضور از سر جریمن در گذشته عثمان مراجعت بصوب دار السلطه همراه انظاف و بدین ترتیب  
 پیشکش کرده روی توجه بپایه سر خلافت مصر خواهم آورد و امیر در ویش علی بدرگاه عالم پناه باز گشته بجن ابوالحسن میرزا را معروض رسانید  
 و تمسک شاهزاده در جوق بافته موکبها چون بجایب سر حسن در حرکت آمد و در منزل باز گشتان تو به مقرب حضرت سلطان با طحالت تمام سرافراز گشته  
 الطاف خصاص یافت و بعد از دوسه روز توفیق مضطرب و کبشی هزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواججه عبد الله نصاری مدتی شمره کرد  
 حضرت نصراف بطرف دار السلطه همراه طلبیده خاقان حضور فرمود اما دم که شد در محکمت من توفیق داشته باشد بهر التماس که فرماید بفرما جابت  
 معروض است آنجا که امت قابلیت انتخاب بجلعه فاخره آراسته شرف اجازت از زانی داشت و امیر صوفی صفت صافی صمیمی بکین معهود و شافیه  
 سادات و اکابر مشایخ و قضاه و علما و فضلا و اشرف واعیان دار السلطه بمهره رادر سر فرایض آثار کارگاه جمع ساخت و انعامی عظیم  
 نموده بدین تنهاست بر جاده درویشی و کوشه نشینی از ایشان بختانت جنت و مکی تمت بر ترویج و تعمیر بقعه متبرکه که انصار بهیروف داشته ارباب  
 و طایف و غذام تمام فرح انعام را با صنایع انعام و احسان نوازش نمود و در رانته درویشان و مجاوران آن روضه بهشت نشان در فرود  
 در خلایک گشته سلطان احمد میرزا که سالها حکم آن پادشاه مظهر لو اورد دار السلطه همراه حکومت و دار و علی نمود و امیر ناصر الدین عبدالحی قلی  
 امیر محمد امیر فرزند شاه علم عزیت بفرما جابت برافراختند و اصحاب آن صایب چنانچه رسم است بر اسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام  
 و خیمات کلام حضرت باری پرداختند و کرطعیا ان امیر خسرو شاه کرت و دیگر و بیان گشته شدن نظر بهما در وحید رقصند  
 و آن زمان که خاقان عالی مکان در ظاهر نوشته مجامعه ابوالحسن میرزا اقامت نمود امیر خسرو شاه عزیت و نهضت داشته با سپاهی بهیایت بجود  
 قبله الاسلام پنج توجه فرمود و ابراهیم حسین میرزا بنا بر قلت لشکر طریقه خرم رعایت کرده در شهر تحسین گشت و انجمنی موجب مزید جبارت خسرو شاه شد  
 جنود قندهار و ولایت اندخود و شیرخان دست بعارت و تاراج بر آوردند و در کرد قبه الاسلام پنج حینه اقامت افراشته از روی بیجا  
 با هر محاصره پرداختند چند روز صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنگ و جدال بر روی یکدیگر می کشوند و با ناله

دست

بیت

تیرک تاش و سنگ راجه و اخته و رافا و اعدام یکدیگر می نمودند و احیاناً بهادران لشکر ابراهیم حسین میرزا باقی جلالت از طعنه بیرون می نمودند و بعد  
سیخ و سان روزی چند زیان را بشام جل میرسانیدند از آنجمله روزی راجا جنبه میر حسن و شاه نظر بهادر که بود و بهادر از سایر بچهان قند و بقلان متعارف می نمود  
جنبه پیش آورده و نزدیک کنه خندق سید و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر سگوری بر دی کاچی از شهر بیرون بقعه مشقه دفع دشمنان گردید و پس از آن حسین جمعی از  
صحبوت دست داده امیر سگوری بروی طغرافیت و نظر بهادر منظم شده عثمان مجیک حسن و شاه وقت و امیر سگوری بروی اورا تعاقب نمودند و تنها نظر بهادر  
رسید و او را بر کشته و شمشیر کین از بنام انتقام بر کشته بر آن پهلوان دستم توان حمله کرد و امیر سگوری بروی بنایید از دی سیخ خضم زاید سپرد و فرموده بکیت نصب  
حسام نظر بهادر از پشت زین بروی زمین انداخت و بر خم دیگر تهم اورا با تمام رسانیده دوست کام خان تون کردن تمام بجانب قلعه محطوف شده  
از وقوع ایحاده سگور شاه و دل شکسته شدند و مردم بی منتظر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت به سگوری بروی اصناف الطاف تقدیم نمودند  
و با تمام سپ و زر و طعنه قتی آن زنده بچهان دوران خوشدل و مسرور گردانید و قلعه روقی که خانان منصور از مرو مراجعت فرموده در حدود سمرقند  
بود خبر طعنهان خسرو شاه و حاکم صرغ بلخ استماع نمود لاجرم میرزا محمد مصوم را با امیر عمر بکیت و وزیر سوار سیخ زن نیزه کذا بر پهل انبیا متوجه بلخ گردانید  
و موبک حضرت نشان تعاقب ایشان در حرکت آمد چون خسرو شاه بر توجیه آن پادشاه عالیجاه و قوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته  
بطرف قند شافت و محمد مصوم میرزا کیفیت حال از آنچگونه عرض داشت کرد و فرمان واجب الاذعان بهمت نفاذ پذیرفت که امیر ناصر الدین  
عمر بکیت سید رفته کوک ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد مصوم میرزا موبک بیا یون بویزد و بعد از آن رایات عالیات بر بیلاک باه عین خمیده منزل  
بابا خاکی معسکر نظر از کشته این مقدم بیا یون غیرت بهر بوقیون گردید و درین اثنا امیر حیدر از زرد امیر خسرو شاه بدرگاه عالم ناپه رسید و دست سیاه  
خاقانی مبارکد کانی اورا در روز وید بجمعی از حال امیر حیدر انکه او میر میر شیدا بود که سلطان بعید در سرخس اوراقل نمود و امیر میر شیدا قاضی امیر  
علیشیرست و امیر حیدر بطعنه طبع و حدت و بین حسن صورت و خورشاعت از سایر امیران و کان جزایان قیام تمام داشت لاجرم خاقان منصور در  
اوایل حال در منصور نظر تربیت گردانید و در سلک انگلیکان آستان خلافت ایشان انتظام داد و در آن اوقات که امیر علیشیر با بایات ولایت  
سردار شده و او را همراه برده میخواست که منصب حکومت آن مملکت را بوی کذا در انا امیر حیدر چنانچه سابقاً مسطور گشت در وقتی که بر سالت از  
جر جان به راه رفته بود بواسطه نشاء و چون بخیر واقع بعرض حضرت خاقانی رسانیده موافقت و معتقد شد و چون از آن قیام ثبات یافت از امر  
علامت استعفا نموده لباس قلندری درآید و جمعی کثیر از آن طایفه سردر پی او نهادند امیر حیدر در عمارت سرشته به بیان که نزدیک بعیدگاه  
و اخصت منزل کرد و یکد و نونیت باز را با آن بلده فخره را دوران چند زده و زو اجناس بسیار از کبار و صفه را روزگار خاند نمود و همه را  
صرف قلندران و مصاحبان خود فرمود و آنکه بقعه الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر شفاق درونی گریست و امیر حیدر در آستانه علیه السلام  
متوطن شد و جمیع عمارات آن بقعه را پیش خود گرفت در آن روزی در ویش ملی که در سلک بل سلوک منظم بود و ابراهیم حسین میرزا نسبت  
ارادی تمام داشت چه طواف آن روضه شست آثار قدیم رنجه فرمود و ملی از انکه امیر حیدر ملاقات نماید بزار فایض الاوار شافت و منجی  
خاطر حیدر قلندر کران آمده خدام آستانه علیه را فرمود تا در ویش ملی را گرفته دو بست کف پای روزند و بجهت طمع باز داشتند بنار علی ابراهیم  
حسین میرزا انصاف ایدار امیر حیدر کرد و او را بلخ کرکشته روی بقندز آورد امیر خسرو شاه نسبت با و لوازم عظیم و مکرر تقدیم رسانید و در وقتی که از  
طایفه بلخ برخاسته بقند ز رفت او را برسم رسالت روانه آستان خلافت ایشان گردانید و بنار انکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلند  
و مجلس خسرو شاه به یوتیه عینت علامان درگاه عالیه می نمود و او را بر سلوک طریق مخالفت تعجب میفرموده در بارگاه بهر استیفاء راه نیافت و به  
روزی حیدر بود و قبل سید و امیر نظام الدین علیشیر و بهر آنچیز شنیده بغایت متعجب و متاثر گردید و کس فرستاده حیدر او را از منزل بابا خاکی بقضای  
بابیان نقل نمود و او را در موقوفاتش را بقدر امکان رعایت فرمود تا خسرو شاه در او اخر شده از امیر زار بنیهر تهم گشت و بهبان به ویش ملی از شاه  
زاده صاحب سعادت از مصوب خود گردانیده علم بصفت را فراخت و چون با و باج رسید در واسطه محرم سنه آن خسرو صاحب کرم را بدر کشته  
رسانید و ولادت میرزا باقی میر در سنه در حصار واقع شده بود و آنحضرت در عدل و بصفت و فضل و رفعت سر آمد انبار زمان می نمود و خطب و تعین انک



فرمود تا قاره و کور که بایون را بنده آواره ساخته و سورن را داخته رایت حضرت آیات برافراختند و باین طریق از آن دره سپردن آمد چون بمکه  
 ابو الحسن میرزا او محمد حسن میرزا بر با چهره علم ظاهر شریف افشا و بقیه و دانشمند که خاقان رستم ششم بر باره کوه پیکر نشسته و میان بهت بعزم رزم و بیکار چست  
 بسته نزل را بکان نقد را ایشان را یافت و نسیم ظفر بر چرم علم خاقانی و زبده بر کشت از آن دو شاه زاده عثمان فرار بفرنی یافت ابو الحسن میرزا  
 بجانب مرودشت و کیکت میرزا راه استر با پیش گرفت و چون که نیکان سپاه خاقان حجاب کفایت واقع شود و ندیج انتقام از دنیا کم کنند  
 بار دیگر روی مهر که آوردند و شاه زادگان را تعاقب نموده سالها قاتلها را حجت کردند خاقان منصور و لوزم محمد با دشا غفور در می داشته  
 صدقات و نذر مستحقان رسانید و در باره جماعتی که در آن چهار بار بار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده و قضاها با طراف بلاد  
 خراسان روان گردانید و کرم حضرت بایون خاقان عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت نمودن و در مر اجبت  
 بواسطه طبعان میرزا بدیع الزمان از آن زمان که محمد حسین میرزا استر با در از ظفر حسین کورکان انزعاع و دیوینت خیال تو جبهه با غضب  
 صواب گنویختن بایون بود و آن بواسطه مواضع وقوع که در بلاد خراسان وقوع می یافت اندامه از حقوق بخل می آمد و بعد از محاربه جلوسه  
 که کیکت میرزا با استر با و شافت و میان برادران بسیار محبت و استقامت یافت خاقان منصور و ظفر لوان حریت را نصیب داد و روی تو  
 با استر با و دنا و و اخیر محمد حسین میرزا رسیده شاه زادگان را سلاب اضطراب از سر گذشت و با کیکت میرزا و فوجی از خواص امر ا طریق شاد و ریت  
 مسلوک داشته و توجه کنایه اب ترک و میان از آنکه آنسر که گذشت در شاه و راه کیکت میرزا از او و بار بار برادران عارینده بطرف خراسان  
 عزیمت نمود و مانند شیر خشتاک بی ترس و باک بحد و اولایت در آمد به کفایت عالی ابو الحسن میرزا اعلام فرمود چون این اجناد بر عرض خاقان  
 جم اقتدار رسیده نشان حکومت مشاهده نموده بانام محمد حسین میرزا نویسانده نزد شاه داده فرستاد و بزبان لطف و رحمت پیغام داد که هر چند  
 و حقوق ابوت را بقوت مخالفت مبتدا ساخته با ملازمان و کوب حضرت نشان پیغام می داد و متعاقب در آمد می باقی شمعقت اصلی و عطف و تقبی رستم  
 غفور بر جریه بخیر کینه کشیدیم و ایا لت مشاهده مقتدره و توابع و لواحق بدان عزیز فرزند مفوض گردانیدیم میباید که از ارتکاب فعلی سابقه بایم و  
 پشیمان بودیم بعد لوزم خدمت گاری بقدیم رسائی و آن محکمت را بمن محبت و رعیت پروری معهود و آبادان کردانی و بعد از آنکه پیغام  
 منصور و فرزند کور محمد حسین میرزا رسیده و مسرور گشته مشاهده مقتدره شافت و قدم در دوازی فرمان برداری نهاده و دیگر از روی امری که موجب انفعالنم  
 خاقان آفتاب عشقشام باشد صد و رینافت و خاقان منصور پس از طی منازل مراحل خطه استر با و ازین مقدم بایون حریت افزائی گستان ارم ذات الهام  
 ساخت و ده بار زده روز خراج محبت بر معارف متوطنان آن محکمت گسترده بلو از م رعیت پروری پرداخت و بدان شاه قاصدی از دار السلطنت  
 همراه از نزد امیر مبارز الدین محمد ولی بیگت بپایه سر خلافت مبعور رسیده و عرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها باو احمی همراه شیرین  
 آورده و خان طغیان مرتفع گردانید و اکنون در نظر بر آن بدو جبهه جنبه و خرا که باو ج مهر داده و بافرشته و با تفاق امیر ذوالنون را بخون محبت بر  
 تسخیر محکمت خراسان گماشته خاقان منصور چون اخیر شود نشان حکومت استر با در اسحوب مولانا شمس الدین گلشاده منی منی نزد محمد حسین میرزا ارسا  
 داشت و مکتوبی منی الرضا بچ سو دمنده و مواظط دل بند بنام شاه داده و دانه ساخت و مسرعت برق و بلو علم مرا حجت بر افراشت  
 بعد از وصول بمغوا این زمان ایلالت اولایت را بقبضه اقتدار میرزا الدین نهاد و کوچ بر کوچ میرزا و ارشادته حکومت آن بلده را با تالیع و نظارت  
 بمطهر حسین میرزا داده و مولانا شمس الدین علی پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسیده و فرمان مطاعه را بشاه داده نمود و لوزم مستبطن حاکم  
 بتقدیم رسانید و محضرت بار و یکو استر با در امیر سلطنت ساخت و لشکر جان را جمع گردانید و رایت کحوت و عظمت را بر افراخت و ذکر  
 نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنت همراه و در خان بجانب مرغاب بعد از مرعاج و دت ربات  
 ظهر آیات در آن اوقات که خاقان و افروز را و افغانی سلطان حسین بهادر جبهه دفع محمد حسین میرزا اغان بکران بصوب استر با و انفعالنم  
 و اسلطان بدیع الزمان میرزا از سبستان و امیر شجاع الدین و ذوالنون از زمین و او بر بیلاق غور فرامیدند و حیا ل تسخیر لایست خراسان  
 کرده سپاه هزاره و کور و جوقاق را بجمع گردانیدند و بعد از تقدیم مژورت علم نهضت افراخته با جود نامعه و دبا لای و ولایت همراه رود

۴۳۰



بعضی و اما فی مقابل ساخته باطلان فرموده و حاکمان حضور در بلده میرزا از فرسپاه و کثرت استعداد فرزند و الاثر و وقوف یافته بغایت شکر  
شد زیرا که در آن فرسپاه حضرت استاذ یورش استر اباد مراجعت نموده بودند و اسبان ایشان بغایت لاف و ناله و نوبت و نیت و نیت که بی از آنکه چند  
کاجی آسایش نمایند و کتب سفردیکر کشته بادیج الرمان میرزا ابواب مقابل و مقابل کشته باشند لاجرم حاکمان حضور و مقرب حضرت سلطانی مشورت کرده  
بطرح بنام صاحب برداخت و مولانا فضی الدین صاحب دارالاستر ابادی را جهت تمییز آن مهم کتبات بمرغاب روان ساخت و حساب صاحبی در آن  
تمام شریف عازمت سلطان بادیج الرمان میرزا و امیر دولون رسید و بخوبی عبادی او در رسالت فرمود و شاه زاده را با طاعت پدر بزرگوار عزیمت  
و تخریص نمود و حضرت بلا خطه حقوق توت مایل بصلح و صفای کشته بعد از آنکه آمد شد و فراموشی آن فرار یافت که سلطنت محکمت بیخ و تواتر از کتبات  
آموخته و مرغاب من حیث الاستقلال متعلق بادیج الرمان میرزا باشد و در آن ولایات نام نامی آن شاه زاده کرامی را در خطبه ردیف اسم بجا یون  
حضرت خاقانی گردانند و دیگر سبک از بد و سپهر طریقه ماسود و مخالفت و عناد و بطور سازند و بنا بر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بیخ ممکن بود و چند  
گاه با خسرو شاه معاومت کرده انولایت را از شر اعدا حراست نموده بود حاکمان حضور را و قد فرمود که مبادا شاه زاده از خطه رابر او برتر گردد  
تسلیم نماید و این جهت فتنه دیگر حادث گردید و بنا بر آن خواججه شهاب الدین عیسی الله فرمود که رجایان بخت شایسته و بهیچ وقت مات مناجات  
سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده پیرامین مناقشه کرد و بجای برآه نهضت نموده سپید بزرگوار بود و عیسی الله در حقیقت  
کار نموده و جل از وصولی بادیج الرمان میرزا بد اخذ و شرف عازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد و شاه زاده را با طاعت پدر بزرگوار  
مایل گردانیده و از بیخ بیرون آورد و در آن راه آن دوری بیخ نامداری با یکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا با او از شاد و شگفتی پرور  
و بادیج الرمان میرزا را در او را خوش همراهی کشیده و بران تفقد و لوجی بخواست آنکه بادیج الرمان میرزا کاهران و کامیاب بقبله الاسلام بیخ فرسید  
و امیر عربیک در خدمت شاه زاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا عازمت حاکمان حضور را پیش نهاد و تمهت گردانیده و چون با بخت ایت فتح  
است سلطان بادیج الرمان میرزا از آن انولایت طلوع کرد و بجای رحمت و عاطفتش بر مفاصل و ماکان طایرستان سایه گسترده و مسیه خسرو  
شاه و سبیل و محقق شایسته و تمهقات با سینه نظر او را شاه زاده فرستاد و خطا و مطاوعت و مخالفت نمود و در حالیکه فتنه و دقت سلطان  
و زنده و حصار شادمان و قبادیان و خلان و بدخشان خطبه و سبکه را بنام آنحضرت ترنم داد و بادیج الرمان میرزا قاصدان امیر خسرو شاه را بخت  
عواطف خسروان و مراجع پادشاهانه بخواست و با تمام خلق فخر و اسپ و زور و نفایس دیگر متحر و سرفراز ساخت و امیر شجاع الدین دولون  
و و لد و شجاع بیگ را مسخر و محترم حضرت انصاف از رانی داشت و حکومت سیتان را برادر امیر دولون امیر سلطان علی ارغون غنایت  
کرده و در غایت عظمت علم فرماید بی برداشت گفتار و بر بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت و دیگر در وادی طغیان و نافرمانی  
و تمهت بایات خضر ایت خاقانی بجانب استر اباد و نوبت ثانی چون محمد حسین میرزا در محکمت استر اباد ممکن تمام پیدا کرد و  
اکثر توابع او حتی انولایت را بخیع ضبط در آورده و خیال تخیر و بکرو لایات خراسان در خاطرش افتاد و در او اخر ستمش و شتم به بسیار بی شجاعت  
نموده و بی توجه بطرف اسفرا این نهاد و بیگ ناکاه دایره کرد و در منزل امیر بدر الدین را فرو گرفت و کسی نزد آن شیر شیشه سیجا فرستاده او را  
با طاعت و انقیاد دعوت نمود امیر بدر الدین رعایت حقوق تربیت حاکمان حضور کرده سر کجسته مطاوعت شاه زاده در بنیاد و در بالذک  
مرد و بیگ در عازتش بودند دست به تیر و گمان و سیف و شنان بر دوش سپاه استر اباد آغاز کار کرد و امیر بدر الدین مانند شیر عین بریشان حمله  
نموده و بر خیم ناک و دله و ز و ضرب بنیان جانور روز نهاد و سینه به او را یکسو و اما چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند او را در میان گرفته از نظر  
و جانب علی العاقب التواتر سهام خون شام و حسام بهرام انتقام جوی می رسانیدند و در آن شاعران مان کرده او را بجو اطف شاه زاده امید و آید و میگردانید  
تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را بخص و بر عرض بلاکت بیار و امیر بدر الدین اصلاً بخان بر شمع کشیده و عرب یکد و تا وقتی که از ضربت  
تیج ابدار شربت تمهات چشمه و چون ظفر حسین میرزا در بنر و از طغیان محمد حسین میرزا کشته شدند امیر بدر الدین خبر یافت عزم حرب برادر خرم کرده از  
سربازان خود را بر زمین خیمه کشید و بر آن لایع شجاع الدین محمد بن دق با فوجی کثیر رنپا و جلادان تار ستم ستمی پیر وانه گردانید و میان آن مرتجع قاصد و قاصد لشکر استر اباد

استر با که سر و از ایشان در ویش حکم کوکلتش بود و محاربه روی نمودن آن امیرزاده پس بدو اخلاق که خلاصه اولاد امیر جا که بود و در آنجا نشانی بر قتل از محرم برتری از  
پای و ز قضا و در ویش حکم کوکلتش نظیر و حضرت اخلاص فایده بسیاری از خود میرزا مظفر حسین را پیش پدید رخ بگذراند و زمره را با سیر کرد ایند چون که میکان میسر  
شاهزاده رسید که کیفیت حال بعضی سزایند و در دم مشابه هم بر آمدند که میرزا مظفر حسین مجال توقف ندیده و روی طرف ولایت ناهوده آورده تا قضیه شایسته  
غسان کران را بکشید و یک کشت میرزا نیز بعد از امتحان اخیر مشقه قدسه را خالی گذاشت و رایت عنایت بصوب ولایت نسا و اجود در افراسنت و از جانب  
محمد حسین میرزا ملکوت و احسان را خالی باقیه از استر با و مانعش بود و بر سر و آگاه سپاه نظریه ساحت و طریقه و رالت مرعی داشته نقل و عادت و تهر نیاب شهر  
و ولایت نیرو داشت و چون این اخبار در دارالسلطنه میراث میوخ یافت و در توشو خاقان منصور کبریت آن وقایع یافت با وجو ضعف و استیلا و لازم بری  
بر شهرستان بدن رفایت غیرت حسروانه و نهایت محبت پادشاهانه و محققه محفوظ با توارخ و قروزی در آمد و امیر نظام الدین علیش و امیر مبارک الدین  
محمد قلی بک با در جراه گذشت و در ایام محرم سزاست و متعذر روی راه آورده علم عنایت بجانب استر با و در افراسنت و در افراسنت میرزا  
و امیر محمد برندق بر لاس و سایر حکام ولایات و کتب جایون پویند و تمامی سپاه خراسان در علامت رکاب مظفر استیلا جمع گشته و حاو و شاد و خان که در  
استند و حضرت رایت حضرت آیت محمد حسین میرزا سید صاحب توقف و کثرت و دیگر غسان کران بودی و فرار کرد ایند حضرت خاقان بعد از آنال و قطع محل  
و از اقلع استر با و از البرز و فی جایون آرایش داده جناح مرحمت و احسان و به عارق بالی ملک جرجان موطر ساخت و به تیرد با سمدلت و انصاف و انصاف  
رسوم رعیت و احسان پردخته بدو محمود و اساس سر فراری و رعیت نوازی را فراخت و در آن اثنا محمد حسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطف حضرت خاقان  
کرد و عارم ملازمت پدر بر گوار گشت و رسولان بخندان آستان سلطنت ایشان فرستاده فی التیمیر خویش عرضه داشت نمود خاقان منصور از بعضی غایت متبع و سزا  
شده فرستادگان شاهزاده را با اصناف الطاف مقهر و مباحی گردانید و محبوب ایشان تا کالت با چهار سال داشت و بلاعات فرزند از چند اهل شایسته فرمود و  
محمد حسن میرزا بعد از مطالعه کتاب طباطبایه بجانب اردوی جایون در حرکت آمد و خاقان منصور امیر محمد برندق را با استقبال شاهزاده فرار کرده بر زبان الهام  
بیاورد که ایند که باید و بهیچ منزل طریق حرم و احتیاط نامرعی نماند زیرا که محمد حسین میرزا بغایت زود گیت مباد که ناگهان خود را بیکت میرزا رساند و دست  
پایون ناید و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاهزاده و پیشکش گشته از زبان خاقان منصور بخان عطف و تفریط و کلمات مودت انگیزه مودت داشت و شایسته  
مشیت بجانب امارت محبت لوازم اغراض و احترام مرعی داشته بمحسان و رایت عنایت بصوب اردوی اعلی بر افراسنت و در رفایت عز و رفعت  
منزل میبود و از قریب جوار محمد حسین میرزا داخل بوده بخلاف فرموده پدر بر گوار طریقه حرم رعایت نمیفرمود و محمد حسین میرزا از بعضی وقوف بافته بدو جانب  
ایلغار کرد و در یکی از مراحل که اکثر سپاه یکت میرزا اطلب کاه و جوار ایشان شده بودند بکنار اردوی برادر سید و محمد حسن میرزا سپاه محمد حسین میرزا  
دیده و دانست که مجال توقف محالست با اتفاق امیر محمد برندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی جایون که رعیت و تمامی اسبان و  
شتران و جنبه و خرگاه و احوال اقبال و از محمد حسین میرزا عنایت گرفته بجانب کنا سبب ارتک با گشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بنمیزد از جایون  
گذشته بود و فرزند از چند با وقوع انجا میسده فرمان فرمود که امرا و عظام و وزیران اصفا احتشام بر ایاق میرزا یکت را از خاصه جایون سرانجام نموده بآمال و  
فرستند و هر یک از ارکان دولت جهت کی از امرا و خواص شاهزاده سبب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بران حسب حکم تقدیم رسانیده و با صفا  
آنچه محمد حسین میرزا از محمد حسن میرزا گرفته بود بکیساعت در اردوی جایون سامان یافت و امرا و عظام آن اشیا را از شاهزاده فرستاده بعد از آن حرم  
استقبال بجای آوردند و یکت میرزا در سر بل سکنین سعادت و شوق خاقان مظفر قرین غایز شده از افعال سابقه عهده و استغفار نمود و با نوحه شوق  
عطف و اصناف مرحمت و رافت مقهر و مباحی گشته پاینده و زلفش در آفرود و به فرمان خاقان مظفر لوامع و انصاف امارت دیوان اعلی بشاهزاده را و شایسته  
نقل گرفت و فرمان ملاء بهر عالی آن در تی امج کامکاری صفت زیب و رعیت پذیرفت و درین اثنا بقلعین بعضی جنب و ارشاد با تعلق فضایی لاریب  
محمد حسین میرزا از سلوک طریق تمایز بکشت پدر بر گوار غایت داشت و دست داد و وجهه عذر خواهی حضرت پادشاهی قاصدان بخندان با پیشکش فرمان  
بد کاه عالم سپاه فرستاد خاقان پوریش پذیر محاذیر آن فرزند را نیز بحسن قبول تلقی نمود و عرق شفقت ابوت و حرکت آمد که کثرت و دیگر سلطنت جرجا  
بودی تقوی بعضی فرمود و بعد از آن شد رسل و سایل و تمهید خوا عهده و پیمان خاقان عالی مکان محمد دشتان ایلالت آن ملک را از دوشاهزاده و تاد

و عزم مراجعت بمشرف جاه و جلال جزم کرده عنان کمران بصوب خراسان العطفاف داد و در آستان راه قامت قابلیت میرزا محمد محمد بن بجمع طلا دوز و کمر خیزشت  
زیب و زینت تجشید به تجدید ایالت و لایست طلوس و مشید مقدس و ابیورد و نسا و یازد و درون را برای صوابانین مشعل کرد و دید و او را بشرف حضرت  
ارزانی داشت و با وجود وفور سر و بار و بارندگی در طی مسافت طریق سارعت تقدیم رسانید و ذکر اشغال محرب حضرت سلطانی از منزل  
خانی بسری جاب و وانی و نزول آیات حضرت آیات خاقانی و مستقر سر بر اقبال و کامرانی این طبع ضایع ضایل اثر ظان  
سازم محمدانی نیز عالم افزاین معانی طالع است که جناب جلال سبحانی اشرف طبقات انسانی را بشرف و بقدر مناسبی آدم مشرف گردانیده و بشرف  
خطبایان آن طاعت العالم لاجلک و خلقک لاجلی فرق مبادات ایشان را با روح سموات رسانیده پس خواند بود که در قرار و فضایی قدس  
آن نوع گرمی همزاین مرحله بی اعتبار و سوزی ناپایدار جای نباشد بیت وینا بر زوایل غروب محقر است با آفتاب قدر تو از دزد کمر است بلکه مناسبت  
عکسشان و در وقت مکان طایفه که طاعت افتخارشان بطور و فضیلت هم علی کثیر متن مختلفا تعضیلا مطر شاد است که پیش از چند سال درین منزل پر طلال  
نایبند و چون ندو و آیتیا انفس الطیبه نشوند بیانیه بحال بر باطن دلکشی غلبه برین اشغال نمایند مقدم بهمت از مضیق زحمت و تنهایی بصیت نامشایسته  
و بدید بصیرت نظاره عالم ملکوت فی مقصد صدق عند ملکیت مقدر بیارند جلیت برین سوزی فدا دل منده که جای دیگر برای مسکن تو بر کشیده اند  
بیر خنده عارف خیر اند که غرض از ترتیب این تشبیه چیست و مقصود از تمثیل این تقریر و افعاله تا که کسیت خامه کشین چاه کسوت سوکودی پوشیده  
کیفیت آن بصیلت را باین عبارت در سلاک تحریر سیکشید که در روز و شب بهیچ جهلی الاخری قاصدی قدسیر از راه دوی اعلی بدار السلطنت برآید رسید و این  
رسانید که موکب کواکب مراتب بر جناح سبحان متوجه مستقر سلطنت و استیصال است و از آنست از نسایم این خبر بحیث نژد طلب رستان باطن  
آمال و مال متوقفان آن دریا حضرت و نظارت پذیرفته خواص و عوام مفرق نام رافرج و ابله طاقام دست داد و در سه شنبه غایت پیشین محرب حضرت  
خاقان مظهر قرین میر نظام الدین شایسته بسی را جلوه صاحب و اعزّه احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در راه طایر بیان منزل گزید و روز  
دیگر از آنجا بر باطریاب تشرف برده در آن مقام خبر قب و وصول موکب با چون اجتماع نمود و در اکثر تشبیه از غایت شگف با دراک شرف ملاز  
خاقان کامکار بیدار بود و وقتی که را بایشان تقدیم نموده از کاه تو آیت و سید ابرو تن بهر دو در بسته بصحت و سلامت موار شد و بجانب برآ  
امیر محمد ولی بیگ که در آن شب محل نفوذ خاقان مضمون بود و توجه فرمود و بعد از غمی اندک مسافتی فرج فرج از آن زمان رکاب سعادت انتساب ایشان  
رسیده ببلای اهل فیاض جناب سرافرازی گشته و نو آتش میانیستند و در موضعی که مشهور است بخواجه محف محفوف بدولت و اقبال خاقان تو در حلال از  
و در بنظر درآمده و علیحده بمعالی سباه خواجه شهاب الدین عبدا لله مشیر راند و محرب حضرت سلطانی آن حامی کمالات فغانی را در آغوش مهر با  
کشید و مرا هم پیش تقدیم رسانید و بنور از سخن فارغ گشته بود که تغییر تمام بحال آن امیر عالی مقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبدا  
از من و اوقف باش و مقارن آن سخن چهره حضرت خاقانی زد یک رسیده محرب حضرت سلطانی را سب فرو و آمد تا پیش فته بفر معانقه پادشاه  
عالیسا بخر کرد و چون پایهای انجناب را حوت رفتار ندانده بود یک دست بر دوش خواجه عبدا لله و دستی دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قائم  
خواند امیر انداخته بطایف الخیل خود را زد یک چهره رسانید و تقبیل اهل فیاض قیام نموده بواسطه استیلا و ضعف بها بنامشست و هر چند خاقان  
سعادتمند بزمان طعنه و دلجویی آن امیر صافی ضمیر را محفب ساخته احوال بر پیدا صلاح جواب توانست گفت و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی  
شده فرمود که انجناب را در محف خا صده که کومل بود خواند و همان شب بشهر رسانید و خواجه عبدا لله را بجهت حال آن مهر فضل و کمال باز داشته  
نفس نفیس تو بر باطریابان گشت انگاه علامه سکه در بنض و بشرف محرب حضرت سلطانی ظاهر شد جمعی که از علم طب و خوف داشتند فرمود  
که اگر انعام بعضی را قصد میاید که در صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدا لله حق تعالی که او نیز دم از طبابت میزد و درین خلاف سلوک نمود و گویند  
که بعد از وصول براه و اجتماع اطباء در علاج شروع میاید که در تا خطائی واقع نمود و خواجه شهاب الدین عبدا لله را بی غایب است و بمرور  
حضرت سلطانی را در محف خوابانیده روی براه آورده و دهنده دو لخوا که غریبی بمرحمت آن امیر عالیجه بود و مضطرب گشته بفرض خواجه عبدا لله رسانید  
که شدت مرض بسیار است که اگر در امر قصد ناخبر واقع نمود علاج نخواهد پذیرفت و انجناب در تردد و اقامه سری نزد خاقان مضمون فرستاد











او ان برادرزاده سید یوسف و علاء الدین احمد یوسف از قبل عم خویش دانی آن جوانی بود القصد امر او سپاه پادشاه عالیجاه در آن زمان در دیار یاز بیلان جای  
 سسی و اهتمام بجای آورد و بعضی از قلاع را بضر و تیغ و تیر و بعضی برای و تدبیر در خیر تخریب کشیدند و چون انچه سید یوسف را سید میرزا سلطان علی که بعد از فوت حضرت  
 پادشاهی بخند بر آن بلده فردوس نماند استیلا یافته بود و تصور کرد که سید یوسف ضامن در سلطنت دولتشوایان پادشاه نماند و فرمان استقامت دارد و لاجرم او را بجای  
 خراسان کسل کرد و چون موسم سرما و زمستان پایان رسید و حقیقت آیت فاطمه و الی آثار رحمت الله کفایت بجای الارض بعد موتها ظاهر کرد و سید سلطان علی میرزا  
 از جناب هدایت استقامت را به طلب الدین بجای التماس نمود که بجای ساعز و نواز پادشاه بیکو سیر طلب صلح نمایند و خواجگان پادشاه آن پادشاه را مبدول داشته  
 و بهجت عالی بزرگاید و اعدا مصالحه گاشته بدستجا تشریف برد و حضرت پادشاه پاک اعتقاد مقدم شریف آن قدوه صاحب رشد و رشاد و مقتدر  
 دانسته عظیم بخیل و مایه من هذا القیل قیام و قد آمد نمود و آنچه خواجده در باب صلح و صفای مباح اشرف اعلی رسانید بقرع و قبول مقرون گردانید و چون  
 بجای مقتضی المرام سیر مقدم مراجعت کرده پادشاه عالی مقام در بیلانی که بجای جناب خوب او را تفرقه بود منزل کرد و در تدبیر تخریب ملک تخریب گشته و توجیه بطریق  
 ستر و حصول مقصود تواند بود و بخاطر اقبال بازر خطور نمینمود و از سکون در آن فوجی نیز ابواب وصول مرام بر روی روزگار خدام دومی الاحرام کشتی  
 و بصرای فی رمای سفر کردن معنی روی قامت و در آن اثنا اتفاقا اولا عالم خواجده ابوالکلام که در سلطنت دولتشوایان پادشاهی منتظم بود و بمحکم حضرت  
 رسید و شرف ملاقات پادشاه و الا که حاصل کرده بواسطه اختلال احوال ملازمان مومکب جاه و جلال کرد و ملازمان بروجات روزگار نشسته  
 و بهجت فوج و حضرت پادشاه صفای طوینت فاشه فایحه بر زبان رانده حضرت انصراف یافت و در آخر همان روز قاصدی از نزد علی دوست  
 طحانی بمومکب کوشش می رسیده بوسید نواب کامیاب مروض داشت که علی دوست از موافقت باز مرده دشمن و مخالفت پادشاه پادشاه پادشاه  
 پشیمان است و التماس نماید که خدام بارگاه سپهر اساس با بل الطاف بقیاس رقم عفو بر جرایم او کشند و بجای مرغیان بزند تا با اقدام خدمتکاری  
 شهر یاری بسمت اقبال نموده من بکند از جا و عفو دیت بیرون نهند و این سخنان بسم پادشاه سخندان ماه یافته در وقت غروب آفتاب در غایت غمت  
 و شتاب توجیه مرغیان گشت و آن مسافت را که قریب بیست و پنج فرسخت در دو شب و یک روز طی کرده هیچ کس علم بصیفا خورشید عالم آرا از افاق مشرق  
 هویدا گشته شب محنت منتظران زوایا ناکامی را بر و رجعت و شاد کای مبتدل گردانیده بانه پیچ برق ظفر و فوج پادشاهی بر پود وصول بر ساحت در  
 مرغیانان فکند و علی دوست که بر در دروازه انتظار مقدم بیاویز یکیشید بعد از آنکه توجیه اعدا عهد و پیمان دوازده راسبان ابواب دولت و اقبال  
 بر روی ملازمان مومکب بجاه و جلال باز گشته و شرف بقیل رکاب خلافت انتساب حاصل کرده عنایت پادشاهی شامل حال شده و چون پادشاه  
 و امرا و سپاه از عتب راه بر آسودند بموجب فرمان واجب الاذعان امیر قاسم فوجین با فوجی از لشکران بختیاریین متوجه کوهستان جسنو این جا  
 شدند تا مردم بختیاری را از پادشاه خلاف بشاه راه وفاق آورند و ابراهیم سار و ویس لاغوی و سیدی قزاقا جمعی و دیگر از لشکر بختیاری روان شدند  
 به صلحت آنکه آنجا رسیدند که مردم بختیاری آن جالی را میطیع ساخته سر گذار نگذاشتند و بعد از رفتن امرا بچند روز از و زون جن و سلطان احمد بنعل حضرت  
 عنایت شمرده و لشکران بختیاری و جنی را جمع آورده در رکاب جهاکیر میرزا اغنان کیران محبوب مرغیان انعطاف دادند و چون بکیر فوجی آن قصبه رسیدند  
 در قریه سپهان که در شرف مرغیان و انجمنت منزل کردند و اسباب قلعه گیری ترتیب کرده پس از یکد و روز و روزه و بقلعه آوردند و پادشاه شجاعت  
 بناه فوجی از لیران را بمقتضای لغات نامزد فرمود و انجمنت از شهر بیرون نشاندند و دست باند اخن تیر و راندن شیر را آورده معاندان را بکند  
 که بجهان زد و بکشت آید اما امیر قاسم فوجین جمعی که بکوهستان جنوب اند جان رفته بودند اقوام آتیقات آنجا می را تمام ایل و متقاعد ساختند و  
 ابراهیم سار و زقار و او که بطرف جنی متوجه کرده بودند بقلعه باب و یکد و حصار دیگر را گرفته رایت حضرت را فرار غمت و چون مردم و لایست و غما  
 خواه آشنا و خواه بیگانه بملکومت او زون جن و سلطان احمد بنعل که دو عالم کافر کشید بداندیش بودند تقوی تمام داشتند و در آن ایام که امرا و غلام  
 پادشاه گردون غلام در عهد و اخنی اعلام حضرت اعلام ارفع و او را تخریب قلاع و بقلع می نمودند یکی از کلاستران جنی جن و کچکه نام فوجی از او پادشاه  
 و ایتام جمیع آورده قلمه کوه جنی را مضبوط گردانید و ابراهیم سار و ویس لاغوی و سیدی قزاقا شلیخ سپاه پادشاه را بدان جا و راورد و از انجا  
 حمله آنکه در آن اوقات بنده علی و لک حیدر علی کوهکناش و حاجی فاری نعمت بالشکری که سلطان محمود خان جهنگو ملک پادشاه جهان را تعیین کرده بود

سجای احسنی رسیده و این اخبار در اردوی میرزا جهانگیر شاهی بافته و از حسن قرین بایس و حسن کشت و فوجی از محمدان شجاعت بیشه و دلیران عرب انبیا  
بگویند گفته احسنی در سال داشت و آنجا هست صبحی که حقیقت شام گشت ایشان بود بکنند در یاد رسیده از چگونگی احوال مرادسله پادشاه و نو فنی  
و لشکر بانی خان عالی جاه آگاه شده و سر اسمیکه شاهی از ایشان بخیال عبور از آن آب بر اسپان برین مانند نشسته و فوجی بصفیده در مانند تاناهنگان  
در بای بجا یعنی دولخوا بان پادشاه مظهر لوا ایشان را فرصت نداده که گشتی را با لاکشیده از آب بگذرند بلکه آن جنود مظهر و دو جوان بر بنده و  
گشته و فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شده چنانچه جماعت مخالفان که در گشتی بودند اصلا متوجه اشتغال بیزان قتل نتوانستند گشت  
خاتیش اگر قدر بود غایب بجزئی بطریق قریب یکی از اولاد امرای احوال بادرست آورد که گشت و بعلب باین حرکت موصولان در سبب احوال آن زن شیراز شیر مرغی بود  
اگر نوکران او و حسن بنلا و قتل متعین شده چنانچه از قریب بشنا و نفوذ او زیاد و از پنج شش نفر جماعت نیافت و این خبر باز و حسن رسیده در ساعت  
از ظاهر غریبان کوچ کرد و روی بصوب اند جان آورد و ناظر بیک که بکلم جهانگیر میرزا و آلی آنحضرت بود چون کیفیت این حالات را شنود دانست که جاری  
آنجا هست را از تار عنکبوت بی بنیا و تراست و اساس شوکت پادشاه علیا چنان گشت از تار عنکبوت رستوار لاجرم شکار عبودیت آنحضرت ظاهر شد  
معه اند جان در مصیبت ساخت و فاصدی جبهه اعلام انحال بدرگاه عالم پناه فرستاد و آنجناب بجان رسیده او و حسن بطرف احسنی در حرکت آمد و  
سلطان احمد بنیل بصوب اوس که او لک و او بود کوچ نمود و میرزا جهانگیر میرزا بجان جانب روان شد و بعد از وصول بکلی ناصر بیکت بیایه سر پیر شتاب  
پادشاه عالیجا و صبا می که همیشه بصبا علم یعنی خورشید نجم ختم از افق مشرقی متوجه دیار غربی گردید از مرغینان عیان گریان بجان آنجا انعطاف داده و  
پیشین مقصد رسیده ناصر بیکت و اولاد عظام او دوست بیکت و میرم بیکت بلوازم استقبال استعجال نمودند و از مراسم نیاز و ناسا دقیقه فارغ نگذاشتند  
مهاضاف انعطاف و انعطاف اختصاص یافته فرق افتخار و مهابت با وج سعادات افزاشته در الملکات و لایست فرغانه که در تی انجست تصرف  
پادشاه فرزانه بیرون رفته بود و بار دیگر در حوزه دیوان آنحضرت قرار گرفت و این قیام بزمین در ذیقعه شد و سر و دستها از هجرت عالم بزمین  
صفت تیسر در رفت اما سلطان احمد بنیل که بهمان میرزا جهانگیر عازم اوس گشته بود چون بدان حد و در رسید مردم قتل بیایه خیم نمود و امیسان  
تصفیه نگذاشته لاجرم غایب و خاسر مراجعت کرد و بجهار او زکند و را بدند و او و حسن خود را در قلع احسنی مصیبت کرد و ایند و پادشاه مظهر  
لشکر بد بجا کشیده او و حسن از مهاومت با خسرو دشمن کشن عاجز شده و بوسیله امرای بختن تنی و طلبید و التماس و شرف اجابت یافته با مصالح علقه  
بلازمیت شافت و پادشاه عالیجا چند روز در احسنی توقف نمود و محتات آن مقبضه و بیکاسان را بامر بنجام اقران داده امرای موصول بشمول نظام  
و احسان حضرت انصاف از رانی داشت آنکه قاسم مجب را بداد و کلی احسنی نصیب کرد و فتح ظفر بهمان نصرت انپی روان علم نصرت بصوب  
اند جان برافراشت و او و حسن حضرت یافته با کوچ و مستعلقان بجانب حصار شادمان توجه کرد و اگر نوکران او بموجب این ملت که بیت  
زبید ولت گریزان باش چون تیر وطن در کوی صاحب و دن کیر علم نموده از وی جدا گشته و بموگب عالی پادشاهی پویند بعد از آن  
از امرای و بکلیان بعرض پادشاه جهانیان رسانیدند که مردی که درین فترات خود را در لانا فاضی را تیغ بیدا کرد و ایند و اند و اموال و جهات مخصوصه  
پادشاه را عرض نموده و تاراج کرد و ایند و اند و این جماعت حرام نمکند و ایشان را غایت بهر گس انجینه اندر رسته و قاع و باطل غل و کینه اند و  
مجال بای عدم مروت در راه مگر نهاده و بکینه اند از ایشان چشم اخلاص داشتن بنموده اولاد لایست و در زمین ل ایشان کلم اختصاص داشتن  
منافی بشیوه اصحاب آداب بقت زبده عجمی می داشتن بود خاک در دیده و بنا داشتن اکنون که پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده حضرت  
نفرماند که این طایفه را قتل و عارت نمایند مناسب است که فرغانه واجب و از احوال نفاذ بیک بر گس از جهات خود در تصرف بر که بر چیده بدین  
و بموجب حکم شده موصولان که در کیفیت قضیه و وقف بافته گشت و بر سالت طریق خواست گشته از منزل باطل بطرف او زکند شافت و قاصدی نزد قتل  
فرستاده او را از بغی و عصیان خود خبر دادند و پادشاه سعادت انشاء بعد از تکلف آنجناب بمراد با مصطوب با عالم مراد قاسم فوجین را با فوجی از سپاه  
او بدین شرح ایشان را مقرر نمود و قتل از آنکه امر قاسم موصولان سرد سلطان احمد بنیل بدین پست و روز دیگر و لشکر و لکند آب بیکر رسیده نایز حرب  
و ضرب المهابت یافت و بتجدید قتل سلطان احمد بنیل غلبه کرده امر قاسم فوجین و علی دوست طغانی و ابراهیم سار و و ویس لاعی و تبه قرا و چهار پنج

و چهار پنج نفر دیگر از انگلیسیان و امرای آن سرکرده بطایفه الحیل سرون آمدند و سایر امرای سیر سرحد بقیه پیر شدند و علی در پیش بیکت و میرم لاغی و امیر توفه و طغای  
 بیکت و محمد دوست و علی دوست و امیر شاه و چین و میرم دیوان داخل کردند و ان بودند و سلطان احمد قبل بوقوع این امر متوجه و مغرور شده در خدمت  
 جهانگیر میرزا بنواهی اند جان رفت و در آنکی که متصل است به پیشه عیش و آسایش و شهرت فریج مسافت پیش نیست فرود آمد و یکد و بار صنف پیکار را بسته  
 و در دامن عیش آغاز عیش کرد و بنحیل عبدالجولان نمود و دلیران اند جان بجهت قطع رشته جان دشمنان از کوچ باغها و محلات بیرون شهر بفضلاء و صحرا حرا  
 و لشکر بکامی نراندند اشتد که نزدیکت بدارالملک بلا و فرغانه آیند و قبل قرب بکام در آن نواحی بوده اند اما اگر تشار توفه و میرم لاغی را به نصیحت حیات  
 بری ساخته و او را توجیه بجانب اوش برافراخت و حال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم سار و والی بود و آن شخص از آنجا خبر توجیه جان لغان در آنجا  
 قصه می و ایستاد نمود و پادشاه عالیجاه و همدان اجتماع سپاه شوکت و تنکا در هر دو بم تحرم الحرام شمس ستان از اند جان سفر کرده چهار باغ حافظ  
 بیکت از فرقه و مکررم غیرت افزای بیکت ان ارم گشت و یکد و روز آنجا توقف افتاده قول و برانبار و جوانان جو و حضرت شاعر شیران بشبه کارزار  
 اسکا تم یافته اعلام غفر اعلام بصوب اوش منصف فرمود و بعد از قطع منبری انجیر بکوش سعادت نبوش رسید که مخالفان کفر کوش از غار بر اوش منصف  
 نموده آن بیکت رباط سر منبک کرده اند پادشاه و افر نبوش با بهادران جوش نبوش از قریه لات که در حدود اوش و اهدت عثمان کوش دشمنان  
 داد و در آن راه بود و چون بپوست که از باب طغیان عازم اند جان گشته اند زیایات حضرت نشان بواجی آور گشته شافیه حرکت منصور میر در آن  
 حدود و دیند غارتند آنجا پادشاه و مجاور بجانب قطعه داد و در آنجا نصیحت بغایت تسانت و استواری مشهور و کمال سعادت و محکمی  
 برانسته و افواه مذکور طایر و هم تیر پرواز از خروج بر جوش عاخر و گند خنیا ل تیر بچال از وصول بکنگره نصیحت قاصد مرغان بواجی فضایشان طایر بهار  
 و مابیان خندق عمیق و کازمین و مسار نظم حصاری در بلند شک افکاک بر بی مثل شل در خط خاک زبان بکنگرش بهار از انجم و زو قاصد  
 گند و هم مردم و در آن ایام برادر خود سلطان احمد قبل که موسوم بود بحلیل با قرب دوست و پنجاه نفر از مردان بی عدیل در آن قلعه داشت  
 داشت و اسباب حصار داری آنچه ضرورت فراهم آورده العتقه چون ظاهر قلعه مادمضرب خیام سپاه خنجر گشت حصار بیان از بالای برج دبا  
 آغاز انداختن تیر و شک کردند و دلیران لشکر ظفر اثر سپهر بر کشیده روی خنجر که نر از او در دنا از انجانب بغیر تیر چون و عا رتجاب بعالم بالا نمود  
 و از انطرف شک حرکت آن بیکت میان کار مخالفان پادشاه فیروز بیکت روی بشیب آورده معنی القارقه القارعه بیان فرمود علی بلال جویی دیگر  
 از ابطال بلال بلال خیم شک پایال حریف اجل گشته و طایفه از مردم حصار نیز صندوق سینه بدف تیر تقدیر کرده از سر جان در گذشتند و انصباح  
 که خورشید متوجه تیر حصار فیروزه کار کردند و تا وقتی که نظاره کیان انجم انیس پرده از ق فام حال انصر که را مشا به نمودند نایر عا رتجاب حصار  
 التجاب داشته و روز دیگر حلیل و متابعان بدیده بصیرت آثار غر و انکار بر وجات روز کار دیده امان طلبیدند و پادشاه و دست پیمان  
 بر گشتگی ایشان رحم فرموده از سر بختن خون محصوران در گذشت آه حلیل را با قرب بشا و نفر از مردم شجاعت اثر در عوض طایفه از خدمت بیکت  
 ظفر بیکر که مخالفان معتقد داشتند بیکر که محبوب جمعی از مستحسان باند جان فرستاد تا با معنی ط کاه دارند آنجا و بچو تویه که فریاد است از قوی اوش  
 مضرب خیام عا کر پر خروش گشت و سلطان احمد قبل که بصوب اند جان رفته بود قصد نمود که بشی بطریق دروان زردبان فصلی شهر نهاده بکنید  
 حیل بدان مله در آید و اند جانان از اند شیه خانیان و قوف یافته سپاهی جماعت پیش آمدند و قبل قرین یاس و حرمان از اند جان باز گشته نرسید  
 خاز که از اراضی قرنی رباط سر منبکست معسکر ساخت و آب خان در بیکت فرخی لشکرگاه پادشاه عالیجاه بود و مدت چهل روز آن دو سپاه در  
 برابر یکدیگر نشسته از هیچ طرف کسی میل جولان در میدان نکرد و آنکه گاهی سپاهیان که طلب قطره کاه و قوه میکردند به هم نایب میوزند و دست بچال  
 اسباب تمال بر وند و روزی سیدی بیکت طغای در پیش این بود که بدست مردم قبل که شاربند و خیر از کسی را از متعینان اسیدی رسید و در آن حال  
 امیر سلطان احمد فراولی که بد قوی بیکت و بعد از او اشته میرزا با نسیر بار و ران و کوچ و متعلقان از قران کین متوجه اردو و بی ظفر قرین گشته بود و بعد  
 بساط بوسی استعدا یافت و مقدان آنحال امیر قنبر علی نیز که هبه عیش جوش رفته بود باز آمد و پشت استظهار شاه و سپاه بوسه و این دو سپه  
 شجاعت نپا و قوی شده صباحی که خورشید خاوری بعد از تیر خنجر موبک کو اکس آن بیکت فضایی پهن بود فری کرد و هم ظفر شیم آن اتفاق آسمان صحر







دو غلام و احمد بیک را با بیای از مولان بگویم که میرزا سلطان وین که بجان میرزا اشتهار یافته بقیس کرده بطرف سمرقند گسیل نمود و محمد مرید ترخان را  
نویز خان نیز مطلع شده و قریب آن صورت را از امارات دولت خود پنداشت و قاصدی جهت اظهار اخلاص و دولخواهی ارسال نمود و عرض داشت  
که در مناسب چنان بنیاید که بسیرت هر چه تا سرایت ظفر بیکر سیاه غنایت بر حوالی این دیار اندازد تا آنچه مطلوب نواب کامیاب است اجصول نماید  
و خان میرزا در طی مسافت مسامت فرموده چون بواجی ساد و ارباب محمد مرید ترخان لوازم استقبال بجای آورد و پیشانی نایل غنای سرفراز گردید و امیر  
مسئول خواجه بیاید بجالش نیز داخل شد بلکه مواخذه و مصا دره او را با خود خمر ساخته و منی کیفیت این اندیشه را بکوشش امیر محمد مرید رسانید  
انتخاب با سایر امراء سمرقند و متابعان از خان میرزا جدا شد. بنابراین مولان از مقام خیر سمرقند گذشته بیا بیلان رفتند و حین امتیاز نواب  
ناگاه سیاهی سپاه سلطان علی میرزا که از سمرقند بجهت ایشان اعزام کرده بودند در کشت و خان میرزا و مولان از مشاهده آن حالت که در خمرانه خیال  
نکند زانیده بودند سر سیمه شده بر طایفه بطرفی حرکت کردند ذکر رفتن محمد مرید ترخان ببلار مست حضرت پادشاهی و بلیا  
بعضی دیگر از واردات احوال آن مظهر الطاف الهی چون محمد مرید ترخان از سلطان علی میرزا خایف بود و وزیر طاعت خان  
میرزا ابواب مراد بر روی کشتی مول عبد الوهاب را که سابقا در سلک خدام سده سدره مقام پادشاهی استقام داشت بپایه سیرت  
مصر فرستاده عرض داشت که در اگر خیر فلکسای سایه وصول برین حدود اندازد بنده مانند دولت و اقبال که خدمت بر میان جان بسته  
در قریح سمرقند مسی بینایم و حلقه عبودیت حضرت سلیمان کان در کوشش بوش کشیده بقیه یام زندگانی در ظلال اعلام ظفر نال می آسایم و مول عبد الوهاب  
بعد از قبول نایل نواب کامیاب سرفراز شده کیفیت اخلاص و دولخواهی امیر محمد مرید ترخان را بعرض رسانید بنابراین پادشاه علیحجاب غم  
توجه بجانب سمرقند جزم کرد و مول عبد الوهاب را از دهجا بکیر میرزا بجای فرستاد تا آنحضرت بصمیم غنایت مطلع گردانیده بر سلوک طریق موافقت  
رضایت نماید و ملوک کواکب مراتب پادشاهی محفوظ با نوا غنایات نا مشایقی آبی در ماه ذی القعدة ششم سنه و متعاضد روی بمقتضای او در و چون  
حوالی مرغینان مضرب چنم عساکر بضر نشان کشت قریح بیکت بار بار در آن بار و دی که بیان پوی رسیده بفرسایا بوس سرفراز گردید و ولوای  
فلکسای از مرغینان بایشه رفته قریح بچمن محل نزول سپاه صف سکن شد و در آن منزل تا سیم بیکت و زمین و علی دوست و سید قاسم با طایفه دیگر  
اعظم بدرگاه عالم پناه رسیده و پادشاه علیحجاب از آنجا راه دشت خنقال طی مسافت کرده و از بل جویان گذشته در او دایقه قبه بارگاه مهر شنبه و چون  
و در آن منزل انچه شروع یافت که محمد خان شپانی غنایت قدوسی محمد باقر ترخان را در دواجی قطع بوسی کشت داده و روی بصوب بخارا نهاده و پادشاه  
عالیه قدر ارباب و ائمه بیکر از رفته دار و خا آموخه قطع ننمود و امیر قزلباش علی حسب الحکم در آن حصار توقف کرده ملوک پادشاهی در بورت خان منزل گشته  
و در آن مقام امیر محمد مرید با بعضی امراء سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیدند و بمرید لطف و کرم سرفراز گردیدند و پادشاه دوست  
نواز در باب فتح سمرقند با آنحضرت مشورت فرموده ایشان معروض گردانیدند که زمام اختیار آن ببلد محفوظ در قضیه اقتدار جانب لایت شاعر خوا  
عقب الدین بجای است و آنجانب خود را از جهل احباب نواب کامیاب بشمار داد که قاصدی جهت تسلیت این مهم بدارت آن آستان بیدایت ایشان رود  
لیکن که صورت مطلوب در آئینه مقصود هر گشاید بنابراین پادشاه کاران چند نوبت قاصدان بخدمت آن مهم خطیر نزد خواجه بجای فرستاد و هر  
کرت آنحضرت میان خوف در جواب داد و علم بضر شیم از بورت خان بمنت نمود و در موضع در غم بادل شاد نزول فرمود و از آن منزل  
مهرت درگاه فلک اقتدار خواج محمد علی کنایه در آن مهم نزد جانب بیدایت شاعر رفت و پیغام آورد که مناسب آنکه با بجزایت بضر آیت بظا  
شهر بر تو وصول اندازد و این محب در قیام الباب کوشیده امری را که مطلوب نواب اکفایت معز و ن سازد و پادشاه ملک عثمانم نزد یکت وقت  
شاه در غم متوجه سمرقند گشته در آنجن سلطان محمود دولای از ملوک فرخنده پی فرامود و بشهر رفته کیفیت این مواضع بعرض نواب میرزا سلطان  
رسانید تا بجزم صورتیکه در آئینه صمیم عکس پذیر گشته بود و هر گشود و در خلال این احوال برایم ساد و بعضی دیگر از امراء با حق که بشارت علی دوست بظرف  
رخه بودند بیکت و دو دو مانند سعادت و اقبال ملوک طفر نال بوشتمند و محفوظ غنایت شده که عداوت علی دوست بر میان جان بسته و  
علی دوست از جماع دشمنان پراسای شده از نواب آستان خلافت ایشان حضرت طلبید مول و عو قبول یافته با و از خود محمد دوست ببلار مست سلطان

علی شپانی

سلطان مرقد بن شافقت و میان ایشان قواعد و تسمیست بمقتضای پیرفته ارکان پدر و پسر شرافت سر بر زد و بعد از یکده سال علی دوست بجز از اعمال شریفه  
 کوشا گشته دست قضا بساط حیاتش در نوشت و محمد دوست بصحنی از سلاطین او در بخت با کمال کرده اندک رعایتی یافت و حاجت از انظار بیرون رفت  
 و خود را بکوه پاره اند جان رسانیده آغا شغال ایران قنده و فساد نمود و جمعی از او در بختان او را گرفته کور کرد و زندان قصه چون پادشاه مظهر و علی دوست  
 و محمد دوست را که بحقیقت هر دو دشمن بودند در حضرت داد و نمودی بر لاس چند کس انجود بی براس حکم متوجه بجا راکشت تا اجبار از اندام معلوم نماید و خودی  
 برودی بازگشته جز آورد که محمد خان از شیر بجا را حاضر فرایغ کرد اینده و متوجه سمرقند گردید بپایان توقف در آن مکان مصلحت ننمود و با بچه توفی خود شد  
 بجانب کیش حرکت فرمود زیرا که کوچ و متعلقان جمعی از او را سمرقند که تجدید غاشیه جویت پادشاه صفائی طوبیت بر دوش گرفته بودند در آنجا اقامت داشتند  
 ناکاه خبر رسید که سلطان علی میرزا بلده محفوظه سمرقند را بچند خان شیبانی ازانی داشت و بکشتن آن خان شیبانی غالی ساقه انجور که موجب دیار سبب است بکشتن آن کونان  
 متعصبی که نخست شده از احوال محمد خان شیبانی در خیر بیان آید کجا خانه کشته گذار بتمه اجبار پادشاه کاسکار زبان کشید و الا غایت و التوفیق من الله و هو العاکف  
 لمن استخاه که شمار در ذکر محمد علی از مبادی احوال ابو الفتح محمد خان شیبانی نازمان و آمدن بخارا و سمرقند بختیر شخیر آن  
 بابی نمایی جهانمائی حاویان فضایل نفسانی و ناظران منظم محمدانی از تو اتر اجبار و تو افران چنان تحقیق نموده اند که محمد خان شیبانی ولد بدیع  
 سلطان بن ابو انجیر خان از سایر خواجگان اوس جوی خان بود و در جاده و مرید شوکت و عظمت اعتبار تمام داشت و مادام الحیوة در کمال دولت  
 و اقبال است سلطنت و استقلال می افراشت و چنانچه سابقا مسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید را بمن ابداد انسخان عالی شان فتح  
 سمرقند دست داد و در محلی که خاقان منصور ابو الفارسی سلطان حسین میرزا از وی استدا نمود و فاشش اتفاق افتاد و مادر محمد خان شیبانی آن قودی یکم  
 بود و تولدش در شهر سنه خمس و ثمانه روی بود و بنو زان ولد احمد در جن طفولیت بود که پدرش بدیع سلطان فوت شده بر سر خاک نمود  
 جدش ابو انجیر خان بهت تربیتش کاشته منصب آباکی او را با لیونر بای شیخ که آنکه بدیع سلطان نیز بود معوض گردانیده چون ابو انجیر خان را اجل  
 بعالم آخرت رسانیده فراچین بیک که در سلطنت اعظم امرا و از بیک نظم بود و محافظت حال محمد خان و برادرش محمود سلطان را بعهده فرمود و آن  
 دو شاه زاد را بعد از علی بیاق خان بر شیخ خدر خان نزو قاسم سلطان که از جمله اعظم امرا و سلاطین دشت بزرید شوکت اعتبار داشت بر دو قاسم سلطان  
 ایشان را به تهور بیک که امیر الامرایش بود سپرد و بخان کمال ایاق خان و احمد خان با سپاه فراوان متوجه خیر ولایات قاسم سلطان گشته و قاسم  
 سلطان را چون با آن جنود نامحدود و قوت محاربت بود در قلعه حاجی ترخان بخت نمود ایاق خان و احمد خان آن حصن حصین را چون کمین اکثرین در میان  
 گرفتند و محمد خان و برادرش محمود سلطان بهمن و فراچین بیک و چهل نفر از ملازمان قدیمی بی خود را بر سپاه مخالفان زدند و تا وقت سحر بمال شمشیر  
 و نیزه و خنجر و پوخته بطرفی بیرون رفتند و چون محمد خان شیبانی داعیه جهان گیری و کشورستانی داشت بعد از واقعه مذکور طایفه از او مسکریان او بیک  
 با خود متفق گردانیده و در هر چند روز از هم ولایت یکی از سلاطین صاحب شوکت میشد تا آنکه در حد و صبران از عالم انجیر خان بی بی بیک خان  
 گشتی فاحش یافته بجا شافت و عبد العلی ترخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود و شیبانی خان بطلبیم نموده و تحفه لایقه و تبرکات را بعهده پیشکش کرد و غرض  
 داشتی سمرقند از سلطان احمد خان ارسال نمود و سلطان احمد خان کیفیت آمدن آنجناب را شنیده در جواب آنفرضیه نشانی نوشته بملاقات خان  
 اظهار امتیاز فرمود و حسن و جویابی ملاقات کرد و مرادم صفیافت و محمدان نواری بجای آورد و شیبانی خان روزی چند در آن بلده فروزون مانند بفرست  
 گذرانیده نوبت دیگر میل بجا نمود و صاحب عبد العلی ترخان به خطه معاودت فرمود و زمان توقف او در بخارا ده سال امتداد یافته آنجا بهر  
 وطن با لوف گشت و چون بنجوق طوق خانی بر تو وصول بر حده و قلعه ارتوق انداخت قاضی یکیک که بر سایر قاضیان آنحصار برتر نه تقدم داشت  
 خاشیه طاعت بردوش گرفته با کعبه قلعه و فوجی از ارباب آن بقعه بخدمت شافت و تبرکات لایقه پیشکش کرده در سلطنت اصحاب  
 اختصاص نظام یافت و شیبانی خان از ارتوق بمعناق رفته و آن قلعه را نیز گرفته بعد از روزی چند قاضی احمدی از نزد موسی میرزا که  
 بزرگترین امرا دشت حقایق بود آمده و حوضه داشت نمود که اگر لو اگشور گشت رختی سایه وصول برین دیار اندازد بنده در مقام خدمت کاری ایستاده  
 آنحضرت را بر سر خانی نشینانم و کمال خلاص و عبودیت چنانچه لایق این عهد است و از دست ظالم سبکدارانم لاجرم شیبانی خان تصدیق عزمیت

بدرستی

نموده بصوبه مقصد روان شد و چون بدشت رسید موسی میرزا ملو از دم استقبال بجهان فرموده از لودزم اعزاز و تقسیم و قیقه مهمل و نارنجی نگذاشت و مقدار آن  
آنحال فرمایند می داشت پنجاق برندق خان بالکفر و او آن متوجه دفع شیانی خان گشت و بدین الجابین صورت تجاربت روی نموده فروغ فتح و غیره و  
برصغیر با پنجه رایت محمد خان یافت و برندق خان بصوبه سنازل خود شافت بعد از آن شیانی خان از موسی میرزا طلب و فایده ده که کرده بود و نمود و  
میرزا سنازل بر دم رضا امر و توفیق از قبول خانی محتمه شیانی سر باز زده آنجناب بجنان مراجعت نمود و یکد و نوبت میان او و حاکم سوزان سلطان  
محمود خان بن جانی بیکت خان مقابل و معامله اتفاق افتاد و در گزشت آخر شیانی خان مغلوب شده عثمان بصوبه سنازل انعطاف داد و از منفعتات  
براه خواندم متوجه بجای گشت و پس از وصول بواجی خواندم امیر ناصر الدین مجد الحاقی فرزند شاه که از قبل خاقان منصور و آئی انولایت بود ساور  
و پیشکش مرتب داشته در طریق مذکور می سلوک نمود و شیانی خان از خواندم بقرا بیج کول و از قراب بیج کول بجای رانسته امیر عبدالعلی رخا بیستون  
نوبت اول سزا بطه اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورد و آنجناب را محبوب خویش بمرقد برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را بموجب از دیه  
اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش متفق گردانید و عزیت و تحیر و توسل آن خان کتیستان متوجه  
تا گشت کرد و بعد از وصول بجای شاهرخ شیانی خان که بر اول سپاه بمرقد بود از میرزا سلطان احمد متوهم شد بصوبه بیکت گزینت و با سلطان  
محمود خان ملاقات نمود و در دامن دولت او و بخت لایعزم سلطان احمد میرزا و ایران شده عثمان بیکر بصوبه سمرقند تافت و شیانی خان  
اندک زمانی در آن گشت بوده از آنجا بقلعه ارقی شافت و قلاع آنخنده در استحکام داده به جنان رفت بعد از آن یکد و نوبت برندق خان  
زمره از سرداران به جنان و بعضی دیگر از قلاع و بقع ترکش گشته قاصده استقبال بنال مقابل شیانی خان گشت و آنچون مقدمه چنان بود که شیانی  
خان چندگاه فرمان فرمای بلاد ماوراءالنهر و خراسان کرد و مطلوب برندق خان بوصول نیویست و شیانی خان فرصت یافته غرم فتح خواندم کرد  
پس در آن وقت حاکم خواندم امیر عبدالعلی فرزند شاه بدرگاه خاقان جایجا رفته بود و یکی از ملازمان خود را در خواندم گذاشته و چون شیانی خان  
بواجی آن بلده رسید روزی چند لودزم محاصره و قدیم رسانیده خبر قریب وصول امیر عبدالعلی و امیر محمد ولی بیکت و امیر میرمیر که بجزان خاقان منصور  
متوجه کولت خواندم میان بودند نشود از آنجا کوچ کرده بظاهر حصار بولدم رفت و با بانی القلع صلح نموده اندک پیشگی اند فرود متوجه شهر وریش  
و درواجی آن بلده با سپاهی که از خراسان آمده بودند یکد و روز در مقام مقابل و مقابل ثابت قدم نمود و آنکاری از پیش تو است و از آنجا دور  
رفت و از اوقات ماه اسرا با پیش گرفت و بعضی از خود و انولایت را تاخته بصوبه قلعه ترساک که در طرف ملاز نائل بود رایت متوجه فرما  
بعد از آن بسته عا محمد خان سلطان محمود خان از اردام بقرق شیانی خان باز گذاشته نفس نفس عثمان بصوبه بیکت تافت و مقدار آنحال مردم صبر  
بها خواندی شیانی خان قلعه ترخان و لودجه مزید ترخان را که دار و عده ایشان بود غدر خواسته کلید شهر و قلعه زد محمود سلطان فرستاد و آنجناب  
بحصار صبران در آمده مردم قاضی بلاد ترکستان دل برتابعت آن دو برادر نهادند و در آن ولا برندق خان باجوامی امیر محمد مزید ترخان لشکر  
کشید و ساکنان صبران نند صبران عثمان بیکتانی از دست داده و بیکت با کاه جمعی کثیر از کلا تران ایشان هجوم نمود محمود سلطان برادر کشید  
و قلعه را برندق خان داد محمود سلطان را قاضی سلطان که بختبر ترین سلاطین از زمان بود سپردند و قاسم سلطان او را مقید گردانیده بصوبه  
از مردم مقصد بصوبه حصار سوزان ارسال داشت محمود سلطان بی فرصت یافته بکریخت و خود را با کوز تا قی رسانیده حمله اعلام آنحال قاصده  
برادر فرستاد و شیانی خان بدان کوه رفته و بارادر ملاقات کرده اخوین بمیان یکد یکبار از شافتند و بعد از آن او آن برندق خان و محمد مزید  
ترخان باز از خرامیده شیانی خان در حصار از آن محض شده و چند شان روز میان محصوران و لشکر دشت ابواب مقابل و متعلقه متفق بود  
نموده داه از او آن حصار فرورده کار آسان در گذشت عاقبت بجهت کوچی که از جانب سلطان محمود خان باز رسید برندق خان صلح رضی کرد  
و از خطا بیز از کوچ کرده روی بدیار خود آورد و بجای خود روم و شهر را بخود با هم و بعد از آنکه کلا ترانولایت از از راه آنرا سپاه برندق  
خان پراسته شد شیانی خان بجانب بی که متوجه محمد مزید ترخان بود لشکر کشید و امیر محمد مزید و کلب خانی را استقبال نموده بدست محمود سلطان  
گرفتار گشت و او را باز از برده محبوس گردانیدند و سلطان محمود خان ازین حال و قوف یافته باز از شافت و امیر محمد مزید از شیانی خان



جلالت

از شیبانی خان شنیده خبر خواستاری دختر میرزا سلطان احمد بن محمد فرستاد و ذکر توجیه محمد خان شیبانی بصوب سمرقند و بخارا و مضاف  
شدن آن دو ببله به بیاضیت این دو بجهان و معانی در شمس و ستاره که اجنه مخالفت او لاد سلطان محمود میرزا و پریشانی احوال سمرقند  
و بخارا بکوش محمد خان شیبانی رسید طبع در تخریر بلاد ماوراءالنهر کرده با فوجی از ابطال بهر و سپاهی سرانستم و قهرمان کیران بدو بجانب مضاف کرد  
سلطان علی میرزا چون طاقت صحران داشت در شهر محقق شده بتمت بر حکام برج و باره کاشت و خان شیبانی در ظاهر سمرقند قیام و حاکم  
بلند ساخته قریب ده روز بکن و زیاده آنکه بجای کثیر از دلیران نزدیکت بدروازه بخاراده رفته در کین بجای خنید و جوی از اصحاب بسالت را بشیر  
فرستاده از سمرقند طایفه از ابل صحبت و باس از سپاهی و عوام الناس بیرون نشاند و بدو از بکان جمله کرد و بدو ایشان از میدان تنبیه بفرستاد  
که زیاده و سمرقند یا از کوه به باغها بفضاء صحرا کشیدند و بعد از آن بهادران موکب شیبانی خان از کینا بیرون آمده بر خانان تاخت و تهمید  
از ایشان را حسب الماده ساخته و شیبانی خان چون اینجا رسید مراحم قتل و کشتن در دروازه بخاراده بفرستاد و سمرقند را بفرستاد  
چهار ماهه شافت و در آن مقام نیز ملو از مکتب و تنبیه و پاخته را بل سمرقند طفرافیت و نظیر حضور غنائی بجهت باری خود یافت معانی  
آنحال میرزا محمد صالح ولد امیر توحید بملکوت بدرگاه خانی رسید و پس از دراک سعادت بساط طبعی بفرمود ساینده که حاکم بخارا محمد باقر خان قریب  
ده هزار پیاده و سوار بجمع ساخته و مصیحت ایداد سلطان علی میرزا را استحضت بدو بجانب افراسیاب بخارا آن محمد خان از ظاهر سمرقند کجی کرده  
روی بطرف محکم امیر محمد باقر آورد و در نواحی قلعه و توسی پس از این چنین جری صعب و قریح یافت غایت حضرت قدوسی شیبانی خان را نفع و نظیر  
مخصوص کرد و امیر محمد باقر از کوش جریخ آموسی شهرم بجهت و توسی درآید و او از بکان جلالت فراوان گرفته محمد خان توجیه بخارا کشت و بعد از آن  
با غنای محاصره و محاربه بخارایان سمرقند را کجا بداشته روز چهارم مولانا محمد علی خوارزمی را با لشکرش و ساوری بیرون فرستاد و با چهار راکت  
و انقیاد زبان کشته امان طلبیدند و شفاعت جناب مولوی غفر قلی یافت و شیبانی خان از سر تمام بخاریان در گذشت و سادات و قضاة و  
مواالی و علماء و اشرف و ابالی از شهر بیرون نشانته و بشرف و ستبوس سعادت یافته فتح متبرکشت و محمد خان حسب حکومت آن بلده را با امیر محمد صالح  
تفویض کرده روی توجیه سمرقند آورد و پس از وصول بقریه تاکنند قاصد امیر محمد صالح از بخارا رسید و عرض داشتی رسانید مصنون انکه امیر محمد باقر  
از قلعه و توسی بقریه شافت و خطا بخارا رسل و رسائل بقریه فرستاده او را تسلیم شهر و قلعه نوید داده اند لاجرم توجیه بمصوب شیبانی رای عالی جان  
شیبانی خان بعد از استماع انچه بخارا مراجعت بخارا مخطف کرد اند و امیر تفرقه و دیکت بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی باز کردید و خان شیبانی  
ظاهر شهر را که اعلام مظهر اعلام ساخته حکم فرمود که لشکریان تمامی احوال و جهات متقیان انولایت را عرقه سب و تاراج گردانند لاجرم از  
باشغال سیران ظلم و بیداد استغال نموده و دوازده ماه را بر او زدند و دکان عدوان با وج اسکان رسانیده اکثر بخاریان را تالان کردند و شیبانی  
خان بخریب شهر بخارا فرمان داد و زمام حکومت آنحضرت را در حقه اقتدار برادر خود محمود سلطان نهاد آنکه گندمت بلند بکمره بخار  
سمرقند آنگاه و باز مره سلاطین و احرار شجاعت آیین و فرقه از سپاه او زبک و خولان تهور بخارا بران بلده فاعره فرامید و شهر را مرگزار در  
میان گرفته قیامه و حاکم و سر پرده و بارگاه با یوان کوان رسانید و چون میدانست که سمرقند بکین متعسر است بناد آن هم بابر تفرقه  
وحیده و تفرقه بناد و در خلال آن احوال نهره یکی آغا در سلطان علی میرزا بسبب قتل عقل و خرد و کثرت میل بوجال شوهری محمد و بطریق نهانی کجا  
نزد خان شیبانی فرستاد و بر زبان محبت و استقامت بجام داد که اگر حضرت خان قبول نماید که این صغیر را بفرستاد و او را در دامن خدمت برسان جان  
بسته دروازه سمرقند را بشکایم و سپهر خود میرزا سلطان علی را بخارانت آنحضرت ارسال نمایم مقرر آنکه برگاه خان سیار ولایات را بکینه بخیر  
و دراز سمرقند را سلطان علی میرزا تسلیم دارند شیبانی خان از شنیدن این سخن دانست که غریب عروس فتح و طفر در آشوش خواند امید وصول  
معتوق سمرقند را بسهولت متبر خواهد کرد و یک کاتب شوق انکیز نقش انیز نزد میره یکی آغا فرستاده او را بموا امید و لغریب بخار و گردانید تا  
آغا را بخواند و میرزا سلطان علی را از تمام مخالفت شیبانی خان در گذرانید و حال آنکه در آن احوال میرزا سلطان علی کان برده بود که عالمجا  
اولایت آنها خواجه قطب الدین بخی خاطر بران مرز داده اند که حضرت پادشاهی سمرقند را آورده بر مندر سر راهی نشانند و در ظل احدیت





شده ملازمت میر حسن شاه اختیار نمودند و پادشاه و افراتور و برادر خرد افغان و بجا طر افغان از خلیفه که از راه قراکین ولای ترو و بلخ خان که حال انحضرت بود و در شهر کس کوچ کرد و در رمی توکل راه آذرده بجهتی از حد و خلعت خسرو شاه و چو فرمود تا رفتن بطریق قراکین تیسین پزیرفت و از بالای کوه طی مشایخ نموده راه سرو قاش پیش گرفت و چون نواحی نوازند آنکس مضرب خیام پادشاه شرف خاک گشت قاصد میر حسن شاه بدرگاه عالیشان رسید و یکت تفوز اسب و یکت تفوز قماش پیش آورد و از نوازند آنکس تیر و زل دراک و در حرکت آمده در روز و وصل بدانه کرد و پیش علی چهره فرار نموده نزد امیر ولی فیه نوکر شد و در دیگر قریح بیکت نیز بفرست حصار که بخت و موکب پادشاهی بدره کرد و در آمد و بپای توکل سر بالا صلح مسافت میکرد و در راه بهای شکست و کوههای رنگ اسب و شتر بسیار زشتار باز ماند و سه روز از صبح تا شام مشقت تمام برین مواصلت راه و در روز و دیده روز چهارم مسرت یافت رسیدند و کوهی دیدند و دانش بقعه آلوده بر و قله اش از قبه پهلندر برتر راه او بغایت تنگ و پر سنگ و بپای بریدیم از اندیشه صعود بر آن تنگ و آن کوه کرد و نیکو دیده و باده و باده مطبوعی شده نواحی فان محل زل لشکر حضرت نشان گشت و ملکات فان بواسطه شقاوت ازلی از ملازمت آسان خلافت آشیان تلف جسته و با آنکه بفرستاد و انتقام داشت بلیب بخت ریده از کسیر اسب پیش نظر ستاد و پادشاه جهان خان را بردست راست گذاشته بصوب قفقاز توجه نمود و از کشتن بکنا آب کو بکنت رفته زل اعلان فرموده از مجرای آب کو بکنت گذاشته یاز بیلای مضرب خیام حصار طغر شاکست مخاران اخیال امیر قنبر علی ارنگار و بواسطه قیام کوه بر و ابراهیم ترخان بفرستاد مطبوعی رسیدند و بفرستاد بیکران خوشدل دشان کرد و ندید و علم طغر شیم از یاز بیلای قفقاز عبیدک شتافت و از آنجا عیان نوسن بهیت بلند بصوب قفقاز عبیدک شتافت ذکر خوابی که پادشاه کامیاب دید و ازین جهت بدیدین صورت فتح در آئینه امتیه تحقیق کرد و دید از جمله اشارت معنی و بشارت لایبی که بوشنند آنگاه بدیده بصیرت دیده اند و اصحاب بقظه و انیتا کوشش بوشن شلیده اند یکی رویا صالح است که یکت جو از چل و شل جوفه بنوشت آنجا پنج تنی عیسی نام جو ابرو زو ابرو پیام عیسی و لایان مطبوعی علی فضل العزیز و اکل الحیات میفرماید که از رویا و الصالحه جزو من است و ازین جزو من البشوة و این کلمه جامع شراست بآنکه در اول بعثت مده شتاه و می بطریق رویا صالح بود و چنانچه در خواب که حضرت رسالت در آن وقت میدیده تا بشیر تعبیر آن صبح صادق از مطلع آسمان میدیده و خواب دیدن یوسف حدیثی علیه السلام بر وجهی که کلام محضر نظام داد و او را بیدار و طی نام بدکر آن ناطق است مشهور و حقیقت خوابیکه آیت و افرغایت لقد صدق الله رسوله از رویا و ناطق آشیان آنجا نیاید بر آینه و او افرغیزان فضیلت پناه مذکور نظم خوش آن کرد صورت باز رسته زهر چشیدن چشم بسته دلش بیدار و چشمش در شکر خواب ندیده کس چنین بیدار در خواب بوشنیده و تا پاینده دیده ولی پوشیده و آینه دیده و ازین قبل است خوابی که پادشاه عالیجناب حامی دین حقیق تجاری ظهیر الدین محمد بابر هاک وید و بان بشارت مشهور گشته بکلیست توجه فرمود که در کیفیت واقعه آنکه در آن ایام که پادشاه کرد و ن غلام در نواحی یاز بیلای و قفقاز عبیدک اقامت داشت و نقش تدبیر خیر قند بجهت ضمیر فیض پذیر میخواست بشی در عالم رویا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه و اوجه ناصر الدین محمد بابر هاک سپهر شتاه اند و آن آفتاب فی سلطنت و استقلال مرا هم استقبال بجای آورده و از جبهت و در پیش ایشان و ستار خانی مناسب انداخته و ازین جهت خاطر مبارک انحضرت تغییری پیدا کرد و مولانا تغییر مزاج بدایت روح را فهم کرده و در پادشاه مکر سیه بیهی اشارت و ایان نمود و حضرت علی جواب فرمود که مراد و وقوع این امر کتابی نیست کسی که ستار خوان کسره و قصیر کرده و حقیقت این نوال و جواب بر حامی حامی حضرت خواجگش کشته عذر اسمع و استند و از مجلس برخاسته و نشاند و پادشاه مرا هم مشایخه بجای آورده و اوجه در دالان جانان یک از دوازده و پادشاه را گرفته و همچنان برداشته که یکپای انحضرت از جای برداشته شد آگاه این عبارت بر زبان آن عظم منظم هدایت گشت که هیچ مصلحت پرویی و چون پادشاه اسلام پناه از عالم رویا بحالت انقباض آمده و است که فقریب تیسیم نیم غایت ملک ملک بخش عینه امیت در جبین مراد خواجگش و علی اسرع الحال در طلال حافظ لایزال دیده بخت بیدار بر بسته واقعه از بغرخت و اید حضرت و صبح فتح و فیروز از مطلع آسمان عاید و میوه آفتاب طغر و پروزی از مشرق دولت عاید و یارید که دید نظم با لطاف الهی صبح امید و دراز مطلع اقبال عاید برآمد و ازین برج غنایت نهان کرد و شب غم را بنایت از غرایب اتفاقات بگذران اوقات روزی پادشاه

پادشاه فرخنده صفات با جمعی از کلبیان در بارگاه پهلوانان نشسته بود و سخن از بهر جانبی در پیوسته در آن نشأ آنحضرت فرمود که آیا چند روز دیگر بار  
 فتح سمرقند تمیز شود هر کس از حاضران در آن باب کلمه بگفت گشت بر زبان نویان کوکشان گذشت که انشاء الله تعالی چهارده روز دیگر صورت فتح  
 مسیری پذیرد و این امر کل بقوت دولت پادشاه عادل صفت سهولت می گیرد و چنانچه او گفته بود حصول آن مراد بعد از انقضای چهارده روز  
 اتفاق افتاد و بهر الهادی الی پهلوانان ارشد و الرشاد ذکر فتح بلده محفوظه سمرقند به محض عنایت بیغایت سبحانی و اتفاق  
 محمد خان سیستانی در وادی حیرت و پریشانی مالک الملک علی الاطلاق و آفریننده غرض وفاق که زمام انتظام مهادم احمد در  
 قدرت اوست و اختیار امور طویف بنی آدم در قفسه شیت او چون در بارگاه کبریا تجلی عیض الله بآیات که منشور فایض النور توفی الملک  
 نشان از پنج شرف صدور پذیرد و فرمان موفور السور مافتح الله للناس من حیثه فلا تمسک لها و ما تمسک از آنجا صفت ظهور کرد و فرق فرود  
 کشور کشای را با فسر بر نیوز را تا جملات حلیفه فی الارض بر افرازد و قامت قابلیت عالم را بجلالت بجهت آیه الله الملک مرتضی سازد و بر سر  
 هم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف معات را بوی عطایانید و کار پردازان ایوان ربوبیت ابواب انکشاف سککات حایات  
 بر روی روزگار درش برکشاید لاجرم او را صعود بدرجات مقاصد علییه علی الحال مسیر شود و وصول بمقامات مطالب سلطه علی اهل العال  
 کرد و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو فضل العظیم نظم سرپراری ملک پادشاهی بدو یابد چو افضل الهی مرادش شود و در بر  
 حاصل بر آسان شود و هر کار مشکل اگر پیش عدو باشد چو انجم نباشد چو خور او تو بتم بی هر که بر آید هر طور بود و آخرش از در کشته  
 چو کرد و دایمت خور عالم افزور شود و بر قبه فلاح فیروز و از امشاه این تشبیب و نظایر این ترتیب خال معرون باقبال پادشاه توجیه  
 که در آن زمان که سیستانی خان با بخت بشت هزار سوار و پیاده هزار و نواحی قلعه دیدار شد و روان عظمت و اقتدار با وج فلاح و در آن  
 بود و جان فانی را با قرب شمشاد از یک که هر یک در هم و منفذ یار اغاشیکش خویش عیند اشک در و درون شهر قامت داشت و حمزه  
 سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیر از تنباجان در قروق بودند که نزدیک شهر است معتم بودند از کثرت و استیلا اعدا غلبه شد و کلام مخبر  
 و من توکل علی الله فهو مستطیع نظر علی اثر گردانیده باد و لیست و چهل نفر از مردان دلاور و شمر قند را پیش نهاد بخت ساخت و بشی بد آن بلده  
 محفوظه در آمده غلغله روز و شب در عالم انداخت عاتیکش عماره شمانه انجیز و باغ جان جهانان را برین وجه محطه میکرد و اندک در آن فرصت که در آن  
 بزرگ بخت نواحی قلعه سفید را مضرب حیا مگر طغریک گردانیده بود که عا طراف اقبال تا بردان قرار یافت که در وقتی که خلعت لباس  
 سوار و جملات دلیل لباس را با جسام فرق نام پوشانید و پرده قیر کون فوت با صره را از احساس صورتش محروم کرد و اند پنهان و پوشیده  
 سمرقند و آید و شاتو بر فضیل نماده و بالارفته قضای خطه را بغیر وجود فایض المجد بسیار آید و بدین خیال و زری بعد از ادای فریضه ناوشین فتح  
 و دولت در رکاب غوغا نصرت بهشتین از یاز سلیاق متوجه اندیک گشت و تمییز منزل جان از فرغ باجمه علم فیروزی نشان رونق بوستان جهان  
 چنان معلوم شد که او در بجان سمرقند شونده اند که پادشاه معاهدت کند بخت بلند شیشه انحصار افکنده متوجه است نتیجه سباب کارزار نموده  
 لاجرم غمان مزاجت طرف یاز سلیاق العظاف داد و ایچ این بار بر نیاید بار و کر بر آید چون دوسه روز برین آمد شد بکشت بار دیگر  
 عالی کرم عازم آن مهم خطیر گشت و از یاز سلیاق نواحی حصار سمنه شافیه مقتضای فرمان عالیشان و اذاعمت فتوکل علی الله توکل بر عت  
 بیغایت ملک ملک بخشش نموده غار پیشین پای مبارک در رکاب سمنی تو نمند آوروه بصوب سمرقند توجه فرمود و درین شب قدره الاظم  
 خواجه ابوالکلام کرم که بسان فتح و طهر از پناه سیستانی خان جدا شده بیاد شاه سلیمان مکان پویشیه بود و در موب حضرت نشان تشریف داشت  
 همضان پادشاه عالمیان علی مسافت کرد نقش کمال دولت خدای بر صحیفه روزگار میکاشت و دیات شرفناک بعد از انقضای نصف شب  
 بسر بل مناک رسیده پادشاه صاحب تائید قربت شادان فرزند جوانان رستم اثر شیشه فرشتا و فرمانداد که در همواری غار شقان عیاران شین  
 پیشین بی تا مل و اندیشه زو بان فضیل نماده خود را در شهر افکند و در دوازده فیروزه ماندند ابواب سعادت بر روی سایر کربلگان موبک فرود  
 نشان بختانید غنیمت غنیمت زمره دلیران شجاعت اثر آهسته بر مصوب و دروازه مذکور روان شد و انجوانان شیردل از بجان موضع که پادشاه دلا

ایش



فرموده بود بر بار چو نموده خود را در شهر بکشند و پیشتر با کشیده و بدر و از آنجا میباید دیدند که فاضل که داخل شود اگر آن ترکستان بود بحسب  
نشان شبیانی خان ترخان شده محافظت آن در و از آنجا میباید دیدند که فاضل که داخل شود اگر آن ترکستان بود بحسب  
فرستاده در و از آنجا میباید دیدند که فاضل که داخل شود اگر آن ترکستان بود بحسب  
حضرت از بی روان به بخارسیده مانند حیاتی جابیده که بیدین در آید یا نور خورشید که عالم ظلمانی را ببار آید قدم در آن بگذرند و در آن  
لب بکر از این نکته نگه داشتند که سلطان البکر از قروح الجسد و از مردم دیده بخت برکس در آن وقت بیدار بود و بختیم سرشاده آفتاب طاعت بخت  
بنو بی اختیار غلغله و عاوشا با وج به خضرار ساینده و بپو از محمد محمادی سجانه و تقالی بر داخته خورشید و مسرور گردید و پادشاه عالیجاه در  
خانقاه محارفات پناه نزول جلال فرموده بطرفه العینی تاسی مردم سمرقند از قوم سعادت هجوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت فرخ و مسرت  
به پوش و از از خانه بیرون دویده به ملازمت شتافتند حقیقت گفته وافر عطیه آن قدر الطاف حقیقه نزد بکشان ظاهر گشت و زبان دولت خوان  
بشکر همیشگی نشان گردان شده صفت تهنیت و مبارکباد از ویون سب شد و در گذشت نظم در شب عم کوکب محمود نا که در نمود خلق از شام  
نومیدی عجیب صبحی دمید عالی بن جمیع پریشان روی بخت نهاد باز رفتند اهل بیت از غیوبات شدید طلعت ظلم از قضای حکمت ناخود شد  
چون علام شامی چون بدین منزل رسید از بکشان بکشان در یکجا بوی افتاده مانند بخت دیوانه خانه بخانه که زبان بگشند و لیران میدان بخت  
و بر عاشق و ایام و او با ش آن روز بکشان را تعاقب نموده خرم چوب و سنگ میگشند جان و فانی که در خانه خواب قطب الدین بختی قامت داشت  
و مولانا عبد الرحیم ترکستانی و بعضی دیگر از بکشان آنجا رسیدند و شیبانی بطایفه الحیل محال فرار یافته و سایر از بکشان و ملازمان ایشان که در  
با بخت فرمودند که کشته پیش المهاد شتافتند و انشب تا وقتی که مؤذنان ندای صبح و در غم طاق مفرس کردن انداختند و از شیون و غوغا بخت  
کینه خضرار میرسد و هر کس از سمرقند بآن میخواست و در شش از بکشان کوشیده موال ایشان را عرصه تنب و تاراج میکرد و ایند و پادشاه عالیجاه در  
بخت طاق خانقاه منزل گردید و در باب حرفه و کائنات آن تعاقب میکرد یکسر شرف ملازمت در یافته برکس فراخو حال تحفه پیشکش نموده و چون سمرقند  
بخت و سیار برین بخت خلعت و از سوار گشت و خیل انجم را که بر در و از آنجا میباید دیدند که فاضل که داخل شود اگر آن ترکستان بود بحسب  
خبر پادشاه عالی که که طایفه از لشکر از بک میان بر و در و از آنجا میباید دیدند که فاضل که داخل شود اگر آن ترکستان بود بحسب  
انحضرت زیاده از بخت کس بودند زیرا که سایر ملازمان تبه اعتدلت و شخص احوال رعیت بهر طرف رفته بودند مع ذلک آنحضرت وافر توت  
پای مبارک در رکاب ظفر آفتاب آورد و توت در و از آنجا میباید دیدند که فاضل که داخل شود اگر آن ترکستان بود بحسب  
سلسله حقیقت مخالفان همان و در آن آنجا شیبانی خان که از آنجا میباید دیدند که فاضل که داخل شود اگر آن ترکستان بود بحسب  
آیینین بدو چون در آن زمان در ملازمت پادشاه بخت زیاده از نسبت کس بودند بمقتضای خدمت شتافتن مصلحت نمود و شیبانی خان ساعتی  
ایستاده و است که عظمی پیش میفرستاد و بر و لاجرم روی بار و روی خود آورد و پادشاه ظفر فرین از دور و از آنجا میباید دیدند که فاضل که داخل شود اگر آن ترکستان بود بحسب  
ساعت آن منزل را از فرقدوم سعادت هجوم رشک رخساره و بکشان بخت و کما را فی نشسته اکابر و اشراف سمرقند را که تبه مرگ  
تهنیت آمده بودند بار داد و انجاعت و عاوشا خان پیاپی بر سلطنت صیر رسیدند و بنوازش بکشان اختصاص یافته بمصنوعان انیمقال  
کویان گردیدند نظم که شایا بکام تو باد و جهان مرتبه بدورت کمان و همان ز عدلت سمرقند محمود باد ازین ملک ظلم عدو و در باد  
نه تنها سمرقند شد زبان تو کام جهان شد بهر زبان تو را انصاف تو عالم آباد باد را لکاف تو خلق دلشاد باد بر صمیمین سمرقند خال انش  
پذیر خفی نخواهد بود که سمرقند برین موال که پادشاه سعادت شد و امیر گشت لغایت مشایست بکایت رفتن حضرت صاحب جهان امیر توت  
کورکان باد و است و چهل کس شب بختی و کرفتن آن بلده در کمال انجوشی چنانچه شته از آن حقیقت و حسن و قبح آنحضرت معلوم گشته که حقیقت  
عزایب آنجا به صراحت بیان گشته اما اگر نوشته پسندیده او مصافح این دو حکایت اسطوره نایب بهین و اند که این جرات و تهور که  
در آن شب از پادشاه عالیجاه امیرالدین محمد بابر خلاص شد و سمرقند را بختیم سرشاده آفتاب طاعت بخت

حال زمانه

سپیده

ساخت

شاد





داشت در آن معرکه هونک توقف نموده بدفع آتوم ناپاک میپرداخت و از خون دلیران چالاکت طبع خاک را از کین عیاست و چون زیاده از دوازده نفر  
در موکب علی کسی نماند و سهام صاحب ظلم و ظلام با جلام فروزی اعلام رسید از آن خراب بلا غنای غنیت بطرف دریای کوکبت معطوف گردانید و با شمشیر  
اسب در آب رانده شوش بسیار را با شمشیر بیرون رفت و کچم را بریده بطرف شمال توجیه نمود و در حدود النکت قلبه بار دیگر آب مذکور عبور کرد و با  
دو هزار دوازده شتر و ده شهر در آمد و در آنک زول اجلال فرمود و زمره از امر او بچگیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت و هم و بر  
هر طایفه بطرفی توجیه نمودند از آنجمله قهر علی سلاح راه قندیش گرفت و گردید و خدا داد ترکمان چاک که کوکبتش و مولانا با بار ساعی بطرف اوج  
رفتند و در روز دوم از آنجا دشت سنگر خواجوا المکارم و قاسم بیگ قچین و بعضی دیگر از مردم مقین که در لانت پادشاه عالیجا مانده بودند در  
مجلس شرفا علی جمیع کشته شراطه مشورت تقدیم رسانیدند و خواطر بر حقیقت قرار یافته صند در دوازده سوار گران بقرار بر لاس و بعضی دیگر از جوانان  
بر لاس تعلق گرفت و در دوازده کارستان بنین شهادت شرم طغای و قتل خواجوا کوکبتش صفت استقامت پذیرفت و متقرر شد که پادشاه جمشید پیش از  
قاسم قچین و زمره از منقر بان درگاه سهرقین کوکبت باشند و در دشت میرزا الف بیگ که در میان شهرت ساکن گردند و نسبت ایشان هیچ  
چیز در شرفا السویه باشد و در هر طرف که مدد احتیاج شود بروی تواند رسید و پادشاه را با هم آن بقعه جمیه گاه با وج ملک مهر و ماه برافراشت  
و از زمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردند و روز دیگر شبانی خان خواجوا جلد جعفر و ستم قند آمده و در روز فردا و ایام و او با ش  
بغرم خبک و پر خاش از محلات سمرقند فوج فوج بیرون حرامیده بدر رسد شتیا فتند و بعد از داد و دولت پادشاهی آنجا نموده از دوازده سوار  
میرفتند و با دعوات و حبارت نیران خبک و حاربت طربت و مثل میکردند و از کجایان خبک کر ز کرده زدایت شهر می آمدند تا آنکه در  
دلیر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی قنیا فتند و بسپه توغارت میکردند آنچه می یافتند در آن اثنای روزی شبانی خان از طرف دروازه بنین  
خبک پیش آورد و جمعی اسبها را و دیکین گاه بار داشت و پادگان که به تیر سابق پیش رفته بودند وقتی از فریب اوزبکان واقف شدند که سوار  
لشکر دشمن از عقب ایشان حمل آورده و بین الجین جنگی عظیم در پیوسته نوایان کوکبتش و قل نظر طغای و زمره و بعضی دیگر از دلیران لشکر خسرو حیات  
بجایت پادگان عثمان بکیران کجرب اوزبکان انعطاف دادند و قل نظر کی از حاکمان را شمشیر رسانید تا چون سپاه اوزبک بسیار بود پادگان  
مغلوب گردانیده بضر ب تیغ پولاد و تار و زره آهنین و در سیدند و بطرف مجد خواجوا خضر افتند و در آن مقام قچ بیگ جنگهای نیک کرد و پادشاه  
عالیپناه و زردیکان درگاه خلافت دسکاه از بالای آن دروازه با دامن خدک مرکب آنکست پرداختند و لاجرم اعدا را با سبها بازگشتند و  
دیگر شبانی خان با سپاه پولاد پوش رعد خوش بمان دروازه آهنین و دروازه شتراده آمده آمده و مقابل و مقابل شده پادشاه عالیجا با  
جوانان صاحب سعادت بهشت دروازه شتراده شافته بدستور مشورتی پرست ب تیر و گمان برد و از ششت در ست پادشاهی تیر گران شتر گشتاد  
یافته بر اسب نوز که یکی را اوزبکان سوار بود و خود چاک از پای در آمد جان نبرد و در آن روز سپاه دشمن نهایت جلالت بجای آورد و جمعی از ایشان  
در نواحی برج شتر گردن خود را پایا فیصل رسانیدند و زمره دیگر گمان بردند که اکثر حاکمان موکب عالی بدر و زره آهنین و دروازه شتراده جمیع آهنین  
و در باره دروازه کارستان و دروازه سوزن گران کسی نماند که بنوک پیکان سوزن مثال قطع رشته حیات ابطال حال تواند کرد و بجای آن تیر  
راندند و ششت پنج زردبان که ترتیب نموده همراه داشتند فیصل نهاده قصد صعود نمودند و قچ بیگ و محمد علی قچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از بندگان  
رستم سپهر سعادت در روی کشیده سپاهی مدافعت متوجه آنجا عت گشتند و در وقتی که بعضی از ایشان باره بر آمده زمره برزدبان بودند که آن پلان  
فرو خبک خود را با سبها رسانیدند و آثار روز شتر ظاهر گردانیده تمهید را گردانیدند و قچ بیگ از سایر زرها پیشتر دست بشمشیر خنجر برافراشت  
و جو جمعی را از صحنه سستی ستر و قرار بر لاس و قتل خواجوا کوکبتش و قل نظر نیران روز بضر تیغ تیر و ماکت خنجر زمره جل خود را از تعرض اعدا  
محافظت نمودند و روز دیگر میر قاسم قچین و جمیع سلیح جمعی از سواران جلالت این شهر بیرون رفته و با اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند در  
نبرد دست در کرده ایشان را تا خواجوا شکست را ندند و چند نفر مشهور از مرکب حیات پیاده ساخته روسا ببار گشتن را بنظر آنور پادشاه چالو  
اثر رسانیدند و برین قیاس قرب چهار ماه میان آن دو سپاه نایه خبک و حرب و غنا طعن و ضرب در اشتغال و همچنان بود و حضرت پادشاه

حالیستاد در محافظت آن بلده جهت نشان بقدر امکان سعی نمود و شبیهی خان در صفت محصوران کوشیده در قامت لوازم محاصره از خود بعضی را صحنی  
نمی کردید در آن زمان بلا خط و خلا شمع یافت و آتش جمع کانون درون مردم سمرقند را فرو تافت چندگاه جز قرض و منده خورشید که بر صبح از نور کائنات  
بر می آمد چشم شهریان بر کرده نمی افتاد و در هیچ خانه و کاشانه گاه و دانه موجود نبود مگر در محوره سبیل و وصول آن بهم دست میزد و گوشت و روغن نهند  
که برست احمر و غنای غریز او وجود و ناپیداکشت و بعضی از مردم محتاج از گوشت سگ و کر به بدل باخیل حاصل کرده کار از ملاحظه و حرمت در گذشت  
زمره از امر او کلاسران از برکت درختان طلیح الاغان بهم میرسانیدند و طایفه چوپای خشک را ریزه کرده و تراشیده چوب را ساعتی در آب گذاشته  
خدا می پاشان میکرد و در اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه بکنند رتبت نزو حکام حراسان و حصار شادمان و قندز و بقلان و مغولستان  
ایلیچیان فرستاده که گوشت طلبید و گوشت بابت مذکوره در راه سال مدد امان امان نمود و چکس لغیر باید رسید لاجرم سمرقند میان قرین بایس و حرمان یکیک و دو  
خود را از پنج و باره انداخته بار و وی شبیهی خان می پیوستند و او عجز مردم شهر را و انسته در نواحی غایبانشان منزل گزید و پادشاه صاحبانید  
در بر آید و در کوی پایان قبه بارگاه رفیع گردانید و گریز گذارشتن حضرت پادشاه سلیمان مکانی بار و دیگر سمرقند را با ابو الفتح  
محمد خان شبیهی خان حضرت پادشاه اسلام پناه جزو دیگر و محنت محاصره صبارت نمود و معلوم فرمود که بواسطه شدت خط و غذا عدم وجود  
بدل باخیل و غذا سمرقند باین یقین بسیار دارند و بحسب ضرورت نفس متباعت اعدا و جمیع صمیمه بیکار و مصلحت چنان نمود که چندگاه دیگر بار و دیگر سمرقند  
کار در ساز و دو آن بلده را باز گذاشته علم نصبت بجانب ناسکند بر افراد و در اوایل سنه سبع و چهارم در شبی که از فایت طلعت آواز را که صبح  
علمی نمود و بخبر دیده روشنان فلک چشم بچ پاشان باز نمود پادشاه عاقبت محمود و پنهان خواجه ابوالمکارم و بعضی دیگر از اهل علم و قریب صد نفر نوکر  
سعادتمند از دروازه سمرقند بیرون رفته روی توچه باند جان آورد و در آن راه جایی که میرزا که سعادت ازلی در مهارت سلطان احمد قبل و مرافقت  
پادشاه کردند و محل دانسته بود از جانب اند جان رسیده شرف تعظیم اهل برابر بزرگوار دریافت و راه قائم آتش بر لالت غوغا پادشاه سپهر اقلشاه  
از صفحه بام محوشده انوار شفقت و عطوفت بروجنات احوالش تافت و چون پادشاه با تحقیق در ضمان حمایت و لکت الملك علی الاطلاق نزدیک  
باند جان رسیده بوضع انجامید که بواسطه و فور عصیان و طغیان سلطان احمد قبل دخول در آن بلده به تصور نیست بباران چنان بیکران بجانب ناسکند کرد  
سلطان محمود خان و ابنه خان که احوال آن مهر سپهر و ولت و اقبال بودند مقدم شرفش را با اقدام اغراض و اجلال استقبال نموده در لوزم رفت  
و ضیافت اتمام فرمودند و شبیهی خان را که بعد از حرمی قیام سمرقند میسر گشته و اکثر بلاد ماوراءالنهر را باین استقلال و استبداد برافراشتن  
استیصال انال اقبال امیر خسرو شاه و تخریب حصار شادمان و بختان و قندز و بقلان بر لوح خاطر نگاشت علی الشاقب و التوالی سپاه بیاب  
او بیکارت و تاراج انچه بود نامور میکرد و ایند و بباد حمله ابطال چال نیران قتل و اسیر فروخته آنرا کمال اقتدار می نمود و میسازید گفت  
در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آیدن کابل بخیر تخریب امیر محمد معتمد ارغون چون بعضی کلمه که بیه کل شی با لکت  
آل و جبهه که حکم و الیه از چون و دو ارم خاتمه ذات چون قادر بکنون است و اتصال و اتصال از دنیا و دوزن لازم وجود محنت فرمود و جمیع موطان  
بر یک سکوین در شورش و شجانه میرزا ان بیک بن میرزا سلطان ابو سعید در ولایت کابل بجز از مغفرت خداوند جزو کل سویت و پیرش میرزا  
عبد الرزاقی چاک انداخته بجای پدر بر میزند فراموشی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امر و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد  
شیرم که سرانجام تمامی جهات جزوی و کلی را در پیش خود گرفت و امیر بویست محمد بعضی دیگر از امر از شهر بیرون رفته فرصت نگاه داشتند صبح  
سید صبحی که شیرم که در دیوان خایه سلطان نشسته است میکشید با سید مردی که بیکار در آمده بر سرش افتند و بیچاره باین مقام کشیده احوال  
نباید چنان بر انداختند و ازین جهت پشیمانی تمام کابل بایمان راه یافته این خبر در کمر میرزا جمع و لایه خود را امیر دالون محمد معتمد ارغون رسیده و در  
شبهه شان و استعمار لشکر هزاره و کورد در هم کشیده تخریب کابل امیش نهادیمت کرد و ایند و بدیاجان نصبت نموده میرزا عبدالرزاق فرار بر فراز اختیار کرد  
و محمد معتمد دولت و اقبال و آن ملکیت معتمد شده و خیر میرزا ان بیک را بجای از کجاء در آورده این چهار در وقتی که میرزا بدیع الزمان و امیر دالون  
در کنار آب نموده بودند در ایشان رسیده و موجب فرح و ابتهاج مزاج بکمان گردید و ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بجزم از رخ خان



خان عالیجاه و بزرگشاه از کتار آب انویسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسرو شاه چون صحبت کتی سالی ابوالفتح محمد خان  
شکیانی در افکار اتفاق مشهور گردید و حصول سپاه او از یک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند بفرقه مبدل گردانید حاکم منصور سلطان حسین میرزا قاضی  
نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده او را بر مقابل و مقابل خان ترغیب فرمود و امیر خسرو شاه نیز الطحیان ارسال داشته از سید او و از بکان بدستگاه نمود  
و پیغام کرد که هرگاه موکب عالی بزاده کتار آب موید رسیده باشد با وجود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بلقان و باردوی که بیان پوی  
میست و درین پورش اقبال و از ملازم رکاب خطرناک خواهند بود و نیازان میرزا بدیع الزمان رسل و سایل بقصد بار و زمین و اور و روانه ساخته  
امشک واجب الاذعان بنام امیر دولتون و اولاد و خوان و در قلم و در مضمون آنکه علی السبع الحال سپاه آنکه در جمع ساخته بقصد الاسلام علی السبع  
تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر و از یک فتح ما و از آنکه فرقیام نمایند و امیر دولتون تواریم اطاعت فرمان بجای آورده با دوسه هزار سوار و  
بجانب پنج خراسان و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاع بنام را ابو اطف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مرحوم و اتفاق بر یک  
روز کارش برکشاد و امیر خسرو شاه نیز تحف شایسته و تبرکات بایسته بفرستاد و در باب توجه کتار آب موید بفرستاد و چون آن  
بپایان رسید و سپاه سبزه و ریاحین در کتار جویبار و اطراف دست و کتار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرد و در او  
سینه گان و قشقه با و از ده هزار سپاده و سوار همه جوش ووش و نیزه کنان از رقبه الاسلام علی السبع بجانب مجمر تندر روان شد و امیر عمر بیگ را بدست  
هزاره فرستاد و از پدر بزرگوار استاده نمود و چون کتار آب رسیده و برابر مدینه الرجال تندر زول اجلال فرمود و طغنه کوس حربی با وج ملک سیم  
رسانید حاکم ترمذ امیر محمد باقر کبیری باقی استهوار داشت فی الحال بدین جانب آب آمد و تقبل بساط سلطنت کتار پر دخت و شکیش کشیده و  
و التفات یافت آنکه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین را غن و امیر دولتون و عبداللہ قرقاولاغ را نزد امیر خسرو شاه بجهار شادمان فرستاد  
و او را از وصول موکب عالی کتار آب و صمیم عزم رزم با محمد خان شکیانی خبر داد و فرمود که برودی معسکر خطرناک نموند و تا علی السبع الحال دفع اعدا  
ملک و دولت تعمیر کرد و امیر سلطان حسین و امیر دولتون و عبداللہ قرقاولاغ با امیر خسرو شاه و برادران و امیر ولی و پسر دی ملاقات کرده و  
بدیع الزمان میرزا و کتوبات امیر دولتون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توجیه اردوی عالی ترغیب و تحریص نمودند امیر خسرو شاه بنا بر عدم  
سعادت توفیق از اطاعت فرمان کردن بپدید و کجا طرکد زانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا از هم محمد خان شکیانی فارغ گردد و شاید که بطبع ملک  
سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عدوی صمیم بر بان آورده و الطحیان را اجازت مراجعت داد و چون ایشان بارودی بدیع الزمان میرزا بایست  
حلف و عده امیر خسرو شاه را معروض داشتند شاه را ده و باب عبور از آب موید مترد شد و متقارن استخالی میرزا ناصر الدین عمر بیگ از پای  
سر بر علی باز آمد و تقریر و چنان بوضوح میست که حاکم منصور بخلاف تصور لشکر بدین فرستاده لاجرم بدیع الزمان میرزا با امیر دولتون طریق  
مشورت سلوک داشته طبل رجعت فروخت و بعد از وصول بظاہر قبه الاسلام علی السبع در چهار باغ ابراهیم سلطان میرزا منزل کردید و امیر شجاع  
الدین دولتون را اجازت انصراف از دانی داشت و چون انتخاب علم نصبت متفرع خود را فراشت نقصانی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا  
راه یافته انواع فتن روی نمود و محمد شکیانی خان قبیله بلاد خراسان امیدوار گشته از آب موید عبور فرمود ذکر فتنه که از خواص بدیع  
الزمان میرزا بطور رسید و بدین سبب محمد خان شکیانی از آب موید عبور نمود و متوجه علی گردید در خلال احوال گذشته سید  
خواجه که در سلک سادات دشت تخریق تنظیم بود و نسبت بخواتین از یک در غایت محبت و اخلاص سلوک میبود از دیار ما و را در آن  
بقعه الاسلام علی السبع شرف و شرف سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرد و چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شکیانی از وی  
گردانده و با بطل غایت پادشاهی آورده ام و مادام الحیوة لازم و دلخواهی تعدی نگرانند سلطان بدیع الزمان میرزا بران سید مرد و اعتماد  
فرموده و در استواری نام و احسان بکیران گردانید و جناب سادات انصاف با امر او معترفان شاه زاده طریق اخلاص سلوک داشته در خلوت را  
بدیع و شاد محمد خان شکیانی سکینا و ایشان را ملازمت او دعوت کرده با فروع مواجید فریب میداد و از جمله امر او خواص بدیع الزمان میرزا از  
سلطان برلاس و چهار کیر برلاس و شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و قرقچین و تینک کیدی از یک بهم اتفاق نموده با سید جعفر خواجہ صحبت کردند

که هنگام فرصت دست بردی نایند و پامی در وادی مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتکاری خان بر روی روزگار خوش گشت  
 در آن اثناء از خجسته باقر خان که سابقا بواسطه استیلا و هجوم و سلطان بر بخارا از آن خطه که خجسته پناه بدیع الزمان میرزا آورده بود و منظور نظر عنایت شده  
 در اندوخته حکومت میبود و آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضع چوپست که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده و پیغام داده که هرگاه بموگت یون  
 خانی آریا بموید عبور نماید بنده قطع اند خود را بمحمد ام آستان بهر احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهیم یافت و خان کبکیستان بدین  
 وعده امیدوار گشته از بهر قنیه و توجیه کنایه آریا بموید شد و بنا بر علی بدعا جماعت مذکور که با حضور ابوسعید جعفر خواجها طر آن قرار دادند که هرگاه  
 بدیع الزمان میرزا بجهت دفع قنیه محمد باقر بجد و اند خود رود و سفار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار گردد و در آن ایام امیر محمد باقر  
 از غوغا از بدیع الزمان میرزا بر بجنید و چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد و زید بنابر آن آفتاب ترخان و بعضی دیگر از  
 عاصیان در طمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند و بوی خلوت کرده کمون صمیمی خود را در میان نهادند امیر محمد باقر بحسب ظاهر بخان  
 ایشان را بجنین قولی فرمود و گفت مناسبت آنکه فردا در سر مرز خواجها ابوسعید را با همه جمع شده عهد و پیمان در میان آریم که هر طریق خلاف حکم  
 ندانیم تا این محکم گشت پذیرد و سخن برین قرار یافته هر یک بجهت خویش رفتند اما امیر محمد باقر در رعایت حقوق بر تبت سلطان بدیع الزمان میرزا  
 و امن گیرنده همان شب چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بلامنت شافت و کیفیت خیالات بداندیشان را معروض داشت سلطان بدیع الزمان  
 میرزا چون نسبت باجماعت انواع شفقت و عنایت تقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حل نمود و چنانچه بدیای بدیع قول نشود و امیر محمد باقر  
 عرض کرد که مناسبت آنست که صاحب یکی از معتدان خود را مصحوب من بسمر مرز خواجها ابوسعید را با همه جمع شده عهد و پیمان در میان آریم که هر طریق خلاف حکم  
 واضح کرد آنحضرت این علم را بفرمان اجابت اقران داد و مقرر شد که پهلوان حسن علی مصحوب امیر محمد باقر بدین قرار رود و آنجناب سهری پهلوان  
 حسن علی را و دیگر یکی از مجربای جماعت خانه آن عمارت نشاند و در خانه مقرر ساخت و خود و نظر اصحاب عصیان بر در مرز نشست و همان لحظه آن  
 جماعت بدان مقام رسیده و بآن جماعت رفته و قضیه مذکوره آغاز گفت و نمودند و بدیای جعفر خواجها ایشان را بر موافقت خان عهد و موکند  
 داده متفرق گشتند آنجا پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه را تفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر فرمان  
 عالی لغای یافت که تمامی امارکان دولت جهت شورت تمام محمد باقر ترخان و در خراکه دیوان خانه مجتمع گردند و بعد از اجتماع آنجماعت سلطان  
 بدیع الزمان میرزا از ابراهیم سلطان عظمی و شیخ علی طغانی و عاشق محمد از غوغا و یار و کار و ابوسعید آقوفا و محمد باقر از غوغا و شاه منصور بکفر فتن عاصیان  
 گردانید و ابراهیم سلطان آن نمره ملک حرام را مقرر نمود و عقیده گردانید هر یک را یکی از اهل اعتماد سپردند و بپراق و جهات ایشان را بجهت ضبط  
 و آوردند و از هر کس که فرمان شاه محمد بر لاس و آفتاب ترخان و تینک کید می بسیارست رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان و دیگران  
 بر لاس و قریچه و سید جعفر خواجها کشته حکم عالی باطلان ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجها بود و گفت که چون خمیر یار این قنیه خجسته  
 سیادت بآلی است گذاشتن او بصلحت دولت نیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا او را بکلی بر کشید و مقارن آنحال خان کبکیستان  
 از بهر که کی عبور نمود و بدیع الزمان میرزا از چهار باغ ابراهیم سلطان عظمی بکرا ن بطرف جبال کر و آن محطوف گردانید و ذکر طلوع ماه خجسته را  
 حضرت آیت خانی از افاق مملکت بلخ و گرفتار شدن ابالی آن بلده بعضی ناخوشگوار و محنت تلخ در اوایل این سینه شمع شمع  
 محمد خان شیبانی را بایت کشورستانی برافراخت و بنا بر استعدا امیر محمد باقر ترخان از بهر که کی عبور نموده توانی اند خود را محض بر اوقات سلطنت  
 و محمد باقر بموگت علی پوستانه پیش کشید و منظور نظر انتظامات شد و محمد خان و در آن طرف آب کوچا نیند و خبر عبور خان کبکیستان در چهار باغ میرزا  
 ابراهیم سلطان اجرض میرزا بدیع الزمان رسید و بنا بر پیشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران از محواه مصلحت توقف ندید و فور حمله سلطنت و حمله  
 بانی میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلچان را در ملازمت شاه زاده باز داشت و مقرر شد که صاحب السیف و العلم خواجها جلال الدین میرزا  
 و امیر شیخ ابوسعید عراقی و قرظ حسن العوت نیز در آن بلده باشند و امیر طغانی و دیگر هر یک بموگت قیابیت که دار و غنچه شیر خان بود رفته و در محط  
 آن بلده مقرر شد تمام بجای آورد و بعد از آن در ایت سلطانی از راه دره کرسیان و چهار یکت رفته از آنجا بفرانجام شافت و از فرار باغ عظمی غایت



رسالت بجای آورد و خواجه جلال الدین میرزا کی شکست جواب آن سخنان گشته گفت قرب یکصد و پنجاه سالست که ما با عجم در طلال عساکرتان و غنائت  
 اجماع میرزا کورکان بغراغت و رفاهیت اوقات گذرانید تا به حال عجم را بدید که میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شد و نتوانست که عجم را به اوقات حضرت  
 خان در مقام مقابل و معاند در آید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین سال آن پادشاهان عظیم ایشان را نابود و انکاریم و شهر را که بسپاریم  
 با سپرده باشند مانند اهل غایت تحت تصرف خصم گذاریم و حال آنکه خضر سبب حرمهایون فال خاقان حضور با تمامی شاه زادگان و سپاه فرامان بنا  
 اقبال برین حد و دوا پدیداخت و با مدد تائیدات الهی و توفیقات شایسته ای تمام دشمنان را بر طبق خواه دوستان خود پدید ساخت آنرا آنچه  
 خان بکار برده اند که ذخیره ما با تمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ما غیر خضر خور و بی نیام نبودیم که ذخیره داریم و منشأ آن بود که در  
 ایام دراز کوش بسیار در کوه و باران غرق افتاده روی بیکرگاه عدم آورده انقضای امیر در پیش چنان استماع نمود و دانست که بوساطت  
 او کسی بواب شهر را بر روی محمد خان نخواهد گشت و باز گشته آنچه دیده بود و شنیده به عرض خان رسانید و خان در او اسطمان زمان پهل رحبت  
 کوفته و آتاب نموی که گشته بهر قدر شرافت و نوبت انوار فراغت و رفاهیت بروحیات احوال ساکنان قبه الاسلام بلخ یافت تا در مدت صوم  
 انقدر حجابی از سپاه او زبک در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد بنا بر آن در باب تاریخ آنجا نوشته خائمه گشت که از  
 این قطعه در سلک تحریر آورده قطعه محمد خان چو آرمویه بگذشت شهاب علی ابل بلخ شد بلخ تمام شهر ویران گشت از خاک اراک تاریخ شد  
 ویرانی بلخ ذکر شده از حال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیک ترکمان  
 در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعد از قطرات باران مینایی بجا صرة قبه الاسلام بلخ قیام نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت  
 جزوان بدو مجوز خصم نمود و چند نوبت رسل و سایل سپاهی سر برامی فرستاده و کیفیت سیدالشکر قیامت اثر او زبک را شرح داده و  
 کرده و خاقان حضور چو آنرا بسیار از آنحضرت در خاطر داشت در باب ارسال در در اسم تعاضل و بهال بجای آورد و امیر عبداللطیف خان  
 و امیر ابوالقاسم بخشی را فرمود که بالشکرا و عین و مرد و رود بهر بل تا بان رفته رحل قامت اندازند و کنایاب مرغاب را بهمنوط و حکم سازند و میرزا  
 بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جزوان بکلیه شش فتنه تقییه با نام رنستان بجا پایان رسانید و چون سلطان بدیع این فرور دین سپاه سپهر  
 و ریاحین غضب داشت و بسایین کشید از آنجا کوچ فرموده و صحرای جزو جانان را تحت نصب لوا نظر نهاد که دایند و لچیان نزد امیر خسرو شاه فرستاده  
 گشت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب ستماء جهت دفع سپاه او زبک مبالغه فرمود امیر خسرو شاه بار دیگر اظهار افتخار کرد  
 و برادر خود امیر ولی را بلا زمت شاه زاده روان ساخت مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که نسبت بدین  
 قصه می نمیدیدند چون بالشکرا بجا حصار و عثمان و قندز و بقلان بگذشت شتاب و در مقابل و معاند محمد خان بقصیه جایز ندارد و چون امیر ولی در نیم  
 فرسخی اردوی عالی منزل کرد و قتل آنرا که بفرستاد بدیع الزمان میرزا متعز که در امیر عمر بیک حجابی باطل کرده نیم شبی با وی ملاقات نمود و او را زیست شایسته  
 زاده نرسانندانی لعل طبل کوچ فرو کوفته همچنان او بشیر خان شرافت و عمر بیک در آن بلده که در تصرف خواهرزاده اش قیامت بود توقف نمود و امیر  
 عثمان کیران بقصد زرافت و سلب مخالفت امیر عمر بیک آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبه الاسلام بلخ و توابع رایت دولت  
 و اقبال متعز کرد اینخواه نظام الدین احمد مولانا نظام الدین محمود را که خواهرزاده اش الدین محمد بن خواهر سیدی احمد شیرازی بود از مرتبه وزارت  
 بدرجه مارت رسانید و نام اختیار امور ملکی و مالی یکف کفایت او نهاد و امیر عمر بیک را مقدم بر اکثر امر او نوغان در دیوان مارت همراهِ او  
 و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر نظام را به مقتضای رای خود سر بجام میکردند و از سایر امر او و زراعت و حسابی بر سر می گرفتند و بنا بر آنکه در آن اوقات  
 از افعال او احوال امیر عمر بیک آنرا خلاص و دلخواهی نسبت بجا قان حضور نمود و مزاج بدیع الزمان میرزا با وی تغییر گشته و آن بهار که در نوای حرمهایون  
 جنبه قامت بر افراشته بود امیر سلطان یازید و له امیر جهانگیر لاس با رتبت تربیت سرفراز ساخت و در دیوان توپچی مقدم بر تمامی امر حاکمان  
 کرد و در هر بزرگ رانیر بدو سپرد و بعد از آن ایام خواجه نظام الدین محمد بن میر منظور نظر عنایت شده و منصب اشرف دیوان عالی مشرف گشت و بعد از  
 دخل امیر سلطان یازید و خواجه محمد بن اعتبار و اعتبار امیر عمر بیک و خواهر نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا

ابو نصر حاج

مختلف بعضی از نعمات باری شورت ایشان فیصل میداد و بنا بر آن امیر عربیک مشایخ و اعیان خاقان حضور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت و در  
شب که بسان باطن اهل لغات تارکیت بود امیر دلی را نیز ضلال کرده علم نهضت بجانب شیرخان را فراخت و بمادعت که این صورت روی بود بدیع الزمان  
امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون شورت فرمود اکثر امرا فاقه تکریم را در شب و بچوگر و نه شمرند و روز دیگر خواهر  
الدین عبدالملک بن خواجہ ابوالنضر بن خواجہ محمد پارسا را که در اردو بود و جهت نصیحت امیر عربیک شیرخان روان کردند اما فایده بر آن نداشت و  
امیر عربیک در مقام خلاف ثابت قدم و زبیده از سر غنا و در گذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی برین داور نزد امیر ذوالنون فرستاد  
و پیغام داد که علی اسرع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه مکه بظفر مال کرد تا فوج امیر عربیک و قبیله شیرخان بوقوع پیوند و بغض نفس از منزل کوچ  
کرده عثمان بطرف چکچکو تافت زیرا که سبب مخالفت امیر عربیک در آن ایام نقصان تمام سپاه انجمن راه یافته بود و احتمال قریب داشت که  
محمد خان کجفیت حال اطلاع یابد انساب گذشته بهر که قتال ثابته ذکر نهضت خاقان منصور بخیمال گرفتن شاه زاده عالیجناب و مراد  
فرمودن سبب عرض مرض از منزل ترناب چون خبر محض امیر عربیک در شیرخان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چکچکو در میرا بهر تار  
یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بخیمال آنکه شاید آن صید وحشی را به دام اطاعت در تو اند آورد و آن پسر سرکش را بایر  
دیگر مطیع و منفاد تواند کرد بعد از قطع منازل مرحد ترناب را محسب ظفر آب ساخته در آن موضع بحسب تقدیر مزاج بجایون بغایت پیغم گشت و  
بدن روی و نقصان بناده کار از مضائق عربیت در گذشت حکام میجا انفاص و اطباء حکمت اقتباس آغاز ترتیب ادویه و اشربه بناسبه کردند  
و یکی تبت در برابر آنفا رضه طریقه بتمام مرغی داشته لوازم سی و اجتهاد بجای آوردند و خاتین بلعین ائین و شاه زادگان با یکتین و امرا و نوین  
و خواص و مهران حملات و صدقات مستحقان دادند و درویشان و کوشه نشینان تحت ذات ملکی صفات را از حضرت و اہلبا عطیات سالت  
نموده زبان مدح کشادند پس از روزی چند مسالت اصحاب عبادت بفرجایت رسید و از دار الشفا و تشریف من الفرقان مابو شفا و در حلقه لثومین  
شفا و حاصل شایع خاقان عادل گردید و بعد از ابل عبادت بلاگرداند از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا بدما ن کوه الدنور رسید و نهضت و حزن  
بدر بر گوار نزد او بوضوح انجاسید و اعیہ فرمود که قدم در طریق اخلاص بناده بلازمستان سلطنت اخلاص شاید تقبیل انا فی خفا قیام نموده با  
دیگر شرف ملاقات خاقان منصور در یاب بنابر آن امیر سلطان بایزید برلاس را بکرمیس کردون اساس فرستاد و بنوآب بار کا سپهر التباس بخام  
داد که اگر حضرت خاقانی و فخر بایم و انام این سالک سالک سرگردانی با آب معفو و رحمت فرو شویند و در حضور سادات و مشایخ دار سلطنت  
براه لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی نیندیشند حلقه اطاعت در کوش کشیده بپایه سر ری میایم و غاشیه متابعت بردوش گرفته در  
خلال عاطفت لایزال می آسایم و چون امیر سلطان بایزید بدر کا خاقان حالجا رسید و عثمان میرزا بدیع الزمان را بعضی رسایند حضرت متبع و سرور  
گشته مسرعی بهرا فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر بار دوی بجایون رسایند تا التماس شاه زاده را بشرف اجابت معقول کردند اما در  
اشناخه بیکه کسی آنرا و بعضی از امرا و نوآب را حیان بخاطر رسید که اگر درین محل کمینور تخته از ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست و ظفر حسین میرزا در اردو  
بدیع الزمان میرزا بپایه سر خلافت مصیر آید محتملست که اکثر لشکر سپاہی لواء کوشکشان بشیر التجارند و کمر خد مکاری بر میان بنده موافقت و متابعت  
را از لوازم شمرند و بعضی را بشرف عرض رسایند آن عثمان سمیع قول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را حضرت معاودت از زانی داشته  
اجابت متمسک ملاقات را در غیر تأخیر انداخت آنگاه اردوی بجایون بطرف بلده به راه کوچ کرد و خاقان صاحب حمت قرین صحت و سلامت متبع  
سلطنت رسید لوازم نهضت و رحمت بجای آورد ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از آنکه کمینور بطایر شیرخان و باز آمدن امیر عربیک  
باستان قبایل ایشان در آن ایام که امیر سلطان بایزید از ورکا خاقان منصور بار دوی بدیع الزمان میرزا را اجبت نمود و بلب عدم اجابت  
علمت ملاقات را عرض فرمود شاه زاده در بحر اندیشه فرو رفت که ای کز حاکمیت از خا طبعیان معاندان بدستیار می گرام یک از معاندان باکن  
گرداند و امیر عربیک را که اظهار شعار خلاف کرده و در قله شیرخان محض گشته بود و بچوگری از عثمان و کد زبیده بجاده اتحاد رساند مقارن آنحال بشیر  
مختبه معال از نزد امیر ذوالنون رسید و از زبان آنجناب بشرف عرض رسایند که چون این مجلس بر مخالفت امیر عربیک اطلاع افتاد سپاه درین



و فراره و غور و ساز و نوکت را جمع آورد و بر خلیج استخرالغیاث و بر خلیج شیریان و بر خلیج دلاویز دولت روز افزون انکه موکب بمایون طرف  
آن بید بخت نماید و هم مخالفان فضل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی ملازمان آستان پادشاهی برکشاید سلطان بدیع الزمان  
میرزا بعد از تسامع این بشارت بدین صفت و نظرواثنی کرد و بدارالامور در حرکت آمد و عثمان بکران بصوب شیرخان مخطف گردید و چون با شجیه علم  
ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده بر تو و حصول بر تبه شنبه باز آمدند اذ اخت امیر دولتون از آنجا ب رسید و انانل فیاض را بلب ادب قبل و ملوتم ساخت  
و امیر عربیک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر دولتون و توقف یافته خاطر بخصی قرار داد و بروج و باره شیرخان را بمصنوع ساخته ابواب عثمان  
و بلج برکشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر را فراخته و امیر شجاع الدین دولتون سپاه جلاد است انکه ساخته صبح روزیکه چهارشنبه  
بود از شنبه باز را بطاهر شیرخان فرامیدند و صدای غار و لغیر و آوای سوران و گریانی باوج فلک ایشیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا  
در عیدگاه آن بلده زوال احوال فرموده امیر دولتون در در شنبه سیدی احمد میرزا فرو و آمد و سایر امر اولسکریان آن بلده را در میان گرفته آب خنجر  
بطرفی دیگر افکندند و چشمه پساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند تا چون خاطر امیر دولتون میل آن بود که بین الجانیین مصالحه  
شود و امیر عربیک بار دیگر در سلک سایر امر اولسکریان میرزا بدیع الزمان نظام باید اصلاح سپاه را اجازت حرب و جنگ و حضرت ایدان  
تیر و سنگ نمیداد و بوسیله جبهه تهیه بساط صلح و صفای قصدان بخندان نزد امیر عربیک میفرستاد بعد از تکرار آمد شد امیر عربیک با میر دولتون  
پیغام نمود که اگر آنجناب قدم بجهت فرموده با معهودی از ملازمان بد بلیغ فتنه تشریف آورند و خاطر را بشاکید و او عهده و پیمان اطمینان بخشد  
در وانه بای شیرخان را بسان ابواب دولت و اقبال بروی بدیع الزمان میرزا یکیشایم و بدستور پیشتر ملازمت شناسه در طریق خدمتکاری و جان  
سپاری سلوک فیما بین امیر دولتون این التماس را بغیر اجابت محزون گردانید صاحبی عازم درون شهر شیرخان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آورد  
میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت پناهی تشریف برود و در آن زمان آنجناب را بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدم عنایت و بنده نوازی تعلیف  
و بوی اسطیرامیر عربیک را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گردانید بر نمید و حصول مقصود داخل خواهد بود و انهمی را بعرض رسانید و بدیع الزمان میرزا  
از صواب دید امیر صاحب بد بیز در گذشت و بمحمان امیر دولتون و دوسه خدمتکار عازم شهر شیرخان گشت امیر عربیک چون انخیز شنبه طلعه غار  
بشارت باوج حصار بهر دو آور رسانید و پل روار از انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بعلقه شناسه و امیر عربیک گفت بگردن  
و شیرین دست سعادت بساط طوسی دریافت و زبان اعتماد و استغفار برکشاد و بدیع الزمان میرزا در قترلات و عسارتش را با عفو و انعام  
فرمودشت و او را بر بیز تربیت و احسان مخفی و مهابی گردانید و سایر مردمی را که در آن بلده بودند بجنایت بیخاستی تهر و ملطن خاطر ساخت و باره  
عالی معاودت نموده باز روز از اطراف شیرخان کوچ فرمود و نوچی سه شنبه باز را معسکر شهر یار کا مکار گشت و صباح روز دیگر امیر عربیک ملازمت  
شناسه از مقام مخافت و خند بیکبارگی در گذشت و ذکر توجیه امراء عالیجه و بغرم ملاقات امیر خسرو شاه و بیان افتاد  
امیر ششالیه از مسند دولت و کامرانی بوادنی نگشت و سرگردانی چون تمام شیرخان بر پنج مسقط فیصل یافت سلطان بدیع الزمان  
میرزا با اعظم نوینیان امراد باب حراست محاکم خراسان از داخل بوالفتح محمد شیشایی خان شرایط مسوالت تقدیم رسانید و بنا بر سقوا اصحاب  
رای و تدبیر خاطر تائیر بر آن قرار داد و که امراء عظام شجاع الدین دولتون از غون و ناصر الدین عربیک و علیخان و امیر یار ترکمان و شاه منصور  
امیر خسرو شاه رفته به رفوع که توانند او را قتال و ملطن گردانند و باره روی عالی رسانند تا با ستمها رسیده ممالکی که در تصرف است دفع لشکر او را  
تسیر بیزید و امرابا بزار سوار عازم خنجر گشته مسود و اوراق نیز حسب الحکم در رفعت ایشان روانند و بعد از آن ایام خسرو دور اندیش حسین  
ابو رومی را که در سلک صد و پنجم بود سپایه سر بر علی روان فرمود تا کیفیت احوال را بعرض فاقان شود و حصول رسانید طلب عهده و پیمان نماید  
که هرگاه آنحضرت بمجذمت و الد بزرگوار شتابالتفات و عنایت و تربیت و رعایت یابد آنکه موکب عالی از سه شنبه باز را بجناب دره جز در حرکت  
آمد و امراء عظام که متوجه خنجر بودند چون کید و منزلی قطع نمودند امیر ششالیه منصور را پیشتر فرستادند که امیر خسرو شاه را ملازمت کرده استقامت نماید  
که موعود ملاقات بجا خواهد بود و پس از آنکه امیر ششالیه منصور بقصد رسید و خسرو شاه را بر توجیه امراء عظام مطلع گردانید خسرو شاه بحسب تقدیر ویران گشت

گشت و متوجه کوهستان شده از سر حکومت در گذشت تعیین این مقام آن که در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرمان برادر خود محمد خان شیبانی حاجی کشید از  
 سالکان سالک پهلوانی غم زده و سر و شاه جزم کرد و روی بقدر آورد و امیر خسرو شاه از کیفیت حادثه و خوف یافته عبد الرحمن بیگ را که در ملک  
 قرابا نشین نظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری بقتال باغی فرستاد و عبد الرحمن بک در حدود سالی سرای آتاب که شته محمود سلطان رسید  
 و آتش قتل اشغال یافته تیری برکت عبد الرحمن بیگ حوز و و روی بصوب انهرام آورد و در کجکان انمگر که در محلی که امیر شاه منصور در قندرز بود مشر  
 در آمده پریشانی تمام کمال قندز میان راه یافت و امیر خسرو شاه را چون آفتاب دولت و اقبال بسره کعبت و زوال انتقال کرد و بود و با وجود خبر  
 بسیار و قرب وصول امر اکبر عثمان تالک و تاسک از دست داد و قندز را باز گذاشته با طایفه از خواص خویش روی توجه بکوهستان نهاد  
 و امیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل خلم با مراد عظام رسیده و صورت و واقعه را معروض کرد ایند امیر و آلنون از کمال غیبت و شجاعت  
 فرمود که سهری چنین محمود را بقدرت اوز بکان گذاشتن و ازین موضع رایت معاودت افزاشن بخواه مردان مرد و ششمه دلیران صف بزمیت  
 بلکه است که بقدر رویم و آن بده است حکم ساخته بقدرت محمود سلطان باز نگذاریم و امر اطوفا و کر با در امضا این عینیت با امیر و آلنون  
 اتفاق نموده آن شیر پیشه و غایبان ساعت جلیب بخش کرد و آغوش خود را بطرف اردوی عالی باز گردانیده و اقامت حروف را فرمود که نسبت  
 بهر چه تا متر خود را بلامنت حضرت سلطان رسانده و خبر ویران شدن خسرو شاه و رفتن آنجناب را بقدرت عرض کرده التماس نماید که موکب عالی نیز  
 به انصوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی به دولت برکشاید و این صعیف در دره جزیر لازمست مشرف گشته کیفیت ویرانی  
 خسرو شاه و پیش امیر و آلنون را عرض داشت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر در آمدن امرا بقدرت مسموع شود به آنجناب  
 خواهد شد و چون امیر و آلنون در ظاهر قندز نزول نمود تحقیق بپوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بغایت معتبر بود و خواطر ضار و کبار را  
 بمنابت محمد خان شیبانی مایل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان نکشته تا شهر بد و بسیار دو امیر و آلنون قاصدان بخندان نزد مولانا محمد و سایر  
 قندز میان فرستاده از صولت سپاه اوز بک تحلیف نمود و پیغام فرمود که مناسبت که در واز با کشاید نامن با سایر امرا عظام شهر در آمده  
 اطراف و جواب آن را بمصنوع گردانم و معاوضت عنایت آبی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوز بکان کمال شهامت و صرامت  
 بتقدیم رسانم مولانا محمد این سخن بهیچ قول جامی نداد و در مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده و ده ها و قندز نگشاید بنا بر آن امیر و آلنون با  
 سایر امرا بکاتب اردوی عالی مراجعت نمود و در دره جزیر ملاقات بدیع الزمان میرزا فرستاد و قندز میان را عرض فرمود و سلطان  
 بدیع الزمان میرزا چاره کار محضد استر ضار خاطر پدر برزگوار دانسته غم توجه بکاتب هرا جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از ارا از آن  
 پروان آورد و بدو بتوزیه و محافطت آن بده را بدین روی شجاعت و پهلوانی امیر سلطان نقلی خان باز گذاشته رایت آفتاب استراق بصوب شیرخان بفرستاد  
 و بعد از وصول بخوجان نام حکومت آنولایت را بکف جلاوت امیر علیخان و ولد امیر عمر بیگ داده و او را بقلعه شیرخان فرستاده از راه ایچکله بکات  
 نیکی شافت و در آن منزل امیر حسین مایه روی از پایه سر بر اعلی باز آمده الطاف و اعطای که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود  
 معروض گردانیده و اینجی موجب از و یاد و صمیم غنیمت آنحضرت شده فضایی بمنیبه را ازین مقدمه بیاوین نصارت ریاض ضوآن رسانیده و  
 در آن منزل امیر خسرو شاه سعادت ملازمت استعجای یافت و پروتو آفتاب عنایت و عاطفت بروجنات احوال موقوف الاختلاش یافت  
 چنانچه غنیمت کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از محاربه محمد شیبانی خان با سلطان محمود خان بر زبان خامنه بخندان  
 خواهد گشت ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الحجه خان حبه معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندجان  
 و بیان وقوع محاربه میان آن خوانین عالیشان و فرمان فرمای بلاد ماوراءالنهر ابو الفتح محمد شیبانی خان در آن  
 اوان که پادشاه مونیده کامران ظهیر الدین محمد بابر بن میرزا عمیرش کوریکان توجه در السلطه سمرقند بود و گرت دیگر سلطان احمد قبل اشغال  
 نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان برکشود و با آنکه جها کبیر میرزا بسان دولت و اقبال اردوی جدا شده بود و او سرتور  
 پیشتر تر نمود بنبار علی بدو چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را شیبانی خان باز گذاشت و استیلا بر مملکت موردت متبیر نشد تا شکسته شد

و چند کاهی مشغول ماطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاصره و محاربه برآسود و سلطان محمود خان با اتفاق برادر خود و سلطان احمد خان که  
 بالجه خان مشهور است بهت بران کاشت که لشکر باده جان کشد و آن ملک را از سلطان احمد قبل از آنکه بمشاوره پادشاه جهان مطلع سازد و این  
 را از خیر قوت بخل آورد و بنابر پنج سنه است و متعانه با سپاه فراوان بدالصبوب روانه شد تا قبل از آنکه بمقصود رسد و دست در کردن عروس  
 معصوم و جلیل سار و شیبانی خان بالشکری بعد بطرات باران در رسید و در میان منزل لای عسکرین دست داده قتالی در خاست صعبیت  
 اتفاق افتاد و بحسب تقدیر خائیکه و الججه خان بردست اور بجان اسیر شدند و پادشاه جهان با نیکو عنان بکران بصبوب بعضی از ولایات مغولستان  
 اعطاف داد و دیده امید شیبانی خان از دیدن بکریستخ و طغوز و شنی یافته قاصدی بهمنان برن و باد بنا کنند فرستاد و بخوانان اینجائی پیغام داد  
 که خائیکه و الججه خان در دست ما گرفتار گشته و ظمیر الدین محمد بابر پادشاه روی براه فرزد آورده اگر کار امتنا است که بایر غضب قیامت لب  
 خرمن حیات گرفتاران را محترق مگرداند باید که اورا از گریز مانع آئید و خواه ابوالمکارم را هر نوع باشد بدست آورده محبوس گردانید و مردم را  
 حواجر ابوالمکارم را گرفته محبوس نمودند و شیبانی خان آن دو خان عالی مکان را دوسه روزی نگاه داشته بعد از آن حضرت داد که بهر طرف  
 خواهند توجه نمایند اما حواجر ابوالمکارم بعد از دوسه روزی که در محبس بسر برد فرصت یافته بگریخت و پیاده از تاسکند پیرون آمد و محاسن  
 را بشید لیکن بواسطه کبرین و فتنه آن قوت رفتار نتوانست که خود را بجائی رساند که از شر خدا امین ماندیم در فوجی آن شهر ناپه بخانه یکی از بزرگان  
 اینجائی برد و آن بگریخت یکد و روز خواجر زاکه داشته بعد از آن بعضی از بزرگان اینجائی را در صورت حال مطلع گردانید و آن مردم خو  
 ابوالمکارم را گرفته نزد پادشاه خود بردند چون چشم خان کامیاب بر خواجر علیجانب اقبال پرید که ریش را چه کردی خواجر در جواب این بیت  
 خواند که بیت چراغی زاکه از دیر فروزد بهر کس بپس کند ریش بسوزد و تا این لطیفه هیچ غایده نداد و همان لحظه قهرمان سیاست خواجر علیجانب  
 عالم آخرت فرستاد و بعد ازین وقایع رایت شوکت شیبانی خان بشیر پیشتر مرتفع گشته سمرقند را دارالملکت ساخت و برادرش سلطان محمود  
 سابق لواء حکومت در بخارا ابرافراخت ایالت تاسکند و ولایات سلطان محمود خان و الججه خان با عاظم کوچ کوچی خان و سوکات سلطان  
 که والد ایشان دختر میرزا انجلیک کورکان است تعلق گرفت و منصب دار و فکی شاه جزیه بامیر یعقوب که در سلک عاظم امر انتظام داشت  
 سمت اختصاص پذیرفت ذکر رسیدن امیر محمد باقر بکازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظمیر الدین محمد بابر و بیان سلب  
 وصول امیر خسرو شاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان بهادر چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان و الججه خان  
 عنان بکران بصبوب مغولستان گردانید و یکد و روز در طی مسافت اوقات گذرانید بوضوح اینجامید که فوجی از معاندان دبانده و زورگوران راه  
 واقع است مضبوط ساخته اند و بجایان دست برد پای جلاد است حکم کرد و تیغ غدا و آخته اند بنابر آن حضرت پادشاهی از سلوک انطریق احتراز  
 واجب دانسته براه غیر محمود بجانب حصار شادمان شافت و از اینجانبان توجه بطرف مدینه الزحرا رفت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر  
 که از صولت سپاه اوزبک شکی بفرافخت رفته استراحت نمی نمود و وصول موکب پیاپیون باری را فوری عظیم دانسته با سوار و پیاده  
 شافت و آنحضرت در باب توجه بطریق که متضمن صلحت دولت باشد با وی مشورت نمود امیر صاحب تدبیر بعضی آن رعینده باج و سر برسانید  
 که چون محمد خان شیبانی بر حالکند نا و راه انداخته و شتران تفرقه و پریشانی بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی یافته متعجب  
 است که چند روزی بباروز کار ستمه کار در میانیم و بجانب کابل رفته خود را رهنه و محکمت اوزبک دور اندازیم نظم مدار می گردانند و  
 زور جنگ طریق مدارا کرین بیدرنگت زلکس بجائی نماند انقال که بیک چند این شوی ارققال پادشاه عالیجاه این را می رامستو ستم  
 و در شهر ستمه و متعانه روی توجه بکابل آورد و بحسب اتفاق مجبور موکب عالی بزمینی واقع شد که امیر خسرو شاه در حد و آن بود لاجرم جناب  
 امارت تاب با تحف لایقه بکازمت حضرت پادشاه شافت و اظهار خلاص و خدمتکاری نموده سعادت تقبیل قوایم سر سلطنت دریافت  
 روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت و اقبال بکازمت آستان خلافت ایشان حضرت پادشاه باستقلال  
 و مطلق عبودیت در گوش کشیده غاشیه خدمت بردوش گرفته و جناب امارت تاب چون حال بر آن نوال دید بجا بیت متوهم گردید و شیبانی

تا می بریاق و جهات خود را بر جای می گذاشت و باد و سه نوکر فرار برقرار اختیار کرده علم غایت بصورتی بود و بی سلطان بدیع الزمان میرزا را برافراشت و نیز اگر او را  
دیگر در هیچ طرف پناهی و در هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود و نسبت آنی برآمد که شوی از بیمه فارغ آن لحظه اگر نیز پناهی می کند کسی و در منصبه خیر و  
وصول میر حسرو شاه بعضی محسوس و عیالجا رسید و بنابر کمال مکارم اخلاق جرایم سابقه او را نابود و تصور نمود و قره العین سلطنت و کامکاری محسوس  
میرزا و امیر و النون و سایر اماران و ارکان دولت را با استقبالش از فرمود و خود نیز از اردوی عالی پروان رفقه بر سرشته فرود آمد و شاه زاده و امیر  
دو النون امیر حسرو شاه را در آن موضع سعادت دست بوس رسانیدند و حال آنی که او را در خدمت حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه پیش آمده بود  
معروض گردانید و پیمان روز سلطان بدیع الزمان میرزا بهمت بر سر انجام اسباب گشت امیر حسرو شاه مصروف داشته چمنه و خرگاه و اسپان را به هوا  
و اشتران بابر و دارو استران رکابی و قطار و فرش و اوانی و نفوذ نامحدود و انعام فرمود و امیر و النون نیز تبرکات لایقه و منوفاقت را بقیه نزد امیر  
حسرو شاه ارسال نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر حسرو شاه طریق مشورت مسلوک داشته غم ملاقات خاقان چمنه صفحات تمکیم گردانید و  
از منیمه کوچ کرده در آنکس چکنه قبه چمنه و خرگاه بزرده فلک عهد و راه رسانید و ذکر وصول موکب حضرت بابر پادشاه نظام هر یک  
کابل و مقوق شدن آنکس محض غنایت حضرت خداوند خرد و کل چون سئیت پادشاه بابر و نوال و ادا و تهنیتش مقفود در آن  
مستقلان بود که از فیض غلام عدل و احسان حسرو و از فرمود ظهیر الدین محمد بابر باری می لبش گشایان بودی ظلم و عدوان صفت حضرت و نصارت  
یاد و افتاب دولت و اقبال آن در درج جاه و جلال از ارفی غنایت لایزال طلوع نموده بر وجبات احوال سرکش گشتن کشته بال آن حضرت را  
در معراج جان شان خرافین بخولستان و شنبانی خان در پناه جبهه لطف و کرمش خویش از شر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت و عافیت  
کوبهستان برخشان رسانید و کرم دیگر بازوی پنهان را آن پادشاه بخت یار و اعطای اسباب سلطنت و جهان بینی و وجبات خلافت و کسوت  
ستانی از تبریاق و جهات امیر حسرو شاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عیالجا به مقتضای امان و نوینان در کاخ غم شکر کابل حرم کرده راه نوا  
پیش گرفت و به سرعت طی مسافت نموده ظاهر آن بلده ازین مقدمه بپوش نصارت گشتن انرم پذیرفت امیر محمد تقی غم رخون چون قوت معاف  
نداشت در شهر محقق گشت و بعد از چند روز که چرکیت حضور کابل را محصور نمودند متوطنان بجائی ملازمت حضرت کسور گشتی بایل شده کار محمد  
از صبر و یکسانی در گذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان و مسالمت عهد و پیمان نمودند تا محمد شاه  
و کلید شهر و قلعه سپرد و همان بصوب کرمسور قند بارتا بد و حضرت پادشاهی شمس محمد تقی رجبی قبول فرموده سوگند ان بر زبان آورد که چون  
محمد تقی ابواب غنای مسدود گردانیده و در و از ما شهر گشتاید چنانچه باید و شاید او را رعایت فرمایم و محمد تقی عیالبت پادشاهی امید و کشته  
از کابل سپردن غنای مسدود و شرف بساط طوبی در یافته شکست کشید و محمد بابر میرزا بر حسب وعده او را بجا آورد و عوطف پادشاه بانه شرف  
ساخت و با تاجی نوکران و ملازمان و یراق و متحد و فزادان حضرت رضی و علی و لوف از انی داشت و حضرت پادشاهی بواجبت تائیدات الهی  
و معاصدت توفیقات ناقصی خطه کابل و قوایع و مضافات و تنایم و تحکات را بخت تصرف در آورد و محمود و آبادان گردانید و طوایف  
بر جای و فرزانان را که بایال جور و عدوان و دست خویش ظلم و عیالان گشته بودند به امان و امان رسانید و نظم علم عدل و داد ساخت بلند  
بر تو لطف بر جهان افکنده پس که در ملک شمس احسان گشت گشت خرم جو از بهشت باغ امید ابل فضل و هنر شمس رضی عظمی او را بر گشتا  
در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر انام را با استقبال آن اخراج سلطنت و جهان بینی و ذکر ملاقات پدر  
و سپهر با یکدیگر در عین نشاط و کاهرانی چون امیر حسرو شاه به شرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و شاه زاده داعیه ملاقات  
حضرت خاقانی را با وی ظاهر گردانید امیر حسرو شاه امضاء آن عنایت را بختن صلاح دین و دولت سمرقند و زبان حال و قالی مصنوعی این مقال  
کرد که بخت چو عاشقان بوفاجان دهند در پایش امید هست که نایز در قدم باقیم لاجرم بدیع الزمان میرزا از منیمه پناهی مبارک بهمت انشای  
آورده اند و امیر سلطان بکایت لکرمه غنایت و حرکت آمد و خبر حضرت بدیع الزمان میرزا و امیر و النون و امیر حسرو شاه بصوب بلده  
هرازه شوی یافته خاقان منصور بغایت متعجب و مسرور گردید و بخت نشادی را فرودست رویش روان چو کل در بهاران بخندید از ان جبهه

مقیم

در رکاب

مرید طینان میرزا بیج الزمان و امیر عالی شان جناب شیخ الاسلامی سیف الدین احمد القصارانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید نظام الدین سلطان  
علی شندی که مشهور بود و نجواب بن و سید عیاش الدین محمد بن امیر بیج الزمانی و قاضی صدر الدین محمد الامامی را که خلاصه شلج و سادات و قصه کما  
خراسان بودند به مجلس فیض بخش طلب فرمود و در حضور ایشان دست بر کلام مخیر نظام بجای نهاد و خواند چند و پیمایر اعلیایان بگویند که سید  
میرزا بیج الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه عسکری کجا حاضر عاظمایون نگذاریم و در بار ایشان غایت شفقت و عنایت بقدم رسانیم ان شاء الله  
بزرگداشت از حضرت فرمود که با استقبال شاهزاده و امرا نشاند و کمال عطوفت و مهر بانی حضرت خاقانی را حاضر نشان تا سید غفر عنایت ملازمت را از اجناس  
رسانند و اکابر عظام و دومی الاحترام متوجه ملاقات شاهزاده گردان غلام گشته در لنگر قدسه غیاثیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک یکیش را بکشی  
کفایت سوگند و میثاق خاقان آفاق را مشروط و معروض گردانیدند و بدیع الزمان میرزا بیعت بآن زمره واجب التحظیم کمال اخراج و احترام بقدم رسانید  
بوقاف ایشان تشریف برد و همه را بخلع فاخره و الفامات و اخره نوازش کرده روی مقصد آورد و چون در منزل بام تو زول جلال دست داد ابوالمختار  
مظفر حسین میرزا با والد خود محمد علیا حدیج پیکر آقا که رسم استقبال از برادره توجیه کرده بودند با حضرت عالی ملاقات نمود و عین رفتار که پیش ازین  
حایل بود بآب لغت و موااست فرو نشانیده و در تانکیده مبنای محبت و اتحادی فرمودند و روز دیگر که داخل بام جمالی الاخره عشره و ستاره بود و خاقان حضور  
از باغ جهان آمد و متوجه ملاقات فرزند خود و مصفا گشته بدیع الزمان میرزا انیر از بادام نور حرکت آمد و بوقت نماز پیشین بواجی غار عباس که نیم فرسخ  
از قریه کنج پایان راست از مقارنه آن دو نیز برج سلطنت عیثت افزای قضای پهر خضر گشت و میرزا بدیع الزمان را چون چشم بخت و الدالیشان  
افتاد خواست که بسوی او ارباب جرایم و مال در گردان اندازد و سده نوبت را نوزده شرف پاپوس در یابده خاقان حضور از شاهزاده بصورت قیاس  
فرموده فرزند از جبر را انسان مرعاف داشت و میرزا بدیع الزمان که نوزده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهر بانی گشید و قطرات عبرت  
از نوازه دید و نظر گشید و روان گردانید و تی بد و پسر در آغوش یکدیگر سیر کرده ناز را میسر گشتند و حضرت خاقانی غایت مهر بانی و بدیع الزمان  
میرزا نهایت نیازمندی بطور رسانیده در روی یکدیگر گریستند نظم کاهی پدیدار کمال اشفاق در روی پسر نظر نمودی کاهی پسر از سره توضیح چنان  
بجاک راه نمودی و بعد از آن مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قصه اسلام و علما و فضلا سخن بود امرا و کبار امیر شیخ الدین و امیر  
و امیر خسرو شاه و امیر شرف و ستیوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت افعال و محالیت زمین اسلام و خدمت مقبل ملوک ساخته بوزار عظام  
و عیونیت ظاهر کرد اینده خاقان حضور ایشان را بوفور پیش و نوازش مقفوفه افزای ساخت و مضمون کلمه بایون لایزب علیکم الیوم بزرگان الهام  
را دیده مبتنی جاز طریق ایشان پرداخت و انشب حضرت خاقانی و خباب سلطانی و در انکشت داعی بزم عیش و خرم نشسته ابواب فرج و سرور مفتوح و گشوده  
و بخت راج بر یکانی و آشناسیدن باده از غوازی خطی تمام از نیکانی بر گرفته است شد و مانی روز دیگر که هم سواران قضا و قدر محفرتین بیکر خورشید خاقان  
بکباب شهرشان سپهر خضر گشیدند و در ظلمت شب معارف متوطنان برین بگون را با صدارت روز و مهلت رسانیدند خاقان حضور بخت روان  
نشسته نماند و زنان روی شجر سر بر کاه مانی نهاد و شاهزاده کان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا ابوالمختار مظفر حسین کورکان پیش نشین حضرت دوا  
و امیر ذوالنون بکباب دست راست و امیر خسرو شاه بطرف دست چپ در حرکت آمدند و دهان روز از اصناف خرق نام قلبه عام نشناط  
سرور لاکام امیر خسرو و ن شافیه داشت و کوه را فرو گرفته بودند و اقیاع خلائق از هر وزن در مضایق طرق برشته بود و که در هیچ عهد و غور و زمانه  
آن کسی مشاهده ننموده نظم در آن روز از کثرت حاجی و عام زیباری از دعام عوام در آن راه را نه نفس سبده بود و حمل خلائق زمین خسته بود و  
خاقان حضور در عین فرج و سرور باین ترتیب و امین از راه جنایان بدارس سیریل انجیل که بنا کرد و همایه بیت انحضرت رسیده شاهزاده کان عظام  
و نونیان دومی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان دو پای پیش بخت روان انحضرت را بدوش گرفتند و امیر ذوالنون  
و امیر خسرو شاه دو پای پیش بخت فیروز بخت را بدوش افتاد و بعد رسته مشرفه و در آمدند عیثت سیران عساکر سپاه شتابان چو انجم بر سران تابان  
خلائقی که در آن مقام حاضر بودند و در حال محبت مال خاقان حضور با طر از شاه حضورت فرمایند و بر آورده بوزارم و دوا و شاهزاده رسانیدند و جبهه  
اصحابت عین الکمال است و آن یکاد بزرگان گذرانیدند انگاه خاقان عالیجاه بیان جهان آرد شافیت و منزل امیر علیشیرین بن محمد سلطان بدیع الزمان

افزایشند



این نصیحت به حضرت یافت و هر یک از امرادرین بخت افزا که جبهه ایشان یقین یافته بودند در روزی چند در غایت فراغت بسر برده از برج  
 راه را بودند و ذکر بعضی از وقایع کردی نمود و در او قایم که بدیع الزمان میرزا در همراه بود در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مشرف  
 سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان حضور چند گشت و لدا رشدر اطوی داده و در مجلس انواع انعام و احسان در باره شاه زاده عالیشان بجا آورد  
 و امر او صد روز و روز او خصل آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده نواز شها کرد و ایضا ابوالمصور مظفر حسین کورکان جبهه را در بزرگتر و امر او جبهه شریف  
 حسروانه ترتیب نمود و لوازم کیش معی داشته در تکیه سبانی استخاد افروزد و او سر مبارک الدین محمد روز افزون نیز بر می در غایت محکم مرتب ساخته  
 میرزا بدیع الزمان را بمنزل خویش برد و اسپان تاری راه و در کتف و تبرکات بسیار پیش کش کرد که لوازم خدمت کاری بجای آورد و برین قیاس بسیار امر  
 و ارکان دولت مراسم اخلاص تقسیم رسانیدند و جوهر و لؤلؤهای و جواهری بطریق عرض نهاد و سر لایقانه می ظاهر گردانیدند و چون این شجاع  
 الدین دوالتون و ده غنمه داشت که بمبادا حضرت پادشاهی محمد باقر نیز با پسرش محمد تقی عذر می اندیشیده و او را حضرت ندیده و بعد از ضبط کابلستان  
 بطرف قندهار و زمین و او را پس از زده باز در روز که در همراه بود اجازت طلبید مسمول انعام و احسان بکایت ولایت خویش نصبت نمود سلطان  
 بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در همراه تشریف داشت صبیحه میرزا انفع سبک بن میرزا سلطان ابوسعید را که در حجر تربیت عمه خویش پانیده سلطان  
 بیکم سر میرزا بکمال کجاء در آورد و در روز عقد سادات و قصه حاجه کشته قاضی اختیار الدین حسن کلین کلمات سیاح و قبول قدم فرمود و باین  
 بهانه چند روز مجلس سرور و سرور متبذ بافت و فروغ جام با ده کفهام بر وجبات حال شاه زادگان عظام و امر او عالمی تمام یافت و بهر آن اوقات  
 عظیمه صفات خود به فضل الدین محمد کرمانی که کمال اعتبار و اختیار او در پایه سر حضرت خاقانی سابقا مرقوم کلک بیان گشت روزی چند در بعض  
 بوده در گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امر او و سادات و مشایخ و علما جنابزه آنخواجیه عالی را در امشایعه کردند  
 و بکارندگاه برده در بعضی که بهر همین صلیت ساخته بود بجا ک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت انجامیده خاقان حضور بنابر احوال میرزا را لایق  
 محمد ولی بیک تحقیق جهات خواجهمرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و منشیان آنجناب مواخذ گشته از آن مبراموال موقوفه و نفایس غیر  
 محصور محصور وصول شد و خواجهر شهاب الدین بقی که با خواجیه فضل نسبت قرابت بسبی داشت و بمن استیام امصوب صدرت یافته بود و خواجهر  
 جمال الدین محمد شهابی که ایضا بسبب تربیت آنجناب بر زیاده وزارت نشسته سرکار میر نظام الدین علیشیر را ضبط نموده در بند بلا افتادند و چون  
 آنچه دانسته فرمودند و در محصلان حسب حکم ایشان از قید بجات دادند و ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بفرم رزم خان حجاب و  
 بیان حال امیر شجاع الدین حسرو شاه چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام رشتان در ملازمت خاقان عالیشان بسر برد و حسرو  
 ثوابت و سیاه از منزل رجس سادات مجلس جلست کرده روی سوی خانه برآمده شد به الامتقام آورد و روی عالمی را می خاقان حضور چنان اقتضا فرمود  
 که آن شاه زاده را حجاب با اتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوعیان و امر او کس آب مرغاب را معسک مظفر غاب کرد و اگر محمد خان شیبانی است  
 کتورستانی آتاپ مورجی و غایب و مقابله و مقابله اقدام فرمایند باین سلطان بدیع الزمان میرزا و راه مبارک رمضان سنه عشر و شصت و از منزل  
 مظفر حضرت سلطانی سفر کرده در خطره جیند کولکاش که در دامان کوه حجاز است اختیار زول فرمود و معارف کمال از زوایا سلطانه الحاق  
 محمد باقر میرزا ایچمیان بیایه سریر علمی رسیده مکاتیب آنحضرت را که شمل بود بر اظهار موافقت بعضی رسانیدند مسمول انعام و احسان اجازت بمر  
 یافته باز گردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از خطره غلبه کوچ کرده بچهل دختران شافت و از آنجا بصوب کس آب مرغاب روانه شد  
 چون منزل مورمی از فرمود همایون نصارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین کورکان و امیر محمد بندق از عقب رسیده بیک عالی پوتینه آنجا  
 برادران کاهران بهمنان یکدیگر انداخته و در مرغاب رفتند و از آن مرحله بار فرمائی که از پایه سریر علمی بصوال انجامید میرزا مظفر حسین بدار سلطانه  
 باز گردید و امیر حسرو شاه چنان بصوب قندهار بعتل کمر داشت که دایند و خباب امارت بانی بعد از طی منازل و مراحل بحد و آن مملکت رسیده جمعی  
 از مردم هر جانی بر وجه کشته و او بر یکی که دار و غنمه قندهار با قوچی از جو امیر حسرو شاه را به تعقیب نمود و پس الجانین تسنن حال اشتغال یافته بسیاری از آنجا  
 حسرو شاه از خیم و تبر و زبک کشته کشته و تعقیب رومی با نهم آورده آنجناب امیر سر محمد بقیه یرشد و سر و اسب و از بک او را بردارند و

نشاند به بقدر ذریه و فرمود که بگردش و اندک نگاه در همان بلد که علم کلام را می فریاد داشت بقتل رسانیدند نظم معین و در سپهر و مهر مرثی که برین  
لین گذاردیم بنیت شورش به پیش دل کسی چون صبح کم بست که در خون چون شفق بر شام نشست و امیر خسرو شاه میرزا علی عقیق پرور بود و بدست ده  
پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیاست در قندهار حکومت می نمود و پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان  
و ترمذ و بدخشان و قندهار و بعلقان در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال غایت دولت و اقبال ریاست فرماندهی بتهنای می افراشت و آن  
خیاب از ادب کتاب شرب و سایر مناسبات و ملاهی محضر و محبت می نمود و همواره با دار و وظائف طاعات و روائت عبادات و قرأت کلام مجید  
ربانی و عتبات آیت نبی است بجا می قیام و اقدام می نمود و آنجا بود این صفات حمیده و عتبات و وقت رحم القضا داشت و تبحر و توهم  
انتقال ملک و دولت نفس کفران نیست بر لوح خاطر می گذشت و چنانچه مذکور شد حدیقه حدیقه یکی از محمد و مژگان خود را بنفشه عصیان باو بخش  
و اساس حیات دیگر می را بدست جو و طغیان از دنیا در انداخت لاجرم بازگشت زمانی شامت این افعال شامل حال او گشت و سرچرخه انتقام  
دو الجلال و الاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت نظم چو از لوح دل شست نقش و خا بخت و در دشت مبتلا و خاکن بکس ولی نعمت است  
که در بوفالی بسی رحمت است و در عین حال یعنی ستم و ستمی شاه زاده نظیر لوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب بدم و صبحی بر دوام بر  
صعب گرفتار کرد و بیچاره و بداد می اطفا فایده مذکور در آخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید و خاقان منصور از وقوع اینجا دشت بغایت محزون  
عظمت عبرت از قوای دید بکشد و با آخر دست در جل متین میگذاشت زده بکشد که می آید بوفی انصاف بر او انجام بفرست حساب شکست نمود و دولت  
خان را که سیر خال شاه زاده مرحوم بود برادر اعزانی او این حسین میرزا بنیاست کرد و آنحضرت بد انصوب شافیه روی بهتید بساط معدلت  
و که توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرخاب بجانب بلخاب بلخاب کوهستانیت که آب دره جز مرخاب و هرا دره و در آنجا  
منصب می شود و بنابر عقبات سخت و بیستای بر درخت مردم انجانی می پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانید و کما فی بعضی طاعت حکام بجای نمی آورد و در  
شهر و دهگان و ستمی که بدیع الزمان میرزا در قبه الاسلام بی بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر ترخان را با فوجی از سپاه جلالت  
انتصاب بدین موقوفان بلخاب و استخاض اموال بدی جانب فرستاد و میان امیر محمد باقر و بلخابیان نیز این عتبات اشغال یافتند بلخاب باور کابی منظم باز  
و چون در آنوقت بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آموه بود متواتر است که از انظار ایضا انتقام کشد لاجرم در میو لاکه لب آب مرخاب محسوس خطر آب  
بود اندیشه تاخت بلخابیان در خاطر خاطر خطور نمود و راست خطرات فرخته بدی جانب انصار منمود و بیک ناکا اطراف و جوات آن کوهستان  
فرود گرفته از آب بلخابیان جماعتی را که تقدم اطاعت و اذعان در خلال عدل و احسان جای داده و مرمره را که در مقام عتبات و حصیان ثبات قضا  
ورزیدند عذرت و تراج فرمود و هنوز حدود بلخاب محسوس خطر آب بود که از نزد امیر ذوالنون متعاقب و متواتر بلخابیان رسیدند و از زبان بلخاب  
معرضی شدند که حضرت پادشاهی خیرالدوله و الاقبال ابر میرزا با سپاهی با آنها لوا و جهانبانها بصوب قندهار و زمین داور برافراشته  
و نقش تخییر نیولایت را بعلوم شجاعت و تدبیر بلوچ صغیر کشانته مامول چشم داشت چنانست که آنحضرت عثمان با طاعت بدین صوب انعطاف داده  
دفع اعداد و دولت را پیش نهاد بخت گردانند و در سایه جیره مایون فال دریا صحن این محکمت از عتبات خود و نوایب مجروحین محفوظ ماند بدیع الزمان  
مصلحت دولت در بلخاب آن ملتمس است و فرستادگان امیر ذوالنون را بختی الامام باز گردانید و مواکب کواکب حرات متعاقب بلخاب قندهار  
در حرکت آمد کفار در میان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا به محکمت قندهار و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث  
لیس و نهاده چون با چهره رایت حضرت شاهر شاه زاده کامکار بدیع الزمان میرزا ولایت قندهار و بیکت رسید امیر شجاع الدین ذوالنون و اولاد  
شجاع بیکت و مجتهد شکیلهای پادشاه و بهر حکایت خسروانه محبوب داشته باستقبال شافیه و بشرف بقیل علی شریف مشرف گشته و از ایشان بسیار یافتند و چون  
در آن ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمد باقر میرزا علی المتعاقب و دولتالی بار دوی عالی میرسد بدیع الزمان میرزا فرماندا که کامی لشکر و شریستان و غور و سمر  
و توکلت و اوقاف و قله کاه و خواجه و شکست رود و زمین در محسوس خطر از جمع گردید و امر اعظام حربه رسانیدن جا بود و چنان با طرف ولایت مذکور روان  
امیر سلطان علی اعلوی سپاه سیستان و سایر سرداران آن ولایت با جنود نامحدود و متوجه قندهار گشته و چون محمد باقر میرزا از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع

بوفانی

پیش آمدند

حضرت شعار و توقف یافت صلاح و صلح دیده رسولان بار و می نصرت نشاء فرستاد و اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا را بر تختان مودت  
 بنیام فرمود و قوا و امضا و محکمیت نهید پذیرفت و موکب عالی از قندهار راه زمین را و پیش گرفت در خلال این احوال صلیبیه امیر و النون که در  
 سلاطین از دواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت با اتفاق والد خویش که عورتی خیره عادل بود از عالم حلت نمود و سلطان بدیع الزمان  
 میرزا و امیر و النون از وقوع این مصیبت که در عرض نسبت او را اتفاق افتاد طول و محزون گشته حبه ترویج روح ایشان اطعمه فراوان بفرستاد و تختان  
 دادند و خاتم کلام آبی بجای آوردند و نگاه در باب عین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی داشته و خاطر بران قرار یافت که رشتان در قبیله فراه  
 که رانند و بعد از اتمام آفتاب از برج مشرقی نقطه اعتدال پس بر طرف صلاح و انداختن شربت رانند و باین عنایت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر و النون  
 بفرستاد و شافیه چون از برج راه بر آسودند و رای عالی چنان قصدا کرد که بر او امیر و النون میر سلطان علی ارغون را با تا یکی قره العین سلطنت و خلافت محمد  
 زمان میرزا عین نماینده شاه زاده را بدینسان برده یکی بسمت بر نهاده حال حبه مالش مصروف دارد و امیر سلطان علی باین التفات فخر و متبج شده و هوا  
 بادشاهانه ترتیب کرد و در وزیر که شاه زاده را بوی سپردند و ساچمه کشیده و لازم نیاز و ساز بجای آورد و ذکر طغیان لشکر قیامت افرغانی  
 و توجه بدیع الزمان میرزا به راه حبه طلب حضرت خاقانی در اوایل سنه احدی عشر و شصت که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت با  
 تشرف داشت و در ممالک پنج و شصت سال صاحب بود که بدانی بسای و رعیت قیام تواند نمود و بنود و عهد و انبیا که همواره بسمت عالی نشین بر سر  
 امور کشورستانی معصوم بود و معاقب و متواتر خود جلالت مآثر بدیاجانب همچون میفرستاد و لازم قتل و غارت و تحریب شهر و ولایت ظاهر میکرد و ایندند و  
 در میدان عالی بچوکان اقتدار کوی مراد بهوا که معصوم و میرسانند و در پائین نشاند و در جمیع کثیر از کرب و اثرات و ولایت میمند و فاریاب ناحیه هفت پنج  
 فرق عباد و پرداخته و احوال بسای غنیمت گرفته و استیلا و تسلط بر افراسیاه و لایمیر و بوقاسم و لایمیر و بوقاسم میرزا که بنشین از جانب ما و بر میرزا  
 بالینقرمی پوست و بشرف مصابرت خاقان حضور مشرف بود با اتفاق امیر شریح جبار و امیر باباجان و لایمیر و بوقاسم میرزا که در آنجا و اطاعت  
 داشتند و توجه دفع بجای گشتند و بدین بجا بنشین عبا و جنگ و شین از قطع یافته و در کان از صورت ظفر و نصرت روی نمود و آنکه سردار و بختها  
 فایز شده لشکران ایشان روی بصوب فرار آور و ندانند و علی بدو امور و موطان اولوایات بکلیار کی تحمل گشت و تمامی صحرائشان جلا و وطن اختیار کرده  
 دو دانه هم رسیدگان را بایوان کویان در گذشت چون این اخبار به دار السلطنت میرا خاقان حضور صلاح قشلاق در باغ جهان آرا ندیده و باغ شهر در آید  
 رحل قامت انداخت بعد از اندیشه و تامل از آن اجمال و تغافل که در باب ابد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده و با امر او را کان دولت  
 مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاظر بران قرار داد که کرت و دیگر میرزا بدیع الزمان را به دار السلطنت میرا طلبد و مراسم دلجویی بجای آورد و آنحضرت را  
 بر سر منگونی آب مرغاب ارسال نماید و بنشین نعلین معاقب در حرکت آمده و با محمد خان بنشانی در مقابل و مقابل و بعد از آن جناب عالی ماب خواستند و این  
 محمد بنشی که از سایر نواد درگاه عالمینا به مزید عقل و فراست و وفور فضل و کیا ستاست میار نام داشت بر سر رسالت نزد شاه زاده فرستاد و فرستاد  
 عنایت میرزا سال فرمود و سخنان عطف و انگریز نام داد و خواستش ازین محمد و طلب شتابنده سدره انهار رسیده کیفیت استیاق خاقان معصوم را بصر  
 رسانید و بعد از آن در غریب ادا و رسالت نموده و بنشین آن زینبده تاج و سر بر ابلاغات پیرایل گردانید بدیع الزمان میرزا حکمات اربعه قبول عالی  
 داده عازم سر بر علی شد و خواستش ازین محمد را هتد رسانید آن خبر پیشتر به فرستاد و امیر و النون را شرف حضرت از دانی داشت که زمین دار و شتاب  
 و تاج سپاه ممالک که میر و غور و ساغر و تولک را بجمع ساخته در اوایل بهار غنای کیران بکبار آب مرغاب تا بد و موکب عالی سلطانی در ماه عثمان سنه  
 مذکور به توجیه تفر سر خلافت و جهان بانی گشته چون بر باط او نشکن رسید امر اعظام و اکابر نام که بر سر امتثال از به راه سپردن آمد و بود و معاقب و متواتر  
 شرف ملازمت دریافتند و لازم نیاز و ساز بجای می آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا بهمغان دولت و اقبال طی مسافت کرده و در سر پل قرا بلاغات  
 حضرت علی فایز گشت و خاقان معصوم کرت و دیگر دیده بدیدار شاه زاده کا مکار روشن ساخته غایت شفقت و عطف اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا  
 کشیده به توجیه نوبت اول در منزل امیر عشیر زول فرمود و کشتار در بیان صمیم عنایت خاقان کامیاب و رفیق بدیع الزمان میرزا شریف  
 نهضت حضرت بکبار آب مرغاب بسمت عالی همت خاقان کامل گشت همواره بر رفیق عباد و همیر بلا و صرف بود و عنان عنایت

پادشاه شامل قسطنطنیه برقع فنا و دروغ غنا و ابل علم و سب و محطوف نظم خود و جاهگیران را ازاد شده کاران عدالت نهاد چو اعلام کثیروی بر فراشت  
بجای خود و کلامی داشت بنابر حلی بداد آنرا که خبر اسیر و قتل و هرب و تاراج که در حد و پنج و اند خود و شرفان و مینه و فارباب از عمارت جلالت مائنه  
او زبک و قریح می یافت بداد سلطنت میرزا رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحیر و سرگردانی موطنان آن ولایات گریه بعد از خبری بوضوح اینجا رسید  
خاقان مضبوط نظر لوا با وجود ضعف مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت متحرکه در دست و پا از کمال حسرت و اندوه و غم و محنت پادشاه با غم رزم سالکات  
طریق کثرت سالی بود الفتح محمد خان ششانی خرم فرموده امرا عظام و وزرا و عطار و احشام بپای سپاه و اسقدا و مردان شجاعت نپاه امر نمود و میرزا  
بدیع الزمان را زباده از نسبت روز در دار است سلطنت میرزا گذاشت و بر حق کنار آب مرغاب مامور گردانید و شاه زاده حبس حکم رایت نهضت  
برداشت و در او اسطاه رمضان و او اخراجت روی بر آه آورد و جهت شدت برودت بهوار و رزمی چند در منزل چهل خزان منزل کرد و نیمه  
آن به تبرک رادر آن مقام گذرانید چون حال توانا روی نمود ادب و روحیه تقدیم رسانید نگاه از اینجا نهضت فرمود و در حصنه مرو جاق  
علم آفتاب شرقی بر افراخت و در آن منزل امیر علیخان را بنابر آنکه پدرش عمر بیک از ملازمت تخلص جست در میرزا توقف کرده بود از ایالت شیرخان  
مسئول گردانید که آن منصب را بخواه نظام الدین احمد مفتوح ساخت و محکب عالی سلطانی از مرو جاق تبریک تان خرامیده در انتظار وصول خبر جایون  
حضرت خاقانی روزی چند در آن مرحله دل سپید بکن کرد و تا خاقان مضبوط در وقت ظهور لاله و کل و اجتماع حوفا و ریاحین و سبیل توکل بر غنایت  
صانع جزو کل کرد و دوازده هزار سوار و پیاده را و کلا دو مواب داده با صنف حشمت و تجمل روی بر آه آورد و نظم چون خبر و هر از سرور بر ج  
حمل کنند بر تو افراخت برای یکجانبی در اوج شرف لوای شاهی رایت نصرت آیات خاقانی محفوظ تعنایات خباب حلال سجای از برای  
شهر بزم بود و ما و را از آن نهضت فرمود و سپاه و طفره سکا به سان عمارت کبریه و لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته زلزله در زمین و زلزله  
ظهور نمود نظم سپاه خود و مظهر لوا بجنبید چون بحر اخضر ز جاز سر تا با غرق آب منجمه دل جان پراکنین دشمن همه و در آستانه طمی منازل و قطع  
مراحل بسبب کثرت حرکت سرعت و نهضت مزاج جایون از پنج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل با آلهی صغیر بر تیره رسید که کار مضای  
آن رعیت و از کتاب ایوار و شکیر در گذشت و غایت کل حرکت سکون و نهایت کل کاین ان لایون کل شمی با لک لا و بعد از حکم و الیه رجوع ذکر انتقام  
خاقان مضبوط از دوازده هزار سوار و پیاده را و کلا دو مواب داده با صنف حشمت و تجمل روی بر آه آورد و نظم چون خبر و هر از سرور بر ج  
پادشاه واجب التعمیم جل شاناه و عظم سلطانه پیوسته تقضی آن بوده که سر بر سر در محکا تا کنان کم فی الارض فسر بر یور تو فی الملک من ثلثه و ایدر است  
عاقبت دست از تکیه مور ملک و بیوی باز داشته بمقام عاقبت انجام حور مقصودات فی الخیام اتعال نماید و سنت سنیه حق عو علا و لن تجد تسبیح  
بدیلا بهواره بر این نوال جریان پیش که اقدام مینیت انجام برود و احشامی که در دار الملک بر مع سکون و بساط طبع و طموح بخت و حشمت و حشمت  
فی الارض مشرف شود از احوال مرا تکیه ای بیای کل جانی طول و مفر کشته باحت و معیت آثار جنات بحری من تحت لاینها توجه فرمایه نظم و لا عماره به امر  
بغار دیونی زود انتقال است بنابر خبری در دهر جاوید و فاز ملک دنیا مینیت امید چه شد همیشه را دارا بکار رفت سکندر دیوی تا کلام  
رفت کجا شد شاه کیکاوس و شاپور کجا شد اردشیر و ایرج و تور کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون تعاب کنگر بر هر چاکر سی در ایوان نیت  
بر تخت با نعلم چار در جهان رحمت همیشه بکلیس زندگی نیت به نیا خلعت پانید کی نیت هر چند چمنی عارف بهوشمند غایب است که از تکیه  
مسکینه و چسبیت و عرض از عرض این تشبیب و افقه ناکر کیست خانه و کبریتیت حال با بر بنیوال در سلک تحریر یکیش که چون منزل با آلهی حمل نوال  
هر چند پادشاهی شد عرض مرض آن جوهر پاک صفت آینه شرف گفت و الم عظم با آن ذات مینیت صفات سمیت بداخل بد پریت هر چند اقباب و رجاله سی  
مینو و عکس مطلوب نتیجه پیدا و وساعت بساعت صنف مزاج جایون روی در صناع و اردیا و مینا و شاه زاده و کان عظام و امرا و دولای احترام  
از تکیه طبایع حادق و حکما نه قی و دانستند که آثار ضعیف نمایند و آفوا فقه بایله مکن الله پیرنی بنابر ان اندیشیدند که اگر آن حالت و روقتی وقوع یابد که  
سلطان بدیع الزمان میرزا و در روی جایون نباشد مکن که بر او افتد و فنا و در میان آید و هر فرقه از لشکران بطرفی رفته صورت مخالفت میان بر آید  
روی نماید از خاقان تجاره نموده شانی ز و سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده توجه درگاه عالم نپاه کرد و آن فرمان واجب ذخان

عزیز

عزیز

مستور

در اوایل و اول جمعه در سربل تابان بطور میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلال بر حضور آن آفرین برآمدن منزل گذاشته بایستد کس از امر او خواص عثمان و غایت  
 بصوب بابا آلمی مستغف کرد و اینده و صباح روز سیم با حقیر علم حضرت شیم آن حقیر لطف و کرم بر تو وصول بر یکت فرجی اردوی بیایون انداخته شام و کافران عظام  
 منظر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید محمد میرزا و سید عبدالباقی میرزا و احمد علی قاسم شجاع الدین محمد بزرگ و سید محمد و سید علی بیگ و ناصر الدین  
 عمر بیگ و فادار نظام الدین عبد اللطیف جان شاد و غیره هم بر اسم حق تعالی نمودند و بلوازم دعا و ثنا و نیایش و نماز اقامه فرمودند و بدیع الزمان  
 میرزا آن روز بیدار و موضع توقف کرده از صحبت مرض خدائی و قوف یافتند و دیگر بجا و رفت و آنحضرت را سخت گشت و قوی صغیف و بدینجا  
 حنین و کلین کردید و جهت رعایت خرم و در دو توقف کرد و جعفر نزل شریف باز گشت و کس میرزا تابان فرستاد تا آخر که بگویند علی غنی کرد و انداخته  
 امر او ارکان دولت و خاتین حبس شست طریق مشورت مسلوک داشته بصلحت مملکت و اساس سیاسی و رعیت محضر در آن داشته که قبل از حدوث و قیام  
 ناگزیر حجاب تاج و سر بر سیاه سلطان بدیع الزمان میرزا و اولاد منظر حسین کورکان و اولاد محمد و پیمان نظام ایما و ارتباط و احکام باید باز آوردن  
 دیگر مرتبه از بقع اطاعت و انقیاد و بخت و بشارع مستقیم و فانی آمد و با سبب اتصال بجزه خلاف اتمام نمایند و در روز جمعه شام ماه مذکور میرزا شجاع الدین  
 محمد بزرگ و برلاس و میرزا الدین محمد و بیگ و امیر ناصر الدین عمر بیگ و امیر نظام الدین عبد اللطیف انار و دوی بیایون در ملازمت منظر حسین  
 و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبدالباقی میرزا و سید سلطان بدیع الزمان میرزا رفتند و مجلس عالی در آنجا در آنجا پادشاه علیاحمد میر سلطان  
 بایزید و لادامیر جهانگیر برلاس و امیر شیخ علی طغانی و از ارکان دولت منظر حسین میرزا علی بیگ و امیر محمد جعفر انار و امیر محمد بزرگ و تابان محمد  
 آنگاه شاه را و ارکان دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاد و مرا هم محمد و پیمان و در میان آوردند که تده العزیز جاده حقیقه اتفاق و اتحاد در اینج و دم و تاب  
 قدم بود و پیرامین مخالفت کردند و امر از صمیم القلب قسم بزرگان آوردند که در دو و لخواهی و حدنگاری ایشان بعد قدرت و اسکان مرا هم سعی و اهتمام  
 مرغی دارند و بسبب وقوع این بحبت خاطر صغیر و کبار طغیان یافت و انوار امنیت و عافیت بر وجبات روزگار راه را و لشکرمان یافت بدین  
 ارکان منظر ملک خراسان نهاد یافت و از آن اتفاق خاطر فرار یافت و در آن روز که این معاهده بود فرج پوشت مرض خدائی منظر مجید شجاع  
 بود و ساعت ساعت شدت آشکالت می آفرید و صباح روز عید صبحی بدیع الزمان میرزا بار دوی بیایون شریف آورد و سایر شاه و ارکان و امرا  
 و وزیران و وزراء دیوانخانه چته و در نماز عید جمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام جمعه فرجام آنحضرت بزرگان خطیب گشت آواز کردید و افغان  
 حاضران بر تپه بلند شد که غلغله در بین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سیلاب اشک از دیده محبتخان عالم بالا و مقتیان طار اعلی بکشد و روز دیگر که  
 دو شبانه باز دهم و بیستم شد و حدی عشر و لغتیه بود و زیگت بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت و کامکاری مغرب قضا انحلال نمود و شهباز روح  
 مقدس آن پادشاه عالم پناه ندای ایتهما النفس المظلمة ارجی الی ربک را ضمیمه ضمیمه بخطای رس پر و از فرمود او اطلعت خورشید حتمی که عالمی  
 از فروغ عقیقتش بفرغت بودند و در مغرب اینا که نواید که کم الموت معدوم شد و مشور حیات جمیع عظمی که جهانی از نور معیشتش مرفو الحال زندگانی  
 مینمودند و بوقوع کل من علیها فان محو گشت آوازه کس شامی که بر شام و بحر شارت قیام و طغیر بر شام و کنور شمشیر گردانیده فرو گشت و آواز افغان  
 رعیت و سپاهی که دین مدت کسی نشود بود و از صحبت این مصیبت بلند گشته با یوان کیوان پوشت راجی آنسای لطف حضرت سبحانی گشت خورشید بود  
 فلک نوزانی افسوس که نور دولتش یافت زوال فریاد که رفت از جهان فانی و در انشب بر عتب خاص بستان سلطنت بر پنج سنت سید المسلمین  
 بلوازم غسل و تجنیز و کفین جسد طهرش قیام نمودند و در کمال جن و غم و غایت عصیه الم سبحانی اشک سیلاب خون از دیده بر رخ کسودند و بیت علم زوایش  
 از دلهای محزون زمرگان شادروان جوانی بر پاخون و کفر لعل منقرضت مال متبصر سریر جاه و جلال صبح روز دیگر که کار پردازان قضای و قضا  
 حقیقه جمیع خورشید در شام نیلگون سوز کرد و اینده و بر بار کیر تندر که درون بار کرده از افق شرق بوی نمانخانه مغرب و دانیند امر او ارکان دولت  
 نفس منقرضت قرین را در محله محفوظ بر حمت رب العالمین نهادند و آن محله را در لباس مشکین گرفته عثمان غنیمت بصوب بلده هرات العظاف دادند و بدین  
 الزمان میرزا نیر شجاع الدین اردوی بیایون کوچ کرده روز دیگر و اس که غلغله تیره تو جمل نصب نمر اوقات غمت گشت و کونوال آنحضرا استوار ساکنان طرقت  
 مکی الی امیر زین الدین علی پایان آمد و تالیف عقیقه بافضل و خایر بعضی رسانید و منظور نظر رعیت و طوطا عین طافت کردید و انشب در آن منزل توقف یافتند

میرزا

سیکسار





مقامات  
سلطان مجید

و عتبات  
سین

جزو کار  
و عتبات  
سین

و مقدم بر تاجی عهد و عظام توفیق کشید تا بسبب عدم وقوف و کثرت شغف با کتاب شراب آن مهم را پیش نواست بر دو در کمال بی اختیار بی سلوک میکرد  
تا زمانیکه معروف شده روی کوشه فرو آورد مولانا قطب الدین محمد الخوافی بصفت نقابت و فضیلت موصوف بود و بوفور فراست و یکاست  
معروف در مشا ربکاتب و فرامین و پروا بجات مهارت تام داشت و در فصل و معاللات موقوفات برستان او ان راست توفیق می افراشت و آنجا  
در زمان سلطان ابو سعید نائب شرف جهان مولانا عبد الرحیم صدر بود و بعد از واقعه فرایح مدار سلطنت میرا شافقه خان منصور منصب صدرت بوی توفیق  
نمود و چون جناب بولوی چندگاه بلوازم آن مهم برداشت در بخت و بیم محرم الحرام در سینه رنج و بعین و ثمانیه بسبب اضنا و ابل فساد و مواخذ و عقیدت  
در بعضی بخت روز مبلغ یکصد و پنجاه هزار وینا ریگی فرو آورد و در عاشره محرم فوت دیگر تربیت بافته خلقت صدرت پوشید و چند سال در کمال استقلال  
موقوفات و حاجات ارباب علمای کفایت معروض میکرد دایند و دانش در زمان اختیاریه سلطنته خواجه محمد الدین محمد فی شورش حسن و نقین و ثمانیه روی نمود  
و چون مولانا قطب الدین خویش صلی الله علیه و آله و سلم بود و انتخاب بلوازم امصیبت اقدام فرمود و سه چهار روز صبح و شام اعظم امر او روز و سادات و نقبا  
و قصه و علما و سایر شراف و اعیان و از سلطنته میرا در آن حضرت سرجمع میشدند و حفاظت قرآن بجای آورده و خاسا لار آن خواجه محمد الدین  
چلا و او اطعمه فراوان یکشیدند و چون آیام سوگاری نهایت انجاسید خاقان منصور و شاه زادگان و خاتین طبعی کمال خلقه فخره و انواب و افره و بخت  
و سایر صاحب محبت فرستادند و خطایشان را با مصناف پرش و نوازش منتی دادند حافظ معین الدین خلیفه مدتی منصب صدرت خاقان  
منصور بر خیزو بسبب انتخاب مونا مناسب خوانده کشته در شورش سیم و نقین و ثمانیه در سر خبا با انکشته شد خواجه کمال الدین حسین بن خواجه  
جلال الدین قسبر گیلکی عمده اکابر و دهه اعظم ولایت ابیورد و دو بزرگیت جهنت و افرونی جا و عفو محبت از سایر اعیان و خاسا لار آن  
دستش میبند و چندگاه در غایت اختیاریه بلوازم منصب صدرت خاقان منصور شغال است و در آن اوقات یکدیگر بنار و کین بارز رسم صدرت  
طرح نکرده و راست نیکامی با فراشت رخ و کت بعضی ابا بل بعضی حسد انخوا ابرام در بغل و تصرف مسم داشته ز نواب حضرت خاقانی زبان خمر و سعادت  
کشادند و انسخان در مزاج بیا یون کثیر کرده خواجه حسین از آن منصب معروف کشت و جلیغی کلی بدیوان فرود آورده بقید اوقات حیات را بفرخت که زاید و زور  
در مضان شمع و نقین و ثمانیه و اعیان حق را بیکت اجابت گفته در کسب مدرسه که در جانب قبله مسجد جامع میرا که ساخته و پرداخته اوست مدخونی  
ستید شمس الدین محمد اند جانی لقب میر سر بر بنه بود و بسبب اطلاق این لقب بر انتخاب آنکه در اوقات جوانی چنانکه افنده و دانی سلطان مهر و محبت  
کنگر سر بری را در شهرستان دل جای داد و بطور قلند رانی که تابع آن میر بود و در پالی ایشان نهاد و کاهای سر بر بنه با آن طایفه کوچ و بازار داد  
میکرد و پیش صلوة شده ربا عیات نظم می آورد و این ربا عی از بخله است ربا عی آنانکه ریتنه و خورشید و مهند از چشم نور در روی یکت مکنند کنگر  
اگر انیت که من می نیم خوان و دیگر تنگت تعلیم کنند و میر سر بر بنه بحسن کرد و در لطف گفتار و سرعت فهم و حدت طبع از فضیلتی زمان و نظار دور است  
فرزوان داشت و همواره نکات شیرین و حکایات نیکین و کلمات هر از میر و سخنان مزاج انیز بر لوح بیان می کشاشت و چون از جانب ترکستان با سلطنت  
تشریف آورد و نظار اشفاق و حرمت معترف حضرت سلطانی شد و منصب شیخی و تولیت از حضرت عتیق الرحمن شیخ لقمان پرده قدس الله روحه منصوب شد  
ندت بخت سال در آن خاقان خلیف بنجام صنیافت صادر و وار پرداخت و بر سال قریب صد و پنجاه هزار دینار کیکی که از موقوفات آن فرار حاصل میشد  
بصرف رسانید بعد از آن بعضی ابا بل حسد آن تید ابرام با سراف و اطلاق منوب ساخته ز خاقان منصور زبان نقین کشادند و انجی سبب عزل سیادتایی شد  
میر سر بر بنه تصور نمود که معترف حضرت سلطانی را در سعایت او مدعی بوده و باران در جواب این مطلع انتخاب که بخت ایکه خاستن شده آرام کم شت  
و یوانکی عشق نجات سیم این مطلع در سلک نظم کشید غبت آنهی سر که در سائیه خود و در هم کرد غازی و نشاند نجات سیم و امیر علی شیرین کسایت نجیده  
چندگاه خبار نقار بن الجابین ارتقاء داشت و اخرا لا معترف حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت بخت در مقام مکرمت آن منصب صدرت خاقان  
منصور بوی توفیق یافت و میان آن جناب و خواجه کمال الدین حسین کیکی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع روی نموده میر سر بر بنه بعضی امیر علی شیر برسانید که با وجود  
شرف سیادت و کبر و انظام در سلک خدام این استان عالی مقام که بنده را حاصلست خواجه حسین و انجی تقدیم دارد امید آنکه بمن التفات شما را  
بر روی توفیق میر کرد و در خیال امیر و ده حضار از آیام که دانی و سوال جناب سیادت تا سیادت آمده بر زبان راند که بخت در مقام صدت بکدایان کشید



عالمی

انگیز چنگل محصل نجات یافت و در از غایت تمام ایام حیات با پایانی و ساینده امیر کمال الدین حسین پدرش مولانا شهاب الدین بن حسین بن ابی طالب  
و مادرش در سلک بنات سعادت عظام منشای نظام داشت و انتخاب از فنون علوم متداوله محفوظ و بهره مند بود و در علم جفر و تصوف دعوی  
همدارت نمود و نظم انظار کاظمی شغلی میکرد و در ابداع نو تفکرات و اندام فصاحت بجای می آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبرستان  
با پدر با بچان شافیه چندگاه در ظل برتبت آن پادشاه گذرانید و چون از آن مملکت براه آمد خاقان منصور از عجمی و توتلیست موقوفات متعرب حضرت  
باری خواججه عبداللہ انصاری را با انتخاب موقوفه کرد و اینده و در سنه اربع و شصت مضب صدارت و برسدن تمام دا و خوا بان را نیز برای هم با بنامش  
تفویض فرمود و مولانا فیض الدین صاحب دار و در تاریخ صدارت آنصدر عالی قدر و تاریخ صدارت توشه صدر قریش شرح سناری سایرین و مجلس العشائی در سلک موفقات  
صدارتی که بدر قریش العید قریشی لقب عالی قدر و تاریخ صدارت توشه صدر قریش شرح سناری سایرین و مجلس العشائی در سلک موفقات  
امیر کمال الدین حسین نظام دارد و از شمار انتخاب خاتمه کن گذار یک بیت بر لوح بجا کن کار و طبیعت ازین باغ جهان آرا چنان آدم قدم سرون که  
باشد و وضع خلعتش درون باغ ارم سپردن خواججه شهاب الدین عبداللہ البیانی ولد رشید خواجوش الدین محمد مراد پد بود و در محاکم  
اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار حسن کردار سر آمد و بنا بر روزگار سپید و طبع پاکش از قسام فضایل و کمالات بهره و در فنون و در انکس تفاهات و فنون علمیه  
منشورات موفقاتش مثال نماند چنان بود و بر او بر آستین مظهرات منشآت ماند لای بجز علان از ثواب غیب و منقصت پیراسته رشحات خاتمه اربع  
کارش بسیار خط و خوان کفزار و در غریب و اثرات کفایت انارش همچون عصو و جو هر کون بر زینت و ترتیب در فن موسیقی و ادوار بقانون ادراک  
حزبه بر استادان ماهر گرفته و بدستیار فی غنایت پروردگار باقیع و پیروی ملت بی تجار می را پذیرفته نظم فضل را نوبت تو آئین زد و چنگ دولت  
بدامن دین زد و جز بقانون علم لب کشاد پای از راه وین برون نیندا و آن و در جو سپا فضل و فضال و چین دولت و اقبال خاقان منصور  
و نماینده در ریگان و آن جوانی منصب صدارت منصوب گشت و اگر آنصدر در توفیق کشیده چند سال در غایت اختیار بوزام آن مر برداخت  
و در آن اوان که رایت اختیار خواججه قوام الدین نظام الملک ارتقا یافت خواججه شهاب الدین عبداللہ اندامی بود مزاجی سبب بخود فهم کرده از آن  
استخفاف نمود و دوسه سال بی از آنکه معتقد بنصبی باشد ملازمت سده سلطنت نمود و بعد از منو اخذ و مصداقه خواججه نظام الملک کثرت دیگر که  
امال و مالی آن حامی فضایل انسانی بوج مشرف رسید و بر جوع منصب رسالت و پروانه که در زمان سلاطین پیوری از جلای شای صلب سرکار سلطنت بود  
سرافراز گردید پس از درونی چند از آن مرتبه نیز قدم بر تر نهاده و در جر که امر عظام هر زده جای امیر علیه بن حسین قائم آیین ترین داد و تا آخر ایام حیات  
خاقان جنبه صفات روز بروز قریب و نیابت آن خواججه فضیلت لغبت در رفتی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشه انزوا منزل گردیده اکثر اوقات  
جنبه سعادت را بکتابت قرآن مجید صرف نمود و فائش در جرب سنه شمی و عشرین و ستانه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی مرتبه در غیر  
آنصدر عالی قدر در غایت جودت در سلک نظم نظام داد که مطلع آن نصیبه بعینت مطلع گردون که مر که تم و نقطه بلاست بکدل که مبتلا می شست  
در کجاست و این قطعه که مقصن تاریخ وفات آن جنبه صفاتست و در مرتبه مذکور همت اندراج دارد و قطعه مخدوم اهل علم دنیا و جهان فضل در داد که  
کو کب شرفش در و بال رفت آمد زای عتقه هم مجروح قدس در عالم مثال و بی مثال رفت بر لوح دل نوشت ایمنی به دوا به تاریخ آنکه قدوه اهل کمال  
رفت از تنای طبع نقاد خواججه عبداللہ دیوان صفایه و غزلیات و حشو و شیرین و در باغبانی که موسوم است به مونس الاحباب و ترسیل که محتوی است بر  
ملکات غیب و مناشیر در میان فرق نام مشهور و کمال بلاغت و فصاحت آن منشورات و خطوط براسمه و افوا و اصحاب نقطه و اعتبار مذکور و به العفو  
امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی والد عالی قدرش میرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم است و انتساب  
مولانا ابراهیم با کابرو اجب العظیم مادر و الهم مثل صاحب الهدایه شیخ ظفر الدین ابوالعلاء که علوشانش در میان علما کائنات مشهور است و سواد بسیار است ثبوت  
پوینده و یکت شنبه راسب صاحب بدایه شیخ ابوالعلاء محدث الفضال میاید آقا پدر و الهم سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبدالرحمان بن مولانا عبداللہ  
لسان بود که سالها بصدارت میرزا با نیر و میرزا علاء الدین و قیام می نمود و شب مادر آن حبیب سینه از کجاست بقصد ای اهل سلوک و سیر سلطان ابوسعید  
قدس اندر و در العزیز می پویند و از یکطرف با میر عبداللہ بن بزرگ که از نقباء مشهوره ضویه بوده و سپید کمال الدین بر شهاب سبزه واری نیز در سلک اجداد





خواجہ شمس محمد وارید در سلک اشرف واعیان ولایت کرمان نظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکان ہرہ آیدہ در خدمت  
میرزا سلطان بوسعید رایت وزارت برافراشت و در آن سال کہ سلطان سعید عنیت فتح عراق و آذربایجان نمود و خواجہ محمد بوجب فرمان واجب الای  
بجانب سمرقند توجہ فرمود و در وقتی کہ خاقان منصور در ہرہ برسد سلطنت نشست از ماوراءالنہر بدہرگاہ عالم پناہ آیدہ کہ خدمت بر میان بست و  
باندہ کرمانی طوطی عنایت شدہ در امر وزارت شروع کرد و در استقامت و اطاعت کار و اصاغری موفور و جہد نامحسوس بجای آورد و عنایت  
عافیت طلب شدہ از کار رتہا نمود و بسلوک طریق نفوذ و رویشی اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب شیخ و تولیت موقوفات فراخیز آثار مقرب  
حضرت باری خواجہ عبداللہ انصاری قدس سرہ را مسموئ برایش صواب نمود و دایندہ و انتخاب چند کادہ در ترویج و تعمیر آن عقبہ بہر کہ کوشیدہ و در دنیا  
آیدہ و روزندہ اہتمام تمام تقدیم رسانید و فائز در دہم شہر ربیع الاول ۸۷۰ شمرہ در سال کہ حروف ہمین کلمات بحساب جبل از تاریخ آن خبر رسید بدہر  
نمود و در فراخیز آثار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد تباکانی مدفون شد و خاقان منصور بتلی خواطر اولاد و ایجادش پرداخت و دلدار شد و شوق  
عالیجا خواجہ شہاب الدین عبداللہ را پیش و انعام خلق فاخرہ بخواست خواجہ علاء الدین علی الصمانی در سلک اشرف ولایت  
باجریمت نظام داشت و بواسطہ انتساب بآل برکت ہموارہ رایت مفاخرت می افراشت بحمد طبع وجودت ذہن و ہمارت در نظم اشعار و ایثار  
در مہربانی موصوف و معروف بود و در مہادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات حسروانہ گشتہ در امر وزارت شروع نمود و بنابر  
اکملہ بصفت کفایت طاہر شدہ و بر عجزہ و رعایا حیف و تعدی جایز نمیداشت و نسبت بسایر وزرا رقم تقریر و ترویج بر اوراق صمیمہ نگاشت خراج  
شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علی شیر نایب متغیر گردید و در آن اوقات از روزی ہزل روزی خواجہ صامنی این بیت در سلک نظم کشید کہ بیت فردا  
کہ شود مہر کہ ضربت شیر معلوم شود قوت بازوی علی شیر و اینجی سبب از یاد گذشتہ شدہ و بکیر اسباب مدد علت گشت و خواجہ صامنی صبا  
کہ در پائین سریر علی در جہ کہ وزرا ایستادہ بود یکی از سوادان واجب فرمان و واجب الاذعان دستار بش را کہ بغایت بزرگ بود از سرش بر داشت  
و در گردش گفتند و امیر علی شیر روی بخاقان منصور آوردہ این مصرع خواند کہ جہاں سر سبک کردی سبک کن بار گردن ہم القصدہ در آن روز خواجہ صامنی  
مواخذ و معاقب گشت بعد از آنکہ ہر چہ داشت فرو داد و در بالا خانہ زندان محبوس شد و زمان حبس و حبش سال امتداد یافتہ در آن ایام غری غرا  
منظوم گردانید و نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل نیست مطلع آنکہ میر کشود کوش تو فریاد مست و آنکہ ہرگز نگذرد در خاطر  
یاد مست ایام فایدہ بران بر اسلہ مترتب گشت و امیر علی شیر از سر ایذا او در نگذاشت و خواجہ صامنی در بہت حبس اکثر اوقات را بکشتن فیاض  
مصرف ساخت و حفظ کلام اللہ کردہ کتب متداولہ را نا محقر شخص بنظر ملاحظہ در آورد و مقصید مصنف خواجہ سلمان سادجی را تتبع نمود و اکثر صنایع  
شعری را بقلم پروری در آن مقصیدہ درج فرمود و مال شش عنقریب بطور خواہد گشت انشا اللہ تعالی خواجہ سیف الدین مظفر شہکارہ از بزرگ  
را دکان ملک فارس بود و در او اہل حلوس خاقان منصور از فراغ اران ہرہ آیدہ در منصب وزارت و خل نمود بعد از چند کادہ جمعی از مردم شیر  
او بصنوف تصرف و تقصیر متہم گردانیدہ بنابر آن مہور خاقان منصور گشتہ در زندان بلکہ ہرہ محبوس شد و سہ چار روز در حبس بسر بردہ ناگاہ  
شخصہ تہر قبل او فرمان فرمود و چنان استماع افادہ و العبدہ علی الراوی کہ در آنوقت کہ نایب منصب خاقانی مشغول بود و کمیشن خواجہ مظفر حکم فرمود  
یکی از نوایب بنابر غرضی کہ داشت عرض کرد کہ خواجہ صامنی تاکی در زندان خواہد بود و خاقان منصور گفت کہ او را نیز امروز سیاست کنند و در آنروز  
کہ داخل ایام محرم الحرام نہ احدی و متعین و ثمانیہ بود خواجہ صامنی را از طاق چہار سوئی ہرہ و خواجہ مظفر را بر در و درہ ملک تکی کشیدہ یکی  
از فضلا در آن بابا کوید رباعی آیدیدہ بجام سبکازنیکہ در خواجہ صامنی جان بخوارہ بکر از حالت صامنی بر و بجزیر کن در حال مظفر شہکارہ مگر نہ  
خواجہ امین الدین محمود برادر خواجہ فضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا و مصاحبت مابرویان نابہید سیاحت تمام مظفر  
و بحسن خلق و وفور کم از مال و اقران مستی داشت و ہموارہ خیال نمیشی و مجالست اہل طبع و اصحاب فضل بلوچ خطرینکاشت و در سنہ ۸۷۰  
و ثمانین و ثمانیہ منصب وزارت خاقان منصور رسید و قریب پنج سال در سلطنت آن کار روزگار گذرانید و در آن اوقات کہ برادرش خواجہ فضل الدین  
محمد بجانب عراق شافت مہرول گردید و بعد از چند کادہ نوبت دیگر منظور نظر الثقات خاقان عالیجاہ گشتہ کرت ثانی در امر وزارت و خل نمود

و خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار گشت و یکروز او را میخواستند که در اینده و خواجه امین الدین محمد و پس از آنکه دو سال فرصت یافته و در  
عمرات از بالا خانه زندان بگریخت و تا زمان وصال خواجه فضل الدین محمد همراه در کوشه مخفی بود و چون انتخاب بنیاد صاحب علیه و مراتب سیدیه برقرار گشت خواجه  
امین الدین محمد در گنج از او برون آمد و بلاست مظفر حسین میرزا اشغال نمود و بواسطه خدمات مساعده و وسایل لایحه مرتبه بلند و درجه اجتناب یافت و چون  
شیخ اجل در رسید و اوایل شش و سی و سه ساله بجهان جاودان شتافت خواجه علار الدین علی میکال بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور  
و معترف ساکنان در دیوان خاقان منصوب منصب توجیه عالی داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم بر نهاده و رایت وزارت برافراشت و مدت دیگر  
بلو از آن امر قیام و اقدام نمود و وزارت سلامت نفس و راستی و کونه و سستی هر که بخت میخواستند و مصداق در مبتلا گشت و چون اجل موعود ویرید  
واعی حق البلیک اجابت گفته و در گذشت خواجه نعمت الله مسیح در علم هستیا و سیاق فی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصوب شد  
سیر نظام اعمال بزرگ و اشغال خطیر اشغال نمود و خواجه محمد الدین محمد در گشت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله  
مؤاخذ کرده آنچه داشت و بیست و یکگاه او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چندگاه که بلو از آن مهم بر داشت معز و گشته  
در بعضی مجالس بان نصیب خواجه محمد الدین محمد گشت و خواجه محمد الدین محمد باخدا و فید خواجه نعمت فرمان داد و محمود و جمال که یکی از شرار و جمال بود و روی تعریف  
و جناب وزارت مآب را بمصرف و تقصیر تمام و منسوب گردانید و در بکینه و تعذیب کشید که در آنوقت که خواجه نعمت را بکینه میگردانید و در اقرار نمود  
که چند صندوق از نفایس انبیا در فلان موضع نهاده ام محمود و جمال او را گفت کسی پیدا کن که جنادین را بحضور آورد و خواجه نعمت الله در حال آنکه گفت  
لطیفه کرده فرمود که مردک جمال تو می باشد صرورت که جبهه حل صندوقی که پیدا کنی تقصیر چون خواجه محمد الدین محمد بلکه که وزیر او را کان و  
از شرارت نفس خواجه نعمت نصیبت رسان بود و در او چندان کینه نمود که در جنت سحر آخرت برست و با جی بر بخل جهان کس هر کس با آن سنی  
دل بنیادی خافل پس زلف چو مشک انبوت در نافه کل بس روی چو گل از پوست در پرده کل سید زین العابدین علی پدرش سید زین الدین  
محمود و بی محمد در محلات همتا و دیوانی مدخل داشت و مادرش مثال سیادت از دو دمان سادات از جندی افراشت و انتخاب بجا بدیر و محاسن  
شیم و موصوف و مشهور بود و در او این حال بود که امیر محمد برقی برلاس قیام نمود و پس از آن که او را کفایت و کار دانی از مطالع احوالش بر یکا چهره نمود  
حضرت خاقانی بر او انداخت منصب و مدت خاصه بمایون با بوی موقوف ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک پای برسد اختیار و اقتدار  
نما و سید از آن مثل معزول گردانید و در شش و سی و سه ساله که خواجه نظام الملک با او لا و اقربا بهنادت رسید سید نوبت و دیگر وزیر خاقان حضور  
گردید و بعد از چندگاه خواجه فضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیاق و کتاب ششام را بخرید و بخت نمود و او را معزول ساخت و پس از وقت  
خواجه فضل خاقان بلند محل کرد و بعد از آن سید زین العابدین را بقتل منصب وزارت امر کرد و انتخاب متعاقب نمود و هم بر آن قرار یافت که وزیر نظام  
بی استعوا بجناب سیاق و کتاب بفضیل جهام دیوانی نیز دارند و فرامین مطاع را مدام که بوقوع او رسد بهر بزرگ بمایون رسانند آنکه سید زین  
العابدین از پیشتر مشیر علیار یافته جمیع امر مقدم می شست و بر قم اطلاع علیه بر پشت نشان تو قیام کشید و بعد از وقت خاقان منصور سلطان بدیع  
الزمان میرزا نیز انتخاب را منظور نظر القهات ساخت و بقبول منصب بکلیف نمود و تا سید در آن زمان که مانند ایام کل اندک بقا بود و بدین شرح حتی  
بمحل نفوذ و چون با چهره رایت حضرت آیت محمد خان شیبانی از افاضی و با خراسان طالع گشت سید زین العابدین فرار برقرار اختیار کرده و در اثنای گذر  
با فوجی از او بجهان بر تیره و چار خورده هم بکینک و جدال سرایت نمود و میری جان که از بقتل سید زین العابدین رسید و مانند اجداد بزرگواران  
در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید و نظم چنین است که در آن سپهر کشتی زهر قراست و که فوش مهر بنیاد کسی پروردگار سخاک افکند  
آخرش خوار و زار خواجه محمد الدین حسین برادر خرد و خواجه سیف الدین مظفر شاکاره بود و در بدین بلو از آن منصب وزارت خاقانی حضور و  
تولیت موقوفات بمایون قیام نمود و انتخاب بصفت و قوف و کار دانی و سمت راستی و کونه و سستی القاص داشت و در اوقات تفرج و راحه صاحب  
دیوانی رایت کفایت و رعیت پروری برافراشت تا آخر ایام حیات آن پادشاه جنبه صفات برسد وزارت ممکن بود و بعد از وقت آنحضرت  
که ملاست سلطان بدیع الزمان میرزا بر میان مرتبه در امر شراف و دیوان شروع نمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تخریب خراسان انتخاب را وزیر رسانا

رسالت و

و تقسیم

ساخت و کجاینج تربیت و رعایتش بر داشت و در روزیکه محمد خان در نواری مرو شاه جهان نصرت بیخ سپاه نصرت پناه شاهی گشت به دران سرک  
 دست خصما با طحیات خواجه محمد الدین را در نوشت ع بقای جاودانی نیست ممکن خواجه جمال الدین عطاء الله در زبده و تقوی در  
 علیا داشت و همواره بهت بر او و طایف طاعات و عبادات میباشید و اوایل ایام جوانی که او ان نشاط و کامرانیست از کتاب کتاب  
 و ملایبی بکبار کی در گشت و روی بحراب دین و بی پرستی کاری آورده در ملازمت در ویشیان و کوشه نشینان از خود و تقصیر را می گشت در علم بیانی  
 و فضیل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در او اسطایم سلطنت خاقان حضور در امر وزارت شروع نمود و بواسطه وفور فراست و کمال کیا  
 روز بروز هم او تر می میگردد و تا قدم از مندر وزارت بر نهد ز نام منصب شراف دیوان بدست آورد و مدتی در میان امر او و وزیر ابرقم اطلاع علیه  
 توقع یکیشده و همات سلطانی و امور صاحب دیوانی را از روی کفایت و کار وانی بسیر انجام میفرمود و باینکه با وجود اشغال امثال این اشغال و خلل در  
 مهام ملک و مال از او قرائین و نوافل ساعی غافل و ابل نبود و در سر دیوان بیخ سر دست گرفته در انشا و قیل و قال با صاحب جاه و جلال بود  
 که داشت متغوی میبود و او احوالات حیات خاقان جنبه صفات منصب بر وانه علاوه سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و ظلم عاطفت  
 خاقان و افرات بخشش او و فرامین مطاعه عده الصلحی نوشت و بعد از فوت آنحضرت آنخواج صاحب سعادت از اولاد و امجا و پادشاه ولی  
 و محمد خان شهبانی صلاح منصب قبول کرد و ایضا از استیلا و لو اظهرا نما شاهی در بلا و خراسان روی بگنج می نیاید و اما درین زمانه مختلفه و انقلابات  
 متوعد امر او و زرادار سلطنته همراه بر گریختن همی بانی و قوف و استیلا و انجمن فضیل نمیدادند و در توجهیات و محصلیات و قرائعات فراوان  
 و تحفیات را میخواستند و انسته ابواب مشاورت میکشادند و در اوایل سنه سی و عشرين و ستانه که حکومت خراسان بکرم نواب است  
 ملایکشایشان با پادشاه عالیخان تعلق میرخان موصول میشد خواجه عطاء الله بر من موت بتلا گشت و چون آنعارضه فوت گرفت خواجه دست  
 که کار از انداد او در گشت خاطر جلوی واقعه ناکر بر نهاده بنا بر آنکه و طوطی امیر خان و ارکان دولتش را معلوم داشت تاجی جهات و ملکات خود را  
 مفصل کرد و مقر ساخت که از آنجمله چه مبلغ و مقدار و شکیش امیر خان نمایند و هر یک از امر او و ابش را چه چیز و بهنده فرمود تا بطریق سلطنت اسباب  
 بجزیره و مقنین او را مرتب نمود و نظر آوردند و کهن بر بریده و خسته اندکجا نویسنده پیش خود نشاند فرمود تا مفصل کرد که از روز اول وفاتش تا روز  
 بهستم بر روز چند کوفت و چندین نان و علو او سایر یا محتاج تعزیت را ترتیب کند و قرار داد که هر یک از عساکر حفاظ و سواران و متصرف را چه چیز و بهنده  
 بعد از آن آنچه از اسباب و املاک و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و اقرباء خود تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشان را  
 پیش خود طلبیده و ذکر میکشید تا در روز یکشنبه و دوم بیج الاولی سنه مذکوره وفات یافت و تاجی سادات و قضات و علماء و اشراف و اعیان  
 بلکه خاص و عوام طوایف انسان جنازه آنجناب را مشایعه کرده در پیشگاه در منته شریفه خاقان حضور رفیقش آنخواجده بخود نماز گذاردند و جسدش  
 در فرشیخ صوفی علی در موضعی که خود تعیین نموده بودند دفن کردند و این قطعه که نوشته شده و از تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد قطعه خواجه عطاء الله  
 عطاء الله که دلش داشت میل سوی جهان جانب خلد رفت و شد تاریخ میل خواجه عطاء الله بکوی جهان ذکر بعضی از مناسبات و احوالات  
 و مشایخ و علماء و فضلا که معاصر بودند با عصر السلطنته و الخلافة سلطان حسین میرزا مقدم این بقعه عالی شان و اشراف این طایفه  
 معالی مکان بسادات نظام و اعتبار کرامت و خدمت مقدسه رضویانند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه جنبه صفات امیر نظام الدین عبدالرحمن و امیر  
 عیادت الدین عزیز و امیر علاء الملک و آن مقام مهمت انجام منصب جلیله لراستب نقابت منصب بود و در چنانچه منور او را علو منزلت و سمو  
 ایشان بود و بر اتم آن امر قیام و اقدام نموده و این منصب واجب الرحیم را سایر نقابت سادات موسوی و رضوی با جمیع اسباب سعادت  
 صوری و صوفی اختیار تمام داشتند و همواره هم عالی بر بر و چون آن امر قدس آثار و ضیافت سعادت و در میکشید تقوی و تقدیم ایشان بر ضیافت  
 اظهار جهان مشهور و قدم دو مان در خدمت خاندان ایشان از اشراف و رؤسا و ملا برتر و حالانیز از نقابت آن سده عتیقه و عقبه علیقت  
 ما و لاد امجاد آن سده بزرگوار میراد و پیچ آفریده از سادات روزگار با ایشان نقش سببست و در آن لوح خاطرنی سازد سید عیادت الدین  
 افضل بن سید حسن بر بنی علم و تقی است از آنکه سادات مشهوره و متقدمین بود و سایر اهل و انوار و انوار لایب لوازم منصب شیخ الاسلام

و فضل قضا یا شریعتیه اندام میفرموده سید کاظمی بطرف طبع و جودت ذوق انصاف داشت و در شیوه سپاسی کرمی سلوک نموده رایت جلالت  
می افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه میسرید و بموجب فرمان واجب الادب خان جنبه رسالت خواجیه عماد  
محمود کاوان که مشهور است بخواجیه جهان روی بوجه کجایب بکمر که آورد و در وقت مراجعت از راه دریا به فارس رفته در شیراز حل قامت  
انداخت و بعد از ولایت عازم عراق گشت کشته خاندن از آنها بخانه روح باز پرداخت قصیده شهر آشوب که در مدت اعیان و اشرف و اشراف  
براهه منظوم شده از تیغ طبع اوست مطلع آن قصیده نیست مطلع شکر خدا که قاضی شهر هری نیم در سلک آدمی صفات خرمی نیم امیر  
اصیل الدین عبدالقدحسینی بصفت اصالت و وفور جلال و نباهت شان و قدم و دودمان موصوف و معروف بود و وفور تقوی و  
دین داری و غایت و یانیت و پر پرکاری از اکثر علما عالم سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی میبود و زبان کبر افشانش مفسر حقایق صف آسمانی و بیان  
بلاغت مبین و دقیق کتب مجانی باطن جنبه میانش مظهر آثار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده که اثرش مبط انوار هدایت و ارشاد و دلی شایسته بود  
کسری آن هر شهر شریعت پروری در علم تفسیر و حدیث و انساب و تالیف ثقیله و نظیره داشت و در زمان سلطنت سلطان سعید از دار الملک شایسته  
که در اصل انجمن است به راه شریف آورده رایت اقامت بر داشت بهشت کیوبت در مدرسه عالی محمد علیا که بر شاه و آغا به خط و نصیحت خلایق  
میسر داشت و در به راه ریخ لاولی بر بیان میلاد با سعادت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم موعظت نموده طوایف انام را مخطوط و بهره و رشتا  
از موعظت آن سید توده صفات کتاب افادت از درج الدر که محتوایت بر سر سینه خیر البشر و رساله مرآت برآه در میان فاضل اظهار  
مشهور است و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخه بر آه و اخوه خلایق مذکور انتقال امیر سعید اصیل الدین از جهان محبت این بر این نبشت  
برین در به نیم ربع الاخری شریف و ثنائین روی نمود و خاقان منصور بهشتی خواطر اولاد و اجماع انجمن بوجه کرده سپور غالات سید مرحوم را  
با نشان غایت فرموده مولانا شمس الدین محمد تبا و کانی در سلک خلفای شیخ زین الدین خوانی انتظام داشت و همواره بهت بلند نبشت بر  
اداره و طایف طاعات و عبادات میگذاشت سالکان طریق زید و تقوی و طایبان ریشاد و هدایت بهت با نجاب در غایت ارادت و عقاید  
سلوک می نمود و از فروغ باطن فرخنده میانش اقباس انوار سعادت کرده با و امر و نواهی عالی متعاش مفسر و مبایبی بودند از آثار افاضل فیما  
جناب مولوی محسن قصیده برده و شرح منازل السائرین مشهور است و از بیات بدایت آیاتش این مطلع در مجلس التفاضل مسموع است آنکه  
بجفاست سرودت کبر اندک راست بگوئی بیکر کوه نظر اند و مولانا شمس الدین محمد در سنده اهدی و معین و ثمانه وفات یافته در حیا بان به راه  
لدفون گشت و امیر نظام الدین علی شیر در جانب جنوب مرافض آتش خانقاهی ساخته در استر ضا خاطر عاظم و لدریشش مولانا حمید الدین  
گویند و مولانا حمید الدین ندی مدید در آن خانقاه قائم مقام و المعارف پناه بوده در غایت تقوی و طهارت سلوک می نمود و در سنده بیخ عشر  
و ثمانه از عالم انتقال فرموده مولانا کمال الدین عبدالرزاق و له مولانا جلال الدین انجلی سمرقندی بود و ولادتش در و از و نیم شعبان سده  
سده شش و ثمانه در به راه روی نمود و مولانا انجلی ساهار در روی بایون خاقان سعید قصب قضا و امیرش غازی اوقات شریف مصروف میباش  
و کاهی در مجلس اشرف اعلی توجیه سایل و قرائت رسایل میسر داشت و مولانا کمال الدین عبدالرزاق بعد از وفات پدر فی سنده اهدی و اربعین و  
ثمانه رساله را که قاضی سعد الدین انجلی در معنی حرف و اسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت و در پاره آن انساب مفرقا با اسم بایون خاقان حمید  
موشح گردانیده بان و سید شرف و مطبوس حضرت خاقانی دریافت و در آخر ایام حیات آنحضرت بر سالت پادشاه بجا بکرم مسموعه کجاست  
نسبت و در آن سفر جناب مولوی را و قایم خیر و حالات عجیب روی نموده آخر الامر تحت و سلامت بجزاسان باز آمد و بعد از وفات خاقان سعید  
بر سبیل نوبت به ملازمت میرزا عبداللطیف و میرزا عبداللہ و میرزا ابوالقاسم با بر خیز شد و در زمان سلطان سعید فی جادی الاولی سنده بیخ و پن  
ثمانه به منصب شیخ خانقاه میرزا شاه رخ منصوب گشت و تا آخر ایام حیات بدان امر مشغول داشت و فاش در ماه جادی الاخری سنده بیخ و پن  
ثمانه روی نمود از آثار اظام بدایع ارفاقش کتاب افادت ایاب مطلع التحدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف مظهر  
و قایم مشهوره ربع مسکون از زمان سلطان ابوسعید بهادر خان تا وقت مرگ میرزا سلطان ابوسعید کورکان مظهر و الله اعلم بحقایق الاحوال

نکته

شیرین

الاحوال الامور

امیر محمد بن امیر با ستم شرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده و موصوف بود و در زمان سلطنت  
 خاقان منصور تاتی در بدو منصب نقابت منصوب بود و بواسطه آن امر قیام می نمود و نسب شریفش به شرف بن مبارک شاه که در سلطنت اشرف و نقباء خراسان نظام  
 داشت می پیوندد و سلسله آباء سید اشرف با نام عالی مقام ابی عبداللہ الحسین بن ابی المومنین علی علیہ السلام مخفی میکرد و قاضی نور الدین محمد الامامی  
 ولد اشرف قاضی صدر الدین محمد بن قاضی طب الدین عبداللہ بود و بعد از وفات قاضی طب الدین احمد بن طور نظر عاقلیت خاقان منصور گشته بلوازم منصب میر  
 قیام نمود و در منصب قضایا و شرعیات امانت و دینداری و نهایت دیانت و پرہیزکاری ظاهر ساخت و در کمال جاه و جلال و وفور اعتبار و استقلال  
 و فضل مہمت دیدنی پر داشت و مضمون بایون فاعلم بین الناس بالحق سموا به و علی نظر عالی اثرش بود و در هیچ قضیہ قضایا با فرق نام از مقتضای فتویٰ علماء اسلام  
 کما ورنی نمود و بعد از مدت سجدہ سال آن شکل انتقال بجلو بر ستر تا توانی بنادہ دست چپ عالمی الاخری سنا حدی و سعین و ثمانیہ دست قضایا بجلو حیاتش در دست  
 و در کار کا بخیرہ کہ چہ مصیبت ساخته بودند مدخون گشت و از قاضی نور الدین دو سپہر ماند عالمیاب محالی ابابک شیخ الاسلامی ملاذ الامامی صدر الشریعہ  
 نور الدین محمد و جناب فضایل پناہ بناہست و سکاہ جلال الدین محمود مد ظہما الی یوم الموعود و این دو سپہر عالی کمر بعد از وفات والد بزرگوار خویش منظور نظر  
 اشفاق خاقان منصور گشته سیر و غالات و معافیات حضرت اقصوی بدیشان تعلقی گرفت و سپہر کلانتر کہ بین الامام بخواجکی قاضی شہنا یافتہ منصبی منصوب  
 شد و در منصب قضایا اقتدار مہمت سنیہ با عظمت و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان از دومان امیر متوکل کورکان بجمعی شہابی خان انتقال یافت  
 بدست متوکل و آن امر جلیل القدر متعلق بخواجکی بود و بعد از آنکہ عرضہ ممالک خراسان از فروغ ماچہرہ لوی جہا بکشتای شہابی صفت اصنارت پذیرفت و قدم خاندان  
 و عظم دومان و کمال اسلام و دینداری و وفور دیانت و پرہیزکاری خدام خواجکی نزد نواب کامیاب در کاہ سلاطین پناہ ظاهر گشت منصب شیخ الکلی  
 دار السلطنت برادرہ و مصافحات مفوض برای صوابنامیش شد و چون آنجا لیجاب دو سہ سال بلوازم آن مہم قیام نمود بواسطہ سلامت نفس و عدم میلان  
 خاطر سپہر بجام شہال دسوی از اشیخ الاسلامی بہ تعاف فرمود دست از کار باز داشت و مضمون این بیت را کہ بیت منصب روی و منصبی کرد  
 ہر منصبی منصبی بہ مطہر نظر خجستہ از کردار اندیہ مہمت عالی نہمت برادرہ و ثوابات احزوی کاشت و حالا آنجا لیجاب و برادر خجستہ سیرش در رعایت احوال  
 و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن بلوف و مسکن مہم و یعنی دار السلطنت برادرہ و ثوابات احزوی کاشت و حالا آنجا لیجاب و برادر خجستہ سیرش در رعایت احوال  
 البجود ایشان مطہر مہم نظر خجستہ بلوازم آن مہم قیام نمود بواسطہ سلامت نفس و عدم میلان خاطر سپہر بجام شہال دسوی از اشیخ الاسلامی بہ تعاف فرمود دست از کار باز داشت و مضمون این بیت را کہ بیت منصب روی و منصبی کرد  
 و اوراد نظم اشعار قوت بسیار بود و پیوستہ در نقبت شاہ ولایت علیہ السلام و اختیہ و سیار ائمہ معصومین سلام اللہ علیہم جمیع قضایا و غنائم سینہ دوان  
 ابیات بلاغت آیت بغایت شہور است و برانندہ افواہ مجتہان ال عباد کور و از جملہ مثنویات ابن جسام کتاب خاور نامہ است کہ بر وزن شہناہ  
 در سلطنت نظم کشیدہ و در آن نسخہ کمال جماعت و کرامت امیر المومنین علی علیہ السلام سہر ج کردار اندیہ و ثوابات احزوی کاشت و حالا آنجا لیجاب و برادر خجستہ سیرش در رعایت احوال  
 و سعین و ثمانیہ در منصبہ خوسف کہ از مصافحات قناتست بوقع عیوبیت قاضی معبودی از جملہ عیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن  
 ماکوف ہزار آمدہ ملازمت امیر نظام الدین علی شیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مہارت داشت حضرت خاقان فی نظم احوال خجستہ مال خود را بوی رجوع  
 کرد و خواجہ در آن باب نزدیک بدو ہزار بیت در سلطنت بیان آورد و در منصبہ یوسف و زلیخا و مناظرہ شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جملہ منظومات اوست و  
 این مطلع در دیوان غزلگشایش نظام دارد کہ بیت بی تو چون در کہ یہ خواہم میرد خواب می بینم کہ آب میرد و فات خواجہ مسعود در بلدہ فاخرہ ہزار  
 روی نمود و در برابر سپہر سہ سالہ مدخون شد قاضی شمس الدین عبداللہ خلف صدق مولانا جلال الدین ابوسعید بن مولانا شمس الدین  
 عبداللہ بن قاضی جلال الدین محمود الامامی بود و در زمان خاقان منصور چند کاہ در بلدہ ہزارہ بلوازم منصب قیام نمود و مدتی دیگر در مدرسہ شریعہ  
 سلطنتی بامدرس شہال داشت و چون اجل موعود در رسید فی شہور سہ علم غنیمت بعالم احوت برافراشت مولانا ابو مصعب بدیع  
 از ولایت اند جان بود و در صغر سن از کجا بہر قد شائستہ آغاز کتب فضایل نمود و در زمان فرخندہ نشان خاقان منصور از ماوراء النہر بہرہ شرف  
 آوردہ در خلعت عاقلیت محترمت حضرت سلطانی آرام یافت از علم عرض و صنایع و بدایع معری و فن متعاصبا و خوف بود و در تبیین قواعد حیات  
 مصفیہ تالیف فرمود این مطلع از جملہ منظومات اوست کہ بیت کہ بدین آب و ہوا کویت بود نہ کہ ہم فی زلال خضر با بدی و م روح اللہم و فالتش

سادات

طالع الامام

در نسخہ کتب  
 شہناہ  
 شمس الدین  
 ابوسعید بن  
 مولانا شمس  
 الدین  
 محمد تقی شہرزی





و باطنی بجای می آورد و در شهر شریف و متعانه روی برپا می رضوان آورد مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی ولد مولانا جمال الدین  
 باخرمی بود و اکثر اوقات ایام شباب را با کتبی ضعیف لغتانی صرف نمود در فن انشا و تحریر مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت و در  
 ادب اهل جلوس خاقان منصور چند کاه بهمت بر تالیف و قایع و حالات آنحضرت کاشت اما چون در شان کدانش حکایات در ایراد تشبیهات و مستعارات  
 بسیار بسیار بود و خاقان منصور تصنیف او را نپسندید و آن امر را برای صوابی و بیکری از فاضل معوض کرد ایندو خواجه محمد الدین محمد نصیب مولانا کمال  
 الدین عبد الواسع میل بسیار بود و چون خباب مولوی از شنیدن سخنان مزاج آمیز و زود منغیر میشد پیوسته با وی بزل می نمود و آنجناب با خواجه نظام  
 و اولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت و بنام ایشان بر تسلا تالیف کرده یادگار گذاشت و در و سپا چه یکی از آن نسخ این خبیه است که  
 نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک در سلک نظم کشیده و الحقی دین ابیات  
 کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده و برادر با هم از آنی که از قدر آید آن وزارت را تاب و این مارت را مال آن کمال دین و دولت  
 در بهمانی رسید وین بشید ملک و ملت در نهامات کمال هم بود و اندای آن صبح سعادت را فروغ هم بود و از روی این خورشید دولت را جمال بر  
 سرند از مهر و مه آن در علاوین در علو برترند از بحر و کان آن در سخا این در نوال از جناب آن نخواهد کرد و دولت اجتناب و زکات این نخوا  
 یافت اقبال انتقال آن بود و خورشید نظارین بود و جریس قدر آن بود محمود طالع این بود محمود خال ماه جبه جیشت آن باد فارغ از خوف آفتاب  
 دولت این باد این از نوال قاضی نظام الدین محمد ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فرایمی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعظم  
 فقهار زمان میرزا ابوالقاسم بابر نظام داشت اما قاضی نظام الدین نیز زنده و تقوی و مهارت و در مدرین و فتوی بر اکثر علماء ایام دولت خاقان  
 منصور قایم بود و مدت مدیده در مدرسه غیاثیه و مدرسه اخلاصیه بر اسم منصب تدیس قیام می نمود و چون از آن منصب استعفا فرمود خاقان منصور  
 آنجناب با بکلیف موخو قاضی و در سلطه همراه گردانید و قاضی نظام الدین برو جی در قطع و فصل قضایا و شرعیه طریق اجتهاد مسلوک داشت که قصه  
 امانت و دیانت شریع قاضی منوع شده و قاضی نظام الدین در ماه محرم سنه ثمانه دست داد و در اسم حروف را نظم این رباعی در تارنج آفرین  
 اتفاق افتاد رباعی انگش که شریعت نظام از وی شد از حکم قضایا بکمال شلی شد از صفی دل جو خوشه نام نظام توضیح پذیرفت که فانی کی شد مولانا  
 معین الدین الفراهی برادر ارشد قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از تفصیل و کمالات اظهار قوت می نمود و زنده و تقوی درجه علیا داشت  
 و اگر خطوط را در غایت جودت بر صحنه تحریر می گشت در ایام جمعه بعد از اذان و نماز در حضور جمیع جامع همراه و خطی در کمال شیر می گشت و در غرض  
 معانی آیات و احادیث را با الماس طبع لطیف می گشت با عظم امرا و نویمان که در مجلس عظمی نشسته و گفت و گو می گشت و در وقت نصیحت انطاکیه  
 سخنان درشت بر زبانش می گشت و آنجناب بعد از فوت بر او بموجب بکلیف خاقان و الا که بدت کیسار صاحب منصب بود و آنگاه ترک آن امر  
 داده هر چند دیگر بسیار بود و قول لغز و از آثار علم لطایف کما یزولنا معین الدین معارج النبوة در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات  
 سید کانیات علیه فضل الصلوة و اکل الخیات بر دیات مختلفه در آن منظمه و مولانا معین الدین در شهر سنه بیست و شش و شصت میل شده و در گذشت  
 و در راز مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری پهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت مولانا شمس الدین محمد اسفندی در ایام  
 جوانی بحقیل علوم مل بحقیل فنون محوسم قیام نمود و در میدان درس و افاده از مائل و اقران منصب بن در بود و آنجناب بکمال مجاوره و مکارم  
 اخلاق اصفاف داشت و مدتی مدیده در مدرسه شریف سلطانی و بعضی دیگر از ارباب دار السلطانه همراه بهمت بر تشریف خواند علمی می گشت در ماه جادی الاخر  
 سنه ثمانه پهلوی بر بستر ناتوانی نهاد و بر من حصیه و راق تعابا و فداد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان در جمیع اقسام علوم  
 معقول و قاضی فنون معنوم و معقول سرآمد علماء ماوراء النهر بلکه قصه ای فضلی بر شهر بود و در واسطه از آن خاقان منصور از ترقیه منوجه گذاردن حج اسلام  
 شده بدار السلطانه همراه رسید و بطور غایت خاقانی و محو ظمین عایت خباب شرف حضرت سلطانی گشته غایت آنقر مبارک با مضار ساینده و بعد  
 مراجعت به دار السلطانه همراه توفل نمود و سالها در مدرسه شریف سلطانی و مدرسه اخلاصیه تشریف خواند و علمیه و در سبایل و یدیه ثقلی می نمود و آنجناب  
 که بولانا مولانا عثمان شتهار دار و با وجود کمال انتمندی و کبرین و وفور زهد و تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اصفاف داشت و در ماه

اسفندی

برج الاوی سنه اصدی و ستمه بایت جلالت بعام آخرت برافراشت مولانا برهان الدین عطاء الله الکرانی . بوفور علم و سرعت فهم و حدوث  
طبیع از کفر فضا و دانش و شکر و شستی بود و بعت مشرب و بل صحبت بل طرب و عدم تعین بر تمامی طرفها بر سر و غایت می نمود و ندی بدیدند برین مدرسه خان  
سعی مخفوف و خانقاه خاصه مغرب الخضره السلطانیه تعلی بنیجانب میرداشت و تعلیم فصل و کمال نقش افاده بصحایف ضایرب یاری از طلبه علوم میگذاشت از کمال  
مولانا برهان الدین در جهان محبت آیین بکلمه برین و در ماه رمضان سنه اثنی و ستمه بوقوع انجمن سید و از شایخ طبع او رساله ایست که در قرن چهارم در زمان ابوالفتح  
بابر میرزا ارمو تم کلک بلاغت انما گردانید حضرت مخدوم امیر خواجده محمد از سایر اولاد اکبر خاندان شاه بلکه از اکثر علماء فضایل بنا بحدوث  
طبع سلیم و سلامت ذهن بقیه قیام تمام داشته و در ایام جوانی تحصیل کمالات لغزانی نموده در علوم محفوف و مفول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشته و  
وفور و وفات حضرت در فنی تالیف و تصنیف انشا بر تبه بود که قلم سخن از این بزرگواران بجز و تصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپریادست در تحریر  
حکایات و تقریر و آیات در جردانست که باین صحنه تو صبیح آن را کافیه از جمله کمالات میشارد تالیف کتاب افادت آیاب روضه الصغیر بربنوت این  
دعوی بر بانیست معین و لطیف عبارات آن سخن فصاحت انما بوقوع انجمن بلیست برین و را تم حروف بنبیت بحضرت علاقه فرزند ندی ثابت دارد  
و بزبان گستاخی خود را در سلک شاکر و انس میشارد و سبجان اندک غلط کفر انقباض قطره بدیای عین بی و سبب و اقتباس دزدان خورشید و الاغایت بواجب  
نظم چه نسبت دزد را با بهر انور غیشاید حرف در معده کوبهر اگر خواجه که باشد آید ویم همی گویم که من شاکر اویم نه شاکر دم غلام که نیم بگر و خرمن و خوشه  
چشم غرض از انظار این شرف آنکه اگر کلک سخن که درین مقام پیش ازین در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب حضرت سالفه که شاید که مردم  
جانی نسبت مذکور بخود سنانی محل نمایند و گفتار این بمقدار داخل و کلاف داشته زبان اعتراض نگشاید لاجرم از اطاعت سبب بود و قوم  
قلم حسیه تمام میکرد اندک حضرت مخدومی را در او خرافات حیات میل لفظ و انوار شده از جملات غلایق دامن تبت بر حیده مدت کمال در کارگاه  
روزگار گذرانیده و اگر اوقات کتب سعادت اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیده و در ماه رمضان سنه اثنی و ستمه بواجب سطر عرض من  
سوء القینه از ان مقام بهتر در اجبت نموده بر بستر توفانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فرانس بوده و در دوم ذی قعدة شملت و ستمه انجنت  
ابا و جهان بر این حاجت فزای جهان تعالی فرمودند و وفات حضرت در شش سالگی دست داد و وفاتش در راجع بهار الدین عمر اتفاق افتاد مولانا  
خطیب الدین محمد اوم اعلم اعلم از زمان و فضل حکما دوران بود و در حایضه مرضی و از آنکه علل بر ایمینت انفاش سیجا ظاهر میبود و اما بصفت حسن  
خلق انصاف نداشت و در او بل سنه اربع و ستمه علم غریب بصوب عالم آخرت برافراشت مولانا نظام الدین عبدالحی طیب در جنگ  
احوال علاج مرضی دار الشفاء امیر دایت انما مغولی بود و چون حضرت ولایت پناه خواججه عبید الله طاب ثراه بواسطه عرض من حقس بهر اوقات ده از  
عالمین باب مغرب السلطانی طیب طلبید خواب حکمت مانی حب حکم بطرف سیر فقه توجیه نمود و بعد از آنکه از آن خرد و ستکام باز آمد بر بیداریت و توفیق  
اختصاص یافته روز بروز پاید قدر و منزلتش بالا گرفته و ساعت رباعت کو کب بخت و طالعش شمت استعلا پذیرفته تا کار بجای رسید که مخفوف نظر التفات  
خانقاه پسنیده صفحات شده و در حرم نیز در راه محرم اسرار صغار و کبار گشت و تا آخر خلایق در اوج جاه و جلال بود مولانا سمش الدین محمد روضه  
مقدامی شایخ زمان و پیشوای اصحاب زید و عرفان بود و قرب بهما دسال در سلوک طریق هدایت و توفیق سلسله سنیته حضرت خیر البریه علیه السلام و توفیق  
معنی نمود جمعی کثیر از زردیشان و طالبان طریقه ایشان هر روز باستان که امت ایشان می رسیدند و از باطن فرضه مباسطش اقتباس انوار سعادت  
کرده بر ادات فایز میکردید و از انجانب در او ایل ماه رمضان سنه اربع و ستمه مرخص گشت و در ایام مالو انی بنا بر حسن اعتقاد دی که نسبت به حضرت  
سلطانی داشت و صحبت نمود که ایشان در تجوید و کفین من شریط اهتمام بجای آورند و در هر موضع که صلاح دانسته جسد مراد فون گردانند و در روز  
شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را بلیک اجابت گفتند لیر نظام الدین علیشیرس از تقدیم غسل و کفین اتفاق اشرف و اعیان بهر اوقات حضرت  
صفاش را بعدیگاه بهر اوقات گردانند و در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر ایشان بود دفن گردانند تا پس از روزی چند بعضی از مریدانش بستم  
این حجره رفته و آن بر نیز از قبر برپا کشیده بکار دکا نقل نموده و فرود گشت برار حضرت بابی خواججه عبد الله انصاری عجمی شایسته دفن فرمودند  
این قطعه را که نوشته شد و امیر سلطان ابراهیم یعنی در تاریخ انوار حقه منوط گردانیده و روز و ماه و سال اتحادش را در یک صراع بر سر حد ظهور رشت







علامه

چند مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا بجل میانش در نوشت و آنجناب را استخار و لغرب و معانی خاص بسیار است از آنکه این نسبت  
 بخاطر بود و ثبت افتاد و میبینی ای ترا چون در عشاق پریشان کا کل قاعقت فتنه و سرفتنه دوران کا کل میجو و دیت که بر کرد و سرش بود حلقه حلقه سبزان  
 مه تابان کا کل و ایضا مولانا سیفی در باب تصانیع و یو ای اختراع نموده و در آن منظومات اشعار معانی بدیع درج فرموده از جمله آن ابیات این مطلع نجات  
 مشهور است مطلع تا بقصد جان بست خنجر من مان میبد به عاشق بخاره مان میگوید و جان میبد به مولانا یا ضعی از شا بهیر شعرا و خراسان بود و نظم فو تا  
 و حالات خاقان منصور است خاقان منصور چندگاه قضا و ولایت زاوه و محلات که نشان و مولود است تعلق بوی میداشت و بواسطه شگایت کائنات آن  
 ولایت از آن امر عاف شده بکلی بهت بر نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست که مطلع ملک شسته باب خضر کرد امان من بودی هنوزم  
 و در آن دامن جانان من بودی شیخ صوفی علی در سلک اعظم مریدان شیخ زین الدین الخوانی نظام داشت و از او ایل آیه صبی ماهانیت اوقات  
 شیب همواره بهت عالی بهت بر او و طایف طاعات و عبادات میگماشت جمیع کثیر از رویشان در خانه آنجناب ساکن بود و اوقات شریف  
 مستغرق فکر الهی کرد و اینده در بهشت تقیاس انوار سعادت می نمودند و شیخ صوفی علی در او از زمان خاقان منصور داعی حق را بهیکت اجابت گفته و در کت  
 و در خطره که خواج جمال الدین عطار الله در سر خیابان ساخته است تدفون گشت خواجده منصور سنگی مدتی مدید در عازمت استان سلطنت آشیان  
 خاقان منصور بهر سپرد و حسب کچر پس نهم و او خایان مشغول میکرد از نظم اشعار و قونی نام داشت و همواره غزلهای و لغرب بر لوح بیان میگماشت این  
 مطلع از جمله ابیات اوست که مطلع پرده لاله می دیدم و آغشته بخون یا دم آمد که مراد فتنه دل ز پرده بر و ن مولانا نظام الدین استبراه  
 میر آمد قصیده گویمان زمان خود بود و کبابی بطلب علم میر مشغول می نمود این مطلع از منظومات اوست که مطلع بیاع دل درین بیان سرای عالم فانی نال از  
 نشان که بار بار پشیمانی مولانا محمد بدخشی سجاوت کشار و بلاغت اشعار انصاف داشت و همواره بهت بر نظم متاع و تالیف قواعد آن فن میگماشت  
 مدت سی سال در عازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات که زانید و چند رساله در علم تمام فرم حکمت نصاحت انکار دیند از جمله تعجبات آنجنابان  
 متعجبم حسب سجا طر بود و ثبت گشت متعجبم را بخانه بر لبهای خندان جایی شد بطرف آب جوان مولانا لوز الدین محمد زیار کبابی از جانب  
 پدر بنظر مولانا جلال الدین محمد فانی بود و از طرف مادر دختر را ده مولانا شریف الدین عبدالقهار و او در اتمام جوانی در مدرسه اخلاصیه تحصیل نموده بجهت  
 علوم حوقل گشت و در مدرسه شریف سلطانیه مضرب تدیس رسید تا بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند ماه از آن امر معزول گردید بنا  
 بر آن فی سنه حسن و شکار از بلده فاخره به راه عقبه الاسلام برفقت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته در مسجد جامع بلده آفا در سن  
 آفا در فرمود و میرزا بدیع الزمان هفت و دو نوبت بآن درس تشریف میر و بهت بخواب مولوی غایت القیم و مکریم بجای می آورد و در آن اشاعه لایق  
 محمد بواسطه حب دخل در امور دیوانی و اشتغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که مضرب رسالت دیوان صدارت بدر و موقوف کرد و میرزا  
 بدیع الزمان این متمس را بقرا جاست آقران و او به سبب دخل در آن مهم خباب مولوی را تشری نام دست داد و کار بجای رسید که از بدیع سفر کرده بقصد با  
 رفت و تمهید اوقات حیات را در عازمت اولاد امیر ذوالنون سپایان رسانید و فاقش در شهر و منه ثلث عشر و متاعه در قند بار و قیاف و بهایجا  
 تدفون کردید مولانا معین الدین محمد اسرار می عمده مترسلان زمان خود بود و نظم اشعار نیز مشغول می نمود از حسن خط تعلیق بهره تمام داشت اکثر  
 اوقات بهت بر تعلیم و آعد آن فن میگماشت از جمله متون فائز تاریخ بلده به راه و ترسلی شغل بر نشات مناشیر و کتوبات در میان مردمان شهر است  
 و از اشعارش این مطلع را شنید و او را مذکور مطلع زمره است آنکه می بینی بر بری بکیر که از غوغای پیش می کند خاک سپر بر سر مولانا حاجی محمد نقاش  
 و دفون زمان خود بود و بهوشه نظم اندیشه امور عریبه و صو عجیبه بر حالیف روزگار میجوید و در فن بصورت و تدریس مهارت تمام داشت و چند کتابت  
 بر بختن خطی قصه ری گماشت بعد از تخریب بسیار و از کتاب مشقت پنهان جم طروف و او ای که سیاست باجی نجات بشکست اما رنگ و صفاتش با آنچه  
 می باید بود و از جمله مخرجات مولانا حاجی محمد صندوق ساعی است که در کتابخانه امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود  
 که جوی در دست داشت و چون یک ساعت از روز میگذشت آن پکیر چوب را بکنوبت بر نقاره که در پیش او بود و میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم  
 نوبت آخر گشت میکرد و علی بنده التماس و خدمت مولوی مدتی گستاخ را امیر علیشیر و او را از آنجناب رنجیده در مشوره سنده از بچ و متاعه که در بدیع الزمان



ممتاز و متقی می نمود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا به منصب صدرت افتخالی داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدگاه عالیشان  
 حضرت پادشاه علیه السلام محضر باریز رفته رایت تقرب برافراشت در شهر شش ماه و شش روز که میان علی پادشاه و آن پادشاه عالیشان  
 ماوراءالنهر مجار به وقوع انجامید مولانا محمد در آن معرکه شربت شهادت چشید از تیغ طبع آنجناب رساله ایست در فن مجار در غایت دقت و لطافت  
 و آن محفوظات مولانا محمد این معانی را به هم پیچید و در آن رساله مندرج است که تمام جوری خوب بود و بدیدم رفت از دل من محبت همه اشیاء بغیر و حسن  
 امیر کمال الدین حسین ابوریحی در سلسله خضای سعادت خراسان نظم بود و در غفوان او ان جوانی از باور و بهر راه آمد و بحصول علوم مشغول  
 نمود و در آن شان مجلس شریف کجیک میرزا افند و شاه زاده او را مصاحب خود ساخته ابواب حسان بر روی روزگارش گشاید و اما در وقتیکه میرزا  
 کجیک غایت چه فرمود امیر حسین با وی مرافقت نمود و بعد از رفتن شاه زاده از توقف پشیمان شده از غرضش شگفت لیکن بحسب تقدیر ملک قید و روان سفر  
 بلکه دیگر خبرش نتوانست رسید و چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد و در تبریز سعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند  
 سال در آن ملک اوقات گذرانید و بطن بلوف باز آمد و بخدمت امیر علی شیر سیستانی طوفان لغات شد از غایب و اوقات که امیر حسین را اتفاق افتاد  
 یکی آنکه در آن و آن که ملازمت امیر علی شیر می نمود و آنجناب در ارباب سالت سلطان یعقوب میرزا نازد فرمود و مقرر کرد که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی و دیگر  
 کتب فلسفه از کتابخانه خاصه سانه جهت قاضی علی و نواب آن درگاه برد و در وقتی که جناب سیادت بآی آن کتب را از مولانا عبد الکرم کتب بداریست  
 خدمت مولوی سوکرده فو قات کی را که در حجم و جلد کلیات مولانا عبد الرحمن جامی مشابیهت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتاب را احتیاط نمود و دیگر  
 کتب و تبرکات مصنوعه ساخت و چون بلازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و شکیش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق او را پرسیده و زبان  
 مبارکت گذرانید که درین سفر بواسطه بعد ساخت مول شده باشی امیر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که عالمت در پیرامین خاطر میگذشت  
 سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن به خشنود و جناب سیادت تا می فرمود که کلیات حضرت مولوی که محقر حضرت سلطانی خیمه ملازمان قاضی  
 فرستاده اند بهر راه و ششم و هرگاه اندک ملاقی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت تاب می انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشایخ  
 نایم و امیر حسین کس فرستاد تا آن جلد را بچسب آوند و چون باز گردند معلوم شد که فو قات کی است نه کلیات جامی لاجرم جناب سیادت تا می از چند حقیقت  
 مستفصل گشت و ازین خبر دیگر منظور نظر التفات امیر علی شیر نشد و در او اخراجات حیات خاقان منصور بنیخ شافیه سلطان بدیع الزمان میرزا او را  
 بشیخی آستانه علیه شایسته منصب کرد و در شش ماه و شش روز که میان و شش ماه آن منصب را با بر صدرت مبدل ساخت و در شش و شش ماه که بدیع الزمان میرزا در میرا  
 بود امیر حسین از صدرت به خفا نموده با بیور در رفت و یکد و سال بعد از آن گذرانید و در شش و شش ماه و شش روز که میان و شش ماه آن منصب را با بر صدرت مبدل ساخت  
 درگاه عالیشان نواب کامیاب شاهی گردانید و امیر حسین سعادت ملازمت آستان ملایک آستان مشرف گشته مسئول انعام و احسان مراجعت نمود  
 و در وطن بلوف و مسکن بهر و یعنی ولایت ابور در حل قامت انداخت و در شش و شش ماه و شش روز که میان و شش ماه آن منصب را با بر صدرت مبدل ساخت و از جمله محبتات آنجناب  
 این معانی است که در آن بر خاطر بود ثبت افند و معانی شایسته بازی که طرح عدل افکند نام خود در کین دولت کند خواجه ناصر الدین ابوالضر  
 محمده با صنایع سیرت و شیم مرتبه و لطف طبع و صفات و ذین و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده و موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل سائر  
 بزرگی و سعادات از سایر کارگران ممتاز و متقی می نمود و آنجناب در سلسله اولاد عظام خواهر نموده که علم گشته رقم در ذیل وقایع ایام ده  
 سلطان به عید که مناسبت او طرب اللسان گشت نظام داشت و نسبت بسیار شایع خاندان عالیشان سلطان ابوسعید البلیغین در ستره بواسطه  
 و نور علم و فضیلت رایت نفوذ می افراشت و چون آنجناب را از مال اول اهل عذر نزد یک رسید دار و عده جمع که از اشرار و قریب نشین بود بطمع جرات  
 و متکلات خواجه نمواند و معذب گردانید و در آن شان اعراض نهانی بر آن عادی کمالات انسانی نموده کرده و توجیه عالم باقی گردید از اسفار بلاغت  
 آمارش این مطلع بر خاطر بود نوشته شد مطلع ماند صبر و طاقت آتش غم چون نمود تیرم از آن چون شعله شمیم می صدر بار و بر خیزم مولانا سلطان  
 علی مشهدی بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط و نسخ و تعلیق آنقدر مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متفحصین و متماخر  
 منوخر ساخت و در زمان خاقان منصور بمواریه با شارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علی شیر کتب نسخ شریفه میرا دخت و کاتبی نظم شایسته میرزا

میکناد از بجز این مطلع ثبت افتاد مطلع کل و در بهار زمان رخ گلگون نونه الیت چون شکست من که از دل بر چون نونه الیت و آنجناب فی سینه عشر  
و متعانه در شهر مقدسه در گذشت و بعد از آن بقیه متبرکه که مدون گشت امیر صدر الدین بویسن الحسینی و لایحه میرزا علی الدین عبدالاول بن میر حسین  
الدین و قتی بن امیر صدر الدین بویسن بود که شمه از علوشان و او را خاتمه سوره اللسان در آستانه ذکر کار بر زمان خاقان حیدر ثبت نمود و امیر صدر الدین بویسن  
با وجود شرف نسب و فخر فضل و کمال نیز انصاف داشت و سالها در مدرسه شریفه سمر بامان و مدرسه بدیعیه و مدرسه غیاثیه تعلیم داشت و نقش افادت بر  
صحایف خواطر طلبه میگذشت و در زمان پهلایان محمد خان شیبانی بر دیوار خراسان منصب احتساب علی بن سیاه تاب گشت و یکدو سال در غایت امانت  
و دیانت بطور آن امر و دست به آلاخره بطیب نفس از سر آن منصب در گذشت بعد از آن بوجوب سیر که حاکم پنج بود با بجا بود نمود  
و قیام میرزا منصب شیخ الاسلامی علی را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین بویسن از آن زمان تا وقتی که حکومت قبه الاسلام پنج بکسرت ایالت منصب  
و بوسطه سلطان تها که در کمال اعتبار و اختیار در آن دیار روزگار میکرد از آنجا که بعضی از اهل شرافت نزد آنحضرت زمان بقیه کشیدند و خرمین آن  
سید عزیز با بیک پسرش سید ابوالوفانام با و خا بردادند و اکنون دو پسر دیگر آنجناب میرزا ابوالصفا و سید ابوالقادر بلده فخره براه تشریف  
دارند و در کمال صلاح و تقوی بهمت تحصیل علوم و کتاب فون منقول و مکتوب میکارند امیر صدر الدین بویسن بر اینهم مشهور می عمده علماء زمان و  
فاده سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسه شریفه سلطانی و مدرسه بدیعیه و خاتمه خلاصیه با و در شرف فاده  
قیام نموده و در شهر شرف عشر و متعانه رایت غایت بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر خسته سیر با و کار گذشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و این  
و در جوانی فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی انصاف دارند و بمواره بهمت برافاده و استغاده میکارند و امیر محمد امین در مدرسه خلاصیه بویسن  
منصب تدبیر شرفیال میفرماید و امیر محمد حسین در مدرسه جلایه فاده قیام نماید و برادر امیر بر اینهم امیر عبدالعلی نیز در سلک علمای عظام بود و در زمان  
خاقان منصور و محمد خان شیبانی چند سال ابر احتساب شرفیال میبود مولانا فصیح الدین محمد النظمی حال حاضر بعلوب و تحریک علوم معقول  
و منقول راسته بود و در فن ریاضی حکمت سرآمد فاضل دوران مینمود طبع سلطانی حدیث تحقیقات موفعات علماء و متفقدین و در سبب تحقیق مظهر  
مخفوفات مصنفات فضلاء متاخرین و معرب حضرت سلطانی اگر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرده و آنجناب با خواند  
بغیر نموده شریفه تعلیم و تکریم بجای می آوردند درین مدرسه خلاصیه و مدرسه غیاثیه و مدرسه بدیعیه کابری مفا و احیاناً افرادی تعلیق با خواندند  
و آنجناب در شهر شرف عشر و متعانه بواسطه بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسایق این کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از براه  
رایت غایت بجای بفرافراشت و چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین بویسن که دامادش بود بسر برد و در او اخر سینه عشر و متعانه  
روی عالم آخرت آورد از تبحر طبع بلاغت آیین مولانا فصیح الدین حاشیه مذکوره و شرح اربعین نام نووی و شرح نایه عوالم  
و حواشی مختصر مطول و غیره با سالتا در میان فضلا مشهور بود و طلبه را از مطالعه آن رسائل فایده تمام روی مینمود امیر بویسن بان الدین عطارد  
در غفوان او ان جوانی از بلده نیشابور که منشاء و مولدش بود بداد تسلطه براه آمده بکسب علوم نمود و باندک زمانی تکمیل کفر فون کرده و منصب شرفیال  
امثال و اقران در بود در علم عروض و صنایع و بدایع شری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه شریفه سلطانی و مدرسه ریفه خلاصیه  
بهمت بر تدبیر میگذشت از تصانیف شرفیال ساله قافیه و صنایع و بدایع شری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه  
صنایع و بدایع در صنعت بهمت مذکور قطعه کجده الله که شد حاصل جهان را رونق کامل به فراغت شامل زهدل خسرو عادل شرف غازی که در بیجا چو شید  
بهر بر آسائو نازیم او اعدا چو ربه خائف و بیدل سبب سلطنت سلطان حسین آن صفه رسید ان که نام رسم و نشان زو ستانش شده باطل  
و امیر عطارد اندر او اخراوقات حیات و بده طابری از زو بیت اشیا عاقل گشت و از بلده فخره براه مشهور مقدسه رضویه علی راده با تحفه اسلام  
و الحجه رفته و بواسطه شوال سینه عشر و متعانه در گذشت شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی غیره مولانا جلال الدین ابوزید بود و بقیه خط  
عاطر و زلفش از سایر شایخ زمان تمیز و متمی میبود جو دو خواهر آنجناب نهایت مداشت و همواره در غایت خوشحالی بهمت بر صنایع  
حصار و وار میگذشت خاقان منصور بصفت با آنجناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک میکرد و هر سال یکدو موبت بهوران رفته و باره میسر

سلطان نظام و احسان بجای می آورد و اما محمد خان شیبانی خدمت شیخ نامیده و موافقه نمود و چنانچه دیگر در واد سلطنته پناه نداشتند و بولایت قزوین  
 شافیه انجاساکن گشت و در شهر سنه احدی و عشرين و ستتمه بی نام افتاده در گذشت سید نظام الدین سلطان الفی الموسوی با چهار زن  
 و تقوی و ارشاد فرق برای بغایت مشغوف بود و پیوسته همه سوانح حتمات مردم بخاره کرده و اوقات تقریر می نمود و بنا برین بجزاب بین منگوش  
 و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور اتفاقات آنحضرت پایه قدر و منزلتش را مثال از قرآن در گذشت و پسرش سید فضل بصفت فضل و وقوف در نظام  
 ترکی و فارسی اعتقاد داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چندگاه بهمت بر پیش روی خونیگاشته و فاسات سید سلطان الفی در شهر سنه  
 احدی و عشرين و ستتمه دست داد و انتقال سید فضل بعد از پدر بچند ماه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سید سلطان  
 فرمایند قطعه سید عالی نسب سلطان الفی آنکه سکنیش خرد را بل تعین میرا چون خواب می نویسه بود سال فوت اوست میرزا بپن خواجده فی  
 و لید خواجده نعمت الله قزوینی بود که چندگاه بوزارت سلطان سعید قیام می نمود و آنجناب بصفا و حسن سلیم و ذکاوت و شیخ نظام از سایر شراره و کار و فضلا فرج  
 منقاد میسازد تمام داشت کابی در سایه تربیت امیر نظام الدین علیشیر سیر برده احویات بهمت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا میکاشته دیوان غزلیات  
 آنجناب مشهور است و این مطلع در آن دیوان مسطور که مطلع بسی خود را در آب دیده چون ماهی وطن دیدم که مانتابش را بکام خوشتر دیدم و ده  
 خواجده صفی در شانزدهم شعبان سنه احدی و عشرين و ستتمه اتفاق افتاد و چه ضبط ماه و سال مذکور بسبب طبع امیر سلطان ابراهیم امینی آن ترک آغاز نهاد  
 قطعه چون صفی آن چشم خرد را مردم در برابر جل گشت بنان چون انجم بر نید دل از من که جدا شد تا رخ گفتم زبات آمده روز دوم شیخ فصیح الدین  
 ارشد اولاد شیخ زین الدین جوانی بود و تکی مدید و سر فرار جد خویش بر خاچه تقوی شسته بصیافت صادر و وارد قیام می نمود و در سنه ثلث و عشرين و ستتمه  
 که من شرفش قریب بر نود بود و در گذشت و بعد از اقامت مراسم تجوید و تعین بعد از آن مراد مد فون گشت امیر نظام الدین عبدالقادر در سلک  
 اجده سادات و علما و عظام فاضل و نقبا انظام داشت و در زیان خاقان منصور رساله دارد مدرسه شریفه سلطانیه نقش افتاده بر حاشیه صحنه طلبه میکاشته  
 منصب حلیل القدر نقابت و امر قضای محکمت خراسان مدتی مدید متعلق بآنجناب بود و در کفیل این مهم بطریق امانت و دیانت سلوک می نمود و وفاتش  
 در شهر سنه خمس و عشرين و ستتمه اتفاق افتاد و قلم مجتبه رقم در بیان تاریخ آنوقت باین رباعی زبان بر کشاد و رباعی عالی سنی که بود و در دین فاخر در علم  
 یکانه و فضیلت مادر شد سوی ریاض خلد و اند تاریخ انوس جناب میر عبد القادر مولانا با لقی از ارباب قرین حضرت اشرف الانامی هوای  
 عبد الرحمن الجابی بود و در نظم مثنوی از سایر شراره زبان کوی تقوی میر بود اکثر کتب شریف نظامی را مانند لیلی و مجنون و حسیه و عین و بهمت بیکر تنج کرد  
 و در برابر سکنه نامد نظره نامه موی نظم آورد و اوقات نظم فو حات نواب کامیاب شای می نمود اما توفیق تمام نیافت و در سنه سبع و عشرين و ستتمه  
 بعالم آخرت شاف مولانا حبیب الله معروف که بصفاست بیان و طلاق لسان مصعفاست در تاریخ وفات آنجناب کوی قطعه از باغ و بهر تانقی  
 کلام رفت سوی ریاض خلد بصیش و صد طرب جان داد و در بر و ضه پاک رسول گفت روحی فداک ایضنم بطیعت رفت از جهان گوی  
 که بود لطف شراره آشوب ترک و شور عجم قنده عرب تاریخ فوت او طلبیدم عقل گفت ارشاعر نشان شنه شاعران طلب امیر رضی الدین  
 عبد الاول پدر بزرگوارش امیر نور الدین محمد امین بن امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین رضی بن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود و والد  
 ما بعد از در سلک سادات مکریمات مولانا کمال الدین عبد الرزاق متون انظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود و در کمال فضل و انسانیت و غیا  
 تقوی و صلاحیت طبع لطیفش در ک اسرار علوم و فنون شرفش حاوی فنون محسوس و معنوم و غفوان او ان شایب انحصیل تاریخ گشت و در مدرسه شریفه  
 عیانیه و مدرسه بدیعیه مدرس شده پایه قدر و منزلتش را مثال از قرآن در گذشت و چون چهل و سه مر حله از بر اهل زندگانی طی نمود در شب شنبه یازدهم  
 دمی چه بنده و عشرين و ستتمه از عالم فنا بدار بقا حلت نمود پدر عالی کمرش امیر نور الدین محمد امین که من شرفش از بهتا و مجاور بود و ارشاد به انصاف  
 جاسوز و حاد محنت اندوز افغان گریه و زاری و ناله و اشک باری با وج فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال در فراق آن عزیز مفضل کمال  
 در گوشه غیبت الاخران جان و طلال نشسته زبان حال قال مصنون مقال الاسفا علی یوسف کویا که اندید و بعد از چند ماه که آن سیادت پناه در منقار  
 فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه اوقات شریفه صرف داشت در بعضی گشته در او ایل ربیع الاخری سنه عشرين و ستتمه رایت عنایت بجو

خواهرزاده





و در این اوقات در مدرسه غیاثیه و مدرسه اسلامیة ابواب درس و افاده برکشاد و مولانا صدر الدین محمد زبیر در سبب مولانا زین الدین محمود و مولانا زین الدین محمود و آریام دولت شاهی بواسطه بعضی از ضروریات حلال و وطن خستیدار کرده اند و از دارالسلطنته برآه قدم در طریق مهاجرت نهاده روی بصوب ولایت سیستان و قندهار آورده و حالاً در قندهار بمشغول غیایت حکام بوده بفرار غایت اوقات میگذرانند و طلبه را از نیاز طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراحم افاده بنظر میرسانند عارف صاحب کمال شیخ جلال بواسطه بدایت ازلی در صخره سر از روش والد ماجد خواجہ محمد بن حمید الملک که در سلک اعاظم اهل قلم نظام داشت احتیاج بنواید بهت برسلوک طریق اهل تحقیق کما شست و دست ارادت بحجاب بدایت محبت مولانا نمیش الدین محمد روحی روحانقدر روح داده و قدم احسان توفیق طریق مرضیه نقشبند پیش گرفت و باندک زمانی زنی بسیار کرده فضا باطن فرخنده میباش از نواد فریاد کمالی صفت اصدا دت پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ غلام الدین فضل الله بپوری که در آن زمان در سایه مهر لا جوردی مثل اوساکی بود بدارالسلطنته برآه تشریف آورد و شیخ جلال را بخانه شوق بحاجت خود کشید و با پیوری و برو شیخ جلال محبت سال در صحبت آنحضرت گذرانید و بعد از آن بوطن مالوف مراجعت فرمود و حالاً در بلده فخره بزم مسجد جامع بمقصد کتب و خط و نصیحت خلایق مشغول بنیاید و بنحمان مؤثر در ویش نه بسیاری رشته لبان با و بحیثیت را بآب حیات بدایت میرساند مولانا قاسم علی از جمله اجداد کرام است و بکرم دانی و سخاوت جلی القیاد تمام دارد و از مبادی آیام صبی و اوایل نوجوانی هواره بهت برکت کتاب علوم محسوس و مفهومی میکار و از صنعت زر کوبی و زر کشی نیز بغایت صاحب و قوتست بصفت زهد و رشاد و صلاح و صدا و موصوف و معروف بکذا و این حج اسلام و طواف روضه مقدسه حضرت ایلانام علیه الصلو و السلام فایز کشته و از بحال سلامت نفس تعلیم اندیشه غیر نفس خیر خدای حریفی بر لوح خاطر نوشته و انتخاب و در کتاب امیر خان موصوف در بلده فخره بزم بکلمت مشغول بود و بنا بر استعداد ملک سلطانی محمود از وطن بفر کرده بحاجت سیستان توجه نمود و تا غایت در آن ولایت ساکن است و در کمال اغراض و احترام بر سنده افاده و تدبیرین ممکن مولانا نمیش الدین برومی در زمان خاقان منصور از وطن اصلی برآه آده فخر تحصیل علوم نمود و در اندک زمانی بدرجه کمال ترقی فرمود و در غرض فایض الانوار مغرب حضرت باری خواجه عبداللہ انصاری همی منصب تدبیر منصوب شد و در شوشویه شسته و شوشویه از خراسان توجه و بچکان گشت و چنان موقع میثود که حالاً در شروان با فاده قیام بنیاید مولانا اسماعیل تبریزی در علم و کمال از قرآن مولانا نمیش الدین برومیست و او نیز در سینه مذکوره از بهر حاجت آذربایجان رفت مولانا حاجی محمد تبریزی در سلک علماء محقق و فضلاء مدقق نظام دارد و در سینه مذکوره از دارالسلطنته برآه بحاجت ماوراء النهر فرستاده بنظر ترتیب عبد اللہ خان شد و منصب صدارت سرافرا گشت و بعد از چندگاه دست از کفیل آن بخل باز داشت و حالاً هم در آن بلده ساکن است و بدین و افاده شغل بنیاید مولانا عصام الدین بن اسمیم و لایمونا عیاشا سفر ایست و بلیه و آخری مولانا عصام الدین داود خوانی که صدر و اسناد سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین بربسم بطبع و حدت دین و کمال علوم محسوس و مفهول و مهارت در فنون و موقوف بر اهل علم و عالیشان است و در زمان خاقان منصور یکب کالات شغل نموده بود و ترقی فرمود و در مدرسه شریفه شاه رخ میرزا مدرس کشته ابواب افاده بر روی روزگار طلبه شود و در ماه حجب شست و عشرین و ستمایه بواسطه حدوت بعضی از امور که بکریان مناسب سابق تاریخ نیست از دارالسلطنته برآه بخار شافت و حالاً در ولایت موطن است و از نواد نظام و احسان عبد اللہ خان محفوظ و بهره و بر میگردد امیر جمال الدین عشاء الله سلمه الله و با فاده سنیته شش ملاطیف اکابر و اشرف آیام است و عیبه علیه السلام جمیع اعاظم اولاد بجا و خیر الانام لوی خیمه مهر نورین مطمح اشعرا و از سر رکبت الکی صحیفه خاطر عالی ماثرش همیط لوامع تحقیق اجاب حضرت رسالت پناهی بحسب سلیقه بخواهر و ابر علوم مشغول و عفو در کلمات در مخزن باطن حجبته میباش مخزون تیر خاکی سبوی از شارق جمال حجبته ماکش طالع و ششده آثار فضایل و رضوی از سبب فضایل علم کمالش لامع رای عالم آرایش کشف اسرار عالم تیرین طبع کمالش طلال معصنات مواقف قبول نظم زبانش مظهر اسرار تحقیق صمیمش مظهر نوار توفیق جمال دین برین زبانش علوم شریع واضح زکامش ز توضیح بایش کشته روشن بر ابل علم بر کمالش بر فن و آنحضرت مانند علم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر فایز کشته و در سایر اقسام علوم دینی و انواع فون یقینیه از محمد ثابان استحقاق در کشته چند سال در مدرسه شریفه سلطانیه در کبندی که حالاً بجزه حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدین و افاده شغل داشتند و در مقصد کتب و در مسجد جامع و دارالسلطنته برآه بتعلیم بدایت ازلی نقش ارشاد و بصیحت بر لوح خاطر اعاظم اشرف و اکابر یکیشند اما حالاً بنا بر حسب غزلت و کوشه نشینی امثال این

امور الهیات فی کماله و تعالی و اوقات خجسته ساعات و تشریف طاعات و عبادات ساخته با عارفان و ثقات اخروی شوقی میفرماید سلاطین نام و حکام اسلام با تمام  
 ارادت و اعتقاد و لذت آنحضرت را بر دوش نهاده و واجب میدانند و در ترفیع حال و فراخبال خدام عالی مقامش طریقه شفاعت مبذول میدارند بدینجهت میگویند از  
 مؤلفات فصاحت حضرت نقابت مجتبی و رفته لا حجاب قلیتی و آلاله احباب و اقطار فانی شهرت تمام دارد و بی شائبه شبهه عقل در آن نظیر  
 آن کتاب افاضت مآب را در آینه خیال محال بشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر شیخ الدین محمد که بزرگ شاه مشهور شده اند فیض و کرم و علم  
 و فنون بیایم علم حدیث یکبار زمانه و بموجب یقین حضرت واقف اندازند بر بانه و بر غیره مذکور و قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلواریم در سنه  
 قیام نمایند و بنده از طایفه ملائمت این درس نموده از نیاز طبع نقاد آنجناب تنقید و بهره و دیگر دینخواه عبدالرحمن و الداجدش قاضی خواجه کلان  
 سالها فراموشی در بگذرد و فخره براه بنابر فرمان خاقان منصوب فضایل شریفه میرداخت و قاضی اندک کم بوده و غایت فرق نام را بر حسب فتوی علماء اسلام  
 میرانجام معزول میباشند و جناب خواجه عبدالرحمن نیز در ایام دولت محمد خان بیکانی دوسه سال منصب قضا منصوب گشته قائم مقام پدر بزرگوار خود بود  
 و در مدرسه کوهپشته و آقا بدرس و اخذه سیر قیام نموده و فی الواقع خواجه عبدالرحمن از قسام علوم و انواع فضایل بهره تمام دارد و آقا بواسطه کمال علم و تواضع  
 و عدم مساعدت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و بیسالی اوقات میکند و مولانا شمس الدین محمد بعضی بسات طبع و لطافت ذهن تحقیق  
 مسائل علوم و دقیق در مباحث محسوس و معنوی و مثال زبان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار گذرانیده از شرایط امانت و دین داری دقیقه و مکرر  
 میکنند و در تدریس یک متعه اندر رشته شریفه سلطانیه تعلی باجناب است و اگر تطلبه از الساطفه براه آن درس رتق و تموده از نیاز طبع نقاد آنجناب افاضت شایسته  
 محفوظ و بهره و دیگر دینخواه عبدالرحمن میرم پدر عالی کمرش خواجه علاء الدین را در بزرگتر خواجه فضل الدین محمد کرمانی بود و سالها بوزارت  
 بعضی از حکام و سلاطین قیام نموده و باجناب از جناب مادر برادر امیر سلطان ابراهیم یعنی است و بطبع طبع و خدات ذهن ناظم نظام فضیلت و جزوه  
 بی در علم سابق مهارت تمام دارد و همواره همت بر برانجام عظیم تمام دیوانی یکبار و دهر از مزاج بغایت مشغوف و بمکارم اخلاق و محاسن ادب مشغول  
 اشعار ابرار خواجه میرم سبب است الفاظ و وقت معانی مشهور است و این پیش که در غایت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفته شده باشد و خواه  
 مذکور است باله تحت العرش ماه را مطلع خور که در حاکم را مولانا کمال الدین شاه حسین کاشی در ایام شباب و او ان جوانی بر تحصیل فضایل  
 موفق گشت و پایه قدر و منزلت در نظم شعر و تمام افضلا سخن آرادر گشت امیر نظام الدین علیشیر السنت باجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب باطن  
 و احسان بر روی روزگار شکیب و دلال مولانا کمال الدین شاه حسین در منصبه و به توطن دارد و از هر زراعت همت بر کسب وجه معاش میکارد و این مطلع  
 از جمله محفوظات اوست که مطلع چه سان بود و شب غم و زین چنان باشد و اگر روز چنین است شب چنان باشد و ایضا این معانی با هم شای از نیاز طبع طبع غایت  
 سمات آنجنابست و تمام نه و زاهد اندیشه فی الصنم عفت از بیو بار جای هم مولانا جلال الدین کاشی از جناب پدر بنده مولانا جلال الدین محمد  
 غانی است و از طرف مادر در سلک اخفاء شیخ زین الدین خوانی نظام دارد و باجناب در اوایل حال ولادت شاه غریب میرزا میکرد و او را بنوا بدنام  
 و احسان بهره و میکشید و بی ارباب که بحر آن لایق بسبب کتابیت شاه را ده و او را از امر خدمت معاف داشته جناب مولوی خنده کاه در  
 اطراف بلاد خراسان سرگردان و بسیار اوقات میکند زانند و چون آن ملک در حوزه تخرنوب کامیاب علیه شای در آمد مولانا کاشی بهره شایسته  
 ساکن شد تا کاشی کاش نپرداخت بنابران در مشورته و مشرب و ستانه قصیده شهر آشوب در خدمت تاج حکام و امرا و سادات و علماء و اشرف و  
 اعیان براه در سلک نظم کشید و آن ابیات بعضی امیر خان که در آران والی خراسان بود رسید به بعضی از ابیات قطع دست و زبان مولانا کاشی حکم فرمود  
 از غایب آنکه با وجود وقوع آنحال جناب مولوی حالا بزبان صنیع نظم بنماید و بدینور سابق زبان نظم اشعار چه و بزل میکشاید از ابیات قصیده مذکور است  
 او شایع بطور و ثبت افتاد و ثبت غرضه شهر میری چون پدر آنحضرت در کشت رستم خورشید کلید راست حافظ علی ولد مولانا نوال الدین محمد غوریانی  
 که بطبع طبع حسن خلقی انصاف داشت و چند سال منصب صدارت و استادی ابوتراب میرزا منصوب بود و حافظ علی نیز بخت ذهن و وجودت شعر  
 موصوفت و اگر خطوط را چون نویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت بسیار دارد و چنانچه قصیده مصنوعه خواجه سلمان سادجی را سه چهار نوبت تبیع نموده  
 و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افروخته و مطلع کمالی از آن قصاید است که مطلع حریم حرمت کوی تو بخت ابرار ستمیم کنت موی تو راحت احرار و در صنعت



حال او باد پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقه فضلا و اهل سیر و طایفه سحر و مردم دانشور در دار السلطنه همراه و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند و در سائیه تربیت و رعایت آنحضرت بهراخت میخویدند و ذکر مجموع ایشان موجب بطولیت و اطباء و احتیاج ازین منی شونده ستوده اولوالالباب هم خاتمه سخن که از عساکر بیان را بصوب ذکر کشته از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد و انعطاف میداد که کیفیت استعلا روار دولت محمد خان شکیبا را در ولایات خراسان بر طبق عرض نمیدانم و پیش قلم کشته لیکن قوت تحریر کم باد الطاف الهی بر بزم خاتمه توفیق باد یا ورم نادیم این داستان را اختتام رویم سوی دیگر حسب الامر گفتار در بیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین کورکان در منصب سلطنت و جهانبانی با اتفاق ارکان دولت حضرت اعلیٰ خاقان فرزند دوسم مکانی برداشت صمیمه بنو عطار دانشور حقیقت این سخن منصور را بدو که بسبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه است که هر چه در کار خاندان الوهیت صفت و جمعی پذیرد نمونه آنان در سرکار سلطنت صورت و جو دیگر پس بجای آنکه انتی مانند حضرت خداوند جل جلاله از جهت مشارکت متزه و میراست میباشد که در قیامت پادشاه نیز عیب مسامحت پاکیزه و معرا باشد تا سائیه وجود فانی و بختی تواند بود و کما یجب و منعی بمصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود و سلطان کی سرچو خدای جهان کی است و اگر بخلاف این منی دو کس با شریک شمر و کشور در واری عیبت و لشکر و اماند که شریک باشد بر آینه طبع آنکه که میگوید که آن فضا الهیه الا بقدره تا علی اسرع الحال تمام ملک و مال اختلال باید و شرارت فساد و بروجیات احوال فرق عیاد و اطراف بلاد تا بدیع خود را بود و پادشاه اندر ولایتی چنانکه کما یصلح میفرماند فی غیبه واحد و بدین معنی است و کیفیت مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور حضرت انما شایان دعوی شرح و اتمام آنکه چون شاه زادگان عالی مرتبت و امارکان دولت از تعزیت حضرت خاقان منصور باز پر و اختتام مشورت آنکه میرزا بدیع الزمان را متعلقا منصبی منصب سلطنت یا آنکه میرزا مظفر حسین را بدین امر آنحضرت شریک گردانند آنجهنما ساهخته بعضی از آنها که بنزید فرست و کیست از امثال و اقران بسیار داشتند بقل لطف تقریر بر لوح خاطر نگینان گاشته که نسبت است که سلطان بدیع الزمان میرزا که اس و باشد اولاد امجاد خاقان منصور است و جبلت بی حلیش بر تهدید اساس حکومت و احسان مظهر به اعتلال و پشاه باشد و نسبت مظفر حسین میرزا طریقی شفت و او متسلوک داشته کی از محاکم خراسان را با و مسلم دار و ناسایر شاه زادگان که در اطراف ولایات با یالت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده حال استقلال بر این جوان طر کذرا نند و زمره از مردم کوته نظران را می دانند پسندیدند و جانب لغت کفره گفته مناسب چنان نمایند که بر و برادر بر و افقت بیکدیگر متعهد است سلطنت کردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا بن الجابین بجای است صورت مخالفت روی نمایی یکدیگر ککان را در محاکمات بحال بد اخلاص ماند مصراع آری با اتفاق جهان میتوان گرفت و بدین باب قال و قبل میرزا بطول انجامیده حمد علیا خدیجه بکی غاکه و الله مظفر حسین میرزا بود و اختیار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد بن دق بر لاس خصوصاً میرزا علی بیگ اصلاً با منعی از منی نماند که بدیع الزمان میرزا متعلقا منصبی امر پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکریان حمد علیا مستشار الیها و امر بر لاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته در رجوع به رجعات او اخذ می نمودند احدی شمر و ستاره در مسجد دار السلطنه بر آه خطبه بنام بر دوشاه خوانده شد و ایضا در یک سکه اسمی ایشان را نقش کرده و در تختجات بان مرتبت و بلوکات و تحفات آن ملکه فخره را بحسب جمیع تقسیم نمود بعضی تعلقی به کای سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت و بعضی بدو آن مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت و سایر ولایات که در دست تصرف داشتند بر اینموال قسمت یافت و صبط ضعی از توقعات محاکمات محروسه و عده صده و بدیع الزمان میرزا شد و بعضی دیگر در خطبه تصرف صد و مظفر حسین میرزا در آید منصب حکومت و دار و یکی دار السلطنه بر آه از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا با میر نظام الدین شجاعی طغائی تعلقی گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاس حکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با و می مشارکت جست و محمد کور بنیاست امیر شجاعی و محمود و ملک با شارت امیر یوسف علی با بر شکی منصوب گشته و امیر نظام الدین در ویش بیک ترکمان که در سلطنت امرا بدیع الزمان میرزا انظام داشت که توالت اختیار الدین شد و نام اختیار صدارت بر تو بدیع الزمان مظفر حسین کورکان در خطبه و دایست امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمیع امرامرا و وزرا خاقان مغفرت انما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشته بعضی بخدمت ابوالمنصور مظفر حسین کورکان شافقت و طایفه بر و پادشاه را ملازم بودند و حاج محمد قستانی و خواجه ملک ناصر الدین تونی در دیوان میرزا بدیع الزمان میرزا در منصب اشرف ایشان بخواجه معز الدین حسین خواجه

سازند  
۳۵۲





روزیک که در آن زمان حضرت یار الدین نجم از خواب باز کرده از میر محمد علی اثری یافته و خبری شنیدند در بحر حیرت افتادند و امیر در پیش سبک بلازمت  
سلطان مدعی الزمان نیز شایسته در رعایت محال و انفعال کفایت حال معروض داشت و همان روز از کوتهای معزول گشته امیر نظام الدین خان محمد کوکنان پیش قدم  
مقام شد اما میر محمد علی سبک در عرض سه روز آن مسافت بعید را از راه غیر معمولی پیاده و وصول مقصد یک پست میرزا مقدم امیر محمد از انصهارات  
از دیاد دولت و قبای تصور کرد و او را با نظام خلع فاخره و نقود و اخیره و اسبان کرد و آن و اشتران کوه که بان و حمیه و حرکه و شامیان و بارگاه و  
دیگر ایالتی که فراختر نسبت آن شاه زاد و مظهر لو تواند بود و مظهر و سرفراز ساخت و بدستور و الدخف و خوش در بر و دیوان مهر عنایت کرده حکم فرمود که  
امرا و دیوان توپچی و مال بی و قوف و کسب و استوای خباب امارت تا یکسج همی را فیصل بنهند و امیر محمد بهر اقبال نیت و دیگر مهند امارت تکلن کردید  
و زبان عال و فال بشکر و در ذل اقبال کو یا کردانید ذکر عبور نمودن ایل ایلان بهرمان محمد خان شیبانی ابرج و کشت بافتن انصرب تیغ  
امیر شیخ الدین و الوان و آن و آن که تیر انتقال خان منصوب بود در حیرت پادشاه و غوغو و گوش بوش رز دیک و دور رسید محمد خان شیبانی که  
سایه های فراوان و نظار و چنان روزی میکشید ایلان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان بخت ولایات ایران نامور گردانید و او را کتاب نموی که گشته ناگوار  
آب مرعاب بکار و ب هنب و تاج پاک ساخت و جمعی از جو در از مر و دو کد زانید و در حدود با و عین نیرصدای قتل و عازت و در انداخت و در اویل  
محمد و لاهم شده شایسته و شایسته کفایت ایلان مسامع بدیع الزمان میرزا و مظهر حسین میرزا رسیده که آن بر بدنه که شیبانی خان پیش خویش کتاب نموی و مرعاب عبور نمود  
متوجه تیر و از سلطه بر آه است ساربان غنی عظیم بهر ایلان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت بهمت بران گاشته که بعضی از امرا و عظام را با فوجی از  
شکران بدیع شریل ایلان باز فرمایند و قبل از آنکه از کار کان دولت کیستگی آنحضرت کرده و شیر پیشه ای امیر شیخ الدین و الوان و آن باده و در دوه هزار نفر  
از سپاه غور و ساز و خنده بار و زمین و داور و در او اساطمه مذکور از طریق بر آه رود و بطایر بر آه رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خان حضرت  
اتفاقا صدی بهمهان شمال و صنادیر امیر و الوان فرستاده بود و او را بر توجیه بجا بست و تفریر سلطنت و جهانبانی از فرموده و چون امیر و الوان تفریر  
علاست سلطان بدیع الزمان میرزا و الوان مظهر حسین میرزا دریافت و کفایت آمدن ایلان و او بکان را بکتاب مرعاب معلوم نمود و پیش از آنکه از  
از برجدار لار آساید میر سلطان را برید بر لاس را بخود فحش گردانید و بحساب مرو جان و بیچاره فرمود و سپاه ماوراءالنهر از قرب وصول آن امیر بهرام قهر و  
بانه بر آه چلی نزدیک علم عنایت را فرار گشته و امیر و الوان معاتب بدان بیابان در آمده خود را با و بکان رسانید و پنج کین از نیام اتفاق کشیده  
قرب صد نفر از انجماعت بر خاک پاک انداخت و صفت بهشتا کس دیگر را امیر گردانید و رایت مراجعت را فراخت و مظهر و منصور و سایر بر  
سلطان عظام رسیده با صناف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد علی سبک نزول اجلال فرمود و معارف آنحال اولاد اجداد و انجذاب  
شیخ سبک و امیر محمد معقیم نیز رفته بار و زمین و داور و بلازمت بدیع الزمان میرزا رسیده و شرف با طوسی و ریاضه با نواع نوازش و اصطلاح مظهر حسین  
گردیدند و کمر نهضت سلاطین خراسان بمقابل و مقابل شیبانی خان چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بکشت جاودا  
و قوف یافت حیالی تسخیر خراسان کرده جهت اطلاع بر کفایت حالات آنولایات شخصی را که مولانا خانی نام داشت بر رسم رسالت بدان سلطه بر آه  
فرستاد و مولانا خانی در انکس باغ جهان آرا متقبل بباط جلالت مخاطب بدیع الزمان و مظهر حسین کورکان فایز گشته پیغامی که داشت معروض گردانید  
خلاصه فرات آنکه شیبانی خان یکوید که پوسیده آبا و اجدادش در حد و شایع و وقوع حوادث شایع بخواهین و دو مان عالیشان را کرده شرایط مطاوع  
سجای می آورده اند مناسب آنکه شایسته نیست پدران خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازید و از شایع معقیم بخواهین حد و لی و انحراف  
نور زید تا حوضه مملکت مجبور و آبادان ماند و عا که بدو بدیع خانی البرا اند با حال عساکر حضرت ماثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظهر حسین کورکان  
چون میدانستند که غرض شیبانی خان ازین مراسله عیبت جواب انجمن و حضرت سلجی را موقوف داشته قاصدان بطراف و جوانب خراسان فرستادند  
و اجتماع شاد دادگان و جو و مظهر و و فرمان دادند در خلال ایلان ایلان از زرد امیر سلطان اتفاق که حاکم قبه الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند  
که محمد خان شیبانی با سپاهی بعد از قهرات کباب شیبانی ظاهر بلخ مذکوره را مگر که اعلام حضرت انجام کردانید و بجا صرعه شغال دارد و حال آنکه رعایا و شهر  
و شهره مانده و فقدان قوت و قوت سپاهیان را بر سر حد عدم رسانده امید آنکه حضرت با اتفاق متوجه این حدود گردند تا شرک را از بکشت اندفع نمایند

و پیش کشید

یابد و بر تو انوار فراغت برو خجاست احوال سوتقان این ولایت تا بد سلطان بدیع الزمان میرزا ابوالفضل و مظهر حسین میرزا بعد از استیلا انجیر با مار و ارکان  
دولت طریق مشورت مسلوک داشته و اطراف بر مقابل و مقابل نشانی جان قرار دادند و مجدداً قصدان جهته اجتماع شاه زادگان با طرف دیار خراسان فرستادند  
و راه و ایل پیر شده مذکور از وزارت مکتوبه برای رعایت نصرت آیات بصوب قبه الاسلام پنج نفر فرستادند و از کرب و راکب موکب چهره مهر و ماه را بر سر  
و دیده روز نشان سپهر را خیره ساختند نظم روان کشند شایان کواکبش سپاهی بنیاد از پس و پیش بنیاد الهی گشته خرم خضر در خدمت و اقبال همدم و چون  
نواحی چهل خزان از عجب موکب کواکب مراتب ایشان بسبب کثرت ابوالحسن میرزا با لشکر نصرت مصلح سپاهی بکثرت چو اعدا و آخر از بلده فاخره مرو و سیستان  
آورده و دیده بدیدار برادران کامکار روشن کرده سلطان بدیع الزمان میرزا که از همه پیشانی از وی برتر بود و بهر آنکه بود و تقدیم فرمود و از جانبین او از میان  
و از الملک با سلطان بدیع الزمان میرزا شرکت بود اما چون بحسب سن از ابوالحسن میرزا خردتر بود و از او آیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین او از میان  
و شایر و قیام یافت و زمان مرحله نیرنگ واقع شده بعد از زوال در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان علی از سیستان و سایر امرای  
و لشکریان حاکم خراسان متغاب و متواتر جمع گما چون پوستند نظم رسیدند از هر طرف سردری بهر یک ملازم شده لشکری بچون حد و نکت بسته میان  
کشاده بدو سلاطین زبان و بهر دران نام که گنار مرور و مضرب جزو مظهر و دود و در بر و زبانیست همین نشان محبت سلاطین خراسان بطریق لخواه نشان  
می فرمود اما که بیشتر تحفه مقابل بهرگاه اقبال مال سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و شبارت طلوع اختر جاده و جلال از اوقای غنایت از دستمال رسانید یعنی  
تشریفه و مسمیت هجوم حضرت خلافت دنیا علیه الدین محمد با برادشاه شیخ یافت و بر تو انوار محبت و شادمانی برو خجاست احوال سالکان سالک جهانگما  
و امر او ارکان دولت یافت نظم مرده ایل که مسیاضی می آید که از انفس خوش بوی کسی می آید از غم بھر کمن ناله و فریاد که دوش زده ام قالی و فریاد  
رسی می آید کشتار و زینت پوستان پادشاه عالیجناب بسلاطین خراسان در کنار آب مرغاب روان اوقات که عظمت کس شوکت و  
سرافرازی و شهنشاهی دولت و بر مسماری و سایر محاسن شایع و محمد ضیال پادشاه نوید غازی علیه الدین محمد با برادشاه در اقطار فاق مشهور گردید و کیفیت محاربات  
و محاربات آن پادشاه فرخنده صفات با شیبانی خان ابرار خاقان ضرر سلطان حسین میرزا رسید بفرزست و وفور کیاست دانست که غریب کوب جاده و جلال  
است و در باض سلطنت و اقبال از اعلی در جنگ و کشتانی و استقلال طلوع خداید و بود و سر سیم غنایت از دستمال ابواب حصول انواع آمانی و امان بر روی رونق کار فرخنده  
ناتش خداید کشت و باغی از امید فضل و رسید سلطان علی غایب بین در که در سلطنت صد و رضایت آیین نظام داشت بر کمر سالت بکمال فرشتا و در زبان بود  
حسن اتفاق و پیغام داد که تخریب ملک کارب و آمانی بقوت بازوی سعادت و مراقت تیسیر است و تیسیر مطالب و مقاصد و جهانی با سطران ظاهر است  
و موافقت مقرر و حضرت پادشاهی بر ایشانه فرزند و لبند و برابر برادر با جان جسته است باید که در رخ بنیاد و مخالفان طاعی و وضع مواظبت و دشمنان آغی  
طریق اتفاق مسلوک دارد و در طریق کجی و وفای امری گذارد و تا بجای کمال بدخلت در مالک محروم و سینه بنیاد و پیش این در بلاد امصار و اورا از شهر سخت  
اهبت و جهانانی دخل نباید و چون تید فضل پادشاه سریر پادشاه بلند محل رسید و این نشان بجنبه را با موقوف عرض رسانید انحضرت بمصنون کلام اعجاز نظام  
و او ایستیم تحفه و احوال حسن مناعل نموده تید فضل از اعطاف و انصال باغبان پادشاه بانه مخطوط و بهره و رسانیده عزیمت ملاقات سلطان حسین میرزا فرمود  
و در آن شاهجا که میرزا باجناف پادشاه مظهر و از کابل سرون رفتم کباب آیم قانی که در آنخود و بودند توجه فرمود و بجا نظر پادشاه جهانگیر مظهر و مذکور که  
امکان دارد که کلاستران آیات سیم بخیطاعت جهانگیر میرزا آورند و او بظاہر ایشان بار دیگر خیال استقلال نماید و ابواب خلافت و مزاج بر گشت  
لاجرم رای شرف اعلی چنان قصاص نمود که لوازم ملک فرساده برابر جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاه زاد و بهو کب عالی پویند و رعیت خراسان همگام گرد  
انگاه پادشاه عالیجناب خطه دار الملک کابل بجمعی از امرای شجاعت نهاد که از ابل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و رعیت پروری وصیت نمود و  
سایر ستمه احدی شمر و ستان پای مبارک در کاب جو کرد و درون شتاب آورده نهضت فرمود و نظم باقبال شاه قزاق صفات از کابل روانه شد بوی برات  
خضر بین نصرت اندر رسید رفیق مظهر و پرور کار و چون کلاستران قیام و احشام از توجیه موکب سپهر احشام اکامی یافتند پدای میرزا جهانگیر که در بیکان  
بناش و پیشکش ملازمت پادشاه بگذرد و شتابانند و میرزا جهانگیر بخیطاعت غنایم و دلخواهی بر دوش گرفته موکب پادشاهی پوینت و بدستور پیشتر باضفاف  
اعطاف و انواع الطاف مظهر و سرافراز گشت و چون هوای حد و مملکت خراسان از غنایم ستم پادشاه و از احسان مشک نشان شد خبر فوت

خاقان خورشید سلطان حسین میرزا تاجا را بنامید بر سر اهرام پذیرد گشت که بکلیه میرزایان و اولاد آنحضرت نشان صورت خلاف روی نماید و بدان واسطه بعضی  
از حکام ایشان بخت تصرف ملازمان و اسنان سلطنت ایشان در آید بنابر این راست تفریق کرد بدستور بیشتر بدانصوب طایفه نازل مرا حل نمود و بعد از وصول بولایت  
خاکشان کفایت حاجت شاه زادگان و امراء عالیشان در کنار آب مرعاب بختیج پیوست و خاطر طاهران پادشاه خیر اندیش بران قرار گرفت که معاونت  
و مطابقت میرزا بدیع الزمان و اخوان ایشان بنا و محبت عالی سازد و بموافقت و مراقت ایشان بدفع شکیبایی خان و سایر معاندان برادر و لاجرم خان  
ایران بطرف مرور و اعطاف داد و جهت رسانیدن این خبر بخت اتریشی قریب شتاب بر غاب فرستاد چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنود بطول  
کوکب طغیان اتریشی و آمل امید دارند و تیرتیر لوارم نیاز و شادمانی نمودند نظم بیا که رایست منصور پادشاه رسید بویه فضل و کرامت بهره  
رسید جمال بخت ز روی طغیان انداخت کمال عدلی بفرموده داد و داده رسید و بموجب فرمان واجب الادعان میرزا بدیع الزمان میرزا محمد زندق برلاس  
دوالتون بستیقتال کوکب طغیان پادشاه حمید خصال شایسته و در منزل درام بلازنت آسان بهر اعشام رسید و با نواع مرهم و اشفاق قیام و در خصل  
یافتند و بعد از آنکه جو احمد و پیمان آن پادشاه عالی مکان در طی مسافت مساحت فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب و حصول آنحضرت اکا  
بافته پیمان اخوان برسم استقبال از مر و جان بخت فرمود در منزل کلان عیان مشام جان سلاطین خراسان از بیم طاعت آمد و خود را بصلی خلافت سمت عظمی  
گرفت و از جانبین مرسم تعظیم و تحویل و بایعین باقیل حضرت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو الحسن میرزا و سایر اولاد اجماع و خاقان فرود  
سکانشان شریف مدوم مهمت هجوم پادشاهی را بفرمودی عظیم دانستند و در لوارم هماننداری و خدمت کردی سعی و تمام تمام نمودند و انقدر که توانستند قوا  
اتفاق و یکپارگی را بدستاری وفاق و فرزانگی پیشدارد و بایستند و در باب تدبیر دین و دولت و دفع شر اعداء ملک و ملت مشورت کرده غایت اجتهاد  
تقدیم رسانیدند و بمن مقرر آن پادشاه حجتیه در روی سلاطین خراسان حجتیه دست داد که تحریر آن بجز حرکت بنان تیسیر پذیر نیست تفصیل سعی  
و تدبیر آن بکلیه تحریر می و غالباً اگر آن سلاطین صاحب کلین با آن سپاه بجایست این غریت را با مضامیر رسانیدند و لایات خراسان از تصرف اوز بکلیه  
می ماند تا چون تقدیر مالک الملک حیدر نومی دیگر بود از اجتماع آن همه سرداران عالیه و اتفاق آن نهادار و سپاه فایده روی نمود نظم خود دولت عطی  
از کردگار نیاید بسیار چلی کار بید دولت نیاید بدست تقدیر و ان در جهان بر چه بخت خدا در نزل هر چه تقدیر کرد بدست پرتو انش تغییر  
کرد بفضل الله عایشا و حکیم پادشاه کریم حمید مجید ذکر در آمدن بلخ بخیار تحسیر محمد شیبانی خان و بیان مراجعت سلاطین  
و حکام خراسان چنانچه از خواهی داستان گذشته و حکایات مسطور گشته معلوم میشود که محمد حسن بنابر عدم مساعدت توفیق در دفع طغیان شیبانی خان  
بیارادران سلوک و اوقات سلوک نداشت و در تفرغ خود یعنی مشغول شده و صوفیه علیه السلام و احتیاجی بود و بکلیه بارکان دولت را بهر دفعه نشان این  
حجتیه قریبی تمام بعزیت سلطان بدیع الزمان میرزا و طغیان حسین کورکان راه یافت و بایزید که از عازم مشورت نمود و امیر شجاع الدین و دالتون که شیر عشیه بجا بخت  
در یابی و غلبه و بعضی رسانید که مثل این اجتماع که حالالوس امیر تیز کورکان و اتفاق افتاد بیک که دیگر میرزا که در فرصت غنیمت دانسته بل قوی و اطمینان  
بمیدان حرب و مکر طغیان و ضرب پیلید شتافت و از غایت ملک طایفه بختیج شتخ و نصرت سالت پیدای کرد و بایک مصلوب ناپس برده غیب جلوه کرد و  
و میرزا محمد زندق برلاس فرمود که هرگاه ما بخواهی بخار و یوم لیکت میرزا که بدایه تیر تیر حکمت خراسان را ببارد و ان طریقه اتفاق مرعی داشته لشکر ظاهر بلده فاخره  
بهره خواید کشید و بنا بر آنکه مردم شهر با طبع خوابان حکومت امیر محمد ولی بیک اندام پیر شیش علی عطانی و امیر یوسف علی کوکلی ش از محاطت آن بلده عاجز گشته  
محمد حسن میرزا دارالملک خراسان را بخت تصرف در خواید آورده و بعد از وقوع اینصورت اکثر امراء و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند از ماروی  
اگر و ان شده بهر آنکه بخت رفت انسب و احوالی اگر درین زمینان دفع دشمن خاکی کرده و در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان طبع چارپایان بسیار خواهد بود  
از روی جمعیت خاطر بقتال سپاه اوز بخت اقبال ناخوش در انبارین گفتگوی خبر رسید که امیر سلطان قنجا و لشکریان بخرا بسبب فقدان قوت محاطت شهر  
فوت شده است شیبانی خان بکلیه ان طغیان و اندوختن ایشان را با ابو احمد و پسند عزیز داد و امیر سلطان جواب قتیبه الاسلام بخرا کشاد دست و بموکب  
کرد و ان مراتب خانی بویسته و سپاه اوز بخت بخار و ب عادت و تاراج بلده فاخره بخرا پاک ساخته اند و پس از آنکه بمابع محمد خان رسید که اکثر حکام و  
سپاهیان خراسان در کنار آب مرعاب بختیج گشته خیال قتال دارند بر بخت استیصال رایست معاد و ت بر افراتخته چون انچه در روی سلاطین خراسان











برام صورت بنایت برسان بود و آنکه هم شهرت آن مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود در محافط آن قلع از خود بتقصیر راضی نشد و محتوفان  
 بهی که هست سوخته فتح آن حصار کشته ایچان بخندان پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاد تا او را از و طاعت عاقبت محالفت رسانیده و از غنیمت  
 خدام بارگاه سلطنت این که در آید و پایان آورند و چون تیغ بر آید شد سفر اترت نیافت و مان واجباً از حاکمان شرف نهاد پذیرفت و بقیان  
 آهین چنگ آواز گزند لقب کردند و چون چهار روز آن کار پرداختند و آنچه که بجات باغ شد است مجوف کشتیل با بنام نمود و از شایده  
 آن انگار را ران ثبات و قرار ساکن آن حصار منزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم  
 عبدالرحیم بدر قلعه رفته هر دو عاشق محمد و شیخ عبدالله و خواجه میرک پایان آمد و مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان را با بیان نمود که در این  
 و از قبل خان سوکندان بر زبان آورد که چون قلعه را تسلیم نمایند بچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم سوطان قلعه اختیار الدین بعضی  
 با اختیار و زمره باضطرار از تصبیق حصار بیرون خراسیده هر دو عاشق محمد و شیخ عبدالله مواخذ گشتند و اموال و جهات خود را فرو داده و بجان  
 امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرد و عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله با فضل رومی لا بخت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال  
 الدین میرک بوسیله خواجه کمال الدین محمود که از اوتاناش بود بی شایسته تعیض بجات یافت و از رومی پشان برآورد و عصمت کامل بیکم را قهریزه کوکلتاش  
 خراج داد و در غنایب راتیمو سلطان بحر مری خویش فرستاد و کوکلتاش قلعه اختیار الدین بهلوان درویش محمد تغلق گرفته جان و فامیران نیز بر  
 در ب خوش انجام نقل کرد و متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعه تهره تو را که در تصرف  
 امیر زین الدین علی بود پیش بنادمت ساخت و با اعظم امارداران دولت قهر مشورت در میان انداخت و بنا بر آنکه حصار از بدیع صنایع گوناگون  
 و کرفتن آن بچنگ بیرون از خیر مکت ملوک دومی الاقدار را می بکشان بران قرار یافت که با رسال رسل و رسائل امیر زین الدین علی را بلا امت آورد  
 و خواجه شمس الدین محمد غشی که با آنجناب رابطه محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عثمان غریب بجانب حصار تهره تو مستغف کرد  
 و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی با غلاظ ایمان و تاکید تو اعدایان اطمینان داده بدگاه عالم پناه رسانید و جناب امارتانی متعالیه قلعه و  
 تسلیم خدام پایه بر سلطنت مصیر کرده اموال خاصه در انیز برسم میکش فرو آورد و از سایر تعضات این کشت ذکر بعضی از احوال مولانا  
 عبدالرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بصد و پیوست نسبت بصدور و مباششان و قفا  
 مولود و نشا مولانا عبدالرحیم صیر است که داخل قضبات ولایت ترکستان و او در اوقات شباب و او ان جوانی چند کاهی بر سر قند تحصیل علوم  
 مشغول کرد و از آنجا بهره آمده در درس بعضی از اکابر علماء رومی کتب کمال آورد اما چون قابلیت اصلی و استعداد جلی از فطرتش مصلوب بود دست  
 عنایت حلیم علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی و زکارش نکشود دشمنی که حاصل کند نیکی تر بود بریه که بیا کند چشم کور توان پاک کردن  
 ز زنگ آینه و لیکن نشاید زنگ آینه طرفه ترا نگه بگرداند که سسکه که از هر جا مولانا عبدالرحیم را معلوم شد خود را فاضل کامل تصور کرده چون از خراسان  
 ترکستان بازگشت چنان ظاهر ساخت که در بلده فاخره هزاده مدرس یکس از علما شافعی خود را از رومی دانمارت یافتیم بعضی از ترکستانیان این سخن را  
 مقرون بصدق پنداشتند و جمعی که عقل داشتند مشا آن دعوی اهل بر خط دماغ کردند و در وقتیکه محمد خان شیبانی بر زمین ملک ستانی نشسته بود و  
 ترکستان مید مولانا عبدالرحیم بخت آستان سلطنت ایشان و منتظور نظر عنایت کردید و صاحب منصب صدارت کشته پایه قدر و سزا داشت  
 ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خانی نسبت باو بیشتر شده و جمیع امور ملک و مالی داخل گردن گرفت و او شخصی بود بنایت متقلب الاحوال  
 و مختلف الاقوال علامات بیست دماغ و سودا ویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا و امارات قلت فهم و سخافت را می در حرکات و سکاتش بود و  
 نظم دماغی داشت از اینون شوش از ان و قول و فعلش بود ناخوش ز طوع عقل فطش و در بودی ز قولش راستی میجو بودی را قمر حروف بکرات  
 از وی سماع نموده که کیفیت که عقل را با عقل تمام عطا بسجده برده فایق می آیم و دانش من بر تبه است که اگر شیخ ابو علی سینا زنده شود در جیس ساخته  
 او را الزام نمیکام گاهی بر سبند حکومت و عطمت نشسته اصلا اصحاب علم و فضیلت را قنیم نمودی و احیاناً جت تشیت جزئی می می پیرای سوار شده  
 در بازار ماسیه و سودی ب مجلس شریف کابره اشرف بید می پیرای من و تبار پوشیدی می میچزدانک سخن که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش زبان

که زانیدی ما پسر خان چکیس اغیت کردی و در سن ازار تکاب ظلم از من بجای آوردی القصه چون لتخیر الملک خراسان بخواند و امیر کشت سواد  
و شایخ و قضا و علما و سایر ارباب علم را طوعا و کرها در سرانجام مام خود رجوع بمولانا عبد الرحیم بیایست نمود و جناب مولوی در مرتبه اول چنانچه  
یکو رشید پازده پزنگی کشتیال را از انجاعت طبع کرده آنو خبر با حصول موصول گردانید بعد از آن هر کس از وی التماس متهی می نمود و مبلغی دیگر طلب می نمود  
و مشکلی که امور که در آن و آن جمهور طوائف نام را پیش آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبد الرحیم باشد بقصد داشت که اگر فی الشل عزیز می ده و در مسافت  
او را ملازمت کردی می بر روز تحفه لای و تبرک مناسب بنظرش آوردی در روزی از دهم چون و را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است و مولانا عبد الرحیم  
در اوایل حال شیخ الاسلام را فی الحقیقه تعظیم کرده جهت سایر کار قیام می نمود اما چون آن نمره در مجلس خانی آغاز شد فرموده راه سخن با قیده نسبت به پیشانی  
فرآور قدر و منزلتی که داشته شد بطریق تعظیم بجای آورد. ده مناصب مناسب جهت تبریک تعیین کرد و بقضا و اشارت عالی ز جناب شیخ الاسلامی التماس نمود  
که بدستور ایام سابقه منصب مورد وثوق خود را قبول نمایند و امر جلیل القدر نفقات را با میر نظام الدین عبدالقادر تفویض فرمود و افاضی القضا و ممالک خراسان  
علاوه آن منصب گردانید و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الایمانی نیز بقاعده استوار تصدی فیصل قضایا شرعی ساخت و امر حساب را  
بلاشارکت غیری به سید صدر الدین یونس تفویض داشت و تدریس مدارس خاقان منصور را با میر ربان الدین عطاء الله و سید صدر الدین ابراهیم و سید  
زین العابدین بر تاض و خواجہ عابد الدین عبدالغیرا بری متعلق گردانید و رقم غل بر صیغه احوال دیگر در میان آن قضا که در زمان و احوال منصوب کشته  
بود نگشید و نسبت بابر باب مناصب سایر قضا و خیرین عمل بجای آورد و صد و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کور را از ملازمت خویش باز داشتند  
و ادک بدستور سوابق ایام مام و اوقاف را بکفایت اقران دهنده اما انجاعت را تخلیفات نالان کرده بر لحظه بخلاف معاطه از ایشان چیزی مطالبه می نمود  
و با وجود آنکه بواسطه کفایت و شرف بعضی از مجامع دانسته بود که امیر سلطان ابراهیم لامینی و سودا و اوراق از سایر امانل و اقران اقیان نام دارند در آن  
اوقات چندان محنت و مشقت متوجه بکشت که شرح آن نوشتن و کفایت است نیاید از جمله آنکه در مبادی احوال که مولانا عبد الرحیم از پشت در وازه خوش  
پایان آمده در منازل جان فرید میر آخو زک نزدیک بد وازه مذکور است منزل گردید و روزی امیر سلطان ابراهیم و محرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید  
جلال افروم و دیگران که کوفته اند شصت سر ستانده در وجه بای هر کس صدی مبلغ بیت تنگجانی که ششصد و سیار تریزی باشد  
جواب گوید و ما انکشت قبول بر دیده نهاده چون روز بیگاه بود و از جنس نوگر و خنک رکبی همراه داشتیم التماس نمودیم که اسب کوفته اندان زمین  
و و تخانه باشد تا صبح کس فرستاده نیاز دل خود بریم و قیمت کرده به با جواب کو تیم این التماس در جواب قبول نیافت و ما با کام عرض عضا انیکه تکلف در ایام  
صدارت بدست بگیریم چو بای چو پانی برداشته کوفته اندان از پیش ما ختم و متوجه منازل خود گشتیم چون مردم ما باز خوش کس قبل از آن بعد روز ما  
در کسوت تجلی و اجبار بر بر ارباب راهوار سوار دیده بودند با خیال مشاهده نمودند تعجب گمان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را خند  
گرفته مولانا غیاث الدین جمشید که بیان شد و چون از وی پرسیدی که سبب که چیت جواب داد که ما خاطر بران قرار داده بودیم که در زمان او در کسوت  
کنیم اما ایند استیم که در میان باز از خوش این امر سوار خواهم گشت نظم زد و زکار بهیچ حال تم پیدا که خوب و زشت و بد و نیک و در گذر دهم  
بر این صیغه بیجا خود شنید نداشتن خنجر خوش تاب زد دیدم که ای دولت ده روزه کشته مستظهر باشم غره که از تیر زک تر دیدم و بعد از آن  
هر یک از صد و در و سببشان اوقاف مولانا عبد الرحیم را با پنجواستند از نقد و جنس خنک رکبی نمودند امیر صدر الدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را  
مواخذه نموده مبلغ بیت پزنگی شش دینامی طلب فرمود و پس از گفت و شنود بسیار و تضرع و زاری شیار مهم بران قرار یافت که سیزده پزنگی  
از خاصه ماد و کس و جهات سایر امور و اوقاف گرفته زیاده تفرص نرساند و حال آنکه در زمان بواسطه غارت و تاراج و چپک از ما لکچ  
نمک نقد نمودیم و مع ذلک بنیات الهی در عرض پنج ششاه آن مهم بغیر رسید و جناب مولوی در آن اوقات موقوفات مالک خراسان در میان اولاد خود  
منصور و قاسم و یوسف تقسیم نمود و فرمود که از حاصل آن ده و ده جهت رسم الصدرا گیرند و ده یک رسم الحصل و با وجود این ظلم در هر چند روز بهانه  
پیدا کرده بر اوقاف حوالت می نمود و از و اتمان مطالبات می فرمود لاجرم رسم راتبه و صادر و وارد از خوانی و ارباطات و مزارات تبرک بر اقا و چون  
بخلاف قاعده زمان تمیز میان دران و انابل و جهات و اخراجات بر موقوفات حواله کردند و نقصانی تمام بحاصل وقف راه یافته بقاع خیر و وی بویاری بنما



[illegible]

صباحی که ابو الحسن میرزا و یکپایه میرزا با اکثر اربابان دولت از باده مشربان سرکران بر سر تالار کتیبه و استند و از غایت طلبه خوار خیال مجلسی که بر سر  
ضمیمه گشته که مخبر میسر رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین و ارباب الهی لشکری برآمده از طریق نزول جلال فرمودند ابو الحسن میرزا و محمد حسن  
در پیش و اسوار شده بخواص غیر و تقاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع سپاه و تکل شدن بهادران در نحو دل بر مجاریه بناده خان کیران بطرف  
طریق انعطاف دادند و در آن زمان محمد تیر سلطان و عبید الله سلطان از آب طرف گذشته برانبار و جوق انبار و قول لشکر حضرت شکار را برادران  
روزگار و شیران همیشه گار آراسته بودند و شتر حرب و جنگ و آماده طعن و ضرب کشته انتظار یکشده چون تقارب و یقین تلاقی بنامید از هر دو طرف  
سواران مذخره غیر و تقاره نواخته و میان دیو خوی و پر دلان زنجوی سپ جلاوات را کینجه در میدان کین تا خنداز و فور صعود کرد و بخار خورشید  
فایض الاوار نقاب طلعت آثار در پیش خسار جابل گردانید و از شعاع قبه سپهرهای زنگار و لمعان بر نیزه های شمع که در اساحت میدان منور شد  
دید مردان خیره کردید نظم پرست بچرخ گردانید برست نقاب مهرانور از سپهرهای یک آروز شده چهره قالم افروز تیغ یانی فائز فرشتا کرد  
میر و روح انسانیز از تنگنای قفس بن فانی بر پراشید و عقاب تیر تیر از آشیان کان پرواز نمودند و منور گردان و در و از انبار کمره داندیشه و خطی خط کل  
میر علیخان بر اصفیه احوال پیرو جوان تب نمود و تیغ زنده سیکار خون بردلان بزرگ یا قوت احمد برآمده یک سیاهان را گونه لعل و مرجان کمرت فرو  
لطم از شعله شمع بر سنان شد سوخته جان پهلوان از عکس زین کعوق خون بود فیروزه چرخ لعل کون بود محمد حسن میرزا که از روز شجاعت و دلادری  
و استان اسفند یار استغیبه داشتی و بوقت پیکار و تیغ گذاری با برستم دستان و سام نریان مقاومت توانستی و از و با طایفه از خواص خود که هر یک نیز  
بیش و چونک در بامی و فابو در بر صفت اعلا نخت و بهر علامه از زیر بار خاک ملاک ناخت بر پهلوانی که با آن چند سلیک در اویت اگر خود که آهن بود از هم  
فرو ریخت و بر بر صفت که آن پادشاه دشمن شکر متوجه گشت که هر سه سکندر بود ادا جایش از یکدیگر که کین نظم چو آن شید دل سوی میدان سید جبار  
پهل بر برید بر صفت که آن پهلوان و بناد از خون پلان خاک را رنگ داد اما چون مدت دولش سپری کرد بود و حیات مقدر نهایت انجامیده  
فایده بران کشتن و کوشش مرتب گشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده مهم از چند تیر بر پا و پیرد گشت امیر با محمود و دلدار با حسن که سالها  
در سنگ حومان خاقان منصور فقط بود و بمنصب مهر داری قیام می نمود با جمعی کثیر از دوسه لشکر شاهزادگان از زخم تیغ و تیر از زبان بر خاک ملاک  
قد و بقیه سیف روی بودی و از آورده محمد تیر سلطان و عبید الله سلطان صورت فتح و نصرت داد و سپاه طغیانه و ارباب الهی  
و می تیر و قهر شاهزادگان را در میان گرفته بر دورا می پیچید و بر سر تالار کتیبه و استند و از غایت طلبه خوار خیال مجلسی که بر سر  
بهت را از پای انداخته نظم فلک را در ناختن شد شرت نشاید کشیدن سر از سر نشت نه پروردگس اگر آفرینش کرد در مهر نشت و در کین شست  
ذکر شتم از سینه و آویر میرزا ابن حسین و التاج کردن و بدرگاه فرمان فرمای شوقین شاهزاده سعادت تا از جبین میرزا اگر چه محب سنان  
را دلا خاقان منصور خور در تو بود اما در میدان جلاوات و بهادری کمی مسافت از افغان و اتران می رود و آنحضرت بعد از اجتماع واقعه خبر دل بخال نخت  
مانی و دین کشور گشتی بر برین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیور خال و بود یکجای میثا پور و سبزو ار و توج فرمود و امیر محمد بن بق بلان و عبدالباقی میرزا  
یک حال شاهزاده پیوسته جمعیت تمام و دخل بایت نصرت آتش بوقوع انجامید و پس از شادان ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا سید عبداله میرزا و جمعی کثیر از لشکر ایان  
بنان آن شاهزاده مظفر لوا و قوف یافتند کیفیت حال را با پیایر بر اهل عیوض داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند و ابن جبین میرزا از توج  
در اسطبل شده موضع یکدیگر را معسکر گردانید و دل بر مجاریه و مقاتله بناد و مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب و یقین تلاقی بنامید از هر دو طرف  
نصیر از ارباب و قالب جان مید و صوت که نامی بلند گشته تسامع ساکنان حصار افلاک رسید افواج آن دوله که مانند امواج بحر خفزد و جوش آمد و دست  
و گان و سیف و سنان برده و خروش بر آوردند سهام چهار پر از آشیانه کان گردان صفدر چان و چندان در پرواز آمد که نقاب کمل بر رخسار آفتاب بست و پیکارها  
را رشت دلاوران خنجر که از دوری جبهه بلند پند پر دل جوانان برق لامع خرس جایت می سوخت و فروغ خنجر چون صاعقه ساطع نایره بیدامی فروخت  
حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مجاهدان حاکم کرده همچون شیر ثیانی می غریه و بر خشم شمشیر خون افشان میزد و پهلوی پهلوانان میدید و لشکر قیامت  
از یک مثال یک زو آهنگ بصورت جلاوات آتش جنگ می افروخته و بجنگ جبار که از عرق شریا بر کوبند و زامید و خنده و دان و زنبادی احوال

بیت خوان  
۲

در این کتاب  
 و خط و  
 که در  
 عید  
 از  
 شش  
 ب

احوال این چنین میرزا غالب آمد همیشه و همیشه سپاه مخالف را از پیش برداشت و علیه الله سلطان را زخم زده رایت اقتدار برافراشت آنچون  
 وقت معقلب شده بود و نوبت دیگر لشکر او بکشت در ظل رایت محمد تقی سلطان و علیه الله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر  
 ایشان بجهت مشغول گشته بودند حمله آوردند این چنین میرزا بعد از آنکه بدیدن بیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود شکست یافت و دل از ملک مال  
 بر گرفته عثمان بودی فرار یافت عید الباقی میرزا او سید عبداللہ میرزا بابا بیاری از اعیان امر خراسان در آن معرکه قتل رسیدند و امیر محمد  
 برندق بر لاس باغی و دیگر از رؤساء سپاهیان اسیر سرخه تقدیر کردیدند این چنین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خود را بطلبین علم غیب الهی  
 ملحق لاریب بنحاطه که زانینکه مصنون حدیث صحیح مثل اهل بیگی کمال معینه نوح غنمو و کبشی عاظت بجهت نجات الهی بپاید کرد تا از طوفان نواب  
 روزگار بجات یافته بودی فراغت و صل شویم و مقتضای خواهی آتی بآرامش حکیم الثقلین بسایه عنایت هر سپه قوت پناه میباشد  
 تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده بغایت عافیت فایز گردیم و این معنی را بعضی از خواص که بهمنان شاه زاده فریدون فردر معرکه  
 یکدیگر پیرون آمده ظاهر ساخت مکنان جواب دادند که چاره کار محض در امضا این غمیت است و استظلال ابطال رایت بپایون فال  
 پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادت دنیا و آخرت لاجرم این چنین میرزا بصوب اردوی که بیان پوی در حرکت آمد و بعد از  
 وصول بدرگاه سلاطین پناه شرف پایوس که نهایت تمنای پادشاهان کشور کشان تواند بود دریا فقه بغایت عنایت نواب کا مینا  
 شایسته مقهور میباشد و با نفع تاج ذر و وزی و طاعت خاص و اسپان تازی را در نفوذ نامعد و محض کشته بقیه ایام زندگانی در دولت  
 و کارانی اسیر میرزا و لا محاله نظم برین آستان هر که سایه جبین باقبال دولت شود بهمنشین که آمد برین در زوئی سبزه که  
 در هر دو عالم نشسته سر سبز از ذکر بعضی از حوادث خراسان که بعضی بدان واجب است نزد موجبات  
 چون دست قدرت ملک الملک علی الاطلاق غشانه طاعت با محبت و ابدیونی ملک من بش و رفعت قابلیت محمد خان بستانی مرتب  
 ساخت و بصورتی نیازی حرم جمعیت اولاد و لار و خاقان منصوره ابریشیان کرد و ایند بر یکت از ایشان را کسوری انداخت محمد خان بپایون  
 و سپاس ملک ملک بخش پرداخته بر یکت از امر او سران سپاه را منصبی لایق نوازش نمود و در باره محمد تقی سلطان و علیه الله سلطان که در  
 معرکه شاه زاده کان عالی مکان عایت به طاعت جلالت تشکیک نموده انواع انعام و احسان فرمود چنانچه سابقا مسطور گشت مضرب  
 حکومت و دارو کلی بهره بجان و فایز از تعلقی گرفت و امر وزارت انحطه بخواجه ابوالوفا که او را خواجه محمد نیز کونیت تقویض پذیرفت  
 بقیم چهره روی بدار و کلی ولایت فوخیج آورد و سید هادی خواجه که پسر عمه خان بود در مشهد مقدسه علم ایست رفیع کرد ولایت سبزو در متعلق  
 بخش بهادر گشت و علم ریاست قبری مد مرو شا بجهان از ایوان کیوان در کشت میر محمد صلح در جام و رای بی در با خزر نفرمانی قیام  
 نموده و ایل امان در تشریف ابواب و داری بدوی خود کشود زمام حکومت بچ بقبضه اقتدار خرم شاه سلطان که خواب زاده ظهیر الدین محمد باب  
 میرزا بود و در راه و معرکه که قبضه میرزا کوکلتاش در آن ولایت در خدمت شاه زاده بوده و بهر بخام حمام ملک و مال قیام نماید و سلطنت  
 نامرود محمد تقی سلطان شد و علیه الله سلطان به تورو والد ماجد خود در بخار حاکم گشت و چون خاطر خطر خانی را مثال این امور فراغت یافت  
 خیال تسخیر قندهار نموده عثمان بکران بد نظر گرفت بعد از وصول جد و اولاد امیر ذوالنون شجاع بکیت و محمد تقیم ایچیان  
 سخندان بامیکش فراوان بستان سلطنت ایشان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و خطبه و سکه را بنام والی القاب خسرو ک سیاب  
 مزین ساخته بداراک شرف و عزت و عده فرمودند و محمد خان از ایشان را صحنی کشته بصوب خراسان مراجعت کرد و در حلال این  
 احوال امیر مبارز الدین محمد ولی بکیت روی بدرگاه خان عالیجاه آورد مشیج این سخن آنکه قلعه طبرستان در زمان خاقان منصور در کشت نصراف امیر  
 محمد ولی بکیت میبود و در آن حصار ستوار از فضل جناب امارت ماب امیر تروی بابا که در سلک نوابش انتظام داشت حکومت میسینود  
 و چون در نواحی مشهد مقدسه ابو الحسن میرزا و کیکت میرزا جام شهادت و کشتیدند و از دست برد سپاه ماوراالنهر خود خراسان منهرم  
 گردیدند امیر محمد بکیت عثمان فرار بصوب حصا طلس انعطاف داد اما بعد از وصول بجناب مقتور امیر تروی بابا اظهار عجز و دست نوا

میرزا

کامیاب شاهی کرده ابواب مذکوری بر روی پیشکش و لاجرم امیر محمد نوید و حیران روی بصوب خراسان آورد و بخدمت محمد خان رسید  
 حسب کلمه بطرف ماوراءالنهر کوچ کرد و بهمدان ایام امیر ناصر الدین عمر بیگ و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایا و امارد خراسان بمهر ماوراءالنهر  
 مأمور گردیدند و تمامی ایشان در صفای صحت و سلامت با ولایت رسیدند روزی چند بفرار گشتند و از آنجا که در آن اوقات امیر محمد بر  
 برلاس که در مهر که یکدست شده بود با جل طبعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطان علی ارغون از بستگان سپهسالاری لایق بدو که در آنجا بود ارسال  
 داشته اظهار طاعت و انقیاد فرمود و چون آنجا رسید عالم تاب از طول گشت در منزل صیغی طول گشته را بایت عنایت بصوب میرزا برافراشت  
 و حریف خلیفه ساخت باغ و بستان را از بزرگ و بر عریان کرده مقدمه سپاه دی و م سردی ظاهر ساخت محمد خان شیبانی روی توجیه نمود  
 آورده از اشراف و اعیان خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار  
 الدین حسن را همراه خویش برد اما در آن سفر نسبت با کجاست طریق انعام و احسان سلوک داشته در استرصار خواطر بکلیان سعی و اهتمام کرد  
 و در آن در میان محمد قاسم میرزا که خردترین اولاد خاقان منصور و برادر اعیانی ابن حسین میرزا بود و در مهر که یکدست بطرف ولایت درون ولسا  
 گریخته بود لشکری در بزم کشیده بجانب مشهد مقدسه فرامید و سید بادی خواجی بنا بر عدم ثقت مقام دست مرکز دولت خالی گذاشته علم حرکت  
 بطرف مرو را فرار داشت و کیفیت حال عرض داشت پایه سر را علی کرد محمد خان چون بر جرات شاه زاده واقف شد عبید الله سلطان را  
 بدفع آنجا داشته مأمور گردانید و آنحضرت با سپاه بجای از گذر چهارچوی عبودیت و توفیق و شرافت و قهری و سید بادی خواجی با حاکم ساخته خراج  
 استیصال روی مشهد مقدسه آورد و بعد از وصول بدان منزل مشربک محمد قاسم میرزا و دو پادشاه شریف از خجک و حارب کرده مخلص شد  
 و بعضی از او بکلیان شبا زاده رسید و او را گرفته بکالم دیگر فرستادند و در مشهد مقدسه رضوی دست نهادی بر آورده خرم جمعیت مجاوران  
 روضه امام عالی مقام را بنیاد غارت و تاراج بردادند و بهمدین سال خلیفه سلطنته و الخلافة محمد با میرزا از کابل و عربین با سپاه خضر قرین شد  
 حضرت آئین بزم تخریق قندهار و زمین و او را بر فراخت و شجاع بیگ با محمد معتمد حضرت پادشاهی را استقبال نموده با در حلقه بختان بازه مهر که  
 خجک مثل ساخت پس از گشت و کوشش بسیار بنیم حضرت و ظهر بر پرچم علم باری و زید و شجاع بیگ شکست یافته با اتفاق محمد معتمد منهدم گردید و  
 تمامی ملک قندهار و زمین و او را بخت تصرف حضرت پادشاهی در آمده خراسان امیر ذوالنون ارغون را که مدتی بدید اندوخته بود و بر امر  
 و سران سپاه قمت نمود و زمام حکومت قندهار را و قبضه اقتدار برادر علی که بهر خویش سلطان ناصر میرزا زاده خاقان مراجعت انصاف داد  
 اما بعد از چند ماه شجاع بیگ و محمد معتمد بالسرک طاعت از قندهار باز گشته آن ملک را از سلطان ناصر میرزا استرجاع کردند و شاه زاده بکابل فرستاد  
 هر یک از اولاد امیر ذوالنون روی سر بجام مهمام ولایت خود آوردند مقدار آنکال محمد معتمد را متقاضی اجل طبعی در رسید و بعضی سده از  
 عالم خانی بکلیان جادوئی منتقل گردید مصراع آنکه پاینده و با صیت جدا خواهد بود ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و منظر  
 حسین کور کمان بولایت جرجان و انتقال خباب منظری از منهدم سروری بجوار حضرت حسین میرزا  
 در سحر و جادو و حرم الحرام نه گشت عشر و ششمانه که بدیع الزمان میرزا و منظر حسین کور کمان از دولت محمد خان دار السلطنت همراه او دوا کرد و آن  
 یک از باغ نو این یک از شهر را سپان با در قمار نشسته روی بودای فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا با شجاع بیگ که در ولایت کر میرو  
 و قندهار فرمانفرما بود و بدی بکلیان توجیه نمود و بعد از وصول مجدد قندهار با شجاع بیگ طریق امر صیغه یوغانی مشاهده فرمود و مایه عنایت  
 بصوب ملکات غیره و بر فراخت و کس نزد امیر سلطان علی ارغون فرستاده انقضای کماکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود و امیر سلطان علی ارغون  
 فرمان واجب الاذعان بجای آورد و شاه زاده را با ابراق مناسب با روی عالی روان کرد و آنکه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد  
 و منظر حسین میرزا نیز از راه ترشیر بکلیان جانب عنایت نموده بود لاجرم در دار الفتح بستر باد و نوبت دیگر مقارنه معدن دست داد و آن  
 دو برادر نیک اختر یکدیگر را در آغوش کشیده فریدون حسین میرزا که پس از وفات برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا در استر با دوا علم حکومت برافراشته  
 بود با ولایت و ولایت دامن فرستادند و چون خبر استقامت احوال آن دو حسود نموده حاصل بدیاری السلطنته همراه رسید بکلیان شیبانی تقی سلطنته

سلطنت پانده سلطان سکیم و خدیو بیک کی افغان و بعضی از خاندان حرم سراسی خاقان منصور از جان و فایز را حضرت حاصل کرده و روی بیک جهان آورده و در  
از سپاهیان لوس توری بر کس در هر یک از بلاد خراسان مانده بود و بجانب قوت و تیر و بنابر آن کثرت دیگر لشکری جلالت اثر در ظل است بدیع  
الزمان میرزا و مظفر حسین کورگان جمع آمدند اما بعد از انقضای چند ماه مظفر حسین میرزا بهار ضربه عقب بست و گشت چنانچه اطباء حادق و حکماء  
در قی هر چند در آن مرض و اندال آن عرض می نمودند و چه در ذات پسندید و صفات شاه زاده را صورت تحت دست خدا و ضعف تحت  
قوت پذیرفت و عذیب روح پر قوتش از نقص قلب بجانب کشتن به باطن قدس در پرواز آمد نهال نیکویش کز اقبال زانبره از سر صید او عالم  
پر طالع از پای در افتاد و کوب آفتاب درخشش و قتل از آنج شرف و کمال روی بطن خاز و بال نهاد نظم زبید و سپهر و جوار اقام نمرد و آنکه  
سیکوسه بکام هنوز از قصه آن جوید و سیه پوشند اهل استر آباد سلطان بدیع الزمان میرزا در غارت آن برادر و الا که غارت بطیافی کرده گوشت  
سوکاری پوشید و محمد علیا خدیو بیک کی افغان و بعضی از خاندان حرم سراسی خاقان منصور از جان و فایز را حضرت حاصل کرده و روی بیک جهان آورده و در  
رومی خست و موی بر کند ز افغان غلغل در چرخ آگند ز نیلاب سحاب چشم خنده زمین را ساخت چون در یای ز غار عاقبت بکفان دست در  
جل متین تحمل و صطبار زده و تجزیه و کفین شاه زاده اقدام نمودند و تحت آیات نبیات و اطعام طعام و صدقات روح شریفش را شاد فرمودند  
و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقده کوف پروان آمد به استقلال مستقل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت  
بدین معهود آغا ز عیش و عشرت کرده نوای بی و صدای از غوغا و فریاد بوقلمون در گذشت و هنوز کمال تمام از وصول و با سربا متعصب نشد  
بود که خبر توجیه خان شیبانی را علی الشاف و التوالی استماع نمود کفار و بدیان حضرت محمد خان شیبانی از ولایت توران  
به حاکمات ایران کثرت ثانی سلطان بدیع چون در کربار زخمیه بطرف دشت و کسار از سبزه و گل سپهر عیان کرد اینک حرم  
بوستان کز آن سوسه علم بر فراخت از غش و عدو رسد و انداخت از خنجر آبدار سوسن بگرفت تمام صحن گلشن سالک طریقی کشور ستان  
ابو الفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بیکر جوش و عدو شوش بسایان آفتاب شیران و مانند مای جوش و پوش از آب میوه میوه و در غایت حمت و کرامت  
به بلاد خراسان گذشته و غایت شیر ولایت جرجان فرمود سلطان بدیع الزمان میرزا چون از قرب و وصول اخبار یافت و دانست که با استطاعت  
سپاه جرجان با آن خان کشورستان بمیدان مقابل و مقابل در می توان آمد حرام عینه کعبه شیه قواب کامیاب شایسته عیان بیکران بصوب  
آورد با بیکان انعطاف داد و میرزا محمد زمان را در طعنه و استعجاب و دشمنی فرمود و چنین میرزا که شسته در طی مسافت مسافت نمود و این خبر به عرض ملازم  
پایه سر سلطنت مصیر سید موجب فرمان واجب الالافان پیرام بیک قرمانی میرزا بدیع الزمان به استقبال نمود و در روزیکه حضرت شاه عیسی  
بر تخت سلطنت و استقلال نشسته طرف بازگاه جهان سپاه را بود و اعداء و عظام و فوئیان و قومی الاحترام آراسته بود و پیرام بیک انجمن  
به مجلس شرف اعلی در آورد و بدیع الزمان میرزا بشرف و سبوس بیاویز شرف شده و در موضع مناسب قرار گرفت و با ضاف نوادش و انتقام  
اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام اندک که عالم سپاه پروان رفت و در منبری که جبهه افقش تعیین یافته بود زوای فرمود اما محمد خان شیبانی  
چون از توجیه بدیع الزمان بیکان بصوب آذربایجان و طوغه جرجان خبر یافت ایالت آن ولایت را با میرزا جرجان محمد فقرات که سالها در ملازم  
خاقان منصور و مظفر حسین کورگان بسر برده بود در روز و اقصی مل بوی پوینه تعویض نمود و کسب بیکر و شیر بلده دامغان انگشت پس از وصول  
مظاہر آن شهر حرکت بهرام قهر ما و در آنکه غارت محاصره و محاربه کردند و ملازمان فرید و چنین میرزا و محمد زمان میرزا نیز روی به باد و بمقتضای شمشیر  
آوردند و بعد از چند روز شاه زاده و کورگان را بفرمان و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده فرموده و اطمینان بخندان آستان محمد خان شیبانی  
فرستادند و اظهار نیامندی کرده اما ان طلبیده خان کیستی شان فاصدا ایشان را با انواع انعام و احسان نوادش نمود و محمد و بیکان در میان آورد و که  
چون از طعنه دامغان پروان آمد به ترک حرب و عدا و نایب اصحاب بیکان و عرض ایشان نقصان رساند بلکه آن دوشاه زاده صاحب سعادت را مشمول  
الطاف بی پایان کرد و اندکاه فرید و چنین میرزا و محمد زمان میرزا و در و از بار شهر بکشد و به بارگاه محمد خان شسته و طوغه و نظر شفقت شده  
غایت و رعایت یافته و پس از چند روز محمد زمان میرزا حضرت رفیق با فدا بیکان حاصل نمود و فرید و چنین میرزا بی اتجاره از اردو جدا  
شد





و در آن مملکت از ملازمت استعفا نمود و نواب کامیاب شاهی شمس بخش رحمت را بفرستاد تا آن را واده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غلزان توطن  
 باشد و دیوانیان تبریز بر سر و بیلیغ هزار و دویست و هشتاد و دو معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرين و ستصانه که پادشاه روم سلطان سلیم نبار اقصا  
 قصاص مالک الملک واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را بخیل و کریم نموده همراه خود به استقبال بر دوسلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه  
 چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بر عرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیه کریمه و مآثری نفس بانی ارض موت و صف الحال آن هر سپهر اقبال  
 گشت و چون زمان حیات مقدر رسیده داعی بایتنها النفس المطمئنه را بلیک اجابت گفته بهر احسرت در گذشت رباعی ایدل بود دولت دنیا  
 جاوید زندها و فادار از دهر امید او را کالت رسد آخر زوال بر چند راج ملک باشی خورشید حیات کی بود پاینده دایم بود نور  
 بقا تا بنده چه شد چه که چه خواهد چه بنده باشد همه را بیک اجل آئینه کل شیئی با کلت الا وجهه لا حکم الا لیه تهجون و چون سلطان بدیع الزمان  
 میرزا دامن تهبت بر عالم فغاندا روی بیک سپهر را کار نماند و سوار سلطان العظیم الشان میرزا محمد زمان و میرزا محمد زمان ارکان زمان که از لشکر  
 و اسفان سپردن فرامید به درگاه عالم پناه شاهی شافیت تا مشور سنه عشرين و ستصانه در ملازمت سده سده مرتبت بسر سپرد و وزیر روز التفات  
 و عنایت بیشتر بیافیت و در سنه مذکوره بود قتی که رایات بمایون فال پادشاه با استقلال از تبریز با استقبال سلطان سلیم بنصرت نمود و محمد زمان میرزا  
 با دعای جمعی از مردم فغان زمان بپوش تحلف کرده روی با ستر باد آورد و بعد از وصول مجدد و نیز از جریب قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین  
 حسین فرستاده او را با طاعت و انقیاد و عودت کرد و امیر حسین بلا حذر رعایت حقوق سلاطین دودمان میوری که در باره آبا و اجدادش ثابت  
 داشتند مثال محذورم زاده را اتمثال نموده با نیز از او حدیث شافیت و پیشکش گذرانید در ملازمت مکتب عالی غمان بطرف جرجان یافت چون  
 انجیر بهیج پر غیب بیک تاش که از قبل برادر خود خلف بیک حاکم استر آباد بود رسید متوهم شده منهدم گردید لاجرم اشرف و اعیان جرجان شایسته  
 استقبال کرده با و از میانر و شاربجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران با ستر باد آورده کلانتر آن ولایت را با صناف لطف و احسان  
 نوازش نمود از آنجمله خواجه عیاش الدین علی کتبی را که برادر بزرگ و جناب سلطانی سیف الانامی خواجه منظر بود منصب امارت دیوان غنایت فرمود  
 و پسر بیک اختر جناب ابن یمن بیک را بر او انجی ساخت و زمام همایم دار و کلی آن ولایت را با قافی کفر کشود و وجهه طلب اطاعت و انقیاد را  
 رسولان نزد کلانتران الواس صابان خان و کلایلی فرستاد و آن مردم نیز طریق متابعت و فرمان برداری سلوک داشته جمعی کثیر از اعاضا ایشان ملکات  
 شافیت و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافته و برین قیاس نامی اعیان و میاه پوشان جرجان غاشیه خدمتگاری آن در می برج شهریار  
 بروش گرفته مکرر برادر دیگر جناب سیف الانامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمندش امیر محمد منظر که در مواضع حصین کفین نموده طریقه  
 مطاوعت بجای میاورند و محمد زمان میرزا بجز این فتح خود را پادشاه با استقلال تصور کرده روی به تهدید باطعش و نشاط آورد و دست و دست  
 هر صبح در بارگاه عشرت و شکاهش جام شراب ناب مانند ساق آفتاب در بزم خلعت دایر بود و هر شام انشاء زاده مخبته فرجام از قیاس  
 کل اذام اقداح مدام طلبیده بجمع می نمود در حلال این احوال جناب سلطانی سیف الانامی از خراسان متوجه آذربایجان شد و در منزل کلید  
 جز استیلاء میرزا محمد زمان را بر استر آباد استماع نموده از آنجا با سفر این شافیت و بر دوسلطان را که حاکم آن ولایت بود بخود ملحق گردانیده با  
 یو کدین بیک نیز از غلبت رسیده نبار آنکه بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز از جوف بسیار در میان خلایق پدید آمده بود جناب سلطانی  
 سیف الانامی و سایر امراتبائی طی سافت می نمودند و چون بفریخو را شارسیدند قراویس قورچی از درگاه عالم پناه آمده خبر صحت دست  
 اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان بمایون که بنام نامی جناب سیف الانامی در باب استراغ ملک جرجان از تصرف  
 میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابران امر احوالیشان بهیج و مسرور گشته با دار صدقات و نذورات و اخته و عنایت استر آباد کرده  
 رایت توجه بصوب بطام را فراختند در اثنای راه قاصد دار و غم بطام رسیده مسرور و بخت میکشید که از سایه کیفیت واقعه آنکه خواجه میرزا  
 بهرمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان تباخت بطام رفته بود و محمد آقا که دار و غم بعضی از قرائی آن ولایت بود با اتفاق جمعی از مردم  
 جلد سمره بروی گرفته با دحله تش جدال شغال او بچین قوت دولت شاهی خواجه میرزا در آن معرکه گشته محمد آقا سرش را پیش جناب





لنگر خان و  
۳

که آفتاب در او افرجه بی بود و چشمش بآب مانند غم و کان اشک فراوان بسیارید از فراغ کوی کرده روی برآورد و امیر حسین علی جلایر و دوست ملکه  
از وی جدا گشته روی بسایه دولت مخدوم را ده نهادند و چون میرزا دوشاه از قیام گشته بعقب که در میان آن منزل و جزوان واسطه است و  
بکیناگاه امرا را بلغا محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر بلاس و امیر جعفر علی قراکوز و میرزا علی و شاه حسین یار کی میرزا خورشاه مرید کوکلتاش و محمود اشک آقا  
اعقب در رسیدند و از ارکان دولت میرزا دوشاه شاهی پیر که با ایشان متفق شده ششیر با کشیده روی بار دوشاه آوردند و او با هفت کس از قربانان  
خود که حیدر بخان و یوسف رخا و از آنجمله بود بطرف شیرخان که بخت ساریا قالی که بمرا داشت با اموال و جهات تحت تصرف امرا محمد زمان  
در آمد و آنحضرت در نماز دیگر همان روز بعبه نه کوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر باقی مسجد بازگشته افراشته و اجناد حرم را بطرف و غایت  
حرفش امید و اساحت و آنچه از اموال میرزا دوشاه و اتباع او بدست افتاده بود بر امر او لنگر خان تقسیم نموده علم حضرت شیم بصوب سان و چنان  
بر افراخت و در منزل قریب بوضع پوست که امیر دوشاه از شیرخان بجانب بلخ رفته و مخدوم را ده با اتفاق امرا حاضر بر صالحه قرار داده  
مسود اوراق را فرمود که بعبه الاسلام بخشاید و نوعی ساز که امیر دوشاه آن ملک را که با عجب علق بد آنحضرت میداشته بصفحه تمام عالی مقام  
باز گذارد و چون بختان که یورت اصلی او بود و تا بخارنهار که پس بجانبین ارتقا یافته باب صلح و صفاسکین باید و درین باب نشانها نام امیر دوشاه  
و برادرش قوام بیگ و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمده این گشته حسب فرموده بان بده شافت و هر چند بخان صحبت آنی و کلمات نمودت انکیز  
ار دوشاه رسیده بی نام نمود که از مقام مناسقه در گذرد و بلخ باز گذارشته بختان رو بجای رسیده و زمانی که بنده از حضرت انصاف میداد  
گفت اگر مخدوم را ده با عدد اندک بظایر بلخ تشریف آورد و عهد و پیمان نماید که قصه خون و عرض من و برادران و قربانان گندین بجانبین  
تو اعد صالحه نماید و آقا و بنده از آنجا بپس بازگشته در قریه سان بآستان اقبال ایشان رسیده و آنچه شنیده بود معروض گردانید و محمد زمان  
میرزا بجای آنکه چون ظاهر بلخ را مضرب جنایم عا کر حضرت انجام سازد مردم آن بده حقوق عدالت و احسان و دودمان عاقلان بصورت رعایت  
کرده ابواب شهر باز کند و موقوفه انظر کردید و قرب بگاه مجامعه قیام نموده و فی الباب تشریف و هر چند رسل و رسائل نزد امیر دوشاه  
فرستاده از وعده و وعید سخن را ندهد و بران ترتیب یافت و در آن اثنا تحقیق پوست که امیر دوشاه امیر محمد خلیل را که در سلک مخصوصان  
انظام داشت بجای آنحضرت پادشاهی جلایر محمد زمان میرزا فرستاد و استدعا حضور آنحضرت نموده تعالیه طقه و شهر تسلیم نماید و چون مقصود  
بود که عنقریب با چهره ایت حضرت آیت آنحضرت بر تو و موصول بران حد و داند از محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره خرافت و در آن  
منزل میرزا علی بیگ و امیر محمد باقر و کد امیر محمد برندق برلاس از طرف بخشان بلامنت میرزا محمد زمان رسیده غایبه دولخواهی بردوش گرفتند  
و میرزا علی بیگ متعهد نمید بساط صالحه گشته و از محمد زمان میرزا حضرت حاصل کرده جریده بلیغ رفت و با امیر دوشاه ملاقات نموده  
بدلائل معقول خاطر نشان کرد که صلاح جانبین در تیشیه و اعد موافقت و رفع اسباب مخالفت است و حکم را بآنچه قرار یافت که محمد زمان میرزا  
و امیر دوشاه با کس اندک در قریه تخته که در دو فرسخی محبت با یکدیگر ملاقات نمایند و لو از عهد و پیمان در میان آورده بمحضان یکدیگر بلیغ  
انگاه اگر خاطر مخدوم زاده خاید امیر دوشاه را در بلخ بگذارد و الا حضرت داده بطرف غوجستان فرستد و چون میرزا علی بیگ باز آمد به جز  
صلحه رسیده شاه زاده از دره جزیه بانه از شافت و از جانب امیر دوشاه سید عبدالله و حیدر ترخان بخدمت مخدوم زاده آمده  
آنحضرت و امرا و ارکان دولتش را سوگند دادند که در حق امیر دوشاه بدیندیشند و از سیرت محمد علی دیوانه که در سلک خاص بارگاه محمد  
زمان میرزا منظم بود بلیغ رفت و خاطر امیر دوشاه را مطمئن گردانید و او در صبح روز چهارشنبه از آیام ربیع الاولی سنه ثلث و عشرين و ستائیم  
باجل کس از خواص خویش که همه ایشان جهت رعایت حرم حبیبه در زیر جامه پوشیده بودند تخته آمده رسم بکاول را نزد شاه زاده فرستاد که  
حضرت نیز چنانچه قرار یافته بود با یکی کس بدانجا شتابد و محمد زمان میرزا با تمامی امرا و سپاه خود که قرب بفرانفر بود و دهانه از بر بصحرائی که واسطه  
در میان آن منزل و قریه تخته شافت آنجا لشکر را توقف امر کرد و با شصت بغتا دکن از مردم جلد بفرم ملاقات اردو شاه روان شد و با امرا  
مواضع نمود که آنقدر در آن موضع توقف نمایند که اردو شاه بخدمت رسد آنجا به رنجال کباب او در حرکت آیند و چون مخدوم را ده تخته



بخت رسید امیر اردو شاه از مرکب سرکش فرو آمده سه نوبت زانو زد و شرف پیشانی نال فانی حاصل کرده بر زبان آورد که من از بخت تو گران فریادم برادر است  
 که مرا از درگاه راندید بگوشت زخم و چون طلب فرمودید باز بجایست آمدم و مجددم زاده جوی مناسب کوشه بمعنان یکدیگر سرور شد و در وی شهر آوردند  
 بمان لحظه تا می سپاه محمد زمان میرزا بموکب عالی می نشاند امیر اردو شاه از آن کثرت بجایست برسان گشت و خیال نمود که فرار کرده خود را پیش از محمد و مدتها  
 شهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف سلوک دارد و این صحنه را در آنحضرت بوضوح پیوسته و وقتی که بگذر گاهی نکست رسیدند امیر اردو شاه را و گوید  
 که به قتل رسانیدند و آن چهل سوار که همراه او بودند بعضی کفر قمار شده و در هیچ کفینه و کیفیت حال را بقوام بگفتند و او بمرح و باره  
 شهر را مضبوط ساخته رسولان محمدان معاقب و متواری کجا بل فرستاد و استیلا نمود که میرست بر چه تا سر اعلام مظهر پیکر پادشاه و الا که بصوب  
 پنج نوبت نماید تا محمد زمان میرزا بحال چیدن طاعت نیاید و بعد از آنکه قریب یک ماه محمد و مژده در مد و پنج نشسته با هر محاصره پرداخت خبر و خبر حضرت  
 پادشاهی بدینجهان شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا بدیده جز قهر با عروق خود پیوست و مقارن کمال جز رسید که فقیر علی بگفت اردوگاه پادشاه  
 جایگاه بار میرزا نشان حکومت پنج آورد و دوام بگفت معالیه شهر و قهر به سپرده بار دوی عالی رفت و مغرب خبر مظهر پیکر حضرت پادشاه عالی گریه  
 و حصول برانولایت خواهد داشت بنابران محمد زمان میرزا بفرمان لاس راجه اظهار طاعت و انقیاد و طلب طاعت موروث باستان سلطنت  
 ایشان حضرت ظهیر السلطنه و الدین میرزا ارسال داشت و خود بر ابراهیم و چهار بیکت توجه قریب گشت بعد از وصول آن منزل شاه میر حسین که بعقل  
 شان و قدیم و دومان از سایر عیان ماوراءالنهر تیار تمام داشت از نزد حضرت پادشاهی مصحوب امیر محمد باقر بر لاس بدرگاه پیراساس رسید و  
 با صنائف الطاف اختصاص یافته نوازش نامه آنحضرت مبعوض کرد و اندیشه نمودن آنکه باین یورش را به صحت دولت آن عزیز برادر ارتقا بخشد و ایم  
 زیرا که اگر او را کثرت کشاید بجایست توجه میکرد و دوام بگفت غایت طاعت حکام ماوراءالنهر و دوش گرفته قهر الاسلام پنج را بدیشان می سپرد و اکنون  
 انسب است که آن برادر با التفات خاطر عالی مظهر بوده مبارک جهان بنیاد تا به نام ایالت این محکمت را در قهر و قدرتش بناده و طرف  
 کمال بیاورد و محمد زمان میرزا بعد از مطالعه این کتب و شنیدن سخنان مرغوب از شاه میر حسین خیال یافتن بکار حضرت پادشاهی بجا نظر کرد و  
 اما قبل از تصمیم غایت سیادت تا بسلطنت انساب سید محمدی و اوجه که از جانب پدر میرزا سید مرتضی خواهر است و از جانب بنفش ابوبکر  
 خان می پویند و همیشه حضرت پادشاهی بار میرزا در جلاله کج او میر میرزا و منزل دره جز از آنحضرت روگردان شده و از محمد زمان میرزا آمده  
 و مجددم زاده را از توجه بار دوی عالی مانع گشت بنابر علی بدین محمد زمان میرزا شاه اسکندری شاه رستم بن سید صدر امیر شاه میر حسین بن  
 سلطنت ایشان ارسال داشته پیغام فرمود که بنابر فقدان براق مناسب و عدم استطاعت ترتیب مجلس عجله الوفت میرزا که بکار نیست شش  
 اش را الله تعالی بعد از آنکه پنج ابه بنده غایت فرماید و موکب عالی بصوب کابل منصب نماید بر اق کرده شرف طاعات خدام بارگاه و  
 عالم بنیاد حاصل خواهد کرد و پس از فرستادن شاه میر حسین و شاه اسکندری محمد زمان میرزا عازم تسخیر شیرخان گشت و ایچی نزد حاکم آن ولایت  
 امین بیک فرستاده او را با طاعت و انقیاد دعوت کرد و امین بیک بصلحت آنکه آنحضرت را از قریب ایضا که حقیقت است در غایت استحکام  
 پروان آمد اما اگر حضرت پادشاهی میر میرزا بدینجهان انظار نماید بیثباتی بکلفت بدیده ان عروس شمع و مظهر فایز کرد و دخان نیازمند از پیغام  
 داده و عرض داشت کرد که اگر ما بجهت ریاست عالی پر تو وصول بر جوی شیرخان اندازد بنده قدم اندر سر ساخته بخدمت خواهد شافت و از موایه  
 انعام و احسان خدام آن استبدان خطی نام خواهد یافت و محمد زمان میرزا این سخن را موافق واقع تصور کرده اعز و قریب ایضا که داشت  
 و علم غایت بصوب شیرخان برافراشت بعد از وصول سیر علی امیر بخت اندیشه می خبر رسید که آتش غضب حضرت پادشاه فرید و بی حسنه  
 پس از طاعات شاه اسکندری بشتعال آتینه و بر جلیج اسبقال نشان کیران بصوب قریب ایضا تاخته بنابران میرزا محمد زمان بر راه کوه که نزدیکتر  
 بود عازم قریب ایضا شد و امید آنکه پیش از حضرت ظهیر السلطنه با عروق عالی رسد و آن حقیقت را استحکام گرداند اما در اثناء راه چنینکه دیوانه قریب ایضا  
 رسید و معروض کرد اندک حضرت پادشاهی بقرایب ایضا در آمده و عروق در تصرف گشت و اکنون بانه چهار هزار سوار جز از سجد جنگ و پیکار است  
 است میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عیان غریت بجایست عجب ان الطاف داد و پادشاه راه امیر حسین علی جلایه و امیر بولیس علی

ولد امیر اباعلی خواجہ حیدر علی قرچی و جمعی دیگر از سرداران و سپاهیان از آنحضرت که بحکم بقدر ایجاب رفتند و محمد زاده بر جناح استیصال بجانب غرقت  
حرکت فرمود و در پیل چرخ سید محمدی خواجہ نیز از آنحضرت رحلت طلبید و راه ماوراءالنہر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بجزبستان سید  
میر شہ محمد سیف الملوک و خواجہ غیاث الدین علی خالدار و خواجہ کمال الدین حسین و سایر ارباب کلاستان  
انولایت شرط استیصال بجای آوردند و آنچه دست مکتب ایشان بد آن میر سپیش کش کردند محمد زاده در قریہ استو رحل قامت انداخت  
بمدران دوسہ روز را بہ نصرت آیات باری بر موضع آن گسبہ که میان آن ولایت و چچان واسطہ است سایہ آکنہ تا چون تاحی  
غرختبستان در دولت خواجہ محمد زمان میرزا را رخ دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی مان کوہستان در توات است و بطرف فیروز  
کوہ غور رفتہ از آنجا برادیکہ الیک متوجہ گشت و محمد زمان میرزا بوقت دیگر فی الجملہ راق و استقامت ہم رسانیدہ از غرختبستان بچچان نقل کرد  
و در منزل چراغان اقامت را فروختہ مترود بود کہ از آنجا بجانب قندہار نصرت نماید یا بر دیگر جہہ و بیخ شاد کہ ناکا طلوعہ شکر امراء  
خراسان کہ سردار ایشان بر ایم سلطان موصلی و احمد سلطان افشار بودند و بموجب فرمان والی میرزا امیر خان اللہ بد آنجا سب شافہ بودند سید  
شد و محمد زاده امیر شہ محمد سیف الملوک و سپہر عمیراد و شہ میرزا بیک و امیر برانقلی و اسلام علی و لدیار علی بخشی و امیر شہ حسین بایرکی  
را با اکثر مردم مخول فاختی و لشکرمان در برابر امراء خراسان گذاشتہ نفس نفس علم غنیمت اندازہ موج بصوب بندگی ارضہ جات غرختبستان  
برافراشت و بر اسیم سلطان و احمد سلطان سپاہ میرزا محمد زمان را بصرب تیغ و سنان منہزم کرد ایندین میرزا بیک را باده و زاده کس و کلاستان  
مخول فاختی و بسیاری از اعاہد اجناد بر خاک بلاک انداختند و بقیہ السیف محمد زمان میرزا پیوستہ آنحضرت از بند عزم قندہار کہ دور جم  
حرف سبب اعطاف راق اجازت یافتہ در غرختبستان توقف نمود و چون محمد زاده بر و بر رسیدہ شہ محمد بیک کہ از مکر چراغان بدان طرف  
کر بحکم بود با شصت مہند کس از توابع و لواحق بموکب عالی پوشت و بمیان فاسیاد آنحضرت را بران داشت کہ فتح غنیمت قندہار کردہ غیاث  
بطرف ولایت سان و چهار یک اعطاف داد و لشکرمان در نوای جزوان غروق میرزا بیک را کہ عازم شیرخان بود غاریتہ فی الجملہ راق  
بدست آورد و بدو بچہا بیک رفتہ رحل قامت انداختند منتظر آنکہ سلام علی و دیار علی بخشی و مردم مخول فاختی کہ بہ تہ مجتہد و کفین کشکان خود در  
بند ماندہ بودند بخار است رساند آنجا متوجہ شیرخان کردند و چون این بیکان این خبر شنید کس نزد امیر بر ایم جابوق کہ در آن وقت حکم حضرت  
پادشاهی بابر میرزا را حکم بخ بود و فرستادہ پیغام فرمود کہ مناسب است کہ قبل از آنکہ لشکر محمد زمان میرزا بتجمع کردہ بفضیل ہم آنحضرت  
بر و ایم و امیر بر ایم از بلخ بیرون آمدہ این بیک بوی پوشت و آن دو امیر با اتفاق یکدیگر بر سر شہ زاده رفتہ بہن الجانین حربی صعب دست  
داد و در اندازہ کرد و فراسپ میرزا محمد زمان میرزا در آمدہ و در آن عین امیر بر ایم جابوق بفرش رسید و آن حضرت را دست گیر کرد و ایندین امر ہم  
تعظیم احترام بجای آوردہ و محمد زاده بصوب خویش سب برد و از آنجا بروی توجہ کابل آورد و حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا از غایت کمال  
اخلاق و محاسن اخراق و کرم قلبی و عاطفت ذاتی در غایت شفقت و رحمت با محمد زمان میرزا ملاقات فرمود و جریہ اورا نا بودہ و تصور نمود و بآ  
انعام و احسان بر روی روز کارش کشودہ اسباب سلطنت عنایت فرمود و نظم پادشاہ کہیم بندہ نواز حسرت و حرم بخش عفو طراز از حرم خویش  
بیکانہ بگذرد و آنکہ بہت فرزند صد خطا بنید از جیل و جثم کندش عفو از کمال کرم پادشاہ عالیشان بعد از تاکید قواعد عمد و پیمان زمان  
ایالتی و توابع را در قبضہ اقتدارش نهاد و چون بہ چار ماہ آنحضرت را در کابل نگاہ داشت کہ میہ از محمد زات سر برودہ پادشاهی ماخوذ  
کردہ راضی و شاکر و مبایہ و فقہر بیخ فرستاد و بی شایبہ بخوزی و غایبہ مدح کسری آنچه غایت کرم و رافت و نہایت اشفاق و کرمیت توان  
بود و از آن پادشاہ اسلام پناہ بہت ناآن شاہ زاده عالیجاہ ظهور نمود و صیت ابن لطف و احسان و اوادہ این عفو و امان در اطراف واقعا  
جہان بہت ہمار یافتہ بر کس زبان عین و آخرین پادشاہ عاطفت آئین کشود رہا سبب المطف و سوسر مایہ انواع فرخ مجبر ز غایت آیت  
ربا شیعہ کوئی کہ بود ذات نود عالم کون مقصود خطاب فاعف عنہم و اصفح و الی یومنا ہذا کہ تاریخ ہجری ماہ ذی قعدہ سنہ ۹۷۳ و عشرین  
و قمریہ رسیدہ محمد زمان میرزا و آن مملکت با مہر حکومت اشغال دارد و کابلی ایمان نزد حکام خراسان فرستادہ بہت باستان دکان پایہ سر خلائق میرزا

خلافت حضرت پادشاه دین پناه نواز ارم اخلاص و پناه بجای می آورد و در جادو اثنی و دلق صدق و کفر آن محذوم زاده صاحب سعادت در سایه  
دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی عطا الله تعالی سبحانه علیه سلطانه با علی مداح اقبال شاد و فروغ انوار جاه و جلال از طبع غنایت نواب  
کامیاب شایسته بی رویه جنات الهی است تا به رباعی آن اختر نور کسرت اوج امید شایسته خسرو سرچشمه خواجه که بخل دولت شاه جهان برسد  
اقبال نماید جاوید و چون برافقت رفیق توفیق علم صاحب تحقیق جوهر اجار غریب آثار و اولاد صاحب قرآن کا حکام امیر پرتو کورگان رانان غایت  
و سعادت عبارت کشید و از رشحات چشمه حیات بخش دوات طب اللسان کشته عنان بیان بصوب تحریر بدایع و قایع ایام دولت ابد پدید شد  
معطوف گردانید امید انکه بساعت بخت بیدار و محاصرت غنایت صفت جم اقتدار از  
خطا و زلل مصون ماند و کیفیت فوتحات این پادشاه سکنه رصفات را در احسن عبارات  
و امین استعارات بسامع دور و نزدیک و ترک و تازمکت رساند

## ملفوظ

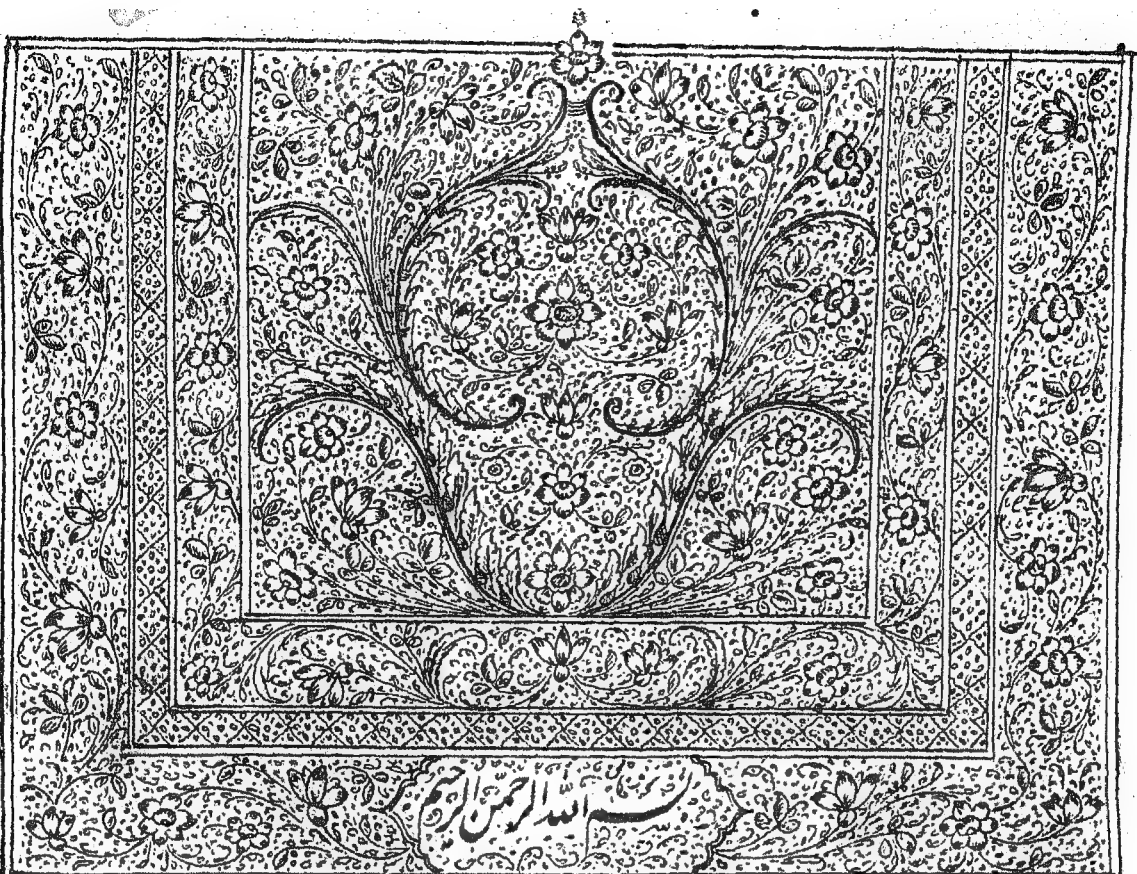
کرد عیان ذکر نور خایان  
جیب خلعت پر زور شاموار  
کفایت چو بر علاج شود مشکسای  
قبه افلاک شود پیر صدا  
نه صدق هیچ کند پر کمر  
ناله بهی ز محبت کرم  
دست و دل آصف ملک دج  
کرد خراسان چو بهشت ارم  
مینست ولی چون کفش ابر بهار  
دست و دلش مظهر لطف کرم  
ز یور عنوان سخن نام اوست

خلعت سخن پرور مجربان  
ناگند از ذکر شکر کمار  
بست امیدم که فضل خدای  
تا ز حدیث شکر کشا  
از در این جبر حبه ار  
کرد ز در چمن این رستم  
حبیب محبت کرم و کان جود  
ملکت مداری که تیغ و ظلم  
بست در بار کفش ابر و ار  
دات وی از خدل بود محترم  
ربیت ابل بنبر کام اوست  
ز د خداوند جود افس حبیب  
بست دعایش همه را فرست  
غیر دعایش چه نوبه و کر  
جوهر الفاظ پذیرد نظام  
هر سر انجام امور جهان  
هر فراغ دل ابل سخن  
نامه امید بنامش تمام

بخت موافق شد و توفیق یار  
سحر فن و معجزه آثار شد  
خامه باین کار سر اوار نیست  
کو کب طالع کندش جاگری  
فاطر نقاد همه اقباس  
بسنگ خدای غنچه بیاض امید  
که کند معدن جود است تمام  
دو شکر گزاف کو خسته ی  
ملکت ز رخ طمش خرم است  
کی همه که قطره شاد غلام  
مرج اصحاب شرف و کیش  
جوهر نامش ز شرف بالضبیب  
ملکت ز عدلش شده پر زبیب  
هر که بود از کیش بهره ور  
ناکه ز رخ قلم مشکفام  
باد همیشه طمش در قش  
بهر عطایش همه که موج زن  
سیر ملک باد کجاش مدام

چون بصایات خداوند کار  
بار و کر بر کبر بار شد  
که چه مراقت این کار نیست  
فیض سماوی دهدش مایوری  
صبر فی طبع جوهر شناس  
که شود کوش خرد این نوید  
کی شود این عقد که با نظام  
اختر سحر شرف سدری  
شفقه بخش نظر همه است  
زانکه بود بخشش دستش مدام  
بهره و راز فضل دل کشش

قد تم جرد التالیف من ید الساریع بعون الملک الوهاب بید العبد  
الاحقر لاثم میرزا محمد علی بشیرازی فی اثنی عشر شهر شوال سنه ۱۲۷۲



تجربہ چہارم از مجلد سوم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و بیان  
اختصاص یافتن آن حضرت باصناف الطاف و عنایات الهی

رباعی ای یافته منزل تمامای ذات جهان از کرم اکبری از شاه و که او را خواهی بر فرق بند افشای شاهی افتتاح  
اجتناب از آمار پادشاهی بجهت شایسته تقدس الهی السبک و اولی فدا شد فی الاخرة و الاوای له ملک السموات و الارض و ما بینهما رباعی  
ای کشور دل ز نور رحمت روشن معموره جان فیض شکر گلشن از خود نشد جزین غار کلام یابد شرف از شکر تو انجام سخن و انقیاد ابواب  
بدایع و قایع شایشای بارید غمت در دو حضرت شایشای یقین است و احرای یا ایها الذین آمنوا صلو علیہ و سلموا تسلیما رباعی بر سر حلقه سرفرازان چون  
تاج یکپایه ز آسمان قدرت معراج شد از کرم عام تو عالم حتم شایان جهان بظف غاصت محتاج اللهم صل علی سیدنا محمد مصطفی و آله  
صل علی آل البرة البجاء و غیرہ بخوم ملک القدر العلی مشکوی ستر یاران ملک فضل و کمال تا جداران شہزاده و جلال حسودان ممالک دنیا  
پادشاهان کشور عبقری تیمان دوازده معصوم انجم نو بخش اوج علوم مقتدایان ملت عربی پیشوایان آل پاکت بنی اولین آفتاب برج نجف  
شاه دلدل بوار دریا کف پس حسن آن امام پاک سرشت که به لاهنا مال احسان گشت منت اورا فطیر عزیز حسین قرۃ العین سید الثقلین  
بعد از این امام عباد است که پناه تمام عباد است پس محمد که با قرش لقب است میوه باغ سید عرب است باز صادق که بود در همه کار  
چون ز جعفری تمام عیار مظهر طیف ایزدی کاظم در علم شیخ زناظم تخرال عیال امام رضا بادی سالکان راه بد پس سنی بی امام  
تقی قدوة خاندان علی نقی حسن عسکری ملاذ کبار حسن العلی حسن الامار پس امام زمان که هست در ام ماحی کفر و حامی اسلام  
یا الهی کن آن سول بعلو مکان روح بول بکمال هادیت زهرا که جمل کرد طعنش در امتحان اهل بیت بنی سیدة شریعت عربی  
که بر اسناد بهیم تو فین تا نو سیم بجای تحقیق حال هر هر عرو شرف سرور دودمان شاه نجف حامی ملت مسلمانی وارث حمت سلطانی  
پادشاه ممالک عالم در تمام جهان بعد علم تاج بخش شهنشاه تحت نشین مشرق و مغربش بزرگین و عجم سر ملک شہت سلطانی از بلاد  
عربستان بای ترک و دینیم همه غلامانش فیض از جا کران در بانش همه اجداد او بخت ششم ملک تحت تو تاج تا آدم پادشاهی که کلامی  
لواهی خورشید سیمایش از افق سعادت و احسان طالع گشته عرصه ممالک عالم را مستور کرد و اینده ظلام ظلم و عدوان را اطراف احصا و بلاد

و بلاد روی بدم آباد آورده سرکشگان بودای نادان می گنجینه سازمین و امان بسید و ناسایم سلطنت و جهان بینی و شایم خلافت و گیتی ستانی از برای صالح حال  
و کفر از آتش وزیده و دیده اقطار افاق را معطر ساخت ملوک و افرافراست و سلاطین کامل کنایست سعادت و دو جهانی در دنیا بعین دانسته علقه بظلال  
در گوش جان کشیده نظم سکندر دولت چو نام تو شد پادشاه صرام تو شد یافت را قبال تو قصر خبر کرد و چون تخت افروز سر حیرت و چین بنده در بان است  
خان خستایر و خورخان است شاه توانی جمله طفیل تواند از دل و جان تابع خیل تواند دین پناهی که در اوقات توفیق تازی و موافقت تائید سیردی رسوم  
به نوم بچی و جهالت را که بتادی آید در میان فرق نام روض نام گرفته بود و حیچیک از اساطین سلاطین از رفیع آن تیسیر پذیرفته در غرضت باقیم شیخ ساخت  
و معجانت بخت بیدار و مسعدت گشت بایدار در باب تشبیه سبانی دین و دولت و تو اعد ملک و ملت خوانی که با شایات ملوک کا مکار و حاجی انا خود  
رفیع ممدار تواند بود طرح انداخت نظم در او ان معادیت کاهی بنوده چو او گیتی پناهی رسوم بهت از عالم بر انداخت لوی کامرانی بر رفیع ساخت  
نعمانی الله نبی شاه کرم مسایب از وجودش ال فاقم طلال دولتش از بخت بیدار پناه تاجداران جهان دار قبه ز کجایر حضرت شادش منور عرشه  
سپهر و خیار و کواکب انارش کل الجواهر دیده ماه و چهره اشعه سانه غازیان سپاه فراوانش انشیر و طفر چون فرغ خورشید از برج دو پیکر درخشده و  
از صفحہ یوسف محابدان لشکر فروزی نشانش شعله آمانی و امان چون ماه چاره از اوج کمال تابنده پرچم علم کشور کشایش ع عبرت افزای زلف پرچم جور و  
خدم مجلس بخت آسایش محیر عقول طمان دار السور در ایام زده صدای کوس دولتش نقشه صورت عدم کوش اعدای ملک رسایند و بهنگام نرم لوانی  
غمدای حیرتش جان و لیا و دولت را بهج و سرور کرد اندیشه همو مهر جان پورش جان کداز از باب بچی و طعنان و نیم لطف و لغزش نصارت بخش ریاض  
امیدمندید کان نظم همو مهر تو بر جا که بگذرد کرد و بسا آن تش سوزان طبیعت کا خود نیم لطف تو بر هر کل من که وزد چو سبزه سر بیدار از چنگان تو بر سهر  
نزدیک تیر انگشت خون از دیده مرغ روحان ساخته و تاب سنان تش نشانش شرفکات را در بشیبه اضطراب انداخته خضر ترشش چون ترکان جوان خوشه گنبر  
خون ریز و تیغ بیدار غیش بسا هر صراط قلع بنال عمو اقبال صاحب تیغ و تکت شکست اسکندر در نظر بخت عالی ارشش نگر از عرصه مردم بحیل و رفعت  
حذر کسری و حقیر در بر اعظم نشان طارناش بی وقع تر از فریغ خیل رباعی ای شکله ملک تو را عالم نک کیبایه ز تحت قهر تو بخت اوز ملک لطف تو نو  
سوی مرکز آهنگ رخ سوده بجاک کف پایش اورنگ تاج بخش خسروان روی زمین باجستان سلطان روم و خاقان چین سجسکندر سپاه شاد چشم  
سلیمان اقدار کواکب خدم خورشید طلعت می رخ رزم همیشه شمت ناهید رزم مشتری مای عطارد و صمیر فریدون فرخنده و سریر فرسیر کردون حرام بر  
گشت مهر احتشام مقوی خسرو جم قدر منو چهر چهره بجاک ره او سوده مهر ترک خاک بنده فرمان او بندوی کیوان از علان او  
مستکف چشتم روز و شب جرید عایش کشاد است لب کلک عطارد در زمر بتهام غیر تائیس نویسد بدام سیر قریح فرمان اوست زهره کنیری  
زشتان اوست ثابت و سیار برین نشان بسته بخت چو دو پیکر میان جمله حکام بروی زمین سوده اخلاص پایش چین بست وجودش در دج شرف  
در نی نابنده بچ نجف اسم شرفش زکبر پاکتر گشت مقاصد آن که مظهر خاک برش بوسه زار روی مهر چون طلب مهر نمود از سپهر لطف  
تا که بر دازد کرمش خضم بهر ظاهر از شد همه جاضد قهر کرد کار دشمن او را بجهان کرد و خوار دید خداوند چو آن کرد و کار طلب میل دلش  
نیت بخبر سوی لطف هست جلی مقوی از روی لطف شاه گشت چو در روی زمین پادشاه روی برایش بند از مهر ماه عالم نور دلش زد  
چو عالم علم چشم عدو گشت قرین الم سناه غرت تاج و شرف کاه ازو یافت بنا قاعده جاه ازو اسمعیل نام وی از غر با انها گشت  
مرا سکت در بی بها یافت چو این نظم ناست نظام کرد قلم سوی دعایش حرام تا بود از ششقه افتاب سطح معالی ملک نور باب باز عدل شد رو  
چین روی زمین حضرت خلد برین ابل سبزه از کرمش بره مند مند اقبال بدانش بلند و چون بی شایسته تحلف و مخموی و غایبه صلف و مدح کسری از نشا  
صادرات افعال ملاحظه و اردات اعمال این پادشاه دین پناه سوده حصال واضح و لاج میگرد که در هیچ عصر از اعصار بجای با یون بال جاده و جلالت بر سر هیچ  
تاجدارای مانند ذات بر کواش سایه سعادت و اقبال شکله و بار بلند پرواز تائید از دمتعال بر دست اقدار سیچ دولت مندی کا مکار بسان  
وجود فایض الجودش شسته بر ذمه بخت بهر یک از انجان و بیای زبانی براعت و فاسخان اوداق حسنی بلاغت واجب و لازم نیاید که در نظم فراید  
و قایع و نشر درایع آثار خدام و کوب مهر احتشام شرا اطا جتها و دوازم بهنام تقدیم رساند تا غایت لطف و قدر و کمال عدل احسان و آیین جهاندار

ساخت



و کشور گشائی و قانون دین پروری و ملک آرائی و رسوم نرم ساری و مخالفت کداری و عادات دشمن بکشی و دوست نوانی آن مهر پر افرازی نامی نامی  
روزگار و انوار ادر و در میان عالمیان باقی و پایدار ماندند بر علی بن ابی طالب و در آن خورشید چرخ اصفیاء و بر سر می پندارند و خوار کتاب  
افادت اثر حبیب سیر از ذکر بدایع حالات و بیان غرائب فتوحات پادشاه دین پناه در بخت بخت و در خیر غایت غایت الهی و نهایت محبت  
شاهنشاهی را که شامل دولت نامتناهیست پیش نهاد محبت گردانید و امید کمال کرم جاویدانکه از تخت حاتم در بار بار می اخبار شاه فلک افتد و بر جوی  
نظارت یابد که طایوسان حظایر قدس را هوای عاشقانی آن انصافی دماغ سمت اتفاق کند و در لطافت طبع حکم و در کمال آرا پادشاه رفیع مقدار بصورتی  
طراوت پذیرد که بلبان بوسنان پس را آتش تنای آن از ساحت خاطر صفت الطمانینه در شوقی نمکین این سخن در علی نامه بنامش این تسامحه و ملی  
چون نامیت کرد و پرواز مرغی که بکوشش هوش آواز که کلکست که چه باشد بی بضاعت ز فیض شاه یابسته طاعت بطاهر کرم افند دین راه  
سخن گویم یعنی دولت شاه از او طایر طبع سخن ساز سوی این بوسنان بد پرواز چو در در کشش این که کسفت از حال با پیش سخن گفت  
کشتار در بیان شمه از علو نسب بمایون پادشاه رابع مسکون آفتابی که انوار وجود فایض الحودش عرصه مشرق و مغرب را منور گردانید  
محتاج نیست شرح علو اصل نسب و کامیابی که فیضان غلام عدل وجودش ریاض امید با عد و اقارب را نصارت بخشد و تنفیس از ذکر مناقب ابار عالی  
حسب اتا چون بطیخ کلام منجر نظام و جعلنا کم شویا و قبایل لغار فوجا بمواره اشرف و اعیان عجم و عرب بسلسله نسب خود را در متون کتب و بطون صحاح  
شبهت میاخته اند و بسبب عظم شان و قدم دودمان با و اجداد بلند مکان را بپشت افتاد و مهاباتی می فراخته اند فائده شکیلی جمیع دینیین بسلسله نسب  
برگزیده شاه سپهر قدر شروع بود و صفحات کتاب حبیب سیر را بشیر شمه از مناقب و معارف این فرقه نموده تاثر زیب و رفیت و رفود و رفیاض  
و اتفاقان اسباب اولاد عظام نوی و عارفان اخبار افتاد کرام مرصوفی سوره مجمع بخوابد بود که نسب اشرف شاه دین پناه و پنج واسطه حضرت و لا  
منقبت امامت مرتبت واقف اسرار از شیخ صفی الحقی و الحقیقه و الدین ابی الفتح احمی الازد پسلی قدس الله سوره الغریر میرسد و نسب حضرت با نام تمام  
بادی عالی و اعظم موسی الکاظم علی می شود برین موجب که ابوالمظفر شاه مهمل بن سلطان حمید بن سلطان حمید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدر الدین  
موسی بن قدوه اولیا فقه شیخ صفی الدین احمی بن شیخ امین الدین جبریل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ الکلام الله ابن موسی  
الحافظ بن خیر شاه زین کلا بن محمد بن شرف شاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن مهمل بن محمد بن ابوالاعلی بن ابو محمد القاسم بن ابی القاسم حمزه  
ابن امام القاسم موسی الکاظم علیه السلام و چون نمایم امامت و سروری و نسایم کرامت و دین پروری امام موسی کاظم علیه السلام و در اوایل مجله نامی  
مشام ناظران این اوراق را معطر گردانید و وساحت صمیمه و اتفاقان این اخبار اصفت نصارت بخشد و درین مقام بنان بیان بنگار آن مبارکست نمی نماید  
و در خاری این صحایف را بدینور ناما بعضی دیگر از ابا و اجداد حضرت شاه و الاثر از آری اید و منه الاغاثه و التوفیق آرایش با فیهن صحایف این اوراق  
بد که مجملی از احوال اباشیخ صفی الدین احمی عاشره علماء عالم و کافه فضلاء بنی آدم بر علو شان و متموکان سادات صاحب سعادت موسوی  
اتفاق دارند و آن زمره کرمیه را فایز کالات صوری و محوی و جامع فضایل موسوی و اعرافی شمارند و لایح باطن بدایت میسایر ایشان مانند صبح صادق طلام  
لبانی صلاست را مفعود گردانید و لو اوسع خاطر صفوت آثار ایشان بسان انوار آفتاب از افق فضل و کرامت طالع گردید و نظم از ایشان بوده هر یک  
دین پناهی سر بر کمرت پادشاهی چراغ روشن از نور امامت مهتابه و برج کرامت سحره فهم بن بین اصناف الانام کرام من کرام من کرام  
لا حرم حاجت آن نیست که غنایب غم در کلام معارف هر یک ازین فرقه واجب العظیم که سلسله نسب بمایون با سامی سامی ایشان شجسته نعمه سرای نماید تا  
بنابرین و بزرگ بزرگ محلی از حال فرخنده مال حضرت ولایت پناه کرامت دست کاه فیروز شاه و اولاد آن قدوه آل رسول الله لسان محال میساید فیروز  
شاه بزرگی بود بکار کرام اخلاق و حماسن آداب موصوف و لطایف کفار و کرام اطوار معروف انوار سیادت و سروری از نا صیبه کمال طالع و آثار جلالت  
و حمتری از بشیر ثنائیوش طالع بوفوت و ثروت مشهور و بصفت بنا بهت و سخاوت برالسنه و افواه مذکور موافقی و اعنا مش بعد ثوابت و نیار و علمان  
و عذاش زیاده از مرتبه حساب و شمار نظم فلک عشاق معالی پناه جهان کرم فیروز شاه در می بود از درج عرو شرف کلایه استان شاه نجف  
مربودیکت کرده از خوان و جهانی مرقد با حسان او و چنانچه در کتاب صنوه الصفا مرقوم غم میکن طراز این نماز شده فیروز شاه و در کنار رشتیه جلدان در

که از آنجا که  
مجلس است  
سازگار است  
بجای آنکه  
در آنجا

در موصی که موسوم است بکین منزل گردیده بود و پیوسته خان کرم کسره بصیافت آینه و درنده قیام می نمود و چون آنجناب از باطن غیب ندو افتد و عوا  
اتی دارا سلام شود از وحشت آباد عالم غالی نیز بیت سرای جاودانی انتقال نمود و فرزند سعادت مندش عوض از منزل نکین کوچ فرموده در قریه سمرقانی قایم با  
و شاد کام او کات میگردانید تا وقتی که او نیز در گذشت و عوض را پسری بود و خورشید منظر محمد نام و آن در بیروج ولایت درین بهت سالگی از نظر حلاوت  
غایب شد و هر چند خدام امیر عوض را طلبش برطرف نشدند و ششصد سال آفتاب پیمایش را نیاخته لاجرم در آن دو دمان عظیم الشان مصیبتی در عایت صحت  
اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیدن متبسان خانه آن سیادت کشتاد آنا با قف اقبال در مقام تسلی خاطر تا کم زوکان بود و احوال بسیار حال  
در کوشش و جوش هر یک بضمون این بحال نمی نمود بیت یوسف کم کشته باز آید بکفان غم مخور کلبه خزان شود و روزی هاستان غم مخور و بعد از انقضای غمت  
سال این احوال نگاه آن فرزند اجنبی در در خانه پدر برزگوار پیدا شد و جامه غنایی در بر و دستار سفید بر سر و چندی چای فرموده و زبان بختی بیان بر فرموده ملاوت  
قرآن کشوده لاجرم ملازمان آنستان کرامت ایشان مبعوث و شادمان از آنجناب کیفیت حال پرسیدند و جوابه که حکم اطایفه بجهان که در سبک است ارباب این نظام  
دارند بیان خود کرده بودند و درین مدت بکف کلام العباد نظام ملک علام و عظیم سن و فرائض اسلام ترغیب و تخریص می نمودند و آنجا محنت و محبت میگردیدند  
خدمت و ملازمت محمدم زاده حقیقی رودش گرفته و از وی ارادت و اعتقاد که عودیت بر میان بسته طریقه فرمان برداری و اطاعتش را پذیرفته و دیدند محمد  
الفاظ در مصاحبت اقربا و خویشان بکین بنده ابا و اجداد شریف خود میپرداخت تا آن وقتی که مدت حیات طبیعی میرسد و علم غایت بصوب ریاض حبت  
بر افراسخت بیت روانش بکین پیران نور باد در آن زینت آباد مسرور باد صلاح الدین رشید و دلدار شد امیر محمد لافط بود و بعد از پدر در قریه  
کلوان اقامت فرمود و آنجناب از جمال صوری نیز بهره تمام داشت و همواره بر پراخت میخواستی کرده غم فغان و احسان در زمین دل طوایف انسان  
سیکاشت و چون زمان زنده کانی صلاح الدین رشید میرسد میرسد رشیدش قطب الدین قایم مقام پدر عالی که گردید قطب الدین قطب ملک  
جلالت و دین داری و خورشید سعادت و برزگوار بود و هم در قریه کلوان اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر کرمان بار دسل نقل نمود  
بتهن این مقال و تفصیل این احوال آنکه در زمان بیایست و ارشاد امیر قطب الدین کی از رسا و کفار کرمان بالشکری از دو ضفکان بیایان بخیال نب  
و عارت و دیار اسلام و قتل و تاراج سالکان ملت حیران نام بجای آمد و پس در حرکت آمد و چون انجیر کلوان رسید امیر قطب الدین بطریق کلمه علیکم السلام  
الاعظم علموده با خیال اطفال شهر آمد و پس در خرامید و خانه در زیر زمین بربت کرده اولاد متعلقان را در آن نهادند و چشم نمالغان تور کرد و ایند بقیل بعضی  
خود در گوشه نشسته بقرص و زاری از باده که کرد کاری از این ملتیه بخت طلبید و در محلی که جوانی از اقربای آنجناب زدیگت بدخل آسوده و آسوده بود و کجرا  
در راه و پس بقیل و عارت بر آورده کی از ایشان متوجه نمائند شد و آن جوان در وی او بخت بر طبق مروتیه الحی تعلو و لایعالی غالب آمد و شمشیر کجا فرستاد  
بقتضی اقتدار در آورده بر حلقی شوش کشید و آن محل کجی فریادی زد که بعضی از بربان شکیبیت حادثه بی بردند و روی به آنخانه آوردند و آنجنوان  
از آنکه کافران بر حال حمله نشیان برادر دقت که در زیر زمین بودند اطلاع یافتند و بکشد و ی که در آن موضع بود در آن آنخانه را امسد و  
گردانید و کلمه توبه بر زبان رانده و متوجه شربت سهاوت بالیتا و دیان خط کرمان بدو رسیدند و صاحب خود را کشته دید همیشه اتفاق از نیام گردید  
و رسته حیات آنجنوان پسندید و صفات را با نطق رسانیدند بعد از آن امیر قطب الدین از او بخت متفکر بر پون آمد تا مهربانی از آن بهتر پیدا کند و صفات  
جمعی از کرمان بآن جناب رسید و شمشیری بر گردنش زدند و بخت از پای در افتاد و کافران او را کشته و بطرف دیگر رفتند و امیر قطب الدین  
از روز تائب در میان کشتگان افتاده بود و بکلیس مالش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام عروب جغی کشت جمعی از او با شاد و پس که همه بقیل  
حال شهیدان در پیشرو وقت امیر قطب الدین رسیدند و او از نا لالجناب را شنیدند لاجرم نزد دیگر رفته کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن  
جواب داد که ظاهرا او داج بریده نشده و زخم علاج پذیر است آنگاه اشارت فرمود تا آنجا عت زخم را بسته او را به آنخانه زیر زمین رسانیدند و امیر  
قطب الدین عیال و اطفال را با سلامت یافته از جانبین لوانم محمد الهی تقدیم رسید و امیر قطب الدین در همان زمان میقیم بود تا وقتی که لشکر کرمان  
از راه دسل مراجعت نمود آنگاه قرین حجت و عافیت نماند و خورشید از عهده کوف پرون خرامید و بکین بهت عالی تمت بر تربیت فرزند سعادت و کشته خود  
شیخ صالح مفسود گردانید و در وقت حلول اجل مقدران و له صلاح و ادوی عهد ساخته رخت بر ارض روان کشید و شیخ صالح در اوقات زندگانی سن

اما در کرام را احیا نمود چون آنحضرت نیز عازم بهشت غیر بر سر شکت پسر فرزند خاندنش این الدین جبرئیل قائم مقام شد و آن سیدزاده بی حدیث و  
ترقی پس شتاب محذره را که صبیحه صلیبیه مکرراتی بود و از بارقه غلام عنایت از بی فروغ عفت و طهارت از جمال عالمش میر خشید بعد کج خویش در آورد  
و بواسطه الواسطه و عطایات این الدین جبرئیل از آن محذره مسوره که راجعه سجاده زبادت و مریم سر پرده سعادت بود و دولتی نام داشت پسری عالم  
که کرامت فرموده غیب را به آفتاب از اوج امید وجودش مظهر اقبال جاوید آینه یقین طبع از ناصیه نخبه میانش ظاهر و انوار از کفین صفین از طبع  
جبرئیل پیش پیرامانات هدایت و ارشاد و در بهر مکنونش پدید او علامات و ولایت و اجتهاد از استرجه یونش بود و انظم کلی بکشف در باغ هدایت  
دری افزود و درج لایت جهانی گشت از یونش معطر ز رویش چشم اختر شد منور و این الدین جبرئیل دیده امید از فروغ روی آن بود و فرشته خدی روض  
ساخته علم حجت و شادمانی بر افراخت و با یغانه زور و صفات قیام نموده حمد و ثنای نخبه بی منت را و در زبان ساخت و با الهام با تقی غیب  
آن فرزند سعادت مند ابوالفتح کنیت نهاد و نام نامی و لقب کرامتیش را صفی الدین سخی قرار داد و آنحضرت الواسطه الواسطه و العطایا و الصلوة  
علی خیر البرایا و آله الخیار و غیره الاتقیاء ترغیب این صبیحه طاعت آئین از یقین مناسقت و مفاخر شیخ صفی الدین سخی با اتفاق  
اکابر افاق ذات یمینت صفات شیخ صفی الدین سخی آفتابی بود از شرق ولایت و دین پروری در خنده و ششقه ضمیر حق تاثیرش بسان انوار ضلالت  
الهی عصه کون و مکان را احضار و نخبه کجینه نیندیش از جوهر علوم لدنی پر و علو پایه قدر و منزلت سرچون از احاطه دایره تصور لای کلام هدایت نظر  
ز یور کوشش موش عظم سلطانین و ملوک و عنایه اقدام خدایش کمال الجواهر بصیرت ابایی ریاضت و ستوکت قبه عرش قرطبی صومعه اش محیط انوار  
رحمت از دقایق و عتبه کعبه آسای ز او یباش مضاف طواف مشکفان عالم بالا مغان اولی از حجه در هوای دانه ای بجهت اش بمبار و در طیاران و مشاغل  
کو اکب و دستای کشتی به تعادل معابدش پوخته فروزان غل قامت با استقامت در محراب عبادت چون کان ابروی جوان خمیده و دیده دل در صیت  
کشیده اش در مراتب جبارانه رویان خبر تو جمال حقیقی صورتی ندیده از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان کثوده و از شام تا بام رکوع  
و سجود قیام و عقود اقدام فرموده شتوی همه ذکر او در رکوع و سجود همه فکر او در قیام و عقود شده چشم او بر روی محراب را چپمی که شناخته خواب را  
بشش چشم پر آب در بندگی بطولت نهان چشمه زندگی لب دیده آن سالک کامیاب بسته ز خوردن کشاده ز خواب بشب زنده داری نه  
همه شب ز قدرش شب قدر بود قدم کاه او عرش را بوسه کاه درش بود و در قدسیان را پناه گذشته ز نفث آسمان منبرش نوار معراج چهره اش  
کشادی چو کاه بصیحت لسان فشانندی در و لعل بر بفسان ملک گفته آیین چو کرده دعا شده از دعا حاصلش مدعا و آن منور محراب امانت  
و کرامت منور در سن صبی بود که بطریق کلمه کریمه و آتینا حکم صبیبا دست عنایت از بی ابواب ولایت لم بری بر روی روزگارش بر کشود و اوقات  
نخبه ساعات را به صرف اصناف طاعات و عبادات ساخته و آن اثنا خوا بهای غیب میدید و باز و یاد الطاف الهی و لقنای عطف اطفال  
شاهنشاهی امید و امید و یکه از جمله انکه بشی در عالم روز با مشاهد فرمود که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته است که ناکاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم  
از نور او روشن گشت و چون امعان نظر بجای آورد دید که آن آفتاب روی مبارک اوست که از طلع سعادت طلوع کرده و بعد از آنکه بحالت یقظه  
و انبیا با ناکه کیفیت واقعه را با والد ماجد خویش تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود آن محذره پس از تأمل در خواب جواب داد که ای قره العین این رؤیا  
دلالت بر آن دارد که نور ولایت از جمال حال تو بمرتب در لعل آن آید که مشرق و غرب را روشن سازد و لاجرم آنجناب خرم و فرحناک شود و در وقت تحریر  
این خواب و تعبیر آن مسود او را قراچان بخاطر فائز رسیده که ظاهر از زمان در عالم خواب بان شیخ ولایت عاب نموده بودند که از طلع صلب تو خفته  
آفتابی طالع خواهد گشت که ما چیه نایب سلطنت او بسان خورشید تا بان بر تو بر عتبه کون و مکان اندازد و فی الواقع حال حقیقت این سخن مشاهده و محسوس  
میکرد و حقیقت این دعوی نزد اباب صورت و محنی بیوت می بود و همچنین بقولست که در او ان صبی شیخ قدس سیره نجواب دید که بر کوی بلند نشسته  
و شمشیری طویل بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده و بهم در عالم خواب با خود گفت که شیخ این الدین جبرئیل با شمشیر و تاج چه نموده  
و قصد کرده که شمشیر از میان بکشاید و تاج را از سر برداشت آفتابی از خرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم را منور ساخت و باز از سر بر سر  
آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر برگرفته که بعد از آن آفتاب در لعلان به و چون به معنی سه نوبت بوقوع پیوست از خواب در آمد در اتم حرف

را هم ترفوت کویده که اگر صاحب دلی و شش صمدی و بغیر خواب تا قبل نایبین دانند که آن شیرکناست از طواریج جهانگشای پادشاه مظهر الوافوده و آن حضرت را  
تاج و تاج فرقی بجا یون آنحضرت اشارت میموده و ما حسن قیل بستی زبی خوابی که بغیرش تو باشی خوش آن آیت که بغیرش تو باشی القصد چون آنست  
آنست در خاطر فیض آنحضرت ولایت پناهی زبانه کشید طالب مرشدی کامل گشت و پایی در طریق بست و حوی نداده بهانه ملاقات برادر محبت صفات خویش  
صلح الدین رسید که در بلده شیراز در کمال اعتبار و جلالت بنشیند و از والده حضرت سفر فارسی حاصل کرد و سپیده بشیر از رفته در خانه شایع شد و خدای تعالی  
زوال فرمود و بهر چند برادر فرزند سیرین صلاح الدین رسید و خواست که آنحضرت را اینجا خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش بکشد لیکن  
بهر حاجت اقران نذا و شیخ بگردان بقعه بادای و طایف طاعات و عبادات مشغول شد و در آن بلده بصحبت شیخ صلاح الدین سحری و بسیاری از  
مهرن بارگاه احدی رسید اما دست ارادت هیچ یک از آنجا نداشت و در آنکه مرتبه خود را از ایشان بر زمینید یاد احوال از دایره امیر عبداللہ فاسی  
که فارس میدان بدایت بود شافت و شمه از حال خویش عرض کرد امیر عبداللہ رحمة الله تعالی آنجا را گفت ای عزیز ما را در شرق و غرب عالم غریب زاهد کیست  
دیگر کسی نیست که تو را مطلوب تواند رسانید بار علی بدایت شیخ صفی الدین اولیا را در راه خود و بجا بیاورد و بیل بگشت و نوبت دیگر شرف خدمت  
والده و رفاقه تقصیر حال شیخ را بدست حال نمود و شیخ را بد و لایق روشن امیرین بابل بن شیخ بندار کردی سبحانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و ایشان  
از سید جمال الدین کیلانی رحمة الله تعالی یافته بود و نسبت خود سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة الصفا مذكور است سید الطایفه ابوالقاسم صمدی بعد از  
می بود و سلسله شایع بخند قدس سره یا میرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام میر سید القصد بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار  
سال دیگر در راه طلب بالوع ریاضت و تعب روزگار گذرانیده از بعضی که او را متحیرین اربابان میگفتند و از او پیل همه آوردن برنج بیکباران رفته بود  
ششید که شیخ را بد قدس سره در قریه بلیمه کران از توابع کیلان برجاوه ارشاد و گفتن دارد و شیخ صفی علیه الرحمة من الله الوافی در نفس ملاقات شیخ را بد  
بی تحمل شده و فصل شمس که شدت سرما در جبه کمال داشت پیاده و تنها متوجه بلیمه کران گشت و در ماه مبارک رمضان الذی ازل فی القدران بمقصد رسید  
در زاد و پیش را بد فرمود آمد و بادای غار و عرض نیاز مشغول گردید و حال آنکه در آن اوان شیخ را بد در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا هیچکس  
طالبان و مردیان ملاقات نفرماید و پیوسته در مبارک رمضان حال آنحضرت بر بنوا اعرابی میبود اما چون در آن روز نور گرامت از وصول آن قدس  
خاندان امامت خبر یافت عادی را که موسوم بخدیجان بود طلب داشت و گفت آنجا که کینک پوش را که در گوشه زاویه نماز میکرد از بخلو خانه خاصه من در  
ما آنجا بسر برد و خدیجان را بوج فرمود و عمنمود و بگردان آید شیخ را بد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبید و بارش و بقیقین  
پرواخته بدیده بصیرت انوار ولایت و در مشرب مبارکش مشا به بود و یکی بیت در پیشش سعی و اهتمام فرمود و شیخ صفی الدین قدس سره قدم در میدان  
مجا به و ریاضت نهاده کار بجائی رسانید که در بخت روز کیونست اظهار میکرد و بتدریج مهم بد آنجا انجامید که در مابسی زیاده از یک کت اعراس کول  
و مشرب و چینی می چشید و در شب صلا پهلوی بجا یون بر زمین نمی نهاد و در روز بکوه و صحرافرنه همه مطیع شیخ را بد بر پشت همیشگی چند سال بنمیر  
از اکل موم و لوح محبت و محترم میبود و در وقت اظهار اندک برنجی یا یکبار می تناول میفرمود و لاجرم باندک زمانی بر تنه کمال رفتی که در شیخ را بد آنجا بار  
تیر تدریج از ان مجاہدات و ریاضات باز آورد و بجز در آن کوشش اشارت فرمود و برین قیاس حضرت ولایت پناه در سایه تربیت شیخ را بد قدس سره  
اند و بهر چه در صفا عذیمو تا صاحب مقامات علیه و جامع کالات سینه گشت و شیخ را بد با وجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب ابوبی  
و ارشاد خلایق را به جوع بد آنحضرت نمود و یکی از بنات کرمات خود را که هم نام فاطمه زهرا علیها السلام بود بجا لک کاهش در آورد و بصیت آنجا بکثرت از  
روایت مؤلف صفوة الصفا کوشش پوش رسید که چون شیخ را بد پایه قدر و منزلت شیخ صفی الدین را بلند گردانید و یکی بیت در علوشان و رخصت کمال  
آنحضرت گویند نایره رشک در باطن بعضی از خلفا و مردیان اشغال یافته زد شیخ را بد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ تمام ارشاد و بجا نشینی را به  
شیخ صفی نماید و او در او پیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند بر اندیشه رواج و رونق در خاندان ثا نماند پس نسب است که ولد شد و شیخ  
جمال الدین علی را که بصفت کالات صمدی و معنوی مصنف است قایم مقام سازند تا ما همه دست ارادت در دامن متابعت محمد و مژده خودیم  
و این سلسله از هم گشته کرد و شیخ را بد رحمة الله فرمود که مرا بر نفص و همین بود اما دست غایت از دستجانه و تقالی تاج ولایت را بر سر شیخ صفی نهاد

و نام نهادم از باب ادا و التماس در آن وقت فضل الله یومئذ من شایع این کار و دولت است که من فرمود که من این کار را  
 سازم که در شما حقیقت این حالت ظاهر شود و آنکه فرمود که علوت شیخ جمال الدین علی کماست که من در آن وقت حضرت شیخ است باز پرسید که علوت صفی در کدام  
 مقام است جواب داد که بر کنار رویاست در موهبی که از اینجا تا اینجا فرسخ مسافت است گفت بر دور آواز میدهم مشایخ که کدام یک جواب بدهد  
 و او پس در سه مرتبه شیخ جمال الدین علی را ندا کرد هیچ جواب نشنید بعد از آن شیخ صفی را ندا فرمود بگفتن آواز اینجا را شنیده که گفت بلیک و بمان  
 شیخ صفی الدین قدس سره بدانخانه در آن شب زلزله شد که صبحی که بودی جواب داد که در خلوت خانه که گفت سبب آمدنت چه بود گفت ندای شمارش و موعظت  
 تو بودم رباعی بر کس می عشق خود و در بر من شود یکدم ز خیال یار غافل لغو و پیوسته گوش میوش از هر طرفی آواز فرخ فرای دلدار شود آنجا که شیخ  
 را دید روی بریدان آورد و بر زبان الهام بیان رساند که شمار معلوم شد که جمال الدین علی مقدار غافلست که با وجود قرب جوار ندای مرا امتناع نمود و صفی  
 مقدار حاضر که از نیم فرسخ مسافت آواز مرا شنیده و حضور آمد و صورت این معادوت بواسطه مناسبت معنوی که بین الجانین در ازل واقع بوده و او را و  
 نموده و با خود آورد و از اینجا به خود بر بسته لاجرم اینجا حجت تحمل گشته بود و فضل و کمال شیخ صفی الدین قدس سره معترف گشته و غاشیه را در پیش بردوش  
 گرفته اند و سر عیان کرده گشته و شیخ صفی الدین بعد از زمان حیات شیخ را به روح الله روحها حضرت یافته و در پیش شافت و تبلیغ سالکان طریق هدایت و شرف  
 گشتگان پس عوانیت شغال نمود و تا بر کاه که دوق ملاقات و شوق دیدار شیخ را به روی علیه بیکر و بکیان خراسید و شریک کمال ارادت و اخلاص تعلیم  
 میرسانید و این معنی موجب مریدان و علویان اینجا میگردد و در اینجا به پیش از پیل تشریف میرود نسبت با جناب لوازف محبت و اتحاد  
 بجای می آورد و صفوة القضاة شیخ صدر الملة و الدین مرویست که گفت نوبتی شیخ را به عرض داد پیل را بنور حضور متوجه ساخته و در آویخته که مسکن من بود  
 زول فرمود و در وقتی که پدرم شیخ صفی الدین با جمعی کثیر از مردم از پیل در ملازمتش نشسته بودند من از جناب مراجع بر آورده گفتم که مرغ دل من هر چند  
 ببال تبت در هوای فضائی عالم طیران نموده و جهت تو پیش صفی مضمی بهتر از از پیل نیافت اکنون ای صفی بپای که درین سرزمین رحل افکشت انداخته زانو  
 عمارت نای که ستاره سیدان آشیانه طایران عالم باشد و ساحت بار حق مطاف طواف سالکان بساط سبط عجزا کرد و در تو لازم است که فرقی انعام  
 بشمار وین تویم و صراط مستقیم و لالت و ندای حبیب و ادعای الله بکجا طرف بهفت اقیسم سانی زیرا که جناب جلال سبحانی نور الحق و خلق را بنور او اراده  
 روی اهل لبوی روی نیست محبط فیض الهی کوی نیست و باید که احتمال مشاق اسفار نموده مردم اقطار آفاق را بحلقه معرفت در آری و خلفا با طهارت  
 امصار فرستاده خود را درین کار معاف و معذور شمار و اکنون من مانعی را که از استادار شاد و اشم در قصه درایت تو نهادم و سر رشته هدایت  
 است حضرت رسالت را بدست ارادت تو دادم نظم چو اظاف الهی شاملت طویر نور عرفان اذلت کثادم پیش تو اسرار دین را  
 بنور دادم بهر کج یقین و شیخ را به در سینه جهان بموضع سوره مرده که از تو ابع بشرد است مرخص شده عازم ریاض رضوان گشت و یکی از اهل ارادت را  
 که موصوفه بنور الیوانی لقب داشت پیش خود طلبیده گفت بگویم که بیک روز از اینجا باز پیل روی و روز دیگر صفی را بارسانی و الیوانی بمعنی را  
 قبول نموده شیخ دست مبارک بپشت و بر درانش فرود آورد و او صبحی زبور مرده موجه بر دپیل شده بیکت دست حق پرست شیخ که با غضا می رسید  
 بود بهشت روزه راه را بیک روز طی فرمود و نماز دیگر در قریه کلان از آن بفرمات شیخ صفی فایز گشته سبب آمدن خود را باز گفت و انتخاب تهیه  
 اسباب ملازمت شیخ را به کرده علی القبیاح براسپ چیده که داشت میوار شد و حضور در کباب هدایت اشتیاقش روان گشته تا رخصت بنور مرده رسید  
 و شیخ صفی الدین شرف و بختش در یافته شیخ را به فرمود که صفی طایر روح ما متوجه آشیانه عالم قدس است و هر یک از اصحاب در باب مدفن من موضع ضعیف  
 میمانند راسی تو درین باب چیست شیخ صفی الدین قدس سره فرمود که چون کیلان بسکن لوف حضرت شیخ است جبهه مقبره نموده از تمامی مواضع مناسب تر  
 نیاماید و این سخن موافق مزاج شیخ را به قدس سره افتاده و شیخ صفی الدین آنحضرت را بساورد و کیلان برد و بعد از وصول بجا رود و راسخ حلقه از باب هدایت  
 و رعیت حیات تبهاضی اجل موعود سپرد و شیخ صفی الدین بوزنیم بختی و بکلیان پر داخته مرا هم تعزیت تقدیم رسانید و خطبه متبرک الش را قیام نموده غما  
 انصراف بجانب از پیل معطوف گردانید و چنانچه شیخ را به قدس سره را شاد نمود و بر جاده هدایت نشسته تبلیغ سالکان طریق معرفت پرداخت  
 و جهت دعوت طوائف اتم خلفا با طراف و اکناف عالم فرستاده بکلی بخت بر نشاند و جاده شریعت بنوی مقصود ساخت باندک زمانی صیبت کرامات



کرامات و خوارق عادات السلطان فقیر سادات و در شرق و غرب جهان سمت اشتهار گرفت و از اقطار مصاد و بلدان مرغبان مدارج سعادت رو  
بزرگ که کعبه شهباش آورده از او جام خاص عام فضایی اروپا و صفت تضایق پذیرفت و صفوة تصفا از خواجگی الدین که در سلک اولاد عظام  
آن مقتدی طوایف اسلام انظام داشت منقو است که گفت نوبی از ولایت عراقین و آذربایجان و روم و دیار بکر و ستر و ان از باب ارادت  
انتهاد کس نعتیه امامت و کرامت آن که تا می سجد و معابد و دین و توابع از ایشان پرگشت و انجا محبت بارش و حضرت شیخ قدس سره در خلوت  
نشسته چنان مقرر شد که من در هر شام جمعه افطار بهر کس از خلوت نشینان یکتایی یا ن سراج نامیم و در آن ایام مرا بر روز چهارشنبه کرده میتا عیالیت  
کرد تا بدیشان وفا کند و این بنود از اقباب قدر او یکدگر و نیم در کتاب مذکور مذکور است که نوبی در قریه دار و در زویر پیر محمد و در می در یکروز  
حرب سبب نزار کس بر دست شیخ قدس سره توبه کردند و در سلک سایر مریدان ان نظام یافتند و از مولانا عبداللطیف که پیش نماز آن مقتدی اهل ابرار  
بود و میست که گفت بی نشان حضرت شوم که فرموده اکنون دو هزار مرید صاحب کمال است که قطع مقام خوف و خطر کرده اند و بمهرل خیر انجام  
الان او لیار الله خوف علیهم و لا یجرحون رسیده اند و از مولانا عبدالملک و مولانا شمس الدین ربیع میروست که گفت من نوبی مروی را که از  
پناه پیر شیخ بی ارادت متوجه عازمت شیخ بودند بعد از یکروز در عرض سه ماه سپرده هزار نفر شیخ را در آمد و در مدینه از سایر طرق بر در آن شهر  
سجده شینا فتنه غیر عظام ایوب کسین است و برین قیاس زیاده بری سال علیهم علیه السلام و اولاد خیر البریه طواف اصحاب مجروح و جلال  
مرجع و ملاذ را با فضل کمال بود و بر سال چندین هزار از اقطار ایف برکت انعام شکر که اش مطلوب رسیده ابواب هدایت بروی روزگار ایشان  
میکشود و چنانچه نبوت پیوسته انوار ولایت انی و آثار هدایت لم یزلی از ناصیه هایون آن مهر سپردن پروری بر تبه لایع و لایح بود که هر که حرم  
بر آن حال خورشید کمال افتاد در دم چراغ معرفت در کاشانه دل او روشن شده بی اختیار سر را در بر پایش منهدم و لواحق معرفت الهی و لواحق دقایق  
موسبت مانده ای از طالع باطن کرامت میانش پیوسته شهاب طلوع و ظهور می نمود که از فروغ آن زوایا طلعت آباد جهان صفت اخلاص پذیرفته طالبان را  
راه وصولی کوی مطلوب نشان میداد سلاطین عالم هرگاه بصفت جنت تشریف رسیده اندی از شکوه ذات امامت صفاتش محال کمال انشتندی و خوا  
باطل علم چون در زاویه سدره پیرایش راه یافتندی در پیش خدام دوی الاحرام شایسته تواضع فروتنی نشستندی نظم در شب تقدیر فرشتان انوار  
هدی شمع شای در سرائی فقر و افروختند حله با فان فضا در کارگاه کاف و دون رفته فرامیدی بر خرقه او دوختند و چون در اکثر بلاد اقلیم سعبه  
صیت ولایت آن سرور و دومان امامت شایع گشت و خلقی به بنیاد بواسطه ارشاد آنحضرت و خلقی غلامش سلوک طریق هدایت موافق شدند  
بنابر اقتضای خواهی اذ انتم امر و ناقصه زمان انقضای ایام زنده گانی آن حاوی کمالات انسانی تقارب انجا میداد امراض متضاده که از علاج کبی  
دیگری صفت از وی پذیرفتی عارض ذات ملائک صفاتش گردید و از آنحضرت مروست که در ایام ضعف روزی بر زبان الهام پان کذانی که  
باقی غیب در کوشش موش من گفت که هر مرضی که در تمامی کتب طبانه کواست حکیم علی الاطلاق بر بدنت نهاد و بر ثوابی که جمیع اصحاب امراض را  
دهند بود و آن شیخ و اولاد با وجود تراجم امراض در تراکم اعراض در اوقات نامتوانی از برای نجاتی تجدید و ضمیر من و وقت در وقت ضعف  
اشارت میکرد تا بعضی از نزدیکان او را قیام و تقوید ادا می نمودند و در او اخراوان در حال منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولاد  
خویش صدر المله و الدین موسی که بنیر و تیج را بدو تفویض فرمود و فرمود که سید جمال الدین اصعمانی بنو طایف آداب و سنن غسل قیام نماید نگاه دوروز  
علی الدوام تلاوت کلام ملک علام مشغول بود و در روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه شمس و شین و سبعا قریب بضعف التبار در غایت بهت کلمه الله  
گفته طایر روح مقدس بجانب خطای من پرواز نمود شمس و لوکان فی الدنیا شیخی بخند لکان رسول الله فیها مخلصا و اما حقیقی عن الموت سالما  
خان الدنیا یا صاحب محمد غیبت اگر عمر من پانصد بودی صفتی حضرت حق زنده بودی از قیام انجا و شانه شانه نایه حزن و الم بر کانون درون سر  
بنی آدم تافت و از حد و ثابین و افقه کاف فرج اکبر در عالم صفت با کمال و حی است بطور یافت اقربا و اولاد آنحضرت بجای شک خون دل از دیده  
کشوند و طایف اصحاب ابدات از غایت اندوه و صخره از جزا تشب و خاک و خون عظامان بودند صعبیت آن مصیبت از شانه بود که زمان  
علم کفایت خیزان تواند پرداخت و شدت اندوه آن نصرت نمان مرتبه داشت که علم در زبان مشخ از درین اوراق سنین تواند ساخت سراج

خیمه

یک نوبت

یارب عم دل چگونگی آرم بزبان دوزخ فراق چون نایم افغان افسوس که سایه بر گرفت از سر خلق خورشید پسر سروری و احسان و چون صفای فضائی او  
سهر سبب غیبت نوز وجود و هر یک در تابدیل یافت و در ده ظلمانی شب بکوت سوگواری کو اکب نورانی گشت سید جمال الدین صفهانی خسته طهرانی تقوی  
بارگاه سجائی را غسل داده در وقت ادار و اجابت و سنن انکار حیدر انحضرت باندک اشارتی از پهلوی میگردید و در وقتی که میخواستند که بنشینند بی  
آنکه کسی ذات مبارکش را نگاه داردی نشست در آن شان زبان الهام بیانیش کردان شده چون اصحاب کوش فراداشتند گفت الله و بار دیگر فرمود که  
و سیم باطنی حکم نمود که معنوم گشت و از باب ارادت از وقوع انجالت در بحر حیرت افتاده بعد از اقامت لوازم تحمیر و کفین بر پنج صلیت سینه حضرت  
ختم المصلین بر آن خبازة مغفرت اندازد و باز که از در و در چاکش در و در سه شنبه در و در سه شنبه که حال اسطاف طواف اکابر آهست بجا گشت سپردند  
از غریب و قایم آنکه در روز غوث آن زنده شد عالم صلی الله علیه و آله و سلم حرم محترم فاطمه بنت شیخ را بد که والدہ ماجده شیخ صدر الدین است از  
غایت اندوه و اضطراب دست به عابراورده گفت الهی سیر سلطنت شیخ را بد و علقه در شیخ صفی الدین قدس الله روحها که مرا پیش از آنکه گمیا ازین واقعه  
باید که زبجو از مغفرت خود و اصل کردان و این مسالت بجز اجابت رسیده بعد از هر روز از آن صلیت شایسته آن سوره مجاب آهوه وفات  
یافت و دوست بر دوست رفت و یار یار و همدر آن اوقات شیخ صدر الدین موسی خطیرة نوره و والدہ بزرگوار بقیصر فرموده و در سبب رغبت آن  
روضه دین نزلت ساعی جمیل مبدول داشت و در نصارت و نظافت ساحت آن محیط انوار رحمت و رافت اعلام سعی و اهتمام بر فراشت  
مشغولی بر فراخت کرد و فراموش کرد باید که زمان آسمانی ذکر بی مرقد آن مان زمان زمین جمع کردید و شد آسمان رسانید آن روضه سترتا به  
و شد کعبه و آسمان گشت ده والی یومینا بد از در و در جمیع و هموری آن خطیرة هیبت آئین از پیشتر پیشتر توفیق می جوید و دو همواره انوار حرم  
و عواطف سجائی بر آن مرقد عطر سا محیط بوده آثار عنایات یزدانی ساعت بساحت ظاهر تر میکرد و مشغولی زهر روزن آن روضه دلگشای نموده  
دو صد جام کبیری نمائی در آن کرده ارواح پاکان مقام که مرغ حرم را کند احترام بآن بام مرغی که از زنده است یکی روح نقان پرنده است  
استغاثی آن مرار غریز خضر خضر بوده الیاس نیر ملک کرده این از و بر پسر که روید درش را بحار و آب مهر و احمد نند لمسی لحد و الشاء و الصلوة  
علی صفیه خدیجه المصطفی و آله العظام الاقیما و غیره البره الاذکیا و سلم علیه و علیهم تسلیما کثیرا کثیرا عطر افشائی حائمه مشکین سواد و در کل  
اجناس شیخ صدر الدین موسی و اولاد شیخ صدر المله الدین بن انتقال شیخ صفی الدین بهشت برین در آن زاویه عرش پرایه تمهید بها  
بیت و ارشاد پرداخت و بر سجاده تقوی و همارت نمکن گشته لب تشنگان با دایه طلب را از سر حتمی باطن فیاض سیراب ساخت مشغول  
بکسره شیخ معارف پناه بساط بزرگانه در خانقاه نشسته در مجلس سالکان همه ملک توحید را مالکان بر اه هدایت فرس رانده بکجیل  
بفرض نفس رانده و صفوة الصفا مطور است که در آن روز که شیخ زاده روح الله روح صلیه خود بی فاطمه را بجا که کج شیخ صفی الدین قدس سره  
در می آورد در آن مجلس عقد برخواست و باز نشست بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند جواب داد که فرزند اینک صفی را از بی بی فاطمه تولد خوا  
نمود برین عرض کردند تنظیم آن فرزند کمال که قیام مقام من و صفی خواهد بود و خود اتم چون شیخ صدر الدین موسی عرصه عالم را بنور وجود و ایمان سیر است  
و لوا مع رشد و رشاد از نا صیبه حاشی لایح گشت شیخ صفی الدین فرمود که آن فرزند که شیخ زاده در مجلس عقد بی بی فاطمه همه اگر ایش قیام نمود صدر الدین  
و هم از کتاب مذکور مذکور است که در ولایت از و قبل دو قریه است که یکی را قول و دیگری را لاریق گویند و در قدیم الاقامت موقوفان آن دو قریه  
پیوسته متواذ نزاع میجان داشت اما در وقت ظهور شیخ صفی الدین قدس سره العزیز بر لال موعظت و صحبت انحضرت نایز بصومت ایشان نمکین یافت  
و بعد از انتقال آنقدره اهل کمال کرت دوم قول در مقام خبثت و جدالی آده یعقوب نامی را سر دایه خود که دانیدند و لشکر بالارقی کشیده الاریقان  
بنابر عدم قوت مقاومت در همان قریه محضن گردیدند و در آن اوقات سره ذکر یا که در سلک خلفا شیخ نظام داشت بشی انحضرت را در عالم زب  
مشاید نمود که میفرماید که صدر الدین را بگوی که دو مرد سفید ریش را نزد تو میان فرستد که ایشان را بپند داده از حجار به الاقیان منع نمایند اگر آن  
قول گشتند فجا و الا من دایم که با ایشان چه عیاید کرد و پره ذکر یا صبح بلا نیست شیخ صدر الدین رفته بعضی را که از او خدو چیزی ظاهر سار و  
افشار سالکان سالک زب و کرامت روی بد آورد و گفت که پره احمد باقلانی و حاجی نجیب برانکه بر دو سفید ریش اند بصحبت نزد تو لیا

نزد تو لیان رونده که ترک متعلقه دهند فو المطلوب والا حضرت شیخ دانند کاه آن دو سپر غریز تو لیان رفتند اما سخن ایشان در خیر قبول نصیحا و الا  
از خصاله ما یونس کشته بجهنم چه تا مکر از خاک جنت کردند و ما در روحانیت شیخ صفی الدین و منیمت عالی نیست شیخ صدر الدین قدس تبر با غالب آمده بسیار  
از تو لیان با پنج سید بیخ بگذرانید و بقیه السیف نهم شده چون از ایشان سبب انعام را پرسیدند گفت در حین انتقال قتل سواری سبزویش که بر اسب  
نور سواری بود و نیزه در دست داشت از طرف الارقین منوجه ماکشت و از خمابت او دست بگذاشت از کار رفته ترک تنه کردیم و روی بواجی گشت  
او دریم بیت بابل و بکس برسیزد اگر کوی بود انیم بریزد بیوت پوشیده که ملک اشرف چوپانی را و ایل ایام جانبانی نسبت شیخ صدر الدین  
نور از حسن ارادت و اعتقاد و تعظیم میرسانید چنانچه برگاه بشرط ملاقات آنحضرت مشرف میکشت پای مبارکش را بلب ادب میبوسید و مادر  
او از حال بواسطه شهادت غرض عیاری فاق افعال و غش غش ساخت و آن مرشد اکابر افاق را بدست بر طلبیده ظاهر امر اسم اعظم و مکریم بجای آورد  
و باطن در مقام اظهار شمع شبستان ولایت شد و زبیری جانسان یکی از محرمان داد و ما در طعام آنحضرت بختی کنده و این معنی برای حقان نامی خدا نام  
علیه بوضوح انعامیده انتخاب از آن طعام انتخاب فرموده بعد از آن عبارتین الحانین در بجان آمد و ملک اشرف اشرف اولاد شاه نجف  
یا در تبریز توقیف نموده حضرت معاودت اصوب اردو پیل نداد در آن شایکی از زردچکان او شیخ صفی الدین قدس سره را در او افتد و دید که عظم  
در دست مبارکش گرفته در غایت غضب با شرف میگوید که فرزند مرا چرا درین شهر باز داشته من ملک است از بایجان را تو میگوئی دید تو یک پسر  
را این میگوئی دید و اشرف جواب میداد که سبب کاه و اشتیاق خود فرموده است که بخوابم صحبت شریفش بتمیز و تبرک جویم و شیخ باز و مکرری گفت  
که او را با من تا منزل خود رود و دوسه نوشت این سخن را علاوه فرموده پس آن عصا را بر دیوار زد چنانچه از عطف تا فاعده شکافته گشت و ملک  
اشرف در لرزه افتاده سر بر خدم شیخ نهاد و زبان اقرار بر گشت و شیخ میکفت راست میگوئی و او میکفت بلی کاه شیخ بجان عصا اشارت نمود  
که تو باید خود را دل درست شد و از رفتن کرده میفرمود اگر فرزند مرا با کردی خود را مرا و الا من و انم که چه بیاید کرد و صباح آن محرم کیفیت  
و افتد از پیل استی با ملک اشرف گفته مرا عظمی در دلش پیدا شد و در خلوتی شیخ صدر الدین را طلبیده عذر خواهی نمود و حضرت فرموده  
حضرت قرین حجت و عاقبت با دپیل شریف حضور شریف اندانی داشته بدست بر دست عالی نیست بر بدایت و ارشاد خلایق تکاشفت چون  
چند ماه برین قضیه بگذشت کرت دیگر خیال فتنه و فتنه در خاطر شوم اشرف گشت و از غوغا و نامی را حجت طلب شیخ صدر الدین موسی بجانب  
اردپیل فرستاد و آن قبله اصحاب رشت و ارشاد بعد از اطلاع با فی الضمیر شرف پیش از رسیدن از غوغا و روضه قدسه را وداع نمود و بطرف کیلان  
محضت فرمود و ملک اشرف از شنیدن آن توجه آنحضرت بجانب کیلان مضطرب گشته رسل و مایل متعاقب و متواتر از حدام عالی بمقارش  
فرستاد و زبان نیاز و اعتذار بچام داد که مناسب است که آن برگزیده پرودگار جلیل مظهر اردپیل آیند و در نظر گرامت و امانت نشسته بقاء عده محمود  
ابواب هدایت و ارشاد بر روی رونده کار فرق عباد میکشایند که این مخلص صادق العقیده غیر از نیاز مندی و ارادت امری که موجب توقع عظم  
فیض ما تر باشد تقدیم بخوابد رسید اما چون جنب باطن و کتب احوال آن سر علقه بل ضلال برای حقان ظاهر بود بران سخنان اعتقاد نمود و در بار  
و بار اوقات بمنیت آثار با صناف طاعات و عبادات میکشید از این تارمانی که از روزه بجان و تقالی آن شده را بوضع تبدیل داده و دو سکام بطرف  
میکشید و کوفه را بجهت فرمود و در آن اوان که بواسطه غیبت شیخ صدر الدین از اردپیل سبک صحبت خلعا و درویشان پریشان گشته بود کاسی  
از انظار فیه تو یاد صالحه میدیدند و بدفع اعداء حامدان ولایت اسید و امیکر دیدند از جمله انکه شی مولانا یوسف بر بنی شیخ صفی الدین را بجانب  
دید که با لشکری عظیم که خود با بر دست دارند ظاهر گشته و جمعی کثیر از آن سپاه میگردیدند و از آنحضرت پرسید که این مردم که میگردیدند که ام طایفه اند  
جواب داد که جماعتی اند که با من و اولاد کاه لغت میوزیدند بهمه را بنایید از و تقالی او را هر که دم و خر قنایم کل مخرق و بجهت ان اوقات بروی  
که در خرواقی ازین مجله مذکور گشت جانی سبکت عال لشکر بلاد آذربایجان کشید و چون بار دپیل رسید مکاتبات محالست آیات نزد شیخ صدر الدین  
فرستاد و اتحاش ملاقات فرمود و شیخ از کعبه منوجه اردو می حضرت نشان گشته در محلی که اشرف اسیر سیخ بختی رفته بود بمقتصد رسید و جانی بک  
حان آید و بعد از آن شاه مردان را بطلب و احرام تمام کرد و از حسن ارادت و صفای عصمت تقدیم رسانید و تو کلین سبب از آن که کتاب صوفیه را



بسم الله الرحمن الرحیم

لطیف و گرم شامی و میزبانان ارادت و دوستی و اخلاص در او منتهی شده با تعات خاطر فقیه تشریف افروز و مهابت نمود و بزرگوار  
بعضی از آن که در سلطان جنید بیک صاحب قبال صید چو آهمن به بیک می رسید دل خلق را سوی خود میکشید چنین نسب بود: حیدر بن مرید بن شیخ  
بدر بیشتر و از و حاکم حاکم در سده و حاکم آن ملاذیل اسلام بجای رسید که میرزا جهان شاه که در آن زمان فرمانفرمای عراقین و آذربایجان  
بود از زوال ملک خود متوجه گردید بنابر آن فرمان داد که آنحضرت در خطه اردبیل توفیق نماید و از مسکن لوف غم سفر کرده به طرف کوه اردو توجیه نماید  
جهان شاه را در دل تراس که بسیار شایسته و بدین اساس زرتشت از دیار خوش عذر خواست که با هم میوه و همراه نماید راست و سلطان جنید را در دیار  
با بسیاری از اهل ارادت حریفی مسافرت اختیار نموده بجانب دیار بکر حضرت فرمود و چون حصن کبی که حصن کبی شهر تاریخی قدیمه و مقدمه یاقوتش غیرت  
افرازی کسب کرده و در آنجا بود آنحضرت بیک که در آن زمان فرمانفرمای دیار بکر بود و نسبت با میرزا جهان شاه در طریق خلاف و نزاع سلوک نمود  
از وصول سرخیل از باب قبول بغایت متوجه و سرور گردید و کجول مقامه صوری و معنوی امیدوار شده و طریقه حسن جادادیت تقدیم رسانید خواهی  
با کبره که هر چند در آنکه در آنجا صدق شریاری و زبیره اوج شرف و نامداری بود و خدیجه نام داشت در سلک از دواج آنحضرت احکام  
و از سر حقیقه باطن حقیقه میانش استغاضه زلال دولت و اقبال نموده ابو اسب فرخ و شادمانی برکشاد و نظم حسن بیک از کمال حسن اخلاص و شادمانی  
بکوهخانه خاص سمن بر دختری صاحب عالی زینیا صورتی مریم حضالی با هم و رسم مانند خدیجه بعفت و خدیجه فرزند خدیجه و سلطان جنید بان  
صاحب حقیقت بر سر خدیجه گاه در حصن کبی قرین اغراض و احترام اوقات بهیمنت انجام میگردانید بعد از آن مقتضای حدیث حب الوطن من الایمان بود  
از دیار کشته گشت و دیگر طلال انصاف بر بفرار و حوران کشته بال سبوط گردانید چون میرزا جهان شاه از امر اجبت خدام عالی مقام در غایت  
و احشام جنایت بواسطه حلیت آنحضرت با میر حسن بیک توپش از پیشتر شتر شده شتران شرکافون در و نش فرود آمد و بیک سمت قاصده  
بناجاده و جلالت آن مرکز دایره هدایت و اقبال کشته گاهی در صدد و اخراجش بود و او احوال احوال اندوختن در خاطر داشت تا در آن خطور نمود و معنی  
از سلطان جنید ظاهر گشته بود غیرت از صمیم هر توپش زبانه کشید و از غایت حمیت غنیمت جهان بی و کشورستانی بخار طر خطی که اندانید و خواهی صاحب  
و کرام احباب را طلب فرموده و برین باب فرموده شورت در میان انداخت و انظار یقه ناجیه را در دفع فتنه با عینه با خود متوجه گردانید و همه اجتماع  
از باب ارادت قاصدان با طرف بلدان روان ساخت باندک زمانی ده هزار مرد و هزاره جوین و پویش نیر که در ایوب کب هدایت آثار پویشند  
و زمان با بخار نیار و خلاص کشاده دل بر مقابل و مقابل اعدا و دودمان ولایت بسته و سلطان جنید شایسته بهار بهت و در بودی صید ملکوت بر و زود  
باشگاه آن سپاه عیان غنیمت بجای شروان اعطاف و دودامیر حلیل الله که در آن وقت شروان شاه بود و در مقام مدافعت و محافظت آمده و بیک  
بهر جوش و رخسار و روی بطرف آنحضرت نهاد و نظم چو و دست شروان نشه کینه کوش که در بیای فتنه در آنجا بکوش روان گشت با لشکری شکوه  
که کبر و سر راه دریا چو کوه در منزل آن دو سپاه بیکو بهم رسیدند و در برابر یکدیگر دست نیر و خنجر برده صف بر کشیدند شونی و زیگو کشیدند و صحنه  
دلبران شروان بر دیگر طرف بر آمدن و غیر و غروش و آمد و در بیای بن کوش از جوان سواران بخار میدان دیدیجان آمده از اوج آسمان  
در که گشت و از غریو خاک آوران زلزله و زمین و زمان خاد و کوش گردون که گشت نیر و خطی خط فاصحه حواله پرو و برنا کشید و شمشیر صری  
بدن مردان صف کشش را غرقه بخون گردانید و شعله بکایق ابد از من پندار نام جوان میوخت و زبان سان بخان کرد در در سر نش تر شده اسباب  
حیانه دخت نظم دو لشکر هم در غروش آمدند و دودهای خنجر بکوش آمدند یکی را در افتاد و سر کلاه و کرا سر افتاد بر خاک راه چنان مشعل  
فتنه بالا گرفت که آتش دین چرخه بالا گرفت و چون در میدان صبح سلطنت خاندان معنوی و کشف غیبه را به مظهر و معنی مقدر بود در آن  
میر که صورت فتح و ظفر و نظر سلطان جنید جلوه نمود و صفیان گشت یافته آنحضرت بدست اعدا گرفتار گردید و بیکم شروان شاه شربت شهادت  
نظم بنیداد گردون ناسازگار گرفتار شد آن جناب شمشیر خنجر را با شمشیر شهادت نصیب آمدش چون سین روان گشت موی بهشت بدین  
شدش حیدر بر ریز جانشین سلطان حیدر نیر سپاه و سرور و خنجره کشان است و دین پروری بود و شعله خاطر خورشید نشان  
انصاف کشش ریاض امید ابل عالم ظل طلیل طفت و احسانش از نگاه اناظم و شرافت بی ادم سلطنت بی حقیقت و احیای سنت سنی و متابعت

بسم الله الرحمن الرحیم



شبهه مرضیه آبا و اجداد بزرگوار و انوار ولایت و سروری و آثار بدایت و شریعت پروری از ناحیه بمانوش در کمال بروز و ظهور مشهورست  
تغیرات و لغت شاه حیدر و ولایت اقتساب شیخ پرو و سپهر معرفت را بود و باقی بجزاب امامت وین نیامی و لش روشن را نوار حقیقت زرد  
ظاهر آثار طریقت و آنحضرت ارشد اولاد سلطان حیدر و خواهرزاده امیر حسن بکیت بود لاجرم سعاد و امامت و دین داری و سرپرستیت و بکیت  
را لایق و سرور و امید و نظم برافروخته اند بدایت چراغ در اندیشه پادشاهی بهم جمع در ویش و شامیش زشایی و در ویشی آگاهی و سلطان حیدر  
از تقریرات قرمزی که شمل بود بر دوازده ترک بر تارک مبارک میبندد و هر کس بدست ارادت در دامن دولت و شرفی او بخت از جهان جنس انسانی بود  
سید او آنحضرت پوینده و نور مشیت از باب غرور و جاد و مطمح نظر مبتدیان و آینه باطنی از جهان دین و زمره از اصحاب معرفت و یقین که بواسطه  
تاج قرمز تاج پادشاهی داشته و تا غایت این نام بجهاد آن خاندان باقی مانده را بدست مقام کتاری فراغت و بقوت باروی حیدری وحدت  
شمشیر وین بر روی قلع و صمیمی مال نهال ظلم وصال را با خود میگردانید و روی زمین را از خون شرکان مملوک میساخت و چون امیر حسن بکیت بر میرزا  
جهانشاه ترکان و میرزا سلطان بوحید کورکان ظفر یافته تمامی حکمت عاقلین و آفرینان در تحت تصرف قرار گرفت بوسیله حسن عهده و احاطه  
که نسبت بآن دو دین عظیم ایشان داشت جنبه صلیبی و محمد علیا صلیبی یکی اعزاز که رابعه جاد و حضرت و تقی سر پرده خلافت بود و در سلسله ازین  
سلطان حیدر نظام داد و بسلب آن وصلت نمود و جاد و جلال اسباب غت و اقبال آنحضرت روی دراز و یاد نهاد و سلطان حیدر را از  
شرعی بدست ناپدید بجهاد سپرد علی که هر یک درج ولایت را در می نور بخش و توج خلافت را در می آفتاب درخش بود و تولد نمود و عهد آن اولاد  
گراست نهاده و شامیت که دست عنایت و احسان عطایات ابواب سلطنت شرق و غرب عالم بر روی روزگار بمانوش آثارش کثرت  
ذکر طلوع نیر عاوت بر توار فی امین متبایان و دو دمان مصطفوی و روشن شدن شبتان مراد سلطان حیدر  
از مجمع رحمت لغاوه خاندان صفوی بر مراتب منیر هر تیره صورت انجمنی کس پذیر و آید بود که مشیت و احسان الوهاب و العطا یا الاله  
که چند صحنه و لاله ابر کاه با بقا ذکر جمیل طلیعی خلق کرد افق امید و ارمغان خورشید طلعت سمیع ایل بتی که داند که ساکنان سپهر خضر از پوری عالم  
از پیش آفتاب انوار حادث جاوید نمایند و قاطنان بساط بیط حیرت از طلال عدالت بدایت مآلش آفتاب ظلم و فساد را سیاه بنار علی بداد  
صدر نشینان باد که هم طایران مناجات از درگاه ایزد متعال سکت فرزند دولت مند میبندد اند و دعای ایشان بهتر شایسته اقتدار یافته  
بشارت حصول مقصود می شود و اندک کمال من قابل حکایتی عن ابراهیم رب سبب من الصالحین منیر نامه نغلام حلیم و با آنکه جامع اسباب میباید صورتی و  
معنوی سلطان حیدر صفوی چند دلدرد صیاح صاحب نایب داشت اما چون بدیده بصیرت انوار ارتقا درجه حلیه اقدارنا صیحه عالیه یک انسان و فکر  
اوج نادر می باشد نه می نمود همواره خاطر فیضش برش متوجه آن میبود که بخنده بی منت روضه امید او را بدو هر دو منند که احضان طوبی نشانش سیاه  
لطیف و احسان بر عارف عالمیان تواند گستر بسیار آید تا آنکه تباریخ روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه اثنی و عین و نهان از محمد علیا و تیره عظمی علیه السلام  
آقا محمد تقی شریعتی غرور و عهد از دواج آن قدوه اولاد و خیر الانام نظام داشت سپری تولد کرد که مضمون بایون قسطنطنیه امپراتور و صفایان  
بود و جوانی بخت افزای ما بد بشیر آن بد الاماکت که جم جمالی بیض نشانش را تعریفی لایق میبندد و شوی در خیش آخری از اوج شاهی رز ویش لامع  
آنی کللی بکشت و رباع امامت که فاج شد از نظر کرامت بر آمد آفتابی فایض انوار که شد از پرورش خورشید مستور بلکه از غایت موهبت الهی  
که در همه حال شامل فریت حضرت رسالت پناست بر سر دولت لایزال برتری در لعان آمد که فضای عالم خاک را در شکست افزای طارم افلاک  
گردانید و بشارت نصارت کلزار خلافت بکوشش و جهان و دمان با پادشاه تحت لو لاکت شوی تعالی ازین خورشید بود بر روش آفتاب از دره کمر  
چو از اوج ولادت کسطال چنان بونری ویش بود لامع که شرق و غرب عالم کشت روشن چو در صحن بهاران صحن شبنم مشام جان سلطان حیدر  
از شایم اقبال آن سگوف و بونان کارانی معطر کشته اسم بایوشش را بر جبهه قرار داد و ببلور زم شایس و باب بی منت قیام میبندد نه بان حال احوال کلام عجا  
مال محمد الهی و سبب علی الکبریه بکشت و دهر بران اوان که صبح زندگانی آن سرور بریدض جهانیا فی از مشرق قمال رسیدن آغاز نهاد و احسان  
احوالش مشیری بود تا آنکه غریب آفتاب جاد و جلالش با وج کمال سید و خورشید صفت اتمیم در خیره خورشید و منور آن تار نهالی گلشن خلافت و

و استقلال در مبادی بایم نمود و ما بود که حضرت اوراق خلافتش دلالت بر آن میکرد که علی سرخ الحاح بایستاد و اقبال بر مفارق طوایف حقایق مبطوط خواهد  
مگردانید نظم نهادیم که خورشید گرد و عیان بکبر جهان را کران کران بجایم که کل فرزند و باغ شود و کشتی عطر بخش باغ و چون سلطان حیدر بنوری است  
و است که آن بود و عاقبت محمود و حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرصوفی خواهد بود و یکی تحت عالی همت تربیتش مقصود ساخت و منصب ولایت  
عمد بر آنجا چینه فرجش رقم زده اند و می چیت خاطر با جیا حسن بنیله اما و اجداد و اخت اقبل از آنکه از آنجا شریعتش از حمله طغوتیت قدم رساخت  
سوی منبتیت جهاد لشکر بشروان کشید و بسبب تقدیر و مقرر که حال آنکه ساقی اجل جام حیرانجام شهادت نوشید و چنانچه غریب مذکور خواهد شد که شهادت  
تعالی اکنون بدو حجت مناسب چنان نمایم که رقم مذکور محلی باحوال سلاطین آن قویله زمان کشتای بعد از آن صلیف روزگار را بشیخ کیفیت  
و جهان گیری شاه عالم پادشاه اول که چون شهادت سلطان حیدر و مقتدر شدن و حیات یافتن پادشاه هفت کشور در ایام جهان باقی انسانگان  
طریق کار می بود و چون پوینده است سابق تاریخ چنان اقتضا میکند که تحت کیفیت و قایع حالات ایشان در حیران آید تا سلسله سخن از یکدیگر تا بطایفه  
از اخبار میگوید و موقوف علیه بیان ظهور دولت شایسته قضیه مهم نماید و دیگر آنکه زوکی مختار اخبار عالم مایه اید صورتی بهیچین بخشه اظهار خواهد کرد که  
نارمانی که آن پادشاهان کبکی ستان نسبت باین دو دمان نامست مکان در مقام ارادت و اخلاص بودند و روز بروز اعلام دولت و اقبال ایشان  
ارتفاع میکرد و چون عیار حسن حجت و اعتقاد در انجمن عداوت و اتفاق تبدیل دادند و باندک زمانی با سلطنتی این مناسبت بصیرتی نیازی اندام  
یافته نسبت بسیار مغرور پذیرفت قل الله ملک الملک قوی الملک من تشاء و تنزع الملک من تشاء ذکر سلطنت منظر الامن و امان  
ابو النصر حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان از قاصد غریب فام جزو ثلث ازین مجله شام ابالی فهم و مرد شایم بیکانیت معطر میکرد  
که امیر قرا عثمان در ایام جهان باقی حضرت صاحبقرانی امیر تورکوران و ولد ارشد آنحضرت شاه رخ سلطان با بایلت بعضی از ولایات دایم بکر سرافراز بود  
اوقات مجتهد سعادت بکام دل میگردانید و چون میر دوست نواز دشمن گذار فام را بصر عجبی کرد و دید سپهر خنده و اخترش علی بیک قایم مقام پدر برادر گشته  
چند که چنانچه حد و احسان بر مفارق فرق انسان مبطوط گردانید و بعد از فوت علی بیک از آنجا که کاشی مقرر السلطه و الخلافه ابو النصر حسن بیک بر مسند  
دولت و کار می کشید و نسبت بامیر جهان شاه بن قرا یوسف که در آن اوان بر بلاد عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان فرمانفرما بود در طریق خلاف سلوک  
مینمود و در تمامین الجابین بود و انواع بچان است تا بوحی که سابقا مسطور گشت سر بجهت اقتدار امیر حسن بیک بساط حیات جهان شاه را در نوشت و بعد از  
سال پادشاه ما و مادر آنکه و خراسان نیز سلطان ابو سعید کورکان بطبع سخن چاکلت جانشانی تو خراج و آذربایجان شد و بر وجهی که پرتو استقامت پیش آن است  
همه نوین بقوت دولت امیر حسن بیک تحصیل یافت آنکه قایم ولایات و آذربایجان و کردستان و لرستان و فارس و کرمان و عراق و عجم و سمرقند و  
در خیر تحریک آن زمینده تاج و سر برادر گرفت و از حسن بعد از روز افزونی اطراف آن بلاد و امصار روی بآبادانی آورد و مقامات طبقات انام در سلک  
نظام نظام پذیرفت نظم حسن بیک چون عدل بنیاد کرد و سنجلی حسن خلق را شاکر و فضل ازل بود آن مقرر موافق نواز و مخالف که از گرم بود و رسم  
دل شش بغیر از عدالت بودی فتن حاکمیت بدو را شاد بود رعیت زنده بود و فرار غنیمتی محصل بواب بودی و توجیه بعد  
باقبال و مردم از آن مدینه و حال باری و حسن بیک نسبت بدو دمان عالیشان شیخ صفی الدین علیه الرحمه و الرضوان ارادت و اخلاص خوان  
بود و بر آن چنانچه مذکور شد و امیر بیک که بر خویش خدیجه بیک را با سلطان جنید و دختر مریم سیر و حلیمه بیک آغاز با سلطان حیدر عهد فرمود و بوسیله  
این موصلت نسبت نشان و من تحت آن دو مقتدر ای بلند مکان روز بروز و مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دایره دولت و اقبال  
صفت تراید و تصاعف میگرفت تا وقتی که زمان جول اجل طبعی رسید و ایام حیات مقتدر است تمام پذیرفت و آنجا که باید در شهر نشانی و ثمانین و ثمانه  
واقع بود و فتن بعد از تقسیم اوارم بجهت کفین در دار السلطه تبریزی نمود و خواجه شمس الدین محمد بن جواد سیدی احمد و خواهر بان الدین بیک محمد که مانی و خوا  
محمدالدین همجیل شیرازی در سلک و زرامی امیر حسن بیک نظام داشتند و بنا بر اشارت آنحضرت پوینده نظم عدل احسان و زمین دل خوا یف انسان بیکانیت  
و امیر حسن بیک را بهفت سپه و بر اینجهت اعز و لو محض و بیک ذیل بیک خلیل سلطان یعقوب میرزا یوسف میرزا شیخ میرزا ازین جمله اخور و محو و زایل  
و مقصود بیک در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و مال عال چهار سپه دیگر از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پوینست انشاء الله تعالی و ازل

سمت



اولت ملوک آن نویسنده روی باند امیر و دست مثبت مبتدئ الاسباب ابواب تفرقه برکشود چنانچه از حکایات آید حقیقت این سخن بوضوح خواهد  
چو است انشاء الله تعالی و تفتش ذکر لشکر کشیدن سلطان حیدر صفوی بجانب شروان و توجه آنحضرت در اثنا و قتال به  
عشقر فاش را با حضور صفوان سلطان حیدر در احوالات حیات بنابر و فور میباید خاطر عاظمه با هر نصیحت خوا و جهاد بالشرکی از اهل اراد  
و اعتقاد و ایستادگی بجهت بجانب شروان را فریاد داشت تا با کافر نمیکند در آنطرف دریند توطن دارند و در مقام محاکمه آید و مقتضای کریمه اقلوا المشکین  
کار فرمایند و چون سرانجام فرج میسر نیاید پس تخیل اندک در آن زمان شروان نشاء بود و بر غنیمت آنحضرت اطلاع یافتند که غازیان عظام در وقت  
هموز بران ملک متفرق و تفتش کرید مقتضای حدیث الحب توارث و بغض توارث سالک طریق عناد و خلاف کشید و علی بن عثمان برق و با و زرد  
یعقوب میرزا فرستاد و پیغام داد که سلطان حیدر بنای عظیمی از قریبانش بجزم زرم و پر خاش متوجه شروان شد و هیچ شک نیست که هرگاه او را بخیر  
است و لایسته تفسیر نبرد و بوی فتح و دیگر ملک فرمایند و این واسطه اختلال از کانسانی جاه و جلال آن مرکز دایره اختلال آید و باینکه هر چه از آن خلل در کار  
است اول علاج آن با چار پس انسب است که خدام با کارگاه سلطنت لشکر و نظریات بکوک فرستند تا بنده متضرر شده طایفه قریبانش را بگذارم که  
باین دیار و راند و بقدیم مقام پیش رفته شغال آتش شوکت ایشان را بضرر بیشرب و اسکین بهم یعقوب میرزا بنا بر استماع امثال این سخنان از جانب  
صفوان میرزا کشته میباید بیک جای چار بر سر او در جوار باد و شروان نشاء ارسال نمود و استالمت نامه در قلم آورده او را اجازت میباید سلطان  
حیدر فرمود و قتل از آنکه سلیمان بیک بشروان نشاء پویند و سلطان حیدر از راه شکی که در جانب شمال شروان است بآن ملک در آمده بطرف دیار کفار و از  
بیکو دیوار سجای آورد و از مردم آن بلاد و اصهار طایفه را که بقدیم اجلاص و اطاعت پیش می آمدند از نواید انعام و احسان خویش محظوظ و بهره  
میکرد و ایند و چون او ایتمو قالی عسکر حضرت سیادت بانی ولایت جانی کشت ابالی آن بلده و بنایست حصار و بسبب باری آلات زرم و بیک چار  
شده و بنده و ناسود و نر و و نماد و از راه بای آن حصین را بر روی خود بسته دست با نه اختن تیر و سنگ کشود و سلطان حیدر را ش  
از محاصرت آن نمره بدو تیر کشته فاریان هنوز در انقضای حیرت مانور گردانید و ایشان آغاز محاصره و محاربه کرد و بقیان پولاد و جنگ با  
لشت و در کتب کار خود پرداختند و باندک فرصتی بمان یک برج از برج تپور قالی را سمت اهدام داده با خاک راه کیسان ساختند و بقرار  
شغال قریب قریب جادار عقب رسیده و توقف عرض رسانید که سلیمان ترکان بار فرموده یعقوب سلطان جمعی کثیر از لشکر آذربایجان بشروان نشاء پیوسته و  
آن دو سر و ایگنال شغال آتش جنگ و جهال متوجه عسکر حضرت آتال اند سلطان حیدر بعد از استماع این خبر مصنون آید که کریمه و بالانان لا تعال فی سبیل الله  
را بر خاطر خالص گردانید و انکشت اهدانید و بشید و رایت مراجعت بقتال اصحاب مخالفت مرقع گردانید و در نوای تبر سران شروان نشاء و  
سلیمان ترکان با سپاه و خزان و بیت همه رانج کین برون زنیام همه خیر گذار و خوان شام نزد یک آنحضرت رسیدند و از جانبین بوی صفوف  
بر و آخته متعهد شغال نشاء و سیوف کرد و سلطان حیدر بقوت باطن ممکن عثمان بمیدان مصاف العطف داده زبان مناجات بحکام اعجاز حضرت  
ربنا افزع عینا صبرا و وقت اقامه کرد ان ساخت و صومین صانی صمیرا بشغال آتش قاتل تحریض فرمود و حیدر ای کید و در عالم انداخت و خاندان  
نیز کب شقاوت در میدان محالته داند و تیغ کین زنیام و فاحت بر کشیدند و در مقام مکاح و حث ثبات قدم و زبیده فایت شجاعت و بطلان تقیم  
رسانیدند و نظم و لیرانسانها را فرافتنند نه بر و بمیدان کین تا ختنند کشیدند بر یکدیگر تیغ کشا و زنده بای شکست و تیر فلک کشت و سیاهی قیام  
غبار زمین شد و خون لاله زار دوران روز سلطان حیدر بغض نفس میباشند و قتال کشته بار نمره از اطلاع حال بعضی اعدا تاخت و بصدمت  
ششیر نیلوفری و قوت تیر چرخ حیدری بسیاری از سپاه شروان و ترانکه آوند بیکان بر خاک پاک انداخت و نظم بشیر کین شاه حیدر مصاف در افکنند  
جسم اعدا شکاف به یکان خویش و بر تیغ بر آورد از جانانشان بختیخیز در فو حثات شبای که بمطرحیو حثات ناقابای است سمت تیر باریقه که در  
همه که بولناکت بیکام جولان سخنان بیک سلیمان ترکان با نشاء حیدر توان در مقام مبارزه آمده بصرب سنان جان سالان زینت بر و  
زین انجاد و آنحضرت از کمال لطف و رحمت دست از قتل آن سر کشته با و یه صلاکت کشیده داشته و از آن جان مان داد و بعضی از غازیان که خدام  
از کباب هدایت نشان بودند و افغان با و ج اسکان رسانیده از موجب آن عفو و اغماض بر پسند آنحضرت جو اید که هنوز روزنامه اجل و با خلد تم رسید

آن مشهور حیات من بر قمم مردم گردید و مرادین معرکه شهادت میباید چشید و اورا چنگ گاه و میکز تقاسات دنیای پونا میباید کشید انگاه که بعد  
 از آن سلطان کرامت انما نصف احد اهل بود و نهایت کشش کوشش ظاهر ساخته پس چه قدر اقداح زهر مذاق مرکب بر سر و انیان بنمود و چون نزد کت  
 آن رسید که شروانشاه و سلیمان ترکان از معرکه تنه غنائی گیران بودای که میخطف کرد و انباز شست تقدیر تیر عمر فرما کشاد یافته سبب انقطاع شسته  
 حیات آن سلطان منقوصی صفات گردید و مانند در عالی که و اجداد امانت برادر خدایند شهادت فایز شده طایر روح طهرش بجانب ریاض  
 بریده نظم فغان از جور کردن ستمکار که بخوار مردم نمیش کار بجز ستم فغان و ابره نیست ز آئین وفا و اخبر نیست بی خوریز دایم در کین است  
 ز خون سروران کلگون چنین است کمان کشیده را بر که گندزه نشانه کرد و شش قتب که و مه شوی که بجز حیدر زابل ملین نجات از تیر قصدش نیست  
 القصد بعد از وقوع آن حادثه عظمی و دایه کبری صوفیان غلام و غازیان کرام از وی مضطرب و دست از یکبار باز داشته قدم در وادی فرار نهادند و شروان  
 شاه و سلیمان بکیت بدیدین بیکر حضرت خضر بنیج و مسرور گشته مسرعی حبه ایصال بنبارت به تبریز فرستادند و حبه بجز سلطان حیدر بعد از تقدیر نمود  
 بجزیره و کفین در موضع تبریز ان نجات سپردند و جهات ویرانی را که از سپاه قزلباش گرفته بودند منت نموده هر یک روی توجه به قزوین و روم  
 و کر مجوس شدن در دریای ولایت و مسروری در قلعه مصرط شیراز و بیان انهدا هم عمرو دولت یعقوب بکیت به تقدیر  
 با و شاه بی نیاز از طلوع کلام بجز نظام و اسباب الواسب و العطیات قال سبحانه و تعالی و ادانتی از ابراهیم در بکلمات تیران معالی ریضای خواطر شرف  
 طوایف انسانی میباشد که چون ابواب غایت ربانی بر روی روزگار عبادت مند می مضوق شود و نعمت ابتلای کسوت بلا بد و نماید و چندگاه چشم تیران  
 را از دیدن چهره عاریس مال مجور داشته بجز صورت مکاره و احوال او را بیابان میندیش اگر در مبادی طلب دست امید بخارنا کامی رسد نباید بجز حیدر  
 غنچه مطلوب از انجا کشف کند و اگر در او اهل احوال بی معی رستگ حادثه آید آید زده نباید شد زیرا که آخر الامر شطی طریق بهیو دمت سهولت پذیرد و این  
 حلیل علیه السلام با القادس نه فرود با قدم رضا و تسلیمش نیاید خطای طلب یا ناکوئی برده او سلاما علی ابراهیم از صدر غنایت بجای حد و نیافت  
 و حضرت سید قرمان را بطریق کریمه یا است جمل تا تو مگردن انقیاد و نهاده و پروا عا طفت بر ذانی از افاق و دنیا به نبر عظیم و روحیات زود  
 ساخت یوسف صدیقی تا بکند اخوان را بجز عفو و یعقوب و در حقیقتا بدیده و غرت مملکت مصر رسید و بی عولی صلوات الله علیه و علیهم که است غرت  
 کشیدیم فرمودی شیم تا فضا لک فضا بینا بر پریم است فتح آیت رسالتش نوید نظم براه عاشقی هر کس بند کام نه بنید بی تعب روی دلارام  
 جو سبیل از فرمان بزم نه سچید هر که سر کرد و مکرر نه بعد ابتلای چاه یوسف برادر بر سر چاه یوسف بکار امید جله اختیار بر وید هیچ کل بی  
 خا زار پس از انجام شام ظلمت اندوز شود صبح سعادت عالم افروز نظیرین تشبیه اف رخنه مال نقطه دایره دولت و اقبال تیر سهر سلطنت  
 و احتلال ابو المظفر سلطان شاه سبیل مبادی تصوفی است زیرا که هنوز آن آفتاب کیمی افروز رانی زندگانی با وج کمال و کامرانی رسیده بود که واقعه  
 باید بدیدر ز کوارش سلطان حیدر روی نمود و مقارن ابتلا بدان مصیبت چندگاه در محنت قید و حبس افتاد و بعد از نجات از آن بلیه برادر عالی کمرش  
 شمشید شده غنائی بجز بربست خطاف و ادخیا بجز بربک ازین وقایع احوال و حصول اخر خاه و جلای آن پادشاه منقوصی خصمال با وج اما  
 و اما لغریب بجز خود مظهر خا به گشت انشاد الله تعالی ما سبب حسن حضرت آن بود که پس از نهادت سلطان حیدر طبقه صوفیه و رخطه و دیل جمع گشته بنا  
 بر صحران شاه عالی کمر برادر و کلا ترش سلطان علی پادشاه را قایم مقام پدر گردانیدند و دست بخت در و امن متا بخش زو ططنه بنبارت کوش ارباب  
 اراوت و اعتماد رسانیدند و باندک زمانی جمعی کثیر صوفیان صافی صمیم فرقه حبه ادا تعلیمت منصب ولایت عهد حیدری و طایفه برای تحریض بر  
 طلب خون آن مهر سپرد روی در او پیل جمع آمدند چون انچه به جمع یعقوب میرزا رسید از اردحام ارباب بدایت تیرید و یکی از اهراد عظام را با فوجی  
 از سپاه آذربایجان بار و دیل فرستاد تا سلطان علی پادشاه و برادر کمرش سید ابراهیم و حضرت شاه و اوجب العظیم و والده ماجده ایشان علمیه یکی اعاذ گرفته  
 بشیر از کما که مملکت منصور بکیت بر ناکت سید و آن امیر حب فرموده بار و دیل شادانه سلطان علی پادشاه و غیر رضا و تسلیم چاره داشت و با والده و  
 برادران محبوب و کتان بشیر از رفته منصور بکیت بر ناکت ایشان را در عصاره صحنه محبت ساخت و حضرت شاه وین نایه در خور دسالی با آن پادشاه طمه  
 که فرار شده فغان از جان و حکفان ملا و علی بر آید که آفتابی که عرصه مهر و بلون جولا نگاه بکران بخش خواهد بود در محبت نکتر و ایره نون چگونه محفل



محل نماید و کامیابی که با بجز رایش سائید محبت بر مخالفی مستوفان بر معسکون خواهد گسترده اند و خورشید در عهد کوه صند بیک طرف نباید نظم نشاید در صدف در شب  
 افروز نرسید نور خورشید در روز کسی که در آشنای نصیب است بکام و دشمنان قیدش فریبت هر چند بعضی از سالکان مالک هدایت میرزا یعقوب از آناران  
 برج امامت منع نمودند بجای نرسید و ایشان را همچنان مجوس میداشت تا و قیله که جبار مقیم اساس و نقش را بدو بر کرد و اندید و در نشان شده شش نقیض و شش  
 که یعقوب میرزا در قراغ آران در منزل سلطان بود طرح قشلاق انداخته بود و زول بلایا و حلول از آید و آن اردو متواتر گشت بخت یوسف میرزا که خیر  
 مکارم حلاق بود در مرض شده و در گذشت و مادرش منور از نو کوهی سپهر پذیرا خسته بود که مدت عمر عزیزش سپهرده عنایت عالم آخرت نمود و همدر آن غیبه  
 یعقوب میرزا نیز به پور بستر نوازی نهاد و در طبعش از حفظ ملک دست باز داشت و رخت بقا با و فدا و یکی از شرادرین باب گفته بخت نرسید  
 نشان دیدیم که از یعقوب آثاری عزیزان یوسف ارگشته چه شد یعقوب را باری و کسر سلطنت میرزا با نینقر و گشته شدن مسیح میرزا  
 و اکثر اهرای بایندر چون سلطان یعقوب میرزا ملک بر ملک اختیار نمود و صوفی خلیل امرار مصلوب و بر ناک پسرش میرزا با نینقر با پادشاهی برداشته  
 و نوینان بایندری سلطنت مسیح میرزا و لدمیر حسن بیک اتفاق کرده رایت خلاف برافراشتند و در منزل سلطان بود قراغ میان ایشان مقابله تمام  
 یو قیحه پیوسته نیم فتح و ظفر بر رجم علم با نینقر و زید و مخالفان همان ادبار بودی فرار یافته مسیح میرزا با اکثر بایندر یقیل رسید آگاه با نینقر میرزا و در غایت  
 به تبریز یافته بخت سلطنت شکن گشت و صوفی خلیل نام سرانجام جمیع ملامت و مال را بقبضه اختیار کرده و پایا اقدامش از اوج سپرد و در  
 گذشت بنابر ذریه که از نواب سلطان یعقوب در خاطر داشت قصد اخذ و قتل ایشان نمود و هر یک را بهانه گرفته ابواب جو و نقدی بر روی رزور کاران  
 طایفه برکشود از آنجمله قاضی شریعت شهادت چشید و شیخ نجم الدین محمود اگر چه از چنگ اجل جان بردا قالی اختیار کردید و در محالی این احوال محمود بیک ولد  
 اغور لو محمد بن میر حسن بیک که در روز قتل عم خویش مسیح میرزا از امر که که نخفته بود شاه علی ریا که که بعضی از ولایات عراق حکومت می نمود و می شد و داعیه  
 استقلال کرده شاه علی بسیاری از امار و لشکریان دست بهت بند و دادند و اکثر بلاد عراقین را تحت تصرف در آورده و با سپاهی جلالت آیین روی جمع  
 بصوب کرد که نماند و چون بخریز رسید با نینقر میرزا با نینقر صوفی خلیل متوجه مخالفان کردید و در صحرای گزین آن دو پادشاه چشم و کلین با یکدیگر  
 محاربه نمود و پیکر حضرت و ظفر و نظر با نینقر میرزا جلوه کر گشت و محمود بیک از غایت سرگردانی سپاه با سبانی برده سید محبت الله بهدانی که در آن توک  
 بود از صورت حال توقف یافت و متوجه آمد کردن وانه جانش شده بیک ماکا و حوالی طاحونه را فرو گرفت و محمود بیک را بدست آورده در حوال  
 اندال نزد با نینقر میرزا روانه ساخت و با نینقر میرزا با نینقر صوفی خلیل را بهر امیر عمر راجه کرده تراب ملک اختیار و بعد از این فتح محفلت و جبر و دست و خوت  
 و باد بر و صوفی خلیل از حد عدد گذشت و دست اختیار بسیار امر او خلق را امور ملک و مال گرفته و بهیچ سلب مخالفت سلیمان بیک گشت  
 بیان بر آن که سلیمان بیک که در آن زمان والی دیار بکرو و چون کمال اقتیاد صوفی خلیل و از آنرا خاطر امر آرد با بیکان را استماع نمود و خاطر مخالفت قرار داد  
 و اتفاق سایر حکام دیار بکسگری فراهم آورده و روی توجه بجانب تبریز نهاد پس از آنکه بخریز رسید صوفی خلیل رسید در کاب میرزا با نینقر و آن توجه بکابل اند  
 معطف کرد و انداخته از غایب واقع آنکه در وقت تقارب فریقین امر آرد با بیکان که نسبت بصوفی خلیل و طریق نفای سلوک می نمودند تا که به شعار خلاف اظهار  
 کرده نام اختیار بیزاید دست آورده و او را طوعا و کرها بکشد و در سلیمان بیک بر دند لاجرم صوفی خلیل گشت و در جنگ سلیمان بیک گرفتار شده و شش از هم بکشد  
 و سلیمان بیک به ترمین رسید اسم سلطنت بر میرزا با نینقر اطلاق نموده و در ملائش به تبریز فرامید و سرانجام تمام ملک و مال از پیش خود گرفته و استیلا  
 مرتفع گردانید و باقی هر روز یکی در در آید که منم خود را به بیکان نماید که منم تا که جهان بد و قراری گیرد تا که ماکا و اجل در آید که منم ذکر  
 ارتقاء لواء دولت رستم بیک با مداد اسم سلطان و اخفای رایت شوکت میرزا با نینقر و سلیمان ترکان  
 رستم بیک و لدمیر حسن بیک و بیک که در آن حال از ناصیه حاکم ظاهر بود و بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا دستا بعت مسیح میرزا اختیار نمود و چون  
 مسیح میرزا در مکر سلطان بود و مصلوب شده تحت سلطنت را و او را فرمود رستم بیک در قید سر بدست صوفی خلیل افتاد و در طقه بختی که کواش قرین شیمی  
 بود مجوس گشت و در سلطان که در سلک اعظم نوینان نظام داشت هموار بچشم اندیشه نقش و صول منصب امیر الامرا می بر لوح خاطر عینکاشت پس از آن  
 صوفی خلیل و تسلط سلیمان بیک از قراغ آران غایب انجی شده و معتمدی زو قرق سیدی علی خردا و دو پیغم که مناسبت است که رستم بیک را با پادشاهی برداریم







که بعد از قتل برادر خود با یقین در پناه شوالیه و اوقات میگذرانید و من ساخته قاصدی جهت طلب او بشواله فرستاد و در قم بارگانی تکلیف در موضعی مناسب نصب کرده و  
 در چنگاه بارگاه نهاد و دستار بر سر نهاد و صبح بدو سوار یک امراد سلاطین را ملازمت نمایند بدینجا میرفت و بهر بنام مهمان بر دانه شیلان کشید و حال برین  
 جاری بود تا وقتی که سلطان مراد بوی غمی کردید ذکر خروج میرزا محمدی و الوند و کشته شدن ابیه سلطان بقدر مالک الملک تیمار  
 اولاد یوسف بیگ بن امیر حسن بیگ محمدی و الوند و روز جنگ کینه لنگ در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن احمد پادشاه و تفرق سپاه ترک سینه  
 کرده بهر یک بطرفی توجیه نمودند محمدی بدار العباد میرزد رفت و حاکم اندام را و بیگ با نذر با اتفاق اشرف بیگ اورا سپادشاهی برداشت و الوند میرزا با یک  
 شافیه بجاوست خال ستم بیگ که پس از او افتخار سلیمان بیگ بگم خواهرزاده خود ستم بیگ بران مملکت استیلا یافته بود و جنال استقلال بر لوح ضمیر کاشت و چون  
 ابیه سلطان ضمن مشان در بلده قم سپایان رسانید و سیم نو بهاری در تبریز آمده غلابی تا از غلبه سلطان کل آگاه گردانید ابیه سلطان غنای غنیت بصوب تبریز مخفی  
 ساخت و محمد میرزا غامی و لایات عراق را تحت تصرف آورده در ملک ری در اقامت انداخت و ابیه سلطان لشکر آذربایجان را بهم کشید و بجانب او منت نهاد  
 و محمدی قبل از استقلال آلت قالی تیره فرار خانه نزد حسین کیا غلابی بفرستاد و ابیه سلطان برادر خود کرل احمد را با لشکر در ورا بکشد کشته تقیم مراجعت فرمود  
 و ششور سال گذشته در آن بلده طرح تشاق انداخت اما محمدی میرزا چون روزی چند در قله استا بسرب در اتفاق امیر حسن کیا و اشرف بیگ روی توجیه بری آورد  
 و ششور بر کرل احمد و غامی را قش با گرفت و کرل احمد مفلوک و پریشان حال برادر بیوسه ابیه سلطان در قم مصیبت اقامت ندید و در میان زیستان پیر فرار  
 سوار شده غنای تار باط و انکس باز بکشد و درین اثنا سلطان مراد از ششور آن آمده بوی بیوسه لاجرم ششور کشته دل بر مقام و مقدار مخالفان بست و محمدی  
 در ولایت ری سستی تمام دست داده اکثر اماران عراق بخدمت او خلاصش و می رفتند و فاشیه خدمت بردوش گرفته سلطان ششور پند رفتند و محمدی میرزا بکمان را  
 بر نیز تربیت و رعایت امیدوار گردانید و با عد و بسیار و عدد و بشما مشورت به سلطان کردید و ابیه سلطان میر صاحب سلطان مراد روی بدو آورد و در عیاری  
 آن دو لشکر کینه و بر یکدیگر رسیدند و هم از کرده در میدان یافته بصبر حمله قیامت اثر آتش کینه و سینه تیر کرد این ندید محمدی باید سرمدی اختصاص یافته سلطان  
 برخاک هلاک افتاد و سلطان مراد در مراجعت کرل احمد پشت بر سر قتل کرده روی توجیه بجانب شیراز نهاد آنجا محمدی میرزا مظفر منصور به تبریز رسید  
 و بخت سلطنت نشسته لوی کنت با یوان کوان رسانید ذکر استیلاء سلطنت الوند میرزا و رسیدن ایام دولت محمدی میرزا با ناستها  
 چنانچه سابقا در حیرت آن آمد چون میرزاده الوند از سر که کینه لنگ بدیار بکر رسید قاصم بیگ اسم سلطنت بروی اطلاق کرده لوی استیلاء مراجعت گردانید و حسن  
 الاستقلال مقصدی سرانجام امور ملک و مال شده سایر اماران و ارکان دولت را و بیج کار و فعل ندارد و پادشاه را نیز بی اختیار نگاه داشته ابواب سخت و مکرر گشت  
 بنابر علی بن ابی الوند میرزا از حبس متفرک کشته اکثر اماران و لشکریان با بوی اتفاق کردند و بی از روی قاصم بیگ جدا شده روی توجیه بصوب آذربایجان آوردند محمدی میرزا  
 چون از توجیه برادران لشکر جلادت از خبر یافت تاب مقاومت و در خیر کنت خویش ندید و تبریز سلطانی شافت و الوند میرزا بی در سر نیزه و کشته گشت  
 بدار الملک آذربایجان در آمده لواء سلطنت بلند کرد و ایند و مضب و زارت را بجزا جاساق الدین غنایت کرده لطف بیگ را بر برته و کالت رسانید اما محمدی  
 میرزا با اتفاق بعضی اماران عراق که بوی پویشند از سلطانیه بطرف صحنان منت نهادند و سلطان مراد در شیراز از بعضی وقوف یافته ابواب خلاف و مزاج بر گشت  
 بلکه بعد از ایام با سبایی حضرت ابکام از شیراز عازم صحنان گردید و محمد میرزا با اتفاق میرعماد شهر برون رفتند و منزل حاج حسن ضعی تعارب فریقین تلبانی آبجا  
 بعد از تو حیف و خوف و تحریک راجع بوی محمدی میرزا بکشد و سپاه او منهدم شد و قضا قضایا بصحبت ایشان را در نوشت از جمله اگر  
 پیر علی و پیر محمد و غنای با و لاد و اتباع بطرف ساه و قم و کاشان رفتند پیر علی بیگ ساه را مضبوط گردانید و پیر محمد در قم اقامت نموده قنای بیگ و کاشان  
 را بست و سخت و مخالفت با وج آسمان رسانید اما سلطان مراد بعد از دیدن پیکر حضرت و ظفر محمدی را معینه ساخته همراه خود و سلطانیه برو و پیرام بکشد را بایل  
 ساختن مراد و شرا لیهیم نامزد کرد و پیرام بیگ ساه و رفقه پیر علی بیگ ملاقات نمود و بنا بیکد خود عهد و پیمان اورا اطمینان داده قاصدی بطلب پیر محمد  
 و قنای بقوم و کاشان فرستاد و ایشان نیز ساه و رفقه پس از تقدیم مراسم میثاق آینه میر صاحب پیرام بیگ بجانب سلطانیه در حرکت آمدند اما چون برادران  
 در کرل منزل گردانیدند بر این مقیاس کما طراده او و بی پیرام بیگ را که در خواب غفلت بود کذاشته بیک علم غنیت بصوب منزل خود برافراشته سلطان مراد  
 بعد از اطلاع برین کینه بخت با بجا میرا سپاده و سوار توجیه ساه شد پیر علی بیگ اسباب مقصد داری مرتب ساخته کمانی بجزا سب و باره پرداخت





ستاره و قمر  
احمال

فتح غنیمت حضرت شریک الحاج و مبالغه بجای آورد اما التماس او در قبول ثبات و بر تو اجابت برده فایز شایسته لاجرم شرف حضرت ازانی داشته شود  
 پس از عرض خدمت زروی نیاز زبان کرد و در عذر خواهی دراز که شایسته تقدیر نکرده ام زحمت درگاه شرمند ام چه جنت توان بست در کار تو بود  
 تو سر او را تو برو ای پسندگهان و همان مراد و در کار جهان بعد از آن پادشاهان نشان نبرل با یون مرا جنت فرموده در ساعتی که نظم نظم همه را  
 یار بود سعادت چو دولت مدد کار بود با همتک رخصت میان بست چیت برای صواب و بعزم درست کران کرد و از پای دولت رکاب بر آید کرد  
 بلند آفتاب بتدبیر سپهر بخت جوان زکیلان شده کمان شد روان و میرزا علی با جمعی از نساکان طریق کیدی موکب علی را شایسته بود و پس از مدتی  
 اجازت یافته مرا جنت فرمود و چون موضع اردوان که از بلوک جهان ولایت است محل نزول پادشاه ستاره سپاه گشت گشت شاد دست به کار آورده تا سر  
 بجای رسید که کار از رکاب ایوار و شکیر و گشت بنابران خسرو با شطانی به دران منزل بران قساق کرده رحل قامت انداخت و پس از آنکه سلطان شاد  
 و سپاه شال شوی را طی نموده در اوایل برج برنج منزل ساخت اعلام حضرت اعلام بصوب اردبیل در حرکت آمد و با علان کیدل طی مراحل فرموده قرن الطاف  
 کرم عطف بوطن مهو و ممکن لوف رسید و چنانچه لارنه اطوار کردید کان پاک اعتقاد است لوازم طوف مشتمل حضرت شج صغی الدین و سایر  
 عزیزان خود تقدیم رسانیده و در آن مقام واجب الاحترام دست مناجات بر آورده زبان سوال حاجات بکشود و روی نیاز بر زمین بوده از خشنود بیست  
 و وایس بی صفت مرادی که داشت طلب نمود شوی خدیو جهانک علی حبیب امامت از ادب و سب در آن مشتمل واجب الاحترام مطاف اکابر  
 کرام در افتادند لب زروی نیاز برورد کار جهان گفت راز که ای برتر از عقل و فقه و قیاس سر او را حمد و ثناء و سپاس تو ای تاج بخش ملک عظام  
 بر انداخت حاجت حاضر عام کرم دستگیری شوم سر فراز زاده دخیل و چشم نیازی و کران شایستی من چکار آیدم مرد شمشیر زن الهی بخوار خیز لبش سخت  
 اما ان شنی عشر ستر دل شیخ صافی ضمیر برنج غیرت آفتاب بنیر صغی نام صوفی صفت کز شرف می بود تا بان برنج نجف خدایا بفرمان ابل یقین بحق  
 قام بزرگان دین که بخشی مرا منصب سرودی بر اهدار دولت دبی برتری ملک جهان سر فراز می کنی مهم سارا ابل نیازم کنی که سازم اساس شریعت تو  
 و بهمت احمدی را نوی شمشیر عز و حسام جهاد کنم دفع اصحاب شر و فساد و چون انوار اجابت دعا بر صمیمیت فیض انوار تو انداخت روی نیاز زمین  
 بر داشته بصوب منزل با یون رایت حضرت برافراخت و در آن زمان علی بیات چاکر لو برادر دپیل مستوی بود و میرزا محمد تالش با وی در طریق بود و خواستی  
 میفرمود و بنابر لشکر بسیار اند و سر دارا قامت خدام با نگاه ملک احتشام در انداخته مناسب نمود لاجرم آنحضرت غم سفر خرم کرده در خلوتی حاضر بزم  
 از اهل اختصار من مانند مبارزالدوله و الاقبال عیدی بیات تو اچی حسین بیات الله و خلیفه الخفا و غیر ایشان از احیان امر افرقه شورت در میان انداخت  
 و فرمود که چون بسبب و غرض سپاه و استعداد اهل خلاف و عناد توقف درین ولایت از رعایت طریقه خرم دور است آیاروی تو بکدام جانب  
 آوریم که منتهی حصول مقصود باشد مرا جواب داد که بر هر طرف رای عالم آرای شایستی که هم بطا انوار تائیدات الهی است قرار یابد لایق دولت ابد پیوند خواهد بود  
 و حکمیه خنابت سبب الاسباب ابواب فتح و فیروز روی روزگار به یون انوار خواهد گشت آنحضرت بعد از تامل و اندیشه بر زبان الهام بیان گذراند  
 که نسبت که کلمه کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین در جرد مطهر تهنیت داشته سبحان که جنتان شایستم و تیغ جهاد از نیام انتقام بر آورده غسان اقبال  
 قتال ابل کفر و ضلالتان پیما تقضای مصدوقه کریمین کان لک کان الله سبحانه و تعالی مقصود و مشا بد چه بود فایز کردیم امر اعظام بنابر آنکه در آن بنگام  
 از غازیان جلالت اثر زیاده از سینه زهر در موکب به یون حاضر نمودند علی الفور امضاء آن غنیمت مصیحت ندیدند و بعرض رسانیدند که مناسبت این نمایان که  
 بسنت تهنیت حضرت سلطان حیدر قدس سره علموده نخست سرعان با طرف ولایات عراق و از بایجان فرستیم تا حاجه باب ارادت رسانند که ابراق جهاد  
 مهیا و مقرر در ادوئی خطرات جمع کرده اند آنگاه به ستظار تمام روی فرمود اصحاب ظلم و ظلام آوریم و این نمان محمول افتاده امر امیر بوج فرمان شرف علی  
 جارجیان حبه انصاف غازیان با طرف و اکثاف محاکات فرستادند و پادشاه جهان طاع با پیچ رایت آفتاب شعاع بصوب قربانغ و کوکچه نیکیز برافراخته در  
 اشارت معلوم شد که یکی از بنابر میرزا اجانشاه موسوم سلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم قندهار که در حدود کوکچه نیکیز اقامت دارد و بجا طایفه ای کج و دغا  
 راه داده دیگری برایش چشم در نمی آرد و شاه دین پناه با امر ارجایه و در بابت کیم او غار مشورت فرموده و رانجین یکی از نجاب سرار و پهلوانین خراسان  
 که از نزد سلطان حسین بارانی اعظمی رسید و حکم به یون انحضار قاصد شرف نفاذ یافته چون آن شخص بدست بساط بوسی سرافراز گردید نامه که آورده بود و هر چو



بهر

و اشیاء و مشعل بسیار در اردوی حضرت انار شد و سپه نمودند و در آن شب از کیفیت حضرت بهای و غافل و غافل نمودند و در روز دیگر از توجیه پادشاه عالی که خبر رسید  
و استند که در تعاقب هوا که بهر ارباب صرفه ندارد و بنا بر آن یکی گلبانی در دامن صفا چسبیدند و آن افتخار و دامن نامست و کرامت قرین تحت دست و سلاطین رسید  
رسیده روزی چند فراغت بگذرانید و آن منزل فرموده و موضع و قورالام را معسکری فروری انجام کرد و ایند غنایت قادیون و حرکت و سکون شامل حال آن  
مجمع ملوک رنج سکون و رعایت صانع کی فکون در زوایا و حال سیرال خدام عالی مقام به کلب بایون بیت بخت و دولت بخشش بر دوام فتح و نصرت و نظر  
بر صی و شام و انچه الله الملکات اعلام و القله علی جبالا نام و الاله اکرام ذکر و وصول قراچه الیاس بدرگاه سپهر اقباس و تادیب یافتن  
ساکنان طاهر قلعه منشش از ضرب تیغ و سنان غازیان رستم و ش از عبادات و لکشی ثقات و مسودات نور افزای روایت نصرت رسیده  
و تحقیق انجامیده که چون صیت ظهور دولت شاهی و اواز طلوع نیر غنایت الهی در اطراف افق اشتراقت بر کس نیست بخاندان امانت دم از اخلاص و  
ارادت میرود قدم از سر ساخته بجا بهر محبت ارضیافت بخت رسیدند از هر طرف سروران بدرگاه شاه بلند افشان از انچه قراچه الیاس که لباس افرا  
و بطرا عجب و دیت خدام استان سپهر اساس مطرز بود با فرقه از مردم و مردم احرام علبه علیه کعبه احترام بیدار مقام مالوف و مسکن محمود قدم در راه نهاد و بعد از طی احوال  
به منزل شوره کل فرود آمد به بارکش و منشش که باوری بود سرکش و در آن نواحی حصا کواشت پهر و ش چون بر مرور قراچه و فرقه در منی طلع گشت بقعه هم سجده  
استقبال نمودند و مراسم حسن اعتقاد و اخلاص ظاهر کرد و طح صیافت آکنده بر چند نفر از غازیان را در منزل فرود آورد و آنکه طارمان خود را بجا و تاراج ایشان  
مامور گردانید و نایره سپاد و بجهت و بی مشعل گردید غازیان بعد از مقدمه و دفع آنجا گشت کوشیدند و بیعی بسیار جان آران و در خطه خود از سپهران برده غنایت  
از روی نصرت نشان گردانیدند و قراچه الیاس در موضع و قورالام با نگاه ملک احتشام رسیده بعد از تقبل زمین عجب و دیت و تقدیم اقامت لوازم خدمت  
و اقمه مذکور را مشروح معروف کرد و ایند اقس غنایت قیامت لب از اشاع آن ترک و ب ملتیب شده و کار با عسا که نصرت شایب گنایت قلعه منشش  
ایستاد فرمود و از کیفیت حادثه خبر یافتند و است که ایستاد و بشه ضعیف نهاد و در برابر سندان و فتح ندانست و میدان داری بخیر فرغاری با شیر شمشیر کرد  
مبای سلوک طریق سلامت را بجای چو کجشک با باز باندی کند بخو نیز خود ترک تازی لیکوور که بهلوزند با عتاب بعضه سرخویش دارد و شتاب لاجرم  
عقده را یکی از متهمان خود سپرده سرخویش گرفت و راه کرید و پیش بخت ز بیم سپاه شده دین پناه شده آورده از جای خود کینه خواه و سحر کابی که بنا شمشیر  
فیروزی می طلوع امید بسیار آن کوکب نصرت نشان در میدان بوده و سنانیم فتح و فیروزی از تلب اقبال طارمان رکاب طاعت انتساب در دوزیدن شاه  
سکن با دشمنان بهمن تن بظاہر لطف رسیده عسا که برام مادر دست بهمن تاراج بر آورده و جمعی از متوطنان آن مکان بهای مخالفت پیش آمده از غنایت خسارت  
رایت جبارت برافراشته و فرماندهان قهر پادشاه ظفر به تقبل آن کما بان فرمانده و تیغ غازیان آغاز سرافشانی کرده سنان اردو پاسان مجاهدان شریط جان  
ستانی بجای آورد و لاجرم جمعی کثیر از اعدا دولت در آن معرکه بر خاک هلاکت افتادند و فوجی که رخم خورده که خنجه بر یکت در بیابانی دیگر قرین حسرت و ندامت  
جان دادند و جنود و ظهور و پادشاهی با کرایم غنایت غنایت از راه قانان بصوب تر جان گردانیدند و از انچه جسته صحت سلاق بسیار و قایم  
رفته قبه بارگاه سپهر شتابه با وج همرو ماه رسانیدند و معنوی در آن مغرار چو باغ بهشت شده کادمان کرامت سرشت با قبال طرح اقامت کردند و شنگ  
از سر برش سپهر بند رخ سرفرازان بجاک میبش سرور و ران بوده بر درکش و لش گشت طایر زیم حفر خبا بش پناه جنود و ظفر و در آن منزل عرض بایون رسید  
که درین نواحی خرمی بخار و وطن گردیده و بنجه بقرض آئیده و رنده و یاریده شاه شیر کار عازم دفع آن جانور را بکار گشته سپاه انجم عده در حوالی مسکن آن وادان  
اتیل و کتیر با وج خلک شیر سانیدند و خوش بقصد ایشان از مخاره پیرون شتافته پادشاه شجاعت پناه با وجود آنکه شش شمشیر میوزاند و از ده سالگی تجاوز نموده  
بودن نفس بجانب آن جانور مهیب توجه فرمود و دو چوبه نیز از پشت دستش کشا و یافته بر دو مانند تیر تقدیر بهد ف مراد رسیده و خرس از پای و با فدا و قتل  
گردید لاجرم غنایت قرین و حشیش از اطراف و جوانب بلند گشت و جبهه وضع اصابت عین الکمال از فلک آید و آن کجا در زبان ملک گذشت معنوی تعالی الله  
زهی شاه ملک قدر چو خیر در شجاعت منشرح صدر گریزان شیر گردون از خند کش ملک چرخ رانی زو چرخش نهاده چون بمیدان دعا کام سپهرش  
خون نشاند چشم برام که افغان عطار در شتابش ملک از صدق دل گفته و عایش کفشار در میان غنایت شاه نو شیر و ان حشمت بصوب  
شروان و ذکر فتح قلعه منشش و غر و دیار کرجستان چون ده دو ماه موضع سار و قایم و رسایه علم ظفر بر پایه سپهر قدر و بلند پایه بود

دین پناه و پای مبارک و در کار بی نهایت اقتساب آورده از آن منزل بطرف اندر پنجان منصب فرمود و پس در حصول بدان مکان و اجتماع سپاه فرادان و فرزان  
و احباب الا و عیان لغایت یافت که مراد حال ایشان کلا سراسر آن خود و ظفر نشان از جمع کرد و اینده مطارحه نمایند که توجیه را بایت نصرت آیت بصوب کدام ولایت  
مناسب دولت است و بنوعیان حسب حکم تقدیم رسانیده در آن انجمن هر یک از غازیان دشمن سخن را با بی روی نمود بعضی صلحت چنان دیدند که در آن وقتان  
از رنج خلق کنند و بنگام نزول همیشه خود رشید در منزل ابرام اعلام فرمودی اعلام بصوب دیار ارباب ظلم و ظلام برافروزند و مره بر زبان آورند که  
انساب است که خوش نیست بجای او لکا و واضع قرقه تا نیم و بر سر کفار اندازد و بایست خنده صدای کبر و در در خم طاق سپرد و در اندازیم فرقه دیگر را حرکت  
چقر و بعد مناسب نمود و طایفه را سفر و بار بکرامت فراموش بود و در جبهه امر طایفه الحلفاء و جمیع بیکت لایق بخان را بر عرض اشرف علی رسانیدند شاه ظفر و از بر زبان  
الهام بیان گذرانید که بجایک این را اصواب نیاید و در خیر منزل اصحاب عفو را می آید و امشب درین استخاره سپردیم بر دو موجب شایسته که از روی جفا  
اندر معصومین سلام الله علیه جمیع وقوع یا بدعمل خواهیم کرد و صبح روز دیگر که باطن سپهر انصر شعله انوار هدایت آثار و خشنود گرفت و بطوامع صمیمه اعلام  
تا اثر آفتاب میر غصه آفاق صفت اصوات پذیرفت آن مودت نماید لای ساکنان طریق و در لخواهی با پایا سر بر علی پادشاهی طلبیده فرمود که دوش از اند  
ارواح طیبه دوازده امام علیه السلام نزد تحقیق بوسیله که صلاح دولت ابدی بود محضر در آنست که تخت را بایت عزیمت بصوب مشروان افرازم  
حسام خون اشام از بنام انتقام برآورده هم مشروان شاه بر حسب و لخواه میایم نظم با داد و توفیق پروردگار بر ابرام ارشاه مشروان و مار حسام بیانی بر افغان  
کنیم بیکت جمله خلیش برایشان کنیم و امر این و از و غلبی با ماسامع رؤسای سپاه رسانیده مجموع ایشان متفق اللفظ و المعنی بر زبان آوردند که بیکت نشسته را بیکت  
افراختن زمار صفت و ثمنان با خشن و غزم پور مشروان خرم شده نظم دم صبح کین هر کوی بودند بگردون بر آمدیم هم بنزد بر افراختن از تور افغان  
بر افراخت را بایت بصوب سپهر شده کاران ملک احتشام بر آید بشیر گردون خرام سوی ملک اعدایان تاب شد زمین از لرز لرز چو سیاه شد در  
اطراف هر سر اقدار روان شد سپاه ستاره شمار و بعد از حصول اعلام نصرت قرین نیز لایسین را می اصابت این چنان اقتضا فرمود که طایفه بیکت با  
خوچی از عساکر که کلین غسان بکران بصوب کرجستان عطف کردند و کفار را ندیدند از هر چشمه شیشه خونا جریعه هلاک و بواجب اند و طایفه بیکت حسب فرمان  
و احباب الا و عیان بدان دیار لغیر کرده مرا هم جدا بجای آورد و جمیع کیش را بصلال را در میدان قبال بیخ نیز بکند و اینده عظمت بهیاست گرفته بر طبق لخوا  
بپایا سر بر پادشاه علیجاه رسید و آنحضرت اورا نوازش نمود و گویایم خنایم که آورده بود بر غازیان محنت فرمود و بعد از آن ایام الیاس بیکت انجور را  
را بقیع طعنه نشن ارسال داشت و امیر الیاس نامه از سپاه بی براس توجیه انحصار بر اساس کشته منتش گشت و دیگر را بایت بریمت بر افراشت و بعد از حصول  
خود و ظفر قرین بخوای آن حصین سیلاب خوف و عجب بناء ثبات و قرار قربانان موقعی ان منتهی ساخته فریاد الامان با یوانان رسانیدند و  
بانیج و کفن بار و می الیاس بیکت شایسته لطف اورا شفیع و ایم خویش گردانیدند و انجذاب طعنه متصرف کشته ابواب عبور بر روی متوطنان آن مکان کشت  
و کلا سراسر ایشان با باستان اقبال ایشان پادشاه عالمیان فرستاد و آنحضرت بنظر عطف و در انجا عت کر نیته فاست قابلیت ایشان را بخلع فاخره مبارک  
و ضبط طعنه نشن را بپوشه سابق بدیشان رجوع نموده اجازت انصراف از آنی داشت و را بایت نصرت نشان شاه و افراجهان از آن منزل روان گشته چنان  
بر تو وصول بر منزل حسنا باد انداخت منتش که از کمال الطاف خمر و سلیمان و دش خرافیه بود قدم از سر ساخته و از سر پیا دمت دایرین شناخته بدگاه  
عالمینا شتافت و بعد از ادراک شرف دین بوسن کین کشیده زبان اعتذار و استخفا کشتا پادشاه پودش پذیر و بایوایم منتش را بابت عفو و انعام شسته  
اورا با نعام تاج زرنگار و خلعت خاص و کمر صغ و اسبان را بوا انصر و مبابی گردانید منتش بدست اخلاص میان خدمت جیت بسته حسب فرموده توجیه خلعت  
خود کردید گفتار و در میان عبور فرمودن الفارس مضمار لغا خرازا آب ارسل کرد و در آمدن بولایت مشروان ان کمال سعادت  
و تهور فیاض علی الاطلاق بر دو اقتداری را که مستغرق بر عطف انعامی سازد و در وقت عبور بر دریای شکلات امور تاق عنایت بی تغییر بغیر و سیکه خورق  
و تدبیر اورا با صلح نجات رساند و خلاف الفس ففاق هر صاحب اعتباری را که با ثبوت قدر و منزلت با وج سپرد و او را بر افرازد بهنگام طوفان حوادث ایام شهر  
یادی توفیق رفیق کشته اورا در بغله امن و سلامت نشان داد که هر که با وج نشسته چرخ از طواف نشن نظیر این تقریر کفایت نمود پادشاه گردون سر سرتاب را بایوای  
و کرد و وقتی که سبب طغیان آب آن بحر بکران سیاحان دریای تدبیر و مقام تبحر بودند و فکر صورت حال بسپیل جمال که در آن او ان که خاطر در با مقام







و بزرگ ایشان ننهند نظم و ترتیب نکوه از آن نزل که گشته شد آن پنهان سلسله بهم چنان شود و آن در آن سینه خفا دهند در زیر شیر تیر بغلیه السیف که از آن هر  
خسته جسته را که زیاده و چون که گشتنهای کاری خورده بودند در فضائی محرابی با یان بهلو بر خاک و خاشاک نهاده از خاکت عزرائیل نیاموده نظم از آن صید  
کینچ صیدی رست بنودی کی گشتنهای نخست شدند آن پیکشته یاد مسکیر چه بر دل چه بر پاچه پیر و چون خاطر خیره شاه کشور گیر از هم اعدا فرار کرد  
همان منزل نزل احوال فرموده قیده بارگاه باج مهر و راه رسانید تخت دولت و کاروانی را با مقدم همایون مشرف ساخت و امر او شجاعت را بار داد و توفیق  
حال ایشان بر داخت انجاعت روی نیاید بر زمین نهاده لوازم عبودیت و اخلاص بجای آورد و در زبان بادای تنهت کردن ساخته جوهر زوهر و اهر و عا و  
شاه مجلس شربت آثار کرد و پادشاه فخلص نواز برکت از ایشان را با تقائی حاصل خصاص داده با صناف انعام و اغوار مغفور و مسر فرار کرد و ایند و باید قدر  
جسمی را که در آن مهر که غایت جلالت بطور رسانیده بودند بزرگوارم و احسان از فرق فرقدین بگذرانید لکن این بموجب فرمان واجب الاذعان سر  
قتیلان را جمع آورده مسافر یا بر فرخنده و اجساد ایشان را همچنان گذاشته طمعه کتاب و ذباب ساختند نظم شاه چون تیغ بر کشته زنیام هر خوریز بل طلم  
و غلام آنقدر گشته کرد و از اعدا که مسافری شود نرسید که در آن گشتن آن فاعده روزی و حش و طیر آمده یارب این پادشاه کشور گیر خسرو تاج  
سجده سر بر تا ابد باد در جهان منصور چشم بد از جمال جایش دور فکر تو جبهه خلافت بیک وجه شجیه به جانب شهر نو و منصور شدند  
اند یارب از شجیه ما بچشمی اعلام سعادت پر تو شاه عالم پناه بعد از فراغ بال از جانب شروانشاه ستر و در زمان منزل بحسب خاطر و فراغ  
اوقات محبت ساعات کرد و ایند آگاه رایت خضر پناه فراخته بلده شامی را از فرط طاعت همایون عزیزت افزای کسب کرد و آن کرد و ایند و در آن خطه بسامع جا به جلا  
رسید که ولد رشید شروانشاه که موسوم شجیه ابراهیم و طعنه شجیه است در روز محراب به جان تنگ پاسرون برده بود و حال او در شهر نو که بر کنه در ریاست  
لنکر قامت انداخته و بجای مخالفت حشری از پناه و مسوا جمع ساخته نباران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و خلفا بیک بعضی از پناه نصر  
نشان جبهه دفع شجیه عثمان بطریق شهر نو یافت و موبک همایون نیز معاقب بد الصوب نهضت نموده چون پنجبر سمو شجیه گشت چاره کار محصور در فرار داشت  
و با اتفاق اتباع و ایشان در کشتی نشسته و بدیدار آمده با دبان بطرف کیلان را فرودست و خلفا بیک از اینحال خبر یافته بطالع مسعود و بخت نیک نواحی شهر نو را  
مضرب رایت حضرت پر تو کرد و ایند و همان روز باالی شهر اطرا طاعت و انقیاد نموده اکابر و اعیان با تحف و پیشکش فرادان ایشان آید و خلفا  
بیک ایشان را منظور نظر رحمت گردانیده با صناف الطاف خوشدل و طمئن خاطر ساخت و انشب در کمال عشق و طرب بسر برده و صبح روز و دیگر علم انجم چشم پناه  
درین پناه مسایه و موالی باند یار انداخت و منزل شجیه مضرب سر و اوقات دولت و اقبال گشته خلفا بیک پناه سر بر سلطنت مصیر یافت و مقتبل بساط  
جلالت مشاطه مقام نموده بعد از ادا عا و شایسته طاعت متوطنان شهر نو را معروض گردانید و اینغی موافق مزاج اشرف اعلی فاعده کلانتران آن  
بلده با انعام تاج و خلع فاخره مسافر از و مهابی گشتند و حکومت شهر نو بر خلفا بیک قرار گرفته پس از چند روز پادشاه دوست نواز جهت قتلا و عثمان غایت  
لجبوب محمود آبا و العطف و او چون بدان منزل سید یاق قشلاق فرمود بعضی از زمینان بر عرض خدام آستان ملک ایشان رسانیدند که متوطنان قلعه کو  
بحصانت حصار و تو افراساب پیکار مغرور شده طریق خلاف سلوک میدادند و شرایط حکامی و لوازم خرج گذار بجای نمی آید از ایند از ضرر و خیر انجم چشم  
چهار سوز استعجال یافته حکم شد که از اهر و غلام استا جلوه و الیاس الخور و غلی با فوجی از اسالکان مسالک یکدیگر بجای باکو نهضت نمایند و در فتح آنحضرت و دفع  
مخالفان به که در آنقدر معتد و رسمی و اینکام فرمایند و ایشان بموجب فرمان واجب الاذعان بد الصوب روانه شده بعد از وصول به قصد معتد و ایند  
بروج آسمانی مشبه جدار بلند معتد از آن سکنهای مسا ارتفاع پذیرفته فضیل سپهر عدلش چون سید کینه صفت متانت و استحکام گرفته در طرفش را و ریای محیط آسما  
از خود اوش دوران حیانت نموده و بجایش را که مسفل الصحر است خندنی عریض عین متانت در آن فرود و متوطنانش بوفور جلالت بهلو انی معز و مستطیر  
و بکثرت ذخیره و اسباب قلعه واری فرغ البال و طمئن خاطر القصر مرا عسا که مظهر لو آن قلعه را مکرور در میان گرفته آغاز حصار و محارب کردند و محصور  
در مقام ملافت پای ثبات فشرده دست بانداختن تیرو سنگ بر آورده و چون تیر آن حصار بیک از خیر امکان پروت و اوقات طاقت بشیر  
افزون مدت محاصره استا یافت و پس از طلوع با چیه رایت شاهی از اقیانیا تیر فرغ و فیروزی بصحنات احوال غازیان یافت چنانچه مشروح بیکر و در وقت  
این حال تفصیلی پیوندد کفشار در میان فتح قلعه با کوهوت دولت پادشاه با محو چون شاه مظهر لو اصل شاد و منزل محمود آباد



بر آت خاطر خطیرت صورت یعنی عکس پذیر خواهد بود که در آن زمان که از آن در بایجان کتاب شروان در حرکت آمده بر آب که عبور فرمودی تا خود متعزونی  
 که چون ملا و شروان تکرار در موقوفات کشتان مشهور انعام و احسان کرد و اینده خلعت اس و امان پوشانی و انفریز علی المصلح بیایر سر بر سلطنت مستقر افتد  
 کیفیت خواب را به عرض شاه عالیجاه رسانید انحضرت فرمود که این واقعه داخل در دیار صالحه است زیرا که من بعد از عبور از آب رعایت حال کشتانیان را با  
 نذر کرده بودم و تا رعایت آن را در سر بسته را پیش بکشید گشته ام اکنون آن نذر ابو فراس رسانیده اند ایجا کوچ نمایم و ابواب تفرقه و تشویش بر روی روزگار  
 ساکنان انجمن انکیشایم دیگر که در اثناء این وقایع قاصدی از نزدیک محمد خلیفه که جهت تحقیق حال ارباب علم و علم کباب قراباغ رفته بود رسید و شرف  
 عرض رسانید که امیر زاده الوند سپاهی افزون از چون و چند فراهم آورده و بخوان رهسپار کنت اثر کرده و محمد قراچه را با قوچی انجمن او در بایجان بطرف کج  
 فرستاده تا از قوین و ملی گذشته سیلا و شروان در آید و حسن بیک شکر علی را بر کار و در سال داشته که از آن طرف بوی انولایت توجه فرماید شاه دین  
 چون بر جبال محال لغان بد افعال واقع گشت بیکبارگی از سر جرایم مردم کشتان در گذشت و بعد از تقدیم شاورت با اعظم امراد ارکان دولت غم  
 و اندوه از جزم کرد و به جمع آوردن کشتیهها و مکتب جبر بر بحر جواد فرمان داد و جوش میرزا فرمان اشرف اعلی تبریک بل مهور گشته بدستگاه شتافت و  
 بعد از آن ایام پادشاه کردون غلام غسان ابرش خوشترام کتار آب تاخت و حوالب که اکبر است شاهی در صحنه تائید الهی از جبریک در جوار کتیل یافته بود  
 نمود آنگاه که پیر فرغ اعداء دین و دولت کرده قراول بعین فرمود و ذکر محالغت امیر زاده الوند با پادشاه سعادت مند امیر زاده الوند که در  
 زمان بعضی از بلا و آزار بایجان استیلا داشت از قوای که پادشاه جهان را در محاکم شروان روی نمود اندیشمند گشته با خود گفت که چون خدام ما  
 ایشان از قریع شروان فرار گشت یا بنده محال قریب دارد که حصد تخریب بایجان نموده بدستگاه شتافت منسلط نیست که پیش از آنکه این معنی از خبر تو به بعضی  
 ما سپاه بخند و در جمع آورده و در دفع غزایان ایستادیم و غنا و غنیمت بجا بجا شروان اعطاف داده در طریق کشور کشائی سلوک فرمایم و باین خیال  
 محال لشکری عظیم از ابطال جال فراهم کشیده و بخوان اعلام کنت اعلام بر فراشت و حسن بیک شکر علی را بر هم مغلای بکریا و در روان ساخت و چون  
 شاه عالیجناب از آب عبور نموده در حقیقت احوال سالکان طریق ضلال اطلاع یافت پیری بیک تخریب را که پهلوانی بود شجاع و صغیر با قوچی از جوانان جوش در  
 بدفع شرس بیک سکر علی روان فرمود و پیری بیک بجا بجا کرد و حسن بیک آب مقابله و مقابله و دنیا و در دو سلوک طریق قرار بر قرار  
 در میدان بیکار خستیا نموده و بخوان بالوند پیوست و پیری بیک بعضی از ماندگان او را بر تیغ بیدرغ کند و اینده ریاق ایشان در غنیمت گرفت و بپای سر  
 مصیر از کشته شایسته صفات این فتح را مقدمه فتوحات دانست و خوشحال مسرور عازم قراباغ شد و قریحی بیک بعضی دیگر از دستاهان الوند  
 که در آنجا بود و دندار تو بر پا و شاه سعادت مند و قوف یافته قدم او بار در وادی فرار نهادند و رایت نصرت نشان بعد از شیوع فرار ایشان بهر تخریب  
 حرکت فرموده بار دیگر پیری بیک تخریب مغلای بر سپاه غزایان کشور کشائی سبقت گرفت و از آنجا بستان نامی فرمان الوند در برابر آمد پس از محال  
 اکت پیکار در چنگ اسار گرفتار گشت و پیری بیک او را دست و کمر بست و در آن گاه عالم پناه فرستاد و قهرمان تهر تلبش فرمان داد و انجمن بالوند رسیده  
 از سلوک لشکر قیامت اثر بر خود بلرزید و اقدام شتابان متر لزل شد و توجیه جتو سعد کردید و در موضع شمر در قرار گرفته سی هزار را از شمر فرایم کشید  
 و دل بر بحار پادشاه ظفر غار نهاده اسباب کارزار محدود و مهینا گردانید و فاعل از آنکه لوله الوند پیش پیر بلند است نماید و کرم شب تاب در نور انبیا  
 فروغ نهد نظم کوه را در دیده که چه رختست هست و پیش خلک بسیار است نوزاد تخریب باشد بهیاب کی نماید پیش نور آفتاب القصر چون شاه  
 کشور کشایم انجمن را از غبار و کرب نصرت نشان غیر نیر و غیر افشان ساخت کیفیت فرار و قرار الوند بوضوح پیوست منقلب بدست  
 فرمود و آخر روزی نزدیک بمسکو پیش نزول اعلان نمود و قریه بارگاه با و ج همرو ماه بر فراشته غزایان عظام را بجا است عمارت قریه روزی انجام امر کرده  
 از سکر الوند نیز فرج بطلایه سپردن آمده تا وقتی که نظاره گیان آسمان بسبب ارتفاع علم نور افشان آفتاب تابان دیده بر هم نهادند از جانبیل پادشاه  
 مرغی داشته بود و در جبال جنگ و کارزار رسیده در عاقبت آن کار را قتل اندیشه نمودند گفتار در میان محارب به فرقه اخیار  
 باز مره اشعار در مقام شرو و مینیم نینیم فتح و اقبال از محبت عنایت لایزال بر پرچم علم پادشاه منصور علی الصبح  
 که خسرو زین علم یعنی آفتاب چشم چشم از خواب ناز باز کرده نقره خنک کردن را بر وجود بجا بون زیب و زینت بخشید و تیغ قهر نینیم خود و شب طلعت



اندرام داده اطراف آفاق با تواریخ و فیروزی روشن گردید مثنوی صبح که شد حسرو بیضا علم عازم رزم شب ظلمت حشم توسن تند فلک شگفت رام کرد سوزی  
 جنل مخالف خوام بهر کوششاری ابل خلاف تیغ زرد اندو کشید از خلاف پادشاه کوششای بیجی بایون خلعت فرسای بر پشت ابرش جهان بهای کرد و ایام  
 از سر اعتماد بر قوت دولت روز افزون و وثوق بجای تکیه در کنج چون عیان سعادت نشان بقایه و من بوی کل علی الله فوجیه سپرد و غازیان نصرت  
 قرین و مجاهدان میدان دین را بر کوب امر کرده روی بجهت لشکر آورد و نظم توسن برآید که مران چو خورشید بر باره آسمان زهر و برادران میدان کین  
 بیان جهانگیر نصرت قرین کند بهر جوشن زندگیا که گرفته بکف تیغ مردم سکار نشسته بر اسبان صحرانثر بخدمت رسیدند همچون ظفر و زبان بادای  
 دعا و شای شاه ظفر و کشته صدای خلاص و یکدی در زمینه و میره روزگار انداختند و از صدر توایم مراکب تازی و دوله صیقل اسبان شامی  
 و جباری که زمین لشکر و تزلزل ساختند و آنحضرت بکمان از بند تربیت و رعایت و وعده رحمت و عنایت مستمال امیدوار گردیدند و بر نفا  
 و جوانان لشکر فیروزی آثار را بسکوه و تتراجیب حشمت استقام داد و ما بچو رایت نصرت است از مطلع عتبای کشته روی بطرف دشمن نهاد و نظم صفت کین  
 راست صاحبقران روان گشت بالشریکران ظفر و معنان نصرت اندر کباب زنجبیل خوشدل و کامیاب و از جانب امیرزاده الوند نیز سپهر  
 شهاب و و در پیر دخته اشارت نمود تا شتران اردوی او را تمام جمع کردند و برنجیکر یکدسته در پس صفوف لشکر باز داشتند بصلحت آنکه بر کس از میدان  
 متفرع عیان بودی که زین تا بد راه پیرون شد و دیافنه باز میگردید و چون صف مرد و لشکر در آن صحرانمودار داشت محشر بود و مرتب گشت و غیو  
 گرنای و کوس و فغان و غیره پیرون از اوج خلعت پیغم در گذشت ننگان بولاد پوش و پلنگان از مدخوش از هر دو جانب مراکب بهر نیزه تیر کرده دست  
 بخویش کوشند و بخانه فتنه انگیز سیم با و پان بیکت نیزه فغانی هر که ارتفاع داده شمار روز و تیر بعالیان نمودند پیکان جانستان جرو فاس و دمان از صحنه  
 زندگانی محو ساخت و بنان برق افروز شعله فغان در غرض فراغت و سلامت انداخت تیر در کنایه از پشت دست دیران کشا دیافنه مانند پند و پذیر بی نقل  
 و تیر در دل جای کرد و نیزه بجان شال انگف ابطال جال بان طعن بدست ساخته و از دم سرزنش بجای آورد و نظم بجای گان تیر کرد و چفت زنجیران همه همراه  
 صفت شده جانستان نیزه هر کسی چو طوبی بدان فتنه و سرسبی و چون بجز آید شد سهام و دلدوز و استعمال انسان جان سوزیم دشمنان بدو فضا  
 غازیان عظام تیغ انتقام از نیام کشیده روی بدیشان آوردند و بضر جسام خارا کثاف کسوت حیات پهلوانان دشت مصاف را چاک زده نهایت  
 جلالت ظاهر کردند و بجماعت نیزه بای شات فشرده بقدر مقدور در مدافعه لشکر مضور میگویند و در کشتن و خورن برش غایت سعی و اهتمام بطور دیرینه  
 نظم زهر و طرف مردم نیزه بیکت بخویش نیزه تیر کرد و خنک رسر با که افتاد بر خاک راه سرز خاک بر کرد بیکت حشرگاه بخون پس که جان رفت  
 پیرون نون زمین را در او و جان در بدن زهر و طرف ماجر باشد دراز نیش که بهای آن رفته باز در آن اثنا پادشاه سرافراز و شمن گذارند  
 سحاب قطره بار که عیار بی اعتبار در دست روزه کار و فتنه انداخت بکتاب تیغ گذار که بجز طلوع سپاه ظلمت سلب شب را نابد و کرد و در مصاصم  
 دوا انقار آتش آخته بر صفوف دشمنان تاخت و چند کس را بقوت بانوی شجاعت از پشت زین بر روی زمین انداخته علم فتح و فیروزی بر افراتخت نظم  
 بشیر کین شاه حمید مصاف در کفند در جان دشمن کثاف ز جلالان بشیر عالم نورد برآورد کرد و از زمین پیروز ولی بقیش پوشد خون فشان فرو  
 شان آن کرد و در زمان چو شد را با جلال پیوند بود اگر حضم او کوه الوند بود بجز کران کشت از افتاد قدم جانب ملک عتی بنهاد و متحاب  
 پادشاه ظفر و کباب غازیان جلالت نشان بهیات اجتماعی بر مخالفان حمله نموده بکیار دست بقیع رساندن و سرافشان برآورد و از عظام امرا و الوند  
 لطف بیکت نام و میدی غازی و موسی بیکت و قرقچای مابونک حسام خون آشام از صحنه هستی محو کردند و لاجرم سلک جمعیت دشمنان بیکت قرین ماند  
 زلف خوبان خنای چین پریشان گشت و الوند از معرکه جنگ روی گریز صوب از رنجان آورده از سر نام و ننگ در گذشت نیم عنایت الهی کل مرا  
 ملازمان بکوب شایب و در چین دولت نامتوایی نگهت کرد ایستاد و کثمت روح پرور فتح و ظفر از کزارد و لایا سوا اسن روح الله میدید به شام تنگشان و ما  
 انصر الامن عند الله رسید مثنوی وزید از غایت فضل الهی بنیم فتح بر اعلام شاهی مشام غازیان شرع پرور شد و ظفر و خورن کل معطر و چون افتاد  
 عمر و زندگانی قوم آن فوینلو بسر حذر و الی سیده بود و در نیکان آن معرکه پس از وصول بصف شتران راه نجات مسدود و دید پادشاه صاحب نایب غایت  
 در آمده آن زمره سر اسیم را بر تیغ تیر بکشد و اندکی که از غرقاب بلا خود را بسا جل خلاص آنگندند در آتش راه باب سیه رسیدند که بر کس است

و در آن روز در انداختن شمشیر در کرباب فغانه دست از جان شیرین افشاند ملتوی شاه صاحبقران کشور کبر خسرو دین پناه چرخ سر بر روز بجا  
 و دشمن کرد مغنی ایما می بیند که در برابر کسی که در دستش ریخت خوش بجز سر نیز و آنکه بگریخت بر کجا که گریخت شیره جان او بر سر تخت بستیش قضا  
 عدم الکاشت تیغ تقدیرش از میان برداشت و از براق وجبات الوند و لشکران او چندان اسپ و اشتر و استر و اجناس نفیست اثر و ادانی قضا  
 و زینت فانیان و او شمت گشت که تقصیل آن موجب بطویل میکرد و حضرت شاه توده ماثر بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان خاصه سرداران  
 نزول اجلال فرموده لوازم سکرها و شاه ملک بخش بجای آورد و دلاوری را که در دفع اعدا امر هم شجاعت و لوازم شهنشست تقدیم رسانیده بودند  
 باعام و احسان فراوان خوشدل و مسرور کرد و آنشب در غایت عیش و طرب گذرانیده روز دیگر علم غایت بطرف دارالسلطنت تبریز فراخت  
 و بعد از طی منازل مثال روح که بحسب در آید قدم در دارالملک آذربایجان نهاد و تحت سلطنت را بفرود و بهایون مرین ساخت و آنکه بدربار القان  
 و الصلو علی محمد و آل المعصومین و ذکر جلوس بهایون با و شاه ریح مسکون و ارتفاع لوا طلت بهضیایمین دولت روز  
 افروان چون تقدیری بی تغییر پروردگار چنانکه بی بدالملک و بهی علی کل شئی تدبیر متعلق بدان بود که بطریق حدیث صحیح آن الله بعثت علی رأس کل نایه سینه  
 من یحب دلهما و اینها اساس دین نبوی از ساعی معمار دولت پادشاه صغوی صفت متانت و حکام گیرد و ریاض شریع بمین مصطفوی ثباتی از شجاعت  
 صاحب بت عالی آثار و ارث خلافت مصطفوی سمت حضرت و نصارت پذیرد و از او ایل طلوع آفتاب سلطنت و اقبال بر کبریکر حضرت و ظفر از طلال ریاست  
 بهایون فاش خلف نموده و نی نایه از عبادی ظهور اسباب شوکت و استقلال پوینده صورت فتح و فیروزی در آینه ضمیر منیر نورش باجن و بی هر که شود  
 و میکشاید نظم جهانگیری که هست از بخت سرمد نباید خداوند میده و ظفر پوینده باشد در کابش شرف در موبک حضرت ابایش بر کثرت و شاه  
 و خرم شود تحت از قدم او کرم چهار زر زانمش در فراید بچشم از هر چه کوئی بنماید عطار و بر فلک کوی شنایش خطیب منبر گردون و عایش و چون  
 بدین صوره و این پادشاه میده مضمون در موضع شرو و لوا فتح و فیروزی بر افراخت و غایت غایت ملک ملک بخش خلعت با بعثت و الله توفی المملکه  
 من یشاء بر قامت قابلیش مرتب ساخت از انعام متبج و دستکام متوجه دارالسلطنت تبریز گشته و در وری که داخل ایام شهنشست و متعانه بود و بان حمید  
 و گشتا و مانند روز نور و فرخ افرازی نمود بهایون تیر بجایون فال طلال دولت و اقبال بر معمارق متوطنان اندازید و به طور طلعت عالم آرامی و صیقل  
 سعدت طلعت زوای طلام ظلم ظلمه ترا که نک جوارز ساخت ملک آذربایجان و آینه ضمیر ایل امان بر شیه کشاف و انجار رسانیده در ساعی معمار کشاف  
 و زانی سمیت نشان از نک سلطنت و جهانبانی ازین قدم آن آفتاب اوج کارانی در علقه قدر از بهر برین بر آرد و افسر خلافت و کشتیانی کت  
 و صول بفرق بهایون آن زینده سر بر کیا فی اجمع اسباب سرافرازی بر سر آرد باعی افسر زینر شوکت نامی شاه با تخت از قدم توشد که اعی شاه با انصاف تو  
 ملک از اعی شاه با زان ملک توشد جهان نامی شاه با و چون بجای سمیت عالی سمیت شاهی بر بقوت زینب علیا مامیه و شفت همای شریعت مظهر مصطفوی  
 مصروف و مقصود است هم در اول جلوس بهایون فرمان واجب الاذعان شرف نهاد پوینده خطای مملکت آذربایجان خطبه نام نامی اند شاه عشر سلام  
 علیه السلام یوم الحشر خواند و پیش نمازی نامی بدان در اقامت صلوة و سایر عبادات رسوم مذموم مستعد و انفع که دانند و توان مساجد و محافل  
 اشدان قلیان و لی الله و اخل کلمات اذان سازند و غلایان نماید و لشکران بجای در بر کس مری مخالفت بهضیای شاه و نمایند سرش از تن غلیظه  
 لا حرم صیت بهضیت ایام معصومین و کرام دولت پادشاه هدایت امین بر سر منبر بنگشت و روی زرقش اسامی سامی آن هداه راه بعین و انصاف  
 سمیت ایات خسرو شمت قرین شهنشست بر بخت اندیشه شیار کدشت رباعی افسر سرور بر سر آمد شاه با تخت از قدم تو بر آرد شاه با بر زانست  
 جو زیور آمد شاه با بد همه چیز باز آمد شاه با ناظران منظم مذنب حیدری و سالکان مساکت ملت جعفری که مخالفان ایمیه بدایت نشان را بخرم  
 نام نمی توانستند بر زبان طعن و لعن برایشان گشتا و نه و غلیان مقبده و خوار حیان معصوب از و هم حسام بهرام استقام غازیان عظام فاسر و غایب  
 و حیران و یارب روی با طراف آفاق نهادند از فیض غلام انعام شامی غلیظه نمای محضان امیدوار بر کلین مراد با حسن و بی کفنه گردید و از بر تو آفتاب  
 غایت پادشاهی در بخت بخت نبند کانی حد کثرت و کثرت مقصود و بیج بهی و سر فلکات بود گشت نظم شاه کویان سر بر یاه میر شریع طبع آفتاب ضمیر  
 چون بد دولت نشست برادر نک جنبه عدل و دو کرد آنستیک نصیب کرد اندازد است احسان بر سر موشان لوا و دما و دستان پادشاهی

ساخت چون بوستان فصل بهار بیکت چون برکشید تیغ جهاد رخنه در جان دشمنان بجشاد از خواجگان کاندید هیچ اثر نگذاشت میان بار خضر مسجوب و کالست  
نفس نفسی بایون برین بیکت لاله قرار گرفت و تمام وزارت و صاحب دوائی بجانب امیرزکریا تقویض پذیرفت قاضی شمس الدین چیلانی بای برسد صدراعظم  
شاه و موقوفات ممالک را بحیطه ضبط درآورد و ابواب دین پروری برکشاد سایر امرا و ارکان دولت بمناسبت سبب معذور و سزاوار که دیدند و رنیدند  
احسنا و اعتنا رکنیده بر مشیت سروری رسیدند نظم جو توپش آگهی کرد باری برآمد شهنشاه شهبادی امیر از اعلیٰ حضرت خوش بخت با تمام افراد آن مقرر  
ساخت هر کشور یکی را مسمی داد و سر بر جاده و تاج سروری داد برایش بر که از اطفال هم رزد بفرق خسرو خاور قدم نه و آن رشتان پادشاه عالم را  
در دار السلطنه تبریز شلاق فرمود و مومنان آن مکان را در تاب آفتاب عدل احسان از بدست جور و سبدا و محاب طمان بجا فطنت نمود نظم خلایق را  
بجنت داد ماری ولایت را از غنچه شکاری زبس کافکا کازاد اوجی داد جهان را عدل نوشروان شد از یاد کشتار و بر بیان لشکر کشیدن  
آن مهر پر شورستانی بهرم اندام مبنای شوکت امیرزاده الوند کرت ثانی شاه انجم پناه جرج سرور کهنیسی نو ده کوشی  
سوی بیت الشرف چو کرم خرام خیمه زد و در شانل بهرام سرو افراخت رایت منصور کل فروخت عارض پرور بهر قتل عدوی شاه دامن تیز شد با  
خبر سوسن چرخ محکوس لاله گلگون کشت لشکر بزرگشت عازم دشت بهریم پادشاه کیتیستان رسید که امیرزاده الوند دوازده کمان کرت دیکو  
فرایم کشید و بجنال محال استقلال اسباب حرب و قتال معدومینا گردانید و وضع شران بدستبرد از بیت شاه و الا که واجب نموده از دارالملک تیز  
بالشکر پیوسته عازم خوزستان انداخت و بطالع سعود ماچ رایت نصرت آیت بصوب اورنگان در حرکت آمده او ای خیر و صدای طبل کوی و دایوان  
کیوان در گذشت نظم برآورد کوس و وار و غریو غریو کرانند بر سیمه دیو بدانکت و بل کوش گرفت ماه زکریا سپهر کرم کرد راه و مومنان پادشاه  
آفاق اندام آله تاق تبرجان شافقه چون خبر جمیع الوند رسید عیان بکشت و نبات از دست داده و تو خجی کرد وید و از کفی نیراده گزینش گرفته شاه جهان  
در بیلا فهای رتجان و از کمان خندگاه با مرکب پر داخته دایب پیش و نشاط افراخت در آن اثنا تحقیق پیوست که الوند با جمعی کثیر از سپاه پیوسته  
باز عزم نرم نموده و از تبریز با وجان فضل نموده از تین صرصر انجیر آتش غضب پادشاه جعفر شهنشاه یافت و در بای سپاه ظفر دسکاه را در ظاهر  
آورده عیان بگردان بطرف آذربایجان یافت و چون مد و دقت با کوه ضرب خیام عسا که نصرت انجام کشت خاطر همایون بران دراز گرفت که با  
فوجی را بطال ارجان برینبل استیصال کرده ناگهان چو در برابر باب ظلم و ظلال رساند و صید محصور را بگنجه کرد که شکار ساخته صیهر جوهر از آن مرفاع گرداند  
و باین غنیمت بای مبارکت و در کاب انشعب کرد و درون شتاب آورده عیان بر یکجده و دینار شایسته و الوند از قرب وصول پادشاه عالیجاه خبر یافته باری  
که زیر سیر اختیار کرد و از او جان بجان رفته از اینجا روی تو جبهه و آورد و پادشاه کیتیستان چون با وجان رسید و بر کیفیت خاضع مطلق گردید و آن  
اجتماع توقف فرمود که غارتان عظام محال اوثقال مخالفان را که از غایت استیصال در او جان گذاشته بودند تصرف نموده آنگاه کرت دیکو بوی تبریز غلبه  
موجب کواکب مراتب عیسر سازت و در آن دستان نیز دران بلده شلاق کرده اعلام دین پروری و رایت عدل گستری را افراخت اما امیرزاده  
الوند چون روزی چند در بغداد اوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیک که از امرای بایندی بود بجانب دیار مکر توجهنمود و در آن دیار برض صعب کشت  
نشته دست فضا بکل حیاتش در نورد و یغیال الله مایشاد و بیکم بایرید لشکار و بر بیان بهضت علم انجم حشم بهرم سحر ممالک عراق عجم  
در آن ایام جنبه غلظت فرخنده که ملک آذربایجان بجزیر سحر پادشاه کورستان در سلطنت مراد بن یعقوب امیرزاده جام زندگانی او از شراب مراد  
در اوج می بود و باین سبب زبان الهام بیان شایع از وی شامرا و تبخیر نموده ولایت عراق عجم و فارس و کرمان را با توابع و مصافات و دکت تصرف داد  
و در آن رشتان که شاه عالیجاه در تبریز شلاق فرمود و نامراد در ولجان اوقات گذرانید و در آخر فضل شایسته با قرب نهاد و هزار سوار جوار جوش بوش خجکند  
بصوب همدان لوا و غنیمت را افراشت بنار علی پادرو فنی که خسرو او دکت میارکت سپهر بکب مزید شرف صدای بهضت بجانب برج حمل و علم  
از دخت و نیم اعتدال ناله بهار جبهه نصارت ریاحین و از بهر در تبریز آمده ضارب باغ و گلزار از خار از اجن و شوقی پاکت ساخت نظم شد رفیضان  
ابریسان اطراف حسن چو باغ و ضووان افروخت چو شمع عارض کل پروانه صفت بوخت بل پادشاه دین پناه با سپاه ننگ ننگ استیلا  
و لشکر بیکت حشم خجکی که بجاریکان چشم تیر میدوختند و بطله شان آتش نشان دل کیوان میخستند و اگر کشتار بصوب سده ان ارتقاء داد و مانده در

ایضا  
۱۲

در طی سنار و قطع مراحل سرعت فرموده تا دو فرسخی مسکن را در او بپوشد موضع باران است کشتا و در زیر کشته آن را بر علیه بزم مقابل و مقابل بر کعبه با موی ناز  
برآمده در آن راه داده و اسطوخودوس و حارث بهو با جواهر اشرف اهل جهان رسیده که آن روز اشغال آتش قتل را در توقف اندازد و چند ساعت دیگر خشم بخیزد  
مهلست داده بوقت ظهور لواء بیهیاض صحرایت محاربت برافرازد و باین غنیمت در وضعی که بحسب ظاهر آب در روی نایاب بود نزول اجلال فرمود و خدام  
نواب کامیاب مانند مایه و شکلی آقا را مضطرب کرده بعرض رسانیدند که این صحرا چون نیت موسی از آب لغایت دور است و همچون سراب از شراب  
کامرانی همچو غیر خسته آفتاب هذیری ندارد و چشم فطره نشان بحباب در روی بخار آب حسرت نمی باورد پس لایق دولت و مهلت سپاه گردید و دولت است  
که اردوی کیانی بوی آرایش کوچ کرده مرعیه که نزدیک باب باشد بمسکین فطره آب کرد و شاه صافی ضمیر بر زبان الهام بیان جاری گردانید که بواب علی  
طلاق ما درست بر آنکه درین میان از فیضان بحر عطای فی انتمای خویش بکمان با سیراب سازد و نشسته لبان میدان جهاد و ستیا جان مجاهد اجتهاد را بسبب  
فقدان آب در ورطه محاب نذر و انگاه لکریان را بکفر انبیر زمین اشارت فرمود و بر کس مقدار یک که خضر خود از زیر تیشه او چشمه مانند آب حیوان روح پرور  
و همان باطن ارباب عرفان فیض کسیر جویند و حقیقت آیه علینا میسر بیاورد و باقیچه و بنا بقیرا در هر یک از آن عیون بیان گردید لاجرم بر طبق کلمه  
که بریده علم کل انیس شرم هم بر یک از فایان بشری سرت بخش بی برده لوازم شکر تیا ضحی بجا می آوردند و زبان بدای دوام دولت خدو خاندان  
کرامت و امانت گردان ساخته باین قد و است تابش و غوغا از لوح خاطر پاک گردانند نظم شاه عالم پناه شیر نگار با ننگان لاجر بیکار غرق بحر عطا  
ربانی خرم از فیض فضل جانی بهر در آن یورت شب بیاورند شاگرد از لطف ایزدی بودند کشتار در ایراد محاربه پادشاه هالیچاه با  
نامراد بن یعقوب و طلوع کو کیش فتح و فیروزی از افق مرقع و مطلوب صبح روز دوشنبه که لوازه بیهیاض کشتار از مطلع مراد طلوع  
گشته انوار ظفر از تشریف گردانید و بتبع تیغ عالم از افق جود بخونم اندام داده مرده فرخ آفرای گردید و نصرت اند نصرا خیزد بکوشش بوش خدام  
اعلی رسانید ششوی صبح که خورشید علم بر کشته تیغ در اندو و سرش برید نور ظفر که در هر بونجم کشت که زبان ز فرغش نجوم شاه خورشید احتشام  
برایش گردون خرام نشسته رای کشور کشای بر بقیه سپاه نجم جاده انداخت و اعلام نصرت اعلام بر افراشته میمند و میسر و عقب و مقدمه شکر را چنانچه  
باید و شاید مرتب ساخت دره در آن کینه کوش و بهادران جوش بوش بونجمی صف کشیدند که گره ارض را با جود و طول و عرض منطقه از پولاد پیداکشت و ادا  
گوناگون و سپهر را در کج دنگ چنان و چندان بطور آمد که فضای مهر که جنگ در تون و نصارت از ساحت گزار ارم و در گذشت نظم جهاد درین پرور  
نامدار بپار است صفی زمره و ان کار نه نصف بکشدی سکنه اساس فکند به لهای مردم براس علمها چه سر و از زمین خاسته سپهر با چکل عالم آرا  
بدینسان روان کشت شاه جهان بخشش در اندرین و زمان و از انجانب نیز مرا در افکار و جو انعام سپاه کینه گذار برادران کاری و شیران  
مانداری بحکام داده در دامن کوه پر سکو صف کشید و چون بموجب کلمه و حذف فی طوبیوم الرعب با وجود و فور عدد و کثرت عدد از جهات فایان  
لغایت غایب بود در پیش مسکین خود را بهای بقیه نموده اطراف از انچه و تحتها در مسانت در افرو و نظم و انو مخالف خوف تلف بی کینه کو  
براست صف پیش صف از تخته و آنچه حصاری بر افراخت آن بی بهر نه انقلبه را از بی جنگ ساخت که بر خود فضای جهان ننگ ساخت  
پس از هر دو طرف مردان میدان شامت و شیران پیشه حرامت از سر خشم و کین نایره حرب و آتش طعن و ضرب برافروخته شوک بیکان دلد و زو شعله  
نشان جانوز بکشته قاتل که م ساخته خرم جیات بیکر ساخته تیر خارا گذارد و چشم بر یک از دلیران مهر که یکا چندین چشم خونبار موجود گردانید و نشان  
نشان کرد و در بدن بر زبان بیشه کارزار چشمه چشمه ساخته از خواره بر چشمه جوی بطور رسانید نظم ز تیر درک تاثیر دلیران جهان تاریک شد چشم  
روشن ولیکن در بنای عمر بر کس پدید آمد ز نیر چند روز و چون کار دشمنان بجز دستمال سیف و نشان قطع رسید فایان جلالت نشان دست  
بشمیر و خنجر که زو شمشیر بر وند و سپاه را در نیزه بر کل بر سر کشیده و پای ثبات فشرده روی بدیشان آوردند و هر دو طایفه در بهم انخته و کرد و بلا فرقی  
یکدیگر بچشمه صوبت آن مجاهد بر تبه انجاسید که تا بهرام شنید الاتقام در میدان سپهر لاو فام مقام دارد و بپوشج آفریده خون زریسی چنان نیده و کوش  
چرخ جهاد نیکو کوشی بد انسان نشینده نظم بیان از دو جانب در آن دستخیز کشیدند بر یکدیگر تیغ زنده شد سپهنا چاک خاک ز خون کشت  
خساره از گرد پاک کثرت خیمه کشتگان فضای مهر که بر ابر طایان نام و ننگ تنگ گردانید و دفر سیلان خون روز بر کشتگان خون آموید و همچون

در صحرای جنگ بجز غنایر و سبزه و انجمن در آن جنگ از دست بردن بر دستان دشمنان و انجمن در آن جنگ از دست بردن بر دستان دشمنان  
 آنرا لا یرسم که استیم ظفر از خیم و الله بوی ملک من بیاید بر چرخ علم شاهی و زین کرفت و در وایج مسکین و حاج حضرت این کار فرج آثار آفاقا نکست  
 فخری بیاید بشام مذام موبک ظل اللهی رسید آن آثار نهاد و غایبان عظام بقوت دولت پادشاه جمشید احشام اصحاب ظلم و ظلام را از پیش برد  
 و زبان حال معجون کریمه فرمودیم باذن الله که در آن ساخته یکین از سپاه دشمن در صحرای ننده و باقی نگذاشتند تا مراد با معدودی چند که در اجل ایشان  
 اندک تا خبری بود بطرف شیراز که نیت و بسیاری از مراد است بجان او را بعد از آن میدان خون با خاک راه بر آید بعضی دیگر که به طرف فرار کردند  
 غایبان را بقتل شافیه کردند و در وجه و محنت و زحمت و نشان بر آوردند که ایم غنایم و نفایس اجناس که در آن مصاف تحت تصرف غایبان و مراد بسیار  
 و کثرت سب و استروا شتر که ابله بود از مراد و تابش گرفته شبانه بود که محاسب و هم تعداد آن نمی توانست بود چو پادشاه و فواید بعد از این فتح  
 نماند از مردان روزگار با باغ و حسان و فواید آن نداشت کرده و فخرها با طرف اصحاب و بعد از آن فرستاد و غنایم نموند بدین گونه بود و منصف  
 ساخته و آن سیلاب و پسند و اویش و کامرانی داد و او بحد الله علی تو از نماند و تو از آرایه کشتار و در بیان نهضت را است ظفر از صحرای  
 و از الملک شیراز و رفتن پادشاه عالی شان بعد از شیراز فارس بجانب کاشان چون پادشاه و معاودت روزی چند در راه  
 که الهی بفرمان کبک را اینده چنان معلوم گشت که مراد و در شیراز حل فاست انداخته و بهمت بر صبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته دای  
 صوابها چنانی قضا فرمود که قبل از آنکه حضم ضعیف قوی گردد و از به طرف لشکری بدو پیوندد و غنایم غنیمت بدو انصوب معطوف سازد و بصرف غضب  
 بنال اقبال او را از بنیاد براندازد و لا جرم ظفر ششم اندو لایت بعد از آن بجانب دارالملک سلیمان علیه التحیه و الغفران روانه شد و در آن اثنا بسیار وصول  
 خبر طغیان حسین کیا فرمان شرف اعلی شرف نفاذ یافت که الیاس بیگ ایغور و علی با جمعی کشته از ساکنان طریقی کیدانی توجه دفع شر او شود و در فتح بلاد  
 رسیده آرا تا راقده از ظاهر کرد و اندو الیاس بیگ حسب فرمود غنایم غنیمت بجانب حسین کیا اعطاف داده موبک ظفر از آنجا که بر کوچ با صغیران شایست  
 و از صغیران بر پیل انبار عازم شیراز گشته مراد بشو شتر که نیت و در شوشتر نیز بحال سکون محال آنست بعد از رفت و ریاست ظفر از پادشاه دشمن  
 که از فرین گرام و اخوانه بدار الملک شیراز بر آمده سایه عدل انصاف بر ساحت آن مملکت انداخت و تحکیم سیاهی از نور طلعت آن مهر پر کشود  
 صفات انصاف است گرفته ظلام ظلم و اعتساف را با بود ساخت حکام سایر بلاد و طلاع فارس چون اندو وصول موبک بایون خبر یافتند جمله پیشگامی شایسته  
 و تبرکات بسته ترتیب نموده با مقالیه حصون و مصار بدرگاه ملک اقتدار شایسته نواب کامیاب ابواب الطاف بروی انجمت گشادند  
 و زمام ایالت بروایتی را بقضیه درایت حاکمی عادل رساندند پادشاه عالیجا چندگاه در آن بلد بعضی و نشا ط که زاینده بعد از آن متوجه خطه کاشان گردید  
 و در اثنا راه بنشاط نگار برداخته قضا که و در شت را از پیچ و خم و خالی کرد اندو چون کاشانیان استماع نمودند که حضرت ابوالفتح دولت و اقبال از  
 مطلع آمانی و آن طایفه کرده خضای آن مملکت را مانده فردوس علی نیست انصافت خواهد داد و ریاست ظفر آیات طلال انصاف بر معارف ایشان گشود  
 ابواب عدل و انصاف بر خا بد گشاد کل ششای شان در چمن امید بکشفه و خندان گشت و شجره معصود و گنجان بیره پیو د بار و در شده نوا می فرج میرد  
 از طرب خانه تابید در گذشت اشرف واعیان مانده فضایل بناده احمد قاضی محمد و محمد العلماء مولانا جلال الدین معود و غیر ایشان بلوازم متبعان استیلا  
 فرمودند و رعایا و بازاریان بدست آیین و در پیش خطه جنت قرین قیام و اقدام نمودند تا می امواتی و دکانین ابدی بیای بیعت رنگت و اجناس روم و مصر  
 فرنگ آرایش را داند و وزیر و رفیق غیرت افرازی نگار خانه چمن ساخته جو اهر کمال اخلاص و دو لخواهی بر طبق عرض نهادند و موبک کو اکب  
 مراتب شایسته محفوظ بجو طعن ناقصی الهی بان بلده در آمده از آن ترتیب و آیین ابتهاج مزاج بایون در افروزد و در بر نشاند و کامرانی نشسته  
 بر انجام اسباب طوی بزرگ اشارت فرمود و کلک عظام و امار جمشید احشام چنانچه باید و شایسته و غایت علویت پادشاه بجز کمرست را لایق  
 نماید و در تهنیت محرمات جشن حسن ایتمام تقدیم رسانیدند و فضایی شست آس و بر غزالی دوح افزا جبهه انکار اختیار کرده و تهنیت و شکرگاه و مراد پرده و کا  
 با وج هر ماه و تهنیت کرد اندو شاه عالیجاه بستیو اب بندکان و دو لخواه انتقام فرج انجام را با نوا طاعت و شکر شایسته بپای نیت بر حضرت انجمنه مجلس  
 عیش و کامرانی انصاف یافته جام راجحی و ساغر باره انخوانی از کف ساقیان زهره چمن دایر گردید از تاب شراب ناب و باغ عارض زبان



خوبان لاله‌ای سیراب عیان بود از فروغ رخسار ساقیان ساحت بزم طرب طرب طرب و معنیان خوش آواز با لحن بخت افزای نقش غم از لاج خا طر سر دند و سنا  
 کمان بخت بر دانه‌ای چنگ و قانون عقلت بود از دماغ اهل جنون بیرون بر دانه فتوی فروغ با ده چون مجلس بیاراست رنسان با بخت نوسا نوس برخواست  
 منعی در مقام دلوانی با بخت و عای شاه غازی کشید از لای لای روح پرور بر نفس آید وضو شش چرخ اخضر ز لحن دلگشای عود و قانون نشاط می پرستان  
 افزون بزم پادشاه بخت از بخت بخت بخت چنگ و در روز یک طوی بزرگ بود قوی می انجامید پادشاه صاحب تاید بخت بخت و سرافرا  
 بر آید امر نوای می بر بخت از حکام بلدان و امر او نوینان و اشرف و اعیان را در موضع مناسب جای دادند خواص و مقربان و بواب و انجلیان و در پناه  
 سریر پهن پیرایه چشمه کوشش شادان فرمان واجب الاذعان نهادند بخت و سیاه لان بر در بارگاه جهان پناه که خدنگاری بر میان بستند و سایر خادم  
 و سکران در مقام فرمان بری و طاعت گذاری ساوری نشسته مجلسی آراسته شد که خورشید کیتی نور دبا انکه سالها گرد جهان کرده و غیر آن ندیده و گرد  
 عالم گرد بر چند تر خاک سپیده بخت آن مشایخ و موهبتی مجلسی چون بخت جان پرور اهل انچه صاحب منبر بر یکی پشت لشکر قرار چاکر پادشاه  
 عدل شعار از دل جان طبع فراموش منقح از نور احسانش و بعد از انچه آن محفل بخت نشان بجا و لان و خوانسار لاران آغاز کشید ان طعمه کرده از  
 چاهنای بخت که شکل بود بر بختهای کونا کون و فاکتة تاختیرون و لطم طر تاختیرون آن مقدار مجلس تا یون رسانیدند که شرح کشتی ظلم و دوزبان عاجز است  
 و از وصف کیفیت آن بنان فصاحت بیان قاصر فتوی میا کشت خوانساری موضع بختهای کونا کون طع ز طرف سیم و در کردید بر خوان سپهری پرمنا  
 و مقربان به طرفی طعام از بخت دیگر خدایم و شری و حله امیر را طباطبائی برنج آید و ان مور کو اکب سان برادران قبه نور در میان و کباب و برقه قاز  
 زرد کشت بهمان صورت از ندانم چون کنم و نصف مضر طبعها بود بر آوری ز جبین قلیه زکی بود بر نور و زغن چون سواد دیده خور چون  
 انام از کل طعام فارغ گشتند و عدام بارگاه پیراهن شام سفره و دستار خوان در نوشتند امر او تو اچای طع فخره و اثواب و اخره از پوتینهها کشیدند  
 و التامی و جامهای محفل اطلال دارائی و کیمت های مقررات فرمود و کلهای بدبخت و زرد و زری حاضر آورده بهر یک از اهل مجلس را بخلی لایق سرفراز گردانیدند  
 و این انعام هم تمام یافته و از روزگار از ان استان اقبال آشیان و اشرف و اعیان و ادب و کلام ان کاشان بپوشیدن جاشه شامی مفتخر و بهایی گردیدند  
 و در آن ایام فخر انجام فروغ اقبال غایت پادشاه کردند و انعام بر وجات احوال خسته مال قاضی بخت کاشانی یافت و ان فضایل و کمالات لغسانی  
 مشمول الطاف بی دریغ گشته مضرب صدارت یافت و قاضی تحفه بصفت علم و دانش موصوف بود و از غایت وقوف و کار دانی در سر انجام امور  
 جهانبانی بد بهضامی نمود لاجرم چون لازم درگاه عالم پناه شد در اندک زمانی رتی بسیار کرده صاحب اختیار ملک و مال کشت و بدرجات تقرب  
 و نیابت صعود فرموده پادشاه و منیر لشکر از اکثر ارکان دولت و اعیان حضرت در کشت العقیس از جن و سوره مذکور و نوارش یافتن جمهور مردم بخت  
 و دور رای عالم آرای پادشاه مؤید تصور چنان اقتضا فرمود که لواء کشور کسب بصبوب بلده قم بر افراخت و بهمنان دولت و اقبال طی منازل و مر اهل  
 در آن خطه شریفه طرح تشلاق انداخت و کمرشاد و الیاس بیک الیغور او غلی شمشیر عذر و الی رستم دار و توجه رایات طغر شکار  
 بصر قم تحیر آن بلاد و امصار و چنانچه خاتمه کن گذار سابقا در سبک تحریر کشید الیاس بیک الیغور او غلی در وقتی که موکب حضرت نشان از بهمان  
 شیراز بود با طایفه از خانهای عازم و لایت رستم در کشت و چون بگذرد اند یار رسید امیر حسین کیا با جمعی کثیر از دیو ساران رستم دار و کوستانان ماندند  
 بر سر امیر الیاس بلیغار کرد و انجناب بر توجه صمیم اطلاق یافته و رعایت طریقه حرم نموده از میدان مقادع ان بطرف قلعه و رابین معطف ساخت و اعلا  
 متعاقب بظاهر انحصار شایسته چندگاه با هر محاصره و محاربه بقیام نمود و چون دیدند که ایشان رافع القلعه بخت کیمت نشود آغاز کرد و تیر کرد و کلاه  
 چرب زبان نزد امیر الیاس فرستادند و از صلح و صفای سخن رانند و الیاس بیک بر عهد و پیمان و دشمنان اعتماد فرموده از قلعه و رابین بیرون آمد و با  
 رستم داریان در آنجهت حسین کیا طریق عذر و مکر سلوک داشت و ان امیر سارده دل را بشرف شهادت رسانید و انچه در تشلاق بلده قم متعرض  
 پادشاه سپهر احتشام کردید لاجرم آتش غضب قیامت الهی شعلال یافت و در اول فصل بهار که از نوای فخر افزای برادر دستان سلطان کلان  
 شد و خورشید تابان عازم تحیر قله بهرام شد و لا انتقام کشت اعلام طفر اعلام بصوب قلعه کل خندان که محل توطن جمعی کثیر از رستم داریان بود نهضت  
 فرمود و انحصار قیامت از بروج سپهر و آزار سنگ حوالت مصون و بسان قلعه گردون فیروز کار را کردند و انصبامون خندق عمیقش چون میدان

اصل در غایت و محنت و خاکریزی بی‌شمار شال و پت خورند و در کمال غفلت نظم و قنطاریه و طعنه اندک اندک فکرتش می‌انگیزد که در مساحت او سپهر بنیاد نام  
کل خندان کشتن بهرام و چون با چرخ دیات و فروزی فرجام بر تو و حصول بر نواحی انحصار انداخته که تو ال بد فاعلش ابواب مخالفت و عصیان بر کشاد  
و در بقلعه را بر روی خود بسته اند و حقن بر و شکست آغاز نهاد و غازیان عظام و مجاهدان موکب فلک اعتشام القلعه را چون کین و انگشتن احاطه  
نموده روز اول ترتیب اسباب قلعه گیری برداشته و صبح روز دوم از هر چهار طرف جنگ در انداخته و محضین پیشین نهاد بهت ساختند  
از بالای قلعه نیز بخش همچون کوب اقبال محصوران روی بعضیض مال آورد و از پادشاهان کجایان نشان لبان دعوات مستجاب روی بوی بالا کرد و از  
بسیب صدای شک و عداوت آن که بهت ترزل گرفت و از شعله قاره و لفظ بنا زندگانی آن که در صفت اختراق بد زینت غازیان عظام  
سپهر و چهره در سر کشیده چون مور و غ از خندق گذشته و بجنگ ریز بر آید لبان کپک در می عازم مضیل کشند و در وقتی که سحاب کمان ساکنان  
کفخندان همچون دیده عاشقان گریان کشته باران تیر فرو میبارید و بهر تیری مبارز می‌جروح می‌یابید و می‌کشد و پهلوانان بهین دولت پادشاه چنان  
پای بر زگر کشکان نهاد و صحرای و نودا دست بکنکره قلعه رسانیده بر بار باره بر انداخته و حصار می‌بازان و حصار می‌کشند و در وقت که سحاب کمان ساکنان  
عجم و غایت قبل عام فرمان فرمود و تمامی صغیر و کبیر و بنا و بر ضعیف تر شد و در آن دیار دیار نماند و زبان تقدیر ملک قدیر کل علیها فان کوبش  
بوش ساکنان آن مکان رساند و الحکم الله الواحد القهار و الفرة لبني الاتي الحجار و الله الاحیاء و غیره الاطهار و کفر قلعه فیروز کوه و حصار  
است و وصول بعضی از حکام و لایات بسایه سریر اعلی چون پادشاه بکنند نشان از تمام حصار کفخندان باز پرداخت و رایت فتح و فروزی  
قلعه فیروز کوه بر افراخت و آن حصین در بساط طبیعت زمین کمال استحکام و منامت بنیاد استوار دارد که عقل سلیم و طبع نفیس تخیل آن را به دلیل غلبه و قهر  
از جمله محلات پیشمار و در آن زمان مردان جلالت آثار و وفور اسباب حصار داری و ذخیره بسیار می‌بخش بود و فتح آن بدون امتداد و محاصره  
نی نمود و القلعه بعد از وصول سپاه قیامت سکو زلزله در ارکان آن کوه و ولول در دل جان آن کوه افتاده و ستمه اربابان دست به تیر و کمان کشادند  
و غازیان آغاز حصار به نموده بک کجایان دیده و در نقش وجود جمعی کثیر از اروج همی سترند و مدت ده روز حال بر می‌نوال گذشته صبح روز نهم بهیم نسیم  
فتح و نصرت از جانب مانع الله الناس من یجده فاما مسکت لبا بر چرخ علم شاه کشته و کشاد زبیده سپاه بهرام انتقام قلعه فیروز کوه را بطریق حصار کفخندان  
مستفوح ساخته بر حسب فرمان واجب الاذعان دست بقبل عام بر آوردند و تمامی متوطنان انجمنی را معروض تیغ سیاست گردانید و بهر یک از آنها  
و روز دیگر پادشاه و الا که مرتب بر دفع شر حسین کیا که در قلعه است محض شده بود کاشته بد انجانب کوچ فرمود و حسین کیا بصفت بیجاغت و پهلوانی  
الضفاف داشت و در میدان جنگ و نه کام تلاش نام و ننگ ستم دستان و سامن میان را غاشیه کش خویش می‌داشت و در آن اوان و دوازده هزار  
سوار و پیاده حرا در ظل پیش بر سپردند و یراق و استعداد بسیار و اسباب و آلات یکجا جمع آورد و پیش آمد و میدان خویش تصور میکردند و بنابر ارجحان  
حسین کیا از توجیه موکب بهما یون جزایف با فوجی از مردم اعتمادی قدم در طریق مکر و تزویر نهادند از حصار سپردن و خرامید و بقصد دست بردارید  
منزل کردند و از نهادن لشکر نصرت نشان زمره که حالت روز و صاف را بر لذت شب زفاف راجع میداشتند بهر وقت حسین کیا رسیده عیار  
سیدان بهجا ارتفاع یافت و از هر طرف طایفه زخم تیغ و سنان مجروح و بی روح شده الهاماتش قنال کانون درون بکمان را فرو تافت بالاخره  
کجا رنجت کرد و ابر بر غارق سپاه ستمدار سبخت و حسین کیا با اتباع بجانب حصار استا کرخت و فی الواقع القلعه است و در غایت رفعت و استحکام  
و لبان سپهر فروزه فام ستور و محروس از نوایب ایام بهرام خون آشام چون شعله بر کرد و بر جوش دایره کشد او بام از وصول شرفات بلندش قاصر نظم  
قلعه استوار چون خیر کشته با ذروه فلک قهبر ستر و افق نشسته برایش جرم بهرام مثل شامش و رود می عظیم در دامن انحصار جاری بود و بهمنی  
در کمال انسانیت و صفاش می افروزد و چون شاه علیجا به لطایر استا منزل کردید و سپاه مظهر لو چند روز بام مجاهره و محاربه برداشته بر ضعیفتر میمایون  
واضح کردید که بهر دهم تمام لشکر حرا و استمال آلت زدم و یکبار فتح انحصار تیر نیز نیست ج زنگت حادثه بر سپهر اچ چغل لاجرم رای عقده کش  
بر جل آن واقعه محصله کاشت خاطر در با مقاطع بران قرار گرفت که آب آن رود را که ده هفتاش محصوران بود و بجانب دیگر اندازد تا ایشان بسا  
بر ساحل مظهر شده نتوانند که بجنگ و حرب بردارند و حسین بیگانه جمعی کثیر از مردان سیدان مجاهد که تمثیل آن مهم مامور گشته باندک زمانی نهای

عزیز عین کلامی که فرمودند و راه جریان برود و بدستگاه کشود و اگر آن آب در بخاری افتاد و بعضی از آن بجان بوی لغو روان بود و باران پادشاه کیستی  
مپایمان را فرمود که نیک و خاک و چوب و خاشاک در پیش آرد و سدی بنهد و بدان جهت آتش محنت در جان محصوران زده و بجاخت و خشک  
لب و سوخته دل بسند و لنگران بنایت از حسب حکم تقدیم رسانیده چینی و ابداع و بعد از شاد به کمال گشتی امید خود را غرق قنایند و آتش غش  
سکینای ایشان را محرق ساخته و تخریب مضطرب گردیدند و غازیان عظام که بعد و استقام بر میان بسته و تیر و تیر و دست باند آتش نیک گشتند و در زیر و بر و بر  
سپین آب که محصوران بتیاب شده بودند آنحضار را قیام نمودند و تمامی ساکنان را تعلقید و سرحد گردانیده روی بوی اراک که محل قصین چینی کی بود  
آورده و دست و روز و یکمین الجانین غارت جنگش ارتقا یافته و در روز چهارم آن موضع نیز به تیر و تیر پادشاه کشور گیر و آید و تمامی اهل ایستاد و اراک  
آن موضع معروض تیغ یا ساشند و مگر بعضی از اهل ظلم اهل ظلم که بجایت روزه از ارکان دولت بجات یافته و چینی کی بود و اساق و قس این مجوس گشت  
و بعد از چند ماه بواسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی مرغ و خوش نفس قلب را گشته و با کرامت پوسیت و در روز یکم به غضب شایسته  
یافته بود و در میدان صفهان جسدش را تخته که در جمعی دیگر اسکان طریق عصیان محرق شد و قصه بعد از قو حاکم مذکور پادشاه منصور به تیر و تیر  
در سور اشرف فرمود و روزی چند در آن محله و بلو از م عیش و نشاط و تخیل نمود و در آن اثنا شاه را زاده سعادت انما محمد حسین میرزا ولد حاکم مظفر  
سلطان حسین بنیفر از جرجان و کار کی سلطان حسن و دیزلی از کیلان و بخت و تبرکات فراوان بستان سلطنت ایشان آمده سعادت پادشاه  
بنامیون دریافتند و با صناف انعام و کرامت و محروم مپای شد بعضی المرام بطرف ولایات خویش ساقطه نگاه پادشاه مظفر و از استایب و عیون  
مراجعت فرموده ملک ری را از این مقدم اشرف اعلی غیرت فرودس برین ساخت و از آنجا بخرقان رفته از خرقان رایت نصرت بجانب سیلان  
سور لوق برافراخت و در آن منزل بر طعنان محمد که و کشتن او سلطان احمد سار و فی المباح جا و جلال سید و محکب بنامیون در صمان غنایت  
ملک چون توجه صفهان کرد به گفتار و در میان کشته شدن سلطان احمد سار و فی بلای طعنان حاکم ابرقوه و سوختن طعنان  
محمد که بنابر غضب پادشاه سکندر شکوه پیش از آنکه عزت عجم در تیر پادشاه کشور گیر و آید بلب قور امور دولت سلاطین آن قونلو  
شخصی که مشهور بود سلطان احمد سار و فی جمعی از مردم هر جانی خود متفق ساخته و از الجا و نیز در اجنت نصرت در آورد چون با جمعی علم افتاب  
بر ساخت بلا عراق یافت ایالت یزد حسین بیک الله متعلق شد و آنجا ب اقبل خویش شعیب آقا را که در سلک نوکرافت نظام داشت  
بدار و علی تعیین نمود و حکم بنامیون نهاد یافت که شاه فی الدین صفهانی مصحوب شعیب بریزد و دو سلطان احمد سار و فی را از مقام خلاف  
و عطا دیکند و با جمعی جمیع شاه فی الدین بن الجانین قوا و مصالحه نموده یافته سلطان احمد عمده و جان در میان آورد که تده امر از جا و عبودیت  
خدم سده سده و نمرت در گذرد و نسبت شعیب در مقام اتفاق و اتحاد باشد آنجا شعیب بریزد در آمده روزی چند حکومت کرد و سلطان  
احمد را غایت شرافت بران داشت که نقض عهد نموده ناکاه او را در حاکم سعادت شهادت رسانید و از روی استقلال بفرمانفرمانی شود  
که دید اما بعد از آن ایام بر دست محمد که در کره خاک مثل او پیکانی بود و قتل سید بیان این سخن آنست که محمد که در زمان بعضی از سلاطین آن قونلو  
دار و علی بنمود و در آن زمان که رایت نصرت نشان شاه جهانیان ابرعاق بصوب شیراز در اتمرا آمد که به بلخی تحف لایقه عقبه عبه مرتبه  
فرستاده و اظهار طاعت و انقیاد کرد و نواب کامیاب قاصد آن خدایان تاب را مخطوط عین شفاق ساخته فرمان واجب الادعان در  
باب نفوذ ایالت ابرقوه با هم که سمت نهاد پذیرفت و بلخی مشمول انعام و احسان فراوان مراجعت نموده محمد که روزی بجهت طریق جاکری  
و فرمان بری سلوک داشت و آخر الامر بقضای کلام منجر نظام ان الانسان لطیفی ان را که بعضی کثرت سوال و افزونی رجال معزور گشته ریت  
شقاوت بجانب یزد در افراشت و از ابرقوه ایغار کرد و نمیشی بدروازه یزد رسید و بهر چیده که توانست خود را در شهر انداخته سلطان احمد  
را قتل رسانید و آن بلده را مضمون ساخته در مقام خلاف نواب درگاه پیرا و صاف ثبات قدم نمود و چون این حالات را پادشاه ملک اقتدا  
شود از سور لوق با صفهان شافته غمان بکرا بصوب یزد و تافت بعد از وصول غار نظامی و عسا که بهرام انتقام آن بلده را مکرر و ارا حاطه کرده  
و اسباب قتل کبری تر نیج دست باند آتش تیر و شک بر آوردند و مدت بجا هر روز از وقتیکه خورشید روشن هر غم تیر و تیر نشان سپهرا

بصفا مرتفع میکردانید تا زمانی که مشاعل نجوم بر بروج قطعه شگون گردون دایر میکردید مجاهدان موکب بایون بادشاه درج مسکون بعباسیهام  
اشام بقصد صید مرغ روح مخالفان و دین پرواز میدادند و اتباع که زیر آتش ستیزه فروخته شستند باز خشن خدمت مرکب آبست میکشیدند و انداخته  
برنج سنگ و توپ و تفنگ بهادران نیز خنک و خنبا در بروج و باره یزدیدند و سپاه نصرت شجاع بیکار در شهر ریخته رایت قح و نصرت را خرا  
و نصرت پنج و شان بیاری از نوکران که در بار خاک و خاک انداختند و که با کوهی که در اجل ایشان اندک تاخیری بود بقتل کشته بدار میکرد  
افانز خنک و جدل نمود و جوهر ظفر و و روی و بختی از خضار سوار آورده بعد از آنکه مدت یک ماه محاصره و محاربه بر دو خشتند بین دولت زود فزون  
انفتحه ز نیز قهر اقتضا مضطرب ساختند و که بر بری بلند که آنوقت بسبب کمال رفعت و متانت از کندن گردانیدن بود و مردم بر دژان را نگاهدارند  
سیکته پناه برد و از منتهای آیه ایان کوفه ایدر گلم الموت و کوکتمی فی بروج میشده غافل ماند و غازیان قطعه کشتا آن برج را احاطه نموده فرمان لارم  
الاتباع انقباض شجاع شرف نفاذ یافت که در پاهای برجی که مقرر کرده بود بهر بسیار جمع سازند و آن بار بر برج چیده آتش انقضاء برافروخته تا چون  
صبر و سکیبائی که سوخته بقدیم مضطرب و پیران اید و فرمان بران به موجب فرموده بتقدیم رسانیده شعله آن نیزان سرگرمه اشیر کشید و که از تاب حرات  
در مضطرب افتاده بر زنده منزل که بدو غازیان عظام بر زبان بر دیوار آن روز نه نهاده او را با دو سینه غلوی دیگر که آنجا بودند پایان آورده و نه  
دست و گردن بسته بپایه سر را علی بر دنده شاه دین پناه فرمود تا که را مانند حسین کیا و نفس آینه من مجوس ساختند و اساس محبت استعلاش را بشعله  
تبع بیدر پنج سوخته بنیاد حیات کما فی القوم ناپاک را بر انداختند و که در آن نفس بیدترین عالی محسوس خود تا وقتی که شاه عالم پناه از یورش  
طیس معاودت فرمود و آنگاه نیزان غضب قیامت لبش شعله آتیه در میدان بلده صفهان غازیان عالیشان بهیله فراوان جمع کرد و ایندند  
و آتش در آن زده که را با جمعی از نوکرانش که عیدی بکیت از بار قوه آورده بود در دنیا بعباسیهام و عذاب نارجم رسانیدند کشتار و سیاه  
منصت رایت کیتی فرو زبولایت طیس و معاودت نمودن بعد از قتل سه چهار صحرار کس در آن اوان که پادشاه  
عالیشان بجا حربه بر شعله داشت امیر کمال الدین حسین صدر از زخا قان منصور سلطان حسین میرزا سیده سدره انصار سیده و بوسیده امرا و ملک  
ار شرف بساط بوس دریافت مکتوب و سکیبائی که آورده بود و معروض گردانید و چون در آن کتاب تعظیم جانب پادشاه مشرق و مغرب است  
بنا سبب سمت تحریر نیافته بود و ایضا تحف و تبرکات قابل خدمت پادشاه سر خلافت مصر نمود و امیر کمال الدین حسین منصور نظر التفات پادشاه  
نکشت و خیال بویزش خراسان بجا طر افور شاه عالیشان که شت بنا بران بعد از آنکه فتح یزد تیسیر پذیرفت و که در مجلس نفس قرار گرفت بسیار  
عبدی بکیت تو اچی با جوی انجود قیامت شکوه موج تخریر بر قوه شد و پادشاه کشور کیر نفس بایون در او ایل سبیلان شمشیر و شعله از راه  
بجانب طیس بخار فرمود و در آن اوان ولایت طیس حکم خاقان منصور سلطان حسین میرزا سیور خاں امیر محمد وانی بکود و از غار مان انجناب میرزا  
با با محافظت آسوده نموده و ردی با با ناکمان از وصول موکب ظفر نشان خبر یافته خود را در قطعه انداخت و غازیان عظام از گرد راه در طیس  
تاخته بر کس و در آن بلده یا فتنه تیغ بیدر نع که اندید و غنیت به نهایت گرفته آثار کمال اقتدار ظاهر گردانیدند آنگاه صورت غضب پادشاه عجم  
حرب سمت سکین پذیرفته فتنه التفات نمود و عنان مراجعت انعطاف داده بصوب یزد توجه فرمود و در یزد اندک توقفی کرده از آنجا  
باصفهان شافت و بر تو انوار معدن شرب و خبات روزگار و موطان دارالملک عراق یافت در آن اثنا مبارز الدین عبدی بکیت که ابر قوه را  
متحیر نموده جمعی کثیر از اتباع که اسیر گرفته بود بدرگاه عالیشان رسید و مشرفا بساط بوسی دریافتند بواسطه آن بیکو خدمتی مجدد المخطو عین الخط  
پادشاه بانه گردید و بهدران ایام از زرق و قیصر و مایلدرم بایزید ایلی بستان سلطنت ایشان آمد و تحف لایقه و تبرکات را لایقه آورد و بعبادت  
نقشب قوایم سر پر سپهر نظیر مستعد کشته از زبان مضطرب اظهار اخلاص و اتحاد گرد و غم پناه او را با نعام تاج و خلعت و اسب و زور سرافراز گردانید  
و احراق حبه حسین کیا و محمد که دست باغش در حضور آن ایلی بوقع انجاسید لاجرم در کمال خوف و اندیشه راه و بار خویش پیش گرفت و بعد از  
وصول بروم شمه از شعله آتش خشم پادشاهی بهر ضل ایلدرم بایزید رسانید و شاه عالیشان آن رستگان در بلده فاخره صفهان قتلان فرموده  
بهمنید بساط عدل و انصاف پرداخت و در غایت اجتناب و کراهی بر سر برده بعضی از اوقات خجسته سعادت را بجمع راج ریختی و استماع الحان

الحان و اغانی بصرف ساخت ذکر شکار فرمودن پادشاه سبکدراوردنک در فضای نشاط افزای کثیرالکثافت نظم  
مفضل بهاران که فیض عام کشت جهان غیرت و ادب السلام روی زمین خرمی از سر گرفت صحن چمن زینت دیگر گرفت سلطان کل بقصد شکار و بلبل  
پیکان خار چون شکار تباران لاله عذار سر نیز کرد ایند و نیم فروردین رواج مسکن فواج ریاحین در اطراف دشت و کوهها منتشر ساخته روحی تازه  
تغلب نبات نبات رسیده هوا بسیار چشم ازین نماندنی بساحت سرور و فضای روح افزای مرغزار خرامیدند و پیکان بسیار ختم دارند  
وصال و مشاهد جمال ایشان مضطرب شده همه تن چشم که دیدند نظم پی صید و شکار شهریاران کجای قوس قزح شده تیرباران ز پیکان نشاط انگیز  
رأله جو صیدی غرق در خون کشت لاله نشاط شکار از خاطر عاشر شاه فلک اقتدار سر بر زد و لذت صید باعث تقسیم نعمت حسنه و نه شده حکم  
بهان و شرف نهاد یافت که از قایم بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشرف و اعیان بیرون آمده و جرکه کرده جانوران شکاری را به شکار  
کثیرالکثافت که ساحت و کثایش چون پهلوانان کشت و صیحت برانند و از بعضی آهوی و خجیر و چوش و طیور در آن صحرای جاندار می رانند و در آنجا که در چشمه  
این مهم تو چنان بصوب بلدان رفته موبک نصرت نشان نیز از صفهان بگریزد و آنند بهر بابان که عبود فرمود سر با صیحت آب زلال گرفت و نظر  
ارغیان نظام عقود لال اندر پرت خار و لاله از چون شایخ سگ و کفشی پیشیه کرد و حش و شاک مانند اوراق گل در میان سباط کارانی بر راه کشته  
و امرا و کلاستران و لایات تیر از قم تا شیراز قایم گوه و دشت را احاطه نموده جانوران شکاری را ندیده در الکت مذکور جرکه بهم رسیده و از آهوی و خجیر  
و خرگوش و کرک و شیر و پلنگ آهنگ ارجح آمد که محاسب و هم از تعداد آن بجزو صفت و تصرف کردید آنگاه پادشاه کا مکار بر باده فلک اقتدار نشسته  
تنها بماند که در آید که در رحم تیر خدنگ از خون آهوز نک دشت کثیرالکثافت را زنگ یا قوت رمانی داد و احیاناً از ضرب سنان جانسان چشمه  
خون نشان در جسم شیر پلنگ بکشد و زمانی که از کثافت سر و گردن کوزن در نرم کرد ایند و ساعتی بیشتر تنگ آب شکاف در پشت و پهلوی خجیر و  
و خرگوش و پلنگ را بجز که عدم رساید نظم شده بر دل بویک نیزه و تیر کمی می بکشدی که بچرخ کمی شیری بدینره در بودی کمی کور از خدنگش کور بودی  
بعد از آن بر حسب فرمان واجب الادغان امرا و نویمان نیز در جرکه تا خند و بر یک تیر و ضرب بیشتر نقد که خواستند صید بر خاک بپاش  
انداختند و آنرا از آن عام از کین عنایت پادشاه کرد و در احتشام صدور یافته عامی غازیان و لشکریان آن غار تیغ راندن و شکار اکلند و کور  
در طرقة الهی قایم آن جانوران غرقه چون ساخته شرایط جلالت و خوریزی بجای آوردند و در آن روز شش هزار و هفتصد جانور کشته گشته و چنان  
انبار را بر امرا و اعیان و اشرف حدام استان ملایک ایشان تقسیم نموده و استادان بنابر حسب فرمان واجب الادغان از رؤس و حیثان سادات  
ترتیب فرمودند آنگاه شاه دین پناه بعضی این بیای قایم بلده اصغمان را معسکر نصرت نشان ساخته بهمه بساط عیش و کامرانی پرداخت و از کف  
ساقیان و مهره چینی ازین جامهای شراب اغوا می گرفته راست غنمت مرتفع ساخت ذکر نصارت ولایت همدان از بر تو ما بجه  
لواء کبشورک و ارتفاع یافتن مساند روح افزایمین توجه معمار بهمت پادشاه سعادت انما شاه عالیشان چون رود  
چند در سیاق اصغمان بدولت و اقبال بگذر ایند بر حسب اقتضای هوا بهای متوجه ولایت همدان کردید بعد از وصول بدان محکمت و در مرغزار  
جست آثار زوال جلال فرمود و در تشیّد اساس عدل انصاف کوشیده در باب انهدام بنا و جود و انصاف به تمام تمام نمود و در آن اثنا خاطر  
اعلی مایل بطواف مرار فیض الاورام سهل علی علیه التحیه و الله عاشده بدان مقام واجب الاحترام تشریف برد و مجاوران آن استان که است  
ایشان را بصیلات و صدقات نوازش کرده مراسم نیاز و اخلاص بجای آورد و بنا بر آنکه عمارت آن خزانة فیض آثار روی بوی رانی داشت فرمان یون  
شرف نهاد یافت که معماران بهر و و همدستان و انش از بر سران مرقد مسطر عمارتی عالی طرح اندازند و اساس آن را بسان کسبند بهرمان مشید و حکم  
سازند و باندک زمانی آن بنا روح افزای و جوی ساخته و پرداخته آمد که شرفات بلندش بر سمیت بدو و قصر فیروزه کار سپهر رساید و غنقات بی  
مانندش فرق رفت از کنگره منازان هر دو که اندیشه نظم بوستایست که طائوس ملایک مردم از سر سدره نماید بهوایش پرواز حم طاقش بهر ساق  
فلک باشد جفت لبش همه در کوشش گوید ران و همدان ایام از اثر مقدم پادشاه بی عدیل مانند فرم ازین قدم حضرت مهمل شیده است  
عدوبت مآب در آن عتبه کعبه مرتبه طایر کشت و بر بالای آن چشمه خانه تعمیر یافت که قبه آن در بلندی از شرفه خورق و سدید در کشت و زوکی



بآن چشمه حوضی کور شمال احوال یافته از آن آب زلال لاله مال شد آنجا استادان بنا و باغبانان و اناجاری باغی دلگشا و بوستانی روح افزا در آن فضای  
 بهشت آسایش انداختند و در اطرافش جدا جدا بلند مقدار برافراشته ساخت بارش را در نشاندن بناهای برنجش و کلبه های عطر و زعفران و میوه ها ساختند  
 و حالا آن گلشن فردوس کمال معموری رسیده و از زیارت چمنها و لطافت آب و هوای عزیزت گلستان ارم کردیده و کوه بسیارین احوال از انفعال کلبه  
 رنگارنگش کاهی سرخ و کاهی زرد و برآمد و غنای سبب خوش نوا می طبع در آن در وصف کلاز بدایع آثارش نعمه و نعمه من رایا خلیفه سراسر این شبهه شکو  
 از حوالی لاله مالیش چون زلف و لعل لب جوان سر بر زده و سبیل سلسله موی بکلمه های جمایش همچون خط غایبه بوی لعل بان خوش بر آید آثار حلاوت  
 و آثار شادش قوت روح و قوت دل و هوای فضای دلکشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل نظم و خط بنان سبز و اش و گلشن ز کشتن گلشن نیم  
 و درختان سرسبز و پسته چو سبزان رعنائی بالای بلند هوایش همیشه نکرده و سرد نه در وی غم کل نه اندک در آن قصه چون خاطر جان  
 پادشاه بر بزم سکون از تعمیر آن مزار فیض تاثیر فراغت یافت غسان باره خوشترام بصوب سیلان سوز لوق یافت و در آن بیتان کاهی بصید و شکار  
 کور و آهوی میل نمود و احوال جام دما از دست آهوی چنان بیم اندام تخریب فرمود و بعد از آنکه حرکت هوا برین نوال در کشت رایت نظرات  
 متوجه سار و قورغان کشت کشتار در بیان وضع شتر صارم کرد و مطیع شدن حاکم کیدان بعد از مشا پده دست برد و فصلی  
 که خسرو خاوری نیز بران میزبان بخوبی کرده و بعد از آن لیل و نهار فرماد و در حقیقت خریف آغاز دم سردی نموده که می تابان روی در نقصان نهادن  
 صعبیت بجران لاله و کل لاله کشته ترک نعمه سرای کرد و لشکر بدینا دست برد نموده دست بغارت تنبات سات بر آورد و نظم ریخت طرا  
 سبایتین شجر از نفس سر و خان برکت و بر کل غم بجز نیم بهار برز بر خاک بغیا دزار بمساح اشرف اعلی رسید که صارم کرد و جمعی کثیر از قطع  
 گردستان و در سار و قورغان رحل اقامت انداخته و قطع طریق و غصب اموال هر فرقی را سر نایه وجه معاش ساخته دفع شران بدتر بر ذمه بهمت  
 پادشاه بهمت کشته و واجب نموده بدینجا بمنت حضرت فرمود و صارم چون از توبه تو او کوشک و قوف یافت چاره کار محض در فرار دانسته احوال  
 و احوال به جای گذاشت و مصون من نمی براسه نقد بر عمل کرده علم غریمت بجانب عقبات سخت و مینهای پردرخت برافراشت غازیان عظام تمام  
 جهات صارم و ایتا عش را غنیمت گرفته جمعی کثیر از گردان بی ایمان که در دایره دیدند تیغ بیدر تیغ بگذرانید و مو اکب کو اکب مرا تب از اینجا  
 اوزن رفته در آن تمام انجیر تیغ یافت که حاکم فوس و رشت امیر حرام الدین از متابعت خدام پادشاه ظفر قرین سر می چسبید و گردن بچرخان  
 بر داری و خراج گذاری در نمی آورد و بنابر آن تیغ کیدان پیش نهاد بهمت عالی بهمت کشته رایت حضرت نشان بدینجا بمنت و انشته بعد از وصول  
 انولایت عساکر بهرام صولت مانند شیر زان بکین و مین کیدان در آمده آخار بمنت و تاراج نمودند و در مینین مخلفان کوشیده باو بس قتل و عارت  
 بر روی رود کار لیشانی کشته و حاکم رشت در بحر اضطراب افتاده از آن خوی رشت توبه کرده در سفینه عتد از دستخوار نشسته و بی اعتمادی اموال  
 و لغاتین فراوان بدرگاه پادشاه سلطانین نهاده ارسال داشت و قبول نمود که بعد از یوم حرام مخلفان از نیام عینا سپردن یار و دو سال سبال  
 خراج و مال داده خود را یکی از بندگان حدیث کار شمار و عفو کامل و لطف شامل پادشاه پورش پذیر بر طبق کلمه محبت و اکتلت فایده از جریه عظیمه امیر حرام  
 الدین تجا و فرموده قاصد او در مشمول انعام و احسان گردانیده نشان کلمه مست ملک کیدان غنایت نمود و ایچلی تاج القنات شاهی بهای کشته و  
 نشود موفور التمر در ابدست گرفته حضرت معاودت یافت و موکب بهایون پادشاه بر بزم سکون از خدود ولایت کیدان راجعت فرموده  
 بطارم شافت دوران رسان خطه طارم ازین مقدم مکرم غیرت افزای گلستان ارم بود و بساط عیش و نشاط بساط یافته ساخت بساعت مود  
 کاهرا نی و جمیت می افزود و چون فصل شتاب طین مدعی خدام سده سده آتیا پیا یان رسید پادشاه ستاره سپاه از نورست قشلاقی متوجه بهمت اشرف  
 خویش کردید فراش فرودین ببطرین راسط بساط بر زمین آرایش داد و سلطان کل در کمال شوکت و تجل پده زنگاری اندر چهره کندی کشته و در  
 باجهن چین نهاد نظم کرد دست سحاب مینسانی در چمن باز کو بهر فانی را لاله بار دیدنچو در خوشاب لاله شد ساغری پرازمی ناب رخ برافروخت  
 غنچه سوز چشم کبشا در کسب مجور پادشاه مویده حضور از قشلاق طارم بجای بند سیلان سلطانیه در حرکت آمد و بعد از وصول به جند چینی را که از غایت  
 مزینت رشک سر لبتا ارم است بهین قدم بهایون مشرف ساخت و روزی چند در آن منزل اقامت پست تا حق و حق را ادا حقن قیام نمود و آنجا

آنگاه رایت غریب بصوب سور لوق برافراخت و در سور لوق بمساج نواب کامیاب شاهی رسید که صدارم کرد و نسبت دیگر جمعی از اکراد فراهم کشیده  
 و موضع اور می آمده و با فروختن نایز و فتنه و فساد و اشتغال اردو و پیرام بیک فرمانی و جناب حلیقه الحلفا با فوجی از مردان میدان رزم از مانی بدفع  
 بد اختر مامور گشته روی بطرف اور می آوردند و صدارم کرد و از آنجا بکوشان کریمه پناه بقلعه کوچی برو و در آن موضع حصین شتر جنگ و پیکار گشته با  
 صبر و شکیبائی بیشتر و امر اعظام با سپاه بهرام انتقام اورا تعاقب نموده بعد از وصول بدامن انکو به غازیان رستم شکوه جام کین از نیام کشیده فاسد  
 پلنگ خشمناک بر فرازان کردند و صدارم با فوجی از شیکا که با او بودند بقدم مقابل و متعلقه پیش آمده محاربه و رعایت صوبت دست داد و ناگاه  
 بلا از پشت قضا کشد و یا شتر بر طرف جمعی کثیر بکلیات افتاد که از خون کشکان بسان کان بختان قطرات اسکیکل کون جبین آورد و چرخ اثر کرد  
 معرکه و اذیکر گشته نوزاد ب راور حجاب تواری پنهان کرد برق سنان عالم سوز شعله ها در خرمن تهافت انداخت و نوک پیکان بش افروز  
 حرف من و سلامت از اوراق روزگار محو ساخت نظم دو دریای خوین بر آمد بکوش بدرید مغروران زان خروش سرنیزه در سینه کاوش گرفت  
 ریشم زده خون تراوش گرفت ز نوک سنان تحت تحت جگر فروزان چو از خار گل های تر آخر الامر نمایم قی و ظهر شام امر اغتصاف اثر اسطر که آینه صام  
 کور روی د بار بادی فرا آورد و عظام سپهر و برادر و بعضی از سرداران لشکرش را بگند و سر عقیده ساخته فوجی کثیر از دست باغش را بقبل رسانیدند و کما  
 ایل و الوش را غارتیده سالما غامغان مراجعت بصوب اردو می املی محطوف گردانیدند و در خوی سپاه سر سلطنت بصیر رسید بهرام بیک حلیقه  
 الحلفا بعد از بقیل نین عبودیت کیفیت آن محاربت و کشت اعدا و دولت را مشروح معروض داشتند و با صناف الطاف و اعطاف شاهی اختصاص  
 یافته رایت فخر و مهابت برافراشتند و بموجب فرمان واجب الاوفا که از مصدر قهر و غضب قیامت لب صدار گشت غازیان عظام حجاب  
 را که مامور بودند بار دو بار برده بر یک البقوبی که از آن بدتر خواندند و قتل نمودند و پادشاه دوست نواز دشمن که از آن رشتان در خوی قتلان کرد  
 معرون بکصول آمان آمانی از ساغر اقبال که کارانی شراب عیش و عشرت می نوشید و همواره مجلس بباون را بفرخ شراب گلگون طراوت ایام بهار  
 در مهتد بساط الضفاف و معدلت میکوشیدیم عنایت ربانی از غیب سعادت جاودانی مستقیم و عین عطف پر دانی در چمن سلطنت و جنانی  
 بستم و الحمد لله المکرّم کشار و در بیان جن فرمودن شاه گیتی فروز در روز نوروز و توجه نمودن حبه دفع شر طلال الاله  
 وواله قدر بمساعت بخت فیروز نظم چون بهار شد که بار پرگشت زور کنایه بکشت زبانه صبح لاله آورد و بزم کل پیل  
 افروخت ز تاب می بخ کل برخواست فغان ز جان میل شد شاخ شکوفه پیر ستاره صد چشم کشد در نظاره پادشاه آفاق از بورت قتلان  
 پروان خرامید و در مرغزار می که در بخت آتش خاصیت چشمه تسنیم ظاهر میگردد و لطافت هوایش چون نیم حذر و حی تازه تعالی بر مرده میرسد  
 منزل کنیز و تبریک جن نوروزی اشارت فرموده در آن روز جهان افروز از سر نو باوش امر و حکام پر داخت و در بزم کارانی ساغر با و کما  
 در کشیده طبقات انام را با انواع احسان و انعام متهج و مسرور ساخت نظم در آن روز شاه سلیمان سریر حذو جهانگیر روشن صبر سار است  
 بزمی گران پیشتر نظیرش نیارده کس در نظر در آن جن حکام روی زمین ولای که بودند دولت قرین بزرگان ملک و سران سپاه سپید  
 امیران جمیع پناه کشیدند بر یک بی پیشکش پیشش شهنشاه خورشید و ش شهنشاهان لطیف کشود مران سرور از نوازش بود با نعام این  
 باین روز که با مصلح بدو که قبا فیروز از سر زنگار زلفه پیش از حساب و شمار همان و کمان را سرافراز کرد به عالم در خمتی باز گردانستند  
 اشرف عالی مقام بپای سر بر سر اعتشام بگردش درآمد می خوشگوار زدست جوانان بسین خدار رخ ساقیان از فروغ شراب برافروخت  
 عارض آفتاب نغمی بصوت دف و چنگ و نی دعا گفت بر شاه فرخنده پی که شاه با لواء تو فرود باد بعد تو بر روز نوروز باد و نوروز است  
 سخت فرخ اثر نبود و زینت با دفع و نظره و بعد از انقضاء ایام جن و سور مسامح پادشاه مؤید منصور رسید که نامر و از بعدا و کریمه و بهار الدوله  
 وواله قدر پیوسته و علاء الدوله و خرد ابا و بی در سلک از دواج کشیده و موافقت و اما در مخالفت خدام بارگاه شاهی لواطیان مرتفع گردان  
 و اکنون بنایابی از احاطه دایره خیال افروزن بدید بکر شافیه و بمسبب بنمرا صرید اوش در آن دیار آتش فساد و اشتغال آفیده سران لشکرش پرده  
 ناموس مردم میدزدند و لشکر میرانش بر جاذبی میانیند بپیرند نظم لشکر ظالم ضلالت کیش مردم بد نهادش را ندیش جمل از شیوه مروت دور یافتیم









خبر جماعت این بود که بعد از یک شده یکی بهت برقع بغداد کما شئت غلیل بیک سیاه دل را که از جمله بندگان خاص برید عقل و کیاست و توف بر  
و قایت تمام سفارت اختیار داشت فرمود که بعد از رفتن باریک را با طاعت خدام سده سده منزلت ترغیب نماید و از و خامت عاقبت عصبیان  
برساند و مصحوب او تاج و خلعت همه باریک فرستاد و غلیل بیک متوجه دارالسلام شده چون باریک بر ضرب وصول و اطلاع یافت جمعی از مردم  
نیکت خود را سده روزه راه به استقبال روانه کردند و اینده ایشان غلیل بیک را با غرار و احترام تمام بدارالسلام روانه کرده باریک در باغ میرزا کجک باو  
ملاقات نمود و بلوارم عظیم و محفل و باغین بیدار آمد فرمود و نسبت بواب درگاه سپهر عیشام اظهار طاعت و ایقاد کرد و میوه شیدن تاج و خلعت  
شاهی سپهرافزار و مسای کشته جمعی کثیر از مردم خود را تاج پوشانید و در باره غلیل بیک طریقه انعام و احسان بجای آورد و حبه ایستادگان بایه میر  
اعلی میکشهای پادشاهانه مرتب گردانید و آن اجناس نفیسه و امتعه شیرین را با بونهی شیرینی که از جمله اعظم امرایش بود تسلیم نمود و او را مصحوب غلیل  
سیاه دل بدرگاه سلاطین سپاه ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیازمندی او را عرض بواب کامیاب رساند و نشان حکومت بغداد بنامش حاصل  
گردانید غلیل سیاه دل و ابونهی شیرینی روی باردوی کهمان پوی آورده در میدان سعادت زمین بوس شاه همه دان در یافتند و کیفیت ایفاد و اعطای  
باریک بنویسند امرا ملک او اعرض کردند و تحفه و تبرکاتی را که همراه داشتند بنظر او روانه کردند و بنا بر آنکه خاطر اشرف اعلی مایل بآن بود که باریک  
بار خود ستاری بر دوش گرفته و حلقه فرمان برداری در کوش کشیده خود بدرگاه عالم سپاه سپاه شاه عالیجاه کچیم القعات و در میکشهای او نگر نیست  
با بونهی شیرینی صنف الطاف معنویان شده او را فرمود که باریک را بگوی که اگر صحیفه صغیر خود را بنوعوش و دلخواهی ملازمان بادگاه پادشاهی را  
بناشان بقبال ایشان نشانی بر اینده بخواه اطفای دیدن با اختصاص بیاد اگر نقد اعتقاد در بعضی غش نفاق معشوش سازنی پیشانی شیه در دارالضرب سیاه  
به توفیق محبت بگذاری و چون ابونهی شیرینی حضرت انصاف یافته بجلین باریک رسید آنچه دیده بود و شنیده بیک بیک مروض گردانید باریک  
تا بیک دل محبت ظاهر روزی چند گذشت تا بعت پادشاه سلیمان جهنت اوقات گذرانیده و بالاخره خیال طمع داری کرد و روی جمیع ساختن ذخیره  
آورده بر تاج و مضامین دارالسلام قلم بسیار حواله داشت و آنقدر بود که کم از مردم بشانند که اگر تا سه سال در آن مذهب متحقق بود آن ذخیره  
باز و ق او لشکرانش فای نمود در آن اثنای از دوده اولاد خیر البرایید همچو کونه که آبا بعد در سلک اعظم بقاء بخت منظم بود و نسبت بواب کامیاب  
شاهی در طریق اخلاص و دلخواهی سلوک میفرمود و مودت تمام شده آنجناب را موانع و معیای ساخت و در چاهی که لبان جو صله کجاست و مانند فکر عقلا  
عمیق بود و جس بود آنگاه تاج از سر نهاده باعلان کلمه عصیان برداخت و از جناب فرمانفرمای مشارق و مغارب بغداد را جازت ابونهی شیرینی  
خرم بخیر و اوق عرب خرم فرموده حسین بیک لدر با فوجی از شیران بشیه زرم مغربی سپاه گردانید و موالکب کو اکب مراتب نیز متعاقب کشته  
با پیشکی در حرکت آمد و باریک ناخبر شنیده اضطرابش از پیشتر پیشتر گردید پس از وصول حسین بیک لدر بدو منزلتی بغداد باریک مصطحت جنکت و صبح  
نمیده در پیشی که ابر چون دل دیده عاشقان شعله برق می فروخت و باران شکست میریخت و مانند حال از مجوران فائده رعد بانوای که بر می سخت  
تک براسپ فرار کشیده اند و جله بکشت و معرون با نواع تعجب بطرف حلب کرخت روز دیگر که یوسف زرین لقاء خورشید از چاه و بخور شب  
سپرون خرامیده باوج جاده رسید و انوار طلعت باجش از مشرق مراد طلوع نموده بار دیگر عالم باریک را صفت آفتاب بنشیند بغداد میان سپهر  
که مجلس سید محمد کونه بود نشا خند و دو کس پانین رفته آن یوسف مصریاد را بغایت صغیف و نحیف یافتند و بر دوش گرفته از چاه سپرون آورده  
در تمام احوال را ندیدند البتینه اقتدار آن زبده اولاد سید امیر ارشاد و دلخواهی خدام موبک شاهی ظاهر کردند و لاله بیک در روز جمعه بجای باغ ظاهر  
بعد از سیده سید محمد دران روز بخت مسجد جامع تشریف برد و خطبه را بنام و القاب پادشاه عالیجناب ترین ساخته شرايط کمال اخلاص اعطا  
بجاء و در بعد از اداء نماز خرم و سرافراز به سپرون شهر شافته بالله بیک ملاقات فرمود و لاله بیک نسبت باجناب غایت تعظیم و احترام مدعی  
داشته ابواب الطاف بر روی روز کارش برکشود و چون خبر فتح بغداد از عرخته شست سید محمد کونه و حسین بیک لدر عرض بواب کامیاب  
شاهی رسید آنحضرت بلوازم محامد الهی قیام نموده ایالت انولایت را بجناب بیک موقوف گردانید و آن امیر عدالت نهاد پیشتر از موبک ظفر از مردم  
بغداد و کشته در ساحتی سعادت اقتباس بجای می جاس رسیده حکومت نشست و بهمهید اساس رحمت و انصاف پرداخته ابواب طعم و اعتنا فایستاد

کشتار در بیان وصول بادشاه ملک احتشام بدارالسلام و مشرف کشن لطواف مرقد ائمه کرام سلام الله علیهم  
 یوم الیقینم در آن ایام که دست عنایت فتح الابواب بر شاه و عظم سلطانیه مقابلید فتح دارالسلام بغداد در کف کفایت خدام بادشاه و الاثراد  
 سدا انحضرت در بعضی از توابع آن ملک نبشاطت کار ششغال میبود و هر روز سعادت بخت فیروز شاه باریست بلند در هوای صیقل  
 پرواز داده بتانی طی سافت میفرمود و معارف آن فتح عده و دارالسلام از پرتو تابچه الویه ظفر عطیه نماند فضایی سپهر فروغ چهره ماه و در صفت  
 اخلاص دت پذیرفت و خبر قرب وصول موکب کردن اساس بدارالملك طغای بی عباس سمت شیوخ گرفت لاجرم امر او اشرف مصاحبت  
 حکیم کونه بلورم بهقبال استحال نمودند و سقیه و عوام الناس در غایت انبساط و سرور بنظر آه موکب بادشاه منصور از شهر سرودن شافته ابواب شرح و  
 بروی خود کشتند چنانچه در اندام و است کاهای قربانی جهت تصدق فراق بیا یون آن آفتاب جهان جهانانی همراه بودند و چون چشم ایشان بر  
 عظمت بادشاهالیشان افتاد سران کاه و از آن جناب جدا کرده در پای باریک فک مسیر صاحب تاج و سر برافکنده مراسم شاد و عابجایی آوردند و  
 که ایشان فک قدر جو بخت زیارت سر بلندی یافته تحت جهان کیه چو دارالملك بغداد را اضافت همیشه با آباء و برادر بندگان ختم خود  
 بسان کاه و قربان با مقتول و در خواص حلال و اباالی بغداد و در نظر عالی اثر بادشاه و الاثراد سخن نموده با نامل عواطف سید ریح ابواب  
 بروی امید ایشان بکشتاد و بنا بر عیبت و پنجم جاوی آلاخری سنه اربع و مستقامه در چهار باغ میرزا پیردلیغ زوال احوال فرموده تمامی بغدادیان را در  
 طلال عدل احسان با وی داد و پاینده و منزلت سید محمد انبرید لطف و مکرمت بلند ساخت و او را با علی مراتب جاه و جلال رسانیده زبان عنایت  
 و مروت بواخت انشپ بادشاه عجم و عرب معز و ناصباف علیش و طرب در آن مقام راحت انجام میسر بود و در دیگر عزم طواف طبعه علیه عایره کرده  
 روی بدشت کر بلا آورد و بعد از وصول بدان مشتمد عطر ساه و مرقد حجت اساس شریط زبارت چنانچه باید و نشاید مرغی داشته روی نیاز بران خاک  
 پاک بود و بر زبان مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید شهید علیه الصلوٰه و السلام استمداد فرمود و مجاوران آن روضه شربت نشاء  
 با نغم مذکور و صلوات موفور خوشحال میسرور گردانید و از آنجا که در زلفیت قبر پوشی رقیب داده بر صندوق رتبت حجت رقیب پوشانید  
 ارکان و اطراف آن مطاف متکفلان خطایر قدس پردهای زر نگار که منقش بود بخوش بدایع آثار زیب و رقیبت در افروزد و دوازده قندیر  
 طلا بهر یک چون تخلف قناب نوز افزا بر قبه عرش و ساه وقف نمود و سخن آن کسب فیض آئین را از یکلهای ریشمین چون سپهرین ترین ساخت  
 و ساخت آن منزل فرودس قرین را بر کان خلاص رفته و ریشمهای بدیع انداخت و در وقت شیلان جوانسالاران استان سلطنت ایشان را از انواع  
 حلاوه طعمه فراوان آنقدر احضار آوردند که تمامی روز و مجاوران روضه شربت آثار اعلیٰ محفوظ و بهر ور شده زکاتها بخانهها بردند و یکیش پادشاه  
 حسینی نسب در سر قد جد بر کوار سلام الله علیه با بعضی و الا بکار متکلف بوده و در دیگر همان مراجعت معطف ساخت و بجهت شافته از اینجا  
 لواء غریب بصوب خطه بخت برافراخت و اینجا باستانه قدس منزلت و طبعه کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصیفا امام المشرق و المغارب  
 العجایب و مظهر العزایب میرالمومنین علی ابن ابی طالب سلام الله علیه من الله الوهاب فرموده با قدام نیاز اواب طواف آن روضه عرش  
 مطاف بجای آورد و در آن حریم واجب الاغزاز که کعبه ایل از مسجد کاه ارباب نیاز است روی اخلاص بر زمین بوده مرادی که شت  
 از و اسباب العقیات مسالت کرد مناجات بکفت ای تاج بخش پادشاهان بهر اضره کسیتی نیازان برافرازنده ریایات شاهی بامرو  
 نوشان مهابی ز لطف لست ما را سر فرزندی رعیت پروری سکین نواری بامیتد دل غناک خرسند فرحناک از نعمت جان خردمند  
 ز فضل لست چون اقبال جاوید ز ذلت نیست کونه دست امید خداوند باین شاه شرفناک وصی پادشاه تحت لو لاکت بیا یون در  
 باغ امامت نصارت بخش گزار کرامت علی رضی سلطان کونین بچشم دمی چون مردم عین که از علم جهان را خرمی ده اساسین بیجم  
 برار باب حیدر فرزندیم بخش ملک سروری بهر وزیرم بخش چنانم سر فرزندی ده بعالم که نشینند بدل کرد عالم و از امداد روحانیت حضرت  
 شاه ولایت انوار حاجت این دعوت بر باطن چینه میاسن آن قدوه دومان امامت بر تو انداخته سزا سجده برداشت و سنده آن سده  
 سدره مرتبت را با صناف تحف و هدایا نوازش فرموده بکمی بهت فیض آتیا بر رفیع حال ایشان کجاست انگاه بهر ای بخت انگاه بجهت با کشته ارا

بدر اسلام

از آن مریدان خود و جمیع اصحاب غریبه که در تیره جبالست سرگردان بودند یافت و بعد از وصول بقرت انجاست بسیاری از ایشان را کشته و موال  
و جهات را غنیمت گرفته بنگارنایان بدار اسلام بغداد و بدار کشت و صیت فتح عراق و عرب در اطراف آفاق اشتهاد یافته طغنه حصول آمانی آن مهر پر کشور  
سایه انبساط عرفات آسمانی در کشت و شمشاد وین پناه بغداد وصول کثرت طواف و روضه عطر بار و مرقد خلد آثار امام بهام بادی اعلی و اعظم  
ابو ابراهیم موسی الکظم و امام کریم تراجم اصحاب رشد و رشاد محمد النقی و ابو اسلام الله علیهما مشرف کشته چنانچه سزاوار کمال اخلاص آن پادشاه  
هدایت دایره بود و لو از هم نیا بجا می آورد و مجاوران آن جنبه یکسان را با صناف انعام و احسان خود را نشان کرد و ایند انگاه مبارزه خرامید و بعد از  
زیارت عتبه کعبه مرتبه قدوه اولاد رسول امی باقی نام علی النقی و امام حسن العسکری از کی علیهما اسلام استعفا و باقت و بدستور مراحم حسن اعدا در می داشته  
پرتو انعام و اگر پیش برو جبات حال سنده آن مقام لازم الاحترام یافت و مویک پادشاه عدالت نهاد و از سار مره بغداد و باز کشته در آستانه پادشاه  
شکار پرداخت و بعد از وصول بدار السلام عمارتی که در آن ایام موجب فرموده آنحضرت در قضایا یکدیگر بدو نوازه و رقابا پوست بنا کرده  
بودند بهین مقدم شرف شرف ساخت و از انجا تا شای طاق کسری که صفت آن کثرت دین و اوراق مرقوم ملکات بنان کشته توجیه فرمود و پس از آن  
از آن امر قصد شکار کرده بجانب جنگی که سکن سیران بلیق و هیر بران مرد آهن بود و روان کشت و در نواحی آن پیشه شیری که نور گردان از جهات آن  
در صیدگاه فلک دروغی نبود و از دور نمودار شد و پادشاه شیر شکار که هم کان ابرویش بلال مثال بویته بکشد و کی چهره اقبال اشارت میکند و صد  
فدیکت و دستا نشان همواره نوای وصول بستانه معصود و در غم طاق گردان می افکند تنها زدیک آن رفت و از بخت سرمد بد یافته بیک چو نه تیر مرکب  
تا شیر آن بشیر لیر ابر خاک هلاک انداخت راجی بر برج قوس انشا بدنه بجلاد است انکشت بخت بدندان گرفت و شیر چرخ از هم آن رمی خائف کشته  
در پیشه خفا خفت و شاه ظفر پیشه از آن پیشه بغداد و مراجعت فرموده کرت دیگر رواج و رونق عینات انهم معصومین سلام الله علیه هم عین پرداخت  
و جهت هر یک از ایشان عتبه کعبه مرتبه نفاذ و وابسته معر ساخت و فرمود که بخاران بنهند و معند سان خاتم بنده از اطراف ممالک محروسه و بغداد  
جمع آمده شش صند و شش بنفش اسلامی و خانی در غایت تکلف و زیارتی ترتیب دهند و صنادیق قدیم را از آن مرقد عطر پایش برداشته صند و هفتاد و چهار  
بجایش بنده انگاه خلیفه لغفار که تا آن فایت خادیم بیک لعتب داشت گیتی با بولم حضور و طعنه بخلیقه لغفار که دایند و بجهت حکومت عراق و عرب و شیت  
همه از ارات انکه که ام را علیه السلام بوی تقویض نمود و انتخاب را با انعام تاج زرد و زمی و لغت خاص و اسب تازی باین ریزین و کمر شمشیر و بار طلا  
و صراحی و طبقه و پال که آنها نیز مجسم از طلا بود و فقر و سرفراز ساخت و مانجه اعلام ظفر اعلام با وج بهر فروزه فام رسانیده صدای یورش خورستان در هم  
طاق آسمان انداخت و کراصات و لایب حویره و شوشتر از ششعه مانجه را بایت پادشاه وین پرور و بیان و وصول حاکم  
لرستان ملک رستم باستان خلافت ایشان خسرو عدالت شیم بر طبع افتاب صاحب فضل و هنر فروغ انبیا نور کشته خواهد بود و که چنانچه  
جزیره که ایشان پیشه کوبید با لو بیت حضرت شاه ولایت علیه السلام و التجهت فایند و چنان استماع افتاده که بعد از مبارزت بعبادت که معهود  
است ایشان را کفایتی طاری میشود که در آن حالت مطلقا تیغ و تیر بر بدن ایشان تاثیر نمیکند چنانچه قبضه شمشیر در زمین فرو برده و شکم بر نوکش نهاده و  
نیکند و لفظ علی الله بر زبان میرانند تا آن شمشیر مانند گمان خم میشود و یا نیکند و در اکثر اوقات حاکم اطایه یکی از سادات میبود و در او ایل طلوع  
اقاب دولت شاهی از مطلع نایدات الهی سلطان محس برایشان حاکم بود و درین ایام که فتح بغداد در روی نمود و مباح جاه و جلال پوست که سلطان  
محس مانند هر موجود ممکن عالم فاشا فته و ششعه انوار ایلالت برو جبات احوال پسرش سلطان خایض یافته و قوم ششعه حالابا لو بیت خایض که انقبض  
عنایت حضرت عزت بی بهره است اعتراف نماید و رقم فتح بر احکام شریعت عزاکشیده بادیه ضلالت و عنایت می نمایند بنابران موضع شریفات  
بیدین بر و تهنیت پادشاه ظفر قرین واجب نمود و از اسلام بغداد اعلام هدایت اعلام افزاینده بجانب حویره که در آن زمان دارالملک حکام  
مشغع بود و توجیه فرمود متونی و انکشت شاه ملک مرتبه حذو یو جانگیر جم کوبه روان در رکابش گمان و همان جنبه کث نش لوک جهان در  
آنها راه مباح لوب و الاجناب رسید که حاکم لرستان ملک رستم بسلوک طریق ظلم و ستم اقدام نمیداد و از توجیه سایه ظلم ظفر شیم استکلاف نموده  
ابواب فرمان بری بر روی روزگار خود نیکشاید و فرمان واجب ملاذان نهاد یافته امیر حکم الدین محمود و سپهرام بیک فرمانی حسین بیک که با قرب

از اعراب

و ده هزار نفر از سپاه رستم از حربه دفع شر ملکت رستم گردان گشتند و موکب منصور بدو نزدیک بود و از ملکات شمشیر بود و چون از غلج بگذشتند و به سلطان فیاض البکری رسیدند  
سلطان زندان گذاشت و هر قدر فرقی سپهر بود و بر پیکان کمانها شکافت خون از شران شیران پیشه صاف گشت و ندی از شهر بیرون آمد و مستعد قتال جدال ایستاد و  
پادشاه و امرا و بعد از وصول بواجی حاکم و دشمنان با خرمین و میسر و باغ و جود و امارت صف آرا کشور گش و زمین جلالت غازیان رستم توان نرم  
از غایب آراسته و حکم گردانید و انوار توفیق خود شد و حق از طبع طالع گشته و اطراف و جوارب موکب نظر مناسبت و صفوف سجده فیروزه ای  
حقیقت آنکه گاه رستم بنیان بر صومعه بطور انجمنه ایگاه از هر طرف اصحاب جرات مرکب مردانگی که بهر تیر از جامی بر یکدیگر و گشتند و با بسیار  
تیر آتش فشانی رستم از لوح خاطر شسته خاک مهر که را با خون بر گشتند لب شمشیر زنده عشاق مشتاق یقین سرور روی جوانان سکنش موی کام دل حاصل میکرد  
و پیکان آتش فشان در پیش چو بوی دلیران نشسته و سوزنی بکلی می آورد و نظم حد ملک بلا فتنه میگردید و سن تیر زنده خور زنده زخون میان بکشت  
میدان جنگ چو بجای که نشن بود لاله زار ملک و در آن طرف دریای بخون ناب سر سر گشتان کشت همچون حباب و در آن روز و وقتی که قضای پادشاه  
تیر از کمان خسرو ثابت و سیار است اصداوت گرفت و از نانی که اطراف افق از یکسوی گشتگان کشته و در آن پیرفت در آن میدان جنگ  
از جانبین بود از هم خویش و شریک کشت و کوشش بجای آورد و در آن روز که به کام غروب شمشیر قبال قدم شمشیر بود غازیان عظام و حامیان خود  
اسلام بنیاده افتخار میخواند و انتقام از سپاه انتقام کشیده و با بطلان غلام و غنچه و بین دولت پادشاه سلام کمال می و اجتهاد و تقدیم رسانیده فیاض  
با جیاد می و از هر خاک ملک انداختند و با می دشمن که گشت بکشتار بی جنگ چشمه زمین بخون او یا بد زنگت رو به بود و در حیف سر بخت شیر خور  
در میدان بکشت و در نماند دیگر از و بیک فرست و ظهر در نظر او پادشاه دین پر و جلوه کرد گشته نوای فرح افرا می فایده ما الذین آمنوا علی عهدکم فاجروا  
ظاهرین مباح جا و جلال سیده بقیه البقیه لشکر شمشیر گاه هم خمره خمره قره من خمره پست و بار بر سر که قرار کرده و موطن در این ایستان غنیمت غازیان  
کرد و پادشاه عالم پناه بر تیر این شمشیر بین بود از هم حضرت رب العالمین بجای آورده ایالت خور و با یکی از امراء مملکت آیین مقوض ساخت و غنم  
در خون فرو نهاده و در صحن غنایت کریم عطا بخش علم آفتاب و رخسار بدیاجت بعد از اخراج و وصول بواجی مختار حاکم انجا با قدم اطاعت و انقیاد  
پیش آمده و پیشانی بهال و اعمال مقایسه و طعنه تسلیم و نایب با کاه ملک استیلا نموده و پادشاه دین پناه آن بلده را بر سر یکی از اهل اعتماد سپرده و بطرف کشت  
نصرت فرمود و حاکم گوشه که در آن زمان در حلقه سلاسل وطن داشت چون از توجیه موکب هلاکون فرمانفرمای رنج سگون خبر یافت دانست که رو به جلیه  
سازد و مقادیرت با شیرین از جمله محال است و پیشه حارث پیشه را در برابر صراحت قبل مشغلات انجمن زرد و کوکب و اجناس نفیذ و کوه است  
و از سر کشته است و به پیشکش سر انجام کرده و بارشاه و هم عمل انجمن حصار ساحت سپهر ساحت درگاه سلاطین پناه شافیه شریک افیضا و بندگی  
بجای آورد و شوشتر نیز نماند خور و بخور و شمشیر پادشاه که در آن کوه کی از امارت بطن آن مملکت تعیین یافت و انوار عدالت و رعیت پروری بر و جیاد  
رو کار رعایا انجانی یافت اما فیضه امرا و ظهر عطیه که متوجه لرستان بودند به بنیاد فیض یافت که چون ملک رستم از قرب وصول ایشان آگاه گشت  
چاره کار محض در فرار دانسته از سر ملک و مالی در گذشت و با معده دی از طار مان پناه بهیض از جبال حصین برد و از نصرت قرب مجبور و انگو رفته  
در آن شاه اسماعیل دین محمود و موجب حکمی که از پادشاه علی بد و رسیدم اجعت نموده و در ظاهر طعنه سلاسل شرف لازمست پادشاه عادل صلح با دوا  
و عاوشا گشت و سپهرام بیک و لایک بعد از معاودت امیر نجم شیراز پیشتر در باب ختم ماده رستم می فرمودند و بهر آن اقام مهم و لغایت غلج  
و اضطراب انجمنه اعماد بر کمال کرد و پادشاه ملک اقتدار کرده قاصدی نزد امراء عالی شان فرستاده اما ن طلبیده و ایشان عجبی او را نوازش نموده و  
عهد و پیمان در میان آورده و حضرت انصاف از رانی داشتند آگاه ملک رستم میان خوف و رجاست امرا شافت و ایشان بعضی المرام عمل بر  
کوفته منور و دوی بجایون در حد و شوشتر بود که درگاه سلاطین پناه رسیدند و رستم را پایشه سر سپهر استیلا رسانیدند پادشاه فرشته شمشیر چون نیات  
غیر و نیات رستم را مشاهده فرمود از و فور حجت علی بر حال موفور لا اختلاش بخود و او را با لغام باج عالم خراج و علفت خاصه داده و محاسن بلائی  
در پناه بود و ترصیح نموده ملک رستم بدی بان بنیات لازمت سده و در مرتب نیکو آگاه تقویض ایالت و لایست لرستان سر فرار گشته روی  
بوطن با لوف آورد و ذکر نصرت را بیت نصرت طراز گشت ثانی به ملک شیراز و وقوع بعضی از امور مقصود می مشیت شاه

پادشاه صلی الله علیه و آله که بعد از آنکه تمام لرستان و مویش را گرفت بافت بنا به بعضی از مصالح ملکی عثمان بن محمد و خوارزمشاه به موجب حکمت فارس یافت و چون حد و قضیه دارالجمهر و مصرف خیارم عا کریم تمام گشت و در و کسرو کرد و در غلام بوضعی بویست که در جبال آن ولایت بزرگویی که فاد و بر حیوانی از و حاصل بسیار است غم صید و شکار و غیره فضل آمار سر برد و جو و ظفر شکار بر اطراف آن جبال لعل محیط گشته چند سینه را روزها نوزادان شکاری را ندند و در قنوق آن وحش و سباع جمع آمد که لطاق لطق از اعطای گشت آن عاجز شد آنگاه پادشاه عالجیه در میان جگر که ناخن بر خیم تیغ و شیر چند بزرگویی و پنجه بزرگایان گرفته که شرح آن به تفری و تحریر تیسیر پذیر نیست و چون طبع اشرف اعلی بماند تیرانداز محسن و تیغ را بدین ملالت روی نمود و از او نوبت نماند و خواص و مقربان بان مرید و در آخر کار تمامی افراد اجناد و لشکران در قنوق قاتل شده سایر آنجا نوزادان را غرقه بخون ساختند و با سچا غلام هدایت اعلام از دارالجمهر به موجب مقصد گشت فرمود و مقارن آن حال غنی بکیت که در غلال خوارزم مذکور به برسم رسالت زد و الی غیره و وزیر هلا المملکت حاکم لارفته بود باز آمد و خبر اطاعت ایشان را بمساح السیادگان بآیه سمریه اعلی رسانید و لغاتین و تبرکات بقیاس را که پیشکین فرستاده بودند بر طبق عرض نهاد و بشرف قبول قرآن یافت و پادشاه دوست نواز خرم و سرفراز بشیر از خرمیده آن رستان در آن مکان جنت نشان بعشرت و کامرانی اوقات جنت ساعات گذراند و در فصل بهار نیز در مشربات آن ولایت تفریح و احتیاج ازاج ریحانی پرداخت آنگاه عثمان عالم نوزاد بجانب قصر و منقطع گردانید و از جمله قایع لیل و نهار که در آن رستان و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیر بایا حله صفهانی که در سلک اشرف طبقات انسانی انتظام داشت در شیراز بنین ایتام امیر محمد الدین معهود منظور نظر ترتیب پادشاهی گشته تقوی مصیبت وزارت سرفراز شد و از روی وقوف و کار دانی در سر انجام امور صاحب دیوانی شروع نمود و دیگر آنکه قاضی محاکماتی که بعالی منصبیات معزز بود و از غایت تقرب و نیابت و اکثر مهمات سرکار سلطنت دخل میفرمود که کسب العیش از اوج اقبال و محضنین و بال نهاد و بخار غرور و پندار کاخ و باغ راه داده نسبت بامیر محمد الدین ابواب مخالفت گشاده و در غیبت آنجناب در روزی که پادشاه کسیتی فرمود و در بر نشاط و کامرانی نشسته بود و از دست سابقان سپین ساق جامهای شراب از خوانی بپنجه میبوی و معروض داشت که امیر محمد الدین سبیل نسبت بهزار تومان از اموال شاهی تصرف دارد اگر او را به بنده سپارند باندک زمانی آن مال بسیار را بخزانة عامه میرسانم و غایت کفایت و کار دانی در سر انجام مهمات سلطانی ظاهر میگردد انهم پادشاه محدث پناه از نهایت علویت بآن سخن التفات نکرد و همدران ایام کیفیت حال بامیر محمد الدین و در میان قاضی محمد ابد و سپرد و امیر محمد الدین او را آموخته نموده در آن نشان مقدار قیاج افعال و فضایل اعمال از وی ظاهر گشت که حکم بایون بسپارش صادر شد و کار انشعاعات امر او را در کان دولت در گذشت و بعد از قتل قاضی محمد مصیبت صدرت بامیر شریف الدین علی که از جمله احفاد امجد و اعلم افراد انسانی شیخ الاسلام علی البحرمانی بود و در اکثر فضایل انسانی بپنجه جاد مجده و میبوی و کمال نشسته فاضل خوب صورت جلیل سیرت از روی استحقاق در آن منصب مرتبت دخل کرده بر نواز عطا طفت پادشاه کامکار بر صفحات روزگار شرافت و ذکر نصرت رایت نصرت ایت از ولایت قاضی بجانب عراق و آذربایجان و انتقال امیر محمد الدین معهود بخوار مغفرت نماند چون پادشاه فلک اقله چند روز در نواحی قصر زد و بام صید و شکار پرداخت و آن قضای حضرت فرار از خون بود و پنجه بر سر ساخت و غایت اصفهان فرمود و بعد از وصول بمصطفی میدان آن بلده جنت نشان در نظر مثبت آنحضرت تنگ نموده بکشته ساختن آن فرمان داد و فرمان بران حسب الحکم تقدیم رسانیده آن میدان را مانده عرصه امید و مسع گردانیدند و پادشاه عالجیه یکد و بیفته بکاسب ناخن و بیقرقی انداختن پرداخت و از اصفهان بحدان شایسته موسم تابستان در صید و شکار و کشت داشت و مرغزار بپایان رسانید و در فصل پاییز دامن کوه الوند معسکر حضرت اثر کرد و دید و وارد وی ظفر نشان از آنجا متوجه دارالملکت و از بایجان گشته ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور باین سخن شهر پرده افشاند و کمال نشاط و انبساط لازم نیاز و شایر بجای آورده برسم افعال و دولتهای ظاهر ساختند حضرت شایر محضوف باصناف الطاف الهی روزی چند در آن بلده بعیش و طرب اوقات گذرانید آنگاه بجانب خوی توجه فرمود و در شتا راه مزاج بپناهج امیر محمد الدین زد که از پنج اعتدال منیع اعتدال اشغال نمود و الهاب انشای تناسبات حیات بجانب و کالت آید و در بوشه مرض بکشد و اشتداد حرارت البراق قوی محو که را ضعیف ساخته آنجناب را از پای در انداخت و ملطیف غذا و استعمال و اصلاح فایده نداد و آن امیر فاضل بصفت بناد پس از وصول بباغ خوب که بچشمه شسته بپایافته و در بیشتر فرخی تریز است روی بجنبه المادی نهاد و پادشاه و الی اثر در انصاف



آن خدمتکار اخلاص آثار خزان و حال بسیار روی نمود و روح شریفش با نجات کلام و اطعام فقر و انعام شاد و ساخته جسدش را بجانب نجف روان فرمود و بعد از  
انقضاء ایام تعزیت آنجناب صفای طوینت میرزا محمد صفهائی را بقبول منصب و کالت سرفراز کرد و ایندو بجمالدین ثانی لقب داده راست اعتبار و اختیار  
بفرق فرستادند و رسانیدند تا می آمد و روز او را در کان دولت را بنامش مأمور ساخت و سرانجام امور ملکی و مالی را برای صوابنمایش بازگذاشته و او را بزرگای لطیف  
و ضایعیت بنواخت و بجم بیک ثانی نیز میری صایب تدبیر بنیبت بود و در ایام اقتدار با صغار و کبار روزگار برنج عدالت سلوک نمود بعد از آن  
پادشاه پهلوان کمان از خدمت الوی طهر عطیه بجانب خوی را فرستاد و تا وقت پوریش شروان در موضع نزاع ولایت اقامت داشت و در آن اوقات میرزا  
بیک علی ثانی که از سربازان و نوابستان کشور گشتا بعلو قدر و خود اختیار ممتاز و مستثنی بود و بعضی ارجای ششم گشته و سعادت امیر بخت الدین ثانی در دولت  
عالم ثانی را بدر و نمود کشتار و در بیان توجه موکب طهر نشان بولایت شروان گشت ثانی و مراجعت کردن بعد از  
حصول امان مالی در سبادی فصلی و اوایل نستان و بیکهای وی که عارض جوانان مگرو و و جنان بنفشه جوانان فرشته جوانی بنوی فری کردید و جسد  
خویش را بستان خانه مدی شافیه بجانب سحاب بر شوک کشید نظم کلکونه عارض بیان شد از باد خنک بنفشه ماند و خورشید پرچم شکردی جوشن رنجاب  
بر افکند پادشاه صاحب تائید شنید که بختگاه گشته و دیگر شروان را بستان طینان را فراموش شده و با سطر طالع متین و اعتماد سپاه جلالت این سلطنت  
و استعلا این لوح خاطر نگاشته و در او اباج و خراج تعادل و اجمال نماید و او را بختنیم و احترام بروی اطمینان بستان پهلوانان مملکتش را بفرخته رایت  
سرور می نمود و چنان جهان را دوری بخدمت خاقان با تخت و تاج مکرده رنجوت اداء خراج بناد علی بداد گشتا بظهور اعظم جرم فرمود که نوبت دیگر  
رایت بدایت آیت بجانب شروان را فرزند و آنولایت را در خیر تحمیر کشیده چنانچه باید و نشاید بنادیش بخشاید و پادشاه با وجهه ترحمت بود  
و بجوم خود برف و سر مادر او اسطه ششم عشر و تمامه لو اکو گشتا بدلت طرف در حرکت آمد و فوجی از امرامو بوج فرمان اشرف اعلی شیر میرجو  
شاخته بجهت عبور موکب حضور گشتی حیرت بر بند و چون پادشاه را بلیحا قطع منازل مرا حل کرده بخار آب رسید و از آن پل گشته آواره و وصول سپاه بچرخش  
رعد خروش در بلاد شروان منتشر گردید و بختگاه از سقا به خنرو دین بنایا بقتاب واجب دانسته در مکه بفرستاد و نواب کاسیاب شایب ازینین و قوف با  
بعضی امارکان دولت را بجانب شامی فرستادند تا آنولایت را بصلطه نمایند و آنحضرت بختن بجا بون توجه با گوشه که توالت آنحضرت ابدام اطاعت و بختگاه  
موکب طهر شفا را استقبال کرد و با صنف لطاف اختصاص یافته مقالیه شرو طعه بخدمت آستان سدره مقام سپرد و پادشاه کامران از باکو بشماران  
رفته ها که آنولایت در سلوک طریق خدمتکاری اقدار بشو بوده که توالت آنکو نمود و بغایت ضایعیت شایب سرفراز شده و پاینده و مونسش در افرو و  
برین قیاس اکثر حکام قلاع و بلاد شروان بدرگاه سپهر اساس سیده در سلک سایر خدام عالی مقام نظم گردیدند و منظور انظار جسم و الطاف گشته  
فرق افتاد و مهابات با وج ستموات رسانیدند اما کو توالتان طعه در بند یا با حلقه و محمد بیک پشت پندار بختانت آنحضرت استوار نهاده با آنکه خود بخت  
نیاید بیکیش نیز فرستادند و پادشاه کامران در بند قلع افکند بلند شده عثمان بکران بالصبوب لطفاف داد پس از وصول به بقصد طرف و جوا بختن  
حصین که بروایتی از آمارا سکندراست بر امر اجمشت آیین و غار زبان طهر قرین قیمت نمود و هر کس بود چل خود فرود آمده صدای کور که و نیز با وج کوره انبر رسید  
و خوش مور و نامی درین بنیان حصا کرد و در امتززل کرد ایند مع ذلک مخالفان حیره سر در مقام مدافعت پای ثابت شترده دست ماند و خن  
بیر و نسک بردند و غار زبان عظام نیز عتاب سهام خون اشام بقتله صید مرغ روح مخالفان را از میان کمان پرواز داده آنچه کمال جلالت بود بجای  
آوردند تا چون آنقدر در متانت میباید است که دایره سور که مثالش با منطقه البروج دست نصبت در کردار و و لکنر حصین بیدایش رخت عقده  
مستد بر این چشم در می آرد ساکنانش در وقت جمیع ذخیره دانه از سبله فلک تو اند چید و قاضانش بهنگام احتیاج کوشش حل از باب عتاب کباب  
توانند کرده اند نظم لکنرا و هست زبان جلدن آمده با ناه و سواد سخن خندش انعمی بجای رسید که آن کاو زمین شد بدید فتح آنحضرت استوار و استعلا  
جنگ و پیکار تیر نیز برفت و پادشاه صایب تدبیر در حل آنقدره تا آنکه بود بختن این چنین جنگ را فرمود که بختن بختن استعلا نمایند و آنحضرت آغاز کار کرد  
در عرض بخیز و دانه لغت ببروج طعه در بند رسانیدند یا احمد و محمد بیک و سایر باالی حصا چون حال برینوال دیدند و دانستند که هر چند در حرا  
آن موضع سعی نمایند بوج کمره که بختان نفع اندک ناس من رحمة فاحسک لهما با ناه و شایه طهر قرین بران حصین سبیل خود بدیافت لاجرم بدست غریز

دوازده ذیل طاقت حسروانه او کجاست زبان طلب امان کشودند و وی متوجه شد که عالم پناه آورده از لطف شامل پادشاه عادل الهاس عفو نمودند و  
 با جمعی رحمت انحضرت در متوج آمد و صحیفه جبراییم آن زمره را از نفوس زلات پاک ساخت و همه بیچون عایت پناایت گردانیده ملاطفت در بندر ا  
 در کردن مضمون بیک انداخت و بسیار مواضع شروان به لایه بیک تفویض نمود و حکم بجا یون شرف نهاد و یافت که نفس معطر سلطان الاولیا و بر بان الاقبیا  
 شاه حیدر را که آن عایت در دیار تبرسران مدخون بود و بجزر شده اردو پیل بعل کشند و زمره از خواص نایب که سلاطین پناه ده مذکور هستند انحضرت شده  
 حیدر انحضرت بعد از انقضای سبب و دو سال از قبر سر برین آوردند و در محله محفوظ بجهت حق لایوت نهاد و بهیچر منوره آبا غطاس حال انکه باو  
 استند از مان اعضایی روح افزایش از هم ریخته بود و در یک بشیره مبارکش در عایت لطافت و نصارت می نمود و چون خاطر بجا یون پادشاه در یک کون  
 از قیام شروان و فعل نفس معرون بجهت و غفران فراغت یافت بهمان غم مرا جعت جرم فرمود و انجبر جاد که شسته عنان جواد ناری را و بهیچ  
 قراباغ ازان یافت و بقیه ایا م شادان موضع فرج افرا که زانیده در او ایل فصل مبارک میبارد ای تبریز ریاحین و از بار خورشید شال متوج بیت انش  
 خویش گشت متوطنان تبریز بسبب وصول مکتب طغر شار شاه فلک اقتدار سرت بسیا را ظاهر کرده نایب دکان و بازار را آفرین بستند و چنگش  
 و طرب ساز و همین مقدم مکرم فرمانفرمای عالم در برم نشاند و خرمی نشند و انحضرت بسط با طعشرت پرداخته روزی چند در آن بلده بدولت  
 و اقبال بگذرانید انگاه بیلیاق سرپون مده در مرقداری هست انارینزل کردید و در آن بهار پادشاه فلک اقتدار بقاعده انهار در آن انکند و متنا  
 کا بهی در برم خرمی نشسته کام دل از دست ساقیان بهیسا عرض بهادر کشید و ایجا بارتخت عدالت و رعیت پروری برآمده عیانت رعایا و  
 عجزه را بکفایت معرون میکرد و ایند و در سوم تابستان که انبار باغ و بستان بهر شبه کمال ترقی نمود و حرارت هوا چون دولت شاه منظر کوارمان زبان در  
 افرو و انحضرت عازم سلطانیته شده همه مصلحت پوش خراسان با جمیع لشکر باقران داد و بعد از طی منازل در انک خرقان منزل ابدال فرمود و  
 روزی چند توقف اتفاق افتاد آغاز و استان **سرخ خراسان** فرزند کان اعلام مکنه دانی و برانند کان اورنک کنجانی برین دقیقه  
 عادی و ازین دقیقه واقف خواهند بود که دولت ابدی الاصلان شاه بوده و حصال اخاصیتی است که هر صاحب توفیقی که از سر صدق قیامت و صفای  
 طوین روی خلاص نیاز با حیات استان اقبال طراز آورد و از پر تو افتاد ملک لی انبار نهال آتش سایه گشته غنچه تنایش در چمن مرا و بهیچم سرافرا  
 سکفتن کیر و ببر و افرو گشتی که کثرت اسباب جهمت مغرور شد رفقه بودیت در حلقه مطاوعت خدام در که سپهر نزلت در نیار و بانگ زمانای در  
 غنمش از سر بهر دایره انقلاص یافته ریاض کنتش صفت وادی غیر ذی ریع پذیرد نظیر فقره اخرا زین بحر صورت حال محمد خان شیبانی است که بعد از فتح بلا  
 خراسان بجهت مملکت و طاعت ولایت و وفور خیل و خیم و افروانی پناه و خدم و کثرت آلات جنگ و جدال بسیاری موجبات سلطنت و  
 استقلال مغرور گشته بجهت بنو اب سده سده نزلت در طریق فرمان برداری و اطاعت سلوک ننمود و بیعت ظلمت زدای شاه کشور کشای رنگ کثیر  
 سخوت او را از آینه زمانه بصیقل ناید از دی بر دو و محض این مجمل انکه چون محمد خان از قضی کستان تا حد و بهمنان بجزیر تصرف و تخریر او را و اولاد  
 امجاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را از بلاد خراسان متفرق گردانیده را بیت استقلال مرتفع کرد صورت غرور و پندار و نفس استبداد و سبکبارا و بی  
 خیر و صیغه خاطر مرتقم منتقل ساخته با نواب کامیاب شاهی طریق اخلاص و دلخواهی سلوک نداشت بلکه اظهار خلاف و عناد کرده مقابل و متعاند  
 پادشاه غصه نهاده و راهل و اسان پیدا شد از این غافل که باز هر چند بلند پرواز باشد باجمعی بجا یون فرسوده المنتهی بال مساوات نو اندک شود و شقا  
 اگر چه سریع کار بود با سینه قاف ولایت عرضه معارضه ننمود و شاه بکند رجاء بعد از اطلاع بر اطوار عداوت انار محمد خان ده سده نوب  
 قاصدان محمدان مثل ضعیل آلیاب از شنج محی الدین احمد که در میان طوایف انسانی مشهور است شجره لاهجانی و جناب شریعت نایب ضعیف پناه  
 قاضی ضیاء الدین نور محمد زدن خان عالیجاه فرستاد و او را سلوک طریق رشد و رشاد و لزوم طریقه اطاعت و انقیاد دعوت نمود و از انکاب  
 نالاین که موجب اندام مبای سایش خلافت است منع فرمود اما انسخان اصلا موثر نیفتاد و محمد خان بوفور جزو او زبک مغرور بوده قدم در دوا  
 فرمان برداری نهاد و بلکه در آن اوقات که شنج محی الدین احمد لاهجانی از زداستان دکان پایتیه سر عیلمت و جانیانی برسم رسالت آمده بود و میر کمال  
 الدین حسین ابوریذی را متوجه درگاه عالم پناه گردانیده در مکتوبی که مصحوب او ارسال داشت در قلم آورد که چون غم گذاردن حج اسلام

و در خارج سواد خرم یافته مغرب بحسب عراق و آذربایجان بهشت خرم فرمود اعلام نمایند که منزل ملاقات بجا خواهد بود و ایشان را سیاه ملاکت  
ایشان در جوار ایشان بختان بوی نوشتند که مانع خرم خرم نگردد ایم که چه طواف و روضه روضه علی را قد یا تحفه السلام و التیمة بالصوبه و تبرکاتیم  
لایق اگر در استقبال هواکت دولت و اقبال طریقی به حال سلوک دارند تا مرا هم دوست نوازنی و لوازم دشمن که ادبی بدیشان مانعیم و محمد خان آید بخوان  
و بر بصره خطریا خنده در آن زیستان که پادشاه گردون توان در ملک مشروان بود لشکری از راه سیاهان بحد و کرمان روان گردانید با صبی آرد  
و تولایت را غارت کردند و نسبت بر عایا و بچارگان لوانه حیف و نقدی بجای آوردند بنا برین مقدمه در او اسطرر جیش است عشر و شصت که لوی کور  
کشی سائر وصولی حرقان اکلند و موجب عزمان واجب الادمان امر به حکم معراجین و فارسی کرمان و کرستان و لرستان و اوز بایجان سیاه  
فرزوان در روی نصرت نشان جمیع آمدند عزم یورش خراسان و دفع ظلم و جور محمد خان جرم و جبهه استالست امر او نوینان در منزل سلطان طاعی  
ترتیب طوی عظیم فرمان فرمود و استادگان پایه سریر اعلی حسب الحکم تقدیم رسانیده از اسباب جیش و سوار و موجبات عیش و حضور و نعمت که سوار  
صحبت آن پادشاه بجهان بخت تواند بود و سوار بجام گردند و در کثرت و زمین مجلس شیش آیین چنانچه باید و شاید لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند  
و در صبا جی که حسرت و توبت و سوار بزم نصارت آثار ملک دور در ابواب طلعت بایون زیب و زینت بخشید و نفوذ نامحدود و بزم رنار نمود  
ابالی روزگار و نور عطا بای بی انتها محفوظ و بهره و در کرد ایند شاه صایب تانید تخت ابدت و کارانی را ازین مقدمه مکرر غیرت افزای روح  
آسمانی ساخت و امر او حکام و سواران سپاه نصرت انجام بار داده در باب یورش خراسانی و محاربه محمد خان شلبانی فرقه مشورت در میان  
انداخت انجاعت متفق اللفظ و المعنی آنقدر متعرون نفی و ظفر اسفوسه شمرند و شرط دعا و ثنا تقدیم رسانیده همچون این مقال بر زبان آوردند و گویند  
که ای شاه دین پرور سرفراز خدیو جهانگیر که سرفراز قضا با در بر طبق رایت ام خلال غنایات تو ستندام قضای فلک تنگناه تو باد کرام ملک سوار  
تو باد و بفرمود ای شاه فرزند بخت کسی نیست شایسته تاج و تخت چه جای خراسان تمام جهان طفیل قدم است بود بیکان را انجمن و در جماعت  
همه بند کانی طاعت که از برایم کیسه که بنگام جنگ شود و شست کربان پلنگ بسیر خجسته چون شیر زور آوریم چو روباه او را زخم بر دریم  
خوابین نیست ما را مرد که که باندیم در خدمت جان و سر و هر یک از امر او و کان دولت بقدر گشت و طاعت لوازم نشاء و پیشکش بجای  
جوانم شیر خوار بر طبق عرض نهادند و کلا پایه سریر اعلی موجب اشارت علیه نامی حکم و نوینان و سواران سپاه را در موضع مناسب نشاند و صلاهی  
عشرت و عیش در او انداخت و جیش عقیق و شش چون جام زرین قباب و در بزم فلک آغاز کردش کرده جامه های ترقیق پیش لبان ساغر عیش بلال بر  
محل تولایت و تیار بزم دوران بجای آورد و نظم بزم خسرو عالی مائر شراب روح پرور گشت دایر زجام کام بخش خسروانی جهان کنه را نوشیدند  
نوازی فی صلاهی عیش در او لب ساقی ز کام دل خبر داد و سرود و گلشای بزم شای بر قرض آورد و از نه تابماهی و بعد از کشیدن طعمه فراوان و  
فرانجام آوردن خمر و دستار جوان دست در بار و دل در پادشاه صاحب اقتدار آغوشش کرده اشارت فرمود تا خدام و درگاه ملک شام  
از ایشان بدین بن مرصع لجام بشیر لای مذتب مصری نیام و کمرهای مزین بدر و کمرهای مزین دودی دولت اثر و دکلمای عمل فرنگ و قبای  
و بای رنگارنگ و نفوذ نامحدود و جو ابر و اهر آنچه بخیل تحلیله ادان بویات بایون بود حاضر ساخته و مجموع آن نفایس اجناس و اموال مجد و قیا  
را بر حاضران منت نموده سرشار و مهابت آن زمره حق شناس با وجیموات برافروختند و خوراک نام و احسان آن پادشاه عالیشان و در آن  
بهشت نشان بجای رسید که یکی از عظمه نوینان بعد از تحقیق و تفتیش آنچه بخشیده شده بود مبلغ بیست و سه هزار تومان برتری جمیع گردانیده خا که اگر  
نشان در شود بودی از بسیاری بذل و جود این مهر سپرد و دخی خجسته بر زمین آورده ترک در دشتانی که اگر کان بدیشان این بخش خسرو و شکستش را  
معلوم نمودی از غایت رشک بجای اعلی خن و در دلش کرده بسته و بگوید و احوال خنمندی مبتی کرد و دست بزرگان باشد و دست خدایگان  
و چون جیش خورشید از پشتام و رواج کفاحم آن بزم فرخ انجام سرگردان گشته در نهانخانه مغرب میل شراحت نمود و بر یک از مجلسیان از جام شام  
شاهی سرست و ساغر غنایات پادشاهی در دست خنم شاد و خرمی بر سر و جلعت افشار و دست کامی در بر نقد مرادات در استین و مرکب طاعت  
در زیرین بجای منزل خود و توجهنود و شاه علیجه نیز نگاه خاص تشریف برده در غایت خواب و اسراحت فرمود و الحمد لله الملك المعهود و الحمد لله

[illegible]

تو بختی سرفراز کرد و آن را بطاعت خویش بخواری سزاوارا خداوند بختی آل حیدر حصو صا این امام شریع پرورد بیدایت بخش از باب چهارم کرامی در  
 کهر از کاهم که بر اعداء دین فروزیم ده ملک سرودی بهر ویم ده پیغمبر نیک ظلم از دیر ز دای بعد لم حکم عالم را باری و پادشاه کشور گشا  
 فراغت از رسم مناجات و زیارت سادات و نقیبه و سده آن سده سده انمار اصفوف صلوات و انعامات مغفرو مباحی ساخت و دوز و  
 مستحقان رسانیده رایت نصرت است بصوب سرخس را فراخت و چون بوی اولایت از غبار موکب سالکان طریق بیدایت میر نکشت بنا  
 بر آنکه در و غلگه کشیده بود و راهی طریقه حدیث کاری و فرمان برداری بجای آورد و در از عرض سپاه طغریا اما ان یافته بخار مذهب علیه تأمل  
 کردند و پادشاه مظهر لو از سرخس دانه تحریک را با فوجی از لشکر کشور گشا برسم مغلطاجان مرو فرستاد و در وقتی که او را اجازت میداد بر طبق  
 حکمهای یونان باب الدول همون بر صمیمی فیض شیر فرمان فرمای و بی سکون فروغ این معنی بر تو انداخت که دانه تحریک را بر سرش شید خا بد شد بر زن  
 الهام بیان گذارند که دانه تحریک را بخوار اندید و چون محمد شیبانی خان از قریب وصول مقتدره خود مظهر نشان و قوف یافت جان و فایز را قریب  
 بی را بهی کثیر از لشکر قیامت اثر از بکت استقبال ارسال داشت و در تو اخی قریه طاهر آباد تلافی فریقین دست داده محاربه در غایت مصوبت  
 اتفاق افتاد و چنانچه لفظ کو بر نشان پادشاه عالمان گذشته بود و در خم تیرگی از اوز بکان شریک دانه محمد شربت شهادت جیش مع ذلک غازیان  
 عظام یعقوب دولت پادشاه اسلام رایت تقوی بلند گردانیده فرق اوز بکت را که جزیه شده بودند بدرون مرو و داندیند و معارف آن کمال  
 اعلام جایون شاه مرقومی حصول یز و حصول بر بلا بر مراد انداخته عساکر فیروزی تا در اطراف آن بلده قیام کرده و حنیه مرتفع ساخته و اتحاد  
 و محاربه نموده بر تیب سباب قعه گیری پرداختند و محمد خان ابوباک هم مصبوط گردانیده بر برجی یکی از اعداء بزرگ سپرد و خاطر بکسین قریب  
 واده و در باب محافطت آن حصن حصین شرایط مبالغه بجای آورد و اگر چه تخییر آن خطه سپاه کشور گیر را بکلیت سلطانیه سمت قریب میگرفت اما بنا بر حلاطم  
 طغ شدن همچنان صف بکین حکم جایون بر حضت آن امر مطلق نمی پذیرفت و در اکثر آن یام فوجی از غازیان عظام مستعد قتل گشته نزدیک بار  
 مرویشا فتنه دار شهر نیر طایفه بیرون آمد و غمان میدان کارزار میتافته بشیر اوقات بدو تر مهو و جنود مظهر و در نصرت و فیروزی میسر گشت  
 و در هر معرکه فرق ازاد و بکلی گشته گشته دست قضا بساط حیات ایشان را در میوشت چنانچه عادت زمانه است که بعضی از غازیان نیز از  
 ساقی اجل جام شهادت در میکشیدند و اجبا تا جمعی اسیر سرچشمه تقدیر شده بکیم محمد خان قتل میریدند چون چند روز عالین بنو آل گشت بمن تدبیر چنان  
 قدوه آل مظهر بجای صورت فتح جلوه کر گشت کفشار در بیان وقوع جنگ سلطانی و طلوع نیر مظهر از طبع آمانی  
 بر مرآت طبایع ملک از تعاج و مشکو چنانچه خورشید شعاع صورت میخی عکس پذیر خواهد بود که نهال اقبال بر صاحب شوکتی که با شعلات رایی میر  
 نشو و نما یافته مقتضی فحوائی کاشا کوکب در پی بو قدس شجره مبارکه نفع حال و حجت مال و شود بر این آیه تحت بلندش بنوار فیروزی انار بیدای  
 کموره من بشاء ساحت عالم را منور سازد و پایانه کرانای تخت از جبهه نشان را داند غنایت استند و الله بیدای من بشاء علی صراط مستقیم میرفت  
 برافزادگاه از شعله بشیر ایدایش بر طبق کفشار بخت تحت ظلال السیوف ریاض تناسلی و لایمی دین و دولت سمت نصارت کرد و گاه از آنرا  
 رایی صابت نمایش موافق نص و ارسلنا علیهم رحما صر صراحتیه خرمن عمر و زندگانی اعداء ملک و ملت کرد و داشتند بر الترس فی یوم صف  
 صفت ببا منشور اندیز و مثنوی بود و ظاهر فروغ این معانی که باشد مایه کشورستانی کمی بشیر ارباب جلالت کمی تدبیر صاحب سعادت  
 توان ملک جهان را کرد و تخییر کمی ازینجه که از حسن تدبیر فروغ تیغ اگر چه خصم سوزاست شعاع رایی هم عالم فروز است جوانی بخت را از پای  
 شات ملک اندازی میراست چه خوش گفت اسخندان همروز که بودش ملک شکیں روح پرورد بشیر یکی صد توان گشت برای لشکر بر  
 بکلی نیست و قدح و المنة که حقیقت میخی از لغات رایی صایه شاه دین سپاه همواره بر پنج دلخواه تحقیق می پیوندد و حقیقت این دعوی انرا قی  
 تدبیر ثاقبه آن پادشاه بکند جا به پیوسته نزد اصحاب لفظه و انباء و باطل و جهی طایر میگردد و نقش هر تدبیر که اندر برای سر انجام امور ملک و ملت بر  
 لوح صمیمی نگار و موافق تخته تقدیر می آید و صورتها بر اندیشه که در باب انده ام بجای تقدیر زندگانی اعداء دین و دولت بر ورق خیال مصبوب  
 مطابق اقتضا قضا بیناید نظم هر چه پیش نقش بند بر صمیمی از قضا بنود و جزان صورت پذیرد و آنچه تدبیرش کار در ورق راست آید تخته تقدیر حق





در شهر یزد به پیران فرستاد و در طی مسافت طریقت سلسله داشتند چون نزدیک بقریه مجوسی رسید امیر بیک مهر دار حسب الامر غلام بصیر فرستاد  
الخطاف داد و محمد خان بجزو مشا بدو بهیمنی مسرور شده بدیدن بیکر نظر امیدوار گشته در درفش از پیشتر پیشتر بخت فرمود و بسایان برق باد از سیه اج  
نگه داشت و از غصه خون گرمی به یون عسی ان بگوشتن و بهوش گرام غل از استماع ندای اندوه فرای آن بدو ایوم عسیر غایت ذابل مبت ازان بجزیر  
کا مذران دار و کیر بسیر چو تکر کرد و اسیر آتاپادشا مظهر لو اسیر رسیدن امیر بیک بکوب استرف علی از قرب وصول دشمن مخدول و خوف یافت  
با سته چهار هزار سوار از امر اعظام و قوی چنان بهرام انتقام که در آن زمان ملازم رکاب طغران بود و دغنان سمنگ کتی نور و الخطاف داد و نای  
شیر شیان کرد و ی بصیر بجزیر و اسوار و پادشا باریک پیر و از که کنگار کجنگ و بهیور آسان شمار و روی بطرف دشمنان نهاد و مشونی چو شاه جهان کیر  
مکان جزایقت از جرات او بنگان بفرستد پای مظهر در رکاب روان گشت سوی عدو کامیاب لوای بهایون خلعت سالی شد فروغ  
میش عالم آرامی شد بهین و بسیار شده زرم خواه شد آراسته از سران سپاه بسیار می شوکت غازیان قوی شد و بار و می شیر شیان یلان رزده  
یونش اسن جفا بدل حله حاجت ال عبا پیشین پس موکب ستمدار نهادند و جانب کارزار سنان یلان فتنه انگیز شد بطعن مخالف زبان تیز شد  
بر آمد همه تنها ازینام چو خورشید از طارم نیلغام و در نوای مجوسی تعارب فریقین بلباقی انجمیده از بهر و طرف آواز فیض و نای رزین بلند  
گشت و صدای کور که و سورن از دوزخ سپهر برین در گذشت نظم دم نای بر شد برین بیکار و زان با دنگست بر سده شاخ شدن صورت  
فاز گزندی که سرافیل را و د شرمندگی کرد معرکه بزرگ با وج خلعت تیز کرد و رسید و غبار سم سوزان کینی چو زدن غبار چنار آفتاب کرد و بد نظم  
چنار سپهر بر خلعت بر دراه شد آراسته چهره هر ماه چنان تیز شد هر عالم فروز که شد آب نوسی چو شب عاج روزه غازیان عظام نیر نای  
اندام بر دست گرفته روی بدشمنان آلوده و دوزخکان بهرام انتقام بهرام خون شام برزه گمان نهاد غزم زرم کرد و از اینجا بکتاب سنان  
غازیان موکب بهایون نایره خون آراسته یلان دلبران میکش و از آن طرف بیکان دل نشان سپاه محمد خان بر بدف سینه سجنان آمده نقد جان با  
فنا میداد نظم زرم غازیان موکب شاه مدو آتش خون دل از چشم به خواه نیکان خدنگ جلیش غانی سر آمد بر جوانان زندگانی و در آن  
اشنا که بهاد حمله بر بران بشیه بیکار و سته صد مه سنگان در بایم کا زدن آتش قتال اشتغال یافته خرس حیات البطل رجال میوخت و قطرات خون  
از تیر و تیغ همچون باران از جوف میخ فرو باریده و در فضایی معرکه عفو و لعل با قوت می انداخت شاه کیانی مضاف حیدر القنات شمشیر ذوالفقار  
او صاف ازینام انتقام آخته بهین شجاعت کامل و نایافته شامت شامل جواد تیز فزار دلدل آزار جای برانجخت و بر قبضه کمر حصم بد کمر ناخته حکم  
خون جی از فتنه بعینه و زبکته را با خاک راه برانجخت ننگ نسان کران ننگش اینک بر کس نمود گشتی جانش را در کرداب فنا نداشت و صاحب  
شمشیر صاعقه بارش بهرق بر کس سایه کسره کالبرق افاطه لباس و جوش را سوخته خاکستر ساخت نظم چو شاه جهان کیر حیدر مضاف بر او پیشتر  
کین از خلف بر کس زخیل عدو و نهاد زمین را خون سرش زنگ داد و تیغ بای جان کرد جام تو کفنی که شد آب شیش بدام بهر بود که ساق  
کری ساز کرد سنان را چوستان سر انداز کرد و محمد خان بیانی ارزوی اختیار یا اضطرار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشته چکی در پوست  
که از شت ضربت حسام مغرک کاف بهرام شد به انتقام خائف شده سپهر زین آفتاب بر سر کشید و از کشت آید شته سهام خون شام  
سیرخ تو هم نموده در بس کوه قاف پنهان کردید نظم زاده شد ناوک جان کاز خلعت خواست از پر دلان زینهار زالماس نوک بشت  
تیز بهوا گشت پر ویزن فتنه پیر سپید و شمشیر الماس کون چشم زمانه ببارید خون آزار لا مرا بچه لوای جهان آرای شاه کور کشامی را خیز  
سعادت فتح و فیروزی بهار نه دست داد و نوای فتح افزای و نصیرک الله نصر عزیز اکوش بهوش پادشا دین پناه رسیده ندای قدس  
تد میرا در عالم افتاد و جنود شقاوت و رود او زبک پشت بر معرکه تیز کرده غمان بودی کریم خطف ساختند و دلبران لشکر نصرت یک  
ایشان را با قافیه موده اکثر کجنگان را بر خاک بلاک انداختند و از جمله مردم خراسان امیر حلال الدین مجتهد کلاستر سیه غیاث الدین محمد  
باغبان با خواجهمزالدین حسین دیوان و خواجهمزالدین مروی با جمعی کثیر از مردمان داخل مردمی بودند که در آن روز بهو لنگ بر خم تیغ و سنان  
غازیان از عالم غفلت بیدار و جان و فامیرزا و قهرنی در چرخه بیدار بیکر دیدند و حکم فرمان قهرشای بعل رسیدند و محمد خان و درین فرار از قات

پیشتر

از غایت سیرت و انصاف و در نواحی سید ابابکر صدیق علیه السلام که ملازم کرباب او بود و اسب در چهار دیواری راند که راه سپردن داشت و بود  
سلطان با جوی از غازیان آن محوطه را احاطه نموده دست بانداختن تیر برآورده و از بجان برزبر یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست  
و پای سواران هلاک شدند چنانچه بعضی که نفسی چند از حیثات باقی داشتند پابر بر مردگان نهاده سپرد دیوار آن محوطه بر می آمدند و ایشان نیز  
بصرب تیغ تیر غازیان از پای و کلاه افتادند و چون تمامی انقوام شریع عرضه نیزه و تیر کشته شدند بعضی از غازیان به کرباب جایون در میان کشتگان محمد  
خان اطلبیده او را در میان محوطه در شیب چندین جوی غلیظه یافتند که بجهت افتادن کرباب که نیکوکاران بر بالای او نفسش منقطع شده جان بقا بقا  
سپید کرده بود و غازیان عظام سریر که از غایت سخت غیر خود هیچ سرور و بر قابل منسرمند است از بدن جدا ساخته زو پا و شاه ظفر  
پناه برزد و در پای سینه جهان پایش انداخته لوازم دعا و شایبای آورده و از آنحضرت بجدات شکر آهلی و لوازم حمایه جناب جلالت شایسته  
قیام نموده مذکور و صدقات بار بایستحقاق رسانید و امیر بیکت موصول بعضی دیگر از شیران پیشه یکدیگر را که در آن مهر که آثار جدات بجا  
آورده بودند با انواع الطاف تقو و مباحی گردانید و حیات و یراق محمد خان شیبانی و امرا و ارکان دولت او را که افزون از چند و چون دنیا  
از استیفا و محاسن ذوق و فزون بود بغازیان عظام مسلم داشت و بر غایا و موقوفان مرو شاه جهان رحم نموده از سرهای کشتگان سنار بار افراشته  
خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بر درگاه محمد خان منصب اشرف دیوان مشرف بود بلکه در سر انجام ماموریت ملکی مالی از روی اقتدار و اعتبار  
دخل سپرد بواسطه مساعدت بخت و طالع و آرزو و در موقوف داشت چون خبر قتل خان خود را شنید و بخدا ممتن بود که کورستانی از کجی که  
مسعود ثانی توسل حبه نفس اخلاص نواب کامیاب بر لوح خاطر نگاشت و امیر نجم الدین بنیانه و خورشید محاسن اخلاق و مکارم اطوار او عرض  
نموده زبان شفاعت گشوده خواجه محمود دجبان امان یافت بلکه پسران ایام آفتاب طافت پادشاهی از مطلع رحمت نامتناهی طلوع نموده بر  
و جنات احوالش یافت و در مصیبت و صاحب دیوانی دخل کرده پایه قدر و منزلتش بلند گشت و در محاسن خاص و محافل اختصاص راه  
یافته مرتبه اش از مراتب سایر درزاد گشت و احمد بن الملک الحمود فی کل ضال و الصلوة علی صاحب لواء الحمد و آله ذکر رسیدن  
بشارت فتح و ظفر بردار السلطنة به راه و منور شدن آن بلده از فروغ ماهیچیه ریایات نصرت آیات چون ماهیچیه لواء  
فیروزی مناصب پادشاه سلیمان مراتب در عرصه مرو با وج سهرنج و نصرت رسید و صرصر گنبد و او بار بر علم دولت و اقبال محمد خان  
شیبانی و زید و سنگ جمعیت فرق او زبک متفرق گردید شیبانی آستان سلطنت ایشان به وج فرمان واجب الاذعان فخرها با مقام بلاغت  
انتمار صحایف الا و دانشا گشته و مصحوبان بچایان فر میر باطراف ولایات عراق و عجم و فارس کرمان و آران و آذربایجان و شروان  
و مازندران و خراسان ارسال داشته اند آنچنانکه علی جان بیک که از جمله ملازمان ملاطوایف انسانی امیر نجم الدین ثانی بود بجا نب و در سلطنة  
براه توجیه نمود و در شب نهم ماه مبارک رمضان الذی انزل فیہ القرآن نسایم آن مردگانی بر حسن آواز آمانی هروی و زید و عجم و مرو  
حوایان پادشاه صفوی بر کتب امیه سلطنت غار نهاد و دو حاقبال بجان خاندان مصطفوی بر جو مبارک مقصود میوه شادمانی بار داد بلیت ازین شایسته  
خدم که ناکمان آمد نیز در جان عین گشته شادمان آمد و صبح روز دیگر سادات و موالی و اعیان و ابایی مانند جناب شیخ الاسلامی سید  
المله و الدین احمد انقزانی و امیر نظام الدین عبدالقادر مشهدی و سید عیث الدین محمد بن امیر علال الدین یوسف الزامی و قاضی صدیق  
محمد الامامی و قاضی اختیار الدین حسن التبرتی و غیرهم در دارالسیاده سلطانیته هرات و مشکین و ساوری مجتمع گشته جمعی از ایشان متوجه استقبال  
بیکت شدند در آن شانزده از مردم او باش و طالبان فتنه و پر خاش بجوم کرده با بیتهای کشیده بان فتنه درآمدند و محمد لکور را که شخته  
شهر بود و محمد علی عسکر که با مردم بر وجه احسن معاش می نمود در حضور اکابر بقتل رسانیدند و مواد آشوب و غوغا در میان آمده قرب صد  
کس از جماعتی که اندک فتنه بقوم او زبک داشته گشته گشته و در نماز دیگر بجان روز عتیقان بیکت شهر رسیده غلایق یا غوغا و جنایات  
شایسته سوال امیدوار گردانید و اهل فتنه و فساد را تسکین داده فتنه بجایون را که با هم هروی و صد و یافتنه بشارت و اعیان رسانید  
روز دیگر خواص و عوام مسجد جامع شافعه حافظین الدین زیارتگاهی جهت خواندن فتنه شایهی بر منبر آید و آن مؤثر و مؤثر و در آواز خوش

و چون دکنش قرائت کرد اقامه و جود و تعین بخاری که در بای میسر بود ندلب بعضی مخالفان شاه مردان علیه التیمه و الغفران بخود و سایر ان میو اخذ شده  
 هم در مسجد بزم تجمیع قیام نقد جان بقای بعض ارواح سلیم نمود و ازین بسبب ربعی تمام برخواطر فرق نام استیلا یافته اند مسجد متفرق گشتند و بعد از آن  
 ایام ایالت مرو شاه جهان بده ده بیکت مطلق گرفته اعلام هدایت اعلام از خطا بر آن بلده بحاجت دارالملکت خراسان در حرکت آمد  
 و کشتن جناب سلطان سیف الانامی خواجہ مظفر بیکجی آن بلده فخره رسیده در بابکست حالت اکابر و اشرف و تقویت ملت شرف و دودان  
 عبد مناف نشانی که از قصد رعناست و الطاف صدور یافته بود رسایند و در جمیع مسجد جامع تشریف برده پیش از او از نماز امیر صدر الدین سلطان  
 ابراهیم امینی بر سر بر آید و آن فرمان واجب الاذعان را خوانده مضمون بصدد مقرون آن موجب اطمینان بر خاطر اکابر و اصحاب گردید و گاه بر  
 اشارت جناب سلطان و اتفاق سالکان سالکات سلما فی عالمیاجاب نقابت پناه حقایق دستگاه امیر جمال الدین عطار الله سلمه الله و ابقاه مبرین  
 صعود نمود و خطبه فارجه را بذكر مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشره و اسمی و القاب قده و اولاد خیر البشر صلی الله علیه و سلم طاعتت و شمس العمر  
 بسیار است و غلغله تنینت و مبارکباد و انجیب و راست جهان و جهان جهان برخواست و در نصف ماه مذکور مظهر مرحوم رحمانی امیر نجم الدین  
 ثانی و خواجہ جمال الدین محمود ساخرچی بود و همراه رسیده سادات و قضاه و علما و فضلا مرسم استقبال بجای آوردند و لوازم و عطا و شایسته تقدیم  
 رسایند آنچه نوشته و مناسب و انستند و شکست گردید و امیر نجم الدین در باغ سعید فرو داده و خواجہ جمال الدین محمود نصیحت نامه نرود و خواجہ  
 خرد که تا آن فایت در قلعه اختیار الدین مختص بود و ارسال نمود و او را بر تکریم و ولجج امر فرمود و خواجہ خرد و انجنان را بسمع قبول جامی داده اند  
 قطع سپردن خرامیده و بدست غمرونیار و در امن دولت امیر نجم الدین او نیخته در سلک سایر ملازمان ایشان منتظم گردید و کوته احوال حصار  
 الدین در عهده و مس بیکت نگه داشته مقارن آن حال خبر قرب وصول پادشاه در مسکون شروع یافت صنایع و مخترعات با دین بستن مشغول نموده  
 فروغ محبت و شادمانی و خجاست احوال بکنان یافت و در صبح روز نهم اکابر و اعلای و اصحاب مجد و معالی بلکه اکثر خواص و عوام با بشمار  
 تمام موبک گردون حشام را استقبال نمودند و در حد و چشمه خیزد و ک از غبار سم سمند سیسی نوز و دیده بخت هر و یان روشنی یافته جلالی  
 و اطاعت برخاک راه بودند و پادشاه علیجا بچشمی که هرگز نظیر آن بنظر هیچ دیده و رمی در نیامده بود و از راه که چرخیان با ن سیاح جهان را را  
 خرامیده نزول اجمال فرمود و بنگاه عاقان منصور این مقدمه بیاون عزیزت فرامی سپهر و طمون گردانیده به تهدید بساط عدل و انصاف و  
 رموز مظلوم و اعلاست حکم نمود و توأم سر بر خلافت مصری شاهی در دست خود و السلطنته همراه شرف قرار پذیرفت و از ششده نوزاد عدالت نامت  
 روضه امید سالکان طریق دوتوایی سمت نصارت گرفت نشنه لبان بودانی مرادی از شجاعت محاب کمر بست افتاب حمزه مالک  
 رقاب سیراب گردیدند و مستقیان فیما فی جور و بیدادی از فیضان غلام عدالت و احسان فرامی کامیاب شرب کامرانی و اقبال نوشیدند  
 سادات عظام و علما و کرام و فضلا لازم الاحترام بقدر مدارج و مراتب از یور فالکات خطی تمام و بهر لاکام یافتند و اکابر بقبایل نامدار و  
 اعظم اقوام ذوی الاقدار که از اطراف بلاد و دیار بدرگاه فلک اقتدار آمدند با در ارات و انعامات سمر فرار گشته راضی و شاکر  
 و مبارکی و شکر و طمان خوشا فتنه و عامه رعایا از الهات شش جور و طغیان بجات یافته در ظلال امن و امان غنودند و کاکه بر ایستخال  
 نایز ظلم و ضلال خلاص شده در سایه اقبال لایزال آسایش نمودند شاعر مذہب هدایت اثار الله معصومین سلام الله علیهم جمیعین و تمامی بلاد را  
 صفت منوع گرفت و رسوم ملت ضلالت اطوار مستبدان بگردان منوع شده ارکان شریعت غایت رسوخ پذیرفت منشوی شاه  
 مالک رقاب خیزانیش حمزه وین پناه حیدر کیش چون بر فراخت رایت اقبال زد قدم بر سریر جاده و جلال از محاب عطا و اکرام  
 شست از لوح دهر کرد و ستم کرد و بنیان عدل و داد بلند و دوخته ظلم از جهان بر کند ناب شمشیر غوغا تیغ جهاد کلش شرع و انصارت داد کرد  
 از ابر دست بجزا حسیب امید را پرازد کوهر مضرب واد و کلکی حکومت بر آه بحسین بیکت للستغنی گشت و امر قضا و فیصل قضایا فوق  
 برابا با دیر غیاث الدین محمد بن میر یوسف تقویض فیت و چون بال فرخ فال شوال منظور نظر لب بکنان ماه رمضان شد پادشاه علیجا بعبیده  
 تشریف برده با داب و سمن از روز سعید قیام نمود و صلوات و صدقات بار بار بکسب تحقیق رسایند و بسط بساط عیش و نشاط اشارت









در ظاهر هم لاله زاری اخلاص است اما چنان کردید و نوا چنان آستان ملک ایشان آن جانوران کجایر بر غازیان عظام صفت نموده بعد از  
 اندک زمانی بیدار گردید و پادشاه فریدون فرجام هم خراسانی فرایان گشت و بدین ستره را بر او عسا که حضرت شکار در غایب و مردم جلالت آثار و بزرگی  
 انکار بر داشتند و در دوازده شبانه روز در میان بان و قهار اندازند جانوران کجایر نیاسودند و چون همه رسیدند بهین دولت پادشاه میوه  
 مسعود را مقرر و خوش جمع آمد که بطور هر چند عین سیریدند غیر شکار و غیره که در آن آستانه نمیدیدند و تراجم جانوران کجایر و بیاض بر شتر رسید که  
 کرک و کوره آمو و شیر چون شکر و شیر هم آنچنان میزدند و شاه صاحب تانیه بخت تنها در شکارگاه تاخته آغاز تیغ زدن و صید کردن  
 کرد و ضرب نیزه و شیر چند کور و غیره بخون ساخته نهایت جلالت سجای آورده و بر اصولت حدیث خمر و لیکت است که در طرف ابرو  
 نیمه است که است و آب و آنکه در پناه پلک است بخیر از سهم نه شاه علیا لکله این صفت است نیست نظم زتیر و نیزه شیر و غیره هم آنچنان  
 همچون شکر و شیر و لی شمشیر و طوغانی آنچنان که از آمیزش تن و روح بکبر بخت و در آن روز چهل و پنج آمو و دوازده هزار کور در ضرب حمام خون اشام  
 و سهام این انجام شاه علی تمام و عسا که در آن احتشام فصل سید حسین و استقام و تو چنان عظام صفت کردید پس از آن دو نوبت دیگر پادشاه بکشت  
 در حدود و ساد و بان مشغولی گشت اولی شانزده هزار و پنجاه و کورت ثانی پانزده هزار و پنجاه و کورت و در این وقت پادشاه پیر خایه غم خیز  
 کور و پنجاه ملک کوینا پنجاه سبوح صیدگاه او رسانند و کورت است و در این وقت پادشاه پیر خایه غم خیز و در آن روز  
 که کور جناب سلطان سیف الانامی از ولایات مازندران باز آمده امیر عبدلکریم و آقا محمد را با مبلغ ده هزار تومان که از وجوه قبل ایشان نقد شده بود  
 بدرگاه پیر خایه رسانید و شاقه را که در باب ادای نوبت میان مختار الیهما واضح بود و معروض نواب بلند جناب کرد و پادشاه محض نواز  
 جناب سلطان سیف الطاف و اعزاز سرافراز ساخته فرمان شرف اعلیٰ نافذ شد که حکام مازندران چند کاهی در اردوی بهایون توقف  
 نمایند و ایشان آن زیارت در ملازمت آستان آسمان بکمان بپایان رسانند و در جمله وقایعی که در بدست قتلان وقوع آنجا نمید و دیگر آنکه محمد جان  
 ایشان آقا سی نجم بیک که در خلال احوال گذشته بر رسم رسالت از وزیر السلطه و الخاقان محمد بابر پادشاه رفته باز آمده عرض کرد که آنجناب کما  
 بلا و ما در راه از راه باد و امراض عظام احمد شکستی او علی و شایع بیک اشتیاق بوده و پنجاه روز در بندار کجایر و باغ راه داده و سر خلاف و در و بنابر  
 حکم بایون شرف نفاذ یافت که نجم بیک با خوجی از قندهار و خاری یعنی فوجی از سپاه قیامت آمد و عازم ما و در راه از راه کشته و پادشاه را که در کایون  
 جوی جان قتلان کرده بود و بگوشتی کرده اند و از آب میوه میوه و پنجاه و پنجاه و پادشاه را از بادیه محالفت بشایع مستقیم موافقت رسد مقدار  
 این جلی جنوخوت پادشاه دوم ایدرم باریه شایع کردید و یکی از بنایر و سلطان مراد نام که از هم خود سلطان سلیم جانشین پدر بود که در محبت البقا  
 عالم پناه کرد و بنا علی بد افرازان شرف اعلیٰ جان گشت که در پادشاهان بایون پویند و نجم بیک با بعضی کز مرا که اسامی ایشان مذکور خواهد  
 شد توجه ما و در راه از راه کشته و پادشاه را که در کایون شرف اعلیٰ جان گشت که در پادشاهان بایون پویند و نجم بیک با بعضی کز مرا که اسامی ایشان مذکور خواهد  
 داشت و محراب که شمشیر و قتلان که مبلغ بیست هزار تومان بود و صول و دهند و ایشان در خدمت جناب سلطان سیف الانامی که صاحب فصل آن است  
 بود و عا کوشا خوان روی و لکاه خود آوردند و بر ضاجی آنجناب و سر انجام آنو به شغولی کردند و ذکر و قیام و محامه باقی که میان طلیه  
 محمد بابر پادشاه و سلطان طلیه از بیک دست داد و بپایان توجه امیر نجم ثانی بجایب ما و در راه از راه کشته و پادشاه را که در کایون شرف اعلیٰ جان گشت که در پادشاهان بایون پویند و نجم بیک با بعضی کز مرا که اسامی ایشان مذکور خواهد  
 صانع بلا و عباد در آن ایام که در آن سلطه همراه حضرتب رایات خطرات شایع بود طلیه از بیک محمد بابر پادشاه طلیه از بیک محمد بابر پادشاه  
 پیشکش فراد آن آستان اجال ایشان فرستاد و طلیه از بیک محمد بابر پادشاه طلیه از بیک محمد بابر پادشاه  
 کشور که تمام عیار نمود و قصد آن حضرت را مشمول تمام و احسان بکیران کرد و اینده حکم بایون بنفاذ و پیوست که آنحضرت از ممالک ما و در راه از راه کشته و پادشاه را که در کایون شرف اعلیٰ جان گشت که در پادشاهان بایون پویند و نجم بیک با بعضی کز مرا که اسامی ایشان مذکور خواهد  
 آنچه بجز بجز در آورده و بر مسلم باشد لاجرم محمد بابر پادشاه در شهر شمس عشر و شمس بال شکر از بیک محمد بابر پادشاه در شهر شمس عشر و شمس بال شکر از بیک محمد بابر پادشاه  
 بختان میرزا سلطان و پس از آنکه در دایره کشت علم حضرت بطرف حصار سیاه و بان بر فراخت حکام آن ممالک حرم سلطان و محمدی  
 سلطان چون از نوبت و ارث ملک جز یافتند لشکرهای خود را فرا هم آورده و خان بکیران میدان کارزار را قصد و در نواحی و خوش و خوش آفتاب در

درخش بابر بی بخارا رسید پس با جمیع اعیان و رعایت محمود دست داد و بمطاعت عاقبت آمد و دست دولت پادشاهی طایفه سلطنت طهرانی  
 شکست بر سپاه او زبک افتاد و حمزه سلطان و محمدی سلطان در معرکه کشته شدند و ولایت خراسان و دمان و خلان و قندز و بقلان بخیرترین آن خلافت  
 و دومان امیر توتور کورگان در آمد و مقتضای شوق خود به خویش اعلام عدل رعایت پروری و رفع ساختن کعبه آن فتح بسین را بدرگاه پادشاه شهنشاهین  
 عرضه داشت نمود و مرقوم قلم نیاز کرد و ایند که اگر یکی از امرای عظام با فوجی از غازیان عالی مقام باین مجلس می کردند امید است که علی اسیر حال سار حاکم  
 ماوراءالنهر مفتوح گردد و درین ولایت خطبه و سکه به نام و القاب نواب کامیاب فرین کشته اندام میانی جهان را سلطانین و زبک بوقوع می بیند  
 و چون ایلیان آنحضرت سده سده مرتب رسیدند و بوسیله امرای جمعی شهنشاهان انور ضیاء و مرسوم گردانیدند حکم بایون شرف لغا و یافتند  
 بیک صوفی او غنی و شاه رخ بیک افشار باربره از شیران پیشه یکبار بجهاد دمان رفته اند و محمد بابر پادشاه پیش نهاد دیمت سازند و موکب آن بزرگوار  
 سلطانین اتفاق بمباد و متعانه فریق او زبک بردارند و آن دو امیر پاک بنمیر بخراسان شافیه محمد بابر پادشاه با سلطانانشان متوجه بحر قزح گشت حاکم  
 اندام محمد توتور سلطان و والی بخارا عبیدخان چون از خیال خبر یافتند مرکز دولت عالی گذاشته بکباب ترکستان شافته و با محمد بابرایت نصرت است  
 بابر بی را فانی دار السلطنت بحر قزح طالع شده اطراف آن مملکت با نوازه عدالت و لطف صفت انصارت گرفت و رسوم اهل طلم و بدعت  
 معدوم گشته خطبه و سکه بزرگ ماثور و مغایر ائمه معصومین صلوات الله علیه جمیع و اسم و لقب پادشاه سیاده پنا و بکنند آیین سنت زیست و نیت  
 پذیرفت و محمد بابر پادشاه کرت دیکر و تختگاه آبا و اجداد خود قدم برهنه سروری نهاد و بطین نشان بایون ولایت خراسان و دمان و خلان  
 و بخشان را بخان میرزا ارزانی داشت و بر بلده فخره بخارا و سلاطین طرف آنجا که بکبر و تحقیر در آمده بود حکام معدلت اشاک گشت احمد بیک صوفی  
 او غنی و شاه رخ بیک ربابا لغام تبرکات لایقه و متوقفات رایقه و اسپان کردن توان و صربای زر و عفو و جوهر خوشنودل و مسرور گردانید  
 و اجازت معاودت داده همه نواب کامیاب استان خلافت ایاب اصناف بپیکشهای حسروانه و انواع تحقیر پادشاهانه فرستاد و نادان  
 رعایت محمد جان الشیک قاسمی بکیم بیک که در کاظم پناه برسم رسالت نزد او رفته بود و طریق بهمال و تعاضل سلوک داشت بابر علی بدو  
 محمد جان در قتلان قلم پناه سر بر علی رسید عرصه داشت نمود که حضرت بابر بی خیال حلاف و سرکشی دارد و چنانچه مذکور گشت بکیم بیک جمعی شیراز امر  
 و ارکان دولت مثل بن العابدین بیک و باد بخان بیک و خواجه کمال الدین محمود و ساغری متوجه ماوراءالنهر شدند اما قبل از آنکه با محمد و در سده خیر  
 شیوع یافت که سلطانین و زبک بابر دیکر لشکر کاوردان که کشیده اند و محمد بابر پادشاه را منظم گردانیده اند شرح این سخن که محمد توتور سلطان  
 عبید الله خان بعد از خبر مراجعت احمد بیک و شاه رخ بیک بوقت دیکر خیال تحیر ملا و ماوراءالنهر نمودند و با جانی بیک سلطان و سایر قریبان  
 اتفاق کرده ابواب لغام و احسان بر روی سر واران الویس او زبک کشودند و سپاهی جوار و لشکری جلاد است آثار فرا هم کشیده و در اوایل سنه  
 ثانی عشر و سقا علم منصف بصوب بخارا برافراختند و منغلی جو و ایشان بر جناح استیصال طی مسافت کرده بکینا گاه فوادی آن جلده آنا  
 چون انجیر سمیع محمد بابر پادشاه رسید از غایت جرات باندک لشکری که در ملاش بودند از سر قند متوجه دفع مخالفان گشت و هر چند محمد توتور  
 و جمعی از اهل رومی و نذیر عرض کردند که بچنین بی ریاقت بر سر دشمن رفتن مناسب دولت نیست و طریق خرم مقتضی است که بعد از اجتماع سپاه و تقوا  
 آمدن دلیران رزم خواه این غریت امضا یا بدیع رضا نشود و در حوالی بخارا استماع نمود که سلطانین چند کوچ باریس نشسته اند لاجرم دلیز شدند  
 عنان بکامی ایشان العظاف داد و چون دوسه مرحد مطوی گشت بیکجا که محمد توتور سلطان و عبید الله خان و جانی بیک سلطان با سپاهی  
 بیکران صفت قتال راسته و خواطر از جن و بددلی پر بسته در آن صحرای سیاهی نمودند طایفه سلطنت محمد بابر پادشاه این جلاد و متور متعبد  
 لشکر پرداخت و تیغ کین از نیام مقام آخته جمعی کثیر از فرقه او زبک قتل و جرح ساختار و روس بی و خواجه احمد فقرات و کوکب بی را در حلقه  
 اول بعضی از دلاوران سپاه جتانی بکند اسیر معیت گردانیدند و بنظر افو حضرت پادشاهی برده آن سردار بزرگم پیکان شهید بابر شیرکار متوجه عالم  
 آخرت گردیدند اما سایر امرا و بهادران موکب سلطانین او زبک از روی ایتام بغیر مقام پای در میدان مروانکی نهاده دست بهمال  
 الت قتال بردند و گردیدند و با وج سپهر تیزتر گردانیدند بجهت پیکان آبدار و نوک شمشیر تشبیه نام بسیاری از ملازمان موکب بابر بی را









پوسته بمغسان یکدیگر روی بیدان کارزار آوردند و میر محمد باقی بعد از شهادت اخیال بی برقی است و همیشه و همیشه لشکر ابو جود عظیم مسکنی هم داد  
و خود در طلب بیتا و مهر کرد که طغیانه دین محمد بابر پادشاه با جو و خاض طرح باشند و در هر طرف که بگویند استیلا چو تو تو فرمایند بعد از سوزن  
قرب دوست موافقت آثار از برانغار سپاه اوزبک در میدان باخته رجو آغاز لشکر بچشم بیکت حمله کردند و میر بیکت که در آنجا است  
مستوجب دفع شترانجاعت گشته زخم تیری از پای و افتاد و بهمنی موجب از دیار و جبارت اوزبکان شده بیکبار بر سپاه و از بجان و عاقبت  
و امر بپارعداتی که با بچشم بیکت داشتند بی از آنکه دست به تحمل الت پیکار برند پایی در وادی فرار نهادند و لاجرم جنود بچشم بیکت کشت  
طغیانه تسلطه الخاقه محمد بابر پادشاه با سپاه حاضر روی توجه بجهان آورد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواهر جمال الدین محمود و منقبت  
مواکب حضرت در حرکت آمد حسین بیکت لله و احمد بیکت صفوی او غنی مستوجب کفر کی کشته و ناچار است سلاطین بیکت قش فوج و طغیانه  
شده سپاه و اورا آتش غارت قتل و غارت کردند و فوجی از لشکریان عبید الله خان در معرکه با میر محمد سیده انتخاب را اسیر و بچه بیدار یافت  
و زود پادشاه خود برده حسب حکم اساس جانش بکشد و ازین العابدین بیکت نیز بسیاری از غارتان و جمعی از خراسانیان بپدران رفته  
شریت شهادت چشیدند و طایفه دیگر که بگویند بهادر با کریمه بودند مانند خواجگی الدین بیکت و احمد شمس الدین مروارید و خواججه میر جان بن خواججه  
قواکیم محمد بن استاد عبدلله معاصر نیز بدست سمرقندیان افتاده جام بکات در کشته شدند و در بعد بهم ماه رمضان انجیر بدالسلطه همراه رسیده میر  
عماد الدین صفهانی که حسب حکم جهان طاع صاحب اختیار بود و علی داری خراسان بود و بضبط برج و باره و استحكام فضیل و در وازه پرداخت و پس از  
چهار روز حسین بیکت لله و احمد بیکت صفوی او غنی در زمان سخت و سلامت تشریف آوردند و چون بموجب فرمان عالم مطاع منصب حکومت  
آن بلده فاخره با احمد بیکت انتقال یافته بود در قلعه اختیار الدین نزول نمود و بدایه ای عقیق و سپاهی بر داخته خلایق را به تهدید بساط معدلت و نصف  
و عده فرو و اما امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجگی کمال الدین محمود که متعاقب طغیانه دین محمد بابر پادشاه بصوب حصار شادمان رفته  
بودند از آن حضرت عنایت و رعایت یافته و از پیش گرفته و ده پانزدهم ماه رمضان بان بلده رسیده خواججه محمود و بهادر بجا توقف کردند و امیر  
محمد بهادر شافیه با اتفاق امیر عماد الدین محمود و سایر اراکین و حکام در باب حکم آن خطه جنت مقام سعی ملج میبذول داشت و این اخبار در قشلاق  
اصفهان بعرض نواب آستان نشان رسیده و بابر دیگر یورش خراسان و دفع سید اوزبک بن پیش سادیت عالی بهمت گردید و ذکر منصف  
پادشاه با تحقیق از قم بصوب استخران و پیش بابل و توجه را یات آفتاب اشراق از آنکه و در بجانب الملک  
عراق چون فرمانفرمای طویلی مردم نشان سید و عشر و شمانه در بلده فاخره قم بپایان رسانید و حشر و جیل انجم از بروج شوی عنان بکبران  
بنسازل بر می معطوف گردانید فضایی صحرا از ظهور سبزه و لاله بر مزار سپهر و آرد تفرخ نمود و شاد به عارض کنین کل و لحاظ طره سنگین ببل ابواب  
فرج و صرور بر گشود و شوی سروان علم بلند پایه بر فرق سخن گنده سایه بیدار سر خنجر کرد و از شد بر سر یاسین در زبار بار و دیگر هوای صید و  
شکار و کشت دشت و مرغزار در خاطر دریا آناه پیدا شده پادشاه فلک اقتدار عازم استخران گشت و خیال بچه چید بار دین اوراق بر زبان  
کلمات لطایف گناه گذشته در آن نواحی نیز لوازیم سکار تقدیم رسیده و بهیت و چهار هزار جانور زخم تیغ و خنجر مانده کل و لاله غرقه بخون گردیدگان  
اعلام طغیانه از شکارگاه مراجعت فرموده مستوجب سیاق پیش بابل و مودلوق شده و در آن بهار و تابستان در مزار بانی زبانت آناه کابلی  
بجای اقداح خوشکوار و ایحاناً بصید کوزن و قوچ که در آنکه و دبیار بود ادهام فرمود و در فصل پاییز که منبلی ناهید از فروغ طلعت خورشید  
اصدارت پذیرفت و آناه شیر بومی خریفی لباس حضرت آناه شکار سرخ و زرد کشته ساحت باغ و بستان صورت کارگاه صباغان گرفت پادشاه  
جهانیان عازم خطه اصفهان گشت و بعد از وصول در آن بلده طرح قشلاق انداخته بساط عیش و نشاط بساط داد و کجا میغی بقیقه حال ساکنان  
دار الملک عراق پر داخته محمد و ابواب لطف و احسان بر روی روزگار ایشان برکشاد کاهی بر بند طرب نشسته از فروغ عارض جویان آفتاب  
و شعاع جام سرباب مجلس بزم را نا ضرور سیراب میکرد و ایند و ایحاناً بخت سلطنت و استقلال را آید و سرکشکان بوا دی جود و عساف  
بجمله سار عدل و انصاف میرسانید شوی کشیده پادشاه بهیت اوزبک کبی در بزم عشرت جام کلز بیکت نشستی گاه بخت عدالت بی آ

پای تادیب ارباب ضلالت بنامی مدال اباد کردی دل محمد به کمان را شاد کردی و در تصانیف انکالات خاطر انورهایون متوجه رعایت سلطان  
 نهاد و غیره اندر دم بایزید کشته ایالت بعضی از ولایات فارس رجوع بدو شد و سلطان مراد بر حسب فرمانهای بلاد و عیال بجانب مقصد در حرکت  
 در آن راه زمان حیاتش نهایت انجاسید و قبل از آنکه بمقصد رسد متوجه ریاض علم عقی که در فعلی است میباش و حکم مایه کشار و در بیان ولادت  
 با سعادت شاه زاده عالمی که طما سب میرزا و رسیدن اجنار ماوراءالنهر و حالات خراسان سابقه سریر علی  
 در آن زمان که بلده محرومه اصفاغان ازین مقدم بادشاه مشرق و غرب جهان غیرت افرونی ریاض جهان بود و اسب خست ارباب مراد  
 دیگر بر روی روزگارهایون آثار مهر سلطنت برکشاد و تجشده بهینت کوهنری از کان مکان سپردن آورده در کن عطف شاه و افراشان  
 نهاد و بنیم عنایت ازلی در چنین سید پادشاهی کلی عطر پرور گشت که بنیم آن مشام عالمیان را معطر کرد و ایند و از فروغ انوار عاطفت لم بزنی در  
 کشتن تنهای حضرت دین ناپه یسالی سر کشید که ظلال اقبالش جهانی را بهباد امن و امان رسانید مثنوی کلی شکفت در گلزار شاهی و جودش مظهر  
 الهی نهایی است از باغ امامت ظلالش مرجع اهل کرامت برآمد آخری از برج اقبال فروغش نوحش چشم آمل یعنی حضرت شادین پناه را  
 در او اخر سه ثمان عشر و معانه لباعنی سعادت از پیری خورشید منظر متولد گشت و بنیمنی موجب ابتیاح خواص و عوام شد و طغنه بشارت و طغنه  
 تنبیه از ایوان کیوان در گذشت بساط جشن و سور و مجلس عیش و سرور مهتد یافت و جاهی می راج ریجانی در گردش آمده انوار عاطفت حضرت  
 کشورستانی بر صفحات حال ممکن یافت امر او را کان دولت عقود جوهر و نفوذ اهنر احمد شاهر محمد هایون آن شاه زاده صاحب دست کرد  
 و خدمت سده سدره منزلت صلات و صدقات و نذر عطیات ببار یکب تحقیق رسانیده لوازم محمد و اسب الموهب بجای آوردند و  
 آن مولود عاقبت محمود و موسوم بطما سب و مکی بابو الفتح کشته چند قایل و سرشت جهه ارضاع آنحضرت تعیین پذیرفت و بواسطه تولد آنشاه زاده  
 و ولتمند چند روز طویلهای و پسند وقوع یافته مواد اعتقاد فرق عبادت از باد گرفت و بهدر آن ایام برای دفع اصابت عن الکال در  
 سپهر فعال ملل مان بر چهره احوال نواب پایه سریر ماه و جلای کشید و خبر شهادت امیر نجم و پیرام بیک قرمانی و زین العابدین بیک و کشتن سلاطین  
 از بیک از اسامی که بود و از انجاسید بابران پورش خاستن پیش نهادت عالی از گشت و در ایات خطر سیکر از اصفاغان بجانب ساد و هضت نمود  
 عیار و اکب ظفر ازار از وج فلک دوازده در گذشت ذکر تسلط محمد تیمور سلطان و عبید اللہ خان بر بعضی از بلاد خراسان چون  
 امیر نجم ثانی انجام قضا و سحانی شربت شهادت چشید موسی شیر بلا و خراسان در ضمیمه حکام ماوراءالنهر پیدا شد و محنت جانی بیک سلطان از  
 اسب آموید که شسته متوجه دارالتسلطه مراد گشت امر او اشرف آن بلده چون برین حادثه و قوف یافتند بیشتر از پیشتر در سحاکم برج و باره کوه  
 احمد بیک صوفی و علی قلعه خست یا الدین در مصلو ط ساخت و حسین بیک لاله در برج میرزا سلطان احمد که در میان شرق و شمال شهر است رایت  
 بر افراخت امیر عباد الدین محمود در وازه فیروز آباد در اصنط نمود و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بر پشت در وازه ملک منزل فرمود و حراست در وازه  
 خوش امیر سلطان محمود و لده سید غیاث محمد باغبان تعلق گرفت و محافظت در وازه و افران بدیکری از اعیان خراسان سمت انساب پذیرفت و جانی بیک  
 سلطان در اوایل ذوالقعد بظاهر مراد رسیده بخت در انک کدشان فرو و آمد و یکد و نوبت زمره از لشکران او بقدم محاربت از طرف  
 باغ معین خود را نزد بیک بخت رسانیدند و از اصابت پیکان و نشان بر میان مجروح شده بویس باز کردیدند و سه چهار گرت و یکبار جانب وازه  
 فیروز آباد جنگ پیش آوردند و از دست ملازمان امیر عباد الدین محمود مغلوب شده در چمنای کاری خورده و در بعضی از آن معارک بابا غنچه تباری که معتمد ملک  
 بود بدست او بر کمان کوشا کشته شربت شهادت چشید و معارن انحال عبید اللہ خان نیز بجای شهر رسیده در نواحی قریه از او آن دست تسلیم منزل  
 کردند و چند با سپاهیان بکار انا کنار خندق در وازه ملک و در وازه عراق باخته با کندن تیر و سنگ پر و افکند و بجهه هر چه تا متر با هر محاصره قیام  
 نموده علم جنگ و یکبار افراخته و چون در سال گذشته محصولات بلوکات مراد بیک نیامده بود در آن اقام نزع جوابات رفی تمام نمود و  
 ذلک امر عظام حبه آووق غازیان بر محلات شهر علقه حواله کردند و بدین جهت مقتضی بسیار بصغار و کبار رسیده در محال خطر امیر سپردند  
 ایام محاصره نزد بیک بخت روز استدا یافته بعد از آن پر تو انوار عنایت الهی بر وجات روزگار محصوران یافت و میان جانی بیک سلطان

و عبید الله خان کمالی روی نموده در صبح سی و نهم شش و شصت و سه که موافق اول تیر و زبور و بهر کتب ازان و دستار از ظاهر بیست و پنج است  
 و در حدود و فرمود و در آن روز فیروز بهر دیان را بهیم عنایت ایراد و تعالی کل آملی در چمن مراد و کشته زحمت حصار داری بجای یافتند و از محافظت برج و  
 باره فارغ گشته بر بامین و باغات و منار و مزارع خود شاقند و جانی بیک سلطان بی توقف در دیار خراسان آداب میگردید که بشده بکر منید  
 اما بعد از آن آیم محمد بن سلطان بدین جانب میگردید در حد و آب مرغاب عبید الله خان پوشت و آن دو سر را بقاف یکدیگر غنائی کریمان بطرف  
 طوس میبردند و غطفان دادند و از هر دو تا نواحی السمرقند و تهرات در آورده و آن سلطنت خراسان نهادند چون از غلبه دار السلطنت بهر آه  
 رسید امر نظام مصلحت توقف مدیده در راه مذکور از راه بیابان طوس سیستان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و خواججه ابو الوفا بعضی دیگر  
 از خواجگان از بیکان آن بلده را حین نموده جهت ایصال بشارت سران مشبه فرستادند لاجرم تموی سلطان متوجه شهر شده اکابر و اعیان  
 طوس و کربلا و مردم تعالی بجای آوردند و کتبه شهرش برده اظهار طاعت و ایثار کردند و سلطان در باغ جهان را فرود آمده خطبه نام خود خواند و چون  
 میداشت که در آیم در زندان تفرقه بسیار بر ویان رسیده با مردم بر وجه احسن معاش کرد و اما طایفه از مقتضیان اهل سنت و جماعت آغاز غمزه  
 نمود و جمعی از موالی و مردم تبریزی را در دام بلاد و ورطه ریج و غنائی انداختند و مولانا شمس الدین محمد بنی و مولانا حبیب و اعط و متودن مسجد جامع را بر خیم  
 کار و پیشه شهید ساختند و ساعت بساعت آتش این فتنه اشتغال بیشتر عیافت تا آنکه مولانا خواججه علی صدر که خوارزمی الاصل بود بنا بر التماس  
 امیر خانیات الدین محمد بن امیر یوسف بعضی تموی سلطان رسانید که تقویت جماعتی که بنا بر اعراض فتنه خویش در مقام اندام بنادند کانی مرد  
 شعله مذنب شده اند موجب تحریب مملکت میبود و در باب منع و زجر الطایفه حکم حاصل کرده میسر مولانا حبیب صحاف را که یکدشیمی بر جم کار و او  
 شده بود سیاست نمود لاجرم آن فتنه شکن یافت و چون قرب دو هفته ماه تموی سلطان دار السلطنت بهر آه و عبید الله خان در مشهد مقدس  
 و بعضی دیگر از ولایات حکومت کردند تا که بهر قرب وصول منغلی سپاه کشور کاشی شاهی بحد و خراسان شایع شده بر کس از اوزبکان در میرجا  
 که بود و عثمان بهر بیت بصوب ماوراءالنهر رفت و ذکر مشرف شدن امیر نظام الدین عبداللہ الباقی و سید شریف الدین علی بن  
 مناسب و محط کشتن بهوای حدود خراسان از غبار مواکب کواکب مراتب امیر سید شریف الدین علی که جامع انواع فضل  
 و ادب و عادی علوم موروث و کتب بود و بشرف نسب و علو حسب از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی نمیشد بعد از واقعه فاضلی محمد  
 کاشانی منظور نظر حضرت کشتاری گشته بقول بعضی منصب صدارت سرفراز شد و چون چندگاه بگذشت آن امر مرد و اخت از امیر محمد الدین محمود  
 نسبت بخود و مزاجی هم کرده ازان امر متعجب است و در وقتی که پسر خلیفه پسر خراسان را حجت فرموده بود و وصول بر ولایات عراق انداخت  
 حضرت طواف عینات عالیات است معصومین صلوات الله علیهم اجمعین یافته روی بجانب بغداد آورد و امیر نظام الدین عبداللہ الباقی  
 منصب صدارت شاهی مفتخر و مباهی شده بواسطه و خرافات میر محمد کوب جاه و جلالش و روح سعادت و اقبال رسید و در آن اوان که امیر  
 عازم ماوراءالنهر گردید انجناب را بنیابت خویش تعیین نموده فرمود که من خلیفه الانشغال بر انجام مهم سرکار سلطنت قیام نماید و درین ایام  
 که خبر شد از امیر محمد تحقیق انجامید و با بچه الویه ظفر عطیه از اصفهان متوجه سواد کردید در در و خانه ولایت مذکوره پادشاه صاحب تائید تجدید  
 امیر نظام الدین عبداللہ الباقی منظور نظر کمپیا اثر کرد و ایستاد و کالت نفس نفسی کاغوزین را در عهد انجناب کرده پایه قدر و منزلتش را با یوان کویان سیاه  
 و ایضا سید شریف را که از بغداد با آند و در اردوی بایون بود بار دیگر مشمول عواطف حسروانه ساخت و بختل امور سرکار صدارت منصب فرمود و  
 چون اعلام زرنگار پادشاه صاحب قنداریه وصول بر حد و سواد انداخت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که عازبان عالیشان  
 جهت مصلحت یورش خراسان از وی سبب مایه بردارند و با آنکه در آن سال در سواد جو بات در غایت قوت بود و بلیطه خط و علا شایع تمام داشت  
 همین توجه خاطر عالی تأثر نموده از فکر که دلخواه سپاه انجم جاه بود و تحت تصرف ایشان در آمد و موکب پادشاه فرخنده پی مدت ده روز در سواد  
 توقف نموده از انجناب بری سافت و از روی راه کوب گشت بهر فیروز کوه کشته اجتماع جنود کوه مکه و طایان اولایت ده روز دیگر محل اقامت لوا  
 فیروزی را بود و از کثرت خیمه و خمرگاه و شعله فتنه سر پرده و بارگاه عزت مرقد فیروزه کار سپرد و آرمینو و پادشاه جهانیان بعد از اجتماع

اجتماع عساکر حضرت نشان اران منزل سلطان میداد چرا میداد و نیکو بکشت را با بعضی از امرا و فوجی از سپاه کشور گشتار می نمودند و اینده بطعام فرستاد و در  
نیز عساکر ایشان در حرکت آمده و در شاه راه نواحی و استخوان جناب سلطان سیف الانامی که جهت تحصیل وجوه بقتل امیر عبدالمکریم و آقا محمد نادر  
رفته بود و مقتضی الامر بآدمه شرف بساط موسی دریافت و بنا بر آنکه در باب سرانجام وجه مذکور شرایطی که مدعی بطور رساییده بود مجدداً بر توغیبات  
پادشاه مظهر لوار صفحات احوالش گفت و چون التک بطعام از فرزول موکب که اکثراً عیشام غیرت افرازی گشتان از مگشت حکم بایون بعضی  
لنگر و مشاهد یراق بهادریان شتم نگاه داشت و صبحی که سپه داران در وقتا و بیای صبیامی آفتاب بر زبر جوش مصقول حوئل ثابت و سیار پوشیا  
و از لواج تیغ برن کرد و در او شعله شعله آتش فضا بیسطه زمین مانند کارخانه چین روشن و مزین گردانیدند امرا عظام و حکام انام و قریحان  
بهرام صولت و غازیان و افرشوک و سایر بربران کینه کوش و نمکان پر جوش و خروش جو شهنای زک کار پوشیده و بر اسپان صبار قار سوار گردیدند  
صحرای دلکش صفت صفت بایستادند و یوسف جان کرنداخته و رماح اجل پویدند و خفته زبان سخن ساری بدعوی جلالت و سربازی برکشند و مدعی از  
ایشان را حاکم دولتی و لخواهی سرستند بهمنون این حال مترجم بود که مثنوی برانم که چون دشمن بدگر کند عزم زرم شده داد که بکر زگران سنگ و  
تیر سردست اورا کیم زیر بر نیزم عدم بهمنونش کنم فتح از سرودی ز خوش کنم و دیگری بر جاوه اخلاص حضرت پادشاهی استقامت و  
بعوض ای این کلام حکم نموده که مثنوی در آید اگر دشمن نیز جنگ بدریای سحابان بنسنگ را قبول شاه امامت نژاد حذیو جهانگیر پاک افغان  
بقلب دی زبوشش کنم ز ضرب سنان غن خوش کنم و در آن صبح پادشاه صاحب نماید مانند جمشید خورشید بر آفتاب گردون گردی که یوز بر آید  
بر سیال با احتمال ابطال رجال آغاز عبور فرموده پیمانه و سیره و قتب و مقدره و خطره خطره را بطرف خنده اثر در آورده و بر طایفه از عساکر بهرام مایه  
سردار ایشان پیاده شده پنج برخاک راه شاه عالم نپا میوه و اسی فیل سکو شکش کرده زبان نیاز با دانه و شامیکشود مثنوی که شایان فکرت میخوان  
توبه و جود و ملک و در سپاه توبه و خطره در کاب توبه امداد سعادت رفیق توبه صبح و شام لوار تو پوسته فیروز باد همیشه مدوی توبه و  
باد کران تا کران جهان زان دست سرخ در طوق فرمان دست همه تا جداران ترا چاکرند بجز راه اخلاص تو سپرند سخا بلند غیر از تو شای  
ندارد خبر تو نپاسی و در هر جا که زرم آزمائی گنی چو خورشید کشور کشائی گنی نذر اند جان و سر از تو تو فیج چو از چشم جان عدو تیر و تیغ و نفع  
اخلاص آن سالکان طریق خفاص در معیار صبر کنی یا شیر زبیده تاج و سریر تمام عیار نموده بسکه قبولی قرآن یافت و همه را بتضایف اسباب پر  
دکارانی بخت و شادمانی فرو رده بعد از فراغ از آن بر صوب و دلتا بهایون شافت ذکر رسیدن مغلطه مظهر لوار ابو احمی مشهده و  
که بختین سلاطین از بکات از استماع قرب وصول پادشاه مضمون موی پس از غرض سپاه بجم و تحقیق یراق سخنان زرم خواه شاه  
سعادت یونش از التک بطعام بیلیان کالیوش خرمیه حاکم شیراز خلیل سلطان اباجوی اردو لاوران این فرسار ستم مغلطه متوجه مشهده مقدسه گردانید و جنل  
سلطان بقوت دولت شاهی مستظهر بوده و در طی مسافت مسارت نموده بسان برق و باد روی توبه مشهده مقدسه نهاد و عبید الله خان که در  
ولایت افامت داشت چون ازین معنی خبر یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چاره کار محض در فرار دانست و در وقتی که جنل سلطان  
بکات فرسخی آن خطه رسید بعضی از آباب و کلانتران مشهده را کو چاییده عنان بر نیت بصوب شاهجهان انعطاف داد و آنجا نیز محال توقف محال داشت  
از راه شیرشتر بمجر چارچوی رفت و از آب توبه عبور نموده راه بخارا پیش گرفت و برین قنای از استماع قرب وصول سپاه مظهر اقتباس عیب و هراس کاظم  
نیمه سلطان که در همراه توبه راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر التک  
و خواجہ جلال الدین قاسم فرخزادی و مولانا قاسم خواند امیر و خواجہ شاهرخ حسین خیابانی را کو چاییده همراه برد و بر طبق حدیث حضرت با عرب سیمیه شهر  
هنوز موکب بایون پادشاه حضرت بهر در بیلیان کالیوش بود که بترقیه و فیروزی از افق سعادت و بهر وزی طالع کشته از غرق او بکات و تیار در دیار  
خراسان ماند و دست سگیت قادر ملک بخش لباس اسن و امان در قامت ابائی آن بلدان پوشانیده بساط جمعیت اصحابی و طغیان را بار افشانید  
و نیمه سلطان چون بدار الملک سمرقند رسید قاصده استیصال نشان مذکوری امیر محمد گردید و الغالیجه نقابت پناه بر مانی الصیر و اطلاع یافته بمقتضای  
کلمه انفرار محال لایطاق علم نمود و با دمو لانا نظام که مضطرب داشت از سمرقند که کشته پیاده بجهت شاه و مان شافت و ظلمت سلطه و مغلطه مظهر لوار



پادشاه کرت و بکران زنده اولاد جزا لبشر را منظور نظر الطاف ساخته اسباب سعادت فرمود و آنحضرت زمان امانت زلفان بدار سلطنت مقرر  
 بدستور پیشتر نواب و دولتمداران نواب درگاه شاهی برگزید ذکر فتنه که ابو القاسم بخشی انجنت و بدان واسطه خون جمعی کثیر  
 بر خاک بلاک ریخت ابو القاسم در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در سلطنت اعظم امیر بخشی منتظم بود و محمد خان شهبان  
 نیز در وقتی که خراسان را تحت تصرف در آورده و می در مقام التفات و عنایت سلوک نمود و ایضا بنویسند سلطان در آن ایام که خراسان را داد  
 او را منظور نظر تربیت گردانید و در بعضی از مقامات مکی و مالدی دخل داده بر تنه نیابت رسانید لاجرم ابو القاسم نوکری چند فراموش کشید که بخون و  
 کجای و دماغش راه یافت و بعد از فرار بنویسند سلطان از خراسان در میراث توقف نموده دل بر محافطت آن بلده نهاد و بهمدان ایام خواجده عطا  
 و خواجده محمدی و میرزا قاسم ولد زنده الورد و الا اعظم خواجده جلال الدین میرکی و مولانا امیر میرقندی و بعضی دیگر از اشرف و اعیان میراث در دوش  
 نواب کامیاب شاهی لادال طلال اقبال هم صورتی و تنه الشاهی ظاهر گشته میان ایشان ابو القاسم صورت خلاف روی نمود و او از شهر کرمان  
 و حدود و باغش شافت و از مردم معول غایبی و احشام انولایت قرب و دویز پایاده و سوار قوام آورده عنان بصوب دارالملک خراسان  
 یافت و از باب و کلانان میراث اتحاد و توقف یافته و در واز ناوبرج و باره مصبوط ساخته و خواطر بداهت و محافطت قرار داده  
 علم محاربت و محافطت برافراختند و ابو القاسم در باغ سرافراز که از آنجا تا شهر نیم فرسخ مسافت نرفذ که در جمعی کثیر از مردم بلوکات را با خود  
 متفق گردانید و خواجده شهاب الدین غوری که سالها وزارت امیر محمدی بیک کرده بود و در زمان بنویسند سلطان تحقیق جهات سالکان بنویسند سلطان  
 بنویسند و از شهر کرمانه بوی طغی کردید و امیر نظام الدین عبدالقادر که شمه از حوال او در ذیل قایم ایام دولت خاقان منصور بنویسند ذکر پذیرفت  
 و در آنوقت در شهر بود جمعی کثیر از مردم فتنه جوئی جمع ساخت و خانه خود را بکلیه ضبط در آورده صدای هوا دای ابو القاسم در انداخت لاجرم  
 فتوری تمام بحال مرویان راه یافته اکثر دست از محافطت برج و باره باز داشتند و ابو القاسم دلیر شده روزی از جانب دروازه  
 خوش جنگ پیش آورد و نزدیک بکنار خندق رسیده فوجی از پیادگان او بقدام حرات از خندق گذشتند و دروازه را آتش زدند تا بوی  
 اشتغال نیران شهر در نوازشند آمد و خواجده محمدی و میرزا قاسم که حراست دروازه ملک اعلی بدیشان داشت ازین صورت خبر یافته خواجده  
 نخست اندیشه فرار نمود و بالاخره بهصوب امیرزا قاسم خواجده مولانا امیر میرقندی را بخواجده ملکی ساخته با معوذی از مردم جلبدیر اندازد باره دروازه  
 خوش رفتند و بضرع خدمت مرگ انبیک ابو القاسم و اتباع او را غائب و خاسر باز گردانیدند و صبح روز دیگر امیر عبدالقادر بنویسند ششم  
 از دروازه فیروز آباد پیرون رفت و ابو القاسم پوشت و او بهشت روز دیگر در ظاهر میراث نشسته و یقین مسلمانان کوشید انجا خبر قریب  
 امیر اسفندی پادشاه مظهر لو متواتر کردید و پیری سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان دارو علی ولایت فوج شعلی بنویسند داشت و بر  
 سایر قزاقان از انبیک را دکان بقت گرفته بود با سید نصر از غازیان و لا و صبحا بنو اجدی در السلطه میراث رسید و مرویان را تنه نموده پیش  
 توقف و اجمال متوجه خاقان کردید و از مردم شهر خواجده عطار الله و خواجده جمال الدین محمدی و خواجده مولانا امیر و میرزا قاسم و غیره هم از دروازه ملک  
 پیرون رفتند متعاقب پیری سلطان در حرکت آمدند و خواجده محمدی و میرزا قاسم بر آنجا عتیشی گرفته و وقتی که در کوچه فرار از میان پیری  
 و خاقان نیران قتال اشتغال داشت بهر که رسیدند و دست تیغ و تبر برده غایت جلالت تقدیم رسانیدند و در آن اثنا مولانا امیر میرقندی  
 با زمره که در عقب مانده بودند از پیشتر ابو القاسم باغ سرافراز در آمده دست تباراج بر آوردند و سلطنت جمعیت آن کسوات از یکم خجسته امیر  
 عبدالقادر بطرف آب کرخت و ابو القاسم تا حدود غریبان عنان بکران باز گشت و غازیان عظام تیغ انتقام آخته و سان خون آشام دست  
 ساخته شهاب الدین غوری و قاسم کخی با سید کس از مردم میکه تا بعثت ابو القاسم کرده بودند تقبل رسانیدند و سر بایان بید و لکان را از  
 بدن جدا ساخته اجساد ایشان طعمه کلاب و ذیاب گردانیدند و روز دیگر ازین تسخیر حسین خباب سلطانی سیف الانامی خواجده مظهر بنویسند  
 طاهره رسیده جراحات جراحات ایام ما بر ابرام مراجم مندرج ساخت و خواص و عوام را بفرید التفات پادشاه مرقضوی اوصاف شمال و  
 امیدوار گردانید و اعلام رعیت پروری برافراخت انا ابو القاسم چون از ظاهر میراث بکرخت در حدود غریبان با چشم قیاق پوشت

پوشت و سپهر انجاعت با بکار لنگر مقدسه عیاشیه تاخت کرد و بعد از آنکه دود نمود و قتی که امیر اردو شاه خروج کرده تیغ شیرخون بریزد و بیاورد  
 و آنکه لنگر مقدسه عیاشیه تاخت کرد و بعد از آنکه دود نمود و قتی که امیر اردو شاه خروج کرده تیغ شیرخون بریزد و بیاورد  
 خراسان بجناب ملک پناهی زینخان لواء کشور کشار شاهی و موکب کرد و در مرابست ظل الهی بعد از توجیه جناب سلطان بسمه چهار روز از کانی  
 منصب فرمود و کوچ بر کوچ بخوبی نشان شافیه در شان راه خبر اندام سلاطین با ویرا الهی شریع یافت و حضرت شاهی لوزم کشور و سپاس الهی بقیم  
 رسایند از خوشان بالنگر را و کان جزامید و در آن مرقد از تربت آثار چند روز اقامت فرموده بساط نشاط و طمأنینه عیش و نشاط همدم و  
 کرد ایند و در آن اشنا حاکم ولایت مروده ده بیگ که از توهم سپاه او بیگ آن بلده را باز گذاشته بود پناهیه سر بر علی رسیده و بواسطه حرکت  
 ناخوار پادشاه حیات حکم فرمود که او را کسوت منوان پوشانیده و بر دراز کوشی نوار ساخته کرد و روی بیاوین کرد ایند اما بعد از آن رفت  
 بار دیگر غایت جرم سوز شامل حال ده ده بیگ کشت و با غلام خلعت خاص خصاص یافته بدستور محمود در سلک امران منظم شد و هم در لنگ  
 را و کان خاطر بیاوین پادشاهی بر تربت زمره از امر او را و کان دولت قرار گرفته بعضی از عقب خانی و جمعی را با هم سلطان فی عقب دیوسوم حیات  
 از نیکو بیگ را خان لقب داد و بسبب تقویض ایالت دار السلطه همراه و توابع و مصافات پاینده قدر و شرفش را بر افراخت انگاه پادشاه وین پنا  
 احرام طواف عتبه کعبه رفته امام عالی مقام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از او کان بدان مکان بهشت نشان شافت و چنانچه  
 شوه نموده آنحضرت از روی خلاص دنیا لوازیم زیارت بجای آورده و بر تو انوار محشر و جنات حال بجای آن روضه عرش شرف یافت و از آنجا بصورت  
 ولایت با دین منصب فرموده پس از وصول آنحضرت و چنان معلوم شد که پناهیان و صحرائشان بجا نیامده که بجز آن مراجعت نموده بودند تفرغ بسیار  
 کرده اند و طایفه را تشدید ساخته ریان زمره را بغارت برده اند و انصاف در وقت عبور از بکان با آداب مرغاب غاشیه طاعت ایشان برود و شکر گفته  
 ولی شایسته اگر متابعت و موافقت ایشان را پذیرفته اند بنا علی بد اخلاص قهر پادشاه بضررت بعضی عام فرمان داد و دیو محنتی که بنا بر اقصای کاری  
 کشای جو بی سلطان لعنت یافته و او را قتل نشان جو بی سلطان و جو قتل سلطان نیز کوبیده جمعی کثیر از عمار که بر اقامت صولت بآن کار شغال نموده مساحت انولایت  
 از خون انقودم و نکلون با خفته و اموال ایشان را بسا و منهب و تاراج برده صدای من عمل سو بجز به درم طاق کردن انداخته و موکب بیاوین پادشاه  
 ریح سکون در لنگر بابا خاکی که مرقد است در غایت نصارت و طربانی روزی چند میل اقامت نمود از پای قناد کان را و بیایدی و از دست  
 رفیکان با دینامادی که در دار السلطه همراه و توابع و مصافات دیدند امیر پادشاه را با تقار داشتند چون از وصول خبر بیاوین قال بفرمان با خاکی  
 و توقف یافته قدم از سر سارشته و از سر پادشاه در جات شاخته بار روی که بیان پویش شافیه و قیاس توایم سریر خلافت بصیرت افزا گشته زبان حال  
 قال بدعا فی دولتی و اقبال ملازمان انسان جاه و جلال کشاد و با انواع التفات و احطین مخفیه و منبای شده قدم بر من وصول مراد و مراد  
 و در خلال آن بر نظام الدین عید البانی بهر سرانجام معظم هماد سرک سلطنت و کامرانی با تقان جناب ایالت پناهی زینخان بان بلده و فخره یافت  
 و قضایا فرق بر ایار پنج عدالت فیض او و بین اتهام عداوت امور ملک و ملت در سلک نظام انتظام یافت ذکر مال حال خواجگاه کمال الله  
 محمود که در بلج توقف کرده بود و بیان بعضی دیگر از وقایع که در آن ولارومی نمود و غایت کین شامه در بعضی حکایات سابقه  
 بر صیفه بیان رنم زده که خواجگاه کمال الدین محمود بعد از واقعه غزو ان از با تمویع عبور کرده در بلج توقف نمود و اطراف آن بلده را مضبوط ساخته چندگاه  
 سالت متاوست با سلاطین از بیگت بر افراخت و در وقتی که محمول بخند و رسید و در ذخیره ماند بویای سلطان لغزبان برادر خود جانی بیگ  
 سلطان عازم تهمیز آن بلده شده با سپاه فراوان از گذر بر عبور فرمود و بلجیان با طاعت او را بکان ایل کشته خواج محمود با متابعان از آنجا بیرون آمد  
 و یکم بخشان که مضرب مرادات پادشاه حجت صفات طهر الدین محمد با بر میرزا بود رفته دوسه ماه در خدمت آنحضرت بسر برد و در ماه جماد  
 الاخری شمس شمس و شمس استماع نمود که بویای سلطان با تقان سلاطین بخارا گذاشته با ویرا الهی شرفت بیاوران خواج محمود با دیگرین شرافت تا  
 اشرف و اعیان آن بلده بصورت که شاید خواج محمود ایشان را بجزم اطاعت بویای سلطان مواخذة نماید آنجا برادر شهر نگذاشته و خواج محمود در او خمر  
 ماه مذکور متوجه خراسان شده پس از وصول بفرمان ایل چنانچه نامی که سر از بعضی از احتام ولایت جزو ان بود و در توطیع طریق سلوک بود و خود را



بعضی نواب کامیاب رسایند که شمار در میان معاودت اعلام آفتاب شرق از خراسان بجانب مملکت عراق چون  
 اهور و مملکت ممالک خراسان بر طبق طایفه آن استان ملائک ایشان ساخته و پرداخته شد و کوچک طرف از حد و مملکت امری که موجب انقسام  
 ضمیمه میگردید و نمادند ای عالم آرای پادشاه کشور کشای بر مراجعت قرار گرفت و در اوایل میزان که سنایم خزان بجانب باغ و بستان در آن  
 آمده او را نایل و نهاده صفت اعتدال پذیرفت هر چه شرفی از انکسار بابا خانی نهضت نموده مریدان که در استان را این مقدمه چون رنگ  
 فضای گسار ساخت و در تشریفات همراهی لافات اندک توقیف کرده است نهضت بصورتی که در اوقات متوطنان در تشریفات  
 که از استظلال سایه چتر فرقه ساسی شاه کشور کشای در حفا و نهضت بودند استقامت ساسیم معدلت فرما فرمای گیتی آرای بر مبر ساسیش و فرخت  
 میخو و نیکو بکتاب آفتاب فرقت آفتاب و در تشریفات هم جریعت گرفتار شده و او را بر تشریفات ساغر فراق زبیر مذاق قرار داد و در وی که یک  
 بوی کوچ بر کوچ بولایت میثا پور شتافته در آنجا و در مسامح جاده و جلال سید که جمعی از مردم فتنه انگیز و جوی از او باش پسر سلطان محمد با پسر ابد  
 میرزا ابو الحسن بابا و شایبی بر داشته و در سا و یازده مایه ظلم و فساد اشغال و الهاب داده اند و بعضی از قلاع را به صورت ساخته ابواب محالفت  
 همداد بر روی اصحاب رشد و رشاد گشته اند بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد بیگ ساسیم  
 بجا باین سلطان ملقب شده است با فوجی از سپاه ظفر سلب جهت رفع شرک و کجاست و میر سیم شجاعت و مردانگی ملک جمعیت انظار غلبه  
 از یکم بختیخون جمعی از ایشان را بر خاک و هلاک ریخته و سلطان محمد با پسر که کجاست بجا بکان انجانی از آنجا قیام حاد ثبوت یافته و امیر عبد  
 الباقی و جانیان سلطان بعد از فراغ از مهم معاندان غسان بکران بصورت استان ملائک ایشان یافته و در اصحابان منظر و مضروب و بیایه سر بر علی رسیدند  
 و محتاجی را که کفایت معقرون ساخته بودند معروض گردانیدند و پادشاه علیجاه آن نشان در ضمان مان ملک متان و صفهان قشاق فرموده  
 جناح عدالت و احسان بر مفرق متوطنان آن مبله به موجب ساخت و بساط عشرت و نشاط کسرت و دولت و کمارانی بخرج افواج  
 راجحی بر دخت در موسسم دی وی از شعله ساغری بزم طرب را بر فروخت و از شمع حسا سابقان که در مجلس عیش اطراوت ایام بهار و او را در  
 در کمال محبت و سرور و نهایت مسرت و حضور فضل شایبان رسید و سلطان ریح با عتدال به افغان داده سبزه و گل لاله و سبیل در فضایی  
 و صحرا بر میدید و شید از رشتان خانه حوت علم حمت و بخت بر افراشته و متوجه منزل محل گشت و از آنجا از ساسیم فروردین ساخت کلزار و بسا  
 در نصارت از بهشت برین در گذشت و شوی چو بگفت بار و در کل باغ بر افروخت لاله بسان چراغ سیرج حمل است ز نشان بر افراخت چشید  
 کرد و نیکان در بار شد ابرار و می بهشت فضایی چون گشت همچون بهشت پادشاه بگو سرشت مایل بگشت صحرا و دشت شده اعلام فرود  
 اعلام از اصحابان بصورت بهمان نهضت نموده و بعد از قطع منازل طی مراحل فضایی جانهای آنولایت از ضرب مرادات غرت گردانیده و به  
 بساط عیش و عشرت اشارت فرمود آن بهار در بیلا فانداز که از غایت زبانت رشک طرب سراسی ارم و بهترین تشریفات عالم است در  
 نشاط و و شکامی و قات گذارند و در صبح و روح با صبح و روح و بزم بساط نشسته و جمعی راجحی و افواج شایبار خوانی در کشید  
 و در آن شایخ و توجیه سلطان سلیم از و بطرف آذربایجان شایع گشت و پادشاه ریح سکون مازم میدان بزم شد مجلس بزم در نوشت که شمار  
 بسان شمشیر از احوال ملوک روم تازمان یالیت سلطان سلیم و ذکر افتاد و او را بوی محالفت فرما لشکر  
 بهفت اقلیم از ریاض روایات گذشته و کلزار حکایات مذکور گشته شمیم انجیر مشام جان مستشقان شمیم سیر سیده که حضرت صاحبزادان امیر تورک  
 بعد از فوت ابد روم بازید ایلالت بر سا و توابع و لواحق را به پسرش موسی علی مغوص گردانید و میان موسی علی و اخوان و برادر زادگان و او را در  
 در میان رده آخر الامر کوکب مراد سلطان مراد بن کریم بن ایلدرم بازید در جبهه اقبال تصاعد نمود و سلطنت مملکت بروی قرار گرفته از حد و در  
 ناکه قهرم بخرید و در آور و در آنکه کفر آن امصار جزیه میفر کرد و آنکه لشکر بجانب مصر کشید و سلطان فرج بن برقوق شرفا و حرمین شریفین را شایع ساخته  
 بین الجابین صلح واقع کرد و در مشروطه با یکدیگر بعد بر سر سلطان مراد خانه کعبه حاکم پوشاند و سلطان فرج آن خدمت را مخصوص سلطان مراد داد و  
 سلطان مراد بعضی اهرام از آن بورش مراجعت کرده چون در شمال در غایت عظمت و نهضت اوقات گذرانید ملکات بی زوال منتقل گردید و در او را در شش

سلطان محمد صاحب تلج و انفسر کشت و سالک سالک خروجهاد شده مرثیه از عزرا تب آبا و اجداد و رکذشت نظم بجای بدینا و حرم  
 بیکی نام اوران رود دست جهان را بخوبی جاندار شد بخت حکومت نرا داشت و سلطان محمد پادشاهی بود بصفت حدال و نصفت موصوف بود  
 علم و فضیلت معروف همواره بهت برهتصال ابل ضلال مصروف داشتی و پیوسته نقش مجاریه و جنگ بکشت نصاری و کفار رنگ بر لوح حکم  
 تا آنکه فطیله را که بهستبول مشهور است متفوق ساخت و آن ملکه را دارالملک کرد آینه لواجهاد در سارای صهار و جزایر بر فراخت و باند  
 زمانی دوازده جزیره از جزایر فرنگیان فتح کرد و در قلع نهال اقبال ابل ضلال بقدر میده و رولوام اتمام بجای آورد و چون سلطان محمد بیست سال  
 پادشاهی نمود مانند پدر و جد متوجه عالم حمله کشت و پسرش ایدرم باز به قهر شده رایت دولتش از فرق فرقدین در رکذشت و او نیز خسروی عادل و عا  
 بود و ولایت بغداد با و شاه دین پناه در مقام محبت و اخلاص ملوک میبود بعد از آنکه چهل و چهار سال اقبال گذرانید در سنه سی و هشتم و ستمانه بعالم  
 باقی متعلق گردید آنگاه و لدا رشتش سلطان سلیم پایی بر سر جهان بنی نهاد و او بخلاف روش آبا و اجداد از جاده تقیتمه سلامت نفس بجای آورد و نمود و  
 با ایستادگان بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمد و ابواب مقابله و تقابل بازگشود و در شهر سنه عشرين و ستمانه از اطراف ولایات روم لشکر  
 فراهم آورد که بر یکت در صحرائی بجای بکشت سنان بعبان نند کوه الوند را پیش برد و لشکری و در معرکه نام و نکت به پیکان تیر خد نکست کرم ابل  
 زمین را کشتندی عدد آن سپاه از هزار و پنجاه تن متوفیان کمال افزون و عدد آن ضل کراه اراطه دایره خیال محاسن مهارت پناه سپرون ملثوی سپاه  
 چو دریا بگوش و خروش سر سرنگان پولاد پوش همکینه کوش و همه رزم جوئی تمامی سیح سیرت و دیو جوئی آنگاه متوجه آذربایجان کشته ایچی  
 بد که عالم پناه فرستاد و کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داد و او در همان باستان آسمان نشان رسید و بوسیله نواب تشنه  
 و حجاب نبسته علیه سعادت زمین بوس دریافت و خبر نصنت سلطان سلیم را بنیت قال جدال عرضه داشت نمود و انحضرت در جواب فرمود که باین  
 با و فو و مایهات الکی وجود توفیقات نامتناهی رایت توجه فرامخته ایم و معاهده و مقابله خیل شقاوت هجوم روم را پیش نهادیم میده نصنت شما  
 در بهر منزل که ملاقات واقع شود آنچه معاهده و باشد بطور خواهد آمد ارجح الهم فلما تقیم بخود لا قبل لهم بها و ختم بها اذ لک نظم به پیش عد و بار کرد  
 و کبوی کرای کشته با سروران رزم جوئی من اینک رسیدم میدان جنگ بیزوی شیر و خیم فلانک کشم بر سر و میان تیغ نیزه بدیشان ایم  
 طریقی ستیزه زبون و لیران مردم شکار همه دشت با من کنم لاله زار بنوک سنان سعادت هجوم جهان را کنم پاکت از خیل روم آنگاه پوچی  
 بهوشانیدن خلعت شاهی مقرر و میبای کرد آینه حضرت انصراف داد و او پایانه سر سلطان سلیم شافیه بعرض جوابی که شنیده بود زبان گشاد  
 ذکر توجه را بایات نصرت هجوم باستقبال حضور و بیان قال شاه مرصنوی حصال ابا جاکم روم بر صغیر فیض پذیر جهان  
 ماه و جلال خاطر مرا که خوششان با و یه دولت و اقبال یعنی ظاهر خواهد بود که ساع سلطنت و جهان بنی و شراب خلافت و کامرانی کیفیت  
 دارد که چون بذاق سلیم و مزاج تقیم سعادت مندی رسد چنان نشه دیگر که ابواب فرخ و سرور بر روی روزگار رخا زوکان بزم سپهر خاک بکشت  
 و اگر شام عقلت سر انجام ابل غرور و پندار از آنچه انجام بخت انجام اندک بهره یابد چنان عریده سازد و طرح بدستی اندازد که عیش عالمی  
 گردانید نقش سترت حضور از لوح زندگانی جهانی بزاید بج بونی نسیم باده بسنستان را بظن این عبارات مشکین رقم که شایم رخات فلم بشم  
 جان فضیلهای خود و شیم رسانیده صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد از استقام نسیم شراب ایالت و کامکاری بوخو جیل سپاه مغرور کشته  
 عزم تخیر آذربایجان نمود و جمعی کثیر از اتباع خود را عرضه تیغ اخاب شجاع پادشاه جهان مطلق ساخته بجای دبار مراجعت فرمود کیفیت افتد آنگاه  
 چون شاه بیکو غیبت صافی طویلت ابل سلطان سلیم را در بهمان اجازت داد و عازم میدان قتال شده پای فلک فرسار پشست اشهب جهان بجای  
 گردانید و عشان ظفر نشان بدست قاید و من بیکو کل علی الله فوجیه سپرده که فیصل الله المجاهدین علی القاعدین بر زبان الهام بیان گذرانید و نمود  
 برآمد جهان جو بشت سمند چو خورشید بر آج چرخ بلند لواش بر فراخت سر ساهر سرایش کشت بخو مهر جلیبت کشانش همه سروران  
 تقاضا کنان در رکابش سران سرکرشان خاک ریش شده ظفر مغلای سپاهش غده و چون بومی شیراز بخار موکب بجای و هر طریقت پیروز  
 پیوسته که سلطان سلیم پشایه خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است لاجرم پشایه ظفر پناه بی از آنکه با جماع سپاه پر دازد داده دوازده هزار و بیست



شیخ کدار که در آن زمان طاعون اردوی فیروز می آید بود و عثمان بکران بطرف دشمنان مسقط ساخت و در اوایل رجب ششمین و شصت و نه در منزل چالدران  
که در بیت فرخی نیز و اهدت تعارب فریقین اتفاق افتاد و پادشاه و الاثر و مینه لشکر شجاعت نهاد و افرو خود خان محمد و بعضی دیگر از امرامضو  
مؤید میشد که آیند و در مسیر و در میان جمعی کثیر از آنها در آن پولاد پوش و جغان کینه کوش منزل گزید و با پیچ علم پنجم حشم از افریق طلبت کشید  
شد که امیر نظام الدین عبدالباقی و سید محمد کونده و امیر شریف الدین علی با اتفاق فوجی از شیران پیشه کیدی در سایه رایت طغرائیت توقف نمایند و  
بفضل شرف علی بابا ساری از ننگان لجه و غا و طیکان لجه بیجا در یک جانب قول صف کشید و تا در هر طرف که بگویم احتیاج شود ابواب حالت  
و اید و بر کشاید متونی بر راست شاه طغراقباس صفی از سپاه قیامت براس نه صف بلکه سدی سکندر پناه نموده پیشین طریق فنا و چون با  
بی احتمال سبکو ابطال حال صف مناسبت پذیرفت سنان غازیان فتنه نشان از جای برخواست و لوی فیروزی غای باج نصرت و اقبال سر  
کشیده فروغ صیحه اش فضای مهر که قتال را ببار است متونی علیها برآمد باج سپهر شده هر علم سیکر ماه و مهر سنان گشت چون صبح افروخته شفا  
دل دشمنان سوخته و از انجانب سلطان سلیم خیاخته محمود ملک دوم است بر فراز پشته فرو آمده که در معسکر خود اندر عراب و چپرد یواری بلند کرد  
و عرابان را بر بخیر بر یکدگر بسته در آن حصار استوار منزل گزید و از ده هزار تفنگ انداز که پوینده در خدمت بودند مقرر کرد که در پیش صف  
بکار خود بردارند و بنیاده برویت هزار سوار کشید که از میدان بیجا فرستاد که رایت قتال و جدال را فرار انداختند و دو طرف طیکان و قله  
و مردانکی و ننگان لجه مبالغت و فرزانگی غارت گیر کرده در میدان ناخفته دور یکدیگر آویخته دست باستقال لات قتال بودند متونی زهر سوز  
مانند غنچه شیر بمیدان رسیدند مردان دلیز کف جمله رایت حار اکیاد گنجه سپر جوش زرنگار بر دایکی بر یکی ستمی بهم برزده لشکری دروی  
نشسته بر اسبان پولاد هم بجلان ز آواز و مینه خم غزوی کوس رعد از بلند شده و لوله جا بجا از در جان جهانان انداخت و صدای بغیر سوز  
تا شیر میخینه و میسره عالم رسیده حقیقه آیه از لرزالت الارض زلزالها طایر ساخت متونی برآمد بگردون خودش بغیر بلر زید بر جوش جرج  
چنان آید آواز سوزان کوش که شدید لایزال عقل و بوش شعله سنان عالم سوز چون برق لامع در غمین جمعیت دیران افشا و او حکم یکایک  
شعله افروز همچون صاعقه سطح اسباب زندگانی نظری پهلوانی با بسا و فنا برداد و راجع بجهان کرد از غازیان هوا کب سپهر مر است مانند شهاب  
ببوی غاریت روم زبانه کشید و تفنگ سرچ آهنگ رویان از دروغ و خفان غازیان میان و بیکدیگر لباس حریر سپردن پرید سر سوزان  
در دست و پای اسبان کوی مثال در خم چوکان سلطان گشت و خون نام اوران از بر تیغ باران کرد از انجوف منیع فرو باریده از بفت طبعه زمین  
در کشت متونی فرو ریخت خون از دم تیغها چو قطار مطار از میهن سنان بیان شعله افروز شد چو برق بهاری جهان سوز شد و در آن روز  
هولناک جمعی کثیر از رویان میان مپاک بضر تیغ و سنان دیران مفاک پادشاه شرفناک بر خاک ملاک افتادند اما چون لشکر سلطان  
سلیم چون حرکات و ادایر افلاک بنیاید بودند و در لوانم میدان واری و جگر کداری بقدر مقرر می نمودند و توپچیان ایشان در آتش  
دادن تفنگ و افروختن مایه خنک بر شعله طریقه جد و اهتمام بجای می آوردند که بر خط پنج نشش هزار تفنگ بیکدفعه صدای همگامی در عالم  
انداخت و از شرار شورش کانون درون پر دلازم سوخته بود و در فضایی پیر کو در اتاریک می ساخت فوجی از امراد اعیان سپاه خطرناک نیز  
مانند حسین بیک الله و خلفا بیک و سار و پیره و قوچی باشی و امیر عبدالباقی و سید شریف الدین علی و سید محمد کونده و سلطان علی میرزا بر خیم خدنگ  
و تفنگ دشمنان نیز خیمک شربت شهادت چشیدند و از لسان کریم البیان باغ غیب ندای غمزدای دمن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب  
فضیله اجر عظیم شنیدند و در آن اثنا آتش غضب پادشاه عجم و عرب در خاطر عزیزت ماز زبانه زدن گرفت و شعله مهر قیامت لب با جنتیت  
میرا من صفت الهاب پذیرفت و شمشیر و القار را از نیام انتقام آخته بی اعانت انصار و معاونت اعدا بر صف دشمنان غاسک حمله کرد  
و بوقت دست و بازوئی ولایت و قدرت سر بجه گرامت و هدایت کرد و از وجود و محنت فرسود خلی از سالکان سالک شجاعت بر آورد و  
کلفت و خنوزی و غایبه قسطنطین و مدح کسری در آن مهر که آن مهر سپهر وری کا زاری نمود که از دای فلک خضر از هم خدنگ مار بکیش زبان نهنگ  
بکش و پیش چرخ بد و از تاب سنان تش فشانش در پیشه الهاب و اضطراب افتاد متونی شمشیر دل در صف کارزار چنان سحر می نمود

که در چشم اعدای جهان شد سیاه همان گشت در گرد و حوشه ماه زبس گشته کا نداشت بریکه که نهان شدند بین پیر و زلف و در آن اشرار سپاه  
 حیاست بجوم روم طغوج او علی گشتی بود در بحر پدلی در برابر آنحضرت در آمدن امیرش از آنکه دست تیغ و نشان بر پادشاه جید را در شمشیری برافین  
 سرش فرو آورد که تا سینه شمشیر گشت از ثقات اسلحای افتاده که یکی از ملازمان طغوج او علی جید او را در سلطنت سلیم بر پادشاه روم انصاری  
 عا خطه نمود بر زبان را ند که غیر از گشتی نبیند می طهر العجایب باشد هیچ آفریده را قدرت آن نیست که این نوع تیغ تواند انداخته چون پادشاه  
 سلیم آتش شامت و تیغ کداری و آن حرمت و ممدان واری مشایده کرد و ندان اختیار و نام اصطلح را از قصه اقدار ایشان سپردن رفت و  
 عنان بصوب حصار که از غرابه و چیر ترقیب کرده بودند گردانیده و لاواران موکب نصرت نشان یکبار بر ایشان بافتند و جمعی دیگر را بر خاک بکشت  
 انداختند تا بقیه السیف که با ضعیف مضاعف لشکر مضور بودند اطراف آن محوطه را محوطه و مضبوط گردانیدند و تفنگ اندازان را بکار ایشان  
 باز داشتند و دیگر کمتر خشک و یکبار که دیدند بر صغیر نوز پادشاه بر یک سکون فرخ این معنی واضح و لاج بود که در آن مقام اصرار بر یکبار موجب  
 هلاک حدام موکب نصرت شکار شود و خاطر عالی ناز بران قرار داد که موجب کلمه المحرب خدمه چند کوچ باز پس نشیند که در میان مانند محمد خان  
 شیبانی و دیگر گشته جهنگامشی از میان غرابه و چیر سپردن آید آنکه عطفه فانی کرده بار دیگر بر ایشان ناز و دنیا و حیات انقوم بر سیر از باران  
 بنابران با خیل چشم و طبل و علم بر تریز رفته از آنجا بدر گزین شانت و پهلوان با طرف و جواب محاکمات محروم سال داشته با جمیع سپاه طغوج را  
 داد و سلطنت سلیم بعد از مراجعت آنحضرت از چالدران مدار الملک آذربایجان عراسیده نشیند که پادشاه صاحب تائید عساکر فیروزی را  
 جمع کرده متوجه آنجا بگشت است بنابران غوغای عظیم بر زمینش سوزی گشت و سلامت نفس محصور در معاودت دامنشته از سر خطب از بایجان در گذر  
 و زیاده از شبست روز در آن بلده توقف نتوانست نمود و در او از فرمان ما طبل کوچ گرفته بصوب روم توجیه فرمود و رباعی هر چند بود  
 کوزن پر زور و دلیر هرگز نشود میثم در بنیه شیر گشت و وطن کند بهر جای ولی در مسکن شاه باز کی ماند ویر و آنچرخ بخت اثر در موضع در  
 گزین به صاحب پادشاه و الا که رسید و با لطف غیب در محاطه آن مرکز دایره عز و جلال مضمون این مقال عرض رسانید رباعی گای سرور عالی که  
 حدس جناب واری فریدون فراق با لب با حرم نو کید حضم چون نقش بر آب با ملک تو قصه و چو در پاد حجاب لاجرم موکب طغورین  
 از در گزین متوجه تریز گردید و در طی مسافت مسارعت نموده در شبان سال مذکور در نواحی آن بلده منزل گردید ساداه و قصاده و اکابر و  
 واعیان بپوزم استقبال استقبال که دند و از بخار موکب بنایون دیده امید را جلاداده مراسم نیار و شایعایی آوردند و پادشاه مؤید مانند  
 روح که بحسب در آید و مثال نور که حدیقه حدقه را بیاراید مدار الملک آذربایجان در آمده آن رستمان بهایا قسطنطنیه فرمود و بتدارک احتیاج  
 که در غیبت حدام بارگاه سده بخت دست داده بود و مشغولی کرده ابواب انصاف و معدلت بر کشود مشغولی جهان از نو نوید زندگی یافت  
 عدالت مرده پانیدی یافت فلک بنیاد غم از پنج بر کند عوض طرح بنای عشرت افکند ذکر و حصول کوکب طالع زمره از حدام  
 در کا ه فلک اقدار بدرجه اعتبار و اختیار و بیان بعضی دیگر از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار  
 در آن رستمان که دار الملک آذربایجان ازین مقدم پادشاه جهانیا ن بر فضایی جان فرای روضه رضوان حاضر میبود خاطر جو ریشد تا تریز  
 پرورد و صغیر حیرت و تیر صبا کسر متوجه آن گشت که زمام رتق و فتن و قبض و بسط و حمل و عقد و داد و ستد امور و مهمات سرکار سلطنت و پادشاهی  
 را در قصه درایت و کف کفایت صاحب کیامی نند که بمقتات رای زینش اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات و دوام گیرد و با صبا  
 فکر و در بنیش قاعده ارکان ملک و ملت صنعت و رفیع و استحکام پذیرد و از شمیم کارم اخلاقی شمام جان مکانان افکار و فاق معطر گردد  
 و از نسیم محاسن ادبش نصارت فاطنان اطراف امصار بوجوه پیوند و نصفت شامش مظلومان با دیده نامرادی را از تاب آفتاب حوادث بخت  
 زاده بظلال فراغت و آسایش رساند و مرحمت کاوش معنومان را و یثیادی را از خانه از راهرها کار خلاص ساخته بر باض زراعت آناه  
 معدلت فایز گرداند و بر نیانی را از آثیار دست در زشارش عرق خجالت بر چین آید و کان بدخشان کف کو بهر بخشش خون دل از دامن  
 بکشاید نظم حجتی رای و بر خلق راه فتنه بریند و مبارک مروجی در ملک راه خیر نماید سعادت چشم کشاید که تا در ویش کجا بماند زمانه کوش

طراز شای

کوش و او را که نارایش چه فرماید و بعد از پشماره و استخار جفت این منصب جليلة المراتب بر قامت خلیفت شرافت افراد انسانی میسر نشاء  
حسین صفحانی که سابقاً در سلک نواب بلند جناب حضرت در پیش خانی منظم بود حبس آمد و حکم باین ارکمن عنایت روز افزون نهاد و یافت  
که انجناب بن حیث استقلال الانفراد مستند سرانجام مود سلطنت و جهان بانی بود به جمیع امرا و ارکان دولت و عامی و درزا و اعیان حضرت  
طریق متابعین نمایند و غایت مطاع و رعیت بردوش گرفته بود و قوف و مشورتش در هیچ مهم از محامات جزئی و کلی مدخل نمایند لاجرم علیه میسر نشاء  
علا و امرار خافیتین و پناه و لایه مشرقین گشت و پای حتمت و اقامت ایش از پر تو عنایت پادشاه جهان بطاع شریف و رفعت یافته از فرق  
فرقین و در گشت بخت پناه سروران شد در که او سر نام او را ن خاک رده او و بعد از ان ایام پادشاه آفتاب هشام مجد بدو توجه تقویت  
شریعت ارکان غرامت و ثقیل مهمام سادات و قصات و طهارت منصب صدارت را بجناب سیات تاب میر شهاب الدین عبد الله و  
سید نظام الدین احمد لاله که ازا کار بر سادات آذربایجان بود و تقویض فرمود و چون انجناب کما فیضی از نعمة سرانجام امود آن منصب پرورن خوا  
آمد منصب صدارت بوجود و غایت المحو نقابت قبایی مشرف شد که انوار جمال فرخنده فال نبوی از مطالع حال حجبته نالش طالع است و انوار کمال  
لازال از تقوی از صدارت افعال ستوده عاملش لایع توضیح کلام انبی اعمارات فصاحت آیاتش وافی و صیغ احادیث حضرت رسالت  
پناهی اشارت حقیقت صفاتش کانی کشف شکلات رسایل سلف از منطق تبلیغش مبین و رفع شبهات مسائل غلط بیان بدین سخن خلد انک  
مستقیم در مرات طبع نقادش مصور و نقاد انوار متاخرین بر حقیقه تمیز فیض پذیرش محتر نظم هست نوک کلکات و مفتاح باب کلکات هست  
نور دای او صبح راه است و میر و لطف کلاش تاب اناب حیات میزند بجز کمالش موج بر اوج سما یعنی انوار اعظم صد و در و در انوار کاک  
بر ذک و دور خلاصه و دومان ال عبار بنده بر کردید کان قل لا اسألكم علیه جراً الا المودة فی القری مقوی ملت علیه نامه و دوه اولاد و اجا  
خیر البریه ملاذسا لکان مساکت اخلاص و یکری امیر جمال الحق و المدة و الحقیقه و الدین محمد حبیبی الشریکی لا زال منصب صداده مشرفا بوجود و ریاض  
المشریفة با خیره با فاضله صحابه و وجوده و قطع نظر از تکلفات نشانه و تعلقات مترسلانه ساخت کلزار ملک و ملت بر شحات صاحب شمام  
و اجتهاد آن و کلیل شرح الصدور این صدور عالی قدر تجدید ماض و سیر ب گشت و فضایی ریاض دین و دولت از فطرات تمام اعتدال و تقا  
این دو بزرگ فرخنده صفات در حضرت و نصارت از سر استبان جهان در گذشت مهمام شریعت مصیبا بر طبق اجتهاد انیمه بدی هم سلام الله  
نقانی سیر انجام آقران یافت و فروغ رواج ملت غرامتی مشیت حق عز و علا بر وجات احوال فرق بر ایا یافت نظم چو از لطف شنشاه افرا  
دو عالی قدر که دیدند ممتاز یکی در محکمت فرمان روا شد یکی بحراب دین امقد است که یکی شرح حکام اسلام بلندی یافت دین یک نام اسلام  
ز عدل آن فضایی ملک آراست فضل ابن بنای شرح شد است و پادشاه عالمجاه دین پناه آن رشتان را در تبریز بایان رسانید و در  
اوایل فضل بهار و مبارکی و میدن ریاضین و از بار بصرای او جان شافت و از انجا احرام طواف عتبات قدسی مطاف آب اعظام و اجداد  
گرام بنه خان عنایت بصوب خطه اردبیل یافت و چون آن قبله اقبال و کعبه آمانی و اعمال رسید چنانچه حادث آن مؤید پاکت اعتقاد است  
شرایط نیازت بجای آورد و مجاوران آن سده سلیمیه با صناف عوطف و الطاف نوازش فرمود و غم بلیاق سهند کرد و موسم تابستان  
و فصل پاییز در سهند اوقات حشمت ساعات بعثت و نشاط مصروف ساخت و در زمان شاکرت دیگر به تبریز خرامیده طرح قتلاقی اند  
و در آن رشتان از فیض فضل ربانی و لطف عام سبحانی در ی نو بخش در عقد لای مجید و معالی افرو د و در ی آفتاب درخش از افق خلافت کوه  
ستانی طلوع نمود مشکوی بر کعبه بانی از اوج سعادت ز رویش لایع انوار سیادت گویم که در روشن آفتابی برج سرفرازی کامیابی  
خوش شمع شهبان امامت وجودش کو هر کان گرامت یعنی شاه زاده سوده حصال سر و کلزار جاه و جلال القاسم میرزا انبیه بنات احسان  
در ساعتی محمود و بطالعی مسعوده که گشت و چند روز بساط طیش و سرور مجلس نشاط و حضور بر تبه و رقیب یافته نوای نای و نوش از ایوان کوی  
در گذشت بیت بار از نو شهر یا ز اسیری آمد پدید بر سر پشیمان عالم انصری آمد پدید و انکه نذ العلی الحمید و منه الاله و التائیه بیان  
گشته شد ان جلیل سلطان جلیل سلطان ذو القدر که بمن تربیت پادشاه مجرب و در بلده فاخره شیراز حکومت می نمود و از حسن رعایت

حسن و فرید و ن فرساخت بساعت جا به جفتش می افزود و در آن روز که در صحرای چالدران کابلی از شعله بیخ عالم سوختن کشته شدی و فرزندش بیات  
سلطان سلیم محرق می گردید و احیاناً آنوقت سرچ اینک در میان بلند تیر تیر بدیده و دل فزاین میرسد ناکا نظر مبارک پادشاه بر تو  
حاصل بروی افتاد که با قشونی آراسته از لشکر فارس در پیجی سب معرکه ایستاده نه چندان اقدام بر امر جنگ دست به تیر و کمان و سیف و سان میرد و نه  
اندیشه تلاش نام و ننگ بر خاطر فاش میگذرد و شایده به صورت موجب تعجب حضرت گشته یکی از قوچیان را فرمود که برو عیال سلطان را بگو  
که عنایت جرات بدین جانب الحظاف و پدید با اتفاق سایر ملازمان رکاب حضرت استاب روی بجا به تیر و کمان و سیف و سان میرد و نه  
الادغان را عیال سلطان رسانیده موافق مدعا جواب بشود و آمده شد قاصد که از ایستاده از انصورت بنماید روی نمود بلکه عیال سلطان را به  
داد و حاکم شیراز حقوق تربیت نواب کامیاب را نابوده گذاشته روی بصوب فرار نهاد و در خلال احوال گذشته کیفیت چنین و آن فرامی  
عیال سلطان بخاطر اشرف اعلی خطور نمود و شعله غضبشایت لبس سر بختی اثر کشید و کور سلیمان قورچی از موقف سیاست بسوختن جزین جانش  
مأمور گردید و او از برق و باد سرعت سیر بجاده کرده روی به دارالملک شیراز آورد و در وقتی بدان بلده رسید که عیال سلطان مجلسی در کمال  
وزنیت آراسته بود و با کثرت امر و مقریان خود بجمع شرابنا بکوتایم نجات جنگ و در بابش تعالی می نمود و در غایت مسرت و کامرانی  
ابو استیج و شادمانی مفتوح گردانیده از غایت غفلت و نادانی اندیشه انقطاع رشته زندگانی بر زمین کمر بستار انداخته و مانند بلای گمان  
بدان محفل در آمده چون دید که جمعی کثیر حاضرند اندیشه شد که اگر باطنی را بی همی بر دوازده شایده که عیال سلطان قدم در دایمی طغیان نهاد و در  
ناخیر سازد و لاجرم بسته در گوش و می گفت که حکم قضا مضار بر اینچنین شرف نفاذ یافته که ترا بضر و دوا زده چوب تاویب نموده بهر نامیم و  
ساعت باز کردم و اگر درین بزم مرکب آن امر شوم ناموس تر ازین سیدار دلائق الکه بخلو خانه درانی تا حسب حکم علم نموده باز کردم و عیال سلطان  
بر نهانخانه در آمده کور سلیمان از غفلت شتافت و نشانی که در باب قتلش هر جایون رسیده بود ظاهر کرد و عیال سلطان گفت ای چگونه که گردان  
نهند فرمان را و کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخته از آن خانه بیرون آورد و آنگاه بهیچ که در وقت رحمت از ایستادگان پایه سر بر  
سدره خمرت حکم یافته بود و صند شیراز در عهدی که از ملازمان عیال سلطان کرده بمان روز علم مراجعت بر افراشت و عیال سلطان را در وی نصرت  
نشان رسانید و از دار اعتنا بر پا و بخت و پادشاه جسته اقامه علی بیکت و العذر انظر نظر عطف بید ریخ ساخته قایم مقام عیال سلطان  
گردانید و او خرم و سرفراز بلده فاجره شیراز خرامیده بکومت مشغول گردید و فیصل الله بایشان و حکم یارید و تا غایت ایالت آن ملک تعلق بود  
میدار و در واری سپاهی و رعیت بود از مسمی و اهتمام بجای می آورد و متونی فلک نیست زین معنی ملای که کرد و هر دم انداختی بحالی بنما  
از شوق او دور باشد و دام از طوطا و جهور باشد یکی را بر سر بر سر فرازی بریزد و چون بهیچ نیازی ذکر از بر زمان بیوائی دهد و ملک  
درمان روانی ذکر وقوع بلیه محظ و غلا و در ملک خراسان و رسیدن امیر سلطان و در سلطان باستان پادشاه  
و آخر احسان بسبب و قور عبور عساکر و حدوث نوبت متواتر و قوت رزاحت و تفرق رعیت و عدم فیضان غلام غایت الهی فقدان  
لمعان تیر عطف پادشاهی در او آخر شش عشر و شش در بلاد خراسان تیمار در السلطنته براه صانها اندکی البلیات محظی در غایت شد  
و عسرتی در نهایت صعوبت روی بود و آتش جوع در کانون درون و ضعیف و شریف و امیر و وزیر شغال یافته روز بروز شیوع آن بلیه می افزود  
و از صبح تا شام خیر از راه در و آلودگی در کسان و در هیچ دودمان دوی مرئی میکشت و از شام تا بام افغان ناله و نفیر صغیر و کبیر و برناه پیر از در  
چرخ اشر میگذشت طایر و هم در طلب طعمه بر چند بلند میرید و در غیر سفله دانه نمیدید و برید چنان چند آله ایو مثل در کرد و دشت و صحرا میدید  
بجز سبزه خط جویان از سبزی چیزی نمی شنید از زمان جو کندی بکلی از طبقات مردم نشان نمیداد و بخوردن گوشت سگ و کوبه بر کس رسید  
میشد و بان سیکش بعضی از اهل نعم انان پوشیده و سخندان جو شیده می نوشیدند و زمره بخرمیه دانه و نان اندن و ذره اوقات میگذرانیدند  
اکثر درویشان و محتاجان این اغذیه لطیفه را نیکبذاری نمی یافتند و هر روز جمعی کثیر در راه فوت شده به عالم عدم میشتافتند و کدایان را  
از فقدان قوت مفقود گشته از پایی در می افتادند و نوکران را در کرا می مطعومات و بر حاشا تا بام رسیده و در مقام که اعیانیت

همی پستیاوند غلغلی فشرود چنان خط پای نبات که نمایاب شدن چو آب حیات دو صد منزل از دیکت شدش دور فراموش شدن نام نان بر تون  
از خط آتش دیکه نامبرد چو خطی که آتش از ان جان نبرد و سال دیکه نیز حال بر بنیوال جاری بوده غلغلی کثیر از کسکی بلاکت کردیدند و در آن دو سال اگر  
مادر اخروادی کندم از ولایتی به راه آورده ای غلبه پیش نبرد و نیار بر تری میخیزدند و در آن اوقات در محلات درون و بیرون به راه جمعی از رونود  
او باش از گوشت بنی نوع تغذی نموده در کوچه های خلوت کمین میکردند و چون بجایه تنه باد انجا میرسد یکبار در روی او پنجه دو خانه یا ویرانه می کشیدند  
و قتل رسانیده و جوشانیده و نقش از خیزه میساختند و گوشتش را خورده رایت عشرت می افراختند و بهر چند روز فوجی ازین طایفه بواسطه  
فر و خفتن و غن آدمی و دیگر اسباب رسوا گشته ملازمان ریشخندان ایشان را سیاست مینمودند و جمعی دیگر فرصت نگاه داشته بسر وقت آن کشک  
آمده کوشتهای ایشان را نمانده کوم کا و قربان در میرودند طبع عشق عالم سوز او چند انکه عاشق میکشد زمره دیگر بعضی از غیب سر بر میزند انکه  
بجای آمده ادبای خط و علا ویرانی به راه و توابع و مصافحات بآن مرتبه انجا مید که در اکثر احوال و محلات اجساد اموات متعفن شده افتاده بود  
و فقر و مساکین را تو فوج به تیر و کتفین اولاد و اقربا سعادتی نمی نمود مع ذلک کاهی تاخت فرق با غیبه طایفه او را بکینه بعضی همد و در خراسان میرسید و  
ریشخندان و دیو سلطان را دفع انطایفه کایب میسیر میکردند بنابران در او اخر سنه احدی و عشرین و ستمانه امیر سلطان که ولایت قاین او لکا او بود  
بر که والا و ستده عیاشیافت و در شقاق تبریز عیادت بساط طوسی استعدا یافت و شمه از کفایت خرابی خراسان و جرات معاندان میر  
داشت و معارف آنحال دیو سلطان نیز از جانب ملج باستان جاده و جلال و غلبه دولت و اقبال رسید و حصینه طغیان محمد زمان میرزا و امیرزاده  
را در غوجان آنچنان عرض نواب کامیاب رسانیده لاجرم پادشاه بهرود شیم سرانجام محام او لیای آن ملک را پیش نهاد بهت بلند منت ساخت  
و در باب انهدام بهائی شوکت اعدا دولت رایت اجتهاد و استقامت بر افراخت و کفر قویض ایالت ولایت خراسان بشاه را  
منظور لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و پدید آمدن رفاهیت و سعادت معیشت در میان فرق برابرا چون پرتو شعله پادشاه  
مؤید تصور بر کمال احتلال احوال بلاد خراسان یافت و از اشغال زبانه فتنه و فساد و انبکان و میرزا محمد زمان خبر یافت بخاطر طایفون چنان خطور نمود  
که منصب سلطنت آن ملک را از سر حد منان تا کننا آسایه پادشاه زاده جو انجت زبینه تاج و تخت طهماسب میرزا دهد و امیر سلطان را لاله انجت  
ساخته زانم دقت و قطع و فصل محات آن ولایات را در حصنه اختیار دهند و فرمان واجب الاذعان بر بنیوجب نفاذ یافته ایضا حکم شد که امر صله  
آن شاه زاده زاده الله و دولته و سعادت و پیشوائی ارباب عظام و اشرف و صنبط و ربط و داد و ستد اوقاف متعلق با مرغیای الدین محمد بن  
امیر یوسف باشد و امیر سلطان فرامین مطاع را بهر رزک همایون رسانیده و بر بار کیر و دولت و اقبال سوار گردیده در رکاب شاه زاده زاده  
کامیاب روی بدار السلطنه به راه آور و وجهه استمالت را عایا برادر حوز و تر خود میرزا ابراهیم را پیشتر آن بلده فرستاد و ابراهیم میرزا در او  
سنه اثنین و عشرین و ستمانه بدار الملک خراسان رسیده جناح محنت و احسان بر مهارق طبقات اسنان بیبوط کرد و ایندو از کمال فهم و فراست  
و عقل و کبایست تبعه حال سدید کان آنولایت پرداخته بکنان را از بادیه و ویرانی و ویریشی و آسایش و آبادانی رسانید و زینیل خان توحید درگاه  
عالم پناه گشته در ماه ربیع الاول سال مذکور خبر قرب وصول موکب عالی شاه زاده طهماسب و امیر سلطان شایع شد و امیر غیاث الدین محمد بن  
یوسف بهمن سادات و قضاه و اکابر و ابالی و افضل و موالی بوازم متعین ارجعال نموده مراسم نیاز و شایعجای آوردند و بعبادت و استقبال  
زنا مل شریفه مشرف گشته زبان حال و قال با در او اوم دولت گردان کردند و در وقتی که از اعتدال بویای ربعی طرف بساتین صنایع  
ارایش یافته بود و سلطان نوز سیده کل در غایت بخت بخت برآمده از قیسم سیم اردی بهشتی زمان زمان خنجر شای می افروزد طهماسب میرزا  
باغ شهر را از نور طلعت خورشید قرین طراوت بهشت برین داد و بر سنده شمت و اقبال برآمده ابواب عدالت و عدت پروری برکشاد و مردم  
خراسان را در آن بهار غنچه کمرانی در چمن کمال و آمانی سیراب گشته صفت حضرت پذیرفت و ازین مقدم کرم حضرت شاه زاده صاحب سعادت  
در انسال محصولات در کمال خوبی رفع شده اگر کثرت حصول جوابات عشرت بعشرت تبدیل یافت و نیز فراغ بال و رفاه حال از ان غنایت  
منعم و الملحال عالم گشته بر وجنات روزگار صفار و کبا یافت و امیر سلطان بر حسب فرمان واجب الاذعان منصب صدارت و پیشوائی سا

بکشف واریجات  
سکایه و ارباب  
ریاض نشانی جوان





شاهزاده سام مطوی شده بود که در روز جمعه بیست و هشتم بمان ماه شاهزاده بیستم قدم از گنجه آمد به عالم وجود نهاد و این معنی موجب تصاعف بود  
 بجهت و مسرت گشته دست عنایت بجای مجید ابواب بزم و شادمانی برکشید و منتهی در سر نو ساقیان برخاستند باز بزم نعل و می آراستند از فرو  
 ساز چون آفتاب گشت کز طرف پر آب و تاب از نوای دلگشای اهل ساز باز ابواب فرج گردید باز و بعد از چهار روز از تولد آن شاهزاده  
 کیتی فروز عهد سلطنت و جهان داری کو بهیروی دیگر آرایش یافت و از اقصای آمل و آنانی شش جالی اختری نور کپلر و جلیات احوال فرقی بشرافت  
 یعنی تولد شاهزاده زاده سکنه مقام معزالدوله و الدین بهرام روی نمود و توین ایام بنابر کی رام مرام خدام بارگاه فکست احتشام گشته سر و رخا  
 جمهور زدیگت و دور بفرمود باز دیگر ساقیان با بهید رخسار باد و پای خوشکوار کو اکب و اباریق و کاشن من معین در کوشش آوردند و عثمان  
 آفتاب دیدار اطراف آن بزم بهشت آثار از سیب ذوق و پسته شکرین و بن و فاکته قماخیزون مرین کرد و نشوئی بکف جام می ساقی شوه  
 ساز سومی ماه نو دست مردم دراز بر جایی کفرخی نیم مست چو شام گنج جام کلگون بدست خوانساران اصناف اطعمه کو ناکون و لطم طیر  
 حمایتشون کشیدند و را مشکران نغمه پرداز حسن ساز و آواز الحان دلاویز و نغمات نشاط انگیز بلند گردانیدند و شوی بزم حسره حبشیدار و نکت  
 جراید صوت خود و نغمه چنک شکر لب مطربان کرد و نغمه های دولت شاه سرفراز که با داتا بیع رای تو ایام یکی از چاکرانت باد بهرام  
 مدام از لطف تو بادا که کم بعالم صد هزاران بچو رستم زخون و زخمی در بیکانه چنک حسام غازیانت با و کلر نکت زاولاد تو عالم بادا باد  
 دولت مردم بغیر ندی و کرشاد و چون ایام جشن و طوی بهنایت آرد و کی که بیان بوی نچوان شافنه انت ل در آن نجسته مکان قشلاق نموده  
 پادشاه سپیدیه خوی بهید بساط معدله پرداخته میرزا کمال الدین شاه حسین و امیر جمال الدین محمد را بجانب شروان روان فرمود گفتار  
 در بیان اطاعت و انقیاد و شجاعت و شروانی و رفتن میرزا شاه حسین و امیر جمال الدین محمد نزد آن ناظم مناظم کارخانه  
 رباعی جاناکرت لطف ازل یار بود توفیق ششینی بد کار بود با آنکه در اقل نزدی راه صواب آخر و طنت منزل اختیار بود نظیرین گفتار  
 آنکه فرمان فرمای شروان شجاعت و سلاطین باقیه بعد از چندگاه که در او می مخالفت پادشاه درین نیا بهلوت نمود بارشاد و ملهم توفیق سالک  
 طریق ند است گشته بهید بساط اعتداده متعاف بر داحت و قاصدان بلاغت ماثرباشق قات و افرو بترکاست نادر بدرگاه عالم نیا  
 فرستاده با ظرا طاعت و فرمان برداری زبان کشاد و بنواب کامیاب پیغام داد که اگر نقوش خطایا و زلات این دولته باب عفو و اغما  
 پادشاه عالیجاه از لوح ضمیر مهر تو پیشته شود من بعد بر جاده مستقیمه خدمتگاری و طاعت کداری ثابت قدم و رزیده سر از حلقه جیو دیت پرد  
 نیارم و بیای اخلاص و نیاز مندی ساحت بارگاه سلاطین نیا به پوده خود را یکی از بنده کائنات نایک آشیان شمارم و بتا لا تو اعدان ان نسیان  
 او خطانا و چون این معانی بعضی مقربان بایه سر سلطنت و کرامانی رسید انوار کرام اخلاق پادشاه بهستحقاق مانده لوا مع خورشید ان طالع مرحمت  
 طالع گشته طنت لیا لی عصیان والی شروان را نابود گردانید و منایم الطاف حسره و رضوی اوصاف از حسب اعطاف پیکران در اتمه زاراده  
 و فخر جزایم اورد اصفت بهادر منشور اجتناب و حکم جایون شرف صدویافت که وکیل السلطنته میرزا شاه حسین و افخار دودمان سید ثقلین جمال  
 الدین محمد شروان شافنه خاطر شیشه را بنا کید مرا تم عهد و پیمان طمس گردانند تا بهید غده بر شراع هدایت بخش فرمان برداری ثابت قدم  
 دیگر خیال خلاص نماید و هرگاه که خواهد بدرگاه سلاطین نیا به آید و آنحضرت بموجب حکم جهان طاع از قشلاق نچوان متوجه شروان گشت چون رود  
 بان حدود رسید شیشه لوازم استقبال بجایی آورد و در بسط بساط صیانت و هماننداری کمال اخلاص و خدمتگاری ظهور رسانیده از جانبین  
 رسوم کدزایدن تحفه و تبرک توفیق انجاسید و جناب میرزای چنانچه از کمال کیاست حدش متصور بود بشرا بطا امر رسالت پرداخته شیشه  
 را بغایت عنایت پادشاهی اسید و اساحت و ناظم مناظم شریعت آرائی بوفور وجود طبع سلیم شهابی که حاکم شروان در بعضی مسائل  
 علییه نامیده داشت رخص کرده اعلام ارشاد و نیکو خواهی برافراخت لاجرم شیشه عن صمیم القلب طریق انقیادش گرفته آن دو بزرگ عالیشان  
 حسب المذ عارضت انصاف داد و محو لبان اسپان بدوی و استرلن بردی و اجناس روم و فرنگ و نفود نامعدود و جوهر خوش رنگ  
 آنچه توانست باقی دانست باستان سلطنت آستان فرستاده و وعده کرد که متعاقب یکی از اولاد امجاد و اهل ازمت فرستد و اگر حکم بیا یون

نفاذ یافت بدو خود نیز عید عید است و که است شایسته و میرزا شاه حسین و ملاذسادات خاقان هم در شقاق کجایان بیایه سرسریلجان زمان  
بار آمد و سخت و سترگات ششپاره را معروض گردانیدند و آنچه ارکان اخص و میانی میزدی آنجا شایسته بود و بدست اشراف اعلی رسانیدند و بعضی بجز  
از دیار فرج و سرور پادشاه نمودند و کشته آن زمان در غایت کارانی اوقات مجتهد ساعیات مصروف داشت و بهت بر استیفاء لذت و  
و استیصال مصائب بمان داشت ذکر توچه بگویم نصرت انار که بخواه یلیاق ایقار و اشتغال بر فرج فرای صید و  
چون خورشید بلند عمل از منزل حوت بفرم صید عمل توچه را فرخت و از برج شرف طالع شده بفرغ طلعت عالم از ماه تابستانی ساختن  
بموجب پادشاه که بوان کمان آن بخواه در حرکت آمد و روزی چند یلیاق نصرت انار ایقار از پرتو زول بمان و طراوت بهر بون کمان  
آنجا بعضی روح افزای سوز و شوق شافت و از آنجا غمان غریب برود خانه تواریفته مدت بگاه در آن منزل البصیده ای پرداخت بعد از آن  
موجب فرمان واجب الادعان اورق بمان و صاحب کیل السلطنة و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بجا بتم نصبت نمود و شاه بهایز تر خجسته  
خلال عازم کوپستون و رودخانه چچال کشته خنرو کینی فرزند چل روز در آن مواضع بکجا بچرخید و او اوقات شریف صرف کرد و از آنجا روی توچه  
بقتلای قم آورد و در ماه رمضان سنه اربع و عشرين و شصتاه خطم از نهدهم بمان و غیرت افزای جولانگاه بجم کردید و پادشاه سلام بجا  
ایام صیام قیام و اقدام فرموده پس از آنکه حج بلال عید بدو در قح اشارت کرد با قاست مراسم از روز سعید پرداخت و در برنم نشاط  
کارانی اقتحار و دستکاری در کشیده قامت ثابت امر و ارکان دولت را بجمع فاخره مزین ساخت و در آن اثنا مباح حدام پادشاه سر بر علی  
که حکام مازندران و رستم از سرار طاعت و انقیاد بچسپیده در ادای بی خروج اجمال نمایند و با قدام خلاف طریق غنا سپوده بدست بپس  
ابواب ظلم و ستم و در روی فرق عباد میکشاید باران فرمان واجب الادعان نفاذ یافت که این نصرت البهیده و در مش خان زلیخان بعضی  
دیگر از امر و ارکان دولت را بخواه خویش گردانید و غمان بطرف مازندران یافت و بعد از انقضای فصل دی حضرت اعلی از قم بری خرابیده  
مملکت مزاج بمان از سر حد عدل ایقام اغتلاز انتقال کرد و اندک بعضی عارض ذات ملکی بکاست شده قوی طبعی و میضعف اور و ذاتی که بعضی  
دعای زلفان مخوف است بخت توچه و دیگر بکلی بقتل باطن عواطف و بکار مصروف است متاثر شد و بکار و در تخریفات و مذکوره عرض مرض چنین  
جوهری باکت از هر روی آینه گرفت و اطباء حاضر مقدم انکشت بخت بدندان گرفتند که الم بسم آبان مظهر لطف و کرم چگونه صفت بدخل پذیرفت  
سبحان الله چه کفتم خاشاک دست از نیت بهمان ماه و جلالت آن مهر بهر اقبال تواند رسید و پایی نصرت مساحت بارگاه آن آفتاب بلع انتقال را توان  
پیمود و ارتفاع درجات منزلین را چند روزی عارضه دست واد و بر طبق کلمه حتی یوم تقارین نشسته فی الجمله مرضی اتفاق افتاد مولانا علار الدین محمد  
که قانون کلیات شفا از طبیب نفاس روح افزایش پیدا بود و در ای صوابانیش در اندام امراض حصول اعراض حاد و اصناف کمالات مینمود  
بمعالجه آن عارضه فذیه نافع و اثر بناسبه ترتیب کرد و بغایت حکیم علی الاطلاق از دل الشفاء از مرضت فو یقین شربت شفا عاجل نصیب پادشاه  
عادل کشته مرض و می باخطا آورد و امر و ارکان دولت و وزیر و اعیان حضرت صلوات و صدقات بار بکس تحقیق دادند و در ویش  
و گوشه نشینان در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان کشادند و در روز دهم از حدود شملت مسالت فقر و مساکین  
عزاجت یافت و انوار صحت کلی از مطلع و تنزل من القرآن ما هو شفاء و حتمه للمؤمنین بصفحات احوال پادشاه معدلت قرین یافت و اسعد الله علی  
و السلام و الصلوة علی حبیب کشف الغم و شفیق الاله و اله و عمره ماحات حماته ذکر فتح رستم را و مازندران بمساعی جمیله انیس محضه  
البهیده در مش خان حکام مازندران یعنی امیر عبدالکریم که حاتم بمرثیم بکد و نوبت بد که عملی از احوال او عطفشان شد و اقامه و آقا رستم  
روز افزون در خلال احوال گذشته از جاده معتبره طاعت موکب حدام بمان و مخرف کشته سلوک طریق عین پیش گرفته و ابعاد جصلت  
خلع و مصعوبت مسالک آنداز کرده در ادای مال تغافل و اجمال و در دیدند و انجیز در بلده تم مباح جاه و جلالت سیده حسب شال لازم الاغلا  
انیس محضه البهیده در مش خان بانیلجان و جمعی کثیر از ابطال جال نسبت ننگان در بامی زخار جنک زده چینه بر کوه بچون پلنگ سوز بخت و کلایت  
و متکفل تا ویب ارباب غایت کشته و سخت روی توچه بقلای که در تصرف آقا محمد بود و در و چون انجیز بدور سینه خود در قلعه ولاد که

که در شانت حکم حصار بر بند بود و در آن حصن حجت و قلعه کلبیس و قلعه غایت یافت نموده اند اینان طبعین حسین اند یکی از اهل اعظم دیر و در دوازدهم شوال  
الحاج و مسالعه نجابی آورد و ما بچند ایت فتح یافت و در شش تا پنج بهستم دمی آنچه شش اربع و عشرين و ستاد بر تو وصول بر طایفه کلبیس انداخته قلعه شش  
خازین بود یکشت که باستان پیش ناگو و آل حصار سپهرینا فام همراز بود و ما بی آب خندقش با کارد زمین و سارمی نمود ز غفلت ایدگانش بر تبه که طایفه  
را با بل و هم و حیال سپوز بر فرزند آن دست میداد و شانت بنیانش بنیاد که با سوس حیال را بکند نه چهره در شرفات آن اتفاق نمی افتاد  
مثنوی قلعه چون حصار چرخ بند کنکرش فارغ اندر که ندکند خاک ز برش چو کوه خارا تند پای اندیشه از صعودش کند خندق آن عین پنا و همچو  
در پای کلز بل سبز و خان عالیشان بمان روز که بواجی آن حصار استوار رسید سپاه انجم جا به را با فروختن آتش جنگ و انداختن بیرون و تفنگ  
سنگ مامور گردانید و لیلان بازندان در مقام دفع و منع بیات قدم و زید و خوش مکان در عرصه ای مرکب کوشش بوش بهادران رساند  
تیر کشش نایره خون از چشم بختان کشاده جان را از انصا جست بدن باز را ندان و از پرواز تفنگ آوازه صور اسرافیل در قلعه اگند و نو نه روز و شش  
ساخت و ناوک دلدوز بازندان بمان باران از غم میان فرو بارید و جمعی با بر خاک هلاک انداخت و مدت سه روز حال نبره  
چهارمی بوده و صبح یازدهم ماه مذکور غازیان منصور ارجیع اطراف قلعه جنگ پیش بردند و از خندق که شته مانند لپکت دری بر خاک ریز بر  
و زخم تیر خندق و تفنگ تیر آسنگ معاندان را از فراز حصیل منظم ساختن آن حصار استوار بتیر پذیرفت و مسایح خازین و ذخایر بقصد اقدار  
نواب و مرش جان قرار گرفت آنجا خان شجاعت پناه با سپاه ظفر دسکا متوجه قلعه اولاد شده آقا محمد چون بر آن خدی وقف یافت کثرت رعب  
و هراس اساس پندار او را اندلس داد و فاصدان چرب زبان بزوخان عالی مکان ارسال داشته بجان امان طلبید و بزبان حال و قال بمصنون گفته  
العفو عند الاقتدار من علو الاقدار کویا ساخته بخواهی این حال سترم کردید که اذنا جستی فی کل امر فاضل الکرم علی العلیم این حضرت البیت  
عجز و بچارگی آقا محمد رحم نمود و بر طبق کلام انجمن نظام و الکاملین الغیظ و العافین عن الناس از سر جرایم و آشام او در گشت و اشارت فرمود که  
عالیجاه اصف پناه نظام الدوله و الدین احمد بیک و عالیجاه قدوة الامشرف و الالعیان قاضی جان بعلقه در آمده خاطر آقا محمد اجمعه و بمان  
اطمینان دهنده تا پروان شافته شرف ملاقات شریف دریابد و همچنان آنحضرت بپایه سر بر ایستاد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده آقا محمد  
بخت سردساکت طریق اطاعت و انقیاد گشت و بغیر ملاقات در مش خان مغر شده مقایله خزانچه ای که سالها اندوخته بود بخدمت عالی مقام  
سپرد بعد از آن در مش خان متوقف باری متوجه ساری شد و والی آنند یازد میر عبد الکرم خیر لوک سلیل خدمتکاری چاره نه است لاجرم سپهر خود  
سلطان محمود را بدو هزار تومان نقد و دیگر کحف لایق و متشوقات را بقیه بقیه خان فرستاد و مرزم ادای باج و خراج گشت و پیغام داد  
که چون موکب عالی خانی بدرگاه عالیناه مراجعت فرماید من نیز متعاقب بپایه سر بر ای خواهم شافت و خود را بشرف پایون بیاورم  
سعادت دیدار شاه فلک اقتدار در خواهم یافت و خان سید زاده بهلول نعام و احسان گردانیده و خلع نفیسه پوشانیده حبه امیر عبد  
باج و وقعت ارسال داشت و متعارف این احوال حکام هزار جریب و رسداده و ولایه سایر آن بلاد و دیار چون سید حسین هزار جریب و ملک  
کاوش ملک بهمن آستانه علیه السلام حضرت البیت شافته بیگشاهی موفور و تبرکات عبرت محسوسیدند و انجمن چاکری و فرمان بری کرده در ملاقات  
موکب عالی متوجه اردوی بیاورن که در حدود اصفهان گردیدند کشتار در میان موکب نصرت نشان از می بجای اصفهان  
جهت اقدام بر امر صید و شکار و انتقال مولانا علاء الدین محمد طبیب بجا بر محبت حضرت حمیمین عفا در آن ایام  
که مزاج با ابتهاج صاحب تخت و تاج و مملکت رمی از عارضه که دست داده بود بوجت یافت بمقتضای میلان طبیعت بیاورن عازم صید  
شکار گشته حکم جانشین شرف نفاذ پذیرفت که عا کر سوده ماز بلکه اکابر و اصا غر که کرده بجای اصفهان و حرکت آید و پادشاه گیتی  
در ساعتی فرج افزای پانی فلک فرسار در کاب خطر انساب آورده و جر که در نهضت فرمود و چون بواجی کاشان از اخبار موکب خبر دوزی نشان  
عطرافشان شد مولانا علاء الدین محمد طبیب که از اکثر نواب بارگاه عالم پناه بزیه بقریب ممتاز بود و در تشخیص امراض و معالجه اعراض حایت  
انفاس میجاطا بهر نمود و مرض ذات الصید مبتلا گشته بهر بستانا توانی تا چون زمان حلول اجل مقدر در رسیده بود استعمال شریه و ادویه صفا

و منج نیتا و وساعت رعایت معصوبت آنکار خدایه پیشتر بکشت و بعد از آنکه در منزل مبارک داخل و لایت اصفهان است حکیم مصلحت  
از عالم پدیدار و در گذشت قطعه درین دقیقه بماند جمله حکما که آدمی بکینه باقتضای کن فیکون اصول نبض چو شمشیر جیش خیل ملائی عجم  
فرور رفت بای غلطون صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد بماند بیهوده در دست بوعلی قانون العتقه و شاه سعادت قرین از غمت هوا  
علاء الدین بغایت متاثر گردید و باز ماندگان او را نشانی فرجه طلع فاخره پوشانید و سپهرش حکیم جلال الدین را بفرید الطاف و عطف  
نواخته قایم نگه داشت و بدستور لوا کشور کشت مضبوط بصوب کنگارگاه اصفهان برافراخت و در منزل چالده سیاه قورقا بهم رسیده که در میان  
و پنجه شیار و سایر جانوران نگاری پابسته دام تقدیر گردید و بضرع تیغ و تیر پاوشاه عالم کیز عظم امرا و ارکان دولت پانزده هزار ارکان  
جیوانات که اکثر کور و بوقل رسیدند و هنوز چالده سیاه مضرب حیات شاه نجم سیاه بود که در پیش پای سر ریختن رسید حکام ماندن و  
رستمدار را بشکیش فراوان و اموال بسیار شرف پاپوس نواب کامیاب فلک افتد و رسانید و بواسطه آن نیکو خدمتی بشیر از پیشین  
نظر عواطف و اشفاق شده غنایت پدر بیع بادشاه آفاق مرتبه و در از مراتب سایر امرا و کدر اینند ذکر طلوع ماه چرخه رایت  
فیروز می است از افق بلده قم و ظهور اسباب سوره و سرور در میان مردم موبک ظفر پناه پادشاه عالیجا بعد از فراغ  
از کار چالده سیاه براه ویجان عازم خطه قم شد و در آن بلده فاخره جبهه سر برانگیشت شاه زاده سعادت انقا ابو النصر سام میرزا فرمان شرف  
احلی ترتیب طوی بزرگ نفاذ یافت و خدا تم ثان سپهر احتشام بسراجام اسباب آن امر برداخته و ساعتی مهمت انجام سران خنجر  
شرف و کامکار بر آراشیدند و موسی مشک بوش را بطریق سنت با نقره برابر کرده و نقدن نمودند و چند روز پادشاه کبیری فیروز بزم نشا  
و انبساط نشسته بودند و سرور و عیش حضور برداخت و امرا و عظام و نواب بارگاه فلک احتشام با خلع فاخره و انعام و اگر در پیش  
و سرور ساخت و مقارن بحال سایم اعتدال آثار در آینه آراسته و پیشتر کان چمن از شریف هوای او بهاری جا بهای بزرگاری پوشیدند  
و نوریدگان سمرین و سمن از جامهای لاله رغبتی شراب کناری نوشیدند و زکس قدسین بر کف سمن گرفته در بزم بساطین و ایر ساخت و  
بیل سرست از دیده کل بی تحمل شده نوای نغمه سرای در عالم انداخت و مثنوی زکس سرست بکف جام می کرد بساط غم اندوه علمی  
شاید چرخه گلگون نمود بار و کربوش بیل بود شاخ گلونه در پیشمار کرد و بزم سمن کل نثار و در روز و روز پادشاه کبیری فیروز بزم نشا  
خمر و خاوری بر تخت بخت و فیروزی برآمد و بلوادم طوی فیروزی پرداخته از سر نو صمیر قلاب بر تو متوجه ترتیب صحبت بخت و کامرانی  
باز و بزم طرب آنکست عشرت ساز شد بزم اهل شرف و درای دولت باز شد بانا و از بر شیم رفت تا چرخ برین ارغنون ساز فلک  
نغمه و ساز شد بازی اندیشه ساقی جام می بر کف نهاد شیوه شوخی و سرستی سر آغانه شد و در آن جشن بقاعده محمود و دستور آهنگار  
دارگان دولت پادشاه صفا ملاذ اکابر خاقان میرزا کمال الدین شاه حسین بیکشنا کشیدند و از دست ساقی غنایت پادشاهی جامهای داده  
خو شکر نوشیدند از جامه خانه عاطفت شاهنشاهی خلع زکس پوشیدند و در آن بزم بدیع آیین پادشاه طفر قرین بیل صید و شکار و غنای  
میردشت و ساکنه نواحی ساوه را شکار نمود و آن صحاری و پنا بهانه از خون آب و پنجه عزیزت اخرای لاله فرار ساخته از انجا بصوب  
الک خرقان بنصرت فرمود و بعد از وصول آن منزل حاکم ساری میر عبد الکریم بر طبق وعده که باین محضره الهیه در شخان کرده بود بیکیش  
فراوان باستان ملاکت شیان رسید و بشرف تقبل با سلطنت مساطره فرار شده محوطه عین تربیت و رعایت گردید و مثنوی بر کرد  
دید بخت سوری درگاه شاه آرد و خشت چون نجاک در جنبین سایه با سعادت بنشین آید گفتار و بسیار طاعت امیره  
و باج بعد از اظهار خلاف و ذکر بعضی از نهضات موبک همایون پادشاه مرقنوی اوصاف در آن زمان که پاد  
کامران در نهضات جنت نشان خرقان شحم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکشت مسامح جا و جلال رسید که امیره و باج که بعد از  
فوت والد خویش امیر حاتم الدین در فومن و درشت فرما نفر ما شده است و در طریق عصیان سلوک می نماید و با وجود نیکوئی سرشت ابواب  
از کتاب افعال نشسته بر روی روز کار خود میکشاید تا علی بنده مقرر شد که امین محضره الهیه در شخان و نجاک و حکام رسد و از نذران کار

در این زمان که پادشاه کبیری فیروز بزم نشا و در روز و روز پادشاه کبیری فیروز بزم نشا و در روز و روز پادشاه کبیری فیروز بزم نشا



کار کیا سلطان احمد غیاث الدین بایقرا را بر طرف راست گنبد و موکب بایقرا را بر طرف چپ گنبد و از آنجا بطریق قوس منحنی  
به میره دواج نشود و در پیشانی آن بر حسب فرمان واجب الادعای مصوب لایحان در حرکت آمده با چرخه رایت فروری نشان بر تو وصول حدود  
سلطانیته انداخت و چون آنچرخه صبح میزد و بواج رسید غریب بجزد است و پیشانی گشت و تزیین کار خود بخود در آن داشت که ایضا گشتی عافیت  
پادشاهانه بخود در اسباب صلح بخت رساند لاجرم اصناف کثرت از جنس و انواع بدایار و لیسند تزیین کرد و مقرر رستخاست که بعد از آن دیوانه  
و خلیفه سید علی که از اعیان مملکت کیلان بزیید یعنی ممتاز بودند با جمعی دیگر از اشراف و ابالی و مشایخ و موالی بدرگاه عالم پناه نشاند و لوازم  
نیاز و تضرع و مراسم تحضیر و تحشیم بجای آورد و بظلال اظهار طاعت و دوختن آبی شحال نایز و غضب حضرت پادشاهی را تسکین دهنده و جهت  
التماس شفاعت رفته نیازی نزد کار کیا سلطان احمد که در اردوی بایقرا بود ارسال نمود و بعد از آن دیوانه و خلیفه سید علی متوجه کرد  
سپهر اشبانه گشته در آنکس سلطانیته باردوی ظفر عظیمه رسیدند و نزد نوایب و الاخیان زبان اغذار و استغفار گشاده خاک بارگاه سلاطین  
پناه را بلب نیاز بوسیدند و قبول نمودند که از مال جهات منوات گذشته مبلغ پنج هزار تومان عجله الوقت ادا نمایند و من بعد سال اسباب حاج  
مقرر بخزانة عامه رسانند بعد از وفور مبالغه و الحاح آن طایفه و شفاعت کار کیا سلطان احمد عفو جرم سوز پادشاه گیتی فروز شامل حال امیر  
دواج گشت و مصنون کلمه بایقرا و الکاملین العظیم و العافین عن الناس مطمح نظر انور شده از سر جریه عظیمه او در گشت نظم زری بخشنده شاه  
مکرست کشیش که هست از جرم مجرم عفو او پیش از فصلت میر که عفو از جرم خود جست باب لطف کرد و دلش شست آنجا حکم بایقرا نفاذ  
یافت که سلطنت مملکت فومن و رشت بدستور سابق ایام برآمیده دواج مسلم باشد و رشتخان با متابعان باستان خلافت ایشان مرتب  
نماید و چون آن نشان فتنه نشان بدیشان رسید غیاث الدین معاودت انعطاف داده بعد از آنکس سلطانیته شرف تقبیل بایقرا سیر کرد و من سیر  
یافته و ایچیان جیلان با غلام امیرهای رزدوزی و خلع فاخره و متفخر و میانی گشته تقضی المرام نزد امیر دواج شافنده و پادشاه سلام نامه  
مبارک صیام و سلطانیته قرین اصناف جزات و مبرات بپایان رسانید و چون بال فرخ فال شوال مثال مدح سیمین برکت خوابان زهره  
جبین بود اگر دید ادب آنروز سعید بجای آورد و بساط نشاط و اینساط کسرت و در آن اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از پناه روم جیلان کرده اند  
که بجانب بغداد اتوجه نمایند و بدست جلادت و هتو را بواب جو رویداد بروی فرق عباد برکشاند و چون چمنیر انور بایقرا و واضح  
که اگر و میان لغزمت را از خیر قوه بغیر رسانند حاکم دارالاسلام شاه علی بیک که عرض نام خویش موسوم و لقب بعوض سلطان شده است  
بی انداد و غایبان موکب بایقرا بمقابل و مقابل اعدا دولت روز افزون قیام نموده نمود فرمان واجب الادعای نفاذ یافت و این شخصه  
با نیلخان و خاکم کردستان جو سلطان غیاث الدین بایقرا بگوشت عوض سلطان یافت آنجا شاه علیجه اورد و بایقرا مصحوب میرزا شاه حسین بایقرا  
قم کپل کرده سفین نفس غلام حدود کوه بستیون گشت و در آن دشت و مرقد بلوارم صید و شکار پرداخته غیاث الدین بایقرا عالم نور و مصوب  
قم معطوف ساخت و روزی چند در تشریفات آنولایت دلپسند اوقات مجتبه ساعات بگذرانید و از آنجا متوجه کاشان گردید و توش گشت  
ایام مرام مرام عالی مقام و اسباب دوام اقبال احتشام بروفق مدعی رای صابت انجام و رسالت انتظام و اتحاد مملکت  
الغلام و الصلوة و السلام علی نبی محمد خیر الانام و آله الکرام و عترته العظام ذکر طوی مدبر امور مشرفین میرزا کمال الدین  
شاه حسین و بیایان بعضی دیگر از اشراف و احوال فرمانفرمای خافیتین چون ولایت کاشان سیور خال سر و لیسان جاه  
و جلال و دو چمن غرت و اقبال و کمال السلطنة و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بود درین ایام که موکب بایقرا فال از غیاث مکرر بشیر شال  
هوای احمد و در اعطرافشان ساخت براق طوی عظیم و ترتیب پیش بیا قیام فرمود و در مرغزاری که عذوبت لایق و سکونت از عین سبیل  
حکایت میکرد و لطافت هوای فرح افزایش از نیم خجالت انیمه و آیت میوه فراشان جایگست خرمکای تنقش مطلق و چمن زرخش  
سپهر آسار افراخته و سر پرده بازار جناس روم و حرکت و شامیانها اندامچه و محل صفت رنگ مرتفع ساخته بخت بیت شد افراخته  
چمنه و سایبان رز بیای زر حقه و پریشان و از کوه غنچه فر به و کا و پرورد قار منمن و مرغ جوان جهته بخت الوان انمقدار بچرخ فرساده







حکیم در کاه پادشاه به خیل در خلال احوال گذشته ششماه مشغول بود که با نواب در کاه سلطنت و جهانبانی کرده بود  
 تحت نفیته و بهایا شریفه تر غیب بود و سپهر شد خویش سلطان خلیل متوجه آستان ملائکات ایشان گردانیده بنواب بلند خباب عرضه داشت  
 که اگر سلطان خلیل منقول نظر تربیت پادشاه والا که گشته بایه قدر و منزلتش باز و واج یکی از جمله نشانیان امت و کرامت است از تعلق باید بر این  
 این کسب را و توفیق اعتماد بر کمال التفات حضرت پادشاهی صفت از دیا و پذیرفته علی اسع الجال بدر کاه جاه و جلال شاید مشغولی جو از الطاف  
 شاهنشاهی میسر کرد و ام این سرفرازی ظفر کرد آیم سومی در کاه ز فرق سر قدم سازم در آن راه کم نقد و جان را فدایش تا یکم کردن  
 حقوق و فایش و در آن آیم که منزل نایب مضرب خاتم رزین خطاب عسا که ظفر نایب بود سلطان خلیل را به می جایون رسیده حجاب در کاه فوت  
 بار کاه سپهر اتمان اورا بشرف بساط موسی رسانیدند و پیشانی را که آورده بود گذرانیده در خلوتی مدعا ششماه را معروض گردانیدند شاه و بی  
 پناه آن اناس البعز جابت اقران داد و نظر شفقت در سلطان خلیل نگریست و یکی از نبات کرات را نامزد او کرده نواب انعام و احسان  
 بر روی روز کارش بر کشاد و سلطان خلیل چند روز در ششماه امانت و کرامت سپرده بهر ساعت لطفی محبت و بهر لحظه تفعی می تمهید نسبت  
 با وقوع میافت و زمان زمان نیز الطاف پادشاهانه از افاق اتفاق پیکر اند بهی غیر که طلوع نموده به وجبات احوال شایسته و در وقت  
 طلب خدمت با انعام خلع زر نگار و تاج مرصع بلالی شاه وار و کمر مشینید و بار طلا و اسب تازی را در جهان پیا سرفراز و متعطر و نمایی و مشینید  
 روی بشروان آورد و بعد از نور بلاقاقت پذیرفته از لطف و عنایتی که پادشاه دوست نواز دشمن گذرانیده شده بود عرض کرده نشانه  
 نیز هارم ملائمت بار کاه سپهر اتمان شد و خدام در کاه خود بر ابراق آنفرو و ترتیب پیش پادشاه والا که مامور گردانیده نظم چنین که شاه  
 مرا طبع پاکت و خوی گوشت عجیب مدار که کردند و دشمنان همه دوست بوقت ملکات شانی چه جایش بسیار که کشور دل و اعظم جان  
 اوست ذکر توجه مویک بهما یون بقبلاق نخچیران و لشکر کشیدن دیو سلطان مکر جیان و بیان قرار محامات و لا  
 مانندان و رسیدن اخبار خراسان بعرض نواب کامیاب عالم مدار پادشاه بلند خباب از منزل نایب  
 ظفر همچنان حضرت اندر کاب مدار السلطه تری شایسته و زیاده بر یکاه در آن بلده فخر بعضی و نشاط گذرانیده از آنجا همان یکران  
 بقبلاق نخچیران یافت بعد از وصول بدان فرخنده مکان دیو سلطان بحسب فرمان واجب الادعای بعزم و اخت ولایت کر جیان بی ایمان  
 رایت نهضت بر فراخت و در آن دیار پس دولت پادشاه کامکار آنا را اقتدار بخیر ظهور رسانیده چند قطعه و شهر متحر و متفرق ساخت و از  
 حکام آن مملکت فرقه و دوا و بیک و لوند بیک و منوچر طوعا و کرها بلامنت دیو سلطان شایسته اظهار طاعت و انقیاد خدمتگاری نمود  
 و آنجا بنشینان بجان ایمان داده و همراه خود گردانیده بهر سو بستان ملائکات ایشان توجه فرمودند و بهر قشلاق نخچیران دیو سلطان خلیل خیر  
 سپهرشان بهر افرات گشته بود لکن کوه می عنایت و التفات بهمنایت یافت و پادشاه پوزش پذیر امرا کر جی را نیز بمثل الطاف پادشاهانه  
 ساخته پرتو انوار عاطفت حسروانه بر وجبات احوال بکنیان یافت و کر جیان باج و خراج قبول نموده با نواع تاج و خلعت مفتخر و سرفراز شدند  
 و فرامین طاعه و ربان حکومت موافق که مصرف بودند حاصل کرده روی به وطن خویش آوردند و بهر ان اوان در باب قرار محامات و لا  
 مانندان و بهر ابر جریب و رسیدن نواب در کاه ملکات اقتدار گفت و شنید بسیار کردند و آخر الامر بواسطت خباب سلطانی سیف الانامی خواجه  
 منظر بخیر بر بنویسند که از بلاد مانندان چهار انگ تعلق بامیر عبد الکریم داشته باشند و دو انگ متعوض تا محضر گردد و مشروط با یک شایسته  
 مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان علی جواب گویند و هم امیر حسین و سادات بهر ابر جریب بر بهر انومان مطلق پذیرفت و برین قیاس قضیه  
 رسیدن این نیز مبلغ معین قرار گرفت و امیر عبد الکریم مرضی شد به توجه ساری گشت و حکم مایون بغداد انجامید که از جمله نفیته بهر انومان بود  
 مبلغ چهار هزار تومان از که حصه میر عبد الکریم بود و جناب سلطانی سیف الانامی بحقیل نماید لاجرم آنجناب نیز اجازت یافته به مانندان شایسته  
 آقا قاسم حاکم در اردوی مایون توقف نموده اور کاس بیک خسته مبلغ سه هزار تومان که حصه او بود به توجه قطعه کلین و اولاد و بعضی  
 و کلاش را همراه برود چون موسم زمستان رسید و پایان رسید و بر کتا جو بهایا ششماه خط نوش لبان کله را سپرده بر دیو سلطان کل را حصار افروخته

عذر و کجاست



عنان غنیمت بجانب باغ و بستان العفاف داد و بلبل بی شکل بدلی بر آتش بجان سوخته نغمه سرای آغاز نهاد پادشاه ایشان از شلاق بختان نام  
الکت همد و بعضی دیگر از سیاقات آذربایجان گردید و در مرغزاری بهشت آثار قبه خیمه و هرگاه باوج مهر و ماه برافراخته بتسطاعت شربت  
و نشاط مبطوط گردیدند در آن آسنا از جانب خراسان می رسید و بعضی نواب کامیاب سبب ایند که عبید الله خان با سپاه فراوان بغیرم بختیگر  
خراسان از آب هوای عویص و موده و در آن بلاد طوفان بلا با لاکر قه دست تقدیر بریزد و غوغا ابواب تفرقه بر روی روزگار برآید و کثرت بنا  
بر آن فرمان واجب الاذعان لغاذا یافت که انیس حضرت الهیبه در ششان باقی نیکان متوجه مدد حکام خراسان کرد و دو آنخان عالیشان  
حضرت محمکت پناهی حبیب الکی را در قم گذاشته علم غنیمت بجانب خراسان برافراخت و کوچ بر کوچ بخرقان سلطانیته شافته حبه آسایش کس  
روزی چند محل اقامت انداخت و در اوایل شعبان ششصد و شصت و سه از نزد والی ابراهام میر سلطان قویچی شاه علی نام باستان بفرستاد  
رسید و اخبار غریب بعضی نواب کامیاب رسانیدند اول آنکه عبید الله خان با جنود دیگران بطاهر برآه آمده چند روز با هم محاصره پرداخت و چون  
دید که کاری پیش نرفته اند بر دغان مراجعت بصوبت در آنکه محطوف ساخت و دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد بن میر یوسف بهو اخوانی  
السلطنه آنجا تفرقه بخاک پاشا می کشد و حکام میر سلطان در روز سه شنبه ششم ماه رجب در قهقهه خستار الدین محمود شده روز دیگر هم او را بکم کند  
و پادشاه عدالت نهاد و تقییس شخص این مهام شرایط مبالغه و اتهام بجای آورده تحقیق آنجا میدکد در وقتی که عبید الله خان در ظاهر مرده شسته  
بود و با هم محاصره تمام نموده از میر سلطان اصلا جدا می وقوع نیافته نباران اوز بکان در بلوکات مزاحه خرابی بسیار کرده بود امیر غیاث الدین  
محمد بن میر یوسف از جریده که باو نسبت نموده اند مانند کت یوسف بکنه بوده و امیر سلطان بنا بر عرضی که داشته تیغ ظلم آن تیغ منسلک یوسف  
شربت شهادت چشاییده لاجرم باری غضب و شای شغال یافت و حکم شد که شاه زاده مظفر و ابوالفتح طهاسب میرزا و امیر سلطان توجیه پناه  
سر برآلی کردند و ابالت خراسان مفوض بنواب مادر شاه زاده عالی مکان سام میرزا باشد چنانچه عقرب فیضیل این حکایت مرقوم مکتوم  
خواه کشت انشاء الله تعالی و تقدس ذکر تمه احوال ناز نذران و رسیدن والی شروان باستان پادشاه کاران چون جانب  
سلطانی سیف الانامی از و جعتل امیر عبد الکریم مصلح هزار و پانصد تومان بحصول رسانید حکم بایون صد دریافت که آنجناب بهار سلطنت میرزا  
رفته در ملازمت شاه زاده عالمقام ابوالنور سام میرزا بسیر در تحصیل شصت و آن وجه بده جوک بکنت باشد اما او را بحکاس بکنت که مستند  
سه هزار تومان بقتل آقا محمد بود پیش از آنکه او بجهت پیروی بخت بوصول دهد آقا محمد پناه سیر علی فرار نموده باز نذران شافت و میان او و امیر  
عبد الکریم باریه نزع التماس باقیه بقوه دولت قاهره غالب گشت و آقا محمد کلین و اولاد را استحکام داده در بعضی از جنگها می آمد و در بعضی  
شد چون این اجناد بسیار نواب درگاه فلک اقتدار سبب حکم بایون بنهاد آنجا میدکد جوجی سلطان با بعضی از سپاه عراق و کردستان  
باز نذران رود و آقا محمد را گرفته بپایه سیر علی رساند و جوجی سلطان حسب فرموده بکزان ولایت کشیده بخت نظر بر قه اولاد شافت  
و در عرض کنیه آنحضرت استوار آنجناب گرفته توابع آقا محمد را که در آنجا قوتن داشتند متعبد و مخلول ساخت آنجا بکنی که مرقا آقا محمد بود رفته او را  
در دام اسیر انداخت و رایت مراجعت بصوبت سینه سلطنت برافراخت بعد از وصول بقصد بکنی خدمتی او غرض قبول یافت و پرتو انوار  
غنایت پادشاه عیجا به ناصیه عال آن امیر شجاعت و سکا یافت و ابضا عفو خسرو عطا بخش جرم پوش شامل حال روزگار آقا محمد شده حکم بایون  
با طلاق او صادر گشت اما حضرت انصاف بجانب باز نذران نیافت و ابالت آن ملک من حیث الاستقلال بعلق بامیر عبد الکریم گرفته آنجناب  
قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان را بتمام جواب گوید و تا غایت که تاریخ بجزی بجا به ربيع الاولی ششصد و شصت و سه رسیده آقا محمد در ملازمت شاه  
خلافت ایشان روزگار میکند زنده و امیر عبد الکریم در باز نذران بکومت مصوب بوده و لازم دولت خواهی بحدیم سیر سانه و در خلال احوال گذشت  
ششماه به موجب وعده که با نواب درگاه سپهر استباه کرده بود احوام خدمت بته از شروان متوجه آذربایجان شد و شاه علی بکان جمعی کثیر از  
دو نوبان را با متقال آنجناب مورد گردانید و در سلیمان رمضان ششصد و شصت و سه در نوباب مراغه پادشاه شروان باردوی نصرت نشانی  
رسید و صباح عبید بوسله ملاذ امراء خافقین میرزا شاه چنین از دریافت شرف پناهی بایون بفرق افتاد و سبب هات باوج شمولات رسانید

بر عبد الکریم



پادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تقدیم لوازم مخصوص بقیضش بوضع بیست که در روز پنجشنبه با فتنه که امیر سلطان باجی شده است و او را فرستاد  
که تحقیق کمال نماید بر آن فرمان جهان مطاع شرف نهاد یافت که جاسوسان کجا به آید و کس به راه فرستند تا امیر سلطان را متوجه استان خلافت  
آشپان کردند و جاسوسان معلوم شود که والی خراسان از جاده عبودیت تجاوز نموده آنگاه او را بجزارت معاودت دهند و تا بقدر میرزا احمد  
آوردن امیر سلطان بجانب خراسان در حرکت آمده در می حجه مذکوره به راه رسید و نشانی که در باب طلب امیر سلطان مرقوم قلم نشین  
در کاه و لایق پناه شده بود رسانید اما چون مقصود بود که در بهار آید سلاطین و بزرگان متعرض ولایات خراسان کردند امیر سلطان را توجه  
بپایه سر راهی مناسب دولت نمود و از جناب سلطانی سیف الانامی خواججه مظهری که بموجب تصانصاج جمع مقامات خراسان را با سبقت و اب  
فیضی و بیاضیت و ادو عالیجه نقابت پناه فادت دستگاه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که صدارت حضرت علامه میرزا علیقلی بوی  
میداشت التماس کرد که بپایه سر راهی اساس فتنه سلب توقف او را بجمع اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را بر سایر حالات خراسان  
مطلع گردانند بنا بر علی بد اخباب سیف الانامی و حضرت صدر الاسلامی فی ریح الاولی سنه اربع و عشرين و شصاه متوجه در کاه و پادشاه سکنه  
جاء گشتند و در بعضی از سیلاقات بر زیر بصر با طوسی فایز شده موجب بقتل امیر سلطان و بعضی دیگر از حالات خراسان معروض داشتند  
و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطه کمال دولخواهی نواب کامیاب شاهی چند نوبت از فرق او بیک متضرر گشته بود و بشیائیلان  
و کراف و حسن صورت و لطف سیرت و محاسن آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی و حضرت اعلی او را بمسندید  
عنایت و رعایت سرفراز ساخت و با نعام طبل و علم رایت قدر و منزلتش را قانع فرمودین بر فراخت و مجدداً فرمانهایون نهاد انجامید که  
ممنصب صدارت شاهزاده علامه و ضبط و بطموقفات ولایات خراسان از سر حد عراق و از در بایجان تا نهایت طخارستان معوض  
برای صوابانیش باشد و امیر سلطان سایر مقامات ملکی را با سبقت و اب لغایب فصل داده مال و جهات ولایت به راه رود و در وجه موجب  
لازماتش باز گذارد و امیر غیاث الدین محمد ثانیان مختار است و اما رت جمع کرده بکام دوستان عثمان مراجعت بصوب خراسان العطف داد  
اما جناب سیف الانامی در ملازمت استان ملایکت ایشان توقف نموده بقلب سلطانی سرفراز شد و قبل از آنکه امیر غیاث الدین محمد به راه  
رسد امیر سلطان خبر تصانصاف تربیت و رعایت آنحضرت را استماع نموده اینهمی موافق از جنس نفیاد و طهر الدوله میرزا ابراهیم را در شعبان سال  
مذکور خبر عرض بعضی از مقامات بصوب در کاه و عالم پناه فرستاد و در عزمه ماه مبارک رمضان بی جیتی ظاهر خواهم و لا امیر محمدی را که رفته بعد از  
دور و بقیضش حکم فرمود و منصب وزارت را من حیث الانفراد و الاستقلال بخواجه علیجان کره رودی بقولین نمود و امیر غیاث الدین محمد را در  
همان ماه به راه رسید سادات و علما و مولای و اشرف و فضلا و ابالی لوازم استقبال استعجال کردند و در سیریل خوشی بفرستادن آنحضرت فایز شده  
مراسم تهنیت منصبی بجا می آوردند اما امیر سلطان چنانچه مقتضای فرمان واجب الاذعان بود بحال السید فاضل شود و جناب سیر حجت  
و منیع کلی از موقوفات طمع کرده سایر مقامات را بخلاف رای صوابانهای آنحضرت فیصل میداد و طهر الدوله را بر ابراهیم میرزا چون بپایه سر راهی سیه  
و کمال صلاحیت و قابلیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجامید بقلب سلطانی سرفراز گشت و مقامات برادر خود را عرضه داشت کرده و  
بر طبق مدعا فرامین مطاعه حاصل نموده مقتضی الامم مراجعت فرمود و طره آنکه بخلاف مقصود امیر سلطان باغوا و پیر احمد بیک و بدایت بیک و خواججه  
علیجان و درین نوبت باجناب کم التهای غاندها دور تم بطلان بر خدمات پسندیده طراز مانس کشیده خدمتش ادب و بیج مهم از مقامات خراسان  
دخل نهاده امیر سلطان اگر چه بطبع مایل نظم و تعدی بود و با قاست صلوة مکنونه قیام نموده بر روزه و قرآن تلاوت میفرمود اما صفت  
کبر و نخوت برده می استیلا و کام داشت و هرگز سیرش دادخواه و غور رسی عجزه و ضعیفانه پذیرا نداشت و نواب او پیر احمد بیک و فاضل همدر  
و خواججه علیجان دست بخور و طعنان بر او رده رعایا و پیاده در تفرقه و تشویش افتادند و هرگاه امیر غیاث الدین محمد و ابراهیم سلطان ازین  
باب لفظی بعضی امیر سلطان میرسانند محل بر غرض نموده بهیچ رضای نمی شود و اینهمی موجب مزید جبارت انجامت میشد بنا بر علی بد ابراهیم حضرت  
طلبیده در روز چهارشنبه پنجم ماهی الاخری سنه شصه و عشرين و شصاه بار دیگر روی بدر کاه و عالم پناه آورد و در جمعه هفدهم ماه مبارک رضا

در صفای در بنای مراغه سعادت زمین بوس استعدا و با فقه منصب مهربان یون بعلن بوی گرفت و ابراهیم با آنکه از برادر آید تمام در غا طداشت درین  
 ایام که در پایه سیر سپهر احتشام راه سخن یافت از غایت سلامت نفس اصلا زبان بعلت کشش و بلکه لوازم معی و انعام بجای آورد و لقب سلطانی  
 او بجای مبتدل شد و درین باب نشان واجب الادعا نیکو ساختار سال فرمود و آنرا در آن اشارت پایه سیر بر علی تحقیق انجامید که معلم شاه زاده جبار  
 باشد طما سب میرزا مولانا نظام الدین احمد طبری که در خدمت امیر خان قریب تمام داشت بطبع آنکه پیشوای ارباب علمیم من حیث الاستقلال بعلن  
 بدو کیر و پیوسته محاسن افعال میر غیاث الدین محمد را در صورت قبیح احوال فرمایند و عمال آنحضرت را بتصرف در اموال اوقاف مشتمل داشته  
 در خلوات زبان بعلت میکشاید بباران میر خان نسبت بان صدر عالیشان طریق کم التفانی مسلوک سیدار و اکثر محرمات را بخلاف راجی و  
 مانیش فضل داد سخنش را معتبر بنماید و لاجرم حکم بجا یون مجتهد صد و یافت که امیر خان جمیع امور و جهام ملکی و مالی و دیوانی و وقفی محاکمات خراسان  
 را باستقواب آن سید عالیشان بقطع دهد و منصب معلمی شاه زاده را نیز موقوفی انعالیجا ده دانسته مولانا احمد طبری را از ان امر معاف دانده و مقرر شد  
 که مولانا شیخ ابوسعید صفهانی بداد السلطه همراه شافیه بر و آنچه را که در آن باب مهربان یون موقوف گشته بود بر امیر خان خوانده و او را بر عایت میر  
 غیاث الدین محمد مأمور گردانده و مولانا شیخ ابوسعید زور کیشنه سبب و یکم ذی قعدة سنه شصت و عشرين و ثمانه بداد السلطه همراه رسیده قاسم میر  
 خان و امیر غیاث الدین محمد را بخلع فاخره شاهی که بمهر آورده بود بسیار است و مضمون بر و آنچه عالیله مذکوره را بشیخ امیر خان رسانیده چند  
 صد و ران حکم بر خاطر امیر خان کران آمد اما بحسب ظاهر اظهار انقیاد کرده تا وقتی که مولانا شیخ ابوسعید در شهر بود بشیر از پیشتر به عظیم امیر محمد قیام نمود  
 و مولانا نظام الدین احمد را از تعلیم شاه زاده معاف داشت و چون مشارالیه رخصت یافته بجا آمد درگاه عالم پناه و توحه فرمود باز بدو  
 سابق ساکت طریق فرمائی گشته و فصلی قضایا بقتضای راجی خط اندیش بویاب خویش عمل نمود و در اثناء حالات گذشته و قایع مذکور گشته  
 حضرت خلافت پناهی ظهیر السلطه الدین محمد بابر پادشاه حینا استیصال اسافل شجاع بیکت فرمود و از کابل لشکر بقصد بارسیده ابوب  
 حرب و قاتل بازگشود و چون شجاع بیکت آنحضرت طاقت مقاومت نداشت در شهر محض شده بهمت بر صنبه برج و باره کجاست و محمد بابر پادشاه  
 ظاهر قند بابر امر کر اعلام اقتدار گردانیده بقدر مقدر در تفتیق محصوران بکوشید و در اکثر ایام برابرش کرد و ن خرام سوار شده و نزدیک  
 بخندق شتافته سپاه جلادت پناه را با شغال لش قاتل مامور میکرد ایند از بخانب نیز دلاوران قند بابر بقدم محاربست و محاربت پیش  
 آمده با شغال تیغ و تبر میر و اخند و بزحم پیکان برق نشان و سنگ مرک آبنک رخنه در قصر حیات کابلین می انداختند اما اکثر اوقات  
 بهادران موکب بباری نفی و خطر اختصاص می یافتند و مخالفان مغلوب و منهزم گردانیده تا دروازه از عتب شتافته و در خلال احوال  
 خان میرزا در بخشان از عالم کندان انتقال نمود و مانند لعل در صمیم کان مدفون شده از مصیبت او قطرات خون از فواره دید با بکشد و چون  
 اینخیمه بابر پادشاه رسید برفوت سیر غم بسیار خورد و بالاخره دست در دامان بکشیانی زده ایالت آن بملکت را بدو سپرد که خویش شام  
 زاده مظفر لو احمد باین میرزا تفویض کرد و بصحبت خاطر و فراغ حال در ظاهر قند بابر معیت گشت و تمامی ولایات که میرزا تحت تصرف درآورده  
 صیت شوکت و عظمتش از ایوان گویان در گذشت و امیر خان در بلده همراه از وقوع این حالات بغایت متاثر گردید زیرا که اندیشید که چون  
 محمد بابر پادشاه از فتح قند بابر فراغت یابد لواء خلاف مرتفع گردانیده بصوب خراسان شتابد و در وقت محاصره چند کت شجاع بیکت صد  
 هزاره فرستاد و از امیر خان و امیر غیاث الدین محمد التماس نمود که نوعی سازند که محمد بابر پادشاه از قند بابر کابل مراجعت فرماید تا او بخدمت  
 شاه زاده طما شتافته مدت العزم قدم از جاده خدمتکاری نهدار و بنا بران امیر خان و امیر غیاث الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر ببارید  
 سریر آن زنده اولیای خود کور کان فرستادند و پیغام دادند که هر چند شجاع بیکت در ازمنه سابقه مرکب جرایم شده بود و سزاوار قدر غضب  
 مینمود اما چون حالا بقدم ندیم پیش آمده و قول نمایند که من بعد ساکت طریق و دلخواهی بنده کان درگاه پلاطین پناه شاهی باشد و هر ساله با  
 خرج بخیرانه عامه در ساند مناسب آنکه آنحضرت ترک محاصره قند بابر گشته غنائن مراجعت بصوب کابل معطوف دارند و پیش ازین مردم  
 قند بابر و موطنان اندیدار اینار ازند محمد بابر پادشاه جواب داد که اظهار طاعت و انقیاد شجاع بیکت حکم ایمان یاس دارد و اعتماد در انکشان

انشاء الله تعالی بعد از آنکه فتح قندهار میسر گردید و او را معین بستان ملائکات آشیان روانه خواهم نمود و کلیه ملکات کوسیه و قندهار را بر او تسلیم نمودم و بایستیم خواهم فرمود از سینه انجمن میرخان را تسلی طینان حاصل گشت لیکن در آن امری دست داد که روزی چند از سر گفت و شنود  
 استم در گذشت ذکر لشکر کشیدن علیه الله خان بدله تسلط بر راه و محفوظ ماندن آن بلده از انواع افات و محاسن  
 در بهار سنه شصت و هشتاد و هفت که سپید آمدن به بلوس با چنین بعضی بسایین کشید و لاله کون تاج انجمن خود و سبزه اندیشه در قلع جبال محض  
 کردید علیه الله خان باسی هزار پیاده و سوار از خود و ماوراءالنهر و ترکستان عازم خراسان گشت و از آنجایی که بعد از خوار شدن سلطنت  
 سمرقند تعلق بوی گرفته بود اجازت طلبیده از آب نموی که بدست و روز بخشنه شازده هم جلدی الاخری شده مذکور و قاصد والی سرخس سوزید  
 بکشت فشار بر راه رسید و آن خبر را بعضی امیرخان رسانید و ضحاک را بر و اصرار پریشان کرد ایند زیر که محکوم مال گذشته در شهر مانده بود و  
 نوینوز بنیاده و حکام خراسان بر یک در سفر خود اقامت داشتند و جمیع ایشان جهت مقابله و مقابله محال میمود لاجرم خواطر هر دیوان بر  
 قرار یافت امیر غیاث الدین محمد صبط در وازه ملک را تا برج شمالی در وازه عراق تعهد فرمود و سپری سلطان با اتفاق صفویان حلیفه بر است در وازه  
 عراق را بکشت نمود پیر احمد بیک و بدایت بیک و قاسم مهر دار از برج سلطان احمد میرزا تا قلعه اختیار الدین بجهت صبط در وازه و دست بیک  
 برادرش مقصود بیک آنحضرت را بجهت صبط در وازه و دست بیک سلطان در وازه خوش داشت جلالت برافراشت و بخود بیک تبت بر است  
 در وازه قندهار آباد گشت و امیرخان بدستور بهتر در باغ شرفاقت و زدید و باغ پیاپی و سوار پیش خود گاه داشت که در هر طرف بگویند  
 احتیاج شود اینجا بخت را بد اینجا بخت فرستد و سحر و شنبه سیزدهم ماه مذکور شاهر علیه الله که بکلم امیرخان در صحنه چهل دختران ساکن بود و بخت  
 و نظری اشتغال داشت بشهر رسید و خبر قرب وصول علیه الله خان را شایع گردانید و از کمال جلالت و پهلوئی بانو کران خاصه خود از شهر  
 بیرون رفته و بر امانی در ب باغ راغان را محفل تطن ساخت و صبح یکشنبه علیه الله خان تسبیح و تکبیر از راه دره و در وادان امیر خیا بان سپید  
 بطرف ساقلان شافت و او زبکان آغا ز سوزن مشکلمانان کرده شورش و شورش کانون درون بیرویان را تا قوت بواسطه قوت جو بایات ابوال  
 دکان کین جباری و علا فی مسد و گشت و آتش جوع در بواطن اشتغال یافته ناله و غیره و فقر از مرز و شهر خضر و در گذشت و امیرخان در  
 بخیر افتاده بشهرت امیر غیاث الدین محمد فرمان داد که از غلات بلوکات که اندکی خرمن شده بود و بسیاری هنوز بدرو زبیده بر سر میقرار و در  
 از آن او باشد بنابران بعضی از غلایان و مردم جلد خراسان و زبیده از شهر بیرون مشتاقند و بهر وجه میبایستند خوشنمای کندم و جو را بشهر  
 در می آوردند و همچنین موجب نشد که در اسواق نان و آرد در دکان ظهور آمده غلایان از بار غلات بخت یافتند و چون علیه الله خان دوسه روز  
 در نوای ساقلان ساکن بوده اند از پنج راه بر آسود صبا میسوار شد و متوجه شهر گشت و فوجی کثیر از بختان سپاه او بیک را از کشتن آتش قتال امور  
 گردانید و زمره از آن او زبکان انداه فرار پیر محمد و خواجوا ابوالولید احمد بطرف باغ راغان شتافتند و فرقه از سر خیابان در آمده نزد بیک  
 بهدار سلطانی رسیدند و از اینجا بکسب میر حسن علی که از سایر ملازمان امیر غیاث الدین محمد بزمید بخت اعتبار داشت با جمعی از سواران در نرسا  
 و پیادگان تفنگ انداز بیرون رفته در میان بر دو مدرسه بنیاد بیکار است ارتقا پذیرفت و شاهر علیه الله در باغ راغان در مصنوعا حاشه  
 بزم نام و ک و لدر و تفنگ جانسوز بدفع و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه او بیک باضعاف مضاعفه لشکر بایان اینجا بخت بودند امیر  
 غیاث الدین محمد مضطرب گشت و امیرخان فرستاده گویند طلبیده با بخلاف مقصود جواب درشت شنید و همچنین موجب مزید ملال خاطر آن  
 پسندیده حاصل شده با خود خرم کرد که چون از محنت تحصن بخت باید قدم از سر ساخته بدرگاه عالم پناه شتابان تقصیر در آن روز میان بک  
 امیر غیاث الدین محمد و او زبکان چکی صعب دست داد و از هر طرف چند نفر زخمی گشتند و بالاخره بساط محاربه را باقی می بخت لشکر ماوراءالنهر  
 روحی بار دوی خود و زدید و بیرویان بشهر باز آمدند و شاهر علیه الله نیز در آن روز غایت جلالت بطور رسانیده بگذشت که او زبکان  
 از آن در ب باغ راغان که بطرف فرار پیر محمد است پیش آیند و برین قیاس او زبکان از طرف در وازه عوان بخت پیش آمدند اتایی از بک  
 کاری سازند مراجعت نمودند و علیه الله خان بعد از آنکه در وازه روز در تصنیف و نوشتن مسلمانان کوشید و بعضی از هر هنرهای جورا سوزید





سمت اندامی گرفت و مظهر تاب صیحت و صلاح مصلحان خیر اندیش و مصلحان بیکویش صفت الطفا منی پذیرفت تا کار بجای رسید و هم بدینجا آمد  
که امیر محمد در ایام محاصره حبیده اند خان غم خرم کرد که چون مخالفان از طایفه راه کوچ نمایند بپایه سر راهی شافته لب بگایست امیرخان کشتاید و ششم  
از خرابی و لایات خراسان عرض فرماید و امیرخان اینچنین اندیشمند شده گرفتن و کشتن محضرت را با خود محمد کرد و ایند از نواد و قایم آنکه در شب ششم  
ششم ماه جب آن عید حسینی نسب در عالم رویا مشاهده نمود که در کوچه سرگردان شده و هر طرف که توجه نماید راه نمی یابد در آن اثنا حضرت خلیفه  
علیه و آله من الصلوٰه انما و من الحیات از کله ناظرش در آمد که میفرماید اگر میخواهی ازین سرگردانی نجات یابی نزد امانی و امیر محمد بدینجانب  
روان گشته بیدار شد و صبح ایوانه در بعضی از دیگان در میان بناده بمران مجلس کی از محمدان سید سوده صفات گفت که من و دوش و خواب  
دیدم که پدرش اسی بوز آورده و شمار اسوار ساخته همراه خویش برود بدین جهت دغدغه تمام بر صمیمت منیر زنده اولاد خیر الانام یافته از نواد و حال  
امیرخان با ملازمان خود قرار داده بود که هرگاه همسید محمد باغ شهر در آید محضرت را بی اختیار ساخته بعلقه احتیاج الدین بر نه و چون دوستان  
از در بگذشت و امیر عیاش الدین محمد در باغ پیدا گشت امیرخان پیر احمد بیک و قاسم مهر دار و سخی بیک را با جمعی کثیر از خواص خود بدوئی  
آن یکایک زمانه فرستاد تا او را گرفته بعلقه احتیاج الدین بر نه و همان ساعت منازل محضرت و معلقان و ملازمان و مصاحبانش غارت یافته  
بکایت انحالت بعضی از همسایگان ایشان نیز سرایت نمود و امیر بن الدین علی و زمره دیگر از اصحاب انقذه او لوالالباب مؤاخذ و متقیان  
و طوفان بلا در آنروز بر نه بالا گرفت که هر کس نوکران امیرخان در هر جایان برد که چیزی از ممتعه و منو به حصول می یونید بهبانه آنکه اجبات امیر  
دین منسلست بدینجا آمده دست نهیب و تاج بر آورده و اسبوزت بعرض امیرخان رسیده و حاجه علیان با جمعی از ملازمان اسوار ساخت  
با کرد و شهر را بدین و بسکین آن فتنه قیام نمایند بعلقه امیر عیاش الدین محمدان روز و آفتاب در طعه احتیاج الدین محجوس بوده اینست رادر سلک  
نظم کشید و بر رفته نوشته نزد امیرخان روان کرد و ایند بیت تیغ ظلم را میکشی و خواهی دید که عاقبت چکاند با تو خون ناح من ایام فایده  
بر آن تیرت بگشت و امیرخان از غایت قوت قلب از سر خوان محضرت در گذشت صبح روز دیگر قدوه اولاد خیر البشیر یعنی حاجیه  
لغایت منقبت هدایت مرتبت امیر جمال الحق و بحقیقه والدین عطا الله سلمه الله و ابقاءه نزد امیرخان رفته التماس مخلص میر محمد نزد و او  
خان سخن آن قدوه سادات زن را بسمع قبول نشود و با خواص خویش مشورت کرده جازم شد که بعصر صریحاً و شمع شبستان و لایات منطقی  
سازد و بدست نقدی یوسف مصر هدایت را از اوج جاه بجا بکشد و بلاک اندازد هر چند که جبر و زکار از هنور این فتنه میلرزید و حصار خورشید  
از نیب این آشوب زرد و میکردید اما امیرخان تجلیات نفسانی و تحولات شیطانی همان روز که چهارشنبه مقرر حجب بود وقت نصف النهار قاسم  
مهر دار بعلقه فرستاد تا بجنه آن بجنه آل خیر العباد در ابلاک ساخت و از عقوبت جتا مقرر غرامت نشیده خود را در و در حضور محضرت رست  
علیه السلام و تحقیق نداشت مثنوی در بیج آن نقابت قبائی که بود دلش کان علم و کفش بجز جو در بیج انصارت پناهی که مهر سخاک راه  
بمی بود چهر در بیج آنکه بود علونب سر و دمان رسول عرب در بیج آنکه از فیض انعام عام و خلق را شاکر وی مدام در بیج آنکه بود از  
و فر کمال عطا بخش اصحاب جاه و جلال در بیج آنکه بودی خلق حسن نوازنده و آفتاب سخن در بیج آنکه از بهر کرم صواب هیان ساختی سبک  
در خوشاب در بیج آنکه در زیر چرخ کبود بفضل و سیرت شل او کس بود در بیج آنکه ختم ملک بعد ازین نه بنید نظیرش بروی زمین چگونه که منوطان  
بلده مراده از حدوث انواقه باید چه مقدار دست داد و چه نویسم که افضل و سادات را از وقوع اتحاد شمله چگونه مصیبتی اتفاق افتاد  
رباعی کفتم که رفته شکلی نویسم و زرد و ذرق حاصلی نویسم کدل که از انحال غمی شرح دهم کد دست کران و ددی نویسم حقا که اگر کوه از ان فرو  
متر لزل گشتی جایی آن بود و اگر سپهر از انحرث از حرکت باز ایستادی غریب بنود عیبت تا دیده و دیده واقع زین صحنه ندید دل کین خبر شنید  
کسش با خبر ندید بقیه شب بختبیه خواجه شاه حسین خیابانی و بعضی دیگر از سالکان طریق مسلمانان از امیرخان انجازه نمودند و جسد طهران قد  
اولاد خیر البشیر از رفته بخایان برده بر بیج سلف سینه خیر البری غزل دادند و تحفه و کفن کرده نماز گذارده بگو محضرت که معجزه آباء و برادر است  
سخاک سپردند نظم سرو بالایی تو در خاک و نیست در بیج زبیر خاک آن بدن پاک و نیست در بیج و امن سپرین عفو ای یوسف عهده

شده چون دامن گل چاکست در بخت در بخت اوقات حیات امیر خیاث الدین محمد بنجا پیش سال بود و کثرت لطایف حکما و ابرو ضیاء الدین میر  
در تاریخ جمادات آنحضرت این رباعی نظم نمود و رباعی چون میر محمد خلف آل عباس زین دین رفت سوی دار بقا تا حج شهادتش رقم گردید  
و آنقدر شهادت بیوچی الموتی و این رباعی دیگر نیز طبع مولانا شهاب الدین محمد محقری است که در آن باب گفته رباعی چون کرد و پنج جانستان حرج  
از لوح نه مانده نام میرک را حکت کفتم که حساب سال انو اقه چیست دل گفت که قتل زندگان میرک و امیر خان بعد از انو اقه شنبه بدو سه روز  
اصحاب و اقربا آن زنده آل عمار طلبیده بی نمود و بدست اغتد از ابواب لطف و رحمت بر روی روزگار ایشان کشود و مضطربان در آن  
بهره را برای صوابهای عالیه بایستاد تا بامیر نظام الدین عبدالحی و زنده سادات زین امیر جمال الدین حسن نقویض نمود و بعضی از کتب سید شهاب  
محمد امیر سیل النقا امیر خسرو که از قرآن و دوا و آنحضرت باز در ادب خوش دارد و که پس از مرگ سید اب و بند عرض بعضی دیگر از وقایع  
روزی که علی سیل الايجار و الاخصصار بعد از شهادت امیر خیاث الدین محمد او غلظ الله تعالی فی الخیرة المخلد امیر خان شاه علی قوری را در کما  
عالمینا ه فرستاد و عرض داشت که که امیر محمد بن امیر یوسف و فرحق و تربیت خدام سده سده مرقت را بر طاق میان نهاده و اعیانه خود  
که محمد باریز را ابراهه طلب دارد و باین جریده عظیمه مواخذ و معاقب گردید و پنج سیاست اوقات حیاتش با نطق انجا میسر رباعی دور  
زمان باشد راست بنور با بامیر کینه و عوفاست هنوز بجزم بخت خون ماحضه دلان وین طرفه که جرم از طرف ماست بنور و سیر  
خان بعد از فرستادن شاه علی بلا حظه آنکه مردم را مخالفت حضرت خلافت پناه طاهر الدین محمد باریز پادشاه و موافقت امیر محمد با حضرت باورید  
آواره یورش قد پارسایان کرد اینده روز شنبه ششم ماه مبارک رمضان سنه سبع و عشرين و شصت که از شهر بیرون رفته و در آنکس که درستان  
منزل کرد و در دو شبته شازدهم ماه مذکور شاه علی از پایتیر سر را علی باز آمد و بیع اورسانید که خبر شهادت امیر محمد موجب شغال باز غصه غلام  
بارگاه ملیا می کردید و لیکن که مغرب اثر آن بجزیر طو را بد لاجرم حضرت امیر خیاث الدین امیر شمشیر گشت و امرا و پوایان او دل از حکومت خراسان  
برگرفته آغاز ظلم و تعدی کردند و بر شام نمود و رعایا و بچارگان را با جحیلات کران و توجیهات پیکران باز زدند و امیر خان از کدستان سل  
مالان شافته از انجا که ان پیکران بالکثرت نشین یافت و قرب کیفته انجا بسر برده از غایت سر اسکی روز چهارم و دوم شوال بجانب هرات باز رفت  
و در باغ جهان آرا فرود آمده در روز شنبه دوازدهم همان ماه چکا عظام زین الدین سلطان و بورون سلطان را که بعد از اتمام مراجعت خبر او بیک  
از استر اباد و سهرابین بکار مت حضرت شاه زاده طهاسب میرزا آمده بودند حضرت انصاف داد و در روز جمعه بعد از غلامان انیس حضرت  
الهیة و حبیب العیلة و در شکان چنین بیکت و کبراحتی و از نوایب نیلجان امیر خیاث و بداد السلطنة همراه رسیدند و خبر توجیه آنحضرت را بصورت  
خراسان شایع گردانیدند و حیرت امیر خان روی در از دیا دهناده و در روز دوشنبه سبت و یکم و الی طوس رسیدند و بعد از آنکه سلطان افشار  
که مصوب زین الدین سلطان و بورون سلطان نزد امیر خان آمده بود اجازت طلبیده روی با و لکاه خود آورد و امیر خان از غایت خوف و اضطراب  
نوبت دیگر خیال یورش قد پارسا کرده روز شنبه نوزدهم ذی قعدة ابرامع جهان آرا در غلامت شاه زاده عالی معدا طهاسب میرزا بصورت سیروار  
در حرکت آمد و هنوز در راهی اندیدار بود که ساحت ولایات خراسان از طلوع با چرخ اریات افتاب شرق در شقایق نورانی گشت و شب بخت پرور  
بروز سرت تبدیل یافته غلظه محبت و شادمانی از طرب سرای ناسید و در گذشت نظم مرده ایدل که میخا غنی می آید که انقاس خوش بوی کسی می آید  
از غم بجز کن ناله و فریاد که دوش زده ام فانی و فریاد سی می آید گفتار در بیان ارتفاع پائیه قدر و منزلت شامه و عالمیان ابو انصر  
سام میرزا ابفویض ایلالت محاکات خراسان و محمود شدن ان بلدان بمن محلات امیر خضر البهیة و حبیب العیلة در شکان  
چون ارادت قادر چون و شکست صانع کن چگون بطون و لا یحسب الله غافل عما یعمل الظالمون مقتضی آن گشت که دست حیف و تعدی نوایب امیر خان از  
و اما عرض مال باالی خراسان کوتاه کرد و مضمون بصدق مقول اذا اراد الله بقوم خیر اسلط علیهم ملکا عالما عادلا ظاهرا مرشدا و اطراف آن  
بلدان فراغت و سبب بوقع پیوند و رای گیتی آرامی پادشاه کشور کشای بعد از اطلاع بر صور مذکوره و حوادث مسطور بر آن قرار گرفت  
که شاه زاده طهاسب پائیه سر را علی طلبیده امیر خان را از حکومت آن محکمت معزول سازد و شاه زاده سام را از سلطنت و المملکت



رسانید و خواهر فرقی نام و ضایع خواص و عوام کمال آن بشماره حرم و مسرور گردانید و نظم دوش از جناب آصف پیک بنیاد آمد که حضرت سلیمان علیه  
عشادت آمد خاک وجود ما را آفتاب دیده کل کن ویران سراسی دل را که عمارت آمد لاجرم امیر خان عازم عراق و او را بایگان گشته و در روز شنبه  
سیوم صفر ششم ثمان و عشرین و ستعانه ارباب شهر سفر کرد و در ملازمت شاه رانده و آخر مکرمت طهاسب میرزا بنواهی فرمایند قتلان منزل کردید و در  
روز یکشنبه ششم خبر قرب وصول آصف سلیمان جا به الله الله و ابقا به سابع بر زبان رسید نظم رسید مرده که آمد کریم دولت دین نظام ملک جلالت حبیب  
ابلقین بلند مرتبه آن آصفی که میسر دشت تمام ملک سلیمانیش زیر یکین و صبح روز و شنبه سادات و قضاة و اکابر و اشرف بنوازم استقبال  
استقبال نمود و در نواحی پیران بشرف و ستیوس مشرف گشتند و مراسم دعا و فاتحه تقدیم رسانیده نوازش و التفات یافتند و در همین صبح امیر خان  
ارضحایا قتلان کوچ کرده روی باز بایگان آورد و حضرت ملک بدری در سر خیابان نبرد ستیوس این محضره معزز گشت و ضلع فاخره شاهی را  
که همراه داشت در قامت قابلیت انصرت پوشانید و کیفیت محمات خراسان را بر وجهی که با نواب کامیاب قرار داده بود عرض فرمود  
و پروا آنچه که پادشاه سلیمان احتشام بحسن اتمام آن آصف عالی مقام با ملایون مرقوم ارقام التفات گردانیده ظاهر ساخت مصنون پروا آنچه عا  
که امر او اعیان و ولایت خراسان بدانند که در دشمنان نسبت تا قزندی دارد و بایران تمام اختیار تمام و عزل و نصب حکام را در قبضه  
اقتدارش نهادیم و او را رخصت دادیم که هر کس کردن بکلفه طاعتش در نیاید و به تبع سیاست سرش این بنیدار و دولتش آن آصف بلند مکان  
را با ضیاف لطف و احسان بکیران بخاست و نوادم آفرین و شین تقدیم رسانیده بدو ترحمود مهر عالی را بدان حضرت سپرد و سر بخا اقتدارش  
را در قبض و بط و حل عقد و داد و ستد و شیت امور جزئی و کلی و مالی تمام ولایات خراسان قوی مطلق گردانید و انخواجه نصفت نهادن  
حیث الاستقلال و الانفراد بر سر حکومت و ارثی مکتبه زده بهی بمت عالی نمت بر متمدن باط عدالت و رعیت پروری مصروف داشت و نظم  
لطف و احسان نقش فراغت و فاقیت بر صحایف ضایع طوایف انسان نگاشت و در نقیش احوال مظلومان گشته بل بقدر امکان سعی نمود و ستیوس  
اقوال مغمومان پریشان حال کوشش کوش و دست تغلب متغلب از دامن عرض فقر و عجزه کوتاه کرده حال امین بر بر اعمال نگاشت و صورت مطلوب  
و چهره بهیو و محتاجان چهار سیده را در نقاب عقل و حجاب توقف نگذاشت و از غایت فراست و نهایت کیاست فحواهی راحت افزای ازین  
منزلت بهم سطح نظر خسته اثر گردانید و نسبت بطوایف خلایق علی اختلاف طبقات و بتباین در جات هم مراسم رعایت و تربیت تقدیم رسانید سادات  
صاحب سعادت را که دارای سواد رسالت و دردی در بای و ولایت اندوخی تعظیم و تحیل کرد که لوح صمیمه بصورت کمال محبتش نقش پذیر ساختند  
و علمای عالی درجات را که از مشارق برای هدایت نمایان مسکونه بایان و مصباح عرفان واضح و روشن است به شبهه طوطین طاعت و محبت  
گردانید که از روی فراغت و بر سر علم و تجربه با فاده و استفاده پرداخته قضاة اسلام و مفتیان عظام را که بر توپ هم شریعت و تعظیم  
ملت بیضا با جهتا در امی صوابهای ایشان بربسته است در محکم حمایت و رعایت خویش متوطن ساخت و تجل طست است انظار فی فرخنده صفات را بخوا  
اجابت رسانیده اعلام شریعت پروری را فراخت و شعر و ارباب انشا را که در نواد مظلومان نشان کاننن الیاقوت و المرحان جهه ترصیع  
اکلیل حرم مقصودات فی انجینام مناسب نماید و جو ابر و ابر و انشا نشان کمال لولوا لکنون کوش و کردن ولدان محمد و نر بایار اید با صفات  
لطف و مگر تم امتیاز و استناد و دو خواطر آن زمره واجب الاغراض ایشان را بر و درم مسرور و حرم گردانید و مرادات در استین تناء ایشان  
نهاد و با قین و مرار عان را که نظام حال عالم و عالمیان با نظام مهمایشان متعلق است و ظلال رحیم و احسان آسوده و مطمئن گردانید و ازین  
سحاب بکارم و اقبالان مرز عا امید انظار بصفت حضرت و نصارت رسانید تجار بجا و امصار را که در بر طلب با دینه تعب و در ملاطمت  
و عرب طریق سیاحت و سیاحتی بپایند عزیز و گرامی داشته بکنان را بواجبی نواختی کرد و از تقاضای حاج و خراج مسلطها تخفیف نموده شریعت هم  
و غریب نواری بجای آورد و محترفات و ابل اسوان که محلمان انواع مشاق و مکلان امور ما لایطابق بودند از محکمتات و اخراجات معاف داشت  
و معتزات ایشانرا حسب المعقود و قرار داده و جمیع امور اعلام رعیت پروری را فراخت مثنوی کریم الدین حبیب بل بنیش محبت و در بحر  
آخرینش همین دولت و در شتانی اساس عدل را گردید بانی بر جنت چار و چهار کان شد مراد خاطر و اوده کان شد رز دیش گشت بخت پر نور



• ذکر سلطنت شاہ اسماعیل صفوی

زویش طاعن عساکر سرور نمود و کبر نفسی نصارت یافت کز ارادانی صاحب پیش آمد و در بخش و دست بخت و بهمان شد و بخش  
 کونان لضاف او در پیشه بود و با شیر و پهلوی و شایین مرغ آبی را ز کویه کبوتر حال خود با باز کویه نرزد و برکت بیدار شدن می با و نیا بکین  
 یادید او و قطع نظر از بساط کلف و رفع اسباب مختلف بواسطه طوع انوار طلعت آفتاب کرد و در خان عالی مقدار و ابتزازینم علی کریم  
 انصفت دثار و یار خراهان در آن رشتان نصارت ایام مبارک رفت و کلهای آمال و آمانی در چنین طبقات انسانی تکلفه جیان اموجیهو زانیک  
 و در در سلکت نظام محنت نظام پذیرفت نمود آن مزاج سرخرازی را با افتادگان را چاره ساز می و بعد از آن پناه به موجب شایسته  
 عقیده خانی عالیجاه معالی پناه نظام الدوله و الوزاره احمد یکت جهه عرض مهم خراکان و التماس توجه شاه زاد عالمیان ابو نصر عام میرزا  
 پادشاه علی گشت و در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول حضرت سلطان سیف الانامی خواجه مخبر که حسب کلمه زارندران متوجه خراسان بود  
 خیا بان رسیده و این محضره البتیه اتفاق امر او ارکان دولت بل ساید صاحب ملک و ملت با استقبال التفات فرموده و در باغ خیا بان خدمت رسید  
 الاغلی مشرف و دستور حضرت استعفا یافت و مجلسی بمسکت مهتبه پذیرفته فرغ میجامی از خوانی بروجات احوال بکنان یافت و مجلسی  
 در آن ایام محنته آغاز فرخنده انجام حکام و ولایات خراسان به نام و سادات و قضات و اشرف و اعیان و ارباب و کلانتران از  
 سرحد ما زندان مانور و خجستان و سیستان با محنت شایسته و پیشکشهای بابیته بدارست خان عالیشان رسیده در همراه جمعیت تمام دست  
 داد و در روز و در این محضره البتیه در صحرائی حوض میان جشن نوروزی فرموده امر از ولایه و نقیاض سادات و فضلاء و قضات و اکابر و  
 علم و مزاجی محترم را علی تعاضد و مراهم و تبیان در جاتیم خلغ فاخره پوشانیده و چندین مربع شعاع مربع دثار و برهنه دوش اطلبش پیش  
 باغ نام تاجی ز کفار فرقی افتخار بکنان را بلند گردانید در خلال آن احوال مظهر یک از سرفقه بار بار آمده و بوضوح پیوست که طایر السلطنه  
 محمد بر میرزا حسب اشارت خان مظهر او را ظاهر آن بلده کوچ فرموده و بکابل توجه نمود و مقرر شد که عالیشان بصدارت مابقی ملک  
 عربی تاج الدوله الدین حسن علی جبهه کبک فواجد محبت و اتحاد و تشیبه مبانی نمودت و اعتقاد بکابل شایسته و بجانب روبرو و شبانه دوم جمال  
 شده شان و عشرین و تمامه از همراه روی مقصد آورد و قبل از حرکت تبارج روز یکشنبه بیست و نهم جمادی الاخری بخیان طایر السلطنه محمد بار پادشاه  
 بدرگاه عالی رسیده و خبر سلیمان حضرت را بر ولایت قند بار رسانیدند و پیشکش گردانید و بیان موافقت و یک کالی را مگو که گردانیدند کیفیت فتح  
 قند بار چنان بود که چون بار پادشاه بموجب التماس آن عدالت پناه از ظایر آن بلده بکابل توجه فرمود شجاع بک که از محنت محاصره و بلا  
 نیک تنگ آمده بود یکی از نوکران خود را که مولانا عبد الباقی نام داشت در قند بار حاکم ساخت و بوعده که با حکام خراسان کرده بود  
 و فائز و مزایست و توجیه کبار آب سب برافراخت و مولانا عبد الباقی رقم بطلان بر حقوق ترتیب شجاع بک کشیده قاصدی به بخان برین و باد  
 اطلب طایر السلطنه بر میرزا فرستاد و آنحضرت بعد از رسیدن حسن علی بدو و در کابل بقصد بار بار کشته انحطه را بخیر تحیر و تصرف در آورد  
 و آنجناب با صفات انعام و اکرام نوازش فرموده و مخصوصان خود میرزا قلی ابراهیمش گردانید و حضرت معاد دست از دانی داشت  
 را نام ایالت قند بار را در قبضه اقتدار و لزمانه را خود محمد کرامان میرزا انداده باز گشت حسن علی و میرزا قلی و در روز پنجشنبه بیست و نهم  
 بدر السلطنه برآه رسیده کیفیت حال آنکه بستان را بر عرض رسانیدند و پیشکش گردانیدند و مخطو عین لطف و احسان گردیدند و میرزا قلی بعد از آنکه  
 چند روز در ملازمت سده سید خانی بود با انعام خلغ فاخره و نفوذ و افرازه مرا فرار شده و مراجعت نمود و در آن انیس محضره البتیه بیست و نهم  
 بر سر انجام مهم و ولایات کما شته بخیان را بقوه بعضی حکمت جرجان مقرر ساخت و رایت ایالت زین الدین سلطان را در ولایت انفران و  
 پیشاپور را فرخت منصب فرمانفرمای سبزوار ابدست و اتمرا بکود که سلطان و او و زمام قبض و بسط طوس و مشهد مقدسه را در کف کفایت  
 برون سلطان نهاد و چون در زمان امیر خان دارائی آنسر کار رقیق با جمیع سلطان افتاد میداشت بخانه ظاهر بر خا طرش نشسته اجازت توبه  
 بدرگاه عالم پناه طلبیده و عرض کشته عنان گیران تا ولایت دی باز گشاید و بمغنی بعضی نواب پادشاه سرور اعلی رسیده حکم بخایون شرف نفاذ یافت  
 که هم از آنجا بازگشته در ولایات خراسان توطن نماید و محکوم فرمان انیس محضره البتیه در رمضان در طرین و خانیلوک فرماید لاجرم طبل مرا

مراجعت فرموده و گفت و بعد از وصول بدار السلطنة براه مان حجت صفات احمد سلطان را مشو نظر لطفت و رحمت ساخته حکومت و ولایت  
پهراة رود و سرکار لشکر قدس غنایه و ساخر و توکلت و فراه و سیر و زوا و گ و قطعگاه و برای صومالی و پیش مغول کرد و ایند و برین تبار  
مهام و همو حکام و اشراف انا م بسیر تمام آفران یافته فرامین بپور عالاست ارباب عظام انا صاع و اعظم با مضار رسید و محمد تقد العلی اعظم  
و السلطنة و السلام علی حبیب الله الکریم کثیر در بیان طلوع نوب حق شاهی زاده مطهر لولوا ابو النصر سام میسر از  
افق دارالملکست خراسان لا زالت ساحتها منوره بانوار العدل و الاحسان چون نظام الدوله و الوزارة احمد بیگ  
بیایر سرور علی رسید و کیفیت نظام مهام دار السلطنة براه و ولایت را معروض کرد و ایند بر چید که مفرقت شاه زاده سام بر خاطر ایش  
صاحب سیمو و انا بنا بر آتش ملک و آسایش خلق فرما جان مطاع شرف اصدرا یافت که آن در وی اوج سلطنت و مرفه فرامی متوجه فر  
خود شرف خویش کرد و دوا مرا عظام حلیه محمد سلطان و سراج الدین بکین و اصل بهادر با فوجی از اهل جلاد و ت و هتور در ملازمت آنحضرت  
در بیت نمایند و شاه زاده سام در ساعتی سعادت انجام برایش کرد و ن خرام نشسته روی توجیه صوب خراسان آورد و مشوئی روانگشت  
بتهراة ماه چهر چو خورشید بروج چارم سپهر ملک گفته در تو کیش و در باش ز کرد سپاهش فلک عطرایش بهر بیان که آن خورشید تابان  
جنور نموده ازین مقدم خطر قرین سینه نشاط از سام رنیز بر مید و بر صحر که با لایحه جهان آرایش بر تواند احتیاجی جنس غشاک لاله و ریحان  
شام زمان محضر کردید نظم بهر جا چه د بهاری گذشت بسان فضای فلک سیرگشت بهر سزمین کردید کم مقام شده از معش نشک  
دار السلام و در او اخر شبان ثمان و عشرین و شمانه موکب عالی شاه زاده کامران بحد و خراسان بدور در کیشینه بیوم ماه مبارک رمضان  
بشرف اقبال انجیر بخت اثر بدار السلطنة براه و ساینده غزل بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بهر ماه رسید جمال بخت  
رزوی نظر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد و ادخواه رسید سپهر و در خوش اکنون زند که ماه آمد که انجام دل اکنون رسید که شاه رسید  
و همان روز عالیجایی ملک پناهی حبیب الهی اکابر و اشراف براه را بخود بخن کرد و ایند به استقبال موکب ظفر کمال شافت و در حرد و ولایت راه  
و محو لات بشرف پایوس شرف کشته فروغ ابوار عنایت بروجات احوالش یافت و در منصف ماه مذکور خبر قرب وصول شاه زاده نمود  
منصور شایع شده بهر بیان از روی نشاط و سرور در باب ترین و آفرین بهتر بستم نمودند و تمامی دکانین و جداران را در اطمین و پریشان  
گرفته ابواب بخت و انبساط کشودند عبت کد بار اعبیه آلود کردند کلاب فشان و مشک اند و کردند و صباح کیشینه بهر هم موکب  
عالی سامی از راه کوچه چربان متوجه باغ شهر گشته انیس محضه در شخان بلو از م تار و نیار پرداخت و از راه ملک تاباغ شهر پای اندازید  
آن مسافت را در شک نگار خانه چن ساخت و حضرت شاه زاده با دولت و سعادت و برتر حشمت و اقبال فرود اقبال فرموده بکین  
از امر اعظام که در ملازمت رکاب سیمت انجام بودند در منزل مناسب رحل قامت اند خستند و بتبید باط عیش و عشرت پرداخته  
تنگگاه خاقان سعید را از فرود فایض انجو و شاه زاده جو انجت غیرت افزای ملا و ریح سکون ساخته صیت سیمت مقدم بهایوش اقلک  
بو قلمون در کشت و فرغ کرمیت روز افزون صفیات روزگار صغار و کبار یافته آواره احسان فراوانش شایع گشت از سیمت  
آن زنده خاندان سیادت در اقطار بلدان و بهصار غایت فراغت و سیمت و فوج یافت و نیز رحمت آنفوده و دومان خلافت از  
افق معدلت طالع شده ظلام ظلم و عدوان از ساحت اقلیم خراسان روی بر تافت سکوه ذات که است ساقش کبابان رخنه خوف و خطر  
و شایع وجود و مدار تعاضل منور دیده بل فضل بهر گشت کو تیا های چتر و نقش ابر صمیمیت که بر عمارت خلایق سایه گسترده و با بچه لوی  
عدالتش آفتاب سعادت که فضایی ایولایت را روشن کرده مشوئی نقالی العجب عالی مکانیت که از نور خورش روشن جهانیت زیرو  
لامع انوار امانت نوخیزش آفتاب امانت بطفلی عالمی گشته طفیلش نباشد جز بعدل و اوسیلش بعدش کشور اقبال مهور بدورش  
خسته و آفاق منوره بخود ایش عالمی اهر پیش باشد بهر کادی صواب اندیش باشد چرا نیکو باشد جمله کارش چو در شخان بود آسور کارش  
جهان معدلت خلان فلک قدر بروج سر فرامی چون بهادر اینش پادشاه تا جداران را و خاطر امیدواران فرید و ن لایح حشمت

# ذکر سلطنت شاه بهمن صفوی

گوای که بگویم که خورشید شمس غفر صولت مستم نور در خورشید روح کسری در شمس کفش کان سما چون ابریشم حسان ملک خراسان  
 سر بر جاده از دانش شرف و کیش ملازم صد چو اصف زنی آصف پناه داد و کسر این ملک شاه بهمن کثور کریم دین و دولت آن چو  
 که هر کس باید از جودش نصیب کفش بون ابریشم در شمس ریاض ملک و دین خرم آنست آنکی ظل عدلش و محدود را حسانش خدا و  
 خلق خوشود چنانکه برین ابل کرم باد ملاذ ایل شمشیر و علم باد ذکر وصول شاهزاده مطهر لوالو الفتح طها سب میرزا و امیر خان  
 بیایه سر بر علی و بطور آمدن کمال نصفت و عدالت شاه دین پناه سیادت تمام چنانچه سابقا ملک سخن آرا بر لوح بیان  
 ثبت کرد امیر خان در رکاب شاه زاده عالیشان طها سب میرزا تا پنج سده ششم ماه صفر سنه شان و عشرين و شصت و شصت و شصت سال  
 توجه با دین بایجان آورد و بر طبق کلام اعجاز نظام من لعل سو و بجز در آثار راه جبار شدید الا انتقام مرضی ملک است انجام بروی کاشت و  
 مضمون لجوم العلماء مسمو به بطور آمده عارضه حاصل عام و الم بر دوام اورا زبانی در انداخت چنانچه قوت سوار می مفقود گشت و از غروب  
 پیاده شده در محله نشست و بساعت بساعت صعوبت آن مرض می افزود و لاجرم در روزی زیاده از یکده و فرسخ مسافت قطع نموده است  
 و چون نزدیک بار دوی شهر نال منزل کردید عظم امرا و ارکان دولت شاه زاده عالیشان طها سب میرزا را استقبال نمودند و لوازم چنانچه  
 و شایسته جای آورده زبان بادامی دعا و شاکش و دند و طها سب میرزا در بعضی ایلاقات نواحی تبریز بفرستادند و مل بها یون معر کشته پادشاه ریح  
 مسکون بوسید و بخش بر در گرفت و بدیدار رخ آثار فقره العین سلطنت بهنج و مسرور شده چندی در سباط حسن و حضور صفت بهر تید پذیرفت  
 در آن اشا خباب زبده النقا امیر خسرو امیر زین الدین علی که بجز مصاحبت امیر غیاث الدین محمد امیر خان مبلغهای کللی از وی گرفته بود اینجا  
 و الا سلطنته بر راه برگاه عالیشان رسیدند و آغاز داد و خواهی نموده خوان آن سید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه پناه در در و جبهه بست  
 رجب در مقام او جان بر تخت عدالت نشسته بهمت عالی پسرش آفتاب کاشت و چون امیر خان بواسطه شدت مرض مجال حرکت نداشت  
 حجاب بارگاه سپهر شاه پیر احمد بیک و هدایت بیک و خواججه علیان و مولانا نظام الدین احمد طبری و قاسم مهر دار و خواججه غیاث الدین  
 که آن وقت قطع و فصل جهات خراسان بقیق بدیشان رسید داشت و آن ریخته حاضر گردانیدند و امیر خنده دو امیر زین الدین علی کیفیت طلبی کرد  
 بتیبه شهید سعید و قریه یافته بود مشروح معروض داشته پادشاه نصفت پناه کا بنیغی بفرستادند و قتیبه رسید و مضمون محیل الولدان شیا شامل حال  
 مخصوصان امیر خان کشته زدنواب کامیاب تحقیق پیوست که انجاعت بنا بر اعراض دیو تیه امیر خان را بر نهادن است صاحب جرات افکار  
 بودند و اکثر جهات آنحضرت و صاحبان و ملازمانش را بهر عاصفه خود مشرف نموده اند لاجرم حکم بها یون را بکن عدالت رفه افزون نمودند  
 انجاعت و استرداد اموالی که از بر کس گرفته بودند صد دریافت و مقتضای حکام مفر نشان قد غاب من محل ظلمای همه ایشان بسلاسل و اعدال کشیده  
 و محصل آنکه و ملازمان ابراهیم سلطان رجوع شده مبلغ کلی بجمعول پوینده از جمله موازی سید تومان امیر خسرو و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از مردم  
 بر راه که امیر خان جهات ایشان را بقصدی گرفته بود و متعلق گشت و بعد از آن اقامت مرض امیر خان شده و تمام یافته در شب کشته دو از دهم شعبان لغت  
 جان بقایض ارواح سپرد و ظلمه خون آن سید عالم فاضل با علم آخرت برد و قطع دار القوم الدین طلوع آفتابی حذایک عرش برین که او ست  
 سرکشان خاک درگاه او ست چنین کرد تقدیر و ذوالست که هر کس که بد کرد از بد نرست به اندیش را نیک ناید پیش دل بدکش بست  
 پوینده ریش عینیش بد تا نیتی زبانی که خیر خواهی نیکی گرامی آفتاب چون امیر خان بد از خرا انتقال نمود و نواب او آنچه مظلم از بر کس گرفته بود بهرین  
 اهتمام خدام ابراهیم سلطان فرود آوردند پادشاه رحمت پناه رقم غفور بر جایسایر جرایم ایشان کشید و امیر حمید با نعام غنی فاخته و سپور خا  
 و افزه راضی و شاکر ساخته بطرف بر راه باز گردانید و شاه صاحب تائب بقیة اقامت تابستان در سیلا قات آذربایجان روزگار و دولت آثار  
 بعیش و خرمی مصروف داشت و چون بود آغاز دم سردی نمود و تبریز را جهت نموده بهمت بر انجالت طمسات خلاصی تجاشت و انجالت علی افضاله  
 والصلوة علی النبی و آله ذکر ابراهیم صرصر خانی از محبت تقدیر سبحانی در اقامت بها رهچین زندگانی میرزا شاه حسین  
 اصغریانی دروا که پسر فتنه انگیز نبود وین عمر که انایه بکس نیز بود در چنگ ابل خنجر کین نیز بود آمد شده بهر خور نیز بود افسوس که پسر غدا

و انچه شد  
 رب العالمین  
 ۱۳

خدا را باب دولت و اقبال را در موقوفه قرار داده و برقرار میگذارد و فرمود که زمانه همکاران را با القیل و القیل اطراف الهام شمع آرد در فضای صمیم و یتیمان در اوج  
 اختیار میگذارد نظم یارب چرا اساس بقا استوار نیست در گذشت زمانه امید قرار نیست کرد و همیشه چنگ جفا سازد میگذارد با هیچ منصف لغزش سازد نیست  
 در خانه سپری ندم ستاره که بر تخت و بال انگار نیست باغبان قدر و قضا سر و قامت کدام ندارد در چنین زمانه که فی منیم بهار کاروانی صفت نصابت  
 بخشد که با لایحه خریف اجل اوراق شجره وجودش را بسا و قضا بر داند و منشی دیوان تفریق نشد زبام که امم کار در اورچ و آنچه نفع در جات نشانی  
 ثبت کرد که حاجت الامر قم ختم بر جانش نشود جانش نهاد و باقی در باغ کلی شکفته بود بخیار بیدار بجای است لاله در گلزار هر چند که سر و سر کشه طوبی و آ  
 از باد و فتنه یافته آخر کار غرض از غرض این تشبیه و مقصود از تخریر این ترتیب آنکه چون خورشید جاه و جلال و کیل السلطه و اعتماد الدوله میرزا شایعین  
 با وج کمال رسیده دست اختیار سایر امرا و ارکان دولت از سر انجام محاسن سلطنت کو تا گردید پاره رشک که لازمه ذات امیر و وزیر و صفیر  
 و کبیر است در کانون صمیمیت و کان پایه سریر خلافت مصیبه تعالی یافت و آتش عبرت بنیم مصیبت در باطن جمیع کثیر از اعیان حضرت برافروخته  
 مشرک و مکر و خدایت بر وجات روزگار ایشان یافت اما از شکوه پادشاه بنده نواز قدرت نداشتند که دست تفریق به امان عرض انجذاب سازند  
 و صورت عداوتی را که در پرده خاطر مسطور دارند بر صفحه ظهور جلوه گر کردند و در رستان سنج و شربین و ستاره که از بخور مجلس عیش و سرور  
 پادشاه میوه تصور بهوای تریز عطر نربو و میرزا کمال الدین شاه حسین با فراغ محاسبه داد و ستد همتر شاه علی که جبهه انحرافات در کجخانه بهایون سلطنت  
 کلی بکوتل داشت اقبال نمود و مبلغ بهفت هزار تومان بران خاین باقی کشید طالب آنوجه بود و همتر شاه علی بود اسطه صعود بر در جات تهر با پادشاه  
 چند ان لغاتی بان سخن میگرد و در سر انجام آنوجه اقبال در زنده به تشریط ملازمت سده امانت و کرامت بجای می آورد و در او اعراض  
 شاه میرزا شاه حسین شمره از آن محال بعض حضرت علی رسانید و حکم بهایون بختیصل وجه مذکور صد و یافته صلاح ضا و همتر شاه علی برای هوای انجانی  
 میرزائی منقوض گردید و انجذاب بنابر کمال سلامت نفس و صفای صمیمیت شاه علی در ادرا و مواسامی نمود اما او از غایت شرات استیصال بنیان نگاه  
 آن ملا و افراد انسانی را با خود قرار داده و همتر حضرت میبود درین اثنا بنیم آدمی بهشتی در امتداد آمد به شاخ ارغوان لبان مرغان خونریز هاشقان  
 عقیق و مرجان ظاهر ساخت و ابرو بهاری آغاز بدستی کرده اند که و هدرال شک تفرقه در میان معاشران همچون چمن انداخت سپید بخیال حلاف  
 خنجر فرد پیکر از حلاف بر کشید بچکان خار عازم خونریز شده لاله غرقه بخون گردید و پیکر از زنده میشد بچکان کل غزل سرانی آفریننده و نمری بنیاد و نوحه  
 کری کرده زبان با دایمی مصنون این کشتار بر کشاد و باجمی در داد که زمان بخت تیز میگذشت با خود و زرت و در شب در بخت کاهی بود  
 لاله زمین غرقه بخون کاهی فلک از خون شفق تکرار نکست در فصل چنین میرزا شاه حسین سپویده از فروغ جامهای ارغوانی در نکست نکست که ورت از  
 لوح دل میشد و از کورمانه عذار غافل بوده همواره از جوانان که عذار ساغر با ده خوشکوار محبت آواز چنگ و عود و صغیر مرغ اجل گوش بهوش  
 میرزا پند و او بچهره اشک قانون و باب آیت انتعاش میخواند و او به طور انجام روح پرور در آن ولایت پنج چهارشنبه بهشت و ششم جمادی الاول  
 پادشاه بهفت کشور در بهشت بهشت تریز مجلسی در غایت زینت و زیب رتیب داد و ساغر بای با لاله در کشید ابواب نشانه و اسباب  
 بر کشاد میرزا شاه حسین در آن محبت تا وقتی که ساغر زین مهر در انجمن سپرد و ایر بود از دست ساینان بهین ساق شربانی چون لعل مذاب شمع بود  
 و چون آفتاب جانش مغرب ذوال رسیده و از سرخی شفق اطراف چرخ مطبق غرقه بخون گردید شاه خورشید جاه از مجلس برخاسته بجانب نگاه  
 توجه فرمود و میرزا شاه حسین نیز متوجه بالسخانه خورده از خاران با ده خوشکوار غافل بود در انجمن شاه علی از عقب حضرت علی بازگشت آن  
 خواب را تنها دیده بدست تریز خنجر خنجر از میان بر کشید و آن تیغ بیدار را بر شانه آن کجانه زمانه فرو برده و تو چینی را که در آستانه علیه بود  
 گفت که حکم بهایون بر بنیوجب صد و یافته که این شخص را پاره پاره کنند لاجرم ایشان نیز شمشیر تریز بر کشید و نقش وجود و انجمن فضل و مهر را در  
 یکفصل از صحیفه زندگانی محو کرد و اندینده شومی در نفع آن سپهر بخاک که م پناه گرام از عرب تا عجم در نفع آن سرافراز والا که نوازنده اهل فضل و مهر  
 در نفع آن عذرا هفت پناهی که بود و لشکر کانی احسان بجز خود در نفع آن که بودی بهر صبح و شام برانده حاجت خاص و عام و در نفع آن یام ناسا  
 نذر و بنای و فاشنوار در نفع آن چرخ بر اضطراب همیشه بخونریز و در شتاب بود و آتش سرخ از خون ناز نذر و عجم جان محزون نا

ذکر سلطنت شاه اسماعیل صفوی

الحق تعالی شاه علی بنصره و علی بنال زندگانی آفرید و ریاض کمالی را در پیش پست بهشت از پای در انداخته قبل از آنکه آنجناب بصره شاه علی کمرسد  
بر بار که فرستاده شده علم بریت بصوب آذربایجان و حدود دیار بکر با فراخت صبح روز دیکر که تیغ آفتاب چون شعله غضبش و آلا جنب بدست  
فلکات اختر کشید و رؤس کواکب از بدن فلک انفصال یافته پیده نیلگون سپهر بوقیون بر نک کسوت ماتم زدگان گردیدند و بهرام غلام خورشید  
اختام بر سر سلطنت چایه قرار گرفت و نیزان قرقیست از مشعل شد و فرمان قضا صفا باخذ و قتل جمعی از قورچیان که اعدا شاه علی نموده  
بودند دست صدور پذیرفت و هزار و ده که بختیله حاد می لاولی بود که سلیمان با چند کس دیگر از آن زمره بچار اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و فرقه  
از غلامان میرزا شاه حسین بقایب شاه علی مامور شده بر جناح استیصال متوجه گردیدند آنگاه خدام بارگاه عالیه بچشمه و کفین بدن بی بی بیلی کسرور  
شهریه را پیش نهاد صمیمی ساختند و سادات و قضات و اشراف و اعیان جمع آمدند و با دوا و عار جباره پرداختند بعد از آن بادشاه اسلام از غایت  
اجتهاد بحال آن مرجع خاص و عوام فرمان فرمود که تا بوقت محفوظ بر حمت حتی لایوت را بکر بلا بردند و حسب مظهر آن مظهر لطف و احسان را در جوار کبریا  
علیه طایر پیماک سپردند از نواد و وقایع آنکه قبل از شهادت میرزا شاه حسین سبب چهار روز حال جنباب شریعت پناهی قاضی نورالدین عبدالرحمن  
که برادرزاده قاضی عیسی بود و در او از آخرین سال بجز بر مغفرت ایزد متعال انتقال نمود در عالم رؤیا مشاهده فرمود که میرزا شاه حسین بجانب  
آسمان عروج کرده یکبار بر زمین افتاد و رخت هستی با دنا داد و از وقوع آنصورت متحیر گشته در آن آنکس با وی گفت که اوقات زندگانی  
میرزا شاه حسین صفائی به نهایت انجامیده و همین نام و نسبت تاریخ و فاش گردیده آنکه خباب صفوی از خواب بیدار شده در غایت تعجب لفظ میرزا  
شاه حسین صفوی را حساب نمود و چون اعداد آنقدر فراطیحه در خواب باور گشته بودند موافق یافت جبرش زیاده شده بجلالت حضرت تعالی  
پناهی صدارت و کتابی بحال الحق و حقیقه و الدین شاف و کیفیت واقعه را در خلوتی عرض کرده انتظار یکشده که بتغیر خواب چگونه صورت بندد و  
ناگاه آنقدر از خیر توفیق لعل سیل غفلت اندیشه ما نشاء و یکم بایر زنده الا شرف و الا عظم و احسن الدین میریم و در مرید و تاریخ شهادت میرزا شاه حسین  
قطعه مهر مهر لطف که از ادبی انورن آئینه فلک شده جام جهان نما و نفیس بجز کرم لعل کان علم یعنی نظام ملت دین معدن سخا  
در پای جو شاه حسین آنکه از شرف شمش بیدیده و بید آیام عمر با با قصر بخش که فلک آستان او کمر سدره کوهی نگه دست منتهی  
را که بکر که مویک گردون نور و شد آفتاب بهره و از فن کبیا با کوه گفته اند بهمان حکم او که زیر بر بغل و روش آب از حیا  
چون آفتاب طلوع معشش بر نوال فتا بخت سید چو سایه اش افتاد و بختا از پای خورون فلک از دستش شکر دست حادثه افتاد چون پای  
در داکه چشم زخم زانوش شمشید کرد و احمر تا که دست ستم ساقش فنا در کشن زمانه چو کل گشت غوغا چون لاله ساخت پیرین عمر فتا  
از بار دانش فلک در نهشت بخت قد سپهر ازین بار شد و تا گرفت شام ماتم او بر سپهر زهره سیاه کرد و دف خود درین  
این دار عاریت چو مقام فرشت ربست رخت و رفت سوئی عالم و در که بلا که حبت عدلست شقیم فی روضه گشته از صفا التماس  
نازل آسمان شده در وصف انظار یا احسن المنازل یا خیر محتسب به نوشته بر گشته این منزل رفیع فلک قضا و من و خلکان آسمنا  
چون که بلاست مدفن خاک برین خوشبوی تر ز غنیر سار است شکشا باشد سسی شاه شهیدان ازین شهر نور فراوانست حق بسته تاسما  
تا پنج خوت او چو صیقلی فضل است اندکوش جان من از غیب این ندا بر صفی ز نور نوشت فلک صانع خطی که خون بکپید از و در دم قضا  
مضمونش آنکه چون بجوارش مقام یافت تاریخ گفت شاه شهیدان کربلا و کر و خل خواجه جلال الدین محمد بقریری در سر انجام  
امور ملک و مال و کشته شدن شاه علی بصمصام انتقام خدام بارگاه و جلال چون نواب پایه سر بر علی از نابل  
ش مغفرت مال میرزا شاه حسین بصوب کربلا باز پرداختند بصلحت آنکه که ام یک از ارکان ملک و ملت را قایم مقام آن با ظم منظم بنین  
و دولت سازند فرقه مشورت در میان انداختند و بنا بر آنکه از نواب جناب میرزا علی کسی که از عهده سر انجام امور کشور گشتی سپردن تواند  
و سنن بنده آن و اصل جوار خالق البربر را اجاوا اند و غیر خواجه جلال الدین محمد حصه الله تعالی با لفر الشکر کسی بود شاه جده نواز از انخوا جوار  
الاخر از ابرجوع مضرب علیه الراتب و کالت سرفراز ساخته قایم مقام میرزا شاه حسین گردانید و با نظام خلق فاخره و تاج رزدوزی



از دوزی قاسبت با بیشتر انانته را نیست شوکتش بفرق فرقدین رسانیده و خواجده جلال الدین محمد که جمال عالیشان بجلای فرست و کار دانی و وفور کیاست  
به فضایل نفسانی مزین و محلی است و در مکارم اخلاق و محاسن آداب و قلوب و سمون و بخت شان و رفعت مکان از مثال و اقران ممتاز و شایسته  
بدلی قوی و اعلیٰ فیض و اعلیٰ صواب و فکری صحیح نظام و انتظام مهمام فرقی نام برداخت و بدینور میرزا شاه حسین در تشیید عایم مبنای دولت  
و تاکید خواهم سر بر سلطنت پایداری کوشیده اساس رعیت پروری مرتفع ساخت جلیت بوی پیرایین یوسف ز جهان کشیده بود عاقبت سر ز کمر  
نویزون آورد آتاشه قلی که بعد از آن جبارت جنارت مال بجانب آفرین بجان و حدود و دیار بگر گزیده بود چون بشود که بفرمان پادشاه ملک  
اقدار قریب برابر سوار برادر اورا تعاقب نمایند در آن دیار بجال توقف یافت و تنگ بر اسب فرار کشیده در عاقبت به قلی بجانب سترگ  
شافت پس از وصول به بنویس شخصه از آنحضرت الهام نمود که اورا در ظل رحمت خود پناه دهد و قاصدی بدرگاه ملک استیفا فرستاده  
بشاعتش کتبای شیشه جو ابد او که جرمیه تو از آن عظیم تراست که شفیق آن توان گشت و عصیان تو از آن جیم تر که از سر انتقام آن توان گذشت مع  
ذکات ترا نزد اب کامیاب فرستاده الهام عفو نایم شاید که حساب رافت پادشاهی بقطرات لطف ناقصا بی نایز غضب قیامت لب فرو  
نشانده و مقتضای کلام اعجاز انعام و الکاملین الخیرین عن الناس عفو نموده بار و کبر از منظر نظر اشفاق گردانیده بهیات بیهاش سرنا نیران  
برافراشتن شیوه الوالالباب و از ایشان امید بهی داشتن شکر پادشاهان عالیجناب جلیت شک در دست و مار بر سر شک زدنش  
بود و منوس و در شک لازم چون شاه قلی مصحوب قاصدان و آلی شروان بدرگاه عالینا رسیده و کیفیت شفاعت شخصه معروض گردید  
مصنون بصدق مقرون و لکم فی العاصی حیره یا اولالباب بر زبان الهام بیان نواب کامیاب جریان یافته اورا بعضی از علما مال میرزا  
شاه حسین سپردند تا مرا فقه قضیه قتل آنحضرت کرده مقتضای شریعت مطهر نقش وجود آن مردود را از حیضه سی سترده نظم شمعان کس  
که سرکش افتاد سید بد چون شیخ آخر سرباد هر که پای از بند خود پیرون بند سر بد بر باد و تن در خون نهند کفزار در بیان وصلت  
پادشاه دین پناه با شخصه و انبساط یافتن بساط نشاط و بروج و الخواه نیز آفتاب شمع کلام واجب الانباع فاکخوا  
مطلب لکم من النسیان و ثلاث و رباع بفرع حضرت بعد از واج جمله مزاج لایع الانتیاج طوایف احم راحی آراید و جمال نورانی  
عزیز معالی الکلی سستی من رغب عن سستی ظن من رغب خواطر حمیده ماز طریقات نبی ادم را بان کادیر اثر جمعی افزاید بنار علی بد است  
شروع و عشرين و ثمانه که بساعت توفیق ازلی سعادته از پادشاه کامکار در گردن نوع و من مقاصد حاصل بود و بموافقت نمایند کم زنی  
از واد استار غیب بر خطه مطلوب و یکروز نظر انور چهره می کشد و همساز رعایت پرور کار نقاب حجاب از رخسار باکار تمام عدام واجب  
الاحترام می کشد و مشاطه و دوکار طاعت گذار عارض عایس مراد ملازمان سده سدره مقام را از ایشان سپید خاطر عطر پادشاه و المانرا  
متوجه کشد که از نه بخره زندگانی شخصه شروانی که در ریاض سلطنت و جهان بینی بر شحات بحاب عطوفت و مهر بانی پرورش یافته کام دل صبر  
ناید و آن مخدومه جمله خلافت و کامرانی بر پنج شریعت و در آغوش آمانی کشیده ابواب جن و سم و بر روی روزگار بهایون آنگیشت  
و به متبلیت این مسموم شفته بیستم سوال سده مذکوره از منزل شنب عازان که در آن زمان محل اقامت مکتب حضرت نشان بود و افعال و اصداد  
امیر جمال الدین محمد سلمه الله تعالی و دجوری بکیت تو ایچی عازم شروان گشته از عقود جوهر دامن دامن و از عقود ابیض و احمر تو مان توان  
و از آتشه نفسیه مصروم و فرنگ چندین شروار و از اسپان تازی و راهبوا بیش از حساب و شمار برای سرانجام آنکار به راه بردند شروار  
و ملازمان آن درگاه مقدم شریف حضرت نقابت پناه و جناب امارت و سکا و ربا قدم عظیم احترام استقبال نموده باجن و جوی و المانع  
صورت شرایط ضیافت و هماننداری بجای آوردند و چون شخصه دانست که سبب تشریف قدم شریف محم حسیت انگشت قبول بریده  
هناده سرافشار و مهابات باوج هموات رسانیده و در ساعتی که جیس سعادت طلیس از اوج شرف طالع بود و زهره زهر انبهر محبت و ولا استیجاب  
خویشد عالم که در ناظر بود کالت امیر جمال الدین محمد بنام سید نهر دولت و اقبال در عقد از واج پادشاه به تعال تنظیم گشت و امر او مقربان  
شروانشه ز و جوهر سبزه ساز کرده غلغله تنفیت و مبارکبا و از این کیوان در گذشت آنکه شخصه بپیران حرمان محمد علیا و سید

# ذکر سلطنت شاه اسماعیل صفوی

پرداخت و اسباب مجلل و جماعت آن مخدومه سرآمد و عظمت را چنانچه باید و شاید ساخت مثنوی بدو داد و از کینزان پرستار  
 هزاران لعلت نابید رخسار سراسر مکرر خان سر و بالا همه یمن بر و خورشید پیا زلفان پری و یار و رومی زنگی زادگان آنوسی بدو بخشید و چون  
 شب و روز به پوشیده و غلغله های زرد و زرد زکو بر بای نادیده پارس زنگش جاها پیش از بقوه را جناس فرکی صد شتر و از نکتا های روسی چند  
 هزار غنایت کرد چندان شک و غم که از پیش جانی شد معطر ز خاکه فرجیده و از چندان کران شد تنگ صحرایان و بیابان ز غم که خانه چون  
 بیت محمور زخمیه جلد چون قبه نور کمال ساخت چندین اسب و استر لجام و زین بر یک پر زکو بر شتر و از جمله پرچم بیابانها بریده و بی کمال  
 تمامی را چهارجل و بلب و تنگ و تنگ را بر شتر مرتب و برین قیاس شتر و افشا از غایت عجایب تحفه آنچه توانست و مناسب داشت  
 ترتیب نموده عاری از نکاح و عفت شتر را بجا بست و تحفه پادشاه سلیمان شاه روان فرمود و در وقت رحلت محمد داسنت بحضرت بقا  
 منقبت صدادت و مروت و دمودی بیک انواع انعام و احسان تقدیم رسانیده ابواب خند و خاکی بشود و در چهارشنبه بیت و تحفه  
 و بی تحفه مذکوره در منزل اسب که در دو فرسخی تبریز است خبر قرب و وصول همه علما بپایه سر بر اعلی رسید و پادشاه کاروان صاحب  
 احاطم امرا و ارکان دولت را با استقبال روان گردانید خدام بارگاه شاهی بر ترتیب اسباب جشن و عطوفی بدو و غنچه و پرستان سراسر  
 پادشاهی جلای عروسی را بفرهشات زرد و زری ترین ساخته مثنوی مرتب گشت چندین مجله ناز شد ابواب سرور و خرمی باز  
 انداز محرابی ترین لبان عطف صورتخانه چین زنجیر کباب و مشک و مسبر مسطر شد فضایی شهر و کشور و در ساحی سعادت افتاد  
 محله محفوظ بدولت و اقبال نابید اوج سلطنت و استقلال بدو و تحفه پادشاه رسیده و در زنجیره عسب و ششم در یک فرسخی تبریز که بواجلی  
 فرا نیش لبان نسیم اردی شتی روح پرور و آب هدایت تابش ششمین شتی فرج کسرت و بساط بزم و سرور و حمید کشت و شاد چشید و به  
 کاروانی قرار گرفته نغمه شک و قانون و نوای عود و از غنچه زرد و زرد و سپهر و قنون در گذشت در مجلس فردوس آثار پادشاه کا مکیایان  
 خورشید رخسار و ولدان مخدوم اذاریتم جهم لولو و نور ارجی رنگین ترا عقیق و مشربی صافی را از ضمیر اهل تحقیق با کوب و با باری و کاشی  
 معین بگردش آوردند و خواستار ان فرمان بردار انواع احطه کونا کون و لحم طیر ما بیستون و فاکته تا تخیر و در شیرای زین و سمن  
 که مرصع بود و بجز ابرو از هر تن ساخته قلمه جوع را بدو و گردن سازند کان خوش اواز چنگ و عود و چنگ زده و هر دم بانگی و دیگر نوایم  
 تنقبت تقدیم رسانیدند و معینان نغمه پردازان دگر گشتی و نوای فرج افزای زبان بدعی دوام دولت نگارانی افتاب آسمان  
 کشورستانی گویا گردانیدند مثنوی که امیشا خط بخش جو بخت مقاومت با و دایم در و تخت بکف با و از ارجام انانی در افروخت  
 عروس کمارانی شهبان جلالت با و نور ز شمع عارض بر ماه پیکر را اقبال تو با و چشم بدو در فضای ملک از عدل تو جمهور و چون  
 روشن چهار بزم سپهر عازم جلد مغرب کشته نقش استیفا و لذات بلوغ صیقل گشت و مشاطه روزگار کیوی میگوئی شب را شانه زده و نقاب  
 حجاب از پیش روی عروسان شهبان آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری بهیت ارباب که خفصا صخلو خانه خاص خرامیده و مقارنه  
 بعدین اتفاق افتاد و بر عیس امج شرف و نادر ای از نابید برج عت و بختیاری کام دل حاصل کرده بدست مغربانی بناد کر آه و آوا  
 بر کشد مثنوی پس ای پادشاه نیک اندیش کشید آن سمن را جانب خویش نهاد و انکشت بر کام امیدش از آن شد لعل کون و برج  
 سعیدش دری در حقه از نقره اکلند کران در حقه شد یا قوت مانند بالاس جلد کو بری مفت سخن زین پیش اینجا کی تو گفت علی الصباح که پیش  
 فیض کسرت بر سر پسر افرازی بر آمد ملاز و از انعام عام پیکر وجود حاضران بزم شود و ملایمهای زکار نک بنیاد است و بار دیگر بزم پهنج  
 طلعت مهر نور کشته نوای محبت و شادمانی از میان جان جهانان برخاست پادشاه لازم الاغ از در غایت تقیم و ناز بر منشد سلطنت  
 و سرافرازی نشست امرا و ارکان دولت ساچمه کشیدند و نفوذ و بقدر و حق و در و کو بر شتر کرده و لازم شهنیت و مبارک و بهیچ  
 رسانیدند نظم کوی از نور را بیت چرخ روشن ز فرقت افتر شای ترین مبارکین و بر تو این عروسی غلام تو مهر آنوسی بزم با و دایم  
 خورشید یکی از سایقانت با و نابید رخت از ساغر اقبال گلگون عدویت را بدل از دایم بر چون و بدستور روز پیشتر مجلس عیش و عشرت

در فضائی

مرتب گشته نواحی و گوش بلند گردید و دست عطا بخش عظام واجب الامتزاز نامی امرا و ارکان دولت را خلع ملج و ناجای مرصع پوشانیدند و زره  
 از خنجران بارگاه شیشه‌ای را که مصحوب محمد زنگنه ریخت شعار کرده بودند برید لطف و احسان بنواخت و سه روز متعاقب برینوجب در بزم نشا  
 نشسته در آن ایام هر روز با نعام هزار تومان از نقد و جنس سروران ششرون و مخمر و سرافراز ساخت نظم بدینسان پادشاه بهفت کشور زد دست  
 سافران ماه پیکر گشته پیوسته جام از غوان رنگت بآب رنگت رباب و نمه خنک و لیکن هرگز آن جاقان عادل زنگنه ملک و ملت نیست غافل  
 بهمه وقت از کمال صدق ملت بود چشم و دلش روی رعیت نداشت و جز رعیت پروری گام نخواست و جز رواج دین اسلام و تداوم و تداوم که نایب  
 که تاریخ بجزی باده بریج الاولی نشسته نشین و ستاره رسیده این پادشاه مرقضوی خصال در پناه حمایت ایزد معال در دار السلطه تیر بر سر سلطنت و  
 استقلال عین دار و حکام ریح سکون و سلاطین عالم کن فیکون سر بر خضران و واجب الاذعانش نهاد و هیچ صاحب شوکی خیال مخالفت بر پیرین  
 ضمیمه نگذار و همین دولت ابدی الاتصال و حسن معدلت بی زوال عده محاکم روی زمین یعنی از کتا آب آمویه تا نهانیت و حله در معموری و آباد  
 بدرجه ترقی کرده که نیاورده بر آن صورت توان خود و اندام بسایر ظلم و ضلالت و اعدام مراسم خذلان و کمال بر تبه رسیده که هیچ آفریده و هیچ عظم  
 از خطرات محاکم محرومه بدست جرات ابواب من و بدعت بر روی روزگار نیتواند گذشت و موقوفان تاب آفتاب حوادث از منته سابقه در ظلال عد  
 لایزال مایه داند و سرکشگان بودادی خیف و نقدی اوقات سابقه در جهاد امن و امان خود به مشا به پیکر پادشاه امری محالی می نیاورد  
 با کسره بلند مقدار و قیاسه که درون اقتدار از صولت آواره و دولتش چون بکت پیدا و بر تبه رسیده با دیکر و دیکر و پیکان قله پیکار و نهنگان در نیایی  
 کارزار از خوف و توجیه سپاه آتش اینکش بسیار به تیر خشک در نیزان سوزان سیکه از نهنگها اجتهاد و اصابت آثارش همواره به تیر سبانی دین قویم  
 رایش نهاد و ضمیر هر تنویر یار و و خیران جناسم ذوالفقار کردارش پیوسته در اینجا هم او طبعان ملت مستقیم اعلام اهتمام می افرازد و بعضی  
 بهمت بهایوش از شجر طراف انکاف استیصال اعدا دین مبین است و مطلب رعیت میمونش از سیر در انجا رافان آسایش است سیدالمرین  
 لاجرم مقوی جای آست که اهل اسلام از سر صدق با خلاص تمام مشعل دست دعا بردارند روی در قبله جاوید اند و دولت و نصرت  
 او را بنیاز طلبند از ملک بی نیاز و بهت بود لایق حال کروپان که کوسید او را دعا بر زمان نشسته از بدایع و قایع حالات و اندکی از  
 نوا در خضایل و محاربات این پادشاه عالیجاه مرقضوی صفات از منبادهای طلوع صبح سلطنت و کوششانی و اوایل طویر تیر معدلت و عالم  
 امرانی الی یومنا بذاین بود که خانه مسکین شهابه بر بیاض کاخوزی این صفات تحریر نمود و امید یکال کمرست جاوید چنانست که شهنش آفتاب و  
 ویران پادشاه سرافراز ریش و فرزند عرصه سایر اصحاب و بلاد ریح سکون تبه و زمان عمر و کامرانی این مهر سپهر جهانی بر طبق کریمه و انبیا و  
 انبیا و خلیفانی الارض تا آخر ایام این جهانی امتداد یابد نظم جنابش با بود دولت لازم رنجوهر کی عرضی با انفضاست بحمد الله که ذیل و تشریح  
 بحیثیت و محشر انفضاست و چون دعا رجا و جلال این نیز اوج سلطنت و استقلال چنانچه از مقدمه مسلم سابقه محقق میکرد و در جمیع افراد اجماع  
 و لازم بود بر ذمه تمامی طوائف بنی آدم مقرر و مستحکم ملک سخن گذار بنوا ال امتداد و از دید دولت ابدی الاتصال ذیل این جزو از سب و زینت  
 سیه به آنکه بموجب التزامی که درین تالیف کرده شده قدم در ساحت ذکر شده از احوال بعضی از فضلا و عظام این دوران مهمیت انجام میند  
 شوی آتی که این شاه فیروز بخت مراتب فراینده تیج و تحت بامان در کارانی بسی مرقه باقیال او هر کسی دلش روشن از نور علم این  
 تمام جانش زیر یکین ذکر طایفه از سادات و علما و اشرف که بعضی از ایشان پادشاهین اق قونیلو معا صر و  
 و زمره در ایام دولت ابد پیوند شاهی کتاب فضل و کمال نموده اند از جمله عظام اولاد خیر البشر و اکابر فضلا و انشور  
 در زمان جهانی امیر حسن بیک و یعقوب میرزا امیر صدر الدین محمد اسکینی سبله فخره شیراز تحت بالاغرا از منبر علوم محسوس و معنی قیام و تداوم  
 میمون و دج و طبع و وقت دین از جمیع علما مجتربین و فضلا و متاخرین ممتاز و مستثنی بود و واجب و اجتناب و لاداره امیر خیاث الدین حضور است  
 که در سلک سادات عالی نسب محکمت فارس نظام داشت و مرجع اشرف و اعیان بوده پیوسته نقش خیر خواهی و احسان برالواح  
 خواطر عالمیان بیک داشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب نزد جناب افاضت شکاری مولانا قوام الدین گلباری بحقیق علوم نمود



احقانی ماضی نوشته شده و داخل مصنفات مولوی است و از جمله حواشی که بر کتب متداوله و مرقوم علم افادت رقم نموده حاشیه ششمیه  
مطالع و حاشیه نوازش فیضیه لغایت مشهور است و بکتاب آن کتب برالوج ضایعاً حاصل طلبه مطبوعات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل  
پادشاه باندک زمانه بی روی نمود و مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود و آنجناب دو پسر داشت میر سعد الدین که حالا در سلک دانشمندان  
شیراز معدود است و مولانا عبد الهادی که در زمان حیات پدر وفات یافت مولانا ابام الدین ابوزید و انقندی متبحر بود و در عصر مولانا  
جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشیند و فیضیه می نمود و در زمان یعقوب میرزا ابوصول اجل موعود در گذشت و بهم در وطن با وفات  
گشت مولانا شرف الدین علی شیفی در سلک اشرف علمای کرام و عیان فضل عظام انظام داشت و در درس مولانا محی الدین  
و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نمود و نفوس مسایل محسوس و مفهوم بر صیغه ضمیر کاشت همواره موعظه و بصیغته حلایق میسر داشت و نوشتن  
فتاوی قیام نموده کمال داشت و دیانت ظاهر میساخت تفسیر آیات احکام فستدانی و شرح محروم شرح ارشاد و حاشیه بیشتر از کتب  
از جمله مصنفات مولانا شرف الدین علی است و آنجناب در سنه سبع و نهتمه در بهر موفات شد و دو پسر نیک اخرا یادگار گذاشت مولانا  
میرشد الدین عبد الله و مولانا صدر الدین محمد مولانا مرشد الدین عبد الله در او اخراقات دولت عاقلان مضمون سلطان حسین میرزا از  
شیراز بلیده به راه آمده در مدرسه خلاصیه محل اقامت انداخت و منظور نظر مکتب میر نظام الدین علی شیر شده یکی ایام شباب را تحصیل مصروف  
ساخت و باندک زمانی در سلک همایان نظام یافته در خطبه و الله تعالی مخرج مشارالیه منصب تدیس سرفراز گشت و تا غایت در آن بقعه  
بپوزم افاده میسر داد و اما مولانا صدر الدین محمد در آن سال که امیر نجم الدین سعید دانی متوجه ماوراءالنهر بود جهت سرانجام بعضی از همایان  
رفت و در بهر که مجدوان از جهان گذران انتقال نمود مولانا ابلی شیرازی از اکثر سالکان سلاکت سخن ساز می بود و هجرت و شیرازی  
داشت قصیده مصنوعه خود را به سلمان ساوچی را تقدیم نمود و آن ابیات را به امیر نظام الدین علی شیر میوش ساخته از شیراز به راه ارسال فرمود  
حال و سال انتقالش معلوم گشت لاجرم کیفیت آن بر زبان خامه بدیع بیان نگذشت امیر حبیب الدین احقاد و الاثر و اشرف علمای ربانی  
امیر شریف الدین علی جرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت چشید برادرزاده آنجناب بود و  
حالا امیر حبیب الله بعلو شان و مومنان و قدوم دو مان و شرف خاندان از سایر سادات مملکت فارس امتیاز تام دارد و ظاهر او  
ولا به منصب شیراز منصوب بوده بهمت بر فضل قضایا فرق بر ایامیکارد سید یعقوب الدین نعمت الله دانی سرور اولاد و احباب و پیغمبر آخر زمان  
و مرجع اشرف طبقات انسانی بود و باطن مجتبه میانش منبط انوار و لایت و ارشاد و خاطر فرخنده و اثرش منظر آرا بهدایت و اجتهاد و ذات  
فایض البرکاتش با صنف فضایل و کمالات موصوف و روزگار فرخنده و آثارش با حیا رسن نشئه آباد برزگوار مصروف درگاه کرامت پناه  
اربابگاه سلاطین آفاق و آستان ملائک آیشانش ملاذ خالقین با تحقیق نظم قطب عالم خوش اعظم آنکه هر روز آفتاب بوسه از عظیم خاک  
روضه جان پرورش خازن جنت بزلغ هر روز بهر صباح کرد از رخسارشان چون نشیند بر درش و آنحضرت در سلک اعظم علمای  
خطام سید نعمه الله ولی که ششم از مفاخر و مناقب او در ذیل وقایع خاقان سعید شایخ میرزا مسطور گشت انظام داشت و در بهر شورسته  
استقامه در دارالامان کرمان محفوظ بانوار حضرت رحیم رحمان در گذشت امیر تاج الدین کرمانی سید عظیم الشان و بزرگ مقامی  
همواره خان کرم و احسان کسرتده آینه و رفته را از نواید لطف و مکرمت خویش محفوظ و بهره و در کرده قاضی کمال الدین میر حسین  
در سلک افاضل علمای عراق بل عاظم دانشمندان آفاق انظام داشت و در مملکت یزد با مرصفا منصوب بوده علم اقامت و دیانت  
می فراشت از جمله نفوشتش شرح دیوان مجتربان حضرت مقدس امیر المؤمنین علی علیه التحیه و الغفران تصنیفی است دانش اثر و مطبوع طابع  
و انواران فضیلت پرور و همچنین آنجناب بر کافیه و بدایه مکتب و طوابع و شمشیه حواشی و فیه در عهد انشا انظام داده و در آن موافقات کمال  
دانش وجودت طبع خود را بر منصفه عرض نهاد و قاضی میر حسین را در حق تعالی رساله ایست معینه بهر آن دهن اصحاب نظم نیز سجیده و در  
ایام دولت لسانی محل حیات قاضی میر حسین بخاتم انقضا به محض گشت و تقدیر یزد سجانه و تقالی روزی چند میوه اخذ نموده در گذشت امیر حسین

و در تاریخ مولانا  
روایت نظر اخذ شد  
که مولانا جلال الدین  
محمد دوانی هفتاد و  
هشت سال در این  
دارنایا یادگار گذاشت  
نمود و در راه حبش  
سال مذکور مرض  
بهال بجهان جاودان  
انتقال فرمود  
حرفه محمد تقی شیرازی



ذکر سادات و علمای فضل

محمد ولد ارشد امیر میران بود که از جمله سادات اصفهان معلوم است و در کمال اعتبار و اختیار و اختیارش نه در آن مشایخ بود که پیشین آن زبان بلاغت بیان توان گشت و  
 و است که به تندی می فهم و زبان شرح آن توان داد و کمال اعتبار و اختیارش نه در آن مشایخ بود که پیشین آن زبان بلاغت بیان توان گشت و  
 و امیر عباس الدین محمد در اوایل ایام کشورگشایی نواب کامیاب شاهی موافق گردید و بعضی از امور و مال این مهتم شده قضای مشهور حیاتش در نور و دید  
 خواججه مولانا اصفهانی جامع بسیاری از فضایل نفسانی بود و در علم حدیث و دعوی مهارت می نمود نوشتن تاریخ و قایم احوال یعقوب میرزا اهل قزوین  
 میرداشت و در آن باب کتابی بلاغت ایام بر صحنه ایست روزگار گشت و چون خواججه مولانا اصفهانی در مذهب متقدم فحایت معصوب بود  
 در زمان دولت شاهی از آن در بایجان بهره آید و ساکن شد و مشمول انعام خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ملا عطاء گشت و بعد از آنکه محمد  
 بر ولایت خراسان استیلا یافت که عزت درگاه خانی بر میان جان بست و محمد خان اگر چه کاهی با وی اظهار التفات می نمود اما در اکثر اوقات  
 او را بعد از آن اهل بیت طعن می نمود و خواججه مولانا پس از واقعه محمد خان در ساموآر التمس گشت و در روز پنجشنبه پنجم جمادی الاولی سنه  
 مسیح و عشرين و ستمائة بمکه فاجعه مجازا در گذشت سید قوام الدین حسین از عظام نقباء اصفهان بود و در علم و دانش ممتاز گشتی است  
 و جمال عاقل حلیه فصاحت و بلاغت مزین و محلی لوج خاطر نظیرش تحمل نقوش مسایل فروع و اصول و صحیفه ضمیرش بر مبط انوار فضایل مفهومی و محال  
 مشهور است طبع خوش آثارش مانند عقود و جواهر آید از مزین رخسار عریس کجای رخ نمودن موقوفات خانه که نشانیش کامثال اللؤلؤ و المکنون زیور گوش بیوش  
 بلحا و فضلا از من راجعی ای شکل اهل فضل از کجاست تو حل گشته لغون علم در دهر مثل طبع تو در انواع فضایل کامل ذات تو از صاحب فضیلت افضل  
 و آن سید مرقنوی حضا در آن سال که با بچه دیات نظیر شاهی بر تو دولت و اقبال بر جد و خراسان انداخت در عزت و کبریا یون بود  
 و بعد از آن مالک بود بوجب فرمان واجب الادعان بقیة الاسلامی ملج شافیه تمام شریعتی آن خطه را بر پنج ملت علیه امتیه قرار داد و حالاد بلده  
 فاجعه اصفهان بطور مضمب قضی اصفهانی اشغال دارد و بیشایه ریاست بر فضیل قضایا در ایامیکار و سید معز الدین محمد از جمله اعیان و نقباء  
 اصفهان بزرگ لغوی و دینداری و وفور عرفان و پرستکاری اختیار تمام یافته و بر تو انوار باطن مجتبه میانش بر فضایل صفای صورتی و معنوی و  
 علوم دینی و دنیوی یافته شایم آثارش باطنی از صا و دات افضال در میسر است و بنا بر کمال فضایل مرقنوی از او ادوات احوالش و روزین  
 ذات فایده لبر کاش با دار و ظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده و ساعاقل بر تقویت ارکان ملت بیضا و تملیت امور  
 شریعت و امصروف بیت شد از عیش قوی ارکان اسلام نذر و خیریت پروری کام پیران قدوه اولاد خیر الانام شاه یعنی است که بر  
 حالی که سید قوام الدین حسین بود و بسبب علو نسب و تمجید از اشرف سادات عجم و عرب ممتاز و متشی می نمود و سید معز الدین محمد درین ایام معاش  
 انجام مبارک فرمان پادشاه کرد و در مقام در اصفهان بر منشیج الاسلامی مکن دارد و در باب سرانجام امور اهل اسلام بر پنج قومی علماء و مذنب  
 کرام غایت اهتمام بجای می آورد مولانا نور الدین محمد در ایام سلطنت روز افزون و در بلده اصفهان تقویض منصب قضای اختصاص یافت  
 و بر تو انوار دیانت و افاتش بر وجبات روزگار باالی آید با رفاقت تا غایت در بمان و ولایت متوطن است و بر سر حکومت امور شریعت  
 امیر محمد حسین شنب خا زانی حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود و در اوایل ایام اقبال نواب کامیاب شاهی با جلی طبعی از عالم انتقال نمود و امیر  
 عبدالقاب در سلک اجله سادات آذربایجان منظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلو از مامر منشیج الاسلامی قیام می نمود از اکتساب  
 و کمالات بهره تمام داشت و تعلیم دیانت و پرستکاری همواره نقش شریعت و دینی و دینداری بر لوح خاطر می نگاشت در مسامی ایام کشورستانی  
 شاه دین نپناه هراس بغیاس بخاطر راه داده از بریزه راه شافیت و بر تو انوار بر حایت و عنایت خاقان منصور و اولادش بر وجبات احوال  
 آئینه توده حضا یافت چنانچه در مجلس را کثر سادات خراسان آئینه عالیشان را تقیم دادند و پیور غا ل مناسب تعیین کرده ابواب انعام  
 و احسان بر روی روزگار مجتبه آثارش گشاده و چون خاقان منصور بخواه بر حضرت ملک غفور استغالی امیر عبدالقاب از پنج ارکان میرزا از  
 حاصل کرده با در بایجان مراجعت فرمود و بعد از وصول بمقصود مشمول عواطف بیدار نوب کامیاب شاهی شده در طلال اقبال لایزال از  
 تاب آفتاب حوادث این گشت و در سنه احدى و عشرين و ستمائة از درگاه عالم نپناه برسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پس از باز پیغام

ست  
صاحب جادات  
م

نصف  
صفی

پیغام با عزادار و اگر مخصوص کسی شصت معاد و تیناقت لاجرم با کام بعد از ولایت رحل قامت انداخت و ظاهر اما غایت که تاریخ بحر سینه  
تتمین و ستاده رسیده انجناب در قید حیات و بغیر اغت اوقات میگذرانید شمع انداز و ایل زمان یعقوب میرزا الی و منابذ او در بلده فاخره  
تبریز بتجاده تقوی و پریرکاری ممکن است و زود اکثر مردم اندیاز بر کفین لغین و ضعیفه خاطر خطرات شمار داد و جمعی کثیر از درویشان و کوشندگان  
طریق را و نسل پیونید و از وی طلب ارشاد و تلقین نمود و صحبت شریفش متن و تبرک مجوید قاضی سافعالی است و تخر و بطاقت لسان و فصاحت بیان و  
و متفکر و انجناب آیام دولت بدلا اتصال شاه رضوی حصال در تبریز منصب جلالت تفتاب سرافراشته و غایت بلوازم آن اثر فعال مجا بدکا  
ابواب افاده علوم پریر بر وی روزگار طلبه میکشاید قاضی شریف فاضلی است عالم و محبت نسب ارجله اشرف و اعظم و عالیا منصبت پس و تولیت  
شریفه نصرت یقین بد انجناب میدارد و بر وفق شرط واقف بلوازم آن مهم قیام و اقدام نماید قاضی نصرت الله بغدادی در دار السلطه تبریز رسد و تصان  
و از علوم شریعه و فقهی تمام دارد و در مهمام فرق نام را بر پنج امانت و دیانت فیض میدهد مولانا عبد الصمد بخودت و حسن و عدت طبع سرافضلا از دیگران  
است بواسطه سخت مشرب یا شرب العنب فعال نماید در کس کعبه از در سه تبرک نصرت یقین بد انجناب میدارد و در در سه خواستار عیشا جهان  
نیمه شرایط افاده بجای می آید و مولانا میرک کیمانی در سلک عظام العلماء تبریز منظم است و در علم تفسیر معانی و بیان مهارت کامل حاصل دارد و مولانا  
مهره یعقوب میرزا بود و در زمان غمخوار جوانی جهت تحصیل در دار السلطه براه توجیه فرمود و بعد از چند کاه که در آن دیار در ظل تربیت رعایت انظام  
الدین تفسیر بر وی ملطاف کرده بار دیگر و بی تبریز آورد و او بخرجه و لطف طبع الصاف داشت و اشعار و پذیر بر جمیع صنایع میرزا کیمانی است این مطلع از انجناب  
مطلع خوش الساعت که آید ترک من بشیر کیمانی باو رقیبان جمله کبریز من نام بهمین او شیخ علاء الدین علی بن عبد المعانی علوم مرتبه آن نقطه دایره تقوی و طاعت  
در علم و فضا است بنای است که در مذبح عینه نامیه نزدیک تبرجه اجتهاد رسیده و از غایت تخر و علوم عقلی و فقهی معتقد حکام اسلام و مرجع علماء  
واجب الاحترام گردیده فصاحت بیان و طلاق لسان بخت از در جود صیغ بله تراست و نهایت دیناری و پریرکاریش زود کار و اجتهاد  
بشرایق تخر از جمله مولفات بلاغت سمانش حاشیه الفقه و رساله جفریه در بیان طوایف انام مشهور است و در تاریخ مذکور حد و بعد از و بخت از  
طلعت خورشید حاشیتش فیض النور شیخ ابراهیم علی بصفت علم و عمل موصوف و بغایت تقوی و دیانت معروف هرگز از هیچ پادشاهی انعام و سیو غافل  
نموده و بخرجه خیری که از زراعت حاصل میکند قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبه علوم و درویشان در صحبت شریفش پریر میگردند و از تدریس طبع و میان طلبش  
بهر و در و به شرایط تدریس و اوقات بجای می آورند سید محمد لیث قدوه لقباً بخرجه و زنده صاحب فضل و شرفست ذات محبت صفاتش بکارم خلاق و  
محاسن اوصاف موصوف و اوقات فرخنده سماعش باصناف طاعات و عبادات مصروف شیخ زین الدین علی قدوه اشرف علماء عرب جامع  
اصناف فضل و ادب اجمال امانت و دیانت موصوف و بغایت تقوی و پریرکاری معروف و انجناب در شهر سمنان و عشرین و ستاده سلطه  
براه تشریف آورد منظور نظر عاطفت نواب نادار منظر عدل و احسان انیس بخت البهیه در شکان کشت و منصب شیخ الاسلامی قضای القضا فی منصب  
بایه قدر و منزلتش از مثال اقران در گذشت بعد از آنکه در دو سال انصبیب اخیل میل و طن بالوف نموده علم نیست بصوب دیار عرب رافراخت  
سید نعمه الله علی در سلک اجله مسادات و علماء علمه نظام دارد و در اواخر شمس و عشرین و ستاده فاخره براه امین مقدم شریف شرف  
ساخته چند کاه بی درصاحب شیخ زین الدین علی بسر بر و همراه انجناب روی توجیه برستان آورد قاضی ضیاء الدین نور الله ولد قاضی درویش  
محمد بن خواجگه الله وزیر و برادر زاده قاضی عینی بود و در آیام حکومت امیرخان در بلده فاخره براه مسکحل منصب شده چند سال در غایت امانت  
و دیانت بلوازم آن امر قیام نمود و انجناب انصاف فضایل و کمالات برده تمام داشت و بحدت طبع و لطافت ذهن موصوف بوده اشعار و لغز  
بر جمیع نوز کار میکاشت و در انشا و کاتب غایت بلاغت بکمالی آورد و بدانه بر و احسان مرغ دل طوایف انسان را صید می کرد و فائش در  
اوایل شمس و عشرین و ستاده اتفاق افتاد و در کارگاه مدفون شد مدت عمر غریزش نزدیک به شصت سال بوده از قاضی نور الله قدس سره قدس سره  
غایت رشد و صلاحیت موسوم با میر محمد و آن محمود عالم از سلک خواص حضرت مالک پناهی حبیب الهی نظام دارد و بسبب نور بکارم علم و طاعت  
و محاسن آداب پویسته بهت بر شکت همام فرق نام میکار و قاضی عبد الرحمن برادر خورتر قاضی نور الله بود و در آیام دولت ایشو بدناهی قریب



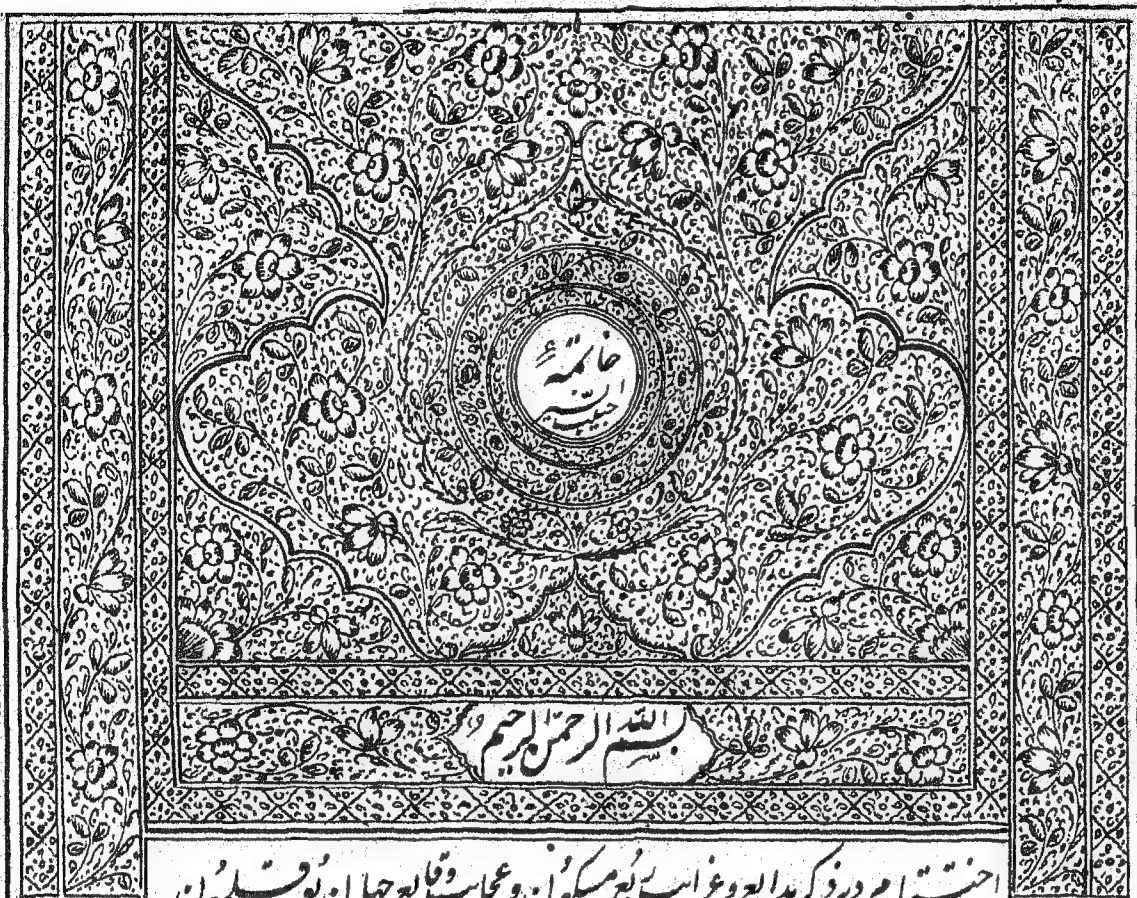


بسم الله الرحمن الرحیم

ما شایسته آنست که حضرت سادات معتمدین میراث الدین محمد بن امیر یوسف رضی الله تعالی عنهما استغاثت انجمن معتمدین رضایا شرعیه شده  
سال در کمال اشغال بر اسم آن حضرت پرداخت و اکنون حضرت در غایت اعزاز و احترام هم در دار السلطه براه تمام و آرام دارد و همواره حاضر بوده و ماضی  
بر شرف سایل علوم و فنیه اظهار حیثیت معارف و تقیید کبار و دبستان تکلف و غایب صنف درین روزگار امیر علمای بزرگوار و دانش برکشته و دید خراسان بقیت و علم  
نصاحت بیان و زبان بلاغت نشان منظر انوار جفاقی و دقایق نفوس نباحت اصناف علوم بر لوح صمیمت سرش بر رسم و امور قنای و قضایا و غیره برین جنبه حاضر  
شرف کس کامی بقیت کمال حصل الکی علی البی و اله امیر علما الدین علی قانی ولد ارشد امیر نظام الدین عبدالواحد است که در سلک ماجد سادات قسطن  
انظام داشته و پیوسته هم خبر جوایز و نیک اندیشی در زمین لوطیان آن ولایت یکاشته و پایه قدر و منزلت امیر سید علی بزرگست و ثروت و کثرت ضیاع  
و افزونی اتباع و اموال از مرتبه و الدما در تجاوز نموده و بواسطه کرم جنای و سخاوت صلی همواره جان صیانت کرده و بواسطه اتمام و احسان بر کرده و بهت و قهر  
مکرمش خورشید صفت و صفت و صفت یافته و انوار صمیمه و افراتیش از طبع سادات بروجات احوال فقرار کشته و بافته بقیت همیشه طالعش معبود و باطلان  
ممد و بادا امیر علمای بزرگوار در میان خرد و بزرگ با میر خور و مشهور است و بوفور وجود و احسان بر آنست و خواه طوایف انسان مذکور و انجمنی سلک  
اعمال حضرت نقابت معتمدین نظام دارد و در صحن از روی سلبه خاخره برات آمده و نظر تربیت و رعایت انحضرت تحصیل علوم اشغال نمود و بواسطه قوت  
قابلیت بزرگ نانی زنی تمام فرمود و بعد از وقوع شهادت میر غیاث الدین محمد بدر کاه پناشته افتاد اصناف الطاف نوایک میباشند خصلت خاصیت  
و چنانچه مذکور شد معمول انعام و احسان بیدریغ حضرت حاجت حاصل کرده همان تقوی و سلطه براه یافت و حال او در آن ملیده توطن دارد و در پناه  
دولت در میان در جهاد و آسایش و فراغت بسر میرد امیر کمال الدین حسن انجمنی حسن خلق و طبع و علم و بهت و وفور سخاوت و موصوفت و از جمله اشرف  
سادات جهان بر فیض احسان معروف و انجمن بزرگواران روز افزون شایسته در منصب و سلبه براه با امیر نظام الدین علی شریف است که بزرگوار  
بعضیل امور شرعیه سپرداخت و بهتات فرق نام معتمدین بزرگوار اما یککجاست معز و ن میساخت و اکنون معتمدین یکی انصفا می در سلطانی بدینجا  
عقلی میدارد و کانی نقش عاده و ستاده بر لوح خاطر بیکار و مولانا عبدالحی رجبی جامع اصناف علوم محسوس و معقولست و عادی انواع سایل فروع و اصول  
در علم نجوم و حکیمات بمثل و بدست و در شیوه زهد و تقوی ضرب المثل علم حدیث را زود خواهر حافظ غیاث مطالعه نموده و فزون حکمی ادر درس مولانا منصور  
مولانا معین الدین کاشی تحصیل فرموده علوم متمد و اله از مولانا کمال الدین شیخ خلیل القوی کسب کرده و در حدیث شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد  
انتظارانی و مولانا کمال الدین معتمد و شرانی نیز شرط طلبه بجای آورده و انجمن بصفت تواضع و پرستشکاری علم و دینداری انصاف دارد و همواره نقش  
افاده و تالیف و تحقیق خاطر شریف بیکار و بزرگوار و تحریر جمعی نوشته حسنات جدید کور کانی شرح معینه در سلک تحریر کیده و بنام نامی حضرت کمالک شایسته  
الهی سالت شریف در باب العباد و اجرام و عقده انشاء نظم گردانیده امیر نظام الدین سید احمد و سید میرک و جوان پسندیده خصال حمیده و فعله انجمن اصلاح و تقوی  
موصوف بصفت علم و وظائف معروف پدر بزرگوار ایشان میر خصال الدین محمد است برادر عیالی حضرت نقابت پناه هدایت و شکاه امیر عالی سخن و تحقیق  
عطای الله سلبه و انعام امیر خصال الدین در زمان فرزند نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا با مرد در عافا و میر پرداخت و کاه می و عطفه نیز اشغال نموده  
فرق نام و اصحاب سودمند تصدیق و بهر و در مساحت اما حالا بنا بر کبر سن و ضعف مزاج در زاده و غزل منزل کریده بجای اوقات شریف را با دایه و طایفه  
طاعات و عبادات مصروف گردانیده و اندین و در منصب ترش امیر نظام الدین سیدی احمد در یکی انصفا می مدارس سلطانی بدین و افاده مشغولی نماید  
سید میرک بر سر فراز حضرت باری خواهر عبد الله انصاری در آیام خیمه بصفت فرق نام بر و اخته ابواب تقریر عالی حدیث و تفسیر بکتابیه از طبع و در آن یکک علوی  
محسوس و مخوم تغذیه کامیاب افاضه صمیمه فیض پذیرای یکک و ضمه هدایت و ارشاد و حضور سیرت همیشه ظل ایشان با محمد و دوحه عبدالمومن و خواهر محمد و جوان حمیده  
احسان خیمه طوایف سلطنت معتمدین و بهتات طبع معروف و پدر بزرگوار ایشان خواهر شهاب الدین عبدالعزیز است که کشته از فضایل و کالات او در شاد و ذکر صد  
خاقان معز و برین ذکر یافت و جدا در عیالی ایشان خواهر سیف الدین طاهر شاکر که مدتی بدید بر تو اتماش بر سر انجام امور وزارت پادشاه و هم شادانیت بهت  
خواهر محمد و مومن و در خطوط معمول بر جریده که حالادریان و خراسان کامی خوشی و انجمن بزرگوارند و شحات عالمه کشید علی شرفش خوش شمارید و خواهر محمد  
سورین درین جنبه نشان مشمول غایت و التفات حضرت کمالک شایسته بصفت هدایت معتمدین پناه و افراتیش و افراتیش بویض سر امیر خور و از شاد و کاه







## اختتام در ذکر دایع و غرایب رنج مسکون و عجایب قایع جهان نوبت لمون

بعد از حمد و ثنای صانع جهان عز است آئین و پس از درود و دعای خاتم انبیا و مرسلین منوره میشود که حکمای دقیقه شناس و فضلاء و خرد اقتباس برینخی  
اتفاق دارند که نصفی از که زمین در بحر عظیم که آنرا اوقیانوس خوانند مشهور است و نصفی دیگر در عالم نایش و ظهور بصورت بیضیه که آن را دایع  
انگشتند و این نصف که کشوفت نصفی که در جانب جنوب افتاده ویرانست پس از چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد که آن را ربع مسکون  
خوانند و ربع مسکون در شمال خط استواست و خط استوا خطی است که حکما در سطح معادل اکره مجازی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند  
و هر شهر و منزلی که برین خط بود شب و روز در اینجا پیوسته مساوی باشد و در سالی شش فصل در آن دیار وقوع باید دو بهار و دو تابستان و دو  
سیر و دو زمستان و در اکثر اوقات و اوان در آن صحاری و بلدان کل و ریگان شکفته بنابر آن جمعی کثیر از فاضل حکمت نشان بر آن رفته اند  
که معتدل ترین مواضع جهان خط استواست و ابتدا خط استوا از شرقی راضی صلی است و بر جزایر حکوت که در پس بر جنوبی بلاد چین و لکت  
پس بر جزایر راه که آن را عرض الذهب نیز گویند پس بر شمال سرانند میان جزیره کله و سریره و وسط جزیره یوه و شمال جزایر رنج و مخطات بلاد  
سینکین که در و بر شمالی جبال قمر و جنوبی بلاد سودان و مغرب که در و بحر عظیم منتهی گردد و حکما ربع مسکون را از اینجا که خط استواست تا نهایت معهوده عالم  
بفصل بخش کرده اند و بر بخشی را اقلیم خوانند و طول را اقلیمی از مشرق تا مغرب باشد و عرض اقلیم اول که فصل خط استواست بیشتر اعتبار کرده اند و بواسطه  
آنکه شمال است بر دریا بای عظیم و عرض اقلیم بیستم نیز یاد شده است زیرا که محسوسیت بر قمار و بیابانهای بسیار است و اول از جل جنوب است  
و عاتق اقلیم اسوداللون باشند و حد اول آن نزدیک خط استوا از جانبیت که ساعات روز آن دوازده و نیمه نصفی باشد تقریباً و وسط این اقلیم  
آنجاست که روز در آن آن سیزده ساعت و حد دوم اقلیم اول آنجاست که ارتفاع قطب شانزده درجه و نصفی است تقریباً و ابتدا این  
اقلیم از جهت مشرق از شمال جزیره یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد چین و شمال دیار سراندیب و وسط بلاد هند و هند که در و بحر فارس قطع کنند  
و بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد چین که در و آنجا منسل مصر قطع کنند و بر بلاد نوبه و وسط بلدان بربر و میان جزایر یونان و جنوبی مصر مرطاب که در  
تا بحر محیط منتهی شود و بعضی غریبین تسلیم برین موجب است که مسطور میگردد و بلاد و نوبه و بر طویل عرضی است برکنار زمین و طولی آن را بدست  
بشدت شانه رود قطع توان کرد و متوطنان اکثر آن مصداق صاری باشند و دارالملکیت نوبه را و نقد گویند و ساکنان و نقد مردم سیاه صاحبان

حال باشند و طعام ایشان شیر بود و ذره و خرما و اطراف و حواصط بدانجا برده و خوردن گوشت مرغ و زردان بده شایع است و زرافه آنها بسیار میداشند و  
 نویشتمست به بلاد السودان و هوای آن مواضع در غایت حرارت است چنانچه باقی آن بر وز در سرد و آبهای زیر زمین موقطن باشند و شب پرون آیند و گریه  
 بن محمد بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد السودان در از ریگت رود و مردم آنجا بعد از غروب آفتاب از خانه ها بیرون می آیند  
 و آن در را بدست آورند و متاع ایشان همان است و طعام ایشان از دست و لوبیا و لباس ایشان پوست حیوانات و اکثر پوست پلنگ پوشند زیرا که  
 پلنگ در آن سرزمین بسیار است و باز گمانا تعب و بیخ فزاید آن نزدیک باطن ایشان روند و چوب صنوبر و خشب ترنج و جهره و کبکینه و دسینه و خامتها  
 از کبکینه و سبزه را برده و بعد از وصول بدان نواحی طبل زنند و دسته خود را در موضع معین جدا جدا بکشند و باقی آنها را از طبل بر آیدن بخار و قوف بکشند  
 و شب بلبسته ایشان رفته و در برابر متاعی که می بینند آن را می خورند و دیگر می گذارند و صبح باز گمانا بدانجا رفته بهاء و نعمت خود را دیده اگر بد  
 راضی شوند بر آورند و متاع را بگذرانند و الا بصاعت را از ایشان دور تر نهند و باز طبل زده باز گردند و شب نوبت دیگر آن مردم بیانند و چیزی  
 دیگر اضافه بها کنند تا وقتی که بخار راضی شوند و علی الاطلاق سودا و معامله ساکنان بلاد السودان باین طریق باشد بلاد الریح شمالی آن صحرا  
 محلیت این است و جوئی آن باینها می ناسکون و شرقی آن نوبه و غربی آن حبشه و تمامی مردم ریح اسوداللون باشند بسبب و خور حرارت که بر هوای  
 اندازار است و آب بلاد ریح اندکی باشد و خانه های ایشان را با سخاوان می پوشند و عجایب البلدان مسطراست که هرگاه کنکبان با اعدای  
 نمایند بر که در مهر که گشته شود و درازند و کوشش را بخورند و در آن دیوار بسیار بود و زرافه و فیل وحشی آنجا پیدا شود و ایشان بصید آنجا نوران می شود  
 نمایند و در آن سرزمین درختیست که برگ آن را در آب اندازند و چون فیل از آن آب بیاورد مست گردد و زنجیان او را گرفته بکشند و اسخوان و  
 دندانهایش را بفروشد و کوشش را بخورند و بزنی دندانهای آن فیل بر تیر رسد که وزن آن از پنجاه من تا صد من شود و چنانچه بصد من نیز رسد لغاره است  
 و جوئی مغرب نزدیک بحر محیط آنجا عجیب است که تمامی زمین مواضع شوره زار باشد و آب آن شیرین و خوشگوار و معدن نمک در آن نواحی بسیار است  
 چنانچه کار عانیة لغاره جمع کردن و فروختن نمک بود و بخار از آنجا نمک بلاد السودان برند و پادشاه ایشان بنی باشد و اصلا زرع و دوا و  
 وقوع نیاید حضرموت ناحیتی است در بین در عجایب البلدان مسطراست که شخصی از حضرموت حکایت کرد که در آنجا بار خشته کشیدیم که هر  
 گندم از آن برابر بینه بود پس نزد پیری که بزعم بانی آنجا پانصد سال از عمرش گذشته بود در فتنه تحقیقت حال آن گندم سوال کردم جواب داد که در  
 اوقات سابقه بواسطه عدل سلاطین و امانت محال بزنی جو بابت باین مرتبه میبوده از غریب آنکه گویند در حضرموت است که هر کس از آنجا  
 خشت گردد هر باط شهریت در میان حضرموت و عمان و مردم آنجا بعد از عیادت و محبت انصاف دارند چنانچه هر شب بنیان ایشان از  
 شهر بیرون رفته با بر کس که خواهند خوش بر آیند و شوهران مانع نیامند سبب شهریت که میان آن و صنعاء سه روزه رست و باقی آن بده  
 بن نجیب بن یحیی بن عثمان بن محمود است علیه السلام و بسیار شغل است بر آنها خوشگوار و اشجار میوه و در چنانچه خوش خورند و در شان آن نیکو  
 است که لحدکان سببانی مسکنم آیه جنان عین عین و شمال کلون رزق بکرم و اشکر و اله بده و طوبی عفو و بعقیده صاحب عجایب البلدان کس  
 و شته و مار و عقرب و دیگر حوام در آن بده نباشد حصصاً و دارالملک بلادین است و بعد و بت و لطافت هوا انصاف دارد چنانچه هر چار  
 را که بدانجا نقل کنند باندک زمانی صحت یابد و طعم بوی گوشت در کفنه متغیر نشود و باقی صنایع صناعه بن ازال بن عیصر بن عیصر است و هو بود و بنی عیصر  
 الاسلام و از غریب صنایع قصر عدنان است که بعضی از بنایه بین آن را بنا کرده اند و یکت رکن آنجا نند و دیگری سفید و دیگری سبز و دیگری  
 بوده است و در عجایب البلدان مذکور است که عدنان آنقدر ارتفاع داشت که در وقت طلوع آفتاب طول سایه آن صبیح میل میرسد و سقف آنجا  
 از یکپاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و بر هر یکی از ارکان از بعد آن صورت بشری تصویر کرده و چون باد بر آن خانه وزیدی از آن تمثالها  
 او از شیر سموع شدی گویند که عثمان بن عفان رضی الله عنه در زمان خلافت خود بدهم قصر عدنان فرمان داد بعضی از اهل کسب با وی گفتند که برکت  
 آن قصرین کجاست که بویست اسلام عدنان آن با دامت معقول و ایضا طایفه از کاتبان می گفتند که و بران کسند و عدنان البته بقتل خواهد رسید پس سبب  
 که از منراهند ام آن بنا در کندی عثمان بن عفان را می بینم و آن صخره ویران کرده بعد از اندک زمانی گشته شد و بعضی از نفع نظر در آمده

که در بعضی نواحی آنکه قریب باشد که در یکت خلاف دودانه منعقد شود صحره و اخیل موضعین است و در آن منزل درختی است که در ماههای حرام نماز آن چندین آب پرفتن آید که هر چه در آن پارساز و بعد از گذشتن آن شورش آب مذکور قطع یابد و سال دیگر باره حال بنحو اول باشد چنانکه حکم مملکتی در بعضی است مثل آنکه بجای خود شکواری و آثار حلاوت آثار و استیلا و اول و دوم و سوم و چهارم از آن ملک است و ابالی و لایا است چنانکه صورت است از پیشتر ایشان کوتاه قامت و بزرگ سر باشد و اکثر چینیان بعد از آنکه از آن استیلا نمایند و بجای خود تماشایی نیز در میان ایشان پیدا شود در عجایب البید ان مسطور است که در یکی از فرعی چینی عذیریت و در سالی که نبوت بر روی معین اهل تقریب جمع آید پس در آن کو اندازند و مردم بر طواف آن بایستند و هر چند سیل بیرون آید آن کند و او را نگذارند و مادام که سپید آب باشد باران بر آن هرگز نیفتد و لاجرم آب را چندان از خروج مانع آید که بعد از کفاف باران باران آنگاه بگذرانند تا آب از عذیر بیرون آید و او را کشته برنگه گویی که نزد یکت بان عذیر است اندازند تا ظهور و سباع از گوشت و پوستش استفاد نمایند و در سالی که این فعل از مردم تقریب صادر نشود باران باران و غوطه و غلایه پیدا کرد و در سرزمین معادن نیز و جوهر بسیار است و و آنکه مسکت نیز در صحرای چینی پیدا شود و گویند در وقتی که شکست انداز چو آن گیرند بوی نداشتند باشد و چون ناخدا از آن موضع بجای دیگر نقل کنند بوی بد صاحب تحفه اغریب گویند که در بعضی از بلاد چین طاحونه است که شکست اهل آن متحرک است شکست اهل ساکن و اندر شکست آرد بی سوس و سوس بی آرد جدا جدا بیرون آید **الاستیلم الثانی** این اقلیم بختی موبست و لون عالم بلا آن میان نمره و سواد باشد و ابتدا این اقلیم از مشرق بود پس بر وسط بلاد چین و شمال سرانید که در چین بر شمال بلاد هند و بلاد قندهار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان که در پس بحر فارس افتد و بر بلاد عمان و وسط بلاد مغرب که در دواکجا بحر قرم را قطع کند پس بر وسط بلاد قره و اقلیم شمال بر برتان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطاب که در دوسال جل بحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از عجایب مواضع اقلیم دوم اینست که مسطور میشود که مکرّمه مکه بمعبارت از آن بلده شریف است و مکه بیا موعده تحتانیه موضع خانه کعبه را گویند و جوهری در صحاح آورده است که بطن مکه مکه خوانند و از حاتم الناس فیه لانه مکه ای از محمد و مکه لایم القری نیز گویند بجهت آنکه زمین را از تحت آن گسترانیده اند پس مکه اصل الارض باشد لاجرم آن بلده را ام الاصلین نیز نامند و مکه را پیش از ظهور اسلام طوائف حلائی مختلفه اندکایب محترم میداشته اند و از خصایص آن بلده یکی کعبه معظمه است که بر طبق آنکه مکه و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا طواف آن بر جمع فرق بر ایا واجب است و مکه الاسود که اسلام آن از جمله مناسک حج است در یکی از ارکان آن خانه مبرکه موضوع است و مقام ابراهیم که کاهن خضر نظام فیه آیات حیات مقام ابراهیم سینه بر کمره و تقطیع است و محل انموضع مبارک است در عجایب البلدان از عبد الله بن عباس رضی الله عنه منقولست که چنانچه بر پشت در زمین نیست مگر حجر الاسود و مقام که در جوهر از جوهر برشت و اگر نه اهل شرک آن را بسودندی بر علی و مرصی که آن پس کردی شایانی دیگر از خصوصیات آن مقام لازم الاخرام چاه منبر که ازین منبر مقدم اهل بیت سلام پیدا شده و از خواص آب آن چاه مبرکه آنکه چنانکه نشانه را سیراب میسازد که سینه را از جوع اطینا می نجات دهد چنانکه یکی چیل می قیس است که روایت عبد الله بن عباس رضی الله عنه از آن چیل اول گویند که بر روی زمین مخلوق گشته و در غم زمره از نام آنکه هر کس که بر آن بر سره کوه بخیزد و مادام بخیزد از دردم بر این باشد و کوه صفا و مروه که آن الصفا و المروه من شاتر الله مشعر عظیم شان آنهاست چنانکه است و بعضی از کتب حدیث از حضرت مصطفی علیه السلام نقل کرده اند که از حضرت که فرمود دایه الارض که خروجهش از غلایات قیامت از کوه صفا بیرون خواهد آمد مدینه معظمه در قدیم الایام ناسل شرب بود و رسول صلی الله علیه و سلم آن بلده را مدینه طیبه خواند و مسجد آن حضرت و مقبره متورش در آن بلده است در عجایب البلدان مسطور است که از خواص مدینه آنکه بر غریب که بد بخارید بوی خوش شود و عطر در آن شهر شرب بوی از مواضع دیگر و العلم عند الله تعالی هند و **سلمان** مملکتی است در غایت طول و عرض بعضی از بلاد آن داخل خط استوا و اکثر جموره آن از قلم اول و دوم و سوم اندکی از آن داخل اقلیم چهارم و مذا سبب متوطنان آن بلدان مختلف باشد و اگر ثبوت پرستند و از عبادت معبود حقیقی که در آن بحسب و در هند چو امانات غریبه الاشکال و معادن جوهر نفیس بسیار پیدا شود و از معدن نباتات نافعه و ادویه مفیده که در آن دیار موصول بود و در دیگر امصار نباشد و عظم بلاد هند و ای است که ستمه از ذکر و قاعش در ضمن عرض احوال ملوک و سلاطین بهت بتلین پذیرفت



در عجایب البلدان مقرر است که در بند و خفیت که میوه شیرین دارد و طعم خوش که بر آن میوه می کشند و از آن میوه خورده میوه شیرین  
و مار صد آن مردمان کرده بر یک که در سایه انداخته باشند از قرض این مانند و بقیه طعمه جیه شوند دیگر از غایب بند شهرت که چون غریب  
در آید صلابت جماع کردن قدرت نیابد و هرگاه از آنجا حلت کند باز بحال خود آید صاحب عجایب الاخبار آورده است که در اقصی بلاد بند زمینی است  
که بر یک آتش است و نوعی از نوران در آن موضع باشد بر سیات سکت بزرگ جسم و تیرنگ و بهوای آن موضع در غایت حرارت است بنابراین  
جانوران در وقت ارتفاع آفتاب بر زمین روند و در وقت افتاد آنها بر فرست کا باشد بر باد پیاپی برق رها شود شده خود را بر این  
رسانند و از آن بر یک چند آنکه تاند بار کرده و تحمل باز کرده و زیر آ که اگر این موردان دو چار خورند و مستشان همان نهند و از جمله نبات غریبه آن  
برک قبول است و آن مشابه است بر یک مار چرخ در اکثر بلاد عرب و مملکت هر موردان بر یک را معتقد باشند و کفایت مساوی آنجا است که مقدار  
فوق که از اسپاری نر گویند بکشند و در دبان نهند و یک برک قبول را که مقدار مندی آن یک ترک کرده بر دمالیده باشد بچیده در دبان گذارند  
و با ساری بخانید و همچنین با چهار برک در دبان نهند و بخانید و کاهی کافور با آن صم کنند و برک قبول آب دبان را شرح سازد و در حصاره را زود  
و کیفیت مشابه شرب پدید آورد و کسکی دانستگین و بد و سیر را با بل طعام گردانند و بوی دهن برود و بخورند آن حکم کند و در تقویت باه و اکثر  
شویت هیچ چیز بآن مرتبه نباشد و این ابیات شایع بعضی از اوصاف آن بر کست نشوی ما دو برکی چو کل بستان خوترین نعمت بند و ستا  
نیز چو کوش فرس ترخیز صورت و معنی بصفت بر دو تیر تیری او آلت قطع خدام قول نبی رفته علیه السلام برک و در کشت نشانی نخون  
لیک هم از رک دوش خون برون طرف بنانی که شد در دهن خوش چو جوان بدر آید زق خوردن او بوی دهن کم کند سستی دندان به  
حکم کند سرخی رویش زود و خندش آهک و فوغل شده رنگ آورش طرفه که با آن دو شکرش پس مرتبه و نام هموار است پس که چه که  
آتش نبوی است پیش کنند و پیش کند آب خویش برک عجب پس که گسته زبر از پس ششاه بود تازه تر در ویش کیر و صحبت حرام تا کوی  
فصل عجیب و سلام و یکی از پنج نظرداده که در بعضی از خود و بند بخانه است در دامن کوی و بجزی از سر آکوده او بچشم انداخته تا سطح بخانه و در ایام  
عید خود بت پرستان آن میتا صنم را می آید و از اطراف و جوانب خلقی جمع می آیند و شراب بخورند و شخصی در غایت حسنی و چالاکي در آن  
جمع حاضر میگردد و بابت پرستان شراب بخورد و چون شست میشود ساعتی رض کنان بت را سجده میکند آنگاه دست در آن زنجیر زده بقل کوه صغیر  
میخاید و آنجا نشسته دست بر هم میزند و از سه سکت که بمراه میدارد یکی را بر جانب بزمین و دیگری را بطرف بسیار و ستم را بر پس پشت خود می افکند  
و با او بلند چیزی میگوید که همه مردم میشوند بعد از آن دست در سلسله زده پیاپی می آید و مانند مرده می افتد و او را با غار و اگر ام تمام بردارد  
پیش صنم میبرد و از وی حوالی که در آن سال واقع خواهد شد از صبح و جنگ و غیره دلک میبرند و او همه را مطابق واقع جواب میگوید بعد از آن  
بحال خود می آید و بر خواسته منزل خویش میبرد و تا سال دیگر بچگی او را نمی بیند بار ام داخل بلاد بند است و در آن بلده بتی است  
بر یک پهلوی خفته و در بعضی از سنوات بی سحر کی ناپی ایستد و از وی صدای طاهر شود و بهیمنی علامت اندازی و در نهایت باشد و در سالی  
که آن حرکت از آن بت صادر شود در آن شهر خط و غلا و قوع باید سر بریده بلده است در مملکت بند و در آن شهر منار است که زعم مردم آن  
جایی است که در آن مناره کجی تعبیه کرده اند و بر سر منار چینی از سنگ موضوع است و بر سر آن خم خروسی از طلا منصوب بر کس قصد سر زننده کنند آن  
خروس در بطران آید و مانند سکت فریاد کند چنانچه همه مردم بشنوند و جمع آمده آن شخص را منع و زجر نمایند **کلیب** ایضا از جمله بلاد بند است و بر  
صاحب تخته الغریب در آن بلده محمودیت از مس که بر زبان صورت بطی ساخته اند و در پیش آن محمودیت است بر سال در روز عاشورا  
آن بطایله انگشا بد و متقا خود را آن چینه رسانیده و آب آن چینه را بیا شد بعد از آن از آن محمودیت آن آب ترشح کرد که تا یکسالی مردم آنجا  
کفایت کند کالیکوشت بندر است در بند و ستان شاید بر مورد و متوطنان آنجا کافر باشند اما جمعی از اهل اسلام نیز در آن بلده مقام دارند  
و دو مسجد جامع بکلف از چوب ساج ساخته اند و در ایام جمعه در آن قبايع جمع آیند و با دعا قیام نمایند و در آن شهر عدالت و امنیت بر است  
که تاجر و ثروت صورت بکار دارند و از دریا بدان بلده بال بسیار دارند و بر ساحل دریا در کوه و بازار که دارند و بواسطه بحال ضرورت



وزیرِ عجایب و غرائب راجِ مکنون

[illegible]

بدعايش گشاید و آن دو پادشاه بهشت صاحب و در بان شسته باشند و چون با یکدیگر میسر می شود ملازمت را می گرد و نزد هر دو پادشاهی  
ملازمت را با یکدیگر میسر می کنند و در بندهای تهنه در آید و محلات ملک و مال را عرض کرده فی الحال بیرون آید و بر دست چپ درگاه پادشاه خیزد  
است و وزیر آن مردم سه فرسخ است از طلائع خوشی یکی را در میانه کویند و آن نزد یک شغالی باشد و بدو دنیا یکی خرج شود و دوم را که نصف است  
برتاب خوانند و سیم را که ده یکت در سه است فلم نامند از آن دو نوع راجع تر باشد و شش یکت فلم از نقره پاک ساخته و ناز کویند و آن نیز  
راجع است و سده یکتا را از مس باشد و آنرا چهل خوانند و قاعده آن ملک چنانست که از تمامی بلاد بهیجا و مقرر از بصره آنجا نه فرود آورند و  
بر که از دیوان خبری دهند بصره آنجا نویند و سپاهیان در هر چهار ماه یکبار بصره آنجا نه رفته موجب ستانند و یکدیگر بیارینج افزیده را بر دلا  
حواله ندارند لاجرم محموری ولایت چنانکه بر تبه است که شرح تو انکر دو خزانه را می خاها باشد که در زمین خمر کرده اند مانند جوضها  
طلا که اخته مصمت مالا مال و تمام خواص و عوام آید یا در حقی مردم باز او را بر مرصعات در کوش و گردن و باز و دوسه دست و یکشان  
کنند و در برابر بصره آنجا نه شخمه کا هست و دوازده هزار عسکر در آن شهر باشند که هر روز سر سوم ایشان دوازده هزاره فلم است و آنوجه راز  
چا صخرات بدیشان رسانند و کار حسابانست که از قضا یا و محلات این بهشت حصار خردار باشند و هر چه کم شود و در و اسید کرده  
سجده اند مال سپارند یا و آن دهند و شرح شمه از احوال خرابات است که در فضا در آنجا نه صورت بارانیت در صد که طول و بازده  
که عرض تخمینا و در دو طرف آن باز است و بنا بر افراخته صفهای کلکف ساخته اند و شش آن صفها خانه های رنبار در اخته هر روز بعد از نماز پیشین  
در پای خانه را آب زده که سها و صند لیها نهند و قحکان خور و سبال صاحب جمال بر یکت از جو هر روز یور تو انکر بر آن که سها و صند لیها نهند  
و پیش بر یکت بگذر و کینک بر پای لیستند و صلا می عیش و عشرت در دهند هر که خواهد آنجا نشاند و بابر که خواهد خوش بر لید و آنچه دانسته  
ا بل خرابات محافظت نمایند و اگر کم شود از عهده بیرون آید مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین مرقوم ملک لطایف نکار کرده  
که چون حضرت خاقان سعید را حقه رسالت بداند یا فرستاد در محرم شمس و در بعین و ثمانه بمقصود رسیدم و بعد از چند روز که از پنج راه  
بر اسودم روزی قاضی امین طلب من آمد بعد از نماز پیشین بدرگاه رفتم و پنج سر اسب خوب و دو تفوز کباب و اطلس شمشیر بر دم  
پادشاه در چهل ستونی بطنی هر چه تا متر نشسته بود و بر میان و بیار او حلقی کثیر ریتاده بود و ندیده جا همای فاخره پوشیده و جو اهر که سها و  
کوش و گردن کشیده و رای قبای اطلس زبونی در برداشت و از در بای شاموار گردن بندی بگردن انداخته بود و سبز رنگی لا غر اندام قشنگ  
سپند می نایل در ریعان جوانی صورتی بغایت مطبوع بر عارضش خطی مشکفام میدید و بر فرق بنویز می رفته و چون مرا پیش او بردند سر فرو  
آورد و التفات نمود و فرمود تا بر دست چپ نشاندند و نشان خاقان سعید را ستانده سپرد و گفت خوش وقت شدیم که پادشاه بزرگوار  
ایلی برای ما فرستاد آنجا طبعی که در آن دشته قبول بسته باشد فلم و چند شغال کا فور پیش من آوردند و رحمت دادند تا بوقاق رفتم هر روز دو  
کو سفند و چاه جفت مرغ و پنج من رنج و یکت من روغن و یکت من شکو و دو رسته قو لقه مقرر کردند و آنجا بودم بهفته دو نوبت آخر روز پادشاه  
مرا می طلبید و از احوال خاقان سعید می پرسید و بدو تر روز اول طبعی که در آن دشته بک قبول بسته فلم و چند شغال کا فور بود و من می کشید و سها و  
سیکفت با و بگو که قاعده چنانست که ایلی را طعام دهند و مایه پیش او نهند چون مایه شام بهجه مخالفت مذنب با هم خیر بخوریم هر صبح  
این تبه زرد دعوت ایلی باشد و پادشاه چنانکه در آنوقت به مقصود خاقان و نشان بود و در مجموع هر همای ایلی پنج پسر ده ساله را می گذارند  
و پنج دو عورت در یکخانه نمی نشینند و محلات ایشان صنفی تمام داشت و در تمامی ملک خود هر جا خبر خیر جمیده می شود پدر و مادر و خیر  
طلبیده رعایت بسیار میکرد و خیر را بچهل تا م مجرم سر می خویش میرد و دیگر یکپس از والدین و اقربا او را نمی دید و سلاطین بچا که در سلا  
کینوبت از روی عظیم اقتدار و تجر و افتخار خشی پادشاهانه و بر می خروانه ترتیب نمایند و آن را عسادی گویند شرح این سخن آنکه از تمامی  
محاکات رای که طول آن سه چهار ماهه است سر داران و کلانتران روی بدرگاه آورند و بر ارفیل اربلا جا آراسته و شمشیر و صند و  
بر شتهای ایشان حشیه و باز گیران بران نشسته حاضر سازند و سه روز متعاقب در ایام بعضی ماه رجب یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

در فضائی بغایت وسیع و مقامی بسیار بدیع سرداران بلاد را بخت اقامت بر فراز اند و فیلمان کوه نهادن و غایت بزرگی و در آن فضائی دلگشای جهان  
 طاقها بسته باشند سه طبقه و چهار طبقه و پنج طبقه از بالائیان مقصور بصورتی که در چنان آید از آدمی و وحش و طيور و کس و شیشه و غیره  
 انچه را طاقها طاقها بر ناید و بعضی از آن چهار طاقها چنان باشند که پوسته در گرد بود و بر ساعت روی دیگر نظر آورد و در منظرها و غیره  
 آن دختران و پسران صاحب جمال نشسته باشند و چهل ستونی مثل بره طاق همه خاصه پادشاه سازند و در میان این چهل ستون و چهار  
 طاقها سیدانی بدیع باشد و مطربان کفزار و دختران خورشید رهنما در آن میدان توانی کنند و رقص نمایند و بازیگران لبهای غریب و عجیب  
 بجای آورند و چنانچه مولانا کمال الدین عبد الرزاق در سلک تخریر کشیده پس از بر جراح پای فرستند و بر اصولی که مطربان سازند  
 فیل از آن بطور کاه دور و مناسب آن حرکت نمایند و در سر حدیثا نکر و در سر سخن آن شهر بخانه است مرغ کس و  
 الاضلاع و ده کرده که در پنج کر ارتفاع مجموع جدار آن محکم از روی صورت چهار صنفه و در پیش آن صنفه که در برابر است بی صورت آنجا  
 تمام قدر طلا ساخته اند و دو یا قوت احمد در و چشم او بر داخه در غایت دقت و نهایت صنعت که کویا بکسی نیکر و امثال این باشد در ملک  
 هند بسیار است و عجایب و غرایب آن به صا بر و ن از خیر تعداد و شمار العلم عند الملك العفار **الفصل الثانی** صاحبان  
 اقلیم سرخ است و ابالی اینجا اسم الملون باشد و ابتدا اقلیم سیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد و یا جوج و یا جوج و تمام بلاد هند و  
 جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل کبیر پس بمصر رفته دارد و در وسط بلدان مکران و بختاق و وسط کرمان و بلاد فارس و عراق و  
 جنوب دیار بکر و شمال دیار مغرب و وسط ولایت شام کبیر زمین بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادیسیه و وسط بلدان قیروان و بلاد  
 طنجیه کبیر و تا بحر عظیم منتهی شود و بعضی از بلاد غریبه این اقلیم بدین وجه است که مسطور میشود **قیروان** داخل مملکت افریقیه است و در آن  
 بلده دوستیست که جسم آن با حجار و اجرام مشهوره مشابیهت دارد و در ایام جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن سوتها آب ترشح کند و در سایر  
 روزها اصلا آن آب موجود نباشد **اسکندریه** از بناهای اسکندریه بن فلیقوس رومیست و سوری از شک و چهار دروازه دارد  
 و یکی از آن ابواب را باب رشید گویند و دیگر را باب السد و سیم را باب البحر و چهارم را بنیکشاید مگر در روز جمعه و حرارت بر هوا ای  
 غالب باشد و آبش از در و نیل و قنات بود از غرایب آنکه که در اسکندریه آب را ذخیره کنند و دو سکه سال نگاه دارند و منیغ مگر در دو چهر  
 با اسکندریه صحرایست در غایت بلندی و در آن قلعیناس حکیم بفرمان دوا القرمین میلی ساخته بود در حال ارتفاع و آئینه نظیر صفت کردن  
 میل نشاند و آن را بپوشید و آن پرده اخته که بر کشتی که از قیطنیه میروی در بای فرنگ که سیاه اسکندریه و آن بلده واقع است حرکت کرد  
 در آن آئینه پدید آمدی و این آئینه تا زمانی که عمر بن العاص حاکم اسکندریه شد باقی بود و مردوم بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان بجا  
 متوجه بودند عاقبت الامر پیری اندیشیده جمعی را با اسکندریه فرستادند تا در لباس اهل تقوی خود را بخلی نموده و چون مردم را نسبت بدین  
 اعتقاد پیدا شد آوازه در انداختند که اسکندریه پس این آئینه کنی عظیم نهاده است و عمر بن العاص با وجود دعوی دکان و وفات  
 قریب یافته بطبع کنج آن آئینه را از آنجا برگرفت و از آنجا نشیند و او را شمی ندید و چون بار دیگر آئینه را در محض نصب کرد آن صفت  
 باطل یافت و در جایب البلدان مسطور است که اصل مناره اسکندریه بکینه بود و صورت خرچکی در غایت بزرگی از سر ریخته در میان آن بنا  
 بودند و بر پشت آن مناره آئینه دگر کرده و ارتفاع آن مناره چهار صد و پنجاه کز بود و العلم عند الله و در مصر از جمله اظام بلاد قدیمه  
 بود و امارت و آبادانی و مزید شهرت در میان طبقات انسانی امتیاز داشت و در معموری آن سرزمین و کثرت باغات و بساطت در  
 از منتهی سابقه بر تبه بود که سبب عروج و رفون شده گفت که ایس لمک مصر و بلادها بجزی من تحمی و المنظر لدین الله یلی و وقتی که آن  
 سحر ساخت بنا و توطین از مصر بر انداخت و نزدیک بان شهری دیگر در غایت تحلف و زیبائی بنیاد نهاد و آنرا موسوم بعاثره مخریقه  
 و آل یوب در ایام سلطنت خویش قاهره مصر را بجمال معموری و آبادانی رفعا نند و در آن بلده بقاع حیر و عمارات عالیه مرتفع کردند  
 و قاهره مصریه بلده نیست طولانی در کنار بحیریل و عمارات آن چهار طبقه و پنج طبقه است اکثر ملون و نقش مثل رجا قهای بدیع و روز قهای

ورواقهای دلگشای غریب دیار مصر یکی آنکه مردم آنجا نمی شناسند و در زیر کتب نهان کنند و بعد از آن قصه و چند روز بعد در هر صبحه جوهر پیرون آید و آنهار  
 چینه خورند و آنکه در بهر صبح بزرگ شود و دیگر آنکه در بعضی از حد و اولایت کویت که آب شیرین از آن ترشح شود و در حوضی جمع گردد و از آن حوض چنانچه  
 و چون آب جریان نماید و اگر شخصی حبس یا جانی که آن آب رسد از فشار باز آید و تا آنکه در شود و آب حوض را پیرون بریزد آب روان گردد و  
 دیگر آنکه در تاج مغرب بطور است که در حد و مصر حبس غریب روی است و در از منتهای بقعه طلسم مروی از سنگ رخام ساخته اند و رعایت  
 مهم است و با فنون راه را چنان بسد و کرده که ریک روان از آن موضع تجاوز نموده و تا بعد از آن صحرایانند و بهیبت آن تمثالی بر تپه است  
 که از ابوالهول خوانند و دیگر آنکه آن ملک است و در کتب غیر مانع است و آنهارت از کتب بای بزرگ است که حکما و سلف ساخته اند و بر روی  
 بعضی از نور خان بانی آنهارت ادریس پسر است علیه السلام و آن کینه دارد و در خیم مسافت بخت یافته و کوچک ترین آن ابنیه از بزرگترین عمارت  
 اهل عالم بغایت کثرت است و در زمان عزت یوسف علیه السلام در مصر عمارت برادر آن کینه با منبر که دو بود و از آنجمله که کینه بزرگ است و آن  
 که کینه کوچک تر و آن دو کینه بزرگ تر از هر مان گویند و هر یک از هر مان چهار صد کرد و چهار صد گز است و از ارتفاع آن نیز همین مقدار است  
 و آن کینه کوچک تر رسید گز است و در عجایب البلدان موطور است که نوبتی یکی از شایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را تجرید بر مان غریب  
 نمود و سدهای بسیاری از بیلداران را با یحیی و کینه بد آنجا فرستاد و ایشان ندی بوبرانی آن کینه کوچک مستولی کردند اندکی از آن و دیگر  
 چنانچه از دو بیخه چینه در نیاید و اندر دیک چنان نماید که کویا روی آن دیوار را خراشیده اند صیحه ناحیتی است و جنوبی قطاط  
 و در صحای صیحه بخار باست که مردکان در آنجا افتاده اند از آدمیان و طیور و وحوش و اموات انسانی را از کتب نامی مطهر کفن کرده  
 و ادویه بر آن پاشیده که پاره و پوسیده شود و گویند نوبتی کفن جاریه را از آن مردکان بانه که در آنجا صلا تغیر بدیش راه نیافته بود و از آنجا در  
 دست و پای آن میت باقی بود و در عجایب البلدان موطور است که بعضی گفته اند که موسی بنی مصری از آن مردکان حاصل شود و آن بهترین  
 موسی بنیها باشد همین الشمس شهر است در حد و مصر که بقولی تحکما فرعون بود و در حوضی که روغن لبان از آن حاصل شود و در عجایب  
 البلدان موطور است که همین الشمس تمثالی چند است که دیوان در زمان سلیمان علیه السلام ساخته اند از آنجمله مناره است از سنگ رخام  
 سرخ که قطعاتی سیاه دارد و از ارتفاع آن از صد گز میجا و باست و در آن صورت انسانیت از من و بر من و بسیار آن و در صورت دیگر مشابه بود  
 خادم ساخته اند و از آن صورت پوسته آب ترشح کند و آن آب بدر جا که سد سبز رویه حلقب از منا میر باد شام است و چو تمثیلش بر عجم  
 بعضی از فضل آنکه از بیم طبل الله علیه السلام در ایام جمعه که مصلحان خود را با جمعه میشد و شیر از آن بر فقر است و میکرد که گویند که در روزی آن بلده  
 چاه است که چون سگ دیوانه کسی را بکشد و اگر پیش از کشتن چل و زاز آب آنجا بیاشاید شفا یابد و جمیع در آن بلده سیح آفریده اند و در دگر در جم  
 نیاید و اگر جاده را در آب محس بشویند و بپوشند ما دم که از پیرون کنند و بر جا که باشد که دم متعرض گردد و بعضی از من بنظر رسیده بود العوده  
 علی آل روی که بر روی آنجا صیحه شالیست نصف اعلی مشابه مردم و نصف اعلی بصورت گرد و چون پاره کل پاکت بر آن صورت نموده و آنرا  
 در آب اندازند بر گرد و گویند که از آن آب خوردن شفا یابد و مشق دار الملک بلاد شام و تخت از من بن سام بن نوح علیه السلام در آنجا  
 باغی ساخت و باغ ارم که در میان طوائف اتم است و در عبارت از آنست و بعد از ارم شد و بن عا و تعلید بهشت بعد از آن سرزمین  
 بنانی فردوس این بنا که در بقول بعضی از تفسیر است ارم ذات العاد التي لم یخلق مثلها فی البلاد کنایت از آن موضع است پس از آن تاریخ که بر  
 اهل سنت و جماعت پدر ابراهیم علیه السلام است صلوات الله علیه مشی با اعدا نمود و اسکندر رومی مجتهد عمارت فرمود و هوای دمشق خوش  
 ایست و آنش که از طرف بعلبک میاید اکثر در سایه درختان است بدین سبب که او را نه نیست و غوطه دمشق یکی از چهار بهشت عالم است و آن  
 سه موضع نزه دیگر که عبارت از غیب توان و در بعضی و صغیر قد است در لطافت و زراست و چون غوطه باشد و ملوک بنی امیه و بایام  
 دولت خود در دمشق عمارات عالیله ساخته و ولید بن عبد الملک بن مروان در تعمیر و بر تن مسجد جامع آن بلده که مشهور است بجامع بنی امیه و در  
 بقعه بنان زیب و رفیت که توان یافت غایت سعی و اهتمام بجای آورد و چنانچه گویند که چنانچه مال مالک شام را در آن عمارت صرف کرد

در آنجا باشد







که برکت از عجایب چند بود که در آن زمانه که کوفته که بر کس که دروغ گوید او را پیش پادشاه اعتبار نامه و بازگانی که  
 همراه عجایب بودند در سلک نوکران ایشان انتظام یافته که خدمتگاری بر میان بستند و شاد و بیم شمعان و انکس و ارجی که حاکم سرحد بود و طاعت  
 مرتب ساخته عجایب را به صورت خود بر دو خانیان بدو تری که معهود ایشان است بر سر خود آورده بودند طباب اندر طاعت بنام پیران  
 ایشان راه نمی یافت که هر چهار دروازه که بر چهار طرف آن مرتب که آشفته بودند و در میان خیم ایشان فضائی بزرگ بود و در وسط آن فضا  
 و گانی بلند که ساختن کعبه بود ساخته بودند و خمیه بزرگ دو تیره خانی را بر آن وضع کرده و دامنهایش را بر آشفته و تالاری از چوب و سیاه  
 بر افراخته چنانچه در آن کعبه مطلقاً آفتاب نمی افتد و در زیر آن خمیه دو تیره صندلی دایمی نهاده بودند و از چپ و راست دیگر صندلیها  
 بود و عجایب بجانب چپ نشسته و امرای خانی بر طرف راست قرار گرفته و پیش ایشان بختیم در جانب چپ زیاده است و پیش برکت  
 از عجایب و امر او و شیر نهاده و یکی قارون و کوشته بچند دیوهای خشت و تر خانی و در دیگر کعبه و ناهای خراب و یکی از کاغذ و ابریشم بخت  
 مرغوب و در پیش سایر مردم بعد و برکت یک بشیر بود و در مقابل کوره که پادشاهی که بر موصی قیام نهاده بودند چنانچه صحرای خرد و بزرگ  
 بعضی نقره و بعضی چینی موضوع بود و در چپ و راست کوره که مطهران و اهل ساداتیاده بودند و با توغن و کمانچه و نی و تنبک و موسیقی و سنج  
 و چهار پاره و دهل خوانش در آورده و پیران صاحب جمال نشاند و خزان سرخی و سفید و بروی لیده و مروارید و باد کوش کشیده بازی  
 که بیا کردند و ازین فضائی کشاده تا چهار دروازه سپاهیان حبیب پوش چنان بختیم و وقار ایشان بود که از محل خویش بکف میشت و پس بنیاد  
 و نیزه در دست داشتند و بعد از خوردن طعام آفرینش شراب کرده و با میر و چون که حاکم دیوان بود که سه داشت و صندل و قندیل  
 با و می میکرد و ایند بر کس را که کاسه داد شانه از آن بر سرش زده مجلس با عیشت فرامی بخش ساخت و باز بکران از کاغذ و قوی صور جانوران  
 ترتیب کرده بودند و بر روی خود بسته چنانچه هیچ وجه روی و کوش و کردن ایشان نمی نمود و بر اصول خانیان بر عقل اشغال داشتند  
 و بعضی از پیران کعبه اطعمه ای بر خندقی و عذاب و جود و شاه بلوط نقشه و لیمو و سیاه و پیاز در سرکه پرورده و خربزه و هند وانه بریده و بر کف  
 نهاده بودند و چون از کعبه کسی را کاسه داشتی که از ایشان طبع خود را پیش آوردی تا آنکس بر نقل که مایل بود و متقی نمودی و یکی از باز بکران صورتی  
 شاه شنگ که در غایت بزرگی ساخته بود و چنانچه پیران در آن رون آن رفی و آن لنگاک باصول باپی و فنی القضا آنروز از صبح تا راجع بشیر  
 و نشانه و فرج و انبساط که زانیند و بعد هم شعبان بچون بیابان در آمدند و قطع سازلی میکردند تا بقراول رسیدند و قراول قطع است در خانه  
 مسانت در میان جبال واقع شده و بکران پیش نذاورد و عجایب بدان حصار در آمده و موقوفان آنجائی همه را شمرند و نام نوشتند بعد از آن  
 قراول بکوه رفتند و در یا خانه بزرگ که بر در شهر بود فرو دادند و خانیان آنجائی الاغان در خوت انجاعت را تمام ساخته بد فرزند و پسر  
 و با احتیاج ایشان از آن ماکول و مشروب و مرکوب و مهر و شمشیر و خوب و مرغوب مرتب ساخته و برای بر کشتی گتی و یک دست جامه خوب از پیران  
 و یک خدمت کار فرمان بردار مقرر فرمودند و از آنجائی دارالملک خانی و جمیع یا خانیها و عجایب را برین پنج خدمت میکردند و سبکو شربت  
 در غایت عظمت و سورتی حکم بر گردان کشیده و بیانش مرتب است و می الاصلاح مشتمل بر بازارهای عربی و چنانچه عرض بر بازارهای بنجاء که در شهر  
 باشد همه آب زده و جاد و کشیده و در اکثر خانه های آن بلده خوک می بود و در کا کین فضائی کوش که سفید و خوک پهلوی هم او بخت می کردند  
 و در آن شهر بازار و چار سویی بسیار است و بر سر هر چهار سویی طاقی از چوب بسته اند و در کمال زیب و زینت و کنکریا بران تعبیه کرده هم از چوب  
 و مهرن خانی در آن بکار برده و بر فضیل سبکو در بر عیبت خدمت بر می سر پوشیده ساخته اند و چهار دروازه بر چهار رکن شهر و در برابر هم کشاده  
 و با آنکه از میان شهر تا دروازه مسافت بسیار است اما از غایت راستی بازار با دگرشت مردم راه اندک نمایانده و بر پشت بر دروازه که  
 به طبع بنا کرده اند و درین شهر عیبت تصنیف معقد است و هر خانه در وسعت و قرب ده جریب و تمامی صحن از آن آشفته بخت تراشیده فرش  
 انداخته اند و بر در آن چاهها پیران صاحب جمال آبیاده اند و صلاهی عشرت از داخل در داده و از سبکو تا خان الیق که حکما به پادشاه خانی  
 نود و نه یام بود همه معمور و آبادان بر باری در بزرگی نزدیک شهری و در میان بر دو یام چند قرقوی بود و قرقو عیار است از خانه که از خانه

نزول اقصاء

ذکر عجایب غرائب بی مسکون

[illegible]

بالا رفت بران صندلی نشست میان به بالا محاسن نه بزرگ و نه خرد و معمار دوست رسید موی از میان محاسن چنان دراز که بر گنار او سه چهار حلقه رفته بود  
و آنچه در دست تحت دو دست فرقی که را بپا و مذموم می شکو می بر میان سر کرده زده و عارض و گردن کشوف و کشیده و مروارید بامی آید بزرگ در گوش  
کافه و عظم در دست مستطال که پادشاه بر چه کوفتی گسند و چون در حرم رود بعضی رسانند و اگر حکمی تغییر یابد که خط را پروان فرستند تا دیوانیان بران  
موجب عمل نمایند الحقه بعد از نشستن پادشاه بر تخت امرا ایچیان را با باندیان یکبار پیش بردند و پادشاه نخست بر غوی بیدیان و مجرمان پرسید و ایشان  
بعضی کس بودند بعضی دوشا خبر کردند و برخی بر حقه طوالی معینه سر بامی ایشان از خود اجتهاد می بخشیدند و آن آمده و هر کس انقروی موکل بود مویش بر دست گذشت  
سرمه صندلی که پادشاه چه حکم کند دایمک خان طایفه از ایشان را بران در فرستاده و فرموده را حکم قتل فرمود و در هیچ مالک خنای هیچ حاکم و داروغه حرم  
مکشتن کسی نیست و هر آفریده که گنای کند آن را بر حقه پاره نوشته اند که دلش آویزند و حد گنایش را نیز قتل کنند که در کیش کافری چه بود و بر بخیر و شاد  
نبتة سبحان بالیق فرستند و اگر فی المثل از کان مجرم تا پای تخت کیس له راه باشد و هیچ جا توقف ننماید که در چون در از و زحمات باب جرایم فضیلت  
ایچیان را از دیکر تحت بردند و بسافت باز زده که در کان بداشته و یکی از امر از او زده و حقیقه اشکل بر احوال ایچیان بود و برخاسته و منون نوشته  
آمد این جماعت راه بسیار قطع کرده و پیش میرا شایع و او او را داده اند و برای پادشاه تبرکات و منوعات آورده تا سر اداست برین  
مجموعه و به نظر نظرات کردند و مولانا حاجی یوسف قاضی که از جمله امرا و مقربان دایمک خان بود و از دوازده دیوان پادشاهی که بقی  
بد و میداشت با چند نفر از مسلمانان زبان دان پیش ایچیان آمدند و ایشان گفتند که کشت قاضی خود را رحم کنید و بعد از آن سه نوبت سر برین  
سینه ایچیان دو تا کشته سر فرو داده و پادشاهی بر زمین رسانیدند آنکه که کتب حضرت شایع و میرزا با سقر و سایر شاه زادگان و امرا  
ایران را که در قطعه طلسم زرد چیده بودند با شارت خاص دایمک خان ایچیان بدو دست بلند کردند و قاعده اهل خا است که بر سر قتل تابان  
کرد آن را در چهری زرد چیده و مولانا یوسف شایع را که کاتب را از ایشان ستانده و بخواجه سرافتمی تسلیم نمود که در پیش تخت پادشاه بنده بود  
و بخواجه سرافتمی پادشاه داد و پادشاه کتوبات را کشیده و ملاحظه کرد و بخواجه سرافتمی سپرد آنکه دایمک خان را تحت فرود آید  
بر صندلی نشست و سه میرا جاده آوردند و میرا دکل و دو میرا قبا و پادشاه همه را بر فرزندان و فراتین تقسیم نموده آن طایفه را حلقه پوشان  
و از جمله ایچیان هفت کس را از دیکر صندلی بردند و بر بنیوج شاد بخواجه و کوچه نوکران میرزا شایع و سلطان احمد و غیاث الدین ملازمان  
میرزا با سقر و افغانی میرزا سیور شمش و اردوان قاضی میرزا شاه ملک و تاج الدین فرستاده شاه بدیشان و این جماعت بر او در آمدند و دایمک  
خان احوال میرزا شایع را ایشان پرسید و بعد از آن بهضار نمود که قرا یوسف ایچیی میفرستد و مال ارسال نماید که گفتند آری و ایچیان شاد دیدند  
که فرستاده او آمده بود و شکیش و اموال آورده و دیگر پرسید که در آن ولایت نرخ غله کزانت یا از آن و نعمت اندک است یا فراوان جواب دادند  
که نعمت و غله از آنچه تصور کنند بیشتر گفت علی چون دل پادشاه با ایزد بخانه و تقالی است منعم حقیقی است بستم بسیار ازانی داشته است  
دیگر گفت که در خاطر چنانست که ایچیی پیش قرا یوسف فرستیم تا از ولایت او اسب آورند زیرا که اینجا اسپان خوب میباشد دیگر سوال کرد که از  
این هست ایچیان گفتند که بفرمان شاه نرخ سلطان آینه و زنده بفرما عجل آید شد میفایند پادشاه گفت آینه او آینه ام اکنون شما از آن دو  
آینه آید بر خیزید و آتش خورید و امرا ایچیان را بر خیزانید بعضی اول بردند و پیش هر کس کشیده نهادند و دیکر صندلی بان منضم بود و چون  
از طعام خوردن فارغ گشتند بموجب فرمان بایخانه رفتند و در اینجا بهر خانه کتی شکلف و بستر و بالش طلسمی کباب و کوشک و صندلی و منقل و آینه  
و زیورچهار و حصیرهای نازک مرتب بود و از این و بسیار آن کت کتای خود در تیر بود و هر یک از فرستادگان را برین پنج خانه مقرر ساخته  
و دیکر و کار دو قاشق و بشیر و ترغیب کرده بهر روز زده کس را یک سر کوفته و یک قاز و دو مرغ و دو من اردوزن شرع دیکر کاسه بزرگ  
برنج و دو کوبی بزرگ پر حلو و دیکر طرفه عمل و سیر و پیاز و بونک و بقول متوجه و یک طعن نعل و چند خد مکار صاحب بل تعین نموده و در صبح  
نهم نهمی تجمه مذکور و تقاضا دل آید ایچیان را گفت بر خیزید و سوار شوید که امر و پادشاه شما را طوی مسبد و ایشان بر جیشادت بتقیم  
رسانید چون بدرگاه رسیدند از حمام جلالتی را بدست روز اول دیدند و امرا ایشان را از فضای اول و دوم که تحکمه پادشاه است



که زانیده کبریا پس چشم در آوردند و صحنی لغایت وسیع و خوش بو است بر سرش ایستادند و در پیش آن طبعی در شصت کز طول او در درون  
آنجا نه تنگی بطنیت نهاده بودند و قامت مردی بلند تر و در سه طرف آن رز با نهایی فقره موضوع بود یکی از پیش و دو از میان و بسیار و دو خواجیه  
نزدیک آن تخت ایستاده کانه قوی بر دمان بسته بودند تا بن گوش و تنگی کو چک بر بر آن تخت بزرگ منصوب بودند و صندلی آنرا که شهادت می  
و پاهای غایت آثار داشت و از میان و بسیار آن تخت مانند دوز ها است و مرتبه مجموع از چوب مولا نا قاضی الیچیان را گفت شد  
سالت که این تخت را ساخته اند و از آن چیزی نوده و از چوب و راست تخت و اچیان صاحب وجود ایستاده بودند و شکل و نزدیک پنجه طبعی  
کو که بزرگ نهاده بودند و قریب بآن شخصی بر بالای صندلی ایستاده آمد داشت و پهلوی او اهل بنا نصف کشیده و پیش تخت هفت چتر هفت کمان  
منصوب بودند و در پیرون طبعی قریب دو نیست بر اسطلاح و ایستاده بودند و در می بود در پیش مردم سرای پادشاه چیده بزرگ بطاب است  
انداز و در او نیکه بودند و سر با طاب و خواجیه سر بر دست داشتند و میان آن طاب را بر پرده چنان بطنیه کرده بودند که چون سر طاب  
کشیدند آن پرده در هم پیچیده شدی و در بازگشتی القعه بعد از آنکه مجلس ترتیب یافت پادشاه از آن در پیرون آمد و سازندگان سیکار  
آغاز نمودن ساز با کردند و چون بر تخت قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه در ده کز ارتفاع پرده بسته بودند مانند شعله  
از طبعی زرد و چهار در که با هم در حلقه بودند بر آن بسته زده و پس از نشستن و ایستادن خان بر تخت امر الیچیان را پیش بردند پنج نوبت سر برین  
نهاده اند آنگاه ایشان را بعضی بای قول برده در پیش شیرهای طعام که آماده بودند نشاندند و خانیان هر کس را تعظیم کنند در پیش او سه شیره نهاده و از آن  
فرود تر او شیره و از آن نال تر ایک شیره و در آن روز هزار شیره بلکه بیشتر مردم نهاده بودند و آن پادشاه را نزدیک آن هفت  
چتر قون در محوطه که از طبعی زرد بود ترتیب کرده بودند و چون آتش حاضره پیش میبردند مطریان و غنیا ن سیکار آغاز نمودن ساز و گفتند سرور  
کردند و آن هفت چتر چرخ زمان همراه آتش که در حلقه بزرگ بود میزدند تا نزدیک تخت و با آنکه در آن روز در هر شیره از اصناف طعمه  
اشیره بسیار موجود بود و بر خطه جویسا لاران استها و کوشتهای بره و قاز و مرغ می آوردند و پیش مردم میبهند و در آن روز پیران و خزان  
صاحب جمال در آن مجلس بسیار بودند بعضی تغنی و مرثیه طبعی بازی میخواستند و در صحن آن فضا چند هزار جانور پرند مثل فاخته و قمری و زاغ  
و خن و غیره و دلت بودند که بر بالای طعام و میوه از یکدیگر میرویدند و از یکدیگر میسیدند و کسی نیز تفریح ایشان نمیشد و آن صحبت از صباح تا  
ماز پیشین امده یافته بعد از آن خلایق با جازت متفرق گشتند و الیچیان بدت پنجاه و در خان با لقی مانند و هر روز طوطی که در روز اول متفرق  
کرده بودند بی تقصیر ایشان میرسید و چند نوبت در آن اوقات طویهای بزرگ بوقوع انجامید و در عیبت و محفم محرم شش اربع و عشرين  
و شامگاه مولا نا یوسف قاضی نزد الیچیان فرستاده پیام داد که فردا سال نوست و پادشاه بار دومی نور می آید و تولیت که یکچس جایش  
سفید پوشند زیرا که درین دیار در ماکم سفید پوشند و شب بیت و ششم نیم شب متغاول آید الیچیان را بار دومی نو برد و آن عمارتی عالی بود  
بعد از آنکه نوزده سال در آن کار کرده بودند با تمام رسیده بود و در آن شب خلایق و در کا کین و موت و اسواق خندان فانوس و شمع و  
مثل افروخته بودند که عالم بهسان روز روشن میبود و از ولایات ختای چین و با چین و قفقاز و غیره دلت صد هزار کس در در و جمع  
آمده بودند و از در بارگاه تا انتهای انعامت هزار و هصد و بیست و پنج قدم بود و مجموع آبنیه از سنگ و خشت تراشیده ترتیب یافته بود  
و آن خشتها از خاک چمن چیده شده و در آن روز در آن سنگ خان امراد اطراف را طوی داده تا نصف النهار آن صحبت امده داشت و در آن  
سال آنجان ختای حکم کرده بودند که پادشاه را از آنش ضرری رسد بنا بر آن دایمیک خان بدو موهو و حکم شب چراغ نفرمود و در سم چراغ  
در آن دیار بمنو جیاست که در درون کرباس پادشاه کو بی سازند از چوب و روی آنچوب را بشاخ سرو پوشید و صد هزار چراغ بر آن  
تعظیم کنند و موشکها را اطراف آن بندند و در چمن که چون کچراغ را بر افروزند موشک بر آن رسیان میزدند و دیده بهر چراغ که رسد روشن سازد و  
سک خطه از بالای کوه تا پایان بر افروزد و این شب چراغ هفت شبانه روز باشد و در آن لیالی مردم شهر نیز در کا کین و موتات چراغ  
بسیار روشن کردند و پادشاه در آن هفت روز کتا بر کسی نکیر و بخندگی بسیار کند و باقی داران دیوان و بندیان را از آن فرماید و در روز

دور و در سیر هم صفتی متفاوت بود و ایچیان را برده بود که مایل اول نشاند و خلایق بر دیار زیاده از صد هزار در آن فضا جمع آمدند و در کوکشت  
اول تختی مرصع نهاده بودند و در بارگاهش ده و بعد از اجتماع مردم پادشاه پیرون خرامیده بر تخت نشست و خلایق را نوزده سر بر زمین نهادند و کلاه  
تختی دیگر آورده در برابر تخت پادشاه نصب کردند و سه کس در بالای آن تخت برآمد چکی را که از دایمیکت خان صده در یافته بودند در حالی نشست  
گشته دو کس برداشتند و یکی باو از بلند آن نشان دادند چنانکه مجموع مردم ششصد تا چون بزبان ختانی بود ایچیان فهم نکردند و مضمونش را از مردم  
زبان دان چنان معلوم نمودند که دهم این ماه از شب چراغ پادشاه سه سال گذشته و موتم شب چراغ دیگر رسیده بنیدیان و کنه کاران و باقی در آن  
دیوان را مطلق العنان کردند و اینست که جرایم ایشان را بخشدیم مگر کسی را که خون کرده باشد و تا سه سال ناید که ایچیی هیچ جاز و بعد از خواندن  
این نشان چیزی بر سر برنج داشتند بر چوبی در درگاه و حلقه بران بقیه کرده و طناب ابریشمین زرد بران حلقه بسته و اسلحه را از بالا فرو گذاشتند  
و چتر بالای آن فرو گذاشتند و خلایق و مجموع خوانندگان و سازندگان با سازها همراه آن از فضائی در کوکشت پیرون آمدند و حکم را آوردند تا بیا  
که ایچیان اینجا پیوندند و از آن بمانند و نشان را بولایات فرستادند و در غره برج الاول دایمیکت خان را شکار حاضر ساخته ایچیان طلبیده  
گفت شقا یکی میدهم که برای من اسب خوب آورده است پس شقا با ایچیی میرزا الف بیک که سلطان شاه نام داشت عنایت کرد و سه سلطان  
ایچیی میرزا با سینه و شمشیر و نیزه ایچیی میرزا شاه رخ و فرمود که باید تا وقت رفتن شما این جابو زان را خوشحیالان بکار بدارند و در سیر دهم برج اول  
دایمیکت خان بکار رفت و در غره برج الاخری بازگشته ایچیان بموجب حکم عازم بقبال گشتند و بر دیار خا نایف مولانا یوسف قاضی ششصد نفر  
حضرت خاقان سعید پادشاه را انداخته و ازین جهت غضب بروی ایشان یافته حکم کرده است که ایچیان را معتقد بهتر بای شرفی ختانی برنده لاجرم  
خزاسانیان بغایت محزون شدند و روی بار روی پادشاه آورده چاشنگاه بنری که پادشاه شب اینجا فرو آمده بود رسیدند و دیواری  
دیدند بر که محسوس گشته پانصد قدم در پانصد قدم که چهار قدم عرض و ده که ارتفاع داشت که در کشتب ختانیان آن را ساخته بودند و در آن  
محوطه دو دروازه نشاند و چون خاک دیوار را از اینجا بر گرفته بودند ختانی عینی در گردان جدار پدید آمده بود و در میان محوطه دو چتر  
مرج بر یک بستند و پنج کجپارستون برافراشته بودند و بر گردان چمنه سایه بانها از طلسم زرد زرافشان نصب کرده و چون میان  
ایچیان وارد و مولانای پانصد قدم سافت باقی ماند مولانا یوسف بایشان گفت پیاده شوید و در همین محل توقف نمایند تا پادشاه برسد  
و خود پیش رفت و چون مولانا یوسف نزد پادشاه رسید و لیداجی و جانداجی را و پادشاه سر برآید و دید که سخن گرفتن ایچیان در میان داشته  
و مولانا یوسف با تفقن آن دو مقرب سر بر زمین نهاده زبان شفاعت ایشان گشودند و بخان معقول خاطر نشان نمودند که مقرر آنجا عت  
موجب بدنامی پادشاه میشود و سلاطین ایشان را از آن محروم نموده و دایمیکت خان بصیفت دولتمداران بهیچ قبول نشود و ششم را باب  
حکم شکن داد و مولانا یوسف متعجب و مسرور نزد ایچیان آمد گفت ایرو غر و جل بر شما غنایان رحم کرد و پادشاه کنه ناکرده شما بکشید انگاه  
دایمیکت خان سوار شده بر اسب سیاه بلند چهار دست و پانصد که میرزا الف بیک فرستاده بود و عجبائی زرد زلفیت را آن انداخته و دو  
اختاچی از چپ و راست وی میرفتند و پادشاه در آن روز قبای زرد زلفیت پوشیده بود و محاسن خود را در غلاف طلسم سیاه مندرج  
و بهفت محفه خرد سر پوشیده که دختران در آنجا بودند بر شانه گرفته از عقب می آوردند و بیک محفه بزرگ را بهفتاد کس بردوش گرفته می  
کشیدند و بیک تیر تیر تاب دور از زمین و بسیار سوار بسیار می آمدند و هیچ آفریده یکقدم پیش و پس نمی نهادند و از هر صف سواران تا صف دیگر  
مولانای بیست قدم بود و چون پادشاه نزد بیک ایچیان رسید سر بر زمین نهادند و دایمیکت خان ایشان را گفت سوار شوید و ایشان پا  
در رکاب آورده در مرکب پادشاهی روان شدند و پادشاه شاد و بخواب از نزدیک طلبیده بر شمشیر شکایت گفت که تخمه و بیلانک و اسب  
و جانور که سلاطین بیکدیگر فرستند بایکدیگر خوب باشد تا سبب مزید محبت گردد و حال آنکه ایچیی که تو آورده اند غایت پیری مراد صیدگاه  
انداخته و دست من در بسیار کرد و شاد و بخواب معروض داشت که این اسب پادشاه حضرت صاحبقران امیر متوکر کورکانت و جانشین جرجی  
ملاحظه بفرمایند که آن را از سبال نمود و این قدر در جبه قبول یافته پادشاه شاد و بخواب از تحسین فرمود و بعد از آن شکار طلب

[illegible]

ولایتی است در وسط اقلیم چهارم و عرض آن ملک طولانی افتاده و اریح جویان محفوظست بحال بلند که در جنوبش بحال دبی و بعضی دیگر از بلاد  
 بهشتی اتصال دارد و کوچه شمالی بطرف بدخشان و مواضع خراسان و جبل عیش و سیه منار نیست که محل توطن احوال او غان میباشد و شورش نشانی  
 میباشد و ارضی ولایت ثبت و مساحت طول آن عرصه آنچه بموارد است از حد شرقی تا جانب غربی نزدیک جبل فرخست و عرض آن از جانب  
 جنوبی تا حد شمالی بسیت فرخ و در بعضی اندشت هموار که در میان کوهسار و قوچ یافته و در آن قریه معمور است مستحون کجیهای آب و دشت آب  
 و مرغزارهای نصارت ایاب و زبان زده عمارت خلایق اندک از آنکه در تمامی آن ولایت از کوهستان و بامون صد هزار قریه مزرع است و از دشت  
 خود آب و هوای گرمی که بیشتر از آنکه در خراسان و لطف شمالی خراسان در آنست و افواه ناظران مشاهیر انامی مثل کشته و در آن بعضی زبان بلاغت  
 بیان بعضی از شعر سخن را این رباعی گذشته رباعی شاه همه در آن کثیرتونی خرم دل آن سپاه کثیرتونی آن حور که روح را سرگردش گویند که  
 کفهای نامرکش میرتونی و در کوه و دشت کثیر انواع اشجار میوه دار است و آثارش بغایت خوب و سازگار و اگر چه سبب سردی هوا در آن  
 ولایت میوه های گرمسیری مثل نارنج و لیمو و خرما حاصل نمیشود و لیکن از گرمسیرات نزدیک نعل میکنند و در وسط آن ولایت شهرست نقران  
 که قریه ایست که نام آن یار میباشد و مانند و بعد از بغداد و نهری عظیم در میان آن بلده جریان دارد و عجب آنکه چنان آبی فراوان از یک چشمه ترشح نمیشود  
 و منبعش بمدران ولایت و ابالی کثیر بر آن نهر نزدیک برینجا جریسته اند و راه آمده کشته و بخت جبر از آنجا در بعضی نقران است و این  
 بعد از آنکه از کثیرتونی میگذرد و آن را بحسب مواضع آب دندانه و چینه میخوانند و آن آب در بالای مولتان باب چناب می پیوندد و از مولتان و آنچه  
 گذشته در حد و دشت بدریای عمان میریزد و از دقایق حکمت الهی آنکه معارض و العینا چهار واسی سوری از سیاحت جبال اسپین نضائی مسیح  
 الحمال کشیده که ابالی آنست زمین سبب آنست که تمام نقران را فراغت دارند و کلفت مرت و اندیشه آنکه بر دور زمان و استیلا و باران  
 اختلال آن را بدید زیرا که معظم شوارح تمام آن ولایت سه طریق است یکی بطرف خراسان و آن را بسیت بسا مصنیق و دشت و در چنانچه نعل اجال  
 و اقبال انسان راه بر پشت و آب میسر میشود و مردمی که خواهند از آن راه چیزی برند آن را در دوش گرفته طی عقبات ناهموار نمایند تا بجا  
 رسند که آنچه داشته باشند بر چهار پای بار توان کرد و راهی که بصوب هند و تانست بهمن طریق میباشد و طریقی که بطرف ثبت افتاده اگر چه  
 از آن دور است آسان تر است اما در چند منزل علفی است و هر دار و دیوار است بیرون بر در چهار پای آن کمر بغایت و شوار و اندک هم چنان  
 الامور و الاسرار مبراة و افعان عجیب اجنار و غرائب بصر در کیفیت بنای این بلده بهشت آنرا و اساسی بایان آن خطه فردوس مقدس  
 اختلاف بسیار کرده اند و ایراد آن احوال مختلفه لایق بدین مقام نیست لاجرم کلک سخن گذار بر تحریر بعضی از آیات عربیه که در آن باب وارد  
 شده چنانچه پدید و مننه الاعانه و التوفیق ابو الحسن صفوانی با ستاد خود روایت نموده که قایل کلمه انما دینته العلم و علی ما بها علی من نصبت  
 المتهامه انما با فرمود که ایراد سجانه و تعالی در خراسان شهری دارد که از راه راه خوانند و خضر و الیاس و ذوالقرنین آن بلده را بنا کرده اند  
 و از جانب قدس الهی بر آن شهر برکت خواسته اند و از شیخ ابو المظفر محمد المینی منقولست که گفت روزی بر باره راه نشسته بودم و در  
 احوال گذشته از روی اعتبار تا علی سیکردم تا کما خضر علیه السلام بر من ظاهر گشت و پرسید که در چه کاری گفت در اندیشه روزگار تا با پدر از آنجا  
 گفت ای محمد این بلده را یاد دادم که بحر عظیم بود و باز دیدم که خشک شده و غار بسیا از آن رسته بعد از آن مشاهده من گشت که گشت  
 ماری شده و حالامی میم که شهرست باین هموری و هم از خضر علیه السلام و علیه الصلوة و السلام مرویست که زمین مبراة در بایمی و خا  
 بود و جانی که اکنون چهار سو قی بر است که دانی خطرناک چنانچه مبرغیه که بدینجا رسیدی غرق شدی و خضر آنکه حالانیز موجب فرمان  
 حکام بر سرال کشتی عمر بسیاری از باب جرایم و انموضع بفرقا خا فرو میرود و بر زمین را با و خاصیتی در تاریخ مبراة مذکور است  
 که چون آن سکنه خلیقوس بر دوا استیلا یافته او را بدار جزا فرستاد و در حین طواف ریح سکون هوا می همراه رسید و در آن زمان غیر از آنکه در آنجا  
 در آنجا الی عمارت و آبادانی لاجرم خاطر عاظر اسکندر نایل آن شد که در آن منزل شهری چین و حصار می بین طرخ اندازد و مردم قتل  
 از و نیم آنکه ایشان را تحلیف بکار نمایند اظهار خلاف نموده عرصه داشتند که رضاء ما باین بنا که در خاطر بادشاه کشور کشته مقرون

## ذکر عجایب و غرائب رنج مسکون

بنابران اسکندر و تعمیر مزاره متعالی گشته در آن اثنا از نزد مادرش گنجی باو رسید مضمون آنکه خیانتی است که در خواست  
 بتعمیر شهری فرمان دهی و مردم آنجا را طریق اتفاق سلوک نمایند باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر حواله ستوطان آن شهر  
 است لال نایم و اسکندر تو بره خاک نزد مادر فرستاد الضعیفه حکیمه فرمود تا آن خاک را در خانه تنک ساخته و بساطی بر زربش گسترده این  
 روم را طلب داشت و بر آن فرش نشاند و عبت اسکندر را بنابر آن مژدای ایشان در میان نهاد و فرقه گفتند که تعمیر آن بلده بغایت  
 بیهوده است و زمره جانب نفیض گرفته بر زبان آوردند که مناسب بنیاید که آنچه کنونی چنین بنیاید نیست بطور آید و آن شهر ساخته شود مادر  
 اسکندر ایشان را اجازت انصراف داده گفت فردا باز آید تا کرت دیگر درین باطنیله نهانیم و چون روز دوم حکما و علمای روم بدرگاه  
 حاضر گشتند ملکه آن خاک را از آن خانه برداشته فرمود تا همان بساط را فرش ساخته آنجا عبت را طلبیده سخن روز گذشته را در میان آورد  
 مجموع متفق اللفظ و المعنی عرض کردند که رای پادشاه عالیجناب معقول بصواب است و بنا بر شهری چنین متکرم نام نیک و مستوجب برکت  
 ثواب آنکه مادر اسکندر نامه پیش نوشت مضمون آنکه از آن خاک است لال کردم که ابالی آن شهر زمین منقلب آرد و متکون المراج اند باید که  
 درین امر با ایشان مشورت نماید و بعمارت اشتغال فرماید و اسکندر بعد از مطالعه نامه مادر آن خانه تعمیر آن بلده را حاضر نموده و بر وجه دلخواه از  
 با تمام رسانید و در السلطه مزاره از سوابق ایام و سواف شهر و احوال و سوسه جمع اکابر اسلام و مسکن علمای اعلام و مامن طبقات هم  
 و زینکاه طوایف بنی آدم بود و دست عمارت و تینا شورش سرمد دیده و روشن افلاک و زلال حیاض کوثر مثلش آردی ساکنان خطه  
 خاک ساخت پاکش منبت الوان ریاحین و از بار و اطراف بسایق طرب کش مشاک جئات بختری من تحتها الا نه لطافت سخن شکو  
 برشته که هوای آردی بهشتی است حالت آن قطرات شبنم بجای عرق فرو ریخته و اعتدال سواهی روح افراشیش مشابیه که نسیم بهشتی از غیرت آن  
 مضطرب بهر سو دیده سواد در شوش از روضه ارم دل کشای بر و شال گلشن از فواج مشک خنای عطر سائر نظم چو باغ ارم ساختش دلکش  
 چون فلک عرصه اش جافرا مروح صبا اینیم کش معطر بود از دم سنبلیش درختانش طوبی صفت سرسبز برآورده بر اوج افلاک سر  
 سیوای لطافت آتش شیرین تر از شیرین جان و سبز بامی صحن بیاتیش و لعنیه تر از خطه عذار جانان که خطه بتان سبزه اش و لغریب عذار  
 بسایین از دیده زیب بود عطر که شام آرام دل شود حاصل از میوه اش کام دل و این بلده جنت صفات در زمان فرخنده نشان جان  
 سعید شاه رخ میرزا کمال معموری و آبادانی رسیده و در ایام سلطنت حاکم مضمون سلطان حسین میرزا بیشتر از پیشتر بقیع خیر اعدا داشت چنانچه  
 زراعت و عمارتش در آن روز و بهمن بهمت آن پادشاه وافر گشت و ارکان دولتش باغات و بهایتین بهشت آذین مجتوی بر صورت و پندیر  
 صفت نصارت و تعمیر پذیرفت و در آن دیار کثرت خلایق و وفور بدایع مواضع بدرجه آنجا رسید که ساحت کوه و دشت سمت لغات  
 گرفت و فی الواقع در آن اوان از قریه باستان تا ساقلان که چهار فرسخ مسافت در طول و از دوه و برادران تا بل مالان که در  
 دو فرسخ است و عرض تمام فضایی صحرا و بیابان باغ و بهستان و خطره و گشتان شده بود و از کثرت بقاع و گلشن و زنا بهت عمارات  
 فردوس و شال آفریده و سبزه غیرت افزای طارم فیروزه کون کردن میمود بلکه از قبضه کوسویه تا او به که سی فرسخ است باغات و خطایر و  
 و لوکات این بلده ستوده تا شیکیدیکر اتصال داشت و هر جهان دیده که در فصل بهار بر آن موضع نصارت آثار جویمین و بهشت عدن  
 در دار دنیا مشاهده کرده حکایت گشتان ارم را افسانه موهوم می پنداشت و باعی همه در حریمی پان بهار گشته در دید با بهایک  
 از پهرش بر صفت آمده نکت و در ششش نیز بهت آمده عار و چون ایام رعیت پروری سلاطین بیوری در خواست با جنتا ام انجامید  
 و آن مملکت بجز خانی شیبانی منقل کردید چنانچه از صحن حکایات سابقه استفاده میشود و برای تمام بعمارت بقاع خیر و باغات و بهایتین را  
 یافت و بواسطه وقوع ظلم و تعدی خلایق متفرق گشته اما حال با من معدلت و در شانی و فرط مکه است مرتب اسباب کشورستانی یعنی  
 حضرت مالک پناهی خلیل الهی بار دیگر سواد مزاره بغایت معموری و آبادانی رسیده و برپا ضامید از باب حاجات و کفر از مراد و احسان  
 تمیسات از رشحات سحاب عطف و احسان حاضر و تیان گردیده مضمون بجا یون بلده عظیمه و رب غفور در شان او صادق می آید





کلمه که در قبال این سخن در کعبه عمل نمود و بحسب اتفاق در شب زلزله و افشاندن پیش از چهل هزار کس در زیر خاک هاوی گردیدند و روز دیگر حکم  
از پادشاهان مصری عمارت آن بلده کشته ابو طاهر ساعتی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب بوده گفت که چون درین ساعت آغاز تعمیر نمایند دیگر  
تبریز را زلزله خواهد خورد و استادان بنا در آن ساعت بنیاد کرده بعد از آن بواسطه زلزله بتمام بسبالی آن خطه راه نیافت و در زمان ملاکوه خان  
او و اولاد او تبریز را از سلطنت کشته چندان عمارات عالیله در آنجا ساخته شد که شرح آن تفسیر پذیر نیست و درین تاریخ یعنی سنه شصت و پنجاه هجری  
معدلت نواب کامیاب شاهی تبریز معروف ترین ملا در رنج سکون است و بواسطه وفور عمارت و زراعت غیرت افزای فضایی چرخ بود که چون کویا  
کلمه او را با سلام منتهی است در شان آن و کرمیه خفته غرضها تموات کنایه است از سخت ساحت جنت نشان آن نظم آب حیوان است آن  
یازلال سلسبیل عرصه جنت محض است جاودان آب بادوست چون باد صبح و آب خضر باد بخشش چو جان و آب دلجویش روان  
و در تبریز باغستان فراوانست و اکثر آنها را شجرش در لطافت رشک میوه بوستان جهان اما بواسطه در زستان بغایت سرد میوه چنانچه در بعضی  
از نباتات برودت بود او کثرت بارندگی بر تپه میرسد که دوسه ماه مردم سهولت تردد نمی توانستند کرد و باران تبریز در آن وقت و سایر ضروریات بعضی  
در خانه های کوهی که در زیر زمین ساخته اند ترتیب نمایند و در وقت دم سردی دی در آن منازل نشسته بفرات اوقات میگذرانند و چون اگر سردی  
تبریز افتون بخیزند در صبح هر کس با ایشان سخن گوید جواب درشت شود و بعد از پیشین که کیفیت ایشان رسیده باشد اگر کسی صد دینار بدهد  
بر آن تو اضع و علامت جواب گویند مشهور است که تبریزیان صاحب تخت و تکیه باشند و بهرعت خلل مبنای محبت و مودت ایشان راه یابد  
بنابر علی بن ابی اسفند این رباعی نظم آورده رباعی برگزیده طبع تبریزی دوست نغمه همه جهان و تبریزی پوست آن را که بدستی نیایی  
صادق کو نیز غریب است که تبریزی جونت و مولانا بهام الدین تبریزی در جواب این رباعی فرماید رباعی تبریزی که هر چه زبانت گوشت  
منغزند چندان تو ایشان را پوست با طبع مخالفان موافق نشوند برگزیده فرشته بادیه و دوست اردو پیل از جنت که مسکن زبده ایلا  
وقده الا و لیلا شیخ صفی الحی و الحقیقه و الدین قدس سره و اولاد کرامت ترا در آنحضرت بوده است بهترین بلاد عالم و قبله اقبال طوائف انبی  
آدم است و اردو پیل بعد از بیت مادی و لطافت هواموصوف و کثرت اشجار میوه دار و وفور آثار حلاوت آثار معروف و عجایب البلدان و کثرت  
که در پیرون اردو پیل سکنت بوزن دوست من تنجید و در مسکنات بنیاد که این بر آن تاثیر میکند و هرگاه که بل اردو پیل باران محتاج میشوند  
شک در بار کوهی بار کرده بهر میوه و مادام که آنجا در آن بلده باشند قطرات مطهر در فضا ن بوده و چون آنرا باز به پیون نقل کنند باران این  
یابد و حال اردو پیل در کمال معجزی و آبادانیت و مجاورت و امن اشرف طوائف انسانی در مشاهد عطر سار و مراقبه جنت آسازنده الا صیفنا  
مشالیه و در بیت امامت منزه نشسته خزان جهان کسره اند و همواره سده آن عقبه کعبه مرتبه صلاهی ضیافت خاص و عام در داده است  
در ضیافتخانه خزان نوالش منع نیست در کشتادست و صلا در داده خزان انداخته ساوه از مشاییر بلا دعا و عجم است و محل نشو  
و نما بسیاری از اشرف انبی آدم آنها را کوشش از آب هدایت ماب مالامال و هوای فضایی روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال آن  
خاکش در لطافت پاکتر از اسیتین مریم و سکره یابش از غایت جودت غیرت عقود لایم و آن بلده فاخره را همین شرف پند است که نشاء  
و مولد صاحب دولتی است که رشحات سحاب معدلتش اطراف محاکات خراسان را بعد از آنکه صفت وادی غیر فنی زرع گرفته بود و در حضرت  
و نصارت رشک کفار خانه چین و غیرت ساحت پیر برین ساخته و سمع را می عالم آرایش تقویم دعایم دین مبین و نمای قوام ملت خاتم  
النبین برداخته از آثار طبع نقادش مقام باطن بخواری در سلک نظام منظم و از میان تدبیر اصابت پذیرش امور صاعدا و صاعدا  
میروی بر وجه مراد مینم نظم مشرقی عقل دور بین ترا در بدوینک پیوا داند ماه عالم نورد و در شب تاری را می تو مشرق رجاء داند یعنی  
اصف نضت پناه عالیجه سرور جم اقتدار عالی دسکاه که یال دنیا و الدین ملا و الفقر و اساکین بیت حبیب الله آن عالی مقامی  
که عدلش داد عالم را نظامی عمت ماثله نضقه و شاعفت میامن رفته و چون فائحه و خاتمه مجلدات ثلثه حبیب السیر که آثار صیده و اطوار  
پسندیده این صاحب جنت فضیلت پرور فرین و محلی است درین مقام زیاده ازین بجز تیریدج و شایش اقدام نمائید و ابواب غایت کوئی

کوهی را که در حدود سواد است میگویند در عجایب البلدان مسطور است که در فوجی آن بلده چلی است که چون یک شیر یا بک با لار و دیوانی بزرگ که کجاست  
 بزرگش داشته باشد بنظر آید و متصل آن یوان دیگر است که از نصف آن چهار سنگ پرون آید است بدان پستان سوان و از سبستان پسته آب ترشح  
 و از چهارم اصلا نم مری میشود و متوطنان ندیار گویند که در از منبه سابقه از آن پستان نیز آب پرون می آید اما چون کافری از آن کیده آب آن خشک  
 گشته و بر درین یوان سوراخی است که بعضی از آن گشاده است و بعضی تنگ و در عمق اهل سواد است که بر فرزند می که رشید باشد در آن منفذ دروازه  
 رفت و اگر او را رشیدی نباشد در آنجا محال دخول نیابد و العلم عند الله تعالی **قروین** در سنگ اعظم بلاد عراق عجم عظیم است و منوال عجایب  
 البلدان و صاحب تاریخ کزیده در شان آن بلده احادیث روایت کرده اند اما اکثر آن اخبار نزد محدثان فضیلت آثار بصحت نبوده و در آن  
 بلده باغات و مسایط و مردم آنجا بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که بود در ظاهر قزوین بمقبره علی حده دارد و چون در آبایش  
 وجع البطل جارض شود و آنجا برزد و در جانب راست و چپ آن موضع بگردانند تا آن را به از آن الم نجات یابد قحتم شهریت بزرگ در میان  
 سواد و اصفاهان و در ایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجا با از نار و کر و دم اصلا ضرر نمیرسید و در آن ناحیه کوبیت که از  
 بخاری حیات و عقارب صعود بر آن مکان نداد و در عجایب البلدان مسطور است که در قحتم اصلا بوی ند و بزرگیت بان شهر و آدمی  
 که آنجا بوز بسیار باشد و نه شهریت قدیم و در عم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بنا بای فوج است علیه السلام و نامش در اصل  
 فوج آوند بوده که بکثرت تمایل نمادند شده گویند که در کوه نهادند سنگی است عظیم و بر کس را غایبی باشد و یا مریضی خواهد که از خانت حالش  
 و خوف یابد بزرگیت بان سنگ رود و وقت شکشاف احوال آنکس شب آنجا برسد البته سرانجام همش را بخواب بپند و این معنی خلف کنند  
 بهمدان شهر عظیم الشان و بلده رفیع البیان است هوای خوب و آبی مرغوب دارد و در عجایب البلدان مسطور است که در از منبه سابقه  
 هوای بیدان در غایت سردی بوده و یک نیزه وار در آن دیار برف می افتاد و پیمان علیه السلام صحرا حتی را گفت که چلی سار که شدت برود  
 و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود و صحرا شیرین بکین ساخته طلسم و بسیاری سرما و برف را از بیدان مندرج گردانید و بعضی از فضلا و اعیان  
 آنکه طلسم ند که در آنجا اعمال دنیا پس حکیم است و الله اعلم بصلحه شهر زور و بزرگیت بهمدانست و در آن بلده تاکی است که سالی انکور بار بار رود  
 و سالی دیگر میوه سرخ رنگ که در بزرگی موازی جوزیت و مشهور چنانست که در شهر زور و در آبله قلیل الوقوع باشد و پیوسته می بر شری و جلوه  
 بعد از نزدیک بموصلی و اوقت صاحب تحفه الغریب گوید که در پیوسته طاحونه است تمامی آلات و ادوات آن حجم سنگ و چون در آن  
 بان خواهد که آن آسیا از گردش باز آید بر زبان راند که اسکن بجای بویس فی الحال ساکن گردد و بر کاه آسیا بان را غلی که داشته باشد فراغت  
 یابد که یازدهم خود فارغ گشت باز آسیا در حرکت آید بعد از بعقیده صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم راجعت و بعضی دیگر از واقعا  
 مساکن ممالک آن خطه را از جمله بلاد عظیم ثالث سمره اند و چنانچه در مجلد دوم مرقوم قلم جنبه رقم گشت بغداد در ابو جعفر منصور و در بعضی بنا بر  
 ما بلیغ برزده هزار دینار در عمارت آن بقعه صرف فرمود مشهور است که فوجت بجم جبهه بسیار بعد از دسامعی اختیار کرده برج طالع را قوس بنا و بعضی  
 منصور رسانید که این طالع دلیل است بر وقوع و فور عمارات و طول تقایم و اجتماع خلایق درین شهر و این بودن متوطنان آنجا فی آن تعرض  
 و بهترین مدلولات این سعادت است که بر کوفت خلفا درین شهر اتفاق نیفتد و منصور سرور گشته گفت احمد بنده علی و لک و فی الواقع  
 اکثرین حکام موافق تقدیر افتاده زیاده بر یا بعد سال از اسلام بغداد و مرجع خلایق اتفاق بود و اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم حلت نمودند زیرا  
 که منصور در بر شمیمون وفات یافت و محمدی در ماسندان و بادی در عیسی آباد و رشید در طوس و این در ساریه که موصی است در شری بغداد  
 بمقتضی و اثقی و متوکل و مستنصر در ساره و قس علی بن الغشت که در بغداد در کنار و جلوه زمینی است موازی صدر که در صدر که بر جامه که آنجا شود  
 نجایت پاکیزه و با طراوت شود و در سایر مواضع کنار دیله اگر قصاری کند جامه بدان مشابه لطافت و طراوت نیابد و چون وجهه شمیم  
 و سایر حالات بغداد از ضمن حکایات گذشته بوضوح می پیوندد درین مقام مسلوک طریق اختصاص مناسب نمود و بهو الغفوالود و الا لثیم  
 الخامس صاحب این عظیم زهره است و عالم متوطنان آنجا بقصد پوست باشند و اقلیم بجم از جانب مشرق امتداد یافته و بر وسط بلاد در گشت

ذکر عجایب و غرائب مع مسکون

و ماوراءالنهر گندره ایجا چون قطع کند و بر شمال بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد در و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط  
ایرمنیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد پس بر جنوبی سبیل الریزه و میان بلدان اندلس گذشته بجزایر قنوس منتهی شود و بعضی از بلاد غریبه قلم حاکمان  
موجبت که بطور می شود سمرقند دارالملک بلاد ماوراءالنهر است و در فصل شهر آب روان و اشجار زیاده دار فرزان باشد و آن بلده  
در زمان حضرت صاحبقران امیر میبود که در آن بهنایت معموری رسیده بود و چنانچه از اکثر بلاد و راج مسکونان بزمید مجاریت جمعیت متنازع مستثنی  
می نمود و بعضی از کتب مطبوعات که در قدیم الایام در عرصه سمرقند قطع بود و مسافت دورش بچاه هزار قدم و چون انقطاع سمرقند کشت کریش  
بدانجا رسید و مقارن وصولش زلزله واقع شده و دیواری که از این بقعه باقی مانده بود بقیعاً و کجی عظیم پیدا آمد و کشتی ساف از آن کج بخندید و کشت  
القطعه که دو کشتی است بر آب نیز در ایام سلطنت خود در تعمیر آن سعی جمیده بجای آورد و چون نوبت جهانگیری با سکنه در رسید در آن عصر  
شهری بزرگ معمور گردانید و در وقت سلطه ملوک طوائف سمرقانی که از اقربا و بستایان بود در ماوراءالنهر استیلا یافته آن شهر را ویران  
ساخت و مردم آن ویرانه را نمرکد گفتند و اعراب این لفظ را معرب ساخته نام آن خطه را سمرقند قرار یافت و الله اعلم بحقیقه الحال  
روم محکمی است غایت و محنت مثل برصوف نعمت و در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد و یکی از کتب بطرسیده گذر  
روم حصنی است و در آنحصار خانه که صورت فرسی بر یک دیوار آن نقش کرده اند که ساعت بساعت دم خود را حرکت میدهد و در سالک  
الملک مطبوعات که ملوک روم را خانه بودی مقفل و بپنج از قاصده از آن کشودی بلکه قفل دیگر اضافه نمودی تا بلیت و چهار قفل بر در آنجا  
جمع آمد و چون نوبت حکومت باخرین ملوک روم آوردند غنچه شد که آن قلعه را بکشیاید و حقیقت حال آنکه را معلوم نماید و هر چند اساقفه علیها  
اضار می آورد از این حرکت منع آمدند بجای نرسید و چون در آنجا ندانند که در متالی چند دید بر بیات اعراب بعضی شهر بود و در مرز راس نشسته و بحسب  
اتفاق بمردان و آن سلمان لشکر روم کشیدند و آن بلاد مفتوح گردانیدند کجای حصار است در بلاد دج و در روم بر روی سنگواره بلند  
تعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استواری آن در اطراف آفاق صفت استوار گرفته از غایب آنکه در آنسرزمین بر سال در فصل بدیع آثارها  
سه روز متعاقب طوفان صاعقه بکشتی از هوا بر زمین فرو ریخت و مردم آنهارا بگیرند و تنگ نمود کرده در اوانی و ظروف و چیزه سازند و از آن طوفان  
در آن سه روز گرفتار نشود و جانش بزرگ شده پرواز نماید قصیریه شهری بزرگ است در بلاد روم بر دامن کوهی افتاده سلطان ملایک  
کیفا سلجوقی بود قطعه از آن سنگ تراشیده و ترتیب داده در عجایب البلدان مطبوعات که بنیاس حکیم در قصیریه ساخته بود که بخود افروختن  
که میشد یونان و ولایتی است متصل بروم و مولد و فتنه اکثر حکماء آنسرزمین بوده است در عجایب البلدان مذکور است که هر کس در یونان  
چیزی حفظ کند بر که از خاشخ فراموش نشود و هر کس چیزی فراموش کرده باشد چون به آنجا رسد یا دلش آید ایرمنیه یا حتی است در میان  
آذربایجان و روم بر بسیاری از غایب و عجایب شمال ادد در عجایب البلدان از تخته الغرایب مقولست که در ایرمنیه آنشکه است سطح آن  
صاف و صاف و میزبش از من و در زمان و آن حوضی است بزرگ از سنگ خام و در آن آنشکه مادمان باشد و هرگاه خشک سال شود آبجاش  
در آنجا آتش افروزند و سطحش را آب محسوس سازند چنانچه آب از میزب در آن حوض بریزد پس آن آب از حوض برگرفته بر اطراف آنشکه  
پاشند و هنوز درین حال باشد که آب در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح آنشکه و حوض از آب محسوس شسته شود و از آب پاک مالا مال گردد  
ایندلس محکمی است عظیم در جانب مغرب مثل برجایب و غایب در عجایب المخلوقات مذکور است که در آن ولایت بر سر سیاهی که آن را باد  
الخل خوانند بطمس ایستاده و روی آن را با آذانی کرده بر که خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند که مگذر اکو و زندگان  
بدان بقعت نشوند بگذرد از صحرا و چکان باشد هر یک را بر یکی و آن مردم را بلاک سازند و همدران و یا کینه است در پیش آن درخت  
و چشمه و در سالیکبار آب از آن چشمه برپا آید و درخت را سقی کند و سب و ران روز اندرخت بعد و آن مقدار زیاده حاصل شود که با  
و در میان کینه را واتی باشد و مردم آن نواحی آب آن چشمه را جهت آبی در ظروف کیند و نگاه دارند شسته شسته شهر است و در  
بر ساحل بخود در آن بلده میبها حاصل میشود که در آن سه شب باشد و شسته را در سداب عین و چنانچه بکافرنک متصرف گشتند

درین است در غایت عظمت و در سرحد دیگر که در بانی آن بیشتر است و در آن بلد بابل اسلام و نصاری مساکن باشند چنانچه از یک جانب است و از  
 اذان مباح رسد و از طرف دیگر صومناقوس در پنجایب البلدان مسطور است که در تقییس حاکمی بود که بی افروختن آتش بپوشید و غایت حرارت  
 زیرا که آن کرمانه را به بالای صومناقوس ساخته بودند و حاکم بابل اسلام خصاص داشت و کفار و بدعتی در نمی توانستند رفت الا قلیلم الساس  
 صاحب این قلیلم عطار است و مردم اینجا ای اشقر اللون باشند و بعد از قلیلم ششم از مشرق بود و از شمال دیر یا جوج و ما جوج و بلاد خاقان و کیمیا  
 و سیلاب کدزد پس بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد قلیلم کدزد و در جنوب بحر ممالیه و شمالی یکیل الزمره  
 و اندلس کدزد و تا بحر عظیم منتهی شود و یکی از بلاد عظیمه غربه این قلیلم قسطنطنیه است و آن شهریت در غایت وسعت و مسامت سه طرفش  
 را دریا احاطه نموده و در کتاب غریبی مسطور است که ارتفاع قسطنطنیه بیست و یک ذراع است و آن شهر بر بیستین و مزارع شمال دارد  
 و در اوقات سابقه در آن بلد کندی که عمودی عالی در رسید که طول ده که عرض بر آن نصب کرده بودند و بر سر عمود فارسی از سر بر خسی هم از آن  
 حسن مینویس ساخته و در یک دست آنوار کرده بود و دست دیگرش بر نوعی موضوع بود که گویا اشارت بآن دست دیگر میکرد و قیل ذلک صوره  
 قسطنطین بانی این بلد و در پنجایب البلدان مسطور است که در قسطنطنیه مناره ایست که مستحکم است قواعد آن باین و از زیر و برگاه و در زیر این  
 میل در آن ظاهر شود و مردم در وقت میلان مناره خور و سعال و غیر ذلک در پایان آن بنند و چون باد ساکن شود مناره بحال خود آید آن اشارت  
 از آنجا بیرون توان آورد و صاحب تخته الغرایب آورده است که در حد و قسطنطنیه قریه ایست و در آن قریه خانه ایست از سنگ و در آن خانه  
 تمثال جلال و سنان و جوی و بغال و جمیر افتاده و هر کس را که عضوی بدو یا مجروح شود یا بخانه در آمده عضو ناف را که بر صورتی که مشابه آن باشد  
 ماله فی الحال آن وجه یا قریه صحبت تبدیل یابد و این معنی در آن دیار مشهور و مجرب است و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصریان بود تا آنکه سلطان محمد  
 فتح بود و کنایس را ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد بنا فرمود الا قلیلم السابیع این قلیلم بمصر مینویس و اولون جامه ساکنانش میان مصر  
 باشد و البته ای این قلیلم نیز از مشرق است و از آنجا بلاد یا جوج و ما جوج کدزد پس در بلاد کیمیا و لان و شمال بلاد و جنوب بلدان رخاکن  
 و از جمله امصار و غایت آثار این قلیلم بلغار است که در نهایت عمارات شمالی واقع شده و بلغار شهری طویل عرض است نزدیک برو دکل  
 و برو دشت هوا در بلغار برشته باشد که در حوالی آن اصلا درخت نیست و در پنجایب البلدان صفت قلیلم یافته که سور بلغار را جنوب بلوط است  
 و از آنجا قسطنطنیه دو تا به راست و نه را طول بلغار بیست ساعت است و شب مصر آن دیار چهار ساعت و چون قلم سریع السیر از تعداد  
 از پنجایب بعضی از بلاد پرداخت فوئی دیگر در بحر خوزی شاد و رگشته نوشتن غرایب بحار را پیش نهادیم ساخت و ذکر بعضی از بحار و  
 انهار که قطره ایست از بحر قدرت حضرت پروردگار برضا و سیاحت بحار را چنانچه تحقیق خواهد بود که دریا بار احوال مختلف  
 بسیار است و سیحان آب و مد و جزر و زیادات و نقصانات از آنجمله است اما سبب سیحان آب شکلات فکلی داشته که آب است که بر سطح آن  
 می افتد و اتصالات کواکب با ترو و وصول و انباران معتبره درین باب از عظمی دارد و سیحان آب در بحار بسیار سیحان اخلاط است درین  
 آدمی اما علت مد و جزر آنست که در بیشتر صور دریا با سنگهای بزرگ باشند و چون ماه بزرگ برکت دریا رسد و اشراق خود بر آن افکند شعاع آن  
 بر آن اجزا نماید و از آنجا رجعت نموده آب را که هم سازد و چون آب بواسطه حرارت لطافت پیدا کند متخلخل شده مکان وسیع را طلبد بنا بر آن  
 در موج آمده متلاطم شود و حالتش برنجوب باشد تا وقتی که از وسط آسمان ایل گردد نگاه این غلیان و مد سنگین و باید و اجزا را آب بقوام آید و  
 جزر عبارتست از بحال باشد باز چون قمر باقی جزئی رسد در جانب افق مشرقی مد بنیاد شود و بر آن طریق که گفته اند تا وقتی که قمر در تحت الارض بواسطه  
 آسمان رسد باز آن جزر باشد و در شبان روزی دو نوبت مد و جزر واقع یابد و باقی اکثر اوقات سال که محالک بحار عظیمه در یک مکان است  
 بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر بنفش و بحر طبرستان اما بحر الهند که آنرا بحر هند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن از زمین چین  
 تا ارض حبشه و جزایر شش و شش فرسخت و عرضش هشتاد فرسخ و ازین جمله رسید و سی فرسخ شمالی است از خط استوا و باقی در جنوب خط استوا  
 که داخل قلیلم سعه نیست و پنج شعبه ازین دریا بهین عالم و آید آن را خلیج بر به خلیج احمد و خلیج فارس و خلیج هند و خلیج اخضر خوانند و درین دریا ۳۳

فصلی

ویناض

ویناض  
 که کبر که درین قریه  
 قتالیه است  
 سخن سرده  
 از افکار که بند  
 حمزه محمدی  
 این شهر



## مذکر عجایب و غایب بحر مکه

حسب تراز جزایست بعضی از آن خوار مجاری میسند و اندک منافعی میکنند و بعضی دیگر از جهته اندک طرق نمیتوانند رسید اما بحار الشیام که از بحر اتره  
و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مغرب تا مشرق هزار و شصت فرسخ و عرضش آنجا که محیط می پیوندد سه و شصت و دو شعبه ازین دریا بمیان  
اقایم سجد در آید یکی ازین اقیانوس و دیگری را پنج یونان گویند و درین بحر دو سیست و شصت و دو جزیره معمور است که بحار در آنجا میسند و بعضی جزایر  
دیگر نیز دارد که کسی بدانجا نمی تواند رفت اما بحار المغرب که آن را دریای اندلس و بحر طنجیه و بحر لاسود و بحر لاکبیر خوانند ابتدایش از اقصای جنوب  
در برابر ارض السودان است و برحد و دوس و بلاد اندلس و قبرس گزند و بجانب مشرق جاری بود و از ارض غیر سلوک عبور کند تا بحر عظیم منتهی شود و  
بهایت الادراک مذکور است که بحر اوقیانوس این دریاست و مغایر و مراکب تجاری بسبب شدت تلاطم امواج و کثرت طغیانی و کثرت طغیانی و کثرت طغیانی  
قریب سواحل این بحر میسند و اندک منفعتی گیرند و صاحب عجایب البحار گویند که درین بحر موضوعی است که آن را مجمع البحرین گویند و آن محلی باشد که بحر  
هند باین دریا پیوندد و در آنجا مساره ساخته اند از بحر خالص که ارتفاعش صد گز است و در حوالی آن جزیره سیست بغایت معمور و آب این دریا  
بشکل غیب بهم مشتمل میشود و چنانچه از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب بالا گیرد و در بحر هند نیز دوازده و از زوال تا غروب حال عکس باشد  
و دو شعبه از بحر مغرب معموره ارض در آید یکی را پنج اندلس و دیگری را پنج طنجیه خوانند و بنابر حد مرز این ساحل دریا معلوم نیست و  
جزایر خالدهات درین بحر معمور است اما بحر طنجیش که از بحر ترازون و بحر اترس نیز گویند از عقب قطنیه جاری بود و درین روس و قتلایب  
شود و بنا قطنیه برین بحر واقع است و طول این دریا بقول صاحب نهایت الادراک چهار صد و سی و سه فرسخ باشد و درین بحر جزایر بسیار  
که در اکثر آنها موضع حیوانات غریبه الاکمال بمیتة الصور باشند و از آن جزایر تجار منافعی بسیار یابند و ازین بحر دو شعبه باقییم سجد در آید یکی قریب بحیر  
سودان و دوم شعبه که از طریق فک گنبد اما بحر طهرستان که از دریای کبلان و بحر کرکان و دریای باب الابواب و بحر خرنیزه خوانند و طول  
این دریا از مشرق تا مغرب دویست و شصت فرسخ است و عرضش دویست فرسخ و این دریا از آب سکون امتداد یافته بطرف دیلم و طهرستان  
و باب الابواب و شروان و دیار خرنیزه گزند و باز بسکون منتهی شود و از آب ساکت گویند که رگوب این دریا خطر عظیم دارد چنانچه احوال شپوئیه  
در تلاطم باشد و درین دریا مد و جزر و قوع نیاید و این بحر بفت جزیره دارد که از آن جزایر نطف سفید و سیاه حاصل گردود اما بحار صفار و  
خلیجات و بحیرات و بطایح در ربع سکون بسیار است و از آنجا که بر ذکر بعضی که بنزد غایت امتیاز دارد اختصار میرود و بحر بربر از جمله  
عجایب و دریای هند است و از آنجا که نیز گویند طول آن صد و شصت فرسخ است و عرضش سی و پنج فرسخ و عمقش صد و شصت ذراع و کفایت  
دریا بخلاف بحار دیگر افتقا دیار و از آنجا با طرف برند و جهت نصفیه و طراوت رخسار استمال کنند و از جزایر این دریا صندل و انیسون بدست آید  
و عین نیز از سواحل آن محصول میوندد و بحر فارس این دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند و دریای کثیر المنافع است و اکثر ادب سفین  
از آنجا سلامت پیرون آید زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر باشد و معاض در ولای دارد و طولش چهار صد و شصت فرسخ و عرضش صد و شصت  
فرسخ است و بعضی از جزایر غریب این بحر در محل خود مسطور و مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی بحار الشمال دریا نیست و در زیر قطب شمالی و با کشت  
و قهر آن غیر معلوم و چون کشتی در وی افکنند اضطراب آفازند و احوالش متلاطم گردد و درین جهت تجار از کشتن قاعه و زدن و کوبیدن که مردم  
درین دریا بسیارند بحار السحاب دریا نیست بولایت زکبار و سوده و پوئیه و خان و بحار بر بالای آن ایستاده باشد و ازین جهت  
آن بحر را سحاب بگفت کرده اند و اعتقاد بکلیان آنست که آدم علیه السلام درین دریا مدفون است بحیره شیر و حرد و آذر با سحابان است و درین  
این بحیره در قدیم الایام ویرانی عظیم بوده است و چنین گویند که ازین بحیره بانی طرح با فاق برند و آن بغایت لذیذ بود و استخوان ندارد و بحیره شمس  
درین بین مهران متصل بدریای روم و یک شعبه از روم و درین دریا نیز درین بحیره بانی است که تناول آن موجب ریا و قی و ادراک باشد  
و بانی دیگر نیز است که چون از آنجا بخواهد بای بایل مسند و فرخ ناک از خواب و آینه بحیره قاصیه در حد و شام است و بغایت عید  
آورده اند که یکی از حکام خواست که عمق آن بحیره را معلوم نماید در کشتی نشسته در میان دریا چهر رفت و لشکری بر سر طایبانی بسته و آب گذاشت  
و چون ببحیره رسید ریسای و دیگر اخصافه گردان در دریای طباب و چنانکه از رسیدن کمان برد که طغیان کران شده بر بالای سم نشسته است پس از کشتی



درکرمی غریب مع مشکون

در این چو غلاب از سمت الراس ایشان دورتر افتد و با بن بلا و زدن می شود و چون اینجا بنشان روی نماید اینجا تا بنشان بود و عجب انصاف است که  
الغلابی در کتب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و بجان آب نیل است که آب بحر روم در فصل خزان بجهت آنکه مطارج اشوکو اکبر و دیگر  
بجان کند و موج زند و از موضع خود مرتفع گشته در پیش رود نیل چون صدی شود و بگذارد که آب نیل در وی بریزد پس بدین جهت نیل رجعت کند و در  
مصر محلو گردد و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد بار می بجان و لغالی با جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری کرد اندیش دیگر  
رود نیل روان کرد و این غریب العجایب قدرت الهی است و اهل مصر را می تانی بود که باقی مقدار و پرزاده و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان  
برگ نیل موضوعست و بر آنجا خطی چند است که افغان دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا بچهار ده خط باشد و چون شایسته رسد خیر منفعت  
بسیار حاصل آید و غایت زیاده بترده خط بود و میرکاه از بن بیشتر کرد و بصحرای راه یابد و گویند که این می تانی از موضوعات یوسف صدیق  
علیه السلام است حکایت مشهور است که در زمان جاهلیت در سالی که نبوت آب نیل برشته طغیان میکرد که نزدیک بان میرسد که مصر منهدم  
گرداند و چون دختر بکر صاحب جانی را یکی و حلل آراسته در آب می انداختند شکنج می یافت و میبویست در زمان ارتفاع اعلام اسلام منوخ  
گشت و در رود نیل ننگ و اسپ آبی بسیار بود و ماهی مضفور در قاع و نیز خاصه این نه است و الله اعلم بالصواب و الیه مرجع و المآب  
و که بعضی از غرایب عجیون و آبار علی سلیل الایجاد و الاختصار بر طبایع صافی و ضایع را که می بخشد و در جوف منافع  
بسیار است و البته در آن آب بود یا هوای که غلام است و هرگاه که بر هوا برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب را مدی را یکی  
دیگر رسد و زمین صلب بود چون در آن موضع کجی طلب خروج کند و طری را بشکافد و گوی زمین ظاهر شود و اگر زمین صلابت داشته باشد  
اجتناب پیدا کند چنانچه در قنوت و آبار بجای آورند و اختلاف بقاع و تغییرات هوا در غایت و لطافت آب و ملوحت و حرارت و برودت  
آن اثری تمام است و بعضی از چشمه های غریب این است که مذکور میشود عین ار و شکست از صنایع قزوین است و آبش مهمل باشد و چون  
در آن موضع موضع دیگر نقل کنند این خاصیت نه به عین الطف در میان اسفاین و جرجان است و آب بسیار از آن حاصل گردد و در بعضی  
اوقات این آب انقطاع یابد و جمعی کثیر اسباب بنای و ملاهی بدانجا روند و قاصی کنند تا باز جاری شود عین باد خان و در حدود و است  
و هرگاه بچاشنی در آن بکنند باد و طوفانی قوی پیدا آید و تحت اینچنین تواتر پیوسته و چنین گویند که در نواحی غریب نیز مثل این چشمه است عین طویه  
چشمه است که آب سفید از آنجا سرور می آید و چون اینجا بیاشماند مصرتی ترساند لیکن اگر مقداری دور تر روند و بخورند و در بدن سنگ گردد  
و سبب هلاکت شود عین و ارباب درین چشمه کما هیست که هرگاه کسی بجهت غسل در آنجا در آید آنچنان در وی پیچد و هر چند انصراف بیشتر نماید  
گردد و چون بجهت صبر کند بجا صیبت همان آب از وی دور شود عین دوراق آبش در غایت حرارت چنانچه اگر کسی دفعه واحده آن را  
چشمه در آید اندام او بسوزد اگر تدریج در آن رود ضرر رساند بلکه نافع امراض یعنی باشد و گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد گردد و مشعلهای مسخ  
وزر و دهنه از آن بدرخشند عین الحجا و در میان شیراز و صفهان است آن دایم حضرت ملایست و هرگاه در بدلی از بلاد بلخ بسیار شود  
آب آنرا در طری کرده بآن سرزند و اصلا بر زمین نهند تا بمقصود رسانند آنکه از جانی آنرا سپا و نیزند لشکر سار و عقب بیایند و تخم مرغ را بر  
اندازند و مشهور چنانست که هرگاه آنطرف را بر زمین نهند غایتش زایل شود عین مسکوره چشمه است برابر سپهری در اراضی اندلس و باوجه  
صغرا اگر لشکری بکنار آن نزول کنند همه را سیراب گرداند و نقصان در آبش ظاهر نشود عین التار در نواحی انطاکیه است و هر وقت کسی  
در آن بکنند در ساعت بسوزد عین الفار بحد و مصر در غزالیست و در آن ناحیه خاکست که چون از آب آن چشمه کل شود از آن موش مشکو  
گردد عین سلیمان در طقه است بحد و در کمان گویند که در اوقات سابق چون پادشاه رازده که درین قلع بود و آب آن چشمه بخرج می  
آید به پادشاهی رسید عین سیراب چشمه است در بالای حصص قریب برید کرکوت و در تکت آن بنگهای تون است که خواص عظم  
از آن ظاهر میشود و این چهار بدان چشمه اختصاص دارد عین العوضه چشمه است در مغرب و پاره های نقره بوزن بگشال و نیم در آن پیدا  
شود عین الکرم در نواحی سقانیست و چون قدری از آب آن در بنج تا بکشتن خشک درینجا بر سر شود عین منها و ندر چشمه است در کاف

در کثافت کوه پناه و در کس آب محتاج شود و در کثافت آن کثافت رفته که در آب میاید فی الحال از آنجا آب در ترشح آید و چون کثافت  
 گردد و بای بر زمین زده کوید پس است در ساعت جریان آب تسکین یابد عین الشجره گویند که این چشمه در میان جلی ارجال طبرستان و آب آن در  
 چشمه گویند که در آن یک شیریناب است و در میان این غدیر درختی بزرگست و در سال چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و بسبب آن ظاهر است  
 فویتی که از طوک فرموده تا آن درخت را بهمارهای سپین سوار گردانند و چون او ان غیش در زمینها میسر است و آن شجره ناپید است و خواصی حبه  
 تحقیق آنجا آب فرو فرستاده بعد از مدتی باز آید و کیفیت قرب هنر که فرو فرستیم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتم عین المعرب چشمه است  
 در هند که صندوقی نقل بر سر آن چشمه موضوع است و بر کاه که بر صندوق را کشاده آنانی که در آن مجتمع باشند پاشا مندر بود و اما قطراتی که  
 از آن ترشح گزشتن باشد و بر آب حبابات و در ساعتی موزع و معمور است و چون آب صندوق کم شود هندوان بدانجا آیند و آنهمه اطعام بپزند که  
 هنر کس را کفایت باشد و از هر ایم و اقامت بکنند باز آب آن صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد عین العلاج در میان قلات  
 و قزوین است و آبی گرم دارد و در انسانی و حیوانی که بعضی از اعضا وی می جراحتی باشد چون در آن آب نشیند صحت یابد و بخاصیت آن استخوان  
 شکسته از بدن بیرون آید و قولنج و استرخا و اسهال و رمد و خنار و زرد افع رساند و بیکال از جراحت بیرون کشد و نمک اندازی و تونیا صفایع از آنجا  
 محصول میوزد عین الحجر این چشمه در قریه بخار است از قزاقی و باغیان گویند که اگر زبوری را در آن آکنند سنگی منقش شود عین السم در مملکت  
 عین است نزدیک بعضی غفور و آب آن بغایت شیرین و لطیف باشد اما چون از آنجا بگذری و بر بر بند زهری بلبل و سمی قتل کرد و عین الیه  
 آن آب از کوه سیون بخار یابد و بغایت صافی بود گویند که چون برادر درم نقره در وی آکنند و روز دیگر بیرون آرند شش هزار درم شود و بسبب  
 آن معلوم نیست عین الشمس از عبد الملک بن عبد الله التملی مدیت که گفت چون زمین مجاق رسیدم چشمه دیدم که بر کاه آفتاب طلوع کرد  
 آب آن بطرف مغرب روان شدی و بعد از غروب باز گشتی و بجانب مشرق جریان میوزی از باالی آنجا بسبب این صورت پرسیدم جواب دادند که  
 تا غایت حقیقت این امر نرسد ما بوضع ندیوینته عین المسک چشمه است در دیار چین منفرجه پامان کوهی که هر چه آن بشویند بغایت پاکیزه  
 شود و بوی مشک و عنبر از آن میام رسد عین المرما س چشمه است نزدیک بضمین و سسوار آن را سنگ و از بر رسد و دساخته اند  
 زیرا که پیش مردم آنجا میفرست که اگر از آنجا کشاید چند آن آب ترشح نماید که آن شهر غرق شود عین الهرات در ازین ابروم است چنان  
 شهرت دارد که هر کس در بهار آب آن محل کند تا یکسال دیگر از امراض این بود دیگر در آنس چشمه است که در تابستان آبش چون مقداری  
 برود سنگ شود و در زمستان آن اسیب رساند دیگر بجزیره سلامت که در د پار بند است چشمه است که آب آن در تقیه که نزدیک بان چشمه است  
 فرو میرود و از قطراتی که بر کناره آن بقیه میماند در روز سنگ میفرد و در شب سنگ سپاه سنگون میگردد دیگر در بطریه که داخل اعمال در مشرق است  
 هفت چشمه است که در هفت سال متوالی آب در آن چشمه فروان باشد و هفت سال دیگر صلا در آن میون نم نم نماند و لایزال حال برین منوال جاری  
 دیگر در حد و چین چشمه است که چون در بعضی آب آنجا باشد که اگر مدتی باشد فی الحال جان بقا بعض ارواح سپار و دالات در ساعت صحت یابد  
 دیگر در دیار قزوین چشمه است که مردم بوقت خربه آنجا روند و از آب آن بپاشانند اسهال قوی آرد و اگر آن آب بجای دیگر بر بندد اسهال  
 ندهد و در سفید کوه که در نواحی بلخه فاخره بر راه است مثل این چشمه موجود است و سابقا در وقت خربه که مردم بدانجا میرفتند و وضع  
 فضیلت کرده باز می آمدند دیگر در سه فرسخی قزوین چشمه است که در روزهای گرم تابستان آبش پنج می بندد و روزیکه هوا خشک باشد  
 بخش گستر میگردد دیگر در عجایب المخلوقات مطور است که در شبان کاه چشمه است که از آنجا بعد از دو سه آسبا آب بیرون می آید و مدت یک  
 سال آب در جریان است و همی سال دیگر انقطاع میاید چنانچه قطره آب در آن چشمه نتوان یافت و لایزال حال برین منوال جاریست دیگر در ولایت  
 ارمن چشمه است که آنجا بوقت چند که از مسافت بعید آوازش توان شنید و میر جابوز که در آن چشمه افتد فی الحال میرد و حوز و آن آب  
 اسهال قوی آرد دیگر در جامع الککایات مطور است که در مراغه و چشمه است متصل دیگر از یکی آبی در غایت برودت ترشح نماید و از دیگری  
 در کمال جراحت آماز چاههای تیره که یکی بر فضا و آماز چاه در مدینه طیبه واقع است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آب دبان بدانجا

در آن آنگاه اند بجز آن هر چاره که از آب آنگاه بیاشامد شاید به سر المتوفی در زمین هر سبب است و بخاری عظیم از آن مرتفع شود چنانکه اگر کسی که  
در آنجا آنگاه بیرون اندازد البته بفرجه رسد بر اذرق چاهیت بر زمین طرابلس و خیال شهرت دارد که هر کس از آب بیاشامد بچهل شود بر  
ساعتش آبی خوش دارد و چون شست خام در آنجا آنگاه آنگاه از پای میباید و بعد از گذشتن سه ساعت نشکین باید بهر الصواعق آتش  
سهل باشد و چون آن آب را اندک ساقی بر بند خون شود و اگر در تر بند سنگ کرد و اگر خرقة حیض در آن صاعقه عظیم بدید و باد بای تند وزید  
که به چینی که عمارات را منهدم سازد بر ما میماند گویند که چون بخیر بقیه شامیدن آب بکنار آنگاه رود آب از هر چاه بالا آید و چون  
و بان بر آن بند غرق شود و بعد از ساعتی استخوانهای بخیر بکنار آنگاه افتد و بجهت آن معلوم نیست بهر الصوات سجد و وقت واقعت  
ببر ذلک آنگاه رود و از پای غریب شود و سخنان عجیب سماع کند بغت فارسی و تازی و ترکی و هندی و در وقت باریدن باران آن آوازها  
افطاح یابد و هرگاه که باران ببارد باینده بار دیگر اصوات سمع کرد و بر شکل و پیر هر کس که در آن کرد و کسی مانند تیر بر پیش خور و چون  
آن را بچین اند بهر الصمغ در دیار بند و سانس است چون آبش را در ظرفی کنند و از اول حمل تا میزان بگذارند و تریاتی منعقد شود بغایت  
و اگر تا آخر حوت باشد و بهری قاتل کرد و حکمت آن را غیر علام الیون کسی نداند بهر عبد الرحمن در ناحیه از نواحی فارس است قریب  
بقریه که باین اسم مخصوص است و آن چاهیت بغایت بعید است و در اکثر اوقات آب نداشته باشد اما در سالی کیفیت بوقت معین آبی عظیم  
از قرائن بر جوشد و بر سر چاه رسیده بر روی زمین در جریان آید چنانچه چند روز یکبار خونه آن دایر شود و در روز عات بان همود کرد و لا  
بار آن آب در زمین فرو رفته قطره در چاه نماند بهر خور در میان جنیت در شهر خور و بر سر آنگاه و یکی بزرگ از س نهاده اند و در آن  
و یک سوراخی کرده اند و از آن سوراخ که بغایت مصیق است آنقدر آب بیرون آید که جوی بزرگ میشود و بعضی از اصحاب اجبار گفته اند  
که این صورت از جمله طلسمات است و الا شهر خور از کثرت آب و در آن میشد بهر سیامک در نواحی فارس است و پیوسته از آنجا بخارج  
که م بیرون می آید و حرارت آن بخار میباشد است که اگر مرغ بر بالای آنگاه پرواز نماید بوز و العلم عند الله تعالی ذکر بعضی از جزایر  
غریب حضرت و اسب المواب بر صغیر و اول البصایر مستر نخواهد بود که در میان بحار و بطایع جزایر بسیار است که باری  
سجانه و تعالی بعضی از آنها را تمعشت فرق غبار ساخته و برخی را جته اند و فایده و منافع پر داخته و از جزایر بسیاری بصرف آدمیان است  
و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی از جزایر جوی چند توفیق دارند بر صورت انسان برفقت ایشان برخی از جزایر مقرو خوش و طوی است  
و بعضی معادن طلا و نقره و جواهر بسیار از جزایر با آن قیل است که مذکور میشود جزیره و اوق در بحر محیط است و در آن جزیره درخت  
است که میوه مانند سر آدمی باری آورد و چون آن شکفته میشود آواز و دان سمع میشود جزیره جمکوت در عین خط استوا و هفت  
و ساحت آن جزیره صد و پنجاه فرسخت و از عجایب آنکه درین جزیره شجره است که ثمر آن صورتی باشد مثله انسان و چون انصورت بر  
شده اعضایش درست کرد چیزی مانند کد و باد و سر ایشان که شیرازان در جریان باشد بر آن درخت پدید آید و انصورت از آن پستان  
کد و شیر کد و کلان شود تا مقدار یک کره کند و بعد از یکسال خشک شود و بعد از آن جزیره کریت که یک کر طول دارد و هر چند او را  
باره کنند همچو پند و حیات یابد و اگر بفرع و انقی آبی از آن گرم بکشد بر کس را که بخواند اندام بکند چیزی بر آن نگشته بند و از آن آب  
بیاشامد آن نگشته درست شود و قوت گیرد جزیره الیا قوت جزیره عظم در میان بحر عظم و در وی اعصاب یا قوت زرد و سفید بود  
توان یافت و نوعی دیگر از جزایر که ابالی مشرق آن را زیاده قوت بهتر اعتقاد دارند درین جزیره پدید آید جزیره الفضة نزدیک خط  
استوا است در بعضی مشرق و در محل جریان بیش قطعات نقره افتاده باشد از یک مثال تا نیم مثال جزیره المنهال در دریای چین است  
در بعضی از کتب بنظر در آمده و العده علی الراوی که طول آن جزیره هزار فرسخت مردم آنجا پادشاه خود را صراج گویند و بر سال شش هزار  
من طلا از مال و اخراجات و اصل خزانة اش گردانند و صراج آطلا را در غلبرای عظیم که در میان آن جزیره ساخته اند از دوان و طلا  
اسپان باشد که سوی گرد نشان بر زمین کشد و نیز درین جزیره مرغیت که آن را حوامی گویند و طلا و صمغ تر از طوطی لیکن مدت چنان

کسی که بگوید  
چون کسی حال بنا اوع  
بیت بعضی از جزایر  
اینست

حالا جزایر  
فانت جزایر  
ولا بد جزایر  
و جزایر جزایر  
سالی جزایر  
خدا سال جزایر  
در جزایر جزایر



حیاتش زیاده از یکسال نباشد و نیز گویند که درین جزیره غار الکسک و طلا و مس باشد و صنفی از رویه در آن پیدا شود که مثل وکام و شیش نافرو تو  
 برد جزیره صلی واقع متصل است بحزیره النرج و از اینجا طلا بسیار حاصل شود چنانچه طلا ده و سلسله کلاب و بوزینه را از طلا سازند و پادشاه  
 این جزیره زنی باشد جمیل و طارمان و ارکان دولتش مجموع سواران باشد و بار حال اختلاط نمایند و ابوس را درین جزیره بجای میزنم سوزند  
 جزیره سلما درین جزیره از نیای قوم عجمی باشد که طول قدم ایشان یکت کر باشد و موی اعضای ایشان بغایت دراز شود و آن  
 مردم گوشت آدمی خورند جزیره القصرد در دریای هندی است و در اینجا قصریست که هر کس با بخارود بهوش کرد و دو ساکنان آن جزیره قومی  
 که ابدان ایشان مشابه ابدان بنی آدم است و روی ایشان مشابه روی سگ جزیره جاوه در همان بحر است و در آن جزیره کوهیست  
 که در شب آتش عظیم بر آنجا مری میشود و در روز غریب و دجیری نمیناید و هیچ آفریده قدرت ندارد که آن کوه نزدیک رود و وجود و ناهیل و  
 و صفت سگ در آن جزیره بسیار است جزیره الشجاع جزیره معمور است مثل برقی و صفت بسیار و استخار میوه دارد و در زمان اسکندر  
 از دریای حیوانی بیرون آمد مویشی متوطنان آن جزیره را تلف میکرد و آن حیوان را شجاع میگویند و چون صحرای شجاع حیوانات آن جزیره را سرحد  
 اعتدال نماید و متوطنان آن جان به صبح دو کاه و در کنار دریا برده می بستند تا شجاع بیرون آمده آن کاه را از اجوز و زیاده بر آن تفرغ  
 میکرد و بعد از آنکه اسکندر بر کفیت آن حال اطلاع یافت فرمود تا آن کاه را فرج کردند و پوست آنها را ازین پنج دگر بیت و اکلیبه و سون  
 بر کردند و بدو سوز میوه و بر کسار دریا گذاشتند و شجاع بعد از آنکه مالوف از دریا بیرون آمده آن هر دو کاه را فرو برد پس آن  
 کسی او را ندید جزیره البرق درین جزیره سه موضع که در تخمین لیلی موصول به بعد در یکی برق جهد و در یکی باران بار دو در یکی باد وزد  
 و سبب آن معلوم نیست جزیره الاسفدر ساکنان این جزیره صغر التلون اند و موی زرد و بر سینه داشته باشند و ناهیل و ناهیل و ناهیل  
 در اینجا بسیار بود جزیره کالوس در اینجا جمعی از بنندگان توطن دارند که هرگز لباس نپوشند و مال ایشان آهن و ناهیل باشد جزیره  
 المحرقه از جزایر دریای رگبار است و مردم کمتر به آنجا رسند و ساکنان آن جزیره را سالی کیبوت از کوهی که سمیت از اس ایشان رسد  
 عظیم پیش پای چنانچه امتعه و اقمشه و اجناس ایشان از شدت حرارت بود و لاجرم آنجا عت بپوشیده و مترصد آفتاب باشند و چون  
 نزدیک بدان رسد از اینجا حلت کنند و میرکاه که کوب از آن محل تجا و زکند بجای خود باز آیند جزیره الناس از جمله جزایر کوچک است  
 و ساکنان آنجا نیک گرفتارند دارند و یک چشم ایشان کور است و یک نیمه بدن مفلوج نیست که درین جزیره صنفی از طیور باشد که هر سال  
 کشته با آن جماعت حمار به کنند و بمقار جمعی ایشان را کور سازند جزیره المناره در بحر مغرب و در اینجا مناره است بار تفرغ صد  
 که از حجر خالص و صعد و بر آن میسر میشود زیرا که راه و درجات آن پیدایشت و بالایی آن صورت سختی بطلمسم ساخته اند که دست بجا نرسد  
 و از آنکه ده است و کویا بحیری اشارت میکند جزیره الکلیسه در همان دریاست و در آن جزیره کلیسه است از شک تراشیده و در  
 برابر آن کلیسه مسجدیست و بعد از آنکه در آن مسجد کنند بیشتر آن باشد که متعجب شود و بر سر قبه کلیسه صورت اعرابی بطلمسم ساخته اند که هر کس از  
 زیارت آن مسجد رود آن صورت سر از کلیسه در آید و او از دیدن غایب بماند است پس در آن کلیسه کشته شده شود و  
 کافی جهت آن شخص بیرون آید و باز در مد و کرد و پیوسته حال بر بنیوان باشد جزیره خالط در دریای روم است و درین جزیره غریب  
 جزیری باشد و آن کوه سفیدان بغایت بزرگ اند و بخار را چون سفایر بد آنجا رسد توقف کنند و بی مانی هر چند کوه سفید خواهند تصرف نمایند  
 جزیره عادیان در دریای شقر است با قلمم و انجریه است بغایت معمور و خلق بسیار بدان توطن دارند و طول و عرض آن جزیره  
 صد شصت فرسخت و در عجایب البلدان مذکور است که در آن جزیره درختی است بغایت بزرگ که بر کاه آفتاب برج حمل تحویل نماید پس  
 بر سوال که آن درخت کند مطابق واقع جواب نشود و در غریب جزیره عادیان چهار جزیره است هر یک را اینجا فرسخت طول و پنجاه فرسخت  
 عرض و در دو جزیره از آن جزایر مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و میان ایشان سی و پنج فرسخت مسافت دریاست و آن  
 مردان وقت معین و رکشی نشسته بحزیره زنان روند و چند روز تا ایشان صحبت داشته بعد از آنکه زنان آبتن شوند باز کردند و چون آن

نمان وضع محل ناسیما که سیر باشد بجزایر مردان فرستند و اگر در خرابی پیش خود نگاه دارند جزیره قاهره در بحر چین است و در آن جزیره  
 جانور است که آن را کرک خوانند و در پیشانی کرک شایستگی نزدیک بیک کر و چون آن شاخ را ببرند بر موضع قطع صورتی از صور حیوانات  
 پدید آید جزیره کله و سریره خط استوا در حدود شش ارمیان این جزیره کندن و معدن قطعی آنجا بسیار بود و در آن جزیره ماران باشند که  
 کاوش را فرزند جزیره لنگا یا نوس متوطنان آنجا پیوسته بر بند باشند اگر سافری بدست ایشان افتد حیدر که عظیمی شکوف شاسند  
 جزیره الرامی در بحر اخصر است و در آن جزیره نوعی از درخت بعم است که بیخ آن تریاق زهر افی و سایر مسموم بود و درین جزیره کاوش  
 باشد که واداد مینود و در آنجا عینی از آدمی است که قامت هر یک از ایشان چهار شتر باشد و موهای ایشان سرخ بود و بیشتر اوقات بر بالا  
 درختان سیر بر بند و طایفه از ملاحان نیز درین جزیره مقیم اند که چون در آب ساحت کنند زورق و دریا بنده جزیره العقارب هم آنجا  
 بحر اخصر است و درین جزیره که زمان بزرگ باشند صاحب جهان نامه گوید که از معجزاتی شنیدم که گفت جهم آن کرده ان بر جهم شتر بود  
 جزیره سر اندیب جزیره عظم است و مساحت آن بقدر دفرنج و دشتا دفرنج و در وی کوهیست که مبوط آدم علیه السلام بر آن واقع شده  
 و مردی که در کشتی باشد کوه را از چند دونه راه بیند و درین کوه اثر قدم آنحضرت هست و هر روزی آنقدر باران بارد که اثر قدم آدم  
 شسته شود و درین کوه یا قوت سرخ و زر و کبود توان یافت و بعضی از انهار آنجزیره الماس باشد و در جویها بلور پیدا شود و حیوان اسب  
 نیز در آن جزیره باشد و در جزیره سر اندیب در اوقات سابقه پادشاهی قوی حال بود و وجه وی از عراق بکشتی شتراب میرده اند جزیره  
 مسلا در آنجا درخت فلفل بسیار بود چنین گویند که بر خوشه فلفل یکی بزرگ باشد که چون باران باریدن گیرد آن برکت خوشه را بپوشاند  
 تا بروی بنار و چون باران بارانید برکت از وی خوشه بریزد جزیره نگار در دریای بخت است و در آن جزیره رنگین سفید پوست باشد  
 که ذوائب و حواجب و اشعار ایشان نیز سفید بود و اصلا بر بدن ایشان خالی سیاه نتوان یافت جزیره موال در دریای فارس  
 و کاه کاه در وقتی که این بحر مکنند ماهی عظیم شکلی اندازد و آنسال مردم آن نواحی سبب معیشت اوقات گذرانند زیرا که آن ماهی  
 گرفته بپوشانند و روغن آن را ذخیره سازند گویند که آنقدر روغن از آن ماهی بکسول بپزند که معارف و اکابر آنایکیسال حبه موخن چراغ  
 و احادیث آن برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف چوبین محافظت نمایند و الا در هر ظرفی که گندش شرح کرد جزیره  
 قبرس در دریای افریقیه است و در آن شصت و سه فرسخ و در آنجا حیوانیست که اعضای آن مشابه بنی آدم است مگر سر و گوش وی  
 دیگر در شمال جزیره یا قوت جزیره است چهل فرسنگ در چهل فرسنگ و در آنجا شایسته و بی بزرگ در آن خانه نهاده اند و هر کس  
 روزی هفتین باین خانه رسد گویند که کبر او را میسر شد و عقیده عبده اصنام چنانست که این بت بر سال کیار خون کند و هرگاه آنوقت  
 در رسد غریبی را گرفته دست بسته در آن خانه گذارند و صباح که در آنجا باز کنند او را مرده یا بنده صاحب عجایب البلدان گویند که درین  
 اوقات که تاریخ سنوات بحر میگذرد رسیده سافری بزم نظاره بدان جزیره فرفته بود و بت پرستان بدو توبه محمود او را گرفته بشی در آنجا  
 انداختند و آن مسلمان محافظ کلام الله بود در تمامی شب تلاوت قرآن شغال نمود و روز دیگر که کفار در آنجا نه را باز کردند او را زنده  
 یافتند و بغایت متعجب شدند گفتند که خدای ما این شخص را کشته است و زوجه هر بسیار باو دادند و آن مسلمان در میان ایشان چنان  
 عزیز و صاحب اختیار شد که هر کس میگرد اطاعت مینمودند و ذکر بعضی از عجایب احوال و از غزیدن جبال ایزد متعال حکمت  
 بسیار است و از آنجمله یکی معانی زرو نقره و جواهر است که در جوف آنها پیدا شود و سبب بگون معدن است که چون آب برف و باران  
 در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت جوف معادرات سیاه مذکوره سچل بخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه پیران  
 شدن نیابد اجزای آن بخار کثافت پیدا کرده زمانی بعدی بعد بر آن حال بماند و چون توقف آن امتداد یابد صفا و غلط او را بپذیرد  
 و از آن ریزش منعقد گردد و بسبب خنط و امتزاج او با اجزاء تراب متبوعه و طبع و فنی بولان از اجناس جواهر مختلفه الطباع و الاوان جدا  
 یابد و آن جواهر را معدنیات گویند و شرح حقیقت کتون آن درین و درین کتب لا جرم قلم تمکین در تم بذر بعضی از عجایب غریبه خفیه میاید جبال

و بعضی جزیره  
 باشد و هرگز جاده  
 نوسند و سخن ایشان  
 قهر توان کرد و جوی  
 سر ایشان کناه  
 بود

دول

و بعضی جزیره  
 کرد و بعضی جزیره  
 غنچه و پندیده شده  
 کس از آن باشد و چون  
 ببردند آن را بپزد و  
 فنی می شود فلفل  
 سر بپزد آن را  
 سر بپزد آن را  
 و آن را بپزد آن را  
 کوهک است و در آن  
 نبات است و در آن  
 آن را بپزد آن را  
 حرور خفیه است

جبل دماوند در حدود طبرستان و چهار فرسخ ارتفاع دارد و بر قله بخیل قطره عینی است که ده گز کثرت دارد و در وی سوراخهاست که شب  
از آن شیب سحاحی چون نور آفتاب ظاهر شود چنانچه بروشانی مسافتی بعید توان دید و در روز و در وی از انوار صبح مضاعف گردد و در میان عوارض  
که سیلان علیه السلام صحرا را درین کوه چسبیده است و در عجب البلاد از قله بن زمین منقولست که گفت من و جماعتی خدا بل ساحت عازم کوه  
کشیم و در قله آن کوه بفتا موضع یافتیم که دخان کبریتی از آنجا مضاعف بود و چون احتیاط کردیم سار جبال در جنب آن بغایت جعفر میبود از آنجا  
جوی کوچکی میساخت و بر سر آن کوه غایت مزه که در تابستان در میان اصلا منکشف نمیشود جبل نهادند نزدیک آن بلده است و در  
کوه دو طایفه ساخته اند یکی بصورت کاه و دیگری بهیأت ماهی و ازین کوه آبی بیرون می آید و قسم میگردد و قسم قسمی بنهاوند میرود و قسمی بنیز جبل  
نزدیک بکوه مبارک است و در آنجا غایت که سید ابراهیم علی الله علیه و آله اظهار و احبابه را بخیر در وقت هجرت برافقت ابو بکر صدیق رضی  
تعالی عنه دوسه روز آنجا ساکن بود و جبل اشیره در ولایت ترکستان در ارضی شاش و معادن نخل و فیروزه و طلا و در وی و آهن در آن کوه  
سیار است و در آنجا سنگی پیدا شود که چون در آتش افکنند سفید گردد و آثوابی را که بآن بشویند بغایت پاک و لطیف شود جبل سیلان کوهی  
در غایت بلندی نزدیک بار و پیل شمل را استخوان چپتهای آب گرم و سرد و بهیود است که بر حیوانی که قصد خوردن عماران آنجا بکنند بسیار جبل  
الصور در محازی کرمانست و چپتهای او آنکه چون قدری از سنگ آن بسایند و در ظرف آب افکنند البته بصورت انسان قرار گیرد و جبل  
فرخان درین کوه کیاهی روی بصورت آدمی که از آن پیر و ج تصمصم گویند و آن کیاه در قوت باه اثری تمام دارد و جبل مورجان در زمین قزاق  
است و در آن کوه غایت که آب از عقیق آن در تقاطع است و طایفه ساخته اند که اگر یک کس در آن غار باشد بقدر احتیاج او آب فرو رود  
و اگر هزار کس باشد مقدار آب چکد که بهیاد کفایت شود و جبل واسطه تا بلاد اندلس تمتد باشد و در آن جبل کثافی بدیده اند که میان آن تیری است  
بود و هرگاه قصد کنند که آن تیر را بگیرند غایب گردد و چون دست از غرابت باز دارند باز پیدا شود و بیکس را حقیقت محال اطلاع  
جبل بر طایل در میان دریای هند است و از آنجا آواز دف و نی و نیچ شنود و بی بغافل آن بریزد جبل نبویه کوهیست در دریای هند و  
آنجا چشمه آب باشد و بر غم هندوان شارب آن عمری دراز یابد و در حوالی آن چشمه حیوانات اند بصورت سنگ و چون کسی قصد کند مانع نشوند  
در بلاکت خلق کوشند جبل مسنون در میان همدان و بغداد است گویند که صورت شیرین بعل فر با و در آن کوه موجود است جبل طبت کوه  
که چون آتش بر آن فروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش را بمیزند و در وقتی راوقات پادشاهی بجهت امتحان از دیار طبت بدان کوه آمدند  
تا نطق و کوه کرد و بهیوم بسیار بر قله آن جبل جمع آوردند و آتش در آن زدند همان ساعت آتش بر شده آتش را فرو نشاند جبل السهم ایضا در  
ارضی طبت و اقصی و هر که بد آنجا عبور کند نفسش منقطع شده بمیرد یا زبانش از نطق باز ماند جبل النبان گویند که در آن کوه استخوان میوه دارد  
سیار است و بی آنکه کسی متوجه تربیت آن شود میوه دهد و اطعم و بوی آن عارضه ان لطافتی نداشته باشد و چون آن میوه باران برساند خوش  
بوی گردد و جبل الحدید در دیار هند است و از آن کوه آبی سرخ بحصول پیوندد که چون زخمی از آن بر کسی زند از موضع جراحت خون ترشح نماید اما  
کمان شود که آن را داغ کرده اند و جبل الامرار در اقصای بلاد مغربست و ازین کوه سه چهار جو عظیم بیرون آید و قرب هزار قطره بر آن  
جوها ساخته اند و با قوت سرخ و زرد و کبود آن کوه بحصول پیوندد و جبل الروضه کوهیست مبارک نزدیک بمصر و در آنجا آمده است  
که در آن جبل روضه است از ریاض بهشت و در زمان خلافت عمر رضی الله عنه بل کثایب بغداد هزار دینار خریداری کرد و در ارضی اش و گفت  
روضه بهشت در تصرف اهل اسلام اولیست و اول کسی از مسلمانان که در آن کوه مدفون شد عامر مغازی بود و در جبل الروضه کوه سفیدان  
و حتی بسیارند و کسی متعرض آنها نمیشود و جبل الکوکبان نزدیک بصغاء و اقصی و بر آن کوه دو قصر است که بیکس راه الزامیند و حقیقه  
بعضی از مردم است که آن دو قصر را از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشند است جبل النار کوهیست در میان بحر عدن  
پیوسته آنرا جبل در اشغال باشد و بعضی از عدنیان گویند که قومی از نسل پادشاه بنی هاشم علیه السلام در آن کوه ساکن اند و العلم عند الله تعالی جبل  
المعظم کوهیست در ارضی حبشه و در آنجا مساجد و صوامع و اقصی و کوهیست که در آن کوه خاها باشد که سیت در آنجا اصلا پیوسته نگردد

طیلم و درش

و چنانکه استماع افشاده که در ولایت قاین نیز سفار باست که اموات در اینجا خفیه اند و نشسته و اصلا تغییر در ابدان ایشان محسوس نمیشود  
و در چیکو نیز غار است که شش مرده در آن موجود است و احباده آن مردگان از هم نه بجهت و مردم اینجا فی الموضع حتی خواجه گویند و زیارت کنند  
و دیگر در عجایب ابدان معلوم است که کوهیت در سه چهار فرسخی قزوین و در اینجا صورت حیوانات است که تقدیر الهی منع شده اند و تحول اسبک  
گشته از آنجمله شایسته یکیده برصهارده کوهستان در حوالی آذرشک و همچنین فی بنظر می آید که گاو میش و شتر و نیز سموع شده که چون از قزوین  
بکمران روند بر دست راست مسافت پانزده فرسخ زمینی پدید آید مرتج بشت فرسخ در بشت فرسخ مجموع قری و قضبان تحول اسبک شده و  
هر چه از آدمی و حیوان و نباتی که در اینجا بود و چکر گشته تا جدی که کوهاره در اینجا یافتند سنگین و در آن کودکی از اسبک در سنی از اسبک بسته و هفتی  
دیدند از اسبک که در آن یکی سنگین بود و در کنار این بیابان که مخصوص به شترها یافته جینی باشد از کرم و غایت سیاه و شب در هوا طیران  
نماید و زخم فیش آن مملکت بود و دیگر در ترکستان کوهیت و در آن کوه فارس که هر که در آن غار رود در ساعت میرود و همه غریب تر کند  
در آن نواحی غار است که هر کس از پیش آن که ز روح از بدش مفارقت نماید و دیگر در مملکت چین کوهیت و در آن کوه دره و در آن جا غایت  
که بران عاده مردم از چین به بخت روند و هر کس از جا ده انحراف نماید فی الحال نفس منقطع شده میرود و دیگر در خاک کوهیت و بر سر آن جبل  
چشمه آبی و آب چشمه از جمیع جانب آکو پلان منباید اما قبل از آنکه بدامن کوه رسد منعقد شده شب بمانی از آن حاصل شود و دیگر در یکی از بلاد  
خط استوا کوهیت و آن کوه مناره است از اسبک و بر سر آن مناره بقاری موضوع است و بر سر آن قمار مرغی از اسبک منصوب که در نقاش  
خود انجیری دارد و در آن جبل درختان انجیر فراوانست و مرغان بصورت آن مرغ سنگین بیابان و چون انجیر نخته شود هر دو آن ظهور هر یکی  
انجیری در منقار گرفته ساینده و در آن قماره اندازند و شخصی که مترصد انجینی باشد از آن انجیر تا اول کند و هر چه از وی فاضل آید بفرود شود و چنان  
مشهور است که این طایفه طایف حکیم ساخته است و العلم عند الله تعالی ذکر بعضی از ادیان غریبه الاشکال و الافعال شریف  
پیوسته که میثم داری که مردی بود نصرانی در زمان هدایت نشان پیغمبر اخرا زمان علیه الصلوٰه و السلام باسی کس از بنی نحم و خدام جبه تجارت  
و در کشتی نشسته سفر دریا اختیار کرد و بحسب اقتضا قضا با مخالف درویدن آمد و مدت یکماه آن غنینه از موصی میوه میبرد و چون به قضا  
دریای مغرب رسید نزد یک بجزیره تلاطم امواج سنگین گرفت و میثم با رفیقان بآن جزیره درآمد ناگاه دانه که کثرت و غلظت اشعار و  
بنابیه بود که پیش و پیش از یکدیگر متمیز نمی گشت با ایشان ملاقات نمود و بخواست از غایت بیات آن دانه بختب شده پرسیدند که کوهی  
جواب داد که من جتاسه ام اکنون ای قوم بروید نزد مردیکه دین دیر است زیرا که او بشیند ان جتاسه غایت شتافت میثم داری گوید  
که چون باین سخن شنیدیم بدان دیر شتافت آدمی دیدیم که دستها و پایهای او را به بند بای اینین معیت ساخته بودند و هر که بظن حقیقت  
او حقیقی نظرم در نیامده بود و لاجرم از وی پرسیدیم که تو کیستی گفت خواهی دید و است که من چه کنم شاکویند تا چه کسانید جواب دادیم که از پریم  
که در کشتی نشسته باین دریاییم و بواسطه مد و تلاطم امواج کجا هر کردانی کشیده باین جزیره افتادیم و با جتاسه ملاقات نمود  
با شارت او بدینجا آمدیم پس آن شخص بجانب ما اقبال کرده گفت خبر دهید مرا از بخل خان گفتیم از کدام صفت او خبر میرسی گفت رسول  
میکنم از شما که آن محل میوه میدید باینی جواب دادیم که علی گفت زود باشد که میوه مذکور باز گفت خبر دهید مرا از بجزیره طبر کیفیم از کدام است  
او خبر میرسی گفت آیا در آن بجزیره آب است گفتیم در آن دریاچه بسیار است گفت زود باشد که بآن بجزیره باز گفت خبر دهید مرا از چشمه زهر  
گفتیم از کدام حال را و حسب مسجولی گفت آیا در آن چشمه آب است و مردم اینجا بآن آب زراعت میکنند گفتیم علی در آن چشمه آب است  
و ابالی آنسر زمین زراعت شغال دارند باز گفت خبر دهید مرا از بجزیره این که چکار کرد گفتیم در بستی که آنکه بدینه شریف او را گفت  
با وی عرب متعلقه کردند گفتیم علی گفت چه کردی بخت بایشان پس او را خبر دادیم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر معادن ان غالب آمد  
قبایلی را که نزدیکت با او بودند مطیع گردانید پس گفت خیریت عرب در متابعت او است و اکنون من شمار از حال خود خبر دهم که بدستیکه  
منم انگنی که زود باشد که ما زون شوم بجزیره پس مردانیم و نیزه کنیم و زمین و خواهم که داشت قریه که بدینجا در نیامیم در چهل شان روز

مردی که در مدینه که آن را بزرگوار می‌نامند و هرگاه خوابم که یکی از آن دو شهر در ایم فرشته که بیشتر برین در دست داشتند باشد مرا استقبال نموده  
 مانع آید و همچنین بر بر ثقیبات آن دو بلده ملائک باشد که آن را حراست نمایند لکن بعد از شنیدن این سخنان بجا نماندند و شرف ملائک  
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم دریافت و مسلمانان به کیفیت واقعه را بازگفت و حال آنکه آنحضرت قبل از این اخبار دعای را به پیشانی  
 با صاحب کعبه بود پس از استماع این حکایت از منیم مباحرا و انصار را در مسجد مجتمع ساخته حدیث مذکور را با سماع ایشان رسانید فرمود که محبتی  
 حدیث بیستم واقف الدنئی گشت اخذ کنم عنده و عن المدینه و مکة و همچنین بر دایت انس بن مالک مثبث است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود  
 که بنوده است هیچ چیز بجز یکم که ده باشد است خود را از امور کذاب الا و نه امور و ان یکم طیس با جور و نوشته شده است در میان دو چشم  
 و حال که کفر و در صحیح مسلم از حدیث بن لیثان مرویست که حضرت مقدس بنی صلوات الله و سلامه علیه فرمود که چشم چپ دعای اعور است و  
 او را موی بسیار است و باوشت بهشت و درونش پلشت او بهشت است و بهشت او آتش است یعنی هر کس دلیر در روایتش او بدو خل  
 استعدا دیا بدو هر کس بهشت او معزور کرد و بدو آمدن نمودن بطلان شود و در باب غایت خلقت و افعال و افعال امثال این حدیث حاشا  
 بسیار روایت کرده شده است و ابراهیم آنها لایق این مقام نیست لاجرم غمان خانه خوشترام بصوب ذکر عروج بن غنم و یا عروج و یا عروج  
 الخطاف یافت تخریف عروج بن غنم اکثر تورخان بر آن رفته اند که غنم مادر عروج و دختر آدم است علیه السلام و او را نیز عظیم حشر  
 توصیف نموده اند چنانچه گویند بر انگشتش سه کر طول داشت و در تفسیر شیخ سعید کازنی مذکور است که بلند می قامت عروج بیت و سه  
 هزار و سیصد ذراع و ثلث کر بوده و در زمان طوفان نوح علیه السلام که آب از سر مرتفع ترین جبال چیل کر گذشته بود از سر زانوی او  
 بجا و زخم نموده و نیز در کتاب مذکور مذکور است که در آن او ان که موسی علیه السلام را عیبه جنک جباران شام داشت عروج مود می طول  
 و عرض محسری اسرائیل قطعه سنگی برید از کوهی و بر سر گرفت بعزیت آنکه بر بالای موسویان اندازد تا همه بیک دفعه زیر آن کوه پاره یفت و  
 کرد اندازد بجهان و تقالی مرغی را امر کرد که بالماس آنکس را سوراخ کرد تا در گردن عروج افتاد و جناب موسوی بحسب وحی سماوی بر  
 اطلاع یافته خود را به عروج رسانید و عصا بر کعبش روزه او را از پای در آورد و چون عروج بفرجه نیم افتاد استخوان ساق پایش را چند سال  
 بر روی رو دینل انداخته بودند و آئینه و رنده بر آن جبر آید شد نمیوند صفت یا عروج و یا عروج در روضه الصفا مسطور است  
 که یا عروج و یا عروج سپهران توشیح بن یافت بن نوح بودند و چون بر یک از اولاد یافت قطری از اخطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند یا عروج  
 و یا عروج با قصای اراضی مشرق خراسان قریب بجایی که سه ذوالقرنین ساخته شده است محکم گشتند و از نسل ایشان خلقی کثیر در وجود آمدند  
 چنانکه عبد الله بن عمر گوید که بنی آدم ده جزو اند از آنکه نه جزو یا عروج و یا عروج اند و یک جزو سایر عالم و در بعضی از اجناد آمده که یا عروج و  
 یا عروج دو طایفه اند که بچار صد قسم تقسیم می شوند و یک نفر از ایشان نمیرد تا هزار نفر از نسل خود نه بنید و تمامی طبقات یا عروج و یا عروج بحسب  
 بیات منحصر در سه صنف باشند اول جماعتی اند که هر یک را از ایشان صد و بیست کر طول قامت بود و عرض بدن بدین مثابه نباشد و  
 صنف دوم زمره اند که هم طول و هم عرض بدن ایشان صد و بیست کر است و صنف سوم گروهی اند که طول و قصر قامت ایشان  
 از یک بیشتر تا بچهل ذراع گشت و این صنف را کلیم کوش نیز گویند و فیصل و کر که در یا عروج و یا عروج مقامت نمودند که در از اجناس و خوش  
 و سباع صاده هر چه بدیشان باز خود بجات نیاید و یکی از عادات مذمومه آن قوم نیست که هر کس از ایشان نمیرد گوشتش را بخورند و  
 یا عروج و یا عروج را طمی نباشد نه خدایر ایشانند و نه خلق را و مانند حیوانات معاش گشتند و دیگر از غایب صور صفتش نیز آنکه در حد و چین قومی باشد  
 بکل آدمی اما موی ایشان شبیه موی بوزینه است و انقوم را قوت طیاران چنانچه از درختی بر درختی پرواز کنند قال فی عجایب المخلوقات  
 البغوی فی جانب الصین قوم شکلی الاثنی عشر هم شجر الطهرة یطرون من شجرة الی شجرة دیگر آنکه در نواحی کرستان موضعیت مشتمل بر شجرات  
 بسیار و در آنجا جماعتی توفیق دارند که یکی از انقوم چهار شو خود را بر سر کوهی که در آن نواحی واقعست رساند و بعد از وصول اگر باران  
 بروی بار دهن مریض از آن مرض فی الحال شفا یابد و الا در آن پنج نمیرد و چون وفات یابد قطرات امطار بر شانه زمینان کرد که در مردی بر

یا عروج و یا عروج  
 که عروج بن غنم است  
 و مدعی است که عروج  
 از نسل موسی است  
 و عروج و یا عروج  
 عروج و یا عروج  
 عروج و یا عروج  
 عروج و یا عروج



و حقیقت الحال بر کسی ظاهر نیست دیگر در بلاد چین خانه است و در اینجا مرده که فاشش مشابه درخت خرماس است و دو دست ندارد و کوه  
که دست بروی زند آوار می شود و از طبل ظاهر کرد و دیگر در قریه انقری ولایت قره در زمان اوجایتو سلطان دختر را در وقت طوغ  
در دراز کرخت و چند روز است رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و همچنین در جامع الکایات مسطور است که شخصی در بغداد دختری داشت  
و چون او را بشوهر دادند در وقت زفاف آن مردان از میان بر دو پای او سر بر زد و آن دختر نیز شده زنی عجیب که کج در آورد  
و از وی فرزندان پدید آمدند و دیگر در یکی کتیب بنظر در آمده که فوتی در حضور موت و ندان انسان یافته که بهشت من وزن داشت و دیگر در زمان  
سلطان محمد خدا بنده در سلطانیه مردی بود که بر تمامی اندامش موی غلیظ داشت زبان موی خرس مالچیه او مانند سایر مردم بود و خوش مفهوم غلبه  
و یکدستی اوقات میگذاشت و دیگر از انسان بن ثابت حرافی منقول است که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و پای حیانت میکرد و دیگر  
جامع الکایات مذکور است که صاحب تاریخ دیالمد گوید که در شخص از ارمین بخت ناصر الدوله آورده که پشت بر دو هم چسبیده بود و در  
بهشت پنج سال عمر داشت و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان بخلاف بزم دیگر بود و دیگر در ولایت ارمینیه قریه ایست و در اینجا طایفه  
که بر کس از ایشان ریش برمی آید و نصف ریش او سیاه است و نصفی سفید و دیگر نو بختی در بعضی از بلاد در فی ظاهر که رومی و دستهایش بر موی بود و مانند  
خرس که دندانهای زیرین نداشت و خوش مفهوم غلبه مردم میگفتند که مادرش با خوس جمیع آمده و این تخته غریب آورده و دیگر در اینجا طایفه ای  
مسطور است که در ساحل بحر محیط کوهیست و در آنکو جمعی ساکنند که دو چشم بر سینه دارند و بدست و ارمینان نیز بر روی آنها چشمها طاهر است  
و دیگر از ابو حامد لسی مرویست که گفت در بعضی از بلاد بلغاریه شخصی دیدم از مثل عادیان طویل القامة و در قوت مشابه که ساق اسپ را  
بدست گرفت و بشکستی و آن شخص در خدمت پادشاه بلغار بود و دو تقریب تمام داشت و در هر لشکری که آن مرد بودی چشم را بر زمین بود  
و یکبار از او سخن طالقانی منقول است که گفت در مرو با جمعی از مردم بموضع نشسته بودم که ناگاه دیوار کنه که نزدیک بنا بود و بقیه و چند نفر  
از وی از میان آن بیرون آمد و یکی از آن سر با شکسته دندانهایش بر بخت بزرگی آن دندانها مشابه بود که یکی از آنها دوسم وزن داشت  
و دیگر در ارضی مغرب ریگستان نیست و در میان آن ریگستان شهر است که متوطنان آن تمام سنوان باشند و اگر مردی بد اینجا رسد بکسبایی  
آب و هوای شهرش ساقط گردد بلکه در اندک زمانی بمیرد و در آن بده چشمه ایست که چون زمان در آن چشمه نشینند حمله شوند و دختر  
آیند و اگر بسپیل بذرت پسری در وجود آید زود بمیرد و هر زنی که از حیض پاک نشود اگر روز دیگر در آن چشمه نشیند حیض او معاودت  
کند و چندان خون از وی برود که بهلاک نزدیک رسد و آن زمان بغایت جمیل باشند و هرگز نبوس مجامعت بخاطر ایشان خلط نکند  
و اگر فی المثل یکی از ایشان بولایت دیگر افتد از بسا شرت بغایت آزرده گردد اما بعد از چندگاه عادت و دیگر سنوان پیدا کند  
و عورات آن شهر مسلمان باشند و هر کاری که جهت انتظام امور دینی مردان را باید کردن از زمان بدان قیام نمایند و هر چیز را بر محل حاصل  
کنند بر بخت در میان یکدیگر تقسیم نمایند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهه سود او معالیه در میان ایشان نباشد و اخروی مال و طلب تقم و ذخیره  
نهادن را از جمله مکروهات شمارند حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب الابواب بر فی دو قریه ایست و متوطنان  
آن قریه مردم بلند قامت احمر اللون اند و قوی باشند و غیر زراعت صنعتی ندارند و هیچ یک از سلاطین مال و خراج ندهند و تابع دین و مقلی  
نباشند و در هر یک از آن دو قریه دو خانه بزرگ باشد در زیر زمین مثال سردابه یکی مخصوص بر جال و دیگری منسوب بنوان و جمعی از مردم  
جهت ساختن کاراموات متعین اند و کار سازی ایشان چنانست که چون یکی از ایشان بمیرد مرده را بسردابه که بر جال مخصوص باشد برند و بکار  
اعضایش را یکدیگر جدا گردانند و مغزهای استخوانها را بیرون آورده غطام را در خرطیه اندازند و اگر میت تو اگر مرده باشد در خرطیه دیبا و اگر میت  
بود در خرطیه چرم و آن خرطیه را در آن سردابه و حیثه نام میت و بسم پدر و مادر و توابع و ملاوت و ساق فاشش را آنجا نقش کنند و اگر میت  
مرده را از سردابه بیرون آورده بعلی بر بند که در خارج القریه است و آنجا بنیدانند و کلاخی چند که برایشان آشیانه دارند بیاورند و آن کوته را از بیم  
بر باندید هیچ مرغی دیگر نکند و آن بشته نشینند و برین قیاس عورات آنجا تخت سنوان مرده را کار سازی نمایند و همچنانکه سردابه زمان صلیح

عجبه است بشه که مطرح گوشتها می آید است غیر شسته است گوشت مردان را بران اندازند حکایت در تاریخ احمد بن محمد کوفی مسطور است که  
سعد بن ابی وقاص بعد از فتح جلوسه لافضل بن معاویه را با سینه و ابرو بخت جلوان فرستاد تا انعام و مواشی کا فران را تاخت کند و فضل در وقت  
مراجعت از حاجت جلوان باز دیگر در میان او کوه فرو داده با دای بانگ نماز قیام نمود چون گفت الله اکبر الله اکبر از کوه آوازی آمد که کبر  
یکبار یا فضل و چون گفت که استه ان لا اله الا الله باز آواز آمد که خلعت اخلاص یا فضل چون گفت استه ان محمد رسول الله با تلف بر زبان ران  
که این معجزه است که بعد از کبریا بر تبه نبوت رسد و چون گفت می علی الصلوة بار دیگر گفت که این ناریست که قرصه کرده اند خاک آنکس که بران طاعت  
ناید و آن را وقت گذارد و چون فضل گفت می علی الفلاح با تلف آواز داد که الفلاح لا بل الفلاح لا بل الفلاح و بعد از آنکه فضل از بانگ  
نار فارغ گشته کبریا گفت در وقت او اوقات الصلوة باز از کوه آواز آمد که است محمد رسول الله را تا قیام قیامت بقا باشد و فضل نشین  
این سخنان بجنب نموده پس از فراغ از آواز ناز بر پایی خواست و آواز بلند گفت که ای باقی آواز تو شنیدیم و آنچه فرمودی فهم کردیم اگر تو از این سخن  
فضل الله علیک و اگر از پیرانی فرج بیاک و ابله و سها و اگر از دنیا می پرون می تا بصحبت تو مشرف شویم و همان لحظه پیری سر بر نه که می  
رومی و سرش سفید بود و دو جامه صوف سفید پوشیده بود و عصای بر دست گرفته از عقبه بچین پرون آمد و بران عصا کتیره زد و گفت السلام  
علیکم و رحمة الله و فضل لب سجواب کشاده از پرسید که تو کیستی و درین منزل چگونه بسر میری گفت من زریب بن بریسا ام و صی عیسی بن مریم  
علیهما السلام و میجا در باره من دعا کرده است که تا وقت نزول از آسمان زنده مانم و فرموده است که درین کوه روزگار گذارم باید که  
سلام مرا بچهره خطاب رسانند و او را بگویند که متابعت سنت سینه نبویه را از دست نده و بران مواظبت نمای و بدانکه قیامت  
نزدیک رسیده است فضل گفت چه باشد که مراد هلامات روز جزا خبر دهی زریب گفت ای فضل برو وقت که مردان با مردان و زنان با زنان  
مجامعت کنند و امر با عثمان در سازند و اگر چه غلات بسیار باشد مرغ از آن نشود و خون بکینا بان برخاک ریزد و خشت غلاتی بر تبه  
رسد که اگر درویشی سالی که آلی گنده و درم نیابد و حقا قرآن را با لحان و نر امیر تلاوت کنند و مساجد نقاشی نمایند و منارهای بلند  
افزایند و کوه دروغ بسیار شود و باران اندک بار و دو خورن بر باشیج گردد و نباید دانست که قیامت نزدیک باشد چشم آبی شود  
ناید و زریب بعد از گفتن این سخنان غایب شد و چون فضل بخدمت سعید ابی وقاص رسید کیفیت حال را بگفت و سعید خورش بان کوه  
رفته هر چند جستجو و تکت و پوی نمود و بانگ ناز گفت دیگر از زریب اثری ندید و خبری نشنید و العلم عند الله الحی المجید دیگر خداوند متونی در  
تاریخ کریمه آورده است که در زمان اوجایو سلطان مولانا جمال الدین ترکستانی که عالمی صادق و عاقل بود و روایت کرده که جمعی از تجار گفتند  
که درین سنوات که فوجی از کفار لشکر کشان کشیده در نواحی یکی جمعی از اهل اسلام را شنیدند که اندیند از آنچه شخصی که او را قرا نهدا در میگفتند بزم  
شیخ کا فران گشته شد بعد از آنکه فی الحال و اطفال قرا نهدا در از کوشه خانه از خانه های او آوازی شنیدند که منم قرا نهدا در که در دهانی روزگار  
را شنیدند که زنده و اکنون من بقایت خوشحالم و با هفتاد و نه از روح با مشقبال روح پیره زنی آمده ام که سه روز دیگر فوت خواهد شد و چون خطا  
مستقل بشما بود بدینجا آمدم تا معلوم نمایم که چه حال دارید عیالیه که اهل این شهر را بگویند که آفتی عظیم متوجه این بلد است صدقه دهنده تا دفع  
شود و چون مردم قرا نهدا در این آواز شنیدند بسرعت بر چه تا متر کوشه خانه را خراب کردند و بچکس در میان دیوار ندیدند و از کوشه  
دیگر همان آواز شنیدند و این آواز مانند آواز مردم می جویه بود بلکه آوازی بود که از جنی پرون آید و درین فوشت از کت اول بسیار  
بیشتر بود که مردم شهر را بگویند که صدقه دهند و الا بعلیه عظیمه مبتلا خواهند شد اهل خانه جواب دادند که مردم این شهر سخن کردن را از ما  
باور نخواهند کرد گفت اهل شهر را بگویند تا در میدان حاضر شوند و چوبی در زمین فرو بردن من از آنچه با ایشان حکایت کنم و مهربان بران  
مخواب عمل نموده همان سخنان استماع کردند و ایضا گفت که این دعا بخوانند که اللهم کنی ملکک عن المقال و کنی کرکک عن السؤال و تاسمه  
روز این آواز مردم یکی از مواضع مختلفه مشنیدند بعد از آن آن پیره زن در گذشت و آن آواز منقطع گشت و ذلک من عجایب حالات  
و غرایب الواقعات و دیگر تفسیر کار و فی از نام شافعی مرویست که هر من حیثان مدت چهار سال در جم مادر مانده چون تنو که گشت

انف

سج



برین موجب ترجمه کرده اند است گفتی در علم از جنایات است که راه مکه شان مقصود جان است بر آن جی که چون بیکان نباشند پری و آدمی  
 یکسان نباشند همه را بر دایه کشته طالب که تا بر که بان کردند غالب تو نیز از سوی مجبیه شتابی بران کامی که مجبیه سیاهی البقیه بود و گوید  
 که در شب سوم سخنان مشهوره و منظومه آن جی ماز افتاد و روز دیگر روی بصوب که آوردیم در انار راه شنیدیم که حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم  
 بدین هجرت فرموده سرعت شافتم و مشرف ملازمت آنحضرت در یافتیم و بعد از اسلام رسیدم آنادلیک بر کرانجی رانیدیم حکایت  
 از جناب مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر استماع افتاده که روزی میفرمود که قاضی اختیارالدین حسن گفت که از مولانا نورالدین عبدالرحمن  
 شنیدیم که نوبتی بتقریبی گفت که در وقتی که متوجه که زادن حج اسلام بودیم در ویشی نسبت به طریق ارادت مسلوک داشت و مهر و زین  
 ما رسید و چون بیادید در آیدیم دو سه روز او را ندیدیم بعد از آن پیدایش در غایت ضعف و ناتوانی لاجرم از پرسیدیم که درین چه  
 روز کجا بودی و چه حال داری جواب داد که مرا واقعه در غایت غرابت اتفاق افتاد و آئین بهت شما از آن بلیه نجات دست داد و چون  
 این تفصیل این اجمال سوال کردیم گفت در فلان منزل بر کسار بر که ماری عظیم دیدم و بزخم سنگ او را بقتل رسانیدم همان لحظه که در دست  
 عظیم حادث شد و چنان احساس کردم که جیبی از هوا آورده مراد داشتند و بجای بردند که پادشاهی بر تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش  
 او ایستاده و جماعتی که مراد بودند بعرض رسانیدند که این آدمی یکی از کسان ما را کشته است و پادشاه جواب این سخن را از من استماع  
 نمود یکی از اطرافه بسته مرا گفت که بگوی هر چه شرح فرماید و من این لفظ را بر زبان راندم پادشاه گفت او را نزد قاضی برید تا این قضیه  
 بمقتضای شریعت محقره فصل باید آنگاه مدعیان مرا نزد شخصی که بر سر قضایا متکلف بود بردند و دعوی خون کردند قاضی از من جواب پرسید  
 گفتیم که من ماری را کشته ام و از قتل کسی دیگر خبر ندارم قاضی از آنجا عت پرسید که مقتول شما چه صورت بدیجا شافتم بود گفتند بهیات  
 گفت پس شما را دعوی نمیزند زیرا که من در لیلۃ الجن از رسول ثقلین صلی الله علیه و سلم شنودم که فرمود من تنی یا بنیر زید فان قتل مذمه  
 اکنون این شخص را برداشته بقافله او میگردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده مراد همان سر بر که رسانیدند و من از عفت قافله می  
 آمدم ناگهان مجذبت رسیدم راقم حروف کوید امیر نظام الدین علیشیر بعد از نقل این حکایت اظهار شاف کرده گفت که اشکی من در زبان  
 حیات مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی این واقعه را شنودم تا بوسیله کیفیت حال از ایشان معلوم می نمودم و بهم از مقرب حضرت  
 سلطانی استماع افتاده که فرمود که یکی از قرأتان من گفت شبی مرا میل حمام شده پیش از صبح برخاستم و بهنگام منبر شاه رخ رفتم اتفاقاً  
 همان زمان حمامی چلغ روشن کرده بود و هنوز کسی بحمام در نیامده بود و من فوطه بستم و بحمام در آمدم و در یکی از خلوت خانه غسل کرده  
 چون بمیان حمام آمدم دیدم که شخصی بر روی تخت نشسته است از پرسیدم که صبح رسیدید است یا لی گفت صبر کن تا احتیاط کنم آنگاه  
 خود را بلند ساخته دست بشوید روز نه سقف حمام رسانید تا آن را برداشته ملاحظه میدید صبح کند لاجرم و بهم بر من غالب گشته  
 و ساعت بیرون دوشم و جامه پوشیده متوجه خانه خود که دیدم چون بدر باغ رسیدیم بهیات مردم آشنا پیدا شده گفت درین صبح  
 از کجای می آئی گفتیم از حمام می آیم و مرا واقعه غریب دست داد گفت بگوی و چون کیفیت بلند شدن آن شخص را تقریر کردم این عزیز بزرگوار  
 گفت خود را بر کشیده تا سر پشت طاق در باغ شهر بلند شد و بر زبان اند که آن شخص که در حمام ویدی بلند تر بود و یاسن و من از شایسته  
 اینصورت غش کرده تا روز پنج افتاده بودم آنگاه بعضی از کسانی که مرا می شناختند بسر و قدم مرا بخانه بردند و بوقصد حال مرا  
 تا بهتر شدم و بهم از جناب شایسته استماع افتاد که فرمود که یکی از نوکران امیر حسن ملکی گفت که در زمستانی که متوجه یکی از مواضع بادغیس بودم  
 در روزی که تمام دشت و بیابان را برف گرفته بود و برف غالی بسیار بنظر می آمد که در میان برف خفته بود و در هیچ طرف اثر قدم او نمی  
 نمود و من متحیر شده اسب بدو لطف راندم و آن برف غالی که گرفته بقاش زین رسانیدم و در آن اثنا دست من بمیان برف و پا می در آمدم  
 دیدم که خضیتا او در غایت بزرگسای زبان بحقیقت باخون کفتم که فی البینه مایه لاری بار برف غالی روی باز پس کرده گفت که پیش از آن  
 بولغای لاجرم بر این بقیاس من راه یافته برف غالی را دور انداختم و در غایت سرعت بطرف دیگر رفتم و ذکر بعضی از غرایب

اوصاف و امور که منقولست از حیوانات آبی و وحوش و طیور در عجایب البلدان مطور است که درین مضمون جالب است  
که در سایر انهار و بحار نیست قرش و منگ و قرش البحر اما قرش جانور است بهیأت فرخ که طول او عرض یکت که باشد و قطعی می گردون  
بر بدن دارد و در آبان گشتی و مسافران دریا ایدوی بغایت برسان باشد و برای طعمه در آب اندازند تا بخورد و منقول شده از هند کشتی  
تقاد در زو آقا منگ جانور است که در اندامش کیوراج دیال پیش نیست و خوردن و بچه آوردن و فصله افکندن او از بمان منفعت است  
در رساله القصید که تصنیف جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفارانی است در سبک تحریر انتظام یافته که منگ بصورت  
سومبار است و دبان کشاده دارد و زبان دراز و شصت دندان پیش در گتاش علی دارد و چیل دندان پیش در گت افعل و در میان بر  
دندان پیش آن دندان خورد چهار گوشه است و بعضی گفته اند که منگ را هشتاد دندان پیش است چیل در بالا و چیل در پایین و چون منگ  
جانور می را در دهن گیرد دندانهایش از یکدیگر کشیده بشکند شود و اصلا آن جانور را خلاصی ممکن نباشد و پشت منگ شبیه پشت  
سنگ پشت است و آبن بروی کارکنند و منگ را چا پایست و دم درازگاه باشد که طول آن بده کرزسد و هینایش بدو کرزسد  
را نوا آن گشت کر از زیر بغش و او برگاه خواهد که جفت شود از دریا بیرون آید و ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در شکلی که از بچایش  
آنچه بآب رود منگ شود و آنچه در شکلی ماند محفوظ گردد و ایضا در رساله مذکوره مذکور است که چون شکم منگ از فضلات پر شود  
آب بیرون آمده دبان باز کند و مرغی که چک بدبان وی درآید و آنچه از اندرونش بیرون آید بخورد و آن مرغ را چرخ می است بر سر  
مانه خار هرگاه منگ دبان خود بر هم بندد آن خار در کاش حلیده باز دبان بکشاید اما قرش البحر جانور است کمر و گوش بشاکاد  
پیش و پشت ناب هاند دندانهای حاک از دپانش بیرون آمده چهار رسته دندان دارد و هر دانی برابر تخم مرغی و دست و پا  
او بغایت کوتا است و سطر مثابه بدست و پای شتر و دم کوتا دارد و او دایم فصد کشتی کند و هر جانوری که باید بکاک کرد آن  
و قوت و صلابت جسدش بر بنه است که فوجی در مصر هزار مرتبه خواستند که او را بکاک سازند ایشان را اینجی میترسند و همه  
عجایب البلدان مطور است که فوجی در ساحل دریای مدیترانه مشاهده افتاد که مردی ماهی صید کرد که مانند سیری کرد و دهن بود و دنا  
دراز باریک داشت و در میان پیش و چشم کشاده بود و دبان در میان شکم داشت و دیگر در رساله القصید مذکور است که نوعی از ماهی که  
از اجوت انجیص گویند و آن بسیار بزرگ باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز داند و اما چون ساکنان مغینه خرقة را بخون حصیل آوده بدریا  
اندازند آن ماهی بگریزد و اگر نه فی حایضه در کشتی تابش بهین خاصیت ظاهر گردد و دیگر در بعضی از بحار ماهی میباشد که طول آن صد و بیست  
گز است و عرض او بیست ارش و عرض دپانش دوازده ارش و همدان بحار ماهی است که میبرد و در وقت طیش ماهی از بزرگتر از  
عقبش دیر دانی آید و او را گرفته میخورد و دیگر در یکی از دریای ماهی میباشد که در روی آب در طیران می آید تا خود را بجوان بگری  
که بر سطح آب دبان باز داشته باشد میرساند و بدپانش در می آید و این جوان آن ماهی را فی الحال فرو میبرد و دیگر در حقیقه الغرایب مطور است  
که در هندوستان دریا نیست که ده فرسخ طول آفت و در آن دریا حیوانات اند بهیأت انسان که چون شب شود از آن جنس بسیاری  
آب بیرون آیند و بر ساحل بحر با هم ملاعبه نمایند و بعضی کنند و در میان ایشان زنان خوب صورت باشند و دیگر حیوانات نیز باشند  
بر غیر صورت آدمی که از آن بحر بیرون آیند و مردم آید یا در شبهای هشتاب نزدیک بان دریا روند و در کوشه نشسته نظاره ایشان  
کنند و اتم حروف گوید که در سته شان و شصت که سلطان بدیع الزمان میرزا انجیال قتال محمد خان شیبانی در کنار آب میویشته بود بعضی  
مردم از آن ندر ماهی گرفته اند که طولش یکت کر نیم بود و طعمی صفت بالا پیش بر ابر حصانی و بعضی بپایش بمقدار قبی و گت افعل است  
و غیر دبان منفذی در اعضایش ظاهر بود و از جمله حیوانات آبی و دیگر سرطانت که او را خرچک نیز گویند از غرایب حالاتش آنکه هم  
بر کف دارد و دبان در سینه و سالی سر نوبت پوست اندازد و خانه خود را بهیاتی باز دارد و در سار دیکل طرف آب و دیگری طرف خشکی  
و چون پوست افکند در جانب آب را محکم گرداند و در طرف خشکی باز کند تا به پیش صلب شود و دیگر آنکه خرچک بطریق آرمیان است



بدست خود و بی برداشته در دهان گذارد و مانند سایر حیوانات دهان بر کولات نهاده گویند که اگر سلطان را بر پشت مرده یا بنده علامت امنیت باشد  
 اما حیوانات بر می که غریبه الا شکل و الا فعل اند بسیار است از جمله آنکه در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طلوع کرد و لدی از او  
 توکد نماید و تا وقت غروب خورشید مازنده باشد و بعد از آن بمیرد و روز دیگر از آن همانی رسیده و لدی توکد شود و تا در بین کام غروب بمیرد و لا  
 یزال تواند و تا سلسل و فوت آن حیوان برنجوب باشد و غریب حالات بعضی از حیوانات در زنده و چرند و جنبه بر بنیوال است که اند ساله  
 و دیگر سایل افاضل فعل کرده میشود بیشتر در میان و خوش بمنزله پادشاه است و فایت شغلش در میان طوایف انسان مثل کشته مع ذلک  
 از او از خرد و سر و کمر و چوب زدن بر طرف مسین و زمین و هم نماید و بچشمش در وقت توکد قطعه گوشتی باشد بی حس و حرکت و بعد از آنکه سه شانه  
 روز ما در او را محاطت کند پدش باید و بادی در وی دما صورت شیر پیدا کرده و جنبش آید و شیر بچشمش بهفت شانه روز چشم باز کند و  
 چون شش شانه کرد و شکار نماید و شیر میس مانده هیچ جانوری را نخورد و بر سر باز مانده خود زود از رسطا طالیس مرویت که گفت نوعی از شیر دیدم  
 که زوی گانده می و بدنش سرخ رنگ و دوشش مثل دم کرم بود و نوعی دیگر دیدم بگل دراز گوش که شاخهای سیاه داشت بد زنی یک جبه  
 پلنگ مسکترین بیاع است و چون سیر شود سه شانه روز خواب کند و از وانش بوی خوش آید بخلاف شیر که دباش بد بوی بود و هرگاه  
 پلنگ مرعی که دو موش خورد تا نیک شود و پلنگ را با شراب انقدر محبت است که اگر بجهان رسد چندان بهایشان که او را شغور نماند و  
 گرفتار کرد و یوز بگل نماند پلنگ خواب بسیار کند و اول کسی که آن جانور را بر ساغی سپ سواد ساخت بریدن معاویه بود که کت چون درخت  
 شود یک چشم وی باز باشد و یکی پوشیده و در صحرا فریاد بسیار کند و هرگاه او را بکیرند هر چند برزند بچوب یا شمشیر او از بر نیارد تا بمیرد و کت  
 از یک فرسخ مسافت بوی مرده را شنود و هر وقت خوردنی نیابد بهشتاش هوا افتاعت نماید گویند که چون سر کرک را در کبوتر خانه او زند  
 که به بد آنجا و نیاید و پوشش را چون بر پوست کوفته اندازند مویش بریزد و گفتار از گفتار بعضی از علما آنرا چنان معلوم میشود که گفتار جانین  
 و سالی زیاده و سالی مایه و او بحاقت اشتهار دارد و چنانچه از کیفیت کشتن بوضوح می پویند و خرس از جنس ماکولات آنچه آدمیان خوردند طعمه  
 سازد و همچنین خلق سپ و شتر و دراز گوش و طعمه بیاع را نیز بکار برد و در وقت وضع حمل رنج بسیار کند و بعضی گفته اند که خرس از دهان زاید و او در  
 رشتان کم تر نماید و هرگاه که رسد که در دست و پای خود را بکند تا کسکی منصف شود خوک قوت مجامعتش از جمیع حیوانات زیاده است  
 در بهشت مایه بخت میل نماید و دهانش را ششما بکی آستین شود و اچنانا در چهار پا بکی حامله کرد و در بهشت بچه زاید و چون بیا زده ساکی رسد و دیگر زاید  
 و هرگاه خوک بیا زده خوردن هر خوک علاجش باشد از غایب آنکه چون خوک را بر میانی بردارد از گوش بندند و دراز گوش بول کند خوک  
 بمیرد و ایضا اگر یک چشم او را از حدقه بیرون کنند بقطه کرد و دیگر آنکه اگر خوک را سه روز چیرنی بندند که بخورد بعد از آن دو روز خوردنی  
 دهند فریاد شود و نصاری برنجوب و برادر کنند و باه بچله و تندر و نظیرندارد و گویند که هرگاه کیک بر وی غلبه کند آهسته آهسته آب جو  
 تا به کیکها بر کرد و دباش جمع آید آنگاه غوطه زند و بگریزد و دیگر آنکه شکم خود را پر باد کرده بر پشت جنبه و پایها بلند سازد تا جوبه با کمان برزند  
 که مرده است و زردیش زوند او بر حسته آنها را صید کند و در حد و دفع نوعی اند و باه میباشد که از درختی بد زنی میسر و بر مرعی که از گوشش  
 میجو زشتا بیا بدقت که در زمان طلوع حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شخصی بی داشت و پوسته نان و مسکه می آورد و بر سر آن بت میاف  
 ناگاه رو باهی بد آنجا رسید و نان و مسکه را خورد و بر سر خنم شایه و بت پرست ایحال را دیده بت را بکشت و مسلمان شد شغال  
 جانوری میشود است گویند که اگر زبانش را در سرانی گذارند میان ساکنان آن موضع نزاع شود و خر گوش بعضی از مردم همان برده اند که آن  
 جانور سالی مایه میباشد و سالی زو این سخن اصلی ندارد و آنچه از غایب حالات ابصحت پوسته آنکه حایض میشود و غشی میباشد و اعراب  
 گویند که جبین از خر گوش میکورند و چون چشم خر گوش بر دریا افتد بمیرد و بدین جهت هرگز بیدر یا بار زود سوسمار هرگز آب نیاشاند و باقی  
 هو که زنده لاجرم در چهل روز بکفطره بول کند و او میفتاد و بعضی نه زرش را دو ذره مایه اش را و فرج باشد و عمرش بقدر سال رسد

بوزینه از تاجی جانوران با میان مشابهت بیشتر دارد و بخند و خودنی طلب نماید و بغایت عنیور باشد بر ماده خود و صنعتها آموزد و چنان  
استماع افاده که بوزینه شطرنج آموخته بود و روزی صاحب خود را مات کرد و آن شخص متعجب گشته شا شطرنج را بر سرش نهاده و دست دیگر باختند  
باز بوزینه غالب شد و در وقتی که خریف را با مات خانه رسانید بطیقه زد که در آن مجلس بود بر سر نهادن کشت گفته او را مات ساخت کونید که  
اگر از پوست بوزینه غزال سازند و بان کنند و جویند و بدان ذرا جفت کنند محصول آفتاب این باشد بوی تیار عرب او را مالاکند  
کونید چنانکه پوسته بر کنار دریا باشد و هرگاه قطره آب دریا کم شود محزون گردد و آب بخورد و تا از تشنگی بمیرد سبکست بوفاداری در حاش  
صاحب خود و محافظت اموالش مشهور است چنانچه در یکی از کتب بنظر آمده که روزی در قزوین شخصی که سگی داشت وفات یافت و آن سگ  
همراه با بوش تا قبر رفت آنگاه بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود و خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد که به چند نوع بسیار  
ایلی و صحرایی و از آنجمله که بر نهاده است و آن جانور دم دراز دارد و موی وی بلبل بود و در کوه زیاد در بند و دیار عرب بسیار باشد  
و چون حیوانی که زیاد از آن که به حصول میوند و او را بر چوبی بندند و نه روز هر روز چند نوبت شیر دهند و در آن ایام آن گربه بر گرد چوب  
گردد و خود را بر آن مالده زیاد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غرایب احوال که نگذارد که گاهی سیاحتش کرد و  
بزرگست و گاهی در غایت خردی و باریکی و این اختلاف در یکدیگر بسیار دیده شده و سبب معلوم نیست موش جانوری کثیر الضراحت  
کونید که اگر موش را بر بند و در خانه دفن کنند دیگر موش بان خانه در نیاید از امیر نظام الدین علی شیر استماع افاده که فرمود که در وقتی که  
رباط بنجد به شغال و اشتم و زمین که از اصحاب عمارت میساختند خانه موشی ظاهر شد و از اجناس جو بات مثل گندم و جو و از آن و برنج  
و ماش و عدس از هر یک یک کف جدا جدا و همچنین آن بوزان ریخته بود و تیرینی که در دکان علوفان ریزند و موشی سه چهار موش بجز را پیش  
گرفته نشسته بود و مطلقا از مردم نمی گریخت و اگر یکی از فرزندان او را دور می انداختند میرفت و او را برداشته بجایش می آورد و گاهی این  
حال مشاهده کردم فرمودم تا چند وقت در اطراف منزل و حیدند و بالایش پوشیدند تا جفته آمدند مردی که به عمارت مشغول بود و نه منظر  
نگردد و چون روز دیگر از خبر که غم معلوم شد که در آن شب بقی زده و بچکان خود را با تاجی جو بات مذکوره از آنجا بجای دیگر برده چنانچه  
یکه نماند باقی مانده خارشیت شب راه رود و بجز در آن ضعیف میل کند و اگر اضی و بر اکبره جو خود را تا نیک شود و سلخفات او را نیک  
و گاهی شیت و کشف نیز کونید چون تخم که بنظر کردن در وی بچه سپردن آورد زیرا که شکس در سخی میباشد است که اگر تخم رسد آن را بشکند کونید  
که چون کشف را بر پشت اندازند میوه انموضع را سر ما ضرر رساند فار چندین صنف است از آنجمله یکی مکله است که بجز در دیت او سبب  
هلاکت می شود دیگر اضی است که خالهای سیاه و سفید دارد و کونید که چون عمرش به سال سد کور گردد و درخت با دیار پیدا سازند  
چشم بران مالده تا بار دیگر دنیا شود دیگر از غرایب احوال اضی که چون چشمش بر کند باز بر ویده و همچنین اگر موش را بر بند و دندانش را بر کند  
دیگر پیدا شود و علاج مرض اضی درخت می توان باشد و مطلقا در شراب میل بسیار بود و هرگاه بر شراب قادر شود چندان بخورد که خود را  
و گاه باشد که در مسمی بمیرد و بت بصر هم که نیایم بدر از میخانه تا باند که مراد شود و پمانه از غرایب خلقت مارانکه دیده اش در حد که زرد  
و حکم باشد و مار از آدمی بر بند بگریزد و اگر او را بتازانند که بهرق اسپ الوده باشد بر بند بمیرد که شودم بقول صیغ از زبان وضع حل نماید  
و او را بچه بسیار آید از عجایب آنکه گزوم آدمی مرده را بگریزد و نیایم را نیز مادام که بدست حرکت نکند متعرض گردد و چون گزوم اضی را گزوم  
خیال میبرد کونید که در شهر محض گزوم نباشد و اگر از جانی دیگر بد آنجا آورند زنده ماند که کدیل صورتش بجا ویش نزدیکیست و او بکشت  
بزرگست سر تیر دارد و بر پشت مینی و بان شاخ با فیل حرب کند و چون شاخش بشکافتد اندرون وی میفش باشد نفوش غریبه و زرد سلاطین  
شاخ که کدن غریز باشد و از آن که با سازند و توایم که کدن از دست و پای هیچ حیوانات بری و ایلی فز که است چنان اشتها یافته که اگر  
انقدر قوت دارد که فیل را بشاخ خود در دارد و چندان نگاه دارد که هلاک شده در کدانش آید و چشم کدن از روغن فیل پر شده و چشمی  
سبب هلاکتش گردد و در ج طایر است که هرگاه که کدن و فیل را بر اقصوی بنید هر دور از زمین در بر بوده و بنزل خویش رسانید و چندانگاه

در غایت خردی و باریکی و این اختلاف در یکدیگر بسیار دیده شده و سبب معلوم نیست موش جانوری کثیر الضراحت کونید که اگر موش را بر بند و در خانه دفن کنند دیگر موش بان خانه در نیاید از امیر نظام الدین علی شیر استماع افاده که فرمود که در وقتی که رباط بنجد به شغال و اشتم و زمین که از اصحاب عمارت میساختند خانه موشی ظاهر شد و از اجناس جو بات مثل گندم و جو و از آن و برنج و ماش و عدس از هر یک یک کف جدا جدا و همچنین آن بوزان ریخته بود و تیرینی که در دکان علوفان ریزند و موشی سه چهار موش بجز را پیش گرفته نشسته بود و مطلقا از مردم نمی گریخت و اگر یکی از فرزندان او را دور می انداختند میرفت و او را برداشته بجایش می آورد و گاهی این حال مشاهده کردم فرمودم تا چند وقت در اطراف منزل و حیدند و بالایش پوشیدند تا جفته آمدند مردی که به عمارت مشغول بود و نه منظر نگردد و چون روز دیگر از خبر که غم معلوم شد که در آن شب بقی زده و بچکان خود را با تاجی جو بات مذکوره از آنجا بجای دیگر برده چنانچه یکه نماند باقی مانده خارشیت شب راه رود و بجز در آن ضعیف میل کند و اگر اضی و بر اکبره جو خود را تا نیک شود و سلخفات او را نیک و گاهی شیت و کشف نیز کونید چون تخم که بنظر کردن در وی بچه سپردن آورد زیرا که شکس در سخی میباشد است که اگر تخم رسد آن را بشکند کونید که چون کشف را بر پشت اندازند میوه انموضع را سر ما ضرر رساند فار چندین صنف است از آنجمله یکی مکله است که بجز در دیت او سبب هلاکت می شود دیگر اضی است که خالهای سیاه و سفید دارد و کونید که چون عمرش به سال سد کور گردد و درخت با دیار پیدا سازند چشم بران مالده تا بار دیگر دنیا شود دیگر از غرایب احوال اضی که چون چشمش بر کند باز بر ویده و همچنین اگر موش را بر بند و دندانش را بر کند دیگر پیدا شود و علاج مرض اضی درخت می توان باشد و مطلقا در شراب میل بسیار بود و هرگاه بر شراب قادر شود چندان بخورد که خود را و گاه باشد که در مسمی بمیرد و بت بصر هم که نیایم بدر از میخانه تا باند که مراد شود و پمانه از غرایب خلقت مارانکه دیده اش در حد که زرد و حکم باشد و مار از آدمی بر بند بگریزد و اگر او را بتازانند که بهرق اسپ الوده باشد بر بند بمیرد که شودم بقول صیغ از زبان وضع حل نماید و او را بچه بسیار آید از عجایب آنکه گزوم آدمی مرده را بگریزد و نیایم را نیز مادام که بدست حرکت نکند متعرض گردد و چون گزوم اضی را گزوم خیال میبرد کونید که در شهر محض گزوم نباشد و اگر از جانی دیگر بد آنجا آورند زنده ماند که کدیل صورتش بجا ویش نزدیکیست و او بکشت بزرگست سر تیر دارد و بر پشت مینی و بان شاخ با فیل حرب کند و چون شاخش بشکافتد اندرون وی میفش باشد نفوش غریبه و زرد سلاطین شاخ که کدن غریز باشد و از آن که با سازند و توایم که کدن از دست و پای هیچ حیوانات بری و ایلی فز که است چنان اشتها یافته که اگر انقدر قوت دارد که فیل را بشاخ خود در دارد و چندان نگاه دارد که هلاک شده در کدانش آید و چشم کدن از روغن فیل پر شده و چشمی سبب هلاکتش گردد و در ج طایر است که هرگاه که کدن و فیل را بر اقصوی بنید هر دور از زمین در بر بوده و بنزل خویش رسانید و چندانگاه





مورخ که معاصر لغزیر باقیه اسمعیلی بود در تاریخ خود آورده است که از صید مصر طایری در غایت عظم خلقت که زبان آدمیان لویه و غنیب داشت  
 و پر پایش ملون بود و بچند رنگ و تشبه اکثر طیور در اعضایش می نمود و در غریز آوردند و آن مرغ را عظامی گفتند و خوشتری در مرغ الاربار علی  
 بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است که آن الله تعالی خلق فی بین موسی علیه السلام طایره بسیار عظامی را که از بعضی از قبایل کل جانب وجه  
 کوه الانسان و صنایع بی علت بهر چیزی آن مرغ را بعضی که است فرموده بود و بعد از چند گاه جبهه او زوجی مشابه او آفریده موسی علیه السلام  
 وحی کرد که من دو مرغ عجیب خلق کردم و زرق آنها را از دوشی که در حوالی بیت المقدس اندمقدار ساختم و باندک زمانی از آن دو طایر  
 فرزندان تولید نموده مثل ایشان بسیار شد و پس از آنکه موسی بخواه مضرت ایزد سبحانه و تعالی انتقال فرمود آن مرغان از ارضی شام به عمار  
 بحد و حجاز آمدند و همواره و خوش و صیبان آنحد و در اطعمه خود میساختند و لاجرم در وقت ظهور شاه با زرافت قاب قوسین او ادنی صلی الله  
 علیه و سلم از آن طایر شکایت کردند و بد عامی آنحضرت مثل ایشان لقطع یافت باضی گوید که آنچه در عدم بعضی از ایشان مثل شده است که مانند  
 عظام او است که بعد از ده ها و مذکور کسی از اندیده است و چیزی از وی شنیده و الله اعلم بالصواب عقاب نزد اعراب بشید  
 مرغان مشهور است و او بغایت دور بین و تیز پرواز است چنانچه چاشت در عراق و شام در بین و عقاب سه پهنه نهاده در سی روز  
 بجه پروان آرد و از بچکان خود یکی را بیرون اندازد زیرا که بوی مشقت میرسد که جبهه بر سه بچه طعمه بهم رساند و بچه را که عقاب پروان افکند  
 مرغی که بشکند استخوان موسوم است بالهام ایزد تعالی بروی غریبان کرد و او را طعمه دهد تا کمان شود و از عجایب آنکه بعضی از اهل دانش  
 گفته اند که عامی عقابان ماده میباشند و با غیر خود جفت میکردند و دیگر آنکه چون عقاب پیر گردد و بچکانش او را برداشته بنشیند و ستان براند  
 و در چشمه که بعین العقاب مشهور است غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگاه دارند تا برای گنده وی ریخته بر نوپروان آرد و دیگر آنکه چون در جگر عقاب  
 قصوری پیدا شود جگر خروش بار و باه خور و صحت یابد باز بعضی از اهل راز گفته اند که باری باشد که ماده و زوجهش از بعضی طایر دیگر میباشند چنانچه  
 چنان مشهور است که هیچ یک از طایر شکاری را به صید نتوان کرد مگر بچرخ و مزاج چرخ برشته سرد است که هرگز نمیل خوردن آب ننگند و از آن  
 جبهه از دهنش بوی خوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول کسی که بچرخ شکار کرد و بهرام کور بود و زهره گفته اند که حارث بن معاویه بن ثور  
 سخنین شخصی است که بچرخ صید نمود بوم در شب اصلا خواب نکرده و در روز از ایشان پروان نیاید بخت که بونبی کسی فرمود که بدترین مرغ  
 از مرغان را شکار کنند و بهر مرغی که بدترین میزها باشد کباب سازد و بدترین مردمان دهد آنکس بوجی گرفت و بهر مرغی که کباب کرد و به عالم  
 حاکم داد گویند که چون بوم را بکشد یک چشم او گشاده ماند و یکی پوشیده و هر کس آنچشم گشاده را با خود دارد در خواب نشود موش کبیر  
 او را بخت و حیات و حداقه نیز گویند در رساله الصید باین عبارت مذکور است که موش کبیر فروترین مرغ است و دو چشم نه و کاهی چشم  
 و هر حال سه بچه پروان آرد و این عبارت چنان تفاد میگردد که موش کبیر کاهی از یک بطنیه و دو بچه پروان می آورد و این صورت در غایت  
 عراقت گویند که موش کبیر بهترین جانور است در حق بمایه زیرا که اگر از کس سبکی ببرد عداکت رسد و صید بچه و جبهه مرغان بسیار بکشد  
 نوبتی شخصی از غزیری پرسید که این سخن راست است که علنوا از ششاه ماده پوششاه از جواب داد که این معنی را کسی داند که کمیا لیمایه علنوا باشد  
 که کس عرب که کس را غریف خواند یعنی خبر دار از کارها و او را اندازی عمر و حدت بصیر تعریف کرده اند چنانچه گفته اند که از چهار صد فرسنگ  
 مسافت چیزی به بنید و دیگر و از شرق لغزیر رود و همچنین آورده اند که بومی مرد را در پیش خود و اگر بوی خوش بوی رسد بهار کرد  
 و بجزیم خوردن حرص بسیار داشته باشد و کاهی مقدار خورده که حرکت نتواند و گرفتار شود و اگر کس را با جفتش آنقدر محبت باشد که هرگاه  
 از جد کرد و از اندوه بمیرد لکلاکت گویند که او جانور است بزرگ و بعضی از حکما گفته اند که کاه داشتن سخنان لکلاکت با خود عظم اند  
 از دل بیرون اگر کسی چشمش را همراه داشته باشد در آب غرق شود و هر چند که شنای نداند که بوتره جانور است بغایت به قول و انواع او بسیار  
 چون حلت و پر پا و بغدادی و خوشتری و شیرازی و پر دم و صحرانی و از خواص طبیعت که تو را آنکه اگر هزار فرسنگ از ایشان معهود و در افند  
 و ده سال بران بگذرد طلب همان موضع کند و کوثران نیز مثل آدمیان با یکدیگر نقش میوزند و در وقت جفت شدن سر و روی به یکدیگر را



می بوند از اسطوخودوس که عمر کوثر بر سال میرسد طوطی باصناف اوصاف مصنف میباشد از آنجمله در زمان معرکه دله دیلمی طوطی سفید  
نزد او آورد و چون که منقار و پاهای وی سیاه بود بر سر خود کجایی شقی داشت و در ایام دولت سلطان ابوسعید میرزا طوطی سرخ ازینند آورد و چون  
در زمان فرمان فرمائی سلطان حسین میرزا طوطی سفید که منقارش سیاه و پاهایش سرخ بوده دیده شده گویند که بر کس زبان طوطی خود فصیح کرد  
در کس زبانه اش تا سوال نماید گفت در زبانش پدید آید **طوطوس** بحسب صورت بهترین طوطی است و در سه سالگی لون و زیب و زینت پر با  
وی کمال رسد و ماده وی در سال یکبار دو اندوه تخم بگذارد و چون باز بخود بسیار بازی کند بخشش میکنند بنابرین بضمیه او در زیر ماکیان بپزند  
تا بچهره او از او مالکین از آن بپختن از یاد او در دو در ساله تصدیق شود است که از عجایب آنکه طوطوس از ماده  
با یکدیگر جماعت نمی نمایند بلکه چون طوطوس زینت شود در گردن و چشم وی انگلی پدید آید و طوطوس ماده از آنجور دو این معنی سبب بضمیه نهادنش کرد  
تا از آن حروف از امر نظام الدین علیش که طوطوس بسیار داشت بکرات استماع نموده که میفرمود که ما چند نوبت جفت شدن طوطوس را  
بسان زو جیت خودس و ماکیان مشاهده کرده ایم از غرایب آنکه چون چشم طوطوس بر طعامی افتد که زیر داشته باشد آغاز رقص کرده فریاد  
خروش و نوبت نماز عالم باشد چنانچه بعضی از علما و مجتهدین بر آن رفته اند که اعتماد بر بانگ خروش کرده نماز خوان که در دو در صحاح اخبار  
آمده است که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چون خروش بانگ کند از فضل خدای تعالی خبری طلبید که خروش علی می بیند و بانگ میکند  
و خروش بر ماده خود بغایت عیون است و بصفت مجامعت و سخاوت مشهور تدر و خروش دشتی است و او در هوای خوش و موسم و در  
باد شمال فریب نموده و در هوای کدر و بیکام تا با جنوب لاغر گردد و راجع مرصع مشهور او در وقت وزیدن نسیم شمال و هوای خوش  
حیران نماید و در زمان بوب با جنوب بال بر و انگشاید **کبک** از غایت شهرت اعتیاج بعریف ندارد از غرایب آنکه کبک ماده  
بجور شنیدن آواز کبک ترخه نموده و گاه باشد که در خاک غلطد و خاک بر پرهای خود پاشد و بضمیه آرد و کبک دو آشیانه سازد  
و بضمیه را که بجز نشود کبک ز محافظت نماید و کبک ماده بضمیه که بچه ماده کرد نگاه دارد و کبک بر ماده خود غایت غیرت باشد  
و ده سال عمر یابد بعد رسول حضرت سلیمان است بجانب لغت و او آب را در زیر زمین بچکان ببندد که مردم در شیشه مشاهده نمائند که  
بر کس پر بدرد با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابد و اگر بددی را در خانه سیاه دیده اند ساکنان آن منزل از ضرر و خطر ایمن مانند فاحش  
با آدمی امنی تمام دارد و لاجرم بپوشیده در هوا صغی که دست بان رسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد ساکن کند و زیر کلاه  
آوارش آشیانه بکند و گویند که فاخته چهل ساله شود و جانب شیخ الاسلامی در ساله تصدیق نوشته اند که این معنی مشاهده شده قمری بعضی از  
ناظران مناظم سخورزی آورده که چون قمری فرماید ماده باز دیگر جفت گردد و در فراقش ناله کند تا وقتی که برود در بعضی از توابع مثلث است  
که نوبتی یکی از سلاطین بنده فرعی بصورت قمری به سلطان محمود غزنوی فرستاد که هرگاه طعامی مسموم در مجلس حاضر میکشت اشک چشم آن مرغ  
میرفت و مانند شک منعقد میشد و اشک را چون تراشیده بر جراحتها میهند و اندالیم می یافت **چغوک** مانند طوطوس و آنه چینه وی آنکه  
ناخن درنده داشته باشد مثال سباع گوشت نیز خورد و بعضی از علما گفته اند که چغوک نیز سال رسد و مره جانب نفیض گرفته بر آن رفته  
که چغوک بکثرت مجامعت مشغولست بنابر آن زیاد از یک سال عمر نمی یابد **فراشترک** طایریت بغایت معروف و از وی غرایب بسیار  
منقولست از جمله آنکه چون چشمش را بر کنند باز میباید و جهت دفع خفاش که دشمن بچکان وی است همواره کرفس در آشیانه خود اندازد و نیز آنکه خفاش  
از نوبی کرفس بگریزد و دیگر آنکه اگر بچه ویران خفاش شک نماید صقوت کند که حیرت یقان حادث شده و فی الحال رفته شک یرقان آورد  
اما خواجه نصیر الدین محمود طوسی در یکی از توفات خویش نوشته است که صدق این سخن معلوم نیست دیگر آنکه یکی از ثقات نقل کرد که نوبتی در سقف  
یکی از خانه های من فراشترکی آشیانه ساخته بود و من آنرا ویران کردم چون فراشترک آمد و خانه خود را خراب دید آغاز اضطراب نمود و برآم  
پدید و افغان میکرد تا وقتی که فراشترک بسیار جمع آمدند و هر یک مقداری گل در منقار یا چنگال داشت آنجا همه از بام پائین پریده و در  
موضع که آشیانه خراب شده بود بیک لفظ خانه دیگر ساختند و آن فراشترک بجا در رفتند و فی الحال بضمیه نهاد دیگر آنکه جمعی از مجاهدین صادق

در این کتاب  
از عجایب  
و غرایب  
طوطی  
کبک  
چغوک  
فراشترک  
و غیره  
ذکر شده  
است

صداق القول فرمودند که در زمان خاقان منصور سلطان چین میرزا اوروز و خجندیه بنظره سلطان احمد میرزا که در کارگاه است رفتند و در صوم  
 رفته که آشیانه فراشته‌های در نظر بود تاگاه دیدیم که ماری قصد کرد که با کمان آشیانه رفته بچکان و فراشته‌های را بچکان و مادر بچکان چون انحال مشابه  
 بود و پیر و پیر و پیش از آنکه مادر خود را بآشیانه او رساند باز آمد و نزدیک باز پریده چیرنی در دوش انداخت و چرخه را بطیافت شده از  
 خانه پایین افتاد و جمع برخواستند و در دوش را ملاحظه نموده دیدند که فراشته‌های خار شکست در دوش مارا کهنده بود و بدینجهته شتاد  
 منقطع گردیده هر چند وقوع این امر بغایت مستبعد است اما چون از ثغرات استماع افتاده بود خامه تحریر آن زبان کثود حکمه بدزدی و چنان  
 موصوفت و او بهیچ خود را برکت درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پرک نزدیک بچم وی رود کهنده شود و همچنین کهنه  
 قوت خود را نیز بچکان کند گویند که غیر از آدمی و حله و موش و مورسیج جانوری خوردنی را نهان نگاه ندارد غراب چندین نوع میباشد و  
 طبیعت جمیع اصنافش بر آن مجبولیت که از خلق کناره کرده در جانی جفت شود که کس نه بیند و نداند و بعضی از علمای آن رفته اند که کلاغ  
 مجامعت نمی نماید بلکه بخورد آنکه زینبغار خود طعمه ماده و دقت کثافت کند و آنچه متفق است آنکه سیج غرابی بایک ماده مکرر مو اصلت جانی می  
 دارد و از این جهت او را بعد از و فاسوب سازند از غراب آنکه چون بچکان کلاغ از بصره بیرون آید در نظر پدر و مادر آن قدر که مینظر نماید که  
 چند روز که در آن نشکر و در آن ایام زرق علی الاطلاق پشته را بآشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچکان نشکر شود و برگاه غراب بچکر برآورد و  
 و مادرش آشیانه آید بعد حاش نمایند دیگر آنکه امیر کمال الدین حسین بودی گفت که در باره مصر مصر که کبری دیدم که کلاغی بر دست خود نشاند  
 گفت یا غراب و حدائقه و کلاغ بزبان که مفهوم شد گفت لا اله الا الله کلکات جانوریت ابله و دلت زیرا که در وقتی که در هوا پرواز  
 نماید چون کسی دست جفا بده اشارت کند متوجه شده بطرف دیگر رود اما یک صفت نیک دارد که چون مادرش بر سر کرد و او را ضایع  
 نکند و او بهر جا رود همراه برود و در طعمه نه نماید جبار می بخارسی او را تغذری گویند و تغذری مرغیت بغایت تیز و از چنانچه نکند و  
 بصره تغذری صید کرد از چینه و انش سیاه دان که در بلاد شام میباشد بیرون آید و او در طلب دانه جله بسیار نماید و آخرالامر از کنگ  
 می میرد و ضرباتش شده که الت حوب تغذری افکنده وی است چه برگاه جانوری بر داند از نه بچال بروی افکند و اگر پری از  
 جناح تغذری کند شود و پیر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت تغذری با تفاق صیدان لذیذترین لحوم طیور است بطور در  
 وقتی که بط ماده بر سر تخم نشیند یک لحظه از وی دور نگردد و در آخر ماه بچه از بصره بیرون آید و بط نوحه را دوست دارد و سمند  
 مرغیت که در میان آتش پیدا شود و پروبالش بنور دوگاه باشد که آتش از وی شعله زند و در بهر زم افست و سمند در میان  
 آتش بچکر کند و گویند که او را بهر سال عمر بود و بعضی از اهل خبر گفته اند که چون اجلش نزدیک رسد بهر زم بسیار جمع کند و آتش  
 در آن زند و خود را بسوزد و بعد از مدتی که باران بر آن خاکستر بارد سمند دیگر از میانش ظاهر شود و العسل عند الله تعالی  
 خفاش که او را شترک گویند طایریت بسیار غریب موصوف باوصاف عجیب از جمله آنکه گوش و دندان و پستان و  
 منقار و حوضیه دارد و ماده وی حایض شود و بخلاف طیور دیگر بچه زائیده شیر و بدو لول کند و بخندد و مانند او میان عمرش  
 دراز باشد دیگر آنکه محل پروازش در شبانه روزی دو ساعت است از زمان دمیدن صبح صادق تا بنیکام طلوع آفتاب  
 و او حین غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و در سایر اوقات جنبش از رویه آشیانه عاقل است دیگر آنکه شته در وقت  
 طیران خفاش بیرون آید خون جانور خون خورده و خفاش در آتش پرواز او را صید کرده طعمه سازد و بعضی از علما و تفسیر گفته اند  
 که خفاش بدعا علی علیه السلام مخلوق کشته بنابر این صفت مرغان دیگر ندارد اما شته از غایب امور طیور غیر مشهور برین  
 موجب است که مذکور میگردد عقل است که در ساحل دریای نیل مرغیت که مرغش سفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر  
 از آن موضع بجای دیگر نزد دو پوخته از ما بهی آن بچکر خورد و هرگاه در طیران آید بلفظ مضجع گوید الله فوق الفوق چنان که  
 همه کس این کلمه را شنود و دیگر در حد و مرغوب مرغیت که آن را قارون گویند و قارون همواره همراه کشتی طیران بنیاید

و هرگاه به غنینه بختی خوشنک می رسد یا بجائی منتهی می شود که از جانور می ضرر می تصور است به نوبت با نکت می کند و ملاحان  
 کجیت حال او دانسته بدارک اشتغال نمایند و دیگر از غریب طيور آنکه در حدود طبرستان مرغان کور را می چسبند بر درختان  
 می باشند و مرغان دیگر بجهت کجی که به از یک صنف می آیند و کس و پشه می گیرند و آن مرغان می دهند و چون روز باختر می رسد آن طيور  
 کور این مرغان ضعیف را می گیرند و می خورند و دیگر در ولایت زنگبار مرعیت که بر درخت کاخ پرنده می دهند و هرگاه ماری قصد می کند  
 که به بیضه او را بخورد و آن مرغ به بیضه را چنان چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و به بیضه نمی شکند و هرگاه  
 بچه سر از بیضه بیرون می کند مادر پوست آن را زرد و له خود می بند و مار بواسطه دیدن پوست بیضه که در بجهت آن مرغ نمی گردد  
 و آن مرغ در هیچ درختی آشیانه نمی سازد مگر بر درخت کافور و دیگر در جزیره صقلاب طریست که هرگاه راه بر اهل کشتی  
 مشتبه می شود آن مرغ می آید و در پیش کشتی می پرد و ملاحان کشتی در عقبش می آیند تا بطریق مستقیم می رسند و دیگر در بندستان  
 مرعیت که در بن بزرگ دارد و این مرغ دبان خود را بر آب میسازد و بر سر کوهی می آید و دیگر مرغان خود را بوی می رسانند و آب  
 از دهنش می خورند و چون آب تمام می شود باز بر سر شغل خود می رود و دیگر در ولایت زنگبار مرعیت که مار می خورد و باین طریق  
 که دم مار را می گیرد و می برد و اگر مار قصد او می کند می گذارد و باز در میان زمین و آسمان او را می گیرد تا در برابر قله جبل می رسد  
 آن گاه راه می کند و مار بر زمین خورده چند قطعه می خورد و بعد از آن نشسته و او را می خورد و تمام و سر او را نمی خورد زیرا که اگر آن دو عضو  
 را بخورد کور شود و دیگر در حدود خرم و بنیان مرعیت که اگر روز نوروز در میان عمرانات پیدا آید مردم آنجا را یقین شود که  
 در آن سال در میان ایشان محظ و عسرت اتفاق افتد و بهیچي تخلف نکند و دیگر در عجایب المخلوقات بقوی مسطور است که مرغی  
 هر سال در روز عاشورا علی الصبح بمشهد امام حسین علیه السلام آید تا هنگام غروب فوج کند بعد از آن طیران نماید و تا عاشورا  
 دیگر هیچکس او را نداند و دیگر در دیار بلخ مرعیت که سقاری دراز دارد و منقار پریش ششماه بجانب راست مایل باشد و  
 ششماه بطرف چپ و گوشت آن مرغ نافع است حصه کلید و ششماه را هرگاه به بیضه آن مرغ را برنج یا برف نهند آن مرغ و برف  
 از هوارش بگذارد و در یکی از کتب معتبره منظر رسیده که در دریای روم جزیره ایست بجزیره الطیور موسوم و در آن جزیره از صنف  
 مرغان صدوسی صنف یافته اند اکثر غریبه الاشکال و الافعال و برین قیاس عجایب ریح مسکون بسیار است غریب عالم کن فیکون  
 بشمار و تحریر جمیع آن امور مفه و ربنان بیان نیست و میسر خانه کسور اللسان فی ج و بل کان فی الیام غیر عجایب و از همه عجیب تر  
 آنکه این دره احقر را با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت و دلی ناخوش و دماغی شوش رفیق توفیق مساعدت نموده مساعدت نماید  
 معاونت فرموده تا در اندک زمانی معظم قایع انبیا و انمه هدی و ملوک و سلاطین و مشایخ و حکما و علما و فضلا را از اول آوریش  
 تا غایت در سلک تحریر کشید و در تصحیح روایات و تفتیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورد و این مجموعه را با تمام رساله  
 ملت شکر که این نامه بعنوان رسیده پیشتر از عمر بپایان رسید و چون این نامه نامی بر آثار انبیا و ملوک محتویست اما شمس رسالی  
 اتفاق افتاد که آثار الملوک و الانبیا از تاریخش جز داد و ایضا لفظ خبر از جهانیان ازین سال مخبر است و باین تاریخ مشعر  
 بت چون خانه کرد قصه اهل جاپان شد سال اعتدال خبر از جهانیان و ایضا اخباره صحیح مجهر عن بذل استه کما قل مولانا  
 شهاب الدین احمد الحقیقی شاعر بذل کتاب یکی عن جمله الوقایع اخباره صحاح انواره صریحه اذ تم قد سالت تاریخچه و شانه  
 ان مجمع فقاوا اخبار صحیح اکنون مبنی چند که مضمونش از غواق شاعرانه و با غلاق غشیانه مبعثست برای بیا لکت آرای  
 صاحب دولتی که نصارت کلزار این کفار از فروغ افقاب عنایت بغایت اوست عرض نمایم و بر دعاییکه مستقیم به  
 دعای تواند بود اختتام بکلام راجع را این نظم

مملکت مدارا بنهر پرور اگر کم کسر آصف سرور درین روز کارها بیا یون اثر نداند کسی چون تو قدر بشهر شانه

<p>ر یا ض سخن را نصارت بنود درخت سخن بود بی برکت و بار ر یا ض نیز گشت سر سبز باز کشیدند گلکات بلاغت نظام برویم در خرمنی باز شد بسی داشتیم گوهر و لپیدیر که نامی بود تا بر وز قیام چو در حبس سخون بدر کلام ضعف روایت تبرا بهمه مسلسل چو زلف سمن سبای جو بچشم خرد گشته چون مرد مکت رزایت کند هر نور اقتباس باوصاف او مشکافی کنیم ز نیم کو تا نم دبی مستیا سرافراز کردم با حسان جان دگر احتیاجم نماید بکس بود روح پرور نسیم مهار ز نورش جهانی شود بهره مند دلش کان حسان کفش حج نجوم درخشان اوج بد ا ز نور شرف خاطرش بهره مانا در در دار دنیا مدام که مبتلند واقف راز کمن که این روضه را در بر آوردم</p>	<p>ازین پیش از جور چرخ کبود ز جور سجوم غم روزگار که از ابر احسانت ای سرفراز از ان روی ابل نیز شاد کام مر اینر خاطر سخن ساز شد بکجغیثه طبع و بحر صمیه بنام تو کردم کسبانی تمام سبقتست این نامه و هر کدام حکایات آن بخت فرا بهمه عجارتش از عیب اطلاق خروش ز نور شرف یکایت چو آید صیرت جوا بهر شانس چه حاجت که من خود ستانی کنم مر انا بل دنیا کنی بی نیاز چو باجم جتین تو اختصاص هر چهر باشد مراد دست رس از ان رو که بی گفتگوی بزار بر آید چو خورشید تابان بلند الهی بحق رسولی که بود با ولاد و احفاد آل عبا سرش باد از تاج عزت بلند با قبایل و فتح و ظفر شاد کام با نظایرتین ابل سخن مر ایم که خون جگر خورده ام بعفو از خطایا که مکن نوید منور کن از نور عرفان دلم کتاب بقای مرا و سلامت</p>	<p>نماید که لاین کوشش تو بیان تنگسپاه کرم بکوش خرد این بشارت سپید نهال سخن بهیوه آورد بار سپردند از لوح دل نقش غم عجب بونانی بیار استم با خلاص کردم سار ربت از ان گشت نامش حبیب آبر سوادش معطر چو مشک تن خبر گفته از راز نو و کمن خدا سخن را در انزوده زب در خنده چون نور اختر شام بمحیا طبعت عیب را بهر چنان می سزد که کمال کرم بنوده بدستم غمان مراد کشم شجی چرخ در زیر بار سازد ز ادب اهل کمال شود دایم از وی چنین کایا که یا بد سخن بر دعا اختتام بر مراد بطین و زین العباد با قبایل با در عیث نواز ز اصص بالضاف و پیش که از نام این مامور یافت عموبش چشم کسان دو باد مکن از عطا یای خود نا امید بر آور کل معرفت از کلم بار قام اسلام ده اختتام</p>	<p>شاسد کمال سخن بهوش تو زستی در آن خشک سال ستم که ناکه نسیم عنایت وزید زایشان آن ابر کو بهر شاد نمودند مدح و ثنایت رقم ز فیض سماوی بدو حاتم کشیدم کوشش دل انگست ز نام تو این نامه شد نامور بیا ضش مهور چو رخسار یار صحاح روایات آن سخن سطورش چو خط بان و لغت معانی در کسوت مشکفام بود ظاهر بخت فرخ اثر کنون ای عطا بخش حاتم شیم بسی وقت از بخت نا اتمان شوم بر بند سعادت سوار درین باب زین بشیر قایل چو فیض سجا بعت پیش آید پسیده باشد نیز کرام باغ از شاه ولایت نژاد که پیوسته این اصص سرفراز زمان تا زمان دولتش شین خدا یا که این نامه دلغریب بهیثه بفضل تو منظور باد</p>
--	---	---	--

تمام شد خاتمه حبیب

مجله از حالات مؤلف که از کتب تاریخ باستان طر سید سحبه اطلاع ناظران سخن دان مرقوم کرد  
احوال مؤلف کتاب طبیب السیر فی اخبار افراد البشر میرزا غیث الدین بن میرزا بهام الدین طایه و جبل الحجه مشواه انچه اند  
کتب تاریخ که از انچه است صحیح صادق تالیف شیخ محمد صادق بن شیخ محمد صالح اصصهانی و تحفه ساجی تالیف سام میرزا بن شاه مجمل بحسب الصفا





این کتاب هدیم المثال بدین مقال که کتاب مثل روح فی جنان کتاب مثل روح من جنان کتاب ماله فی السهمیه کتاب ماله  
 فی الدیر فی کتاب یورث العقب ارتباجا بمنزله التبریع من الزمان کتاب کله فی الحسن بریزی بعد الدیر فی جلیه الحسن کتاب  
 خطه بکلی العوالی یفوح بطیبها فرغ الفوائی کتاب بل عباب بل عباب بروی فضیه روض الامانی و لکن این اراده بلیب هم  
 مطلوبه و کتب صحیح و فتح معتبره در پرده احتفا مستور و خوب بود که انیکه در اوایل شهر ربیع الاول سنه احدى و سبعین و مائین بعد الالف  
 بانی بخوان چنانکه باید و شاید فراموشی از نسخ معتبره حتی جلد سوم آن که بحد خود مصنف است و در سنه هضده و سی و دو رقم  
 شده بهر سید چنانچه این ابیات در آخر آن مرقوم بود که با آن سرفرازی که باشد نباشد نه احسان موشی نظام حکمت اصطفی  
 که رای اوست از خود نشد واضح ستمی احمد مرسل که آمد جهان از فیض الفاضل مروح شد از سعی مؤلف این صحایف لبال فاعول و ب  
 مصحح لهذا الطبع آن همت کجاست و بکف خوب و کاغذ مرغوب و قطع مطلوب هر سه جلد از آن عبارت از دوازده جزو است و هر  
 جزوی بمنزله جلدیست در دو جلد جمله کرد اند و حتی الامکان در نظم و تصحیح آن کوشید و مره بعد اولی و کمره بعد آخری در مقابل و تصحیح  
 آن سعی بلیغ بقدیم رسانید و از دوستان جانی و خلایق روحانی در تطهیر این امر خطیر که فایده کثیر خواص و عوام در آن مقصور است  
 استعانت جست کسوت طبع پوشانید و با حسن و خوبی بالضرام و اختتام اینجا مید چنانچه بر ضمیر هر تنویر مطالع کند کان این  
 فصاحت بنیان فروغ این معنی خواهد یافت که در توضیح و تلویح حالات سلاطین و وزراء و حکماء و حکام و فضلا و مشرا که مؤلف  
 مخفوف و زمتن ذکر نموده از تاریخها و تذکره ها و دیوانها که در او ان طبع نظر احباب بلا ارباب بود کمال دقت و توقع رسیده و  
 در تبیین احوال میرکات آنچه بوضوح پیوسته در حاشیه ثبت شده اما چون تصحیح کتاب مطبوع چنانچه باید و شاید از قوه الفعل نمی آید  
 و دانند کان فن طبع صدق این سخن را نیکو دانند که در حین طبع ممکن است که پاره از کلمات و نقاط صفحات مطبوع تغییر و تبدیلی  
 لهذا امید است که بزرگان خرد و دیر خردان کینه و نظر انصاف کنند و اگر احیاناً خطائی بنشیند مضمون السهو و التیاهان الخطیه  
 الثانیة للانسان را بخاطر گذرانند و بدیل عفو پوشند و بقیه اصلاح و تصحیح آن کوشند و بانی و مصحح و محرر و مطبع را بدای خیر یار و شاد فرماید  
 اشکتاب این کتاب استطاب فی اوایل شهر ربیع الاولی سنه احدى و سبعین و مائین بعد الالف مرقوم شد و در غره شهر رجب الارب  
 سنه ثلاث و سبعین و مائین بعد الالف من الهجرة النبویه مطابق طبیت و ششم فروری سنه سبع و مائین و ثمانه بعد الالف العیسویه بانام  
 در عهد حکومت نواب مستطاب علی القاب لار و الفسنتن بهادر در دار الحکومه بمبئی بید الحقره الفقیر میرزا محمد علی شیرازی  
 المشیر الشکیر مطبع محمدی به تمام شاه و المسمین آقا محمد کاظم خلف مرحوم مخفوف مرشدی محمد رضا شیرازی علیه طبع پوشید

والحمد لله الذی وفقنا لاتمامه و زرقنا من احسانه و انعامه و الصلوٰة و السلام علی سید الانام

والله اکرام و اصحاب العظام و تابعیه الفهام ما شعی طیر

و غر و حمام

## استاد

این کتاب استطاب جلیب السیر فی اخبار منیراد الشیر بوج قانون تبیین ۱۸۴۲ عجمی در دفتر تجریدی  
 کورمنت هر کار بنده و ستان ثبت کرد دیده کنی بدون اجازت اقل بندگان حضرت  
 سبحانی محمد حسین کاشانی غفر ذنوب طبع نفرماید

۱۰۵  
در خط کاتبی





CALL No. { ۹۲۰ } ACC. No. ۹۸۹۴  
 AUTHOR { ۳۲۲ }  
 TITLE { خاندان امیر غیاث الدین حبیب السیر }

۳۲۲		۹۲۰	
۳۲		۹۸۹۴	
خاندان امیر غیاث الدین			
حبیب السیر			
Date	No.	Date	No.

MAULANA AZAD LIBRARY            ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY  
 -:RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1/- per volume per day shall be charged for textbooks and 10 P. per vol. per day for general books kept overdue.

